وَكَذٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ

جلد دوم پاره پنجم

تیسیر القاری

شرح فارسی صحیح بخاری

از مولانا نور الحق محدث دہلوی رہ

محشی بشرح فارسی دیگر شیخ الاسلام و ترجمة الابواب و اسماء رجال

١٢٩٥ هجری

در مطبع علوی محمد علی بخش خان لکھنؤ طبع گردید

فہرست جلد دوم تیسیر القاری شرح فارسی صحیح بخاری از پارہ ششم تا دہم

فہرست تیسیر القاری

پارہ ششم

فہرست شیخ الاسلام شرح دیگر بخاری

شیخ الاسلام صفحہ ۱

فہرست شیخ الاسلام — تتمہ پارہ سوم

فہرست تیسیر القاری

پارہ ششم

فہرست شیخ الاسلام — پارہ سیوم

فہرست تیسیر القاری — پارہ ہفتم

فہرست شیخ الاسلام — پارہ سوم

فہرست شیخ الاسلام — پارہ چہارم

فہرست تیسیر القاری

پارہ ہشتم

فہرست شیخ الاسلام — پارہ چہارم

فہرست تیسیر القاری — پارہ ہشتم

پس رفتیم تا آنکه آمدیم بر مردی که خوابیده بر قفای خود و رجل قائم علی رأسه بفهر او صخرة و در حالی که مردی ایستاده است بر سر او بیک کف سنگ یا بسنگی شک راوی است در تعبیر بصخرة شک است فیشدخ به رأسه پس می شکند بآن کف سنگ سر او را فاذا ضرب به تدهده الحجر پس وقتی که زد او را میغلطد سنگ فانطلق الیه لیأخذه پس رفت این مرد ایستاده بسوی آن سنگ تا بگیرد آنرا فلا یرجع الی هذا حتی یلتئم رأسه وعاد رأسه کما هو پس باز نمیگردد بسوی این مرد خوابیده تا آنکه بهم می آید سر او و عود میکند چنانکه بود فعاد الیه فضربه پس عود کرد آن مرد و زد او را قلت من هذا آنحضرت میفرماید گفتم کیست این مرد قالا انطلق فانطلقنا الی نقب مثل التنور گفتند برو پس رفتیم بسوی سوراخی مانند تنور اعلاه ضیق و اسفله واسع توقد تحته نار بالای آن تنور تنگ است و پایان او فراخ و در حالی که می افروزد زیر آن تنور آتش فاذا اقترب ارتفعوا پس وقتی که فتور می یابد سست می شود آتش بالا می آیند مردمی که در وی اند حتی کادوا ان یخرجوا تا آنکه نزدیک است که برون آیند و تصحیح نسخ ازین است براوو و تا مثناة میان هر دو فا ست طیبی میگوید که این روایت صحیح است از روی روایت و معنی ازانکه معنای آن فاذا خمدت واقع شده و فتور و خمود بیک معنی است پوشیده نماند که فتور بمعنی سستی است و خمود بمعنی سرد شدن آتش است پس معنی آنست که وقتی که سست شد آتش از شدت که در آن حال مجال حرکت ندارند حرکت میکنند و میخواهند برآیند و برآمدن خود متصور نیست و چون تمام سرد شد آتش از حرکت می مانند و توقف میکنند پس مقابله درست میماند فاذا خمدت رجعوا فیها وفیها رجال ونساء عراة پس وقتی که گشته شد آتش باز میروند در آن آتش و در آن آتش مردان و زنان اند برهنه فقلت ما هذا قالا انطلق فانطلقنا حتی اتینا علی نهر من دم پس گفتم آن مردم را چیست این حال گفتند برو پس رفتیم تا آنکه آمدیم بر جوی از خون فیه رجل قائم علی وسط النهر در آن جوی مردیست ایستاده و در میان جوی مردی دیگر است پس واو عاطفه محذوف است چنانکه تصریح آن در روایت ابو الوقت واقع شده قال یزید بن هارون و وهب بن جریر عن جریر بن حازم وعلی شط النهر رجل مولف گوید گفته است یزید و وهب و ابو ذر بدل وسط النهر شط النهر بشین معجمه و تشدید مهمله بین یدیه حجارة پیش این مرد بر کناره سنگی است فاقبل الرجل الذی فی النهر پس پیش آمد مردی که در نهر است فاذا اراد ان یخرج رمی الرجل بحجر فی فیه فرده پس وقتی که میخواهد آن مرد در جوی که برآید میزند این مرد سنگی در دهن او پس باز میگرداند حیث کان فجعل کلما جاء لیخرج رمی فی فیه بحجر فیرجع کما کان پس گشت این مرد هرگاه که آمد وی تا برآید زد در دهن او سنگی پس باز میرود در جوی چنانچه بود فقلت ما هذا قالا انطلق پس گفتم چیست این حال گفتند برو فانطلقنا حتی انتهینا الی روضة خضراء فیها شجرة عظیمة وفی اصلها شیخ وصبیان پس رفتیم تا آنکه رسیدیم بسوی باغی سبز که در وی درختی کلان است و در بیخ آن پیریست و اطفال اند و اذا رجل قریب من الشجرة بین یدیه نار یوقدها و مردیست نزدیک بدرخت پیش او آتشی است می افروزد آنرا فصعدا بی الشجرة پس برآمدند آن هر دو با من بالای درخت مرا و ادخلانی دارا لم ار قط احسن منها درختی که در آن باغ بود و داخل کردند مرا در سرایی که هرگز ندیدم از آن نیکوتر سرایی فیها رجال شیوخ وشباب ونساء وصبیان در آن سرا مردان اند پیران و جوانان و زنان و خوردان ثم اخرجانی منها فصعدا بی الشجرة فادخلانی دارا هی احسن وافضل پس برآوردند مرا از آن پس برآمدند بر درخت با من و در آوردند مرا در سرایی که نیکوتر و بهتر از سرای نخستین بود فیها شیوخ وشباب در آن پیران اند و جوانان قلت طوفتمانی اللیلة فاخبرانی عما رأیت گفتم گردانیدید شما مرا امشب پس خبر دهید مرا از آنچه دیدم قالا نعم گفتند آری خبر دهیم اما الذی رأیته یشق شدقه فکذاب یحدث بالکذبة اما آن کسی که دیدی تو او را که دریده می شود کله او پس دروغ گوی است که حدیث میکند بدروغ فتحمل عنه حتی تبلغ الآفاق فیصنع به

ظاهر مراد تاخیر آن از وقت جواز است بی عذر زیرا چه اثم جز در همین صورت نباشد و همچنین مراد فوت بسهو است بقرینه مقابله با آینده بعنوان من ترک و ترمذی نیز تبویب برین حدیث بباب ما جاء فی السهو عن صلوة العصر کرده برین تقدیر اثم بنا بر مساهله و ترک محافظه او احتیاط است یا بجهة عدم تدارک بندم و استغفار با قضا

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال الذی تفوته صلوة العصر فرمود آنکسی که فوت کرده شود او را نماز عصر کانما وتر اهله وماله بر رفع و نصب هر دو روایة است چنانستی که گویا نقصان کرده شده و گرفته شد اهل و مال او یا سلب کرده شد آنجه در مصیبت زده شد اهل و مال او گذاشته و تر از آن یعنی تر سیدا از فوت این نماز چنانکه میترسد فوت اهل و مال را و اندوه کند ازان اندوه که میکند بهلاک آن را قال ابو عبد الله گفت مولف در بیان استعمال دیگر این لفظ بمعنی مناسب بمقام یترکم در کریمه لن یترکم اعمالکم یعنی کم نخواهد کرد و ضایع نخواهد گذاشت خدای تعالی شما را از اعمال شما دیگر استعمال صحاح و ترت الرجل میگویی این کلام را در حق مردی اذا قتلت له قتیلا او اخذت ماله وقتیکه بکشتی مردی را کشته یعنی کسی که با و متعلق است از قریب و دوست یا بگیری مال او را و عادت مولف است که در اکثر جاها مستند حدیث الفاظ مشکله آن را تفسیر و توضیح میکند باستعمال آن در شئ بمعنی مقصود در آیت و جز آن استعمال و لازم است و متعدی بدو آن بر دو مفعول و ثانی نیز در معنی مفعول دوم محذوف دارد چون اهله و ماله برین تقدیر مرفوع مشهور روایة جمهور را که نصب است اگرچه شارحان نظر بظاهر کنند مختلف است مراد بفوات عصر بعضی از وقت مختار گویند و بعضی بزرد شدن آفتاب و بعضی بغروب آن و بعضی مراد فوت با جماعت دارند زیرا چه فوت میشود اجر حضور و اجتماع ملائکه لیلیه و نهاریه اگرچه مراد فوات بر جزئی دیگر بود در تخصیص عصر فایده نداشتی حالانکه گویند که نیز محل شهود ملائکه بر هر وقت است و نماز صبح نیز محل شهود ملائکه لازم نیست که کلی باشند بلکه نسبت اکثر تشبیه تخصیص بسبب سوال سایل باشد از حال این نماز یا بجهة اشتغال اهل زراعت بکسب و تجارت خورد درین وقت یا وجهی دیگر مقتضی حال باشد و حق آنست که تخصیص بتشبیه اکمی است بر جزا بهر فضیلت که خواه ممتاز سازد و نظایر چنانچه بدان اشارت کرده شد محمل بر فوت از مطلق وقت آنست یعنی قصد و مراد از حدیث آنست که لاحق میشود مر او را ملامت نزد معاینه ثواب هر کسی را که گذارد نماز این نماز را آنچه لاحق میشود کسی را که رفته است اهل و مال او ملامت میکند بهان که تا سعت مافات تر نخواهد شد

باب اثم من ترک العصر

بیست اجماع نقد قریب بنظیر جزیه آنکس که ترک کند نماز عصر را دیده و دانسته فرق میان این باب و سابق آنست که ترک اینجا بقصد تارک است و بجهالت فوت که بقصد لازم نیست و نیز فرق بجهت اختلاف عنوان باشد بسبب اختلاف لفظ

الی یوم القیامة پس برداشته می شود از وی و نقل کرده می شود تا آنکه میرسد دروغ باطراف عالم پس کرده می شود و جزا داده می شود با نچه دیدی تا روز قیامت والذی رأیته یشدخ رأسه فرجل علمه الله القرآن فنام عنه بالیل ولم یعمل فیه بالنهار و کسی که دیدی او را که شکسته می شود سر او پس مردیست که تعلیم کرد خدا او را قرآن و دانست احکام وی را پس خواب کرد و غفلت ورزید از آن بشب و عمل نکرد در روی بروز یفعل به الی یوم القیامة عقوبت کرده میشود بوی این که دیدی تا روز قیامت چون آن از اعظم امور دینی ورزیده جزای او با عظم اعضا که سر است کرده می شود والذی رأیته فی الثقب فهم الزناة و کسی که دیدی آنها را در سوراخ آتشین پس آنها زنا کنندگان اند والذی رأیته فی النهر آکلوا الربوا و کسی که دیدی او را در جوی خون خورندهای ربا اند که در دریای گمراهی افتاده اند والشیخ فی اصل الشجرة ابراهیم والصبیان حوله فاولاد الناس و پیری که در زیر درخت هست ابراهیم است علیه السلام و خوردان اولاد مردم از ظاهر آنست که اینها اولاد مردم مسلمانان اند که نزد ابراهیم نشسته اند در بهشت لیکن در تفسیر روایت کرده که ما اطفال اولاد هر که مرده است بر فطرت بعد بر سعید ند از آنحضرت که اولاد کافران فرمود و اولاد کافران از اینجا ظاهر می شود که اولاد مشرکان را حکم اولاد مسلمانان داده اند و آنکه واقع شده که اولاد از پدران اند در حکم دنیاست کذا ذکره القسطلانی والذی یوقد النار مالک خازن النار و کسی که می افروزد آتش را مالک است نگهبان دوزخ والدار الاولی التی دخلت دار عامة المؤمنین و سرای نخستین که در آمدی تو سرای همه مسلمانان است واما هذه الدار فدار الشهداء اما این دار خانه شهداست و لهذا در وی زنان و خوردان نبودند که اینها شهید نمی شوند اگر گوئی از اینکه اینجا خانه افضل و احسن از خانه نخستین که در وی ابراهیم بود علیه السلام خانه شهدا باشد لازم می آید مزیت و افضلیت شهدا به پیغمبر و حق نه چنین است گوئیم انیمعنی وقتی لازم می آید که خانه نخستین منزل ابراهیم باشد تواند که ابراهیم بطریق سیر عبوری در آنجا برای غرضی کرده باشد و منزل او اعلا و افضل از منزل شهدا بود چنانچه واقع شده که آدم علیه السلام در آسمان پائین است و وی به بند اولاد خود را از نیکان و بدان پس خنده میکند و گریه میکند با آنکه منزلت او در علیین است وانا جبرئیل وهذا میکائیل و من جبرئیلم و این میکائیل است فارفع راسک فرفعت راسی فاذا فوقی مثل السحاب پس بردار سر خود را پس برداشتم سر خود را پس ناگاه دیدم بالای خود مانند ابر قالا ذلک منزلک گفتند که این جای بودن تست فقلت دعانی ادخل منزلی پس گفتم بگذارید مرا تا درآیم منزل خود را باشم در آن قالا انه بقی لک عمر لم تستکمله فلو استکملت اتیت منزلک گفتند باقی مانده است ترا مدت عمری که تمام نکرده آنرا پس وقتی که تمام کنی می آئی منزل خود را و میباشی در آن

باب موت یوم الاثنین

در بیان فضیلت مرگ روز دوشنبه که روز وصال آنحضرت بود و ابوبکر صدیق نیز آرزوی آن کرده بود در فضیلت موت روز جمعه و شب جمعه حدیثی از ترمذی واقع شده گفته اند در اسناد آن ضعفی هست و لهذا مولف علیه الرحمة ایراد نکرده است حدثنا معلی بن اسد قال حدثنا وهیب عن هشام عن ابیه عن عائشة قالت دخلت علی ابی بکر فقال فی کم کفنتم النبی صلی الله علیه وسلم مرویست از عائشه گفت درآمدم بر ابی بکر رضی الله عنه در مرض موت او پس گفت در چند جامه کفن کردید پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی قالت فی ثلثة اثواب بیض سحولیة لیس فیها قمیص ولا عمامة گفت عائشه کفن کردیم در سه جامه سفید که از سحول قریه یمن بوده و نبود در جامهای کفن پیراهن و نه دستار وقال لها فی ای یوم توفی رسول صلی الله علیه وسلم و گفت ابوبکر عائشه را در کدام روز فوت کرده آنحضرت قالت یوم الاثنین گفت عائشه روز دوشنبه قال فای یوم هذا گفت ابوبکر کدام روز است این روز قالت یوم الاثنین گفت عائشه روز دوشنبه است قال ارجو فیما بینی وبین اللیل گفت ابوبکر امید دارم موت خود را در ساعتی که این هست و ساعتی که میان شب است

عمل و بناوری که بازداشت از این نماز و اقرب بود در این کلام بر سبیل تغلیظ و تشدید است که ترک قابل ترین نماز است و مقدم بر همه اعمال معظم ترک و تحقیق کامل است و حقیقت جعل مراد نیست که آن کفر و ارتداد است بدلیل کتاب و سنت که در محل خود مشروح است و در بعضی روایات مطلق صلوة مکتوبه واقع شده

باب فضل صلوة العصر

فضیلت نماز عصر یعنی اکثریت ثواب اگرچه نسبت اکثر نمازها باشد حدثنا الحمیدی قال حدثنا مروان بن معاویة ابن حارث فزاری سند یک صد و نود و سه قال حدثنا اسمعیل بن ابی خالد عن قیس ابن ابی حازم عن جریر بن عبدالله بجلی قال کنا عند النبی گفت جریر بودیم نزدیک پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فنظر الی القمر لیلة البدر پس نگریست آنحضرت بسوی ماه شب چهاردهم فقال انکم سترون ربکم کما ترون هذا القمر پس فرمود تحقیق شما نزدیک است که ببینید پروردگار خود را چنانکه می بینید این ماه شب چهارده را تشبیه رویت برویت است در انکشاف تام بی شک و شبهه نه تشبیه مرئی بمرئی در تجسیم و تشکل و مقابلت و محاذات لا تضامون فی رؤیته بضم تا و کسیم مخففا بضم میم ضرر و بفتح تا و تشدید میم مضموم از ضم بمعنی بهم پیوستن هر دو روایت است یعنی ضرر کرده نمی شوید یا نخفت قول یکدیگر در رویت وی سبحانه و اجتماع و ازدحام نمیکنید چنانکه در جستن چیزی خفی و شبه میکنید فان استطعتم ان لا تغلبوا بلفظ مجهول علی صلوة قبل طلوع الشمس و قبل غروبها پس اگر توانید که مغلوب نشوید بنماز که پیش از طلوع و پیش از غروب آفتاب است یعنی نماز فجر و نماز عصر فافعلوا پس بکنید و مغلوبیت را که کنایت از قطع اسباب منافیه چون خواب و شغل و مشاغل و استعداد آن نماز است و در تعقیب خبر رویت بتحریص بر این دو نماز اشعار است بآنکه محافظت بر آن از اسباب رویت است که ملاشهود ذات از نیم سیر سنایق تهیدا بدکانکت تراه و جعلت قرة عینی فی الصلوة شاید آنست و چون در دو نماز هر دو در میان است کانک تراه گفت غیر و اگر بیدهای زبان برافتند کانک تراه گردد و در حقیقت تماشا کانک تراه بین حکم را بر تخصیص این دو نماز بجهت اکثر فراهت و صفا درین دو وقت بیشتر است یا بجهت افضلیت آنهاست که هر دو وقت زمان اجتماع ملائکه و مزاحمت اشتغال اعمال بکسب یا غلبه خواب بجهت اول وقت و حرص بر قضای اشغال در آخر وقت موازنت اگر رویت در آخرت همین دو وقت باشد و حدیث ترمذی در بیان حال اهل بهشت آمده که گرامی ترین ایشان بر خدا کسی است که می نگرد بسوی وجه او بامداد و شبانگاه ثم قرأ بس خواند آنحضرت یا جریر این آیه را فسبح اکثر روایات همین است و در بعضی بواو است موافق تلاوت بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل الغروب تا آخر یعنی بحال که تسبیح بحمد و ثنای پروردگار خود باشی پیش از بر آمدن آفتاب و پیش از غروب آن مراد نماز فجر و نماز عصر است قال اسمعیل گفت اسمعیل که از رجال این حدیث است

قیراطا اگرچه مدت عمل ایشان کمتر بود از مدت عمل جماعة سابقه فقرأوا تینا القرآن بیشتر داده شدیم ما مسلمانان قرآن را فعملنا الی غروب الشمس پس عمل کردیم تا آخر کار مانند کسانی که کار کردند از نماز دیگر تا فرو رفتن آفتاب فاعطینا قیراطین قیراطین پس داده شدیم دو حصه اجر داده شدند دیگران در در قیراطا اگرچه مدت عمل ما از جماعت دویم نیز کمتر بود فقال اهل الکتاب بین پس گفتند اهل هر دو کتاب توریة و انجیل ای ربنا اعطیت هؤلاء قیراطین قیراطین ای پروردگار ما داده تو این جماعه اهل قرآن را دو حصه دو حصه واعطیتنا قیراطا قیراطا و دادی ما را یک یک حصه ونحن کنا اکثر عملا و حال آنکه بودیم بیشتر از روی عمل قال الله تعالی فرمود خدای تعالی در جواب ایشان هل ظلمتکم من اجرکم من شیء آیا ظلم کرده ام شما را و کم کرده ام از اجر شما چیزی را از آنچه قرار داده بودم شما را و وعده کرده بودم شما قالوا لا گفتند یهود و نصاری کم نکرده از وجه مقرر ما قال فهو فضلی اوتیه من اشاء فرمود این تضعیف اجر فزونی کرم من است سید بر آن را هر کرا خواهم ظاهر اینست که این قیاسات که بر آنحضرت از روی وحی یا کشف خبر از آن داده چنانکه از سایر احوال قیامت و در حدیث اشارتیست بآنکه فصل میان ظهر و عصر بیشتر است از فصل میان عصر و مغرب و این درست نمی شود مگر بر مذهب حنفیه که گویند وقت عصر نزد بودن سایه هر شی دو مثل آنست و اگر از سایه مثل که نزد شافعی ربع نهار باشد غالبا وقت عصر گوییم وقت ظهر اکثر از وقت عصر بود و لیکن میتوان گفت که لازم نمی آید از اکثریت عمل نصاری در نظر اکثریت زمان عمل جایز است که عمل اکثر در زمان مثل وقلیل باشد و موید آنست که جمهور اهل اخبار متفق اند بر آنکه زمان فترت میان عیسی و پیغمبر ما صلی الله علیهما والسلام ششصد سال است و مدت مسلمانان معلوم است که زیاده از آن است پس اگر مراد تمثیل بطول و قصر زمان باشد لازم آید که وقت عصر دراز تر بود از وقت ظهر و آن باتفاق باطل است و تطبیق بر وجه باستیناس بقاء عصر تا غروب است از قول الی غروب الشمس اگرچه مطابقتها مناسع بود و لیس ادرک بعض وقت مدرک وقت باشد یا بدلالت حدیث بر آنکه عمل قلیل در وقت تنگ بسبب زیادتی خود بعنایت الهی بنا بر عمل کثیر مستحق اجر تمام است اگرچه آن بنسبت عملهای امم اخیر است لیکن برای مناسبت تقیید کافیست و همچنین در حدیث آینده حدثنا ابو کریب محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة حماد عن برید ابن عبد الله بن ابی بردة عن ابی بردة عن ابی موسی عن

پس تحقیق ایثار میکنم آنرا امروز بر خود یعنی وا دادم بتو و این حدیث دلیل است بر آنکه ایثار روا است اگر فضیلت بافضل از خود بر نیتی صحیح روا است اگر گویی از قول عایشه که میخواستم برای خود و دادم مر ترا معلوم میشود که همین جای یک قبر بیش نبود و است و قول او در حدیث سابق که وصیت کرد مر عبد الله بن زبیر را که دفن مکنی مرا با پیغمبر و یاران او ظاهر است که جای قبری دیگر هم بود و است جواب داده اند شارحان که شاید بعد از دفن ظاهر شده باشد که جای قبری دیگر باقی مانده است پوشیده نماند که این خانه خانه عایشه بود و یقین دوست آنرا امید السنة باشد لیکن نخواست که بعد از دفن عمر که محرم او نبود و در آنجا مدفون شود چنانکه در روایتی آمده که بعد از دفن عمر در خانه بی تکلف نشست و برخاست نمیکرد و حجابی در میانه میکرد و شیخ بیگر که در وصیت بیان کرده منافات با این معنی ندارد و الله اعلم فلما اقبل قال له ما لدیک پس گاهی که پیش آمد ابن عمر گفت عمر او را چه خبر است نزد تو قال اذنت لک یا امیر المؤمنین گفت اذن داد عایشه ترا ای امیر المؤمنین قال ما کان شیء اهم الی من ذلک المضجع گفت عمر نبود هیچ چیزی مقصود تر و عزیز تر نزد من از این خوابگاه فاذا قبضت فاحملونی ثم سلموا ثم قل یستاذن عمر بن الخطاب پس وقتی که قبض کرده شوم و فوت شوم پس بردارید مرا پس تر سلام گوئید پس تو بگو که طلب اذن میکند عمر بن خطاب فان اذنت لی فادفنونی والا فردونی الی مقابر المسلمین پس اگر اذن دهد عایشه دفن کنید مرا و گرنه باز برید بسوی مقابر مسلمانان انی لا اعلم احدا احق بهذا الامر من هؤلاء النفر الذین توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو عنهم راض و دیگر وصیت کرد عمر که بتحقیق من نمیدانم هیچ یکی احق و اولی تر باین کار خلافت ازین جماعت که فوت کرد رسول خدا و حال آنکه آن حضرت از ایشان راضی بود فمن استخلفوا بعدی فهو الخلیفة فاسمعوا له واطیعوا پس کسی را که ازین جماعت خلیفه کنید و اجماع نمائید پس از من پس او خلیفه است پس بشنوید گفته او و او را اطاعت کنید فرمود او را فسمی عثمان وعلیا وطلحة والزبیر وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابی وقاص پس نام برد آن جماعه که منظور او را خلافت بود و این شش بزرگ صحابه را و ولج علیه شاب من الانصار و در آمد بر عمر درین وقت جوانی از انصار فقال ابشر یا امیر المؤمنین ببشری الله عز وجل پس گفت بشارت پذیر و شاد باش ای امیر المؤمنین به بشارت خدای کان لک من القدم فی الاسلام ما قد علمت بود مر ترا از سابقه نیکی و منزلتی عالی در اعلای کلمه اسلام چیزی که بتحقیق دانسته ثم استخلفت فعدلت ثم الشهادة بعد هذا کله پس تر خلیفه کرده شدی پس عدل کردی پس تر مرتبه شهادت رسیدی بعد ازین همه فقال لیتنی یا ابن اخی وذلک کفافا لا علی ولا لی پس گفت عمر کاشکی من آرزو دارم ای برادر زاده که عقوبت آن بر من باشد و نه ثواب مرا بود و برابر گذرد و در روایتی کفافا منصوب بر حال آمده این چنین گفته شارح و تقیید بمعنی کفاف نشده است و در بعضی نسخ معنی آنرا بالکلام و در مجمع البحار گفته کفافا فتح کاف آنچه زیاده نبود از چیزی و بقدر حاجت باشد و تقریر معنی آنکه کاشکی مرا ای برادر زاده و آن خلاف کفافت یعنی بسنده است یا در حالی که بسنده است بی زیادتی چیزی بر من بحالی که نه و بال آن بر من باشد و نه ثواب آن مرا بود و تواند که کفاف مصدر بود بمعنی مفعول یعنی مکفوف و باز داشته شده باشد از من بدی او اوصی الخلیفة من بعدی بالمهاجرین الاولین خیرا وصیت میکنم خلیفه را که از پس من است بمهاجرین نخستین نیکی کند مراد از مهاجران نخستین آنانند که هجرت کرده اند پیش از بیعت رضوان یا آنانکه بسوی قبلتین نماز گذارده اند یا حاضر شده اند غزوه بدر را ان یعرف لهم حقهم وان یحفظ لهم حرمتهم بیان نیکی است آنکه بشناسد مر ایشان را حق ایشان و نگهدارد عزت ایشان را واوصیه بالانصار خیرا و نیز وصیت میکنم آن خلیفه را که با انصار نکوئی کند الذین تبوؤا الدار والایمان آنانکه نگهداشته اند ایمان را و مستقر خود ساخته اند چنانکه مدینه را مستقر ساخته و متمکن شده اند ان یقبل من محسنهم ویعفی عن مسیئهم آنکه قبول کند نکوئی از نیکان ایشان و اعتنا نماید بدان و عفو کند بدی از بدان ایشان و عهد و ذا

وحقوق مردم واوصیکم بذمة الله وذمة رسوله ونیز وصیت میکنم شما را بنگاهداشت ذمه خدا و رسول خدا صلی الله علیه وسلم و عهدی که اهل ذمه و مطیعان اسلام از اهل کتاب وغیر ایشان بسته اند کرمانی از اهل ذمه عامه مسلمانان اراده کرده از آنکه همه در ذمه خدا و رسول خدا اند پس تعمیم بعد تخصیص خواهد بود ان یوفی لهم بعهدهم آنکه وفا کنند برای ایشان بعهد ایشان و بجا آرد آنرا وان یقاتل من ورائهم وانکه قتال کنند کسی را که غیر اهل ذمه واهل عهد اند ولا یکلفوا فوق طاقتهم واین را که تکلیف کرده نشوند اهل ذمه بیشتر از طاقت که زیاده بر جزیه از ایشان طلب نکنند ومباحث این حدیث در مناقب بتفصیل تر ازین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی باب ما ینهی من سب الاموات در بیان منع دشنام مردها مراد اموات مسلمانند حدثنا آدم قال حدثنا شعبة عن الاعمش عن مجاهد عن عائشة قالت قال النبی صلی الله علیه وسلم لا تسبوا الاموات فانهم قد افضوا الی ما قدموا دشنام نکنید مردها را بتحقیق ایشان رسیدند بسوی چیزی که پیش فرستاده اند از نیکی و بدی وتابعه علی بن الجعد و ابن عرعرة و ابن ابی عدی عن شعبة متابعت کرده است آدم را علی بن جعد و ابن عرعره و ابن ابی عدی هر سه از شعبه روایت کرده اند ورواه عبد الله بن عبد القدوس ومحمد بن انس عن الاعمش و روایت کرده است این حدیث را عبد الله بن عبد القدوس و محمد بن انس از اعمش باب ذکر شرار الموتی در بیان یاد کردن بدان مردها از کفره حدثنا عمر بن حفص قال حدثنا ابی عن الاعمش قال حدثنی عمرو بن مرة عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال قال ابو لهب لعنه الله علیه روایت است از ابن عباس که گفت ابولهب لعنت خدا باد بروی هر باین حزر مطابقت حدیث بترجمه للنبی صلی الله علیه وسلم تبالك سائر الیوم مر پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی رحمتی که لایق شان او ست هلاک باد مر ترا در همه روز فنزلت تبت یدا ابی لهب وتب پس نازل شد این آیت که هلاک باد ابولهب و هلاک شد تعبیر کرده از ذات او بدو دست چنانکه در آیت ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة کرده و مورد حدیث آنست که چون نازل شد آیت وانذر عشیرتك الاقربین برآمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم کوه صفا را و ندا کرد واهل مکه را همه جمع آمدند فرمود ای بنی عبد المطلب اگر خبر دهم شما را که لشکری در پس این کوه بر شما آمده باور میکنید گفتند باور میکنیم ما تجربه کرده ایم ترا از تو غیر از صدق ندیده ایم پس فرمود من بترسانم شما را بعذابی عظیم اگر ایمان نیارید هلاک شوید و بوبال ابدی گرفتار آئید ابولهب ملعون گفت تبا لك الهذا دعوتنا هلاک باد ترا آیا برای این طلبیدی ما را واین حدیث از مراسیل صحابی است از انکه این واقعه در مکه در اوائل حال است و ابن عباس در آن وقت اگر متولد شده باشد بسیار خورد خواهد بود

كتاب الزكوة

زکوة در لغت بمعنی نمایش و زیادتی و تطهیر است و زکوة بمعنی شرعی که برآوردن پاره از اموال و دادن بفقرا بتفصیلی که در کتب فقه مبین است این همه معانی لغویه یافته میشود در ادای زکوة مستوجب قرب خدا و مردم است و موجب زیادتی ثواب و پاک کردن نفس از رذیلت بخل بلکه زیادتی مال بحسب خاصیت و برکت و پاکی مال آنست و زکوة رکنی از ارکان اسلام است و مانع آن اقتناع آن کشتنی است چنانکه صدیق اکبر رضی الله عنه بمسیلمه کذاب و در ین باب قتال کرده بسم الله الرحمن الرحیم باب وجوب الزکوة این باب در بیان واجب بودن زکوة است بر مسلمانان وقول الله تعالی قول را بجر و برفع خواند هر تقدیر اول عطف بر وجوب است و داخل در ترجمه باب یعنی باب در بیان معنای قول خداست که مفاد وی وجوب زکوة میکند و بر تقدیر ثانی خبر مبتدا محذوف است یعنی دلیل وجوب قول خدا است یا مبتدا است که خبر محذوف است یعنی قول خدا دلیل وجوب است واقیموا الصلوة واتوا الزکوة برپا دارید نماز پنجگانه را بحدود وشرائط آن و ادا کنید زکوة را و امر برای وجوب است وقال ابن عباس حدثنی ابو سفیان و گفت

مواضع بنیز از شریعت محمدی انکار نموده با حکام کافر رسیدند فما ستخبرتم بها پس چیز گرفت انکه در قومی دیگر را فعملوا بقیة یومهم پس عمل کردند اینها باقی روز را حتی غابت الشمس تا آنکه غائب شد آفتاب و تمام شد مدت استعمال اجل الفریقین و بتمام رکمال حاصل کردند مزد هر دو فریق گذشته را ماحصل فرق میان این حدیث و حدیث سابق آنست که اول مثال اصحاب عذر بود از اهل کتاب که عمر پیش از نسخ بدلیل قول وی فعجزوا پس یافتند هر یک اجر معهود را و این حدیث مثال کسی است که تا تمام مدت از عمل بالتحریف کتب و تبدیل شرائع پس محروم ماندند از اجر

باب وقت المغرب اول وقت مغرب باتفاق وقت غروب است و اختلاف کرده اند در آخر آن جمعی از فقهای تابعین وغیر ایشان که اوزاعی و مالک و شافعی و احمد از ایشان اند گویند وقتیکه غائب شود شفق که حمره است و نزد جمعی دیگر تا آنکه اوزاعی و مالک نیز بروایتی از ایشان اند و ابن مبارک تا آنکه غائب شود شفق ابیض و آن مرویست از ابی بکر صدیق و عائشه و ابو هریره و معاذ بن جبل و ابن کعب و عبد الله بن زبیر رضی الله عنهم و این مذهب ابی حنیفه رضی الله عنه و مذهب صاحبین است و ابن منذر گفته بودند مالک و اوزاعی و شافعی میگفتند وقت نیست او را مگر یک وقت که غروب است و مروی است از طاؤس که گفت فوت نمی شود مغرب و عشا تا فجر و از عطا نیز نحو آن روایت است کذا نقله العینی وقال عطاء گفت عطاء بن ابی رباح یجمع المریض بین المغرب والعشاء جمع کند مریض میان مغرب و عشاء و باین قائل است احمد و اسحاق و بعض شافعیه مطلقا و تجویز کرده آن را مالک در مسجد شریف نبوی و مشهور از شافعی منع است و ترجیح داده جواز را نووی و قسطلانی از جماعت آورده که گفت یافتم نقل آن را از شافعی در مختصر مزنی باین عبارت که جمع میان دو نماز در سفر و مطر و مرض جایز است شیخ ابن حجر گفته نیافتم در ین مسئله نقل از هیچ یکی از صحابه و مذهب ابو حنیفه عدم جواز جمع است در جمیع صور و آیا مراد این اثر درین ترجمه اشارت است بانکه وقت مغرب ممتد است تا عشا چه اگر تنگ بودی هر آینه فصل گشتی میان وی و عشا پس جمع جایز نشدی چنانکه میان صبح و ظهر ذکره العسقلانی حدثنا محمد بن مهران بکسر میم حمال بجیم و تشدید میم حافظ ابو جعفر رازی سنه دویست و سی وفات قال حدثنا ابو الولید بن مسلم ابو العباس سوی عالم اهل شام سنه یکصد و نود و پنج قال حدثنا الاوزاعی عبد الرحمن قال حدثنی ابو النجاشی بفتح نون و تخفیف جیم و شین معجمه مولی رافع ابن خدیج عطاء بن صهیب بضم صاد مهمله قال سمعت رافع بن خدیج بروزن کریم صحابی انصاری اوسی مدنی است یقول کنا نصلی المغرب مع النبی صلی الله علیه وسلم فینصرف احدنا وانه لیبصر مواقع نبله

ابن عباس حديث شكر دمرا ابو سفيان اين جزء و جهان حديث موصول است كه در اول كتاب در قصه هرقل گذشت فذكر حديث النبي صلى الله عليه وسلم پس ذكر كرد ابن عباس حديث پيغمبر خدا را رحمت كناد خدا بروى قال يأمرنا بالصلوة والزكوة والصلة والعفاف گفت پيغمبر امر ميفرمايد مارا بنماز كه اصل عبادت تماى بدنى است و بزكات كه اصل عبادت تماى مالى است و صله ارحام يعنى بآنچه فرموده خدا نيكوئى كردن بخويش و باز داشتن خود را از حرام و خلاف مروت حدثنا ابو عاصم الضحاك بن مخلد عن زكريا بن اسحق عن يحيى بن عبد الله بن صيفي عن ابي معبد عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث معاذا الى اليمن مرويست از ابن عباس كه تحقيق پيغمبر خدا فرستاد معاذ بن جبل را بسوى يمن و قاضى آنجا ساخت در سنه عشر پيش از حجة الوداع فقال ادعهم الى شهادة ان لا اله الا الله واني رسول الله پس فرمود نخست دعوت كن مر مردمان اهل يمن را بشهادة كلمه طيبه و اينكه تحقيق من پيغمبر خدايم فان هم اطاعوا لذلك پس اگر ايشان انقياد نمودند و اقرار بشهادتين كردند فاعلمهم ان الله قد افترض عليهم خمس صلوات في كل يوم وليلة پس آگاه كن ايشان را كه تحقيق خدا فرض كرده است بر ايشان پنج نماز در هر شبانه روزى فان هم اطاعوا لذلك فاعلمهم ان الله افترض عليهم صدقة في اموالهم پس اگر ايشان قبول كردند فرضيت نماز را پس آگاه كن ايشان را كه تحقيق خدا فرض كرده است بر ايشان در مالهاى ايشان صدقه تؤخذ من اغنيائهم وترد على فقرائهم گرفته ميشود آن صدقه از توانگران ايشان و داده ميشود در محتاجان ايشان تعرض نماز را و اقتصار بر آن كه بعد از شهادتين افضل عبادات است فرضيت آن بر فقرا و اغنيا برابر و تكرر آن هر شبانروز پنج بار است ... موجب سقوط او ... بجهت كثرت اهتمام ايشان ... و همين مقدار موجب اقتصار بر نماز فريضه نه واجب باشد ... و يا آنكه توانند كه اقتصار بر نمازهاى فرض بانند و باشد ... ايمان بفرضيت نمازهاى فرض نيز فرض است پس مدعى اشارتست بآنكه هر كه اعتقاد بفرضيت آن داشته باشد هر چند از عمل ... از روى زكوة بستانند والله اعلم حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن محمد بن عثمان بن عبد الله بن موهب عن موسى بن طلحة عن ابي ايوب الانصاري رضي الله عنه ان رجلا قال للنبي صلى الله عليه وسلم اخبرني بعمل يدخلني الجنة مرويست از ابى ايوب انصارى كه مردى گفت مر پيغمبر خدا را كه خبر ده مرا بعملى كه در آرد مرا به بهشت قال القوم ماله ماله گفتند مردم حاضر چه حالست چه حالست اين مرد سائل را كلام استفهامى است و تكرار براى تاكيد است فقال النبي صلى الله عليه وسلم ارب ماله پس فرمود آنحضرت در برابر استفهام حاضران حاجتى عظيم است مر او را در اين سوال و ى از عملى كه در آرد او را در بهشت و كدام مطلب عظيم تر از اين خواهد بود ارب بهمزه و را و ها مفتوح و با موحده مبتدا است و خبر او له است و در بعضى روايات ارب بصيغه ماضى يا بنا علم نيز آمده تعبد الله ولا تشرك به شيئا عبادت ميكنى خدا را و انباز نسازى برى تعالى در وجود و عبادت و مقصود جز براى تعظيم او و تقيم الصلوة وتؤتي الزكوة وتصل الرحم و برپا ميدارى نماز را و ادا ميكنى زكوة را و نكوئى ميكنى بخويشان ... عطف اين جمله بر قول او تعبد الله از قبيل عطف خاص بر عام است از جهت اهتمام بشان نماز و زكوة و صله رحم و شايد كه نظر بحال سائل كرده در اين تصريح داشت تخصيص فرموده و دلالت حديث بر وجوب زكوة تمام موافق ترجمه باشد ... حاصل جواب آنكه ... كه به بهشت در آرد پرسيده ... پس جواب عملى بايد ... و اگر كسى به بهشت نرود و آن عمل نيست مگر واجب وقال بهز حدثنا شعبة قال حدثنا محمد بن عثمان وابوه عثمان بن عبد الله انهما سمعا موسى بن طلحة عن ابي ايوب عن النبي صلى الله عليه وسلم بهذا گفت بهز باسناد مذكور حديث مسطور را قال ابو عبد الله اخشى ان يكون محمد غير محفوظ انما هو عمرو گفت مولف مى ترسم كه محمد را ابن عثمان گفتن غير محفوظ از روى اشتباه و وهم بوده باشد آن در اصل عمرو بن عثمان است

اسماء الرجال

فقال كان النبي پس گفت جابر بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم يصلي الظهر بالهاجرة مى گذارد نماز ظهر را بهنگام روز يعنى بعد از زوال بلا تراخى مگر آنكه حاجت بابراد ميبود والعصر والشمس نقية و ميگزارد عصر را و حال آنكه آفتاب پاك و صاف بود ... از شوب زردى و كدورت ... نزديك افق والمغرب اذا وجبت و ميگزارد مغرب را وقتى كه مى افتاد آفتاب و غروب ميكرد والعشاء احيانا واحيانا مى گذارد عشاء را بوقت مختلف در اوقاتى تعجيل ميكرد و در اوقاتى تاخير ميكرد و چنانكه بيان كرد آنرا بقول خود اذا رآهم اجتمعوا عجل و وقتيكه ميديد قوم را كه جمع شده اند ... نماز شتابى ميكرد ... واذا رآهم ابطؤا اخر و در وقتى ميديد ايشان را كه درنگ كرده اند در كم حاضر شدن تاخير ميكرد ... بجماعت احب ... افضل ... تعجيل ... كه ابو حنيفه و اصحاب وى ... عليهم ... تفسير ... النوم ... اول وقت ... وقت ... والصبح كانوا او كان النبي صلى الله عليه وآله

اینجا بصورت تردد آورده و در تاریخ جزم کرده است که عمرو بن عثمان است از تحقیق جزم کرده مسلم و دارقطنی و غیر ایشان نووی گفته اتفاق کرده اند بر آنکه از شعبه وهم است و صواب عمرو بن عثمان است **حدثنا محمد بن عبد الرحيم** قال حدثنا عفان بن مسلم قال حدثنا وهيب عن يحيى بن سعيد بن حيان عن ابي زرعة عن ابي هريرة ان اعرابيا اتى النبي صلى الله عليه وسلم فقال دلني على عمل اذا عملته دخلت الجنة روایت است از ابو هریره که بتحقیق صحرانشینی آمد به پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی و گفت راه نما مرا بعملی که چون بعمل آرم آنرا در آیم بهشت را قال تعبد الله لا تشرك به شيئا فرمود آن کار اینست که عبادت میکنی خدا را و انباز نمیکنی بوی چیزی را و تقيم الصلوة المكتوبة وتؤدي الزكوة المفروضة وتصوم رمضان و بر پا میداری نمازی که فرض است و ادا میکنی ترکاتی را که واجب کرده شده است و روزه میداری ماه رمضان را قال والذي نفسي بيده لا ازيد على هذا گفت اعرابی سوگند بکسی که ذات من بدست قدرت اوست زیاده نمیکنم برین فرموده و در روایت مسلم آمده ولا انقص منه و کم نمیکنم از آن و این کلام کنایت از تمام ضبط ما شنفاست و نیز گفته اند که این سوال جماعة بوده و مراد آنست که در رسانیدن بقوم خود زیادتی و کمی از فرموده پیغمبر خدا نمیکنم فلما ولى قال النبي صلى الله عليه وسلم من سره ان ينظر الى رجل من اهل الجنة فلينظر الى هذا و هرگاه پشت داد آن مرد فرمود پیغمبر خدا کسی که خوش آید او را اینکه نظر کند بسوی مردی از اهل بهشت پس گو نظر کند بسوی این مرد **حدثنا مسدد** عن يحيى عن ابي حيان قال اخبرني ابو زرعة عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم بهذا مسدد که شیخ مولف است باسناد و ذکر حدیث کرده باین حدیث سابق و در سیاق این حدیث اشارت است باختلافی که در روایت وهیب و مسدد واقع شده و وهیب از یحیی بن سعید بن حیان روایت کرده و مسدد از یحیی از ابی حیان پس در حدیث وهیب یحیی بی واسطه از ابو زرعه نقل کرده و مسدد بواسطه ابی حیان و بعضی محدثین درین حدیث تردد و توقف کرده اند مولف گویا ترجیح اختلاف بتعدد رواة کرده است والله اعلم

حدثنا حجاج قال حدثنا حماد بن زيد قال حدثنا ابو جمرة قال سمعت ابن عباس يقول قدم وفد عبد القيس على النبي صلى الله عليه وسلم گفت ابو جمره شنیدم ابن عباس را که میگفت قدوم آوردند قوم قبیله عبد القیس به پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی فقالوا يا رسول الله ان هذا الحي من ربيعة قد حالت بيننا وبينك كفار مضر پس گفتند ای پیغمبر خدا بتحقیق این قبیله که از قوم ربیعه است و در میان آمده است میان ما و میان تو کافران قوم مضر که دشمن ما اند و در بعضی روایات ان هذا الحي واقع است برین تقدیر منصوب باعنی خواهد بود و خبر ان من ربيعة است و بر تقدیر اول خبر قد حالت است ولسنا نخلص اليك الا في الشهر الحرام و نیستیم ما که برسیم ما از آنجا بسوی تو مگر در ماه حرام که در ان جنگ نمی شد فمرنا بشيء ناخذه عنك وندعو اليه من وراءنا پس بفرمای ما را بعملی که اخذ کنیم آنرا از تو و عمل کنیم برآن و بخوانیم بسوی آن کسی را که وراء ماست از قوم ما قال آمركم باربع وانهاكم عن اربع فرمود امر میکنم شما را بچهار چیز و منع میکنم از چهار الايمان بالله وشهادة ان لا اله الا الله نخستین ایمان آوردن بخداست یعنی شهادة بکلمه طیبه و عقد بيده هكذا و عقد کرد آن حضرت بدست خود این چنین برای شمردن این امر راوی نیز نموده است عقد را بدست خود واقام الصلوة وايتاء الزكوة وان تؤدوا خمس ما غنمتم دیگر بر پا داشتن نماز است و دادن زکوة و ادا کردن شما است خمس حصه چیزی که غنیمت آید تصریح بذکر این آخر بایشان از آنست که پیوسته اهل محاربه بودند بکفار مضر و لهذا تغیر اسلوب نموده بصیغه خطاب فرموده و شرح این حدیث در اول کتاب در باب اداء الخمس من الايمان گذشته و آنجا بیان یافته وجه آنکه بعض دیگر تصریحی نرفته وانهاكم عن الدباء والحنتم والنقير والمزفت و منع میکنم شما را از استعمال این چهار ظرف که بحسب عادت در عرف سابق در این شراب میکردند دبا بمعنی کدو است حنتم سبوی سبز یا سرخ یا سفید باختلاف معانی لغویه و نقیر ظرفی از چوب میانه آنرا تهی کرده باشند و مزفت ظرفیست که آنرا بزفت طلا کرده باشند و سابقا

صلى الله عليه واله وسلم سبعا جميعا هفت رکعت یکجا مغرب و عشا و ثمانيا جميعا هشت رکعت یکجا ظهر و عصر ظاهر جمع تاخیر است چنانکه در باب تاخیر الظهر شرح گذشته از ان اتحاد وقت مغرب معلوم شود

باب من كره ان يقال للمغرب العشاء کسی که مکروه داشته که گفته شود مغرب را عشا **حدثنا** ابو معمر هو عبد الله بن عمرو ابن ابی الحجاج منقری قال حدثني عبد الوارث بن سعيد تنوری عن الحسين معلم قال حدثنا عبد الله بن بريدة بضم موحده و فتح را قاضی مرو ست بکسر زا نزده قال حدثني عبد الله ابن مغفل بضم میم و فتح معجمه و تشدید فا المزني بضم میم و فتح زا منسوب از اصحاب شجره است ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تغلبنكم الاعراب على اسم صلوتكم المغرب گر سوء فالب نیاید بر شما شهر نشینان بر نام نماز شما که مغرب است یعنی نشود که شما نیز این نماز را بنامی که ایشان خوانند بخوانید و این وجب اشتباه شود بر مسلمانان دیگر یا بخود بمقتضای آن نام تاخیر کنید قال گفت راوی ويقول الاعراب هي العشاء و میگویند بدویان نماز مغرب عشا است یعنی باین نام می خوانند و عشا ظلمت تاریکی شب است اعراب بادیه نشینان اگر چه از عجم باشند و عرب قوم مخصوص است و از عجم شهری باشند یا بدوی

باب ذكر العشاء والعتمة و ذکر عنوان عشا و عتمه در آثار مر نماز عشا و من رآه واسعا یعنی کسیکه دانسته است ذکر این هر دو عنوان گنجایش دارد عتمه تمثیل و اصل بمعنی تاریکی شب است بعد از ان مستعمل شده در وقت نماز خفتن و بعد از غیبت شفق عتمه در نمک و تاخیر کردن جماعت در آمد در وقت عتمه و تاخیر کرد قال ابو هريرة عن النبي صلى الله عليه واله وسلم اثقل الصلوة على المنافقين العشاء والفجر گفت ابو هریره بروایت از آنحضرت گران ترین نماز بر منافقان نماز عشا و فجر است زیرا که بر ظهور محل کسل اند و قلت ریا که بجهت آن تواند گزارد و قال لو يعلمون ما في العتمة والفجر و فرموده آنحضرت اگر بدانند مردم ثوابی را که در نماز عشا و فجر است هر آینه بیایند آن را اگر چه بطریق خیزیدن کودک باشد چنانکه در باب الاستهام في الاذان بروایت ابو هریره جملة از حدیث مذکور آمده و مقصود از ذکر تعلیق با تعلیقات اطلاق تعبیر نماز خفتن بعشا و عتمه است ابن ابی شیبه تعلیقه کرده جمله از این تسمیه راجع بکراهیت عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال ابو عبد الله گفت مولف والاختيار ان يقول العشاء و مختار آنست که گوید عشا اگر چه عتمه گفتن نیز جایز باشد لقول الله تعالى ومن بعد صلوة العشاء و عشا چنانکه در کتاب الله مذکور شده و ذکر آن بهتر و خوشتر باشد و در روایت مسلم آمده لا يغلبنكم الاعراب على اسم صلوتكم العشاء فانها في كتاب الله العشاء و این صریح است در منع اطلاق غیر اسم عشا چنانکه در مغرب ولیکن چون در آثار احادیث بسیار تعبیر هر دو عنوان در نماز خفتن آمده حمل کردند حدیث منع را بر تقدیر ثبوت بر تنزیه

گذشت که این حکم بروایت مسلم منسوخ شده است وقال سلیمان وابو النعمان عن حماد الایمان بالله شهادة ان لا اله الا الله گفت

سلیمان بن حرب وابو النعمان محمد بن الفضل السدوسی بغیر واو عطف بر سر شهادة وبدل از ایمان داشته **حدثنا**

ابو الیمان الحکم بن نافع قال اخبرنا شعیب بن ابی حمزة عن الزهری قال حدثنا عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود ان ابا هریرة قال

لما توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم وکان ابو بکر وکفر من کفر من العرب گفت ابو هریره هرگاه وفات یافت پیغمبر خدا وبود ابو بکر صدیق

خلیفه وکافر شد کسیکه کافر شد از عرب وآن قوم مسیلمه کذاب بودند که امتناع از ادای زکوة آورده بودند ابو بکر صدیق قصد محاربه ایشان

کرد فقال عمر کیف تقاتل الناس پس گفت عمر بن الخطاب چگونه مقاتله میکنی این مردم را وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله وتحقیق فرموده است رسول خدا رحمت کناد خدا بروی مامور شده ام از جانب حق

این را که قتال کنم مردم را تا وقتی که میگویند کلمه طیبه فمن قالها فقد عصم منی ماله ونفسه الا بحقه وحسابه علی الله عز وجل پس

کسیکه گفت این کلمه را بتحقیق نگهداشت از من مال خود را ونفس خود را مگر بحق اسلام که قصاص است وحساب کار او برخداست در ثواب

وعقاب اخروی فقال والله لاقاتلن من فرق بین الصلوة والزکوة پس گفت ابو بکر سوگند خدا هر آئینه محاربه میکنم کسی را که

فرق کند بحسب فرضیت در نماز وزکوة وفرض ندانسته از ادای آن ابا وارد فان الزکوة حق المال بتحقیق زکوة حق مال ومتعلق

بآنست چنانکه نماز حق بدن یعنی داخل شد در استثنا قوله الا بحقه والله لو منعونی عناقا کانوا یؤدونها الی رسول الله صلی

الله علیه وسلم لقاتلتهم علی منعها سوگند خدا اگر باز دارند مرا از بزغاله که ادا میکردند بسوی پیغمبر خدا البته قتال میکنم ایشان را بر باز داشتن

آن قال عمر فوالله ما هو الا ان قد شرح الله صدر ابی بکر فعرفت انه الحق گفته است عمر سوگند خدا که نبود این عزم وجد مگر آنکه بتحقیق

خدا شرح صدر ابی بکر کرده بود پس شناختم که آنچه ابو بکر میگفت حق بوده است بدانکه درین مذاکره عمر بن خطاب رضی الله عنه بعموم

من قالها عصم استدلال کرد واجتهاد او بر آن رفت که عام است وابو بکر صدیق رضی الله عنه چون مجتهد بود تابع اجتهاد عمر نشد

وگفت عصمت مذکور معلق بشرایط چند است بی آن متحقق نباشد وقیاس کرد بر کسی که امتناع از نماز آرد باتفاق صحابه کشتنی

است ابو بکر صدیق عموم حدیث را بقیاس تخصیص کرده آخر رای عمر نیز بر آن رفت نه آنکه تقلید ابی بکر نمود وگرانی گویند محتمل

که مبنای رد وبدل شیخین بر آن باشد که عمر اولا دانست که محاربه از جهت حکم بکفر آن جماعه است واستدلال کرده بحدیث که قائلان کلمه

توحید کافر نیستند وحکم کافران بر آنها نتوان کرد وبعد از آنکه معلوم شد که محاربه از جهت امتناع زکوة است واین امتناع نیز موجب

رفع عصمت است از آن رد وبدل ساکت شد وپوشیده نماند که در خصوص این معنی احادیث وارد شده است پس حاجت بقیاس

نیست وظاهر ادرین وقت مذاکره شیخین استحضار آن نداشته اند والله اعلم **باب** البیعة علی ایتاء الزکوة در بیان بیعت

اسلام بر شرط ادای زکوة فان تابوا واقاموا الصلوة واتوا الزکوة فاخوانکم فی الدین این آیت برای تقویت وتاکید

معنی ترجمه آورده ومعنی آنست که اگر توبه کنند کافران از کفر وبر پا دارند نماز وادا کنند زکوة را پس ایشان برادران شما اند در دین

پس لازم آمد که اخوت دینی که موجب عصمت مال ونفس است بشرط ادای زکوة است وامتناع از آن سبب ابطال آنست

حدثنا ابن نمیر قال حدثنا ابی قال حدثنا اسمعیل عن قیس قال قال جریر بن عبد الله بایعت النبی صلی الله علیه وسلم علی اقام

الصلوة وایتاء الزکوة والنصح لکل مسلم گفت جریر بن عبد الله بجلی که بیعت کردم پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی بر اقامت نماز

وادای زکوة ونیک اندیشی هر مسلمان را **باب** اثم مانع الزکوة در بیان گناه وعقوبت منع کننده زکوة وقول الله تعالی در بیان

عقوبت مانعان زکوة که این قول خدا بر آن دلالت دارد والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله الی قوله

علیه واله وسلم یصلی العشاء وقال ابو برزة کان النبی

صلی الله علیه واله وسلم یؤخر العشاء وقال انس

اخر النبی صلی الله علیه واله وسلم العشاء الاخرة

واین مقابل عشا اولی است که مغرب را گویند ونهی ظاهرا

محمول بر اطلاق مطلق عشا است نه مقید بقید اولی یا آنکه

مقید نیز عرف اعراب باشد وقال ابن عمر وابو ایوب و

ابن عباس صلی النبی صلی الله علیه واله وسلم المغرب والعشاء پس

ظاهر حکم بر اطلاق وارد آمده **حدثنا** عبدان عبد الله بن عثمان

مروزی قال اخبرنا عبد الله ابن مبارک قال اخبرنا یونس

ابن یزید ایلی عن الزهری قال سالم ابن عبد الله اخبرنی

عبد الله قال صلی لنا رسول الله گفت ابن عمر نماز گزارد

برای ما یعنی امامت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم

لیلة صلوة العشاء شبی نماز عشا وهی التی یدعو الناس

العتمة وآن نمازیست که میخوانند مردم آن را عتمه بجهت گزاردن

آن در تاریکی شب ووقوع تاخیر در آن بدوشیدن شتران

بعد از پنهان شدن شفق واز این عبارت نیز استیناس جواز

عشا را عتمه میتوان کرد ثم انصرف فاقبل علینا فقال

پس برگشت آنحضرت از نماز پس روی کرد بر ما وفرمود

ارأیتکم لیلتکم هذه آیا دانسته اید این شب خود را فان راس

مائة سنة منها لا یبقی ممن هو علی الارض احد پس

بتحقیق بر سر صد سال وهنگام آخر آن از ابتدای این شب

نخواهد ماند کسیکه امشب بر روی زمین اند هیچ یکی ازعظ

کرد بکوتاهی اعمار ایشان از اعمار امتهای سابقه تا کوشش

کنند در عبادت احتجاج کرده باین حدیث بولیت وغیره

از بعضی اکابر اهل حدیث بر موت خضر علیه السلام جمهور گویند

که خضر چون عیسی ازین عموم مخصوص است وآنحضرت

خبر از احوال امت خود میدهد وخضر که نبی است از امت

آنحضرت نیست ودر باب السمر بالعلم کلام زیاده برین گذشت

وهاروت وماروت وشیطان که از بنی آدم نیستند خارج است

که خارج از موضوع این حکم باشند **باب** وقت العشاء

اذا اجتمع الناس او تاخروا بیان وقت گذاردن نماز

عشا در وقتیکه جمع شوند مردم جماعت یا تاخیر ودرنگ کنند

حدثنا مسلم ابن ابراهیم فراهیدی قال حدثنا شعبة

عن سعید بن ابراهیم ابن عبد الرحمان بن عوف عن

محمد بن عمرو وهو ابن الحسن بن علی رضی الله عنهما

قال سألنا جابر بن عبد الله عن صلوة النبی صلی الله

نذ و قوامها كنته مكتوون ... در روایت ابی ذر همین قدر است و غیر او تمام آیت را یاد کرده اند و کسانیکه گنج میکنند طلا و نقره را و خرج نمیکنند در راه خدا پس بشارت ده مر ایشان را بعذاب دردناک روزیکه بر افروخته شود و آتش سخت گرم بر آن گنجهای نا خرج شده در آتش دوزخ پس داغ کرده شود بآن دوزخ پیشانیهای ایشان و پهلوهای ایشان و پشتهای ایشان و گفته شود این است که جمع کرده اید برای خود پس بچشید وبال چیزیکه بودید شما جمع میکردید و وجه تخصیص این هر سه جا برای داغ آن تواند بود که داغ پیشانی رسوا کننده تر است و داغ پهلو و پشت دردناک تر است و نیز صاحب کنز وقتی که فقیر را میدید چین بر پیشانی میکرد و پشت میداد و پهلو میگردانید و اعراض میکرد و در اکثر نسخ بر آنند که آیه کریمه شامل است مر مسلمانان و اهل کتاب را و بعضی گویند در شان اهل کتاب است و وعید مذکور در مالی است که زکوة آنرا نداده باشند در حدیث عمر رضی الله عنه آمده هر مالی که ادا کرده شده زکوة آن داخل کنز مذکور نیست اگرچه مدفون در زمین باشد یعنی خارج از حاجت بود و بسیار باشد

حدثنا ابو الیمان الحکم بن نافع قال اخبرنا شعیب قال اخبرنا ابو الزناد ان عبد الرحمن بن هرمز الاعرج حدثه انه سمع ابا هریرة یقول قال النبی صلی الله علیه وسلم تاتی الابل علی صاحبها علی خیر ما کانت فرمود آنحضرت می آید شتر بر صاحب خود در روز قیامت بر بهترین حالی که بوده است در قوت و فربهی اذا هو لم یعط فیها حقها وقتی که صاحب او نداده است در آن شتر حق زکوة آنرا تطاه باخفافها در آن حال که پامال میکند او را بپایهای خود یعنی بپای شتر را خف میگویند و پای غنم و گاو را ظلف و پای اسپ را حافر و پای آدمی را قدم و تاتی الغنم علی صاحبها علی خیر ما کانت اذا هو لم یعط فیها حقها تطاه باظلافها وتنطحه بقرونها و میزند او را بشاخهای خود قال ومن حقها ان تحلب علی الماء فرمود از جمله حق آن اینست که دوشیده شود بر آب که جای حضور فقرا و مساکین و مواسات ایشانست ولا یاتی احدکم یوم القیامة بشاة یحملها علی رقبته لها یعار و نیاید یکی از شما روز قیامت به بزی در حالی که بر میدارد و بر گردن خود در حالی که او را آوازیست یعنی زنهار که اینحال خواهد شد باید که هیچ کس از شما منع نکند یعار بضم تحتیه و عین مهمله و را بمعنی آواز در روایت کشمیهنی ثغار بضم مثلثه و غین معجمه و زاء بمعنی آواز بز فیقول یا محمد فاقول لا املك لك شیا قد بلغت پس میگوید ای محمد شفاعت کن و خلاص کن مرا پس میگویم مالک نیستم من مر ترا چیزی را از رهائی تو بتحقیق رسانده بودم ترا حکم خدا و تو اطاعت نکردی ولا یاتی بعیر یحمله علی رقبته له رغاء و نیاید یکی از شما بشتری که بر میدارد او را بر گردن خود بحالی که مر آن شتر را آوازیست رغاء بضم را و غین معجمه آواز بلند شتر فیقول یا محمد فاقول لا املك لك شیا قد بلغت

حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا هاشم بن القاسم قال حدثنا عبد الرحمن بن عبد الله بن دینار عن ابیه عن ابی صالح السمان عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اتاه الله مالا فلم یؤد زکوته فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی کسیکه داد او را خدا مالی پس ادا نکرد زکوة آنرا مثل له ماله یوم القیامة شجاعا اقرع مانند کرده شود مر وی را مال او بماری که بر رفته باشد موی سر او از بسیاری زهر و درازی عمر له زبیبتان مر او را دو نقطه سیاه بر دو چشم او ست یطوقه یوم القیامة طوق میکنند آن مار آن کس را یعنی می پیچد در گلوی او روز قیامت ثم یاخذ بلهزمتیه یعنی بشدقیه پس میگزد او را بلهزمه و تفسیر کرده مولف بدو شدق که بمعنی جانب دهن است لهزمه بکسر لام و زای میان هر دو ها است و در آخر میم و شدق بکسر شین معجمه و دال مهمله آخر قاف است ثم یقول انا مالك انا کنزك پس میگوید آن مار من مال توام من گنج توام که جمع کرده بودی و ادای زکوة آن نکردی ثم تلا ولا یحسبن الذین یبخلون الآیة پس خواند آن حضرت این آیت را و گمان نبرند آن کسانیکه بخل میورزیده اند که آن بخل بهتر است مر ایشان را بلکه سر انجام است

فلم تخرج حتی قال عمر ... نبرآمد آنحضرت از خانه تا آنکه گفت عمر رضی الله عنه نام النساء والصبیان بخواب کردند زنان و خوردان کنند مسجد حاضر (شد) فخرج فقال لاهل المسجد پس برآمد آنحضرت و فرمود مر حاضران مسجد را ما ینتظرها احد من اهل الارض غیرکم انتظار نمی برد این نماز را از اهل زمین غیر از شما زیرا که نماز عشا مخصوص باهل اسلام است و اسلام در آن وقت در غیر مدینه نبود و در مشکوة بروایت ابو داود از حدیث معاذ بن جبل آمده که گفت فرمود آنحضرت تاخیر کنید باین نماز بتحقیق شما تفضیل داده شده اید باین نماز بر سایر امتها و نگزارده است آنرا هیچ امتی پیش از شما یعنی تخصیص بعبادت هست که هنگام سکوت و طمانینت است کرامتی هست در حق شما پس تاخیر کنید تا از سطان شرکت دور باشید و بمزید شفقت مستحق مزید اجر شوید

حدثنا محمد بن العلاء ابو کریب قال حدثنا ابو اسامة عن برید عن ابی بردة عن ابی موسی قال کنت انا واصحابی الذین قدموا معی فی السفینة نزولا فی بقیع بطحان گفت ابو موسی بودم من و یاران من که قدوم آورده بودند با من در کشتی فرود آمده در بقیع بطحان که نام وادیست بمدینه بقیع بموحده و قاف در زمین فراخ و در آن درختهای کلان بیخها باشند و بطحان بضم موحده و سکون طا در روایة محدثین در قاموس مفتوح هر اهل لغت گفته صواب فتح اول و کسر طاست والنبی صلی الله علیه وآله وسلم بالمدینة و آنحضرت در مدینه بود فکان یتناوب النبی صلی الله علیه وآله وسلم عند صلوة العشاء کل لیلة نفر منهم پس بود که بنوبت حاضر میشدند آنحضرت را بوقت نماز عشا هر شب جمعی از صحابه فوافقنا النبی صلی الله علیه وآله وسلم انا واصحابی پس بنوبت خود رسیدیم آنحضرت را من و یاران من و له بعض الشغل فی بعض امره بحالی که او را پاره شغل بود در بعضی کارها که در بعضی معاملات آمده که تجهیز لشکری میکرد فاعتم بالصلوة حتی ابهار اللیل بسکون موحده بعد همزه و وصل و تشدید را در آخر پس درنگ کرد آنحضرت بنماز تا آنکه نصف شب گذشت یا گذشت اکثر آن ابهار نیمه شدن شب یقال ابهار اللیل ذهب معظمه ای اکثره کذا فی الصحاح و این ساعتها در روایة حتی اذا کان قریب من اللیل چه انیمقام تخمینی ست و در تخمین اختلاف گنجایش دارد ثم خرج النبی پس بر آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فصلی بهم پس نماز گزارد با ایشان فلما قضی صلوته قال لمن حضره علی رسلکم پس هرگاه تمام کرد نماز خود را فرمود مر کسی را که حاضر بود علی رسلکم بکسر را و فتح نیز آمده بر روش خود باشید و از جا بجنبید تا بشنوید ابشروا بشیر کنم بشارت ان من نعمة الله علیکم انه لیس احد من الناس یصلی هذه الساعة غیرکم بشارت باد پس شاد شوید بتحقیق از نعمتهای خدا بر شماست که نیست هیچ یکی از مردم که نماز گزارد درین وقت

طوق كرده بيشود هر چيزيرا كه بخل كرده اند بآن روز قيامت وور ختامت اين آيت دلالت است بر آنكه اين آية در شان مانعان زكوة نزول يافته بدين ما بغيب مفسران و در روايت ابي ذر و لا تحسبن است با ثبات يا بصيغه خطاب يعني گمان مبراي محمد بخل اين جماعة كه نيك است مر ايشانرا **باب** ما ادي زكوته فليس بكنز چيزيكه ادا كرده شد زكوة آن نيست مال بد كه در شان آن وعيد واقع شده لفظ اين حديث را روايت كرده مالك از ابن عمر موقوف بروي و ابو داؤد مرفوع بمعني آن لقول النبي صلى الله عليه وسلم ليس فيما دون خمس اواق صدقة ودر توجيه اين تعليل سيوطي گفته كه ازين حديث معلوم شد كه هر چه كمتر از پنج اوقيه صدقه را عفو كرده اند و در خزانه نيست پس آنچه زكوة آن ادا كرده شده باشد چون زكوة ديگر از ان عفو است نيز كنز نباشد از جهت فرموده آن حضرت كه نيست در مالي كه كمتر است از پنج اوقيه صدقه پس انيقدر مال داخل كنز نيست اگر پنج اوقيه يا زياده بر آن باشد واجب است صدقه در ان يعني اوقيه در حديثي كه هم درين باب است بوضوح خواهد رسيد **حدثنا** احمد بن شبيب بن سعيد قال حدثنا ابي عن يونس عن ابن شهاب عن خالد بن اسلم قال خرجنا مع عبد الله بن عمر فقال اعرابي اخبرني عن قول الله والذين يكنزون الذهب والفضة گفت خالد بر آمديم با ابن عمر پس گفت اعرابي خبر ده مرا از قول خدا كه اينست فقال ابن عمر من كنزها فلم يؤد زكاتها فويل له پس گفت ابن عمر كسيكه جمع كرد اموال ذهب و فضه را پس ادا نكرد زكوة آنرا پس وايست مر ويرا انما كان هذا قبل ان تنزل الزكوة فلما انزلت جعلها الله طهرا للاموال نبود اين وعيد مگر پيش از نازل شدن زكوة پس هرگاه نازل شد حكم زكوة گردانيده خداوند سبحانه آنرا پاك كننده اموال را يعني وعيدي كه بر جمع كردن اموال آمده بود بعد از نزول زكوة منسوخ شده است كذا قال القسطلاني در بيضاوي آورده كه هرگاه نازل شد اين آيت دشوار آمد بر مسلمانان پس ذكر كرد عمر رضي الله عنه پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم فرمود آنحضرت خدا فرض نكرده است زكوة را مگر براي آنكه پاك كند بآن چيزي كه باقي ماند از اموال شما و نيز فرمود مالي كه ادا كرده شده است زكوة آن نيست آن كنز مي كه بروي وعيد واقع شده **حدثنا** اسحق بن يزيد قال اخبرنا شعيب بن اسحق قال اخبرنا الاوزاعي قال اخبرني يحيى بن ابي كثير ان عمرو بن يحيى بن عمارة اخبره عن ابيه يحيى بن عمارة بن ابي الحسن انه سمع ابا سعيد يقول قال النبي صلى الله عليه وسلم ليس فيما دون خمس اواق صدقة نيست در مالي كمتر از پنج اواق كه اواقي است بتون جمع اوقيه بضم همزه و تشديد يا و آن چهل درهم باشد و آن بحسب تحقيق پنجاه و چهار توله و پنج ماشه و دو جو نقره است نصاب ذهب بيست مثقال است و مثقال بيست قيراط و قيراط چهار و نيم ماشه پس نصاب طلا هفت و نيم توله باشد وليس فيما دون خمس ذود صدقة و نيست در كمتر از پنج شتر زكوتي ذود شتري كه ميان دو سال و نه سال باشد بعضي گويند از سه تا ده لفظ او مونث است و واحد نيست او را از لفظ او وليس فيما دون خمسة اوسق صدقة و نيست در كمتر از پنج اوسق صدقه اوسق جمع وسق است بفتح واو و كسر آن يعني خرما و و انها و آن مقدار شصت صاع است و صاع چهار من شرعي بوزن حال نان دولت شاه جهان صاحب قران ثاني كه من چهل سير شاهي است چهار سير خواهد بود پس وسق شش من باين زمان است **حدثنا** علي بن ابي هاشم سمع هشيما قال اخبرنا حصين عن زيد بن وهب قال مررت بالربذة فاذا انا بابي ذر زيد بن وهب گويد گذشتم بر بذه كه قريه مشهوريست نزديك بمدينه مطهره بر سه مراحل و قبر ابوذر در آنجاست پس ناگاه رسيدم بابوذر غفاري فقلت له ما انزلك منزلك هذا پس گفتم مر او را چه چيز فرود آورده ترا در منزل تو كه اينست قال كنت بالشام فاختلفت انا ومعاوية في الذين يكنزون الذهب والفضة ولا ينفقونها في سبيل الله گفت بودم من بشام وقتي كه معاويه عامل امير المؤمنين عثمان بود بر دمشق پس اختلاف كردم من و معاويه در حق كسانيكه جمع ميكنند مال را و نميدهند در راه خدا قال معاوية نزلت في اهل الكتاب گفت معاويه بن ابي سفيان نزول يافته اين آيت در حق اهل كتاب نظر بسوق آيت در اخبار و رهبان كه نميدادند

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب مواقيت الصلوة

كان يكره النوم قبل العشاء بود كه مكروه ميداشت خواب را پيش از نماز عشا مبادا خواب گران آيد بر مردم و نماز جماعت ايشان را فوت شود و اختلاف كرده اند سلف در ان مكروه داشت آنرا ابو هريره و ابن عباس و جمعي از تابعين و مالك و جمهور علماء كوفه و قريبست از علي مرتضي نقليه عنه كه وي بسا كه خواب ميكرد پيش از عشا و از عروه و ابن سيرين و حكم نيز آمده و از ابن عمر و ابو موسي و يست كه خواب ميكردند و ميگفتند كسانرا تا بيدار سازند و از ينجا معلوم شد كه كراهت براي تحريم نيست بلكه براي تنزيه بجهت خوفست اگر با عتماد عادت انتباه در وقت يا بيدار كردن ديگري خواب كند روا باشد خصوصا كسي را كه غلبه كند بر او خواب چنانچه براي آن معروف بابي ديگر عقد نموده والحديث بعدها و مكروه ميداشت سخن گفتن را بعد از نماز عشا الا آنچه نه از مصلحت ديني نه دنياوي باشد تا بغلبه خواب بعد از ان فوت نشود و مشكل نماز صبح و قيام ليل مگر اشتغال بخير كه عادت مدبره اگر در ان مصلحتي باشد كه بيرون از تا مده دين و مانند آن چون شغل علم و حكايات صالحين و موانست مهمان و عروس و امثال آن مكروه نيست كذا قالوا و از ين قبيل است آنچه مرويست كه آنحضرت حديث ميكرد بعد از عشا

باب النوم قبل العشاء لمن غلب عدم كراهت بلكه استحباب خواب پيش از نماز عشا مر كسي را كه مغلوب خواب گشته براي دفع كسل و حصول نشاط در نماز

حدثنا ايوب بن سليمان بن بلال قال حدثني ابو بكر عن عبد الحميد عن سليمان قال صالح بن كيسان ...

زکوة را یعنی آیت مخصوص بیان مردم هست فعکت نزلت فینا وفیهم پس گفتم من نزول یافته در حق ما و حق ایشان اهل کتاب نظر بعموم لفظ فکان بینی وبینه فی ذلک و بود میان من و میان معاویه درین گفتگو نزاعی ابوذر از زهاد صحابه بود و درین آیت چنانکه ظاهر آنست اجتهاد او بر آن رفته که زیاده بر قدر حاجت و کفاف یا ادای قرض نگهداشتن حرام است اگر چه زکوة آن ادا کرده باشند و معاویه که از اغنیا بود نظر با حوال دیگر صحابه کرده که صاحب مال و ثروت بودند و آن حضرت صلی الله علیه وسلم تحریم جمع اموال بر ایشان نفرموده‌اند یا اجتهاد نموده که ظاهر آیه مخصوص به اهل کتاب است یعنی وعید بر مطلق کنز در شان آنها است و مسلمانان چون ادای زکوة میکنند داخل درین وعید نیستند و رای جمیع صحابه موافق همین است و احادیث صریحه صحیحه بآن ناطق عجب است از ابوذر که بر خلاف آن اجتهاد کرده است فکتب الی عثمان یشکونی پس نوشت معاویه بسوی عثمان در حالی که شکایت میکند مرا از نزاع و مخالفت نوشته که اگر حاجتی بشام داری ابوذر را بطلب از ینجا که مردم را به تنگ آورده فکتب الیّ عثمان ان اقدم المدینة پس نوشت بسوی من عثمان اینکه قدوم آر بمدینه یا نوشت که قدوم آر بمدینه فقدمتها فکثر علیّ الناس حتی کانهم لم یروتی قبل ذلک پس قدوم آوردم بمدینه را پس هجوم کردند بر من مردم تا آنکه گویا ایشان ندیده بودند مرا پیش از آن فذکرت ذاک لعثمان فقال لی ان شئت تنحیت فکنت قریبا پس ذکر کردم آن گفتگو را به عثمان پس گفت اگر خواهی تو گوشه گیری و یکسو شوی پس باشی نزدیک به مدینه بنا بر آنکه چون اجتهاد ابوذر بر خلاف رای سایر صحابه و اولهٔ اباحت جمع بعد از ادای زکوة رفته امیر المومنین عثمان رضی الله عنه نگذاشت که در مدینه باشد بملاحظهٔ آنکه مبادا اختلافی اندازد در مسلمانان فذاک الذی انزلنی هذا المنزل پس اینست که فرود آورده مرا باین منزل ولو امّروا علیّ حبشیا لسمعت واطعت و اگر امیر و حاکم کنند بر من غلام حبشی را هر آینه می شنوم گفته او و اطاعت میکنم حکم او را روایت کرده است امام احمد و ابو یعلی از طریق ابی حرب بن ابی الاسود از ابی ذر که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود با بوذر چه میکنی تو وقتی که برآئی از مسجد نبوی گفت بشام میروم فرمود چه میکنی وقتی که برآورده شوی از شام گفت بناه می برم بمسجد فرمود چه میکنی وقتی که از مسجد برآورده شوی گفت جنگ میکنم بشمشیر فرمود آیا راه نمایم ترا بر آن چیزی که آن بهتر است ترا ازین جنگ و نزدیک تر است ترا بهدایت بشنو و اطاعت کن هر جا که ببرند ترا در فتح الباری از جملهٔ فواید این حدیث آورده که کفار مخاطب اند بفروع از آنکه ابوذر و معاویه هر دو اتفاق کردند بر آنکه اهل کتاب مخاطب اند باین حکم و ملاطفهٔ امرا العلما از آنکه معاویه شدت نکرد در انکار و عثمان نیز در گذرانید درین محل بآنکه مخالف بود ابوذر و جواز اختلاف مجتهدان در اجتهاد و تقدیم رفع مفسده بر جلب مصلحت از آنکه در بودن ابوذر در مدینه نفعی تمام بود از نشر علم و طلبه و با این همه ترجیح داد عثمان رفع گمان مفسده که در اخذ بمذهب شدید او بود و درین مسئله نظر مرود او را برجوع ازین مذهب از آنکه هر یک از صحابه مجتهدی بود و انتهی **حدثنا** عیاش قال حدثنا عبد الاعلی قال حدثنا الجریری عن ابی العلاء عن الاحنف بن قیس قال جلست

ح وحدثنی اسحق بن منصور قال اخبرنا عبد الصمد قال حدثنی ابی قال حدثنا الجریری قال حدثنا ابو العلاء بن الشخیر ان الاحنف بن قیس حدثهم قال جلست الی ملاء من قریش گفت احنف نشستم بجمعی از قریش فجاء رجل خشن الشعر والثیاب والهیئة پس آمد مردی درشت موی و درشت جامه و درشت صورت خشن از خشونت است و در بعضی حسن واقع شده از حسن بمعنی نیک اول صحیح است حتی قام علیهم فسلم تا آنکه ایستاد بر سر ایشان پس سلام داد ثم قال بشر الکانزین برضف یحمی علیه فی نار جهنم پس گفت مژده و بشارت ده جمع کنندگان اموال را بسنگ ریزه های گرم کرده شده بر ایشان در آتش دوزخ

فتح سمع حافظ مروزی سند دو وصیت و سی و شش حدثنا عبد الرزاق بن همام نشسته سمع اسحاق بن نصر حمیری قال اخبرنا ابن جریج بن جریج عبد الملک قال اخبرنی نافع قال حدثنا عبد الله بن عمر ان رسول الله تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم شغل عنها لیلة مشغول داشته شد از نماز شبی بسبب شغلی فاخرها حتی رقدنا فی المسجد پس تاخیر کرد آن را تا آنکه خواب کردیم در مسجد ثم استیقظنا پستر بیدار شدیم ثم رقدنا ثم استیقظنا پستر باز خواب کردیم پستر باز بیدار شدیم دلالت میکند این حدیث بر آنکه این صحابه نماز بی وضو خواندند چه نمی خوابد اگر وضو ذکر نکرد از ضرورت مسالکت است پس غالب گمانست که نزد نماز وضو کرده باشند و اینجا اکتفا رفت بانچه معروف است که صحابه نماز بی وضو نمیکنند و تواند که خواب تقسیمی باشد که ناقض وضو نبوده و استیقاظ گاه مستقل میشود در انجا از تنکی و غفلت باشد ثم خرج علینا النبی پستر بر آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ثم قال لیس احد من اهل الارض ینتظر الصلوة غیرکم نیست هیچ کس از اهل زمین که انتظار بر این نماز داشته باشد جز شما وکان ابن عمر لا یبالی اقدمها ام اخرها و بود ابن عمر باک نمیداشت که آیا تقدیم کند نماز را از خواب یا تاخیر کند اذا کان لا یخشی ان یغلبه النوم عن وقتها وقتی که خوف میکرد این که غالب و مانع آید او را خواب از گذاردن نماز در وقت مختار وقد کان یرقد قبلها و تحقیق بود ابن عمر که خواب میکرد پیش از نماز یعنی وقتی که غلبه میکرد خواب بر او قال ابن جریج قلت لعطاء گفت ابن جریج باسناد سابق گفتم عطا را آنچه نافع از ابن عمر روایت کرده فقال پس گفت عطا سمعت ابن عباس یقول اعتم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لیلة بالعشاء حتی رقد الناس واستیقظوا ورقدوا واستیقظوا فقام عمر بن الخطاب فقال الصلوة یعنی ابن عباس نیز همچنان روایت میکرد با زیادت قال عطا قال ابن عباس فخرج نبی الله صلی الله علیه وآله وسلم کانی انظر الیه الآن یقطر راسه ماء گفت ابن عباس پس بر آمد آنحضرت گویا می بینم که میچکد از سر آب بعلت غسل واضعا یده علی راسه ... فقال لولا ان اشق علی امتی لامرتهم ان یصلوها هکذا پس فرمود اگر نمی بود دشخت میداشتن بر امت هر آینه امر میکردم که گذارند این نماز را چنین فاستثبت عطاء ... ابن جریج گوید پس طلب ثبات کردم عطا را در آنچه روایت کرده بود از ابن عباس ... کیف وضع النبی صلی الله علیه وآله وسلم علی راسه یده کما انباه ابن عباس ... خود دست را ... فبدد لی عطاء بین اصابعه شیئا من التبدید پس گشاده کرد برای من عطا ... انگشتان خود اندکی از گشادگی ثم وضع اطراف اصابعه علی قرن الراس ...

[illegible]

رضف جمع رضفه است بفتح را و سکون ضاد معجمه آخر آن فا است بمعنی سنگریزه گرم و درینجا تجرید است از بعضی معنی آن نقر
یوضع علی حلمة ثدی احدهم حتی یخرج من نغض کتفه پستر نهاده میشود آن سنگ بر سر پستان یکی از ایشان تا آنکه
می برآید از استخوان کتف او نغض بضم نون و سکون غین معجمه و ضاد معجمه استخوان نرم که بر طرف شانه است ویوضع علی نغض کتفه
حتی یخرج من حلمة ثدیه یتزلزل و نهاده می شود بر استخوان شانه او تا آنکه می برآید از سر پستان او در حالیکه اضطراب
میکند آن سنگریزه یا آنکس ثم ولی فجلس الی ساریة پس پشت داد آن مرد و نشست بسوی ستونی وتبعته وجلست الیه
لا ادری من هو و برپی او رفتم و نشستم نزد او و حال آنکه من نمیدانم که بود این مرد و روی ابوذر است فقلت له لا اری القوم
الا وقد کرهوا الذی قلت پس گفتم مرا او را گمان نمیکنم مردم را مگر آنکه ناخوش داشتند آنرا که گفتی تو قال انهم لا یعقلون شیئا
گفت ابوذر تحقیق درک نمیکنند ایشان مردم چیزی را انبد کی جمع اموال قال لی خلیلی گفت ابوذر گفته است مرا خلیل من
قال قلت ومن خلیلک یعنی گفت احنف گفتم کیست خلیل تو که خواسته اوست قال النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابوذر خلیل من
پیغمبر خداست یا ابا ذر ابتصر احدا متعلق است بقول او وقال لی خلیلی یعنی گفته است ای ابا ذر آیا می بینی کوه احد را قال فنظرت الی
الشمس ما بقی من النهار گفت نظر کردم بسوی آفتاب که چه باقی مانده است از روز یا چیزیکه باقی مانده است بر معنی اول ما استفهامیه
است و بر ثانی موصوله و حاصل هر دو معنی یکی است وانا اری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرسلنی فی حاجة له و من گمان
می بردم ازین مقوله که آن حضرت می فرستد مرا بجانب احد در حاجتی که مر او راست قلت نعم گفتم آری می بینم قال ما احب ان لی مثل
احد ذهبا انفقه کله الا ثلثة دنانیر فرمود دوست نمیدارم این را که بتحقیق مرا مانند کوه احد زر باشد که انفاق کنم آنرا همه را مگر سه
دنانیر که آنرا نیز خواهم گفته اند که خواهش سه دنانیر گویا برای حاجتی بود که همدران وقت پیش آمده یا برای ادای دینی بوده است
و این فرمود و مضمون سرالحدیث است یا مخصوص بحال و اختیار آن حضرت برای خود و نیز جمع مال حلال هرگاه اگرچه مباح است لیکن جامع
ازان مسئول خواهد بود که کجا صرف کرده و محاسبه خواهد رفت و در محاسبه مناقشه تمام است و من نوقش فقد عذب پس ترک جمع
اولی و الیق بحال مسلمانی است وان هؤلاء لا یعقلون انما یجمعون الدنیا این مقوله ابوذر است عطف است بر انهم
لا یعقلون مکرر برای تاکید و ربط کلام لاحق آورده که انما یجمعون الدنیا است یعنی این مردم که نمیکنند که جمع می کنند مگر دنیا را لا والله لا اسئلهم
دنیا سوگند خدا سوال نمیکنم مر ایشان را چیزی از متاع دنیا و تمتع میکنم با ایشان ولا استفتیهم عن دین حتی القی الله و فتوی نپرسم
ایشان را از امور دین از بی نیازی که دارم تعلمی که حاصل کرده ام از پیغمبر خدا تا آنکه ملاقات کنم خدا را یعنی میرم یعنی حاجتی در هیچ علمی ندارم
بایشان تا از ملاحظه ناخوش آمدن ایشان امر معروف نکنم و حق نصیحت بجا نیارم با ایشان **باب** الانفاق المال فی حقه و بیان فضیلت
در باختن مال در حق خدا یعنی بر دوستی خدا و طلب رضیات وی تعالی **حدثنا** محمد بن المثنی قال حدثنا یحیی عن اسمعیل قال حدثنی
قیس عن ابن مسعود قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول لا حسد الا فی اثنتین گفت ابن مسعود شنیدم پیغمبر خدا را که میگفت
حسد محمود نیست مگر در دو صفت و آن بمعنی غبطه است در بعضی روایات اثنین است و این مناسب تر است بقول او رجل آتاه
الله مالا فسلطه علی هلکته فی الحق یکی ازان دو صفت مردی است که داده است او را خدا مالی پس برگماشته او را خدا بر هلاک آن یعنی صرف در حق
آن صرف ماه خدا و رجل آتاه الله حکمة فهو یقضی بها ویعلمها و دیگر مردی است که داده خدا او را علمی دینی پس او عمل میکند بآن
و تعلیم میکند دیگری را اگر گویی صفات مستحسنه در دین بسیار است مسلمان باید در همه آن غبطه داشته باشند وجه تخصیص این
دو صفت و حصر در آن چیست گوییم وجه تخصیص آنست که بخل و جبن دو صفت جبلی آدمی زاد است پس این دو صفت که خلاف

ازعصر سه بود در روایت هفت ظاهر آنست که این کلام ابن جریج
است در حکایت عمل عطا برای بیان کیفیت وضع و همچنین
ظاهر آنست که این عبارت وقال و فرمود آنحضرت لولا
ان اشق علی امتی لامرتهم ان یصلوا کذلک از تتمه روایت
ابن عمر باشد نه از روایت ابن عباس یکبار ذکر یافت مگر آنکه
عطا بار دیگر برای اظهار شبهت خود نقل کرده لیکن برین تقدیر
لفظ قال مکرر باید که محذوف بود و الله اعلم **باب** وقت
العشاء الی نصف اللیل وقت نماز عشا ثابت هست تا
نصف شب بدلیل حدیث باب که دلالت دارد بر معنی
و اما انتهاء آن تا نصف شب چنانکه اصطخری شافعی گفته چون
نصف شب بگذرد قضا گردد از حدیث ثابت نمیشود چه
تا نصف شب دلالت نمیکند بر قضا و وقت جواز بعد از آن مگر آنکه
حدیثی نزد مسلم بروایت عبدالله بن عمرو بن العاص در بیان
اول اوقات و آخر آن آمده که ظاهر است در انتها که در آن مذکور
است پس چون بگذارید عشا را پس آن وقت تا نصف شب
است الحدیث نووی گفته معنی آن آنست که آن وقت اختیار
است و اما وقت جواز پس ممتد می شود تا طلوع فجر بحدیث
ابی قتاده نزد مسلم که نیست در خواب تفریط یعنی تقصیر
نیست تفریط مگر بر کسی که نگذارد نماز را تا آنکه بیاید وقت نماز
دیگر دلیل جمهور این حدیث است عسقلانی گفته این حدیث
مخصوص است باجماع در صبح پس بر سد اصطخری را که گوید
نیز مخصوص است بحدیث مذکور و غیر آن از احادیث در عشا
پوشیده نماند که احادیث عشا هیچ یک نص نیست در تحدید انتها
بلکه مسوق برای وقوع تاخیر است تا ثلث و نصف و ما قبل
و نحو آن و جایز است که وقت بعد از آن نیز باقی باشد چه ثابت
بتعیین زایل نگردد مگر بتعیین مثل آن پس معارض نباشد
در مفهوم حدیث ابی قتاده را تا دلیل خصوص کردند و قول
ابن شیخ ندیدم مر امتداد وقت عشا تا طلوع فجر حدیثی صریح
که ثابت باشد معارض است بآنکه منقول نشده حدیثی
در تحدید انتهای عشا و عدم جواز بعد از نصف شب چنانچه در صبح
تا طلوع و در اوقات دیگر بتحقق وقت نماز دیگر و شک نیست که انتهای
وقت مقتضی نگردد تا بدین اصل اصیل حکم کرده اند حنفیه بمقدار
وقت ظهر تا مثلین و عصر تا غروب و مغرب تا غیبوبت بیاض
وقال ابو برزة کان النبی صلی الله علیه و آله وسلم
یستحب تاخیرها گفت ابو برزه بود آنحضرت که دوست
میداشت تاخیر عشا را و درین قید نصف شب مذکور نیست
و لیکن در طلب وقت الظهر عند الزوال گذشت کان یستحب ان یؤخر
العشاء [illegible] تا ثلث اللیل [illegible] **حدثنا**
عبدالرحیم ابن عبدالرحمن بن محمد المحاربی بضم میم
و با جال بحا و کسر را و سوف و نسبت بمحارب بن عمرو است از
بنا بر عبد القیس [illegible] بن عبدالرحمن ابو زید کوفی از قدما و شیوخ
بخاری است [illegible] حدیث نیست سنه
[illegible] قال حدثنا زائدة عن حمید
الطویل عن انس قال اخر النبی صلی الله علیه و آله

[illegible]

مقتضای اکثر طباع است استمام آن بشیر میرمۃ وصورت حصر برای تاکید است نه برای نفی ماسوا و نیز میتوان گفت که چون این
در وصف در صفات متعدیہ است نفع آن بدیگران میرسد فاضل تر باشد از صفاتی که مخصوص بکمال ذات شخص باشند **باب**
الریاء فی الصدقة در ذم ریا در صدقه و دادن مال برای نمودن مردم و عزت نزد ایشان و بطلان آن نزد خدا لقوله تعالی یا ایها
الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی الی قوله والله لا یهدی القوم الکافرین قال ابن عباس صلدا
لیس علیه شیء گفته است ابن عباس کلمه صلدا که درین آیه است بایں معنی است که نیست بر روی چیزی وقال عکرمة وابل مطر
شدید والطل الندی و گفته است عکرمه وابل بمعنی باران سخت است و طل بمعنی نم آب مولف رح این آیه را برای تائید ترجمه
که در آن ذم ریا در صدقه است آورده است و تقریر شبهش آنست که الله سبحانه درین آیت ذم کرده مبطل ثواب صدقه را و تشبیه
داده آنرا بکسی که ریا میکند در صدقه و مشبه به اقوی و اکمل میباشد از مشبه لاجرم حال مرائی بدتر از ان خواهد بود و چون منان
و موذی نخست برای خدا صدقه پس از ان ابطال میکند آنرا و مرائی از نخست بر باطل است پس حال او بدتر خواهد بود **باب**
لا یقبل الله صدقة من غلول قبول نمیکند خدا صدقه که از خیانت در مال غنیمت باشد ولا یقبل الا من کسب طیب و قبول نمیکند مگر از
کسب پاک حلال لقوله تعالی قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی والله غنی حلیم قول خوش در و جمیل و دعای آمرزش بهتر است
از صدقه که در پی او آید آزاری و خدا بی نیاز است از انفاق هر انفاق کننده و شتاب نکننده است در عقوبت هر گنه گاری وجه تطبیق
این تعلیل بحکم ترجمه آنست که صدقه مال غلول آزاری در پی دارد در هم در دنیا و هم در آخرت پس قبول حق را نمی شاید شارح تراجم گوید
اذی بعد از صدقه موجب ابطال آنست و هر گاه مقارن آن باشد بطریق اولی خواهد بود و شک نیست که غاصب موذی است صاحب
مال را و گنه گار است در تصرف آن پس بطلان آن بطریق اولی باشد و در محل قبول درگاه الهی نمی افتد **باب** الصدقة
من کسب طیب در بیان مقبول بودن صدقه از مال حلال پاک لقوله ویربی الصدقات الآیة از جهت قول وی تعالی
و زیاده میکند و تمام میسازد صدقات را و صدقات مقید بقید مال حلال است بقرینه سیاق آیت و آن قول سبحانه ولا تیمموا الخبیث
منه تنفقون و قصد مکنید ناپاک را که از ان انفاق کنند والله لا یحب کل کفار اثیم و خدا دوست نمیدارد هر ناشاکر گنه گار را
ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات واقاموا الصلوة وآتوا الزکوة لهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم
یحزنون تحقیق آن کسانیکه ایمان آوردند و عملهای نیک کردند و برپا داشتند نماز را و دادند زکوة را مر ایشانراست ثواب ایشان
نزد پروردگار ایشان و نیست ترسی بر ایشان و نیستند ایشان که اندوه کنند بر فوات امری سوق آیت قرینه است که مراد زکوة
از مال حلال است **حدثنا** عبد الله بن منیر سمع ابا النضر قال حدثنا عبد الرحمن هو ابن عبد الله بن دینار عن ابیه عن
ابی صالح عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تصدق بعدل تمرة من کسب طیب ولا یقبل الله الا الطیب
گفت ابو هریره فرمود رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی کسی که تصدق کند بمقدار خرمائی یا بوزن خرمائی از کسب پاک و حال آنکه
قبول نمیکند خدا مگر پاک مال را عدل بفتح عین مهمله بمعنی مثل در قیمت است و بکسر آن مثل در قدر و شکل و در نظر فان الله یتقبلها
بیمینه ثم یربیها لصاحبها تحقیق خدا قبول مینماید آنرا و میگیرد بدست راست پس تر زیاده میکند و تربیت میکند مر صاحب
آنرا کما یربی احدکم فلوه حتی یکون مثل الجبل چنانچه تربیت میکند یکی از شما بچه شتر را که از شیر باز مانده باشد تا آنکه میباشد
آن چیز قلیل مانند کوه فلو بفتح فا و ضم لام و تشدید واو بر وزن عدو است تابعه سلیمان عن ابن دینار متابعت کرده است
عبد الرحمن را سلیمان از ابن دینار وقال ورقاء عن ابن دینار عن سعید بن یسار عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم

باب فضل صلوة الفجر فضیلت
نماز فجر **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن
اسمعیل ابن ابی خالد قال حدثنا قیس ابن ابی حازم
قال قال لی جریر بن عبد الله کنا عند النبی صلی الله
علیه وآله وسلم اذ نظر الی القمر لیلة البدر فقال گفت
جریر بودیم ما نزد آنحضرت ناگاه دید بسوی ماه شب چهارده
پس فرمود اما انکم سترون ربکم کما ترون هذا آگاه
باشید که تحقیق شما البته می بینید پروردگار خود را چنانکه می بینید
این ماه را روشن هموار لا تضامون فی رؤیته بجای یکدیگر
مزاحمت نمیکنید در دیدن این ماه او لا تضاهون فی رؤیته
یا فرمود شبهه و شک نمیکنید در رویة الله شک او یعنی راوی است
تا آنکه از بعضا است یعنی مشابهه و اشتباه فان استطعتم
ان لا تغلبوا علی صلوة قبل طلوع الشمس وقبل
غروبها فافعلوا پس اگر توانید که مغلوب و مشغول بکارها
نشوید بر نماز پیش از طلوع و پیش از غروب یعنی نماز فجر و عصر
پس بکنید آن را یعنی تا توانید مواظبت بر این دو نماز ز دست
ندهید که آن از اسباب رویة پروردگار تعالی است و شرح
آن در فضل صلوة العصر گذشت ثم قال پس تر خواند آنحضرت
این آیه را که دال بر محافظت این دو وقت است وسبح بحمد
ربك قبل طلوع الشمس وقبل غروبها پس تسبیح
کن بحمد و ثنای پروردگار خود پیش از طلوع و غروب تفسیر کرده
اند آن را بنماز فجر و عصر **حدثنا** هدبة بضم ها و
سکون دال مهمله و موحده ابن خالد قیسی بصری حافظ سنه
دو صد و سی و پنج قال حدثنا همام ابن یحیی قال حدثنی
ابو جمرة بجیم و را مهمله ضبعی عن ابی بکر بن ابی موسی اشعری
عن ابیه ان رسول الله تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم قال من صلی البردین دخل الجنة فرمود
کسیکه بگذارد نماز فجر و عصر را در آید به بهشت و این دو نماز را
بردین از ان رو گویند که گذارده می شوند در دو وقت سردی
اول و آخر روز و از ابی عبید منقول است که نماز مغرب نیز داخل
است در ان و این بر تقدیری است که بردین صبح و شام
گیرند که بمعنی این دو وقت نیز آمده و تخصیص این دو نماز
بذکر اگرچه نمازهای دیگر همچنان است بجهت اظهار مزید شرف وی سبب
حفظ آنست وقال ابن رجاء عبد الله بصری شیخ موصوف
است حدثنا همام عن ابی جمرة ان ابا بکر بن عبد الله
بن قیس نام ابو موسی است اخبره بهذا درین طریق
تصریح است باخبار ابی بکر ابا جمره را بایں حدیث یعنی باسناد
سابق خود **حدثنا** اسحاق هو ابن منصور کوسج نه ابن
راهویه عن حبان بفتح حا و تشدید موحده ابن هلال باهلی
سنه دو صد و شانزده قال حدثنا همام قال
حدثنا ابو جمرة عن ابی بکر بن عبد الله عن ابیه
عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم مثله بس متعلق
اند و تعلیقات از همام در اکثر شیخ ابی جمره و ابی بکر بن عبد الله است
[illegible] **باب وقت**
الفجر **حدثنا** عمرو بن عاصم حافظ بصری سنه

یعنی ابن دینار چنانچہ بواسطہ ابی صالح از ابی ہریرہ نقل کردہ بروایت ورقا بواسطہ سعید بن یسار ہم از ابی ہریرہ روایت کردہ است
در رواۃ مسلم بن ابی مریم و زید بن اسلم و سہیل عن ابی صالح عن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم روایت کردہ
این حدیث را این سہ کس کہ در مرتبہ ابن دینار اند از ابی صالح از ابی ہریرہ **باب** الصدقۃ قبل الرد بیان صدقہ کردن پیش از آنکہ
رد کنند مردم از جہت استغنائی کہ حاصل شود مردم را وقت برآوردن زمین گنجہای مدفون را **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبۃ
قال حدثنا معبد بن خالد قال سمعت حارثۃ بن وہب قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول تصدقوا فانہ یاتی علیکم
زمان یمشی الرجل بصدقتہ فلا یجد من یقبلہا پیغمبر فرمود آنحضرت صدقہ کنید اموال خود را پیش از آن پس
بتحقیق می آید بر شما زمانی کہ میرود مردی بصدقہ خود پس نیابد کسی را کہ قبول کند آن را یقول الرجل لو جئت بہا بالامس لقبلتہا
میگوید مرد اگر بیے آوردی آن را دیروز البتہ قبول میکردم فاما الیوم فلا حاجۃ لی فیہا اما امروز پس نیست حاجت مرا
در بہی صدقہ **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن عبد الرحمن عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم لا تقوم الساعۃ حتی یکثر فیکم المال فیفیض گفت ابو ہریرہ فرمود پیغمبر خدا قایم نمیشود قیامت تا آنکہ بسیار میشود
در میان شما مال پس پر میشود خزانہ حتی یہم رب المال من یقبل صدقتہ تا آنکہ در غم و قصد اندازد صاحب مال کسی را
کہ قبول کند صدقہ او را یعنی قصد ہا میکند در طلب فقیری برای تصدق و نزد وی نمی یابد بعضی شراح کرمانی وغیرہ گویند تحقیق یافتہ شد
این حال در زمان صحابہ عرض میکردند بر ایشان صدقات را ہا میکردند از آن چنانچہ حکیم بن حزام وقتی کہ خواند او را صدیق اکبر رضی اللہ عنہ
کہ عطائی کند وی اجابت نکرد و عمر بن خطاب خواست از غنیمت چیزی بدہد قبول نکرد و آنکہ پوشیدہ نماند کہ این معنی از روی زہد و تعفف
ابن حزام بودند از راہ کثرت مال کہ گوئی تحدید در وقت کہ آخر زمان از فتوح مال از مرہم قبول صدقات نخواہند کرد ہم بعضی از اول کثرت مال ناست اہلش الخ
بخشد او را داد و قصد یعنی تا حتی یعرضہ فیقول الذی یعرضہ علیہ لا ارب لی فیہ و تا آنکہ عرض میکند آن را پس میگوید آنکہ عرض کردہ میشود بر وی حاجت نیست مرا در آن
نسخ بخاری کلمہ فیہ نیست **حدثنا** عبد اللہ بن محمد قال حدثنا ابو عاصم النبیل قال اخبرنا سعدان بن بشر قال حدثنا ابو مجاہد قال
حدثنا محل بن خلیفۃ الطائی قال سمعت عدی بن حاتم یقول کنت عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فجاءہ رجلان احدہما
یشکو العیلۃ والآخر یشکو قطع السبیل میگفت عدی بن حاتم بودم من نزد پیغمبر خدا رحمت کردہ خدا بروی پس آمد آنحضرت را دو مرد
یکی از ان شکایت میکرد فقر و احتیاج را و دیگر شکایت بستن راہ از دزدان میکرد فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اما قطع السبیل فانہ
لا یاتی علیک الا قلیل حتی تخرج العیر الی مکۃ بغیر خفیر پس فرمود آنحضرت اما راہ زنی کہ تو شکوہ کردہ نمی آید بر تو مگر اندکی وقتی کہ
می برآید قافلہ بسوی مکہ بی سرداری عیر بکسر مہملہ و سکون مثناۃ تحتیہ واصل بمعنی شتر است خفیر بفتح خاء معجمہ بکسر فاء و راء کسی کہ مردم
در پناہ او باشند و اما العیلۃ فان الساعۃ لا تقوم حتی یطوف احدکم بصدقتہ لا یجد من یقبلہا منہ اما فقر و حاجت پس قیامت
قائم نمیشود تا آنکہ میگردد یکی از شما بصدقہ خود در حالی کہ نیابد کسی را کہ قبول کند از وی از جہت غنا و بی نیازی از آن یعنی خاطر جمع دار
کہ فقر در این نزدیکی در مردم نخواہد ماند ثم لیقفن احدکم بین یدی اللہ لیس بینہ وبینہ حجاب ولا ترجمان یترجم لہ پس البتہ
می ایستد یکی از شما پیش خدا بحالی کہ نیست میان او و میان خدا پردہ و کسی در میان کہ از جانب او سخن کند و بفہماند یعنی باید کہ اندیشہ
آن روز کنید کہ فردا پیش می آید ثم لیقولن لہ الم اوتک مالا فلیقولن بلی پس البتہ میگوید پروردگار آیا ندادہ ام ترا مالی پس البتہ
میگوید آری خداوند دادہ ثم لیقولن الم ارسل الیک رسولا فلیقولن بلی پس میفرماید آیا نفرستادہ ام بسوی تو پیغمبری پس میگوید
آری فرستادہ یعنی بتو نعمت دادہ ام و پیغمبر فرستادہ ام کہ اوامر و نواہی را بشمار رساند و عذری در تقصیرات نماند فینظر عن یمینہ فلا یری

حدثنا سعید بن ابی عروبۃ عن قتادۃ عن انس بن
مالک ان نبی اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وزید بن
ثابت تسحرا روایۃ است از انس کہ آنحضرت و زید انصاری
طعام سحری خوردند فلما فرغا من سحورہما پس ہرگاہ فارغ
شدند از سحور خود سحور بفتح سین بمعنی طعام وقت سحر و بالضم سین
بمعنی تسحر است قام نبی اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
الی الصلوٰۃ ایستاد آنحضرت بسوی نماز فصلینا پس نماز گذاردند
آنحضرت و زید تخصیص گذاردن نماز با آنحضرت و زید ظاہر دران
است کہ مراد نماز سنت است قلنا لانس قتادہ گوید گفتیم
انس را کم کان بین فراغہما من سحورہما ودخولہما
فی الصلوٰۃ چقدر فصل بود میان فارغ شدن آنحضرت و
زید بن ثابت از خوردن سحر و میان درآمدن ایشان در نماز
قال گفت انس قدر ما یقرء الرجل خمسین آیۃ بمقدار
خواندن مرد پنجاہ آیۃ را یعنی متوسط نہ کوتاہ و نہ دراز حق معلوم
صحیح است نزد ائمہ آن مسند انس است و سائل از مقدار قتادہ
بود و انس و معلوم از روایۃ سابق حدیث کردن زید است
انس را این قصہ و سائل از مقدار نیز انس بودہ و در توجیہ
میتوان گفت کہ انس حاضر بود در آن وقت ولیکن تسحر با آنحضرت
نکردہ چنانچہ در روایۃ نسائی و ابن حبان آمدہ کہ فرمود آنحضرت
ای انس بیا ہم بخوریم طعام بخوران مرا چیزی پس آوردم او را
خرما و قدحی کہ در آن آب بود پس فرمود نظر کن و بیار مردی
را کہ بخورد با من پس خواندم زید را پس آمد الحدیث پس جایز است
روایۃ زید انس را از تسحر و قیام خود با آنحضرت و سوال انس مر او را
از کیفیت فصل با تحقیق معلوم وی نبودہ و ہم جایز است
سوال انس آن را و سوال مردم از انس و حدیث دلیل
است بر آنکہ اول وقت صبح طلوع فجر است زیرا چہ آن وقتی است
کہ حرام است در آن طعام و شراب و مدتی کہ میان
سحور و نماز مذکور شد بقدر وضو تخمینا بودہ باشد و گفتہ اند
کہ این تخمین ہست و تا سیر اکل کردن با آن مستعد راست اگر
سحر را مقدم تر از این وقت بخورند بہتر باشد
حدثنا اسمعیل بن ابی اویس خواہر زادہ
امام مالک عن اخیہ ابی بکر عبد الحمید عن سلیمان
ابن بلال عن ابی حازم سلمۃ بن دینار انہ سمع سہل بن
سعد یقول کنت اتسحر فی اہلی میگفت سہل بن سعد
ساعدی بودم کہ تسحر میکردم میان مردم خانہ خود ثم تکون
سرعۃ بی ان ادرک صلوٰۃ الفجر مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

الا النار پس نظر میکند از جانب دست راست و نمی بیند مگر آتش دوزخ و نظر میکند بین یدیه فلا یری الا النار پس نظر میکند از جانب چپ و نمی بیند مگر آتش فاتقوا النار ولو بشق تمرة پس نگاه دارید یکی از شما آتش را از خود بصدقات اگرچه پاره خرما باشد فان لم یجد فبکلمة طیبة و اگر نیابد چیزی که تصدق کند پس بحرفی تعبیر کند بحرفی خوش که دل سائل بدان خوش گردد
تا رهائی یابد از آتش **حدثنا** محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن برید عن ابی بردة عن ابی موسی عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال لیاتین علی الناس زمان یطوف الرجل فیه بالصدقة من الذهب فرمود هر آئینه می آید بر مردم زمانی که بگردد مرد در آن زمان بصدقه از طلا ثم لا یجد احدا یاخذها منه پس ترنمی یابد کسی را که بگیرد آن صدقه را ازوی مقصود ازین تحریض است بر صدقات
که پیش از امروز بکنند و یری الرجل الواحد یتبعه اربعون امرأة یلذن به من قلة الرجال وکثرة النساء و دیده میشود یک مردی که همراهی او میکنند و تابع او میباشند چهل زن در ساعتی بنجاه زن پناه میگیرند زنان از کمی مردان و بسیاری زنان از بسیاری هرج و مرج و قتال که در آخر زمان خواهد شد و نیز واقع شده که در آخر زمان علم برداشته میشود و بسبب برداشتن علم برداشتن مردان و علما خواهد بود **باب** اتقوا النار ولو بشق تمرة و قلیل من الصدقة پرهیز کنید و دور شوید از آتش دوزخ را اگرچه بیک پاره از خرمای واندکی از صدقه باشد و مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله وتثبیتا من انفسهم کمثل جنة بربوة اصابها وابل فاتت اکلها ضعفین فان لم یصبها وابل فطل والله بما تعملون بصیر ایود احدکم ان تکون له جنة من نخیل واعناب تجری من تحتها الانهار له فیها من کل الثمرات
یعنی مثل کسانیکه انفاق میکنند مالهای خود را از برای طلب رضای خدا و برای ثابت گردانیدن بعض ذاتهای خود بر ایمان مانند باغی است بر جائی بلند که از دور نمایانست رسیده است او را باران بسیار پس داده است میوه‌ها را در حالیکه دوچندست و اگر نرسد بآن باغ باران بسیار پس میرسد شبنم که بهمان تازه و خرم میباشد و خدا بکاری که میکنید بیناست باخلاص میکرده باشید آیا دوست میدارد یکی از شما اینکه باشد مر او را باغی از خرما و انگور که جاری باشد از زیر آن جویها در حالیکه مر او را در آن درختها از هر قسم میوه‌ها باشد **حدثنا** ابو قدامة عبید الله بن سعید قال حدثنا ابو النعمان هو الحکم بن عبد الله البصری قال حدثنا شعبة عن سلیمان عن ابی وائل عن ابی مسعود قال لما نزلت آیة الصدقة کنا نحامل گفت ابو مسعود هرگاه نازل شد آیت صدقه بودیم ما که بارها بر دوش بر میداشتیم برای مزد تا صدقه کنیم از آن مزد فجاء رجل فتصدق بشیء کثیر فقالوا مرائی پس آمد مردی و آن عبد الرحمان بن عوف است پس تصدق کرد بچیزی بسیار مرویست که چهار هزار درم آورد و گفت یا رسول الله من هشت هزار درم داشتم چهار هزار برای عیال خود گذاشتم و چهار هزار آورده ام حضرت فرمود برکت کند خدا ترا در آنچه آوردی برای تصدق و در آنچه گذاشتی برای عیال پس مردم منافق طعن کردند که از روی ریا کرده است فجاء رجل فتصدق بصاع فقالوا ان الله لغنی عن صاع هذا پس آمد مردی و تصدق کرد بیک صاع پس گفتند منافقان که خدا بی نیاز است از صاع این مرد فنزلت الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین فی الصدقات والذین لا یجدون الا جهدهم الآیة آن کسانیکه عیب میکنند تبرع کنندگان را از مسلمان در صدقه‌ها و کسانی را که نمی یابند مگر طاقت خود را یعنی بقدر استطاعت اگرچه کم باشد صدقه میکنند تتمه آیت اینست فیسخرون منهم سخر الله منهم ولهم عذاب الیم معنی آنکه عیب میکنند و استهزا می نمایند از صدقه کنندگان خدا جزای استهزا ایشان میکند و مر ایشانراست عذاب دردناک **حدثنا** سعید بن یحیی قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش عن شقیق عن ابی مسعود الانصاری قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا امرنا بالصدقة انطلق احدنا الی السوق فیحامل فیصیب المد

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب مواقیت الصلوة

که مخلوط به بیاض صبح باشد و اینجا نظر بسفیدی صبح پوشیده چادرها او بسبب تاریکی می برآمدند و شناخته نمی شدند اگرچه باوجود پوشش نیز بسبب شعشعات نور روشنی خالص میتوان شناخت و این منافات ندارد بحدیث ابی برزه که در وقت العصر گذشت که می شناخت مرد همنشین خود را چه آن از نزدیک است همنشین را و این دور است را و این تفاوت تا آخرهای غلس که اوائل اسفار است میباشد هم علما اسفار چنانکه از مشائخ مذهب ما منقول است آنست که قرات مسنون که از چهل تا شصت یا زیاده صد است بترتیل تمام خوانده و بعد از فراغ از نماز اگر فرد ما سهو و خطا در طهارت ظاهر شود ممکن باشد اعادهٔ وضو و نماز بنحو مذکور پیش از طلوع آفتاب و آنچه معنی حدیث با اختلاط قدری تاریکی میسر نشود و مستمر میماند کی تاریکی تا آخر های غلس تا انقضاء نماز که شروع آن از اول اسفار بود و مستحب نزد ما تاخیر تا انجلا نشده تا روشنی خالص مشرط که قبل طلوع باشد و باین تقریر منافی نباشد شافی با حدیث بحدیث اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر که روایت کرده اند آنرا بسیاری از صحابه با اختلاف الفاظ چون اسفروا بالصبح و اصبحوا بالصبح و اسفروا بالفجر تفقهوا ولا تزال امتی علی الفطرة تا اسفروا بالفجر و نحو آن اخراج کرده اند آن را اصحاب سنن و اکابر اهل حدیث در اسناد صحیح انکشاف و تنویر و انتشار او ست چنانکه گذشت و اینه ثلثه که قائلند باستحباب تعجیل در اول غلس حمل کنند آن را بر ایقان بتحقیق صبح و بعد این تاویل ظاهر است چه تحقیق اصل وقت بنای صحت صلوة است نه اعظمیت اجر و روایت کرده ابن ابی شیبه و اسحاق بن راهویه و ابو داود و طیالسی در مسانید خود و طبرانی در معجم از حدیث رافع بن خدیج آورده که گفت فرمود آنحضرت مر بلال را که ای بلال تنویر کن نماز صبح را تا آنکه ببینند مردم جای افتادن تیرهای خود را از اسفار و بر وایتی از انس که روایت کرده ابن امام ابو محمد قاسم بن ثابت در کتاب غریب الحدیث باسناد خود که میگفت بود آنحضرت که نماز میگزارد صبح را وقتیکه فسح میکرد بصر بکار و معنی سپید حرا بالا از دور و حدیث ابی برزه دلالت میکند بر مطابقت قول اسفار راجح باشد بر آنچه مخالف قول مرویست از تغلیس که آن محمول بر بیان جواز یا برای توسعه است باشد یا در اول امر بود در زمانی که ماسور بود زنان بحضور آمدن بنماز بجهت مزید ستر ایشان بعد از آن منسوخ گشت باسفار چنانکه منسوخ شد امر حضور ایشان بنماز در روایت ما اما روایت ابن مسعود که اخراج کرده آنرا ابو داود و ابن حبان که آنحضرت نماز فجر گذارد بغلس یکبار و دیگر اسفار کرد پس از آن بود نماز وی بغلس تا آنکه وفات یافت بحال که باز عود نکرد باسفار مدار آن بر اسامه بن زید لیثی است که کلام کرده اند در آن امام احمد گفت چیزی نیست

گفت ابو مسعود و بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی وقتی که میفرمود ما را بصدقه میرفت یکی از ما بسوی بازار پس باری بر دوش میبرد و اجرتی حاصل میکرد پس میرسید مدی را از خرما و جز آن وان لبعضهم الیوم لمائة الف و تحقیق مر بعضی از یاران ما را امروز صد هزار بود حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن ابي اسحق قال سمعت عبد الله بن معقل قال سمعت عدي بن حاتم قال النبي صلى الله عليه وسلم يقول اتقوا النار ولو بشق تمرة میفرمود دور دارید خود را از آتش اگر چه بیک پاره خرما باشد حدثنا بشر بن محمد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر عن الزهري قال حدثني عبد الله بن ابي بكر بن حزم عن عروة عن عائشة قالت دخلت امرأة معها ابنتان لها گفت عایشه در آمد زنی که با وی دو دختر او تسال فلم تجد عندي شيئا غير تمرة در حالی که سوال میکند پس نیافت نزد من چیزی را غیر از یک خرما فاعطيتها اياها فقسمتها بين ابنتيها ولم تاكل منها پس دادم من آن خرما را او را پس قسمت کرد آن زن خرما را میان هر دو دختر خود و نخورد از آن ثم قامت فخرجت پس برخاست و برفت آن زن فدخل النبي صلى الله عليه وسلم علينا پس در آمد پیغمبر خدا بر ما فاخبرته فقال النبي صلى الله عليه وسلم من ابتلي من هذه البنات بشيء كن له سترا من النار کسی که مبتلا شود از امثال این دختران از اهل فقر و فاقه بچیزی باشد مر او را پرده و مانع از در آمدن دوزخ مناسبت این حدیث بترجمه بجزء ثانی است که اتقا بقلیلی از صدقه است و ظاهر است که عایشه رضی الله عنها برای خدا تصدق کرده و هر کاری که برای خدا کنند موجب اتقا از دوزخ است و بعضی گفته اند مناسبت از آن جهت است که آن زن تصدق کرد بر دختران خود و آن حضرت در حق او فرمود که این ابتلای او پرده است از آتش دوزخ و حق آنست که گویند مولف رح بهر حدیث مذکور در باب استدلال بر تمام ترجمه نمیکند درین حدیث همین تصدق بشی قلیل است باب فضل صدقة الصحيح الشحيح در بیان فضیلت و ثواب صدقه تندرست غیر بیمار و بخیل شحیح مشتق از شح است بمعنی بخل یا حرص لقوله تعالى يا ايها الذين آمنوا انفقوا مما رزقناكم من قبل ان ياتي يوم لا بيع فيه ولا خلة ولا شفاعة الى الظالمون و این فضیلت از جهت فرمودهٔ خداست ای هر کدام جماعة که ایمان آورده اند بدهید از آنچه روزی کرده ایم شما را پیش از آمدن روزی که نیست سودی در آن روز و دوستی و آن روز قیامت است که قدرت نمی باشد و آن روز بر تدارک تقصیرات زیرا که بیعی نیست که نفع کند و حاصل کنید مالی برای نفقه و نه دوستی و دوستان است که اعتماد کنید بر آن تا که شفاعت کنند و برهانند از عذاب و شفاعت نمی باشد در آن روز مگر باذن خدای مهربان مناسبت آیه بترجمه و تائید آن از آن روست که در وی تحذیر است از درنگی صدقه که اهل بخل دارند و ترغیب است در استعمال آن و مبادرت بآن پیش از موت و علامات آن و بی شبهه این معنی موجب فضیلت و ثواب خواهد بود وانفقوا مما رزقناكم من قبل ان ياتي احدكم الموت الى آخرها و انفاق کنید از آنچه روزی کرده ایم شما را پیش از آنکه بیاید یکی از شما را مرگ و در یابند در آن وقت از عمل نیک مناسبت این آیه بترجمه از تقریر اول بوضوح پیوسته حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا عمارة بن القعقاع قال حدثنا ابو زرعة قال حدثنا ابو هريرة قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله اي الصدقة اعظم اجرا گفت ابو هریره آمد مردی بسوی پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پس گفت ای پیغمبر خدا کدام صدقه بیشتر است از روی ثواب قال ان تصدق وانت صحيح شحيح تخشى الفقر وتامل الغنى ولا تمهل فرمود افضل صدقات آنست که تصدق میکنی و حال آنکه تندرستی و صحت داری و بخیلی بجائی که میترسی فقر را و طمع میکنی غنا را بجمع مال و درنگ نمیکنی تو حتى اذا بلغت الحلقوم تا وقتی که میرسد روح رگ گردن را که آن حالت غرغره است قلت لفلان كذا ولفلان كذا وقد كان لفلان میگوئی و وصیت میکنی مر فلان را چنین است و فلان را چنین و تحقیق بوده است مر فلان را که وارث است

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب مواقيت الصلوة

معتاد متاخر از غلس بود و اعتراف کرده بدان شیخ ابن حجر ولیکن حمل کرده بر تاخیر بیشتر از اول صبح و سیاق این هر دو حدیث ظاهر در تاخیر کثیر است چه تاخیر بیشتر را بغیر وقت تعبیر نکنند و نه آنجا ای استغراب است والله اعلم امام اعظم رحمه الله روایه کرده از حماد از ابراهیم نخعی که گفت اجماع و اتفاق نکرده اند یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر چیزی مانند اجماع ایشان بر تنویر در فجر و تعجیل در مغرب اخراج کرده آن را محمود خوارزمی بطریق متعدد در جامع المسانید و نیز اخراج کرده آن را ابن ابی شیبه از ابراهیم و طحاوی در شرح آثار بسند صحیح و گفته جایز نیست که اجماع کنند صحابه بر خلاف آنچه آنحضرت کرده اگر گویند در تقدیم مسارعت است در ادای عبادت پس افضل باشد بحکم قول وی تعالی وسارعوا الى مغفرة من ربكم و فرمود آنحضرت الصلوة لاول وقتها در جواب اي الاعمال افضل گوئیم در اسفار تکثیر جماعت است و این بیشک افضل است و مسارعت بمغفرت در خیر است که افضل است نزد خدا و همچنین مراد از حدیث اول وقت مستحب است که معلوم شده از شارع دوام عمل بدان و مقتضی باشد آن را مصلحت نماز از تکثیر جماعت و نحو آن مر واقع اسفار و تنبیه نماز و تاخیر برای مصلحت شرعی در حکم نماز است و حق قصی درین باب آنست که تاخیر فجر تا آخر وقت مباح است و اصل مذهب که است در تقلیل جماعت امری مکروه است عامه خلق مردم در مشقت نیز مکروه چنانکه منع کرد معاذ را از تطویل قرات و فرمود افتان انت و حال آنکه تطویل قرات در نماز سنت است فرق تعجیل آن در اول وقت طحاوی که از اکابر علمای مذهب است گفته که ابتدای تغلیس کنند و ختم باسفار و این جمع است میان دو مذهب مگر آنکه ملحق باشد بسوی اول آنچه ذکر کرده بر او از وجه جمع احادیث در روایات از امام احمد مختلف آمده مشهور آنست که مذکور شد و بروایتی اسفار و بروایتی دیگر اعتبار بحال مقتدیان است که فضل جماعت حب اولی است والله اعلم باب من ادرك من الفجر ركعة کسی که در یافت از نماز فجر یک رکعت را در وقت آن یا از وقت فجر بمقدار یک رکعت حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار وعن بسر بن سعيد وعن الاعرج عبد الرحمن بن هرمز يحدثونه عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من ادرك من الصبح ركعة قبل ان تطلع الشمس فقد ادرك الصبح

وتعین شده باجازت او اگر زیاده بر ثلث باشد **باب** این باب ترجمه ندارد و در بعضی روایات ساقط است وحدیث مذکور
متعلق بباب سابق است **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا ابو عوانة عن فراس عن الشعبي عن مسروق عن عائشة
ان بعض ازواج النبي صلى الله عليه وسلم قلن للنبي مرویست از عائشه که بعضی زنان پیغمبر خدا گفتند مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ایتنا
اسرع بك لحوقا قال اطولكن يدا کدامین از ما زنان زودتر است بتو از روی پیوستن بعد از موت فرمود درازترین شما
از روی دست یعنی هر که دست او درازتر است پیش از همه من می پیوند و فاخذوا قصبة يذرعونها پس گرفتند زنان نی پاره را
در حالیکه گز میکنند دستها را و در اکثر روایات فاخذوا قصبة يذرعونها بصیغه جمع مذکر است از توجیه گفته اند که ضمیر راجع بجمع است که بجماعت
نساء از قبیل قوله تعالی وكانت من القانتين وقوله ان شئت حرمت النساء سواكم عدول کرده اند بتذکیر از جهت تعظیم الشان
فكانت سودة اطولهن يدا پس بود سوده درازترین این زنان از روی جارحه دست فعلمنا بعد انما كانت طول يدها
الصدقة پس دانستیم ما بعد از ینحال یا بعد از آنکه سوده اول مرده این را که بود طول ید صدقه یعنی مراد آنحضرت از طول ید کثرت
عطاست عرف مخصوص که بطریق مجاز از آن تعبیر بدست فرموده وكانت اسرعنا لحوقا به صلى الله عليه وسلم وكانت تحب الصدقة
و بود زود ترین ما یان از روی لحوق بآنحضرت و بود که دوست میداشت صدقه کردن را ظاهر سیاق حدیث آنست که ضمیر کانت
بسوده باشد و این وهم است مشهور نزد علمای این شان آنست که اول کسی که از ازواج مطهره رحلت کرده زینب بنت جحش است
گفته اند که بعد كانت زینب از قلم ناسخ افتاده است یا از مولف رح افتاده حافظ ابن حجر میگوید نزد من آنست که از ابی عوانه افتاده
است بعضی گویند که مولف درین حدیث اختصار کرده و این قول وكانت الخ جزء حدیث دیگر است تصریح بآن نکرده از جهت
شهرت امر و اکتفا کرده بر حکایت والله اعلم **باب** صدقة العلانية دربیان صدقه آشکارا وقوله الذين ينفقون اموالهم
بالليل والنهار سرا وعلانية الآية وبیان قول خدا کسانیکه انفاق میکنند مالهای خود را بشب و روز پنهان و آشکارا اکثر
مفسران برآنند که این آیت نازل شده در حق امیر المؤمنین علی بن ابیطالب رضی الله تعالی عنه بود نزد وی چهار درهم یکدرهم
بشب انفاق کرد و یکی بروز و یکی پنهان و یکی آشکارا مولف درین باب حدیثی بشرائط خود نیافته و در روایت مستملی این باب
باعنوان مذکور نیست **باب** صدقة السر دربیان فضیلت صدقه پنهانی وقال ابو هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم ورجل تصدق
بصدقة فاخفاها حتى لا تعلم شماله ما تنفق يمينه این جزء حدیثی است که مولف موصول آورده در باب فضیلت من جلس
في المسجد ينتظر الصلوة واو ورجل عطف است بر ما قبل حدیث معنی آنکه مردی تصدق کرد بصدقه پس پنهان کرد آنرا تا آنکه نمیداند دست
چپ او بخبری که کرده است دست راست او واین کنایت است از مبالغه در پنهان دادن صدقه از مردم وتواند که کنایت باشد از
فراموشی انچه داده و این هر دو معنی محمود است نزد کرام شرع و عرفا این حدیث را اگر تمام اسناد می آورد گنجایش میداشت گویا اکتفا کرده
بانچه گذشته وقوله ان تبدوا الصدقات فنعما هي وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خير لكم الآية و دربیان فرموده خدا
اگر آشکارا کنید صدقها را پس نیکو است این اظهار و اگر پنهان کنید و بدهید فقرا را پس این اخفا بهتر است مر شما را از اظهار که در آن
دوری اند یا و نزدیکی باعزاز و آبروی فقراست گویند این آیت نازل شده در شان ابوبکر و عمر که در تجهیز جیش عسرت صدقه آورد
عمر نصف مال خود آورد و ابوبکر هرچه در خانه داشت ایثار کرد **باب** اذا تصدق على غني وهو لا يعلم وقتی که صدقه کرد یکی بر غنی
که صاحب نصاب باشد و حال آنکه نمیداند که او غنی است یعنی مقبول است صدقه او **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب قال
حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه قال مرویست از ابی هریره که تحقیق پیغمبر خدا فرمود

من الصلوة ركعة درین ترجمه نماز مطلق است از قید عصر
و فجر خواه مراد نفس نماز گیرند یا وقت آن و بر هر دو تقدیر بر ظاهر مطابق است
از ترجمه سابق شامل سایر نمازها را **حدثنا** عبد الله
بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن
ابي سلمة بن عبد الرحمن بن عوف عن ابي هريرة ان
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال من ادرك
ركعة من الصلوة فقد ادرك الصلوة کسیکه دریافت
از نماز هر نمازی که باشد رکعتی را یا از وقت آن اینمقدار را
پس بتحقیق دریافت ثواب ادا را اگرچه همه نماز واقع در غیر
وقت شد یا دریافت از وقت نماز بمقدار یک رکعت وقت
را پس بتحقیق دریافت وقت را و تواند که معنی چنین باشد
کسی که دریافت از نماز جماعت یکرکعت را با امام پس بتحقیق
دریافت آن را یعنی ثواب و فضیلت جماعت را و اکثری
قایلند بمفهوم این حدیث که حکم ما دون رکعت برخلاف آنست
تا آنکه تصریح کرده اند در جمعه بگزاردن چهار رکعت در صورت
ادراک ما دون رکعت و علماء حنفیه که قایل بمفهوم نیستند
گویند چون تحریمه بندد پیش از سلام امام دو رکعت گزارد
وحدیث ما ادركتم فصلوا وما فاتكم فاقضوا شامل است
رکعت و ما دون آن را **باب** الصلوة بعد الفجر
حتى ترتفع الشمس حکم نماز بعد نماز فجر تا آنکه بلند شود
آفتاب تخصیص بفجر با آنکه احادیث بر عصر نیز مشتمل اند بجهت
تقدیم ذکر آنست درین احادیث یا بجهت آنکه مرویست
نماز آنحضرت بعد عصر بخلاف فجر **حدثنا** حفص
بن عمر حوضي قال حدثنا هشام دستوائي عن
قتادة عن ابي العالية رفيع رياحي عن ابن عباس
انه قال شهد عندي رجال مرضيون گفت ابن عباس
خبر دادند نزد من مردانی که مرضی خدا اند یعنی شک نیست
در راستی و دینداری آنها وارضاهم عندي عمر
مرضی ترین شان نزد من عمر فاروق بود رضی الله عنه
ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم نهى عن الصلوة
بعد الصبح حتى تشرق الشمس بتحقیق آنحضرت
منع فرمود از نماز بعد نماز صبح تا آنکه بلند گردد و روشن
شود آفتاب تشرق بضم اول از اشراق بمعنی ارتفاع و
انارت و مؤید آنست حدیث ابی سعید در باب ما بعد
حتى ترتفع و بفتح اول و ضم را نیز مرویست از شروق بمعنی
طلوع و شاهد آنست حدیث ابی هریره در آخر باب حتى تطلع
اما مراد طلوع موصوف بارتفاع خواهد است بیان

قال رجل لاتصدقن بصدقة گفت مردی از بنی اسرائیل سوگند خدا صدقه میکنم بصدقه امشب چنانکه مسلم روایت کرده است فخرج
بصدقته پس برآمد بصدقه خود که مستحقی بدهد فوضعها فی ید سارق پس نهاد آن صدقه را در دست دزدی کو وی نمیدانست که
دزد است فاصبحوا یتحدثون تصدق على سارق پس صباح کردند قوم سخن میکردند که صدقه کرده شد بر دست دزدی امشب
اخبار است بر سبیل تعجب یا انکار فقال اللهم لك الحمد پس گفت متصدق ای پروردگار شکر است مر ترا که این صدقه من با رادت
تو واقع شد نه بارادت من و ارادهٔ تو همه جمیل است و مستوجب حمد لاتصدقن بصدقة والله که تصدق میکنم امشب بصدقه بر مستحق
فخرج بصدقته فوضعها فی ید زانیة پس برآمد شبی با صدقه خود پس نهاد آن صدقه را در دست زنی بدکاره فاصبحوا یتحدثون
تصدق اللیلة على زانیة پس صبح کردند مردم سخن میکردند که صدقه داده شد امشب بر زنی زانیه فقال اللهم لك
الحمد پس گفت خداوندا مر تراست سپاس على زانیة یعنی بر تصدق من که بر زانیه واقع شد چون بارادت تست آنرا مکروه
نمیدانم و موجب سپاس می شناسم لاتصدقن بصدقة فخرج بصدقته فوضعها فی ید غنی فاصبحوا یتحدثون تصدق على غنی
فقال اللهم لك الحمد على سارق و على زانیة و على غنی ترجمها معلوم شد فاتی فقیل له پس آورده شد آن صدقه
کننده را فرشته پس گفته شد مر ورا این معامله در خواب یا شنید هاتفی را یا دیده خبر داد اورا پیغمبری یا عالمی باین مقوله اما صدقتك
على سارق فلعله ان یستعف عن سرقته اما صدقه تو بر دزد پس شاید که پاک شود و بگرفتن این صدقه از دزدی خود اما
الزانیة فلعلها ان تستعف عن زناها اما زانیه پس شاید که آن زن پاک گردد و بگرفتن این صدقه از زنای خود اما الغنی
فلعله ان یعتبر فینفق مما اعطاه الله اما مالدار پس شاید که او آگاه گردد و متنبه شود پس وی هم انفاق کند از مالی که داده است
اورا خداوند سبحانه پوشیده نماند که حدیث عامست در صدقهٔ واجب و نفل بلکه سوق کلام که این متصدق مکرر اعاده کرده نیز ناظر
در وجوب است و آن حضرت نقل ماجرا فرمود بی رد و انکار پس از قبیل تقریر خواهد بود و آنست مذهب ابی حنیفه و محمد رضی الله عنهما
که زکوة اگر بر غنی واقع شود اعادهٔ آن واجب نیست باب اذا تصدق على ابنه وهو لایشعر وقتی که تصدق کند بر پسر خود
و حال آنکه شعور ندارد که پسر اوست رواست از آنکه در نیوقت حکم اجنبی دارد حدثنا محمد بن یوسف قال اخبرنا اسرائیل قال
حدثنا ابو الجویریة ان معن بن یزید حدثه قال بایعت رسول الله صلى الله علیه وسلم انا و ابی و جدی گفت معن بیعت کردم پیغمبر خدا را من
و پدر من و جد من وخطب علی فانکحنی و خطبه کرد یعنی طلب نکاح کرد پس اجابت کرد مر گفته اند فاعل خطب آن حضرت است
زیرا که مقصود راوی بیان احوالی است که با آن حضرت گذرانده از مبایعت و انکاح بعضی گویند فاعل پدر اوست یزید مذکور و خاصمت الیه
و نزاع کردم پیش پدر بسوی آنحضرت وکان ابی یزید اخرج دنانیر یتصدق بها فوضعها عند رجل فی المسجد فجئت فاخذتها
و بود پدر من که یزید است برآورده بود دیناری چند بحالی که تصدق میکند بآن پس نهاد آن دینارها را نزد مردی در مسجد پس آمدم و گرفتم
آنرا از پیش مردی که نزد وی گذاشته بود و بوی اذن داده که بر محتاجی تصدق کند فاتیته بها پس آمدم من پدر را با آن دنانیر
فقال والله ما ایاك اردت پس گفت یزید سوگند خدا ترا نخواسته بودم که بگیری یعنی مطلق گفته بودم برای آنکه رعایت
صدقه من بر وی فخاصمته الى رسول الله صلى الله علیه وسلم پس خصومت کردم یزید را بسوی پیغمبر خدا این تفسیر همان خصومت
است که بالا مذکور شد فقال لك ما نویت یا یزید پس فرمود آنحضرت مر تراست چیزی که نیت کردهٔ تو ای یزید یا جر صدقه
از آنکه تو نیت کردهٔ که بر محتاج تصدق کنی و پسر تو محتاج بود ولك ما اخذت یا معن و مر تراست چیزی که گرفتی ای معن
یعنی حلال است گرفتن آن که از روی احتیاج گرفته مطابقت حدیث بترجمه خالی از تکلف نیست در ترجمه واقع شده که تصدق

الجزء الثالث لشيخ الاسلام | كتاب مواقيت الصلوٰة

نماز درینوقت است نه کسی را که مطلع شود از وی اتفاقا
و اکثر برآنند که مقصود نهی از نماز درین اوقات است بقصد
بود یا بلا قصد بدلیل عموم احادیث نهی که ثابت شده از
بسیاری صحابه و نهی قصد درینجا بجهة مبالغه در منع که بعد
عدم صحت آنیست یا بجهت آنکه مشرکان تحری میکردند
درین دو وقت سجود و عبادت شمس پس نهی فرمود از تشبه
بآن در صورت بدانکه اختلاف کرده اند در جواز نماز بعد
صبح و عصر و نزد طلوع و غروب و استوا جمعی از ظاهریه
باد عای نسخ احادیث نهی قایل بجواز شده مطلقا بدلیل حدیث
من ادرک رکعة الخ و تاخیر این حدیث از آن احادیث محل
بحث است بر تقدیر تسلیم خبر جواز فریضه وقت میخواهد
و شایع است عمل بنهی میان صحابه و گروهی بمنع مطلق
رفته تا آنکه از بعضی صحابه منع از فرض نیز مروی گشته و اکثری
بتخصیص رفته مذهب شافعی و احمد جواز فوایت و نمازی
که مر او را اسباب باشد در جمیع این اوقات چون تحیة المسجد
اگر اتفاق افتد دخول در مسجد درین اوقات و نماز جنازه
اگر حاضر گردد و سجدهٔ تلاوت اگر بخواند و نماز عید و کسوف
و جز آن بدلیل حدیث من نام عن صلوة او نسیها فلیصلها
اذا ذکرها و حدیث قضاء سنة ظهر بعد عصر چنانکه بیاید و غیر آن
قضاء سنة فائتة جایز گردد حاضره اولی باشد و در مکه جایز
است نزد شافعی مطلقا بحدیث فرمود جبیر بن مطعم که ای
بنی عبد مناف منع مکنید هیچ یکی را که طواف کند بکعبه و نماز
گزارد هر وقت که خواهد از شب و روز و نزد جمهور جایز است
که رکعتین طواف خاصه بتبعیت طواف بعد از فجر و عصر
و در وقت استوا و طلوع و غروب از وی دو روایت است
و نزد شافعی و ابی یوسف جایز است نفل روز جمعه در وقت
استوا بحدیث ابی هریره که آنحضرت منع فرمود از نماز در نیم روز
تا آنکه زایل شود آفتاب از استوا مگر روز جمعه و نزد مالک جایز
است درینوقت هر روز که باشد و نزد ابی حنیفه شامل است
تا آنکه نماز ادا شود از سنه و لکن اگر عصر یومیه که جایز است
وقت غروب نیز بدلیل که در باب من ادرک رکعة من العصر
گذشت و قضا فوائت جایز است بعد از نماز فجر و عصر
پیش از طلوع و غروب نه در اوقات ثلثه دیگر زیرا چه تعلیل
کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهی را در اوقات ثلثه
بآنکه آفتاب طلوع میکند میان دو قرن شیطان و چون
مرتفع می شود مفارقت میکند او را شیطان و در وقت
استوا باز مقارنت میکند و نزد زوال مفارقت و چون
قریب میشود بغروب باز مقارن میگردد و بعد غروب
مفارق چنانچه روایة موطا و احمد و نسائی است و در روایة
مسلم از عمرو بن عبسه در وقت طلوع و غروب زیاده آمده
که درین هنگام سجده میکنند او را کافران حاصل آنکه عمل

كنند بر پسر و نماند که پسر اوست و اینجا معلوم شد که پسر اوست و آن حضرت تجویز کرد و برای پسر پس در ترجمه قید نا دانستن فائده ندارد مگر آنکه گوئیم استدلال کرده مؤلف بر حکم مذکور در ترجمه باین حدیث یعنی هرگاه بعد از دانستن آنکه پسر بود تجویز آنحضرت در دست شده در صورتی که معلوم نشود بطریق اولی خواهد بود **باب** الصدقة باليمين در بیان حکم صدقه بدست راست و باب را تنوین هم خوانده اند برین تقدیر معنی آنکه صدقه بدست راست بهتر است **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن عبيد الله قال حدثني خبيب بن عبد الرحمن عن حفص بن عاصم عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال سبعة يظلهم الله في ظله يوم لا ظل الا ظله فرمود هفت کس اند که سایه میکند ایشانرا الله تعالی در سایه رحمت خود می دارد و مراد سایه عرش اوست سایه جنت و طوبی نیز اراده کرده اند و اضافت اضافت تشریف است روزی که نیست سایه مگر سایه او و آن روز قیامت است که آفتاب نزدیک بسرها باشد و مردم در نهایت تب و تاب خواهند بود امام عدل پادشاه و والی امور مسلمانان که تمام تابع احکام شریعت است و شاب نشأ في عبادة الله و جوانی که بر آمده است در عبادت خدا یعنی در هنگام جوانی که ایام غلبه شهوت و هوای نفسانی است بر خلاف مقتضای این نشأ عبادت میکند خدا را و رجل معلق قلبه في المسجد و مردی که آویخته است دل او در مسجد یعنی اگر بر آمده است از مسجد بحاجتی نگران است که کی وقت نماز دیگر برسد تا در آید بمسجد و رجلان تحابا في الله و دو کس که دوست دارند یکدیگر را از جهت خدا نه برای غرض دنیوی اجتمعا عليه وتفرقا عليه یکجا شده اند بر محبت الهی و جدا شده اند بر محبت الهی یعنی در جمع شدن و جدا افتادن هم بر آن محبت ثابت اند و رجل دعته امرأة ذات منصب وجمال فقال اني اخاف الله و مردی که خوانده او را زنی صاحب نسب شریف و خوبی برای زنا پس گفت بتحقیق من میترسم خدا را و معصیت او نمی توانم کرد و بعضی گویند مراد آنست که خوانده او را این قسم زنی برای نکاح و گوید میترسم خدا را که مشغول شوم بکسب معیشت و باز مانم از عبادت خدا یا آنکه میترسم که از عهده ادای حق تو بر نیایم از جهت اشتغال من بعبادت الهی تعالی و رجل تصدق بصدقة فاخفاها حتى لا تعلم شماله ما ينفق يمينه و مردی که صدقه کرد پس پوشید آنرا تا آنکه نمیداند دست چپ چیزیرا که نفقه میکند دست راست او و رجل ذكر الله خاليا ففاضت عيناه و مردی که یاد کرد خدا را در حالی که خلوت دارد و یا در حالیکه نظر بر مردم ندارد و ریا و سمعه را در آن راه نیست پس ریخت اشک چشمهای او از ترس خدا یا یاد صفات جلال یا از شوق بیاد صفات جمال یا بیاد آن محبوب حقیقی بمجرد محبت ذاتی اللهم ارزقنا **حدثنا** علي بن الجعد قال اخبرنا شعبة قال اخبرني معبد بن خالد قال سمعت حارثة بن وهب الخزاعي يقول سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول تصدقوا فسياتي عليكم زمان يمشي الرجل بصدقته میگفت حارثه شنیدم پیغمبر خدا را که میفرمود بدهید صدقه و دهید سرانجام است که می آید بر شما وقتی که میرود مرد بصدقه خود و میگوید الرجل لو جئت بها بالامس لقبلتها منك واما اليوم فلا حاجة لي فيها پس میگوید مردی که بروی تصدق میکنی اگر می آوردی آنرا دیروز قبول میکردم آنرا اما امروز پس نیست حاجتی مراد درین صدقه از جهت کثرت اموال که در آخر ایام دنیا بدست مردم خواهد افتاد و یا توانگر از جهت انقراض ایام دنیا و سپری شدن حاجتهای زندگانی باشد **باب** من امر خادمه بالصدقة ولم يناول بنفسه کسی که فرمود خادم خود را بصدقه دادن و مباشرت نکرد بذات خود یعنی بدیگری فرمود که نائب او بود روا است و اجر آن بوی میرسد قال ابو موسى عن النبي صلى الله عليه وسلم هو احد المتصدقين و گفت ابو موسی اشعری از پیغمبر خدا که آن خادم و واسطه یکی از دو صدقه کننده است در یافتن ثواب **حدثنا** عثمان بن ابي شيبة قال حدثنا جرير عن منصور عن شقيق عن مسروق عن عائشة قالت قال النبي صلى الله عليه وسلم اذا انفقت المرأة من طعام بيتها غير مفسدة گفت عایشه فرمود پیغمبر خدا وقتی که نفقه کند زن از طعام شوهر خود که در خانه آن زن است و تصرف

حدیث لعلت شامل نماز را علی الاطلاق حمل کردیم آن حدیث را بر او و برای این اوقات ترجمها المحرم والحكم بالعلل علی غیره و و با بعد فجر و عصر تا طلوع و قرب غروب چون علت مذکوره متحقق نیست و ایجاب شارع فرائض فائته را موکد قضا تخصیص کنیم احادیث نهی این دو وقت را بحدیث مذکور جمعا بین الاحادیث لیس درین دو وقت قضاء فوائت نه فاسد باشد و نه مکروه و نماز جنازه و سجده تلاوت در حکم آنست بخلاف نماز نذر و واجب بشروع که وجوب آن بعارض منع عبد است و دو رکعت طواف که واجب بغیره است برای ختم طواف و این نماز ها مشروع و مکروه و مشمول نهی اند و همچنین حدیث جبیر بن مطعم در مکه و حدیث ابی هریرة در روز جمعه بعد تنزل و تسلیم نزد تعارض محرم راجح باشد و قضاء سنت ظهر از خصائص آنحضرت است چنانکه در باب چهارم معلوم شود قال گفت هشام و حدثني ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا طلع حاجب الشمس وقتیکه بر آید ابروی آفتاب که کنایه از گوشه نزدیک آفتاب است که مشابه بابروی باشد وقتیکه بر آید فاخروا الصلوة حتى ترتفع پس تاخیر کنید نماز را و گذارید آنرا تا آنکه بلند شود بمقدار یک نیزه واذا غاب حاجب الشمس و وقتی که فرو نشیند و ناپیدا گردد کرانه آفتاب فاخروا الصلوة حتى تغيب پس تاخیر کنید نماز را تا آنکه تمام غایب شود تابعه عبدة شاهست کرده است یحیی را بر روایت این حدیث از هشام عبدة بن سلیمان و زیاده کرده است مولف از طریق عبدة در کتاب بدء الخلق لا تحينوا بصلوتكم طلوع الشمس ولا غروبها فانها تطلع بين قرني شيطان تحقیق آفتاب طلوع میکند میان دو قرن شیطان یعنی قرن شیطان و یا بمعلوم شود **حدثنا** عبيد بن اسمعيل عن سلیمان بلفظ تصغیر عن ابي اسامة حماد بن اسامة عن عبيد الله بن عمر بن حفص عمری عن خبیب بن عبد الرحمن بضم معجمه و فتح موحده اولی و سکون تحتیه ابو الحارث الانصاری خزرجی عن حفص بن عاصم ابن عمر بن خطاب یعنی ناسر عنه عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن بيعتين بتحقیق آنحضرت منع کرد از دو

براں دارد و باذن صریح یا بفہم عرفی در حالی که غیر متجاوز است از قصد مرضی شوہر ظاہر از قید طعام آنست که در نفقه راسم و وتانیز بی امر داد
صریح روا نیست خصوص وقتی که مرد او بخیل بود کان لها اجر ها بما انفقت و لزوجها اجره بما کسب و للخازن مثل ذلک لا ینقص
بعضهم اجر بعض شیئا باشد مر آن زن را ثواب آن نفقه بسبب آنکه انفاق کرده است و مر شوہر او را بسبب آنکه
حاصل کرده و مر خزانچی را مانند آن ثواب ہست در حالی که کم نمیکند بعضی ازین مردم ثواب بعضی را چیزی **باب** لا صدقة
الا عن ظهر غنى نیست صدقه کامل مگر آنکه از غنی باشد یعنی بر آورد آدمی از مال خود بعد از آنکه نگہدارد و بقدر کفایت معیشت خود را
از محی السنة نقل کرده یعنی مستظہر بود بآن صدقه بر نوائب حوادث حاصل آنکه بی نیاز باشد ازین مالی که صدقه کرده است و من تصدق و هو محتاج
او اهله محتاج و کسی که صدقه دهد نفل یا فرض در حال آنکه او محتاج است یا عیال او واجب النفقه محتاج باشند و سزاوار است که خرج کند بر حق ما و
که واجب است صرف نماید او علیه دین فالدین احق ان یقضی من الصدقة و العتق و الهبة یا کسی که بر روی قرض ہست پس قرض سزاوار
تر است بآنکه ادا کرده شود از صدقه و آزاد کردن و بخشیدن و هو رد علیه لیس له ان یتلف اموال الناس و آن تصدق
مردود است بر وی و مقبول نیست از آنکه ادای دین واجب ہست و تصدق واجب نیست و قال النبی صلی الله علیه وسلم
من اخذ اموال الناس یرید اتلافها اتلفه الله علیه و فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی کسی که گرفت مالهای مردم را در حالی
که میخواهد تلف کند آنرا تلف کند و ضایع گرداند او را خدای بزرگ یعنی تلف کند مالهای مردم گویا درین مال مدیون حقوق
دیگران متعلق شده است اگر چه مال متعین نباشد الا ان یکون معروفا بالصبر فیؤثر علی نفسه و لو کان به خصاصة مگر آنکه باشد مشهور
و مقرر بصبر و شکیبائی بر فقر و فاقه پس اختیار میکند بر نفس خود فقر را و اگر چه باشد بوی حاجتی و تقدیم میکند حاجت آنها را بر حاجت
خود استثنا کرده است مولف از ترجمه که گفته بود لا صدقة الا عن ظهر غنی یا از قول او من اخذ الخ یا مستثنی منقطع است کفعل ابی بکر
حین تصدق بماله چنانکه فعل ابو بکر است رضی الله عنه وقتی که تصدیق کرد همه مال خود را و کذلک آثر الانصار المهاجرین
و همچنین اختیار کردند انصار مهاجران را و شریک کردند در اموال خود و نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن اضاعة المال فلیس له
ان یضیع اموال الناس بعلة الصدقة و منع کرد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی از تلف کردن مال خود پس نمیرسد مر آن متصدق
را آنکه ضایع کند بعلت صدقه مالهای مردم را که قرض آنها بر ذمه اوست و قال کعب بن مالک قلت یا رسول الله ان من توبتی
ان انخلع من مالی صدقة الی الله و الی رسوله و گفت کعب بن مالک که از جمله تخلف کنندگان از غزوه تبوک بود
و آن حضرت او را زجر ها کرده از پیش خود رانده و وی را اندوهی عظیم در ابتلا انداخته و حالی غریب روداده آخر حق جل شانه قبول
توبه او کرده و این آیت فرستاد و علی الثلثة الذین خلفوا پس آنحضرت او را طلبیده و این آیت بر وی خوانده وی گفت
ای رسول خدا از توبه من اینست که بر آیم از جمله مال خود در حالی که صدقه باشد و منتهی باشد این صدقه بسوی خدا و رسول خدا
یعنی مصروف شود در رضای خدا و رسول خدا قال امسک علیک بعض مالک فهو خیر لک فرمود آنحضرت نگهدار
بر خود پاره مال خود را و این بهتر است مر ترا پوشیده نماند که چون مقام صدیق اکبر ارفع بود در صبر و توکل و تیقن بر رزاقیت حق جل
شانه او را منع نکرد از انفاق جمیع مال بلکه استحسان فرمود برین انفاق قلت فانی امسک سهمی الذی بخیبر گفتم پس بتحقیق
من نگه میدارم حصه خود را که از غنیمت خیبر من رسیده **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله عن یونس عن الزهری قال اخبرنی
سعید بن المسیب انه سمع ابا هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال خیر الصدقة ما کان عن ظهر غنی فرمود بهترین
صدقها صدقه ایست که باشد از ظهر غنا و زیاده باشد از قدر حاجت ضروریه و ابدأ بمن تعول الصدقة و ابتدا کن بکسی که واجب است

در بند و لیسه محلی در ابواب سر گذشت
و عن المنابذة و منع کرد از بیع منابذه که بمجرد انداختن بایع ثوب
را شکل کسوه مشتری بیع گردد بی نظر و تامل و الملامسة و از بیع
ملامسه که بمجرد مسودن کس جامه دیگری را بیع شود کلام درین
حدیث بتفصیل در کتاب اللباس و کتاب البیع بیاید
باب لا تحری صلوة قبل غروب الشمس
قصد نکند کسی نماز را پیش از غروب آفتاب مقصود در باب
سابق ذکر نماز بعد از فجر بود و درین باب ذکر نماز پیش از غروب
است بعد از عصر باشد اگر چه بعضے احادیث مشترک باشند
میان هر دو باب و در تغیر اسلوب عبارت ترجمه گویا اشارت
است بآنکه پیش از غروب وقتی است که با قطع نظر از بعدیت
عصر لایق نیست برای نماز تا مران قصد توان کرد بعلت
تشبه بکفار و تغلیظ است در بیان کراهت این وقت خصوصا
حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا
مالک عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله
علیه و اله وسلم قال لا یتحری احدکم خبر است از آنچه
در شرع قرار یافته یا نهی است بلفظ نفی یعنی قصد نمیکند
یا نکند یکی از شما فیصلی عند طلوع الشمس و لا عند
غروبها پس نماز گذارد نزد بر آمدن آفتاب و نزد فرو رفتن
آن یعنی باید که نماز نکند درین دو وقت و نزدیک نشود
آن را بقصد ظاهر مراد و موقت عبادت کفار اند طلوع
تا ارتفاع و غروب از اصفرار و باین مناسب مشهور ترجمه
باب **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله ابن یحیی
قرشی اوسی قال حدثنا ابراهیم بن سعد بن
عبد الرحمن بن ابراهیم بن عوف عن صالح ابن کیسان
مودب پسر عمر بن عبد العزیز عن ابن شهاب قال
حدثنی عطاء بن یزید الجندعی بضم جیم و سکون نون
و فتح مهمله و ضم آن و اهمال عین نسبت بجندع بن لیس
بن بکر بن عبد مناف بن کنانه است انه سمع ابا سعید
الخدری یقول سمعت رسول الله میگفت ابو سعید
شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و اله وسلم یقول
که میفرمود لا صلوة بعد الصبح حتی ترتفع الشمس
نیست نماز بعد نماز صبح تا آنکه بلند شود آفتاب و لا صلوة
بعد العصر حتی تغیب الشمس و نیست نماز بعد نماز
دیگر تا آنکه فرو رود آفتاب مراد نفی نماز کامل است زیرا که نماز
درین اوقات مکروه است نه حرام **حدثنا** محمد
بن ابان بفتح همزه و حد وید بلخی یا واسطی و هر دو ثقه اند قال
حدثنا غندر محمد بن جعفر قال حدثنا شعبة عن
ابی التیاح بفتح فوقیه و تشدید تحتیه یزید بن حمید ضبعی
قال سمعت حمران بضم مهمله بن ابان بفتح و تخفیف
یحدث عن معاویة قال گفت معاویه انکم لتصلون
صلوة لقد صحبنا رسول الله بتحقیق شما میگذارید نمازی
را که بتحقیق صحبت داشتیم ما پیغمبر خدا را صلی الله علیه
و اله وسلم فما رأیناه یصلیها پس ندیدیم آنحضرت را که
میگزارد آن را و لقد نهی عنهما و بتحقیق نهی فرموده است
از آن یعنی الرکعتین بعد العصر مراد میدارد معاویه

نفقه وی بر تو بود ادای نفقه عیال نیز ثوابها فرموده اند **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا وهیب قال حدثنا هشام عن ابیه عن حکیم بن حزام عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الید العلیا خیر من الید السفلی فرمود دست بلند بهتر است از دست پست دست بلند عبارت از دست بخشنده است و دست پست از دست گیرنده وابدأ بمن تعول وخیر الصدقة ما کان عن ظهر غنی ومن یستعفف یعفه الله وکسی که طالب عفت کند عفت از حرام باز داشتن خود را و ترک سوال کردن باز میدارد او را خدا از سوال و حرام و جزا امید ها او را برین قصد او ومن یستغن یغنه الله تعالی وکسی که طلب بی نیازی کند بی نیاز میگرداند او را خدا وعن وهیب قال حدثنا هشام عن ابیه عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم بهذا یعنی وهیب چنانکه بسند مذکور از حکیم بن حزام آورده از ابی هریره نیز همین حدیث روایت کرده است **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن نافع عن ابن عمر قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم ح وحدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن نافع عن عبد الله بن عمران رسول الله صلی الله علیه وسلم قال وهو علی المنبر وذکر الصدقة والتعفف والمسئلة فرمود آنحضرت وحال آنکه بر منبر بود و خطبه میخواند و ذکر کرد صدقه را و عفت را و سوال کردن را و بیان فرمود حسن و قبح هر یک را الید العلیا خیر من الید السفلی این مقوله قال است والید العلیا هی المنفقة والید السفلی هی السائلة و دست علیا همین دست انفاق کننده است و دست سفلی همین دست سوال کننده شنا آنست که این تفسیر هم منقول از آن حضرت است روایات متعدده درین معنی آمده بعضی گویند که در حدیث ابن عمر مدرج است از ابن عمر **باب** المنان بما اعطی باب در بیان نکوهش کسیکه منت نهنده است بچیزی که بخشیده لقوله تعالی الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی

الآیة آنانکه انفاق میکنند مالهای خود را در راه خدا پس تر پی نمیکنند مالی را که انفاق کرده اند منت را و نه آزار را برکسی که بخشیده اند او را بخدمت فرمودن و خوار داشتن و ناسزا گفتن تتمه آیت انیست لهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون مر ایشانراست ثواب بر خدا چنانکه دیگری از عهدهٔ آن نمیتواند برآمد و ترسی نیست بر ایشان از احوال قیامت و نه ایشان اندوه خواهند بر فوات مالی که داده اند نازل شده است این آیت در بارهٔ عثمان بن عفان رضی الله عنه که در تجهیز جیش عسرت هزار شتر با پالان و جل داده و در باب عبد الرحمن بن عوف که چهار هزار درهم نیز د آنحضرت برای فقرا آورده مولف درین باب حدیثی بر شرط خود نیافته و در مسلم بروایت ابی ذر مرفوع آورده ثلثة لا یکلمهم الله یوم القیامة المنان الذی لا یعطی شیئا الا منة الحدیث مناسبت این آیة بترجمه ظاهر است از آنکه عدم خوف و حزن در انفاق براه خدا مشروط بعدم منت و ایذا است یعنی آنانکه منت می نهند ازین مثوبت محروم و در زمرهٔ خسر الدنیا والآخرة خواهند بود و غالب منشأ منت بخل و عجب است و کدام ذمیمه بدتر ازین خواهد بود **باب** من احب تعجیل الصدقة من یومها در فضیلت کسی که دوست دارد که درنگ نکند صدقه فرض یا نفل را روزی که بروی لازم شده ادای آن و قدرت دارد بر آن از ترس آنکه مانعی پیش آید مال از دست دهد **حدثنا** ابو عاصم عن عمر بن سعید عن ابن ابی ملیکة ان عقبة بن الحارث حدثه قال صلی بنا النبی صلی الله علیه وسلم العصر فاسرع ثم دخل البیت فلم یلبث ان خرج عقبه حدیث کرد ابو ملیکه را گفت نماز گذارد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی نماز عصر پس شتاب کرد در فراغ از نماز بسته آمد خانه را و درنگ نکرد برآمدن را فقلت او قیل له عقبه گوید من گفتم و پرسیدم از سبب سرعت در آمدن بخانه یا گفته شد مر آنحضرت را شک راوی است فقال کنت خلفت فی البیت تبرا من الصدقة فکرهت ان ابیته فقسمته پس فرمود آنحضرت بودم من که گذاشته بودم در خانه ریزه زری که آماده صدقه بود پس ناخوش داشتم

شاید صحیح نشده نزد مولف حدیثی در منع ازین وقت بشرط وی لیکن در ان چند حدیث در صحاح مذکور است حدیث عقبة بن عامر که گفت سه ساعت است که نهی میکرد آنحضرت ما را از آنکه نماز کنیم و قبر کنیم موتی را در آن هنگام طلوع تا ارتفاع و هنگام ایستادن ...

[illegible]

اينكه شب كنم آنرا پس برخيزم وقسمت كردم آنرا بر فقرا مولف رحمه الله ترجمه كرد اين حديث را باستحباب تعجيل در صدقه اگر كراهت تاخير ترجمه ميكرد موافق ترمي[1] امتاد كه مينا ليكن چون قصد او استنباط احكام است باين طريقه ايراد نمود باب التحريض على الصدقة والشفاعة فيها در بيان برانگيختن ديگرانرا بر صدقه دادن وبه بيان ثوابي كه وارد و امر شفاعت كردن دران

حدثنا مسلم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عدي عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال خرج النبي صلى الله عليه وسلم يوم عيد گفت ابن عباس بر آمد آنحضرت روز عيدي وآن عيد فطر بود چنانكه تصريح بآن كرده در خطبه بعد عيد فصلى ركعتين لم يصل قبل ولا بعد پس گذارد دو ركعت بصفتي وحالي كه نگذارده بود پيش از ان ونه بعد از ان ثم مال على النساء وبلال معه فوعظهن وامرهن ان يتصدقن پس ميل كرد بر زنان كه در صف نماز بودند و بلال با وي بود پس پند كرد ايشانرا و فرمود اين را كه تصدق كنند فجعلت المرأة تلقي القلب والخرص پس گشت زن كه مي انداخت سوار و گوشواره را براي تصدق اين حديث در صلوة العيدين بتفصيل گذشته است قلب بضم قاف وسكون لام آخر آن با موحده است بمعني سوار و خرص بضم خاء معجمه وسكون را آخر صاد مهمله بمعني گوشواره حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا ابو بردة بن عبد الله بن ابي بردة قال حدثنا ابو بردة بن ابي موسى عن ابيه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جاءه السائل او طلبت اليه حاجة مرويست از ابي موسى كه روايت كرده از پدر خود قيس گفت بود پيغمبر خدا وقتي كه آمدي آنحضرت را سائل يا طلب كرده شدي بآنحضرت حاجتي قال اشفعوا تؤجروا فرمودي شفاعت كنيد براي سائل تا ثواب داده شويد ويقضي الله على لسان نبيه ما شاء وجاري ميكرد خدا بر زبان پيغمبر خدا چيزي را كه خواستي از شفاعت سائل و اعطاء اين هم از جمله مكارم اخلاق آنحضرت بود كه مردم ديگر را نيز در ثواب شريك ميفرمود حدثنا صدقة بن الفضل قال اخبرنا عبدة عن هشام عن فاطمة عن اسماء قالت قال لي النبي صلى الله عليه وسلم لا توكي فيوكي عليك مبند سر كيسه مال را پس بسته شود بر تو و كار رشته كه سر مشك بوي مي بندند حدثنا عثمان بن ابي شيبة عن عبدة وقال لا تحصي فيحصي الله عليك شمار و اندازه مكن صدقه را پس اينكه اندازه كند خدا بر تو رزق را وقطع بركت كند بر تو باب الصدقة فيما استطاع در بيان فضيلت صدقه بقدر توانائي حدثنا ابو عاصم عن ابن جريج ح وحدثني محمد بن عبد الرحيم عن حجاج بن محمد عن ابن جريج قال اخبرني ابن ابي مليكة عن عباد بن عبد الله بن الزبير اخبره عن اسماء ابنة ابي بكر انها جاءت النبي صلى الله عليه وسلم فقال لا توعي فيوعي الله عليك نگاه مدار و امساك مكن چيزي را پس نگاهدارد خدا بر تو ارضخي ما استطعت عطا كن قليلي بقدر توانائي ارضخي بفتح را ضاد و خاء هر دو معجمه بمعني عطا قليل است باب الصدقة تكفر الخطيئة صدقه كفارت ميكند گناه را حدثنا قتيبة قال حدثنا جرير عن الاعمش عن ابي وائل عن حذيفة قال قال عمر بن الخطاب ايكم يحفظ حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الفتنة گفت حذيفه گفت عمر بن خطاب رضي الله عنه كدامي شما ياد ميدارد حديث پيغمبر خدا را كه در باب فتنه وابتلاي آدمي واقع شده قال قلت انا احفظه كما قال گفت حذيفه گفتم عمر را من ياد دارم آن حديث را چنانكه فرموده است قال انك عليه لجريء گفت عمر بتحقيق تو بر حديث كردن از آن حضرت بسيار دليري فكيف قال پس بگو كه چگونه فرموده قال قلت فتنة الرجل في اهله وولده وجاره گفت حذيفه گفتم من فتنه مرد و ابتلا او در زن او است كه پيش مي آيد او را از بد خلقي وانده و در تردد نفقه او و همچنين در فرزندان او از فرط محبت و گرفتاري باصلاح حال و بازماندن از كسب كمال و همسايه او كه حق آنرا ادا نكند تكفرها الصلوة والصدقة والمعروف كفارت ميكند اين همه فتنها را نماز و صدقه و امر معروف قال سليمان قد كان يقول

از ان نماز كه قسم ياد كرد بر عدم ترك آن دو ركعت بعد از عصر اين تفسير مدرج است از راوي ميان اجزاي كلام عايشه وكان النبي بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم يصليهما كه ميگذارد آن دو ركعت را در حال ضعف ولا يصليهما في المسجد مخافة ان يثقل على امته ونمي گذارد آن را در مسجد بجهة خوف آنكه گران شود بر امت او بعت و از اينجا است كه مخفي ماند اين امر بر بسياري از صحابه پس منكر شدند عمل آنحضرت را جز يكبار يا قرينه نهي كه شايع بود ميان ايشان بخلاف وكان يحب ما يخفف عنهم و بود آنحضرت كه دوست ميداشت تخفيف را از ايشان حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى قطان قال حدثنا هشام بن عروة قال اخبرني ابي قال قالت عايشة يا ابن اختي ما ترك النبي گفت عايشه عروة بن زبير را كه پسر اسماء بنت ابي بكر است اي پسر خواهر من ترك نكرده است پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم السجدتين بعد العصر عندي قط دو ركعت را بعد از عصر نزد من گاهي يعني در خانه من يا در علم من و مراد اطلاق سجده بر ركعت مجاز متعارف است حدثنا موسى بن اسمعيل منقري قال حدثنا عبد الواحد بن زياد قال حدثنا الشيباني ابو اسحاق سليمان قال حدثنا عبد الرحمن بن الاسود بن يزيد نخعي عن ابيه عن عايشة قالت ركعتان لم يكن رسول الله گفت عايشه دو ركعت نماز كه نبود پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم يدعهما سرا وعلانية و اينجا نيز در رواية ابن عساكر ساقط است و بر تقدير وجود علانية با رعايت سابق در عصر لا يصليهما في المسجد و انكار صحابه منافي ظاهرست مگر آنكه علانية در خانه گيرند و اطلاق ركعت بر نماز نيز مجاز است بقرينه تفصيل ركعتان قبل صلوة الصبح وركعتان بعد العصر دو ركعت پيش از نماز صبح و دو ركعت بعد از نماز عصر حدثنا محمد بن عرعرة بدو مهمله بكسر اول و فتح قال حدثنا شعبة عن ابي اسحاق سبيعي قال رايت الاسود بن يزيد نخعي ومسروقا شهدا على عايشة قالت ما كان النبي گفت ابو اسحاق ديدم اسود و مسروق را كه حاضر شدند و گواهي دادند بر عايشه كه گفت نبود پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم ياتيني في يوم بعد العصر الا صلى ركعتين كه مي آمد ما در روزي بعد از عصر مگر آنكه ميگذارد دو ركعت را تمسك كرده باين روايات كسي كه تجويز كرده تنفل بعد العصر

كتاب الزكوة

گفت سلیمان یعنی اعمش که روایت از ابی وائل تحقیق بود ابو وائل که میگفت گاهی الصلوة والصدقة والامر بالمعروف والنهی عن المنکر
یعنی نیاورد میگردش [illegible] منکر را و بجای قول المعروف الامر بالمعروف قال لیس هذه ارید ولکنی ارید التی تموج کما یموج البحر گفت عمر نیست این فتنه
که میخواهم از تو ذکر حدیث آن را ولیکن میخواهم فتنه را که موج میزند همچو موج دریا قال قلت لیس علیک منها یا امیر المؤمنین باس گفت
حذیفه گفتم نیست بر تو اندوه از فتنه باکی ای امیر المؤمنین بینک وبینها باب مغلق میان تو و میان آن فتنه دریست بسته
قال فیکسر الباب ام یفتح گفت عمر پس شکسته میشود در یا کشاده می شود که باز توان بست قال قلت لا بل یکسر
گفت حذیفه گفتم نی کشاده نمیشود بلکه شکسته می شود قال فانه اذا کسر لم یغلق ابدا گفت عمر پس تحقیق آن هیچ وقتی شکسته
میشود بسته نمی شود دائم تا قیامت قال قلت اجل گفت حذیفه گفتم آری بسته نمیشود فهبنا ان نسأله من الباب
یاران حذیفه گویند پس ترسیدیم اینکه پرسیم حذیفه را که کیست آن در و حذیفه مردی مهیب بود یاران او ترسیدند که از وی
بی محابا پرسند و نیز این امری هیبت ناک بود از پرسیدن آن ملاحظه کردند فقلنا لمسروق سله قال فسأله فقال عمر
پس گفتیم مسروق را که بزرگ ما بود و سیداران ما که بپرس حذیفه را گفت ابو وائل پس پرسید مسروق حذیفه را پس گفت
آن در عمر است که بعد از وی فتنها قایم خواهد شد قال فقلنا فعلم عمر من تعنی قال نعم کما ان دون غد لیلة گفت ابو وائل
پس گفتیم آیا دانست عمر کسی را که میخواهی تو گفت آری دانست عمر چنانچه شک نیست در آنکه شب قریب تر از فرداست وذلک
انی حدثته حدیثا لیس بالاغالیط و این دانستن عمر ثابت است از آنکه تحقیق حدیث کرده ام عمر را حدیثی که نیست از شتبهات
اغالیط جمع اغلوطه است **باب** من تصدق فی الشرک ثم اسلم درحال کسی که صدقه کند در حالت کفر پس ایمان آورد آیا فایده
دارد یا نه **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا هشام قال اخبرنا معمر عن الزهری عن عروة عن حکیم بن حزام قال قلت یا رسول الله
ارایت اشیاء کنت اتحنث بها فی الجاهلیة من صدقة او عتاق وصلة رحم فهل فیها من اجر گفت حکیم بن حزام
گفتم ای رسول خدا آیا میدانی چیزها که عبادت میکردم بآن در ایام جاهلیت از صدقه یا آزاد کردن بنده برای خدا و رعایت کنند
رحم آیا ثوابی خواهد بود مرا در این عبادات فقال النبی صلی الله علیه وسلم اسلمت علی ما سلف من خیر پس فرمود
آن حضرت اسلام آوردی بقبول هر چیزی که پیش واقع شد از نیکی کردنی گویند حسنات کافر وقتی ختم شود مر او را اسلام
مقبول است و حساب کرده میشود در اعمال حسنه و تایید میکند ظاهر این حدیث را تصریحی که در حدیث ابو سعید خدری
واقع است و دار قطنی مرفوع در غرائب مالک آورده وقتی که اسلام آورد کافر و خوبی یافت اسلام او می نویسد خدا برای او را
هر نیکی که کرده محو میکند از وی هر بدی که کرده بود و بعد از اسلام هر عبادتی که میکند و نکوئی که بجا آورد نیکی را بده تا هفتصد ضعف
و بدی بیکی است پوشیده نماند که این حدیث موافق قواعد اصول نیست از آنکه عبادت بی نیت تقرب عبادت نمی باشد
و کافر از اهل نیت نیست پس توجیه کرده معنی قول آنحضرت که در اینجا فرموده اسلمت علی ما سلف من خیر آن باشد که اسلام آوردی
و هدایت یافتی بطفیل نکوئیها که پیش از اسلام کرده بودی یا آنکه مسلمان شده بر طبع جمیل که پیش از این داشته والآن که بود
خواهد کرد تو را این طبیعت جمیل مدد کاری میکند این طبیعت بهر وقت چنانکه بشارت میکند باین معنی قول آنحضرت خیارکم فی الجاهلیة
خیارکم فی الاسلام نیکان شما در حال کفر پیش از اسلام نیکانند در حال اسلام **باب** اجر الخادم اذا تصدق
بامر صاحبه غیر مفسد در بیان ثواب خادم خواه بنده باشد یا غیر وقتی که تصدق کند بفرموده صاحب صدقه در حالی که غیر
مفسد است در صدقه بخیانت و رسانیدن بغیر مصرف **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا جریر عن الاعمش عن ابی وائل

كتاب مواقيت الصلوة

و بر روایتی دیگر آمده که ام سلمه گفت دیدم آنحضرت
پرسیدم ای رسول خدا قضا کردی دو رکعت که فوت
شده بود فرمودند که ثابت بر آن بر من مخصوص بود آنحضرت
را پس بیچ سوال آمد که بعد آنحضرت چهار رکعت ثابت قرار گرفت
آنکه ابو بکر و عمر ثابت نمودند که نماز میگذارید آنحضرت بعد عصر
اذان اصمم دو سال بعد [illegible]
[illegible]
[illegible] در عهد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارید
آن را خصوصیت که آنحضرت [illegible]
دار [illegible] از خصایص آنحضرت [illegible]
احادیث [illegible]
صحابه [illegible]
رخصت [illegible] **باب** التبکیر
بالصلوة فی یوم غیم شتافتن بنماز و گذاردن آن
در اول وقت در روز ابر [illegible] در غیر وقت
نماز عصر است که در باب [illegible] شده و عدم تصریح
اکتفا بلفظ بریده است [illegible] از کمال احتیاط و اتباع
اسلاف است [illegible] نیز در مقام نماز عصر [illegible]
[illegible]
و [illegible] حدیث [illegible] **حدثنا**
معاذ بن فضالة [illegible] قال حدثنا هشام
دستوائی عن یحیی هو ابن ابی کثیر [illegible] عن ابی
قلابة بکسر قاف [illegible]
بن اسامه [illegible] حدثه قال کنا مع بریدة [illegible]
ابن حصیب بلفظ تصغیر فی یوم ذی غیم فقال گفت
[illegible] بودیم با بریده [illegible]
وقت نماز عصر پس گفت بکروا بالصلوة [illegible]
کنید [illegible] النبی [illegible] صلی الله علیه
وآله وسلم قال فرمود من ترک صلوة العصر فقد
حبط عمله کسیکه ترک کند نماز عصر را پس تحقیق ضایع
شد عمل [illegible] من ترک العصر گذشت
و در اینجا لفظ بریده بکروا الصلوة العصر است
باب الاذان بعد ذهاب الوقت [illegible]
بودن اذان بعد رفتن وقت نماز برای قضا **حدثنا**
عمران بن میسرة قال حدثنا محمد بن فضیل
بتصغیر قال حدثنا حصین [illegible] بن عبد الرحمان
[illegible] عن عبد الله
بن ابی قتادة عن ابیه قال سرنا مع النبی گفت
ابو قتاده رفتیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم لیله
[illegible] فقال بعض القوم لو
عرست بنا یا رسول الله [illegible]
فرود آئی از آخر شب با ما تا استراحت کنیم قال اخاف
ان تناموا عن الصلوة فرمود می ترسم که خواب کنید از نماز
و در گذرید از وقت آن بغفلت قال بلال انا اوقظکم
گفت بلال بنا بر عادت بیدار شدن برای اذان [illegible]
[illegible] من بیدار سکنم شما را فاضطجعوا [illegible]

عن مسروق عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا انفقت المرأة من طعام بيتها غير مفسدة وقتی که تصدق کند زن از طعام شوهر خود در حالی که فساد کننده نیست كان لها اجرها ولزوجها بما كسب باشد مر آن زن را ثواب آن صدقه و مر شوهر اورا بسبب آنکه کسب کرده است مال صدقه را وللخازن مثل ذلك ومر نگهدارنده مال را هست مانند آن ثواب ظاهر آنست که خازن را ثواب از همین جهت باشد که نگه داشته بود آن مال را از هلاک پس عیارا نیز نصیبی باشد درین ثواب شراح حمل کرده اند که مراد از خازن خادم است که وی هم از پیش خود تصدق کند از مال صاحب پوشیده نماند که در ترجمه قید کرده است صدقه را بامر صاحب مال و در حدیث مطلق است پس مقصود مولف تواند که استدلال باشد بآنکه هرگاه بی اذن تصدق زن و خادم موجب ثواب باشد بعد از اذن بطریق اولی خواهد بود یا آنکه مقصود تقیید حدیث باشد باذن یا آنکه گویند زن را اذن اجمالی است در تصرف مال شوهر اگر اندکی باشد که صرف آن چندان اعتبار ندارد و کمی در مال نیارد و اگرچه استیفای حق خود کرده باشد لیکن در خادم این معنی یافته نمیشود و نیست او را تصرفی در مال مولی پس حدیث مقید است بقید اذن و بهر حال قید غیر مفسد لازم است در ایجاب ثواب **حدثنا** محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن بريد بن عبد الله عن ابي بردة عن ابي موسى عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الخازن المسلم الامين الذي ينفق فرمود خازن مسلمان امانت دار که مضا میکند در بعضی یعطی ما امر به و بسا است که گفته است بدل ینفق یعطی ما امر به میدهد هر چیز را که فرموده است بآن خازن کاملا موفرا طيبة به نفسه در حالی که آن مال صدقه تمام است و بسیار و نفس او خوش است بآن چیز که صدقه است فیدفعه الذي امر له به پس میدهد بشخصی که امر کرده است مر او را بآن صدقه احد المتصدقين آن خادم یکی از دو صدقه کننده است لیکن بشرطی که این خادم مسلمان باشد از آنکه کافر را عبادتی نمیباشد و امین باشد از آنکه صاحب خیانت را اجری نیست و نیز راضی باشد باین صدقه گفته اند که بدترین بخیلان کسی است که بخل کند بمال دیگری و نرساند بکسی که فرموده است او را **باب** اجر المرأة اذا تصدقت من مال زوجها او اطعمت من بيت زوجها غير مفسدة در بیان ثواب زن وقتی که تصدق کند از مال شوهر خود بحکم اذن عرفی یا طعامی دهد کسی را از خانه شوهر در حالی که غیر مفسد است و اگر داند که شوهر بخیل است یا تردد در بخل او در وا نیست بی اذن صریح **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا منصور والاعمش عن ابي وائل عن مسروق عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم يعني اذا تصدقت المرأة من بيت زوجها ح وحدثنا عمر بن حفص قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش عن شقيق عن مسروق عن عائشة رضي الله عنها قالت قال النبي صلى الله عليه وسلم اذا اطعمت المرأة من بيت زوجها غير مفسدة كان لها اجرها وله مثله مر آن زن راست ثواب آن و مر مرد راست مانند آن وللخازن مثل ذلك و مر آن خازن راست مانند آن له بما اكتسب ولها بما انفقت مر آن مرد راست بسبب اکتساب او مال را و مر آن زن راست بسبب آنکه انفاق کرده است **حدثنا** يحيى بن يحيى قال حدثنا جرير عن منصور عن شقيق عن مسروق عن عائشة رضي الله عنها عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا انفقت المرأة من طعام بيتها غير مفسدة فلها اجرها وللزوج بما اكتسب وللخازن مثل ذلك

باب قول الله عز وجل فاما من اعطى واتقى پس هر که باشد کسی که عطا کرد و پرهیز کرد از حرام وصدق بالحسنى و تصدیق کرد بکلمه توحید یا الیقین کرد بآنکه او را خدا و ند سبحانه پیدا کرده برای کارهای نیک که موجب سعادت در نشاء آخرت است فسنيسره لليسرى پس سرانجام است که آماده میکنیم او را برای آسانی و راحت و در آمدن به بهشت واما من بخل واستغنى و کسی که بخل ورزید بچیزی که مامور است از انفاق و خیرات و بی نیازی کرد بدنیا از عقبی وكذب بالحسنى و دروغ انگاشت و تکذیب کرد

نبوت منقطع میشود تعلق روح ببدن در ظاهر و باطن مر بخواب منقطع نمیشود مگر در ظاهر ردها عليكم حين شاء و باز داد بر شما ارواح را وقتی که خواست يا بلال قم فاذن في الناس بالصلوة ای بلال بر خیز پس اذان گو در مردم و آگاه کن ایشان را بنماز نیت قضاء پس وضو ساخت آنحضرت فلما ارتفعت الشمس وابياضت قام فصلى پس هرگاه بلند شد آفتاب روشن گشت ایستاد آنحضرت و نماز قضا کرد و ابیاض دلالت میکند بر مبالغه در صفاء روشنی و در حدیث تصریح است بثبوت اذان برای قضا و اختلاف کرده اند علما در این مذهب یا اذان و اقامت هر دو است و صریح تر در آن حدیث عمران بن حصین است که روایت کرده آن را ابو داود و غیر وی با این لفظ ... ثم امر مؤذنا فاذن ... نماز گزارد ... قال است شافعی در قول قدیم و ابو ثور و ابن منذر و نزد اوزاعی و مالک و شافعی در قول جدید اذان گفته نشود برای قضا و حمل کنند حدیث را بر اقامت مجاز اعلام و ... آن ... پوشیده نیست و تخفیف اذان بوضو با ارتفاع روشنی آفتاب در حدیث دلیل است بر نفی اراده اقامت خصوصا و حدیث عمران مفسر است درین باب آنکه گویند اذان مشروع برای اعلام مردم است بدخول وقت و خواندن اجتماع و در فائت ازین دو امر احتیاج نه گوئیم اذان سنت نماز است چنانکه جماعت و مقصود از آن سوای اعلام تحصیل ثواب بذکر این کلمات و اظهار شعار اسلام نیز هست و لهذا افضل است که منفرد نیز گوید تا ادا بر هیئت جماعت باشد و تتمه کلام در حدیث در باب الصعید الطیب وضوء المسلم گذشت **باب** من صلى بالناس جماعة بعد ذهاب الوقت کسیکه نماز گذارد بر مردم بجماعت پس از رفتن وقت آن یعنی مشروع است جماعت در نماز قضا **حدثنا** معاذ بن فضالة قال حدثنا هشام الدستوائي عن يحيى بن ابي كثير عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن جابر بن عبد الله ان عمر بن الخطاب جاء يوم الخندق بعد ما غربت الشمس روایت است از جابر که بتحقیق عمر فاروق رضی الله عنه آمده نزد آنحضرت روز غزوه خندق بعد غروب آفتاب فجعل يسب كفار قريش پس گشت که دشنام میداد کافران قریش را بسبب تاخیر نماز وی شدند از وقت مختار قال يا رسول الله ما كدت اصلي العصر حتى كادت الشمس تغرب گفت ای رسول خدا نزدیک نبودم که گزارم نماز عصر را تا آنکه نزدیک شد آفتاب که غروب کند یعنی نفی نزدیکی من مبالغه است در باز ماندن نماز از اشتغال بمحاربه کفار یعنی شد تا قریب غروب و گزاردم آن را نزدیک غروب قال النبي صلى الله عليه وسلم والله ما صليتها

بمعنی فسنیسره للعسری پس سرانجام است مهیا میکنیم او را برای دشواری در آخرت یا برای کارهای بد که موجب دخول در دوزخ است اللهم اعط منفق مال خلفا ای خدا عطا کن دهنده مال را عوض در دنیا و ثواب در آخرت و وقع مدح این جمله معطوف است بر قول عزوجل بحذف حرف عطف ذکر آن بطریق تعداد یا برای بیان حسنی باشد **حدثنا** اسمعیل قال

حدثنی اخی عن سلیمان عن معاویة بن ابی مزرد عن ابی الحباب عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من یوم یصبح العباد فیه الا ملکان ینزلان فرموده نیست هیچ روزی که صبح میکنند بندها دران روز مگر آنکه دو فرشته دران روز نازل میشوند کلمه الا مخففه مستثنی منه محذوف است تقدیر کلام آنکه ما من یوم ینزل احد الا ملکان ینزلان و میتوانند که تقدیر کلام چنین کنند ما من یوم علی حال من الاحوال الا علی حال ینزلان الملکان فیه فیقول احدهما اللهم اعط منفقا خلفا ویقول الآخر اللهم اعط ممسکا تلفا پس میگوید یکی ازان دو فرشته ای خدا بده منفق را بدلی چنانچه واقع شده یا ابن آدم انفق ینفق ای پسر آدم انفاق بکن تا انفاق کرده شوی و میگوید دیگر فرشته ای خدا بده ممسک را تلف مال و عمر و اعمال صالحه اطلاق اعطا بتلف از راه مشاکلت است ازانکه تلف عطیه نیست بدانکه انفاق ستوده آنست که بر فقرا برای خدا باشد و بر عیال و مهمانان بود و قرطبی گوید این انفاق علم است شامل واجب و مندوب را لیکن ممسک از مندوب مستحق این دعای بد نیست مگر آنکه غالب بود بروی بخل چنانکه در ادای واجب نفس او تنگی کند و بطیب خاطر ندهد **باب** مثل البخیل والمتصدق در تشبیه حال بخیل و متصدق

حدثنا موسی قال حدثنا وهیب قال حدثنا ابن طاؤس عن ابیه عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم مثل البخیل والمتصدق کمثل رجلین علیهما جبتان من حدید مانند بخیل و متصدق مانند دو مرد است که بر ایشان دو جبه از آهن است از طاؤس از ابی هریره همین قدر روایت کرده است و تتمه در حدیث لاحق از عبد الرحمان از ابی هریره ذکر کرده در بن نسخه مصححه که در نظر است بعد از اتمام حدیث حای تحویل نوشته و خالی از غرایب نیست **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد ان عبد الرحمن حدثه انه سمع ابا هریرة انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول مثل البخیل والمنفق کمثل رجلین علیهما جبتان من حدید

من ثدیهما الی تراقیهما دو جبه از آهن از پستانها تا چنبر گلو ثدی بضم مثلثه و کسر دال مهمله و تشدید یاء تحتیه جمع ثدی است بمعنی سر پستان تراقی جمع ترقوه است بمعنی چنبر گلو تشبیه کرده بخیل و منفق را بدو مردی که میخواهد هر یکی بپوشند زره آهنی را که پرده شود او را از سلاح دشمن و زره را که بپوشند اول از سر گذرانده بسینه و پستان میرسد پس از ان دستها در آستین میدرآرند و منفق را تشبیه داده بروی که می پوشد زره را و دراز میگردد بروی تا آنکه بی تکلف دست با آستین میدرآرد و تمام بدن او را ستر میکند و تا زمین میرسد اینست معنی قوله فاما المنفق فلا ینفق الا سبغت او وفرت علی جلده حتی تخفی بنانه وتعفو اثره اما انفاق کننده پس انفاق نمیکند هیچ حالی و صفتی مگر آنکه تمام و کمال یا بفزونی می آید بر پوست بدن او فراخ و ستر او میکند تا آنکه می پوشد انگشتان او را و دور میکند آثار قدم را که بر زمین دارد از جهت درازی دامان و بخیل را تشبیه داده بروی که در پوشیدن زره رنج میکشد هر دو دست را بگردن در آویخته هر چند میخواهد بپوشد بند میشود در گردن او و در میگیرد استخوان گردن او را اینست معنی قول او واما البخیل فلا یرید ان ینفق شیئا الا لزقت کل حلقة مکانها اما بخیل پس نمیخواهد که انفاق کند چیزی را مگر آنکه جمع میگردد هر حلقه بجای خود و تنگ میسازد او را فهو یوسعها فلا تتسع پس او میخواهد فراخ کند و فراخ نمیشود این چنین تقریر و تحریر کرده اند شارحان معنی این حدیث را و میتوان گفت که مثل اینجا بمعنی حال و صفت و قصه است چنانکه در آیت کریمه و مثلهم کمثل الذی استوقد نارا گفته پس تشبیه حال منفق و حال بخل بحال آن دو مرد پوشنده

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب مواقیت الصلوة

باب من نسی صلوة فلیصل اذا ذکر کسی که فراموش کند نمازی را پس گو که بگذارد وقتیکه یاد کند ولا یعید الا تلک الصلوة و اعاده نکند مگر همان نماز را که فراموش کرده نه نماز دیگر که بعد از وقت فائت گزارده چنانچه مرویست از مالک و احمد و حکم حنفیه با عادت نمازهای دیگر تا هیچ نماز با نماز فائت در صورتیست که با وجود تذکر فائت وقتی راگزارده برای وجوب ترتیب و اگر نمازهای زیاده از پنج شوند بسبب کثرت موضع حرج ترتیب ساقط گردد و در حجر فائت اعادت واجب نبود و این جمع است میان احادیث ترتیب و حدیث **باب** وقال ابراهیم النخعی من ترک صلوة واحدة عشرین سنة لم یعد الا تلک الصلوة الواحدة و گفت ابراهیم کسی که نگذارد یک نماز را تا بیست سال اعاده نکند مگر همان یک نماز را بانکه تمادی نسیان تا این مدت و یاد نکردن تا حال است و خالی از مسامحه نیست **حدثنا** ابو نعیم و موسی بن اسمعیل قالا حدثنا همام عن قتادة عن انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال من نسی صلوة فلیصل اذا ذکرها فرمود کسی که فراموش کند نمازی را پس گو بگذارد وقتیکه یاد کند آن را لا کفارة لها الا ذلک نیست تدارک آن نماز مگر همان قضا کردن نه طعام و تحریر و جز آن مگر بعض بدعت کرده اند علما بجواز ندید بعد از ان بقیاس عجز از صوم چنانکه منعقد است و چون حکم در نسیان بقضا است با سقوط اثم پس در عمد بطریق اولی باشد با بقا اثم که زایل نشود مگر بتوبه و ذکر نسیان بنابر مجری عادت است و اشعار است بانکه فوت نماز دیده و دانسته از مسلمان نباید واقم الصلوة لذکری امر است بموسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بر پا دارید نماز را وقت یاد کردن نماز یا کردن مر یاد کردن مرا قال موسی بن اسمعیل قال همام سمعته یقول بعد اقم الصلوة للذکری گفته است همام شنیدم قتاده را که میگفت بعد روایت حدیث این آیه را یعنی تلاوت آیه بعد از روایت حدیث کرد وقال حبان بفتح مهمله و شدت موحده ابن بلال حدثنا همام قال حدثنا قتادة قال حدثنا انس عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم نحوه درین طریق تصریح است از قتاده که مدلس است بسماع از انس **باب** قضاء الصلوات الاولی فالاولی قضای نمازها بمراعات ترتیب بیان مقصود قضا و بیان فوایت بیدر که نخستین را نخستین گذارد و همچنان پس همین قول اکثر علما بوجوب ترتیب اند وقتیکه فائت یاد باشد و نزد شافعی واجب نیست و اختلاف کرده اند در صورتی که یاد کند فائت را در وقت تنگ حاضر و نزد علما ما و شافعی و اکثر علما را اصحاب حدیث تقدیم کند حاضره را و نزد امام مالک شروع کند بفائته اگرچه وقت بگذرد و بعضی تخییر گفته و خلاف

ودر حقیقت تشبیه حال اینهاست بحال دو زره که یکی از آنان با تساعی که دارد بی تکلف تمام بدن را فرو میگیرد تا از زمین میرسد و آثار خطوات محو میکند و این چنین است حال سخی منفق بشرح صدری که در خود از همه سوال را بی کراهت می بخشد و عیب خطایای خود میکند و زره دیگر که برخلاف جهت تشبیه داده حال بخیل را بحال آن و باین معنی نزدیک تر است انچه در بعضی شروح گفته که مراد ازین هر دو تشبیه آنست که وقتی که سخی قصد انفاق میکند کشاده می شود سینه او و خوش میشود نفس او و توسیع میکند در صدقه و بخیل وقتی که بر سر تصدق می آید بخل میکند نفس او و ناخوش میدارد آنرا و تنگی میکند سینه او و بسته میشود دستهای او و هر چند قصد میکند در وی پیدا میشود انفاق او را دست نمید تابعه الحسن بن مسلم عن طاوس في الجبتين

متابعت کرده است ابن طاوس را حسن بن مسلم از طاوس و در لفظ جبتین بضم جیم و با موحده وقال حنظلة عن طاوس جنتان وگفته است حنظله و روایت کرده از طاوس جنتان بجیم و نون بدل موحده و جنه در اصل بمعنی حصن است اطلاق کرده اند بر زره که نگاه میدارد آدمی را از مکاره وقال الليث حدثني جعفر عن ابن هرمز سمعت ابا هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم جنتان و گفته است لیث حدیث کرد مرا جعفر از ابن هرمز که شنیده ابا هریره را که روایت کرده از پیغمبر خدا جنتان بنون

باب صدقة الكسب والتجارة در بیان فضیلت صدقه که بکسب و تجارت حاصل کرده و سند لقول الله تعالى يا ايها الذين آمنوا انفقوا من طيبات ما كسبتم ومما اخرجنا لكم من الارض از جهت فرموده خدای ای کسانیکه ایمان آورده اید انفاق کنید از پاک و حلال مالی که حاصل کرده اید از کسب و تجارت و از انچه بر آورده ایم مر شما را از زمین از غله و میوه و جز آن الی قوله غني حميد تا قول خدا که این دو کلمه است

باب على كل مسلم صدقة فمن لم يجد فليعمل بالمعروف بر هر مسلمان صدقه لازم و مستحب است و کسیکه نیابد مالی پس او عمل بمعروف کند مراد بمعروف احکام شریعت غراست یعنی خود عمل کند یا دیگر را تعلیم نماید یا امر معروف است حدثنا مسلم بن ابرهيم قال حدثنا شعبة قال حدثنا سعيد بن ابي بردة عن ابيه عن جده عن النبي صلى الله عليه وسلم قال على كل مسلم صدقة فرمود آنحضرت بر هر مسلمان صدقه است فقالوا يا نبي الله فمن لم يجد پس گفتند صحابه ای پیغمبر خدا پس کسی نیابد چه کند فقال يعمل بيده فينفع نفسه ويتصدق پس فرمود که عمل میکند بدست خود پس نفع میرساند نفس خود را و تصدق میکند قالوا فان لم يجد گفتند اگر میسر نباشد کسب کردن قال يعين ذا الحاجة الملهوف فرمود یاری میکند حاجتمند عاجز مظلوم را قالوا فان لم يجد قال فليعمل بالمعروف وليمسك عن الشر فانها له صدقة گفتند اگر قادر نباشد بر اعانت عاجزی فرمود پس او عمل کند بمعروف و باز دارد از شر خود را و غیر خود را پس تحقیق این صفت مروی را صدقه ایست

باب قدر كم يعطى من الزكوة والصدقة بیان مقدار آنکه چند می بخشد زکوة دهنده از زکوة و چند میدهد متصدق از صدقه مستحب گفته اند از باب عطف عام بر خاص است و ظاهر آنست که از قبیل عطف مسنون بر مفروض است ومن اعطى شاة و بیان حکم کسی که داده است شاتی را یعنی هر دو صورت در صدقه رواست حدثنا احمد بن يونس قال حدثنا ابو شهاب عن خالد الحذاء عن حفصة بنت سيرين عن ام عطية انها قالت بعث الى نسيبة الانصارية بشاة گفت ام عطیه فرستاده شد بسوی نسیبه انصاریه شاتی و باعث آنحضرت بود فارسلت الى عائشة منها پس فرستاد نسیبه بسوی عائشه پاره از ان شاة و پوشیده نماند که ام عطیه کنیت همین نسیبه است پس مقتضای آنست که ام عطیه بلفظ متکلم گوید لیکن وضع کرده است مظهر را بجای مضمر بر سبیل التفات بر این تقدیر فارسلت بصیغه غایب و متکلم هر دو میتوان خواند فقال النبي صلى الله عليه وسلم عندكم شيء پس فرمود آن حضرت عائشه را آیا نزد شما چیزی از طعام هست فقالت لا الا

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب مواقیت الصلوة

نماز مغرب او این حدیث حجت است بر شافعی که قایل است بعدم ترتیب در فوایت خصوصا با قول بضیق وقت مغرب زیرا چه ثابت شده از آنحضرت که فرموده صلوا كما رأيتموني اصلي

باب ما يكره من السمر بعد العشاء انچه مکروه است از سخن و افسانه بعد از نماز عشا مراد ذکر امر مباح است فی نفسه نه حرام که آن در جمیع اوقات حرام است و نه مستحب که آن مکروه نیست چنانچه باب آینده معقود است برای آن سمر بتحریک افسانه و افسانه گفتن السامر من السمر سامر که در قول وی تعالی سامرا تهجرون واقع شده مشتق از سمر است که در ینجا مذکور می شود والجميع السمار وجمع سامر سمار است بضم مهمله و تشدید میم والسامر ههنا في موضع الجميع و سامر در آیت در محل جمع است که حال است از ضمیر جمع و در صراح گفته سامر افسانه گوی گویندگان چون حاج بمعنی حجاج تا این کلام و روش عادت مولف است که چون واقع میشود در حدیث لفظی که موافق لفظ قرآنست تفسیر میکند آن لفظ را نیز بمعنی مناسب حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى قال حدثنا عوف الاعرابي قال حدثنا ابو المنهال سيار بن سلامة قال انطلقت مع ابي الى ابي برزة الاسلمي گفت ابو منهال رفتم با پدر خود بسوی ابی برزه فقال له ابي حدثنا كيف كان رسول الله پس گفت مر او را پدر من حدیث کن ما را که چگونه بود پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم يصلي المكتوبة که میگذارد نماز فرض را قال كان يصلي الهجير وهي التي تدعونها الاولى حين تدحض الشمس گفت ابو برزه بود آنحضرت که میگذارد نماز میانه روز و آن نماز یست که میخوانید آن را نماز پیشین هنگامی که زایل و مایل میشد آفتاب ويصلي العصر ثم يرجع احدنا الى اهله في اقصى المدينة والشمس حية و میگذارد عصر را پس از ان باز میگشت یکی از ما بسوی اهل خود در کناره مدینه بحالی که آفتاب روشن بودی ونسيت ما قال في المغرب ابو المنهال گوید و فراموش کردم آنچه گفت ابو برزه در بیان وقت نماز مغرب قال وكان يستحب ان يؤخر العشاء گفت ابو برزه و بود آنحضرت که دوست میداشت اینکه تاخیر کند نماز عشا را قال وكان يكره النوم قبلها گفت و بود آنحضرت که مکروه میداشت خواب پیش از نماز عشا والحديث بعدها و سخن گفتن بعد از عشا و گفته اند حکمت در نهی سبب آنست خواب را از نماز صبح یا از وقت مختار آن یا از قیام لیل و بود عمر ابن الخطاب منع میکرد مردم را از آن و میگفت آیا جمع میکنید افسانه اول شب و خواب آخر شب را و از ینجاست که فرق کرده اند بعضی میان شب های دراز و کوتاه و گفته اند که بعد حسب کلام

ما فرستادن به نسیبه گفت لی مگر آنچه فرستاده است آنرا نسیبه من ذلك الشاة از آن شاة صدقه فقال هات
فقد بلغت محلها پس فرمود بیارید پس بتحقیق رسید بجائی که حلال است خوردن آن یعنی آن گوشت شاة ملک تو شد پس
درست است هدیه کردن تو ما را و این معنی از آن فرمود که بر آن حضرت صدقه خوردن حرام بود و مثل این است که آن حضرت بربره
را فرمود و لک صدقة ولنا هدیة مطابقت حدیث بترجمه از آن رو است که ترجمه دو جزو دارد یکی قدر کم یعطی و مطابق است
آنرا فرستادن نسیبه پاره از گوشت بعائشه دوم جزو من اعطی شاة است و مطابق است آنرا فرستادن آن حضرت تمام
شاة را بنسیبه **باب** زکوة الورق در بیان مقدار زکوة نقره **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عمرو بن یحیی
المازنی عن ابیه قال سمعت ابا سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس فیما دون خمس ذود صدقة من الابل فرمود نیست
در چیزی که کم از پنج ذود است زکوة و ذود شتری که از سه تا ده سال دارد و لیس فیما دون خمس اواق صدقة و نیست در چیزی
که کمتر از پنج اوقیه است زکوة اواق جمع اوقیه و مقدار آن چهل درهم است و لیس فیما دون خمسة اوسق صدقة و نیست کمتر از پنج
اوسق صدقة اوسق جمع وسق است و آن شصت صاع است **حدثنا** محمد بن المثنی قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنی یحیی بن سعید
قال اخبرنی عمرو سمع اباه عن ابی سعید سمعت النبی صلی الله علیه وسلم بهذا و نیز مروی است این حدیث مذکور از محمد بن مثنی از عبد الوهاب
بتقیید مذکور **باب** العرض فی الزکوة در بیان جواز دادن عرض یعنی غیر نقدین که دراهم و دنانیر است در صدقة زکوة وقال
طاؤس قال معاذ لاهل الیمن ایتونی بعرض ثیاب و گفت طاؤس گفت معاذ بن جبل مر اهل یمن را بیارید مرا عرض که جامه است
خمیص او لبیس بیان جامه است کرمانی گوید خمیص بفتح خاء معجمه و کسر میم آخر صاد مهمله است چادر سیاه مربع که دو علم دارد و از
ابو عبیده منقول است که خمیص چادری که پنج ذراع طول دارد و لبیس بفتح لام و کسر موحده مخففه بمعنی ملبوس است فی الصدقة
مکان الشعیر والذرة بیارید در صدقة بجای غله جو و جوار و ذره بضم ذال معجمه و فتح را مخففه است اهون علیکم
و این جامه دادن آسان تر است بر شما از مؤنت غله رسانیدن وخیر لاصحاب النبی صلی الله علیه وسلم بالمدینة و بهتر است
مر یاران آنحضرت را که بمدینه اند وقال النبی صلی الله علیه وسلم واما خالد فقد احتبس ادراعه واعتده فی سبیل الله و فرمود پیغمبر خدا
رحمت کنان و مذابر وی و اما خالد بن ولید پس بتحقیق نگهداشته است درعهای خود را و عتدهای خود را در راه خدا و وقف
کرده است آنرا اعتد بفتح همزه و سکون عین مهمله و ضم تاء مثناة فوقانیه جمع عتد بفتحتین آنچه آماده باشد برای جنگ کافران از سلاح
و دواب نووی گفته که زکوة ستانان طلب کردند از خالد زکوة سازهای جنگ بگمان آنکه برای تجارت دارد و خالد امتناع
آورد از ادای زکوة این اسباب چون بآن حضرت معلوم کردند فرمود شما ستم میکنید بروی از آنکه این اسباب را خالد برای
محاربه کفار نگهداشته و وقف کرده است آنرا در راه خدا المؤلف رح این حدیث را دلیل آورده بر گرفتن عروض در زکوة و خفای
از خفا نیست قسطلانی گوید توجیهش آنست که این اسباب از جمله عرض است و معلوم شد که اگر نه وقف بودی آنرا در زکوة
گرفتندی پس درست آمد گرفتن عرض در زکوة و نیز میگوید هرگاه صحت یافت که وقف باشد در راه خدا برای جهاد مسلمانان
این بمصرفیست از مصارف زکوة پس اخل زکوة گشت و در تمامی این هر دو وجه تامل است وقال النبی صلی الله علیه وسلم
تصدقن ولو من حلیکن و فرمود آن حضرت بزنان که صدقه دهید اگر چه از زیورهای شما باشد فلم یستثن صدقة العرض
من غیرها این کلام مؤلف است که برای کیفیت استدلال میگوید یعنی آن حضرت برای زنان فرمود که از زیور خود صدقه
دهند و جدا نکرد آن حضرت صدقه عرض را که حلی طلا و نقره است از غیر صدقه عرض است یعنی نفرمود که در صدقه حلی

سنه یکصد و پنجاه و چهار قال انتظرنا الحسن وراث علینا
گفت قره انتظار بردیم حسن بصری را و درنگ کرد بر ما حتی قربنا
من وقت قیامه تا آنکه نزدیک شدیم از وقت معتاد برخاستن او
انکار خیزیا که هر شب می نشست با ایشان در مسجد برای تعلیم
علم فجاء فقال بس آمد و گفت دعانا جیراننا اعتذار از معطلی که واقع شده
دعانا جیراننا هؤلاء خوانده بودند ما را همسایهای ما اینها
اند ثم قال پس گفت حسن قال انس نظرنا النبی و در روایت
کشمیهنی انتظرنا هر دو بیک معنی است انتظار کردیم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وآله وسلم ذات لیلة شبی حتی کان
شطر اللیل یبلغه تا آنکه شد یا بود نصف شب که میرسید
انتظار آنرا و این تقدیر که شطر مرفوع باشد و کان تامه و نصب
و نصب نیز روایت است یعنی بود آن وقت نصف شب فجاء
فصلی لنا پس آمد آنحضرت و نماز گذارد ما یان را ثم خطبنا
فقال پس خطبه فقه خیر خواند و گفت بعد نماز الا ان
الناس قد صلوا ثم رقدوا آگاه باشید که مردم دیگر نماز کردند
و خفتند و انکم لم تزالوا فی صلوة ما انتظرتم الصلوة
و بتحقیق شما همیشه هستید در نماز مادامی که انتظار کشید
نماز را قال الحسن گفت حسن بصری بیای تسلی منتظران مجلس علم
که خیر کثیر است وان القوم لا یزالون فی خیر ما انتظروا الخیر
و بتحقیق مردم همیشه اند در خیر مادام که انتظار کنند نیکی را قال
قرة هو من حدیث انس عن النبی گفت قره راوی
حسن این کلام اخیر پاره از حدیث انس است از پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم انچنین تفسیر کرده است شیخ
ابن حجر موافق کرمانی و گفته که چون تصریح نکرده بود حسن
برفع و وصل کلام آخر قصه کرد قره که مطلع شده بر بودن
آن مرفوع موصول نیک آگاه کند بدان راوی خود را پوشیده نماند
که این تخمین بعید است حکم بدان بدون شاهد نتوان کرد و ظاهر
آنست که گفته است قره این کلام حسن ماخوذ و مستنبط
از حدیث انس است والله اعلم **حدثنا**
ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنا
سالم بن عبد الله بن عمر و ابو بکر بن ابی حثمة
نسبت بجد است و نام پدرش سلیمان ان عبد الله بن عمر
قال صلی النبی صلی الله علیه وآله وسلم صلوة العشاء
فی آخر حیاته نماز گذارد آنحضرت نماز عشاء در آخر حیات خود
فلما سلم قام النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال
پس هرگاه سلام داد آنحضرت استاد و گفت ارأیتکم
لیلتکم هذه آیا دانستید شب خود را که این است
تنبیه برای ... نیست بجهت گرفتن تاریخ این
حکم کرد و سود فان راس مائة سنة لا یبقی ممن هو الیوم
علی ظهر الارض احد پس بتحقیق بر سر صد سال باقی نماند

عرض روا نیست فجعلت المرأة تلقی خرصها وسخابها پس گشت زن بجائی که می انداخت گوشواره و حمائل را دل ل یعنی الذهب والفضة من العروض و تخصیص نفرمود برای صدقه طلا و نقره را از عروض بلکه همه را روا داشت پوشیده نماند که این تصدق زنان تصدق نفل بود و دلالت ندارد بر آنکه زکوة هم غیر نقدین باشد حدثنا محمد بن عبد الله قال حدثنی ابی قال حدثنی ثمامة ان انسا حدثه ان ابا بکر کتب له التی امر الله رسوله صلی الله علیه وسلم ثمامه گوید که بتحقیق انس بن مالک حدیث کرد او را که ابو بکر صدیق رضی الله عنه نوشت مر انس را فریضه زکوة را آنچه فرموده است خدا پیغمبر خود را رحمت کناد خدا بر وی ومن بلغت صدقته بنت مخاض و لیست عنده بیان نوشته صدیق است و کسی که رسیده صدقه او بنت مخاض را که شتر یکساله است و حال آنکه نیست نزد او یکساله وعنده بنت لبون و نزد او ماده شتریست دو ساله نزدیک که شیر دار شود مادر او فانها تقبل منه پس بتحقیق قبول کرده میشود از وی ویعطیه المصدق عشرین درهما او شاتین و میدهد گیرنده صدقه مر مالک را بیست درهم یا دو بزغاله فان لم یکن عنده بنت مخاض علی وجهها و اگر نباشد نزد مالک ماده شتر یکساله بر وجهی که در زکوة فرض کرده شده وعنده ابن لبون فانه یقبل منه و نزد او شتر نر دو ساله است پس قبول کرده شود از وی و اگر چه کمتر است از روی قیمت از بنت مخاض ولیس معه شیء و نیست با وی چیزی از نقد و این حدیث درین باب تمام نیاورده در ابواب آینده بتمام مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و دلالت این حدیث بر ترجمه از آن روست که در وی قبول چیزیست که نفیس تر است از ما هو الواجب و دادن تفاوت است از جنس دیگر و رای جنس واجب پس دادن عرض نیز روا باشد

حدثنا مؤمل قال حدثنا اسمعیل عن ایوب عن عطاء بن ابی رباح قال قال ابن عباس اشهد علی رسول الله صلی الله علیه وسلم لصلی قبل الخطبة گفت ابن عباس گواهی میدهم بر فعل پیغمبر خدا سوگند خدا گذارد نماز عید پیش از خطبه فرای انه لم یسمع النساء پس دید آنحضرت که نشنوانده زنان را مواعظ و احکام خطبه فأتاهن ومعه بلال ناشر ثوبه پس آمد آنحضرت بر سر زنان و با آنحضرت بلال بود کشاده جامه خود را فوعظهن وامرهن ان یتصدقن پس اندرز کرد آنحضرت زنان را و فرمود ایشان را که صدقه دهند فجعلت المرأة تلقی پس گشت زن که می انداخت واشار ایوب الی اذنه والی حلقه و اشارت کرد ایوب که از جمله روات حدیث است بدست خود بسوی گوش و حلقوم خود یعنی آنچه در گوش و گلو داشتند آنرا تصدق کردند باب لا یجمع بین متفرق ولا یفرق بین مجتمع جمع کرده نشود میان مال جدا جدا که بر هر یک ازان زکوة واجب است و جدا کرده نشود میان مال مجتمع و بیان آن در ضمن شرح حدیث بوضوح میرسد ویذکر عن سالم عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم مثله و ذکر کرده می شود از سالم از ابن عمر از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی مانند حکم مذکور درین ترجمه حدثنا محمد بن عبد الله الانصاری قال حدثنی ابی قال حدثنی ثمامة ان انسا حدثه ان ابا بکر کتب له التی فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم ثمامه حدیث کرد انس بن مالک گفت او را که ابو بکر صدیق رضی الله عنه نوشت برای او چیزی را که فرض کرده پیغمبر خدا و آن اینست لا یجمع بین متفرق ولا یفرق بین مجتمع خشیة الصدقة جمع کرده نشود میان متفرق و تفریق کرده نشود میان مجتمع از جهت ترس صدقه یعنی این هر دو کار که جمع و تفریق است از تهمت ارتکاب آن نباید کرد بدان اولا که نصاب زکوة در شاة مثلا چهل راس است و صدقه واجب در آن یک شاة است و تا یکصد و بیست نرسد واجب همان یکیست و در یکصد و بست و یک دو شاة است ظاهر این کلام آنست که صاحب مال این جمع و تفریق از جهت ترس وجوب صدقه نکند و حیله در رفع آن ننماید چون ترس وجوب صدقه درین دو صورت از مالک ظاهر نیست و ترس صدقه از ساعی نیز درین دو صورت بعید تر است این عبارت را

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب مواقیت الصلوة

ما از اهل آن زمان هیچکس بعد ازین مدت زنده نماند و الحق که چنین واقع شده باستقرا چه آخر ترین کسانیکه احوال ایشان بضبط در آمده از آنانکه موجود بودند هنگام این کلام ابو الطفیل عامر بن واثله است و اجماع کرده اند اهل نقل بر اینکه وی آخر ترین صحابه است اندر وی سوت و نهایت آنچه گفته شده است در وی آنست که وی باقی ماند تا سنه یکصد و ده و آن تمامی صد سال است از وقت مقال آنحضرت که رأس القرن بوده و قرن هر طبقه که مقترن باشند در وقتی در صراح گفته اهل یک روزگار از مردم باب السمر مع الضیف والاهل مخاطبت با مهمان و مردم خانه بعد از نماز که آن از قبیل ملاطفت است با ایشان پس مشروع باشد حدثنا ابو النعمان محمد بن الفضل قال حدثنا معتمر بن سلیمان ابن طرخان تیمی قال حدثنا ابی قال حدثنا ابو عثمان عبد الرحمان نهدی عن عبد الرحمان بن ابی بکر صدیق رضی الله عنهما ان اصحاب الصفة کانوا اناسا فقراء بتحقیق اصحاب صفه بودند مردم محتاج که اهل و عیال و مال و منال هیچ نداشتند و ایشان را اضیاف المسلمین میخواندند و صفه موضعی بود مظلل جا گرفته شده از مسجد که ایشان دران جا می ماندند وان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال و بتحقیق آنحضرت فرمود من کان عنده طعام اثنین فلیذهب بثالث کسی که باشد نزد وی طعام دو کس پس ببرد سیوم کس را یعنی اصحاب صفه وان اربع فخامس او سادس و اگر باشد طعام چهار کس پس ببرد پنجم یا ششم را نیز و اقسام بسیار است بعضی را بیان کردند و بعضی را بقیاس گذاشتند و مقصود آنست که هر کرا دست رسی است باید از ایشان کسی را مهمان کند وان ابا بکر جاء بثلثة و بتحقیق ابو بکر صدیق آورد سه کس را وانطلق النبی صلی الله علیه وآله وسلم بعشرة و برد آنحضرت ده کس را قال فهو انا وابی وامی گفت عبد الرحمن پس آنکسی که از اهل خانه می بود من و پدر من و مادر من ولا ادری هل قال امرأتی وخادم بین بیتنا وبیت ابی بکر ابو عثمان گوید نمیدانم

اسماء الرجال

صرف از ظاهر نموده گفته اند که این منع برای مالک وساعی هر دو واقع شده و تقریرش آنکه رب المال ممنوع است از جمع وتفریق از برای قصد تقلیل صدقه وسقوط آن واین معنی دران صورت است که یکی را چهل شاة باشد وچهل از دیگری بگرفته جمع کند واز مجموع هشتاد همین یکشاة خواهد بود بر هر دو نصف شاة پس تقلیل کرد صدقه را درین جمع کردن یا آورا بیست شاة بود مخلوط است به بیست دیگری این مجموع را تفریق کند تا زکوة ازوی ساقط شود وممنوع بودن ساعی از جمع وتفریق برای تکثیر صدقه دران صورتست که یکی را صد وبیست شاة باشد وواجب درین صورت یکشاة است واین ساعی چهل چهل جدا کند تا سه شاة بگیرد یا آنکه دو کس را چهل شاة باشد جمع کند اینهارا تا نصاب کامل شود وصدقه ازوی بگیرد ودرین قیاس زکوة شتر است **باب** ما كان من خليطين فانهما يتراجعان بينهما بالسوية دربیان زکوتی که باشد از دو شریک پس تحقیق رجوع میکنند بیکدیگر به برابری یعنی بقدر شرکت وقال طاؤس وعطاء اذا علم الخليطان اموالهما فلا يجمع مالهما وگفته است طاؤس وعطاء وقتی که دانند هر دو شریک مالهای خود را که چند است یعنی مشاع نباشد پس جمع کرده نشود مال هر دو را پس جدا جدا ملاحظه باید کرد اگر مال هریک بقدر نصاب باشد زکوة موافق دستور باید گرفت والا فلا وقال سفيان لا تجب حتى يتم لهذا اربعون شاة ولهذا اربعون شاة وگفته است سفیان ثوری واجب نمی شود تا تمام شود مرین را چهل شاة ومرآن دیگر را چهل شاة **حدثنا** محمد بن عبد الله قال حدثني ابي قال حدثني ثمامة ان انسا حدثه ان ابا بكر كتب له التي فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم وما كان من خليطين فانهما يتراجعان بينهما بالسوية این جمله معطوف است بر جمله التي فرض الخ **باب** زكوة الابل دربیان وجوب زکوة در شتر ذكره ابو بكر وابو ذر وابو هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم ذکر کرده این را این سه بزرگ صحابه از پیغمبر خدا **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثني الوليد بن مسلم قال حدثنا الاوزاعي قال حدثني ابن شهاب عن عطاء بن يزيد عن ابي سعيد الخدري ان اعرابيا سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الهجرة فقال ويحك ان شانها شديد مرویست از ابی سعید خدری که اعرابی پرسید پیغمبر خدا را از برآمدن از وطن واقامت بمدینه مطهره ونبود از اهل مکه که واجب باشد بروی هجرت پس گفت آنحضرت وای برا بتحقیق کار هجرت وقیام بحق آن بسیار سخت است از کمتر کسی می آید وگویا سائل از انجمله نبود که بروی دشوار بود وقیام بحق آن فهل لك من ابل تؤدي صدقتها قال نعم فرمود آیا هست مرترا شتری که ادا کنی زکوة آنرا گفت آری دارم شتر قال فاعمل من وراء البحار فرمود هرگاه ادا کنی فرض را پس عمل کن نیکی را هر جا باشی اگرچه آن سوی دریا باشی ونیز عرب شهر ودیه را بحار میگویند چنانچه بحیره مدینه مطهره را میگویند فان الله لن يترك من عملك شيئا بتحقیق خدا کم نمیکند از ثواب عمل تو چیزی را یتر فعل مستقبل است از وتر وتر بعضی یترک مستقبل ترک خوانده اند ومعنی نزدیک هم است **باب** من بلغت عنده صدقة بنت مخاض وليست عنده کسی که رسیده است نزد او نصابی که دران بنت مخاض باید داد وحال آنکه نیست نزد او بنت مخاض **حدثنا** محمد بن عبد الله قال حدثني ابي قال حدثني ثمامة ان انسا حدثه ان ابا بكر كتب له فريضة الصدقة التي امر الله سبحانه رسوله صلى الله عليه وسلم ومن بلغت عنده من الابل صدقة الجذعة وليست عنده جذعة وعنده حقة وکسیکه رسید نزد او از نصاب شتر صدقه جذعه وحال آنکه نیست نزد او جذعه ونزد او حقه است جذعه بفتح جیم وذال معجمه شتر چهار ساله که در سال پنجم درآمده ونصاب او شصت ویک شتر است وحقه بکسر حاء مهمله وتشدید قاف مفتوحه شتر سه ساله که در سال چهارم درآمده باشد فانها تقبل منه الحقة پس قصه اینست که قبول کرده می شود از صدقه حقه ويجعل معها شاتين

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب مواقيت الصلوة

که خواسته بود خدا وقالت له امرأته فاجلست عن اضيافك گفت زن ابوبکر مر او را چه چیز باز داشت ترا از مهمانان تو که دیر آمدی وانتظار کشیدند وقالت ضيفك گفت بجای اضيافك ضيف را شک راوی است قال او ما عشيتهم گفت ابوبکر بزن خود آیا طعام نخورانده ایشان را قالت ابوا حتى تجيء گفت زن ابوبکر ابا کردند ایشان از خوردن تا آنکه بیایی تو وقد عرضوا فابوا بتحقیق پیش آورده شد مر ایشان را عرض کرده شده ایشان طعام را پس ابا کردند ان غنثر بفتح غین وبضم هر دو روایت است قال فذهبت انا فاختبأت گفت عبد الرحمن پس رفتم من وپنهان شدم از ترس پدر فقال یا غنثر پس گفت ابوبکر یا غنثر بضم غین وسکون نون وفتح ونیم شکسته بمعنی لئیم ونادان وثقیل وجاهل وسفیه آمده وبعضی بفتح مهمله وسکون نون وفتح فوقیه روایت کرده اند بمعنی مگس کنایه از تحقیر است فجدع بتشدید دال پس دعا کرد پسر را بجدع بمعنی بریدن بینی وگوش ودست ولب وسب ودشنام کرد واین همه بظن تقصیر ازوی در حق اضیاف بوده وقال كلوا لا هنيئا لكم وگفت مردم خانه را بخورید گوارا مباد شما را فقال والله لا اطعمه ابدا وگفت بخدا سوگند نمی خورم این طعام را هرگز ودر روایتی دیگر آمده پس سوگند خورد زن ابوبکر نخورد طعام را وسوگند خوردند اضیاف که نخورند پس گفت ابوبکر که این قسم خوردن من از شیطان است پس طلبید طعام را پس خورد وخوردند وايم الله ما كنا ناخذ من لقمة الا ربا من اسفلها اكثر منها عبد الرحمن گوید قسم خداست نمی بردیم لقمه را مگر آنکه زیاده میشد وبالا می آمد از ته آن لقمه بیشتر از آن قال شبعوا گفت سیر شدند همه وصارت اكثر مما كانت قبل ذلك وگشت بقیه طعام زیاده تر از آن چه بود پیش از آن فنظر اليها ابو بكر پس نگاه کرد بسوی بقیه طعام ابوبکر فاذا هي كما هي او اكثر پس ناگاه آن بقیه بقدر سابق است

ابن استيسرتا له او عشرين درهما وگردانيده شود باحقه دو شاة قابل صدقه اگر يافته شود در گله او يا بيست درهم ومن بلغت عنده صدقة
الحقة وليست عنده الحقة وعنده الجذعة وكسی كه رسيد صدقه او حقه را وحال آنكه نيست نزد او وحقه نزد او جذعه
است فانها تقبل منه الجذعة ويعطيه المصدق عشرين درهما او شاتين پس تحقيق قبول كرده شود از وی جذعه و بدهد
صدقه ستان بيست درهم يا دو شاة ومن بلغت عنده صدقة الحقة وليست عنده الا بنت لبون فانها تقبل منه بنت
لبون ويعطی شاتين او عشرين درهما وكسی كه رسيد نزد او صدقه حقه وحال آنكه نيست نزد او مگر شتر دو ساله كه داخل
در سال سيوم شده پس تحقيق قبول كرده ميشود از وی بنت لبون وميدهد باوی بيست درهم يا دو شاة ونصاب
صدقه حقه چهل وشش شتر است ومن بلغت صدقته بنت لبون وعنده حقة فانها تقبل منه الحقة ويعطيه المصدق عشرين
درهما او شاتين نصاب بنت لبون سی وشش شتر است ومن بلغت صدقته بنت لبون وليست عنده وعنده بنت مخاض فانها
تقبل منه بنت مخاض ويعطی معها عشرين درهما او شاتين بنت مخاض شتر يكساله كه داخل در سال دويم شده باشد موافقت
حديث ترجمه باين جز اخير است ووجه آنكه ترجمه باين جز بكرده با آنكه احكام ديگر هم ازين معلوم ميشود ظاهر نيست فتدبر

باب زكوة الغنم حدثنا محمد بن عبد الله بن المثنى الانصاري قال حدثني ابي قال حدثني ثمامة بن عبد الله بن انس ان انسا حدثه
ان ابا بكر كتب له هذا الكتاب لما وجهه الى البحرين تحقيق انس گفت ثمامه را كه ابو بكر صديق نوشت براي او اين كتاب وقتی كه
فرستاد او را بجرين نام اقليمی مشهور است كه مشتمل بر بلاد كثيره بسم الله الرحمن الرحيم هذه فريضة الصدقة
التي فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم على المسلمين اين كتاب بيان فرض زكوة است كه فرض كرده است پيغمبر خدا بر مسلمانان حسب
كنا دخدا بر وی والتي امر الله بها رسوله وآن زكوتی كه فرموده است خدا پيغمبر خود را فمن سئلها من المسلمين على وجهها فليعطها پس كسی كه
طلبيده شود صدقه از وی بر وجهی كه فرموده خداست پس گو بدهد ومن سئل فوقها فلا يعط وكسی كه طلبيده شود بالاتر
و زياده تر از آنچه مرقوم ميگردد پس ندهد آنرا يعنی زيادتی را بعضی گويند چيزی ندهد تا آنكه اين ساعی معزول شد بظلم وفسق
كه طلب زياده بر حق است في اربع وعشرين من الابل فما دونها من الغنم من كل خمس شاة در بيست و چهار از شتران و آنچه
پايان است از هر پنج شتر يك شاة است من الغنم بيان شاة است كه مقدم آمده و می توان تقرير معنی چنين كرد در بيست و چهار
شتر و آنچه كمتر از آن است صدقه وی از غنم از هر پنج شتر يكی است و ذكر شاة برای تاكيد است فاذا بلغت خمسا وعشرين
الى خمس وثلاثين پس وقتی كه برسند شتران بيست و پنج عدد را تا سی و پنج ففيها بنت مخاض انثى پس واجب در آن بنت
مخاض است كه ماده است فاذا بلغت ستا وثلاثين الى خمس واربعين ففيها بنت لبون انثى وهرگاه برسند سی و شش را
تا چهل و پنج پس واجب در وی بنت لبون است كه ماده است فاذا بلغت ستا واربعين الى ستين ففيها حقة طروقة الجمل
وهرگاه برسند چهل و شش را تا شصت پس در وی حقه است كوفته شده شتر يعنی بجای رسيده كه شتر بروی بجهد وا
ناقه ايست كه بچهار سال رسيده باشد فاذا بلغت واحدة وستين الى خمس وسبعين ففيها جذعة ووقتی كه برسند شصت
و يك را تا هفتاد و پنج پس در وی جذعه است فاذا بلغت ستا وسبعين الى تسعين ففيها ابنتا لبون پس وقتی كه برسند
هفتاد و شش را تا نود پس واجب در آن دو بنت لبون است فاذا بلغت احدى وتسعين الى عشرين ومائة ففيها حقتان
پس وقتی كه برسند نود و يك را تا يكصد و بيست پس در وی دو حقه است طروقتا الجمل هر دو كوفته شده شتر باشند فاذا زادت
على عشرين ومائة ففي كل اربعين بنت لبون پس وقتی كه زياده شوند شتران بر يكصد و بيست پس در هر چهل شتری

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب الاذان

طعام كه باعث سوگندهای اهل واضيافه شد و اين يمين
با تغليظ بود بتقييد كه مراد داشته كه درين ساعت نمی خورم يا
بجهت آن خورد كه آنحضرت فرموده است هر كه سوگند خورد
بر امری و ببيند غير آن را خير پس بايد كه بكند آن خير را و كفارت
دهد يمين خود و تحقيق ابو بكر رضی الله عنه كفارت داده باشد
اگر نزول آيه كفارت پيش از يمين شده فاكل منها فحملها پس خوردند ابو بكر از ان تقييد
نقريبا است اكل سابق را ثم حملها الى النبي پس برداشت آن را
برای عرض باين كرامت كه ظاهر شده بر دست وی بامر شريف
بسوی پيغمبر خدا صلی الله عليه وآله وسلم در روايه ديگر
آمده فرستاد آن را پس مراد از حمل رسانيدن است
فاصبحت عنده پس صبح كرد آن بقيه طعام نزد آنحضرت
وكان بيننا وبين قوم عقد فمضى الاجل وبود ميان ما
مسلمانان و ميان قومی پيمان و وعده آشتی پس گذشت مدت
آن وعده ففرقنا اثنى عشر رجلا مع كل رجل
منهم اناس پس جدا كرديم از ميان دستهها ساختيم دوازده نفر را
كه با هر مرد گروهی از مردم بود و در بعضی نسخ فعرفنا بعلاوه شده يا پس
عريف يعنی شناسنده وكارگذار قوم گردانيديم دوازده مرد را
و در بعضی نسخ فقرينا بفتح قاف از قرئ يعنی ضيافت و الله اعلم
كم مع كل رجل منهم خدا دانا تر است كه چقدر مردم بودند
با هر مرد فاكلوا منها اجمعون پس خوردند از ان پس مانده
طعام همه آنها بقدر يك مكان بودند بااين كثرت او كما قال يا چنانكه
گفته است عبد الرحمن شك كرده ابو عثمان در خصوص اين
عبارات كه بعينها مقوله عبد الرحمن است يا تعبير ابو عثمان است

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب الاذان

در لغت مصدر است چون تاذين بمعنی اعلام و در شرع
اعلام بوقت نماز است بالفاظ مخصوصه مسلوسه كه مشتمل اند بر جوامع
عقايد خاص و دستگاری با تقديم و تاخير اصول مسايل عقيده

باب بدء الاذان ذكر ابتدای مشروعيت اذان در
بعضی احاديث آمده آنحضرت شنيد كلمات اذان را شب
اسراء و در بعضی آنكه آنحضرت مامور شد باذان و وقتيكه فرض شد نماز
و ليكن هيچ يكی ازين احاديث بحكم اهل تنقيد صحيح نشده و جزم
كرده اند كه آنحضرت نماز ميگذارد بی اذان از ابتدای فرضيت
نماز تا آنكه هجرت كرد و بمدينه واقع شد نشاء مدد بدين چنانكه
دو حديث عبد الله بن عمر است و مشهور است كه ثبوت
آن بخواب ديدن عبد الله بن زيد انصاری است عند بدين

که زیاده بر یک صد و بیست است یک سهمت بود فی کل خمسین حقة و در هر پنجاه زیاده یک حقه است باین روایت اخذ کرد
شافعی که در زیاده از صد و بیست مدار حساب برار بعینات و خمسینات می نهند و نزد حنفیه بعد ازین استیناف شده است که در
پنج شتر زیاده یک غنم است پس در یکصد و بیست و پنج شتر دو حقه است و یکشاة و علی هذا القیاس زیادتها و من لم یکن
معه الا اربع من الابل فلیس فیها صدقة و کسی که نیست با وی مگر چهار شتر پس نیست واجب در وی صدقه
الا ان یشاء ربها مگر آنکه خواهد صاحب آن چهار شتر صدقه تطوع فاذا بلغت خمسا من الابل ففیها شاة پس وقتی که برسد
پنج شتر را پس در وی یکشاة است وفی صدقة الغنم فی سائمتها اذا کانت اربعین الی عشرین ومائة شاة و در زکوة در گله گوسفند
که بچرا گاه میروند وقتی که باشند چهل تا یکصد و بیست یک گوسفند است فاذا زادت علی عشرین ومائة الی مائتین ففیها شاتان
پس وقتی که زیاده شوند بر صد و بیست تا دو صد پس در وی دو راس غنم است فاذا زادت علی مائتین الی ثلثمائة ففیها ثلث
شیاة پس وقتی که زیاده شوند بر دو صد تا سه صد پس در ان سه راس غنم است فاذا زادت علی ثلثمائة ففی کل مائة
شاة پس وقتی که زیاده شوند بر سه صد پس در هر صد شاة یکشاة است فاذا کانت سائمة الرجل ناقصة من اربعین شاة واحدة
فلیس فیها صدقة پس وقتی که باشند بچراگاه رفتگان کمتر از چهل پس نیست در آن صدقه اصلا الا ان یشاء ربها
مگر آنکه خواهد صاحب آن صدقه تطوع وفی الرقة ربع العشر و واجب در نقره چهل و یک است رقه بکسر را و فتح قاف
مخففه اصل او ورق است بمعنی نقره چنانکه عدة در وعد است فان لم تکن الا تسعین ومائة فلیس فیها شیء
پس اگر نباشد دراهم نقره مگر یکصد و نود پس نیست در آن چیزی واجب از زکاة الا ان یشاء ربها مگر آنکه خواهد صاحب
مال که بدهد صدقه نفل **باب** لا تؤخذ فی الصدقة هرمة ولا ذات عوار ولا تیس الا ما شاء المصدق در بیان آنکه گرفته
نشود در زکوة مواشی پیر کلان سال و نه عیب دار و ناقص که در بالکی بنده گرفته نشود نر مگر آنکه خواهد صدقه ستان از هر یک ازین اقسام و مصلحت بیند در ان عوار
بضم عین مهمله و فتح آن است تیس بفتح شناة تحتیه و سکون و مصدق بتخفیف **حدثنا** محمد بن عبد الله قال حدثنی ابی قال حدثنی ثمامة
ان انسا حدثه ان ابا بکر کتب له صدقة التی امر الله رسوله ولا یخرج فی الصدقة هرمة ولا ذات عوار ولا تیس الا ما شاء المصدق
باب اخذ العناق فی الصدقة در حکم گرفتن بزغاله در صدقه عناق بفتح عین مهمله و نون آخر قاف **حدثنا** ابو الیمان
قال اخبرنا شعیب عن الزهری ح وقال اللیث حدثنی عبد الرحمن بن خالد عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود
ان ابا هریرة قال قال ابو بکر والله لو منعونی عناقا کانوا یؤدونها الی رسول الله صلی الله علیه وسلم لقاتلتهم علی منعها
گفت ابو بکر صدیق رضی الله عنه سوگند خدا اگر باز دارند مرا بزغاله که آنرا ادا میکردند بسوی پیغمبر خدا البته جنگ میکنم ایشانرا
بر باز داشتن آن و ظاهر آنست که بطریق تشدید و مبالغه واقع شده چنانکه در بعضی روایات دیگر عقال بعیا آمده والله اعلم
قال عمر فما هو الا ان رایت ان الله شرح صدر ابی بکر بالقتال فعرفت انه الحق گفت عمر پس نیست این همه جدیث قتال مگر آنکه
دیدم که بتحقیق خدا گشاده سینه ابی بکر را بجنگ و ترددی اهل او در حقانیت آن نمانده پس دانستم که بتحقیق همین حق است این حدیث
با جزاء دیگر تمام در ما سبق گذشته مقصود اینجا همین جزء لو منعونی عناقا بوده است این جزء را خیر را دخلی درین باب یافته نمی شود
مگر تصویب اینمعنی از عمر **باب** لا یاخذ کرائم اموال الناس فی الصدقة در بیان آنکه گرفته نمیشود نفائس اموال مردم در صدقه
از هر صنف که باشد **حدثنا** امیة ابن بسطام قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا روح بن القاسم عن اسمعیل بن امیة
عن یحیی بن عبد الله بن صیفی عن ابی معبد عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما بعث معاذا علی الیمن

عمر بلال را و خبر داد آنحضرت را پیش از آنکه ... پیش ... و ...
پیشی بر مل ... فضیلت یا ... کما ... ابو سعید طبرانی
آورده که ابا بکر صدیق نیز دیده و ... شده در وسط عراسی
کرده ... و بعضی بیست و چهار ... تصریح
کرده و گفته اند حکمت در اعلام مردم با آن ... اسان پیغمبر
اظهار بزرگی وی صلی الله علیه و آله وسلم و بلند ... وست
بزبان دیگران تا شنیدنی تر باشد مراد ... تر باشد
شان او بار چهارن ... بشهرت صحابه ... رویا
و تقریر آنحضرت ... بنده ... بموافقت و عدم
ترک و رخصت در ان ... گر دید ... است
که جمهور قایل بسنت موکده اند ... بوجوب ... است
ظاهر قول مالک ... زمخشری از بعضی
علما ثبوت اذان بوحی است ... مرویست که چو
دید عمر رضی الله عنه اذان ... آنحضرت ... وحی ...
شده ... حکایت کرده ... که جبرئیل ... آنحضرت را
باذان ... آنکه ... بهشت ... گفت
ابن اسحاق و ابن ... آمده ... آنحضرت ...
... حکم گنجایش ... و قول الله تعالی ... این
آیه ... است ... باب ... آیاتی
که ... آن مضمون باشند گویا اصل ... درین باب
یکی این است و اذا نادیتم الی الصلوة اتخذوها هزوا
ولعبا و چون ندا می کنید ... بسوی نماز می گیرند
کافران آن را خنده و بازی مراد از اذان است چنانچه
روایت کنند که یهود چون شنیدند اذان را گفتند که ...
کردی ای محمد چیزی را که نبود سابق پس نازل شد آیه کو
و این در مدینه بود و قوله و آیت دیگر اذا نودی للصلوة
من یوم الجمعة الآیه چون اذان گفته شود برای نماز
روز جمعه پس سعی کنند بسوی نماز و ... جمعه نیز در مدینه بود
حدثنا عمران بن میسرة قال حدثنا عبد الوارث
قال حدثنا خالد الحذاء عن ابی قلابة عن
انس قال ذکروا النار والناقوس گفت انس ذکر کردند
بعضی صحابه برای اعلام نماز آتش را که برافروزند برای

پیغمبر خدا هرگاه فرستاد معاذ بن جبل را بر اهل نجد و یمن و قاضی کرد و فرمود که صدقات بگیر و قال انک تقدم علی قوم اهل کتاب
فرمود تو قدوم می آری بر مردمی که اهل کتاب اند که توریت است یعنی در گفتگو اهتمام خواهی کرد که ایشان از جهال کافران
نیستند فلیکن اول ما تدعوهم الیه عبادة الله پس باید نخستین چیزی که میخوانی ایشان را بسوی آن معرفت خداست عبادت اینجا
بمعنی معرفت است چنانکه در قول خداوند تعالی و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و بقرینهٔ ما بعد آن قوله فاذا عرفوا الله فاخبرهم ان الله قد فرض
علیهم خمس صلوات فی یومهم ولیلتهم پس وقتیکه شناختند خدا را باید شناخت پس خبر ده ایشان را که بتحقیق خدا فرض کرده است بر ایشان پنج نماز در شبانه روز
ایشان اهل کتاب نماز میکردند اما پنج نماز خاصهٔ این امت مرحومه است فاذا فعلوا فاخبرهم ان الله قد فرض علیهم زکوة تؤخذ من اموالهم وترد علی فقرائهم
پس وقتیکه کردند پنج نماز پس خبر ده ایشان را که بتحقیق خدا واجب کرده است بر ایشان زکوة را گرفته میشود از اموال غنیای ایشان و کرده میشود بر فقرای
ایشان فاذا اطاعوا بها فخذ منهم وتوق کرائم اموال الناس پس وقتیکه اطاعت کنند بعده بگیر آنرا از ایشان و بترس از آنکه برگیری مالهای نفیس و عزیز
نزد صاحب مال اگر گوئی فرستادن معاذ بعد از فرضیت حج بود چرا اینجا ذکر نیافته جوابش گفته اند که عدم ذکر روایت اختصار از بعضی رواة است و بعضی
گفته اند که اهتمام نماز و زکوة بیشتر است از جهت افضلیت نماز و دشوار بودن آن بسبب دوام و صعوبت زکوة بر نفوس هم ازین جهت
در کتاب مجید مکرر واقع شده فان تابوا و اقاموا الصلوة وآتوا الزکوة فافهم **باب** لیس فیما دون خمس ذود صدقة نیست در
شترانی که کمتر از پنج شتر اند صدقه ذود در ابر مفرد و جمع مذکر و مونث اطلاق آمده هم ازین جهت اضافت کرده خمس را بآن

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن محمد بن عبد الرحمن بن ابی صعصعة المازنی عن ابیه عن ابی سعید الخدری ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لیس فیما دون خمسة اوسق من التمر صدقة فرمود نیست در چیزی که کمتر از پنج وسق است از خرما صدقه
ولیس فیما دون خمس اواق من الورق صدقة و نیست در چیزی کمتر از پنج اواق که دو صد درهم است از نقره صدقه ولیس فیما
دون خمس ذود من الابل صدقة و نیست در آنچه کمتر از پنج شتر است صدقه **باب** زکوة البقر در واجب بودن زکوة
از جنس گاو و آنچه وارد شده درین ماده وقال ابو حمید قال النبی صلی الله علیه وسلم لاعرفن ما جاء الله رجل ببقرة لها خوار هر آئینه شناسم
آمدن مردی خدا را بگاوی که مر او را آواز است و این در باب کسی است که زکوة گاو نداده و در قیامت معاقب میشود آن خوار
بضم خاء معجمه و خفت واو بمعنی آواز گاو است ویقال جؤار مولف میگوید بجای خوار جؤار بضم جیم و همزه نیز میگویند و هر دو
بیک معنی است تجأرون یرفعون اصواتهم کما تجأر البقرة این آیت چنانکه عادت مولف است برای تفسیر لفظ غریب
ایراد کرده است یعنی تجأرون که در قرآن در سورهٔ مومنون واقع شده بمعنی یرفعون است یعنی بلند میکنند آوازهای خود را
چنانکه بلند میکند گاو آواز را **حدثنا** عمر بن حفص بن غیاث قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش عن المعرور بن سوید عن ابی ذر
قال انتهیت الیه یعنی النبی صلی الله علیه وسلم قال والذی نفسی بیده او والذی لا اله غیره او کما حلف گفت ابوذر رسیدم
من بسوی او یعنی آنحضرت فرمود سوگند کسی که ذات من در دست قدرت اوست یا فرمود سوگند کسی که نیست هیچ معبودی بحق
جز وی یا چنانچه سوگند خورده ابوذر در شک در سوگند آنحضرت کرد ما من رجل تکون له ابل او بقر او غنم لا یؤدی حقها الا اتی
بها یوم القیمة نیست هیچ مردی که میباشد مر وی را شتر یا گاو یا بز و ادا نکرده زکوة آنرا مگر آنکه آورده شود آنرا
بآن ابل و گاو و بز روز قیامت اعظم ما تکون واسمنه بزرگتر و فربه تر از آنچه میباشد نزد او تطؤه باخفافها یا مال
میکند بسمهای خود آنچه سم دارد مانند شتر تنطحه بقرونها و میزند او را بشاخهای خود آنکه شاخ دارد چنانکه گاو و بز کلما جازت
اخراها ردت علیه اولیها هر گاهی که میگذرد دیگری از ان باز می آید بروی نخستین آنها حتی یقضی بین الناس

برای یهود فامر بلال ان یشفع الاذان پس امر کرده شد
یعنی فرمود آنحضرت بلال را که جفت کند اذان را و الفاظ
آنرا دو دو بار گوید وان یوتر الاقامة و اینکه طاق کند
اقامت را و یکان گوید کلمات آنرا و تحقیق آن عنقریب
در باب آن مذکور شود **حدثنا** محمود بن غیلان
بفتح معجمه قال حدثنا عبد الرزاق ابن همام قال اخبرنا
ابن جریج عبد الملک قال اخبرنی نافع ان ابن عمر کان
یقول کان المسلمون حین قدموا المدینة یجتمعون
بود ابن عمر که میگفت بودند مسلمانان وقتیکه قدوم آوردند
مدینه را فراهم می آمدند فیتحینون الصلوة پس اندازه میکردند
و میطلبیدند وقتی را که بیایند در آن برای نماز لیس ینادی
لها نبود که ندا کرده شود برای نماز فتکلموا یوما فی ذلک
پس سخن کردند بطریق مشورت روزی درین باب فقال
بعضهم اتخذوا ناقوسا مثل ناقوس النصاری پس گفتند
بعضی صحابه بگیرید ناقوسی را مانند ناقوس ترسایان وقال
بعضهم بل بوقا مثل قرن الیهود و گفتند بعضی بلکه بگیرید
بوق مانند شاخ یهود که میدمیدند در آن بوق نای بزرگ
آنچه دمیده میشود در آن عام است از شاخ و قرن فقال عمر اولا
تبعثون رجلا ینادی بالصلوة پس گفت عمر رضی الله
عنه آیا میگیرند ناقوس و بوق را و برنمی انگیزید مردی را که ندا
کند بنماز فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله
علیه واله وسلم یا بلال قم فناد بالصلوة ای بلال
برخیز پس ندا کن بنماز ظاهر آنست که مراد اینجا مجرد آواز
کردن و آگاه نمودن است بحضور وقت نه اذان شرعی
بحکم عام کرد لکن بر رؤیای عبد الله بن زید بعد ازین است
و سیاق حدیث ابن زید که اخراج کرده آنرا ابن خزیمه
و ابن حبان مانند حدیث ابن عمر دلالت دارد بر آن چه در آخر
آن صحیح شده است پس در انتهای آنکه ایشان بر این حال
بودند نمود شد عبد الله ندا را پس ذکر کرده رؤیا را الحدیث
و ابن سعد در طبقات آورده که ندا میکرد بلال بنماز بلفظ الصلوة
جامعة **باب** الاذان مثنی کلمات اذان دو دو گانه است
مثنی چنانکه در روایت کشمیهنی است برای تاکید اول **حدثنا**
سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن سماک
بن عطیة بکسر سین مهمله و تخفیف میم و فتح عین مهمله و تشدید
تحتیه عن ایوب عن ابی قلابة عن انس قال امر بلال
ان یشفع الاذان و یوتر الاقامة الا الاقامة امر کرده شد
بلال که جفت گوید الفاظ اذان را و طاق گوید کلمات اقامت
را مگر آنکه کلمه قد قامت الصلوة که آنرا جفت گویند اقامت
اول یعنی مجموع الفاظ که مشروع است نزد قیام بنماز برای
اعلام حاضرین و قد قامت ثانی قول مخصوص است اما بجمله
باید دانست که کلمه توحید در آخر اذان و اقامت باتفاق
مستثنی است ازینکه جز یکبار نگویند و تکبیر چهار بار است
نزد ما در اول هر دو و چار نزد شافعی و احمد در اذان و دو در اقامت

تا آنکه تمام کرده میشود حساب میان مردم رواه بکیر عن ابی صالح عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم مقصود مولف رح از ایراد
این حدیث ابی هریره آنست که چنانچه صدقه زکوة کاذکر از ابوذر مرویست از ابی هریره نیز روایت کرده اند **باب** الزکوة علی الاقارب در بیان
صرف زکوة بر خویشان و صله رحم وقال النبی صلی الله علیه وسلم له اجران اجر القرابة والصدقة فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی
مر آنکسی را که صرف میکند بر خویشان خود ثوابست ثواب رعایت خویشی و ثواب صدقه **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا
مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة انه سمع انس بن مالک یقول کان ابو طلحة اکثر الانصار بالمدینة مالا من نخل میگفت انس بود ابو طلحه بیشترین
انصار که بمدینه بودند از روی مال که از نخل خرماست وکان احب امواله الیه بیرحاء و بود دوست ترین مالهای او بیرحاء
نام باغ است و در تحقیق این لفظ و معانی اختلاف بسیار است مراد اینجا باغیست وکانت مستقبلة المسجد و بود
آن باغ مقابل مسجد و نزدیک بآن وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدخلها ویشرب من ماء فیها طیب و بود آنحضرت
که میدر آمد آن باغ را و میخورد از آب شیرین که در آن باغ بود قال انس فلما انزلت هذه الآیة لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
گفت انس پس وقتی که نازل شد این آیت که هرگز نمیرسید نکوئی را که رحمت و رضا یا بهشت است تا آنکه انفاق کنید در
راه خدا از آنچه دوست میدارید از مال و جاه و در اعانت مومن و در باختن جان در جهاد قام ابو طلحة الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
استاد ابو طلحه نزد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی فقال یا رسول الله ان الله تبارک وتعالی یقول لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون وان
احب اموالی الی بیرحاء پس گفت ای پیغمبر خدا تحقیق خدای بزرگ میفرماید لن تنالوا البر حتی تنفقوا الآیة و تحقیق
دوست ترین مالهای من بسوی من این باغ است وانها صدقة لله ارجو برها وذخرها عند الله و تحقیق این باغ صدقه است
در راه خدا امید دارم نکوئی ثواب آنرا و ذخیره بودن آن نزد خدا که اجر آن را در آخرت بمن عطا کند فضعها یا رسول الله
حیث اراک الله پس بگذار ای رسول خدا آنجا که بنماید ترا خدا قال فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بخ ذلک مال رابح
گفت انس فرمود پیغمبر خدا شاباش خوشی تو این مالی سود کننده است بخ کلمه ایست که نزد رضا و ستایش میگویند وگاه
مکرر می آرند برای تاکید و مبالغه در مدح وقد سمعت ما قلت و تحقیق شنیدم خبر را که تو گفتی وانی اری ان تجعلها فی الاقربین
و من صلاح می پندارم که بگردانی تو آنرا صدقه در خویش و قوم قریب خود فقال ابو طلحة افعل یا رسول الله پس گفت ابو طلحه
چنین میکنم ای رسول خدا فقسمها ابو طلحة فی اقاربه وبنی عمه پس قسمت کرد همان ابو طلحه آنرا در خویشان و عم زاده های خود
عطف خاص بر عام است حدیث دلالت کرد بر آنکه انفاق اموال واجب آن بر خویشان اقرب بهتر است وانفاقی که در حدیث
واقع شده عام است واجب و مستحب را تابعه روح متابعت کرده است عبد الله بن یوسف را روح بن عباده بصری از
مالک وقال یحیی بن یحیی واسمعیل عن مالک رایح بالیاء وگفت یحیی بن یحیی نیشاپوری و اسمعیل بن اویس هر دو از امام مالک
رایح بیاء مثناة تحتیه و همزه بجای رابح بموحده اسم فاعل از رواح ضد غدو یعنی مالی که نزدیک است نفع آن میرسد صاحب آنرا
هر روز بی تکلف انتظار پوشیده نماند که ترجمه صریح در صرف مال زکوة بر خویشان است و حدیث دلالت نکرد که ابو طلحه از وجه
زکوة صرف کرده بلکه ظاهر در صدقه تطوع است و کرمانی و جماعه جواب داده اند که مولف چنانکه عادت اوست مصرف مال
زکوة را قیاس بر تصدق مصارف نفل کرده و مینمایاند **حدثنا** ابن ابی مریم قال اخبرنا محمد بن جعفر بن ابی کثیر قال
اخبرنی زید هو ابن اسلم عن عیاض بن عبد الله عن ابی سعید الخدری قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اضحی
او فطر الی المصلی ثم انصرف فوعظ الناس وامرهم بالصدقة گفت ابو سعید بیرون آمد آنحضرت در عید اضحی یا عید فطر

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

ترجیع نیامده و در اذان بلال که قدوه موذنان است و اذان
ابن ام مکتوم که وی نیز در مسجد شریف اذان میگفت و سعد
که موذن مسجد قبا بود نیز مذکور نشده و مرویست که ابا محذوره
که دشمن میداشت آنحضرت را پیش از اسلام با شد باز
پس ما چون اسلام آورد امر کرد آنحضرت او را باذان و چون
رسید ابا محذوره کلمات شهادت را پست کرد آواز خود را
بجهت حیا از قوم خود پس فرمود او را باز گو و دراز کن آن
آواز خود را و رعایة کرد طبرانی حدیث ابی محذوره را بی ذکر
ترجیع و شفع در حدیث باب عام است از تثنیه و تربیع و ظاهر
مذهب امام احمد عدم ترجیع است و از وی منقول است
که گفت رجوع کرد آنحضرت از اذان ابی محذوره پس مقرر
داشت بلال را بر اذان عبد الله بن زید **حدثنا** محمد بن
سلام قال حدثنی عبد الوهاب الثقفی قال حدثنا
خالد الحذاء عن ابی قلابة عن انس بن مالک قال
لما کثر الناس گفت انس هرگاه بسیار شدند مردم نماز
گزار قال تاکید است قال ذکروا ان یعلموا وقت
الصلوة بشیء یعرفونه ذکر کردند صحابه با آنحضرت که علامت
کنند وقت نماز را بچیزی که بشناسند آن فذکروا ان یوروا
نارا پس ذکر کردند که بر افروزند آتش را و یضربوا ناقوسا
و بزنند ناقوس را فامر بلال ان یشفع الاذان وان یوتر
الاقامة در بعض روایة استثناء لفظ قد قامت مذکور نیست
و باین نسبت کرده است امام مالک که نزد وی این لفظ نیز
جز یکبار نیست ولیکن مطلق محمول بر مقید می باشد و عمل
اهل مدینه معارض است بعمل اهل مکه با آنکه با ایشان حدیث
صحیح است **باب** الاقامة واحدة الا قوله قد قامت
یکبار است تکرار نکنند آن را الا قوله قد قامت الصلوة
که مکرر گویند آن را و همچنین تکبیر در اول اقامت و همین است
مذهب ائمه ثلثه بحدیث انس و نحو آن از حدیث ابن عمر و نزد
امام ابو حنیفه و ثوری و ابن مبارک اقامت مانند اذان است
در تربیع تکبیر و تثنیه سایر کلمات و افراد کلمه توحید بحدیث عبد الله
بن زید که اصل است درین باب و در آن حدیث بعد ذکر
کلمات اذان نحو مسعود گفته وکذلک الاقامة و صحیح ترمذی
که گفت ... اذان و اقامت
بحدیث ابی محذوره که گفت تعلیم کرد مرا آنحضرت اذان نوزده کلمه الله اکبر
الله اکبر الحدیث و اقامت هفده کلمه الله اکبر الله اکبر الی آخره و هفده بتثنیه هر دو شهادت
جمله تثنیه قد قامت است و این تفسیر است در عدد و در حکایت کلمات از حدیث انس
و اشباه طحاوی گفته متواتر آمده اخبار از بلال که وی
تثنیه میکرد اقامت را تا آنکه مرد و از ابراهیم نخعی مرویست

بسوی نمازگاه عید پس از نماز برگشت و پند کرد مردم را و فرمود ایشان را بصدقه دادن فقال ایها الناس تصدقوا پس فرمود
ای مردمان صدقه کنید در راه خدا فمر علی النساء فقال یا معشر النساء تصدقن فانی رایتکن اکثر اهل النار پس گذشت
بر سر زنان و فرمود ای گروه زنان صدقه دهید تحقیق من دیده ام شما را که بیشترین اهل دوزخید فقلن بم ذلک
یا رسول الله پس گفتند زنان بچه چیز مستحق این همه عقوبت هستیم یا ایمان قال تکثرن اللعن وتکفرن العشیر فرمود بسیار
میکنید لعنت بر آنکه نباید کرد و کفران نعمت شوهر میکنید ما رایت من ناقصات عقل ودین اذهب للب الرجل الحازم من
احدکن یا معشر النساء ندیده ام از جمله کم خردان و کم دینان برنده تر خرد مرد هوشیار را از یکی از شما یان
ای گروه زنان ثم انصرف فلما صار الی منزله جاءت زینب امرأة ابن مسعود تستاذن علیه پس برگشت آن حضرت از مصلی
و هرگاه آمد بمنزل شریف خود آمد زینب زن ابن مسعود بجائی که طلب اذن درآمدن بخانه میکند فقیل یا رسول الله هذه
پس گفته شد ای رسول خدا این طلبگار اذن زینب است فقال ای الزیانب پس فرمود کدامین زینبها است فقیل امرأة
ابن مسعود قال نعم ائذنوا لها فاذن لها پس گفته شد زن ابن مسعود است فرمود آری دانستم دستوری دهید مر او را بدرآمدن
پس دستوری داده شد او را قالت یا رسول الله انک امرت الیوم بالصدقة گفت ای رسول خدا تحقیق تو فرموده امروز
بصدقه دادن وکان عندی حلی لی فاردت ان اتصدق به و بود نزد من زیوری مرا پس خواستم که تصدق کنم آنرا فزعم
ابن مسعود انه وولده احق من تصدقت به علیهم پس گفته است ابن مسعود که تحقیق او و فرزند او سزاوارترین کسانی اند که تصدق
کنم آن زیور بر ایشان فقال النبی صلی الله علیه وسلم صدق ابن مسعود زوجک وولدک احق من تصدقت به علیهم
گفت ابو سعید خدری حاضر بوده در نوبتی یا شنیده باشد از صاحب قصه پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی راست گفت
ابن مسعود شوهر تو و فرزند تو سزاوارترین مردمانند که تصدق کنی تو آن حلی بر ایشان سخن در تطبیق حدیث بترجمه مانند
مذکور در حدیث سابق است بدانکه بمذهب امام شافعی رواست که زن بدهد زکوة را بشوهر محتاج بدهد و حجت گرفته همین حدیث را
امام ابو حنیفه و امام مالک و امام احمد بروایتی منع کرده اند زکوة واجب را بشوهر فقیر و گفته اند که این حدیث و حدیثی که در باب
آینده است صرف زکوة بر زوجست بحسب سیاق ناظر در صدقه نفل است چنانکه جزم کرده است باین معنی نووی
و صرف صدقه نفل رواست بر زوج و غیر او از فقرا

باب لیس علی المسلم فی فرسه صدقة

نیست بر مسلمان در اسپ او زکوتی حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عبد الله بن دینار قال سمعت سلیمان بن یسار
عن عراک بن مالک عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لیس علی المسلم فی فرسه وغلامه صدقة فرمود نیست بر مسلمان در اسپ
او و غلام او زکوتی بدانکه شیخ المحدثین فی اوانه ابو المجد شیخ عبد الحق افاض الله علیه سحائب فضله در شرح سفر السعادة در توضیح
این مقام کلامی مبسوط ایراد نموده که خلاصهٔ آن اینست که مراد اینجا اسپ و برده ایست که نه برای تجارت بود و اگر آماده برای
تجارت باشد منظور در وی مال است و واجب است در وی زکوة نظر بقیمت آن در حدیث ابی داؤد آمده که بود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم امر میکرد ما را که بر آریم صدقه را از هرچه مهیا داریم برای بیع و نزد امام ابو حنیفه در فراگر اسپان که گاه علف
میخورده باشند و در خانه علف نمیخورند اگر آماده تجارت نباشند واجب است در آن زکوة و مخیر است صاحب آن که بر سر
دیناری دهد یا نظر بر قیمت او کرده از هر دویست درم پنج درم بستانند در حدیث دار قطنی و بیهقی از جابر آمده فی الخیل السائمة
فی کل فرس دینار و در هدایه اینحدیث را همچنین روایت کرده فی کل فرس سائمة دینارا و عشرة دراهم و در شرح هدایه گفته

عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال اذا نودی للصلوة ادبر الشیطان
له ضراط فرمود وقتیکه اذان گفته میشود برای نماز پشت
میدهد شیطان و میگریزد بجائی که مر او را تیزی است حتی
لا یسمع التاذین تا نشنود اذان را ظاهر آنکه قصد میبرارد
آواز را تا مشغول دارد او را از شنیدن اذان یا بجهت
استخفاف چنانچه سفیهان کنند... تا بد تضاد که چه شیء
میکنند بجای طهارت که منافی ... است و محتمل که شدت
خوف باعث باشد بر خروج این آواز بی قصد و این همه
بر تقدیریست که کلام بر حقیقت باشد چه شیطان جسمی است
متغذی اگر ریح برآید عجب نباشد و بعضی گفته تشبیه داده شد
غافل گردانیدن شیطان خود را از شنیدن اذان بآواز آنکه
کر میکند گوش را و باد میدارد از شنیدن جز آن و تعبیر
بضراط برای تقبیح و تشنیع است و مراد شیطان ابلیس است
یا هر متمردی از جن و انس در حدیث دلیل است بر استحباب
رفع صوت باذان و کراهت خروج از مسجد بعد اذان فاذا
قضی النداء اقبل پس چون تمام کرده شود اذان پیش
می آید شیطان حتی اذا ثوب بالصلوة ادبر تا آنکه وقتی
که اعلام ثانی کرده شود بنماز پشت میدهد و میگریزد و مراد
از تثویب در اینجا نزد جمهور اقامت است بجهت آنکه متعارف در آن
زمان میان اذان و اقامت چیزی دیگر نبود یا بجهت آنکه ذکر
آمده بار ما قبال اینجا بیین دو بار است یا نظر بروایة مسلم
فلما سمع الاقامة ذهب حتی اذا قضی التثویب اقبل
تا آنکه وقتیکه تمام کرده شود اعلام مجدد باز پیش می آید حتی
یخطر بین المرء ونفسه تا حایل گردد میان مرد مصلی و نفس
وی و در وسوسه می اندازد او را یقول اذکر کذا اذکر کذا
میگوید یاد کن چنان یاد کن چنین لما لم یکن یذکر یاد میدهد
چیزی را که نبود که یاد دهد آنرا حتی یظل الرجل لا یدری
کم صلی تا آنکه میگردد آنمرد که نمیداند چند رکعت گزارده گویند
حکمت در گریختن شیطان از اذان و اقامت نه از نماز و ذکر
و تلاوت قرآن آنست که حق تعالی در آواز اذان عظمتی و هیبتی
نهاده که او را در خوف و رعب می اندازد و یا این فضیلتی است
که بآن اختصاص بخشیده اذان را یا آنکه اذان از عجب و ریا
و غفلت عاریست بخلاف نماز که بسبب پوشیدگی آن متعرض
عجب و ریا است و قرآن نیز همچنین است یا آنکه اذان اعلام
بافضل اعمال است بالفاظی که از آن فضل ذکر کرده اند که کم و زیاده
نمیشود و تقصیر راه ندارد بلکه واقع میشود بر وفق امر بخلاف
نماز که واقع میشود در وی اغلب تفریط و تقصیر در وی فاکمیع الحجه
هر کرده شده در اول پس راه می باید جست از مقصر والله اعلم
فایده تحقیق کرده اند که آنحضرت رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم بنفس نفیس خود اذان گفته است یا نه در حدیث
ترمذی آمده است که آنحضرت اذان گفت در سفری و نماز
گزارد با اصحاب بر مرکب بجائی که آسمان از بالا می بارید و سیلاب
از پایین و بعضی این را تاویل کنند که مراد امر باذان است
و این روش استعمال در کلام عرب بسیار است و خلاف
کرده اند که اذان افضل تر است یا امامت

رواه جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر و تمسک هدایه تاویل آن حدیث که دروی عفو از زکوة اسپان واقع شده گوید مراد بآن اسپان غازیان ست که اگرچه بیرون چراگاه بوا رند زکوة در آن واجب نبود و هم چنین منقول ست از زید بن ثابت وقتی که مروان بن عبد الملک مشورت کرد با صحابه در زکوة اسپ روایت کرد ابو هریره که پیغمبر خدا فرمود صلی الله علیه و سلم نیست بر مسلم در اسپ او و بنده او صدقه پس مروان از زید بن ثابت پرسید یا ابا سعید تو چه میگوئی که ابو هریره گفت عجب از مروان که حدیث از پیغمبر خدا روایت میکنم و با سعید میگوید که تو چه میگوئی پس زید بن ثابت گفت صدق رسول الله صلی الله علیه و سلم مراد بآن اسپ غازیانست و نبوده در زمان آنحضرت اسپی مگر برای غزو کذا فی الهدایة و فتح هم در هدایه میگوید که تخییر میان دینار و تقویم ماثور ست از عمر بن خطاب رضی الله عنه مرویست که ابو عبیدة بن الجراح امیر شام بود اهل شام بروی عرضه کردند که ما را اسپ بسیار شده در زکوة آن برما واجب چیست ابو عبیده جواب نداد بازپرسیدند پس نوشت بامیر المؤمنین عمر در جواب او نوشت مخیر گردان ارباب اسپان را اگر خواهند ادا کنند از هر اسپ دیناری و اگر خواهند قیمت کنند و بدهند در هر دویست درهم پنج درهم سیوطی در جمع الجوامع از عمر رضی الله عنه آورده که گفت ای اهل مدینه خیر و بهبود نبود در مالی که زکوة داده نشود و لیس در اسپان عربی ده درهم ساخت و در ترکی هشت رواه ابن جریر پس معلوم شد که در اسپ تجارت زکوة است باتفاق و در اسپان غزاة که برای سواریست نیست و در غیر آن اگر سایم باشند نزد ابو حنیفه ثابت است و نزد غیر او ثابت نیست انتهی

باب لیس علی المسلم فی عبده صدقة نیست بر مسلمان در برده او صدقه و زکوة **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن خثیم بن عراک بن مالک عن ابیه قال حدثنی ابی عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و سلم ح و حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا وهیب بن خالد قال حدثنا خثیم بن عراک بن مالک عن ابیه عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لیس علی المسلم صدقة فی عبده ولا فی فرسه فرمود نیست بر مسلمان صدقه در بنده او مگر صدقه فطر و نه در اسپ او که برای تجارت نباشد

باب الصدقة علی الیتامی در بیان فضیلت صدقه کردن بر یتیمان **حدثنا** معاذ بن فضالة قال حدثنا هشام عن یحیی عن هلال بن ابی میمونة قال حدثنا عطاء بن یسار انه سمع ابا سعید الخدری یحدث ان النبی صلی الله علیه و سلم تحقیق عطا شنید ابا سعید خدری را که حدیث میکرد که تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی جلس ذات یوم علی المنبر و جلسنا حوله نشست آنحضرت یکروزی بر منبر و نشستیم ما گرد آن حضرت فقال انی مما اخاف علیکم من بعدی ما یفتح علیکم من زهرة الدنیا و زینتها پس فرمود بتحقیق از آنچه میترسم بر حال شما از پس خود چیزی است که گشاده شود بر شما از حسن و بهجت دنیا و آرایش او که آن عبارت از غنیمتها میسر شدن اموال خواهد بود فقال رجل یا رسول الله او یاتی الخیر بالشر پس گفت مردی ای رسول خدا آیا می آید نیکی بابدی یعنی اموال دنیا که نعمت الٰهی ست و منت نهاده بر آن موجب عقوبت و وبال خواهد شد فسکت النبی صلی الله علیه و سلم پس خموش کرد پیغمبر خدا و جوابی نفرمود فقیل له ما شانک تکلم النبی صلی الله علیه و سلم ولا یکلمک پس گفته شد آن مرد را چیست حال و کار تو که سخن میکنی آنحضرت را و سخن نمیکند آن حضرت ترا گویا از جواب ندادن آنحضرت ناخوش داشتند حاضران این پرسش را فرأینا انه ینزل علیه ابو سعید میگوید خموشی آنحضرت پس دانستیم اینکه وحی نازل میشود بر آنحضرت قال فمسح عنه الرحضاء فقال این السائل گفت ابو سعید پس مالید آن حضرت از خود عرق را و فرمود کجاست پرسنده و رحضا بضم را و فتح حاء مهمله و ضاد معجمه ممدود بمعنی عرق بسیار که میشوید پوست بدن را و بیشتر استعمال در عرق پیشانی میکنند و کانه حمده و بخوانسخه که خوش کرده او را یعنی از این پرسیدن و بشاشت وجه و افروختگی چهره آن حضرت چنان

بجای صعصعه بسلالت مفتوحات عین اولی که ساکن است عمرو بن زید الانصاری ثم المازنی بن ابی صعصعة عن ابیه انه اخبره ان ابا سعید الخدری قال له انی اراک تحب الغنم گفت ابو سعید عبد الله بن عبد الرحمان را که می بینم ترا که دوست میداری گوسفند را والبادیة و صحرا را برای چرانیدن غنم فاذا کنت فی غنمک او بادیتک پس چون باشی میان گوسفندان خود یا در صحرا خود نظاہر است که راوی است فاذنت للصلوة پس اذان گوئی نماز را فارفع صوتک بالنداء پس بلند کن آواز خود باذان فانه لا یسمع مدی صوت المؤذن جن ولا انس ولا شیء الا شهد له یوم القیمة نمی شنود نهایت آواز مؤذن را جن و نه انس و نه هیچ چیز از ملک و حیوان و درخت و سنگ مگر آنکه گواهی دهد برای وی روز قیامت بایمان و عبادت و فضل و کرامت و در حدیث دیگر آمده شهادت میدهد او را هر تر و خشک مراد هر چیز ست مدی بفتح میم و دال نهایت آن و ذکر مدی بجهت آنست که آواز دور پست میباشد و چون گواهی دهد که آواز پست شنوده پس آنکه آواز نزدیک آواز بلند شنود بطریق اولی گواهی خواهد داد و سمع و شهادت اشیا نزد ارباب تحقیق محمول بر حقیقت است و آیات و احادیث دال اند بر آن و صرف آن از ظاهر کار نادانی است عارف روم در مثنوی میفرماید مثنوی

فلسفی منکر شود از فکر و ظن	گو سر خود را بزن بر آن دیوار زن
فلسفی گوید ز معقولات دون	عقل از دهلیز میماند برون
فلسفی کو منکر این خانه است	از حواس اولیا بیگانه است
نطق آب و نطق خاک و نطق گل	هست محسوس حواس اهل دل

و سر درین شهادت با آنکه حق جل شانه عالم غیب و شهادت است تکریم و اظهار فضل ایشان ست بر همگنان چنانچه در شهادت بر دیگران سبب فخر و رسوائی و افتضاح آنها است و احکام آخرت جاری شوند بر وفق احکام دنیا از توجیه دعوی و جواب و شهادت تا حجت قایم شود و پیدا گردد بر همگنان حقیقت و ما انا بظلام للعبید قال ابو سعید سمعته من رسول الله گفت ابو سعید شنیدم این را مرفوع صورت را ما از زبان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه بروایت یحیی قطان از مالک باین لفظ آمده که آنحضرت فرمود اذا اذنت فارفع صوتک فانه لا یسمع الخ پس ذکر غنم و بادیه موقوف باشد بر ابی سعید کذا حققه الشیخ ابن حجر و در حدیث استحباب اذان است برای منفرد اگرچه در بادیه باشد تا ثواب شود او را استشهاد و بسامعین از ما سوی چه در بیان

باب ما یحقن بالاذان من الدماء خونها که باز داشته شود بسبب بجا آوردن اذان میان آن جماعه از ریختن چه اذان شعار اسلام است تا آنکه گفته اند اگر اهل شهری اتفاق کنند بر ترک آن جایز باشد سلطان را قتل آنها **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا اسمعیل بن جعفر انصاری عن حمید طویل عن انس بن مالک ان النبی صلی الله علیه واله و سلم کان اذا غزا بنا قوما لم یکن یغزو بنا حتی یصبح بود آنحضرت وقتی که جهاد کردی بمصاحبت ما قومی را نبود که جنگ میکرد با آنها را تا صبح نمیکرد و ینظر و انتظار

ظاهر شد که این سوال او خوش آمده بود فقال انه لا یاتی الخیر بالشر پس فرمود که آمدن خیر بدی را نیارد بتقدیر الهی
نیکیست و نعمت بد نمیگردد و نقمت نمی‌شود بلکه بمثلی تفهیم کنند مستمعان حال کسی که افراط کرده در جمع اموال و هلاک شد و وبال
او گشته و حال کسی که افراط در آن نکرده و منتفع شده بآن و مثل هر دو در ضمن این کلام است وانه مما ینبت الربیع یقتل او یلم
تحقیق از جمله چیزی که میرویاند بهار یعنی آب باران از انواع علفهای لذیذ و نفیس چیزها میکشد یا نزدیک بکشتن هست والا آکلة
لذت دارد و بواسطه بخوردن آن اعضا فربه میکنند چنانکه برمی تا بیماه آن رسیده شکم‌ها بسیار است هلاک میکنند یا نزدیک
بهلاک میرساند این مثل کسی است که افراط در جمع دنیا نموده و در صرف آن بر یکان نکرده هلاک میگردد و عمده دنیا یا بدام مردم و حسد
ایشان او در آخرت بعقوبت و محاسبه بیا که از وجه حرام و شبهه جمع کرده باشد الا آکلة الخضر اکلت مگر خورنده کاسبزه و کاه
بعد از خشکی انها یا بلشمه خواند را جهان اذا امتدت خاصرتاها استقبلت عین الشمس تا وقتی که وا باز شد و پهلوی او و پر شد
شکم ترک خوردن کرد و روی کرد بآفتاب تا هضم کند آنرا فثلطت وبالت پس سرگین و بول کرد یعنی هضم کرد و دفعت و چرید و چراگاه
بخوشی و راحت این مثل کسی است که افراط نکرده در دنیا صرف نموده بفقرا و راحت یافته در دنیا و آخرت حاصل آنکه
آنچه بر بیع میرویاند همه نیکوست و پاکست بدی از خورندها است اگر افراط کردند خود را آزار میکشند و اگر احتیاط کردند سلامت
ماندند وان هذا المال خضرة حلوة و این مال و متاع دنیا سبز است و شیرین خوش آینده است در دیدن و چشیدن
فنعم صاحب المسلم ما اعطی منه المسکین والیتیم وابن السبیل پس نیکوست صاحب مال مسلمان چیزی که داده است
از آن مال مسکین را و یتیم را و مسافر را او کما قال النبی صلی الله علیه وسلم یا عبارت چنانست که فرموده است پیغمبر خدا شک
کرده است یحیی و در جهاد از طریق فلیح این چنین است فجعله فی سبیل الله والیتامی والمساکین وابن السبیل وانه من
یاخذه بغیر حقه و تحقیق کسی که میگیرد مال بی حق شرعی از وجه حرام یا میگیرد بغیر احتیاج و از عهده حق صرف آن نمی
برآید فهو کالذی یاکل ولا یشبع پس او مانند کسی است که میخورد و سیر نمیشود و این خاصیت اهل دنیاست هر چند
بیابد زیاده می‌شود حرص و رغبت او و آنچه دارد کم بنظر او می‌آید ویکون شهیدا علیه یوم القیامة و می‌باشد
مال او گواه بر حال او در روز قیامت که خداوند تعالی آنرا زبان ناطقه میدهد یا متمثل میشود بصورتی و گواهی میدهد بر وی

باب الزکوة علی الزوج والایتام فی الحجر صرف کردن وجه زکوة بر شوهر و یتیمانی که در کنار باشند قاله ابو سعید عن
النبی صلی الله علیه وسلم گفته است معنی این حدیث را ابو سعید خدری از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی **حدثنا**
عمرو بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنی شقیق عن عمرو بن الحارث عن زینب امرأة عبد الله قال فذکرته
لابراهیم فحدثنی ابراهیم عن ابی عبیدة عن عمرو بن الحارث عن زینب امرأة عبد الله بمثله سوا گفت اعمش پس ذکر کردم این حدیث را که از شقیق
شنیده بودم مر ابراهیم را که شیخ اوست پس حدیث کرد ابراهیم از ابی عبیده از عمرو بن الحارث از زینب زن عبد الله بن
مسعود مانند حدیث شقیق تمام یا برابر آن مقصود آنست که اعمش از دو شیخ خود روایت کرده است قالت کنت فی المسجد
گفت زینب زوجه عبد الله بودم من در مسجد فرایت النبی صلی الله علیه وسلم پس دیدم من آنحضرت را رحمت کناد خدا بر وی فقال تصدقن
ولو من حلیکن فرمود ای گروه زنان صدقه دهید اگرچه از زیور شما باشد وکانت زینب تنفق علی عبد الله وایتام فی حجرها و بود زینب
که انفاق میکرد بر عبد الله شوهر خود و یتیمانی که در کنار او بودند فقالت لعبد الله سل رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت
زینب عبد الله را که بپرس پیغمبر خدا را ایجزی عنی ان انفق علیک وعلی ایتام فی حجری من الصدقة آیا روا است از من که نفقه کنم بر تو و بر یتیمانی که در کنار من اند صدقه

گفت انس فخرجوا الینا پس برآمدند اهل خیبر از حصن
بسوی نخیل و مزارع خود بی‌خبر از آنکه ما بر سر ایشان آمده ایم
بمکاتلهم ومساحیهم با آلات و اسباب زراعت
مکاتل جمع مکتل زنبیلی که در و بار کنند مساحی
جمع مسحات التی از حدید که بوی زمین هموار کنند زمین را و آن
بیل خوانند و هر دو بکسر میم اند فلما راوا النبی پس هرگاه دیدند
آنحضرت را صلی الله علیه واله وسلم قالوا محمد والله
محمد گفتند این محمد است بخدا محمد است یا آمد محمد بخدا آمد محمد
والخمیس و لشکر محمد است یا آمد لشکر محمد و لشکر را
خمیس از آن خوانند که او را پنج رکن میباشد مقدمه قلب
میمنه میسره ساقه فلما راهم رسول الله و چون دید ایشان
را پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم قال گفت الله
اکبر الله اکبر خربت خیبر ویران شد خیبر انا اذا نزلنا
بساحة قوم هرگاه ما وقتی که فرود آئیم بزمین قومی بقصد
تاخت ساحت کشادگی سرای فساء صباح المنذرین
پس بد است بامداد آنجماعه که انذار کرده شده و ترسانیده
شده اند از عذاب خدا **باب** ما یقول اذا سمع
المنادی چیزی که بگوید مصلی وقتی که بشنود اذان موذن را
حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک
عن ابن شهاب عن عطاء بن یزید اللیثی عن ابی
سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه واله
وسلم قال اذا سمعتم النداء فقولوا مثل ما یقول المؤذن
هرگاه چون بشنوید اذان را پس بگوئید مانند آنچه میگوید موذن
از کلمات اذان ظاهر این حدیث آنست که وقت اذان گو
بعد سماع هر کلمه مانند آن کلمه گوید آنکه منتظر باشد فراغ کلی را
در روایت نسائی از ام حبیبه تصریح است که آنحضرت میگفت
آنچنان که موذن میگفت تا آنکه خاموش شدی موذن و حدیث
عمر رضی الله عنه که مسلم آورده که فرموده آنحضرت چون بگوید
موذن الله اکبر الله اکبر پس بگوید یکی از شما الله اکبر الله اکبر چون
بگوید اشهد ان لا اله الا الله پس بگوید اشهد ان لا اله الا
الله و حدیث صحیح تر است در این مدعا ولیکن حدیث عمر
و حدیث آینده دلالت دارند بر آنکه حیعلتین مستثنی است
بگوید بدل آن لا حول ولا قوة الا بالله و همین است مشهور
نزد جمهور و گفته‌اند معنی عقلی نیز اقتضای آن دارد زیرا که حیعلتین
بسوی خواندن بنماز است و آن حاصل می‌شود از موذن
نه از سامع و مناسب حال سامع آنست که چون بگوید اعانت طلبد
و استعانت جوید بلا حول ولا قوة الا بالله پس بگوید هر دو را و
بعضی جمع کنند میان هر دو جواب والا الله لیلین و این
روایتی است از حنابله و ابن منذر گفته محتمل که این اختلاف
مباح باشد بیکی عمل کند و عبد الرزاق از ابن
جریج آورده که گفت حدیث کرده شده ام که مردم بودند
که خاموش می‌ماندند برای موذن چنانکه خاموشی میکنند
برای قرآن پس نمیگفت موذن چیزی مگر آنکه میگفتند
مثل آن تا آنکه چون میگفت حی علی الصلوة میگفتند لا حول
ولا قوة الا بالله و چون میگفت حی علی الفلاح میگفتند
ما شاء الله و این قاعدند بعضی مشایخ حنفیه و رعایت کرده
ابن ابی شیبه مانند آن از عثمان و در حدیث دلیل است

سلی انت رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت بهما السنر زینب را پس تو پیغمبر خدا را فاطلق فسالنی رسول الله پس رفتم
من بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فوجدت امرأة من الانصار علی الباب حاجتها مثل حاجتی پس یافتم زنی را از انصار
بر در آن حضرت که حالی که حاجت او مانند حاجت منست یعنی او نیز برای همین مسئله بپرسش آمده فمر علینا بلال فقلنا سل النبی
صلی الله علیه وسلم ایجزئ عنی ان انفق علی زوجی وایتام لی فی حجری پس گذشت بلال بر ما و گفتیم بپرس پیغمبر خدا را آیا روا است
از جانب هریک از ما اینکه انفاق کنیم بر شوهر خود و یتیمانی که در دامن و کنار من اند عبارت بضمیر یای واحد واقع شده
و ظاهر بضمیر یای تثنیه بود پس مراد هر واحد است یا آنکه زینب در روایت اکتفا بحال خود کرده چنانکه از جواب آنحضرت
نیز اینمعنی ظاهر است و در روایت نسائی علی ازواجنا وایتام فی حجورنا واقع شده وقلنا لا تخبر بنا و گفتیم بلال را خبر مده
ما را که ما بر سوال ایستاده ایم فدخل فسأله فقال من هما قال زینب فقال ای الزیانب قال امرأة عبد الله پس در آمد
بلال و پرسید آنحضرت را پس فرمود کدام اند این هر دو زن گفت زینب است فرمود که این زینب است گفت زن
عبد الله بن مسعود قال نعم لها اجران اجر القرابة واجر الصدقة فرمود آری روا است این زن را دو اجر است
اجر رعایت قرابت است و اجر صدقه دادن شوهر را نیز از اهل قرابت داشته تغلیباً او تعمیماً قسطلانی قرابت بالصلة رحم
شرح کرده فذوج صلة رحم نیست و نیز از نسائی و طیالسی نقل کرده که این یتیمان برادر زادها و خواهر زادهای او بودند و در حدیث
سابق در باب زکوة بر اقارب گذشت که زینب مذکوره عرضه کرده که زعم ابن مسعود انه وولده احق و آنحضرت فرمود نعم صدق زوجک
احق فالهم فتعذر فی التطبیق اینجا سوال بمشافهه است و درین حدیث بواسطه بلال پس ظاهر آنست که دو قصه باشد والله اعلم
اختلاف کرده اند که مراد اینجا صدقه واجب است یا نفل قائلان بوجوب دلیل گرفته اند لفظ اجر را که استعمال نمیکنند آنرا
مگر در واجب جمعی کثیر بر آنند که در واجب و نفل هر دو مستعمل است و سیاق حدیث دال است که صدقه نفل بوده است قاله
العیاض و جزم به النووی حدثنا عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا عبدة عن هشام عن ابیه عن زینب بنت ام سلمة عن
ام سلمة قالت قلت یا رسول الله الی اجر ان انفق علی بنی ابی سلمة انما هم بنی گفت ام المؤمنین ام سلمه گفتم ای رسول خدا آیا مرا
ثوابی هست اینکه انفاق کنم بر فرزندان ابی سلمه حال آنکه نیستند اینها مگر فرزندان من که ابو سلمه شوهر سابق ام سلمه بود از وی
دو پسر و یک دختر داشت فقال انفقی علیهم فلک اجر ما انفقت علیهم پس فرمود انفاق کن تو بر ایشان پس ترا است
ثواب چیزی که انفاق کنی تو بر ایشان باب قول الله عز وجل وفی الرقاب آیه را ترجمه ساخته یعنی صرف زکوة در رقبه جهاد
و مراد آنست که صرف کند در رقبه مکاتب چندانکه بهمین قدر تمام آزاد شود یا نه میتوان داد و این معنی مجمع علیه ائمه است و نزد امام مالک از
زر زکوة بنده خرید و آزاد کردن نیز روا است و باین میل کرده است مولف رحمه الله و اینجا حجت گرفته اند که از مد مکاتب بهتر
است که بنده خریده آزاد کنند از آنکه مکاتب بنده است تا یک درهم از وجه کتابت بر او باقی است و زکوة را به بنده رقیق
روا نداشتند و این قیاس در برابر نص است چنانکه منقول است از سعید بن جبیر و زهری و ابراهیم نخعی و شعبی که در اعتاق
استقلال کسب و تملیکی و رفع آن نیست و تملیک رکن است در صدقه و هم از این جهت تکفین میت و ادای قرض او بمال زکوة
روا نداشته اند و الغارمین و فی سبیل الله و روا است قرضداران را دادن و در راه خدا و این شامل است اعانت
قاصدان حج را و یذکر عن ابن عباس یعتق من زکوة ماله و یعطی فی الحج و گفته میشود از ابن عباس که آزاد میکرد از زکوة
زکوة مال خود میداد و حج و مدد حاجیان میکرد و قال الحسن ان اشتری اباه من الزکوة جاز و گفته است حسن بصری اگر

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

و شام و دو واسطه است و درین طریق همین قدر زیاده
قال یحیی وحدثنی بعض اخواننا انه قال تحقیق گفت
یحیی برادران صحبت ما قال هر گاه گفت موذن حی علی
الصلوة حی علی الفلاح در آن هر دو جا قال گفت معاویه لا حول
ولا قوة الا بالله نیست حرکت و استطاعت گردیدن
از معصیت یا حیل یعنی چاره و دفع شر گردیدن و قوت در تحصیل
نیست برگشتن از معصیت مگر بعصمت مانع شدن
دهی و بعد نیست قوة بر طاعت وی مگر به دعوت حیل سلطانه
و برین قیاس است حی علی الفلاح چنانچه در روایت ابن خزیمه
از معقوب بن وقاص صریح آمده یعنی بیا و بشتاب در آنچه
سبب نجات و بهره زیست وقال گفت معاویه هکذا
سمعنا نبیکم این چنین شنیده ایم پیغمبر شما را صلی الله
علیه واله وسلم که بگوید که میگفت چنانچه عمر بن خطاب
نیز روایت کرده رضی الله عنه فایده ذکر کرده دیلمی در فردوس
از حدیث ابی بکر صدیق رضی الله عنه که وی چون شنید
قول موذن اشهد ان محمدا رسول الله گفت همچنین و
بوسید باطن هر دو انگشت سبابه را و مسح کرد بدان
دو چشم خود را پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم
کسی که کند مانند آنچه کرد خلیل من پس حلال گشت
بروی شفاعت من وار حسن رضی الله عنه آورده کسی که بگوید
نزد شنیدن کلام موذن مرحبا بحبیبی و قرة عینی محمد
عبد الله صلی الله علیه واله وسلم و بوسد هر دو ابهام خود را
و بگرداند بر دو چشم هرگز نابینا و در چشم نشود
صحیح نشده نزد محدثین چنانچه ... و لیکن عمل مستحب ...
تقبیل ابهامین ... بعضی ...
... بعضی ...
کنند کما ذکره السخاوی فی المقاصد و در بعضی روایات فقه
... تقبیل ابهامین آمده و لیکن ... تصریح ...
باب الدعاء عند النداء دعا کردن تو را ... تمام
اذان حدثنا علی بن عیاش بتشدید تحتیه
و شین معجمه الالهانی بفتح همزه و سکون لام و ضم ...
دو صد و نوزده از کبار شیوخ مولف است قال
حدثنا شعیب بن ابی حمزة ... عن محمد بن
المنکدر عن جابر بن عبد الله ان رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم قال من قال حین یسمع
النداء فرمود کسی که بگوید وقتی که بشنود تمام اذان را
اللهم رب هذه الدعوة التامة خداوندا ای پروردگار

اسماء الرجال

بخبر کسی پدر خود یا که بنده کسی باشد از وجه زکوة روا است یعطی المجاهدین والذی لم یحج و میداد در جهاد راه خدا و کسی را که حج نکرده است از فقرا و تلا انما الصدقات للفقراء الآیة پیشتر خواند حسن این آیت یا که در مصارف زکوة نازل شده فی ایها اعطیت اجزأت در هر مصرفی از مصارف ثمانیه زکوة که داده شود روا است یعنی اگر زکوة در یک صنفی از این مصارف که داده آید روا است اینست مذهب امام ابی حنیفه رح شافعیه گویند جمیع مصارف را باید داد و تو میدانی که همه جا و همه وقت جمیع اصناف پیدا نمی شوند وقال النبی صلی الله علیه وسلم ان خالدا احتبس ادراعه فی سبیل الله و فرمود پیغمبر خدا بتحقیق خالد نگهداشت زرهای خود را و وقف کرده در راه خدا ویذکر عن ابی لاس حملنا النبی صلی الله علیه وسلم علی ابل الصدقة للحج و ذکر کرده میشود از ابی لاس که نامش عبدالله یا محمد خزاعی است سوار کرد ما را پیغمبر خدا بر شتر صدقه برای حج

حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة قال امر رسول الله صلی الله علیه وسلم بصدقة امر کرد پیغمبر خدا بگرفتن صدقه مراد صدقه واجب است چنانکه در مسلم از طریق ورقا از ابی الزناد واقع شده که فرستاد آنحضرت عمر بن خطاب را ساعی بر صدقه و این مشعر است که صدقه واجب بود زیرا که بر صدقه نفل ساعی را نمی فرستاد و بعضی گفته اند مراد صدقه نفل است از آنکه منع صحابه از واجب گنجایش ندارد و جواب ازین در ضمن تقریر آن خبر یعنی خواهد رسید فقیل منع ابن جمیل وخالد بن الولید وعباس بن عبد المطلب پس گفته شد یعنی گوینده عمر بود که منع کرد ابن جمیل و خالد و عباس صدقه را و ابا ورزیدند از ادای آن فقال النبی صلی الله علیه وسلم ما ینقم ابن جمیل الا انه کان فقیرا فاغناه الله ورسوله پس فرمود پیغمبر خدا ناخوش ندارد و انکار نمیکند ابن جمیل مگر بواسطه آنکه فقیر بود پس غنی کرد او را خدا از فضل خود و پیغمبر خدا از اباحت غنائم که بتفضیل آنحضرت شده و معنی آنست که نیست در حق او جز این امری و این امر خود باعث زکوة است نه موجب منع و این معنی از قبیل ذم بما یشبه المدح است و مرویست که ابن جمیل منافق بود و بعد از آن توبه کرده است واما خالد فانکم تظلمون خالدا قد احتبس ادراعه واعتده فی سبیل الله و فرمود اما خالد پس تحقیق شما ستم میکنید بطلب زکوة او را بتحقیق وی نگهداشته است زرهای خود و سازهای جنگ و آلات حرب از دواب و جز آن در راه خدا یعنی وی چیزی ندارد و با همه ضروریات خود را هم وقف راه خدا کرده است یا آنکه این همه ساز و آلات حرب که برای تجارت داشت پیش از حولان حول در راه خدا نگهداشته و تطوع کرده پس کسیکه این حال دارد نسبت منع بوی کردن تهمت است و ستم واما العباس بن عبد المطلب فعم رسول الله صلی الله علیه وسلم فهی علیه صدقة ومثلها معها اما عباس پس عم پیغمبر خداست چگونه از ادای فرض خدا ابا میتواند پس آن صدقه فرض است بر وی است و مقدار او دیگر باری از کرم ذاتی پیغمبر خدا است که دارد و خواهد داد تابعه ابن ابی الزناد عن ابیه متابعت کرده است شعیب را ابن ابی الزناد از ابی الزناد وقال ابن اسحق عن ابی الزناد هی علیه ومثلها معها وقال ابن جریج حدثت عن الاعرج بمثله و گفت ابن جریج و حدیث کرده شده ام از اعرج بمانند حدیث مذکور

باب الاستعفاف عن المسئلة طلب عفت کردن از سوال از غیر متورع نیه

حدثنا عبدالله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن عطاء بن یزید اللیثی عن ابی سعید الخدری ان ناسا من الانصار سألوا رسول الله صلی الله علیه وسلم مرویست از ابو سعید خدری که تحقیق مردمی چند از قوم انصار سوال کردند رسول خدا را فاعطاهم ثم سألوه فاعطاهم حتی نفد ما عنده پس داد آنها را باز سوال کردند و داد آنها را تا آنکه تمام شد چیزی نزد آنحضرت نفد بنون مفتوح و کسر فا و دال مهمله فقال ما یکون عندی من خیر فلن ادخره عنکم پس فرمود چیزی که می باشد نزد من از مال پس ذخیره نمیکنم از شما یعنی برای دیگران نگاه نمیدارم ومن

جمیع آنحضرت که در سراپرده عزت در آیند و حل مشکل نمایند و در حدیث آمده بر انگیخته خواهند شد مردم پس خواهد پوشانید مرا پروردگار من حلهٔ سبز پس خواهم گفت آنچه خواسته است خدا که بگویم و آن مقام محمود است و مراد از آنچه خواهد گفت حمدیست که با آنحضرت تعلیم و تلقین کنند که چون با این حمد حق تعالی را بستاید در رحمت مفتوح گردد و از ینجا وجهی دیگر برای تسمیه بمحمود میتوان دریافت و بعضی مقام محمود اجلاس آنحضرت را بر عرش گویند که در حدیث آمده و بعضی اجلاس بر کرسی را و ظاهر آنست که مقام محمود مجموع آنچه حاصل می شود آنحضرت را در حالت شفاعت کبری الذی وعدته المقام که وعده کرده آن را اشارت است بکریمهٔ عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا حلت له شفاعتی یوم القیمة هر که این دعا بعد از اذان بخواند متحقق و ثابت میگردد او را شفاعت من روز قیامت و مستحق میگردد آن را اگرچه همه گناهگاران برای مغفرت ذنوب امیدوار شفاعت اند ولیکن شفاعت را انواع است چون ادخال بهشت بغیر حساب و رفع درجات پس داده میشود هر یکی را مناسب آن و بعضی از علما رحمهم الله امثال این بشارت را کنایت از حسن عاقبت و موت بر ایمان داشته اند چه شفاعت مخصوص مومنان است پس بشارت بشفاعت مستلزم بشارت بایمان باشد و مناسبت این خبر با این دعا ظاهر است

باب الاستهام فی الاذان

قرعه انداختن در گفتن اذان تا بنام هر که بر آید بدان قیام نماید و این را استهام بجهت آن گویند که سابق چنان بود که چون اختلاف میکردند در چیزی سهام را بر تیرها می نوشتند و هر که تیرش بر آمدی غالب شدی ویذکران قوما اختلفوا فی الاذان فاقرع بینهم سعد و ذکر کرده می شود که جمعی اختلاف کردند در گفتن اذان که کدام یک از ایشان بگوید پس قرعه انداخت میان ایشان سعد بن ابی وقاص و این در فتح قادسیه بود در سنه پانزده که سعد امیر بود بر مردم از جانب امیر المومنین عمر رضی الله عنه و چون موذن بشهادت رسید خصومت آوردند مردم در تصدی باین عهده بسوی سعد پس قرعه انداخت و بنام یکی بر آمد و او بانگ گفت و نام قرعه تعلیق مطلوب است و قادسیه قریه ایست بر یک مرحله از کوفه منسوب بقادس نام مردی که نزول کرده بود دینا نخا

حدثنا عبدالله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن سمی بضم سین مهمله و فتح میم و تشدید تحتیه مولی ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام قرشی مدنی قتل کرد او را حروریه بقدید سنه یکصد و سی عن ابی صالح ذکوان زیات عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه

يستعفف يعفه الله وكسى كه طلب عفت كند عفت ميدهد او را خدا عفت پارسائى و بازايستادن از حرام ومن يستغن يغنه الله وكسى كه طلب بى نيازى كند از نياز ميكند او را خدا ومن يتصبر يصبره الله وكسى كه بتكلف صبرى ورزد روزى ميكند او را خدا صبر وما اعطى احد عطاء خيرا واوسع من الصبر وداده نشده است هيچ كسى عطائى كه نيك يا فراخ از صبر از انكه صبر جامع مكارم اخلاق است ومدار اكثر احوال مطلوب و در عبادات وطاعات منظور است **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابى الزناد عن الاعرج عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذى نفسى بيده لان ياخذ احدكم حبله فيحتطب على ظهره فرمود سوگند كسى كه ذات من در دست قدرت اوست هر آئينه گرفتن يكى از شما ريسمان خود را پس هيزم در پشت خود گيرد خير له من ان ياتى رجلا فيسأله اعطاه او منعه بهتر است مر او را از ان كه بيايد مردى را پس سوال كند او را پس بدهد او را يا منع نمايد چه سبب خوارى و نااميدى گردد **حدثنا** موسى قال حدثنا وهيب قال حدثنا هشام عن ابيه عن الزبير بن العوام عن النبى صلى الله عليه وسلم قال لان ياخذ احدكم حبله فياتى بحزمة الحطب على ظهره فيبيعها فيكف الله بها وجهه فرمود هر آئينه گرفتن يكى از شما ريسمان خود را و آوردن پشتاره هيزمى بر پشت خود و فروختن آن را پس نگاه دارد خدا بآن آبروى او را از نيكه ريخته شود بخوارى سوال خير له من ان يسأل الناس اعطوه او منعوه بهتر است مر او را از انكه سوال كند مردم را بدهند يا ندهند **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا يونس عن الزهرى عن عروة بن الزبير وسعيد بن المسيب ان حكيم بن حزام قال سالت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعطانى گفت حكيم بن حزام سوال كردم پيغمبر خدا را رحمت كناد خدا بروى پس عطا كرد مرا ثم سالته فاعطانى ثم سالته فاعطانى بعد از سوال كردم و آنحضرت عطا كرد ثم قال يا حكيم ان هذا المال خضرة حلوة پس فرمود اى حكيم اين مال سبز و شيرين است خوش آينده نفس وطبيعت را فمن اخذه بسخاوة نفس بورك له فيه پس كسى كه گرفت آن مال را بسخاوت نفس بخشنده يا گرفت بغير حرص بركت داده شود مر او را در آن گرفتن يا در آن مال ومن اخذه باشراف نفس لم يبارك له فيه وكسى كه گرفت آن را با حرص نفس بركت داده نميشود مر او را در آن مال وكان كالذى ياكل ولا يشبع وباشد مانند كسيكه ميخورد و سير نميشود اليد العليا خير من اليد السفلى دست بالا كه دست بخشنده است بهتر است از دست پايان كه دست گيرنده است قال حكيم فقلت يا رسول الله والذى بعثك بالحق لا ارزأ احدا بعدك شيئا گفت حكيم پس گفتم اى رسول خدا سوگند كسى كه برانگيخته ترا بصدق و راستى كم نميكنم مال كسى را بسوال يعنى طلب نميكنم بعد از سوال تو چيزى را و نميگيرم از كسى چيزى بعد از تو حتى افارق الدنيا تا آنكه ازرم دنيا را و بميرم فكان ابو بكر يدعو حكيما الى العطاء فيابى ان يقبله منه پس بود ابو بكر صديق در ايام خلافت ميخواند او را براى دادن حق او از بيت المال يا از جهت فقر و احتياج او ميخواست از خود عطائى كند هر چند ناخواسته بود ابا ميكرد و قبول آن را ثم ان عمر دعاه ليعطيه فابى ان يقبل منه شيئا پس عمر بن خطاب خواند حكيم را تا آنكه بدهد او را پس ابا آورد و روى قبول آن را فقال عمر انى اشهدكم يا معشر المسلمين على حكيم پس گفت عمر تحقيق من گواه ميكنم شما را اى گروه مسلمانان بر حكيم انى اعرض عليه حقه من هذا الفئ فيابى ان ياخذه تحقيق من عرض ميكنم بر حكيم حق وى را از بيت المال پس ابا ميكند وى از گرفتن آن را فلم يرزأ حكيم احدا من الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى توفى گفت حكيم از هيچ كس بعد از پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وى تا آنكه وفات يافت و در سن و سيم از خلافت معاويه ظاهر آنست كه آخر باى حديث از قول او لكن ابو بكر از قول عروه و سعيد بن مسيب است نووى گويد اتفاق كرده اند علما كه سوال بى ضرورت شرعيه حرام است و ميگويند

الجزء الثالث تيسير القاري شيخ الاسلام | كتاب الاذان

لغت اهل حجاز است و بدين تقدير نيز مراد نماز عشا خواهد بود كه تاخير ورودى مستحب نباشد وليعضى تسميه مخصوص بجمعه گشته ولو يعلمون ما فى العتمة والصبح لاتوهما ولو حبوا واگر بدانند ثوابى كه در گزاردن نماز عشا و صبح است هر آئينه بيايند آن را اگر چه بر دو دست و زانو براه رونده باشند يعنى اگر قوت بارفتن نداشته باشند افتان و خيزان آيند حبو خزيدن كودك كذا فى الصراح

باب الكلام فى الاذان

حكم سخن گفتن در ميان كلمات اذان فرو نيست جواز آن بيكراهت از عروه و عطاء و حسن و قتاده و بابن قايل شده امام احمد و نخعى و ابن سيرين و اوزاعى كراهت آمده و جواز اسحاق بن راهويه نيز كراهت است مگر در انچه متعلق بنماز باشد در ثورى منع و نزد امام ابو حنيفه و صاحبيه نبايد كه بكنند و اگر بكند ناقض نگردد و كلام مالك و شافعى نيز دلالت ميكند بر آن ذكره الشيخ ابن حجر و وافقه العينى و قسطلانى از مجموع كه كتاب شافعى مذهب است تعقيبه جواز بكلامى كه فاحش نباشد نجوى كه از شمار اذان بر آيد نقل كرده و گفته كلام آهسته ضرر نكند جزما وليكن ظاهر اكلام فاحش كه از شمار اذان بر آيد خارج از محل خلاف است و ظاهر سياق كلام مولف جواز است وتكلم سليمان بن صرد فى اذانه وكلام كرد سليمان صحابى خزاعى در اثناء اذان خود چنانچه مولف در تاريخ باسناد صحيح آورده كه اذان ميگفت سليمان در لشكر پس امر ميكرد غلام خود را بحاجت خود در ميان اذان وقال الحسن لا باس ان يضحك وهو يؤذن او يقيم وگفت حسن بصرى باك نيست كه خنده كند شخص بجائى كه اذان ميگويد يا اقامت ودر توجيه استنباط ازين تعليق گفته اند كه ضحك چون كلام است كه در نماز هر دو ممنوع اند چه مقصود از منع كلام در اذان مساوات آن بنماز است **حدثنا** مسدد قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب وعبد الحميد ابن دينار عطف است بر ايوب صاحب الزيادى بكسر معجمه و تخفيف تحتيه وعاصم الاحول ابو عبد الرحمان بن سليمان قاضى مداين سنة كيصد و چهل و يك عن عبد الله بن الحارث قال خطبنا ابن سيرين قال يعنى ابن عباس پسر عم حديث و داماد محمد كه وى گفت خطبنا ابن عباس فى يوم ردغ خطبه خواند ما را ابن عباس در روز آب و گل ردغ بفتح را و سكون دال و غين در آخر بمعجمه چنانچه روايت اكثر است و بفتح دال نيز آمده اين چنين گفته نووى و بقول گل كه لا مى چسپد نقله العسقلانى و در روايت كشميهنى و ابن جالوت بدال مهمله است بدل زاى قرطبى گفته اين مشهور است و صواب بفتح ذال

اصحاب ما و کسی که بر کسب توانا نیست خلافی دارند صحیح آنست که سوال او نیز حرام است بعضی گویند حلال است بکراهت اگر الحاح نکند در سوال و ایذای مسئول عنه نماید و خواری نکشد **باب** من اعطاه الله شيئا من غير مسئلة ولا اشراف نفس فليقبله کسی که بدهد او را خدا چیزی را از غیر آنکه سوال کند و دران باعث نفس حریص بر آن نباشد پس بگیرد و قبول کند آنرا و انتظار او اند وفي اموالهم حق للسائل والمحروم و حق واقع شده در کتاب منزل در اموال اغنیا و متقیان حق است مر سائل را و پارسا را که سوال نمیکند **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن يونس عن الزهري عن سالم ان عبد الله بن عمر قال سمعت عمر يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعطيني العطاء فاقول اعطه من هو افقر اليه مني گفت ابن عمر شنیدم عمر را میگفت بود آنحضرت که میداد مرا عطائی پس میگفتم بده این را بکسی که محتاج تر است از ما فقال خذه اذا جاءك من هذا المال شيء پس فرمود بگیر این را وقتی که آید ترا از این مال چیزی وانت غير مشرف ولا سائل فخذه و در حالی که تو طمع نکرده و نه سوال کننده پس بگیر آن را وما لا فلا تتبعه نفسك و چیزی که باین شرط نیست پس در رنج مینداز نفس خود را در طلب آن **باب** من سأل الناس تكثرا در بیان مذمت کسی که سوال کند مردم را بسوال تکثر یعنی برای فزونی مال و غنا **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عبيد الله بن ابي جعفر قال سمعت حمزة بن عبد الله بن عمر قال سمعت عبد الله بن عمر قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ما يزال الرجل يسأل الناس گفت ابن عمر فرمود آن حضرت همیشه مرد سوال میکند مردم را برای تکثر مال حتى يأتي يوم القيامة ليس في وجهه مزعة لحم تا آنکه می آید روز قیامت بحالی که نیست در روی او پاره گوشت یا گوشت کنده بلکه همه استخوان است مزعه بضم میم و سکون زای و فتح عین مهمله است و بکسر میم نیز روایت کرده اند بمعنی پاره گوشت یا گوشت کنده و تخصیص وجه بجهة مشاکله عقوبت است بجنایت که آبرو بسوال ریخته یا مراد آنست که بغیر در سوال آید چنانکه در روایت دیگر صریح باین معنی آمده و ظاهر حدیث شامل است متکثر و غیر متکثر را لیکن مولف رح بمقتضای قواعد شرعیه تخصیص کرده بمتکثر و گفته که وعید حدیث باب اوست از آنکه سوال بر دوام محتاج و الجی را مباح است وقال ان الشمس تدنو يوم القيامة وفرمود تحقیق آفتاب نزدیک میرسد روز قیامت و مردم از گرمی آن عرق عرق شوند حتى يبلغ العرق نصف الاذن تا آنکه میرسد عرق نیمه گوش را فبينما هم كذلك استغاثوا بآدم ثم بموسى ثم بمحمد پس میان آنکه ایشان این چنین و باین حال اند فریاد کنند بآدم پس بموسی علیهما السلام پس بمحمد صلى الله عليه وسلم و در حدیث اختصاری رفته و از حدیث شفاعت معلوم شده که جایهای دیگر نیز خواهند رفت مناسبت این کلام به بیان وعید سائل بالا آنست که وقتی که آفتاب نزدیک میرسد آزار آنکس که در روی او گوشت نباشد بیشتر و سخت تر خواهد بود و نیز باین روی رسوا که او در این وقت که امم برای شفاعت جمع شده در بدر خواهند گشت خوار تر و پشیمان تر خواهد بود وزاد عبد الله بن صالح حدثني الليث قال حدثني ابن ابي جعفر فيشفع ليقضى بين الخلق وزیاده کرده است عبد الله بن صالح که از شیوخ مولف است حدیث کرد مرا لیث الخ پس شفاعت میکند آن حضرت تا حکم کرده شود میان مردم فيمشي حتى ياخذ بحلقة الباب پس میرود آنحضرت تا آنکه میگیرد حلقه در بهشت را حقیقة یا مجاز از کمال قرب بخدا فيومئذ يبعثه الله مقاما محمودا يحمده اهل الجمع كلهم پس بدین روز برمی انگیزد او را خدا در مقام محمود که شکر میگویند و ثنا میکنند او را همه امم که جمع شده و باین مقام اشارتست در قول سبحانه عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا و ظاهر آنست که این همه کلام آن حضرت است که بطریق التفات ادا کرده و تواند که راوی نقل بالمعنی کرده باشد وقال معلى حدثنا وهيب عن النعمان بن راشد عن عبد الله

کرده تا خورش پاشم در حرج افگنم شما را پس مشی کنید در گل و کلام در سقوط جمعه بعذر باران در کتاب الجمعه بیاید انشاء الله تعالی و در تطبیق ترجمه گفته اند که این جمله زاید و القائز معهود و مقرری اذان نیست پس چنانکه جایز شد زیاده این کلام برای ضرورت دفع حرج در خلال اذان با آنکه بعد فراغ نیز میسر میشد اگرچه بموقوفی حی علی الصلوة شدی کلام دیگر نیز برای ضرورت حاجت روا باشد **باب** اذان الاعمى اذا كان له من يخبره جواز اذان گفتن کور وقتیکه باشد مر او را کسی که آگاه کند بدرآمد وقت نماز همین است مذهب علما چنانکه تصریح کرده شعبانی در شمایه که تاذین اعمی باین شرط و تاذین بصیر برابر است روایت کراهت که شیخ ابن حجر از محیط نقل کرده محمول بر صورتی است که ادرا محافظ اوقات نباشد **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان بلالا يؤذن بليل فرمود تحقیق بلال اذان میگوید بشب یعنی وقتیکه پاره از شب باقیست تا مردم بیشتر از وقت بغسل و استنجا و وضو مستعد نماز شوند و این ظاهر است و می بود که بعد از آن تقریر کرد آنحضرت بر آن فكلوا واشربوا حتى ينادي ابن ام مكتوم پس بخورید و بنوشید یعنی مباح است اکل و شرب برای روزه تا آنکه ندا کند ابن ام مکتوم و نامش عمرو است چنانکه موصولا در صیام و فضایل قرآن بیاید قرشی است عامری پسر خال ام المومنین خدیجه قدیم الاسلام نام پدرش قیس بن زایده است علی الاشهر و آنحضرت اکرام مینمود او را و خلیفه میگذاشت بر مدینه و در فتح قادسیه صاحب لوا بود و شهید شد وقال وكان رجلا اعمى و گفت بود ابن ام مکتوم مردی نابینا بعضی گویند نابینا پیدا شده پس کنیت کرده شد مادرش بام مکتوم برای پنهان بودن نور چشم او و مشهور آنست که وی نابینا شد بعد غزوه بدر بدو سال لا ينادي حتى يقال له اصبحت اصبحت اذان نمیگفت تا آنکه گفته می شد او را اگر صبح کردی صبح کردی اینجا اشکال کنند که سیاق این کلام دلالت دارد بر آنکه اذان ابن ام مکتوم بعد تحقق طلوع صبح بودی پس غایت اکل و شرب سحری چون شود گفته اند معنا نزدیک شدن صبح است

برضد لها احمالی زهری عن حمزة بن عبد الله انه سمع ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و سلم فی المسئلة تمام و آنست که ابن عمر از آن حضرت
در حق مسئله شنیده و می باید که دید سوال واقع شده و آخر آن غرض الحرص است که ا حقیقه اشاره چون می تواند که معنی این باشد که این فقیه ... نیز در حکم سوال شنیده
بعنایتی که مذکور شد والله اعلم **باب** قول الله تعالی لا یسئلون الناس الحافا و بیان معنی این آیه کریمه تمام در آن هست که سوال الحاح نباید کرد یعنی اگر سوال
میکنند بضرورت بی ابرام الحاح میکنند الحاف بمعنی الحاح است و آن تمهید است محتاج در سوال و کم الغنی و در بیان آنکه غنا چند است یعنی مقدار
مال که بوی شخص غنی شود چیست مقرر آنست که انچه بوی زکوة واجب شود و تفصیلی که مذکور شد بعضی گویند غنائی که با آن
سوال حرام است همین قدر است که قوت یک شبانه روز مهیا باشد روایت کرده این را ابو داؤد و بعضی تاویل میکنند که مراد
آنست که غذای یک شبانه روز بر دوام داشته باشد بعضی ادعای نسخ حدیث ابی داؤد کرده اند مؤلف درین باب حدیثی
که بر کمیت غنا دلالت کند نیاورده گویا حدیثی بر شرط خود درین معنی نداشته است وقول النبی صلی الله علیه و سلم
ولا یجد غنی یغنیه یعنی نمی یابد مرد غنائی که بی نیاز کند او را لقول الله للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون
ضربا فی الارض الی قوله فان الله به علیم از جهت فرموده خدا که صدقات خاص فقرائی راست که در مانده اند در راه خدا
بجهت جهاد با کفار نمیتوانند راه رفت برای تجارت و کسب معیشت گویند مراد فقرای اهل صفه است و آنها نزدیک چهارصد
نفر بودند از فقرای مهاجران بر صفه که بیرون مسجد بود سکونت داشتند و اوقات ایشان همه مصروف بطاعت و اشتغال
بعلم بود و در سرا پائی که آنحضرت تعیین فرموده بودند میبودند و توصیف ایشان که طاقت راه رفتن نداشتند مشعر است بآنکه
چیزی نداشتند که بآن قوت خود توانند ... این است **حدثنا** حجاج بن منهال قال حدثنا شعبة قال اخبرنی
محمد بن زیاد قال سمعت ابا هریرة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لیس المسکین الذی ترده الاکلة والاکلتان نمی نیست مسکین
کسی که باز گرداند او را یک لقمه و دو لقمه اکله بضم همزه و سکون کاف بمعنی لقمه و هم وزن آنست ولکن المسکین الذی لیس له غنی
ویستحیی او لا یسئل الناس الحافا لیکن غنی کسی است که نیست مر او را غنائی و شرم میدارد که سوال کند یا سوال میکند
مردم را از روی الحاح **حدثنا** یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا اسمعیل بن علیة قال حدثنا خالد الحذاء عن ابن اشوع عن
الشعبی قال حدثنی کاتب المغیرة بن شعبة قال کتب معاویة الی المغیرة بن شعبة گفت شعبی گفت کسیکه مینوشت برای مغیره گفت کاتب نوشت
معاویه بسوی مغیره ان اکتب الی بشیء سمعته من النبی صلی الله علیه و سلم اینکه بنویس بسوی من چیزیکه شنیده از پیغمبر خدا
فکتب الیه سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول ان الله کره لکم ثلاثا پس نوشت بسوی معاویه که شنیدم پیغمبر خدا را که میفرمود
بتحقیق خدا نا خوش دارد برای شما سه چیز قیل وقال یکی از آن سه چیز مکروه این است و مراد گفتگوی بیهوده است که در آن ضرورت
و ثوابی نبود یا ذکر اقوال واقع در امور دینیه بغیر بیان راجح و مختار بعضی گویند قول مستعمل در خیر میباشد و قیل قال در شر
و لفظ قیل و قال هر دو صیغه ماضی است و تواند که هر دو مصدر باشد و مصدر منصوب را بی الف نیز مینویسند و اضاعة المال و دوم
ضایع کردن مال است بصرف آن در معاصی و اسراف کردن و بنا مستحق دادن و نگاه نداشتن آن بنحوی که تلف و فاسد گردد
وکثرة السؤال و سیوم بسیاری سوال است در گرفتن اموال و پرسشهای علمی که محض تعنت است و موجبات آن
شارح تصریح نکرده و حدیث همین جزو اخیر مناسب ترجمه است **حدثنا** محمد بن غریر الزهری قال حدثنا یعقوب بن ابراهیم
عن ابیه عن صالح بن کیسان عن ابن شهاب قال اخبرنی عامر بن سعد عن ابیه قال اعطی رسول الله صلی الله علیه و سلم رهطا و انا جالس
گفت سعد عطا کرد پیغمبر خدا گروهی را و حال آنکه من نشسته بودم در میان ایشان قال فترک رسول الله صلی الله علیه و سلم

انتهی و این نهایت تحقیق و تدقیق است که شیخ نموده مقصود
درینجا همین قدر است که اذان بلال در تحریم اکل نمی مانند
ما اذان ابن ام مکتوم که وقت شناسان ابن ام ولی فجر آگاه
کرده اذان میگویانیدند و مبادرت میکردند تا اتمام اکل
مطلق تاخیر نشود می باید عامه مردم که مهارت ندارند مادر ما
اقتدا نمایند و بعد از ان نخورند و حکم وقت شناسان نیز
همچنین بود اگر در نفس الامر اذان در آخر جزء شب با وجود جهتهاد
در غلبه ظن واقع شدی باک نداشت و اگر بنا بر اشتباه
با وجود مبادرت در حساب واقع بر خلاف ظن با ایراد
جزوی از فجر بر اذان مقدم گشتی اکل و شرب در اذان واقع
شدی نیز باک نداشت چه مدار حکم بر غلبه ظن ابن ام است
والله اعلم **باب** الاذان بعد الفجر ذکر اذان بعد طلوع
فجر اگر چه بلا مهلت باشد **حدثنا** عبد الله بن
یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله
بن عمر قال اخبرتنی حفصة ان رسول الله صلی الله
علیه و سلم کان اذا اعتکف المؤذن للصبح
بود آنحضرت که چون قایم میشد مؤذن با انتظار طلوع
صبح بر می آورد اذان آنرا اعتکف بمعنی مقیم بودن و روی
آوردن اینچنین است روایت جمهور راویان مؤلف و بعضی بجای
اعتکف اذن روایت کرده و همه راویان موطا از مالک
و وی عبد الله بن یوسف اذا سکت المؤذن من الاذان
روایت کنند و بدا الصبح و پیدا میگشت صبح صلی رکعتین
خفیفتین قبل ان تقام الصلوة میگذارد دو رکعت
سبک سنت ... پیشتر از آنکه اقامت گفته شود یا قایم
کرده شود نماز فجر **حدثنا** ابو نعیم ...

جلا فيهم لعطه وهو اعجبهم الي گفت گذاشت پیغمبر خدا مردیرا که درمیان ایشان بود نداد او را وحال آنکه او خوشترین ایشان بود نزد من فقمت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فساررته پس ایستادم نزد آنحضرت وآهسته گفتم آنحضرت را فقلت ما لك عن فلان والله انى لاراه مؤمنا قال او مسلما پس گفتم چیست ترا از فلان که ندادی او را سوگند بخدا که بتحقیق میدانم او را مومن فرمود یا مسلم میدانی چون ایمان عملیست که بقلب تعلق دارد واطلاع برآن دشوار است جز خدا را پس صحیح نیست دعوی بر ایمان او نکنی وایقین نکنی بلکه از باب تعلیل ادب ست یا اسلام که عبارت از انقیاد وظاهر است آن حضرت بطریق تنبیه فرمود که بگو مسلم است قال فسكت قليلا ثم غلبني ما اعلم فيه پس خاموشی کردم اندک زمانی پس غلبه کرد مرا چیزی که میدانم در حق او از استحقاق عطا فقلت يا رسول الله ما لك عن فلان والله انى لاراه مؤمنا قال او مسلما الى ان قال بار عرض کردم ذلك انى لاعطى الرجل وغيره احب الى منه فرمود بتحقیق من میدهم مردی را وغیر این مرد دوست تر است نزد من از ان مرد خشية ان يكب فى النار على وجهه میدهم از ترس آنکه آن مرد اگر ندهم او را برروی افکنده شود و انداخته در دوزخ یعنی چون سست ایمان است از ایمان برگردد چنانکه مؤلفة القلوب یا آنکه حمل کنند ندادن مرا بر بخل وخست واین اعتقاد موجب دخول دوزخ گردد وعن ابيه عن صالح عن ابن شهاب عن اسمعيل بن محمد عطف است بر مذکور اول در اسناد یعنی قال يعقوب عن ابيه عن صالح بن محمد بن سعد بن ابى وقاص انه قال سمعت ابى يحدث هذا بتحقیق اسمعیل گفت شنیدم پدر خود را که محمد است حدیث میکرد باین قول سعد فقال فى حديثه فضرب رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده فجمع بين عنقى وكتفى پس گفت سعد در جملهٔ حدیث خود این را که زد پیغمبر خدا بدست خود پس جمع کرد میان گردن وشانه من ثم قال اقبل اى سعد انى لاعطى الرجل پس تر فرمود قبول کن ای سعد این را که بتحقیق من می بخشم مردی را الخ قال ابو عبد الله گفت مولف ابو عبد الله بخاری در تفسیر قول خود ان يكب فى النار فكبكبوا فيها مكبا يعنى معنی کبکبوا انیست که گردانیده شدند در حالی که بود افتاده اند اكب الرجل اذا كان فعله غير واقع على احد یعنی میگویند اکب الرجل وقتی که باشد فعل آن مرد غیر واقع بر کسی یعنی مفعول به او را نباشد فاذا وقع الفعل قلت كبه الله لوجهه وكببته انا پس وقتی که واقع شود فعل بر مفعول گوئی این قول یعنی انداخت او را خدا برروی او و انداختم من او را یعنی اکب لازم است وکب متعدی برخلاف افعال دیگر قال ابو عبد الله گفت مولف صالح بن كيسان هو اكبر من الزهرى صالح بن کیسان او کلان سال تر است از زهری عمر صالح یکصد وشصت سال بوده است وهو قد ادرك ابن عمر وصالح بتحقیق دریافته است عبد الله بن عمر را حدثنا اسمعيل بن عبد الله قال حدثنى مالك عن ابى الزناد عن الاعرج عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ليس المسكين الذى يطوف على الناس ترده اللقمة واللقمتان والتمرة والتمرتان فرمود نیست مسکین کسیکه میگردد و سرگردد مردم بجائی که رد میکند او را یک لقمه و دو لقمه و یک خرما و دو خرما یعنی بادرک چیزی گدائی میکند ولكن المسكين الذى لا يجد غنى يغنيه ولا يفطن به فيتصدق عليه ولیکن مسکین کسی است که نمی یابد مالی که بی نیاز میکند او را و دانسته نمیشود حال او تا صدقه کرده میشود بر او ولا يقوم فيسأل الناس واز جمله حال او انیست که بر پا نمی ایستد پس اینکه سوال کند مردم را حدثنا عمر بن حفص بن غياث قال حدثنا ابى قال حدثنا الاعمش قال حدثنا ابو صالح عن ابى هريرة عن النبى صلى الله عليه وسلم قال لان يأخذ احدكم حبله ثم يغدو فرمود هر آئینه بگیرد یکی از شما ریسمان خود را پس صبح میکند احسبه قال الى الجبل راوی گوید گمان میبرم آنحضرت را که گفت رو میکند بسوی کوه فيحتطب فيبيع فياكل ويتصدق خير له من ان يسأل الناس پس هیزم جمع میکند و میفروشد پس میخورد و صدقه میکند بهای آن هیزم را بهتر است مر او را از اینکه سوال

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب الاذان

ابن ام مکتوم ایراد نحدیث درین ترجمه اشارت ست باینکه اذان ثانی در وقت فجر بود **باب الاذان قبل الفجر** بیش از فجر واختلاف کرده اند علماء در مشروعیت آن وبعد از مشروعیت در اکتفا بآن الا عادت آن جمهور قایل بمشروعیت اند مگر ابو حنیفه وثوری ومحمد وزفر بن هذیل که نزد ایشان جایز نیست اذان پیش از وقت که آن تجهیل وتلبیس نه اعلام واذان بلال محتمل که بمعنی آگاه نیدن باشد ایقاظ نایم مجاز اذن قایم بنحو صلوة که درین دیار کنند نه آنکه اذان متعارف بود که در وقت کنند برای اعلام بر آمدن وقت وحضور نماز ولهذا اکتفا نمیکرد بآن بر تعقب میکرد باذان ابن ام مکتوم وارد شده در روایتیکه فصل میان اذان بلال واذان ابن ام مکتوم همین قدر بود که اول فرود می آمد این بالا میرفت ودر دو اذان مثل این قدر تفاوت معهود نیست یا آنکه محمول بر خطا در وقت بود که مکرر اتفاق افتاده باشد چه بلال حریص بود بمبادرت ودر روایة عبد العزیز بن ابی رواد از نافع از ابن عمر که بلال اذان گفت پیش از فجر پس غضب شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وبیهقی از وی آورده که آنحضرت فرمود او را چه باعث شد ترا بر آنچه کردی گفت بیدار شدم بحالیکه من خوابناک بودم پس گمان کردم که فجر شد پس امر کرد او را آنحضرت تا ندا کند بر خود آگاه باشید که بنده خواب کرد یعنی غلبه خواب مانع شد او را از دریافت فجر واین را طرق دیگر نیز هست که تقویت میدهد آن را وروایت کرده ابو داود بسند ضعیف باسناد خود از بلال که آنحضرت فرمود او را اذان مگو تا آنکه ظاهر شود ترا فجر ودر روایت بیهقی تا آنکه طلوع کند فجر وروایت کرده ابن عبد الجبار از ابراهیم که گفت بودند که چون اذان میگفت موذن بشب میگفتند او را بترس از خدا واعادت کن اذان خود را ازین معلوم شود که انکار اذان پیش از وقت شایع بود نزد ایشان وحدیث بخاری نیز محمول بر زجر وعدم اعتداد مثل مردی حیوان شد ولیکن ظاهر از قول مستند الیه مرجح قائلان خلاف است واز قائلان مشروعیت ائمه ثلثه واصحاب ایشان باکتفا رفته اند وابن خزیمه وابن منذر وجمعی از اهل حدیث مخالف اند وباز گفتن ابن ام مکتوم دلیل است بر عدم اعتداد اول مگر آنکه گویند آن برای نماز نبود حدثنا احمد بن يونس معروف شیخ الاسلام قال حدثنا زهير بن معاوية جعفى قال حدثنا سليمان التيمى عن ابى عثمان النهدى عن عبد الله بن مسعود عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال لا يمنعن احدكم او احدا منكم شک راوی است اذان بلال من سحوره باز ندارد یکی از شما را اذان بلال از طعام سحری وی فانه يؤذن او ينادى بليل زیرا که وی اذان میگوید یا ندا میکند بشب شک راوی است ليرجع قائمكم تا باز آرد یا باز آید ایستاده شما بنماز شب

میکند مردم را **باب** خرص التمر در بیان مشروعیت اندازه کردن خرما بر درخت تا مقدار عشر معلوم گردد و بگذارند بمالک تا وقتی که بایستد و آورده شود و در وی سیف باشد و بعض گرا خواهد بود خرص بفتح خاء معجمه و سکون را و آخر صاد مهمله است بمعنی اندازه گرفتن **حدثنا** سهل بن بکار قال حدثنا وهیب عن عمرو بن یحیی عن عباس الساعدی عن ابی حمید الساعدی قال غزونا مع النبی صلی الله علیه غزوة تبوک گفت ابو حمید غزا کردیم ما همراه پیغمبر خدا غزوه تبوک را فلما جاء وادی القری اذا امرأة فی حدیقة لها پس هرگاه آمد آنحضرت وادی القری را که شهریست قدیم میان مدینه و شام ناگاه زنی بود در باغی که مرو را بود فقال النبی صلی الله علیه وسلم لاصحابه اخرصوا فخرص رسول الله صلی الله علیه وسلم عشرة اوسق پس فرمود پیغمبر خدا مر یاران خود را باندازه کنید پس اندازه کرد پیغمبر خدا ده وسق فقال لها احصی ما یخرج منها پس فرمود مر آن زن را ضبط کن چیزی که می برآید ازین خرما تا معلوم شود که تخمین ما اندازه موافق بوده است فلما اتینا تبوک قال اما انها ستهب اللیلة ریح شدیدة پس هرگاه آمدیم در تبوک فرمود آگاه باشید که تحقیق سرانجام است که می وزد امشب بادی سخت فلا یقومن احد منکم پس ایستاده نشود هیچ یکی از شما ومن کان معه بعیر فلیعقله فعقلناها و کسی که باشد با وی شتری پس گو زانوی او را به بندد پس بستیم ما شتران را وهبت ریح شدیدة فقام رجل فالقته بجبل ووزید بادی سخت پس ایستاد مردی پس انداخت او را بکوه طی واهدی ملک ایلة للنبی صلی الله علیه وسلم بغلة بیضاء و هدیه فرستاد بادشاه ایله که شهریست قدیم بساحل بحر و نام او یحنا است استری سفید بیشتر مردم برآنند که نامش دلدل است و جزم کرده است نووی و بعضی گویند که دلدل پیش ازین غزوه تبوک رسیده بود و آن حضرت در غزوه حنین که قبل ازین بوده بروی سوار بوده است غزوه تبوک در رجب سنه تسع است و حنین در سنه هشتم است وکساه بردا وکسوه داد آنحضرت او را چادری وکتب له ببحرهم و نوشت آنحضرت مر ملک ایله را ببلده ایشان یعنی مقرر داشت آنرا برا اهل آن بسبب التزام ایشان جزیه را فلما اتی وادی القری و هرگاه که باز آمد ببلده وادی القری قال للمرأة کم جاءت حدیقتک فرمود مر آن زن را چند آمد میوه باغ تو قالت عشرة اوسق خرص رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت آن زن آمده ده وسق که اندازه کرده بود پیغمبر خدا قال النبی صلی الله علیه وسلم انی متعجل الی المدینة فمن اراد منکم ان یتعجل معی فلیتعجل فرمود آن حضرت تحقیق من شتاب رونده ام بسوی مدینه یعنی اراده میخواهم که نزدیک تر باشد بمدینه پس کسی که خواهد از شما اینکه شتاب کند با من پس گو زود باشد و درنگ ننماید فلما قال ابن بکار کلمة معناها اشرف علی المدینة مولف گوید گفت ابن بکار بعد از کلمه فلما کلمه که معنی او اشرف علی المدینة است یعنی نزدیک بمدینه رسید و از بلندی بنظر شریف او در آمد قال هذه طابة فرمود این است مدینه طابه نامی از نامهای مدینه مطهره است فلما رأی احدا قال هذا جبل یحبنا ونحبه پس هرگاه که کوه احد را دید فرمود این کوهی است که دوست میدارد ما را و ما دوست میداریم آنرا بعضی گویند مراد مردم این کوه اند که اهل مدینه اند از قبیل واسأل القریة و بیشتر برآنند که مراد نفس کوه است و حق جل شانه دران محبت آن حضرت نهاده است چنانکه در سایر موجودات منقول است در روایات صحیحه که وقتی که منبر در مسجد نبوی ساخته شده و آن حضرت بر آن برآمد خطبه خواند ستونی که پیشتر بران بروی تکیه کرده خطبه میخواند گریه کرد چنانکه حاضران مجلس آواز گریه بگوش سر شنیدند و نیز منقول است که سنگی پیشتر از نزول وحی بر آن حضرت سلام میکرد والله اعلم بحقیقة الحال الا اخبرکم بخیر دور الانصار فرمود آیا خبر ندهم شما را بهترین سراهای انصار مراد اخبار از قبائل مردم این سرا است قالوا بلی قال دور بنی النجار گفتند

هر دو بالای دیگر هر دو قدمها عن یمینه و شماله یعنی بیشتر گردد آن هر دو را بجانب راست و چپ یعنی صبح اعتبار آن بر عرض واقع میباشد در روشنی آن سپاه **حدثنا** اسحق بن راهویه قال اخبرنا ابو اسامة قال حدثنا عبد الله بن عمر حفص عمری عن القاسم بن محمد ابن ابی بکر عن عائشة وعن نافع عطف است بر قاسم بن محمد عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ح تحویل است از اسناد اول تا عبد الله بن عمر که مرجع بود در یک وجه به دو طریق یکی از طریق قاسم از عائشه دیگر از طریق نافع از ابن عمر هر دو نقل ان رسول الله الخ بسوی اسناد دیگر که اینست وحدثنی یوسف بن عیسی مروزی قال حدثنا الفضل بن موسی قال حدثنا عبید الله عن القاسم بن محمد عن عائشة عن النبی صلی الله علیه واله وسلم انه قال ان بلالا یؤذن بلیل فکلوا واشربوا حتی یؤذن ابن ام مکتوم و در سیاق آخر این حدیث زیاده کرده فانه لا یؤذن حتی یطلع الفجر قال القاسم لم یکن بین اذانیهما الا ان یرقی ذا وینزل ذا انتهی یعنی گفته است قاسم در روایت وی از عائشه چه ثابت شده این مقوله از عائشه بروایت قاسم نزد نسائی و طحاوی و از ابن عمر نیز بروایت نافع نزد مسلم و طحاوی گفته این قدر قرب میان هر دو اذان دلالت دارد بر آنکه هر دو موذن قصد میکردند یک وقت را و آن طلوع فجر باشد پس غلط میکرد آن را بلال و در می یافت آن را ابن ام مکتوم و احتجاج کرده اند به عدم مشروعیت اذان پیش از فجر لیکن این تقدیر وقتی باشد که غلط بلال را عادت ابن مکتوم بیک دو بار نبود و ظاهر حدیث ابن عمر و عائشه رضی الله عنهما خلاف آن است **باب** کم بین الاذان والاقامة چقدر فصل است میان اذان و اقامت در روایات آمده که آنحضرت فرمود بلال را بگردان میان اذان و اقامت خود آنقدر که فارغ شود آکل از اکل و شارب از شرب و معتصر یعنی قضا کنند حاجت از قضاء حاجت خود و تصحیح نشده اسانید این نزد اهل نقد ولیکن متعاضد اند بعضی ببعضی **حدثنا** اسحق الواسطی یعنی ابن شاهین قال حدثنا خالد بن عبد الله الطحان عن الجریری بضم جیم و فتح را و اولی بسکون تحتیه میان هر دو منسوب سعید بن ایاس سنه کشته حبل و چهار عن ابن بریدة بلفظ تصغیر عبد الله بن بریده الاسلمی عن عبد الله بن مغفل بضم میم و فتح معجمه و تشدید فا المزنی نسبت بقبیله مزینه است ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال بین کل اذانین صلوة فرمود آنحضرت میان هر دو اذان که اذان و اقامت باشند بر سبیل تغلیب نمازیست مشروع یا وقتیست که گنجایش تطوع دارد ثلثا فرمود این را سه بار و در یک روایت زیاده کرده لمن شاء نماز مر کسی راست که خواسته باشد اشارت است بعدم وجوب و تنبیه است بر استحباب این نماز و فصل

اسماء الرجال

سلیمان بن بلال القرشی التیمی ۱۷۲ سنه

عمرو بن یحیی المازنی با السند المذکور

سعد بن سعید بن قیس الانصاری

عمارة بن غزیة بفتح الغین المعجمة وکسر الزای وتشدید التحتیة المازنی الانصاری

عباس بن سهل بن سعد الساعدی

آری خبر دہ ما را قرمود و سرا بای بنی نجار است بعد و بنی ساعده و بنی الحارث ... ابن بطال ... ترتیب مذکور و قرده و در بنی ساعده و بنی الحارث معلوم نشد که از اصل است یا از رواة ... فی کل دور الانصار یعنی خیرا و در هر خانه انصار میخواه خیر یعنی لفظ خیر محذوف است در کلام آنحضرت قال وقال سلیمان بن بلال حدثنی عمرو ثم دور بنی الحارث ثم بنی ساعدة وگفت سلیمان قرشی تیمی که حدیث کرد مرا عمرو بن یحیی المازنی بسند مذکور باین عبارت بتقدیم بنی الحارث بر بنی ساعدة وقال سلیمان

عن سعد بن سعید عن عمارة بن غزیة عن عباس عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال احد جبل یحبنا ونحبه یعنی سلیمان باین اسناد باین عبارت نقل کرده قال ابو عبد الله کل بستان علیه حائط فهو حدیقة گفت مولف هر بستانی که برگرد وی دیوار است آنرا حدیقه می نامند وما لم یکن علیه حائط لم یقل حدیقة و بستانی که نیست برگرد وی دیوار آنرا گفته نمیشود حدیقه بتقریب لفظ حدیقه که در حدیث واقع شده این تفسیر کرده است

باب العشر فیما یسقی من ماء السماء وبالماء الجاری

در بیان وجوب صدقه در زراعتی که از آب آسمان یعنی باران و از چشمه آب روان رسیده باشد و در حدیث مذکور چنانکه معلوم شود وقوع یافته گویا وجه اقتصار بر زراعت باران و آب چشمه در ترجمه از آنرو است که حدیث از شیخ بهمین تقریب و حکم اهل شنیده باشد و این قسم کار را درین کتاب بسیار است ولم یر عمر بن عبد العزیز فی العسل شیئا و ندیده و حکم نکرده امیر المومنین عمر بن عبد العزیز در شهد چیزی از زکوة

حدثنا سعید بن ابی مریم قال حدثنا عبد الله بن وهب قال اخبرنی یونس بن یزید عن ابن شهاب الزهری عن سالم بن عبد الله عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال فیما سقت السماء والعیون او کان عثریا العشر فرمود در زراعتی که آب داده آسمان و چشمه یا باشد عثری ده یک حصه است عثری بفتح عین مهمله و ثاء مثلثه مفتوحه و کسر را و تشدید یاء النسبة زراعتیکه آبی از بیرون بآن برسد و بریشه بیخ آب خورد و قال الخطابی بعضی گویند که ماخوذ از عاثور است و آن سدی است که در راه برانند تا آب رجوع بزراعت کند نقله الکرمانی قسطلانی گوید عثری آنچه آب بسبب جاری خورد و حفره را عاثور خوانند و در مجمع البحار نقل کرده عاثور نهری که بکنند عثری نخلی که بریشه آب باران خورد که جمع کرده باشند در وی

وما سقی بالنضح نصف العشر وانچه آب داده شود بدلو در وی نصف عشر است قال ابو عبد الله هذا تفسیر الاول گفته اند قوله هذا اشارت است بحدیث ابی سعید که در باب تالی است و آن لیس فیما دون خمسة اوسق صدقة و این کلام تا آخر باب از سهو قلم ناسخ است جایش آخر حدیث باب تالی است پوشیده نماند که همین حدیث ابی سعید بالاتر در باب زکوة گذشته ... از درو هر نیست نزدیک تر است از حمل کردن بر سهو ناسخ و مقصود این کلام آنست که قول او فیما سقت السماء مبهم است ظاهر آنکه فیما سقت السماء والعیون عشر است کثیر باشد یا زیاده و قول ابی سعید که در کمتر از پنج وسق صدقه نیست تعیین میکند آنرا لانه

لم یوقت فی الاول یعنی حدیث ابن عمر فیما سقت السماء العشر اندازه تعیین نکرده در حدیث ابن عمر و بین فی هذا ووقت و بیان کرده است در حدیث ابی سعید تعیین نموده والزیادة مقبولة والمفسر یقضی علی المبهم و زیاده ثقه مقبول است و حکم کننده است و مفسر حاکم است بر آنچه مبهم است یعنی معتبر حکم مفسر است اذا رواه اهل الثبت وقتی که روایت کنند آنرا ثقه کما روی الفضل ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یصل فی الکعبة چنانچه روایت کرد فضل ابن عباس که تحقیق پیغمبر خدا نماز نکرده درون خانه کعبه وقال بلال قد صلی فاخذ بقول بلال وترک قول الفضل وگفت بلال تحقیق نماز گذارد آنحضرت پس گرفته شد بقول بلال و معتبر کرده اند آنرا و گذاشته شد قول فضل و قول بلال در روزیادت قول فضل که بر عدم اصل است و اهل فقه گفته اند وقتی که معارض شوند دو حدیث و یکی مثبت باشد و دیگری نافی حکم مثبت راست و همین در حدیث فضل و بلال لاشتمال

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

علیه وآله وسلم وهم کذلک یصلون الرکعتین قبل المغرب و حال آنکه ایشان همچنان می بودند که میگذارند دو رکعت پیش از مغرب را اشعار است بتقریر آنحضرت ایشان را برین نماز و مسلم زیاده کرده پس می آمد مسافری و گمان می برد که نماز مغرب گذارده شد بسبب کثرت نماز گذاران این دو رکعت ولم یکن بین الاذان والاقامة شیء و نبود میان اذان و اقامت چیزی از نماز یا وقت که فاصل باشد و موجب تاخیر مغرب گردد از اول وقت پس مراد از لم یکن شیء نفی کثیر باشد این را چنانچه گفت مولف وقال عثمان بن جبلة بفتحات ابن ابی رواد میمون الازدی البصری وابو داود سلیمان طیالسی فارسی الاصل البصری سنه دو صد و چهار و ظاهر آنست که این تعلیق است زیرا که بخاری ده ساله بود نزد وفات طیالسی عن شعبة لم یکن بینهما الا قلیل نبود میان اذان و اقامت مغرب مگر فصل اندک که آن نزد ابی حنیفه بسکته نیست بقدر قراءت سه آیة خورد یا یک آیة دراز و بروایتی مقدار خطوتین سه قدم و نزد صاحبین بجلسه خفیفه مانند جلسه بین الخطبتین و نزد شافعی نیز بقعده یا بسکته یا بخواندن چنانچه ذکر کرد نووی و نزد احمد بدو رکعت بحدیث اول باب و کلام درین دو رکعت در ابواب تطوع بیاید و در بعضی طرق الحدیث نزد بزار و دارقطنی و بیهقی الا المغرب زیاده آمده و لفظ این روایة بر حیان بن عبید الله است که بعضی کلام کرده اند در آن و گفته بزار در مسند خود گفته مودی مشهور است از اهل بصره ولا باس به و موافق این زیاده است حمل بعضی علما لم یکن بین الاذان والاقامة شیء را بر نفی بر آن که نبود چیزی از نماز اصلا بلکه فارغ می شدند از تطوع با فراغ اذان و پوشیده نیست تکلف آن و بعضی حنفیه و مالکیه گویند که آن در اول بود وقتی که نهی کرده شد از نماز بعد از عصر نسخ بیان کرده شد این تقریب وقت جواز بود و آن ... مستحب شد مبادرت بنماز مغرب در اول وقت و اگر مستمر ماندی مواظبت بر اشتغال بغیر نماز مغرب هر آینه گشته ذریعه بسوی مخالفت ادراک اول وقت و همچنین است این و اما گذاردن خلفاء اربعه آن نماز و نهی ابراهیم نخعی از آن والله اعلم

باب من انتظر الاقامة

کسی که انتظار کند اقامت را و خروج از خانه برای نماز بعد از شنیدن اذان و این در کسی رخصت که مستعد باشد و خانه دارد متصل مسجد که آواز اقامت میتواند شنید

آورده اند و مثال زیادتی و کمی آنهم ثابت شد فافهم **باب** لیس فیما دون خمسة اوسق صدقة نیست در آنچه کم از پنج وسق است صدقه **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی قال حدثنا مالک قال حدثنی محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن ابن ابی صعصعة عن ابیه عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لیس فیما اقل من خمسة اوسق صدقة گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نیست در کمتر از پنج وسق صدقه ولا فی اقل من خمسة من الابل الذود صدقة و نه کمتر از پنج شتر صدقه ولا فی اقل من خمس اواق من الورق صدقة و نه در کمتر از پنج اوقیه از نقره صدقه **باب** اخذ صدقة التمر عند صرام النخل و بیان آنکه روا است گرفتن صدقه خرما نزد کندن آن از درخت وهل یترک الصبی فیمس تمر الصدقة آیا روا است که گذاشته شود طفل پس آنکه بچشد خرمای صدقه را **حدثنا** عمر بن محمد بن الحسن الاسدی قال حدثنا ابی قال حدثنا ابراهیم بن طهمان عن محمد بن زیاد عن ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یؤتی بالتمر عند صرام النخل گفت بود پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بر وی که آورده می شد بخرما نزد کندن از نخل فیجیء هذا بتمره وهذا من تمره حتی یصیر عنده کوما من تمر پس می آورد این بخرمای خود و این بخرمای خود تا آنکه میگشت نزد آن حضرت توده از خرما کوم بفتح کاف و سکون واو و میم است و کرمانی بضم میم نقل کرد فجعل الحسن والحسین یلعبان بذلک التمر فاخذ احدهما تمرة فجعله فی فیه پس گشت حسن و حسین رضی الله عنهما بازی میکردند بآن خرما پس گرفت یکی از ایشان خرمائی را پس گردانید آنرا در دهن خود و در حدیثی که بعد از این می آید واقع شده که امام حسین آنرا در دهان گرفته بودند ضمیر جعله راجع بخرما باعتبار ماخوذ یا بعدم اعتبار تانیث فنظر الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم فاخرجها من فیه پس دید بسوی او پیغمبر خدا پس برون آورد آنرا فقال اما علمت ان آل محمد لا یاکلون صدقة پس فرمود آیا ندانسته اید که اولاد محمد نمیخورند صدقه را و حرام است بر ایشان خوردن آن ظاهر آنست که خطاب علمت بیکی از حسنین باشد و جمعیت آن بملاحظه او و امثال او باشد و تواند که بجا صران باشد که منع نکرده اند و از در حدیث دلالت است بر آنکه اطفال را تعلیم احکام شرعیه باید کرد تا ناشی بر علم شوند و بوقت تکلیف آنرا بکار برند و آنکه حرام است بر کبار حرام است بر صغار **باب** من باع ثماره او نخله او ارضه او زرعه وقد وجب فیه العشر او الصدقة فادی الزکوة من غیره در بیان حال کسی که فروخت میوه خود را یا درخت میوه دار را یا زمین زراعت خود را یا زراعت را و حال آنکه تحقیق واجب شده بود در هر یک از این امور عشر یا صدقه پس ادا کرد زکوة یا عشر از غیر آنچه واجب شده بود در آن عشر و زکوة او باع ثماره ولم تجب فیه الصدقة یا فروخت میوه ها را و حال آنکه واجب نشده است در وی صدقه مقصود مولف رح آنست که فروختن این امور پیش از وجوب حق الله و بعد از آن روا است و قول النبی صلی الله علیه وسلم لا تبیعوا الثمرة حتی یبدو صلاحها و در بیان فرموده آنحضرت نفروشید میوه را تا آنکه ظاهر شود صلاح آن یعنی محل آفت و فساد نماند یا قابل آن شود بکار فلم یحظر البیع بعد الصلاح علی احد پس منع نکرد آنحضرت فروختن میوه را بعد از صلاح بر هیچکس خواه زکوة بر وی واجب باشد یا نه این قول مولف است و قول او ولم یخص من وجبت علیه الزکوة ممن لم تجب و مخصوص نکرد کسی را که واجب است زکوة بر وی از کسی که واجب نیست بر وی بیان آنست کرمانی گوید ابن بطال گفته است غرض مولف رد است بر شافعی از آنکه وی منع کرده است بیع بعد از صلاح تا آنکه زکوة آن ادا کرده شود **حدثنا** حجاج قال حدثنا شعبة قال اخبرنی عبد الله بن دینار قال سمعت ابن عمر یقول نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن بیع الثمرة حتی یبدو صلاحها منع کرده است پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بر وی از فروختن میوه تا آنکه ظاهر شود صلاح آن وکان اذا سئل عن صلاحها قال حتی تذهب عاهته و بود ابن عمر وقتی که پرسیده می شد از معنی صلاح گفتی تا آنکه برود آفت فساد و تفسیح ثمره آن وقتی است که نرم شود و رنگی گیرد که پخته آن دارد و یا نزدیک بآن و مخصوص است این حدیث بآنچه دلالت دارد و مذهب گرفته اند

ثم اضطجع علی شقه الایمن یعنی دراز کشیدی بر پهلو راست خود حتی یاتیه المؤذن للاقامة تا آنکه می آمد آن حضرت را موذن برای اقامت نماز و اعلام می نمود که جماعت ظاهر آمد موذن کنایت است از آنکه نزدیک حجره شریف آمده میگفت اقامت را و آنحضرت منتظر اقامت بودی بمجرد شنیدن برآمدی و جماعت کردی و در صحیح مسلم بروایت جابر بن سمره آمده که بلال اذان میداد و اقامت نمیگفت تا آنکه بیرون می آمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شاید که غیر نماز صبح بود که در آن اضطجاع متحقق نبود یا آنکه در نماز صبح نیز گاهی چنین بوده و گاهی چنان و الله اعلم و تتمه کلام متعلق بحدیث در ابواب تطوع بیاید انشاء الله تعالی **باب** بین کل اذانین صلوة لمن شاء در تقریر این فایده که میان هر دو اذان نمازیست هر کسی را که خواهد یعنی مستحب است نماز میان اذان و اقامت تعبیر باین عبارت تبرکا است بلفظ حدیث **حدثنا** عبد الله بن یزید ابو عبد الرحمن المقری مولی آل عمر رضی الله عنه بصری ثم المکی ... **حدثنا** کهمس بن الحسن بفتح کاف و سکون ها و فتح میم و اهمال سین قمری بنون قیسی ... و رجال و نه عن عبد الله بن بریدة عن عبد الله بن مغفل قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم بین کل اذانین صلوة بین کل اذانین صلوة قال فی الثالثة لمن شاء معلق در دو بار اول محمول بر قید باب ست **باب** من قال لیؤذن فی السفر مؤذن واحد کسی که گفته است باید که اذان گوید در سفر یک موذن گویا اشارت میکند مولف بسوی آنچه مرویست از ابن عمر که وی اذان میکرد در صبح یا در سفر و ما ذا الی مرقا ابن حدیث باب آنست که اذان در سفر مکرر نمی شود و فرق نمیکند حدیث باب میان صبح و غیر آن و فی السفر قید احترازی نیست زیرا چه حضر نیز همین حکم دارد و اگر احتیاج بتعدد موذن افتد بجهت تباعد جوانب شهر اذان گوید هر یک در جهتی و یکجا نگویند منقول است اول کسیکه احداث کرد تاذین متعدد را یکجا بنو امیه اند ذکره الاسفرائنی پوشیده نماند که در ینجا ذکر صبح نیست و نه کلمه دیگر که بآن اشارت برد قول ابن عمر باشد و اشبه آنست که گویم مراد از تاذین موذن واحد گفتن یک اذان است در سفر یا اقامت باشد چنانکه گفته اند بجواز اکتفا باقامت زیرا چه اذان برای استحضار غائبین است و همراهان سفر حاضرند و اقامت برای اعلام و افتتاح است که محتاج اند بآن و وجه این حکم غیر مختار بود نزد مولف تعبیر کرد آن را بمن قال چنانکه عادت اوست در اکثر و ذکر کرده مختار خود را در باب آینده و حدیث فلیؤذن لکم احدکم صریح است در آنکه جمع میان هر دو اذان مسافر را بخلاف حدیث باب که ظاهر تر امر است مر مسافرین را بالفاظ گفتن یکی و امامت بزرگی از ایشان وقت حضور نماز بی اشعار بتعدد اذان و ممکن محمول است

که پیش از صلاح اگر شرط ببریدن از درخت کرده باشند هم رواست **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال حدثنی اللیث قال حدثنی خالد
بن یزید عن عطاء بن ابی رباح عن جابر بن عبد الله قال نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن بیع الثمار حتی یبدو صلاحها گفت جابر
بن عبد الله منع کرد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی از فروختن میوه ها تا آنکه ظاهر شود صلاح آن **حدثنا** قتیبة عن مالك
عن حمید عن انس بن مالك ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن بیع الثمار حتی تزهی قال حتی تحمار آنحضرت منع فرمود از فروختن میوه ها تا آنکه
رنگین شود گفت راوی یعنی تا آنکه سرخ شود و این تفسیر بر سبیل تمثیل است از آنکه حکم زرد و سیاه همین است در قاموس گوید زهی
و ازهی النخل در آنکه زهی و ازهی بیک معنی است بعضی میگویند زهی النخل وقتی که میوه برآورده شود و ازهی وقتی که سرخ و زرد
شود و از اصمعی مذکور است ازهی النخل نمیگویند بلکه زهی النخل میگویند و این حدیث مبطل قول اصمعی است **باب** هل یشتری
صدقته در بیان آنکه آیا رواست که بخرد کسی صدقه خود را که بفقیری داده یا نه حکم مختلف است و بیان آن یعنی صدقه غیره و باك
نیست اینکه بخرد کسی صدقه دیگری را لان النبی صلی الله علیه وسلم انما نهی المتصدق خاصة عن الشراء ولم ینه غیره از آنکه پیغمبر خدا
منع نکرده است مگر صدقه دهنده را تنها از خریدن صدقه خود و منع نکرده است غیر او را چنانچه حدیث مالك صریح و دلالت دارد حدیث بریره
نیز دال است بر این جواز از آنکه هرگاه خوردن آن بی بدل روا بود با بدل بطریق اولی خواهد بود **حدثنا** یحیی بن بکیر
قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن سالم ان عبد الله بن عمر کان یحدث ان عمر بن الخطاب تصدق بفرس فی سبیل الله
ابن عمر میگفت که عمر بن خطاب رضی الله عنه صدقه داده بود اسپی در راه خدا فوجده یباع فاراد ان یشتریه پس یافت آن اسپ را
که فروخته میشود پس خواست که بخرد آنرا ثم اتی النبی صلی الله علیه وسلم فاستامره پس تر آمد پیغمبر خدا را و طلب امر کرد آن حضرت را در خریدن
فقال لا تعد فی صدقتك پس فرمود آن حضرت عود مکن در صدقه خود فبذلك کان ابن عمر لا یترك ان یبتاع شیئا تصدق به
الا جعله صدقة پس بهمین جهت بود ابن عمر نمی گذاشت در ملك خود اینکه بخرد چیزی را که تصدق کرده است با آن مگر آنکه گردانیدی
آنرا صدقه پس گویا ابن عمر فهمیده بود که منع از خریدن صدقه از آن است که در ملك خود نگذارد و اگر برای صدقه کردن بخرد باکی ندارد
حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن زید بن اسلم عن ابیه قال سمعت عمر یقول حملت علی فرس فی سبیل الله عمر
که میگفت سوار کردم کسی را بر اسپی در راه خدا فاضاعه الذی کان عنده پس ضایع کرده آنرا کسی که بود نزد او فاردت
ان اشتریه پس خواستم که بخرم آنرا فظننت انه یبیعه برخص پس گمان کردم که بتحقیق او بفروشد آنرا ارزان فسالت
النبی صلی الله علیه وسلم فقال لا تشتره ولا تعد فی صدقتك وان اعطاکه بدرهم پس پرسیدم آن حضرت را پس فرمود مخر آنرا و عود مکن در صدقه
خود اگرچه بدهد ترا بیک درهم فان العائد فی صدقته کالعائد فی قیئه پس بتحقیق عود کننده در صدقه چون عود کننده است در قی
خود و در روایتی از شیخین واقع شده وی همچو سگی است که عود میکند در قی خود تشبیه بخس و گندترین حیوانات داده اند برای
تقبیح و تنفیر ازین فعل و ظاهر این نهی تحریم است لیکن جمهور بر آنند که این نهی تنزیهی است و گفته اند کسی که تصدق کند با دیگری
در زکوة یا کفارات یا نذر و غیر آن و در راه خدا مکروه است که بخرد از آن کس که بروی تصدق کرده یا دیگری او را هبه کرده و تملیک نماید
و اگر بمیراث یابد یا بخرد از شخصی دیگر که بوجه شرعی بوی رسیده باشد مکروه نیست **باب** ما یذکر فی الصدقة للنبی صلی الله علیه وسلم
در بیان آنچه گفته میشود از حرمت صدقه برای آن حضرت و این از خصایص آنحضرت است بقول بعضی شامل است انبیای دیگر را
قسطلانی گوید اصح نزد اصحاب ما آنست که صدقه فرض از زکوة و جز آن بر اولاد آن حضرت حرام است اما صدقه نفل حرام نیست
مرویست از جعفر بن محمد از پدر بزرگوار او که میخورد و آب از سقایها که در راه مکه و مدینه بود و گفتند این آبهای صدقه است فرمود

گوید و لیؤمکم اکبرکم و امامت کند شما را بزرگترین شما در فضل اگر متفاوت باشند در علم و قرأت یا در سن اگر همه برابر باشند و اینجا معلوم شد که افضلیت در اذان شرط نیست ولیکن گفته اند که موذن باید که عالم باوقات و صالح و معتدین و رفیع الصوت و خوش آواز و صحیح الالفاظ باشد و در بعضی احادیث آمده یوذن لکم خیارکم

باب الاذان للمسافر اذا کانوا جماعة والاقامة مشروعیت اذان برای مسافران وقتیکه جماعت باشند مشروعیت اقامت یعنی وقتیکه جماعت باشند اذان و اقامت هر دو گویند وکذلك بعرفة و همچنین مشروعیت هر دو اذان در عرفات که حاجیان در آنجا روز عرفه وقوف کنند چنانکه در روایت مسلم آمده که بلال اذان و اقامت گفت هرگاه جمع کرد آنحضرت میان ظهر و عصر روز عرفه و عرفه در لغت نهم ذی الحجه است نه نام موضع عرفات و قول مردم نزلنا بعرفة عربی خالص نیست بلکه شبیه بمولد است کذا فی الصحاح والجمع و نیز مشروع اند هر دو اذان در جمع که نام مزدلفه است که حاجیان شب عید در آنجا جمع شوند چنانکه در حدیث ابن مسعود در کتاب الحج بیاید وقول المؤذن و مشروعیت گفتن موذن الصلوة فی الرحال که بگزارید نماز در منزلها فی اللیلة الباردة گفتن قول مذکور در شب سرد که برآمدن بنماز حرج باشد والمطیرة یا در شب بارانی **حدثنا** مسلم بن ابراهیم ازدی قال حدثنا شعبة عن المهاجر ابی الحسن عن زید بن وهب عن ابی ذر جندب بن جنادة غفاری قال کنا مع النبی صلی الله علیه واله وسلم فی سفر گفت ابوذر بودیم ما با آنحضرت در سفری فاراد المؤذن ان یؤذن پس خواست موذن که اذان گوید ظهر را یعنی در اول وقت فقال له ابرد پس فرمود او را تاخیر کن بنماز ظهر تا آن که در وقت سردی ثم اراد ان یؤذن پس تر بعد قدری توقف باز خواست موذن که اذان گوید فقال له ابرد پس فرمود او را که سرد کن ثم اراد ان یؤذن فقال له ابرد پستر باز همچنان شد حتی ساوی الظل التلول تا آنکه برابر شد سایه تلها یعنی بسبب تاخیر بعد انبساط آن سایه در زمین برابر میشود فقال النبی پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم ان شدة الحر من فیح جهنم بتحقیق سختی گرما از دم دوزخ است و معنی حدیث در محلش گذشت و از اینجا بودن الاذان اول در سفر معلوم شود و اما بودن اقامت مگر ظاهر است **حدثنا** محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان ثوری عن خالد الحذاء عن ابی قلابة عن مالك بن الحویرث قال اتی رجلان النبی گفت ابن حویرث آمدند دو مرد به پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم مالك بن حویرث و دیگر همراه او یریدان السفر ارادہ داشتند سفر را فقال النبی صلی الله علیه واله وسلم پس فرمود

حرام نيست برايشان مگر صدقه فرض رواه الشافعي والبيهقي و بابن رفته امام ابي حنيفه و امام احمد بن حنبل انتهى حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا محمد بن زياد قال سمعت ابا هريرة قال اخذ الحسن بن علي تمرة من تمر الصدقة فجعلها في فيه گفت ابو هريره گرفت حسن بن علي خرما يي را از خرماي صدقه پس انداخت آنرا در دهن خود فقال النبي صلى الله عليه وسلم كخ كخ ليطرحها پس فرمود پيغمبر خدا كلمه زجر تا بيندازد آن خرما را كخ بفتح كاف وكسر آن و بسكون خاء معجمه و بكسر آن و تنوين و غير تنوين ابن مالك در تسهيل گفته كه اسم فعل است و ابن حاجب آنرا درج كرده در اسماء اصوات لفظ عجمي است معرب مولف رح درباب من تكلم بالفارسية والرطانة آورده كلمه ايست كه براي زجر كودكان ميگويند تكرار اينجا براي تاكيد است ثم قال اما شعرت انا لا ناكل الصدقة پستر فرمود آيا ندانسته كه ما نميخوريم صدقه را و اين قول اما شعرت در چيزي كه واضح باشد ميگويند اگرچه مخاطب عالم نباشد بآن و اين كلام ابلغ است در زجر از ان گويند تمكن آنرا باب الصدقة على موالي ازواج النبي صلى الله عليه وسلم در بيان جواز صدقه دادن بر بندهاي آزاد از ازواج مطهره پيغمبر خدا اما بندهاي كه آزاد نميشدند حكم آنها حكم ازواج است صدقه گرفتن آنها را روا نيست چنانكه ترمذي حديث صحيح روايت كرده كه موالي القوم من انفسهم حدثنا سعيد بن عفير قال حدثنا ابن وهب عن يونس عن ابن شهاب قال حدثني عبيد الله بن عبد الله عن ابن عباس قال وجد النبي صلى الله عليه وسلم شاة ميتة اعطيتها مولاة لميمونة من الصدقة گفت ابن عباس يافت آنحضرت بزي مرده كه داده شده آنرا آزادي كه بود مر ميمونه را كه از ازواج مطهره است از صدقه قال النبي صلى الله عليه وسلم هلا انتفعتم بجلدها قالوا انها ميتة پس فرمود آنحضرت چرا نفع نميگيريد بچرم آن گفتند كه وي مرده است قال انما حرم اكلها فرمود حرام نيست مگر خوردن آن تائيد اين حديث ترجمه را ازان روست كه آنحضرت فرمود بعد ازان كه دانست كه از صدقه بداده ميمونه رسيده و مولف حكم ازواج نياورده ظاهر لحديثي در تعيين ثابت نشده چون انكار نفرمود پس دلالت كرد كه موالي الازواج را حرام نيست صدقه و ازينجا معلوم ميشود كه تصدق مردار و گرفتن آن مسلمان را روا است

حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا الحكم عن ابراهيم عن الاسود عن عائشة انها ارادت ان تشتري بريرة للعتق مرويست از عائشه كه بتحقيق وي خواست كه بخرد بريره را براي آزادي واراد مواليها ان يشترطوا ولاءها و خواستند مالكان او كه شرط كنند ولاي آن كنيزك را براي خود ولاء ميراث بنده آزاد كه اگر هيچ وارث شرعي نداشته باشد بآزاد كننده ميرسد فذكرت عائشة للنبي صلى الله عليه وسلم فقال النبي صلى الله عليه وسلم اشتريها فانما الولاء لمن اعتق پس ذكر كرد عائشه اين قضيه را بر آنحضرت فرمود بخر او را بتحقيق نيست ولا مگر كسي را كه آزاد كرده است و اين شرط سود ندارد و ولاي او براي تو خواهد بود پس اگر گويي اين بيع باين شرط فاسد چگونه روا باشد گوييم اين شرط در صلب عقد نبوده است و نيز ميتواند كه رادي اين بيع بحكم آنحضرت مخصوص باين واقعه باشد براي مصلحت قطع عادت كفار كه معتاد داشتند و مانند اين در شريعت غرا واقع شده است واتي النبي صلى الله عليه وسلم بلحم فقلت هذا ما تصدق به على بريرة و آورده شد پيغمبر خدا بگوشتي پس گفتم كه اين گوشت چيزي است كه تصدق كرده شده است بر بريره فقال هو لها صدقة ولنا هدية پس فرمود اين گوشت براي او صدقه است و چون وي مالك آن شده براي ما هديه است فرق ميان صدقه و هديه آنست كه صدقه عطائي است براي ثواب آخرت و بروي خواري گيرنده است و هديه تمليك است مر غير را بواسطه اكرام غير و تقرب بوي و مكافات هديه در دنيا نيز ميسر است پس منت آن بعبد و منت صدقه تا آخرت ميباشد و سزاوار نيست كه كسي را جز خدا منتي بر رسول باشد و لهذا حرام شد بر پيغمبر موافقت حديث بترجمه ظاهر است كه بريره از موالي عائشه بود باب اذا تحولت الصدقة در بيان آنكه هرگاه كه بگردد صدقه يعني قبض شود چنانكه

ظاهر صحيح است نه شك يعني بعضي چيزها را در خاطر دارم و بعضي را ندارم وصلى اكثر ايتهن في اصل و تا ز گزاريد چنانكه ديديد مرا كه ميگذارم فاذا حضرت الصلوة فليؤذن لكم احدكم وليؤمكم اكبركم پس چون حاضر شود نماز بايد كه اذان گويد براي شما يكي از شما و امامت كند بزرگترين شما در سفر و حضر

حدثنا مسدد قال اخبرنا يحيى القطان عن عبيد الله بن عمر ابو حفص عمري قال حدثني نافع قال اذن ابن عمر في ليلة باردة بضجنان اذان گفت ابن عمر در شب سرد بضجنان بفتح معجمه و سكون جيم و بعد نون كوهيست بربست و پنج ميل از مكه كذا في الفتح ثم قال صلوا في رحالكم پستر گفت ابن عمر نماز گزاريد در منزلهاي خود فاخبرنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يامر مؤذنا يؤذن ثم يقول على اثره كه بتحقيق پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم امر ميكرد مؤذن را كه اذان گويد پستر گويد بر پي اذان الا صلوا في الرحال آگاه باشيد كه نماز كنيد در منزلها و اين بسبيل رخصت بود مر كسي را كه خواسته باشد چنانكه در حديث جابر در مسلم آمده برآمديم با آنحضرت در سفري پس باران بارید فرمود نماز گذارد هر كسي كه خواهد در منزل خود انتهى پس منافي نباشد حي على الصلوة را كه آن بيان فضيلت است في الليلة الباردة او المطيرة في السفر امر فرمودن بر پي اذان در شب سرد يا شب باران در سفر بود و در صحيح ابي عوانه او ذات ريح زياده آمده يعني شب تندباد و قيد سفر بنابر غالب است و در بعضي طرق حديث نزد ابي داود آمده منادي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في المدينة في الليلة المطيرة الحديث در اينجا تصريح است ببودن آن در مدينه در غير سفر و در رواية مالك از نافع كه در ابواب نماز جماعت بيايد نيز مطلق است تا بين روايت اخذ كرده اند جمهور كذا نقل العسقلاني و اين حديث منافات ندارد بحديث ابن عباس كه در باب الكلام في الاذان گذشت كه وي امر كرد بگفتن اين كلمه بجاي حي على الصلوة و گفت كه كرده است اين را كسي كه بهتر است زيرا چه آن قصه ديگر است تواند كه آنحضرت چنين نيز كرده باشد و تتمه كلام درين مقام در باب رخصت في المطر والعلة بيايد

حدثنا اسحق يعني ابن منصور قال اخبرنا جعفر بن عون بفتح مهمله و سكون واو در آخر نون قال حدثنا ابو العميس بضم مهمله و فتح ميم و سكون تحتيه و در آخر مهمله عن عون بن ابي جحيفة بضم جيم و فتح مهمله و سكون تحتيه و بفا عن ابيه قال رايت رسول الله گفت ابو جحيفه ديدم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم بالابطح و ابطح مكانيست معروف بيرون مكه و آن را بطحا نيز گويند فجاءه بلال فاذنه بالصلوة پس آمد بلال و اعلام كرد آنحضرت را بنماز ثم خرج بلال بالعنزة پستر برآورد بلال نيزه خرد را حتى ركزها بين يدي رسول الله تا آنكه خلانيد آن را پيش پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم

حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا يزيد بن زريع قال حدثنا خالد عن حفصة بنت سيرين عن ام عطية الانصارية قالت دخل النبي صلى الله عليه وسلم على عائشة فقال هل عندكم شيء فقالت لا الا شيء بعثت به الينا نسيبة من الشاة التي بعثت لها من الصدقة فقال انها قد بلغت محلها

در ملک صدقه گیرنده درآید روا است که تناول کند آنرا بنی هاشم. گفت ام عطیه انصاریه درآمد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بر عایشه پس فرمود آیا هست نزد شما چیزی از طعام پس گفت عایشه نیست مگر چیزی که فرستاده اند از سوی نسیبه از آن شاتی که فرستاده تو مر ورا از صدقه فرمود بتحقیق آن صدقه رسید محل خود را هرگاه تصدق کرده شد بر نسیبه ملک او شد میرسد او را که تصرف کند به بیع و هدیه و چون نسیبه هدیه کرده از صدقه بودن برآمد پس روا باشد خوردن آن مر کسی را که روا نبود خوردن صدقه

حدثنا يحيى بن موسى قال حدثنا وكيع قال حدثنا شعبة عن قتادة عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم اتي بلحم تصدق به على بريرة فقال هو عليها صدقة وهو لنا هدية

روایت است از انس بن مالک که بحضور آن حضرت آوردند گوشتی که تصدق کرده شده بود آن گوشت بر بریره پس فرمود آن گوشت بروی صدقه است و برای ما هدیه است. قال ابو داود انبأنا شعبة عن قتادة سمع انسا عن النبي صلى الله عليه وسلم مقصود از آوردن این اسناد همین حدیث آنست که همین حدیث را قتاده که در اسناد سابق بطریق عنعنه آورده بود اینجا بطریق سماع آورده است پس توهم تدلیس در آن نخواهد بود واگرچه عنعنه ثقه حکم اتصال دارد

باب اخذ الصدقة من الاغنياء وترد على الفقراء حيث كانوا

گرفته شود صدقه از اغنیا و رد کرده شود بر فقرا هر جا که باشند. مذهب مولف رح بر وفق مذهب امام ابو حنیفه است که نقل صدقات از شهری بشهری دیگر روا است و شافعی روا نداشته است و نیز صریح است در آنکه بر یک صنف فقرا صرف ممنوع نگردد

حدثنا محمد هو ابن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا زكريا بن اسحق عن يحيى بن عبد الله بن صيفي عن ابي معبد مولى ابن عباس عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لمعاذ بن جبل حين بعثه الى اليمن

گفت ابن عباس فرمود رسول خدا معاذ بن جبل را هنگامی که فرستاد او را بسوی یمن انك ستاتي قوما اهل الكتاب بتحقیق می آئی قومی را که اهل الکتاب اند فاذا جئتهم فادعهم الى ان يشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله پس وقتی که بیائی تو ایشان را پس بخوان ایشان را بسوی آنکه شهادت دهند بکلمه فان هم اطاعوا لك بذلك فاخبرهم ان الله قد فرض عليهم خمس صلوات في كل يوم وليلة پس اگر اطاعت کنند این کلمه و مسلمان شوند پس آنگاه خبر کن ایشان را که بتحقیق خدا فرض کرده است بر ایشان پنج نماز در شبانه روز فان هم اطاعوا لك بذلك فاخبرهم ان الله قد فرض عليهم صدقة تؤخذ من اغنيائهم فترد على فقرائهم پس اگر ایشان اطاعت کردند ترا بفرضیت پنج نماز پس خبر ده ایشان را که بتحقیق خدا فرض کرده است بر ایشان صدقه را که گرفته میشود از اغنیای ایشان پس رد کرده میشود بر فقرای ایشان پوشیده نماند که این قول دلالت ندارد برآنکه نقل نباید کرد چنانکه شافعیه تمسک کرده اند باین اگر فقرای اینها در شهری دیگر باشند فقرای ایشانند بآنکه نسبت اصناف اغنیاء و فقراء اتفاقی است فان هم اطاعوا لك بذلك فاياك وكرائم اموالهم پس اگر قبول کردند و اطاعت نمودند ترا بزکوة پس دور دار خود را از نفایس و از جمله اموال ایشان واتق دعوة المظلوم و بپرهیز کن دعای مظلوم را یعنی دور دار خود را از همه انواع ظلم و تعدی در گرفتن صدقات و خود آن که از جمله آن گرفتن نفایس اموال است فانه ليس بينه وبين الله حجاب پس بتحقیق نیست میان مظلوم و میان خدا پرده کنایت است از آنکه دعای مظلوم اگرچه فاسق باشد و اهل آن نبود در حق ظالم مستجاب است و گرنه خدا را نسبت بهیچ کس پرده نیست

باب صلوة الامام ودعائه لصاحب الصدقة

در بیان دعا کردن امام مر صاحب صدقه را و ذکر دعا برای آنست که مراد صلوة معنی لغویست

في الاذان وآيا جو گردانیده بنگر و در اذان مراد آمده ان گردانیدن گردن است چپ و راست کذا قالوا و کلام بعضی شارحان دلالت دارد برآنکه انجا یا میج باول است و ظاهر آنست که در غیر حیعلتین گویند و مسئله التفات است برا سعاد رخود حکم التفات در نماز که مکروه است و اینجا نیز نزد ابن سیرین و قول مالک کراهیت است مگر آنکه قصد کند اسماع مردم را کذا نقله العيني ويذكر عن بلال انه جعل اصبعيه في اذنيه و ذکر کرده میشود از بلال که وی میگردانید دو سر دو انگشت خود را یعنی سر سبابه و انگشت مسبحه را در دو گوش خود ترمذی گفته و برین است عمل نزد اهل علم در اذان و بعضی در اقامت نیز گویند وكان ابن عمر لا يجعل اصبعيه في اذنيه و بود ابن عمر که نمیگردانید انگشتها خود را در گوشهای خود که آن سنت اصلی نیست بلکه زیاده کرده شده در آخر برای مزید رفع صوت چنانکه در مرفوع آمده انه ارفع بصوتك و ظاهر سبیل موافقت بسوی نفی است که ذکر کرد آن را بلفظ تصحیح و اول را بلفظ تمریض وقال ابراهيم لا باس ان يؤذن على غير وضوء و گفته است ابراهیم نخعی باک نیست آنکه اذان گوید مؤذن بر غیر حال وضوء و کراهت ندارد اگرچه افضل و احب بودن آن بوضوء است چون قرأت امام محمد در مسند آثار گفته و باین اخذ میکنیم و باک نمیدانم و مکروه است آنکه اذان گوید جنب و همین است قول ابی حنیفه رحمه الله انتهى وقال عطاء الوضوء حق وسنة و گفته است عطاء بن ابی رباح وضو برای اذان حق شرعی و سنت معموله است پس ترک آن مکروه باشد و روایتی در باب هم نیز موافق اینست وقالت عائشة كان النبي و گفت عایشه بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم يذكر الله على كل احيانه ذکر میکرد خدا را بر همه احوال و اوقات خود طهارت و غیر طهارت و ظاهر ذکر لسانی است و اذان از جمله اذکار است پس شرط نباشد در آن شرط است برای نماز از طهارت و استقبال قبله و نحو آن چنانچه مستحب نیست در وی یکی خشوع که منافی است آن التفات و گردانیدن انگشت در گوش و باین وجه مناسب میشود ذکر این آثار درین باب کذا

قال الشيخ حدثنا محمد بن يوسف قال اخبرنا سفيان ثوري عن عون بن ابي جحيفة عن ابيه انه رأى بلالا يؤذن عون از پدر خود ابی جحیفه روایت دارد که وی دید بلال را که اذان میگفت فجعلت اتتبع فاه ههنا وههنا بالاذان ابو جحیفه گوید پس گشتم که تتبع میکردم دهن او را که اینجانب و آنجانب در اذان میگردید در مسلم زیاده آمده يمينا وشمالا يقول حي على الصلوة حي على الفلاح

باب قول الرجل فاتتنا الصلوة

از گفتن مرد این کلمه را فوت شد ما را نماز و کره ابن سيرين ان يقول فاتتنا و مکروه داشته ابن سیرین آنکه گوید فاتتنا الصلوة در تعبیر از عدم ادراک جماعت وليقل لم ندرك و باید که بگوید در نیافتیم نماز را یعنی با جماعت چنانکه در مصنف ابن ابی شیبه آمده بلفظ لم ادرک مع النبي خلاف قول النبي و گفتن پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم

كه دعاست وقوله تعالى خذ من اموالهم صدقة تطهرهم الى قوله سكن لهم و فرموده خدا که بگیر از مالهای ایشان صدقه که پاک گردانی ایشان را
از چرک گناهان و زیاده کنی نیکیهای شان و درآری در زمرهٔ مخلصان تتمه آیت اینست وصل عليهم ان صلوتك سكن لهم
و دعا کن برایشان بتحقیق دعای تو موجب آرام نفوس و اطمینان دلهای ایشان است حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة
عن عمرو عن عبد الله بن ابي اوفى قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اتاه قوم بصدقتهم قال اللهم صل على آل فلان
وقتی که می آمدند مردم بصدقهای خود فرمودی خدایا مغفرت و رحمت کن بر آل فلان آل گاهی مقحم می آید و مراد از وی ذات
فلان میباشد چنانکه در حدیثی دیگر آمده لقد اوتي مزمارا من مزامير آل داود که مراد نفس داود است علیه السلام و اینجا میتوانند که
بمعنی خود باشد فاتاه ابي بصدقته فقال اللهم صل على آل ابي اوفى پس آمد نزد آن حضرت پدر من بصدقه خود پس فرمود
بارخدایا رحمت کن بر آل ابی اوفی بدانکه لفظ صل از آن حضرت بطریق امتثال آیت کریمه واقع شده و از جمله خصایص آن حضرت است
وگرنه صلوة تنها بر کسی غیر انبیا مکروه است کراهت تنزیهی از آنکه در عرف شعار انبیا شده است چنانکه عزوجل مخصوص است
بخدای بزرگ نمیگویند قال محمد عزوجل هرچند محمد عزیز و جلیل است باب ما يستخرج من البحر در بیان حکم چیزی که برآورده
میشود از دریا بآسانی چنانکه در کنار یابند یا بتردد و دشواری از میان آن وقال ابن عباس ليس العنبر بركاز انما هو شيء دسره البحر
گفت ابن عباس نیست عنبر که طیب مشهور است داخل گنج که در زمین مدفون باشد نیست آن مگر چیزی که بکنار می اندازد آنرا دریا
ظاهر این قول آنست که در وی زکوة نباشد در ماهیت عنبر اقوال بسیار است بعضی گویند نباتی است در دریا چنانکه گیاه در بر
میباشد بعضی گویند درختی است که میروید در بحر و پاره او را امواج بکنار می اندازد و از ابو علی سینا منقول است که سرگین دابه ایست
یا کف دریا امام شافعی گوید از عدل که وثوق بقول او دارم شنیدم که گیاهی است در دریا که پیدا میکند حق جل شانه در دریا وقال الحسن في
العنبر واللؤلؤ الخمس گفته است حسن بصری که در عنبر و مروارید خمس است وانما جعل النبي صلى الله عليه وسلم في الركاز الخمس ليس في الذي
يصاب في الماء مولف میگوید در رد قول حسن که تقدیم لفظ في الركاز در حدیث برای حصر است تقریرش آنکه نگردانیده است آنحضرت
مگر در کنز خمس را چنانکه در حدیث مذکور میگردد و ركاز آنست که در زمین و دفینه جاهلیت باشد پس نباشد این خمس را در آنچه رسیده میشود
بآن در آب وقال الليث حدثني جعفر بن ربيعة عن عبد الرحمن بن هرمز عن ابي هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ان
رجلا من بني اسرائيل سأل بعض بني اسرائيل بان يسلفه الف دينار روایت کرد ابو هریره از رسول خدا که بتحقیق مردی از قوم بنی اسرائیل
طلب کرد از بعضی بنی اسرائیل بآنکه قرض دهد او را هزار دینار مولف زیاده کرده است در باب کفالت در قرض و دین که وی گفت
گواه بیار که گواه گیرم آنها را گفت وکفی بالله شهيدا گفت پس کفیل بیار گفته است خدا کفیل گفت راست گفتی فدفعها اليه
پس داد هزار دینار او را فخرج في البحر فلم يجد مركبا پس بیرون آمد در دریا و نیافت کشتی را که سوار شود و ادای قرض کند
فاخذ خشبة فنقرها فادخل فيها الف دينار فرمى بها في البحر پس گرفت آن مدیون چوبی را پس کاوید آنرا و درآورد در وی
هزار دینار پس انداخت آنرا در دریا زیاده کرده است در کفالت که خطی هم نوشته بصاحب مال بقصد آنکه خدا برساند آنرا بصاحب مال
فخرج الرجل الذي كان اسلفه فاذا بالخشبة فاخذها لاهله حطبا پس بیرون آمد آنکه قرض داده بود او را پس ناگاه رسید بچوبی پس گرفت آنرا برای هیزم
خود بهیزم سوختن فذكر الحديث فلما نشرها وجد المال پس ذکر کرد حدیث را تمام چنانکه بیاید پس چون گشاد آنرا یافت در وی مال را که قرض داده بود
مطابقت حدیث بترجمه پیداست فاخذ الخشبة ... باب في الركاز
الخمس صدقه ... وقال مالك وابن ادريس الركاز دفن الجاهلية في قليله وكثيره الخمس و گفته است امام مالک

بفتح جیم بلام و سعجمه آواز مردمی فلما صلى قال ما شأنكم
پس هرگاه گذارد ... تمام کرد نماز را فرمود چیست حال شما
که مضطرب گردید قالوا استعجلنا الى الصلوة گفتند
شتابی کردیم بسوی نماز قال فلا تفعلوا فرمود پس از این
مکنید شتابی را اذا اتيتم الصلوة فعليكم بالسكينة
چون بیایید بسوی نماز پس لازم گیرید بر خود آهستگی و میانه
روی فما ادركتم فصلوا پس هر قدر که دریابید پس بگذارید
آنرا با امام وما فاتكم فاتموا و آنچه فوت شود شما را پس
تمام کنید آنرا بعد از فراغ امام
باب لا يسعى الى الصلوة نرود مصلی بسوی نماز
وليأتها بالسكينة والوقار و باید که بیاید آنرا با سکینه
و وقار هر دو را مفسر ... تفسیر کرده با آهستگی نوری و گرانی
گفته ظاهر آنست که میان هر دو فرق است سکینه بمعنی
آهستگی در حرکات و اجتناب از عبث است و وقار چشم
پوشیدن از دیدن ... وپستی آواز و عدم
التفات چپ و راست وقال ابو قتادة عن النبي
و گفته است درین باب ابو قتاده از پیغمبر خدا صلى الله
عليه وآله وسلم چنانکه در باب سابق گذشت و در بعضی
نسخ باب ما ادركتم فصلوا وما فاتكم فاتموا قاله ابو
قتادة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم و در بعضی
نسخ بعد قول وی لا يسعى ... زیاده است قال ما ادركتم
تا آخر لیکن بجای قاله ابو قتاده قال في ضمير است حدثنا
آدم قال حدثنا ابن ابي ذئب ... محمد بن عبد الرحمن قال
حدثنا الزهري عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة
عن النبي صلى الله عليه وسلم ح تحویل است
وعن الزهري عن ابي سلمة عن ابي هريرة عن النبي یعنی زهری
روایت میکند هر دو را از ابی هریره مرفوعا از النبي صلى الله
عليه وآله وسلم قال اذا سمعتم الاقامة فامشوا الى الصلوة

پس دراینچه دریابید با امام بگزارید و درین دلیل است بر حصول فضیلت جماعت با دراک جزوی از نماز بی تفاوت کم و زیادتی وما فاتکم فاتموا وانچه نمیابید با امام پس تمام کنید آن را بذات خود بعد فراغ امام همچنین است در اکثر روایات و در بسیاری از روایات از حدیث ابی قتاده و ابی هریره و ابی ذر بجای فاتموا فاقضوا آمده و چون این بدل قایت است که بدون آن نماز متحقق نباشد اعتبار اتمام و قضا هردو میتوان شد لیکن اکثری نظر بظاهر لفظ اتمام آنقدر را که با امام دریافته اول نماز این مسبوق گویند چه تمام رسم باقی چیزیست که گذشته است اول آن و بعضی نظر بظاهر لفظ قضا انچه میگذارد بعد فراغ امام اول اعتبار کنند که آن بدل اول نماز است که فوت شده بمانند آن تا آنکه ضم سوره با فاتحه واجب باشد نه انچه با امام گزارده آخر نماز است چنانکه آخر نماز امام است اما به نسبت امام آخر تحقیقی است و بنسبت بمسبوق تقدیری باشد بشر و قضا ما فات و تمام ضد نقصان است اول بود یا آخر پس باتمام تحصیل نقصان است بعمل ما فات ابن بطال گفته مرویست آن از ابن مسعود و ابن عمر و ابراهیم نخعی و شعبی و ابی قلابه و مالک و جز آن استی و همین است قول ابی حنیفه رحمه الله و نقل کرده عسقلانی و قسطلانی که جهر در دو رکعت اخیر مستحب است نزد شافعی

باب متی یقوم الناس کی برخیزند مردم منتظر جماعت نماز اذا راوا الامام عند الاقامة وقتیکه به بینند امام را نزد اقامت جواب استفهام است حدثنا مسلم ابن ابراهیم فراهیدی قال حدثنا هشام دستوای قال کتب الی یحیی بن ابی کثیر عن عبد الله گفت هشام نوشت سوی من یحیی بجائی که روایت میکرد از عبد الله بن قتاده و کتابت نیز از جمله طرق روایت حدیث است چنانکه در مقدمه گذشت عن ابیه قال قال رسول الله فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا تقوموا حتی ترونی وقتیکه اقامت گفته شود نماز را پس برمخیزید برای نماز مگر بشروع اقامت تا که ببینید مرا برآمده از خانه و اما حدیث مسلم از جابر بن سمره که بلال اقامت نمیگفت تا آنکه برمی آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم محمول است بر آنکه مراقب می بود بلال خروج آنحضرت را پس اول که میدید او را شروع در اقامت میکرد پیش از آنکه به بینند اکثر مردم و وقتیکه میدیدند برمی خاستند پس لیستادند نمی شد آنحضرت در مقام خود تا آنکه هموار می شدند صفهای جماعت و مقتضای حدیث ابی هریره که در دو باب آینده بیاید تقدم اقامت و قیام و تعدیل صفوف است بر برآمدن آنحضرت و وقوع آن یا برای بیان جواز است تا مقدم بوده بر نهی که در حدیث باب است و گفته اند حکمت نهی احتمال تحمل شغل است که بسبب دیر کردن از خروج پس شاق آید بر ایشان انتظار اینجا است که جمهور گویند اگر امام در مسجد نباشد پس استاده نشوند تا آنکه نه بینند او را و این ظاهر است و صورتی بود که منزل امام بجوی متصل باشد که بشنود اقامت را به اذان حاده باشد و اقامت پیش از خروج معه اگر امام در مسجد باشد با ایشان

و امام شافعی رکاز که دفینه ایام جاهلیت است و در زمین کسی برآید ورا اندک و بسیار او همین خمس است بعضی گفته اند که مراد با بن ادریس محمد بن ادریس کوفی است و باین رفته امام ابوحنیفه و امام مالک و امام احمد و امام شافعی در قول قدیم و در جدید بنصاب شرط کرده و کمتر از آن واجب نگردانیده است و لیس المعدن برکاز و نیست کان جا هر چه آن رکاز یعنی داخل در حکم آن نیست تجمل که این هم قول این دو امام بوده است و تجمل که از مولف باشد و داخل در ترجمه موید ساخته آنرا بقول آنحضرت وقال النبی صلی الله علیه وسلم فی المعدن جبار و فی الرکاز الخمس و فرمود آنحضرت در کان هدر است و در رکاز جاهلیت پنجم حصه است پس درین قول جدا ساخت آن حضرت کان را از رکاز اگر بیک معنی می بود جمع میفرمود در میان هر دو درین حکم این چنین فهمیده است مولف این حدیث را و باین معنی موید ساخته انچه گفته که لیس المعدن برکاز و آنانکه گویند در معدن پنجم زکوة است گویند معنی حدیث آنست که اگر کسی در زمین خود یا در زمین موات کانی کنده پس افتاد شخصی در آن و هلاک شد صاحب کان ضامن نیست و خون او هدر است پوشیده نماند که این معنی از سیاق کلام دور است و دو حکم در حدیث بسیار بیگانه است از یکدیگر و اسم اعلم جبار بضم جیم و موحده در آخر را بمعنی هدر است واخذ عمر بن عبد العزیز من المعادن من کل مائتین خمسة و گرفت عمر بن عبد العزیز از حاصل کانها از هر دویست درهم پنج درهم این فعل نیز دلالت کرد بر تغایر رکاز و معدن فقال الحسن ما کان من رکاز فی ارض الحرب ففیه الخمس وما کان من ارض السلم ففیه الزکوة و گفته است حسن بصری چیزی یعنی رکازی که باشد در زمین حربیان پس در وی خمس است و رکازی که باشد از زمین اهل صلح پس در وی زکوة است وان وجدت اللقطة فی ارض العدو فعرفها وان کانت من العدو ففیها الخمس و اگر یافته شود چیزی افتاده در زمین دشمن پس تعریف کن آنرا یعنی آگهی ده بنا بر وهم شاید از مسلمانان باشد و اگر معلوم شود که این لقطه از دشمن است پس در وی پنجم حصه بیت المال باید داد و گفته اند این قول هم از حسن است وقال بعض الناس المعدن رکاز مثل دفن الجاهلیة و گفته اند بعضی مردم که معدن رکاز است مانند دفینه جاهلیت گفته اند که بعض مردم کنایت از امام همام ابوحنیفه است رحمه الله و مذهب او آنست که در معدن نیز خمس است لانه یقال ارکز المعدن اذا اخرج منه شیء از جهت آنکه قصه آن انیست که گفته میشود و مستعمل است در کلام عرب رکاز گشت معدن میگویند وقتی که بیرون آورده شد از وی چیزی یعنی آنکه اطلاق رکاز بر معدن آمده است پس هر دو بیک معنی و یک حکم بود قیل له فقد یقال لمن وهب له الشیء او ربح ربحا کثیرا او کثر ثمره ارکزت گفته شد مر آن بعض ناس را پس تحقیق گفته میشود مر کسی را که بخشیده شده مر او را چیزی یا سود کرد سود فراوان یا کسی را که بسیار شود میوه او لفظ ارکزت بصیغه مخاطب پس باید که این قائل موهوب او و سود او و میوه او را نیز رکاز گوید و واجب در وی خمس باشد و اجماع است برین که درین امور واجب یک است پس حکم مختلف است اگرچه تسمیه او بر رکاز گفته اند جواب ازین اعتراض گفته اند آنست که منقول نیست از امام ابی حنیفه از اقوال عرب که گفته باشند ارکز المعدن بلکه ارکز الرجل میگویند و هرگاه این عبارت در استعمال عرب نیامده و منقول نباشد از امام این استدلال اعتراض متوجه نخواهد بود و معنی ارکز الرجل آنست که گشت صاحب رکاز از قطعهای طلا اگر معترض دانستی که فعل ارکز بمعنی صیرورت است و مقید باین معنی که صار له الرکاز من قطع الذهب اعتراض نمیکرد انتهی پوشیده نماند که منطوق این جواب آنست که این کلامی که معترض بدان تمسک کرده صحیح نباشد از آنکه ارکزت که در شان موهوب له و غیر آن واقع شده بمعنی که دارد و در هیچ صورت راست نمی آید ثم ناقض وقال لا باس ان یکتمه ولا یؤدی الخمس بیشتر تناقض زده است در کلام خود بعض ناس و گفته است باکی ندارد و آنکه پوشیده کند آن رکاز را از ساعی و ادا نکند خمس آنرا تقریر مناقضت آنست که گفته است اولا که معدن در وی خمس است و ثانیا گفته که ادا نکند خمس را در معدن رکاز هر چه رکاز و معدن نزد او بیک معنی است لازم آمد ازین کلام ثانی که در معدن خمس نباشد و این اعتراض نیز از نافهمیدگی و نایافت

حاشیہ متعلقہ صفحہ ۵۲

ہذہ رسالۃ لطیفۃ یرتفع بہا الزام البخاری رح علی ابی حنیفۃ رح ماقال فی صحیحہ بقولہ وقال بعض الناس اوردتہا علی الحاشیۃ بالتمام من اولہ الی آخر المقام فقطعۃ قطعۃ فی مقامہا صفحۃ صفحۃ وہی ہذہ

مقصود ماتم است قول امام آنست اگر محتاجی را نصیب او از بیت المال و حقی که در غنیمت دارد نرسد روا است او را که این خمس
در بدل حق خود بگیرد و بر ساعی ظاهر نکند نه آنکه اسقاط خمس از معدن بعد از ایجاب آن کرده شود تعمیری شان امام همام ما ارفع
و اعلا است که بروی چنین مواخذه کنند **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب
وعن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن ابی هریرة ان رسول الله صلى الله علیه وسلم قال العجماء جبار والبئر جبار والمعدن جبار وفی
الركاز الخمس فرمود بهیمه اگر تلافی کند ضمان نیست بر صاحب آن و درین مسئله تفصیلے است که در کتب فقه مذکور است
و اگر چاهی در ملک خود کسی کنده باشد و یکی در ان بیفتد ضمان نیست بر حافر و همچنین بر صاحب معدن چنانکه گذشت و در رکاز
که دفینه جاهلیت است خمس است **باب** قول الله عز وجل والعاملین علیها در بیان فرموده خدا که صرف صدقات برای
آنکه عمل میکنند دران و گماشته اند از جانب امام و محاسبة المصدقین مع الامام و حساب دادن صدقه گیرندها با امام و صدقه
مذکور درین باب حکم عاملان مذکور نیست **حدثنا** یوسف بن موسی قال حدثنا ابو اسامة قال اخبرنا هشام بن عروة عن
ابیه عن ابی حمید الساعدی قال استعمل رسول الله صلى الله علیه وسلم رجلا من الاسد على صدقات بنی سلیم گفت ابو حمید ساعدی
عامل گردانید پیغمبر خدا مردی را از قبیله اسد بر صدقهای بنی سلیم که از ینها بگیرد و میخواندند ابن اللتبیة خوانده میشد و او را باین نام لتبیه
بضم لام و سکون تا و بفتح آن نام عبد الله است از بنی لتب که محله ایست از ازد و بعضی گویند لتبیه نام مادر او ست و او بنسبت
مادر شهرت یافته **باب** استعمال ابل الصدقة والبانها لابناء السبیل بکار داشتن شتر صدقه و شیرهای آنها برای مسافران
حدثنا مسدد قال حدثنا یحیى عن شعبة قال حدثنا قتادة عن انس ان ناسا من عرینة اجتووا المدینة مرویست از انس بن مالك که مردمی
چند که از قبیله عرینه بودند رسید ایشانرا بیماری جوا که مرض درونی است در مدینه یا آنکه مکروه پنداشتند بودن در مدینه از ناسازگاری
هوا مر ایشانرا فرخص لهم رسول الله صلى الله علیه وسلم ان یاتوا ابل الصدقة فیشربوا من البانها وابوالها پس رخصت داد آنحضرت
ایشانرا که بیایند شتران صدقه را پس بنوشند شیر آنها را و بولهای آنها را برای علاج بیماری که داشتند فقتلوا الراعی واستاقوا
الذود پس کشتند اینها راعی شتران را و راندند شتران را فارسل رسول الله صلى الله علیه وسلم فاتی بهم پس فرستاد آن حضرت
جمعی را در دنبال ایشان پس آوردند اینها را فقطع ایدیهم وارجلهم پس ببرید دستهای ایشان و پایهای ایشان وسمل اعینهم
و میل آهنی کشید چشمهای ایشانرا وترکهم بالحرة یعضون الحجارة وگذاشت ایشانرا در زمین سنگستان سیاه که میگزیدند
سنگها را از بیتابی تابعه ابو قلابة وثابت وحمید عن انس متابعت کرده است قتاده را درین حدیث که از انس
باب وسم الامام ابل الصدقة بیده در داغ کردن امام شتر صدقه را بدست خود **حدثنا** ابراهیم بن المنذر قال حدثنا الولید
قال حدثنا ابو عمرو هو الاوزاعی قال حدثنی اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة قال حدثنی انس بن مالك قال غدوت الى النبی صلى الله علیه
وسلم بعبد الله بن ابی طلحة لیحنکه گفت انس رفتم اول روز نزد پیغمبر خدا بعبد الله یعنی بردم او را نزد آن حضرت
تا تحنیک کند او را و برکتی او را حاصل شود و تحنیک خائیدن خرما و آب آن ریختن در گلوی طفل فوافیته فی یده المیسم پس آمدم آنحضرت را
در حالی که در دست او میسم است بکسر میم و فتح سین مهمله آهن پاره که بدان داغ کنند یسم ابل الصدقة داغ میکرد شتران
صدقه را تا ممتاز باشند از دیگر شتران اگر مخلوط شوند آنها را جمع کنند در صدقات و نفروشند کسی آنها را و دیگر فوائد آن اگرچه تعذیب
حیوانست لیکن باجماع روا داشته اند برای مصلحتها **بسم الله الرحمن الرحیم كتاب صدقة**
الفطر باب فرض صدقة الفطر در بیان فرض بودن صدقه عید فطر و رای ابی العالیة وعطاء

الجزء الثالث تيسير القاري | كتاب الاذان

بر طاقت مردم زیرا چه در میان ایشان گران و سبک
و امام محمد روایت کرده از ابراهیم نخعی بطریق ابی حنیفه روایت
کرده که گفت ابراهیم چون بگوید موذن حی علی الصلوة
سزاوار است قوم را که قائم شوند و چون بگوید قد قامت
تکبیر گوید امام پس گفت محمد و باین اخذ میکنیم و همین است
قول ابی حنیفه رحمه الله پس اگر باز ماند امام تا آنکه فارغ
شود موذن از اقامت پس از ان تکبیر گوید نیز باک نیست
انتهی و زفر گفته در اول بار قد قامت قائم شوند و در بار
دوم افتتاح نمایند **باب** لا یقوم الى
الصلوة مستعجلا بر نخیزد بسوی نماز شتابان
اینچنین است در روایة ابی ذر و نسبت کرده در فتح
بحموی و در روایة مستملی لا یسعى الى الصلوة است و در
روایة کشمیهنی هر دو ساقط اند و در باقی روایات هر دو جمع
اند و پوشیده نیست که باب لا یسعى الى الصلوة بیشتر
ذکر یافت ولیقم الیها بالسكینة والوقار و باید که
برخیزد بآهستگی و گرانباری **حدثنا** ابو نعیم
قال حدثنا شیبان عن یحیى عن عبد الله
بن ابی قتادة عن ابیه قال قال رسول الله
صلى الله علیه واله وسلم اذا اقیمت
الصلوة فلا تقوموا حتى ترونی وعلیكم
بالسكینة و لازم گیرید سکینه را در برخاستن تابعه
علی بن المبارك متابعت کرده شیبان را علی
بن المبارك بصری در روایة این حدیث از یحیى بن ابی کثیر
باب هل یخرج من المسجد لعلة آیا بیرون
آید مکلف از مسجد بعد اقامت بجهت ضرورتی چون جنابت
و حدث و رعاف و بول و غائط و مانند آن و درین قید
اشارت است بآنکه بے ضرورت شرعیه گناه است چنانکه
احادیث وارد اند در ان مگر آنکه مسجدی دارد که انعقاد
جماعت ثانی و الا سنت اوست که ابن منیر ملحق باین صورت
حدثنا عبد العزیز بن عبد الله قال
حدثنا ابراهیم بن سعد عن صالح بن
کیسان عن ابن شهاب عن ابی سلمة
عن ابی هریرة ان رسول الله صلى
الله علیه واله وسلم خرج وقد اقیمت
الصلوة بیرون آمد آنحضرت روزی در حالی که اقامت
گفته شده بود برای نماز وعدلت الصفوف
و برابر کرده شده صفها ظاهر از آن قرین بوده
بقرینه که دلالت میکند دیر نمودن بر خروج حتى اذا قام
فی مصلاه انتظرنا ان یكبر انصرف
تا آنکه چون ایستاد در نمازگاه خود در حالی که منتظر بودیم

و ابن سيرين صدقة الفطر فريضة و اعتقاد كرده است ابو العاليه و عطاء و ابن سيرين كه صدقه فطر فرض است و غير اين است شافعي
و واجب است نزد حنفيه از جهت عدم قطعيت دليل و سنت است نزد ابا كي حدثنا يحيى بن محمد بن السكن قال حدثنا محمد بن جهضم
قال حدثنا اسمعيل بن جعفر عن عمر بن نافع عن ابيه عن ابن عمر قال فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم زكوة الفطر صاعا
من تمر او صاعا من شعير گفت ابن عمر فرض كرده است پيغمبر خدا از زكوة فطر يكصاع از خرما يا يكصاع از جو على العبد
والحر والذكر والانثى والصغير والكبير من المسلمين بر هر بنده و آزاد و مرد و زن خورد و كلان از مسلمانان صاع
چهار مد است و آن چهار سير شاه جهاني است تفصيل اين از سبق ذكر يافته است وامر بها ان تؤدى قبل خروج الناس
الى الصلوة و فرموده است باين صدقه اينكه ادا كرده شود بفقرا پيش از بر آمدن مردم بنماز عيد تا فقرا بدل فارغ متوجه بنماز باشند ائمه
اربعه و جمهور بر اين امر بر استحباب حمل كرده اند **باب** صدقة الفطر على العبد و غيره من المسلمين در بيان وجوب صدقه فطر
بر بنده و جز آن از مسلمانان **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم فرض
زكوة الفطر صاعا من تمر او صاعا من شعير على كل حر او عبد ذكر او انثى من المسلمين فرض كرد زكوة
فطر را از خرما يكصاع و يا يكصاع از جو بر هر كه آزاد باشد يا بنده مرد باشد يا زن از مسلمانان **باب** صدقة الفطر صاع من
شعير **حدثنا** قبيصة بن عقبة قال حدثنا سفيان عن زيد بن اسلم عن عياض بن عبد الله عن ابي سعيد الخدري قال كنا نطعم
الصدقة صاعا من شعير گفت ابو سعيد خدري بوديم ما در زمان پيغمبر خدا ميخورانديم صدقه فطر را يكصاع از جو **باب** صدقة الفطر
صاع من طعام طعام تمر و اهل حجاز تمام گندم است **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن زيد بن اسلم عن عياض بن
عبد الله بن سعد بن ابي سرح العامري انه سمع ابا سعيد الخدري يقول كنا نخرج زكوة الفطر صاعا من طعام او صاعا من شعير
او صاعا من تمر او صاعا من اقط او صاعا من زبيب درين روايت گندم و جو و خرما و انگور و پنير همه را برابر آورده
يكصاع صدقه فطر گفته است **باب** صدقة الفطر صاع من تمر **حدثنا** احمد بن يونس قال حدثنا الليث عن نافع
ان عبد الله بن عمر قال امر النبي صلى الله عليه وسلم بزكوة الفطر صاعا من تمر او صاعا من شعير قال عبد الله فجعل الناس عدله مدين من حنطة
گفت عبد الله بن عمر فرموده مارا پيغمبر خدا و رحمت كناد خدا بر وي بزكوة فطر يكصاع از خرما يا يكصاع از جو گفت عبد الله بن عمر
پس گردانيدند مردم برابر آن يكصاع دو مد كه نصف صاع است از گندم **باب** صاع من زبيب يكصاع از انگور خشك
روا است در صدقه فطر **حدثنا** عبد الله بن منير سمع يزيد بن ابي حكيم العدني قال حدثنا سفيان عن زيد بن اسلم قال حدثني عياض بن
عبد الله بن سعد بن ابي سرح عن ابي سعيد الخدري قال كنا نعطيها في زمان النبي صلى الله عليه وسلم صاعا من طعام او صاعا من تمر او صاعا
من شعير او صاعا من زبيب گفت ابو سعيد خدري بوديم ما كه ميداديم در زمان آنحضرت يكصاع از طعام يا يكصاع از خرما يا يكصاع
از جو يا يكصاع از انگور يكصاع از طعام فلما جاء معاوية و جاءت السمراء قال ارى مدا من هذا يعدل مدين پس هرگاه آمد معاويه در زمان خلافت
خود و آمد گندم از شام گفت ميدانم اين را يعني صاع جو و خرما آن كه برابر است نصف صاع گندم كرماني گويد كه باين راى معاويه
حجت گرفته است ابو حنيفه كه بنصف صاع از گندم صدقه فطر گفته است و مبطل است آنرا اول حديث كه صاعا من طعام واقع شده
از انكه طعام در عرف اهل حجاز تمام گندم است و نيز اين راى معاويه است و اجتهاد او معارض نص نميشود انتهى و ما بر تو تفصيل اين مقام
بخوانيم تا معلوم شود كه اين مقوله كرماني از عدم تتبع و سوء ظن باساطين ملت است رئيس المحدثين مجد الدين فيروز آبادي كه از فحول
علماء حديث است در سفر السعادة بعبارتي كه اينست آورده كه صدقه فطر واجب است بر هر مسلمان مرد باشد يا زن آزاد باشد يا بنده

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب الاذان

من جنب پس بر آمد و غسل كردم غسل را و در حديث جواز
فصل است بقدر غسل ميان اقامت و نماز نزد ضرورت
و جواز كلام است درين ميان بانچه مصلحت باشد و جواز
نسيان بر انبيا در امر عبادت بر حكمت تشريع **باب**
اذا قال الامام مكانكم حتى ارجع انتظروه
چون بگويد امام بجماعت بجاي خود باشيد تا آنكه باز آيم
انتظار كشند امام را **حدثنا** اسحق يعني ابن منصور
قال حدثنا محمد بن يوسف فريابي كه از شيوخ
مولف است قال حدثنا الاوزاعي عن
الزهري عن ابي سلمة بن عبد الرحمن
عن ابي هريرة قال اقيمت الصلوة فسوى
الناس صفوفهم اقامت گفته شد نماز را پس
برابر كردند مردم صفهاي خود را فخرج رسول الله
پس بر آمد پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم
ظاهر است در آنكه خروج بعد از تسويه صفوف و اقامت
بوده و در روايت مسلم صريح است قبل ان يخرج الينا
فتقدم وهو جنب پس پيش رفت آنحضرت
بمقام امامت بحالي كه جنب بود و اطلاع نيافتني بعد
از ين شد كه ياد كرد آنحضرت و غسل كرده آمد و تذكر
نمود ثم قال على مكانكم پس فرمود بر جاي
خود باشيد فرجع فاغتسل پس باز گشت
بخانه و غسل كرد ثم خرج و راسه
يقطر ماء پس بر آمد بحالي كه سر وي
ميچكيد از آب فصلى بهم پس نماز گزارد بمردم
باب قول الرجل للنبي گفتن مردم
پيغمبر را صلى الله عليه واله وسلم ما صلينا
نماز نگزارده ايم ما چنانكه در حديث باب ببعضي طرق كه در
بخاري آورده بقول عمر آنحضرت را باين لفظ مذكور است
شيخ ابن حجر گفته كه اين عبارت مولف است كه ترجمه
ميكند ببعض آنچه واقع شده در بعضي طرق حديث
باب اگرچه درين طريق كه اينجا آورده نباشد و غرض وي
از ترجمه آنست كه كراهيت اين قول كه از ابراهيم نخعي
محكيست على الاطلاق نيست بلكه آن در حق منتظر نماز
است كه شارع آنرا در حكم مصلي خوانده پس گفتن وي
ما صلينا نفي است مر چيزي را كه اثبات كرده آنرا شارع
و اطلاق عمر رضي الله عنه درين قصه از ليس نماز مشغول
ماندن از آن بجنگ بود و فوت كلام مفصل گفته بيان آن
گفته شده كه شيخ مولف اين حديث را باين نحو در تقريب
اين قول روايت كرده بود و حسان مولف درينجا آورده
و شيخ كه بطريق ديگر در تقريب ديگر روايت كرده بود
مولف روايت آن شيخ را در بيان تقريب آورده و در
بعضي نسخ لفظ نفي نيست **حدثنا** ابو نعيم
قال حدثنا شيبان عن يحيى قال سمعت
ابا سلمة يقول اخبرنا جابر بن عبد الله
ان النبي صلى الله عليه واله وسلم
جاءه عمر بن الخطاب يوم الخندق

اقامت گفته شد نماز بجا لیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه
واله وسلم يناجي رجلا في جانب المسجد
آهسته سخن میکرد مردی را در گوشه مسجد برای مصلحتی که
اقتضا داشت گویند رئیس قوم بود برای ایلاف وی
باسلام سخن میکرد و محتمل است که فرشته وحی گذار
باشد که بصورت مردی آمده و بعد از آن پوشیده
نیست فما قام الی الصلوة حتی نام
القوم پس بایستاد سوی نماز تا آنکه خواب
کردند مردم جماعت یعنی منگی زدند چنانچه در روایت
دیگر آمده حتی نعس بعض القوم باب الكلام اذا
اقيمت الصلوة سخن کردن وقتی که اقامت
کرده شود نماز حکم باب سابق متعلق با امام بود و در ترجمه
ماموم وقتی که پیش آید او را حاجتی مستقید نمی شوند
بسبب آن غیر وی از مقتدیان بخلاف امام و چون
کلام میان اقامت و احرام شامل بود ماموم و امام را
مطلق آورد مولف این ترجمه را و با امام مقید نساخت
کذا ذکره العسقلانی و ظاهر است که کلام آنحضرت
سرا پا عبادت و مصلحت بوده خصوصا درین وقت که
باز داشت او را از اتصال نماز با اقامت و در انتظار
داشت مردم را پس حجت نباشد بر کسی که قایل است
بکراهت کلام در میان اقامت و احرام بغیر عذر
شرعی و نسبت قول بوجوب تکبیر احرام نزد قد قامت
الصلوة و کراهت کلام مطلقا بسوی حنفیه بهتان
وافترا است برایشان حدثنا عياش بن
الوليد بفتح مهمله و تشدید تحتیه و بمعجمه قال حدثنا
عبد الاعلى السامي قال حدثنا حميد بتصغير
قال سألت ثابتا البناني عن الرجل يتكلم
بعد ما تقام الصلوة گفت حمید طویل پرسیدم
ثابت بنانی را از مردی که سخن میکند بعد از آنکه اقامت
گفته شود نماز را ظاهرا از قدیم کلام درین مقام ناخوش
میداشتند فحدثني عن انس بن مالك
قال پس حدیث کرد مارا ثابت از انس که گفت
انس اقيمت الصلوة فعرض للنبي صلى
الله عليه واله وسلم رجل اقامت گفته
شد نماز را پس پیش آمد آنحضرت را مردی فحبسه
بعد ما اقيمت الصلوة پس بند کرد وی و مشغول
داشت آنحضرت را از مبادرت بنماز بعد از آنکه اقامت
گفته شد نماز را پس معلوم شد که سنت اتصال تکبیر
با اقامت بعذر و مصلحت گاهی ترک هم شده و کلام
بمیان آمده و برای فرط اتصال جماعت با اقامت
ترک کرد مولف عنوان کتاب را با بواب جماعت
و در ذیل کتاب الاذان گفت باب وجوب
صلوة الجماعة واجب بودن نماز بجماعت
حکم کرد بوجوب جماعت بجهت قوت دلیل آن
نزد وی و آن اعم است از وجوب عین و کفایت
و ظاهر از تعلیق حسن و حدیث باب عین است
و همین رفته اند عطا و ثوری و اوزاعی و احمد و جمعی

باب

خورد باشد یا طلا و رو و مراد است از گندم و رای گندم صاعی است از طعام میگوید که در روایتی از حدیث ابو سعید خدری در صحیح
آمده است که گفت بیرون می آوردیم یا در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم روز فطر صاعی از طعام و گفت ابو سعید و بود طعام
ما در آن وقت شعیر و زبیب و اقط و تمر و این قول را که از گندم نصف صاع است مؤید ساخته که در سنن نسائی ثابت است که چون
نوبت خلافت با میر المومنین علی رضی الله عنه رسید فرمود چون فراغ گردانید خدا ارزاق و املاک را بر شما پس توسیع کنید
در صدقه و بگردانید یکصاع از گندم و در حدیث ابوداود مانند این حدیث آورده و شیخ المحدثین فی اوانه در شرح این کتاب
مستطاب درین مطلب ایراد کرده که در جامع الاصول حدیث ابوداود و نسائی را از حسن بصری باین لفظ آورده که روزی خطبه
خواند ابن عباس در آخر رمضان بر منبر بصره و گفت بیرون آرید صدقه صوم را نا بعد پس گفت فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه
وسلم این صدقه را صاعی از تمر یا شعیر یا نصف صاع از گندم بر هر مسلمان چون قدوم آورد علی مرتضی و دید ارزانی شعیر را گفت
بتحقیق فراخ گردانید خدا بر شما پس اگر صاع از هر چیزی گردانید بهتر باشد انتهی و شک نیست که اخراج تمام صاع که حضرت مرتضی
فرموده با وجود آنکه نصف صاع گندم بوده است تطوع خواهد بود نه فرض و اصل واجب همان نصف صاع است و همچنین
در روایتی که صاع از گندم در زمان نبوت آمده بطریق تطوع خواهد بود و در روایت دیگر از بخاری و مسلم در جامع الاصول از ابن عمر می آرد
که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم زکوة فطر را صاعی از تمر یا صاعی از شعیر و زیادت کردند در روایتی باین که برابر کردند مردم با آن
نصف صاع از گندم و از موطا و ترمذی و ابوداود و نسائی نیز مثل این روایت آورده و هم در کتب سته آورده از ابی سعید خدری که گفت
بیرون می بر آوردیم زکوة فطر را صاعی از طعام یا صاعی از شعیر یا صاعی از تمر یا صاعی از اقط یا صاعی از زبیب خطابی گفته که طعام نام
گندم است بقرینه مقابله با آن اشیای دیگر اگرچه در روایت دیگر ابو سعید گفت که بود طعام ما شعیر و زبیب و اقط و تمر در فتح الباری
بدلائل اثبات کرده که مراد بطعام در حدیث ابی سعید غیر گندم است و گفته که احتمال دارد که مراد از طعام ذرة باشد که معروف بود در
اهل حجاز در آن وقت و غالب بود قوت ایشان کرمانی گوید که آن از قبیل عطف خاص بر عام است لیکن نکته این عطف که اظهار شرافت
خاص است ندارد و بالجمله در بعضی احادیث از آن حضرت نصف صاع از حنطه و در بعضی صاع از آن از دو کس و در بعضی مطلق
وارد یافته و نزد حنفیه آنجا که یکصاع واقع شده محمول است بر تطوع چنانکه مروی از امیر المومنین عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب محمول
است بر آن و همین است مذهب سفیان ثوری و ابن المبارک در هدایه گفته که مذهب ما مذهب جماعه از صحابه است که خلفاء راشدین
از ایشانند و روایات تمام صاع محمول است بر تطوع و تنفل و بعضی صاع قبل ازین بیان یافته است باب الصدقة قبل العيد
در جواز صدقه و استحباب دادن پیش از نماز عید حدثنا آدم قال حدثنا حفص بن ميسرة قال حدثني موسى بن عقبة عن نافع
عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم امر بزكوة الفطر قبل خروج الناس الى المصلى فرمود آن حضرت بدادن زکوة فطر پیش
از بر آمدن مردم بمصلای عید ظاهر آنست که روز عید مراد است و در روایات دیگر پیشتر از روز عید هم واقع شده یک دو روز یا زیاده
بر آن حدثنا معاذ بن فضالة قال حدثنا ابو عمر حفص بن ميسرة عن زيد بن اسلم عن عياض بن عبد الله بن سعد عن ابي سعيد
الخدري قال كنا نخرج في عهد النبي صلى الله عليه وسلم يوم الفطر صاعا من طعام قال ابو سعيد وكان طعامنا الشعير و
الزبيب والاقط والتمر این حدیث تصریح دارد بر آنکه آنجا که طعام مقابل این اشیا واقع شده محمول بر معنی لغوی عام است
و تعیین کردن بر معنی گندم خالی از تکلفات نیست پوشیده نماند که ترجمه باب صدقه پیش از روز عید بوده و باین حدیث علاقه بآن
معنی ندارد چنانکه در آخر حدیث باب لاحق تصریح بآن رفته است باب صدقة الفطر على الحر والمملوك بیان وجوب صدقه فطر

برآنکه در بنده نزد حنفیه مراد از وجوب بر بنده بر مولای اوست از جانب بنده از آنکه بنده مالک نمی باشد تا آنکه ادا کند و مراد بنده ایست که به خدمت باشد نه آنکه برای تجارت است بر عکس زکوة بنده وقال الزهري في المملوکين للتجارة يزکي في التجارة ويزکي في الفطر گفت زهری در بنده هائی که برای تجارت اند زکوة داده شود در وقت تجارت و صدقه داده شود در فطر **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زيد قال حدثنا ايوب عن نافع عن ابن عمر قال فرض النبي صلى الله عليه وسلم صدقة الفطر وقال رمضان گفت ابن عمر فرض کرده است پیغمبر خدا صدقه فطر را یا گفت صدقه رمضان شک کرده است راوی گفته اند در واقع این صدقه صوم رمضان است چون روز عید فطر واقع شده نسبت بفطر و عید میکنند على الذكر والانثى والحر والمملوك بر مرد و زن و آزاد و بنده صاعا من تمر او صاعا من شعير فعدل الناس به نصف صاع من بر پس برابر کرده اند مردم یعنی بعد از وجوب صاع ازین امور نصف صاع را از گندم فكان ابن عمر يعطي التمر فاعوز اهل المدينة من التمر و بود عادت ابن عمر که میداد صدقه از تمر پس محتاج شدند و درنیافتند اهل مدینه تمر را یعنی کمتر بهم رسید در مدینه خرما فاعطى شعيرا پس داد ابن عمر جو را فكان ابن عمر يعطي عن الصغير والكبير حتى ان كان ليعطي عن بني تا آنکه پس بود ابن عمر میداد از خورد و کلان تا آنکه تحقیق بوده هر آینه وا دی از پسران من و اینها از موالی ابن عمر بودند وكان ابن عمر يعطيها الذين يقبلونها و بود ابن عمر میداد این صدقه را کسانی را که قبول میکردند و میگفتند که ما محتاجیم و تحقیق احتیاج نمیکرد وكانوا يعطون قبل الفطر بيوم او يومين و بودند صحابه که میدادند پیش از فطر بیک روز یا دو روز و نزد حنفیه فرق نیست میان مدت قلیل و کثیر اگرچه یکسال و دو سال باشد بعضی گویند جایز است در عشر اخیره رمضان و نزد بعضی از نصف اخیر و نزد بعضی بعد از دخول رمضان زیرا که این صدقه صوم رمضان است و نزد امام احمد بعد از نماز در روز عید مکروه است بعضی مشایخ ایشان گویند آن قضا است نه ادا و اگر بعد از روز عید ادا کند البته قضا است و باین تاخیر گنهگار میگردد **باب** صدقة الفطر على الصغير والكبير بیان واجب بودن صدقه فطر بر خورد و کلان و در بعضی روایات این کتاب مستطاب مرقوم است قال ابو عمرو ورأى عمر وعلي وابن عمر وجابر وعائشة وطاؤس وعطاء وابن سيرين ان يزكي مال اليتيم وقال الزهري ان يزكي مال المجنون گفت ابو عمرو دیده از جمله صحابه کبار و تابعین اخیار که زکوة داده شود و مال یتیم را و زهری گفته زکوة داده شود و مال مجنون را ظاهر لفظ زکوة عام است شامل زکوة مفروضه و صدقه فطر **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن عبيد الله قال حدثني نافع عن ابن عمر قال فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم صدقة الفطر صاعا من شعير او صاعا من تمر على الصغير والكبير والحر والمملوك ترجمه بکرر معلوم شده است

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب الحج باب وجوب الحج وفضله باب در بیان واجب بودن حج و ثواب آن وقول الله تعالى ولله على الناس حج البيت و بیان فرموده خدای برتر و مر خدا راست بر مردم یعنی واجب و لازم بر ایشان قصد خانه کعبه از برای زیارت برو حجی که فرموده است خدا و بعد ازین معلوم شود من استطاع اليه سبيلا کسی که توانا است بسوی بیت یا حج راه یا یعنی میتواند بوی رسید و فرضیت حج ثابت شده است باین آیه کریمه و احادیث صحیحه و اجماع امت و آن از ضروریات دین است و منکر آن کافر است چنانچه دلالت دارد برین معنی ومن كفر فان الله غني عن العالمين و کسی که انکار کند پس کافر گردد و پس بتحقیق خدای بی نیاز است از جهانیان نه ایمان کسی بوی سودی دارد و نه کفر ضرری **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن سليمان بن يسار عن عبد الله بن عباس قال كان الفضل رديف رسول الله صلى الله عليه وسلم فجاءت امرأة من خثعم فجعل الفضل ينظر اليها وتنظر اليه گفت ابن عباس بود فضل که برادر اعیانی ابن عباس است سوار پس آنحضرت پس آمد زنی جمیله از قبیله خثعم پس گشت فضل که نظر میکرد بسوی آن زن و میدید آن زن بسوی فضل که او نیز جوانی

ان رسول الله بتحقیق پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم قال والذي نفسي بيده فرمود سوگند آنکسی که نفس من بدست قدرت اوست لقد هممت ان آمر بحطب ليحطب بتحقیق قصد کردم که امر کنم هیزم تا جمع کرده شود ثم امر بالصلوة فيؤذن لها پس امر کنم بتهیه نماز پس اذان گفته شود برای نماز ثم امر رجلا فيؤم الناس پس امر کنم مردی را پس امامت کند وی مردم را ثم اخالف الى رجال فاحرق عليهم بيوتهم پس تخالفت کنم حاضران نماز را یا عمل ایشان را برجوع از نزد ایشان بسوی مردانی که حاضر نشده اند نماز را پس بسوزانم بمبالغه برین مردان غیر حاضر خانهای ایشان را تا سوخته گردند یا بیایم این مردم را از خلف ایشان تا بگیرم یکایک و بسوزم و تخلف کنم از نماز بقصد معاقبت و تعذیب ایشان و باین حدیث استدلال کرده کسی که قائل است بودن جماعت فرض عین چه اگر سنت بودی متخلف مستحق تحریق نشدی و اگر فرض کفایت بودی قیام آنحضرت و یک جماعت کافی شدی و گفته اند در جواب که مراد مبالغه در زجر و تهدید است از امتناع ازین اشعار اسلام که در آن تشبه بمنافقین است که گران بود حضور نماز بر ایشان خصوصا در عشا و فجر و حقیقت آن مراد نیست زیرا که این عقوبت کفار است و اگر نه میکرد آن را و در بگذاشتی و محتمل که باطلاع ترک نماز باشد را سایا برای بهو اطبیت عدم حضور به استنکاف از جماعت نه برای ترک جماعت و در روایت لا يشهدون الصلوة صریح نیست در گزاردن ایشان نماز را در خانه تواند که ذکر این زیادت برای الزام باشد که اگر نماز میخواهید چرا متخلف میشوید و چرا عادت گرفته اید این را و در تکثیر جماعت اسلام شریک نمیگردید و بعضی گویند فرضیت جماعت در اول اسلام بود برای سد باب تخلف از نماز بر منافقین بعد از آن نسخ کرده باشند چنانکه نسخ کرده شد عقوبت بالمال و تحریق نمود از ایشان چنانکه در کتاب الجهاد بیاید و ذلالت دارد برین احادیث وارده در تفضیل نماز جماعت بر نماز تنها که عنقریب مذکور شود و در روایات در تعیین و ابهام نماز که در وعید و تخلف از آن واقع شده مختلف آمده در بعضی جمعه و در بعضی عشا و در بعضی عشا و فجر و در بعضی عشا و فجر و در بعضی مطلق و در حقیقت بر واحد حدیث مستقل است که از همدیگر جدا است یکی دیگر برآورده بر یک واقعه دیگر نموده و در بعضی روایات نزد احمد تخصیص تهدید بکسی که گرد مسجد است آمده و بالجمله روایات مذکوره صالح در وجوب میتوانند شد نه فرضیت و جماعت میشود در نماز والذي نفسي بيده عادت قسم برای مبالغه است لو يعلم احدهم انه

صاحب حسن بود وجعل النبی صلی الله علیه وسلم یصرف وجه الفضل الی الشق الآخر برگشت آنحضرت که میگردانید روی فضل را بجانب دیگر فقالت یا رسول الله ان فریضة الله علی عباده فی الحج ادرکت ابی شیخا کبیرا لا یثبت علی الراحلة پس گفت آن زن ای رسول خدا بتحقیق فرض خدا بر بندگان که در حج است دریافته است پدر مرا در حالی که پیر کلان سال است نمیتواند نشست بر پشت مرکب افاحج عنه قال نعم آیا حج گذارم من از جانب پدر واز جانب او وا ای شوم فرمود آری وذلک فی حجة الوداع وبود آنچه مذکور شد در ایام حجة الوداع که در سنه نهم از هجرت است در تطبیق این حدیث بترجمه گفته اند که دلالت کرد حدیث بر آنکه بعضی بر حج تا آنکه مکلف نمی تواند ترک آنرا و در حال عجز اگر خود مباشر آن نشود ولازم است که دیگری از جانب او کند و نیز دلالت کرد که در مباشرت آن بنفس خود ثواب بیشتر خواهد بود واگر در قول او فریضة الله ادرکت نیز اکتفا کند در مناسبت از استنباط طائی که مولف میکند دور نباشد

باب قول الله تعالی

یاتوک رجالا وعلی کل ضامر یاتین من کل فج عمیق در بیان فرمودهٔ خدا که می آیند ترا حاجیان در حالیکه پیاده اند وسوار اند بر هر مرکبی که لاغر است از دوری راه می آیند از هر راه کشادهٔ دور لیشهدوا منافع لهم تا ببینند سودهای دینی و دنیوی که درین سفر مر ایشان راست فجاجا الطرق الواسعة میگوید مولف در تفسیر فج که فجاج جمع است یعنی راه کشاده حدثنا احمد بن عیسی قال حدثنا ابن وهب عن یونس عن ابن شهاب ان سالم بن عبد الله بن عمر اخبره ان ابن عمر قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یرکب راحلته بذی الحلیفة گفت سالم دیدم پیغمبر خدا را سواری کرد مرکب خود را بمقام ذوالحلیفه که دور شش میل است از مکه معظمه ذوالحلیفه بذال معجمه وحاء مهمله ولام ویا وتحتانیه وفاء نام موضعی است بیرون زمین حرم که از آنجا احرام می بندند ثم یهل حین تستوی به قائمة پستر آواز بلند میکرد بلبیک هنگامی که تمام بر میخاست مرکب او حدثنا ابراهیم بن موسی قال اخبرنا الولید قال حدثنا الاوزاعی سمع عطاء یحدث عن جابر بن عبد الله الانصاری ان اهلال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ذی الحلیفة حین استوت به راحلته بتحقیق بلند کردن آواز بلبیک پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی از ذی الحلیفه هنگامی بود که بر میخاست مرکب او رواه انس وابن عباس یعنی همین حدیث جابر بن عبد الله را که ابراهیم بن موسی باسناد مذکور روایت کرده آنرا انس بن مالک وابن عباس

باب الحج علی الرحل

گذاردن حج بر پالان شتر وقال ابان حدثنا مالک بن دینار عن القاسم بن محمد عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث معها اخاها عبد الرحمان فاعمرها من التنعیم وحملها علی قتب مرویست از عائشه که بتحقیق پیغمبر خدا فرستاد با وی برادرش را عبد الرحمان بن ابی بکر پس بعمره در آورد عائشه را از موضع تنعیم وبرداشت او را بر پالان پس پشت خود تنعیم موضع حل که طرف حرم است از جانب مدینه بر سه میل از مکه قتب بفتح قاف وتاء مثناة فوقیه آخر باء موحده چوب پالان شتر خیانچه زین اسپ را واکاف حمار را وقال عمر شدوا الرحال فی الحج فانه احد الجهادین وگفت عمر بن خطاب رضی الله عنه به بندید پالانها را در راه حج یعنی سوار شوید بر آن پس بتحقیق حج یکی از دو جهاد است بسبب مجاهدهٔ نفس بصبر در رنج سفر وترک مالوفات وثواب بغزو وی حدثنا محمد بن ابی بکر المقدمی قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا عزرة بن ثابت عن ثمامة بن عبد الله بن انس قال حج انس علی رحل ولم یکن شحیحا وحدث ان النبی صلی الله علیه وسلم حج علی رحل وکانت زاملته حج کرد انس بر پالان شتر وبود بخیل یعنی اختیار رحل بر محمل نساء واتباع آنحضرت علیه الصلوة والسلام ... ونقل کرد انس که پیغمبر حج کرده آنحضرت بر پالان شتر وبود آن راحله بار بردار ... حدثنا عمرو بن علی قال حدثنا ابو عاصم قال حدثنا ایمن بن نابل قال حدثنا القاسم بن محمد عن عائشة انها قالت یا رسول الله اعتمرتم ولم اعتمر بتحقیق گفت عائشه ای رسول خدا شما همه مردمان عمره کردید ...

بعضیها بان رسد اجابت نکنند نهی بی تیزی بعجز وی بهمت ظاهر آن جماعت بوده که تازه در حلقهٔ اسلام در آمده و هنوز اسلام بر ایشان جاگیر نشده ومعتاد برسوم وعادات اسلام نگشته پس زجر و تادیب فرمود والله اعلم

باب فضل صلوة الجماعة

تفضیلت نماز جماعت وکثرت ثواب آن از نماز تنها وکان الاسود اذا فاتته الجماعة ذهب الی مسجد آخر وبود اسود بن یزید نخعی که از کبار تابعین است چون فوت شدی او را جماعت در مسجد او میرفت بسوی مسجد دیگر تا دریابد فضیلت جماعت مسجد را وجاء انس الی مسجد قد صلی فیه فاذن واقام وصلی جماعة وآمد انس بن مالک بسوی مسجدی که گزارده شده بود در آن نماز فاذن پس اذان گفت واقامت کرد ونماز گذارد بجماعت یاران خود وآن مسجد راه بود مسجد بنی رفاعه یا بنی ثعلبه حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قال صلوة الجماعة تفضل صلوة الفذ بسبع وعشرین درجة فرمود نماز بجماعت افزون میشود در ثواب بر نماز تنها به بیست وهفت پایه فذ بفتح فا وتشدید ذال معجمه بمعنی فرد وتنها ودر تخصیص عداد که بر زبان شرع آمده عقل را ادراک وجه آن راه نیست موکول بعلم نبوت است که علوم اولیا قاصر اند از ادراک حقیقت آن تمام وهر که متصدی بیان گشته بر اتکلف رفته حدثنا عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنی ابن الهاد یزید بن عبد الله بن اسامه عن عبد الله بن خباب بفتح معجمه وتشدید موحده اولی انصاری تابعی واین خباب ابن ارت نیست عن ابی سعید الخدری انه سمع النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول شنید ابو سعید آنحضرت را که میفرمود صلوة الجماعة تفضل صلوة الفذ بخمس وعشرین درجة نماز جماعت فضیلت دارد بر نماز تنها به بیست وپنج درجه ... گفته عامه روات بست وپنج گفته اند مگر ابن عمر که بست وهفت گفته وزیادت عدل حافظ معتبر است ... بضرورت تطبیق باید کرد ... واین بر قول کسے است که معتبر ندارد مفهوم عدد را ... افضل بست وپنج بود وبعد از آن زیاده کرده شد یا باختلاف قرب وبعد مسجد باشد یا بفرق میان اعلم واخشع وغیر آن یا بقابل آن در مسجد ... ونماز غیر منتظر یا ادراک تمام جماعت وبعض آن یا بکثرت وقلت جماعت یا تفصیل بیان ... زیاده باشد یا میان نماز های جهری ...

یا عبد الرحمن اذهب باختك فاعمرها من التنعيم پس فرمود ای عبد الرحمن ببر خواهر خود را پس عمره کنان از محل تنعيم فاحقبها
علی ناقة فاعتمرت پس در پس پشت خود گرفت عایشه را بر ناقه پس عمره کرد عایشه حقبه موضعی از پالان که پایان قتب میکنند باب
فضل الحج المبرور در بیان ثواب حج مبرور مبرور مشتق از بر است بمعنی نیکی و آن متعدی بنفسه است میگویند بررت حجک حدثنا
عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنا ابراهيم بن سعد عن الزهری عن سعيد بن المسيب عن ابی هريرة قال سئل النبی
صلی الله عليه وسلم ای الاعمال افضل فقال ايمان بالله ورسوله گفت ابو هریره پرسیده شد آنحضرت که کدامین عبادت بسیار
ثواب است فرمود تصدیق بخدا و رسول او که پیوسته بتمام اخلاص باشد قيل ثم ماذا قال جهاد فی سبيل الله گفته شد پس از این کدام
عمل بهتر است فرمود کارزار کردن با کافران برای اعلای کلمة الله و تقویت مسلمانان قيل ثم ماذا قال حج مبرور گفته شد پس از آن کدام عمل
بیشتر ثواب دارد فرمود حج مبرور یعنی مقبول که در وی آمیزش گناهی و ریائی نباشد بدانکه احادیث دیگر در بیان افضل اعمال نماز
و جز آن نیز آمده و وجه تطبیق میان احادیث آنست که ذکر بعض نفی ما عدا نمیکند آنحضرت بحسب حال و مقام و عرض سائل و رغبت
او و عدم اطلاع بر افضلیت مذکور جواب فرموده اند چنانکه بحسب عرف میگویند این چیز بهترین چیزهاست مراد آن نمیباشد که این
چیز در حد ذات فضیلت دارد بر همه چیز بلکه میخواهند بهتر است درین وقت نه در همه اوقات بنسبت باین شخص نه دیگری حدثنا
عبد الرحمن بن المبارك قال حدثنا خالد قال اخبرنا حبيب بن ابی عمرة عن عائشة بنت طلحة عن عائشة ام المؤمنين انها قالت يا رسول الله
نری الجهاد افضل العمل افلا نجاهد تحقیق عایشه مادر مسلمانان گفت ای رسول خدا اعتقاد میکنیم جهاد را بهترین
عمل در ثواب آیا نکنیم ما زنان جهاد را قال لكن افضل الجهاد حج مبرور فرمود مر شما را بهترین جهاد حج مقبول است لفظ لكن لام جاره دارد
و کن خطاب جمع مونث است و در بعضی روایات لكن بحرف استدراک تصحیح کرده اند برین تقدیر در کلام تقدیر است فرمود نی جهاد کنید
لیکن برای شما افضل حج مقبول است حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا سيار ابو الحكم قال سمعت ابا حازم قال
سمعت ابا هريرة قال سمعت النبی صلی الله عليه وسلم يقول من حج لله فلم يرفث ولم يفسق رجع كيوم ولدته امه فرمود و کسی که حج کند محض برای خدا پس جماع
نکند دران ایام و مباشرت عاید بزن و فسق نکند باز می آید از گناهان چنانچه روزی که زاده است او را مادر او که هیچ گناهی نداشت تشبیه
حال بحال است رفث اطلاق او بر جماع و دواعی آن آمده رفث از باب ضرب و نصر و سمع و کرم آمده و افصح از باب نصر است ظاهر
حدیث بخشیده شدن از گناهان صغیره و کبیره است و تمامست حقوق الله و حقوق العباد را حافظ ابن حجر میگوید که این حدیث قوی ترین شواهد
است مر حدیث عباس بن مرداس را که در روی تصریح باین عموم واقع شده و مر او را شاهدی است از حدیث ابن عمر انتهی طبری گوید
محمول است بر خطائی که ما جرا شد نا ادای حقوق آن حضرت گوید مخصوص است بحقوق الله تعالی خاصه نه بحقوق بندگان بحقوق الله باین معنی که اگر یکی از تقصیری در ادا
کفارات یا نماز در وقت مشغول شده باداء حج از گناهان این تقصیر می بر آید نه آنکه نمازها هم بخشیده می شود انا آنکه اینها حقوق الله است
خود لو بتا باداء حج مقبول بخشیده شوند میگویم من علی فضل الله تعالی که این جماعه را منظور و دلائل وجوب حقوق الله افتاده است و الحجه
گفته اند حسابی است اما اگر نظر بر رحمت نهایه جود و عفو بیکران الهی کنند درین معامله تنگی نکشند و اقل مرتبه بجا زم بر خلاف آن نباشد ع
جرم بی اندازه باید عفو بی اندازه را + آیه کریمه لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا مقید بحج مقبول هم نیامده باب
فرض مواقيت الحج والعمرة در بیان تعیین جاهای احرام حج و عمره مواقیت جمع میقات است مفعال است از وقت و اینجا استعارت کرده اند
برای مکان ها و آنکه در شرع شریف بر کسی که آفاقی است و قصد زیارت خانه کعبه دارد احرام لازم کرده اند از برای تعظیم بیت الله و اجلال شأن
آن چنان که مر فقیر کسی که بدرگاه پادشاهی میرود بخضوع و خشوع متوجه میگردد و آن الاحرام چند چیز است تفصیلی که در کتب مناسک مذکور است

پیوسته فرشتگان دعا و طلب رحمت میکنند برای او میگویند
خود است که نماز کرده است دران ما متعلق است بیکه
با انتظار جماعت هر جا که نشسته باشد ازان گو ما در جماعت
اما انتظار خارج مسجد اگرچه ثواب دارد اما ثواب گور
مخصوص بمسجد است کذا قیل اللهم صل علیه
اللهم ارحمه میگویند فرشتگان خداوندا بخشش
کن بروی و رحمت کن او را و لا يزال احدكم
في صلوة ما انتظر الصلوة و پیوسته است
یکی از شما در ثواب نماز ما دام که انتظار نماز دارد پس در مقام
انتظار نیز مشمول دعای ملایکه باشد چنانکه در نماز حاصل
کرده اند باین احادیث بر آنکه جماعت شرط نیست صحت
نماز را و بر عدم وجوب نیز زیرا که دلالت این احادیث
بر صحت نماز تنهائی بلزوم گناه ظاهر است چه تفضیل
جماعت بعدد معین درجات بر نماز تنها اشارت میکند
بر ثبوت یک درجه بر اصل نماز که منافات دارد با ثبوت گناه
و لیکن روایات وعید و تهدید صریح تراند در مدعای وجوب
بی اشتراط و باید دانست که جماعت با وصف اشتراک
در اصل فضل بر نماز تنها متفاوت اند در اکثریت ثواب
بحسب قلت و کثرت اشخاص بحدیثی که روایت کرده است
احمد و اصحاب سنن و تصحیح کرده آنرا ابن خزیمه و غیر وی
از حدیث ابی بن کعب مرفوعا که نماز مرد با مرد پاکیزه و
بهتر است از نماز وی تنها و نماز وی با دو مرد پاکیزه
و بهتر است از نماز وی با مرد الی قدر که بسیار شود پس
آن دوست تر است بسوی خدا باب فضل
صلوة الفجر في الجماعة فضیلت ثواب نماز
فجر در جماعت بر ثواب نمازهای دیگر اشارتست بآنکه
تفاوت جماعت در فضیلت بحسب اوقات نیز است
حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب
عن الزهری قال اخبرنی سعيد ابن
المسيب وابو سلمة بن عبد الرحمن ان
ابا هريرة قال سمعت رسول الله صلی
الله عليه واله وسلم يقول تفضل صلوة
الجميع صلوة احدكم وحده بخمس
وعشرين جزءا افزونست ثواب نماز جماعت نماز یکی
از شما که تنها میکند به بیست و پنج جز یعنی درجه وتجتمع
ملائكة الليل وملائكة النهار في صلوة
الفجر و جمع میشوند فرشته های شبانه و فرشته های روزانه
که تازه می آیند در نماز فجر چنانکه در باب فضل عصر گذشت
و فضیلت اجتماع هر دو صنف ملایکه اگرچه در عصر نیز
هست اما در انجا ذکر نماز جماعت نیامده و حدیثی که درین
ذکر مولف رسیده که برای آن باب علیحده منعقد نماید
بدلالت این حدیث میشود و دریافت ثم يقول ابو هريرة
پس میگفت ابو هریره برای استشهاد فضیلت اجتماع
واقرؤا ان شئتم و بخوانید اگر خواهید این آیت را
ان قرآن الفجر كان مشهودا بتحقیق قرات فجر
یعنی نماز فجر است مشهود ملایکه و مقام حضور و اجتماع ایشان
قال شعيب وحدثني نافع عن عبد الله بن

ونسبت بهر صوب واقف بلاد وجائی معین کرده اند که از آنجا احرام بندد چنانکه نسبت بهر افق و حدیث تعیین یافته **حدثنا** مالك بن اسمعیل
قال حدثنا زهیر قال حدثنی زید بن جبیر انه اتی عبد الله بن عمر فی منزله وله فسطاط وسرادق گفت زهیر حدیث کرد مرا زید بن جبیر که
بتحقیق وی آمد در منزل ابن عمر و حال آنکه او را خیمها بود و فسطاط و سرادق هر دو بیک معنی است بعضی گویند فسطاط آنچه از شعر باشد و سرادق
آنکه از پنبه بود و بعضی گویند فسطاط هر چه پوشد صحن خانه را از آفتاب و سرادق هر چه بر گرد چیزی باشد فسألته من این یجوز ان اعتمر پس پرسیدم
ابن عمر را از کجا روا است که عمره کنم قال فرضها رسول الله صلى الله عليه وسلم لاهل نجد قرنا گفت فرض کرده است عمره را پیغمبر خدا
مر ساکنان نجد را از قرن نجد بفتح نون و سکون جیم آخر وال زمین مرتفعی که از تهامه تا زمین عراق است قرن نام موضعی است قریب و هم
ولاهل مدینة ذا الحلیفة ولاهل الشام الجحفة ومر اهل مدینه مطهره را ذو الحلیفه ومر اهل شام را و کسی که از آن راه آید جحفه است نووی
گفته دوری آن از مکه سه مرحله است و ابن حجر درین توقف کرده و در قاموس گفته که بر هشتاد و دو میل است از مکه و شرح مختصر وقایه ابو المکارم
گفته موضعی است میان مدینه و مکه از وی تا مکه یکصد و پانزده میل است والله اعلم **باب** قول الله تعالى وتزودوا فان خير الزاد التقوى
در فرموده خدا توشه گیرید در راه حج تا محتاج بکسی نشوید تحقیق بهترین توشها پرهیزگاریست از ارتکاب محرمات که از آن جمله سوال است از مردم
حدثنا يحيى بن بشر قال حدثنا شبابة عن ورقاء عن عمرو بن دينار عن عكرمة عن ابن عباس قال كان اهل اليمن
يحجون ولا يتزودون ويقولون نحن المتوكلون گفت ابن عباس بودند مردم یمن که قصد حج میکردند و توشه راه نمیگرفتند و میگفتند
که ما توکل کننده ایم بر خدا مرویست از ابن عباس بسندی دیگر که میگفتند که ما بخانه خدا میرویم آیا ما را طعام نخواهد داد فاذا قدموا مكة
سألوا الناس فانزل الله پس وقتی که قدوم آوردند مکه را سوال کردند مردم را توشه و در اکثر روایات بدل مکه مدینه است قسطلانی گوید اول
اصوبست فانزل الله تعالى وتزودوا فان خير الزاد التقوى پس نازل شد این آیت رواه ابن عيينة عن عمرو عن عكرمة مرسلا
روایت کرده است این حدیث را ابن عیینه که سفیان است از عمرو بن دینار از عکرمه و در آن حال که مرسل است یعنی ذکر نکرده است ابن عباس را
باب مهل اهل مكة للحج والعمرة در بیان جای احرام بستن اهل مکه برای حج و عمره و عمره سنت موکده است نزد حنفیه بعضی گویند
واجب است بعضی گویند فرض کفایت و اصح نزد شافعیه فرضیت است و عمره عبارتست از طواف بیت الله و سعی میان صفا و مروه و احرام
و حلق شرط آنست مهل بضم میم و فتح ها و تشدید لام است یعنی جای اهلال و اهلال در اصل بمعنی بلند کردن آواز است بلبیک و شایع
شده است اطلاق او بر نفس احرام **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا وهيب قال حدثنا ابن طاوس عن ابيه عن ابن عباس
قال ان النبي صلى الله عليه وسلم وقت لاهل المدينة ذا الحليفة تعیین میقات کرده است مر اهل مدینه را ذو الحلیفه ولاهل الشام الجحفة
ولاهل نجد قرن المنازل ولاهل اليمن يلملم بفتح یا و تشدید لام مفتوح و سکون میم اول و لام مفتوح دیگر و میم کوهی است
از کوههای تهامه دو مرحله است از مکه هن لهن این مواقیت مذکوره برای آن جماعت است یا برای این نواحی و بلدانست و در بعضی
روایات بجای لهن لهم است و هو انظر ولمن اتى عليهن من غيرهن ممن اراد الحج والعمرة و این میقاتها مر کسی راست که آید بر آن
بلدان از غیر آن کسانیکه خواهند حج و عمره را ومن كان دون ذلك فمن حيث انشاء وکسی که نزدیکتر است یعنی در میان
میقات و مکه است پس میقات او آنجا است که انشای احرام یا انشای سفر کرده است حتى اهل مكة من مكة تا آنکه اهل مکه از مکه
کنند چنانکه آفاقی که ساکن در میان مکه و میقاتست وی احرام از جای خود میکنند و محتاج نیست که رجوع بمیقات کند حنفیه گویند حرام است
تاخیر احرام ازین مواقیت مر کسی را که قصد در آمدن مکه وارد خواه قصد حج و عمره داشته باشد یا نه اما تقدیم احرام برین مواقیت
رواست بلکه افضل کسی را که ضبط حال خود تواند کرد و شرایط بجا آورد **باب** ميقات اهل المدينة ولا يهلوا قبل ذي الحليفة

حدثنا محمد بن العلاء ابو كريب الهمداني قال حدثنا ابو اسامة
عن بريد بن عبد الله بضم موحده و فتح را عن
ابي بردة ابن ابي موسى عن ابي موسى قال قال
النبي صلى الله عليه وآله وسلم اعظم الناس
اجرا في الصلوة بزرگترین مردم از روی ثواب
در نماز ابعدهم فابعدهم ممشى دورترین
ایشان پس دورترین ایشان است از روی مسافت راه
مسجد یعنی کسیکه از همه آیندگان دورتر است ما جور تر
است و همچنین على قدر بعد المسافة بجهة کثرت
گامها و زیادت مشقت والذي ينتظر الصلوة
حتى يصليها مع الامام وکسیکه انتظار میکشد
نماز را تا بگذارد آن را با امام اعظم اجرا من الذي
يصلي ثم ينام بزرگتر است از روی اجر از کسی که نماز
بگذارد بشتابی الی آخره انتظار بستری میخسپد یعنی کسی که از
مفارقت خواب و نخوان برای نماز تعب کشیده افضل است
از آنکه بسبب خواب و هوای نفس از رنج برای نماز نافع تر
و معنی تعب و مفارقت در حضور جماعت بجز او است
پس مناسب باشد ترجمه باب که نیاید **باب** فضل
التهجير الى الظهر فضیلت اول وقت و در پیم
روند رفتن بسوی نماز ظهر بجماعت این زعم بهنگام شدت
حرسنت که ابراد در آن افضل است چنانکه در گذر یافت
حدثنا قتيبة عن مالك عن سمي بضم مهمله
و فتح میم و تشدید یا مولى ابي بكر بن عبد الرحمن
عن ابي صالح السمان و زیات نیز گویند از آنکه
روغن زیت بکوفه می آورد و میفروخت عن ابي
هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم قال بينما رجل يمشي بطريق فرید
در اثنای آنکه مردی میرفت براهی وجد غصن
شوك على الطريق فاخره یافت شاخ خار دار را
بر سر راه پس یکسو کرد آن را از راه تا بکسی اذیت نرسد
فشكر الله له پس اجر داد خدای تعالی او را و راضی شد
از وی فغفر له پس بیامرزید او را ثم قال
پیشتر فرمود اگر چه در وقت دیگر باشد و راوی در ذکر
جمع کرده الشهداء خمسة شهیدان پنج قسم اند
المطعون آنکه بطاعون هلاک شود والمبطون
و کسی که از استسقا یا اسهال بمیرد یا سبب دیگر یا بهر بیماری شکم
والغريق و آنکه در آب غرق شود وصاحب الهدم
و کسیکه بروی دیوار یا خانه افتاده و فوت شده و
الشهيد في سبيل الله و کسیکه کشته شده در راه
خدای تعالی یعنی در جهاد برای امتثال امر الهی و اعلاء
کلمه نه برای غرض دنیاوی و وارد است در آن
ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا الآية و الشهداء
بغیر الانبیاء در آن و شهید در حقیقت نیست
و دیگران مجاز بتشبیه کلام دریم مقام در جهاد مذکور
شده و مقتضا برای موضع مسئله عدم غسل و عدم
نزع ثیاب اصطلاحی خاص است که در مقتول مذکور

واحرام كنند اهل مدينه پيش از ذي الحليفه از آنكه منقول نيست كه آنحضرت بيشتر از ذو الحليفه احرام بسته باشند **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يهل اهل المدينة من ذي الحليفة ويهل اهل الشام من الجحفة واهل نجد من قرن قال عبد الله وبلغني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ويهل اهل اليمن من يلملم گفت عبد الله بن عمر و رسيد مرا كه پيغمبر خدا فرموده و احرام بندند اهل يمن از موضع يلملم يعني اين حديث سابقا نقل كرده از زبان آن حضرت شنيده و اين را از مردم ديگر معلوم كرده

باب مهل اهل الشام **حدثنا** مسدد قال حدثنا حماد عن عمرو بن دينار عن طاؤس عن ابن عباس قال وقت رسول الله صلى الله عليه وسلم لاهل المدينة ذا الحليفة ولاهل الشام الجحفة ولاهل نجد قرن المنازل ولاهل اليمن يلملم فهن لهن ولمن اتى عليهن من غير اهلهن ممن كان يريد الحج والعمرة فمن كان دونهن فمهله من اهله پس كسي كه وراي مواقيت قريب از مكه است پس جاي احرام او از آنجاست كه هست وكذلك حتى ان اهل مكة يهلون منها تا آنكه اهل مكه احرام مي بندند از مكه

باب مهل اهل نجد **حدثنا** علي قال حدثنا سفيان قال حفظناه من الزهري گفت سفيان ياد كرده ام اين حديث از زهري عن سالم عن ابيه از سالم از پدر او ابن عمر قال وقت النبي صلى الله عليه وسلم ح وحدثني احمد بن عيسى قال حدثنا ابن وهب قال اخبرني يونس عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابيه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول مهل اهل المدينة ذو الحليفة ومهل اهل الشام مهيعة وهي الجحفة مهيعه بفتح ميم وسكون ها و فتح تحتيه و عين مهمله و تصحيح كرده اند بعضي بفتح ميم وكسر ها و سكون تحتيه نام قريه بود جامع چون آنرا سيلاب برد جحفه خواندند واهل نجد قرن قال ابن عمر زعموا ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ولم اسمعه گفت ابن عمر مردم گفته اند كه آنحضرت فرموده است كه ميقات اهل نجد قرن است و من نشنيده ام از آنحضرت ومهل اهل اليمن يلملم

باب مهل من كان دون المواقيت بيان جاي احرام كسي كه قريب ميقاتها است يعني آنطرف ميقاتها است **حدثنا** قتيبة قال حدثنا حماد عن عمرو عن طاؤس عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم وقت لاهل المدينة ذا الحليفة ولاهل الشام الجحفة ولاهل اليمن يلملم ولاهل نجد قرنا فهن لهن ولمن اتى عليهن من غير اهلهن ممن كان يريد الحج والعمرة فمن كان دونهن فمن اهله حتى ان اهل مكة يهلون منها

باب مهل اهل اليمن **حدثنا** معلى بن اسد قال حدثنا وهيب عن عبد الله بن طاؤس عن ابيه عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم وقت لاهل المدينة ذا الحليفة ولاهل الشام الجحفة ولاهل نجد قرن المنازل ولاهل اليمن يلملم هن لاهلهن ولكل آت اتى عليهن من غيرهم و هر آينده را كه بيايد بر ايشان غير ايشان ممن اراد الحج والعمرة ومن كان دون ذلك فمن حيث انشأ حتى اهل مكة من مكة ترجمه حديث مكرر شده است

باب ذات عرق لاهل العراق در بيان آنكه موضع ذات عرق ميقات اهل عراق است كه كوفه و بصره و بغداد و جز آنست عرق بكسر عين مهمله و سكون راء مهمله آخر قاف بمعني كوه خورد است بعضي گويند بمعني شوره زمين است كه آنجا درخت گز مي رويد و موضعي است از مكه بر دو روزه راه **حدثنا** علي بن مسلم قال حدثنا عبد الله بن نمير قال حدثنا عبيد الله عن نافع عن عبد الله بن عمر قال لما فتح هذان المصران گفت ابن عمر وقتي كه مفتوح شدند اين دو شهر كه كوفه و بصره است و غالب شدند مسلمانان اتوا عمر فقالوا يا امير المؤمنين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حد لاهل نجد قرنا آمدند مسلمانان آنجا عمر بن خطاب را رضي الله عنه پس گفتند اي امير المؤمنين تحقيق پيغمبر خدا تعيين كرده ميقات مر اهل نجد را قرن وهو جور عن طريقنا وانا ان اردنا قرنا شق علينا و آن قرن مائل است و يكسو است از راه ما و تحقيق ما

الجزء الثالث تيسير الاسلام كتاب الاذان

وزانو بطور تقصير بدن كودك آيند كه نوعي ديگر نشستن است در سجده

باب احتساب الآثار شمردن قدمها كه براي جماعت در مسجد روند در حساب اعمال حسنه احتساب در اصل بمعني عد است وليكن مستعمل مي شود غالبا بمعني طلب تحصيل ثواب بنيت خالصه **حدثنا** محمد بن عبد الله بن حوشب بفتح مهمله و سكون واو و فتح معجمه و موحده طائفي قال حدثنا عبد الوهاب الثقفي قال حدثني حميد عن انس قال قال النبي فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم يا بني سلمة اي بني سلمه بكسر لام كه قبيله كلان است از انصار الا تحتسبون آثاركم آيا نمي گيريد ثواب نمي كنيد در حسنات نمي شماريد گامهاي خود را كه هر گام درجه مي افزايد وحدثنا بو الطيف ... عن ابي ذر وقال ابن ابي مريم سعيد بن حكم شيخ ابن حجر گفته صواب آنست كه معلق است قال اخبرنا يحيى بن ايوب قال حدثني حميد عن انس ان بني سلمة ارادوا ان يتحولوا عن منازلهم تحقيق بني سلمه خواستند كه نقل كنند از منزلهاي خود كه دور بود از مسجد شريف فينزلوا قريبا من النبي پس منزل كنند نزديك از مسجد پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم قال فكره رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان يعروا المدينة بضم تحتيه و راء مهمله پس مكروه داشت آنحضرت اين كه خالي گذارند طرف مدينه را آنجا خالي گذاشتن ... زمين خالي فراخ خالي برده فقال الا تحتسبون آثاركم حاصل آنكه بنو سلمه مي خواستند قرب مسجد را بسبب مشقت بعد مسافت و فضيلت جوار شريف كه داشتند و آنحضرت چون نقل ايشان مفسده اخلاء جانب مدينه بود و ... ايشان از بعد بنابر مصلحت فضيلتي است كه تدارك فضل قرب مي تواند كرد و هو مزيت ثواب با كثرت خطي كه اجر بمشقت باشد قال مجاهد و گفته است مجاهد در تفسير آثاركم در كريمه ونكتب ما قدموا وآثارهم واقع شده خطاهم آثارهم المشي في الارض بارجلهم گامهاي ايشان آثار ما رفتن در زمين بپايها

باب فضل صلوة العشاء في الجماعة مزيت ثواب نماز عشا در جماعت بر ثواب نماز هاي ديگر اگر چه نسبت اكثر نماز ها ... بيان است **حدثنا** عمر بن حفص بن غياث بن طلق نخعي قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش قال حدثني ابو صالح عن ابي هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم

اگر خواهیم رفتن بقرن دشوار است بر ما جور بفتح جیم و واو ساکن آخر را یعنی میل است قال فانظروا حذوها من طریقکم
گفت عمر پس نظر کنید جائی را که مقابل و برابر آنست از راه شما فحد لهم ذات عرق پس تعیین کرد برای ایشان موضع ذات عرق را
ظاهر آنست که این میقات بتعیین عمر بن خطاب واقع شده است ولیکن حکم مرفوع دارد اما که اینقدر حکم برای معاملها گفتن نمیشود
نزد او احادیث مرفوع درین معنی نیز منقول است اگرچه همه این شان حکم بتضعیف آن کرده اند لیکن چون باتفاق ضم هم صالح شد
از وجه احتجاج می‌افتد **باب** حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم اناخ بالبطحاء بذی الحلیفة فصلی بها بتحقیق آنحضرت نشانید شتر را
ببطحاء ذو الحلیفه و فرود آمد و گذارد نماز را آنجا وکان عبد الله بن عمر یفعل ذلک وبود عبد الله بن عمر میکرد چنین بجهت متابعت
آنحضرت **باب** خروج النبی صلی الله علیه وسلم علی طریق الشجرة برآمدن آنحضرت براه درختی که نزدیک مسجد ذی الحلیفه است
حدثنا ابراهیم بن المنذر قال حدثنا انس بن عیاض عن عبید الله عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
کان یخرج من طریق الشجرة بتحقیق بود آنحضرت که بیرون می‌آمد از راه شجره که نزد مسجد ذی الحلیفه است ویدخل من طریق
المعرس ومی درآمد بمدینه از راه معرس که موضعی است پایان تر از ذی الحلیفه و نزدیک تر است بمدینه و او را معرس از آن
میگویند که آن موضع نزول مسافر است در آخر شب وان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا خرج الی مکة یصلی فی مسجد الشجرة و بود آنحضرت
وقتی که برآمدی بسوی مکه نماز میگذارد در مسجد شجره واذا رجع صلی بذی الحلیفة ببطن الوادی و وقتی باز میگشت از مکه نماز میگذارد
بذی الحلیفه در میان وادی وبات حتی یصبح وشب میکرد و بخواب میرفت تا آنکه صباح میکرد **باب** قول النبی صلی الله
علیه وسلم العقیق واد مبارک فرمودن آن حضرت که عقیق وادی مبارک است عقیق بعین مهمله و دو قاف میان هر دو یاء تحتیه
وادی است نزدیک بقیع میان آن و میان مدینه چهار میل مسافت است **حدثنا** الحمیدی قال حدثنا الولید وبشر بن بکر التنیسی
قالا حدثنا الاوزاعی قال حدثنا یحیی قال حدثنا عکرمة انه سمع ابن عباس یقول انه سمع عمر یقول سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم بوادی العقیق بتحقیق عکرمه شنید ابن عباس را که میگفت او شنیده عمر بن خطاب را که میگفت
شنیدم پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی در وادی عقیق یقول اتانی اللیلة آت من ربی میفرمود آمد مرا آینده از جانب پروردگار
من که جبرئیل است فقال صل فی هذا الوادی المبارک پس گفت آن آینده نماز گذار درین وادی که برکت داده شده است
وقل عمرة فی حجة و بگو که این عمره است در حج و این حدیث دلالت کرد که آنحضرت قارن بودند مفرد و قارن آنکه جمع کند میان حج و عمره
و مفرد آنکه یکی کند تنها در تطبیق این حدیث بترجمه اشکال کرده اند که این قول آنحضرت نیست بلکه گفته آینده است که آمده بود جواب
گفته اند که در حدیث ابن عدی از طریق دیگر از عایشه آمده که آن حضرت فرمودند تخیموا الی العقیق فانه مبارک پس مولف رح اشارت
باین حدیث کرده و پوشیده نماند که این جواب سست تر از سوال است قول جبرئیل که وحی منزل بود و آن حضرت نقل کرده قول آنحضرت
است و اشارت مولف بحدیثی که نقل نکرده و بر شرط او نباشد آنرا چگونه روا باشد و محمد بتدبیر است **حدثنا** محمد بن ابی بکر قال
حدثنا فضیل بن سلیمان قال حدثنا موسی بن عقبة قال حدثنا سالم بن عبد الله عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه اری
وهو معرس بذی الحلیفة ببطن الوادی گفت موسی بن عقبه حدیث کرد ما را سالم از پدر خود ابن عمر از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی
که بتحقیق آنحضرت نموده شد در خواب در حالی که آنحضرت خوابیده بود بموضع ذی الحلیفه بمیان وادی اری بضم همزه و کسر راء صیغه
مجهول است و در بعضی روایات رأی بتقدیم راء بر همزه صیغه مجهول است از رویت یعنی دید آنحضرت را غیری و معرس بضم میم و تشدید راء

باب اثنان فما فوقهما جماعة اقامت تثنیه در حد جماعت
جماعة دو کس و بالاتر ازان جماعت است و این لفظ حدیثی است که وارد شده بطریق ضعیف **حدثنا**
مسدد قال حدثنا یزید بن زریع بضم معجمه انه قال حدثنا خالد عن ابی قلابة عن مالک بن
الحویرث عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال فرمود دو کس را که آمده بودند آنحضرت بقصد سفر
اذا حضرت الصلوة فاذنا واقیما چون حاضر شود وقت نماز پس اذان و اقامت گویید ثم لیؤمکما
اکبرکما پستر امامت کند شما را بزرگتر از میان شما دو کس از روی علم یا سال ازینجا معلوم شد که اقل جماعت امام و ماموم
است **باب** من جلس فی المسجد ینتظر الصلوة فضیلت کسی که بنشیند در مسجد بجائی که انتظار میبرد نماز جماعت را و فضل المساجد و فضیلت مسجدها
حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال
الملائکة تصلی علی احدکم ما دام فی مصلاه فرمود فرشتگان درود میگویند بر یکی از شما تا که در جای نماز خود است انتظار می‌برد جماعت را ما لم یحدث تا وقتی که حدث نکرده و احتمال است باین عمل فاحش که از دست و زبان صادر گردد و میگویند اللهم اغفر له اللهم ارحمه
خداوندا بیامرز او را خداوندا رحمت کن او را ولا یزال احدکم فی صلوة همیشه است یکی از شما در ثواب نماز
ما دامت الصلوة تحبسه تا که انتظار نماز بند میدارد
او را در مسجد لا یمنعه ان ینقلب الی اهله الا الصلوة باز نمیدارد او را از آنکه برگردد بسوی مردم خانه خود مگر قصد
نماز بجماعت اشارت است بآنکه اگر نیت او را در رفتن خانه نیتی دیگر باشد یکی گردد نیت انتظار را منقطع گردد ثواب
مذکور **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا
یحیی قطان عن عبید الله عمری قال حدثنی
خبیب بن عبد الرحمان بضم معجمه وفتح موحده
ولی ثانی عبید الله مذکور است عن حفص بن
عاصم جد عبید الله عن ابی هریرة عن النبی
صلی الله علیه واله وسلم قال سبعة یظلهم
الله فی ظله هفت قسم اند از مردم که می‌دارد ایشان را
خدا تعالی در سایه کرامت و حمایت خود و بعد سایه عرش خود
چنانکه در بعضی روایت آمده یوم لا ظل الا ظله
روزی که نیست سایه که پناه گیرند مگر سایه او
و مقصود از سایه کرامت و حمایت الهی یا سایه عرش
وی مراد است روز قیامت است الامام العادل حکم کننده

لفظ اسم فاعل از تعریس و در بعضی روایات فی معرس بصیغه اسم مکان است قیل له انک ببطحاء مبارکة گفته شد مر آنحضرت را
در خواب تعلیق تو بجایی مبارک هستی وقد اناخ بنا سالم یتحری بالمناخ بضم میم و خاء معجمه بمعنی مبرک است وتحقیق فرود آورد
ما را سالم جمالی که جست بجایی نشاندن شتر الذی کان عبد الله ینیخ یتحری معرس رسول الله صلی الله علیه وسلم آنجا را که عبد الله
بن عمر فرود می آمد وحال آنکه می جست جایی فرود آمدن پیغمبر خدا وهو اسفل من المسجد الذی ببطن الوادی بینهم وبین الطریق وسط من
ذلک وآن جایی پایان تر است از مسجدی که در میان وادی است میان فرود آیندگان و میان راه است در میان است میان
بطن وادی و میان راه باب غسل الخلوق ثلث مرات من الثیاب در بیان شستن محرم در عمره طیب را سه بار از جامها
خلوق بخاء معجمه و تخفیف لام آخر قاف نوعی از طیب است که زعفران در وی بکار برند حدثنا محمد قال حدثنا ابو عاصم النبیل
قال اخبرنا ابن جریج قال اخبرنی عطاء ان صفوان بن یعلی اخبره قال یعلی لعمر ارنی النبی صلی الله علیه وسلم حین یوحی الیه یعلی گفت مر عمر بن خطاب را که
بنمای مرا پیغمبر خدا را هنگامی که وحی فرستاده می شود بسوی او قال فبینما النبی صلی الله علیه وسلم بالجعرانة ومعه نفر من اصحابه
گفت راوی پس در میان آنکه پیغمبر خدا بجعرانه بود و با آن حضرت چندی از اصحاب بودند اکثر محدثان جعرانه را بکسر جیم و عین مهمله و
تشدید راء ضبط کرده اند و اهل لغت و محققان اهل حدیث بکسر جیم و سکون عین و تخفیف را تحقیق نموده و هر دو صحیح است
قائل این کلام معلوم نشده که کیست جاءه رجل فقال یا رسول الله کیف تری فی رجل احرم بعمرة وهو متضمخ بطیب آمد مردی
آن حضرت را پس گفت ای رسول خدا چگونه می بینی و چه حکم میکنی در حق مردی که احرام بست بعمره و حال آنکه او آلوده است
بطیب فسکت النبی صلی الله علیه وسلم ساعة فجاءه الوحی فاشار عمر الی یعلی پس خاموش شد آنحضرت زمانی قلیل پس
آمد وحی و اشارت کرد عمر بسوی یعلی که بیند آنحضرت را فجاء یعلی وعلی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثوب قد اظل به
پس آمد یعلی و حال آنکه بر پیغمبر خدا جامه ایست که بتحقیق سایه کرده شده است آن جامه و آنحضرت درون آنست فادخل راسه
فاذا رسول الله صلی الله علیه وسلم محمر الوجه وهو یغط پس در آورد یعلی سر خود را در آن پرده و دید ناگاه آنحضرت سرخ روی است
آواز میکند نفس او چون در خواب غطیط سین مهمله بیشتر دور کرده شد از آن حضرت گرانی وحی که بر بدن مبارک درین حال میرسید سری بضم
سین مهمله و تشدید را و بتخفیف را نیز روایت کرده اند و اول اکثر است و افاده میکند تدریج انکشاف را فقال این الذی سأل
عن العمرة فاتی برجل پس فرمود کجاست کسی که پرسیده بود از عمره پس آورده شد مردی فقال اغسل الطیب الذی
بک ثلث مرات پس فرمود بشوی طیبی را که هست بر جامه و بدن سه بار وانزع عنک الجبة و دور کن از خود جبه را که جامه
دوخته است این قول برای تعلیم دیگر احکام احرام فرموده است چنانکه دلالت دارد برآن قول او واصنع فی عمرتک کما تصنع
فی حجتک و بکن از اعمال در عمره خود چنانچه میکنی در حج خود قلت لعطاء اراد الانقاء حین امره ان یغسل ثلث مرات فقال نعم
ابن جریج گوید گفتم مر عطا را آیا خواسته است آن حضرت پاک کردن هنگامی که فرموده او را که بشوید سه بار گفت عطا آری مقصود
همین است بعضی علما این اشکال کرده اند در تطبیق این حدیث بترجمه از آنکه در ترجمه طیب بر جامه گرفته است و در حدیث دلالت نیست
که بر جامه بود مگر بر جامه بود وی و در کردن جبه کفایت داشت و ما در اثنای تقریر معانی اشارتی کردیم بتوجیه آن با آنکه مولف در روایت
دیگر که در محرمات احرام آورده باین لفظ آورده است وعلیه قمیص فیه اثر الصفرة و همین حدیث را ابو داود نیز باین عبارت ایراد نموده
و مولف رحمه الله ازین قسم اعتماد بسیار کرده و نیز بسیار است که قیاس میکند حکمی را بر حکم دیگر پس بر تقدیری که مراد همین طیب بر بدن باشد
رفع طیب بر جامه قیاس آن کرده است باب الطیب عند الاحرام وما یلبس اذا اراد ان یحرم در بیان طیب مالیدن نزد احرام بستن

وهم باز کردن شعبده صالح بر جماعت تخصیص شاب بجهت قوت
شهوت و متابعت هوی است در نوبت پس از جهت
عبادت بر مخالفت هوی شاق تر باشد و رجل قلبه
معلق فی المسجد دیگر مردی که دل وی آویخته است
در مسجد برای جماعت و ذوق خلوت و از ین تعلق بمساجد
و انتظار نماز معلوم میشود و رجلان تحابا فی الله
دیگر دو مرد که دوستی دارند یکدیگر را در دین خدا و طلب رضای
وی اجتمعا علی ذلک وتفرقا علیه یکجا می شوند
برین محبت و جدا میشوند بران یعنی حال در حضور و غیبت
بر یک منوال است که بعارض دنیوی تفاوت نمی پذیرد و مجتمع
نشوند یا نشوند و رجل طلبته امرأة ذات منصب
وجمال و دیگر مردی که خواست او را زنی صاحب نسب
و شرف و جاه و خوبروی است بصحبت خود فقال انی
اخاف الله پس گفت آن مرد بدل یا بزبان خود دو بار ترس دارم
یا بزبان گفت آن زن را بتحقیق من می ترسم از خدا و دل
تعلق بوی نه و دیگر مردی که صدقه داد صدقه را و پنهان کرد
پنهان کردن بحدی که لا تعلم شماله ما تنفق یمینه
... دیگر مردی که یاد کرد خدا را تنها پس ریخت هر دو چشم او اشک ها
رجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه و دیگر
مردی که یاد کرد خدا را تنها پس ریخت هر دو چشم او اشک ها
از درد محبت الهی یا خوف وی و ذکر ... تنهایی
دور باشد از تکلف و ریا و این هفت کس که مذکور شدند مر ...
یکجا مذکور اند و سوای این اصناف دیگر نیز هست که ذکر آن
باین منزلت در احادیث متفرق آمده چون کسی که مهلت
دهد قرضدار تنگدست را یا بنهد برای وی از دین او کم کند
می ... او را در سایه خود روزی که نیست ... سایه وی
سوا الا مسلم و عون مجاهد و مکاتب و تاجر صدوق
و جز آن حدثنا قتیبة قال حدثنا اسماعیل بن جعفر ... بضم میم و
سکون جیم ... در اکثر نسخ ساقط است قال حدثنا
اسمعیل بن جعفر ابن ابی کثیر انصاری عن حمید
قال سئل انس هل اتخذ رسول الله گفت
حمید طویل پرسیده شد انس آیا گرفته بود و در دست
داشته است پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم
خاتما انگشتری را فقال نعم پس گفت انس آری گرفته
بود و در دست و ذکر کرد قصه روزی را که دیده بود اخر
لیلة صلوة العشاء الی شطر اللیل تاخیر کرد
آنحضرت شبی نماز عشا را تا نیم شب ثم اقبل علینا
بوجهه بعد ما صلی پس متوجه گردانید بر ما روی مبارک
را بعد از آنکه نماز گزارد فقال صلی الناس ورقدوا پس
فرمود آنحضرت نماز گزاردند مردم و دیگر ... خواب
کردند ولم تزالوا فی صلوة منذ انتظرتموها
و ... شما در نماز ... از وقتی که انتظار ... پس این
باشد قال انس فکانی انظر الی وبیص
خاتمه پس گویا من ... بسوی درخشندگی انگشتری
آنحضرت صلی الله علیه وسلم باب فضل من

وجامه که می پوشد محرم وقتی که خواهد احرام بندد و بیچان وپیی دهن وشانه میکند وروغن میمالد بر و وعطف است بر ما یلبس یعنی این کار پیش از شروع در احرام کردن رواست وقال ابن عباس یشم المحرم الریحان وینظر فی المرآة وگفت ابن عباس بو میکند محرم گل‌ها را ومی بیند روی خود را در آئینه ویتداوی بما یاکل الزیت والسمن ودوا میکند بچیزی که میخورد که زیت وروغن است وقال عطاء یتختم ویلبس الهمیان وگفت عطاء بن رباح که می پوشد محرم خاتم را ومی بندد همیان زر را همیان فارسی معرب است وطاف ابن عمر وهو محرم وقد حزم علی بطنه بثوب وطواف کرد ابن عمر وحال آنکه محرم است وتحقیق بسته بود بر شکم خود جامه ولم تر عائشة بالتبان باساً ونه دیده است عائشه رضی الله عنها بلنگوته باکی قال ابو عبد الله یعنی الذین یرحلون هودجها گفت مولف ابو عبد الله میخواهد عائشه این لنگ مر کسانی را که می بستند هودج او را تبان سراویل کوته که می پوشد عورت مغلظه را کذا فی مجمع البحار یرحلون بضم یاء تحتیه وراء مفتوحه وکسر حاء مهمله مشدده وبعضی بروزن یعلمون تصحیح کرده اند وترجیح داده **حدثنا** محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن منصور عن سعید بن جبیر قال کان ابن عمر یدهن بالزیت فذکرته لابراهیم گفت سعید بن جبیر بود ابن عمر که مالید بدن را بزیت نزد احرام یعنی زیتی که در آن طیب نبود چنانکه در احادیث تصریح است با ین قید وروایت شده نزد احرام منصور گوید پس ذکر کردم آنرا با براهیم نخعی فقال ما تصنع بقوله گفت چه میکنی بقول او کنایت از عدم اعتبار سنت است واین انکار رای ابن عمر است گفته اند که عائشه نیز منکر این رای او بود حدثنی الاسود عن عائشة قالت کانی انظر الی وبیص الطیب فی مفارق رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو محرم ابراهیم گوید حدیث کرد مرا اسود بن زید از عائشه که گفت چنانستی که من می بینم بسوی تیزی طیب در مفرق پیغمبر خدا وحال آنکه او محرم بوده ودر قول او کانی انظر اشارتست بقوت تحقیق این حال در نظر او **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم قالت کنت اطیب رسول الله صلی الله علیه وسلم لاحرامه حین یحرم گفت عائشه بودم من که طیب می مالیدم آنحضرت را از جهت احرام او یعنی پیش از احرام ووقت اراده آن ومراد بطیب بدن است چنانکه حدیث سابق دلالت کرد که ترابی آنرا در مفرق آنحضرت میدیدم ولحله قبل ان یطوف بالبیت ووقت برآمدن از احرام بعد از رمی جمار وحلق موی سر پیش از طواف خانه کعبه که طواف افاضه است ازین حدیث استحباب طیب مالیدن نزد درآمدن در احرام مفهوم شد با آنکه بقای آثار آن بعد از احرام ضرری ندارد ونیز معلوم شد که کان در احادیث که واقع می شود برای دوام وتکرار نیست انا آنکه این تطییب عائشه یکمرتبه در حجة الوداع واقع شده است وبس **باب** من اهل ملبدا در بیان جواز حال کسیکه داخل احرام شود ولبیک گوید در حالی که بسته بود موی را بمانند صمغ تا پریشان نشوند وشپش نیفتند وگرد وغبار در نیاید **حدثنا** اصبغ قال حدثنا ابن وهب عن یونس عن ابن شهاب عن سالم عن ابیه قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یهل ملبدا گفت ابن عمر شنیدم پیغمبر خدا را که لبیک میگفت در حالیکه ملبد بود وملبد بضم میم وفتح لام وکسر باء موحده مشدده وفتح آن **باب** الاهلال عند مسجد ذی الحلیفة در بیان آنکه احرام بستن نزد مسجد ذی الحلیفه است کسی را که اراده مناسک از مدینه کند **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا موسی بن عقبة قال سمعت سالم بن عبد الله قال سمعت ابن عمر ح وحدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالک عن موسی بن عقبة عن سالم بن عبد الله انه سمع اباه یقول ما اهل رسول الله صلی الله علیه وسلم الا من عند المسجد یعنی مسجد ذی الحلیفة مروی است از سالم که تحقیق شنیدم پدر خود را عبد الله بن عمر که میگفت احرام نه بسته است آنحضرت مگر از نزد مسجد مولف گوید میخواهد از مسجد مسجد ذی الحلیفه را **باب** ما لا یلبس المحرم من الثیاب بیان چیزی که نمی پوشد محرم از قسم جامها خواه محرم حج باشد یا عمره

قال اخبرنا محمد بن مطرف بضم میم وفتح طاء مهمله وکسر راء مشدده وبقا ابو غسان لیثی مدنی عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال من غدا الی المسجد وراح فرمود کسیکه صبح کند بسوی مسجد وشام کند اعد الله له نزلة من الجنة آماده میکند خدا تعالی برای وی نزل را یا ضیافت او را از بهشت نزل بضم نون وزاء معجمه مکانی که مهیا کرده شود برای نزول وبسکون زاء آنچه مهیا کرده شود برای مهمان کل ما غدا وراح هر باره که صبح وشام رسد برای عبادت وبروایتی او راح بحرف ترديد واین اظهر است در مدعا عموم **باب** اذا اقیمت الصلوة فلا صلوة الا المکتوبة چون اقامت گفته شود نماز نیست یعنی هیچ نماز مگر فرض این لفظ روایه مسلم ودیگر صحاح است که مولف ترجمه باب ساخته بجهت صحت حکم آن وموصول نیاورده آن را برای وقوع اختلاف بر عمرو بن دینار در آنکه این حدیث را موقوف روایت کرده یا مرفوع کذا قیل **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله بن یحیی ابو القاسم قرشی عامری اویسی قال حدثنا ابراهیم بن سعد بن ابراهیم بن عبد الرحمان زهری عن ابیه عن حفص بن عاصم ابن عمر رضی الله عنه عن عبد الله بن مالک ابن بحینة بضم موحده وفتح حاء مهمله وسکون تحتیه ونون بنت حارث بن مطلب بن عبد مناف مادر عبد الله مذکور است از این جهت که لفظ ابن بالف مینویسند که آن صفت عبد الله است نه مالک قال مر النبی صلی الله علیه واله وسلم برجل گفت عبد الله بن بحینه گذشت آنحضرت بمردی **ح** تحویل است گفت مولف وحدثنا عبد الرحمان بن بشر بکسر موحده وسکون معجمه ابن حکم ابو محمد نیشاپوری سند دویست وشصت بیست مولف بچهار سال قال حدثنا بهز بن اسد بفتح موحده وسکون هاء وآخر زاء معجمه قال حدثنا شعبة قال اخبرنی سعد بن ابراهیم قال سمعت حفص بن عاصم قال سمعت رجلا من الازد یقال له مالک بن بحینة تحینه نام گرفته است این مرد را شعبه ومتابعت کرده اند وابو عوانه وحماد بن سلمه درین حکم کرده اند حفاظ چون یحیی بن معین واحمد وبخاری ومسلم ونسائی ودارقطنی وغیر ایشان آنرا لیو هم چه بحینه والده عبد الله است نه مالک وصحبت وروایت نیز عبد الله راست نه مالک را ابن قشب بن بصلا است بکسر قاف ان رسول الله گفت حفص شنیدم مردی را که از قبیله ازد بود وگفته می شد او را مالک بن بحینه تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم رای رجلا من الازد وقد اقیمت الصلوة

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رجلا قال يا رسول الله ما يلبس المحرم

من الثياب بتحقیق مردی گفت ای رسول خدا چه چیزی پوشد محرم از جامها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يلبس القميص

ولا العمائم ولا السراويلات ولا البرانس فرمود نمی پوشد پیراهن و نه دستارها و نه ازارهای دوخته و نه کلاههای بلند سر و در بعضی

روایات قمص است جمع قمیص سراویلات جمع سروال فارسی است معرب سراوین بنون و شروال بشین معجمه لغتها است برانس

جمع برنس بضم نون در قاموس گوید برنس کلاه دراز و لا الخفاف الا احد لا يجد نعلين فليلبس خفين وليقطعهما اسفل من

الكعبين و نه پوشد موزها مگر کسیکه نیابد پاپوشها را پس بپوشد موزها و ببرد آنها را پایان تر از هر دو کعب خفاف بکسر خاء معجمه

جمع خف است مراد آنست که جامه دوخته نپوشد و نپوشد جبهها و مانند آن دوخته باشد یا نه و هم چنین پای را نپوشد بموزه و مانند آن و لا

تلبسوا من الثياب شيئا مسه زعفران او ورس و نپوشید از جامها چیزی را که رسیده است آنرا زعفران یا ورس ورس گیاهی است

زرد خوشبوی که رنگ امثال سرخی در زردیست گویند که مشهورترین طیبها است در بلاد یمن **باب** الركوب والارتداف

في الحج سوار شدن و ردیف بودن در ادای مناسک حج **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا وهب بن جرير قال حدثنا

ابي عن يونس الايلي عن الزهري عن عبيد الله بن عبد الله عن ابن عباس رضي الله عنهما ان اسامة كان ردف رسول الله صلى الله عليه وسلم

من عرفة الى المزدلفة مرویست از ابن عباس که اسامه بن زید بود ردیف پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی از عرفه تا مزدلفه ثم اردف

الفضل من المزدلفة الى منى باز ردیف ساخت آنحضرت فضل بن عباس را از مزدلفه تا منی تا حدیث کنند بآنچه در نیوقت بشنوند

و تشرف انبساط و مهربانی بود و ازین جهت خورد سالان را اختیار فرمود قال فكلاهما قال لم يزل النبي صلى الله عليه وسلم يلبي حتى رمى

جمرة العقبة گفت ابن عباس گفتند هر دو اسامه و فضل دایم بود تلبیه آنحضرت یعنی لبیک میگفت تا رمی جمره عقبه **باب**

ما يلبس المحرم من الثياب والاردية والازر در بیان چیزی که می پوشد محرم از جامها و رداها و ازارها و لبست عايشة الثياب

المعصفرة وهي محرمة و پوشید عایشه جامهای سرخ معصفر و حال آنکه او محرم بود و امام ابو حنیفه معصفر را داخل طیب داشته از جهت بوی

خوش که دارد و منع کرده آنرا بر محرم بعموم احادیث منع طیب و کثرت آن وقالت لا تلثم ولا تبرقع ولا تلبس ثوبا بورس ولا زعفران

و گفت عایشه محرم لب و دهان نپوشد و برقع بر روی نیندازد و نپوشد جامه که بورس و زعفران رنگین باشد وقال جابر لا ارى

المعصفر طيبا گفت جابر نمی پندارم معصفر را که طیب دارد و این خلاف محسوس است ولم تر عايشة باسا بالحلي والثوب

الاسود والمورد والخف للمرأة و ندیده است عایشه باکی و محذوری در پوشیدن زیور و جامه سیاه رنگ و برنگ

گل سرخ و موزه برای زنان وقال ابراهيم لا باس ان يبدل ثيابه و گفت ابراهیم نخعی باک نیست اینکه بدل کند محرم جامه را

حدثنا محمد بن ابي بكر المقدمي قال حدثنا فضيل بن سليمان قال حدثنا موسى بن عقبة قال اخبرني كريب عن عبد الله بن

عباس قال انطلق النبي صلى الله عليه وسلم من المدينة بعد ما ترجل وادهن ولبس ازاره ورداءه هو واصحابه

گفت ابن عباس راهی شد آنحضرت از مدینه بعد از آنکه شانه کرد و روغن مالید و پوشید ازار و ردا را او و یاران وی فلم

ينه عن شيء من الاردية والازر تلبس الا المزعفرة التي تردع على الجلد پس

منع نکرد چیزی را از رداها و ازارها از آنکه پوشیده شود مگر جامه زعفرانی را که بیالاید طیب را بر پوست بدن فاصبح بذي الحليفة ركب

راحلته حتى استوى على البيداء اهل هو واصحابه پس صبح کرد بذی الحلیفه و سوار شد مرکب خود را تا آنکه برابر شد بیداء لبیک

گفت وی و یاران وی بیداء بلندیست بپیش ذی الحلیفه بجانب مکه چون عمارتی نماند و آنرا بیداء گفتند که بمعنی صحراست و قلد

الجزء الثالث شیخ الاسلام | كتاب الاذان

صلى الله عليه وسلم الصبحان اثنتين الصبح اربعا میگزاری صبح را چهار

رکعت آیا صبح میگذاری چهار رکعت منصوب صبح و رفع بر دیده

است چون بعد اقامت که برای فرض وقت است چهار رکعت گذارد و دو رکعت

نفل بود و دیگر فرض پس گویا فصل نکرده چهار گذارده سنت فجر و ...

نا شنیده ... نفل گذاردن نفل در تعلیم فرض بعد

اقامت و گذاردن فرض بلا فصل ... در روایت

کرده ... ابن بحینه

نگر ... نماز ظهر دیگر ...

نماز یعنی سنت و فرض صبح فصل نا الصبح اربعا

مکرر فرمود برای تاکید انکار منع سنت بعد اقامت

مطلقا قایل است شافعی و احمد و نزد مالک

بگزاردن دو رکعت بیرون مسجد اگر یابد که یک رکعت

با امام خواهد یافت نه در صف جماعت از جهت امکان

جمع میان هر دو فضیلت سنت و جماعت و تحقیق

فصل میان هر دو نماز ... آن وقت

معارض امر است تحصیل آن ...

مرفوعا روایت کرده که فرمود آنحضرت ترک نکنید آن را

اگرچه منع کنند شما ... لشکر ...

است و هم ابو داود ... روایت کرده اند

بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ...

از نوافل ... از آنحضرت ... رکعت

پیش از نماز صبح بود و گفته اند ... در مسجد ...

برای گزاردن آن ... در مسجد پس ...

خلف صفوف ... ذکر کرده است ... اسلام ...

در وی کراهت گزاردن آن میان صف ...

و ... است گزاردن خلف صف ...

میان وی و میان صف مرویست از ابن مسعود که

وی در آمد مسجد را و حال آنکه اقامت شده بود نماز صبح را

پس گزارد دو رکعت فجر بسوی ستون ... و

ابی موسی و همچنین از عمر بن خطاب و ابی الدرداء و ابن

عباس رضی الله عنهم نیز آمده و صحیح شده از ابن عمر

که وی آمد مسجد را برای نماز صبح پس دریافت امام را

که نماز میگذارد پس در آمد خانه حفصه را و گزارد دو رکعت

پس از آن در آمد در نماز امام و از ابراهیم نخعی آمده چون

شروع کرده شده نماز تطوع و اقامت گفته شود

نماز را پس تمام کن و بقول ... آنست که

در نماز نفل باشد قطع کند آنرا اگر خوف فوت یک

رکعت دارد و گرنه تمام کند و آنچه منقول است از فقیه ...

را ... شروع کند در سنت فجر پس از آن قطع کند

بدنتہ وتقلید کرد شتر ہدی را بدنة حیوانی از شتر وگاو وغنم است کہ برای ذبح میبرند وآنرا ہدی میگویند ومسنون آنست
کہ در گردنش قلادہ می اندازند تا اشعار کنند بآنکہ ہدی است یعنی مخصوص بحرم داشتہ اند وذلك لخمس بقین من ذی القعدة وآن از افعال
در پنج روزی بود کہ باقی ماندہ بود از ماہ ذی القعدہ فقدم مکة لاربع لیال خلون من ذی الحجة پس قدوم آورد
آنحضرت در چہار شبی را کہ گذشتہ از ذی الحجہ فطاف بالبیت وسعی بین الصفا والمروة پس طواف کرد آنحضرت بخانہ کعبہ
وسعی کرد میان صفا ومروہ کہ دو کوہ است وراہ رفتن در میان آنہا از جملہ مناسک حج است ولم یحل من اجل بدنة لانہ
قلدھا وبرنیامد از احرام از جہت سوق ہدی زیرا کہ تعیین وتقلید کردہ بود آنرا در روا نیست صاحب ہدی را از احرام
برآمدن تا آنکہ برسد ہدی بجای خود کہ ذبح است در منا ثم نزل باعلی مکة عند الحجون پس تر نزول کرد بجانب بلندی مکہ نزد
حجون کہ کوہی است مقابل مسجد عقبہ حجون بفتح مہملہ وضم جیم مخففہ ونون است وھو مھل بالحج وحال آنکہ آنحضرت لبیک گویان
بود برای حج ولم یقرب الکعبة بعد طوافہ بہا حتی رجع من عرفة ونزدیک نرفت آنحضرت کعبہ را بعد از طواف قدوم
آن کعبہ تا آنکہ رجوع کرد از عرفہ وامر اصحابہ ان یطوفوا بالبیت وبین الصفا والمروة وفرمود یاران خود را کہ طواف
کنند بخانہ ومیان صفا ومروہ ثم یقصروا من رؤسہم ثم یحلوا پس تر قصر کنند موی از سرہای خود پس تر آیند از احرام
وذلك لمن لم یکن معہ بدنة قلدھا واین حکم مر کسی را شد کہ نبود او را ہدی کہ تقلید کردہ باشد آنرا ومن کانت معہ
امراتہ فھی لہ حلال والطیب والثیاب ہر کسی کہ بود با وی زن او پس جماع آن زن مر ورا حلال بود وطیب وجامہا کہ ممنوع بود در احرام
روا گشت **باب** من بات بذی الحلیفة حتی یصبح کسیکہ شب کرد بذی الحلیفہ تا آنکہ صبح کند قالہ ابن عمر عن النبی
صلی اللہ علیہ وسلم گفتہ است این را ابن عمر از پیغمبر خدا چنانکہ گذشت **حدثنا** عبد اللہ بن محمد قال حدثنا ہشام بن یوسف
قال اخبرنا ابن جریج قال حدثنا محمد بن المنکدر عن انس بن مالك قال صلی النبی صلی اللہ علیہ وسلم بالمدینة اربعا وبذی الحلیفة رکعتین
گفت انس نماز گذارد آنحضرت بمدینہ چہار رکعت ظہر وبذو الحلیفہ دو رکعت نماز عصر ثم بات حتی اصبح بذی الحلیفة پس تر شب کرد
تا آنکہ صبح کرد بذو الحلیفہ فلما رکب راحلتہ واستوت بہ اھل پس ہرگاہ سوار شد مرکب خود را در حالی کہ برابر شد بآن لبیک
گفت برای حج یا عمرہ یا ہر دو **حدثنا** قتیبة قال حدثنا عبد الوہاب قال حدثنا ایوب عن ابی قلابة عن انس بن مالك
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی الظہر بالمدینة اربعا وصلی العصر بذی الحلیفة رکعتین قال واحسبہ بات بہا حتی اصبح
گفت ابو قلابہ گمان دارم آن حضرت را کہ خواب کرد بذی الحلیفہ تا آنکہ صبح کرد **باب** رفع الصوت بالاھلال
بلند کردن آواز بلبیک **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن ابی قلابة عن انس قال صلی
النبی صلی اللہ علیہ وسلم بالمدینة الظہر اربعا والعصر بذی الحلیفة رکعتین وسمعتہم یصرخون بہما جمیعا وشنیدم آنحضرت واصحاب
او را کہ بلند میکردند لبیک را بحج وعمرہ ہر دو ولبیک گفتن سنت است نزد شافعی واحمد وبعضی گویند کہ واجب است ونزد
حنفیہ اگر اقتصار تنہا بر نیت احرام کند احرام منعقد نشود **باب** التلبیة در بیان لبیک گفتن کہ مسنون است بدانکہ تحقیق لبیک
کہ تثنیہ است حقیقة یا نہ اختلاف کردہ اند بیشتر بر آنند کہ لفظا او تثنیہ است ومعنی او تکثیر است ومبالغہ چنانچہ در قول حق سبحانہ
ثم ارجع البصر کرتین یعنی کرات کثیرہ ومعنی آنست کہ اجابت کردم اجابتی بعد اجابتی تا غیر نہایت کاف حرف خطاب است
ودر قاموس گوید معنی انیست کہ من مقیم ہستم بر طاعتہ تو اقامة بعد اقامة واجابة بعد اجابة عبد البر گوید معنی تلبیہ اجابت کردن است
خدا را در فرض ساختن او حج را **حدثنا** عبد اللہ بن یوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد اللہ بن عمر ان تلبیة رسول اللہ

در علوم شریعت ودر تعداد سنہ سیصد وپنجاہ عن
سعد عن حفص عن عبد اللہ بن بحینة
واین روایة موافق است روایة ابراہیم بن سعد را از
پدرش در ذکر عبد اللہ بجای مالك وقال
حماد اخبرنا سعد عن حفص عن مالك
یعنی حماد بن سلمہ موافقت کردہ شعبہ را از سعد در
قول وی عن مالك بن بحینة پس اقوال در ذکر راوی
اصل مختلف آمد بعضی عبد اللہ بن بحینة ذکر کردہ
وبعضی مالك بن بحینة وصواب اول است
کذا قالہ الراوی **باب** حد المریض ان
یشہد الجماعة بیان حد بیمار برای حضور
جماعت کہ تا بآن حد بیماری حاضر شود وچون تجاوز
کند از آن عدم حضور رخصت باشد ومفہوم از
حدیث باز ماندن آنحضرت از حضور جماعت
بسبب ثقل مرض بود بحدی کہ بعد وجدان
سبکی از آن باستعانت دو مرد برآمد وخود را در
پہلوی انست نشست کرد وپوشیدہ نماند کہ چنین
بیمار رسے بیاید ودر رخصت نیز جمہور شرط
نبود چنانکہ سابق از عادت انزمان معلوم
شدہ کہ چون اندک عذرش ابر یا گل وگلا بودی
با وجود تمکن تشبیہ بتوہم حرج ندا بے کردند
برخصت الا صلوا فی الرحال والمنسب انست
کہ حد بمعنی منع گیرند کہ در حق مریض ظاہر است
ودر ابیض حدت وتیزی کہ کنایت از تکلف است
وبعضے گویند جد بجیم است یعنی کشش وتکلف شدید با نسبت
کردہ ابن قرقول این روایة را بقابسی واین بر
تقدیر صحت بہتر باشد **حدثنا** عمر
بن حفص بن غیاث قال حدثنا
ابی قال حدثنا الاعمش عن ابراہیم
النخعی عن الاسود النخعی قال کنا عند
عائشة فذکرنا المواظبة علی
الصلوة والتعظیم لہا گفت اسود
بودیم ما نزد عائشہ پس ذکر کردیم فضل دوام
قیام بر نماز بحضور وی از جماعت وبزرگی
داشتن آن را قالت گفت عائشہ در
بیان تعظیم امر آن لما مرض النبی
کہ بیمار شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم مرضہ الذی مات فیہ
بیماری کہ فوت کرد در آن فحضرت الصلوة
پس آمد وقت نماز فاذن پس اذان
گفتہ شد وآگاہانیدہ شد آنحضرت بحضور
نماز جماعت فقال مروا ابا بکر
فلیصل بالناس پس فرمود بگوئید ابو بکر
را کہ بیاید تا امامت کند مردم را ...
... فقیل لہ ان ابا بکر رجل
اسیف ...

صلى الله عليه وسلم ابن عمر گفته لبيك گفتن آنحضرت صلى الله عليه وسلم چنين بود لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك اى خدا اجابت كردم ترا وايستاده ام در طاعت تو نيست انبازى ترا و در استحقاق عبادت تحقيق ستايش و نعمت خاصة تست و ملك خاصة تست نيست هيچ شريكى ترا در ملك تو حدثنا محمد بن يوسف قال حدثنا سفيان عن الاعمش عن عمارة عن ابى عطية عن عائشة قالت انى لاعلم كيف كان النبى صلى الله عليه وسلم يلبى گفت عائشه تحقيق من ميدانم كه چگونه بود آنحضرت كه تلبيه ميكرد و ميگفت لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد والنعمة لك تابعه ابو معاوية عن الاعمش متابعت كرده است سفيان را ابو معاويه از اعمش وقال شعبة اخبرنا سليمان قال سمعت خيثمة عن ابى عطية قال سمعت عائشة گفته است شعبه اين حديث را باين اسناد و باين طريق سماع

باب التحميد والتسبيح والتكبير قبل الاهلال

در بيان گفتن الحمد لله و سبحان الله و الله اكبر پيش از شروع تلبيه عند الركوب على الدابة نزد سوار شدن بر مركب زركشى گويد اين رد است بر حنفيه كه گويند اين كلمات گفتن كفايت دارد از تلبيه و تقرير رد آنست كه آنحضرت اين كلمات پيش از تلبيه ميگفت نه آنكه بجاى تلبيه عينى در جواب گفته كه مذهب مقرر ابى حنيفه آنست كه كم نكنند از الفاظ تلبيه آن سرور و اگر زياده بران تحميد و تسبيح و تكبير گويند مستحب خواهد بود حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا وهيب قال حدثنا ايوب عن ابى قلابة عن انس قال صلى النبى صلى الله عليه وسلم ونحن معه بالمدينة الظهر اربعا گفت انس گذارد آنحضرت بمدينه و ما با او بوديم ظهر را چهار ركعت والعصر بذى الحليفة ركعتين و نماز عصر را بذى الحليفه دو ركعت ثم بات بها حتى اصبح پس شب كرد بذو الحليفه تا آنكه صبح كرد ثم ركب حتى استوت به راحلته على البيداء پس سوار شد تا آنكه برابر شد بآن حضرت راحلة او بر بيدا حمد الله وسبح وكبر ثم اهل بحج وعمرة حمد گفت خدا را و تسبيح كرد و تكبير گفت پس لبيك گفت براى حج و عمره واهل الناس بهما و تلبيه كردند مردم بحج و عمره فلما قدمنا امر الناس فحلوا پس هرگاه قدوم آورديم بمكه فرمود مردم را تا آنكه سوق هدى نكرده بودند برآمدن از احرام پس برآمدند حتى كان يوم التروية اهلوا بالحج تا وقتى كه بود تاريخ هشتم از ذى الحجه تلبيه كردند مردم براى حج از مكه روز هشتم را ازين ماه ترويه گفتند از آنكه مردم سيراب ميكردند شتران را درين روز و بار ميكردند براى رفتن عرفه ونحر النبى صلى الله عليه وسلم بدنات بيده قياما و ذبح كرد آنحضرت شتران را كه هدى كرده بود در مكه بدست خود در حالى كه ايستاده بودند وذبح رسول الله صلى الله عليه وسلم بالمدينة كبشين املحين و ذبح كرده است آنحضرت بمدينه روز عيد اضحى دو كبش ابلق سفيد و سياه قال ابو عبد الله قال بعضهم هذا عن ايوب عن رجل عن انس گفت مولف ابو عبد الله گفته است بعضى راويان اين را از ايوب از مردى از انس

باب من اهل حين استوت به راحلته

در بيان آنكه تلبيه كند هنگامى كه برابر شده بوى راحلة او حدثنا ابو عاصم قال اخبرنا ابن جريج قال اخبرنى صالح بن كيسان عن نافع عن ابن عمر قال اهل النبى صلى الله عليه وسلم حين استوت به راحلته قائمة

باب الاهلال مستقبل القبلة الغداة بذى الحليفة

تلبيه كردن مقابل قبله در روز ديگر بذى الحليفه وقال ابو معمر حدثنا عبد الوارث قال حدثنا ايوب عن نافع قال كان ابن عمر اذا صلى الغداة بذى الحليفة امر براحلته فرحلت گفت نافع بود ابن عمر وقتى كه گذاردى نماز صبح بذو الحليفه فرمودى باوردن مركب خود پس آورده شدى ثم ركب فاذا استوت به استقبل القبلة قائما پس سوار شدى و وقتى كه برابر شدى بآن روى كردى قبله را در حالى كه ايستاده است ثم يلبى حتى يبلغ الحرم پس تلبيه كردى تا آنكه رسيدى زمين حرم را مراد مسجد حرام است ثم يمسك حتى اذا جاء ذا طوى پس خاموش كردى از تلبيه با شتغال طواف و جز آن تا آمدى بوادى ذى طوى كه نزديك مكه است بات به حتى يصبح فاذا صلى الغداة اغتسل شب كردى

عليه السلام مراد تشبيه عذر خواهان است به زليخا در موافقات وى در اظهار مراد بر خلاف آنچه در دل است چنانكه زليخا ظاهر كرد ضيافت زنان را و قصد وى آن بود كه زنان طعنه كنان در حق او يوسف را ببينند و او را معذور دارند همچنين دانست از تكرار مراجعت و قرينه حال اين طايفه را كه ظاهر ميكنند لعنوانى كه به مضمرات اين استگرچه آن عنوان نيز صادق باشد و تصريح كرده عائشه بعد از آن كه باعث نشد مرا بر كثرت مراجعت آنحضرت مگر اينكه نيابد در دل من كه دوست خواهند داشت مردم بعد از آنحضرت مردى را كه بايستد بجاى وى و تمامش در باب وفات النبى مذكور شود مرحوا ابا بكر فليصل بالناس بيان اعادت تمام است و در باب انما جعل الامام ليؤتم به بيايد كه فرستاد آنحضرت بسوى ابو بكر پس آمد او را پيامبر گفت كه آنحضرت ميفرمايد ترا كه نماز كنى بمردم پس گفت ابو بكر و حال آنكه بود مردى نرم دل اى عمر نماز كن بمردم پس گفت عمر تو سزاوارترى باين امر ظاهر آنست كه مطلع نبود ابو بكر صديق بمراجعت مذكوره از امر تفويض امامت و دانست كه خود دل نرم اند كند ديگرى را فخرج ابو بكر يصلى پس برآمد ابو بكر يعنى از ميان صف بجاى كه نماز مى گذارد فوجد النبى پس يافت آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم من نفسه خفة از نفس نفيس خود سبكى را لذا حال شدت مرض فخرج يهادى بين رجلين پس برآمد آنحضرت بحالى كه سير ميفت تكيه كرده ميان دو مرد بمعاونت مين اثنين مستعمل مى شود ملفوظ محمول وقتى كه راه رود ميان دو كس تكيه كرده بر آنها آهسته و مايل از ضعف بايكى ديگر آن كانى انظر الى رجليه تخطان الارض گويا مى بينم الحال بسوى هر دو پاى او كه خط مى كشيد بر زمين از من الوجع اين حال بهادات و خط كشيدن از رنج بيمارى بود كه بسبب آن پاى نمى توانست برداشت و قايم كرد فاراد ابو بكر ان يتاخر پس خواست ابو بكر كه پس رود از مقام امام و شنيد آواز شريف آنحضرت يا

بآن جراوی تا آنکه صبح کردی پس وقتی که نماز صبح گذاردی غسل کردی و دعم از رسول الله صلی الله علیه وسلم فعل ذلک و گفت
که پیغمبر خدا کرده است این را تابعه اسمعیل عن ایوب فی الغسل متابعت کرده است عبد الوارث را اسمعیل از ایوب در غسل

حدثنا سلیمان بن داؤد ابو الربیع قال حدثنا فلیح عن نافع قال کان ابن عمر اذا اراد الخروج الی مکة ادهن بدهن لیس له رائحة طیبة
گفت نافع بود ابن عمر وقتی که خواستی برآمدن از مدینه بسوی مکه روغن مالیدی بر روغنی که نیست مر او را بوی خوش ثم یاتی مسجد ذی
الحلیفة فیصلی ثم یرکب فاذا استوت به راحلته قائمة احرم ثم قال هکذا رأیت مسجد ذو الحلیفه پس نماز گذاردی
پس سوار شدی پس وقتی که برابر شدی بآن راحله و درحالیکه استاده است احرام گرفتی یعنی تلبیه کردی ثم قال هکذا رأیت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یفعل پس گفتی ابن عمر دیدم پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی که میکرد **باب**
التلبیة اذا انحدر فی الوادی در تلبیه گفتن وقتی که فرود آید وادی را **حدثنا** محمد بن المثنی قال ابن ابی عدی عن ابن عون
عن مجاهد قال کنا عند ابن عباس فذکروا الدجال انه قال مکتوب بین عینیه کافر گفت مجاهد بودیم ما نزد ابن عباس پس ذکر کردند
دجال را که بتحقیق فرموده است پیغمبر خدا که نوشته شده است میان دو چشم او لفظ کافر قال ابن عباس لم اسمعه گفت
ابن عباس نشنیده ام این را از آن حضرت که کشف صورت او کرده باشد و لکنه قال اما موسی کانی انظر الیه اذا انحدر
فی الوادی یلبی ولیکن فرموده است آنحضرت اما موسی گویا که می بینم بسوی او وقتی که فرود آمده در وادی تلبیه میکند یعنی
نادیده کشف صورت کسی که کرده است و من یاد دارم موسی است علیه السلام پوشیده نماند که در شب معراج صورت بسیاری
انبیا را ملاحظه کرده است چنانکه بر متتبعان ظاهر است فتدبر این نظر تواند که حقیقة باشد در بیداری که روح او متمثل شده باشد
یا بآن متمثل اند انکه انبیا همه زنده اند نزد خدا رزق داده میشوند و محتمل که در خواب باشد و باین تصریح کرده موسی بن عقبه در روایت خود
از نافع و خوابهای انبیا همه داخل وحی است خصوص از آن حضرت که فرموده لاینام قلبی داخل در بیداری است و نیز تواند که مکشوف
شده باشد آنحضرت را زمان حیات او که بحج برآمده بود و تلبیه میکرد **باب** کیف تهل الحائض والنفساء یعنی چگونه احرام بندد
زن حائض و زن نوزاده که پاک نشده باشد در حدیث آنچه مذکور شده حال عائشه است که بعد از احرام حائض شده و پیش
از طواف نقض عمره کرده احرام حج بسته است و این احرام در ایام حیض بوده و حال نفسا را برین قیاس کرده یا حدیثی برای آن
نداشته اهل تکلم به یعنی اهل بمعنی آنست که سخن کرد بآن واستهللنا واهللنا الهلال کله من الظهور یعنی همه الفاظ دلالت
دارند بر معانی که در وی معنی ظهور است واستهل المطر خرج من السحاب یعنی و استهل المطر بمعنی بیرون آمده از پرده ابر و ما
اهل به لغیر الله و ازین قبیل است قول وی عز وجل و چیزی که رفع صوت کرده شد بآن برای غیر اسم خدا و هو من استهلال الصبی
این قول ماخوذ از قول استهلال الصبی است بمعنی بلند کردن آواز را وقت زادن و ظاهر کردن حیات را **حدثنا** عبد الله بن مسلمة
قال حدثنا مالک عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم قالت خرجنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی
حجة الوداع فاهللنا بعمرة گفت عائشه برآمدیم ما با پیغمبر خدا در حجة الوداع پس تلبیه کردیم برای عمره ثم قال النبی صلی الله علیه وسلم من کان معه
هدی فلیهل بالحج مع العمرة پس فرمود آنحضرت کسی که با او است هدی پس تلبیه کند بحج و عمره هر دو ثم لا یحل حتی یحل منهما
جمیعا پس تر آید از احرام تا آنکه برآید از مناسک هر دو فقدمت مکة وانا حائض ولم اطف بالبیت ولا بین الصفا والمروة
پس قدوم آوردم مکه را و حال آنکه من حائض بودم پس طواف نکردم بخانه کعبه و نه میان صفا و مروه فشکوت ذلک الی
النبی صلی الله علیه وسلم پس گله کردم آن را بسوی آنحضرت فقال انقضی راسک وامتشطی واهلی بالحج ودعی العمرة پس فرمود بگشا

یصلون بصلوة ابی بکر و مردم نماز میکردند
نماز ابی بکر ایستاده می گذارد و صدید ند همه و با آواز
بلند تکبیر میگفت که می شنیدند همه بخلاف آنحضرت
که نشسته می گذارد و آواز پست داشت بسبب
مرض فقال برأسه نعم پس اشارت
کرد آنحضرت بسر خود که آری همچنین بود رواه
ابو داؤد سلیمان صالحی طیالسی حافظ سنه
دویست و سه بصره عن شعبة عن
الاعمش بعضه بدل است از ضمیر منصوب
رواه یعنی روایة کرده بعض حدیث مذکور را
باختصار و لفظ رواه ابو داؤد طیالسی چنانچه
بزار موصول آورده اینست که بود آنحضرت مقدم
پیش ابی بکر و این موافق است ظاهر حدیث
باب را و ترمذی از عائشه و انس آورده که نماز گذارد
آنحضرت خلف ابی بکر در مرض خود نشسته و
زیاده کرده نسائی که آن آخرین نماز است که
گذارد آن را با مردم بالجمله روایات در آنکه آنحضرت
درین نماز امام بود یا ماموم مختلف آمده و ایمه
حدیث از منتقدان ثقات بر دو روایة اخراج
کرده و تصحیح و تحسین نموده پس جمعی براه ترجیح
رفته و این مسلک نیز مختلف آمده باختلاف
جانب ترجیح در طرفین و بعضی براه جمع سلوک
نموده حمل بر تعدد قصه کرده بیهقی گفته تعارض
نیست در احادیث زیرا چه نمازی که آنحضرت
امام بود در آن نماز ظهر بود روز شنبه یا یکشنبه
و نمازی که در آن ماموم بود نماز صبح است از
روز دوشنبه و این آخر نمازیست که گذارد
آن را آنحضرت تا آنکه برآمد از دنیا و نعیم بن
ابی هند که از ابی وائل شقیق راویست
نماز آنحضرت خلف ابی بکر را گفته اخبار
که وارد شده اند درین قصه همه آن صحیح
اند و تعارض نیست در آن چنانکه گذشت
و ضیاء مقدسی و ابن ناصر و ابن حبان
نیز جزم کرده اند بصحت و ثبوت گذاردن
آنحضرت نماز را خلف ابی بکر بجانب که
اقتدا کرده بوی در مرض موت مکرر گفته اند
نیکو نشود آن را مگر جاهلیکه علم نیست او را بروایة
و انما علم بود که بسبب اختلاف روایات اشتباه
امام بر جماعت و اختلاف نقل و تحقیق حدیث آن
است که مقرر برایستادن آنحضرت حد ثنا
تا آخر ما قبح شعبه بعضی از تا خرا ابی بکر صدیق
الا حفظ قصه حدیث شریف ما ایستادن آنحضرت

سوی سر خود برا و شانه کن و اهلال کن بحج و بگذار عمل عمره را که طواف و سعی است ففعلت پس کردم آنچه فرموده فلما قضینا الحج ارسلنی النبی صلی الله علیه وسلم مع عبد الرحمن بن ابی بکر الی التنعیم پس هرگاه تمام کردیم حج را فرستاد مرا پیغمبر خدا با عبد الرحمن بن ابی بکر برادر من بسوی موضع تنعیم فاعتمرت پس احرام عمره بستم و ادا کردم آن را فقال هذه مکان عمرتک فرمود این عمره در جای عمره تست که فوت شده بود قالت فطاف الذین کانوا اهلوا بالعمرة بالبیت وبین الصفا والمروة گفت عائشه پس طواف کردند آنانکه احرام بستند بعمره بخانه کعبه و میان صفا و مروه ثم حلوا ثم طافوا طوافا آخر بعد ان رجعوا من منی پس بیرون آمدند از احرام پس بعد طواف کعبه کردند طوافی دیگر پس از آنکه رجوع کردند از منی واما الذین جمعوا الحج والعمرة فانما طافوا طوافا واحدا واما آنانکه جمع کردند حج و عمره را پس طواف نکردند مگر یک طواف

باب من اهل فی زمن النبی صلی الله علیه وسلم کاهلال النبی صلی الله علیه وسلم کسی که احرام بندد بی تعیین حج یا عمره در زمان آنحضرت بمثل احرام آنحضرت یعنی بگوید و نیت کند که اگر احرام آنحضرت برای حج است پس احرام من برای حج است و اگر برای عمره است عمره آری رواست یه میل مؤلف بر آنست که رواست و در تقیید بزمان آنحضرت اشارت کرده که در غیر زمان آنحضرت روا نیست مالکیه بر وفق حنفیه روا نداشته اند از جهت عدم جزم به نیت در هنگام در آمدن در عبادت چنانکه در روز شک گفته اند نیت کند که اگر امروز روز رمضان است نیت فرض کردم و اگر نیست نفل اصلا روزه و اقع نمیشود وقاله ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم گفته است این را عبد الله ابن عمر از رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی

حدثنا المکی بن ابراهیم عن ابن جریج قال عطاء قال جابر امر النبی صلی الله علیه وسلم علیا ان یقیم علی احرامه وذکر قول سراقة گفت جابر فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی مر علی بن ابی طالب را رضی الله عنه اینکه اقامت کند بر احرامی که بسته است آنحضرت در میقات که احرام بسته از صحابه کسی اطلاع نداشت که آنحضرت نیت حج و عمره کرده و قارن است یا مفرد و علی بن ابی طالب بعد از آن از یمن آمده و با وی هدی بود در احرام نیت کرده که بر طبق احرام آنحضرت احرام بستم چنانکه در حدیث لاحق مذکور است و ذکر کرد جابر در حدیث خود قول سراقه را که چون ملاقات کرد آنحضرت را در عقبه در حالیکه رمی میکرد گفت یا رسول الله این معنی که تداخل افعال حج و عمره فرمودی و گفتی کسیکه با وی هدی نیست از احرام بر آید و آن را عمره گرداند مخصوص بهمین سال است فرمود نه بلکه تا ابد الآباد مر قارن را

حدثنا الحسن بن علی الخلال الهذلی قال حدثنا عبد الصمد قال حدثنا سلیم بن حیان قال سمعت مروان الاصفر عن انس بن مالک قال قدم علی علی النبی صلی الله علیه وسلم من الیمن فقال بما اهللت گفت انس قدوم آورد علی بن ابی طالب بر پیغمبر خدا از یمن پس رسید آنحضرت بچه احرام بسته فقال بما اهل به النبی صلی الله علیه وسلم پس گفت علی احرام بسته ام بچیزی که احرام بسته پیغمبر خدا یو تحقیده نماند که از این حدیث صریح معلوم نشده که بطریق ابهام احرام بسته بود و اگر بسته بود توانند که در آن وقت معلوم کرده باشد که آنحضرت قارن است یا مفرد پس حجت نباشد که نیت لابی التعیین معتبر است فقال لولا ان معی الهدی لاحللت پس فرمود اگر نبودی با من هدی از احرام می بر آمدم و زاد محمد بن ابی بکر و در بعضی نسخ بجای ابی بکر بکیر تصحیح کرده اند عن ابن جریج قال له النبی صلی الله علیه وسلم بما اهللت یا علی قال بما اهل به النبی صلی الله علیه وسلم و زیاده کرده است در روایت خود محمد بن ابی بکر از ابن جریج فرمود آن حضرت علی را بچه احرام بستی گفت بچیزی که احرام بسته پیغمبر خدا یعنی من نیز قارن هستم چنانکه تو قارن هستی قال فاهد وامکث حراما کما انت فرمود پس هدی کن و باش محرم چنانکه هستی

حدثنا محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن قیس بن مسلم عن طارق بن شهاب عن ابی موسی قال بعثنی النبی صلی الله علیه وسلم الی قومی بالیمن گفت ابو موسی اشعری فرستاد مرا پیغمبر خدا بسوی قوم من بیمن فجئت وهو بالبطحاء فقال بما اهللت قلت اهللت کاهلال النبی صلی الله علیه وسلم پس آمدم

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

پیش آنحضرت صف و بعضی گویند آنحضرت متقدم بود چنانچه جابر... که صحابه نیز اختلاف داشتند در امر آن جابر اشتباه حال امام ... ظن دیگرین باشد و در نماز واحد مشهور نه باختلاف تعدد واقعه ... اعلم و زاد ابو معاویة و زیاده کرده است ابو معاویه ... حدیث مذکور را از اعمش این را جلس عن یسار ابی بکر و کان ابو بکر یصلی قائما نشست آنحضرت جانب چپ ابی بکر و بود ابو بکر که نماز میگذارد ایستاده چنانکه در باب الرجل یأتم بالامام مذکور شود بتحقیق سقام

حدثنا ابراهیم بن موسی بن یزید بن زاذان یمی قال اخبرنا هشام بن یوسف عن معمر عن الزهری قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود قال قالت عائشة لما ثقل النبی وقتی که گران شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بسبب بیماری و بیماری وی سخت شد در بیماری وی علت ... داشتن وجعه و سخت شد درد بیماری وی ... استاذن ازواجه ان یمرض فی بیتی اذن خواست از زنان خود که بیمارداری کرده شود در خانه من فاذن له فخرج بین رجلین تخط رجلاه الارض ... پس آمد بسوی نماز میان دو مرد ... پاهای او زمین را و کان بین عباس ورجل آخر و بود آنحضرت میان عباس و مردی دیگر قال عبید الله فذکرت ذلک لابن عباس ما قالت عائشة گفت عبید الله پس ذکر کردم مر ابن عباس را آنچه گفته بود عائشه فقال لی هل تدری من الرجل الذی لم تسم عائشة پس گفت مرا ابن عباس آیا میدانی کیست آن مرد دیگر که نام نبرد او را عائشه قلت لا گفتم نمیدانم قال هو علی بن ابی طالب گفت آن مرد علی بن ابی طالب است ... ابن ابی طالب است ... عائشه با علی ... قضیه افک ... از آن حضرت چنانکه صحابه دیگر ... است این ... اسماعیلی از روایت عبد الرزاق از معمر ... عائشه لا تطیب نفسا بخیر ولیکن عائشه خوش نشد نفس او ... علی را ... ابن اسحاق در مغازی از زهری ولکنها لا تقدر علی ان تذکره بخیر ... تمام ... در یک جانب ... ملازم نبود در تمام راه یا اکثر آن چنانکه عباس ... بلکه نوبت بنوبت ... اسامه یا فضل

وحال آنکه آنحضرت حیطی ابوموسی فرمود بچه نیت احرام بستی گفتم احرام بستم باهلال پیغمبر خدا قال فهل معك من هدی
قلت لا فرمود آیا هست با تو هدی گفتم نی قال فطف بالبیت وبالصفا والمروة پس فرمود مرا و طواف کردم بخانه کعبه
وصفا و مروه بحسب امر آن حضرت ثم امرنی فاحللت فاتیت امرأة من قومی فمشطتنی او غسلت رأسی پس فرمود مرا پس بر آمدم
از احرام و آمدم زنی را از قوم خود که محرم بود پس شانه کرد یا شست سر مرا شک راوی است اگر گوئی علی بن ابی طالب و ابوموسی
هر دو یکسان احرام بسته بودند و آن حضرت علی را بر همان احرام ثابت گذاشت و ابوموسی را فرمود که از احرام بر آید گوئیم ابوموسی سوق
هدی نکرده بود و علی سوق هدی کرده بود و حکم خود معلوم شد که هر که سوق هدی کرده باشد احرام بسته بماند ثم قدم عمر فقال ان نأخذ
بکتاب الله فانه یأمرنا بالتمام قال الله واتموا الحج والعمرة لله پس قدوم آورد عمر بن خطاب در زمان خلافت خود پس گفت
اگر اخذ کنیم حکم کتاب خدا پس تحقیق کتاب امر میکند ما را با تمام کردن احرام حج و عمره برای خدا است وان نأخذ بسنة النبی صلی الله
علیه وسلم فانه لم یحل حتی نحر الهدی و اگر اخذ کنیم بسنت نبی صلی الله علیه وسلم پس تحقیق او حلال نمیشد تا آنکه ذبح کنند
هدی را این حدیث را برده اختصار آورده و تمام آن چنانکه در مسلم هست آنکه ابوموسی گوید بعد ازین احرام بستم حج را و بودم من که فتوی
میدادم مردم را که میدانستم تا آنکه خلیفه شد عمر مردی مرا گفت ای ابوموسی چه داری بعضی فتواهای ترا آیا میدانی که چه چیز احداث کرده
امیرالمؤمنین عمر در نسک گوئیا منع کرده بود از تمتع و فسخ احرام گفتم ای مردم کسیکه بود که فتوی میدادیم او را پس قبول کرد حالا
امیرالمؤمنین آمدنی است از وی پیروی کنید پس قدوم آورد عمر فاروق پس گفت اگر ما اخذ کنیم بکتاب الله الخ مقصود عمر بن خطاب
رضی الله عنه از منع متعه منع تحریم و بطلان نبوده است بلکه مقصود آن بود که بمقتضای کتاب الله و سنت این حکم آن حضرت که هر که
با وی هدی نیست احرام بر کند و متعه کند برای حج حکم وجوب و تحتم نیست چنانکه حدیث باب تالی دلالت دارد که فرمود احب ان
یحلها عمرة که بصیغه ماضی روایت کرده اند موجب تخییر است منع کرد ما سلف را بعد اینها لازم نگیرند اعتقاد وجوب نکنند
باب قول الله تعالی الحج اشهر معلومات فمن فرض فیهن الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج در فرموده خدای برتر
وقت حج چند ماه معلوم و تعیین است نزد مردم پس کسیکه واجب گیرد بر خود در آن ایام حج با حرام و سوق هدی پس نیست
در آن ایام جماع و فحش کلام و نه بر آمدن از حکم شرع بار تکاب معاصی یعنی باید که مرتکب معصیتی نشود و قوله یسألونك عن
الاهلة قل هی مواقیت للناس والحج و بیان قول خدا و سوال میکنند ترا از حکمت هلالها بگو این هلالها تعیین اوقات است
برای مردم در کارهای و وقتهای حج است قال ابن عمر اشهر الحج شوال و ذوالقعدة وعشر من ذی الحجة گفت عبدالله بن عمر ماههای
حج این دو ماه و ده روز است وقال ابن عباس من السنة ان لا یحرم بالحج الا فی اشهر الحج و گفت ابن عباس از سنت و طریقه
آنحضرت اینست که احرام نه بندد و قاصد حج نگردد مگر در ماههای حج وکره عثمان رضی الله عنه ان یحرم من خراسان او کرمان و مکروه داشت
امیرالمؤمنین عثمان اینکه احرام بندد کسی از خراسان یا کرمان که شهرهای دور اند از مکه خراسان بضم خای معجمه است و کرمان بفتح
کاف و کسر نیز آمده است و وجه کراهت از شهرهای دور افتادن در حرج و رنج است و یا از آن جهت که ابتدای احرام در غیر اشهر حج واقع نشود در
این معنی قصد کرده است مولف رح حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا ابوبکر الحنفی قال حدثنا افلح بن حمید قال سمعت القاسم
محمد عن عائشة قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اشهر الحج ولیالی الحج وحرم الحج گفت
عائشه بر آمدیم با پیغمبر خدا در ماههای حج و مکانهای حج و حالات حج حرم بضم هر دو مهمله است و بعضی بفتح با جمع حرمة خوانده اند یعنی
محرمات شرعیه و مراد از حالات حج همین است فنزلنا بسرف بفتح سین مهمله و کسر را آخر آن فا است نام موضعی است بر ده میل از مکه فقالت

کان یامر المؤذن اذا کانت لیلة ذات برد و مطر
یقول الا صلوا فی الرحال میگوید که امر میکرد مؤذن را وقتیکه میبود و شبی خداوند سرما و
باران که بگوید الا صلوا فی الرحال ظاهر قیاس کرد ابن عمر که
بر مطر و گرد ریح و در حدیث رفع مذکور نیست مگر در روایتی که
بالجملة این حدیث دلالت دارد بر آنکه ابن عباس... جماعت ... نقل کرده ...
... حدیث ...
... طریق ...
... القرد یعنی در عذر سرد ...
... رخص لصحبه ...
... حدثنا
اسمعیل قال حدثنی مالك عن ابن شهاب عن محمود
بن الربیع الانصاری ان عتبان بن مالك
وسکون فوقیة کان یؤم قومه وهو اعمی تحقیق عتبان پسر
که امامت میکرد قوم خود را در حالیکه کور بود و انه قال
لرسول الله و تحقیق وی گفت مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وآله وسلم یا رسول الله انها تکون الظلمة والسیل
وانا رجل ضریر البصر ای رسول خدا تحقیق قصه اینست
که می باشد تاریکی و سیل آب و من مردی کور چشم ...
... جماعت ...
و شدت ... فصل یا رسول الله فی بیتی مکانا
اتخذه مصلی پس نماز گذار ای رسول خدا در خانه من جائی
که بگیرم آنجا را نمازگاه ... رسول الله ...
... صلی الله علیه وسلم فقال این تحب
ان اصلی پس ... دوست ... نماز
فاشار الی مکان من البیت پس اشارت کرد عتبان بسوی
جای از خانه خود فصلی فیه رسول الله پس نماز گزارد در آنجا
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم باب هل یصلی الامام بمن
حضر آیا نماز گذارد امام بکسی که حاضر شد ...
با وجود عذر رخصت یعنی جماعت منعقد گردد ...
وهل یخطب یوم الجمعة فی المطر و آیا خطبه جمعه ...
در وقت باران یعنی ساقط نمیشود خطبه ...
... حدثنا عبدالله بن عبد الوهاب
... قال حدثنا حماد بن زید ...
قال حدثنا عبد الحمید ابن ... صاحب ... قال سمعت
عبدالله بن الحارث بن نوفل ...
... قال خطبنا ابن عباس فی
... گفت عبدالله خطبه جمعه خواند ما را ابن عباس
... خاطر المؤذن ... الى آخره
... حی علی الصلوة
... رسید ... ابن کلمه ...
... قال ... الصلوة فی الرحال بنصب
صلوة ... نماز در منزلها ...
... فنظر بعضهم الی بعض پس نظر کرد بعضی از ایشان
بسوی بعضی کانهم انکروا ... گویا ایشان منکر ... داشتند ...
... فقال کانکم انکرتم
هذا پس گفت ابن عباس گویا شما منکر ... شنیدید این

فخرج الى اصحابه پس گفت عایشه برآمد آنحضرت از قبه خود بسوی یاران خود فقال من لم یکن منکم معه الهدی فاحب ان یجعلها عمرة فلیفعل پس فرمود کسیکه نباشد از شما با او هدی پس دوست دارد اینکه بگرداند آن حج یا تلبیه را عمره پس گو بکند آنرا عمره و ظاهر این کلام تخییر است نه ایجاب ومن کان معه الهدی فلا و کسیکه باشد با وی هدی پس نکند آنرا عمره قالت فالآخذ بها والتارک لها من اصحابه گفت عایشه پس گیرنده آن عمره و گذارنده آن بودند از اصحاب او قالت فاما رسول الله صلی الله علیه وسلم ورجال من اصحابه فکانوا اهل قوة گفت عایشه اما رسول خدا و مردانی چند از اصحاب او پس بودند اهل قوت که تحمل ممنوعات احرام داشته اند وکان معهم الهدی فلم یقدروا علی العمرة و بود با ایشان هدی پس نتوانستند بر تنها عمره و افراد آن قالت فدخل علیّ رسول الله صلی الله علیه وسلم وانا ابکی گفت پس درآمد بر من رسول خدا و حال آنکه من گریه میکنم فقال ما یبکیک یا هنتاه پس فرمود چه چیز میگریاند ترا ای زن هن بر وزن اخ کنایت است از چیزی که نام آن بردن مکروه می باشد و میگویند در ندا یا هن ای مرد و در آخر آن های ازبرای الحاق حرکت نون زیاده میکنند و میگویند یا هنه و با شباع آن الفی متولد میشود و میگویند یا هناه مرد را و زن را یا هنتاه بفتح نون و سکون آن یا هنتاه اقبلی میگویند کنا ذکره الکرمانی قلت سمعت قولک لاصحابک فمنعت العمرة گفتم شنیدم فرموده ترا بیاران تو پس ممنوع شده ام من عمره قال وما شانک فرمود چه حال است ترا قلت لا اصلی گفتم که از نماز باز مانده ام قال فلا یضرک انما انت امرأة من بنات آدم فرمود زیانی ندارد ترا نیستی تو مگر زنی از دختران آدم و این عذر مخصوص بتو نیست کتب الله علیک ما کتب علیهن تقدیر کرده است خدا بر تو چیزیکه تقدیر کرده است بر دختران دیگر فکونی فی حجتک عسی الله ان یرزقکیها پس باش به احرام حج خود نزدیک است که روزی کند خدا ترا عمره یا در یرزقکیها اشباع کسره کاف متولد شده و ضمیر راجع بعمره است قالت فخرجنا فی حجته حتی قدمنا منی فطهرت گفت عایشه پس برآمدیم بسوی عرفات در ادای مناسک حج تا آنکه رسیدیم بمنا پس پاک شدم من ظاهر شد که احرام حج و وقوف عرفات در ایام حیض بوده است و حیض منع نکرده مگر طواف را ثم خرجت من منی فافضت بالبیت پس تر برآمدم از منا و طواف افاضه کردم بخانه کعبه قالت ثم خرجت معه فی النفر الآخر گفت عایشه پس تر برآمدم با وی صلی الله علیه وسلم در نفر آخر و نفر آخر روز سیزدهم است از ذی الحجه نفر بفتح نون و سکون فا است بمعنی گروه گروه باز حاجیان از منی نفر اول روز دوازدهم است حتی نزل المحصب ونزلنا معه تا آنکه فرود آمد آنحضرت بموضعی که میان مکه و منی است و فرود آمدیم با آنحضرت فدعا عبد الرحمن بن ابی بکر فقال اخرج باختک من الحرم فلتهل بعمرة پس خواند آنحضرت عبد الرحمن را و فرمود بیرون رو با خواهر خود از زمین حرم و گو احرام بندد برای عمره ثم افرغا ثم ائتیا ههنا فانی انظرکما حتی تاتیانی پس تر فارغ شوید از عمره پس تر بیائید اینجا و من انتظار میبرم شما را تا آنکه بیائید مرا قالت فخرجنا حتی اذا فرغت من الطواف گفت عایشه پس برآمدیم تا آنکه فارغ شد عبد الرحمن از طواف وداع و در بعضی نسخ مصححه فرغت واقع شده که عایشه خبر از حال خود میدهد و در بعضی فرغت بکسر را واقع شده یعنی فارغ شدم از عمره و فارغ شدم از طواف ثم جئته بسحر فقال هل فرغتما قلت نعم پس تر آمدم آنحضرت را بوقت سحر پس فرمود آیا فارغ شدید شما گفتم آری فاذن بالرحیل فی اصحابه پس اذن داد بکوچ در یاران خود فارتحل الناس فمر متوجها الی المدینة پس کوچ کردند و گذشت آنحضرت در حالی که متوجه است بطرف مدینه

باب التمتع

تمتع بر وزن تفعل از تمتع مشتق از امتاع بمعنی منفعت و اسم از آن متعه و در شرع عبارت است از آنکه احرام بندد محرم از میقات یا پیش از آن در اشهر حج یا پیش از آن طواف میکند متمتع و سعی میان صفا و مروه و حلق میکند یا قصر و قطع تلبیه در اول طواف تا آنکه نظر او بر کعبه افتد پس تر احرام بحج می بندد و بتاریخ هشتم ذی الحجه و ذبح میکند بعد از رمی روز نحر و اگر عاجز باشد روزه میگیرد سه روز در ایام حج و هفت روز بعد

بن ابی کثیر عن ابی سلمة قال سالت ابا سعید الخدری گفت ابو سلمه بن عبد الرحمن پرسیدم ابا سعید را یعنی از شب قدر فقال جاءت سحابة فمطرت حتی سال السقف پس گفت ابو سعید آمد ابری پس بارید تا آنکه تراوش کرد و چکید سقف مسجد نبوی وکان من جرید النخل و بود آن سقف از شاخ خرما و این بعد از آن بود که خطبه خواند آنحضرت بیستم رمضان که بتحقیق نموده شده ام شب قدر را پس تر فراموش کرده شد یعنی تعیین آن که کدام شب است و بتحقیق دیدم خود را که من سجده میکنم در آب و گل از صبح آن شب پس بجوئید آنرا در عشره آخر رمضان چنانکه در باب الاعتکاف بیاید گو یا نشان داد که شبی که از عشره باران بارد و لازم شود که صبح آن در مسجد سجده کنم در آب و گل آن شب شب قدر باشد پس بیان میکند ابو سعید از شبی که دیده بود وی این نشان آنرا که باران بارید شب بیست و یکم رمضان یکایک بعد از آن که نمود پیش از نماز فاقیمت الصلوة پس برپا کرده شد نماز از صبح آن شب فرایت رسول الله پس دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه واله وسلم یسجد فی الماء والطین سجده میکند در آب و گل که بسبب چکیدن سقف مسجد در نمازگاه آنحضرت بود حتی رایت اثر الطین فی جبهته تا آنکه دیدم اثر گل را در پیشانی مبارک وی و از اینجا ظاهر شد که نماز گذارد آنحضرت بکسی که ملوث شده باشد هنگام گل و لای مانند ابو سعید حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا انس بن سیرین برادر محمد بن سیرین و مولی انس بن مالک است سنه یکصد و در گذشت قال سمعت انسا یقول قال رجل من الانصار انی لا استطیع الصلوة معک گفت انس بن سیرین شنیدم انس بن مالک که میگفت گفت مردی از قبیله انصار آنحضرت را که من نمیتوانم نماز گذاردن با تو و کان رجلا ضخما و بود مردی سطبر و فربه که نمیتواند بجماعت حاضر شد فصنع للنبی صلی الله علیه واله وسلم طعاما پس ساخت برای آنحضرت طعامی را فدعاه الی منزله پس دعوت کرد آنحضرت را بمنزل خود فبسط له حصیرا پس گسترد برای آنحضرت بوریا ونضح طرف الحصیر و آب پاشید بطرف آن بوریا بجهت نرمی بالنضح فصلی علیه رکعتین پس گذارد آنحضرت بر آن بوریا دو رکعت نماز فقال رجل من آل الجارود لانس پس گفت مردی از جاروده مر انس را ای برادر ابو انس عبد الحمید بن منذر بن جارود است بفتح جیم و ضم را و بدال بود و نقل میکرد او اکان النبی یا ابا حمزه آیا بود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم یصلی الضحی آیا گذارد نماز وقت چاشت قال ما رایته صلاها الا یومئذ گفت انس ندیدم آنحضرت را که گذارده باشد نماز چاشت گر روزیکه ذکر و تحقیق مسئله در باب صلوة الضحی بیاید ان شاء الله تعالی

باب اذا حضر الطعام واقیمت الصلوة پس نماز و تنها جایز شود طعام و حاجات گفته شود تا نماز ابتدا کند بطعام و نماز پیش خلاف مومن مسلم و حزم محکمه موقف بیکطرف بیکال و ظاهر تعلیقین و اسناد شاسه و در یکبار احتیار دست ابتدا بطعام را و جنبه شود و در تراجم ابواب این کتاب است الصلوة الی العشرة وکان ابن عمر یبدأ بالعشاء ابن عمر ابتدا میکرد بطعام و تنها بطعام ان وقال ابو الدرداء گفت ابو درداء صحابی

از رجوع از حج این همه معنی در تفسیر متعه ذکر کرده اند **والاقران والافراد فی الحج** و در بیان جمع کردن میان حج و عمره در احرام و سائر مناسک و جدا کردن حج از عمره و عمره از حج **و فسخ الحج لمن لم یکن معه هدی** و فسخ کردن نیت حج مر کسی را که نبا شد بوی هدی

حدثنا عثمان قال حدثنا جریر عن منصور عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة قالت خرجنا مع النبی صلی الله علیه وسلم ولا نری الا انه الحج فلما قدمنا تطوفنا بالبیت گفت عایشه برآمدیم از مدینه با پیغمبر خدا و گمان نداشتیم مگر آنکه این احرام حج است پس هرگاه قدوم آوردیم مکه را طواف کردیم بخانه کعبه فامر النبی صلی الله علیه وسلم من لم یکن ساق الهدی ان یحل پس فرمود پیغمبر کسی که نرانده است هدی را یعنی نیست بوی هدی برآید از احرام فحل من لم یکن ساق الهدی پس برآمد از احرام کسی که نرانده بود هدی را ونساءه لم یسقن فاحللن وزنان آنحضرت سوق هدی نکرده بودند پس برآمدند از احرام قالت عائشة فحضت فلم اطف بالبیت گفت عایشه پس حیض کردم من پس طواف عمره نکردم فلما کانت لیلة الحصبة پس هرگاه بود شبی که فرود آمدند در محصب منزل کردند قلت یا رسول الله یرجع الناس بحجة وعمرة وارجع انا بحجة گفتم ای رسول خدا باز میگردند مردم بحج و عمره و من باز میگردم تنها بحج قال وما طفت لیالی قدمنا مکة قلت لا فرمود طواف نکردی شبهائی که آمدیم مکه را گفتم نی قال فاذهبی مع اخیک الی التنعیم فاهلی بعمرة ثم موعدک کذا وکذا فرمود برو با برادر خود بسوی تنعیم و احرام بندی برای عمره پس تر وعده گاه تو چنین و چنین است در حدیث سابق گذشت که موعد منزل محصب بود پس تواند که هرد و اشاره بهمان باشد یا آن و نزدیک بآن چنانکه از آخر حدیث معلوم شده که در حال سیر از محصب ملاقات کرده است فقالت صفیة ما ارانی الا حابستهم پس گفت صفیه ام المؤمنین گمان ندارم خود را مگر آنکه باز دارنده ام مردم را از آنکه حایض شده ام و طواف وداع نکرده ام قال عقری حلقی گفت آنحضرت بعد از شنیدن حال صفیه این دو کلمه که بدان دعای بد کنند و مراد معنی حقیقی آن نمیباشد چنانکه گویند تربت یداه و معنی آنست که بکشاد خدا در بدن او بیماری و تراشیده باد موی او یا در د برساد در حلق او مرویست که آنحضرت چون از ادای مناسک فارغ شده بود خواست که بصفیه قربان کند عایشه از حال او خبر داد آنحضرت این دعا کرد او را عقری و حلقی بروایت محدثین بروزن فعلی است بمعنی صفت صاحب قاموس گوید بتنوین نیز روا است بمعنی مصدر مانند دعوی او ما طفت یوم النحر قالت قلت بلی قال لا باس انفری آنحضرت فرمود بصفیه آیا طواف نکرده روز نحر گفت صفیه آری کرده ام فرمود باکی نیست ترا و برو از منی که طواف وداع ساقط است از حایض قالت عائشة فلقینی النبی صلی الله علیه وسلم وهو مصعد من مکة وانا منهبطة علیها گفت عایشه پس ملاقات کرد مرا پیغمبر خدا و حال آنکه او از مکه برآینده است و من فرود آینده ام بروی او او انا مصعدة وهو منهبط منها شک راویست

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابی الاسود محمد بن عبد الرحمن بن نوفل عن عروة بن الزبیر عن عائشة انها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم عام حجة الوداع گفت عایشه برآمدیم ما با پیغمبر خدا سال حجة الوداع فمنا من اهل بعمرة ومنا من اهل بحج وعمرة ومنا من اهل بالحج پس بعضی از ما کسی بود که احرام بسته بعمره و بعضی از ما کسیکه احرام حج و عمره هر دو بسته بود و بعضی از ما کسی بود که تنها بحج احرام بسته بود واهل رسول الله صلی الله علیه وسلم بالحج و احرام بسته بود آنحضرت بحج فاما من اهل بالحج او جمع الحج والعمرة لم یحلوا حتی کان یوم النحر واما کسی که احرام بسته بود بحج یا جمع کرده بود حج و عمره را از احرام برنیامدند تا آنکه بود روز نحر

حدثنا محمد بن بشار قال اخبرنا غندر قال اخبرنا شعبة عن الحکم عن علی بن حسین عن مروان بن الحکم قال شهدت عثمان وعلیا وعثمان ینهی عن المتعة وان یجمع بینهما گفت مروان حاضر شدم عثمان و علی را رضی الله عنهما و عثمان منع میکرد از متعه و از آنکه جمع کرده شود میان حج و عمره میگفت الخ

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

نماز را بعضی مراد نماز مغرب دارند بظاهر لفظ عشا و بقرینه روایت آینده قبل ان تصلوا الصلوة المغرب و بعضی عام گویند نظر بعموم علت آن تشویش و بعضی بسوی ترک خشوع است و در عشا بنا بر غالب است که اجتماع نماز بطعام شبانگاه می شود نه طعام بامداد و تخمین ذکر مغرب در روایة اقتضا حصر نکند و این امر نزد جمهور محمول بر ندب است اختلاف کرده اند در آن بعضی بشرط احتیاج و بعضی بصائم طعام و بعضی مطلق دارند نووی گفته ملحق است بطعام آنچه مشغول دارد دل را و این جمله در صورتی است که در وقت گنجائش باشد و اگر وقت تنگ بود نماز گذارد فی الحال بجهت محافظت بر حرمت وقت و تاخیر جائز نبود انتهی و بر این محمول است آنچه مرویست لا توخر والصلوة لطعام و لغیره با اینکه ضعیف است یا محمول بر عدم حضور طعام و قرب حضور و در حدیث دلیل است بر تقدیم فضیلت خشوع در نماز بر فضیلت اول وقت ذکره العسقلانی

حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال اذا قدم العشاء فابدءوا به قبل ان تصلوا صلوة المغرب فرمود وقتی که پیش آورده شود طعام شبانگاه پس ابتدا کنید بخوردن آن پیش از آنکه بگذارید نماز مغرب را و در روایت طبرانی و ابن حبان زیاده آمده واحدکم صائم والحاق کنند بعضی گرسنه را بصائم و جمعی که تقدیم طعام مطلقا گویند بنا بر این تقدیم عادت خود غالب دارند ولا تعجلوا عن عشائکم و شتاب مکنید بنماز با عراض از طعام خود

حدثنا عبید بن اسمعیل البخاری عن ابی اسامة حماد بن اسامة عن عبید الله عمری عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا وضع عشاء احدکم واقیمت الصلوة فابدءوا بالعشاء فرمود وقتی که نهاده شود طعام یکی از شما در پیش و اقامت گفته شود نماز را پس ابتدا کنید بطعام ولا یعجل حتی یفرغ منه و شتابی نکند بنماز تا آنکه فارغ شود از طعام وکان ابن عمر یوضع له الطعام وتقام الصلوة و بود ابن عمر که نهاده میشد مر او را طعام و اقامت کرده می شد نماز را فلا یاتیها حتی یفرغ پس نمی آمد ابن عمر نماز را تا آنکه فارغ میشد از اکل وانه یسمع قراءة الامام

عاجز شده بعضی از جواب مخصوص بهمان سال بود و با وجود آن افضلیت افراد باقی هست فلما رأی علی اهل بهما پس هرگاه دید علی احرام بست بحج و عمره و بهمالی قائل قال لبیک بحجة وعمرة قال ما کنت لادع سنة النبي صلى الله عليه وسلم لقول احد گفت علی نیستم من که بگذارم سنت پیغمبر خدا را بقول هیچ یکی اگر گوئی خلاف علی رضی الله عنه بعثمان در متعه نیز بود و از این فعل و احتجاج بسنت که جمع است میان حج و عمره جواز متعه لازم نیاید گوئیم مراد متعه عمره است در اشهر حج یا پیش از آن و بجا آوردن که در ضمن حج باشد یا تنها چون بود متعه نهی از تخفیف است چنانکه طریق حکم هر دو در منع یکی بوده است نزد عثمان پس این فعل و تمسک بر آن احتجاج بسنت تمام باشد در روای عثمان و الله اعلم پوشیده نماند که در امر غیر ایجابی اگر مجتهدی بر خلاف اجتهاد دیگری رود و التباس تغییر کند جایز مگر اجتهاد عثمان رضی الله عنه بر آن رفته بود که افراد افضل است از جهت کثرت ثواب در افراد و هنوز احرام حج از ابتدا و در از میقات است و منع او منع تحریم نبود چنانکه سابقا از عمر رضی الله عنه نیز معلوم شده و اجتهاد علی رضی الله عنه بر خلاف آن رفته امتثالا لامره صلی الله عليه وسلم

حدثنا موسى بن اسمعیل قال حدثنا وهیب قال حدثنا ابن طاوس عن ابيه عن ابن عباس قال كانوا يرون ان العمرة في اشهر الحج من افجر الفجور في الارض گفت ابن عباس بودند اهل جاهلیت که اعتقاد میکردند که احرام عمره در ماههای حج از اعظم گناهان در زمین بود و این اعتقاد باطل از مبتدعات این بطالان بود که اصلا اصلی نداشت و این عمره فرمودن آنحضرت عائشه را در ذی الحجه بلکه جمع کردن میان حج و عمره نبود مگر برای قطع امر شرک ويجعلون المحرم صفرا و نام میکردند محرم را صفر یعنی صفر را از شهرهای حرام میگردانیدند و محرم را از اشهر حرام بر آورده بودند تا سه ماه حرام پیهم نباشد تا اغارتها که بعضی بر بعضی میکردند یکباره باز نمانند و این است تضلیل کرده حق ایشان را که فرموده انما النسيء زيادة في الكفر يضل به الذين كفروا الآية نسئ بمعنی تاخیر شهر حرام تا شهری دیگر است مفسران گفته اند عادت این کفار بود که گاه محاربه در شهر حرام میکردند آنرا حلال میگرفتند و حرمت بر شهری دیگر می انداختند ويقولون اذا برأ الدبر وعفا الاثر وانسلخ صفر حلت العمرة لمن اعتمر و میگفتند وقتی که به شد زخم پشت شتر و نماند اثر آن یعنی آنسو شتر از ریح و زخم که در رفتن راهها یافته و تمام شد ماه صفر یعنی جدا گشت از ماههای حلال شد عمره کردن مر کسی را که عمره کند چون باعتقاد ایشان اول شهر عمره محرم بود و محرم را صفر نام کرده بودند این عبارت را گفتند قدم النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه صبيحة رابعة مهلين بالحج قدوم آورد آنحضرت مکه را با یاران او صباح چهارم ماه ذی حجه در حالی که لبیک حج میگفتند فامرهم ان يجعلوها عمرة پس فرمود که احرام را احرام عمره گردانید فتعاظم ذلك عندهم پس عظیم آمد این عمره گرفتن نزد صحابه از آن جهت که در جاهلیت آنرا گناهی بزرگ میدانستند فقالوا يا رسول الله اي الحل پس گفتند از روی تعجب ای رسول خدا کدام حل است این یعنی کدام چیز بر نقض احرام روا است و حلال است ما را قال حل كله فرمود حلال است همه آنچه ممنوع بود و ما را با احرام تا جماع حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن قيس بن مسلم عن طارق بن شهاب عن ابي موسى قال قدمت على النبي صلى الله عليه وسلم فامرني بالحل گفت ابو موسی قدوم آوردم از یمن بر پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا بر وی پس فرمود مرا بر آمدن از احرام این حدیث سبق ذکر یافته است که پرسید آنحضرت از وی بچه نیت احرام بسته گفت باآنچه احرام بسته پیغمبر خدا سوق هدی نکرده بود او را فرمود که بر آید از احرام حدثنا اسمعيل قال حدثني مالك ح وحدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن ابن عمر عن حفصة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت يا رسول الله ما شأن الناس حلوا بعمرة ولم تحلل انت من عمرتك گفت حفصه ای رسول خدا چیست حال مردم که بر آمدند از عمره و نبر آمدی تو از عمره خود قال اني لبدت رأسي وقلدت هديي فلا احل حتى انحر فرمود من بسته ام سر خود را بصمغ و مانند آن

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

که فرمود آنحضرت چون باشد یکی از شما بر سر طعام پس باید که شتابی نکند برای نماز تا تمام کند حاجت خود را از طعام اگرچه اقامت کرده شود نماز قال ابو عبد الله گفت مولف رواه ابراهيم بن المنذر عن وهب بن عثمان روایت کرد حدیث مذکور را ابراهیم که از شیوخ او است از وهب مذکور و وهب مدنی و در بعضی نسخ مدینی بزیادت تحتیه پیش از نون بود نسبت بمدینه طیبه است و تحقیق آن پیشتر مذکور شده باب اذا دعي الامام الى الصلوة وبيده ما يأكل در صورتیکه خوانده شود امام بسوی نماز در حالی که بدست او چیزیست که میخورد مذکور در حدیث باب اگر سائل نماز بجماعت است و این حکم ظاهر مخصوص بامام است جمعا بين الاحاديث و باین ناظر است لفظ ترجمه حدثنا عبد العزيز بن عبد الله الاويسي قال حدثنا ابراهيم بن سعد عن صالح ابن كيسان عن ابن شهاب قال اخبرني جعفر بن عمرو بن امية ان اباه قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يأكل ذراعا يحتز منها بتحقیق جعفر یعنی عمرو بن امیه گفت دیدم آنحضرت را که خوردی بر بازو حالی که جدا میکرد گوشت را از وی بکارد فدعي الى الصلوة پس خوانده شد بسوی نماز فقام فطرح السكين فصلى پس برخاست و انداخت کارد را و نماز گذارد و لم يتوضأ و وضو نکرد بخوردن گوشت بریان و شاید که آنحضرت اخذ بعزیمت کرده و امت را برخصت فرموده و بر این تقدیر دلیل بر حکم مطلق امام نخواهد شد یا احتمال دارد که آنحضرت در آن وقت اتفاقا تمام کرده باشد حاجت خود را باب اذا كان في حاجة اهله فاقيمت الصلوة فخرج هرگاه که کسی مشغول باشد در کار خانگی خود پس بر پا کرده شود نماز پس بر آید بسوی نماز اشعار است بفضل او و آنکه هر حاجت حکم طعام ندارد که آنرا بر نماز تقدیم کنند و کرده که در وقتی برای نماز تا ببرو بود و ابراد و تقریر قیدا بلفظ حدیث است حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا الحكم عن ابراهيم عن الاسود النخعي قال سألت عائشة گفت اسود سوال کردم عائشه را ما كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يصنع في بيته چه چیز بود که میکرد آنحضرت در خانه خود قالت کان یکون فی مهنة اهله گفت عائشه بود

حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال اخبرنا ابو جمرة نصر بن عمران الضبعی قال تمتعت فنهانی ناس فسألت ابن عباس فامرنی گفت ابو جمرہ متعه کردم پس منع کردند مرا بعضی مردم پس پرسیدم ابن عباس را پس امر کرد مرا که بکن فرایت فی المنام کان رجلا یقول لی حج مبرور وعمرة متقبلة پس دیدم در خواب گویا مردی میگوید مرا که حج مقبول است وعمره قبول کرده شده فاخبرت ابن عباس فقال سنة النبی صلی الله علیه وسلم پس خبر دادم ابن عباس را آن خواب خود پس گفت موافق سنت پیغمبر خدا است چرا مقبول نباشد فقال لی اقم عندی واجعل لک سهما من مالی پس گفت ابن عباس باش نزد من و میگردانم من ترا حصه از مال خود قال شعبة فقلت لم فقال للرؤیا التی رایت گفت شعبه گفتم ابو جمره را چرا گفت ابن عباس که نصیبی از مال خود بتو میدهم گفت در جهت خوابی که دیدی و موافق سنت افتاد و ازین حدیث بیهان گرفت که بشارت میشود مومن راستی اموری که در بیداری است میباشد

حدثنا ابو نعیم قال حدثنا ابو شهاب قال قدمت متمتعا مکة بعمرة فدخلنا قبل التروية بثلاثة ايام فقال لی اناس من اهل مکة تصیر الآن حجتک مکیة گفت ابو شهاب قدوم آوردم در حالی که متمتع مکه را پیش از روز ترویه بسه روز پس گفتند مرا بعضی مردم از اهل مکه میگردد اکنون حج تو مکی یعنی اندک ثواب از جهت کمی رنج فدخلت علی عطاء استفتیه پس در آمدم بر عطاء بن رباح در حالیکه طلب فتوی میکنم او را فقال حدثنی جابر بن عبد الله انه حج مع النبی صلی الله علیه وسلم یوم ساق البدن معه پس گفت عطاء حدیث کرد مرا جابر که تحقیق حج کرده با پیغمبر خدا روزی که سوق هدی کرده بود با آنحضرت وقد اهلوا بالحج مفردا و بتحقیق احرام بسته بودند صحابه با آنحضرت تنها برای حج فقال لهم پس گفت مر ایشان را رسول الله صلی الله علیه وسلم احلوا من احرامکم بطواف البیت وبین الصفا والمروة برآئید از احرام خود با بطواف خانه کعبه و سعی میان صفا و مروه وقصروا ثم اقیموا حلالا و قصر کنید موی بهارا پس ترا باشید بی احرام حتی اذا کان یوم التروية فاهلوا بالحج واجعلوا التی قدمتم بها متعة تا وقتی که شده روز هشتم ماه پس احرام بندید حج و بگردانید آنرا که آمده اید با آن متعه فقالوا کیف نجعلها متعة وقد سمینا الحج گفتند چگونه گردانیم آنرا متعه و بتحقیق نام نهاده ایم آنرا حج و به نیت حج احرام بسته ایم فقال افعلوا ما امرتکم فلولا انی سقت الهدی لفعلت مثل الذی امرتکم پس فرمود بکنید چیزی را که امر کردم شما را اگر نبودی که من سوق هدی کرده ام هر آئینه کردمی مانند آنچه شما را فرمودم ولکن لا یحل منی حرام حتی یبلغ الهدی محله لیکن حلال نیست از من حرامی که بسبب احرام است تا برسد هدی بجای خود که ذبح آنست بروز منا ففعلوا پس کردند آنچه فرموده بود قال ابو عبد الله ابو شهاب لیس له مسند الا هذا گفت مولف ابو شهاب را مذکور نیست مر او را حدیثی مسند مگر همین

حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا حجاج بن محمد الاعور عن شعبة عن عمرو بن مرة عن سعید بن المسیب قال اختلف علی وعثمان وهما بعسفان فی المتعة گفت سعید بن مسیب اختلاف کردند علی بن ابی طالب و عثمان بن عفان رضی الله عنهما در جواز متعه و حال آنکه این هر دو عزیز در عسفان بودند عثمان منع میکرد متعه را فقال علی ما ترید الا ان تنهی عن امر فعله رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت علی بن ابی طالب چه میخواهی تو خواهشی نداری مگر منع کنی و باز داری مردم را از امری که کرده است آنرا رسول خدا فلما رای ذلک علی اهل بهما جمیعا گفت سعید بن مسیب هرگاه دید علی موافق رای او اقتدا احرام بست بهر دو یکبار پوشیده نماند که آنچه از فعل آنحضرت ثابت شده جمع است میان حج و عمره و متعه دیگران فرموده که سوق هدی نکرده بودند با بیب نگر فعل امام تر عادنه شامل هر دو امر را و نیز آنچه بعد از وی مخالفت درین وقت علی رضی الله عنه کرد همین جمع و قران میان حج و عمره بود و این فعل علی رضی الله عنه که جمع کرد میان حج و عمره بمخالف رای عثمان رضی الله عنه کرد که منع متعه بود نه غیبتا و سابقا در حدیث سیوم همین باب که بروایت محمد بن بشار مذکور است در آنجا گفته که خلاف ایشان در جمع و متعه

وسنته و طریقه آنحضرت بیان حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا وهیب بن خالد قال حدثنا ایوب بن تمیمه سختیانی عن ابی قلابة قال جاءنا مالک بن الحویرث فی مسجدنا هذا گفت ابو قلابه بصری آمد مارا مالک بن حویرث در مسجد ما که اینست در بصره فقال انی لاصلی بکم وما ارید الصلوة پس گفت مالک بتحقیق من میگذارم نماز را و نمیخواهم بیان نماز واجب را از قضا دادا بلکه مقصود بیان نمودن صفت نماز آنحضرت است چنانکه گفت اصلی کیف رایت رسول الله نماز میگذارم بکیفیتی که دیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه واله وسلم یصلی که نماز میگزارد فقلت لابی قلابة ایوب گوید پس گفتم ابا قلابه را وقت روایت حدیث کیف کان یصلی چگونه بود آنحضرت که نماز میگذارد قال مثل شیخنا هذا گفت ابو قلابه مانند شیخ ما که این است اشارت بعمرو بن سلمة اجتناب است کرده بالسیف بمعنی السجدة تمیز باید وکان الشیخ یجلس اذا رفع راسه من السجود قبل ان ینهض و بود آن شیخ که می نشست وقتی که بر میداشتی سر از سجده دوم پیش از آنکه بر خیزد و بر کعت دیگر فی الرکعة الاولی متعلق بقول یرفع من السجود است یعنی از سجده رکعت اولی بود و تحقیق این مسئله در باب الطمانینة حین یرفع راسه بیان کرده شد انشاء الله تعالی

باب اهل العلم والفضل احق بالامامة عالم باحکام دینیه خصوصا احکام نماز بود صاحب فضل و کمال از علم و قرات و غیره که از اهل این منزلت نباشد اعلم از عالم و عالم از جاهل و ذکر فضل بعد علم از قبیل ذکر عام بعد خاص است و اختلاف کرده اند در آنکه مقدم در اعتبار علم است یا قرات مذهب جمهور و ائمه ثلاثه آنست که علم اولی است بجهت آنکه حاجت بعلم در تمام نماز است و مضبوط نیست قدر ما یحتاج الیه بسبب حادث شدن امور در نماز امری که قادر نیست بر مراعات صلاح آن مگر کسی که فقیه است بخلاف قرات که احتیاج بدان در جزو یک رکن میشود و قدر ضروری آن محفوظ و معلوم است و حدیث باب دلیل است بر آن زیرا چه بلوغ واقع شده آنکه تقدیم کرد ابوبکر را که اعلم بود بدلیل قول ابی سعید خدری وکان ابوبکر اعلمنا و نزد ابو یوسف و احمد و اسحاق و بعضی دیگر قرات مقدم است بحدیث ابن مسعود یؤم القوم اقرأهم لکتاب الله فان کانوا سواء فاعلمهم بالسنة

هر دو بوده است و علی بن ابی طالب بر خلاف رأی عثمان بن عفان جمع کرد و در ضمن تطبیق هر دو رای مذکور شده انجه بر فعل ابن
عمر و میکند **باب** من لبی بالحج وسماه ترجمه کسی که تلبیه کند حج و نام گیرد که تلبیه مخصوص **حدثنا** مسدد قال حدثنا
حماد بن زید عن ایوب قال سمعت مجاهدا یقول حدثنا جابر بن عبد الله قال قدمنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن نقول
لبیک اللهم لبیک بالحج فامرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فجعلناها عمرة گفت جابر رسیدیم و آمدیم با پیغمبر خدا بمکه و ما میگفتیم در تلبیه لبیک بالحج پس فرمود
ما را آنحضرت و گردانیدیم آن را عمره یعنی بآنکه افعال عمره بجا آورده احرام بکشائیم آن را عمره ساختیم **باب** التمتع علی عهد النبی صلی الله علیه وسلم
در بیان تمتع که در زمان آنحضرت میکردند **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا همام عن قتادة قال حدثنی مطرف عن عمران بن
حصین قال تمتعنا علی عهد النبی صلی الله علیه وسلم فنزل القرآن گفت تمتع کردیم در زمان آنحضرت و نزول یافت قرآن در جواز قال الله تعالی فمن
تمتع بالعمرة الی الحج الآیة و در مسلم زیاده کرده که نازل نشده قرآن در تحریم آن و نهی نکرده تا آنکه وفات یافت آنحضرت یعنی منسوخ
هم نشده قال رجل برأیه ما شاء گفت مردی برای خود هرچه خواست مراد ازو عمر بن خطاب رضی الله عنه زیرا که او اول او
منع کرده است و عثمان رای او موافق رای عمر افتاده و بو تشدید وی ماند که قرآن ناطق بر جواز متعه نیست و منع عمر منع حرام نبوده
بلاحظه قصور بعضی که در سبع وجود متعه نقل افراد را بهتر دانسته بمردم گفته است و وی رضی الله عنه میدانست که حکم آنحضرت متعه
برای دفع اعتقاد فاسد اهل جاهلیت بود که عمره را در اشهر حج بدترین گناهان میدانستند و این عرض مجرد اباحت و جواز حاصل بود
و با باحت تصریح واقع شده در آخر همین حدیث بقوله و اباحه للناس **باب** قول الله تعالی ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام
در تفسیر فرموده خدا که این آیه است **وقال** ابو کامل فضیل بن حسین البصری حدثنا ابو معشر البراء قال حدثنا عثمان بن غیاث
عن عکرمة عن ابن عباس انه سئل عن متعة الحج تحقیق پرسیده شد ابن عباس از متعه حج فقال اهل المهاجرون والانصار وازواج
النبی صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع واهللنا گفت احرام بستند مهاجران و انصار و زنان پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بر وی در حج
وداع و احرام بستیم ما فلما قدمنا مکة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اجعلوا اهلالکم بالحج عمرة الا من قلد الهدی
پس هرگاه آمدیم بمکه فرمود بگردانید احرام خود را که بحج بود عمره مگر کسی که سوق هدی کرده و قلاده بسته آن را طفنا بالبیت وبالصفا
والمروة واتینا النساء ولبسنا الثیاب طواف کردیم بخانه کعبه و سعی کردیم بصفا و مروه و آمدیم و نزدیکی کردیم بزنان و پوشیدیم
جامه ها را که ممنوع بود در احرام وقال من قلد الهدی فانه لا یحل له حتی یبلغ الهدی محله و فرمود کسی که تقلید کرده
هدی را پس بتحقیق روا نیست مر او را برآمدن از احرام تا آنکه برسد هدی بجای خود ثم امرنا عشیة الترویة ان نهل بالحج پس امر
فرمود شب هشتم ماه ذی حجه بآنکه احرام بندیم برای حج فاذا فرغنا من المناسک جئنا فطفنا بالبیت وبالصفا والمروة فقد تم حجنا
پس وقتیکه فارغ شدیم از مناسک حج آمدیم پس طواف کردیم بخانه کعبه و بصفا و مروه پس بتحقیق تمام شد حج ما وعلینا الهدی
کما قال الله عز وجل فما استیسر من الهدی و لازم بود بر ما قربانی هدی چنانچه فرموده خدای عز و جل پس هرچه میسر باشد از هدی بر آنکه نیابد
یا نخرید کالا فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام فی الحج وسبعة اذا رجعتم الی امصارکم پس کسیکه نیافت چیزی از هدی
پس سه روز بگیرد روزها سه روز در ایام حج بعد از احرام و پیش از برآمدن از آن و مستحب است که روزه گیرد هفتم و هشتم و نهم
و هفت روزه و قتیکه رجوع کنند بسوی دیار های خود و این تفسیر کرده است ابن عباس الشاة تجزی نیز و است از هدی
فجمعوا نسکین فی عام بین الحج والعمرة پس جمع کردند دو عبادت را در یکسال میان حج و عمره بیان جمع نسکین است
فان الله انزله فی کتابه وسنه نبیه صلی الله علیه وسلم واباحه للناس غیر اهل مکة پس بتحقیق خدا فرستاده است جمع میان حج و عمره در کتاب

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

فان کانوا فی القراءة سواء فاعلمهم بالسنة یعنی اگر در قرائت
که عبارت کتاب است لفظا و معنی برابر باشند پس اعلم
باعلم سنت کسی که مقدم باشد این اعتبار انما هو بوجوه
امتیاز والا بعدین برابر پس بمقارنه باشد قراءة بهم
در انجب پس باعلم نعم اقدم باشد بجه نعم گو دست
بکذا قال ابو **حدثنا** اسحق بن نصر ابن نصر است
بجد است و نام پدر ابراهیم است قال حدثنا حسین
بن علی بن الولید الجعفی الکوفی سنه و ینیست وسی عن زائدة
ابن قدامة عن عبد الملک بن عمیر قبطی قاضی کوفه
سنه یکصد و سی و شش قال حدثنی ابو بردة عامر
بن ابی موسی عن ابی موسی الاشعری قال مرض النبی
صلی الله علیه وآله وسلم فاشتد مرضه فقال
بیمار شد آنحضرت پس سخت شد بیماری وی پس فرمود
دران هنگام مروا ابا بکر فلیصل بالناس بگوئید
ابا بکر را که نماز گذارد بمردم قالت عائشة انه رجل
رقیق اذا قام مقامک لم یستطع ان یصلی
بالناس گفت عائشه تحقیق ابوبکر مردی نرم دل است
چون بایستد بجای تو نمی تواند نماز گذارد بمردم از غلبه
گریه که از رقت باشد قال مروا ابا بکر فلیصل بالناس
فرمود ثانیا بعائشه بگو ابا بکر را که نماز گذارد بمردم فعادت
پس باز گردانید عائشه جواب خود فقال مری ابا بکر
فلیصل بالناس بار سوم امر کرد بزیادت این کلمه
فانکن صواحب یوسف پس تحقیق شما زنان
از جنس مصاحبات یوسف اید در خفیه گفتن چیزی
واظهار خود اگرچه در مصلحت ظاهر میکنید مصاحب
خاصیت و بایسته اگرچه آن عنوان مقصود است
همچنین بود که عائشه رضی الله عنها بلاحظه شدت مرض
و خوف فوت گمان کرد که اگر صدیق بعد ازین مقام
شوم خواهند دانست مردم و دشمن خواهند داشت
او را ظاهر کرد عذر را بعنوانی دیگر مناسب مبالغه نمود
عتاب بالجمله در کلام عتاب است بر کثرت مراجعت بمرار
بر خلاف انچه اصلح و اولی است فاتاه الرسول
پس آمد ابوبکر را فرستاده آنحضرت بحکم امامت کرد
فصلی بالناس فی حیاة النبی پس نماز گذارد
بمردم و امامت کرد در حین حیات پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم و در روایت موسی بن عقبه در مغازی

عزيز خود آنجا كه گفته فمن تمتع بالعمرة الى الحج ومشروع كرده پيغمبر او را واباحت كرده است براى دم پس مردم متوطن بكه ما قال الله ذلك لمن لم يكن اهله حاضرى المسجد الحرام فرموده خدا واين تمتع مر كسى راست كه نباشد اهل او حاضر مسجد حرام يعنى اهل مواقيت وحرم آن

واشهر الحج التى ذكر الله فى كتابه وماههاى حج كه ذكر كرده است خدا در كتاب خود الحج اشهر معلومات شوال وذو القعدة وذو الحجة فمن

تمتع فى هذه الاشهر فعليه دم او صوم پس كسى كه تمتع كند درين ماهها بروى دم است يعنى ذبح يا روزه والرفث الجماع والفسوق

المعاصى والجدال المراء تفسير كرده است ابن عباس الفاظى را كه درين آية واقع شده كه مراد از رفث جماع است

ودر لغت بمعنى فحش از كلام نيز آمده وفسوق جمع فسق است بمعنى معصيت وجدال مرا است بمعنى جنگ **باب الاغتسال**

عند دخول مكة در بيان مسنون بودن غسل نزد در آمدن مكه اگرچه حائض ونفسا باشند ومستثنى كرده اند ازين حكم كسى را كه از مكه

برآيد واحرام از راه نزديك بهد وچنانكه تنعيم است وغسل كند براى احرام غسلى ديگر او را براى دخول مكه حاجت نيست اگر از ميقات است

دور كند بار غسل بايد كرد **حدثنا** يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا ابن علية قال اخبرنا ايوب عن نافع قال كان ابن عمر اذا دخل ادنى الحرم

امسك عن التلبية ثم يبيت بذى طوى ثم يصلى به الصبح ويغتسل گفت نافع بود ابن عمر وقتى كه در آمدى نزديك زمين حرم خاموش

كردى از تلبيه پس شب كردى بموضع ذى طوى پس نماز گذاردى بآنجا نماز صبح وغسل ميكرد ويحدث ان نبى الله صلى الله عليه

وسلم كان يفعل ذلك وميگفت ابن عمر كه پيغمبر خدا ميكرد اين همه را يا همين غسل را **باب** دخول مكة نهارا او ليلا در بيان در آمدن

مكه وقت شب يا روز در حديثى كه مذكور است همين بيان در آمدن صبح است وظاهر احاديث در آمدن شب است طنز وبنا فقه اصحاب سنن

ثلثة آورده اند كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در عمره جعرانه شب در آمده بود **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن عبيد الله قال حدثنى

نافع عن ابن عمر قال بات النبى صلى الله عليه وسلم بذى طوى حتى اصبح ثم دخل مكة وكان ابن عمر يفعله گفت ابن عمر شب كرد پيغمبر خدا

بذى طوى تا آنكه صبح كرد پس در آمد مكه را نافع گويد بود ابن عمر ميكرد اين را بمتابعت آنحضرت درين حديث غسل مذكور نيست چون

مقصود همين در آمدن روز بود اقتصار بر آن كرده است **باب** من اين يدخل مكة در بيان آنكه از كدام راه بايد در آيد مكه را

حدثنا ابراهيم بن المنذر قال حدثنى معن قال حدثنى مالك عن نافع عن ابن عمر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يدخل

مكة من الثنية العليا ويخرج من الثنية السفلى بود آنحضرت ميدر آمد مكه را از جانب ثنيه بلند كه بطحا است واز آنجا تا حجون مقبره مكه است كه آنرا معلى

گويند وبيرون مى آمد از ثنيه پايان كه پايان مكه است **باب** من اين يخرج من مكة در بيان آنكه از كجا بيرون مى آيد از مكه

حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن عبيد الله عن نافع عن ابن عمر ان النبى صلى الله عليه وسلم دخل مكة من الثنية العليا التى بالبطحاء

در آمد آنحضرت از جانب كوه كداء كه از ثنيه علياست كه بطحا است كداء بفتح كاف ودال مهمله ممدود كوهى است نزديك مكه ومقصود

مقصود كوهى ديگر است مقابل آن نزديك مكه ودر اكثر روايات مقصور بصيغه تصغير آمده اول جانب اعلاى مكه است وثانى جانب

اسفل كذا صحح فى الفتح وقسطلانى در ضبط اين دو اسم اقوال مختلف نقل كرده است وخرج من الثنية السفلى وبيرون آمد از جانب

ثنيه سفلى يعنى از يك راه در آمد واز راه ديگر كه مقابل آنست بر آمد **حدثنا** الحميدى ومحمد بن المثنى قالا حدثنا سفيان بن عيينة

عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة ان النبى صلى الله عليه وسلم لما جاء الى مكة دخلها من اعلاها وخرج من اسفلها روايت از عائشه

رضى الله عنها كه پيغمبر خدا رحمت كناد وخدا بر وى هرگاه آمد مكه را در آمد از جانب اعلاى مكه وبيرون آمد از جانب پايان آن **حدثنا** محمود قال حدثنا

ابو اسامة قال حدثنا هشام عن عروة عن ابيه عن عائشة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل عام الفتح من كداء وخرج من كدى در آمد آنحضرت

سال فتح مكه از جانب كداء وبيرون آمد از جانب كدى من اعلى مكة از جانب بلندى كه كداء است كه اين كلام متعلق بكداء باشد

بجاى تو نخواهد شنوانيد قرأت وتكبيرات مردم را از جهت گريه فمر عمر فليصل بالناس پس بفرما عمر را كه نماز كند بمردم قالت عائشة فقلت لحفصة قولى له گفت عائشه پس گفتم حفصه را تو بگو آنحضرت را كه ان ابا بكر اذا قام فى مقامك لم يسمع الناس من البكاء فمر عمر فليصل بالناس ففعلت حفصة پس كرد حفصه آنچه گفته بود فقال رسول الله پس فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم مه امر منقل است بمعنى اكفف يعنى باز مان ازين كلام انكن لانتن صواحب يوسف بتحقيق شما زنان همراه مصاحب يوسف ايد مبالغه است در تنزيل ايشان بمنزله صواحب يوسف مروا ابا بكر فليصل بالناس فقالت حفصة لعائشة ما كنت لاصيب منك خيرا پس گفت حفصه عائشه را نبوده ام كه برسم از تو نيكى را چون كلام حفصه در معاودت اعتذار با بهاى عائشه بار سيوم اتفاق افتاد كه موجب عتاب گشت ناخوشى كرد بعائشه ويادكرد ظاهر الحديه واقع شد او را از عتاب نيز با بهاى عائشه چنانكه در تفسير سوره تحريم بيايد **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهرى قال اخبرنى انس بن مالك الانصارى وكان تبع النبى گفت زهرى خبر داد مرا انس وحال آنكه بود وى كه پيروى كرده پيغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم ودر هر چه ممكن بود از احوال وافعال واقوال وجز آن وخدمت كرده آنحضرت را ده سال وصحبت داشت وشرف شد بدان ان ابا بكر كان يصلى لهم فى وجع النبى خبر داد كه بتحقيق ابا بكر بود كه نماز ميگذارد بايشان مردم در ايام درد وبيمارى پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم الذى توفى فيه چنين بيمارى كه وفات يافت در آن حتى اذا كان يوم الاثنين تا آنكه چون شد روز دوشنبه وهم صفوف فى الصلوة وحال آنكه ايشان صف بسته بودند در نماز با ابو بكر صديق رضى الله عنه فكشف النبى صلى الله عليه وآله وسلم ستر الحجرة ينظر الينا پس واكرد وبرداشت آنحضرت پرده حجره را كه در آن تشريف داشت بحالى كه نگاه ميكرد بسوى ما وهو قائم كان وجهه ورقة مصحف وحال آنكه آنحضرت استاده است بحاليكه گويا روى مبارك وى ورق مصحف است در آب وتاب وحسن تقطيع ثم تبسم يضحك پس تبسم كرد بحاليكه خنده ميكرد از جهت مسرت بمعاينه اجتماع مردم در نماز واتفاق ايشان واتفاق بيك امام وانتظام

وازاحادیث سابقه معلوم شد که در آمدن از جانب بالای مکه بود و برآمدن از جانب اسفل که سوی جانب پایان است کرمانی در توجیه این تخالف گفته که سال فتح مکه دخول و خروج هردو از جانب اعلا بود وانچه در احادیث سبق ذکر یافته در حجة الوداع است بعضی گفته اند که من اعلا مکه متعلق بدخل است وخرج من کدی جمله حالیه است درمیان توجیه اول که مبنی بر تخصیص خروج بسال فتح است خلاف متبادر از سیاق کلام مولف است وثانی نیز خالی از تکلف نیست **حدثنا** احمد قال حدثنا ابن وهب قال اخبرنا عمرو عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل عام الفتح من کداء من اعلى مكة آمد آن حضرت سال فتح از کوه کدا از جانب اعلای مکه قال هشام وكان عروة يدخل على كليتهما من كداء وكدى واكثر ما يدخل من كدى وكانت اقربهما الى منزله وبود عروه بن الزبیر که می در آمد از هردو راه که کدا و کدی است وبیشتر در آمدی از کدی بود و بود این کدا نزدیکترین هردو کوه بسوی منزل عروه **حدثنا** عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا حاتم عن هشام عن عروة قال دخل النبي صلى الله عليه وسلم عام الفتح من كداء من اعلى مكة وكان عروة اكثر ما يدخل من كدى وكان اقربهما الى منزله **حدثنا** موسى قال حدثنا وهيب قال حدثنا هشام عن ابيه قال دخل النبي صلى الله عليه وسلم عام الفتح من كداء وكان عروة يدخل منهما كليهما وبود عروه که می در آمد از هردو جانب واكثر ما يدخل من كدى اقربهما الى منزله وبیشتر در آمدی و بود از کدا که جانب اسفل است نزدیک بمنزل او قال ابو عبد الله كداء وكدى موضعان گفت ابو عبد الله مولف که هر کدی نام دو جای است **باب** فضل مكة وبنيانها در بیان فضیلت مکه وعمارتهای آن وقوله تعالى واذ جعلنا البيت مثابة للناس وامنا واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى ووقتی که گردانیدیم خانه کعبه را جای ثواب مردم وامنی بگیرید از مقام ابراهیم جای نماز وعهدنا الى ابراهيم واسمعيل ان طهرا بيتي للطائفين والعاكفين والركع السجود وعهد کردیم با بسوی ابراهیم واسمعیل علیهما السلام این که پاک دارید خانه مرا از بتان ونجاست وازانچه که نه لایق آنست وخالص دارید از برای طواف کنندگان ومعتکفان ورکوع کنندگان که ساجد اند یعنی نمازگزاران الى قوله انك انت التواب الرحيم بن آیت تا قول خدا انك انت التواب الرحيم که مجموع چهار آیت است ودرشان بیت است ودر بعضی نسخ بر چهار آیت منقول است از کتاب **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا ابو عاصم قال اخبرني ابن جريج قال اخبرني عمرو بن دينار قال سمعت جابر بن عبد الله قال لما بنيت الكعبة ذهب النبي صلى الله عليه وسلم وعباس ينقلان الحجارة گفت جابر وقتی که بنا کرده شد کعبه رفت آنحضرت وعباس که می بردند سنگها را بردوش خود فقال العباس للنبي صلى الله عليه وسلم اجعل ازارك على رقبتك پس گفت عباس مر پیغمبر خدا را بگردان ازار خود را بر گردن تا بآسانی برداری سنگها را در ایام جاهلیت کشف عورت متعارف بود باکی ازان نداشتند آنحضرت بگفته عباس ازار را بر دوش گرفت فخر الى الارض فطمحت عيناه الى السماء پس بیهوش افتاد آن حضرت بر زمین وبود خفته مانند بیهوش وچشم او بسوی آسمان دیدگاه میکرد با آسمان در بعضی روایت آمده هرگاه افتاد آنحضرت بر زمین بغل گرفت عباس وپرسید چه حال داری پس خبر داد آنحضرت که ندا آمد از آسمان که به بند بر خود ازار خود را ای محمد آن حضرت از هیبت این حال بر زمین افتاد فقال ازاري ازاري فشد عليه پس فرمود بیاورید ازار مرا ازار مرا پس بست آنرا آنحضرت بر خود یا عباس بست بر آنحضرت در بعضی روایات آمده که فرشته از آسمان آمد وبست ازار آنحضرت را وبعد از ان کسی آنحضرت را برهنه ندیده است چنانکه عائشه گفته است ما رأيت منه ولا رأى مني **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن محمد بن ابي بكر اخبر عبد الله بن عمر عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لها عبد الله بن محمد بن ابی بکر خبر داد ابن عمر را از عائشه زوجه پیغمبر خدا که رسول خدا فرمود عائشه را الم تري ان قومك حين بنوا الكعبة اقتصروا عن قواعد ابراهيم

الجزء الثالث شيخ الاسلام شرح كتاب الاذان

ودر باب الوفات باید که ذکر شود **حدثنا** ابو معمر عبد الله بن عمر منقري قال حدثنا عبد الوارث بن سعيد قال حدثنا عبد العزيز بن صهيب عن انس قال لم يخرج النبي صلى الله عليه واله وسلم ثلاثا گفت انس بر نیامد آنحضرت سه روز در ایام شدت مرض فاقيمت الصلوة پس قایم کرده شد نماز فذهب ابو بكر يتقدم پس رفت ابو بکر که پیش استد در مقام امام فقال نبي الله صلى الله عليه واله وسلم بالحجاب فرفعه پس فرمود پیغمبر خدا ببرداشتن پرده در حجره پس برداشت آن را بدست دیگری یا آنکه خود برداشت پرده را برداشت وظاهر اول است فلما وضح وجه النبي پس هرگاه ظاهر شد روی مبارک پیغمبر خدا صلى الله عليه واله ما راينا منظرا كان اعجب الينا من وجه النبي نديديم ديداري که بوده باشد خوشتر و خوبتر بسوی ما از روی پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم حين وضح لنا وقتیکه پیدا گشت برای ما فاومأ النبي پس اشارت کرد آنحضرت صلى الله عليه واله وسلم بيده الى ابي بكر ان يتقدم بدست خود بسوی ابی بکر که پیش رود بعد از انکه پس گشته بود ابو بکر از مقام امام بسبب عزم خروج آنحضرت وانکه

[illegible]

آیا نمی بینی که تحقیق قوم تو که بنا کردند کعبه را و آن هیچ بسا نیش از تنگی خرج کوتاهی کردند از بنا دی که ابراهیم علیه السلام کرده بود
یعنی طول و عرض و ...بلندی فقلت یا رسول الله الا تردها علی قواعد ابراهیم پس گفتم ای رسول خدا چرا باز نمیگردانی
بر قواعد ابراهیم قال لولا حدثان قومك بالكفر لفعلت فرمود اگر نبودی نزدیکی عهد قوم تو یعنی قریش بکفر البته میکردم یعنی بنای
ایشان ... نیافته ... فتنه انکار ... بکسر حای مهمله و سکون دال مهمله است یعنی حدوث فقال عبد الله
لئن كانت عائشة سمعت هذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت عبد الله اگر باشد که عائشه شنیده است این را از
پیغمبر خدا مقصود شک و تردد در صدق عائشه نیست چه گنجایش ... رضی الله عنها از حفاظ ...
جایز است که تردد گاهی برای تقریر و یقین میکنند چنانکه ... ما اری رسول الله صلى الله عليه وسلم ترك استلام الركنين
اللذين يليان الحجر گمان ندارم پیغمبر خدا را که ترک کرده است بوسه دادن دو رکن متصل حجر را ... بسکون جیم ... الا ان البيت
لم يتمم على قواعد ابراهيم مگر از جهت که خانه کعبه تمام کرده نشده است بر قواعد ابراهیم یعنی آن حضرت که استلام ...
رکن میکرد سبب این بود که درین طرف کعبه تقصیری کرده اند و چیزی از بیت بیرون عمارت گذاشته و این دو رکن بر بنای ابراهیم
نبوده و این قول عبد الله برای تاکید حدیث عائشه است **حدثنا** مسدد قال حدثنا ابو الاحوص قال حدثنا الاشعث
عن الاسود بن يزيد عن عائشة قالت سألت النبي صلى الله عليه وسلم عن الجدر امن البيت هو گفت عائشه پرسیدم پیغمبر خدا را از جدار و مراد
آیا از خانه کعبه است این قطعه که داخل حطیم است جدر بفتح جیم و سکون دال مهمله و بعضی بضم جیم ... یعنی دیوار قال نعم فرمود آری
از بیت است قلت فما لهم لم يدخلوه في البيت گفتم پس چه بوده مر ایشان را باعث که داخل نکردند آنرا در خانه قال ان قومك قصرت بهم
النفقة فرمود قوم تو کوتاه شد بایشان نفقه یعنی تنگی خرج ... نتوانستند تمام عمارت را بر بنیاد ابراهیمی قدیم بر داشت قلت فما شان
بابه مرتفعا گفتم پس چه حال در او است یعنی ... بلند کرده شده است قال فعل ذلك قومك ليدخلوا من شاؤا ويمنعوا من
شاؤا فرمود کرده است قوم تو این را برای این غرض تا در آرند کسی را که خواهند و منع کنند کسی که خواهند یعنی چون بلند است مردم
را از خود بپایه ... ولولا ان قومك حديث عهدهم بالجاهلية فاخاف ان تنكر قلوبهم
و اگر نبودی قوم تو قریب العهد بجاهلیت ... که انکار کنند ... ان ادخل الجدر في البيت وان الصق بابه
بالارض این را که در آرم دیوار حطیم را در خانه و متصل گردانم در او را بزمین جواب ... است یعنی ... میکردم **حدثنا** عبيد بن
اسمعيل قال حدثنا ابو اسامة عن هشام عن ابيه عن عائشة قالت قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم لولا حداثة قومك بالكفر
لنقضت البيت اگر نبودی قریب بودن قوم تو ... بکفر ... خانه را ثم لبنيته على اساس ابراهيم عليه السلام ...
بنا میکردم آنرا بر بنیاد ابراهیم فان قريشا استقصرت بناءه تحقیق قریش کوتاهی ... بنای آنرا وجعلت له خلفا
گردانیده ام مر آنرا ... و دیگر ... قال ابو معاوية حدثنا هشام خلفا يعني بابا ... ابو معاویه
حدیث کرد مرا هشام که مراد از خلف باب است یعنی ... **حدثنا** بيان بن عمرو قال حدثنا يزيد قال حدثنا
جرير بن حازم قال حدثنا يزيد بن رومان عن عروة عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لها يا عائشة لولا ان قومك حديث عهد
بجاهلية لامرت بالبيت فهدم فرمود مر عائشه را ای عائشه اگر نبودی قوم تو نو عهد بجاهلیت ... فرمودمی که ... پس ... منهدم شد
فادخلت فيه ما اخرج منه پس ... در آوردمی ... که بیرون کرده شده است ... والزقته بالارض وجعلت له
بابين بابا شرقيا وبابا غربيا و متصل میکردم ... بزمین و میگردانیدم ... دو در ... شرقی ... غربی ... [illegible]

[illegible]

الجزء الثالث شیخ الاسلام | كتاب الاذان

گفته شد آنحضرت ... نماز و خبر کرده شد ... بانتظار مردم
فقال مروا ابا بكر فليصل بالناس پس فرمود بگوئید
ابو بکر را تا نماز گزارد بمردم قالت عائشة ان ابا بكر
رجل رقيق اذا قرأ غلبه البكاء گفت عائشه
... ابو بکر مردی رقیق ... است چون قرأت کند
... گریه که باز ماند از قرأت قال مروه
فليصل و باز فرمود حکم سابق را فعاودته
... باز گفت آنرا عائشه آنچه گفته بود ... القول
فقال مروه فليصل فانكن صواحب يوسف
تابعه الزبيدي ... بضم ... و فتح موحده محمد بن ولید
... ابو الهذیل ... سال با زهری مانده ...
... هشام یعنی متابعت کرده ...
زبیدی و ابن اخی الزهري ... زاده ...
محمد بن عبد الله بن مسلم ... بن يحيى ...
عن الزهري ... و روایت ... از زهری
وقال عقيل ... و معمر بن راشد عن الزهري
عن حمزة عن النبي صلى الله عليه وسلم
پس عقیل و معمر ارسال کرده ... حدیث ...
... حمزه ... آنحضرت ... مخالفت کرده ...
... متصل ...
... و ...
قال **باب** من قام الى جنب الامام لعلة

[illegible]

[illegible]

پس بسر می نمایی بنا بر بنیاد ابراهیم [illegible] الذی حمل ابن الزبیر علی هدمه پس این چه باعث شد ابن زبیر را بر انداختن
او را و بنا کردن بر اصول ابراهیم [illegible] حضرت قال یزید شهدت ابن الزبیر حین هدمه و بناه و ادخل فیه من الحجر گفت یزید و حاضر
شدم ابن زبیر را هنگامی که بر انداخت خانه را و بنا کرد و داخل کرد در وی از حجر و قد رأیت اساس ابراهیم حجارة کاسنمة الابل [illegible]
بنیاد ابراهیم را [illegible] مانند کوهان شتر قال جریر فقلت له این موضعه گفت جریر پس گفتم یزید را کجاست جای [illegible] قال اریکه
الآن فدخلت معه الحجر گفت می نمایم ترا آنجا حالا پس درآمدم با ابن زبیر در حجر فاشار الی مکان فقال ههنا پس اشارت کرد یزید بسوی
مکانی و گفت اینجاست قال جریر فحزرت من الحجر ستة اذرع او نحوها گفت جریر پس اندازه کردم از حجر شش دست یا مانند آن حزر
بمعنی تخمین [illegible] **باب فضل الحرم** در بیان فضیلت زمین حرم و قوله انما امرت ان اعبد رب
هذه البلدة الذی حرمها وله کل شیء و بیان فرموده خدا امر کرده شده ام که عبادت کنم پروردگار این بلده را [illegible]
حرام کرده است این بلده را و مر او راست همه چیز و امرت ان اکون من المسلمین و مامور شده ام من اینکه باشم از جمله مسلمانان
و قوله اولم نمکن لهم حرما آمنا یجبی الیه ثمرات کل شیء رزقا من لدنا و لکن اکثرهم لا یعلمون و در بیان فرموده خدا آیا
جای ندادیم ما ایشان را در حرمی که ایمنی دهنده است از قتل و غارت و آورده می شود و گرد کرده می شود بسوی او میوه های هر چیز در حالی که
رزق است از جانب من و لیکن [illegible] بسیاری از این مردم [illegible] از جهل که [illegible] این نعمت را که
مخصوص شده اند بآن **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا جریر بن عبد الحمید عن منصور عن مجاهد عن طاوس عن ابن عباس
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم فتح مکة ان هذا البلد حرمه الله لا یعضد شوکه ولا ینفر صیده ولا یلتقط لقطته الا من عرفها فرمود آن حضرت
روز فتح مکه بتحقیق این شهر حرام کرده است آن را خدا بریده نشود خار آن و گریزانیده نشود شکار آن و برداشته نشود مال افتاده آن را مگر کسی که
تعریف و تشهیر کند آن را **باب** توریث دور مکة و بیعها و شرائها در بیان جواز وراثت ساختن خانه های مکه و فروختن و خریدن آن
و ان الناس فی المسجد الحرام سواء خاصة و آنکه مردم در مسجد حرام برابر اند [illegible] و مراد از مسجد مواضع نسک حج است
یعنی مسجد حرام ملک کسی نیست [illegible] لقوله تعالی ان الذین کفروا و یصدون عن سبیل الله و المسجد الحرام
الذی جعلناه للناس سواء العاکف فیه والباد دلیل [illegible] بقول الله سبحانه [illegible]
[illegible] مسجد حرامی که گردانیده ایم آن را برای مردم برابر است در آن نشیننده و مسافر [illegible]
[illegible] ومن یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم و کسی که میخواهد در وی [illegible]
[illegible] قال ابو عبد الله [illegible]
[illegible] مسافر است و معکوف [illegible]
است **حدثنا** اصبغ قال اخبرنی ابن وهب عن یونس عن ابن شهاب عن علی بن الحسین عن عمرو بن عثمان عن اسامة بن
زید انه قال یا رسول الله این تنزل فی دارک بمکة گفت اسامه در فتح ای رسول خدا کجا نزول خواهی کرد در سرای
خود [illegible] فقال وهل ترک عقیل من رباع او دور پس فرمود آیا گذاشته است عقیل [illegible]
[illegible] اشارت [illegible] هاشم بن عبد مناف [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
و کان عقیل ورث ابا طالب هو و طالب [illegible] ولم یرثه جعفر ولا علی شیئا

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

فی [illegible]
فاذا ابو بکر یؤم الناس پس [illegible]
پس ناگاه ابو بکر امامت میکند مردم را [illegible]
ابو بکر استاخر پس [illegible] ابو بکر [illegible]
خواست که پس آید [illegible] الیه ان مکانک
پس اشارت کرد آنحضرت بسوی ابو بکر که باش
آنجا که هستی فجلس رسول الله پس نشست
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
حذاء ابی بکر الی جنبه برابر ابی بکر
که نماز میکرد [illegible] سوی [illegible]
ابو بکر یصلی بصلوة رسول الله پس
بود ابو بکر که نماز میکرد [illegible] نماز پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم والناس
یصلون بصلوة ابی بکر و مردم نماز
میکردند [illegible] نماز ابی بکر [illegible]
که امام [illegible]
اقوال آنحضرت را **باب** من دخل لیؤم الناس
کسی که درآید [illegible] امامت کند مردم را
بنیابت از امام [illegible]
پس [illegible] امام اول [illegible]
او لم یتاخر [illegible] شود امام [illegible]
اول را [illegible] برابر است [illegible]
در حکم [illegible] است جائز است [illegible]
درست باشد نماز [illegible] فیه عن عائشة
عن النبی [illegible] مذکور روایة [illegible]
[illegible] پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
استدلال است برین حکم [illegible]
[illegible] **حدثنا** عبد الله
بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابی
حازم [illegible] ابن دینار [illegible]
سهل بن سعد الساعدی ان رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم ذهب
الی بنی عمرو بن عوف رفت آنحضرت [illegible]
قبیله بنی عمرو که [illegible] و جنگ کرده
[illegible] بینهم
تا صلح دهد میان ایشان فحانت الصلوة پس
وقت نماز [illegible] نماز عصر است [illegible]
[illegible] المؤذن الی ابی بکر
فقال [illegible] الی بکر و گفت
اتصلی للناس فاقیم [illegible]
نماز را [illegible] پس اقامت [illegible]

[illegible]

لانهما كانا مسلمين و کان عقیل وطالب کافرین ووارث نشد علی بطالب جعفر و علی چیزی از برای آنکه این هر دو مسلمان شده بودند در وقت فوت ابی طالب و عقیل و طالب کافر بوده اند و طالب در غزوه بدر کشته شده است و عقیل در سال صلح حدیبیه مسلمان شده کرمانی نقل میکند که ابو طالب اکبر اولاد عبد المطلب بود و بر عادت جاهلیت که اکبر اولاد همه متروکه را وارث میشد او غالب بر همه متصرف بود و هم چنین عقیل بعد از ابو طالب متصرف شده بود در خانهای و این معنی مخالف سیاق حدیث است مناسب است که گفته اند عقیل بعد از هجرت متصرف شد چنانکه ابو سفیان متصرف شده بود در خانهای مهاجران و عقیل همه را فروخت و آن حضرت امضای تصرفات جاهلیت کرد و جایز داشت بکرم عفو فرمود برای تالیف قلوب نو مسلمانان فکان عمر بن الخطاب یقول لا یرث المومن الکافر پس بود عمر بن خطاب که میگفت وارث نمی شود مسلمان کافر را و این قول که اینجا موقوف بر عمر آورده مولف در مغازی مرفوع آورده است قال ابن شهاب وکانوا یتاولون قول الله عز وجل گفت ابن شهاب سلف تاویل میکردند فرموده خدا را که دلالت است در این آیه بر وراثت ان الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله آنکسانیکه ایمان آورده اند بخدا و رسول او و هجرت کرده اند و جهاد نموده اند ببذل اموال و اتلاف نفوس برای اعلای کلمة الله والذین آووا ونصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض و آنکسانیکه جا دادند مسلمانان را و جا دادند مسلمانان را و یاری دادند بر قهر دشمنان آن جماعه بعض ایشان وارث اند بعضی را مهاجران و انصار در اوائل از یکدیگر میراث میگرفتند تا آنکه منسوخ شد بنزول آیت و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض پوشیده نماند که مقصود ابن شهاب از این نقل تائید قول عمر بن خطاب است که مسلمان از کافر میراث نمی یابد و این معنی با تتمه آیت مذکور که اشارت کرده است مولف بدان بقوله الآیة ظاهر است که آن این است والذین آمنوا ولم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا و آنکسانی که ایمان آورده اند و هجرت نکرده اند نیست مر شما را از وراثت ایشان چیزی تا آنکه هجرت کنند و مسلمان شوند باب نزول النبی صلی الله علیه وسلم مکة در بیان جای نزول آن حضرت بمکه حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنی ابو سلمة ان ابا هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حین اراد قدوم مکة گفت ابو هریره فرمود رسول خدا هنگامی که خواست قدوم و ورود در مکه منزلنا غدا ان شاء الله بخیف بنی کنانة حیث تقاسموا علی الکفر جای نزول ما فردا اگر خواسته خدا است بخیف قوم بنی کنانه یعنی محصب است آنجا که سوگند خورده بودند کافران بر کفر و آزار آن حضرت چنانکه خواهد آمد جهت شکر نعمت بفر و شوکت اسلام آنجا نزول فرمود حدثنا الحمیدی قال حدثنا الولید قال حدثنا الاوزاعی قال حدثنا الزهری عن ابی سلمة عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من الغد یوم النحر وهو بمنی گفت ابو هریره فرمود رسول خدا فردا روز نحر که سیوم ذی الحجه است و حال آنکه آن حضرت در منا بود نحن نازلون غدا بخیف بنی کنانة ما نزول کننده ایم فردا بموضع خیف بنی کنانه این متعلق قول است حیث تقاسموا علی الکفر یعنی بذلک المحصب آنجا که سوگند خورده بودند بر کفر یعنی میخواهد ابن بخیف موضع محصب را وذلک ان قریشا وکنانة تحالفت علی بنی هاشم وبنی عبد المطلب او بنی المطلب و این ثابت است که تحقیق قریش و کنانه بعهد و پیمان بسته سوگند خوردند بر اولاد هاشم و اولاد عبد المطلب یا اولاد مطلب شک راوی است ان لا یناکحوهم ولا یبایعوهم آنکه نکاح نکنند و خرید و فروخت ننمایند یعنی با ایشان حتی یسلموا الیهم النبی صلی الله علیه وسلم تا آنکه بسپارند به ایشان آن حضرت را وقال سلامة عن عقیل ویحیی بن الضحاک عن الاوزاعی وگفت سلامت از عقیل و یحیی بن ضحاک از اوزاعی اخبرنی ابن شهاب گفت اوزاعی خبر داد مرا ابن شهاب

الجزء الثالث شیخ الاسلام کتاب الاذان

و حال آنکه مردم در نماز بودند فتخلص پس گذشت از میان صفها حتی وقف فی الصف تا آنکه استاد در صف اول فصفق الناس پس دست بر دست زدند مردم چنانکه آواز آمد ابو بکر را از آمدن آنحضرت آگاه کنند وکان ابو بکر لا یلتفت فی صلوته و بود ابو بکر که التفات نمیکرد در نماز خود از غایت حضور و استغراق و ثبوت عمل نهی از آن نزد وی فلما اکثر الناس التصفیق التفت پس چون بسیار کردند مردم دستک زدن را التفات کرد ابو بکر فرای رسول الله پس دید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم فاشار الیه رسول الله پس اشارت کرد با بوبکر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ان امکث مکانک ثابت باش بجای خود فرفع ابو بکر یدیه پس برداشت ابو بکر هر دو دست خود را فحمد الله علی ما امره به رسول الله پس ثنا و شکر گفت خدا را بر آنچه امر کرد بآن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم من ذلک از نعمت تقریر امامت و توقیر ثم استاخر ابو بکر حتی استوی فی الصف پس پس شد ابو بکر بر روی پاشنه خود تا آنکه استاد در صف و تقدم رسول الله و پیش رفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم [illegible]

وقالا بني هاشم وبني المطلب وگفتند سلامت ويحيى بني هاشم وبني المطلب قال ابو عبد الله بني المطلب اشبه گفت مولف ابو عبد الله بني المطلب مشابه تراست بصواب بانکه عبد المطلب پسر هاشم است پس اولاد عبد المطلب اولاد هاشم است مقابلت بآن ندارد ومقابل بني هاشم بني مطلب اند **باب** قول الله تعالى واذ قال ابراهيم رب اجعل هذا البلد آمنا ووقتي که گفت ابراهيم عليه السلام اي پروردگار بگردان اين شهر را ايمن بخش واجنبني وبنيّ ان نعبد الاصنام ودور دار مرا وفرزندان مرا اينکه عبادت کنيم بتان را الى قوله لعلهم يشكرون تمه آيت اينست رب انهن اضللن كثيرا من الناس اي پروردگار اين بتان گمراه کرده اند بسياري از مردم را فمن تبعني فانه مني پس کسيکه متابعت کند مرا در اختيار دين اسلام پس بتحقيق از منست ومن عصاني فانك غفور رحيم وکسي که نافرماني کند مرا در ارتکاب کفر يا معصيت پس بتحقيق تو بخشنده ورحمت کننده بعد از توبه وانابت الى آخرها درين باب حديثي نياورده بسببي که مکرر گفته شده است **باب** قول الله تعالى جعل الله الكعبة البيت الحرام قياما للناس فرموده خداي برتر گردانيده است خدا کعبه را که بيت الحرام است براي قيام معوّم وقيت ايشان در دنيا وآخرت که پناه ميجويد دروي ترسناک وايمن ميباشد دروي ضعيف وتجارت ميروند وقصد حج مي آيند والشهر الحرام والهدي والقلائد وگردانيده است اين امور ذلك لتعلموا ان الله يعلم ما في السموات وما في الارض وان الله بكل شئ عليم واين گردانيدن آنها براي آنست که بدانيد که خدا ميداند هر چيز را که در آسمانهاست وچيزي که در زمين است وبتحقيق خدا بهر چيز داناست يعني او را حکمتهاست در وضع احکام از جلب منافع ودفع مضار **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا زياد بن سعد عن الزهري عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يخرب الكعبة ذو السويقتين من الحبشة فرمود خراب ميکند کعبه را نزديک بقيامت صاحب ساقهاي خورد از قوم حبشيان سويق تصغير ساق است گويند حبشيان بحسب خلقت ساقهاي تنگ ميباشد يا آنکه مراد کمينه ها وضعفاي ايشانست **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب عن عروة عن عايشة ح وحدثني محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا محمد بن ابي حفصة عن الزهري عن عروة عن عايشة قالت كانوا يصومون عاشوراء قبل ان يفرض رمضان وكان يوما تستر فيه الكعبة گفت عايشه بودند مسلمانان که روزه ميداشتند روز عاشورا پيش از آنکه فرض کرده شود روزه ماه رمضان وبود آن روز که پوشيده مي شد دران کعبه از جهت تعظيم درين قدر مشترک بهمين جزء حديث مناسب ترجمه است فلما فرض الله رمضان قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من شاء ان يصومه فليصمه ومن شاء ان يتركه فليتركه پس وقتي که فرض کرده شد روزه رمضان فرمود آن حضرت کسي که خواهد روزه عاشورا پس گو روزه گيرد وکسي که خواهد ترک کند گو ترک بکند ظاهر ازين کلام آنست که روزه عاشورا قبل از فرضيت رمضان واجب بوده است وبعد ازين وجوب برطرف شده مسنون مانده **حدثنا** احمد بن حفص قال حدثنا ابي قال حدثنا ابراهيم عن الحجاج بن حجاج عن قتادة عن عبد الله بن ابي عتبة عن ابي سعيد الخدري عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ليحجن البيت وليعتمرن بعد خروج ياجوج وماجوج فرمود هر آينه قصد کرده مي شود خانه کعبه براي حج وعمره کرده مي شود پس از برآمدن قوم ياجوج وماجوج نزديک بقيامت يعني که درين وقت تير معزز ومعظم خواهد بود وياجوج وماجوج دو نام قومي است از اسماء عجمي قال ابو عبد الله سمع قتادة عبد الله وعبد الله ابا سعيد گفت شنيده است قتاده عبد الله را وشنيده عبد الله ابا سعيد خدري را تابعه ابان وعمران عن قتادة ومتابعت کرده است عبد الله بن ابي عتبه ابان بن يزيد العطار او نيز متابعت کرده است او را عمران قطان از قتاده بهمين لفظ حديث مذکور وقال عبد الرحمن

از پيش آنحضرت که در اصل پسر ابي قحافه بيش نيستم ديگر هر نعمتي وکرامتي که حاصل شد بطفيل آنحضرت است وطفيلي تابع باشد **فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم** فرمود آنحضرت بمردم مالي رأيتكم اكثرتم التصفيق چيست مرا که ديدم شما را که بسيار کرديد تصفيق را من نابه شئ في صلوته فليسبح کسيکه حادث شود او را چيزي در نماز وي که مي بايد اعلام کرد بدان امام يا اعلام کرد غير را که اينکس در نماز است چنانکه بخواند او را کسي يا اذن طلبد وي را ومن يا بخواهد که از پيش وي گذرد ونميداند که اينکس بنماز مشغول اند پس بايد که سبحان الله گويد فانه اذا سبح التفت اليه زيرا که بتحقيق چون تسبيح گويد التفات کرده شود بسوي وي وتنبيه ميکرد ولي حاجت نيست برهم زدن دستها انما التصفيق للنساء ونيست دستک زدن مگر براي زنان که آواز آنها حکم عورت دارد ومفهوم از حديث جواز نماز است در صورتيکه حاضر شود امام راتب بعد از آنکه شروع کرد نايب نماز را بجماعت پس اقتدا کند نايب با امام راتب درين نماز بي آنکه قطع کند نماز را وباطل نميشود چيزي ازان نماز هيچکس از مصليان وادعوي کرده ابن عبد البر که آن از خصايص آنحضرت است واجماع است بر عدم جواز آن مر غير آنحضرت را صلى الله عليه وآله وسلم ونقض کرده اند دعوي اجماع را بثبوت خلاف چه مشهور وصحيح نزد شافعيه جواز است عيني گفته ابن عبد البر خرق اجماع سابق است که پيش از شافعيه بوده وخرق اجماع باطل ونيست بعد از آنحضرت هيچکس با فضل بنحوي که واجب باشد تقدم او وتاخير ديگران از وي **باب** اذا استووا في القراءة فليؤمهم اكبرهم چون برابر باشند حاضران نماز در قرات قرآن پس بايد که امامت کند ايشان را بزرگترين ايشان در سال آنجا ترجمه با تحقيق اهل العلم والفضل احق بالامامة اشاره بآنکه بعد امتياز بعلم امتياز بقرات است از ساير وجوه تميز براي امامت وبعد ازان

عن شعبة عن قتادة لا تقوم الساعة حتى لا يحج البيت وگفت عبد الرحمان از شعبه از قتاده بدين لفظ كه برپا نشود قيامت تا قصد كرده نشود خانه كعبه وگفت [illegible] واول اكثر است يعني حديث اول كه بحج بيت است اكثر است از روي روايت **باب كسوة الكعبة**

در بيان حكم تصرف در پوشش خانه كعبه بدانكه كعبه معظمه را از راه تعظيم لباسي ميكردند واول كسي كه كسوت كرد آنرا تبع حميري است پيش از بعثت آن حضرت گويند اين كسوت كردن پيش از اسلام هزار سال بوده ودر تاريخ ابن ابي شيبه آورده اول كسي كه كسوت كرد عدنان بن ادد بود وگفته اند نخستين كسي كه ديبا پوشانيد عبد الله بن زبير بود ونزد ابن اسحاق از ليث آمده است كه در زمان پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم لباس كعبه از حرير بود وروايت كرده واقدي گويد حرير ديبا در زمان جاهليت بود وآن حضرت از جامهاي يمانيه كرده و عمر بن خطاب وعثمان بن عفان ودر روايتي آن حضرت از پارچه قباطي كرد وحجاج ديبا پوشانيد وعلي بن ابي طالب از جهت شاغل بودن بجهاد فرصت آن نشد كه كسوتي پوشاند ومعاويه بن ابي سفيان دو كسوت كرد از ديبا وقباطي وديبا روز عاشورا وديبا در آخر رمضان قباطي وچون نوبت بمامون رسيد از ديباي سرخ هشتم تاريخ ذي الحجه موسم حج بود ودگر رفت از قباطي غره رجب واز ديباي سفيد بيست وهفتم رمضان تا زمان خلفاي عباسي همين لباس معمول بود وچون نام عباسي از ديباي سياه كرد بعضي مردم گفته اند در لباس سياه گفته اند كه لباس سياه لباس اندوه است اشارت ميكند كعبه برين سموم كه گرد او باشند اندوهگين است نقل كرد از ذلك القسطلاني **حدثنا** عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا خالد بن الحارث قال حدثنا سفيان قال حدثنا واصل الاحدب عن ابي وائل قال جئت الى شيبة **ح** گفت ابو بكر آمدم بسوي شيبه وحدثنا قبيصة قال حدثنا سفيان عن واصل عن ابي وائل قال جلست مع شيبة على الكرسي في الكعبة گفت ابو وائل نشستم با شيبه بتحقيق در كعبه درين اسناد ديگر واسطه قبيصه از سفيان حديث آورده در اول بدو واسطه بود فقال لقد جلس هذا المجلس عمر پس گفت شيبه بتحقيق نشسته بود همين جا عمر بن خطاب رضي الله عنه فقال لقد هممت ان لا ادع فيها صفراء ولا بيضاء الا قسمته پس گفت عمر قصد كرده ام كه نگذارم در كعبه زرد وسفيد يعني طلا ونقره را مگر آنكه قسمت كنم اين مال بر مردم قصدا آنست كه آنچه هديه كعبه ميرسيد آنرا جمع ودفن ميكردند وحاجيان ميان يكديگر قسمت كرده تصرف مي شدند عمر رضي الله عنه خواست كه آنرا بر سائر مسلمانان قسمت كند شيبه گويد قلت ان صاحبيك لم يفعلا قال هما المرآن اقتدي بهما گفتم دو يار تو كه آن حضرت وابو بكر بودند نكردند اين چنين گفت عمر آن دو كس دو مرد كاملند كه پيروي ميكنم ايشان را مراد من نيز همين است آن حضرت در وقت فتح مكه نگذاشت اين اموال را بر همان موضع از جهت رعايت قريب وفريب ونهايت اگر قوم تو قريب بعهد كفر نمي بودند قسمت ميكردم آنرا بر مسلمانان ودر نيز معلوم شد كه قسمت آن روا است چنانكه بناي كعبه بر بنياد ابراهيم عليه السلام روا بود وابن زبير ساخت آنرا وتطبيق اين حديث بترجمة اند كه مولف بيع لباس حكم اموال داده است چنانكه تصرف در آن اموال جائز بوده است تصرف در لباس نيز روا باشد از تقرير صاحب ترجمه معلوم شود كه حمل كرده است معني ترجمه را بر جواز لباس پوشاندن ودر تطبيق آن گفته كه هميشه در تعظيم كعبه بر اموال ميكوشند واين مال را آوردن برين راه بوده است پس لباس كردن نيز داخل تعظيم است پس همچنان روا باشد وگويا اين روايتي كه در لباس آن حضرت وصحابه كرام منقول نيست نزد مولف بشرط او ثابت نگشته است كه استدلال باين حديث كرده واختلاف كرده اند كه تصرف در لباس كعبه به بيع ومانند آن روا است شافعيه گويند كه روا نيست بريدن چيزي از پردهاي وبردن جاي ديگر وفروختن ونهادن ميان اوراق مصحف اگر كسي اين تصرف نمايد رد واجب است وآن بعضي از مالكيه گفته اند كه اين معني بر وجه استحسان است وبعضي از مالكيه گويند كه مستحسن نيست خريدن پرده كعبه گويند كه بهاي آن داخل بيت المال باشد كرده اقوال

الجزء الثالث الشيخ الاسلام كتاب الاذان

[illegible] مالك بن الحويرث قال اتينا النبي

گفت ابن حويرث قدوم آورديم ونزديك رسيديم

از قوم خود بر پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم ونحن شببة

نزديك جوانان بوديم

فلبثنا عنده نحوا من عشرين ليلة وماندیم نزد آن حضرت مانند بيست شب نحنا وكان النبي صلى الله عليه وآله وسلم رحيما

وبود آن حضرت مهربان كريم فرمانقال

لو رجعتم الى بلادكم فعلمتموهم اگر برگرديد شما بسوي شهرهاي خود كه از آنجا آمده ايد پس تعليم كنيد اهالي آن شهرها را احكام دينيه كه آموخته ايد درين مدت اقامت درين شهر چنانكه ذكر فرمود

مروهم فليصلوا صلوة كذا في حين كذا امر كنيد ايشان را كه بگذارند نماز چنين در وقت چنين وصلوة كذا في حين كذا ونماز فلان در وقت فلان فاذا حضرت الصلوة فليؤذن لكم احدكم

پس چون حاضر شود وقت نماز پس گو كه اذان گويد شما را يكي از شما وليؤمكم اكبركم

وگو كه امامت كند شما را كلان سال تر شما زيرا كه اين جوانان در علم وقرائت برابر بودند همه يكجا آموخته بودند پس احتمام شيخي كه بزرگتر درجه باشد

باب اذا زار الامام قوما فامهم

چون بيايد امام وقت قومي را پس [illegible] كه امامت كند ايشان را وحديث من زار قوما فلا يؤمهم وليؤمهم رجل منهم كسي كه زيارت كند قومي را پس بايد كه امامت نكند ايشان را وامامت كند ايشان را مردي از ايشان در غير امام وقت وقايم مقام او است كه او احق تقدم است مطلقا [illegible] مگر كسي كه نيابد امام قوم پس امامت كند يعني باذن امام آن قوم وصاحب خانه **حدثنا** معاذ بن اسد

[illegible]

تعلقه درین باب بسیار است **باب هدم الكعبة** و بیان انهدام بنای کعبه در آخر زمان قالت عائشة قال النبي صلى
الله علیه وسلم يغزو جيش الكعبة فيخسف بهم گفت عائشه که فرمود پیغمبر خدا جهاد کنند لشکری کعبه را پس فرو برده شوند به زمین کارزار رسیکند لشکر اول
کعبه را پس خسف کرده می‌شود همه ایشان بشوی تعلق این بعض حدیثی است که مولف در اول بیوع آورده و تمامش نیست
که کارزار میکنند لشکر کعبه تا آنکه می‌باشند به بیابانی که موضعی است میان مکه و مدینه خسف کرده می‌شود باول و آخر ایشان پس آنگیخته
می‌شوند در حشر بر وفق نیتهای ایشان گرنگان اند نیکی کرده ایشان **حدثنا** عمرو بن علي قال حدثنا يحيى بن سعيد
قال حدثنا عبيد الله بن الاخنس قال حدثني ابن ابي مليكة عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كاني به اسود افحج در
فتح الباري گوید این چنین است در جمیع روایات این حدیث از ابن عباس و ظاهر آنست که اینجا چیزی حذف کرده اند و محتمل که آن
محذوف این باشد که از طریق ابی العالیه از علی آمده استکثروا من الطواف بهذا البیت قبل ان یحال بینکم وبینه فکانی برجل من الحبش
آنست که احتیاج باینهمه تقدیر کلام نیست ضمیر به راجع است بقالع که از یقلعها فهم می‌شود و معنی آنکه گویا نستی که من میبینم آنکس
که سیاه است و دوریست میان سرهای رانها او یقلعها حجرا حجرا که میکند کعبه را سنگ سنگ حبشی سیکند اسود و افحج تواند
که منصوب باشد بنابر بدلیت یا بر حال یا به تقدیر اعنی مرفوع بود به تقدیر مبتدا ای هو اسود و جمله حالیه باشد **حدثنا** یحیی بن
بکیر قال حدثنا اللیث عن یونس عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان ابا هریرة قال قال رسول الله صلى الله
علیه وسلم يخرب الكعبة ذو السويقتين من الحبشة خراب سیکند کعبه را تنگ ساقها از حبشه **باب ما ذكر في**
الحجر الاسود چیزی که ذکر کرده شده است در حق حجر اسود **حدثنا** محمد بن كثير قال اخبرنا سفيان عن الاعمش عن ابراهيم
عن عابس بن ربيعة عن عمر انه جاء الى الحجر فقبله تحقیق عمر بن خطاب آمد بسوی حجر اسود پس بوسه داد او را فقال اني اعلم انك
حجر لا تضر ولا تنفع پس گفت میدانم که تو سنگی ضرر نمیرسانی و سود نمیدهی یعنی تر از ذات تو قدرت آن نیست که از تو
نفعی یا ضرری رسد اگرچه بامتثال امر شرع ثوابی دارد بوسه دادن تو مقصود عمر ازین قول که در موسم بر ملا گفته آن تواند
بود که چون مشرکان بت پرستی دین خود گرفته بودند و منور قریب العهد بودند آن اظهار این معنی کرد تا توهم نکنند که این توجه بود
هم از آن قبیل باشد ولولا اني رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبلك ما قبلتك پس اگر نبودی که من
دیده ام پیغمبر خدا را که بوسه میداد ترا بوسه نمیدادم درین حدیث تنبیه است بر تسلیم حکم الهی و ترک طلب علت آن
و حسن اتباع در انچه بنا باشد ما را وجه آن پوشیده نماند که حاکم درین حدیث زیاده کرده است که چون علی بن ابیطالب
از عمر این را شنید گفت یا امیر المؤمنین بضر و ینفع اگر تفسیر کتاب سیدانستی میگفتی آنچه من میگفتم چون حق سبحانه از ذریت
آدم عهد گرفت و نوشت میثاق را بر کاغذی و درین سنگ نهاد و این سنگ را روز قیامت بر می انگیزد بحالی که او را
دو چشم و زبان ولبها خواهد بود و گواهی میدهد مر آنکس را که بعهد معهود وفا کرده است پس این سنگ امین خدا است پس
عمر گفت مر علی را رضی الله عنهما مرا نگذارند خدا در زمینی که تو نباشی ای ابو الحسن ذهبی هم حاکم گوید که این حدیث بر شرط شیخین
نیست و فضل است لیکن ابن عطیه در آخر مسند ابی بکر رضی الله عنه که آمد آن حضرت صلى الله علیه وسلم و ایستاد
نزد حجر اسود و گفت اني اعلم انك حجر لا تضر ولا تنفع ثم قبله پس تر حج کرد ابو بکر و ایستاد نزد حجر و گفت چیزی را که گفته بود
پیغمبر خدا و گفت اگر نبودی که پیغمبر خدا بوسه داده من بوسه نمیدادم بعد ازان عمر آمد نزد حجر اسود و گفت آنچه ابو بکر گفته و بوسه
داد اگر این روایت صحت پیوسته حدیثی که حاکم نقل کرده باطل خواهد بود هم ازین جهت ذهبی گفته در مختصر خود از عبدی

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب الاذان

ما یان باقتدا پس او ثم سلم وسلمنا
پس سلام داد آنحضرت از نماز و سلام
دادیم **باب** انما جعل الامام
ليؤتم به جزاین نیست که گردانیده شده است
امام در نماز برای آنکه اتباع کرده شود وی
در اعمال او و گزارده شود با وی آنچنانکه وی
گذارد مگر آنچه دلالت کند دلیل شرعی
بر جواز خلاف در آن چنانکه گفت
وصلى النبي صلى الله عليه وسلم
في مرضه الذي توفي فيه
بالناس وهو جالس و نماز
گذارد آنحضرت در مرض خود که وفات یافت
در آن با مردم بحالی که نشسته بود و مردم ایستاده
وامر نکرد ایشان را بجلوس وقال ابن
مسعود اذا رفع قبل الامام يعود
گفت ابن مسعود چون بر دارد مقتدی
سر از رکوع یا سجود پیش از برداشتن امام
سر را باز رود بر رکوع و سجود على الفور فيمكث
بقدر ما رفع پس درنگ کند
در ادای آن عمل آن قدر که سر برداشته
ثم يتبع الامام پس تبعیت کند
امام را و بردارد سر بعد از آنکه بر دارد وی
وقال الحسن فيمن يركع مع الامام
ركعتين ولا يقدر على السجود
و گفت حسن بصری در حق کسی که بگذارد
با امام دو رکعت و قادر نشود بر سجده از کثرت
ازدحام ويحو آن يسجد للركعة الاخرة
سجدتين سجده کند برای رکعت
اخیره وقتی که فارغ شود امام از نماز دو سجده
ثم يقضي الركعة الاولى بسجودها
پستر قضا کند رکعت اولی را با سجود آن
بجهت فوت سجود در آن بخلاف رکعت ثانیه
وفيمن نسي سجدة حتى قام يسجد
و گفته است حسن بصری در حق کسی که فراموش کرد
سجده را از رکعت تا آنکه استاد برکعت دیگر
سجده کند و باز آید از قیام که لیکن ترتیب کرده
و آن را سعدوم شمار **حدثنا** احمد
بن یونس نسبت است بجد و نام پدر
عبد الله است تمیمی یربوعی قال حدثنا
زائدة بن قدامة بكري عن موسى
بن ابي عائشة همداني عن عبيد الله

که ساقط است این حدیث از احتجاج از آنکه معارض قول پیغمبر خدا میشود والله اعلم کذا فی القسطلانی **باب اغلاق البیت**
ویصلی فی ای نواحی البیت شاء دربیان بستن در کعبه و نماز گذاردن داخل کعبه در هر جانب که خواهد **حدثنا**
قتیبة بن سعید قال حدثنا اللیث عن ابن شهاب عن سالم عن ابیه انه قال دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم البیت واسامة
بن زید وبلال وعثمان بن طلحة گفت ابن عمر درآمد پیغمبر خدا کعبه را واسامه وبلال وعثمان صاحب کلید خانه درآمدند
فاغلقوا علیهم الباب پس بستند بر خود در کعبه را فلما فتحوا کنت اول من ولج پس هرگاه کشادند در را بودم من نخستین
کسی که درآمد فلقیت بلالا فسألته هل صلی فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم پس ملاقات کردم بلال را پس پرسیدم او را
آیا نماز گذارد در آن پیغمبر خدا قال نعم بین العمودین الیمانیین گفت آری نماز گذارد میان دو ستون یمنی پوشیده نماند که
آنچه واقع شده از آن حضرت میان این دو ستون دلالت بر تعیین دارد و آنرا دلیل ساختن برآنکه هر جا که خواهد نماز گذارد یعنی مدلول
اگر در ترجمه چنین قید میگفت ویصلی فی البیت تام تر می بود و جواب گفتن که تعیین این موضع از آن حضرت بقصد نبوده تمام
تکلف است صحابه سعی میکردند که نماز گذارند آنجا که آن حضرت گذارده بود چنانکه از ابن عمر در حدیث لاحق مذکور است **باب**
الصلوٰة فی الکعبة در جواز گذاردن نماز درون کعبه فرض و نفل چنانکه حنفیه بآن رفته اند و شافعیه نیز آنند و منقول است
از ابن عباس که نماز درون کعبه مطلقا روا نیست و مشهور از مذهب مالکیه جواز سنت است نه فرض گفته اند که موجب استدبار
بعض کعبه است و امر باستقبال آنست که محمول است بر استقبال کلی و این احادیث صحیحه موجب بطلان آنست و استقبال چنانکه
در فرض معتبر است همچنان در نفل است بی تفاوت پس تجویز یکی به دیگری روا نبود **حدثنا** احمد بن محمد قال اخبرنا
عبد الله قال اخبرنا موسی بن عقبة عن نافع عن ابن عمر انه کان اذا دخل الکعبة مشی قبل الوجه حین یدخل البیت نافع روایت کرد
از ابن عمر که بتحقیق بود ابن عمر وقتی که درآمدی کعبه را میرفت پیش روی خود هنگامی که میدرآمد این قید پیش روی بیت ویجعل
الباب قبل الظهر و میگردانید در را جانب پشت یمشی حتی یکون بینه وبین الجدار الذی قبل وجهه قریب من ثلث اذرع
میرفت تا آنجا که می بود میان ابن عمر و میان دیواری که پیش روی او بود نزدیک سه دست مسافت فیصلی پس نماز میگذارد آنجا
یتوخی المکان الذی اخبره بلال قصد میکرد جایی را که خبر داد او را بلال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی فیه که بتحقیق
پیغمبر خدا نماز گذارده بود در آنجا ولیس علی احد باس ان یصلی فی ای نواحی البیت شاء و نیست بر هیچکسی باکی اینکه نماز گذارد
در هر جانب که خواهد وقتی که در بسته باشد ظاهر آنست که این هم کلام نافع است **باب من لم یدخل الکعبة** در بیان
روا بودن عمل کسی که در نیاید درون کعبه از آنکه از مناسک حج نیست وکان ابن عمر یحج کثیرا ولا یدخل و بود ابن عمر که حج میکرد بسیار
و در نمی آمد کعبه را **حدثنا** مسدد قال حدثنا خالد بن عبد الله قال اخبرنا اسمعیل بن ابی خالد عن عبد الله بن ابی اوفی
قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه وسلم فطاف بالبیت گفت ابن ابی اوفی عمره کرد پیغمبر خدا پس طواف کرد کعبه را وصلی
خلف المقام رکعتین ومعه من یستره من الناس و نماز گذارد آن حضرت پس مقام ابراهیم دو رکعت و با آن حضرت کسی بود
که میپوشید او را در نماز از مردم یعنی پیش آن حضرت ستره بود فقال له رجل ادخل رسول الله صلی الله علیه وسلم الکعبة قال لا
پس گفت ابن ابی اوفی را مردی آیا درآمد آن حضرت کعبه را گفت نی **باب من کبر فی نواحی الکعبة** کسی که تکبیر
گوید در اطراف درون کعبه **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا ایوب قال حدثنا عکرمة عن ابن عباس
قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما قدم ابی ان یدخل البیت وفیه الآلهة گفت ابن عباس بتحقیق پیغمبر خدا

بنهید برای من آبی در مخضب بکسر میم و سکون
خای معجمه و فتح ضاد معجمه بمعنی لگن و تغار قالت
گفت عائشه ففعلنا پس کردیم ما آنچه فرمود
فاغتسل پس غسل کرد فذهب لینوء
پس رفت و قصد کرد که برخیزد بکوشش و مشقت
فاغمی علیه پس برگشته شد بیهوشی بر وی
و بیهوش شد و آن حالتی است شبیه بخواب جایز است
طریان آن بر انبیا بخلاف جنون که زوال عقل و نقص است
ثم افاق فقال پس بهوش آمد و فرمود اصلی الناس
آیا نماز گذاردند مردم قلنا لا هم ینتظرونک گفتیم
ایشان انتظار می برند ترا یا رسول الله قال ضعوا
لی ماء فی المخضب فرمود بنهید برای من آبی در ظرف
در تغار قالت فقعد فاغتسل گفت عائشه پس
نشست آنحضرت بعد از تهیه آب پس غسل کرد ثم
ذهب لینوء بضم نون و سکون واو در آخر همزه
فاغمی علیه ثم افاق فقال اصلی الناس قلت
لا هم ینتظرونک یا رسول الله قال ضعوا لی
ماء فی المخضب فقعد فاغتسل ثم ذهب لینوء
فاغمی علیه ثم افاق فقال اصلی الناس قلنا لا
هم ینتظرونک یا رسول الله والناس عکوف
فی المسجد ینتظرون النبی و مردم نشسته ماندند
در مسجد انتظار می برند پیغمبر خدا را صلی الله علیه
و اله وسلم لصلوٰة العشاء الآخرة برای نماز
عشاء پسین تیز کرد باین قید از نماز مغرب که آنرا نیز
گاهی عشا میگفتند فارسل النبی صلی الله علیه واله
وسلم الی ابی بکر بان یصلی بالناس پس فرستاد
آنحضرت کسی را بسوی ابی بکر باینکه نماز گذارد به مردم
و امامت کند فاتاه الرسول پس آمد ابی بکر را فرستاده
آنحضرت فقال ان رسول الله پس گفت که بتحقیق
پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم یامرک ان تصلی
بالناس میفرماید ترا که بگذاری نماز را با مردم فقال
ابو بکر وکان رجلا رقیقا پس گفت ابوبکر و حال آنکه
بود وی مردی نرم دل یا عمر صل بالناس ای عمر
تو بگذار نماز به مردم حمل کرد پیام شریف را بر تفویض امر
اقامت بوی نه بر الزام و وجوب فقال له عمر انت
احق بذلک پس گفت مر ورا عمر تو سزاوارتری
بدان فصلی ابو بکر تلک الایام
پس گذارد ابوبکر نماز را به مردم در آن
ایام بیماری ثم ان النبی صلی الله
علیه واله وسلم وجد من نفسه
خفة پس یافت آنحضرت در ذات خود
تخفیفی از شدت بیماری فخرج یهادی بین

رحمت كناد خدا برين قوم كه آوردا آكر دانسته آيد كه ييلاو حال آنكه در وي آلهه باطل بود فاخرجت پس فرمود بيرون آوردن بتان پس بر آورده شد فاخرج اصور ابراهيم واسمعيل في ايديهما الازلام پس بر آورده صورت ابراهيم و اسمعيل عليهما السلام بحالي كه در دستهاي ايشان چوبهاي فال است ازلام جمع زلم است بفتح زاي و سكون لام و آن چوبهاست كه كفار تراشيده بر يكي مي نويسند افعل و بر ديگري لا تفعل و بر ديگري چيزي نمي نويسند وقتي كه سفري و كاري خواهند اختيار كنند آنها را مي اندازند اگر چوبي كه بر وي افعل است بر آمد آن كار ميكنند و اگر چوبي كه بر وي لا تفعل نوشته اند بر آيد نميكنند و اگر چوبي كه بر وي چيزي ننوشته اند بدست آمد باز مي اندازند تا از اين دو چوب نوشته بدست آيد

فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم قاتلهم الله اما والله قد علموا انهما لم يستقسما بها قط پس فرمود پيغمبر خدا بكشاد خدا ايشانرا سوگند بخدا بتحقيق دانسته اند كه ابراهيم و اسماعيل طلب قسمت نكرده اند بازلام و اين عمل از ايشان هرگز نيامده فدخل البيت فكبر في نواحيه ولم يصل فيه پس در آمد آن حضرت خانه كعبه را پس تكبير گفت در اطراف خانه و نماز نكرده اند در بعضي روايات اما اثبات الصلوة از نفي حرفي است كه بوي استفتاح كلام ميكنند مولف رح باين حديث همين تكبير گفتن فرا گرفت و چون در حديث بلال نماز گذاردن بثبوت پيوسته و مثبت راجح است بر نافي مسلك نمود بنماز كردن و چون تكبير نا گفتن در حديث بلال نبود جهت

گرفت درين حكم بروايت ابن عباس باب كيف كان بدء الرمل چگونه بود ابتداي مشروعيت حكم رمل در طواف رمل بفتح راء و سكون ميم بمعني شتابي در رفتن است با نزديكي گامها قسطلاني گويد بمعني جستن و دويدن نيست در صراح گفته رمل بفتحتين پويه دويدن و در هدايه گفته تفسير رمل جنبانيدن دو شانه است در رفتن چنانكه پهلوان خرامان روند در صف جنگ

حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا حماد هو ابن زيد عن ايوب عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم واصحابه گفت ابن عباس قدوم ارزاني داشت پيغمبر خدا و ياران او فقال المشركون انه يقدم عليكم وفد وهنهم حمى يثرب پس گفتند مشركان مكه بتحقيق قدوم مي آرند بر شما جمعي كه حال آنكه سست كرده است ايشانرا تب مدينه يثرب نام مدينه مطهره است در جاهليت باين نام ميخواندند پيش از ورود آن حضرت دران مقام هواي آن تبهاي محرق داشت فامرهم النبي صلى الله عليه وسلم ان يرملوا الاشواط الثلثة پس فرمود آن حضرت صحابه را كه رمل كنند و چابك نمايند برغم كفار در سه طواف نخستين از هفت طواف و آن يمشوا ما بين الركنين و سلام آورده و چون كافران اين حال را ديدند گفتند كه ما ميديديم كه اينها سست شده باشند اينها خود چابكتر ميمانند اشواط جمع شوط است بمعني يك تك و مراد طواف كعبه است و اين حكم نزد حنفيه باقي است الآن اگرچه سبب آن باقي نمانده گفته اند بقاي حكم مغني است از بقاي سبب و درينجا كفري ندارد قسطلاني ميگويد اين منسوخ شده است بحديثي كه خواهد آمد والله اعلم وان يمشوا ما بين الركنين و اينكه راه روند ميان هر دو ركن ولم يمنعه ان يامرهم ان يرملوا الاشواط كلها الا الابقاء عليهم و منع نكرد آن حضرت را از اينكه بفرمايد ايشانرا كه رمل كنند همه طوافهاي هفت را مگر مهرباني بر ايشان ابقاء بمد راء الفي بمعني رفق و شفقت است

باب استلام الحجر الاسود حين يقدم مكة اول ما يطوف ويرمل ثلاثا تا بوسيدن حجر اسود را بدست يا بلب هنگامي كه قدوم مي آرد كسي بمكه و نخستين طواف و رمل ميكند سه بار درين سه طواف حدثنا اصبغ قال اخبرنا ابن وهب عن يونس عن ابن شهاب عن سالم عن ابيه قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم حين يقدم مكة اذا استلم الركن الاسود اول ما يطوف گفت ابن عمر

پس اشارت كرد بسوي وي آنحضرت كه پس نشيند و قال اجلساني الى جنبه فرمود كه بنشانيد مرا پهلوي ابي بكر فاجلساه الى جنب ابي بكر پس نشانيدند او را به پهلوي ابي بكر قال فجعل ابو بكر يصلي وهو ياتم بصلوة النبي پس گشت ابو بكر كه ميگزارد نماز بحاليكه اقتدا ميكرد بنماز پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم والناس بصلوة ابي بكر و مردم اقتدا ميكردند بنماز ابي بكر يعني نماز وي را كه ايستاده بود ديده و تكبير او را شنيده مطابق آن بجا مي آوردند والنبي قاعد و پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم قاعد نشسته است قال عبيد الله راوي حديث از عائشه فدخلت على عبد الله بن عباس پس در آمدم بر ابن عباس فقلت له پس گفتم او را الا اعرض عليك ما حدثتني عائشة عن مرض النبي آيا ميكنم بر تو آنچه حديث كرده است مرا عائشه از حال بيماري پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم قال هات گفت ابن عباس بيار و بده آن حديث را فعرضت عليه حديثها پس عرض كردم بر ابن عباس حديث عائشه را فما انكر منه شيئا پس انكار نكرد از آن حديث چيزي را غير انه قال اسمت لك الرجل الذي كان مع العباس جز آنكه گفت ابن عباس آيا نام برد عائشه براي تو آن مرد را كه بود با عباس تكيه دهنده آنحضرت را قلت لا گفتم ني قال هو علي گفت آن مرد علي است رضي الله عنهم در حديث جواز امامت قاعد است كه معذور باشد قائم و جز آن را و مشهور از مالك حكايت الطحاوي از محمد بن حسن برخلاف آنست و صورت مذكوره مخصوص با آنحضرت داند و قسطلاني گفته بتحقيق امامت كرده بنشسته جمعي از صحابه بعد از آن حضرت كه از ايشان است اسيد بن حضير و جابر و قيس بن عبد و انس بن مالك و اسانيد از ايشان اين امر صحيح اند بلكه دعوي كرده ابن حبان و غير وي اجماع صحابه بر صحت امامت قاعد آمين عيني گفته جانب سنت اصحاب ما را از حديث مرض آنحضرت و اتباع سنت اولي است و تخصيص ثابت نمي شود باحتمال حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة ام المومنين انها قالت صلى رسول الله بتحقيق گفت عائشه نماز گزارد پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم في بيته وهو شاك در خانه خود بحالي كه آنحضرت بيمار بود يعني شاكي بود از سبب بيماري طاقت قيام در نماز نداشت فصلى جالسا پس نماز گزارد نشسته و صلى وراءه قوم قياما و نماز گزاردند پس آنحضرت جمعي كه حاضر بودند براي عيادت ايستاده فاشار اليهم ان اجلسوا پس اشارت كرد بايشان كه بنشينيد

[illegible]

پدر سالم دیدم پیغمبر خدا را هنگامی که قدوم می آمد مکه را وقتی که بوسه داد رکن اسود را نخستین طواف یخب ثلثة اطواف من السبع

یخب یعنی ضایع معلوم است از خبب یعنی نوعی از دویدن یعنی میدوید سه طواف از هفت طواف **باب الرمل فی الحج والعمرة**

تجلد کردن در حج و عمره **حدثنا** محمد قال حدثنا سریج بن النعمان عن فلیح عن نافع عن ابن عمر قال سعی النبی صلی الله علیه وسلم ثلاثة

اشواط ومشی اربعة فی الحج والعمرة گفت ابن عمر سعی کرد یعنی رمل نمود پیغمبر خدا در سه شوط از هفت و رفت در چهار شوط در حج و عمره وتابعه

اللیث قال حدثنی کثیر بن فرقد عن نافع عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم متابعت کرده است شیخ را لیث بن سعد در روایت حدیث مذکور

گفت حدیث کرد مرا کثیر بن فرقد از نافع از ابن عمر از آنحضرت رسالت پناه رحمت کند خدا بر وی **حدثنا** سعید بن ابی مریم قال اخبرنا محمد

جعفر بن ابی کثیر قال اخبرنی زید بن اسلم عن ابیه ان عمر بن الخطاب قال للرکن اما والله انی لاعلم انک حجر لا تضر ولا

تنفع ولولا انی رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم استلمک ما استلمتک فاستلمه گفت عمر

بن خطاب مر حجر اسود را سوگند خدا بدرستیکه میدانم که تو سنگی هستی نه ضرر میرسانی و نه نفع میرسانی … و اگر نه آنکه دیدم پیغمبر خدا را که

بوسه داده است ترا بوسه نمیدادم بعد از این قول بوسه داد آنرا ثم قال ما لنا وللرمل انما کنا راءینا به المشرکین وقد اهلکهم الله

پس گفت عمر چه کار است ما را و رمل را نمودیم ما رمل را … اگر … ثم قال شیء صنعه

رسول الله صلی الله علیه وسلم فلا نحب ان نترکه بعد از این قول گفت چیزی است که کرده است آنرا پیغمبر خدا پس دوست نداریم

ترک آنرا **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن عبید الله عن نافع عن ابن عمر قال ما ترکت استلام هذین الرکنین فی شدة

ولا رخاء منذ رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یستلمهما گفت ابن عمر ترک نکردم بوسه این دو رکن یمانی را در اوقات

سختی و آسانی … که دیدم پیغمبر خدا را که بوسه میداد این هر دو رکن را قلت لنافع اکان ابن عمر یمشی بین الرکنین گفت

عبید الله گفتم مر نافع را آیا بود ابن عمر که … میکرد آهسته میرفت میان این دو رکن … رمل میکرد … قال انما کان یمشی

لیکون ایسر لاستلامه گفت نافع میرفت با آهستگی برای آنکه باشد آسان تر برای بوسه دادن آن … میکرد …

در هجوم مردم بر بوسه حجر اسود **باب** استلام الرکن بالمحجن بوسه دادن و سودن رکن را بچوبی محجن بکسر میم و سکون مهمله و

فتح جیم آخر نون چوبی که کجی دارد سر او مانند چوگان **حدثنا** احمد بن صالح و یحیی بن سلیمان قالا حدثنا ابن وهب … احمد و یحیی حدیث

کردند ما را ابن وهب قال اخبرنی یونس عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله عن ابن عباس قال طاف النبی صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع علی

بعیر یستلم الرکن بمحجن گفت ابن عباس طواف کرد پیغمبر خدا در حج وداع بر شتری بوسه میداد حجر اسود را بچوبی …

… زیاده کرده است از حدیث ابی الطفیل و بوسه دادن چوب را … مذهب شافعی و احمد … تابعه الدراوردی عن ابن

اخی الزهری عن عمه متابعت کرده است یونس را دراوردی از برادرزاده زهری از عم زهری … بوسه …

هر دو دست … حجر … اگر از کثرت مردم … دست … بر آن … بوسه …

… هر دو دست … برآن نهاده و بوسه دهد **باب**

من لم یستلم الا الرکنین الیمانیین … که بوسه نداد … رکن … حجر اسود … دو رکن دیگر را که

شامیین … وقال محمد بن بکر اخبرنا ابن جریج قال اخبرنی عمرو بن دینار عن ابی الشعثاء انه قال ومن یتقی شیئا من البیت

تحقیق ابوالشعثاء گفت … کیست که … بوسه … کعبه …

ارکان را داخل کعبه اند وکان معاویة یستلم الارکان و بود معاویه بوسه میداد هر چهار رکن را فقال له ابن عباس انه

[illegible]

الجزء الثالث تيسير الاسلام | كتاب الاذان

اجمعون **حدثنا** عبد الله بن یوسف

قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن انس

بن مالک ان رسول الله تحقیق پیغمبر خدا صلی

الله علیه واله وسلم رکب فرسا فصرع عنه

سوار شد اسپی را پس افگنده شد از پشت اسپ بر زمین

و این بحکم بشریت بود … آن حضرت واقع شد

… جحش بتقدیم جیم بر حا فشقه الایمن

پس خراشیده شد جانب راست … در روایتی از انس نزد

اسماعیلی و از جابر نزد ابی داود و ابن خزیمه آنست که پای

مبارک از جا رفته بود و این منافات ندارد

… که هر دو واقع شده باشد و مناسب

… قیام را گفت فصلی صلوة من

الصلوة وهو قاعد پس گزارد نمازی را از نمازهای

بحالیکه نشسته بود فصلینا وراءه قعودا پس

گزاردیم ما پس آنحضرت نشسته یا بجا آنحضرت بجلوس بعد

از آنکه ابتدا کرده بودیم بقیام … الحدیث السابق

و محتمل که نماز متعدد بود چنانچه در روایت جابر آمده که صحابه

بعیادت در آمدند پس نماز گزارد آنحضرت با ایشان هر دو بار

و بیان کرده که اول نفل بود … ایشان را به

قیام و حال آنکه خود نشسته ماند و دوم فرض و شروع کرده بودند

در آن ایستاده پس اشارت کرد بجلوس فلما انصرف

قال پس چون برگشت از نماز فرمود انما جعل

الامام لیؤتم به فاذا صلی قائما فصلوا قیاما

واذا رکع فارکعوا واذا رفع فارفعوا واذا

قال سمع الله لمن حمده فقولوا ربنا و

لک الحمد واذا صلی جالسا فصلوا جلوسا

اجمعون قال ابو عبد الله گفت مؤلف قال

الحمیدی گفته است حمیدی که شیخ مؤلف است

قوله قول آنحضرت که فرموده واذا صلی جالسا

فصلوا جلوسا هو فی مرضه القدیم در

بیماری قدیم آنحضرت بود …

… ثم صلی بعد ذلک النبی … گزارد

بعد از آن پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم جالسا

نشسته والناس خلفه قیاما و مردم عقب وی

ایستاده بودند چنانکه واقع شد در مرض … لم یامرهم

بالقعود … ایشان …

بالآخر فالآخر من فعل النبی …

… آخر یعنی … فعل آنحضرت صلی

الله علیه واله وسلم …

… ابو حنیفه و ابو یوسف و شافعی

[illegible]

لا یستلم هذین الرکنین پس گفت معاویه را ابن عباس که تحقیق شان نیست که بوسه نمی یابان این دو رکن شامیین از آنکه
کعبه از این طرف بر قواعد ابراهیم علیه السلام بنا کرده اند پس رکنها حقیقی بنا نشده فقال انه لیس شیء من البیت مهجورا پس گفت
معاویه ابن عباس را نیست چیزی از بیت متروک عجب که آن حدیث که عائشه روایت کرده اند بمعاویه نرسیده است و بر بنای
اعتقاد سابق بوده است یا آنکه گفته باشد که چیزی از بیت ترک کنند و بنای بر این رفته که بالفعل رکن کعبه است و در بوسه آن رکن
اگر اصلی بنا شده نبوده والله تعالی اعلم وکان ابن الزبیر یستلمهن کلهن و بود ابن زبیر که بوسه میداد همه را حدثنا
ابو الولید قال حدثنا لیث عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابیه قال لم ار النبی صلی الله علیه وسلم یستلم من البیت
الا الرکنین الیمانیین گفت ابن عمر ندیده ام پیغمبر خدا را که بوسه میداد از بیت الله مگر دو رکن یمانی را **باب** تقبیل الحجر در بیان بوسه دادن
حجر اسود را **حدثنا** احمد بن سنان قال حدثنا یزید بن هارون قال اخبرنا ورقاء قال اخبرنا زید بن اسلم عن ابیه قال رایت
عمر ابن الخطاب قبل الحجر وقال لولا انی رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم قبلک ما قبلتک گفت اسلم دیدم عمر بن خطاب را بوسه داد حجر اسود را
و گفت اگر نبودی که تحقیق دیده ام پیغمبر خدا را که بوسه داد ترا بوسه نمیدادم ترا **حدثنا** مسدد قال حدثنا حماد بن زید عن الزبیر بن
عربی قال سأل رجل ابن عمر عن استلام الحجر فقال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یستلمه ویقبله گفت زبیر بن عربی پرسید مردی ابن عمر را
از بوسه دادن حجر اسود پس گفت ابن عمر دیده ام پیغمبر خدا را که بوسه میداد او را قال قلت ارایت ان زحمت ارایت ان غلبت
گفت آن مرد آیا دیده تو اگر هجوم کرده شوم آیا دیده تو اگر مغلوب شوم و نتوانم رسید بحجر یعنی میدانی در این طور حال چگونه بوسه دهم قال اجعل
ارایت بالیمن گفت ابن عمر بگذار رای خود را و عذر را همین ظاهر این مرد یمنی بوده است گفته اند ابن عمر روا نمی دید بوسه دادن
بعصا وقت ازدحام چنانکه گفت رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یستلمه ویقبله دیده ام پیغمبر خدا را که بوسه میداد او را
قال محمد بن یوسف الفربری گفت فربری که از راویان این کتاب است وجدت فی کتاب ابی جعفر یافتم در کتاب ابی جعفر که کاتب مصنف است قال ابو عبد الله
الزبیر بن عربی بصری والزبیر بن عدی کوفی گفت ... زبیر بن عربی بصری است و زبیر بن عدی کوفی تابعی اند مقصود فربری دفع اشتباه است که در روایت زبیر
بصری ... گفته اند نقل این کلام از قول و قال محمد بن یوسف الفربری ابو ذر است از بعض شیوخ خود **باب**
من اشار الی الرکن اذا اتی علیه در بیان حال کسی که اشاره کند بسوی رکن وقتی که بیاید بر سر آن **حدثنا** محمد بن المثنی
قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا خالد عن عکرمة عن ابن عباس قال طاف النبی صلی الله علیه وسلم بالبیت
علی بعیر کلما اتی علی الرکن اشار الیه بشیء طواف کرد آن حضرت بخانه کعبه بر شتر هرگاه آمد بر رکن اشارت کرد
بسوی آن بچیزی و شیء عام تر است شامل است مر عصا و دست را چنانکه اشارت مستلزم وصول نیست
باب التکبیر عند الرکن تکبیر آوردن نزد رسیدن برکن **حدثنا** مسدد قال حدثنا خالد بن عبد الله قال حدثنا
خالد الحذاء عن عکرمة عن ابن عباس قال طاف النبی صلی الله علیه وسلم بالبیت علی بعیر کلما اتی علی الرکن اشار الیه بشیء
عنده وکبر گفت ابن عباس طواف کرد آن حضرت کعبه را بر شتر هرگاه آمد بر رکن اشارت کرد بسوی آن بچیزی که نزد او بود و تکبیر
بر آورد و تابعه ابراهیم بن طهمان عن خالد الحذاء متابعت کرده است خالد بن عبد الله را ابراهیم بن طهمان در روایت از خالد حذاء
باب من طاف بالبیت اذا قدم مکة کسی که طواف کند بخانه خدا وقتی که قدوم آرد مکه را قبل ان یرجع الی بیته
پیش از آنکه بازگردد بسوی خانه خود ثم صلی رکعتین ثم خرج الی الصفا پس بگذارد دو رکعت در مسجد سنت طواف پس بیرون آید
بجانب کوه صفا برای سعی بین الصفا والمروة **حدثنا** اصبغ عن ابن وهب قال اخبرنی عمرو عن محمد بن عبد الرحمن قال ذکرت

لازم است که ماموم نیز استاده گزارند خواه ظاهری گردد
چیزی که مقتضی باشد نماز امام ایشان را نشستن یا گردد و
حدیث مرض موت محمول بر آنست که شروع کرده بود
ابوبکر صدیق نماز را با ایشان ایستاده و نماز گزاردند
ایشان نیز همچنان و تقریر فرمود آنحضرت قیام را برای
ایشان با آنکه خود آمده امام شد و نشسته گزارد و دیگر آنکه
ابتدا کند امام نشسته بسبب مرضی که مرجو البراءت است پس
نماز گزارند پس وی نشسته چنانکه در مرض سابق آنحضرت
ابتدا کرد نماز نشسته و چون مقتدیان استاده گزاردند
انکار کرد بر ایشان و پوشیده نیست بودن این فرق
تکلف که مساعد است آن را روایت جابر و ...
از انس که اسماعیلی موافق جابر آورده ... نشسته
که یکبار دیگر نماز گزارد آنحضرت ... نشسته ...
سقوط از اسپ چند کس از صحابه که ایستاده بودند ...
داشت ایشان را بر قیام **باب** متی یسجد
من خلف الامام کی سجده کند کسی که پس
امام است وقال انس عن النبی و گفته است انس روایت
از پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم فاذا سجد
فاسجدوا پس وقتی سجده کند امام پس سجده کنید و
سبقت و تاخیر نکنید از آن **حدثنا** مسدد قال
حدثنا یحیی بن سعید قطان عن سفیان
ثوری قال حدثنا ابو اسحاق عمرو بن عبد الله
سبیعی قال حدثنی عبد الله بن یزید خطمی بفتح
خا معجمه قال حدثنی البراء وهو غیر کذوب
ظاهر آنست که این جمله آخر کلام عبد الله بن یزید است که
گفته است برای تقویت حدیث در نفس سامع و لفظ صیغه
مبالغه اشعار است بآنکه تصرف در نقل از پیغمبر خدا از مبالغه
در کذب نیاید وگرنه ساحت عزت صحابه اجل است از آنکه
تزکیه کنند او را کسی یعنی حدیث کرد براء بن عازب و حال
آنکه وی دروغگو نیست که دروغ بندد بر آنحضرت
قال گفت براء کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی
الله علیه واله وسلم اذا قال سمع الله لمن
حمده چون میگفت آنحضرت این کلمه را لم یحن
بفتح یا و سکون مهمله و ضم نون و کسر آن احد منا
ظهره خم نمیکرد هیچ کس از ما پشت خود را حتی یقع
النبی تا آنکه می افتاد پیغمبر صلی الله علیه واله
وسلم ساجدا بسجده ثم نقع سجودا بعده
پس می افتادیم سجده کنان بعد و تبع آنحضرت بسجده
حدثنا ابونعیم قال حدثنا سفیان
مذکور عن ابی اسحاق نحوه **باب**

گفت محمد بن عبد الرحمان ذکر کردم مر عروه را چیزی که گفته شده در حق قدوم آن حضرت بمکه قال فاخبرتني عائشة گفت عروه پس خبر داد مرا عائشة رضي الله عنها ان اول شيء بدأ به حين قدم النبي صلى الله عليه وسلم انه توضأ ثم طاف بتحقیق نخستین چیزی از اعمال حج که ابتدا کرده بآن بهنگامی که قدوم آورده آن حضرت آنست که وضو کرد و طواف کرد ثم لم تكن عمرة پس نبود عمره گویا سائل سؤال کرده بود که آن حضرت فسخ احرام حج کرده بود دیانه جواب داد که آن حضرت عمره نکرده است بر احرام حج خود مانده بود چنانکه در احادیث تفصیل معلوم شده ثم حج ابو بكر وعمر مثله پس حج کرد ابو بکر و عمر رضي الله عنهما مثل حج آن حضرت ثم حججت مع ابي الزبير فاول شيء بدأ به الطواف عروه میگوید پس حج کردم با پدر خود که زبیر بن عوام است پس نخستین چیزی که ابتدا کرد زبیر بآن طواف بود ثم رأيت المهاجرين والانصار يفعلونه پس دیدم جمیع مهاجران و انصار را که میکردند همچنین وقد اخبرتني امي انها اهلت هي واختها بتحقیق خبر داد مرا مادر من که اسما بنت ابی بکر است که احرام بستند وی و خواهر وی که عائشه صدیقه است والزبير وفلان وفلان بعمرة احرام بست زبیر پدر او و فلان و فلان کنایت از مردم دیگر است برای عمره فلما مسحوا الركن حلوا و هرگاه مساس کردند حجر اسود را یعنی بعد از طواف و سعی حلق ذکر کرد و این برای آنکه معلوم و مقرر بود برآمدند از احرام گفته اند این واقعه غیر حجة الوداع است لعلها بعد آن حضرت از آنکه عائشه در حجة الوداع طواف نکرده بود و نیز توان گفت که این کلام بر مجموع بطریق تغلیب است پس عائشه خارج باشد ازینها طواف چنانکه وی و اسما مستثنی اند از حلق حدثنا ابراهيم بن المنذر قال حدثنا ابو ضمرة انس بن عياض قال حدثنا موسى بن عقبة عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا طاف في الحج والعمرة اول ما يقدم بود آن حضرت وقتی که طواف میکرد در حج یا عمره در اول حالی که قدوم آورد سعى ثلثة اطواف ومشى اربعة شتافت بسیر رفتی در سه شوط و آهسته رفتی در چار شوط ثم سجد سجدتين ثم يطوف بين الصفا والمروة پستر دو رکعت میگذارد پس از آن سعی کردی میان صفا و مروه حدثنا ابراهيم بن المنذر قال حدثنا انس بن عياض عن عبيد الله عن نافع عن عبد الله بن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا طاف بالبيت الطواف الاول يخب ثلثة اطواف ويمشي اربعة یخب بضم خاء معجمه و تشدید با و خبب سعی رمل است وانه كان يسعى بطن المسيل اذا طاف بين الصفا والمروة و بتحقیق آن حضرت سعی کردی در وادی که میان صفا و مروه است وقتی که طواف میکرد میان صفا و مروه باب طواف النساء مع الرجال در بیان طواف کردن زنان با مردان قال وقال لي عمرو بن علي حدثنا ابو عاصم قال ابن جريج اخبرني عطاء اذ منع ابن هشام النساء الطواف مع الرجال گفت ابن جریج خبر داد مرا عطا که ... باز داشت ... النساء از طواف با مردان قال كيف يمنعهن وقد طاف نساء النبي صلى الله عليه وسلم مع الرجال گفت عطا چگونه منع میکنی زنان را و بتحقیق طواف کرده اند زنان پیغمبر صلی الله علیه و سلم با مردان قلت ابعد الحجاب او قبل ابن جریج گوید گفتم عطا را بعد از نزول آیت حجاب یا پیش از آن ... زینب بنت جحش بود در سنه پنجم از هجرت یا سیوم قال اي لعمري لقد ادركته بعد الحجاب گفت عطا آری سوگند بقا و زندگی من بتحقیق دریافته ام ... بعد از حجاب ای بکسر همزه و سکون یا و ... حرف جواب ... بعد از استفهام واقع شود برای این حاجب و این ... قسم باشد ... بفتح لام و عین ... قلت كيف يخالطن الرجال گفتم چگونه ... طواف میکنند زنان با مردان ... قال لم يكن يخالطن الرجال گفت نبودند که بیامیزند با مردان كانت عائشة تطوف حجرة من الرجال لا تخالطهم بود عائشه ... که طواف میکرد یکجانبی که بیرون میان خود ... از مردان یکجا نمی شد ...

باید مذکور شده و بودن فاعل مستحق این وعید و ملامت این فعل بدان که مدلول حدیث است مستوجب خشیه است نظر تسبیح بصیغت فعل وعید اگرچه و عد بکرمت این است مانع و حاجز باشد نیز اچه ابن از منکر الفتی خبر لقوم ... و دین نمود و توانند که مراد تحویل ... باشد ... که ... بعضی را ... تغلیظا في العقوبة ... نقل است که در زمان پیشین ... بود که برقع بر رو پوشیده و حدیث میکرد و روی خود را بکسی نمی نمود چون از وی پرسیدند که باعث برین برقع چیست گفت این حدیث از ثقات بمن رسیده بود و در دل علمای ... تصدیق آن داشتم و تبکیر برای امتحان صدق این حدیث سر را پیش از امام برداشتم سر من چون کله خر شده است و این عیب را پوشیده میدارم و این حدیث دلیل است بر تحریم این عمل و اثم فاعل ولیکن مذهب جمهور جواز نماز است و اینکه عود کنند برکوع یا سجود کرده آن ایام است تا آنکه سر بردارد امام و بعضی قایل ببطلان اند و این روایت است از امام احمد

باب امامة العبد والمولى

جواز امامت غلام و آنکه آزاد کرده شده وكانت عائشة يؤمها عبدها ذكوان و بود عائشه که امامت میکرد او را غلام او که ذکوان نام داشت و مدبر کرده بود او را عائشه من المصحف بجائیکه قرات می کرد در نماز از مصحف بنظر دران و جواز قرات از مصحف مرویست از حسن و ابن سیرین و حکم و عطا و منع کرده آنرا النخعي و ابن المسيب و شعبي و ابو عبد الرحمان سلمی و حسن در روایتی و جمعی دیگر از تابعین و همین است مذهب ابو حنیفه نیز اچه تلقن از مصحف عمل کثیر است ... عمل ذکوان ... بسوی مصحف ... نماز ... صاحبیه جائز است ... نیز ... دیگر است لیکن در خواندن ازان در نماز تشبه است باهل کتاب وولد البغي بفتح موحده و کسر غین و تشدید ... والاعرابي و جواز امامت ولد الزنا ... والغلام الذي لم يحتلم ... لقول النبي برای فرموده پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم يؤمهم اقرأهم لكتاب الله امامت کنند مردم را خواننده ترینشان مر کتاب الله را و این شامل است همه اصناف را ... امامت ... نزد علمای حنفیه جائز نیست امامت صبی ... ضعیف ... کرده است ... در علم ... امامت ایشان ... جماعت است ... امامت ... در رمضان بجهت ... و لا يمنع الصبية من الجماعة بغير علة

اول یعنی پرده است و ثانی بمعنی ناحیه و گوشه فقالت امرأة انطلقی نستلم یا ام المؤمنین قالت انطلقی عنک وابت پس گفت زنی برو
که بوسه دهیم حجر اسود را ای مادر مسلمانان گفت عائشه برو برای خود بوسه بده و ابا آورد عائشه که استلام کند ولکن یخرجن متنکرات
باللیل فیطفن مع الرجال و بودند زنان که بیرون می آمدند در حالی که پوشیده شده اند بشب پس طواف میکردند با مردان ولکنهن اذا
دخلن البیت قمن حین یدخلن واخرج الرجال ولیکن زنان وقتی که اراده در آمدن خانه خدا میکردند می ایستادند هنگامی که می آمدند
و بیرون کرده می شدند از خانه مردان وکنت آتی عائشة انا و عبید بن عمیر وهی مجاورة فی جوف ثبیر و بودم من که می آمدم نزد عائشه
من و عبید بن عمیر در حال آنکه عائشه مقیم بودی در میان کوه ثبیر قلت وما حجابها قال هی فی قبة ترکیة لها غشاء گفت ابن جریج
گفتم عطا را چه چیز بود در آنوقت پردهٔ عائشه گفت عائشه در آنوقت در خیمه مختصری بود که مر آن خیمه را پرده بود وما بیننا وبینها غیر ذلک
و نبود میان ما و میان عائشه غیر آن پرده و رأیت علیها درعا موردا و دیدم بر عائشه پیراهنی برنگ گل یعنی سرخ اگر گوئی چگونه
دید او را با آنکه ممنوع بود دیدن گوئیم او را ندیده بود بلکه اتفاقا قاضی قصد پیراهن او را دیده ابن بطال گوید ثابت شده است در بعضی
روایات که عطا در آنوقت خورد سال بود **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالک عن محمد بن عبد الرحمن بن نوفل عن عروة بن
الزبیر عن زینب بنت ابی سلمة عن ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه وسلم قالت شکوت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
انی اشتکی گفت ام سلمه شکایت کردم بسوی آن حضرت که من بیمارم و ضعیفم فقال طوفی من وراء الناس وانت راکبة پس فرمود
طواف کن از پس مردان که سنت در حق ایشان است و حال آنکه تو سواری فطفت ورسول الله صلی الله علیه وسلم حینئذ یصلی
الی جنب البیت پس طواف کردم چنانکه فرموده و حال آنکه پیغمبر خدا نماز فجر میکند در نیوقت بپهلوی کعبه وهو یقرأ والطور
وکتاب مسطور و حال آنکه آن حضرت میخواند سوره طور را **باب** الکلام فی الطواف در بیان روا ئی سخن کردن
در طواف **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال حدثنا هشام ان ابن جریج اخبرهم قال اخبرنی سلیمان الاحول ان طاؤسا
اخبره عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم مر وهو یطوف بالکعبة بانسان ربط یده الی انسان بسیر او بخیط
او بشئ غیر ذلک گذشت آن حضرت و حال آنکه طواف میکرد بکعبه بامردی که بسته است خود را بمردی بدوال چرم یا برشته
یا بچیزی دیگر مانند مندیل بشک راوی است فقطعه النبی صلی الله علیه وسلم بیده پس برید آنرا پیغمبر خدا بدست مبارک خود وقال قده بیده
و فرمود بکش او را بدست خود گویا این مرد کور بوده است مناسبت حدیث بترجمه همین خبر است که فرمود قده بیده و ظاهر آنست که
بزبان فرمود نه باشارت دست گفته اند افضل آنست که در طواف تکلم نکند مگر بذکر خدا یا بامر معروف **باب** اذا رأی سیرا
وقتی که ببیند شخصی دوال چرم را که بسته است بوی دیگری و او را میکشد او رأی شیئا یکره فی الطواف قطعه یا به بیند چیزی را که
ناخوش دارد او را از قول و فعل منکر در طواف دور کند او را بدست و بامر معروف **حدثنا** ابو عاصم عن ابن جریج عن
سلیمان الاحول عن طاؤس عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم رأی رجلا یطوف بالکعبة بزمام او غیره فقطعه دید آن حضرت مردی را که طواف
میکند بکعبه بمهاری که بسته اند بدست او و میکشد او را دیگری یا غیر مهار پس برید آنرا از جهت کراهت تشبه آدمی بزاد و بهایم
این حدیث مختصر همان حدیث سابق است لیکن اخراج کرده است از طریق دیگر و مؤید همان خبر اول از ترجمه است **باب**
لا یطوف بالبیت عریان ولا یحج مشرک در بیان آنکه طواف نکند بکعبه برهنه چنانکه در ایام جاهلیت میکردند و حج نکند کافری **حدثنا**
یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث قال حدثنا یونس قال ابن شهاب حدثنی حمید بن عبد الرحمن ان ابا هریرة اخبره ان ابا بکر الصدیق بعثه فی الحجة التی
امره علیها رسول الله صلی الله علیه وسلم بتحقیق ابو هریره خبر داد حمید بن عبد الرحمن را که بتحقیق ابو بکر صدیق برانگیخت ابی هریره را

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا
یحیی قطان قال حدثنا شعبة قال حدثنا
ابو التیاح بفتح فوقیه و تشدید تحتیه در آخر مهمله عن
انس عن النبی صلی الله علیه واله وسلم
قال اسمعوا واطیعوا فرمود گوش کنید امیر
را و فرمان برداری نمائید در غیر معصیت وان استعمل
علیکم حبشی اگرچه عامل گردانیده شود بر شما غلام حبشی
کان راسه زبیبة گویا سر او دانه مویز است تشبیه
در خوردیست که سر حبشیان مثل است در آن مراد وضع
محقر شکل خفیف العقل است که استنکاف کنند مردم از اتباع
آن و عادت چنان بود که امیر اعظم متولی امامت میشد بنفس
خود یا عاملی که نایب اوست و از جمله طاعت اقتدا بآنست
پس مناسبت ترجمه ظاهر باشد کذا قالوا **باب** اذا
لم یتم الامام واتم من خلفه حکم صورتی که بر وجه
تمام نگزارد امام نماز را و تمام گزارد کسی که پس اوست از مقتدیان
ظاهرا مراد قصور امام در غیر ارکان و فروض است مطلقا
یا در ارکان و شرایط نیز بشرط عدم اطلاع ماموم که درین هر دو
صورت باتفاق ضرر ندارد مقتدیان را آنچه حادث کرده
امام **حدثنا** الفضل بن سهل البغدادی معروف باعرج سنه
دویست و پنجاه و دو پیش از مولف بیک سال قال
حدثنا الحسن بن موسی الاشیب بفتح همزه و
سکون معجمه و فتح تحتیه و بموحده الخراسانی الاصل ثم البغدادی
سنه دویست و نه قال حدثنا عبد الرحمن بن
عبد الله بن دینار مولی ابن عمر عن زید بن
اسلم مولی امیر المؤمنین عمر عن عطاء بن یسار مولی
ام المؤمنین میمونه عن ابی هریرة ان رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم قال یصلون لکم
فرمود نماز خواهند گزارد آن امیر که می آیند بعد ازین برای شما
فان اصابوا فلکم پس اگر رسیدند بسنت نماز و بعنوا
گزاردند چنانکه مشروعست پس نفع است مر شما را و ثواب
در روایت احمد آمده فان صلوا الصلوة لوقتها واتموا الرکوع
والسجود فهی لکم ولهم اگر بگذارند نماز و قت و رکوع و سجود
را بر وجه تمام پس این نماز برای نفع شما و نفع ایشان است
وان اخطئوا و اگر نرسیدند بسنت نماز و خطبه سرزد
از ایشان که نگزاردند بر وجه مشروع فلکم پس هم برای
شما است نفع و ثواب که تمام گزارده اید وعلیهم و
حجت و ضرر راست بر ایشان که قصور کردند و این در صور
که تصرفی کنند در کار و تغیری دهند بی آنکه مرتکب فساد نماز
شوند یا آنکه مقتدی عالم نباشد بفساد نماز امام و گرنه بنابر
فساد فاسد دیده و دانسته درست نبود و صحیح نگردد و لنا
و غیر وی از حدیث ابن مسعود مرفوعا آورده که شما در می یابید
قومی را که خواهند گزارد نماز را در غیر وقت پس چون در نیابید
ایشان را نماز گزارید در خانهای خود در وقت آن پیشتر بگذارید
با ایشان و بگردانید این نماز را سبحه یعنی نماز نافله را سبیح
و تطوع برای رفع تهمت و فساد و منی الفت و بودند بعضی صحابه
و جمعی از تابعین که همچنان می کردند با امیه وقت خود **باب**

و در حجی که امیر کرده بود ابوبکر را بر آن حج پیغمبر خدا تا حج کند بمردم قبل حجة الوداع یوم النحر فی رهط پیش از حجة الوداع روز نحر در منی و رهط جماعت را گویند و اطلاق آن بر مردانست تا ده تن فی رهط متعلق بحجه است یعنی فرستاد ابوهریره را بجمعی بود فی الناس لا یحج بعد العام مشرك ولا یطوف بالبیت عریان یعنی ندا کنند در مردم که حج نکند بعد ازین سال مشرك و طواف نکند گرد کعبه برهنه و این ندا بعد از نزول این آیت کریمه بود که انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام الآیة و مراد تمام زمین حرم است **باب** اذا وقف فی الطواف وقتی که توقف کند در اثنای طواف یا منقطع میشود طواف او یا نه مذهب شافعی آنست که پی هم کردن طوافها سنت است و اگر بعذر بسیار توقف کند مکروه است و مذهب حنابله وجوب موالات است کسی که ترك کند آنرا عمدا یا سهوا صحیح نیست طواف او وقال عطاء فیمن یطوف فتقام الصلوة و گفت عطا در حق کسی که طواف میکند پس اقامت کرده شد نماز فرض در اثنای طواف او قطع میکند طواف را گفته اند مختار آنست که قطع کند بر ترسیه پنج او بود فع عن مکانه اذا سلم یا دور کرده شود از جای او و قتیکه سلام دهد نماز را یرجع الی حیث قطع علیه فیبنی رجوع کند بسوی مکانی که قطع کرده شد بر آن پس از سرگیرد طوافها را بلکه بنا کند بر طوافهای سابق آنچه باقی مانده اند ویذکر نحوه عن ابن عمر و عبد الرحمن بن ابی بکر و ذکر کرده میشود مانند آن از ابن عمر و عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنهم **باب** صلی النبی صلی الله علیه وسلم لسبوعه رکعتین گذارد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی از جهت هفت بار طواف دو رکعت و این دو رکعت طواف واجبست نزد حنفیه و مالکیه از جهت مواظبت آن حضرت و صحابه چنانکه از مرویات مطلع سیح فهم میشود و امری که واقع شده لیصل الطائف لکل اسبوع رکعتین که دیگران روایت کرده اند و نزد شافعیه سنت است و دلیل ایشان همان حدیث اعرابی که درباره او فرموده الا ان تطوع دلیل بر آن آورده اند و معلوم شده که این حدیث متروك الظاهر است ما ثبت من الواجبات چنانکه نماز جنازه و عید و وتر و نماز سنت و رو عمره نزد شافعیه و اسبوع اعلم سبوع بهمله و موحده بر دو مضموم بغیر همزه در اول لغتی است بمعنی سبع یا جمع سبع است بضم مهمله و سکون موحده چنانکه برد و برود و منقول است از حواشی صحاح که بفتح سین مهمله است کضرب و ضرب و بهر تقدیر مراد هفت بار است وقال نافع کان ابن عمر یصلی لکل سبوع رکعتین و گفت نافع بود ابن عمر که میگذارد مر هر هفت طواف را دو رکعت در بعضی روایات اینجا اسبوع است بضم همزه در اول و این دو رکعت واجبست نزد حنفیه و مالکیه و سنت است نزد شافعیه و حنابله وقال اسمعیل بن امیة قلت للزهری ان عطاء یقول تجزئه المکتوبة من رکعتی الطواف گفت اسمعیل بن امیه اموی گفتم زهری را که عطا میگوید بسندگی دارد طائف را نماز فرض که بعد از طواف کند از دو رکعت طواف فقال السنة افضل لم یطف النبی صلی الله علیه وسلم سبوعا قط الا صلی رکعتین پس گفت زهری سنت و طریق آن حضرت بهتر است طواف نکرده است آن حضرت هفت بار هرگز مگر آنکه گذارده است دو رکعت ظاهر این کلام بمقتضای سوق کرده در قول عطا واقع شده آنست که مراد غیر فریضه باشد پس قول شافعیه که گویند رکعتین اعم است از فرض و نفل بهتری نیست

حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا سفیان عن عمرو سألنا ابن عمر أیقع الرجل علی امرأته فی عمرة قبل ان یطوف بین الصفا والمروة مرویست از عمرو که پرسیدیم ابن عمر را آیا وقاع کند مرد بر زن خود یعنی جماع کند در عمره پیش از طواف میان صفا و مروه قال قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم فطاف بالبیت سبعا ثم صلی خلف المقام رکعتین گفت ابن عمر قدوم آورد آن حضرت پس طواف کرد خانه خدا را هفت بار پستر نماز گذارد عقب مقام ابراهیم دو رکعت وطاف بین الصفا والمروة و طواف کرد پس از آن میان صفا و مروه بی آنکه متوجه شود بامری دیگر وقال لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة و گفت ابن عمر بتحقیق هست شما را در حق پیغمبر خدا

و کسیکه بگزارد خلف جهمی و رافضی و قدری اعادت کند و نزد حنفیه مکروه است اقتدا بصاحب هوا و بدعت و صاحب فتح گفته این فرق ثلثه و شیعه و خطابیه و قائل بخلق قرآن شیخ ابن همام گفته محمل آنست کسیکه اهل قبله باشد و غلو نکند تا که ضلال نباشد کفر وی جائز است نماز خلف وی بکراهت والا صاحب مجتبی آورده که قول ابی یوسف جائز نیست بنا بر خلف متکلم جائز است که مراد از آن آنچه تقریر کرده آن را ابوحنیفه و قتیکه دید پسر خود حماد را که مناظره می کند در علم کلام و منع کرد او را پس گفت حماد دیدم ترا که مناظره میکنی در کلام و منع میکنی مرا گفت که مناظره میکنیم بحالی که گویا بر سرهای ما طیر است بخوف آنکه بلغزد باید طرف ثانی او و شما مناظره میکنید و اراده دارید لغزیدن صاحب را و کسیکه اراده کند زلت صاحب را پس اراده کرد تکفیر آن را پس و کافر شد پیش از صاحب خود انیست خوض که منهی عنه است و چنین متکلم جایز نیست اقتدا بوی تمام این گفته حکم بکفر کسیکه ذکر کردیم از اهل هوا با آنکه ثابت شده از ابی حنیفه و شافعی عدم تکفیر اهل قبله محملش آنکه مقوله آنها کفر است و قایل بدان قایل است بکفر اگرچه تکفیر کرده نمی شود و بنا بر گفتن وی آن را بعد بذل وسع و اجتهاد در طلب حق لیکن جزم علما ببطلان نماز عقب وی صحیح نیست لیکن بوجه جمع بر آنکه مراد عدم حل فعل باشد که منافی صحت نیست و گرنه مشکل است بخلاف اطلاق کنند اسم جسم بر حق تعالی یا نفی تشبیه که تکفیر کرده شود برای اختیار وی این اطلاق را که موهم نقص است با وجود علم وی بدان و درین تساهل و انحفاف است انتهی و امامت فاسق نیز مکروه است نزد ما حنفیه و تمام وی با هرد بر نزد مالکیه باطلست وقال الحسن صل وعلیه بدعته و گفت حسن بصری نماز گزار در خلف مبتدع و بر ذمه او است حساب بدعت وی قال ابو عبد الله قال لنا محمد بن یوسف تغییر اسلوب معتاد بعدم ذکر حدثنا بجهة آنست که این حدیث ازین شیخ در مذاکره شنیده نه بطریق تحدیث و بعضی بجهت انقطاع معنوی گفته و شیخ ابن حجر گوید آنچه ظاهر شد مرا با استقرار خلاف آنست که آن متصل است لیکن تعبیر نمیکند مولف باین صیغه مگر وقتیکه متن موقوف باشد یا در اسناد وی راو است نه بر شرط او و اینجا از قبیل اول است حدثنا الاوزاعی قال حدثنا الزهری عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف عن عبید الله بن عدی بن خیار عن ابن الخیار بکسر معجمه و تخفیف تحتیه و بعد از آن نوفلی مدنی تابعی از اقارب وی عثمان ... سنه عمر ... انه دخل علی عثمان بن عفان وهو محصور بتحقیق ابن عدی در آمد بر عثمان رضی الله عنه در خلافت وی و حال آنکه

اقتدا و صلے بنيک و مقتضای او آنست که متابعت کنيد او را و قال سالت جابر بن عبد الله و گفت عمرو بن دينار پرسيدم جابر بن عبد الله را فقال لا يقربها مراته حتی يطوف بين الصفا والمروة پس گفت نزديک نشود زن خود را تا آنکه طواف کند ميان صفا و مروه **باب** من لم يقرب الكعبة ولم يطف حتى يخرج الى عرفة ويرجع بعد الطواف الاول بيان حکم کسی که نزديک نشد کعبه را و طواف نکرد طواف تطوع تا آنکه برآمد بسوی عرفه و رجوع کرد بعد از طواف اول که طواف قدوم است و اين طواف قدوم مستحب است بر هر که قدوم آرد و از واجبات حج نيست **حدثنا** محمد بن ابی بکر المقدمی قال حدثنا فضيل بن سليمان قال حدثنا موسی بن عقبة قال اخبرنی کريب عن عبد الله بن عباس قال قدم النبی صلی الله عليه وسلم مكة فطاف وسعی بين الصفا والمروة گفت ابن عباس قدوم آورد پيغمبر خدا مکه را پس طواف قدوم کرد و سعی کرد ميان صفا و مروه ولم يقرب الكعبة بعد طوافه بها حتى رجع من عرفة و نزديک نشد کعبه را پس از طواف قدوم تا آنکه بازگشت از عرفه **باب** من صلى ركعتي الطواف خارجا من المسجد کسی که گذارد دو رکعت طواف بيرون مسجد حرام روا است اگرچه خلف مقام ابراهيم افضل است وصلى عمر خارجا من الحرم و گذارد عمر بن خطاب بيرون حرم روزی عمر رضی الله عنه بعد از نماز صبح طواف کرده بود و چون نمازی پيش از طلوع آفتاب روا نميدانست از مسجد برآمده بذی طوی نماز گذارده است **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن محمد بن عبد الرحمن عن عروة عن زينب عن ام سلمة قالت شكوت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ام سلمه ضعف و بيماری خود گفتم به پيغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی وحدثنی محمد بن حرب قال حدثنا ابو مروان يحيى بن ابی زکريا الغسانی عن هشام عن عروة عن زينب عن ام سلمة زوج النبی صلی الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وهو بمكة واراد الخروج فرمود حال آنکه او بمکه بود و اراده برآمدن کرده از مکه ولم تكن ام سلمة طافت بالبيت وارادت الخروج و نبود ام سلمه که طواف کرده باشد به بيت الله از جهت ضعفی که داشت و خواست که برآيد فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اقيمت الصلوة للصبح فطوفي على بعيرك والناس يصلون پس فرمود او را پيغمبر خدا وقتی که قائم کرده شود نماز صبح را پس طواف کن بر شتر خود و حال آنکه مردم نماز ميگذارند ففعلت ذلك پس کرد ام سلمه آنرا که فرموده بود فلم تصل حتى خرجت و ام سلمه نگذارد دو رکعت طواف تا آنکه بيرون آمد از مسجد يا از مکه اين قول عروه است **باب** من صلى ركعتي الطواف خلف المقام کسی که گذارد دو رکعت طواف را عقب مقام ابراهيم **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عمرو بن دينار قال سمعت ابن عمر يقول قدم النبی صلی الله عليه وسلم فطاف بالبيت سبعا وصلى خلف المقام ركعتين ميگفت ابن عمر قدوم آورد پيغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی پس طواف کرد به بيت الله هفت بار و گذارد پس مقام ابراهيم دو رکعت ثم خرج الى الصفا والمروة پس برآمد بسوی صفا و مروه وقد قال الله عز وجل لقد كان لكم فى رسول الله اسوة حسنة برای اقتدا بفعل آن حضرت که در پس مقام دو رکعت کنند اين آيت را خواند اسوه بمعنی اقتدا است و ترجمه آيت مکرر معلوم شده است **باب** الطواف بعد الصبح والعصر در بيان حکم دو رکعت طوافی که پس از نماز صبح و عصر کنند وكان ابن عمر يصلي ركعتي الطواف ما لم تطلع الشمس و بود ابن عمر که ميگذارد دو رکعت طواف تا وقتی که آفتاب طلوع نکردی مذهب ابن عمر برخلاف مذهب عمر و غير او بود که نماز مکروه نيست مگر در حال طلوع و غروب وطاف عمر بعد صلوة الصبح فركب حتى صلى الركعتين بذي طوى و طواف کرد عمر بن خطاب رضی الله عنه پس از نماز صبح پس سوار شد تا آنکه گذارد دو رکعت طواف بذی طوی بر مسافتی که دور است از مسجد حرم **حدثنا** الحسن بن عمر البصری قال حدثنا يزيد بن زريع عن حبيب عن عطاء عن عروة عن عائشة ان ناسا طافوا بالبيت بعد صلوة الصبح ثم قعدوا الى المذكر مرويست از عائشه که تحقيق جمعی از مردم طواف کردند بخانه کعبه پس از نماز صبح بيشتر نشستند پيش مردی که تذکير ميکرد و پند ميداد حتى اذا طلعت الشمس قاموا يصلون تا وقتی

عثمان نماز نيکوترين اعمال مردم است فاذا احسن الناس فاحسن معهم يعنی چون نيکی کنند مردم و عمل نيک بجا آرند پس موافقت کن در نيکی با ايشان اختيار نيست مگر بدين نماز با اهل بدعت و اذا اساؤا فاجتنب اساءتهم و چون بدی کنند پس يکسو شو بدی ايشان را و موافقت مکن در آن با ايشان و قال الزبيدی ابو الهذيل محمد بن وليد حمصی منسوب بقصد و جبل و نسبت بقبيله زبيد است قال الزهری لا نرى ان يصلى خلف المخنث زهری گويد نمی بينيم ما اينکه نماز گزارده شود عقب مخنث بکسر نون مشدد و فتح آن که افصح است و فتح اشهر بمعنی آنکه تشبه بزنان دارد و نيز آن دو قسم است يکی آنکه اينحال خلقی باشد که منع نيست او را و ديگر آنکه تکلف کند بآن و آنکه خلقی بود همين است مذموم ذکره الکرمانی وتلاه العينی والعسقلانی فی الفتح وتبعه القسطلانی و بکسر آنکه در وی شکستن و دوتا نمودن اعضا بتشبه زنان بود و بالفتح آنکه جماع کرده می شود در دبر او و مراد ديگر تشبه بزنان دارد و قصد او در فتنه اين بدعت است پيرو اقتداء و امامت برشان اهل فضل و کرامت است او را مکروه باشد الا من ضرورة لا بد منها مگر بضرورت که ناگزير بود از آن چنانکه خود صاحب شوکت بود يا گماشته وی که بمخالفت او در بلا و فتنه افتند پس معطل مدارند جماعت را باين سبب **حدثنا** محمد بن ابان البلخی قال حدثنا غندر عن شعبة عن ابی التياح انه سمع انس بن مالك قال قال النبی صلی الله عليه واله وسلم لابی ذر اسمع واطع ولو لحبشي كان راسه زبيبة فرمود آنحضرت برای ابی ذر غفاری که گوش کن امر امير را و اطاعت کن او را اگرچه اين سمع و اطاعت مر حبشی محقر شکل را باشد که گويا سر او دانه انگور خشک است و غالبا چنين کس از جهل و بدعت و فتنه خالی نبود لا اقل فتنه احجاب با مارت و اما استحباب با تمرد اطاعت و اتباع و اقتدار و نبايد کرد انيمه **باب** يقوم عن يمين الامام بحذائه سواء اذا كانا اثنين بايستد مقتدی جانب دست راست امام پهلوی وی برابر نه پيش ونه پس وقتيکه باشند مقتدی با امام دو کس و بس و همين است ظاهر روايت نزد او مرويست از امام محمد که سزاوار آنست که انگشتان پای مقتدی برابر پاشنه امام باشند و قسطلانی از مجموع استحباب تخلف بقدر قليل و کراهيت مساوات نقل کرده **حدثنا** سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن الحكم عن ابن نافع قال سمعت سعيد بن جبير عن ابن عباس قال بت فی بيت خالتی

که طلوع کرد آفتاب ایستادند بجائی که نماز میکنند فقالت عائشة قعدوا حتی اذا کانت الساعة التی تکره فیها الصلوٰة قاموا یصلون پس گفت عائشه در حق آن جماعة که نشستند تا وقتی که شد ساعتی که مکروه است دران نماز گذاردن ایستادند که نماز میکنند ظاهر از ین کلام عائشة آنست که تجهیل تخفیف این مردم کرده که وقت جواز را گذرانده در وقت مکروه نماز کردند و مذهب او رضی الله عنها بمذهب ابن عمر موافق بود قسطلانی میگوید از ین کلام مفهوم می شود که حمل کرده نهی را بر عموم و مخصوص نداشت بوقت طلوع و غروب بقرص **حدثنا** ابراهیم بن المنذر قال حدثنا ابو ضمرة قال حدثنا موسی بن عقبة عن نافع ان عبد الله قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم ینهی عن الصلوٰة عند طلوع الشمس وعند غروبها عبد الله بن عمر گفت شنیدم پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی که منع میکرد از نماز گذاردن نزد برآمدن آفتاب و نزد فرو رفتن زیر زمین **حدثنا** الحسن بن محمد هو الزعفرانی قال حدثنا عبیدة بن حمید قال حدثنا عبد العزیز بن رفیع قال رأیت عبد الله بن الزبیر یطوف بعد الفجر ویصلی رکعتین گفت عبد العزیز بن رفیع دیدم عبد الله بن زبیر را که طواف میکرد بعد از نماز فجر و میگذارد دو رکعت طواف یعنی پیش از طلوع قال عبد العزیز ورأیت عبد الله بن الزبیر یصلی رکعتین بعد العصر گفت عبد العزیز بن رفیع و دیدم ابن زبیر را که میگذارد دو رکعت بعد از نماز عصر پیش از غروب آفتاب همین دو رکعت طواف یا مطلقا دو رکعت نفل و باین ناظر است قول او ویخبر ان عائشة حدثته ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یدخل بیتها الا صلاهما و خبر می داد ابن زبیر که عائشه گفته است پیغمبر خدا در نیامد بخانه خود پس از نماز عصر مگر آنکه گذارد دو رکعت نفل را **باب** المریض یطوف راکبا بیمار طواف میکند بحالی که سوار است **حدثنا** اسحق الواسطی قال حدثنا خالد الطحان عن خالد الحذاء عن عکرمة عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم طاف بالبیت وهو علی بعیر تحقیق پیغمبر خدا طواف کرد بخانه کعبه در حالی که آن حضرت سوار بود بر شتر کلما اتی الرکن اشار الیه بشیء فی یده وکبر هرگاه آمد به حجر اسود اشارت کرد بسوی آن بچیزی که در دست مبارک او بود از عصا و تکبیر گفت سواری حمل کرده که سبب طواف آن حضرت صلی الله علیه وسلم سواره بیماری بود و ثابت میکند این معنی را روایت ابی داود در حدیث ابن عباس که گفت قدم النبی صلی الله علیه وسلم وهو یشتکی فطاف علی راحلته و جمهور محدثین برآنند که آن حضرت یکبار در حجة الوداع سواره طواف و سعی میان صفا و مروه کرد تا همه مردم دور و نزدیک ببینند طریق ادای مناسک را و علما اختلاف کرده اند در جواز سواره طواف و سعی کردن نزد شافعیه بعذر جائز است بلا کراهت و نزد حنفیه بغیر عذر روا نیست اگر کند تا در مکه است اعاده باید کرد و اگر بشهر خود آید دم باید داد و بر همین است مذهب حنابله گویند در آوردن بهیمه در مسجد که ایمنی از تلویث ندارد سزاوار نیست **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال اخبرنا مالک عن محمد بن عبد الرحمن بن نوفل عن عروة عن زینب بنت ام سلمة عن ام سلمة قالت شکوت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم انی اشتکی گفت ام سلمه اظهار بیماری کردم نزد پیغمبر خدا و گفتم که من بیمارم فقال طوفی من وراء الناس وانت راکبة پس فرمود طواف کن از پس مردم بحالی که تو سواره فطفت ورسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الی جنب البیت وهو یقرأ بالطور وکتاب مسطور پس طواف کردم و حال آنکه پیغمبر خدا نماز میکرد به پهلوی بیت الله و آن حضرت میخواند سورة طور را **باب** سقایة الحاج بیان سقایة حاجیان سقایه بکسر مهمله مصدر است از سقی یسقی بمعنی آب دادن و نام موضعی شده است که آنجا آب میدهند بدانکه معتاد بود که قریش از انگور یا کشمش میخیسانند در آب و میخورانند حاجیان را و این منصب بعباس با عن جد رسیده بود و آن حضرت هم عباس را مقرر داشت و تا امروز این خدمت در اولاد عباس مقرر است **حدثنا** عبد الله بن ابی الاسود قال حدثنا ابو ضمرة قال حدثنا عبید الله عن نافع عن ابن عمر قال استاذن العباس بن عبد المطلب رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن عمر طلب اذن کرد عباس بن عبد المطلب پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی ان یبیت بمکة لیالی منی

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

حتی سمعت غطیطه تا آنکه شنیدم آواز خرخر کردن او در خواب او وقال خطیطه شک راوی است و هر دو بیک معنی است ثم خرج الی الصلوٰة پس برآمد آنحضرت بسوی نماز فجر بی آنکه تجدید وضو کنند و این از خصوصیات آنحضرت است که وضو و تنام عیناه ولا ینام قلبی **باب** اذا قام الرجل عن یسار الامام فحوله الامام الی یمینه لم تفسد صلوتهما چون بایستد مرد مقتدی بجانب دست چپ امام پس بگرداند او را امام هم در نماز بجانب راست خود فاسد نمی شود نماز هر دو کس و در عدم فساد نماز مقتدی در صورت ایستادن بر یسار خلاف احمد است که گوید مقرر نداشت آنحضرت ابن عباس را بجانب چپ **حدثنا** احمد یعنی ابن صالح قال حدثنا ابن وهب عبد الله قال حدثنا عمرو بن الحارث مصری عن عبد ربه بن سعید برادر یحیی ابن مسعود انصاری عن مخرمة بن سلیمان عن کریب بضم کاف هو مولی ابن عباس عن ابن عباس قال نمت عند میمونة والنبی صلی الله علیه وآله وسلم عندها تلک اللیلة گفت ابن عباس خواب کردم شبی نزد میمونه و حال آنکه آنحضرت نزد وی بود در آن شب فتوضأ ثم قام یصلی پس وضو کرد بعد از آنکه برخاست از خواب برای تهجد پس ایستاد بحالیکه نماز میکرد فقمت عن یساره فاخذنی فجعلنی عن یمینه پس ایستادم بجانب چپ وی نماز پس گرفت مرا یعنی از پس خود و پس کرد بیدم را بدست خود فصلی ثلاث عشرة رکعة پس گذارد سیزده رکعت که از انجمله دو رکعت سنت فجر بود ثم نام حتی نفخ پس در خواب کرد تا آنکه دم کرد با واز چنانچه وقت خواب وکان اذا نام نفخ و بود آنحضرت وقتی که بخواب میرفت دم میکرد باواز ثم اتاه المؤذن فخرج فصلی ولم یتوضأ پس نزد آمد آنحضرت را مؤذن پس برآمد و نماز گذارد و وضو تازه نکرد فقال عمرو فحدثت به بکیرا فقال حدثنی کریب بذلک گفت عمرو که مذکور در اسناد است

[illegible]

انکه غیب شدند که شبهای منا که شب یازدهم یا شب دوازدهم و سیزدهم است من اجل سقایته و اذن رخصت آب دادن حاجیان

پس اذن داد آنحضرت ... معلوم می شود که درین سه شب بیتوته ... سقایت ... حدثنا

اسحق قال حدثنا خالد عن خالد الحذاء عن عکرمة عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جاء الی السقایة فاستسقی مروی است از

ابن عباس ... آمد بسقایه پس طلب آب کرد فقال العباس یا فضل اذهب الی امک فأت رسول الله صلی الله علیه وسلم بشراب من عندها پس گفت

عباس پسر خود را ای فضل ... فقال اسقنی قال یا رسول الله انهم یجعلون

ایدیهم فیه فرمود آن حضرت ... گفت عباس ای رسول خدا ...

... قال اسقنی فشرب منه ... اشیا طهارت و نظافت است ...

... ثم اتی زمزم وهم یسقون ویعملون فیها ...

آن حضرت ... فقال اعملوا فانکم علی عمل صالح

پس فرمود ... ثم قال لولا ان تغلبوا لنزلت حتی اضع الحبل علی هذه ...

[illegible]

... ابراهیم علیه السلام ...

... عبد المطلب ...

... احادیث بسیار ...

[illegible]

وقال عبدان اخبرنا عبد الله قال اخبرنا یونس عن الزهری قال انس بن مالک کان ابوذر یحدث ان

رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فرج سقفی وانا بمکة ... گفت انس بن مالک بود ابوذر که حدیث میکرد ...

[illegible]

... ثم جاء بطست من ذهب ممتلئ حکمة وایمانا ...

[illegible]

... الی السماء الدنیا ... قال جبریل لخازن السماء الدنیا افتح ...

... حدثنا محمد هو ابن سلام قال اخبرنا الفزاری عن عاصم عن

الشعبی ان ابن عباس حدثه قال سقیت رسول الله صلی الله علیه وسلم من زمزم فشرب وهو قائم ...

[illegible]

[illegible]

که درین حال رخصت فرموده در استاده آب خوردن و مستحب بودن شرب آب زمزم ظاهر آنست که این معنی استحباب مخصوص به آب زمزم خواهد بود قال عاصم فحلف عكرمة ما كان يومئذ الا على بعير پس سوگند خورد عکرمه که نبود آن حضرت صلعم در آنروز سوار مگر بر شتر مقصود عکرمه انکار است بر کسی که نقل کرده است از ابن عباس که آن حضرت آب زمزم ایستاده خورده است چنانکه ابن ماجه نقل کرده که گفت عاصم عکرمه را سوگند بخورد نخورده است استاده گفت عکرمه از آنکه آنروز که حج کرده طواف کعبه نموده بر شتر سوار بود آمد از روایت عکرمه از ابن عباس آورده که آن حضرت نشاند شتر را و دو رکعت نماز طواف گذارد پس شاید آب زمزم بعد از نماز خورده باشد و انکار عکرمه از جهت نفی است که در استاده آب خوردن واقع شده است و مولف بروایت خود از علی بن ابی طالب رضی الله عنه آورده که آن حضرت استاده آب خورده است **باب طواف القارن** در بیان طواف کسی که جمع کرده میان حج و عمره آیا کافیست او را یک طواف یا دو طواف کند درینجا خلاف است چنانکه بیاید انشاء الله تعالى **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا

مالك عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع فاهللنا بعمرة گفت عائشه بر آمدیم با آن حضرت پیغمبر خدا در حج وداع پس احرام بستیم بعمره ثم قال من كان معه هدي فليهلل بالحج والعمرة پس گفت هر که هست با وی هدی پس لبیک گوید برای حج و عمره ثم لا يحل حتى يحل منهما پس بیرون نیاید از احرام تا آنکه بر آید از هر دو فقدمت مكة وانا حائض پس قدوم آوردم مکه را و حال آنکه من حائضم فلما قضينا حجنا ارسلني مع عبد الرحمن الى التنعيم فاعتمرت پس هرگاه تمام ادا کردیم حج خود را فرستاد مرا آن حضرت با برادرم عبد الرحمن بسوی تنعیم پس عمره کردم فقال هذه مكان عمرتك پس فرمود این جای عمره تست فطاف الذين اهلوا بالعمرة ثم حلوا پس طواف کردند آنانکه احرام بسته بعمره بودند و بیرون آمدند از احرام ثم طافوا طوافا آخر بعد ان رجعوا من منى پس طواف کردند طواف دیگر برای حج بعد از آنکه رجوع کردند از منا واما الذين جمعوا بين الحج والعمرة فانما طافوا طوافا واحدا اما آنکسانی که جمع کردند میان حج و عمره پس طواف نکردند مگر یک طواف بعد از وقوف عرفات بهمین حجت این حدیث موافق ترجمه است و مفاد ترجمه آنست که قارن میان حج و عمره همین یک طواف کنند و این مذهب مالک و شافعی گفته اند چنانکه یک طواف کافیست قارن را و سعی هم یکی بکند اما امام ابو حنیفه قائل است بانکه قارن دو طواف نمود و باره سعی کند و در فتح الباری استدلال کرده بر بن قول بحدیثی که نسائی در سنن الکبری روایت کرده از حماد بن عبد الرحمن الانصاری از ابراهیم بن محمد بن الحنفیه گفت طواف کردم با پدر خود و بتحقیق جمع کرده بود میان حج و عمره پس طواف کرد مر هر دو را دو طواف کرد و دو سعی و حدیث کرد مرا که علی بن ابی طالب رضی الله عنه همچنین کرده و گفت حدیث بخاری اولی و اصح است برای عمل بموجب حکم از حدیث نسائی گویم که این از جهت امر نسبت باولیت امام ابو حنیفه بعضی از بخاری و نسائی با این حدیث عمل کرده با آنکه حدیث بخاری نافی است مر طواف دیگر را و حدیث نسائی مثبت و مثبت مقدم است بر نافی پس عمل بحدیث نسائی اولی باشد والله اعلم **حدثنا** يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا ابن علية عن ايوب عن نافع ان ابن عمر دخل ابنه عبد الله بن عبد الله تحقیق ابن عمر آمد بسوی او پسر او عبد الله بن عبد الله وظهره في الدار حال آنکه مرکب ابن عمر در سرای او بود و میخواست که سوار شود بعزم حج فقال اني لا آمن ان يكون العام بين الناس قتال پس گفت پسر ابن عمر او را بتحقیق من ایمن نیستم که بوده باشد امسال میان مردم کارزار فيصدوك عن البيت فلو اقمت پس باز دارند ترا از بیت الله پس اگر اقامت کنی احتمال خطر نشد قال قد خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم فحال كفار قريش بينه وبين البيت گفت ابن عمر بتحقیق بر آمد پیغمبر خدا صلعم حائل شدند کافران قریش میان او و میان بیت الله و مانع شدند او را از طواف کعبه فان حيل بيني

مبادی و غایات آن مختلف آمده که اول طوال از سوره محمد است یا از فتح یا حجرات یا ق تا البروج یا عبس یا سبح و اوساط از منتهای طوال تا والضحی یا لم یکن و قصار از آنجا تا آخر و این ظاهر اجسب غالب است و گرنه سوره محمد مثلا طول است از عبس و اذا زلزلت اطول است از الم نشرح و بیان مفصل در فضائل قرآن مذکور شود قال عمرو لا احفظهما گفت عمرو ذکر را و بیست از جابر یاد ندارم آن دو سوره را و این قول ظاهر از حال تعدیل شعبه است و گرنه در روایت سلیم بن حیان از عمرو آمده که فرمود بخوان والشمس وضحاها و سبح اسم ربك الاعلى و در روایتی والليل اذا يغشى زیاده آمده و استدلال کرده اند شافعیه و حنابله باین حدیث بر جواز اقتداء مفترض بمتنفل زیرا که گذارد معاذ نماز با آنحضرت فرض خود را ادا شد و این نماز که با قوم میگذارد معاذ نفل بود و قوم را فرض و آنحضرت تقریر نمود این را و انکار نکرد جز تطویل قراءت را و قوی آنست بنا بر آنکه در بعضی روایات آمده که هی له تطوع و هم فریضة طحاوی گفته حجت نیست در آن زیرا که نبود آن بامر آنحضرت و نه تقریر وی و عدم مخالفت دیگران معاذ را درین عمل بدانکه نبا امر او ماموریت و مفروضیت باشد و حدیث سلیم بن حارث که فرمود آنحضرت معاذ را یا معاذ اما بجماعت قومت یا نماز گذار با من یا تخفیف کن بر قوم ظاهر است در منع تشریع اصلا در حین یا گذاردن همراه آنحضرت فقط یا تخفیف با قوم فقط و بر تقدیر تسلیم امر و تقریر این در زمان سابق بوده و بعد از آن منسوخ شده بحدیث ابن عمر که فرمود آنحضرت لا تصلوا صلوة في يوم مرتين و نیز روایت کرده اند احمد و ابو داود و نسائی با اثبات ابن عمر بر عمل بدان و گزارد آنحضرت نماز خوف بعد چند سال از هجرت چند بار بوجهی که واقع شد در آن مخالفت باعمال بسیار و اگر اقتداء مفترض متنفل جایز بودی بر آنینه میگذارد آنحضرت نماز را تمام با هر دو قسم جدا جدا و چون واقع نشد عمل شافعی و حنابله آنکه معاذ همراه آنحضرت بنیت نفل میگزارد تا یاد گیرد و تعلیم از حضرت در آن نفل جماعت با آنحضرت و فرض با قوم میگذارد برای اقتضا امر جماعت قوم خود و ترجمه مذکوره که جای ابطل تضعیف کرده اند لیزا انکار مثل امام احمد و غیره که نیست که مرجح باشد نفل بودن آن نماز معاذ چرا که نزد آن یکبار اگر چه بعمل پیچ نفل بوده باشد بعضی قول را حجت مانع یکیست سیاق آن این بنا دهند بر آن که حدیث مستلزم انتفاء بر تمام سیلی عمل منسوخ و توقیت بر تسلیم چنانکه مذکور شد یا بتقسیم و تشریع بر جمیع عمل بر خلاف نصی که بر او است تخفیف نفل والله اعلم برجمع این و جه نقش در یا شافعی مثلا معینه و بجمع بقیاس که صفت سهم بنا بر حرمی بر حنیفه موجب عدم جواز اقتداء مفترض متنفل است والله اعلم **باب تخفيف الامام في القيام واتمام الركوع والسجود** سبک کردن امام در قیام و پوره کردن رکوع و سجود در القصد اعتدال بهشت

وبينه الا فعل ما فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم پس اگر حيلولت واقع شد ميان من وميان بيت الله ميكنم چنانكه كرد پيغمبر خدا كه از احرام برآمد لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة بتحقيق هست شما را در حق پيغمبر خدا خصلتي نيكو كه برو بايد اقتدا كرد ثم سار حتى اذا كان بظاهر البيداء قال ما شأنهما الا واحد اشهدكم انى قد اوجبت مع عمرتى حجا پس گفت ابن عمر گواه ميگيرم شما را كه بتحقيق من واجب كردم با عمره حج را قال ثم قدم فطاف لهما طوافا واحدا گفت ابن عمر پس در آمد مكه را و طواف كرد مر حج و عمره را يكسان طوافي يعني عمره را يعني طواف حج و طواف عمره حدثنا قتيبة قال حدثنا الليث عن نافع ان ابن عمر اراد الحج عام نزل الحجاج بابن الزبير ... نافع كه ابن عمر اراده حج كرد سالي كه فرود آمد حجاج ظالم عليه ما يستحقه بجنگ ابن زبير فقيل له ان الناس كائن بينهم قتال پس گفته شد مر او را كه مردم ميباشد در ميان ايشان جنگي وانا اخاف ان يصدوك وما ميترسم اين را كه باز دارند ترا از آمدن بمكه فقال لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة اذن اصنع كما صنع رسول الله صلى الله عليه وسلم درين هنگام ميكنم چنانكه كرد پيغمبر خدا انى اشهدكم انى قد اوجبت عمرة بتحقيق من گواه ميگيرم شما را كه بتحقيق من واجب كردم عمره را ثم خرج حتى اذا كان بظاهر البيداء پس بيرون آمد ابن عمر تا آنكه وقتي كه بود نزديك به بيدا كه موضعي است ميان مكه و مدينه گفت قال ما شأن الحج والعمرة الا واحد و گفت ابن عمر نيست حال حج و عمره مگر يكي يعني هر شكي كه براي حج بايد كرد براي عمره هست اشهدكم انى قد اوجبت حجا مع عمرتى گواه ميگيرم شما را كه من واجب كردم حج را با عمره خود واهدى هديا اشتراه بقديد و هديه گرفت قديد موضعي قدم بقديد است نزديك جحفه و لم يزد على ذلك و زياده نكرد برين كاري ديگر فلم ينحر ولم يحل من شيء حرم منه پس نحر نكرد و حلال نكرد از چيزي كه حرام كرده از افعال يعني از احرام بر نيامد ولم يحلق ولم يقصر و حلق نكرد و قصر نمود حتى كان يوم النحر فنحر و حلق تا آنكه شد روز نحر پس نحر كرد و حلق نمود ورأى ان قد قضى طواف الحج والعمرة بطوافه الاول و ديد و دانست ابن عمر كه بتحقيق ادا كرد طواف حج و عمره را بطواف نخستين كه طواف افاضه است بعد از وقوف بعرفات يعني ركن حج همين طواف افاضه است حج و عمره بهمين تمام مي شود و ديگر مناسك از اركان حج نيست و مذهب حنفيه موافق اين حديث است كه سعي ميان صفا و مروه از ركن حج نيست شافعيه ركن ميدانند وقال ابن عمر كذلك فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم و گفت ابن عمر همچنين كرده است پيغمبر خدا رحمت كنادش خدا بروي

باب الطواف على وضوء

در بيان شرط بودن وضو براي طواف نزد حنفيه واجب است طهارت از حدثين و حيض و نفاس و فرض نيست تا شرط جواز باشد و نزد بعضي از حنفيه سنت است و اصح قول اول است پس اگر بي طهارت طواف كنند جائز است و لازم مي شود [illegible] ليكن جبر كردن گناه ميگردد و تدارك آن بفديه بايد و گفته اند اگر طواف قدوم و صدر محدث كنند واجب است صدقه و اگر جنب كنند دم بعد از طواف زيارت محدث شود دم و جنب شتر [illegible] كنند و ما دامي كه در مكه است محدث را مستحب است كه اعاده كند و جنب را واجب است اگر رجوع كنند باهل بي اعادت بروي عود باحرام جديد و نزد شافعي طهارت شرط ادا است و صحيح نيست طواف بي طهارت استدلال كرده اند به آن بحديث مشهور كه روايت كرده طواف به بيت بمنزله نماز است تقرير استدلال انكه ... چنين است كه طواف را تشبيه بنماز داده و شارع در آداب طواف و نماز خود نيست شرط طهارت منحصر نمازي است و نماز منتفي ميكرد و دلالت بر ثبات تشبيه مگر در حكم و از احكام نماز افتقار او طهارت است و جواب ازين دليل آنست كه بر تقدير تسليم كه تشبيه در حكم باشد نه در ثواب با آنكه از جمله احكام نماز استقبال است و آن لازم نيست در طواف اگر اين حديث موجب افتقار طهارت باشد لازم مي آيد نسخ كتاب بخبر واحد

مما يطيل بنا از جهت درازي كردن وي قرأت را بما فما رأيت رسول الله پس نديدم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم في موعظة اشد غضبا منه يومئذ در هيچ پند و نصيحت ترش روي و غضب از آنحضرت كه در آن روز بود ثم قال ان منكم منفرين پس فرمود بتحقيق بعضي از شما گريزاننده اند مردم را از جماعت و مجامع عبادت فايكم ما صلى فليتجوز پس هر كدام از شما كه نماز گذارد بمردم پس بايد كه تخفيف كند و دراز طول كه ملالت آورد باز ماند فان فيهم الضعيف والكبير وذا الحاجة پس تحقيق در ميان مردم ناتوان است ضعيف يا مريض و پير و حاجتمند كه مسيري باشند يا مشغول بحاجت نمي تواند در ايستادن چون بناء احكام بر غالب احوال است عدم مرد ازين اصناف در جماعت احيانا تجويز عدم تخفيف نباشد و محتمل كه بعد ازين ملحق شود تخفيف ازين اصناف كه تطويل در حق ايشان باعث حرج است

باب اذا صلى لنفسه فليطول ما شاء

چون گذارد كسي براي نفس خود يعني تنها پس بايد دراز كند آنقدر كه خواهد وليكن اين ظاهر وقتي باشد كه لحوق جماعت در انجا غالب نبود حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال اذا صلى احدكم للناس فليخفف چون نماز گذارد يكي از شما براي مردم و امام شود پس بايد كه تخفيف كند و رعايت جانب ايشان نمايد فان فيهم الضعيف والسقيم والكبير زيرا چه در مردم ناتوانست در خلقت و بيمار است و پير واذا صلى احدكم لنفسه فليطول ما شاء و چون نماز كند يكي از شما براي نفس خود بايد كه دراز كند آنقدر كه خواهد مادام كه وقت باقي باشد

باب من شكا امامه اذا طول

حكم كسي كه گله كند امام خود را وقتي كه دراز كند امام نماز را ظاهر است در جواز وقال ابو اسيد بفتح همزه مالك بن ربيعه انصاري ساعدي مدني صحابي حاضر شد جميع مشاهد غزوات را و آخر كسي است كه مرد و ماست از بدريان سنه شصت طولت بنا يا بني گفت ابو اسيد مر پسر خود منذر را كه امام بود وي در روز نمازي دراز [illegible] كردي نماز را بما اي پسرك من حدثنا محمد بن يوسف قال حدثنا سفيان ثوري عن اسمعيل بن ابي خالد عن قيس بن ابي حازم عن ابي مسعود قال قال رجل يا رسول الله انى لاتأخر عن الصلوة في الفجر مما يطيل بنا فلان فيها گفت مردي اي پيغمبر خدا بتحقيق من باز مي مانم از حضور نماز و سحر بسبب درازي كردن فلان كس در نماز فغضب رسول الله پس خشم كرد پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم ما رأيته غضب في موضع كان اشد غضبا منه يومئذ

تقریرش آنست که آیهٔ کریمه ولیطوفوا بالبیت العتیق مطلق واقع شده و تقیید بطهارت ندارد پس مقتضای اطلاق آنست که هرکه طواف بگرد بیت الله کند خواه بطهارت باشد یا نه اگر این حدیث موجب این تقیید باشد یعنی طهور را لازم می آید زیادت بر کتاب الله و نسخ اطلاق آن و این یعنی اصلا جائز نیست پس موجب آن زیادة بر تقیید و جاوید که ادا جائز بود تا ترک آن آثم باشد با آنکه این حدیث یعنی با خبر واحد معارض میگردد و بحدیثی که روایت کرده امام احمد بن حنبل گفت حدیث کرد مرا محمد بن جعفر از شعبه که گفت پرسیدم حماد و منصور را از الرجال هروی که طواف کند بغیر طهارت پس ندیده اند باکی بوی

حدثنا احمد بن عیسی قال حدثنا ابن وهب قال اخبرنی عمرو بن الحارث عن محمد بن عبد الرحمن بن نوفل القرشي انه سأل عروة بن الزبیر فقال قد حج النبي صلى الله عليه وسلم فاخبرتني عائشة ان اول شيء بدأ به حين قدم انه توضأ گفت ابن وهب خبر داد مرا عمرو بن حارث از محمد بن عبد الرحمن که بتحقیق پرسید محمد بن عبد الرحمن عروه را که وضو در طواف شرط است یا نه گفت عروه بتحقیق حج کرد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی پس خبر داد مرا عائشه که نخستین چیزی که ابتدا کرد بوی آن حضرت هنگامی که قدوم آورد مکه این است که وضو کرد ثم طاف بالبيت ثم لم تكن عمرة پس طواف کرد بخانهٔ الله پس نبود عمره یعنی طواف عمره و بعضی شراح گفته اند تا اینجا قول عائشه است و بعضی گفته اند قول عروه ثم حج عثمان قول عائشه و پس از آن قول عروه است حافظ ابن حجر ترجیح قول اول کرده و از آنکه عروه ابوبکر و عمر را دریافته است ثم حج ابو بكر فكان اول شيء بدأ به الطواف بالبيت پس حج کرد ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس بود نخستین چیزی که ابتدا کرد بآن طواف بیت الله بود ثم لم تكن عمرة پس نبود طواف عمره ثم حج عمر مثل ذلك پس حج کرد عمر مثل آن ثم حج عثمان فرأيته اول شيء بدأ به الطواف بالبيت ثم لم تكن عمرة پس حج کرد عثمان رضی الله عنه پس دیدم او را نخستین چیزی که ابتدا کرد بآن طواف بود پس نبود طواف عمره ثم معاوية وعبد الله بن عمر پس حج کرد معاویه و ابن عمر ثم حججت مع ابي الزبير بن العوام وكان اول شيء بدأ به الطواف بالبيت ثم لم تكن عمرة پس حج کردم با پدر خود زبیر بن العوام پس بود نخستین چیزی که ابتدا کرد بآن طواف بیت الله بود و طواف عمره نبود ثم رأيت المهاجرين والانصار يفعلون ذلك ثم لم تكن عمرة پس دیدم مهاجران و انصار را که میکردند آنرا و نبود عمره ثم آخر من رأيت فعل ذلك ابن عمر پس آخر کسی که دیدم کرد آنرا ابن عمر است ثم لم ينقضها عمرة پس فسخ نکرد ابن عمر حج را بعمره وهذا ابن عمر عندهم فلا يسألونه پس چرا نمی پرسند او را ولا احد ممن مضى و نه هیچکس از آنکسانی که گذشته اند عطف است بر فاعل لم ينقضها ما كانوا يبدؤون بشيء حين يضعون اقدامهم من الطواف بالبيت نبودند که ابتدا میکردند بچیزی هنگامی که مینهادند پایهای خود را از جهت طواف بیت الله ثم لا يحلون پس حلال نمیشدند از احرام بطواف قدوم و قد رأيت امي وخالتي حين تقدمان لا تبدآن بشيء اول من البيت تطوفان به وتحقیق دیدم مادر خود را که اسماء بنت ابی بکر صدیق است و خالهٔ خود را که عائشه است هنگامی که قدوم می آوردند ابتدا نمیکردند بچیزی دیگر اول از بیت طواف میکردند به بیت الله ثم انهما لا تحلان پس ایشان هر دو یا ضعفا لهنی بر آمدند از احرام وقد اخبرتني امي انها اهلت هي واختها والزبير وفلان وفلان بعمرة فلما مسحوا الركن حلوا و تحقیق خبر داد مرا مادرم که احرام بستند وی و خواهر وی و زبیر و دیگران کنایت از عبد الرحمن بن عوف و عثمان بن عفان است رضی الله عنهم بعمره پس هرگاه مسح کردند حجر اسود را بعد از طواف بر آمدند از احرام یعنی بگاهی این چنین هم میکردند و این بر آمدن از آن وقت خواهد بود که سعی نیز کرده باشند

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب الاذان

پس اتفاقا دید معاذ را که نماز عشا میگذارد فبرك ناضحيه واقبل الى معاذ پس گذاشت آن مرد بهر دو شتر خود را و آمد بسوی معاذ فقرأ بسورة البقرة او النساء پس خواند معاذ سورهٔ بقره یا سورهٔ نساء این شک راوی است فانطلق الرجل پس جماعت گذاشت آن مرد و بلغه ان معاذا نال منه و رسید خبر آن مرد را که تحقیق معاذ عیب کرد او را فاتى النبي پس آمد آن مرد پیغمبر را صلى الله عليه وآله وسلم فشكى اليه معاذا پس گله کرد پیش آنحضرت معاذ را روایت نسائی که سابق ذکر کردیم دلالت دارد بر آنکه شاکی معاذ بود پیش آنحضرت و چون آن مرد حسب الطلب رسید ظاهر کرد آنچه ظاهر کرد گویا معاذ سبقت کرد بشکوه و بعد از آن آن مرد شکایت کرد فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم پس فرمود آنحضرت يا معاذ افتان انت ای معاذ آیا تو در مشقت اندازندهٔ مردم را او فاتن انت شک راوی است ثلث مرار فرمود این را سه بار فلولا صليت بسبح اسم ربك الاعلى والشمس وضحيها والليل اذا يغشى پس چرا نکردی نماز با این سورتها که اند آن از اوسط فانه يصلي وراءك الكبير والضعيف وذو الحاجة زیرا که نماز میگذارد پس تو پیر و ناتوان و حاجتمند احسب هذا في الحديث شعبه گوید گمان میکنم این تعلیل را در حدیث یعنی غالب نسبت کرده روایة کرده است محارب این جمله را نیز با و گفت شعبه این ظاهر بجهة آنست که مردم دیگر این جمله را از محارب روایة نکرده اند و تابعه سعيد بن مسروق پدر سفیان ثوری سند بکسر دوست و شش و مسعر بکسر میم و سکون مهمله ابن کدام کوفی والشيباني ابو اسحاق سليمان بن ابي سليمان کوفی یعنی متابعت کردند شعبه را این سه کس در روایة اصل این حدیث از محارب نیز در جمیع الفاظ آن وقال عمرو بن دينار وعبيد الله بن مقسم بکسر میم و ابو الزبير محمد بن مسلم مکی مولی حکیم بن حزام سند بصدر دوست و بست عن جابر این سه کس از جابر چنین روایة کرده اند قرأ معاذ في العشاء بالبقرة خواند معاذ در نماز عشا سورهٔ بقره بزیادت لفظ عشا و تعیین بقره بی تردد و تابعه الاعمش عن محارب و نیز متابعت کرده است شعبه را اعمش در روایة از محارب بتعیین سوره

باب تخفيف الامام في القيام واتمام الركوع والسجود

في الصلوة واکمالها سبک کردن ..... گذارد و روی ..... ضد التمام ..... نقصان

پوشیده نماند که مناسبت این حدیث بترجمه بعضی که مذکور شد و شراح بآن تصریح کرده اند خالی از خفائی نیست از قول او تم
حج ابو بکر الخ اصلا ذکر وضو نیست و بالالتزام این که گفت آن حضرت نخستین چیزی که بدان ابتدا میکرد وضو بود نیز دلالت ندارد
نهر اشتراط اصلا چه دلالت بر وجوب قسطلانی گوید اگر ضم کنند باین حدیث قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم اخذوا مناسککم منی نه
مرویست در مسلم تمام میشود و فیه ما فیه و اگر مقصود مولف عدم اشتراط باشد و مجموع حدیث با افعال صحابه چنانکه ایراد یافته
مؤید آن سازند و در معنی نماید دلائل علما که بایجاب و اشتراط رفته اند دیگر خواهد بود و الله اعلم **باب** وجوب الصفا والمروة
در بیان واجب بودن سعی میان صفا و مروه وجعلا من شعائر الله و درین معنی که گردانیده شده اند آن هر دو از اعلام
مناسک و واجب داشته سعی میان آنها شعائر جمع شعیره است بمعنی علامت **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا
شعیب عن الزهری قال عروة گفت ابو الیمان خبر داد مارا شعیب از زهری که گفت عروه سالت عائشة فقلت لها ارایت
قول الله تعالی ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما
گفت عروه پرسیدم عائشه را خبر ده مرا از معنی قول خدای برتر که صفا و مروه از اعلام مناسک است که امر کرده خدا بآن
پس کسی که قصد کند کعبه را بنیت حج یا عمره کند پس حرجی و گناهی نیست بروی باینکه طواف کند بآن هر دو یعنی سعی کند میان
آنها فوالله ما علی احد جناح ان لا یطوف بالصفا والمروة پس سوگند خدا نیست بر هیچ یکی گناهی اینکه طواف نکند
بآن هر دو یعنی مفهوم آیت اینست که سعی واجب نیست از انکه رفع گناه از فاعل آن کرده اند پس امری مباح باشد
نه واجب در حق واجب چنین نمیگویند که کسی که آنرا نکند بروی گناهی نیست قالت بئسما قلت یا ابن اختی گفت عائشه
بد است چیزی که گفتی تو ای خواهرزاده من ان هذه لو کانت کما اولتها علیه کانت لا جناح علیه ان لا یطوف بهما بتحقیق این
آیت اگر بودی مفهوم آن چنانچه فهمیده تو آنرا و تاویل کرده بآن بایستی که بودی این چنین که گناه نیست بروی اینکه طواف نکند
بآن هر دو یعنی عبارت اباحت نیست نه آنکه در آیة واقع شده و اقتصاری که در نفی گناه از طائف کرده اند سببی خاص دارد چنانکه
گفته اند ولکنها انزلت فی الانصار لیکن آیت کریمه فرو فرستاده شده است در حق انصار که اوس و خزرج بودند کانوا قبل ان یسلموا
یهلون لمناة الطاغیة بودند انصار پیش از آنکه باسلام مشرف شوند حج میکردند بنام بت گمراه مناة بفتح میم و نون نام
بتی بوده در ایام جاهلیت طاغیه صفت اوست که مسلمانان او را توصیف میکردند التی کانوا یعبدونها عند المشلل بمیم مضمومه
آنرا نزد کوهی که مشرف بر قدید است و غیر ایشان را دو بت دیگر بود یکی بر صفا که نامش اساف است دیگر بر مروه که نامش نائله
است گویند که اینها نام مردی و زنی است که در کعبه زنا کردند و حق سبحانه مسخ کرد آنها را بدو سنگ این هر دو سنگ را بر کوه
صفا و مروه نهادند تا مردم پند پذیر شوند فکان من اهل یتحرج ان یطوف بالصفا والمروة پس بود کسی که حج کردی از جمله
انصار حرج و تنگی میکشید که طواف کند بصفا و مروه فلما اسلموا سألوا رسول الله صلی الله علیه وسلم عن ذلک پس هرگاه
مسلمان شدند انصار پرسیدند پیغمبر خدا را از طواف میان صفا و مروه قالوا یا رسول الله انا کنا نتحرج ان نطوف بین
الصفا والمروة گفتند ای پیغمبر خدا ما یان حرج می کشیم اینکه طواف کنیم میان صفا و مروه فانزل الله ان الصفا والمروة
من شعائر الله الآیة پس نازل کرد خدا این آیت را بر طبق کلام سائلان و جواب مطابق سوال آمد و وجوب سعی از جای
دیگر مقرر شد و گاهی فعلی واجب میباشد و گمان میکنند یکی که کردن بر صفتی خاص و جائی مخصوص روا نبود چنانکه قضای ظهر
کسی گمان کند که میان عصر و مغرب روا نبود او را گویند که باکی نیست قضای آن درین وقت قالت عائشة وقد سن

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

سوزش ذوق و نشاط و لذت و حضور میگشت بجهت حسن
صورت و جود ت ادا و بر وفا نواد و ظهور اسرار نجلاف
نماز دیگران که طول آن گرانی و ملال می آرد و نیز در قرات
شریف سرعتی و طی لسانی بود که در زمان لطیف
بسیاری از قرات را تمام میکرد و تواند که مراد آن باشد
که گاهی با کمال می نمود نزد احساس شوق و ایثار تطویل
از صحابه و زمانی ایجاز میکرد نزد وجود عذری و باعثی
چون بکاء صبی و جز آن کذا قاله الشیخ الاجل فی ترجمة
المشکوة **باب** من اخف الصلوة عند
بکاء الصبی کسیکه سبک گذارد نماز نزد گریستن
کودک **حدثنا** ابراهیم بن موسی معروف
بصغیر قال حدثنا الولید بن مسلم قال
حدثنا الاوزاعی عبد الرحمن بن عمرو عن
یحیی بن ابی کثیر عن عبد الله بن ابی قتادة
عن ابیه ابی قتادة عن النبی صلی الله
علیه واله وسلم قال انی لاقوم فی الصلوة
ان ارید ان اطول فیها فرمود من می ایستم در نماز
بحالیکه میخواهم که تطویل کنم در نماز فاسمع بکاء الصبی
پس می شنوم در نماز آواز گریه کودک را فاتجوز فی
صلوتی کراهیة ان اشق علی امه پس تخفیف
میکنم در نماز خود بجهت ناخوش داشتن اینکه رنج اندازم بر
مادر وی که عقب من در جماعت ایستاده و مشاق باشد بجهت
بیداری نماز بسبب شغل خاطر وی بمهر فرزند تابعه
بشر بکسر موحده و سکون معجمه بن بکر بفتح موحده
شامی سند و نیست شیخ ابن المبارک و بقیة
بفتح موحده و کسر قاف و تشدید تحتیه ابن ولید کلاعی
بفتح کاف و تخفیف لام سند یکصد و نود و دو
عن الاوزاعی ... و ولید را ابن سماعة
در روایة از اوزاعی **حدثنا** خالد بن مخلد بفتح میم و سکون
معجمه قال حدثنا سلیمان بن بلال قال حدثنی شریک بن عبد الله
قرشی سند یکصد و چهل قال سمعت انس بن
مالک یقول ما صلیت وراء امام قط
اخف صلوة ولا اتم من النبی انس گوید
نگزاردم نماز پس هیچ امامی هرگز که سبکتر بود نماز و نه تمام کننده
تر از پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم یعنی نماز
آنحضرت سبک بود با وجود آن تمام و کامل چنانکه حدیث
دیگر آمده کان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم اخف
الناس صلوة فی تمام و ان کان لیسمع بکاء الصبی
فیخفف مخافة ان تفتتن امه و تحقیق بود
که سے شنید گریه کودک را پس سبک میگردانید نماز را برای
آنکه در فتنه افگنده شود مادر او بقطع نماز یا زوال خشوع
بشغل خاطر بگریه فرزند مرویست که خواند آنحضرت در
رکعت اولی سورتی دراز و شنید گریه کودکی پس خواند
در ثانیه سه آیة **حدثنا** علی بن عبد الله بن

رسول الله صلی الله علیه وسلم الطواف بینهما و بتحقیق مشروع ساخته پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی طواف را میان صفا و مروه سعی رکن حج است نزد شافعی و واجبست نزد حنفیه بدلائل دیگر که دلالت دارد بر آن فلیس لاحد ان یترک الطواف بینهما پس روا نیست هیچ کسی را که ترک کند طواف را میان هر دو این قول ناظر در آنست که مراد از سن سنت نباشد ثم اخبرت ابا بکر بن عبد الرحمن زهری گوید پس تر خبر دادم بمقوله عایشه که در شان نزول آیة گفته ابا بکر پسر عبد الرحمن را فقال ان هذا العلم ما کنت سمعته پس گفت این علم نبوده ام که شنیده ام آنرا و در اکثر روایت چنین است ان هذا العلم بلام تاکید خبر آن است و بر روایت اول العلم صفت هذا است یا بدل از وی ولقد سمعت رجالا من اهل العلم یذکرون ان الناس الا من ذکرت عایشة ممن کان یهل لمناة گفت ابو بکر بن عبد الرحمن بتحقیق شنیدم مردانرا از اهل علم ذکر میکردند که مردم همه جز آنانکه ذکر کرده آنهارا عائیشه یعنی غیر مردم انصار از آنها که حج میکردند برای بت مناة کانوا یطوفون کلهم بالصفا والمروة بودند که طواف میکردند همه اینها بصفا و مروه فلما ذکر الله الطواف بالبیت ولم یذکر الصفا والمروة فی القرآن پس هرگاه که ذکر کرد خدا طواف به بیت الله و ذکر نکرد طواف میان صفا و مروه در قرآن قالوا یا رسول الله کنا نطوف بالصفا والمروة گفتند آن مردم ای رسول خدا بودیم ما طواف میکردیم بصفا و مروه وان الله انزل الطواف بالبیت فلم یذکر الصفا و بتحقیق خدا فرستاد طواف را به کعبه و ذکر نکرد صفا را یعنی صفا و مروه را فهل علینا من حرج ان نطوف بالصفا والمروة آیا هست بر ما از حرجی و گناهی اینکه طواف کنیم بصفا و مروه فانزل الله تعالی ان الصفا والمروة من شعائر الله الایة قال ابو بکر فاسمع هذه الایة نزلت فی الفریقین کلیهما فی الذین کانوا یتحرجون ان یطوفوا فی الجاهلیة بالصفا والمروة گفت ابو بکر بشنو پس می شنوم این آیت را که نازل شده در حق دو گروه که هر دو یکی از ان دو فریق بودند که حرج میکشیدند اینکه طواف کنند در ایام جاهلیت بصفا و مروه والذین یطوفون ثم تحرجوا ان یطوفوا بهما فی الاسلام من اجل ان الله امر بالطواف بالبیت ولم یذکر الصفا والمروة و در حق آنانکه طواف میکردند مسلمانان پس تر حرج می کشیدند که طواف کنند بآن هر دو در اسلام حرج از جهت آنکه خدا فرموده است بطواف بخانه کعبه و ذکر نکرده است صفا و مروه را حتی ذکر ذلک بعد ما ذکر الطواف بالبیت تا آنکه ذکر کرده این آیه را بعد از انکه ذکر کرده است طواف بخانه کعبه از حدیثی که در باب لاحق از انس آورده سبب نزول دیگر معلوم می شود باب ماجاء فی السعی بین الصفا والمروة در بیان احادیثی که آمده است در سعی کردن میان صفا و مروه قال ابن عمر السعی من دار بنی عباد الی زقاق بنی ابی حسین گفت ابن عمر ابتدا سعی از دار بنی عباد است که جانب صفا است برماوی و کرمانی گفته اند که جانب مروه است تا کوچه بنی ابی حسین که بجانب مروه است کسی که دار بنی عباد را جانب مروه گفته این را جانب صفا میگفته باشد گویا الآن آن دو جانب را

قال انی لادخل فی الصلوة فارید اطالتها فاسمع بکاء الصبی فاتجوز مما اعلم من شدة وجد امه من بکائه وقال موسی ابن اسماعیل تبوذکی حدثنا ابان عطار قال حدثنا قتادة قال حدثنا انس عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم مثله و درین تصریح است بتحدیث انس قتاده را باین حدیث باب اذا صلی ثم ام قوما در حکم صورتی که نماز گزارد کسی اولا پس از ان امام شود جماعت را و تحقیق این مسئله عنقریب در باب اذا طول الامام گذشت با شرح حدیث حدثنا سلیمان بن حرب وابو النعمان محمد بن فضل قالا حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن عمرو بن دینار عن جابر قال کان معاذ یصلی مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم ثم یاتی قومه فیصلی بهم بود معاذ بن جبل که نماز میکرد بآنحضرت پس تر می آمد قوم خود را پس نماز میکرد با ایشان و امام می شد باب من اسمع الناس تکبیر الامام کسیکه بشنواند مردم را تکبیر امام و بگوید باواز بلند چنانچه مکبر میگوید حدثنا مسدد قال حدثنا عبد الله بن داؤد همدانی قال حدثنا الاعمش عن ابراهیم نخعی عن الاسود نخعی عن عایشة قالت لما مرض النبی صلی الله علیه وآله وسلم مرضه الذی مات فیه اتاه بلال یؤذنه بالصلوة گفت عایشه وقتیکه بیمار شد آنحضرت بیماری که فوت کرد دران آمد او را بلال بجهت اینکه ایذان و اعلام میکرد او را بنماز فقال مروا ابا بکر فلیصل بالناس پس فرمود امر کنید ابا بکر را که نماز گزارد بمردم فقلت ان ابا بکر رجل اسیف ان یقم مقامک یبک عایشه گوید پس گفتم که بتحقیق ابا بکر مردی نرم دل اند و غمگین است اگر می ایستد بجای تو میگرید فلا یقدر علی القراءة پس قدرت نمی یابد بر قرات فقال مروا ابا بکر فلیصل پس فرمود آنچه اول گفته بود فقلت مثله پس گفتم مانند آنچه گفته بودم فقال فی الثالثة او الرابعة پس باز فرمود و زیاده کرد در مرتبه سیوم یا چهارم انکن صواحب یوسف تحقیق شما زنان مصاحبان یوسف اید علیه السلام مروا ابا بکر فلیصل فصلی پس حسب الامر نماز کرد ابو بکر بمردم وخرج النبی و برآمد در اثنای نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یهادی بین رجلین بجا ایکه تکیه کنان میان دو مرد کانی انظر الیه یخط برجلیه الارض چنانستی که می بینم الحال بسوی آنحضرت که خط می کشیدند و پای خود زمین را بجهه عدم قدرت به برداشتن آن فلما رآه ابو بکر ذهب یتاخر پس وقتیکه دید ابو بکر آنحضرت را ابو بکر گشت که پس شود فاشار الیه ان صل پس اشاره

باین نام نمیدانند که اختلاف واقع شده حدثنا محمد بن عبید قال حدثنا عیسی بن یونس عن عبید الله بن
عمر عن نافع عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا طاف الطواف الاول خب ثلاثا
ومشی اربعا گفت ابن عمر بود پیغمبر خدا وقتی که طواف میکرد طواف نخستین خواه طواف قدوم بودی
یا طواف رکن تیز میخرامید سه بار و راه میرفت چهار بار وکان یسعی بطن المسیل اذا طاف بین الصفا
والمروة وبود آن حضرت که سعی میکرد میان مسیل وقتی که طواف کردی میان صفا و مروه یعنی مسیل
آنکه آب در وی مجتمع بودی والآن بانحال نمانده است فقلت لنافع اکان عبد الله یمشی اذا بلغ الرکن
الیمانی عبید الله بن عمر گوید پس گفتم مر نافع را آیا بود ابن عمر که آهسته میرفت بغیر رمل وقتی که میرسید
حجر اسود را قال لا الا ان یزاحم علی الرکن فانه کان لا یدعه حتی یستلمه گفت نافع نبود که بی رمل میرفت
مگر آنکه هجوم کرده می شد بر رکن در نیوقت آهستگی میکرد وبتحقیق بود ابن عمر که نمیگذاشت رکن را تا آنکه بوسه میداد

حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن عمرو بن دینار قال سالنا ابن عمر عن رجل طاف بالبیت فی
عمرة ولم یطف بین الصفا والمروة گفت عمرو بن دینار پرسیدیم ابن عمر را از حال مردی که طواف کرد
به بیت الله در عمره وطواف نکرد میان صفا و مروه ایاتی امراته آیا جماعت کند زن خود را فقال قدم النبی
صلی الله علیه وسلم فطاف بالبیت سبعا وصلی خلف المقام رکعتین وطاف بین الصفا والمروة سبعا
پس گفت قدوم آورد آن حضرت پس طواف خانه کعبه کرد هفت شوط و نماز گذارد پس مقام ابراهیم دو رکعت وطواف
کرد میان صفا و مروه هفت بار وقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة وبتحقیق هست شمارا در حق
پیغمبر خدا اقتدا نیک یعنی شما هم این چنین بکرده باشید ازین حدیث عدم جواز قربان معلوم نشد وسالنا
جابر بن عبد الله فقال لا یقربنها حتی یطوف بین الصفا والمروة و عمرو بن دینار گوید پرسیدیم جابر را پس گفت
نزدیکی نکند البته زن را تا آنکه طواف کند میان صفا و مروه حدثنا المکی بن ابراهیم عن ابن جریج قال اخبرنی
عمرو بن دینار قال سمعت ابن عمر قال قدم النبی صلی الله علیه وسلم مکة گفت قدوم آورد آن حضرت مکه را فطاف بالبیت
ثم صلی رکعتین ثم سعی بین الصفا والمروة ثم تلا پس تر خواند این آیه لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة حدثنا
احمد بن محمد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا عاصم قال قلت لانس بن مالک اکنتم تکرهون السعی بین الصفا والمروة
عاصم گوید گفتم مر انس را آیا بودید شما که ناخوش می داشتید سعی میان صفا و مروه فقال نعم لانها کانت من شعائر الجاهلیة
حتی انزل الله ان الصفا والمروة من شعائر الله الآیة پس گفت انس آری ناخوش داشتیم
از جهت آنکه سعی هفت کرات در آنجا بود از شعایر ایام جاهلیت ومر کفار را در آنجا دو بت بود که مسح میکردند آنرا
تا آنکه فرستاد خدا این آیه کریمه را حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن عمرو بن دینار عن عطاء
عن ابن عباس قال انما سعی رسول الله صلی الله علیه وسلم بالبیت وبین الصفا والمروة لیری المشرکین قوته
گفت ابن عباس سعی نمیکرد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی به بیت الله ومیان صفا و مروه مگر ازآنرو
که بنماید مشرکان را قوت خود وحصری که ازین کلام مفهوم شد خالی از چیزی نیست از آنکه اظهار قوت از سرعت
کردن در مشی بود و اصل سعی از جمله شعایر است چنانکه احمد از حدیث ابن عباس آورده که فرمود آن حضرت

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

بیان یک کس است که آنرا به بعیت وی میکرد و یذکر
عن النبی روایت کرده میشود از پیغمبر خدا صلی الله
علیه واله وسلم ائتموا بی ولیأتم بکم من
بعدکم اقتدا کنید بمن و بگذارید آنجا که من میگذارم
وباید که اقتدا کنند بشما صفهای که خلف شما است
واعمال شمارا دلیل گرفته براعمال من همچنان بعمل آرید
وذکر این تعلیق بصیغه تمریض بنابر آنکه بر شرط مولف
نیست اگرچه صالح احتجاج است وحدیث احتمال دارد
که معنیش آن باشد که یاد گیرند علم واحکام شریعت را از من
واقتدا کنید مراد در اعمال وباید که بیاموزند از شما تابعان
شما وهمچنین تبع تابعین تا تابعین تا انقراض دنیا حدثنا
قتیبه بن سعید قال حدثنا ابو معاویه عن
الاعمش عن ابراهیم عن الاسود عن عایشه
قالت لما ثقل نبی الله وقتیکه گران وسخت
شد بیماری پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم
جاء بلال یوذنه بالصلوة آمد آنحضرت را بلال
بحالیکه خبر میکند او را بنماز فقال پس فرمود مروا
ابا بکر ان یصلی بالناس عایشه گوید فقلت
یا رسول الله ان ابا بکر رجل اسیف وانه
متی یقوم مقامک لا یسمع الناس
وبتحقیق وی وقتیکه می ایستد بجای تو نمیتواند شنوانید
مردم را تکبیر وقرأت از غلبه بکا فلو امرت عمر پس
اگر بفرمائی عمر را بامامت بهتر باشد فقال مروا ابا بکر
ان یصلی بالناس فقلت لحفصه قولی له
گفت عایشه پس گفتم حفصه را تو بگو آنحضرت را ان
ابا بکر رجل اسیف وانه متی یقوم مقامک
لا یسمع الناس فلو امرت عمر فقال انکن
لانتن صواحب یوسف مروا ابا بکر ان
یصلی بالناس فلما دخل فی الصلوة وجد
رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فی
نفسه خفة پس وقتیکه در آمد وشروع کرد ابوبکر
در نماز یافت پیغمبر خدا از نفس خود سبکی یا دور رفع
فقام یهادی بین رجلین ورجلاه
یخطان فی الارض حتی دخل المسجد
پس استاد آنحضرت بحالی که برده میشد میان دو مرد
بحالیکه هر دو پای مبارکش خط می کشید نزد زمین
تا آنکه در آمد مسجد را فلما سمع ابوبکر حسه
پس چون شنید ابوبکر آواز آمدن آنحضرت را حس
آواز نرم ذهب ابوبکر یتاخر فاومی الیه
رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
پس اشارت کرد او را آنحضرت یعنی بجای خود باش
فجاء النبی صلی الله علیه واله وسلم حتی جلس

عن محمد بن سيرين عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم انصرف من اثنتين تحقيق آنحضرت برگشت بعد از گزاردن دو رکعت از نماز چهارگانی فقال له ذو اليدين پس گفت مر آنحضرت را ذو اليدين اقصرت الصلوة بفتح قاف وضم صاد وضم قاف وكسر صاد هر دو مرويست ام نسيت يا رسول الله آيا کوتاه شد يا کرده شد اين نماز بر دو رکعت يا آنکه فراموش کردي باقي را فقال رسول الله پس فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم اصدق ذو اليدين آيا راست گفته ذو اليدين در اظهار آنکه کم گزارده ام فقال الناس نعم پس گفتند مردم آري کم گزارده شده فقام رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فصلى اثنتين اخريين پس ايستاد آنحضرت و گزارد دو رکعت ديگر و تثنيه بر خصوص دو رکعت يا از لفظ قصر بود که متعارف قصر چهار دو رکعت بود يا از قرينه ديگر عقلي يا نقلي ثم سلم پس تر سلام داد ثم كبر پس اراي تکبير گفت فسجد مثل سجوده او اطول پس سجده کرد بسبب سهو مانند سجده وي در نماز يا دراز تر از آن و کهيم تحديث در سهو بيايد

حدثنا ابو الوليد هشام ابن عبد الملك طيالسي قال حدثنا شعبة عن سعد بن ابراهيم بن عبد الرحمان بن عوف عن ابي سلمة بن عبد الرحمان عن ابي هريرة قال صلى النبي صلى الله عليه واله وسلم الظهر ركعتين گزارد آنحضرت نماز ظهر را دو رکعت فقيل قد صليت ركعتين پس گفته شد آنحضرت را تحقيق گزاردي دو رکعت فصلى ركعتين پس گزارد دو رکعت ديگر ثم سلم ثم سجد سجدتين پس تر سلام داد پس از آن دو سجده کرد و صريح است در آنکه اين دو سجده بباعث سهو اند

باب اذا بكى الامام في الصلوة در صورتيکه بگريد امام در نماز تجويز کرده اند جمهور علما بکا در نماز اگر بخوف و خشيت الهي باشد اگرچه باواز بود و همچنين ناقه و ابن مالک از وجع و مصيبت آيد پس تا بلندي آواز و ظهور حرف مفسد باشد نزد علما مگر نزد ابي يوسف در بے حصول ثواب ازان نزد سعد و قال عبد الله بن شداد سمعت نشيج عمر و انا في اخر الصفوف گفت ابن شداد و بتي شنيدم آواز گريه عمر امير المومنين را حاليکه من بودم در اخير صفها بودم نشيج بفتح نون وكسر معجمه و سكون تحتيه و آخر جيم آوازي که نزد شدت گريه و گريه متردد شود در حلق و اين سماع يکه سنخ اند عمر در نماز ايشه انما اشكو بثي وحزني الى الله حکايت بسکم فرمود

صلى الله عليه وسلم سعى ابينا ابراهيم از کلام بعضي فهم مي شود که افاده کلمه انما حصر را مختلف فيه است زاد الحميدي قال حدثنا سفيان قال حدثنا عمرو قال سمعت عطاء عن ابن عباس مثله فايده ذکر اين زيادتي آنست که سفيان از عمرو بطريق تحديث آورده و عمرو از عطا بطريق سماع و در اسناد سابق بطريق معنعن بود از توهم تدليس خالي نه

باب تقضي الحائض المناسك كلها الا الطواف بالبيت ادا ميکند حايض مناسک حج را همه مگر طواف به بيت الله واذا سعى على غير وضوء بين الصفا والمروة و وقتي که سعي کند بي وضو ميان صفا و مروه باکي ندارد

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشة انها قالت قدمت مكة وانا حائض ولم اطف بالبيت ولا بين الصفا والمروة گفت عائشه قدوم آوردم مکه را و حال آنکه من حايض بودم و طواف نکردم بکعبه و نه ميان صفا و مروه قالت فشكوت ذلك الى رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت پس شکايت بردم حال خود را بسوي پيغمبر خدا فقال افعلي كما يفعل الحاج غير ان لا تطوفي بالبيت حتى تطهري پس فرمود بکن مناسک را چنانکه ميکنند حاجيان جز آنکه طواف به بيت الله مکن تا آنکه پاک شوي از حيض

حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا عبد الوهاب ح وقال لي خليفة حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا حبيب المعلم عن عطاء عن جابر بن عبد الله قال اهل النبي صلى الله عليه وسلم هو واصحابه بالحج گفت جابر احرام بست پيغمبر خدا و ياران او بحج وليس مع احد منهم هدي غير النبي صلى الله عليه وسلم وطلحة و نبود با هيچ يکي ازين مردم هدي جز پيغمبر خدا و طلحه وقدم علي من اليمن ومعه هدي فقال اهللت بما اهل به النبي صلى الله عليه وسلم و قدوم آورد علي بن ابي طالب رضي الله عنه از يمن و با او هدي بود پس گفت احرام بسته ام بچيزي که احرام بسته بآن پيغمبر خدا و اين حديث به بعضي اجزاي ديگر هم اينجا مذکور نيست در اوائل کتاب حج گذشته فامر النبي صلى الله عليه وسلم اصحابه ان يجعلوها عمرة پس فرمود آن حضرت اصحاب را که بگردانند اين حج را که احرام بسته اند بدان عمره ويطوفوا ثم يقصروا ويحلوا الا من كان معه الهدي و طواف کنند پس تقصير موي کنند و برآيند از احرام مگر کسانيکه با ايشان هدي است که وي بر احرام سابق باشد قالوا ننطلق الى منى وذكر احدنا يقطر منيا گفتند برويم با منا که از شعاير حج است و حال آنکه ذکر يکي از ما ميچکد از مني يعني نزديک عهد بجماع باشيم فبلغ النبي صلى الله عليه وسلم پس رسيد اين گفتار صحابه به پيغمبر خدا فقال لو استقبلت من امري ما استدبرت ما اهديت پس فرمود اگر الآن در پيش داشتمي چيزي که پس کردم آنرا از کار خود سوق هدي نميکردم ولولا ان معي الهدي لاحللت و اگر نبودي با من هدي البته از احرام برآمدمي چون بر صحابه گران آمد که در حج که عمده عبادات است بآن حضرت اقتدا نکنند و ازين معني حرجي در خود يافتند آن حضرت براي تسلي آنها مبالغه فرمود و تعليم حکم الهي کرد وحاضت عائشة فنسكت المناسك كلها غير انها لم تطف بالبيت و پس حايض شد عائشه هنگام قدوم بمکه پس آورد افعال حج همه جز آنکه طواف بيت الله نکرد فلما طهرت طافت بالبيت و هرگاه پاک شد طواف کرد به بيت الله قالت يا رسول الله تنطلقون بحجة وعمرة وانطلق بحج گفت عائشه اي رسول خدا ميرويد شما بحج و عمره و ميروم من تنها بحج فامر عبد الرحمن بن ابي بكر ان يخرج معها الى التنعيم فاعتمرت بعد الحج پس فرمود آن حضرت عبد الرحمن

بن ابی بکر را رضی الله عنهما این که بر آید با عائشه بسوی تنعیم پس عمره کرد عائشه پس از حج حدثنا
مؤمل بن هشام قال حدثنا اسمعیل عن ایوب عن حفصة قالت کنا نمنع عواتقنا ان یخرجن
گفت حفصه بودیم ما که منع میکردیم زنان بالغه خود را اینکه بیرون بر آیند برای نماز عید و جز آن عواتق جمع
عاتقه است و آن زنی است که جدائی نکرده است خانه خود را و نرفته است بشوهر عاتقه گویند اورا
از آنکه آزاد شده است از خدمت پدران و بر آمدن حاجتها فقدمت امراة فنزلت قصر بنی خلف پس
آمد زنی و نزول کرد بخانهٔ بنی خلف که در بصره بود و خلف جد طلحة طلحات است فحدثت ان اختها کانت
تحت رجل من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت آن زن که خواهر او بود زوجه مردی از اصحاب
پیغمبر خدا قد غزا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ثنتی عشرة غزوة بتحقیق آن مرد جهاد کرده بود با پیغمبر خدا
دوازده غزوه و کانت اختی معه فی ست غزوات و بود خواهر من با آن مرد در شش غزوه
قالت کنا نداوی الکلمی ونقوم علی المرضی گفت خواهر بودیم ما که علاج میکردیم زخمیان را
و قیام می نمودیم بر بیماران فسالت اختی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالت هل علی احدنا باس
ان لم یکن لها جلباب ان لا تخرج پس پرسید خواهر من پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی
پس گفت آیا هست بر یکی از ما باکی و گناهی اگر نباشد او را چادری اینکه بر نیاید در مانند روز عید
برای نماز قال لتلبسها صاحبتها من جلبابها فرمود آن حضرت که بپوشاند او را همراه او از چادر
خود که پوشیده یا آنکه چادری دیگر که داشته باشد ولتشهد الخیر ودعوة المؤمنین و گو حاضر شود
مجلسهای نکو را که موعظتی در آن باشد و دعوت مسلمانان را فلما قدمت ام عطیة سالتها او قالت سالناها
پس قدوم آورد ام عطیه بصره برابر پرسیدم من او را یا گفته است حفصه مذکور پرسیدیم ما او را اشک او سیب
قالت وکانت لا تذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم ابدا الا قالت بابی گفت حفصه بنام عطیه ذکر نمیکرد پیغمبر خدا را همیشه
مگر آنکه گفتی که فدا باد پدر من یعنی پدر رسول الله پدر من فدا باد وقلنا اسمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
کذا وکذا قالت نعم بابی و گفتیم ما آیا شنیدهٔ پیغمبر خدا که میگفت چنین و چنین گفت آری فرموده است
آن حضرت فدا باد پدر من فقال لتخرج العواتق وذوات الخدور پس فرمود گو بر آیند عواتق و
صاحبان پرده او العواتق ذوات الخدور والحیض یا فرموده عواتقی که ذوات خدور اند
و حائضان شک راوی است ولیشهدن الخیر ودعوة المسلمین و گو حاضر شوند زنان مجالس خیر را
و دعوت مسلمانان را وتعتزل الحیض المصلی و گوشه گیرند حائضان جای نماز عید را فقلت الحائض
پس گفتم از روی تعجب که حائض هم حاضر شوند فقالت اولیس تشهد عرفة وتشهد کذا وتشهد کذا
پس گفت ام عطیه آیا نیست که حاضر میشود حائض عرفه را و حاضر میشود مزدلفه و جمیع مناسک حج را غیر از
طواف بیت الله باب الاهلال من البطحاء وغیرها در بیان جواز احرام بستن از بطحاء و جز آن از خیر اهل مکه
للمکی وللحاج اذا خرج من منی مر کسی را که مقیم مکه است و آفاقی است که آمده مکه را حنفیه گویند که احرام
از مسجد مکه بهتر است از جهت فضیلت آن وسئل عطاء عن المجاور یلبی بالحج و پرسیده شد عطاء بن رباح

یوسف مر وا ابا بکر فلیصل للناس فقالت
حفصة لعائشة ما کنت لاصیب منک خیرا
پس گفت حفصه عائشه را نبوده ام که بیابم از تو نیکی
باب تسویة الصفوف هموار کردن صفهای
جماعت با اتصال مردم بیکدیگر نحوی که فرجه میان
نگذارند و پس و پیش نایستند و صفها بر سمت واحد
قیام نمایند بقیاس خطی مستوی که بعد در میان آنها
برابر باشد و رعایت ترتیب میان رجال و صبیان
و زنان و جز آن عند الاقامة وبعدها نزد
اقامت نماز و بعد از اقامت پیش از نماز و تسویه سنت
است نزد جمهور فقها و وعید برای تشدید...
و بعضی بوجوب رفته حدثنا ابو الولید هشام
بن عبد الملک قال حدثنا شعبة قال
حدثنی عمرو بن مرة بضم میم و تشدید را ابو عبد الله
جملی بفتح جیم مرادی نسبت بقبیله جمل مراد است کوفی
اعمی سنه یکصد و ده قال سمعت سالم بن
ابی الجعد قال سمعت النعمان بن بشیر
یقول قال النبی صلی الله علیه واله وسلم
لتسون صفوفکم هر آئینه هموار کنید صفهای
خود را در نماز او لیخالفن الله بین وجوهکم
یا هر آئینه مخالفت می اندازد خدای در میان روهای
شما چنانکه در حدیث ابی مسعود بروایت مسلم آمده که اختلاف
نکنید پس مختلف گردد دلهای شما یعنی از اختلاف تقدم
و تأخر برخلاف ترتیب شرع تنافر قلوب و عداوت و کینه
و وحشت است میان مردم بازدید و معنی حقیقی
مراد بمخالفت گردانیدن آن بجانب پشت یا مسخ است
بر قیاس جزا بر مخالفت با امام و رفع راس پیش از وی
که بگرداند سر او را خدا تعالی سر حمار چنانچه در روایت
احمد بجای لیخالفن لیطمسن وجوه آمده حدثنا ابو معمر
منقری مقعد قال حدثنا عبد الوارث عن
عبد العزیز بن صهیب عن انس ان النبی
صلی الله علیه واله وسلم قال اقیموا
الصفوف فرمود راست و درست کنید صفهای
جماعت نماز را و برابر باشید در تمام نماز فانی
اریکم خلف ظهری پس بتحقیق من می بینم شما
را از پس پشت و این روایة نزد جمهور رؤیت عین
است چه دور نیست که خلق کند او را خدا تعالی
ادراکی که ببیند بدان از پس خود چنانکه می بیند از پیش
و مانع نیست از آن از جهت عقل و شرع وارد شده
بدان پس واجب باشد قبول آن کذا افاده سابق
زیاده از این شروح گذشته باب اقبال الامام
علی الناس عند تسویة الصفوف روی آوردن
امام بر مردم و متوجه شدن بجانب ایشان نزد هموار کردن
صفها حدثنا احمد بن ابی رجاء بجیم و مد
قال حدثنا معاویة بن عمرو ازدی کوفی سنه
دو و قال حدثنا زائدة بن قدامة بضم قاف

ازکسی که مجاور مکه است حال بودن او که تلبیه میکند برای حج فقال کان ابن عمر یلبی یوم الترویة اذا صلی الظهر واستوی علی راحلته پس گفت بود ابن عمر که تلبیه میکرد در روز هشتم از ماه ذی حجه وقتی که نماز ظهر میکرد و سوار می شد مرکب خود را وقال عبد الملک عن عطاء عن جابر قدمنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فاحللنا حتی یوم الترویة وجعلنا مکة بظهر لبینا بالحج وگفت عبد الملک بن ابی سلیمان از عطا از جابر بن عبد الله انصاری آمدیم با پیغمبر خدا مکه را در حالی که محرم بودیم پس برآمدیم از احرام تا روز ترویه و گردانیدیم مکه را پس پشت لبیک گفتیم برای حج واین روایت دلالت دارد برآنکه تلبیه در وقت برآمدن در مکه روا است وقال ابو الزبیر عن جابر اهللنا من البطحاء وگفت ابو الزبیر از جابر احرام بستیم از بطحا وقال عبید بن جریج لابن عمر رأیتک اذا کنت بمکة اهل الناس اذا رأوا الهلال ولم تهل انت حتی یوم الترویة وگفت عبید بن جریج مر عبد الله بن عمر را دیدم ترا وقتی که هستی بمکه مردم همه احرام بستند وقتی که دیدند هلال ماه ذی حجه را و احرام نمی بندی تو تا روز ترویه فقال لم ار النبی صلی الله علیه وسلم یهل حتی تنبعث به راحلته پس گفت ندیده ام پیغمبر خدا را رحمت کنانند ابروی که احرام می بست تا آنکه بر می انگیخت او را مرکب او یعنی تا سوار می شد اگر گوئی احرام آن حضرت از ذی الحلیفه بود واین چگونه حجت می شود مر ابن عمر را برای احرام از مکه روز ترویه توجیه کرده است ابن بطال باینکه احرام بست آن حضرت از میقات خود در هنگامی که ابتدا کرد حج خود را و درنگی نکرد که منقطع شود بآن عمل او پس همچنین احرام می بندد از روز ابتدای عمل خود بی فصلی و درنگی هر که در مکه است بخلاف آنکه احرام از اول ماه کند والله اعلم وحکمه احکم

باب این یصلی الظهر یوم الترویة

بیان آنکه کجا گذارد نماز ظهر را حاجی روز ترویه **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا اسحق الازرق قال حدثنا سفیان عن عبد العزیز بن رفیع قال سألت انس بن مالک قلت اخبرنی بشیء عقلته عن النبی صلی الله علیه وسلم گفت عبد العزیز بن رفیع پرسیدم انس بن مالک را گفتم خبر ده مرا بچیزی که دانسته تو آنرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این یصلی الظهر والعصر یوم الترویة قال بمنی کجا میگذارد ظهر و عصر را روز هشتم از ذی حجه گفت میگذارد بمنا قلت فاین صلی العصر یوم النفر گفتم پس کجا میگذارد عصر را روز برگشتن از منا قال بالابطح گفت بابطح که آنرا محصب هم میگویند ثم قال افعل کما یفعل امراؤک پستر گفت انس بکن چنانچه میکنند امرای تو یعنی در چنین امور مخالفت با امرا مکن که منجر بفساد شود **حدثنا** علی بن عبد الله سمع ابا بکر بن عیاش قال حدثنا عبد العزیز بن رفیع لقیت انسا ح وحدثنی اسمعیل بن ابان الوراق قال حدثنا ابو بکر عن عبد العزیز قال خرجت الی منی یوم الترویة فلقیت انسا ذاهبا علی حمار گفت عبد العزیز برآمدم بسوی منا روز ترویه پس ملاقات کردم انس را در حالی که رونده بود بر خری فقلت این صلی النبی صلی الله علیه وسلم هذا الیوم الظهر پس گفتم کجا گذارده است پیغمبر خدا امروز نماز ظهر را فقال انظر حیث یصلی امراؤک فصل پس گفت نظر کن آنجا که میگذارند امرای تو پس بگذار آنجا

بعون الله الباری تم الجزء السادس تیسیر القاری شرح صحیح البخاری

الجزء الثالث شیخ الاسلام | كتاب الاذان ۱

صف اول که متصل بامام است **حدثنا** ابو عاصم ضحاک بن نبیل عن مالک عن سمی بلفظ تصغیر عن ابی صالح ذکوان عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم الشهداء فرمود شهیدان که تابع شهید حقیقی اند در اجر و ثواب چند قسم اند الغرق بفتح معجمه وکسر را یعنی آنکه در آب غرق شده بی تقصیر والمطعون وآنکه بعلت طاعون مرده و بصبر بر آن جان سپرده والمبطون وآنکه بعلت شکم مرده چون اسهال واستسقا و بعضی گفته اند مراد بمبطون کسی است که نگاه داشته بطن را از اکل حرام و شبهه و در تقوی و ورع بلاکی شده واحتمال دارد که مراد بوی گرسنه باشد که بعلت گرسنگی بتیغ فقر و مجاهده جان داده کذا ذکره الشیخ الاجل فی ترجمة المشکوة والهدم بکسر دال آنکه در زیر دیوار یا بناء افتاده مرده وقال لو یعلمون ما فی التهجیر لاستبقوا الیه ونیز فرمود اگر بدانند مردم ثوابی که در اول وقت گزاردن نماز است هر آئینه پیشی کنند بسوی آن ولو یعلمون ما فی العتمة والصبح لاتوهما ولو حبوا اگر بدانند ثوابی را که در نماز عشا و فجر است هر آئینه بیایند این نمازها را اگرچه بر زانو روان آیند ولو یعلمون ما فی الصف الاول لاستهموا و اگر بدانند ثوابی که در صف اول است هر آئینه قرعه اندازند برای قیام دران وبرین قیاس است ثانی بنسبت ثالث وثالث بنسبت رابع

باب اقامة الصف من تمام الصلوة راست کردن صف از تمام نماز است اقامت صف بمعنی تسویه صف است **حدثنا** عبد الله بن محمد مسندی قال حدثنا عبد الرزاق ابن همام یمانی قال اخبرنا معمر بن راشد عن همام ابن منبه عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال انما جعل الامام لیؤتم به فرمود گردانیده نشده امام مگر برای آنکه اقتدا کرده شود بهان فلا تختلفوا علیه پس اختلاف مکنید بر امام فاذا رکع فارکعوا پس وقتیکه رکوع کند امام پس رکوع کنید واذا قال وقتی که بگوید سمع الله لمن حمده شنید خدای تعالی و عادت دارد شنیدن کسی را که بستاید او را فقولوا پس بگوئید شما ربنا لک الحمد پروردگارا تراست حمد وثنا فاذا سجد فاسجدوا و چون سجده کند امام پس سجده کنید شما واذا صلی جالسا فصلوا جلوسا و چون نماز گزارد نشسته پس بگزارید

تم الجزء السادس ۶

باب الصلوة بمنى

و بیان نماز منی که بطریق قصر گذارده اند **حدثنا** ابراهیم بن المنذر قال حدثنا ابن وهب قال اخبرني یونس عن ابن شهاب قال اخبرني عبید الله بن عبد الله بن عمر عن ابیه قال صلی رسول الله گفت ابن عمر رضی الله عنه نماز گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بمنی رکعتین بمنا دو رکعت و ابوبکر و عمر و این هر دو در ایام خلافت دو رکعت گذاردند و عثمان صدرا من خلافته و عثمان در اوائل خلافت خود دو رکعت و بعد از شش سال از خلافت تمام کرد چهار رکعت **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة عن ابي اسحق الهمداني عن حارثة بن وهب الخزاعي رضي الله عنه قال صلی بنا النبي صلی الله علیه وسلم ونحن اكثر ما كنا قط وآمنه بمنى ركعتين گفت ابن وهب نماز گذارد بما پیغمبر خدا بمنا دو رکعت فرض ظهر در حالی که بودیم بیشترین بودنهای ما در سائر اوقات از روی عدد و بیشترین بودنهای ما از روی امن یا گوئیم با نبودیم در وقتی هرگز بیشتر از ما که درین وقت بودیم و نه ایمن تر از آنچه درین وقت بودیم پوشیده نماند که بر تقریر اول کلمه ما در ما كنا مصدریه است و قط برای تاکید اکثریت زمانهاست و بر تقریر ثانی نافیه است بر هر تقدیر در ترکیب خلاف استعمال مشهور و اکثر لازم می آید بر تقدیر مصدریه استعمال قط که بمعنی استمرار در نفی از منه ماضیه است در اثبات واقع است و در تسهیل تجویز آن کرده همین عبارت حدیث را سند آورده است اما چون احتمال نفی هم دارد سند را نمی شاید و بر تقدیر نفی لازم می آید تقدم خبر ما که اکثر است بر وی فتدبر

حدثنا قبيصة بن عقبة قال حدثنا سفيان عن الاعمش عن ابراهيم عن عبد الرحمن بن يزيد عن عبد الله قال صليت مع النبي گفت عبد الله بن مسعود نماز کردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ركعتين دو رکعت ومع ابي بكر ركعتين و با ابوبکر دو رکعت ومع عمر ركعتين و با عمر بن خطاب دو رکعت ثم تفرقت بكم الطرق پس متفرق شد در قصر نماز و اتمام آن طرقهای شما فياليت حظي من اربع ركعات ركعتان متقبلتان و کاش نصیب من ازین چهار رکعت که عثمان گذارد دو رکعت مقبول بودی یعنی کاش عثمان دو رکعت گذاردی چنانکه آن حضرت و یاران او گذارده اند و درین اظهار کراهیت فعل عثمان است از جهت مخالفت مر آنها را که مقتدا بودند و این مسئله حدیث در ابواب قصر نماز گذشته و بیانی شافی یافته

باب صوم يوم عرفة

در حکم روزه روز عرفه که نهم ذی حجه است در عرفات **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان عن الزهري قال حدثنا سالم قال سمعت عميرا مولى ام الفضل عن ام الفضل قالت شك الناس يوم عرفة في صوم النبي صلى الله عليه وسلم گفت ام فضل مادر عبد الله بن عباس تردد کردند مردم روز عرفه در روزه پیغمبر خدا رحمت کنا خدا بر وی فبعثت الى النبي صلى الله عليه وسلم بشراب فشربه پس فرستادم بسوی آن حضرت شیرینی و در کتاب صیام و باب وقوف بر جابه که بعد ازین مذکور شود آورده که قدحی شیر فرستاده پس خورد آن حضرت آنرا ازین حدیث استحباب روزه نداشتن مر حاجیان را از جهت اتباع آن حضرت اگرچه ضعف نیارد معلوم شد

باب التلبية والتكبير اذا غدا من منى الى عرفة

در بیان مشروعیت لبیک گفتن و تکبیر وقتی که برود در روز دیگر از منی بسوی عرفه **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن محمد بن ابي بكر الثقفي انه سال انس بن مالك وهما غاديان من منى الى عرفة از محمد بن ابی بکر ثقفی مرویست که پرسید انس بن مالک را در حالی که این هر دو میرفتند پگاهی از منا بسوی عرفه كيف كنتم تصنعون في هذا اليوم مع رسول الله صلى الله عليه وسلم چگونه بودید شما چه میکردید درین روز با پیغمبر خدا فقال كان يهل منا المهل فلا ينكر عليه ويكبر المكبر منا فلا ينكر عليه پس گفت بود که لبیک میگفت از ما لبیک گوی پس انکار کرده نمی شد بر وی

اجزاء السابع

الجزء الثالث شيخ الاسلام كتاب الاذان

بر تمام نکردن صفهای نماز تشریح و ظاهر لفظ اثم مشعر است بوجوب اتمام چنانکه وعید شدید و انکار انس بر آن دلالت دارد بر آن لیکن جمهور گفته اند تشدید برای تغلیظ است و انکار بر ترک سنت مؤکده و اثم از ترک چنین سنت نیز میتوان گفت پس ترجمه موافق بقول جمهور باشد **حدثنا** معاذ بن اسد مروزي قال اخبرنا الفضل بن موسى مروزي قال اخبرنا سعيد بن عبيد الطائي كوفي عن بشير بصغير بن يسار الانصاري عن انس بن مالك انه قدم المدينة فقيل له ما انكرت منا شيئا روایتست از انس که وی قدوم آورد مدینه را پس گفته شد مر او را چه چیز ناخوش داری و نامعروف دانی از ما منذ يوم عهدت رسول الله از روزی که دریافته عهد پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم قال ما انكرت شيئا الا انكم لا تقيمون الصفوف گفت انس منکر ندانم از شما چیزی را نامعروف عهد سابق مگر آنکه شما راست و درست نمیکنید صفها را در نماز وقال عقبة بن عبيد برادر سعید بن عبید کوفی عن بشير بن يسار قدم علينا انس المدينة بهذا قدوم آورد بر ما انس در مدینه باین حال مذکور ظاهر این تعلیق در آنست که بشیر از مشاهده خود این واقعه را حکایت میکند بخلاف طریق اول که آن معلوم است از انس و هر دو گنجایش دارد و باید دانست که مقصد غیر مقصد است لذا انس که گذشت ذکر آن در باب وقت العصر از تاخیر ظهر و نیز موقع این انکار غیر موقع آن انکار است که در باب تضييع الصلوة عن وقتها ذکر یافت که گفت انس لا اعرف شيئا مما كان على عهد النبي صلى الله عليه وآله وسلم الا الصلوة وقد ضيعت زیرا که آن در شام بود و این در مدینه است

باب الزاق المنكب بالمنكب والقدم بالقدم في الصف

پیوسته کردن دوش به دوش و پای بپای در صف جماعت و این مبالغه است در تعدیل صفوف و ناگذاشتن فرجه در میان و درین باب احادیث بسیار آمده وارد شده که نگذارید فرجها برای شیطان و کسی که وصل کند صف را وصل میکند او را خدای تعالی و کسیکه قطع کند قطع میکند او را خدای تعالی وقال النعمان بن بشير انصاری خزرجی صحابی رأيت الرجل منا يلزق كعبه بكعب صاحبه دیدم مرد را از ما اصحاب پیغمبر که پیوسته میکرد شتالنگ خود بشتالنگ نزدیکی خود در صف نماز **حدثنا** عمرو بن خالد قال حدثنا زهير عن حميد عن

وتکبیر میگفت تکبیر گوی کی از ما پس انکار کرده نمی شد بروی یعنی اگر چه از سنت ملبی نیست در گفتن تکبیر باکی نبود و در روایت
برکسی که گفته قطع باید کرد تلبیه را بعد نماز صبح روز عرفه **باب** التهجیر بالرواح یوم عرفة در میانه روز رفتن روز عرفه **حدثنا**
عبدالله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن سالم قال کتب عبدالملك بن مروان الی الحجاج گفت سالم نوشت
عبدالملک بن مروان که متقلد خلافت شده بود بسوی حجاج بن یوسف ثقفی ان لا یخالف ابن عمر فی الحج ایکه مخالفت نکند
عبدالله بن عمر را در احکام حج فجاء ابن عمر وانا معه یوم عرفة حین زالت الشمس پس آمد ابن عمر و حال آنکه من بوی بودم در روز عرفه
هنگامی که زوال آفتاب شد فصاح عند سرادق الحجاج پس فریاد کرد نزد سراپرده حجاج فخرج وعلیه ملحفة معصفرة
فقال ما لك یا ابا عبدالرحمن پس بیرون آمد از سراپرده و حال آنکه بروی ازاری بود رنگین بعصفر پس گفت چه میگوئی
ای ابا عبدالرحمن کنیت عبدالله بن عمر است فقال الرواح ان کنت ترید السنة پس گفت ابن عمر رفتن در آمدی اگر میخواهی
سنت پیغمبر خدا را الرواح منصوب است بفعل مقدر ای عجل السیر قال هذه الساعة قال نعم گفت حجاج همین ساعت برایم
گفت ابن عمر آری قال فانظرنی حتی افیض علی رأسی ثم اخرج گفت مهلت ده مرا تا بریزم آب بر سر خود پس از آن بیرون آیم
فنزل حتی خرج الحجاج پس فرود آمد از مرکب و نشست تا بر آمد حجاج فسار بینی وبین ابی پس سالم میگوید پس راه رفت حجاج
میان من و میان پدر من که ابن عمر است فقلت ان کنت ترید السنة فاقصر الخطبة وعجل الوقوف پس گفتم اگر میخواهی
سنت را پس کوتاه کن خطبه عرفات را و شتابی کن در وقوف بعرفات ایهم مقوله سالم بن عبدالله بن عمر است فجعل ینظر
الی عبدالله فلما رأی ذلك عبدالله قال صدق پس گشت حجاج که نگاه میکند بسوی عبدالله گفت عبدالله راست
گفته است سالم **باب** الوقوف علی الدابة بعرفة استادن بر مرکب بعرفات **حدثنا** عبدالله بن مسلمة عن مالك
عن ابی النضر عن عمیر مولی عبدالله بن عباس عن ام الفضل بنت الحارث ان ناسا اختلفوا عندها یوم عرفة فی صوم النبی
از ام فضل زوجه عباس روایت کرده اند که چندی از مردم اختلاف کردند نزد او روز عرفه در روزه آن حضرت صلی الله
علیه وسلم فقال بعضهم هو صائم وقال بعضهم لیس بصائم پس گفت بعضی ازین مردم که آن حضرت روزه دار است و گفت بعضی
دیگر که روزه دار نیست فارسلت الیه بقدح لبن وهو واقف علی بعیره فشربه پس فرستاد ام فضل بسوی آن حضرت
قدحی شیر و آن حضرت استاده بود بر شتر خود پس خورد آنرا و ازین حدیث معلوم شده که سواره استادن برای مصلحتی
چنانکه تعلیم است روا است و آنکه منع در حدیث دیگر واقع شده که تکیه بر پشت مرکب را منبر معارض آن نمی شود **باب**
الجمع بین الصلاتین بعرفة در جمع کردن میان دو نماز ظهر و عصر بعرفات مر مسافر را و مالکیه گویند مقیم را چنانکه کی است تیسیرا
برای ادای مناسک از ابو حنیفه رح نقل کرده اند که این جمع کسی را است که با امام نماز گزارد اگر ظهر را تنها کرد یا بجماعت
بغیر امام حج جایز نیست جمع کردن نزد صاحبین و دیگر ائمه مطلقا جمع روا داشته اند وکان ابن عمر اذا فاتته الصلوة مع
الامام جمع بینهما و بود عبدالله بن عمر وقتی که فوت شدی او را نماز بجماعت امام جمع کردی میان هر دو نماز ظهر و عصر
در منزل خود وقال اللیث حدثنی عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی سالم ان الحجاج بن یوسف عام نزل بابن الزبیر
گفت ابن شهاب خبر داد مرا سالم که بتحقیق حجاج علیه ما یستحقه سالی که نزول کرد برای محاربه عبدالله بن زبیر سال هفتاد و
سیوم سأل عبدالله کیف تصنع فی الموقف یوم عرفة پرسید حجاج عبدالله بن عمر را چکار میکنی تو در موقف عرفات روز عرفه
فقال سالم ان کنت ترید السنة فهجر بالصلوة یوم عرفة پس گفت سالم اگر میخواهی سنت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

چه این عمل امام در نماز شبهه نقصان واقعست لیکن پیش ازین
به نسبت باب باقی علاحده برای عدم فساد نماز امام و ماموم
در خصوصیت منعقد شده و اینجا ذکر عدم فساد نماز بر شبهه عمل
کثیر تکرار بی موقع است بلکه مقصود درین ابواب تسویه
صف و ترتیب آن بیان عدم نقصان است بدارک
بسبب ترتیب و رعایت صف کما لا یخفی **حدثنا**
قتیبة ابن سعید قال حدثنا داود ابن عبدالرحمن
عطار منسوب بکسب عطر و فروش عن عمرو بن دینار عن
کریب مولی ابن عباس عن ابن عباس قال صلیت
مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم ذات لیلة
فقمت عن یساره گفت ابن عباس نماز گزاردم
با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم شبی پس استادم جانب
چپ وی فاخذ رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم برأسی من ورائی پس گرفت آنحضرت سر مرا
از پس من فجعلنی عن یمینه پس گردانید مرا جانب
راست خود فصلی پس نماز گزارد و رقد و خواب کرد
بعد از آن فجاءه المؤذن پس آمد آنحضرت را مؤذن
یعنی حضور نماز فقام پس برخاست فصلی ولم یتوضأ
پس نماز گزارد و وضو نکرد زیرا چه خواب آنحضرت ناقض
وضو نبود **باب** المرأة وحدها تکون
صفا زن تنها میتواند شد صفی چه در صف مردان نبود
نخواهد استاد بلکه خلف ایشان پس تنها در حکم صف
باشد **حدثنا** عبدالله بن محمد مسندی جعفی قال
حدثنا سفیان عن اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحة
الانصاری عن انس بن مالك قال صلیت انا ویتیم
فی بیتنا خلف النبی گفت انس نماز گزاردم من
و یتیمی که در خانه ما بود عقب پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
وسلم وامی خلفنا ام سلیم مادر انس عقب ما بود
تنها استاده و اینجا معلوم میشود که محاذات زنان مرد را
مفسد نماز نیست ...
ابن مسعود آمده اخروهن من حیث اخرهن الله ...

باب ...

پس در زوال وقت شد که گرمی نماز کن روز عرفه فقال عبد الله بن عمر صدق پس گفت ابن عمر راست گفت سالم
انهم كانوا يجمعون بين الظهر والعصر في السنة بتحقیق مردم بودند که جمع میکردند میان ظهر و عصر از جهت طریقه نبویه یا متوغلان
در سنت و اتباع آن فقلت لسالم افعل ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم ابن شهاب گوید پس گفتم سالم را آیا کرده آن
جمع میان ظهر و عصر در عرفه رسول خدا فقال سالم وهل يتبعون في ذلك الا سنته پس گفت سالم آیا متابعت نمیکردند
درین امر مگر سنت آن حضرت را یعنی محض برای اتباع سنت آنحضرت جمع میکردند در بعضی نسخ يبتغون از ابتغاء یعنی طلب
واقع شده یعنی طلب نمیکردند درین فعل مگر سنت آن حضرت را باب قصر الخطبة بعرفة در بیان مشروعیت کوتاهی
خطبه بروز عرفه حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا مالك عن ابن شهاب عن سالم ان عبد الله ان عبد الملك بن مروان كتب
الى الحجاج ان يأتم بعبد الله بن عمر في الحج عبد الملك پسر مروان نوشت بسوی حجاج که متابعت کند در ادای مناسک حج
با ابن عمر فلما كان يوم عرفة جاء ابن عمر وانا معه حين زاغت او زالت الشمس پس هرگاه بود روز عرفه آمد ابن عمر و من
با وی بودم هنگامی که زوال کرد آفتاب فصاح عند فسطاطه اين هذا فخرج اليه پس آواز کرد نزد سراپرده حجاج که کجاست
این مرد پس برآمد بسوی او فقال ابن عمر الرواح فقال الآن قال نعم پس گفت ابن عمر زود روانه شو پس گفت همین ساعت
برایم گفت آری همین ساعت قال انظرني افيض على ماء اگفت حجاج مهلت ده مرا که بریزم بر خود آبی فنزل ابن عمر حتى خرج
پس فرود آمد ابن عمر از مرکب تا آنکه بیرون آمد وی فسار بيني وبين ابي پس راهی شد در میان من و پدر من که ابن عمر است
فقلت ان كنت تريد ان تصيب السنة اليوم فاقصر الخطبة وعجل الوقوف پس گفتم اگر هستی تو که میخواهی برسی سنت پیغمبر خدا را
امروز پس کوتاه کن خطبه را و شتابی کن بودن عرفات را یعنی زود گذار نماز را فقال ابن عمر صدق پس گفت راست گفت
سالم سنت همچنین است در اکثر نسخ بعد ازین باب باب الوقوف بعرفة است ابوذر گوید دیدم ام در بعضی نسخها عقب این باب باب التعجيل
الى الموقف هست پس ازین ترجمه آمده قال ابو عبد الله يعني المؤلف يزاد في هذا الباب هم هذا الحديث حديث مالك عن ابن شهاب
حدیث امام مالک بالفرض کور است عنوان ذکر کرد برای این ترجمه چنانکه آخر آن مذکور شده وعجل الوقوف ولكني اريد ان ادخل فيه معادا
ولكن من نفيحو اهم انیکه در آرم درین کتاب خود حدیث مکرر را شار نیست با آنکه درین کتاب بسیار است آنچه موهم تکرار است
بتامل وافی معلوم می‌شود که تکرار نیست و خالی نیست آن از فایده در اسناد که بطریق معنعن بوده و اینجا
بطریق تحدیث و سماع است یا یک راوی که غیر آن راوی سابق است احفظ است و اتقن یا در متن تقیید
مطلق است یا در تفسیر مجمل یا زیادتی دارد که چاره از ان نبود و مانند آن که بر واقفان و متتبعان این جامع
ظاهر میشود و نادر است که بیفایده مکرر واقع شده باشد فتدبر باب الوقوف بعرفة در بیان بودن بعرفات
حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا عمرو قال حدثنا محمد بن جبير بن مطعم عن ابيه قال كنت
اطلب بعيرا لي ح گفت مطعم بودم من که میجستم شتر خود را که گم کرده بودم باز تحویل اسناد کرده میگوید حدثنا مسدد
قال حدثنا سفيان عن عمرو سمع محمد بن جبير عن ابيه جبير بن مطعم قال اضللت بعيرا لي فذهبت اطلبه يوم عرفة
گفت مطعم گم کردم شتری که مرا بود پس رفتم که طلب میکردم آنرا روز عرفه فرأيت النبي صلى الله عليه وسلم واقفا بعرفة
پس دیدم پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی در حالی که استاده است بعرفات فقلت هذا والله من الحمس فما
شانه ههنا پس گفتم از روی تعجب و انکار سوگند خدا این مرد از قریش است پس چکار است او را اینجا

قمت ليلة اصلي عن يسار النبي گفت ابن عباس
استادم شبی بجائیکه نماز میکردم جانب چپ پیغمبر خدا
صلى الله عليه وآله وسلم فاخذ بيدي پس گرفت
دست مرا او بعضدی یا بازوی مرا شک راوی است
حتى اقامني عن يمينه تا آنکه استاده کرد مرا جانب
راست خود وقال بيده من ورائي فاخذ مرا
بدست خود پس عنی آنکه این مقوله راوی ابن عباس است
یعنی اشارت کرد ابن عباس بدست خود که از پس من این
قصه واقع شده و روایت سابق فاخذ برأسي من ورائي
شاید که اخذ سر در دست یا بازو و هردو از پس یا پیش
پیش واقع شده باب اذا كان بين الامام
وبين القوم حائط او سترة درشتی که باشد میان امام
و میان جماعت دیواری یا حائلی دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ابی حنیفه جائز نیست مگر آنکه صفوف متصل باشند و در
[illegible] است [illegible] یا در نماز اتباع [illegible]
[illegible] اقتدا کند با امام در [illegible] مسجد [illegible] محراب باشد
جائز باشد زیرا چه مسجد با تباعد اطراف [illegible]
کذا [illegible] و در [illegible] مسجد [illegible]
قتادا اقتدا کند با امام صحیح باشد اقتدا او اگرچه صفوف متصل
نبوند و در مسجد ذکر [illegible] و [illegible] آنست که خانه هم
مسجد است زیرا چه [illegible] است که تجمیع کرده شده
[illegible] محیط پس [illegible] مسجد باشد و در صحرا اما [illegible] باشد
آن زیرا چه [illegible] طریق است و طریق فاصل میشود کذا
فی المنیه و در خلاصه گفته اگر دیوار حائل باشد که در آن روزنی
بود [illegible] مشتبه نبود در ان حال امام مختار جواز اقتدا
است و اگر ممکن نشود وصول الی الامام یعنی [illegible]
جائز بود در قول حنفیه جمیعا وقال الحسن لا باس
ان تصلي وبينك وبينه نهر گفته است حسن
بصری باک نیست که نماز کنی و میان تو و میان امام
جوئی باشد و بر روایتی نهیر بلفظ تصغیر و المراد
کهرا و نهر صغیر است [illegible] شاید [illegible] باشد وقال ابو
مجلز بکسر میم و سکون جیم و فتح لام [illegible]
بن حمید سدوسی بصری [illegible]
يأتم بالامام وان كان بينهما طريق او جدار
اقتدا کند با امام اگرچه باشد میان مقتدی و امام راهی یا دیوار
اذا سمع تكبير الامام و تشکیر [illegible] مقتدی تکبیر امام را
و اطلاع یابد بر حال او حدثنا محمد بن سلام
قال اخبرنا عبدة بن سليمان عن يحيى بن سعيد
الانصاري عن عمرة بفتح عين عن عائشة قالت
كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يصلي
من الليل في حجرته بود آنحضرت که نماز میکرد از شب

حمس بمهملتين و میم بسکون جمع احمس است و مراد بوی قریش اند و لقب ایشان است و سبب این قول معلم آنست که شیطان تسویل کرده بود قریش را و گفته بود که شما اگر غیر حرم را تعظیم میکنید استخفاف میکنند شما را مردم پس هرگاه در حج و عمره از حرم نه برآئید و میگفتند ایشان ما اهل الله ایم از حرم نمی برآئیم و سایر الناس بعرفات میرفتند حدثنا فروة بن ابی المغراء قال حدثنا علی بن مسهر عن هشام بن عروة قال عروة کان الناس یطوفون فی الجاهلیة عراة الا الحمس والحمس قریش گفت عروه بن الزبیر بودند مردم که طواف میکردند در ایام جاهلیت برهنه مگر حمس و حمس لقب قریش است و ما ولدت و کسانیکه زائیده آنرا قریش یعنی دختر زادهای قریش که خزاعه و بنی کنانه و بنی عامر بن صعصعه اند و کانت الحمس یحتسبون علی الناس و بودند قریش عطا میکردند بجهت ثواب بر مردم یعطی الرجل الرجل الثیاب یطوف فیها میداد مردی مردی دیگر را جامها که طواف میکرد در آن و تعطی المرأة المرأة الثیاب تطوف فیها و می بخشیدند زنی دیگر را جامها که طواف میکرد در آن فمن لم تعطه الحمس طاف بالبیت عریانا پس کسی که نمیداد او را حمس جامه طواف کردی آن بیت الله در حالی که برهنه است و کان یفیض جماعة الناس من عرفات و یفیض الحمس من جمع و بود که بطواف افاضه میرسیدند سائر الناس غیر قریش از عرفات و می آمدند قریش از مزدلفه عرفات نام وادی مشهور است و جمع بفتح جیم و سکون میم نام مزدلفه است اول را عرفات گویند از آنکه آدم و حوا بعد از افتادن از بهشت در آنجا یکدیگر را شناخته بودند و ثانی را جمع گویند که در مزدلفه جمع شده بودند و بعضی گویند که جمع از آن گویند که دو نماز را اینجا جمع میکنند برین تقدیر از اسمای اسلامی خواهد بود قال و اخبرنی ابی عن عائشة ان هذه الآیة نزلت فی الحمس ثم افیضوا من حیث افاض الناس گفت هشام خبر داد مرا پدر من که عروه است از عائشه که تحقیق این آیة نازل شده در حق قریش پس افاضه کنید از آنجا که افاضه کرده اند مردم مراد ابراهیم است علیه السلام چنانکه ترمذی روایت کرده و گفته حدیث حسن صحیح است قال کانوا یفیضون من جمع فدفعوا من عرفات گفت عروه بودند قریش که می آمدند از مزدلفه پس امر کرده شدند که بیایند از عرفات **باب** السیر اذا دفع من عرفة باب بیان رفتن وقتی که برآمد حاجی از عرفات **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن هشام بن عروة عن ابیه انه قال سئل اسامة رضی الله عنه و انا جالس گفت عروه پرسیده شد اسامه بن زید و حال آنکه من نشسته بودم نزد وی کیف کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یسیر فی حجة الوداع حین دفع چگونه بود رسول خدا رحمت کنا و خدا بر وی که سیر میکرد در حج وداع هنگامی که برآمدی از عرفات بسوی مزدلفه قال کان یسیر العنق فاذا وجد فجوة نص گفت سیر میکرد میانه نه تیز نه آهسته و وقتی که یافتی جای کشاده خالی از هجوم مردم تند میرفت عنق بفتح عین مهمله و نون مفتوح و قاف سیر میانه در تیزی و تندی قال هشام والنص فوق العنق گفت هشام در تفسیر نص که نص بالا و زیاده بر عنق است در سرعت قال ابو عبد الله فجوة متسع گفت مؤلف فجوه بمعنی متسع یعنی فراخ است و جمع فجوات و فجاء یعنی صیغه جمع فجوات بوزن ضربات و ضراب است و کذلک ساکوة و رکاء بالمد والکسر مناص لیس حین مناص یعنی فرار یعنی مناص که در قول حق سبحانه واقع شده حین مناص بمعنی فرار است مقصود ازین تفسیر آنست که توهم نکند کسی که مناص در قرآن بهمین معنی نص است که درین حدیث واقع شده **باب** النزول بین عرفة و جمع در فرود آمدن میان عرفات و مزدلفه **حدثنا** مسدد قال حدثنا حماد بن زید عن یحیی بن سعید عن موسی بن عقبة عن کریب مولی ابن عباس عن اسامة بن زید رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم حیث افاض من عرفة مال الی الشعب فقضی حاجته

پس ایستادند مردم بجائیکه نماز میکردند بنماز آنحضرت و اقتدا می نمودند بوی فاصبحوا فتحدثوا بذلک پس صبح کردند و کلام نمودند با هم باین ماجرا پس شب دیگر فقام اللیلة الثانیة پس ایستاد آنحضرت شب دیگر فقام معه اناس یصلون بصلوته پس ایستادند با وی مردم نیز که نماز میکردند بنماز وی صنعوا ذلک لیلتین او ثلثا تا کردند همچنین دو شب یا سه شب حتی اذا کان بعد ذلک جلس رسول الله تا آنکه چون شد بعد از این ماجرا نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فلم یخرج پس بجای نشست و بیرون نیامد و نمود ... پس پیدا شد هیچ جای که نماز کرد در آن شب جماعت فلما اصبح ذکر ذلک الناس پس هرگاه صبح کرد ذکر کردند این قاعده را مردم بحضرت نبی ... فقال انی خشیت ان تکتب علیکم صلوة اللیل پس ترسیدم که فرض کرده شود ... نماز شب ... بجماعت ... و این خاطر در محل ... اتفاقا بقیاس بعضی ... مداومت کرد آنحضرت فرض کرده شد و گرنه مجرد مواظبت چنانکه گفته اند معتاد نبود ... وجوب در آن چون سنن رواتب و جنازه ... صلوات ... بسوی خمس ... بعدم تحمل ... چون ... و مداومت ایشان ... خارج از قاعده تخفیف نباشد و نصاری ... راکه واجب نبود ... تقصیر ... بعد الالتزام ملوم گشتند چنانچه فرمود ... پس رسید آنحضرت ... باشد ... بعد ... فرمود ... خشیت ... نقصان است چنانچه ... **باب** صلوة اللیل ... نماز شب ... **حدثنا** ابراهیم بن المنذر قال حدثنا ابن ابی فدیک محمد بن اسماعیل بن ابی مسلم بن ابی فدیک بضم فا و فتح دال ... قال حدثنا ابن ابی ذئب محمد ... عن سعید المقبری ... هشام ...

بتحقیق پیغمبر خدا آنجا که بر گشت از عرفه میل کرد بسوی شعب پس قضا کرد حاجت خود را و در بعضی روایات بجای حیث
چین است گفته اند که اهو بست رواتیه و دراتیه فتوضأ فقلت یا رسول الله اتصلی قال الصلوة امامک پس وضو کرد
آن حضرت گفتم یا رسول الله آیا نماز میگزاری فرمود نماز در پیش تست یعنی مشروعیت آن در مزدلفه است حد

موسی بن اسمعیل قال حدثنا جویریة عن نافع قال کان عبد الله بن عمر رضی الله عنهما یجمع بین المغرب والعشاء بجمع
گفت نافع بود عبد الله بن عمر جمع میکرد میان نماز مغرب و عشا بمزدلفه غیر انه یمر بالشعب الذی اخذه رسول الله صلی الله
علیه وسلم لیکن بآن حال بود که میگذشت بدره که رفته بود آنجا پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی گفته اند غیر بمعنی استثنا
منقطع است فیدخل فینتفض ویتوضأ ولا یصلی حتی یصلی بجمع پس میدر آمد بشعب داو قضای حاجت میکرد و وضو
میکرد و نمیگزارد نماز را تا آنکه گذارده می شد نماز بمزدلفه ینتفض از انتفاض است کنایت است از قضای حاجت

حدثنا قتیبة قال حدثنا اسمعیل بن جعفر عن محمد بن ابی حرملة عن کریب مولی ابن عباس عن اسامة بن زید
انه قال ردفت رسول الله صلی الله علیه وسلم من عرفات فلما بلغ رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت اسامه ردیف شدم
پیغمبر خدا را از عرفات پس هرگاه رسید پیغمبر خدا الشعب الایسر الذی دون المزدلفة اناخ فبال شعب کچ چپ است
آنکه نزدیک مزدلفه است نشانید شتر را پس بول کرد ثم جاء فصببت علیه الوضوء فتوضأ وضوءً خفیفاً پس آمد از آنجا
پس ریختم بر دست و پای آن حضرت آب را پس وضو کرد وضوئی سبک تخفیف وضو یا آنست که کمتر از سه بار
شست اعضای وضو را یا اندک اندک ریخت آب را از معتاد و اسباغ نکرد و مؤید است این معنی را آنچه در حدیث
باب الجمع بین الصلوتین واقع شده که فجاء بالمزدلفة فتوضأ فاسبغ ثم صلی فقلت الصلوة یا رسول الله قال
الصلوة امامک اسامه گوید پس گفتم ای رسول خدا نماز نمیخواهی فرمود نماز در پیش است فرکب رسول الله صلی الله
علیه وسلم حتی اتی المزدلفة فصلی پس سوار شد آن حضرت تا آنکه آمد مزدلفه را پس نماز گذارد ثم ردف الفضل رسول الله صلی الله
علیه وسلم غداة جمع پس ردیف شد فضل پیغمبر خدا را صباح شبی که در مزدلفه بودند قال کریب فاخبرنی عبد الله بن
عباس عن الفضل ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لم یزل یلبی حتی رمی الجمرة گفت کریب خبر داد مرا ابن عباس
از فضل که آن حضرت دائم تلبیه میکرد تا آنکه رمی جمره عقبه کرد **باب** امر النبی صلی الله علیه وسلم بالسکینة عند الافاضة
در بیان فرمودن آن حضرت صحابه را بوقار و آرام نزد برآمدن از عرفات و اشارته الیهم بالسوط و اشارت کردن
آنحضرت بسوی صحابه بچابک **حدثنا** سعید بن ابی مریم قال حدثنا ابراهیم بن سوید قال حدثنی عمرو بن ابی عمرو مولی

المطلب قال اخبرنی سعید بن جبیر مولی والبة الکوفی قال حدثنی ابن عباس انه دفع مع النبی صلی الله علیه وسلم یوم
عرفة بتحقیق ابن عباس برآمد با پیغمبر خدا روز عرفه فسمع النبی صلی الله علیه وسلم وراءه زجرا شدیدا وضربا للابل پس
شنید آن حضرت از عقب خود زدنی سخت مر شتر را که مردم باضطراب میراندند فاشار بسوطه الیهم فقال ایها الناس علیکم
بالسکینة پس اشارت کرد بچابک خود بسوی مردم که از عقب می آمدند و فرمود ای مردم لازم گیرید بر خود آرام و وقار را
فان البر لیس بالایضاع پس تحقیق نکوئی اعمال نیست بتیز دوانیدن مراکب و سرعت کردن در سیر اوضعوا اسرعوا
تفسیر کرد مولف چنانکه عادت اوست که تفسیر میکند الفاظ قرآنی را که در حدیث واقع شده و لاوضعوا خلالکم من التخلل بینکم یعنی خلالکم مشتق است
از تخلل بمعنی میان مردم و فجرنا خلالهما بینهما لفظ خلال که درین آیه واقع شده بمعنی بینهما است **باب** الجمع بین الصلوتین بالمزدلفة

بالحصیر و ابن سعید عن زید بن ثابت ان
رسول الله صلی الله علیه واله وسلم اتخذ
حجرة بتحقیق آنحضرت گرفت حجره را در مسجد قال حسبت
انه قال بسر گوید گمان دارم که زید با ثابت گفت من
حصیر از بوریای فی رمضان گرفته بود آنرا در رمضان
فصلی فیها لیالی پس نماز گزارد در آن شبهای چند
فصلی بصلوته ناس من اصحابه پس نماز
گزاردند بنماز آنحضرت جمعی از یاران وی فلما علم
بهم جعل یقعد پس هرگاه دانست آنحضرت
باین عمل ایشان که هر شب جماعت میکنند بمقتدی
گشت و نشستی می ماند و نمود از مسجد و نماز فخرج
الیهم فقال پس برآمد بسوی ایشان و فرمود قد
عرفت الذی رایت من صنیعکم بتحقیق دانستم
چیزی را که دیدم از عمل شما در حرص شما باقامت نماز تراویح
فصلوا ایها الناس فی بیوتکم پس نماز گزارید ای
مردم در خانهای خود فان افضل الصلوة صلوة
المرء فی بیته الا المکتوبة بتحقیق فاضلترین و بهترین نمازها
نماز مرد در خانه خود است که آن ابعد از ریا و سبب نزول
رحمت و ملایکه در خانه و تنفر شیطان است از آن الا
المکتوبة مگر نماز فرض که افضل آن در مسجد بجماعت است
و ملحق بآن است آنچه مشروع یافته در جماعت چون
عید و کسوف و نیز بیرون نماز خارج است چون تحیة المسجد
و دو رکعت طواف و دو رکعت احرام و جز آن و آن نماز
شب پس مقتضای حدیث گزاردن در خانه است
چنانکه مالک گفته ولیکن آنچه ثابت شده است افضل در تراویح
جماعت است چنانکه کرد آنرا عمر و صحابه رضی الله عنهم
و مستمر ماند عمل مسلمین بر آن و در زمان آنحضرت نیز واقع
شده اول بجماعت و چون خوف کرد وجوب آنرا بر ایشان
ترک داد و عذر کرد و بعد از آن حضرت که وجوب متصور
نماند عمل صحابه سنت شد و از شعایر اسلام آمد و تمام
کلام درین مسئله باید در جای خود شد از بیان تسویه
شروع کرد در ابواب صفت صلوة و گفت **باب**
ایجاب التکبیر و افتتاح الصلوة ذکر واجب
نمودن شارع تکبیر را با شروع نماز و نزد وی گفته اند و او
درینجا بمعنی مع است و تواند که عطف بود یعنی ذکر ایجاب

در بیان استحباب جمع میان دو نماز مغرب و عشا بمزدلفه بوقت عشا **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك
عن موسى بن عقبة عن كريب مولى ابن عباس عن اسامة بن زيد رضي الله عنهما انه سمعه يقول دفع رسول الله صلى الله عليه وسلم من عرفة تحقیق کریب
شنید اسامه را که میگفت آمد پیغمبر خدا از عرفه فنزل الشعب فبال ثم توضأ ولم يسبغ الوضوء پس فرود آمد از شتر در شعب پس بول
کرد پس وضو کرد و اسباغ نکرد در وضو یعنی و احتیاط نکرد که تمام سنن و مستحبات او را بجا آرد ازین جهت برای نماز
وضوی دیگر کرد فقلت له الصلوة پس گفتم مر آن حضرت را میخواهی نماز را فقال الصلوة امامك پس فرمود نماز در پیش است
فجاء المزدلفة فتوضأ فاسبغ ثم اقيمت الصلوة فصلى المغرب پس آمد مزدلفه را و وضو کرد و تمام کرد پس اقامت کرده شد
نماز پس گذارد نماز مغرب ثم اناخ كل انسان بعيره في منزله پس نشاند هر آدمی شتر خود را در جای نزول خود یعنی خوابا
نشاندند و منزل کردند ثم اقيمت الصلوة فصلى ولم يصل بينهما پس اقامت کرده شد نماز عشا و گذارده شد
و نگذارد نماز نفلی میان این دو نماز و درین حدیث پیدا است که نماز مغرب هم در وقت عشا گذارد **باب** من جمع
بينهما ولم يتطوع در بیان حال کسی که جمع کرد میان دو نماز و نفلی نکرد **حدثنا** آدم قال حدثنا ابن ابي ذئب
عن الزهري عن سالم بن عبد الله عن ابن عمر رضي الله عنهما قال جمع النبي صلى الله عليه وسلم بين المغرب والعشاء بجمع كل واحدة
منهما باقامة گفت ابن عمر جمع کرد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی میان نماز مغرب و عشا بمزدلفه هر یک از ان
هر دو نماز را باقامت ولم يسبح بينهما ولا على اثر كل واحدة منهما و نفل نمیکرد میان هر دو نماز و نه بعد از هر یک
از این دو یعنی بعد از فراغ از هر دو هم نفل نکرد اثر بکسر همزه و سکون ثاء مثلثه بمعنی عقب است **حدثنا** خالد بن
مخلد قال حدثنا سليمان بن بلال قال حدثنا يحيى بن سعيد قال حدثنا عدي بن ثابت قال حدثني عبد الله
بن يزيد الخطمي قال حدثني ابو ايوب الانصاري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم جمع في حجة الوداع المغرب
والعشاء بالمزدلفة حدیث کرد ابو ایوب انصاری که پیغمبر خدا جمع کرد در حجة الوداع مغرب و عشا را بمزدلفه **باب**
من اذن واقام لكل واحدة منهما کسی که اذان گفت و اقامت کرد مر یکی ازین دو نماز را **حدثنا** عمرو بن خالد قال حدثنا
زهير قال حدثنا ابو اسحاق قال سمعت عبد الرحمن بن يزيد يقول حج عبد الله فاتينا المزدلفة حين الاذان بالعتمة او قريبا من ذلك
گفت ابو اسحق شنیدم عبد الرحمن بن یزید را میگفت حج کرد عبد الله بن مسعود رضي الله عنه پس آمدیم مزدلفه را هنگام
اذان نماز عشا یا نزدیک آن فامر رجلا فاذن واقام ثم صلى المغرب وصلى بعدها ركعتين پس امر کرد مردی را پس
اذان داد و اقامت گفت پس گذارد نماز مغرب و گذارد پس از ان دو رکعت سنت مغرب ثم دعا بعشائه فتعشى
پس طلبید طعام شب را پس خورد طعام ثم امر ارى رجلا پس امر کرد مردی را گمان می برم یعنی این امر کردن مرد را و
اذان و اقامت گفتن بو علم یقینی ندارم فاذن واقام پس اذان گفت و اقامت کرد قال عمرو لا اعلم الشك الا من زهير
مولف میگوید گفت عمرو بن خالد نمیدانم شک را مگر از زهیر که شیخ اوست اطلاق کرده است شک را بر ظن بسیار است
که شک را بمعنی غیر یقین اطلاق میکنند ثم صلى العشاء ركعتين پس گذارد نماز عشا را دو رکعت فلما طلع الفجر
پس هر گاه طلوع کرد صبح جواب محذوف است یعنی نماز صبح گذارد قال ان النبي صلى الله عليه وسلم كان لا يصلي هذه الساعة
الا هذه الصلوة في هذا المكان من هذا اليوم گفت ابن مسعود تحقیق آن حضرت بود که نمیگذارد درین ساعت طلوع
صبح مگر این نماز صبح را در مزدلفه درین روز که دهم ماه ذی حجه است قال عبد الله هما صلوتان تحولان عن وقتهما صلوة المغرب

سوار شد آنحضرت اسپی را پس خراشیده شد جانب راست
وی بفتادن از ان اسپ وقال انس فصلى لنا يومئذ
صلوة من الصلوات وهو قاعد گفت انس پس گزارد
آنحضرت برای ما در ان روز نمازی از نمازها و امام شد بحالی که
نشسته بود فصلينا وراءه قعودا پس نماز گزاردیم
ما نیز پس آنحضرت نشسته ثم قال لما سلم پس فرمود
وقتیکه سلام داد از نماز انما جعل الامام ليؤتم به
جز این نیست که گردانیده شده است امام برای آنکه اقتدا
و اتباع کرده شود بوی فاذا صلى قائما فصلوا قياما
چون نماز گزارد استاده پس بگزارید شما نیز ایستاده واذا
ركع فاركعوا و چون رکوع کند رکوع کنید شما واذا رفع
فارفعوا و چون سر از رکوع بردارد سر بردارید شما واذا
سجد فاسجدوا و چون بسجده رود پس سجده کنید شما
واذا قال و چون گوید سمع الله لمن حمده شنید
خدا تعالی و اصغا نمود مر کسی را که ستود او را فقولوا پس
بگوئید نزد این قول امام ربنا ولك الحمد ای پروردگار
پرستش میکنم ترا و مر تراست حمد نه غیر ترا چه پیدا کننده
همه چیز و همه کس توئی پس هر حمدی که گویند و برای هر که
گویند و حقیقت راجع بتو باشد و در حدیث دلیل است
بر آنکه وظیفه امام تسمیع است و وظیفه مقتدی تحمید و ذکر
این حدیث درین باب بجهت آنست که در بعضی طرق
القصه تکبیر زیاده است چنانچه مذکور شود **حدثنا**
قتيبة بن سعيد قال حدثنا الليث عن ابن
شهاب عن انس بن مالك انه قال خر
رسول الله افتاد پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله
وسلم عن فرس از اسپی فجحش پس خراشیده شد
پوست بدن مبارک فصلى لنا قاعدا پس امام شد
ما را نشسته فصلينا معه قعودا پس نماز کردیم پس وی
نشسته فلما انصرف قال پس چون برگشت از نماز
فرمود انما الامام نیست امام او انما جعل الامام
یا گردانیده نشده است امام شک راوی است ليؤتم به
مگر برای آنکه اتباع کرده شود بوی فاذا كبر فكبروا پس
چون تکبیر گوید تکبیر گوئید شما لفظ امر ظاهر است در وجوب
و شامل هست تکبیر را لیکن دلیل خارجی خارج کرد تکبیرهای
دیگر سوای تکبیر افتتاح از وجوب بسوی سنیت چنانکه
ربنا لك الحمد را که واجب نیست باجماع مگر نزد ظاهریه که
اعتبار ندارند وليعتد واذا ركع فاركعوا واذا رفع فارفعوا
واذا قال سمع الله لمن حمده فقولوا ربنا ولك
الحمد واذا سجد فاسجدوا **حدثنا** ابو اليمان
قال اخبرنا شعيب قال حدثني ابو الزناد عن

بعد ما يأتي الناس المزدلفة گفت عبد الله بن مسعود آن دو نماز است که نقل کرده شده اند از وقت خود نماز مغرب است بعد از آمدن مردم مزدلفه را والفجر حين يبزغ الفجر و نماز فجر است هنگامی که طلوع میکند فجر یعنی متصل طلوع صبح چنانکه بعضی میگفتند که طلوع کرده و بعضی میگفتند طلوع نکرده است و آن حضرت بوحی یا بفراست کامله خود یقین دانسته بود قال ورأيت النبي صلى الله عليه وسلم يفعله گفت ابن مسعود و دیده ام آن حضرت را که میکرد این که من یاد کردم

باب من قدم ضعفة اهله بليل

کسی که پیش آورد ناتوانان مردم خود را از زنان و خوردان بشب فيقفون بالمزدلفة ويدعون ويقدم إذا غاب القمر پس می ایستند بمزدلفه و دعا میکنند و قدوم می آرند وقتی که غایب شود ماه در آخر شب حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن يونس عن ابن شهاب قال سالم وكان عبد الله بن عمر يقدم ضعفة اهله فيقفون عند المشعر الحرام بالمزدلفة بليل فيذكرون الله ما بدا لهم گفت سالم بود ابن عمر پیش می آورد ناتوانان عیال خود را از زنان و خوردان پس می ایستادند نزد مشعر حرام بمزدلفه وقت شب پس ذکر میکردند خدا را چیزی که ظاهر شدی و در خاطر گذشتی از اسمای الٰهی ثم يرجعون قبل ان يقف الامام وقبل ان يدفع پستر رجوع میکردند پیش از آنکه بایستد امام بمزدلفه و پیش از آنکه بیاید بسوی منا فمنهم من يقدم منى لصلاة الفجر ومنهم من يقدم بعد ذلك پس بعضی از ایشان کسی بود که قدوم می آورد بمنا در وقت نماز فجر و بعضی از ایشان قدوم می آورد بعد از آن فاذا قدموا رموا الجمرة پس وقتی که می آمدند رمی میکردند سنگریزه را وكان ابن عمر يقول ارخص في اولئك رسول الله صلى الله عليه وسلم و بود ابن عمر که میگفت رخصت داده در حق اینها پیغمبر خدا رحمت کناد خدا او را حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما قال بعثني النبي صلى الله عليه وسلم من جمع بليل گفت ابن عباس فرستاد مرا پیغمبر خدا از مزدلفه بوقت شب حدثنا علي قال حدثنا سفيان قال اخبرني عبيد الله بن ابي يزيد سمع ابن عباس يقول انا ممن قدم النبي صلى الله عليه وسلم ليلة المزدلفة في ضعفة اهله میگفت ابن عباس من از آن جماعه ام که پیش فرستاد پیغمبر خدا شب مزدلفه در ضعفای اهل خود بسوی منا حدثنا مسدد عن يحيى عن ابن جريج قال حدثني عبد الله مولى اسماء عن اسماء انها نزلت ليلة جمع عند المزدلفة حدیث کرد عبد الله غلام اسماء از اسماء بنت ابی بکر الصدیق بآنکه اسماء نزول کرد شب مزدلفه نزدیک بمزدلفه فقامت تصلي فصلت ساعة پس ایستاد بجائی که نماز میکند و نماز کرد ساعتی ثم قالت يا بني هل غاب القمر قلت لا پستر گفت مرا ای پسرک من آیا پنهان شده ماه گفتم نی فصلت ساعة ثم قالت يا بني هل غاب القمر قلت نعم پس نماز کرد ساعتی دیگر پستر گفت ای پسرک من آیا غایب شده ماه گفتم آری غایب شده قالت فارتحلوا فارتحلنا گفت اسماء پس کوچ کنید پس کوچ کردیم فمضينا حتى رمت الجمرة پس گذشتیم تا آنجا که رمی جمره عقبه کردیم ثم رجعت فصلت الصبح في منزلها پستر رجوع کرد از رمی پس نماز فجر کرد در منزل که داشت فقلت لها يا هنتاه ما اراه الا قد غلسنا پس گفتم اسماء را ای تو گمان ندارم خود را مگر آنکه نماز کردیم در غلس یعنی در غیر وقت معتاد هنتاه یعنی ای فلانه خطاب میکنند بآن زن را و بیان آن گذشته غلس تیرگی آخر شب قالت يا بني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذن للظعن گفت ای پسرک من بتحقیق پیغمبر خدا اذن کرده برای زنان ظعن بظاء معجمه و عین مهمله و نیز بسکون عین مهمله جمع ظعینه است یعنی زن مادامی که در هودج باشد و ظعینه بمعنی هودج است زن باشد در وی یا نه کذا في القاموس والصحاح از قول اسماء که گفت اذن دلیل گرفته اند

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب الاذان

سوا اما بیانی تاکید سنتی تهیئت باشند گفته اند که حال بودایی یعنی برداشتن هر دو دست بالای هر دو جانب است و امت را برتری است رفع تر در تکبیر که افتتاح نماز است بعضی از فقها امر او وجوب آن و بطلان نماز بدون آن رفته اند و لکن این قول مردود است باجماع متقدم یعنی بر سنیت آن و حکمت بدان و رفع علامت افتتاح است برای امام چنانکه تکبیر برای اعمی یا اشارت بتوحید و نفی اثبات یا بطرح امور دنیا و اقبال بالکلیه بسوی مناجات خدا یا استسلام و انقیاد یا اعظام امر و جز آن حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يرفع يديه حذو منكبيه اذا افتتح الصلوة بود آنحضرت که بر میداشت هر دو دست خود برابر هر دو دوش خود وقتیکه شروع میکرد نماز را و این حدیث قائل است شافعی و کلام درین مسئله عنقریب مذکور شود واذا كبر للركوع واذا رفع رأسه من الركوع رفعهما كذلك ايضا و چون تکبیر گفتی برای رکوع و وقتیکه سر برداشتی از رکوع بر داشتی هر دو دست را همچنان که بر میداشت نزد افتتاح نیز وقال سمع الله لمن حمده ربنا ولك الحمد و گفتی این مجموع را و در روایت آینده از ابن عمر ربنا لك الحمد نیست و نزد ابی یوسف جمع است میان تسمیع و تحمید و نزد امام ابی حنیفه این در منفرد است و امام تسمیع کند و مقتدی تحمید نیز اکه در حدیث انس از ابی هریره گذشت قسمت کرد از میان امام و مقتدی و قسمت نفی است در ما ظاهر حدیث باب وكان لا يفعل ذلك في السجود و بود آنحضرت که نمی کرد رفع یدین را در سجده یعنی هنگام رفتن بسجده و سر برداشتن از آن و بعضی شافعیه این نیز کنند اما مختار آنست که جز در مواضع ثلثه نکنند چنانکه درین باب است

باب

رفع اليدين اذا كبر واذا ركع واذا رفع برداشتن هر دو دست وقتیکه تکبیر افتتاح گوید و وقتیکه برکوع رود و وقتیکه بردارد سر از آن مذهب شافعی و احمد استحباب است درین مواضع بحدیث باب و نزد ابی حنیفه مستحب نیست جز در تکبیر احرام و این اشهر روایات است از مالک بحدیث ابن مسعود که بتحقیق آنحضرت بر نمی داشت هر دو دست خود را مگر نزد افتتاح نماز پس تکرار نمیکرد دیگر یعنی باز بر نمیداشت

امام مالک که بودن شب در مزدلفه واجب نیست وگرنه بعذر ضعف ساقط نمی شد چنانکه وقوف بعرفات واجب است ساقط نیست بعذر ضعف و نزد جمهور ائمه بودن در اکثر شب واجب است و حدیث مذکور منافی آن نیست **حدثنا** محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان قال حدثنا عبد الرحمن هو ابن القاسم عن القاسم عن عائشة رضی الله عنها قالت استاذنت سودة النبی صلی الله علیه وسلم لیلة جمع وکانت ثقیلة ثبطة فاذن لها گفت عائشه طلب اذن کرد سوده که از امهات مومنین است پیغمبر خدا را شب مزدلفه و بود گران و درنگ جنبش از کلانی جثه پس اذن داد او را و در قاموس گوید ثبطة بروزن کتف احمق و درکار خود **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا افلح بن حمید عن القاسم بن محمد عن عائشة قالت نزلنا المزدلفة گفت عائشه نزول کردیم ما یان مزدلفه را فاستاذنت النبی صلی الله علیه وسلم سودة ان تدفع قبل حطمة الناس پس طلب اذن کرد آن حضرت را سوده اینکه بر آید از مزدلفه پیش از هجوم مردم وکانت امراة بطیئة فاذن لها فدفعت قبل حطمة الناس و بود زنی درنگ جنبش پس اذن داد مر او را و بر آمد پیش از هجوم مردم واقمنا حتی اصبحنا نحن ثم دفعنا بدفعه واقامت کردیم تا صبح کردیم ما بمزدلفه پس بر آمدیم ببر آمدن آن حضرت فلان اکون استاذنت رسول الله صلی الله علیه وسلم کما استاذنت سودة احب الی من مفروح به پس اگر بودمی که طلب اذن میکردم آن حضرت را چنانکه طلب اذن کرد سوده خوشتر بودی نزد من از هر چه خوش کرده شود بآن

باب من یصلی الفجر بجمع در بیان آنکه گذارده شود نماز فجر بمزدلفه **حدثنا** عمر بن حفص بن غیاث قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنی عمارة عن عبد الرحمن عن عبد الله قال ما رایت النبی صلی الله علیه وسلم صلی صلوة بغیر میقاتها الا صلوتین گفت عبد الله بن مسعود ندیدم پیغمبر خدا را رحمت کنادش خدا بر وی که گذارده نمازی در غیر وقت مگر دو نماز جمع بین المغرب والعشاء وصلی الفجر قبل میقاتها جمع کرد میان مغرب و عشا جمع تاخیر چنانکه از احادیث دیگر معلوم شده است پس نماز مغرب در غیر وقت آن کرد وگذارد نماز فجر پیش از وقت معتاد بعضی گویند گذارد آن حضرت نماز فجر پیش از آنکه بر عامه ظاهر شود طلوع صبح و بر آن حضرت ظاهر شده بوحی و جز آن اینچنین گفته اند شارحان و این هر دو توجیه خلاف سوق حدیث است چه قوله ما رایت صلی بغیر میقاتها الا صلوتین وقوله صلی الفجر قبل میقاتها صریح است که گذاردن در غیر وقت یکسانست در هر دو نماز مغرب و فجر و نماز مغرب بی شبهه در غیر وقت بود باید که نماز فجر نیز این چنین باشد و این حصر نیز خالی از اشکال نیست از آنکه در نماز ظهر و عصر در عرفات هم جمع تقدیم واقع شده پس عصر نیز در غیر وقت گذارده باشد و در حدیثی واقع شده که فجر را در وقت گذارده چنانکه در حدیث ثانی مذکور است که این گفت هو نماز از وقت نقل کرده میتوان برای تطبیق این تکلف کرد یا رب مگر گویند که درین هر دو حدیث تناقض نیست فافهم **حدثنا** عبد الله بن رجاء قال حدثنا اسرائیل عن ابی اسحق عن عبد الرحمن بن یزید قال خرجت مع عبد الله الی مکة ثم قدمنا جمعا فصلی الصلوتین گفت عبد الرحمن بن یزید بر آمدم با عبد الله بن مسعود بسوی مکه پستر آمدیم مزدلفه را پس گذارد دو نماز کل صلوة وحدها باذان واقامة والعشاء بینهما هر نماز را تنها باذان واقامت وطعامی بود میان هر دو نماز خوردم صلی الفجر حین طلع الفجر قائل یقول طلع الفجر وقائل یقول لم یطلع الفجر پستر گذارد نماز فجر هنگامی که طلوع کرد صبح در وقتی یعنی آغاز کرد نماز را چنین وقت که گوینده میگفت طلوع کرده است فجر و گوینده میگفت که طلوع نکرده است ثم قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان هاتین الصلوتین حولتا عن وقتهما فی هذا المکان پستر گفت ابن مسعود که بتحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

حدیث خود را بعلو اسناد پس گفت ابو حنیفه حماد افقه است از زهری و ابراهیم افقه است از سالم و علقمه کمتر از ابن عمر نیست در فقه اگر چه ابن عمر را صحبت است و اسود را نیز فضل کثیر است و عبد الله خود عبد الله است یعنی منزلت و فقاهت او معروف و مشهور است حاجت بیان ندارد پس ترجیح داد ابو حنیفه بفقه رواة نه بعلو اسناد و امام محمد در موطا از محمد بن ابان بن صالح و ابی بکر بن عبد الله نهشلی از عاصم بن کلیب جرمی از پدرش روایت کرده که علی بن ابی طالب رفع میکرد در تکبیر اولی از نماز فرض و رفع نمیکرد در ما سوای آن و روایت کرده آنرا نیز طحاوی و ابن ابی شیبه و عاصم بن کلیب از رجال مسلم است و هم در موطا گفته که گفت عمرو بن مره ابراهیم را که حدیث کرد مرا علقمه بن وائل حضرمی از پدرش که وی نماز گزارد با آنحضرت پس دید او را که رفع میکرد دستین را وقت تکبیر و وقت رکوع و وقت بر داشتن سر گفت ابراهیم در نمی یابم این را شاید که وی ندیده باشد آنحضرت را که نماز میکرد مگر در آن روز پس یاد داشت این را از آنحضرت و محفوظ نداشتند آنرا ابن مسعود و اصحاب وی که شنیده ام این را از هیچ یکی از ایشان نبودند مگر آنکه رفع میکردند ایدی را در شروع نماز وقتیکه تکبیر میگفتند و نیز در موطا از محمد بن ابان از عبد العزیز بن حکیم آورده که گفت دیدم ابن عمر را که رفع میکرد برابر هر دو گوش خود در اول تکبیرهٔ افتتاح و رفع نمیکرد در ما سوای آن و همچنین طحاوی نیز بطریق مجاهد و اسود از ابن عمر آورده و از عمر بن خطاب نیز روایت کرده و در نهایه شرح هدایه نقل کرده که گفت مجاهد خدمت کردم ابن عمر را صحبت سالی نه دیدم او را که بر داشته دستهای خود را در چیزی از نماز مگر در تکبیر اولی و آنچه در ترمذی از علی بن ابی طالب آمده که وی نزد قیام بسوی نماز فرض تکبیر میگفت و بر میداشت هر دو دست را و میکرد همچنان نزد تمام قرائت و اراده رکوع و نزد بر داشتن سر از رکوع و وقتیکه بر میخاست از رکعتین بر میداشت همچنان محمول بر نسخ است و همچنین روایت حاکم از عمر که وی بر میداشت هر دو دست را در رکوع و نزد سر بر داشتن از آن بالجمله آثار و احادیث در هر دو جانب واقع شده و روایات اصحاب مختلف و متعارض شده پس بعضی بنسخ رفع در ما ورای افتتاح قائل گشته و گویند که عبد الله بن زبیر دید مردی را که بر میداشت دستها در نماز نزد رکوع و نزد بر داشتن سر از آن پس گفت مر او را مکن این را

فرمود این دو نماز نقل کرده شده اند از وقت آنها در ینجا که مزدلفه است المغرب فلا یقدم الناس جمعا حتی یعتموا وصلوة
الفجر هذه الساعة المغرب وصلوة الفجر منصوب است بدل از هاتین الصلوتین یعنی آن دو نماز که نقل کرده
شده اند مغرب است پس قدوم نیارند مردم مزدلفه را تا آنکه در آیند در تیرگی شب و نماز فجر درین ساعت ثم وقف حتی اسفر
پستر ایستاد ابن مسعود تا روشن شد صبح و منتشر شد نور او ثم قال لو ان امیر المؤمنین افاض الآن اصاب السنة
پستر گفت ابن مسعود اگر امیر المؤمنین عثمان را اگر بتحقیق امیر المؤمنین از مزدلفه برآید حالا که وقت اسفار است
و آفتاب طلوع نکرده است میرسد سنت پیغمبر خدا را و موافق عمل آن حضرت برآمده باشد و خلاف کرده باشد
قریش را که در ایام جاهلیت اهمال میکردند و نمی برآمدند بعد از طلوع آفتاب فما ادری اقوله کان اسرع ام دفع
عثمان پس نمیدانم آیا گفتن ابن مسعود که گفت سنت اینست زود تر بود یا برآمدن امیر المؤمنین عثمان و
امتثال بسنت آن حضرت زود تر بود و حاصل آنکه همان آن که ابن مسعود گفت که سنت برآمدن پیش از
طلوع آفتاب است عثمان رضی الله عنه برآمد با این تقریر کردیم این مقوله فما ادری الخ مقوله راوی ابن مسعود
عبد الرحمن بن یزید است کرمانی گفته که قول ابن مسعود است شیخ ابن حجر تخطیه او کرده و گفته که برین تقدیر مربوط
نمی شود بما قبل و ما بعد چنانکه بادنی توجهی ظاهر است پوشیده نماند اگر ضمیر غائب در قوله بطریق التفات باشد
و تقدیر قال بر لا ادری کنند ربطی پیدا گردد و با این همه مدار بر روایت است که این قول ابن مسعود است یا قول
راوی او فلم یزل یلبی حتی رمی جمرة العقبة یوم النحر پس دائم تلبیه میگفت تا رمی جمرهٔ عقبه کرد روز نحر که دهم ماه ذی الحجه
است قسطلانی فاعل یلبی ابن مسعود را داشته اگر عثمان را فاعل گویند دور از عبارت نیست والله اعلم

باب متی یدفع من جمع در بیان آنکه کی برآید حاجی از مزدلفه **حدثنا** حجاج بن منهال قال حدثنا
شعبة عن ابی اسحق قال سمعت عمرو بن میمون یقول شهدت عمر رضی الله عنه صلی بجمع الصبح ثم وقف گفت ابو اسحق شنیدم عمرو بن میمون
را که میگفت دیدم عمر بن خطاب را که گذارد در مزدلفه نماز فجر پستر ایستاد فقال ان المشرکین کانوا لا یفیضون حتی
تطلع الشمس پس گفت عمر بتحقیق مشرکان بودند که نمی برآمدند از مزدلفه تا آنکه طلوع میکرد آفتاب و یقولون اشرق ثبیر
و میگفتند که طلوع کند آفتاب بر کوه ثبیر اشرق بصیغه امر روایت کرده اند و ثبیر بفتح ثاء مثلثه و کسر باء موحده
نام کوهی است کلان در مزدلفه و مشرکان در ایام جاهلیت تا طلوع نمیکرد آفتاب برین کوه نمی برآمدند از مزدلفه
وان النبی صلی الله علیه وسلم خالفهم و بتحقیق آن حضرت مخالفت کرده است مشرکان را و برآمد پیش از طلوع آفتاب
ثم افاض قبل ان تطلع الشمس پستر آمد آن حضرت جمرهٔ عقبه را بمنی پیش از آنکه طلوع کند آفتاب
یحتمل که فاعل افاض عمر بن خطاب باشد اگر ثم افاض عطف بر خالفهم باشد یعنی اول است و اگر عطف بر صلی
باشد یا ثم وقف وارد بمعنی ثانی است **باب** التلبیة والتکبیر غداة النحر حتی یرمی الجمرة والارتداف فی السیر
در بیان لبیک و الله اکبر گفتن صباح روز نحر تا آنکه رمی جمار کرده شود و در ردیف ساختن کسی را در راه رفتن **حدثنا**
ابو عاصم الضحاک بن مخلد قال اخبرنا ابن جریج عن عطاء عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم اردف الفضل فاخبر الفضل انه لم یزل
یلبی حتی رمی الجمرة مرویست از ابن عباس که بتحقیق پیغمبر خدا رحمت کنا خدا بر وی ردیف خود ساخت فضل
بن عباس را پس خبر داد فضل که آن حضرت همه وقت در راه لبیک میگفت تا رمی جمره **حدثنا** زهیر بن حرب قال حدثنا

عن الزهری قال اخبرنی سالم عن عبد الله
بن عمر قال رایت رسول الله گفت ابن عمر دیدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم اذا قام
فی الصلوة رفع یدیه حتی یکونا حذو منکبیه
و وقتیکه می ایستاد در نماز بر میداشت هر دو دست خود را
تا آنکه میشدند هر دو دست برابر هر دو دوش او و کان
یفعل ذلک حین یکبر للرکوع و بود آنحضرت که
میکرد این عمل وقتیکه تکبیر میگفت برای رکوع و یفعل
ذلک اذا رفع راسه من الرکوع و میکرد این
وقتیکه بر میداشت سر خود را از رکوع و یقول سمع الله
بر میداشت سمع الله لمن حمده ولا یفعل
ذلک فی السجود و نمیکرد این کار در وقت سجود
بهنگام نهادن سر و نه وقت برداشتن **حدثنا**
اسحاق الواسطی ابن شاهین قال حدثنا خالد
بن عبد الله الطحان عن خالد الحذاء عن ابی قلابة
بکسر قاف انه رای مالک بن الحویرث اذا
کبر و رفع یدیه بتحقیق دید ابو قلابه مالک بن حویرث
صحابی را که چون شروع میکرد در نماز تکبیر گفتی و بر داشتی
دو دست خود را و اذا اراد ان یرکع رفع یدیه
و چون خواستی که رکوع کند نیز برداشتی دستها را و اذا
رفع راسه من الرکوع رفع یدیه و چون سر از رکوع برداشتی
دستها را و حدث ان رسول الله و حدیث کرد ابن
حویرث که بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
صنع هکذا کرده است همچنین **باب** الی
این یرفع یدیه تا کجا بردارد مصلی هر دو دست را
و حد آن چه باشد و ایات درین باب نیز بظاهر مختلف
آمده و قال ابو حمید عبد الرحمن بن سعد الساعدی
فی اصحابه گفت ابو حمید ساعدی در میان اصحاب
آنحضرت و بحضور ایشان رفع النبی برداشت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم دستها را حذو منکبیه
برابر هر دو دوش خود و گفت هکذا و چنین بود آنحضرت که
چون تکبیر گفتی بر داشتی دستها را تا آنکه محاذی میکرد
دست خود هر دو گوش را و بروایتی تا آنکه محاذی میکرد
هر دو دست فروع هر دو گوش را یعنی بالاهای آن
و وصول کمال ابن حجر که برداشت آنحضرت هر دو دستها
را برابر دو دوش و محاذی ساخت هر دو ابهام هر دو
گوش را و بروایتی تا نرمهٔ هر دو گوش از جهت نرده
مقابل هر دو گوش دارند در نزد ائمه حنفیه مقابل هر دو گوش
و در حقیقت خلاف نیست چه تصحیح کرده شافعی
در میان وضع رفع بانکه کفهای دست مقابل دوش
بود و سر انگشتان برابر گوش و سر انگشتان دیگر تا
بالای گوش و در محیط نیز همچنان گفته که محاذی کنند
هر دو انگشت نر نرمهٔ هر دو گوش را و سر انگشتان بالای
گوش را **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب
عن الزهری قال اخبرنی سالم بن عبد الله ان عبد الله
بن عمر قال رایت النبی گفت ابن عمر دیدم پیغمبر خدا را

وهب بن جرير قال حدثنا ابي عن يونس الايلي عن الزهري عن عبيد الله بن عبد الله عن ابن عباس رضي الله عنهما ان اسامة كان ردف النبي صلى الله عليه وسلم من عرفة الى المزدلفة مرويست از ابن عباس كه اسامه بن زيد بود ديس پشت آن حضرت در سواري از عرفات تا مزدلفه ثم اردف الفضل من المزدلفة الى منى پستر رديف خود ساخت آن حضرت فضل را از مزدلفه تا منى قال فكلاهما قالا لم يزل النبي صلى الله عليه وسلم يلبي حتى رمى جمرة العقبة گفت ابن عباس هر دو اسامه و فضل گفتند هميشه آن حضرت در راه تلبيه ميگفت تا رمى كرد جمره عقبه را درين دو حديث كه درين باب آورد ذكر تكبير نيست ابن خزيمه از روايت ابن عباس از فضل آورده كه با هر سنگريزه كه انداخت تلبيه و تكبير گفت ظاهر اين اسناد ويشير را سول لغت وده سي

باب فمن تمتع بالعمرة الى الحج فما استيسر من الهدى الآية پس كسي كه تمتع خواهد نفع جويد بتقرب خدا باداي عمره تا احرام حج يعني پيش از انقطاع تقرب جستن بحج پس بر ويست چيزي كه ميسر شود او را از هدى گوسفند يا شتر و جز آن وابن هدى حكم اضحيه دارد در واست كه اين كس بخورد از ان نزد امام ابحنيفه شافعي گويد كه اين دم جنايت است بسبب تاخير كردن احرام حج از ميقات حدثنا اسحق بن منصور قال اخبرنا النضر قال اخبرنا شعبة قال اخبرنا ابو جمرة قال سالت ابن عباس عن المتعة فامرني بها گفت ابو جمره پرسيدم ابن عباس را از جواز متعه يعني از عمره كه پيش از حج در ايام حج كنند پس امر كرد مرا بآن وسالته عن الهدى فقال فيها جزور او بقرة او شاة او شرك في دم و پرسيدم او را از هدى كه چيست واجب از ان پس گفت در وي شتر است يا گاو يا بز يا حصه شركت در شتر و گاو او ست و روا است از هفت كس قال وكان ناسا كرهوها فقال فرايت في المنام كان انسانا ينادي حج مبرور ومتعة متقبلة گفت ابو جمره گويا بعضي مردم ناخوش داشته اند متعه را چنانكه منقولست از عمر بن خطاب و عثمان بن عفان وغير ايشان پس خوابيدم و ديدم در خواب گويا مردي ندا ميكند كه حجي مبرور است و عمره متقبل فاتيت ابن عباس فحدثته فقال الله اكبر سنة ابي القاسم صلى الله عليه وسلم پس گفت ابو جمره بعد ازين خواب آمدم ابن عباس را پس گفتم او را خواب خود پس گفت از روي تعجب ازين خوابي كه موافق سنت افتاد وگفت بكلمه الله اكبر اين طريقه ابو القاسم محمد است رحمت كناد خدا بروي گفته اند اينجا سنت مقابل فرض نيست از آنكه افراد از حج است وقال ادم ووهب بن جرير وغندر عن شعبة عمرة متقبلة وحج مبرور يعني اين سه كس از شعبه بر خلاف روايت نضر از شعبه بدل متعه عمره و بتقديم و تاخير اين كلام نقل كرده اند باب ركوب البدن در بيان جواز سواري بر بدن بدن بضم با و وحده و سكون دال مهمله و آن شتر و گاو است مجاهد گويد بدن نمي باشد مگر شتر بعضي گويند بدن هر هدى كرده شود از شتر و گاو و نر و گوسفند قوله تعالى والبدن جعلناها لكم من شعائر الله و بدن گردانيده ايم آنرا براي شما از حالي كه از علامتهاي ديني است كه مشروع ساخته آنرا خدا الى المحسنين تا آخر آيه كه وبشر المحسنين است ابو ذر و ابو الوقت كه راويان معتبر مولف اند نسخ همين قدر ذكر كرده اند و كريمه كه وي نيز راويه معتبر است تمام آيه را ذكر كرده است و آن اينست لكم فيها خير براي شما در بدن نيكيهاست از سواري و دوشيدن شير آن چنانكه روايت كرده ابي حاتم باسناد جيد از ابراهيم نخعي لكم فيها يعني من شاء ركب ومن شاء حلب فاذكروا اسم الله عليها پس ذكر كنيد نام خدا را در وقت ذبح بر آن باينطور كه گوئيد الله اكبر لا اله الا الله والله اكبر منك واليك صواف حالي كه استاده اند بر سه پاي و يكپاي چپ با دست چپ آنها بسته باشند فاذا وجبت جنوبها فكلوا منها پس وقتي كه بيفتند پهلوي آنها بر زمين يعني بميرند پس بخوريد از ان واطعموا القانع والمعتر و بخورانيد سائل را كه قناعت كنند بانچه داده شود

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب الاذان

اذا قام من الركعتين برداشتن مصلي دستها را در تكبير بعد از برخاستن تمامي دو ركعت براي ركعت ثالثه و نزد فقها اين حكم منسوخ است و قائل شده اند بعضي شافعيه و جمعي از محدثين حدثنا عياش بتشديد تحتيه و در آخر معجمه بن الوليد الرقام قال حدثنا عبد الاعلى قال حدثنا عبيد الله العمري عن نافع ان ابن عمر كان اذا دخل في الصلوة كبر ورفع يديه بود ابن عمر چون در آمدي در نماز تكبير گفتي و برداشتي دو دست خود را واذا ركع رفع يديه واذا قال سمع الله لمن حمده رفع يديه واذا قام من الركعتين رفع يديه ورفع ذلك ابن عمر الى نبي الله و رفع كرده است اين حديث را ابن عمر يعني سند كرده آنرا با پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم و موقوف بر ابن عمر نيست ورواه حماد بن سلمة بن دينار ربعي كه از علماء بصريان است خواهر زاده حميد طويل است مكنى به ابو سلمت عن ايوب عن نافع عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم يعني رفع آن بطريق ديگر نيز آمده و روايت كرده ابن طهمان عن ايوب وموسى بن عقبة مختصرا و روايت كرده اين حديث را ابراهيم بن طهمان ازين دو كس بطريق اختصار چنانكه موصول آورده آنرا بيهقي بطريق مذكور بلفظ كان يرفع يديه حين يفتتح الصلوة واذا ركع واذا استوى قائما من سجوده حذو منكبيه باب وضع اليمنى على اليسرى في الصلوة نهادن مصلي دست راست را بر دست چپ در قيام نماز حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابي حازم سلمة بن دينار الاعرج عن سهل بن سعد قال كان الناس يؤمرون ان يضع الرجل اليد اليمنى على ذراعه اليسرى في الصلوة گفت سهل بودند مردم كه امر كرده مي شدند بآنكه نهد مرد دست راست خود را بر ذراع دست چپ در نماز يعني قريب بذراع و نهايت آن كه موصل است و در روايتيست بآنكه نهد دست را بالاي ...

باقانعی را که سوال کند و کسی که سوال کند کذلک سخرناها لکم لعلکم تشکرون همچنین که میگوید آنها را و یکدست بسته ذبح میکنند مسخر گردانیدیم آنها را برای شما با وجود قوت و عظمت آنها تا شاید که شما شکر کنید برین انعام و تقرب جوئید بان باخلاص لن ینال الله لحومها ولا دماؤها نمیرسد خدا را گوشتهای آنها و نه خونهای آنها ولکن یناله التقوی منکم ولیکن میرسد خدا را چیزی که قریب آنست از پرهیزگاری دل از شما که موجب نیت صالح و اخلاص در امتثال این امر است کذلک سخرها لکم لتکبروا الله علی ما هداکم همچنین مسخر کرده آنها را برای شما تا بزرگی یاد کنید خدا را بر آنچه راه نموده است شما را بشناخت بزرگی خود و تقرب جوئی بصدق و اخلاص وبشر المحسنین و مژده رسان نیکوکاران را کذا فی البیضاوی

قال مجاهد سمیت البدن لبدنها ای کبرها گفت مجاهد نامیده شد بدن از جهت بدن او یعنی بزرگی او و یقال بدن اذا عظم گفته میشود مر آدمی را بدن وقتی که کلان شد جثه او و بدن بالتشدید اذا اسن و گفته میشود بدن بتشدید دال وقتی که کلان سال شد والقانع السائل و قانع که در آیت واقع است بمعنی سائل است والمعتر الذی یعتر بالبدن من غنی او فقیر و یعرض بالمسئلة و معتر کسی است که بگرد بدنها برای بدن از غنی و فقیر و پیش آید سوال را مجاهد روایت کرده است که قانع همسایه تو است که منتظر است چیزی را که بخانه تو آمده و معتر آنکه پیش آید مر ترا و نماید خود را و سوال نکند از تو چیزی را که زیانی انرز مخشری نقل کرده که قانع آنکه راضی باشد از چیزی که دارد یا داده شود بی سوال و معتر آنکه پیش آید بسوال را و شعائر الله استعظام البدن و استحسانها شعائر الله بمعنی عظیم ساختن و نیکو گردانیدن بدن است یعنی اشارت میکند باین معنی باضافت بسوی خدا والعتیق عتقه من الجبابرة و عتیق که در آیت دیگر ولیطوفوا بالبیت العتیق واقع شده بمعنی آزادی اوست از تحکم جبابره یقال وجبت سقطت الی الارض گفته میشود وجبت بمعنی افتاد بر زمین و منه وجبت الشمس و ازین باب است این قول بمعنی افتاد آفتاب بر زمین وقت غروب **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رای رجلا یسوق بدنة فقال ارکبها پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی دید مردی را که میراند بدنه را گفت سوار شو او را فقال انها بدنة پس گفت تحقیق شتر بدنه است گفت سوار شو پس فرمود سوار شو او را فقال ارکبها ویلک فی الثانیة او فی الثالثة فرمود سوار شو وای بر تو کرت دوم یا سوم فرمود این **حدثنا** مسلم بن ابراهیم قال حدثنا هشام و شعبة قالا حدثنا قتادة عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم رای رجلا یسوق بدنة فقال ارکبها قال انها بدنة قال ارکبها قال انها بدنة قال ارکبها ثلاثا سه بار فرمود این

باب من ساق البدن معه

حکم کسی که سوق هدی کند بهمراه خود از حل با خود تا بحرم **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان ابن عمر رضی الله عنهما قال تمتع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع بالعمرة الی الحج گفت ابن عمر قران کرد یعنی میان حج و عمره پیغمبر خدا در حجة الوداع واهدی فساق معه الهدی من ذی الحلیفة و هدی آورد و راند با خود هدی را از ذی الحلیفه که میقات اهل مدینه است وبدأ رسول الله صلی الله علیه وسلم فاهل بالعمرة ثم اهل بالحج پس ابتدا کرد رسول خدا پس تلبیه کرد و در اثنای احرام عمره پیشتر تلبیه کرد حج از احادیث سابقه معلوم شده که آن حضرت جدا احرام حج بسته فتمتع الناس مع النبی صلی الله علیه وسلم بالعمرة الی الحج پس قران کردند مردم با پیغمبر خدا عمره بسوی حج فکان من الناس من اهدی فساق الهدی ومنهم من لم یهد پس بود از مردم همراه کسی که هدی آورده و رانده بود

دست بر دست متفق علیها است میان ایمه الا امام مالک که نزد وی ارسال است با جواز وضع ولیکن نزد امام ابی حنیفه و بر روایتی از امام احمد در زیر ناف نهند و نزد امام شافعی بر سینه و بر روایتی از احمد مخیر است خواه در زیر ناف نهد یا بر سینه حجت شافعی حدیث وائل بن حجر است که گفت نماز گزاردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس نهاد دست راست را بر دست چپ بر سینه خود و همچنین روایت کرده ترمذی از قبیصه بن هلب از پدرش که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که می نهاد دست خود را بر سینه خود و وائل در عرب کم از اهل آمده بودند نزد آنحضرت امتداد صحبت و قربت ایشان در نماز ثابت نمی شود و چون ذکر کرده شد نزد ابراهیم نخعی حدیث وائل در بر داشتن دستها نزد رکوع گفت ابراهیم اعرابی که نگزارده با رسول خدا نمازی را مگر همان معنی آیا وی اعلم باشد و ترمذی با وجود روایت قبیصه گفته امر در هر باب وسیع است نزد علما شیخ ابن همام گوید حدیث در هیچ یکی ازان بخصوص ثابت نشده پس حواله کرده شود بر آنچه معهود میشد است نماز در آن حال قصد تعظیم قیام است تحت سره و ابو داود و احمد و دارقطنی و بیهقی حدیثی حدیثی از علی مرتضی روایت کرده بلفظ من السنة فی الصلوة وضع الاکف تحت السرة نووی گفته اتفاق کرده اند بر تضعیف آن

باب الخشوع فی الصلوة

فروتنی کردن در نماز تفسیر کرده ابن عباس الذین هم فی صلوتهم خاشعون را بقول وی خائفین ساکنین یعنی ترسان ساکن و خشوع آنست جوارح سکر بسوی آنچه مامور است بدان و علامتش عدم التفات است چپ و راست و ملازمت نظر بر موضع سجود و تعدیل ارکان و مرویست از ابن مسیب که وی دید مردی را که بازی میکرد بریش خود پس گفت اگر خاشع بودی دل این مرد خاشع بودی جوارح وی استیعی و تکیه در یا بر بند در نماز که کعصفور الیاده است و اثبات اسمعیل وی دست و دیده بر هم نهید **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال هل ترون قبلتی ههنا فرمود آیا گمان میکنید مقابل بودن اینطرف بلکه مقابل وی من است و پس تا آنکه غافل می شوید از اطلاع من بر کیفیت نماز شما و نه چنین است والله ما یخفی علی رکوعکم ولا خشوعکم سوگند بخدا نیست که مخفی بماند بر من رکوع شما و خشوع شما و اسے

وبعضی از آنها کسی بود که هدی نکرده فلما قدم النبي صلى الله عليه وسلم مكة پس هرگاه قدوم آورد آن حضرت بمکه را
قال للناس من كان منكم اهدى فانه لا يحل من شيء حرم عليه حتى يقضي حجه فرمود مردم را کسی که هدی آورده از شما بتحقیق
از احرام بر نیاید و مباح نکند بر خود از چیزی که حرام کرده بر خود در احرام تا آنکه تمام کند حج را ومن لم يكن منكم اهدى فليطف
بالبيت وبالصفا والمروة وليقصر وليحلل وکسی که نیست از شما که هدی آورده گو طواف بیت الله کند و سعی میان صفا و مروه
نماید و قصر موی سر کند و بر آید از احرام و اینجا قصر موی فرموده نه حلق آن اگرچه حلق افضل از قصر است برای آنکه تا موی
باقی ماند بعد از حصر حج از احرام حج حلق کنند ثم ليهل بالحج پس تر احرام حج بندد وقت بر آمدن بعرفات برای حج
فمن لم يجد هديا فليصم ثلثة ايام في الحج وسبعة اذا رجع الى اهله وکسی که نیافت هدی را گو روزه گیرد سه روز
در ایام حج و هفت روزه گیرد وقتی که باز گردد بسوی خانه خود فطاف حين قدم مكة واستلم الركن اول شيء ثم خب
طواف کرد آن حضرت هنگامی که آمد بمکه و بوسه داد حجر اسود را بجا آن که ابتدا کرد باستلام ثم خب ثلثة اطواف ومشى اربعة
پس تر رمل کرد و تند رفت در سه طواف و بغیر رمل مشی کرد در چهار طواف فركع حين قضى طوافه بالبيت عند المقام ركعتين
پس نماز کرد هنگامی که تمام کرد طواف بیت الله نزد مقام ابراهیم دو رکعت ثم سلم فانصرف فاتى الصفا فطاف بالصفا
والمروة سبعة اطواف پس تر سلام داد از نماز و برگشت از آن پس آمد کوه صفا را پس طواف کرد میان صفا و مروه
هفت طواف ثم لم يحلل من شيء حرم عليه حتى قضى حجه ونحر هديه يوم النحر پس تر حلال نکرد چیزی که حرام شده بود بر وی
تا آنکه تمام ساخت حج را و ذبح کرد هدی را روز نحر که دهم ماه ذی حجه است وافاض فطاف بالبيت ثم حل من كل شيء حرم منه
پس تر از عرفات آمد و طواف افاضه کرد پس تر حلال کرد هر چه حرام شده بود از بستن احرام وفعل مثل ما فعل رسول الله
صلى الله عليه وسلم و کرد مانند آنچه کرد رسول خدا کسی که سوق هدی کرده بود و بعضی حواشی ضمیر فعل با ابن عمر داشته اند

باب من ساق البدن معه من اهدى وساق الهدي من الناس کسی که هدی آورد و روانه هدی را از مردم وعن عروة ان عائشة اخبرته عن
النبي صلى الله عليه وسلم في تمتعه بالعمرة الى الحج از عروه است که بتحقیق عائشه خبر داد او را از پیغمبر خدا در وقت تمتع او بعمره
تا باحرام حج فتمتع الناس معه بمثل الذي اخبرني سالم عن ابن عمر پس تمتع کردند مردم با آن حضرت مانند آنچه خبر داد مرا
سالم از ابن عمر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم از رسول خدا رحمت کناد خدا بروی باب من اشترى الهدي
من الطريق کسی که بخرد هدی را که به بیت الحرام می برد از میان راه خود محرم باشد یا حلال روایت حدثنا ابو النعمان
قال حدثنا حماد عن ايوب عن نافع قال قال عبد الله بن عبد الله بن عمر رضي الله عنهم لابيه اقم فاني لا آمنها ان
تصد عن البيت گفت نافع گفت عبد الله پسر خود را که ابن عمر است اقامت کن یعنی امسال بحج مرو بتحقیق من ایمن نیستم
فتنه را که باز داشته شوی از رسیدن به بیت الله این سالی است که حجاج بر عبد الله بن زبیر رفته قال اذن
افعل كما فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابن عمر در این هنگام میکنم چنانکه کرده است پیغمبر خدا رحمت کناد خدا
بروی وقتی که در حدیبیه باز داشته شد و از احرام بر آمد قال الله تعالى لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة
و فرموده است خدای که بتر است بتحقیق مر شما راست در پیغمبر خدا اقتدای نیکو وانا اشهدكم اني قد اوجبت على
نفسي العمرة فاهل بالعمرة من الدار و من گواه میگیرم شما را که بتحقیق من واجب کردم بر ذات خود عمره پس تلبیه کرد برای
عمره از خانه خود اینجا جواز احرام پیش از رسیدن به میقات معلوم شد قال ثم خرج حتى اذا كان بالبيداء اهل بالحج والعمرة

واذا سجد يقول وقتیکه رکوع کنند گفته شود وقتیکه سجده کنند تخصیص
بر رکوع و سجود بذکر نظر بغالب حال است که قصور در آن بیشتر
میشود یا بجهت اهتمام امر آن زیرا که بر حقیقت مراد آن در وقت
وقت که حضور در مثل آن نیست و در تعدیل فتور میشود سخت تر
است و احادیث بسیار در بیان آن هر دو دین ارکان
وارد اند باب ما يقرا بعد التكبير آنچه خوانده
شود از قرآن بعد از تکبیر احرام بدانکه در احادیث صحیحه
ادعیه و اذکار در استفتاح صلوة وارد شده چنانکه انی وجهت
وجهي للذي فطر السموات والارض و سبحانك اللهم و غیر آن
و همه مستحب است نزد شافعیه و در تراویح نزد اهل کلام و بعضا
نزد حنفیه و همچنین در ظاهر مذهب مالک و احمد مختصر است
بر سبحانك اللهم وبحمدك الى آخره و هرچه جز این مروی و منقول
است محمول بر نماز تهجد یا که معلق بنوافل است و نزد ابی یوسف
جمع کند میان ثنا و توحید حدثنا حفص بن عمر
قال حدثنا شعبة عن قتادة عن انس ان النبي
صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر كانوا
يفتتحون الصلوة بتحقیق آنحضرت و ابا بکر و عمر شروع
میکردند نماز را به الحمد لله رب العالمين یعنی
قرأت نماز را چه افتتاح نماز خود بتکبیر بود دلالت میکند
بر آن حدیث عائشه که مسلم اخراج کرده بود آنحضرت
که استفتاح میکرد نماز را بتکبیر و قرأت را به الحمد لله رب العالمين
پس حجت نباشد درین حدیث امام مالک را بر عدم ذکر بسمله
البسملة بجهر و نه آهسته چنانکه قایل شده و شافعیه را که قایل
بجزئیت بسمله در فاتحه و خواندن آن بجهر در نماز جهری میکنند
مراد بالحمد لله درینجا سوره فاتحه است پس شامل باشد
بسمله را نیز و اصحاب مذهب ما نظر باحادیث وارده در
قرأت بسمله عدم ذکر و قرأت آن قایل شده مثل
با سرار و اخفا در نماز سری و جهری جمیعا و خیر الامور
اوساطها الوسط بين الافراط والتفريط و همچنین گویند
بسمله آیتی است از قرآن و را ایراد سوره و فرق بر آن و جدا
از آن فرستاده شده برای افتتاح سور و برای فصل میان آنها
نه آنکه جزو باشد از سورتی چه فاتحه و چه غیر آن نیز اجماع بین
المسلمین کلام الله است و متواتر است نوشتن آن در
مصاحف با وصیت تجرید آنها از غیر قرآن حتی النقط و الاعراب
و اعراب که در شان متاخر قرار یافته با احادیث مشتمل
که دلالت دارند بر جزئیت آن و تمیز اقتضا نمی کند
تکریر بودن آن در اثنای قرآن با آنکه از هر جا آیتی سجده و
جزو در آن محل باشد اعتماد دلیلی دیگر فرق آن با بیر کلی
قرأت امری خفی است و ضرورت مستقر بعد ضرورت
بسمله کلام درین مقام بر ذمه رساله مفرده است که
بتقریر تحقیق علمی و تحریر دقیق عربی بوجود آمده مشتمل بر
انتخاب شکرف و مطالب عالیه و تحقیقات متلائمه است
مسمى بطرد الاوهام عن اثر الامام الهمام
بودن بسمله سطری قبل عدد از آیات سور مرقوم بخط آن
مسعودی جزء ما حدثنا موسى بن اسمعيل
نا حدثنا عبد الواحد بن زياد قال حدثنا عمارة

گفت پسر ابن عمر پسر خود آمد ابن عمر تا آنکه وقتی که بود به صهبا البیک گفت بجای حج و عمره هر دو فقال ما شانهما الا واحد گفت نیست حال حج و عمره مگر یکی و حل ثم اشتری الهدی من قدید پس خرید هدی را از موضع قدید که وصل ست
ثم قدم مکة فطاف لهما طوافا واحدا پس در مکه آمد و گزارد یک طواف برای حج و عمره فلم یحل حتی احل منهما
جمیعا و بیرون نیامد از احرام تا آنکه بیرون آمد از حج و عمره هر دو چنانکه آن حضرت در حجة الوداع کرده بود
باب من اشعر وقلد بذی الحلیفة ثم احرم

بیان حال کسی که اشعار کند هدی را و قلاده بندد از ذی الحلیفه که میقات اهل مدینه است پس احرام بندد وقال نافع کان ابن عمر رضی الله عنهما اذا اهدی من المدینة قلده واشعره بذی الحلیفة گفت نافع بود ابن عمر وقتی که هدی می برد از مدینه تقلید و اشعار میکرد در ذی الحلیفه یطعن فی شق سنامه الایمن بالشفرة
ووجهها قبل القبلة باركة میزد در جانب راست سنام کوهان شتر بکارد کلان و روی میکرد هدی را بجانب قبله
در حالیکه نشسته است این بیان اشعار است و در اشعار علما را اختلاف است نزد شافعی سنت است و از ابراهیم نخعی و ابوحنیفه
منقول است که اشعار مکروه است و طحاوی که از ائمه حنفیه است و از علمای فقها و محدثین است گوید مکروه نداشته امام اعظم اشعار
را بلکه مکروه میداشت اشعار اهل زمان بوده که جراحت میکردند بنوعی که سرایت میکرد و هلاک میشد اشعاری که آن حضرت
صلی الله علیه وسلم میکرد پوست جانب سنام را پاره میکرد خون آلوده میکرد و ابوحنیفه اکتفا بتقلید کرده و غرض
که از اشعار بود از تقلید حاصل میشد و مکروه گفت اشعار زمان خود را از جهت سد باب تعذیب حیوان و تضییع
هدی که منع آن پیش از ذبح از شارع معلوم شده است
حدثنا احمد بن محمد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر

عن الزهری عن عروة بن الزبیر عن المسور بن مخرمة ومروان قالا خرج النبی صلی الله علیه وسلم زمن الحدیبیة
فی بضع عشرة مائة من اصحابه مسور بن مخرمه که خواهرزاده عبد الرحمن بن عوف است و مروان بن حکم بن العاص که
از بنی اعمام عثمان بن عفان است هر دو از صغار صحابه اند و گفته اند مروان را سماعی که درستی پیدا کند نیست گویا از بعضی اصحاب شنیده
باشند برآمد آن حضرت در وقت حدیبیه در یک هزار و چند صد از یاران خود حتی اذا کانوا بذی الحلیفة قلد النبی
صلی الله علیه وسلم الهدی واشعر واحرم بالعمرة تا وقتی که بودند بذی الحلیفه قلاده بست پیغمبر خدا هدی را و اشعار کرد
واحرام بست بعمره
حدثنا ابو نعیم قال حدثنا افلح عن القاسم عن عائشة رضی الله عنها قالت فتلت قلائد بدن النبی

صلی الله علیه وسلم بیدی گفت عائشه بافتم قلاده های هدی پیغمبر خدا را بدست خود ثم قلدها واشعرها واهداها پس قلاده
بست بدست شریف خود و اشعار کرد و هدی کرد آنها را فما حرم علیه شیء کان احل له پس حرام نشد بر وی چیزی که حلال
کرده شده بود مر وی را پیش از آن از محظورات احرام یعنی بمجرد همین تقلید و اشعار و سوق هدی محظورات احرام
بر وی حرام نشود
باب فتل القلائد للبدن والبقر

در بیان بافتن قلاده ها برای شتر و گاو
حدثنا مسدد قال

حدثنا یحیی عن عبید الله قال اخبرنی نافع عن ابن عمر عن حفصة رضی الله عنهم قالت یا رسول الله ما شان الناس
حلوا ولم تحل انت گفت حفصه گفتم ای رسول خدا چه حال مردم است که برآمدند از احرام و نبرآمدی تو قال انی
لبدت راسی وقلدت هدیی فلا احل حتی احل من الحج فرمود من بستم موی سر را بمانند صمغ و قلاده کردم هدی خود را پس
نمی برآیم از احرام تا آنکه برآیم از احرام حج موافقت این حدیث بترجمه خالی از تکلف نیست از آنکه بافتن قلائد در حدیث
مذکور نیست و هدی هم مطلق است مگر آنکه گوییم غالب آنست که قلاده بافتن میشود و مطلق شامل است مر هر دو

نقل کرده و اسکاته بکسر همزه بر تقدیر روایة بسکت بفتح یا
و ضم کاف مصدر است و مراد وی ان دریجا ندارد
جهر است آنکه نه سکوت است از ذکر قال گفت ابو زرعه
احسبه قال گمان می برم ابا هریره را که گفت هنیة من اسکاته
هنیة بضم ها و فتح نون و تشدید تحتیه بی همزه تصغیر
هنه که در اصل هنوة بود و کنایه از شی یعنی بعد از تکبیر
خاموش میماند بسیار اندکی و در روایتی هنیهة بابدال یا و بها
بعد یاء تصغیر فقلت ابو هریره گوید پس گفتم آن حضرت
بابی انت وامی پدر و مادر من فدای تو باد ما تقول اسکاتک بین التکبیر والقراءة ما تقول
خاموش شدن ترا میان تکبیر و میان قراءة که چه می گویی
و چه میخوانی در آن و بقیه مشهور نصب اسکات است
و برفع نیز روایت است قال فرمود اقول میگویم
دعا را اللهم باعد بینی وبین خطایای کما
باعدت بین المشرق والمغرب خداوندا دور
کن بسیار میان من و میان گناهان من چنانکه دوری
کرده بسیار میان مشرق و مغرب ظاهر از این فقره
طلب دور گناهان است که قضا کرده شده و بر عکس
در مستقبل چنانکه ظاهر از دو فقره آینده گناهان گذشته
است اللهم نقنی من الخطایا کما ینقی
الثوب الابیض من الدنس خداوندا پاک گردان
مرا از گناهان و محو کن آثار آن را چنانکه پاک گردانیده میشود
جامه سفید از چرک و تخصیص جامه سفید جهت مبالغه در
تنقیه است که اثر دنس در آن نمایان تر باشد از تحلیل
بود از جامه رنگین و اشارت است بمعنی طهارت که نبود
است آدمی را در آن اللهم اغسل خطایای
بالماء والثلج والبرد خداوندا بشوی گناهان مرا
باب و برف و ژاله اشارتست بانواع مغفرت یکی پس
دیگری با اقسام مغفرت و مبالغه در غسل و تقیید بسکون
لام و برد بفتح با بود و در نه از شباهت بوشت و نقص اند

شتر وگاو را **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال حدثنا الليث قال حدثنا ابن شهاب عن عروة وعن عمرة بنت عبد الرحمن ان عايشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يهدى من المدينة فافتل قلائد هديه گفت عايشه بود پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروى هدى ميكرد از مدينه پس مى بافتم قلاده هاى هدى او را ثم لا يجتنب شيئا مما يجتنب المحرم پس احتراز نميگرد هيچ چيز را از آنچه دورى ميگزيند محرم **باب** اشعار البدن در بيان اشعار كردن شتر را وقال عروة عن المسور قلد النبى صلى الله عليه وسلم الهدى واشعره واحرم بالعمرة گفت عروه از مسور تقليد كرد پيغمبر خدا هدى را و اشعار كرد او را و احرام بست بعمره در زمان حديبيه **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا افلح بن حميد عن القاسم عن عايشة قالت فتلت قلائد هدى النبى صلى الله عليه وسلم گفت عايشه تابيدم قلاده هاى هدى آن حضرت ثم اشعرها وقلدها او قلدتها پس اشعار كرد آن حضرت و تقليد كرد آنرا يا تقليد كردم من بعد از دست خود ثم بعث بها الى البيت پس فرستاد آنرا به بيت الله واقام بالمدينة فما حرم عليه شيء كان له حل پس حرام نبود بروى چيزى كه بود او را حلال **باب** من قلد القلائد بيده كسى كه بندد قلاده را بدست خود **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن عبد الله بن ابى بكر بن عمرو بن حزم عن عمرة بنت عبد الرحمن انها اخبرته ان زياد بن ابى سفيان كتب الى عايشة ان عبد الله بن عباس قال من اهدى هديا حرم عليه ما يحرم على الحاج حتى ينحر هديه عمره خبر داد عبد الله بن ابى بكر را كه زياد بن ابى سفيان كه دعوى كرد ابو سفيان كه وى برادر اوست والحاق كرد بنسب خود او را زياد بن ابيه ميگفتند نوشت بسوى عايشه كه ابن عباس گفته است كسى كه سوق كند هدى را حرام است بروى آنچه حرام است بر حاجى كه احرام حج بسته تا ذبح كند هدى را قالت عمرة فقالت عايشة ليس كما قال ابن عباس انا فتلت قلائد هدى النبى صلى الله عليه وسلم بيدى گفت عمره پس جواب گفت عايشه نيست آن چنانكه گفته است ابن عباس من بافته ام قلاده هاى هدى آن حضرت ثم قلدها رسول الله صلى الله عليه وسلم بيديه پس بست قلاده را پيغمبر خدا بدست مبارك خود ثم بعث بها مع ابى پس فرستاد آنرا با پدر من ابو بكر صديق رضى الله عنه و اين در حجى بود كه فرستاده بود ابو بكر را براى حج و خود در مدينه ماند فلم يحرم على رسول الله صلى الله عليه وسلم شيء احله الله له حتى نحر الهدى پس حرام كرده نشد بر پيغمبر خدا چيزى كه حلال كرده خدا او را تا ذبح كرده شد هدى **باب** تقليد الغنم قلاده بستن بر هدى **حدثنا** ابو نعيم عن سفيان قال حدثنا الاعمش عن ابراهيم عن الاسود عن عايشة رضى الله عنها قالت اهدى النبى صلى الله عليه وسلم مرة غنما گفت عايشه هدى فرستاد پيغمبر خدا يكبارى غنم و ظاهر است كه تقليد كرده كه طريقه مسنونه آن حضرت همين است چنانكه حديث ديگر تصريح كرده **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الاعمش قال حدثنا ابراهيم عن الاسود عن عايشة قالت كنت افتل القلائد للنبى صلى الله عليه وسلم فيقلد الغنم ويقيم فى اهله حلالا گفت عايشه بودم من كه مى بافتم قلاده ها بدست خود براى هدى پيغمبر خدا پس تقليد ميكرد غنم را و اقامت ميكرد در اهل و عيال خود بحالى كه غير محرم است **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد قال حدثنا منصور بن المعتمر ح وحدثنا محمد بن كثير قال اخبرنا سفيان عن منصور عن ابراهيم عن الاسود عن عايشة رضى الله عنها قالت كنت افتل القلائد للنبى صلى الله عليه وسلم فيبعث بها ثم يمكث حلالا گفت عايشه بودم من كه مى بافتم قلاده هاى غنم پيغمبر خدا را پس ميفرستاد آنرا بمكه پس درنگ ميكرد و خود در مدينه بحالى كه غير محرم است **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا زكريا عن عامر

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب الاذان

و حديث ابى سعيد اشهر حديث است درين باب و اخذ كرده اند بدان جمعى از اهل علم و همچنين مرويست از عمر بن خطاب و ابن مسعود رضى الله عنهما انتهى و از على بن ابى طالب و عايشه و جابر و جبير بن مطعم و ابن عمر و السهمى نيز آمده رضى الله عنهم و در بعضى روايات جمع است ميان توحيد و ثنا چنانكه ابو يوسف گفته و ياجى از شافعى آورده و در بعضى افراد و مستحب داشته شافعى استفتاح بحديث على بقول وجهت وجهى تا آخره على طول كه اخراج كرده آنرا مسلم و تتبع ابن قدامه اكتفى عمل ابن سرك است [illegible] كسى را كه استفتاح كرده باشد بتمام اين حديث و در روايت حزنى از شافعى بگويد وجهت وجهى الى قوله من المسلمين و بايد دانست كه در بعضى روايات هم لفظ باب است بى ترجمه كه منزله فصل باشد از باب سابق و حديث آينده كه مشتمل بر طول قيام و قرأت و مناجات است بعد از تكبير صريح نيست در آنچه گفته شده و در ان تمام مناسبت بسابق ندارد و از بن سبب بودن باب و نابودن آن هر دو موجه باشد

حدثنا ابن ابى مريم سعيد بن محمد الجمحى قال حدثنا نافع بن عمر الجمحى قال حدثنا ابن ابى مليكة عبد الرحمان بن زبير عن اسماء بنت ابى بكر ان النبى صلى الله عليه واله وسلم صلى صلوة الكسوف گزارد آنحضرت نماز كسوف [illegible] فقام فاطال القيام پس قيام كرد [illegible] قيام ثم ركع فاطال الركوع پس ركوع كرد [illegible] ثم رفع پس برداشت سر از ركوع ثم سجد پس سجده كرد فاطال السجود [illegible] ثم رفع پس برداشت سر از سجده ثم سجد فاطال السجود پس سجده ديگر كرد [illegible] ثم قام فاطال القيام پس ايستاد بركعت ديگر [illegible] ثم ركع فاطال الركوع [illegible] ثم رفع فسجد فاطال السجود پس برداشت سر از ركوع و بسجده رفت و دراز كرد سجده را ثم رفع پس برداشت سر از سجده ثم سجد فاطال السجود پس سجده ديگر كرد و دراز كرد آنرا [illegible] دو ركعت و در هر قيام كرد دو بار و ركوع دو بار [illegible] ثم انصرف فقال پس برگشت [illegible] قد دنت منى الجنة تحقيق نزديك شد از من بهشت حتى لو اجترأت عليها لجئتكم بقطاف

عن مسروق عن عائشة قالت فتلت لهدي النبي صلى الله عليه وسلم گفت عائشه بافتم براى هدى پيغمبر خدا تعني القلائد
قبل ان يحرم يعني می بافتم قلادها پيش از آنكه احرام بندد **باب** القلائد من العهن در بيان آنكه قلاده ها از پشم است
عهن بمعنى پشم رنگين يا سرخ نيز آمده **حدثنا** عمرو بن علي قال حدثنا معاذ بن معاذ قال حدثنا ابن عون عن القاسم عن ام المؤمنين
قالت فتلت قلائدها من عهن كان عندي گفت ام المؤمنين عائشه بافتم قلادهاى هديها را
از پشمی كه بود نزد من **باب** تقليد النعل در بيان قلاده كردن از نعل هدى را نعل اسم جنس است بر تجرد ونيز
اطلاق او درست می آيد **حدثنا** محمد هو ابن سلام قال اخبرنا عبد الاعلى بن عبد الاعلى عن معمر عن يحيى بن ابى
كثير عن عكرمة عن ابي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم رأى رجلا يسوق بدنة قال اركبها از پيغمبر خداست كه
ديد مردی را كه ميراند شتر هدی را فرمود سوار شو آنرا قال انها بدنة قال اركبها گفت آنمرد بتحقيق اين شتر هدی است فرمود سوار شو
قال فلقد رأيته راكبها گفت ابوهريره پس بتحقيق ديدم او را سوار آن بدنه بسا ير النبي صلى الله عليه وسلم والنعل في عنقها
درحالى كه همراه آن حضرت راه ميرفت ونعل در گردن بدنه او بود تابعه محمد بن بشار متابعت كرده است معمر را محمد بن بشار
شيخ ابن حجر ميگويد بتحقيق آنست كه متابعت كننده علي بن مبارك است قال حدثنا عثمان بن عمر قال اخبرنا علي بن المبارك
عن يحيى عن عكرمة عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم گفت محمد بن بشار حديث كرد ما را عثمان بن عمر **باب**
الجلال للبدن در بيان حكم جلها كه براى شتر هدی كنند جلال بكسر جيم جمع جل است بمعنى چادری كه بر شتر اندازند
وكان ابن عمر رضي الله عنهما لا يشق من الجلال الا موضع السنام وبود ابن عمر كه پاره نميكرد از جلها مگر جاى كوهان
شتر كه محل اشعار است تا نمايان باشد واذا نحرها نزع جلالها وقتى كه ذبح كردى آنرا كشيدى جلها را مخافة ان
يفسدها الدم از جهت ترس آنكه افساد كند وضائع سازد آنرا خون ذبح ثم يتصدق بها پستر تصدق ميكرد جلها را
حدثنا قبيصة قال حدثنا سفيان عن ابن ابي نجيح عن مجاهد عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن علي رضي الله عنه قال امرني
رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اتصدق بجلال البدن التي نحرت وبجلودها گفت علي بن ابي طالب فرمود مرا رسول خدا
رحمت كناد خدا بروی اينكه صدقه كنم جلهاى شتر هدی را كه ذبح كرده شده است وپوستهاى آنرا **باب** من
اشترى هديه من الطريق وقلدها در جواز فعل كسى كه خريد هدى را در اثناى راه وقلاده بست آنرا **حدثنا** ابراهيم بن المنذر
قال حدثنا ابو ضمرة قال حدثنا موسى بن عقبة عن نافع قال اراد ابن عمر الحج عام حجة الحرورية في عهد ابن الزبير
گفت نافع خواست ابن عمر حج كردن سالى كه قصد كردند حروريه در عهد ابن زبير كه در مكه دعوى خلافت كرد حروريه
بفتح حاء مهمله ودو راء اول مضموم وثانى مكسور وميان هر دو واو منسوبست به حرورا كه قريه ايست از كوفه بدانكه اين
قريه موضعيست كه خوارج بعد از آنكه برگشتند از خدمت علي بن ابي طالب رضي الله عنه اولا درين موضع جمع شدند
واين در زمان خلافت امير المؤمنين علي بوده وحروريه خوارج را ميگويند واز احاديث مذكوره كه سبق ذكر يافته
معلوم شد كه اين اراده عبد الله بن عمر در زمان ابن زبير است كه حجاج بمحاربه رفته است واين واقعه در سنه ثلاث و
سبعين است ووجه تطبيق اين احاديث آنچه توان گفت كه حروريه حجاج واتباع او را گفته اند بعلاقه آنكه چنانچه خوارج از
اطاعت امام برحق بيرون بودند حجاج ولشكر او نيز بيرون از دائره حق بوده اند فقيل له ان الناس كائن بينهم قتال
پس گفته شد مر ابن عمر را بتحقيق مردم در ميان ايشان قتالى شدنى است سابقا معلوم شده كه قايل آن پسر ابن عمر بوده

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب الاذان

اين گربه را تا آنكه مرد گربه از گرسنگى لاهي اطعمتها وسقتها
طعام دادى آنرا ولا انت ارسلتها تاكل ونه سرداد آنرا
كه بخورد قال نافع حسبت انه قال گفت نافع گمان
ميبرم كه گفته است ابن ابي مليكه بعد از تاكل من خشيش
الارض او خشاشها يعنى از خشيش زمين يا خشاش او وخشيش
بفتح معجمه وخشاش بالفتح وبكسر نيز بمعنى گرمهاى
زمين وكلام در مباحث اين نماز در ابواب كسوف بيايد
ان شاء الله تعالى وحديث دلالت دارد بر آنكه تعذيب
حيوان جائز نيست وحيوان مظلوم مسلط كرده مى شود
روز قيامت بر ظالم آن **باب** رفع البصر
الى الامام في الصلوة جواز برداشتن نظر بسوى امام در
نماز احاديث باب دلالت دارند بر آن چنانكه قائل گشته اند
امام مالك وائمه ثلاثه گويند مستحب آنست نظر بموضع سجود
زيرا چه آن اقرب است بخشوع ورواية واطلاع احوال
امام باين لحاظ ضرورى درين صورت نيز ميتواند شد و
مرويست از انس كه آنحضرت فرمود اوراى انس
بگردان نظر خود را بجاى كه سجده ميكنى واز ابن عباس كه
آنحضرت چون افتتاح ميكرد نماز را نظر نميكرد مگر بسوى
موضع سجود خود وقالت عائشة قال النبي گفت عائشه
فرمود پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم في صلوة
الكسوف رأيت جهنم يحطم بعضها بعضا
حين رأيتموني تأخرت در نماز كسوف ديدم
دوزخ را كه مى شكند بعض وى بعض آنرا وقتيكه ديديد
مرا كه پس شده بودم در ان نماز حطم شكستن **حدثنا**
موسى بن اسمعيل قال حدثنا عبد الواحد
قال حدثنا الاعمش عن عمارة بن عمير
تيمي عن ابي معمر عبد الله قال قلت لخباب
بفتح معجمه وتشديد موحده وابن ارت بفتح همزه وراء مهمله
وتشديد فوقيه ابو عبد الله تميمى از سابقين اسلام است
واز كسانيكه معذب شدند در راه خدا بر اسلام سنه
سى وهفت كان رسول الله گفت ابو معمر گفتيم
خباب را آيا بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم
يقرأ في الظهر والعصر كه قراءت ميكرد در نماز ظهر و
عصر قال نعم گفت خباب آرى قلنا بم كنتم تعرفون
ذلك گفتيم او را بچه چيز بوديد كه ميدانستيد شما قراءت
را قال باضطراب لحيته گفت ميدانستيم بجنبيدن
ريش مبارك وى **حدثنا** حجاج ابن منهال
قال حدثنا شعبة قال حدثنا ابو اسحاق سبيعي
قال سمعت عبد الله بن يزيد الانصاري يخطب
قال گفت ابو اسحاق شنيدم عبد الله بن يزيد را كه

ونخاف ان يصدوك ومیترسم که باز دارند ترا از حج وعمره فقال لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة اذا اصنع
كما صنع پس گفت بتحقیق مر شمارا در رسول خدا اتباعی باست نیکو در نیوقت میکنم چنانچه کرده است آن حضرت در حدیبیه
أشهدكم انى قد اوجبت عمرة گواه میگیرم شمارا که بتحقیق من واجب کردم عمره را حتى اذا كان بظاهر البيداء قال ماشان الحج
والعمرة الا واحد تا آنکه وقتی که بود بظاهر صحرائی که پیش ذو الحلیفه است گفت نیست حال حج وعمره مگر یکی
أشهدكم انى قد جمعت حجة مع عمرة گواه میگیرم شمارا که بتحقیق من جمع کرده ام حج را با عمره واهدى هديا مقلدا وراند هدی را
در حالی که قلاده بسته بود واشتراه حين قدم خریده آنرا هنگامی که قدوم آورد مکه را فطاف بالبيت وبالصفا والمروة
پس طواف کرد به بیت وسعی کرد بصفا ومروه ولم يزد على ذلك ولم يحلل من شئ حرم منه حتى يوم النحر وزیاده نکرد برین طواف
وسعی چیزی وحلال نکرد از چیزی که حرام بود از وی تا روز نحر فحلق ونحر پس تراشید موی سر وذبح کرد ورای
ان قد قضى طوافه للحج والعمرة بطوافه الاول واعتقاد کرد که بتحقیق ادا کرد طواف حج وعمره بطواف او که اول کرده بود
بعد از وقوف بعرفات یعنی بیک طواف از حج وعمره اکتفا کرد ثم قال هكذا صنع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
پس تر گفت همچنین کرده است پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی **باب** ذبح الرجل البقر عن نسائه من غير
امرهن در ذبح کردن مرد گاو را از جانب زنان خود بی آنکه گفته باشند **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك
عن يحيى بن سعيد عن عمرة بنت عبد الرحمن قالت سمعت عائشة تقول خرجنا مع رسول الله گفت عمره شنیدم
عائشه را که میگفت برآمدیم با پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم لخمس بقين من ذي القعدة لا نرى الا الحج در پنج روزی که باقی
مانده بود از ماه ذی القعده بحالی که گمان نمی بردیم مگر حج را فلما دنونا من مكة امر رسول الله پس وقتی که نزدیک
شدیم بمکه فرمود رسول خدا صلى الله عليه وسلم من لم يكن معه هدى اذا طاف وسعى بين الصفا والمروة ان يحل
کسیکه نیست با وی هدی وقتی که طواف بیت الله کند وسعی کرد میان صفا ومروه برآید از احرام قالت فدخل علينا يوم
النحر بلحم بقر فقلت ما هذا قال نحر رسول الله گفت عائشه آورده شد بر ما روز نحر گوشت گاو پس گفتم چیست این گوشت
یعنی از کجاست گفت آرنده گوشت ذبح کرده است پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم عن ازواجه از جانب زنان خود در ترجمه
ذبح گفته ودر حدیث نحر واقع شده اشارت کرده که در حدیث نحر بمعنی ذبح است چنانکه در همین حدیث بروایت سلیمان
که در باب ما یاکل من البدن بلفظ ذبح آورده ونحر بقره جایز است نزد علما لیکن مستحب ذبح است مولف از استفهام
عائشه استدلال کرده است برین که بی اذن همه زنان بوده است وخالی از تکلف نیست از انکه استفهام عائشه
تواند که پیش از علم باشد که گوشت است کرده باشد یا ازین راه گفته که از همان گاو است که از جانب ما یان ذبح کرده
یا نه یا بعد از علم باشد که از همان گاو وما دون هست یا بود استکرفتن وهمچو آن الى غير ذلك قال يحيى فذكرته للقاسم فقال اتتك
بالحديث على وجهه گفت یحیی که راوی از عمره است گفتم این روایت عمره مر قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق را
پس گفت آورده است این حدیث بر وجهی که هست بی تغییر وتبدیل **باب** النحر في منحر النبي صلى الله عليه
وسلم بمنى در نحر کردن بجای نحر آن حضرت که در منی بود **حدثنا** اسحق بن ابراهيم سمع خالد بن الحارث قال حدثنا
عبيد الله ابن عمر عن نافع ان عبد الله كان ينحر في المنحر قال عبيد الله منحر رسول الله صلى الله عليه وسلم روایت کرد عبید الله بن عمر بن الخطاب
از نافع که عبد الله بن عمر بود که نحر میکرد در جای نحر گفت عبید الله مراد نافع از ان جای نحر پیغمبر خدا است **حدثنا** ابراهيم بن المنذر

الجزء الثالث تيسير الاسلام | كتاب الاذان

گفت ابن عباس نخسف شد آفتاب در زمان پیغمبر خدا
صلى الله عليه وآله وسلم از ینجا ظاهر شود که خسوف نیز
مستعمل میشود در کسوف آفتاب لیکن اکثر استعمالش
در قمر است وکسوف در شمس چنانچه مشهور از لغت است
فصلى فقالوا پس گزارد آنحضرت نماز کسوف پس
گفتند حاضران یا رسول الله رأيناك تناولت
شيئا في مقامك دیدیم ترا که میگیری چیزی را وقصد
میکنی بگرفتن آن در جای استادن تو که انسب مراد
جای نماز است یا جای خطبه چنانکه مرویست که آنحضرت
بعد از نماز خطبه نیز خواند ثم رأيناك تكعكعت پس تر
دیدیم ترا باز استادی وپس آمدی فقال اني رأيت
الجنة فتناولت منها عنقودا پس فرمود
بتحقیق دیدم بهشت را پس گرفتم وخواستم از بهشت که
بگیرم خوشه انگور را در صراح گفته عنقود خوشه انگور ولو
اخذته لاكلتم منه ما بقيت الدنيا واگر
میگرفتم آنرا وبدست آمدی هر آئینه میخوردید شما از وی
مادامیکه باقی ماندی دنیا زیرا چه طعام جنت فانی نمیشود
وچون دنیا محل فنا است غیر فانی درینجا مأذون و
میسر نگشت وتتمه حدیث در کسوف است **حدثنا**
محمد بن سنان بکسر مهمله ودو نون قال حدثنا
فليح بضم فا وفتح لام وسکون یا ابن سليمان الاسلمي
قال حدثنا هلال بن علي عامری عن انس
بن مالك قال صلى لنا النبي گفت انس نماز
گزارد برای ما پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم یعنی نماز
کسوف ثم رقي المنبر پس تر برآمد منبر را فاشار
بيديه قبل قبلة المسجد پس اشارت کرد بهر دو دست
خود جانب قبله مسجد ثم قال پس تر فرمود لقد رأيت
الآن منذ صليت لكم الصلوة الجنة
والنار ممثلتين في قبلة هذا الجدار
هر آئینه بتحقیق دیده ام اکنون از زمانی که گزاردم برای
شما نماز بهشت ودوزخ را ممثل در جانب این
دیوار مقابل ظاهر است در دیدن صور مثالیه هر دو
مقام فلم ار كاليوم في الخير والشر پس
ندیده ام منظری همچو امروز ودیدم احوال در نیکی وبدی
ثلاث مرات سه بار فرمود این را واز ین حدیث جواز
دیدن مصلی بطرف مقابل دو بسمت قبله ظاهر شود
پس چون نظر بسوی امام که پیش روی استاده حاصل
گردد وبترجمه باب مناسب آید **باب** رفع

اسماء الرجال

قال حدثنا انس بن عياض قال حدثنا موسى بن عقبة عن نافع ان ابن عمر رضي الله عنهما كان يبعث بهديه من جمع من آخر الليل
از نافع است که ابن عمر میفرستاد هدی خود را از مزدلفه آخر شب حتی يدخل به منحر النبي صلى الله عليه وسلم مع حجاج فيهم الحر والمملوك
تا آنکه در آورده میشد آنرا در منحر پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی با حاجیانی که در ایشان آزاد و بنده میبود **باب** من نحر بيده
حکم کسی که نحر کند هدی را بدست خود **حدثنا** سهل بن بكار قال حدثنا وهيب عن ايوب عن ابي قلابة عن انس وذكر الحديث
اشارتست بحدیثی که بهمین اسناد در باب نحر البدن آورده قال نحر النبي صلى الله عليه وسلم بيده سبع بدن قياما گفت
انس نحر کرد پیغمبر خدا بدست خود هفت شتر را در حالی که استاده بودند آن شتران وضحى بالمدينة بكبشين املحين اقرنين وذبح
کرد اضحیه را بمدینه دو کبش سیاه سفیدی آمیز کلان شاخ را املح کبشی که سیاهی آن بیشتر از سفیدی باشد مختصرا از تتمه قول
اوست و ذکر الحدیث یعنی ذکر کرده است مذکور را بجائیکه اختصار کنند و انجا این باب تا این حدیث در غیر روایت ابی ذر ساقط
است **باب** نحر الابل المقيدة نحر کردن شتری که بسته شده است **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا يزيد بن زريع
عن يونس عن زياد بن جبير قال رايت ابن عمر اتى على رجل قد اناخ بدنته ينحرها گفت زیاد دیدم ابن عمر را آمد بر مردی که
تحقیق نشانده شتر هدی را بجائی که میخواست نحر کند آنرا قال ابعثها قياما مقيدة سنة محمد صلى الله عليه وسلم گفت ابن عمر برانگیز
آنرا بجائی که استاده است و حالی که بسته شده است اقتران مان این و حال بان مان عامل بحسب نفس است و تواند که قياما
منصوب بر مصدریت باشد و این سنت محمد است رحمت کناد خدا بروی قال شعبة عن يونس اخبرني زياد وگفت شعبه از یونس
خبر داد مرا زیاد فائده این قول آنست که یونس از زیاد بطریق اخبار و سماع دارد لیس و تر از توهم تدلیس خواهد بود
باب نحر البدن قائمة در بیان ذبح شتر هدی بحالی که استاده است وقال ابن عمر رضي الله عنهما سنة محمد صلى الله
عليه وسلم گفت ابن عمر لازم گیر سنت محمد را رحمت کناد خدا بروی وقال ابن عباس صواف قياما گفت ابن عباس در تفسیر
قوله تعالى اذكروا اسم الله عليها صواف که صواف بمعنی قیام است یعنی ذکر کنند نام خدا را در ذبح در حالی که ایستاده اند **حدثنا**
سهل بن بكار قال حدثنا وهيب عن ايوب عن ابي قلابة عن انس رضي الله عنه قال صلى النبي گفت انس گذارد پیغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم الظهر بالمدينة اربعا والعصر بذي الحليفة ركعتين نماز ظهر را بمدینه چهار رکعت و نماز عصر را بذی الحليفة
که میقات اهل مدینه است دو رکعت مسافرانه در حجة الوداع فبات بها فلما اصبح ركب راحلته فجعل يهلل ويسبح
پس خواب کرد آن حضرت بذی الحليفه و هرگاه صبح کرد سوار شد بر مرکب خود پس آغاز کرد تهلیل و تسبیح را فلما علا على البيداء لبى بهما
جميعا پس هرگاه برآمد بر بیدا تلبیه کرد بحج و عمره یکبارگی فلما دخل مكة امرهم ان يحلوا و هرگاه درآمد مکه را فرمود مردم را
که از احرام برآیند ونحر النبي صلى الله عليه وسلم بيده سبع بدن قياما و کشت بدست خود هفت شتر هدی را بحالی که استاده بودند
وضحى بالمدينة كبشين املحين اقرنين و ذبح کرد برای اضحیه بمدینه دو کبش ابلق سیاه و سفید دراز شاخ **حدثنا** مسدد
قال حدثنا اسمعيل بن علية عن ايوب السختياني عن ابي قلابة عن انس بن مالك رضي الله عنه قال صلى النبي صلى الله عليه وسلم
الظهر بالمدينة اربعا والعصر بذي الحليفة ركعتين گفت انس بن مالک رضي الله عنه گذارد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی
نماز ظهر بمدینه چهار رکعت و نماز عصر بذی الحليفه دو رکعت وعن ايوب عن رجل بعضی گویند که آن مرد که بطریق جهالت آورده
همان ابو قلابه است عن انس ثم بات حتى اصبح فصلى الصبح پس خواب کرد تا آنکه صبح کرد پس گذارد نماز صبح را ثم ركب راحلته
حتى اذا استوت به البيداء اهل بعمرة وحجة پس سوار شد بر مرکب تا وقتی که برابر شد بر بیدا لبیک گفت بعمره و حج **باب**

تا آنکه فرمود لينتهن عن ذلك او لتخطفن
بلفظ مجهول ابصارهم هر آینه باز آیند از این
حال یا اینکه ربوده و سلب کرده شود بینائیهای ایشان
و تشدید وعید برای تغلیظ است و حکم در آن کراهت
است باتفاق زیرا که منافی خشوع است در نماز
باب الالتفات في الصلوة چپ و
راست نگریستن در نماز ظاهر این عبارت و حدیث
باب کراهت مطلق توجه و شغل است بغیر در نماز اگر
چه بدن و گردن بجای خود باشد و از انس و ابن عمر و ابن
معقل و ابراهیم نخعی آمده که التفات میکردند در نماز
و از ابی الدرداء و ابی هریره و ابن مسعود منع آن از این
جهت است که بعضی برخصت رفته و اکثری بسوی
کراهت تنزیه و در مبسوط گفته حد التفات مکروه نیست
که بگرداند گردن خود را تا آنکه برآید از جهت قبله و التفات
چپ و راست انحراف است از قبله ببعض بدن و
اگر منحرف گردد بتمام بدن فاسد باشد نماز او و قفال
در فتاوی گفته اگر بسیار التفات کند در نماز در حال
قیام اگر تمام قیام همچنین باشد نماز باطل گردد و اگر
در بعض قیام بود باطل نشود نقله العینی و مرویست
که فرمود آنحضرت همیشه است خدا تعالی مقبل و
متوجه بر بنده و حالا آنکه وی در نماز است مادام که
التفات نمیکند و چون التفات کند برگردد و التفات نگرد
بگوشه چشم الی آنکه بگرداند گردن خود را مکروه نباشد
حدثنا مسدد قال حدثنا ابو الاحوص
سلام بتشدید لام ابن سلیم بتصغیر قال حدثنا
اشعث بن سليم عن ابيه ابي الشعثاء سليم
عن مسروق عن عائشة رضي الله عنها قالت
سالت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
عن الالتفات في الصلوة گفت عائشه پرسیدم
آنحضرت را از حال التفات در نماز فقال هو اختلاس
يختلسه الشيطان من صلوة العبد پس
فرمود آن ربودنیست که می رباید آنرا شیطان از
نماز بنده کنایت است از ذهاب ذوق حضور و لذت
مناجات و خشوع و نسبت بشیطان بجهت حلول او ست
میان حضور و قلب بنده که باعث می شود بر این التفات
حدثنا قتيبة قال حدثنا سفيان ابن عيينة عن
الزهري عن عروة عن عائشة ان النبي صلى
الله عليه وآله وسلم صلى في خميصة لها
اعلام نماز گزارد آنحضرت در چادر سیاه که مر او را
علمها بود فقال شغلتني اعلام هذه پس فرمود
مشغول داشت مرا در نماز علمهای این چادر اذهبوا
بها الى ابي جهم بهرید این را بسوی ابی جهم که
فرستاده بود این را و ائتوني بانبجانية و بیارید
مرا چادر انبجانیه وی بفتح همزه و سکون نون و فتح موحده
و جیم با الف و نون مکسور یا تشدید تحتیه یعنی چادر بی علم

لا يعطي الجزار من الهدي شيئا بايد كه داده نشود و ذبح كنند مر او را از هدي چيزي نهي فرموده اند از ان نه دهند **حدثنا** محمد بن كثير قال اخبرنا سفيان قال حدثني ابن ابي نجيح عن مجاهد عن عبد الرحمن ابن ابي ليلى عن علي رضي الله عنه قال بعثني النبي صلى الله عليه وسلم فقمت على البدن گفت امير المومنين علي بن ابي طالب فرستاد مرا پيغمبر خدا كه متولي امر هدي آن حضرت شوم و آن صد شتر بود و مسلم از حديث جابر طويل روايت كرده كه آن حضرت شصت و سه شتر را خود نحر كرده و بقيه را علي بن ابي طالب نحر كرده و شريك كرد او را در هدي خود فامرني فقسمت لحومها پس فرمود مرا پس قسمت كردم گوشتهاي آنها را ثم امرني فقسمت جلالها و جلودها پس فرمود پس قسمت كردم جلهاي آنها را و پوستهاي آنها را و قال سفيان حدثني عبد الكريم عن مجاهد عن عبد الرحمن ابن ابي ليلى عن علي رضي الله عنه قال امرني النبي صلى الله عليه وسلم ان اقوم على البدن ولا اعطي عليها شيئا في جزارتها فرمود مرا بايستم بر شتران هدي كه ذبح كرده اند آنرا و ندهم بر آن چيزي را در مزد ذبح كردن و عمل آن جزارة بضم جيم و زاي و را ميان هر دو الف مزد ذابح و بكسر عمل جزار بهمين جزء بحديث مطابق ترجمه است و حديث اول ساكت است از معني ترجمه ليكن چون همان حديث است بحسب متن هر دو حديث عبد الرحمن از علي بن ابي طالب نقل كرده گويا حمل كرده است آنرا بر همين حديث **باب** يتصدق بجلود الهدي بيان آنكه تصدق كرده شود پوست هدي و فروخته نشود براي خود **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن ابن جريج قال اخبرني الحسن بن مسلم و عبد الكريم الجزري ان مجاهدا اخبرهما مجاهد خبر داده است حسن بن مسلم و عبد الكريم جزري را ان عبد الرحمن بن ابي ليلى اخبره ان عليا رضي الله عنه اخبره بتحقيق عبد الرحمن خبر داده مجاهد را كه علي بن ابي طالب خبر داده او را ان النبي صلى الله عليه وسلم امره ان يقوم على بدنه و ان يقسم بدنه كلها لحومها و جلودها و جلالها ولا يعطي في جزارتها شيئا آن حضرت فرمود علي را كه قيام نمايد بر شتران هدي و آنكه قسمت كند آنرا تمام گوشتها و پوستها و جلها و نه دهد در مزد ذبح آن چيزي **باب** يتصدق بجلال البدن بيان آنكه تصدق كرده شود جلهاي شتران هدي **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا سيف بن ابي سليمان قال سمعت مجاهدا يقول حدثني ابن ابي ليلى ان عليا رضي الله عنه حدثه قال اهدى النبي صلى الله عليه وسلم مائة بدنة گفت علي مرتضى هدي آورد پيغمبر خدا رحمت كند خدا بر وي صد شتر فامرني بلحومها فقسمتها ثم امرني بجلالها فقسمتها ثم امرني بجلودها فقسمتها پس فرمود بگوشتها پس قسمت كردم پس فرمود مرا بقسمت جلهاي آنها پس قسمت كردم من آنرا پس فرمود بقسمت پوستها پس قسمت كردم من آنرا **باب** واذ بوأنا لابراهيم مكان البيت الى قوله فهو خير له عند ربه اين را مترجم ساخته باين آيت كه متضمن است اين را ويذكروا اسم الله في ايام معدودات و ذكر ميكنند نام خدا را در روزهاي معين كه عشره ذي الحجه است يا روزهاي تشريق على ما رزقهم من بهيمة الانعام متعلق است بيذكروا اسم الله يعني ذكر ميكنند وقت ذبح بر چيزي كه روزي داده است ايشان را از چارپايهاي كه هدي كرده اند آنها را فكلوا منها پس بخوريد از گوشتهاي آن امر براي استحباب است يا براي اباحت مشركان در ايام جاهليت حرام ميدانستند خوردن آن و اطعموا البائس الفقير و بخورانيد درماندهاي محتاج را مولف درين باب حديثي موافق شرط خود نيافته اكتفا بآيت كريمه كرده است **باب** ما ياكل من البدن وما يتصدق چيزي كه خورده ميشود از شتر هدي و چيزي كه تصدق كرده مي شود از آن و قال عبيد الله اخبرني نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما لا يوكل من جزاء الصيد والنذر از ابن عمر مرويست كه خورده نمي شود از دمي كه محرم از جزاء شكار صيد دهد و نه از نذر براي آنكه مالك بايد كه خود نخورد و واجبست كه تصدق كند آنرا و يوكل مما سوى ذلك

جواب محذوف است يعني بروا باشد و كذا قالوا و قال سهل و گفت سهل ساعدي التفت ابو بكر فراي النبي التفات كرد ابو بكر صديق در نماز پس ديد آنحضرت را صلى الله عليه وآله وسلم كه برآمده **حدثني** قتيبة بن سعيد قال حدثني الليث عن نافع عن ابن عمر انه قال راى رسول الله صلى الله عليه واله وسلم نخامة في قبلة المسجد وهو يصلي بين يدي الناس فحتها و ديد آنحضرت بلغمي را در ديوار قبله مسجد بحالي كه نماز ميكرد پيش مردم پس خراشيد و دور كرد آنرا ثم قال حين انصرف پس فرمود وقتيكه برگشت از نماز ان احدكم اذا كان في الصلوة فان الله تعالى قبل وجهه بتحقيق يكي از شما وقتيكه باشد در نماز پس بدرستي كه خدا مقابل روي اوست و متوجه اليه اوست در آنجانب فلا يتنخمن احد قبل وجهه في الصلوة پس نخامه نه فشاند از دهن كسي پيش روي خود در نماز رواه موسى بن عقبة وابن ابي رواد بتشديد واو عن نافع روايت كرده اين حديث را موسى بن عقبه سدي و عبد العزيز بن ابي رواد مكي از نافع و در روايت احمد كه اين رسول آورده حك نخامه بعد از فراغ نماز است **حدثنا** يحيى بن ابي بكير قال حدثنا الليث بن سعيد عن عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني انس بن مالك قال بينما المسلمون في صلوة الفجر گفت انس در اثناي آنكه مسلمانان در نماز فجر بودند هنگام مرض موت آنحضرت و ابو بكر صديق امام بود لم يفجاهم الا رسول الله ناگاه در يافت ايشانرا مگر پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم كشف ستر حجرة عائشة بحاليكه برداشت پرده حجره عائشه را بيان ناست لم يفجا را فنظر اليهم وهم صفوف پس ديد بسوي اين مردم و ايشان صفهاي جماعت نماز بودند فتبسم يضحك پس دندان سفيد كرد بحاليكه خنده و خوشي ميكند از اجتماع ايشان در نماز و اقتدا بابي بكر و ظهور شعار اسلام و ابهت و شوكت آن و نكص ابو بكر رضي الله عنه على عقبه ليصل له الصف و پس گشت ابو بكر بر دو پاشنه خود تا برسد براي آنحضرت بصف و خالي كند مقام امام بجاي وي چونكه ديد آنحضرت را التفات در نماز فظن

[illegible]

خورده شود چیزی که ورای آنست از هدی و اضحیه وقال عطاء یاکل ویطعم من المتعة وگفت عطا بخورد از جزا صید و از نذرها
و نیز براند دیگر از آن هدی که آن را دم تمتع میگویند مذهب عطا عکس مذهب ابن عمر است حدثنا مسدد قال حدثنا
یحیی عن ابن جریج قال حدثنا عطاء سمع جابر بن عبد الله یقول کنا لا نأکل من لحوم بدننا فوق ثلاث منی میگفت جابر بودیم ما که نمی خوردیم از
گوشتهای شتر هدی زیاده بر سه روز که بمنی بودیم فرخص لنا النبی صلی الله علیه وسلم فقال کلوا وتزودوا پس رخصت داد پیغمبر خدا
پس فرمود بخورید و توشه گیرید فاکلنا وتزودنا پس ازین خوردیم ما و توشه گرفتیم قال قلت لعطاء اقال حتی جئنا المدینة قال لا
گفت ابن جریج گفتم مر عطا را آیا گفته است جابر تا آنکه آمدیم بمدینه گفت عطا گفته است جابر تا این وقت قسطلانی گفته در صحیح مسلم بجای
لا نعم واقع شده و جمع کرده اند که عطا فراموش کرده بود پس لا گفت و چون بیاد آمد نعم گفت یعنی گوشید ند که برین تقدیر بود آنچه بخاری با همه
ضبط و وثوق چگونه اقتصار برهمین کلمه لا کرده اند فتدبر حدثنا خالد بن مخلد قال حدثنا سلیمان ابن بلال قال حدثنی یحیی
قال حدثتنی عمرة قالت سمعت عائشة تقول خرجنا مع رسول الله گفت عمره شنیدم عائشه را که میگفت برآمدیم با پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم لخمس بقین من ذی القعدة ولا نری الا الحج پنج روزی را که باقی مانده بود از ماه ذی القعده و گمان نداشتیم
مگر اراده حج را حتی اذا دنونا من مکة امر رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یکن معه هدی اذا طاف بالبیت ان یحل
تا وقتی که نزدیک رسیدیم از مکه فرمود پیغمبر خدا کسی که نباشد با وی هدی وقتی که طواف کند بیت الله برآید از احرام قالت عائشة
فدخل علینا یوم النحر بلحم بقر گفت عائشه در آورده شد بر ما روز نحر گوشت گاوی فقلت ما هذا فقیل ذبح النبی صلی الله علیه
وسلم عن ازواجه پس گفتم چه چیز است این پس گفته شد ذبح کرده است پیغمبر خدا از جانب زنان خود گوشت آن فرستاده
قال یحیی فذکرت هذا الحدیث للقاسم فقال اتتك بالحدیث علی وجهه گفت یحیی پس گفتم این حدیث برای قاسم بن محمد بن ابی بکر
رضی الله عنهم پس گفت آمده ترا عمره بحدیث بر وجه صداقت و راستی **باب** الذبح قبل الحلق در مسنون بودن ذبح
پیش از سر تراشیدن حدثنا محمد بن عبد الله بن حوشب قال حدثنا هشیم قال اخبرنا منصور بن زاذان عن عطاء
عن ابن عباس رضی الله عنهما قال سئل النبی صلی الله علیه وسلم عمن حلق قبل ان یذبح ونحوه گفت ابن عباس پرسیده شد
پیغمبر خدا از کسی که سر تراشید پیش از آنکه ذبح کند یا آنچه ماننده آنست مسنون ذبح پیش از حلق است و از مانند این پرسیده شد چنانکه
یکی طواف رکن کرد پیش از رمی فقال لا حرج لا حرج فرمود هیچ باکی نیست هیچ باکی نیست و بعضی روایات تکرار واقع شده
مرتین یعنی دو بار فرمود لا حرج حدثنا احمد بن یونس قال حدثنا ابو بکر بن عیاش عن عبد العزیز بن رفیع عن عطاء عن
ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رجل للنبی صلی الله علیه وسلم زرت قبل ان ارمی گفت ابن عباس رضی الله عنه گفت
مردی پیغمبر خدا را حمت کنا خدا برکه طواف زیارت کردم پیش از آنکه رمی کنم قال لا حرج فرمود حرجی نیست درین قال حلقت
قبل ان اذبح قال لا حرج گفت سر تراشیدم پیش از آنکه ذبح کنم فرمود حرجی نیست قال ذبحت قبل ان ارمی قال لا حرج
گفت ذبح کردم پیش از آنکه رمی جمار کنم فرمود باکی نیست قال عبد الرحیم بن سلیمان عن ابن خثیم اخبرنی عطاء عن ابن عباس
رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم وقال القاسم بن یحیی حدثنی ابن خثیم عن عطاء عن ابن عباس عن النبی صلی الله
علیه وسلم وقال عفان اراه عن وهیب قال حدثنا ابن خثیم عن سعید بن جبیر عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم وقال حماد عن قیس
عن سعد و عباد بن منصور عن عطاء عن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم مقصود
مولف رح آنست که حدیث لا حرج مرویست بچندین اسانید دیگر که همه مقبول و صحیح اند حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا

و ما یجهر فیها و ما یخافت و نمازی که جهر کرده شود
دران و نمازی که خوانده شود آهسته و آیه شفق اند درین
حکم و لیکن نزد حنفیه قرائت امام قرائت ماموم است
و در حکم آنست و ماموم را قرائتی علاحده از امام نباید نزد
ایشان بدلیل من کان له امام فقرأت الامام قرأت له
روایت کرده اند آنرا اصحاب سنن لا بعد و غیر ایشان
لذا کابر اهل مسانید و قایل گشته اند بدان اکثر گفته در
جهریه و در سریه بخلاف آن رفته و امام محمد در موطا گفته
نیست قرائت خلف امام نه در نماز جهری و نه در سری این
آمده اند عامه آثار بعد ازان ذکر کرده بسیاری از آثار را
از ابن عمر و ابن مسعود و جابر شهید طرق را از عمر بن خطاب
و سعد بن ابی وقاص و زید بن ثابت در قرائت خلف
امام و عید ذکر نموده و از عبد الله بن شداد بن باد
آورده که امامت کرد آنحضرت در نماز عصر روزی پس
خواند مردی خلف وی پس غمز کرد او را مردی که متصل
وی بود پس چون تمام کرد نماز گفت چرا غمز کردی مرا
گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیش تو پس
مکروه داشتم که تو بخوانی پس وی بشنید آنحضرت فرمود کسی
که باشد او را امام پس قرأت امام مراورا قرأت است
و از سالم بن عبد الله روایت کرده که گفت بود ابن عمر
که قرأت نمیکرد خلف امام گفت پس پرسیدم قاسم بن محمد
را از حکم آن پس می گفت اگر ترک کنی پس ترک کرده
جمعی که اقتدا کرده شود بایشان و اگر بخوانی پس خوانده اند
جمعی که اقتدا کرده شود بایشان و بود قاسم از ان جماعه
که قرأت نمیکردند و مرویست از شعبی که گفت دیافتم
هفتاد بدری را همیشه ایشان بر آن بودند که قرأت کرده
نشود خلف امام و روایات درین باب از خلفای اربعه
و عبادله ثلثه و غیر ایشان از صحابه کبار و تخصیص نیز بسته در
طرق آمده از نیجاست که در هدایه گفته و بر نیست اجماع
صحابه و آنچه از بعض مشایخ منقولست که قرأة خلف
امام مکروه نیست بر سبیل احتیاط رد کرده آنرا ابن همام
که احتیاط عمل با قوی دلیلین است و مقتضای اقوی دلیله
نیست چه روایت از چند صحابه بر فساد نماز است بقرأة
پس اقوی منع است حدثنا موسی ابن اسمعیل
قال حدثنا ابو عوانة بفتح مهمله و ضاد مشدد معجمه ابن
عبد الله یشکری بفتح موحده و سکون معجمه سند یکصد و هفتاد

عبد الاعلى قال حدثنا خالد عن عكرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما قال سئل النبی صلی الله علیه وسلم فقال رمیت بعد ما امسیت
فقال لا حرج پس گفت رمی کردم بعد از زوال آفتاب فرمود باکی نیست مسا بعد از زوال تا غروب آفتاب را گویند
قال حلقت قبل ان انحر قال لا حرج گفت سر تراشیدم پیش از آنکه ذبح کنم فرمود حرجی نیست این مرد سائل را مبهم آورده تحمیل
که این همه سوالها از یکی باشد و ظاهر آنست که متعدد باشند باید دانست که از اعمال روز نحر در حج چهار است رمی است و ذبح است و حلق است
و طواف میان ترتیب ادا کردن سنت است واجب نیست چنانکه ازین احادیث بوضوح پیوست حدثنا عبدان قال اخبرنی
ابی عن شعبة عن قیس بن مسلم عن طارق بن شهاب عن ابی موسی قال قدمت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم
وهو بالبطحاء گفت ابو موسی قدم آوردم بر پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی و حال آنکه آن حضرت بطحا ریگ بود فقال احججت قلت نعم
پس فرمود آیا حج کردی تو گفتم آری قال بما اهللت قلت لبیک باهلال کاهلال النبی صلی الله علیه وسلم فرمود بچه تلبیه کردی گفتم
لبیک اهلال کردم مانند اهلال پیغمبر خدا تواند که این لبیک کلمه باشد که بجهت ادب پیش از جواب و متعارف مخاطب میگویند و جواب همان
است که بعد از ان مذکور است فقال احسنت انطلق فطف بالبیت وبالصفا والمروة فرمود نیکو کردی برو پس طواف کن
بخانه کعبه و سعی کن بصفا و مروه ثم اتیت امرأة من نساء بنی قیس بعد از آن آمدم زنی را که از زنان قبیله بنی قیس بود ففلت راسی
پس گشاد موی سر مرا و پیش چید یعنی از احرام بر آمدم ثم اهللت بالحج پس از احرام بستم حج را فکنت افتی به الناس حتی خلافة عمر
رضی الله عنه و بودم من که فتوی میدادم باین طریقه مردم را تا خلافت امیر المومنین عمر فذکرته له فقال ان ناخذ بکتاب الله فانه
یامرنا بالتمام پس گفتم آنچه کردم و دانسته بودم از آن حضرت عمر را پس گفت اگر اخذ کنیم بکتاب خدا که فرموده و اتموا الحج
والعمرة لله پس تحقیق امر میکند بتمام کردن و نبر آمدن از احرام سابق وان ناخذ بسنة رسول الله صلی الله علیه وسلم فان رسول
الله صلی الله علیه وسلم لم یحل حتی یبلغ الهدی محله و اگر اخذ کنیم بسنت پیغمبر خدا و فعل آن حضرت بتحقیق آنحضرت بر آمده است
از احرام تا آنکه رسید هدی بجای خود و این حدیث سبق بیان شافی یافته است باب من لبد راسه عند الاحرام و حلق
حکم کسی که لبد ساخت موی سر را بمانند صمغ وقت احرام و تراشید بعد از بر آمدن از احرام جمهور علما بر آنند که تراشیدن متعین بود
بعد از بر آمدن از احرام و اجب است شافعی میگوید که مستحب است حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع
عن ابن عمر رضی الله عنهما عن حفصة رضی الله عنها انها قالت یا رسول الله ما شان الناس حلوا بعمرة ولم تحلل انت من عمرتک
بتحقیق حفصه گفت ای رسول خدا چه حال مردم است بر آمدند بعمره و نبر آمدی تو از عمره خود قال انی لبدت راسی وقلدت هدیی فلا
احل حتی انحر گفت بتحقیق من بسته ام سر را با حرام و قلاده کرده ام در دو ام هدی را پس بیرون نمی آیم از احرام تا آنکه ذبح کنم هدی را تراشیده اند
که درین حدیث ذکر حلق نیست با آنکه در ترجمه آورده است و آنکه در تطبیق گفته اند که معلوم شده است از عادت شریف آن حضرت
که ورحجة الوداع حلق کرده است چیزی نیست از آنکه داب مولف همچنان آنست کما حکامی که در ترجمه ایراد کرده مدلل میسازد آنرا
باحادیث مورده در باب چنانکه در باب تالی حلق را در ترجمه ذکر کرده و احادیثی که بران دلالت دارد آورده است باب
الحلق والتقصیر عند الاحلال در بیان تراشیدن موی سر و کوتاه کردن آن در بر آمدن از احرام حدثنا ابو الیمان قال
اخبرنا شعیب بن ابی حمزة قال نافع کان ابن عمر رضی الله عنهما یقول حلق رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجته
بود ابن عمر که میگفت حلق کرد پیغمبر خدا در حج خود بعد از فراغ از همه مناسک حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک
عن نافع عن عبد الله عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اللهم ارحم المحلقین مروی است از ابن عمر

پس آمد فقال یا ابا اسحاق پس گفت عمر او را ای
ابا اسحاق کنیت سعد است ان هولاء یزعمون
انک لا تحسن تصلی مر ستیکه این مردم گمان میبرند
که تو نیک نمیگذاری نماز فقال پس گفت سعد اما انا
والله فانی کنت اصلی بهم صلوة رسول الله
یعنی ایشان گفتند آنچه گفتند اما این قسم خداست که تحقیق بودم
من که نماز میکردم با ایشان نماز رسول پیغمبر خدا صلی الله علیه
واله وسلم ما اخرم عنها نقصان نمیکردم از ان خرم
بخا ر معجمه و سکون را بمعنی کم کردن و بریدن است اصلی
صلوة العشاء میگزاردم نماز عشا مراد نماز بعد از زوال
است بدلیل روایة صلوتی العشی که در باب آینده بیاید و در
قاموس گفته عشا اول تاریکی یا از مغرب یا عتمه که هجوم تاریکی
است یا از زوال آفتاب تا طلوع فجر فارکد فی الاولیین
پس ایستادگی و طمانینت دراز میکردم در دو رکعت نخستین
و بجا می آوردم حق این رکن را چنانکه قرات آنحضرت بود و
اخففنی الاخریین و سبک میخواندم و تخفیف میکردم
در دو رکعت پسین ظاهر آنجا که شکوه از مسامحه قرات
در نماز عشا کرده بودند که همین نماز ذکر تخصیص یافت یا آنکه
درین نماز که بوقت کسب و شغل است تعدیل فوت نشود
در نماز دیگر بطریق اولی قال ذاک الظن بک یا
ابا اسحق گفت عمر یا انست گمان تو ای ابا اسحاق فارسل
معه رجلا او رجالا الی الکوفة پس فرستاد عمر با
سعد یکمرد را یا چند کس را بسوی کوفه یسئل عنه اهل
الکوفة بجائیکه می پرسید از حال سعد مردم کوفه را فلم یدع
مسجدا الا سال عنه پس نگذاشت آن فرستاده هیچ
مسجدی را از مسجدهای کوفه مگر آنکه پرسید از حال سعد
ویثنون علیه معروفا و ثنا میکردند مردم بروی بدین
و دیانت او و ستایش مینمودند حتی دخل مسجد البنی
عبس تا آنکه در آمد آن فرستاده بمسجدی که از بنی عبس بود
بفتح مهمله و سکون موحده در آخر مهمله قبیله کلان است از قیس
و در بعض روایات زیاده آمده که گفت آن فرستاده می پرسم
بخدا و یاد میدهم بخدا مردی را که میداند حق و نفس الامر مگر آنکه
بگوید فقام رجل منهم یقال له اسامة بن قتادة
پس برخاست مردی ازین قبیله که خوانده میشد او را باین
نام یکنی کنیت کرده می شد ابا سعدة بسکون عین
قال گفت اما اذ نشدتنا ان سعدا کان
لا یسیر بالسریة یعنی دیگران گفتند آنچه گفتند
اما چونکه پرسیدی مرا و خواستی از من اظهار واقع را پس بتحقیق
سعد بود که نیر فت با شکر چنانکه می گفتند شغل مینمود
بلکه میداشت او را از خروج در سرایا و لا یقسم بالسویة

رضي الله عنه كه بتحقيق پيغمبر خدا فرمود اي خدا رحمت كن تراشندگان موي سر را در بر آمدن از احرام قالوا والمقصرين يا رسول الله قال
اللهم ارحم المحلقين گفتند صحابه قصر كنندگان موي را نيز داخل دعا رحمت كن اي رسول خدا باز همان فرمود خداوند رحمت
كن حلق كنندگان را قالوا والمقصرين يا رسول الله قال والمقصرين باز گفتند صحابه والتماس دعا بهر مقصران نمودند فرمود و مقصران را
هم رحمت كن وقال الليث حدثني نافع رحم الله المحلقين مرة او مرتين گفت ليث حديث كرد مرا نافع كه فرمود آن حضرت رحمت كند خدا
محلقان را يكبار يا دو بار شك كرده است ليث بن سعد كه يكبار فرمود آن حضرت يا دو بار تنها محلقان را اكثر راويان اتفاق بر روايت
امام مالك دارند كه دو بار فرمود و سيوم مرتبه مقصران را نيز داخل كرد وقال عبيد الله حدثني نافع قال في الرابعة والمقصرين گفت
عبيد الله حديث كرد مرا نافع كه فرموده مرتبه چهارم والمقصرين حدثنا عياش بن الوليد قال حدثنا محمد بن الفضيل قال حدثنا
عمارة بن القعقاع عن ابي زرعة عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم اغفر
المحلقين فرمود پيغمبر خدا خداوندا بيامرز سر تراشان را قالوا والمقصرين گفتند صحابه و مقصران را قال اللهم اغفر المحلقين
قالوا والمقصرين قالها ثلثا فرمود آن حضرت همين كلمه را سه بار چهارم بار فرمود والمقصرين ازينجا معلوم شد كه حلق افضل است از قصر
متمتع را گفته اند كه بعد از فراغ از عمره قصر كند و بعد از اتمام حج حلق نمايد تا بحكم هر دو قيام نموده باشد و حلق در ان اكمل عبادتين
واقع شود و زنان را مطلق قصر است حدثنا عبد الله بن محمد بن اسماء قال حدثنا جويرية بن اسماء عن نافع ان عبد الله بن عمر
قال حلق النبي صلى الله عليه وسلم وطائفة من اصحابه وقصر بعضهم گفت ابن عمر حلق كرد پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وي و گروهي از صحابه
قصر كردند بعضي از صحابه روايت كرده ابو سعيد خدري كه پيغمبر خدا ديد اصحاب را كه حلق كردند در سال حديبيه غير از عثمان و ابي قتادة
استغفار كرد سه مرتبه محلقان را و در چهارم كرت مقصران را حدثنا ابو عاصم عن ابن جريج عن الحسن بن مسلم عن طاوس
عن ابن عباس رضي الله عنهما عن معاوية قال قصرت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم بمشقص مرويست از معاويه بن
ابي سفيان گفت قصر كردم موي از سر رسول خدا بمشقص صواب آنست كه اين در عمره جعرانه بود مشقص صيغه آلت است بكسر ميم و سكون
شين معجمه و فتح قاف و صاد مهمله تيري كه پيكان آن پهن باشد از قزاز منقولست كه بعضي پيكان عريض است بعضي گويند پيكان
دراز است نه عريض باب تقصير المتمتع بعد العمرة قصر كردن متمتع بعد از اتمام عمره حدثنا محمد بن ابي بكر قال حدثنا فضيل
بن سليمان قال حدثنا موسى بن عقبة قال اخبرني كريب عن ابن عباس رضي الله عنهما قال لما قدم النبي صلى الله عليه وسلم مكة
امر اصحابه ان يطوفوا بالبيت وبالصفا والمروة گفت ابن عباس وقتي كه قدوم آورد آن حضرت رحمت كناد خدا بر وي بمكه امر فرمود
ياران خود را طواف كردن به بيت الله و بصفا و مروه ثم يحلوا ويحلقوا او يقصروا پس آنكه بر آيند از احرام و حلق كنند و يا قصر كنند
باب الزيارة يوم النحر در طواف كردن حاجي بيت الله را روز نحر و اين طواف افاضه است و آنرا طواف صدر نيز ميگويند
وقال ابو الزبير عن عائشة وابن عباس رضي الله عنهم اخر النبي صلى الله عليه وسلم الزيارة الى الليل گفت ابو الزبير از عائشه
و ابن عباس درنگ كرد پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وي طواف زيارت را تا شب گفته اند مراد آنست كه تا بعد از زوال تاخير كرد از آنكه
ثابت شده كه آن حضرت طواف روز نحر روزانه كرده است چنانكه روايت كرد ابن حبان كه آنحضرت رمي جمره عقبه كرد پس طواف زيارت
كرد و رجوع كرد بمنى و نماز ظهر و عصر و مغرب بمنى كرد و خوابي كرد پس سوار شد بسوي كعبه دوم بار و طوافي ديگر كرد شب و بيهقي روايت كرده كه
آنحضرت هر شب از شبهاي ايام حج طواف ميكرد ويذكر عن ابي حسان عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يزور البيت ايام منى
بود آن حضرت كه طواف ميكرد كعبه را در ايام منى وقال لنا ابو نعيم حدثنا سفيان عن عبيد الله عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب الاذان

فقر را دور از كن يعني شديد و دراز كن فقر او را و عرضه بالفتن و پيش آر او را با فتنها و عرضه گردان او را براي آن و اين دعا از سعد بنظر بفرط ظلم و عظم جريمه مكافات افتراست كه بمواجه وي و حضور رسول خليفه از آنمرد واقع شده فكان بعد اذا سئل يقول پس بود آنمرد بعد ازين هنگام كه مبتلا شد بفقر و فتنه چون پرسيده ميشد از حال وي ميگفت شيخ كبير مفتون اصابتني دعوة سعد من پيري كلان سال بلا زده ام رسيد مرا دعاي سعد و سعد معروف بود با جابت دعوة و آنحضرت دعا كرده بود مر او را اللهم استجب لسعد اذا دعاك خداوندا اجابت كن سعد را وقتيكه دعا كند ترا قال عبد الملك گفت عبد الملك كه راويست فانا رأيته بعد من ديده بودم مر آن مرد را بعد ازان هنگام ما بينجال قد سقط حاجباه على عينيه من الكبر كه بتحقيق افتاده بود هر دو ابروي او بر هر دو چشم او از كلان سالي وانه ليتعرض للجواري في الطريق يغمزهن و حال آنكه وي هر آئينه تعرض ميكرد و پيش مي آمد مر دختران را در راه بجا ليكه مي خلانيد انگشتهاي خود ايشان را اشارت بنحو فتنه و ذلت و خرافت است و نيز دلالت دارد بر فقر و گرنه چرا محتاج باين خواري گشتي و حديث دلالت دارد بر عدم قبول عمر شكايت را كه گفت ذلك الظن بك الخ و ارسال كسي بكوفه براي دفع تهمت و ظهور كذب بود و عزل بنابر مصلحتيكه ديد از او گرنه سعد اعدل است از آنكه بعد از وي بيايد تا روز قيامت و در روايتي آمده كه گفت عمر رضي الله عنه عزل نكردم او را از عجز و نه از خيانت و بقولي عزل براي اختيار مصاحبت وي بود كه از اهل مشورت بوده و نيز دلالت دارد بر اهتمام امر قرأت كه در غور شكايت بعدم احسان نماز بيان كرد عدم قصور او را در حق قرأت در اوليين و ظاهر آنكه نيز از عدم احسان قرأت بوده نه از اصل قرأت و نفس قرأت گويا مفروغ عنها است كه اگر متحقق نميشد نماز اصلا جائز نبودي پس ظاهر شد وجوب قرأت و فرق در اوليين

انه طاف طوافا واحدا ثم یقیل ثم یاتی منی یعنی یوم النحر مرویست از ابن عمر که بتحقیق وی یک طواف کرد طواف افاضه پس خواب
کرد بگاه پس ازان می آمد منی را یعنی روز نحر و رفعه عبد الرزاق و رفع کرده این حدیث را عبد الرزاق تا رسول خدا **حدثنا** عبید الله قال
حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن جعفر بن ربیعة عن الاعرج قال حدثنی ابو سلمة بن عبد الرحمن ان عایشة
رضی الله عنها قالت حججنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فافضنا یوم النحر گفت عائشه حج کردیم با پیغمبر خدا پس گذاردیم
برو وی پس طواف افاضه کردیم روز نحر فحاضت صفیة فاراد النبی صلی الله علیه وسلم منها ما یرید الرجل من اهله پس حیض کرد
صفیه که از ازواج مطهره است و خواست آن حضرت از وی چیزیرا که میخواهد مرد از زن خود فقلت یا رسول الله انها حائض پس
گفتم من ای رسول خدا بتحقیق صفیه حائض است قال حابستنا هی قالوا یا رسول الله افاضت یوم النحر فرمود که بازدارنده ماست وی
گفتند ای رسول خدا صفیه طواف افاضه کرده است روز نحر قال اخرجوا فرمود برآئید از مکه ویذکر عن القاسم وعروة والاسود عن
عایشة افاضت صفیة یوم النحر و ذکر کرده میشود از قاسم بن محمد بن ابی بکر و از عروه بن الزبیر و اسود از عائشه باین عبارت که طواف
افاضه کرده است صفیه روز نحر **باب** اذا رمی بعد ما امسی او حلق قبل ان یذبح ناسیا او جاهلا وقتی که رمی کرد کسی
بعد از زوال آفتاب یا سر تراشید پیش از آنکه ذبح کند در حالی که فراموش کار است یا نادانست نمیداند که حلق بعد از ذبح است **حدثنا**
موسی بن اسمعیل قال حدثنا وهیب قال حدثنی ابن طاؤس عن ابیه عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم
قیل له فی الذبح والحلق والرمی والتقدیم والتاخیر فقال لا حرج مرویست از ابن عباس که گفته شد آن حضرت
را در حکم ذبح کردن و حلق کردن و رمی نمودن و تقدیم و تاخیر بعضے از مناسک بر بعضی پس فرمود هیچ باک نیست **حدثنا** علی
بن عبد الله قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا خالد عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
یسأل یوم النحر بمنی فیقول لا حرج بود آن حضرت پرسیده میشد روز نحر از بن امور پس میفرمود هیچ باک نیست فسأله رجل
فقال حلقت قبل ان اذبح قال اذبح ولا حرج پس پرسید آن حضرت را مردی و گفت حلق کردم پیش از آنکه ذبح کنم
فرمود ذبح کن و حرجی نیست قال رمیت بعد ما امسیت قال لا حرج گفت همان مرد رمی کردم بعد از زوال فرمود هیچ باک نیست
باب الفتیا علی الدابة عند الجمرة فتوی دادن بر پشت دابه نزد جمره **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک
عن ابن شهاب عن عیسی بن طلحة عن عبد الله بن عمرو ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وقف فی حجة الوداع
مرویست از عبد الله بن عمرو بن العاص که پیغمبر خدا ایستاد در حجة الوداع فجعلوا یسألونه فقال رجل لم اشعر فحلقت قبل
ان اذبح پس گشتند مردم که سوال میکنند آن حضرت را پس گفت مردی ندانستم که نحر پیش از حلق است پس حلق کردم پیش از آنکه
ذبح کنم قال اذبح ولا حرج فرمود ذبح کن و نیست باکی از تاخیر آن فجاء آخر فقال لم اشعر فنحرت قبل ان ارمی فقال ارم ولا حرج
و آمد مردی دیگر پس گفت ندانستم پس ذبح کردم پیش از آنکه رمی کنم فرمود رمی کن و نیست باکی فما سئل یومئذ عن شیء قدم ولا اخر
الا قال افعل ولا حرج پس پرسیده نشد درین روز از هیچ چیزی که تقدیم کرده شده و تاخیر کرده شده مگر آنکه فرمود بکن باکی نیست
بر تو کسی که ترتیب واجب میداند و میگوید که در عدم ترتیب دم است چنانکه امام ابو حنیفه و مالک که راوی این حدیث است میگوید که دفع
حرج و اثم از سبب نسیان و جهل است با وجود آن جبران تقصیر دمی می طلبد از جهت روایتی که بصحت پیوسته از ابن عباس که کسی که
تقدیم کند چیزیرا در حج خود پس بریزد خون یعنی دم بدهد و نفی اثم بود بر وی از آنکه از راه جهل و نادانی از وی صدور یافته **حدثنا** سعید
بن یحیی بن سعید قال حدثنا ابی قال حدثنا ابن جریج قال حدثنی الزهری عن عیسی بن طلحة ان عبد الله بن عمرو بن العاص حدثه انه

نفی اصل نماز که زاید است بر نفی کمال و گر مسلم فرداً ما تیسر من القرآن
و حدیث لیسنده گراقرأ ما تیسر حکم دلالت دارند بر آنکه قدر ضروری که بدون
آن نماز روا نبود خواندن چیزی از قرآنست بلی احمال بایشد یا چیزیکه نفی ما
عام است شامل هرچه میسر شود فاتحه با جز آن قطعاً و ماده ون آیت قلیل
نیست آنرا قرآن زیرا چه آنچه کمتر از خواص قرآنست نماد و آیت نمو و تحقیق
در اصول فقه است و حدیث مذکور چنانکه ظنی است
ثبوت آن که خبر احاد است دلالت آن بر مدعا نیز
ظنی است و بدلیل ظنی فرض ثابت نشود و مبطل قطعی
کتاب نگردد و اگرچه موجب عمل باشد در حق امام و منفرد
و در حق ماموم قرأت است ببیانی که گذشت و لفظ اقرأ
عام است که خاص کرده شده از آن مقتدی که دریابد
امام را در رکوع باجماع پس جایز باشد تخصیص وے
نیز بحدیث قرأة الامام قرأة له **حدثنا** محمد بن
بشار قال حدثنا یحیی قطان عن عبید الله
عمری قال حدثنا سعید بن ابی سعید مقبری
عن ابیه عن ابی هریرة ان رسول الله صلی
الله علیه واله وسلم دخل المسجد فدخل
رجل فصلی وسلم علی النبی در آمد آنحضرت
در مسجد پس در آمد مردی و نماز گزارد و سلام کرد بر آنحضرت
صلی الله علیه واله وسلم فرد وقال پس باز داد
آنحضرت سلام را بروی و فرمود ارجع فصل فانک
لم تصل باز رو بمصلای خود و نماز کن که بتحقیق تو نماز
نکرده فرجع فصلی کما صلی پس بازگشت آن مرد پس
نماز گزارد چنانچه نخست گزارده بود ثم جاء فسلم علی
النبی پستر باز آمد پس سلام کرد بر آنحضرت صلی الله
علیه واله وسلم فقال ارجع فصل فانک لم تصل
پس فرمود باز رو و نماز کن که نماز نکردی ثلثا فرمود آنحضرت
این کلمه را سه بار فقال پس فرمود آن مرد در بار سیوم
والذی بعثک بالحق ما احسن غیره سوگند
بکسیست که فرستاده است ترا بحق نیکو نمیتوانم و نمیدانم جز آن
را اگر کردم فعلمنی پس بیاموزان مرا بهتر ازین فقال
پس فرمود اذا قمت الی الصلوة فکبر چون بایستی
بنماز پس تکبیر گو ثم اقرأ ما تیسر معک من القرآن
پستر بخوان آنچه میسر و مهیا و یاد باشد با تو از جمله قرآن و بعضے
ازین فاتحه باشد یا غیر آن ثم ارکع حتی تطمئن
راکعا پستر رکوع کن تا آنکه آرام گیری بحال رکوع اعضا
همه ساکن شوند از حرکت انتقال ثم ارفع پستر بردار
سر ازان حتی تعتدل قائما تا آنکه راست شوی
بقیام ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا پستر سجده کن تا آنکه
آرام گیری بحال سجده قرار یابند اعضا ثم ارفع حتی تطمئن
جالسا پستر بردار سر از سجده تا آنکه آرام گیری نشسته
بقیاس مذکور و باین حدیث استدلال کرده شافعی و احمد
و ابو یوسف بفرضیت طمانینت در رکوع و سجود و قومه
و جلسه و نیز که آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم نفی کرد از

شهد النبي صلى الله عليه وسلم يخطب يوم النحر فقام اليه رجل فقال كنت احسب ان كذا قبل كذا ثم قام اخر فقال
كنت احسب كذا قبل كذا تحقيق عبد الله بن عمرو حديث كرد طلحه را كه حاضر شد بحديث پيغمبر خدا بجائى كه خطبه ميخواند در نحر
پس ايستاد بسوى آن حضرت مردى وگفت بودم من كه ميپنداشتم كه اين چنين پيش از چنين بوده پستر ايستاد ديگرى وگفت ميدانستم
كه چنين پيش از چنين بوده حلقت قبل ان انحر نحرت قبل ان ارمى في اشتباه ذلك حلق كردم پيش از آنكه ذبح كنم ذبح كردم پيش
از آنكه رمى كنم ومانند آنرا گفتند فقال النبي صلى الله عليه وسلم افعل ولا حرج پس فرمود آن حضرت بكن نيست گناهى بر تو
لهن كلهن فرمود براى اين امور همه آن فما سئل يومئذ عن شئ الا قال افعل ولا حرج پس پرسيده نشد درين روز از چيزى
مگر آنكه فرمود بكن و نيست گناهى بر تو حدثنا اسحق هو ابن منصور قال اخبرنا يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا ابى عن صالح عن
ابن شهاب قال حدثنى عيسى بن طلحة بن عبيد الله انه سمع عبد الله بن عمرو بن العاص قال وقف رسول الله صلى الله عليه وسلم
على ناقته فذكر الحديث عيسى شنيد عبد الله بن عمرو را كه گفت عبد الله استاد آن حضرت بر ناقه خود پس ذكر كرد حديث مذكور را تابعه
معمر عن الزهرى متابعت كرده است صالح را معمر از زهرى **باب** الخطبة ايام منى در خطبه خواندن آن حضرت در ايام منى بدانكه
اين خطبه از جمله متعلقات حج نيست آنچه درين خطبه مذكور است چيزى از احكام حج نيست بلكه وصايا عامه است واحدى نقل
نكرده درو چيزى از آنچه تعلق خصوصيت بحج داشته باشد و در ايام حج آن حضرت سه خطبه خوانده اند هفتم ماه ذى حجه و در عرفات و در منى
كه مشتمل بر مواعظ و نصايح بود **حدثنا** على بن عبد الله قال حدثنى يحيى بن سعيد قال حدثنا فضيل بن غزوان قال حدثنا
عكرمة عن ابن عباس رضى الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خطب الناس يوم النحر مرويست از ابن عباس كه
پيغمبر خدا خطبه خواند مردم را روز نحر در منى فقال يا ايها الناس اى يوم هذا قالوا يوم حرام پس فرمود اى مردم كدام روزست اين روز گفتند
حضران روز حرام است قال فاى بلد هذا قالوا بلد حرام فرمود پس كدام شهرست اين شهر گفتند شهر حرام است يعنى مكه است
قال فاى شهر هذا قالوا شهر حرام فرمود پس كدام ماه است اين ماه گفتند ماه حرام ذى حجه است قال فان دماءكم واموالكم واعراضكم عليكم
حرام كحرمة يومكم هذا فى بلدكم هذا فى شهركم هذا فرمود پس تحقيق خونهاى شما ومالهاى شما وعزت وآبروهاى شما بر شما يعنى بر يكديگر حرام است
مانند حرمت اين روز درين شهر شما درين ماه شما پوشيده نماند كه در قواعد شرعيه مقرر است كه حرمت متعلق بافعال مكلفان ميباشد
پس مراد از حرمت روز وشهر وماه حرمت اين افعال درين روز است چنان بر سر بلد وشهر كلمه فى واقعه شده آن تصريح ميكند باين معنى
ومقصود تشبيه حرمت اين افعال واين روز واينجا واين ماه است بحرمت اين افعال درين روز و درينجا و درين ماه و چون همه مسلمانان
بلكه مشركان نيز روا نمى داشتند اباحت آن در هيچ حال و حرمت آن اغلظ واشهر بوده است بدان تشبيه داده فاعادها مرارا ثم رفع
راسه فقال اللهم هل بلغت اللهم هل بلغت پس اعاده كرد اين مقاله چند بار پستر بر داشت سر خود را وگفت بار خدايا آيا رسانيدم بار خدايا آيا رسانيدم چون
بر آن حضرت واجب بود تبليغ احكام الهى گفت قال ابن عباس فوالذى نفسى بيده انها لوصيته الى امته گفت ابن عباس سوگند بكسى كه ذات من
در دست قدرت اوست اين مقاله آن حضرت هر آئينه وصيت اوست بسوى امت او فليبلغ الشاهد الغائب لا ترجعوا بعدى
كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض پس گو برساند حاضر غايب را باز مگرديد پس از من كفارى كه بزند بعض شما گردن بعضى را و حلال
دانند آنرا گويا تهديد است و مقصود آنست نبايد كه افعال شما شبيه افعال كافران گردد **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة
قال اخبرنى عمرو قال سمعت جابر بن زيد قال سمعت ابن عباس قال سمعت النبى صلى الله عليه وسلم يخطب بعرفات گفت ابن عباس شنيدم
پيغمبر خدا را كه خطبه ميخواند بعرفات تابعه ابن عيينة عن عمرو متابعت كرده حفص را ابن عيينه از عمرو بن دينار مذكور پوشيده نماند كه اين حديث

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب الاذان

كه فعل وى آن ناقص و ناتمام بود پس امر باعادت نماز از براى
آن بود تا بى كراهت و نقصان واقع شود نه بجهة آنكه باطل
و معدوم بود واگر چنين بودى هم از اول منع كردى
و باز داشتى و نگذاشتى او را كه بى فرايض نماز گزارد و
افتراض بجز واحد زياده است بر نص كتاب كه در معنى
نسخ است و آن جائز نبود و اين چيزيست كه جماعت از
متاخرين اصحاب ما كه حنفيه كرده اند از رواية وجوب را
در طمانينت ركوع و سجود و طحاوى از اصحاب ما كه عمده است
در بيان اختلاف علما در فقه تحرير خلاف در شرح
معانى الآثار بر درجه ديگر كرده كه در باب مقدار ركوع و
سجود كه كمتر از آن جائز نباشد بعد روايت حديث
ابن مسعود اذا قال احدكم فى ركوعه سبحان ربى العظيم
ثلثا فقد تم ركوعه وذلك ادناه واذا قال فى سجوده
سبحان ربى الاعلى ثلثا فقد تم سجوده وذلك ادناه
گفته رفته اند جمعى باين تحديد و مراد داشته از آن اسحاق
واحمد در روايت مشهوره و تمامه اهل ظاهر گويند مقدار
ركوع و سجود كه كمتر از آن جائز نبود آن مقدار است
كه در حديث ابن مسعود است و مخالفت كرده ايشان
را جمعى ديگر و مراد داشته از آن ثورى و اوزاعى
و ابا حنيفه و ابا يوسف و محمد و مالك و شافعى
و ابن وهب واحمد در روايتى كه گويند مقدار ركوع
آنست كه ركوع كند تا آنكه درست و هموار شود در ركوع
و مقدار سجود آنست كه سجده كند تا آنكه مطمئن شود
بسجود و اين مقدار ناگزير است از آن و تمام نمى شود
نماز مگر بوى پس از آن روايت كرده حديث باب را
بروايت رفاعه بن رافع در احتجاج برين مذهب و
گفته اين قول ابى حنيفه و ابى يوسف و محمد است
و نصب نكرده خلاف ميان ايشان چنانچه صاحب
بدايه و مبسوط و محيط كرده نقل العينى وغيره چنانچه
كه رواية طحاوى مخالف تخريج متاخرين نباشد چه

بترجمه باب مطابقتی نیست مگر آنکه گویند مقصود مولف آنست که مروی از ابن عباس همین خطبهٔ عرفات است و بس اگر خطبه در منی مروی نقل میکرد
تخصیص بخطبهٔ عرفات نمی نمود **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا ابو عامر قال حدثنا قرة عن محمد بن سيرين قال اخبرني عبد الرحمن بن
ابي بكرة عن ابي بكرة ورجل افضل في نفسي من عبد الرحمن حميد بن عبد الرحمن عن ابي بكرة قال خطب النبي صلى الله عليه وسلم يوم النحر قال اتدرون اي يوم هذا
قلنا الله ورسوله اعلم گفت ابو بکره خطبه خواند پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی روز نحر و فرمود آیا میدانید کدام روز است
این روز گفتیم خدا و رسول خدا داناتر است بآن فسكت حتى ظننا انه سيسميه بغير اسمه پس خاموش ماند تا آنکه گمان کردیم که تحقیق نام
می برد این روز را بغیر نام او قال اليس يوم النحر قلنا بلى فرمود آیا نیست روز نحر گفتیم آری روز نحر است قال اي شهر هذا قلنا الله و
رسوله اعلم فرمود کدام ماه است این ماه گفتیم خدا و رسول خدا داناتر است فسكت حتى ظننا انه سيسميه بغير اسمه پس خاموش کرد تا آنکه
گمان کردیم که نام می برد آنرا بنام دیگر قال اليس ذي الحجة قلنا بلى فرمود آیا نیست ماه ذی الحجه گفتیم آری قال اي بلد هذا قلنا الله ورسوله
اعلم فسكت حتى ظننا انه سيسميه بغير اسمه قال اليست بالبلدة الحرام قلنا بلى قال فان دماءكم واموالكم عليكم حرام كحرمة يومكم هذا في
شهركم هذا في بلدكم هذا ترجمه مکرر شده است زیادتی که درین روایت است اینست الى يوم تلقون ربكم
یعنی حرام است تا روزی که ملاقات میکنید شما پروردگار خود را یعنی تا روز مردن الا هل بلغت قالوا نعم دانا و آگاه باشید آیا تبلیغ احکام
الهیه کردم بشما گفتند حاضران آری کردی قال اللهم اشهد فرمود آن حضرت خداوندا گواه شو برین که اینها گفتند که رسانده ام احکام
فليبلغ الشاهد الغائب فرب مبلغ اوعى من سامع پس گو برساند حاضر غائب را پس بسا رسانیده شده بوی نگهدارنده
تر است و عمل کننده تر از کسی که شنود از من فلا ترجعوا بعدي كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض پس باز نگردید پس از من
کافران که میزند بعضی از شما گردنهای بعض را بناحق پوشیده نماند که این حدیث و آنچه تقدیم یافت از حدیث ابن عباس در واقع همان است
که در خطبهٔ روز نحر آنحضرت فرموده است در آن حدیث یعنی بوده است که آن حضرت فرمود اتدرون و سکوت کرد و حاضران
تفویض کردند علم را بآنحضرت پس تطبیق درهر دو حدیث آنست که در کلام آن حضرت دو بار این سوال واقع شده است یکبار
بصیغهٔ اتدرون دران وقت حاضران تفویض علم کردند بخدا و رسول خدا و بار دیگر بغیر صیغهٔ مذکوره درینوقت جواب دادند بی تفویض
و در روایت ابن عباس اختصاری رفته است و این تطبیق احسن است از آنچه گفته اند بعضی صحابه تفویض کردند و بعضی جواب
بی تفویض دادند یا آنکه دو واقعه است دو مرتبه در روز نحر خطبه خوانده اند **حدثنا** محمد بن المثنى قال حدثنا يزيد بن هارون
قال اخبرنا عاصم بن محمد بن زيد عن ابيه عن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال النبي صلى الله عليه وسلم بمنى گفت ابن عمر فرمود پیغمبر خدا
در خطبه که بمنی خوانده اند اتدرون اي يوم هذا قالوا الله ورسوله اعلم قال فان هذا يوم حرام افتدرون اي بلد هذا قالوا الله و
رسوله اعلم قال بلد حرام افتدرون اي شهر هذا قالوا الله ورسوله اعلم قال شهر حرام درین روایت نیز سکوت و خلافی
نیست گویا بطریق نقل بالمعنی واقع شده است قال فان الله حرم عليكم دماءكم واموالكم واعراضكم كحرمة يومكم هذا في شهركم
هذا في بلدكم هذا وقال هشام بن الغاز اخبرني نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما قال وقف النبي صلى الله عليه وسلم
يوم النحر بين الجمرات في الحجة التي حج بهذا گفت ابن عمر ایستاد پیغمبر خدا روز نحر میان جمرات در حجی که حج کرده ملتبس باین
کلمات مذکوره قال هذا يوم الحج الاكبر گفت این روز حج اکبر است اختلاف کرده اند در مراد از حج اکبر پنج قول یکی آنست که روز
نحر است و این قول علی بن ابیطالب رضی الله عنه و عبد الله بن ابی اوفی و شعبی است و روایت کرده است ترمذی مرفوعا
و موقوفا و ابو داود از ابن عمر مرفوعا دوم آنکه مراد روز عرفه است روایت کرده است ابن مردویه در تفسیر از روایت

قرأت میکردند در اولیین و نمی خواندند در اخریین و
در روایتی تسبیح میکردند در اخریین و روایتی امر
است بقرأت در اولیین و نمی خواندند در اخریین
همچنین از ابراهیم نخعی و ابن مسعود و سفیان ثوری نیز
مرویست و عدم ذکر باقی واجبات نماز درین حدیث
اختصار از راوی است یا بجهت علم مخاطب بعمل وی
بدلان **باب** القراءة في الظهر بیان صفت قرأت
در نماز ظهر **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا
ابو عوانة عن عبد الملك بن عمير عن جابر
بن سمرة قال قال سعد گفت سعد بن ابی وقاص
مر عمر بن خطاب را در جواب استفسار از شکایت اهل کوفه
كنت اصلي بهم صلوة رسول الله بودم که
نماز میکردم با اهل کوفه همچو نماز پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله وسلم صلوتي العشي دو نماز آخر
روز عشی و عشیه آخر نهار کذا فی القاموس و در بعضی نسخ
صلوة العشاء مراد بعد زوال است یعنی نماز ظهر و عصر
لا اخرم عنها قطع و نقصان نمیکردم از نحو نماز
آنحضرت كنت اركد في الاوليين بودم که استاده میماندم
و درنگ میکردم در قرأت در دو رکعت نخستین و
احذف في الاخريين و کم میکردم از قرأت در دو
رکعت پسین و در روایتی واخف بجای احذف یعنی
تخفیف میکردم ظاهر از حدیث آینده آنست که رکوع
در اولیین بزیادت سوره بود بر فاتحه و برین قیاس
تخفیف به حذف سوره باشد بعد فاتحه چنانچه در روایت
دیگر از ابی قتاده آمده و في الركعتين الاخريين
بام الكتاب قال عمر ذلك الظن بك گفت
امیر المؤمنین عمر مر سعد را اینست که گفتی گمان بتو
حدثنا ابو نعيم قال حدثنا شيبان عن عبد الرحمن
عن يحيى بن ابي كثير عن عبد الله بن ابي قتادة
عن ابيه حارث بن ربعي انصاری که از
مشاهیر صحابه است قال كان النبي بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله وسلم يقرأ في الركعتين الاوليين من صلوة الظهر
بفاتحة الكتاب وسورتين میخواند در دو رکعت نخستین
از نماز ظهر سوره فاتحه و دو سوره دیگر در هر رکعت
سورتی با فاتحه يطول في الاولى دراز میکرد قرأت در
رکعت اولی نسبت ثانیه ويقصر في الثانية و کوتاه
میکرد در رکعت دوم و يسمع الآية احيانا
می شنوانید آیتی را از سوره که میخواند گاه گاه ظاهر است
که مقصود بوده تا بدانند که فلان سوره میخواند یا برای

آن حضرت صلی الله علیه وسلم در حال آنکه بعرفات بود بعد از حمد و ثنای خدا گفت اما بعد فان هذا الیوم الحج الاکبر و گفته که وقوف بعرفات کنی
کامل است که فوت میشود حج بفوات آن پوشیده نماند که آنچه درین حدیث ذکر کرده ابن عمر در روز نحر در جمرات گفته که روز حج اکبر است پس
هر دو روز مسمی بحج اکبر است تخصیص آن چنانکه از فحوای کلام ابن مردویه فهم میشود درست نباشد سیوم آنکه مراد همه روزهای حج است
و بسیار است که از یوم ایام مراد میباشد چنانکه گویند یوم الجمل و یوم صفین یوم بعاث چهارم آنکه اکبر قران است و اصغر افراد و گفته است این مجاهد
پنجم حج اکبر نام حج ابی بکر صدیق است رضی الله عنه که اشارت میکند بآن قوله تعالی واذان من الله ورسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و
آن روز نحر بود پس هر آینه نیز مراد روز نحر باشد و این موافق قول اوست قولی آنست که حج اکبر حج مبرور مقبول را گویند فطفق النبی صلی
الله علیه وسلم یقول اللهم اشهد پس شروع کرد پیغمبر خدا که میگفت ای خدایا گواه باش و ودع الناس فقالوا هذه حجة الوداع و وداع
کرد مردم را پس گفتند مردم این حج وداع است یعنی شهرت این حج بحج وداع ازینجاست **باب** هل یبیت اصحاب السقایة او
غیرهم بمکة لیالی منی آیا خواب میکنند اصحاب سقایه که آب میخورانند در حرم مکه یا غیر ایشان از مردم معذور و بیمار و مشغول بضرورتها
در شبهای ایام منی **حدثنا** محمد بن عبید بن میمون قال حدثنا عیسی بن یونس عن عبیدالله عن نافع عن ابن عمر رضی الله
عنهما رخص النبی صلی الله علیه وسلم ح وحدثنا یحیی بن موسی قال حدثنا محمد بن بکر قال اخبرنا ابن جریج قال
اخبرنی عبیدالله عن نافع عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم اذن ح وحدثنی محمد بن عبدالله بن نمیر قال حدثنا ابی
قال حدثنا عبیدالله قال حدثنی نافع عن ابن عمر ان العباس استاذن النبی صلعم لیبیت بمکة مرویست از ابن عمر که عباس بن عبدالمطلب طلب
اذن کرد پیغمبر خدا را جهت کنانیدن اذن که شب کند بمکة لیالی منی من اجل سقایته فاذن له شبهای ایام منی از جهت سقایه خود پس
اذن داد آن حضرت او را که درین شبها بمکه باشد تابعه ابواسامه و عقبة ابن خالد و ابوضمرة متابعت کرده است
محمد بن عبدالله بن نمیر را ابواسامه لیثی و عقبه بن خالد و ابوضمره بفتح ضاد معجمه و سکون میم نام ش انس بن عیاض است در فتح الباری گوید
ایراد این متابعت با وجود آنکه اولا بسه اسناد ذکر کرده از جهت شکی است که در روایت یحیی بن قطان در موصول بودن این حدیث
افتاده است باید دانست که شبها در منی بودن واجبست نزد شافعیه و ترک آن اگر در یک شب واقع شود یک مد است و در دو شب دو مد و
در سه شب دم است نزد ایشان و نزد حنفیه سنت است و این حدیث ناظر در مذهب ایشان نیست و اگر واجب بودی عباس را رخصت ندادی
از آنکه بودن عباس بر سر سقایه امری واجب و لازم نبوده است **باب** رمی الجمار در بیان وقت انداختن سنگریزه جمار جمع
جمره است بمعنی آتش پاره و بمعنی سنگریزه و بمعنی جای سنگریزه انداختن و قال جابر رمی النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر ضحی و گفت جابر رمی کردن آن حضرت
روز نحر وقت چاشت و رمی بعد ذلک بعد الزوال و رمی کرد بعد از روز نحر در ایام تشریق پس از زوال آفتاب و وقت آن تا غروب است
و مستحب آنست که پیش از نماز پیشین اندازند **حدثنا** ابونعیم قال حدثنا مسعر عن وبرة قال سالت ابن عمر رضی الله عنهما
متی ارمی الجمار قال اذا رمی امامك فارمه گفت وبره پرسیدم ابن عمر را کی رمی جمار کنم گفت وقتی که رمی کند امام تو یعنی امیر حاج پس
تو هم رمی کن فاعدت علیه المسئلة وبره گوید پس اعاده کردم بر وی سوال را قال کنا نتحین فاذا زالت الشمس رمینا گفت ابن عمر
بودیم ما ترقب وقت میکردیم وقتی که زوال آفتاب شدی رمی میکردیم ابن عمر نخست او را بموافقت امیر حاج امر کرد که مخالفت
با امیران منجر بفساد می شود و چون مکرر سوال کرد کتمان علم ننموده از آنچه در زمان آن حضرت کردند اعلام نمود پوشیده نماند که بر رفاهیت معلوم شده
که پدر من نیز وقت چاشت بوده **باب** رمی الجمار من بطن الوادی در بیان ابتدای رمی جمار از میان وادی که میان کوه است
دو سنگ است که رمی میکرده **حدثنا** محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان عن الاعمش عن ابراهیم عن عبدالرحمن بن یزید

الجزء الثالث شیخ الاسلام	کتاب الاذان

رکعت اولی در همه نمازها قایل گشته اند ایمه ثلثه و امام محمد بمحوای حدیث و عبدالرزاق از معمر در آخر این حدیث آورده که ما گمان میکردیم که مقصود آنحضرت ازین تطویل آن بود که مردم رکعت اولی در یابند و ابوداود و ابن خزیمه نیز همچنین روایة کرده اند و نزد امام ابی حنیفه و ابی یوسف این مخصوص نماز فجر است که وقت نوم و غفلت است و اطالت در حدیث محمول است بر دعاء استفتاح و تعوذ و تسمیه و بکثرت آیت و در خلاصه گفته که قول محمد احب است **حدثنا** عمر بن حفص بن غیاث قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنی عمارة عن ابی معمر قال سالنا خبابا اکان النبی صلی الله علیه واله وسلم یقرأ فی الظهر والعصر گفت ابومعمر پرسیدم خباب را آیا بود آنحضرت که قرأت میکرد در ظهر و عصر قال نعم گفت آری قرأت میکرد قلنا بای شیء کنتم تعرفون ذلك گفتیم بچه چیز می شناختید خواندن آنحضرت را قال باضطراب لحیته گفت بجنبش ریش مبارک او و شاید که شنیده بود خباب قرأت کردن آنحضرت را درین دو نماز از بعضی صحابه یا فهم کرده بود آن از فحوای کلام آنحضرت یا از عموم آن اجزم کرد بدان بقرینه اضطراب لحیه در غیر محل فاتحه و ثنا و تعوذ پس نسبت کرد معرفت را باین قرینه خصوصا و قتیکه اسماع آیة نیز باوی یار باشد احیانا **باب** القراءة فی العصر بیان صفت قرأت در نماز عصر **حدثنا** محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان بن عیینة عن الاعمش عن عمارة بن عمیر عن ابی معمر قال قلت لخباب بن الارت اکان النبی صلی الله علیه واله وسلم یقرأ فی الظهر والعصر قال نعم قلت بای شیء کنتم تعلمون قراءته قال باضطراب لحیته **حدثنا** المکی بن ابراهیم عن هشام دستوائی عن یحیی بن ابی کثیر عن عبدالله بن ابی قتادة عن ابیه قال کان

قال رمى عبد الله من بطن الوادي گفت عبد الرحمن رمی کرد عبد الله بن مسعود از بطن وادی فقلت یا ابا عبد الرحمن ان ناسا يرمونها من فوقها

پس گفتم ای ابا عبد الرحمن کہ بتحقیق مردم رمی میکنند جمرہ عقبہ را از بالای وادی قال والله الذی لا اله غیره

گفت ابن مسعود سوگند خدای آنکه نیست خدا غیر او هذا مقام الذی انزلت علیه سورة البقرة این جای ایستادن کسی ہست کہ نازل کردہ شدہ

است بروی سورۂ بقرہ یعنی آن حضرت درین مقام ایستادہ رمی کردہ است و وجہ تخصیص بسورۂ بقرہ آنست کہ اکثر احکام مناسک در وی

بیان یافتہ است وقال عبد الله بن الولید حدثنا سفیان عن الاعمش بهذا وگفت عبد الله بن ولید العدنی حدیث کرد مارا سفیان از اعمش

فائدۂ این کلام اثبات سماع سفیان است از اعمش از راہ دیگر **باب** رمی الجمار بسبع حصیات در بیان آنکه رمی جمار بہفت

سنگریزہ است ذکرہ ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم ذکر کردہ است این را کہ رمی بہفت سنگریزہ است ابن عمر از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی

حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن الحکم عن ابراهیم عن عبد الرحمن بن یزید عن عبد الله انه انتهی الی الجمرة

الکبری مرویست از عبد الله بن مسعود کہ بتحقیق وی رسید بجمرہ کبری کہ آن جمرہ عقبہ است آخر جمرات ثلثہ جعل البیت عن یساره

ومنی عن یمینه ورمی بسبع گردانید کعبہ را از جانب چپ و منی را از جانب دست راست و رمی کرد بہفت سنگریزہ وقال هکذا رمی

الذی انزلت علیه سورة البقرة وگفت این چنین رمی کردہ است آن کسی فرود آمدہ است بروی سورۂ بقرہ **باب** من رمی جمرة العقبة

فجعل البیت عن یساره در بیان جواز حال کسی کہ رمی کرد جمرہ عقبہ را پس گردانید کعبہ را از جانب دست چپ خود **حدثنا** آدم قال حدثنا

شعبة قال حدثنا الحکم عن ابراهیم عن عبد الرحمن بن یزید انه حج مع ابن مسعود فرآه یرمی الجمرة الکبری بسبع حصیات

عبد الرحمن مذکور حج کرد با ابن مسعود پس دید او را کہ رمی میکرد جمرہ کبری را بہفت سنگریزہ فجعل البیت عن یساره ومنی عن یمینه ثم قال

هذا مقام الذی انزلت علیه سورة البقرة گفتہ اند این صورت مندوب در رمی جمرہ عقبہ است در روز نحر اما رمی ایام تشریق

پس از بالای وادیست و این جمرہ عقبہ ممتاز ہست از جمرہ دیگر بچہار چیز یکی آنکه مخصوص بروز نحر است دوم آنکه در وقت ضحی است رمی آن

سیوم آنکه از پایان وادی ہست چہارم آنکه در آن وقفہ نمیکنند و دعائی نخوانند و بی توقف میگذرند شیخنا الاجل الاحق عبد الحق ادام الله

الی اسلافه وبارک فی احوال اخلافه میفرمود کہ بشیخ الفقهاء والمحدثین علی جار الله نزیل مکة المعظمة می جمرات میکردم چون فارغ شدیم

از رمی جمرات از شیخ استاد پرسیدم کہ نکتہ چیست کہ در جمرہ عقبہ دعائی نمیخوانند و وقفہ نمیکنند گفت بخدا کہ تا امروز وجہ آن بر من

ظاهر نشدہ و خلجان آن باقیست گفتم ہمین ساعت وجہی بخاطر میرسد اگر پسندیدہ باشد گویا درین صورت اشارت است

بآنکه چون حاج در ادای مناسک تعبها کشیدند خصوص در دو جمرہ نخستین بسیار استادند و دعا کردند آن ہمہ بدرجۂ قبول رسیدہ و ہمہ

ہمہ مقبول افتادہ دیگر تعبی نکشند و توقفی ننمایند و دعائی نکنند شیخ تحسین بسیاری کرد وگفت والله ما احسن الوجه الذی انت بسطت

باب من یکبر مع کل حصاة کسی کہ الله اکبر میگوید با انداختن ہر سنگریزہ قاله ابن عمر رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه

وسلم گفتہ است آنرا ابن عمر از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی **حدثنا** مسدد عن عبد الواحد قال حدثنا الاعمش قال سمعت

الحجاج یقول علی المنبر السورة التی تذکر فیها البقرة والسورة التی یذکر فیها آل عمران والسورة التی یذکر فیها النساء

اعمش گوید شنیدم حجاج ابن یوسف را کہ نائب عبد الملک بود در مکہ معظمہ علیہا التحیة بجائی کہ میگفت بر منبر سورتی کہ ذکر کردہ میشود در وی

بقرہ و سورتی کہ ذکر کردہ میشود در وی آل عمران و سورتی کہ ذکر کردہ می شود در وی نساء یعنی سورہ را اضافت مکرد بقرہ و آل عمران

و نساء روا نمیدید شہت این اضافتها قال فذکرت ذلك لابراهیم گفت اعمش پس ذکر کردم این قول را بابراهیم نخعی برای طلب صواب

نہ از روی روایت از ان نا اہل فقال حدثنی عبد الرحمن بن یزید انه کان مع ابن مسعود رضی الله عنه حین رمی جمرة العقبة پس گفت

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

ام الفضل شنید او را بحالی کہ می خواند والمرسلات عرفا را

فقالت یا بنی والله لقد ذکرتنی بقراءتك هذه

السورة انها لآخر ما سمعت من رسول الله

پس گفت ام الفضل ای پسرک من سوگند خدا کہ بتحقیق

یاد دادی مرا بخواندن تو این سورہ را کہ این سورہ آخر قرائتی است

کہ شنیدہ ام از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله

وسلم یقرء بها فی المغرب کہ میخواند این را در نماز

مغرب در خانہ خود و این آخر نمازہای آنحضرت بود چنانکه

در روایة نسائی است **حدثنا** ابو عاصم ضحاک

عن ابن جریج بدو جیم ونفظ تصغیر عن ابن ابی ملیکة عن

عروة بن الزبیر عن مروان بن الحکم قال قال لی

زید بن ثابت مالك تقرأ فی المغرب بقصار

السور گفت مروان گفت مرا زید بن ثابت چیست

ترا کہ میخوانی در مغرب بسورتهای کوتاہ وقد سمعت

النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقرأ بطولی

الطولیین وبتحقیق شنیدم آنحضرت را کہ میخواند بدراز ترین

آن دو سورۂ دراز طولی تانیث است اطول وطولیین تثنیه آن

و ابو داؤد و نسائی و بیهقی زیادہ آوردہ پس گفتم عروہ را

وچیست طولی الطولیین گفت اعراف است و در

روایت ابی خزیمه بجای این کلمه بسورة الاعراف فی

الرکعتین جمیعا و برین تقدیر مراد از طولیین اعراف

و یکی دیگر کوتاہ نسبتش و آن مائدہ است یا یونس یا

انعام بحسب اختلاف اقوال ومحفوظ انعام است ابن

منیر گفتہ تسمیۂ اعراف و انعام بطولیین بحسب عرف است

در آن نہ آنکه این دو سورہ اطول اند از غیر خود پوشیدہ نماند

کہ بر تقدیر تحقیق این عرف منقطع میشود مادہ اشکال و اجمال

از مقام و این حدیث دلیل است بر سعت وقت مغرب و

حجت است بر شافعی کہ گوید وقت مغرب بمقدار سہ رکعت

است و قول خطابی کہ باکی نیست بوقوع بعض نماز خارج

وقت تواند کہ خواندہ باشد در رکعت اولی بقدر ادراک

یک رکعت از وقت بعد از ان خواندہ باشد باقی را در رکعت

ثانیہ احتمال آن در نماز آنحضرت بس بعید است و منقول

نشدہ نمازی از ان حضرت برین وجہ و ہمچنین قول کرمانی

کہ مراد بعض سورہ است چہ اعتبار اینمعنی منافی است

انکار زید بن ثابت را بر خواندن قصار مفصل چنانکه باید دانست

کہ روایات درین باب مختلف آمدہ بعضی امثال مذکورہ

تثبت کردہ اند بران جمعی چون ظاهریہ و شافعی و غیر

ہیشان میگویند مستحب است خواندن این سور در مغرب

و در بعضی قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد

و والتین والزیتون و امثال آن و آثار رسیدہ از صحابہ

ابراهیم حدیث کرد مرا عبد الرحمن بن یزید که تحقیق وی بود با ابن مسعود هنگامی که رمی جمرهٔ عقبه کرد فاستبطن الوادی حتی اذا حاذی بالشجرة
اعترضها پس درآمد در بطن وادی تا آنکه وقتی که مقابل شد درختی را که در آنجا بود و از جانب عرض آن درخت آمده و برابر شد آنرا فرمی بسبع
حصیات یکبر مع کل حصاة پس رمی کرد بهفت سنگریزه با هر سنگریزه تکبیر میکرد و الله اکبر میگفت ثم قال من ههنا والذی لا اله غیره قام
الذی انزلت علیه سورة البقرة پس گفت ابن مسعود از اینجا سوگند بکسی که نیست خدای جز او ایستاد آنکس که فرود آورده شد بر وی سورهٔ بقره
مقصود ابراهیم ازین حدیث آن بود که ابن مسعود که از اکابر صحابه است لفظ سورهٔ بقره اضافت گفته **باب** من رمی جمرة العقبة ولم یقف
دربیان حال کسی که رمی کرد جمرهٔ عقبه را و نایستاد نزد آن قاله ابن عمر رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم گفته است آنرا ابن عمر از پیغمبر خدا
باب اذا رمی الجمرتین یقوم مستقبل القبلة ویسهل وقتی که رمی کند دو جمره که نخستین آن متصل مسجد خیف است و دیگر درمیان جمرات
می ایستد بسیار روبقبله و می درآید بزمین نرم یعنی در بطن وادی **حدثنا** عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا طلحة بن یحیی قال اخبرنا
یونس عن الزهری عن سالم عن ابن عمر رضی الله عنهما انه کان یرمی الجمرة الدنیا بسبع حصیات یکبر علی اثر کل حصاة تحقیق ابن عمر بود
که رمی میکرد جمره که نزدیک تر است یعنی از منی و دور تر است از مکه و پیوسته بمسجد خیف است بهفت سنگریزه تکبیر میگفت پی هر سنگریزه ثم یتقدم
حتی یسهل فیقوم مستقبل القبلة فیقوم طویلا [illegible] ویرفع یدیه پس پیش میرفت تا آنکه میرسید بزمین هموار بطن وادی را و می ایستاد بجائی که نزدیک بقبله
است پس می ایستاد ایستادنی دراز و دعا میکرد و برمیداشت هر دو دست را ثم یرمی الوسطی ثم یاخذ بذات الشمال پس رمی میکرد
جمرهٔ میانه را و میگرفت از وی جانب شمال را یعنی بطرف شمال آن میرفت فیسهل ویقوم مستقبل القبلة ثم یدعو ویرفع یدیه ویقوم
طویلا ترجمه معلوم شده است ثم یرمی جمرة ذات العقبة من بطن الوادی پس رمی میکرد جمره را که نزدیک بعقبه است از میان وادی
ولا یقف عندها و نمی ایستاد نزد آن عقبه ثم ینصرف فیقول هکذا رایت النبی صلی الله علیه وسلم یفعله پس برمیگشت بعد از رمی و میگفت
این چنین دیده ام پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی که می کرد همه آنچه من کردم **باب** رفع الیدین عند جمرة الدنیا والوسطی
دربیان برداشتن هر دو دست بدعا نزد جمره دنیا و وسطی **حدثنا** اسمعیل بن عبد الله قال حدثنی اخی عن سلیمان عن یونس
بن یزید عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر رضی الله عنهما کان یرمی الجمرة الدنیا بسبع حصیات ثم یکبر علی اثر کل
حصاة ثم یتقدم فیسهل فیقوم مستقبل القبلة قیاما طویلا فیدعو ویرفع یدیه ثم یرمی الجمرة الوسطی کذلک فیاخذ ذات الشمال
فیسهل ویقوم مستقبل القبلة قیاما طویلا فیدعو ویرفع یدیه ثم یرمی الجمرة ذات العقبة من بطن الوادی ولا یقف عندها
ویقول هکذا رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یفعله مخفی نماند که این حدیث بحسب متن همانست که در باب سابق با ترجمهٔ الفاظ مذکور شد
لیکن چون باسنادی دیگر تا یونس بتقریب رفع یدین شنیده و در اصطلاح محدثان حدیثی دیگر است اعاده کرده است و ازین قسم که در ظاهر تکرار
می نماید بسیار واقع شده است درین کتاب مستطاب **باب** الدعاء عند الجمرتین دربیان دعا کردن نزد دو جمره **حدثنا**
محمد قال حدثنا عثمان بن عمر قال اخبرنا یونس عن الزهری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا رمی الجمرة التی تلی مسجد منی یرمیها
بسبع حصیات بود آن حضرت وقتی که رمی میکرد جمره را که پیوسته بمسجد منی است که آنرا مسجد خیف گویند رمی میکرد بهفت سنگریزه
یکبر کلما رمی بحصاة تکبیر میگفت هر گاه رمی میکرد بیک حصات ثم تقدم امامها فوقف مستقبل القبلة پس پیش آمدی پیش آن و ایستادی روبقبله
رافعا یدیه یدعو بجائی که برداشته بود دو دست خود را و حالی که دعا میکرد و کان یطیل الوقوف و بود آن حضرت که دراز میکرد ایستادن را
درین جمره ثم یاتی الجمرة الثانیة فیرمیها بسبع حصیات یکبر کلما رمی بحصاة پس می آمد جمرهٔ دوم را پس رمی میکرد آنرا بهفت سنگریزه
تکبیر میگفت هر گاه رمی کردی بیک حصاة ثم ینحدر ذات الیسار مما یلی الوادی پس فرود آمدی در طرفی که جانب چپ است از آنچه پیوسته

نماز پس هیچ یکی که مشابه تر باشد نماز وی بنماز آنحضرت از
فلان گفت سلیمان نماز گزاردم خلف آن فلان پس
بود وی که دراز میکرد دو رکعت نخستین را از ظهر و تخفیف
میکرد در اخیرین و تخفیف میکرد عصر را و قرأت میکرد در مغرب بقصار مفصل
و در عشا بوسط مفصل و در صبح بطوال مفصل شیخ اجل
قدس سره در ترجمهٔ مشکوة گفته اصل این تفصیل و تعیین فقها
این سور را کتاب امیر المؤمنین عمر است بجانب ابی موسی
اشعری رضی الله عنهما که والی کوفه بود از جانب وی که نوشت
این تفصیل را و در آن کتاب و قرار یافت امر قرأت بدان
و بالجمله امر قرأت در زمان حضرت رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم در طول و قصر مختلف بود باختلاف احوال و
اوقات و حکم و مصالح و تعلیم جواز و رخصت بعد از آن
مقرر شد امر بر کتاب عمر و لا بد او را دلیلی و سماعی از
آنحضرت درین باب خواهد بود و شاید که غالب احوال
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم همچنین و برین نهج بوده
و احیانا برخلاف آن و بس است از روی حجت و دلیل
قول عمر رضی الله عنه **باب** الجهر فی المغرب
بلند کردن آواز بقرأت در مغرب **حدثنا** عبد الله
یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن محمد
بن جبیر بن مطعم عن ابیه قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم قرأ فی المغرب بالطور
گفت جبیر بن مطعم شنیدم آنحضرت را که خواند در نماز مغرب
بسورهٔ طور یعنی در یکی از دو رکعت یا رکعتین او و از شنیدن
ظاهر است در جهر و در وجوب آن و همچنین در رابعه **باب**
الجهر فی العشاء بلند خواندن در نماز عشا تقدیم این
باب بر باب القرأت فی العشاء ظاهرا بمناسبت باب
سابق است **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا معتمر
عن ابیه سلیمان بن طرخان تیمی عن بکر ابن عبد الله
مزنی عن ابی رافع قال صلیت مع ابی هریرة العتمة
فقرأ گفت ابو رافع گزاردم با ابی هریره نماز عشا پس
خواند اذا السماء انشقت فسجد پس سجده کرد بمحل
آیة سجده فقلت له پس گفتم مر او را چیست این سجده
قال سجدت خلف ابی القاسم گفت ابو هریره سجده کردم
در محل این آیة پس ابی القاسم که کنیت آنحضرت است فلا ازال

کن المناسک بل ہو عبادۃ مستقلۃ ونقل عن الامام والنووی ۱۲ سے اِمر الناس بضم الہمزۃ مبنیا للمفعول والناس نائب الفاعل ای امر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الناس ان یکون آخر عہدہم طواف الوداع بالبیت ۱۲ سے اصبغ بن الفرج بالفاء والجیم ۱۲ سے تابعہ ای تابع عمرو بن الحارث فی روایتہ لہذا الحدیث عن قتادۃ ۱۲ سے اللیث من طریق عبد اللہ بن صالح کاتب اللیث عن اللیث ۱۲ سے عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وقد ذکر البزار والطبرانی ان خالدا تفرد بہذا الحدیث عن سعید وان اللیث تفرد بہ عن خالد وان سعید بن ابی ہلال لم یروہ عن قتادۃ عن انس غیر ہذا الحدیث کذا فی فتح الباری ۱۲

طواف الوداع ویسمی طواف الصدر لانہ یصدر عن البیت ای یرجع الیہ ولیس ہو حلق راسہ الشریف صلی اللہ علیہ وسلم

میا غدوادی را فیقف مستقبل القبلۃ رافعا یدیہ یدعو ثم یاتی الجمرۃ التی عند العقبۃ پس رمی آمد جمرہ راکہ نزد عقبہ است فیرمیہا بسبع حصیات یکبر عند کل حصاۃ پس رمی میکرد بہفت سنگریزہ بحالی کہ تکبیر میگفت نزد ہر یک حصاۃ ثم ینصرف ولا یقف عندہا پستر بعد از رمی برمی گشت ونمی ایستاد نزد این جمرہ قال الزہری سمعت سالم بن عبد اللہ یحدث بمثل ہذا عن ابیہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم گفت زہری شنیدم سالم بن عبد اللہ بن عمر را کہ حدیث میکرد بمانند این مذکور را از پدر خود از پیغمبر خدا قال وکان ابن عمر یفعلہ گفت سالم وبود ابن عمر کہ میکرد این را واین معقولہ از قبیل تقدیم متن است بر بعض سند اول سوق کرد اسناد تا زہری بعد از آن متن آورد پس از آن تمام کرد اسناد را وگفت زہری شنیدم سالم بن عبد اللہ را الخ واین وضع پسندیدۂ اکثر محدثین است از آنہا است امام احمد رحمۃ اللہ علیہ واین حدیث موصول است نزد ایشان کرمانی در موصول این حدیث توقف کردہ است میگوید از مراسیل زہری است وبا آنکہ آخر آوردہ بر وجہ مسند موصول نمی شود از آنکہ گفتہ یحدث بمثلہ بعینہ انتہی ودور نیست کہ از مسئلہ مثل در لفظ ومعنی دارند فافہم

باب الطیب بعد رمی الجمار والحلق

در بیان استعمال طیب بعد از رمی جمار وسر تراشیدن قبل الافاضۃ پیش از طواف افاضہ حدثنا علی بن عبد اللہ قال حدثنا سفیان قال حدثنا عبد الرحمن بن القاسم وکان افضل اہل زمانہ گفت سفیان حدیث کرد ما را عبد الرحمن بن قاسم بن محمد بن ابی بکر وبود عبد الرحمن بہترین مردم زمان خود انہ سمع اباہ وکان افضل اہل زمانہ بتحقیق عبد الرحمن شنید پدر خود را قاسم بن محمد وبود قاسم بہترین مردم زمان خود وی یکی از ہفت فقہا است ومحمد بن ابی بکر نیز از عباد ونساک وصاحب مجاہدہ بود یقول سمعت عائشۃ تقول طیبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بیدی ہاتین گفت قاسم شنیدم عائشہ را کہ میگفت طیب مالیدم پیغمبر خدا را بدو دست خود کہ اینہا اند حین احرم ولحلہ حین احل ہنگامی کہ ارادہ احرام کرد وبرای حل او وقتی کہ بر آمد از احرام یعنی بعد از رمی وحلق واین تحلیل اول ست وحج را دو تحلیل است تحلیل ثانی بعد از افاضہ است ودر تحلیل اول حلال میشود ہرچہ حرام بود بر محرم مگر قربان زن چنانکہ حدیث بیہقی بران دال است اذا رمیتم وحلقتم فقد حل لکم الطیب والثیاب الا النساء قبل ان یطوف پیش از آنکہ طواف افاضہ کند وبسطت یدیہا وفراخ کرد عائشہ ہر دو دست خود را گویا نمود صورت مالیدن طیب بدن شریف آن حضرت مطابقت این حدیث بترجمہ از ینوجہ تواند بود کہ گفتہ ولحلہ قبل ان یطوف ومعلوم شدہ است کہ حل پیش از طواف افاضہ نمی باشد مگر بعد از رمی وحلق فافہم

باب طواف الوداع

در بیان طواف وداع کہ بعد از فراغ از جمیع مناسک میکنند حدثنا مسدد قال حدثنا سفیان عن ابن طاؤس عن ابیہ عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال امر الناس ان یکون آخر عہدہم بالبیت گفت ابن عباس امر کردہ شدند مردم اینکہ باشد طواف آخر عہد ایشان بکعبہ یعنی وقت مفارقت از کعبہ طوافی کنند الا انہ خفف عن الحائض مگر آنکہ بتحقیق این طواف تخفیف کردہ شدہ است از حائض بدانکہ این طواف را طواف وداع وطواف صدر بفتح دال نیز گویند از آنکہ در وقت صدر یعنی رجوع میکنند وآن از جملہ مناسک حج نیست بلکہ عبادتی برأسہ است وواجب است بر کسی کہ مراجعت کند از مکہ بمسافت قصر یا کمتر از آن خواہ مکی باشد یا آفاقی واین است مذہب حنفیہ وشافعیہ وحنابلہ وامام مالک گوید کہ آن مستحب است وباکی ندارد در ترک آن حدثنا اصبغ بن الفرج قال اخبرنا ابن وہب عن عمرو بن الحارث عن قتادۃ ان انس بن مالک رضی اللہ عنہ حدثہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی الظہر والعصر والمغرب والعشاء مروی است از قتادہ کہ انس بن مالک حدیث کرد او را کہ پیغمبر خدا گذارد نماز ظہر وعصر ومغرب وعشا ثم رقد رقدۃ پستر خواب کرد خوابی بالمحصب نماز کرد بموضع محصب ثم رکب الی البیت فطاف بہ پستر سوار شد بجانب کعبہ وطواف کرد بکعبہ طواف وداع تابعہ اللیث متابعت کردہ است عمرو بن الحارث را در روایت این حدیث از قتادہ لیث قال حدثنی خالد عن سعید ہو ابن ابی ہلال عن قتادۃ ان انس بن مالک حدثہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم

باب اذا حاضت المرأۃ بعد ما افاضت

وقتی کہ حیض کند زن بعد از طواف افاضہ آیا واجب است بروی طوافی دیگر وقتی کہ طواف نکند آیا جبران بدم کند یا نہ حدثنا عبد اللہ بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیہ

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

مسدد قال حدثنا یزید بن زریع بلفظ تصغیر قال حدثنی التیمی سلیمان عن بکر بفتح موحدہ عن ابی رافع قال صلیت مع ابی ہریرۃ العتمۃ فقرأ اذا السماء انشقت فسجد فقلت ما ہذہ قال سجدت بہا خلف ابی القاسم فلا ازال اسجد فیہا حتی القاہ ترجمہ در باب سابق گذشت

باب القراءۃ فی العشاء

صفت قرأت در نماز عشا حدثنا خلاد بن یحیی بفتح معجمہ وتشدید لام قال حدثنا مسعر بکسر میم قال حدثنا عدی بن ثابت انہ سمع البراء قال سمعت النبی گفت براء شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقرأ فی العشاء کہ میخواند در نماز عشا والتین والزیتون تا آخر سورہ یعنی در یکی از دو رکعت بدلیل حدیث سابق وبرین محمول است آنچہ در امثال این حدیث واقع شدہ کہ میخواند کہ در فلان نماز فلان سورہ چہ حمل بر ہر دو رکعت مستلزم تکرار یا تبعیض سورہ است وہر دو بعید است اگرچہ جائز است ونادر است وقوع آن از آنحضرت ودر احادیث دیگر نیز درین امثال تصریح بیک رکعت آمدہ در جامع الاصول بروایۃ نسائی از قطبۃ بن مالک آمدہ کہ گفت نماز کردم با پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز صبح پس خواند در یکے از دو رکعت وی والنخل باسقات ودر روایۃ ترمذی در رکعت اولی است ودر اکثر احادیث ازین قبیل بیان رکعت اولی واقع است پس اگر حمل مبہم خاص بر رکعت اولی کنند بہتر باشد شیخ اجل علیہ الرحمہ در ترجمہ مشکوۃ گفتہ شنیدم از بعضی ثقات فقہا کہ از ائمہ حنفیہ کہ آنچہ فقہا گفتہ اند از تعیین طوال مفصل واوساط وقصار آن معتبر در رکعت اولی است واللہ اعلم وما سمعت احدا احسن

عن عایشة رضی الله عنها ان صفیة بنت حیی زوج النبی صلی الله علیه وسلم حاضت فذکرت ذلک لرسول الله صلی الله علیه وسلم مرویست
از عایشه که صفیه زوج پیغمبر خدا حایض شد بعد از طواف افاضه روز نحر پس گفته شد این معنی به پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی فقال احابستنا
هی قالوا انها قد افاضت قال فلا اذن پس فرمود آیا نگهدارنده ماست این زن گفتند بتحقیق وی طواف افاضه کرده است فرمود پس نیست
نگهدارنده ما درین وقت از آنکه آنچه واجب بود از طواف افاضه کرده است این حدیث صفیه ناظر در آنست که طواف وداع واجب نیست مگر آنکه گویند
واجب به عذر نیست **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد عن ایوب عن عکرمة ان اهل المدینة سألوا ابن عباس عن امرأة طافت
ثم حاضت مرویست از عکرمه آنکه اهل مدینه پرسیدند ابن عباس از حال زنی که طواف اضافه کرد پس تر حایض شد فقال لهم تنفر
پس گفت ابن عباس مر ایشان را که میرود آن زن قالوا لا ناخذ بقولک وندع قول زید گفتند اخذ نمیکنیم بگفته تو وا نیکه بگذاریم گفته زید
بن ثابت را که گفته است نرود آن زن قال اذا قدمتم المدینة فاسألوا گفت ابن عباس وقتی که قدوم آرید بمدینه پس پرسید اهل مدینه را
فقدموا المدینة فسألوا فکان فیمن سألوا ام سلیم پس قدوم آوردند بمدینه و پرسیدند و بود در آن جماعه که پرسیده شدند از آنها ام سلیم
مادر انس بن مالک که از زنان جلیل القدر و خدمتگار آن حضرت بود در اکثر اوقات در بعضی نسخ ام سلمه است ام المومنین فذکرت حدیث صفیة
پس ذکر کرد ام سلیم حدیث صفیه را که سبق ذکر یافت رواه خالد و قتادة عن عکرمة روایت کرده این حدیث را خالد بن حذا چنانکه موصول
آورده است آن را بیهقی و قتاده در مسندی که وصل کرده آن را ابو داود هر دو از عکرمه **حدثنا** مسلم قال حدثنا وهیب قال حدثنا ابن
طاوس عن ابیه عن ابن عباس رضی الله عنهما قال رخص للحائض ان تنفر اذا افاضت گفت ابن عباس رضی الله عنهما رخصت کرده شد
حایض را اینکه برود وقتی که طواف افاضه کند قال وسمعت ابن عمر رضی الله عنهما یقول انها لا تنفر گفت طاوس شنیدم ابن عمر را میگفت
که آن زن نرود از مکه ثم سمعته یقول بعد ان النبی صلی الله علیه وسلم رخص لهن پستر شنیدم ابن عمر را میگفت بعد از آن که بتحقیق
پیغمبر خدا رخصت داده است مر این زنان را که بی طواف وداع بروند **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا ابو عوانة عن منصور عن ابراهیم
عن الاسود عن عایشة رضی الله عنها قالت خرجنا مع النبی صلی الله علیه وسلم ولا نری الا الحج گفت عائشه برآمدیم با پیغمبر خدا رحمت کناد
خدا بر وی گمان نمی بردیم مگر حج از آنکه در ایام حج نمی دانستند که عمره روا باشد فقدم النبی صلی الله علیه وسلم فطاف بالبیت وبین الصفا والمروة
پس قدوم آورد آن حضرت مکه را پس طواف بیت الله کرد و سعی میان صفا و مروه کرد ولم یحل وکان معه الهدی و از احرام بر نیامد
در حالی که با آنحضرت هدی بود فطاف من کان معه من نسائه واصحابه پس طواف کرد کسی که بود با آن حضرت از زنان و یاران وی
وحل منهم من لم یکن معه الهدی فحاضت هی و از احرام بر آمد کسی که نبود از ایشان با وی هدی پس حایض شد عایشه فنسکنا مناسکنا من حجنا
پس کردیم عبادت های حج خود را فلما کانت لیلة الحصبة لیلة النفر پس هرگاه بود شب حصبه یعنی شب فرود آمدن به محصب که
شب کوچ بود قالت یا رسول الله کل اصحابک یرجع بحج وعمرة غیری گفت عائشه ای رسول خدا همه یاران تو باز میگردند بحج و عمره
بجز از من که عمره نکرده ام قال ما کنت تطوفین بالبیت لیالی قدمنا قلت لا فرمود طواف نکرده تو به بیت الله شبهایی که آمده ایم گفتم
نی در روایت ابی ذر است بجای کلمه لا بلی است یعنی نعم یعنی آری طواف نکرده ام قال فاخرجی مع اخیک الی التنعیم فاهلی بعمرة وموعدک
مکان کذا وکذا فرمود بیرون رو با برادر خود که عبد الرحمان بن ابی بکر است پس احرام بند بعمره و جای وعده تو که میرسی فلان جا
وفلان جا است ظاهرا ضبط راوی خصوصیت جا نمانده بود پس مجملا روایت کرده فخرجت مع عبد الرحمن الی التنعیم فاهللت بعمرة پس آمدم
با عبد الرحمن بسوی تنعیم و احرام بستم بعمره وحاضت صفیة بنت حیی و حایض شد صفیه بنت حیی این مقوله عائشه است چنانکه از سبق معلوم شد
فقال النبی صلی الله علیه وسلم عقری حلقی پس فرمود آن حضرت او را عقری و حلقی این دو کلمه دعای بد است بعقر و حلق یعنی جراحت کند

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

گفت جابر گفت امیر المومنین عمر مر سعد بن ابی وقاص را که بتحقیق
شکوه کردند مردم کوفه ترا در همه چیز تا آنکه در نماز نیز قال
گفت سعد اما انا فامد فی الاولیین واحذف
فی الاخریین بهر تقدیر نکو باشد من پس دراز میکنم در دو
نخستین نماز و کم میکنم در دو رکعت پسین ظهر و عصر و عشا را
ولا آلو ما اقتدیت به من صلوة رسول الله و
تقصیر نمیکنم و ترک نمیدهم چیزی را که اقتدا کرده ام بدان از
نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم قال گفت
عمر صدقت ذلک الظن بک راست گفتی یا ان است
گمان تو واظنی بک یا گمان من بتو شک راوی است

باب القراءة فی الفجر صفت قرأت در نماز صبح

قالت ام سلمة قرأ النبی صلی الله علیه وآله وسلم
بالطور گفت ام المومنین ام سلمه خواند آنحضرت سوره
طور یعنی در نماز فجر **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة
قال حدثنا سیار بتشدید تحتیه بن سلامه هو ابن
سیار ابو المنهال است قال دخلت انا وابی علی
ابی برزة الاسلمی گفت سیار در آمدم من و پدر من بر ابی برزه
فسألناه عن وقت الصلوة پس پرسیدیم او را از وقت
نماز فقال کان النبی پس گفت بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم یصلی الظهر حین تزول الشمس
میگزارد نماز ظهر را وقتیکه تجاوز میکرد آفتاب از دایره
نصف النهار والعصر ویرجع الرجل الی اقصی
المدینة والشمس حیة و میگزارد نماز عصر را بجا ئیکه
برمیگشت مرد بعد از نماز تا نهایت آبادی مدینه بجا ئیکه
آفتاب روشن و تابان بودی ونسیت ما قال فی المغرب
سیار گوید و فراموش کردم آنچه گفت ابو برزه در بیان وقت
مغرب ولا یبالی بتاخیر العشاء الی ثلث اللیل
و باک نمیکرد بتاخیر کردن نماز عشا تا سیوم حصه شب ولا یحب
النوم قبلها و دوست نمیداشت خواب را پیش از نماز عشا
ولا الحدیث بعدها نه کلام را بعد از این نماز ویصلی
الصبح فینصرف الرجل فیعرف جلیسه و میگزارد نماز
صبح را پس برمیگشت مرد از نماز پس می شناخت همنشین
خود را در آن وقت وکان یقرأ فی الرکعتین او احدهما
ما بین الستین الی المائة و میخواند در هر دو
رکعت یا در یکی میان شصت و زیاده بر آن تا صد آیه
بودی و شرح حدیث در مواقیت گذشت **حدثنا**
مسدد قال حدثنا اسمعیل بن ابراهیم بن علیة
قال حدثنا ابن جریج قال اخبرنی عطاء انه سمع
ابا هریرة یقول فی کل صلوة یقرأ وتحقیق

لو لخدا او عاقر تا او گرداند و سر تراشیده کند خدا مراد حقیقت این دعا نیست بلکه محض برای سرزنش ست انک لحابستنا بتحقیق تو نگهدارنده
ما ئی از کوچ اما کنت طفت یوم النحر آیا نیستی تو که طواف کرده و زنحر طواف افاضه قالت بلی گفت صفیه بلی طواف کرده ام قال فلا
باس انفری فرمود پس باکی نیست کوچ کن فلقیته مصعدا علی اهل مکة وانا منهبطة عائشه گوید پس ملاقات کردم آن حضرت را
در حالی که بر می آمد بر اهل مکه و من فرود می آمدم او انا مصعدة وهو منهبط یا اینکه من بر آینده بودم و آن حضرت فرود می آمد شک راوی است
مکه معظمه دو طرف دارد یک طرفش بلند است و طرف دیگر پست کسی که بطرف بلند میرود میگویند صعد تا و آنکه بطرف پست میرود میگویند هبط
وقال مسدد قلت لا وتابعه جرير عن منصور في قوله لا وگفت مسدد موافق اکثر رواة غیر ابی ذر بکلمه قلت لا و متابعت کرده است مسدد را
جریر از منصور در قول او لا **باب** من صلى العصر يوم النفر بالابطح کسی که نماز عصر گذارد در روز بر آمدن از منی بابطح که محصب است
حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا اسحاق بن يوسف قال حدثنا سفيان الثوري عن عبد العزيز بن رفيع قال سالت انس بن مالك
رضي الله عنه اخبرني بشيء عقلته عن النبي صلى الله عليه وسلم اين صلى الظهر يوم التروية قال بمنى گفت عبد العزیز که پرسیدم انس را خبر ده مرا
بچیزی که دانسته آن را از آنحضرت کجا گذارد نماز ظهر را روز هشتم از ماه ذی حجه گفت بمنی قلت فاين صلى العصر يوم النفر قال بالابطح
گفتم پس کجا گذارد نماز عصر روز بر آمدن از منی گفت بابطح افعل كما يفعل امراؤك بعد از ان انس گفت بکن چنانچه میکنند امیران حج
حدثنا عبد المتعال بن طالب قال حدثنا ابن وهب قال اخبرني عمرو بن الحارث ان قتادة حدثه ان انس بن مالك
رضي الله عنه حدثه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه صلى الظهر والعصر والمغرب والعشاء ورقد رقدة بالمحصب بتحقیق آنحضرت
گذارد نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و خواب کرد خوابکی بمحصب ثم ركب الى البيت فطاف به پس سوار شد جانب کعبه پس طواف کرد کعبه
باب المحصب در بیان منزل کردن بصحرای محصب **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا سفيان عن هشام عن ابيه عن عائشة
رضي الله عنها قالت انما كان منزل ينزله النبي صلى الله عليه وسلم ليكون اسمح لخروجه گفت نبود این محصب منزلی که فرود می آمد آنرا
پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی مگر از جهت بودن آن آسانتر برای بر آمدن آنحضرت یعنی الابطح میخواهد عائشه که ضمیر کان راجع بابطح است
که یکی از نامهای محصب است و به آسانی بر آمدن از ان ر بود که صحرای وسیع بود همه مردم همراه در ان جمع می آمدند و یکبارگی متوجه
مدینه مطهره می شدند **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا عمرو بن دينار عن عطاء عن ابن عباس رضي الله عنهما
قال ليس التحصيب بشيء گفت ابن عباس نیست فرود آمدن بمحصب از اصل مناسک و در آمدن در آن عبادتی از عبادتهای حج وانما
هو منزل نزله رسول الله صلى الله عليه وسلم و نیست این محصب مگر جای نزول که فرود آمده و منزل کرده آنرا پیغمبر خدا لیکن الآن برای
اتباع آن حضرت مسنون شده است منزل اول در محصب **باب** النزول بذي طوى قبل ان يدخل مكة و در بیان نزول کردن
بذی طوی که موضعی است پایان مکه طوی بضم طاء مهمله و فتح و کسر آن والنزول بالبطحاء التي بذي الحليفة اذا رجع من مكة و در بیان
نزول ببطحای که بذی الحلیفه است نه بطحای که میان مکه و منی است وقتی که مراجعت کند حاجی از مکه بسوی مدینه **حدثنا** ابراهيم بن
المنذر قال حدثنا ابو ضمرة قال حدثنا موسى بن عقبة عن نافع ان ابن عمر كان يبيت بذي طوى بين الثنيتين مروی است از ابن عمر بود
که شب میکرد بذی طوی میان دو ثنیه راهی است میان دو کوه ثم يدخل من الثنية التي باعلى مكة پس در می آمد مکه را از ثنیه که بالاتر است
از مکه وكان اذا قدم مكة حاجا او معتمرا لم ينخ ناقته الا عند باب المسجد و بود ابن عمر وقتی که قدوم می آورد در مکه در حالی که اراده حج یا عمره دارد
نمی نشاند شتر خود را مگر نزد در مسجد حرام ثم يدخل فياتي الركن الاسود فيبدأ به پس در می آمد مسجد را و می آمد رکن را که حجر اسود آنجاست ابتدا میکرد آن رکن
ثم يطوف سبعا ثلاثا سعيا واربعا مشيا پس طواف کعبه میکرد هفت دور سه دور دویده و چهار دور مشی کرده ثم ينصرف فيصلي سجدتين پستر

آنست وان زدت فهو خير و اگر زیاده کنی تو بران
پس آن بهتر است تراقی هرش استحبابی بضم سوره بسوره
فاتحه است چنانکه شافعیه گویند و نزد ما واجب است
و باین گفته است ابن کنانه مالکی و حکایتیست از احمد
مدلیل احادیث بسیار که اخراج کرده اند آنرا اکابر و
حفاظ در سنن و صحاح خود چون ترمذی و ابو داود و ابن
ماجه و احمد و ابو یعلی و ابن حبان و ابن عدی و غیر ایشان بروایت ابی سعید
و ابن عمر و ابن مسعود و غیرهم که نیست نماز مگر بفاتحه و سوره
دیگر با دو یا آیات هرچه میسر آید پس عمل کردند اصحاب
بآیات و احادیث جمیعا که واجب گفتند فاتحه و سوره دیگر
یا مانند آن را او وی باین اخبار احاد فرض گفتند مطلق قراءت
را بآیه فاقرؤا ما تيسر له زیاده بران باخبار ملحق نمیتوان کرد
باب الجهر بقراءة صلوة الفجر بلند کردن
آواز بقراءت نماز فجر وقالت ام سلمة طفت وراء
الناس گفت ام سلمه طواف کردم کعبه را عقب مردم و
النبي صلى الله عليه وسلم يصلي ويقرأ بالطور در حالیکه
آنحضرت نماز میکرد با مردم و میخواند بسوره طور یعنی نماز
فجر و ذکر سوره بود و مراد آنحضرت که چون اقامت کرده شود
نماز صبح پس طواف کن **حدثنا** مسدد قال
حدثنا ابو عوانة عن ابي بشر بکسر موحده هو جعفر
بن ابي وحشية بفتح واو و سکون مهمله و کسر شین معجمه
و تخفیف تحتیه نام پدرش ایاس است بکسر همزه و تخفیف تحتیه
عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال انطلق
النبي صلى الله عليه وآله وسلم في طائفة من
اصحابه عامدين الى سوق عكاظ گفت ابن عباس
روان شد آنحضرت در جمعی از یاران خود بجائی که قصد کننده
بسوی بازار عکاظ بضم مهمله و تخفیف کاف و الف در آخر معجمه
بازار است بصحرائی که میان نخله و طائف است مقام میکردند
عرب شده آنجا هر سال [illegible]

بر میگشت از طواف و میگذارد دو رکعت ثم ینطلق قبل ان یرجع الی منزله فیطوف بین الصفا والمروۃ پستر میرفت پیش از انکه رجوع کند
بسوی منزلی که فرود آمده و طواف میکرد میان صفا و مروه وکان اذا صدر عن الحج او العمرۃ اناخ بالبطحاء التی بذی الحلیفۃ التی
کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم ینیخ بہا و بود ابن عمر وقتی که برمیگشت از حج یا عمره نشاندی شتر را ببطحا که بذی الحلیفه بود و پیغمبر خدا که می نشاند
شتر بآنجا و این موضع هم از مناسک نیست حدثنا عبد اللہ بن عبد الوہاب قال حدثنا خالد بن الحارث قال سئل عبید اللہ عن المحصب
گفت خالد پرسیده شد عبید الله که از بنا بر ابن عمر ست از نزول محصب فحدثنا عبید اللہ عن نافع قال نزل بہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و
عمر و ابن عمر رضی اللہ عنہم گفت نافع نزول کرده بآنجا پیغمبر خدا و عمر بن خطاب و عبد الله ابن عمر رضی الله عنهم وعن نافع ان ابن عمر کان یصلی
بہا یعنی المحصب الظہر والعصر احسبہ قال والمغرب و مرویست از نافع که ابن عمر نماز میگذارد بآنجا یعنی در محصب نماز ظهر و عصر و گفت عبید الله
گمان میبرم نافع را که گفت و نماز مغرب را قال خالد لا اشك فی العشاء گفت خالد شک ندارم در گذاردن نماز عشا در محصب ویہجع ہجعۃ
ویذکر ذلک عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم و خواب میکرد ابن عمر خوابی و میگفت این را از پیغمبر خدا **باب** من نزل بذی طوی اذا رجع من مکۃ در بیان
فعل کسی که نزول کند بذی طوی وقتی که رجوع کند از مکه بمقصد و ماوای خود وقال محمد بن عیسی حدثنا حماد عن ایوب عن نافع عن ابن عمر
رضی اللہ عنہما انہ کان اذا اقبل بات بذی طوی حتی اذا اصبح دخل تحقیق بود ابن عمر وقتی که پیش می آمد از مدینه بمکه شب میکرد بذی طوی
تا وقتی که صبح میکرد در آمدی بمکه واذا نفر مر بذی طوی وبات بہا حتی یصبح و وقتی که کوچ کردی از مکه شب کردی بذی طوی تا صبح کردی
وکان یذکر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یفعل ذلک و بود ابن عمر که ذکر میکرد که پیغمبر خدا میکرد آن را **باب** التجارۃ ایام
الموسم در بیان جواز تجارت کردن در ایام اجتماع مردم در ایام حج والبیع فی اسواق الجاہلیۃ و روا بودن بیع و شرا در بازارهای که پیش از
ظهور اسلام بود حدثنا عثمان بن الہیثم قال اخبرنا ابن جریج قال عمرو بن دینار قال ابن عباس رضی اللہ عنہما کان ذو المجاز
وعکاظ متجر الناس فی الجاہلیۃ گفت ابن عباس بود ذو المجاز و عکاظ جای تجارت مردم در وقت جاهلیت ذو المجاز بفتح میم و تخفیف جیم بعد از الف
زای است نام بازاری که بود در گوشه عرفات بیک فرسنگ از آن کرمانی گوید موضعیست بمنی و صواب نزد شیخ ابن حجر همان معنی اول است
وعکاظ بضم عین مهمله و خفت کاف بعد از الف ظای معجمه است و آن صحرای است هموار نزد ابی اسحق این بازار در میان نخله و طائف است
وبعضی گفته اند یک مرحله است از مکه براه صنعا فلما جاء الاسلام کانہم کرہوا ذلک و هرگاه آمد ایام اسلام گویا مسلمانان ناخوش داشتند
بیع و شرا در موسم حج حتی نزلت لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلا من ربکم فی مواسم الحج تا آنکه نازل شد این آیت نیست بر شما گناهی اینکه طلب
کنید عطائی و رزقی از پروردگار خود فی مواسم الحج زیاده کرده ابی در قرأت خود این کلمه را **باب** الادلاج من المحصب
در بیان روان شدن وقت شب از محصب ادلاج بسکون دال از باب افعال است و همزه او قطعی است بمعنی سیر اول شب و بکسر دال
مشدد از باب افتعال است بمعنی سیر آخر شب و مراد اینجا همین معنی است و نزد بعضی هر دو فعل را بمعنی مطلق سیر شب استعمال میکنند حدثنا
عمرو بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنی ابراہیم عن الاسود عن عائشۃ قالت حاضت صفیۃ لیلۃ النفر فقالت
ما ارانی الا حابستکم مرویست از عایشه که گفت حائض شد صفیه شب کوچ پس گفت صفیه نمی بینم من خود را مگر آنکه نگاهدارنده ام شما را قال النبی
صلی اللہ علیہ وسلم عقری حلقی اطافت یوم النحر قیل نعم قال فانفری فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی و عقری حلقی آیا طواف
کرده است روز نحر گفته شد آری فرمود پس برو و کوچ کن قال ابو عبد اللہ وزادنی محمد و گفت مولف و زیاده حدیث کرد است مرا محمد
قال حدثنا محاضر قال حدثنا الاعمش عن ابراہیم عن الاسود عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا نذکر الا الحج
گفت عایشه برآمدیم از مدینه با پیغمبر خدا بحالی که نمیگفتیم مگر اراده حج را فلما قدمنا امرنا ان نحل فلما کانت لیلۃ النفر حاضت صفیۃ بنت حیی

آتش مانند ستاره شهب بفتحتین جمع شهاب است
بکسر معجمه رجعت الشیاطین الی قومہم پس باز
گشتند جنیان از آسمان بسوی قوم خود از جنیان که بر زمین
بودند با او بهار خود از کاهنان فقالوا ما لکم پس گفتند
قوم چه حال است شما را که باز آمدید قالوا حیل بیننا و
بین خبر السماء گفتند جنیان حایل کرده شد میان ما
و میان خبر آسمان که نتوانستیم تا بآنجا رسید و خبر آورد وارسلت
علینا الشہب و نازل کرده شد بر ما شعله ها قالوا ما
حال بینکم وبین خبر السماء الا شئ حدث
گفتند حایل و مانع نشده است میان شما و میان خبر آسمان
مگر چیزی عظیم که نو پیدا شده فاضربوا مشارق الارض
ومغاربہا پس سیر کنید مشرقهای زمین و مغربهای آنرا
یعنی تمام روی زمین را فانظروا ما ہذا الذی حال
بینکم وبین خبر السماء پس تفتیش و تفحص کنید
که چیست این که حایل شده میان شما و میان خبر آسمان
فانصرف اولئک الذین توجہوا نحو تہامۃ الی النبی
پس برگشتند آن جماعت جنیان که رو آوردند و سیر کردند بجانب شهر
تهامه بکسر تو تهامه بسوی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
وہو بنخلۃ و حال آنکه آنحضرت بموضع نخله بود که در زمین
تهامه است میان مکه و طایف عامدین الی سوق عکاظ
بجائیکه قاصد بود آنحضرت با اصحاب بسوی بازار عکاظ
وہو یصلی باصحابہ صلوۃ الفجر و حال آنکه آنحضرت
میگزارد با یاران خود نماز فجر را فلما سمعوا القرآن استمعوا
لہ پس هرگاه شنیدند جنیان قرآن را که آنحضرت در نماز
میخواندند گوش نهادند آنرا بگوش قبول فقالوا ہذا واللہ
الذی حال بینکم وبین خبر السماء پس گفتند این است
قسم خدا چیزی که حایل شده است میان شما و میان خبر
آسمان فہنالک حین رجعوا الی قومہم پس
بازگشتند از آنجا وقتیکه بازگشتند بسوی قوم خود و باین خبر
فقالوا یا قومنا انا سمعنا قرآنا عجبا پس گفتند
ای قوم ما تحقیق ما شنیدیم خواندنی عجیب و غریب را که نمی ماند
در نظم و معانی بکلامهای دیگر یہدی الی الرشد که راه می نماید
بصواب فآمنا بہ پس ایمان آوردیم بآن ولن
نشرک بربنا احدا و شریک نمیگردانیم با پروردگار خود
هیچکس را نه در الوهیت و نه در عبادت فانزل اللہ علی
نبیہ پس نازل کرد خدا تعالی بر پیغمبر خود صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم سوره قل اوحی الی تا آخر مقالات جن

پس هرگاه بود شب کوچ از مکه حائض شد صفیه دختر حیی فقال النبی صلی الله علیه وسلم عقری حلقی ما اراها الا حابستکم ثم قال کنت طفت یوم النحر قالت نعم قال فانفری پس فرمود آن حضرت وا عقری حلقی نمی بینیم او را مگر بند از شما پستر فرمود آیا بودی تو که طواف کرده روز نحر گفت آری فرمود پس کوچ کن قلت یا رسول الله انی لم اکن حللت گفتم ای رسول خدا بتحقیق من از احرام عمره بر نیامده ام یعنی طواف نکرده ام از جهت عذر نفرمانا تمام کنم عمره را چنانچه زنان دیگر کرده اند قال فاعتمری من التنعیم فرمود او را عمره کن از تنعیم فخرج معها اخوها پس برآمد به عائشه برادرِ او درین کلام التفاتست از تکلم بغیبت فلقیناه مدلجا پس ملاقات کردیم آن حضرت بجائی که آخر شب برآمده است از محصب یعنی ملاقات کردیم بعد از قضاء عمره دیدیم که آخر شب برآمده بود آن حضرت برای طواف وداع فقال موعدک مکان کذا و کذا پس فرمود جای ملاقات تو جای چنان و چنانست گویا عائشه چون طواف عمره کرده بود بطواف وداع هر دو گفت بعد از طواف فلان جا ملاقات خواهیم کرد بسم الله الرحمن الرحیم بسمله بروایت همه رواة این کتاب غیر ابی ذر ثابت است و در روایت ابی ذر از مستملی ابواب العمرة نیز واقع است **باب** وجوب العمرة وفضلها در بیان وجوب و عمره و ثواب آن عمره در اصل لغت بمعنی زیارت است و بمعنی قصد کردن بجای معمور در فتح الباری گفته که نزد بعضی مشتق است از عمارت مسجد حرام و در شرع قصد کعبه است برای عبادت بشرائطی مخصوص در روایت اسمعیلی و کریمه باب العمرة وفضلها است باسقاط لفظ وجوب وقال ابن عمر رضی الله عنهما لیس احد الا وعلیه حجة وعمرة وگفت ابن عمر نیست احدی مگر آنکه بروی حج و عمره است وقال ابن عباس رضی الله عنهما انها لقرینتها فی کتاب الله تعالی واتموا الحج والعمرة لله وگفت ابن عباس بتحقیق عمره برابر حج واقع شده است در کتاب خدائی که بدو است که فرموده تمام کنید حج را و عمره را برای خدا این هر دو قول ناظر وجوب عمره است از آنکه برابر حج که باتفاق فرضست آنرا انداخته این است مذهب امام شافعی و حدیثی دیگر دارد صریح تر ازین است العمرة فریضة کفریضة الحج در مذهب امام احمد دو روایتست و مذهب امام اعظم و امام مالک آنست که عمره سنت است و دلیل ایشان حدیث ابی هریره است گفته قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الحج فریضة والعمرة تطوع و همچنین ابن ابی شیبه از عبدالله بن مسعود آورده الحج فریضة والعمرة تطوع و گفته تکفی بعبد الله قدوة و نیز حنفیه گویند احادیثی که در وجوب آورده اند تفاوت در صحت آن سخن کرده اند چنانچه برجوع بکتب ائمه حدیث ظاهر است در حدیث الحج والعمرة فریضتان حاکم گفته صحیح آنست که این قول زید بن ثابت است و در اسناد آن اسمعیل بن مسلم مکی است که تضعیف کرده اند او را و بخاری گوید منکر الحدیث است امام احمد گوید ترک کرده ایم ما حدیث او را همچنین اکثر احادیثی که درین معنی روایت کرده اند در آن ضعفا اند کذا فی فتح القدیر و بر تقدیر صحت معارض است آنرا احادیث تطوع و با این چنین دلائل فرضیت بلکه وجوب ثابت نمی شود و آنچه بثبوت میرسد مجرد فعل آنحضرت و فعل صحابه است و این موجب سنت است و مقابل شعائر بآن و نیز عمره غیر موقت است و ادا می شود به نیت غیر چنانکه معلوم شد که اکثر صحابه در حجة الوداع به نیت حج احرام بسته بودند و بعمره تمام کردند و اینها همه امارات تطوع است و پوشیده نماند که آیت مذکور بظاهر آن دلالت دارد که هر دو مساوی هر دو یکسان باشند لیکن دلالت قطعی ندارد تواند بود که قرین بودن عمره بحج باین معنی باشد که اعمال آن اعمال حج است چنانچه مولف در باب یفعل فی العمرة ما یفعل فی الحج بهمین معنی فرود آورده است و آنکه کرمانی تقریر استدلال باین آیت کرده که امر باتمام عمره موجب وجوب آنست پس باید که شروع آن نیز واجب باشد محل منع است شروع در نماز نفل واجب نیست و بعد از شروع اتمام آن واجب است و حدیث العمرة فریضة نیز قطعی نیست از آنکه فرض بمعنی تقدیر آمده قال الله تعالی سورة انزلناها وفرضناها ای قدرناها و بر تقدیر تسلیم که بمعنی فرض شرعی باشد معارض است آنرا احادیث صحیحه که سبق ذکر یافته که آن حضرت در جواب اعرابی که پرسید از اعمالی که موجب دخول بهشت باشد و آن حضرت اقتصار به نماز و روزه و حج و زکوة فرمود اعرابی گفت هل علی غیرها قال لا الا ان تطوع از اینجا صریح معلوم و مفهوم شد که سوای این مذکورات همه تطوع است و شما ای شافعیه همین حدیث را دلیل بر تطوع وتر ساخته اید و در قول ابن عمر علیه

و در جاهلیة نیز بود و حکم میکردند بحکم مذکور بدلیل حدیث مسلم از ابن عباس که فرمود آنحضرت چه میگفتید شما در جاهلیة وقتیکه رمی کرده میشد مانند این یعنی ستاره گفتند خدا و رسول او دانا تر بودیم که میگفتیم متولد شده امشب مردی بزرگ یا در گذشت مردی بزرگ پس فرمود رمی کرده نمی شود برای موت و حیات احدی لیکن پروردگار ما تعالی چون قضا میکند امری را تسبیح میکنند حمل عرش پس تسبیح میکنند اهل آسمان که نزدیک حملهٔ عرش اند تا آنکه میرسد تسبیح اهل سماء دنیا را پس میگویند متصلان حملهٔ عرش ایشان را چه حکم کرد پروردگار شما پس خبر میدهند ایشان را آنچه فرمود پس استخبار میکنند بعضی آسمانیان بعضی را تا آنکه میرسد خبر اهل سماء دنیا را پس میربایند و می دزدند جن سمع را پس میرسانند بسوی اولیای خود و رمی کرده می شوند بستاره ها الحدیث و لفظ آیت وجدناها ملئت حرسا شدیدا وشهبا اشارت میکنند بآنکه پیش ازین آسمان مملو بشهب و حارسان شدید نبود و انکار نمیکند وجود قلیلی از شهب و حرس را چنانکه حکم کرده اند بدان جمعی کثیر و میگویند رمی و حراسه آسمان موجود بود پیش از نبوت ولیکن واقع نمیشد مگر نزد حدوث امری عظیم از عذابی که نازل میشد باهل زمین و ارسال رسولی ایشان و بقولی شهب پیش از بعثت مرئی و معلوم بود لیکن رجم شیاطین و احراق ایشان نبود مگر بعد از آن و تتمه کلام در شان جن در کتاب بدء الخلق مذکور شود ان شاء الله تعالی **حدثنا** مسدد قال حدثنا اسمعیل بن علیة قال حدثنا ایوب عن عکرمة عن ابن عباس قال قرأ النبی صلی الله علیه وآله وسلم فیما امر گفت ابن عباس قرأت کرد آنحضرت بجهر در نمازی که مامور شد بجهر در آن وسکت فیما امر و خاموش ماند یعنی آهسته خواند در نمازی که مامور بود باخفا در آن و آنکه ترک کرد قرأت را که لابد است از آن پیش از ذکر کرده ابن عباس آیه را برای استشهاد بر آنکه این جهر و مخافت امر بود و ما کان ربک نسیا و نیست پروردگار تو فراموش کار و تغافل شعار تا ترک کرده باشد بیان بعضی احکام را در کتاب بفراموشی بلکه تفویض کرده است بنا بر مصلحت بیان بعضی از احکام را به بیان رسول و فعل وی و جهر و اخفا ازین قبیل است ولقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة و هر آئینه هست مر شما را در شان رسول خدا اقتدا و اتباع نیک که سوار سبیل و صراط مستقیم است پس واجب باشد جهر در آنچه آنحضرت جهر کرده و اخفا در آنچه اخفا کرده و ثابت شد جهر در فجر پس واجب باشد **باب** الجمع بین السورتین فی الرکعة حکم جمع در قرأت میان دو سوره سوای فاتحه در یک رکعت والقراءة بالخواتیم و خواندن آیات آخر سوره در نماز وبسورة قبل سورة و خواندن سورتی پیش از سورتی که مقدم است بران بر خلاف ترتیب مصحف و باول سورة و خواندن اول سوره ناتمام با فاتحه و ظاهر میل مولف بتعمیم جواز است بیکراهت چنانچه شروع کرد باستدلال و یذکر عن عبدالله بن السائب و ذکر کرده می شود از عبدالله بن سائب که صحابی است مخزومی قاری که ابن عمیر

اگر بمعنی وجوب شرعی باشد نیز فارغ از معارض نیست وگفتیم که بامثال آن فرض و وجوب ثابت نمی شود فافهم
وبالله التوفيق حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن سمي مولى ابي بكر بن عبد الرحمن
عن ابي صالح السمان عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال العمرة
الى العمرة كفارة لما بينهما بتحقیق پیغمبر خدا فرمود عمره تا عمرهٔ دیگر کفارتست مر گناهانی را که واقع شده است
در میان آنها مراد گناهان صغیره است چنانچه از قواعد شرعیه معلوم شده است والحج المبرور ليس له جزاء
الا الجنة وحج نیک و مقبول که بگناهی نیامیزد و بی ریا و سمع باشد نیست مراد را جزائی مگر در آمدن بهشت یعنی
اقتصار کرده نمیشود صاحب حج را بهمین کفارت گناهان بلکه البته به بهشت در آورده میشود پوشیده نماند که
کفارت صغائر بعد از اجتناب از کبائر نیز موعود است بلکه بين الصلوتين وبين الجمعتين ورمضانين نیز واقع
شده است و کثرت اسباب مغفرت منافات بیکدیگر ندارد و از قبیل موکدات است پس بی فائده نخواهد بود واین
حدیث بترجمه که در آن لفظ وجوب واقع نشده اوفق خواهد بود از آنکه در وی امری که دلالت بر وجوب عمره کند
ظاهر نیست مگر آنکه گوییم که کفارت مابینهما همه جا در فرائض واقع شده پس این نیز از آن قبیل باشد بهر تقدیر قابل
احتجاج بر وجوب نیست و قسطلانی که نظر بر اکثر شروح دارد مقید بتطبیق حدیث بترجمه نشده است و در فتح الباری
میگوید که مناسبت حدیث بیکی ازین دو شق ترجمه که وجوب عمره است مشکل است **باب** من اعتمر
قبل الحج کسی که عمره کند پیش از حج آیا رواست یا نه **حدثنا** احمد بن محمد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا
ابن جريج ان عكرمة بن خالد سال ابن عمر رضي الله عنهما عن العمرة قبل الحج فقال لا باس عكرمه پرسید
ابن عمر را از عمره کردن پیش از حج پس گفت روا است باکی ندارد قال عكرمة قال ابن عمر اعتمر النبي صلى الله عليه
وسلم قبل ان يحج گفت عکرمه باسناد مذکور که گفت ابن عمر عمره کرد آنحضرت رحمت کناد خدا بر وی پیش از حج کردن
وقال ابراهيم بن سعد عن ابن اسحاق حدثني عكرمة بن خالد قال سالت ابن عمر مثله وگفت ابراهیم بن سعد
از ابن اسحاق که حدیث کرد مرا عکرمه گفت پرسیدم ابن عمر را مانند آن چون در حدیث سابق چنین بود که خبر داد ابن جریج
که عکرمه پرسید ابن عمر را و ابن جریج در نیافته است زمان سوال عکرمه ابن عمر را پس حدیث مقطوع باشد تعلیق کرد
مؤلف باین تعلیق که در وی تصریح است باتصال اسناد **حدثنا** عمرو بن علي قال حدثنا ابو عاصم قال
اخبرنا ابن جريج قال عكرمة بن خالد سالت ابن عمر رضي الله عنهما مثله **باب** كم اعتمر النبي صلى
الله عليه وسلم در بیان آنکه چند عمره کرده است آنحضرت رحمت کناد خدا بر وی **حدثنا** قتيبة قال
حدثنا جرير عن منصور عن مجاهد قال دخلت انا وعروة بن الزبير المسجد فاذا عبد الله بن عمر جالس
الى حجرة عائشة گفت مجاهد در آمدم من و عروه مسجد را پس ناگاه عبد الله بن عمر نشسته بود نزد حجرهٔ عایشه واذا
اناس يصلون في المسجد صلوة الضحى ووقتیکه مردم نماز میگذاردند در مسجد نماز چاشت قال فسالناه عن
صلوتهم فقال بدعة گفت مجاهد پرسیدیم ابن عمر را از نماز آن مردم پس گفت بدعتست ظاهرا سوال او از اظهار
بملا و اجتماع در مسجد بود وگرنه اصل نماز چاشت اگرچه اختلافی در سنیت آن نیز کرده اند بدعت نیست ثم قال له
كم اعتمر رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اربعا پس گفت مجاهد چند عمره کرده است رسول خدا گفت چهار عمره

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب الاذان

وخواند عمر بن خطاب در رکعت نخستین از نماز صبح یکصد و بیست آیه
از سورهٔ بقره وفي الثانية بسورة من المثاني ودر رکعت
دویم سوره تمام از سورهای مثانی مثانی آنچه کم از صد آیه باشد که آنرا
مئین نامند ومثانی از آن گویند که در مرتبه دویم از مئین یعنی
بعد از آن آمده وگفته اند اول قرآن هفت سوره های
دراز اند بعد از آن مئین یعنی آنچه در وی صد آیه و مانند
آن باشد پس از آن مثانی پس از آن مفصل و فاتحة الکتاب
را سبع مثانی از آن گویند که هفت آیه اند که مثنی کرده شده در
هر دو رکعت و تمام قرآن را نیز مثانی گویند بجهت مثنی بودن
قصه های آن یا بجهت اقتران آیهٔ رحمت بآیهٔ عذاب و
قراء الاحنف بالكهف في الاولى وخواند احنف بن
قیس کندی صحابی در نماز صبح سوره کهف را در رکعت نخستین
وفي الثانية بيوسف او يونس ودر رکعت دویم سوره
یوسف یا سوره یونس راشک راویست وهر دو مقدم اند
از کهف در ترتیب مصحف وذكر انه صلى مع عمر الصبح
بهما وذکر کرد احنف که وی خواند با امیر المومنین عمر نماز
صبح را باین دو سوره کهف و یوسف یا یونس و حنفیه مکروه
گویند بجهت آنکه رعایت ترتیب مصحف که قرار یافته باجماع
صحابه مستحب است وتصریح کرده اند بعضی از مشایخ که این
در فرائض است نه در نوافل وقراء ابن مسعود باربعين
آية من الانفال وخواند ابن مسعود چهل آیه را از اول
سوره انفال تا قول وی تعالی نعم النصير وفي الثانية
بسورة من المفصل ودر رکعت دویم بسوره ای از
سورتهای مفصل که از سورهٔ قتال یا فتح یا حجرات یا ق گرفته
اند تا آخر قرآن ومفصل از آن گویند که در وی فصول یعنی
بسم الله بسیار است وقال قتادة فيمن يقراء بسورة
واحدة في ركعتين او يردد سورة واحدة في
ركعتين كل كتاب الله عز وجل وگفت قتاده که تابعی مشهور
است در حق کسی که میخواند یک سوره در دو رکعت یا تکرار میکند
یک سوره را در دو رکعت همه آن کتاب خداست که مامورم
بخواندن آن یعنی کراهتی ندارد و صحیح نزد حنفیه نیز عدم کراهت
است درین صور لیکن گفته اند افضل آنست که بخواند
در هر رکعتی از فرض بسوره فاتحه و سورتی دیگر تمام وقال
عبيد الله عن ثابت عن انس وگفت عبید الله عمری
از ثابت بنانی از انس كان رجل من الانصار يؤمهم
في مسجد قبا بود مردی از انصار امامت میکرد قوم خود را
در مسجد قبا فكان كلما افتتح سورة يقرء بها لهم
في الصلوة مما يقرا به پس بود اینکه هرگاه افتتاح کردی

[illegible] اسماء الرجال

احدٰهن فی رجب وکرهنا ان نرد علیه یکی ازان عمره‌ها درماه رجب بود وناخوش داشتیم اینکه رد کنیم برابن عمر وگوییم که چنین نیست قال وسمعنا استنان عایشة ام المؤمنین فی الحجرة گفت وشنیدیم مسواک کردن عایشه مادر مسلمانان درحجرهٔ خود فقال عروة یا اماه یا ام المؤمنین الا تسمعین ما یقول ابو عبد الرحمن پس گفت عروه ای مادر مسلمانان آیا نمیشنوی چیزیراکه میگوید ابو عبد الرحمن کنیت ابن عمر است قالت ما یقول قال یقول ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتمر اربع عمرات احدٰهن فی رجب گفت عایشه چه میگوید گفت میگوید که تحقیق پیغمبر خدا عمره کرده است چهار عمره یکی ازانها درماه رجب بوده قالت یرحم الله ابا عبد الرحمن ما اعتمر عمرة قط الا وهو شاهده وما اعتمر فی رجب قط گفت عایشه رحمت کند خدا ابا عبد الرحمن را عمره نکرده است آنحضرت عمره هرگز مگر آنکه ابن عمر حاضر با وی بوده وعمره نکرده است آنحضرت درماه رجب هرگز عایشه انکار قول ابن عمر کرد درهمین که درماه رجب عمره کرده باشد وحمل کرد برفراموشی ابن عمر ووی سکوت کرد گویا اشتباه شده بود اورا هم ازینجهت سکوت کرد مراجعت نمود بکلام واین جواب داده اند از اشکال کسی که گفته درین مقام ترجیح خبر نافی برمثبت لازم می آید باآنکه مقرر خلاف آنست **حدثنا** ابو عاصم قال اخبرنا ابن جریج قال اخبرنی عطاء عن عروة بن الزبیر قال سالت عایشة رضی الله عنها قالت ما اعتمر رسول الله صلی الله علیه وسلم فی رجب گفت عروه پرسیدم عایشه را از عمره آنحضرت گفت عمره نکرده است رسول خدا رحمت کناد خدا بروی درماه رجب **حدثنا** حسان بن حسان قال حدثنا همام عن قتادة سالت انسا کم اعتمر النبی صلی الله علیه وسلم قال اربع روایت است از قتاده که پرسیدم انس را چند عمره کرده است پیغمبر خدا گفت چهار عمره عمرة الحدیبیة فی ذی القعدة حیث صده المشرکون یکی عمرهٔ حدیبیه است درماه ذی القعده آنجا که باز داشتند آنحضرت را مشرکان از درآمدن بمکه وآنحضرت همین جا ذبح هدی کرد وحلق کرد وی ویاران وی واین عمره اگرچه ناتمام بود چون نقصان نه باختیار بود آنرا تمام شمرده اند وعمرة من العام المقبل فی ذی القعدة حیث صالحهم وعمرهٔ دیگر کرد از سال آینده درماه ذی قعده وقتیکه صلح کرد بمشرکان وعمرة الجعرانة اذا قسم غنایم حنین دیگر عمرهٔ جعرانه آنجا که قسمت کرد غنیمتهای غزوهٔ حنین قلت کم حج قال واحدة گفتم چند حج کرد گفت یکی وعمرهٔ چهارم درهمین ماه ذی الحجه کرد همراه این حج وداع **حدثنا** ابو الولید هشام بن عبد الملک قال حدثنا همام عن قتادة قال سالت انسا فقال اعتمر النبی صلی الله علیه وسلم حیث ردوه گفت قتاده پرسیدم انس را از عمره‌های آنحضرت پس گفت عمره کرد پیغمبر خدا هنگامیکه باز داشتند مشرکان آنحضرت را ومن القابل عمرة الحدیبیة وازسال آینده عمره قضای حدیبیه وعمرة فی ذی القعدة وعمرة مع حجته وعمرهٔ دیگر کرد درذی قعده که آنرا عمره جعرانه گویند وعمره باحج خود **حدثنا** هدبة قال حدثنا همام وقال اعتمر اربع عمر فی ذی القعدة حدیث کرد مارا هدبه وگفت حدیث کرد مارا همام مذکور وگفت باسناد مذکور از قتاده از انس که عمره کرد آنحضرت چهار عمره همه درذی قعده الا التی اعتمر مع حجته مگر آنکه عمره کرد باحج که درماه ذی حجه بود بیشتر بیان میکند هرچهار عمره را عمرته من الحدیبیة نخستین عمرهٔ او از حدیبیه بود ومن العام المقبل دوم ازسال آینده ومن الجعرانة وسیوم از جعرانه حیث قسم غنایم حنین آنجا که قسمت کرد غنیمتهای حنین را وعمرة مع حجته چهارم عمره بود باحج **حدثنا** احمد بن عثمان قال حدثنا شریح بن مسلمة قال حدثنا ابراهیم بن یوسف عن ابیه عن ابی اسحاق قال سالت مسروقا وعطاء ومجاهدا فقالوا اعتمر رسول الله

تراءة آنکه بخوانی سوره دیگر را بادی فاما ان تقرء بها پس بایدکه اختیار کنی یکی را ازین دوشق یا آنکه بخوانی بجای این سوره دیگر واما ان تدعها وتقرء باخری یا آنکه ترک کنی آنرا وبخوانی بجای آن سورتی دیگر را فقال ما انا بتارکها پس گفت آن مرد نیستم من ترک کننده آن سوره ان احببتم ان اؤمکم بذلک فعلت اگر دوست دارید شما که امامت کنم شمارا باین عمل میکنم آنرا وان کرهتم ترکتکم واگر ناخوش دارید میگذارم شمارا وکانوا یرون انه من افضلهم وبودند انجماعه انصار که اعتقاد میکردند که آن مرد بهترین ایشانست وکرهوا ان یؤمهم غیره وناخوش داشتند اینکه امامت کند ایشانرا غیر آن مرد فلما اتاهم النبی پس هرگاه آمد ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اخبروه الخبر ذکر کردند بآنحضرت این خبر فقال یا فلان پس فرمود ای فلان ما یمنعک ان تفعل ما یامرک به اصحابک چیست که باز میدارد ترا ازین که بکنی تو چیزیراکه مشورت میدهند ترا بدان یاران تو وما یحملک علی لزوم هذه السورة فی کل رکعة وچیست برانگیزد ترا برلازم گرفتن این سوره درهر رکعت قال انی احبها گفت آن مرد که من دوست میدارم این سوره اخلاص را واینقدر جواب ازسوال باعث لزوم این سوره میتواند شد اما ازانکه مشورت یاران بود که یکی ازین دوسوره اختیار کند بانضمام مقدر معلوم است که خواندن سوره تازه درهر نماز سنت است قال حبک ایاها ادخلک الجنة فرمود دوستی سوره اخلاص را درمی آرد ترا ببهشت بلفظ ماضی اشعار است بتاکید وقوع آن بتنزیل امر محقق الوقوع بمنزله واقع **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عمرو بن مرة [illegible] قال سمعت ابا وایل قال جاء رجل الی ابن مسعود فقال گفت ابو وایل آمد مردی بسوی ابن مسعود وگفت قراءت المفصل اللیلة فی رکعة خواندم تمام قدر مفصل را از قرآن امشب دریک رکعت قال هذا کهذ الشعر گفت ابن مسعود شتابی میکنی شتاب خواندن مانند شتاب خواندن شعرکه عادت داشتند درانشاء آن ترجیح عدم ترک ترتیل بآنکه درشتابی باین گونه تشبیه است قرآن را بشعر لقد عرفت النظایر التی کان رسول الله [illegible] هرآئینه تحقیق شناختم سورتهای متماثل را که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یقرن بینهن جمع میکرد درمیان آنها مراد سورتهای که مانند همدیگر اند یکی در مقدار متقارب اند درعدد آیات چنانکه ظاهر شود واعتبار تماثل درمعانی [illegible] وحکم وقصص چنانکه بعضی گفته اند فذکر عشرین سورة من المفصل پس ذکر کرد بیست سوره را ازسوره های مفصل سورتین فی کل رکعة دوسوره درهر رکعت [illegible] الرحمن والنجم درکعتی والذاریات والطور درکعتی والواقعة ون درکعتی وسائل والنازعات درکعتی

[illegible]

صلی الله علیه وسلم فی ذی القعدة قبل ان یحج گفت ابو اسحاق پرسیدم مسروق و عطا و مجاهد را پس گفتند عمره کرده است پیغمبر خدا در ماه ذیقعده پیش از انکه حج کند و قال سمعت البراء بن عازب یقول اعتمر رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ذی القعدة قبل ان یحج مرتین گفت ابو اسحاق شنیدم براء بن عازب را میگفت عمره کرده است آنحضرت در ذیقعده پیش از انکه حج کند دو بار گویا عمره حدیبیه را که تمام نشده بود شمار نکرده است و از قید قبل الحج ظاهر است که اخبار از عمره داده که پیش از ان بود و آنکه گفته اند در توجیه این که مفهوم عدد دلالت بر نفی غیر آن نمیکند موجب عدم وثوق است با آنکه آنحضرت همین چهار عمره کرده اند **باب** عمرة فی رمضان در بعضی روایات فضل عمرة فی رمضان واقع شده است یعنی در ثواب عمره در ماه رمضان **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن ابن جریج عن عطاء قال سمعت ابن عباس رضی الله عنهما یخبرنا یقول قال النبی صلی الله علیه وسلم گفت عطا شنیدم ابن عباس را که خبر میداد ما را در حالیکه میگفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لامرأة من الانصار سماها ابن عباس فنسیت اسمها مر زنی را از زنان انصاریه نام برد او را ابن عباس پس فراموش کرده ام من نام او را شیخ ابن حجر میگوید قائل ابن جریج است بر خلاف متبادر بسوی ذهن از انکه مصنف در باب حج نسا از طریق حبیب معلم که از عطا آورده نام برده است که ام سنان انصاریه بوده است لیکن احتمال دارد که عطا در وقتیکه تحدیث با ابن جریج کرده فراموش کرده و هنگام تحدیث حبیب یاد داشته باشد ما منعك ان تحجی معنا فرمود ای زن چه چیز باز داشت ترا اینکه حج کنی با ما قالت کان لنا ناضح فرکبه ابو فلان وابنه لزوجها وابنها گفت بود ما را شترے آبکش پس سوار شد آنرا ابو فلان و پسر او کنایه کرده است از شوهر خود و پسر خود ناضح در اصل لغت بمعنی داب آبکش است از گاو و شتر و خر و مراد اینجا شتر است چنانکه در روایت دیگر تصریح یافته است وترك ناضحا ننضح علیه وگذاشتند ناضحی را که آب می آریم بروی قال فاذا کان رمضان اعتمری فیه فرمود پس وقتیکه باشد رمضان عمره بکن در آن ماه فان عمرة فی رمضان حجة بتحقیق عمره در ماه رمضان ثواب حج دارد او نحوا مما قال یا مانند از انچه فرموده است در لفظ آنحضرت تردد کرده است و ازین قسم بسیار است که بطریق مبالغه و الحاق ناقص بکامل واقع شده و اینجا بسبب اقتران فضیلت وقت و شرف ماه رمضان و رنجی که بیشتر میباشد روزه دار را **باب** العمرة لیلة الحصبة وغیرها مشروعیت عمره در شب بودن بمحصب و در غیر آن شب تمام سال وقت عمره است مگر اهل حج در اثنای اعمال حج **حدثنا** محمد قال حدثنا ابو معاویة قال حدثنا هشام عن ابیه عن عایشة رضی الله عنها قالت خرجنا مع النبی صلی الله علیه وسلم موافین لهلال ذی الحجة مرویست از عایشه که گفت برآمدیم با پیغمبر خدا در حالیکه تمام کرده ایم ذی قعده را و نزدیک کرده ایم هلال ذیحجه را فقال لنا من احب منکم ان یهل بالحج فلیهل ومن احب ان یهل بعمرة فلیهل بعمرة پس فرمود ما را کسیکه دوست دارد از شما اینکه احرام بندد بنیت حج گو احرام بندد آنرا و کسیکه دوست دارد که احرام بندد برای عمره احرام بندد آنرا فلولا انی اهدیت لاهللت بعمرة و اگر نبودی که من سوق هدی کرده ام هر آئینه احرام بستمی عمره را قالت فمنا من اهل بعمرة ومنا من اهل بحج گفت عایشه بعضی از ما کسی بود که احرام بسته بعمره و بعضی از ما احرام بسته بحج وکنت ممن اهل بعمرة فاظلنی یوم عرفة وانا حائض و بودم من از انجمله که احرام بسته بود بعمره پس نزدیک شد از من روز عرفه بحالیکه من حائضم فشکوت الی النبی صلی الله علیه وسلم پس شکوه کردم از حال خود بسوی پیغمبر خدا که نتوانستم طواف بیت الله و سعی میان صفا و مروه کرد فقال ارفضی عمرتك وانقضی رأسك وامتشطی واهلی بالحج پس فرمود ترک کن عمره خود را و بکشای گیسوی خود را و شانه کن

استدلال بر سقوط ترتیب و جواز تقدیم و تاخیر گوینده در سجود کنانی الترجمة **باب** یقرأ فی الاخریین بفاتحة الکتاب میخوانند مصلی در دو رکعت آخرین از نماز چهار گانه فاتحه را مقصود بیان استحباب قرأة فاتحه است در دو رکعت اخیره و همچنین ثالثه مغرب که قرأت نیست در هر دو جا **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا همام عن یحیی بن دینار عن یحیی بن ابی کثیر عن عبد الله بن ابی قتادة عن ابیه ان النبی صلی الله علیه واله وسلم کان یقرأ فی الظهر فی الاولیین بام الکتاب وسورتین بود آنحضرت که میخواند در نماز ظهر در دو رکعت نخستین فاتحة الکتاب و دو سوره در هر رکعت فاتحه و یک سورة دیگر وفی الرکعتین الاخریین بام الکتاب و در دو رکعت پسین سوره فاتحه را فقط ویسمعنا الایة و میشنوانید مرا آیه از سورتی که میخواند گاه گاهی ویطول فی الرکعة الاولی ما لا یطیل فی الرکعة الثانیة و دراز میکرد در رکعت اولی آنقدر که دراز نمیکرد در رکعت ثانیه وهکذا فی العصر و همچنین میکرد در نماز عصر وهکذا فی الصبح و همچنین تطویل میکرد در نماز صبح و ازینجا وجوب فاتحه در اخریین لازم نیاید بدلیل روایت ابن منذر از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که گفت قرأت کن در اولین و تسبیح کن در اخریین و پیشتر گذشت **باب** من خافت القراءة فی الظهر والعصر کسیکه پنهان کند قرأت را در نماز ظهر و عصر و اجب داند مخافت را درین دو نماز و دلیل بران مواظبت آنحضرت است صلی الله علیه واله وسلم بر اسرار در صلوة نهار و بر جهر در نماز شب و در حدیث امامت جبرئیل نیز همچنین ثبت **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا جریر بفتح جیم ابن عبد الحمید عن الاعمش عن عمارة عن ابی معمر قال قلنا لخباب اکان رسول الله گفت ابو معمر گفتیم خباب بن ارت را آیا بود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم یقرأ فی الظهر والعصر میخواند در نماز ظهر و عصر قال نعم گفت آری میخواند قلنا من این علمت گفتیم از کجا دانستی قرأت او را و حال آنکه پنهان میشود در آن قال باضطراب لحیته گفت بجنبیدن ریش مبارک او **باب** اذا اسمع الامام الایة در صورتیکه بشنواند امام آیتی را در نماز سری یعنی ضرر نکند و جهری لازم نیاید که بعد تحقق اسرار و اتفاق [illegible] **حدثنا** محمد بن یوسف قال حدثنا الاوزاعی قال حدثنی یحیی بن ابی کثیر عن عبد الله بن ابی قتادة عن ابیه ان النبی صلی الله علیه واله وسلم کان یقرأ بام الکتاب وسورة معها فی الرکعتین الاولیین من صلوة الظهر وصلوة العصر

واحرام نبند براي حج فلما كان ليلة الحصبة ارسل معي عبد الرحمن الى التنعيم فاهللت بعمرة مكان عمرتي
پس هرگاه شد شب حصبه فرستاد با من عبد الرحمن را بسوى تنعيم پس احرام بستم بعمره بجاى عمره كه او را نيت كرده بودم

باب عمرة التنعيم دربيان مشروعيت عمره از تنعيم كه سه چهار ميل است از مكه و نزديكترين ميقاتست **حدثنا** علي
بن عبد الله قال حدثنا سفيان عن عمرو سمع عمرو بن اوس ان عبد الرحمن ابن ابي بكر اخبره ان النبي صلى الله عليه وسلم امره
از عمرو بن دينار كه شنيد عمرو بن اوس را كه عبد الرحمن بن ابي بكر رضي الله عنهما خبر داد او را كه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم امر كرد او را
ان يردف عايشة ويعمرها من التنعيم فرمود او را پيغمبر خدا اينكه رديف خود كند عايشه را و عمره كناند او را از تنعيم يعني ببرد او را كه از تنعيم
احرام عمره بندد وقال سفيان مرة سمعت عمروا وكم سمعته من عمرو وگفت يكبار باين لفظ كه سمعت عمروا و بسيارى گفته سمعت
من عمرو بزيادت لفظ من كه برين تقدير از قبيل معنعن ميشود و بر تقدير اول تصريح بسماع است **حدثنا** محمد بن المثنى قال
حدثنا عبد الوهاب بن عبد المجيد عن حبيب المعلم عن عطاء قال حدثني جابر بن عبد الله ان النبي صلى الله عليه وسلم
اهل واصحابه بالحج بتحقيق آنحضرت احرام بست واصحاب او به نيت حج وليس مع احد منهم هدى غير النبي صلى الله عليه وسلم
وطلحة وحال آنكه نيست با هيچ يكى از ايشان هدى غير از پيغمبر خدا و طلحه وكان علي قدم من اليمن ومعه الهدى فقال اهللت بما اهل
به رسول الله صلى الله عليه وسلم وبود علي رضي الله عنه قدوم آورده بود از يمن و با وى هدى بود وگفت احرام بسته ام بچيزى كه احرام بسته
بآن رسول خدا رحمت كناد خدا بروى يعني احرام حج بسته ام وان النبي صلى الله عليه وسلم اذن لاصحابه ان يجعلوها عمرة و
يطوفوا ثم يقصروا ويحلوا وبتحقيق پيغمبر خدا اذن كرد مر اصحاب را اينكه بگردانند اين حجه را عمره و اينكه طواف كنند پس تقصير كنند و بحلوا
الا من معه الهدى واز احرام برآيند مگر كسيكه با او هدى است فقالوا ننطلق الى منى وذكر احدنا يقطر پس گفتند آيا ميرويم بسوى
منى وحال آنكه آلت يكى از ما ميچكد از وى منى يعني قريب العهد ايم بجماع از باب مبالغه است فبلغ ذلك النبي صلى الله عليه وسلم فقال لو
استقبلت من امري ما استدبرت ما اهديت اگر پيش و انستمي آنچه پس از آن دانستم هدى نمى آوردم ولولا ان معي الهدى
لاحللت واگر نبودى با من هدى هر آئينه از احرام مى برآمدم وان عايشة حاضت فنسكت المناسك كلها غير انها لم تطف
وبتحقيق عايشه حائض شد پس عبادت همه مناسك كرد جز آنكه طواف نكرد قال فلما طهرت وطافت گفت جابر پس هرگاه پاك شد
بعد از حيض و طواف كرد طواف افاضه قالت يا رسول الله اتنطلقون بعمرة وحجة وانطلق بالحج گفت اى رسول خدا آيا ميرويد
شما بعمره و حج و ميروم من بحج تنها فامر عبد الرحمن ابن ابي بكر ان يخرج معها الى التنعيم فاعتمرت بعد الحج في ذي الحجة
پس فرمود عبد الرحمن بن ابي بكر را رضي الله عنهما اينكه برآيد با عايشه بسوى تنعيم پس عمره كرد عايشه پس از اداى حج در ماه ذي الحجه وان
سراقة بن مالك بن جعشم لقي النبي صلى الله عليه وسلم بالعقبة وهو يرميها وبتحقيق سراقه ملاقات كرد پيغمبر خدا را بالعقبه و
حال آنكه آنحضرت رمى جمره عقبه ميكرد فقال الكم هذه خاصة يا رسول الله قال لا بل للابد پس گفت سراقه آيا مر شما راست
اين فعل يا آن فسخ حج بعمره يا قران بعمره در ايام حج اى رسول خدا فرمود نى بلكه مشروعيت آن همه راست تا ابد ابن منير كه
از شارحان اين كتاب مستطاب است اشكال نقل كرده اند كه گفته حديث سراقه بترجمه كه دربيان عمره از تنعيم است ربطى
نيست جوابش آنكه بعادت مؤلف رح معلوم شده است كه بعد از عقد ترجمه حديثى كه بيك جز دلالت دارد بر ترجمه مى آورد نيز
ميتواند بود كه سوال سراقه عمره از تنعيم كردن نيز داخل باشد آنكه آيا عمره از تنعيم مخصوص بعايشه است در جواب او فرمود كه او
عام است مخصوص بكسى نيست **باب** الاعتمار بعد الحج بغير هدى در روا بودن عمره بعد از حج در ايام حج بى آنكه هدى با

ويفعل ذلك في صلوة الصبح وميكرد اين فرق در ركعات
نماز صبح و امام ابو حنيفه و ابو يوسف كه قايلند بتسويه ركعتين
در هر نماز مگر در فجر حمل كنند تطويل در غير فجر را بر خواندن ثنا
و استعاذه زيرا چه هر دو ركعت برابر اند در استحقاق قرأت
پس برابر باشند در مقدار چنانكه در روايت مسلم از ابي سعيد
آمده اندازه ميكرديم قيام آنحضرت را در دو ركعت اولين
ظهر بقدر الم السجدة و در روايتي در هر ركعت بمقدار سى آيه و در
اخريين ظهر بقدر نصف آن و در اولين عصر بقدر قيام در
اخريين ظهر الحديث بخلاف فجر كه آن وقت نوم و غفلت است
كه شبت در زنگ در حضور جماعت است وگفته اند سزاوار است
كه تفاوت بقدر ثلث و ثلثان باشد كه ثلثان در اولى
و ثلث در ثانيه و اگر تفاوت فاحش بود چنانكه در اولى سوره
دراز و در ثانيه سه آيه را لا باس به است **باب** جهر
الامام بالتامين بلند كردن امام آواز را بآمين گفتن و
در بعضى نسخ والناس نيز زياده آمده و شايد كه مراد مردم منفرد
اند زيرا چه براى مقتدى باب عليحده معقود است **وقال**
عطاء امين دعاء وگفت عطاء بن ابي رباح لفظ آمين
دعا است چنانچه گفته اند اسم فعل است مبنى بر فتح بمعنى
استجب يعني مستجاب كن دعاى مرا و مرويست از ابن عباس
كه پرسيدم آنحضرت را از معنى آن فرمود افعل يعني بكن آنچه
خواسته ام و مد الف و قصر هر دو آمده با تخفيف ميم و تشديد
خطا است و چون دعا باشد در مقام دعا گفتن آن مناسب
حال است **وقال** وگفت **عطاء** آمن ابن الزبير
ومن وراءه حتى ان للمسجد للجة آمين گفت عبد الله
بن زبير وكسيكه عقب او بود در نماز بعد خواندن ام القرآن
تا آنكه مر مسجد را هر آئينه صدائى بود و آوازهاى مختلط للجة بفتح لام
و تشديد جيم بمعنى اصوات و اختلاط آن وكان ابو هريرة
ينادي الامام لا تفتني بآمين و بود ابو هريره كه بانگ
ميزد امام را كه فوت مكن مرا آمين يعني پيش از داخل شدن من
در نماز مگو تا فوت نشود و بود ابو هريره موذن مروان و چنانكه
مشغول مى ماند باقامت بعد از اذان بجاى آن در راه صفوف
پس از آن مى رسيد در نماز و مبادرت ميكرد مروان در قرأت

حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا یحیی قال حدثنا هشام قال اخبرنی ابی قال اخبرتنی عایشة قالت خرجنا مع رسول
الله صلی الله علیه وسلم موافین لهلال ذی الحجة گفت عایشه برآمدیم با پیغمبر خدا در حالیکه روآرنده ایم مر هلال ماه ذیحجه را سابقا
گذشته که در حجة الوداع بیست و پنجم ماه ذیقعده از مدینه برآمده اند و این تاریخ نزدیک بهلال ذی حجه است و ماه را در راه دیده
بودند فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب منکم ان یهل بعمرة فلیهل ومن احب منکم ان یهل بحجة فلیهل ولولا انی اهدیت
لاهللت بعمرة فمنهم من اهل بعمرة ومنهم من اهل بحجة وکنت ممن اهل بعمرة این مقوله عایشه است رضی الله عنها فحضت
قبل ان ادخل مکة پس حائض شدم در منزل سرف پیش از آنکه درآیم مکه را فادرکنی یوم عرفة وانا حائض پس دریافت مرا روز
عرفه بحالیکه من حائضم فشکوت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال دعی عمرتک وانقضی راسک وامتشطی واهلی
بالحج پس فرمود بگذار اعمال عمره را و بکشا گیسوی سر خود را و شانه کن و احرام بند بحج ففعلت فلما کانت لیلة الحصبة
ارسل معی عبد الرحمن الی التنعیم فاردفها فاهلت بعمرة مکان عمرتها پس ردیف ساخت عبد الرحمن عایشه را پس
احرام بست بعمره بجای عمره خود که نیت کرده بود فقضی الله حجها وعمرتها پس ادا کرد خدا حج او را و عمره که نیت
کرده بود او را ولم یکن فی شیء من ذلك هدی ولا صدقة ولا صوم ونبود در چیزی از آن هدی و نه صدقه و نه صومی
این کلام از قول او فاردفها مدرج از کلام راوی است که هشام است و تواند که کلام عایشه باشد بطریق التفات از تکلم
بغیبت والله اعلم **باب** اجر العمرة علی قدر النصب دربیان آنکه ثواب عمره باندازه رنج و تعب در آنست
حدثنا مسدد قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا ابن عون عن القاسم بن محمد وعن ابن عون عن ابراهیم عن الاسود
قالا قالت عایشة یا رسول الله یصدر الناس بنسکین واصدر بنسك قاسم و اسود گفتند که گفت عایشه ای رسول خدا
باز میگردند همه مردم بدو عبادت که حج و عمره است و باز میگردم من بیک عبادت که حج است فقیل لها انتظری فاذا
طهرت فاخرجی الی التنعیم فاهلی پس گفته شد عایشه را منتظر باش وقتیکه پاک شوی از حیض پس برو بسوی تنعیم و احرام
بند از آنجا برای عمره ثم ایتنا بمکان کذا وکذا پس بیا نزد ما بجای چنین و چنین کنایت از محصب است ولکنها علی
قدر نفقتك او نصبك شک راویست یا برای تنویع مؤید است این بروایت دارقطنی که بواو واقع شده است
ولیکن ثواب عبادت باندازه نفقه و صدقه تست یا باندازه رنج تو اصل همین است لیکن گاهی بحسب عوارض
چنانکه بشرافت مکان و زمان اندک عبادتی صواب آن بیشتر میباشد مانند دو رکعت در مسجد حرام ثواب هزار
رکعات در غیر آن دارد و قیام لیلة القدر نسبت بقیام شبهای دیگر در حدیث اشارت است بآنکه احرام از
میقات دور بیشتر ثواب دارد و اگر نزدیک باشد بصدقه ثواب می افزاید **باب** المعتمر اذا طاف
طواف العمرة ثم خرج هل یجزیه من طواف الوداع صاحب عمره وقتیکه طواف عمره کند پستر برآید از مکه آیا بسند است
او را از طواف وداع **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا افلح بن حمید عن القاسم عن عایشة قالت خرجنا مع رسول الله صلی
الله علیه وسلم مهلین بالحج فی اشهر الحج وحرم الحج گفت عایشه برآمدیم با رسول خدا بحالیکه اهلال میکنیم بحج در ماه های
حج و حالات و اماکن و اوقاتی که برای حج است حرم بضم المهملتین است بمعنی مذکور فنزلنا بسرف پس فرود
آمدیم بمنزل سرف فقال النبی صلی الله علیه وسلم لاصحابه من لم یکن معه هدی فاحب ان یجعلها عمرة فلیفعل پس
فرمود آنحضرت مر اصحاب خود را کسیکه نباشد با وی هدی پس دوست دارد این را که گرداند آنرا عمره پس گو بکند عمره

المسیب وابی سلمة بن عبد الرحمن انهما اخبراه
عن ابی هریرة ان رسول الله بتحقیق ابن مسیب و
ابوسلمه خبر دادند ابن شهاب را از ابی هریره که بتحقیق پیغمبر خدا
صلی الله علیه واله وسلم قال اذا امن الامام فامنوا
بتشدید میم فرمود وقتیکه آمین گوید امام آمین گوئید شما اقتدا
بدستور سایر افعال ماموان با امام و درین اشارتست
بآنکه وظیفه امام جهر با مین است بخلاف امام مالک و شاید
است این را روایت ابن شهاب که بطریق ارسال بعد
ازین مذکور شود فانه من وافق تامینه تامین الملائکة
زیرا چه بتحقیق کسیکه موافق افتد آمین گفتن وی آمین گفتن ملایکه را که نیز
آمین میگویند بعد از شنیدن فاتحه یعنی واقع شود تامین
وی با تامین امام ملایکه غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزیده
میشود مر او را هرچه پیش گذشته است از گناهان وی
چون موافقت کردند با معصومان لا یعصون الله ما
امرهم ویفعلون ما یومرون بعنایت الهی محکوم بحکم ایشان
گشتند چنانچه بر قیاس همنشینان اهل ذکر که فرمود هم
جلساء لا یشقی جلیسهم با آنکه این باستغفار ملایکه باشد مر اهل
تامین را چنانکه نشیننده در مسجد استغفار نزد ملایکه در مسجد استغفار نزد میکنند
بر حمت و مغفرت خود کار فرشتگان همیشه دعا و استغفار است
چنانکه در قرآن فرمود یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون لمن فی
الارض و مغفرت ذنوب که از خطیرترست اصل سعادات بود و
آن تعلیل تامین ظاهر است حاجت ببیان ندارد و استجابت
دعا در ضمن آنست وقال ابن شهاب وکان رسول الله
و گفت ابن شهاب و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم
یقول امین میگفت آمین و در حدیث دلیل است بر
جهر با مین زیرا که اگر جهر نبودی تعلیق تامین مومنین بر تامین امام
صورت نه بستی مذهب شافعی و احمد اینست ولیکن حکم
بتامین ماموم بر تامین امام موقوف نیست اگر امام نگوید هم
مقتدی را سنت باشد بدلیل حدیث اذا قال الامام
ولا الضالین فقولوا آمین و نزد امام ابی حنیفه و مالک در روایتی
از وی اخفا کند مطلقا بدلیل آنچه ثابت شده از ابراهیم نخعی
که گفت چهار چیز اند که اخفا کند آنرا امام تعوذ و بسم الله
الرحمن الرحیم و سبحانك اللهم و آمین و از ابن مسعود نیز
مثل این آمده و روایت کرده طبری در تهذیب الآثار از ابی
وائل که میگفت عمر و علی جهر نمیکردند بسم الله الرحمن الرحیم
و نه بتامین و روایت کرده است احمد و ابی داود طیالسی و
ابو یعلی موصلی در مسانید خود ها و طبرانی در معجم و دارقطنی در
سنن و حاکم در مستدرک که چون رسید آنحضرت غیر المغضوب
علیهم ولا الضالین را گفت آمین و اخفا کرد باین کلمه آواز را
و سخن کرده اند در حدیث معارضه و هم زیادت و تغیر در
بعضی روایات که بعضی ازین وجوه غیر مقبول اند و بعضی غیر
مقبول چنانکه عینی ذکر کرده و گفته است بعضی علما که صواب
آنست که خبر جهر و اخفا هر دو صحیح اند که عمل کرده بهر یکی از ان
جمعی و تواند که جهر و اخفا هر دو بوده تارة و تارة و ترجیح داده هم اخفا را

ومن كان معه هدى فلا وكسيكه هست با وى هدى پس نكند وكان مع النبى صلى الله عليه وسلم ورجال من اصحابه
ذوى قوة الهدى فلم تكن لهم عمرة وبود با پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروى وچند مردم از اصحاب كه قوت وطاقت داشتند
هدى پس نبود مر ايشان را عمرة فدخل على النبى صلى الله عليه وسلم وانا ابكى پس در آمد بر من پيغمبر خدا وحال آنكه من گريه ميكنم
فقال ما يبكيك فقلت سمعتك تقول لاصحابك ما قلت پس فرمود چه چيز ميگرياند ترا پس گفتم شنيدم ترا ميگوئى براى
ياران تو چيزيرا كه گفتى فمنعت العمرة پس باز داشته شده ام من عمره را قال وما شانك قلت لا اصلى فرمود چيست
حال تو گفتم نماز نميكنم كنايت از حيض خود كرد قال فلا يضرك انت من بنات آدم كتب الله عليك ما كتب عليهن فرمود ضرر
نميكند ترا تو از دختران آدم هستى تقدير كرده خدا بر تو چيزيرا كه تقدير كرده بر همه دختران وكونى فى حجك عسى الله ان
يرزقكها وباش تو بر احرام حج خود نزديك است كه خدا روزى كند ترا عمره را قالت فكنت حتى نفرنا من منى فنزلنا المحصب
گفت عايشه پس بودم من منتظر تا وقتيكه بر آمديم از منى پس نزول كرديم بالمحصب فدعا عبد الرحمن فقال اخرج باختك
من الحرم فلتهل بعمرة ثم افرغا من طوافكما پس خواند عبد الرحمن را وفرمود بيرون رو با خواهر خود از زمين حرم پس احرام
بندد تو با عايشه بعمره پس تر فارغ شويد از طواف بيت خود ها انتظر كما ههنا انتظار ميكشم من شمارا اينجا در محصب فاتينا فى
جوف الليل فقال فرغتما پس آمديم ما در ميان شب پس فرمود فارغ شديد شما قلت نعم فنادى بالرحيل فى اصحابه گفتم
آرى فارغ شديم پس ندا كرد بكوچ در اصحاب خود فارتحل الناس ومن طاف بالبيت قبل صلوة الصبح پس كوچ كردند مردم
وكسيكه طواف وداع كرده بود بخانه كعبه پيش از نماز صبح ثم خرج متوجها الى المدينة پستر بر آمد آنحضرت در حاليكه متوجه بود
بمدينه مطهره باب يفعل بالعمرة ما يفعل فى الحج كرده ميشود در عمره اعمالى كه كرده ميشود در حج حدثنا ابو نعيم
قال حدثنا همام قال حدثنا عطاء قال حدثنى صفوان بن يعلى بن امية عن ابيه ان رجلا اتى النبى صلى الله عليه وسلم
وهو بالجعرانة وعليه جبة وعليه اثر الخلوق او قال صفرة بتحقيق آمد مردى نزد پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروى وحال
آنكه آنحضرت بجعرانه بود وبر آنمرد جبه بود وبروى اثر خوشبوئى يا گفت زردى بود شك راويست جبه جامه ونحو خلوق
بفتح خاء معجمه وضم لام آخر قاف نوعى از طيب است فقال كيف تامرنى ان اصنع فى عمرتى فانزل الله تعالى على النبى
صلى الله عليه وسلم فستر بثوب پس گفت آنمرد چگونه ميفرمائى تو مرا چيزيكه كنم در عمره خود از افعال پس فرود فرستاد
الله تعالى وحى را قوله واتموا الحج والعمرة لله بر پيغمبر خدا پس پوشيده شد آنحضرت بجامه فقلت لعمر وددت انى قد رأيت
النبى صلى الله عليه وسلم وقد انزل الله عليه الوحى پس گفتم عمر بن خطاب را دوست دارم كه بتحقيق ببينم پيغمبر خدا
را وحال آنكه بتحقيق نازل كرده است خدا بروى وحى را فقال عمر رضى الله تعالى عنه تعال ايسرك ان تنظر الى النبى
صلى الله عليه وسلم وقد انزل الله عليه الوحى پس گفت عمر بيا آيا مسرور ميسازد ترا نظر كردن بسوى پيغمبر خدا در
حاليكه نازل شده است بروى وحى قلت نعم پس بيا گفتم آرى مسرور ميسازد مرا ديدن آنحضرت دريں حال فرفع
طرف الثوب فنظرت اليه پس برداشت طرف جامه را پس نظر كردم بسوى آنحضرت له غطيط واحسبه قال
كغطيط البكر مر آنحضرت را آوازى بود در خواب گفت گمان مى برم آنمرد را كه گفت آوازى بود مانند آواز شتر جوان
غطيط بغين معجمه مفتوحه ودو طاء مهمله اول مكسور در ميان ياى مثناة تحتيه بكر بموحده مفتوحه وكاف
ساكن وراء فلما سرى عنه قال اين السائل عن العمرة پس هرگاه كشف كرده شد از آنحضرت آنحال

بر عدم تخصيص بحفظه يا متعاقبين ليل ونهار حديث
سابق فوافقت احدهما الاخرى پس موافق افتد
يكى ازين دو تامين ديگر را از زمان غفر له ما تقدم من
ذنبه آمرزيده ميشود مر او را آنچه گذشته است گناهان او
باب جهر الماموم بالتامين بلند كردن مقتدى
آواز را بتامين حدثنا عبد الله بن مسلمة عن
مالك عن سمى بلفظ تصغير وتشديد تحتيه مولى ابى بكر ابن عبد الرحمن بن
حارث عن ابى صالح السمان عن ابى هريرة ان رسول الله
صلى الله عليه واله وسلم قال اذا قال الامام غير المغضوب
چون بخواند امام اين آيه را غير المغضوب عليهم ولا الضالين
فقولوا آمين پس بگوئيد شما آمين دليل است بر آنكه مقتدى
آمين بگفتن امام نبايد اگر چه امام خواهد گفت چنانكه در روايت
نسائى وابن حبان آمده فان الامام يقولها زيرا چه امام
ميگويد آمين را باين زيادت منقطع ميشود تشكيك سائلك
كه بعد حديث قسمت است ميان امام ومأموم وقسمت
منافى شركت است فانه من وافق قوله قول الملائكة
غفر له ما تقدم من ذنبه زيرا چه هر كسى كه موافق افتاد گفتن
او آمين گفتن ملائكه را آمرزيده مى شود گناهان او تابعه
محمد بن عمرو بن علقمة ليثى عن ابى سلمة عن ابى هريرة
عن النبى صلى الله عليه واله وسلم متابعت كرده سمى را محمد
بن عمرو بواسطه ابى سلمه از ابى هريره ... ونعيم بلفظ تصغير المجمر بلفظ
اسم فاعل از اجمار عن ابى هريرة متابعت كرده سمى را نعيم بواسطه
از ابى هريره سوقوفا باب اذا ركع دون الصف
چون ركوع كند مقتدى پايين صف جماعت پيش از آنكه برسد
بصف واين متحقق ميشود غالبا بخوف فوت ركعت در
صورتى كه برسد صف را در ركوع پس شتابى كرد ... شريك نماز
در ركعت وآن مكروه است نزد اكثر علما حدثنا
موسى ابن اسماعيل قال حدثنا همام ابن يحيى عن
الاعلم از علم بفتحتين بمعنى نشان زيرا چه يك لب او
شق بود وهو زياد بن حسان بتشديد سين مهمله بن قرة
بضم قاف وتشديد را باهلى بصرى از صغار تابعين
است عن الحسن بصرى عن ابى بكرة بالحاق تاء
از فضلاء صحابه است ودر روايت ابى داود ... ك
تصريح است بتحديث ابى بكره حسن را انه انتهى الى
رسول الله بتحقيق رسيد ابو بكره بسوى پيغمبر خدا صلى الله
عليه واله وسلم وهو راكع بحاليكه آنحضرت در ركوع
بود فركع قبل ان يصل الى الصف پس ركوع كرد
ابو بكره پيش از آنكه برسد بالصف ودر روايت ديگر آمده
پستر مشى كرد در ركوع بسوى صف فذكر ذلك للنبى
پس ذكر كرده شد اين عمل بر پيغمبر خدا صلى الله عليه و
اله وسلم ودر روايت طبرانى چنين است كه چون برگشت
آنحضرت از نماز فرمود كيست كه در آمد صف را بحال

فرمود کجاست پرسنده از اعمال عمره اخلع عنك الجبة واغسل اثر الخلوق واتق الصفرة فرمود بکش از بر خود جبه را ولبشوی نشان طیب را از خود وپرهیز کن رنگ زرد را واصنع في عمرتك كما تصنع في حجك بکن در عمره خود چنانچه میکنی در حج خود یعنی اجتناب از انچه حرام کرده شده است در احرام حج واز اعمال غیر از وقوف بعرفه ورمی جمار انچه در عمره مشروعست وآن چهار عمل است احرام وطواف وسعی وحلق یا قصر **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن هشام بن عروة عن ابيه انه قال قلت لعائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم وانا يومئذ حديث السن تحقیق گفت عروه گفتم مر عائشه را زوجه پیغمبر خدا وحال آنکه من خورد سال بودم درین ایام ارايت قول الله تعالى ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان يطوف بهما خبر ده قول خدا را که میگوید تحقیق صفا ومروه از اعلام مناسک است پس کسیکه حج کند خانهٔ کعبه را یا عمره کند پس گناهی نیست بروی اینکه طواف کند بآن هردو فلا ارى على احد شيئا ان لا يطوف بهما پس نمی بینم وگمان ندارم بر هیچ یکی چیزی اینکه طواف نکند یعنی بمقتضای لا جناح علیکم اینست فقالت عائشة كلا لو كانت كما تقول كانت فلا جناح عليه ان لا يطوف بهما پس گفت عائشه اینچنین نیست اگر بودی مقصود آیت چنانچه میگوئی تو آیت بودی اینچنین که نیست گناه بروی اینکه طواف نکند انما انزلت هذه الآية في الانصار كانوا يهلون لمناة وكانت مناة حذو قديد نازل نشده است این آیت مگر در انصار بودند که لبیک میگفتند یعنی مشرکان و بود منات بت ایشان مقابل قدید که موضعی است میان مکه ومدینه وكانوا يتحرجون ان يطوفوا بين الصفا والمروة وبودند انصار که تنگی میکشیدند اینکه طواف کنند میان صفا ومروه از جهت تشبه کفار فلما جاء الاسلام سألوا رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ذلك پس وقتیکه آمد ایام اسلام پرسیدند رسول خدا را از اینحال فانزل الله تعالى ان الصفا والمروة الآية پس فرو فرستاد خدای که برتر است این آیت را زاد سفیان وابو معاوية زیاده کرده است سفیان بن عقبه یا سفیان ثوری وابو معاویه محمد بن خازم عن هشام ما اتم الله حج امرء ولا عمرته لم يطف بين الصفا والمروة تمام نکرده است خدا حج مردی ونه عمرهٔ او که طواف نکرده میان صفا ومروه **باب** متى يحل المعتمر بیان آنکه کی برآید صاحب عمره از احرام وقال عطاء عن جابر امر النبي صلى الله عليه وسلم اصحابه ان يجعلوها عمرة وگفت عطا از جابر فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی اصحاب را که بگردانند حج را عمره ويطوفوا ثم يقصروا ويحلوا وطواف کنند پستر قصر کنند وبرآیند از احرام این طواف شامل است سعی بین الصفا والمروه را چنانکه در اکثر جاها اکتفا بطواف واقع شده است ونیز این جزو حدیثی است که گذشت در باب عمرة التنعيم ودر آنجا سعی را نیز گفته ودرین ترجمه رد است بر کسیکه از ابن عباس آورده که عمره بمجرد طواف بیت الله تمام میشود واین قول مخالف قول ائمه مجتهدین است ورد بر قول کسیکه گفته که بمجرد درآمدن بحرم از عمره می برآید **حدثنا** اسحاق بن ابراهيم عن جرير عن اسمعيل عن عبد الله بن ابي اوفى قال اعتمر رسول الله صلى الله عليه وسلم واعتمرنا معه عمره کرد رسول خدا عمرهٔ قضا وعمره کردیم ما با وی عمره فلما دخل مكة طاف وطفنا معه وقتیکه درآمد مکه را طواف کعبه کرد وطواف کردیم با وی واتى الصفا والمروة واتيناهما معه وآمد آنحضرت صفا ومروه را وسعی کرد میان آنها وآمدیم ما با وی وسعی کردیم میان آنها وكنا نستره من اهل مكة ان يرميه احد وبودیم ما که می پوشیدیم آنحضرت را از مشرکان اهل مکه بترس آنکه

باشد وثابت داخلیع روایات لا تعد بفتح تا وضم عین است از عود چنانکه معلوم شد وبقولی بضم تا وکسر عین از اعاده نیز روایة است یعنی اعادت مکن نماز را ودر ترجمه مشکوة گفته که بعضی روات بسکون عین وضم دال نیز ضبط کرده اند از عد وبمعنی دویدن یعنی چندان شتابی مکن که بدویدن رسد واول صحیح تر است روایة ودرایة

باب اتمام التكبير في الركوع استحباب تمام کردن تکبیر در رکوع مراد از رسیدن تکبیر است بنحویکه واقع شود راء الله اکبر در رکوع یا تمام کردن نماز است بتکبیر در رکوع یا تمام کردن عدد تکبیر است بگفتن این تکبیر یا بتبیین حروف آن بی آنکه شتابی کند در آن کذا قالوا وتخصیص رکوع وسجود بذکر این اتمام بنا بر وقوع اختلاف است در آن چنانکه مرویست که عمر بن عبد العزیز ومحمد بن سیرین وقاسم وسالم بن عبد الله وسعید بن جبیر وقتاده تمام نمیکردند تکبیر را ودر روایتی تکبیر نمیگفتند در نماز وقت خفض وروایة کرده میشود این را از عمر بن خطاب وابن عباس وعبد الرحمن بن ابزی رضی الله عنهم وعینی گفته مشهور از ایشان تکبیر در رفع وخفض هردو هست واین روایات محمول اند بر ترک احیانا برای بیان جواز یا آنکه اوی نشنفته بجهت خفای صوت وبود بنو امیه که ترک میکردند تکبیر را در خفض قال ابن عباس عن النبي گفته است ابن عباس از پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم وفيه مالك بن الحويرث ودرینباب حدیث مالک بن حویرث نیز هست وابن قائل اند اکثر ائمه وفقها وتابعین ومرویست از بسیاری صحابه رضی الله عنهم **حدثنا** اسحق الواسطي قال اخبرنا خالد الطحان عن الجريري بضم جیم سعید بن ایاس عن ابي العلاء یزید بن عبد الله بن شخیر بکسر شین منقوطه وتشدید معجمه مکسوره وسکون تحتیه عمری سنه یکصد ویازده عن مطرف بمهمله ولفظ اسم فاعل از تطریف برادر ابی العلاء مذکور عن عمران بن حصين قال صلى مع علي بالبصرة فقال نماز گزارد عمران بن حصین با علی مرتضی ببصره پس گفت عمران ذكرنا هذا الرجل صلوة كنا نصليها مع رسول الله یاد داد ما را این مرد یعنی علی ابن ابیطالب صفت نمازی که میگزاردیم آنرا با پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم فذكر انه كان يكبر كلما رفع وكلما وضع پس ذکر کرد عمران که آنحضرت تکبیر میگفت هرگاه سر برداشتی وهرگاه که فرو می نهادی وچون تکبیر ذکر خفیف وعلامت انتقال است از وضعی بوضعی باید که شروعش مقارن اول انتقال باشد وتمامیش نزد تمام انتقال که رکوع وسجود از آنجمله است واز حکم این حدیث هنگام سر برداشتن از رکوع که دران سمع الله لمن حمده واقع شده مستثنی است باجماع ودر قول عمران ذکرنا هذا الرجل اشارتست بانکه اینقسم نماز گویا فراموش شده بود ومرویست اول کسی ترک کرد آنرا عثمان بن عفان بود رضی الله عنه یعنی بکبر سن وبروایتی معاویه وبروایتی زیاد وحمل کرده اند آنرا بر ترک جهر واختلاف کرده اند در سنت ووجوب این تکبیرات اکثری

اسماء الرجال

له قصب

بدگوید وآزار دهد او را احدی فقال له صاحب لی اکان دخل الکعبة قال لا میگوید اسمعیل بن خالد که راوی است از ابن ابی اوفی گفت مر ابن ابی اوفی را یاری که مرا بود آیا در آمده است آنحضرت درین عمره کعبه را گفت ابن ابی اوفی نه در آمده است قال فحدثنا ما قال لخدیجة گفت همان صاحب پس حدیث کن ما را چیزی را که گفته است برای خدیجه بنت خویلد زوجه مطهره آنحضرت قال بشروا خدیجة ببیت فی الجنة من قصب لا صخب فیه ولا نصب فرمود بشارت دهید خدیجه را بخانه از مروارید در بهشت که در وی نه آواز جیل است و نه هیچ رنجی و آزاری مانند خانه های دنیا که بی غوغای اهل خانه و رنج تعب و جز آن نمی باشد قصب بفتح قاف وصاد مهمله آخر موحده است در تفسیر این لفظ طبرانی در اوسط گفته قصیب لؤلؤ و نیز گفته لؤلؤ مجوف میانه خالی و هم در اوسط از حدیث فاطمه زهرا رضی الله عنها آورده که گفت پرسیدم از آنحضرت کجا است مادر من خدیجه فرمود در خانه که از قصب است گفت همین قصب دنیا فرمود نه قصبی که بدر و یاقوت آنرا منظوم ساخته اند صخب بفتح صاد مهمله و خاء معجمه و موحده و نصب بنون وصاد مهمله هر دو مفتوح و با موحده اول بمعنی آواز است و ثانی بمعنی رنج **حدثنا** الحمیدی

قال حدثنا سفیان عن عمرو بن دینار قال سالنا ابن عمر رضی الله عنه عن رجل طاف فی عمرته ولم یطف بین الصفا والمروة ایاتی امرأته گفت عمرو بن دینار پرسیدیم ابن عمر را از مردی که طواف کرد کعبه را در عمرهٔ خود و سعی نکرد میان صفا و مروه آیا نزدیکی کند زن خود را فقال قدم النبی صلی الله علیه وسلم فطاف بالبیت سبعا وصلی خلف المقام رکعتین پس گفت ابن عمر قدوم آورد آنحضرت مکه را پس طواف کرد بخانه کعبه هفت شوط و نماز کرد پس مقام ابراهیم دو رکعت وطاف بین الصفا والمروة سبعا وقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة و طواف کرد میان صفا و مروه هفت بار و بتحقیق که هست شما را در افعال آنحضرت اتباعی پسندیده قال وسالنا جابر بن عبد الله فقال لا یقربنها حتی یطوف بین الصفا والمروة گفت عمرو بن دینار و پرسیدیم جابر بن عبد الله را پس گفت هرگز نزدیکی نکند زن را تا آنکه طواف کند میان صفا و مروه

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن قیس بن مسلم عن طارق بن شهاب عن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه قال قدمت علی النبی صلی الله علیه وسلم بالبطحاء نقل از ابو موسی اشعری است گفت آمدم نزد پیغمبر خدا ببطحاء مکه وهو منیخ فقال احججت قلت نعم وحال آنکه آنحضرت نشانده بود شتر را یعنی نزول کرده بود پس فرمود آیا احرام حج بسته و نیت حج کردهٔ گفتم آری قال بما اهللت قلت لبیک باهلال کاهلال النبی صلی الله علیه وسلم فرمود بچه نیت احرام کردهٔ گفتم باحرامی مانند احرام پیغمبر خدا قال احسنت طف بالبیت وبالصفا والمروة ثم احل فرمود نیکو کردهٔ طواف کن به بیت الله وبصفا و مروه پستر بیرون آی از احرام فطفت بالبیت وبالصفا والمروة پس طواف کردم به بیت الله وبصفا و مروه ثم اتیت امرأة من قیس ففلت راسی پستر آمدم زنی را که از قبیله قیس بود پس جست سر مرا و بیرون آورد شپش ثم اهللت بالحج فکنت افتی به حتی کان فی خلافة عمر رضی الله عنه پستر احرام حج بستم و بودم من که فتوی میدادم باین مذکور تا آنکه بود در خلافت امیر المومنین عمر فقال ان اخذنا بکتاب الله فانه یامرنا بالتمام پس گفت عمر اگر ما تمسک کنیم بکتاب الله پس بتحقیق کتاب الله میفرماید بتمام کردن حج و بیرون نیامدن از احرام آن چنانچه واقع شده و اتموا الحج وان اخذنا بقول النبی صلی الله علیه وسلم فانه لم یحل حتی یبلغ الهدی محله و اگر تمسک کنیم بقول و فعل آنحضرت پس بتحقیق از احرام نبر آمد آنحضرت تا آنکه رسید هدی جای خود را که منی است شرح این حدیث در باب ذبح قبل الرمی گذشته است **حدثنا** احمد بن صالح قال اخبرنا ابن وهب قال حدثنا عمرو عن ابی الاسود ان عبد الله مولی اسماء بنت ابی بکر حدثه انه کان یسمع اسماء تقول کلما مرت بالحجون

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

کردی سر را چنانکه بوقت رفتن برکوع و سجود و هرگاه که بر داشتی و بلند شدی چنانکه بعد از سجدتین و نهوض از قعده اولی فاذا انصرف قال و چون برگشتی از نماز گفتی الا انی لا شبهکم صلوة برسول الله آگاه باشید که من مشابه ترین شما ام از جهت نماز به پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم **باب** اتمام التکبیر فی السجود تمام کردن تکبیر در سجده و کلام در آن مانند سابق است **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید عن غیلان ابن جریر بفتح غین معجمه و جیم عن مطرف بن عبد الله قال صلیت خلف علی ابن ابی طالب انا وعمران بن حصین گفت مطرف نماز گذاردم عقب علی مرتضی من و عمران فکان اذا سجد کبر پس بود علی وقتیکه بسجده رفتی تکبیر گفتی و اذا رفع راسه کبر و چون بر داشتی سر از سجده تکبیر گفتی واذا نهض من الرکعتین کبر و چون برخاستی بعد از دو رکعت برای رکعت ثالثه تکبیر گفتی و تخصیص ذکر سجود و نهوض اشعار است باینکه این مواضع ثلاثه اند که ترک شده بود تکبیر در این تا آنکه یاد کرد آنرا عمران بنماز علی رضی الله عنهما گذاردن او فلما قضی الصلوة اخذ بیدی عمران بن حصین فقال پس وقتیکه تمام کرد علی نماز را گرفت عمران دست مرا و گفت قد ذکرنی هذا صلوة محمد تحقیق یاد داد مرا این مرد نماز پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم او قال لقد صلی بنا صلوة محمد یا گفت هر آئینه تحقیق نماز گزارد با ما نماز محمد صلی الله علیه واله وسلم شک راویست **حدثنا** عمرو بن عون بفتح مهمله و نون در آخر قال حدثنا هشیم بلفظ تصغیر عن ابی بشر بکسر موحده عن عکرمة مولی ابن عباس قال رایت رجلا عند المقام گفت عکرمه دیدم مردی را نزد مقام ابراهیم مراد ابو هریره است چنانکه در روایة طبرانی مصرح آمده یکبر فی کل خفض ورفع که تکبیر میگفت در هر خفض و رفع در نماز ظهر چنانکه در مستخرج ابی نعیم است واذا قام واذا وضع و وقتی که برخاستی و وقتیکه نهادی و فرو کردی سر را برکوع و سجود تاکید است عموم هر خفض و رفع را فاخبرت ابن عباس فقال پس خبر کردم ابن عباس را باین صورت پس گفت اولیس تلک صلوة النبی آیا نیست این نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم لا ام لک نیست مادر ترا کلمه زجر است که میگویند

مرویست از ابی الاسود که تحقیق مولای اسماء دختر ابی بکر صدیق حدیث کرد او را که وی بود که می شنید اسماء را که میگفت هر بار که گذشتی بحجون بفتح مهمله وخفت جیم وبنون کوهی است بمکه که مقبره اهل مکه آنجاست وآنرا معلا گویند صلی الله علی محمد لقد نزلنا معه ههنا ونحن یومئذ خفاف میگفت رحمت کناد خدا بر محمد تحقیق منزل میکردیم با وی اینجا وما یان روز سبکبار بودیم قلیل ظهرنا اندک بودی مراکب ما قلیلة ازوادنا اندک بودی توشهای ما فاعتمرت انا واختی عایشة والزبیر وفلان وفلان پس عمره کردم من وخواهر من عایشه وزبیر بن عوام وفلان وفلان فلما مسحنا البیت احللنا ثم اهللنا من العشی بالحج وهرگاه مسح کردیم بیت را یعنی طواف کردیم از احرام می برآمدیم یعنی بعد از سعی بصفا ومروه حذف کرده این را از جهت اختصار واحرام می بستیم آخر روز برای حج اسماء این واقعه حجة الوداع ذکر کرده وعایشه طواف درین حج نکرده است فتدبر **باب** ما یقول اذا رجع من الحج والعمرة او الغزو چیزیکه میگوید صاحب حج وقتیکه رجوع میکند از حج وعمره یا از غزای کفار **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا قفل من غزو او حج او عمرة یکبر علی کل شرف من الارض ثلث تکبیرات بود آنحضرت وقتیکه رجوع کردی از غزوه یا حج یا عمره تکبیر میگفت بر هر بلندی زمین سه تکبیر قفل بتقدیم قاف بر فا بمعنی رجع قافله را که قافله میگویند از برای تفاول تا بسلامت رجوع کنند ثم یقول لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر باز میگفت این کلمات قدسیه را نیست سزاوار عبادت مگر الله سبحانه که تنها است نیست انباز او را مر او راست ملک ومر او راست جمیع ستایش ها واو بر هر چیز توانا است آیبون تائبون وما بازگشت کننده ایم بسوی خدا وتوبه کننده ایم از نا فرمودة حق عابدون ساجدون لربنا حامدون وما عبادت کننده ایم خدا را وسجده کننده ایم مر پروردگار خود را حمد گوینده ایم مراد ومقصود از گفتن این کلمات محض اخبار نیست بلکه تحقق واتصاف بمعنی آنست صدق الله وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده راست کرد خدا وعده خود را که در اظهار وقوت اسلام کرده است ویاری داد بنده خود را که آنحضرت است وگریزانید گروه های کافران را تنها وی تعالی بی آنکه مردم دران شرکت داشته باشند گفته اند که گفتن این کلمات ماثور است در هر سفر طاعت ومباح **باب** استقبال الحاج القادمین ومشروعیت استقبال حاجیانی را که قدوم آرنده اند بمکه والثلاثة علی الدابة ودر بیان سه کس را بر یک شتر بر نشست داد ودر استقبال کردن حاجیانی که از مکه قدوم آرند نیز احادیث صحیحه وارد شده اند چنانکه مسلم نیز روایت کرده ودر ترجمه این باب همین معنی که اشارت بآن کردیم باید گفت تا حدیث مذکور موافق آن افتد **حدثنا** معلی بن اسد قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا خالد عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما قال لما قدم النبی صلی الله علیه وسلم مکة استقبله اغیلمة بنی عبد المطلب گفت ابن عباس وقتیکه قدوم آورد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی بکر را استقبال کرد آنحضرت را خورد سالان اولاد عبد المطلب جمع غلام است واغیلمه تصغیر غلمه است فحمل واحدا بین یدیه وآخر خلفه پس بر داشت آنحضرت یکی را پیش خود ودیگری را پس خود واین هر دو قثم ابن عباس وعبد الله بن جعفر بودند **باب** القدوم بالغداة در بیان استحباب قدوم آوردن مسافر بمنزل خود در روز **حدثنا** احمد بن الحجاج قال حدثنا انس بن عیاض عن عبید الله عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا خرج الی مکة یصلی فی مسجد الشجرة تحقیق پیغمبر خدا بود وقتیکه بر آمدی بسفر میگذارد نماز صبح در مسجد شجره که بذی الحلیفه است واذا رجع صلی

علیه وآله وسلم وقال موسی **حدثنا** ابان بفتح همزه وتخفیف موحده قال حدثنا قتادة قال حدثنا عکرمة بروایت کوید وگفت موسی بن اسمعیل که حدیث کرد ما را ابان که گفت حدیث کرد ما را قتاده که گفت حدیث کرد ما را عکرمه یعنی موسی از قتاده بواسطه ابان بن یزید نحوی کرد درین طریق تصریح است بوقوع تحدیث از قتاده وعکرمه **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی ابو بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام مخزومی یکی از فقهای سبعه ملقب براهب سنه نود وچهار انه سمع ابا هریرة یقول کان رسول الله تحقیق ابو بکر بن عبد الرحمن شنید ابا هریره را که میگفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اذا قام الی الصلوة یکبر حین یقوم چون بر میخاست بسوی نماز تکبیر میگفت وقتیکه می ایستاد وراست میشد ثم یکبر حین یرکع باز تکبیر میگفت وقتیکه رکوع میکرد ثم یقول سمع الله لمن حمده پس میگفت این کلمه را حین یرفع صلبه من الرکعة وقتیکه بر میداشت استخوان پشت را از رکوع ثم یقول وهو قائم پس میگفت بحالیکه استاده بودی ربنا لک الحمد واین دلالت میکند بر جمع امام میان تسمیع وتحمید وکسانی که قایلند بعدم جمع حمل کنند این را بر حالت انفراد آنحضرت بحجة احادیث دیگر که دلالت دارند بر قسمت ... ومقتدی که چون بگوید امام سمع الله لمن حمده بگوید ربنا لک الحمد قال عبد الله بن صالح جهنی کاتب لیث سنه دویست ونه ... عن اللیث گفت عبد الله در روایت کلمه مذکور از لیث ولک الحمد بزیادة واو ثم یکبر حین یهوی پس تکبیر میگفت وقتیکه می نهاد بسجده ثم یکبر حین یرفع راسه پس تکبیر میگفت وقتیکه بر میداشت سر خود را از سجود ثم یکبر حین یسجد پس تکبیر میگفت وقتیکه بسجده دوم میرفت ثم یکبر حین یرفع راسه پس تکبیر میگفت وقتیکه بر میداشت سر خود را ازان ثم یفعل ذلک فی الصلوة کلها پس میکرد این مذکور را همه نماز حتی یقضیها تا آنکه تمام میکرد نماز را ویکبر حین یقوم من الثنتین بعد الجلوس وتکبیر میگفت وقتیکه می ایستاد از دو رکعت نخستین بعد از نشستن برای تشهد **باب** وضع الاکف علی الرکب فی الرکوع نهادن کفهای دست بر زانوها در وقت رکوع اکف بفتح همزه وضم کاف وتشدید فا جمع کف ورکب بضم را وفتح کاف جمع رکبه وقال ابو حمید فی اصحابه وگفت ابو حمید ساعدی در جمعی از صحابه چنانچه در باب سنة الجلوس فی التشهد بیاید امکن النبی جا داد ونهاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یدیه من رکبتیه دو دست خود را از دو زانوی خود ونهاد بران **حدثنا** ابو الولید هشام طیالسی قال حدثنا شعبة عن ابی یعفور بفتح تحتیه وسکون مهمله وضم فا وسکون واو ودر آخر را وقدانی بفتح دال

اسماء الرجال

بذي الحليفة ببطن الوادي وبات حتى يصبح ووقتيكه بازگشتي از سفر گذاردي نماز بذي الحليفه درميان وادي وخواب كردي آنجا تا آنكه صبح كردي **باب** الدخول بالعشي دربيان درآمدن بشب عشيه از وقت مغرب است تا تيره شدن شب ونزد بعضي از وقت زوال است **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا همام عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم لا يطرق اهله گفت انس بود پيغمبر خدا كه شب نمي درآمد خانه خود را كان لا يدخل الا غدوة او عشية و بود كه نمي درآمد مگر روز روشن يا اول شب **باب** لا يطرق اهله اذا بلغ المدينة شب نه درآيد خانه خود را وقتيكه برسد بشهر كسي كه دراز شده است سفر او ونرسيده است خبر قدوم او وچنين گفته اند **حدثنا** مسلم بن ابراهيم قال حدثنا شعبة عن محارب عن جابر رضي الله عنه قال نهى النبي صلى الله عليه وسلم ان يطرق اهله ليلا گفت جابر منع كرده است پيغمبر خدا اينكه شب درآيد كسي اهل خانه را در بعضي روايات ان يطرق الرجل اهله ليلا واقع شده **باب** من اسرع ناقته اذا بلغ المدينة كسيكه شتاب كند ناقه را وقتيكه برسد مدينه را اسرع متعدي بيا وغير آن آمده است كذا في المحكم **حدثنا** سعيد بن ابي مريم قال اخبرنا محمد بن جعفر قال اخبرنا حميد انه سمع انسا يقول كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا قدم من سفر فابصر درجات المدينة اوضع ناقته وقتيكه قدوم آوردي آنحضرت از سفر پس ديدي بلند جاي مدينه مطهره تيز راندي ناقه خود را اوضع ناقه برداشت آنرا براه تيزي وان كانت دابة حركها واگر بودي مركبي غير شتر تحريك ميكرد آنرا **حدثنا** قتيبة قال حدثنا اسمعيل عن حميد عن انس رضي الله عنه قال جدرات المدينة انس بروايت قتيبه گفته است درجات جدرات يعني ديوارهاي مدينه است زاد الحارث ابن عمير عن حميد حركها من حبها زياده كرده است حارث از حميد من حبها يعني تحريك ميكرد دابه را از دوستي مدينه كه موجب اداي حقوق ومشرف ساختن مشتاقان بود وازينجاست كه حب الوطن من الايمان آمده وتواند كه نسبت بااين دوستي از ايمان بحيثيت متابعت سيرت سنيه آنحضرت نيز باشد **باب** قول الله تعالى واتوا البيوت من ابوابها وبيائيد خانه ها را از درهاي آنها **حدثنا** ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن ابي اسحاق قال سمعت البراء يقول نزلت هذه الاية فينا ميگفت اين آيه نازل شده درحق ما بود كانت الانصار اذا حجوا فجاؤا بودند انصار وقتيكه حج كردندي پس آمدندي لم يدخلوا من قبل ابواب بيوتهم ولكن من ظهورها نمي درآمدند پيش دهها خانه خود وليكن درآمدندي از جانب پشت خانه ها فجاء رجل من الانصار فدخل من قبل بابه فكانه عير بذلك پس آمد مردي از انصار از حج پس درآمد از طرف در خود پس چنان گشتي كه او سرزنش كرده شد باين درآمدن فنزلت ليس البر بان تاتوا البيوت من ظهورها پس نازل شد اين آيت نيست نكوئي اينكه بيائيد خانه ها را از جانب پشت آن ولكن البر من اتقى ليكن نيكي در كسي است كه پرهيز كند از حرام وشهوات ونافرموده حق واتوا البيوت من ابوابها وبيائيد خانه ها را از درهاي آن **باب** السفر قطعة من العذاب دربيان آنكه سفر پاره از عذاب است **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا مالك عن سمي عن ابي صالح عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال السفر قطعة من العذاب يمنع احدكم طعامه وشرابه ونومه فرمود سفر پاره از عذاب است يعني عين عذاب است منع ميكند يكي از شما را طعام وآب او وخواب او كه بوقت او را نميرسد وبلذت نميخورد وخوابي براحت نميكند وفراق دوستان كه سخت ترين المها است اگر در سفر مراجعت بوطن نسبت بهر كس نيست وليكن انچه مذكور شد در همه سفرها ست ولهذا تعرضي بان نرفت واين حديث تعارضي ندارد و بحديث تسافروا تصحوا وبروايت ابن عباس وابن عمر مرفوعا سافروا تغتنموا

الجزء الثالث تيسير الاسلام | كتاب الاذان

امر كرده شديم بجاي آن اينكه بنهيم دست ها را بر زانوها **باب** اذا لم يتم الركوع ذكر صورتي كه تمام نكند مصلي ركوع را وبجا نيارد آنرا بر نهج ماثور از استواي ظهر واعتدال وطمانينت ولهذا التعقيب كرد اين باب را باين تراجم **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن سليمان اعمش قال سمعت زيد بن وهب قال راى حذيفة رجلا لا يتم الركوع والسجود فقال ما صليت گفت ابن وهب ديد حذيفه كه از كبار صحابه است مردي را كه تمام نميكند ركوع را ونه سجود را پس گفت حذيفه او را نماز نكرده تو يعني اين نمازي كه كرده معروف شرع وبي نقصان نيست ولو مت على غير الفطرة التي فطر الله محمدا صلى الله عليه وآله وسلم عليها واگر ميميري تو برين حال سستي و مسامحه در اركان نماز ميميري بر غير سنت ودين اسلام كه پيدا كرده است خداي تعالى محمد را بر آن ودرين كمال مبالغه وتشديد است بر ترك اتمام ركوع وسجود ودليل است بر تاكيد طمانينت تا آنكه استدلال كرده ابو يوسف وشافعي واحمد بر آنكه طمانينت در ركوع وسجود فرض است ونزد امام ابي حنيفه ومحمد فرض نيست زيرا كه ركوع وسجود كه مامور بها است در قرآن اطلاق كرده ميشود وبرادنا انحناء وانخفاض بحسب لغت پس ركنيت متعلق بدان باشد وچون طمانينت فرض نباشد پس سنت است در تخريج جرجاني وواجب است در تخريج كرخي تا آنكه سجده سهو بترك آن سهوا واجب گردد وطمانينت در قومه وجلسه سنت است باتفاق **باب** استواء الظهر في الركوع استحباب هموار شدن پشت مصلي در وقت ركوع يعني بي آنكه مايل باشد سر از بدن بجانب فوق يا بجانب تحت وقال ابو حميد في اصحابه ركع النبي وگفت ابو حميد در حضور اصحاب ركوع كرد پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم ثم هصر ظهره پس خم كرد پشت خود را بخوبي كه برابر ميداشت پشت وسر را هصر بفتح ها وسكون صاد خم كردن بسخت ودر روايت ابي داود آمده غير مقنع راسه ولا صافح بخده يعني آنكه بردارنده باشد سر را ونگرداننده رخساره را ودر روايتي فلا يصبي راسه ولا يقنع پس پايان نميكرد سر را ونه برميداشت اين لفظ در روايت كشميهني بلاده آمده ودر باقي روايات ساقط است ونيز عنوانات بدستور مذكور اند در كتاب حد اتمام الركوع والاقتصار كرد در ركوع والاعتدال فيه وراست شدن در ركوع يا قرار گرفتن در آن

اسماء الرجال

و در روایتی تر زود تر زیرا که حصول این امور موجب رفع عذاب نیست و دارو تلخ الم است و با وجود آن موجب صحت است فاذا قضی نهمته فلیعجل الی اهله پس وقتیکه تمام کند رغبت و شهوت و حاجت خود را پس گو شتاب کند بسوی اهل و عیال خود که موجب مسرت و نیل مراد هاست و بر آمدن از الم انتظار است و همه موجب اجر عظیم نهمت بفتح نون است بمعنے بلوغ همت در کاری مراد اینجا حاجتی است که قصد آن کرده **باب** المسافر اذا جدّ به السیر و تعجل الی اهله مسافر وقتی که در کوشش در آرد او را راه رفتن و اهتمام کند بآن و شتاب کند بسوی اهل خود چکار کند و در بعضے روایات تعجل بغیر واو است جواب اذا ابهام داشته اند و این اوفق است بحدیث مذکور **حدثنا** سعید بن ابی مریم قال اخبرنا محمد بن جعفر قال اخبرنی زید بن اسلم عن ابیه قال کنت مع عبد الله بن عمر بطریق مکة گفت اسلم بودم من با عبد الله بن عمر براه مکه فبلغه عن صفیة بنت ابی عبید شدة وجع فاسرع السیر پس رسید ابن عمر را از صفیه بنت ابی عبید که زوجه او بود سختی بیماری وی در دپس شتاب کرد در رفتن ر حتی کان بعد غروب الشفق نزل فصلے المغرب والعتمة وجمع بینهما تا وقتیکه بود بعد غروب شفق فرود آمد پس گزارد نماز مغرب را و عشا را بحالی که جمع کرد میان این دو نماز ثم قال انی رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جدّ به السیر اخّر المغرب وجمع بینهما پس گفت ابن عمر بتحقیق من دیده ام رسول خدا را رحمت کناد خدا بروی وقتیکه بکوشش در آوردی او را رفتن راه تاخیر کردی تا وقت عشا مغرب را و جمع کردی میان این دو نماز معنی جمع آنست که حنفیه گفته اند و مکرر مذکور شده فتذکر لیکن در حدیث مسلم حتی کان بعد غروب الشفق بظاهر تحمل معنی میکند بسم الله الرحمن الرحیم **ابواب المحصر** ابرا بهای محصر احصار بمعنے حبس و منع است میگویند احصره المرض او السلطان اذا منعه من مقصده یعنی حصر کرد او را بیماری یا سلطان و میگویند این را وقتیکه باز دارد او را از مقصد و مطلب و معلوم شد که مخصوص بمنع عدو نیست نزدیک مالک و شافعی مخصوص است بمنع عدو **باب** المحصر و جزاء الصید در بیان احکام کسیے که ممنوع است از حج کردن یا وقوف بعرفه یا طواف کردن و جزای صیدی که محرم میکند و قوله تعالی فان احصرتم فما استیسر من الهدی الآیه و بیان مراد فرمودۀ خدا که درین آیت است اگر ممنوع شدید شما از رفتن به بیت الله پس بر شماست انچه میسر شود از ذبح کردن هدی شتر و جز آن همانجا که ممنوع شدید وقال عطاء الاحصار من کل شیء یحبسه و گفت عطا احصار از هر چیزی است که باز دارد یعنی مخصوص بمنع عدو نیست **باب** اذا احصر المعتمر حصور لا یاتی النساء وقتیکه منع کرده شود صاحب عمره منع کردنی که قربان نکند زن را در نسخه مصحح بر قول حصور لا یاتی النساء علامت نسخه کرده خط زده شده است **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن نافع ان عبد الله بن عمر رضی الله عنهما حین خرج الی مکة معتمرا فی الفتنة روایتست از نافع که بتحقیق عبد الله بن عمر هنگامیکه بر آمد بسوی مکه در حالیکه عمره قصد کرده بود در ایام فتنه حجاج که بر ابن زبیر رفته قال ان صددت عن البیت صنعنا کما صنعنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت اگر باز داشته شدم من از طواف بیت الله میکنیم چنانچه کرده ایم با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی فاهل بعمرة من اجل ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اهل بعمرة عام الحدیبیة پس احرام بست بعمره از جهت آنکه رسول خدا احرام بسته بود بعمره در سال حدیبیه **حدثنا** عبد الله بن محمد بن اسماء قال حدثنا جویریة عن نافع ان عبید الله بن عبد الله و سالم بن عبد الله اخبراه روایتست از نافع که عبد الله و سالم پسران ابن عمر خبر دادند او را انهما کلما عبد الله بن عمر رضی الله عنهما لیالی نزل الجیش بابن الزبیر که بتحقیق هر دو برادر سخن کردند ابن عمر را

و سجودی و نشستن میان دو سجده و استادن وقتیکه بر میدارد سر از رکوع غیر قیام قرأت و غیر قعود تشهد نزدیک برابری قیام قرأت و قعود و تشهد خود از اوضاع دیگر در نماز دراز تر میشود و لیکن باقی اعمال نزدیک بیکدیگر در مقدار می بود و این مشعر است بتفاوت سهل در مقادیر ملکه گرو ازینجا اتمام رکوع و اعتدال و طمانینت مفهوم گردد و گرنه تحقق حقیقت هر یک احتیاج به بیان نسبت مقداری نداشت و انچه در بعضے روایات آمده که قیام و قعود نیز با رکوع و سجود و قومه جلسه برابر بودی محمول است که چون قیام دراز میکرد باقی اعمال نیز دراز میکرد از انچه معهود است در ان و لایق است بحال آن و چون در قیام تخفیف می نمود در اعمال دیگر نیز تخفیف میکرد تا تمام ارکان نماز متناسب و متشابه واقع میشد نه آنکه قیام با رکوع مثلا در مقدار برابر بودی **باب** امر النبی صلی الله علیه واله وسلم الذی لا یتم رکوعه بالاعادة فرمودن انحضرت کسی را که تمام نمیکند رکوع را با عاده نماز تخصیص رکوع بذکر تقریبی است **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن عبید الله بن عمر العمری قال حدثنا سعید المقبری عن ابیه کیسان لیثی عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه واله وسلم دخل المسجد فدخل رجل فصلی بتحقیق انحضرت در آمد مسجد را و در آمد مردی پس نماز گزارد و ظاهر انچه تحیة المسجد بود ثم جاء فسلم علی النبی صلی الله علیه واله وسلم پستر آمد و سلام کرد بر انحضرت فرد علیه النبی پس جواب سلام داد بر وی انحضرت صلی الله علیه واله وسلم فقال پس از ان فرمود او را ارجع فصل فانك لم تصل باز رو و نماز کن که نماز نکرده یعنی بر وجه کمال و عرف شرع فصلے ثم جاء فسلم علی النبی صلی الله علیه واله وسلم پس نماز گزارد پستر آمد و سلام کرد بر انحضرت فقال پس فرمود ارجع فصل فانك لم تصل کلمه اول را ثلثا یعنی هر بار مراجعت فقال والذی بعثك بالحق ما احسن غیره پس گفت آن مرد قسم آنکسے که فرستاده است ترا بتحقیق و راستی نیک نمیدانم و نمیتوانم جز آن که کردم فعلمنی پس بیاموز مرا فقال اذا قمت الی الصلوة فکبر پس فرمود چون بایستی بسوی نماز پس تکبیر گو ثم اقرأ ما تیسر معك من القرآن پستر بخوان انچه میسر و یاد باشد ترا از قرآن ثم ارکع حتی تطمئن راکعا پستر رکوع کن تا آنکه قرار و آرام گیری در حال رکوع ثم ارفع حتی تعتدل قائما

شبهائی که نزول کرده بود لشکر حجاج بجنگ ابن زبیر بمکه فقالا لا یضرك ان لا تحج العام پس گفتند ضرر نمیکند ترا اینکه
حج نکنی امسال انا نخاف ان یحال بینك وبین البیت فانی ترسیم اینکه حائل شوند میان تو و میان بیت الله یعنی نگذارند
ترا که بمکه درآئی فقال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فحال کفار قریش دون البیت پس گفت برآمدیم ما با
رسول خدا پس درمیان آمدند کافران قریش نزدیک بیت فنحر النبی صلی الله علیه وسلم هدیه وحلق راسه پس ذبح کرد
پیغمبر خدا هدی خود را وتراشید سر خود را واشهدکم انی قد اوجبت عمرة ان شاء الله تعالی انطلق وگواه میگیرم شما را و تحقیق
من واجب کردم برخود عمره را اگر خدا خواسته است میروم فان خلی بینی وبین البیت طفت پس اگر خالی کرده شد میان من و میان
کعبه وراه دادند طواف میکنم وان حیل بینی وبینه فعلت کما فعل النبی صلی الله علیه وسلم وانا معه واگر درمیان آمدند میان
من ومیان بیت الله میکنم چنانچه کرده است پیغمبر خدا وحال آنکه من با وی بودم ومیدانم که چه کرده بود فاهل بالعمرة من ذی الحلیفة
ثم سار ساعة ثم قال انما شانهما واحد پس احرام بست بعمره از منزل ذی الحلیفه بیشتر راه رفت ساعتی بیشتر گفت
جز این نیست که حال وافعال حج وعمره یکی است اشهدکم انی قد اوجبت حجة مع عمرتی گواه میگیرم شما را که بتحقیق واجب کردم
برخود حج را با عمره فلم یحل منهما حتی حل یوم النحر واهدی پس نه برآمد از احرام حج وعمره تا آنکه رسید روز نحر وهدی آورد
وکان یقول لا یحل حتی یطوف طوافا واحدا یوم دخل مکة و بود ابن عمر که میگفت از احرام نه برآید تا آنکه طواف میکند
یک طواف روزی که درآمد مکه را **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا جویریة عن نافع ان بعض بنی عبد الله قال له
لو اقمت بهذا بعضے فرزندان عبد الله بن عمر گفتند ابن عمر را اگر اقامت کنی باینجا باین سال بهتر باشد **حدثنا** محمد
قال حدثنا یحیی بن صالح قال حدثنا معاویة بن سلام قال حدثنا یحیی بن ابی کثیر عن عکرمة قال قال ابن عباس رضی الله عنهما
قد احصر رسول الله صلی الله علیه وسلم فحلق راسه وجامع نساءه ونحر هدیه حتی اعتمر عاما قابلا گفت ابن عباس
بتحقیق بازداشته شد رسول خدا از عمره در سال حدیبیه پس حلق کرد سر خود را وجماع کرد زنان خود را وذبح کرد هدی را
تا آنکه عمره کرد سال آینده را **باب** الاحصار فی الحج در حکم بازداشتن از حج **حدثنا** احمد بن محمد قال اخبرنا
عبد الله قال حدثنا یونس عن الزهری قال اخبرنی سالم قال کان ابن عمر رضی الله عنهما یقول الیس حسبکم سنة رسول
الله صلی الله علیه وسلم گفت بود ابن عمر میگفت آیا نیست بسنده شما را طریقه رسول خدا رحمت کنادش خدا بر وی
پوشیده نماند که حبس آنحضرت از عمره واقع شده است نه حج ولیکن هرگاه شان حج وعمره یکیست گفت سنت رسول خدا
وبا اینهمه سنت اینچنین نیست که طواف وسعی کرده باشند پس مقصود آنست از هرچه بازداشته شود آنرا بکند و همچنین
از سنت آنحضرت که در حبس عمره کردند از ذبح وحلق معلوم شده ان حبس احدکم عن الحج اگر بازداشته شود یکی از
شما از وقوف بعرفه طاف بالبیت وبالصفا والمروة طواف کند به بیت الله وبصفا ومروه یعنی اگر تواند بجا آورد ثم
حل من کل شیء حتی یحج عاما قابلا بیشتر برآید از هرچه حرام کرده بود برخود تا حج کند سال آینده فیهدی او یصوم ان لم یجد
هدیا پس ذبح کند شاتی یا روزه دارد اگر نیابد هدی را وعن عبد الله قال اخبرنا معمر عن الزهری قال حدثنی سالم
عن ابن عمر رضی الله عنهما نحوه میخواهد که عبد الله مذکور در سند سابق چنانکه بواسطه یونس از زهری حدیث کرده بواسطه
معمر از زهری نیز مانند آن در معنی حدیث کرده است **باب** النحر قبل الحلق فی الحصر در جواز ذبح کردن پیش از حلق در
وقت حصر **حدثنا** محمود قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن الزهری عن عروة عن المسور ان رسول الله

بضم میم مسلم بن صبیح عطار کوفی تابعی در زمان خلافت عمر
بن عبد العزیز عن مسروق عن عایشة قالت کان
النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول فی رکوعه
وسجوده بود آنحضرت که میگفت در رکوع خود وسجود
خود سبحانك اللهم ربنا وبحمدك تسبیح میکنم
ترا خداوندا تسبیح کردنی که لایق شان تست پروردگارا
متلبس میشوم بحمد وثنای تو تسبیح تنزیه است از صفات
نقص وبحمدك بتقدیر متلبس عطف است بر جمله سبحانك
یا حال است از ان اللهم اغفر لی خداوندا بیامرز مرا
واین امتثال است از آنحضرت باحسن وجوه از آنچه مامور است
بدان در آیة فسبح بحمد ربك واستغفره واحادیث در ادعیه
واذکار در رکوع مختلف آمده پس شافعی واحمد وبعضی
دیگر گفته اند که دعا کند مصلے بهرچه خواهد از ادعیه ماثوره
در نماز فرض ونفل ونزد علماء ما واحمد در روایتی وحسن
وابراهیم سنت است مصلے را که بگوید در رکوع خود سبحان
ربی العظیم سه بار واین عدد ادنای سنت است ودر سجود
خود سبحان ربی الاعلے سه بار واین ادنای سنت
بحدیث ابن مسعود که آنحضرت فرمود چون رکوع کند یکی از شما پس
بگوید در رکوع خود سبحان ربی العظیم سه بار پس تحقیق
تمام شد رکوع او واین ادنای آنست وچون سجده کند پس
بگوید در سجود خود سبحان ربی الاعلی سه بار پس تحقیق تمام شد
سجود او واین ادنای آنست روایة کرده آنرا ترمذی و
ابوداؤد وابن ماجه وطحاوی گفته سزاوار نیست که زیاده
کند در رکوع خود بر سبحان ربی العظیم تکرار کند آنرا هرقدر که
خواهد یعنی برعایت عدد وتر وکم نکند در آن از سه بار
لیکن اگر امام باشد زیاده نکند بر سه مگر آنقدر که مشقت
نیارد بر قوم وادعیه ماثوره محمول بر نماز نفل اند **باب**
ما یقول الامام ومن خلفه اذا رفع راسه من الرکوع آنچه
بگوید امام وکسیکه پس اوست وقتیکه بردارد سر خود را
از رکوع **حدثنا** آدم قال حدثنا ابن ابی ذئب
یعنے محمد بن عبد الرحمن بن ابی ذئب عن سعید المقبری
عن ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه وآله
وسلم اذا قال بود آنحضرت چون میگفت سمع الله
لمن حمده قال میگفت نیز ربنا ولك الحمد
روایات در اثبات واو وعدم آن مختلف آمده چنانکه
گذشت وکان النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا رکع
واذا رفع راسه یکبر وبود آنحضرت وقتیکه رکوع
میکرد وقتیکه بر میداشت سر از سجده تکبیر میگفت ولما
وقت برداشتن سر از رکوع وظیفه آن تسمیع است چنانکه معلوم
شد واذا قام من السجدتین قال الله اکبر وچون
برخاستے از دو سجده گفتی این کلمه را وتغییر اسلوب کلام
تصریح این کلمه در جائی وذکر آن بعنوان دیگر در جائی تفنن
در عبارت است **باب** فضل اللهم ربنا
لك الحمد فضیلت وکثرت ثواب این کلمات مخصوص

صلی الله علیه وسلم نحر قبل ان یحلق وامر اصحابه بذلك آنحضرت نحر کرد پیش از حلق وفرمود اصحاب را باین
در عمرهٔ حدیبیه **حدثنا** محمد بن عبد الرحیم قال اخبرنا ابو بدر شجاع بن الولید عن عمر بن محمد العمری قال
وحدث نافع ان عبد الله وسالما کلما عبد الله بن عمر حدیث کرد نافع که عبد الله وسالم سخن کردند پدر خود را که ابن عمر است
در توقف از حج فقال خرجنا مع النبی صلی الله علیه وسلم معتمرین پس گفت ابن عمر برآمدیم با پیغمبر خدا در حالیکه اراده عمره
کرده ایم فحال کفار قریش دون البیت پس حائل شدند و راه ندادند کافران قریش نزد بیت فنحر رسول الله صلی الله
علیه وسلم بدنه وحلق راسه پس ذبح کرد رسول خدا شتر هدی را وحلق کرد سر خود را **باب** من قال لیس علی المحصر
بدل و در حکم کسے که گفته نیست بر محصر قضائی یعنی قضا آنچه باز داشته شده از ان از حج وعمره یا کفارتی قال روح عن
شبل عن ابن ابی نجیح عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنهما انما البدل علی من نقض حجه بالتلذذ نیست بدل مگر بر کسے
که نقض کرده است وشکسته است حج خود را بتلذذ و از ارتکاب چیزی که ممنوع است از ان در حج چنانکه جماع واما من حبسه
عذر او غیر ذلك فانه یحل ولا یرجع واما کسیکه باز داشته او را عذری مانند دشمن یا غیر ان چنانکه بیماری یا تمام
شدن زاد پس بتحقیق وی می برآید از احرام وقضا نمیکند وگفته اند که این معنی در حج نفل است نه فرض از انکه فرض
از ذمه او ساقط نمی شود ونزد حنفیه فرض ونفل برابر است از انکه شروع در نفل ملزم است وان کان معه هدی
وهو محصر نحره ان کان لا یستطیع ان یبعث به واگر باوی هدی است ووی محصر است ذبح کند آنرا هر جا که باشد
خواه در زمین حل یا در حرم اگر قدرت ندارد که بفرستد آنرا بمحل آن وان استطاع ان یبعث به لم یحل حتی یبلغ الهدی
محله واگر قدرت دارد که برساند آنرا روا نیست که برآید از احرام تا آنکه برسد هدی بجای خود امام اعظم گفته است که
نحر نیست مگر در حرم زیرا که دم احصار قربت است ومجرد خون ریختن قربت نیست مگر در زمان آن ومکان آن پس
تحلل او واقع نشود ودلیل امام قوله سبحانه است ولا تحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله هدی نام شتر وجز آنست
که میفرستند آنرا به حرم وقول صحابی متروک است بقول الله تعالی وقال مالك وغیره ینحر هدیه ویحلق فی ای موضع
کان وگفته است امام مالک وغیر او چنانکه شافعی است ذبح میکند هدی خود را وحلق میکند سر خود را در هر جائیکه
باشد از حصر ولا قضاء علیه لان النبی صلی الله علیه وسلم واصحابه بالحدیبیة نحروا وحلقوا وحلوا من کل شئ قبل الطواف
وقبل ان یصل الهدی الی البیت وقضا نیست برین کس از انکه پیغمبر خدا ویاران او ذبح کردند وسر تراشیدند وبرآمدند از
هر چه ممنوع بود پیش از انکه طواف کنند وپیش از انکه برسد هدی به بیت الله ثم لم یذکر ان النبی صلی الله علیه وسلم
امر احدا ان یقضی شیئا ولا یعودوا له والحدیبیة خارج من الحرم پس تر ذکر کرده نشده است که آنحضرت فرمود
کسے را اینکه قضا کند چیزی را که متروک شده وصحابه عود کنند مر آنرا وحدیبیه بیرون زمین حرم است وفعل آنحضرت
وتقریر مر فعل صحابه را دلیل است بر آنکه نحر در غیر محل وحلق کردن موجب حل است کلمه لا در لا یعودوا زائده است
چنانکه در قوله تعالی ما منعک ان لا تسجد زیرا که معنی آیت اینست که چه چیز باز داشت ترا اینکه سجده کنی ای
ابلیس جواب حنفیه ازین دلیل آن تواند بود که حدیبیه بعض آن حرم است وبعض آن بطرف مدینه حل است چنانکه
حنفیه بدان تصریح کرده اند قسطلانی از شافعی نقل کرده ومشرکان از در آمدن بمکه منع کرده بودند قوله تعالے
وصدوکم عن المسجد الحرام وبعد از مصالحه در آن جزو زمین که حرم بود ذبح کرده باشند تا عمل بآیة کریمه واقع شود

کر تحمید ممنوع نباشد امام را چون تامین نزد حنفیه گوئیم عدم
عمل بقضیه قسمت در حدیث تامین بجهت زیادة فان
الامام یقولها است که در بعضی روایات آمده واشارة
اذا امن الامام فامنوا که هر دو تقاضا دارند تامین
امام را چنانکه در ابواب تامین ذکر یافت بخلاف حدیث
باب که اینجا تسمیع را مزید افادت تخریص مقتدیان بر حمود
انشاء تحمید است ونزد ابی یوسف وشافعیه وحنابله جمع
کند امام چون منفرد میان تسمیع وتحمید زیاده کرده اند
شافعیه جمیع مقتدی را نیز فانه من وافق قوله قول
الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه زیرا چه کسیکه موافق
افتد قول او با قول ملایکه نیز کلمه تحمید گویند نزد تسمیع
امام آمرزیده میشود مر او را آنچه گذشته است از گناه وی
باب القنوت اینچنین است بنسخهٔ شیخ موافق بعضی
شروح ودر اکثر نسخ باب بی ترجمه است ودر نسخهٔ اصیلی
لفظ باب ساقط است وراجح ثبوت النسخ روایة
ودرایة زیرا که احادیث آینده مناسبت بترجمه
سابق ندارند مگر بتکلف وقنوت بمعنی طاعت وسکوت
وخشوع ودعا وقیام ونماز آمده ومراد اینجا دعائی که در قومه
بعد از تسمیع در بعضی اوقات آمده واما قنوت وتر که
خواندن آن قبل از رکوع همیشه ثابت شده برای آن
بابی علیحده در ابواب وتر معقود است **حدثنا**
معاذ بن فضالة بفتح فا وضاد معجمه قال حدثنا هشام
دستوائی عن یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة بن
عبد الرحمن عن ابی هریرة قال لاقربن صلوة
النبی گفت ابو هریره هر آئینه نزدیک کنم بشما و نمایم
شمارا نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وتفسیر میکند راوی این
تقریب را فکان ابو هریرة یقنت فی الرکعة الاخرة من صلوة
الظهر وصلوة العشاء وصلوة الصبح یعنی بود ابو هریره که دعا
میکرد در رکعت پسین از نماز ظهر وعشا وفجر بعد ما یقول بعد از انکه میگفت
سمع الله لمن حمده ودر بخاری ربنا لك الحمد مذکور نیست وتفسیر میکند قنوت را
بقول خود فیدعو للمومنین ویلعن الکفار پس
دعا میکرد ابو هریره براے نجات
مسلمانان ودعا میکرد بنفرین رحمت وگرفتاری بر رحمت
کافران را وقایل شده اند باین حدیث جمعی وجمعی آنرا
مخصوص بفجر دارند وبعضی بفجر نیز تخییر کنند ونزد ما قنوت
در وتر است خاصة پیش از رکوع وحکایت کرده این را
ابن منذر از عمر وعلی وابن مسعود وابی موسی وبراء وابن
عمر وابن عباس وانس وعمر بن عبد العزیز وعبیدة سلمانی
وحمید طویل وابن مبارک طحاوی از ابن مسعود روایة کرده

پر تقدیر تسلیم آنحضرت وصحابه در وقت دیگر حج وعمره کرده اند از کجا معلوم شده که نیت قضا نکرده اند
وعدم ذکر موجب عدم در واقع نیست کرمانی در آن حدیث که شمار کرده اند عمره های آنحضرت ویکی از آن
گفته اند که عمرة الحدیبیة گفته یعنی قضای عمرة الحدیبیة واین معنی درست تر است از انکه این عمره گفتن صحیح نباشد
مگر بتکلف مجاز پس قول او ولم یذکر ان النبی صلی الله علیه وسلم امر احدا الخ دلیل نمیتواند شد بر عدم قضا
والله اعلم **حدثنا** اسمعیل قال حدثنا مالك عن نافع ان عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما قال حین خرج الی مکة
معتمرا فی الفتنة ان صددت عن البیت صنعنا کما صنعنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فاهل بعمرة گفت ابن عمر
وقتیکه بر آمد بسوی مکه در حالیکه عمره گرفته در ایام فتنه اگر باز داشته شدیم از در آمدن بخانه کعبه میکنیم چنانکه کرده ام
با پیغمبر خدا پس احرام بست بعمره من اجل ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اهل بعمرة عام الحدیبیة از جهت
اتباع آنکه بتحقیق پیغمبر خدا احرام بسته بود برای عمره سال واقعه حدیبیه ثم ان عبد الله بن عمر رضی الله عنهما نظر فی
امره فقال ما امرهما الا واحد پستر عبد الله بن عمر نظر کرد در حال عمره پس گفت نیست حال حج وعمره مگر یکسان
ارجاع ضمیر امر بعمره کرده اند ظاهر از عدم رعایت تانیث لفظی است وتواند که راجع با بن عمر باشد یعنی نظر
کرد در کار خود که تنها عمره کند یا بحج عمره کند فالتفت الی اصحابه فقال ما امرهما الا واحد پس التفات کرد
بجانب یاران خود وگفت نیست حال هر دو مگر یکی اشهدکم انی قد اوجبت الحج مع العمرة گواه میگیرم شمارا بتحقیق
من واجب کردم بر خود حج را با عمره ثم طاف لهما طوافا واحدا ورای ان ذلك مجزئ عنه واهدی
پستر طواف کرد برای حج وعمره یک طواف واعتقاد کرد که همین یک طواف رواست از ان هر یک وهدی
فرستاد یعنی **باب** قول الله تعالی فمن کان منکم مریضا الآیة تمه اینست او به اذی من رأسه ففدیة من
صیام او صدقة او نسك پس کسی که باشد از شما بیمار که ادای مناسک حج وعمره نتواند کرد یا بوی آزاری است
از سر او چنانکه زخمی بود ویا سپش غلبه کند وآزاری رساند پس بروی بدلی است از جهة موی سر تراشیدن از
روزه ویا صدقه یا تقرب بشاتی بیان فدیه است وهو مخیر فاما الصوم فثلاثة ایام وآن شخص مختار است
درین سه چیز اما روزه پس سه روز است **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن حمید بن قیس عن
مجاهد عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن کعب بن عجرة رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال
لعلك اذاك هوامك فرمود شاید که آزار رساند ترا کرم های تو یعنی سپش قال نعم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم احلق رأسك گفت آری ای رسول خدا آزار میکنند پس فرمود رسول خدا رحمت
کناد خدا بروی بتراش سر خود را وصم ثلثة ایام او اطعم ستة مساکین او انسك بشاة وروزه دار سه روز یا
طعام ده شش مسکین را یا قربان کن شاتی **باب** قول الله تعالی او صدقة وهی اطعام ستة مساکین ورفرموده خدا
که او صدقة فرموده مراد طعام دادن شش مساکین است **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا سیف قال حدثنی مجاهد قال
سمعت عبد الرحمن بن ابی لیلی ان کعب ابن عجرة رضی الله عنه حدثه گفت سیف حدیث کرد مرا مجاهد که شنیدم
عبد الرحمن بن ابی لیلی را که کعب بن عجره حدیث کرد او را قال وقف علی رسول الله صلی الله علیه وسلم بالحدیبیة
ورأسی یتهافت قملا گفت کعب استاد بر من رسول خدا بحدیبیه وسر من میریخت سپش را بلی وبلی فقال ایؤذیك

ازوی قنوت از آنحضرت عبد الرحمن بن ابی بکر پس خبر داد
در حدیث دگر که قنوت میکرد بدان آنحضرت دعا بود
که میکرد دعا میکرد بروی وتحقیق خدا تعالی نسخ کرد آنرا
بقول خود لیس لك من الامر شیء الآیة وقدرین نیز ترک قنوت در فجر
است وقنوت ابی هریره در صبح محتمل که بسبب عدم علم
بناسخ است وتتمه کلام در ابواب وتر مذکور شود ان شاء
الله تعالی **حدثنا** عبد الله بن ابی الاسود یعنی عبد الله
بن محمد بن حمید بن ابی الاسود بصری سنه دو بیست و
بست وسه قال حدثنا اسمعیل ابن علیة عن خالد
الحذاء عن ابی قلابة عن انس قال کان القنوت
فی المغرب والفجر گفت انس بود قنوت در وقتیکه
دعای بد میکرد بر بعضی قبائل عرب در مغرب وفجر بعد
از رکوع پستر ترک کرد آنرا وروایه کرده طبرانی در معجم
خود از ابن مرثد طحان که گفت بودم نزد انس دو ماه پس
قنوت نمیکرد در نماز صبح وانچه روایه کرده آنرا عبد الرزاق
در مصنف خود از طریق ابی جعفر رازی از انس که همیشه بود
آنحضرت که قنوت میکرد در فجر تا آنکه مفارقت کرد
دنیا را بر تقدیر صحت محمول است بر قنوت در نوازل
یا بر تطویل در قیام وتکثیر در خشوع **حدثنا**
عبد الله بن مسلمة عن مالك عن نعیم
بتصغیر بن عبد الله المجمر بضم میم اول وکسر ثانی
عن علی ابن یحیی بن خلاد بفتح معجمه
وتشدید لام ابن رافع الزرقی
بضم زا ر وفتح را ر وبقاف
انصاری مدنی سنه یکصد وبست ونه ویدرش یحیی
در وقت ولادت تحنیک کرده بود آنرا آنحضرت عن ابیه
عن رفاعة بکسر را ابن رافع الزرقی صحابی است حاضر
شده همه مشاهد را وفات یافت در زمان معاویه قال
کنا نصلی یوما وراء النبی گفت رفاعه بودیم که نماز میگزاردیم
روزی پس پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم فلما رفع
رأسه من الرکوع قال پس وقتیکه بر داشت سر
مبارک خود را از رکوع گفت سمع الله لمن حمده دریخا
نیز تحمید از آنحضرت مذکور نیست جز تسمیع قال رجل
وراءه گفت مردی پس آنحضرت ربنا ولك الحمد
پروردگارا بر ستایش میکنم ترا ومر تراست ستایش حمدا
کثیرا طیبا مبارکا فیه حمدی بسیار پاک از ریا وسمعه مبارک
برکت کرده شده در آن حمد یعنی فزونی در ثمرات آن فلما انصرف
قال من المتکلم پس وقتیکه برگشت آنحضرت از نماز فرمود
کجاست گوینده این کلمات در نماز قال انا گفت آن مرد
منم قال رأیت بضعة وثلثین ملکا یبتدرونها
ایهم یکتبها اول فرمود دیدم سی وچند فرشته را که شتابی
میکردند بگرفتن این کلمات تا کدام یکی از ایشان اول
نویسد وو ربا بد بفضل نوشتن آن ومقصود بدان بر کاه

هوامك قلت نعم يا رسول الله پس فرمود آیا آزار میکنند کرمهای تو گفتم آری ای رسول خدا قال فاحلق راسك او
قال احلق فرمود پس حلق کن سر خود را راوی شک کرده است که لفظ فاحلق است یا احلق یعنی صیغه امر ثلاثی
مجرد است یا از باب افعال مزید و شاید تردد در ین کرده احلق را سک گفته یا تنها احلق گفته والله اعلم قال في نزلت
هذه الآية فمن كان منكم مريضا او به اذى من راسه الخ فقال النبي صلى الله عليه وسلم صم ثلثة ايام او تصدق
بفرق بين ستة گفت کعب بن عجره در شان من نازل شده است این آیت پس آنکس که باشد از شما بیمار یا
باشد با و آزاری از سر تا آخر آیت پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم روزه دار سه روز یا صدقه کن بفرق
میان شش مسکین فرق بفتح فا و سکون را و قاف و بفتح را نیز آمده پیمانه ایست بوزن شانزده رطل
او انسك بما تيسر یا ذبح کن آنچه میسر شود از شتر و شاة **باب** الاطعام في الفدية نصف صاع طعام
دادن در فدیه نیم صاع است مر هر مسکین را نصف صاع چهار رطل است و بوزن شاهجهانی دو سیر
حدثنا ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن عبد الرحمن بن الاصبهاني عن عبد الله بن معقل قال جلست
الى كعب بن عجرة فسالته عن الفدية فقال نزلت في خاصة وهي لكم عامة گفت عبد الله نشستم بسوی کعب
بن عجره پرسیدم از فدیه او را پس گفت نازل شده است آیت فدیه در حق من بجاییکه خاص من بود و آن آیت
در حالیکه عام است شامل است شما را حملت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم والقمل يتناثر على وجهي
برداشته شدم بسوی رسول خدا و حال آنکه سپش میریخت بر روی من گویا ضعف داشته که بپای خود نرفته فقال
ما كنت ارى الوجع بلغ بك ما ارى پس فرمود گمان نداشتم درد را که رسیده است آنچه می بینم او ما كنت
ارى الجهد بلغ بك ما ارى شک راویست یا نبودم که گمان داشتم مشقت را که رسیده است تو چیز
که می بینم جهد بفتح جیم و بضم آن بمعنی رنج است و بعضی بضم جیم بمعنی طاقت گفته اند اتجد شاة آیا می یابی
شاتی را که ذبح کنی فقلت لا گفتم نمی یابم قال فصم ثلثة ايام او اطعم ستة مساكين لكل مسكين نصف
صاع فرمود پس روزه دار سه روز یا طعام ده شش مساکین را هر مسکین را نصف صاع یعنی سر تراش و فدیه ده
باب النسك شاة **حدثنا** اسحق قال اخبرنا روح قال حدثنا شبل عن ابن ابي نجيح عن مجاهد
قال حدثني عبد الرحمن ابن ابي ليلى عن كعب بن عجرة رضي الله عنه ان رسول الله مرویست از کعب بن عجره که
بتحقیق رسول خدا صلی الله علیه وسلم رآه وقمله يسقط على وجهه فقال ايؤذيك هوامك قال نعم دید آنحضرت
کعب را بجاییکه سپش سر او می افتد بر روی او پس فرمود آیا ایذا میکنند ترا کرمهای تو گفت آری فامره ان
يحلق وهو بالحديبية پس فرمود او را که بتراشد سر خود را او فدیه دهد و حال آنکه آنحضرت در حدیبیه بود ولم يتبين
لهم انهم يحلون بها وهم على طمع ان يدخلوا مكة و اظهار نکرد مردمی را که همراه بودند که ایشان از احرام
برآیند و حال آنکه ایشان بر اراده آن بودند که در آیند مکه را و حج کنند این کلام راویست که ذکر کرده برای آنکه
استباحت حلق برای عذری بود که آنرا فدیه فرمود نه برای برآمدن از احرام فانزل الله الفدية فامره رسول
الله صلى الله عليه وسلم ان يطعم فرقا بين ستة او يهدي شاة او يصوم ثلثة ايام پس فرستاد خدا آیت
فدیه پس فرمود او را رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی اینکه اطعام کند یک پیمانه فرق میان شش نفر مسکین

و درست نشست تا آنکه باز می نشست هر بندهای استخوان
پشت بجای خود فقار بفتح فا و قاف جمع فقاره است
حدثنا ابو الوليد طيالسي قال حدثنا شعبة عن ثابت بناني
قال كان انس بن مالك ينعت لنا صلوة النبي گفت ثابت
بود انس که صفت میکرد برای ما نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم فكان يصلي پس بود که نماز میکرد انس
بجهت حکایت و ارادت نماز آنحضرت و توان که این کلام
انس باشد نعت معنی قول یا فاذا رفع راسه
من الركوع قام حتى چون بر میداشتی سر خود را از رکوع استادی
حتى نقول قد نسي تا آنکه میگفتیم در دل که فراموش
کرد سجده را یا فراموش کرد این که در نماز است و دلالت
ندارد این حدیث بر آنکه اعتدال یعنی قومه رکن طویل است
بصراحت چنانکه بعضی شارحان بپاس شافعیت
گویند چه رسد بلکه از استبعاد قیام و مظنه فراموشی
استیناسی بر خلاف آن میتوان کرد چه آن مشعر است
بآنکه استاده ماندن در قومه که مشروع برای فصل است
میان رکوع و سجود آنقدر ضروری نمید انستند مگر آنکه
عمل شریف اینچنین بفعل آید و این دلیل سنت باشد
حدثنا ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن الحكم
بن عتيبة عن ابن ابي ليلى عن البراء قال كان
ركوع النبي گفت براء ابن عازب بود رکوع پیغمبر
صلى الله عليه وآله وسلم وسجوده و سجده او
واذا رفع راسه من الركوع و وقتیکه بر داشتی سر
از رکوع وبين السجدتين و فصل میان دو سجده
قريبا من السواء این هر چهار نزدیک از حال برابری
یعنی در هر چهار طمانیت بودی مانند طمانینه و در دیگر تیران
تخمینا حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا حماد
بن زيد عن ايوب عن ابي قلابة قال كان مالك
بن الحويرث يرينا كيف كان صلوة النبي گفت
ابو قلابه بود مالک بن حویرث که مینمود ما را که چگونه بود
نماز پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وذلك في غير وقت
الصلوة و این نمودن در غیر وقت نماز بود برای تعلیم
فقام فامكن القيام پس استاد و محکم کرد قیام را ثم ركع
فامكن الركوع پس رکوع کرد و محکم کرد رکوع را ثم رفع راسه
فانصب هنية پس بر داشت سر خود را پس راست شده
قائم یکجا استاد اندک زمان کنایه است از استقامت اعضا
و عود هر یک از اجزا بر استی و در بعضی نسخ انصب بتخفیف
موحده یعنی انتصب کرد و قایم داشت خود را و در روایتی
بقوقیه بدل موحده یعنی خاموش ماند و در روایت اسمعیلی
انتصب قائما راست استاده ماند و این و زیادتر است
در مراد قال گفت ابو قلابه فصلى بنا صلوة شيخنا هذا
پس نماز گزارد با ما مالک مانند نماز شیخ ما که اینست یعنی
ابی برید بضم موحده و فتح را چنانچه ذکر کرد ما آنرا عمرو بن سلمه جرمی
از حموی از فربری و همچنین ضبط کرده آنرا مسلم در کتاب کنی
و در بعضی روایات تحتیه و زا و الف زاید است که نامش عمرو

يا بدهي كند شاتي را يا روزه دارد سه روز **وعن** محمد بن يوسف قال حدثنا ورقاء عن ابن ابي نجيح عن مجاهد قال
حدثني عبد الرحمن بن ابي ليلى عن كعب بن عجرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم رآه وقمله يسقط على
وجهه مثله **باب** قول الله تعالى فلا رفث رفث بمعنى جماع و فحش در كلام است زهري گويد رفث كلمه جامع
است مر هر چيز را كه مرد از زن ميخواهد **حدثنا** سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن منصور قال سمعت ابا حازم
عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حج هذا البيت فلم يرفث ولم يفسق رجع
كما ولدته امه فرمود كسيكه قصد كند اين بيت الله را و اختلاط ننمايد بجماع زن را و انچه منع كرده شده است در احرام
نكند باز گردد از حج چنانچه زاده است او را مادر او و ظاهر اين حديث آنست كه از جميع گناهان صغيره و كبيره پاك ميگردد
و باين رفته اند بعضي از اهل علم **باب** قول الله تعالى ولا فسوق ولا جدال في الحج در بيان قول خدا كه اينست كه
نيست فسقي و نه جدلي در ايام حج **حدثنا** محمد بن يوسف قال حدثنا سفيان عن منصور عن ابي حازم عن
ابي هريرة رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم من حج هذا البيت فلم يرفث ولم يفسق رجع كيوم
ولدته امه كسيكه قصد كند اين بيت را بنيت حج و نزديكي نكرد زن را و نافرموده نكرد باز گردد و پاك ميشود از گناهان
چنانكه روزيكه زاده است او را مادر او و پاك است از همه گناهان در حديث جدال مذكور نيست گويا اكتفا كرده بانچه در
آيت مذكور است يا از ان جهت كه چون قريش مسلمان شدند الآن جدالي نمانده است **بسم الله الرحمن الرحيم**
باب جزاء الصيد ونحوه در بيان جزاي شكار وقتيكه محرم قتل كند و مانند آن چنانكه گريزاند صيد را يا درخت
زمين حرم را ببرد و قول الله تعالى لا تقتلوا الصيد وانتم حرم الى قوله تحشرون فرموده خداي كه برتر است مكشيد صيد را
و حال آنكه شما احرام ياينيد واذا اصاد الحلال فاهدى للمحرم الصيد اكله وقتيكه شكار كند غير محرم و هديه كند محرم را
آن شكار بخورد آنرا ولم ير ابن عباس وانس رضي الله عنهما بالذبح باسا وهو غير الصيد و نديده اند ابن عباس
و انس بذبح كردن محرم باكي و حال آنكه مذبوح غير شكار است ظاهر قول عام است مؤلف تعيين كرده است كه
ذبح غير صيد باشد نحو الابل والغنم والبقر والدجاج والخيل تفسير كرده است غير صيد را بمانند شتر و بز و گاو و مرغ
و اسپ يقال عدل مثل گفته مشود عدل كه در آيت مذكور است بمعنى مثل است واذا كسرت قلت عدل فهو زنة
ذلك و وقتيكه كسره دهي عين را و گوئي عدل پس آن بمعنى هم وزن است قياما قواما يعني كلمه قيام كه در آيت العدل
اين آيت است قوله تعالى جعل الله الكعبة البيت الحرام قياما بمعنى قوام است يعني انچه بر پا دارد حال را در دنيا و دين
يعدلون يجعلون له عدلا كلمه يعدلون كه در سوره انعام است قوله تعالى ثم الذين كفروا بربهم يعدلون بمعنى يجعلون له
عدلا يعني كافران مانند ميگردانند بتان را به پروردگار عالم بتقريب كلمه عدل كه درين آيت مسطور بود ترجمه است مشتق
انرا بمعني كه مفسر است بان ذكر كرده است تا اشتباه نشود كه انجا هم بهمين معني كه درين آيت است خواهد بود
حدثنا معاذ بن فضالة قال حدثنا هشام عن يحيى عن عبد الله بن ابي قتادة قال انطلق ابي عام الحديبية
فاحرم اصحابه ولم يحرم گفت عبد الله بن ابي قتادة كه رفت ابو قتادة پدر من سال حديبيه پس احرام بستند اصحاب
آنحضرت و احرام نه بست پدر من فحدث النبي صلى الله عليه وسلم ان عدوا بغزوه پس حديث كرده شد پيغمبر
خدا يعني گفته شد بآن حضرت كه دشمني قصد وي دارد در حديث ديگر كه لاحق است گفته پس توجه كرديم بجهت اصحاب

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب الاذان

روايت است كه گفت ديدم پيغمبر را صلى الله عليه و آله وسلم
كه چون سجده كردي نهادي دو زانوي خود را پيش از دو دست
خود و ابو داؤد و نسائي از ابي هريره آورده كه گفت
فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه و آله وسلم چون سجده كند يكي
از شما پس بايد كه ننشيند چنانكه مي نشيند شتر كه مي نهد
زانوها را پيشتر و بايد كه بنهد دو دست را پيش از دو زانوي
خود و چون دو حديث مختلف آمده سبيل درينجا عمل باقوي
و اصح است يا بناسخ و جمعي از حفاظ تصحيح نموده و ترجيح
داده حديث وائل را از حديث ابي هريره ترمذي گفته
حسن است و خطابي از قدماي علماء حديث و شراح
آنست گفته اثبت است از حديث ابي هريره و از حديث
بعضي احسن است در نظر و صورت و ادعا كرده ابن خزيمه
كه وي ناسخ است حديث تقديم يدين را و در حديث
سعد بن ابي وقاص و حديث ابي سعيد خدري آمده كه
مي نهاديم ما دستها را پيش از زانوها پس امر كرده شديم
بنهادن زانوها پيش از دستها والله اعلم و مطابقه اثر
بترجمه جهة آنكه اثر بيان كيفيت سوي و سقوط است
بسجده **حدثنا** ابو اليمان قال حدثنا شعيب
عن الزهري قال اخبرني ابو بكر بن عبد الرحمن
بن الحارث بن هشام مخزومي و ابو سلمة بن
عبد الرحمن ان ابا هريرة كان يكبر في كل
صلوة من المكتوبة وغيرها بود ابو هريره كه تكبير
ميگفت در هر نماز فرض و غير فرض في رمضان وغيره
در رمضان و غير آن فيكبر حين يقوم پس تكبير ميگفت
وقتيكه مي ايستاد بنماز ثم يكبر حين يركع پس تكبير
ميگفت وقتيكه ركوع ميكرد ثم يقول پس از برداشتن
سر از ركوع ميگفت سمع الله لمن حمده ثم يقول
پس ازين كلمه ميگفت ربنا ولك الحمد قبل ان يسجد
پيش از انكه ميل كند بسجده ثم يقول پس از ان ميگفت
الله اكبر حين يهوي ساجدا وقتيكه فرود مي آمد
بسجده ثم يكبر حين يرفع راسه من السجود
تكبير ميگفت وقتيكه برميداشت سر از سجود ثم يكبر
حين يسجد ثم يكبر حين يرفع راسه من السجود ثم يكبر حين يقوم
من الجلوس في الاثنتين پس تكبير ميگفت وقتيكه مي ايستاد از
نشستن بعد دو ركعت براي تشهد ويفعل ذلك في كل
ركعة و ميكرد اين چنين در هر ركعت حتى يفرغ من
الصلوة تا آنكه فارغ مي شد از نماز ثم يقول حين ينصرف
پس ميگفت ابو هريره وقتيكه بر مي گشت
از نماز والذي نفسي بيده اني لاقربكم شبها
بصلوة رسول الله سوگند ميخورم بكسيكه ذات من بدست
قدرت اوست تحقيق من هر آئينه نزديكتر ين تمام
از شما بشباهت نماز پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله
وسلم ان كانت هذه لصلوته حتى فارق الدنيا

بجانب دشمن فانطلق النبي صلى الله عليه وسلم پس رفت آنحضرت بجانبی که قصد کرده بود و ابو قتاده باز آمده
لاحق شد فبينما انا مع اصحابه يضحك بعضهم الى بعض پس در آن میان که با یاران آنحضرت بجائی که بودم
خنده میکرد بعض ایشان بسوی بعضی دیگر یعنی بشکاری دیده و از انکه از تعرض بآن ممنوع اند بیکدیگر تعجب میکردند
فنظرت فاذا انا بحمار وحش فحملت عليه فطعنته فاثبتته پس دیدم ناگاه من بمقابل شکاری وحشی ام پس
برداشتم اسپ بر آن حمار و رسیدم بوی پس نیزه زدم او را و بجا نگهداشتم که نجنبید از انجا واستعنتهم فابوا
يعينوني وطلب مددی کردم بیاران که محرم بودند پس ابا کردند که مدد کنند مرا در روایت دیگر در باب
لا يعين المحرم الحلال است گفته که چابک از دست او افتاده در بعضی روایات که استمداد در برداشتن آن کرده بود
بیارانی که محرم بودند پس ابا کردند که مدد کنند مرا فاكلنا من لحمه فخشينا ان نقتطع پس خوردیم از گوشت حمار و
مشغول شدیم پس ترسیدیم که جدا و دور افتیم از آنحضرت و یاران فطلبت النبي صلى الله عليه وسلم ارفع فرسي
شاوا واسير شاوا پس جستم آنحضرت را بحالیکه بر میدارم و میدوانم اسپ خود را یکبارگی و راه میروم بارگی
شاو بالمعجمة و تنوين بمعنى مرة است كذا نقل عن المولف في بعض النسخ فلقيت رجلا من بني غفار في جوف الليل
پس ملاقات کردم مردی را از قوم بنی غفار در میان شب قلت اين تركت النبي صلى الله عليه وسلم قال تركته
بتعهن گفتم کجا گذاشتی آنحضرت را گفت گذاشته ام بمنزل تعهن بفتح تاء مثناة فوقیه مفتوحه و عین مهمله ساکن و هاء
مکسور آخر نون است در قاموس گفته تعهن مثلثة الاول مكسورة الهاء نام چشمه آبیست وهو قائل السقيا
و آنحضرت قیلوله کننده است بسقیا یعنی گذاشته ام به تعهن و اراده داشت که قیلوله کند بموضع سقیا که سه میل است
از تعهن و دو منزل است از مدینه برین تقدیر این قول همان مرد باشد لیکن چنین تقریر کرده اند معنی حدیث را و تواند که
معنی چنین باشد و یافتم آنحضرت را بحالیکه قیلوله کرده است در موضع سقیا بر تمیمی قول ابی قتاده است
وسقيا بغير مد است بضم سین مهمله و سکون قاف بعد آن مثناة تحتیه قریه ایست جامعه میان مکه و مدینه در
بعضی نسخ واقع شده فلحقت برسول الله صلى الله عليه وسلم پس لاحق شدم به پیغمبر خدا و قسطلانی تعرضی باین
نسخه نکرده است ظاهرا بر روایت راویان کتاب معلوم نشده فقلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اهلك
يقرؤن عليك السلام ورحمة الله پس گفتم ای رسول خدا بتحقیق یاران تو میخوانند بر تو سلام و رحمت خدا انهم
قد خشوا ان يقتطعوا دونك تحقیق یاران ترسیده اند که باز مانند ایشان از دشمن بی تو فانتظرهم پس انتظار کن
ایشان را تا بر سند قلت يا رسول الله اصبت حمار وحش وعندي منه فاضلة گفتم ای رسول خدا رسیدم
حمار وحشی را و نزد من زیادتی از وی باقیست فقال للقوم كلوا وهم محرمون پس فرمود مردم را که بخورید و حال آنکه
ایشان محرم بودند پوشیده نماند که در ترجمه باب جزای صیدی که محرم کند آورده و در اثبات آن اکتفا کرده بآیت مذکور
که تفصیل دعوی بیان یافته و حکمی دیگر که گفته اذا اصاد الحلال الخ آنرا بحدیث مذکور در باب اثبات کرده و قول
ابن عباس و انس را استطرادا آورده و حدیثی مرفوع بشرط خود نگو یافته است عبد الرزاق حدیث ابن عباس
را موصول آورده و نزد ابن ابی شیبه حدیث انس نیز موصول است **باب** اذا رأى المحرمون صيدا فضحكوا
ففطن الحلال وقتیکه دیدند محرمان شکاری را پس خنده کردند و تعجب از پیش آمدن شکار و ناگرفتن آن با وجود قدرت

فيقول پس میگفت اللهم انج الوليد بن
الوليد خداوندا نجات و خلاصی ده ولید بن ولید
بن مغیره قرشی مخزومی برادر خالد بن ولید را که اسیر
گرفته بود او را عبد الله بن جحش بروز بدر پس قدوم
آورده شد و برادر وی خالد و هشام و فدیه داده او را
بمکه بردند در آنجا رفته اسلام آورد گفتند چرا پیش از فدیه
اسلام نیاوردی تا ترا بمال بودی و بهم اسلام گفت
خوش نیامد مرا که مردم گویند که از اسیری صبر نکرد و اظهار
اسلام آورد پس برادرانش در مکه حبس کردند پس
آنحضرت دعا میکرد او را چندی در نماز نجات و خلاص
از دست آن ظالمان تا آنکه بگریخت وی از دست
ایشان و لحق شد برسول خدا صلی الله علیه و آله
وسلم وسلمة بن هشام بن مغيرة مخزومی را که
برادر ابی جهل بود قدیم الاسلام از خیار صحابه و فضلای
ایشان او را کافران در مکه حبس کرده بودند و از دست
ایشان گریخته با آنحضرت لحق شد و در زمان عمر رضی الله عنه
در جهاد روم شهید شد سنه چارده وعياش بفتح مهمله
وتشديد تحتیه بن ابي ربيعة عمرو بن مغیره را که نیز برادر مادری
ابی جهل بود قدیم الاسلام پیش از دخول آنحضرت بدار ارقم
ایمان آورده و هجرت کرد بحبشه پس از آن بمدینه
با عمر رضی الله عنه پس ابو جهل که برادر وی بود بمدینه آمد
و گفت که مادر تو سوگند خورده که در سایه ننشیند تا ترا
نبیند پس همراه وی بمکه آمد ابو جهل او را بربست و بند
کرد پس بگریخت و بمدینه آمد و در تبوک شهید شد پس
از آن میگفت آنحضرت بطریق اجمال والمستضعفين
من المؤمنين و نجات ده نا توان شمرده شده گان را
که مسلمان شده بعد از آن شروع میکرد در دعا بر کافران
اللهم اشدد وطأتك على مضر خداوندا سخت
گردان پا مال کردن عقوبت خود را بر قبیله مضر
وجعلها سنين كسني يوسف و بگردان وطأت
با ایام کفر را بر ایشان سالهای قحط مانند سالهای قحط زمان یوسف علیه
السلام که هفت سال بر اهل مصر شده بود و همچنان شد
که اهل مکه نیز بدعای آنحضرت هفت سال گرفتار عذاب
قحط شدند و در آن مدت استخوانها و مردارها میخوردند
نعوذ بالله من غضب الله ورسوله سنين جمع سنة است
در اصل بمعنی سال مستعمل میشود و بیشتر بمعنی سال قحط
المشرق يومئذ من مضر مخالفون له راوی گوید
و اهل مشرق از قبیله مضر در آن هنگام مخالف بودند آنحضرت
حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان
غیر مرة عن الزهري قال سمعت انس

گروانیده نشده است امام مگر از برای آنکه اتباع کرده شود باو فاذا اکبر فکبروا پس بر گاه تکبیر گوید امام تکبیر گوئید شما واذا رکع فارکعوا و وقتیکه رکوع کند امام رکوع کنید شما واذا رفع راسه فارفعوا و وقتیکه سر بردارد امام از رکوع سر بردارید شما واذا قال و چون بگوید سمع الله لمن حمده فقولوا پس بگوئید شما ربنا ولک الحمد و درینجا تنبیه اشتمال تحریض تحمید است که مفهوم تسمیع امام است واذا سجد فاسجدوا و وقتیکه سجده کند پس سجده کنید شما قال سفیان کذا جاء به معمر سے علی بن عبد الله گفت سفیان مرا بطریق استفهام و همچنین آورده است این حدیث معمر از زهری قلت نعم گفتم آری همچنین آورده قال گفت سفیان لقد حفظ برای تحقیق یاد داشته است معمر از زهری و فراموش نکرده کذا قال الزهری ولک الحمد همچنان گفته است زهری بزیادت واو در ربنا ولک الحمد مقصود سفیان تقریر روایت خود است بروایت معمر نه چنانکه بعضے اصحاب زهری روایت کرده اند بحذف واو بعد از آن ذکر کرده سفیان مسئلہ دیگر که در روایة حدیث مذکور از زهری از بعضے اصحاب وی واقع شده برای اظهار تثبیت خود در حفظ حدیث حفظت یاد دارم از زهری بلفظ من شقه الایمن در حدیث مذکور و جحش شقه چنانکه اول و سیاق حدیث مذکور شد و جحش من شقه هر دو بیک معنی است فلما خرجنا من عند الزهری پس وقتیکه برآمدیم از نزد زهرے قال ابن جریج وانا عنده گفت ابن جریج در روایت از زهری و حال آنکه من نزد ابن جریج بودم فجحش ساقه الایمن بجای شقه الایمن

باب فضل السجود

فضیلت سجده حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی سعید بن المسیب وعطاء بن یزید اللیثی ان ابا هریرة اخبرهما ان الناس قالوا یا رسول الله هل نری ربنا یوم القیمة بتحقیق ابا هریره خبر داد سعید و عطا را که مردم گفتند ای رسول خدا آیا ببینیم پروردگار خود را روز قیامت قال هل تمارون فی القمر لیلة البدر لیس دونه سحاب فرمود آیا شک و نزاع میکنید در دیدن ماه در شب چهاردهم بحالیکه نیست پیش طرف او ابری که حایل باشد تمارون بفتح تا و را در اصل تتمارون بدو تا بود بتای مفتوحه و سیم یعنی شک یکے از دو تا حذف کرده شد و بضم تا و را از مماراة بمعنی مجادله نیز روایت است قالوا لا گفتند شک و نزاع نداریم در آن یا رسول الله قال هل تمارون فی رویة الشمس لیس دونها سحاب فرمود آیا شک دارید و نزاع میکنید در دیدن آفتاب که نباشد نزد او ابری قالوا لا گفتند شک و نزاع نداریم

پس دریافت کسیکه احرام ندارد و شکار کرد آنرا پس چیزی برین محرمان لازم نمی آید حدثنا سعید بن الربیع قال حدثنا علی بن المبارک عن یحیی عن عبد الله بن ابی قتادة ان اباه حدثه قال انطلقنا مع النبی صلی الله علیه وسلم عام الحدیبیة فاحرم اصحابه ولم احرم گفت ابو قتاده رفتیم با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی سال حدیبیه پس احرام بستند اصحاب آنحضرت و من احرام نبستم فانبئنا بعدو بغیقة پس خبر داده شدیم ما بدشمنی بموضع غیقه بفتح معجمه و سکون تحتیه و بالقاف جائیست از بلاد بنی غفار میان حرمین فتوجهنا نحوهم پس متوجه شدیم ما بجانب دشمنان فبصر اصحابی بحمار وحش فجعل بعضهم یضحک الی بعض پس دیدند یاران من که با من همراه بودند و احرام داشتند حمار وحشی را پس گشتند که بعض ایشان خنده میکنند بسوی بعضی دیگر از پیش آمدن صید فنظرت فرایته فحملت علیه الفرس فطعنته فاثبته پس نگاه کردم و دیدم آنرا و برداشتم بروی اسپ را پس نیزه زدم آنرا و برجا ماندم آن حمار را یعنی چنان نیزه زدم که نتوانست از انجا جنبید فاستعنتهم فابوا ان یعینونی پس طلب اعانت ایشان نمودم در برداشتن آن پس اباکردند که اعانت کنند مرا فاکلنا منه پس خوردیم همه از آن گوشت شکار ثم لحقت برسول الله صلی الله علیه وسلم وخشینا ان نقتطع و ترسیدیم که جدا افتیم از آنحضرت ارفع فرسی شاوا واسیر علیه شاوا فلقیت رجلا من بنی غفار فی جوف اللیل فقلت له این ترکت رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ترکته بتعهن وهو قائل السقیا فلحقت برسول الله صلی الله علیه وسلم حتی اتیته فقلت یا رسول الله ان اصحابک ارسلوا یقرؤن علیک السلام ورحمة الله وانهم قد خشوا ان یقتطعهم العدو دونک فانتظرهم بتحقیق این مردم ترسیدند که باز دارد ایشانرا دشمن از نزد تو پس انتظار کن ففعل فقلت یا رسول الله انا اصدنا حمار وحش وان عندنا فاضلة منه پس انتظار کرد آنحضرت و گفتم ای رسول خدا ما شکار کرده ایم حمار وحش را و نزد ما از آن بقیه از گوشت است فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لاصحابه کلوا وهم محرمون پس فرمود آنحضرت مر اصحاب را بخورید و حال آنکه آنها محرم بودند

باب لا یعین المحرم الحلال فی قتل الصید

مدد نکند محرم غیر محرم را در کشتن صید بفعل نه بقول حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا سفیان عن صالح بن کیسان عن ابی محمد سمع ابا قتادة قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم بالقاحة من المدینة علی ثلث گفت ابو قتاده بودیم ما با آنحضرت بوادی قاحه که از مدینه سه مرحله است قاحه بقاف و حاء مهمله در میان هر دو الف است ح وحدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا صالح بن کیسان عن ابی محمد عن ابی قتادة قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم بالقاحة ومنا المحرم ومنا غیر المحرم گفت بودیم ما با پیغمبر خدا بقاحه و بعضی از ما محرم بودند و بعضی غیر محرم فرأیت اصحابی یتراؤن شیئا فنظرت فاذا حمار وحش پس دیدم یاران خود را که مینمایند یکدیگر را چیزی پس نظر کردم چیزی را پس ناگاه گورخر بود یعنی وقع سوطه این کلام اوست تفسیر کرده مر چیزی را که دلالت میکرد قول او فقالوا لا نعینک علیه بشیء انا محرمون پس گفتند اعانت نمیکنیم ترا بچیزی بتحقیق ما محرمیم یعنی چابک افتاده بود گفت بدهید مرا گفتند اعانت نمیکنیم ترا بر دادن چابک فتناولته فاخذته پس گرفتم چابک را پس اخذ کردم بقوت ثم اتیت الحمار من وراء اکمة فعقرته پیشتر آمدم حمار را از پس کوه پاره و پی کردم آنرا یعنی کشتم آنرا فاتیت به اصحابی فقال بعضهم کلوا وقال بعضهم لا تاکلوا پس آوردم او را بیاران خود پس گفتند بعضی ایشان بخورید و بعضی گفتند نخورید فاتیت النبی صلی الله علیه وآله وسلم وهو امامنا پس آمدم آنحضرت را و آنحضرت پیش ما بود فسألته فقال

کان حلالا پس پرسیدم آنحضرت را پس فرمود بخورید حلال است قال لنا عمرو اذهبوا الی صالح فاسئلوه عن
هذا و غیره گفت مارا عمرو بن دینار بروید بسوی صالح پس پرسیدم اورا ازین حدیث و جز آن این
قول سفیانست وقدم علینا ههنا و قدوم آورده است صالح بمکه از مدینه بر ما اینجا مقصود بیان تحمل این
حدیث است از صالح که در وقتیکه از مدینه بمکه آمده بود از وی پرسیده اند **باب** لا یشیر المحرم الی
الصید لکی یصطاده الحلال باید که اشارت نکند محرم بسوی صید برای اینکه شکار کند غیر محرم **حدثنا**
موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابو عوانة قال حدثنا عثمان هو ابن موهب قال اخبرنی عبد الله بن ابی قتادة
ان اباه اخبره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج حاجا فخرجوا معه خبر داد عبد الله که بتحقیق پدر او
ابو قتاده خبر داد اورا که پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بر آمد در حالیکه اراده حج بیت الله دارد پس بر آمدند
بوے صحابه مراد محرم است باراده عمره ازانکه این واقعه در عمره حدیبیه است در روایة بیهقی او معتمر او قد
شده بطریق شک از راوی گفته اند که صواب معتمر است فصرف طائفة منهم فیهم ابو قتادة فقال خذوا
ساحل البحر حتی نلتقی پس گردانید آنحضرت جمعی را از صحابه که درون ابو قتاده است از قبیل التفاتست زیراکه
ظاهر آن بود که انا فیهم میگفت پس فرمود بگیرید کناره دریا را تا آنکه ملاقات کنیم فاخذوا ساحل البحر پس
گرفتند این جماعه کناره دریا را فلما انصرفوا احرموا کلهم الا ان ابا قتادة لم یحرم پس وقتیکه مراجعت کردند
صحابه بجانب عدو احرام بستند همه ایشان مگر آنکه ابی قتاده احرام نه بست فبینما هم یسیرون اذ راوا حمر
الوحش فحمل ابو قتادة علی الحمر فعقر منها اتانا پس درین میان که ایشان راه میروند ناگاه دیدند گله گورخران را
پس حمله کرد ابو قتاده بر آنها پس کشت ازان ماده خری را فنزلوا فاکلوا من لحمها پس فرود آمدند و خوردند
از گوشت آن وقالوا انا کل لحم صید ونحن محرمون وگفتند بعضی از ایشان آیا میخوریم گوشت شکار را یا بعد از
خوردن در تردد افتادند یعنی اول موافق روایت سابق است و ثانی او فق با آخر حدیث یعنی حال آنکه ما احرام بستیم
فحملنا ما بقی من لحم الاتان پس برداشتیم چیزی که باقی ماند از گوشت ماده خر فلما اتوا رسول الله صلی الله علیه وسلم
قالوا انا کنا احرمنا وقد کان ابو قتادة لم یحرم پس هرگاه آمدند نزد آنحضرت گفتند ما احرام بسته بودیم و ابو قتاده احرام
نه بسته بود فراینا حمر وحش فحمل علیها ابو قتادة فعقر منها اتانا پس دیدیم ما گورخران را پس حمله کرد ابو قتاده پس کشت
از آنها ماده خری را فنزلنا فاکلنا من لحمها پس فرود آمدیم ما و خوردیم گوشت آنرا ثم قلنا انا کل لحم صید ونحن
محرمون فحملنا ما بقی من لحمها پس تر گفتیم ما آیا بخوریم گوشت شکار و ما محرم باشیم پس برداشتیم چیزی که باقی بود
از گوشت آن قال امنکم احد امره ان یحمل علیها او اشار الیها قالوا لا فرمود آیا از شما کسی است که گفته باشد ابو قتاده
را که حمله کند بر آنها یا اشاره کرده نموده باشد آنها را گفتند نی قال فکلوا ما بقی من لحمها فرمود پس بخورید آنچه باقی
مانده است از گوشت آن این امر برای اباحت است ازانکه در اصل خوردن گوشت مباح است و نیز سوال
ایشان از جواز بود پس جواب مطابق سوال است این روایت ساکت است ازانکه آن حضرت هم خورده باشند و
در روایت امام احمد و ابی داؤد و طیالسی آمده است که بخورید شما و بخورانید مرا از جمله طیالسی فوائد این حدیث جواز اکل محرم
گوشت شکار را وقتیکه دلالت بر آن نکرده و اشارت ننموده باشد و اینست مذهب امام ابی حنیفه رح و وقتیکه

لات و عزی و کاهن و شیطان و هر سردار گمراهی و تبها
و هر چیز پرستیده شود سوای خدا و متمردان اهل کتاب
کذا فی القاموس و چون معبودهای باطل برای عبرت
در آتش می افتند عبده آنها نیز در پی آن بیفتند و تبقی
هذه الامة و باقی میماند این امت محمدیه که نمی پرستند
جز خدا را فیها منافقوها بحالیکه در میان ایشان
منافقان این امت نیز باشند مخلوط و مختفی با مید نجات
با ایشان چنانچه در دنیا بودند تا آنکه ستیزه زده شود میان
هر دو صنف دیواری که اندرونش که مقر مومنان است
رحمت باشد و برونش بجای منافقان عذاب ... تواند
که مراد عاصیان این امت ... باشند ...
... نورانیت
...
...
...
حکم آن همچو حکم منافق باشد که بحقیقت ... باطن آن ندارند جز
بظاهر و این مناسب است بقول شریف فیاتیهم الله تبارک
وتعالی پس می آید ایشانرا خدای بزرگ ...
...
...
صریح است ... فیقول انا ربکم پس میگوید ...
بالله منک ...
...
...
...
...
...
...
...
صورت ... پروردگار شما ام و ... علامات مخلوق
انکار کنند و بدانند که نه پروردگار است تعالی
و تقدس و استعاذه نمایند کذا ذکره القاضی
عیاض و نیز خطابی گفته که ظهور بار اول
بر وجه غیر معروف بجهت آن بود که با مومنان منافقان
بودند که استحقاق دیدار ندارند رویت را و محجوب اند از
پروردگار خود پس منتظر مانند مومنان رفع حجب
را نیز از ایشان فیقولون هذا مکاننا پس میگویند
این جای ماست میرویم ازینجا چنانکه دیگران رفتند در پی
معبودهای خود حتی یاتینا ربنا تا آنکه بیاید و متجلی
شود ما را پروردگار ما فاذا جاء ربنا عرفناه پس
چون می آید پروردگار ما می شناسیم ما او را بآنچه دانسته ایم
او صاف او را یا بعلم ضروری که خلق می شود در آن هنگام

ذبح کرده باشد آنرا غیر محرم و مذهب امام مالک و امام شافعی آنست که حرامست اگر محرم خود شکار کرده باشد یا غیر محرم برای او شکار کرده خواه باذن او یا شد یا نه درین معنی حدیث مرفوع جابر آورده اند لحم الصید لکم فی الاحرام حلال ما لم تصیدوا او یصاد لکم در فتح القدیر شیخ ابن همام آورده که درینصورت که غیر محرم شکار کرده بلا امر محرم اختلاف نزد طحاوی گوید حرامست بر محرم و جرجانی گفته حرام نیست

باب اذا اهدی للمحرم حمارا وحشیا حیا لم یقبل

وقتیکه هدیه آرد غیر محرم مر محرم را حماری وحشی زنده قبول نمیکند گفته اند لم یقبل بمعنی لا یقبل است حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما عن الصعب ابن جثامة اللیثی انه اهدی لرسول الله صلی الله علیه وسلم حمارا وحشیا وهو بالابواء او بودان مرویست از صعب بن جثامه که هدیه آورد مر رسول خدا را رحمت کناد خدا بروی حماری وحشی را وحال آنکه آنحضرت بابوا بود یا بودان ابوا بفتح همزه وسکون موحده ممدوده نام کوهی است وودان بفتح واو وتشدید دال نام موضعی است نزدیک بجحفه گفته اند که اکثر روایات برین است که هدیه بعض حمار آورده تمام در روایت مسلم عجز حمار ودر روایتی شق حمار ودر روایتی عضوی از حمار وحش است ودرمیان این روایتها تطبیق داده اند بانکه وی تمام آورده بود وباآنحضرت بعض آن گذرانده فرد علیه پس رد کرد آنحضرت آنرا بروی وقبول نکرد اکثر روایات برین است که آنحضرت رد کرد ودر بعضی روایات آمده که قبول کرد وخورد ازان ودر جمع این دو روایت گفته اند که شاید رد ودر احوال باشد اما رد ازان جهت بوده که معلوم فرموده باشد که برای آنحضرت صید کرده پس روا نداشت آنحضرت آنرا واما قبول صید ابی قتاده وخوردن لحم آن چنانکه در بعضی روایات آمده است بسبب تیقن آنکه وی برای آنحضرت شکار نکرده بود فلما رای ما فی وجهه قال انا لم نرده علیک الا انا حرم وهرگاه دید آنحضرت چیزی که در روی او بود از خجالت وشکستگی از عدم قبول آنحضرت فرمود برای تسلی او که من رد نکردم بر تو مگر بواسطه آنکه من احرام دارم

باب ما یقتل المحرم من الدواب

چیزیکه میکشد محرم از دواب جنبنده ها بر زمین ورواست کشتن آن حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال خمس من الدواب لیس علی المحرم فی قتلهن جناح فرمود پنج جانور اند از دابها که نیست بر محرم در کشتن آن گناهی ح وعن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ح وحدثنا مسدد قال حدثنا ابو عوانة عن زید بن جبیر قال سمعت ابن عمر رضی الله عنهما یقول حدثتنی احدی نسوة النبی صلی الله علیه وسلم عن النبی صلی الله علیه وسلم میگفت ابن عمر حدیث کرد مرا یکی از زنان پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی وآن حفصه است رضی الله عنها از پیغمبر خدا یقتل المحرم می کشد محرم ح وحدثنی اصبغ بن الفرج قال اخبرنی عبد الله بن وهب عن یونس عن ابن شهاب عن سالم قال قال عبد الله بن عمر قالت حفصة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خمس من الدواب لا حرج علی من قتلهن پنج جانور اند از جنبیدهای زمین نیست باکی وگناهی بر کسی که بکشد آنها را الغراب یکی زاغ است والحداة دوم غلیواز والفارة سوم موش والعقرب چهارم کژدم والکلب العقور پنجم سگ گزنده است وسیوطی گوید تقیید به پنج اگرچه مفهوم عدد اختصاص بهمین پنج میخواهد لیکن نزد اکثری حجت در مفهوم خود نیست وبر تقدیر تعین ذکر همین پنج

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

فاکون اول من یجوز من الرسل بامته پس باشم من نخستین کسیکه میگذرد از صراط از پیغمبران با امت خود ولا یتکلم یومئذ احد الا الرسل وکلام نمیکنند ومجال سخن ندارند در آن روز هیچکس مگر پیغمبران یعنی در موطن عبور بر صراط وگرنه در مواطن دیگر بر وفق اذن ومرتبه دیگران هم کلام کنند چنانکه معلوم شود وکلام الرسل یومئذ وسخن پیغمبران در آن روز اینست اللهم سلم سلم خدا وندا بسلامت بگذران ایشانرا از صراط تا در آتش نیفتیم وسلامت عطا کن وفی جهنم کلالیب ودر دوزخ کلابهاست کلالیب جمع کلوب است بفتح کاف وضم لام مشدد و آهنی سرکج که آویخته می شود بران گوشت وگذاشته می شود در تنور وآلتی است که بدان دلو از چاه می کشند وانرا کلاب بضم کاف وتشدید لام نیز گویند مثل شوک السعدان مانند خارهای سعدان بفتح سین وسکون عین گیاهی که مر اورا خارهاییست از هر طرف مانند خار مغیلان وآن بهترین چرای شتران است هل رایتم شوک السعدان فرمود آیا دیده اید خارهای سعدان را قالوا نعم گفتند آری قال فانها مثل شوک السعدان فرمود پس آن کلابها مانند خارهای سعدان است در مجرد احاطه خارها از هر جانب غیر انه لا یعلم قدر عظمها الا الله جز آنکه نمیداند مقدار بزرگی آنرا هیچکس مگر خدا تخطف الناس باعمالهم میربایند آن کلالیب مردم را بحسب کردارهای ایشان فمنهم من یوبق بعمله بلفظ مجهول پس بعضی از ایشان کسیست که هلاک کرده میشود بکردار خود ومنهم من یخردل ثم ینجو وبعضی از ایشان کسیست که پاره کرده میشود کوچک بجهت خردله ودر روایه اصیلی بجیم است از جرد یعنی اشرف علی الهلاک یعنی آنکه نزدیک کرده میشود بهلاک ثم ینجو پس نجات می یابد اول حال بحکم مناقشه ثانی حال فاسق وکذا بکار رحمی حتی اذا اراد الله رحمة من اراد من اهل النار تا آنکه چون می خواهد خدا تعالی

یحتمل که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اولا همین پنج را فرموده بعد از ان ورای آن با آنها الحاق کرده باشد از جهت اشتراک در حکم و در بعضی طرق حدیث عایشه نزد مسلم چهار است عقرب را ذکر نکرده و در بعضی شش است مار را زیاده کرده و در حدیث ابی هریره نزد ابن خزیمه ذکر گرگ و یوز زیاده است بر پنج مذکور و نیز ابن خزیمه افاده کرده است که ذکر گرگ و یوز از راویست که تفسیر کرده سگ را بآنها پوشیده نماند که اطلاق کلب بر شیر نیز واقع است و در حدیثی که فرموده یا کلب کلبا من کلابک الله در آیت و مکلبین باسط ذراعیه تفسیر بشیر کرده اند پس شیر نیز داخل این حکم باشد بلکه همه جانوران موذی و آزار رساننده والله اعلم حدثنا یحیی بن سلیمان قال حدثنی ابن وهب قال اخبرنی یونس عن ابن شهاب عن عروة عن عایشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال خمس من الدواب کلهن فاسق فرموده پنج دابه است که همه آنها موذی و مفسدند فاسق خبر کل است افراد آن بجهت لفظ کل است و ضمیر جمع کلهن نیز راجع است بکل باعتبار معنی و ترکیب احتمال وجهی دیگر هم دارد یقتلن فی الحرم کشته شوند در زمین حرم نیز با آنکه منع است صید کردن در آن خصوصا از محرم الغراب والحداة والعقرب والفارة والکلب العقور فسق در اصل بمعنی خروج است و اینجا مراد خروج خاص است و آن برآمدن اینها از حکم حیوانات دیگر بایذا و افساد و عدم انتفاع فاسق بودن غراب از انست که کاوش میکند پشت مجروح دواب را و چشم شتر را میکند و غلیواز نیز می رباید اطعمه را از دست مردم و آزار گزدم زیاده بر آنست که توان گفت بسیار است که افعی را نیش زده و آن بجان مرده است و باین خوردی فیل و شتر را میکشد گویند عقرب بر مرده نیش نمیزند و نائم را نیز تا حرکت نکند ابن ماجه از حدیث عایشه آورده که عقربی گزید آنحضرت را در حال نماز چون آنحضرت از نماز فارغ شد فرمود لعنت خدا عقرب را نمیگذارد مصلی و غیر آنرا بکشید آنرا در حل و حرم و مراد از موش موش خانگی است روایت کرده است طحاوی که ابوسعید خدری پرسیده شد که موش را فاسق چرا گویند گفت شبی بیدار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دید که موشی فتیله چراغ بدهان گرفته میخواهد که بسوزد آنحضرت را آنحضرت برخاست و کشت او را و مباح کرد کشتن آنرا محرم و غیر محرم را از اینجاست که منع فرموده که چراغ را وقت خواب در خانه نگذارید که شیطان مبادا بسوزد وقت خواب سگ گزنده نیز فسق او ظاهر و باهر است از قید گزندگی بعضی برین رفته اند که کشتن سگ ناگزنده نیز مکروه است بعضی گویند روا نیست بعضی گویند حرام حدثنا عمر بن حفص بن غیاث قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنی ابراهیم عن الاسود عن عبد الله قال بینا نحن مع النبی صلی الله علیه وسلم فی غار بمنی اذ نزلت علیه والمرسلات وانه لیتلوها گفت عبد الله بن مسعود در میان آنکه بودیم با پیغمبر خدا رحمت کنا دخدا بروی در غاری بمنی ناگاه نازل شد بروی سوره والمرسلات و بتحقیق آنحضرت میخواند آنرا وانی لاتلقاها من فیه وان فاه لرطب بها و من هر آینه تلقی میکردم آنرا از دهان مبارک آن حضرت و بتحقیق دهن آنحضرت تر بود از لذت آن اذ وثبت علینا حیة فقال النبی صلی الله علیه وسلم اقتلوها ناگاه جست بر ما ماری پس فرمود آنحضرت بکشید آنرا فابتدرناها فذهبت پس شتاب کردیم کشتن آنرا و رفت بسلامت فقال النبی صلی الله علیه وسلم وقیت شرکم کما وقیتم شرها پس فرمود نگاهداشته شد آن مار شر شما را چنانچه نگاهداشته شدید شما شر او را یعنی خدا بسلامت داشت او را از شما چنانکه سلامت داشت شما را از گزند آن قال ابو عبد الله انما اردنا بهذا ان منی من الحرم ولم یروا بقتل الحیة باسا گفت مولف ابو عبد الله نخواسته ایم از ایراد این حدیث مگر آنکه منی از حرم است و ندیده اند باکی بکشتن مار در آنجا و نیز ظاهر است که آنحضرت و اصحاب

وابیده می شوند چنانکه میروید آن تخم در غثاء خاشاک سیل حبه بکسر حا تخم تره ها و در مشارق گفته حبه بالکسر اسم جامع است مر تخمهای را که چون باد وزد پراکنده گردد و چون باران بارد در یک شب و روز بروید و ابو عمرو گفت حبه و تبیق است که در غثاء خاشاک خودرو بروید و در صراح گفته حبه بالکسر تخمهای وحشی که از وی قوت نشود و وجه تشبیه بسرعت و تر و تازه شدن است و حمیل سیل بحا مهمله بروزن فعیل بمعنی محمول یعنی آنچه سیل میآرد از گل و خس و خاشاک کذا فی ترجمة المشکوة ثم یفرغ الله من القضاء بین العباد پس فارغ میشود خدا از حکم کردن میان بندگان در آمدن بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ و تلافی معاصی از عصاة بعقوبت نار و بار دخال اینها به بهشت بالجمله مجازات هر یک بحسب استعداد و تمییز و تقریر هر فرقه بر حال مناسب که مخلد است بر ابدی و یبقی رجل بین الجنة والنار و باقی میماند مردی که مجله میان بهشت و دوزخ وهو آخر اهل النار دخولا الجنة و آن مرد پسین دوزخیان است از روی در آمدن به بهشت مقبلا بوجهه قبل النار بحالیکه روی کننده است جانب دوزخ فیقول یارب اصرف وجهی عن النار پس میگوید ای پروردگار من بگردان روی مرا از جانب دوزخ قد قشبنی ریحها بتحقیق ایذا کرد مرا بوی دوزخ از سوختن دوزخیان در آن بوی اند که آتش دوزخ را در حدود خود بوئی میباشد قشب بشین معجمه زهر خوردن و رسیدن بکروه و مستعمل از باب ضرب قشبنی ریحه اذانی کذا فی القاموس واحرقنی ذکاءها سوخت مرا زبانه آتش ذکا بفتح معجمه و مد چنانچه در جمیع روایات است و مشهور در لغت قصر است چنانکه قسطلانی از حاشیه فرع یونینیه بروایة ابی ذر نقل کرده و در قاموس بمد نیز درین معنی از زمخشری آورده و نووی گفته جمعی گویند هر دو لغت اند واما بمعنی زیرکی و تیز فهمی بفتح و مد است باتفاق فیقول هل عسیت ان فعل ذلک بک ان تسال غیر ذلک پس میگوید پروردگار آیا نزدیکی تو که اگر کرده شود این آرزو تو شوی اینکه سوال کنی جز آن چیز دیگر را فیقول لا وعزتک پس میگوید آن مرد سوال نمیکنم و نمیخواهم چیز دیگر را سوگند بعزت تو فیعطی الله ما شاء پس میدهد این مرد را خدا تعالی از آنچه خواسته باشد خدا من عهد و میثاق از پیمان و استواری آن فیصرف الله وجهه عن النار پس میگرداند خدا تعالی روی او را از دوزخ فاذا اقبل به علی الجنة رای بهجتها پس چون روی می آرد به بهشت می بیند خوبی و تازگی آنرا سکت ما شاء الله ان یسکت خاموش می ماند آنقدر که خواسته است

محرم بوده اند وانکه در حدیث سابق گذشته که پنج دابه را در حرم کشتن رواست شامل است محرم وغیر محرم را باین توجیه احادیث مطابق است مر ترجمه باب را حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر عن عایشة رضی الله عنها زوج النبی صلی الله علیه وسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال للوزغ فویسق تحقیق آنحضرت فرمود وزغ فاسق است وزغ بواو وزای هردو مفتوح وآخر غین معجمه دابه که چهار پای دارد در سوراخ خانه ها می باشد وآنرا سام ابرص خوانند فویسق تصغیر فاسق است گفته اند که فسق این دابه از آنجهت است که در آتش ابراهیم علیه السلام شکم را پر باد میکرد تا برافروزد ولم اسمعه امر بقتله قول عایشه است که گفته نشنیده ام آنحضرت را که امر کرده بکشتن آن تسمیه این دابه بفسق مستلزم کشتن آنست ونا شنیدن عایشه دلالت بعدم کشتن ندارد چه اصحاب دیگر شنیده اند چنانکه در روایت صحیحین آمده روایت کرده اند که کسیکه وزغ را در اول ضربه بکشد او را چنان وچنان حسنه است وکسیکه بعد ضربه ثانیه کشد او را چنان وچنانست کمتر از اولی ودر حدیث ابن عباس است بکشید وزغات را اگرچه درون کعبه باشند

باب لا یعضد شجر الحرم

بریده نشود درخت زمین حرم وقال ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم لا یعضد شوکه گفته است ابن عباس از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی شکسته نشود خار او حدثنا قتیبة قال حدثنا اللیث عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی شریح العدوی انه قال لعمرو بن سعید وهو یبعث البعوث الی مکة مرویست از ابی شریح که وی گفت مر عمرو بن سعید بن العاص را که یزید علیه ما یستحقه او را در سال جلوس امیر مدینه گردانیده بود ومشهور آنست که نام او اشدق بود واو میفرستاد لشکرها را بمکه از برای قتال عبد الله بن زبیر بعوث جمع بعث است بمعنی مفعول ایذن لی ایها الامیر احدثك قولا قام به رسول الله صلی الله علیه وسلم الغد من یوم الفتح اذن کن مرا ای امیر که حدیث کنم ترا گفتاری را که قیام نموده بآن گفتار پیغمبر خدا فردای روز فتح مکه فسمعته اذنای ووعاه قلبی وابصرته عینای حین تکلم به پس شنیده آن قول را دو گوش من ویاد گرفته است آنرا دل من ودیده است آنرا دو چشم من هنگامیکه تکلم کرده بدان انه حمد الله واثنی علیه ثم قال ان مکة حرمها الله ولم یحرمها الناس تحقیق آنحضرت ستود خدا را وستایش کرد بروی پس گفت تحقیق مکه حرام کرده است آنرا خدا وحرام نکرده است آنرا مردم یعنی تحریم آنچه حرام است در مکه از قتل مردم وقطع درخت آن بحکم الهی وقضای اوست تعالی نه باتفاق مردم است رد است بر کسیکه اعتقاد کرده است که اهل جاهلیت آنرا احرام کرده اند وآنکه در حدیث دیگر واقع شده که ابراهیم علیه السلام مکه را حرام گردانیده ومن مدینه را منافات ندارد زیرا که تحریم ابراهیم بحکم خدا بوده است ووی تبلیغ کرده است بمردم ورو تعلیکه بعد از طوفان ورفع بیت الله بنای قواعد نمود وتعیین کرد حد حرم را بیان تحریم نیز نموده است فلا یحل لامری یومن بالله والیوم الآخر ان یسفك بها دما ولا یعضد بها شجرة پس حلال نیست مر مردی را که ایمان می آرد بخدا وروز آخرت اینکه بریزد بمکه خونی را وببرد در آن درختی را کلمه لا در لا یعضد زائده است برای تاکید نفی یعنی این شعار منافی اسلام است ومستلزم انکار امری قطعی دین است فان احد ترخص لقتال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس اگر یکی رخصت گیرد از جهت قتالی که آنحضرت در روز فتح مکه کرده بود واستدلال نماید بآن فقولوا له ان الله عز وجل اذن لرسوله ولم یاذن لکم پس بگوئید مر او را تحقیق خدا اذن کرده بود برای رسول خود واذن نکرده است

لیکن کرم تو در طمع آورد مرا که آرزو کنم از تو اینکه وزیادت افتاده نام همچو کافران باری اگر در درون بهشت در نعیم فیقول فما عسیت ان اعطیت ذلك ان تسال غیره پس میگوید خدا آیا نیستی نزدیک اگر داده شوی تو آن مطلوب را اینکه سوال کنی جز آن چیزی دیگر را فیقول لا وعزتك لا اسال غیر ذلك پس میگوید بنده نی سوگند بعزت تو که سوال نکنم جز آن را فیعطی ربه ماشاء من عهد ومیثاق پس از دهد پروردگار خود را آنچه خواسته باشد خدا از عهد وپیمان بر اینکه زیاده بر آن سوال نکند فیقدمه الی باب الجنة پس پیش میکند پروردگار حق تعالی او را تا در بهشت فاذا بلغ بابها فرای زهرتها وما فیها من السرور والنضرة پس چون میرسد آن مرد در بهشت پس می بیند تازگی وخوبی بهشت را وچیزی که در وست از تازگی وخوشی فیسکت ما شاء الله ان یسکت پس خاموش میماند آنقدر که خواسته است خدا که خاموش ماند از شرم وحیا از نقض عهد فیقول یا رب ادخلنی الجنة پس از آن میگوید ای پروردگار من در آر مرا در بهشت فیقول الله پس میگوید خدا تعالی ویحك یا ابن آدم ما اغدرك وای ترا ای پسر آدم چه عجب عهد می شکنی وبیوفائی میکنی ما اغدر صیغه تعجب است از غدر بمعنی بیوفائی ونقض عهد شاید که استفهام باشد یعنی چه چیز باعث شد ترا بر نقض عهد ... الیس قد اعطیت العهود والمیثاق ان لا تسال غیر الذی اعطیت آیا نیست که تحقیق داده شده عهدها وپیمان اینکه سوال نکنی سوای آنچه داده شده تنبیه در سوال با آنکه قناعت نخواهی کرد بر آن وطلب مزید بر آن میکنی در آینده وگرفتن عهود وپیمانها وباز تذکیر نمودن این عهود ... مشتمل ... است ... بسوی نعمت عظمی باو ... چنانچه ... کریم ... بتدریج ... بنشیند ... نیست که نقض عهد باعث ... گردد ... نقض این عهد ... کرم وآئین ملاطفت اولی است ... شاخ در شاخ کرم های تو بار ... سبحان الله چه فضل است وکرم ... سلیمان وپیمبر گاران بر حسب مراتب ایشان ...

مر شمارا چنانکه فرمود وانما اذن لی ساعة من النهار وقد عادت حرمتها الیوم کحرمتها بالامس و اذن داده نشده است برای من مگر ساعتی از روز و تحقیق عود کرده است حرمت آن امروز چنانچه حرمت آن در دی روز بود ولیبلغ الشاهد الغائب پس گو برساند این را حاضر مر غایب را فقیل لابی شریح ما قال لک عمرو پس گفته شد مر ابی شریح را چه گفت ترا در جواب این عمرو مذکور قال انا اعلم بذلک منک یا ابا شریح ان الحرم لا یعیذ عاصیا ولا فارا بدم و لا فارا بخربة گفت عمرو من داناترم باین حکم از تو ای ابا شریح تحقیق حرم پناه نمیدهد گناهگار را و نه گریزنده را بخون که بروست و نه گریزنده را بسبب فسادی قال ابو عبد الله الخربة البلیة گفته است مولف رح خربه بمعنی بلا است خربه بضم خاء معجمه و فتح آن و سکون را و فتح موحده کلام این مفسد حجت راهی نیست شاید از آنکه خلاف مقرر اهل دین است در روایتی از امام احمد آمده که گفت ابو شریح گفتم عمرو را من حاضر بودم و تو غایب بودی و بموجب امر آنحضرت رسانیدم ترا و این مشعر است بآنکه ابو شریح قبول گفته عمرو نکرده و او را بوی گذاشته از جهت عجز و عدم قدرت بجهت شوکت و غلبه او

باب لا ینفر صید الحرم

گریزانده نشود صید حرم یعنی از جا برآورده نشود که گناهی دارد حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا خالد عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الله حرم مکة فلم تحل لاحد قبلی ولا تحل لاحد بعدی فرمود آنحضرت تحقیق حرام کرده است خدا مکه را پس روا نیست مر هیچ یکی را حلال کردن آن پیش از من و نه کسی را بعد از من وانما احلت لی ساعة من نهار و حلال کرده نشده است مرا مگر یکساعت از روز فتح لا یختلی خلاها ولا یعضد شجرها ولا ینفر صیدها بریده نشود سبزه تر آن و قطع کرده نشود درخت آن خلا بفتح معجمه مقصور است بمعنی سبزه تر و چون خشک شود آنرا حشیش خوانند پوشیده نماند که چرانیدن سبزه حرم ثابت شده است باحادیث صحیحه و نیز شتر و گاو و بزهدی را میگذاشتند و دهان آن نمی بستند و کسی انکار ازین معنی نکرده است نیز برای تداوی روا است که بقدر حاجت از درخت بگیرند و گریزانده نشود شکار آن ولا یلتقط لقطتها الا لمعرف و برداشته نشود افتاده زمین حرم یعنی روا نیست گرفتن آن مگر مر کسی را که تعریف کند دایما وقال العباس یا رسول الله الا الاذخر لصاغتنا وقبورنا و گفت عباس بن عبد المطلب استثنا کن ای رسول خدا اذخر برای زرگران ما و قبرهای ما اذخر بکسر همزه و سکون ذال معجمه و کسر خاء معجمه نباتی است که بوی خوش دارد و زرگران میگدازند آهن و طلا را و جز آن و در قبرها نیز آنرا اندازند زیر مرده فقال الا الاذخر پس فرمود هیچ گیاه نبرند مگر اذخر این استثنا کردن آنحضرت بمجرد سوال عباس بعضی توهم کرده اند که تحریم و تحلیل باختیار آنحضرت بوده است بی آنکه اعلامی از جناب حق باشد و این توهم باطل است از آنکه تواند که همدرین وقت جبرئیل علیه السلام وحی آورده و وحی را زمانی ممتد ضرور نیست چنانکه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی اشارتی بدان میکند و نیز تواند که پیش ازین تکلم بوحی منزل معلوم کرده باشد اگر عباس نمی پرسید هم استثنا میکرد اضافت تحریم بسوی خدا و بسوی رسول هر دو روا است اضافت بخدا باعتبار حکم است و اضافت برسول باعتبار تبلیغ وعن خالد عن عکرمة قال هل تدری ما لا ینفر صیدها و مرویست از خالد از عکرمه که گفت آیا میدانی چیست معنی آنکه گریزانده نشود شکار آن هو ان تنحیه من الظل وتنزل مکانه نفر اینست که بکسو کنی اورا

از جنس جنین و جان اقبل یذکره بجالی که پیش می آید پیر مرد گناهکار او که یاد میدهد او را از نعمتها تا آنکه حتی اذا انتهت به الامانی تا آنکه چون بنهایت رسد بوی آرزو ها قال الله تعالی لک ذلک ومثله معه میفرماید خدا تعالی مر تراست آنچه خواستی و دیگر مانند آن با وی وقال ابو سعید الخدری لابی هریرة ان رسول الله و گفت ابو سعید خدری در روایت خود مر ابی هریره را که تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قال قال الله عز وجل لک ذلک وعشرة امثاله معه فرمود گفت خدا تعالی مر تراست آنچه خواستی و ده چندان آن با وی قال ابو هریرة لم احفظ من رسول الله گفت ابو هریره ابا سعید را یاد ندارم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم الا قوله لک ذلک ومثله معه مگر قول آنحضرت را که فرمود مر تراست خواسته تو و مانند آن با وی و زیاده عشره یاد ندارم قال ابو سعید گفت ابو سعید خدری انی سمعته یقول بتحقیق من شنیده ام آنحضرت را که چنین لفظ میفرمود ذلک لک وعشرة امثاله و تواند که اولا آگاهانیده باشند بآنچه در حدیث ابی هریره است بعد از آن کرامت فرموده باشند بزیادت بر آن پس خبر داده آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نشنیده باشد او را ابو هریره

باب یبدی ضبعیه ویجافی فی السجود

ظاهر کند مرد مصلی هر دو بازوی خود را و دور دارد آنرا از پهلو در سجده و اما اراده دور داشتن شکم از ران ها دلیل نیست بر آن نه در ترجمه و نه در حدیث اگرچه فی نفسه صحیح باشد باحادیث دیگر ضبع بفتح معجمه و سکون موحده بازو و تمام یا میانه آن یا بغل یا میان بغل تا نیمه بازو از جانب بالا کذا فی القاموس و این باب باب اول التیمم السجود که بعد ازین بیاید پیش از باب فضل استقبال قبله بعین احادیث و اسناد بی تفاوت گذشته و کذا در بعضی نسخ اینجا ساقط است و لیکن ثبوت آن درین مقام انسب است نسبت بسابق کما لا یخفی حدثنا یحیی بن عبد الله بن بکیر بتصغیر قال حدثنا بکر بفتح موحده و سکون کاف بن مضر عن جعفر بن ربیعة عن ابن هرمز عن عبد الله بن مالک بن بحینة بضم موحده ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان اذا صلی فرج بین یدیه بود آنحضرت که چون سجده میکرد فرجه میکرد یعنی گشاده میداشت میان هر دو دست خود حتی یبدو بیاض ابطیه تا آنکه ظاهر میشد سپیدی بر دو بغل وی مراد ظهور موضع او ست در زیر بغل و دیگر مواضع از بدن که زیر پرده باشند سفیدی میشود نسبت بظاهر سایر جسد زیرا که از تجمد غبار و جز آن محفوظ میباشند

ازسایه وفرو د آئی بجای او یعنی همینقدر هم داخل تنفیراست تنبیه است باونی براعلی **باب** لا یحل القتال بمکة حلال نیست جنگ کردن بمکه وقال ابوشریح عن النبی صلی الله علیه وسلم لا یسفك فیها دما گفت ابوشریح از پیغمبر خدا که نمیریزد مسلمان در مکه خونی را یعنی لائق اهل اسلام نیست کشتن کسی در مکه ومنافات وارد این کار با یمان **حدثنا** عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا جریر عن منصور عن مجاهد عن طاؤس عن ابن عباس قال قال النبی صلی الله علیه وسلم یوم افتتح مکة لا هجرة بعد ولکن جهاد ونیة واذا استنفرتم فانفروا نبود روزی که فتح کرد مکه را نیست هجرت که از مکه بمدینه رفتن بود بعد ازین فتح ولیکن جهاد ونیتهای خیر در کسب فضایل وتحصیل ثواب باقیست ووقتیکه خوانده شوید بسوی جهاد برای اعلای کلمة الله پس اجابت کنید ومختار آنست که بر هر یک از مسلمانان فرض کفایت است اگر امام تعیین جمعی کند بر آنها فرض عین میشود فان هذا بلد حرمه الله یوم خلق السموات والارض پس تحقیق این شهریست که حرام کرده است آنرا خدا روزی که پیدا کرده آسمانها وزمین ها یعنی تقدیر عالم کرده هم در آنوقت این معنی نیز تقدیر کرده است گویا جواب شرط مقدر است یعنی آنچه مذکور شد چون دانستید پس بدانید که ان هذا البلد الخ وهو حرام بحرمة الله الی یوم القیامة واین بلده حرام است بتحریم الله تعالی تا روز قیامت وانه لم یحل القتال فیه لاحد قبلی ولم یحل لی الا ساعة من نهار وتحقیق حلال نیست قتال درین شهر مر هیچکس را که پیشتر از من بودند وحلال نیست مرا مگر یکساعت از روز فهو حرام بحرمة الله تعالی الی یوم القیمة پس قتال حرام است بتحریم الله تعالی تا روز قیامت برای اهتمام وتاکید مکرر فرموده این حکم را لا یعضد شوکه بریده نشود خار او ولا ینفر صیده ولا یلتقط لقطته الا من عرفها ولا یختلی خلاها وگریزانده نشود شکار او وبرداشته نشود افتاده آنجا مگر کسیکه تعریف کند آنرا وبجاید بمردم آنرا وبریده نشود گیاه آن قال العباس یا رسول الله الا الاذخر فانه لقینهم ولبیوتهم گفت عباس ای رسول خدا مگر گیاه اذخر که تحقیق آن در کار است مر آهنگران این مردم را وبرای سقف خانها قال الا الاذخر فرمود مگر اذخر که برای حوایج ضروریه خود بکار برند **باب** الحجامة للمحرم در حکم خون کم کردن مر محرم را وکوی ابن عمر رضی الله عنهما ابنه وهو محرم وداغ کرد ابن عمر مر پسر خود را در راه مکه وحال آنکه آن پسر محرم بود ویتداوی بما لم یکن فیه طیب ودوا میکند محرم خود را بچیزی که نیست در آن خوشبوئی ظاهر آنست که عطف برکوی باشد واین هردو فعل ابن عمر بود دور نیست که عطف کنند بر حجامت بتقدیر ان وداخل در ترجمه باب باشد برین تقدیر داغ کردن مطابق ترجمه می افتد از راه عموم تداوی والله اعلم **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال قال لنا عمرو اول شئ سمعت عطاء یقول سمعت ابن عباس رضی الله عنهما گفت سفیان گفت مرا عمرو بن دینار نخستین چیزیکه شنیدم عطا را میگفت شنیدم ابن عباس را یقول احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو محرم میگفت خون کم کرد پیغمبر خدا وحال آنکه محرم بود ثم سمعته یقول حدثنی طاؤس عن ابن عباس فقلت لعله سمعه منهما میگوید سفیان پس شنیدم عمرو را که میگفت حدیث کرد مرا طاؤس از ابن عباس پس گفتم در تطبیق این دو حدیث شاید که عمرو شنیده باشد از هردو عطا وطاؤس نقل کرده اند از ابن عباس **حدثنا** خالد بن مخلد قال حدثنا سلیمان بن بلال عن علقمة بن ابی علقمة

اذا لم یتم السجود وقتیکه تمام وکمال نکند مصلی سجده را **حدثنا** الصلت بن محمد خارکی بخا رسعجمه ور ار نسبت بساحلی از سواحل بصره است قال حدثنا مهدی بن میمون ازدی عن واصل احدب عن ابی وائل شقیق عن حذیفة ابن الیمان انه رای رجلا لا یتم رکوعه ولا سجوده دید حذیفه مردی را که تمام نمیکند رکوع خود را وسجود خود را فلما قضی صلوته قال له حذیفة پس هرگاه تمام کرد نماز خود را گفت او را حذیفه ما صلیت نماز نکرده ومعروف آنرا ایجا نیاورده قال گفت ابو وائل واحسبه قال لو مت مت علی غیر سنة محمد وگمان میبرم حذیفه را که گفت نیز اگر بمیری تو برین حال هر آئینه بمیری بر غیر طریقه محمد صلی الله علیه واله وسلم **باب** السجود علی سبعة اعظم سجده کردن بر هفت استخوان یعنی هفت اعضا که مذکور شوند **حدثنا** قبیصة بن عقبة کوفی قال حدثنا سفیان ثوری عن عمرو بن دینار عن طاؤس عن ابن عباس قال امر النبی صلی الله علیه واله وسلم ان یسجد علی سبعة اعضاء امر کرده شد آنحضرت اینکه سجده کند بر هفت عضو ودر روایت اصیلی علی سبعة اعظم وبر عضوی ازین اعضا اگرچه مشتمل است بر استخوانها لیکن بوحدت اجتماعی بعنوان آنرا عظم واحد گفت ولا یکف شعرا ولا ثوبا واینکه باز ندارد موی را ونه جامه را از افتادن وفراهم نیارد آنرا واتفاق دارند جمهور علما بر آنکه نماز بجالی که جامه برزده یا آستین بسته یا موی بگره زده باشد ونحو آن مکروه است بکراهت تنزیه بر ابر است که کرده باشد این را در نماز یا پیش از آن ودر روایت کرده ابو داود باسناد جید که دید ابو رافع حسن بن علی را رضی الله عنهما که نماز میکرد ودر حالیکه بسته بود موی تافته خود در پس خود پس واکرد آنرا وگفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه واله وسلم که میگفت این نصیب شیطان است یا فرمود نشستنگاه شیطان است وهم مرویست از ابن عباس که وی دید عبد الله بن حارث را که نماز میکرد وبجالی که موی سرش گره زده بود از پس پس ایستاد ابن عباس وگشت که می کشاد آنرا وگفت شنیدم آنحضرت را که میفرمود مانند این مانند کسی است که نماز میکند سر برهنه وگفته اند حکمت در نهی آنست که موی نیز سجده میکند با وی ومرویست که گفت ابن عمر مردی را که سجده میکرد در حالیکه موی بسته بود بگذار

عن عبد الرحمن الاعرج عن ابن بحینة قال احتجم النبی صلی الله علیه وسلم وهو محرم بلحی جمل فی وسط راسه رگ زد
پیغمبر خدا و حال آنکه محرم بود بموضع لحی جمل درمیان سر مبارک خود لحی جمل بفتح لام وسکون مهمله بعد از ان
مثناة تحتیه وجمل بفتح جیم ومیم نام موضعیست در راه مکه بر هفت میل از مدینه در بعضی روایات لحیی جمل
بصیغه تثنیه تصحیح کرده اند پوشیده نماند که حجامت کردن در سر مستلزم دور شدن موی نیست واگر ضرورت
باشد داخل فدیه او می خواهد بود **باب** تزویج المحرم در حکم نکاح کردن محرم **حدثنا** ابو المغیرة
عبد القدوس بن الحجاج قال حدثنا الاوزاعی قال حدثنی عطاء بن ابی رباح عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی
صلی الله علیه وسلم تزوج میمونة وهو محرم تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی تزوج کرد میمونه را وحال
آنکه محرم بود در عمره سنه هفت واین روایت ابن عباس شهرت دارد وبصحت پیوسته از عائشه وابی هریره
ومذهب حنفیه موافق آنست که نکاح را در ایام احرام روا داشته اند وآمده است از میمونه که خود روایت کرده که آنحضرت
غیر محرم بود واز ابی رافع نیز اینچنین آمده وترجیح داده اند این روایت را بر حدیث ابن عباس وغیر او بدو وجه
یکی آنکه روایت آن کسی که دخل دارد درین امر راجح بر روایت اجنبی است دوم آنکه روایت میمونه مشتمل است
بر اثبات نکاح در مدت سابق بر زمان احرام وروایت ابن عباس نفی میکند این را وخبر مثبت مقدم است
بر نافی پوشیده نماند که احرام آنحضرت ونکاح بر همگنان امری ظاهر بود خصوص بر کسانیکه همه وقت وهمه دم
همراه بودند واطلاع بر احوال شریف داشتند چنانکه عائشه وابن عباس اینها را نسبت باین امر اجنبی گفتن
معنی ندارد واین هر دو خبر من وجه مثبت است ومن وجه نافی ثبوت هر یک مستلزم نفی دیگر است وآنکه بعضی از
اهل ترجیح تاویل کرده اند وهو محرم را که درین حدیث است بمعنی داخل در حرم وعقد نکاح بعد از انقضای
عمره گفته اند معلوم میشود از ان که روایت میمونه مشتمل بر اثبات نکاح در زمان سابق بر زمان احرام نبوده است
وآنکه قیاس حنفیه را که گفته اند نکاح در احرام روا باشد چنانکه خریدن داه برای وطی در احرام باتفاق رواست رد کرده
که قیاس معارض سنت است خطا کرده این قیاس مرجح یکی از دو روایت سنت است نه معارض سنت فافهم
باب ما ینهی من الطیب للمحرم والمحرمة در چیزیکه منع کرده میشود از طیب مرد وزن محرم را وقالت عائشة
رضی الله عنها لا تلبس المحرمة ثوبا بورس او زعفران گفت عائشه نپوشد زن محرم جامه که رنگین بورس
وزعفران است وورس گیاهی است که بوی جامه زرد کنند **حدثنا** عبد الله بن یزید قال حدثنا اللیث
قال حدثنا نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال قام رجل فقال یا رسول الله ماذا تامرنا گفت ابن عمر
ایستاد مردی وگفت ای رسول خدا چه میفرمائی تو ما را ان نلبس من الثیاب فی الاحرام اینکه بپوشیم ما از جامه ها در حال
احرام فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تلبسوا القمص ولا السراویلات پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا
بر وی نپوشید پیراهنها قمص بضم قاف ومیم وسکون آن جمع قمیص است ونه ازارهای پاچه دوخته ولا العمائم
ولا البرانس ونه دستارها ونه طاقیهای بلند که در صدر اسلام لباس عباد بود وبرانس جمع برنس است بضم موحده
وسکون را وضم نون ولا الخفاف الا ان یکون احد لیست له نعلان فلیلبس الخفین ولیقطع اسفل من
الکعبین ونه موزه ها پوشید مگر آنکه باشد یکی که نیست مر او را نعلین پس گو بپوشد موزه را و ببرد پایان تر از دو

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب الاذان

بردارد نماز فاسد گردد واگر یک پای بردارد پس در
خلاصه از تجرید جواز نقل کرده ونزد احمد وقول صحیح شافعی
نهادن عضوهای هفت گانه تردیدین واجب است
وبدون یکی از انها سجده روا نباشد **حدثنا**
مسلم بن ابراهیم فراهیدی قال حدثنا شعبة
عن عمرو عن طاوس عن ابن عباس عن النبی
صلی الله علیه واله وسلم قال امرنا ان نسجد
علی سبعة اعظم فرمود امر کرده شده ایم من وامت
من اینکه سجده کنیم بر هفت استخوان ولا نکف ثوبا
ولا شعرا وباز نداریم جامه را ونه موی را از افتادن چنانچه
گذشت **حدثنا** آدم قال حدثنا اسرائیل ابن
یونس عن ابی اسحاق عمرو بن عبد الله کوفی
عن عبد الله بن یزید خطمی قال حدثنا البراء
بن عازب وهو غیر کذوب گفت عبد الله
بن یزید حدیث کرد ما را براء وحال آنکه او دروغگو نیست
که براء آنحضرت دروغ میتوان نسبت قال کنا نصلی
خلف النبی گفت براء بودیم با جماعه اصحاب که نماز
میکردیم پس پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم
فاذا قال پس چون گفتی آنحضرت سمع الله لمن حمده
هنگامیکه راست می ایستادیم از رکوع لم یحن بفتح
تحتیه وسکون مهمله وکسر نون وضم ان احد منا
ظهره حتی یضع النبی صلی الله علیه واله وسلم
جبهته علی الارض خم نمیکرد هیچ یکی از ما پشت خود را
برای سجود تا آنکه می نهاد آنحضرت پیشانی خود بر زمین
بسجده ظاهرا درین وقت مقتدیان تحمید میگفتند وغالبا
جبهه آخرترین اعضاء هفت گانه است در نهادن
بر زمین که معلوم است وجود آن از احادیث دیگر و
لازم نیست که در هر حدیث باب ذکر ترجمه تمامها صریح باشد
پس اشکال مناسب بر طور سایر شارحان نیز مرتفع گردد
باب السجود علی الانف سجده کردن بر بینی

اسماء الرجال

استخوان بندپای ولا تلبسوا شيئا مسه زعفران ولا الورس ونه پوشيد چيزيرا از جامه که رسيده است آنرا زعفران و ورس گفته اند که خوردن وتداوی کردن بچيزی که بوئی خوش دارد ممنوع نيست اگرچه در علت منع لباس که تلذذ وتنعم است شريک ست ولا تنتقب المرأة المحرمة ولا تلبس القفازين ونقاب نکشد بر روی زن محرمه ونپوشد دستانها در دو دست قفازين بضم قاف وتشديد فا وزای تثنيه قفاز است در زمان متعارف بوده تا نرمی دستها نگهدارند تابعه موسی بن عقبة واسمعيل بن ابراهيم بن عقبة وجويرية و ابن اسحاق فی النقاب والقفازين متابعت کرده است ليث را اينجماعة مذکور در منع نقاب وقفازين وقال عبيد الله ولا ورس وگفته است عبيد الله ولا ورس او کان يقول لا تنتقب المحرمة ولا تلبس القفازين وميگفت عبيد الله باين عبارت بترک واو عطف وترک المرأة وقال مالک عن نافع عن ابن عمر لا تنتقب المحرمة تابعه ليث بن ابی سليم متابعت کرده است مالک را درين کلام ليث بن ابی سليم **حدثنا** قتيبة قال حدثنا جرير عن منصور عن الحكم عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضی الله عنهما قال وقصت برجل محرم ناقته فقتلته کوفت گردن مردی محرم را ناقه او پس کشت او را فاتی به رسول الله صلی الله عليه وسلم فقال اغسلوه وكفنوه پس آورده شد آنمرد نزد پيغمبر خدا پس فرمود غسل دهيد وکفن کنيد او را ولا تغطوا راسه ولا تقربوه طيبا ومپوشيد سر او را و نزديک نياريد او را طيبی فانه يبعث يهل پس بتحقيق برانگيخته می شود در روز حشر درحاليکه لبيک ميگويد

باب

الاغتسال للمحرم در جواز غسل کردن محرم را از برای تنظيف وتطهير از جنابت ابن منذر گويد اجماع کرده اند بر غسل جنابت واختلاف ست در غسل غير جنابت وگفته اند مولف رح اشارت کرده است برد آنچه مرويست از امام مالک که مکروه ست غسل کردن محرم را واينمعنی خالی از تعجب نيست حديثی که مولف در باب جواز آورده نقل کرده است اين را بيک واسطه از امام مالک مگر گويند جواز منافات مکروهيت ندارد واشارت برد نميتوان کرد مگر آنکه گويند رد بر کسی است که نزد امام مالک اين را روايه کرده محرم را وقال ابن عباس رضی الله عنهما يدخل المحرم الحمام وگفت ابن عباس که داخل شود محرم حمام را ولم ير ابن عمر وعائشة بالحك باسا وندیده است ابن عمر وعايشه بخاريدن سر ومدن باکی بيهقی اين را موصول آورده که ديدم ابن عمر را که می خاريد سر خود را وحال آنکه او محرم بود واما از عايشه موصول آورده مالک از مرجانه ام علقمه که شنيدم عايشه را که پرسيد ند از وی آيا بخارد محرم گفت آری وگو سخت بخارد وگفت اگر هر دو دست من بسته باشند ونيابم مگر پای را ميخارم بپای مناسبت اين دو قول مر ترجمه را باعتبار ازالة اذی است که در حک وغسل ميباشد کذا قاله الشيخ **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالک عن زيد بن اسلم عن ابراهيم بن عبد الله بن حنين عن ابيه ان عبد الله بن عباس رضی الله عنهما والمسور بن مخرمة اختلفا بالابواء مرويست از عبد الله بن حنين که مولی عباس ست که عبد الله بن عباس ومسور بن مخرمه اختلاف کردند بموضع ابوا که منزل کرده بودند در آن فقال عبد الله بن عباس يغسل المحرم راسه پس گفت ابن عباس که بشويد محرم سر خود را وقال المسور لا يغسل المحرم راسه وگفت مسور نميشويد محرم سر خود را ظاهر آنست که اختلاف در تمام غسل است نه تنها در شستن سر چنانکه ايراد مولف اين حديث را در ترجمه باب دلالت دارد بر آن وتخصيص سر شستن لهذا الجهت باشد که جای اشکال درين مسئله همين ست

اتصال جزوی از آنست لاجرم جواز اکتفا به بينی نيز که جزوی از جبه است لازم آيد واگر جبهه ورا از بينی بودی در بيان سجده بر جبهه اشارت به بينی نفرمودی سجده اعضا از هفت ستخوان سندی واليدين والرکبتين واطراف القدمين وديگر اعضاء سجده دو دست ودو زانو ودو کرانهای هر دو پای ولا نكفت الثياب والشعر وآنکه نه نکنيم ونه گرد آوريم جامه ها وموی سر را چنانکه گذشت نکفت بکسر فا از کفت بمعنی نگاه داشتن وگرد آوردن واگر بمعنی ستعمل شود بمعنی باز داشتن آيد

باب

السجود علی الانف فی الطين ذکر سجده کردن بر بينی در گل **حدثنا** موسی ابن اسماعيل قال حدثنا همام عن يحيی ابن ابی کثير عن ابی سلمة ابن عبد الرحمن قال انطلقت الی ابی سعيد الخدری فقلت الا تخرج بنا الی النخل نتحدث گفت ابو سلمه رفتم من بسوی ابی سعيد خدری پس گفتم او را آيا بيرون نمی آئی با ما بسوی نخل که موضعی است بمدينه تا حديث کنيم باي يکديگر که حديث کنيم ونقل حديث بجزم وبرفع هر دو روايت است فخرج پس برآمد ابو سعيد قال گفت ابو سلمه قلت حدثنی ما سمعت النبي گفتم يا ابو سعيد حديث کن مرا چيزی که شنيده از پيغمبر خدا صلی الله عليه وآله وسلم فی ليلة القدر در باب شب قدر قال گفت ابو سعيد اعتكف رسول الله اعتکاف کرد در مسجد خود پيغمبر خدا صلی الله عليه وآله وسلم العشر الاول من رمضان ده ايام نخستين را از رمضان باضافه عشر بسوی اول بضم همزه وفتح واو جمع اول ورفع وتشديد چنانکه در اکثر روايات است فاعتكفنا معه پس اعتکاف کرديم ما نيز با آنحضرت فاتاه جبريل فقال ان الذی تطلب امامك پس آمد آنحضرت را جبرئيل وگفت بدرستيکه آنچه ميطلبی وجستجو داری از تعيين شب قدر در پيش تست فاعتكف العشر الاوسط پس اعتکاف کرد آنحضرت ده ميانه را فاعتكفنا معه پس اعتکاف کرديم باوی فاتاه جبريل فقال ان الذی تطلب امامك پس آمد جبرئيل وگفت آنچه طلب داری پيش تست فقام النبي صلی الله عليه وآله وسلم خطيبا صبيحة عشرين من رمضان

که موی سر جدا می شود بخلاف بقیه بدن فارسلنی عبد الله بن عباس رضی الله عنهما پس فرستاد مرا ابن عباس الی ابی ایوب الانصاری رضی الله عنه فوجدته یغتسل بین القرنین وهو یستتر بثوب پس یافتم ابو ایوب را که غسل میکند در میان دو چوب که ایستاده میباشد بر چاه که بر وی چوبی دیگری می نهند برای دلو و حال آنکه او پرده میکرد بجامه فسلمت علیه فقال من هذا پس سلام کردم بر وی پس گفت کیست این سلام کننده فقلت انا عبد الله بن حنین ارسلنی الیک عبد الله بن عباس پس گفتم منم عبد الله بن حنین که فرستاده مرا بسوی تو عبد الله بن عباس یسألک کیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یغسل راسه وهو محرم می پرسد ترا که چگونه بود رسول خدا که می شست سر مبارک خود را و حال آنکه آنحضرت محرم بود و پوشیده نماند که اختلاف در نفس شستن سر بود و نه در کیفیت شستن و عبد الله بن حنین تصرفی کرده از کیفیت سر پرسید که در ضمن آن شستن سر معلوم میشود تا با جوابی که در یاد بدارند دیگر به برد فوضع ابو ایوب یده علی الثوب فطأطأه حتی بدا لی راسه پس نهاد ابو ایوب دست خود را بر جامه که پرده گرفته بود و پس فرود آورد و دور کرد از سر خود تا آنکه ظاهر شد مرا سر او ثم قال لانسان یصب علیه اصبب پس گفت آدمی را که میریخت آب بر وی بریز آب را فصب علی راسه ثم حرک راسه بیدیه فاقبل بهما وادبر پس ریخت آب بر سر او پس حرکت داد سر خود را بهر دو دست و از پیش برد جانب قفا بهر دو دست و از قفا بپیش آورد فقال هکذا رایته صلی الله علیه وسلم یفعل پس گفت اینچنین دیده ام آنحضرت را که میکرد و از جمله فوائد این حدیث گفته اند یکی آنست که صحابه بیکدیگر مناظره میکردند با اجتهاد و بیکدیگر رجوع میکردند بنص و قبول مینمودند خبر واحد را اگرچه تابعی بوده و آنکه حجت نبود قول بعض بر بعض دیگر ابن عبد البر گفته در حدیث اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم اگر اقتدا در فتوی حکم باشد ابن عباس محتاج نص و اقامت دلیل بر اجتهاد خود نبودی بایستی مسور را میگفت که تو نجمی و من هم نجمم بهر دو که از ما کسی اقتدا کند کافیست و در قبول علیت عام باید و اثبات لان الصحابة کلهم عدول لیکن معنی این حدیث چنانکه مزنی و غیر او از اهل نظر گفته اند آنست که این اقتدا در نقل حدیث و قبول آنست اما آنکه صحابه همه عدول اند کذا نقل الشیخ الحافظ انتهی پوشیده نماند که ظاهر معنی عام است بلکه متبادر از لفظ اقتدا و اهتدا قبول احکام دینی است یعنی همه اصحاب و الانصاب اخذ شرائع و احکام ضروریه دین از من کرده اند بهر که در گرفتن احکام دینی اقتدا کنید هدایت می یابید و عام است اقتدا در نقل و اجتهاد را و مع ذلک چون شامل است جمعی از صحابه را که بشرف صحبت بسیار نرسیده اند و اخذ تمام احکام دین نکرده با وجود یکه بشرف صحبت و شرف ایمان در یافته اند حق آن مینماید که آنرا عام داشته تخصیص بجمعی از صحابه کرام که بوفور علم و کثرت صحبت و اخذ احکام امتیاز یافته باشند چنانکه عشره مبشره و دیگر جمعی که معتمد دین و مرجع آنحضرت بوده اند باید کرد و در قبول نقل عام باید گذاشت و قول ابن عبد البر اگر اقتدا در فتوی حکم باشد الخ لانم که ابن عباس که از کبار اهل اجتهاد است حاجتی برای تحقیق اجتهاد است تواند که برای آن باشد که اجتهاد وی مخالف نص نیفتد که این قسم اجتهاد از بهر که باشد معتبر نیست والله اعلم

باب لبس الخفین للمحرم اذا لم یجد النعلین در جواز پوشیدن موزه محرم را وقتیکه نیابد نعلین را **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا شعبة

لما رأیته دیده بود در خواب از وقایع شب قدر و همان که خبر داد و واقع شد در شب آینده و الاسمان و چنانکه میگوید و کان سقف المسجد جرید النخل و بود سقف مسجد نبوی در آن وقت شاخ خرما و ما نری فی السماء شیئا و نمیدیدیم چیزی در آسمان از ابر غیاث فجاءت قزعة فامطرنا پس آمد پاره ابری که لبست دیگر باشد ابری پس باران بارید تا ظهر بلغ قابون از سجده و مین منظره پاره ابر تنک فصلی بنا النبی پس نماز فجر گزارد با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم حتی رایت اثر الطین و الماء علی جبهة رسول الله تا آنکه دیدم اثر گل و آب را بر پیشانی مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و از آنجا معلوم شد که سبب چکیدن سقف از بارش بر سجده گاه شریف تصدیق رؤیاه بود و این چکیدن بر سجده گاه و تلویث جبین مبارک بجهت ظهور راستی خواب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

تم الجزء الثالث شیخ الاسلام و یتلوه الرابع

الجزء الرابع شیخ الاسلام

باب عقد الثیاب وشدها حکم کرده دامن جامه و بستن آن نزد نماز و من ضم الیه ثوبه اذا خاف ان تنکشف عورته و حکم کسی که فرا گیرد و جمع آرد بجود جامه خود را در نماز وقتیکه بترسد ظاهر شدن عورت خود ذکر این باب در ابواب سجود و بر ستور ذکر بعضی ابواب و سجود در ابواب ستر ظاهرا بجهت شدت افتتاح بعقد و شد است در وقت سجده رفتن و برخاستن از آن **حدثنا** محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان ثوری عن ابی حازم بمهمله و زای سلمة بن دینار عن سهل بن سعد قال کان الناس یصلون مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم بودند که نماز میکردند مردم با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وهم عاقدوا ازرهم من الصغر علی رقابهم بی آنکه بسته اند ازار های خود را از کوتهی آن بر گردنهای خود و کسانیکه جامه های دراز داشتند حاجت نبود او شانرا بابستن آن بر گردن بلکه التحاف و اشتمال میکردند چنانچه در ابواب ستر گذشت فقیل للنساء لا ترفعن رؤسکن پس گفته شد مر زنان را سر مدارید سرهای خود را از سجده حتی یستوی الرجال جلوسا تا آنکه راست شوند مردان نشسته بجهت کوتهی ازار آنها که عقب ایستاده میشدند **باب** لا یکف شعرا فراهم نگیرد مصلی

قال اخبرنی عمرو بن دینار قال سمعت جابر بن زید قال سمعت ابن عباس قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یخطب بعرفات گفت ابن عباس شنیدم پیغمبر خدا را که خطبه میخواند بعرفات من لم یجد النعلین فلیلبس الخفین کسیکه نیابد نعلین گو بپوشد موزه و معلوم شده است که آنرا باید شکسته قطع کرده بپوشند و این حدیث مطلق محمول است بر مقید ومن لم یجد ازارا فلیلبس سراویل للمحرم وکسیکه نیابد ازاری پس گو بپوشد ازار پاچه دوخته فرمود این برای محرم حدثنا احمد بن یونس قال حدثنا ابراهیم بن سعد قال حدثنا ابن شهاب عن سالم عن عبد الله قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم ما یلبس المحرم من الثیاب گفت عبد الله بن عمر پرسیده شد رسول خدا که چه بپوشد محرم از جامه ها فقال لا یلبس القمص ولا العمایم ولا السراویلات ولا البرانس ولا ثوبا مسه زعفران ولا ورس فان لم یجد نعلین فلیلبس الخفین ولیقطعهما حتی یکونا اسفل من الکعبین ترجمه مکرر شده است

باب اذا لم یجد الازار فلیلبس السراویل ترجمه کسیکه نیابد ازاری پس گو بپوشد ازار پاچه دوخته حدثنا آدم قال حدثنا شعبة عن عمرو بن دینار عن جابر بن زید عن ابن عباس رضی الله عنهما قال خطبنا النبی صلی الله علیه وسلم بعرفات فقال من لم یجد الازار فلیلبس السراویل ومن لم یجد النعلین فلیلبس الخفین این حدیث بحسب اصطلاح محدثان غیر آن حدیث است که در اول باب سابق آورده از آنکه مولف آنرا از ابو الولید شنیده و اینجا از آدم و از ابو الولید بتقریب لبس خفین شنیده و از آدم بتقریب لبس سراویل و امثال اینها برای هر کدام موضع نموده و مثل این درین کتاب بسیار است

باب لبس السلاح للمحرم در جواز پوشیدن سلاح مانند زره و خود مر محرم را وقت احتیاج وقال عکرمة اذا خشی العدو لبس السلاح وافتدی و گفته است عکرمه که اگر بترسد از دشمن بپوشد سلاح و واجب است بروی فدیه ولم یتابع علیه فی الفدیة متابعت نکرده است کسی بر پوشیدن سلاح وجوب فدیه را یعنی متابعت در پوشیدن سلاح کرده اند و بر وجوب فدیه کسی متابعت نکرده حدثنا عبید الله عن اسرائیل عن ابی اسحاق عن البراء قال اعتمر النبی صلی الله علیه وسلم فی ذی القعدة فابی اهل مکة ان یدعوه یدخل مکة گفت براء بن عازب عمره کرد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در ماه ذی قعده پس ابا کردند مشرکان اینکه بگذارند آنحضرت را که در آید مکه را حتی قاضاهم لا یدخل مکة سلاحا الا فی القراب تا آنکه صلح کرد مشرکان را که در نیاید مکه را هیچ سلاحی مگر در میان

باب دخول الحرم ومکة بغیر احرام در جواز در آمدن بزمین حرم و مکه بغیر احرام ودخل ابن عمر رضی الله عنهما حلالا و در آمد و بسته این عمر مکه را بی احرام وانما امر النبی صلی الله علیه وسلم بالاهلال لمن اراد الحج والعمرة ولم یذکر الحطابین وغیرهم و جز این نیست که پیغمبر خدا امر کرده بلبیک گفتن و بستن مگر کسیرا که اراده کرد حج و عمره را و یاد نکرد هیزم کشان و جز ایشان را درین حکم مدا انکه در حق کسی که بی اراده حج و عمره خواهد که در آید احرام واجب است بر وی یا نه علما اختلاف کرده اند شافعی میگوید واجب نیست مطلقا و مشهور از مذهب ابو حنیفه است و مشهور از ایمه ثلاثه وجوب است و بر یکی ازین ائمه درین روایت بعدم وجوب هم نقل کرده اند و حنفیه استثنا کرده کسی که داخل میقات است و گفته است ابن عبد البر که اکثری از صحابه و تابعین بوجوب قائل اند حدثنا مسلم

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الاذان

عن طاوس عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال امرت ان اسجد علی سبعة اعظم بسجود امر کرده شده ام از جانب پرسل خود پروردگار اینکه سجده کنم بر هفت استخوان ولا اکف شعرا ولا ثوبا و اینکه باز ندارم از افتادن موی را و نه جامه را

باب التسبیح والدعاء فی السجود تسبیح و دعا در حالت سجده حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی قطان عن سفیان قال حدثنی منصور بن المعتمر عن مسلم بن صبیح ابی الضحی عن مسروق عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه واله وسلم یکثر ان یقول فی رکوعه وسجوده گفت عائشه بود آن سرور که بسیار میگفت در حال رکوع و سجده خود این تسبیح و دعا را سبحانک اللهم تنزیه میکنم ترا تنزیه یعنی تنزیهی که لائق تست و تقدیس اللهم ربنا از آن خداوند پروردگار ما وبحمدک ای پروردگار ما و تسبیح میگویم بستایش تو و نسبت کردن با وصاف کمال اللهم اغفر لی خداوندا بیامرز مرا یتاول القرآن بجا می آورد عمل میکرد آنحضرت تاویل تسبیح و استغفار بموجب امر قرآن که فرموده فسبح بحمد ربک واستغفره و بسیار ازین احادیث مرفوع و موقوف دلالت دارند

بنا ابراهيم قال حدثنا وهيب قال حدثنا ابن طاوس عن ابيه عن ابن عباس رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه
وسلم وقت لاهل المدينة ذا الحليفة مرويست از ابن عباس که تحقيق پيغمبر خدا رحمت کنا د خدا بروی
ميقات احرام مقرر کرده اهل مدينه را ذو الحليفه ولاهل نجد قرن المنازل ومر اهل نجد را قرن منازل ولاهل اليمن
يلملم هن لهن ولكل آت اتى عليهن من غيرهم اين ميقات ها براى اين مردم است ومر هر آينده را كه برسد
بر آن ميقاتها از غير جماعه من اراد الحج والعمرة غير اينها كسيكه اراده كند حج وعمره را فمن كان دون ذلك
فمن حيث انشاء وكسيكه وراى اينست يعنى برين ميقاتها گذرى ندارد وبيش ازم بجاكه پيدا كرده احرام را وعزم
بان نموده حتى اهل مكة من مكة تا آنكه اهل شهر مكه از مكه احرام بندند حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا
مالك عن ابن شهاب عن انس بن مالك رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل عام الفتح وعلى راسه المغفر
تحقيق پيغمبر خدا رحمت كنا د خدا بروى در آمد سال فتح مكه را وبر سر آنحضرت خود آهنى بود فلما نزعه جاء
رجل فقال ان ابن خطل متعلق باستار الكعبة فقال اقتلوه وهرگاه دور كرده خود را از سر خود آمد مردى
كه ابو برزه نام دارد وگفت تحقيق ابن خطل آويخته است بپرده كعبه تا آن واجب القتل را كسى نكشد پس
فرمود بكشيد مر او را وابن خطل نام او عبد العزى است وچون اسلام آورد آنحضرت نام او عبد الله نهاد
واو را يكى از انصار بر صدقات گرفتن تعين فرمود ابن خطل در راه انصارى را كشته مرتد شد وآن شقى را
دو جاريه مغنيه بود كه تغنى بهجو آنحضرت ميكردند لعنت الله عليهم باب اذا احرم جاهلا وعليه
قميص وقتيكه احرام بست يكى در حاليكه نادان است وبروى پيراهنى است آيا فديه دهد يانه مولف برح
جزم نكرد بيكى ازين دو شق از آنكه در حديث مذكور تصريحى نيست بعدم فديه ليكن قول عطا آورده بعدم فديه چون
راوى حديث مذكور است اشارت كرده كه اگر فديه واجب بودى از وى پوشيده نمى ماند وآنحضرت نيز تصريح بران
ميكرد از آنكه تاخير بيان از وقت حاجت روائى ندارد وقال عطاء اذا تطيب او لبس جاهلا او ناسيا
فلا كفارة عليه وگفت عطا رو قتيكه خوشبوئى مالد كسى يا بپوشد جامه دوخته از روى نادانى يا فراموشى
پس كفارت نيست بروى حدثنا ابو الوليد قال حدثنا همام قال حدثنا عطاء قال حدثني صفوان بن
يعلى عن ابيه قال كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم فاتاه رجل عليه جبة وعليها اثر صفرة او نحوه گفت
يعلى بودم من با پيغمبر خدا رحمت كنا د خدا بروى پس آمد نزد او مردى كه بروى جبه اليست وبر آن جبه نشان
زردى يا مانند او ست بهمين جزو حديث مناسب ترجمه است وكان عمر رضي الله عنه يقول لي تحب اذا
نزل عليه الوحي ان تراه وبود عمر بن خطاب ميگفت مرا آيا دوست ميدارى كه به بينى آنحضرت را وقتيكه
نزول كند بروى وحي فنزل عليه ثم سرى عنه پس نزول كرد بروى وحي پس پرده برداشته شد از وى وحي فقال اصنع
في عمرتك ما تصنع في حجك پس فرمود بكن در عمره خود چيزيرا كه ميكنى در حج خود اين حديث اينجا مختصر آورده بالا
بتمام مذكور شده است وعض رجل يد رجل يعنى فانتزع ثنيته فابطله النبي صلى الله عليه وسلم وگزيد مردى دست
مرد ديگر را پس كند وى دندان پيش او را پس ابطال كرد آنحضرت وهدر ساخت قصاص او را از آنكه وى دفع كرد حمله
او را انچنين گفته اند وظاهر از حديث انست كه بعد گزيدن او كنده است وظاهر مراد دفع حمله ديگر است

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الاذان

گفت ابن حويرث مر ياران خود را آيا آگاه نكنم شما را
نماز پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم قال
گفت ابو قلابه وذلك في غير حين صلوة و
اين اخبار مالك در غير هنگام نماز فرض بود بطريق نفل
فقام ثم ركع فكبر پس قيام كرد مالك يعنى تحريمه
بسته بركوع رفت وتكبير گفت ثم رفع راسه
فقام هنيئة پستر برداشت سر خود را از
ركوع وايستاد اندكى ثم سجد ثم رفع راسه
هنيئة پستر بسجده رفت پستر برداشت سر خود
را اندكى ثم سجد ثم رفع راسه هنيئة ابو قلابه
گويد بار ديگر سجده كرد وبرداشت بهمان فصلى
صلوة عمرو بن سلمة شيخنا هذا پس نماز كرد
مالك در تعليم نماز آنحضرت مانند نماز عمرو بن سلمه كه امام
شيخ ما همين است قال ايوب گفت ايوب كه راوى
از ابى قلابه كان يفعل شيئا لم ارهم يفعلونه
بود آن شيخ كه ميكرد چيزيرا كه نديده ام صحابه كبار و تابعين
را كه ميكردند آنرا كان يقعد في الثالثة بود آن
شيخ كه مى نشست در ركعت سوم يعنى در آخر آن بعد
از سجده دوم او الرابعة يا در ركعت چهارم يعنى در اول
اين ركعت كه آخر ركعت سوم باشد زيرا چه در آخر
چهارم جلوس تشهد است كه معروف است
وشبهه در اين جلسه كه ازين شيخ وهم سوى بود و
ومنسوب داشت آنرا ايوب ظاهر السبب
بوده يا ضعف كسيكه سند وى بود
درباب دوم مذكور شود فاتينا النبي مالك بن حويرث
آمديم پيغمبر خدا را صلى الله عليه واله وسلم يعنى اسلام
آورديم در قوم خود پس آمديم نزد آنحضرت فاقمنا عنده
پس اقامت كرديم نزد وى فقال لو رجعتم الى اهاليكم

در حدیث دیگر مذکور است که این مرد که وندان او کنده بود بفریاد آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود
چه کند وی بگذارد دست خود را تا بخاید مثل شتر دست او را **باب** المحرم یموت بعرفة در حالیکه محرم می
کرد می میرد بعرفه ولم یامر النبی صلی الله علیه وسلم ان یودی عنه بقیة الحج و نفرمود آنحضرت اینکه ادا کرده شود
از جانب او بقیه حج را یعنی منقول نیست از آنحضرت امیعنی **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن
زید عن عمرو بن دینار عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما قال بینا رجل واقف مع النبی صلی
الله علیه وسلم بعرفة گفت ابن عباس رضی الله عنهما درمیان آنکه مردی وقوف بعرفه داشت با آنحضرت
اذ وقع عن راحلته فوقصته او قال فاقعصته ناگاه افتاد از مرکب خود پس شکست گردن او را یا گفته است راوی
فاقعصته شک راویست یعنی از باب مجرد است یا مزید هر دو بیک معنی است فقال النبی صلی الله علیه وسلم
اغسلوه بماء وسدر وکفنوه فی ثوبین او قال فی ثوبیه پس فرمود آنحضرت غسل دهید او را با آب و سدر و آن
برگی است که آنرا برای تنظیف داخل آب میکنند وکفن کنید او را در دو جامه یا فرمود در دو جامه او که دارد
ولا تخمروا راسه ولا تحنطوه فان الله یبعثه یوم القیمة یلبی و نپوشید سر او را و حنوط نمالید او را تحقیق خدا
برمی انگیزد او را روز قیامت درحالیکه تلبیه میکند ظاهر آنست که این حکم مخصوص بهمان مرد نیست هر که در
اثنای حج بمیرد بهمین حکم دارد **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن سعید بن
جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما قال بینا رجل واقف مع النبی صلی الله علیه وسلم بعرفة اذ وقع عن
راحلته فوقصته او قال فاقعصته فقال النبی صلی الله علیه وسلم اغسلوه بماء وسدر وکفنوه فی ثوبین
ولا تمسوه طیبا ولا تخمروا راسه ولا تحنطوه فان الله یبعثه یوم القیامة ملبیا این حدیث مغائر حدیث
سابق است بهمین قدر که از سعید بن جبیر آنجا عمرو بن دینار نقل کرده بود و در اینجا ایوب در متن زیادتی که دارد
اینست ولا تمسوه طیبا نمالید او را طیب **باب** سنة المحرم اذا مات طریق مسنون محرم وقتیکه مرد
در احرام **حدثنا** یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا هشیم هو ابن بشیر قال اخبرنا ابو بشر عن سعید بن
جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رجلا کان مع النبی صلی الله علیه وسلم فوقصته ناقته وهو محرم فمات
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اغسلوه بماء وسدر وکفنوه فی ثوبیه ولا تمسوه بطیب ولا تخمروا
راسه فانه یبعث یوم القیمة ملبیا **باب** الحج والنذور عن المیت والرجل یحج عن المرأة در بیان
ادای حج و نذرها از جانب میت و در بیان آنکه حج کند مرد از جانب زن **حدثنا** موسی بن اسمعیل
قال حدثنا ابو عوانة عن ابی بشر عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما ان امرأة من جهینة
جاءت الی النبی صلی الله علیه وسلم فقالت ان امی نذرت ان تحج فلم تحج حتی ماتت افاحج عنها تحقیق زنی
از قبیله جهینه آمد نزد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی پس گفت تحقیق مادر من نذر کرده بود که حج کند پس
حج نکرد و میسر نشد او را تا آنکه مرد آیا حج کنم من از جانب وی قال نعم حجی عنها فرمود آری حج کن از جانب او
ارایت لو کان علی امک دین اکنت قاضیته خبر ده مرا اگر بودی بر مادر تو قرض کسی آیا بودی تو ادا کننده آن
اقضوا الله فالله احق بالوفاء ادا کنید دین خدا را و خدا سزاوارتر است بوفای عهد او از تجدید معلوم میشود

الجزء الرابع تیسیر الاسلام | کتاب الاذان

اسدی کوفی سند ولیست و سه قال حدثنا مسعر
عن الحکم عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن البراء قال
کان سجود النبی صلی الله علیه واله وسلم و
رکوعه وقعوده بین السجدتین قریبا من السواء
بود مدت سجده آنحضرت در رکوع وی و نشستن میان
دو سجده نزدیک به برابری **حدثنا** سلیمان
بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن ثابت
عن انس بن مالک قال انی لا آلوان اصلی بکم
کما رایت النبی گفت انس تحقیق من تقصیر نمی کنم
از اینکه نماز گزارم بشما چنانکه دیده ام پیغمبر خدا را
صلی الله علیه واله وسلم یصلی بنا که نماز میکرد
بما لا آلو بمد و ضم لام و سکون واو لفظ متکلم
است از الو بفتح همزه و سکون لام بمعنی تقصیر
قال ثابت کان انس بن مالک یصنع شیئا لم
ارکم تصنعونه گفت ثابت بود انس که میکرد
چیزی را که ندیده ام شما را که میکنید آنرا کان اذا رفع
راسه من الرکوع قام بود انس وقتیکه بر میداشت
سر از رکوع می ایستاد حتی یقول القائل قد نسی تا آنکه
میگفت گوینده از دیر ایستادن تحقیق فراموش
کرده که در کدام عمل است و چه قصد دارد و بین
السجدتین حتی یقول القائل قد نسی کلام
محمول بر حذف و تقدیر است یعنی چون بر داشتی سر
از سجود و نشستی میان دو سجده تا آنکه میگفت گوینده
تحقیق فراموش کرده چیکار دارد **باب** لا یفترش
ذراعیه فی السجود نگستراند هر دو دست خود
تا آرنج در سجده وقال ابو حمید سجد النبی وگفت
ابو حمید سجده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم
ووضع یدیه غیر مفترش ولا قابضهما و نهاد در
سجده هر دو دست خود را بر زمین بحالیکه نه گستراننده
آنها است بر زمین و نه جمع دارنده آنها به پهلو بلکه
کشاده داشتی از پهلو و نهادی بر زمین جز قدرت
وانگشتها و حدیث ابی حمید که بحضرا صحاب بالتثبت
تمام روایت کرده اصل است نزد مصنف در تفاصیل
صفت نماز که در هر باب بشعبه ازان استدلال کرده
حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن
جعفر معروف بغندر قال اخبرنا شعبة قال
سمعت قتادة عن انس بن مالک عن النبی
صلی الله علیه واله وسلم قال اعتدلوا فی
السجود فرمود اعتدال کنید در سجده ظاهر آنست

که اگر یکی مرد و بروی حجی باشد واجب است بر وارث او که سامان کند یکی را از مال او که حج کند چنانکه قضای دین او میکند واین مقدم است بر قضای دین مردم واین سخن یکی از اقوال شافعی است و بعضی بر عکس آن رفته و بعضی گویند برابر است پوشیده نماند که در ترجمه دو حکم گرفته بود ادای حج و نذر از جانب میت وباین حدیث ثبوت آن بوضوح پیوست دوم حج کردن مرد از جانب زن وبرین سخن گویا حدیثی بر شرط خود نیافته واز این قسم بسیار است درین کتاب که چند حکم در ترجمه ذکر میکند و حدیث هوید بعضی از انست نه بعضی دیگر وشیخ ابن حجر میگوید که آنچه برین ظاهر نمیشود آنست که مولف اشارت کرده بترجمه بسوی روایت شعبه از ابی بشر وی گفت اتی رجل النبی صلی الله علیه وسلم فقال ان اختی نذرت ان تحج وفیه فاقض الله فهو احق بالقضاء اخرجه احمد والنسائی من طریق شعبة انتهی وفیه من التعسف ما لا یخفی وابن بطال در تطبیق حدیث بترجمه میگوید که آنحضرت خطاب کرد بآن زن بکلامی که داخل است در وی مرد وزن وباین توجیه گفتن آنکه یحج الرجل عن المراة وجه تخصیص میطلبد **باب** الحج عمن لا یستطیع الثبوت علی الراحلة حج کردن از جانب کسی که توانائی نشستن بر پشت راحله ندارد **حدثنا** ابو عاصم عن ابن جریج عن ابن شهاب عن سلیمان بن یسار عن ابن عباس رضی الله عنهما عن الفضل بن عباس ان امراة قالت **ح** وحدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد العزیز بن ابی سلمة قال حدثنا ابن شهاب عن سلیمان بن یسار عن ابن عباس قال جاءت امراة من خثعم عام حجة الوداع گفت ابن عباس آمد زنی از قبیله خثعم در سال حجة الوداع قالت یا رسول الله ان فریضة الله علی عباده فی الحج ادرکت ابی شیخا کبیرا لا یستطیع ان یستوی علی الراحلة گفت آن زن ای رسول خدا بتحقیق فرضی که خدا راست بر بندگان او در حج دریافته است پدر مرا در حالیکه پیر کلان است توانا نیست این را که بنشیند بر پشت مرکب فهل یقضی عنه ان احج عنه قال نعم آیا بسند میکند و نافذ میشود از وی اینکه حج کنم از جانب او و فرمود آری بسند میکند **باب** حج المراة عن الرجل در بیان حج زن از جانب مرد **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابن شهاب عن سلیمان بن یسار عن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما قال کان الفضل ردیف النبی صلی الله علیه وسلم فجاءت امراة من خثعم گفت ابن عباس بود فضل برادر او ردیف پیغمبر خدا پس آمد زنی از قبیله خثعم فجعل الفضل ینظر الیها وتنظر الیه پس گشت فضل که نظر میکند بسوی وی وآن زن بسوی فضل فجعل النبی صلی الله علیه وسلم یصرف وجه الفضل الی الشق الآخر پس گشت پیغمبر خدا که باز میگرداند روی فضل را بسوی طرفی دیگر تا هر دو محفوظ باشند از نظر یکدیگر فقالت ان فریضة الله ادرکت ابی شیخا کبیرا لا یثبت علی الراحلة افاحج عنه قال نعم پس گفت آن زن بتحقیق فرض خدا دریافته است پدر مرا در حالیکه پیر کبیر است نمیتواند نشست بر پشت مرکب آیا جائز است که حج کنم از وی فرمود آری بکن وذلك فی حجة الوداع واین واقعه در حجة الوداع بوده است **باب** حج الصبیان در بیان مشروعیت حج غیر بالغ در حدیث اول وثانی همین قدر معلوم میشود که ابن عباس که هنوز بلوغ

نمیتواند شد پس بهتر که لا ینبسط بالنون خوانند از بسط چنانکه روایت ابن عساکر است یا لا ینبسط بزیادت فوقیه بعد از موحده از باب افتعال چنانکه روایت دیگر است یعنی نگسترانند یکی از شما هر دو ذراع خود را انبساط الکلب مانند گسترانیدن سگ یا گسترده شدن سگ گفته اند که نهی تنزیهی است وحکمت در آن آنست که عدم بسط اشبه است بتواضع ومبالغ تر است در تمکین جبهه از زمین ودور تر است از وضع اهل کسل وکاهلی وقلت مبالات والله اعلم **باب** من استوی قاعدا فی وتر من صلوته ثم نهض کسیکه راست شود و نشستن بعد از سجده پسین در طاق از رکعات نماز خود چون رکعت نخستین وسیوم پس تر برخیزد برای رکعتی دیگر واین جلسه استراحت است که شافعیه بدان قائل اند ونزد ایشان سنت است وکیفیت آن کیفیت جلوس در قعده اولی است ومتمسک ایشان این حدیث است **حدثنا** محمد بن الصباح بتشدید موحده قال حدثنا هشیم بتصغیر ابن بشیر بفتح موحده قال اخبرنا خالد الحذاء عن ابی قلابة قال اخبرنا مالك بن الحویرث اللیثی انه رای النبی صلی الله علیه واله وسلم یصلی بتحقیق دید مالك آنحضرت را که نماز میگزارد فاذا کان فی وتر من صلوته لم ینهض پس چون می بود در طاق از رکعات نماز خود بر نمی خاست حتی یستوی قاعدا تا آنکه راست می نشست قدری بعد از آن بر می خاست وائمه ثلاثه وغیر ایشان گویند که آن بجهت عذر و حاجت بود بکبر سن یا غیر آن نه آنکه سنت است اگر چه حاجت نباشد بر صدر قدمین یعنی چنانکه در سجده بود می بی آنکه بنشیند وگفته حدیث ابی هریره برین است عمل نزد اهل علم وخالد بن ایاس که از رجال اوست ضعیف است واین قول اقتضا میکند قوة اصل این حدیث را اگر چه خصوص این طریق ضعیف باشد وهمچنین است زیرا که ابن ابی شیبه از ابن مسعود آورده که وی بر میخاست در نماز بر صدور قدمین خود ونمی نشست واز عمر وعلی وابن عمر و ابن زبیر ودیگر اصحاب همچنین آورده واز نعمان بن ابی عیاش نقل کرده که دریافتم بسیاری از صحابه را که چون بر میداشتند سر از سجده دوم در رکعت اولی وثالثه بر میخاستند همچنانکه بودند بی آنکه بنشینند وعبد الرزاق از ابن عباس وابن مسعود وابن عمر اخراج کرده وبیهقی از عبد الرحمن بن یزید که وی دید ابن مسعود را همچنین پس اتفاق داشتند اکابر صحابه که قرب داشتند نزد

نرسيده بود داخل در اهل حج بود و در حديث سوم و چهارم تصريح است بر نسبت حج بسايب اختلافست در علما در حج صبي كه بطريق عبادت تمام ميباشد يا نه حنفيه گويند كه احرام وي صحيح نيست اگر از محرمات احرام چيزي از صبي واقع شود بر وي چيزي لازم نميباشد از انكه غير مكلف است بعضي گويند كه اگر حج كند ساقط نمي شود از وي حج كه ركن اسلام است وفيه بالا يخفى **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد

بن زيد عن عبيد الله بن ابي يزيد قال سمعت ابن عباس رضي الله عنهما يقول بعثني او قدمني النبي صلى الله عليه وسلم في الثقل من جمع بليل ميگفت ابن عباس فرستاد مرا يا گفت پيش فرستاد شك اوست پيغمبر خدا در رخت سفر يعني همراه بار ها از مزدلفه بوقت شب ثقل بفتحتين متعلقان و بار سافر **حدثنا** اسحق قال

اخبرنا يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا ابن اخي ابن شهاب عن عمه قال اخبرني عبيد الله بن عبد الله بن

عتبة ابن مسعود ان عبد الله بن عباس رضي الله عنهما قال اقبلت وقد ناهزت الحلم اسير على اتان لي گفت ابن عباس پيش آمدم و حال آنكه نزديك رسيده ام بلوغ را در حاليكه سير ميكنم بر ماده خري كه مرا بود ورسول الله صلى الله عليه وسلم قائم يصلي بمنى و پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروي ايستاده نماز ميكند بمنى حتى سرت بين يدي بعض الصف الاول تا آنكه رفتم پيش پاره صف نخستين ثم نزلت عنها پس فرود آمدم از ان ماده خر فرتعت فصففت مع الناس وراء رسول الله صلى الله عليه وسلم پس چريد آن ماده خر گياه پس صف بستم بامردم فرود آمدم در صف پس پيغمبر خدا وقال يونس عن ابن شهاب بمنى في حجة الوداع وگفت يونس از ابن شهاب اين واقعه بمنى در حجة الوداع بود **حدثنا** عبد الرحمن بن يونس قال حدثنا حاتم

بن اسمعيل عن محمد بن يوسف عن السائب بن يزيد قال حج بي مع النبي صلى الله عليه وسلم وانا ابن سبع سنين گفت سائب بن يزيد حج كرده شد مرا يعني پدر من بحج برد با پيغمبر خدا و حال آنكه من هفت ساله بودم

حدثنا عمرو بن زرارة قال اخبرنا القاسم بن مالك عن الجعيد بن عبد الرحمن قال سمعت عمر بن عبد العزيز يقول للسائب بن يزيد گفت جعيد ابن عبد الرحمن شنيدم عمر بن عبد العزيز را كه ميگفت مر سائب را جعيد مثل رحيل صيغه تصغير است مقوله عمر مذكور اينجا نيست در حديث ديگر واقع شده كه صاع از مقدار مد رسيده بود و بود صاع در عهد پيغمبر خدا يك مد و ثلث مد و در زمان عمر بن عبد العزيز زياده شده بود وكان السائب بن يزيد قد حج به في ثقل النبي صلى الله عليه وسلم و بود سائب كه بتحقيق حج كرده شده بود او را در همراه اسباب سفر پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروي **باب حج النساء** در بيان حج كردن زنان و مشروعيت آن قال ابو عبد الله وقال لي احمد بن محمد گفت مؤلف و گفته است مرا احمد بن محمد **حدثنا** ابراهيم عن ابيه

عن جده كه حديث كرد مارا ابراهيم از پدر خود از جد خود قال اذن عمر رضي الله عنه لازواج النبي صلى الله عليه وسلم في آخر حجة حجها فبعث معهن عثمان بن عفان وعبد الرحمن ابن عوف گفت جد ابراهيم رخصت داد عمر بن خطاب مر زنان مطهره آن حضرت را در آخر حجي كه قصد كرد آن حجه را پس فرستاد با آنها عثمان و عبد الرحمن را رضي الله عنهما از انكه زنان ثقه بجاي مردانند و مردان همه محرم ازواج مطهره بودند و اينها را در ايمان همه مسلمانان اند **حدثنا** مسدد قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا حبيب بن ابي عمرة قال حدثتنا عائشة

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الاذان

كيفيت آن كه نشست كند بزمين و مرويست از ابن عمر كه آنحضرت نهي كرده از انكه اعتماد كند بهر دو دست خود وقتيكه برخيزد در نماز رواه ابو داود و در حديث وائل آمده كه آنحضرت وقتيكه برخاست اعتماد كرد بر دو ران خود از ينجاست كه فقها اختلاف كرده اند در افضل باتفاق در جواز هر دو طريق بر زمين تكيه كند يا بر دو ران نزد شافعيه قائل باول اند و حنفيه بثاني اي بلا جلوس والله اعلم **حدثنا** معلى بن اسد قال حدثنا وهيب عن ايوب عن ابي قلابة قال جاءنا مالك بن الحويرث فصلى بنا في مسجدنا هذا فقال گفت ابو قلابه آمد مارا ابن حويرث پس نماز گزارد بما در مسجد ما كه اينست پس گفت اني لاصلي بكم وما اريد الصلوة بتحقيق من هر آينه نماز ميگزارم بشما و قصد ندارم گزاردن نماز وقتي را لكني اريد ان اريكم كيف رايت النبي ليكن ميخواهم كه بنمايم شما را كه چگونه ديده ام پيغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم يصلي كه نماز ميكرد قال ايوب گفت ايوب فقلت لابي قلابة وكيف كانت صلوته پس گفتم مر شيخ خود ابي قلابه را كه چگونه بود نماز آنحضرت كه مالك نقل كرد قال مثل صلوة شيخنا هذا گفت مانند نماز شيخ ما كه اينست يعني عمرو بن سلمه كه امام ايشان بوده قال ايوب وكان ذلك الشيخ يتم التكبير گفت ايوب و بود آن شيخ كه تمام ميكرد تكبير را از اول انتقال تا آخر آن واذا رفع راسه عن السجدة الثانية جلس و چون بر داشتي سر از سجده دوم نشستي واعتمد على الارض ثم قام و تكيه كردي بر زمين پس بر استادي

باب يكبر وهو ينهض من السجدتين تكبير گويد در حاليكه برخيزد از دو ركعت يعني وقت انتقال از جلوس تشهد بقيام ركعت ثالثه نه وقتيكه راست ايستاده گردد بان ركعت چنانكه قائليست وكان ابن الزبير يكبر في نهضته و بود عبد الله بن زبير كه تكبير گفتي نزد وقت برخاستن **حدثنا** يحيى بن صالح ابو زكريا قال حدثنا فليح بتصغير بن سليمان عن سعيد بن الحارث بن معلى قال صلى لنا ابو سعيد فجهر بالتكبير حين رفع

بنت طلحة عن عايشة رضي الله عنها ام المؤمنين از عايشه مادر مسلمانان رضي الله عنها قالت قلت يا رسول الله
الا نغزو ونجاهد معكم گفتم اي رسول خدا آيا غزا نميكنيم وجهاد با كافران نداريم با شما فقال لكن احسن
الجهاد واجمله الحج حج مبرور پس فرمود براي شما نيكوترين جهادي وخوب ترين آن حج است حجي نيكو
ومقبول فقالت عايشة رضي الله عنها فلا ادع الحج بعد اذ سمعت هذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم پس
گفت عايشه نميگذارم حج را بعد از آنكه شنيدم اين را از پيغمبر خدا حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد
بن زيد عن عمرو عن ابي معبد مولى ابن عباس عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال النبي صلى الله عليه وسلم
لا تسافر المرأة الا مع ذي محرم گفت ابن عباس فرمود پيغمبر خدا سفر نكند زن مگر همراه محرم در بعضي روايتها
برا مقيد بشبانه روز است ودر بعضي بدو شبانه روز ودر بعضي بسه شبانه روز اكثر علما از جهت اختلاف روايت مطلق
سفر گرفته اند وحمل كرده اند قيد ها را اختلاف مواطن وموافق سوال سائلان شافعي شرط نكرده است همراهي محرم
بلكه شرط كرده است اگر امين باشد از وقوع فتنه تنها سفر كند ولا يدخل عليها رجل الا ومعها محرم ودر نيايد بر زن مردي
بيگانه مگر آنكه با آن زن محرمي باشد فقال رجل يا رسول الله اني اريد ان اخرج في جيش كذا وكذا وامرأتي تريد الحج
قال اخرج معها پس گفت مردي اي رسول خدا من ميخواهم برآمدن بلشكر چنان وچنان وزن من ميخواهد حج را فرمود
تو هم بيرون رو با زن حدثنا عبدان قال اخبرنا يزيد بن زريع قال اخبرنا حبيب المعلم عن عطاء عن ابن عباس
رضي الله عنهما قال لما رجع النبي صلى الله عليه وسلم من حجته گفت ابن عباس وقتيكه مراجعت فرمود پيغمبر خدا
رحمت كناد وخدا بروي از حج خود وقال لام سنان الانصارية ما منعك من الحج قالت ابو فلان تعني زوجها
گفت پدر فلان ميخواهد شوهر خود را كان له ناضحان حج على احدهما والآخر يسقي ارضا لنا بود مر او را دو شتر آبكش
حج كرد او بريكي وديگري آب ميدهد زميني را كه براي ما است يعني مركب نداشتم كه حج كنم قال فان عمرة في رمضان تقضي
حجة او حجة معي فرمود عمره در ماه رمضان ادا ميكند حج را يا فرمود حجي را كه با من كرده باشند درين قول ترغيب فرموده
آن زن را كه اگر حج نكرده عمره كند رواه ابن جريج عن عطاء قال سمعت ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم وقال
عبيد الله عن عبد الكريم عن عطاء عن جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم يعني اين حديث بدو طريق ديگر هم آمده است
حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن عبد الملك بن عمير عن قزعة مولى زياد قال سمعت ابا سعيد
وقد غزا مع النبي صلى الله عليه وسلم ثنتي عشرة غزوة گفت قزعه شنيدم ابا سعيد را وحال آنكه بتحقيق غزا وجهاد
كرده است با پيغمبر خدا دوازده غزوه قال اربع سمعتهن من رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت چهار چيز
است كه شنيده ام آنرا از رسول خدا او قال يحدثهن عن النبي صلى الله عليه وسلم يا گفته است باين عبارت
كه حديث ميكنم آنرا از نبي خدا رحمت كناد وخدا بروي فاعجبنني وآنقنني هر دو بيك معني وهيكه زن است وآنقنني
بنون وقاف ونون ديگر بمعني خوش آمده است آن چهار چيز ان لا تسافر امرأة مسيرة يومين ليس معها
زوجها او ذو محرم اينكه مسافرت نكند زني دو روزه راه بحاليكه نيست با وي شوهر او يا صاحب محرميت
ولا صوم يومين الفطر والاضحى ونيست روزه روز عيد فطر وعيد اضحى ولا صلوة بعد صلوتين بعد
العصر حتى تغرب الشمس ونيست نمازي بعد دو نماز بعد از عصر تا غروب شود آفتاب وبعد الصبح حتى تطلع الشمس

قسم خدا است كه بالك ندانم اينكه محمد ... تنها نشود وقال وگفت هكذا رايت رسول
الله همچنين ديده ام پيغمبر خدا را صلى الله عليه و
اله وسلم وقد ظاهر اين اختلاف در جهر واخفا
تكبير است بود وبعد مروان وديگر بني اميه كه اخفا
ميكردند كه آن ذكر شد حدثنا سليمان بن حرب
قال حدثنا حماد بن زيد قال حدثنا غيلان
بفتح معجمه ابن جرير بفتح جيم عن مطرف قال
صليت انا وعمران بن الحصين صلوة خلف
علي بن ابي طالب گفت مطرف عامري گزاردم
من وعمران نماز را پس امير المؤمنين علي بن ابي طالب
فكان اذا سجد كبر واذا رفع كبر واذا نهض
من الركعتين كبر پس بود وقتيكه سجده كردي
تكبير ميگفت ووقتيكه سر برداشتي تكبير ميگفت ووقتيكه
برخاستي از دو ركعت تكبير ميگفت فلما سلم اخذ
عمران بيدي وقال پس چون سلام داد از نماز
گرفت عمران دست مرا وگفت لقد صلى بنا
هذا صلوة محمد هر آئينه بتحقيق نماز گزارد با اين مرد
يعني علي ابن ابيطالب نماز محمد را صلى الله عليه
واله وسلم او قال لقد ذكرني هذا صلوة
محمد يا گفت عمران ياد داد مرا اين مرد نماز
آنحضرت را صلى الله عليه واله وسلم باب
سنة الجلوس في التشهد بيان وضع مسنون
نشستن در تشهد وكانت ام الدرداء تجلس
في صلوتها جلسة الرجل وبود ام درداء كه
مي نشست در نماز خود مانند هيئت نشستن مرد
كه ايستاده كند پاي راست را وبگستراند چپ را
جلسه بكسر جيم نوع نشستن وكانت فقيهة وبود
ام درداء زني فقيه عالم باحكام دين اين كلام مكحول
راوي اثر است چنانكه مؤلف موصول آورده
آنرا در تاريخ صغير خود مراد صغري تابعيه است كه هجيمه
نام داشت نه كبري صحابيه كه خيره بنت حدرد است
زيرا كه مكحول در نيافته مگر صغري را چنانكه جزم كرده
بدان شيخ ابن حجر وباين حكم قايل است نخعي وابو حنيفه
نقله العيني ومالك وبعضي شافعيه مذكور در هدايه
وبعضي مسنون بنشيند بر الية وبگذارد هر دو پا را
از جانب راست زيرا كه آن ستر كننده تر است
حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن
عبد الرحمن بن القاسم بن محمد بن ابي بكر رضي
الله عنه عن عبد الله ابن عبد الله از ساداث
تابعين است بمدينه در اول زمان هشام بن عبد الملك
انه اخبره انه كان يرى عبد الله بن عمر يتربع

ونيست نمازي بعد از نماز صبح تا طلوع كند آفتاب ولا تشد الرحال الا الى ثلثة مساجد و بسته نشود بر جهاز
يعني سفر كرده نشود بقصد ادراک ثواب و بركات بهيچ مسجدي مگر بسوي سه مسجد مسجد الحرام ومسجدي
ومسجد الاقصى مسجدي كه كعبه در وست و مسجد مدينه و مسجد اقصى **باب** من نذر المشي الى الكعبة
كسيكه نذر كند رفتن بسوي كعبه آيا واجب است وفاي آن يا نه در ترجمه مجمل آورده ودرين دو حديث كه درين باب
ايراد يافته ظاهر آنست كه وفاي باين نذر واجب نيست وبرين قياس نذر با مالكن سيريه ديگر هم خواهد بود علماء
را در وجوب الوفاء ودر لزوم چيزي در ترك آن با وجود قدرت يا عجز اختلافها است **حدثنا** محمد ابن سلام قال اخبرنا
الفزاري عن حميد الطويل قال حدثني ثابت عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم راى شيخا يهادى بين ابنيه
مرويست از انس كه پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروي ديد مردي پير را كه ميرفت ميان دو پسر تكيه كرده بر آنها يهادى
بضم اول از مهادات است بمعني تكيه بر ديگري كرده رفتن قال ما بال هذا قالوا نذر ان يمشي قال ان الله لغني عن
تعذيب هذا نفسه فرمود چه حال است گفتند كه نذر كرده است اينكه پياده برود بحج فرمود خدا بي نياز است از عذاب
كردن اين مرد نفس خود را وامره ان يركب وامر كرد او را اينكه سوار شود و آنكه نگذاشت او را كه وفاي عهد كند از آنكه حج
سواره بهتر است از پياده حج كردن ودر روايات ديگر آمده كه آن پير نذر كرده بود كه سخن بكسي نكند ودر سايه ننشيند آنحضرت
ديد كه پير مردي كه اينهمه تعب و رنج بر خود قرار داده شايد هلاك شود واز سعادت حج محروم ماند **حدثنا** ابراهيم بن موسى
قال اخبرنا هشام بن يوسف ان ابن جريج اخبرهم قال اخبرني سعيد بن ابي ايوب ان يزيد بن ابي حبيب اخبره
ان ابا الخير حدثه عن عقبة بن عامر قال نذرت اختي ان تمشي الى بيت الله وامرتني ان استفتي لها النبي
صلى الله عليه وسلم گفت عقبه بن عامر نذر كرد خواهر من پياده رفتن بسوي كعبه وامر كرد مرا كه طلب فتوى كنم پيغمبر خدا را
براي تجويز اين كار فاستفتيت النبي صلى الله عليه وسلم پس طلب فتوى كردم آنحضرت را فقال لتمش و
لتركب پس فرمود پياده رود و سوار شود يعني لازم نيست بروي پياده رفتن قال وكان ابو الخير لا يفارق
عقبة وگفت يزيد بن ابي حبيب كه ابو الخير جدا نمي شد عقبه را وقال ابو عبد الله حدثنا ابو عاصم عن ابن جريج
عن يحيى بن ايوب عن يزيد ابن ابي حبيب عن ابي الخير عن عقبة وذكر الحديث يعني اين حديث ابو عبد الله
باسنادي ديگر ايراد كرده است

بسم الله الرحمن الرحيم فضائل المدينة

در فضايل واحكام متعلقه بمدينه مطهره **باب** حرم المدينة در بيان حرمت زمين مدينه وآنچه ممنوع است
در آن **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا ثابت بن يزيد قال حدثنا عاصم ابو عبد الرحمن الاحول عن انس عن النبي
صلى الله عليه وسلم قال المدينة حرم من كذا الى كذا مرويست از انس از پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروي فرمود
مدينه حرم است از فلان جا تا فلان جا مولف رح تصريح بدان نكرده گويا باسنادي كه دارد ثابت نشده است
نزد او وچنانكه ديگران روايت كرده اند كه در مدينه جبل عير و ثور است يا نه وجاست كه نام آن اينست اين
چنين گفته كرماني ودر حديث محمد بن بشار كه بعد از و حديث ديگر آورده تصريح كرده حرم ما بين عير الى ثور وكلامي
كه متعلق است بآن در شرح همان حديث مذكور خواهد شد لا يقطع شجرها ولا يحدث فيها حدث بريده نشود
درخت حرم مدينه واحداث كرده نشود در آن امري كه مخالف است مر كتاب وسنت را من احدث فيها حدثا

بستر گويد پس گفتم ميديدم خود را كه تو ميكني تربيع را فقال
ان رجلي لا تحملاني پس گفت بتحقيق دو پاي
من بر نميدارند مرا از مرض و درد يا چنانچه روايت
محمد است در موطا كه گفت ابن عمر اني اشتكي اي
بطال گفته مرويست از جمعي از سلف كه تربيع ميكردند
در نماز چنانكه كرده است ابن عمر از ايشانند ابن
عباس وانس وغير ايشان از تابعين وتجويز كرده
آنرا حسن در نفل ودر روايت ابن ابي شيبه از ابن مسعود
هر آئينه نشستن من بر سنگ گرم كرده با تش دوست
تر است نزد من از اينكه مربع نشينم در نماز ابو عمر
گفته تربيع در فرض جائز نيست باجماع علما مگر
آنكه مريض باشد ودر نفل اختلاف است
حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث
عن خالد بن يزيد جمحي عن سعيد هو ابن ابي هلال
ليثي عن محمد بن عمرو بن حلحلة بفتح دو مهمله و
سكون لام اولى وفتح لام ثالثه ويست مدني عن
محمد بن عمرو بن عطاء **ح** تحويل كرده است
شيخ مولف اسناد خود را بطريق ديگر قال گفت
يحيى بن بكير وحدثني الليث عطف است بر حدثنا
الليث كه اول گفته عن يزيد بن ابي حبيب ابو
رجاء مصري ويزيد بن محمد قرشي عن محمد
بن عمرو بن حلحلة يعني ليث از محمد بن عمر ان
حديث را بدو طريق روايت كرده اول بدو
واسطه فرد كه خالد از شعبه باشد ودوم بيك
واسطه كه دو كس اند ابن ابي حبيب وابن محمد پس
طريق ثاني اعلى واولى باشد عن محمد بن عمرو
بن عطاء انه كان جالسا مع نفر من اصحاب
النبي بتحقيق محمد بن عطا نشسته بود در جمعي از
ياران پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم نفر
از سه تا ده را گويند ومرويست كه آنجماعه ده كس
بودند فذكرنا صلوة النبي پس ذكر كرديم ما
اهل مجلس نماز آنحضرت را صلى الله عليه وآله
وسلم كه چگونه بود فقال ابو حميد الساعدي
پس گفت ابو حميد انصاري كه صحابي مشهور است
از بني ساعده انا كنت احفظكم لصلوة رسول
الله من ياد دارنده ترين شما ام مر نماز پيغمبر خدا را
صلى الله عليه وآله وسلم رايته اذا كبر
جعل يديه حذو منكبيه ديدم آنحضرت را
كه چون تكبير احرام ميگفت ميگردانيد هر دو دست
را مقابل هر دو دوش خود چنانكه طريق جمع
احاديث در محلش ذكر يافت واذا ركع

فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين كسيكه احداث كند درآن امری نافرموده پس وی است لعنت خدا و لعنت
کردن فرشتها و آدمیان همه یعنی وی بزبان همه اینها ملعونست و این مبالغه در دوری از رحمت خدا و در دعای
کردن برین گناه هست و مراد لعنت کفر نیست **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث عن ابی التیاح
عن انس رضی الله عنه قال قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة وامر ببناء المسجد گفت انس قدوم آورد
پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی مدینه را و فرمود بنا کردن مسجدی فقال یا بنی النجار ثامنونی قالوا لا نطلب
ثمنه الا الی الله چون این زمین مسجد در ملک بنی النجار بود فرمود ای بنی نجار بفروشید بها گفتند ما نمی خواهیم
بهای آنرا مگر از جانب خدا که ثواب آخرت است فامر بقبور المشرکین فنبشت پس فرمود بقبرهای مشرکان
پس نبش کنانیده شد ثم بالخرب فسویت وبالنخل فقطع فصفوا النخل قبلة المسجد پس فرمود بخرابها پس هموار
کرده شد و فرمود بدور کردن نخلهای خرما پس بریده شد پس برابر ایستاده کردند نخلها جانب قبله مسجد در مجمع
البحار گوید خرب بکسر خاء معجمه و فتح راء جمع خربه کنقمه و نقم یا بکسره و سکون است مانند نغمه و نغم یا بالفتح و کسر است
مانند کلمه و کلم **حدثنا** اسمعیل بن عبد الله قال حدثنی اخی عن سلیمان عن عبید الله بن عمر عن سعید المقبری
عن ابی هریرة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال حرم ما بین لابتی المدینة علی لسانی به تحقیق
پیغمبر خدا فرمود حرام کرده شده است زمینی که میان دو حره مدینه است از جانب مشرق و مغرب به زبان حق ترجمان
من یعنی اینقدر زمین حرم مدینه است در بعضی روایات حَرَم بدو فتح نیز واقع شده است پس خبر مقدم خواهد بود
لابه بمعنی حره است و آن زمینی است که در وی سنگها سیاه است و آن دو طرف مدینه است و قال
واتی النبی صلی الله علیه وسلم بنی حارثة فقال اراکم یا بنی حارثة قد خرجتم من الحرم ثم التفت فقال بل انتم فیه
گفت راوی و آمد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی نزد بنی حارثه که بطنی است از اوس پس فرمود گمان میبرم شما را
که بیرون افتاده اید از زمین حرم پس التفات کرد بمنازل اینها و تامل کرد و فرمود بلکه شما داخل اید در حرم **حدثنا**
محمد بن بشار قال حدثنا عبد الرحمن قال حدثنا سفیان عن الاعمش عن ابراهیم التیمی عن ابیه عن علی
رضی الله عنه قال ما عندنا شیء الا کتاب الله وهذه الصحیفة عن النبی صلی الله علیه وسلم المدینة حرم
ما بین عیر الی ثور مرویست از علی بن ابیطالب که گفت نیست پیش ما مگر کتاب خدا که قرآنست و این صحیفه
که نوشته ام از پیغمبر خدا که از آن جمله اینست که زمین مدینه حرم است چیزی که میان جبل عیر تا جبل ثور است
قاضی عیاض گوید اکثر راویان بخاری ذکر کرده اند عیر را و اما ثور بعضی از ایشان کنایت کرده اند از ان بلفظ کذا
و بعضی گذاشته اند بیاضی بجای لفظ ثور باعتقاد آنکه ذکر ثور خطا است ازانکه در مدینه کوهی یا جائی که نام آن
ثور باشد معلوم نیست ثور کوهیست در مکه نووی گوید که احتمال دارد که ثور نام جای بوده است پیش احد یا جز آن
که متروک شده باشد این نام در اهل مدینه بعضی گویند تواند که در اصل حدیث بجای ثور احد باشد چنانکه امام احمد
و طبرانی از عبد الله بن سلام آورده اند قاضی عیاض میگوید که انکار ثور در مدینه معنی ندارد و استشهاد آورده
باشعار یکه در آن ذکر ثور در مدینه واقع شده است بعضی گویند که مراد از عیر و ثور اینجا همان دو کوه مکه است و
مقصود اینست که حرم مدینه بمقدار مسافتی است که میان آن دو کوه است من احدث فیها حدثا او آوی محدثا

الجزء الرابع تیسیر القاری شیخ الاسلام | كتاب الاذان

و چون سجده کردی نهادی هردو دست خود را بجائیکه نگسترانیده دستها بر زمین و نگردآرنده آنها را بپهلو
چنانکه گذشت واستقبل باطراف اصابع رجلیه القبلة و مقابل داشتی سرهای انگشتان هردو پا را بقبله در سجده فاذا جلس فی الرکعتین جلس
علی رجله الیسری و چون نشستی بعد دو رکعت
برای تشهد می نشست بر پای چپ خود ونصب
الیمنی و استاده میکرد پای راست را واذا جلس
فی الرکعة الاخرة قدم رجله الیسری پس
چون می نشست در رکعت پسین برای تشهد دوم پیش
کردی پای چپ را ونصب الاخری و استاده کردی
پای دیگر را وقعد علی مقعده و می نشستی بر مخرج
ستان خود شافعیه که در قعده اخیره تورک گویند باین
حدیث احتجاج کنند که تورک بر سرین نشستن است
و نزد ما افتراش است در هردو قعده یعنی بگسترانند پای
چپ را و بنشینند بر آن با نصب پای سرین راست
چنانکه شافعیه در قعده اولی گویند و ظاهر حدیث که
گذشت و حدیث عایشه که در مسلم آورده که بود
آنحضرت که افتتاح میکرد نماز را تا قول عایشه و بود
که افتراش میکرد چپ را و نصب میکرد راست
را الحدیث بی فصل میان قعده اولی و ثانیه موافق
حنفیت است و حدیث وائل بن حجر که روایت
کرده آنرا طحاوی مصرح است به قعود بر پای چپ
که گفت نماز کردم خلف پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
هر آینه محفوظ میدارم نماز آنحضرت را و سوق کرده
حدیث را تا آنکه گفت و چون نشست برای تشهد
فرش کرد پای چپ را بستر نشست بر آن الحدیث
و حدیث ابن عمر از پدرش که نسائی آورده که گفت
از سنت نماز است که ایستاده کند پای راست را
و استقبال کند باصابع خود قبله و نشستن بر پای
چپ صریح است در آنکه سوای قعده نماز خلاف سنت
قعده اولی با قعده ثانیه و قول صحابی من السنة کذا حکم
رفع وارد و حدیث ابی حمید اگرچه مفسر است نیست
این احادیث در بیان هردو قعده ولیکن که محتمل است

کسی که احداث کند در آن حدثی ظلمی و تعدی یا جا دهد ظالمی را فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل قبول کرده نمیشود از وی توبه و نه فدیه صرف بمعنی عبادت نافله و عدل بمعنی فریضه نیز گفته اند وقال ذمة المسلمین واحدة فمن اخفر مسلما فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و فرمود عهد و امان مسلمانان یکی است یعنی یکی از مسلمانان که امان داد برای کافری امان همه است پس کسیکه نقض عهد مسلمانی کند پس بروی لعنت خدا و فرشته ها و مردم است همه ایشان ومن تولی قوما بغیر اذن موالیه و کسیکه گرداند ولاء را برای قومی بی اذن آزاد کنندگان یعنی مولی را خود غیر معتق گرداند بروی این وعید مذکور است از آنکه ولاء منتقل نمیشود اصلا و بغیر اذن موالی تقیید این حکم نیست بلکه بر سبیل غالب عادت واقع شده و حاصل آنست کسیکه این کار میکند بی اذن موالی خواهد بود و اینها بعد از اطلاع منع خواهند کرد این کلام را معانی دیگر هم گفته اند بهترین معانی همین است فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل قال ابو عبد الله عدل فداء گفت مولف عدل بمعنی فدیه است

باب فضل المدینة وانها تنفی الناس در بیان فضل مدینه و آنکه مدینه دور میکند مردم را یعنی مردم شریر را چنانکه در لفظ حدیث واقع شده **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن یحیی بن سعید قال سمعت ابا الحباب سعید بن یسار یقول سمعت ابا هریرة رضی الله عنه یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت بقریة تاکل القری سعید بن یسار میگوید شنیدم ابا هریره را که میگفت فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی مامور شدم من بهجرت یا بسکونت اگر این حدیث را بمکه فرموده هر دو معنی درست می آید و اگر بمدینه فرموده بمعنی ثانی است و آنکه این حدیث از ابو هریره است ترجیح معنی ثانی میکند اگرچه ممکن است که وی از صحابی دیگر که مهاجر بوده شنیده باشد بقریه که میخورد قریه ها را یعنی غالب می آید اهالی قریه های دیگر را بعضی گویند مراد از اکل آنست که اسباب معیشت دیگر قریه ها همه اینجا می آید به فتوحات و غنایم یا آنکه فضائل آن غالب می آید بر فضائل بلاد دیگر پس گویا آنها را محو و متلاشی میگرداند یقولون یثرب وهی المدینة میگویند منافقان نام آن یثرب و نام آن مدینه است بعضی از علما اینجا فهمیده اند که مدینه را یثرب گفتن مکروه است و آنکه در قرآن واقع شده از زبان نامسلمانانست و در احادیث دیگر واقع شده است هر که مدینه را یثرب خواند گو استغفار کند و آنحضرت نهی کرده که باین نام نخوانند و وجه کراهت آنست که یثرب یا مشتق از تثریب است بمعنی توبیخ و سرزنش یا از ثرب بمعنی فساد است و هر دو معنی مستقبح است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ناخوش داشت نام مکروه را و اکثر نامها که بمعنی مکروه بوده تغییر داده است تنفی الناس کما ینفی الکیر خبث الحدید دور میکند مردم بد را چنانکه دور میکند کوره یا دمه آهنگران چرک آهن را

باب المدینة طابة نام مدینه طابه است مشتق از چیز طیب بمعنی طاهر یا بمعنی طهارت یا بمعنی طیب عیش یا طیب آب و هوا **حدثنا** خالد بن مخلد قال حدثنا سلیمان قال حدثنی عمرو بن یحیی عن عباس بن سهل بن سعد عن ابی حمید قال اقبلنا مع النبی صلی الله علیه وسلم من تبوک حتی اشرفنا علی المدینة فقال هذه طابة گفت ابو حمید آمدیم با آنحضرت از غزوهٔ تبوک تا آنکه مشرف شدیم بر مدینه پس فرمود آنحضرت اینکه می نماید طابه است

الجزء الرابع شیخ الاسلام	کتاب الاذان

همین است صحیح ذکره العینی و نزد امام مالک تورک سنت است هر دو قعده و امام محمد در موطا بعد ذکر حدیث ابن عمر گفته و بود مالک که اخذ میکرد بدان در دو رکعت اولیین یعنی بحدیث ابن عمر چنانچه ما میگوییم و اما در رکعت چهارم میگفت بچسپاند هر دو سرین بر زمین و بگرداند هر دو پا را بجانب راست و نزد امام احمد در هر نماز یکه در وی دو تشهد است در تشهد اخیر آن تورک است موافق شافعی و اگر یک تشهد است چون صبح افتراش است موافق طبری گفته هر دو حسن است زیرا چه هر دو آن بتحقیق ثابت شده و از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و سمع اللیث و شنیده است لیث که در اسناد است یزید بن ابی حبیب و یزید من محمد بن حلحلة این دو شیخ از اینجا که روایت میکردند او را از ابن حلحله ابن حلحلة من ابن عطاء شنیده است ابن حلحله از عطا یعنی محمد بن عمرو وقال ابو صالح عن اللیث و گفته است ابو صالح عبد الله کاتب لیث در روایت خود از لیث کل فقار مکانه بتقدیم فا بر قاف بی زیادت ها ضمیر تا چنانکه در روایت آینده است همچنین است در نسخه شیخ و نسبت کرده آنرا قسطلانی به نسخه فرع و در بعضی بتقدیم قاف است گفته اند که آن تصحیف است وقال ابن المبارک عن یحیی بن ایوب قال حدثنی یزید بن ابی حبیب ان محمد بن عمرو بن حلحلة حدثه کل فقار بتقدیم فا و با ضمیر که راجع است بسوی ظهر و در بعضی نسخ بتا وحده یعنی تا آنکه باز میگشت همه فقره های پشت یا هر فقره از آن بجای خود و در بعضی روایات کل فقار منه والله اعلم

باب من لم یر التشهد الاول واجبا کسیکه اعتقاد نکرده تشهد اول را واجب تشهد نمودن و در شرع اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله گفتن و ذکر دیگر که در قعده صلوة خوانند بجهت اشتمال او بر شهادتین و ظاهر روایت از امام ابی حنیفه و مذهب امام احمد وجوب آنست زیرا چه امر کرد آنحضرت بدان در حدیث ابن عباس بقول خود التحیات مداومت بر آن و جبران بسجده سهو نزد نسیان و در حدیث عائشه نزد مسلم بود آنحضرت

ومدینه را نام های دیگر است که بعضی از علما در استقصا و استقرای آن کوشیده قریب بصد نام ذکر کرده اند از آنجمله که دلالت آن بر شرف وکرامت آن بلدهٔ مطهره اتم واظهر ارند زیاده بر پنجاه نام گرامی شیخنا الاجل ابو المجد عبد الحق رضی الله عنه در تاریخ مدینه ایراد نموده **باب** لابتی المدینة در بیان حد و حکم حرم مدینه که میان دو کوه است عیر و ثور بعضی گویند از طرف مشرق تا مغرب است و نزد بعضی از جانب جنوب تا شمال **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة رضی الله عنه انه کان یقول لو رأیت الظباء بالمدینة ترتع ما ذعرتها به تحقیق ابو هریره میگفت اگر ببینم آهوبره بمدینه که میچرد زجر و رم نمیکنم اورا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما بین لابتیها حرام فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی زمینی که میان دو لابه مدینه است حرام است ذعر بذال معجمه و عین مهمله و را است بمعنی زجر و تنفیر **باب** من رغب عن المدینة در حکم کسیکه اعراض کند از مدینه و بگذارد آنرا **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی سعید بن المسیب ان ابا هریرة رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول تترکون المدینة علی خیر ما کانت میفرمود خالی میگذارید شما مدینه را به بهترین احوالی که بوده بحسب عمارت و میوه و رفاهیت احوال خبر از قرب ایام قیامتست و خطاب بجنس مردم است و در بعضی روایات یترکون بصیغه غائب است لا یغشاها الا العوافی قصد نمیکند آنرا و نمیآید در وی مگر درنده ها یرید عوافی السباع والطیر میخواهد از عوافی درنده ها و طیور عوافی در اصل بمعنی طالب رزق است از آدمی و حیوان و مراد اینجا درنده ها و جانوران وحشی است یعنی آنچنان از مردم خالی خواهد شد که مسکن وحوش حیوان خواهد بود و آخر من یحشر راعیان من مزینة یریدان المدینة و آخر کسیکه حشر کرده میشود و جلا از وطن می نماید از ان دو گوسفند چرانان از مزینه خواهد بود که اراده در آمدن مدینه میکنند ینعقان بغنمهما میرانند گوسفندان خود را فیجدانها وحوشا پس می یابند مدینه را پر از وحش از سبب خالی شدن آن از مردم یا می یابند آنرا زمینی خالی و حوش بفتح واو و ضم مهمله است حتی اذا بلغا ثنیة الوداع خرا علی وجوههما تا وقتیکه میرسند بموضع ثنیة الوداع می افتند بر رویهای خود و هلاک میشوند ثنیة الوداع نام کوه پاره ایست بیرون شهر مدینه که مسافر را بانجا رسانده وداع میشوند **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن هشام بن عروة عن ابیه عن عبد الله بن الزبیر عن سفیان بن ابی زهیر انه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یفتح الیمن فیاتی قوم یبسون میفرمود فتح کرده میشود ملک یمن پس می آیند مردم در حالیکه میرانند دواب خود را فیتحملون باهلیهم ومن اطاعهم پس بر میدارند اهل خود را و تابعان خود را بسوی فراخی و رفاهیت والمدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون و مدینه بهتر است ایشان را اگر هستند که میدانند آنرا یعنی فضیلت آنرا از ثواب نماز در مسجد نبوی و ثواب اقامة در مدینه و امن و امان در آنجا ویفتح الشام و فتح کرده میشود ملک شام فیاتی قوم یبسون فیتحملون باهلیهم ومن اطاعهم والمدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون ویفتح العراق فیاتی قوم یبسون فیتحملون باهلیهم ومن اطاعهم والمدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون آنحضرت این هم خبر از آینده داده است و این فتوحات هم برین ترتیب واقع شده همین در زمان

پس عدم رجوع آنحضرت بجلوس بعد از اتیان بسجدهٔ سهو باشد از قعدهٔ اولی و دلیل بر نفی وجوب نمی شود بلکه دلیل وجوب است که بسجدهٔ سهو تلافی فوت آن نمودند **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنی عبد الرحمن بن هرمز الاعرج مولی بنی عبد المطلب همچنین گفته است زهری یکباره وقال مرة وگفت بار دیگر مولی ربیعة بن الحارث و منافات نیست میان هر دو قول زیرا چه حارث ابن عبد المطلب است پس نسبت بمولی هر دو صحیح است بنا بر سبیل حقیقت و مجاز و اول بر سبیل مجاز ان عبد الله بن بحینة بضم موحده و فتح مهمله نام مادر عبد الله است چنانکه مشهور قال وهو من ازد شنوءة گفت ابن بحینه و حال آنکه وی از قبیلهٔ ازد شنوءه است مرکب است از دو کلمه اول بفتح همزه و سکون زا و در آخر دال دوم بفتح معجمه و ضم نون و فتح همزه بروزن فعولة وهو حلیف لبنی عبد مناف و نیز وی هم عهد عبد مناف که جد وی مصاحبت کرده بود با مطلب بن عبد مناف وکان من اصحاب النبی صلی الله علیه واله وسلم و بود وی از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم مروی در امارت معاویه ان النبی مقوله ابن بحینه است بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم صلی بهم الظهر فقام فی الرکعتین الاولیین ولم یجلس گزارد با صحابه نماز ظهر را پس برخاست در وقت تمام دو رکعت نخستین و ننشست برای تشهد فقام الناس معه پس استادند مردم جماعة نماز با وی حتی اذا قضی الصلوة وانتظر الناس تسلیمه تا آنکه چون تمام کرد نماز را و منتظر شدند مردم سلام او را از نماز کبر وهو جالس تکبیر گفت بحالیکه نشسته است فسجد سجدتین قبل ان یسلم پس از تشهد و تکبیر سجده کرد دو سجده پیش از آنکه سلام دهد ثم سلم بعده سلام داد و کلام در تحدیث در سهو باید انشاء الله تعالی

باب التشهد فی الاولی مشروعیت بودن تشهد در جلسهٔ اولی از نماز سه گانه و چهارگانه مر وجه تاکید یا آنکه این باب برای واجب بودن تشهد باشد و باب اول در ذکر کسیکه او را واجب نمیدیده اگرچه هست ... وی نیز باحیثیت باشد **حدثنا** ... بن سعید ... حدثنا بکر ... کان ابن مضر عن جعفر ...

آنحضرت وزمان خلافت ابی بکر فتح شده وشام پس ازان وپستر ازان عراق در ایام عمر رضی الله عنه چون در ین حدیث تجهیل وتقبیح حال کسی که مفارقت کند مدینه را واختیار کند جای دیگر واقع شده مناسب میگردد ترجمه را وبیضاوی نقل میکند که معنی این حدیث آنست که فتح کرده میشود این بلاد وخوش می آید مردمی را از اهل مدینه در آن بلاد وزندگانی برفاهیت آنها پس حامل می شود ایشانرا بر گذاشتن مدینه بذات خود واموال واتباع تا آنکه بیرون میروند وحال آنکه اقامت در مدینه بهتر است ایشانرا از آنکه حرم پیغمبر خدا است وجوار اوست ونازل میشود در آن برکات اگر بدانند قدر اقامت آنرا که چه قدر فوائد دینیه ومنافع اخرویه دارد

باب الایمان یأرز الی المدینة

ایمان می در آید بسوی مدینه این جزء حدیث مذکور است چنانکه معلوم می شود

حدثنا ابراهیم بن المنذر قال حدثنا انس بن عیاض قال حدثنی عبید الله عن خبیب بن عبد الرحمن عن حفص بن عاصم عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الایمان لیأرز الی المدینة کما تأرز الحیة الی جحرها بتحقیق پیغمبر خدا فرمود که ایمان جمع شده می در آید بسوی مدینه چنانکه می در آید مار سوراخ خود را ومراد اهل ایمان اند یعنی ایمان در اول ازمنه وآخر آن این حال دارد میرسد ر آید در اول برای شرف اسلام ودریافت آن وکسب کمال وادراک سعادت رویت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ودر زمان خلفاء برای اخذ سیرت آنها وزیارت روضه مشرفه وتبرک بمشاهدهٔ آثار آنسرور وبعضی گفته اند که این تنبیه است بر صحت مذهب وسلامت اهل آن از بدعت واین مخصوص بغیر این زمان تا آخر خواهد بود از آنکه در هیچ وقت از شیعه شنیعه پر شده است وتواند که این خبر از آخر زمان باشد چنانکه در احادیث دیگر آمده که در آخر روزگار عالمی بر روی زمین نخواهد ماند مگر عالم مدینه چون از اول از آنجا بر آمده در آخر نیز رجوع بآنجا خواهد بود

باب اثم من کاد اهل المدینة

در بیان گناه کسیکه اراده بدی کند باهل مدینه کید بمعنی مکر وحیله است وبدی کسی

حدثنا حسین بن حریث قال اخبرنا الفضل عن جعید عن عائشة بنت سعد قالت سمعت سعدا قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عائشه شنیدم سعد را گفت شنیدم آنحضرت را یقول لا یکید اهل المدینة احد الا انماع کما ینماع الملح فی الماء کید نمیکند اهل مدینه را هیچ کسی مگر آنکه میگدازد وی چنانکه میگدازد نمک در آب این وعید است در حق آنکه مکر کند در بدی اهل مدینه یا آنکه خبری باشد که هر که تظلم وتعدی کند بر اهل مدینه امتداد ندارد ظلم او وزود خراب میشود

باب اطام المدینة

جمع اُطم است بدو ضم بمعنی حصنها وجایهای بلند

حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا ابن شهاب قال اخبرنی عروة قال سمعت اسامة قال اشرف النبی صلی الله علیه وسلم علی اطم من اطام المدینة گفت اسامه بر آمد آنحضرت بر حصنی از حصنهای مدینه فقال هل ترون ما اری انی لاری مواقع الفتن خلال بیوتکم کمواقع القطر پس فرمود آیا می بینید چیزی که من می بینم بتحقیق من می بینم جای افتادن فتنه ها میان خانه های شما مانند مواضع قطره های باران این خبری است که آنحضرت از وقوع فتنها وکثرت آن در مدینه داده چنانکه ظاهر شد بعد از شهادت عثمان بن عفان رضی الله عنه وشهید این وقایع تا آنجا که شهید واین رویت محتمل که رویت بصری باشد که کشف

هو التشهد وفیه ما فیه

باب التشهد فی الآخرة

مشروعیت تشهد بر وجه تأکد با وجوب آن در جلسه اخیره از هر نماز باشد دو گانه وجز آن **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا الاعمش عن شقیق بن سلمة ابی وائل قال قال عبد الله بن مسعود کنا اذا صلینا خلف النبی گفت ابن مسعود بودیم که چون نماز میکردیم پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قلنا میگفتیم السلام علی جبرئیل ومیکائیل سلام است بر جبرئیل ومیکائیل السلام علی فلان وفلان سلام بر فلان وفلان مراد ملائکه دیگر اند سوای جبرئیل ومیکائیل وتواند که بعضی انبیاء ومرسلین را ذکر کرده باشند واین ظاهر الطریق استحسان میکردند تا آنکه شنید آنحضرت وانکار نمود چنانکه گفت فالتفت الینا رسول الله پس التفات کرد بسوی ما ومتوجه شد بعد از نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فقال ان الله هو السلام پس فرمود بتحقیق خدا خود سلام است یعنی سلام از جمیع نقائص وآفات وسلامت بخش است بندگان را از عاهات ومخافات وسلامت مر ورا است وازوست پس دعا بسلامت کسی را سزاوار است که او را احتیاجی باشد وخوفی وخدای نیاز است ازان واین رد وانکار است مر دم ما نرا که می گفتند السلام علی پیش از دعا بندگان وی چنانچه در روایت باب ما یتخیر من الدعاء آمده واین روایت مختصر است ازان فاذا صلی احدکم فلیقل پس چون نماز گزارد یکی از شما وبنشیند در آن پس باید که بگوید التحیات لله والصلوات والطیبات جمیع اقسام تعظیم ونمازها فرض ونفل وکلمات طیبه ثابت اند مر خدا را وراجع اند بسوی وی ومخصوص اند بحضرت وی که در حقیقت عظم شانه وجل سلطانه شیخ محی الدین نووی گفته تحیت بمعنی سلام وملک وبقا وعظمت وحیات آمده ولفظ جمع آورد زیرا که مر ملوک را از عرب وعجم تحیات بود مخصوص که تعظیم وتکریم میکردند ایشانرا اصحاب ایشان بدان پس فرمود تحیات همه مر خدا راست وی الحقیقت مستحق آن وی است وبعضی مراد التحیات عبادات قولیه دارند والصلوات عبادات فعلیه بدنیه والطیبات عبادات مالیه وقاعده است چون کسی در حضرت ملوک در آید اول سلام ورستند وثنا گوید پس از ان خدمت بدل نماید بعد ازان تحفه لایق درگاه بگذراند تا لایق وستحق لطف وعنایت ایشان گردد وبا جمله بعد ادای همه آن دعای وثنای وی سلام دعا بپیغمبر است که واسطهٔ هدایت ووصول فیض است از مبدأ فیاض چنانچه تلقین فرمود السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته وسلامت و

شده باشد در آنوقت بآنحضرت یا رویت عملی که بوحی معلوم شده باشد ظاهر همان معنی اصل است تابعه معمر
وسلیمان بن کثیر عن الزهري متابعت کرده است درین حدیث سفیان را معمر وسلیمان از زهری که ابن شهاب
است **باب** لا یدخل الدجال المدینة ونمی آید دجال مدینه را **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنی
ابراهیم بن سعد عن ابیه عن جده عن ابی بکرة عن النبي صلی الله علیه وسلم قال لا یدخل المدینة رعب
المسیح الدجال فرمود در نمی آید مدینه را ترس مسیح دجال لها یومئذ سبعة ابواب علی کل باب ملکان مر آن مدینه را
در زمان دجال هفت در خواهد بود بر هر دری دو فرشته میباشد که او را دفع خواهند کرد **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی
مالک عن نعیم بن عبد الله المجمر عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی انقاب
المدینة ملائکة لا یدخلها الطاعون ولا الدجال گفت ابو هریره فرمود آنحضرت بر دهنها و راهها مدینه
فرشتهاست که نمی گذارند در آید منع آنها در مدینه طاعون که از جنیان میباشد و نه دجال **حدثنا** یحیی بن بکیر قال
حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة ان ابا سعید الخدري رضی الله
عنه قال حدثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیثا طویلا عن الدجال گفت ابو سعید خدری حدیث کرد ما را رسول خدا
حدیثی دراز از دجال وقال فیما حدثنا به ان قال یاتی الدجال وهو محرم علیه ان یدخل نقاب المدینة گفت
در آنچه حدیث کرد ما را آن این قول بود که می آید دجال و حال آنکه حرام کرده شده است بروی که در آید در راههای
مدینه را فینزل بعض السباخ التی بالمدینة فرود می آید بعضی شوره زمین را که در حوالی مدینه است فیخرج الیه یومئذ
رجل هو خیر الناس او من خیار الناس پس بیرون می آید بسوی دجال درین روز مردی که بهترین مردمانست یا از بهترین مردمانست
شک راویست فیقول اشهد انک الدجال الذی حدثنا عنک رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیثه
پس میگوید آن مرد یقین میدانم و گواهی میدهم که بتحقیق تو دجالی آنکه حدیث کرده است ما را از تو رسول خدا
حدیث او را معمر در جامع خود آورده که این مرد خضر است علیه السلام برین تقدیر نسبت حدیث آن سرور
بوی حقیقة نخواهد بود و اگر مردی دیگر است مجاز فیقول الدجال ارایت ان قتلت هذا ثم احییته هل تشکون
فی الامر پس میگوید آیا می بینی تو اگر بکشم این را پس باز زنده کنم آیا شک میکنید در کار من فیقولون لا فیقتله ثم یحییه
فیقول حین یحییه والله ما کنت قط اشد بصیرة مني الیوم پس میگویند نه پس میکشد او را پس زنده میکند پس میگوید هنگامیکه زنده میکند سوگند
بخدا نبوده ام من هرگز سخت تر از روی بینائی از خود که امروزم زیرا آنکه رسول خدا خبر داده بود که وی میکشد یکی را
و باز زنده میکند همه شاهد این خارق و علامت او جزم بیشتر شد مرا که همان دجالی فیقول الدجال اقتله
فلا یسلط علیه پس میگوید دجال بکشید این را او غالب کرده نمیشود بر کشتن او بقدرت الهی تعالی **حدثنا**
ابراهیم بن المنذر قال حدثنا الولید قال حدثنا ابو عمرو قال حدثنا اسحق قال حدثنی انس بن مالک عن
النبي صلی الله علیه وسلم قال لیس من بلد الا سیطؤه الدجال الا مکة والمدینة فرمود نیست هیچ شهری
که نسپرد آنرا دجال مگر مکه و مدینه که آنجا نمیتواند رفت لیس من نقابها نقب الا علیه الملائکة صافین یحرسونها
نیست هیچ راهی از راههای وی مگر آنکه بر آن راه فرشته هست صف بسته که حراست ونگهبانی میکنند آنرا ثم ترجف
المدینة باهلها ثلث رجفات پس می لرزد مدینه با اهل خود سه لرزه فیخرج الیه کل کافر ومنافق پس بیرون می آید بسوی دجال

که از نفعی آگاه باشد و از شهود غافل نبود تا با نوار
قرب و اسرار معرفت منور و ظاهر گردد و کذا فی ترجمة
المشکوة السلام علینا وسلامت بر ما حاضران
تا تمیم از مومنان انس و جن و ملایکه وعلی عباد الله
الصالحین و بر تمام بندگان خدا که نیکوکار اند حاضر
و غائب و بر زمین و در آسمان و صلاح ضد فساد
است بنده صالح آنکه ادای حق عبودیت ربوبیت
که فرموده و نیز جناب که بیکی بقدر استطاعت و در ز
در همه وجه خلاف فساد در کارخانه ظاهر و باطن و
حاوی باشد صلاح اعلی مناصب و ارفع مقامات است
و لهذا وصف کرده است حق جل و علی انبیا
و رسل را بآن و صواب آنست که صلاح را مراتب
بسیار است بعضها فوق بعض و بهمه ابرار قدر صلاح
نصیبی از سلامت حاصل است و اقصی درجات
و اعلی مراتب صلاح آنست که شیخ ما و شیخ الثقلین غوث
الثقلین محی الدین عبد القادر جیلانی قدس الله
سره العزیز در کتاب فتوح الغیب ذکر کرده که صلاح
حالت زوال ارادت و فنای مطلق است [illegible]
سینه قایم بمراد حق و فعل او و صلاح بحقیقت یکی
است که بدین مقام رسیده باشد و لطف حق متولی
امر وی شد قوله تعالی ان ولیی الله الذی نزل الکتاب
و هو یتولی الصالحین و آن بنده است که دست
تدبیر از طلب منافع و مصالح و دفع مضار و مفاسد
خود باز داشته و تقدیر تبعیت وی گشته بی آنکه
او را اختیاری و تدبیری از پیش خود باشد مثل
رضیع با دایه و میت با غاسل و گوی پیش چوگان
انتهی و چون بنده باین حال رسید لا جرم [illegible]
النفسی و آفاقی سلامت خواهد بود کذا فی ترجمة المشکوة
فانکم اذا قلتموها اصابت کل عبد لله
صالح فی السماء والارض پس بتحقیق شما
در وقتیکه گفتید این کلمه را رسید بهر بنده خدا را
که صالح است در آسمان و زمین و داخل شد در
اسماء فرشتگان و صالحان نبود بعضی سبب منع
فرمود از ذکر خصوص با آنکه در سلوک طریق بذکر
بعضی از عباد الله نمیتوانند شد بعد از ان [illegible]
[illegible] که خلاصه گار و اصل [illegible] است
اشهد ان لا اله الا الله گواهی میدهم که نیست معبود

بحق جز خدا و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و

ودیگر وبوی هر کافر ومنافق وبی ماند دروی مگر مومن مخلص واین حدیث معارض نیست مر حدیث گذشته را
که واقع شده دروی عدم رعب دجال بمدینه ازانکه مراد برعب آنست که مردم بترسند ازو کراو وکفراو و
باوجود این زلزلها مردم مسلمان باکی نداشته اندازان وبرآمدن کفار بموجب آنست که واقع شده که مدینه
می برآرد بدان راچنانکه کوره میزداید چرک آهن را **باب** المدینة تنفی الخبث مدینه دور میکند بدیها
با خراج یا باظهار آن چنانچه در حق منافقان بوده **حدثنا** عمرو بن عباس قال حدثنا عبد الرحمن قال
حدثنا سفیان عن محمد بن المنکدر عن جابر رضی الله عنه قال جاء اعرابی الی النبی صلی الله علیه وسلم فبایعه علی
الاسلام گفت آمد اعرابی بسوی پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پس بیعت کرد آنحضرت را بر مسلمانی فجاء من
الغد محموما فقال اقلنی فابی ثلث مرات پس آمد فردای آن روز در حالیکه تپ زده بود وگفت دور کن مرا
پس ابا آورد وبود ازانجا دسه مرتبه گفت ظاهر آنست که اقاله از بودن به مدینه وبهجرت آنست وقاضی عیاض جزم کرده که
مراد اقاله از اسلام است وبرین تقدیر وی مرتد شده بایستی حکم ارتداد بر وی جاری میکرد مر حدیث
سا گذشت ازین معنی فقال المدینة کالکیر تنفی خبثها وتنصع طیبها پس فرمود مدینه مانند کوره آهنگر نیست
دور میکند چرک را وخالص میکند پاک را تنصع بحسب روایت بفتح اول وسکون نون وفتح صاد وعین
هردو مهمله است از النصوع بمعنی خلوص **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن عدی بن ثابت
عن عبد الله بن یزید قال سمعت زید بن ثابت یقول لما خرج النبی صلی الله علیه وسلم الی احد رجع ناس من اصحابه
وقتیکه برآمد آنحضرت بسوی غزوه احد باز آمدند جمعی از اصحاب که عبد الله ابن ابی اوفی وتابعان وی بودند
فقال فرقة یقتلهم وقال فرقة لا یقتلهم پس گفتند گروهی میکشیم آنحضرت اینها را وگفتند گروهی نمیکشیم فنزلت
فما لکم فی المنافقین فئتین این آیه در سوره نساء واقع است وقال النبی صلی الله علیه وسلم انها تنفی الرجال کما تنفی النار خبث الحدید وفرمود
پیغمبر خدا به تحقیق مدینه دور میکند مردم بد را چنانچه دور میکند آتش چرک آهن را رجال بکسر را جمع رجل ودر
روایت کشمیهنی دجال بفتح دال وتشدید جیم گفته اند که این تصحیف است **باب** الدعاء للمدینة در اکثر
نسخ وروایات این باب بی ترجمه است ودر روایت ابی ذر لفظ باب هم نیست برین تقدیر تعلق حدیثش
مذکور بنفی مدینه خبث را خالی از تکلف نیست باب مگر خبث را عاشر دارند وگویند دعای آنحضرت
ببرکات زیاده از دعای ابراهیم است که در حق مکه کرده است وهمچنین محبت آنحضرت مدینه را مستلزم
دفع همه بدیها است **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا وهب بن جریر قال حدثنا ابی سمعت یونس عن
الزهری عن انس رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اللهم اجعل بالمدینة ضعفی ما جعلت بمکة
من البرکة فرمود خداوندا بگردان بمدینه دوچند چیزی را که گردانیده بمکه از برکات دنیا وآخرت بموجب
دعای ابراهیم تابعه عثمان ابن عمر عن یونس متابعت کرده است جریر را عثمان بن عمر از یونس **حدثنا**
قتیبة قال حدثنا اسمعیل بن جعفر عن حمید عن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا قدم
من سفر فنظر الی جدرات المدینة اوضع راحلته بود آنحضرت وقتیکه قدوم آوردی از سفر پس نظر کردی
بسوی دیوارهای شهر مدینه تیز میکرد مرکب را وان کان علی دابة حرکها من حبها واگر بودی بر غیر شتر تحریک میکرد

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الاذان

در تشهد از ایشان از صحابه بیست وچهار اند اما تشهد
ابن مسعود روایت کرده آنرا اصحاب صحاح سته بی اختلاف
الفاظ تشهد وهمچنین تشهد ابن عباس التحیات المبارکات
الصلوات الطیبات لله السلام علیک تا آخر
شهادتین که اشهد ان محمدا رسول الله روایت کرده اند
آنرا جماعه مگر بخاری بی اختلاف وتشهد عمر بن
خطاب بلفظ التحیات لله الزاکیات الصلوات
لله تا آخر شهادتین عبده ورسوله آورده است آنرا
طحاوی وابن ابی شیبه وعبد الرزاق موقوفا وابوبکر
بن مردویه در کتاب التشهد وی مرفوعا ودر بعضی
روایات این تشهد الزاکیات لله بعد الطیبات لله
آمده بجای الزاکیات والصلوة وتشهدهای دیگر
که در جوامع ومسانید مذکور اند بسیاری از آن مانند
تشهد ابن مسعود اند چون تشهد ابی سعید که طحاوی
آورده وتشهد معاویه که طبرانی آورده وتشهد سلمان
که نیز از وی طبرانی اخراج کرده ترمذی گفته اصح
حدیثی که مرویست از آنحضرت در تشهد ابن مسعود است
وزیاده کرده ترمذی وعمل بر آنست نزد اکثر اهل علم
از صحابه وتابعین وهمچنین نقل کرده ابو عمر وخطابی
گفته صحیح ترین روایات ومشهور ترین آن وجودی
رجال تشهد ابن مسعود است نووی گوید سخت ترین
آن از روی صحت باتفاق محدثین حدیث ابن مسعود
است پس تر حدیث ابن عباس روایت کرده شد
به بیست وچند طریق واختلاف نکرده اند راویان
ثقات در الفاظ بخلاف تشهدهای دیگر وتحقیق
وارد شده است در مسند امام احمد که امر کرد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم ابن مسعود را که تعلیم کند آنرا
بمردم ودر روایت مسلم آمده که گفت ابن مسعود
تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم تشهد
بحالیکه دست من در دست او بود چنانکه تعلیم
میکرد مرا قرآن اما آنچه اختیار کرده آنرا امام
ابوحنیفه واحمد ونزد شافعی تشهد ابن عباس است
بر این زیادت لفظ مبارکات وآن موافق است
قول حق تعالی را تحیة من عند الله مبارکة طیبة ونزد
مالک تشهد عمر بن خطاب است زیراکه وی رضی الله عنه
تعلیم کرد آنرا بمردم بر سر منبر ونزاع نکرده هیچ یکی
وگفته اند که نماز جائز است بهر وجه که خوانند اختلاف
در اولی وافضل است ونیز پوشیده نیست که زیادت
لفظ مبارکات مختلف فیها است وزیادت ابن مسعود

آنرا از دوستی مدینه **باب** کراهیة النبی صلی الله علیه وسلم ان تعری المدینة ناخوش داشتن آنحضرت اینکه
خالی کرده شود مدینه **حدثنا** ابن سلام قال اخبرنا الفزاری عن حمید الطویل عن انس رضی الله عنه قال
اراد بنو سلمة ان یتحولوا الی قرب المسجد گفت انس خواستند بنی سلمه اینکه انتقال کنند منازل نزدیکی مسجد فکره رسول
الله صلی الله علیه وسلم ان تعری المدینة پس ناخوش داشت آنحضرت اینکه خالی کرده شود شهر مدینه و فضا کنند
آنرا فقال یا بنی سلمة الا تحتسبون آثارکم فاقاموا پس فرمود ای بنی سلمه آیا حساب نمیکنید ثواب گامهای
خود که از راه ای دور بمسجد می آیند پس اقامت کردند در منازل خود در بعضی روایات تحتسبوا بحذف نون
جمع است و گفته اند حذف آن بی جازم و ناصب لغت فصیح است **باب** این باب در جمیع روایات
ترجمه ندارد **حدثنا** مسدد عن یحیی عن عبید الله بن عمر قال حدثنی خبیب ابن عبد الرحمن عن حفص بن
عاصم عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما بین بیتی و منبری روضة من ریاض الجنة
گفت زمینی که میان خانه من و منبر مسجد منست روضه ایست از روضه های بهشت در معنی مراد این حدیث
اقوال مختلفه است بعضی گویند تشبیه است بحذف ادات تشبیه یعنی مانند روضه بهشت است در نزول رحمت
الهی و حصول سعادت اخروی بعضی گویند که عبادت در وی میرساند ببهشت پس این خبر است بعمول
عبادت در وی بعضی گویند حقیقة روضه ایست از بهشت که نقل میکنند این را در آخرت به بهشت یا آنکه
آورده اند این پاره زمین را از بهشت و آنکه خواص و لوازم بهشت ندارد از لازم این نشا است و توانند که آنها
دلان بیان آن خواص را نیز اینجا دریافته باشند و منبری علی حوضی و منبر من بر حوض منست که کوثر باشد در معنی
این کلام نیز مانند سابق احتمالها ذکر کرده اند مراد همین منبر موجود در مسجد است که فردای قیامت برده بر حوض کوثر
نصب میکنند یا آنکه منبری برای آنحضرت در آنجا نصب خواهند کرد **حدثنا** عبید الله بن اسمعیل قال
حدثنا ابو اسامة عن هشام عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها قالت لما قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم
المدینة وعک ابوبکر و بلال رضی الله عنهما گفت عائشه وقتیکه قدوم آورد رسول خدا بمدینه راتب کرده شد
ابوبکر و بلال وعک بواو و عین مهمله و کاف صیغه مجهول است وکان ابوبکر رضی الله عنه اذا اخذته الحمی
یقول شعر کل امرئ مصبح فی اهله ✣ والموت ادنی من شراک نعله ✣ و بود ابوبکر وقتیکه گرفتی او را تپ
میخواند این شعر یعنی هر آدمی صباح کرده شده است در اهل خود و مرگ نزدیکتر است از بند نعل او یعنی از
مقدار بند نعل وکان بلال رضی الله عنه اذا اقلع عنه الحمی یرفع عقیرته و بود بلال وقتیکه مفارقت کردی
از وی تپ بلند میکرد آواز خود را بگریه عقیره بفتح مهمله و کسر قاف و یای مثناة و را صوت الغناء والبکاء یقول
شعر الا لیت شعری هل ابیتن لیلة ✣ بواد وحولی اذخر و جلیل ✣ میخواند بیاد مکه کاش دانستمی
آیا خواب میکنم بوادی در حالیکه گرد من اذخر و جلیل باشد نام دو گیاه هست که مخصوص بزمین مکه است اذخر
بضم همزه و ذال معجمه و جلیل بفتح جیم و دو لام میان آن یای تحتیه است وهل اردن یوما میاه مجنة ✣ وهل یبدون
لی شامة و طفیل ✣ و آیا وارد میشوم البته روزی آبهای مجنه را و آیا ظاهر میشود البته مرا این دو کوه شامه و طفیل نون یبدون
و یبدون نون تاکید است شامه بمعجمه و الف و میم و طفیل بطاء مهمله و فا نام دو کوه است که نواحی این دو کوه

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الاذان

ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری
قال اخبرنا عروة بن الزبیر عن عائشة زوج
النبی صلی الله علیه وآله وسلم اخبرته ان
رسول الله خبر داد عائشه صدیقه عروه را که
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم کان یدعو
فی الصلوة بود که دعا میکرد در نماز یعنی بعد از تشهد
اخیر چنانچه در بعضی روایات است و کلمش بیان یافته اللهم
انی اعوذ بک من عذاب القبر خدا وندا پناه میجویم
بتو از عذاب که در گور بود و اعوذ بک من فتنة
المسیح الدجال و پناه می برم بتو از ابتلا و آزمایش
مسیح دجال که در آخر زمان بیاید و دعوای خدائی کند
و مردم را باظهار خوارق بر دست خود گمراه کرداند
و مسیح اسم مشترک است اطلاق کرده میشود بر دجال
علیه اللعنة و بر عیسی علیه السلام و لیکن بر هر یک اطلاق
واقع شود مراد عیسی باشد و نزد وی نزد او آن ملعون
مقید کرداند بدجال چنانکه درین حدیث و وجه تسمیه
باین نام و آنچه متعلق است بدان در کتاب الفتن
بیاید ان شاء الله تعالی و اعوذ بک من فتنة
المحیا و پناه میجویم از ابتلای حالت زندگانی که
موجب زیغ و زلل گردد و از ثبات و راست و ثبات
بر دین اسلام و تحصیل مرضیات حق و ظلم و فساد
و ایذا و اضرار خواه نفس زندگانی موجب جهل
و غرور و سرمایه خرابی گردد و یا دیگر اسباب ضلالت
و جهالات و فتنة الممات و از ابتلای حالت مرگ
چون سوء خاتمه و شیطان نزع روح و سوال منکر و نکیر و العیاذ بالله
و عذاب قبر خود بعد سوال باشد نه عین آن اللهم
انی اعوذ بک من المأثم خداوندا پناه می جویم
بتو از امری که سبب گناه باشد یا از گناه نفس آن
و المغرم و از تاوان کلام هم چنانکه در صلوة الکسوف
گروه غرامت و مغرم و غرم بالضم بمعنی تاوان
و توانند که مراد قرض باشد چنانکه گفته اند از غریم
بمعنی قرضدار یعنی از وام که در معصیت کند یا حاجت
بطلب در مال دیگری با حاجت به قضا و تنده فا از آن
عاجز باشد پس ازین استعاذه نیست آری حاجت
بقرض از مردم خالی از وبال و ذلت نیست خصوصا
با اجتماع عدم وفا بحلول موت ریحو آن فقال له
قائل پس گفت مر آنحضرت را گوینده بطریق تعجب
ما اکثر ما تستعیذ من المغرم چه بسیار است
استعاذه تو از وام فقال پس فرمود قباحت وام
و شناخت ان الرجل اذا غرم تحقیق مرد چون قرضدار
میشود حدث فکذب سخن میگوید با مردم ...

بماست مجنه بفتح میم واندکی است که بکسره واده میشود نام موضعی بپایان مکه بجند میل اللهم العن شیبة بن ربیعة وعتبة بن ربیعة وامیة بن خلف کما اخرجونا من ارضنا الی ارض الوباء خداوندا لعنت کن ودور دار این مشرکان را از رحمت چنانکه بر آوردند ما را از زمین ما بسوی زمین وبا وهلاک ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللهم حبب الینا المدینة کحبنا مکة او اشد پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی خداوندا دوستی ده بسوی ما مدینه را مانند دوستی ما مکه را یا سخت تر وبیشتر اللهم بارک لنا فی صاعنا وفی مدنا وصححها لنا وانقل حماها الی الجحفة خداوندا برکت ده ما را در صاع ما ومد ما یعنی در وزنها وکیلهای ما وصحت ده آن را برای ما ونقل کن تب آن را بسوی جحفه که مسکن یهود است قالت وقدمنا المدینة وهی اوبا ارض الله گفت عایشه وآمدیم مدینه را وحال آنکه مدینه وباترین زمین خدا بود وهو یا مجبن افعل التفضیل بمعنی جاری بمعنی عام وآنکه نفی فرمود که در چنین زمین داخل نشوند بعد از ین است یا آنکه نهی مخصوص بطاعونست وآن قسمی خاص از وباست قالت فکان بطحان یجری نجلا یعنی ماء آجنا گفت عایشه وبود بطحان که رودیست در صحرای مدینه جریان میکرد اندکی از آب میخواهم که آبی متغیر اللون وبدطعم بود گویا سبب بیماری اهل مدینه را می گوید که همین آب میخوردند وبیمار می شدند نجل بفتح نون وسکون جیم وبفتح آن بعضی گویند که بمعنی غدیر است که آب در وی دائم میباشد وجریان ندارد حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن خالد بن یزید عن سعید بن ابی هلال عن زید بن اسلم عن ابیه عن عمر رضی الله عنه قال اسلم روایت کرده از عمر که گفت عمر اللهم ارزقنی شهادة فی سبیلک واجعل موتی فی بلد رسولک خداوندا روزی کن مرا شهادت در راه خود وبگردان مردن مرا در شهر رسول خود وقال ابن زریع عن روح بن القاسم عن زید بن اسلم عن امه عن حفصة بنت عمر رضی الله عنهما قالت سمعت عمر رضی الله عنه نحوه گفت حفصه شنیدم عمر را که میگفت مانند این دعا وقال هشام عن زید عن ابیه عن حفصة سمعت عمر رضی الله عنه یعنی زید درین اسناد از پدر خود از حفصه نقل کرده چنانکه در طریق ثانی از مادر خود از حفصه آورده ودر اسناد اول از پدر خود واز عمر نقل کرده نه حفصه

بسم الله الرحمن الرحیم اینجا بسمله در جمیع روایتها است **كتاب الصوم** **باب** وجوب صوم شهر رمضان در بیان روزه وواجب بودن آن در ماه رمضان وفرض صیام در سال دوم از هجرت شده است

باب قول الله تعالی یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون ای کسانیکه ایمان آورده اید فرض کرده شده است بر شما روزها چنانکه فرض کرده شده است بر آنانکه پیش از شما بوده اند شاید که شما پرهیز کنید وداخل متقیان شوید روزه بر جمیع انبیا وامم سابقه فرض بوده وجمهور اهل علم وخبر بر آن اند که روزه رمضان از خصائص این امت است ودر حدیثی که تا دلیل بر این مسئله آن نظر داده که صیام رمضان بر امم دیگر بوده است حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا اسمعیل بن جعفر عن ابی سهیل عن ابیه عن طلحة بن عبید الله رضی الله عنه ان اعرابیا جاء الی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثائر الراس مرویست از طلحه که اعرابی آمد نزد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی بحالی که پریشان موی سر بوده است فقال یا رسول الله اخبرنی ماذا فرض الله علی من الصلوة پس گفت ای رسول خدا

لیس بینهما فرق نیست میان این دو لفظ فرق در مسمی چنانکه بعضی گفته که مشد ددجال است ومخفف مسیح است دجال ومسیح هر دو متحد اند در تعبیر باین هر دو لفظ اختصاص نیست یک مسما را بیک اسم احدهما یعنی از ان مسمی عیسی علیه السلام است والآخر الدجال مگر دجال است عن الزهری قال معطف است بر عن الزهری در اسناد سابق یعنی شعیب گوید دوم مرویست از زهری نحو دیگر مختصر که گفت اخبرنی عروة بن الزبیر ان عایشة قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یستعیذ فی صلوته من فتنة الدجال گفت عایشه شنیدم آنحضرت را که استعاذه میکرد در نماز خود از فتنه دجال حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا اللیث عن یزید بن ابی حبیب عن ابی الخیر مرثد مصری عن عبد الله بن عمرو بن العاص عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه انه قال لرسول الله مرویست از ابی بکر صدیق رضی الله عنه که وی گفت مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه واله وسلم علمنی دعاء ادعو به فی صلوتی بیاموز مرا دعائی که دعا کنم بآن در نماز خود یعنی بعد از تشهد اخیر که سنت است خواندن او ومیه درین محل بود قال قل فرمود پیغمبر بگو اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا خداوندا من بتحقیق ستم کرده ام بنفس خود ستم کردنی بسیار کثیرا بثاء مثلثه در اکثر روایات است ودر روایتی مر ابی ذر را وفی مسلم کبیرا بموحده آمده که وی مرا و کار گفته اگر خوانندگان هر دو جمع کنند بهتر باشد ولا یغفر الذنوب الا انت ونمی آمرزد گناهان را هیچکس مگر تو فاغفر لی مغفرة من عندک پس بیامرز مرا آمرزیدنی خاص از نزد خود یا از محض فضل خود بی نظر کردار من وارحمنی ورحمت ومهربانی کن مرا انک انت الغفور الرحیم بتحقیق که تویی آمرزنده گناهان ومهربانی کننده بندگان بسم الله الرحمن الرحیم **باب** ما یتخیر بلفظ معروف ومجهول هر دو نسخه است من الدعاء بعد التشهد ولیس بواجب آنچه اختیار کنند یا اختیار کرده شود از دعا وخوش آید او را خواندن آن در نماز بعد از تشهد

خبر ده مرا چه چیز فرض کرده است خدا بر من از نماز قال الصلوة الخمس الا ان تطوع شیئا فرمود پنج نماز فرض
کرده است مگر آنکه زیاده کنی چیزی را از نوافل ظاهر آنست که این مستثنی متصل است و معنی آنست که مگر آنکه
نوافل کنی که آن نیز بعد از شروع واجب میگردد قال فاخبرنی ماذا فرض الله علی من الصیام فقال
شهر رمضان الا ان تطوع شیئا گفت پس خبر ده چه چیز فرض کرده است خدا بر من از روزه ها پس فرمود
روزه های ماه رمضان مگر آنکه نفل کنی چیزی را قال فاخبرنی ما افترض الله علی من الزکوة گفت پس خبر ده مرا
چه چیز فرض کرده است خدا بر من از زکات مال قال فاخبره رسول الله صلی الله علیه وسلم بشرائع الاسلام
گفت راوی خبر داد رسول خدا او را احکام اسلام یعنی بانصاب زکات و مقادیر آن و تواند که سائر شرائع از حج
و جز آن بیان فرموده باشد و راوی از جهة اختصار مجمل آورده فقال والذی اکرمك بالحق لا اتطوع شیئا
ولا انقص مما فرض الله علی شیئا پس گفت سوگند کسیکه بزرگ کرده است ترا بالصدق و راستی زیاده نمیکنم
چیزی را و کم نمیکنم چیزی را از آنچه فرض کرده است خدا بر من چیزی را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم افلح ان صدق
او دخل الجنة ان صدق پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی رستگاری یافت این مرد اگر درین قول و التزام شرائع
راستی عزنیده در آورده شد بهشت را اگر راست گفت **حدثنا** مسدد قال حدثنا اسمعیل عن
ایوب عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما قال صام النبی صلی الله علیه وسلم عاشوراء و امر بصیامه فلما
فرض رمضان ترك گفت روزه گرفت پیغمبر خدا روزهٔ عاشورا دهم ماه محرم و امر کرد صحابه را بر روزه
عاشورا پس هرگاه فرض شد روزه ماه رمضان ترک کرده شد یعنی بطریق فرضیت وکان عبد الله لا یصومه
الا ان یوافق صومه و بود عبد الله بن عمر روزه نمیگرفت روزه عاشورا مگر آنکه موافق می افتاد روزه او را
که در ایام هفته مقرر داشت **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا اللیث عن یزید بن ابی حبیب ان عراك
بن مالك حدثه ان عروة اخبره عن عائشة رضی الله عنها ان قریشا کانت تصوم یوم عاشوراء فی
الجاهلیة مرویست از عائشه قوم قریش بودند که روزه میداشتند روز عاشورا در ایام جاهلیت ثم
امر رسول الله صلی الله علیه وسلم بصیامه پس تر فرمود رسول خدا بروزه روز عاشورا حتی فرض رمضان
تا وقتیکه فرض شد روزهٔ ماه رمضان فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من شاء فلیصمه ومن شاء
افطره پس فرمود رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی کسیکه خواهد گو روزه بدارد روز عاشورا و کسیکه خواهد
افطار کند یعنی بعد از فرضیت ماه رمضان فرضیت روزهٔ عاشوره منسوخ شد و سنیت باقی ماند لیکن
در لفظ حدیث روزه داشتن بلفظ امر واقع شده از برای بیان حجیت آن ازین دو حدیث بوضوح پیوست
که روزهٔ عاشورا پیش از فرضیت ماه رمضان واجب بود اینست مذهب حنفیه و شافعیه گویند پیش از
رمضان هیچ روزه فرض نبوده است **باب** فضل الصوم در بیان فضیلت روزه و ثواب ان
حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا مالك عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة رضی الله عنه ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الصیام جنة تحقیق رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی فرموده روزه
سپر است از آتش دوزخ و باین تصریح واقع شده در اکثر روایات یعنی ثواب و اینست که از آتش دوزخ

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الاذان

آنحضرت صلی الله علیه و اله وسلم لا تقولوا
مگوئید السلام علی الله فان الله هو السلام
زیرا که خدا خود سلام است حاجت بدعا سلامت
ندارد و لکن قولوا التحیات لله والصلوات
والطیبات السلام علیك ایها النبی
و رحمة الله و برکاته السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین فانکم اذا قلتم
ذلك اصاب کل عبد فی السماء پس بتحقیق
وقتیکه گفتید شما سلام را باین عبارت میرسد این
سلام بر بندهٔ خاص را که در آسمان است
او بین السماء والارض یا میان آسمان و
زمین است اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله ثم لیتخیر من
الدعاء اعجبه الیه پس تر گو که اختیار کند
مصلی بعد از ان و برگزیند از دعا خوشتر آیند آن
دعا بسوی وی فیدعو پس دعا کند بدان مراد
خوشترین دعا از ادعیه معروفه مشروع در کتاب و
سنة و آنچه در معنی آن باشند نه ادعیه دینیه و دنیویه که
مشابه کلام ناس باشند بدلیل حدیث مرفوع که روایت
کرده آن را مسلم و غیر وی که فرمود بتحقیق نماز ما درست
صالح نیست در آن چیزی از کلام مردم نیست آن مگر
تسبیح و تکبیر و قرآت قرآن و باین قائل اند نخعی و
طاوس و ابو حنیفه و احمد و نزد مالک و شافعی جائز است
که دعا کند در نماز بهرچه جائز است دعا بدان خارج نماز
از امور دنیا و دین مشابه قرآن و ادعیه ماثوره باشد
یا نباشد مادام که گناه نبود این مشیر گفته دعا با مور دنیا
در نماز خطر است زیرا چه گاه مشتبه میشود بر مصلی
دنیای جایزه به دنیای ممنوع پس دعا میکند بانچه
ممنوع است پس می شود گناه گار متکلم در نماز پس
باطل میکرد نماز او و حال آنکه نمیداند نمی بینی که علماء
متلبس میشود بر ایشان حق بباطل پس صواب
آنست که دعا نکند بدنیا مگر آنچه ثابت شده جواز آن

باب من لم یمسح جبهته و انفه حتی
صلی ذکر کسیکه نمالد و صاف نکند پیشانی و بینی خود را
که آلوده شده بگل و خاک در نماز تا آنکه تمام کند نماز خود
را قال ابو عبد الله رایت الحمیدی یحتج
بهذا الحدیث گفت مولف دیدم شیخ خود حمیدی
که حجت میگرفت باین حدیث بر آن ان لا یمسح
بلفظ مجهول الجبهة فی الصلوة یعنی که صاف کرده
نشود پیشانی مصلی که آلوده شده بچیزی خاک در نماز

حدثنا مسلم بن ابراهیم قال حدثنا هشام
دستوائی عن یحیی ابن کثیر عن ابی سلمة بن عبد الرحمن
قال سالت ابا سعید الخدری گفت ابو سلمه پرسیدم

محفوظ میماند بعضی گویند سپر است نگاه میدارد صاحب روزه را از انچه آزار رساند اورا از شهوت و از گناه آن و باین معنی ناظر است قول او فاذا کان احدکم صائما فلا یرفث ولا یجهل پس وقتیکه باشد یکی از شما روزه دار پس فحش نگوید وجماع نکند وکار نادانان نکند از سفاهت واستهزا و جز آن از انچه حرام است در دین تا اینجا او بر وجه اتم و احسن سپر گردد بر وجه کمال تفهیم فان امرء قاتله او شاتمه فلیقل انی صائم مرتین پس اگر مردی قتال کند روزه دار را یا دشنام کند گو بگوید بلسان یا بزبان یا بهر دو که من روزه دارم دو بار گوید از برای تاکید و مراد آنست که بمکافات بقتل و دشنام نکند و تا تواند خود را نگاه دارد والذی نفسی بیده لخلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسک و سوگند کسیکه ذات من در دست قدرت اوست که بوی دهن روزه دار خوشبوتر است نزد خدا از بوی مشک در قیامت و روز جزا باین تصریح است در روایت امام احمد و در بعضی روایات از انس آمده که می برآیند روزه داران از قبرها شناخته میشوند بوی دهن ایشان که اطیب از بوی مشک است گویا تبدیل میشود این بوی دهان بوی مشک چنانکه واقع شده که از خون شهیدان بوی مشک خواهد آمد و اکثری از علما گفته اند که این معنی کنایت از رضا و قبول بعضی گویند که مراد نزد ملائکه الله است و معنی این قول آن تواند بود که ملائکه از محسوسات ادراک حقایق میکنند و چون منشاء تغیر دهن صائم تعبد و تقرب الیه است خوش آینده تر است نزد اینها از بوی مشک که مردم بدان تنعم و تقرب بیکدیگر کنند و اگر مثل اینمعنی نسبت بخداوند تعالی نیز کنند دور نخواهد بود والله اعلم بحقایق الاحوال خلوف بضم خاء معجمه و لام است و در آخر فا است و کسیکه بفتح معجمه خوانده تصحیف کرده است قال السیوطی یترک طعامه و شرابه و شهوته من اجلی صایم ترک میکند طعام را و آب را و شهوت را که همه ضروریات و طبعیات اوست از جهت حکم من و رضای من الصیام لی وانا اجزی به والحسنة بعشر امثالها صیام خاصه مراست و من جزا میدهم بصوم و عمل نیک محسوب بده مانند آنست نزد خدا اینحدیث در موطا اینچنین است کل حسنة یعملها ابن آدم بعشرة امثالها الی سبعمائة ضعف الا الصیام فانه لی وانا اجزی به اگر گوئی همه عبادات برای خداست و جزا میدهد مگر خدا پس وجه تخصیص بروزه چیست گوئیم در وجه این تخصیص قاضی عیاض گوید در صوم چون حرکتی و فعلی ظاهر نیست و بر مردم پوشیده میماند و ریا را در وی راه نیست و جز خدا دیگری بر آن اطلاع ندارد تا استحسانی از کسی واقع شود این عبادت را و جزای آنرا نسبت بخود کرد و نیز معنی انا اجزی به آنست که هر عمل را جزا بده امثال است تا هفتصد و مقدار جزای این را تعیینی نیست چنانکه در حدیث موطا واقع شده که هر عمل بنی آدم را تضاعف حسنه بده تا هفتصد است مگر روزه که برای منست و من آنرا جزا میدهم جزا بسیار بحساب و در آیت قرآنی انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب در اکثر اقوال صابرون را بصائمون تفسیر آمده و مستفاد از عرف هم اینست که چون کریم ذی الافضال گوید من متولی اجر و عطا میشوم تعظیم و تفخیم عطا فهم میگردد و تواند که درین اضافت اشارت باشد باینکه هر عمل بنده مناسب صفات اوست و صوم که در وی ترک طبیعیات بشری است مناسب بصفت حق است جل جلاله و معنی آنست که صایم تقرب

الجزء الرابع شیخ الاسلام | كتاب الاذان

اسلام علیکم صحیح نشود و استدلال کرده اند بر آن بحدیث تحلیلها التسلیم و جمعی از ضعفا چون ابن سعید و یحیی بن سعید و یحیی بن معین و نسائی و غیر ایشان سخن کرده اند درین حدیث بسبب ابن عقیل که از رجال اوست و بر تقدیر صحت مراد تحلیل شرعی است که معروف و موضوع است در شرع اگرچه نماز بدون آن جایز باشد و اما فرضیت تکبیر تحریمه پس بقول وی تعالی است و ربک فکبر و بیان حدیث و نه بحدیث تحریمها التکبیر تا آنکه خبر واحد موجب فرضیت نمی تواند شد چنانکه در محلش مقرر است و مذهب جمعی از تابعین و امام ابی حنیفه و صاحبیه جو است تا آنکه اگر ترک کند نماز باطل نگردد و مرویست که آنحضرت فرمود چون بنشیند امام در آخر نماز خود پیشتر حدیث کند پیش از آنکه سلام دهد پس بتحقیق نماز تمام شود حدثنا موسی بن اسماعیل قال حدثنا ابراهیم بن سعد قال حدثنا الزهری عن هند بنت الحارث تابعیه ان ام سلمة قالت کان رسول الله گفت ام سلمه رضی الله عنها پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اذا سلم قام النساء حین یقضی تسلیمه چون سلام میداد آنحضرت استاده میشدند زنان تا آنکه تمام میکرد سلام را و فارغ میشد و مکث یسیرا قبل ان یقوم و درنگ میکرد آنحضرت اندکی بعد از سلام پیش از آنکه برخیزد قال ابن شهاب فاری بضم همزه و فتح را والله اعلم گفت زهری پس گمان برده میشوم و خدا داناتر است ان مکثه لکی ینفذ النساء قبل ان یدرکهن من انصرف من القوم که درنگ کردن آنحضرت برای آن بود که بگذرند زنان از مسجد پیش از آنکه دریابد ایشان را کسیکه برگردد از مردان جماعت باب یسلم حین یسلم الامام سلام گوید مقتدی وقتیکه سلام میدهد امام ظاهر امر او استحباب اتباع و مقارنت است با سلام امام بی تاخیر از آن اگرچه خود تاخیر جایز باشد

میکند بصفتی از صفات من که تنزیه از طعام و شراب و شهوات است پس گویا می فرماید که جزای او منم چنانکه در روایت دیگر بصیغه مجهول وانا اجزی به آمده و اشارت میکند باین معنی للصایم فرحتان فرحة عند فطاره وفرحة عند لقاء ربه یعنی یک فرحت اول بروح حیوانی میرسد و دوم بروح انسانی پس روزه موروث لقاء الله ومشاهده اوست رزقنا الله وایاکم و نیز گفته اند که عبادت صوم مخصوص بخدا است و دیگر عبادات چنانکه نماز و صدقه و طواف برای غیر خدا هم میکنند و نیز آمده که حسنات دیگر در مظالم عباد میدهند مگر روزه را امام احمد روایت مرفوع کرده که هر عمل را کفارت است مگر صوم که مراست و من جزای آن میدهم و مخفی نماند که مراد ازین صوم آنست که محفوظ باشد از معاصی قولا و فعلا و خالص باشد برای خدا **باب** الصوم كفارة یعنی روزه کفارت گناهان است **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا جامع بن راشد عن ابی وائل عن حذیفة قال قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه گفت حذیفه گفت عمر ابن خطاب من یحفظ حدیثا النبی صلی الله علیه وسلم فی الفتنة کیست که یاد میدارد حدیث پیغمبر خدا که در باب فتنه فرموده فقال حذیفة انا سمعته پس گفت حذیفه من شنیده ام آنرا یقول فتنة الرجل فی اهله وماله وجاره یکفرها الصلوة والصوم والصدقة میفرمود ابتلای مرد در اهل و عیال و مال و همسایه است که حق آن ادا نکند تکفیر این تقصیر است میکند نماز و روزه و صدقه قال لیس اسأل عن ذه گفت عمر نمی پرسم ازین فتنه ذه بکسر ذال معجمه و سکون ها است انما اسأل عن التی تموج كما يموج البحر نمی پرسم مگر از فتنه که موج می زند چنانکه موج میزند دریا قال ان دون ذلك بابا مغلقا گفت حذیفه نزدیک بآن و ورای آن دریست بر بسته قال فیفتح او یکسر قال یکسر گفت عمر پس گشاده می شود آن دریا شکسته میشود گفت شکسته میشود قال ذاك اجدر ان لا یغلق الی یوم القيمة گفت عمر این شکستن سزاوارتر است این را که بسته نمیشود تا روز قیامت قلنا لمسروق سله اكان عمر يعلم من الباب فسأله شقیق گوید گفتیم مسروق را که راویست از حذیفه بپرس او را آیا بود عمر که میدانست کیست آن باب فقال نعم كما يعلم ان دون غد الليلة گفت آری میدانست چنانچه میدانست که شب نزدیکتر است از فردا گفته اند که آن در عمر بود و فتنه که موج زده قتل عثمان است که تا قیامت هرج و مرج میان امرای اهل اسلام است دران بسته نمی شود این حدیث در باب یکفر الصلوة سبق ذکر یافته است **باب** الريان للصائمين در بهشت که ریان است مخصوص برای روزه داران است ریان بفتح را و تشدید مثناة تحتیه اسم علم است مر در بهشت را و در اصل مقابل عطشان است بمعنی سیراب و باین وجه مناسب است مر جزا روزه داران را که تشنگی کشیده است **حدثنا** خالد بن مخلد قال حدثنا سليمان بن بلال قال حدثني ابو حازم عن سهل بن سعد عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان فی الجنة بابا يقال له الريان فرمود بتحقیق مر بهشت را دری است که گفته میشود مر و را ریان گفته اند کلمه فی بمعنی لام است چنانکه در روایات دیگر آمده در فتح الباری گفته للجنة گفت از برای اشعار آنکه درین باب از نعمتهای بهشت و راحتهای آنست يدخل منه الصائمون يوم القيمة لا يدخل معهم احد غيرهم می درآیند ازان در روزه داران روز قیامت در نمی آید

الجزء الرابع شیخ الاسلام | كتاب الاذان

باب من لم يرد السلام على الامام کسیکه رد نکرده باز نگفت سلام را بر امام و عمل نکرد بسلامی علاحده در جواب سلام او که بسوی مقتدیان کرده و اکتفا بتسلیم الصلوة و اکتفا کرد بسلامیکه محلل است از نماز و نیت کرده در آن سلام را بر امام نیز بر خلاف قول امام مالک که گفته سلام گوید مقتدی بعد از انکه سلام گوید از نماز جانب راست و نزد وی واجب از نماز همین یک سلام است که بجهر گوید آنرا و دیگر سلام جواب است مر سلام امام را که آهسته گوید چنین ملکیم سلام گویند دو سلام چپ شده است از نماز یک سلام در میان تسلیمتین بجواب امام و نزد ما نیز دو سلام است امام و مقتدیرا که بگوید هر دو جانب نیت کسیکه در آنجا است از آدمی و ملک و امام و مقتدی و اگر امام پیش رو باشد نیت کند مقتدی او را در سلام هر دو جانب نزد امام محمد و امام ابی حنیفه نیز در روایتی از وی زیرا چه او نصیبی از هر دو جانب دارد و نزد امام ابو یوسف نیت نکند او را در جانب راست برای ترجیح جانب یمین و سلام جواب علاحده دیگر نگوید که در سنت جز تسلیمتین دیگر ثابت نشده یکی بجانب راست و یکی بجانب چپ روایت کرده آنرا مسلم از حدیث ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص و طحاوی آنرا از حدیث سیزده صحابی آورده و عینی هفت صحابی دیگر را افزوده و آنچه در بعضی روایات از سعد بن ابی وقاص آمده که سلام میکرد آنحضرت در نماز بیک سلام ابن عبد البر جواب داده ازان که آن وهم است و حدیث همچنان است که روایت کرده آنرا ابن مبارک بسند خود از سعد که آنحضرت سلام میگرفت جانب راست و جانب چپ خود و طحاوی نیز همچنین جواب داده و روایت رجال ارجح است از آنچه اخذ کرده بدان مالک از روایت عایشه که آنحضرت سلام میداد در نماز بیک سلام بجانب روی خود بحالیکه مایل میشد بجانب راست الحدیث زیرا چه رجال مقدم می باشند پس امام نه زنان پس حال روشن تر میشد و ایشانرا با آنکه دو یمی پست میباشد اندکی از اولی شاید که مخفی مانده باشد بر کسیکه در بوده و این تسلیمه ثانیه بعضی گویند که سنت است ابن همام گفته اصح آنست که واجب است همچو اولی و بجز لفظ سلام بیرون می آید از نماز و موقوف نمی باشد بر علیکم **حدثنا**

با ايشان احدي جز ايشان يقال اين الصائمون فيقومون لا يدخل منه احد غيرهم گفته مي شود كجا
اند روزه داران پس مي ايستند براي درآمدن و در نمي آيد از ان در هيچ كس جز ايشان فاذا دخلوا اغلق
فلم يدخل منه احد و وقتيكه درآمدند بسته ميشود پس در نمي آيد از ان در احدي اين تكرار براي تاكيد است
پوشيده نماند كه مسلمانان همه روزه داران اند پس لازم مي آيد كه درهاي ديگر معطل باشند پس نوعي از
تخصيص در روزه بايد كرد و بهترين تخصيصات آنست كه گويند مراد آن جماعه اند كه در روزه از ايشان
لغوي و ناسزائي بزبان يا بفعل واقع نشده باشد يا آنانكه غالب عبادات ايشان روزه است چنانكه
درين قول گفته اند العالم افضل من العابد مراد از عالم آنست كه اكثر احوال او مصروف علم است و گرنه
عابد بي علم نمي باشد و عالم بي عبادت فضيلتي ندارد حدثنا ابراهيم بن المنذر قال حدثنا معن
قال حدثني مالك عن ابن شهاب عن حميد بن عبد الرحمن عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال من انفق زوجين في سبيل الله نودي من ابواب الجنة يا عبد الله هذا خير
فرمود كسي انفاق كرده در راه خدا دو صنف از اصناف اموال كه نقد و جنس است يا درهم و دينار
بعضي گويند مراد تكرار انفاق است مرة بعد اخرى بهر حال مقصود كثرت انفاق و عادت است بدان
ندا كرده مي شود از درهاي بهشت اي بندهٔ خدا اين در بهتر است ازين در در آي فمن كان من اهل الصلوة
دعي من باب الصلوة پس كسيكه از اهل نماز است خوانده مي شود از در نماز ومن كان من اهل الجهاد دعي من
باب الجهاد و كسيكه از اهل جهاد است خوانده مي شود از در جهاد ومن كان من اهل الصيام دعي من باب
الريان و كسيكه از اهل روزه ها است خوانده مي شود از باب ريان ومن كان من اهل الصدقة دعي من باب
الصدقة و كسيكه از اهل صدقه است خوانده مي شود از در صدقه گويا مراد از صدقه زكوة است يا آنكه كثرت صدقه
ميكند و گرنه همين ساعت مذكور شد كه اهل انفاق را از همه درها ميخوانند گفته اند مراد از اهل صلوة و امثال آن
آنست كه غالب اوقات او مصروف آنست و اين معني در حق كسي كه او را از همه درها خوانند خالي از اشكال
نيست و بهتر آنست كه گويند مراد كسي است كه آنرا بر وجه كمال ميكند و شائبه از قصور در عبادت هاي او
نيست يا كسيكه تكثير در همه عبادات ميكند و اين هر دو معني در ابو بكر بر وجه اتم بود هم ازين جهت گفت
بآنحضرت آنچه گفت فقال ابو بكر رضي الله عنه بابي انت وامي يا رسول الله ما على من دعي من تلك الابواب
من ضرورة پس گفت ابو بكر صديق كه تو بدل پدر و مادر مني اي رسول خدا نيست بر كسيكه درآيد يكي از ان
درها ضرري از انكه مقصود درآمدن در بهشت است صاحب يك صفت از هر دري كه درآيد به بهشت
ميرود گفته اند مراد احد تلك الابواب است و ضرورت بمعني مضرت و خصارت است فهل يدعى احد
من تلك الابواب كلها پس آيا خوانده ميشود يكي از همه ابواب نماز و روزه و جهاد و زكوة قال نعم وارجو
ان تكون منهم فرمود آري يكي باشد كه از همه درها خوانده شود امید وادم اينكه تو باشي ازان ها در جواب
اشارت فرمود كه بسيار مردم باشند كه خوانده ميشوند و تو از ان مردم خواهي بود باب هل يقال رمضان
او شهر رمضان ومن رأى كله واسعا آيا رواست كه گفته شود رمضان تنها يا شهر رمضان مركب

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الاذان

سالم گفت محمود شنيدم عتبان را كه از قبيلهٔ انصار
است پسر يكي از بني سالم است قال گفت عتبان
كنت اصلي لقومي بني سالم فاتيت النبي بودم
كه نماز ميكردم و امام بودم مر قوم خود بني سالم را پس
آمدم روزي پيغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم
فقلت اني انكرت بصري پس عرض كردم كه تحقيق
من بحال نمي آيد بينائي خود و ان السيول تحول
بيني وبين مسجد قومي و تحقيق سيلهاي آب حائل
شود ميان من و ميان مسجد قوم من و شاق ميگردد
رسيدن فلوددت انك جئت فصليت في
بيتي مكانا اتخذه مسجدا پس دوست آرزو دارم كه تو
بيائي و نماز كني در خانه من جائي را كه بگيرم نمازگاهي براي
خود فقال افعل ان شاء الله پس فرمود ميكنم اين كار
اگر بخواهد خدا فغدا علي رسول الله پس روز ديگر
بامداد كرد پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم و
ابو بكر معه بعد ما اشتد النهار بجائيكه ابو بكر
صديق با او بود بعد ازانكه بلند شد آفتاب فاستاذن
النبي پس دستور خواست در آمدن بخانه پيغمبر خدا
صلى الله عليه وآله وسلم فاذنت له پس اذن
دادم آنحضرت را فلم يجلس حتى قال اين تحب
ان اصلي من بيتك پس ننشست تا آنكه فرمود كجا
دوست داري كه نماز گزارم از خانه تو فاشار اليه
من المكان الذي احب ان يصلي فيه پس اشارت كرد
عتبان بآنحضرت و نشان داد از جائي كه دوست
داشت اينكه نماز گزارد آنحضرت و در آنجا درين عبارت
التفات است كه بجاي اشرت لفظ متكلم كه موافق
سياق بود اشار لفظ غايب آورده يا راوي مقوله
او را بغيبت تعبير كرده و سابق در باب المساجد

باشهر وکسیکه اعتقاد کرده آنرا همه بی تنگی و کراهت مالکیه گفته اند که تنها رمضان گفتن مکروه است از انکه رمضان اسمی است از اسمای الهی نباید گفت مگر شهر رمضان واکثر شافعیه گویند اگر قرینه باشد که شهر فهمیده شود رواست چنانکه گویند صمت رمضان پس کراهتی ندارد و مولف بر آنست که تنها رمضان گفتن کراهتی ندارد و برین معنی از احادیث مذکوره سند آورده لیکن درین احادیث همه جا قرینه شهر رمضان است پس حجت بر شافعیه نمیشود و تحقیق آنست که رمضان و شهر رمضان هردو اسم علم با شهر رمضان است و حذف بعض علم از جهت شهرت اوست وقال النبی صلی الله علیه وسلم من صام رمضان یعنی این کلام در حدیث آمده بی جزئیت شهر چنانکه در ترجمه باب لاحق ذکر کرده وقال لا تقدموا رمضان و فرمود پیغمبر خدا و نهی کرده که تقدیم نکنید روزه را پیش از رمضان مگر آنکه معتاد باشد درین کلام نیز تنها رمضان ذکر کرده تقدموا بفتح تا و دال صیغه مستقبل است حذف کرده اند یک تا را

حدثنا قتيبة قال حدثنا اسمعيل بن جعفر عن ابي سهيل عن ابيه عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا جاء رمضان فتحت ابواب الجنة تحقیق رسول خدا فرمود وقتیکه می آید رمضان کشاده میشود درهای بهشت محتمل که کشادن محمول بر ظاهر و حقیقت باشد مر کسی را که می میرد درین ماه یا عملی میکند درینماه پس بمصعد قبول میرسد یا برای ملائکه می کشایند که حاملان رحمت الهی اند برای روزه داران توربشتی گوید که کشادن درهای بهشت کنایت است از فرستادن رحمت و صعود اعمال بندگان ببذل توفیق و حسن قبول ازینجا مفهوم می شود که درهای بهشت پیوسته کشاده نمیباشد **حدثني** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال حدثني ابن ابي انس مولى التيميين ان اباه حدثه انه سمع ابا هريرة يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء وغلقت ابواب جهنم وسلسلت الشياطين فرمود آنحضرت وقتیکه می درآید رمضان کشاده میشود درهای آسمان وبسته می شود درهای دوزخ و زنجیر کرده میشوند شیاطین در یک حدیث ابواب السماء واقع شده بعضی گویند از تصرف رواتست و واقع همه جا جنت است ابن بطال گوید مراد از سما جنت است بقرینه ابواب جهنم انتهی و اگر همین آسمان حقیقةً مراد باشد دور نمی نماید و آن کنایت باشد از آنچه کشادن درهای بهشت کنایت از آنست و بستن درهای جهنم کنایتست از تنزه رحمت صائم از رجس فواحش و خالص گردانیدن از بواعث گناهان و زنجیر کردن شیاطین از برای آنست که استراق سمع نکنند و این از جمله فضائل رمضانست و تواند که برای آن باشد که آزاری و تحریکی بر گناه صائم را نکنند چنانکه در ایام دیگر میکردند **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني سالم ابن عبد الله بن عمر ان ابن عمر قال گفت ابن شهاب خبر داد مرا سالم بن عبد الله بن عمر که ابن عمر گفت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا رأيتموه فصوموا شنیدم پیغمبر خدا را که میفرمود وقتیکه ببینید هلال را مراد هلال ماه رمضان است پس روزه دارید آن ماه را واذا رأيتموه فافطروا و وقتیکه ببینید هلال را پس افطار کنید و خوانیده واذا غم عليكم فاقدروا له و وقتیکه پوشیده شود هلال بر شما پس تقدیر کنید و در روایت دیگر واقع شده فاكملوا

خواندن آن از آنحضرت نشسته بعد از فرض چون اللهم انت السلام ومنك السلام تباركت يا ذا الجلال والاكرام و خواندن اگر آنرا نشسته بخواند بهتر و اوراد دیگر را که مکث میخواهند بعد از سنت خواند بهتر باشد و آية الكرسي اگر بصحت رسید حدیث خواندن آن بعد از فرض چنانکه اگر نه هم نشسته بخواند درست است کذا ذکره الشیخ الاجل فی ترجمة المشكوة و اگر بعد از نهوض از فرض پیش از شروع بسنت راتبه بخواند جامع باشد میان روایات و تتمه بحث در مکث بعد از سلام آید **حدثنا** اسحق بن نصر قال حدثنا عبد الرزاق بن همام قال اخبرنا ابن جريج بجیم و تصغیر قال اخبرني عمرو بن دينار ان ابا معبد بفتح میم و سکون مهمله و فتح موحده در آخر دال مهمله نامش نافذ است بمعجمه یکصد و چهار مولی ابن عباس اخبره تحقیق ابا معبد خبر داد عمرو را که ان ابن عباس اخبره خبر داد او را که ان رفع الصوت بالذكر حين ينصرف الناس من المكتوبة كان على عهد النبي تحقیق بلند کردن آواز بذکر وقتیکه بر میگردند مردم از نماز فرض بود ثابت در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وقال ابن عباس متعلق باسناد سابق است یعنی خبر داد ابن عباس بمضمون سابق و گفت كنت اعلم اذا انصرفوا بودم من که میدانستم وقتیکه برمیگشتند مردم از نماز بذلك اذا سمعته باین آواز ذکر وقتیکه می شنیدم آنرا ظاهر آنست که ابن عباس در آنوقت مواظبت نمیکرد حضور جماعت را و گر حاضر میشد در پایین صفها بودی زیرا چه صغیر بود پس از انصراف مردم از نماز تمام اطلاع نمی یافت بسلام مگر بشنیدن آواز بلند و در حدیث دلیل است بر جواز جهر بذکر عقب نماز بجهت ثبوت آن در زمان شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بی ثبوت ناسخ بعد از آن و حمل کرده شافعی این حدیث را بر جهر مدتی برای تعلیم صفت ذکر بودنه آنکه مداومت میکرد و ندبر آن و مختار آنست که امام و ماموم آهسته ذکر کنند بقصد تعلیم و در روایت کرده ابن قاسم از مالک که آن محدث است ابن بطال گفته که اصحاب مذهبهای متبعه غیر ایشان متفق اند بعدم استحباب رفع صوت بذکر سوای ابن حزم و

العدة ثلثين يعني كامل شماريد وحساب كنيد ماه راسي روز ظاهر اينست كه در وقت ابر وغبار تكميل ماه
شعبان براي صوم رمضان باشد وتكميل ماه رمضان براي افطار بود وباين رفته اند علما در فتح الباري
ميگويد كه از حديث ابن عمر معلوم شده كه امر تكميل همين در ماه شعبان است وماه رمضان را باشارت
اصابع بست ونه فرموده وقال غيره عن الليث قال حدثني عقيل ويونس عن ابن شهاب لهلال
رمضان مؤلف ميگويد گفت غير يحيى بن بكير از ليث كه گفت حديث كرد مرا عقيل ويونس اين هر دو
از ابن شهاب كه انحضرت فرموده مر هلال رمضان را وقتي كه ببينيد آنرا روزه داريد مقصود انست كه انچه
در روايت يحيى مضمر بود اينها تصريح كرده اند بآن **باب** من صام رمضان ايمانا كسيكه روزه
وارد رمضان را در حاليكه ايمان دارنده است فرضيت آنرا واحتسابا ودر حاليكه طلب اجر وثواب
ميكند در آخرت جوهري گويد الحسبة بالكسر الاجر واحتسب اي طلب الاجر خطابي گويد احتساب
بمعني عزيمتست ومعني آنست كه روزه دارد بكمال رغبت در ثواب وتقرب بخدا الطيب نفس
بي كراهت در روزه ودرازي روز ونية عطف است بر احتسابا وروزه به نيت امتثال حكم الهي عبادت
جواب اينهمه آنست كه ثواب مي يابد وآمرزيده مي شود گناه او چنانكه در حديث بدان تصريح شده وقالت
عايشة رضي الله عنها عن النبي صلى الله عليه وسلم يبعثون على نياتهم برانگيخته مي شوند فردا بنيتهاي خود
اگر اخلاص در عمل دارند ثواب مي يابند والا فلا گفته اند كه كافران در دوزخ ازان خلود خواهند ديد كه نيت
ايشان آنست اگر در دنيا دائم باشند كافر باشند **حدثنا** مسلم ابن ابراهيم قال حدثنا هشام قال
حدثنا يحيى عن ابي سلمة عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من قام ليلة القدر ايمانا
واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه فرمود انحضرت كسيكه قيام نمايد شب قدر را از روي ايمان بتصديق قول
وي صلى الله عليه وسلم واحتساب طلب اجر آمرزيده شود مر او را چيزي كه پيشتر است از گناه او وامام
احمد وغيره بسند صحيح زياده كرده اند وما تاخر واين شب قدر در اكثر اقوال در عشره اخيره رمضانست و
من صام رمضان ايمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه وكسيكه روزه دارد در ماه رمضان آمرزيده
شود چيزيكه پيش ازان كرده است از گناه ودرينجا نيز از امام وما تاخر مرويست **باب** اجود ما
كان النبي صلى الله عليه وسلم يكون في رمضان بخشنده تر بودن انحضرت مي بود در ماه رمضان **حدثنا**
موسى بن اسمعيل قال حدثنا ابراهيم بن سعد قال حدثنا ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن
عتبة ان ابن عباس رضي الله عنهما قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اجود الناس بالخير گفت بود پيغمبر خدا
رحمت كناد خدا بر وي جوادترين مردم به نيكوئي وكان اجود ما يكون في رمضان حين يلقاه جبرئيل وبود
جوادتر مادامي كه مي بود در رمضان هنگاميكه ملاقات ميكرد او را جبرئيل وكان جبرئيل يلقاه كل ليلة في
رمضان حتى ينسلخ وبود جبرئيل ملاقات ميكرد انحضرت را هر شب در ماه رمضان تا آنكه تمام ميشد ماه يعرض
عليه النبي صلى الله عليه وسلم القرآن ميخواند بر جبرئيل پيغمبر خدا قرآن را فاذا لقيه جبرئيل كان اجود بالخير
من الريح المرسلة پس وقتيكه ملاقات كردي انحضرت را جبرئيل بود انحضرت جوادتر از باد روان ودر انيجال

در اخفا دوست ميدهد وگاهي در جهر شوق وگرمي افزايد
وجهر بذكر مشروع است بلا شبهه انتهى **حدثنا**
علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان بن
عيينة قال حدثنا عمرو قال اخبرنا ابو معبد
عن ابن عباس قال كنت اعرف انقضاء
صلوة النبي گفت ابن عباس بودم من كه
ميشناختم تمام شدن نماز پيغمبر خدا صلى الله
عليه واله وسلم بالتكبير بشنيدن آواز تكبير
وتكبير در عرف خاص است از ذكر ومراد درينجا
ذكر معهود است بعد از نماز از تسبيح وتحميد
ميگفتند يكبار يا سه بار چنانكه در روايات ديگر
است وبعض گويند تكبيرات
تشريق ميگفتند وقال علي حدثنا سفيان
عن عمرو قال كان ابو معبد اصدق
موالي ابن عباس وگفت علي بن عبد الله شيخ
مولف حديث كرد مرا سفيان از عمرو گفت
بود ابو معبد راستگوترين موالي ابن عباس قال علي
واسمه نافذ وگفت علي بن عبد الله و نام ابو معبد نافذ
است بنون وفا وذال **حدثنا**
محمد بن ابي بكر بن علي مقدمي قال حدثنا معتمر
عن عبيد الله عمري عن سمي مولى ابي بكر
ابن عبد الرحمن عن ابي صالح ذكوان زيات
عن ابي هريرة قال جاء الفقراء الى النبي گفت
آمدند فقراء مهاجرين بسوي پيغمبر صلى الله عليه
واله وسلم فقالوا ذهب اهل الدثور
من الاموال بالدرجات العلى پس گفتند
بردند خداوندان مالهاي بسيار پايه هاي بلند
نزد خدا وثواب وقرب ورضاي حق والنعيم
المقيم ونعمتهاي تازه كه از بهشت اند ودثور
بضم جمع دثر است بفتح وسكون مثلثه
بمعني مال بسيار وبسياري از هر چيز
يصلون كما نصلي نماز ميگزارند
ايشان چنانكه ما ادا ميكنيم ويصومون كما

آنحضرت را از فیض قرآن وکثرت مدارست آن حاصل شدی واگر صحبت جبرئیل را باعتبار آنکه تازه پیام گذاری الله جانب حق میکرد ظهور این معنی از صفت تجرد ذاتی او می شد نیز دخلی باشد عجب نخواهد بود و با اینهمه مستلزم افضلیت جبرئیل نیست والله اعلم **باب** من لم یدع قول الزور والعمل به فی الصوم در بیان حکم کسیکه نگذاشت گفتار دروغ و ناسزا و عمل بمقتضای آن کرد در روزه **حدثنا** ادم بن ابی ایاس قال حدثنا ابن ابی ذئب قال حدثنا سعید المقبری عن ابیه عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یدع قول الزور والعمل به گفت ابوهریره فرمود پیغمبر خدا کسی که نگذاشته گفتار دروغ و ناحق و عمل بمقتضای آن فلیس لله حاجة فی ان یدع طعامه وشرابه پس نیست مر خدا را حوا والتفاتی و قبولی در گذاشتن او آب و نان خود را جمهور علما بر آنند که قول زور غیبت و نمیمه و بهتان و فحش را جامع است مفسد روزه نیست بلکه موجب نقصان جزا است از جهت دلایل قطعیه که از شارع بمعنی یافته اند و اینحدیث و امثال آنرا بر تشدید و نفی کمال حمل کرده اند امام غزالی از ثوری نقل کرده که غیبت مفسد روزه است **باب** هل یقول انی صائم اذا شتم آیا رواست که گوید من روزه دارم وقتیکه دشنام داده شود یکی **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام بن یوسف عن ابن جریج قال اخبرنی عطاء عن ابی صالح الزیات انه سمع ابا هریرة یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بتحقیق ابوصالح زیات شنید ابا هریره را که میگفت فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی قال الله عز وجل کل عمل ابن ادم له الا الصیام فانه لی گفت خدای غالب و بزرگ هر عمل آدمی برای اوست حظی متصور است او را از ثنای مردم و عزت اسلامی و جاه دینی مگر روزه که بتحقیق چون خلق بر آن اطلاع نمی یابند خاص برای من است وانا اجزی به و من جزا میدهم بر روزه والصیام جنة و روزه ها سپر است از آتش دوزخ واذا کان یوم صوم احدکم فلا یرفث ولا یصخب و وقتیکه باشد روز صوم یکی از شما پس فحش نگوید و آواز بلند نکند بجنگ فان سابه احد او قاتله فلیقل انی امرء صائم پس اگر دشنام کند یکی یا قتال کند او را گو بگوید که من مردی روزه دارم والذی نفس محمد بیده لخلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسک و سوگند کسیکه ذات محمد در دست قدرت اوست تغیر دهن صائم و بوی آن خوشتر است نزد خدا از بوی مشک للصائم فرحتان یفرحهما مر روزه دار را دو خوشی است که خوش می شود بآن اذا افطر فرح واذا لقی ربه فرح بصومه وقتیکه افطار کرد فرحت یافت و وقتیکه مرد فرحت یافت بجزا روزه خود و اینحدیث بالا شرحی یافته است **باب** الصوم لمن خاف علی نفسه العزوبة حکم روزه گرفتن مر کسی را که بترسد بر خود بکاره ماندن خدای را عزوبة بفتح مهمله و زای است و در بعضی روایات عزبة است **حدثنا** عبدان عن ابی حمزة عن الاعمش عن ابراهیم عن علقمة قال بینا انا امشی مع عبد الله قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فقال من استطاع الباءة فلیتزوج گفت علقمه میان حالی میرفتیم براهی با عبد الله بن مسعود گفت بودیم با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پس فرمود کسیکه استطاعت و قدرت نکاح را دارد و از عهده نفقت زن میتواند بر آمد پس گو تزوج کند باءة مشهور بمد و بهمزة و بغیر مد بغیر ها و با ها هر دو و با لغاتست در وی و آن در اصل لغت بمعنی جماع است و مراد اینجا مؤنت است فانه اغض للبصر واحصن للفرج پس بتحقیق

شما را در مرتبه مالداران و جز آن ولم یدرککم احد بعدکم و در نیابد شما را هیچکس که بعد از شما باشد در مرتبه یا بعد از شما پیدا آید وکنتم خیر من انتم بین ظهرانیهم و باشید شما بهترین کسیکه شما میان ایشان اید فقرا و اغنیا و درین فضل عظیم است و برای آنچه شکایت کرده بودند از آن الا من عمل مثله مگر کسیکه عمل کند مانند این عمل که شما کنید پس بیان فرمود آنرا که تسبحون وتحمدون وتکبرون خلف کل صلوة ثلثا وثلثین تسبیح کنید و حمد خوانید و تکبیر گوئید عقب هر نماز فرض سی و سه بار اینچنین است در اکثر احادیث تقدیم تسبیح بر تحمید و تاخیر تکبیر و در روایات دیگر تقدیم و تاخیر هم آمده و این اختلاف دلالت دارد بر آنکه ترتیب شرط نیست در آن و در حدیث دیگر تصریح است که زیان نمیکند بهر کدام از شما که ابتدا کنی فاختلفنا بیننا پس اختلاف کردیم در میان خود که آیا هر سه از سبحان و حمد و تکبیر سی و سه بار است یا مجموع یا نحوی دیگر ظاهر آنست که این قول ابی هریره است و این اختلاف میان صحابه ولیکن روایت ابن عجلان از سمی در صحیح مسلم صریح است در آنکه این قول سمی است و این اختلاف میان مردم خانه وی فقال بعضنا پس گفت بعض از ما نسبح ثلثا وثلثین تسبیح گوئیم سی و سه بار ونحمد ثلثا وثلثین و حمد خوانیم سی و سه بار ونکبر اربعا وثلثین و تکبیر خوانیم سی و چهار بار و همچنین مرویست در تفصیل این اعداد در حدیث ابی الدرداء و حدیث ابن عمر نزد نسائی و حدیث کعب بن عجره نزد مسلم و غیر ایشان و در بعضی روایات آمده که تمام کند عدد صد در آیه لا اله الا الله وحده لا شریک له الخ نووی گفته جمع کرده شود میان هر دو روایت یا بتکبیر تکبیر گوید سی و چهار بار و بگوید وی لا اله الا الله وحده الخ و غیر وی گفته که جمع کند باینکه ختم کند گاهی بزیادت یک تکبیر و گاهی به لا اله الا الله بر وفق اختلاف احادیث فرجعت الیه پس بر گشتم بسوی شیخ شهر بسوی آنحضرت اگر کلام ابی هریره باشد یا بسوی ابی صالح چنانکه در مسلم آمده فقال پس گفت آنحضرت یا ابوصالح تقول سبحان الله والحمد لله والله اکبر حتی یکون منهن

تنعج پوشنده تر است مر نظر حرام را و پاک کننده تر است مر فرج را از حرام ومن لم يستطع فعليه بالصوم فانه له وجاء و کسی که
استطاعت مؤنت بزن ندارد پس لازم است بروی روزه گرفتن پس بتحقیق صوم وی مر او را قاطع شهوتست و جاء بکسر واو و جیم و مد
بمعنی سخت مالیدن خصیتین **باب** قول النبي صلى الله عليه وسلم اذا رأيتم الهلال فصوموا واذا رأيتموه فافطروا فرمود پیغمبر خدا چون
بنبید شما ماه نو را پس روزه گیرید و چون بنبید آنرا پس افطار کنید وقال صلة عن عمار من صام يوم الشك فقد عصى ابا القاسم صلى الله عليه وسلم و گفته
است صلة از عمار بن یاسر کسی که روزه دارد روز شک پس بتحقیق نافرمانی کرده است ابو القاسم محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم را این حدیث حکم
مرفوع دارد از انکه صحابی چنین حکم برای خود نمیتواند کرد ظاهر آن حرمتست و بعضی گفته اند که مکروه است و روز شک روز سی ام است از ماه
شعبان که بعد بست و نه روز آید و ماه را در شب آن ندیده باشند گفته اند نیت لیکن اگر بطریق تردد و فرضیت و تنفل کنند روا نیست
و اگر موافق عادت کسی باشد یا بجزم نیت نفل کنند رواست **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم ذكر رمضان بتحقیق پیغمبر خدا ذکر کرد رمضان را فقال لا تصوموا حتى تروا الهلال ولا تفطروا حتى تروه فان غم عليكم فاقدروا له فرمود
روزه نگیرید تا آنکه ببینید هلال و افطار نکنید تا آنکه ببینید آنرا پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تکمیل کنید ایام ماه را **حدثنا** عبد الله بن مسلمة
قال حدثنا مالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الشهر تسع وعشرون ليلة
فرمود ماه بست و نه شب است یا پوشیده نماند که اگر ماه سی بست و نه شب باشد و مقرر است شبی که ماه دیده میشود در آن شب اخر ماه آینده است
برین تقدیر تا شب بست و نهم ماه بست و نه شب خواهد بود پس روز بست و نهم خارج میشود از ماه پس مراد آنست که بست و نه شب
با روزهای خود فلا تصوموا حتى تروه پس روزه ندارید تا آنکه ببینید هلال را فان غم عليكم فاكملوا العدة ثلاثين پس اگر پوشیده شود بر شما پس
تمام کنید شمار روزها را سی روز **حدثنا** ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن جبلة بن سحيم قال سمعت ابن عمر رضي الله عنهما يقول قال النبي صلى الله عليه
وسلم الشهر هكذا وهكذا وخنس الابهام في الثالثة گفت جبله شنیدم ابن عمر را میگفت فرمود آنحضرت ماه چنین است و چنین است انگشتان هر دو
دست دو بار نمود و قبض کرد در مرتبه سیوم ابهام را خنس بمعجمه و نون و سین مهمله بمعنی قبض است و در بعضی روایتها حبس بمهمله و موحده
بمعنی منع **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا محمد بن زياد قال سمعت ابا هريرة رضي الله عنه يقول قال النبي صلى الله عليه وسلم
صوموا لرؤيته وافطروا لرؤيته فان غبي عليكم فاكملوا عدة شعبان ثلاثين پس اگر پنهان شود ماه و شناخته نگردد پس تکمیل کنید
شمار ایام را سی روز غبی مشتق از غباوت است بمعنی عدم فطنت میگویند غبی علی وقتیکه نشناسد آنرا و پوشیده ماند که تکمیل ماه شعبان برای
روزه گرفتن است و برای افطار تکمیل ماه رمضان خواهد بود گویا از جهت قیاس متروک شده **حدثنا** ابو عاصم عن ابن جريج عن
يحيى بن عبد الله بن صيفي عن عكرمة بن عبد الرحمن عن ام سلمة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم آلى من نسائه شهرا فلما مضى
تسعة وعشرين يوما غدا او راح مرویست از ام سلمه که پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی سوگند خورد از در آمدن بر زنان خود یعنی سوگند خورد
که بخانه ایشان یکماه نه در آید چنانکه تصریح در روایت دیگر واقع شده و روایات مفسر میباشند یکدیگر را و کلمه من متعلق است بدخول
مقدر و اینجا العدیه در خول آمن نیز مشعر است که بمعنی وطی نیست پس هرگاه گذراند بست و نه روز صباح یا آخر روز
در آمد الی بمد و همزه است الا بمعنی حلف فقيل له انك حلفت ان لا تدخل شهرا فقال ان الشهر يكون تسعة وعشرين يوما پس گفته شد
آنحضرت را سلم روایت کرده که عایشه گفت بتدا کرد من و من گفتم آنحضرت را که بتحقیق تو سوگند خورده که نه در آئی یکماه فرمود بتحقیق
ماه میباشد بست و نه روز و این محمولست نزد فقها بر آنکه آنحضرت ترک دخول در یمین ماه معین کرده بود و آن ماه ناقص بر آمد و اگر هلال را
نمی دید تکمیل سی روز میکرد چنین گفته اند و از اینجا ظاهر میشود که اگر سوگند یکماه مطلق کسی خورد و بعد هلال در بست و نه روز بیند هم تکمیل

مردی را انصار در خواب گفته شد مر ورا بطریق استفهام امر کرده است
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که تسبیح گویند چنین و ذکر
کرد آنرا گفت آنمرد آری امر کرده گفت گوینده بگردانید
هر یک وظیفه را به بست و پنج بدل سی و سه پس بگردانید درین
اعداد و ظایف تهلیل را یعنی بست و پنجبار لا اله الا الله
گویند تا مجموع صد شود پس هرگاه صبح کرد آنمرد آمد پیغمبر
خدا را صلی الله علیه و آله وسلم پس عرضه داشت این را
پس فرمود بکنید آنرا و همچنین نقل آرید و بروایتی از
ابن عمر و نسائی نیز همچنین آمده بغوی جمع کرده در شرح
سنة میان این اختلاف باحتمال آنکه امر باین وظیفه
باوقات متعدد صادر شده اول ده ده بار پستر یازده
یازده بار پستر سی و سه و سی سه بار و محتمل که بر سبیل تخییر
بوده یا مفترق است با فتراق احوال و گفته اند بعضی
علما که اعداد وارده در اذکار عقیب نماز و جز آن
که مرتب شده بر آن ثواب مخصوص چون زیادت
کند عامل بر آن عدد مخصوص حاصل نمیشود او را
آن ثواب زیرا چه شاید که آن عدد را حکمتی و خاصیتی
باشد که فوت شده بتجاوز از آن عدد و بعضی در آن حکم
منظر کرده زیرا که عامل بجا آورد اند آن مقدار که مرتب
بود ثواب بر بجا آوردن آن و زیادت بر آن مزیل نمود
آن ثواب را که حاصل شد بآن عدد و بعضی مبالغه کرده
و گفته که از بد عتهای مکروه است زیادت در سنت ها
که محدود اند شرعا زیرا چه آداب کلامان و اهل عظمت
آنست که چون تحدید کنند چیزی را ایستاده مانند نزد
آن حدود و نمی شمارند خارج از آن حد را گستاخ و
بی ادب و تمثیل کرده بعضی انکار زیادت را بدوا که
در آن یک اوقیه شکر باشد مثلا اگر زیادت کرده شود
بر آن اوقیه دیگر فاسد و مختل گردد انتفاع بدان
تا بکلیج در محلی مخصوص و حدی معین اگر بگذارد
در محل نشان در یابد آنرا و اگر تجاوز کند آنرا بمراد
نرسد بعضی گویند صواب عدم انکار است زیرا چه
این نه از آن حدود است که نهی کرده باشد از تجاوز آن
بدلیل روایت مسلم از ابی هریره که گفت فرمود آنحضرت
کسیکه بگوید وقتیکه صبح کند و وقتیکه شام کند سبحان الله
وبحمده صد بار نیاید کسی روز قیامت هیچ کس بهتر
از آنچه وی آورده مگر کسیکه گفته است مانند آن
یا زیادت بر آن انتهی و تواند که حال مختلف باشد
بحسب نیت کند نزد تمام آن عمل امتثال امر وارد را
بعد از آن زیادت کند بر آن ظاهر جواز آنست
و اگر زیادت کند و بگذارد مجموع را بی نیت ظاهر

باید کرد لفهم حدثنا عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنا سليمان بن بلال عن حميد عن انس بن مالك قال آلى
رسول الله صلى الله عليه وسلم من نسائه وكانت انفكت رجله فاقام في مشربة تسعا وعشرين ليلة و بود که یاد خورده
بود و پای مبارک آنحضرت پس ماند در غرفه بست و نه شب ثم نزل فقالوا يا رسول الله آليت شهرا پستر
فرود آمد از غرفه پس گفتند ای رسول خدا سوگند خورده بودی یک ماه را فقال ان الشهر يكون تسعا وعشرين

باب شهرا عيد لا ينقصان در بیان آنکه دو ماه عید فطر و عید ضحی ناقص نمی باشند این لفظ حدیث است که تفسیر آن
اقوال مختلفه آمده قال اسحاق وان كان ناقصا فهو تمام یعنی عدم نقصان در فضیلت است خواه عدد ایام ناقص باشند یا تمام بهترین معانی و مختار نووی
همین معنی است وقال محمد لا يجتمعان كلاهما ناقص و گفته محمد رح بمعنی آنست که جمع نمیشوند در حالیکه هر دو ماه ناقص در عدد باشند یعنی هر دو بست و نه روز باشند
از امام احمد منقول است که اگر ماه رمضان بست و نه روز است ماه ذوالحجه سی روز میباشد یا بر عکس آن این منقول است که در یکسال انچنین نمیباشد که هر دو ماه
ناقص آیند و بعضی گویند مراد آنست که نزدیک نیست بحسب اتفاق غالبا که در یکسال هر دو ناقص آیند و کلام اگر محمول بر عموم باشد مشکل است
از انکه بسیار مشاهده رفته است که در بعضی سالها هر دو ماه نقصانی داشته اند قسطلانی از طحاوی نقل کرده که بس است در رد این عموم حدیث صوموا لرؤیته
وافطروا لرؤيته فان غم فاكملوا العدة زیرا که اگر رمضان همیشه سی روزه بودی آنحضرت این نفرمودی انتهی پوشیده نماند از حدیث لا يجتمعان كلاهما
ناقص لازم نمی آید که رمضان همیشه سی روزه باشد تا مخالف آن حدیث افتد و نیز دور نیست که گویم این خبر از ماه های همان سال است که این فرموده اند
والله اعلم **حدثنا** مسدد قال حدثنا معتمر قال سمعت اسحاق بن سويد عن عبد الرحمن بن ابي بكرة عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم ح
وحدثني مسدد قال حدثنا معتمر عن خالد الحذاء قال حدثني عبد الرحمن بن ابي بكرة عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال شهران لا ينقصان شهرا عيد رمضان
وذو الحجة فرموده دو ماه اند که کم نمی باشند دو ماه عید که رمضان و ذی الحجه رمضان را ماه عید گفته از جهت قرب زیرا که واقع شده المغرب تتر النهار بآنکه مغرب داخل در
نماز شب است نسبت بروز داده اند از جهت قرب در ترجمه یعنی مذکور گذشته **باب** قول النبي صلى الله عليه وسلم لا نكتب ولا نحسب در معنی قول آنحضرت
که ما حساب نمیکنیم و کتابت نمیکنیم ایام ماه را بطور منجمان **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا الاسود بن قيس قال حدثنا سعيد بن عمرو انه سمع
ابن عمر رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال انا امة امية لا نكتب ولا نحسب گفت سعید که تحقیق شنیده ابن عمر را از آنحضرت که فرموده ما یعنی عرب
بعضی گویند خود فرموده گروه امی هستیم که کتابت نمیکنیم و حساب نمیکنیم یعنی عمل ما بر کتابت و حساب منجمان نمی باشد و عادت ما بر ظاهر احوال و برخی کتاب است
که حساب محاسبان سیر و انست الشهر هكذا وهكذا يعني مرة تسعة وعشرين ومرة ثلثين ماه انچنین است و انچنین باشارت انگشتان فرموده چنانکه در روایات
دیگر مذکور است و راوی تفسیر کرد که میخواهد آنحضرت گاهی بست و نه روز و گاهی سی روز **باب** لا يتقدم رمضان بصوم يوم او يومين باید که پیش
نکند یکی رمضان را بروزه یکروز یا دو **حدثنا** مسلم بن ابراهيم قال حدثنا هشام قال حدثنا يحيى بن ابي كثير عن ابي سلمة عن ابي هريرة عن
النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يتقدمن احدكم رمضان بصوم يوم او يومين البته تقدیم نکند یکی از شما رمضان را بروزه یکروز یا دو روز یعنی در روزه
رمضان احتیاطا و استقبالا یکروز پیشتر روزه داشتن روا نیست الا ان يكون رجل كان يصوم صوما فليصم ذلك اليوم مگر آنکه باشد مردی که روزه میدارد از روز آخر ماه
یا در هفته روزه های معین پیش از رمضان آمده باشد پس گو که روزه بگیرد آن روز و نیز روزه نذر مستثنی از این حکم است از آنکه ثبوت آن بدلیل قطعی معلوم شده
و قطعی باطل نمیشود بظنی و آنچه مکروه است تقدیم روزه نفل است در کراهت آن چند وجه گفته اند یکی آنکه وهم قرین باقی در روزه رمضان است
طبرانی از حدیث عائشه آورده که پیش از این نهی مردم روزه میگرفتند پیش از رمضان پس این آیت نازل شد یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین
يدي الله ورسوله بهم از جهت روزه شک را نهی فرموده وجه دیگر آنکه چون روزها همه از یک جنس است فصلی باید کرد تا متمیز شود فرض از نفل از اینجا
است نهی روزه عید و منع واقع شده از وصل کردن در نماز نفل و فرض وجه دیگر منع از برای قوت روزه فرض رمضان است و ظاهر است

في كتاب الى معاوية ان النبي گفت وراد املا کرد
بر من مغیره که امیر کوفه بود از طرف معاویه و نوشته
داد مر او را نامه بسوی معاویه در جواب نامه معاویه که
بطلب حدیثی که شنیده باشد مغیره از آنحضرت
فرستاده بود پس نوشت که بتحقیق پیغمبر خدا صلى الله
عليه واله وسلم كان يقول في دبر كل صلوة
مكتوبة بود که میگفت در پس هر نماز فرض لا اله
الا الله وحده بحالیکه یگانه است به تنهائی ذات
لا شريك له انباز نیست مر او را نه در وجود و نه
در عبادت له الملك وله الحمد مر او راست پادشاهی
و حکم بر هر چه پیدا شده و مر او راست جنس ستایش و تمام
افراد آن وهو على كل شئ قدير و وی بر هر چیز توانا
است اللهم لا مانع لما اعطيت خداوندا نیست
هیچکس باز دارنده چیزی را که تو دهی ولا معطي لما
منعت و نیست هیچکس دهنده چیزی را که تو باز داری
و در بعضی روایات آمده ولا راد لما قضيت و نیست
باز دارنده و دفع کننده چیزی را که قضا کرده ولا ينفع
ذا الجد منك الجد و سود نمیکند خداوند بخت و
توانگری و بزرگی یعنی نافع نشود نزد تو عمل صالح و
فضل تست نه تمول و بزرگی اسباب جد بفتح جیم بهره
و بخت و توانگری و بی نیازی و بعضی جد بمعنی پدر
کلان نیز مراد دارند یعنی نسبت مجرد فائده ندارد
که از فلان پیغمبر است و یا از فلان بزرگ است و در
روایتی بکسر جیم نیز آمده بمعنی کوشش در حرص دنیا و
جمع مال و گریختن از عذاب تو و توانائی مطلق کوشش نیز
چه رسیدن بمقصود بفضل الهی است اگر چه بعد کوشش
عادت باشد وقال شعبة عن عبد الملك بن عمير

که اگر یکدو روز افطار واقع شود قوت و نشاط در ادای روزه بیشتر خواهد بود و وجه دیگر آنکه بظاهر خلاف امر آنحضرت است که فرمود
صوموا لرؤیته و سر تحریم وجوه آنکه شارع منع فرموده است عبادت هر قبول و انقیاد حکم او است و صحیح آنست که تخصیص یکروز و
دو روز بنابر عادت نیست زیاده بر آن همین حکم دارد و گفته اند که ابتدای منع از نشاتر نیم شعبان است چنانکه ابو داود و غیره روایت کرده اند اذا انتصف
شعبان فلا تصوموا و قتیکه نیمه شعبان بگذرد روزه نگیرید **باب** قول الله تعالى احل لكم ليلة الصيام الرفث الى نسائكم در بیان سبب نزول این آیه
حلال کرده شده است برای شما شب ایام صوم جماع با زنان شما **حدثنا** عبيد الله بن موسى عن اسرائيل عن ابى اسحاق عن البراء قال كان اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم
اذا كان الرجل صائما فحضر الافطار فنام قبل ان يفطر لم يأكل ليلته ولا يومه حتى يمسي گفت براء بن عازب بودند یاران محمد رحمت کناد خدا او را وقتیکه
بودی یکی از ایشان روزه دار پس حاضر شدی وقت افطار پس خواب کردی پیش از افطار آنچه مباح است در شب نخوردی آن شب را و نه روز دیگر تا آنکه
شب کردی گفته اند این حال در اوائل اسلام بود وان قيس بن صرمة الانصاري كان صائما فلما حضر الافطار اتى امرأته فقال لها اعندك طعام
و قیس بن صرمه انصاری بود صائم پس وقتیکه حاضر شد وقت افطار آمد زن خود را گفت مر او را آیا نزد تو طعامی هست قالت لا ولكن انطلق فاطلب
له گفت طعامی حاضر نیست لیکن میروم و میجویم برای تو طعامی را و کان يومه يعمل فغلبته عيناه و بود قیس در روز عمل میکرد در زمین خود پس غالب
آمد او را چشم او و خواب کرد فجاءته امرأته فلما رأته قالت خيبة لك فلما انتصف پس آمد نزد او زن او پس چون دید او را گفت حرمان باد مر ترا این سید منی بچه طلبیدی
در روایتی آمده که او را بیدار کرد و نا خوش داشت قیس که بخورد و نا فرمانی کند خدا را فلما انتصف النهار غشي عليه پس هرگاه نیم روز گذشت بیهوشی
افتاد بروی از گرسنگی فذكر ذلك للنبي صلى الله عليه وسلم فنزلت هذه الآية پس ذکر کرده شد حال او آنحضرت را پس نازل شد این آیت احل لكم ليلة
الصيام الرفث الى نسائكم ففرحوا بها فرحا شديدا پس خوشحال شدند فرحی سخت بسیار و اگر گوئی این آیت در حکایت قیس چه مناسبت
وی از ناخوردن رنج کشیده بود و آیه در اباحت جماع گویم جماع بعد از آنکه حرام شده بود مباح گشته پس آن خوردن بطریق اولی مباح شد از این جهت گفته اند
شرح و بار او ربوبیت تامل است اگر گوئی صحابه این معنی را که اباحت اکل و شرب است بعد از خواب هم از این آیت فهمیده و لهذا فرحوا فرحا
شدیدا گویم فهمیدن مسلم نیست فرح مستلزم آن نیست تواند که بخلاف جماع باشد پس بهتر آنست که گوئیم مراد از نزول تمام آیتست که کلوا
واشربوا اواخر است چه رآن بنعرض از ذکر و نزلت كلوا الخ بیان نزول من الفجر است که بعد از آن نازل شده و نزلت كلوا واشربوا حتى يتبين
لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود و نازل شد این آیت که منصوص درین معنی تمام آنست که بخورید و بنوشید همه شب تا آنکه ظاهر شود شمار رشته
سفید که عبارت از صبح است از رشته سیاه که شب است **باب** قول الله تعالى وكلوا واشربوا حتى يتبين لكم الخيط
الابيض من الخيط الاسود من الفجر ثم اتموا الصيام الى الليل بیان رشته سفید است که صبح است و قوله تعالی من الفجر تا شب غیر عن البراء عن النبي صلى الله عليه وسلم در بیان
حدیثی از براء بن عازب از آنحضرت مرویست لیکن چون بر شرط مولف نبوده تمام اسناد نیاورده است **حدثنا** حجاج بن المنهال قال حدثنا
هشيم قال اخبرنا حصين بن عبد الرحمن عن الشعبي عن عدي بن حاتم قال لما نزلت حتى يتبين لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود عمدت الى
عقال اسود والى عقال ابيض فجعلتهما تحت وسادتي گفت عدی بن حاتم وقتیکه نازل شد این آیت قصد کردم بسوی ریسمانی سیاه و ریسمانی سفید پس نهادم
یعنی این دو ریسمان را نهادم زیر بالش فجعلت انظر في الليل فلا يستبين لي پس گشتم من که نظر میکردم بسوی آنها در شب پس ظاهر نمیشد مرا اختلاف
این دو رنگ احادیث ثابت نشده که عدی بن حاتم اکل و شرب تا آن وقت میکرده باشد فغدوت على رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكرت
ذلك له پس صباح کردم بر پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی ذکر کردم آن را فقال انما ذلك سواد الليل وبياض النهار پس فرمود نیست آن
دو خیط مگر سیاهی شب و سفیدی صبح صادق در بعضی تفاسیر واقع شده که پرسیدم آنحضرت را که آیا همین دو خیط است فرمود تحقیق تو عریض القفا
عريض القفا کنایت از ابله است **حدثنا** سعيد بن ابي مريم قال حدثنا ابن ابي حازم عن ابيه عن سهل بن سعد ح وحدثني سعيد بن ابي

در صورتیکه سنت راتبه بعد از وی بنا شد چون فجر و عصر
و اما در صورتیکه سنت راتبه باقی باشد اشتغال به آن اتمّ و اهم
بوده و گفته اند در استقبال مؤمنین اگر نباید در بارهٔ مسجد
است که نماز منقضی شد تا مشتبه نشود بر وی حال او که
پیشتر ما یحبت دفع وهم تکبر و شروع بر مؤمنین هست
زیرا چه است با امام با مؤمنین رهبرای عادر حق یا مت
بود و چون منقضی شد نماز زائل شد سبب با قصد تعلیم و
موعظه **حدثنا** موسى ابن اسماعيل قال حدثنا
جرير بن حازم بزای معجمه عتکی بصری سنه یکصد و هفتاد
قال حدثنا ابو رجاء عن سمرة بن جندب بضم جیم
و فتح دال و ضم آن نیز جائز قال كان النبي صلى الله
عليه وآله وسلم اذا صلى صلوة اقبل علينا بوجهه
بود آنحضرت وقتیکه میگزارد نمازی و فارغ شد از آن
اقبال میکرد بر ما بروی مبارک خود **حدثنا** عبد الله
بن مسلمة عن مالك عن صالح بن كيسان عن
عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن
زيد بن خالد الجهني انه قال صلى لنا رسول الله
گفت زید بن خالد گزارد برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم صلوة الصبح بالحديبية نماز صبح
حدیبیه که بضم مهمله و فتح دال و سکون تحتیه و کسر موحده
و فتح تحتیه مشدده و بعضی مخففه گویند که منزلی است از مکه على
اثر سماء كانت من الليل بر پی باران که بود از وقت
شب اثر بفتحتین یا بکسر اول و سکون ثانی و مراد از
سما مطر است فلما انصرف اقبل على الناس
بوجهه فقال پس وقتیکه برگشت از نماز روآورد
بر مردم و فرمود هل تدرون ماذا قال ربكم آیا
میدانید آیا چه چیز گفت پروردگار شما عز و جل قالوا
الله ورسوله اعلم گفتند صحابه چون ادب داشتند در ماندند چنین استفسار آنحضرت خدا و رسول
وی دانا تر است بانچه گفته است پروردگار شما
اصبح من عبادي مومن بي وكافر گفت خدا صبح
کردند در این شب باران از بندگان من دو قسم
ایمان آرنده بمن و کفر ورزنده فاما من قال

قال حدثنا ابو غسان محمد بن مطرف قال حدثنا ابو حازم عن سهل بن سعد قال انزلت و كلوا واشربوا حتى يتبين لكم الخيط الابيض
من الخيط الاسود و لم ينزل من الفجر گفت سهل نازل شد این آیت و لم نازل شده بود کلمه من الفجر فکان رجال اذا اراد والصوم ربط
احدهم الخيط الابيض والخيط الاسود پس بودند مردم و قتیکه روزه میداشتند میبستی یکی از ایشان رشته سفید و رشته سیاه بود میگوید بعضی اعراب
که فصیح نبودند و بالاستعمال کلام فصحا آشنا کم بودند این کار میکردند و لا یزال یاکل حتی یتبین له رؤیتهما و پیوسته سحری خورد تا واضح میشد مر ایشان را بودن
آن دو رشته عدا ادر روایت مسلم زیهما بکسر زا و تشدید یا تحتیه است بمعنی صورت و رنگ فانزل الله تعالى بعد من الفجر فعلموا انما يعنى الليل
والنهار پس فرستاد خدا بعد از آن از برای بیان خیط ابیض لفظ من الفجر پس دانستند همه که مراد خدا از این دو رشته مگر شب و روز را الکفاف بیان
خیط ابیض از بیان خیط اسود از جهت دلالت کردن او بر آن و تخصیص کرد به بیان خیط ابیض از جهت قوی آن اولا **باب** قول النبی صلی الله
علیه وسلم لا یمنعکم من سحورکم اذان بلال در بیان فرموده آنحضرت منع نکند شما را از طعام سحر اذان بلال رضی الله عنه وجه تخصیص بلال
در حدیث مذکور خواهد شد **حدثنا** عبید بن اسمعیل قال حدثنا ابو اسامة عن عبید الله عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما والقاسم بن محمد عن
عایشة رضی الله عنها والقاسم مجرور است معطوف بر نافع یعنی عبید الله بن عمر روایت کرده از نافع از ابن عمر و از قاسم بن محمد بن
ابی بکر از عایشه ان بلالا کان یوذن بلیل فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلوا واشربوا حتی یوذن ابن ام مکتوم فانه لا یوذن حتی یطلع
الفجر تحقیق بلال اذان میگفت بشب پیش از طلوع صبح صادق بر بیداری مردم مستعد طهارت سحور کنند و با اول وقت دریابند نماز تهجد
فرمود رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی بخورید و بنوشید تا آنکه اذان گوید ابن ام مکتوم تحقیق وی اذان نمیگوید تا طلوع میکند صبح و در جاکفته
که وی اعمی بود و اذان نمیکرد تا که مردم بجهت صحبت میگفتند یعنی صبح کردی صبح کردی بعضی گویند معنی آنست که نزدیک رسیدی بصبح حاصل
آنست که بلال پیش از فجر اذان میگفت بعد از آن یاره از زمان درنگ میکرد برای دعا و جز آن چون نزدیک شدی صبح متصل آن ابن ام مکتوم اذان
گفتی و اذان او تمام در صبح بودی قال القاسم و لم یکن بین اذانهما الا ان یرقی ذا وینزل ذا گفت قاسم بن محمد و نبود میان اذان هر دو فرجه
مگر آنکه بر سر رفت این و فرود می آمد آن دیگر که بلال است یعنی همین قدر فرجه بودی که بلال از منبر فرود آمدی و ابن ام مکتوم بر آمدی گفته اند که این
محمول است بر بعضی اوقات و گرنه معلوم شده است که مردم با اذان بلال مانع از اکل و شرب نشدی این حال فرصتی مطلب در حدیث باب سیم
واقع شده که فرجه در میان سحور و اذان قدر پنجاه آیت بودی گفته اند خوردن صحابه در سحر یکیدو لقمه یا یکدو سه خرما بوده است در این قدر وقت
میسر میشد اگرچه در اثنای اذان بعدی بهترین توجیهات آنست که گویم در میان خوردن طعام از شنیدن اذان بلال دست نمیکشیدند و تا
اذان ابن ام مکتوم میخوردند والله اعلم **باب** تعجیل السحور در بیان شتاب کردن در خوردن طعام سحر سحور بضم سین خوردن و بفتح
چیزیکه بخورند در بعضی روایات تاخیر السحور است کرمانی گوید اگر ترجمه تاخیر السحور میکرد بهتر بودی پوشیده نماند که منصوص در حدیث
آنست که سهل بن سعد گفت من در سحر خانه خود شتاب میکردم تا سحور را با آنحضرت دریابم و مقصود بیان آن نیست که سحور را نزدیک
بصبح میخوردیم پس مؤلف شرح ابن بطال تعجیل السحور ترجمه کرده بیان تاخیر در باب لاحق است چنانکه معلوم شود **حدثنا** محمد بن عبید الله
قال حدثنا عبد العزیز بن ابی حازم عن ابیه عن سهل بن سعد قال کنت اتسحر فی اهلی ثم یکون سرعتی ان ادرک السجود مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم گفت سهل بن سعد بودم من که سحری خوردم در خانه خود پس بودی سرعت من بسبب آنکه دریابم سحور را با رسول رحمت کناد خدا بر وی
باب قدر کم بین السحور و صلوة الفجر در بیان آنکه چقدر وقت بودی در میان سحور و نماز فجر **حدثنا** مسلم بن ابراهیم قال حدثنا هشام
قال حدثنا قتادة عن انس بن مالك عن زید بن ثابت قال تسحرنا مع النبی صلی الله علیه وسلم ثم قام الی الصلوة گفت زید بن ثابت طعام سحری
خوردیم با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی پس برخاست آنحضرت بسوی نماز قلت کم کان بین الاذان والسحور قال قدر خمسین آیة گفت انس گفتم زید را

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الاذان

و افتادن و سقوط ستاره از منازل ماه در مغرب با طلوع
مقابل او از مشرق در همان ساعت و سقوط آن منزل
با طلوع مقابل آن در هر شب تا سیزده روز می باشد
و همچنین هر کوکب منازل ماه تا تمام سال سوی منزل
جبهه که آن چهارده روز است و عرب نسبت میکردند
باران و باد و گرمی و سردی را بستاره که می افتاد و غروب
میشد ازین منازل و انهمی گفته ستاره که طلوع
میکرد از آن پس میگفتند مطرنا بنوء کذا افذلك کافر
بی و مومن بالکواکب پس آنکس کفر و زنده است
بمن و ایمان آورده است بکواکب و مراد از کفر کفران
نعمت خداست که نسبت کرد آنرا بمطر دی و این در حق
کسی که اعتقاد ندارد تاثیر کواکب را یا عدم ایمان است
و این در حق کسیکه اعتقاد کند که کوکب فاعل است پیدا
میکند باران را چنانکه اهل جاهلیة گمان میکردند که آن
شرک است و اگر دانند که پروردگار تعالی باران میفرستد
در این وقت و نوء را علامت دانند با جرای عادت کفر
نباشد ولیکن مکروه بود از جهت بودن آن شعار جاهلیت
و تفصیل کلام در کتاب الاستسقا مذکور شود ان شاء الله تعالی
حدثنا عبد الله بن منیر سمع یزید بن هارون
قال اخبرنا حمید عن انس بن مالك قال اخر
الصلوة رسول الله گفت انس تاخیر کرد نماز عشا
را پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم ذات لیلة
الی شطر اللیل شبی تا نصف شب ثم خرج علینا
بیرون آمد بر ما از درون خانه شریف فلما صلی
اقبل علینا بوجهه پس چون تمام کرد نماز را توجه
کرد بر ما بروی مبارک خود فقال ان الناس قد
صلوا و رقدوا پس فرمود تحقیق مردم دیگر نماز گزاردند
وانکم لن تزالوا فی صلوة ما انتظرتم الصلوة
و تحقیق شما که حاضر اید دایم در نمازید مدتی که انتظار
برده اید نماز را و این حدیث در مواقیت گذشت **باب**
مکث الامام فی مصلاه بعد السلام درنگ کردن
امام در جای نماز خود بعد سلام از نماز برای نماز نفل یا ذکر و
دعا و جز آن اکثر علما بر آنند چنانچه ابن بطال گفته بر کراهت آن
و همین است قول شافعی و احمد و نزد ابی حنیفه بر نمازیکه نفل

[illegible]

چند ساعت بود میان اذان و سحور آن حضرت گفت بمقدار وقت خواندن پنجاه آیت ظاهر آنست که مراد این آن اینکه چون خواهد بود **باب** برکة السحور من غیر ایجاب و بیان آنکه برکتی ست در سحور از جهت متابعت آنحضرت بی آنکه واجب باشد و این برکت از جهت متابعت آنحضرت وصحابه کرام و مخالفت یهود که سحور نزد ایشان جائز نبود لان النبی صلی الله علیه وسلم واصحابه واصلوا ولم یذکر السحور از آنکه پیغمبر خدا و یاران او روزه وصال گرفتند و ذکر کرده نشده است خوردن طعامی در سحر و این دلیل عدم وجوبست **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا جویریة عن نافع عن عبد الله ان النبی صلی الله علیه وسلم واصل فواصل الناس فشق علیهم فنهاهم تحقیق پیغمبر خدا روزه وصال داشت بی آنکه افطار کند پس بمتابعت آنحضرت وصال کردند مردم پس دشوار آمد وصال بر ایشان پس منع کرد آنحضرت مردم را از وصال قالوا انک تواصل گفتند تحقیق تو وصال میکنی قال لست کهیئتکم انی اظل اطعم واسقی فرمود نیستم من مانند شما لفظ هیئت اندر است تحقیق من شب میکنم نزد خدا طعام داده میشوم یعنی بشتابی حق قوت داده میشوم چنانکه قوت افزایست از آنکه حقیقت طعام داده میشوم و گرنه وصال نمیماند و شرح این حدیث بتفصیل خواهد آمد **حدثنا** آدم بن ابی ایاس قال حدثنا شعبة قال حدثنا عبد العزیز بن صهیب قال سمعت انس بن مالک رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم تسحروا فان فی السحور برکة فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی طعامی در سحر خورید پس تحقیق در سحر خوردن برکتی است که قوت میکند روزه دار را برای کراهت گرسنگی و تشنگی و انجا عبودیت است بعدم حول و قوت خود **باب** اذا نوی بالنهار صوما وقتیکه نیت کند صایم بروز روزه را روا است **وقالت** ام الدرداء کان ابو الدرداء یقول عندکم طعام فان قلنا لا قال فانی صایم یومی هذا گفت ام درداء بود ابو الدرداء که میگفت بروز آیا نزد شما طعامی هست پس اگر میگفتیم نیست گفتی تحقیق من روزه دارم امروز وفعله ابو طلحة وابو هریرة وابن عباس وحذیفة رضی الله عنهم و کرده است این کار را این چهار کس که عمده صحابه اند پس معلوم شد که نیت از شب لازم نبوده است و همچنین در روزه نفل باتفاق است اگر پیشتر از زوال باشد مگر بمالک و جمیع حنابله عند ایشان که بعد از زوال نیز روا است و لکل وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات

حدثنا ابو عاصم عن یزید بن ابی عبید عن سلمة ابن الاکوع ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث رجلا ینادی فی الناس یوم عاشوراء ان من اکل فلیتم او فلیصم تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی برانگیخت مردی را که منادی کند در مردم در عاشورا این را که کسی که خورده است پس گو تمام کند روزه را یا روزه دارد یعنی امساک کند زیرا که میت و این از جهت حرمت روز است چنانکه در شک افطار کرده باشد و ظاهر شود روز رمضان است امساک میکنند و من لم یاکل فلا یاکل و کسیکه نخورده است پس نخورد و روزه دارد و نزد کسی که روز عاشورا فرض بوده است دلیل میگیرد از آن که فرض بحر روا است قصد بعد از عقد این باب نیز همین است و مذهب حنفیه و آیت کلوا واشربوا الی قوله ثم اتموا الصیام الی اللیل نیز نص است بر عدم اشتراط نیت از شب تقریرش آنکه حق جل شانه مباح کرده اکل و شرب را تا طلوع صبح و کلمه ثم از برای تراخی است پس ناچار عزم روزه بعد از آن باشد و حدیث اعرابی با و حسن الاسناد از ابن عباس مرویست نیز دلیل ساخته اند بر آن حدیث اینست که اعرابی در شک امده گواهی داد بر دیدن هلال ماه رمضان و آنحضرت فرمود منادی را که ندا کند کسی که خورده است بقیه روز نخورد و کسیکه چیزی نخورده روزه دارد و آنحضرت روزه داشت و این امر بعد از بلند شدن آفتاب بود و نیز منقول نیست اصلا که آنحضرت بقضای روزه این روز شک فرموده باشد و نیز آنحضرت صلی الله علیه وسلم تقسیم کرده مردم دو قسم و مقتضای قسمت اینست که هر دو قسم را یک حکم نباشد و اگر در هر دو قسم بمعنی لغوی بود یک حکم خواهد بود و عبارت حدیث که در قسم اول الا یاکل است و در قسم دوم فلیصم نیز ناظر است باختلاف حکم پس فلیصم بمعنی لغوی نبود و ظاهر کلام شارع امر فلیصم بمعنی عبادت است نه لغوی مقرر همه علما است که وقتیکه دائر شود لفظ در کلام اهل شرع میان حمل او بر معنی لغوی و شرعی حمل کردن بر شرعی اولی است پس حمل کردن این صوم بر معنی لغوی که امساک است غیر مفید بود و نیز قیاس کرده اند بر نفل که آن باتفاق غیر مالک است و هیچ فرق نفل و فرض خواه روزه باشد یا نماز در نیت فرقی نیست نزد شافعیه نیت کردن از شب شرط است و تمسک ایشان باین حدیث است لا صیام

باسناد و مجاهد عمر رضی الله عنه روایت کرده که جلوس امام بعد سلام بدعت است و ابن شاهین در کتاب منسوخ از جابر آورده که بود آنحضرت چون میگذارد نماز صبح را جدا نمی شد از جای تا آنکه نیک طلوع کردی آفتاب و از ابن عباس آورده که نماز گزاردم با آنحضرت پس بود ساعتی که سلام دادی برخاستی و نماز گزاردم با ابی بکر و بود وقتی که سلام میدادی جست از جای خود گویا بر میخیزد از سنگ گرم کرده با آتش پیشتر حمل کرده ابن شاهین حدیث اول را بر نمازی که عقب وی نفل نباشد و ثانی را بر مقابل آن و بعد از برخاستن انتهی اختلاف است که سنت در مکان فرض گذارد یا انتقال کند در مکان دیگر مختار ثانی است **وقال** لنا آدم عدم ذکر صیغه تحدیث باجهت آنست که ذکر شیخ انتحدیث مذاکره بطریق مذاکره است نه بطریق تحمیل تحدیث چنانکه اکثر شارحان گفته اند یا بنابر آنکه فرق است میان حدیث مرفوع و موقوف که ذکر میکند حدثنا را در اول و ثانی چنانکه عسقلانی گفته حدثنا شعبة عن ایوب عن نافع قال کان ابن عمر یصلی فی مکانه الذی صلی فیه الفریضة بود ابن عمر که نفل میگزارد در جائیکه گزارده است در آنجا نماز فرض **وفعله القاسم** و کرده است نفل را در جای فرض قاسم بن محمد بن ابی بکر رضی الله عنهما ویذکر عن ابی هریرة رفعه و ذکر کرده میشود از ابی هریره رفع وی باین حدیث را لا یتطوع الامام فی مکانه نفل نکند امام در جای خود که فرض گذارده و لم یصح و صحت نرسیده این حدیث و روایت کرد این را ابو داود ابن ماجه یعنی گفت ابو هریره فرمود آنحضرت آیا عاجز میشود یکی از شما که تقدم کند یا تاخر یا بجانب راست برود یا بجانب چپ در نماز یعنی تطوع بعد فرض و در روایت بیهقی چنین است چون اداء کند یکی از شما از آنکه تطوع کند بعد فریضه پس گو که پیش برود و بایت استدلال کرده [illegible] گفته است ابن عباس و ابن [illegible] و ابو سعید [illegible] صاحب [illegible] تطوع [illegible] مکان فرض بجهت قول آنحضرت آیا عاجز می آید یکی از شما وقتیکه تطوع شود از نماز خود [illegible] پیش شود [illegible] نفل بجهت آنکه [illegible] میشود [illegible] پس گمان میکند که [illegible] و فرض است [illegible] فرض و آن جائز نیست و ابو داود از مغیره بن شعبه نیز روایت

[illegible]

لمن لم ینو الصیام من اللیل واین حدیث را روایت کرده اند اصحاب سنن اربعه ونیز میگویند که نیت هرگاه در جزء اول یافته نشد فاسد شد آن جزء از انکه روزه بی نیت صحیح نمیباشد پس لازم آمد که باقی روزه نیز فاسد باشد وگرنه لازم آید که جزء اول نیز صحیح باشد و فاسد منقلب بصحیح گردد واین روا نیست حنفیه در جواب اول امیگویند که درین حدیث اختلاف بسیار واقع شده بعد از ان اختلاف متن بعضی گویند موقوفست وبعضے مرفوع ودارقطنی گوید متفرد باین حدیث عبد الله بن عباد است از مفضل ودر اسناد آن سخن کرده اند که عبد الله بن عباد غیر مشهور است ویحیی ابن ایوب که از رجال اسناد اوست قوی نیست ابن حبان گوید عبد الله بن عباد البصری قلب میکند در اخبار وروایت کرده است ازوی روح ابن الفرج نسخه احادیث موضوعه بر تقدیر صحت حدیث محمول است بر نفی فضیلت وکمال چنانچه درین حدیث لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد ولا وضوء لمن لم یسم نیست نماز همسایه مسجد را اگر در مسجد نیست وضوء کسی را که تسمیه نگوید واین توجیه بر تقدیر نیست که من اللیل متعلق به لم ینو باشد واگر متعلق بصیام باشد معنی چنین خواهد بود که اگر در شب عزم نیت نکنند که روزه او از شب است بلکه در نیوقت کند روزه نخواهد بود واگر چه اکثر را حکم کل در بسیاری از مواضع داده اند ومبنای حکم در حدیث اعرابی همین میتواند بود والله اعلم واین توجیه ضرور نیست از برای توفیق بکتاب وسنت چنانکه معلوم شده وانکه گفته اند که جزء اول بی نیت واقع شد پس فاسد گشت الخ پوشیده نماند که فساد روزه باکل وشرب وقربان است وانچه لازم می آید صوم بودن آن جزء متحقق نشده وچون بعد از ان نیت صوم بودن ان جزء نیز یافته شده وداخل میگردد ودرین صورت تبدیل فاسد بصحیح لازم نیاید بلکه لازم تبدیل عدم تحقق بتحقق واین باطل نیست

باب الصائم یصبح جنبا

در بیان حکم روزه دار که صباح میکند در حالت جنب حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا مالك عن سمی مولی ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام بن المغیرة انه سمع ابا بکر بن عبد الرحمن قال جئت انا وابی حتی دخلنا علی عائشة وام سلمة ح گفت عبد الله بن مسلمه حدیث کرد مرا مالک از سمی که بتحقیق او شنید ابا بکر بن عبد الرحمن را گفت ابو بکر بن عبد الرحمن آمدم من وپدر من عبد الرحمن تا در آمدیم بخدمت عائشه وام سلمه رضی الله عنهما وحدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی ابو بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام ان اباه عبد الرحمن اخبر مروان ان عائشة وام سلمة رضی الله عنهما اخبرتاه عبد الرحمن خبر داد مروان بن حکم را که عائشه وام سلمه خبر داده اند او را ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یدرکه الفجر وهو جنب من اهله ثم یغتسل ویصوم بتحقیق رسول خدا صلی الله علیه وسلم در می یافت او را صبح حال آنکه او جنب از قربان اهلیه خود می بود پس غسل میکرد وروزه میداشت ودر روایتی آمده من غیر حلم وفیه من ان ابهام نیست ومقصود اظهار تیقن بجنب بودن آنحضرت است در قول عائشه وام سلمه که گفتند من اهله گفتند تا از حیا بطریق التفات از تکلم بغیبت تکلم کرده اند وقال مروان لعبد الرحمن بن الحارث اقسم بالله لتقرعن بها ابا هریرة ومروان یومئذ علی المدینة گفت مروان عبد الرحمن را سوگند میدهم ترا بخدا البته بگو این را با ابو هریره ومروان درین وقت حاکم بود بر مدینه از جانب معاویه بن ابی سفیان لتقرعن بفتح تا وقاف وتشدید را بنون ثقیله از تقریع بمعنی تعنیف وسرزنش کردن ودر روایات دیگر بقاف وزای است از تفزیع بمعنی تخویف فقال ابو بکر فکره ذلك عبد الرحمن وگفت ابو بکر پس ناخوش داشت این معنی را عبد الرحمن ثم قدر لنا ان نجتمع بذی الحلیفة وکانت لابی هریرة هنالك ارض پس مقدر شد واتفاق افتاد ما را جمع شدن بذی الحلیفة وبود ابو هریره را آنجا زمینی زرعی فقال عبد الرحمن لابی هریرة انی ذاکر لك امرا ولولا مروان اقسم علی فیه لم اذکره لك پس گفت عبد الرحمن مر ابو هریره را بتحقیق ذکر کننده ام مر ترا امری را واگر نبودی که مروان سوگند داده است بر من در آن امر ذکر نمیکردم مر ترا فذکر قول عائشة وام سلمة پس ذکر کرد عبد الرحمن قول عائشه وام سلمه را فقال کذلك حدثنی الفضل بن عباس وهو اعلم پس گفت ابو هریره همچنین حدیث کرده است مرا فضل بن عباس وآن فضل دانا تر است از تو یعنی انچه من میگویم که کسی که دریابد صبح را ودوی جنب است افطار کند فضل بن عباس روایت کرده وعهده بروی است وقال همام وابن عبد الله بن عمر عن ابی هریرة كان النبی صلی الله علیه وسلم

من ینصرف من النساء پس یکسان برده میشوم وحال آنکه خدا دانا تر است این مکث را بجهت آنکه تا بگزرند از مسجد بجا که کسی که بر میگردد از زنان اختلاط زن ومرد در راه اتفاق نشود وقال ابن ابی مریم هو سعید ابن الحکم اخبرنا نافع بن یزید کلاعی بفتح کاف وتخفیف لام وبمهمله سنه یکصد وشصت وهشت قال حدثنی جعفر بن ربیعة ان ابن شهاب کتب الیه گفت نافع حدیث کرد مرا جعفر که ابن شهاب زهری نوشت بسوی او قال حدثتنی هند بنت الحارث الفراسیة گفت ابن شهاب حدیث کرد مرا هند فراسیه بکسر فا وتخفیف را واهمال سین نسبت ببنی فراس است عن ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه وآله وسلم وکانت من صواحباتها وبود این هند از اهل صحبت ام سلمه وهمنشینان وی قالت کان یسلم فینصرف النساء گفت ام سلمه بود آنحضرت که سلام میداد از نماز پس عقب آن بلا تراخی باز میگشتند زنان فیدخلن بیوتهن من قبل ان ینصرف رسول الله پس می در آمدند خانه های خود را پیش از انکه برگشتی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وقال ابن وهب عن یونس عن ابن شهاب اخبرتنی هند الفراسیة یعنی باین اسناد نیز از ابن شهاب است هند الفراسیه موصول است وقال عثمان بن عمر اخبرنا یونس عن الزهری قال حدثتنی هند القرشیة بضم قاف وفتح را واعجام شین نسبت بقریش ودر بعضے نسخ فراسیه است بدستور سابق وقال الزبیدی بضم زا محمد بن ولید الحمصی اخبرنی الزهری ان هند بنت الحارث القرشیة بضم قاف از قریش اخبرته خبر داد زهری را بحدیث مذکور وکانت تحت معبد بفتح میم وسکون عین بن المقداد بکسر میم وسکون قاف کندی بکسر کاف مدنی صحابی وبود هند در نکاح معبد ودر عقد نکاح وی وهو حلیف بنی زهرة ومعبد هم عهد بنی زهره است وکانت تدخل علی ازواج النبی وبود هند که می در آمد بر زنان پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وقال شعیب عن الزهری حدثنی

يا مرنا بالفطر و لا ول اسند وگفت همام بن منبه و سالم بن عبد الله بن عمر از ابی هریره بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی که امر میکرد ما را بفطر یعنی میگوید روایت اول یعنی حدیث عایشه و ام سلمه قوی تر است از روی اسناد زیرا که از طرق کثیره رسیده است و روایت ازواج مطهره راجح است یعنی از روایت غیر ایشان و در روایت ابن جریج آمده است گفت ابو هریره آیا عایشه و ام سلمه گفته اند گفت آری گفت ابو هریره ایشان دانا تراند و زیاده کرده است ابن جریج پس رجوع کرد ابو هریره از آنچه فتوی میداد و ترک حدیث فضل را و دانست که این حکم منسوخ بوده است

باب المباشرة للصائم در بیان حکم هم آغوشی کردن بزن بمباشرت بدنها غیر جماع قالت عایشة یحرم علیه فرجها گفته است عایشه رضی الله عنها حرام است بر مرد صائم فرج زن یعنی جماع کردن حدثنا سلیمان بن حرب عن شعبة عن الحکم عن ابراهیم عن الاسود عن عایشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یقبل و یباشر و هو صائم گفت عایشه بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی که می بوسید و هم آغوشی میکرد و حال آنکه وی روزه دار بود و کان املککم لاربه و بود مالک ترین شما و غالب ترین شما مر حاجت خود را و عضو خود را و درین کلام اشارت است که اباحت قبله و مباشرت مشروط است که کسی مالک باشد بر هوای خود و بداند که انزال نخواهد کرد و بجماع بی اختیار نخواهد شد ارب بکسر همزه و سکون را و بفتح هر دو آمده بمعنی حاجت و عضو مخصوص است وقال ابن عباس مآرب حاجة یعنی مآرب بمعنی حاجت و مآرب که در قرآنست بمعنی حاجات وقال طاؤس غیر اولی الاربة الاحمق الذی لا حاجة له فی النساء و گفته است در تفسیر غیر اولی الاربة که بمعنی احمقی است که نیست مر او را حاجتی در زنان

باب القبلة للصائم در حکم بوسه گرفتن صائم را وقال جابر بن زید ان نظر فامنی یتم صومه گفت جابر بن زید اگر نظر کرد روزه دار پس منی ریخت پس تمام کرد روزه خود را یعنی از منی که بی اختیار ریزد روزه باطل نمیشود حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا یحیی عن هشام قال اخبرنی ابی عن عایشة رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه وسلم ح گفت هشام خبر داد مرا پدر من عروه از عایشه از پیغمبر خدا و حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالک عن هشام عن ابیه عن عایشة رضی الله عنها قالت ان کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لیقبل بعض نسائه و هو صائم ثم ضحکت گفت عایشه تحقیق بود آنحضرت هر آئینه بوس میکرد بعضی زنان خود را و حالانکه آنحضرت روزه دار بودی پس خنده کرد عایشه و این خنده تنبیه است بر آنکه صاحب قضیه او بود پس ابلغ است در وثوق و اعتماد بحدیث خود یا از حیا که ذکر چنین امر لاحق میشود خصوص مرد را گفتن چنین کلام با بعضی گویند که تعجب است از کسیکه خلاف او کرده بهتر آنست که گوئیم عایشه از یاد محبت آنحضرت منبسط شده بی اختیار تبسم کرد حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن هشام بن ابی عبد الله قال حدثنا یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة عن زینب بنت ام سلمة عن امها رضی الله عنهما قالت بینما انا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی الخمیلة اذ حضت گفت ام سلمه در میان آنکه من با پیغمبر خدا بودم در چادری پشمدار ناگاه حیض کردم خمیله بفتح معجمه و میم و سکون تحتانیه و لام چادر که آنرا خمل باشد یعنی ریشه فانسللت فاخذت ثیاب حیضتی فقال ما لک انفست قلت نعم پس کشیدم خود را از درون چادر پس گرفتم جامهای حیض خود را که در وقت می پوشیدم پس فرمود چیست ترا آیا بر آمدی یا حیض کردی گفتم آری حیض کردم نفاس بمعنی حیض نیز آمده و مؤلف در ابواب حیض در ترجمه گفته باب من سمی النفاس حیضا کسیکه نامیده نفاس حیض را و همین حدیث آورده است فدخلت معه فی الخمیلة پس در آمدم با آنحضرت در چادر وکانت هی و رسول الله صلی الله علیه وسلم یغتسلان من اناء واحد و بود ام سلمه و پیغمبر خدا که غسل میکردند هر دو یکبار از یک ظرف وکان یقبلها و هو صائم و بود که بوس میکرد او را و حال آنکه روزه دار بودی این نیز کلام ام سلمه است از جهت حیا خود را بطریق غائب ذکر کرده و تواند که کلام راوی او باشد

باب اغتسال الصائم در بیان غسل کردن صائم و بل ابن عمر ثوبا فالقی علیه و هو صائم و تر کرد ابن عمر

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الاذان

اللیث حدثنی یحیی بن سعید حدثنا ابن شهاب عن امرئ من قریش حدیث کرد یحیی را ابن شهاب از مردی از قریش بود یعنی منسوب بود در نسبت و روایت ما است بر کسیکه زعم کرده که قرشیه بقاف و معجمه تصحیف لفظ مهمله است حدثه عن النبی حدیث کرد آن مرد قرشی زهری را از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون آن مرد تابعیه است لابد این حدیث از آنحضرت بواسطه باشد که متروک شده

باب من صلی بالناس فذکر حاجة فتخطاهم ذکر کسیکه نماز کند مردم را پس یاد کند حاجتی و کاری را پس بگذرد از میان ایشان بعد سلام برای مکث مر ابهام رفع حاجت حدثنا محمد بن عبید بن میمون علاف قال حدثنا عیسی بن یونس بن ابی اسحاق سبیعی سنه یکصد و هشتاد و هفت عن عمر بن سعید بن ابی حسین قال اخبرنی ابن ابی ملیکة عن عقبة بن الحارث نوفلی ابی سروعه مکی قال صلیت وراء النبی گفت گزاردم نماز پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بالمدینة العصر در مدینه نماز عصر را فسلم ثم قام مسرعا پس سلام داد پس بر خاست شتاب فتخطی رقاب الناس الی بعض حجر نسائه پس گام زد و گذشت گردنهای مردم را بسوی بعضی حجرهای زنان خود ففزع الناس من سرعته پس ترسیدند مردم از زود بر خاستن و عادت آنحضرت همچنان نه بود پس ترسیدند که مبادا امری مکروه نازل شده فخرج علیهم پس بر آمد بر ایشان فرای انهم قد عجبوا من سرعته و دید که ایشان تعجب کرده اند از زود برخاستن آنحضرت فقال ذکرت شیئا من تبر عندنا پس فرمود یاد کردم پاره از طلای

جامه خیس انداخت بر خود یا انداخته شد بروی و حال آنکه او صائم بود و این همه احوال و اقوال که بعد از ترجمه نقل کرده از آن جهت است که
این امور توهم منافات بروزه دارد از قبیل غسل است و دخل الشعبی الحمام وهو صائم و در آمد شعبی بحمام برای غسل بحال
آنکه صائم بود وقال ابن عباس رضی الله عنهما لا باس ان يتطعم القدر او الشیء و گفت ابن عباس باکی نیست در روزه این
بچشد روزه دار طعام دیگ را و در یابد طعم آن یا بچشد چیزی را از غیر طعام عطف عام بر خاص است وقال الحسن لا باس بالمضمضة
والتبرد للصائم و گفت حسن بصری باکی نیست باب در دهان گردانیدن و باب سرد کردن خود را بغسل و جز آن مر صائم را وقال
ابن مسعود اذا كان يوم صوم احدكم فليصبح دهينا مترجلا و گفت ابن مسعود رضی الله عنه وقتیکه باشد روز صوم یکی از
شما پس صبح کند بحالیکه روغن مالیده و شانه کرده است گویا از برای پنهان کردن روزه است و آنکه سلف مستحب گفته اند صائم را
ترفه و تجمل بشانه و سر به و روغن هم از محبت است که اثر روزه که خشونت و تغیر رنگ چهره است بر کسی ظاهر نشود و روزه که خاص
برای خدا است بدیگری ظاهر نگردد وقال انس رضی الله عنه ان لی ابزن اتقحم فيه وانا صائم و گفت انس بتحقیق مرا حوضچه ایست که اندر آن
خود را در وی میفگنم در حالیکه من صائم باشم ابزن بفتح همزه و سکون بای موحده و فتح زای و نون بمد و قصر بر دو وزن است در اصل لفظ فارسی است مرکب
از آب و زن و باین نام نامیده اند که غالب زنان در خانها استعمال میکنند اتقحم بفتح همزه و تاء و قاف مفتوح و حاء مهمله مشدده
و میم است بمعنی در آمدن و غوطه خوردن وقال ابن عمر رضی الله عنهما يستاك اول النهار و آخره ولا يبلع ريقه و گفت ابن عمر مسواک
کند صائم اول روز و آخر روز و فرو نبرد آب دهن را گویا مراد او آنست که بهر وقتیکه آب در دهان انداخته و مسواک میکند فرو نبرد ریق
خود را که خلطی از آب وارد والله اعلم قال عطاء ان ازدرد ريقه لا اقول يفطر و گفت عطاء بن ابی رباح اگر فرو برد صائم آب
دهن خود را نمیگویم که افطار کرده است مقرر علما آنست که اگر آب دهن مخلوط بچیزی دیگر باشد مانند خون و چیزی دیگر ظاهر یا غیر
طاهر و بحلق فرو برد نقض روزه میکند و اگر اندک چیزی از میان دندان مخلوط با آب دهن شود که احتراز از وی نتوان کرد و منزله ریق است
مفطر نیست قاله الحنفية وقال ابن سيرين لا باس بالسواك الرطب و گفت ابن سیرین باک نیست بچوب مسواک تر باشد
قيل له طعم قال والماء له طعم وانت تمضمض به گفته شد به ابن سیرین مسواک تر را طعمی است گفت آب را هم طعمی است و تو مضمضه میکنی
بآن ولم ير انس والحسن وابراهيم بالكحل للصائم باسا و ندیده است انس بن مالک و حسن بصری و ابراهیم نخعی بسرمه کردن
صائم را باکی اینست مذهب حنفیه و شافعیه دیگران گویند اگر با سرمه چیزی دیگر مخلوط است و بحلق فرو رود مفطر خواهد بود **حدثنا**
احمد بن صالح قال حدثنا ابن وهب قال حدثنا يونس عن ابن شهاب عن عروة وابی بكر قالا قالت عائشة رضي الله عنها كان النبي صلى الله عليه
وسلم يدركه الفجر في رمضان من غير حلم فيغتسل ويصوم گفت عروه و ابو بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام گفت عایشه
بود آنحضرت که در می یافت او را فجر در رمضان بحال جنابت از غیر خواب شیطانی پس غسل میکرد در فجر و روزه میداشت قید
غیر حلم اتفاقی است و گرنه مشهور است که انبیا را حلم نمیباشد سیما آنحضرت را حلم نبود و باین قید تنبیه کرده که جنابت از امری
که فراموشی با آن راه داشته باشد **حدثنا** اسمعيل قال حدثني مالك عن سمي مولى ابی بكر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام
بن المغيرة انه سمع ابا بكر بن عبد الرحمن قال كنت انا وابی فذهبت معه حتى دخلنا على عائشة رضي الله عنها قالت اشهد على
رسول الله صلى الله عليه وسلم ان كان ليصبح جنبا من جماع غير احتلام ثم يصومه گفت عایشه گواهی میدهم بر رسول خدا رحمت
کناد خدا بروی که بتحقیق بود آنحضرت که صبح میکرد در حالیکه جنب است از جماع نه از احتلام پس تر روزه میداشت آن روز را ثم دخلنا
على ام سلمة فقالت مثل ذلك پس در آمدیم بر ام سلمه و گفت مانند قول عایشه رضی الله عنها **باب** الصائم اذا اكل او شرب ناسيا

... یعنی واحد است ... الفتال عن يمينه برگشتن را
از جانب راست یعنی عیب میکرد کسی را که واجب میداند
انصراف باینجانب را و باز نماند از جانب دیگر و گرنه در
مسلم بروایت اسمعیل بن عبد الرحمن آمده که پرسیدم انس را
چگونه برگردم از نماز خود بجانب یمین یا بجانب یسار گفت
اما من اکثر دیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم
بر میگشت جانب راست خود و این موافق عادت
شریف بود در اختیار یمین در هر امر و ابن ماجه بسند صحیح
از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش آورده که دیدم آنحضرت
را که انفتال میکرد بجانب یمین و بجانب یسار خود ترمذی
گفته و بر این است عمل نزد اهل علم که بهر جانب که خواهد
برگردد **حدثنا** ابو الوليد قال اخبرنا شعبة
عن سليمان عن عمارة بن عمير عن الاسود بن ...
قال قال عبد الله لا يجعل احدكم للشيطان
شيئا من صلوته گفت عبد الله بن مسعود باید که نگرداند
یکی از شما حصه شیطان را از نصیب نماز خود بیان کرد آنرا بقول
خود یری ان حقا عليه ان لا ينصرف الا عن
يمينه اعتقاد کرده باشد که حق لازم است بر وی
اینکه نگردد از نماز مگر بجانب راست لقد رأيت
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كثيرا
ينصرف عن يساره هر آئینه بتحقیق دیده ام آنحضرت
را بسیار که برمیگشت از جانب چپ خود و در روایت مسلم
چنین است اکثر آنچه دیدم آنحضرت را که برمیگشت جانب
چپ است و از انس اکثر راست نووی جمع کرده میان
هر دو روایت که آنحضرت میکرده این گاهی چنین و گاهی چنین پس خبر
داد هر یکی از این دو صحابی آنچه دانست خود اکثریت
آنرا عسقلانی گفته حمل کرده شود حدیث ابن مسعود بر
حال نماز در مسجد زیرا که حجره شریف از جانب یسار بود
و حدیث انس بر ما سوای آن چون حال سفر و چون آن ...
شد اعتقاد و ابن مسعود و انس ترجیح داده شود ابن
مسعود را که وی اعلم و اسن و اجل و اکثر است از روی
ملازمت آنحضرت و اقرب است از موقف شریف در نماز
از انس و در اسناد حدیث انس ابن عبد الرحمن سدی
است که کلام کرده شده در وی و در روایت ابن مسعود
موافق ظاهر است که حجره شریف در آن جانب بود
و ممکن است جمع بوجهی دیگر که کسیکه گفته اکثر انصراف
آنحضرت جانب چپ بود نظر کرده بسوی هیئت او
در نماز و کسیکه گفته اکثر انصراف وی جانب راست
بود نظر کرده بسوی هیئت او در حال استقبال وی
مردم را بعد سلام از نماز بر تقدیر تخصیص میباشد
انصراف بجهتی معین از اینجاست که گفته اند علما مستحب
است انصراف بجانب حاجت لیکن گفته اند چون

در حکم روزه دار وقتیکه بخورد یا بنوشد از روی فراموشی وقال عطاء ان استنثر فدخل الماء فی حلقه لا باس ان لم یملک رده
وگفت عطا اگر آب در بینی کرد کسی در وضو پس در آمد آب در حلق او باک ندارد اگر مالک نیست رد را مشهور از اهل مذاهب آنست
که این را خطا میگویند نه سهو وحکم خطا قضاست فقط وقال الحسن ان دخل حلقه الذباب فلا شیئ علیه گفته است حسن اگر
در آمد حلق روزه دار را مگس پس نیست چیزی بروی از قضا وکفارت وقال مجاهد والحسن ان جامع ناسیا فلا شیئ علیه
وگفت مجاهد وحسن اگر جماع کند در حالیکه فراموش کرده است روزه را پس نیست هیچ چیزی بروی از قضا وکفارت وحکم اکل ناسیا
دارد **حدثنا** عبدان قال اخبرنا یزید بن زریع قال حدثنا هشام قال حدثنا ابن سیرین عن ابی هریرة رضی الله عنه عن
النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا نسی فاکل وشرب فلیتم صومه فانما اطعمه الله وسقاه فرمود وقتیکه فراموش کرد روزه دار
پس خورد یا نوشید اندک باشد یا بسیار پس گو تمام کند روزه را پس اینست جز این نیست که خدا او را خورانده و نوشانده رزق
او را واین حصر دلالت کرد که بنده را در سهو دخلی نیست واز الطاف الٰهی بر عباد واز برای آسانی وسهولت است هم از جهة
مواخذه نمیرود بر آن **باب** السواک الرطب والیابس للصائم در جواز استعمال مسواک تر وخشک مر روزه دار را ویذکر عن عامر بن
ربیعة قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم یستاک وهو صائم ما لا احصی او اعد وگفت عامر دیده ام پیغمبر خدا را رحمت
کناد خدا بروی که مسواک میکرد وحال آنکه او صائم بود بارها که شمار نمیتوانم کرد یا عد نمیتوانم کرد خشک را وتر را ولیست گفته اند که مدار
اینحدیث بر عاصم بن عبید الله است مولف میگوید وی منکر الحدیث است لیکن ترمذی آنرا حسن گفته هم از اینجهت مولف لصیغه
مجهول آورده که دلالت بر تمریض وتضعیف دارد وقال ابو هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک عند کل وضوء
وگفت ابو هریره از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اگر نبودی که مشقت اندازم بر امت خود البته امر میکردم و واجب میگردانیدم مسواک کردن
نزد هر وضو واین عام است شامل حال صوم را وغیر صوم را پیش از زوال وبعد از زوال ونیز مسواک خشک وتر را دیروی نحوه عن
جابر و زید بن خالد عن النبی صلی الله علیه وسلم ولم یخص الصائم من غیره وروایت کرده شده است مانند این روایت
از ابی هریره از جابر از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی وتخصیص نکرده است درین حکم صائم را از غیر صائم وقالت عائشة رضی الله عنها
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال السواک مطهرة للفم مرضاة للرب فرمود مسواک کردن طهارت است مر دهن را وموجب
رضاست مر پروردگار را مطهر بفتح میم مصدر است بمعنی پاک کننده وبکسر میم بمعنی آلت پاکی ومرضاة نیز مصدر است بمعنی موجب
رضا وقال عطاء وقتادة یبتلع ریقه وگفت عطا وقتاده رواست که بگلو فرو برد روزه دار آب دهن خود را **حدثنا**
عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر قال حدثنی الزهری عن عطاء بن یزید عن حمران قال رایت عثمان بن عفان توضأ
فافرغ علی یدیه ثلثا ثم تمضمض واستنثر گفت حمران دیدم عثمان را رضی الله عنه وضو کرد پس ریخت آب را بر دو دست خود
سه بار پس مضمضه کرد وبینی افشاند ثم غسل وجهه ثلثا ثم غسل یده الیمنی الی المرفق ثلثا ثم غسل یده الیسری الی المرفق
ثلثا پس شست روی خود را سه بار پس شست دست راست خود را تا آرنج سه بار پس شست دست چپ خود را تا آرنج سه بار
ثم مسح براسه پس مسح کرد بسر خود ودر مسح ثلثا نگفت واینست مذهب علما ثلثه غیر از شافعی ثم غسل رجله الیمنی
ثلثا پس شست پای راست خود را سه بار ثم غسل رجله الیسری ثلثا پس شست پای چپ خود را سه بار ثم قال رایت رسول
الله صلی الله علیه وسلم توضأ نحو وضوئی هذا پس گفت دیدم رسول خدا را رحمت کناد خدا بروی وضو کرد مانند وضوی من که اینست
ثم قال من توضأ نحو وضوئی هذا ثم یصلی رکعتین لا یحدث نفسه فیهما بشیئ پس فرمود کسیکه وضو کند اینچنین وضوی من بگزارد

البصل والکراث الحدیث وترمذی نیز که فرمود من
اکل من هذه قال اول مرة الثوم والبصل والکراث آه
واین بقول جلال اند باجماع ثقات ونهی از ان تنزیهی
است وحکایت کرده شد تحریم آن از اهل ظاهر دقول
نبی وفرموده پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم
من اکل الثوم او البصل من الجوع او غیره کسیکه
بخورد سیر یا پیاز از گرسنگی یا غیر گرسنگی چون قصد
غیر شهی فلا یقربن مسجدنا پس نزدیک نیاید مسجد ما را
مراد جنس مسجد است بدلیل حدیث جابر وجز آن
وداخل است درین حکم هرچه بوی ناخوش دارد
از ماکولات چون کراث وترب وجز آن وتخصیص
این ترها بذکر بنا بر غلبه استعمال است ودر معجم صغیر
طبرانی نص کرده است بر فجل با ثوم وکراث واز غیر ماکولات
چون گنده دهن وگنده بغل وماهی فروش ودباغ وغیر اینها
ودر حکم مسجد است جمیع مجالس ومجامع عبادات از
مجلس علم وذکر وسایر مجالس مسلمانان ومقصود از ترجمه
باب بیان عارض است که ممنوع گردد حضور مسجد را
چنانچه از ابواب آینده بیان کسی که واجب نیست بر آن
آن حضور یا غیر مستحب وباید دانست که این مذکور بلفظ حدیث
نیست بلکه نقل حدیث بالمعنی است وقول وی من
الجوع او غیره ماخوذ از کلام صحابی است ودر بعضی طرق
حدیث جابر نهی کرد آنحضرت از خوردن پیاز
وگندنا پس غالب آمد بر ما حاجت پس خوردیم از ان
پس فرمود کسیکه بخورد این درخت بد بو الحدیث و
حاجت شامل است جوع وغیر آن را وحدیث ابو
سعید ... ما اتا انکه فتح کرده شد خیبر
... درین تره بجا لیکه مردم گرسنه بودند الحدیث
حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن عبید الله عن
عبید الله بتصغیر عمر است قال حدثنی نافع عن
ابن عمر ان النبی صلی الله علیه واله وسلم قال
فی غزوة خیبر فرمود آنحضرت در غزوه خیبر من
اکل من هذه الشجرة کسیکه بخورد این درخت
یعنی الثوم مراد وی سیر است ودرخت سیر را نیز

دو رکعت نماز بحالیکه حدیث نکند نفس خود را در آن دو رکعت بخیری غفر له ما تقدم من ذنبه بخشیده شود مر او را
آنچه پیش ازان کرده از گناه و مراد از حدیث نفس خواطر ردیه است که توانا است بر دفع آن خواطر ریا و عجب نیز داخل است
اما تدبر و تفکر در معانی قرآن و دعائی که میخواند یا از امام خود می شنود و خوف و خشیه از امور اخروی داخل در حدیث نفس
نیست پوشیده نماند که مولف رحمه الله درین باب باقوال موقوف و مرفوع حدیث مسند که صریح دلالت بر ترجمه دارد
استدلال آورده بر سنیت مسواک مطلقا خشک باشد یا تر بعد ازان استنباط این معنی کرده از لفظ مضمضه که ابلغ است
از مسواک تر در اصل این استدلال از ابن سیرین است که چون بوی گفتند که مسواک تر طعم دارد گفت که آب را هم طعمی است
چنانچه گذشت کرمانی تطبیق حدیث اینچنین کرده که توضا یعنی آن وضو کامل است جامع سنتها و از جمله سنتها مسواک
است و آن عام تر است که تر باشد یا خشک و این تقریر استدلال بغایت ضعیف تر است ازانکه مقصود اثبات سنیت
مسواک است مر صائم را و در ینحدیث اگر سنن دیگر مذکور نشدی هم اثبات آن تکلفی داشت چه جای آنکه اینهم مذکور شده
و تعرضی بمسواک نرفته **باب** قول النبی صلی الله علیه وسلم اذا توضاء فلیستنشق بمنخره الماء فرمود پیغمبر خدا
رحمت کناد خدا بروی و قتیکه وضو کند یکی از شما پس در آرد در سوراخ بینی خود آب را و لم یمیز بین الصائم و غیره و فرق
نکرده آنحضرت میان صائم و غیر صائم اگر صائم را روا نبودی البته فرق کردی منخر بفتح میم و سکون نون و کسر خاء معجمه
و گاهی کسر میدهند میم را بمتابعت خاء یعنی سوراخ بینی است و قال الحسن لا باس بالسعوط للصائم و گفت حسن بصری
باک نیست چکاندن داروی بینی مر صائم را سعوط بفتح سین مهمله و گاه ضم میدهند آنرا ان لم یصل الی حلقه اگر نرسد بحلق او
و یتکحل و سرمه کند و قال عطاء ان تمضمض ثم افرغ ما فی فیه من الماء لا یضره ان یزدرد ریقه و گفت عطاء اگر آب در
دهن گیرد و پس تر بریزد چیزیرا که در دهن است او ضرر نمیکند در روزه اینکه فرو برد آب دهن را و ما بقی فی فیه و حال آنکه باقی نمانده باشد
در دهن او و آبی ابن بطال گفته گمان دارم که لفظ ذا از قلم ناسخ افتاده و اصل آنست و ماذا بقی فی فیه یعنی چه چیز باقی
مانده است در دهن او و لا یمضغ العلک فان ازدرد ریق العلک لا اقول انه یفطر و لکنه ینهی عنه و نخاید مصطکی را پس
اگر فرو برد آب آنرا نمیگویم که آن ناقض روزه است و لیکن منع کرده شده است ازان در بعضی روایات یمضغ بغیر کلمه لا
است و روایت اولی اولی است علک بکسر مهمله و سکون لام مثل مصطکی است **باب** اذا جامع فی رمضان
چیست حکم و قتیکه جماع کرد یکی در رمضان در اکثر نسخ باب بتنوین است و ترک کلمه ما بهر تقدیر جواب آنست که
کفارت دهد و یذکر عن ابی هریرة رضی الله عنه رفعه و ذکر کرده میشود رفع اینحدیث برین تقدیر رفعه ما لم یسم فاعله
و من افطر بدل است از ضمیر بعضی رفعه بصیغه فعل ماضی تصحیح نموده پس جمله حالیه خواهد شد متاخر رتبه از مفعول ما لم یسم
فاعله مر قول او را که مذکور است من افطر یوما من رمضان من غیر عذر و لا مرض لم یقضه صیام الدهر و ان
صامه کسیکه افطار کرد یک روزه از رمضان بی عذر و نه بیماری قضا نبود آنرا روزهای سال اگرچه روزه سالی دارد
و به قال ابن مسعود و باین گفته است ابن مسعود و این از باب تشدید است چنانکه شارح مشکوة گفته بعضی گفته اند معنی
آنست که از روزه های نفل یکساله ثواب یکروزه فرض نمیاید نه آنکه این روزه ها قضای یکروزه فرض
است و قال سعید بن المسیب و الشعبی و ابن جبیر و ابراهیم و قتادة و حماد یقضی یوما مکانه و گفته اند اینهم
جماعه که قضا میکند آن کس یکروز بدل آن روز که نقض روزه کرده است **حدثنا** عبد الله بن منیر سمع یزید بن هارون قال

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الاذان

کسی است که بقبض یا جاری مجری تسبیح کنند یا صیغه نفی است
بمعنی نهی قلت ما یعنی به قال ما اراه الا نیئه گفتم جابر را چه میخواهد
آنحضرت باین منع سیر قال ما اراه الا نیئه گفت جابر گمان
ندارم آنحضرت را که خواسته باشد مگر سیر خام را نا کرده نباشد
خوردن پخته آن و ابو داؤد و ترمذی از حدیث علی رضی الله
عنه روایت کرده اند که گفت نهی کرده شده است
از خوردن سیر مگر آنکه پخته بود و ابو داؤد از حدیث معاویه
بن قره از پدرش که آنحضرت نهی کرد ازین دو درخت
یعنی پیاز و سیر و فرمود اگر هستید شما خوارنده این
دو درخت پس بمیرانید آنها را به طبخ یعنی دور کنید
بوی آنها به پختن و قال مخلد بن یزید بفتح میم و سکون
معجمه ابو الحسین حرانی سنه یکصد و نود و سه عن ابن جریج
لا نتنه که نخواسته آنحضرت مگر گنده بوی سیر را یعنی
منع آن بجهت بد بو کرده و این عاید با ول است زیرا چه
نتن غالب در سیر خام است و الطبخ دفع مینماید حدت
سیر و **حدثنا** سعید بن عفیر بضم مهمله و فتح فا
و سکون تحتیه قال اخبرنا ابن وهب عن یونس عن
ابن شهاب قال زعم عطاء ان جابر بن عبد الله
زعم گفت عطا ابن ابی رباح که تحقیق جابر گفت که
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من اکل ثوما او
بصلا فلیعتزلنا تحقیق آنحضرت فرمود کسیکه خورد
سیر را یا پیاز را پس باید که گوشه گیرد از ما او قال فلیعتزل
مسجدنا یا فرمود که گوشه گیرد از مسجد ما او لیقعد فی
بیته یا کو که بنشیند در خانه خود شک کرده راوی درین
لفظ و در بعضی نسخ کلمه اخیر بواو است بی شک و ان
النبی صلی الله علیه وآله وسلم اتی بقدر فیه خضرات
من بقول و تحقیق آنحضرت آورده شد بدیگی از طعام که
درو سبزها بود از ترها که پخته بود خضرات بفتح خاء و کسر
ضاد ساکنه معجمه و بر روایتی بضم اولی و فتح ثانیه جمع خضره
هست کرمانی گفته جایز است مانند این جمع ضم ضاد
و فتح و سکون آن فوجد لها ریحا پس دریافت
ازان سبزها را بوی ناخوش فسال پس پرسید که چیست
ما خبر بما فیها من البقول پس خبر داده شد بآنچه
دران دیگ یا خضرات از بقول بود و نه از جنس سیر
و پیاز و گندنا و جز آن فقال قربوها الی بعض اصحابه

اخبرنا یحیی هو ابن سعید ان عبد الرحمن بن القاسم اخبره عن محمد بن جعفر بن الزبیر بن العوام بن خویلد عن عباد بن عبد الله بن الزبیر اخبره انه سمع عایشة تقول ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال انه احترق میگوید عایشه تحقیق مردی آمد پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی پس گفت تحقیق وی سوخت یعنی در آتش دوزخ فقال مالك قال اصبت اهلی فی رمضان پس فرمود چه حال است مر ترا که میگوئی سوختم گفت رسیدم وجماع کردم زن خود را در رمضان فاتی النبی صلی الله علیه وسلم بمکتل یدعی العرق پس آورده شد پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی زنبیل که خوانده میشود آنرا عرق که تمر شصت مسکین در آن میگنجد فقال این المحترق قال انا قال تصدق بهذا پس فرمود کجا است سوخته گفت منم فرمود بگیر این را وتصدق کن بر مساکین اینحدیث تتمه دیگر دارد که بعد ازین ذکر میکند **باب** اذا جامع فی رمضان ولم یکن له شئ فتصدق علیه فلیکفر وقتیکه جماع کند در رمضان ونباشد او را چیزی پس صدقه کرده باشد بروی پس گو کفارت بدید آنرا **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی حمید بن عبد الرحمن ان ابا هریرة رضی الله عنه قال بینما نحن جلوس عند النبی صلی الله علیه وسلم اذ جاءه رجل گفت ابو هریره در میان آنکه ما نشسته ایم نزد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی ناگاه آمد مردی فقال یا رسول الله صلی الله علیه وسلم هلکت قال مالك قال وقعت علی امراتی وانا صائم پس گفت ای رسول خدا هلاک شدم من فرمود چه حال است ترا گفت جماع کردم زن خود را وحال آنکه من صائم بودم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هل تجد رقبة تعتقها قال لا پس آنحضرت فرمود آیا می یابی وقدرت داری بنده را که آزاد کنی آنرا گفت نه قال فهل تستطیع ان تصوم شهرین متتابعین قال لا فرمود پس قدرت داری که روزه داری دو ماه پی در پی گفت نه قال فهل تجد اطعام ستین مسکینا قال لا فرمود آیا میتوانی طعام دادن شصت مسکین را گفت نه قال فمکث النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابو هریره پس درنگ کرد پیغمبر خدا زمانی فبینا نحن علی ذلك اتی النبی صلی الله علیه وسلم بعرق فیها تمر والعرق المکتل پس در میان آنکه بودیم درین مقاله آورده شد پیغمبر خدا را بزنبیلی که در وی خرما بود پانزده صاع قال این السایل فقال انا فقال خذ هذا فتصدق به فرمود کجا است سائل پس گفت منم فرمود بگیر این را وتصدق کن بآن فقال الرجل اعلی افقر منی یا رسول الله پس گفت آن مرد آیا تصدق کنم بر کسیکه فقیرتر از منست ای رسول خدا فوالله ما بین لابتیها یرید الحرتین اهل بیت افقر من اهل بیتی سوگند خدا که نیست میان دو لابه مدینه را او میگوید که میخواهد ازین دو سنگستان سیاه که دو طرف مدینه است مردم خانه فقیرتر از مردم خانه من ازین حدیث معلوم شد که اگر کسی سوگند بر علم خود خورد اگر چه در واقع نباشد حانث نمی شود فضحك النبی صلی الله علیه وسلم حتی بدت انیابه ثم قال اطعمه اهلك پس خنده کرد آنحضرت تا آنکه ظاهر شد دندانهای نیش وی پس فرمود بخوران مردم خود را خطابی گوید که این رخصت در حق همین مرد بود یا آنکه اینحکم منسوخ شده یا گوئیم چون آنحضرت معلوم فرمود که مردم او بسیار محتاج اند امر کرد که بهمان بدهد وکفارت را تا خیر فرمود بر ذمه وی بماند میگویند بعضی علما ازین حدیث هزار مسئله وزیاده بر آن استنباط کرده اند از انجمله آنست که آنحضرت کفارت بر زن نفرمود گویا اینهم بهمان مغلسان مخصوص خواهد بود **باب** المجامع فی رمضان هل یطعم اهله من الکفارة اذا کانوا محاویج در بیان حکم جماع کننده در رمضان آیا بخوراند عیال خود را از کفارت وقتیکه باشند محتاج مقصود از ترجمه باب سابق آن بود که کفارت ساقط نیست اگر چه فقیر ومحتاج باشد وقصد ازین باب آنست که طعام کفارت را بعیال خود دهد یا نه **حدثنا** عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا جریر عن منصور عن الزهری عن

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الاذان

پس گفت آیا حرام است یعنی ای رسول الله فرمود نه لیکن مکروه دارم آنرا فلما رآه کره اکلها پس چون دید آنحضرت آن بعض را که ناخوش میداشت خوردن آنرا قال فرمود کل فانی اناجی من لا تناجی بخور تو که حلال است وتحقیق من سخن میکنم کسی را که سخن نمیکنی تو از ملایکه وآنها متاذی میشوند از بوی آن پس نا خوردن من از جهت همت نه از سبب حرمت ودر روایت ابن خزیمه وابن حبان آمده که در آن پیاز بود یا گندنا وفرمود که شرم دارم از فرشتگان نه آنکه محرم است وبروایتی دیگر بخورید زیرا چه من نیستم مانند یکی از شما من میترسم که ایذا کنم یار خود را وقال احمد بن صالح مصری عن ابن وهب یعنی احمد بن صالح که نیز شیخ مولف است از ابن وهب مذکور بجای اتی بقدر بقاف اتی ببدر بفتح موحده گفته ونقل کرده که قال ابن وهب یعنی طبقا فیه خضرات گفت ابن وهب مراد میدارد راوی از لفظ بدر طبقی را که در ان سبزیها بود واین استعاره است بنا بر تشبیه طبق بماه شب چهار دهم در کمال استداره بعضی گمان برده اند که بقاف تصحیف است زیرا چه آن مشهور است بلیغ وتحقیق وارد شده است اذن بخوردن لقبول بخصه بخلاف طبق که ظاهر آنست که لقبول خام بود وشیخ ابن حجر گفته که ظاهر مشهود مراد که روایت قاف

حميد بن عبد الرحمن عن ابی هريرة رضی الله عنه قال جاء رجل الی النبی صلی الله عليه وسلم گفت آمد مردی نزد آنحضرت
فقال ان الاخر وقع علی اهله فی رمضان گفت دور از نکوئی واقع شد بر زن خود در ماه رمضان اخر بوزن سمع است
بمعنی آخر از قوم و دور از خير و بعضی گويند بمعنی بدبخت متخلف و بعضی گويند اراذل و آخر بهمزه ممدوده نيز روايتيست فقال اتجد ما
تحرر به رقبة قال لا پس فرموده آيا می يابی چيزی که آزاد کنی بنده را گفت نه قال فتستطيع ان تصوم شهرين متتابعين
قال لا فرمود پس ميتوانی که دو ماه روزه پی در پی داری گفت نه قال افتجد ما تطعم به ستين مسكينا قال لا فرمود آيا می يابی چيزی را
که طعام دهی شصت مسکين را گفت نه قال فاتی النبی صلی الله عليه وسلم بعرق فيه تمر وهو الزبيل بوزن رغيف بفتح زای معجمه
وکسر موحده خفيفه بغير نون است و زبيل بوزن صديق بتشديد نيز آمده و اگر نون زياده ميکنند بکسر زای منقوطه اند فقال اطعم
هذا عنك پس فرمود اطعام کن اينرا از کفارت خود وقال اعلی احوج منا گفت آيا اطعام کنم اينرا بر محتاج تر از ما ما بين
لابتيها اهل بيت احوج منا و حال آنکه نيست ميان دو طرف مدينه محتاج تر از ما فقال اطعمه اهلك پس فرمود طعام
کن آنرا اهل و عيال خود را **باب** الحجامة والقئ للصائم در حکم رگ زدن و قی کردن مر صائم را وقال لی يحيی بن صالح الوحاظی
قال حدثنا معاوية بن سلام قال حدثنا يحيی بن ابی کثير عن عمر بن الحکم بن ثوبان سمع ابا هريرة رضی الله عنه اذا قاء
فلا يفطر وقتيکه قی کرد صائم پس افطار نميکند گفته اند که مراد قی بی اختيار است باينحال که غالب آيد و عود نکند چيزی از
حلق بجوف وانما يخرج ولا يولج نيست قی مگر آنکه چيزی بيرون می آيد و نمی در آيد بشکم يعنی روزه بچيزی فرو بردن منتقض
ميشود نه بيرون آمدن ويذکر عن ابی هريرة انه قال يفطر والاول اصح و ذکر کرده ميشود از ابو هريره که افطار ميکند و روايت اول
صحيح تر است بحسب اسناد و نزد علما در بعضی صور قضا ست نه در بعضی چنانکه در کتب فقه بتفصيل مسطور است وقال ابن
عباس وعکرمة الفطر مما دخل وليس مما خرج و ابن عباس و عکرمه گويند فطر از چيزی است که در آيد در شکم و نيست از آنچه
بر آيد وکان ابن عمر رضی الله عنهما يحتجم وهو صائم ثم ترکه فکان يحتجم بالليل و بود ابن عمر که خون ميگرفت و حال آنکه
او صائم است پس ترک کرد اين کار و رگ ميزد بشب واحتجم ابو موسی ليلا و خون کشيد ابو موسی در وقت شب
ويذکر عن سعد وزيد بن ارقم وام سلمة احتجموا صياما و ذکر کرده ميشود از اين سه کس که رگ زدند و حال آنکه روزه دار
بودند وقال بکير عن ام علقمة کنا نحتجم عند عائشة فلا تنهی و گفت بکير از ام علقمه که بوديم ما که حجامت ميکرديم نزد عائشه
پس منع کرده نميشديم ويروی عن الحسن عن غير واحد مرفوعا قال افطر الحاجم والمحجوم و روايت کرده ميشود از حسن بصری
که روايت کرده از زياده بر يکی از اصحاب گفته افطار کرد رگ زننده و رگ زده شده امام احمد اخذ کرده بظاهر اين حديث و علماء ثلثه
بر خلاف آن رفته اند و معنی اين حديث ميگويند که حاجم و محجوم متعرض بافطار کرده اند اما محجوم از جهت ضعف و حاجم از آنکه ايمن نيست
که چيزی بيرون او در آيد و متعارف در عرب خون گرفتن بشاخچه بود که حاجم بنفس ميکشيد بعضی گفته اند که اين حديث منسوخ شده
ابن بطال گفته در اين حديث دلالت نيست که افطار از جهت رگ زدن است تواند که از کاری ديگر باشند که از آنها معلوم کرده باشند
و در صحت اين حديث هم سخن کرده اند دارقطنی گفته که اختلاف کرده شده است بر عطا که از سائب دارد و همچنين بر يونس که راويان
حديث اند وقال لی عياش و گفت مولف گفت مرا عياش حدثنا عبد الاعلی قال حدثنا يونس عن الحسن مثله گفت
عبد الاعلی حديث کرد مرا يونس از حسن مانند آن قيل له عن النبی صلی الله عليه وسلم قال نعم ثم قال الله اعلم گفته شد حسن را که اين
حديث گفت آری پس گفت خدا داناتر است حسن در رفع اين حديث تردد کرده و جزم ننموده پوشيده نماند که اين قول النص در معنی

الجزء الرابع شيخ الاسلام | کتاب الاذان

بجنازة ابی ايوب الانصاری ولم يذکر الليث وابو
صفوان عبد الله بن سعيد بن عبد الله بن مروان
اموی عن يونس قصة القدر مولف گويد و
ذکر نکرده است ليث و ابو صفوان از يونس مذکور
که راويست از ابن شهاب قصه ديگ را فلا ادری
هو من قول الزهری پس نمی دانم که ذکر ديگ
از قول زهری است که درج کرده آنرا در حديث جابر بطريق
ارسال از آنحضرت بی آنکه روايت کرده باشد نيز از
عطا از جابر درين حديث او هو فی الحديث با آنکه
آن در جمله حديث مذکور است باسناد مذکور حدثنا
ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث عن عبد العزيز
بن صهيب بنانی قال سال رجل انس بن مالك
ما سمعت رسول الله صلی الله عليه وآله
وسلم فی الثوم وقال بعضهم فقال قال النبی پس گفت
انس فرمود پيغمبر خدا صلی الله
عليه وآله وسلم من اکل من هذه الشجرة
فلا يقربنا کسيکه بخورد از اين درخت سير پس نزديک
نشود ما را ولا يصلين معنا و نماز نکند با ما و در حديث
دليل است بر عموم حکم منع نزديکی مسلمين جميع مجامع را
چون مصلای عيد و جنازه و مجلس وليمه و علم و جز آن
حتی اسواق نيز و بر منع از جماعت در مسجد و در غير آن
و نظير وی وليقعد فی بيته در حديث سابق است
وليکن تعليل کرده شد منع در حديث بترک ايذا ملائکه
و در ترک ايذاء مسلمين پس اگر يکی از اين دو وصف
جز و علت باشد نهی بمساجد و آنچه در معنی آنست از مجامع
خير و عبادت مخصوص بود و شاهد است اين را روايت
مسلم از ابی سعيد من اکل من هذه الشجرة شيئا فلا يقربنا
فی المسجد و بايد دانست که اين کلام برای زجر است
از خوردن مانند آن درخت و تغليظ اکل آن بحرمان
فضل جماعت نه آنکه خوردن آن عذر باشد در ترک
جماعت مگر آنکه مرضی داعی بود سوای خوردن آن و
اغلظ آنچه وارد شده درين باب که بود آنحضرت
چون می يافت يعنی آن در مسجد امر ميکرد با خراج
کسی که يافته ميشد آن بو از وی تا بقيع چنانچه
ثابت شده در صحيح مسلم از عمر رضی الله عنه و از اينجا
است که گفته اند حکم صحن مسجد و آنچه نزديک باشد
حکم مسجد است **باب** وضوء الصبيان ذکر
صحت وضو کودکان از حدث و متی يجب عليهم
الغسل والطهور و آنکه کی واجب ميشود برايشان

[illegible]

تردد نیست بسا است که برای ثبوت علم میگویند یعنی من این میدانم و خداد انا تر است باین علم **حدثنا** معلی بن اسد قال حدثنا وهيب عن ايوب عن عكرمة عن عباس رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم احتجم وهو محرم و احتجم وهو صائم بتحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی خون کشید و حالانکه در احرام بود و خون گرفت حالانکه صائم بود **حدثنا** آدم بن ابی ایاس قال حدثنا شعبة قال سمعت ثابت البنانی سئل انس بن مالك رضي الله عنه اكنتم تكرهون الحجامة للصائم قال لا الا من اجل الضعف پرسیده شد انس بن مالک رضی الله عنه آیا بود دید شما که ناخوش میداشتید حجامت مر صائم را گفت نه مگر از جهت ضعف صائم که مبادا موجب ضعف گردد از روزه باز دارد یعنی اگر ضعفی نیارد ممنوع و مکروه نیست و نزد شبابه **حدثنا** شعبة على عهد النبي صلى الله عليه وسلم زیاده کرده است در روایت خود شبابه بعد از قول او تکرهون این جمله را

باب الصوم في السفر والافطار حکم روزه گرفتن در سفر و افطار آن **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان عن ابي اسحاق الشيباني سمع ابن ابي اوفى قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في سفر فقال لرجل انزل فاجدح لي گفت ابو اوفی بودیم با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در سفر اندر رمضان چنانکه مسلم روایت کرده و در غزوه فتح پس فرمود مردی را و آن بلال بود فرود آی و خلط کن برای من سویق را با آب قال یا رسول الله الشمس گفت بلال ای رسول خدا آفتاب باقیست یعنی نور او وقت افطار نرسیده است قال انزل فاجدح لي قال يا رسول الله الشمس قال انزل فاجدح لي قال يا رسول الله الشمس فنزل فجدح له فشرب پس فرود آمد و آمیخت سویق را برای آنحضرت با آب پس نوشید آنرا مراجعتهای بلال با آنحضرت از غلبه اعتقاد او بود که بعد از غائب شدن قرص آفتاب اگر روشنی باقی ماند داخل روز است و جزم با آنکه آنحضرت از جهت شغل یا بری توجه تمام بنور آفتاب ندارد و معنی قول وی صلی الله علیه وسلم آنکه این روشنی بعد از غیبوبت آفتاب ضرری ندارد و معتبر همین غائب شدن قرص آفتاب است ثم رمى بيده ههنا پس اشارت کرد بدست خود بطرف مشرق ثم قال اذا رايتم الليل اقبل من ههنا فقد افطر الصائم پس فرمود وقتیکه ببینید شما شب پیش آمده ازین طرف پس بتحقیق داخل شد صائم در وقت فطر افطر بمعنی دخل في الفطر است چنانکه گویند اصبح الرجل دخل في الصباح تابعه جرير وابو بكر بن عياش عن الشيباني عن ابن ابي اوفى متابعت کرده است سفیان را جریر و ابو بکر از شیبانی وی از ابن ابی اوفی قال كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم في سفر گفت ابن ابی اوفی بودم با آنحضرت در سفری تا آخر حدیث مؤلف رح استنباط کرده ازین حدیث که مسافر را روزه داشتن در سفر رواست حنابله گویند که مستحب افطار است مذهب حنفیه آنست که روزه داشتن افضل است از جهت قول خدا عز وجل وان تصوموا خير لكم ان كنتم تعلمون و فعل شریف آنحضرت که ازین حدیث بظهور پیوسته نیز برابرت ذمه و مرافقت وقت نیز از مرجحات میتواند بود و ثوابی بیکد کشید و حکم ایشان بافضلیت وقتی است که خوف هلاک یا ترس بیماری مرحال یا استقبال نیست و حدیث ليس من البر الصيام في السفر محمول است بر همین نیست از نکوئی روزه داشتن در سفر چنانکه مورد حدیث بر همین شاهد است که آنحضرت دید شخصی را بیهوش افتاده و جمعی هجوم دارند این حدیث بر زبان حق ترجمان آورد **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن هشام قال حدثني ابي عن عائشة رضي الله عنها ان حمزة بن عمرو الاسلمي قال يا رسول الله اني اسرد الصوم گفت ای رسول خدا من پی در پی روزه میدارم ح وحدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها زوج النبي صلى الله عليه وسلم ان حمزة بن عمرو الاسلمي سال رسول الله صلى الله عليه وسلم اصوم في السفر وكان كثير الصيام پرسید حمزه بن عمرو آنحضرت را آیا روزه دارم در سفر و بود حمزه روزه بسیار داشتی قال ان شئت فصم وان شئت فافطر فرمود اگر خواهی تو روزه دار و اگر خواهی افطار کن مباح است

[illegible]

بر ترک آن و این صفت وجوب است و گفته است ابن امام احمد در روایتی و شافعی در حکایتی از وی و مذهب جمهور عدم وجوب است مگر بلوغ گویند امر بضرب برای تادیب و تدریب و اعتیاد است و جزم کرده بیهقی با آنکه این حدیث منسوخ است بحدیث رفع القلم عن الصبي حتى يحتلم كذا في الفتح و حضورهم ضعف است بر لفظ وحضورهم الجماعة والعيدين والجنائز و حاضر شدن ایشان جماعت نماز و هر دو عید و جنازه ها را و صفوفهم نیز عطف است بر وضوء یعنی و ذکر صفهای کودکان و درین تقریب اگر ایستادن کودکی خلف آنحضرت در نماز مذکور شود نیز مناسب باشد چنانکه بعضی احادیث باب و ذکر جماعت کودکان لازم شود **حدثنا** محمد بن المثنى قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة قال سمعت سليمان الشيباني قال سمعت الشعبي قال اخبرني من مر مع النبي گفت شعبی خبر داد مرا کسیکه گذشت با پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم على قبر منبوذ بر سر قبری که یکسو بود از دیگر قبرها از نبذه بتقدیم نون بر باء موحده بمعنی ناحیه و همین معنی بر تقدیریست که منبوذ صفت قبر باشد و اگر باضافه خوانند پس منبوذ بمعنی لقیط گویند یعنی بر قبر کودکی راه افتاده فامهم وصفوا عليه پس امامت کرد آنحضرت مردم را وصف بستند نماز جنازه بر آن قبر فقلت شیبانی گوید پس گفتم شعبی را يا ابا عمرو کنیت شعبی است من حدثك کیست که حدیث کرده است ترا باین حدیث فقال پس گفت شعبی ابن عباس حدیث کرده ابن عباس ظاهر است که ابن عباس در آن وقت صغیر بود در نماز جدا از صف مردان با آنحضرت حاضر شده و وضو ساخته و در صف ایستاده تتمه کلام درین حدیث در کتاب الجنائز است **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان بن عيينة قال حدثني صفوان بن سليم [illegible] وی بکثرت سجود معروف شده و [illegible] ودرود عن عطاء بن يسار [illegible]

[illegible]

باب اذا صام ايّاما من رمضان ثم سافر وقتيكه روزه دارد روزى چند از رمضان پس سفر كند **حدثنا** عبد الله
بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ابن عباس رضي الله عنهما ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج الى مكة في رمضان آنحضرت برآمد از مدينه بجانب مكه بغزوه فتح روز چهارشنبه دهم رمضان فصام حتى
بلغ الكديد افطر فافطر الناس پس روزه داشت تا رسيد بموضع كديد افطار كرد و افطار كردند مردم همراه كديد بفتح كاف و كسر دال قسطلاني
وياى تحتيه موضعيست نزديك مكه بدو مرحله قال ابو عبد الله والكديد ماء بين عسفان وقديد گفت مؤلف مرج كديد نام آبى
ميان منزل عسفان وقديد است **باب** اين باب در اكثر روايات بى ترجمه است و در روايت نسفي و يونينيه باب هم نيست **حدثنا**
عبد الله بن يوسف قال حدثنا يحيى بن حمزة عن عبد الرحمن بن يزيد بن جابر ان اسمعيل بن عبيد الله حدثه عن ام الدرداء عن ابى
الدرداء قال خرجنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في بعض اسفاره في يوم حار حتى يضع الرجل يده على راسه من شدة الحر گفت
ابو الدرداء بر آمديم با پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروى در بعضى سفرها در روز گرمى تا آنكه مى نهاد مرد دست خود را بر سر خود از سختى گرما وما
فينا صائم الا ما كان من النبي صلى الله عليه وسلم وابن رواحة و نبود در ميان ما روزه دارى مگر آنچه بود از پيغمبر خدا رحمت كناد خدا
بروى و عبد الله بن رواحه و اين حديث دلالت كرد بر آنكه روزه داشتن و افطار كردن هر دو روا بوده است **باب** قول النبي
صلى الله عليه وسلم در بيان فرموده پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروى لمن ظلل عليه واشتد عليه الصوم كسيكه سايه كرده شده است
بروى و سخت شده بروى روزه ليس من البر الصوم في السفر نيست از نكوئى دينى روزه در سفر **حدثنا**
آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا محمد بن عبد الرحمن الانصارى قال سمعت محمد بن عمرو بن الحسن
بن على عن جابر بن عبد الله الانصارى گفت محمد بن عبد الرحمن انصارى شنيدم محمد بن عمرو را كه ولد حسن بن على بن
ابيطالب است رضي الله عنهم روايت كرد از جابر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم في سفر فرأى زحاما ورجلا قد ظلل عليه گفت جابر
بود پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروى در سفرى پس ديد هجوم مردم را و ديد مردى را كه تحقيق سايه كرده شده است بر سر وى از
آفتاب فقال ما هذا فقالوا صائم پس فرمود چيست اين هجوم و سايه گفتند كه روزه دار افتاده است فقال ليس من البر الصوم في
السفر پس فرمود نيست از نكوئى روزه در سفر يعنى وقتيكه كسى را در بين همه تعب برسانند از و نبايد روزه گرفت و باين معنى اشاره كرده است
مؤلف در ترجمه بسياق حديث اول و احاديث نيز ناظر بهمين است **باب** لم يعب اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم بعضهم بعضا في الصوم
ولا الافطار عيب نكردند ياران پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروى بعضى از ايشان بعضى ديگر را در روزه و افطار كردن در سفر
حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا مالك عن حميد الطويل عن انس بن مالك رضي الله عنه قال كنا نسافر مع النبي صلى الله
عليه وسلم فلم يعب الصائم على المفطر ولا المفطر على الصائم گفت انس بوديم ما صحابه سفرى ميكرديم با پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروى
بعضى روزه ميداشتند و بعضى افطار ميكردند پس عيب نميگرفت روزه دار بر افطار كننده و نه افطار كننده بر روزه دار و در حديث
مسلم واقع شده كه اعتقاد ميكردند كه هر كه قوّتى در خود يابد روزه دارد و اين نيك است و هر كه ضعف دريابد افطار كند كه نيك
است و در فتح البارى گفته اين تفصيل كه اعتقاد كرده اند بروى رفع نزاع ميكند **باب** من افطر في السفر ليراه الناس كسيكه
افطار كند در سفر تا ببينند مردم او را و اقتدا كنند بوى در افطار **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا ابو عوانة عن منصور
عن مجاهد عن طاؤس عن ابن عباس رضي الله عنهما قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم من المدينة الى مكة فصام حتى بلغ عسفان
گفت ابن عباس بر آمد آن حضرت رحمت كناد خدا بروى از مدينه بجانب مكه بقصد فتح مكه پس روزه گرفت تا آنكه رسيد بمنزل عسفان

صلى الله عليه واله وسلم فلما كان في بعض الليل
قام رسول الله پس بر خاست در بعض شب پيغمبر خدا
صلى الله عليه واله وسلم فتوضأ من شن معلق وضوأ
خفيفا پس وضو كرد آنحضرت از مشك آويخته وضوء سبك
يخففه عمرو ويقلله جدا وصف ميكرد آنرا عمرو بسبكى در عمل
و بقلت بسيار بحضرت آب يعنى آنكه قدر فرض و غسل تمام اعضا
وضو قصور فرمايد و باين معنى است آنچه در بعضى روايات آمده
فاحسن الوضوء ثم قام يصلى پس بر خاست تا نماز گزارد فقمت
فتوضأت نحوا مما توضأ پس بر خاستم و وضو كردم مانند آنچه
وضو كرده بود آنحضرت ثم جئت فقمت عن يساره پس آمدم
و ايستادم جانب چپ وى فحولنى فجعلنى عن يمينه
پس گردانيد مرا و ايستاده كرد جانب راست خود ثم صلى ما
شاء الله پس نماز گزارد آنقدر كه خواست خدا تعالى ثم اضطجع فنام
حتى نفخ پس بر پهلو نهاد و خواب كرد تا آنكه دم كرد و آواز دم آمد
المؤذن فآذنه بالصلوة پس آمد او را مؤذن و آگاه كرد
بنماز فقام معه الى الصلوة پس بر خاست در وقت آمدن
بسوى نماز فصلى ولم يتوضأ پس نماز گزارد و وضو نكرد
قلنا لعمرو ان ناسا يقولون سفيان گويد گفتيم عمرو را كه
بروايت حديث مذكور كه مردم ميگويند كه ان النبي
پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم تنام عينه ولا ينام
قلبه خواب ميكند هر دو چشم او و بيدار باشد دل او و غافل
نمى شود از حدث و جز آن قال عمرو سمعت عبيد بن
عمير يقول گفت عمرو شنيدم از عبيد بن عمير تا وصالة ليثى را
كه ميگفت رؤيا الانبياء وحى
و خواب حق است بيجيز ... و آن راه ندارد و اينحكم
با غفلت جمع نشده ثم قرأ پس قرائت خواند ابن عمير براى تقويت
مقال خود اين آيت را كه مقوله ابراهيم پيغمبر است بپسر خود عليهما
السلام را حكايت كرده اني ارى في المنام اني اذبحك
تحقيق من مى بينم در خواب كه من ذبح ميكنم ترا اى پسر و جزم كرد
بوجوب ذبح و اگر وحى نبودى غفلت نهايش حقيقتى اقدام
بر ذبح صورت نه بستى پس فهميده شد اين افعال ما تؤمر بلفظ
حدثنا اسمعيل قال حدثنا مالك عن اسحاق
بن عبد الله بن ابى طلحة عن انس بن مالك ان
جدته مليكة دعت رسول الله صلى الله عليه وسلم ... انس

ثم دعا بماء فرفعه الى يده ليراه الناس ليستطيعه آن، و بر داشت آن آب را تا بلندی دست برای آنکه ببینند آنرا مردم
فافطر حتى قدم مكة وذلك في رمضان پس افطار کرد تا قدوم آورد در مکه و این سفر در رمضان بود فكان ابن عباس رضي
الله عنهما يقول قد صام رسول الله صلى الله عليه وسلم وافطر فمن شاء صام ومن شاء افطر پس بود ابن عباس که میگفت بتحقیق
روزه داشت آنحضرت و افطار کرد پس کسیکه خواهد روزه دارد و کسیکه خواهد افطار کند این حدیث از مرویات ابن عباس که دیده است و بتحقیق
پیوسته که ابن عباس در آن وقت در مکه بود و بصحبت رسیده که ابن عباس این را از دیگر صحابی روایت کرده است **باب** وعلى
الذين يطيقونه فدية طعام مسكين و بر کسانیکه طاقت دارند روزه را بدل روزه طعام یک مسکین است از هر روزه و این در
ابتدای اسلام بود چون روزه ماه رمضان فرض شد و بر مردم دشوار آمد حکم تخییر شد که روزه دارند و اگر افطار کنند یک مسکین را طعام
دهند مفسران گویند که کلمه لا درینجا محذوف است ای لا يطيقونه و مثل این حذف در کلام عرب نیز در قرآن آمده و آیت نازل شده است
در حق شیخ فانی و بیماری که امید بهی ندارد و اقوالی که مولف بیان آورده از الصیغه قبل تغیر داده اند و قال ابن عمر و سلمة ابن
الاكوع رضي الله عنهم نسختها شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن الى قوله على ما هداكم ولعلكم تشكرون و گفت ابن عمر و سلمه
بن اکوع نسخ کرد این آیت و على الذين يطيقونه فدية طعام مسكين را آیت شهر رمضان تا قول خدا و لعلكم تشكرون یعنی قول که در وی است
فمن شهد منكم الشهر فليصمه کسی که حاضر شود از شما ماه رمضان را پس گو روزه دارد و این امر برای وجوب است و این ایجاب ناسخ شد
تخییر را وقال ابن نمير حدثنا الاعمش قال حدثنا عمرو بن مرة قال حدثنا ابن ابي ليلى قال حدثنا اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم نزل
ابن ابی لیلی حدیث کرده مرا اصحاب محمد رحمت کناد خدا بر وی و ابن ابی لیلی دیده است بسیاری از صحابه عظام را از اجله خلفای
اند عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم و مثل این روایت مجهول نمیگویند از آنکه همه عدول اند نزل رمضان فشق عليهم نزول رمضان
پس دشوار آمد بر مردم وكان من اطعم كل يوم مسكينا ترك الصوم ممن يطيقه و بود کسیکه طعام دادی بهر روز مسکینی را ترک دادی
روزه را از جماعه که طاقت روزه داشتند ورخص لهم في ذلك و رخصت شده بود مر ایشانرا در تحلیل فنسختها وان تصوموا خير لكم
فامروا بالصوم پس نسخ کرد آن رخصت این آیة و اینکه روزه دارید بهتر است مر شما را پس امر کرده شدند مردم بروزه و واجب گردانید شد بکلی
کرده اند درین آیت که خیر بودن تقاضای وجوب نمی کند فسئلوا جوابی از کرمانی نقل کرده که ازین آیت مفهوم شده که روزه بهتر است از تطوع
بفدیه و تطوع بفدیه سنت بوده است بدلیل آنکه او را نیز خیر گفته و بهتر از سنت نمیباشد مگر واجب انتهی پوشیده نماند که در ابتدای
اسلام تخییر در احد الواجبین بود پس معنی ان تصوموا اینچنین خواهد بود و معنی نماند که گویند تطوع بفدیه که از قوله و على الذين
يطيقونه فدية طعام مسكين مستفاد است سنت بوده است بلکه مر سنت بودن تواند بود که سنتی بهتر باشد از سنت دیگر از
جهت متضمن بودن بر مصالح دینی و ثواب اخروی و ظاهر است که ثواب روزه از جهت تضمن آن بر حکمتهای که شارع در آن نهاده از
ریاضت نفس و امثال آن ظاهر حکم که مخصوص باین آیة است و جز آن از فضایل روزه که سبق ذکر یافته بیش از طعام یک مسکین است
مر اهل قدرت را **حدثنا** عياش قال حدثنا عبد الاعلى قال حدثنا عبيد الله بن عمر عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما قرأ فدية
طعام مسكين قال هي منسوخة مرویست از عبید الله بن عمر که خواند این آیت گفت این آیه منسوخ است فدیه برفع و تنوین
است و طعام مرفوع و مضاف بمسکین و این قرآت ابن کثیر و ابی عمرو و حمزه و کسائی است و در بعضی قرات مساکین است بلفظ
جمع و فتح نون **باب** متى يقضى قضاء رمضان کی ادا کرده شود قضای روزه رمضان وقال ابن عباس رضي الله عنهما لا باس
ان يفرق لقول الله تعالى فعدة من ايام اخر و گفت ابن عباس باکی نیست بتفریق کرده شود میان روزه های قضا بآنکه قیاس

الجزء الرابع شیخ الاسلام | كتاب الاذان

بنت ملیکه از پس ما فصلی بنا رکعتین پس نماز گزارد بما دو رکعت
حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابن
شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن
عبد الله ابن عباس انه قال اقبلت راكبا على حمار اتان
گفت ابن عباس پیش آمدم سوار بر خر ماده وانا يومئذ
قد ناهزت الاحتلام و من در آن روز نزدیک شده بودم
بلوغ را و رسول الله پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم
يصلي بالناس بمنى میگزارد نماز بمردم در منا الى غير
جدار بسوی غیر دیوار که ستره نیشد فمررت بين
يدي بعض الصف پس گذشتم من پیش بعض صف
فنزلت پس فرود آمدم از مرکب وارسلت الاتان ترتع
و گذاشتم خر ماده را که بچرد فدخلت في الصف پس در آمدم
در جمله صف فلم ينكر ذلك على احد پس انکار نکرد
آنرا بر من هیچ یکی یعنی سواره بر ماده خر پیش نماز آمدن
و آنرا در پیش صفوف سر دادن از جهت عدم قطع آن
صلوة را و از جهت عدم بلوغ من اگر چه قریب باین شده
بودم و اینجا جواز دخول نابالغ در صف و حضور جماعت
معلوم شود **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب
عن الزهري قال اخبرني عروة بن الزبير ان عايشة
قالت اعتم رسول الله صلى الله عليه واله وسلم وقال
عياش بتحتيه و شين معجمه حدثنا عبد الاعلى قال حدثنا
معمر عن الزهري عن عروة عن عايشة این حدیث را
بدو طریق از زهری روایت کرده بطریق اول تصریح است
باخبار عروه قالت اعتم رسول الله گفت عایشه در نگ
کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم في العشاء
در نماز خفتن حتى ناداه عمر تا آنکه بانگ زد آنحضرت را عمر
قد نام النساء والصبيان بتحقیق خواب کردند زنان و کودکان
که حاضر شده اند نماز را قالت فخرج رسول الله صلى الله
عليه واله وسلم فقال گفت پس بر آمد آنحضرت پس
فرمود انه ليس احد من اهل الارض يصلي هذه
الصلوة غيركم بتحقیق نیست هیچ کس از اهل زمین که می گزارد
این نماز را سوای شما ولم يكن احد يومئذ يصلي
ایج

کرده اگر ده شود در وقتی که بعلیق تابع بوده از جهت قول خدا که فرموده پس شمار قضا از ایام دیگر است یعنی مطلق فرموده شارع تعیین متفرق
وقال سعید بن المسیب فی صوم العشر لا یصلح حتی یبدأ برمضان و گفت سعید بن مسیب رح روزه ده روز ذی حجه نیک نیست تا آنکه ابتدا
کرده شود قضاء رمضان و تمام آن را نماید قال ابراهیم اذا فرط حتی جاء رمضان آخر یصومهما و گفت ابراهیم نخعی و قتیکه تقصیر کرد آنکه
بروی قضای روزه است تا آنکه آمد رمضانی دیگر روزه دارد هر دو را یعنی موقوف ندارد ادای قضای سابق در روایت ابی ذر کشمیهنی بجای جاء
است بشتر انجزا یعنی بگذرد رمضانی دیگر پس دو را روزه دارد ولم یر علیه طعاما مولف گوید ندیده است ابراهیم بر من تقصیر طعام
فدیه و همین است مذهب حنفیه و یذکر عن ابی هریرة رضی الله عنه مرسلا وابن عباس ان یطعم و نقل کرده شده است از قول ابی هریره و
ابن عباس آنکه طعام دهد بر تاخیر و تقصیر قضاء ولم یذکر الله تعالی الاطعام انما قال فعدة من ایام اخر و ذکر کرده است خدا الطعام را و نگفته است
مگر عدت در ایام دیگر این کلام مولف است در مخالفت قول ابی هریره و ابن عباس کلام خدا را **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا
زهیر قال حدثنا یحیی عن ابی سلمة قال سمعت عایشة رضی الله عنها تقول کان یکون علی الصوم من رمضان گفت ابو سلمه شنیدم عایشه را که
میگفت بود شان که می بود بر من روزه از رمضان تکرار کان و یکون از برای تاکید قصه است ضمیر در کان برای شان است بعضی گویند یکون زائده
است فما استطیع ان اقضی الا فی شعبان پس استطاعت نداشتم اینکه قضا کنم مگر در شعبان قال یحیی الشغل من النبی صلی الله علیه
وسلم گفت یحیی یعنی زیاده کرده است یحیی مانع عایشه را از قضا اشتغال به پیغمبر خدا بود رحمت کناد خدا بروی او یا بالنبی صلی الله علیه وسلم شک
راوی است و شیعیان چون آنحضرت اکثر روزه داری بود شغل واقع نمیشد و قسم نیز آنحضرت را میبود و میل صحبت حالتی پیش از دیگر زنان **باب**
الحائض تترک الصوم والصلوة حائض ترک میکند روزه و نماز را وقال ابو الزناد ان السنن و وجوه الحق لتاتی کثیرا علی خلاف الرای گفت ابو الزناد
سنتها و جهای حق بسیار می آید بر خلاف عقل فما یجد المسلمون بدا من اتباعها پس نمی یابند مسلمانان چاره از اتباع آنچه سنت است
و حق است بخلاف عقل من ذلک ان الحائض تقضی الصیام ولا تقضی الصلوة و از آنجمله است که حائض قضا میکند روزه قضا نمیکند نماز را و قضا
عقل آنست که هر دو فرض را قضا کند لیکن عقل را آنچه بخلاف در یافت است از وجهی و حکمتی که نمی دانند حکمتی را لغو نبود اگر چه از نهیم **حدثنا**
ابن ابی مریم قال حدثنا محمد بن جعفر قال اخبرنی زید عن عیاض عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الیس اذا حاضت لم تصل ولم تصم
فذلک من نقصان دینها گفت ابو سعید خدری فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در جواب زنان که گفتند چیست نقصان دین ما آیا نیست که چون
حیض میبیند نماز نمیگذارد و روزه نمیدارد پس این است کمی دین زنان **باب** من مات وعلیه صوم در بیان حکم کسیکه مرد و بروی قضای روزه است
وقال الحسن ان صام عنه ثلثون رجلا یوما واحدا جاز و گفته است حسن بصری کسیکه مرد و سی روزه رمضان بر ذمه او است اگر روزه دارند
از وی سی کس هر یک روزی روا است و این قول منفرد است حسن بصری **حدثنا** محمد بن خالد قال حدثنا محمد بن موسی بن اعین قال حدثنا ابی عن
عمرو بن الحارث عن عبید الله بن ابی جعفر ان محمد بن جعفر حدثه عن عروة عن عایشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من
مات وعلیه صیام صام عنه ولیه فرمود کسی که بمرد و بر ذمه او روزه ها است روزه دارد از جانب وی ولی وی اگر چه ولی غنی و باشد و امام احمد حکم کرده است بظاهر
حدیث و اکثر علما بر آنند که روزه داشتن از جانب کسی فائده ندارد چنانچه در نماز و تاویل کرده اند این حدیث را بآنکه مراد کفارت روزه است بطعام دادن
مسکین و این کفارت بجای روزه است تابعه ابن وهب عن عمرو متابعت کرده موسی را ابن وهب از عمرو بن حارث در روایه یحیی بن ایوب عن ابن
ابی جعفر روایت کرده است این حدیث مذکور را یحیی از ابن ابی جعفر **حدثنا** محمد بن عبد الرحیم قال حدثنا معاویة بن عمرو قال حدثنا زائدة عن الاعمش
عن مسلم البطین عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله ان امی ماتت وعلیها صوم شهر
افاقضیه عنها گفت ابن عباس آمد مردی بسوی پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پس گفت ای رسول خدا تحقیق مادر من مرده است و بر ذمه او روزه یکماه است آیا قضا کنم

قرب منزلت و قرابت من از آنحضرت حاضر نمیشدم یعنی
من الصغر مراد میدارد ابن عباس عدم حضور را بسبب
صغر که موجب رفع تکلیف بود اینچنین گفته اند شارحان
و بهتر آن می نماید که گفته شود قول وی من الصغر بیان
مرجع ضمیر است و منه زیرا چه در روایت باب العلم بالمصلی
که در کتاب العیدین آید کای منه من الصغر است چنانکه معلوم
شود و معنی مناسب آنست اگر نمی بود مرتبه من نزد وی و توانائی
از صغر حاضر نمیشدم بلکه هوشیار و توانا بودم که قصه آن
یاد دارم اتی العلم الذی عند دار کثیر بن الصلت
آمد آنحضرت رایت منار را که نزد خانه کثیر بن الصلت
الصلت بود بفتح مهمله و سکون لام ثم خطب ثم اتی
النساء فوعظهن پس خطبه خواند پس آمد زنان را که حاضر
بودند پس پند کرد ایشان را و ذکرهن وامرهن ان
یتصدقن و یاد داد از معاملت آخرت و امر کرد ایشان را
که صدقه دهند بجهت بودن ایشان بسیار ترین اهل دوزخ
و آن هنگام وقت حاجت مردم و مواساة بود تا آنکه صدقه
بهترین وجوه نیکو کاری بود فجعلت المرأة تهوی بیدها
هوی بفتح آن هوی والهوی هر دو آمده بیدها الی حلقها
پس گشت زن که دراز میکرد دست خود را بسوی
حلقها خود چون انگشتری و گوشواره با جز آن حلق بفتح
و کسر مهمله جمع حلقه است تلقی فی ثوب بلال یعنی
می انداخت زن آن را در جامه بلال تصدق ثم اتی
هو و بلال البیت پس آمد آنحضرت و بلال خانه را
خروج النساء الی المساجد باللیل والغلس بیرون رفتن
زنان برای نماز بسوی مسجد ها شب و تیرگی آخر شب
و در این اشعار است بآنکه روایت اطلاق از قید شب

آنرا از جانب او قال نعم فدين الله احق ان يقضى فرمود قضا كن و دين خدا سزاوار تر است اينكه ادا كرده شود و اين حديث را مسلم و ترمذي في الصوم و ابوداود في الايمان والنذور و همچنين نسائي و ابن ماجه آورده اند و مراد از قضا كفارت خواهد بود چنانكه در احاديث ديگر تصريح بآن رفته قال سليمان فقال الحكم و سلمة و نحن جميعا جلوس حين حدث مسلم بهذا الحديث گفت سليمان كه گفت حكم و سلمه ما همه نشسته بوديم هنگاميكه حديث كرد مسلم البطين اين حديث را قالا سمعنا مجاهدا يذكر هذا عن ابن عباس رضي الله عنهما گفتند حكم و سلمه شنيديم مجاهد را كه ذكر ميكرد اين حديث را از ابن عباس و يذكر عن ابي خالد قال حدثنا الاعمش عن الحكم و مسلم البطين و سلمة بن كهيل عن سعيد بن جبير و عطاء و مجاهد عن ابن عباس رضي الله عنهما و ذكر كرده ميشود از ابي خالد گفت حديث كرد ما را اعمش از حكم و مسلم البطين و سلمة بن كهيل از سعيد بن جبير و عطاء و مجاهد از ابن عباس قال قالت امرأة للنبي صلى الله عليه وسلم ان اختي ماتت گفت ابن عباس گفت زني به پيغمبر خدا را رحمت كناد خدا بر وي بتحقيق خواهر من مرده است و قال يحيى و ابو معاوية حدثنا الاعمش عن مسلم عن سعيد عن ابن عباس قالت امرأة للنبي صلى الله عليه وسلم ان امي ماتت باين اسناد از ابن عباس منقول است كه گفت زني به پيغمبر خدا را رحمت كناد خدا بر وي كه مادر من مرده است و قال عبيد الله عن زيد بن ابي انيسة عن الحكم عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قالت امرأة للنبي صلى الله عليه وسلم ان امي ماتت و عليها صوم نذر باين اسناد از ابن عباس مرويست كه گفت زني به پيغمبر خدا را رحمت كناد خدا بر وي كه مادر من مرده است و بر وي روزه نذر است و قال ابو حريز حدثنا عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما قالت امرأة للنبي صلى الله عليه وسلم ماتت امي و عليها صوم خمسة عشر يوما باين اسناد از ابن عباس مرويست كه گفت زني به پيغمبر خدا را رحمت كناد خدا بر وي مرده است مادر من و بر وي روزه پانزده روز و منافي اختلاف اين احاديث تعدد وقايع است كه ابن عباس از آنها خبر داده

باب متى يحل فطر الصائم

در بيان آنكه كي واجب است افطار كردن روزه دار را و افطر ابو سعيد الخدري حين غاب قرص الشمس و افطار كرد ابو سعيد خدري هنگاميكه غايب شد قرص آفتاب

حدثنا الحميدي قال حدثنا سفيان قال حدثنا هشام بن عروة قال سمعت ابي يقول سمعت عاصم بن عمر بن الخطاب عن ابيه رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اقبل الليل من ههنا و ادبر النهار من ههنا گفت عمر بن خطاب فرمود پيغمبر خدا را رحمت كناد خدا بر وي هنگاميكه رو كرد تيرگي شب از اينجا يعني از جانب مشرق و پشت داد و رفت روز از اينجا يعني از جانب مغرب و غربت الشمس و فرو رفت آفتاب اين قيد براي تحقيق اقبال ظلمت و ادبار شب است زيرا كه يعني اقبال شب و همچنين ادبار روز با سطوع غروب آفتاب بامينه ار جهت ابر و غبار فقد افطر الصائم پس بتحقيق در آمد در وقت افطار روزه دار پس گو افطار بكند و اين حديث ترغيب است بتعجيل افطار

حدثنا اسحق الواسطي قال حدثنا خالد عن الشيباني عن عبد الله بن ابي اوفى رضي الله عنه قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في سفر و هو صائم گفت عبد الله بن ابي اوفى بوديم ما با پيغمبر خدا را رحمت كناد خدا بر وي در سفري و حال آنكه آنحضرت روزه دار بود فلما غابت الشمس قال لبعض القوم يا فلان قم فاجدح لنا پس وقتيكه غايب شد آفتاب فرمود مر بعضي قوم را اي فلان برخيز و بياميز ستو را با آب براي ما فقال يا رسول الله لو امسيت پس گفت اي رسول خدا اگر شب كني تمام كردي روزه را قال انزل فاجدح لنا قال يا رسول الله فلو امسيت قال انزل فاجدح لنا قال ان عليك نهارا گفت بدان بتحقيق بر تو روشني روز است قال انزل فاجدح لنا فنزل فجدح لهم فشرب النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال اذا رأيتم الليل قد اقبل من ههنا فقد افطر الصائم پس فرمود هرگاه بينيد شب را كه رو آورده از اينجا پس بتحقيق در وقت افطار در آمد روزه دار

باب يفطر بما تيسر من الماء وغيره

افطار كند روزه دار بآنچه ميسر شود از آب و غير آن

حدثنا مسدد قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الشيباني سليمان قال سمعت عبد الله بن ابي اوفى قال سرنا مع النبي صلى الله عليه وسلم و هو صائم گفت سير كرديم با پيغمبر خدا را رحمت كناد خدا بر وي و آنحضرت صائم بود فلما غربت الشمس قال انزل فاجدح لنا قال يا رسول الله لو امسيت قال انزل فاجدح لنا قال يا رسول الله ان عليك نهارا قال انزل فاجدح لنا فنزل فجدح ثم قال اذا رأيتم الليل اقبل من ههنا فقد افطر الصائم و اشار باصبعه قبل المشرق و اشاره كرد آنحضرت بانگشت خود جانب مشرق

تم الجزء السابع تيسير القاري شرح صحيح البخاري و يتلوه الجزء الثامن

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الاذان

از صحابه كه ابن مسعود از ايشانست منع كرده گفت ابن مسعود زن عورت است و نزديكترين احوال بودن وي به پروردگار در پوشيدن خانه است اگرچه پير باشد و چون بيرون آيد نزديك ميشود و مطلع ميگردد بوي شيطان و بعد از انقراض عصر صحابه چون پيدا شد فساد و روز بروز غالب آمد شايع شد منع و كراهت بيشتر و اكثر تابعين و غير ايشان حكم بمنع كردند و ليكن بعضي فرق كردند ميان پير و جوان چنانچه قايل گشته اند بدان حنفيه و مالكيه در بعضي اوقات و در هدايه گفته مكروه است زنان را حضور جماعات يعني جوانان را زيرا چه خوف فتنه است و باكي نيست پير زال را كه بر آيد در فجر و مغرب و عشا و اين نزد ابو حنيفه است و نزد صاحبين پير را بايد جائز در همه نمازها بجهت عدم فتنه براي قلت رغبت در آن انتهى و بعد از ين در زمان متاخر عام شد منع در همه نمازها و كراهت مفتي به و مختار آمد كذا في الكافي و التبيين و برجندي شرح النقايه و فتوى گفته نيست زن را بيرون آمدن از خانه وي اگرچه عجوزه باشد

حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني عروة بن الزبير عن عايشة رضي الله عنها قالت اعتم رسول الله در تنگ كرد پيغمبر خدا صلى الله عليه و آله وسلم بالعتمة نماز عشا حتى ناداه عمر نام النساء والصبيان تا آنكه بانگ زد عمر كه خواب كردند زنان و كودكان فخرج النبي صلى الله عليه و آله وسلم فقال پس بيرون آمد آنحضرت و گفت ما ينتظرها احد غيركم من اهل الارض انتظار نمي برد اين نماز را هيچ كس غير شما مسلمانان از ديگر مردم زمين ولا يصلى يومئذ الا بالمدينة و نماز گزارده نميشد در آن روز مگر بمدينه طيبه و كانوا يصلون فيما بين ان يغيب الشفق الى ثلث الليل الاول و بودند مردم كه عادت داشتند گزاردن نماز عشا را در ميان فرو شدن شفق تا سوم حصه نخستين شب و اين حديث بتفاوت بعضي الفاظ بزيادت جزو اخير بهمين اسناد در باب سابق مروي گشت و معنا آن در مقدمه معلوم شد

حدثنا عبيد الله بن موسى عن حنظلة عن سالم بن عبد الله عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه و آله وسلم قال اذا استاذنكم نساؤكم بالليل الى المسجد فاذنوا لهن چون طلب اذن كنند زنان از شما براي رفتن بشب بسوي مسجد براي نماز پس اذن دهيد ايشان را گفته اند كه اين حكم در پنهاني وقت و ايمني از فتنه است و زنان تطيب پس ممنوع است

السابع تم الجزء

حديث ابي هريرة در زني كه رسيد بوي بوي خوش پس بايد كه حاضر نشود با ما نماز عشا را روايت كرده ابو داود و نسائي و حديث ديگر

باب تعجيل الافطار بيان استحباب شتاب كردن افطار را باول وقت **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال حدثنا مالك
عن ابي حازم عن سهل بن سعد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يزال الناس بخير ما عجلوا الفطر فرمود همیشه اند
مردم متلبس بنیکی مادامی که تعجیل میکنند افطار را یعنی وقتی که متحقق شود غروب بدیدن یا باخبار دو کس عدل راست گو
و بقولی راجح یک عدل نیز پسندیدست و مکروه است اگر فضیلت دانسته تاخیر کند و اگر بهتر نداند باکی نیست از انکه خلاف مستحب
مکروه نمیباشد ابو هریره زیاده کرده است درین روایت که یهود و نصاری تاخیر میکردند ابو داود و ابن خزیمه و غیر ایشان
روایت کرده اند که تاخیر اینها تا نمایان شدن کواکب بود و ابن حبان و حاکم از حدیث سهل روایت کرده لا تزال امتی
علی سنتی ما لم تنتظر بفطرها النجوم همیشه اند امت من بر طریقه من مادامی که انتظار نبرند برای افطار ظهور کواکب را

حدثنا احمد بن یونس قال حدثنا ابو بکر هو ابن عیاش عن سلیمان عن ابن ابی اوفی رضی الله عنه قال کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم
فی سفر فصام حتی امسی گفت بودم با پیغمبر خدا در سفری پس روزه داشت تا در آمد در شب قال لرجل انزل
فاجدح لی قال لو انتظرت حتی تمسی قال انزل فاجدح لی اذا رأیت اللیل قد اقبل من ههنا فقد افطر الصائم گفت اگر انتظار کنی
تا اینکه در آئی در شب بر آل گویا بحسب عرف عامه بجهة غروب قرص آفتاب با بقای روشنی شب نمیدانست و الآن بفرموده آنحضرت
دانست که در عرف شرع شب عبارت از غروب آفتابست و این همه تکرار برای اطمینان عامه مردم خواهد بود

باب اذا افطر فی رمضان ثم طلعت الشمس وقتی که افطار کند بگمان غروب آفتاب در رمضان
و طلوع کند آفتاب آیا قضای آن روزه کند یا نه **حدثنا** عبد الله بن ابی شیبة قال حدثنا ابو اسامة عن هشام بن
عروة عن فاطمة عن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما قالت افطرنا علی عهد النبی صلی الله علیه وسلم یوم غیم
گفت اسماء افطار کردیم در زمان آن حضرت روز ابری ثم طلعت الشمس پستر بر آمد آفتاب قیل لهشام فامروا
بالقضاء قال لا بد من قضاء گفته شد مر هشام را آیا امر کرده شدند بقضاء آن روز گفت چاره نیست از قضاء در بعضی روایات بد بحذف
کلمه لا است گفته اند که استفهام انکاری بروی مقدر است یعنی آیا هست چاره از قضاء و همین است مذهب علمای اربعه
و گفته اند که لازم بروی آنکه در بقیه روز امساک کند از جهت حرمت آن روز رمضان و قال معمر سمعت هشاما لا ادری
اقضوا ام لا و گفت معمر شنیدم هشام را میگفت نمیدانم که قضاء کردند آن روزه را یا نه و روایت کرده شده است از مجاهد
و عطاء و عروه که قضاء نیست این روزه را و اینها بمنزله اکل نسیان داشته اند و بیهقی از عمر بن خطاب رضی الله عنه دو روایت
آورده در یکی قضاء است و در دیگر عدم قضاء و تضعیف کرده است روایت عدم قضاء را **باب** صوم الصبیان
بیان حکم روزه نابالغان و قال عمر رضی الله عنه لنشوان فی رمضان ویلک و صبیاننا صیام فضربه و گفت عمر بن
خطاب مر مستی را در رمضان وای تر او حالانکه خورد سالان با روزه اند پس زد او را حد سکر و مرویست که او را
بشام فرستاد و ظاهر این داخل سیاست و تعذیر روزه خوردن خواهد بود **حدثنا** مسدد قال حدثنا بشر بن المفضل
قال حدثنا خالد بن ذکوان عن الربیع بنت معوذ بن عفراء قالت ارسل النبی صلی الله علیه وسلم غداة
عاشوراء الی قری الانصار گفت ربیع فرستاد پیغمبر خدا صباح روز عاشورا بسوی قریهای انصار که گرد مدینه بودند من اصبح
مفطرا فلیتم بقیة یومه کسی که صباح کرده در حالی که افطار کننده است پس گو تمام کند بقیه روز خود را و من اصبح

و اینجا محشی نیست در بعضی نسخهای معتبر یافته شده
بجوی علامت سقوط کشیده اند **حدثنا** عبد الله بن
محمد قال حدثنا عثمان بن عمر قال اخبرنا یونس
عن الزهری قال حدثتنی هند بنت الحارث
ان ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه و اله وسلم
خبرتها گفت زهری حدیث کرد مرا هند که ام سلمه
جفت پیغمبر خدا خبر داد او را که ان النساء فی عهد
رسول الله تحقیق زنان در زمان پیغمبر خدا صلی الله
علیه و اله وسلم کن اذا سلمن من المکتوبة قمن
بودند که چون سلام میدادند از نماز فرض خلف آنحضرت
برمی خاستند از آنجا و ثبت رسول الله صلی الله علیه
و اله وسلم و من صلی من الرجال ما شاء الله و بر
جای خود میماند آنحضرت و کسیکه نماز کرده بود نی با
آنحضرت از مردان زمانی که خواسته بود نی خدا فاذا
قام رسول الله پس وقتیکه برخاستی پیغمبر خدا صلی
الله علیه و اله وسلم قام الرجال برمی خاستند
مردان **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالک
ح وحدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا
مالک عن یحیی بن سعید عن عمرة بفتح مهمله
بنت عبد الرحمن بن سعد بن زراره انصاری یمنی
و در حد د د ماله عن عایشة رضی الله عنها قالت
ان کان رسول الله تحقیق شان چنین است که بود پیغمبر
خدا صلی الله علیه و اله وسلم لیصلی الصبح
هر آینه میگذارد نماز صبح را فینصرف النساء متلفعات
بمروطهن پس برمی گشتند زنان بجا لیکه پیچیده اند
چهره ها را بچادرهای خود ما یعرفن من الغلس
شناخته نمیشدند آنها از سبب بقیه تاریکی شب متلفع
مشتق از تلفع ست بکسر لام و فاء مهمله یعنی روپوش
و انچه بدان سائر تن را بپوشند **حدثنا** محمد
بن مسکین یعنی بن نمیلة بالنون مصغرا قال حدثنا
بشر بکسر موحده بن بکر قال اخبرنا الاوزاعی قال
حدثنا یحیی بن ابی کثیر عن عبد الله بن ابی قتادة
الانصاری عن ابیه قال قال رسول الله گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و اله وسلم انی لاقوم الی الصلوة
و انا ارید ان اطول فیها تحقیق من میخواهم ستم بنماز

صائماً فليصم وكسی که صباح کند در حالی که روزه دارد پس روزه دار بس است قالت فكنا نصومه بعد ونصوم صبياننا گفت ربیع پس بودیم ما که روزه میداشتیم روز عاشورا و بعد ازین روزه دار میکردیم خوردسالان خود را ونجعل لهم اللعبة من العهن فاذا بكى احدهم على الطعام اعطيناه ذاك و میگردانیدیم برای صبیان لعبتی که بوی بازی کنند پس وقتیکه گریه میکرد یکی از ایشان بر طعام میدادیم او را آن لعبت حتى يكون عند الافطار تا آنکه میبود آن لعبت نزد افطار قال ابو عبد الله العهن الصوف گفت مولف ابو عبد الله عهن بمعنی صوف است و چون صیام صبیان در زمان آن حضرت بود ظاهر است که اطلاع بر آن یافته باشد و بتقریر پیوسته و این حکم مرفوع دارد **باب** الوصال ومن قال ليس في الليل صيام لقوله تعالى ثم اتموا الصيام الى الليل باب در بیان روزهٔ وصال و آن اینست که روزه فرض یا نفل دو روز یا زیاده بی افطار پیاپی دارد و شب چیزی را از آنچه مفطر است تناول نکند و باب در بیان کسی که گفته است نیست در شب روزه از جهت فرمودهٔ خدای برتر پس تمام کنید روزه تا شب ازینجا معلوم شد که صوم همین در روز میباشد و ابتدای غروب آخر روز است ونهى النبي صلى الله عليه وسلم عنه رحمة لهم وابقاء عليهم و منع کرد آن حضرت از روزهٔ وصال از جهت مهربانی مر ایشان را و نگاه داشتن بدن و قوت را بر ایشان وما يكره عنه من التعمق و باب در بیان چیزی که کراهت داشته میشود از آن از دشواری در کار و تکلف کردن بچیزی که مکلف بآن نیستند **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن شعبة قال حدثني قتادة عن انس بن مالك رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تواصلوا فرمود پیوسته روزه ندارید چنانکه اصلا افطار نکنید قالوا انك تواصل قال لست كاحد منكم اني اطعم واسقى گفتند فرمود من نیستم مانند یکی از شما بتحقیق من طعام داده میشوم و آب خورانده میشوم او اني ابيت اطعم واسقى یا این را فرمود بتحقیق من شب میکنم بحالی که طعام و شراب داده میشوم معنی حدیث سبق ذکر یافته **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الوصال قالوا انك تواصل قال اني لست مثلكم اني اطعم واسقى **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال حدثنا الليث قال حدثني يزيد بن الهاد عن عبد الله بن خباب عن ابي سعيد رضي الله عنه انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول لا تواصلوا فايكم اذا اراد ان يواصل فليواصل الى السحر مرویست از ابو سعید خدری که بتحقیق وی شنید پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی میفرمود وصال نکنید پس هر کدام شما خواهد اینکه وصال کند پس وصال کند تا سحر قالوا فانك تواصل يا رسول الله قال اني لست كهيئتكم گفتند بتحقیق تو مواصلت میکنی ای رسول خدا فرمود من نیستم مانند حال شما اني ابيت لي مطعم يطعمني وساق يسقيني بتحقیق من شب میکنم بحالی که مر اطعام دهنده ایست که طعام میدهد و نوشاننده ایست که می نوشاند دلالت خدای پاکست که بغذاهای روحانی تقویت میدهد **حدثنا** عثمان بن ابي شيبة ومحمد هو ابن سلام قالا حدثنا عبدة عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها قالت نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الوصال رحمة لهم گفت عایشه رضی الله عنها منع کرد پیغمبر خدا از روزهٔ وصال از روی مهربانی مر ایشان را فقالوا انك تواصل قال اني لست كهيئتكم گفتند بتحقیق تو روزهٔ وصال میداری فرمود بتحقیق من نیستم چنانکه حال شما است اني يطعمني ربي ويسقيني بتحقیق طعام میدهد مرا پروردگار من و آب میدهد قال ابو عبد الله لم يذكر عثمان رحمة لهم گفت مولف ابو عبد الله ذکر نکرده است عثمان این دو کلمه رحمة لهم را **باب** التنكيل لمن اكثر الوصال در بیان عقوبت مر کسی را که بسیار کند در ایام روزهٔ وصال

المحدثون الاجر بشهوت باشد لمنعهن المسجد بر آینه منع میکرد ایشان را از بر آمدن خانه كما منعت نساء بني اسرائيل چنانکه منع کرده شدند زنان بنی اسرائیل از مساجد فقلت لعمرة اومنعن یحیی بن سعید انصاری گوید پس گفتم عمره را آیا منع کرده شدند زنان بنی اسرائیل قالت نعم گفت عمره آری باز داشته شدند چنانکه عبد الرزاق بسند صحیح از طریق عروه از عایشه روایت کرده که گفت بودند زنان بنی اسرائیل که گرفته بودند پایها از چوب تا بلند و نمودار شوند مردان را در مساجد پس حرام گردانید خدا تعالی بر ایشان مساجد را و برگماشت بر ایشان حیض را که مانع باشد **باب** صلوة النساء خلف الرجال نماز گزاردن زنان عقب صف مردان **حدثنا** يحيى بن قزعة بفتح قاف و زای معجمه و سکون نیز آمده بوزن نمکی قال حدثنا ابراهيم بن سعد عن الزهري عن هند بنت الحارث عن ام سلمة قالت كان رسول الله بود پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم اذا سلم قام النساء حين يقضي تسليمه چون سلام میداد بر می خاستند زنان وقتیکه تمام میکرد سلام را بهر دو جانب و میرفتند و مکث هو في مقامه يسيرا قبل ان يقوم و درنگ میکرد آنحضرت بجای خود اندکی پیش از آنکه برخیزد قال گفت زهری نری والله اعلم گمان میبرم و حال آنکه خدا داناتر است بحقیقت امر ان ذلك كان لكي تنصرف النساء قبل ان يدركهن من الرجال که این مکث بود بآن جهت که تا برگردند زنان بخانه های خود پیش از آنکه در یابند و لاحق میشوند زنان مردان را در راه و حدیث دلالت دارد بر آنکه زنان عقب مردان می استادند در نماز و گرنه اختلاط و محاذات که خوف تن در ابتدای راه بود در نماز لازم می آمد **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا سفيان ابن عيينة عن اسحاق بن عبد الله عن انس قال صلى النبي صلى الله عليه واله وسلم في بيت ام سليم نماز گزارد آنحضرت در خانه ام سلیم و در بعضی نسخ بيت ام سليم فقمت ويتيم خلفه پس ایستادم من و یتیم ضمیره نام پسر آنحضرت ام سليم خلفنا و ام سلیم پس پشت ما **باب** سرعة انصراف النساء من الصبح زود برگشتن زنان بعد سلام از نماز صبح وقلة مقامهن في المسجد و اندک ماندن ایشان در مسجد نسبت مردان و تقیید بصبح بجهت آنکه سرعت انصراف جز درین وقت که خوف مزید روشنی داشتند نمی بود بخلاف عشا و مغرب **حدثنا** يحيى بن موسى ختی بلخی سند دویست و چهل قال حدثنا سعيد

سرواه انس عن النبي صلى الله عليه وسلم روايت كرده است تنكيل را انس از پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروي حدثنا
ابواليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال حدثني ابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هريرة رضي الله عنه
قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الوصال في الصوم فقال له رجل من المسلمين انك تواصل يا رسول الله گفت ابوهريره
منع كرد رسول خدا از روزهٔ وصال پس گفت مردي از مسلمانان بتحقيق تو مواصلت ميكني اي رسول خدا قال وايكم
مثلي اني ابيت يطعمني ربي ويسقيني فرمود كدام يكي از شما مانند منست بتحقيق من شب ميكنم بجائيكه طعام ميدهد مرا پروردگار من
وآب ميدهد مرا فلما ابوا ان ينتهوا عن الوصال پس هرگاه اباكردند اين راكه باز آيند از روزهٔ وصال واصل بهم يوما ثم يوما
ثم رأوا الهلال روزهٔ وصال داشت بمردم يكروز بعد ازان روز ديگر پستر ديدند هلال را واين هلال شوال خواهد بود فقال لو تاخر
لزدتكم پس گفت اگر تاخير كردي هر آئينه زياده ميكردم شما را در وصال تا آنكه عاجز مي آمديد ومضطر مي شديد در ترك وصال كالتنكيل
لهم حين ابوا ان ينتهوا واين مواصلت با ايشان چون عقوبت بود مر ايشان را هنگامي كه ابا آوردند از باز آمدن
وصال حدثنا يحيى بن موسى بن جعفر قال حدثنا عبد الرزاق عن معمر عن همام انه سمع ابا هريرة رضي الله عنه
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اياكم والوصال مرتين فرمود دور داريد خود را از وصال و وصال را از خود دو بار فرمود
قالوا انك تواصل قال اني ابيت يطعمني ربي ويسقيني فاكلفوا من العمل ما تطيقون پس تحمل كنيد از عمل چيزي را
كه طاقت داريد اكلفوا بضم همزهٔ وصل وسكون كاف وضم لام است بمعني احملوا المشقة في ذلك وبفتح لام واز باب علم
بمعني الزموا نيز گفته اند **باب** الوصال الى السحر در تجويز وصال تا سحر يعني تجويز امساك تا وقت سحر واين مشابه وصال است
نه حقيقت آن حدثنا ابراهيم بن حمزة قال حدثنا ابن ابي حازم عن يزيد عن عبد الله بن خباب عن ابي سعيد الخدري
رضي الله عنه انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تواصلوا بتحقيق ابو سعيد شنيد رسول خدا را ميفرمود وصال نكنيد
روزه را فايكم اراد ان يواصل فليواصل حتى السحر پس هر كدام شما خواهد اينكه وصال كند واين رياضت كند پس گو
ترك مفطرات روزه كند تا پايان شب قالوا فانك تواصل يا رسول الله قال لست كهيئتكم اني ابيت لي مطعم يطعمني
وساق يسقيني **باب** من اقسم على اخيه ليفطر في التطوع در حكم كسي كه سوگند خورد بر برادر خود براي
آنكه افطار كند برادر در روزهٔ نفل يعني گويد قسم بخدا است مرا كه طعام تو خورم مثلا تو اگر افطار نكني ولم ير عليه قضاء
اذا كان اوفق له واثبات نكرده بر مفطر قضاي اين روزه وقتي كه باشد افطار موافق تر بحال او وچنانكه معذور باشد يا روغ
او را در بيماري انداز و شيخ ابن حجر ارفق بر ا بدل واو نقل كرده مراد از بهر دو يكيست حدثنا محمد بن بشار
قال حدثنا جعفر بن عون قال حدثنا ابو العميس عن عون بن ابي جحيفة عن ابيه قال اخى النبي صلى الله عليه
وسلم بين سلمان الفارسي وابي الدرداء گفت ابو جحيفه برادري كرد پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروي ميان سلمان فارسي وابو الدرداء
فزار سلمان ابا الدرداء فرأى ام الدرداء متبذلة پس زيارت كرد سلمان ابو درداء را وديد زن او ام الدرداء را بجامه
ناركين ومتبذل فقال لها ما شأنك قالت اخوك ابو الدرداء ليس له حاجة في الدنيا پس گفت سلمان ام درداء را چه حال است ترا
كه ترك زينت ميكني گفت برادر تو ابو الدرداء نيست او را حاجتي در دنيا در بعضي روايت بجاي في الدنيا في النساء است يعني بزنان حاجتي
ندارد وزياده كرده ابن خزيمه روز صائم ميباشد وشب قيام مينمايد فجاء ابو الدرداء فصنع له طعاما پس آمد ابو الدرداء ومهيا كرد براي سلمان
طعامي را فقال كل قال اني صائم پس گفت سلمان ابو الدرداء را بخور وي گفت من روزه دارم قال ما انا باكل حتى تاكل گفت سلمان نيستم

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الجمعة

بن زريع بضم معجمه وفتح مهمله وسكون تحتيه عن معمر
عن الزهري عن سالم بن عبد الله عن ابيه عن
النبي صلى الله عليه واله وسلم قال اذا
استأذنت امرأة احدكم فلا يمنعها چون
طلب اذن كند زن يكي از شما به برآمدن بسوي مسجد
انچه در معني آنست از حضور عيدگاه واستسقاء و
عيادت مريض وزيارت ابوين پس بايد كه منع نكند
آن زن را ازان كه عبادت است واين حديث در
باب خروج النساء باين لفظ گذشت اذا استاذنكم
نساءكم بالليل الى المسجد فأذنوا

كتاب الجمعة

ذكر مباحث جمعه از احكام نماز وخطبه وفضل روز وساعت
وغير آن جمعه بضمتين وبضم جيم با سكون ميم وفتح آن
هر سه آمده كذا في القاموس وآن اسم است
از اجتماع اضافت كرده ميشود بسوي روز ونماز بعد
ازان غالب آمده استعمال آن بر روز كرماني گفته بسكون
ميم بمعني مفعول است اي اليوم المجموع فيه وبضم
وفتح بمعنى فاعل الجامع للناس انتهى واين روز را
در زمان قديم عروبه ميخواندند بفتح عين بعد ازان تغير
دادند بدستور ساير نامهاي هفته واين را جمعه
نام نهادند بجهت اجتماع آفرينش عالم وتمام آن
درين روز بجهت اجتماع امور عظام در وي از پيدا
شدن آدم وافتادن او بر زمين وقيام قيامت
چنانكه از بعضي احاديث معلوم ميشود يا بجهت آنكه
كعب بن لوي جمع ميكرد درين روز مردم را وتذكير
مينمود ايشان را وامر ميكرد بتعظيم حرم خدا وخبر ميداد
به برآمدن نبي آخر الزمان از حرم وقصي جمع ميكرد
وبعضي گويند از جهت اجتماع مردم در آن بسوي نماز
واين اسم اسلامي است در جاهليه عروبه بود وقيل اول
است واين روز را در جاهليت نيز شرفي وامتيازي بود

من خورند این طعام تا نخوری تو کل پس خورد ابو الدرداء طعام را درین حدیث قسمے ذکر کرده تا موافق گردد بترجمه گفته اند
که مولف بطریق دیگر بقسم آورده واینجا اکتفا بهمان کرده ونیز گفته اند که در قول سلمان ما انا بآکل قسم مقدر است یعنی والله
ما انا بآکل چنانکه در قول خدای برتر وان منکم الا واردها قسم مقدر است پوشیده نماند که در اثبات مطلب اکتفا کردن بطریق دیگر
که مذکور نیست بسیار بعید است وقائل شدن بتقدیر قسم نیز بی دلیل وبی قرینه است فلما کان اللیل ذهب ابو الدرداء
یقوم قال نم فنام پس هرگاه شب شد رفت ابو الدرداء که قیام نماید گفت سلمان خواب کن پس خوابید ثم ذهب یقوم
فقال نم پس برخاست از خواب رفت که قیام کند پس گفت سلمان خواب کن نگذاشت که قیام کند فلما کان من آخر اللیل قال
سلمان قم الآن فصلیا وهرگاه بود آخر شب گفت سلمان برخیز کنون پس نماز کردند هر دو نماز تهجد خواست سلمان که باز دارد
ابو الدرداء را از مجاهده وتعبی که در عبارت میکشید وحق زن ادا نمی کرد فقال له سلمان ان لربک علیک حقا ولنفسک علیک
حقا ولاهلک علیک حقا پس گفت سلمان بتحقیق مر پروردگار ترا بر تو حقے است ومر نفس ترا بر تو حقی است ومر زن ترا
بر تو حقی است فاعط کل ذی حق حقه پس بده هر صاحب حق را حق او فاتی النبی صلی الله علیه وسلم فذکر ذلک له
فقال النبی صلی الله علیه وسلم صدق سلمان پس آمد ابو الدرداء نزد آن حضرت وذکر کرد مقوله سلمان را
پس فرمود آن حضرت راست گفته است سلمان

باب صوم شعبان

روزه داشتن در ماه شعبان واستحباب آن

حدثنا عبد الله بن یوسف قال حدثنا مالک عن ابی النضر عن ابی سلمة عن عائشة رضی الله عنها قالت
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم حتی نقول لا یفطر ویفطر حتی نقول لا یصوم گفت عائشه بود عادت شریف
آن حضرت که روزه میداشت پی هم تا آنکه میگفتیم دیگر افطار نمیکند وافطار میکرد تا آنکه میگفتیم روزه نمیدارد وما رأیت
رسول الله صلی الله علیه وسلم استکمل صیام شهر الا رمضان وندیده ام رسول خدا را که تمام کرده باشد روزه
ماهی مگر ماه رمضان وما رأیته اکثر صیاما منه فی شعبان وندیده ام آنحضرت را بیشتر روزه دار از آنچه در ماه شعبان بود

حدثنا معاذ بن فضالة قال حدثنا هشام عن یحیی عن ابی سلمة ان عائشة رضی الله عنها حدثته قالت
لم یکن النبی صلی الله علیه وسلم یصوم شهرا اکثر من شعبان مرویست از ابی سلمه که عائشه حدیث کرده او را گفته که نبود آنحضرت
که روزه میداشت در ماهی بیشتر از ماه شعبان فانه کان یصوم شعبان کله بتحقیق آن حضرت بود روزه میداشت در
ماه شعبان همه ماه گفته اند مراد از کل اکثر است ومیتوان گفت که گاهی این چنین بوده است بهر تقدیر منافات ندارد با آنچه
در حدیث سابق واقع شده که در تمام ماه غیر از رمضان روزه نداشتے واین استثنا هم بطریق غالب عادت بوده است
ومؤید این معنی است آنچه در تکثیر صوم آن حضرت گفته اند که سبب آن بود که گاه در سفر روزه ایام بیض فوت میشد
آنرا جمع کرده در شعبان نگهداشتے وظاهر است که خوردن روزه ایام بیض گاهے اتفاق می افتاد وکان یقول خذوا
من العمل ما تطیقون ومیفرمود بگیرید عمل را آنچه توانید وطاقت دارید فان الله لا یمل حتی تملوا پس بتحقیق
خدا ملال نمیگیرد یعنی معامله نمیکند با شما معامله اهل ملال که قطع کند از شما ثواب را وفضل ورحمت خود را تا آنکه ملول نمیشوید
شما از عمل کردن واحب الصلوة الی النبی صلی الله علیه وسلم ما دووم علیه وان قلت ودوست ترین نماز
بسوی پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بروی بود نمازی که مداومت کرده میشود بران اگرچه اندک باشد وکان اذا صلی
صلوة داوم علیه وبود عادت شریف آنحضرت وقتے که نماز میکرد نمازی را مداومت میکرد بران

باب

نوت می شود او را سنت وسماع خطبه فاسعوا الی ذکر
الله پس تکاپو کنید بسوی ذکر خدا که خطبه ونماز است
وذروا البیع وبگذارید عقود بیع وشرا ومانند آنرا
از معاملات دنیا وثانی در حقیقت موکد اول ومتمم
است نه آنکه واجب براسه ومقصود لذاته وشرعیت
ندا دلالت میکند بر فرضیت جمعه زیرا چه اذان از
خواص فرائض است وهمچنین امر بسعی وترک بیع وشرا
برای آن ظاهر است در دلالت وجوب ذلکم خیر
لکم این سعی بهتر است مر شما را از معاملت دنیا چه نفع
آخرت باقی وبهتر امر است ان کنتم تعلمون اگر هستید
از اهل علم ودانش بعد از آن تفسیر کرد مولف فاسعوا
بالقول وی فامضوا یعنی بگزرید بسوی ذکر شروع
وقت وبجا آرید آنرا اگرچه بدوید که آن ممنوع است
بحدیث لا تاتوها تسعون ونهی از آمدن بسوی دیگر
بحال سکینه ووقار **حدثنا** ابو الیمان قال
اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد ان عبد الرحمن
بن هرمز الاعرج مولی ربیعة بن الحارث حدثه
انه سمع ابا هریرة انه سمع رسول الله عبد الرحمن
مولی ربیعه حدیث کرد ابو الزناد را که وی شنید ابا هریره
که بتحقیق ابا هریره شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه
واله وسلم یقول نحن الآخرون السابقون
یوم القیامة ما بایان پسینانیم در دنیا وظهور وزمان
نزاهل کتب پیشینیم از ایشان در ورود قیامت وحشر

ما يذكر من صوم النبي صلى الله عليه وسلم وافطاره در بيان چيزي كه ذكر كرده ميشود از طريقه روزه داشتن وافطار كردن
آنحضرت **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا ابو عوانة عن ابي بشر عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضي الله
عنهما قال ما صام النبي صلى الله عليه وسلم شهرا كاملا غير رمضان گفت ابن عباس روزه نداشته يكماه درست
هرگز غير رمضان ويصوم حتى يقول القائل لا والله لا يفطر و روزه ميداشت تا آنكه ميگفت گوينده سوگند خدا كه
افطار نميكند ويفطر حتى يقول القائل لا والله لا يصوم وافطار ميكرد تا آنكه ميگفت گوينده سوگند بخدا روزه نميدارد كلمه
لا بر قسم بسيار زياده آمده است چنانكه در لا اقسم زائده است **حدثنا** عبد العزيز بن عبد الله قال حدثني محمد بن
جعفر عن حميد انه سمع انسا يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يفطر من الشهر حتى نظن ان لا
يصوم منه بود آنحضرت كه افطار ميكرد در ماهي تا آنكه گمان مي برديم كه روزه نخواهد داشت ويصوم حتى نظن ان لا
يفطر منه شيأ و روزه ميداشت در ماهي تا آنكه گمان مي برديم كه افطار نخواهد كرد وكان لا تشاء تراه من الليل مصليا الا
رأيته وبود آنحضرت نميخواستي كه ببيني تو او را در شب نماز گذار مگر آنكه مي ديدي ولا نائما الا رأيته ونمي خواستي كه ببيني
او را نائم مگر آنكه ميديدي او را نائم مقصود آنست كه آن حضرت را دو حالت بود گاهي بسياري از شب قيام مي نمود وگاه
بر عكس آن مي بود ودر معني اين حديث اين چنين تقرير هم كرده اند كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم گاهي از اول شب قيام
ميكرد وگاهي درميان شب وگاهي در آخر گاهي بيننده را اتفاق مي افتاد كه اول شب ميديد وگاه بحسب اتفاق ميان شب
وگاه در آخر گمان ميكرد كه تمام شب قيام دارد وگاه ديدن بيننده در غير آن اوقات اتفاق مي افتاد گمان ميكرد
كه قيام نمي نمايد وهمچنين تقرير در روزه آنحضرت نيز ميرود وبايد دانست كه اين صيام وقيام كه مذكور شده غير نماز
و روزه راتبه است و رواتب آنحضرت از نماز تهجد وروزهاي ايام معتاد دائم بود تخلفي دران نميرفت قال سليمان عن حميد
انه سال انسا عن مالك في الصوم گفت سليمان از حميد كه وي پرسيد بود انس را در روزه كه وي اين حديث كرد واز
نماز نيز مذكور ساخت **حدثنا** محمد بن سلام قال حدثنا ابو خالد الاحمر قال اخبرنا حميد قال سالت انسا بن مالك
رضي الله عنه عن صيام النبي صلى الله عليه وسلم قال ما كنت احب ان اراه من الشهر صائما الا رأيته ولا مفطرا الا رأيته گفت
انس نبودم من كه دوست ميداشتم كه او را ببينم در ماه صائم مگر آنكه ميديدم و نه مفطر مگر آنكه مي ديدم او را قول انس احب
اشارتست بآنكه از روي محبت ناظر و متفحص از احوال شريفه آن حضرت ميبود ولا من الليل قائما الا رأيته ولا نائما الا رأيته
معني و تقرير آن بيان يافته تقرير معني دوم در صوم از انس كه دائم در خدمت بود خالي از خفائي نيست ولا مسست خزة
ولا حريرة الين من كف رسول الله صلى الله عليه وسلم و نسوده ام بدست خزي را و نه بريشمي را نرم تر از كف دست
آنحضرت خز بفتح خاء معجمه و تشديد زاء در اصل لغت بمعني دابه اليست كه از پشم آن جامه خز مي بافند ولا شممت مسكة
ولا عبيرة اطيب رائحة من رائحة رسول الله صلى الله عليه وسلم و بوي نكرده ام هيچ مشكي و نه عبيري بهتر از روي بوي از بوي رسول خدا
رحمت كناد خدا بروي مسست بكسر سين اول و همچنين كسر ميم اول در شممت بر لغت فصيحه است **باب** حق الجسم في الصوم بيان
آنكه بدن را حقي است در روزه نفل يعني رعايت بدن بايد كرد تا بضعف و بيماري نكشد **حدثنا** محمد بن مقاتل
قال حدثنا عبد الله قال اخبرنا الاوزاعي قال حدثنا يحيى بن ابي كثير قال حدثني ابو سلمة بن عبد الرحمن قال حدثني عبد الله بن
عمرو بن العاص قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عبد الله بن عمرو الم اخبر انك تصوم النهار وتقوم الليل

دران براي عبادت وي تعالى است يا فرض كرده شده
بر ايشان بر وجه ابهام و عدم بيان و تعيين خصوص
آن روز تا براي خود اجتهاد خود دريابند و استخراج نمايند
واين ابتلا است از حق سبحانه مر ايشان را كه حق با لفكي
خود مي يابند يا نه و ظاهر اولست فاختلفوا فيه
پس اختلاف كردند ايشان در آن يا آنكه اين واجب
بعينه است يا جائز است ابدال آن بغير وي از ايام
پس اختيار كردند يهود يوم السبت را وگفتند اين روزيست
كه فارغ شد خدا تعالى از شغل خلق و قطع عمل كرد ما را
پس ما را نيز بايد كه فارغ شويم براي عبادت از مشاغل
و صنايع و تعيين كردند نصاري يوم الاحد را زيرا كه خداي
تعالى ابتدا كرد در آن آفرينش را پس اين روز مستحق انعامات
و نعم است و روزي است كه وي سبحانه تعالى اقبال
كرد بر خلق با فاضة خلق و انعام پس وي احق است
بتعظيم و عبادت و شكرگزاري نعمت يا آنكه مراد از اختلاف
مخالفت امر الهي است بتبديل آن يوم السبت يا يوم الاحد
چنانكه تبديل كرده بودند قول حطة را بقول ديگر و نيز گفته اند
سمعنا و عصينا بالجمله هر دو طايفه گمراه شدند در طريق
اصابت بحق فهدانا الله له پس راه نمود و دانايي
مرا خداي تعالى مر آن روز را تا در اختلاف نيفتاديم و
موافق گشتيم بعبادت درين روز يا ايها الذين آمنوا
اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة الخ پس ثابت
داشت بر امتثال امر و عدم تمرد چنانكه عادت اين
خير الامم است و محتمل كه مراد هدايت باجتهاد شود چنانكه
مروي است از ابن سيرين كه مجتمع گشتند اهل مدينه پيش
از قدوم شريف آنحضرت و پيش از نزول آيت جمعه
پس گفتند كه يهود را روزيست كه جمع مي شوند
دران براي عبادت در هر هفته و نصاري را روزيست
همچنان ما نيز روزي تعيين كنيم كه جمع شويم در آن و ذكر
و شكر كنيم و نماز گزاريم پس گردانيدند يوم عروبه را
و جمع شدند بسوي اسعد بن زراره پس نماز گزارد
با ايشان در آن روز و نازل كرد خداي تعالى بعد از آن
اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة الآية نقل كرده
اين را شيخ ابن حجر از روايت عبد الرزاق باسناد
صحيح و گفته اگرچه مرسلست مر و را شاهد است باسناد حسن
كه اخراج نموده آنرا احمد و ابو داود و ابن ماجه از حديث
كعب بن مالك كه گفت بود اول كسي كه نماز گزارد با ما جمعه را
پيش از مقدم آنحضرت مدينه را اسعد بن زراره الحديث
و گفته اند حكمت در اختيار روز جمعه وقوع خلق آدم است
در آن و معبود آدمي خود مخلوق براي عبادت پس مناسب شد

مگر اگر جمعه سابق باشد **باب** فضل الغسل يوم الجمعة فضيلت وثواب غسل روز جمعه ظاهرا اين عبارت در سنت واستحباب است واختلاف كرده اند در آن علماى مذهب ظاهريه وجمعى از سلف كه ابى هريره وعمار بن ياسر ومالك واحمد در روايتى از ايشانند وجوب است بظاهر لفظ امر ووجوب در حديث غسل يوم الجمعة واجب على كل محتلم ونزد جمهور ومشهور مذهب مالك واحمد سنت است بدليل حديث سمرة بن جندب كه فرمود آنحضرت من توضأ يوم الجمعة فبها ونعمت ومن اغتسل فهو افضل روايت كرده آنرا ترمذى وابوداود ونسائى يعنى كسيكه وضو كرد روز جمعه پس عمل كرد بخصلت طهارت وخوب است اين خصلت وكسيكه غسل كرد آن بهتر واكثر است از روى ثواب واين صارف است امر را از وجوب ولفظ وجوب را از حقيقت شرعيه آن بلكه امر محمول بر ندب است ووجوب بر تاكيد غير بالغ بحد نهايت چنانكه گويند اكرام وتعظيم تو بر من واجب است يا آنكه محمول بر نسخ است ومرويست از ابن عباس كه وى پرسيده شد از غسل روز جمعه آيا واجب است آن پس گفت نى وليكن پاك كننده است مر كسى را كه غسل كند واجب نيست بروى وخبر دهم شما را از ابتداء شرعيت غسل بودند مردم در جهد ومحنت مى پوشيدند صوف را وبود مسجد ايشان تنگ پس چون ايذا ميكرد بعض ايشان بعض را يعنى بعرق كردن ازين اسباب ورايحه كريه فرمود آنحضرت چون باشد اين روز غسل كنند گفت ابن عباس آورد خدا تعالى مال را پوشيدند غير صوف وباز ماندند از عمل ومساجد وسيع گشتند روايت كرد آنرا ابوداود وطحاوى يعنى حاجت افتد نماند كه واجب باشد پس باقى ماند شرعيت وامر بعد ازين براى افضليت باشد والله اعلم

وهل على الصبى شهود يوم الجمعة او على النساء آيا هست واجب بر كودك حاضر شدن نماز روز جمعه يا بر زنان تا ثابت گردد عموم افضليت غسل ايشانرا نيز زيرا چه غسل جمعه مشروعيت براى نماز وحضور جمعه جماعت بدلالت احاديث چنانكه معلوم شود واستفهام در مسئله وجوب شهود واين دو صنف اشاره بترددا در آن چه همچنانكه احاديث تمام اند در وجوب بسيارى از احاديث دلالت دارند بر آنكه نيست جمعه بر زن وكودك واستثناء اينها عموم حكم چنانكه مستثنى است از وى عبد مملوك ومريض ونحو آن وليكن فضيلت غسل براى حضور است وتابع آن نه تابع وجوب حضور اگر صبى يا امرئة بى وجوب حاضر شود جمعه را ظاهر آنست كه غسل افضل باشد چنانچه در صحيح ابن عوانه وابن خزيمه وابن حبان صريح آمده من اتى الجمعة من الرجال والنساء فليغتسل ومن لم ياتها

فقلت بلى يا رسول الله گفت عبدالله بن عمرو فرمود مرا رسول خدا اى عبدالله آيا خبر داده نشوم من كه بتحقيق تو روزه ميدارى روز وقيام ميكنى شب گفتم آرى اى رسول خدا قال فلا تفعل فرمود پس مكن اين را يعنى دوام روزه وقيام مكن صم وافطر وقم ونم روزه دار وافطار كن در روزها وقيام كن وبخواب شبها فان لجسدك عليك حقا وان لعينيك عليك حقا بتحقيق بدن ترا بر تو حقى است كه در سختى مجاهده نيندازى وهر دو چشم ترا حقى است كه خواب كنى واستراحت نمائى وان لزوجك عليك حقا وان لزورك عليك حقا ومر زن ترا بر تو حقى است كه اداى آن بايد كرد ومر زائر ترا بر تو حقى است كه ضيافت اوكنى وبا وى طعام خورى زور بفتح زاى وسكون واو مصدر است بمعنى زائر يا جمع زائر است وان بحسبك ان تصوم من كل شهر ثلثة ايام وبتحقيق بسنده است ترا اينكه روزه دارى از هر ماه سه روزها در بحسبك زايد است وبسكون سين است وفتح آن فان لك بكل حسنة عشر امثالها فاذا ذلك صيام الدهر كله پس بتحقيق مر ترا بهر عمل نيك ده مانند آنست پس درينحال اين سه روزه هر ماه صيام همه سال است فشددت فشدد على عبدالله بن عمرو گويد پس سخت گرفتم من بر خود وسخت گرفته شد بر من در منع وزجر قلت يا رسول الله انى قد اجد قوة گفتم اى رسول خدا بتحقيق من مييابم در خود قوتى كه روزه ضعيف نمى آرد مرا قال فصم صيام نبى الله داؤد ولا تزد عليه فرمود پس روزه دار روزه داؤد پيغمبر خدا وزياده مكن بر آن قلت وما كان صيام نبى الله داؤد گفتم چه بود روزهاى داؤد پيغمبر قال نصف الدهر فرمود نيم سال در روايتى ديگر واقع شده كه روزى صوم داشتى وروز ديگر افطار كردى فكان عبدالله يقول بعد ما كبر ياليتنى قبلت رخصة النبى صلى الله عليه وسلم پس بود عبدالله بن عمرو كه ميگفت بعد از آنكه پير شد كاش من قبول ميكردم رخصت پيغمبر خدا كه همان سه روزه در ماهى فرموده بود يعنى اينهمه بر خود سخت نميگرفتم كه التزام آن درين ايام پيرى ضعف ها آورده چنانكه از حديث ابواليمان كه در باب لاحق ايراد نموده معلوم شد كه سوگند خورده بود كه روزها صائم باشد وشبها قيام نمايد **باب** حق الضيف فى الصوم در بيان حق مهمان در صوم يعنى حق مهمان آنست كه بموافقت او ميزبان افطار كند در شرح قسطلانى اين باب را بالاتر از باب حق الجسم فى الصوم آورده ودر نسخه كه در پيش داريم پايان آنست وچون تعويل برين نسخه بيشتر است همين را اختيار افتاده وكلام مولف كه درين باب حق الضيف حديث را باختصار آورده ودر باب حق الجسم بتمام ايراد نموده نيز ناظر بهمين كه اين باب پايان تر از باب حق الجسم باشد **حدثنا** اسحق قال حدثنا هرون بن اسمعيل قال حدثنا على بن المبارك قال حدثنا يحيى قال حدثنى ابو سلمة قال حدثنى عبدالله بن عمرو بن العاص قال دخل على النبى صلى الله عليه وسلم گفت ابوسلمه حديث كرد مرا عبدالله بن عمرو بن العاص گفت در آمد بر من پيغمبر خدا فذكر الحديث يعنى ان لزورك عليك حقا وان لزوجك عليك حقا فقلت وما صوم داؤد قال نصف الدهر پس ذكر كرد حديثى را كه در باب سابق مذكور شده واينجا مختصر آورده وجزوى از آن كه مثبت ترجمه باب است آنرا ايراد نموده اين چنين گفته اند ليكن برين تقرير اگر بر همين جزو اقتصار ميكرد بهتر بودى **باب** صوم الدهر در بيان صوم بدوام كه مستحب است يا نه شافعى باستحباب آن قائل شده وكلام مولف رح از ايراد حديثى كه درين باب آورده ناظر در عدم استحباب است از آنكه آنحضرت عبدالله بن عمرو را كه صوم دهر داشت بزجر منع كرده وحديث سلمان با بو الدرداء كه پيش از ان ذكر يافته نيز ناظر بهمين است ونيز بدوام روزه طبع معتاد مى شود بروزه ومشقتى كه موجب اجر است نمى ماند هم ازين جهت مشقت در صوم داؤد بيشتر گفته اند وآنكه صوفيه در ابتداى حال براى رياضت وكسر شهوت نفس ارتكاب كرده اند از عالم معالجه است كه بامر مكروه بلكه بحرام نزد اضطرار علاج در ان روا داشته اند

ودرین باب مقال حق آنست که سبکی رحمه الله گوید که صوم دهر اگر موجب فوات حقی بود واجبست چنانکه حق زن وحقوق الله از فرائض وواجبات حرام است واگر حقی مندوب که رعایت آن بهتر از روزه نفلست فوت میشود مکروه وظاهر آنست که عایت همان عو از ین قبیل است واگر هیچ حقی فوت نمیشود رواست بلکه مستحب ابن دقیق العید گوید مصالح ومفاسد از افعال عباد متعارضست وخصوص معلوم ما نیست پس بموجب الحکم تیوالنظر دو وقتیکه متعارض باشد مدار بران باید نهاد وتفویض بمراحم صاحب شرع است وظاهر شرع ابتاع شرع است والله اعلم

حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی سعید بن المسیب وابو سلمة بن عبد الرحمن ان عبد الله بن عمرو قال اخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم انی اقول والله لاصومن النهار ولاقومن اللیل ما عشت گفت عبد الله بن عمرو خبر داده شد پیغمبر خدا که بتحقیق من میگویم سوگند بخدا که هر آئینه روزه دارم روز را وقیام نمایم تمام شب را مادامی که زنده ام فقلت له قد قلته بابی انت وامی پس گفتم مر آنحضرت را بتحقیق گفته ام من ای فدای تو باد مادر وپدر من دو عبارت کلامی مطوی است تقدیر آنست که آنحضرت فرمود که تو کی که این را گفته قال فانک لا تستطیع ذلک فصم وافطر وقم ونم فرمود بتحقیق تو نمیتوانی آنرا که مدت عمر چنین کنی گاه روزه دار گاه افطار کن وقیام کن وخواب کن وصم من الشهر ثلثة ایام وروزه دار از هر ماه سه روز یعنی این سه روزه لازم گیر فان الحسنة بعشر امثالها وذلک مثل صیام الدهر بتحقیق یک نیکی بده مانند آن محسوبست واین سه روزه مانند صیام دهر است قلت فانی اطیق افضل من ذلک گفتم من بتحقیق طاقت دارم زیاده تر ازین قال فصم یوما وافطر یومین فرمود پس روزه دار یک روز وافطار کن دو روز قلت فانی اطیق افضل من ذلک فقال صم یوما وافطر یوما گفتم بتحقیق من طاقت دارم زیاده ازین پس فرمود روزه دار روزی وافطار کن روز دیگر فذلک صیام داؤد وهو افضل الصیام واین روزه داؤد است علیه السلام واین روزه بهترین روزها ست در ثواب قلت فانی اطیق افضل من ذلک گفتم من بتحقیق طاقت دارم زیاده ازین فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا افضل من ذلک پس فرمود افضل نیست هیچ روزه ازین این حدیث صریح است در آنکه کسی که کمال طاقت دارد ممنوعست از صوم دهر وتخصیص کردن این حکم بهمین عبد الله بن عمرو تکلف است **باب** حق الاهل فی الصوم رواه ابو جحیفة عن النبی صلی الله علیه وسلم در روزه زن وفرزند وقرابت حقی دارند باید که فوت نشود حقوق آنها روایت کرده است این را ابو جحیفه از پیغمبر خدا چنانکه معلوم شد از حدیث سلمان با ابو الدرداء

حدثنا عمرو بن علی قال حدثنا ابو عاصم عن ابن جریج قال سمعت عطاء ان ابا العباس الشاعر اخبره انه سمع عبد الله بن عمرو انه بلغ النبی صلی الله علیه وسلم انی اسرد الصوم واصلی اللیل ابو العباس شاعر خبر داده است عطا را که شنیده عبد الله بن عمرو را که بتحقیق رسیده پیغمبر خدا را که من پیوسته روزه میدارم ونماز میکنم همه شب فاما ارسل الی واما لقیته یا فرستاد آنحضرت کسی را بسوی من یا ملاقات کردم آنحضرت را بی طلب فقال الم اخبر انک تصوم ولا تفطر وتصلی ولا تنام پس فرمود آیا خبر داده نمیشوم من که تحقیق تو روزه میداری واصلا افطار نمیکنی وشبها نماز میکنی وخواب نمیکنی فصم وافطر وقم ونم پس روزه دار وافطار کن وقیام نمائی وخواب کن فان لعینیک علیک حظا وان لنفسک واهلک علیک حظا پس بتحقیق مر دو چشم ترا بر تو نصیبی است از خواب ونفس وزن ترا بر تو بهره ایست که آسوده داری در فوق انی بوبی وعیال را که کسب وقیام نمائی بحقوق آنها قلت انی لاقوی من ذلک گفتم بتحقیق من قوة دارم صوم دوام را عبد الله بن عمرو با وجود فرموده آنحضرت که در صوم دوام فوات حقوق است این را گفته گویا مراد او آنست که با وجود

جامهای متغیر بودی پس شکایت کردند آنرا بسوی آنحضرت پس فرمود من جاء منکم الجمعة فلیغتسل واین صریح است در آنکه مقصود از غسل عدم تاذی حاضرین نماز است از رایحه کریهه وکسیکه حاضر نشود نماز را این حدیث غسل در حق وی نباشد وحدیث ابی عوانه وابی خزیمه وحبان که مذکور شد ناطق است بدان وهمچنین کسیکه غسل کند بعد نماز غسل جمعه نکرده ونه بجا آورده مامور به را وحکایت ابن عبد البر اجماع بر آن واما اتصال غسل بذهاب بسوی نماز شرط کرده اند آنرا مالکیه بنا بر تعلیق غسل بمجی در حدیث وعدم امن از انچه مغایر تنظیف باشد وجمهور قائل اند بجواز آن بعد فجر گویند امر متعلق به اراده ذهاب است روز جمعه موسعا تا وقت ذهاب وظاهر درین تقدیر مدت بقا تنظیف است ومروی است از عبد الرحمن بن ابزی صحابی که وی غسل میکرد در روز جمعه بعد حدث میکرد پس وضو میساخت واعاده نمیکرد غسل را

حدثنا عبد الله بن محمد بن اسماء ضبعی بضم معجمه وفتح موحده بصری قال حدثنا جویریة بن اسماء مذکور عن مالک عن الزهری عن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابن عمر ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه بینا هو قائم فی الخطبة یوم الجمعة بتحقیق عمر بن خطاب رضی الله عنه در اثنا آنکه ایستاده است در خطبه روز جمعه اذ دخل رجل من المهاجرین الاولین من اصحاب رسول الله ناگاه در آمد مردی از مهاجرین نخستین از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وآن عثمان بن عفان بود رضی الله عنه مهاجرین اولین آنها را گویند که نماز گزاردند بسوی قبلتین یعنی پیش از تحویل قبله هجرت کردند یا کسانیکه حاضر شده اند غزوه بدر را یا آنکه حاضر شده اند بیعة الرضوان را فناداه عمر ایة ساعة هذه پس ندا کرد او را عمر وگفت کدام ساعت است این وقت که آمده انکار است بر تاخیر وی از اول وقت وفوات تکبیر مستحب قال انی شغلت بلفظ مجهول گفت آنمرد بتحقیق من مشغول شدم بکاری فلم انقلب الی اهلی حتی سمعت التاذین پس نرفتم

صوم دوام جميع حقوق مذکوره ادا نتوانم کرد پوشیده نماند که بعضی حقوق سیما خواب شب چگونه ادا تواند نمود زیرا
که آنحضرت قبول نذر نموده و فرموده آنحضرت را بر ایجاب حمل نکرده محض از راه شفقت میدانست قال فصم صیام داود
قال وکیف کان گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس روزه دار روزه داود علیه السلام گفت عبدالله و چگونه بود
صیام داود قال کان یصوم یوما ویفطر یوما ولا یفر اذا لاقی فرمود بود داود روزه میداشت روزی و افطار میکرد
روزی دیگر و نمی گریخت وقتیکه ملاقات میکرد دشمن را یعنی بافطار قوت خود را نگاه داشتی تا از حمله دشمن نگریزد قال
من لی بهذه یا نبی الله گفت عبدالله کیست مرا که متعهد شود باین خصلت اخیر که نا گریختن از دشمن است
ای پیغمبر خدا یعنی دشواری آن زیاده برین است که از عهده او برآیم و اظهار قوت خود کنم در آن قال عطاء لا ادری کیف
ذکر صیام الابد قال النبی صلی الله علیه وسلم لا صام من صام الابد مرتین گفت عطاء ابن رباح نمیدانم چگونه ذکر کرده است
صیام ابد را یعنی نمیدانم چگونه آمده است ذکر صیام ابد درین قصه مگر آنکه یاد دارم که فرمود آنحضرت روزه نداشت کسی که
روزه داشت بر دوام دو بار فرمود یعنی ثواب روزه نیافت از آنکه خلاف حکم الهی کرده است و این حدیث ظاهر است
در کراهت روزه ابد از آنکه این کلام یا دعاست پس وای بر کسی که آنحضرت او را این دعا کند یا خبر است از تقبیح حال
آنکس و ادنی مرتبه این کراهت است **باب** صوم یوم و افطار یوم یعنی بیان روزه داشتن روزی و افطار کردن روزی دیگر **حدثنا**
محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن مغيرة قال سمعت مجاهدا عن عبد الله بن عمرو عن النبي صلى الله عليه وسلم قال صم من الشهر ثلثة ايام فرمود
روزه دار از هر ماهی سه روز قال اطيق اكثر من ذلك گفت عبدالله طاقت دارم زیاده ازین فما زال حتى قال صم يوما
وافطر يوما پس همیشه بود تا آنکه فرمود روزه دار یکروز و افطار کن یکروز فقال اقرأ القرآن في كل شهر فرمود بخوان
قرآن را در هر ماه قال فاني اطيق اكثر من ذلك فما زال حتى قال في ثلث گفت عبدالله بتحقیق من طاقت دارم
زیاده ازین پس همیشه می فرمود تا آنکه فرمود ختم کن در سه شب مسلم از طریق ابی سلمه روایت کرده که عبدالله بن عمرو گفته که
صوم دوام داشتم و هر شب یک ختم قرآن میکردم و رفته رفته بر سه شب قرار یافت و در روایتی آمده که بر هفت شب قرار
یافت و فرمود زیاده مکن برین در مصابیح میگوید از ینجاست که منع کرده اند بسیاری از علما از زیاده بر هفت شب ظاهر از سوق کلام
آنست که معنی زیاده مکن برین آن باشد که در شبها قرآن را زیاده برین مخوان **باب** صوم داود علیه السلام بیان
روزه داود علیه السلام **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا حبيب بن ابي ثابت قال سمعت ابا العباس المكي
وكان شاعرا وكان لا يتهم في حديثه و بود ابن ابو العباس شاعر و متهم نبود در حدیث خود بدروغ چنانکه شعرا متهم
میباشند و صناعت شاعری بمبالغه و اطراء که مستلزم دروغ میباشد و در بعضی شروح گفته که متهم بکذب نبود اگرچه متهم بود
باعتقاد تشیع قال سمعت عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لي النبي صلى الله عليه وسلم انك لتصوم الدهر وتقوم الليل
فقلت نعم گفت عبدالله فرمود مرا پیغمبر خدا آیا بتحقیق تو روزه میداری دائم و قیام میکنی تمام شب گفتم آری قال
انك اذا فعلت ذلك هجمت له العين ونفهت له النفس فرمود بتحقیق تو وقتیکه کردی آنرا عادت ضعیف میگردد و بر او دائم
چشم و عاجز و درمانده می شود برای او نفس له را بجای لک بطریق التفات آورده در بعضی روایات هشت بدل فا ثاء
مثلثه است چنانکه در فوهما قومها نیز آمده و نیز نهکت بکاف روایت کرده اند و نهک بمعنی مبالغه و عقوبت است لا صام
من صام الدهر روزه نداشته است کسی که روزه داشت همه مدت صوم ثلثة ايام صوم الدهر کله روزه سه روز روزه همه مدت است

الجزء الرابع شيخ الاسلام	كتاب الجمعة

بن سليم بتصغير عن عطاء بن يسار عن ابي سعيد
الخدري ان رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم قال غسل يوم الجمعة واجب على كل
محتلم فرمود غسل روز جمعه واجب است بر هر بالغ
محمول بر تاکید و مبالغه است که در آن چنانکه گذشت
بشهادت روایت باب آینده که استنان و مس طیب
نیز یار است با غسل و حال آنکه این هر دو باتفاق
واجب نیست **باب** الطيب للجمعة
فضیلت استعمال خوشبوی برای نماز جمعه که کدام است
از سائر ایام **حدثنا** علي قال حدثنا حرمي
بن عمارة بفتح حاء و راء مهمله و بضم عين مهمله قال
حدثنا شعبة عن ابي بكر بن المنكدر قال
حدثني عمرو بن سليم الانصاري قال اشهد
على ابي سعيد قال اشهد على رسول الله گفت
عمرو بن سلیم گواهی میدهم بر ابی سعید خدری که گفت گواهی
میدهم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم مقصود
تاکید روایت است قال الغسل يوم الجمعة واجب
على كل محتلم وان يستن وان يمس طيبا ان وجد غسل روز
جمعه واجب است بر هر بالغ و مسواک کردن و خوشبو مالیدن
اگر یابد آنرا و در روایتی آمده اگرچه از خوشبوی زن باشد
یعنی اگرچه استعمال خوشبوی زن که رنگش ظاهر باشد
و بویش کمتر بمردان مکروه است ولیکن نزد عدم خوشبوی
دیگر مباح است بجهت تاکد امر قال عمرو گفت عمرو بن
سليم اما الغسل فاشهد انه واجب اما غسل
ازین سه خصلت مذکور پس گواهی میدهم که بتحقیق واجب
است و اما الاستنان والطيب فالله تعالى اعلم
اواجب هو ام لا و اما دو دیگر که استعمال مسواک و
خوشبوی است پس خدا داناتر است که واجب است
آن یا نه خود بتفصیل نمیدانم آنرا و لكن هكذا في
الحديث لیکن همچنین هر سه بر یک وتیره واقع اند
در حدیث قال ابو عبد الله گفت مؤلف هو اخو
محمد بن المنكدر ابو بکر بن منکدر برادر خورد محمد
بن منکدر مشهور است ولم يسم ابو بكر هذا و نام
کرده نشده است این ابو بکر مذکور بنامی جز کنیت
چنانکه نام کرده شد برادر دوم به محمد اگرچه وی نیز این
کنیت دارد رواه عنه بكير بتصغير ابن الاشج
بفتح معجمه همزه در آخر جیم مشدد و سعيد بن
ابي هلال وعدة روایت کرده از ابی بکر مذکور بکیر و سعید
و غیر وی و در اینهمه تعدیل و کشف خفاست از ابی بکر
که روایت کرده اند از وی ثقات وكان محمد بن
المنكدر يكنى بابي بكر وابي عبد الله و بود محمد بن

قلت فاني اطيق اكثر من ذلك قال فصم صوم داؤد كان يصوم يوما ويفطر يوما ولا يفر اذا لاقى **حدثنا** اسحق بن شاهين الواسطي قال حدثنا خالد بن عبد الله عن خالد الحذاء عن ابي قلابة قال اخبرني ابو المليح قال دخلت مع ابيك على عبد الله بن عمرو گفت ابو المليح در آمدم با پدر تو يعني با پدر عبد الله بن عمرو خطاب بابي قلابه است ونام پدر او زيد بن عمرو البصري است فحدثنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر له صومي پس حديث كرد ما را عبد الله كه بتحقيق رسول خدا ذكر كرده شد او را صوم و وام من فدخل علي فالقيت له وسادة من ادم حشوها ليف پس انداختم مر آن حضرت را بالشي از چرم كه درميان آن برگ خرما بود فجلس على الارض وصارت الوسادة بيني وبينه پس نشست آن حضرت بر زمين وگشت وساده درميان من وميان آنحضرت فقال اما يكفيك من كل شهر ثلثة ايام پس فرمود آيا بس نميكند ترا از هر ماه سه روز قال قلت يا رسول الله گفت عبد الله گفتم اي رسول خدا بس نميكند قال خمسا قلت يا رسول الله فرمود پنج روز گفتم اي يا رسول الله قال سبعا قلت يا رسول الله فرمود هفت روز گفتم زياده فرما قال تسعا قلت يا رسول الله فرمود نه روز گفتم زياده فرما قال احدى عشرة فرمود يازده روز ثم قال النبي صلى الله عليه وسلم لا صوم فوق صوم داؤد شطر الدهر صم يوما وافطر يوما نصف دهر پس فرمود آنحضرت نيست روزه بالاي روزه داؤد كه نيم سال است روزه دار يك روز وافطار كن يكروز واين نيم سال روزه است

باب صيام البيض ثلث عشرة واربع عشرة وخمس عشرة

درميان روزهاي ايام بيض كه سيزده و چهارده و پانزده هر ماه است بيض بكسر باء موحده وسكون تحتيه جمع ابيض است بمعنى سفيد در اكثر روايات صيام ايام البيض است وبعض بتقدير روايت اول ظاهر آنست كه صفت ايام است ومضاف اليه محذوف است يعني الايام البيض وبرتقدير ثاني صفت ليالي است يعني ايام الليالي البيض ودر روايت ابي ذر از كشميهني ثلاثة عشر واربعة عشر وخمسة عشر است واين باعتبار ايام است واول باعتبار ليالي است قسطلاني گفته كه بيض صفت ايام نميتواند بود ازانكه ايام ماه همه سفيد است تخصيص باين سه روز ندارد واهل لغت انكار كرده اند از گفتن الايام البيض ونميگويند مگر الليالي البيض وشيخ ابن حجر در فتح الباري گفته يوم كامل عبارت از نهار با ليل است پس درست باشد الايام البيض بطريق توصيف وسبقت كرده است باين معنى ابن منير گفته كه اين وهم است از يمردم ومذمت آن از حديث صحيح ابن بطال روايت كرده از شعبه از انس بن سيرين از عبد الملك بن منهال از پدر او منهال كه گفت امرني النبي صلى الله عليه وسلم الايام البيض وقال هو صوم الدهر وگفته است يوم نام ليل ونهار است وهر يوم تمام ابيض نيست مگر اين سه روز كه شب آن با روز بآفتاب روشن است پس تمام يوم روشن باشد وگمان دارم كه هر كه گفته كه الايام البيض نبايد گفت وهم كرده است كه يوم بهمين معنى نهار است ونه اين چنين است انتهى ودر مصابيح گفته ظاهر آنست كه مانند اين قول وهم نيست ازانكه يوم اگرچه عبارت از ليل ونهار است جميعا ليكن نسبت بصوم همين نهار است ازانكه صوم از طلوع فجر تا غروب آفتاب است انتهى پوشيده نماند كه سخن درين است كه بيض صفت يوم ميتوان داشت واين توصيف صحتي دارد يا نه وبرتقدير صحت نسبت كردن صوم را بيوم نا روائي ندارد معنى صوم ووقت آن بنص قطعي ودلايل شرع مقرر شده پس مراد همان خواهد بود كه امساك از طلوع فجر تا غروب آفتاب است وحاصل آنكه اين نسبت موجب آن نيست كه يوم بهمين معنى نهار باشد آري حديث مسح خفين كه باين الفاظ بصحت پيوسته كه يمسح المقيم يوما وليلة والمسافر ثلثة ايام ولياليها نظري دارد كه يوم بمعنى نهار باشد واگر بمعنى ليل ونهار بودي كفايت ميكرد كه يمسح يوما وثلثة ايام ميگفتند بالجملة يا مگر براي دفع توهم باشد كه كسي

الجمعة غسل الجنابة ثم راح فرمود كسي كه غسل كند در روز جمعه مانند غسل جنابت بستر رود به مسجد براي نماز جمعه يعني در ساعت اولي بدليل فقرات آينده فكانما قرب بدنة پس گويا قرباني كرد و تصدق نمود شتر را ومن راح في الساعة الثانية فكانما قرب بقرة وكسيكه رفت بعد غسل در ساعت دوم پس گويا قرباني كرد گاو را ومن راح في الساعة الثالثة فكانما قرب كبشا اقرن وكسيكه رفت در ساعت سوم پس گويا قرباني كرد قوچ را ومن راح في الساعة الرابعة فكانما قرب دجاجة وكسيكه رفت در ساعت چهارم پس گويا تصدق كرد مرغي را ومن راح في الساعة الخامسة فكانما قرب بيضة وكسيكه رفت در ساعت پنجم پس گويا تصدق كرد بيضه را يعني مبادرت بسوي جمعه در ساعت اولي افضل وارد بر مبادرت در ساعت ثانيه مانند فضل متصدق شتر بر متصدق گاو وهمچنان در ساعت ديگر ودر بعضي روايات بجاي فكانما قرب بدنة فله من الاجر مثل الجزور آمده وظاهر آنست كه نسبت ثواب مبادر اول بمبادر ثاني مانند نسبت شتر است بگاو در مقدار يا در قيمت واعتبار ساعات نزد جمهور از اول روز است ورواح اگرچه مشهور استعمال آن در سير بعد از زوال است وليكن تصريح كرده اند ايمه لغت بر استعمال آن در جميع اوقات وانكار كرده ازهري بر مدعي حصر در بعد زوال وگفته راح بمعنى ذهب در جميع اوقات اهل حجاز است ودر بعضي روايات غدا بجاي راح آمده ودر بعضي احاديث اذا كان يوم الجمعة غدت الشياطين براياتها الى الاسواق وتغدو الملائكة فتجلس على باب المسجد فيكتب الرجل من ساعة والرجل من ساعتين الحديث واحاديث ديگر نيز در همين معنى بسيار اند وآنچه در بعضي احاديث بلفظ مثل المتهجر كمثل الذي يهدي بدنة آمده مراد تبكير است چنانچه از خليل نقل آن آمده وچون درينجا اشكال كرده اند كه بمقتضاي اين حديث لازم آمد كه اقامت جمعه پيش از زوال بود چون تمام روز دوازده ساعت است وبعد از پنج ساعت اگر امام بخطبه بر آيد در ساعت ششم بيشك آن پيش از نصف النهار خواهد بود وگفته اند در جواب كه درين حديث ذكر مجي از اول نهار نيست پس تواند كه ساعت اولي براي استعداد وساختگي غسل وغيره در شته باشد ومبدأ مجي از اول ثانيه بود كه آن اعلى ترين نسبت مجي ثانيه هست بنسبت بلعبين تقدير آخر خامسه مجي اول زوال بود پوشيده نماند كه حديث صريح هست در ترتيب ثواب در ساعت اولي ساعت ثانيه مجي تبع ثواب است متفرع بر اين ثواب اولى وثانيه بنسبت نهار باشد لكن او ثانيه نسبت مجي است آن تكلف مي شود

برسانند هم حمل کند والله اعلم **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا ابو التياح قال حدثني ابو عثمان عن ابی هریرة رضي الله عنه قال اوصانی خلیلي صلی الله علیه وسلم بثلث گفت ابو هریره وصیت کرد دوست من رحمت کناد خدا بر وی بسه چیز صیام ثلثة ایام من کل شهر و رکعتي الضحى وان اوتر قبل ان انام صیام سه روز از هر ماه و دو رکعت نماز چاشت و اینکه وتر بگذارم پیش از آنکه خواب کنم مطابقت حدیث بترجمه که در وی صیام ایام بیض است و درینجا مطلق سه روز واقع شده خالی از تکلف نیست و حدیث عبد الله بن عمرو که سابقا بطرق متعدده ذکر کرده آنجا نیز سه روز مطلق بوده است گفته اند که در بعضی روایات از ابی هریره بتعیین با ایام بیض واقع شده چنانکه ایراد کرده نسائی و تصحیح کرده آنرا ابن حبان از طریق موسی بن طلحه از ابی هریره و این عادت مولف است که اکتفا میکند بطریقیکه دیگران آورده اند بدانکه در احادیث صحیحه بسیار سه روز واقع شده و در اینجا تعیین ایام آمده با قوال مختلفه یکی آنکه سه روز بی تعیین دوم سه روز اول ماه است سیوم آنکه عایشه گفته که شنبه و یکشنبه و دوشنبه است و از ماه دیگر سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه است و بقولی آخرهای هر ماه است و مذهب امام ابو حنیفه و صاحبیه و امام شافعی و امام احمد همین سه روز ایام بیض است الی غیر ذلک من الاقوال

باب من زار قوما فلم يفطر عندهم کسی که زیارت کند قومی را و وی صائم است صوم نفل و افطار نکند نزد ایشان

حدثنا محمد بن المثنى قال حدثني خالد هو ابن الحارث قال حدثنا حميد عن انس بن مالك رضي الله عنه قال دخل النبي صلى الله عليه وسلم على ام سليم گفت انس درآمد آنحضرت در خانه ام سلیم که مادر وست فاتته بتمر وسمن پس آورد ام سلیم خرما و روغن قال اعيدوا سمنكم في سقائه پس فرمود که باز برید شما روغن خود را در مشک آن وتمركم في وعائه و خرمای خود را در ظرف آن فاني صائم بتحقیق من روزه دارم ثم قام الى ناحية من البيت فصلى غير المكتوبة پس برخاست بسوی گوشه از خانه و گذارد نماز نفل فدعا لام سليم واهل بيتها پس خواند ام سلیم را و مردم خانه او را فقالت ام سليم يا رسول الله ان لي خويصة پس گفت ام سلیم ای رسول خدا بتحقیق مرا دعای کن دعای خاصه قال ما هي قالت خادمك انس فرمود چیست خاصه تو گفت خدمتگار تو انس در حق او دعا کن فما ترك خير آخرة ولا دنيا الا دعا لي به پس نگذاشت نیکی آخرت و دنیا را مگر آنکه دعا کرد مرا بآن اللهم ارزقه مالا وولدا وبارك له فيه این دعا کرد بار خدایا روزی کن او را مالی فراوان و فرزند بسیار و برکت ده او را در ان ابن سعد زیاده کرده است اطل عمره واغفر ذنبه دراز کن عمر او را و بخش گناه او را فاني لمن اكثر الانصار مالا پس بتحقیق من بیشترین قوم انصارم از روی مال مرویست که باغ او سالی دو بار میوه دادی وحدثتني ابنتي امينة انه دفن لصلبي مقدم الحجاج البصرة بضع وعشرون ومائة و گفت مرا دختر من امینه که بتحقیق گور کرده شده است مر فرزندان صلبیه مرا یعنی غیر نبیرها و بنبیها از زمان قدوم حجاج بصره را یکصد و بیست و چند نفر یعنی از نخستین مردها تا زمان آمدن حجاج بصره را و ظاهر آنست که درینوقت فرزندان صلبیه دیگر هم داشته باشد و آمدن او در سنه هفتاد و پنج است و عمر انس درآنوقت هشتاد و چند سال بود و بعد از ان تا سال نود و سه زندگانی کرد عمر او از صد سال متجاوز شد وقال ابن ابي مريم در غیر روایت ابی ذر واو الوقت حدثنا بجای قال است قال اخبرنا يحيى بن ايوب قال حدثني حميد انه سمع انس بن مالك رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم گفت یحیی حدیث کرد مرا حمید که وی بتحقیق شنیده است انس را فائده این طریق بیان آنست که حمید شنیده است از انس این حدیث را اگرچه وی تدلیس میکند و سماع از انس و مولف اعتنا میکند احادیث حمید را در آنچه شنیده است

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الجمعة

دیگر است و این بنا بر اراده ساعت تعدیلیه است که آنرا نزد حساب مستقیمه نامند و متساوی باشند در مقدار و مختلف میشود عدد آن در روز و شب در شتا و صیف و اما ساعات آفاقیه که آنرا اهل حساب معوجه نامند عدد آن در هر واحد روز و شب یکسان است که دوازده باشد اگرچه مختلف اند در مقدار و اینهمه کلام بر تقدیریست که گفتگو با صطلاح اهل نجوم کنند و در حدیث بهتر آنست که مراد ساعات عرفیه لغویه که ازمنه لطیفه است باشد و تفاوت درجات و مراتب تقدم و تاخر گیرند در اوقات آمدن بجمعه لی انحصار در پنج و شش و دلیلی نیست برین انحصار و درین هیچ اشکال لازم نیاید و آنچه در روایات ابوداود و نسائی از حدیث جابر مرفوعا آمده که روز جمعه دوازده ساعت است و تصحیح کرده آنرا حاکم شاید که برای بیان حصه ساعت جمعه باشد که از اوقات اجابت است و لازم نیست که حدیث باب مبنی بر آن باشد و اکثری از مالکیه و بعضی شافعیه مراد بآن لحظات لطیفه بعد زوال شمس گویند بظاهر لفظ رواح که بعد زوال مشهور است و بتحقیق سخت شده انکار امام احمد و ابن حبیب از مالکیه بر آنچه منقول است از مالکیه بر آنچه منقول است از امام مالک از کراهت بسوی جمعه از اول نهار و گفته این خلاف حدیث پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم و لیکن حقیقت تبکیر تعجیل و مبادرت در اول وقت است هر وقت که باشد نعم اگر در حدیث ثابت شود که تعجیل در اول نهار باید کرد مخالفت اثبات وگرنه بوقوع لفظ تبکیر اثبات مخالفت نتوان کرد

از انس و ذکر میکند آنرا طرق متابعت و تعلیق بدانکه در اهل حدیث اختلاف است در اعتبار احادیث مدلس بیشتر مردم برآنند که بشرط ثبوت معاصرت مقبول است و مولف رح بشرط ثبوت صحبت قبول میکند و مسلم در صحیح خود بر شرط مولف سخت انکار کرده است و حدیث حمید از انس بهر تقدیر مقبول است جای تردد نیست باید **باب** الصوم من آخر الشهر روزه داشتن از آخر ماه **حدثنا** الصلت بن محمد قال حدثنا مهدی بن میمون عن غیلان **ح** وحدثنا ابو النعمان قال حدثنا مهدی بن میمون عن غیلان عن مطرف عن عمران بن حصین عن النبی صلی الله علیه وسلم انه سأله او سأل رجلا وعمران یسمع تحقیق آنحضرت پرسید عمران را یا پرسید دیگری را و عمران می شنید آنرا فقال یا ابا فلان اما صمت سرر هذا الشهر پس فرمود ای ابو فلان آیا روزه نداشتی آخر این ماه سرر بفتح مهمله و رائین و کسر سین وضم آن نیز آمده بمعنی استتار است و آن سه روز آخر ماه که بست و هفتم و بست و هشتم و بست و نهم است این سه روز را سرر میگویند از جهت پنهان شدن ماه درین شبها بعضے میگویند سرر بمعنی وسط ماه است و سره هر چیز وسط آنست برین تقدیر مراد ایام بیض است و مولف بمعنی آخر شهر دانسته و لهذا ترجمه باخر شهر کرده اینحدیث آورده است قال اظنه قال یعنی رمضان گفت ابو النعمان گمان می برم مهدی بن میمون را که گفت میخواهد ازین شهر رمضان را قال الرجل لا یا رسول الله قال فاذا افطرت فصم یومین گفت آنمرد روزه نداشته ام اے رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود وقتیکه افطار کنید پس روزه دارید و لم یقل الصلت اظنه یعنی رمضان نگفته است صلت گمان دارم مهدی را که میخواهد رمضان را شیخ ابن حجر میگوید صواب همین است که مراد رمضان نیست بلکه شعبان است لیکن مشکل کرده اند برین تقدیر که آنحضرت نهی کرده است از روزه پیش از رمضان یکروز یا دو روز و اینجا تجویز بلکه تقریر تاکید فهم میشود جواب گفته اند گویا این روزها معتاد او بوده بلکه نذر کرده باشد هم ازینجهت بقضای آن فرمود وقال ثابت عن مطرف عن عمران عن النبی صلی الله علیه وسلم من سرر شعبان قال ابو عبد الله وشعبان اصح گفت مولف رح شعبان صحیح تر است بحسب روایت خطابی گفته امر کردن بسرر رمضان معنی ندارد از آنکه فرض است انتهی و توانند که ازین مر صیام از آخر ماه رمضان بعذری فوت شده باشد و آنحضرت اطلاع یافته از وی پرسیده اند و امر کرده واقع شده بقضای آن روزها است والله اعلم **باب** صوم یوم الجمعة در بیان حکم روزه جمعه و جواز و کراهت آن واذا اصبح صائما یوم الجمعة فعلیه ان یفطر وقتی کسیکه صباح کند در حالیکه صائم است روز جمعه لازم است بروی که افطار کند یعنی اذا لم یصم قبله ولا یرید ان یصوم بعده میگوید مولف که مراد ازین حکم آنست که افطار لازم است وقتی که روزه نداشته پیش از جمعه پنجشنبه است و نمیخواهد که روزه دارد روز شنبه **حدثنا** ابو عاصم عن ابن جریج عن عبد الحمید بن جبیر بن شیبة عن محمد بن عباد قال سألت جابرا انهی النبی صلی الله علیه وسلم عن صوم یوم الجمعة قال نعم محمد بن عباد گفت پرسیدم جابر بن عبد الله انصاری را آیا منع کرده است پیغمبر خدا از روزه روز جمعه گفت آرے زاد غیر ابی عاصم ان ینفرد بصوم یعنی زیاده کرده است غیر ابی عاصم از شیوخ دیگر که میخواهد ازین منع آنکه تنها کند و ممتاز سازد جمعه را بروزه خود قسطلانی گوید حکمت در منع روزه جمعه ترس آنست که سستی آید در وظائف روز جمعه فتورے رو دهد نسبت میکند این وجه را با امام شافعی و نیز از مستدرک از حدیث ابی هریره مرفوعا آورده که روز جمعه روز عید است انرا روز امساک از طعام و شراب نکنید مگر آنکه روزه دارید پیش او و بعد او

آنحضرت و خلفای وی **باب** بی ترجمه بمنزله از باب سابق **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا شیبان بن عبد الرحمن تیمی نحوی نسبت بنحو که قبیله از ازد است عن یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف عن ابی هریرة ان عمر بن الخطاب بینما هو یخطب یوم الجمعة اذ دخل رجل روایت است از ابی هریره که تحقیق امیر المومنین عمر در اثنای آنکه خطبه میخواند روز جمعه ناگاه در آمد مردی و در بعضی روایات از شیبان و یحیی تصریح است باسم عثمان بن عفان فقال عمر بن الخطاب لم تحتبسون عن الصلوة پس گفت عمر بر منبر چرا باز میمانند از آمدن نماز در اول وقت فقال الرجل ما هو الا ان سمعت النداء فتوضأت پس گفت آنمرد نیست آن باز ماندن مگر این مقدار که شنیدم اذان را پس وضو کردم فقال الم تسمعوا النبی پس گفت عمر برای توبیخ از ترک غسل آیا نشنیده اید پیغمبر خدا را صلی الله علیه واله وسلم یقول اذا راح احدکم الی الجمعة فلیغتسل که میفرمود چون برود یکی از شما بسوی نماز جمعه پس باید که غسل کند اولا و درین بیان فضل جمعه پوشیده نیست **باب** الدهن للجمعة استعمال دهن برای حضور نماز جمعه دهن بضم دال مهمله روغن و بفتح مصدر است بمعنی روغن مالیدن پس بر تقدیر اول لفظ استعمال مقدر باشد نه ثانی و مراد درین عطر ظاهر از روغن خوشبو است چنانکه در شرح حدیث گفته **حدثنا** آدم قال حدثنا ابن ابی ذئب عن سعید المقبری قال اخبرنی ابی عن ابن ودیعة عبد الله انصاری مدنی تابعی بزرگ است بعضی او را در صحابه شمرده عن سلمان الفارسی قال قال النبی

یا بعد از وی پوشیده نماند که این هر دو وجه فارق نیست میان انفراد روز جمعه و جمع کردن با روزه پیش و پس گر روز جمعه روز عید است ازین جمع از بودن آن روز عید نمی برآید و آنکه را اعتماد وجه اول گفته اند که روزه پس و پیش جبر میکند آنچه از وظائف جمعه نقصان یافته باشد روز جمعه آنچه باید کرد و بسنت صحیح ثابت شده غسل است و این خود صوم قوت می بخشد و از نماز جمعه تا نماز فرض ظهر تفاوتی کمتر است و اوراد و اعمال دیگر مستحبه که ثواب آن زیاده بر ثواب صوم باشد و مخصوص بجمعه باشد صائم آنرا ادا نتواند کرد معلوم نیست بهترین وجهی که توان گفت آنست که انفراد این روز بروزه از جهت تشبه به یهود منع شده است چنانکه اینها از پیش خود دیگر روزی که آن روز اجتماع ایشان در معبد است برای روزه گرفته بودند و مسلمانی که روز جمعه روز اجتماع مسلمانانست بنماز جمعه روزه گیرد تشبه به یهود دارد **حدثنا** عمر بن حفص بن غياث قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش قال حدثنا ابو صالح عن ابي هريرة رضي الله عنه قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول لا يصوم احدكم يوم الجمعة الا يوما قبله او بعده گفت ابوهریره شنیدم پیغمبر خدا را میفرمود البته روزه ندارد یکی از شما روز جمعه مگر آنکه روزه دارد روزی پیش از آن یا بعد از آن درین نسخه حدثنا که در پیش است ان یصوم مذکور نیست گویا مقدر است یا سهو قلم ناسخ است **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن شعبة ح وحدثني محمد قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن قتادة عن ابي ايوب عن جويرية بنت الحارث ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل عليها يوم الجمعة وهي صائمة فقال اصمت امس قالت لا مرویست از جویریه که بتحقیق پیغمبر خدا در آمد بر وی از جمعه و حال آنکه او روزه دار بود پس فرمود آیا روزه داشته دیروز گفت نی قال تريدين ان تصومي غدا قالت لا قال فافطري فرمود آیا اراده داری که روزه داری فردا گفت نی فرمود پس افطار کن وقال حماد بن الجعد سمع قتادة قال حدثني ابو ايوب ان جويرية حدثته فامرها فافطرت وگفت حماد بن جعد شنیده است قتاده را گفت حدیث کرد مرا ابوایوب که بتحقیق جویریه حدیث کرد او را و امر کرد آنحضرت او را بافطار و افطار کرد وی آنحضرت نفرمود او را که فردا هم روزه دار تا ابطال عمل نشده باشد و در ثواب بیفزود گویا زجر درین بیشتر یا آنکه او را ما نعی از روزه فردای آن روز بوده است **باب** هل يخص شيئا من الايام آیا روا هست که مخصوص کرده شود روزی از روزها برای صوم **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن سفيان عن منصور عن ابراهيم عن علقمة قال قلت لعائشة رضي الله عنها هل كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يختص من الايام شيئا گفت علقمه گفتم مر عایشه را آیا بود پیغمبر خدا که تخصیص میکرد از روزها روزی برای صوم قالت لا كان عمله ديمة گفت عایشه نبود عمل آنحضرت دائمی که انقطاع نداشت اگر گوئی آنحضرت روزه میداشت و افطار میکرد پس معنی دوام روزه بی انقطاع بچه معنی است گوئیم مراد آنست والله اعلم که عمل آنحضرت در صوم آنچنان نبود که در بعضی روزهای مخصوص روزه داشتی و بس بلکه اکثری روزه داشتی و هر روزیکه خواستی و نیز اشکال کرده اند باآنکه در احادیث صحیحه وارد شده که روز پنجشنبه و دوشنبه روزه میگرفت چنانکه ابوداود و نسائی روایت کرده اند جواب داده اند که این ایام مستثنی است از عموم قول عایشه که گفت لا و در فتح الباری گفته احتمال دارد که مراد از ایام که سائل از آن پرسیده سه روز از هر ماه باشد و جوابی که لا داده اول

بیرون آید بسوی مسجد فلا يفرق بين اثنين پس چون در آید در مسجد جدائی نیفگند میان دو کس که بیوسته نشسته باشند یا مراد تفریق بکام زدن بعد گذشتن از آنجا و رفتن ببالا است چنانچه در روایت ابی داود آمده ثم لم يتخط رقاب الناس و این کنایه است از تکبیر یا تفریق حاجت نبود ثم يصلي ما كتب له پس نماز گذارد آنچه تقدیر کرده شده برای وی و در حدیث ابی الدرداء باین لفظ است ثم يركع ما قضي له یعنی نماز گذارد و در حدیث ابی ایوب فيركع ان بدا له پس نماز کند اگر خوش آید او را ظاهر این عبارت اگرچه در نوافل است ولیکن اعتبار صلوة میان این دو اضافه دلالت دارد بر تاکید بودن آن راتبه میکند و کلام در سنن راتبه در باب الصلوة بعد الجمعة وقبلها مذکور شود انشاء الله تعالى ثم ينصت اذا تكلم الامام بستر خاموش باشد و گوش دارد وقتیکه کلام کند امام یکنفر و ینصت بضم یا از انصات بمعنی سکوت باستماع و فتح یا نیز جائز است و کلام در حالت انصات در باب علی حده بیاید الا غفر له ما بينه وبين الجمعة الاخرى این کارهای مذکوره هیچ مردی نکند مگر آنکه آمرزیده شود او را گناهان صغیره وی که میان این روز جمعه و دیگر است گذشته چنانکه در روایت لیث از ابن عجلان نزد ابن خزیمه تصریح است مغفرة ما بين الجمعة التي قبلها و حدیث ظاهر است در آنکه تکفیر گناهان از جمعه تا جمعه دیگر مشروط بوجود جمیع این اعمال است **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال طاوس قلت لابن عباس ذكروا ان النبي گفت طاوس بن کیسان همیری فارسی یمانی تابعی که نامش ذکوان است گفتم ابن عباس را که ذکر کرده اند اصحاب که بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قال اغتسلوا يوم الجمعة فرمود غسل کنید روز جمعه واغسلوا رؤسكم و بشوئید سرهای خود را و پاک و صاف کنید آنها را از چرک میان موی و غیره اگرچه دلالت بر مبالغه در تنظیف دارد وان لم تكونوا

گفتم ازین اشکال نیز میتوان گفت وحاصل آنست که روزه داشتن آنحضرت دوشنبه و پنجشنبه را از راه تخصیص بود
در غیر این دو روز هم بسیار روزه میگرفت فایکم یطیق ما کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یطیق پس
کدامین شما تاب می آرد آنچه تاب می آورد رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی **باب** صوم یوم عرفة در حکم روزه داشتن
نهم ماه ذی الحجه **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن مالك قال حدثنی سالم قال حدثنی عمیر مولی ام الفضل ان ام الفضل
حدثته **ح** وحدثنا عبد الله بن یوسف قال حدثنا مالك عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله عن عمیر
مولی عبد الله بن عباس عن ام الفضل بنت الحارث ان ناسا تماروا عندها یوم عرفة
فی صوم النبی صلی الله علیه وسلم مرویست از ام فضل بن عباس که بتحقیق مردم اختلاف کردند نزد وی
روز عرفه در روزه داشتن آنحضرت فقال بعضهم هو صائم وقال بعضهم لیس بصائم پس بعضی گفتند که صائم است
و بعضی گفتند صائم نیست در اسناد اول عمیر را مولی ام الفضل گفت و در ثانی مولی عبد الله بن عباس کرمانی گوید
ظاهر آنست که وی مولی ام الفضل است نسبت بعبد الله که پسر ام الفضل است از جهت کثرت ملازمت او
مر و برا باشد انتهی و تواند که بعد از ام فضل بوراثت بوی رسیده باشد و بعد ازین شهرت یافته بمولی عبد الله بن
عباس فارسلت الیه بقدح لبن وهو واقف علی بعیره فشربه پس فرستاد ام فضل قدحی شیر و حال آنکه
آنحضرت نشسته بود بر شتر خود پس خورد آنرا **حدثنا** یحیی بن سلیمان قال حدثنا ابن وهب او قری علیه
گفت یحیی حدیث کرد مرا ابن وهب یا خوانده شد بر ابن وهب و من می شنیدم شک کرده است راوی
قال اخبرنی عمرو بن الحارث عن بکیر عن کریب عن میمونة ان الناس شکوا فی صیام النبی صلی الله
علیه وسلم یوم عرفة مرویست از میمونه که مردم تردد کردند در روزه پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی در روز عرفه
فارسلت الیه بحلاب وهو واقف فی الموقف فشرب منه والناس ینظرون پس فرستاد میمونه بآنحضرت
قدحی شیر و آنحضرت استاده بود در موقف پس نوشید از آن شیر و مردم همه میدیدند حلاب بکسر مهمله ظرفی که در آن
شیر دوشند و بعضی شیر نیز آمده درین حدیث نسبت کرده فرستادن شیر بمیمونه و در حدیث سابق بام فضل و این
محمول است که هر دو باتفاق فرستاده باشند و راوی هر یک از وی نقل کرده یا جدا جدا فرستاده باشند و نوشیدن
آنحضرت دو بار واقع شده در احادیث صحیح واقع شده که صوم روز عرفه مستحب است و مکفر است صغائر سال
گذشته و آینده را و ازین حدیث بوضوح پیوست که آنحضرت افطار کرده اند پس جمع در حدیثین آنست که استحباب
در حق غیر الحاج است **باب** صوم یوم الفطر در بیان حکم روزه روز عید فطر **حدثنا** عبد الله بن
یوسف قال حدثنا مالك عن ابن شهاب عن ابی عبید مولی ابن ازهر قال شهدت العید مع عمر بن الخطاب
رضی الله عنه فقال هذان یومان نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن صیامهما گفت ابو عبید مولی عبد الرحمن بن ازهر حاضر شدم
روز عید با عمر بن خطاب پس گفت عمر این دو روز است که منع کرده است پیغمبر خدا از روزه داشتن در آن دو روز
یوم فطرکم من صیامکم والیوم الآخر تاکلون فیه من نسککم روز افطار شما از روزهای رمضان و روز دیگر که میخورید
شما در آن روز از اضحیه در فتح الباری گفته فائده وصف یوم اشارتست بعلت بقول من صیامکم آنکه افطار که فصل کردن است
میان روزه رمضان و اظهار تمام آن و آنکه تقرب بذبح کردن اضحیه برای خوردن است و اگر روزه دران روز

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الجمعة

کی تابعی من طاوس عن ابن عباس انه ذکر قول النبی طاوس
از ابن عباس روایت میکند که وی ذکر کرد قول پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم فی الغسل یوم الجمعة در تاکید غسل روز جمعه فقلت
لابن عباس طاوس گوید پس گفتم ابن عباس را ایمس طیبا
او دهنا ان کان عند اهله آیا این نیز سنت که مالد خوشبوی
یا روغن اگر باشد آن نزد مردم خانه وی فقال ابن عباس لا اعلمه
پس گفت ابن عباس نمیدانم آنرا یعنی نشنیده ام از آنحضرت **باب**
یلبس احسن ما یجد میپوشد روز و نماز جمعه نیکوترین لباسی
که دارد از نجا روا است پوشیدن آن **حدثنا**
عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن
عبد الله ابن عمر ان عمر ابن الخطاب رای حلة سیراء
عند باب المسجد بتحقیق عمر بن خطاب دید جفت جامه
حریر را نزد در مسجد که میفروخت کسی از احله بضم مهمله
و تشدید لام دو جامه را گویند که ازار و ردا باشد سیراء
بکسر مهمله و فتح تحتیه بعد از آن راء ممدود دو جامه حریر را گویند
و ترکیب حلة سیراء نزد جامه اهل عربیه اضافی است چنانکه گویند
ثوب خز یعنی جامه ابریشم ابن حجر قول گفته بتعیین ضبط
کرده ایم از علماء متقن و در روایت اصلی فی بروایة ابو
داصیلی بتنوین حلة است بنا بر توصیف بلید نیست
و بریت اذا اکثر المحدثین کذا نقله العسقلانی فقال یا رسول
الله لو اشتریت هذه لا پس گفت عمر ای رسول خدا اشتر
که خریدی این را فلبستها یوم الجمعة وللوفد
اذا قدموا علیك پس بپوشی آنرا روز جمعه و روز آمدن ایلچی
و قبیله نزد تو آیند پس ظاهر آنست که حلة جامه برای تحمل
باشد و اگر شهر طیبه گویند خبر از آنحضرت خواهد بود یعنی کان
حسنا فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
انما یلبس هذه من لا خلاق له فی الآخرة پس
فرمود آنحضرت نمی پوشد حله حریر را مگر کسی که نیست نصیب

مشروع بودی تقرب بذبح واقع نمیشد پس تعبیر کرده از علت تحریم روزه باکل آن ودر بیان که اشارت گاسبق تغلیب حاضر بر غایب است قال ابو عبد الله البخاری گفت مولف رح قال ابن عیینة من قال مولی ابن ازهر فقد اصاب گفت ابن عیینه کسیکه گفت ابو عبید مولای ابن ازهر است بتحقیق صواب گفته ومن قال مولی عبد الرحمن بن عوف فقد اصاب وکسی که گفته ابو عبید مولای عبد الرحمن بن عوف است نیز راست گفته از انکه این هر دو نسبت بصحت رسیده است کرمانی گوید ابو عبید مصغر عبد است نام او سعد است وهی مولائی عبد الرحمن بن الازهر بن عبد عوف است ونیز نسبت میکنند او را بعبد الرحمن بن عوف بن عبد عوف واین هر دو عبد الرحمن ابنای عم اند قسطلانی گفته تواند که این ابو عبید مشترک باشد درین هر دو یا نسبت بیکی بحقیقت وبدیگری بمجاز باشد از کثرت ملازمت واخذ علم یا آنکه چون برادران هم اند میتوان مولی یکی را بدیگری نسبت داد **حدثنا** موسی ابن اسمعیل قال حدثنا وهیب قال حدثنا عمرو بن یحیی عن ابیه عن ابی سعید قال نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن صوم یوم الفطر ویوم النحر گفت ابو سعید منع کرده است پیغمبر خدا از روزه روز عید فطر وروز عید اضحی که ذبح میکنند دران روز وعن الصماء واز پیچیدن چادر بر خود صما بفتح مهمله وتشدید میم وبمد است در تفسیر آن اختلاف کرده اند منقول از اصمعی آنست که چادر را بر تمام بدن به پیچد چنانکه فرجه نماند که دست ازان برآرد ودفع کند چیزی را که آزاری بوی رساند ونزد فقها آنست که به پیچد چادری که بادی جامه دیگر نباشد بعد ازان یکطرف را بر دوش اندازد چنانکه کشف عورت گردد وان یحتبی الرجل فی ثوب واحد واز احتبا کردن مرد بیک جامه که فرج نمایان شود واحتبا بحاء مهمله آنکه پیوسته کند هر دو پای را بشکم وجامه برگرد پایها وپشت بربندد وگاه احتبا بهر دو دست نیز میباشد ومنع ازین صورت نیز بملاحظه کشف عورتست وعن الصلوة بعد الصبح والعصر واز نماز کردن بعد از نماز فجر پیش از طلوع آفتاب وبعد از عصر پیش از غروب **باب** صوم یوم النحر وحکم روزه روز عید اضحی **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام عن ابن جریج قال اخبرنی عمرو بن دینار عن عطاء بن میناء قال سمعته یحدث عن ابی هریرة گفت عمرو بن دینار شنیدم عطا را که حدیث میکرد از ابی هریره رضی الله عنه قال ینهی عن صیامین وعن بیعتین گفت ابو هریره منع کرده میشود در شرع از دو روزه واز دو بیع الفطر والنحر روزه روز فطر وروزه روز ذبح اضحیه که عید الضحی است الملامسة والمنابذة واز ملامسه ومنابذه ملامسه آنست که مشتری دست رساند بجامه پیچیده یا در تاریکی وبمجرد آنرا برین شرط که اختیار رویت نباشد یا گوید بایع وقتی که مساس کنی فروختم بتو ولازم شود او را این بیع ومنابذه آنست که بی صیغه بیع وشرا مبادله کنند وتفصیل در مباحث بیع معلوم خواهد شد **حدثنا** محمد بن المثنی قال حدثنا معاذ قال حدثنا ابن عون عن زیاد بن جبیر قال جاء رجل الی ابن عمر فقال رجل نذر ان یصوم یوما اظنه قال یوم الاثنین گفت زیاد آمد مردی نزد ابن عمر پس گفت چه میگوئی در صورت که مردی نذر کرد که روزه دارد یکی روز گمان می برم ورا که گفت روز دوشنبه فوافق ذلک یوم عید پس موافق افتاد آن روز به روز عید را فقال ابن عمر رضی الله عنهما امر الله بوفاء النذر ونهی النبی صلی الله علیه وسلم عن صوم هذا الیوم پس گفت ابن عمر فرموده است خدا بوفا کردن نذر ومنع کرده است پیغمبر خدا از صوم این روز ظاهر کلام ابن عمر توقف است درین فتوی از جهت تعارض دلیلین نزد او وهمچنین گفته است سیوطی قسطلانی گوید گفته است

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الجمعة

وسعد بن تمیم برادر آنحضرت مسلمان شده برادر را صحبت نیست فقال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم انی لم اکسها لتلبسها فرمود من نداده ام ترا این حله تا بپوشی آنرا بلکه تا صرف کنی آنرا بمصرف دیگر که جایز باشد چون بیع وامثال آن فکساها عمر بن الخطاب اخا له بمکة مشرکا پس داد آنرا عمر برادری که برادر او در مکه کافر بود وحدیث دلالت دارد بر استحباب تجمل در جمعه باحسن ثیاب وانکار آنحضرت بر عمر بن الخطاب نه بجهت تجمل بوده بلکه برای این لباس مخصوص حریر واحادیث درین باب بسیار اند

باب السواک یوم الجمعة فضیلت استعمال مسواک روز جمعه یعنی کار مسواک نمیدن در آن بچوب ویا چوبی که دهان بآن نیز اطلاق کنند چون مسواک ومسواک کردن اگرچه متوکد است در سایر ایام ولیکن در روز جمعه متفضل ومرجح است بر سایر ایام بجهت فضل مزید تنظیف وتطییب درین روز وقال ابو سعید عن النبی صلی الله علیه واله وسلم وگفت ابو سعید خدری در حدیث مرفوع خود از آنحضرت چنانکه در باب الطیب للجمعة گذشت یستن مسواک کند هر محتلم روز جمعه **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال لولا ان اشق علی امتی فرمود اگر نمی بود خوف تنگی بر امت خود او لولا ان اشق علی الناس یا این عبارت که اگر نمی بود خوف تنگی بر مردم شک راویست لامرتهم بالسواک مع کل صلوة هر آئینه امر میکردم ایشانرا باستعمال مسواک با هر نماز یعنی واجب میکردم چنانکه حقیقت امر است ودر روایت نسائی با امر ایجاب کاشف است ازین معنی لفرضت علیهم وبجهت خوف مشقت ایجاب مرتفع شد اما تاکد استحباب وسنیت باقی است وبر کامد نماز تا دیگر استعمال باشد نماز جمعه بان فضایل وخصوصیات که دارد بطریق اولی خصوصا جهت وجود آن در نفس یکبار کردن واز احتمال

حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا شعیب بن الحبحاب بفتح مهملتین وسکون موحده اولی قال حدثنا انس قال قال رسول الله گفت انس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم اکثرت علیکم فی السواک بسیار گفتم شما را استعمال مسواک ترغیب نمودم امر ابدان حکمتی ومصلحتی خواهد بود که در فضل تنبیه میکنم کسیده این بهمه در هر نماز پس چه جمعه که محل اجتماع مردم میگردد

این را نزکشی و بدر و دمامینی ماخذه کرده است بر وی که چنین نیست که گمان کرده بلکه ابن عمر تنبیه کرده است که وفای نذر عامست و منع از روزه عید خاص و اتمام کرده است که حکم بخاص باید کرد و احتیاط در قضای روزه است و نیز توفیق که جمع شود امر و نهی در جائی نهی مقدم است بر امر و بعضی گویند که منع روزه عید نیز عمومی دارد نسبت بمخاطبان و نسبت بهر عید پس از قبیل حمل عام بر خاص نشد انتهی بهتر آنست که گوئیم نسبت در میان این دو مفهوم عموم و خصوص من وجه است نذر و شنبه عام است خواه روز عید باشد یا نه و نیز منع روز عید عام است خواه روز نذر باشد یا نه پس از قبیل حمل عام من وجه بر عامی دیگر که من وجه است خواهد بود **حدثنا** حجاج بن المنهال قال حدثنا شعبة قال حدثنا عبد الملك بن عمير قال سمعت قزعة قال سمعت ابا سعيد الخدري وكان غزا مع النبي صلى الله عليه وسلم ثنتي عشرة غزوة و بود ابو سعید خدری غزا کرده بود همراهی پیغمبر خدا دوازده غزوه بکفار قال سمعت اربعا من النبي صلى الله عليه وسلم گفت ابو سعید شنیدم چهار چیز از پیغمبر خدا فاعجبنني پس در عجب آورده مرا و خوش آمد قال لا تسافر المرأة مسيرة يومين الا ومعها زوجها او ذو محرم فرمود مسافرت نکند زن راه دو روز مگر آنکه با او شوهر او باشد یا محرمی ولا صوم في يومين الفطر والاضحى و نیست روزه در دو روز عید فطر و عید ضحی ولا صلوة بعد الصبح حتى تطلع الشمس ولا بعد العصر حتى تغرب الشمس و نیست جواز نمازی بعد از نماز صبح تا آنکه طلوع کند آفتاب و نه بعد از نماز عصر تا آنکه غروب کند آفتاب ولا تشد الرحال الا الى ثلثة مساجد مسجد الحرام ومسجد الاقصى ومسجدي هذا و بسته نشود پالانها یعنی سفر کرده نشود بقصد ادراک ثواب و برکات مکانی بهیچ مسجدی مگر بسوی سه مسجد مسجد حرام و مسجد اقصی و مسجد من که اینست یعنی مسجد مدینه **باب** صيام ايام التشريق در حکم صیام روزهای تشریق که چهار روز است روز نحر و سه روز دیگر اینست مذهب اکثر علما و مرویست از ابن عباس و عطا و قول ابن عمر آنست که سه روز است غیر روز نحر قال ابو عبد الله این روایت ابی ذر است و بس وقال لي محمد بن المثنى مولف رح ترک کرده عادت را که میگوید حدثنا از آنکه اخذ کرده است این را از محمد بن مثنی بطریق مذاکره شیخ ابن حجر گوید ترک کرد تحدیث را از آنکه این حدیث موقوف است بر عایشه و عادت مولف است که درینچنین جا حدثنا میگوید قال حدثنا يحيى عن هشام قال اخبرني ابي قال كانت عائشة تصوم ايام منى وكان ابوه يصومها گفت هشام خبر داد مرا پدر من عروه گفت بود عایشه که روزه میداشت در ایام منی و بود پدر هشام روزه میگرفت این ایام را این روایت ابی ذر و ابی الوقت و ابن عساکر است و در غیر روایت اینها وكان ابوها يصومها یعنی بود پدر عایشه ابو بکر صدیق رضی الله عنه روزه میگرفت این ایام را **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة قال سمعت عبد الله بن عيسى عن الزهري عن عروة عن عائشة رضي الله عنها وعن سالم عن ابن عمر رضي الله عنهما یعنی زهری روایت کرده است از عروه و از سالم قالا لم يرخص في ايام التشريق ان يصمن گفتند عایشه و ابن عمر رخصت داده نشده است در ایام تشریق که روزه داشته شود در این ایام و مرویست در سنن که آنحضرت منادی را برانگیخت که ندا کند که این ایام اکل و شرب است و ذکر خدا است روزه نگیرد کسی درین ایام الا لمن لم يجد الهدي مگر مر کسی را که نیافته هدی از شتر و گوسفند و جز آن **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابن عمر رضي الله عنهما قال الصيام

قالت دخل عبد الرحمن بن ابي بكر گفت عایشه در آمد در حجره من برادر من عبد الرحمن در بیماری مرض آنحضرت ومعه سواك يستن به و با او مسواکی بود که دندان می مالید بدان فنظر اليه رسول الله پس نگاه کرد بسوی او پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فهمید دریافت عایشه رضی الله عنها که مرضی مبارک را که میخواهد آنرا فقلت له اعطني هذا السواك يا عبد الرحمن عایشه گوید پس گفتم عبد الرحمن را بده مرا این مسواک یا عبد الرحمن فاعطانيه پس داد مرا آن مسواک فقصمته بقاف وصاد مهمله پس شکستم آنرا و دور کردم از جائی را که عبد الرحمن استعمال میکرد و در روایتی بفاء یعنی شکستن و کوفتن بی آنکه جدا شود و در بعضی روایات بقاف و ضاد معجمه از قضم یعنی خوردن باطراف دندان برین تقدیر قول وی ثم مضغته پس تر خائیدم آنرا برای تاکید و مبالغه در عمل گویند بپاس مراعات مرض و ناتوانائی آنحضرت فاعطيته رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاستن به وهو مستند الى صدري پس دادم آن مسواک پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی پس دندان مالید بسواک و آنحضرت تکیه کرده بود بسینه من **باب** ما يقرء في صلوة الفجر يوم الجمعة سورتیکه خوانده شود بطریق استحباب اتباع آنحضرت در نماز فجر روز جمعه **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا سفيان عن سعد بن ابراهيم عن عبد الرحمن بن هرمز الاعرج عن ابي هريرة قال كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقرء في الفجر يوم الجمعة بود

لمن تمتع بالعمرة الى الحج الى يوم عرفة گفت ابن عمر روزه مر كسي راست كه متمتع است بعمره وحج يعني جمع كرده تا روز عرفه فان لم يجد هديا صام ايام منى پس اگر نيابد هدي در روزه نگرفته صام ايام منى روزه دارد در ايام منى

وعن ابن شهاب عن عروة عن عائشة مثله وازابن شهاب از عروه از عائشه مانند حديث ابن عمر روايت كرده

تابعه ابراهيم بن سعد عن ابن شهاب متابعت كرده مالك را ابراهيم بن سعد از ابن شهاب در بعضي روايات ابراهيم بن سعد است

باب صيام يوم عاشوراء در حكم صوم روز عاشوراء در قاموس گفته كه عاشوراء وعشوراء دهم محرم است يا نهم انتهى اول قول خليل است واشتقاق لفظ نيز دلالت دارد بران ومذهب جمهور علما از صحابه وتابعين ومن بعدهم قول ثاني ابن عباس است اشتقاق كرده آنرا از عشر بكسر عين نوبت نهم ابجور شتر را عاشور ميگويند واذا اصبح ولم ينو الصيام ثم صام وبيان حكم آنكه وقتي كه صبح كند كسي ونيت نكند روزه را پستر روزه دارد

حدثنا ابو عاصم عن عمر بن محمد عن سالم عن ابيه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم يوم عاشوراء ان شاء صام گفت پدر سالم ابن عمر در روز عاشورا اگر خواهد كسي روزه دارد يعني اگر خواهد افطار كند

حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني عروة بن الزبير ان عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم امر بصيام يوم عاشوراء گفت عائشه بود پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وي امر كرد وواجب گردانيد روزه روز عاشورا را در اوائل اسلام فلما فرض رمضان كان من شاء صام ومن شاء افطر پس وقتي كه فرض شد رمضان كسي كه خواستي روزه داشتي وهركه خواستي افطار كردي يعني بعد از فرضيت رمضان وجوب اين روزه نماند در نوافل شد

حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن هشام بن عروة عن ابيه ان عائشة قالت كان يوم عاشوراء يوما تصومه قريش في الجاهلية بتحقيق عائشه گفت بود روز عاشورا روزي كه روزه ميگرفتند قريش در ايام جاهليت وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصومه في الجاهلية وبود آنحضرت روزه ميگرفت آنرا پيش از نبوت فلما قدم المدينة صامه وامر بصيامه وهرگاه قدوم آورد در مدينه روزه داشت آنرا وامر كرد بياران بروزه فلما فرض رمضان ترك يوم عاشوراء پس وقتيكه فرض شد رمضان ترك كرده شد روزه عاشورا وتاكيد آن برطرف گشت فمن شاء صامه ومن شاء تركه پس كسي كه خواستي روزه داشتي وكسيكه خواستي ترك كردي روزه را

حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابن شهاب عن حميد بن عبد الرحمن انه سمع معاوية بن ابي سفيان يوم عاشوراء عام حج مرويست از حميد بن عبد الرحمن كه بتحقيق شنيد معاويه را در روز عاشورا سالي كه حج كرده است معاويه على المنبر يقول بر منبر ميگفت هنگامي كه شنيد مردم را كه بعضي روزه عاشورا را واجب ميگفتند وبعضي حرام وبعضي مكروه خواست كه اعلام كند كه نه واجب است نه حرام ونه مكروه يا اهل المدينة اين علماء كجااند اي اهل مدينه كجااند علماي شما سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول هذا يوم عاشوراء ولم يكتب الله عليكم صيامه وانا صائم فمن شاء فليصم ومن شاء فليفطر پيغمبر ميفرمود اين روز عاشوراست وفرض نكرده است خدا بر شما روزه آنرا ومن صائم هستم كسيكه خواهد گو روزه دارد وكسي كه خواهد گو افطار كند واين قول آنحضرت را معاويه بعد از فرضيت رمضان ونسوخيت صوم عاشورا شنيده پس معني نداردكه گويند لازم مي آيد كه هرگز واجب نبوده ومنافيست احاديث ديگر كه وجوب آن در ابتداي اسلام معلوم شده

حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا ايوب قال حدثنا عبد الله بن سعيد بن جبير عن ابيه

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الجمعة

نپيوسته وليكن مستحب است كه بخواند آنرا احيانا تبركا بالماثور وتوقيت وتعيين سوره نزد ما مكروه است وگفته اند كراهت بر تقدير يست كه آنرا لازم داند وغير آنرا مكروه اما اگر بخواند آنرا بحكم فاقرءوا ما تيسر يا از جهت تبرك بقرائت رسول الله صلى الله عليه وسلم كراهتي ندارد ليكن بشرط آنكه بخواند غير آنها را احيانا تا گمان نبرد جاهل كه غير آن جايز نيست شيخ ابن همام گفته وحق آنست كه مداومت مطلقا مكروه است خواه آنرا واجب داند وغير آن مكروه يا نه زيراچه دليل كراهت ايهام تفضيل وهجران باقي سور است چنانكه صاحب هدايه گفته فاصلي نيست ميان هر دو حال ليكن هجران وقتي لازم آيد كه باقي را در نماز ديگر نخواند پس حق آنست كه علت كراهت ايهام تعيين است ومقتضاي آن ترك مداومت است نه مداومت ترك چنانكه حنفيه بيان كنند زيراچه لزوم ايهام منتفي ميشود بترك احيانا وگفته اند كه سنت است كه بخواند در سنت فجر قل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد وظاهر اين افاده مواظبت است بران واين جهت آنست كه ايهام مذكور منتفي است بنسبت بمصلي نفس او انتهى ومالك مكروه داشته امام را كه بخواند سوره كه دران سجده باشد بخوف تخليط بر مصليان وبعضي از ايشان فرق كنند ميان جهريه وسريه كه در جهريه مامون اند از تخليط وليكن صحيح شده از حديث ابن عمر نزد ابي داود وحاكم كه آنحضرت خواند سوره را كه دران سجده است در نماز ظهر پس سجده كرد وايشان نيز...

عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قدم النبي صلى الله عليه وسلم المدينة فرأى اليهود يصوم يوم عاشوراء
گفت ابن عباس قدوم آورد پیغمبر خدا مدینه را پس دید یهود را که روزه میداشتند روز عاشورا را قال ما هذا قالوا هذا
یوم صالح هذا یوم نجى الله بني اسرائیل من عدوهم فصامه موسى فرمود چیست این روزه درین روز گفتند این
روزی نیک است این روزیست که نجات داده است خدای تعالی بنی اسرائیل را از دشمن ایشان فرعون غرق کرده است
او را درین روز پس برای ادای شکر انعام الهی روزه داشته است موسی علیه السلام قال فانا احق بموسى منكم فصامه
وامر بصيامه فرمود من سزاوارترم از شما بموافقت موسی پس روزه داشت آنحضرت آنروز را و امر کرد بصیام
آنروز یاران را روزه داشتن آنحضرت بمجرد قول ایشان نبوده است آنحضرت پیش ازین نیز روزه داشتی چنانکه
از حدیث عائشه معلوم شد و تواند که وحی موافق قول ایشان آمده باشد یا بطریق تواتر معلوم شده باشد یا از قول مسلمانان
یهود مثل ابن سلام نیز رسیده باشد و احق بودن آنحضرت بموافقت موسی از جهت شرکت در نبوت و قرابت ظاهر بوده است
که در یهود اینمعنی نبوده **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا ابو اسامة عن ابي عميس عن قيس بن مسلم عن
طارق بن شهاب عن ابي موسى قال كان يوم عاشوراء تعده اليهود عيدا گفت ابو موسی بود روز
عاشورا که شمار میکردند آنرا یهود عیدی قال النبي صلى الله عليه وسلم فصوموه انتم فرمود پیغمبر خدا پس روزه دارید شما
بمخالفت ایشان همچنین گفته اند و معنی این عبارت و ادای کلام ناظر همین است اگر گوئی از حدیث سابق معلوم
شد که یهود درین روز روزه میگرفتند و درین حدیث تصریح است با آنکه آنها این روز را عید میگرفتند و عید روز اکل
و شرب است نه روز امساک و ریاضت و آنحضرت برای اظهار مخالفت ایشان صحابه را فرمود که روزه گیرند وجه تطبیق
چیست گفته اند که از گرفتن این روز عید افطار لازم نمی آید تواند که در دین ایشان روز عید صوم مشروع
باشد سیوطی گوید عید گرفتن بمعنی تعظیم کردن این روز است و از جمله تعظیم این روز صوم است پوشیده نماند که برین تقدیر
معنی قول آنحضرت که فصوموا انتم آن نشد که مخالفت کنید بلکه روزه دارید برای موافقت ایشان و نیز کرمانی میگوید
که این یهود که عاشورا را عید میگویند یهود خیبر بودند و آنانکه روزه میداشتند یهود مدینه بودند چون آنحضرت معلوم فرمود
بخبر صدق یا بوحی که روزه گرفتن اینها باتباع موسی بوده است و روزه عبادتی است و آنحضرت قبل ازین نیز
روزه دار میبودند درین روز موافقت کرد با آنها و عید گرفتن یهود خیبر و نشاط اکل و شرب کردن مخالف آن بود
امر کرد یاران خود را بمخالفت نمودن و روزه گرفتن پس در روزه گرفتن مسلمانان دو چیز منظور شد که هر یک باعث
جداگانه بود پوشیده نماند که مبنای این جواب مخالف آنست که گفته اند در شرع یهود خیبر روز عید صوم بوده است
چنانکه مسلم تصریح کرده و از وجه دیگر که از قیس بن مسلم آورده که بودند یهود خیبر روز عاشورا را عید میگرفتند و روزه میداشتند
حدثنا عبيد الله بن موسى عن ابن عيينة عن عبيد الله بن ابي يزيد عن ابن عباس رضي الله عنهما
قال ما رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يتحرى صيام يوم فضله على غيره گفت ابن عباس ندیده ام پیغمبر خدا
را که قصد میکرد روزه روزی را که تفضیل میکرد آنرا بر غیر آن الا هذا اليوم يوم عاشوراء وهذا الشهر يعني شهر
رمضان مگر این روز را که روز عاشورا است و این ماه را یعنی ماه رمضان را **حدثنا** مكي بن ابراهيم
قال حدثنا يزيد بن ابي عبيد عن سلمة بن الاكوع رضي الله عنه قال امر النبي صلى الله عليه وسلم رجلا من اسلم

بود جواثا بضم جیم و خفت واو و مثلثه که قریه ایست از
بحرین چنانچه در روایت ابن طهمان نزد ابی داود
آمده قریة من قرى البحرين و تثبت کرده است
بآن شافعی و احمد در جواز اقامت جمعه در قریه و
لیکن بشرط آنکه در آن چهل مرد باشند بالغ آزاد
مقیم که نروند از آنجا در صیف و نه در شتا مگر بحاجت
خواه بنای آن از سنگ باشد یا از گل یا چوب یا نی
و جز آن و شرط کنند حنفیه مصر یا فنای آن بحدیث
لا جمعة ولا تشريق الا في مصر جامع روایت کرده آنرا
ابن ابی شیبه و عبد الرزاق از حدیث علی موقوفا
از حذیفه و غیر وی نیز آمده و مخالف نیست این را
آنچه مرویست از عمر رضی الله عنه که وی نوشت
باهل بحرین که جمعه کنید هر جا که باشید چه آن محمول بر
مصر و فناهای بحرین است که شهر کبیر است و اما حدیث
جواثا که قریه ایست از بحرین پس منافی نیست
مصریت آنرا زیرا که قریه اطلاق کرده میشود بر مصر
نیز در عرف ایشان در تنزیل کریمه لولا نزل هذا القرآن على
رجل من القريتين عظيم که مراد از قریتین مکه و طائف است
و شک نیست که مکه مصر است و جوهری و زمخشری و ابن
اثیر گویند که جواثا حصن است در بحرین و ظاهر است
مصر است چه خالی نمیباشد حصن از حاکم بر
ایشان و عالمی که فتوی دهد است در مبسوط که آن مدینه است
بحرین و همچنین ابن تین از ابی الحسن لخمی نیز حکایت
کرده و مستفاد از بعض اشعار کثرت امتعه و کثرت
تجار جواثا است و آن دلالت دارد بر بودن آن
مدینه زیرا چه در قریه غالبا کثرت تجار نمیباشد و باید
دانست که قول وی تعالی فاسعوا الى ذكر الله محمول
بر اطلاق نیست باتفاق ائمه زیرا چه جایز نیست
اقامت جمعه در براری اجماعا و در هر قریه که باشد
مگر بشرط خصوصیت پس تقدیر کنند حنفی قریه خاص را
بخصوص مذکور و تقدیر کنیم ما مصر را بحدیث علی رضی
الله عنه که سالم است از معارض و منقول نشده از
صحابه اشتغال ایشان وقتی که فتح کردند بلاد را
بنصب منبرها و اقامت جمعه مگر در امصار نه در
قری و اگر می بود هر آئینه نقل کرده میشد اگر چه
از طریق آحاد آمدی ذکره ابن الهمام و مصر جامع بر قولی
که آنجا امیر و قاضی باشد که تنفیذ میکند احکام را و قایم
میکند حدود را و این تفسیر مرویست از امام ابی یوسف

ان اذن في الناس ان من كان اكل فليصم بقية يومه گفت سلمه بن اكوع كه فرمود پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وى
اينكه ندا كن وآگهى ده در مردم تحقيق كسى كه خورده است پس روزه دارد و امساك كند در باقى روز خود ومن لم يكن
اكل فليصم فان اليوم يوم عاشوراء وكسى كه نخورده است پس روزه دارد تحقيق امروز روز عاشوراست واين
در ابتداى اسلام بوده است وآنچه معاويه بن ابى سفيان گفته بعد از منسوخ شدن وجوب روزه عاشوراست و
اين حديث ششم حديث از ثلاثيات است

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب صلوة التراويح

در بيان نماز تراويح يعنى در رمضان تراويح جمع ترويحه است يعنى يكبار راحت گرفتن واين در اصل نام جلسه است اين نماز را تراويح خوانند از آنكه بعد از هر دو سلام جلسه استراحت در آن ميكنند

باب فضل من قام رمضان

در بيان ثواب كسى كه قيام كند يعنى نماز ميكند در شبهاى رمضان مراد نماز تراويح است

حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني ابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هريرة رضي الله عنه قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول لرمضان من قامه ايمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه گفت ابو هريره شنيدم پيغمبر خدا را ميفرمود در حق رمضان كسى كه قيام كند در شبهاى آن از روى ايمان وتصديق بفضيلت آن وطلب ثواب محض نه براى ريا بخشيده شود مر ورا چيزى كه پيش از آن كرده است از گناه او وقطع كرده است اين سند كه همه گناهان صغيره وكبيره ومشهور از مذهب اهل سنت غير كباير مراد است

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن حميد بن عبد الرحمن عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قام رمضان ايمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه قال ابن شهاب فتوفي رسول الله صلى الله عليه وسلم والامر على ذلك گفت ابن شهاب وفات يافت رسول خدا وحال برين بود كه تنها تنها مردم قيام مينمودند وبجماعت نميگذاردند ثم كان الامر على ذلك في خلافة ابي بكر رضي الله عنه وصدرا من خلافة عمر رضي الله عنه پس بر بود حال بر ترك جماعت در ايام خلافت ابى بكر صديق واوايل زمان خلافت عمر وعن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عبد الرحمن بن عبد القاري عبد بتنوين است وقارى نسبت بقاره است كه از احباط وست منى عامل عمر بن خطاب بود بر بيت المال مسلمانان انه قال خرجت مع عمر بن الخطاب ليلة في رمضان الى المسجد گفت عبد الرحمن بيرون آمدم با عمر بن خطاب شبى در رمضان بسوى مسجد نبوى فاذا الناس اوزاع متفرقون پس ناگاه ديدم مردم جدا جدا وفرقه فرقه اند اوزاع بفتح همزه وسكون واو وزاى بعد از الف عين مهمله است يعنى متفرقات واين جمعى است كه واحد ندارد ومتفرقون صفت كاشفه است يصلي الرجل لنفسه نماز ميگذارد مردى تنها براى خود ويصلي الرجل فيصلي بصلوته الرهط ونماز ميگذارد مردى ونماز ميگذارند بنماز او جمعى فقال عمر رضي الله عنه اني ارى لو جمعت هؤلاء على قارئ واحد لكان امثل پس گفت عمر تحقيق من مى بينم اگر جمع كنم اينها را بر يك امام خواننده قرآن هر آئينه بهتر باشد از تفرق ايشان ثم عزم فجمعهم على ابي بن كعب پس تر عزم كرد عمر جمع كردن ايشان بر ابى بن كعب كه امامت كند همه را وابى اقرا بود ثم خرجت معه ليلة اخرى پس تر بر آمدم با عمر شبى ديگر والناس يصلون بصلوة قاريهم قال عمر رضي الله عنه نعم البدعة هذه ومردم ميگذاردند نماز با امام خود گفت عمر نيكو بدعت است اين اجماع بدعت گفت اين را از روى تواضع از آنكه آنحضرت بدوام اين اجماع نفرموده از ترس وجوب چنانكه گذشت وقيام نمود واين [illegible]

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الجمعة

حدثنا بشر بن محمد بكسر موحده قال اخبرنا عبد الله بن مبارك قال اخبرنا يونس عن الزهري قال اخبرني سالم عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول كلكم راع
همه شما هر يكى از شما چوپان نده ونگاهدارنده است چيزى را كه متعلق بدوست از نفس واخوان واهل وعيال ومال وغير آن كه مكلف است هر كس برعايت آن و عدالت در آن در آنچه مخلوق اند براى وى ومسئول خواهد شد هر يك از كيفيت رعايت وعدالت آن روز قيامت راعى چرانيدن وچرانيدن چشم استن راعى چرانندة ونگاهدارنده واطلاق آن درينجا توان كه بجميل تشبيه باشد بشبانان وپاسبانى [illegible] رعيت وقوع [illegible] [illegible] بعضى چرانيد قسمت نام كرده شد بر اين جماعت [illegible] [illegible] زاد الليث [illegible] [illegible] مبارك از يونس [illegible] روايت كرد زهرى اين حديث را از سالم كه قال يونس كتب رزيق [illegible] [illegible] الى ابن شهاب وانا معه يومئذ بوادي القرى گفت يونس [illegible] رزيق [illegible] [illegible] روز [illegible] قرى [illegible]

نبوده است و نیز هرگاه و اصل قیام رمضان مسنون باشد و آنحضرت تا سه شب بجماعت این نماز گذارده است
چنانکه حدیث آینده ناطق است بآن و بعد از ان صحابه را آنحضرت فرموده است اقتدوا بالذين من بعدي
ابی بکر و عمر و اجماع کردند صحابه برین روایت کرده است ابن ابی شیبه استحباب آن از علی
ابن ابی طالب و ابن مسعود و ابی بن کعب و سوید بن عقبه و غیر ایشان رضی الله عنهم از بدعت بر آمد
و زائل شد نام بدعت از ان و گشته است از شعائر ظاهر اسلام چنانکه نماز عید و حدیث کل بدعة ضلالة تخصیص یافت
لعنت مخالفان درین باب از راه عناد و جهل محض است پناه دهاد خدا مسلمانان را از ان والتي تنامون
عنها افضل من التي تقومون و آن نماز که خواب میکنند فارغ شده از ان بهتر است از نماز که قیام میکنند آخر شب
یعنی اول شب گذاردن آن بهتر است از گذاردن آخر شب بعضی همین کلام را برعکس این معنی گفته یعنی نماز که بعد از
خواب کنند بهتر است از انکه اول شب کنند و عمل اهل مکه همین است که آخر شب میکنند يريد آخر الليل وكان
الناس يقومون اوله مؤلف میگوید که میخواهد عمر ازین کلام آخر لیل و تفضیل میدهد آنرا بر انچه مردم قیام اول شب
میکنند عدد رکعات را ذکر نکرد مشهور بیست رکعات است سه رکعت وتر بیک سلام و پنج ترویحه هر ترویحه چهار رکعت بدو سلام
و جمهور صحابه و تابعین برین اند و در بعضی روایات که کمتر ازین واقع شده آنرا تضعیف کرده اند حدثنا اسمعيل
قال حدثني مالك عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عائشة رضي الله عنها زوج النبي صلى الله عليه
وسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى وذلك في رمضان مرویست از عائشه که بتحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد
خدا بروی گذارد این نماز را و این در رمضان بوده است این حدیث مختصر است از حدیثی که درباب تحریض النبي
صلى الله عليه وسلم آورده یک جزو اول حدیث آورده و یک جزو از آخر ح وحدثني يحيى بن بكير قال حدثني الليث
عن عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني عروة ان عائشة اخبرته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج ليلة
في جوف الليل يصلي في المسجد وصلى رجال بصلوته گفت ابن شهاب خبر داد مرا عروه که بتحقیق عائشه خبر داد او را
او را که پیغمبر خدا بر آمد شبی در میان شب در حالیکه نماز میکند در مسجد غیر فریضه و نماز گذاردند مردم بنماز آنحضرت یعنی
اقتدا کردند بآنحضرت فاصبح الناس فتحدثوا پس صباح کردند آنانکه شب نماز گذارده بودند و گفتند بیکدیگر فاجتمع
اكثر منهم فصلى فصلوا معه پس جمع آمدند شب دیگر بیشتر از آنها که در شب اول بودند پس گذاردند نماز آنحضرت و گذاردند
مردم با آنحضرت فاصبح الناس فتحدثوا فكثر اهل المسجد من الليلة الثالثة پس صباح کردند آنمردم و گفتند
بیکدیگر پس بسیار شدند اهل مسجد در شب سیوم فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلى فصلوا بصلوته
پس بیرون آمد آنحضرت و گذارد نماز پس گذاردند مردم مقتدیان نماز وی فلما كانت الليلة الرابعة عجز المسجد عن
اهله پس هرگاه شد شب چهارم تنگ آمد مسجد از اهل خود حتى خرج لصلوة الصبح فلما قضى الفجر اقبل
على الناس فتشهد ثم قال تا آنکه بر آمد آنحضرت برای نماز فجر و هرگاه ادا کرد نماز فجر را روی کرد بر مردم
پس شهادت خواند در اوائل خطبه پس تر فرمود اما بعد فانه لم يخف على مكانكم اما بعد تشهد پس بتحقیق پوشیده
نبود بودن شما در مسجد یا حال شما و اهتمام بطاعت ولكني خشيت ان تفترض عليكم فتعجزوا عنها ولیکن
من ترسیدم این را که فرض کرده شود بر شما نماز تراویح پس عاجز آئید از ادای آن فتوفي رسول الله صلى الله

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الجمعة

وانا اسمع یونس که بدین نوشت ابن شهاب بجواب اسئله که بحالیکه من میشنیدم آن مکتوب را باین نحو که ابن شهاب هم توشته و هم قرأت کرد آنرا و انکه شنیدم کاتب بموجب املای ابن شهاب قرئی پس شنید یونس از املای آن یا مرقان بجمع بتحقیق بحالیکه اقرار کرد ابن شهاب زهری باد در مکتوب که حمیو گفته ابن عمر خبر داده او را در بیان احتجاج بهر این امر ان سالما حدثه ان عبد الله بن عمر يقول که بتحقیق سالم بن عبد الله حدیث کرد زهری را که بتحقیق ابن عمر میگفت سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم يقول میفرمود كلكم راع همه شما شبانان و نگهبانان رعیت اید وكلكم مسئول عن رعيته و همه شما پرسیده میشوید از رعایت و نگهداشت رعیت خود در مصالح دینی و دنیوی بعد از ان تفصیل فرمود آنرا بطریق تمثیل الامام راع ومسئول عن رعيته امامی که قائم است بر مردم باصلاح حال راعی است که قائم میکند در ایشان حدود و احکام را بر نهج شرع و مسئول است از رعیت خود که چگونه مراعات کرد حقوق ایشان را و اقامت نمود شرائع را در ایشان والرجل راع في اهله و مرد راعی است در مردم خانه خود وهو مسئول عن رعيته و وی پرسیده میشود از مراعات احکام رعیت که اهل خانه او بند والمرأة راعية في بيت زوجها و زن راعی است در خانه شوهر خود و متعلقات آن خانه ومسئولة عن رعيتها و مسئول است از انچه راعی است در آن که چگونه عمل کرد احکام را در آن والخادم راع في مال سيده و غلام و خدمتگار راعی است در مال خواجه خویش که نگاه میدارد از او سپرده شده است بوی ومسئول عن رعيته و سوال کرده میشود از انچه مامور است بدیانت و صیانت و نگاه داشت حق آن قال گفت یونس یا سالم یا ابن عمر وحسبت ان قد قال والرجل راع في مال ابيه و گمان میبرم که نیز گفت سالم یا ابن عمر یا آنحضرت و مرد راعی است در مال پدر خود وهو مسئول عن رعيته و وی مسئول است از مال رعیت وی که مال پدر باشد باز فرمود بطریق اجمال و کلیه جهت تاکید عموم و كلكم راع ومسئول عن رعيته و همه شما هر فرد وصف راعی است در انچه متعلق باوست و مسئول است از حال رعیت خود وجه استدلال ابن شهاب باین خبر بر جواز اقامت جمعه در زمین از مضافات ایله آنست که زریق قائم مقام امام بود بر آن جماعه که در آنجا بودند پس واجب است بروی مراعات حقوق ایشان و اقامت احکام...

عليه وسلم والامر على ذلك زهري گويد پس وفات يافت پيغمبر خدا وامر تراويح بران نهج بود يعني همه باجتماع در مسجد نميگذاردند بدانكه ظاهر حديث آنست اگر مواظبت ميكرد آنحضرت قيام رمضان را فرض ميشد بر مردم و در توجيه ارتباط فرضيت بر مواظبت تردد كرده اند ابو العباس قرطبي گويد معني آنست كه گمان ميكردند فرضيت را از جهت مداومت پس واجب ميشد بر كسي كه گمان ميكرد وانچنين چنانكه مجتهد چيزي را كه گمان ميكند حلال يا حرام واجبست بروي عمل كردن بدان وانيوجه چيزي نيست بر كار زد و بي ناداني گمان كند بروي حقيقة واجب شود معني ندارد و حال مجتهد ديگر است بروي قياس نميرود و بعضي گفته اند كه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم عملي كه براي تقرب الى الله ميكرد و متابعت ميكردند مردم دران احتمال آنداشت كه فرض شود هم ازينجهت فرمود آنحضرت ترسيدم كه فرض شود توجيهات ديگر هم كرده اند وكسي چيزي نياورده كه كشف غطا كند وتمام تسلي بخشد **حدثنا** اسمعيل قال حدثني مالك عن سعيد المقبري عن ابي سلمة بن عبد الرحمن انه سال عائشة رضي الله عنها كيف كان صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم في رمضان ابو سلمه پرسيد عائشه را چگونه بود نماز پيغمبر خدا در رمضان فقالت ما كان يزيد في رمضان ولا في غيرها على احدى عشرة ركعة پس گفت نبود كه زياده ميكرد آنحضرت در شبهاي رمضان و نه در غير آن بر يازده ركعت احتمال دارد كه سائل از نماز تهجد پرسيده باشد چنانكه بيان عائشه ناظر بانست از انكه همين عبارت بيان نماز تهجد جاي ديگر گفته است يا آنكه آنحضرت درون خانه نماز تراويح نكرده باشد بهمان ملاحظه كه بر مردم فرض ميشد از انكه مواظبت در خانه نيز خالي ازين ترس نخواهد بود يصلي اربعا فلا تسال عن حسنهن وطولهن ميگذارد چهار ركعت پس مپرس از خوبي و درازي آن ثم يصلي اربعا فلا تسال عن حسنهن وطولهن ثم يصلي ثلثا فقلت يا رسول الله تنام قبل ان توتر پيشتر از هشت ركعت ميگذارد سه ركعت پس گفتم اي رسول خدا آيا خواب ميكني پيش از انكه وتر گذاري ظاهر اين سه ركعت بعد از خواب گذارده بود كه عائشه اين را گفته قال يا عائشة ان عيني تنامان ولا ينام قلبي فرمود اي عائشه بتحقيق دو چشم من خواب ميكنند يعني بسته ميشود و خواب نميكند دل من يعني غفلت نمي آرد مرا خواب **بسم الله الرحمن الرحيم** باب فضل ليلة القدر در بيان فضيلت شب قدر قدر بفتح قاف وسكون دال است اين شب را از روي تعظيم قدر بمعني صاحب عظمت گفته اند ازينجهت كه قرآن مجيد دروي نازل شده يعني ابتداي نزول درين شب است يا آنكه از لوح محفوظ تمام بآسمان دنيا درين شب آمده و از آنجا اندك اندك جبرئيل در بيست وسه سال آورده يا آنكه قرآن در فضيلت آن نازل شده آنجا كه فرموده ليلة القدر خير من الف شهر شب قدر بهتر از هزار ماه است قدر بفتح دال نيز خوانده اند بمعني تقدير از انكه درين شب تقدير اشيا كرده اند وقول الله تعالى انا انزلناه في ليلة القدر الى آخر السورة و در تفسير اين قول خدا تفسيري كه از مولف واقع شده همين تفسير كلمه وما ادراك است قال ابن عيينة ما كان في القرآن وما ادريك فقد اعلمه گفته است ابن عيينه چيزي كه واقع شده است در قرآن بلفظ ما ادريك بصيغه ماضي پس بتحقيق دانا كرده است خدا آنحضرت را از انكه نفي علم زمان گذشته مستلزم نفي علم در زمان حال نيست و در يدريك نفي علم حالست مقصود آنست كه ليلة القدر را خداوند سبحانه معلوم كرده است بآنحضرت وما قال وما يدريك فانه لم يعلمه وانچه گفته است بصيغه مضارع درين باب تعليم نكرده است مر او را **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حفظناه وانما حفظ من الزهري گفت سفيان ياد گرفتيم اين حديث را و ياد گرفته است مگر از زهري در بعضي روايات وايم الله ما

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الجمعة

بروي نماز جمعه وكسيكه واجب نيست بروي نماز جمعه اگر حاضر شود آن نيز بايد كه غسل كند وصريح درين باب حديث صحيح ابي عوانه وصحيحي ابن خزيمه و حبان است من اتى الجمعة من الرجال والنساء فليغتسل ومن لم ياتها فليس عليه غسل و در باب فضل الغسل گفت شيخ ابن حجر گفته استعمال استفهام در ترجمه بجهت احتمال عموم است در حديث ابي هريره كه مذكور شود چه آن شامل است همه را وتقييد در حديث ابن عمر بن جابر مخرج است كسي كه آيد نماز را وتقييد در حديث ابي سعيد بمحتلم مخرج است صبيان را وتقييد در نهي از منع نساء از مساجد بالليل مخرج است جمعه را و باين دانسته شد وجه ايراد اين احاديث درين ترجمه **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال حدثني سالم بن عبد الله انه سمع عبد الله بن عمر يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول من جاء منكم الجمعة فليغتسل كسيكه بيايد از شما نماز جمعه را اگرچه واجب نباشد بروي حضور پس بايد كه غسل كند **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن صفوان بن سليم عن عطاء بن يسار عن ابي سعيد الخدري ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال غسل يوم الجمعة واجب على كل محتلم غسل روز جمعه براي نماز واجب است بر هر مرد بالغ **حدثنا** مسلم بن ابراهيم الازدي البصري قال

گفتنا اذا ای مبتدا است رمضان بحفظ و کلمہ ما زائد است خبر حفظناه مقدر است ومن الزهري متعلق بحفظنا مکوست
یعنی آنست و کلام حفظ است یادگرفته ایم از زہری عن ابی سلمة عن ابی ہریرة رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ
وسلم قال من صام رمضان ایمانا و احتسابا کسیکہ روزہ دارد ماہ رمضان را از تصدیق قلب و طلب ثواب غفر له
ما تقدم من ذنبه بخشیده شود مر او را گناه او کہ پیش از آن کرده است ومن قام ليلة القدر ایمانا و احتسابا غفر له
ما تقدم من ذنبه وکسی کہ قیام کند شب قدر را از روی ایمان و احتساب بخشیده شود مر او را گناهی کہ پیش از آن کرده
تابعه سليمان بن كثير عن الزهري متابعت کرده است سفیان را سلیمان بن کثیر از زہری **باب** التمسوا
ليلة القدر في السبع الاواخر طلب کنید شب قدر را در ہفت شب آخر ہای ماه رمضان یعنی در یک شب از میان این شبہا است و چون حدیث
دیگر واقع شده کہ در او تا ر عشر اخیر است ابتدای این ہفت شب از شب بیست و یکم تا بست و ہفتم خواہد بود سیوطی نقل کرده کہ بعضی برین اند
کہ ابتدای آن از شب بیست و دوم تا بیست و ہشتم است و برین تقدیر شب بست و نہم خارج میشود و در حدیث دیگر معلوم شد کہ شب قدر یکہ آنحضرت دریافته
شب بست و یکم بوده است و بہر دو تقدیر شب بست و نہم خارج مے شود **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا
مالك عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما ان رجالا من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم اروا ليلة القدر
في المنام في السبع الاواخر مرویست از ابن عمر کہ چندی از یاران پیغمبر خدا نموده شد مر لیلة القدر را در خواب در ہفت شب
آخرہای رمضان ارو بضم ہمزہ صیغہ مجہول است و فی السبع الاواخر متعلق است بآن یعنی در خواب گفته شد بایشان کہ شب قدر
در ہفت شب آخرہای ماہ است ہمچنین گفته است سیوطی و شیخ در فتح الباری و باین تقریر لازم می آید کہ شب قدر
را بایشان ننموده اند بلکہ خبر داده اند کہ در یکی ازین شبہا است و آنکہ گوید فی السبع الاواخر متعلق است بقول او فی المنام
و صفت آنست یعنی نموده شد شب قدر را در خوابی کہ واقع بود در ہفت شب آخر پوشیده نماند کہ مفہوم از سیاق
حدیث او کہ فليتحرها في السبع الاواخر آنست کہ این خواب پیش ازین شبہای ہفت دیده اند و خبر یافته اند کہ در ین شبہا
خواہد بود فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ارى رؤياكم قد تواطأت في السبع الاواخر پس فرمود آنحضرت
گمان میبرم یا میدانم کہ خواب شما بتحقیق موافق افتاده است بواقع کہ در ین ہفت شب نموده اند فمن كان متحريها
فليتحرها في السبع الاواخر پس کسیکہ جوینده آنست پس گو بجوید در ہفت شب آخر **حدثنا** معاذ بن فضالة
قال حدثنا هشام عن يحيى عن ابي سلمة قال سالت ابا سعيد رضي الله عنه وكان لي صديقا گفت ابو سلمہ پرسیدم
ابا سعید را و بود وی دوست من فقال اعتكفنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في العشر الاوسط من رمضان پس گفت
اعتکاف کردیم با پیغمبر خدا در عشرہ میانہ از ماه رمضان فخرج صبيحة عشرين فخطبنا وقال اني اريت ليلة القدر
پس بیرون آمد از اعتکاف صباح بیستم پس خطبہ خواند ما را و فرمود بتحقیق من نموده شدم شب قدر را ظاہر این کلام
ہمین است کہ بمن اعلام کردند در واقع کلام شب است ثم انسيتها او نسيتها شک راوی است و معنی یکیست پس
فراموش گردانیده شدم من فالتمسوها في العشر الاواخر في الوتر پس طلب کنید آنرا در ده شب آخر در شبہای طاق
واني رأيت اني اسجد في ماء و طين و بتحقیق من دیدم در خواب کہ سجده میکنم در آب و گل ومن كان اعتكف مع
رسول الله صلى الله عليه وسلم فليرجع وکسیکہ اعتکاف کرده بود با پیغمبر خدا پس گو رجوع کند بمعتکف درین کلام
التفات است از تکلم بغیبت اصل این بود کہ فرمود کسی کہ اعتکاف کرده بود با من فرجعنا وما نرى في السماء قزعة

الجزء الرابع شیخ الاسلام | كتاب الجمعة

پس این روز یعنی جمعہ روزیست کہ اختلاف کرده اند
در آن پیش از ما اہل کتاب آن بروزہای دیگر بعد از آنکہ امر
کرده شده بود بر ایشان تعظیم آن روز و اجتماع
برای عبادت خالق در آن فهدانا الله له پس
ہدایت کرد ما را خدای تعالی برای آن روز بانزال وحی
و اصابت رای و ادراک مراد و توفیق ثبات
بر آن سوی تصرف و ابدال آن بدیگر ایام فغدا لليهود
پس فردای جمعہ روز یہود است کہ اختیار کرده اند
برای خود و بعد غد للنصارى و پس فردای جمعہ
روز نصاری است پس سبقت کردیم بالشرف حدیث
حق و شرح این حدیث در اول کتاب الجمعہ گذشت
مسلک پس خاموش ماند آنحضرت بعد تمام این حدیث
اندکی ثم قال پستر فرمود در سیاق بعضی حدیث این روز
حق على كل مسلم ان يغتسل في كل سبعة ايام
يوما لازم است بر ہر مسلمان کہ غسل کند در ہفت
روز روزی و در روایات دیگر زیاده آمده و آن روز
جمعہ است يغسل فيه رأسه وجسده پس شوید
در آن روز سر خود را و سائر بدن خود را ابان
بفتح ہمزہ و تخفیف موحده بن صالح عن مجاهد
عن طاؤس عن ابي هريرة قال قال النبي صلى
الله عليه وآله وسلم لله على كل مسلم حق بآخر
لفظ حق از على كل مسلم ان يغتسل في كل سبعة
ايام يوما و حدیث مسلم من توضأ فاحسن الوضوء
ثم اتى الجمعة الخ و حدیث ترمذی من توضأ يوم
الجمعة فبها ونعمت الخ دلالت دارند بر آنکہ مراد تاکید
غسل است نہ وجوب **حدثنا** عبد الله بن
محمد سندی قال حدثنا شبابة بفتح معجمہ و تخفیف

پس رجوع کردیم معتکف وحال آنکه ندیدیم در آسمان پارهٔ تنک از ابر فجاءت سحابة فمطرت حتى سال سقف المسجد
پس آمد ابری وباریدتا آنکه چکید سقف مسجد وكان من جريد النخل وبود سقف مسجد از پوست خرما واقيمت الصلوة
فرايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يسجد في الماء والطين واقامت گفته شد نماز صبح را پس دیدیم پیغمبر خدا
که سجده میکند در آب وگل حتى رايت اثر الطين في جبهته تا آنکه دیدیم اثر گل در پیشانی آنحضرت وظاهر شد راستی
خواب آنحضرت مفهوم از ینحدیث آنست که شب قدر بیست ویکم بود ودلیل آن همان شب باریدن وصباح بیست ویکم نماز صبح
در آب وگل گذارده وخطبه که خوانده بود صباح بیستم بود **باب** تحرى ليلة القدر في الوتر من العشر الاواخر
دربیان طلب کردن شب قدر در طاق دهه آخر فيه عن عبادة درینباب حدیثی از عبادة بن صامت مروی است که می آید
لاحق می آید **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا اسمعيل بن جعفر قال حدثنا ابو سهيل عن ابيه عن عائشة
رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال تحروا ليلة القدر في الوتر من العشر الاواخر من رمضان
فرموده بجوئید شب قدر را در شب وتر از عشرهٔ آخر از رمضان **حدثنا** ابراهيم بن حمزة قال حدثنا ابن ابي
حازم والدراوردي عن يزيد بن الهاد عن محمد بن ابراهيم عن ابي سلمة عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه
قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يجاور في رمضان العشر التي في وسط الشهر گفت ابوسعید بود
آنحضرت معتکف میشد در مسجد در ماه رمضان عشره که در میانه ماه بود فاذا كان حين يمسي عن عشرين ليلة تمضي
پس وقتیکه بود می شب میکرد از بیستم شبی که میگذشت ويستقبل احدى وعشرين رجع الى مسكنه وپیش می آمد شب
بیست ویکم رجوع کردی از مسجد بسوی مسکن وخانهٔ خود ورجع من كان يجاور معه ورجوع کردی کسی که معتکف میبود
با آنحضرت وانه اقام في شهر جاور فيه الليلة التي كان يرجع فيها وبتحقیق آنحضرت در ایستاد در ماهی که معتکف
بود در آن در شبی که رجوع میکرد آن شب ظاهر اینحدیث آنست که رجوع در شب بیست ویکم بوده واین مخالف آنست
که در احادیث متعدده صریح واقع شده که خروج در صباح بیستم بوده واعتکاف عشرهٔ آخر از بیست ویکم است ودیم درین شب باران باریده و
صباح آن که صبح بیست ویکم بود آنحضرت نماز در آب وگل کردند واین از جمله علامات شب قدر بوده است پس مراد آنست که رجوع
در صباح گذشته کردی این میتوان نسبت داد رجوع را بآن شب درین شب رجوع در خانه بود فخطب الناس
فامرهم ما شاء الله پس خطبه خواند مردم را وامر کرد چیزیرا که خواسته خدا بود ثم قال كنت اجاور هذه العشر پستر فرموده بودم
من اعتکاف میکنم این عشره را ثم قد بدا لي ان اجاور هذه العشر الاواخر پستر تحقیق ظاهر شد مرا باجتهاد یا بوحی که معتکف شوم
این عشرهٔ آخر را فمن كان اعتكف معي فليثبت في معتكفه پس کسیکه اعتکاف کرده با من گو درنگ کند وباشد در معتکف خود
وقد اريت هذه الليلة ثم انسيتها وبتحقیق نموده شدم من امشب شب قدر را پستر فراموش گردانیده شدم فابتغوها
في العشر الاواخر وابتغوها في كل وتر پس طلب کنید در عشرهٔ آخرها وطلب کنید در شب طاق یعنی اگرچه تعیین
فراموش گردیدما اینقدر یاد ماند که درین عشره است ودر شبهای وتر است وقد رايتني اسجد في ماء وطين وبتحقیق
دیدم خود را در خواب که سجده میکنم در آب وگل گویا این حال را علامت شب قدر داشته فرموده است فاستهلت السماء
في تلك الليلة فامطرت پس باریدن گرفت ابر در آن شب پس بارید فوكف المسجد في مصلى النبي صلى الله عليه
وسلم ليلة احدى وعشرين پس چکید مسجد در جای نماز آنحضرت شب بیست ویکم فبصرت عيني رسول الله

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الجمعة

تشهد صلوة الصبح والعشاء في الجماعة في المسجد
گفته این عمر بود زنی مر عمر را که نامش عاتکه بود خواهر سعید
بن زید یکی از عشره مبشره که حاضر میشد نماز صبح و
عشا را در جماعت مسجد فقيل لها لم تخرجين
وقد تعلمين ان عمر يكره ذلك ويغار پس
گفته شد آن زن را چرا بیرون می آئی تو وبتحقیق میدانی که
عمر ناخوش میدارد این را وغیرت میکند تو بعضی روایات
صریحست که گویان آن عمر گفته رضي الله عنه قالت فما
يمنعه ان ينهاني گفت آن زن پس چه چیز باز میدارد
عمر را که منع کند مرا ودر روایت دیگر آمده که گفت
عمر را باز نمی آیم تا که نهی نمیکنی مرا قال يمنعه قول
رسول الله گفت قائل آن قول زن را منع میکند
عمر را از نهی تو قول پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم
لا تمنعوا اماء الله مساجد الله منع مکنید کنیزان
خدا را از مسجدها برای نماز یعنی بشب بدلیل نحو حدیث سابق
که مقید بلیل است پس نهی از منع خروج بجمعه نباشد
ونیز تخصیص حضور عاتکه بفجر وعشا دلالت دارد
بر امتناع وی از حضور روزانه در جمعه وغیر آن بعضی
شارحین نهی عام دارند روز وشب را وفرق در حدیث
سابق گویند که چون در شب که مظنهٔ ریب وفساد
است زنان ماذون شدند ودر روز بطریق اولی
پوشیده نماند که کشف ستر وحجاب که ملائم حکم
منع است متحقق است در روز چنانکه ستر که مناسب
بحکم اذن واباحت است متحقق در شب پس اذن در روز
از اذن بشب مفهوم نشود بلکه ضد آن نظر بقرینهٔ حال
ومقام وسیاق کلام والله اعلم **باب** الرخصة
ان لم يحضر الجمعة في المطر ذکر ثبوت رخصت
از شارع اگر حاضر نشود مکلف بجمعه در صورت باران
حدثنا مسدد قال حدثنا اسمعيل بن علية
قال اخبرني عبد الحميد بن دينار صاحب الزيادي
قال حدثنا عبد الله بن الحارث ابن عم
محمد بن سيرين قال ابن عباس
لمؤذنه في يوم مطير گفت ابن عباس مر مؤذن
خود را در روز باران اذا قلت وقتیکه بگوئی تو

صلى الله عليه وسلم يبين يدي چشم من پيغمبر خدا را فنظرت اليها لفي وجهه من الصبح ووجهه ممتلئ طينا وماء
ونظر كردم بسوى آنحضرت كه برگشته است از نماز فجر وحال آنكه روى مبارك او پر است از گل وآب اين كلام را براى
اظهار تعجب وصدق واقعه آنحضرت گفته است **حدثنا** محمد بن المثنى قال حدثني يحيى عن هشام قال اخبرني
ابى عن عائشة رضي الله عنها عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال التمسوا **ح** وحدثنا محمد بن المثنى
قال حدثنا عبدة عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى
الله عليه وسلم يجاور في العشر الاواخر من رمضان گفت عائشه بود پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وى اعتكاف ميكرد
در عشره آخرها از رمضان ويقول تحروا ليلة القدر في العشر الاواخر من رمضان وميفرمود طلب كنيد شب قدر را
در عشره اواخر از رمضان در اين حديث قيد وتر واقع نشده است گفته اند كه در هيچ طريق هشام اين تقييد نيست گويا مولف
حمل كرده است مطلق را بر مقيد بملاحظه احاديث ديگر **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا وهيب قال حدثنا
ايوب عن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم قال التمسوها في العشر الاواخر
من رمضان ليلة القدر فرمود طلب كنيد در عشره اواخر از رمضان ليلة القدر وليلة القدر بدل است از ضمير التمسوها
في تاسعة تبقى في سابعة تبقى في خامسة تبقى در نهم شبى است كه باقى بماند از ماه در هفتم شبى است كه باقى بماند
در پنجم شبى است كه باقى بماند كه اين شمار بنا بر عادت عرب است كه چون ماه از نصف ميگذرد حساب از جانب آخر ميكنند نه از ايام گذشته و مدار
بر تحقيق نهاده كه ماه بيست و نه روزه باشد پس بر اين تقدير شب تاسع شب بست ويكم خواهد بود و سابع شب بست وسيوم وخامس
بست وپنجم سيوطى چنين تفسير كرده كه ليلة القدر در شبى است كه باقى بماند بعد از ان نه شب وآن شب بست ويكم است
گويا مدار بر ماه كامل نهاده كه سى روزه باشد وبر اين قياس سابع وخامس است پوشيده نماند كه خلاف ظاهر لفظ است
ومعنى اول اولى واحرى بالقبول است بهر تقدير شب بست وهفتم از اين بيان خارج ماند تابعه عبد الوهاب
عن ايوب متابعت كرده است وهيب را عبد الوهاب از ايوب يعنى او هم از ايوب روايت كرده عن خالد عن
عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما التمسوها في اربع وعشرين روايت كرده است عبد الوهاب از خالد از عكرمه
از ابن عباس كه التماس كنيد آنرا در شب بست وچهارم **حدثنا** عبد الله بن ابي الاسود قال حدثنا عبد
الواحد قال حدثنا عاصم الاحول عن ابي مجلز وعكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم گفت ابن عباس فرمود رسول خدا در بعضى روايات قالا قال ابن عباس قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
هي في العشر الاواخر هي في تسع يمضين ليلة القدر در شبى است كه ميگذرند يمضين مشتق است از مضى
او في سبع يبقين يا در هفت شبى است كه باقى بمانند از ماه ليلة القدر تفسير كرده است مولف ضمير را
نسخه كه كرمانى در شرح نقل كرده اولا سبع يمضين آورده وگفته يعنى در شب بست وهفتم است همچنين معنى تسع
يمضين را در شب بست ونهم است ومعنى سبع يبقين گفته محتمل كه مراد بآن شب بست وسيوم باشد يا اين شب
با جميع شبهاى كه بعد از انست تا آخر ماه فافهم **باب** رفع معرفة ليلة القدر لتلاحي الناس يعنى ملاحاة
در بيان برداشتن شناخت تعيين شب قدر را از جهت نزاع كردن مردم ميگويد كه مراد از تلاحي ملاحاة است مولف تفسير كرده تلاحي را
بملاحاة گويا اين لفظ اشهر است نزد وى **حدثنا** محمد بن المثنى قال حدثنا خالد قال حدثنا حميد قال حدثنا انس بن مالك

وتحقيق من ناخوش داشتم كه در حرج اندازم شما را بسوى
نماز فتمشون في الطين والدحض پس راه رويد
شما در گل ودر جاى لغزش دحض بفتح دال وسكون حاء
هردو ... وفتح ثانى نيز ودر آخر معجمه در صراح گفته
بالتحريك ... باى وبالكسر والسكون جاى
لغزان پس امر نماز در خانه براى بيان رخصت است
در مطر وهمين است مذهب جمهور ونزد شافعيه
وحنابله مقيد است بصورتيكه جامه تر شود و
اگر باران سبك باشد يا زير سايه ميتواند رفت عذر
نباشد ومروى است از مالك عدم رخصت در ترك
جمعه بباران واين حديث حجت است بروى وتتمه
كلام در حديث در ابواب اذان گذشت **باب**
من اين تؤتى الجمعة از كجا آمده شود جمعه واز
چقدر مسافت واجب است كه حاضر شوند بمسجد جامع
وعلى من تجب وبركه واجب است آمدن جمعه از دور
ونزديك لقول الله عز وجل اذا نودي للصلوة من
يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله دلالت ميدارد بر آنكه
جمعه واجب است بر كسيكه بشنوند ندا را حقيقة او حكما ...

عن عبادة بن الصامت رضی الله عنهما قال خرج النبی صلی الله علیه وسلم لیخبر نا بلیلة القدر فتلاحی رجلان من المسلمین گفت عباده بیرون آمد پیغمبر خدا برای آنکه خبر دهد ما را بشب قدر و تعیین کند آنرا درین ماه حاضر پس نزاع کردند دو مرد از مسلمانان فقال خرجت لاخبرکم بلیلة القدر فتلاحی فلان و فلان فرفعت پس فرمود برآمدم تا خبر دهم شما را بتعیین شب قدر پس نزاع کردند فلان و فلان در مسجد در ماه رمضان که محل ذکر الهی و زمان عبادتست پس دور کرده شد از شومی آنها علم او از دل من و فراموش گردانیده شد آنرا وعسی ان یکون خیرا لکم و نزدیکست که باشد این فراموش بهتر شما را و وجه خیریت آنست که طلب کنند و قیام نمایند در شبهای متعدد و نیز اگر نبی معین میبود و بیقین ورمی یافتند احتمال داشت که ریائی در دریافت این کرامت حاصل آید یافت فالتمسوها فی التاسعة والسابعة والخامسة پس طلب کنید آنرا در شب نهم و هفتم و پنجم از رمضان قسطلانی نقل کرده رفضه را گمان آنست که وجود شب قدر را برداشتند و نمانده است و این گمان را باطل میکند قول فالتمسوها و در باب شب قدر اقوال کثیره در تعیین و علامات آن آمده و وقت مساعدت نقل نمیکند

باب العمل فی العشر الاواخر من رمضان بیان عمل و جهد در عشرهٔ آخر از رمضان **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن ابی یعفور عن ابی الضحی عن مسروق عن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا دخل العشر شد مئزره واحیی لیله وایقظ اهله گفت عائشه بود آنحضرت چون که غلبه و وقتی که در آمدی عشرهٔ آخر رمضان سخت می بست ازار را و مهیا میشد برای جهد و عبادت زیاده بر عادت و نیز کنایت است از ترک جماع و آنهم برای کثرت عبادت بوده باشد و زنده داشتی و قیام کردی شب را و بیدار میکرد اهل خود را برای طاعت و عبادت زندگی بجاه راجع بعبادت کننده باشد از آنکه ترک خواب که اخ الموت است هرگاه ترک کرد گویا زنده کرد نفس خود را و توان که راجع بشب باشد گویا بطاعت آنرا زنده کرد چنانچه در آیت کریمه واقع است کیف یحیی الارض بعد موتها چگونه زنده کرد زمین را برویانیدن سبزه بعد از مردن آن

بسم الله الرحمن الرحیم کتاب الاعتکاف اعتکاف در اصل لغت بمعنی درنگ و حبس و لازم گرفتن چیزی است و در شرع درنگ کردن در مسجد بنیت آن و صوم شرط آنست نزد جمهور علما **باب** الاعتکاف فی العشر الاواخر در بیان اعتکاف در عشرهٔ آخر از رمضان والاعتکاف فی المساجد کلها و در بیان صحت اعتکاف در مساجد همه مساجد مقصود مولف استدلال ازین آیت استدلال کرده است بر کسی که اعتکاف را جز در مسجد نبوی روا نمی داند و بر آنکه جز در مساجد ثلثه مسجد حرام و مسجد اقصی و مسجد مدینه نمیداند و نیز بر آنکه غیر مسجد جامع نمیگوید و لهذا در ترجمه بطریق عموم مساجد آورده تاکید کرد لقول الله تعالی ولا تباشروهن وانتم عاکفون فی المساجد الآیه و صحبت ندارید با زنان در حال آنکه شما اعتکاف دارید در مسجدها ازین آیت معلوم شد که اعتکاف مخصوص بمسجد دون مسجد نبوده است همین است مقصود مولف نه آنکه اعتکاف در غیر مسجد نمیباشد اکثر مفسرین برآنند که ازین آیت اختصاص اعتکاف بمسجد فهم میشود و شراح گفته اند که مراد مولف نیز همین است مواخذه کرده اند برین که از تقیید عدم مباشرت نبودن اعتکاف در مسجد ذهن تبادر میکند که نهی مخصوص بهمین حال باشد و مقید باین قید بود و اعتکاف را حالی دیگر باشد که مقید باین قید نبود جواب گویند که عدم مباشرت نامخصوص باعتکاف در مسجد داشتن موجب ابطال امری متفق علیه است که آن بطلان اعتکاف است مطلقا بمباشرت پس باید که قید فی المساجد محض برای آن باشد که در غیر مساجد اعتکاف نمیباشد و لا یخفی ما فیه فافهم **حدثنا**

فی قریة جامعة وقتیکه باشی تو در قریه جامع که جماعت و مسجد و امیر و قاضی و خانهای در تو رده هم گرد جمع و همه مرعیت این تفسیر از عطا فنودی بالصلوة من یوم الجمعة پس ندا کرده شود بنماز روز جمعه فحق علیک ان تشهدها پس واجب است بر تو آنکه حاضر شوی جمعه را سمعت الندا او لم تسمعه بشنوی نداء او یا نشنوی وکان انس فی قصره احیانا یجمع و احیانا لا یجمع و بود انس در کوشک خود که در بعضی اوقات جمعه میکرد و در بعضی اوقات نمیکرد و این موافق مذهب حنفیه است که قایل اند بعدم جواز جمعه بر کسیکه خارج مصر است وهو بالزاویة علی فرسخین و کوشک او بموضع زاویه بود بر دو فرسخ از بصره که مقدار شش کروه باشد و روایت کرده ابن ابی شیبه از انس که وی حاضر میشد جمعه را از زاویه و آن بر دو فرسخ بود از بصره و بر تقدیر این اثر در آنکه مراد از تجمیع حضور جمعه در جامع بصره باشد **حدثنا** احمد بن صالح قال حدثنا عبد الله بن وهب قال اخبرنی عمرو بن الحارث عن عبید الله بن ابی جعفر قرشی بود ان محمد بن جعفر بن الزبیر حدثه عن عروة بن الزبیر عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وآله وسلم قالت کان الناس ینتابون الجمعة من منازلهم گفت عائشه بودند مردم که نوبت بنوبت پس و پیش میرسیدند جمعه را از منزلهای خود که در دیهات داشتند والعوالی و از بلند جاهای مدینه که نزدیک ترین آن از شهر بر سه میل کروه است ینتابون بفتح تحتیه و سکون نون و فتح فوقیه افتعال است از نوبت و بتحتیات تحتیه و فوقیه و نون و زیادت واو بعد الف نیز روایت است فیاتون فی الغبار پس می آمدند در غبار که در راه برخاستی و در عرق اسپ

اسمعيل بن عبد الله قال حدثنا ابن وهب عن يونس ان نافعا حدثه عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعتكف العشر الاواخر من رمضان بود پیغمبر خدا که اعتکاف میکرد در عشرهٔ آخر از رمضان **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عائشة رضي الله عنها زوج النبي صلى الله عليه وسلم ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يعتكف العشر الاواخر من رمضان حتى توفاه الله عز وجل مرویست از عایشه که پیغمبر خدا بود که اعتکاف مینمود در عشرهٔ آخر از رمضان تا آنکه وفات کرد او را خدا ثم اعتكف ازواجه من بعده پس اعتکاف کردند ازواج مطهرهٔ آنحضرت پس از وی همدرین عشره و درین حدیث دلیلی است که زن و مرد در اعتکاف برابراند و آنحضرت اذن کرده بود بعضی را در مسجد چون همه خواستند و تنگ کردند مسجد را منع کرد و امام اعظم ابو حنیفه رح گفته که زن در مسجد بیت معتکف شود

حدثنا اسمعيل قال حدثني مالك عن يزيد بن عبد الله بن الهاد عن محمد بن ابراهيم بن الحارث التيمي عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يعتكف في العشر الاوسط من رمضان مرویست از ابی سعید خدری که رسول خدا بود که اعتکاف میکرد در عشرهٔ میانه از رمضان فاعتكف عاما حتى اذا كان ليلة احدى وعشرين واعتکاف کرد یکسال در عشرهٔ وسط تا وقتیکه شد شب بست و یکم وهي الليلة التي يخرج من صبيحتها من اعتكافه و آن شبی است که می بر آید در صبح آن شب از اعتکاف خود این شرح آنست که خروج از اعتکاف صباح بست و یکم بود از آنکه وقتی که نسبت میکنند صباح را بشب مراد صبحی است که بعد از آن میباشد چنانکه صباح شب جمعه صبح روز جمعه است اینجا مراد صبحی باید داشت که پیش از ین شب بست و یکم است که آن صباح بستم باشد تا موافق شود باحادیث دیگر که تصریح است در آن که بر آمدن از ین اعتکاف صباح بستم بود چنانکه حدیث ابو سعید که در باب تحری ليلة القدر است آنرا بر صرف از ظاهر کردیم از برای تطبیق باحادیث و نیز از منطوق احادیث معلوم شده که شب بست و یکم باز بمعتکف در آمد و همدران شب باران بارید و صباح آن آنحضرت سجده در آب و گل کرد قال من كان اعتكف معي فليعتكف العشر الاواخر فرمود کسیکه بود که اعتکاف میکرد با من درین عشرهٔ وسط گو اعتکاف کند عشر آخر را فقد اريت هذه الليلة ثم انسيتها بتحقیق نموده شدم من در خواب این شب قدر را پستر فراموش گردانیده شدم من آنرا وقد رايتني اسجد في ماء وطين من صبيحتها و بتحقیق دیدم خود را که سجده میکنم در آب و گل صباح آن شب قدر فالتمسوها في العشر الاواخر والتمسوها في كل وتر پس طلب کنید شب قدر را در عشرهٔ آخر و طلب کنید آنرا در هر شب طاق فمطرت السماء تلك الليلة پس بارید ابر آن شب بست و یکم وكان المسجد على عريش فوكف المسجد و بود مسجد نبوی در آنوقت سایه دار از شاخ خرما پس چکید مسجد فبصرت عيناي رسول الله صلى الله عليه وسلم على جبهته اثر الماء والطين من صبح احدى وعشرين پس دید دو چشم من رسول خدا را بحالی که بر پیشانی آنحضرت نشانی از آب و گل بود در صباح بست و یکم

باب ترجل الحائض المعتكف دربیان جواز شانه کردن حائض معتکف را **حدثنا** محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى عن هشام قال اخبرني ابي عن عائشة رضي الله عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يصغي الى راسه وهو مجاور في المسجد گفت عایشه بود پیغمبر خدا که نزدیک می آورد و مائل میکرد بسوی من سر خود را

نمیگویند جمعه را بر کسیکه خارج مصر است انتهى و همین رد سخن است نیز ا چه دلالت نیست حدیث را بر وجوب اصلا و حضور مردم بیرون از دو رکعت ادراک فضیلت اقتدار آنحضرت بود و جوب را نیز خواه با آنکه گفته اند معنی ينتابون حاضر میشدند بنوبت و اگر واجب می بود بر اهل عوالی بنوبت نمی آمدند بلکه هر بار حاضر میشدند ذکره العسقلانی و تخصیص رد بکوفیان نیز بیفائده است چه نزد شافعیه نیز حصر وجوب در حق کسی است که رسیده او را نداء و عدم رسیدن ندای مسجد جامع مدینه با اهل عوالی که سه چهار کروه می باشند نیز ظاهر است اگر چه ندا بلند باشد و آواز های مردم ناپیدا و باد با در سکون با اعتدال و نزد مالکیه واجب است در غیر شهر تا سه میل از منار و اما در شهر واجب است اگر چه از منار شش میل باشد

باب وقت الجمعة اذا زالت الشمس اول وقت نماز جمعه نزد زوال آفتاب است از میان آسمان وكذلك يذكر عن عمر بن الخطاب وعلي بن ابي طالب والنعمان بن بشير بفتح موحده و عمرو بن حريث بضم مهمله و فتح راء و سکون تحتیه و در آخر مثلثه و همچنین روایت کرده میشود از ین چهار صحابی بزرگ و همین است مذهب عامه علماء غیر امام احمد که ملتزم اند بزوال نیز جایز داشته اند چه مرویست از ابی بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم که میگذاردند جمعه را پیش از زوال و ثابت نشده نزد جمهور این روایات و بضعف نسبت کرده اند آنرا و همچنین آنچه مرویست از عبد الله بن مسعود و معاویه که گذاردند نماز جمعه را وقت ضحی و استدلال کرده اند بعضی حنابله بتسمیه جمعه عید مسلمین در حدیث و وقت عید ضحی است و پوشیده نیست که لازم نمی آید از تسمیه بعید اشتمال وی بر جمیع احکام عید چون حرمت صوم و نحو آن **حدثنا** عبدان لقب عبد و هي عبد الله بن عثمان بن جبلة المروزي معرب مرو سنت ... و بست و یک قال اخبرنا عبد الله ... قال اخبرنا يحيى بن سعيد الانصاري انه سأل عمرة بفتح مهمله

وحال آنكه معتكف ميبود در مسجد فارجله وانا حائض پس شانه ميكردم سر آنحضرت را وحال آنكه من حائض بودم **باب** لا يدخل المعتكف البيت الا لحاجة در بيان آنكه نمى آيد معتكف خانه را مگر براى حاجت ضرورى كه چاره نمى دارد از آن چنانچه بول وغائط **حدثنا** قتيبة قال حدثنا الليث عن ابن شهاب عن عروة وعمرة بنت عبد الرحمن ان عائشة رضى الله عنها زوج النبى صلى الله عليه وسلم قالت وان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ليدخل على رأسه وهو فى المسجد فارجله گفت عائشه بتحقيق بود رسول خدا هر آئينه مى آورد بر من سر خود را وحال آنكه در مسجد بودى پس شانه ميكردم سر آنحضرت را وكان لا يدخل البيت الا لحاجة اذا كان معتكفا ونبود آنحضرت كه نميرسيد آمد خانه را مگر براى حاجتى بشرى وقتيكه بودى معتكف **باب** غسل المعتكف در بيان شستن معتكف سر خود را **حدثنا** محمد بن يوسف قال حدثنا سفيان عن منصور عن ابراهيم عن الاسود عن عائشة رضى الله عنها قالت كان النبى صلى الله عليه وسلم يباشرنى وانا حائض گفت عائشه بود پيغمبر خدا معانقه ميكرد مرا وحال آنكه من حائض بودمى وكان يخرج رأسه من المسجد وهو معتكف فاغسله وانا حائض وبود آنحضرت بيرون مى آورد سر خود را از مسجد وحال آنكه معتكف بود پس مى شستم سر او را وحال آنكه من حائض بودمى **باب** الاعتكاف ليلا در جواز اعتكاف تنها در شب

حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى بن سعيد عن عبيد الله قال اخبرنى نافع عن ابن عمر رضى الله عنهما ان عمر سأل النبى صلى الله عليه وسلم بتحقيق عمر بن خطاب پرسيد پيغمبر خدا را در جعرانه وقتيكه رجوع كردند از حنين چنانچه در باب نذر تصريح كرده است قال كنت نذرت فى الجاهلية ان اعتكف ليلة فى المسجد الحرام قال فاوف بنذرك گفت عمر بودم من كه نذر كرده بودم در ايام جاهليت كه معتكف شوم شبى در مسجد حرام گرد كعبه و ميسر نشده است مرا فرمود وفا كن نذر خود را و معتكف شو گويا مقصود از آن [illegible] اين نذر در ايام جاهليت معتبر است ولزوم ايفائى دارد آنحضرت فرمود بر سبيل ندب كه وفا كن نه بر سبيل ايجاب از آنكه نذر [illegible] معنى ندارد آرى نيز در حديث معلوم كرده اند كه روزه در اعتكاف شرط نبوده است از آنكه شب محل روزه نيست ليكن بطريق ديگر معلوم شده كه مراد ليل با نهار است و تصريح يافته آن

باب اعتكاف النساء در حكم جواز اعتكاف زنان در مسجد **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زيد قال حدثنا يحيى عن عمرة عن عائشة رضى الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعتكف فى العشر الاواخر من رمضان گفت عائشه بود پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وى مى نشست باعتكاف در عشره آخر از رمضان فكنت اضرب له خباء فيصلى الصبح ثم يدخله وبودم من كه ميزدم براى آنحضرت خيمه پس نماز صبح ميگذارد در مسجد پستر ميدر آمد آن خيمه را خباء بكسر معجمه پس باء موحده ممدوده است كه از پشم شتر و گو سفند كنند اما در دو ستون يا سه ستون ميباشد جمع آن اخبيه است چنانكه حمار و احمرة فاستأذنت حفصة عائشة ان تضرب خباء فاذنت لها فضربت خباء پس طلب اذن كرد حفصه عائشه را براى زدن خيمه ديگر پس اذن داد عائشه او را فلما رأته زينب ابنة جحش ضربت خباء آخر پس هرگاه ديد خبا را زينب بنت جحش ام المومنين زد خيمه ديگر فلما اصبح النبى صلى الله عليه وسلم رأى الاخبية فقال ما هذا فاخبر پس هرگاه صبح كرد پيغمبر خدا ديد خيمها را پس فرمود چيست اين خيمها پس خبر داده شد كه خيمهاى ازواج مطهره است فقال النبى صلى الله عليه وسلم آلبر ترون بهن پس فرمود آنحضرت آيا نيكى مى بينيد باين زنان الهمزة استفهام انكارى است منصوب است مفعول ترون كه بصيغه معلوم از رأى و بصيغه مجهول نيز خوانده اند بمعنى تظنون خطاب بحاضرانست فترك الاعتكاف ذلك الشهر پس گذاشت آنحضرت اعتكاف را در آن شهر رمضان از جهت مبالغه در انكار بر اين فعل زنان و اينهمه انكار از جهت [illegible]

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الجمعة

از باد و حقيقت چنانچه در حديث من راح فى الساعة الاولى و از اينجاست كه مولف اينحديث را در اين باب آورده و روايت متقدم از عائشه در باب سابق نيز ظاهر است در همين معنى زيرا كه اصابت غبار و عرق غالبا در اين وقت است فقيل لهم لو اغتسلتم پس گفته شد مر ايشان را اگر غسل كنيد بهتر باشد **حدثنا** سريج بضم مهمله و فتح را و يا تصغير و جيم بن النعمان بغداد سنه دويست و نوزده قال حدثنا فليح بن سليمان بضم فا و فتح لام و يا تصغير و مهمله عن عثمان بن عبد الرحمن بن عثمان التيمى عن انس بن مالك ان النبى صلى الله عليه واله وسلم كان يصلى الجمعة حين تميل الشمس بود آنحضرت كه ميگزارد جمعه را وقتيكه ميل كند آفتاب از استوا **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا حميد عن انس بن مالك رضى الله عنه قال كنا نبكر بالجمعة گفت انس بوديم ما در حضور شريف آنحضرت كه شتاب ميكرديم بنماز جمعه در اول وقت آن ميگزارديم تبكير بمعنى تقديم بار گاف در اصل بمعنى وقت بامداد آمدن بمعنى شتافتن بسوى چيزى يعنى آمدن بوى در اول وقت هر وقت كه باشد چه بامداد و چه غير آن و مراد اينجا همين معنى است [illegible] را تبكير گويند چنانكه نماز مغرب را باكوره گويند و در حديث تعجيل بنماز مغرب و نماز آمده پس حقيقت تبكير جمعه مبادرت و مسارعت است بحضور در اول وقت و از بعضى سلف نقل كنند كه ايشان وقت بامداد مى آمدند و اين مبالغه در مسارعت است نه آنكه تبكير را بمعنى بامداد حمل كرده باشند چه منع جمعه در اول نهار اتفاقى است و نيز حاجت نبودى باين قول ونقيل بعد الجمعة وقيلوله ميكرديم بعد از جمعه تاخير ميكرديم آنرا از وقت

مسجد بود ونیز اعراب ومنافقان در مسجد می آمدند وزنان حاجتی بعد بر آمدن از خیمها لازم داشته اند وعدم تصورت رسوائی بوده است ونیز آنحضرت معلوم فرموده باشد که باعث اینها اخلاص محض در عبادت نبوده است بلکه از غیرت ورشک عایشه در قرب آنحضرت این کار کرده اند ثم اعتكف عشرا من شوال پس اعتکاف گزید در عشره شوال پوشیده نماند که قضای اعتکاف با عبارتهائی که در احادیث دیگر واقع شده تا ترک النبی صلی الله علیه وسلم اعتکاف العشر الاواخر من رمضان فی عمره تا ظهور آنست که واجب باشد اکثر علما بسنیت قائل شده اند وگفته اند که این قضا بطریق استحباب بود نه بوجه وجوب ونیز اگر واجب بودی ازواج مطهره را امر کردی بالقضاء در جواب اینقدر گنجایش باشد که از جمیع معلوم شده است که این قضا بر وجه استحباب بود با آنکه ترک سنت بعد از شروع نیز قضای لازم دارد وعدم علم بامر کردن زنان را بقضا نیز صلاحیت دلیل ندارد تواند که در مساجد بیوت قضا کرده باشند بهر حال جزم کردن بسنیت اعتکاف باوجود امارات وعبارات وجوب بدلیلی واضح تر ازین میخواهد والله اعلم

باب الاخبية في المسجد

حکم خیمها در مسجد **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن يحيى بن سعيد عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اراد ان يعتكف بتحقیق آنحضرت خواست اعتکاف را در عشره آخر رمضان در مسجد فلما انصرف الى المكان الذي اراد ان يعتكف اذا اخبية خباء عايشة وخباء حفصة وخباء زينب پس وقتی که باز گشت از نماز بسوی مکانی که خواست که معتکف باشد دران ناگاه دید خیمها خیمه عایشه وخیمه حفصه وخیمه زینب فقال البر تقولون بهن پس فرمود آیا نکوئی اعتقاد میکنید وگمان آن دارید باین زنان درین کار ایشان ثم انصرف فلم يعتكف حتى اعتكف عشرا من شوال پس برگشت از انجا واعتکاف نکرد تا آنکه اعتکاف کرد در عشره شوال ودر روایت دیگر واقع شده که عشره اول شوال اعتکاف کرد وظاهر است که بعد از عید فطر خواهد بود واین دلیل بر عدم اشتراط صوم در اعتکاف نیست

باب هل يخرج المعتكف لحوائجه الى باب المسجد

آیا می بر آید معتکف برای حاجتهای خود تا در مسجد ورواست این بر آمدن یانه **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني علي بن الحسين ان صفية بنت حيي زوج النبي صلى الله عليه وسلم اخبرته گفت زهری خبر داد مرا علی بن حسین امام زین العابدین که صفیه دختر حیی زوج پیغمبر خدا خبر داده او را انها جاءت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم تزوره في اعتكافه في المسجد في العشر الاواخر من رمضان که بتحقیق صفیه آمد نزد رسول خدا که زیارت کند آنحضرت را در وقت اعتکاف آنحضرت در مسجد در عشره آخر از رمضان فتحدثت عنده ساعة ثم قامت تنقلب پس سخن کرد نزد آنحضرت ساعتی پس بر خاست که بر گردد بمنزل فقام النبي صلى الله عليه وسلم معها يقلبها بر خاست آنحضرت با او در حالیکه میگردانید او را بسوی منزل او حتى اذا بلغت باب المسجد عند باب ام سلمة تا وقتیکه رسید صفیه در مسجد که نزد در خانه ام سلمه بود مر رجلان من الانصار فسلما على رسول الله صلى الله عليه وسلم گذشتند دو مرد از قوم انصار پس سلام کردند بر آنحضرت فقال لهما رسول الله صلى الله عليه وسلم على رسلكما انما هي صفية بنت حيي پس فرمود مر آن دو مرد را رسول خدا بجای خود بر هیئت خود باشید نیست این زن مگر صفیه دختر حیی ودر روایت زهری نزد ابن حبان اینچنین است هرگاه دیدند آنها صفیه را شرم کردند وبرگشتند آنحضرت فرمود بر جای خود باشید نیست این زن

الجزء الرابع شیخ الاسلام | كتاب الجمعة

وکسر میم وشدت یا ابن عمارة بضم مهملة قال حدثنا ابو خلدة بفتح معجمة وسکون لام هو خالد بن دینار تمیمی خیاط قال سمعت انس بن مالك يقول كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم اذا اشتد البرد بكر بالصلوة بود آنحضرت که چون سخت می شد سرما شتابی میکرد بنماز یعنی در اول وقت بسبب اداء او واذا اشتد الحر ابرد بالصلوة وچون سخت میشد گرمی میگزارد آنرا در هنگام سردی ودرنگ میکرد از اول وقت یعنی الجمعة میخواهد انس نماز جمعه را تفسیر کرد راوی قول انس را بنا بر ظن تسویه یا ظهر وجمعه نزد انس در حکم ابراد وقت آنحضرت چنانکه از تعلیق ثانی که مذکور شود مفهوم میگردد لیکن تصریح انس در روایت سابق جهر است بتجمیع جمعه بی تفصیل میان حر وبرد از ینجا است که مولف جزم نکرده بحکم در ترجمه کذا قاله وقال يونس بن بكير قال اخبرنا ابو خلدة وقال بالصلوة ولم يذكر الجمعة گفت یونس حدیث کرد ما را ابو خلده بحدیث مذکور وذکر نکرده جمعه را وقال بشر بن ثابت حدثنا ابو خلدة ودر طریق بشر از ابو خلده چنین است که گفت صلى بنا امير الجمعة نماز جمعه گزارد با امیر جمعه را گفته اند آن امیر حکم بن ابی عقیل ثقفی نایب ابن عم خود حجاج بن یوسف بود حجاج قاسم بن ابی عقیل ... تا آنکه ... خروج وقت ثم قال لانس كيف كان النبي گفت آن امیر انس را چگونه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم يصلي الظهر ... میگزارد نماز ظهر را ودر روایت اسماعیلی وبیهقی آمده بود آنحضرت که چون زمستان بودی بتکبیر میکرد بظهر وچون تابستان بودی ابراد میکرد بیان واسماعیلی از طریق دیگر چنین آورده که گفت ابو خلده شنیدم انس را انجالیکه بانگ زد او را امیر یعنی در جمعه ای با حرز بتحقیق حاضر شده نماز را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس چگونه نماز میگزارد جمعه را

مگر صفيه فقالا سبحان الله يا رسول الله پس گفتند آن دو مرد تنزيه ميكنيم خدا را از اينكه رسول خدا متهم باشد بنا سزا يا آنكه تعجب كردند ازين فرمودن آنحضرت كه جاي گفتن است فكبر عليهما پس عظيم و شاق آمد بر آنها كه آنحضرت چنين وهم را بانسبت كرد فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان الشيطان يبلغ من الانسان مبلغ الدم پس فرمود آنحضرت بتحقيق شيطان ميرسد از مردم جاي رسيدن خون گفته اند تشبيه در شدت اتصال شيطانست بآدمي نزد وكنايت از وسوسه اوست ديدلها اگر حمل بر حقيقت كنند نيز دور نباشد چنانكه از ديوار ميگذرند و شيطان كه رئيس جنيانست اگر در بدن آدمي در آيد عجبي نيست واني خشيت ان يقذف في قلوبكما شيئا وبتحقيق من ترسيدم آنرا كه در دلهاي شما چيزي اندازد و برساند شما را به هلاك آنحضرت نسبت اين گمان بدآنها نكرد از آنكه مومن صادق بودند باوجود آن ترسيد از وسوسه شيطان اگرچه مسلمان بآن ماخوذ نيست و مبادرت فرمود باين قول براي خير انديشي آنها و آگاهي دادن ديگران كه مبادا چنين وسوسه افتند اعاذنا الله من ذلك **باب** الاعتكاف وخرج النبي صلى الله عليه وسلم صبيحة عشرين در بيان اعتكاف آنحضرت و آنكه بر آمد آنحضرت صباح بستم رمضان از اعتكاف **حدثنا** عبد الله بن منير سمع هارون بن اسمعيل قال حدثنا علي بن المبارك قال حدثنا يحيى بن كثير قال سمعت ابا سلمة بن عبد الرحمن قال سألت ابا سعيد الخدري قلت هل سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابو سلمه رسيدم با سعيد خدري را و گفتم آيا شنيده رسول خدا رحمت كناد خدا بروي يذكر ليلة القدر قال نعم كه ذكر ميكرد شب قدر را گفت آري شنيده ام اعتكفنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم العشر الاوسط من رمضان معتكف شديم با رسول خدا عشره ميانه از رمضان قال فخرجنا صبيحة عشرين گفت پس بر آمديم صباح بستم ماه رمضان از اعتكاف قال فخطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم صبيحة عشرين گفت ابو سعيد خدري پس خطبه خواند براي اعلام ما آنحضرت صباح بستم قال اني اريت ليلة القدر واني انسيتها فالتمسوها في العشر الاواخر في وتر فرمود بتحقيق من نموده شدم در خواب شب قدر را و من فراموش گردانيده شدم آنرا پس طلب كنيد آنرا در شبهاي عشره آخر رمضان در شبهاي طاق فاني رايت اني اسجد في ماء وطين پس بتحقيق ديدم در خواب كه من سجده ميكنم در آب و گل ومن كان اعتكف مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فليرجع وكسي كه اعتكاف كرده بود با رسول خدا پس رجوع كند با اعتكاف فرجع الناس الى المسجد پس رجوع كردند مردم براي اعتكاف بسوي مسجد وما نرى في السماء قزعة ونميديديم در آسمان پاره ابري قال فجاءت سحابة فمطرت گفت پس آمد ابري پس باريد واقيمت الصلوة فسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم في الطين والماء واقامت كرده شد نماز صبح را پس سجده كرد رسول خدا در گل و آب حتى رايت الطين في ارنبته وجبهته تا آنكه ديدم گل را در سر بيني و پيشاني آنحضرت **باب** اعتكاف المستحاضة در بيان حكم اعتكاف مستحاضه **حدثنا** قتيبة قال حدثنا يزيد بن زريع عن خالد عن عكرمة عن عائشة رضي الله عنها قالت اعتكفت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم امرأة مستحاضة من ازواجه گفت عايشه اعتكاف كرد با رسول خدا زني مستحاضه از ازواج آنحضرت و آن ام سلمه است چنانچه در سنن سعيد بن منصور آورده وكانت ترى الحمرة والصفرة و بود كه ميديد خون سرخ و زرد فربما وضعنا الطست تحتها وهي تصلي و بسياري مي نهاديم زير او طشت و وي نماز ميگرد و اين حديث در باب الحيض گذشته است

نزد وي اين بحث ورود امر بسكينه و وقار در رفتن بنماز بغير ضرورت و بر تقدير ضرورت تنگي وقت گفته اند كه اولى اسراع است محب طبري گفته واجب است اگر در نيابد جمعه را مگر بدان و من قال السعي العمل والذهاب و بيان قول كسي كه گفته است كه مراد از سعي در آيت عمل نماز و رفتن بسوي آنست لقوله وسعى لها سعيها از جهت قول وي تعالى وسعى كند براي آخرت حق سعي آنرا كه نزد جمهور مفسرين مفسر است بامتثال اوامر و امتناع از نواهي وقال ابن عباس يحرم البيع حينئذ وگفته است ابن عباس حرام ميشود خريد و فروخت درين هنگام كه اذان جمعه شود و سعي واجب گردد بدليل قول وي تعالى وذروا البيع و ترك كنيد عقد بيع را وقت ندا و برين قياس اند ساير عقدها از آنچه در آن شاغل از سعي بود چون اجاره و نحو آن در تحريم قايلند جمهور مگر آنكه ضرورتي داعي باشد چون احتياج بآب طهارت يا بجامه ستر عورت يا قوت نزد اضطرار و اگر بيع كند در حال مشي بي اخلال بواجب سعي پس آن جايز است بي كراهت و با وصف تحريم صحيح است بيع نزد جمهور زيرا چه نهي از شي بمعني مجاور آن مقتضي فساد مي باشد نزد ايشان چنانچه در اصول فقه مبين گشته وقال عطاء يحرم الصناعات كلها وگفته است عطاء بن ابي رباح حرام مي شود كارها همه آن بعلت اشتغال از جمعه و باين نيز گفته اند جمهور وقال ابراهيم بن سعد عن الزهري اذا اذن المؤذن يوم الجمعة وهو مسافر فعليه ان يشهد چون اذان گويد موذن روز جمعه براي نماز آن و اين كس مسافر است پس بروي لازم است كه حاضر شود جمعه را يعني بطريق استحباب زيرا كه روايات از زهري مختلف آمده و رفع آن از وي مانند قول جماعت است كه لا جمعة على مسافر **حدثنا** علي بن

وروی دلیل است بر جواز نماز کردن و معتکف شدن زن مستحاضه لیکن باید که ملاحظه تلوث میکرده باشد **باب** زيارة المرأة زوجها في اعتكافه وجواز ملاقات زن شوهر خود را در حال اعتکاف او **حدثنا** سعيد بن عفير قال حدثنا الليث قال حدثني عبد الرحمن بن خالد عن ابن شهاب عن علي بن حسين ان صفية زوج النبي صلى الله عليه وسلم اخبرته **ح** وحدثني عبد الله بن محمد قال حدثنا هشام بن يوسف قال اخبرنا معمر عن الزهري عن علي بن حسين قال كان النبي صلى الله عليه وسلم في المسجد وعنده ازواجه فرحن گفت امام زین العابدین بود پیغمبر خدا در مسجد و نزد او ازواج مطهره او بودند پس رفتند آنها فقال لصفية بنت حيي لا تعجلي حتى انصرف معك وكان بيتها في دار اسامة پس فرمود صفیه را شتاب مکن تا باز روم با تو و بود خانه صفیه در سرای اسامه که از مسجد دور تر بود فخرج النبي صلى الله عليه وسلم معها فلقيه رجلان من الانصار پس بر آمد پیغمبر خدا با صفیه تا در مسجد و ملاقات کردند آنحضرت را دو مرد از انصار فنظرا الى النبي صلى الله عليه وسلم ثم اجازا پس نظر کردند بسوی پیغمبر خدا پستر در گذشتند فقال لهما النبي صلى الله عليه وسلم تعاليا انها صفية بنت حيي پس فرمود آنها را پیغمبر خدا بیائید بتحقیق این زن صفیه است فقالا سبحان الله يا رسول الله پس گفتند آن هر دو پاک است خدا ای رسول خدا فقال ان الشيطان يجري من الانسان مجرى الدم واني خشيت ان يلقي في انفسكما شيئا پس فرمود بتحقیق شیطان در سیر و در آدمی را جای جاری شدن خون و در رگ و پوست او می در آید و من ترسیدم اینکه بیندازد در دل شما چیزی از وسوسه معنی حدیث سبق ذکر یافته و نیز معلوم شده که امام زین العابدین از صفیه شنیده و اینجا مرسل آورده و بالا موصول آورده بود **باب** هل يدرأ المعتكف عن نفسه آیا دفع میکند معتکف از خود تهمتی بقول و بفعل **حدثنا** اسمعيل بن عبد الله قال اخبرني اخي گفت اسمعیل بن عبد الله اویسی خبر داد مرا برادر من عبد الحمید بن ابی اویس عن سليمان عن محمد بن ابي عتيق بن ابي بكر الصديق رضي الله عنه عن الزهري عن علي بن حسين ان صفية اخبرته **ح** وحدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال سمعت الزهري يخبر عن علي بن حسين ان صفية اتت النبي صلى الله عليه وسلم گفت سفیان شنیدم زهری را خبر میداد از علی بن حسین رضی الله عنهما که صفیه آمد نزد پیغمبر خدا وهو معتكف و آنحضرت معتکف بود در مسجد فلما رجعت مشى معها پس هرگاه مراجعت کرد صفیه رفت آنحضرت باوی فابصره رجل من الانصار پس دید آنحضرت را یکی از انصار و در روایت سابق دو مرد واقع است و اینجا یکمرد سبب آنست که زهری شک داشت گاه یکمرد گفتی و گاه دو مرد روایت کرده سعید بن منصور از هشیم از زهری که گفته لقيه رجل او رجلان بطریق شک و روایت مسلم از طریق انس رجل با فراد است فلما ابصره دعاه پس هرگاه دید آنحضرت آنمرد را طلبید او را فقال تعال هي صفية بنت حيي پس فرمود بیا این صفیه بنت حیی است وربما قال سفيان هذه صفية و بسا است که گفتی سفیان باین لفظ هذه صفية فان الشيطان يجري من ابن آدم مجرى الدم قلت لسفيان اتته ليلا پس گفت علی بن عبد الله گفتم سفیان را آیا آمده بود صفیه نزد آنحضرت وقت شب فقال وهل هو الا ليلا پس گفت آیا بود آنوقت مگر شب **باب** من خرج من اعتكافه عند الصبح حکم کسی که بر آمد از اعتکاف خود نزد صبح **حدثنا** عبد الرحمن بن بشر عن سفيان عن ابن جريج عن سليمان الاحول خال ابن ابي نجيح عن ابي سلمة عن ابي سعيد **ح** قال سفيان وحدثنا محمد بن عمرو عن ابي سلمة عن ابي سعيد قال واظن ان ابن ابي لبيد حدثنا عن ابي سلمة

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الجمعة

غبار آلوده شود هر دو پای او در راه خدا در راه رود برای جمعه و جماعت و طلب علم و حج و جهاد و نحو آن حرام میکند او را خدا تعالی بر آتش دوزخ و ظاهر ازین است ابو عبس با عبایه هنگام ذهاب آنست که هر دو سبقت راه میرفتند نشنیدان **حدثنا** آدم قال حدثنا ابن ابي ذئب قال حدثنا الزهري عن سعيد بن المسيب وابي سلمة عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم **ح** وحدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني ابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هريرة قال سمعت رسول الله گفت ابو هریره شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم يقول اذا اقيمت الصلوة فلا تأتوها تسعون که میفرمود وقتیکه اقامت کرده شود نماز پس نیائید آنرا بحالیکه سعید و بدید که آن باعث تعب و تنگی نفس است که منافی خشوع در نماز گردد وأتوها تمشون و بیائید آنرا بحالیکه راه میروید بطور خود وعليكم السكينة و لازم گیرید بر خود آهستگی و گرانباری و روش آرامش را و باید دانست که سعی بمعنی عمل و ذهاب و بمعنی دویدن هر دو آمده و چون در آیت کریمه سعی قرین نهی از بیع که شغل دنیا است آمده مراد در آنجا عمل طاعت باشد و در حدیث که نهی از سعی مقابل امر بمشی افتاده مراد دویدن خواهد بود پس مورد امر و نهی در معنی سعی مختلف شد فما ادركتم فصلوا پس آنچه دریابید شما از نماز بجماعت پس بگزارید آنرا وما فاتكم فاتموا و آنچه فوت شود شما را از جمعه و جماعت در بعض نماز پس تمام کنید آنرا بقضا در فات و تکلف نمودید درباها که اصل مشروع وقت بر وجه کمال بعدیان و سکینه و وقار از دست دادن **حدثنا** عمرو

عن ابی سعید گفت سفیان وگمان میبرم کہ ابن ابی لبید حدیث کرد مارا از ابی سلمہ از ابی سعید بفتح لام وکسر موحدہ ست
از عباد اہل مدینہ است ومیدید شب قدر را قال اعتکفنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم العشر الاوسط گفت
ابو سعید اعتکاف کردیم با پیغمبر خدا در عشرہ میانہ فلما کانت صبیحة عشرین نقلنا متاعنا وہرگاہ بود صباح بستم
نقل کردیم رخت خود را بمنازل خود ہمین جزء حدیث موافق ترجمہ است فاتانا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال
من کان اعتکف فلیرجع الی معتکفه پس آمد نزد ما یان رسول خدا فرمود کسیکہ اعتکاف کردہ بود پس باید رجوع کند بسوی
محل اعتکاف خود فانی رایت هذه اللیلة پس بتحقیق دیدہ ام من امشب کہ شب بست ویکم است یعنی دیدہ ام در خواب
شب قدر را یا آنکہ دیدہ ام کہ امشب شب قدر است ورایتنی اسجد فی ماء وطین ودیدہ ام خود را کہ سجدہ میکنم در آب
وگل فلما رجع الی معتکفه وهاجت السماء فمطرنا پس ہرگاہ رجوع کرد آنحضرت سوی محل اعتکاف خود و ہیجان کرد ور آمد
پس باران دادہ شدیم فوالله الذی بعثه بالحق لقد هاجت السماء من آخر ذلك الیوم سوگند خدای آنکہ برانگیختہ
آنحضرت را بصدق وراستی تحقیق برانگیختہ شد ابر از پایان آن روز وکان المسجد عریشا وبود مسجد سایہ دار از برگ خرما
یعنی سقف او اینچنان نبود کہ باران را نگہ دارد از چکیدن فلقد رایت علی انفه وارنبته اثر الماء والطین پس بتحقیق
دیدم بر بینی آنحضرت وطرف بینی او نشان آب وگل جمع میان انف وارنبہ برای تاکید است یا آنکہ مراد از انف وسط بینی است
وارنبہ طرف یعنی بر تمام بینی اثری از آب وگل بود **باب الاعتکاف فی شوال** در بیان اعتکاف در ماہ شوال **حدثنا**
محمد قال حدثنی محمد بن الفضیل بن غزوان عن یحیی بن سعید عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة
رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعتکف فی کل رمضان گفت عائشہ بود رسول خدا رحمت کنا
خدا بروی اعتکاف میکرد در ہر ماہ رمضان فاذا صلی الغداة دخل مکانه الذی اعتکف فیه پس وقتی کہ گذاردی
نماز صبح در آمدی جای خود را کہ اعتکاف کردی در آن قال فاستاذنته عائشة ان تعتکف فاذن لها گفت
راوی طلب اذن کرد آنحضرت را عائشہ کہ اعتکاف کند پس اذن داد آنحضرت مر عائشہ را فضربت فیه قبة فسمعت بها
حفصة فضربت قبة پس زد عائشہ در مسجد خیمہ را پس شنید این خیمہ زدن حفصہ پس زد خیمہ فسمعت زینب بها فضربت
قبة اخری پس شنید زینب بآن پس زد خیمہ دیگر فلما انصرف رسول الله صلی الله علیه وسلم من الغداة فابصر اربع
قباب پس ہرگاہ برگشت رسول خدا از نماز صبح پس دید چہار خیمہ را فقال ما هذا فاخبر خبرهن پس فرمود چیست این خیمہا
پس خبر دادہ شد خبر خیمہ زدن زنان فقال ما حملهن علی هذا البر پس گفت باعث نشدہ است ایشان را بر این کار نکوئی یعنی کلمہ
ما در ما حملهن نافیہ است والبر فاعل حملهن است وکلمہ ما را استفہامیہ نیز گفتہ اند وبنصب البر استفہامیہ بمعنی انکار ومعنی
آنست کہ چہ چیز باعث است ایشان را برین آیا نکوئی باعث است انزعوها فلا اراها دور کنید خیمہا را پس نبینم آنہا را
نیکو فنزعت فلم یعتکف فی رمضان حتی اعتکف فی آخر العشر من شوال پس دور کردہ شد خیمہا پس
اعتکاف نکرد آنحضرت در رمضان تا آنکہ اعتکاف کرد در آخر ماہ شوال بآن روایت ابی معاویہ نزد مسلم وابو داود در
العشر الاول من شوال وجمع میان دو حدیث چنین کردہ اند مراد از آخر العشر عشرہ آخر رمضان است یعنی بعد ازین عشرہ اول
اعتکاف کرد من شوال متعلق است باعتکف **باب** اذا اعتکف من لم یر علیه صوما وقتی کہ اعتکاف کند
کسیکہ نبیند بر خود روزہ **حدثنا** اسمعیل بن عبد الله عن اخیه عن سلیمان بن بلال عن عبید الله بن عمر

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الجمعة

السکینة ولازم است بر شما آہستگی ووقار
باب لا یفرق بین اثنین یوم الجمعة
جدائی نیفگند داخل در جماعت میان دو کس کہ بہم
نشستہ باشند روز جمعہ بنشستن در میان ایشان
یا بگام زدن ودیگر گذشتن از میان انہا ہر دو صورت
ممنوع ومحظور اند کہ از ایذا دیگران خالی نیستند
وغالب در روایات در حدیث فصال جمعہ عدم
تخطی است ابو داود از حدیث ابی سعید وابی ہریرہ
آوردہ ثم اتی الجمعة فلم یتخط اعناق الناس ثم صلی
الخ واز حدیث عبد الله بن عمر کہ رجل حضر باللغو
وسکوت ولم یتخط رقبة مسلم ولم یوذ احدا الخ وترمذی
از سہل بن معاذ از پدرش روایت کردہ من تخطی رقاب
الناس یوم الجمعة اتخذ جسرا الی جہنم کسیکہ گام نہد
گردنہای مردم را روز جمعہ گرفتہ میشود آن کس پل بسوی
دوزخ کہ مردم پا بر روی نہادہ در دوزخ کنند یا او سازند
چنانکہ وی مردم را لگدکوب گرفتہ بود ومشہور
در کتب کراہت تخطی است شاید کہ مراد تحریمی باشد
چنانکہ ظاہر از حدیث ترمذی است واز شافعی
تنزیہ وتحریم ہر دو روایت است ومالکیہ کراہت
را مقید دارند بوقتیکہ امام بر منبر باشد واز اصحاب ما
نیز روایت است کہ مضایقہ نیست کہ امام بخطبہ باک
نیست تخطی وتعویل بر اول است ودیگر نیست
در حق امام کہ نمی تواند رسید تا بمحراب مگر تخطی بجہت
ضرورت وہمچنین اگر یابد کسی فرجہ را در صف بالا
مکروہ نیست او را رسیدن سر بر تخطی بجہت
تقصیر قوم در خالی گذاشتن فرجہ ولیکن مستحب است
کہ اگر جا یابد نزدیک تکلف نکند در رسیدن بآن
فرجہ تخطی واما بتفریق معنی اعل لیس آن نزدیک
بمفہوم ترجمہ باب انسب است **حدثنا** عبدان
قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا ابن ابی ذئب
عن سعید المقبری عن ابیه عن ابن ودیعة
عن سلمان الفارسی قال قال رسول الله صلی
الله علیه واله وسلم من اغتسل یوم الجمعة
وتطهر بما استطاع من طهر کسیکہ غسل کند
روز جمعہ وسبالغہ کند در پاک کردن خود بآن قدر
کہ تواند از پاکی یعنی آنکہ بدعہ ووسواس واسراف رسد

عن نافع عن عبد الله بن عمر عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه انه قال يا رسول الله اني نذرت في الجاهلية
ان اعتكف ليلة في المسجد الحرام تحقيق عمر بن خطاب گفت اى رسول خدا من نذر كرده ام در ايام جاهليت انكه
اعتكاف كنم شبى در مسجد حرام فقال له النبي صلى الله عليه وسلم اوف بنذرك فاعتكف ليلة پس فرمود او را پيغمبر خدا
كه وفا كن بنذر خود پس اعتكاف كرد عمر شبى از اعتكاف كردن بشب معلوم شد كه صوم شرط اعتكاف نبوده است و نتوان گفت
كه صوم در جاهليت شرط نبوده است پس توانكه وفاى نذر بهمان نهج كرده باشد كه نذر كرده بود **باب** اذا نذر في الجاهلية
ان يعتكف ثم اسلم در حكم آنكه وقتيكه نذر كند كسى در جاهليت خود كه اعتكاف كند پس ترمسلمان شود **حدثنا**
عبيد بن اسمعيل قال حدثنا ابو اسامة عن عبيد الله عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما ان عمر بن
الخطاب رضي الله عنه نذر في الجاهلية ان يعتكف في المسجد الحرام قال اراه قال ليلة گفت عبيد گمان ميبرم
ابو اسامه را كه گفت شبى نذر كرده بود فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اوف بنذرك از اينجا معلوم شد كه كافر مكلف
بشرايع است و نيت عبادت او معتبر است **باب** الاعتكاف في العشر الاوسط من رمضان در بيان
اعتكاف كردن در دهه ميانه از ماه رمضان **حدثنا** عبد الله بن ابي شيبة قال حدثنا ابو بكر عن ابي حصين
عن ابي صالح عن ابي هريرة رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يعتكف في كل رمضان
عشرة ايام گفت ابو هريره بود پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وى معتكف ميشد در هر رمضان ده روز فلما كان العام الذي قبض
فيه اعتكف عشرين و هرگاه بود سالى آنكه قبض كرده شد در آن سال مر وى اعتكاف نشست بيست روز دلالت
اين حديث بر ترجمه از نوجه است كه اين بيست روز متوالى و متصل خواهد بود پس لازم مى آيد اعتكاف در عشر اوسط و نيز در روايات ديگر
تصريح است بعشره اوسط و مطلق محمول مى باشد بر مقيد **باب** من اراد ان يعتكف ثم بدا له ان يخرج در بيان جواز حكم
كسى كه خواسته كه اعتكاف كند پس ترظاهر شد مر و را نيتى آنكه برآيد از اعتكاف **حدثنا** محمد بن مقاتل ابو الحسن قال حدثنا
عبد الله قال حدثنا الاوزاعي قال حدثني يحيى بن سعيد قال حدثتني عمرة بنت عبد الرحمن عن عايشة
رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر ان يعتكف العشر الاواخر من رمضان تحقيق پيغمبر خدا ذكر كرد انكه
اعتكاف كند در عشره اواخر از رمضان فاستاذنته عايشة رضي الله عنها فاذن لها پس طلب اذن كرد عايشه كه معتكف شود
پس اذن داد آنحضرت او را وسالت حفصة عايشة ان تستاذن لها ففعلت و پرسيد حفصه عايشه را كه طلب اذن كند
براى او پس استيذان كرد و اذن شد او را فلما رات ذلك زينب بنت جحش امرت ببناء فبني لها پس وقتيكه
ديد اين خيمه زدن را زينب بنت جحش فرمود بپاى خيمه پس خيمه نموده شد او را قالت وكان رسول الله صلى الله عليه
وسلم اذا صلى انصرف الى بنائه فبصر بالابنية گفت عايشه و بود پيغمبر خدا وقتيكه گذاردى نماز صبح مراجعت كردى
بسوى خيمه خود پس ديد اين خيمها فقال ما هذا قالوا بناء عايشة وحفصة وزينب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
آلبر اردن بهذا ما انا بمعتكف پس فرمود آنحضرت آيا نيكى خواستند اين زنان باين اعتكاف نيستم معتكف
فرجع فلما افطر اعتكف عشرا من شوال پس رجوع كرد و فسخ اعتكاف نمود و هرگاه افطار كرد يعنى روز عيد اعتكاف
كرد عشره از ماه شوال اين كلام ظاهر است در آنكه عشره اول از شوال است **باب** المعتكف يدخل راسه البيت
للغسل **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا هشام بن يوسف قال حدثنا معمر عن الزهري عن عروة عن عايشة

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الجمعة

نكند مرد كه برخيزاند برادر مسلمان را روز جمعه و بنشيند
بجاى وى يقعد برفع عطف است بر يقيم خبر است
و بمعنى نهى وارد شده و در مسلم بروايت جابر بلفظ
لا يقيمن احدكم اخاه يوم الجمعة ثم يخالف الى مقعده
فيقعد فيه ولكن يقول تفسحوا و شايد كه برشمار
نيست و ذكر روز جمعه درين روايات بنا بر غالب است
و ظاهر عموم منع است موافق روايت باب ثبت
عموم علت ايذا **حدثنا** محمد هو ابن سلام
قال اخبرنا مخلد بن يزيد بفتح و سكون تحيه قال اخبرنا
ابن جريج عبد الملك قال سمعت نافعا قال
سمعت ابن عمر يقول نهى النبي منع كرد پيغمبر خدا
صلى الله عليه واله وسلم ان يقيم الرجل
اخاه من مقعده لا اينكه برخيزاند مرد برادر مسلمان را
از جاى نشست وى و يجلس فيه و بنشيند خود
در آنجا چه كسى كه پيشى گرد بچيزى مباح و بدست آورد
پس وى احق است بآن و اگر برخيزد جالس باختيار
خود و بنشاند غير خود را باكى نيست در آن قلت
لنافع الجمعة ابن جريج گويد پرسيدم نافع مولى
ابن عمر را كه اين حكم جمعه است قال الجمعة وغيرها
گفت نافع جمعه و غير وى برابر اند درين حكم **باب**
الاذان يوم الجمعة بيان اذان روز جمعه كه او
ساير ايام چه تفاوت دارد **حدثنا** آدم قال
حدثنا ابن ابي ذئب عن الزهري عن السائب
بن يزيد بن سعيد كندى صحابى صغير است حاضر
شده حجة الوداع را همراه پدر و وى هفت ساله
قليل الحديث است آخر كسى كه مرد از صحابه بمدينه
على قول سنه هشتاد و بقولى هشتاد و شش و بقولى
نود و يك قال كان النداء يوم الجمعة اوله
اذا جلس الامام على المنبر على عهد رسول الله
گفت سائب بود اذان روز جمعه اول اذان معمول وقتيكه

رضي الله عنها انها كانت ترجل النبي صلى الله عليه وسلم مرويست از عايشه که تحقیق بود که شانه میکرد پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی وهي حائض وهو معتكف في المسجد وحال آنکه عایشه حایض بودی و آنحضرت معتکف بودی در مسجد وهي في حجرتها يناولها رأسه وعایشه در حجره خود بودی که متصل بمسجد بود میداد آنحضرت عایشه را سر خود والله اعلم

تام شد توفيق الهي عبادات که ربع اول کتاب مستطاب اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح بخاری است ربع ثانی از شرحش که تیسیر القاری است از کتاب معاملات شروع است

بسم الله الرحمن الرحيم كتاب البيوع

6

جمع بیع است جمع آورده برای اشارت بآنکه اصناف متعدده دارد چنانکه بیع عین و بیع دین و بیع منفعت و بیع سلم و بیع صحیح و فاسد وجز آن و بیع بمعنی فروختن و شرا بمعنی خریدن است وگاه اطلاق بیع بر شرا و شرا بر بیع میکنند چنانکه در قول خدای تعالی وشروه بثمن بخس فروختند یوسف را به بهای سهل ودر عرف شرع بمعنی مبادله مال بمال است که قابل تصرف باشد بایجاب وقبول بر وجهی که مشروع است

باب ماجاء في قول الله عز وجل فاذا قضيت الصلوة فانتشروا في الارض الى قوله تعالى والله خير الرازقين

پس وقتیکه ادا کرده شد نماز جمعه پس جدا شوید و بگردید در زمین برای قضای حوائج وابتغوا من فضل الله وطلب کنید از فضل خدا رزق را این امر برای اباحت است واذكروا الله كثيرا ویاد کنید خدا را بسیار یعنی در همه حال ودر همه جا وخصوص مکنید ذکر خدا را بوقت نماز لعلكم تفلحون شاید که شما رستگار شوید ودر یابید نکوئی دنیا وآخرت واذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا اليها وتركوك قائما ووقتی که ببینند مسلمانان تجارت یا بازی میروند بسوی آن ومیگذارند ترا ایستاده مرویست که وقتی که در مدینه گرانی غله بود کاروان آمد ومردم چون کاروان می آمد طبل میزدند تا همه کس خبر رسد آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتی که خطبه میخواند آواز طبل شنیدند همه مردم رفتند دوازده نفر با آنحضرت ماندند بر این واقعه این آیت نازل شد قل ما عند الله خير من اللهو ومن التجارة والله خير الرازقين بگو چیزیکه نزد خداست از ثواب آخرت بهتر است از لهو وتجارت وخدا بهترین روزی دهندگانست وبا زهمه این آیت دلالت دارد بر اباحت بیع وکسب وقوله تعالى لا تأكلوا اموالكم بينكم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض منكم ودر بیان آنچه اشارت میکند قول خدای بر ترک نخورید مالهای خود را میان یکدیگر بوجه نامشروع چنانچه غصب وقمار است مگر آنکه باشد بوجه تجارت که از رضای یکدیگر باشد از شما الا ان تكون استثنای منقطع است وتواند که متصل باشد اگر وجه را عام تر گیرند

حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني سعيد بن المسيب وابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هريرة رضي الله عنه قال انكم تقولون ان ابا هريرة يكثر الحديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابو هریره بتحقیق شما میگوئید که ابو هریره بسیار میکند حدیث را از رسول خدا رحمت کناد خدا بروی وتقولون ما بال المهاجرين والانصار لا يحدثون عن رسول الله صلى الله عليه وسلم بمثل حديث ابي هريرة ومیگوئید چه حال مردم مهاجر وانصار است که حدیث نمیکنند از رسول خدا مانند حدیث ابی هریره وان اخوتي من المهاجرين كان يشغلهم الصفق بالاسواق وتحقیق برادران من از مهاجران بازمیداشت ایشان را ومشغول میکرد خرید وفروخت بازارها صفق بفتح صاد مهمله است وبسکون فا وآخر قاف ودر روایتی بدل صاد سین است ولغت است در وی ودر اصل لغت بمعنی دست بر دست زدن است

همه در مسجد در ملازمت تشریف حاضر می بودند حاجت نبود باعلام پیش از خطبه ونداء عثمانی اگرچه اول است باعتبار فعل وتقدم وقت ثانی است باعتبار وجوب شرعیت وثالث است نظر به تسمیه اقامت باذان ثانی باعتبار معنی اعلام چنانکه واقع شده که در زمان آنحضرت وابی بکر وعمر دو اذان بودند نزد جمعه یعنی اذان واقامت وهر سه اطلاقات در احادیث آمده ودر بعضی روایات آمده که اذان جدید در زمان امیر المؤمنین عمر حادث شده وتا زمان امیر المؤمنین عثمان استمرار یافته ولیکن در زمان عمر مجرد اعلام بود وعثمان امر کرد که بلفظ اذان گویند وبهر تقدیر آنچه خلفای راشدین کرده اند سنت باشد چنانکه در کلام قوم واقع شده سنة ابي بكر وعمر وسنة الشيخين وآنچه در کلام بعضی اطلاق بدعت آمده باعتبار آنست که بعد زمان آنحضرت حادث شده ومقصود تقبیح وتحریم آن فعل نیست واین معنی است که تعمیم کرده اند بدعت را بحسنه وغیر آن ودر بعضی کتب واقع گشته که اذان اول از مسجد ثانیست بنی امیه است وغالبا این باعتبار آن خواهد بود که بعضی از محققین گفته اند که همین اذان را که عثمان رضي الله عنه بر زوراء امر کرده بود هشام بن عبد الملک آنرا بمسجد نقل کرده والله اعلم واما اذان دیگر بعد از این اذان که در وقت سنت در بعضی بلاد گویند نه در زمان نبوت بود ونه در زمن صحابه ونه بعد از ایشان وعمل نیست بر آن در اکثر دیار اسلام ومعلوم نیست که از کی باز معلوم

نقل است چون ربط بیع وشرا درست میکند اگر نیز بنده آنرا اصفق نیز میگوید اینحدیث بهمین جهت مطابق ترجمه است که دلالت دارد بر مشروعیت بیع وشرا از آنکه در زمان آنحضرت واقع شده و تقریر کرده آنرا و آنحضرت تقریر دلالت میکند بر مشروعیت خود بیع وشرا کرده وکنت الزم رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ملاء بطنی وبودم من که لازم گرفته بودم خدمت رسول خدا را بر پری شکم خود و بقوت محض کفایت داشتم و جمع اندیشیدم از آنحضرت ملا بکسر میم وسکون لام و بهمزه است فاشهد اذا غابوا و احفظ اذا نسوا پس حاضر میشدم وقتیکه غایب بودندی مردم ویاد میگرفتم وقتیکه فراموش میکردند وکان یشغل اخوتی من الانصار عمل اموالهم وبود مشغول میداشت برادران مرا از انصار انکار سامان مالهای ایشان از زراعت وجز آن وکنت امرأ مسکینا من مساکین الصفة اعی حین ینسون وبودم من مردی مسکین از فقرای صفه که جز اینجا نه وجائی نداشتند یاد میگرفتم هنگامیکه فراموش میکردند از شغل بکارها وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حدیث یحدثه وبتحقیق فرمود رسول خدا در حدیثی که میگوید انه لن یبسط احد ثوبه حتی اقضی مقالتی هذه ثم یجمع الیه ثوبه الا وعی ما اقول بتحقیق شان اینست که فراخ نکند هیچ یکی جامه خود را تا آنکه تمام ادا کنم گفتار خود را که اینست پس فراهم آرد بسوی خود جامه خود را مگر آنکه یاد کند چیزیرا که میگویم من فبسطت نمرة علی حتی اذا قضی رسول الله صلی الله علیه وسلم مقالته پس فراخ کردم من چادری که بر من بود تا ادا کرد رسول خدا مقاله خود را نمره چادر یکه سیاه وسفید گویا پوست یوز است یعنی خط دار مطلقا هم می آید جمعتها الی صدری فما نسیت من مقالة رسول الله صلی الله علیه وسلم تلک من شیء فراهم آوردم آنرا بسوی سینه خود پس فراموش کردم از مقاله آنحضرت که پیغمبر خدا چیزی اینحدیث دلالت کرد که فراموش ناکردن ابو هریره همان حدیث بود و کد در یوقت میفرمود ترمذی بتصحیح آنحدیث کرده که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من رجل یسمع کلمة او کلمتین مما فرض الله علیه فیتعلمهن و یعلمهن الا دخل الجنة فرمود پیغمبر خدا نیست هیچ مردی که می شنود یک کلمه یا دو کلمه از آنچه فرض کرده خدا بروی پس می آموزد آنها را و می آموزاند دیگری را مگر آنکه در آید بهشت را پس ظاهر آنست که ابو هریره گفته که همین حدیث را شنیده فراموش نکرده ام و تواند که مراد آن باشد که مضمون آنرا فراموش نکرده ام یا بمعنی که هرگاه کلمه از فرایض شنیده ام یاد گرفته ام و بدیگران تعلیم کرده ام و در باب حفظ العلم واقع شده از طریق سعید بن مقبری از ابی هریره که فرمود فراخ کن ردای خود را پس فراخ کردم پس غرفه بدو دست کرده انداخت و فرمود ضم کن پس بهم بستم پس فراموش نکرده ام پس از آن هیچ چیزی و ظاهر این عام شامل حدیث نبوی وغیر آنرا لیکن مسلم از روایت یونس آورده پس فراموش نکردم بعد از آن چیزی پس اینحدیث تحقیق میکند آن عام را که حدیث کردم آنحضرت و این عبارت صریح در حدیث نبوی است خاصة **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن ابیه عن جده قال قال عبد الرحمن بن عوف لما قدمنا المدینة گفت عبد العزیز حدیث کرد ما را ابراهیم بن سعد از پدر خود که سعد است از جد خود که ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف است گفت ابراهیم بن عبد الرحمن گفت عبد الرحمن بن عوف وقتیکه قدوم آوردیم ما مدینه را آخی رسول الله صلی الله علیه وسلم بینی وبین سعد بن الربیع برادری کرد آنحضرت میان من و میان سعد بن ربیع وگردانید با هم دو برادر آنحضرت اکثر مهاجران را که توانائی نداشتند با انصار برادر کرد تا آنکه میراث برادری میگرفتند و برادران حقیقی را چیزی نمیدادند و این آیت نازل شد و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض و توارث اینها برطرف شده فقال سعد بن الربیع

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الجمعة

چون زمان عظمت نشان آنحضرت عادت چنین بود که اگر در روز جمعه چون صبح اذان بگزارند یا اذان وقتی را معین کرده بلال بود مستعد گشتی و اذان دیگر را اذان مکبر چون کرده در سایه اوقات که جز یک اذان نبود موذن نیز همان موذن راتب بودی در روز جمعه که چون مشهور از عهد عثمان تاذین ثالث شد مطلب آن بود که در زمان پیغمبر از یک اذن متعدد میگفتند پس نفی کرد راوی نزد ذکر تاذین مستحدث عثمان جز یک موذن را در زمان شریف تا دلالت کند بر نفی تاذین دیگر در آن زمان آنچه سنت که تفسیر کرده اسماعیلی موذن واحد را بتاذین واحد و در این رد است بر آنچه ذکر کرده است ابن حبیب که بود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون بالای منبر برآمدی و نشستی اذان میگفتند موذنان و بودند سه کس یکی بعد از دیگرے و چون فارغ میشد سوی می ایستاد و خطبه میخواند

حدثنا ابو نعیم قال حدثنا عبد العزیز بن ابی سلمة الماجشون بکسر جیم و فتح آن و ضم شین عن الزهری عن السائب ابن یزید ان الذی زاد التاذین الثالث یوم الجمعة عثمان بن عفان حین کثر اهل المدینة بتحقیق آنکسی که زیاده کرد اذان سوم را روز جمعه عثمان است رضی الله عنه هنگامیکه بسیار شدند مردم مدینه ولم یکن للنبی صلی الله علیه وآله وسلم موذن غیر واحد و نبود آنحضرت را موذن جز یکی که بدستور سایر اوقات همو یک اذان گفتی و اقامت وکان التاذین یوم الجمعة حین یجلس الامام و بود اذان گفتن روز جمعه که می نشست امام یعنی علی المنبر مراد میدارد نشستن امام بر منبر را پیش از خطبه

باب ما یجیب الامام علی المنبر اذا سمع النداء جواب میگوید امام موذن را بر منبر هنگامیکه بشنود اذان را **حدثنا** ابن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا ابو بکر

لن كثرا لانصار مالا فاقسم لك نصف مالی پس گفت سعد بسوی عبد الرحمن تحقیق من بیشترین مردم انصارم از روی مال پس قسمت میکنم ترا نصف مال خود وانظر ای نہ وبجنگ فسمیت لی اطلقها وبین کدام یکے ازین دو زن من میل داری تعیین کنم براے تو آن زن را طلاق دہم اورا فاذا احلت تزوجتہا پس وقتیکہ بگذرد عدت تزویج کنی تو اورا قال فقال له عبد الرحمن گفت راوی پس گفت مر اورا عبد الرحمن لا حاجة لی فی ذلك نیست حاجتی مرا در مال تو وادرین قسمت تو هل من سوق فیه تجارة قال سوق قینقاع آیا ہست بازاری کہ در وے خرید و فروخت باشد گفت سعد بازار قینقاع است قینقاع بفتح قاف وبعد از وی یاء تحتیہ ساکن ونون مضموم پس از وی قاف والف وآخر عین مہملہ واصل نام بطنی از یہود است کہ این بازار را نسبت بان کردہ اند قال فغدا الیه عبد الرحمن فاتی باقط وسمن گفت راوی پس فردای آن رفت عبد الرحمن سوی بازار وآورد قروط و روغن بسودی کہ در بیع وشرا کرد قال ثم تابع الغدو گفت پستر پیہم رفت بازار برای تجارت فما لبث ان جاء عبد الرحمن علیه اثر صفرة پس درنگ نکرد این را کہ آمد عبد الرحمن و بر جامہ او نشان خوشبوئی است کہ وقت زفاف وجمع شدن مرد و زن می مالند فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم تزوجت قال نعم پس فرمود رسول خدا آیا زن کردی گفت آری قال ومن قال امرأة من الانصار فرمود کیست این زن گفت زنی است از قوم انصار قال کم سقت قال زنة نواة من الذهب فرمود چند دادی مہر او را گفت وزن یک نواة از طلا نوات در اصل بمعنی خستہ خرما ہست و بمعنی وزنی مخصوص است کہ قیمت پنج درہم از طلا است و بعضی مالکیہ چہار دینار گفتہ اند واز امام احمد سہ درہم ویک ثلث درہم ہست او نواة ذہب یا گفت نوات از طلا شک راوی است فقال له النبی صلی الله علیه وسلم اولم ولو بشاة پس فرمود عبد الرحمن را پیغمبر خدا رحمت کند خدا بر وی ولیمہ کن اگرچہ یک بز باشد ولیمہ طعام ضیافتی است کہ بعد از زفاف کنند **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا زہیر قال حدثنا حمید عن انس بن مالك قال لما قدم عبد الرحمن بن عوف المدینة گفت انس وقتیکہ قدوم آورد عبد الرحمن بن عوف مدینہ را فآخی رسول الله صلی الله علیه وسلم بینه وبین سعد بن الربیع الانصاری پس برادری کرد رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی میان او و میان سعد بن ربیع انصاری وکان سعد ذا غنی فقال لعبد الرحمن اقاسمك مالی نصفین وازوجك وبود سعد صاحب مال ومنال پس گفت عبد الرحمن را کہ قسمت میکنم مال خود را دو قسم وتزویج میکنم ترا قال بارك الله لك فی اهلك ومالك دلونی علی السوق گفت عبد الرحمن برکت کناد خدا ترا در اہل تو ومال تو راہ نمائید مرا بہ بازار شہر فما رجع حتی استفضل اقطا وسمنا فاتی به اهل منزله پس رجوع نکرد در فرداول تا آنکہ سود کرد قروطی و روغنی پس آورد آنرا باہل خانہ خود فمکثنا یسیرا او ما شاء الله فجاء وعلیه وضر من صفرة پس درنگ کردیم زمانی اندک یا زمانی کہ خدا خواستہ پس آمد و بر وی اثری از زعفران بود وضر بفتح واو وضاد معجمہ آمیختگی از طیب کہ آنرا رنگی باشد فقال له النبی صلی الله علیه وسلم مهیم پس فرمود مر او را پیغمبر خدا چہ حال داری وچیست اینکار مہیم بفتح میم وسکون ہا وفتح یاء تحتیہ ومیم ساکن در آخر کلمہ ایست کہ استفہام میکنند بآن گفتہ اند کلمہ یمانیہ است سیوطی از ابن مالک نقل کردہ کہ اسم فعل است بمعنی اخبر فقال یا رسول الله تزوجت امرأة من الانصار پس گفت ای رسول خدا نکاح کردم زنی را از قوم انصار قال ما سقت الیها قال نواة من ذهب او وزن نواة من ذهب فرمود چہ چیز دادی بوی مہر گفت نواتی از طلا یا وزن نواة طلا شک راوی است نواة بمعنی خستہ خرما است قال اولم ولو بشاة فرمود ولیمہ کن

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الجمعة

معاویہ پس گفت معاویہ وانا من نیز گواہی میدہم کہ تحقیق محمد پیغمبر خدا است وہمچنین جواب میداد موذن را تا آنکہ گفت مؤذن حی علی الصلوة تا آخر گفت لا حول ولا قوة الا بالله فلما ان قضی التاذین قال پس ہرگاہ کہ تمام کرد موذن اذان را گفت معاویہ یا ایہا الناس انی سمعت رسول الله ای مردم تحقیق من شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه واله وسلم علی هذا المجلس حین اذن المؤذن یقول ما سمعتم منی من مقالتی ہمین نشستگاہ کہ منبر است وقتیکہ اذان میگفت موذن میفرمود در جواب آن چیزی کہ شنیدید از گفتار من

باب الجلوس علی المنبر عند التاذین ذکر نشستن امام بر منبر نزد اذان گفتن مؤذن **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل بن خالد عن ابن شهاب ان السائب بن یزید اخبره ان التاذین الثانی یوم الجمعة امر به عثمان حین کثر اهل المسجد تحقیق سائب خبر داد زہری را کہ اذان دوم مستحدث روز جمعہ امر کردہ بود بدان عثمان رضی الله عنہ وقتیکہ بسیار شدند اہل مسجد یعنی نماز گزاران وکان التاذین یوم الجمعة حین یجلس الامام وبود پیش ازین اذان روز جمعہ وقتیکہ می نشست امام بر منبر پیش از خطبہ اول نہ دیگر چیزی بود

باب التاذین عند الخطبة ذکر اذان گفتن نزد ارادہ خطبہ خواندن **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله بن مبارك قال اخبرنا یونس عن الزهری قال سمعت السائب بن یزید یقول ان الاذان یوم الجمعة کان اوله حین یجلس الامام یوم الجمعة علی المنبر تحقیق اذان روز جمعہ بود اول آن وقتی کہ می نشست امام روز جمعہ بر منبر فی عهد رسول الله در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم وابی بکر وعمر رضی الله عنهما فلما کان فی خلافة عثمان وکثروا پس ہرگاہ کہ شد زمان خلافت عثمان رضی

اگرچه یک ثابت باشد حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا سفيان عن عمرو بن دينار عن ابن عباس رضي الله عنهما قال كانت عكاظ ومجنة وذو المجاز اسواقا في الجاهلية گفت ابن عباس بود این سه بازار در ایام جاهلیت عکاظ بضم عین مهمله و ظاء معجمه است با تنوین و بی تنوین که هر دو روایت است و مجنه بفتح میم و بعضی بکسر خوانده و جیم و نون مشدد و ذو المجاز بذال معجمه و جیم و زای است فلما كان الاسلام فكانهم تاثموا فيه پس هرگاه اسلام شد پس گویا مسلمانان گناه دانستند تجارت را در ایام حج فنزلت ليس عليكم جناح ان تبتغوا فضلا من ربكم في مواسم الحج قرأها ابن عباس رضي الله عنهما پس نازل شد این آیت که نیست بر شما گناهی باینکه طلب کنید عطائی و رزقی از پروردگار شما یعنی تجارت کنید و سودی برید در موسمهای حج خوانده است این قول آخر را ابن عباس با این آیت و بر روایت او داخل قرآن است بر خلاف مشهور

باب الحلال بين والحرام بين وبينهما مشتبهات هرچه حلال است ظاهر است و هرچه حرام است ظاهر است و میان حلال و حرام امور است که اشتباه وارد بحرام بر بعضی مردم نمیدانند که حلال است یا حرام مناسبت این باب بکتاب بیوع ازین وجه باید بود که چون بیع تبدیل مال بمال است حلال و حرام و مشتبه بآنها احتمال دارد و بعموم خود شامل است آنرا

حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا ابن ابي عدي عن ابن عون عن الشعبي قال سمعت النعمان بن بشير قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول **ح** وحدثنا علي بن عبد الله قال اخبرنا ابن عيينة قال حدثنا ابو فروة عن الشعبي قال سمعت النعمان بن بشير قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول **ح** وحدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا ابن عيينة عن ابي فروة قال سمعت الشعبي قال سمعت النعمان بن بشير عن النبي صلى الله عليه وسلم **ح** وحدثنا محمد بن كثير قال حدثنا سفيان عن ابي فروة عن الشعبي عن النعمان بن بشير قال قال النبي صلى الله عليه وسلم الحلال بين والحرام بين وبينهما امور مشتبهة گفت نعمان بن بشیر فرمود پیغمبر خدا که هرچه حلال است ظاهر است و هرچه حرام است ظاهر است حل و حرمت آن بیان شارع و میان این چیزهاست کارهای شتباه می اندازد بعضی مردم را که حرام است یا حلال نه آنکه در حد ذات نه حلال است و نه حرام فمن ترك ما شبه عليه من الاثم كان لما استبان له اترك پس کسیکه ترک کند چیزی را که مشتبه شد ماننده بروی از گناه و حرام باشد مر چیزی را که ظاهر است برای وی حرمت آن ترک کننده ومن اجترأ على ما يشك فيه من الاثم اوشك ان يواقع ما استبان و کسیکه دلیری کند بر چیزی که شک دارد در وی از حرام و گناه قریب است اینکه بیفتد خود را در حرامیکه ظاهر است حرمت آن سزاوار است که در صورت اجتناب کند از ان مشکوک اگر در واقع حرام است از گناه باز میماند و اگر حلال است ترک آن باکی ندارد بلکه ثواب می یابد که بملاحظه حرام ترک کرده والمعاصي حمى الله من يرتع حول الحمى يوشك ان يواقعه گناهان قرق خدای است کسیکه بچرد گرد حمی نزدیک است که می اندازد خود را در آن

باب تفسير المشبهات در بیان معنی مشبهات وقال حسان بن ابي سنان ما رأيت شيئا اهون من الورع و گفته است حسان بن ابی سنان ندیدم چیزی آسانتر از ورع و تقوی دع ما يريبك الى ما لا يريبك بگذار چیزی را که در شک می اندازد ترا و مائل شو بسوی چیزی که در شک نمی اندازد و این بیان ورع است یعنی هرگاه کسی بگذارد چیزی را که در حل و حرمت آن تردد است و عمل کند بر چیزی که شبه در ان راه ندارد از جمله اهل ورع و تقوی است و این حال باشتغالی ندارد **حدثنا** محمد بن كثير قال حدثنا سفيان قال اخبرنا عبد الله بن عبد الرحمن بن ابي حسين قال حدثنا عبد الله بن ابي مليكة عن عقبة بن الحارث ان امرأة سوداء جاءت فزعمت انها ارضعتهما مرویست از عقبه بن حارث که زنی سیاه فامی آمد و گفت که بتحقیق من

وگفت انس خطبه خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم على المنبر بر منبر چون کرده بود قصه طعن و تفرقه معلوم شود **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا يعقوب بن عبد الرحمن بن محمد بن عبد الله بن عبد القاري بتشدید یا نسبت بقبیله قاره و بالقرشي الاسكندراني سند یکصد و بیست و یک قال اخبرنا ابو حازم بحای مهمله و زای معجمه سلمة بن دينار ان رجالا اتوا سهل بن سعد الساعدي وقد امتروا في المنبر مم عوده تحقیق جمعی مردم آمدند سهل ساعدی را بجائیکه شک و نزاع داشتند در منبر شریف نبوی که از کدام درخت بود چوب او امتروا یعنی شک و نجادله ورزیده آمده بودند فسألوه عن ذلك پس پرسیدند سهل را از ان فقال والله اني لاعرف مما هو پس گفت سهل قسم خداست که بتحقیق من میشناسم که از چه بود آن منبر ولقد رأيته اول يوم وضع و هر آینه بتحقیق دیده ام آنرا اول روزی که نهاده شده بود واول يوم جلس عليه رسول الله و اول روزی که نشست بر آن پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم این همه تاکیدات برای اظهار قوت معرفت و احاطه علم خود است بانچه سوال کردند از ان پس شروع کرد در جواب که ارسل رسول الله فرستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم الى فلانة امرأة من الانصار بسوی فلان زنی که از انصار بود قد سماها سهل ابو حازم میگوید بتحقیق نام برده بود آن زن را سهل یعنی و من فراموش کردم مري غلامك النجار بیان پیغام است ان يعمل لي اعوادا بگو غلام خود را که درودگر است که بسازد برای من چوبها را و منبری درست نماید اجلس عليهن اذا كلمت الناس تا بنشینم بر آن نزد حاجت و قتیکه سخن کنم مردم را برای وعظ و تعلیم احکام مراد خطبه است در روایات صحیح نام آن غلام مختلف آمده و تعیین اقوال بصواب چنانکه حکم کرده بران شیخ ابن حجر میمون است و جمع اقوال بانکه نجار و احد را اسما متعدد بود و بعضی احتمال که همه ها شریک در عمل بوده باشند و بعض ابا دارد از آن انچه در بعضی طرق روایات آمده که نبود در مدینه مگر یک نجار و تواند مراد بعد نجار و احد ماهر و حینئذ صحیح است دیگران بمشارکت او فامرته فعملها من طرفاء الغابة پس امر کرد آن زن غلام را پس ساخت چوبها را آن غلام از درخت گز موضع غابه بفتح معجمه و تخفیف موحده که از عوالی مدینه است از جانب شام مدرختان بسیار آمده و باصل بمعنی بیشه است فالغابة بر موضع مخصوص و طرفاء بسکون راو مد درخت گز را گویند واثل بهمزه و مثلثه که در دو روایت دیگر است بمعنی طرفاست و بقولی مشابه طرفا عظیم تر

شیر داده است عتبه وزن را وافعل كما امر النبي صلى الله عليه وسلم قال فرضتني تبسم النبي صلى الله عليه وسلم پس گفت عقبه
این واقعه را آنحضرت را پس اعراض کرد آنحضرت از عقبه خنده کرد پیغمبر خدا قال كيف وقد قيل فرمود چگونه مباشرت
میکنی با این زوجه و بتحقیق گفته شد که همشیره تست یعنی تقوی و احتیاط دین است که او را بگذاری وكانت تحته ابنة ابي
اهاب التميمي بود زیر وی یعنی این زوجه وی دختر ابی اهاب تمیمی بن عزیز حدثنا يحيى بن قزعة قال حدثنا مالك عن ابن شهاب عن
عروة عن عايشة قالت كان عتبة بن ابي وقاص عهد الى اخيه سعد بن ابي وقاص ان ابن وليدة زمعة مني
فاقبضه گفت عایشه بود عتبه بن ابی وقاص که وصیت کرده برادر خود سعد بن ابی وقاص که پسر ولیده داه زمعه
از من است پس بگیر تو او را وقصه آنست که زمعه پدر سوده ام المومنین داهی داشت که عتبه بوی زنا کرد و بود و پسری از وی متولد شده
و در جاهلیت متعارف بود که زانی دعوی کرده ولد الزنا را میگرفت قالت فلما كان عام الفتح اخذه سعد بن ابي
وقاص وقال ابن اخي قد عهد الي فيه گفت عایشه پس گاه بود سال فتح مکه گرفت آن پسر را سعد بن ابی وقاص
و گفت برادرزاده من است برادر من وصیت کرده بمن در حق وی فقام عبد بن زمعة فقال اخي وابن وليدة ابي پس ایستاد
عبد پسر زمعه و گفت برادر منست و پسر ولیده داه پدر من ولد على فراشه زاده شده است بر فراش پدر من فتساوقا الى
النبي صلى الله عليه وسلم پس خصومت کردند و هر دو یکدیگر پیش پیغمبر خدا فقال سعد يا رسول الله ابن اخي كان قد عهد
الي فيه پس گفت سعد ای رسول خدا پسر برادر منست بتحقیق وصیت کرده برادر من در حق او وقال عبد بن زمعة
اخي وابن وليدة ابي ولد على فراشه و گفت عبد بن زمعه برادر منست و پسر ولیده پدر منست زاده شده است بر فراش پدر من
فقال النبي صلى الله عليه وسلم هو لك يا عبد بن زمعة پس فرمود پیغمبر خدا این پسر مر تراست ای عبد بن زمعه ثم
قال النبي صلى الله عليه وسلم الولد للفراش وللعاهر الحجر پس فرمود پیغمبر خدا فرزند مر صاحب فراش راست و زانی را
سنگ است یعنی خیبت و خسر انست ثم قال لسودة بنت زمعة زوج النبي صلى الله عليه وسلم احتجبي منه پس فرمود سوده را
که زوج پیغمبر خداست حجت کن از خدا بروی پرده کن از وی لما رأى من شبهه بعتبة از جهت چیزی که دید از مشابهت این پسر
مر عتبه را و این امر احتجاب از برای بند و بست و احتیاط و گرنه بحسب شرع نسبت او از زمعه ثابت شده و برادر سوده بود نظاهر
حکم شرع فما رآها حتى لقي الله عز وجل پس ندید آن پسر سوده را تا مرد آنکه سعد بن ابی وقاص صاحب قبضه یکی از عشره
مبشره است و این عتبه آن بی سعادت است که در غزوه احد از دست او سنگی بدندان مبارک آنحضرت رسیده و مشهور آنست که
وی کافر مرده است قسطلانی نقل کرده که ابن اثیر در اسد الغابه چیزی میگوید که از آنجا اسلام او فهم میشود و گفته است آنرا
زین الدین عراقی بود در اصابه گوید ندیده ام احدی را که او را در اصحاب ذکر کرده باشد مگر ابن منده و بسختی انکار میکند بروی ابو نعیم
در منقول و مرویست که آنحضرت بروی دعا کرد که یکسال بروی نگذرد و مرد همدر ان سال حدثنا ابو الوليد قال
حدثنا شعبة قال اخبرني عبد الله بن ابي السفر عن الشعبي عن عدي بن حاتم قال سألت النبي صلى الله عليه وسلم عن
المعراض گفت عدی بن حاتم پرسیدم پیغمبر خدا را از تیری که پر و پیکان ندارد یعنی شکار که بچنین تیر کشته شود حکم آن چیست
معراض بوزن محراب بعین مهمله آخر آن ضاد معجمه تیری بی پر که از دو طرف باریک و میانه پر باشد و میرسد بعرض نه بطرف تیر چنین
تعریف کرده در قاموس یعنی گرز متعارف قسطلانی گوید تیری که پر ندارد و عصای سر تیز فقال اذا اصاب بحده فكل واذا
اصاب بعرضه فقتل فلا تاكل فانه وقيذ پس فرمود وقتی که رسید بطرف تیز خود پس حلالست بخور آنرا و وقتیکه رسید بعرض خود

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الجمعة

شش درجه که درجه سوم موضع جلوس بود تا زمان خلفای
راشدین بحال خود ماند تا آنکه زیاده کرد مروان
در امارت معاویه از پائین وی شش درجه و منبر
نبوی را بالای آن برداشت تا آنکه محترق شد
مسجد مدینه سنه ششصد و پنجاه و چهار و آن نیز
سوخته شد و شیخ اجل در جذب القلوب ذکر کرده
که چون منبر معاویه نیز بجهت طول مدت وی نیافت نقص
بعضی از خلفاء عباسیه تجدید منبر نمود و از بقایای چوب
منبر نبوی صلی الله علیه وسلم بقصد تبرک شانه‌ها
ساختند و صحیح آنست که منبر محترق بحریق منبر خلفاء
عباسیه بود بعد از آن هر یکی از سلاطین در مقام
تجدید منبر آمده و تغییر آنچه بیشتر می بود میکردند
تا در شهور سنه ثمان و تسعین و تسعمائة بادشاه
مراد خان منبر عالی از رخام بنا یافته و تحویل
از هفت جوش رخیمه ثم رايت رسول الله کبیر
دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم صلى
عليها وكبر وهو عليها نماز کرد بران چوبها
و تکبیر تحریمه گفت و قایم ماند و حال آنکه وی بر آن
چوبها بود ثم ركع وهو عليها پس رکوع
کرد حالیکه بر آن بود ثم نزل القهقرى پس
فرود آمد از منبر پس پا و بقبله فسجد في اصل
المنبر پس سجده کرد در بیخ منبر بجهت نزدیک بودن
ثم عاد پس باز بالای منبر شد فلما فرغ اقبل
على الناس فقال پس هرگاه فارغ شد از نماز روی
آورد بر مردم و فرمود يا ايها الناس انما صنعت
هذا لتاتموا بي این کار کرده ام این صنعت را
مگر برای آنکه اقتدا کنید بمن در اعمال نماز ولتعلموا
صلوتي و تا بدانید نماز مرا از روی رویت و شنیدن

وکشته شکار را پس مخور بتحقیق کشته عصا است وقیذ در اصل لغت بمعنی زدن وشکستن است ومراد از وقیذ بفتح واو و کسر قاف وسکون تحتیه وذال معجمه بمعنی کشته بعصا وسنگ است قلت یا رسول الله ارسل کلبی فاجد معه علی الصید کلبا آخر لم اسم علیه ولا ادری ایهما اخذ گفتم ای رسول خدا میفرستم سگ خود را وبسم الله میخوانم پس می یابم بهمراه سگ خود بر شکار سگی دیگر که بسم الله نگفته ام بروی ونمیدانم که کدامین سگ گرفته است قال لا تاکل انما سمیت علی کلبک ولم تسم علی الآخر فرمود مخور این شکار را تسمیه کردی تو بر سگ خود وتسمیه نکرده بر سگ دیگر واین صریح است در آنکه بی تسمیه نباید خورد فافهم

باب ما یتنزه من الشبهات در بیان چیزی که اجتناب کرده میشود از شبهات حرام **حدثنا** قبیصة قال حدثنا سفیان عن منصور عن طلحة بن مصرف عن انس بن مالک رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه مر بتمرة مسقوطة فقال لولا ان تکون صدقة لاکلتها بتحقیق آنحضرت گذشت بیک خرمای که افتاده بود پس فرمود اگر نبودی احتمال صدقه خوردمی آنرا وقال همام عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اجد تمرة ساقطة علی فراشی وگفت همام از ابی هریره از پیغمبر خدا فرمودی یابم خرمای افتاده بر فراش خود تمام این حدیث اینست که برمیدارم آنرا پس میترسم از آنکه از صدقه باشد پس می اندازم آنرا مقصود از ایراد این روایت تمام آنست که آنچه در روایت انس واقع شده است مراد آنست که بر فراش خود خرما میدید و مسقوط بمعنی ساقط است یعنی سقط لازم ومتعدی هر دو آمده است یا آنکه در کلام عرب ذکر فاعل بجای مفعول وبعکس آمده است فتکیه اشتباهی ومعنی نباشد قال الله تعالی وکان وعده ماتیا ای آتیا

باب من لم یر الوساوس ونحوها من الشبهات کسیکه ندیده است وسوسه را یعنی مانند وسوسه از خلجان خاطری ونپذیرفته است بر آن **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا ابن عیینة عن الزهری عن عباد بن تمیم عن عمه قال شکی الی النبی صلی الله علیه وسلم الرجل یجد فی الصلوة شیئا ایقطع الصلوة شکایت کرده شد یعنی گفته شد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حال مردی که میدمی یابد از نماز چیزی که بادی خارج شده وتردد وخلجان دارد در آن آیا قطع کند نماز را واز سر وضو کند قال لا حتی یسمع صوتا او یجد ریحا فرمود قطع نکند تا آنکه بشنود آوازی یا دریابد بوئی گفته اند که این معنی کنایه از خروج بیقین است مذهب محقق علما اینست که بی آواز وبوی اگر یقین شود که بادی برآمده است قطع کند نماز را وقال ابن ابی حفصة عن الزهری لا وضوء الا فیما وجدت الریح او سمعت الصوت گفته است ابن ابی حفصه بصری از ابن شهاب وضو نیست مگر چیزی میکه یابی بوی را یا شنوی آواز را یعنی بمجرد خلجان وضو نمیرود تا بیقین معلوم نشود ویقین بیکی از این دو چیز میشود

حدثنا احمد بن المقدام العجلی قال حدثنا محمد بن عبد الرحمن الطفاوی قال حدثنا هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها ان قوما قالوا یا رسول الله مرویست از عائشه که بتحقیق جمعی گفتند ای رسول خدا ان قوما یاتوننا باللحم لا ندری اذکروا اسم الله علیه ام لا بتحقیق قومی می آرند مارا گوشتی نمیدانیم که وقت ذبح ذکر کرده اند نام خدا بر وی یا نه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم سموا الله علیه وکلوا پس فرمود رسول خدا نام برید خدا را بر وی در وقت خوردن که سنت است ظاهر حال ایشان آنست که رعایت احکام دین کرده باشند بخورید یعنی چون مسلمانان آورده اند در وسوسه نیفتید که شاید تسمیه نکرده باشند سوق کلام صحیح است در آنکه این سائلان را معلوم بود که بی تسمیه حلال نمیدانستند چنانکه از نص قرآنی ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه واز حدیث عدی بن حاتم که سبق ذکر یافت معلوم شده وگرنه جای وسوسه نبود وپرسش نمیکردند وایراد مولف رح این حدیث را در باب من لم یر الوساوس ناطق بهمین است والله اعلم پس این حدیث دلیل ساختن بر آنکه تسمیه در وقت واجب ذبح نبوده است چنانکه کرمانی گوید بغایت دور از فهم است **باب** قول الله

حمل او در اده ماه یا هشت ماه یا آنکه وی مانند نفساء است از زنان جمع عشراوات وعشاراً آنکه عشیار اکنون ده ماه تمام میشود برنا قهایا آنکه زمان باشند بعضی از آنها وبعضی منتظر بودند نتاج را در روایت نسائی آمده که خطرب گردان ستون مانند آواز ناقه خلوج بفتح خا معجمه آخر جیم بمعنی ناقه که سلب کرده باشند ازوی بچه را الجمله چوب از درد فراق آنحضرت می نالید حتی نزل النبی تا آنکه فرو آمد آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم فوضع یده علیه پس نهاد دست شریف را بر آن جذع وتسکین بخشیدند واسکات نمودند تتمه کلام در آن در علامات نبوت بیاید انشاء الله تعالی وقال سلیمان بن بلال عن یحیی قال اخبرنی حفص بن عبید الله بن انس انه سمع جابر بن عبد الله ودر طریق تصریح است بمراد از ابن انس که حفص است نه مطلق ابن بر تیره محاذیع است **حدثنا** آدم بن ابی ایاس قال حدثنا ابن ابی ذئب عن الزهری عن سالم عن ابیه قال سمعت النبی صلی الله علیه واله وسلم یخطب علی المنبر گفت عبد الله ابن عمر شنیدم آنحضرت را که خطبه میخواند بر منبر فقال من جاء الی الجمعة فلیغتسل پس فرمود در خطبه کسیکه بیاید بسوی جمعه گو که غسل کند

باب الخطبة قائما ذکر خطبه خواندن خطیب ایستاده وقال انس بینا النبی گفت انس در حالتیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم یخطب قائما خطبه میخواند ایستاده جزء حدیث است که در باب استسقا مذکور شود ودر مسلم از حدیث جابر بن سمره آمده که آنحضرت بود که خطبه میخواند ایستاده پس می نشست پس برمی خاست وپس خطبه میخواند ایستاده پس کسیکه خبر داد ترا که بود آنحضرت که خطبه میخواند نشسته پس بتحقیق دروغ گفت واین صریح تر است در مواظبت از حدیث ابن عمر لیکن بر شرط مولف نیست بالجمله قیام در خطبه متوارث است باتفاق آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم وابو بکر وعمر وعثمان چنانچه روایت کرده آنرا عبد الرزاق از معمر از قتاده روز جمعه ایستاده میخواندند تا آنکه شاق شد بر عثمان قیام پس بود خطبه میخواند ایستاده پس می نشست چون نوبت بمعاویه رسید خطبه اولی نشسته خواندی ودومی ایستاده گفت

واذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا اليها الآية **حدثنا** طلق بن غنام بفتح معجمه وتشدید نون قال حدثنا زائدة عن حصين قال حدثنا سالم بن ابى الجعد قال حدثنى جابر بن عبد الله قال بينما نحن نصلى مع النبى صلى الله عليه وسلم اذ اقبلت عير من الشام تحمل طعاما گفت جابر بود از ثنای آنکه ما نماز میگذاردیم با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی ناگاه آمد کاروانی از شام بر داشته بود غله را فالتفتوا اليها حتى ما بقى مع النبى صلى الله عليه وسلم الا اثنا عشر رجلا پس متوجه شدند مردم بسوی کاروان تا آنکه باقی نماند با پیغمبر خدا مگر دوازده نفر فنزلت واذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا اليها وتركوك قائما ترجمه گذشته است **باب** من لم يبال من حيث كسب المال حکم کسیکه باک نمیکند از آنجا که حاصل میکند مال را که حرام است یا حلال **حدثنا** آدم قال حدثنا ابن ابى ذئب قال حدثنا سعيد المقبرى عن ابى هريرة رضى الله عنه عن النبى صلى الله عليه وسلم قال يأتى على الناس زمان لا يبالى المرء فرمود می آید بر مردم زمانه که باک مندارد مرد ما اخذ منه أمن الحلال أم من الحرام چیزیکه گرفته است از آن چیز آیا از وجه حلال است یا حرام یعنی تحقیق حل وحرمت ناکرده متصرف میشوند وای بر اهل زمان ما که بتحقیق حرام وانسته میگیرند **باب** التجارة فى البر وغيره دبیان اباحت بیع در خشکی وجز آن و بعضی بروایات بزبای مفتوح وتشدید رای بمعنی جامه نیز خوانده اند شیخ ابن حجر گفته اکثر روایات برین اند لیکن در حدیث چیزی که دلالت کند بر آن نیست مگر آنکه در عموم مکاسب داخل میتواند بود و پوشیده نماند که در حدیث تصریح بتجارت بحر نیست مطلق واقع شده است اگرچه ظاهر همین است ومقابلت باب دیگر که تجارت در بحر است نیز ناظر نیست وقوله تعالى رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله در تعریف وتوصیف اهل تقوی واقع شده که مردانند که باز نمیدارد ایشان را تجارت و بیع از یاد خدا تخصیص کرده بیع از آنکه در باز داشتن از یاد حق دخیل تر است وقال قتادة كان القوم يتبايعون ويتجرون ولكنهم اذا نابهم حق من حقوق الله لم تلههم تجارة ولا بيع عن ذكر الله حتى يؤدوه الى الله وگفته است قتاده در تفسیر این آیت بودند قوم صحابه که بیع وشرا میکردند و تجارت مینمودند و مشغول می بودند بآن لیکن وقتیکه پیش می آمد ایشان را حقی از حقوق الهی چنانکه وقت نماز فرض وحضور بدان وادراک جماعت نماز وجز آن باز نمیداشت ایشان را تجارت ونه بیع از ذکر وحکم حق تا آنکه ادا میکردند آن حق را بسوی خدا وباز بکار خود مشغول میشدند وتواند که معنی آیت این باشد که شغل بیع وشرا ایشان را غافل از یاد حق نمیساخت وپیوسته در شهود حق مستغرق می بودند چنانکه از بزرگی نقل میکنند که وقتی صد هزار دینار را متاع خرید و فروخت کرد ویکنفس غافل از یاد حق نشد واین حال از اهل شهود بسیار از آنها که بطریقه نقشبندیه قدس الله اسرارهم ورزش نموده اند وتوجه بذات حق ملکه آنها شده بوجه احسن میسر است والحمد لله على ذلك **حدثنا** ابو عاصم عن ابن جريج قال اخبرنى عمرو بن دينار عن ابى المنهال قال كنت اتجر فى الصرف فسألت زيد بن ارقم فقال قال النبى صلى الله عليه وسلم گفت ابو المنهال بودم که بیع وشرای نقود میکردم پس پرسیدم زید بن ارقم را پس گفت فرمود پیغمبر خدا ح مولف تحویل کرد این اسناد را وگفت وحدثنى الفضل بن يعقوب قال حدثنا الحجاج بن محمد قال حدثنى ابن جريج اخبرنى عمرو بن دينار وعامر بن مصعب انهما سمعا ابا المنهال يقول سألت البراء بن عازب وزيد بن ارقم عن الصرف فقالا كنا تاجرين على عهد النبى صلى الله عليه وسلم میگوید ابو المنهال پرسیدم براء بن عازب وزید بن ارقم را از بیع نقود پس هر دو گفتند بودیم ما تجارت کنندگان در زمان پیغمبر خدا فسألنا رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الصرف پس پرسیدیم رسول خدا را از بیع صرف فقال ان كان يدا بيد فلا بأس وان كان نسيئا فلا يصلح فرمود اگر دست بدست باشد یعنی از یکدست بدهی وبدست دیگر بگیری ودرین میان نزدیکی نشود

سے الحرنی عنہ اللعمعة والا بالجمعة لا ستردة ولا بی ذر والوقت
عن الحرّ نانی عن ابن الزبیر قال الحافظ ابن حجر علیہ الاکثر ولیس فی الحدیث ما یدل علیہ بخصوصہ بل یؤخذ بطریق عموم المکاسب وصوب
ابن عساکر الاول بہ عنہ عن ذکر اللہ قال ابن عباس یقول
عن الصلوۃ المکتوبۃ وقال السدی عن الصلوۃ فی جماعۃ ومقاتل
بن حیان لا یلہیہم ذلک عن حضور الصلوۃ وان
یقیموہا کما امرہم اللہ وان یحافظوا علیہا
واستحفظہم اللہ فیہا ۱۲
قسطلانی

و دیگر فقها گویند که شرط است هر کسی را که قدرت دارد چنانکه در نماز بدلیل حدیث کعب بن عجره که وی در آمد مسجد را وعبد الرحمن بن ام الحکم که از بنی امیه و اتباع ایشان است خطبه میخواند نشسته پس گفت کعب نظر کنید بسوی این خبیث که خطبه میخواند نشسته وحال آنکه فرموده است خدای تعالی واذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا اليها وتركوك قائما مضمون آیت ذم است مر کسانی را که بازرگانی یا بازاری را دیده میروند بسوی آن ومیگذارند آنحضرت را ایستاده در خطبه چه آیت اشارت میکند بآنکه وضع خطیب قیام است ولیکن علمای حنفیه میگویند که آیت اخبار است از حال آنحضرت که بود بر آن در وقت ترک الجماعة ورا وانکار کعب بر ترک سنت بود که در کتاب مذکور وممدوح آمده واگر شرط بودی نماز نیز که خطبه شرط آنست باطل گشتی واقتدا بوی نشدی **حدثنا** عبيد الله بن عمر القواريرى این نسبت بنا بر ساختن قواریر وی خیشه است ابن میسره بصری است قال حدثنا خالد بن الحارث بن سليم قال حدثنا عبيد الله بن عمر عن نافع عن ابن عمر قال كان النبى صلى الله عليه وآله وسلم يخطب قائما ثم يقعد ثم يقوم گفت ابن عمر بود آنحضرت که خطبه می خواند ایستاده پس می نشست بعد از قیام بخطبه اولی پس بر می ایستاد بخطبه ثانیه كما تفعلون الآن چنانکه می کنند خطیبان درین زمان ومعمول ومقبول آمده **باب** استقبال الناس الامام اذا خطب رو کردن مردم امام را وبکلی متوجه شدن بسوی وی برای استماع وقتیکه خطبه خواند واستقبل ابن عمر وانس الامام رو کرد ابن عمر وانس امام را هنگام خطبه آن منظر گفته نشنیده ایم در آن خلاف میان علما وترمذی گفته صحیح نشنیده از آنحضرت درین باب چیزی یعنی صریح از قول شریف یا عمل صحابه بحضرت وی ومؤلف استنباط کرده است این معنی را از حدیث ابی سعید

پس باکی ندارد واگر رواد و ستد ذنگی باشد و تاخیری شد پس روانیست **باب** الخروج فی التجارة در بیان اباحت
برآمدن در تجارت و قول الله تعالی فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله و در بیان این قول خدای بزرگ تعالی است
بر خروج برای خرید و فروخت و منتشر شوید در زمین و طلب کنید رزق را از فضل خدا **حدثنا** محمد بن سلام قال
حدثنا مخلد بن یزید قال اخبرنا ابن جریج قال اخبرنی عطاء عن عبید بن عمیر ان ابا موسی الاشعری رضی الله عنه استاذن علی عمر بن
الخطاب رضی الله عنه فلم یوذن له تحقیق ابو موسی اشعری طلب اذن کرد که درآید بر عمر پس اذن داده نشد او را
وکانه کان مشغولا فرجع ابو موسی وگویا عمر بود مشغول بکاری از کارهای مسلمانان پس برگشت ابو موسی ففرغ عمر
رضی الله عنه فقال الم اسمع صوت عبد الله بن قیس ائذنوا له پس فارغ شد عمر از کاری که داشت پس گفت رضی الله عنه آیا
نشنیده ام آواز عبد الله بن قیس که نام ابو موسی است اذن کنید او را که درآید قیل قد رجع گفته شد تحقیق برگشت ابو موسی
فدعاه پس خواند عمر ابو موسی را و گفت چرا برگشتی و درنیامدی نزد من فقال کنا نومر بذلک پس گفت ابو موسی مامور
بودیم باین که بی اذن درنیاییم پس بسی فقال تاتینی علی ذلک بالبینة پس گفت عمر بیار مرا بر این یعنی گواهی فانطلق الی مجلس
الانصار فسالهم پس رفت بسوی مجلس انصار و پرسید ایشان را از این یعنی فقالوا لا یشهد لک علی هذا الا اصغرنا
ابو سعید الخدری رضی الله عنه پس گفتند انصار گواهی نمیدهد ترا بر این یعنی مگر خوردترین ما که ابو سعید خدریست یعنی این حدیث
مشهور است در میان ما تا آنکه خوردان یاد دارند و شنیده اند آنرا از آنحضرت نووی گوید انصار انکار کردند بر عمر که چیزیرا که
خوردان ما میدانند او نمیدانست انتهی پوشیده نماند که اگر از انصار انکاری بر عمر واقع شده از نافهمیدگی بوده است
استیذان مشهورتر از آن بود که بر عمر پنهان ماند چنانکه کلام وی رضی الله عنه بر آن دلالت دارد و مقصود وی از طلب گواه آن
بوده که بر حاضران که غیر صحابه هم بوده اند یعنی محقق شود تا وی را معذور دارند درین امر که بی اذن درنیایند و اگر اذن نیابند
برگردند آزرده نشوند فذهب بابی سعید الخدری فقال عمر رضی الله عنه اخفی علی هذا من امر رسول الله صلی الله علیه وسلم
پس برد ابو موسی ابو سعید خدری را نزد عمر پس گفت عمر آیا پنهان است بر من چیزی از سنت و عادت رسول خدا استفهام انکاری است
یعنی هیچ سنتی بر من مخفی نیست الهانی الصفق بالاسواق یعنی الخروج الی التجارة باز داشت دل مرا بیع و شرای که
بازارها میکنم میخواهد ازین قول برآمدن برای تجارت که از ضروریات خلافت است پس اعتماد نکردم بر حافظه خود و درین ضمن حرج هم
که بر همگنان این یعنی واضح شود **باب** التجارة فی البحر در بیان اباحت تجارت کردن در دریا و گذشتن از آن برای تجارت
و قال مطر لا باس به و گفت مطر باکی ندارد سواری دریا کنیت او ابو رجا وراق است ابن طهمان بصریست وما ذکره الله عزوجل
فی القرآن الا بحق و ذکر نکرده است آنرا خدای قوی و بزرگ در قرآن مگر براستی ثم تلا وتری الفلک فیه مواخر
لتبتغوا من فضله پس مطر بن طهمان خواند این آیه را و می بینی تو کشتیها را که در دریا شگافته میروند آب را تا طلب کنید رزق
از فضل وی تعالی والفلک السفن الواحد والجمع سواء فلک بمعنی سفینهاست صیغه واحد و جمع برابر است دران قال مجاهد
تمخر السفن الریح ولا تمخر الریح من السفن الا الفلک العظام و گفت مجاهد می شگافند کشتیها باد را و نمیشگافند باد را
از کشتیها مگر کشتیهای کلان مخر بمعنی شق است در صحاح گفته تمخرت السفینة اذا جرت تشق الماء بصوت و قتیکه روان شود کشتی
و شق میکند آب را باواز قال ابو عبد الله وقال اللیث گفت مولف و گفته است لیث بن سعد حدثنی جعفر بن ربیعه
عن عبد الرحمن بن هرمز عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر رجلا من بنی اسرائیل

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الجمعة

ظاهر است که از هنگام سعت شمایز خواهد بود بمراعات
تسویه صفوف و استقبال و گردشتن هنگام خطبه
نماز و در هیچ روایت نیامده واین بیهوده ایست از حدیث
طویل که در کتاب الزکوة در باب الصدقة علی الیتامی است
باب من قال فی الخطبة بعد الثناء
اما بعد کسیکه گفت در خطبه ثنا یا غیر آن بعد از ستایش
خدا کلمه اما بعد را که فاصل باشد میان ثنا و موعظه و
جز آن که بعد ازین کلمه مذکور شود و اختلاف است
در اول کسیکه گفته است آنرا القول مع داود است
علیه السلام و آن فصل خطاب است که داده شده
آنرا و بقولی یعقوب علیه السلام یا ایوب بن کعب
یا کعب بن لوی یا سحبان وائل یا قیس بن ساعدہ
یا غیر ایشان سواء عکرمه روایت کرده گفتن
این کلمه را در خطبه بعد از ثنا عکرمه عن ابن عباس
عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم **قال** محمود
بن غیلان شیخ مولف است ظاهر این حدیث است حدثنا
تحدیث نکرده مولف ذکر بلفظ قال آورده حدثنا
ابو اسامة قال حدثنا هشام بن عروة قال
اخبرتنی فاطمة بنت المنذر بن الزبیر بن العوام
زوجه هشام عن اسماء بنت ابی بکر قالت دخلت
علی عایشة والناس یصلون گفت اسماء درآمدم بر
عایشه وحال آنکه مردم نماز میکردند و عایشه نیز در نماز بود

خرج في البحر يقضي حاجته مر موصیت ابی هریره بتحقیق رسول خدا ذکر کرد مردی را از قوم بنی اسرائیل که برآمد
در دریا پس حاجت خود را تمام کرد وساق الحدیث و روایت ابو هریره حدیث را تا آخر و این حدیث در کتاب ذکر کرده در باب

ما يستخرج من البحر گذشته و در باب کفالت نیز تمام مذکور شده **باب** قول الله تعالى واذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا
اليها وتركوك قائما وقوله تعالى رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله وقال قتادة كان الناس يتجرون ولكنهم
كانوا اذا نابهم حق من حقوق الله تعالى لم تلههم تجارة ولا بيع حتى يؤدوه الى الله معنی این کلام در ورق بالا گذشته

حدثنا محمد قال حدثنا محمد بن فضيل عن حصين عن سالم ابن ابي الجعد عن جابر بن عبد الله قال اقبلت
عير ونحن نصلي مع النبي صلى الله عليه وسلم الجمعة گفت جابر آمد کاروانی و ما با آن نماز میگزاردیم نماز جمعه با پیغمبر خدا رحمت کناد
خدا بروی فانفض الناس الا اثني عشر رجلا فنزلت هذه الآية پس گریختند مردم مگر دوازده نفر پس تا نازل شد این آیت واذا
رأوا تجارة او لهوا انفضوا اليها وتركوك قائما **باب** قول الله تعالى انفقوا من طيبات ما كسبتم انفاق کنید از آنها یعنی پاکیزه
کسب کرده اید شما مناسبت این باب بکتاب تجارت در کسب است که شامل است تجارت را بلکه اکثر در آن وقت کسب تجارت
بوده است **حدثنا** عثمان بن ابي شيبة قال حدثنا جرير عن منصور عن ابي وائل عن مسروق عن عائشة رضي الله عنها
قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا انفقت المرأة من طعام بيتها غير مفسدة گفت عائشه فرمود پیغمبر خدا وقتی که
انفاق کند زن از طعام خانه خود در حالی که غیر فساد کننده است یعنی انفاق کند بر عیال شوهر و مهمانان او باذن شوهر بصریح
یا بمفهوم عادت و اسراف نکند از معتاد كان لها اجرها بما انفقت ولزوجها بما كسب وللخازن مثل ذلك باشد مر آن زن را
ثواب آن نفقه بسبب انفاق کردن و مر زوج را بسبب پیدا کردن و مر نگهدارنده را مانند ثواب زن لا ينقص بعضهم اجر بعض
شيئا کم نمیکند بعضی ایشان ثواب بعضی دیگر را چیزی **حدثنا** يحيى بن جعفر قال حدثنا عبد الرزاق عن معمر عن
همام قال سمعت ابا هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا انفقت المرأة من كسب زوجها
من غير امره گفت همام شنیدم ابا هریره را که روایت کرد از پیغمبر خدا فرمود وقتی که انفاق کند زن از کسب زوج خود بی آنکه گفته باشد
و اذن داده فلها نصف اجره پس مر آن زن راست نیمه ثواب شوهر **باب** من احب البسط في الرزق کسی که دوست دارد
فراخی در رزق **حدثنا** محمد بن ابي يعقوب الكرماني قال حدثنا حسان قال حدثنا يونس قال محمد هو الزهري گفت محمد
که آن زهری ابن شهاب است عن انس بن مالك رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من
سره ان يبسط له في رزقه گفت انس شنیدم پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی میفرمود کسی که خوش آید او را اینکه فراخ کرده شود
مر او را در رزق او او ينسأ في اثره فليصل رحمه یا تاخیر کرده شود در اجل و بقیه عمر او پس گو رعایت کند و تفقد بکند ذوی الارحام را
و آنها ذی رحم محرم اند یا وارثان یا اقربا و ینسأ بمعنی تاخیر است و بظاهر این حدیث اشکال کرده که رزق و اجل همه در رحم نوشته میشود یا در آنی دیگر
معنی جاری گفته اند مراد برکت در عمر و مال است و تواند که در رحم چنین نوشته باشد اگر صله رحم کند رزق و مال و مدت عمر او چنین باشد
و اگر نکند کمتر از آن باشد و در کتاب ترغیب و ترهیب با سناد حسن حدیثی می آرد که فرمود آنحضرت که آدمی صله رحم میکند و نمانده
از عمر او مگر سه روز زیاده میکند خدا او را سی سال و یکی قطع رحم میکند و مانده از عمر او سی سال پس کم میکند خدا عمر او را و نمی ماند
مگر سه روز و مانند آن حدیثی دیگر نیز می آرد **باب** شراء النبي صلى الله عليه وسلم بالنسيئة در بیان خریدن آنحضرت بمدت
مهلت طعامی را النسيئة بفتح نون و کسر سین مهمله و سکون تحتیه مع الهمزه است حدثنا معلى بن اسد قال حدثنا عبد الواحد

منها على رأسي پس گشتم که میریختم از آن مشک آب بر سر
خود بجهت بیهوشی فانصرف رسول الله پس برگشت
از نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم وقد
تجلت الشمس در حالی که روشن شده بود آفتاب
فخطب الناس وحمد الله واثنى عليه بما هو
اهله پس وعظ گفت مردم را و حمد و ثنا کرد خدا را
بآنچه خدا سزاوار آنست ثم قال اما بعد پس تر
گفت این کلمه را در شروع وعظ قالت گفت اسما
ولغط نسوة من الانصار و در این سخن غوغا کردند
زنان انصار پس بآنکه گریز مزاحم شد استماع کلام شریف را
فانكفأت اليهن لاسكتهن پس میل کردم
بسوی آنها تا خاموش گردانم آنها را فقلت لعائشة
ما قال پس گفتم عائشه را که چه فرمود آنحضرت در سخن
قالت قال ما من شيء لم اكن اريته الا وقد
رأيته في مقامي هذا گفت عائشه فرمود نیست
هیچ چیزی که نموده شده بودم آن را مگر آنکه بتحقیق دیدم
آن را اکنون درین جای خود حتى الجنة والنار
تا آنکه دیدم بهشت و دوزخ را و این دیدن ظاهر است
که بچشم سر و حقیقت بوده بدور کردن پرده در میان
از نظر شریف یا بچشم بصیرت و بطریق کشف و
تواند که نمودن مثال باشد والله اعلم بحقیقة الحال
وانه قد اوحي الي انكم تفتنون في القبور مثل
او قريبا من فتنة المسيح الدجال و بتحقیق شأن
این است که وحی کرده شده بسوی من که بتحقیق شما
مبتلا کرده میشوید در قبرها مانند یا نزدیک با ابتلا ببلیه
مسیح دجال که معروف است در شدت و هول
يؤتى احدكم فيقال له آورده می شود یکی از شما یعنی
می آیند او را سائلان و ممتحنان پس گفته و پرسیده
میشود او را ما علمك بهذا الرجل چیست
اعتقاد تو با این مرد اشارت بحضرت رسول است
صلی الله علیه و آله وسلم فاما المؤمن او قال
الموقن پس اما صاحب قبر مؤمن یا آنکه گفت راوی
بجای لفظ مؤمن موقن را تعاف و معنی احد است
شک هشام پس شک کرده هشام میان این دو لفظ
در روایت از فاطمه که چه گفت اسما فيقول
هو رسول الله پس میگوید مسلمان که این مرد پیغمبر
خدا است صلی الله علیه واله وسلم هو محمد
جاءنا بالبينات والهدى می محمد است که
آورده است ما را معجزات ظاهر و راه درست
پس قبول نمودیم فآمنا واجبنا پس ایمان

قال حدثنا الاعمش قال ذكرنا عند ابراهيم الرهن في السلم گفت اعمش ذکر کردیم نزد ابراهیم نخعی صحت رهن را در بیع
مراد از سلم اینجا معنی عرف شرعی نیست بلکه مطلق بیع است قال حدثني الاسود عن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله
عليه وسلم اشترى طعاما من يهودي الى اجل ورهنه درعا من حديد مرویست از عائشه که پیغمبر خدا خرید طعام را در روایت دیگر
از عائشه آورده که سی صاع جو بود و گرو کرد وی را زرهی از آهن حدثنا مسلم بن ابراهيم قال حدثنا هشام قال حدثني
قتادة عن انس ح وحدثني محمد بن عبد الله بن حوشب قال حدثنا اسباط ابو اليسع البصري قال حدثنا هشام الدستوائي
عن قتادة عن انس بن مالك رضي الله عنه انه مشى الى النبي صلى الله عليه وسلم بخبز شعير واهالة سنخة روایت است
از انس که وی رفت بسوی پیغمبر خدا با نان جوین و پیه گنده بوی اهاله بکسر همزه و تخفیف ها پیه گداخته و بهر نان خورش باشد روغنها
سنخة بفتح مهمله وکسر نون وخای معجمه مفتوحه گنده بوی ولقد رهن النبي صلى الله عليه وسلم درعا له بالمدينة عند يهودي
واخذ منه شعيرا لاهله وحال آنکه بتحقیق گرو کرده بود آنحضرت زرهی را که ملک او بود در مدینه نزد یهودی و گرفته بود از وی جو
برای زنان خود ولقد سمعته يقول ما امسى عند آل محمد صاع بر ولا صاع حب وبتحقیق شنیدم آنحضرت را که میفرمود شب نکرد
نزد اهل بیت محمد صاعی گندم و نه صاع هیچ دانه غله وان عنده لتسع نسوة وبتحقیق شان چنین است بود نزد او نه زن برین تقریر کرده
کرده شد این کلام انس است و ضمیر سمعته راجع بآنحضرت و قائل او است صلی الله علیه وسلم و شیخ ابن حجر اختیار کرده همین را و بعضی
از شارحان گفته اند که اینکلام قتاده است و ضمیر سمعته راجع بانس است و قائل اینکلام او است عینی توجیه اینضمیر برغم شیخ ابن حجر
میکند میگوید که از اینکلام بوی گله می آید و شان آنحضرت ارفع است که از وی چنین کلامی صادر گردد که از آن توهم چنین معنی
کرده شود و آن حدیث که ما شبع آل محمد من خبز شعير قط سیر نشده است عیال محمد از نان جوین هرگز قول عائشه است و بر طبق آن انس
گفته است والله اعلم و مقصود انس از اینکلام آنست که فقر اختیاری آنحضرت بمرتبه بود که ذره خود را نزد کافری برای قوت عیال
گرو کرده و قلیل از متاع دنیا در خانه عیال او نبوده باب كسب الرجل وعمله بيده در بیان کسب مرد و مزدوری او بدست خود
حدثنا اسمعيل بن عبد الله قال حدثني ابن وهب عن يونس عن ابن شهاب قال حدثني عروة بن الزبير ان
عائشة رضي الله عنها قالت لما استخلف ابو بكر قال لقد علم قومي ان حرفتي لم تكن تعجز عن مؤنة اهلي گفت عائشه هرگاه
خلیفه کرده شد ابو بکر صدیق رضي الله عنه گفت بتحقیق دانسته اند قوم من قریش یا مسلمانان که پیشه من نبود که درمانده و کفایت
نکند مر ازبار عیال من وشغلت بامر المسلمين فسياكل آل ابي بكر من هذا المال ويحترف للمسلمين فيه و مشغول
گردانیده شده ام من بکار مسلمانان پس سزا چنانست که بخورند اهل و عیال ابو بکر ازین مال یعنی بیت المال و کار میکند مسلمانان
در مال بیت المال یعنی بقدر آنکه میگیرد از بیت المال تجارت میکند از مال بیت المال و داخل مال مسلمانان میکند سود بیار دان
حاصل میشود و تواند که معنی کلام آن باشد که بدل آنچه میگیرم از مال مسلمانان کار میکنم برای ایشان در کسب ارزاق و پاسداری
و انتظام مهام ایشان بکار خلافت و روایت کرده ابن سعد باسنادی که رجال او ثقه اند گفت وقتی که خلیفه کرده شد ابو بکر
سوز دیگر جاها که تجارت آن میکرد بر سر انداخته بازار میرفت در راه عمر بن خطاب و ابو عبیده جراح پیش آمدند و گفتند که ای امین
مسلمانان چیست که اینکار میکنی و تو را والی مسلمانان کرده اند ابو بکر گفت پس عیال خود را از کجا نان میدهم گفتند قوت عیال تو را بیت المال
تعیین میکنیم پس باتفاق نصف صاع و قدری طعام مقرر ساختند ... این کلام میکه ابو بکر گفته بعد ازین نخواهد بود ... سایر مسلمانان
بدان مشغول شوند حدثنا محمد بن سلام قال حدثنا عبد الله بن يزيد قال حدثنا سعيد قال حدثني ابو الاسود عن عروة

يقولون شيئا فقلت میگوید نمیدانم در هنگام نماز شنیده
بودم مردم را که میگفتند چیزی را پس گفتم همان را
قال هشام فلقد قالت لي فاطمة فاوعيته
گفت هشام پس هر آئینه بتحقیق گفت مرا فاطمه پس
نگاه داشتم آنرا و یاد گرفتم در دل و در بعضی نسخ و او
بجای فا است و در بعضی ها دعیته با موصوله یعنی
گفت چیزی مرا که یاد گرفتم و اما نسخه وعيته بی واو عطف
و فا و ها ضمیر که آن پوشیده نیست ظاهر آنست
که حرفی از اول آن ساقط شده در قاموس گفته وعاه
يعيه حفظه وجمعه كاوعاه وفيها لغتي وعى دادعی
... و معنی حفظ و جمع آمده غیر ما ذکرت ما يغلظ
عليه جدا که فاطمه ذکر کرده است چیزی که ... کرده
می شود سیر آن چیزی زیاد نه گرفته ام آن را
حدثنا محمد بن معمر بفتح دو میم و عین
مهمله در میان ساکن قال حدثنا ابو عاصم عن
جرير بن حازم قال سمعت الحسن البصري
يقول حدثنا عمرو بن تغلب بفتح فوقیه و سکون
معجمه و کسر لام وهو عمرو ان رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم اتى بمال او بسبي
فقسمه بتحقیق پیغمبر خدا آورده شد بمالی یا بچیزی
دیگر پس بخش کرد آنرا فاعطى رجالا وترك
رجالا پس داد جمعی مردم را و گذاشت جمعی دیگر را
فبلغه ان الذين ترك عتبوا پس رسید آنحضرت
را که بتحقیق آنانکه گذاشت آنها را در قسمت ناخوش
و خشمگین شده اند فحمد الله ثم اثنى عليه ثم قال
پس حمد گفت خدا را و ستایش کرد بروی پس گفت
اما بعد فوالله اني اعطي الرجل وادع الرجل
همچو کسی باشد بعد حمد و ثنا پس قسم خدا است که من
میدهم مرد را و میگذارم مرد دیگر را والذي ادع احب
الي من الذي اعطي و حال آنکه آن کسی که میگذارم
آنرا دوست تراست نزد من از کسی که میدهم او را
ولكن اعطي اقواما لما ارى في قلوبهم
من الجزع والهلع ولیکن میدهم جمعی را که جهت
آنچه می بینم در دلهای ایشان بیصبری و بی تابی از
دشتابی جزع و هلع ... ثانی در ...
ترا است از اول ... واكل اقواما الى ما جعل الله

قالت عائشة رضي الله عنها كان اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم عمال انفسهم گفت عايشه بودند اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم کارکننده برای خودها کان یکون لهم ارواح فقیل لهم لو اغتسلتم وبود ایشان را بوها از عرقی که میکردند پس گفته شد ایشان را اگر غسل کنید بهتر باشد یا کاش غسل میکردید بارواح جمع ریح است چنانکه ریاح نیز آمده ورواه همام عن هشام عن ابیه عن عایشة وروایت کرد این حدیث را همام از هشام از پدرش از عایشه رضی الله عنها **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال حدثنا عیسی عن ثور عن خالد بن معدان عن المقدام عن النبي صلی الله علیه وسلم قال ما اکل احد طعاما قط خیرا من ان یاکل من عمل یده فرمود نخورده است هیچکس طعامی هرگز بهتر از آنچه میخورد از عمل دست خود وکسب حلال وان نبي الله داؤد علیه السلام کان یاکل من عمل یده وبتحقیق پیغمبر خدا داود میخورد در وزری از کار دست خود که زره بافی میکرد وفروخته قوت خود از وی میخورد **حدثنا** یحیی بن موسی قال حدثنا عبد الرزاق قال حدثنا معمر عن همام بن منبه قال حدثنا ابو هریرة رضي الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان داؤد النبي علیه السلام کان لا یاکل الا من عمل یده فرمود آنحضرت بتحقیق داود پیغمبر نمیخورد مگر از کار دست خود درین حدیث بطریق حصر آورده برخلاف حدیث اول که از آنجا حصر معلوم نمیشد پس آن محمول است بر نفی **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن ابي عبید مولی عبد الرحمن بن عوف انه سمع ابا هریرة رضي الله عنه یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو عبید شنید ابا هریره را که میگفت فرمود پیغمبر خدا لان یحتطب احدکم حزمة علی ظهره هر آئینه جمع کند یکی از شما پشتاره هیمه وبردارد بر پشت خود خیر له من ان یسال احدا فیعطیه او یمنعه بهتر است او را از آنکه سوال کند کسی را پس بدهد او را یا ندهد یعنی بهتر است از آنکه چیزی بخواری سوال حاصل کند یا آنکه احتمال حرمان دارد **حدثنا** یحیی بن موسی قال حدثنا وکیع قال حدثنا هشام بن عروة عن ابیه عن الزبیر بن العوام قال قال النبي صلی الله علیه وسلم لان یاخذ احدکم احبله گفت زبیر فرمود پیغمبر رحمت کناد خدا بروی هر آئینه اینکه بگیرد یکی از شما ریسمانهای خود را برای هیزم آوردن خیر له من ان یسال الناس بهتر است او را از آنکه سوال کند مردم را وخواری کشد احبل بفتح همزه وسکون حای مهمله وضم موحده جمع حبل است چنانچه افلس جمع فلس است

باب السهولة والسماحة في الشراء والبيع در استحباب آسانی وجوانمردی کردن در خرید وفروخت یعنی سختی ناکردن در نرخ وبدل وحوالۀ مبیع وثمن وبسیار فائده ناگرفتن وثمن سهروادن ومن طلب حقا فلیطلبه في عفاف ومیکه طلب کند کسی حقی را پس طلب کند آنرا از روی پرهیزگاری وبازمداشتن از آنچه در شرع روا نیست از فحش وجز آن **حدثنا** علی بن عیاش قال حدثنا ابو غسان محمد بن مطرف قال حدثني محمد بن المنکدر عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال رحم الله رجلا سمحا اذا باع واذا اشتری واذا اقتضی فرمود آنحضرت رحمت کند خدا مردی جوانمرد را وقتیکه بفروشد ووقتیکه بخرد ووقتیکه طلب حقی ودینی کند از کسی یا طلب قضای حاجتی کند یعنی دین یا مور برادر مسلمان خود پیش از آنکه رسیدن وقت سمحا بفتح سین مهمله وسکون میم وحای مهمله از سماحت است بمعنی جوانمردی یا از مسامحت بمعنی سهولت

باب من انظر موسرا در فضیلت کسی که مهلت دهد طالبه فراخ حال را **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا زهیر قال حدثنا منصور ان ربعي بن حراش حدثه ان حذیفة قال قال النبي صلی الله علیه وسلم گفت حذیفه فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی تلقت الملائکة روح رجل ممن کان قبلکم پیش آمدند فرشتگان روح مردی را بجهت اخذ آن مردی که بود پیش از شما قالوا اعملت من الخیر شیئا گفتند فرشتگان آیا کرده تو از نیکی چیزی قال کنت آمر فتیانی

علیه وآله وسلم خرج لیلة من جوف اللیل فصلی في المسجد بتحقیق پیغمبر خدا برآمد شبی از میان شب از حجره شریف وبگزارد در مسجد شریف فصلی رجال بصلوته پس نماز گزاردند جمعی از مردم حاضران بوی اقتدا فاصبح الناس فتحدثوا پس صبح کردند مردم وکلام کردند با یکدیگر بحسن این نماز فاجتمع اکثر منهم فصلوا معه پس جمع شدند بعد ازین شب بیشتر از مردم که در شب گذشته بودند پس نماز گزاردند با آنحضرت فاصبح الناس فتحدثوا پس صبح کردند مردم وکلام کردند در نماز شب فکثر اهل المسجد من اللیلة الثالثة پس بسیار شدند اهل مسجد در شب سوم فخرج رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فصلوا بصلوته پس برآمد آنحضرت ونماز گزاردند بنماز وی فلما کانت اللیلة الرابعة عجز المسجد عن اهله پس چون شب چهارم شد تنگ آمد مسجد از حاضران وی وبیرون نیامد آنحضرت حتی خرج لصلوة الصبح تا آنکه برآمد برای نماز صبح فلما قضی الفجر اقبل علی الناس فتشهد ثم قال پس چون گزارد نماز صبح را رو کرد بر مردم پس کلمه شهادت خواند در اول خطبه پس از آن فرمود اما بعد فانه لم یخف علي مکانکم اما بعد تشهد وغیره پس بتحقیق مخفی نبود بر من بودن شما در مسجد شب گذشته لکني خشیت ان تفرض علیکم فتعجزوا لیکن ترسیدم از اینکه تا فرض کرده شود بر شما پس عاجز شوید از ادای آن وقد تابعه یونس ومتابعت کرد عقیل را یونس در روایت این حدیث از ابن شهاب **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهري قال اخبرني عروة عن ابي حمید الساعدي انه اخبره ان رسول الله صلی الله

ان ينظروا عن المعسر ويتجاوزوا عن الموسر گفت آنحضرت بودم که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که معامله بیع و شرا میکردم و مهلت میدادم و مساحمه کنند در معامله طلب و استیفای حق از مردم قال قال فتجاوزوا عنه گفت حذیفه فرمود آنحضرت پس درگذشتند از وی و درآورد خداوند سبحانه او را به بهشت قال ابو عبد الله وقال ابو مالك عن ربعي گفت مولف ابو عبد الله ابو مالک سعد بن طارق از ربعی مذکور راوی حذیفه كنت اييسر على الموسر وانظر المعسر بودم من که آسان میگرفتم بر توانگر و مهلت میدادم تنگدست را تابعه شعبة عن عبد الملك بن عمير عن ربعي و متابعت کرده است ابو مالک را شعبه از عبد الملک از ربعی وقال ابو عوانة عن عبد الملك بن عمير عن ربعي و گفته است ابو عوانه از عبد الملک از ربعی انظر الموسر واتجاوز عن المعسر مهلت میدادم فراخ دست را و درمیگذشتم از تنگدست وقال نعيم بن ابي هند عن ربعي فاقبل من الموسر واتجاوز عن المعسر پس قبول میکردم از موسر و تجاوز میکردم از معسر یعنی از ربعی اینچنین روایات متعدده آمده و معنی نزدیک یکدیگر اند

باب من انظر معسرا در فضیلت کسیکه مهلت دهد تنگدست را و تقاضای حق خود **حدثنا** هشام بن عمار قال حدثني يحيى بن حمزة قال حدثني الزبيدي عن الزهري عن عبيد الله بن عبد الله انه سمع ابا هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كان تاجر يداين الناس فرمود سوداگری بود که قرض دادی و دین ثابت کردی بر مردم فاذا رأى معسرا قال لفتيانه تجاوزوا عنه یعنی وقتیکه دیدی تنگدست را که دین او داشت گفتی مر خادمان خود را درگذرید از وی لعل الله ان يتجاوز عنا فتجاوز الله عنه شاید که خدا درگذرد از عقوبت ما پس درگذشت خدا از وی

باب اذا بين البيعان ولم يكتما ونصحا وقتیکه ظاهر کردند بائع و مشتری حقیقت مبیع را و نپوشیدند عیب را و خیرخواهی یکدیگر کردند جواب اذا محذوف است و آن اینست که برکت میکند خدا در آن هر دو ويذكر عن العداء بن خالد و گفته میشود از عدا بن خالد بفتح عین و تشدید دال مهمله و بهمزه در آخر است صحابی است ایمان آورده بعد از غزوه حنین خریده بود آنحضرت از وی غلامی یا داهی و یا ذمتی و یا بعضی کرده اند و غلام از نوشته ذکر گشت که غلام یا داهی بوده قال كتب لي النبي صلى الله عليه وسلم هذا ما اشترى محمد رسول الله من العداء بن خالد گفت عدا نوشت برای من پیغمبر خدا این چیزیست که خریده است محمد فرستاده خدا برسالت از عدا بن خالد قاضی عیاض گفته این روایت مقلوبست و صواب آنست چنانچه در ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن منده است بسند موصول که مشتری عدا بوده از آنحضرت گفته اند آنچه درین کتابست منافی کتب دیگر نیست از آنکه اشترا بمعنی بیع آمده و در مصابیح در تعدد واقعه جمل کرده پوشیده نماند که مضمون نوشته نیز ناظر است که آن از جانب بائع باشد و تصریح کرده عدا و گفت کتب لی رسول الله پس بائع آنحضرت خواهد بود و اشترا بمعنی بیع در کلام عرب آمده و در قرآن از برادران یوسف علیه السلام فرموده و شروه بثمن بخس و فروختند برادران یوسف او را بهای کم بيع المسلم المسلم و این بیع مسلمانست مسلمانرا لا داء نیست عیبی در وی مراد عیب باطن است که بر مشتری ظاهر نشود ولا خبثة و نیست در وی پلیدی اخلاق چنانکه گریزپائی است و از وجه حرام نیست خبثه بکسر خاء معجمه و سکون با موحده و فتح تا مثلثه ولا غائلة و نیست فسق و فجور در وی غائله بغین معجمه و همزه و لام است قال قتادة الغائلة الزنا والسرقة والاباق تفسیر کرده است قتاده غائله را بزنا و دزدی و گریزپائی وقيل لابراهيم ان بعض النخاسين يسمى آري خراسان وسجستان و گفته شد مر ابراهیم نخعی را که بعض فروشنده ها مر بنده را طویله نام نهاده اند و گفته خراسان را و سجستان را تا فریب دهند مشتری را و ترغیب نمایند در گرفتن آن نخاسين جمع نخاس صیغه مبالغه است مشتق از نخس بمعنی بیع آری بفتح همزه ممدوده و کسر را و تشدید یا

کتاب الجمعة | الجزء الرابع شیخ الاسلام

نور تمام حدیث **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني علي ابن الحسين ان زین العابدین عن المسور بن مخرمة قال قام رسول الله ایستاد مسور استاد بخطبه پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فسمعته حين تشهد يقول پس شنیدم او را وقتیکه خطبه خواند که میگفت اما بعد تابعه متابعت کرده شعیب را محمد بن ولید الزبیدی عن الزهری **حدثنا** اسماعیل بن ابان ... مرده ... گفت روی کوفی قال حدثنا ابن الغسيل ... عبد الرحمن بن سليمان بن محمد ... حنظله ... غسیل ملائکه بود چون شهادت یافت در غزوه احد ... آنحضرت او را ملائکه غسل ... قال حدثنا عكرمة عن ابن عباس قال صعد النبي صلى الله عليه واله وسلم المنبر گفت ابن عباس بر آمد آنحضرت بر منبر برای وعظ وكان آخر مجلس جلسه و بود این بر آمدن منبر آخر مجلس ... متعطفا ملحفة على منكبيه بحالیکه افکنده است چادری ... عصب راسه بعصابة ... بسته بود سر مبارک خود را ... سیاه یا چرب ... از دهن ... یعنی ... دسماء ... فحمد الله واثنى عليه ... پس ستایش گفت خدا را ... ثم قال ... ايها الناس الي فثابوا اليه ای بیایید ... پس جمع شدند جانب وی ثم قال اما بعد فان هذا الحي من الانصار يقلون ... من قبیله انصار ... ويكثر الناس ... و بسیار شوند مردم این اخبار بغیب است ... واقع شد ... فمن ولي شيئا من امة محمد ... پس کسی که والی شود ... امت محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم فاستطاع ان يضر فيه احدا او ينفع فيه احدا پس تواند که ضرر رساند در آن کار

بمعنی جای بستن دابه بعضی این را از ری بضم همزه و فتح را بمعنی ظن خوانده اند ویقولون جاء امس من خراسان ومیگویند
برای ترغیب دی روز آمده است از خراسان وجاء الیوم من سجستان وآمده است امروز از سجستان فکرهه
کراهیة شدیدا پس ناخوش کرد ابراهیم این قول را ناخوشی سخت وقال عقبة بن عامر لا یحل لامرء ان یبیع سلعة گفت
عقبه بن عامر حلال نیست مرد آدمی را اینکه بفروشد متاعی را یعلم ان بها داء الا اخبره میداند که بتحقیق بآن عیبی است مگر آنکه
خبر کند مشتری را از آن عیب **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة قال حدثنا قتادة عن صالح ابی الخلیل عن
عبد الله بن الحارث رفعه الی حکیم بن حزام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البیعان بالخیار مالم یتفرقا او قال حتی یتفرقا
گفت حکیم بن حزام فرمود رسول خدا مشتری وبائع باختیار خود اند مادامی که جدا نشده اند یا فرمود تا آنکه جدا شوند شک راوی است
حاصل آنکه بعد از عقد بیع پیش از آنکه جدا شوند اختیار دارند اگر عقد مسلم دارند و فسخ کنند میرسد آنها را فان صدقا وبینا
بورک لهما فی بیعهما پس اگر راستی ورزند وظاهر کنند حقیقت بدلین را برکت داده میشود بهر دو را در بیع آنها وان کتما وکذبا
محقت برکة بیعهما واگر بپوشند عیب را و دروغ گویند و کرده شود برکت بیع هر دو را از زیادتی ونما و فایده ظاهر آنست
اگر یکی دروغ گوید وکتمان کند برکت از او دور کنند و محتمل که بشومی او درین بیع مطلق برکت نماند **باب** بیع الخلط
من التمر و حکم بیع خرما مختلط از ردی وجید **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا شیبان عن یحیی عن ابی سلمة عن ابی سعید
قال کنا نرزق تمر الجمع وهو الخلط من التمر روایت است از ابو سعید بودیم ما روزی داده میشدیم خرمای جمع را و آن خلط
از خرماست بعضی گویند خلط همین خرمای ردی را میگویند و بعضی تفسیر کرده اند بمخلوط از دو قسم وکنا نبیع صاعین بصاع وبودیم ما
که میفروختیم دو صاع خلط را بیک صاع جید فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا صاعین بصاع ولا درهمین بدرهم پس فرمود
پیغمبر خدا روا نیست دو صاع بیک صاع و نه دو درهم بیک درهم و بر این قیاس کرده اند عدم جواز تفاضل در جنس واحد وازینجا
مفهوم میشود که بیع ردی بجید برابر بجهم روا باشد **باب** ما قیل فی اللحام والجزار دربیان چیزی که گفته شده در گوشت فروش
و ذبح کننده **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنی شقیق عن ابی مسعود قال جاء رجل
من الانصار یکنی ابا شعیب گفت ابن مسعود آمد مردی از انصار کنایت میکند ابا شعیب را فقال لغلام له قصاب اجعل لی طعاما
یکفی خمسة گفت مر غلام گوشت فروش خود را طیار کن برای من طعامی که کفایت کند پنج کس را فانی ارید ان ادعو النبی صلی
الله علیه وسلم خامس خمسة پس بتحقیق من اراده دارم که دعوت کنم پیغمبر خدا را که آنحضرت پنجم پنج باشد یعنی چهار نفر
باوی دیگر باشند فانی قد عرفت فی وجهه الجوع پس بتحقیق دانستم در روی مبارک آنحضرت گرسنگی را فدعاهم فجاء معهم
رجل پس خواند پنج کس را و آمد با ایشان مردی دیگر فقال النبی صلی الله علیه وسلم ان هذا قد تبعنا فان شئت ان تأذن
له فأذن له پس فرمود بتحقیق این مرد همراهی کرد ما را اگر خواهی اذن دهی پس اذن بده وان شئت ان یرجع
رجع واگر خواهی تو اینکه رجوع کند باز گردد فقال لا بل قد اذنت له پس گفت نی بلکه اذن دادم جدا مناسبت حدیث
بترجمه همین قدر است که غلام لحام و جزار خود خدمتی فرموده است **باب** ما یمحق الکذب والکتمان فی البیع چیزی
که دور میکند دروغ و پوشیدن عیب سلعه از برکت در فروختن **حدثنا** بدل بن المحبر قال حدثنا شعبة عن
قتادة قال سمعت ابا الخلیل یحدث عن عبد الله بن الحارث عن حکیم بن حزام عن النبی صلی الله علیه وسلم قال البیعان بالخیار
مالم یتفرقا او قال حتی یتفرقا فان صدقا وبینا بورک لهما فی بیعهما وان کذبا وکتما محقت برکة بیعهما

واگر این جلسه واجب بودی جلسه اولی پیش از شروع
بخطبه که مسنونست هست نیز واجب گشتی وقدر آن
از مغیرة بن شعبه آورده که گفت دیدم علی بن ابی طالب
را رضی الله عنه که خطبه میخواند و نه نشست و بتحقیق
ثابت است نفی کلام هنگام جلوس چون حال قیام
در روایت ابو داود آمده کان یجلس اذا صعد المنبر
حتی یفرغ المؤذن ثم یقوم فیخطب ثم یجلس فلا یتکلم
ثم یقوم فیخطب واذکر دعا سرا و جهرا انبیا و اشارت دیگر
وحکمت ثابت نشده مگر آنکه انتقال فرق و بعضی گفته اند
اجابت است **حدثنا** مسدد قال حدثنا
بشر بن المفضل قال حدثنا عبید الله بن عمر
عن نافع عن عبد الله بن عمر قال کان النبی
صلی الله علیه واله وسلم یخطب خطبتین
یقعد بینهما بود آنحضرت که میخواندند خطبه و مینشستند
می نشست میان آن دو خطبه و مقدارش آنست
که قرار یابد هر عضوی بجای خود و بقول بعضی مقدار
سه آیة و منقول از طحاوی آن قدر که مساس کند
بدن خطیب موضع جلوس را و اما مقدار خطبتین
پس فرض از آن نزد امام ابی حنیفه ادنی چیزی که مشتمل
است بذکر خدا از تسبیح و تحمید از جهت قول حق تعالی
فاسعوا الی ذکر الله که ذکر مطلق آمده و فرق نکرده
میان طویل که آنرا خطبه گویند و قصیر بدون آن
پس مشروط ذکر مطلق است لیکن ماثور از آنحضرت صلی
الله علیه واله وسلم ذکر مسمی بخطبه است پس ...
و صاحبین و مواظبت بر آن پس آنرا واجب گویند
با سنت نه فرض که جزوی کفایه کنند و صاحبین
میگویند که لابد است از ذکر طویل که آنرا عرف
خطبه خوانند چه واجب خطبه است و تسمیه آن خطبه

این حدیث بعینه با ترجمه گذشته است **باب** قول الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تاكلوا الربوا اضعافا مضاعفة الاية
ای کسانی که ایمان آورده اید نخورید ربا را چند بار بر قرض و بپرهیزید خدا را امید که فلاح یابید و در نیا و آخرت و عید پیش از اسلام
مقرر بود که چون مدت میعاد ادای قرض میگذشت زیاده میکردند قرض را و بار بهمچنان دفعه دفعه تجای میرسید که چند برابر اصل میشد
حق سبحانه تعالی نهی کرد اهل ایمان را که چنین کنید **حدثنا** ادم قال حدثنا ابن ابی ذئب قال حدثنا سعيد بن ابی سعيد
المقبري عن ابی هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ليأتين على الناس زمان لا يبالي المرء بما
اخذ المال امن الحلال ام من الحرام فرمود هر آئینه می آید بر مردم زمانه که باک ندارد مرد از وجهی که گرفته است مال را امن الحلال ام من الحرام
آیا از وجه حلال است یا از وجه حرام و درین تهدید عام گرفتن ربا داخل است پس موافق باشد مضمون آیت را که در ترجمه اخذ کرده
و هر دو غیر تنفیق و درین باب همین آیت هست و حدیث ندارد **باب** اكل الربا وشاهده وكاتبه در حکم خورنده ربا و گواه بر آن
و کاتب قباله آن وقوله تعالى الذين ياكلون الربوا لا يقومون الاية و در بیان قول خدا که دال بر تحریم رباست
چنانکه آخر آیت فرموده اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون الجماعه که ربا میخورند خود ربا خوردن دوزخیانند و آنها در دوزخ
همیشه خواهند بود **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن منصور عن ابی الضحى عن مسروق عن عائشة رضي الله عنها
قالت لما نزلت آخر البقرة قرأهن النبي صلى الله عليه وسلم عليهم في المسجد گفت عائشه وقتیکه نازل شد آیات آخر سوره
سورة البقره که نیست الذين ياكلون الربا الاية خواند آیات را پیغمبر خدا بر مسلمانان در مسجد ثم حرم التجارة في الخمر پس تحریم
حرام کرد تجارت در شراب یعنی در خریدن و فروختن واین بعد از تحریم ربا واقع شده با آیتی که در باب آن صادرست **حدثنا**
موسى بن اسمعيل قال حدثنا جرير بن حازم قال حدثنا ابو رجاء عن سمرة بن جندب قال قال النبي صلى الله عليه وسلم رأيت
الليلة رجلين اتياني گفت جندب فرمود پیغمبر خدا دیدم امشب در خواب دو مرد را که آمدند نزد من کنایت از جبرئیل
و میکائیل است فاخرجاني الى ارض مقدسة پس بیرون بردند مرا بسوی زمینی که مقدس است یعنی بزمین مسجد اقصی
فانطلقنا حتى اتينا على نهر من دم فيه رجل قائم على وسط النهر پس رفتیم تا آنکه آمدیم بر جوی از خون که در وی مردی
ایستاده است بر میان جوی وعلى شط النهر رجل بين يديه حجارة و مردی دیگر است بر کنار نهر پیش او سنگهاست فاقبل الرجل الذي
في النهر فاذا اراد الرجل ان يخرج پس پیش آمد مردی که درون نهر است و وقتیکه خواست بیرون آید از نهر رمى الرجل
بحجر في فيه مرد دانیم را بسنگی في فيه فرده حيث كان در دهن او پس رد کرد او را آنجا که بود فجعل كلما جاء ليخرج
رمى في فيه بحجر پس گشت هرگاهی که آمد تا برآید سنگ زد در دهن او فيرجع كما كان پس رجوع میکرد چنانکه
بود بهمانجا فقلت ما هذا فقال الذي رأيته في النهر آكل الربا پس گفتم آن دو مرد را چیست اینحال گفت
کسیکه دیدی او را در نهر ربا خوارست **باب** موكل الربا در حکم خوراننده ربا که قرض میگیرد و زیاده میدهد وی نیز
ملعون است لقوله تعالى يا ايها الذين امنوا اتقوا الله وذروا ما بقي من الربوا ان كنتم مومنين الى قوله وان تصدقوا
خير لكم ان كنتم تعلمون واتقوا يوما ترجعون فيه الى الله الاية قال ابن عباس هذه آخر آية نزلت على النبي صلى الله
عليه وسلم گفت ابن عباس این آیت واتقوا يوما ترجعون فيه الى الله آخر آیتی است که نازل شده
بر پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا بر وی **حدثنا** ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن عون بن ابی جحيفة قال رأيت ابي اشترى
عبدا حجاما فامر بمحاجمه فكسرت گفت عون دیدم پدر خود را که خرید غلامی را که حجامت میکرد پس فرمود بآلات رگ زدنی

در تمیمی اثم واتم خواهد بود **حدثنا** ادم قال
حدثنا ابن ابی ذئب عن الزهري عن ابی
عبد الله الاغر سلمان جهنی اصبهانی مولی عن
ابی هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وآله
وسلم اذا كان يوم الجمعة وقفت الملائكة
على باب المسجد يكتبون الاول فالاول چون
می شود روز جمعه می ایستند فرشتگان بر در مسجد جمعه بجای ایک
می نویسند نام اول را پس ازین هرکه از دیگران اول آید
و همچنین بترتیب ومثل المهجر كمثل الذي يهدي
بدنة و حال آینده در دو پهر اول وقت همچو حال کسی
است که میفرستد شتری را بمکه برای قربانی که از همه
با فضلتر است مهجر بضم میم و فتح ها و کسر جیم مشدد آنکه
نیم روز در گرمای سخت یعنی در اول وقت و دیگر تر آینده
است و بدنه بفتحات آنچه میفرستند بمکه ثم كالذي
يهدي بقرة پس دوم که پس از وی آید همچو کسی است
که میفرستد گاو را ثم كبشا پس سوم مانند آن
کسی است که میفرستد قچقار را ثم دجاجة پس
چهارم مانند آنکه تصدق کند ماکیان را دجاجه بتثلیث
اول و فتح افصح است ثم بيضة پس پنجم مانند
آنکه تصدق کند بیضه را فاذا خرج الامام
طووا صحفهم پس چون بر می آید امام برای
خطبه می پیچند فرشتگان صحیفهای اسم نویسی خود را
و ملازم باشند درین شغل ويستمعون الذكر و استماع
میکنند خطبه را و در حدیث حسب تبکیر خصوصا
بر تقدیر حضور بر خروج امام بخطبه است تمام دریافت
محروم باشند و دلیل است بر اهتمام امر استماع که ملائکه
عمل تحریم اسماء مصلیان ترک کرده مشغول بدان
میشوند و اشارت است بمنع کلام چون اشتغال بکر
که مانع استماع باشند مثل کسیکه خطبه و کلام ... میکند
در باب انصات مذکور شود **باب** [١٤]
اذا رأى الامام رجلا جاء وهو يخطب امره
ان يصلي ركعتين چون ببیند امام مردی را
که آمده در حالیکه خود خطبه میخواند امر کند آن مرد را
که بگزارد دو رکعت اگر نگزارده باشد تحية المسجد
حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد
بن زيد عن عمرو بن دينار عن جابر بن

پس شکست آنها را تا این شیوه نکند بسالته فقال نهانی صلی الله علیه وسلم عن ثمن الکلب پس پرسیدم
پدر را که چرا شکستی آلات او را این گفت منع کرده پیغمبر خدا از بهای سگ و از ثمن الدم و از بهای خون گرفتن و این نهی
محمول بر کراهت تنزیهی است و گر در حدیث صحیحین واقع شده که آنحضرت حجامت فرمود و اجرت داد حجام را اگر حرام بودی
کی روا داشتی که مستعمل فی حرام دهد و نهی عن الواشمة والمستوشمة ومنع کرد از سوزن زدن بر پوست آدمی و سوزن زده
شدن آنست که سوزن زنند در پوست آدمی و نیل یا غیر آن در آن کنند تا رنگ خالهای سیاه نماید و منع فرموده از این فعل که در وی
تغیر خلقت الهی است ولعن آکل الربا وموکله ولعنت کرد پیغمبر خورنده ربا را و خوراننده آن را ولعن المصور

ولعنت کرده است مصور را **باب** یمحق الله الربا ویربی الصدقات والله لا یحب کل کفار اثیم
دور میکند خدا برکت مال ربا را و هلاک میکند مال را که در وی رباست و زیاده میکند ثواب صدقات را و برکت میدهد مالی را
که از وی صدقه دهند و خدا دوست نمیدارد هر کافر اصرار کننده بر تحلیل حرام میکند و منهمک است در ارتکاب آن **حدثنا**
یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن یونس عن ابن شهاب عن ابن المسیب ان ابا هریرة رضی الله عنه قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الحلف منفقة للسلعة ممحقة للبرکة سوگند خوردن بائع رواج دهنده است
متاع را و دور کننده است برکت را منفقة بفتح میم و سکون نون و فتح فا و قاف و ممحقة بر وزن او است هر دو صیغه اسم
مکان اند و وجه مناسبت حدیث بترجمه آنست که طلب مال بمعصیت می برد برکت را و ربوا داخل معصیت است یعنی **باب**
ما یکره من الحلف فی البیع بیان آنچه مکروه است از سوگند خوردن در بیع مراد سوگند بدروغ است و سوگند دروغ حرام است
حدثنا عمرو بن محمد قال حدثنا هشیم قال اخبرنا العوام عن ابراهیم بن عبد الرحمن عن عبد الله بن ابی اوفی ان
رجلا اقام سلعة وهو فی السوق فحلف بالله لقد اعطی بها ما لم یعط مرویست از عبد الله بن ابی اوفی
که مردی ایستاده کرد متاعی را و حال آنکه در بازار است پس سوگند خورد بخدا که تحقیق داده شده است بدل این متاع
چیزی که داده نشده است یعنی بدروغ گفت که باین قدر بها میدادند و نگرفتم لیوقع فیها رجلا من المسلمین تا بیندازد
در آن مردی را از مسلمانان و فریب دهد او را فنزلت ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا پس
نازل شد این آیت بتحقیق کسانی که میخرند بعهد خدا و سوگندهای خود بهای قلیل را **باب** ما قیل فی الصواغ
چیزی که گفته شده در باب زرگر صواغ بفتح صاد مهمله و تشدید واو و بعد از الف غین معجمه صیغه مبالغه است و بعضی صیاغ بیاء
صائغ است قال طاوس عن ابن عباس رضی الله عنهما قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یختلی خلاها برید شهر مکه را
مکه وقال العباس الا الاذخر فانه لقینهم وبیوتهم وگفت عباس مگر اذخر یعنی استثنا کن یا رسول الله گیاه اذخر که
کار می آید برای آهنگران و زرگران و خانهای مردم فقال الا الاذخر پس فرمود استثنا کردم اذخر را و این حدیث
در احکام محرم گذشته است **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا یونس عن الزهری قال اخبرنی علی بن حسین ان
حسین بن علی اخبره ان علیا رضی الله عنهم قال کانت لی شارف من نصیبی من المغنم گفت علی بود مرا
یک شتر از نصیب من از غنیمت رسیده وکان النبی صلی الله علیه وسلم اعطانی شارفا من الخمس و بود پیغمبر خدا
که داده بود مرا یک شتر از خمس غنیمت فلما اردت ان ابتنی بفاطمة بنت رسول الله
صلی الله علیه وسلم پس هرگاه خواستم که بنا کنم بفاطمه دختر رسول خدا واعدت رجلا صواغا

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الجمعه

فرمود مرکسی که در آمد در مسجد و تخطی کرد رقاب مردم
که نشسته بودند پس بتحقیق ایذا کردی ایشان را امر کرد
او را بجلوس پس نماز بخصوص وجوب استماع
در الصلات که شامل اند بلا فرق داخل جدید و قدیم را
باحادیث منع صلوة تطوع درین هنگام جواب
داده اند از حدیث باب که آن واقعه معین است
که عموم نیست آنرا پس مختص بمورد باشد بخلاف
نصوص استماع و منع صلوة و مؤید است آنرا
آنچه درین حدیث نزد احمد آمده که آنحضرت فرمود که
او را اصلیت در هیئت زبون و حال پریشان پس امر
کردم او را که بگذارد دو رکعت تا ببینند او را مردم که نظر
کنند او را مردی پس تصدق کنند بر وی و نیز نزد ابن حبان
در آخر حدیث زیاده است که فرمود صلوا علیه و در حیل
مراد شاید که منع موجود باشد پس باشد جمع بین الروایات
چه در روایتی نزد احمد و ابن حبان نیز آمده که پیغمبر امر
کرد او را آنحضرت بنماز سه بار در سه جمعه و حمل کردن
تفهیم پیش یاران بوده که آنحضرت ترجیع خطبه کند
و مراد از یخطب بیم است که خطبه خواند و مؤید است
آنرا لفظ مسلم از مرتین است و حال آنکه آنحضرت
نشسته است بر منبر با جمله نصوص منع و تحریم با جمله
جواز که خبر واحد است در واقعه خاص با احتمالات
مذکوره و ثبوت مسئله متعارض آمده پس ترجیح
نهی و تحریم را بیا غیره با آنکه موافق قیاس است پس آنکه
نشسته اند در مسجد منع است ایشان را از تنفل
وقت خطبه باتفاق علمای اهل مدینه ظاهرا این کار
از زمان صحابه غالبا موافق سنت مصطفی صحیحه
و وجه دیگر آن پس حدیث مسلم اذا جاء احدکم یوم الجمعة
والامام یخطب فلیرکع رکعتین

من بني قينقاع ان يرتحل معي فنأتي بإذخر و وعده کردم مردی را از قوم بنی قینقاع که بیاید همراه من پس بیاریم از صحرا گیاه
اذخر را بر فتح قینقاع بقاف مفتوح و سکون تحتیه و ضم نون بهر سه حرکت و آخرش عین مشهور است اردت ان ابيعه من
الصواغين واستعين به في وليمة عرسي خواستم که بفروشم اذخر را به زرگران و اعانت جویم بآن در مهمانی عروسی مناسبت
حدیث بترجمه باب بهمین قدر است که اذخر بکار زرگران می آید **حدثنا** اسحق قال حدثنا خالد بن عبد الله عن خالد
عن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله حرم مكة تحقیق رسول خدا
فرمود بتحقیق خدا حرام کرده است مکه را که قتال در وی واقع نشود ولم تحل لاحد قبلي ولا لاحد بعدي وانما احلت لي ساعة
من نهار و مباح کرده نشده است مر هیچ کسی را پیش از من و نه کسی را پس از من و مباح کرده شده است مرا یک ساعت
از روز فتح مکه لا يختلى خلاها بریده نشود گیاه تر آن ولا يعضد شجرها و شکسته نشود درخت آن ولا ينفر صيدها و گریزانیده
نشود شکار آن ولا يلتقط لقطتها الا لمعرف و مباح نیست برداشتن افتاده زمین مکه مگر کسی را که تعریف آن کند بر مردم
قال عباس بن عبد المطلب الا الاذخر لصاغتنا ولسقف بيوتنا گفت عباس مگر اذخر برای زرگران ما و سقف خانهای ما فقال
الا الاذخر پس فرمود آنحضرت مگر اذخر فقال عكرمة هل تدري ما ينفر صيدها پس گفت عکرمه
آیا میدانی چیست تنفیر شکار آن هو ان تنحيه من الظل وتنزل مكانه آن تنفیر نیست که یکسو کنی آنرا از سایه و
فرود آئی تو بجای آن وقال عبد الوهاب عن خالد لصاغتنا وقبورنا و گفته است عبد الوهاب از خالد برای زرگران
ما و برای قبرهای ما یعنی زیاده کرده بجای سقف بیوت قبور لفظه **باب** ذكر القين والحداد در ذکر آهنگر قین بفتح قاف
نام قبیله است و بمعنی بنده است غلام را قین و دا را قینه میگویند و بمعنی آهنگر و زرگر آمده مولف رحمه الله والحداد گفت
بعطف تفسیر تا معلوم شود که اینجا بمعنی آهنگر است آوردن این ابواب در کتاب بیع گویا بجهت آنست که آهنگر البته بیع
و شرای واقعه باشد **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا ابن ابي عدي عن شعبة عن سليمان عن ابي الضحى عن مسروق
عن خباب قال كنت قينا في الجاهلية وكان لي على العاص بن وائل دين گفت خباب بودم من
در ایام جاهلیت آهنگری و بود مرا بر عاص بن وائل قرشی والد عمرو صحابی مشهور است فاتيته اتقاضاه
پس آمدم عاص را که طلب کنم قرض را فقال لا اعطيك حتى تكفر بمحمد پس گفت عاص نمیدهم ترا تا کافر نشوی
بمحمد صلى الله عليه وسلم فقلت لا اكفر حتى يميتك الله ثم يبعثك گفتم کافر نمیشوم بمحمد تا بمیراند خدا پس برانگیزد
ترا در روز حشر بطریق کنایت گفته که کافر نمیشوم هرگز ازانکه کفر در روز حشر امکان ندارد و درین روز کافران پشیمانی میکشند
از کفر خود قال دعني حتى اموت وابعث فسأوتى مالا وولدا فاقضيك گفت عاص بن وائل بگذار مرا تا بمیرم
و برانگیخته شوم پس داده شوم مال را و فرزندان را پس ادا کنم قرض ترا این کافر بطریق استهزا این را گفته است فنزلت افرأيت
الذي كفر باياتنا وقال لاوتين مالا وولدا پس نازل شد در حق او این آیت آیا دیدی
کسی را که کافر شد بآیات ما و گفت هر آئینه داده میشوم مال و ولد را **باب** ذكر الخياط در ذکر دوزنده جامه **حدثنا**
عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة انه سمع انس بن مالك رضي الله عنه يقول ان
خياطا دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم لطعام صنعه میگوید انس بن مالک تحقیق خیاطی دعوت کرد رسول خدا
برای طعامی که ساخته بود قال انس بن مالك فذهبت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم الى ذلك الطعام

و در حدیث دلیل نیست بر استحباب تحیة المسجد و قصد
کرده رکعتین برای سنت ادای جمعه باشد و جهی
دیگر و دلیل بر قیام بعد از جلوس نیز همین است
که استحباب تحیه پیش از جلوس است نه بعد از آن
و ضعف خفت در رکعتین اگرچه در بعض طرق
نیست که برخی ... اما در بعض طرق
که اخراج کرده آنرا اصحاب سنن آمده فصل
رکعتین خفیفتین ... اشارت است ترجمه باب
چنانکه عادت اوست کذا قالوا **باب** رفع
اليدين في الخطبة برداشتن دستها در خطبه
عسقلانی گفته درین اشارت بانکه حدیث عمارة
بن رویبه که اخراج نموده آنرا مسلم در انکار آن علی الاطلاق
نیست لیکن مقید کرده است مالک جواز رفع یدین را
باستسقا چنانکه درین حدیث است **حدثنا**
مسدد قال حدثنا حماد بن زيد عن عبد العزيز
بن صهيب بتصغیر عن انس ح وعن يونس عطف
است بر قول راوی عن عبد العزيز عن ثابت عن
انس قال بينما النبي صلى الله عليه واله وسلم
يخطب يوم الجمعة در اثنا آنکه آنحضرت خطبه
میخواند روز جمعه اذ قام رجل فقال ناگاه استاد
مردی پس گفت یا رسول الله هلك الكراع ای
رسول خدا مردند ستوران هلك الشاء و مردند گوسفندان
یعنی از امساک باران کراع بضم کاف ... مهمله
گله اسپان در اصل ... حیوانات ...
و عسقلانی در ابواب استسقا گفته ... اطلاق کرده
می شود بر خیل و غیر آن و شاء جمع شاة است
فادع الله ان يسقينا پس دعا کن خدا را که آب دهد
مارا و باران فرستد فمد يديه ودعا پس دراز
کرد آنحضرت هر دو دست خود را و دعا کرد **باب**
الاستسقاء في الخطبة يوم الجمعة طلب
باران کردن در میان خطبه روز جمعه **حدثنا**
ابراهيم بن المنذر قال حدثنا الوليد بن مسلم
قال حدثنا ابو عمرو الاوزاعي نسبت باوزاع
که بمعنی قبائل شتی است یا بطنی است از ذی
الكلاع یا قریه ایست بدمشق قال حدثني اسحق بن
عبد الله بن ابي طلحة الانصاري عن انس بن
مالك قال اصابت الناس سنة على عهد
النبي گفت انس رسید مردم را قحطی در زمان پیغمبر
خدا صلى الله عليه واله وسلم فبينا النبي صلى
الله عليه واله وسلم يخطب في يوم جمعة
قام اعرابي فقال در اثنا آنکه آنحضرت خطبه میخواند
در روز جمعه استاد بادیه نشینی پس گفت یا رسول الله

گفت انس پس رفتم با پیغمبر خدا بسوی آن طعام که ساخته بود فقرب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم خبزا من شعیر ومرقا فیه دباء وقدید پس نزدیک آورد بسوی پیغمبر خدا نانی و شوربائی که در وی کدو و گوشت خشک بود فرایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یتتبع الدباء من حوالی القصعة پس دیدم رسول خدا را جست کنان کدو را بروی صحبت کدو را از اطراف کاسه قال فلم ازل احب الدباء من یومئذ گفت انس پس همیشه دوست میدارم کدو را از این روز دوستی کدو را

باب ذکر النساج بود کر بافنده حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا یعقوب بن عبد الرحمن عن ابی حازم قال سمعت سهل بن سعد قال جاءت امراة ببردة گفت سهل بن سعد آورد زنی چادری افقال اتدرون ما البردة فقیل له نعم پس گفت سهل آیا میدانید چیست برده پس گفته شد مر او را آری میدانیم هی الشملة منسوج فی حاشیتها آن گلیمی است که بافته شده در دو طرف آن یعنی طرفین آنرا در وی بافته اند عبارت محمول بر قلب داشته و بعضی حواشی نوشته اند که مراد شمله مخطط است قالت یا رسول الله انی نسجت هذه بیدی اکسوکها فاخذها النبی صلی الله علیه وسلم محتاجا الیها گفت آن زن ای رسول خدا من بافته ام این چادر را بدو دست خود میپوشانم ترا آنرا پس گرفت آنحضرت بحالی که حاجتمند بود بآن فخرج الینا وانها ازاره پس بیرون آمد آنحضرت بسوی ما بحالیکه تحقیق آن چادر ازار آنحضرت بود فقال رجل من القوم یا رسول الله اکسنیها پس گفت مردی از قوم صحابه و آن عبد الرحمن بن عوف بود بپوشان مرا این چادر فقال نعم پس فرمود آری میپوشانم ترا فجلس النبی صلی الله علیه وسلم فی المجلس پس نشست پیغمبر خدا در مجلس ثم رجع فطواها ثم ارسل بها الیه پس ترا جعت کرد آنحضرت بمنزل و پیچید آنرا پس فرستاد بسوی عبد الرحمن فقال له القوم ما احسنت سالتها ایاه ولقد عرفت انه لا یرد سائلا پس گفتند مر او را قوم نیک نکردی که سوال کردی آنحضرت را و بتحقیق دانستی که آنحضرت رد نمیکند سائل را و آنحضرت احتیاج داشت بوی و آن هذان از روی محبت آورده بود که آنحضرت پوشد فقال الرجل والله ما سالته الا لتکون کفنی یوم اموت گفت آن مرد سوگند بخدا سوال نکرده بهیچ حاجتی مگر برای آنکه باشد آن چادر کفن من روزیکه بمیرم قال سهل فکانت کفنه گفت سهل بن سعد پس بود آن چادر که بسعادت پای آنحضرت رسیده کفن عبد الرحمن

باب النجار بود ذکر درود گر حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا عبد العزیز عن ابی حازم قال اتی رجال الی سهل بن سعد یسالونه عن المنبر گفت ابو حازم آمدند مردان نزد سهل بن سعد بحالی که سوال میکردند از منبر مسجد آنحضرت که حقیقت آن چیست فقال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم الی فلانة امراة قد سماها سهل پس گفت سهل فرستاد رسول خدا بسوی فلان زن راوی گوید تحقیق نام برده است او را سهل گفته اند آن عایشه انصاریه است ان مری غلامک النجار یعمل لی اعوادا اجلس علیهن اذا کلمت الناس این را فرمود که امر کن غلام درود گر خود را که بسازد و راست کند چوبها که بنشینم بر آن وقتی که سخن کنم مردم را و خطبه خوانم فامرته یعملها من طرفاء الغابة پس گفت آن زن که بسازد چوبها را از چوب درخت طرفا که بیشه طرفا نام درختی است که بفارسی زبان آنرا گز گویند ثم جاء بها فارسلت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس تر آورد آن غلام ساخته پس فرستاد آن زن پیش رسول خدا فامر بها فوضعت فجلس علیها پس فرمود آنحضرت که نهند جائی و نهاده شد در مسجد پس نشست آنحضرت بر آن منبر این حدیث در باب الجمعه گذشته است حدثنا خلاد بن یحیی قال حدثنا عبد الواحد بن ایمن عن ابیه عن جابر بن عبد الله ان امراة من الانصار قالت لرسول الله صلی الله علیه

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الجمعه

ثم لم ینزل عن منبره حتی رایت المطر یتحادر علی لحیته پس فرود نیامد از منبر خود تا آنکه دیدیم باران را که میریزد و می افتد بر ریش مبارک وی یعنی متصل فرود آمدن از منبر و بیرون آمدن از مسجد باران شروع شد و اصل حدر بالا بپایان فرود آمدن فمطرنا یومنا ذلک پس باران داده شدیم ما آن روز که دعا کرد آنحضرت ومن الغد و فردای آن روز ومن بعد الغد والذی یلیه و فردای فردای آن روز و بعد آن که روز بود بلی دیگر حتی الجمعة الاخری تا جمعه دیگر فقام ذلک الاعرابی پس استاد روز جمعه دیگر همان اعرابی او قال غیره یا گفت راوی که برخاست غیروی فقال پس گفت آن ایستنده یا رسول الله تهدم البناء وغرق المال افتاد خانها و شکست و آب بالها را از سر گذشت فادع الله لنا پس دعا کن خدا را برای ما که باز ایستد باران فرفع یدیه فقال پس برداشت آنحضرت هر دو دست مبارک و گفت اللهم حوالینا ولا علینا خداوندا بباران بر گرد ما و بر مزارع و منابت و مباران بر ما حوالی بفتح لام و حول و حوالی یک معنی است فما یشیر بیده الی ناحیة من السحاب الا انفرجت پس اشارت نمیکرد آنحضرت بهیچ سو از ابر مگر آنکه کشاده میگشت و در میرفت از آسمان بجای که ... السحاب وصارت المدینة مثل الجوبة و گشت بالای مدینه مانند گوی ... یعنی بر همه اطراف و آفاق مدینه ابر بود و باران می بارید الا بر مدینه ابر نبود جوبه بفتح جیم و سکون واو و موحده گوی گرد فراخ و در قاموس گفته ... وسال الوادی قناة شهرا سیلان کرد رود که نامش قناة است یکماه قناة بفتح قاف و نون مخفف ... ولم یجی احد من ناحیة الا حدث بالجود ...

اسماء الرجال

وسلم یا رسول الله الا اجعل لك شیئا تقعد علیه فان لی غلاما نجارا مرویست از جابر که تحقیق زنی
از انصار گفت مر رسول خدا را ای پیغمبر خدا آیا نگردانم مر ترا چیزی که بنشینی بر آن در وقت تذکیر درین هر دو حدیث نقل
مخالفتی از راویان واقع شده است تطبیق خالی از خفائی نیست قال ان شئت فرمود اگر میخواهی بکن قال فعملت
له المنبر گفت جابر پس کرد برای آنحضرت منبر فلما کان یوم الجمعة قعد النبی صلی الله علیه وسلم علی المنبر الذی صنع
پس هرگاه شد روز جمعه نشست پیغمبر خدا بر منبری که ساخته شده بود فصاحت النخلة التی کان یخطب عندها حتی کادت
ان تنشق پس نعره زد ستون نخل که بود آنحضرت خطبه میخواند نزد آن تا آنکه نزدیک بود که پاره پاره شود فنزل النبی
صلی الله علیه وسلم حتی اخذها فضمها الیه پس فرود آمد آنحضرت از منبر تا آنکه بکنار در گرفت آنرا و چسپاند آنرا بخود فجعلت
تئن انین الصبی الذی یسکت حتی استقرت پس گشت بعد از کنار گرفتن بحالی که گریه میکند گریه خورد سالی
که خاموش کرده میشود از گریه قال بکت علی ما کانت تسمع من الذکر گفت آنحضرت گریه کرد بر فوات چیزی که می شنید
از ذکر خدا آنحضرت گویا از راه تواضع بفرمود که از مفارقت و فوات شرف اتصال بدن شریف آنحضرت گریه کرد چنانکه
اهل سیر نقل کرده اند **باب** شری الحوائج بنفسه در نسخ دیگر شراء الامام الحوائج است یعنی خریدن امام حوائج را بذات
خود فائده این ترجمه رفع توهم کسی است که توهم میکند که خرید و فروخت قدح در مروت میکند و قال ابن عمر اشتری النبی صلی
الله علیه وسلم جملا من عمر بن الخطاب گفت ابن عمر خرید آنحضرت شتری را از عمر بن خطاب و
اشتری ابن عمر بنفسه و خریده است ابن عمر بذات خود و قال عبد الرحمن ابن ابی بکر جاء مشرك بغنم
فاشتری النبی صلی الله علیه وسلم منه شاة و گفت عبد الرحمن بن ابی بکر آورد کافری گله غنم را پس خرید آنحضرت از وی
شاتی واشتری النبی صلی الله علیه وسلم من جابر بعیرا و خرید آنحضرت از جابر شتری را این هر سه تعلیقات معلق
است در ابواب موصول آورده است اول را در باب هبه و دوم را در باب شری الابل الهیم و سیوم را در آخر بیوع **حدثنا**
یوسف بن عیسی المروزی قال حدثنا ابو معاویة قال حدثنا الاعمش عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة
رضی الله عنها قالت اشتری النبی صلی الله علیه وسلم من یهودی طعاما بنسیئة و رهنه درعه گفت عائشه خرید
پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی از یهودی غله را بوعده چند روز و گرو کرد آن یهودی را زره خود **باب** شراء الدواب
والحمیر در بیان خریدن دابها و خران حمیر جمع حمار است از قبیله عطف خاص بر عام است از آنکه دواب شامل است
حمار را اذا اشتری دابة او جملا وهو علیه هل یکون ذلك قبضا قبل ان ینزل و وقتیکه خرید دابه را یا شتری را
و حال آنکه فروشنده سوار است بر وی آیا می باشد این خریدن قبض مشتری را پیش از آنکه فرود آید از مبیع یا قبض نیست
این مسئله خلافیه است ذکر کرده است مولف در حدیثی که موصول آورده در باب هبه و قال ابن عمر رضی الله عنهما قال
النبی صلی الله علیه وسلم لعمر بعنیه یعنی جملا صعبا گفت ابن عمر فرمود پیغمبر خدا عمر بن خطاب را بفروش بمن
آنرا میخواهد جمل را که بد خوار سواری سید **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا عبید الله
عن وهب بن کیسان عن جابر بن عبد الله قال کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم فی غزاة فابطاء
بی جملی واعیی گفت جابر بودم با پیغمبر خدا در غزوه و بعضی گویند غزوه ذات الرقاع بود پس درنگ کرد
مرا شتر من و درمانده کرد از کم راهی فاتی علی النبی صلی الله علیه وسلم فقال جابر قلت نعم پس آمد بر من

الیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی
سعید بن المسیب ان ابا هریرة اخبره ان
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال
اذا قلت لصاحبك یوم الجمعة انصت
والامام یخطب فقد لغوت فرمود چون بگوی
مر صاحب خود را روز جمعه که خاموش باش و حال آنکه
امام خطبه میخواند پس بتحقیق لغو گفتی و در روایت احمد
در آخر این حدیث زیاده آمده علیك نفسك لازم
گیر بر خود باصلاح نفس خود که باز مانی از کلام درین
هنگام بهر قسم که باشد و چون امر معروف که اولی
و افضل است از سنت و تحیت المسجد منع فرمود
منع از آنها بالطریق اولی بود تا بکلام دیگر چه رسد و
بوجوب انصات و حرمت جمیع انواع کلام قایل شده
اند جمهور بدلیل وجوب استماع که بیشتر مذکور شده و
حدیث جابر در روایت احمد از حدیث علی ابن ابی طالب
مرفوعا آمده که کسی بگوید صه پس تحقیق کلام کرد و کسیکه کلام کرد نیست
جمعه نیست مر او را و نحو آن ابو داود آورده و نزد احمد
و بزار از حدیث ابن عباس مرفوعا آمده کسیکه کلام
کند روز جمعه در حالیکه امام خطبه میخواند پس وی مانند
خر است که بر میدارد اسفار را و کسیکه بگوید او را
خاموش باش نیست جمعه مر او را یعنی نیست جمعه
کامل و فضیلت آن در نیابد اگر چه فرض وقت ساقط
گردد و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابی اوفی
و جابر نیز آمده و حدیث ابی هریره حسن صحیح است
و عمل بر وست نزد اهل علم و ابن عبد البر اجماع
بر وجوب انصات نقل کرده و گفته روایت
کرده شد از شعبی و قلیلی مردم تکلم درین هنگام و
این فعل ایشان مردود است نزد اهل علم و احسن
احوال ایشان آنست که گفته شود نرسیده است
ایشان را حدیث منع عسقلانی گفته شافعی را درین
مسئله دو قول است مشهور و از احمد نیز دو روایت
است ظاهر امر اد وجوب استحباب است زیرا چه در
مطلوب بودن انصات در شرع هیچکس را کلام
نیست چنانکه تصریح کرده است عسقلانی
پیش ازین بچند سطر و نیز گفته اختلاف کرده اند
سلف در انصات وقتیکه خطبه خواند بکلام بایته
و برین محمول است چیزی که نقل کرده شد از
سلف از کلام در حال خطبه و اینجا ظاهری شود نقصت
کسیکه نفی کرده وجوب را اراده کرده اینکه شرط نیست
در صحت جمعه بخلاف غیر وی و دلالت میکند بر وجوب
در حق سامع آنچه در آخر حدیث علی رضی الله عنه که عکه
اشارت بعضت آمده و کسیکه نزدیک شد والتفات نکرد
باشد بر وی و حصه از گناه نیاید و وعید متر تب نشود

پیغمبر خدا فرمود تو جابری گفتم آری فقال ما شانك قلت ابطاء علي جملي واعيا فرمود چه حالست ترا که
پس ماندی گفتم درنگ کرد بر من شتر من و زبونی کرد در راه رفتن فتخلفت فهم پس باز ماندم از مردم فنزل يحجنه
بمحجنه پس فرود آمد آنحضرت بحالی که میزند شتر را بعصای خود یحجن مضارع حجن است بفتح حاء مهمله و جیم و نون بمعنی
بجذب ای یطعن و محجن بکسر میم و سکون حاء مهمله و جیم عصای کج مانند چوگان که اکثر در دست آنحضرت می بود ثم قال ارکب
فرکبت فلقد رايته اكفه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم پستر فرمود سوار شو پس سوار شدم بتحقیق یافتم شتر را
بحالی که باز میدارم او را از پیغمبر خدا که پیش نگذرد و این معجزه آنحضرت بود قال تزوجت قلت نعم قال بكرا ام ثيبا
فرمود تزوج کرده تو گفتم آری زنی گرفته ام فرمود بکر را گرفته یا زن مرد رسیده را قلت بل ثيبا گفتم بلکه زن کلان مرد
رسیده قال افلا جارية تلاعبها وتلاعبك فرمود چرا تزوج نکردی دختری را که بازی میکردی او را و بازی
میکردی ترا تلاعب مشتق از لعب بمعنی مشهور است و مؤید است از روایت تلاعبها وتضاحكك بمعنی خندان میکردی
او را و خندان میکردی ترا و بعضی مشتق از لعاب بمعنی آب دهن گرفته اند یعنی آب دهن یکدیگر میگرفتند قلت ان لي اخوات
فاحببت ان اتزوج امراة تجمعهن وتمشطهن وتقوم عليهن گفتم بتحقیق مرا خواهرانند صغیر پس
دوست داشتم که زنی گیرم که گرد کند آنها را و شانه کند آنها را و قیام نماید بر ایشان و محافظت کند و خبردار باشد قال اما انك
قادم فاذا قدمت فالكيس الكيس فرمود آگاه باش بتحقیق تو در آینده بر اهل خودی پس وقتیکه در آئی پس جماع
کن تا ولدی حاصل شود چون آنحضرت از جابر معلوم کرد که این زن را برای خدمت خواهران گرفته ترغیب کرد او را
بر جماع تا حق او ادا نماید و فرزندی حاصل شود و جابر درین وقت فرزند نداشته است کیس بفتح کاف و سکون تحتیه
و سین مهمله در اصل بمعنی عقل است و بمعنی جماع و ولد نیز آمده و اینجا هر یکی ازین معانی میتوان اراده کرد که مودی بیک
نزدیک هم است ثم قال اتبيع جملك قلت نعم فاشتراه مني باوقية پستر فرمود آیا میفروشی شتر خود را گفتم
آری میفروشم پس خرید آنحضرت جمل را از من بیک اوقیه اوقیه بضم همزه و تشدید تحتیه است و در زمان قدیم مقدار چهل درم
بوده است و گفته اند بوزن فعوله است و همزه زائده است و جمع او اواقی ست بتشدید یاء و در بهای این شتر روایات متعدده
مختلفه واقع شده اند و تطبیق نیز یافته چنانکه در شرح مبسوط مذکور است ثم قدم رسول الله صلى الله عليه
وسلم قبلي وقدمت بالغداة پستر آمد آنحضرت بمدینه پیش از من و آمدم من فردای آن روز فجئنا الى المسجد فوجدته
على باب المسجد پس آمدیم بمسجد و یافتیم آنحضرت را بر در مسجد فقال الآن قدمت قلت نعم پس فرمود اکنون
آمدی تو گفتم آری قال فدع جملك فادخل فصل ركعتين فرمود بگذار شتر خود را و در آی در مسجد پس بگذار دو رکعت
فدخلت وصليت پس در آمدم مسجد را و گذاردم دو رکعت که سنت قادم بوده است فامر بلالا ان يزن لي اوقية فوزن
لي بلال فارجح لي في الميزان پس فرمود بلال را که وزن کند اوقیه پس وزن کرد بلال و چرب ترک
وزن کرد برای من فانطلقت حتى وليت فقال ادع لي جابرا پس راهی شدم با بهای شتر تا پشت دادم
پس فرمود بخوانید برای من جابر را قلت الآن يرد علي الجمل ولم يكن شيء ابغض الي منه جابر گوید گفتم در دل خود
که حالا باز میدهد بر من شتر را و نبود چیزی بدتر نزد من از نیمعنی قال خذ جملك ولك ثمنه فرمود بگیر جمل خود را
و برای تست بهای او **باب** الاسراق التي كانت في الجاهلية فتبايع بها الناس في الاسلام

الجزء الرابع شیخ الاسلام | كتاب الجمعه

و نزد صاحبین باک نیست کلام در بین دو وقت نزد ایشان حرمت
و کراهت بجهت مزاحمت استماع بود و نیست درین
دو وقت استماع و نماز نفل مکروه است درین دو وقت
باتفاق بجهت امتداد نماز شاید که میسر نگردد قطع
آن تا وقت شروع بخطبه با نماز و امام محمد در موطا از
طریق مالک از زهری از ثعلبه بن ابی مالک آورده
که بودند مردم در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه
که نماز میکردند روز جمعه تا آنکه بر می آمد عمر و تا وقتیکه
بر می آمد و می نشست بر منبر و اذان میگفت موذن
نشسته کلام میکردیم ما و چون خاموش می شد
موذن می استاد عمر خاموش میشدیم پس کلام
نمیکرد هیچ یکی و نیز از زهری آورده که گفت خروج
امام قطع میکند نماز را و کلامش قطع میکند کلام را و در مصنف ابن ابی شیبه
ابن ابی شیبه از علی و ابن عباس و ابن عمر رضی الله
عنهم آورده که بودند ایشان که مکروه میداشتند
نماز و کلام را بعد از خروج امام و قول صحابی حجت
است واجب التقلید نزد ما و کلام نیز کاهی میسر
نمیگردد قطع آن بحکم طبیعت و گفته اند که مراد نماز
نفل است و قضاء فائته مکروه نیست و کلام
شامل است امر معروف و تسبیح را و حرام است
اکل و شرب و کتابت و مکروه است تشمیت
عاطس و رد سلام و بروایتی از ابی یوسف مکروه
نبود زیرا که فرض است گوییم فرضیت رد هنگام
اذن کلام و سعت حلال است و وقت خطبه اذن
نیست در آن چون وقت نماز و رد سلام میسر میگردد
در وقت دیگر نیز بخلاف سماع خطبه ازینجا است
که گفته اند درود بفرستند نزد ذکر تشریف آنحضرت
در خطبه بلکه رد و تشمیت و درود همه بعد از فراغ
گویند و از ابی یوسف آمده سزاوار آنست که درود
فرستد بنفس خود که آن شاغل از سماع نیست و هم العمل
و همچنین حمد نزد عطسه صحیح آنست که در نفس خود گوید
و در منکر نیز با اشارت دست و چشم مکروه نیست و
در نظر بکتاب و اصلاح آن بقلم روایتی از ابی یوسف
آمده و اما جلوس بین خطبتین پس نزد ابی یوسف
و شافعیه و حنابله باک نیست بکلام در آن و نزد مالکیه
حرام است و نزد امام محمد مکروه و استثنا کرده اند
بعضی از انصات وقتی که شروع کند خطیب بانچه
مشروع نیست در خطبه چون دعا برای سلطان
و ذکر صفات خلفه و این همه وقتی است که نزدیک
باشد از امام بحدی که می شنود خطبه را و اگر دور باشد
یعنی نشنود آواز او را اختلاف کرده اند در آن مختار
سکوت است نزد بعضی و همین است مروی از
ابی یوسف و نزد بعضی مختار قرائت است و ذکر

دربيان بازارهای است که بود در ایام جاهلیت پیش از اسلام مردم مبایعت میکنند و آن مردم در ایام اسلام یعنی در مواضعی که فسق کرده شود مانعی نیست که در ان عبادت کنند و مسلمانان که در ان بازارها بیع و شرا کنند البته عبادتی هم خواهند کرد بلکه همین بیع و شرای ایشان از جهت نیت حقانی عبادت خواهد بود چنانکه مبایعت کفار و حضور آنها در ان بازارها بی فسق و فجور نبوده است **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفيان عن عمرو بن دينار عن ابن عباس رضی الله عنهما قال كانت عكاظ و مجنة و ذو المجاز اسواقا فی الجاهلية گفت ابن عباس بود این سه بازار بازارها در ایام جاهلیت فلما كان الاسلام تأثموا من التجارة فيها پس هرگاه شد ایام اسلام گناه پنداشتند از تجارت کردن در ان فانزل الله تعالى ليس عليكم جناح فی مواسم الحج قرأ ابن عباس كذا پس فرستاد خدا این آیه را نیست بر شما گناهی تمام آیت اینست ان تبتغوا فضلا من ربكم الآية اینکه طلب کنید رزق را از خدا خوانده است ابن عباس چنین یعنی در روایت ابن عباس زیاده است درین آیت لفظ فی مواسم الحج

باب شری الابل الهيم او الاجرب دربیان حکم خریدن شتر بیمار و گویند هیم بکسر ها و سکون تحتیه جمع اهیم است چنانکه بیض جمع ابیض است و هیام درد یست در شتر مانند استسقا که هر چند آب خورد سیر نشود الهائم المخالف للقصد فی كل شئ مولف تفسیر میکند مر هیم را که هائم بمعنی مخالف وسط مر هر چیز بر است گویا اشارت میکند که هیم جمع هائم است و اعتراض کرده اند برین که هیم جمع هائم نیامده است و قد تكلف فی تصحيحه و گفته اند که جمع بازل بزل و جمع عائط غیط آمده است **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال قال عمرو كان ههنا رجل اسمه النواس گفت سفیان گفت عمرو بن دینار بود اینجا یعنی در مکه مردی که نام او نواس بود بفتح نون و ضم آن و واو مشدد و بعد از الف سین مهمله است و در بعضی روایات بکسر نون و خفت واو تصحیح کرده اند و كانت عنده ابل هيم فذهب ابن عمر فاشترى تلك الابل من شريك له بود نزد وی شتر هیم پس رفت ابن عمر و خرید آن شتر را از شریکی که آن مرد را بوده است فجاء اليه شريكه فقال بعنا تلك الابل پس آمد بسوی وی شریک او و گفت فروختیم آن شتر را فقال ممن بعتها فقال من شيخ كذا و كذا پس گفت بکه فروختی تو آنرا گفت بپیرمردی که چنین چنین حلیه دارد فقال ويحك ذاك والله ابن عمر پس گفت آن مرد وای بر تو آن شیخ بخدا که ابن عمر است فجاءه فقال ان شريكی باعك ابلا هيما ولم يعرفك پس آمد نواس ابن عمر را و گفت بتحقیق شریک من فروخته است ترا شتری درد ناک و نشناخته ترا قال فاستقها قال فلما ذهب يستاقها قال دعها گفت ابن عمر که ران آنرا چنین است پس باز بسیوی هرگاه رفت آنمرد که بردارد آنرا گفت ابن عمر بگذار رضينا بقضاء رسول الله صلی الله علیه و سلم لا عدوى راضی هستیم ما بحکم رسول خدا که فرموده تجاوز و سرایت نمیکند مرض یکی بدیگری یعنی باک ندارم از ینکه این شتر بیمار را در شتران خود دارم سمع سفيان عمرا گفت علی شیخ مولف رح شنیده است سفیان عمرو بن دینار را چون در اول اسناد قال عمرو آورده و این عبارت احتمال آن دارد که سفیان بواسطه غیر معلوم کرده باشد این کلام تدارک کرد که شنیده است سفیان عمرو را

باب بيع السلاح فی الفتنة وغيرها در حکم فروختن سلاح و فروختن آلت جنگ در ایام فتنه وغیر فتنه وكره عمران بن حصين بيعه فی الفتنة و ناخوش داشته است عمران بن حصین فروختن سلاح جنگ در وقت فتنه و فساد **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن يحيى بن سعيد عن عمر بن كثير بن افلح عن ابی محمد مولى ابی قتادة عن ابی قتادة قال خرجنا مع رسول الله صلى الله

آنچه یعنی دعا در ان ساعت مستجاب است و محتمل که مراد از دعا صلوة یا انتظار نماز باشد و در بعضی روایات و هو قائم یصلی ساقط است و اشار بیده لا یقللها و اشارت کرد آنحضرت بدست مبارک خود بجانبیکه بیان میکرد کمی وقت آن ساعت را یعنی اشارت کردی بکوتاهی و عدم درازی آن و علما را از صحابه و تابعین و من بعدهم درین ساعت اختلاف است بعضی گویند که باقی نیست و وجود و تاثیر آن از خواص زمان آنحضرت نشان رسالت بود و این قول را سلف بر قائلش رد کرده اند و از ابی هریره رض پرسید ند این قول را گفت دروغ گفت هر که این را گفت و بعضی قائل بنقل آن اند در جمعه واحد از هر سال نه در هر جمعه و مذهب جمهور و جمهور اهل السنت در هر جمعه همچنان که در زمان آنحضرت بود لیکن بعضی بابهام و اخفا ران گفته چنانکه اخفای شب قدر و اسم اعظم تا باعث بر اجتهاد و طلب و استیعاب وقت بعبادت گردد و بعضی بنقل آن در هر جمعه رفته گاه در اول روز باشد و گاه در وسط و گاه در آخر و اکثری بر آنند که وقت آن معین و معلوم است و درین نیز اقوال است یکی آنکه وقتیکه اذان گوید موذن برای نماز صبح دیگر آنکه از طلوع فجر تا طلوع آفتاب سوم مانند آن

علیه وسلم عام حنین قال فنفلت رجلا فاعطانی سلبه گفت ابوقتاده برآمدیم با رسول خدا سال غزوه حنین گفت پس کشتم مردی را پس داد مرا آنحضرت جامه و سلاح او را فبعت الدرع فابتعت به مخرفا فی بنی سلمة پس فروختم زره را پس خریدم بثمن آن بستانی در بنی سلمه که قبیله است از انصار مخرفه بفتح میم و سکون خاء معجمه و فتح راء و فاء بمعنی بستان فانه لاول مال تاثلته فی الاسلام واین بستان نخستین مالی است که سرمایه ساختم آنرا در اسلام این حدیث دلالت کرد که فروختن سلاح در غیر ایام فتنه باکی ندارد و قول عمران بن حصین دلالت کرد که در ایام فتنه مکروه است **باب** فی العطار و بیع المسک در ذکر عطر فروختن و بیع مشک ذکر کرد بیع مشک از برای رد بر قول کسیکه مکروه میداند بیع آنرا و نجس میداند آنرا و این منقول است از حسن بصری و عطا و غیر ایشان قسطلانی گوید مقرر شده است اجماع بعد از خلاف بر طهارت مشک و جواز بیع آن **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا ابو بردة بن عبد الله قال سمعت ابا بردة بن ابی موسی عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الجلیس الصالح والجلیس السوء کمثل صاحب المسک وکیر الحداد گفت ابوموسی فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی مانند همنشین نیک و همنشین بد مانند صاحب مشک است و صاحب کیر آهنگر است کیر کسیرکان در اصل بمعنی آتشدان است اطلاق میکنند بمجاز بر مشک و دمه آهنگر بعضی گفته اند که کیر بمعنی مشک است و کور بمعنی آتشدان لا یعدمک من صاحب المسک اما تشتریه او تجد ریحه معدوم نمیکند ترا از صاحب مشک نفعی یا میخری آنرا یا می یابی بوی آنرا یعدم بفتح اول و ضم دال است و بعضی بضم یا و کسر دال از اعدام نیز خوانده اند وکیر الحداد یحرق بیتک او ثوبک او تجد منه ریحا خبیثة و کوره آهنگر میسوزد خانه ترا اگر همسایه است یا جامه ترا اگر با وی نشینی یا می یابی از وی بوی

باب ذکر الحجام ذکر رگ زن **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن حمید عن انس بن مالک رضی الله عنه قال حجم ابو طیبة رسول الله صلی الله علیه وسلم وامر له بصاع من تمر گفت انس خون گرفت از رسول خدا ابو طیبه حجام و فرمود در اجرت او بیک صاع از خرما وامر اهله ان یخففوا من خراجه و فرمود مر اولیا او را که کم کنند از خراج که بر وی داشته اند و این ابو طیبه غلام یکی از صحابه بود و خراج او در روزی سه صاع بود و یک صاع تخفیف میداد و نام ابو طیبه اختلاف است بعضی گویند نافع **حدثنا** مسدد قال حدثنا خالد هو ابن عبد الله عن خالد یعنی خالد یکه راوی است از وی مسدد وابن عبد الله طحان واسطی است و خالدی که ابن عبد الله روایت کرده ابن مهران حذاء بصری است عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما قال احتجم النبی صلی الله علیه وسلم واعطی الذی حجمه ولو کان حراما لم یعطه گفت ابن عباس حجامت کرد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی و داد کسی را که حجامت کرد مزد وی و اگر این مزد حرام بودی نمادی آنحضرت او را و راضی نشدی بحرام خوردن مسلمانی

باب التجارة فیما یکره لبسه للرجال والنساء در حکم تجارت کردن یعنی اباحت خریدن و فروختن چیزی که مکروه است پوشیدن آن مردان و زنان را چنانکه جامه تصویر لباسی که مکروه باشد زنان را بالفعل ظاهر نیست یا رب مگر بعضی لباسها که مخصوص است بمردان و مکروه باشد بر زنان از جهت تشبیه بمردان در حدیث هم تعرض باین جزو ترجمه واقع نشده **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا ابو بکر بن حفص عن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابیه قال ارسل رسول الله صلی الله علیه وسلم الی عمر رضی الله عنه بحلة حریر او سیراء گفت ابن عمر فرستاد

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الجمعه

بر منبر تا انقضاء نماز روایت کرده آنرا مسلم و ابو داؤد از ابی موسی نسبت و یکم ما بین آنکه حرام میشود بیع تا آنکه حلال شود نسبت و دوم نزد اذان و نزد تذکیر امام و نزد اقامت بعبارتی وقتیکه که اذان گویند و وقتیکه بالا برآید منبر را و وقت اقامت نسبت و سیوم از وقتیکه شروع کند امام خطبه را تا آنکه تمام کند آنرا نسبت و چهارم وقتیکه برسد خطیب منبر را و شروع کند بخطبه نسبت و پنجم نزد جلوس بین الخطبتین نسبت و ششم نزد نزول امام از منبر نسبت و هفتم وقتیکه اقامت گفته شود تا آنکه بایستد امام در جای خود نسبت و هشتم از اقامت تا تمام نماز نسبت و نهم ساعتی که میکرده آنحضرت نماز جمعه را در آن سی ام از نماز عصر تا غروب آفتاب سی و یکم در نماز عصر سی و دوم بعد نماز عصر تا آخر وقت اختیار که پیش از اصفرار آفتاب است سی و سوم بعد از عصر مطلقا سی و چهارم آخر ساعت بعد از عصر و این مرویست از عبد الله بن سلام و چون احتجاج کرد ابو هریره بر وی که این ساعت نماز نیست و حال آنکه ولم یشعر بعض نماز که فرمود یصلی یسال الله جواب داد عبد الله بن سلام که منتظر نماز در حکم مصلی است پس مسلم داشت ابو هریره جواب او و راضی شد و فتوی داد بآن احمد ازین سی و پنجم لز وقتیکه غائب شود نیم قرص

پیغمبر خدا بسوی عمر دو چادر حریر یا چادر یکه از حریر بود و خطهای زرد داشت سِیَرا بکسر سین مهمله و فتح یا تحتیه و راء مهمله چادری که در وی خطهای زرد باشد و محض از حریر بود فرآها علیه فقال انی لم ارسل بها الیک لتلبسها پس دید آنحضرت آن حله را بر عمر پس فرمود من نفرستاده بودم آنرا بسوی تو برای آنکه بپوشی آنها را انما یلبسها من لا خلاق له انما بعثت الیک لتستمتع بها یعنی تبیعها نمی پوشد آنرا مگر کسی که نصیب نیست او را در آخرت نفرستاده بودم بتو مگر برای آنکه بهره و تمتع گیری با آن یعنی بفروشی آنرا این حدیث دلالت کرد بر جزو اول ترجمه که روا است تجارت چیزی که مکروه است پوشیدن آن مردان را **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن القاسم بن محمد عن عائشة رضی الله عنها انها اخبرته بتحقیق عائشه خبر داد قاسم بن محمد بن ابی بکر را انها اشترت نمرقة فیها تصاویر بتحقیق عائشه خرید تکیه خوردی که در وی تصویر حیوان بود نمرقه بضم نون و راء و سکون میم و بکسر نون و راء نیز آمده بمعنی وساده فلما رآها النبی صلی الله علیه وسلم قام علی الباب فلم یدخله پس وقتیکه دید آنرا پیغمبر خدا استاد بر دروازه در آمدن خانه را فعرفت فی وجهه الکراهیة عائشه گوید پس یافتم در چهره آنحضرت ناخوشی فقلت یا رسول الله اتوب الی الله والی رسوله پس گفتم ای رسول خدا توبه میکنم و باز میگردم بسوی خدا و بسوی رسول خدا ماذا اذنبت چیست گناهی که کرده ام فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما بال هذه النمرقة قلت اشتریتها لک لتقعد علیها وتوسدها پس فرمود آنحضرت چیست حال این تکیه مصور و از کجاست گفتم خریده ام آنرا برای تو تا نشینی بران و بالش خود سازی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اصحاب هذه الصور یوم القیمة یعذبون فرمود پیغمبر خدا تحقیق صاحبان این تصویر یعنی صورتگران روز قیامت عذاب کرده میشوند فیقال لهم احیوا ما خلقتم پس گفته میشود مر ایشانرا زنده کنید چیزیرا که پیدا کرده اید گفته اند که این وعید چنانکه در حق مصوران است در حق استعمال کننده نیز حاصل است از انکه مصور تصویر نکرده است مگر برای استعمال پس صانع سبب است و مستعمل مباشر له اولی باشد باین وعید و دور نیست که مصور را وزری دیگر از جهت گرفتاری مستعمل برسد و قال ان البیت الذی فیه هذه الصورة لا تدخله الملائکة و فرمود تحقیق خانه که در وی این صورتها است در نمی آید آن خانه را فرشتهای رحمت اما فرشتهای نگهبان جدا نمیشوند از آدمی مگر در وقت جماع و خلا همچنین گفته اند و ظاهر آنست که حکم کاتبان اعمال نیز همین است مولف باین حدیث استدلال کرده است بر اباحت تجارت نمارق مصوره اگرچه استعمال آن مکروه است از انکه اعتراضی که بر عائشه کرد در استعمال آن بوده است انکار بر خریدن و فسخ بیع نفرمود کذا قال ابن المنیر **باب** صاحب السلعة احق بالسوم صاحب متاع سزاوارتر است بتعیین بها **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد الوارث عن ابی التیاح عن انس بن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا بنی النجار ثامنونی بحائطکم وفیه خرب و نخل گفت انس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در وقتیکه بنای مسجد شریف میکرد ای بنی النجار بها کنید و تعیین ثمن نمائید مرا بوستان خود و در ان بستان خرابها و نخلها بود خرب بروایت صحیح بفتح خاء معجمه و کسر راء جمع خربه مانند کلم و کلمه است **باب** کم یجوز الخیار بیان آنکه چند وقت روا است خیار **حدثنا** صدقة قال حدثنا عبد الوهاب قال سمعت یحیی بن سعید قال سمعت نافعا عن ابن عمر رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان المتبایعین بالخیار فی بیعهما ما لم یتفرقا فرمود بیع کنندها یکدیگر با خیار اند

بانسبت آن بتقائین و شرح ادله و تصحیح و تضعیف و رفع و دفع گفته که نیست همه آن متغایر بجمیع جهات بلکه بسیاری ازان ممکن است که متحد باشند با غیر خود و نیست مراد در اکثر انها که مستوعب و شامل باشد تمامه آنوقت را که تعیین نموده بلکه معین در اثنای آن است بدلیل قوله یقللها و در حدیث دیگر وی ساعة خفیفة و فائده ذکر وقت آنست که ساعت منتقل میشود در آنوقت پس ابتدا مظنه آن ابتدای خطبه است مثلا و انتهای او انتهای نماز و شاید که بسیاری ازینها تعیین کرده اند بانچه اتفاق شده باشد نزد و قوع اجابت در آن از ساعت در اثنای وقتی از اوقات مذکوره و شک نیست که ارجح اقوال مذکوره حدیث ابی موسی و حدیث عبد الله بن سلام است و آنچه ماورای این دو روایت یا موافق است مر یکی را یا ضعیف الاسناد است یا موقوف که مستند است قایل آن باجتهاد ولی توقیف و معارض نمیشود این را حدیث ابی سعید که گفت فرمود آنحضرت فراموش کرده انیده شدم آن ساعت را بعد از انکه دانا نیده شدم آنرا چه احتمال دارد که سماع ابی موسی و عبد الله بن سلام پیش ازین قول باشد و باز اختلاف کرده اند سلف که کدام یکی ازین دو قول راجح تراست بیهقی و جمعی از علما قول اول راجح گفته تا آنکه گفته اند بعضی که نیست صحیح بلکه صواب که جایز نیست غیر آن و طایفه دیگر ترجیح قول ابن سلام رفته و حکایت کرده ترمذی از امام احمد

در بیع وشرا خود مادامی که جدا نشده اند از یکدیگر از جائی که بیع کرده اند او یکون البیع خیارا یا باشد بیع بشرط خیار اول را خیار مجلس میگویند وثانی خیار شرط است وخیار شرط نهایت آن تا سه روز است نزد ابی حنیفه وشافعی ونزد صاحبین تا دو ماه روا است ودر حدیث مدت خیار مجلس بیان یافته وبس ومدت خیار شرط از حدیث دیگر که صاحب هدایه آورده معلوم شده است میگوید روایت کرده اند که حبان بن منقذ بسیاری غبن میگردید در خریدن پس فرمود او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم وقتی که بخری چیزی را بگو که من تا سه روز اختیار دارم قال نافع وکان ابن عمر رضی الله عنهما اذا اشتری شیئا یعجبه فارق صاحبه گفت نافع وبود ابن عمر وقتیکه خریدی چیزی را که خوش می آمد او را مفارقت میکرد صاحب خود را که فروشنده است تا اختیار نماند او را در فسخ **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا همام عن قتادة عن ابی الخلیل عن عبد الله بن الحارث عن حکیم بن حزام عن النبی صلی الله علیه وسلم قال البیعان بالخیار ما لم یتفرقا فروشنده وخرنده باختیار خودند مادامی که جدا نشده اند وزاد احمد حدثنا بهز قال قال همام فذکرت ذلک لابی التیاح وزیاده کرده است احمد بن سعید دارمی حدیث کرد ما را بهز بفتح موحده وسکون ها وزای معجمه در آخر گفت همام ذکر کردم من این را مر ابی تیاح را بفتح مثنات وتشدید تحتیه وحای مهمله قال کنت مع ابی الخلیل لما حدثه عبد الله بن الحارث بهذا الحدیث گفت ابو تیاح بودم من با ابو الخلیل وقتیکه حدیث کرد او را عبد الله بن حارث باین حدیث

باب اذا لم یوقت الخیار هل یجوز البیع

وقتیکه تعیین نکند وقت خیار را آیا روا است این بیع یعنی میباشد لازم یا جائز است فسخ آن **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البیعان بالخیار ما لم یتفرقا او یقول احدهما لصاحبه اختر فروشنده وخرنده باختیار خودند مادامی که جدا نشده اند یا میگوید یکی از ایشان مر صاحب خود را که اختیار کن یعنی خیار را است پس بوقت خیار نکرده نفظ القول باثبات واو وضم لام است در همه طرق صاحب فتح الباری گوید ودرین نظر است از آنکه یقول عطف است بر لم یتفرقا وآن مجزوم است ومیگوید شاید که ضمه قاف را اشباع کرده اند که واو بهم رسید چنانکه یامد قرأت کسی که خوانده است ومن یتقی ویصبر واحتمال دارد که او بمعنی الا ان باشد وبرین تقدیر نصب لام خواهد بود وباین وجه جزم کرده است نووی وغیر او وربما قال او یکون بیع خیار وبسا است که گفته است یکی از ایشان یا میباشد بیع بخیار بهر تقدیر در نصورت تعیین زمان خیار نکرده است

باب البیعان بالخیار ما لم یتفرقا

این حکم وضمن احکام دیگر مذکور شده واینجا بر همین حکم دلیل آورده وموید ساخته آنرا باقوال دیگر چنانکه گفته وبه قال ابن عمر وشریح والشعبی وطاؤس وعطاء وابن ابی ملیکة **حدثنا** اسحق قال اخبرنا حبان بن هلال قال حدثنا شعبة قال قتادة اخبرنی گفت شعبه قتاده خبر داده است مرا عن صالح ابی الخلیل عن عبد الله بن الحارث قال سمعت حکیم بن حزام عن النبی صلی الله علیه وسلم قال البیعان بالخیار ما لم یتفرقا فان صدقا وبینا بورک لهما فی بیعهما پس اگر راست گفتند در حقیقت سلعه وثمن وبیان کردند عیب وناسرگی برکت داده شود در کار ایشان وان کذبا وکتما محقت برکة بیعهما واگر دروغ گفتند وپوشیدند عیبها را دور کرده شود برکت بیع ایشان یعنی برکت بدلین **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

منحصر است در یکی ازین دو وقت مذکور وهیچ یکی ازین دو حدیث معارض نیست دیگری را باحتمال آنکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را نموده شده باشد اولا یکی ودر وقت دیگر دیگری نیز واین قول مختار ابن عبد البر است که گفت می باید که درین دو وقت بدعا اجتهاد گردد وسبقت کرده بمانند آن الامام احمد واین اولی است از طریق جمع واگر گفته شود که ظاهر حدیث حصول اجابت است مر هر داعی را بشرطها مستقدم یا آنکه زمان مختلف می شود باختلاف بلاد مصلی ومتقدم می شود بعضی بر بعضی وساعت اجابت متعلق است بوقت واتفاق باختلاف جمع نشود جواب دهند با حتمال آنکه ساعت اجابت متعلق باشد بفعل مر مصلی چنانکه مانند این در ساعت کراهت نیز گفته اند وبا آنکه فائده گردانیدن وقت ممتد مظنه ساعت همین است اگرچه آن ساعت خفیف است واحتمال دارد که تعبیر کرده باشند از فعل بوقت پس تقدیر چنین بود وقت جواز خطبه یا نماز ومانند آن انتهی ملخصا ما قاله الشیخ

باب اذا نفر الناس عن الامام فی صلوة الجمعة

فصلوة الامام ومن بقی جائزة چون بدر روند مردم از عقب امام در نماز جمعه پس نماز امام ونماز کسی که باقی وثابت مانده است از جماعت با امام روا است وادا می شود جمعه وشرط نیست بقا وتمام جماعت که منعقد شده با آن جمعه تا تمام نماز بدلیل حدیث باب ودرین روا است بر شافعی وحنابله که گویند شرط است در صحت جمعه را چهل مرد که اگر بدر روند همه یا بعضی از ایشان در اثنای خطبه یا میان خطبه ومیان نماز یا در رکعت اولی جائز نباشد یا بازآیند بعد طول فصل از سر گیرد امام خطبه ونماز را ونزد امام ابی حنیفه شرط است جماعت سوای امام واقل آن سه کس اند ونزد ابی یوسف دو کس واگر بدر روند پیش از رکوع وسجود امام استقبال کند ظهر را نزد امام ابی حنیفه اگرچه زنان وصبیان حاضر وداخل باشند

قال المتبايعان كل واحد منهما بالخيار على صاحبه ما لم يتفرقا الا بيع الخيار فرمود متبايعان هريكي از ان دو باختيار خود است بصاحب خود مادامي كه جدا نشده اند مگر بيع بشرط خيار كه بعد از تفرق نيز اختيار دارند مراد اين استثنا از مفهوم غايت زيرا كه مفهوم آنست كه ساقط است خيار بعد از تفرق و لازم است عقد مگر بيع بشرط خيار كه تا رسيدن مدت خيار اختيار باقي است بعضي شراح معني چنين گفته اند كه خيار مجلس باقي است مگر آنكه شرط كنند عدم خيار را قسطلاني گويد بتحقيق ذكر كرده است نووي اتفاق اصحاب خود بر ترجيح اينمعني نقل كرده ميگويد قول جمهور همين است و باين جزم كرده است شافعي و از محدثان بيهقي و ترمذي

باب اذا خير احدهما صاحبه بعد البيع فقد وجب البيع وقتيكه مختار كرد يكي از متبايعان ديگري را پس از عقد بيع و پيش از تفرق پس بتحقيق لازم شد بيع اگر چه جدا نشوند يعني عقد بيع متحقق شد و اين خيار دادن موجب اختلال در عقد نيست قسطلاني چنانچه ظاهر ازين كلام است ميگويد كه معني آنست كه درين صورت خيار فسخ نمانده و اين معني خالي از خفائي نيست بي آنكه يكي بديگري گويد كه ترا خيار است فسخ ميتواند كرد و با وجود اين اختيار دادن فسخ را مجال نبود بعدي دارد يا رب مگر تقدير كنند كه مشتري بعد از گفتن اگر فسخ نكرد بر فور خيار مجلس نمي ماند و ائمه علما بر آنند كه اگر خيار از جانب بايع باشد عقد بيع متحقق ميباشد ليكن از ملك بايع بيرون نمي آيد و داخل در ملك مشتري نميشود **حدثنا** قتيبة قال حدثنا الليث عن نافع عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال اذا تبايع الرجلان فكل واحد منهما بالخيار ما لم يتفرقا وكانا جميعا بتحقيق فرمود وقتيكه مبايعت كنند دو كس پس هر واحدي از آنها با خيار است مادامي كه جدا نشده اند و باشند مجتمع تاكيد ما لم يتفرقا است او يخير احدهما الآخر فتبايعا على ذلك يا مخير سازد يكي از ايشان ديگري را پس عقد بيع كنند بر تقرير او فقد وجب البيع پس بتحقيق لازم شد و متحقق گشت عقد بيع وان تفرقا بعد ان تبايعا ولم يترك واحد منهما البيع فقد وجب البيع و اگر جدا شدند بعد از آنكه بيكديگر عقد بيع كردند و ترك نكرد يكي از ايشان بيع را يعني فسخ نكرد در مجلس پس بتحقيق لازم شد بيع و خيار فسخ نماند

باب اذا كان البائع بالخيار هل يجوز البيع وقتيكه باشد بايع بموجب اشتراط بخيار آيا روا است بيع درين باب ذكر كرده بر كسي كه حصر كرده خيار در مشتري نه در بايع **حدثنا** محمد بن يوسف قال اخبرنا سفيان عن عبد الله بن دينار عن ابن عمر رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كل بيعين لا بيع بينهما حتى يتفرقا گفت هر واحدي از دو متبايع بيع نيست در ميان آنها يعني لازم نيست تا آنكه جدا شوند الا بيع الخيار مگر بيع خيار كه بعد از جدائي هم لازم نيست و اين خيار عام است شامل خيار بايع و مشتري پس موافقست ترجمه را **حدثنا** اسحق قال حدثنا حبان قال حدثنا همام قال حدثنا قتادة عن ابي الخليل عن عبد الله بن الحارث عن حكيم بن حزام ان النبي صلى الله عليه وسلم قال البيعان بالخيار حتى يتفرقا فرمود هر دو بايع و مشتري بخيارند تا جدا شوند و اين صريح است در اختيار بايع قال همام وجدت في كتابي يختار ثلث مرار گفت همام بياد من همان است كه روايت كردم بلفظ بالخيار و يافتم در كتاب خود كه نوشته ام بصيغه يختار كه فعل مضارع است سه بار يعني سه بار نوشته ام اين را در بعضي نسخ بجاي يختار بخيار بلفظ نكره في الف و لام يعني محفوظ بلفظ معرفه است و مكتوب بلفظ نكره و مكتوب است سه بار فان صدقا وبينا بورك لهما في بيعهما پس اگر راست گفتند و ظاهر كردند حقيقت حال را بركت داده ميشود در بيع ايشان وان كذبا وكتما فعسى ان يربحا

تجارت را انفضوا اليها پس متوجه شدند و رفتند مردم جماعت بسوي قافله بنا بر اضطراري و اضطرابي كه عارض بود بسبب ايام قحط حتى ما بقي مع النبي صلى الله عليه واله وسلم الا اثنا عشر رجلا تا آنكه ثابت و قايم نماند با آنحضرت مگر دوازده مرد خلفاء اربعه و ابن مسعود و جمعي از انصار و در روايت مسلم آمده كه گفت جابر من نيز در ايشان بودم و شايد بهمين جهت عدول كرد جابر از لفظ انفضوا بسوي التفتوا و در روايتي عشره مبشره و بلال و ابن مسعود و در روايتي عمار بدل ابن مسعود و اول اقوى و اشبه است بصواب كذا قاله العسقلاني فنزلت هذه الآية پس نازل شد اين آيت واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا اليها وتركوك قائما وقتيكه ديدند تجارتي يا لهوي را متفرق شدند و رفتند بسوي وي و گذاشتند ترا ايستاده در خطبه يا در نماز و غالب در روايات اين قصه نزد مسلم و غيره وي از آنچه حديث هنگام خطبه است و همين است ملايم بحال صحابه پس قول وي نحن نصلي يعني در خطبه و تقدمه نماز بوديم چه خطبه شرط نماز است و در حكم وي و اگر ثابت باشد قول مقاتل بن حيان كه آنحضرت در آن ايام نماز پيش از خطبه ميخواند چنانكه آورده است آنرا ابو داود در مراسيل زايل ميشود اشكال چه تواند كه بعد از سلام از نماز رفته باشند و هنوز آنحضرت قايم بود بخطبه و اين صنع صحابه پيش از ورود نهي بود از ان و چون نازل شد آيه جمعه فهم كردند ذم آن باز ماندند تا آنكه موصوف گشتند بصفت لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله و بايد دانست كه دلالت نيست اين حديث را بر اشتراط عدد دوازده مرد در جماعت جمعه نه در ابتداء انعقاد و نه در بقاء آن چنانكه دلالت نيست حديث

رِبحا ويمحقا بركة بيعهما واگر دروغ گفتند بكديگر و پوشيدند عيب را ببين زود يكيست كه سود كنند اندك سودي و دور كنند
بركت بيع خود را قول او وان صدقا تا ينجا كه يحتمل كه از جمله مكتوب باشد يا از جمله محفوظ ظاهر همين ثاني است قال حدثنا همام قال
حدثنا ابو التياح انه سمع عبد الله بن الحارث يحدث بهذا الحديث عن حكيم بن حزام عن النبي صلى
الله عليه وسلم گفت حبان حديث كرد ما را همام گفت حديث كرد ما را ابو التياح كه بتحقيق وي شنيد
عبد الله بن حارث را كه ميگفت اين حديث را از حكيم بن حزام از پيغمبر خدا **باب** اذا اشترى شيئا فوهب
من ساعته قبل ان يتفرقا ولم ينكر البائع على المشتري وقتيكه خريد كسي چيزي را پس بخشيد همان وقت پيش از انكه جدا شوند از
يكديگر و انكار نكرد بايع بر مشتري آيا خيار ميماند درين صورت يا نه او اشترى عبدا فاعتقه يا خريد كسي بنده را پس
آزاد كرد همان ساعت جواب آنست كه واجب ميشود بيع و خيار نمي ماند وقال طاؤس فيمن يشتري السلعة على
الرضاء ثم باعها وجبت له البيع والربح له وگفت طاؤس در حق كسي كه ميخرد متاعي را بر رضاي بايع پس فروخت
آنرا لازم شد مر او را بيع و سودي كه درين بيع كرده مر او راست **حدثنا** الحميدي قال حدثنا سفيان قال حدثنا
عمرو عن ابن عمر رضي الله عنهما قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في سفر وكنت على بكر صعب لعمر
گفت ابن عمر بوديم ما با پيغمبر خدا در سفري و بودم من بر شتر بچه رمنده سخت مهار كه مر ابو را و كان يغلبني فيتقدم امام
القوم و بود كه غالب مي آمد مرا و بزور ميكشيد و پيش ميرفت پيش همه مردم فيزجره عمر ويرده پس زجر ميكرد و منع آنرا
عمر و باز ميگردانيد آنرا ثم يتقدم فيزجره عمر ويرده باز پيش ميرود و منع آنرا عمر و باز ميگردانيد يعني كه را ابنجا ل ر و
ميداد فقال النبي صلى الله وسلم لعمر رضي الله عنه بعنيه قال هو لك يا رسول الله پس گفت پيغمبر خدا
مر عمر را بفروش آنرا بمن پس گفت عمر آن مر تراست اي رسول خدا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بعنيه فباعه
من رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود پيغمبر خدا بفروش آنرا بمن پس فروخت آنرا بدست رسول خدا فقال
النبي صلى الله عليه وسلم هو لك يا عبد الله بن عمر تصنع به ما شئت پس گفت پيغمبر خدا اين شتر بچه براي تست اي
عبد الله بن عمر بكن آنرا هر چه خواهي از تصرفهاي مالكانه و الآن زبون ميكنند ترا و سركشي نخواهد كرد جاي ترجمه همين آ
كه آنحضرت خريد و همان ساعت بخشيد و انكار نكرد بايع خيار او باطل شد و پوشيده نماند كه فهم ميشود يعني بطلان خيار
خيار يا وارد قال ابو عبد الله وقال الليث حدثني عبد الرحمن بن خالد عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن
عمر قال بعت من امير المومنين عثمان بن عفان مالا بالوادي بمال له بخيبر گفت ابن عمر
فروختم با امير المومنين عثمان بن عفان رضي الله عنه زميني را كه بوادي معهود بود بزميني كه مر عثمان را در خيبر بود فلما
تبايعنا رجعت على عقبي حتى خرجت من بيته و هرگاه يكديگر بيع و شرا كرديم باز گشتم من پس پشت خود تا انكه
بيرون رفتم از نزد عثمان خشية ان يرادّني البيع از ترس آنكه استرداد كند عثمان مرا درين بيع يعني فسخ كند بيع را وكانت
السنة ان المتبايعين بالخيار حتى يتفرقا و بود طريقه معهود شريعت خيار مجلس قال عبد الله فلما
وجب بيعي وبيعه گفت عبد الله بن عمر وقتيكه لازم شد بيع من و بيع او رايت اني قد غبنته باني سقته الى ارض
ثمود بثلث ليال و ساقني الى المدينة بثلث ليال ديدم من كه بتحقيق زيان كردم عثمان را بانكه راندم او را
بسوي زمين ثمود كه قوم صالح بودند و زمين ايشان نزديك تبوك است بمسافت سه شبانه روز و راند مرا بسوي مدينه

الجزء الرابع شيخ الاسلام كتاب الجمعة

واجب خواهد بود و حديث صلوا كما رأيتموني اصلي
شامل است سنن و مندوبات را نيز پس حجت نباشد
در وجوب اربعين يا اثنا عشر و البدائع و تتمه كلام
درآيته در كتاب التفسير است **باب** الصلوة
بعد الجمعة وقبلها نماز سنت بعد جمعه و قبل
آن و تقديم بعد بقبل بنا بر ورود حديث است صريح
در بعد و سنت قبل را ظاهر بر قياس ظهر گرفته
كه جمعه خلف آنست و ظاهر استوار خلف با صل
است تا انكه قايم شود دليل بر خلاف آن
حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا
مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان
رسول الله صلى الله عليه واله وسلم كان
يصلي قبل الظهر ركعتين وبعدها ركعتين
بود آنحضرت كه ميگذارد پيش از فرض ظهر دو
ركعت و پس از آن دو ركعت و اين روايت ابن
عمر است و بتحقيق ثابت شده از عايشه رضي الله
عنها كه بود آنحضرت كه نميگذاشت چهار ركعت پيش از
ظهر را و ركعتين پيش از صبح را و نحو آن از صحابه
ديگر چنانكه در باب الركعتان قبل الظهر در كتاب
التهجد بيايد و تحقيق مقام همانجا مذكور شود و
بعد المغرب ركعتين في بيته و ميگذارد بعد
فرض مغرب دو ركعت در خانه خود و بعد العشاء
ركعتين و بعد از فرض عشا دو ركعت و كان
لا يصلي بعد الجمعة حتى ينصرف فيصلي
ركعتين و بود آنحضرت كه نميگذارد نمازي بعد
از فرض جمعه تا انكه بر ميگشت بخانه پس ميگذارد
دو ركعت بدانكه در نماز بعد از جمعه روايات
مختلف شده دو ركعت و چهار ركعت و شش
ركعت اما دو ركعت ثابت گشته از ابن عمر روايتا
و عملا و گفت ترمذي درين باب حديث از جابر
نيز آمده و حديث ابن عمر حسن صحيح است و عمل
بر همين است نزد بعضي از اهل علم و باين قايل است
شافعي و احمد و اما چهار ركعت روايت كرده
آنرا مسلم و ابو داود و ترمذي از ابي هريره مرفوعا

بمسافت سه شبانه راه یعنی زیاده کردم مسافت راه او را بر مسافتی که میان او و زمین فروخته او بود بمقدار مسافت سه شبانه راه
وهمین قدر وی کم کرد مسافت مرا از مسافتی که میان من و زمین فروخته من بود حاصل آنکه او دورتر رفت بجانب ارض ثمود
ومن نزدیک تر آمدم بجانب مدینه اینچنین تقریر کرده اند شراح معنی این کلام ابن عمر را **باب** ما یکره من الخداع
في البيع در بیان چیزی که ناخوش است از فریب دادن در بیع **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا
مالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ان رجلا ذكر للنبي صلى الله عليه وسلم انه يخدع
في البيوع مرویست از ابن عمر که مردی ذکر کرد مر آنحضرت را که تحقیق وی فریب داده میشود در بیعها فقال
اذا بايعت فقل لا خلابة پس فرمود وقتیکه بیع کنی تو بگو نیست خداع در دین خلابه بکسر خای معجمه وتخفیف
لام وبای موحده بمعنی خداع است آنحضرت تلقین فرمود این مرد را که در وقت مبایعت این را بگوید تا آگاه شود صاحب او
که فریب دادن مسلمانی را از بی دینی است و چنین کار نکند **باب** ما ذکر في الاسواق چیزی که ذکر کرده شده است
در باب بازارها در فتح الباری از ابن بطال نقل کرده که مقصود مولف بیان اباحت است برفتن در بازار مر علماء و شرفا و
فضلا را چون در بعضی احادیث که نه بر شرط اوست واقع شده است که شر البقاع السوق روایت کرده آنرا امام احمد وصحیح
کرده آنرا حاکم و مشعر است از کراهت رفتن در بازارها احادیث از فعل وقول صحابه عظام آورده که میرفتند آنجا و تجارت
میکردند وهم ابن بطال میگوید که بسا بازارها باشد که ذکر در وی اکثر از بعضی مساجد باشد وقال عبد الرحمن بن عوف لما
قدمنا المدينة فقلت هل من سوق فيه تجارة وگفت عبد الرحمن بن عوف وقتیکه قدوم آوردیم بمدینه
پس گفتم بمردم آیا هست بازاری که در وی بیع و شرا باشد فقال سوق قينقاع پس گفت سعد بن الربیع بازار
قینقاع است وقال انس بن مالك رضي الله عنه قال عبد الرحمن دلوني على السوق وگفت انس بن مالك
گفت عبد الرحمن راه نمائید مرا بر بازار وقال عمر رضي الله عنه الهاني الصفق بالاسواق وگفت عمر باز داشت
مرا بیع کردن به بازارها واینهمه اقوال دلالت کرد بر اباحت رفتن به بازارها **حدثنا** محمد بن الصباح قال حدثنا
اسمعيل بن زكريا عن محمد بن سوقة عن نافع بن جبير بن مطعم قال حدثتني عائشة رضي الله عنها قالت قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم يغزو جيش الكعبة فاذا كانوا ببيداء من الارض يخسف باولهم وآخرهم
گفت عایشه فرمود رسول خدا جنگ میکنند لشکری وقصد میکنند تخریب کعبه را پس وقتی که باشند بصحرای از زمین
فرو برده میشود بزمین اول و آخر ایشان یعنی همه ایشان قالت قلت يا رسول الله كيف يخسف باولهم وآخرهم
وفيهم اسواقهم ومن ليس منهم گفت عایشه گفتم ای رسول خدا چگونه فرو برده میشود همه ایشان و در میان
ایشان بازارهای ایشانست یعنی جمعی باشند در بازارها که بیع و شرا میکنند وکسانیکه نیستند از آنها بهمین جزو
مناسب است این حدیث بترجمه باب را و در مستخرج ابو نعیم بدل اسواقهم اشرافهم بمعنی شرفا و بزرگان است قال يخسف
باولهم وآخرهم ثم يبعثون على نياتهم فرمود خسف کرده میشود همه پس برانگیخته میشوند حسب نیتهای ایشان
قهر خدای چون غالب آمد تمیزی در نیک و بد نمیکنند و بر همه یکسان می افتد **حدثنا** قتيبة قال حدثنا
جرير عن الاعمش عن ابي صالح عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة احدكم
في جماعة تزيد على صلوته في سوقه وبيته بضعا وعشرين درجة گفت ابو هریره فرمود رسول خدا

الجزء الرابع شیخ الاسلام | كتاب الجمعة

ومیگذارد دو رکعت ونمیگذارد در مسجد پس پوشیده
نماند ازین حال گفت بود رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم که میکرد آنرا وگفته اند این بشیوه رفتن
ابن عمر از مکان صلوة ورفتن بمنزل از مسجد جهت
آنست که در حدیث آمده که نمازی بعد از نمازی
دیگر نگذارد تا تکلم نکند یا بیرون نرود واین
حکم در جمیع نمازها جاری است وفصل کردن بمکان
بمنزله خروج است یا تکلم وترمذی گوید روایت
کرده شده است از علی بن ابیطالب که وی امر
میکرد بگذاردن دو رکعت بعد جمعه بیشتر چهار
رکعت انتهی وبه شش رکعت قایل است ابو
یوسف وبروایتی محمد نیز ولیکن افضل نزد ایشان
تقدیم چهار رکعت است وبعد ازان دو تا تطوع
بعد فرض بمثل آن نگردد واما نماز پیش از جمعه نیز ثابت
شده روایت کرده شد از ابن مسعود که میگذارد
پیش از جمعه چهار رکعت وبعد از جمعه چهار وباین
رفته اند سفیان ثوری وابن مبارک قاله الترمذی
وطبرانی در اوسط از ابن مسعود وازعلی بن ابیطالب
رضی الله عنهما نیز مانند وی آورده ولیکن در اسناد
آن ضعف است وسیوطی در جمع الجوامع از ابی
هریره آورده من كان مصليا يوم الجمعة فليصل
قبلها اربعا وبعدها اربعا رواه ابن النجار وعبد
الرزاق نیز از ابن مسعود موقوفا روایت کرده
عسقلانی گفته وهو الصواب وامام ابو حنیفه
از طریق حماد از ابراهیم نخعی روایت نموده که گفت
چهار رکعت اند پیش از ظهر وچهار پیش از جمعه که فصل
کرده نشود میان آن رکعات بسلام وقایل
گشته است باین ازابی هریره دو رکعت پیش
از جمعه وچهار بعد ازان نیز آمده وروایت کرده
آنرا بزار وحکم کرده اند بضعف آن وبعضی گویند
که آن دو رکعت که حضرت رسول صلی الله علیه و
آله وسلم ابو سلیک غطفانی را امر کرد بگذاردن
آن وقت خطبه بجز در آن همان سنت پیش از
جمعه بود وظاهر آنست که آنچه در باب الدهن
للجمعة از حدیث سلمان گذشت که ثم يخرج فلا يفرق
بين اثنين ثم يصلي ما كتب له ثم ينصت ودر صحیح
مسلم از ابی هریره آمده که من اغتسل ثم اتى الجمعة
فصلى ما قدر له ثم انصت ودر موطا از ثعلبة ابن
بن ابی مالک قرظی که گفت در زمان عمر بن خطاب
رضی الله عنه نماز میگذاردند روز جمعه تا آنکه بیرون
می آمد عمر وچون بیرون می آمد ونشست بر منبر مؤذن

نماز یکی از شما در جماعت بمسجد زیادتی میکند بر نماز او که در بازار و خانه اوست بست و چند درجه وذلك بانه اذا توضأ

فاحسن الوضوء ثم اتى المسجد واین زیادتی درجات ثابت است بسبب آنکه وقتیکه وضو کرد پس نیکو کرد

وضو را بآداب و سنن پستر آمد مسجد را لا یرید الا الصلوة لا ینهزه الا الصلوة درحالیکه نمیخواهد در

آمدن بمسجد مگر نماز و نجنبانده او را مگر نماز لم یخط خطوة الا رفع له بها درجة گامی نیز ننهد هیچ گامی مگر آنکه بلند

کرده میشود مر او را بسبب آن خطوه درجه او حطت عنه بها خطیئة یا کم کرده میشود از وی بسبب آن خطوه بدی

آنچه مذکور شد سبب زیادتی مطلق و زیادت ثابت و چند درجه مفوض بعلم خداست و هر جا که عددی معین واقع شده همین حال

دارد والله اعلم والملائكة تصلی علی احدکم ما دام فی مصلاه الذی یصلی فیه و فرشتهاء دعا و استغفار

میکنند بر یکی از شما مادامی که در جای نماز خود است جائیکه نماز میکند در وی اللهم صل علیه اللهم ارحمه ما لم یحدث

فیه ما لم یؤذ فیه این دعا میکنند خدا وندا رحمت کن بر وی خداوندا رحمت کن او را مادامی که حدث نکرده یا حدث

نکرده در مسجد و مادامی که ایذا نمیکند بسوی حدث ملائکه را یا نمی رنجاند مردم را بقول و فعل خود وقال احدکم فی صلوة

ما کانت الصلوة تحبسه و فرمود آنحضرت یکی از شما در نماز است و ثواب نماز می یابد مادام که انتظار نماز نگه میدارد او را

حدثنا آدم بن ابی ایاس قال حدثنا شعبة عن حمید الطویل عن انس بن مالك رضی الله عنه قال كان النبی

صلی الله علیه وسلم فی السوق گفت انس بود پیغمبر خدا در بازار فقال رجل یا ابا القاسم فالتفت

الیه النبی صلی الله علیه وسلم پس گفت مردی ای ابو القاسم پس التفات کرد آنحضرت بسوی وی فقال

انما دعوت هذا پس گفت آنمرد نخوانده ام من مگر این را گو یا شخصی دیگر با این کنیت نزدیک با آنحضرت بوده فقال

النبی صلی الله علیه وسلم سموا باسمی ولا تکنوا بکنیتی پس فرمود آنحضرت نام نهید بنام من که محمد و احمد است و کنیت

نکنید بکنیت من گفته اند که این امر و نهی برای وجوب و حرمت نیست و با این همه در زمان حیات آنحضرت بوده که محل

اشتباه بود و بعد از آن اصلا کراهتی ندارد و چنانکه آنحضرت در همان زمانه تجویز کرد که بنام آنحضرت تسمیه کنند و بکنیت

نکنند ظاهر نشده اگر اشتباه است در اسم هم میشود فعلیک بالتأمل **حدثنا** مالك بن اسمعیل قال حدثنا

زهیر عن حمید عن انس بن مالك رضی الله عنه قال دعا رجل بالبقیع یا ابا القاسم فالتفت الیه النبی صلی

الله علیه وسلم گفت انس خواند مردی بر بقیع ای ابا القاسم پس التفات کرد بسوی او آنحضرت بقیع نام موضعی است

که در آن وقت آنجا بازار بود چنانکه در طریق سابق مذکور شد که آنحضرت در بازار بود و این همان حدیث است که بطریق دیگر

آورده فقال لم اعنك فقال سموا باسمی ولا تکتنوا بکنیتی **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن عبید

الله بن ابی یزید عن نافع بن جبیر بن مطعم عن ابی هریرة الدوسی رضی الله عنه قال خرج النبی

صلی الله علیه وسلم فی طائفة من النهار گفت ابو هریره بیرون آمد پیغمبر خدا در پاره از روز یعنی علاوه فرق

لا یکلمنی ولا اکلمه حتی اتی سوق بنی قینقاع درحالیکه سخن نمیکند مرا درحالیکه داشت و سخن نمیکنم من او را

از هیبت حال او تا آنکه آمد بازار بنی قینقاع عمجلس بفناء بیت فاطمة پس نشست بصحن خانه فاطمه بنت او رضی الله عنها

یعنی از بازار برگشته آمد و آنجا نشست فقال اثم لکع اثم لکع پس فرمود آیا آنجاست صغیر کریم فرمود مراد

امام حسن است رضی الله عنه اثم بهمزه استفهام است و ثم بفتح ثاء مثلثه و تشدید میم اشارت میکنند بآن مکان بعید ...

و بعد از وی بنماز جمعه پس گزاردن نماز پیش از جمعه کمی نمایش ندارد و پوشیده نماند که سکوت روایات دیگر از ابن عمر از سنت پیش از جمعه اقتضا نمیکند که آن مرفوع نباشد و قرینه نمیشود بر عدم دخول آن تحت استمرار در این روایت که ناطق از حال هر دو سنت است و حصول الیقین به برآمدن آنحضرت متصل زوال آنچه پیش از وی در خانه نگزارده باشد مشکل است و ابن همام گفته که خروج آنحضرت خود همه بعد الزوال بود پس جایز است که بعد گزاردن اربع باشد و واجب است حکم بوقوع این مجوز پس هم آنچه تقدیم کردیم در باب نوافل از عموم آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میگزارد وقتی که زایل میشد آفتاب چهار رکعت و میفرمود این ساعتی است که گشاده میشود در وی درهای آسمان الحدیث و همچنین واجب است حکم کردن در حق صحابه رضی الله عنهم که ایشان می یافتند وقت زوال را چنانکه موذن بلکه اعتماد موذن بر قول ایشان بود پس اعلام میکردند او را بدخول وقت تا اذان گوید چنانکه معلوم شد در حدیث ابن ام مکتوم انتهی بالجمله در ثبوت چهار رکعت متصل زوال همیشه روز جمعه و غیر آن روایات بسیار است روز جمعه سنت جمعه باشند و روز دیگر سنت ظهر غالبا کلام منکرین دایر بر نفی ثبوت سنت بعد از اذان بلال است نزد شروع خطبه و گرنه انکار این روایات با کثرت تعدد طرق معنی ندارد و قسطلانی گفته اقوی آنچه استدلال کرده شود در مشروعیت آن عموم حدیثی است که تصحیح کرده است او را ابن حبان از حدیث عبد الله بن زبیر مرفوعا که نیست هیچ نماز فرض مگر آنکه پیش از وی دو رکعت است انتهی و ظاهر آنست که مراد از آن تحیة المسجد باشد والله اعلم

باب قول الله عز وجل فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله پس چون گزارده شود نماز جمعه پس متفرق شوید از آنجا در زمین برای کسب و قضای حوایج و طلب کنید از فضل خدا رزق و نفع تجارت و جز آن و ظاهر این امر اباحت است چنانکه جمهور گفته اند و مروی است از بعضی سلف که بیع و شرا کنند بعد از جمعه برکت تنها ...

.

لام و فتح کاف و عین مهمله بتصغیر تنوین منادی معرفه و معنی آن صغیرست بلغت تمیم فحبسته شیئا فظننت انها تلبسه سخابا او تغسله پس نگهداشت فاطمه او را زمانی و گمان بردم که بتحقیق فاطمه می پوشاند او را حمائل یا غسل میدهد او را و سخاب بکسر سین مهمله و خای معجمه خفیفه بعد از الف با موحده است قلاده که از گرون از طیب و مهر اندازند و طلا و نقره در وی نباشد فجاء یشتد حتی عانقه و قبله ثم قال اللهم احببه و احبب من یحبه پس دعا کرد آنحضرت خداوندا دوست دار او را و دوست دار کسی را که دوست میدارد او را قال سفیان قال عبید الله اخبرنی انه رای نافع بن جبیر اوتر برکعة گفت سفیان گفت عبید الله خبر داد مرا که بتحقیق عبید الله دیده است نافع بن جبیر را که نماز وتر کرده بیک رکعت چون در اسناد بطریق عنعنه آورده بود و در ان مظنه تدلیس بود و اثبات ملاقات عبید الله نسبت بخود و نسبت بنافع کرده است تا گمان تدلیس برطرف شود **حدثنا** ابراهیم بن المنذر قال حدثنا ابو ضمرة قال حدثنا موسی بن عقبة عن نافع قال حدثنا ابن عمر انهم کانوا یشترون الطعام من الرکبان علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت نافع حدیث کرد مارا ابن عمر اینکه بتحقیق مردم میخریدند غله را از سواران شتر و گاو و مسافران در زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم فیبعث علیهم من یمنعهم ان یبیعوه حیث اشتروه حتی ینقلوه حیث یباع الطعام پس میفرستاد آنحضرت بریشان مردم کسی را که منع کند ایشانرا که بفروشند آنجا که خریده اند تا آنکه نقل کنند آنرا آنجا که فروخته میشود غله یعنی در بازار غله و این معنی از ان بود که بی نقل قبض متحقق شود و نیز رفق و مهربانی بسائر مردم در نیست که بازار رسد تا همه مردم از انجا بخرند قال نافع و حدثنا ابن عمر رضی الله عنهما و گفت نافع بسند مذکور حدیث کرده است مارا ابن عمر قال نهی النبی صلی الله علیه و سلم ان یباع الطعام اذا اشتراه حتی یستوفیه گفت ابن عمر منع کرده است پیغمبر خدا رحمت کنا دخدا بروی اینکه فروخته شود غله وقتیکه بخرد آنرا کسی تا آنکه تمام آنرا در قبض کند **باب** الکیل علی البائع و المعطی مزد کیل کردن بر فروشنده است و بر کسی که مید هد حق کسی را از دین و جز آن و همین است مذهب ابی حنیفه و مالک و شافعی رحمهم الله لقول الله تعالی و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون از جهت فرمودهٔ خدا و قتیکه کیل میکنند غله خود را برای مردم یا وزن میکنند ایشانرا کمی میکنند از ینجا معلوم شد که کیل کردن عهدهٔ دهنده کالنست اگر مزدی برین آید بر سر ایشان خواهد بود یعنی کالوا لهم او وزنوا لهم کقوله یسمعونکم یسمعون لکم مقصود آنست که در کالوهم حذف لام هست چنانکه در یسمعونکم مراد یسمعون لکم هست و باین استدلال تمام میشود و نیز بیان آن کرده که ضمیر راجع بمطففین نیست و گرنه کلام بیرون می آید از فصاحت و فاسد میگردد نظم چنانکه مفسران گفته اند وقال النبی صلی الله علیه و سلم اکتالوا حتی تستوفوا و فرموده پیغمبر خدا کیل کنانید تا تمام گیرید حق خود را و قبض کنید آنرا و یذکر عن عثمان رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال له و ذکر کرده میشود از عثمان بن عفان که پیغمبر خدا فرمود مر او را اذا بعت فکل و اذا ابتعت فاکتل وقتی که بفروشی پس کیل کن تو و وقتیکه بخری کیل بکنانان بایع را از یحوع خریدار تا بحدیث معلوم شد که کیل کردن بر بایع است **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من ابتاع طعاما فلا یبعه حتی یستوفیه فرمود کسیکه بخرد طعامی را پس نفروشد آنرا تا قبض کند آنرا **حدثنا** عبدان قال حدثنا جریر عن مغیرة عن الشعبی عن جابر بن عبد الله رضی الله عنه

ربیع است یعنی جوی خورد و ممر آب در زراعت مزرعه بفتح رای و کسره و ضم نیز آمده و سلق بکسر سین مهمله و سکون لام در آخر قاف فکانت اذا کان یوم الجمعة پس می بود آن که چون می بود روز جمعه تنزع اصول السلق فتجعله فی قدر لها بر می کند بیخهای سلق را پس میکرد آنرا در دیگ ثم تجعل علیه قبضة من شعیر تطحنها پستر میکرد بر آن سلق مشتی از جو که می سائید آنرا تطحن بحاء مهمله از طحن و در روایت ابی ذر یعنی تطبخ بباء موحده پیش از خاء معجمه و قبضه بضم قاف و فتح نیز آمده یکمشت از چیزی فتکون اصول السلق عرقه به بار ضمیر راجع بطعام پس می بود بیخهای چقندر بجای گوشت طعام عرقه بفتح و سکون رای بهر دو مهمله و بقاف گوشتی که بر استخوان باشد و در روایت کشمیهنی بفتح معجمه و کسر مهمله و قاف و تای تانیث آمده یعنی بیخهای چقندر فرو رفته بودند در آرد جو و شوربای آن و کنا ننصرف من صلوة الجمعة فنسلم علیها و بودیم که برمیگشتیم فارغ شده از نماز جمعه پس سلام میکردیم بر آن زن فتقرب ذلک الطعام الینا پس نزدیک میکرد آن طعام را بما فنلعقه پس میلیسیدیم و میخوردیم آنرا و کنا نتمنی یوم الجمعة لطعامها ذلک و بودیم که آرزو میکردیم روز جمعه بجهت طعام آن که میخوردیم در آن روز غنیمت می شمردیم آنرا بیان سختی و تنگی عیش و فقر است که میبودند در آن ایام بر صحابه و صبر و قناعت و رزق و مسابقت میکردند بطاعت **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا ابن ابی حازم عن ابیه عن سهل بن سعد بهذا و قال یعنی حدیث کرد باین حدیث مذکور و بار زیاده کرد که گفت ماکنا نقیل و لا نتغدی الا بعد الجمعة

قال توفی عبدالله بن عمرو بن حرام وعلیه دین گفت جابر مرد پدرم عبدالله و بروی بار قرض و دین بود فاستعنت النبی صلی الله علیه وسلم علی غرمائه ان یضعوا من دینه پس طلب یاری کردم پیغمبر خدا را بر قرضخواهان یعنی طلب شفاعت کردم از آنحضرت بقرضخواهان اینکه بگذارند از دین او چیزی را از آنکه مالی نداشتم که وفا کنم بدین آنها فطلب النبی صلی الله علیه وسلم الیهم فلم یفعلوا پس خواست آنحضرت بسوی آنها که بگذارند چیزی را و نگذاشتند ظاهر آن مردم محتاج بودند و آنحضرت هم کسی نشده باشد فقال لی النبی صلی الله علیه وسلم اذهب فصنف تمرک اصنافا پس فرمود مرا پیغمبر خدا برو و جدا کن هر قسم خرمای خود را العجوة علی حدة و عذق زید علی حدة ثم ارسل الی ففعلت ثم ارسلت الی النبی صلی الله علیه وسلم عجوه را جدا کن و عذق را جدا کن بستر بفرست آنحضرت را بسوی من پس جدا کردم و فرستادم بسوی آنحضرت عجوه بفتح مهمله و سکون جیم نوعی از بهترین خرماست بمدینه عذق بفتح مهمله و سکون ذال معجمه و قاف مضاف بخصی است که نام او زید بود نوعی از خرمای ردی است فجلس علی اعلاه او فی وسطه پس نشست آنحضرت در بالای آن یا در میان آن شک راویست ثم قال کل للقوم فکلتهم پس فرمود کیل کن مردم را حقهای آنها فکلتهم حتی اوفیتهم الذی لهم وبقی تمری کانه لم ینقص منه شیء پس وزن کردم برای مردم تا آنکه تمام دادم ایشان را آنچه بود مر ایشان را و باقی ماند خرمای من گویا که هیچ کم نشده است از آن و این معجزه صریح بود که درین وقت بظهور پیوست وقال فراس عن الشعبی قال حدثنی جابر بن عبدالله عن النبی صلی الله علیه وسلم و گفت فراس بکسر فا و خفت را مهمله از شعبی گفت حدیث کرد مرا جابر بن عبدالله از پیغمبر خدا فما زال یکیل لهم حتی اداه پس متصل کیل میکرد مر ایشان را تا آنکه ادا کرد همه دیون را وقال هشام عن وهب عن جابر قال النبی صلی الله علیه وسلم جذ له فاوف له فرمود قطع کن قرض خواه را پس ادا کن همه حق او را جذ بذال معجمه مشدده بمعنی اقطع است

باب کراهیة السخب فی السوق

در بیان ناخوشی بلند کردن آواز در بازار سخب بفتح سین مهمله و خاء معجمه مفتوحه آخر باء موحده است بمعنی بلند کردن آواز بدخیمن و مانند آن حدثنا محمد بن سنان قال حدثنا فلیح قال حدثنا هلال عن عطاء بن یسار قال لقیت عبدالله بن عمرو بن العاص قلت اخبرنی عن صفة رسول الله صلی الله علیه وسلم فی التورية قال اجل عطاء بن یسار گوید ملاقات کردم عبدالله بن عمرو بن عاص را که او تورات خوانده بود گفتم خبر ده مرا از صفت رسول خدا که در تورات واقع شده گفت عبدالله آری خبر میدهم از آنچه در تورات خوانده ام اجل بفتح همزه و جیم آخر لام حرف جواب است مانند نعم واقع میشود بعد از جمله خبریه و بعد از استفهام و بعد از طلب زمخشری و ابن مالک گویند مخصوص است بخبر والله انه لموصوف فی التورية ببعض صفته فی القرآن سوگند خدا بتحقیق او صفت کرده شده است در تورات موافق ببعضی از صفات او که در قرآنست یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا ای پیغمبر خدا بتحقیق ما فرستادیم ترا در حالیکه تو گواهی دهنده مر امت را بایمان مومنان و کفر کافران و بشارت دهنده مر مطیعان را ببهشت و ترسانندهٔ کافران را بدوزخ این صفات موافق قرآنست که در سورهٔ احزاب واقع شده وحرزا للامیین و در حالیکه پناه هستی مر امیان را حرز بکسر مهمله و سکون را آخر زای است بمعنی حصن و این امت مرحومه را امی خوانده اند از آنکه اکثر اینها خواننده و نویسنده نبوده اند یا این نسبت بام است بمعنی آنکه چنانکه از مادر زاده اند همچنان بوده اند یا نسبت بام القری که مکه است معنی اول مشهور تر است انت عبدی ورسولی سمیتک المتوکل تو بندهٔ منی و رسول منی نام نهادم ترا متوکل بر خدا از جهت اعتماد تو بخدا

...الجمعة ثم نقیل گفت بودیم که بگذاری مر رفتیم سبقت می نمودیم بسوی جمعه بعد از آن خواب روزانه میکردیم و تاخیر میکردیم استراحت معتاد را از نماز حدثنا سعید بن ابی مریم قال حدثنا ابو غسان قال حدثنی ابو حازم عن سهل بن سعد قال کنا نصلی مع النبی صلی الله علیه واله وسلم الجمعة ثم تکون القائلة گفت سهل بودیم که نماز میگزاردیم با آنحضرت جمعه را اول بعد از آن واقع میشد قیلوله

بسم الله الرحمن الرحیم

ابواب صلوة الخوف

بلفظ افراد در روایت اصیلی و کریمه است و در روایت مستملی و ابی الوقت ابواب بلفظ جمع آمده مقصود بیان شرعیت تغیر صفت نماز است که گذارده شود نزد خوف دشمن و مقابلهٔ او و آن ثابت است بکتاب و سنت چنانکه میگوید و قول الله عز وجل واذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة چون گام زنید در زمین و سفر کنید پس نیست بر شما گناهی اینکه کم کنید از قدر معتاد نماز و چون مقرر بود نزد ایشان چهار رکعت نماز چهارگانی که کثیر از ان جوب بشه میدانستند و نقصان می انگاشتند تعبیر فرمود تشریع قصر را بنفی جناح بر این نفع این گمان تطییب قلوب ایشان از وجوب این قصر چنانکه نفی جناح ... بعضی ... جمهور برای تخرج مسلمین از آن که تشبه بصنع جاهلیت داشت پس استدلال شافعیه باین آیت بر جواز قصر و اباحت آن بی وجوب خوب نباشد و هرگز مروی نشده که آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم در سفر چهار رکعت گذارده باشد و نه خلفاء اربعه ... عثمان رضی الله عنه که بعد از چند سال از دور خلافت ... در منا چهار رکعت گزارد و آنرا تاویلات محتمل است که در ابواب قصر مذکور شود و حدیث صحیح مسلم از یعلی بن امیه که گفت پرسیدم عمر بن خطاب را که فرموده است خدا تعالی ان تقصروا من الصلوة ان خفتم و تحقیق ایمن اند مردم درین وقت از خوف چگونه قصر کنم گفت عجب کرده بودم از آنچه عجب کرده تو پس پرسیدم از آن پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم پس فرمود صدقه است که تصدق کرده است خدا تعالی بر شما پس قبول کنید صدقه او را انتهی ... جواز گزاردن چهار رکعت در سفر

[illegible]

در همه کار و قناعت و صبر و تیقن بر وعدهٔ خدا که در اشعار تو رفته است لیس بفظ ولا غلیظ نیست جفا کننده بخلق و نه سخت دل و این هر دو صفت نیز موافق قرآنست قال الله تعالی ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک ولا سخاب فی الاسواق و نه آواز بلند کننده در بازارها و این جزو حدیث موافق ترجمه است ولا یدفع بالسیئة السیئة ولکن یعفو ویغفر و دفع نمیکند بدی بدی را یعنی بدی را بمدی بکسی بد نمیکند و لیکن عفو میکند و می آمرزد گناهگار را ولن یقبضه الله حتی یقیم به الملة العوجاء و قبض نمیکند روح او را خدا تا بر پا و راست میکند بوی ملت ابراهیم علیه السلام را که در ایام فترت تغیر و تبدل یافته بود بان یقولوا لا اله الا الله باینکه میگویند کلمهٔ توحید که نفی شرک میکند ویفتح بها اعینا عمیا واذانا صما وقلوبا غلفا و کشاده میشود بکلمهٔ توحید چشمهای کور و گوشهای کر و دلهای بسته

تابعه عبد العزیز بن ابی سلمة عن هلال متابعت کرده است فلیح را عبد العزیز از هلال مذکور و قال سعید عن هلال عن عطاء بن یسار عن ابن سلام و گفت سعید بن هلال از هلال از عطاء بن یسار از ابن سلام که وی نیز صحابی است و عالم بوده بتوریت مقصود آنست که سعید روایت کرده که عطا از ابن سلام شنیده است حدیثی که مذکور شد شیخ ابن حجر گفته که احتمال دارد که عطا ابن یسار از هر دو صحابی شنیده باشد غلف کل شیء فی غلاف غلف هر چیزی که در غلاف باشد سیف اغلف وقوس غلفاء شمشیر را اغلف گویند که در غلاف است و همچنین کمان را صفت کنند بغلفاء که در غلاف باشد ورجل اغلف اذا لم یکن مختونا و مرد را اغلف میگویند و قتیکه ناختنه کرده قاله ابو عبد الله گفته است اینهمه معانی را مولف ابو عبد الله رحمة الله علیه

باب ما یستحب من الکیل در بیان آنکه مستحب است کیل کردن در وقت بیع حدثنا ابراهیم بن موسی قال حدثنا الولید عن ثور بن یزید عن خالد بن معدان عن المقدام بن معد یکرب عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کیلوا طعامکم یبارک لکم فیه روایت کرده مقدام از پیغمبر خدا گفت وزن کنید طعام را در وقت بیع برکت داده شود مر شما را در ان و این برکت از ان رو تواند بود که محفوظ می باشد از کمی و زیادتی حق غیر از ابن جوزی نقل کرده که آن می ماند این برکت در اهل مدینه باشد که آنحضرت دعا کرده و صاع و مد آن

باب برکة صاع النبی صلی الله علیه وسلم ومده در بیان برکتی که در صاع پیغمبر خدا و مد وی صلی الله علیه وسلم واقع شده حدثنا موسی قال حدثنا وهیب قال حدثنا عمرو بن یحیی عن عباد بن تمیم الانصاری عن عبد الله بن زید عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان ابراهیم حرم مکة ودعا لها فرمود بتحقیق ابراهیم حرام کرده مکه را بتحریم الهی از انچه ممنوع است در ان و دعا کرد ببرکات چنانکه در کتاب الله مذکور است وانی حرمت المدینة کما حرم ابراهیم مکة و بتحقیق من حرام کردم بتحریم الهی مدینه را همچنانکه حرام کرده ابراهیم مکه را ودعوت لها فی مدها وصاعها مثل ما دعا ابراهیم لمکة و دعا کردم من مر مدینه را ببرکت در مد و صاع آن مانند انچه دعا کرده ابراهیم مر مکه را

حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالک رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال روایت است از انس بن مالک که بتحقیق رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی گفته اللهم بارک لهم فی مکیالهم وبارک لهم فی صاعهم ومدهم یعنی اهل المدینة خداوندا برکت ده مر اینها را در کیلهای ایشان و برکت ده در صاعهای ایشان و مدهای ایشان یعنی مدهای اهل مدینه را یعنی ضمیر راجع باهل مدینه است

الجزء الرابع شیخ الاسلام | ابواب صلوة الخوف

مخصوص نیست و نیز در صحیحین از حارثه بن وهب خزاعی آمده که گفت نماز گزارد بما پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و حال آنکه ما بیشتر و ایمن تر بودیم از انچه گاهی نبوده ایم در منی دو رکعت دیگر آن و همچنین صلوة الخوف نزد جمهور مخصوص بشرط سفر نیست بلکه در حضر نیز جائز است نزد خوف و نزد امام مالک و ابن ماجشون مخصوص بسفر است ان الکافرین کانوا لکم عدوا مبینا بتحقیق کافران هستند مر شما را دشمن ظاهر واذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة و چون باشی تو در میان ایشان هنگام خوف نفس پس اقامت کنی برای ایشان نماز را در هنگام فلتقم طائفة منهم معک پس گروه بایستند جمعی از ایشان با تو در نماز و جمعی دیگر بمقابل عدو ایستاده مانند و تمسک کرده است باین شرط ابو یوسف در روایتی و حسن بن زیاد از حنفیه و مزنی از شافعیه بر آنکه این نماز مخصوص بزمان پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم بجهة احراز فضیلت نماز خلف آنحضرت و گویند نماز بنیع المنافی که در یخجا آمده شد طائفه ها است جائز نیست در شرع پس مقتصر باشد بر مورد اگر واقع شده و مختار جمهور و مفتی جواز اوست بعد از زمان نبوت نیز بدلیل اتفاق صحابه مثل علی مرتضی و ابی موسی اشعری و حذیفه بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین آنرا بعد از حضرت وی بی انکار احدی پس دلالت کرد بر علم ایشان از طرف شارع بعدم اختصاص آن بحضور آنحضرت و قید اذا کنت فیهم اتفاقی است حضور آنحضرت ... حضور اوست الی قوله آیه مذکوره ...

باب ما يذكر في بيع الطعام والحكرة در بيان چيزي كه ذكر كرده ميشود در فروختن غله پيش از قبض وبه بيان حكرة احتكار يعني خريدن غله است در وقت ارزاني ونگهداشتن آن تا وقت گراني فروخته شود وحكرة بضم حاء مهمله وسكون كاف وراء مهمله اسم است مراين فعل را **حدثنا** اسحق بن ابرهيم قال حدثنا الوليد بن مسلم عن الاوزاعي عن الزهري عن سالم عن ابيه قال رايت الذين يشترون الطعام مجازفة يضربون على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت پدر سالم عبدالله بن عمر بن خطاب ديدم من كسانيكه ميخريدند غله را بطريق گزاف بي كيل ووزن زده ميشدند وممنوع بودند در عهد رسول خدا ان يبيعوه حتى يؤووه الى رحالهم بسبب كراهيت اينكه بفروشند تا بنهند در جاهاي خود وقبض كنند آنرا بعضي بر سر ان يبيعوا كلمة لا تقدير كرده اند يعني منع كرده ميشدند تا نفروشند آنرا چنانكه در آيه كريمه است يبين الله لكم ان تضلوا اي لا تضلوا واين منع از آنروست كه در مبيع بي وزن وتقدير احتمال كمي وزيادتي است نخست در ضبط خود آورده مشخص نموده بايد فروخت تا از شبهه خالي ماند ولهذا بيع مجازفة در مذهب حنفيه روا نداشته اند **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا وهيب عن ابن طاؤس عن ابيه عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى ان يبيع الرجل طعاما حتى يستوفيه آنحضرت منع كرد اين را كه بفروشد مردي طعام را تا آنكه تمام وكمال گيرد آنرا قلت لابن عباس كيف ذاك طاؤس گويد گفتم مر ابن عباس را چگونه است اين قال ذاك دراهم بدراهم والطعام مرجى گفت ابن عباس اين فروختن پيش از ضبط وقبض فروختن دراهم بدراهم است وطعام موخر است ودخلي ندارد درين ميان درين گفتار اشارت كرد بعلت نهي مرجى بميم مضموم وسكون راء وفتح جيم خفيفه وبهمزه است بمعنى موخر قال ابو عبد الله مرجئون مؤخرون گفت ابو عبدالله مولف همه اسد مرجون كه در قول خداست وآخرون مرجون بمعنى موخرون است **حدثنا** ابو الوليد قال حدثنا شعبة قال حدثنا عبد الله بن دينار قال سمعت ابن عمر رضي الله عنهما يقول قال النبي صلى الله عليه وسلم من ابتاع طعاما فلا يبعه حتى يقبضه فرمود كسي كه بخرد غله را پس نفروشد آنرا تا آنكه قبض كند **حدثنا** علي قال حدثنا سفيان قال كان عمرو بن دينار يحدثه عن الزهري عن مالك بن اوس بن الحدثان انه قال من كان عنده صرف بتحقيق مالك بن اوس گفت كيست كه نزد او دراهم باشد كه بدل كند با من دينار فقال طلحة انا حتى يجي خازننا من الغابة پس گفت طلحه منم كه دراهم پيش اوست صبر كن تا خزينه دار من آيد از باديه قال سفيان هو الذي حفظناه من الزهري ليس فيه زيادة گفت سفيان بن عيينه بسند مذكور اين روايتيكه عمرو بن دينار از زهري نقل كرده همانست كه ياد گرفتيم ما آنرا از زهري نيست دران زيادتي كه مالك وغير او از زهري نقل كرده فقال اخبرني مالك بن اوس سمع عمر بن الخطاب رضي الله عنه يخبر گفت زهري خبر داد مرا مالك بن اوس از عمر بن خطاب باين قول يخبر دران حال كه خبر ميداد عن رسول الله از پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قال الذهب بالذهب ودر بعضي روايت الذهب بالورق ربا الا هاء وهاء فرمود بيع طلا بطلا يا طلا بنقره رباست مگر دست بدست بيع شود هاء بمد وفتح همزه اسم فعل است بمعنى خذ يعني بگير ربا بقصر است وتنوين ومراد آنست كه بيع نقد بنقد روا نيست مگر وقتيكه روا است كه بايع ومشتري بيوسته گويند بگير دست بدست بگير وقبض كند والبر بالبر ربا الا هاء وهاء وفروختن گندم بگندم ربا است مگر دست بدست والتمر بالتمر

گو كه بگيريد اين جماعة نيز آگهي در بيني وسلاحهاي خود را حذر بالكسر وبفتحتين ليز پرهيز كردن مستعمل شده اينجا در محل آلت پناه چون اسلحه مقصود مبالغه انتباه خبرداري است وبيان آنكه اين ملاك امر در انس اسلحه است ود الذين كفروا لو تغفلون عن اسلحتكم وامتعتكم فيميلون عليكم ميلة واحدة آرزو دارند كافران كاش غافل شويد شما از سلاحها ومتاعها خود پس حمله كنند وبر بزند بر شما يكبارگي ولا جناح عليكم ان كان بكم اذى من مطر او كنتم مرضى ان تضعوا اسلحتكم وگناه نيست بر شما اگر باشد بشما عذري از گرفتن اسلحه بسبب باران يا باشيد بيمار كه نمي توانيد بر داشت آنرا اينكه بنهيد سلاحهاي خود را وخذوا حذركم وبگيريد بدست واسباب آگهي وخبرداري را كه آن مدار كار است وغافل نباشيد بهر قسم مدافعه خواهيد ساخت ودشمن نيز قابو نخواهد يافت ان الله اعد للكافرين عذابا مهينا بتحقيق خدا تعالى آماده كرده است براي كافران عذابي خوار كننده ايشان بقتل واسير ايشان در دنيا وبالآخرة وبآتش دوزخ در آخرت وحسن عاقبت مسلمانان باشد بنصر در دنيا وثواب در عقبى پس بايد كه اهتمام مقابله باين نمط وتوكل پيش دارند واز ضعف ظاهري از جهت كميت يا كيفيت كه اتفاق افتد شكسته دل نشوند **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال سالته هل صلى النبي گفت شعيب پرسيدم زهري را آيا گزارده است پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم يعني صلوة الخوف فقال اخبرني سالم ان عبد الله بن عمر قال غزوت مع النبي پس گفت زهري خبر داد مرا سالم كه پدرش ابن عمر گفت كه غزا كردم با پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم قبل نجد جانب نجد نام شهرهاي بلند است ميان تهامه ويمن تا عراق وشام ودر اصل بمعني زمين بلند وراه ورزوغن بلند آيد ومراد اينجا نجد عراق است وغزوه اين غزوه ذات الرقاع بود با بني غطفان فوازينا العدو پس مقابل شديم با دشمنان فصاففنا لهم پس صف بستيم ما براي جنگ ايشان فقام رسول الله پس ايستاد پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم يصلي لنا بجا آورد

ربا الا هاء وهاء والشعير بالشعير ربا الا هاء وهاء دتر یا بخرما وجو بجو فروختن ربا است مگر وقتی که طرفین در وقت بیع گویند بگیر ازینجا معلوم شد که فروختن هر جنس بجنس خود بمهلت داخل رباست چنانکه مذهب در نقدین است بحدیثی که علما قیاس کرده اند الحنطة بالحنطة والشعیر بالشعیر سواء بسواء والفضل ربا یعنی در یک جنس برابر فروشید و زیادتی رباست تطبیق دران خواهد آمد انشاء الله تعالی مولف رح در ترجمه باب احتکار نیز ذکر کرده بود و درین حدیث چیزی ازان معلوم نشده شیخ ابن حجر گوید گویا مولف جواز احتکار را استنباط کرده است از امر کردن بآنکه غله را بجای خود ببرید و پیش ازان نفروشید اگر احتکار حرام بودی این را امر نمودی واین تطبیق بغایت دور از فهم است از آنکه از ینجا احتکار شرعی که خریدن غله است در وقت ارزانی ونگهداشتن در وقت گرانی فروشیدن لازم نمی آید و در بدی احتکار احادیث صحیحه آمده چنانکه ابن ماجه از حدیث عمر آورده مرفوعا کسی که احتکار کند بر مسلمانان میرا نمیرد ورا بجذام وافلاس وشراح درینطور جا گفته اند که مولف رح گاه در ترجمه چیزی حکم شرعی می آرد وچون در مرویات خود بشرطیکه دارد حدیثی موافق آن حکم نیافته آن ترجمه مهمل میماند تواند که این باب نیز ازین قبیل باشد والله اعلم

باب بیع الطعام قبل ان یقبض

در حکم فروختن طعام پیش از قبض کردن وبیع ما لیس عندک وفروختن چیزی که نیست نزد تو یعنی مالک آن نیستی در وقت بیع **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال الذی حفظناه من عمرو بن دینار سمع طاؤسا یقول سمعت ابن عباس گفت سفیان بن عیینه آنچه یاد گرفته ایم آنرا از عمرو بن دینار که شنیده است طاؤس را که میگفت طاؤس شنیده ام ابن عباس را یقول اما الذی نهی عنه رسول الله میگفت ابن عباس اینست جز این نیست آنچه منع کرده است ازان رسول خدا صلی الله علیه وسلم فهو الطعام ان یباع حتی یقبض وآن ممنوع طعام است اینکه فروخته شود پیش ازان که قبض کرده شود قال ابن عباس رضی الله عنهما ولا احسب کل شیء الا مثله گفت ابن عباس وگمان ندارم هر چیز را مگر مانند طعام که پیش از قبض فروخته نشود واین قیاسی است که ابن عباس کرده و مسلک شافعیه همین است وعلماء ثلثه را اختلافست امام ابو حنیفه رح این نهی را مخصوص بزمین داشته وامام مالک تخصیص بطعام نموده وامام احمد مخصوص بموزونات ومکیلات کرده وهر یک را دلائل وماخذ است که در احادیث صریحا وقوع یافته **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا مالک عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من ابتاع طعاما فلا یبعه حتی یستوفیه فرمود کسیکه خرید طعام را پس نفروشد آنرا تا آنکه تمام گیرد آنرا زاد اسمعیل من ابتاع طعاما فلا یبیعه حتی یقبضه وزیاده کرده است اسمعیل بن اویس بهمین اسناد کسی که خرید طعامی را پس نفروشد آنرا تا قبض کند آنرا شیخ ابن حجر توجیه کرده که زیادتی در قبض بحسب معنی زیادتی بر استیفاست از آنکه استیفا بتمام وزن کردن میشود وتواند که بایع وزن کردن موقوف بر گرفتن ثمن نگهدارد و مینی گوید زیادتی در استیفاست بحسب معنی از آنکه قبض بعضی مبیع قبض است نه استیفا وحق آنست که هر دو یک معنی دارند وقتی که بایع حواله بمشتری نکرده و یا مشتری قبض بعض کرده بحقیقت نمیتوان گفت که استیفا کرد یا قبض تمام مبیع را از کرمانی و برماوی نقل کرده اند که مراد اینجا از زیادتی زیادتی در روایت است یعنی اسمعیل بر روایت مشهور زیاده کرده پوشیده نماند که این روایت را زیاده گفتن نیز تکلف است وی بجای یستوفیه یقبضه روایت کرده این را زیاده

دو سجده ثم سلم پس سلام داد آنحضرت فقام کل واحد منهم فرکع لنفسه رکعة وسجد سجدتین پس ایستاد هر یکی از قوم خود پس رکوع کرد برای خود یک رکوع وسجده کرد دو سجده که باقی مانده بود از نماز هر یک وظاهر است که سبیل نسبت بگزاردن رکعت باقیه همه را یکبارگی چه در روی تضییع امر حرب وتقویت مصلحت تفریق جماعت است با آنحضرت لابد متعاقب گزارند هر دو طایفه لیکن معلوم نشد که کدام یکی پیشتر گزارد بگفت مذهب صاحب مالک طایفه دوم پیشتر گزارد که اسلم است از کثرت مخالفت وامام ابو حنیفه گفته طایفه اولی گزارد وروایت کرده آنرا موقوفا بر ابن عباس که ذکر کرده آنرا محمد در کتاب الآثار ر پوشیده نیست که این چیزیست که مجال نیست برای در وی پس موقوف در آن مانند مرفوع است کذا فی شرح ابن الهمام للهدایه وگفته است محمد که طایفه اولی قضا کنند رکعت باقیه را بی قراة زیرا چه ایشان یافته اند اول صلوة را با امام پس قراءت امام ایشان را قراءت است واما طایفه دوم پس قضا کنند رکعت خود بقراءت زیرا چه فوت شده است ایشان را اول صلوة با امام پس نماز مسبوق خوانند وباید دانست که گزاردن نماز خوف بوجوه متعدده صحیح وثابت شده بحسب اختلاف زمان ومکان ومصلحت در نوع حراست و پرهیز از عدو وهر یکی از ائمه وجهی را اختیار کرده ومختار امام ابی حنیفه روایت ابن عمر است که ثابت است در کتب ستة وافق است بظاهر کتاب سبحانه ومعاضد است آنرا روایت ابن عباس ووجهی دیگر مولف از سهل بن ابی حثمه در مغازی آورده ودرین وجه نیز هر طایفه یک رکعت با آنحضرت گزارده ورکعتی دیگر تنها ولیکن در وقت صلوة آنحضرت نیز قضای آن بعد اتمام نماز وی صلی الله علیه وآله وسلم وباین اخذ کرده اند ائمه ثلثه ووجوه دیگر نیز در کتب حدیث مذکور است شمنی گفته صلوة الخوف از آنحضرت در چهار موضع بوده ذات الرقاع وبطن نخله وعسفان وذی قرد از ینجا ظاهر میشود که در سفر بوده پس تجویز جمعه بوقت آن ابو حفص بقیاس ها شد پس در رباعی آن هر دوگانه بمنزله یک رکعت از شمار بود واما در ثلاثی در حضر یا در سفر با طایفه اولی دو رکعت

نمیتوان گفت والله اعلم مولف رحمه الله در ترجمه دو حکم آورده بود دوم فروختن چیزی که نباشد نزد بائع و درین دو
حدیث ذکری ازینمعنی نیست کرمانی همان عذر میکند که مکرر مذکور شده که عادتش در تحکیم بر شرط خود نیافته و میتوان گفت
که مولف رح قیاس کرده اینحکم را بر حکم سابق که بیع پیش از قبض است و پوشیده نماند که علت نهی در حکم سابق آنست
که هنوز در ملک او در نیامده است تا در ملک مشتری تواند آورد و معنی مالیس عندک آنست که تو مالک آن نباشی چنانکه
از حدیث حکیم بن حزام که اصحاب سنن روایت کرده اند معلوم میشود باین لفظ قلت یا رسول الله یاتینی الرجل
فیسألنی من البیع مالیس عندی گفتم ای رسول خدا می آید مردے پس میخواهد از من بیعی که نیست نزد من ابتاع
من السوق ثم ابیعه میخرم از بازار پس میفروشم آنرا یعنی پیش از آنکه از بازار بخرم عقد بیع میکنم با وی فقال لاتبع
مالیس عندک پس فرمود آنحضرت مفروش چیزی را که نیست نزد تو و در وقت بیع مالک آن نیستی **باب من**
رای اذا اشتری طعاما جزافا ان لایبیعه حتی یؤویه الی رحله والادب فی ذلک در بیان آنکه
کسی که اعتقاد کرده که وقتی که غله را خرید بمحض تخمین بغیر وزن اینکه نفروشد آنرا تا آنکه جا کند آنرا در جای خود و بیان ادب
یعنی حکم شرع درینمعنی است و جزاف معرب گزاف است و بر جیم هر سه حرکت خوانده اند **حدثنا** یحیی بن بکیر
قال حدثنا اللیث عن یونس عن ابن شهاب قال اخبرنی سالم بن عبد الله ان ابن عمر رضی الله عنهما
قال لقد رایت الناس فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم یبتاعون جزافا یعنی الطعام گفت ابن عمر
بتحقیق دیده ام مردم را در زمان حیات رسول خدا که میفروختند طعام را وزن ناکرده یضربون ان یبیعوه فی مکانهم
زده میشدند از جهت کراهت اینکه میفروشند در جای خود یعنی ممنوع بودند ازین بیع حتی یؤووه الی رحالهم
یا آنکه نفروشند آنرا تا آنکه جا دهند و نقل کنند بسوی خانهای خود و این حدیث نزدیک گذشته **باب** اذا اشتری متاعا
او دابة فوضعه عند البائع وقتیکه خرید متاعی را یا غلام و چهارپایه پس گذاشت آنرا نزد بائع فباع او مات
قبل ان یقبض پس فروخت آنرا بائع بدیگری یا مرد آن دابه پیش از آنکه قبض کرده میشود ازین کلام حکم آنکه در دست
بائع اگر مرد یا وی فروخت نیاورده از حدیثی که آورده نیز همین قدر معلوم شد که آنحضرت شتری از ابوبکر صدیق خرید
و پیش او گذاشت پس جواز اینمعنی فهم شد حکم جزو ثانی را بقول ابن عمر ثابت کرده چنانکه معلوم شود علما در صورت
که بائع نگهداشت بسبب گرفتن ثمن و هلاک شد در دست وی اختلاف کرده اند حنفیه و شافعیه بر آنند که هلاک آن
بر بائع است و همین است قول سعد بن مسیب و ربیعه و مالک و احمد بر آنند که بر مشتری است گفته اند مبنی اختلاف
آنست کسی که در تمامی بیع بقبض شرط کرده است آنرا بر بائع می اندازد و آنکه شرط نکرده میگوید از بائع هلاکی نشده
و دست بائع دست امانت است وقال ابن عمر رضی الله عنهما ما ادرکت الصفقة حیا مجموعا فهو من
المبتاع گفت ابن عمر چیزی که دریافته است آنرا نزد عقد بیع زنده و موجود و غیر منفصل از مبیع پس آن از جمله
خریده شده است یعنی داخل ملک مشتری است اگر هلاک شود بر سر مشتری است **حدثنا** فروة بن ابی المغراء
قال حدثنا علی بن مسهر عن هشام عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها قالت لقل یوم کان
یاتی علی النبی صلی الله علیه وسلم الا یاتی فیه بیت ابی بکر رضی الله عنه احد طرفی النهار گفت عائشه
هر آینه کم روزی می آمد بر پیغمبر خدا که نمی آمد در آن روز بخانه ابوبکر یکی از دو طرف روز یعنی بصبح یا بشام فلما

عن نافع عن ابن عمر نحوا من قول مجاهد
روایت کرده نافع از ابن عمر مانند قول مجاهد که گفت
ابن عمر چون مجاهد اذا اختلطوا قیاما چون
درهم شوند مسلمانان با کفار در محاربه نماز گزارند
ایستاده بپا و مقید برکوع و سجود و قعود نشوند
و اکتفا کنند بجای آن باشارت چنانچه طبری باین
اسناد آورده که گفت ابن عمر چون مختلط شوند
یعنی در قتال پس نیست آن یعنی فرض وقت
مگر ذکر و اشارت سر و زاد ابن عمر عن النبی
و زیاد کرده است ابن عمر بر قول مجاهد که الکرده
میکند آنرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
و ان کانوا اکثر من ذلک فلیصلوا
قیاما و رکبانا و اگر باشند دشمنان بیشتر از آن
یعنی از حال توانستن قیام در نماز و آن وقت شدت
خوف و مقابله است پس گو که نماز کنند ایستاده
بر پا و سواره بر اسپها بهر قسم که توانند رو بقبله یا
بغیر آن و معذور داشته شوند در همه این اعمال
بگردانیدن و از کردن زیرا که حاجت نیست بدان
عسقلانی گفته ظاهر میشود از روایت طبری از
سعید شیخ بخاری باسناد مذکور تا ابن عمر قول
وی را اذا اختلطوا فانما هو الذکر واشارة بالراس
و همچنین ابن تخریج اسماعیلی از هیثم بن خلف از سعید
مذکور بدست آمد که قول ابن عمر قیاما درین کتاب
تصحیف است از فیا فانما الخ والله اعلم
و کرمانی را در شرح این باب تقریری عجیب است
که خارج از قانون کلام و تحقیق است **باب**
یحرس بعضهم بعضا فی صلوة الخوف
پاسبانی کنند بعضی مردم بعض دیگر را در وقت نماز
خوف چنانکه گذشت یاد در نماز خوف که همه با معا
تحریمه با امام ببندند و در رکعت اولی جمعی رکوع و سجود
با وی گذارند و جمعی دیگر بحراست قایم باشند
و در رکعت ثانیه بالعکس و این در صورتی بود که
عدو در مقابل نماز باشد و گر نه لا بد است از
اختلاف جهت نماز و جهت عدو و حراست و حدیث
باب موافق شق ثانی است **حدثنا** حیوة

اذن له فی الخروج الی المدینة لم یرعنا الا وقد اتانا ظهرًا پس وقتیکه اذن داده شد مر آنحضرت در برآمدن وهجرت نمودن از مکه بسوی مدینه در ترس نینداخت مارا مگر آنکه بتحقیق آمد مارا در وقت ظهر یعنی بر خلاف معتاد که وقت صبح وشام می آمد ناگاه آمد در وقت ظهر واین آمدن مارا در فزع انداخت فخُبّر به ابو بکر رضی الله عنه فقال ما جاءنا النبی صلی الله علیه وسلم فی هذه الساعة الا من حدث پس خبر کرده شد باین آمدن ابو بکر وگفت نیامده مارا پیغمبر خدا درین ساعت مگر از حادثه که پیش آمده فلما دخل علیه قال لابی بکر اخرج من عندک ووقتیکه در آمد بر ابی بکر گفت او را بیرون کن کسی را که نزد تست قال یا رسول الله انما هما ابنتای یعنی عایشة واسماء رضی الله عنهما گفت ابو بکر ای رسول خدا نیستند این هر دو مگر دختران من عایشه واسماء قال اشعرت انه قد اذن لی فی الخروج فرمود آیا دانستی که بتحقیق شان اینست که اذن داده شد مرا در برآمدن از مکه بمدینه قال الصحبة یا رسول الله قال الصحبة گفت ابو بکر میخواهم همراهی را فرمود میخواهم همراهی ترا قال یا رسول الله ان عندی ناقتین اعددتهما للخروج فخذ احدیهما قال قد اخذتها بالثمن گفت ای رسول خدا نزد من دو شتر است که آماده داشته ام آنها را برای برآمدن پس بگیر یکی از آن فرمود گرفتم آنرا بثمن آنحضرت نخواست که در راه خدا اعانتی از غیر حاصل کند از آن رو فرمود که بقیمت گرفتم نقل ترجمه همین خبر است که شتر را آنحضرت خرید وباز در پیش ابو بکر که بایع بود گذاشت

باب لا یبیع علی بیع اخیه

نفروشد مسلمان بر بیع برادر خود مسلمان این نفی بمعنی نهی است یعنی نباید که بگوید مر کسی را که خریده متاعی را در وقت خیار مجلس یا خیار شرط که فسخ کن این بیع را که بهمین ثمن یا بکمتر از آن مانند آن میدهم که این معنی حرام است همچنین اگر بایع را گوید که از مشتری فسخ کن که من بزیاده ازین میخرم ولا یسوم علی سوم اخیه وعقد نکند بر عقد برادر خود چنانکه گوید مر کسی را که باتفاق عقد میکند بکسی که باوی میفروش که من زیاده بران میدهم تا گوید دیگر از تو که من متاعی به ازین میدهم حتی یاذن له او یترک تا آنکه اذن بدهد مر او را یا ترک کند برادر

حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یبیع بعضکم علی بیع اخیه باید که نفروشد بعض شما بر بیع برادر خود **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا الزهری عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة رضی الله عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یبیع حاضر لباد منع کرده رسول خدا اینکه بفروشد شهری برای بادیه نشین یعنی از بادیه متاعی آورده باشند وشهری گوید تو آنرا مفروش وپیش من بگذار که بتدریج گران خواهم فروخت ولا تناجشوا ونیفزائید در ثمن بی رغبت تا مغرور شود دیگری وزیاده از ثمن آن بدهد تناجشوا فعل مضارع است در اصل تتناجشوا یک تا را حذف کرده مشتق از نجش است بفتح نون وسکون جیم وشین معجمه بمعنی زیاده کردن در بها بی رغبت خریداری ولا یبیع الرجل علی بیع اخیه معنی مکرر شده است ولا یخطب علی خطبة اخیه وخواستگاری نکند مسلمان بر خطبه برادر خود ولا تسأل المرأة طلاق اختها لتکفأ ما فی انائها وطلب نکند زن طلاق خواهر خود را تا بریزد چیزی را که در ظرف اوست یعنی بشوهر نگوید که زن خود را طلاق کند وخود را بوی تزوج کند ومحروم کند خواهر خود را از نان ونفقه تکفأ بفتح تاء مثناة فوقیه وسکون کاف وفتح فا وهمزه است

باب بیع المزایدة

الجزء الرابع شیخ الاسلام | ابواب صلوة الخوف

بستند بدلیل ظاهر قول وی واتت الطائفة الاخری ثم سجد وسجد وامعه پس سجده کرد آنحضرت وسجده کردند جماعت باوی ثم قام للثانیة پس استاد آنحضرت برای رکعت دوم فقام الذین سجدوا پس استادند آن کسانیکه سجده کرده بودند وحرسوا اخوانهم وبجای ایستادند آن الذین وپاسبانی کردند ایشان برادران خود را که طایفه دوم است باستادن خود بمقام آنها در حراست در رکعت ثانیه چنانکه آن طایفه ایشان را حراست میکردند در رکعت اولی واتت الطائفة الاخری پیش آمدند آن طایفه دیگر بجای طایفه اولی فرکعوا وسجدوا معه پس رکوع وسجود کردند با آنحضرت در رکعت ثانیه والناس کلهم فی صلوة ومردم همه در نماز اند ولکن یحرس بعضهم بعضا ولیکن پاسبانی میکند بعضی ایشان بعضی را بنوبت نیست درین روایت چیزی که دلالت داشته باشد بر آنکه تمام کردند این هر دو طایفه رکعت دومی خود را یا نکردند ولیکن نزد نسائی از طریق ابی بکر بن ابی الجهم از عبید الله بن عبد الله در آخر حدیث ولم یقضوا از زیاده آمده یعنی وقضا نکردند رکعت دومی را این تصریح است در اقتصار هر واحد از ایشان بر یک رکعت چنانکه در روایت مسلم وابو داود ونسائی آمده که گفت ابن عباس فرض کرده خدا نماز را بر زبان پیغمبر شما در حضر چهار رکعت ودر سفر دو رکعت ودر خوف یک رکعت وباین قایلند جمعی از تابعین وبعضی مقید کرده اند آنرا بشدت خوف وجمهور گویند که قصر خوف قصر هیئت وصفت نماز است نه قصر عدد رکعات وتاویل کرده اند این

و حکم بیع کہ بروجہ زیادتی بفروشند یعنی ہر کہ زیادہ در ترید بہ یوسی نفروشند و باکی از آن ندارند وقال عطاء ادرکت الناس لا یرون باسا ببیع المغانم فی من یزید گفت عطاء بن یسار دریافتہ ام مردم را کہ نمی بینند باکی بفروختن غنیمتها کسی کہ زیادہ میکند و مراد از غنیمت گویا بجسب عادت است و مراد جمیع متاعهاست **حدثنا** بشر بن محمد قال حدثنا عبد الله قال حدثنا الحسین المکتب عن عطاء بن ابی رباح عن جابر بن عبد الله ان رجلا اعتق غلاما له عن دبر تحقیق مردی آزاد کرد غلامی را کہ مدبر بود از پس خود یعنی مدبر ساخت فاحتاج فاخذه النبی صلی الله علیه و سلم پس محتاج شد برای فروختن پس گرفت آنرا پیغمبر خدا تا بثمن زیاده آن مفلس را فروخته دهد فقال من یشتریه منی فاشتراه نعیم بن عبد الله بکذا و کذا فدفعه الیه پس فرمود کیست کہ بخرد آنرا از من پس خرید آنرا نعیم بن عبد الله بچنین و چنین ثمن یعنی بشترک داد چون خواهش آنحضرت دید پس داد آنحضرت آن غلام بوی

باب النجش در زیادہ کردن قیمت بی آنکہ بخرند و من قال لا یجوز ذلک فی البیع و قول کسی کہ گفته است روا نیست آن در بیع وقال ابن ابی اوفی الناجش اکل الربوا خائن و گفته است ابن ابی اوفی زیاده کنندہ بها حکم ربوا خوار دارد از آنکہ راضی شده باتلاف مال غیر و خیانت کننده در حق دیگر وهو خداع باطل لا یحل و نجش فریب دادن است و باطل و حرام است قال النبی صلی الله علیه و سلم الخدیعة فی النار ومن عمل عملا لیس علیه امرنا فهو رد فرمود پیغمبر خدا صاحب خداع در آتش دوزخ است و کسی کہ کار کند کاری کہ نیست بروی حکم ما پس آن مردود است بروی **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا مالک عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن النجش منع کرد آنحضرت از نجش کردن و حرام کرد آنرا اگر باتفاق بایع است هر دو گناه گار شوند گفته است امام اعظم و امام شافعی بصحت این بیع با گناه

باب بیع الغرر و حبل الحبلة در حکم بیع چیزی کہ قدرت ندارد بر تسلیم مشتری چنانکہ فروختن پشم بر پشت غنم و غلام گریخته و بیع معدوم و مجهول همه این بیعها باطل است و فروختن بچه کہ در شکم مادر باشد الحبل و حبلة بفتح حاء مهمله و باء موحده در هر دو کلمه است از باب عطف خاص بر عام است و هر دو لفظ مصدر است بمعنی مفعول چنانکہ حمل بمعنی محمول میباشد گفته اند کہ ادخال تا از برای اشعار بمعنی انوثیت است از حبلة بچه کہ در شکم ناقه است و از حبل بچه کہ در شکم این بچه باشد یعنی ذکر کرده آنرا از جهت تعارف و شهرت آن در جاهلیت و واقع شدن آن در حدیث مولف گویا قیاس بر آن کرده هر چه ازین قبیل است و تعمیم کرده آنرا **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال حدثنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی عن بیع حبل الحبلة تحقیق رسول خدا منع کرده از بیع حبل الحبله وکان بیعا یتبایعه اهل الجاهلیة و بود این بیع کہ مبایعت میکردند آنرا مردم پیش از ظهور اسلام و متعارف بود در میان آنها کان الرجل یبتاع الجزور الی ان تنتج الناقة ثم تنتج التی فی بطنها بود مردی کہ میفروخت بچه شتر را تا آن وقت کہ میزاد ناقه پس می زاد بچه کہ در شکم ناقه است و این باطل است از جهت بیع معدوم بعضی گفته اند مراد آنست کہ در بیع مدت قرار میدادند کہ تا بچه کہ در شکم ناقه است بزاید بچه را و این مدت مجهول است پس صحیح نباشد

باب بیع الملامسة در حکم بیع کہ بمجرد لمس بی دیدن آن لازم شود وقال انس رضی الله عنه نهی النبی صلی الله علیه و سلم عنه گفت انس منع کرده است پیغمبر خدا از بیع ملامسه **حدثنا** سعید بن عفیر

و اشتغال دل و جوارح بیان و عدم تیسر طهارت بسبب آن تاخیر کنند نماز را تا آنکہ واشود عقده قتال و مفتوح گردد یا ایمن شوند بلحوق مدد لشکر دیگر و اطلاع رعب و خوف در دلهای دشمنان و جز آن فیصلوا رکعتین پس بگذارند دو رکعت و در غیر ثلاثی فان لم یقدروا صلوا رکعة و سجدتین و اگر نتوانند دو رکعت گزاردن بگزارند یک رکعت و دو سجده چنانکہ از ابن عباس گذشت فان لم یقدروا پس اگر بر یک رکعت نیز قادر نباشند بوجهی نه بفعل و نه ایماء فلا یجزیهم التکبیر پس کفایت نمیکند ایشانرا تکبیر مجرد از افعال دیگر ارکان نماز چنانکہ بعضی گفته اند و یوخرونها حتی یامنوا و تاخیر کنند نماز را تا آنکہ کمال ایمن شوند و به قال مکحول و باین تفصیل کہ مذکور شد قائل شده است مکحول تابعی وقال انس بن مالک حضرت مناهضة حصن تستر عند اضاءة الفجر و گفت انس حاضر شدم جنگ و گرفتن قلعه تستر را نزد روشنی صبح در سال ... در زمان خلافت عمر رضی الله عنه تستر بضم فوقیه اولی و سکون مهمله و فتح فوقیه ثانیه شهریست مشهور از شهرهای اهواز واشتد اشتعال القتال و سخت شد افروختگی آتش رزم کہ قدرت نیافتند طهارت فلم یقدروا علی الصلوة پس قدرت نیافتند مسلمانان بر نماز فلم نصل الا بعد ارتفاع النهار پس نماز نگذاردیم مگر بعد بلند شدن روز فصلیناها و نحن مع ابی موسی پس گزاردیم ما آن نماز را و حالیکه ما با ابی موسی اشعری بودیم کہ امیر لشکر بود ففتح لنا الحصن پس فتح شد برای ما آن قلعه قال انس بن مالک و ما یسرنی بتلک الصلوة الدنیا و ما فیها گفت انس خوش نمیکند مرا برابر آن نماز دنیا و آنچه در دنیا است کہ باشد مرا چه میسر گشت قدرت ادای آن نماز بنصرت الهی و انفراج کہ شامل حال گردید بعد اشتعال قتال و ضیق امر و فوت مهدی **حدثنا** یحیی بن جعفر البخاری البیکندی قال حدثنا وکیع عن علی بن المبارک عن یحیی بن ابی کثیر عن

قال حدثنا الليث قال حدثني عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني عامر بن سعد ان ابا سعيد الخدري اخبره
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ابن شهاب گويد خبر داد مرا عامر بن سعد كه بتحقيق ابا سعيد خبر داده عامر را كه بتحقيق رسول خدا صلى الله
عليه وسلم نهى عن بيع المنابذة منع فرمود از بيع منابذه وهي طرح الرجل ثوبه بالبيع الى رجل قبل ان
يقلبه او ينظر اليه بصورت بيع منابذه اينست كه اندازد مردي جامهٔ خود را بفروختن بسوي مردي پيش از انكه
بگرداند آنرا يا نظري كند بسوي آن بهمين عقد بيع شود بعضي گويند بيع منابذه اينست كه بگويد مشتري وقتي كه من
سنگريزه اندازم بسوي تو پس واجب شود بيع و درين هر دو صورت عقد بيع نيست و درست نيست بهمين قدر بيع
ونهى عن الملامسة والملامسة لمس الثوب لا ينظر اليه ومنع كرد از بيع ملامسه وآن ملامست سائل
بجامه است بحالي كه نظر نكند آنرا و بعضي گفته اند ملامسه آنست كه گويد مشتري وقتيكه مساس كردم جامه ترا يا مساس كردي
تو جامه مرا پس منعقد شد بيع **حدثنا** قتيبة قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا ايوب عن محمد عن ابي هريرة
رضي الله عنه قال نهى عن لبستين ان يحتبي الرجل في الثوب الواحد ثم يرفعه
على منكبيه گفت ابو هريره منع كرد پيغمبر خدا از دو لباس يكي آنكه احتبا كند مردي در يك جامه احتبا كرد
گرفتن بكمر و هر دو زانو بستن بردار و آنرا بر دو دوش خود و منع اين هيئت از آنست كه اگر همين يك جامه دارد كشف عورت
خواهد شد درين روايت صورت دوم آن ذكر نيافته و آن اشتمال صماست كه چادر او تمام جانان بر خود پيچد كه دست
بيرون نتواند آورد گفته اند كه راوي ترك كرده او را و اختصار نموده از جهت شهرت كراهت اين هيئت و نيز توان گفت
كه مقصود بيان منع بيعتين بوده است متوجه بيان هر دو صورت نشده لهذا و حديث آينده هر دو صورت را
بيان نكرده است وعن بيعتين و منع كرده از دو طريق بيع بيعتين را بفتح موحده خوانده اند وجه آنست كه بكسر
آن باشد از آنكه بفتح بمعني مرة است و بكسر بمعني هيئت و مراد اينجا منع اين صورت است اللماس والنباذ
يكي بيع ملامسه است ديگر بيع منابذه صورت هر دو را دانستي **باب** بيع المنابذة قال انس نهى
النبي صلى الله عليه وسلم عنه گفت انس منع كرده است آنحضرت از بيع منابذه چنانكه دانستي **حدثنا**
اسمعيل قال حدثني مالك عن محمد بن يحيى بن حبان عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة
رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن الملامسة والمنابذة **حدثنا** عياش بن الوليد
قال حدثنا عبد الاعلى قال حدثنا معمر عن الزهري عن عطاء بن يزيد الليثي عن ابي سعيد قال نهى النبي صلى الله
عليه وسلم عن لبستين وعن بيعتين الملامسة والمنابذة **باب** النهي للبائع ان لا يحفل
الابل والغنم والبقر در بيان منع كردن مر بايع را اينكه نگذارد شير در پستان شتر و بز و گاو چند روز
تا بداند مشتري كه پر شير است وكل محفلة عطف است بر ابل و هر حيوان از شان او تحفيل است و اين در باب عطف عام
بر خاص است والمصراة التي صري لبنها وحقن فيه وجمع فلم يحلب اياما ومصرات ازين حيوانات
آنست كه نگذاشته شده شير او و جمع كرده شده است پس دوشيده نشود چند روز و حقن نيز بمعني تصريه است عطف
تفسيري واصل التصرية حبس الماء واصل تصريه در لغت نگهداشتن آب است يقال منه صريت الماء
واللبن اذا احبسته گفته ميشود نقل از اصل لغت تصريه كردم آب را و شير را وقتي كه نگهداري تو آنرا درين قول

الجزء الرابع شيخ الاسلام | ابواب صلوة الخوف

كه نگزارده ام آنرا هنوز قال گفت جابر فنزل
الى بطحان پس فرود آمد آنحضرت نزد بطحان
بضم موحده و سكون مهمله كه آبي است نزديك
مدينه فتوضأ وصلى العصر بعد ما غابت
الشمس پس وضو ساخت و گذارد اول
عصر را بعد از آنكه غروب شد آفتاب ثم صلى
المغرب بعدها پستر گذارد نماز مغرب را
بعد از عصر تا ترتيب فوت نشود و اين تاخير
پيش از نزول آيه خوف بود و بعد از آن نسخ شده
يا بسبب نسيان يا بعذر طهارت يا فرو مشغول
بقتال **باب** صلوة الطالب و
المطلوب نماز كسيكه در جستجوي دشمن و در پي
وي رفته و نماز كسيكه طلب ميكنند او را دشمن
و از پي او مي آيد راكبا او قائما و ايماء اسواره
يا پياده يا بإشارت بهر گونه كه ميسر شود ابن منذر
گفته هر كسيكه ياد گرفته ام از وي از اهل علم گفته اند
كه مطلوب نماز گزارد بر دابه خود يا پيادا و طالب
فرو آيد و نماز گزارد بر زمين گفت شافعي مگر
آنكه منقطع شود طالب از ياران خود و خوف كند
باز گشتن عدو را بر خود پس كفايت ميكند او را
سواره با شتاست و منع كرده است آنرا احمد
و مالك بعضي نماز گزارد سواره هر سو كه متوجه شود
وقتيكه خوف كند عدم ادراك عدو را بر تقدير
نزول وقال الوليد ذكرت للاوزاعي صلوة
شرحبيل بن السمط واصحابه على ظهر
الدابة و گفت وليد بن مسلم اموي قرشي ذكر
كرده ام اوزاعي را نماز شرحبيل و ياران او كه بر
پشت دابه كردند در جنگي شرحبيل بضم شين
معجمه و فتح را و سكون حاء مهمله و كسر موحده
تحتيه و لام در آخر ابن سمط بكسر مهمله و سكون
ميم يا بفتح اول و كسر ثاني كندي است اختلاف
كرده اند در صحبت وي فتح كرد حمص را بعد از آن
امير آنجا شد فقال كذلك الامر عندنا
اذا تخوف الفوت پس گفت اوزاعي

آب وشیر یک نہج واقع است باوجود این اصل تصریہ را بمعنی حبس آب گفته بفهم **حدثنا** یحیی بن بکیر
قال حدثنا اللیث عن جعفر بن ربیعة عن الاعرج قال ابو هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال لا تصروا الابل والغنم فمن ابتاعها بعد فهو بخیر النظرین بعد ان یحتلبها فرمود تصریہ مکنید شتر و بز را
پس کسی که بخرد بعد از تصریہ وی بهترین دو نظر است پس از انکه بدوشد آنرا ان شاء امسکها وان شاء
ردها وصاعا من تمر اگر خواهد نگهدارد و اگر خواهد رد کند آنرا با یکصاع از خرما بدل شیری که گرفته ویذکر عن ابی
صالح ومجاهد والولید بن رباح وموسی بن یسار عن ابی هریرة رضی الله عنه وذکر کرده میشود از جماعه که از
ابوهریره روایت کرده اند عن النبی صلی الله علیه وسلم صاعا من تمر از پیغمبر خدا یکصاع از خرما بدین ذکر تقویت
روایت اعرج کرده است وقال بعضهم عن ابن سیرین صاعا من طعام وهو بالخیار ثلثا وگفته است
بعضی از راویان از ابن سیرین مرفوعا که یکصاع از غله بدهد و مشتری خیار دارد تا سه روز وقال بعضهم عن ابن
سیرین صاعا من تمر ولم یذکر ثلثا وگفته است بعضی از ایشان از ابن سیرین صاعی از خرما وذکر نکرده است خیار سه روز را
قال ابو عبد الله والتمر اکثر گفت مولف رح روایات تمر اکثر است از روایت غله **حدثنا**
مسدد قال حدثنا معتمر قال سمعت ابی یقول حدثنا ابو عثمان عن عبد الله بن مسعود قال من اشتری
شاة محفلة فردها فلیرد معها صاعا من تمر گفت ابن مسعود کسی که بخرد شاتی را که محفل است پس رد کرده
آنرا پس گو رد کند آنرا بحالی که بوی یکصاع از تمر داده است ونهی النبی صلی الله علیه وسلم ان تلقی البیوع
ومنع کرده است پیغمبر خدا اینکه پیش آیند اصحاب بیعها یعنی پیشتر رفته بخرند از جمعی که از قریات چیزی می آرند **حدثنا**
عبد الله بن یوسف قال حدثنا مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال لا تلقوا الرکبان فرمود استقبال مکنید سواران را که غله و جز آن می آرند ولا یبیع
بعضکم علی بیع بعض وبیع نکند بعضی از شما بر بیع بعضی ولا تناجشوا وزیاده مکنید در ثمن بی غرض خریداری
ولا یبیع حاضر لباد ونفروشد حاضر متاع بدوی را گران کرده ولا تصروا الغنم وتصریه مکنید بز را ومن ابتاعها
فهو بخیر النظرین بعد ان یحتلبها وکسی که بخرد غنم مصرات را پس بهترین دو حال است بعد از دوشیدن ان
ان رضیها امسکها وان سخطها ردها وصاعا من تمر اگر خشنود است آنرا نگهدارد و اگر ناخوش دارد پس رد آنرا
ویکصاع از خرما باوی **باب** ان شاء رد المصراة وفی حلبتها صاع من تمر در بیان آنکه اگر خواهد رد کند
مصراة را و در بدل دوشیدن شیر آن صاعی از خرما ست حلبه در اکثر روایات بسکون لام است گفته اند که اسم
فعل است و روا است که بفتح لام مصدر باشد بمعنی محلوب **حدثنا** محمد بن عمرو قال حدثنا المکی بن ابراهیم
قال اخبرنا ابن جریج قال اخبرنی زیاد ان ثابتا مولی عبد الرحمن بن زید اخبره انه سمع ابا هریرة
رضی الله عنه یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اشتری غنما مصراة فاحتلبها فرمود کسی که خرید
غنمی مصراة را پس دوشید شیر آنرا فان رضیها امسکها وان سخطها ففی حلبتها صاع من تمر پس اگر راضی است
آنرا نگهدارد و اگر نا راضی است پس در حق شیری که دوشیده آنرا صاعی از خرما دهد **باب** بیع العبد الزانی
در جواز فروختن بندهٔ زانی آنچه در حدیث این باب است حکم رد داه زانیه است مولف رح گویا قیاس کرده است

الجزء الرابع شیخ الاسلام | ابواب صلوة الخوف

نیز آنکه نماز گزاردن سواره جایز است بر خلاف قیاس وضع
اصلی نماز است که در بعضی صور وقت شدن خوف
تجویز یافته و انرا بالمورد نص عموم نباشد که تواند
تجویز کرد آنرا در غیر محل خوف بقیاس چه شرط
قیاس نابودن تخصیص علیه است معدول از قانون
وضع شرعی در قیاس اصلی مگر آنکه اینجا نیز لفظی
ثابت شود مگذاردن جمعی نماز را سواره با شارت
و تقریر آنحضرت ﷺ و آن در صحیح طریقی از طرق
این حدیث ثابت نشده چنانکه از کلام بعضی شراح
پیدا کرده لیکن ابوداؤد در صلوة طالب حدیث
عبد الله بن انیس آورده که فرستاد اورا آنحضرت
بسوی سفیان هذلی گفت عبد الله پس دیدم
سفیان را و تحقیق حاضر شده بود نماز پس ترسیدم
فوت نماز را پس راه رفتم پیاده نماز کنان که اشاره
ایما میکردم و اسناد او را حسن گفته **حدثنا**
عبد الله بن محمد بن اسماء بن عبید بن مخراق
ضبعی قال حدثنا جویریة عن نافع عن ابن
عمر قال قال النبی صلی الله علیه واله وسلم
لنا لما رجع من الاحزاب گفت ابن عمر
فرمود آنحضرت ما را وقتیکه برگشت بعد فراغ
از غزوهٔ احزاب که نام غزوهٔ خندق است و نهادند
مسلمانان سلاح را و فرود آمد جبرئیل و گفت
که خدا امر میکند ترا اینکه بروی و بر تازی بسوی
بنی قریظه و من نیز میروم بسوی ایشان پس فرمود مر اصحاب
را لا یصلین احد العصر الا فی بنی قریظة
فادرک بعضهم العصر فی الطریق پس
دریافت بعضی ایشان وقت عصر را در راه اشتباه
آنست که مراد از ادراک این بعضی نماز را در اول
آن در حال مشی دارند پیاده یا سواره و یا بمقابله
این بعض با بعض آنچه بوجه احسن باشد و بر این تقدیر مناسبت
ترجمه باب وصورت احتجاج ولید باین حدیث ظاهر
بود و اما ادراک وقت مختصر در راه خود
ظاهر است که مخصوص بعض نیست وقال بعضهم
لا نصلی حتی ناتیها و گفتند بعضی نماز نمیکنیم تا آنکه بیایم

عبد زانی را بر اصح نزد حنفیه زنا در داه عیب است در دکره میشود این عیب داه و در غلام عیبی نیست که بآن رد کرده شود
اما که زنا دواه اعندهت و غلام کم است که محفوظ باشد ازین فساد قال شریح ان شاء رد من الزنا گفت شریح
اگر یکی بنده خریده و زانی ظاهر شد اگر خواهد باز دهد بایع از جهت عیب زنا **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال
حدثنا اللیث قال حدثنی سعید المقبری عن ابیه عن ابی هریرة رضی الله عنه انه سمعه یقول قال النبی
سعید از پدر خود که کیسان المدنی است شنیده است نقل کرده و نیز از ابوهریره که بتحقیق کیسان شنیده ابا هریره
را که میگفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا زنت الامة فتبین زناها فلیجلدها ولا یثرب وقتی
کنیز زنا کرد واهی پس ظاهر شد زنای او پس حد زند او را و پس از حد زدن سرزنش نکند او را بعد از جلد لا یثرب
بضم تحتیه و فتح مثلثه و کسر راء مشدد و آخر باء موحده است از تثریب بمعنی ملامت خطابی گوید معنی آنست که اکتفا
بسرزنش و ملامت نکند بلکه اقامت حد باید کرد چون در جاهلیت زنای داه مکروه نبود و منکر نمیدانستند مسلمانان
فرمود حد زنا باید زد ثم ان زنت فلیجلدها ولا یثرب پس اگر زنا کند جلد باید کرد و ملامت نباید گذرانید
ثم ان زنت الثالثة فلیبعها ولو بحبل من شعر پس اگر زنا کند مرتبه سوم پس بفروشد آنرا اگر چه بیک ریسمان
موی بها باید در ین مرتبه نیز اقامت حد باید کرد ذکر نکرد این را از جهت اکتفا با قبل که مکرر معلوم شده که اقامت
حد زنا بر امه نباید کرد اگر گوئی بانچه خود راضی نیست چگونه راضی میشود این مسلمانان برادر مسلمان گوئیم اظهار عیب
خود لازم است و مشتری که دیده بود دانسته میخرد شاید که او را بشوهری دهد یا خود وطی کند یا ضبط کند و نگهدارد او را
بهیبت و یا باحسان **حدثنا** اسمعیل قال حدثنا مالک عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله
عن ابی هریرة و زید بن خالد ان رسول الله عبید سر از ابی هریره و از زید بن خالد روایت کرده که رسول خدا صلی الله
علیه وسلم سئل عن الامة اذا زنت ولم تحصن پرسیده شد از حال داه و قتیکه زنا کرده و محصن نیست
قال ان زنت فاجلدوها فرمود اگر زنا کند حد زنید ثم ان زنت فاجلدوها ثم ان زنت فاجلدوها سه بار فرمود ثم ان زنت
فبیعوها ولو بضفیر پس اگر مرتبه چهارم زنا کند پس بفروشید آنرا اگر چه برسمانی از موی باشد قال ابن شهاب
لا ادری بعد الثالثة او الرابعة گفت ابن شهاب شیخ مالک نمیدانم آیا پس از سیوم بار فرمود
بفروختن یا پس از چهارم بار اگر گوئی مفهوم از قول ان زنت ولم تحصن آنست که اگر محصن باشد رجم
باید کرد مانند حره با آنکه امة غیر از جلد نمی باشد گوئیم در آیت کریمه نص واقع شده که حد داه نصف حد حره است
و رجم را خود تنصیف نمی باشد پس لازم همان جلد است و حاصل آنکه مفهوم مخالف با آنکه نزد حنفیه اعتباری
ندارد در برابر نص شافعیه هم باید که اعتباری نکنند قسطلانی جوابی دیگر میگوید که مراد از محصن حره است چنانکه
در قول خدای برتر ومن لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات المومنات فمما ملکت پوشیده نماند که در ینجا معنی
معنی حره گرفتن بسیار دور از فهم است **باب** البیع والشراء مع النساء در بیان جواز بیع و شرا با زنان
حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال عروة بن الزبیر قالت عائشة رضی الله عنها
دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکرت له گفت عائشه در آمد بر من رسول خدا پس ذکر کردم او را
قصه بریره که آنرا خریده بود و فروشنده شرط میکرد که ولاء مر او را باشد فقال لها رسول الله صلی الله

الجزء الرابع شیخ الاسلام | ابواب صلوة الخوف

عدو یکایک و نزد جنگ ظاهر عطف صلوة بر صبح
متعلق بتکبیر و تغلیس چنانکه مبین شد چه مقصود
در ینجا بیان استحباب مبادرت بنماز است خصوصا
نماز صبح نزد قصد حرب و غارت او وقع شود
پیش از اشتغال با مر حرب و اشتغال قتال
و حاجت شود با دای آن بروجه صلوة الخوف
یا بتاخیر آن از وقت و در بعضی نسخ باب
التکبیر بتقدیم کاف بر موحده **حدثنا**
مسدد قال حدثنا حماد بن زید عن عبد العزیز
بن صهیب و ثابت البنانی بضم موحده و دو
نون عن انس بن مالک ان رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم صلی الصبح بغلس
ثم رکب فقال عبد العزیز و ثابت بنانی بر دو
روایت میکنند از انس که بتحقیق آنحضرت گزارد
نماز صبح را بتاریکی آخر شب پس سوار شد
بقصد غارت یهود خیبر و گفت الله اکبر خدا
بزرگتر است از هرچه تصور کنند بزرگی آن و برتر
است از آنچه نسبت کنند بوی دشمنان او
خربت خیبر ویران شد قلعه خیبر و این اخبار
است بوقوع مستقبل بوحی و الهام یا باعتماد
وعده الهی بنصرت مرسلین بقرینه انا اذا نزلنا
بساحة قوم بتحقیق ما چون نزول کنیم نزول
غضب و اهلاک بمیدان قومی بعد اخبار و انذار
شان بوقوع عذاب از مخالفت احکام فساء
صباح المنذرین پس بد است بامداد ترسانیده شدگان
و ذکر صباح بنا بر جریان عادت الهی است بانزال
عذاب درین وقت چنانکه فرمود ان موعدهم الصبح
فخرجوا یسعون فی السکک ویقولون محمد
والخمیس پس بر آمدند یهود از قلعه خیبر برای
کار و بار خود بی آنکه خبر داشته باشند و میگفتند
اینک محمد و لشکر قال والخمیس الجیش گفت
راوی از انس و خمیس بمعنی لشکر است فظهر
علیهم رسول الله پس غالب آمد بر ایشان پیغمبر خدا صلی
الله علیه وآله وسلم فقتل المقاتلة پس بقتل
رسانید جماعه جنگیان را و سبی الذراری و بندی
کرد زنان و فرزندان آنها را فصارت صفیة لدحیة
الکلبی پس گشت صفیه بنت حیی نزد دحیه را باعطاء
آنحضرت و صارت لرسول الله بعد از آن گشت
صفیه مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه
و ما ب باید کرد فی الخیر در اول صلوة گذشت که

اسماء الرجال

علیه وسلم اشتری واعتقی فانما الولاء لمن اعتق پس فرمود رسول خدا مر عایشه را بخر و آزاد کن پس نیست ولا
مگر کسی راکه آزاد کرده ثم قام النبی صلی الله علیه وسلم من العشی فاثنی علی الله بما هو اهله پس ایستاد
بخطبه پیغمبر خدا آخر روز و ستود خدا را بچیزی که خدا سزاوار آنست ثم قال اما بعد فما بال اناس یشترطون
شروطا لیس فی کتاب الله پس فرمود بعد از حمد الٰهی پس چه حال است مردم را که شرط میکنند شرطها
که نیست در کتاب خدا من اشترط شرطا لیس فی کتاب الله فهو باطل کسی که شرط کند شرطی که نیست
در کتاب خدا پس آن شرط باطل است وان اشترط مائة شرط اگرچه شرط کند صد شرط شرط الله احق
واوثق شرط خدا ثابت تر و محکم تر است اگر گوئی بعضی شرطها در کتاب نیست و در سنت معلوم شده
چه میگوئی آنرا گوئیم هرچه در سنت است بحکم خداست نخوانده وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی که ما فی
کتاب الله را بمعنی مکتوب الله میگوید و مکتوب را بمعنی مقدر و غرض مطابقت حدیث ترجمه همین است که
عایشه بریره را از مردی میخرید و آنحضرت بیع او را روا داشته و گفته بخر آنرا **حدثنا** حسان بن ابی عباد قال
حدثنا همام قال سمعت نافعا یحدث عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان عایشة
رضی الله عنها ساومت بریرة بتحقیق عایشه خریداری کرد بریره را از مولای او که از قوم انصار بود و بعضی گویند
از عتبه بن ابی لهب و بریره قبطیه بود زندگانی کرد تا ایام امارت یزید بن معاویه فخرج النبی صلی الله علیه وسلم
الی الصلوة فلما جاء قالت انهم ابوا ان یبیعوها الا ان یشترطوا الولاء پس بیرون آمد آنحضرت بنماز
پس هرگاه آمد گفت عایشه اینهم ابا کردند که فروشند آنرا مگر آنکه شرط کنند ولا را که برای آنها باشد فقال النبی
صلی الله علیه وسلم انما الولاء لمن اعتق پس فرمود پیغمبر خدا نیست ولا مگر کسی راکه آزاد کرده است قلت لنافع
حرا کان زوجها او عبدا فقال ما یدرینی همام گوید گفتم مر نافع را آزاد بود شوهر بریره یا بنده پس گفت نداننم
باب هل یبیع حاضر لباد بغیر اجر وهل یعینه او ینصحه آیا رواست که فروشد حاضر یعنی شهرنشین برای
بادیه نشین
بی مزد و آیا رواست که مدد کند یا خیرخواهی او نماید وقال النبی صلی الله علیه وسلم اذا استنصح احدکم اخاه فلینصح
له و فرمود پیغمبر خدا وقتی که طلب نصیحت کند یکی از شما برادر مسلمان را پس گو نصیحت کند او را در آنچه نفع است
سعی نماید و رخص فیه عطاء و رخصت داده است دریمعنی عطا **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا اسمعیل عن
اسمعیل عن قیس قال سمعت جریرا یقول بایعت النبی صلی الله علیه وسلم گفت قیس که تابعی است شنیده
عشره مبشره را شنیدم جریر را میگفت بیعت کردم پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی علی شهادة ان لا اله الا الله وان
محمد رسول الله بر گواهی دادن از صمیم قلب که نیست معبود بحق مگر خدا و بتحقیق محمد فرستاده خداست
بسوی خلق واقام الصلوة وایتاء الزکوة والسمع والطاعة والنصح لکل مسلم و بیعت کردم بر اقامت نماز
یعنی برپا داشتن بدوام و درست و تمام ادا کردن بجمیع احکام و ارکان نماز را و بر دادن زکوة و شنیدن و
قبول کردن احکام از خلفا و امرا و خیرخواهی کردن مردم مسلمانان را **حدثنا** الصلت بن محمد قال
حدثنا عبد الواحد قال حدثنا معمر عن عبد الله بن طاؤس عن ابیه عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تلقوا الرکبان ولا یبیع حاضر لباد گفت ابن عباس فرمود پیغمبر خدا استقبال مکنید

الجزء الرابع شیخ الاسلام | ابواب صلوة الخوف

انس مرثابت را مهر کرد و راوی اوست و از اوست
تبسم کرد عبد العزیز یا ثابت و این سوال عبد العزیز
یا ثابت با آنکه خود نیز روایت کرد برای تاکید و
استشهاد بود و در روایت باب الخوف عبد العزیز
سوال ثابت را از انس خود حکایت کرده و تتمه
کلام در کتاب النکاح بیاید انشاء الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب العیدین

احکام خصایص هر دو عید فطر و اضحی عید در اصل
انچه باز آید و معتاد بود از اندیشه و مرض و غم و خوشی
و حزن و غالب آمده بر روز جشن مسلمانان
از سال و باعث فرح و سرور در عید فطر شکر نعمت
تمامی صیام است و در اضحی تمامی نعمت حج بادای
طواف زیارت و فراغ از وقوف بعرفات که
عمده ارکان است و جمعه نیز عید هر هفته است
بجهت تمامی نعمت نمازهای هفته کذا قالوا

باب ما جاء فی العیدین والتجمل
فیه حدیثی که آمده است در شان عیدین و
آراستن و زینت کردن در هر واحد از آن در روایت
کشمیهنی فیهما بتثنیه است و در روایت ابی ذر از
مستملی بسمله ساقط است و بحیلی لفظ کتاب
ابواب است و در روایت دیگران بعد بسمله
اقتصار بر باب نموده **حدثنا** ابو الیمان
قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی
سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر
قال اخذ عمر جبة من استبرق تباع

سوارانرا که چیزی برای فروختن می آرند و نفروشد حاضر برای بادی فقلت لابن عباس رضي الله عنهما
ما قوله لا يبيع حاضر لباد پس گفتم مر ابن عباس را چه معنی وارد این قول که نفروشد حاضر بادی را قال لا يكون
له سمسارا گفت نمی باید که باشد دلال یعنی که پیش ازان مذکور شد حمل باید کرد و اگر نه مطلق منع دلال بودن
منافی است قول آنحضرت را که در ترجمه گذشت اذا استنصح احدكم الخ و حديث النصح لكل مسلم و تخصیص کرده اند
این عموم را حنفیه بزمان قحط از آنکه درین صورت اضرار باهل بلده است و در ایام ارزانی کراهت ندارد **باب**
من كره ان يبيع حاضر لباد باجر کسی که مکروه داشته فروختن حاضر برای بادی بمزد **حدثنا** عبد الله
بن الصباح قال حدثنا ابو علي الحنفي قال حدثنا عبد الرحمن بن عبد الله بن دينار قال حدثني ابي
عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يبيع حاضر لباد و به قال ابن عباس
ترجمه مکرر شده است اگر گوئی در حدیث ذکر اجر نیست پس چگونه مطابق است ترجمه را جواب گفته اند نهی عام است
بیع با جر و بغیر اجر را **باب** لا يشتري حاضر لباد بالسمسرة بکسر و مد و سین مهمله مفتوحه میان هر دو میم و آخر راء است
جمع سمسار است بمعنی درآمدن است میان بایع و مشتری و معنی ترجمه آنست که نه درآید حاضر برای بادی یعنی
دخل نکند در بیع و شرای این هر دو ظاهر اینست که سمسار بمعنی دلال است نیز مشتق از سمسره باشد و كرهه ابن
سيرين و ابراهيم للبائع للمشتري و مکروه داشته این دخل کردن را ابن سیرین و ابراهیم نخعی مر بایع و مشتری را یعنی
نه بطریق بیع دخل کند یعنی آنکه بیع متاع خود را در میان آرد و نه بطریق شرا آنکه خریداری کند قال ابراهيم
ان العرب يقول بع لي ثوبا و هو يعني الشراء گفت ابراهیم میگوید عرب بیع کن مرا جامه و عرب میخواهد ازین قول که
شرا کن مقصود ابراهیم استدلال است برینکه لفظ بیع و شرا بمعنی یکدیگر می آید پس چنانکه درآمدن به بیع ممنوع است
بشرا درآمدن نیز ممنوع است **حدثنا** مكي بن ابراهيم قال حدثنا ابن جريج قال حدثنا ابن شهاب
عن سعيد بن المسيب انه سمع ابا هريرة رضي الله عنه قال يقول رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يبتاع
المرء على بيع اخيه گفت ابو هریره میفرمود رسول خدا خریداری نکند آدمی بر بیع برادر خود مسلمان و تمامی استدلال
بترجمه همین است از آنکه شامل است اشترای حاضر مر بادی را که بطریق سمسره باشد قسطلانی از عینی نقل کرده که
ازالام که در لباد است ایمعنی فهم میشود و لا تناجشوا و لا يبيع حاضر لباد و بی رغبت در قیمت نیفزائید و باید
که نفروشد حاضر مر بادی را **حدثنا** محمد بن المثنى قال حدثنا معاذ قال حدثنا ابن عون عن محمد قال
انس بن مالك نهينا ان يبيع حاضر لباد **باب** النهي عن تلقي الركبان در بیان منع کردن
از استقبال کاروان و ان بيعه مردود و بتحقیق بیع این استقبال کننده مردود است و باطل لان صاحبه
عاص آثم اذا كان به عالما از اینجهت که صاحب تلقی نافرمانی کرده است گناهگار است وقتی که باشد
دانا باین منع و هو خداع في البيع و الخداع لا يجوز و این پیش رفته خریدن پیش از آنکه بها مشخص شود فریب است
در بیع و فریب دادن روا نیست هر دو مؤلف از نهی در تلقی حکم ببطلان بیع کرده است و مختار آنست که اگر تلقی
اگر ضرر میکند مکروه است پیش رفتن و گرنه مکروه نیست از جهت قول ابن عمر کنا نتلقى الركبان فنشتري منهم الطعام
فنهانا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان نبيعه حتى يبلغ به سوق الطعام بودیم ما که پیش میرفتیم کاروانرا ما اجرتیم

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب العيدين

لباس من لا خلاق له نیست این جبه مگر
پوشش کسی که نیست نصیب مر او را در آخرت
فلبث عمر ما شاء الله ان يلبث پس درنگ
کرد عمر آنقدر که خواست خدا که درنگ کند یعنی تا مدتی
از ذکر این لباس بحضرت وی ساکت ماند ثم
ارسل اليه رسول الله پس از ان فرستاد بسوی عمر
پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم بجبة
ديباج جبه دیبا را فاقبل بها عمر فاتى
بها رسول الله پس پیش آمد با آن عمر و آورد آنرا
نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم فقال
يا رسول الله انك قلت انما هذه لباس
من لا خلاق له پس گفت ای پیغمبر خدا بتحقیق تو
گفته بودی که نیست این جبه مگر لباس بی نصیب
در آخرت و ارسلت الي بهذه الجبة و
فرستادی اکنون بسوی من این جبه را فقال
رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم تبيعها
پس فرمود او را آنحضرت میفروشی آنرا و بدست آری
قیمت او و تصیب بها حاجتك یا میرسی
بآن حاجت خود را بگردانیدن آن مهر مثلا
... است ... پوشیدن آن و در اکثر روایات
داو است بدل او و آن ظاهر است **باب**
الحراب بکسر مهمله جمع حربه بمعنی حربه و نشتی
و تازیانه و نحو آن كذا في الصراح و الدرق بفتحتين
جمع درقه بمعنی سپر که از چرم گیرند يوم العيد باب
در اباحت لعب بآلات حرب و سپر بار روز عید که جایز
است در آن از سرور و نشاط آنچه جایز نیست در غیر آن
حدثنا احمد یعنی ابن عیسی چنانچه در روایت
ابی ذر و ابن عساکر آمده تستری مصری سنه وفیست

جلد را پس منع کرد ما را رسول خدا اینکه بخریم تا برسد غله بازار طحاوی گوید از حدیث ابن عمر اباحت تلقی معلوم میشود و از حدیث دیگر منع پس بهتر آنست که گوئیم که بیشتر رفتن اگر ضرری بقوم داشته باشد ممنوع و گرنه مباح است حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا عبيد الله العمري عن سعيد بن ابي سعيد عن ابي هريرة رضي الله عنه قال نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن التلقي وان يبيع حاضر لباد حدثنا عياش بن الوليد قال حدثنا عبد الاعلى قال حدثنا معمر عن ابن طاؤس عن ابيه قال سالت ابن عباس رضي الله عنهما ما معنى قوله لا يبيعن حاضر لباد گفت طاؤس پرسیدم ابن عباس را چیست معنی قول ولا يبيعن حاضر لباد قال لا يكن له سمسارا گفت معنی اینست که نبی باشد مر او دلال حدثنا مسدد قال حدثنا يزيد بن زريع قال حدثنا التيمي عن ابي عثمان عن عبد الله قال من اشترى محفلة فليرد معها صاعا گفت عبد الله کسیکه بخرد غنم مصراة را پس گو رد کند با وی صاعی را قال ونهى النبي صلى الله عليه وسلم عن تلقي البيوع و گفت ابن مسعود و منع کرده است پیغمبر خدا از پیش رفتن بیعها را حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يبيع بعضكم على بيع بعض ولا تلقوا السلع حتى يهبط بها الى السوق فرمود بیع نکند بعضی از شما بر بیع بعضی و پیش نروید متاعی را تا آنکه فرود آورده شود آن در بازار

باب منتهى التلقي در بیان حد روا بودن تلقی گفته اند تا اعلای بازار شهر رواست و بیرون شهر روا نیست حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا جويرية عن نافع عن عبد الله قال كنا نتلقى الركبان فنشتري منهم الطعام گفت عبد الله بودیم ما که پیش میرفتیم غله آوران را پس میخریدیم از آنها غله را فنهانا النبي صلى الله عليه وسلم ان نبيعه حتى يبلغ به سوق الطعام پس منع کرد ما را پیغمبر خدا از خریدن آنها تا رسانند آنرا بازار غله حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن عبيد الله قال حدثني نافع عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال كانوا يتبايعون الطعام في اعلى السوق فيبيعونه في مكانه گفت ابن عمر میخریدند مردم غله را در اعلای بازار و آن داخل مدینه بود و میفروختند آنرا همانجا فنهاهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يبيعوه في مكانه حتى ينقلوه پس منع کرد آنحضرت ایشان را که بفروشند آنرا در جائی که خریده اند تا آنکه نقل کنند آنرا بجای دیگر قال ابو عبد الله هذا في اعلى السوق وبينه حديث عبيد الله گفت مولف ابو عبد الله این شراء بالای بازار بود و بیان کرده است اینمعنی را حدیث عبید الله

باب اذا اشترط في البيع شروطا لا تحل در بیان آنکه وقتی که شرط کند در بیع شرطهای که روا نیست آیا فاسد میشود بیع یا نه حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها قالت جاءتني بريرة فقالت كاتبت اهلي على تسع اواق في كل عام اوقية گفت عائشه آمد پیش من بریره گفت عقد مکاتبت کردم موالی خود را بر عدد او قیه در هر سالی یک اوقیه بدهم و آزاد شوم و اوقیه بر قول اصح چهل درهم است مکاتب بنده را گویند که آزاد کرده شود بعوض مبلغی که بدهد پس چون ادا کند آزاد شود فاعينيني پس مدد کن مرا بچیزی فقلت ان احب اهلك ان اعدها لهم ويكون ولاؤك لي فعلت پس گفتم او را اگر دوست میدارند موالی تو این را که شمرده آماده کرده بدهم ثمن ترا بموالی تو و آزاد کنم ترا پس باشد ولاء تو مر مرا میکنم من فذهبت بريرة الى اهلها پس رفت

الجزء الرابع شیخ الاسلام | كتاب العيدين

معادات داشتند و محاربت میکردند پیش از سال از هجرت در آنجا قتال عظیم واقع شد که کلانان بر دو قبیله کشته شدند و ظفر یافت در آخر اوس بر خزرج و مر شاعران هر دو قبیله را چون حسان خزرجی و قیس بن حطیم اوسی و غیر ایشان در بین قصه اشعار بسیار اند مشهور در دیوانهای ایشان که از هر طرف داد وصف دلاوری و شجاعت داده اند و هجو دیگری نموده و این زنان از آن اشعار میخواندند فاضطجع على الفراش پس پهلو نهاد آنحضرت بر بستر خواب و دراز کشید وحول وجهه و گردانید روی مبارک خود را از مواجهه جواری بجائیکه بودند از تغنی و در روایت زهری رفتنی بثوبه پوشید خود را بجامه و شاید که حکمت آن باشد تا محبت نگیرند دو زنان شنیدن غنا از جواری بی ستر و بی تکلف که غالبا موجب فتنه است در حق بعضی گفت عایشه فدخل ابو بكر فانتهرني وقال پس درآمد ابو بکر رضی الله عنه پس زجر کرد مرا و گفت مزمارة الشيطان عند النبي آیا حاضر کرده و روا داشته مزمار شیطان را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم مزمار و مزمارة آلتی که مینوازند آنرا اهل غنا چون نی و رباب و دف و نحو آن مشتق از زمر بمعنی نار زدن یا آوازی که مراد از صفیر باشد و اطلاق کرده میشود بر آواز خوش و غنا و مزمار مراد میتواند شد چه در روایت زهری زیاده آمده تدففان بدو فا یعنی دف میزدند و در روایت صحیح مسلم تغنیان بدف می سرائیدند بدف بضم دال مشهور است و اضافت بشیطان بجهت آنکه از اسباب لهو و لعب و سرور و نشاط آمده که استعمال میکنند مردم آنرا در مواسم شادی و خوشی و در دور میمانند بدان از ذکر خدا و در حدیث آمده اول کسیکه تغنی کرد ابلیس ست این انکار بنا بر سابقه علم حرمت غنا با مزمار بود نزد صدیق یا باجتهاد و قیاس که بمشاهده صورت و ظن غنا که آنحضرت در خواب است از وضعی که در از کشیده بود

بریرہ بسوی موالی خود فقالت لهم فابوا ذلك علیها فجاءت من عندهم پس گفت مر موالی را پس ابا کردند بریرہ
پس آمد از نزد ایشان و رسول الله صلی الله علیه وسلم جالس و پیغمبر خدا نشسته بود فقالت انی قد عرضت ذلك علیهم
فابوا الا ان یكون الولاء لهم پس گفت بریرہ بتحقیق من عرض کردم این مقوله را بر ایشان پس ابا کردند و قبول
نکردند بهیچ وجه مگر آنکه باشد ولاء مر ایشان را فسمع النبی پس شنید پیغمبر خدا اجمالا صلی الله علیه وسلم فاخبرت
عائشة النبی صلی الله علیه وسلم پس خبر داد تفصیل ماجرا را عائشه به پیغمبر خدا این مقوله عروه راوی عائشه است یا قول عائشه
بطریق التفات از تکلم بغیبت قال خذیها واشترطی لهم الولاء فانما الولاء لمن اعتق فرمود بخر او را و شرط کن
برای ایشان ولاء را و یمنی باشد ولاء مگر کسی را که آزاد کرده است ففعلت عائشة پس کرد عائشه آنچه فرمود آنحضرت
ثم قام رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الناس فحمد الله واثنی علیه ثم قال پستر استاد رسول خدا
در مردمان بخطبه و حمد گفت خدا را و ستایش کرد بروی پس گفت اما بعد ما بال رجال یشترطون شروطا لیس
فی کتاب الله بعد از حمد خدا چیست حال مردمی را که شرط میکنند شرطها را که نیست در کتاب خدا و
نفرموده است آنرا ما کان من شرط لیس فی کتاب الله فهو باطل چیزی باشد از شرطی که نیست فرموده خدا
پس آن شرط باطل است وان كان مائة شرط اگرچه باشد صد شرط فقضاء الله احق وشرط الله
اوثق پس حکم خدا سزاوار تر است بقبول و وجوب و شرط خدای محکم تر است انما الولاء لمن اعتق نیست ولاء مگر کسی را
که آزاد کرده است **حدثنا** عبدالله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما
ان عائشة ام المؤمنین رضی الله عنها ارادت ان تشتری جاریة فتعتقها بتحقیق عائشه مادر مسلمانان خواست
که بخرد داهی را و آزاد کند فقال اهلها نبیعکها علی ان ولاءها لنا پس گفتند موالی آن داه میفروشیم بتو آنرا
برین شرط که ولای او برای ما باشد فذکرت ذلك لرسول الله صلی الله علیه وسلم فقال لا یمنعك ذلك فانما
الولاء لمن اعتق پس ذکر کرد عائشه آن حال را برای رسول خدا پس فرمود البته باز ندارد ترا این شرط نیست ولاء مگر
کسی را که آزاد کرده **باب** بیع التمر بالتمر فروختن خرما بخرما **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا اللیث عن ابن شهاب
عن مالك بن اوس سمع عمر بن الخطاب رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال البر بالبر ربا الا هاء
وهاء فرمود گندم بگندم ربا است مگر دست بدست والشعیر بالشعیر ربا الا هاء وهاء والتمر بالتمر ربا الا هاء وهاء و فروختن
جو بجو ربا است مگر دست بدست و فروختن خرما بخرما ربا است مگر دست بدست یعنی بتقابض در مجلس **باب** بیع الزبیب
بالزبیب والطعام بالطعام در حکم فروختن انگور بانگور و غله بغله **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالك عن نافع عن عبد
الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن المزابنة بتحقیق رسول خدا رحمت کنا و خدا بروی
منع کرد از بیع مزابنه بضم میم و زای بعد از الف با موحده است و پس از وی نون مشتق است از زبن بمعنی دفع و دربیع
دفع یکدیگر میکنند و در خصوص بیع یعنی از تفاوت و زیادة و نقصان نیست در حق یکدیگر والمزابنة بیع التمر بالتمر
کیلا والزبیب بالکرم کیلا و مزابنه بیع خرمای تر بفروختن بخرمای خشک شکسته و بیع انگور خشک بانگور سر پید خف
از روی کیل قسطلانی گوید ذکر کیل بطریق قید واقع نشده است بلکه بطریق عادت آمده پس مفهوم مخالف ندارد که گویند
بغیر کیل روا باشد **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما

و تدفیف در روز عید ابتعد لهو و سرور مستثنی و جائز
باشد و دختر کان و نوسالان اگر اشعار مدح و لاوی
و شجاعت با آواز خوش سرایند محذور نبود و
آنحضرت خود نشنیدن آن مقید نشد و ابوبکر را
ترغیب نمود بلکه تغافل نمود و بر خصوصی و ملناب
بخصوصیت روز اشادت فرمود پس تمسک
نیست دران بر اباحت غنا و سماع علی الاطلاق
چنانکه بعضی بتکلف گویند و درین مسئله میان
علما و فقها قدیما و حدیثا از صحابه و تابعین و غیر
ایشان الله اختلاف است مشهور در سلف حرمت
و کراهت آن بود تا آنکه گفته اند که مراد در کریمه
ومن الناس من یشتری لهو الحدیث غنا است
و بود ند ابن عباس و ابن مسعود که سوگند میخوردند
بر آن و همچنین در آیه کریمه واستفزز من استطعت
منهم بصوتك مراد بصوت شیطان غنا است
و قول وی تعالی والذین لا یشهدون الزور
و دیگر و انتم سامدون نیز نزد ابن عباس و مجاهد
مفسر باین معنی است و از ابن عمر آمده که
نهی عن الغناء والاستماع الی الغناء الحدیث و از
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه من مات وله قینة
فلا تصلوا علیه و از ابی امامه که گفت فرمود پیغمبر
خدا صلی الله علیه وآله وسلم لا تبیعوا القینات
ولا تشتروهن ولا تعلموهن و در شان این نازل
شده ومن الناس من یشتری لهو الحدیث
و ازینجا گفته است که کسی که گفته هرچه وارد
شده در خبر از آنچه دلالت دارد بر اباحت غنا
پیش از تحریم بود و پس از ان نسخ کرده شد باین
آیه و از ابن مسعود آمده که گفت الغناء ینبت
النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل
و از جابر بلفظ کما ینبت الماء الزرع و از انس
بلفظ الغناء واللهو ینبتان النفاق فی القلب
کما ینبت الماء العشب و از ابی هریره بلفظ
حب الغناء ینبت النفاق فی القلب کما
ینبت الماء العشب مراد از نفاق نفاق عملی
است که مضمر دارد در دل شهوت معصیت
را بر خلاف حال ظاهر و گفته است فضیل
بن عیاض الغناء رقیة الزنا و بسیار از احادیث
درین جانب آمده که احاد آن اگرچه بعد معین
محکوم بضعف اند لیکن بتعدد طرق بمرتبه
حسن رسند و قابل احتجاج گردند و صحیح درین
باب حدیث جاریتین است که در صحیحین
بطرق مختلفه آمده و دلالت وی بر نسخ نزد
انصاف ظاهر است مشغلیم حید فاحمد آن
و فقها را که اهل تقوی و امانت و معتبر اند درین
در حکم بحرمت و کراهت تشدید و تغلیظ او اصح و اشهر

النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن المزابنة قال والمزابنة ان تبيع الثمر بكيل ومزابنة اينست كه بفروشى ميوه تر از انگور وخرما كه برسر درخت است ان زاد فلي وان نقص فعلي باين شرط اگر زياده آيد پس مرا باشد واگر كم آيد پس بر من است

قال وحدثني زيد بن ثابت ان النبي صلى الله عليه وسلم رخص في العرايا بخرصها بتحقيق آنحضرت رخصت كرد در عرايا بتخمين واندازه عرايا اينست كه بفروشى رطب كه برسر نخل است بخرمائى كه بر زمين افتاده باشد وقياس آنست كه اين بيع باطل باشد از آنكه بيع مجهول است ليكن آمدند فقراى مدينه نزد آنحضرت وگفتند منع كرده از اين بيع ونزد ما درهم ودينار نيست كه بخريم بآن ودميل داريم رطب را پس رخصت داد آنحضرت مرايشان را به پنج شرط كه در كتب فقهيه مذكور است **باب** بيع الشعير بالشعير فروختن جو بجو **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن مالك بن اوس ابن الحدثان النضري انه اخبره انه التمس صرفا بمائة دينار مالك بن اوس خبر داد زهرى را كه بتحقيق مالك طلب كرد دراهم را بصد دينار كه نزد او بوده فدعاني طلحة بن عبيد الله مالك مذكور گويد پس طلب كرد مرا طلحه بن عبيد الله وگفت من ميدهم ترا دراهم بدل دينار فتراوضنا حتى اصطرف مني پس عقد بيع كرديم ورد وبدل نموديم در عقد تا آنكه بيع صرف كرد بمن بيع صرف بيع نقود بنقود است فاخذ الذهب يقلبها بيده پس گرفت طلا را كه همان چند دينار بود از من ميگردانيد آنرا بدست خود ثم قال حتى ياتي خازني من الغابة گفت باش تا بيايد خزينه دار من از باديه وعمر رضي الله عنه يسمع ذلك فقال والله لا تفارقه حتى تاخذ منه وعمر بن خطاب مى شنيد اين را پس گفت سوگند بخدا جدا مشو او را تا آنكه بگيرى از وى بدل را با همين نوبت خود را قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الذهب بالورق ربا الا هاء وهاء والبر بالبر ربا الا هاء وهاء والشعير بالشعير ربا الا هاء وهاء والتمر بالتمر ربا الا هاء وهاء يعنى مبادله جنس بجنس داخل رباست مگر دست بدست **باب** بيع الذهب بالذهب در حكم فروختن طلا بطلا **حدثنا** صدقة بن الفضل قال اخبرنا اسمعيل بن علية عن يحيى بن ابي اسحق قال حدثنا عبد الرحمن بن ابي بكرة قال قال ابو بكرة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تبيعوا الذهب بالذهب الا سواء بسواء نفروشيد طلا را بطلا مگر برابر هم والفضة بالفضة الا سواء بسواء ونقره بنقره مگر برابر هم وبيعوا الذهب بالفضة والفضة بالذهب كيف شئتم وبفروشيد طلا را بنقره ونقره را بطلا بهر گونه كه خواهيد **باب** بيع الفضة بالفضة در حكم فروختن نقره بنقره **حدثنا** عبيد الله بن سعد قال حدثنا عمي يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا ابن اخي الزهري عن عمه گفت يعقوب بن ابراهيم بن عبد الرحمن حديث كرد مرا برادر زاده زهرى كه وى محمد بن عبد الله بن مسلم است از عم خود كه زهرى است واو را ابن شهاب گويند ونام زهرى محمد بن مسلم بن شهاب است وابن شهاب نسبت بجد است قال حدثني سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ان ابا سعيد حدثه مثل ذلك حديثا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت زهرى حديث كرد مرا سالم از پدر خود ابن عمر كه بتحقيق ابو سعيد خدرى حديث كرد او را حديثى از رسول خدا مانند حديثى كه در باب سابق از ابى بكره منقول است در وجوب مساوات جنس بجنس شيخ ابن حجر ميگويد اشارت بحديث عمر بن خطاب است كه در باب بيع شعير بشعير است در وجوب فروختن دست بدست فلقيه عبد الله بن عمر پس ملاقات كرد ابو سعيد را عبد الله بن عمر وقتى ديگر غير آن وقت كه بوى حديث كرده بود ابو سعيد فقال يا ابا سعيد ما هذا الذي تحدث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب العيدين

كه موضوع اين مسئله غناى است كه استعمال ميكنند آنرا مغنيان كه عارف اند بصنعت غنا واختيار ميكنند شعرهاى رقيق را وتلحين ميكنند تلحينات رقيق كه تهيج ميكند نفس را وتطريب ميكند آنرا واما غنائى كه جارى شده است عادت باستعمال آن براى تنشيط قلوب ومحاولت اعمال وحمل اثقال وقطع مفاوز در طريق حج ووصف كعبه وزمزم ومقام در طريق حج ودر وصف حرب جهاد ومبارزت مثل حدا ونصب وركبانى ومانند غناى نسا براى تسكين اطفال ومانند آن مباح است اگر سالم باشد از ذكر فواحش ومحرمات بلكه سماع مندوب است كه موجب نشاط است باعمال نيك كذا ذكره ابن حزم في كتاب الاقتناع وگفته اند قائلين باباحت كه روايت كرده شده است غنا وسماع از جماعت كثير از اكابر صحابه كه در ايشان چندى از عشره مبشره اند وجم غفير از تابعين وتبع تابعين واتباع تبع وديگر علماء مجتهدين وعلماء دين كه از ارباب زهد وتقوى وعلم وعبادت بوده اند چون عبد الله بن جعفر در زمان خود امير المومنين على بن ابى طالب رضي الله عنه وسالم بن عبد الله بن عمر وقاضى شريح وسعيد بن جبير وعبد الملك بن جريج

ابن عمر ای با سعید چیست اینحدیث که روایت میکنی از رسول خدا ابن عمر پس از آنکه اینحدیث از ابو سعید شنود و اعتقاد داشت

که بیع نقود بزیادتی رواست فقال ابو سعید فی الصرف کذا سمعت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول

الذهب بالذهب مثلا بمثل پس گفت ابو سعید در بیع صرف چنین شنیده ام رسول خدا را که میگفت بیع

ذهب بذهب مثل است بمثل بی زیادتی چیزی والورق بالورق مثلا بمثل و بیع نقره بنقره مثل است بمثل بی کم

و زیاده **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله

علیه وسلم قال لا تبیعوا الذهب بالذهب الا مثلا بمثل ولا تشفوا بعضها علی بعض

فرمود مفروشید طلا را بطلا مگر مثل بمثل و زیاده نکنید پاره آنرا بر پاره او ولا تبیعوا الورق بالورق الا مثلا بمثل

ولا تشفوا بعضها علی بعض ولا تبیعوا منها غائبا بناجز و نفروشید از نقود موجل را بحاضر یعنی دست

بدست نفروشید **باب** بیع الدینار بالدینار نسیئا در حکم فروختن دینار بدینار در حالی که نسیه است نسیئا بفتح نون

و کسر سین مهمله و مد است **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا الضحاک بن مخلد قال حدثنا ابن جریج قال اخبرنی

عمرو بن دینار ان ابا صالح الزیات اخبره انه سمع ابا سعید الخدری گفت ابن جریج خبر داد

عمرو بن دینار که بتحقیق ابو صالح زیات خبر داده است که بتحقیق ابو صالح شنیده است ابو سعید خدری را یقول الدینار

بالدینار و الدرهم بالدرهم میگوید بیع یکدینار بیکدینار رواست و بیع یکدرهم بیکدرهم اگر زیاده باشد ربا است این

زیادتی را مسلم از حدیث ابن عیینه روایت کرده است فقلت له فان ابن عباس لا یقوله ابو صالح گوید پس گفتم

ابو سعید را بتحقیق ابن عباس قائل نیست باینکه تو میگویی که عقیده او آنست که در تفاضل ربا نیست ربا در آنست که

دست بدست نباشد اگر دست بدست بر زیادتی و کمی باشد رواست فقال ابو سعید سالته فقلت سمعته من

النبی صلی الله علیه وسلم او وجدته فی کتاب الله تعالی قال کل ذلک لا اقول پس گفت ابو سعید پرسیدم

ابن عباس را پس گفتم آیا شنیدهٔ تو از پیغمبر خدا یا یافتهٔ در کتاب خدا گفت همه آن نمیگویم یعنی نه از پیغمبر خدا شنیده ام و نه

در کتاب الله دیده ام و انتم اعلم برسول الله صلی الله علیه وسلم منی ابن عباس گفت شما که بزرگان صحابه اید

و بپیغمبر صحبت داشته اید دانا ترید از من باقوال و احکامی که رسول خدا فرموده و لکن اخبرنی اسامة بن زید ان

النبی صلی الله علیه وسلم قال و لیکن خبر داده مرا اسامه بن زید تنهای آنحضرت که بتحقیق پیغمبر خدا فرموده است

لا ربوا الا فی النسیئة که نیست ربا مگر در بیع نسیه که دست بدست نگیرند **باب** بیع الورق بالذهب نسیئة

در حکم فروختن نقره بطلا از روی نسیه **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة قال اخبرنی حبیب بن ابی

ثابت قال سمعت ابا المنهال قال سالت البراء بن عازب و زید بن ارقم عن الصرف گفت ابو المنهال

پرسیدم براء بن عازب و زید بن ارقم را از فروختن یکی از دو نقد بدیگر فکل واحد منهما

یقول هذا خیر منی پس هر یکی ازین دو صحابی میگفت دیگری را که این بهتر است

از من و تقدیم میکرد بر خود دیگری را فکلاهما یقول نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم

عن بیع الذهب بالورق دینا پس هر دو باتفاق میگویند که منع کرده است رسول خدا

از بیع ذهب بورق اندر وی دین که در وقت ادا کنند **باب** بیع الذهب بالورق یدا بید

ابن احمد بن حنبل را که میگفت بودم من که دوست

میداشتم سماع را و بود پدر من که ناخوش میداشت

آنرا پس وعده کردم ابن جناده را که باشد نزد من

شبی پس باشید نزد من تا دانستم که خواب کرد پدر من

پس شروع کرد ابن جناده در تغنی پس شنیدم آواز

پای را بالای بام پس بر آمدم بر آن و دیدم پدر خود

را بر سطح که می شنود غنا را و دامن او زیر بغل

او است و وی میخرامد گویا که رقص میکند و مانند

این قصه از عبد الله بن احمد بن حنبل نیز منقول

است و گفته اند آنچه وارد شده است از ائمه و

اکابر الفاظیکه دلالت دارند بر تغلیظ محمول است

بر غنای که مقترن است بفحش یا منکر جمعا بین

القول و الفعل و روایت کرده شده است از احمد

که وی شنید قوالی را نزد پسر خود صالح و انکار نکرد

پس گفت پسر ای پدر آیا نبودی تو که انکار میکردی

و مکروه میداشتی آنرا گفت همچنین بود لیکن

استعمال میکنند با وی منکر را و مقید کرده است

ابو منصور اباحت را نزد شافعی بشنیدن مرد از

مرد یا از جاریه خود یا از امرأة که حلال است

نظر بوی یا بشنود در خانه خود یا در خانه بعضی

اصدقا و نشنود آنرا در میان راه و مقرون نگردد

سماع بچیزی از منکرات و ضایع نکند بسبب آن

اوقات نماز را و گفته است فقیه عالم ناصرالدین

فروختن ذهب بنقره دست بدست روا است **حدثنا** عمران بن ميسرة قال حدثنا عباد بن العوام قال اخبرنى يحيى بن
ابى اسحق قال حدثنا عبد الرحمن بن ابى بكرة عن ابيه قال نهى النبى صلى الله عليه وسلم عن
الفضة بالفضة والذهب بالذهب الا سواء بسواء منع كرد آنحضرت از بيع فضه بفضه و ذهب بذهب مگر
برابر برابر وامرنا ان نبتاع الذهب بالفضة كيف شئنا والفضة بالذهب كيف شئنا وامر كرده مارا بآنكه بخريم
ذهب را بنقره و نقره را بطلا هر چونكه خواهيم كم يا زياده **باب** بيع المزابنة وهى بيع الثمر بالتمر وبيع الزبيب
بالكرم در بيان بيع مزابنه و آن فروختن خرماى رطب كه بر درخت باشد بخرماى خشك و فروختن انگور بانگور بر درخت
وبيع العرايا و فروختن خرما و انگور است بر درخت بگذاف و تخمين بايشطريق كه بعد از خشك شدن صاع بيشود مثلا و بهمان صاع
بفروشند كه مالك و يحيى بن سعيد و ابو الحكم نيز از روايا ... بيع آن بر سر درخت بخرما قال انس نهى النبى صلى الله عليه وسلم
عن المحاقلة والمزابنة گفت انس منع كرده پيغمبر خدا از محاقله و مزابنه محاقله بضم ميم و حاء مهمله مشتق است
از حقل بمعنى زرع و آن بيع گندم در خوشه بگندم مصاف از كاه و در بعضى حواشى گفته كه در تفسير محاقله اقوال مختلفه آمده بعضى
گويند كه اجاره دادن زمين است بگندم و اين چنين است مفسر در تفسير حديث بعضى گويند اجاره دادن زمين براى زراعت
بحصه ثلث يا ربع مثلا و بعضى گويند بيع زراعت است پيش از رسيدن **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا
الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال اخبرنى سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر رضى الله عنهما ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تبيعوا الثمر حتى يبدو صلاحه فرمود مفروشيد ميوه را بر درخت تا آنكه ظاهر شود
حال آن از روى مقصود است غالبا ولا تبيعوا الثمر بالتمر اول بمثلثه است و ثانى بتاء فوقانيه معنى مكرر شده است
قال سالم بن عبد الله واخبرنى عبد الله عن زيد بن ثابت رضى الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم رخص بعد ذلك فى بيع العرية بالرطب او بالتمر ولم يرخص فى غيره گفت سالم بن عبد الله
و خبر داد مرا ابن عمر از زيد بن ثابت كه تحقيق پيغمبر خدا رحمت كنا د خدا بر وى رخصت داد بعد از منع در بيع عريه بخرماى تر
يا خشك و رخصت نداده در غير آن اين روايت مخالف جمهور علما است گفته اند شك كرده است راوى كه رطب است
يا تمر و بر روايت مشكوك عمل نيز و د و شافعى اين را مذهب گرفته و ديگو يد ا و بعنى تخيير است **حدثنا** عبد الله بن
يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر رضى الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
نهى عن المزابنة والمزابنة اشتراء الثمر بالتمر كيلا وبيع الكرم بالزبيب كيلا يعنى منع كرده كه ميوه را از تر و خشك
وزنى قرار داده نفروشند و ظاهر است كه وزن كردن ميوه كه بر درخت است از روى تخمين خواهد بود **حدثنا**
عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن داود بن الحصين عن ابى سفيان مولى ابن ابى احمد عن ابى سعيد
الخدرى رضى الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن المزابنة والمحاقلة والمزابنة اشترا
الثمر بالتمر على رؤس النخل مزابنه خريدن خرماى تر است بخشك بر سرهاى درخت **حدثنا** مسدد قال
حدثنا ابو معاوية عن الشيبانى عن عكرمة عن ابن عباس رضى الله عنهما قال نهى النبى صلى الله
عليه وسلم عن المحاقلة والمزابنة **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا مالك عن نافع
عن ابن عمر رضى الله عنهما عن زيد بن ثابت رضى الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب العيدين

بر آنكه بود انس كه ميكرد آنرا در خانه خود نه بطريق تلهى و گفته است كه قائل است بكراهت مطلقا حمل ميكند حديث انس را بر تشبيه اشعار مباحه و تحريم كرده صاحب بدايع آنرا و تعليل كرده بآنكه سماع غنا حرام ميگرداند دل را و بعضى حنفيه گفته اند لا باس به فى الاعراس والوليمة و بعضى لا باس به در اعياد و ساير اوقات سرور مباحه و قول و فعل مشايخ طريقت پيشين و پسين هم مختلف آمده غالب مقتدايان اين طايفه كه دستگيران طريقت و رهنمايان حق اند طريقه اجتناب است و در متاخرين كه والهان راه و مستان درگاه هستند روش سماع شيخ حماد دباس كه از مقتدايان وقت و از مشايخ طريقت غوث الثقلين شيخ محى الدين ابى محمد عبد القادر جيلانى رضى الله عنه روزى بنماز جمعه ميرفت ناگاه در اثناى راه آواز سرود بگوش وى رسيد ايستاده و متوقف شد و گفت آيا امروز چه معصيت از ما بوجود آمده كه بعقوبت آن باين بلا مبتلا شده ايم هر چند در نفس خود تفحص كرد چيزى از ان باب نيافت

ابن حضر لصاحب العرية ان يبيعها بخرصها تحقيق رسول خدا رخصت داد مر صاحب عريه را اینکه بفروشد آنرا بطریق
تخمین یعنی بتخمین که تقدیر کند یعنی آنرا که بر درخت باشد که بعد از خشک شدن چهار صاع میشود مثلاً بچهار صاع خشک فروشد
عریه بفتح عین مهمله وکسر را وتشدید تحتیه است خرص بفتح معجمه وسکون را آخر صاد مهمله است **باب** بيع الثمر
على رؤس النخل بالذهب والفضة در حکم فروختن میوه بر درخت بذهب وفضه یعنی بزر نقد **حدثنا**
يحيى بن سليمان قال حدثنا ابن وهب قال اخبرنا ابن جريج عن عطاء وابي الزبير عن جابر بن
عبد الله قال نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن بيع الثمر حتى يطيب گفت منع کرده است پیغمبر خدا رحمت کناد
خدا بروی از فروختن میوه بر درخت تا آنکه خوش گردد ولایق انتفاع خاص شود ولا يباع شيء منه الا بالدينار
والدراهم الا العرايا وفرمود فروخته نشود چیزی از اثمار صالح مگر بدینار ودرهم مگر عرایا که روا است بی زر نقد
حدثنا عبد الله بن عبد الوهاب قال سمعت مالكا وساله عبيد الله بن الربيع احدثك داود
عن ابي سفيان عن ابي هريرة رضي الله عنه مولف گوید حدیث کرد مرا عبد الله بن عبد الوهاب گفت شنیدم
امام مالک را وحال آنکه پرسید او را عبید الله بن الربیع آیا حدیث کرده است ترا داؤد بن حصین از ابی سفیان از ابی هریره
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم رخص في بيع العرايا في خمسة اوسق او دون خمسة اوسق که تحقیق
رسول خدا رخصت داده است در بیع عرایا در پنج وسق یا کمتر از پنج وسق قال نعم گفت مالک آری حدیث کرده مرا داؤد از ابی
سفیان از ابی هریره اوسق جمع وسق است وآن شصت صاع است صاع چهار سیر شاهجهانی **حدثنا** علي بن عبد الله
قال حدثنا سفيان قال حدثنا يحيى بن سعيد سمعت بشيرا قال سمعت سهل بن ابي حثمة ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم نهى عن بيع الثمر بالتمر ورخص في العرية ان تباع بخرصها منع کرده است از بیع ثمر بتمر ورخصت داده است در عریه
که فروخته شود بتخمین واندازه يأكلها اهلها رطبا میخورند آنرا خریداران او در حالی که تر است وشیرین وقال سفيان مرة
اخرى الا انه رخص في العرية يبيعها اهلها بخرصها يأكلونها رطبا وگفت سفیان یکبار دیگر این عبارت مگر آنکه بتحقیق آنحضرت
رخصت داده در عریه که میفروشند صاحبان شمار بتخمین میخورند حالیکه رطب است قال هو سواء گفت سفیان این قول برابر است
بقول اول تفاوتی ندارد وضمیر مونث در یاکلونها راجع بثمار وضمیر مرفوع بسوی اهل وقال سفيان قلت ليحيى وانا
غلام وگفت سفیان گفتم یحیی را وحال آنکه من خردسال بودم اشاره کرده که از خردسالی در طلب علم بودم ومباحثه
میکردم بشیوخ ان اهل مكة يقولون ان النبي صلى الله عليه وسلم رخص في بيع العرايا مقوله سفیان است تحقیق
اهل مکه میگویند که پیغمبر خدا رخصت کرده است در بیع عرایا قال وما يدري اهل مكة گفت یحیی چه دانند اهل مکه
را مقصود آنست که حدیث میکرد برای اهل مدینه فقلت انهم يروونه عن جابر پس گفتم اهل مکه روایت میکنند از جابر
فسكت پس خاموش شد یحیی قال سفيان انما اردت ان جابرا من اهل المدينة گفت سفیان نخواستم
ازین کلام مگر آنکه گویم جابر از اهل مدینه است پس روایت او درست باشد قیل لسفيان وليس فيه نهي عن بيع الثمر حتى
يبدو صلاحه قال لا گفته شد مر سفیان را نیست درین حدیث منع بیع میوه بر درخت تا آنکه ظاهر شود صلاح آن گفت نیست
این منع **باب** تفسير العرايا جمع عریه است یعنی این باب در بیان آنست که عریه کدام عقد بیع است ومراد از وی چیست قال
مالك العرية ان يعري الرجل الرجل النخلة گفته است امام مالک که عریه آنست که هبه میکند مردی مردی دیگر را

خوشتر وسالم تر است مر کسی را که ایمان آورده بخدا
وروز آخر ودر آداب مرید در اواخر کتاب بعد از بیان
آنکه سزاوار است مرید را که حرکت نکند در حال سماع
پیش شیخ مگر باشارت از جانب شیخ بیان کرده آنکه
وارد شود بروی غلبه که در گیرد وباز دارد او را از
تمیز واختیار معذور باید وبتحقیق ذکر کردیم ما این
ادب مذکور را وان كنا لا نرى السماع بالقول
والقصب والرقص وقد قدمنا كراهيته فيما تقدم
بنا بر آنچه شیفته شده اند بدان اهل زمان ما در رباطها
ومجامع خود وانکار نمیکنیم که باشند در میان این جماعه
که میکنند این حرکت را صادقین پس باشند یعنی آنچه
سماع کرده منهیج بر آتش صدق بماه برانگیزنده آنرا
پس بیفروزد بنایره خود وغایب ومضمحل گردد
وران پس بجنبش آیند اعضا وجوارح او میان
قوم واینچنین کس یکسواست از آنچه قوم در آنند
از لذت طبیعت وهواهای خود ویاد کردن هر
واحد نزدیکی را از معشوق خود که مرده است
ودراز گشته مدت او وبازنده است غایب
از وی پس سخت شده شوق او بسوی وی فرزند
صادق آتش عشق وی فروزنشسته وشعله
وی ساکن نگشته ومحبوب وی غایب نیست
از وی وانیس وی متوحش نه پس وی همیشه
در زیادت قرب ولذت ونعیم است تغیر نمیکند
وحاجب نمیشود از حال وی جز کلام وحدیث کسی
که مراد اوست وآن پروردگار وی عز وجل وبدان
نزد وی کفایت است از اشعار وقصاید واصوات
وبانگ مدعیان که شرکاء شیطان اند وسواران
هواها ومراکب نفوس وطبیعت واتباع بر ناعق
وزاعق این ترجمه کلام شیخ المشایخ است در کتاب
مذکور یعنی میل بسماع اشعار وخوان وتلذذ بدان
غالبا ناشی از طبیعت ونفس وهوا است وتاثیر
روح وقلب مرید از کلام مراد است که صفت محبوب
است وآنچه در معنی آنست از آنچه محرک باشد
مر آتش صدق را از شعری که متضمن عشق ومحبت
واذواق ومقامات صادقان باشد وخوان آنجا
در بحث آداب سماع کلام مذکور شرح نموده وذر
تکمله نوشته اند که جماعت صوفیه در خدمت حضرت
غوث الثقلین رضی الله عنه حاضر بودند قوال
شعری انشاد کرد آنحضرت را حال شد وبطیران
درآمدند واز آنجا هم بطریق طیران در خانقاه خود
حاضر شدند وشیخ محی الدین بن عربی نیز تحقیق
آن گفته که تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی است
وحرکت بدن ورقص بی آن هرگز نبود وروح
انسانی منزه است از تاثیر نغمه که آن محل وعد معانی
است وسکون واضمحلال وتوالی صفت اوست

درخت خرمای از بستان خود پس مالک میشود آنرا پس بیاذی بدخوله علیه فرخص له ان یشتریها منه بتمر پس آنرا میکشد بخشنده بسبب درآمدن آنکه بوی بخشند بر وی پس رخصت داده شد او را که بخرد آنرا از موهوب له بخرمای خشک رطبی را که بر سر درخت است وقال ابن ادریس العریة لا یکون الا بالکیل من التمر یدا بید ولا یکون بالجزاف وگفته است ابن ادریس که عریه نمی باشد مگر بکیل از تمر دست بدست ونمی باشد بگزاف وتخمین مراد از ابن ادریس امام شافعی است بر قول بعضی شارحان است عبد الله بن ادریس اودی است بعضی ترجیح داده این را وابن بطال تردد کرده قسطلانی آنچه نقل کرده مذهب امام شافعی با نیز مخالف اینست والله اعلم ومما یقویه قول سهل بن ابی حثمة بالاوسق الموسقة وازانچه تائید میکند قول ابن ادریس را قول سهل بن ابی حثمه است که گفته است که عریه به پیمانهاست که پیموده شده موسق را برای تاکید آورده چنانکه قناطیر المقنطرة واقع شده وقال ابن اسحق فی حدیثه عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما کانت العرایا ان یعری الرجل فی ماله النخلة والنخلتین وگفته است ابن اسحق بسند مذکور بود عرایا اینکه میداد مردی از مال خود یک نخل یا دو نخل ابو داود این حدیث را زیاده کرده است پس دشوار می آمد بر وی این عطیه پس میخرید آنرا بمثل آن بطریق تخمین وقال یزید عن سفیان بن حسین العرایا نخل کانت توهب للمساکین فلا یستطیعون ان ینتظروا بها فرخص لهم ان یبیعوها بما شاؤا من التمر وگفته است یزید از سفیان بن حسین عرایا بود نخلی که بخشیده میشد مر مسکینان را ونمیتوانستند انتظار آن کشید پس رخصت داده شد مر ایشانرا که بفروشند آنرا بهر چه خواهند از خرمای خشک حدثنا محمد قال حدثنا عبد الله قال اخبرنا موسی بن عقبة عن نافع عن ابن عمر عن زید بن ثابت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رخص فی العرایا ان تباع بخرصها کیلا رخصت فرمود در عرایا اینکه فروخته شود رطب وعنب سر درخت باندازه آن تمر وزبیب از روی کیل وقال موسی بن عقبة فی العرایا نخلات معلومات تاتیها فیشتریها وگفته است موسی بن عقبه در بیان عرایا که نخلهای چندیست که می آئی تو آنرا پس میخری آنرا واین معنی دیگر شد عرایا را

باب بیع الثمار قبل ان یبدو صلاحها

در حکم فروختن میوه ها پیش از آنکه ظاهر شود صلاح آن وبکار آید وقال اللیث عن ابی الزناد کان عروة بن الزبیر یحدث عن سهل بن ابی حثمة الانصاری من بنی حارثة گفت لیث بن سعد امام از ابی الزناد بود عروه بن الزبیر بن العوام حدیث میکرد از سهل بن ابی حثمه انصاری که از قبیله بنی حارثه بود انه حدثه عن زید بن ثابت بتحقیق سهل حدیث کرد عروه را از زید بن ثابت انصاری قال کان الناس فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت زید بن ثابت بودند مردم در زمان آنحضرت یتبایعون الثمار بیکدیگر خرید وفروخت میکردند میوه ها بر درخت پیش از آنکه بکار آید فاذا جد الناس پس وقتیکه بریدند مردم وکندند از درخت جد بجیم ودال مهمله است بمعنی قطع ودر بعضی اصول بحاء مهمله بهمان معنی وحضر تقاضیهم قال المبتاع انه اصاب الثمر الدمان گفت مشتری بتحقیق شان اینست که رسیده است میوه را آفت دمان بضم دال وتخفیف میم وبعد از الف نون فسادی که بشگوفه میرسد وسیاهی آن اصابه مراض اصابه قشام رسیده است آنرا آفتی که هلاک کرده ورسیده است آنرا آفتی که کم شده مراض بضم میم وراء وآخر ضاد معجمه است وبعضی بکسر میم نقل کرده اند آفتی است که در ثمر میرسد وضایع میکند قشام بضم قاف وفتح نیز وشین معجمه آخر میم است بمعنی آفتی که پیش از بسر شدن میرسد عاهات یحتجون بها

بعضی نفوس سالکان کار کنند مختار اند وشیخ ابو یعقوب همدانی که از کمل اولیاء است پیر خواجه عبد الخالق غجدوانی که سر حلقه سلسله نقشبندیه است قدس الله اسرارهم مشرب سماع داشت ودر سلسله کبرویه نیز سماع نیست که اکابران این سلسله شیخ نجم الدین کبری وشیخ مجد الدین بغدادی وغیر ایشان سماع میکردند وشیخ نجم الدین بواسطه شیخ عماد یاسر مرید شیخ ابو النجیب سهروردیست وشیخ شهاب الدین سهروردی که خلیفه شیخ ابو النجیب است نیز از سماع استماع داشت وبراه تفضیل سیرفت وکفایت میکند طالب متبع را که جامع است میان احکام ومعارف نظر در کتاب عوارف که عقد کرده است دران بابی در رد انکار وبابی دیگر در قبول وایثار وبابی دیگر در ترفع واستغنا از سماع وبابی دیگر در ذکر تادب واعتنا و از شیخ ابو الحسن شاذلی که امام وسر حلقه سلسله شاذلیه است روح الله روحه می آرند که فرمودند که سماع کنند در طعام ظلمه خورند مر ایشان نزع از سهو نیست که در قرآن مجید میفرماید سماعون للکذب اکالون للسحت ونیز فرمود وقتیکه پرسیده شد از حال سماع کنندگان روزگار انهم الفوا آباءهم ضالین فهم علی آثارهم یهرعون وهم یکی از مشایخ شاذلیه گفته السمع تفاض عن درجة الحق اذا کان صادرا عن اهله لتشد السیطر واداب گفت سماع فروتر بودن از مرتبه حق چه وقتیکه صادر شود از اهل آن بجمیع شرایط وآداب که قرار داده اند یعنی درجه حق بالاتر از مرتبه سماع است که گویند سماع اهل قلوب وارباب تجلی صفاتی را باشد که تحول وتغیر واضطراب درین مقام پیدا شود خلاف تجلی ذات که آنجا همه سکون وتمکین واضمحلال واستغراق است ازینجاست آنچه در عوارف از شیخ حماد دباس نقل کرده که گفت السماع من بقیة الوجود واز سهل تستری آورده که وی هرگز از سماع ذکر وقرآن متغیر نشدی روزی در آخر عمر قرآن بر وی خواندند بوجود لرزید و ... بود که بیفتند پرسیدند که این چه بود گفت ... از تو نبود گفت ضعف حال گفتند اگر ضعف حال است قوت کدام است فرمود قوت آن باشد که بر دارد که

عیبها و آفتهاست که حجت میگرفتند بآن و مناقشه میکردند فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما کثرت عنده
الخصومة فی ذلک پس فرمود رسول خدا هرگاه بسیار شد نزد آنحضرت خصومتها فاما لا فلا تبتایعوا حتی یبدو
صلاح الثمر پس اگر ترک نکنند خصومت را پس مبایعت نکنند تا آنکه ظاهر شود صلاح ثمر فاما لا بکسر همزه و تشدید میم
اصل آن فان لا تترکوا است کلمهٔ ما را زیاده کرده اند برای تاکید و ادغام کرده اند نون را در میم و فعل را حذف کرده اند
کالمشورة یشیر بها این فرمودن آنحضرت از راه مشورت میفرمود آن یعنی از راه امر و حکم الهی نبود لکثرة
خصومتهم از جهت بسیاری خصومت و دشمنی ایشان بود که بیکدیگر کردند قال و اخبرنی خارجة بن زید بن
ثابت ان زید بن ثابت گفت ابو الزناد و خبر داده مرا خارجه پسر زید بن ثابت بتحقیق زید بن ثابت
لم یکن یبیع ثمار ارضه حتی تطلع الثریا فیتبین الاصفر من الاحمر نبود که میفروخت میوهای زمین خود را
تا آنکه طلوع میکرد ثریا که زمان رسیدن میوها بود پس ظاهر میشود زرد از سرخ و تمام رسیده قال ابو عبد الله رواه علی
بن بحر گفت ابو عبد الله مولف روایت کرده حدیث مذکور را علی بن بحر بفتح با و سکون مهمله قال حدثنا حکام
بفتح مهمله و تشدید کاف قال حدثنا عنبسة عن زکریا عن ابی الزناد عن عروة عن سهل عن زید بن
ثابت **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال حدثنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن بیع الثمار حتی یبدو صلاحها نهی البائع والمبتاع
منع کرده فروشنده را و خرنده را **حدثنا** محمد بن مقاتل قال حدثنا عبد الله قال اخبرنا حمید الطویل
عن انس بن مالک رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی ان تباع ثمرة النخل
حتی تزهو منع کرد اینکه فروخته شود ثمر درخت تا آنکه پخته شود قال ابو عبد الله یعنی حتی تحمر گفت مولف یعنی
تا آنکه سرخ شود **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن سلیم بن حیان قال حدثنا سعید بن میناء
قال سمعت جابر بن عبد الله قال نهی النبی صلی الله علیه وسلم ان تباع الثمرة حتی تشقح گفت منع کرد
رسول خدا رحمت کنا و خدا بروی اینکه فروخته شود میوه بر درخت تا آنکه پخته شود تشقح بتا مثناة فوقانیه و فتح معجمه و تشدید قاف
و حاء مهمله است و قیل وما تشقح قال تحمار و تصفار و یؤکل منها گفته شد بجابر که چه معنی دارد تشقح گفت سرخ شود و
زرد شود و خورده شود از وی **باب** بیع النخل قبل ان یبدو صلاحها در حکم بیع میوهٔ نخل پیش از آنکه ظاهر شود
صلاح آن **حدثنا** علی بن الهیثم قال حدثنا معلی بن منصور الرازی قال حدثنا هشیم قال اخبرنی
حمید قال حدثنا انس بن مالک رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه نهی عن بیع الثمرة
حتی یبدو صلاحها و عن النخل حتی تزهو و منع کرد از بیع درخت میوه دار تا آنکه پخته شود قیل وما
تزهو قال تحمار و تصفار گفته شد بانس چیست معنی تزهو گفت سرخ شود و زرد شود **باب** اذا باع الثمار
قبل ان یبدو صلاحها ثم اصابته عاهة فهو من البائع و قتیکه فروخت ثمرها را پیش از آنکه ظاهر شود صلاح آن
پس تر رسید آنرا آفتی پس آن نقصان از بائع است **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن
حمید عن انس بن مالک رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن بیع الثمار حتی تزهی فقیل
له وما تزهی قال حتی تحمر تزهی و تزهو هر دو بیک معنی آمده اند ترجمه مکرر شده است فقال

و نامحرمان خالی بودی و در زمان خواجه قطب الدین
بختیار اوشی قدس الله سره درویشان روزها
بر سیگر فتند و ریاضت میکشیدند بعد از ان در موسم
اعراس مشایخ و عزیزان سماع میشنیدند و در حلقت
خواجه هم در ضعف و بیماریست که در مجلس سماع
حادث شده بود و در زمان سلطان المشایخ
شیخ نظام الدین اولیا قدس الله سره این کار رواج
دیگر گرفت و در مجلس ایشان مزامیر و تصفیق
نبود و یاران را از ان منع میکردند نقله الشیخ
الاجل الدهلوی فی رسالة السماع بالجمله متعارف و مشهور
میان صوفیه که قایل اند بسماع و مباشر اند استماع
را آنست که سماع مر اهل را مباح است جمعا بین
الاقوال یقین همچنین بیان کرده اند شرایط و آداب
آنرا و تعیین کرده اند اهالی و ارباب آنرا و حقیقت
حال آنچه از نقل اقوال مفهوم شود آنست که انکار
فقها و اکابر اولیا راجع بمنکر است که مخلوط و
مقرون میباشد با غنا از ملاهی و مناهی و قصد
تلهی و تشهی و جز آن نظر بغالب حال وی که اگر
بتقیید ان و لا ابالیان همچنین کنند از پیچیاست
که غنا در باب ملاهی مذکور آمده و آنرا لهو خوانده اند
و گر نه نفس سعد که حقیقتش جز آواز خوش مرکب
از زیر و بم و پست و بلند نمی مخصوص نباشد
سماع آن محذور نبود که آن بمباح الاصل است سماع

رسول الله صلى الله عليه وسلم ارأيت اذا منع الله عز وجل الثمرة بم يأخذ احدكم مال اخيه پس فرمود
پیغمبر خدا آیا می بینی وقتیکه منع کرد خدا ثمره را بچه چیز وکدام حق میگیرد یکی از شما مال برادر مسلمان را وقال الليث حدثني
يونس عن ابن شهاب قال لو ان رجلا ابتاع ثمرا قبل ان يبدو صلاحه ثم اصابته عاهة كان
ما اصابه على ربه گفت ابن شهاب اگر بتحقیق مردی خرید ثمره را پیش از آنکه ظاهر شود صلاح آن پس
رسید آنرا آفتی باشد نقصانی که رسیده است بر صاحب ثمره قال اخبرني سالم بن عبد الله عن ابن عمر رضي الله عنه
گفت ابن شهاب خبر داده مرا سالم از ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تبايعوا الثمر حتى
يبدو صلاحها ولا تبيعوا الثمر بالتمر وبفروشید رطب را بخرمای خشک **باب** شراء الطعام الى اجل
مسمى خریدن غله تا مدتی که متعین شده باشد میان یکدیگر **حدثنا** عمر بن حفص بن غياث قال حدثنا
ابي قال حدثنا الاعمش قال ذكرنا عند ابراهيم الرهن في السلف گفت اعمش ذکر کردیم نزد ابراهیم
نخعی رهن کردن در ایام آینده فقال لا بأس به پس گفت ابراهیم هیچ باک ندارد ثم حدثنا عن الاسود
عن عائشة رضي الله عنها پس ابراهیم حدیث کرد مارا از اسود از عایشه ان النبي صلى الله عليه وسلم اشترى
طعاما من يهودي الى اجل فرهنه درعه بتحقیق پیغمبر خدا خرید غله از یهودی بوعدهٔ مدتی که یهودی ادای ثمن کند
پس گرو کرد زره خود را **باب** اذا اراد بيع تمر بتمر خير منه وقتیکه خواهد این که بفروشد تمر را بتمری که بهتر
از آنست **حدثنا** قتيبة قال حدثنا مالك عن عبد المجيد بن سهيل بن عبد الرحمان عن سعيد بن المسيب
عن ابي سعيد الخدري وعن ابي هريرة رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
استعمل رجلا على خيبر بتحقیق رسول خدا عامل گردانید مردیرا بر خیبر و آن محمد بن مسلم است فجاءه بتمر جنيب پس
آورد آنحضرت را خرمای پاکیزه بفتح جنیب بجیم ونون در آخر موحده است فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
أكل تمر خيبر هكذا پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی آیا همه خرمای خیبر اینچنین است فقال لا والله يا
رسول الله پس گفت آنمرد نیست سوگند خدا همه خرمای خیبر اینچنین ای رسول خدا انا لنأخذ الصاع
من هذا بالصاعين بتحقیق ما میگیریم یکصاع ازین جنس بدو صاع ردی والصاعين بالثلث و
دو صاع را به سه صاع ردی گاهی که اینقسم بسیار می باشد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تفعل
بع الجمع بالدراهم بفروش ردی را بدراهم ثم ابتع بالدراهم جنيبا پس بخر بدراهم جید را تمسک کرده شافعی
باینحدیث که حیله در بیع تفاضل در یک جنس رواست چنانکه اگر کسی خواهد که زیاده بگیرد گندم مثلا قیمت کند گندم
خود را زیاده بر بهای بازار وبزری بر دی تا بیشتر کند وگندم دیگری را بهاء کمتر از آن کند بزری خود که بر نسبت
بخرد درینصورت البته زیاده خواهد آمد ویا هبه کند یکی زیادتی را واگر این حیله بطریق شرط مذکور شود بیع حرام است
واگر نیت کند مکروه و پوشیده نماند که در حدیث نفرمود که جید را از همانکس که بوی ردی فروخته بخر پس دلیل
اینحیله نمیشود جمع بفتح جیم وسکون میم وعین مهمله خرمای ردی ببعضی گویند نیک و بد در اهم را گویند جنيب
بفتح جیم وکسر نون بر وزن فعیل خرمای جید است **باب** من باع نخلا قد ابرت کسیکه فروخت درخت خرما
را که تأبیر کرده شده است بدانکه درخت خرما از نر و ماده می باشد و عادت آنست که خوشه از نر شکسته در خوشهای ماده

مصالح نیز دارد بسا که نرم میکند دل را وذوق شوق
حق وحلاوت وخشوع در عبادت بخشد اگر شود
فساد در طبیعت وی بودی این تغیر حقانی و تاثیر
رحمانی صورت نبستی وحرکت واضطراب اگر چه
شان روح حیوانیست اما روح انسانی که محل
ورود واردات معانی است متاثر می گردد
بواسطه اتصال معنوی که میان هر دو روح است
بکمال حضور وکثرت ورود معانی تا آنکه بعضی را
درین حال چیزها کشاده اند که در غیر اینحال انحلال آن
نمیشد ولیکن مواظبت بر آن وانهماک دور از
طریقه اتباع اکابر سلف است وشاید که باعتبار
این تلذذ آنرا بر عبادت وریاضت ترجیح دهند
وبتسویل وتزیین نفس وشیطان طاعت شرعی
در نظر شان سبک گردد وقصور وفتور راه یابد
نعوذ بالله من الزيغ والزلل پس سرور سماع عارض آید
از کیفیت صورت که کلام منظوم یا منثور متضمن
توصیف زنان وخمر ونحو آن باشد یا از مخصوص محل
که زنان مشتهاة نامحرم بود وانچه در حکم آنست از امرد
یا از مجاورت منکرات دیگر وقصد تلهی وتشهی
وحضور نا اهل داد امست وجز آن پس سماع
در حد ذات مباح باشد وبجزی خارج از ذات
مکروه ومطلوب گردد وتقسیم کرده غزالی سماع را
بر چند وجه حرام محض وآن جوانان را که غالب آمده
بر ایشان شهوت دنیا که بجنبش می آرد سماع را الخ
مگر آنچه غالب است بر دلهای آنها از صفات مذمومه
دیگر مکروه وآن مر کسی را که عادت گیرد در اکثر اوقات
بطریق لهوی آنکه نظر کمارد بر صورت مغنیان دیگر
مباح مر کسی را که نیست او را حظ مگر تلذذ باوان
خوش دیگر مندوب مر کسی را که غالب است
بر وی محبت خدا و پیدا نمی شود از وی مگر صفات
ستوده واین مناسب بحال متوسطین باشد یا
مبتدیان که قدم در راه سلوک نهاده وشغل
وتشبه در اعمال صوفیه مداخلت کرده وورد دستی
چشیده ومعتقد مشایخ وامید دار احوال ایشان
گشته واز طریق تلهی وتشهی در افتاده چنانکه
در سماع پیروی ایشان کنند ودر کارهای دیگر نیز
موافقتی دارند وریاضتی میکشند وجانی میکنند
اگر عادت نکنند واحتیاط در کار دارند ومنتهیان
خود فارغ اند از تاثیر بال وتغیر حال که در هر چیز
یک وجه می بینند از ینجاست که سماع را بخلاف
از وجه حق ومجاز از بقیه وجود گفته اند واما آنکه از

می یافتند تمثال خرما بار نگیرد و این نخل را تابیر گویند در سالی که آنحضرت بمدینه تشریف بردند مردم این عمل ظاهر
کردند آنحضرت منع کرد که اینچنین نکنند در آن سال خرما بار کمتر آورد چون این منع از راه اجتهاد و وحی نبود آنحضرت
آنها را بهمین عمل باز گذاشت و فرمود که شما بکار دنیاوی خود دانا تر اید انتم اعلم بامور دنیاکم یا بفروشند زمین زراعت
کرده را و یا جاریه را یا بگیرد نخل را و زمین را یا جاریه را جواب موصول آنست که درین همه صورتها ثمرات آن برای بائع است
چنانکه داری رامس بفروشد هر حیوان داد از قسم منقولات است از آن بائع است قال ابو عبد الله وقال لی ابراهیم
گفت مولف ابو عبد الله بخاری گفته است مرا ابراهیم یعنی باین گفتار بطریق مذاکره بوده است **حدثنا** هشام قال اخبرنا
ابن جریج سمعت ابن ابی ملیکة گفت هشام خبر داد مرا ابن جریج که شنید ابن ابی ملیکه را **یخبر عن**
نافع مولی ابن عمر رضی الله عنه خبر داد وی از نافع که مولای ابن عمر بوده است ایما نخل بیعت قد ابرت لم
یذکر الثمر بهر کدام نخلی که جز این نیست نخلی که فروخته شده بتحقیق تابیر کرده شده است و ذکر کرده نشده ثمر آن فالثمر
للذی ابرها پس ثمرات مر کسی راست که تابیر کرده آنرا وکذلک العبد والحرث و همچنین حکم بنده و زراعت یعنی اگر
حامله فروخته شود و همچنین حکم غلامی بنده است و مذکور کرده نشده و در وقت بیع آن غلام از آن بائع است و زمینی که زراعت
دارد حاصل آن از بائع است سمی له نافع هؤلاء الثلثة نام برده است ابن ابی ملیکه را نافع این هر سه را **حدثنا**
عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال من باع نخلا قد ابرت فثمرها للبائع کسیکه فروخت نخلی را که بتحقیق تابیر کرده شده است
پس ثمر آن نخل مر بائع راست الا ان یشترط المبتاع مگر آنکه شرط کند مشتری برای خود **باب** بیع الزرع
بالطعام کیلا فروختن زراعت بغله از روی کیل **حدثنا** قتیبة قال حدثنا اللیث بن سعد عن نافع عن
ابن عمر رضی الله عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن المزابنة گفت ابن عمر منع کرده رسول خدا
رحمت کنا و خدا بر وی از بیع مزابنه ان یبیع ثمر حائطه ان کان نخلا بتمر کیلا مزابنه اینست که بفروشد میوه
باغ خود را اگر درخت خرماست بخرما از روی کیل وان کان کرما ان یبیعه بزبیب کیلا و اگر انگور است بر درخت بفروشد
آنرا بانگور خشک کیل کرده ادا وان کان زرعا ان یبیعه بکیل طعام یا اگر زراعت است بفروشد آنرا بکیل طعام نهی عن
ذلک کله منع کرده از بیع همه آن **باب** بیع النخل باصله فروختن نخل با بیخ آن **حدثنا** قتیبة
قال حدثنا اللیث بن سعد عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
ایما امرء ابر نخلا ثم باع اصلها فللذی ابر ثمر النخل الا ان یشترط المبتاع فرموده هر کدام آدمی که تابیر کرده
نخل را پستر فروخت همه درخت را با بیخ آن پس مر کسی را که تابیر کرده ثمر نخل است مگر آنکه شرط کند مشتری برای خود **باب**
بیع المحاضرة مخاضره بخای معجمه و ضاد معجمه از باب مفاعله است از حضرت مراد بیع زراعت سبز است که هنوز
صلاح آن ظاهر نشده باشد **حدثنا** اسحق بن وهب قال حدثنا عمر بن یونس قال حدثنی ابی قال
حدثنا اسحق بن ابی طلحة الانصاری عن انس بن مالک رضی الله عنه انه قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت انس منع کرده رسول خدا عن المحاقلة والمخاضرة والملامسة والمنابذة والمزابنة محاقله بیع زراعت است
در خوشه و مخاضره بیع زراعت سبز است و ملامسه بیع است بمجرد لمس یعنی آنکه بپسیند و منابذه آنست که جامه را بفروشند و ...

پیروی پیران ماست کر این پیران ما کرده اند ... نخواهد بود ما نیز اتباع ایشان میکنیم و اگر تنزل ... پیران محض بهانه و مجرد حیله است ... بغلبه حال و مستی و بیخودی کرده اند و گاه و گاه کرده اند برای مصلحت وقت و مقتضای حال و ... و شرایطی و آدابی و ضوابطی کرده اشتغال ... و تعصب نه ورزیده و با جماعهای خاص با کیفیت مخصوص نکرده و آن ذوق حال که و آن مصلحت و نیست که اعتنا آنرا که انوار ... است و اعمال و افعال و احوال دیگر شاهد اگر از روش پیران همین سماع ... مجالس ... ترک کنند و باقی همه را ... منصرع بر تمام کنند ... ایشانند حاشا که ایشانرا با پیران نسبتی و پیرانرا با ایشان عنایتی باشد اگر آن صفات و احوال ... و از خود دیگران که درین مجامع حاضر ... که بزرگان داشتند معاینه ببینند مبارک ... و جمعی این مجامع را از آبا و خود توارث ... آنچه اهلیت و صادق است در حق آنها ... بعضی مشایخ ... ضالین فهم علی آثارهم یهرعون ... آنچه شایع شده درین زمان و معمول آمده درین دیار از مجامع سماع و رقص که ناشی از ریا و سمعه و حب جاه و شهرت گشته و ... رقص چون اهل غنا ... بقصد استثمار و طمع تواضع و توجه مردم و بعضی بغرض تحصیل نقدی یا طعامی می آیند و ... سید هند حاشا که این طریقه در هیچ زمانی ... بزرگی مسلک شده باشد این کوردلان ... اسلاف را ... که نقل ایشان ... میکنند و ... میشوند و قاصر فهمان مجلس ... اعتقاد ... نیک در نگر ندکه چه می کنند معاذ الله این چه عیشست و کدام ... است کاش نام فقر بر خود نه نهادندی و لباس آن نه پوشیدندی شرعا و دیانة تعزیر ایشان واجب است نه تعظیم که بنظر تقلید بزرگان کنند حال را تقلید نباشد ... تعلق ندارد بلکه این تعظیم اعانت و تحریص است ایشانرا برین عمل که نعوذ بالله ... احتراز می باید و بالیده قوی تر میکردند و عجب ترانکه این جمله را در اعراس مشایخ تقرب ... اند فالی الله المشتکی و به المستغاث من عمی القلوب و صداء الصدور وانقلاب الاحوال وانعکاس

بهمين عقد بيع شود يا سنگريزه بر مبيع اندازد و عقد كند و ملامسه آنكه ميوه بر درخت را بخشك بفروشد چنانكه مكرر معلوم شد **حدثنا** قتيبة قال حدثنا اسمعيل بن جعفر عن حميد عن انس بن مالك رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن بيع الثمار ثمر النخل حتى تزهو مرويست از انس كه منع كرد آنحضرت فروختن ميوه بر درخت تا آنكه ظاهر شود صلاح آن تزهو بمثلثات و ثاني بدل است از اول در بعضي اصول ثمر التمر اول بمثلثه و ثاني بمثناة فوقانيه باضافت مجازي و معني همانست كه ميوه را بر سر درخت بفروشند قلنا لانس ما زهوها قال تحمر او تصفر گفتيم مر انس را چيست زهو ثمار گفت سرخ شدن و زرد شدن يعني پختن قال ارأيت ان منع الله الثمرة بم تستحل مال اخيك گفت انس آيا ديدي و دانستي اگر منع كند خدا ثمره را كه اصلا نشود بچه چيز حلال ميكني تو مال برادر را اين حديث بتمام مرفوعا گذشته است

باب بيع الجمار واكله در فروختن مغز سر خرما و خوردن آن جمار بضم جيم و تشديد ميم مراد چيزيست كه از درون سر خرما سفيد و نازك مي برآيد از اول خرما و بهندي خرما ... گويند **حدثنا** ابو الوليد هشام بن عبد الملك قال حدثنا ابو عوانة عن ابي بشر عن مجاهد عن ابن عمر رضي الله عنهما قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم وهو ياكل جمارا گفت ابن عمر بودم من نزد پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وي و آنحضرت ميخورد جمار را فقال من الشجر شجرة كالرجل المؤمن پس فرمود بطريق استفسار از حاضران مجلس از جنس درخت درختي است مانند مرد مسلمان در صفات نيك و انتفاع مردم از وي فاردت ان اقول هي النخلة فاذا انا احدثهم پس خواستم من اينكه بگويم آن درخت خرماست پس ناگاه من خوردترين قوم بودم و پيش بزرگان مبادرت در جواب نكردم قال هي النخلة چون حاضران جوابي ندادند فرمود آن درخت نخل است اين حديث در باب فهم علم گذشته است و درين حديث بيع جمار مذكور نيست ليكن چون آنحضرت نوشجان ميكرد خريده باشد آنرا يا كسي هديه آورده باشد و چيزي كه آنرا هديه كنند بيع آن نيز درست خواهد بود

باب من اجرى امر الامصار على ما يتعارفون بينهم في البيوع بابي كه جاري كند كار و بار اهل شهرها بر چيزي كه متعارف است ميان ايشان در خريد و فروخت والاجارة والمكيال والوزن و متعارفست در اجاره و كيل و وزن كردن وسننهم على نياتهم ومذاهبهم المشهورة و اجرا كند طريقهاي آنها بر مقاصد آنها و راه و روش ايشان كه مشهور است باين تقرير كه كرده شد وسننهم عطف است بر امر الامصار و در بعضي روايات سننهم بضم سين مهمله و دو نون است عطف بر ما يتعارفون است يعني اجرا كند امر اهل امصار را بر طريقهاي آنها مقصود مؤلف ازين كلام آنست در جائي كه نص شارع نباشد اگر كسي بشهري رود و مبايعت بر طريقه اهل آن شهر كند رواست قال شريح للغزالين سنتكم بينكم وگفت شريح ميان فروشندگان ... وقتي كه در خصومتي رجوع كردند بوي وگفتند كه طريقه ما اينست گفت لازم گيريد طريقه خود را كه ميان شماست وقال عبد الوهاب عن ايوب عن محمد وگفت عبد الوهاب بن عبد المجيد ثقفي از ايوب سختياني از محمد بن سيرين لا باس العشرة باحد عشر باكي نيست اينكه فروخته شود ده بيازده سود قسطلاني در تقرير اين معني ميگويد كه ظاهر اين كلام آنست كه ده را بسود يازده فروشد كه مجموع بيست و يك ميشود و در عرف اين كلام بر اين معني كرده دينار را مثلا سود يك دينار است و كلام بر خلاف ظاهر محمول است بر آنچه متعارف است انتهى و ابن بطال نقل ميكند كه اصل اين باب حمل بر عرف در بيع ... اكثر علما برآنند كه اين كلام تمام ...

اتشتهين تنظرين آيا خواهش داري كه نظر كني بايشان لعب فقلت نعم پس گفتم هو جواب گرداري ميخواهم فاقامني وراءه خدي على خده پس ايستاد كرد مرا پس خود بجائيكه رخساره من بر رخسار آنحضرت پيوسته بود وهو يقول دونكم ميفرمود حبشيان را دونكم يا بني ارفدة بيائيد بجاي خود اي بني ارفده بفتح همزه و سكون راء مهمله و كسر فا و فتح نيز آمده نام جد كلان حبشيان است دونكم كلمه اغراست يعني بر انگيختن بكاري و در روايت زهري از عروه آمده پس زجر كرد ايشان را عمر پس فرمود آنحضرت ايمن باشيد اي بني ارفده و در روايتي بگذار ايشان را اي عمر كه اينها بني ارفده اند يعني بازي عادت آنهاست ... بامور حرب باين طريق و آن منكر نبود حتى اذا مللت بكسر لام اول و سكون ثاني قال لي حسبك عائشه گويد تا وقتيكه ملول شدم من فرمود آيا اين قدر ترا بسنده است قلت نعم گفتم آري بس است قال فاذهبي فرمود پس برو و اين حديث در نظر عائشه بحبشه نزد كسي كه تجويز ميكنند نظر زن را بسوي مرد اجنبي نزد امن از شهوت بيقين چنانكه مشهور در كتب علماست محتاج بتاويل نباشد و اما موافق نقل نووي گفته اصح حرمت است اگرچه بي شهوت باشد گويند اين واقعه پيش از بلوغ است وليكن در بعضي روايات اين حديث چيزي است كه ظاهر است در وقوع آن بعد از بلوغ و نزول آية حجاب و كلام بتفصيل در باب نظر المرأة الى الحبش ونحوهم من غير ريبة در كتاب النكاح مذكور شود انشاء الله تعالى

باب سنة العيدين لاهل الاسلام ذكر آنچه سنت است در عيدين مر اهل اسلام را يا سنت اهل اسلام در نفس عيدين مخصوص ايشان است و در هر دو حديث باب اگرچه مذكور واقعه عيد اضحى است اتفاقا وليكن اينقدر مناسبت بترجمه كافي است و قيد اهل اسلام اشارت است بانكه غير ايشان را عيدهاي ديگر و عادات ديگر است و در بعضي نسخ باب الدعاء في العيد آمده وليكن

اگر صد صاع است بصد درم بحسب عرف فروخته شد امام ابو حنیفه میگوید که این عبارت بیع درهمین یکصاع شد
و یا حد للنفقه بجای دیگر و باع از جهت نقص بر بیع سود العین اگر در عرف چنین باشد که اجرت دلال و وزن کننده
و جز آن بر مشتریست بایع آنرا میگیرد بموجب عرف و قال النبی صلی الله علیه وسلم لهند خذی ما یکفیک
و ولدک بالمعروف و فرمود پیغمبر خدا مر هند زن ابی سفیان را که بگیر از مال ابی سفیان بی اذن او چیزی که بس کند
ترا و فرزند ترا بحسب عرف و عادت و قال الله تعالی و من کان فقیرا فلیأکل بالمعروف و گفت خدای
برتر متکفل مال یتیم را و کسی که باشد محتاج پس گو بخورد بمعروف پس مباح کرد حق جل شانه خوردن مال یتیم
بحسب ضرورت عرف و عادت واکتری الحسن من عبد الله بن مرداس حمارا و کرایه کرد حسن بصری از عبد الله
بن مرداس خری را فقال بکم فقال بدانقین پس گفت حسن بصری او را که بچند میدهی گفت عبد الله بن مرداس
بدو دانگ و یک دانگ سدس درهم است فرکبه پس سوار شد حسن آنرا ثم جاء مرة اخری فقال الحمار الحمار
پستر آمد حسن بار دیگر پس گفت یا حمار را یا حمار را فرکبه ولم یشارطه فبعث الیه بنصف درهم پس سوار شد خر را و شرط نکرد
مزد آنرا و بیاک نکرد که بی شرط مزد چون سوار شود و بر خر دیگری از جهت اعتماد بر عرف و عادت و فرستاد بسوی عبد الله
نیم درهم زیاده کرد بر اجر سابق یک دانگ را **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن حمید الطویل
عن انس بن مالک رضی الله عنه قال حجم رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو طیبة گفت انس
خون گرفت پیغمبر خدا را ابو طیبه حجام فامر له رسول الله صلی الله علیه وسلم بصاع من تمر پس فرمود پیغمبر خدا
بیک صاع تمر در اجرت او وامر اهله ان یخففوا عنه من خراجه و فرمود موالی او را که سبک کنند و کم گیرند از وی
از خراج او و مناسبت حدیث بترجمه از آنست که آنحضرت شرط نکرد اجرت او را بنا بر عرف کرد بی تعیین مزد حجام حجامت
کردن متعارف بود **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن هشام عن عروة عن ابیه عن عائشة
رضی الله عنها قالت هند ام معاویة لرسول الله صلی الله علیه وسلم ان ابا سفیان رجل شحیح فهل
علی جناح ان آخذ من ماله سرا گفت هند مادر معاویه پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی بتحقیق ابو سفیان مردی
بسیار بخیل است آیا بر من گناهی است اینکه بگیرم از مال او پنهانی قال خذی انت وبنوک ما یکفیک
وبنیک بالمعروف فرمود پیغمبر بگیر تو و فرزندان تو چیزی که بس کند ترا و پسران ترا بحسب عرف و عادت **حدثنا**
اسحق قال حدثنا ابن نمیر قال حدثنا هشام ح وحدثنی محمد بن سلام قال سمعت عثمان بن فرقد قال
سمعت هشام بن عروة یحدث عن ابیه انه سمع عائشة گفت عثمان شنیدم هشام بن عروه را که حدیث میکرد
از پدر خود عروه که بتحقیق وی شنیده عایشه را تقول من کان غنیا فلیستعفف میگفت کسی که باشد غنی پس
طلب عفاف کند و باز دارد خود را از حرام که خوردن مال یتیم است ومن کان فقیرا فلیأکل بالمعروف
و کسی که باشد فقیر گو بخورد از مال او بر وجه معروف انزلت فی والی الیتیم الذی یقیم علیه
و یصلح ماله تا زل کرده شده این آیت در والی یتیم آنکه نگهدارد خود را بر یتیم و تربیت او نماید و اصلاح میکند
مال او را ان کان فقیرا اکل منه بالمعروف اگر باشد محتاج میخورد از مال او بقدریکه ضرورت در عادت **باب**
بیع الشریک من شریکه در جواز فروختن شریک بدست شریک خود **حدثنا** محمود بن غیلان قال حدثنا

میکنیم نماز عید ثم نرجع فننحر پستر بر میگردیم
از نماز پس قربانی میکنیم فمن فعل فقد اصاب
سنتنا پس کسی که کرد اینچنین بتحقیق رسید
طریقه مسنونه ما را که درین روز است و باید دانست
که سوق حدیث در تقدیم نماز عید بر اعمال دیگر و
سنیت این ترتیب نه سنیت نفس نماز عید پس
استدلال باین حدیث بر آنکه نماز عید سنت است
درست نباشد ولیکن چون ثابت شده مواظبت
آنحضرت بر آن بی تجویز ترک احیانا جمعی از
فقها بوجوب آن قایل گشته و جمعی سنت مؤکده گفته
بدلیل حدیث اعرابی که پرسید از آنحضرت
آیا هست بر من واجب سوای این نمازهای پنجگانه
فرمود نه مگر آنکه تطوع کنی و حدیث دیگر که فرمود
خمس صلوات کتبهن الله فی الیوم واللیلة
و اصح نزد علمای حنفیه وجوب است و اما حنابله
که حمل کنند کریمه فصل لربک وانحر را بر نماز عید گویند
فرض کفایت است جمعا بینهما و بین حدیث
الاعرابی پوشیده نماند که نفی وجوب عید برا عرابی
بودن وجوب را علی الکفایه نمیخواهد چنانکه عدم
وجوب جمعه بران زیرا چه اهل بوادی مستثنی اند
از حکم عید و جمعه در اصل و حدیث خمس صلوات
نیز برای بیان وظیفه نمازهای مقرری هر روز است
و جمعه و عید وظیفه روز هشتم و سالانه است
و چنانچه این احادیث نفی فرضیت نماز جمعه
نکنند نفی وجوب نماز عید هم نکنند پس دلیل
وجوب سالم است از معارض **حدثنا**
عبید بن اسمعیل قال حدثنا ابو اسامة
عن هشام عن ابیه عن عائشة قالت
دخل ابو بکر وعندی جاریتان من
جواری الانصار گفت عایشه در آمد ابو بکر
و نزد من دو دختر ک بودند از دختران انصار تغنیان
بما تقاولت الانصار یوم بعاث می سرودند
بطریق خوشوقتی باشعاری که گفتگو کرده بودند
انصار بدان از فخر و هجو یکدیگر در حرب و شجاعت
در روز بعاث قالت ولیستا بمغنیتین
گفت عایشه و نبودند آن دو جاریه مطربه که دانسته
باشند موسیقی و حرفت داشته باشند غنا را
فقال ابو بکر امزامیر الشیطان فی بیت
رسول الله پس گفت ابو بکر آیا راضی شده بحضور
مزامیر شیطان از سرود و دف و اشتغال میکنی بدان
در خانه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم

عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن الزهري عن ابي سلمة عن جابر بن عبد الله قال جعل رسول الله صلى الله عليه وسلم الشفعة في كل مال لم يقسم گفت گردانیده است پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی حق شفعه را بر هر مالی که قسمت کرده نشده است چنانکه زمین واینجا بیان شفعه فرموده است ومقید است بآنکه قابل قسمت باشد چنانکه حمام از انکه بعد از قسمت منفعت در وی نماند فاذا وقعت الحدود وصرفت الطرق فلا شفعة و وقتیکه حدود واقع شد و هر یکی حصه خود را جدا کرد و راهها دیگر شد پس شفعه شرکت نماند چنانکه مقتضای سوق ترجمه است پس دلیل نیست ونتیجه اش که شفعه جار نباشد وصریحا مذکور است در حدیث انس که طحاوی مرفوعا آورده جار الدار احق بالدار واینست مذهب حنفیه خلافا لغیرهم

باب بيع الارض والدور والعروض مشاعا غير مقسوم

فروختن زمین و سراها و اجناس متاعها در حالیکه مشاع است وقسمت کرده نشده است

حدثنا محمد بن محبوب قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا معمر عن الزهري عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه قال قضى النبي صلى الله عليه وسلم بالشفعة في كل مال لم يقسم فاذا وقعت الحدود وصرفت الطرق فلا شفعة ازین حدیث عموم شفعه در همه اموال معلوم میشود **حدثنا** مسدد قال حدثنا عبد الواحد بهذا گفت مسدد حدیث کرد مارا عبد الواحد باین حدیث سابق وقال في كل مال لم يقسم وگفت در هر چیزیست که قسمت کرده نمیشود یعنی مسدد باین عموم نقل کرده رواه عبد الرحمن بن اسحق عن الزهري روایت کرد این حدیث را عبد الرحمن بن اسحق از زهری تابعه هشام عن معمر متابعت کرده است عبد الواحد را هشام از معمر وقال عبد الرزاق في كل مال لم يقسم وگفت عبد الرزاق شفعه در هر مالیست که قسمت کرده نمیشود مقصود از اینهمه مذکور آنست که این عموم در جمیع اموال ازین راویان بطریق تحدیث و روایت و متابعت آمده است ودرین اسانید ــــ فرقے کرده اند متابعت آنست که روایت کند راوی دیگر از همان کس که ازوی یکی روایت کرده وقول استعمال میکنند در سماع بطریق مذاکره و روایت عام تر است

باب اذا اشترى شيئا لغيره بغير اذنه فرضي

وقتیکه یکے بخرد چیزی برای دیگری بی اذن او پس راضی شود آن دیگر روا است

حدثنا يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا ابو عاصم قال حدثنا ابن جريج قال اخبرني موسى بن عقبة عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم قال خرج ثلثة نفر يمشون فاصابهم المطر فرمود برآمدند سه کس راه میرفتند پس رسید ایشانرا باران فدخلوا في غار في جبل پس رفتند در غاری که در کوهی بود فانحطت عليهم صخرة پس فرود آمد بر در غار سنگی کلان و بست آن در را فقال بعضهم لبعض ادعوا الله بافضل عمل عملتموه پس گفت بعضی مر بعضی دیگر را دعا کنید برای رهائی از ینجا ان بهترین کاری که کرده اید و آنرا وسیله نجات خود کنید فقال احدهم اللهم انه كان لي ابوان شيخان كبيران پس گفت یکی از آنها بار خدایا بتحقیق شان اینست که بود مرا پدر و مادر پیران کلان سال فكنت اخرج فارعى و بودم من که بیرون میرفتم و گوسفندان میچرانیدم ثم اجيء فاحلب پستر می آمدم و میدوشیدم شیر را فاجيء بالحلاب فاتي به ابوي فيشربان پس می آمدم بظرف شیر و می آوردم آنرا بسوی مادر و پدر پس می نوشیدند شیر را ثم اسقي الصبية واهلي وامرأتي پستر می نوشاندم خردان را از خویشان نزار از برادر و خواهرزادهای خود را فاحتبست ليلة فجئت فاذا هما نائمان پس درنگ کردم شبی پس آمدم و نگاه مادر و پدر خواب شده بودند قال فكرهت ان اوقظهما گفت آنمرد پس ناخوش داشتم من اینکه بیدار کنم ایشان را

واین نحو سرور کہ بی تکلف و فساد است امروز هم سفا یقه وارد

باب الاكل يوم الفطر قبل الخروج

استحباب خوردن چیزی در روز عید فطر پیش از برآمدن بمصلے ابن قدامه گفته نمیدانم اختلافے درین حکم و قسطلانی از شرح مهذب نقل کرده که اگر نکرده باشد انرا پیش از خروج مستحب است و اگر بکند در راه و در مصلے اگر ممکن باشد و مکروه است ترک آن

حدثنا محمد بن عبد الرحيم مشهور بصاعقه قال اخبرنا سعيد بن سليمان قال حدثنا هشيم بن بشير تصغير و در هر دو اسم قال اخبرنا عبيد الله بن ابي بكر بن انس عن انس بن مالك قال كان رسول الله گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم لا يغدو يوم الفطر حتى ياكل تمرات نمیرفت بمصلے روز عید فطر تا آنکه میخورد چند خرما و گفته اند که حکمت درین تعجیل دفع ظن لزوم صوم است تا نماز عید و اظهار تسبیح و تحریم فطر پیش از نماز که در اول اسلام بود و مبادرت بامتثال امر الهی که وجوب فطر است و سلامت است از دخل شیطان که خلاص می یابد از حبس رمضانی بعد نماز عید و در استحباب تمر حلاوت تمکیت و تقویت است که مناسب کمال ضعف از صیام است یا آنکه لتسهیل الصیام است و از جهت ستمه نشته بعضی از تابعین که افطار کند مطلق شیرین عسل و نحو آن و اینهمه در صورتیکه میسر باشد و گرنه اکتفا کند باب نقله العسقلانی و قال مرجانه عینی و عسقلانی بوزن معلی گفته و در نسخه فرع یونینیه بهمزه است بن رجاء بعد الفضائر سمرقندی البصری اختلاف کرده اند در

[illegible]

فلم تبعه يتضاغون عنده حجه و خردان گرسیکردند بآواز زدو بانهای من فلم یزل ذلك دأبی و دأبهم
پس همیشه بود این حالت من با خیر خلیسوانها حتی تطلع الفجر تا طلوع کرد صبح اللهم ان کنت تعلم
انی فعلت ذلك ابتغاء وجهك فافرج عنا فرجة نرى منها السماء خداوندا اگر هستی تو که میدانی که بتحقیق کردم
آن کار برای طلب رضای تو پس بکشا از ما کشایشی که ببینیم از آن کشاد آسمان را قال ففرج عنهم گفت راوی پس کشاده شد
از ایشان بایه اگر گوئی نفقه زوجه و اطفال مقدم است بر نفقه مادر و پدر پس گرسنه و گریان گذاشتن آنها چگونه موجب
ثواب باشد جواب داده اند که این قصه از حال امم سالفه است ظاهرا در دین آنها نفقه اصول مقدم باشد بر نفقه زوجه و
فروع یا آنها زیاده بر سد رمق میطلبیده باشند و ناله و زاری آنها از گرسنگی نبوده انتهی پوشیده نماند که بر تقدیر اول این فعل
آخرین آنها که مولف برای استدلال بر حکم ترجمه آورده حجت نماند احتمال ثانی دفع شبهه نمیکند منطوق حدیث آنست که با آنها
چیزی ملوه و داب او و دأبهم این بود و قال الآخر اللهم ان کنت تعلم و گفت دیگر خداوندا بتحقیق شان اینست که
هستی تو که میدانی انی کنت احب امرأة من بنات عمی کاشد ما یحب الرجل النساء بتحقیق بودم من که دوست
میداشتم زنی را از دختران عم خود چنانچه سخت تر دوستی مردان با زنان است فقالت لا تنال ذلك منها حتی تعطیها
مائة دینار پس گفت آن زن نمی یابی آنرا که میخواهی از وی تا بدهی او را صد دینار و در کلام التفات از تکلم بغیبت است
فسعیت فیها حتی جمعتها پس سعی کردم و رسیدم بسامان صد دینار تا آنکه جمع شدم آن زن را فلما قعدت بین
رجلیها قالت اتق الله ولا تفض الخاتم الا بحقه پس هرگاه نشستم میان دو پای او گفت بترس خدا را
و مشکن خاتم را یعنی ازاله بکارت مکن مگر بحق آن که نکاح باشد فقمت وترکتها پس استادم و گذاشتم او را ترس خدا
فان کنت تعلم انی فعلت ذلك ابتغاء وجهك فافرج عنا فرجة پس اگر میدانی تو ای خدا که بتحقیق من کردم
برای طلب رضای تو پس بکشا از ما فرجه ففرج عنهم الثلثان پس کشاده شد از آنها دو ثلث در آن غار و قال
الآخر اللهم ان کنت تعلم انی استاجرت اجیرا بفرق من ذرة و گفت دیگری خدایا بتحقیق تو میدانی که من
بمزد گرفتم مزدور برابر پیمانه غله فرق بفتح فا و سکون را و بفتح آن آخر قاف است پیمانه که در وی سه صاع میگنجد و ذره بضمه
مفتوحه و فتح را مخففه غله مشهور است که بزبان هند آنرا جوار گویند فاعطیته فابی ذلك ان یاخذ
پس دادم آن مزدور را پس ابا آورد که بگیرد آنرا فعمدت الی ذلك الفرق فزرعته پس توجه کردم بآن فرق
و زراعت کردم آنرا حتی اشتریت منه بقرا وراعیها تا جائی رسید حاصل آنکه خریدم از آن گاوی را و چراننده
آنرا ثم جاء فقال یا عبد الله اعطنی حقی پس آمد و گفت ای بنده خدا بده مرا حق مرا فقلت انطلق
الی تلك البقر وراعیها پس گفتم برو بسوی آن گاو و راعی او و بگیر که از آن تست فقال اتستهزئ بی فقلت ما استهزئ بك
پس گفت آیا استهزا میکنی بمن پس گفتم استهزا نمیکنم و لکنها لك و لیکن آن گاو و چراننده ملک تست یعنی اگر چه من
عمل کرده ام لیکن برای تو کرده ام آن فعل را و ملک تست اللهم ان کنت تعلم انی فعلت ذلك ابتغاء وجهك
فافرج عنا فکشف عنهم خدایا اگر میدانی تو که بتحقیق من کرده ام آن فعل را برای طلب رضای تو پس بکشا
ایمن در را از ما پس دور کرده شد از ایشان مولف بهمین فعل این سوم مرد تائید کرده ترجمه را از آنکه این مرد این
خرید بمالی دیگری کرد و آن مالی که برای او زراعت او جدا کرده بود اگر چه وی قبض نکرده اما حق او بود و بعد بدست آن مرد

و تصحیح کرده آنرا حاکم و ابن حبان از حدیث بریده که بود آنحضرت که بر نمی آمد روز فطر تا آنکه طعام میخورد و طعام نمی خورد روز اضحی تا آنکه نماز میگزارد پس میخورد از قربانی خود و نحو آن روایه از جابر بن سمره آورده و گفته اند در وجه فرق که تصدق در فطر پیش از نماز است پس مستحب شد اکل پیش از آن با مساکین و در نحر بعد از نماز نیست اکل نیز بعد از آن شاید با مساکین

حدثنا مسدد قال حدثنا اسمعیل بن علیة عن ایوب عن محمد بن سیرین عن انس بن مالك قال قال النبی صلی الله علیه واله وسلم من ذبح قبل الصلوة فلیعد هر کسیکه ذبح کند پیش از نماز عید اضحی پس گو که اعاده کند قربانی خود را که ذبح پیش از نماز از قربانی جایز نباشد و درین دلیل است بر وجوب قربانی فقام رجل فقال هذا یوم یشتهی فیه اللحم پس استاد مردی و گفت این روزیست که رغبت کرده می شود در وی گوشت و ذکر من جیرانه و ذکر کرد آنمرد از همسایه های خود فقر و حاجت آنها فکان النبی صلی الله علیه واله وسلم صدقه پس گویا که آنحضرت باور کرد گفته او را فقال وعندی جذعة هی احب الی من شاتی لحم پس گفت آنمرد نزد من ماده گوسفند جوان است که دوست تر است بسوی من از دو بز گوشت بجهت فربهی و پاکیزگی گوشت و زیادتی قیمت جذعه بفتحتین بیش از ثنی مونث آن بتا است و بمعنی نوجوان کذا فی القاموس و بعضی از گوسفند یکساله را گویند پس جذع کمتر از یکساله باشد مراد درینجا جذعه از معز است بمعنی بز زیرا چه جذعه ضان یعنی میش کمتر از یکسال جایز است بهمه کس ابلا اشتباه فرخص له النبی پس رخصت داد آنمرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم قربانی جذعه معز با آنکه در شرع منع شده است فلا ادری ابلغت الرخصة من سواه ام لا نمی دانم که رسید رخصت بغیر وی یا نه راوی گوید پس مرد نیست یا انس یا ابن سیرین نمی داند بغیر آنمرد را که آیا این رخصت برای آنمرد سایل یا برای غیر وی ها بود و اگر این قصه با قصه حدیث ابی بردة متحد باشد پس ظاهر آنست که انس بسبب بعد مقام وی از آنحضرت نشنیده قول شریف را ولن تجزی عن احد بعدك که وی را رخصت بعد معلوم بکر خصوص سایل را پس گفت انچه گفت و در شمول خطاب شارع بیکی از مردم تمام امت را و خصوص آن بآن بیک فقهارا اختلاف است جمهور بر تخصیص

[illegible]

گویا بطریق ودیعت مانده وبهمین قدر تطبیق یافته والله اعلم **باب** الشراء والبیع مع المشرکین واهل الحرب
دربیان جواز خرید وفروخت با مشرکان واہل حرب از عطف عام بر خاص است **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا
معتمر بن سلیمان عن ابیه عن ابی عثمان عن عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنهما قال کنا
مع النبی گفت بودیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثم جاء رجل مشرک مشعان طویل بغنم یسوقها پس آمد مردی کافر
پریشان موی دراز قد با غنمی که میراند آنرا مشعان بضم میم وسکون شین معجمه وعین مهمله وتشدید نون بمعنی اشعث
پریشان موی مشتق از اشعان شعر ای شعث قسطلانی بمعنی دراز موی سر میگوید وصراح گفته اشعان ژولیده موی
شدن درقاموس گوید فهو مشعان الراس بایر ذ بمعنی پریشان موی است فقال النبی صلی الله علیه وسلم
بیعا ام عطیة او قال ام هبة پس فرمود اورا آنحضرت اراده فروختن داری یا دادن بکسی یا گفت
آنحضرت یا هبه میخواهی شک راویست فقال لا بل بیع فاشتری منه شاة پس گفت آن کافر هبه نیست بلکه بیع است
پس خرید آنحضرت ازوی شاة را گفته اند درین حدیث جواز بیع کافر است واثبات ملک او بانچه در دست اوست ونیز جواز
قبول هدیه از دست او انتهی در جواز قبول هدیه سخن است از استفسار اراده او لازم نمی آید که اگر کافر قبول میکردند **باب**
شری المملوک من الحربی وهبته وعتقه خریدن بنده از کافر حربی وهبه کردن وآزاد کردن آن وقال النبی
صلی الله علیه وسلم لسلمان کاتب وفرمود پیغمبر خدا سلمان فارسی را مکاتبت کن یعنی بخر خود را از مولای خود
وکان حرا فظلموه وباعوه وبود سلمان آزاد پس ستم کردند او را وفروختند وسبی عمار وبند کرده شد عمار بن
یاسر صحیح آنست که عمار را سبی نکرده اند ما در او سمیه دا ابو حذیفه مخزومی است زوج سمیه یاسر است زاده برای او
عمار را وآزاد کرده او را ابو حذیفه وچون مادر او از موالی بود بعمار معامله اهل سبی میکردند وصهیب ابن سنان رومی است
در اصل از عرب است نزول کرده بود بقریه زمین موصل چون رومیان غارت کردند آن ناحیه را صهیب بنده
روم رفت ووی غلام خورد سال بود خریدند او را کلبی وبمکه آوردند وازوی عبد الله بن جدعان خرید وآزاد کرد وبلال
بن رباح حبشی از اعز صحابه است بمناقب جلیله ومفاخر علیه موذن رسول خدا مادر او حمامه خریدند او را ابو بکر صدیق
از شرکے بجای که عذاب میکردند او را بر توحید وآزاد کرد او را ابو بکر او این هر سه نفر اسیر بودند در دست کفار مسلمانان
از آنها خرید آزاد کرده اند وقال الله تعالی والله فضل بعضکم علی بعض فی الرزق وگفته است خدای برتر
وخدا تفضیل داده بعضے از شما را بر بعضی در رزق پس بعضی از شما غنی اند وبعضی فقیر وبعضی موالی اند که متولی رزق غیر
ورزق بندگان خود اند وبعضے بندها اند که حال ایشان بر خلاف موالی است فما الذین فضلوا برادی
رزقهم علی ما ملکت ایمانهم پس نیستند آنانکه تفضیل داده شدند دهنده رزق بندها بلکه میدهد
خدا رزق ایشان را انچه در دست ایشانست فهم فیه سواء پس موالی وممالیک در رزق برابر اند درین
که خدا رزق داده ایشان را وغیر ایشان را افبنعمة الله یجحدون آیا بنعمت خدا انکار میکنند که شریک میگیرند
او را بجای ترجمه قول اوست تعالی ما ملکت ایمانهم از آنکه اثبات کرد ایشان را ملک یمین **حدثنا** ابو الیمان
قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم هاجر ابراهیم بسارة گفت ابو هریره فرمود رسول خدا هجرت کرد ابراهیم علیه السلام

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب العیدین

بضمتین جمع نسیکه بمعنی ذبیحه ونیز عبادت وانچه تقرب کرده شود بوی بسوی خدا ومن نسک قبل الصلوة فانه قبل الصلوة وکسیکه ذبح کرد پیش از نماز پس بتحقیق آن ذبح پیش از نماز است یعنی در غیر وقت است ولا نسک له ونیست صحیح قربانی مر او را فقال ابو بردة بن نیار بکسر نون وتخفیف تحتیه وبه را بعد الف بکری خال البراء پس گفت ابو برده نیار برابر بن عازب یا رسول الله فانی نسکت شاتی قبل الصلوة ای رسول خدا من ذبح کردم بز خود را پیش از نماز وعرفت ان الیوم یوم اکل وشرب ودانستم که امروز روز خوردن ونوشیدن است که قربانی بجهت همین مقرر شده تا مردم خانه وهمسایه تناول کنند واحببت ان یکون شاتی اول شاة تذبح فی بیتی ودوست میداشتم اینکه باشد بز من نخستین بزی که ذبح کرده شود در خانه من فذبحت شاتی وتغدیت قبل ان آتی الصلوة پس ذبح کردم بز خود را وخوردم اول روز پیش از آنکه بیایم نماز را قال شاتک شاة لحم فرمود بز تو که ذبح کرده بز گوشت است نه بز قربانی که حاصلش گوشت طعام باشد نه تقرب وثواب فقال یا رسول الله فان عندنا عناقا لنا جذعة هی احب الی من شاتین گفت ای پیغمبر خدا بتحقیق نزد من ماده بزیست که ما راست نوجوان کم از یک سال که آن دوست تر است نزد من از دو بز عناق بفتح مهمله ونون وقاف بعد الف بزغاله ماده افتجزی بفتح تا یعنی آیا کفایت میکند در قربانی از جانب من قال نعم فرمود آری کفایت میکند ترا ولن تجزی عن احد بعدک وهرگز کفایت نکند از هیچ یکی غیر تو رخصت مخصوص تست **باب** الخروج الی المصلی بغیر منبر استحباب برآمدن بسوی عیدگاه بغیر منبر برای نماز عید

با ساره زن خود فدخل بها قرية فيها ملك من الملوك پس درآمد بآن ساره قریه را که در وے
بادشاهی بود از بادشاهان او جبار من الجبابرة شک راویست جبار یعنی ملک است فقیل دخل
ابراهیم علیه السلام بامرأة هي من احسن النساء پس گفته شد بآن ملک درآمده است ابراهیم با زنیکه آن از
نیکوترین زنانست فارسل الیه ان یا ابراهیم من هذه التی معك قال اختی پس گفته فرستاد ملک
بسوی ابراهیم اینکه ای ابراهیم کیست این زن که همراه تست گفت خواهر منست ثم رجع الیها فقال لا تكذبی حدیثی
فانی اخبرتهم انك اختی پس رجوع کرد ابراهیم بسوی ساره و گفت دروغ مساز سخن مرا بتحقیق من خبر داده ام
اینهارا که تو خواهر منی والله ان علی الارض مؤمن غیری وغیرك وسوگند بخدا نیست بر روی زمین مسلمانی جز من
و تو مقصود ازین کلام آنست که خواهر گفتن من ترا دروغ نیست از انکه در مسلمانان اخوت اسلامی ثابت و مقرر است
در سبب این وصیت وجه آن گفته اند که آن جبار را عادت آن بود که غیر از زنان شوهر دار را متعرض نمیشد و بعد از
اهلاک ازواج غصب میکرد آنرا پس ابراهیم خواست دفع ضرر سخت تر با رتکاب سهل تر از ان و نیز تقریر این وجه
برین نمط کرده اند که ابراهیم دانست که آن جبار خواه مخواه میگیرد و اگر بداند که وی را شوهر هست در حیات غیرت برین خواهد آمد
که او را قتل میکند یا حبس و اگر بداند که برادری دارد بر قتل و حبس نخواهد آمد بلکه ملایمت میکند و بعد از ملایمت شاید تدبیر
در دفع آن توان کرد و نیز میتوان گفت که اگر بداند که شوهر دارد بخشت تکلیف بر طلاق میکند و ناچار از من جدا میشود و علاقه
مرا بساره نخواهد ماند و بر تقدیرے که حق جل شانه صرف قدرت او کند در ملک من نمی ماند بلکه چون از ملک من بر آورده باشد
خداوند سبحانه شاید صرف قدرت هم بکند والله اعلم فارسل بها الیه پس فرستاد ساره را بسوے آن ملک فقام
الیها پس ایستاد آن ملک بسوی ساره بعد از انکه در آمده بود ابراهیم بروی فقامت توضأ و تصلی فقالت اللهم ان کنت
امنت بك وبرسولك واحصنت فرجی الا علی زوجی فلا تسلط علی الکافر پس ایستاد ساره در حالیکه
وضو کرد و نماز گذارد پس مناجات کرد بخدا خداوندا اگر هستم من که ایمان آورده ام بتو و به پیغمبر تو
نگاه داشته ام فرج خود را مگر بر شوهر پس قادر مگردان برمن کافر را فغط حتی رکض برجله پس بیهوش افتاد
تا آنکه زمین را بپائے میزد و میطپید قال الاعرج قال ابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هریرة قال قالت اللهم ان یمت یقال هی
قتلته گفت ابو هریره در نیوقت گفت ساره خداوندا اگر بمیرد این کافر گفته میشود که این زن کشته است و موجب
فسادے دیگر میشود در روایت مسلم آمده وقتے که در آمد بران ملک خواست که دست دراز کند پس گرفت دست او را
گرفتن سخت و روایت است که حق سبحانه تعالی کشف کرد این حال را برابراهیم تا ازین واقعه آزرده نشود فارسل
فی الثانیة او الثالثة پس فرستاد در روز دوم یا سیوم فقال والله ما ارسلتم الی الا شیطانا پس گفت
بمردم خود سوگند بخدا نفرستاده اید شما بسوے من مگر دیو را ارجعوها الی ابراهیم فاعطوها اٰجر باز برید او را
بسوے ابراهیم و بدهید ساره را کنیزکه نام او هاجر بود فرجعت الی ابراهیم فقالت اشعرت ان الله کبت
الکافر واخدم ولیدة پس باز آمد ساره بسوے ابراهیم و گفت آیا دانستی که بتحقیق خدا خائب کرده
کافر را و خادمے داد دختیے را جاسی ترجمه قول آن جبار است اعطوها اجر که دلالت بر هبه کافر دارد و قبول کرده
انرا ساره از کافر حدثنا قتیبة قال حدثنا اللیث عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة رضی الله عنها انها قالت

الجزء الرابع تیسیر الاسلام | الکتاب العیدین

مسجد شریف و شافعیه گویند در مسجد حرام و بیت
المقدس افضل است از صحرا بجهت شرف و سهو
حضور در ان با وسعت آن بلکه در سایر مساجد
نیز اگر گنجایش داشته باشند اولی است نزد ایشان
تا آنکه اگر در صحرا گذارد اولی بود بلا کراهت
در صورت عذر و آنحضرت که در مسجد نگزارد بجهت
ضیق وی بود بخلاف مسجد مکه و بیت المقدس
و الآن جاری شده است عادت مدینه مطهره نیز
چنانکه در مکه معظمه نماز گزاردن در مسجد شریف
بجهت تبرک و حدوث وسعت در آن ولیکن قیاس
سایر مساجد بر مساجد فاضله صورت نه بندد و در
شرح خلاصه گفته است آنست که بر آید امام بجبانه
و استخلاف نماید کسی را که با ضعفا و مرضی نماز در شهر
بگذارد و مرویست که علی رضی الله عنه استخلاف
کرد ابامسعود انصاری را در ان و جایز است
گزاردن نماز عید در شهر در دو موضع باتفاق و در سه
موضع نیز نزد احمد اگرچه استخلاف کند امام
و قیاس بر جمعه مقتضی زیادة بر سه نیز هست فاول
شیء یبدأ به الصلوة پس نخست چیزی که آغاز
میکرد بوی آنحضرت بعد از رسیدن بمصلی نماز است
ثم ینصرف فیقوم مقابل الناس والناس
جلوس علی صفوفهم بیشتر بر می گشت از نماز
و می ایستاد بخطبه روبروی مردم بجائیکه مردم نشسته
می بودند بر صفهای خود فیعظهم و یوصیهم
از ایصاد توصیه برد آمده بمعنی واحد پس پند میداد
مردم را و نصیحت میکرد غالب استعمال وعظ در
تخویف بامور آخرت است و وصیت در تحریض
بر اداء حقوق و یأمرهم و امر میکرد باحکام دین
فان کان یرید ان یقطع بعثا قطعه پس
اگر میخواست که جدا کند و بفرستد لشکری بجانبی
جدا میکرد و تهیه آن میفرمود او یأمر بشیء امر
به یا میخواست که امر کند بچیزی دیگر امر میکرد ثم
ینصرف پس بر میگشت از خطبه قال
ابو سعید گفت ابو سعید خدری فلم یزل
الناس علی ذلك پس همیشه بودند مردم در زمان
خلفاء اربعه و بعد از ایشان برین معمول از تقدیم نماز
بر خطبه حتی خرجت مع مروان وهو امیر
المدینة تا آنکه برآمدم بجبانه با مروان بن حکم بجائیکه

اختصم سعد بن ابی وقاص و عبد بن زمعة فی غلام بتحقیق عایشه گفت نزاع کردند بیکدیگر سعد بن ابی وقاص و عبد بن زمعه در غلامے فقال سعد هذا یا رسول الله ابن اخی عتبة بن ابی وقاص عهد الی انه ابنه انظر الی شبهه پس گفت سعد این غلام اے رسول خدا برادرزادهٔ منست عتبه بن ابی وقاص عهد کرده بود بمن که بتحقیق پسر اوست خواهی گرفت نگاه کن بسوے مشابهت او بعتبه که بصورت اوست وقال عبد بن زمعة هذا اخی یا رسول الله ولد علی فراش ابی من ولیدته وگفت عبد بن زمعه این غلام برادر منست یا رسول الله زاده بر فراش پدر من از زادهٔ او فنظر رسول الله صلی الله علیه وسلم الی شبهه فرأی شبها بینا بعتبة پس نظر کرد رسول خدا بسوے صورت او پس دید مشابهت ظاهر بعتبه لیکن اعتبار نکرد آنرا از جهت دلیل قوی که فراش است فقال هو لك یا عبد بن زمعة پس فرمود آن غلام مر تراست اے عبد بن زمعه الولد للفراش وللعاهر الحجر فرزند صاحب فراش راست و زناکننده را سنگ است واحتجبی منه یا سودة بنت زمعة و پرده گیر از وے اے سوده دختر زمعه فلم تره سودة قط پس ندید آن غلام را سوده هرگز

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن سعد عن ابیه گفت محمد حدیث کرد ما را شعبه از سعد بن ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف از پدر خود ابراهیم بن عوف قال قال عبد الرحمن بن عوف گفت ابراهیم گفت عبد الرحمن بن عوف لصهیب اتق الله ولا تدع الی غیر ابیك مر صهیب را بترس خدا را و دعوی مکن نسبت بسوے غیر پدر خود صهیب دعوی میکرد که وے عربی است و گفتار او رومی بود زانکه از خوردسالی در بند روم افتاده بود چنانکه سابقا معلوم کردی در بعضے نسخ ولا تدع است باشباع کسره عین فقال صهیب ما یسرنی ان لی کذا و کذا وانی قلت ذلك خوش نمیسازد مرا بتحقیق که باشد مرا چنان و چنان اموال و عزت و تحقیق من گفته ام این دعوی را یعنے مرا خوش نمی آید که چیزے مرتب شود برین دعوے ولکنی سرقت وانا صبی ولیکن واقع اینست که من دزدیده شدم از موصل عرب و حال آنکه من خوردسال بودم مطابقت این حدیث بترجمه آنست که در قصه صهیب مذکورست که او را کلب خرید از روم و بمکه آورد و از وے ابن جدعان خرید و آزاد کرد

حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی عروة بن الزبیر ان حکیم بن حزام اخبره گفت زهری خبر داد مرا عروه که حکیم بن حزام خبر داده است عروه را انه قال یا رسول الله ارأیت امورا کنت اتحنث او اتحنث بها فی الجاهلیة وگفت حکیم بن حزام اے رسول خدا خبر ده کارها را که بودم من که عبادت میکردم یا دوست میداشتم از راه تدین آنرا در ایام جاهلیت یعنی پیش از اسلام من صلة و عتاقة و صدقة آن کارها از صله رحم و آزاد کردن بنده و صدقه دادن بفقرا هل لی فیها اجر آیا هست مرا دران کارها ثوابی نزد خدا قال حکیم قال رسول الله گفت حکیم فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اسلمت علی ما سلف لك من خیر اسلام آوردی تو بر چیزے یا بر ماسے که گذشته مر ترا از نیکی یعنی بعد از اسلام آن نیکی تو ثابت مطابقت حدیث بترجمه آنست که عتق او را روا داشتند با آنکه در حالت کفر بود

باب جلود المیتة قبل ان تدبغ حکم پوستهاے مردار پیش از آنکه دباغت داده شود **حدثنا** زهیر بن حرب قال حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا ابی عن صالح قال حدثنی ابن شهاب ان عبید الله بن عبد الله اخبره ان عبد الله بن عباس حدثه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر بشاة میتة آنحضرت گذشت بر گوسفند

رضی الله عنه و محتمل که عثمان کرده باشد آنرا یکبار پس ازان ترک کرده و مطلع نشد ابو سعید بران پس تجدید کرده آنرا مروان و اختلاف کرده اند در بنا منبر که آیا به کراهت و عدم آن و مروی است از امام ابی حنیفه که لا باس به است و در غرائب گفته صحیح آنست که مکروه نیست فاذا مروان یرید ان یرتقیه قبل ان یصلی پس ناگاه مروان قصد میکند که بر آید منبر را و خطبه خواند پیش از آنکه نماز عید گذارد فجبذت بثوبه پس کشیدم جامه او را تا اول نماز گزارد بر وفق سنت فجبذنی پس کشید مرا و غالب آمد بر من تا بر منبر بر آید فارتفع پس بر رفت منبر فخطب قبل الصلوة پس خطبه خواند پیش از نماز فقلت له غیرتم والله پس گفتم مروان را تغیر دادید شما قسم خدا سنت پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم که معمول اختیار آمده فقال مروان یا ابا سعید قد ذهب ما تعلم پس گفت مروان ای ابو سعید تحقیق رفت وقت آنچه میدانی تو آنرا و حالا عمل در خلاف آن می بینیم فقلت ما اعلم والله خیر مما لا اعلم ابو سعید گوید پس گفتم من چیزیکه میدانم آنرا قسم خدا که بهتر است در هر حال از آنچه نمیدانم و نمی شناسم که سلوک طریقه پیغمبر که صراط مستقیم است موصل است بمقصود فقال ان الناس لم یکونوا یجلسون لنا بعد الصلوة پس گفت مروان بعذر اعتذار که بتحقیق مردم نیستند که بنشینند برای استماع خطبه بعد از نماز فجعلتها قبل الصلوة پس از جهت گردانیدم خطبه را پیش از نماز پس حمل کرد مروان فعل آنحضرت را برا اولویت و اعتقاد کرد در ترک او بانکه محافظت بر اصل سنت که استماع خطبه است

که مرده افتاده بود فقال هلا استمتعتم باهابها پس فرمود چرا نفع نگرفتید بپوست آن قالوا انها میتة پس گفتند که این مرده است فقال انما حرم اكلها پس فرمود حرام کرده نشده است مگر خوردن آن زهری اخذ کرده است ازینجا اباحت انتفاع پوست مرده مطلقا پیش از دباغت لیکن در احادیث دیگر مقید شده است بدباغت و ظاهر آنست که بزهری نرسیده است حدیث قید بدباغت مناسبت این باب بکتاب البیع آنست که هرچه انتفاع ازان روا است بیع و شرا نیز روا خواهد بود **باب** قتل الخنزير یعنی در امر بکشتن خوک مناسبت این باب اینجا آنست که آنچه امر بکشتن واقع شده است بیع آن روا نیست وقال جابر حرم النبي صلى الله عليه وسلم بيع الخنزير یعنی گفت جابر حرام کرده است پیغمبر خدا فروختن خوک را **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا الليث عن ابن شهاب عن ابن المسيب انه سمع ابا هريرة رضي الله عنه يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده ليوشكن فرمود سوگند کسے که ذات من بدست قدرت اوست هر آئنه نزدیکست ان ينزل فيكم ابن مريم حكما مقسطا اینکه فرود آید در میان شما پور مریم حکم کننده عادل فيكسر الصليب ويقتل الخنزير ويضع الجزية پس میشکند صلیب را که نصارے می پرستند و می کشد خنزیر را و حکم میکند باعدام آن از جهت مبالغه در تحریم خوک و نجاست آن و ازینجا معلوم شد که خنزیر نجس عین است ازانکه عیسی علیه السلام این کار بحکم شریعت محمدی میکند و چیزی که پاک است نفعی ازان توان گرفت در شریعت مباح نیست اتلاف و اعدام آن و جائے ترجمه همین است و دور میکند جزیه را ازین است ازانکه همه را بدین اسلام می درآرد ويفيض المال حتى لا يقبله احد و بسیار میکند مال را تا آنکه مال از کثرت نوعی بیقدر میشود که هیچکس ازکسے قبول نمیکند **باب** لا يذاب شحم الميتة ولا يباع ودكه گداخته نشود پیه مردار و فروخته نشود چربی آن کرمانی گوید مراد آنست که جمع کرده گداختن و فروختن نکند وگر گداختن آن برائے بعضی کارها روا است رواه جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم روایت کرده مضمون ترجمه را جابر از پیغمبر خدا **حدثنا** الحميدي قال حدثنا سفيان قال حدثنا عمرو بن دينار قال اخبرني طاؤس انه سمع ابن عباس رضي الله عنهما يقول بلغ عمر بن الخطاب رضي الله عنه ان فلانا باع خمرا میگفت ابن عباس رسید عمر بن خطاب را که بتحقیق فلان شخص فروخته است شراب را فقال قاتل الله فلانا پس گفت قتال کند او را خدا یعنی لعنت کند و این را بسبیل تغلیظ گفته است الم يعلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم آیا نمیداند که رسول خدا رحمت کناد خدا بروے قال قاتل الله اليهود حرمت عليهم الشحوم فجملوها فباعوها فرمود لعنت کناد خدا یهود را که حرام کرده شد بر ایشان پیه ها پس گداختند آنرا و فروختند ازینجا معلوم شد که فروختن هر حرام است موجب لعنت است **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا يونس عن ابن شهاب قال سمعت سعيد بن المسيب عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قاتل الله اليهود حرمت عليهم الشحوم فباعوها واكلوا اثمانها پس فروختند و خوردند ثمن آنرا قال ابو عبد الله گفت مولف قاتلهم الله لعنهم یعنی قاتلهم الله بمعنی لعنهم است قتل لعن الخراصون الكذابون یعنی خراصون بمعنی کذابون است **باب** بيع التصاوير التي ليس فيها روح وما يكره من ذلك در حکم فروختن صورتهائی که نیست در آن روح و چیزے که مکروه است ازان **حدثنا** عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا يزيد بن زريع قال اخبرنا عوف عن سعيد بن ابي الحسن قال كنت عند ابن عباس اذ اتاه رجل

بسبب کسی که مستحق نیست سب را و لو اولاد در مدح بعضے مردم پس برین تقدیر تغییر مروانی برائے مراعات مصلحت نفس خود باشد و محتمل که عثمان کرده باشد آنرا احیانا نه لا فعل مروان که مواظبت نمود بر آن و ازین سبب منسوب شد بوی و روایت کرده عبد الرزاق از ابن جریج از زهری که گفت اول کسیکه این احداث کرد معاویه بود و ابن منذر از ابن سیرین روایت کرده که کرد این را زیاد در بصره و مخالفت نیست میان این دو اثر و اثر مروان زیرا چه مروان و زیاد هر دو عاملان معاویه بودند پس تواند که ابتدا این احداث معاویه کرده و تبعیت کردند او را عمال او و آنچه در صحیحین آمده اصح است کذا في الفتح **باب** المشي والركوب الى العيد جواز پیاده و سواره رفتن بسوی نماز عید نیز آنچه نیست درانچه مذکور است از احادیث باب چیزی که دلالت کند بر احد هما بعینه و لیکن وارد شده از علی رضی الله عنه که از سنت است اینکه برآید بسوی عید پیاده و گفت ترمذی این حدیث حسن است و عمل بر این است نزد اکثر اهل علم که مستحب است بیرون آمدن بعید پیاده و سوار نشوند مگر بعذر و در ابن ماجه از سعد قرظ که بود آنحضرت که بعید پیاده و از ابی رافع نحو این روایت آمده و اسانید هر سه ضعاف اند و شاید که مولف نیز بضعف این اسانید اشارت کرده و شافعی وارد گفته رسیده است مارا از زهری که سوار نشد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نه در عید و نه در جنازه **باب** الصلوة قبل الخطبة بغير اذان ولا اقامة ذکر کردن نماز پیش از خطبه در عید بی آنکه اذان و اقامت گفته شود اما نماز پیش از خطبه پس ظاهر است از احادیث باب و ذکر حکم دیگر چنانکه در روایت ابی ذر و ابن عساکر است ضمنی است که باب آینده معقود است برائے بیان آن بالاستقلال و در اکثر روایات کتاب الصلوة قبل

گفت سعید بودم من نزد ابن عباس ناگاه آمد او را مردے فقال یا ابا عباس انی انسان انما معیشتی من صنعة یدی پس گفت اے ابو عباس که کنیت عبد الله بن عباس است من مردی ام نیست زندگانی من مگر از کار دست من وانی اصنع هذه التصاویر و تحقیق من میکنم این تصویرها را فقال ابن عباس لا احدثك الا ما سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول پس گفت ابن عباس نگویم ترا مگر چیزے که شنیده ام پیغمبر خدا را که میگفت سمعته یقول من صور صورة فان الله معذبه حتی ینفخ فیه الروح ولیس بنافخ فیها ابدا شنیدم آنحضرت را میگفت کسی که تصویر کند صورتے را پس تحقیق خدائے برتر عذاب کننده اوست تا در دمد درو جان را و نیست دمنده روح درو ہمیشه فربا الرجل ربوة شدیدة واصفر وجهه پس نفس گیر شد آن مرد نفس گیر شدنے سخت و زرد شد چهره او ربوه بے در بے آمدن نفس که مرشتاب زده را در حرکت می باشد فقال ویحك ان ابیت الا ان تصنع فعلیك بهذا الشجر وکل شیء لیس فیه روح پس گفت ابن عباس واے بر تو اگر ابا کردی ازین نصیحت مگر آنکه بکنی تصویر پس لازم گیر بر خود تصویر این درخت و تصویر هر چه نیست جانی در روے قال ابو عبد الله گفت مولف سمع سعید بن ابی عروبة من النضر بن انس هذا الحدیث الواحد شنید سعید بن ابی عروبه از نضر بن انس این یک حدیث را

باب تحریم التجارة فی الخمر در بیان حرام ساختن بیع و شرا در شراب وقال جابر حرم النبی صلی الله علیه وسلم بیع الخمر وگفت جابر حرام کرده است پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروے فروختن شراب را

حدثنا مسلم بن ابراهیم قال حدثنا شعبة عن الاعمش عن ابی الضحی عن مسروق عن عائشة رضی الله عنها قالت لما نزلت آیات سورة البقرة عن آخرها گفت عائشه وقتی که نازل شد آیتهاے سوره بقره از اول تا آخر آن آیات خرج النبی صلی الله علیه وسلم فقال حرمت التجارة فی الخمر بیرون آمد از خانه آنحضرت پس فرمود حرام کرده شد تجارت در شراب یعنی چنانکه خوردن آن حرام است تجارت آن نیز حرام است

باب اثم من باع حرا در بیان گناه کسیکه فروخت آزادی را

حدثنا بشر بن مرحوم قال حدثنا یحیی بن سلیم عن اسمعیل بن امیة عن سعید بن ابی سعید عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال قال الله تعالی ثلثة انا خصمهم یوم القیمة سه قسم مردم اند که من دشمن ایشانم روز قیامت رجل اعطی بی ثم غدر یکمردے که داد عهد بمن پس تر غدر و نقض عهد کرد یا عهد داد بنام من و سوگند من یعنی چنانکه من گفته ام عهد و پیمان کرد بمسلمانان پس تر غدر کرد ورجل باع حرا فاکل ثمنه و مردے که فروخت آزادی را و خورد ثمن آنرا ظاهر آنست که گناه همان فروختن آزاد است و خوردن ثمن بمقتضاے عادت واقع شده یا از آنکه اعظم مقاصد فروختن است و خوردن ثمن گناهے دیگر است ورجل استاجر اجیرا فاستوفی منه ولم یعط اجره و مردے که بمزدور گرفت مزدوری را پس تمام گرفت از وے کار و نداد مزد او را

باب امر النبی صلی الله علیه وسلم الیهود ببیع ارضیهم ودمنهم حین اجلاهم وامر کردن آنحضرت یهود را بفروختن زمین ایشان و آثار ایشان در هنگامے که بیرون آورد ایشان را از مدینه و دمن جمع دمنه بکسر دال و سکون میم بمعنی آثار دار و مردم و سرگین فیه المقبری عن ابی هریرة در این اشاره مقبری است که روایت کرده از ابی هریرة الرحول چرا تعبیر کرد باین عبارت مولف و باسناد تمام نیاورد این حدیث را گوییم این تعلو

و عید اضحی پیشتر خطبه میخواندند بعد از نماز حدثنا ابراهیم بن موسی معروف بصغیر قال اخبرنا هشام بن یوسف صنعانی ان ابن جریج بر وجیم و ضم اول عبد الملک بن عبد العزیز اخبرهم قال اخبرنی عطاء بن ابی رباح عن جابر بن عبد الله قال سمعته یقول ان رسول الله گفت عطا شنیدم جابر را که میگفت بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم خرج یوم الفطر فبدأ بالصلوة قبل الخطبة بر آمد روز عید فطر پس شروع کرد نماز پیش از خطبه قال واخبرنی عطاء ان ابن عباس ارسل الی ابن الزبیر فی اول ما بویع له گفت ابن جریج و خبر داد مرا عطاء که ابن عباس فرستاد بسوی عبد الله بن الزبیر در اول حالیکه بیعت کرده شد با وے بعد از مردن یزید بن معاویه انه لم یکن یؤذن بالصلوة یوم الفطر بتحقیق شان اینست که نبود که اذان گفته می شد در عهد رسالت و خلافت بنماز روز عید فطر وانما الخطبة بعد الصلوة و نیست خطبه در آن روز مگر بعد نماز و این تنبیه هست به بدعت بودن بعضے که حادث شده بود از اذان عید و تقدیم خطبه بر نماز و تحریص بر محافظت سنت و در بعضے روایات صحیح است که گفت ابن عباس ابن زبیر را اذان مکن برای نماز عید و نه اقامت واخبرنی عطاء عن ابن عباس وعن جابر بن عبد الله قالا لم یکن یؤذن یوم الفطر ولا یوم الاضحی ابن جریج گوید و خبر داد مرا عطا از ابن عباس و از جابر که گفتند معمول نبود که اذان گفته شود روز عید فطر و نه روز عید اضحی وعن جابر بن عبد الله قال سمعته یقول ان النبی و خبر داد عطا بار دیگر از جابر تنها که گفت شنیدم جابر را که میگفت بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم قام فبدأ بالصلوة ثم خطب الناس بعد استاد روز عید پس شروع کرد نماز

بشرط او نبوده است والمنذر در بعضی روایات کتاب این باب هم متروک است **باب** بيع العبيد والحيوان بالحيوان نسيئة در فروختن بنده ها وحیوان بحیوان بمهلت اداے آن نسیئة بروزن فعیلة است وبکسر نون وسکون سین بروزن فعله نیز آمده واشترى ابن عمر رضي الله عنهما راحلة باربعة ابعرة وخرید ابن عمر شتر را بچهار شتر راحله مرکب شتر وجز آن ابعرة بفتح همزه وسکون موحده وعین مهمله جمع بعیر است مضمونة عليه صنمان کرده شده آن راحله بر بائع يوفيها صاحبها بالربذة که اداکند آن راحله را صاحب آن بربذه که موضعی است بمدینه نزدیک وقال ابن عباس رضي الله عنهما قد يكون البعير خيرا من البعيرين وگفت ابن عباس گاهی می باشد یک شتر بهتر از دو شتر یعنی یکے را میتوان خرید بدو شتر واشترى رافع ابن خديج بعيرا ببعيرين وخرید رافع بن خدیج یک شتر را بدو شتر فاعطاه احدهما پس داد رافع یکی از آن دو شتر وقال آتيك بالآخر غدا رهوا ان شاء الله تعالى وگفت می آیم ترا بشتر دیگر فردا بی دشواری بود در تنگ اگر خواسته خدای تعالی رهوا حال باشد ومعنی آنکه آن آورده شده سبک رو خواهد بود رهوا بفتح را وسکون ها است وقال ابن المسيب لا ربا في الحيوان البعير بالبعيرين نیست ربوا در حیوان یک بعیر را بدو بعیر میتوان فروخت والشاة بالشاتين الى اجل ویک شاة بدو شاة تا مدتے موعود میتوان فروخت وقال ابن سيرين لا بأس بعير ببعيرين ودرهم بدرهم نسيئة وگفت ابن سیرین باک نیست بفروختن یک شتر بدو شتر ویک درهم بدو درهم بدرنگ دراداء **حدثنا** سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد عن ثابت عن انس رضي الله عنه قال كان في السبي صفية گفت انس بود در غنیمت خیبر صفیه که داخل امهات المؤمنین است فصارت الى دحية الكلبي پس گشت بسوی دحیه کلبی ونصیب او در آمد ثم صارت الى النبي صلى الله عليه وسلم پس تر گشت بسوی آنحضرت وگرفت وے را صلی الله علیه وسلم در روایت عبد العزیز بن صهیب از انس آمده که وقتیکه بندیان خیبر آمدند دحیه کلبی آمد والتماس نموده که او را جاریه از اینها عنایت کنند آن حضرت فرمود برو وجاریه از اینها بگیر وے همین صفیه بنت حیی بن اخطب را گرفت مردے آمده گفت یا رسول الله دحیه را داده زنی صاحب جمال که سیده بنی قریظه ونضیر است وے سزاوار آنست که نزد تو باشد آنحضرت فرمود دحیه را که بیارد آنرا چون آنحضرت نظر کرد فرمود دحیه را که دیگر بگیر ودر روایت مسلم آمده که آنحضرت از وی خرید بهفت ارؤس مولف شرح این حدیث را اینجا مختصر آورده ومناسبت آن بترجمه باین روایت مسلم است ومیتوان گفت که آنچه مولف شرح آورده نیز دلالت وارد بر مبادله قبیل بیع حیوانست بحیوان **باب** بيع الرقيق در بیان فروختن بنده **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني ابن محيريز ان ابا سعيد الخدري رضي الله عنه اخبره ابن محیریز گوید ابو سعید خدری خبر داده او را انه بينما هو جالس عند النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله بتحقیق در میان آنکه او نشسته بود نزد پیغمبر خدا پس گفت یا رسول الله انا نصيب سبيا فنحب الاثمان بتحقیق ما می یابیم جاریه غنیمت ودوست میداریم بهاے آنرا فكيف ترى في العزل پس چگونه میفرماے در عزل کردن عزل منی بیرون فرج زن انداختن است تا بار نگیرد یعنی میخواهیم که آنرا بفروشیم ونمیخواهیم که از ما حملی داشته باشد آیا روا است یا نه قال اوانكم تفعلون ذلك فرمود آیا بتحقیق شما میکنید آنرا لا عليكم ان لا تفعلوا ذلك نیست بر شما اینکه

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب العيدين

وبقول هشام فلما فرغ نبي الله صلى الله عليه وآله وسلم نزل فاتى النساء پس چون فارغ شد آنحضرت از خطبه فرود آمد از زمین بلندی یا سنگی که استاده بود بر آن یا نقل نمود از انجا که صدر صفها بود پس آمد زنان را در پایین صفوف فذكرهن وهو يتوكأ على يد بلال پس یاد داد ایشانرا از احوال بهشت واهوال دوزخ بحالیکه خود تکیه کرده بود بر دست بلال وبلال باسط ثوبه يلقي فيه النساء صدقة وبلال فراخ کرده بود جامه خود را بحالیکه می انداختند در وی زنان صدقه را قلت لعطاء اترى حقا على الامام الآن ان يأتي النساء فيذكرهن حين يفرغ ابن جریج گوید گفتم عطا را آیا حق لازم می بینی بر امام درین زمان که بیاید زنان را وتذکیر کند وقتیکه فارغ شود از خطبه قال ان ذلك لحق عليهم گفت عطا بتحقیق آن حق لازم است بر ایشان وما لهم ان لا يفعلوا ونیست ایشانرا که نکنند واین تا منکام خصت آمدن زنان بود ومصلے وعدم شیوع فساد [illegible]

باب الخطبة بعد العيد حكم خواندن خطبه بعد از نماز عید وتاخیر آن از نماز که سنت است چنانکه مذهب جمهور وائمه اربعه است ولیکن نزد حنفیه ومالکیه اگر خطبه خواند پیش از نماز جایز باشد بکراهت ونزد شافعیه خطبه اولی معتبر نبود چون سنت است بعد فرض اگر تقدیم کرده شود بر آن فریضه معتبر نگردد واعاده این ترجمه برای مزید اعتنا است باین حکم **حدثنا** ابو عاصم ضحاك قال اخبرنا ابن جريج قال اخبرني الحسن بن مسلم عن طاؤس عن ابن عباس قال شهدت العيد مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وابي بكر وعمر وعثمان فكلهم كانوا يصلون قبل الخطبة گفت ابن عباس حاضر شدم عید را با آن سرور وابی بکر وعمر وعثمان پس همه ایشان بودند که نماز میخواندند پیش از خطبه ودرین حدیث رد است بر قول کسیکه گفته تغییر ابن حکم درزمان

بکنید آنرا یعنی عزل ناکردن واجب نیست بر شما لیس نسمة كتب الله ان تخرج الا هي خارجة نیست آدمی که تقدیر کرده است اینکه برآید مگر آنکه آن برآینده است بدانکه اتفاق علماست که از حره بی اذن او عزل نباید کرد و در امه ملوکه روایات وارد است و دیگر موقوف بر اذن سید اوست

باب بيع المدبّر یعنی در حکم فروختن مدبر و آن بنده ایست که گفته باشد او را که بعد از مردن آزاد است **حدثنا** ابن نمير قال حدثنا وكيع قال حدثنا اسمعيل عن سلمة بن كهيل عن عطاء عن جابر قال باع النبي صلى الله عليه وسلم المدبر گفت جابر فروخت پیغمبر خدا رحمت کرده خدا بر وی غلامی مدبر را که از مردی محتاج بود و خرید او را نعیم به هشتصد درهم و بود این بیع در حیات آنکه مدبر ساخته بود و وی مقروض شده غیر ازین بنده چیزی دیگر نداشت بدانکه علما را اختلاف است که عقد مدبر لازم است یا جائز کسی که جائز گفته بیع آنرا روا داشته و آنکه لازم گفته منع کرده و تصرف درو است مگر بتحقیق شافعی بلی و هم قائل شده و غیر او بجواز قائل اند و این حدیث سند آنهاست **حدثنا** قتيبة قال حدثنا سفيان عن عمرو سمع جابر بن عبد الله رضي الله عنه يقول باعه رسول الله ﷺ میگوید جابر فروخته مدبر را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم **حدثنا** زهير بن حرب قال حدثنا يعقوب قال حدثنا ابي عن صالح قال حدث ابن شهاب ان عبيد الله اخبره ان زيد بن خالد وابا هريرة رضي الله عنهما اخبراه مرویست از ابن شهاب که عبید الله که یکی از فقهای سبعه است خبر داد او را که بتحقیق زید بن خالد و ابو هریره هر دو خبر داده اند عبید الله را انهما سمعا رسول الله صلى الله عليه وسلم يسأل عن الامة تزني ولم تحصن بتحقیق هر دو شنیده اند پیغمبر خدا را در حالیکه پرسیده میشد از حکم داهی که زنا میکند و محصن نیست از سابق معلوم شد که مراد از وی غیر محصن کامبے شوهر است و الا حد زدن وی همین جلد است و رجم اصلا نیست قال اجلدوها ثم ان زنت فاجلدوها ثم بيعوها فرمود حد بزنید پس اگر باز زنا کند باز جلد کنید ثم بيعوها بعد الثالثة او الرابعة پس فروشید آنرا بعد از سه بار و یا چهار بار بشک راویست **حدثنا** عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنا الليث بن سعد عن سعيد عن ابيه عن ابي هريرة رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا زنت امة احدكم گفت ابو هریره شنیدم رسول خدا را میفرمود وقتیکه زنا کند داهی یکی از شما فتبين زناها پس ظاهر شد زنای او بیقین معلوم شد پس کو جلد کند آنرا فليجلدها الحد آنچه حد زنای داه است و آن نصف حد حره است ولا يثرب عليها و سرزنش نکند بر وی بعد از اقامت حد یا همین سرزنش نگذارند ثم ان زنت فليجلدها الحد ولا يثرب عليها پس اگر باز زنا کند اقامت حد کند و سرزنش نکند ثم ان زنت الثالثة فتبين زناها فليبعها ولو بحبل من شعر پس اگر زنا کند و ظاهر شد زنای او گو بفروشد آنرا اگرچه بیک ریسمان موی باشد مطابقت این دو حدیث با ترجمه که بیع مدبر است ظاهر نیست مگر آنکه گویند امه عام است خواه مدبر باشد یا غیر مدبر تجویز فروختن آن کرده شده است والله اعلم

باب هل يسافر بالجارية قبل ان يستبرئها آیا سفر کند بداه کسی که خریده است آنرا پیش از آنکه استبرا رحم کند کسیکه داهی بخرد باید که قربان نکند بمدت یک حیض تا شخص شود که علوق از دیگری ندارد و پاک شود رحم او و این را در عرف شرع استبرا گویند ولم ير الحسن باسا ان يقبلها او يباشرها و ندیده است حسن بصری باکی بوسیدن او را و هم آغوشی کردن با او وقال ابن عمر رضي الله عنهما اذا وهبت الوليدة التي توطأ او بيعت او عتقت گفت عبد الله بن عمر وقتیکه بخشیده شد داهی که وطی کرده

قبلها ولا بعدها بتحقیق آنحضرت گزارد دو رکعت نماز عید که نگزارد نمازی دیگر پیش ازین نماز و نه بعد از آن چنانچه حکم آن در باب علاحده بیاید ثم اتى النساء ومعه بلال پستر آمد آنحضرت صف زنان را و با وی بلال بود فامرهن بالصدقة پس امر کرد آنها را بدادن صدقه فجعلن يلقين پس گشتند زنان که می انداختند صدقه را در جامه بلال بعد از ان بیان کرد آنچه می انداختند تلقي المرأة خرصها وسخابها می انداخت زن جنس گوشواره خود را و گلوبند خود را خرص بضم معجمه و کسر آمده و سکون را و بعد از ان صاد مهمله حلقه خورد از طلا و نقره که بگوش آویزند و سخاب بکسر مهمله و تخفیف ازالف و موحده بعد از ان قلاده که از عنبر و قرنفل و جز آن کنند و در آن چیزی از جواهر و مهره نباشد و بقولی رشته که در وی مهرها انداخته نظام کرده شد بعد از ان بحث آواز کردن وی نزد حرکت یا خوردن سخب بمعنی اختلاط آواز **حدثنا** ادم قال حدثنا شعبة قال زبيد تصغير زبد قال سمعت الشعبي عن البراء بن عازب قال قال النبي صلى الله عليه واله وسلم فرمود آنحضرت در خطبه روز اضحی بعد از نماز ان اول ما نبدأ في يومنا هذا ان نصلي ثم نرجع فننحر بتحقیق نخستین چیزی که آغاز میکنیم درین روز عید این است که نماز میگزاریم پستر بر میگردیم از نماز پس قربانی میکنیم فمن فعل ذلك فقد اصاب سنتنا پس کسیکه کرد این را بتحقیق دریافت سنت ما را ومن نحر قبل الصلوة فانما هو لحم قدمه لاهله و کسیکه ذبح کرد پیش از نماز پس نیست آن ذبح مگر گوشتی که پیش کرده است برای اهل و عیال خود ليس من النسك في شيء نیست آن از قربانی در هیچ حال فقال رجل من الانصار يا رسول الله پس گفت مردی از انصار که گفته میشود او را ابو بردة بضم موحده و سکون را ابن نيار بکسر نون يا رسول الله ذبحت وعندي جذعة خير من مسنة ای رسول خدا ذبح کردم پیش از نماز

یا فروخته شد یا آزاد کرده شد فلتستبرئ رحمها بحيضة ولا تستبرئ العذراء پس گو پاک کرده شود رحم او بیک حیض استبرا کرده نمیشود بکر و قال عطاء لا بأس ان يصيب من جاريته الحامل ما دون الفرج و گفت عطا باکی نیست رسیدن از زوج حامله که خریده است آنرا جز رسیدن در فرج و اشارت است درین قول که استبراء حامله بوضع حمل است وقال الله تعالى الا على ازواجهم او ما ملكت ايمانهم فانهم غير ملومين یعنی استمتاع روا نیست مگر بر زنان خود یا بر کنیزان خود پس بتحقیق بدین صورت ملامت کرده نشده است بر ایشان و غرض استدلال باین آیت است که دلالت کرده بر استمتاع بجمیع وجوه ولیکن وطی از نهایا خارج است بدلیلی که مصرح است بمنع آن حدثنا عبد الغفار بن داؤد قال حدثنا يعقوب بن عبد الرحمن عن عمرو بن ابي عمرو عن انس بن مالك قال قدم النبي صلى الله عليه وسلم گفت انس بن مالک قدوم آورد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی خیبر را فلما فتح الله عليه الحصن ذكر له جمال صفية بنت حيي بن اخطب و هرگاه که گشاد خدا بروی قلعه را و فتح کرد آنرا گفته شد مر آنحضرت را خوبی صفیه بنت حیی بن اخطب ام المؤمنين وقد قتل زوجها وكانت عروسا و کشته شده شوهر او کنانة بن الربيع و بود صفیه نو کدخدا فاصطفاها رسول الله صلى الله عليه وسلم لنفسه پس برگزید او را برای خود و تحقیق قال قسطلانی میگوید که این از جمله صفی غنیمت خیبر بود و صفی چیزی را گویند که اختیار میکرد آنحضرت از جمله غنایم پیش از قسمت مثل سلاح یا اسپ یا جاریه و جز آن پوشیده نماند که در باب بیع العبید گذشت که او را صفیه از دحیه کلبی گرفته بود از نزد آنحضرت خرید بعوض او ؟ و بهمین معنی حدیث مطابق ترجمه افتاده بود و بروایتی بیلی ابو داود دیگر او تخریج بهاهتی بلغنا سد الروحاء پس برآمد آنحضرت با وی تا آنکه رسیدیم بسد از روحاء که موضعی است قریب مدینه کرانی گوید صواب صهبا است بدل روحاء حلت فبنى بها در آمد آن منزل بوی حلال کرد بوی پس از آنکه پاک شد از حیض ثم صنع حيسا في نطع صغير پس ساخت حیس از خرما و روغن و اقط در سفره خود و حیس بفتح حاء مهمله و سکون یاء تحتیه ساکنه و سین مهمله است بمعنی طعام مذکور است و نطع بکسر نون و فتح طاء مهمله و عین مهمله ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم آذن من حولك پس فرمود رسول خدا انس را آگاه کن کسی را که گرد تست را بطلب فكانت تلك وليمة رسول الله صلى الله عليه وسلم على صفية پس بود این طعام مهمانی رسول خدا بر زفاف صفیه ثم خرجنا الى المدينة پس بر آمدیم ما از آن منزل بسوی مدینه قال فرأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يحوي لها وراءه بعباءة گفت انس پس دیدم رسول خدا را که میگرفت برای صفیه گرد کوهان شتر چادری و پرده میکرد او را ثم يجلس عند بعيره فيضع ركبته فتضع صفية رجلها على ركبته حتى تركب پس می نشست آنحضرت نزد شتر خود و می نهاد زانوی خود پس می نهاد صفیه پای خود را بر زانوی آنحضرت تا آنکه سوار میشد بر شتر

باب بيع الميتة والاصنام

در حکم فروختن مردار و بتان حدثنا قتيبة قال حدثنا الليث عن يزيد بن ابي حبيب عن عطاء بن ابي رباح عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول عام الفتح وهو بمكة از جابر بن عبد الله روایت است که بتحقیق وی شنید رسول خدا را که میفرمود در سال فتح مکه و حال آنکه آنحضرت در مکه بود ان الله ورسوله حرم بيع الخمر والميتة والخنزير والاصنام بتحقیق خدا و رسول خدا حرام کرده اند فروختن شراب و مردار و خوک و بتان فقيل يا رسول الله ارأيت شحوم الميتة پس گفته شد ای رسول خدا آیا میدانی پیه مردار را فانه يطلى بها السفن پس بتحقیق اندوده میشود بآن کشتیها ويدهن بها

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب العيدين

في العيد بیان آنچه مکروه است از برداشتن و بستن سلاح با خود در روز عید که روز هجوم است حضرت سهله آذاری میگوید رسید مرا در برداشتن سلاح حبی احتیاطی است بی غرض صحیح اما اگر با حتیاط و تحفظ بردارد و برای مصلحت محافظت خود باید مکروه نبود چنانچه از باب الحراب والدرق يوم العيد معلوم شده والحرام و برداشتن آن در زمین حرم محترم که آنجا ممنوع است مگر آنکه بخوف عدو و اعدا

الجسد و چرب کرده میشود بان پوستها ویستصبح بها الناس و چراغ روشن میکنند آن مردم یعنی چرب می‌کنند مردم را برای این کار آیا خرید و فروخت کرده میشود فقال لا هو حرام پس فرمود نفروشید آنرا آن حرام است ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عند ذلک پستر فرمود رسول خدا نزد این قول قاتل الله الیهود ان الله عز وجل لما حرم شحومها اجملوه ثم باعوه فاکلوا ثمنه گفت خدا یهود را یعنی لعنت کند خدا بر آنها بتحقیق خدای قوی برتر هرگاه حرام کرد پیه مردار را گداختند آنرا پستر فروختند ضمیر مفرد باعتبار مذکور است فاکلوا ثمنه پس خوردند بهای آنرا قال ابو عاصم حدثنا عبد الحمید قال حدثنا یزید قال کتب الی عطاء گفت ابو عاصم حدیث کرد ما را عبد الحمید گفت او حدیث کرد ما را یزید گفت یزید نوشت بجانب من عطاء بن یسار قال سمعت جابرا عن النبی صلی الله علیه وسلم باین ذکر تقویت کرد اسناد سابق را در آن اسناد بطریق عن عطا عن جابر واقع شده و اینجا گفت یزید بن ابی حبیب که عطا نوشت بسوی من و کتابت محکمتر از اجازه است و سماع صحیح‌تر از عنعنه است در احتجاج بکتابت اختلاف کرده‌اند شیخین بخاری و مسلم بر این اند و ابن صلاح گوید صحیح همین است و بعضی گویند غرا مشابه خطی دیگری باشد پس وثوق بران کمتر است **باب ثمن الکلب** در بیان حرام بودن بهای سگ **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی مسعود الانصاری رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن ثمن الکلب بتحقیق رسول خدا رحمت کناد خدا بروی منع کرده از گرفتن بهای سگ شافعی مطلقا منع کرده است خواه معلم باشد یا نه امام ابو حنیفه و صاحبان او و بعضی از مالکیه تجویز کرده بیع و شرای سگانی که انتفاع از آن باشد مانند نگهبانی و شکار و تخصیص یافته این عموم که در حدیث مذکور است بحدیث جابر که نسائی روایت کرده نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن ثمن الکلب الا کلب صید و حدیث عثمان رضی الله عنه که دیه داد کسی را سگی را کشته بود کسی بست درهم و صحت این باتفاق ائمه حدیث است چنانکه نووی گفته در شرح مهذب ومهر البغی وحلوان الکاهن و منع کرده از آنچه داده میشود بزنا و از عطیه کاهن یعنی آنچه کاهن را بر کهانت او میدهند آن هم ممنوع است حلوان مصدر است میگویند حلوته حلوانا اذا اعطیته و کاهن آنکه خبر غیب و آسمان و اخبار آینده راست و دروغ گوید و منجم صاحب احکام و رمال نیز از جمله کاهنانند بلکه این جمله که بادعای و عوت ساده لوحان دنیا را فریب داده بجهای تزویر از ایشان چیزی میگیرند جای آنست که از قبیل حلوان کاهن باشد **حدثنا** حجاج بن منهال قال حدثنا شعبة قال اخبرنی عون بن ابی جحیفة قال رایت ابی اشتری حجاما گفت عون دیدم من پدر خود ابا جحیفه را که خرید غلام حجام را فامر بمحاجمه فکسرت پس فرمود ادوات او را پس شکسته شد فسالته عن ذلک پس پرسیدم پدر خود را ازین کار که شکست ادوات حجامت او را فقال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن ثمن الدم پس گفت پدرم منع کرده است رسول خدا از بهای خون و مزدوری مگر گوئی سبب ذکر یافته که آنحضرت یکبار می خون گرفت و مزد آن بحجام داد

الجزء الرابع لشیخ الاسلام | کتاب العیدین

قال حدثنا محمد بن سوقة بضم مهمله و سکون واو و فتح قاف ابو بکر کوفی تابعی صغیر است عن سعید بن جبیر قال کنت مع ابن عمر حین اصابه سنان الرمح فی اخمص قدمه گفت سعید بودم من با ابن عمر هنگامیکه رسیده بود او را پیکان نیزه در باطن کف پای او فلزقت قدمه بالرکاب پس پیوسته و بند شد پای او بر رکاب راحله بمزاحمت سر نیزه که خلیده بود و این سبب چون زخم یا ضعفی که عارض شد پای او فنزلت فنزعتها سعید گوید پس فرود آمدم از مرکب خود پس کشیدم پای او را از رکاب و دور کردن پیکان که خاص بود اگر ملتزق بقدم بود پس احتیاج باین دو عمل اگر ما نده بنا شد و ضمیر با راجع بقدم است که مونث سماعی است و تواند که راجع به سنان باشد بتاویل حدیده و سلاح ولیکن برتقدیری که سنان در پا مانده باشد و ذلک بمنی و این رسیدن پیکان بپا در منا بود که از حرم است در ایام عید هنگام استیلای حجاج بن یوسف ثقفی ظالم حجاز بعد قتل عبد الله بن زبیر بیکسال فبلغ الحجاج فجاء یعوده پس خبر رسید بحجاج پس آمد که عیادت کند ابن عمر را فقال الحجاج لو نعلم من اصابک پس گفت حجاج اگر بدانم کسی را که رسانیده است ترا سنان یعنی بسزا رسانم فقال ابن عمر انت اصبتنی پس گفت ابن عمر تو رسانیده مرا قال وکیف گفت حجاج و چگونه من رسانیدم قال حملت السلاح فی یوم لم یکن یحمل فیه گفت ابن عمر باین سبب که برداشتی با خود سلاح را و رخصت دادی این در روزی که عادت نبود که برداشته شود سلاح در آن روز یعنی روز عید وادخلت السلاح فی الحرم و دیگر آنکه در آوردی سلاح را در حرم مکه ولم یکن السلاح یدخل فی الحرم و نبود سلاح که آورده شود در حرم بسبب بودن آن مامن پس مخالفت کردی سنت را در زمان و مکان پس واقع شد فساد با خلال آن از سبب

اگر مزد حجامت حرام بودی آنحضرت روا نداشتی که مسلمانی حرام خورد گوییم این نهی بمعنی عام است
شامل مر نهی تنزیهی و تحریمی را میتوان گفت که اینجا مراد فروختن خون است و گرفتن بهای آن
وهذا هو الاوجه چنانکه ظاهر از ثمن الدم همین است لیکن ابو جحیفه از راه احتیاط که مبادا خون گرفته بفروشد
اوزار او را شکسته والله اعلم وثمن الکلب وکسب الامة واز بهای سگ و فروختن آن و از کسب
اگر بر وجه حرام باشد چنانچه زنا است نه کسب مباح چنانکه غزل و خیاطت است ولعن الواشمة
والمستوشمة و لعنت کرده است آنرا که سوزن زند بر پوست و پر کند آنرا بسرمه و کسی را که بر پوست خود
این کار فرماید ولعن آکل الربوا وموکله ولعنت کرده است خورنده ربا را و خوراننده آنرا نیز ولعن
المصور و لعنت کرده است تصویر کننده را

کتاب السلم

در بیان بیع سلم و صورتش آنست که کسی
جنسی را بقدر معین بوزن بخرد و ثمن را در حال عقد بیع بدهد و مبیع در وقتی دیگر بگیرد و این قسم بیع
با شرایطی که در کتب فقهیه مذکور است روا داشته اند و این بیع را سلم گفته اند از جهت تسلیم ثمن بیع پیش از گرفتن بدل آن

بسم الله الرحمن الرحیم

باب السلم فی کیل معلوم

در بیان سلم در آنچه کیل کرده میشود و صحت آن
در صورت تعیین کیل است **حدثنا** عمرو بن زرارة قال حدثنا اسمعیل بن علیة قال حدثنا ابن
ابی نجیح عن عبد الله بن کثیر عن ابی المنهال عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قدم رسول الله صلی الله
علیه وسلم المدینة گفت ابن عباس قدوم آورد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی مدینه را والناس
یسلفون فی الثمار العام والعامین و مردم مبایعت میکردند در میوهٔ درخت بمیعاد یکسال و دو سال
او قال عامین او ثلثة شک اسمعیل گفته است ابن ابی نجیح دو سال یا سه سال شک کرده اسمعیل راوی
ابن ابی نجیح فقال من سلف فی تمر فلیسلف فی کیل معلوم ووزن معلوم پس فرمود کسی که بیع سلم کند
به پیشگی ثمن تو بیع کند در کیل معین و وزن معین یعنی مقرر کند که این قدر تمر معین بوزن با این کیل
خرید و **حدثنا** محمد قال حدثنا اسمعیل بن علیة عن ابن ابی نجیح بهذا فی کیل معلوم ووزن معلوم گفت محمد
حدیث کرد ما را اسمعیل از ابن ابی نجیح باین حدیث مذکور در کیل معلوم و وزن معلوم

باب السلم فی وزن معلوم

در بیان سلم در چیزی که وزن کرده میشود **حدثنا** صدقة قال
اخبرنا ابن عیینة قال اخبرنا ابن ابی نجیح عن عبد الله بن کثیر عن ابی المنهال عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قدم
النبی المدینة وهم یسلفون بالتمر السنتین والثلث گفت ابن عباس قدوم آورد آنحضرت بمدینه
و مردم پیشگی زر میدادند برای ثمر بمیعاد دو سال و سه سال فقال من اسلف فی شیء ففی کیل معلوم
ووزن معلوم الی اجل معلوم پس فرمود آنحضرت کسی که بیع سلم کند در چیزی از تمر و غله پس در کیل
معلوم و وزن معلوم تا مدت معلوم کند **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا ابن
ابی نجیح وقال فلیسلف فی کیل معلوم الی اجل معلوم پس بیع کند در کیل معلوم و مدت معلوم در حدیث تصریح
بوزن نشده باآنکه ترجمه انعقد وزن کرده و کیل معلوم در باب سابق گرفته گویا اشارت کرده است که کیل
و وزن حاصل هر دو یکیست لیکن با بها جدا آورده **حدثنا** قتیبة قال حدثنا سفیان عن ابن ابی نجیح

بن زبیر امر کرد حجاج بقتل وی بسبب ندا و اهل روی
از اهل شام پس حجاج بعیادت وی آمد ابن
عمر گفت مرا میکشی و بعیادت می آیی بس است
خدا حکم میان من و تو و درین تصریح است به بودن
حجاج آمر بقتل ابن عمر رضی الله عنه و شاید که در
روایت متن تعریض است باین **حدثنا**
احمد بن یعقوب مسعودی کوفی قال حدثنا
اسحاق بن سعید بن عمرو بن سعید بن
العاص اموی قرشی سنه یکصد و هفتاد و شش
عن ابیه قال دخل الحجاج علی ابن عمر وانا
عنده گفت پدر اسحاق که سعید بن عمرو عاصی
است در آمد حجاج بر ابن عمر بعیادت هنگام
مصیبت جراحت وی بحالی که من نزد ابن عمر
بودم فقال کیف هو پس گفت حجاج چه حال
دارد زخم تو قال صالح گفت ابن عمر نیکست
فقال من اصابک پس گفت حجاج که رسانیده است
ترا این زخم قال اصابنی من امر بحمل
السلاح فی یوم لا یحل فیه حمله گفت
ابن عمر رسانید مرا کسی که امر کرده به برداشتن سلاح
در روزی که حلال نیست در آن روز برداشتن
آن یعنی الحجاج مراد میدارد ابن عمر از این امر
بحمل سلاح حجاج را و درین روایت تعریض است
بحجاج بخلاف روایت سابقه که در آن تصریح است
بود که حجاج باعث و سبب و توفیق میان
هر دو روایت خواهد بود و جهد سوال بالتعریض
کرد ابن عمر بحجاج اول چون اعاده کرد حجاج
سوال را تصریح کرد بجواب

باب التکبیر للعید

بتقدیم موحده بر کاف چنانچه [illegible]
کتاب است [illegible] بمعنی بامداد رفتن [illegible]
پگه تر رفتن برای نماز عید مراد مطلق عید است
اضحی باشد یا فطر بقرینه [illegible] نسخ آمده
العیدین تنبیه و وقت عید نزد شافعیه از بین
طلوع آفتاب تا زوال است اگرچه فعل آن وقت
طلوع مکروه باشد زیرا چه مبنی بر اوقات نیست
که چون برآید وقت نمازی در آید وقت نماز دیگر

عن عبد الله بن کثیر عن ابی المنهال قال سمعت ابن عباس رضی الله عنهما قال قدم النبی صلی الله علیه وسلم
المدینة و قال فی کیل معلوم و وزن معلوم الی اجل معلوم **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا شعبة عن
ابن ابی المجالد ح وحدثنی یحیی قال حدثنا وکیع عن شعبة عن محمد بن ابی المجالد ح وحدثنا حفص بن عمر قال حدثنا
شعبة قال اخبرنی محمد او عبد الله ابن ابی المجالد درین روایت شعبه تردد کرده است که ابن ابی المجالد نام او محمد است
یا عبد الله قال اختلف عبد الله بن شداد بن الهاد و ابو بردة فی السلف گفت محمد بن ابی المجالد اختلاف کردند
عبد الله بن شداد و ابو برده در جواز بیع سلم فبعثونی الی ابن ابی اوفی فسألته پس فرستادند مرا
بسوی عبد الله ابن ابی اوفی پس پرسیدم من او را ازین کار فقال انا کنا نسلف علی عهد
رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر رضی الله عنهما فی الحنطة والشعیر والزبیب والتمر پس گفت
ابن ابی اوفی بودیم ما که بیع سلم میکردیم در زمان آنحضرت و ابی بکر و عمر در گندم و جو و انگور و خرما
وسألت ابن ابزی فقال مثل ذلک و پرسیدم عبد الرحمن بن ابزی را ازین مقوله پس گفت مانند آنچه
گفته بود ابن ابی اوفی **باب** السلم الی من لیس عنده اصل در جواز سلم باکسی که نیست نزد او اصل مال
از اصل زراعت و ثمار و نخل است **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الشیبانی
قال حدثنا محمد بن ابی المجالد قال بعثنی عبد الله بن شداد بن الهاد و ابو بردة الی عبد الله بن ابی اوفی
فقال اسأله هل کان اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم فی عهد النبی صلی الله علیه وسلم گفت محمد بن ابی المجالد
فرستادند مرا عبد الله بن شداد بن الهاد و ابو برده بسوی عبد الله بن ابی اوفی پس گفتند بپرس
او را آیا بودند یاران پیغمبر خدا در عهد آنحضرت یسلفون فی الحنطة والشعیر آیا سلم میکردند در گندم و جو
فقال عبد الله کنا نسلف نبیط اهل الشام فی الحنطة والشعیر والزبیب فی کیل معلوم الی اجل معلوم
پس گفت عبد الله بودیم ما که بیع سلم میکردیم بقوم اهل شام در گندم و جو و انگور در کیل معین تا مدت معین
نبیط بفتح نون و کسر با و سکون تحتیه آخر طا مهمله قومی که نزول میکردند در رودها و بعضی گویند بعضی اهل زراعت اند
قلت الی من کان اصله عنده گفتم سلم بکسی میکردند که اصل سلم فیه نزد او بودی قال ما کنا نسألهم
عن ذلک گفت نبودیم که بپرسیم ایشان را از اصل ثم بعثانی الی عبد الرحمن بن ابزی فسألته
پستر فرستادند هر دو مرا بسوی عبد الرحمن بن ابزی پس پرسیدم او را ابزی بموحده و زای است
فقال کان اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم یسلفون علی عهد النبی صلی الله علیه وسلم ولم نسألهم
الهم حرث ام لا پس گفت عبد الرحمن بن ابزی بودند یاران پیغمبر خدا که بیع سلم میکردند بکدیگر در زمان
پیغمبر خدا و نه پرسیدیم ایشان را آیا مر ایشان را از زراعت بود یا نه **حدثنا** اسحق الواسطی قال حدثنا
خالد بن عبد الله عن الشیبانی عن محمد بن ابی مجالد بهذا گفت اسحق حدیث کرد ما را خالد بن عبد الله
از شیبانی از محمد بن ابی مجالد باین حدیث وقال فنسلفهم فی الحنطة والشعیر و گفت محمد بن ابی مجالد
پس بیع سلم میکردیم ایشان را در گندم و جو **حدثنا** قتیبة قال حدثنا جریر عن الشیبانی فقال فی
الحنطة والشعیر والزبیب وقال عبد الله بن الولید عن سفیان ثنا الشیبانی وقال والزیت

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب العیدین

و در وجه از مالک روایت است که بر آید از خانه یا
از مسجد وقتی که طلوع کند آفتاب و بر فایق از
وی تکبیر بر آید پیش از طلوع باک نیست و
لیکن تکبیر نگوید تا طلوع و سزاوار نیست امام
را که بیاید مصلی را تا آنکه احرام نماز بندد و شافعی
گفته بیاید مصلی را در روز عید اضحی وقتیکه
ظاهر شود آفتاب و تاخیر کند در فطر اندکی این
تفصیل در اصل از علما ماست و وجه نیست
که مراد از عید درین نسخه که بلفظ افراد است عید اضحی
باشد وقال عبد الله بن بسر بضم موحده و سکون
سین در آخر را هر دو مهمله ابو صفوان سلمی مازنی
صحابی ابن صحابی مرد فجاءة در حال و هو سنه
هشتاد و هفت و وی آخر من صحابه است
که مرد در شام ان کنا فرغنا فی هذه الساعة
بتحقیق شان این نیست بودیم ما که فارغ میشدیم از
نماز عید درین ساعت گفته بود این را بطریق
انکار بر امام وقتیکه درنگ کرد در بر آمدن بنماز
در روز عید فطر یا اضحی وذلک حین التسبیح
و آن وقت فراغ نماز سبحه بود یعنی نافله اضحی
چنانکه در روایت صحیحه طبرانی صریح آمده و ذلک
حین تسبیح الضحی و آن وقت روشن و بلند شدن
آفتاب است بقدر یک دو نیزه **حدثنا**
سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن
زبید عن الشعبی عن البراء بن عازب
قال خطبنا رسول الله گفت براء خطبه خواند ما
را پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یوم النحر
فقال روز عید نحر پس فرمود ان اول ما نبدأ
به فی یومنا هذا ان نصلی ثم نرجع فننحر
بتحقیق اول آنچه ابتدا میکنیم بآن درین روز ما این است
که نماز گزاریم پستر برگردیم از آنجا پس نحر کنیم ظاهر این
دلالت دارد برآنکه سزاوار نیست اشتغال درین

درین روایت زیت بمعنی روغن که بزای و مثناة تحتیه و تاء مثناة فوقانیه است زیاده کرده در شرح قسطلانی از قول او وقال عبدالله الخ در حدیث اسحق آورده است **حدثنا** ادم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عمرو بن مرة قال سمعت ابا البختری الطائی قال سالت ابن عباس رضی الله عنهما عن السلم فی النخل گفت ابو البختری پرسیدم ابن عباس را از بیع سلم در ثمری که بر سر نخل باشد فقال نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن بیع النخل حتی یوکل منه وحتی یوزن پس گفت ابن عباس منع کرده آنحضرت از فروختن میوه بر سر درخت تا آنکه قابل خوردن و وزن شود فقال الرجل وای شئ یوزن پس گفت مردی کدام چیزی وزن کرده میشود و میوه بر سر درخت گویا استبعاد کرد از کثرت ثمرات بر درخت فقال رجل الی جانبه حتی یحرز پس گفت مردی که بجانب ابن عباس نشسته بود مراد آنست که اندازه و تقدیر کرده شود یحرز بتقدیم رای بر زای بمعنی تخمین و اندازه کرمانی گوید مراد از مرد اول که استبعاد کرده همین ابو البختری را گفته چنانکه از حدیثی که در باب لاحق آورده تصریح کرده بقول شیخ ابن حجر که گفته مطلع نشده ام بر نام آن مرد وقال معاذ حدثنا شعبة عن عمرو قال ابو البختری سمعت ابن عباس رضی الله عنهما نهی النبی صلی الله علیه وسلم مثله گفت ابو البختری شنیدم ابن عباس را نهی کرد آنحضرت مانند آنچه مذکور شده سابقا مطابقت این حدیث بترجمه هیچ ظاهر نیست اکثر شراح برین اند که این حدیث از باب لاحق است از خطای ناسخ درین باب افتاده و ابن منیر تطبیق تکلفی کرده که کمتر بفهم کسی می در آید **باب** السلم فی النخل در بیان حکم بیع سلم در نخل یعنی میوه که بر نخل هنوز نرسیده باشد **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا شعبة عن عمرو عن ابی البختری قال سالت ابن عمر عن السلم فی النخل گفت ابو البختری پرسیدم ابن عمر را از بیع سلم که بر درخت کند فقال نهی عن بیع النخل حتی یصلح وعن بیع الورق نساء بناجز پس گفت منع کرده شده است از فروختن میوه درخت تا آنکه قابل خوردن شود و از فروختن نقره بجائی که نسیه است بنقد حاضر یعنی از نقود چیزی را که نه دست بدست باشد فروختن ممنوع است وسالت ابن عباس رضی الله عنهما عن السلم فی النخل فقال نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن بیع النخل حتی یوکل منه او یاکل منه وحتی یوزن پس گفت منع کرده است پیغمبر خدا از بیع میوه نخل تا آنکه خورده شود یا بخورد از وی صاحب آن شک راویست و تا آنکه وزن کرده شود **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن عمرو بن مرة عن ابی البختری قال سالت ابن عمر رضی الله عنهما عن السلم فی النخل فقال نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن بیع التمر حتی یصلح پس گفت ابن عمر منع کرده است پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی از فروختن میوه سر درخت تا آنکه در آید در صلاح ونهی عن بیع الورق بالذهب نساء بناجز و منع کرده از فروختن نقره بطلا در حالیکه نسیه است بنقد حاضر در بعضی نسخ نهی عمر است و ظاهر است که بسماع از آنحضرت خواهد بود وسالت ابن عباس رضی الله عنهما ابو البختری گوید پرسیدم ابن عباس را از سلم در نخل فقال نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن بیع النخل حتی یاکل او یوکل وحتی یوزن قلت وما یوزن ابو البختری گوید

برای طعام اهل و عیال خود دیستن از وجه عبادت و صحیح اعتبار فقام خالی ابو بردة بن نیار فقال یا رسول الله انی ذبحت قبل ان نصلی پس استاد و ایستاد خالی من ابو برده گفت ای رسول خدا من ذبح کردم پیش از نماز به گمان جواز وعندی جذعة خیر من مسنة وهو جود الحال نزد من بزغاله کم از یکساله است که بهتر است از یکساله قال اجعلها مکانها فرمود بگردان جذعه را بجای سنه او قال اذبحها یا فرمود ذبح کن جذعه را شک راویست ولن تجزی جذعة عن احد بعدک و هرگز کفایت نکند جذعه از هیچ کس را بعد تو **باب** فضل العمل فی ایام التشریق ذکر زیادتی ثواب عمل در ایام تشریق که سه روز اند بعد روز نحر چنانکه در خلاصه و ظهیریه است یا چهار از روز نحر چنانچه مختار بعضی آمده و چون درین روزها گوشت قربانی خشک میکردند در آفتاب باین نام خوانند چه تشریق بمعنی خشک کردن گوشت است یا جهت آنکه هدی و ضحایا نحر کرده نمی شوند تا آنکه مشرق شود آفتاب یعنی طلوع کند و تشریق بمعنی نماز عید نیز آمده که گزارده میشود وقت اشراق آفتاب چنانکه مرویست لا جمعة ولا تشریق الا فی مصر جامع یعنی واجب نیست جمعه و نماز عید مگر در مصر جامع و من ذبح قبل التشریق فلیعد و کسیکه ذبح کند پیش از نماز عید پس گو که اعاده کند برین تقدیر ایام تشریق ایام نحر باشند زیرا که نماز جزو ایام عید و انبود و لیکن مقتضای کلام فقها و لغویین خلاف آنست که سیزدهم داخل است در ایام تشریق بخلاف دهم با اختلاف و در بدایه از خلیل بن احمد منقول است که تشریق بمعنی تکبیر است برین تقدیر روز نهم چون رسیم نیز داخل باشد که درین روز نیز تکبیر میخوانند و لیکن بیشتر لغت که وجه تسمیه سطر دهمیا شده باید دانست که ایام تشریق اگرچه ایام مخصوصه را گویند معه فضیلت عمل اصل اند ولیکن ملحق اند بوی و مشارک اند درین فضیلت ایام شروع اینجا که نیز ایام مناسک است از احرام و تلبیه و ترویه و خطبه پس گویا مراد

وزن کردن بر سر درخت چه معنی دارد قال رجل عنده حتے یحرز گفت مردی که نزد ابن عباس نشسته بود تا آنکه تخمین و اندازه کرده شود **باب** الکفیل فی السلم در بیان ضمان دادن در سلم **حدثنا** محمد بن سلام قال حدثنا یعلی قال حدثنا الاعمش عن ابراهیم عن الاسود عن عایشة رضی الله عنها قالت اشتری رسول الله صلی الله علیه وسلم طعاما من یهودی بنسیة ورهنه درعا له من حدید گفت عایشه خرید آنحضرت غله را از یهودی که ثمن وقتی دیگر خواهد داد و گرو کرد زرهی را که آنحضرت داشت از حدید مطابقت این حدیث بترجمه ظاهر نیست اولا آنکه این بیع سلم نیست سلم آنست که زر نقد دهند و غله را وقتی دیگر گیرند ثانیا آنکه آنحضرت ضامنی او را نداد مگر آنکه تکلف کنند که مراد از سلم اینجا اینست که یکی از بدلین نسیه باشد و رهن در معنی ضامن است که اگر راهن زر نه دهد آنرا فروخته میگیرد **باب** الرهن فی السلم گرو کردن در بیعی که بنقد زر نه دهند **حدثنا** محمد بن محبوب قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الاعمش قال تذاکرنا عند ابراهیم الرهن فی السلف گفت اعمش مذاکره کردیم نزد ابراهیم روا بودن گرو در بیعی که زرش نسیه باشد فقال حدثنی الاسود عن عایشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم پس گفت اعمش حدیث کرد مرا اسود از عایشه که بتحقیق آنحضرت صلی الله علیه وسلم اشتری من یهودی طعاما الی اجل ورهنه درعا من حدید خرید آنحضرت از یهودی غله را بوعده مدتی و گرو کرد او را زرهی از آهن **باب** السلم الی اجل معلوم بیان سلم تا مدتی متعین وبه قال ابن عباس رضی الله عنهما وابو سعید والاسود والحسن و بتعیین مدت گفته است ابن عباس و ابو سعید و اسود ابن یزید و حسن بصری وقال ابن عمر رضی الله عنهما لا باس فی الطعام الموصوف بسعر معلوم والی اجل معلوم گفته ابن عمر بیع سلم باکی ندارد در غله که معین شده باشد بنرخ معلوم و تا مدت معلوم یعنی باین دو شرط رواست مالم یک ذلک فی زرع لم یبد صلاحه مادامی که نباشد این سلم در زراعتی که نرسیده است و کارآمدنی نیست **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن ابن ابی نجیح عن عبد الله بن کثیر عن ابی المنهال عن ابن عباس قال قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة وهم یسلفون فی الثمار السنتین والثلث گفت ابن عباس قدوم آورد آنحضرت مدینه را و حال آنکه اهل مدینه بیع پیشگی میکردند در میوه‌ها دو ساله و سه ساله فقال اسلفوا فی الثمار فی کیل معلوم واجل معلوم پس فرمود بیع کنید در میوه‌ها در پیمانه معین و مدت متعین وقال عبد الله بن الولید حدثنا سفیان قال حدثنا ابن ابی نجیح وقال فی کیل معلوم ووزن معلوم یعنی از روایت عبد الله وزن معلوم زیاده آمده است بر روایت ابو نعیم و بطریق تحدیث است و اول بطریق عنعنه **حدثنا** محمد بن مقاتل قال حدثنا عبد الله قال اخبرنا سفیان عن سلیمان الشیبانی عن محمد بن ابی مجالد قال ارسلنی ابو بردة وعبد الله بن شداد الی عبد الرحمن بن ابزی وعبد الله بن ابی اوفی فسالتهما عن السلف گفت محمد بن ابی مجالد فرستاد مرا ابو برده و عبد الله بن شداد بسوی عبد الرحمن و عبد الله بن ابی اوفی پس پرسیدم هر دو را از بیع سلف فقالا کنا نصیب المغانم مع رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفتند هر دو بودیم ما که میرسیدیم غنیمت را با رسول خدا فکان یاتینا انباط من انباط الشام پس می‌آمدند ...

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب العیدین

قرآن واذکروا الله فی ایام معلومات بلام در هیچ جا نیست و در سوره بقره بلفظ واذکروا الله فی ایام معدودات است بدال و لفظ امر و در سوره حج ویذکروا اسم الله فی ایام معلومات بلام با صیغه غائب و لزیادة لفظ اسم و همچنین در هیچ روایت از روایات کتاب نیامده مگر در نسخه فرع یونینی که به علامت ابی ذر از کشمیهنی ویذکروا اسم الله فی ایام معلومات است و مقصود که ذکر تفسیر ابن عباس است ایام معلومات را العشرة و نحوه و معدودات را بایام تشریق خود حاصل است و مواخذه در لفظ سهل و کان ابن عمر وابو هریرة یخرجان الی السوق فی الایام العشر یکبران ویکبر الناس بتکبیرهما و بود ابن عمر و ابو هریره که بر می‌آمدند بسوی بازار در ده ذی حجه تکبیر میگفتند و تکبیر میگفتند مردم بتکبیر ایشان طحاوی گفته بود مشایخ ما که می‌گفتند تکبیر درین ایام و چون تکبیر در ایام عشر که تابع اند ایام حج را افضل باشد در ایام تشریق که عمده ایام مناسک اند بطریق اولی وکبر محمد بن علی خلف النافلة و تکبیر گفت ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین معروف به باقر علیه و علی آبائه السلام عقب نماز نفل نیز در ایام تشریق بمنی **حدثنا** محمد بن عرعرة بفتح دو عین مهمله قال حدثنا شعبة عن سلیمان الاعمش عن مسلم البطین که شکم دراز داشت عن سعید بن جبیر عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال ما العمل فی ایام افضل منها فی هذه ... فرمود نیست هیچ عمل در هیچ روز ها بهتر از آن اعمال که درین ایام عشر باشند و تصحیح آمده بعشر در روایت ایمه دیگر و در روایت ابی ذر حافظ از کشمیهنی نیز همچنان است و در روایت کریمه از کشمیهنی ما العمل فی ایام العشر افضل من العمل فی هذه است و تفسیر کرده هذه را درین روایت بعضی بایام تشریق فاین اگرچه بترجمه باب مناسب تر است ولیکن این روایت شاذ است بجهت مخالفت روایات ثقات چنانکه اشاره کرده شد بدان و اگر قطع نظر از روایات ائمه و حفاظ نمایند بهتر آنست که تفسیر کنند هذه را بایام مناسک حج که شامل عشره و ایام تشریق باشد چه روایات در فضل هر دو آمده و مگر نظر بر روایات ثقات کمارند چنانکه باید حکم بالعشر از ایام تشریق که بقیه اعمال حج واقع میشود در آن

مزارعان از مزارعان شام و آن انصار اهل شام بودند نبط با نون در موحده و طا مهمله یعنی و او نیست بدو طرف مدینه و گروهی که نزول میکردند ببطائح کذا فی القاموس فنسلفهم فی الحنطة والشعیر والزبیب الی اجل مسمی پس بیع پیشگی میکردیم در گندم و جو و روغن زیت تا مدتی معین قال قلت اکان لهم زرع او لم یکن لهم زرع گفت محمد بن ابی مجالد گفتم ایشان را آیا بود مزارعان را زراعتی یا نبود مر ایشان را زراعتی قال ما کنا نسألهم عن ذلک گفتند هر دو نمی پرسیدیم ایشان را از زرع پس معلوم شد که شرط نبوده است

باب

السلم الی ان تنتج الناقة بیع سلم کردن تا بهت مدتی که بزاید ناقه یعنی نتجت الناقة نتاجا و نتجها اهلها یعنی نتج لازم و متعدی هر دو آمده است و در روایت ترجمه بصیغه مجهول مأخوذ از باب متعدی است

حدثنا

موسی بن اسمعیل قال حدثنا جویریة عن نافع عن عبد الله قال کانوا یتبایعون الجزور الی حبل الحبلة گفت عبد الله بن عمر بودند مردم که بیع میکردند شتر را تا بزاید بچه که در شکم ناقه است فنهی النبی صلی الله علیه وسلم عنه پس منع کرد از آن پیغمبر خدا رحمت کنان و فسره نافع الی ان تنتج الناقة ما فی بطنها تفسیر کرده است حبل الحبلة را نافع بآنکه بزاید بچه را که در شکم اوست زاییده کرده است در بیع غرر چنانکه از ترجمه حدیث مذکور شد و این تفسیر نیز موافق آن توان ساخت باین وجه که ما فی بطنها بدل باشد از ناقه و بر این تقدیر معنی آنست که بزاید بچه که در شکم ناقه است و مراد آنست که بیع میکردند تا وعده آنکه بزاید بچه که در شکم ناقه است و این ممنوعست از آنکه مدت آن نامعلوم و نامضبوط است

كتاب الشفعة

بسم الله الرحمن الرحيم

باب

الشفعة فيما لم يقسم فاذا وقعت الحدود فلا شفعة در شفعه چیزیست که قسمت کرده نشده است وقتی که قسمت کرده شد و واقع شد حد با جدا جدا پس شفعه نیست از آنکه شرکت نماند ظاهر آنست مر مؤلف احادیث شفعه را آنست که شفعه شریک را و جار را می باشد چنانکه حنفیه بآن قائل اند و شافعیه چون بشفعه جار قائل نیستند در صرف این احادیث از ظاهر تکلفها کشیده اند و مذهب مؤلف موافق مذهب حنفیه است لیکن بر شرط خود نیافته همین احادیث شریک و جار است و ترجیح جار که اقرب باشد از روی باب ایراد کرده است و بیان کرده که شفعه در باغ و سرا و زمین می باشد در منقولات نیست

حدثنا

مسدد قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا معمر عن الزهری عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن جابر بن عبد الله قال قضی النبی صلی الله علیه وسلم بالشفعة فی کل ما لم یقسم گفت جابر حکم کرد پیغمبر خدا بشفعه در هر زمین که قسمت کرده نشده فاذا وقعت الحدود وصرفت الطرق فلا شفعة پس وقتی که واقع شد حد ها و گردانیده شد راهها جدا پس نیست در آن وقت شفعه

باب

عرض الشفعة علی صاحبها قبل البيع در حکم عرض کردن بر صاحب وی و خبر کردن او را پیش از فروختن وقال الحکم اذا اذن له قبل البيع فلا شفعة و گفته است حکم بن عتیبه وقتی که آگاه کرده شد صاحب شفعه را پیش از بیع و طلب نکرد پس نیست شفعه مر او را و حق طلب آن بیع ندارد وقال الشعبی من بیعت شفعته و هو شاهد لا یغیرها فلا شفعة له و گفت شعبی کسیکه فروخته شد شفعه او یعنی زمینی که در آن شفعه وارد و حال آنکه او حاضر است و تغییر نداد و پس نیست مر او را حق شفعه

عشر ذی حجه بجهت اشتمال تن بر شب قدر و اگر صحیح باشد حدیث ابی هریره که ترمذی روایت کرده که صیام هر روز از این روزها برابر می شود صیام یکسال بالاتمام و هر شب از این شبها برابر است قیام شب قدر را قطعا میشود کلام این بعض و لیکن حکم کرده اند بضعف در اسناد وی قسطلانی گفته تحقیق آنست که بعضی از اعیان علماء متاخرین گفته که این عشر افضل اند از مجموع عشر رمضان اگر چه در عشر رمضان شبی باشد که فاضل نبود بر آن غیر آن قالوا ولا الجهاد فی سبیل الله گفتند حاضران و نیست جهاد در راه خدا مگر بهتر از عمل این روزها قال ولا الجهاد الا رجل خرج یخاطر بنفسه وماله فلم یرجع بشیء فرمود و نیست جهاد بهتر مگر جهاد مردی که بیرون آمد بحالیکه خطر دارد در این سفر بجان و مال خود و پس باز نگشت از سفر بچیزی از آن یعنی باخت جان و مال در راه خدا و شهید شد و باقی نگذاشت

باب

التكبير ایام منی و اذا غدا الی عرفة مشروع بودن تکبیر در ایام منی که روز عید و سه روز دیگر بعد از آن است و وقتیکه صبح کنند روزی که میرود بعرفه یعنی روز نهم وکان ابن عمر یکبر فی قبته بمنی فیسمعه اهل المسجد بود ابن عمر رضی الله عنه که تکبیر میگفت بجهر در خیمه خود که بمنا داشت پس می شنیدند آنرا اهل مسجد فیکبرون ویکبر اهل الاسواق پس تکبیر میگفتند مردم مسجد و تکبیر میگفتند اهل بازارها حتی ترتج منی تکبیرا تا آنکه بلرزیدی در آمد منا از کثرت آوازهای تکبیر وکان ابن عمر یکبر بمنی تلک الایام و بود ابن عمر که تکبیر میگفت بمنا در این ایام مذکوره و خلف الصلوات و عقب نمازها و علی فراشه و بر فرشهای خود و فی فسطاطه و مجلسه و ممشاه و در خیمه خود بعضی گفته اند آن بمعنی خیمه از مو در خرگاه بزرگ و مجلس و نشستن و رفتن تلک الایام جمیعا در همه آن روزها و کانت میمونة تکبر یوم النحر و بود ام المؤمنین میمونه که تکبیر میگفت روز نحر که روز عید است و کان النساء یکبرن خلف ابان بفتح همزه و تخفیف موحده بن عثمان و بودند زنان که تکبیر میگفتند عقب ابان بن عثمان

مراو را **حدثنا** مكي بن ابراهيم قال حدثنا ابن جريج قال حدثنا ابراهيم بن ميسرة عن عمرو بن الشريد قال وقفت على سعد بن ابي وقاص گفت عمرو رسیدم بر سعد بن ابي وقاص فجاء المسور بن مخرمة فوضع يده على احدى منكبي پس آمد مسور بن مخرمه ونهاد دست خود را بر یکے از دو دوش من احدى لفظ تانيث گويا باعتبار تانيث منكب است بآن قاعده كه گفته اند هر چه از اعضاى آدمى مكرر است چنانكه يد وعين ورجل وجز آن آنرا مونث اعتبار كرده اند ودر روايتي احد بلفظ تذكير است اذ جاء ابو رافع مولى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا سعد ابتع مني بيتي في دارك ناگاه آمد ابو رافع غلام آنحضرت وگفت اى سعد بخر از من دو خانه مرا كه در سراى تست فقال سعد والله ما ابتاعهما پس گفت سعد سوگند بخدا نمیخرم آن هر دو خانه را سوق كلام دلالت دارد بر آنكه ميان سعد وابو رافع گفتگو در بها شده باشد ومقصود سعد آنست كه باين بها كه تو میگوئی نمیخرم فقال المسور والله لتبتاعنهما پس گفت مسور سوگند بخدا البته بخر آنها را فقال سعد والله لا ازيدك على اربعة آلاف منجمة او مقطعة پس گفت سعد سوگند بخدا زياده نميكنم ترا بر چهار هزار يعني درهم منجم يا مقطع شك راويست هر دو بمعنى موجل است قال ابو رافع لقد اعطيت بها خمسمائة دينار گفت ابو رافع بتحقيق داده شده ام باين هر دو خانه پانصد دينار ولولا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الجار احق بسقبه ما اعطيتكهما باربعة آلاف واگر نبودى كه من شنيده ام از رسول خدا كه ميفرمود همسايه سزاوار تر است بقرب خود نميدادم ترا آن هر دو خانه بچهار هزار درهم سقبه بسين مهمله وقاف هر دو مفتوح ونيز بسكون قاف وباء موحده در آخر بمعنى قرب است وانا اعطى بهما خمسمائة دينار فاعطاها اياه ومن داده شده ام باين دو خانه پانصد دينار پس داد آن مبيع سعد را اگر گوئى حق آنست كه شفيع بهاے كه ديگرى ميدهد بخرد گويم معنى آنست كه اگر از آنحضرت نمى شنيدم كه همسايه سزاوار تر است به نيكى وامداد واحسان ومروت بكمتر از بهاى ديگر نميدادم **باب** اي الجار اقرب كدام همسايه نزديكتر است واحق است در اخذ شفعه وامداد واحسان **حدثنا** حجاج قال حدثنا شعبة ح وحدثنا علي قال حدثنا شبابة قال حدثنا شعبة قال حدثنا ابو عمران الجوني قال سمعت طلحة بن عبد الله عن عائشة رضي الله عنها قالت قلت يا رسول الله ان لي جارين فالى ايهما اهدي گفت عائشه گفتم اى رسول خدا بتحقيق مرا دو همسايه است پس بكدام يكے از آن دو هديه دهم قال الى اقربهما منك بابا فرمود بسوے نزديكترين هر دو از تو از روے در خانه ازين حديث معلوم شد كه همسايه كه در او نزديك تر است اولے برعايت است واز جمله رعايتها دادن شفعه است چنانكه ابو رافع بهمان حديثے كه در باب نيكى همسايه واقع شده است شفعه را بسعد داد

ختم الجزء الثامن من الثلثين ويتلوه التاسع انشاء الله رب العالمين في التاسع من شعبان المعظم ۱۲۰۶ هجري

بود ودر روايت كرده آنرا ابن مسعود ونزد امام احمد وابي يوسف ومحمد وشافعي در قول مختار آن از فجر عرفه تا عصر آخر ايام تشريق است كه مجموع آن بيست وسه نماز باشد وفتوى در مذهب ما هم برين است وتووي گفته در صحيح است واظهر نزد محققين بجهة ورود حديث آن كه دارقطني بطريق متعدده از جابر آورده كه گفت آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم نماز صبح را روز عرفه پيشتر سوا آورد بجانب ما وگفت الله اكبر الله اكبر وكشيد تكبير را تا عصر آخر ايام تشريق ودر روايت زركشي گفته كه از امام احمد رحمه الله پرسيدند بكدام دليل حكم كرديد شما كه تكبير از نماز فجر روز عرفه تا عصر آخر ايام تشريق است گفت باجماع عمر وعلي وابن عباس وابن مسعود رضي الله عنهم ونزد امام مالك وبقولى نزد شافعي از ظهر روز نحر تا فجر آخر ايام تشريق كه مجموع آن پانزده نماز است براى حجاج وغير ايشان وبعض علماى شافعي اين مخصوص بحجاج است چنانكه بيهقي روايت از احمد وبر داريمي وبيكر تا عصر آخر ايام تشريق وغير حجاج را از مغرب شب عيد تا فجر آخر ايام تشريق كه هژده نماز بود ودرين جا اقوال ديگر نيز هست كه بطول ميكشد وجه ديگر آنكه جماعت شرط است نزد امام ابي حنيفه وبر منفرد شرط نزد امام احمد وابو داود وائمه ديگر شرط نيست ونزد امام احمد دو روايت است اصح آنست كه شرط است ونيز از ابن مسعود فرموده است التكبير على من صلى بجماعة واز ابن عباس

كتاب الاجارة

اجاره در لغت بمعنی مزد است و در شرع عقدیست که بر منافع معلومه مقدر بعوض معلوم واقع میشود و مشهور کسر همزه است بضم و فتح نیز گفته اند بسم الله الرحمن الرحيم باب استيجار الرجل الصالح اجاره گرفتن مرد صالح را در باب اشارت است بر محمول کسی که گفته مرد صالح را اجیر نباید گرفت در خدمات زانکه خلاف آداب مسلمانی و مروت است و قال الله تعالى ان خير من استاجرت القوي الامين با این تائید ترجمه آورده است و درین آیت اشارتست بقصه موسی که نزد شعیب علیهما السلام رفته و دختر شعیب گرفته و مهر دست هشت سال قرار یافته و این قول دختر شعیب است که در شان موسی گفته و معنی آنست که بتحقیق بهترین کسی است که اجیر گرفته قوی و امین است نقل است که شعیب گفت از کجا دانستی که قوی و امین است گفت دیدم که برداشت سنگی را که نتوانستند برداشت آنرا مگر ده نفر و وقتیکه می آمدیم گفت مرا که آئین من بیا و قصه دو اوپیش آید سنگریزه پیش انداز تا بطرف خانه تراه و بهمان طرف بروم والخازن الامين و حکم کسیکه خازن امین است ومن لم يستعمل من اراده و حکم کسی که از او لوالی دو عامل کند کسی را که میخواهد عمل او و طلب آن کند این نیز داخل ترجمه است بر بیجی از بیخ و عالم حدیثی آورده است حدثنا محمد بن يوسف قال حدثنا سفيان عن ابي بردة قال اخبرني جدي ابو بردة عن ابيه ابي موسى الاشعري قال قال النبي صلى الله عليه وسلم الخازن الامين الذي يؤدي ما امر به طيبة بها نفسه احد المتصدقين فرمود پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا بر وی خزانچی امانت داری که ادا میکند چیزیرا که مامور است بان در حالیکه پاک است نفس او از خیانت یکی از دو صدقه کننده است یعنی شریک است در ثواب صدقه با صاحب مال میکند حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن قرة بن خالد قال حدثني حميد بن هلال قال حدثنا ابو بردة عن ابي موسى قال اقبلت الى النبي صلى الله عليه وسلم ومعي رجلان من الاشعريين گفت ابو موسی پیش آمدم بسوی پیغمبر خدا و با من دو مرد از اشعریان بودم فقلت ما علمت انهما يطلبان العمل گفت ابو موسی پس گفتم با آنحضرت ندانسته ام من که این هر دو طلب عمل میکنند درینجا حدیث اختصاری کرده است تمام آنست که ابو موسی گوید دو مرد همراه من بودند از اشعریان یکی بجانب چپ یکی بجانب راست و طلب کردند عمل را از آنحضرت فرمود ای ابو موسی گفتم سوگند بکسیکه برانگیخته ترا بحق مرا اطلاع نداده بر آنچه در نفس ایشان بود و ندانستم که ایشان طلب عمل دارند فقال لن او لا نستعمل على عملنا من اراده پس فرمود هرگز طلب نمیکنیم بر عمل خود کسی را که خواسته عمل را تردید کرده راوی که لن نستعمل یا لا نستعمل فرموده است باب رعي الغنم على قراريط چرانیدن گوسفند بر قیراطها قراریط جمع قیراط است و آن نیز اندک است حدثنا احمد بن محمد المكي قال حدثنا عمرو بن يحيى عن جده عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما بعث الله نبيا الا رعى الغنم فرمود مبعوث نکرده خدای هیچ پیغمبری را مگر آنکه چرانیده غنم را ظاهر کلام عموم است اگر تخصیصی بهم یافته باشد آدم و عیسی و جز آن دو را نخواهد بود فقال اصحابه وانت پس گفتند یاران آنحضرت و تو هم راعی بوده فقال نعم كنت ارعاها على قراريط لاهل مكة فرمود آری بودم که میچرانیدم بدستمزد بر قیراطها مر اهل مکه را بود و در روایتی دیگر آمده که مراد از قیراط بعضی گویند که قراریط نام جائیست بمکه و تصحیح کرده این قول را ابن جوزی و ابن ناصر و گفته که قیراط را بمعنی نقد معهود نمی شناختند عرب بلا اعتبار کلام مولف نیز معنی اولست و شیخ ابن حجر گوید راجح معنی اول است از انکار اهل مکه نیست در آنجا نامی که نام آن قراریط باشد و معنی نقد معهود صحیح آمده که مسلمانان فتح میکنند زمینی را که آنجا ذکر میکنند قیراط و ازینجا دانسته میشود عدم عرب بآن اسم نیایند که آنحضرت همه میدانستند آنحضرت کلام میکردند چنانکه یاران نمی دانستند یکبار آنحضرت کلام کرد که نفهمید ابوبکر گفت یا رسول الله

الجزء الثامن

التقفي قال حدثنا ثوری قال سالت انسا ونحن غادیان من منى الى عرفات عن التلبية محمد تقفی گفت پرسیدم انس را در حالیکه ما هر دو صبح میرفتیم از منی بسوی عرفات از تلبیه كيف كنتم تصنعون مع النبي پرسیدم از تلبیه که چگونه میکردید با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یعنی تلبیه میگفتند یا تکبیر قال كان يلبي الملبي لا ينكر عليه گفت انس بودیم که تلبیه میگفت تلبیه گوینده بحالیکه انکار کرده نمیشد بروی ویكبر المكبر فلا ينكر عليه وتکبیر میگفت تکبیر گوینده بحالیکه انکار کرده نمیشد بروی یعنی گاه تلبیه میگفتند و گاه تکبیر و هر دو روا میداشتند و ترک تلبیه مطلقا روا نیست مگر وقت رمی جمرة العقبه چنانکه مذهب ابی حنیفه و شافعی است رحمهما الله حدثنا محمد در روایت اصیلی زیاده آمده البخاری و نیز در نسخه وی اکتفا بر همین نسبت کرده بعضی گفته بر بن تقدیر روایت مولف از محمد بن حفص بلا واسطه باشد و لیکن نزد وی همچنین آورده و در بعضی نسخ این اسم ساقط است راسا و راجح همین است قاله الشیخ ابن حجر قال حدثنا عمر بن حفص قال حدثنا ابي عن عاصم بن سليمان عن حفصة بنت سيرين عن ام عطية قالت كنا نؤمر ان نخرج يوم العيد حتى نخرج البكر من خدرها گفت ام عطیه بودیم که امر کرده میشدیم اینکه برآییم روز عید تا آنکه بیرون برآرد دختر باکره از پرده خود حتى نخرج الحيض بضم حا و تشدید تحتیه جمع حایض و تا آنکه می برآمدند حایضان فيكن خلف الناس پس میبودند زنان پس صفهای مردم فيكبرن بتكبيرهم ويدعون بدعائهم پس تکبیر میگفتند بتکبیر مردان و دعا میکردند بدعای ایشان از ینجا معلوم شد که تکبیر و دعا حایض را منع نیست يرجون بركة ذلك اليوم وطهرته امید میداشتند بحصول برکت آن روز و پاکی از گناهان را اگرچه بعضی از نماز معذور می بودند طهره بضم طا و سکون ها لغت است در طهارت باب الصلوة الى الحربة يوم العيد ذکر نماز بسوی نیزه خورد که سترکرده باشد در صحرا روز عید گفته شده است این ترجمه با حدیث تفاوت دارد زیرا که در بعض نسخ در ابواب سترة المصلي بیاورده يوم العيد را و در حدیث نیز این لفظ در اکثر روایات نیست حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا عبد الوهاب ابن عبد المجيد الثقفي قال حدثنا عبيد الله عن نافع عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه واله وسلم

توخود از ماجدا نشده ما این لغت را نمی شناسیم تو از کجا دانستی گفته اند حکمت درین که انبیا پیش از نبوت گوسفند چرانی کرده اند آن تواند بود که ایشان بمشقت عادت کنند در تربیت وحراست گله گوسفندان از گرگ وضبط ماندو بود آن تا در اصلاح احوال ونگهبانی امت از اشرار وشیاطین همچنان بر وجه لایق سعی نمایند وگویا اول سبق سیاست است وتخصیص بغنم از انست که این جنس ناتوان ترین دواب است وآنکه آنحضرت از خود خبر داده که راعی بوده است از راه تواضع است ونیز درین ضمن اظهار منت وانعام الهی است که از ان حال باین مرتبه رسانده که اشرف مخلوقات گردید وعالمی را در امر ونهی او در آمد

باب استيجار المشركين عند الضرورة او اذا لم يوجد اهل الاسلام درجواز اجیر گرفتن مسلمانان کافر را نزد ضرورت وقتیکه یافته نشود مسلمانی وعامل النبي صلى الله عليه وسلم يهود خيبر وعملدار کرد پیغمبر خدا یهود خیبر را بر اراضی خیبر تا آنکه یهود مسلمانی که بجای او نصب کنند وعمل بوقتی تواند کرد ابن بطال گوید اکثر فقها برین اند از جهت مذلت کفر وآنکه مسلمان اجیر کافر شود روا نداشته اند حدثنا ابراهيم بن موسى قال حدثنا هشام عن معمر عن الزهري عن عروة بن الزبير عن عائشة رضي الله عنها قالت واستاجر رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر رضي الله عنه رجلا من بني الديل گفت عائشه واجیر کرد پیغمبر خدا وابو بکر مردی را از بنی دیل واستاجر بواو عطف است بر ما قبل واین واقعه هجرت است دیل بکسر دال مهمله وسکون مثناة تحتیه ولام است ثم من بني عبد بن عدي این نسبت اخص است از نسبت اول هاديا خريتا درحالیکه راه نمائی ماهر بود الخريت الماهر بالهداية خریت آنرا گویند که مهارت دارد براه نمائی قد غمس يمين حلف في آل العاص بن وائل بتحقیق آن مرد فرو برده بود دست عهد وسوگند در خون در آمده در جمله آل عاص که از بنی سهم اند حلف بکسر مهمله وسکون لام بمعنی عهدی است که در قوم می باشد وهو على دين كفار قريش وآنمرد بر دین کفار قریش بود فامناه فدفعا اليه راحلتيهما پس امین ساختند آنحضرت وابو بکر آنمرد کافر را پس حواله کردند بوی شتران خود را وواعداه غار ثور بعد ثلث ليال ووعده دادند ورا در غار ثور پس از سه شب فاتاهما براحلتيهما صبيحة ليال ثلث پس آورد آن مرد اجیر نزد آنحضرت وصدیق شتران ایشان را صباح سه شب یعنی صباح شب سیوم فارتحلا وانطلق معهما عامر بن فهيرة پس کوچ کردند وراهی شد با آنحضرت وابو بکر عامر بن فهیره والدليل الديلي فاخذ بهم وهو طريق الساحل وراه نما همان مرد دیلی بود پس گرفت آنمرد راه با این سه نفر وآن راه ساحل دریا بود

باب اذا استاجر اجيرا ليعمل له بعد ثلثة ايام او بعد شهر او بعد سنة جاز وقتی که اجیر گرفت مزدوری را تا کار کند برای او بعد از سه روز یا پس از ماهی یا پس از سالی روا است وهما على شرطهما الذي اشترطاه اذا جاء الاجل وهر دو موجر ومستاجر بر شرطهای که شرط کرده اند باشند وقتیکه آمد مدت یعنی درین صورت عقد باطل نمیشود شافعیه گویند اگر اجاره گرفت سرائی را چنانکه گوید دهنده که کرایه اجاره دادم بعد از ده روز صحیح نیست ودر اجاره ذمه تاخیر عمل روا است ونزد حنفیه مطلقا روا است وهمین است مذهب مالکیه حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث قال حدثنا عقيل قال ابن شهاب فاخبرني عروة بن الزبير ان عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم قالت واستاجر رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر رضي الله عنه رجلا من بني الديل هاديا خريتا وهو على دين كفار قريش اجیر گرفت پیغمبر خدا وابو بکر مردی را از بنی دیل درحالیکه راه نمائی ماهر بود وبر دین کافران قریش بود فدفعا اليه راحلتيهما وواعداه غار ثور بعد ثلث ليال پس سپردند بآنمرد شتر خود را ووعده کردند بغار ثور بعد از سه شب فاتاهما براحلتيهما صبح ثلاث پس آورد پیش آنحضرت

الجزء الرابع تيسير الاسلام | كتاب العيدين

مخصوص نبود تا وقتی بر دم است چنانکه اشارة بآن رفته حدثنا ابراهيم بن المنذر الحزامي بكسر مهمله وتخفيف زاء قال حدثنا الوليد ابن مسلم قال حدثنا ابو عمرو بفتح مهمله الاوزاعي قال حدثني نافع عن ابن عمر قال كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يغدو الى المصلى والعنزة بين يديه تحمل بود آنحضرت که میرفت بسوی جبانه وحال آنکه عنزه پیش او برداشته میشد وتنصب بالمصلى بين يديه فيصلي اليها واستاده کرده میشد بمصلی پیش روی آنحضرت پس نماز میکرد بسوی آن واین غالب احوال بود وگرنه ثابت شده که نماز گزارد آنحضرت در منی بسوی غیر جدار واین بیان جواز است که ستره گرفتن سنت است نه واجب

باب خروج النساء والحيض بلفظ جمع الى المصلى ذکر بیرون آمدن زنان وحایضان روز عید بسوی عیدگاه حدثنا عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب السختياني عن محمد بن سيرين عن ام عطية قالت امرنا نبينا گفت ام عطیه امر کرده ما است تا طایفه زنان را پیغمبر ما صلى الله عليه وآله وسلم ان نخرج العواتق ذوات الخدور وباینکه بر آریم زنان بالغه وپرده نشین را عواتق جمع عاتق میگویند بالغه را بجهت آنکه آزاد شده از تکلیف ابوین وذکر عواتق برای اشعار بعض است که کنایت است از آنکه اگر حایض باشند نیز بر آیند یا بجهت تحقق اهلیت تکلیف وعن ايوب عن حفصة بنحوه وباسناد مذکور از ایوب بروایت وی از حفصه خواهر محمد بن سیرین نحو حدیث سابق آمده وزاد فی حدیثه حفصة قال او قالت العواتق ... از حفصه که گفت ایوب او قالت یا گفت است حفصه در حدیث مذکور العواتق وذوات الخدور

وابوبكر را هر دو دختر ايشان اصلاح رغبت بعضی شراح در مطابقت الحديث بترجمه سخن كرده اند بعد ترجمه اعتب كه اجير گرفتن بعد از سه روز يا بعد يك ماه يا سه سال كار كند و در حديث بيان وقت شتران بوی حوالكرده و نه بيان مدت فرمود در حواشی آنكه اجير را اجير گرفته بود بعد براى خدمت شتران نه خدمت اينكه پيش گيرانيد اين شتران را در غار بعد سه روز حاضر باشد پس اجير بود مولف چنانكه عادت است پيش كرده مدت بعيد با دو سال است بعد قريب سه روز **باب** الاجير فى الغزو در بيان اجير گرفتن در وقت غزو

حدثنا يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا اسمعيل بن علية قال اخبرنا ابن جريج قال اخبرني عطاء عن صفوان بن يعلى عن يعلى بن امية قال غزوت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم جيش العسرة گفت يعلى غزا كردم با رسول خدا جيش عسرة بود آن غزوة تبوك است و اين غزوه را جيش عسرة خواندند از آن رو كه در آن مردم تحت تنگی بسيار بود و گرما بر شدت رسيده بود پس دشوار آمد بر مردم اين لشكر كشی و اين در سال نهم از هجرت بود فكان اعتق اعمالی فی نفسی پس بود اين غزوه استوارترين اعمال من نزد نفس من فكان لی اجير پس بود مرا اجير كه خدمت ميكرد مرا باجرت فقاتل انسانا فعض احدهما اصبع صاحبه فانتزع اصبعه فاندر ثنيته فسقطت پس جنگ كرد آن اجير مردی را پس گزيد يكی از آن دو انگشت يار خود را پس كشيد انگشت خود را پس انداخت دندان پيشين او را ايجاد داری را بر فتح همزه و نون ساكن و دال مهمله آخر راست بمعنی اسقط فانطلق الى النبی صلى الله عليه وسلم فاهدر ثنيته پس رفت كسيكه گزيده بود و دندان كنده شد سوی پيغمبر پس باطل كرد آنحضرت ديت دندان او را وقال افيدع اصبعه فی فيك تقضمها و فرمود آيا بگذارد انگشت خود را در دهان تو كه بخوری آنرا بطرف دندان قال احسبه قال كما يقضم الفحل گفت يعلى گمان دارم آنحضرت را كه فرمود چنانكه ميخايد شتر نر قال ابن جريج وحدثنی عبد الله بن ابی مليكة عن جده وقصه ابن جريج باسناد مذكور وحديث كرد مرا عبد الله بن ابی مليكه از جد خود جد بن ابی مليكه است نام او زهير عبد الله عبيد الله بن ابی مليكه است نسبت ميكنند او را بجد مثل هذه القصة يعنی اين قصه كه در زمان آنحضرت واقع شده بود ان رجلا عض يد رجل فاندر ثنيته فاهدرها ابوبكر رضی الله عنه تحقيق مردی گزيد دست مردی را پس شكست دندان او را پس باطل ساخت ديت دندان او را ابوبكر صديق **باب** من استاجر اجيرا فبين له الاجل ولم يبين له العمل در بيان كسيكه مزدور گيرد كسی را پس بيان كند مدت كار او را و بيان نكند عمل را اگرچه كند روا باشد و برين حكم دليل آورده قول شعيب را بموسی گفت عليهما السلام الى قوله تعالى حكايت كرده از وی لقوله تعالى انی اريد ان انكحك احدی ابنتی هاتين الى قوله والله على ما نقول وكيل تحقيق من ميخواهم كه نكاح كنم ترا يكی از اين دو دختر خود كه اينها اند على ان تاجرنی ثمانی حجج برين شرط كه بدهی مرا اجرت هشت سال يأجر فلانا يعطيه اجرا موافقت گوييد تاجر فلانا يعنی اينست كه ميدهی او را اجر ومنه فی التعزية اجرك الله وازين قول است كه در تعزيت ميگويند آجرك الله يعنی اجر دهد ترا خدای برين مصيبت **باب** اذا استاجر اجيرا على ان يقيم حائطا يريد ان ينقض جاز وقتيكه مزدور گيرد مزدوری را براينكه برپا كند ديواری را كه ميخواهد بيفتد روا است قيد بيان ان ينقض اتفاقی است مطابق آنچه در حديث نقل انقضه موسى و خضر واقع شده **حدثنا** ابراهيم بن موسى قال حدثنا هشام بن يوسف ان ابن جريج اخبرهم قال اخبرنی يعلى بن مسلم وعمرو بن دينار عن سعيد بن جبير يزيد احدهما على صاحبه گفت ابن جريج خبر داد ما را دو كس يعلى بن مسلم وعمرو بن دينار از سعيد بن جبير در حاليكه زياده ميكرد يكی از اين دو كس بر ديگری يعنی زياده ميكرد يعلى بر عمرو چيزی كه عمرو نداشت وعمرو

والاذان فتوى و مختار شيخ كه واجب است عموما در همه زمان و در جميع احوال و اوقات چنانكه بر مخفی از آن ابواب مهو السجابعی دو رباب خروج النساء الى المصلى

باب خروج الصبيان الى المصلى ... بدان صبيان را كه در تبعيت ... صبيان ... ضبط كنند آنها را از لعب ونحو تا پوشيده نماند كه احضار صبيانی كه تميز ندارند بمجدی كه آنها ضابطه لعب بود اظهار شعار اسلام دخلی ندارد و در وقتی حاصل شود كه بقيم تميز شريك حاضر شوند چون حايضان اگرچه نماز نكنند

زیاده میکرد چیزی دیگر یعنی نمیداشت یا مراد او از احدهما معین است یعنی یا عمرو یعنی یعلی زیاده میکرد بر عمرو یا عمرو زیاده میکرد بر یعلی
فانهم وغیرهما ابن جریج میگوید غیر از هر دو از غیر یعلی و عمرو قد سمعته یحدثه عن سعید بن جبیر ابن جریج گوید بتحقیق
شنیدم غیر یعلی و عمرو را که حدیث میکرد از سعید بن جبیر قال قال لی ابن عباس رضی الله عنهما حدثنی ابی بن کعب
گفت سعید بن جبیر گفت مرا ابن عباس که حدیث کرد مرا ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فانطلقا فوجدا
فیها جدارا یرید ان ینقض پس رفتند موسی و خضر پس یافتند در آن قریه دیواری را که میخواست افتادن قال
سعید بیده هکذا فرفع یده فاستقام اشارت کرد بدست خود اینچنین پس برداشت دست خود را پس برپا ماند دیوار
تا ند کرد یعنی چنین باشد که گفت سعید اشارت کرد خضر بدست خود اینچنین یعنی برداشت دست را پس برپا ماند قال یعلی حسبت
ان سعیدا قال فمسحه بیده فاستقام گفت یعلی گمان میدارم که بتحقیق سعید گفته پس مسح کرد خضر بدست خود پس
برپا ماند قال لو شئت لاتخذت علیه اجرا قال سعید اجرا ناکله پس گفت موسی اگر میخواستی هر آینه میگرفتی برین کار
مزدی گفت سعید مزدی که بخوردیم ما آنرا **باب** الاجارة الی نصف النهار در جواز اجاره گرفتن تا نیم روز **حدثنا**
سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد عن ایوب عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
یقول مثلکم ومثل اهل الکتابین کمثل رجل استاجر اجراء گفت ابن عمر بود آنحضرت رحمت کناد خدا بروی میفرمود
مثل شما و مثل یهود و نصاری مانند قصه مردیست که بمزد گرفت مزدوران را اجراء بضم همزه و فتح جیم و براء جمع اجیر است فقال من
یعمل لی من غدوة الی نصف النهار علی قیراط پس گفت کیست که عمل کند برای من از صبح تا نیم روز بر یک قیراط
فعملت الیهود پس عمل کردند یهود بر قیراط ثم قال من یعمل لی من نصف النهار الی صلوة العصر علی قیراط
پس گفت کیست که عمل کند برای من از نیم روز تا نماز عصر بر یک قیراط فعملت النصاری پس عمل کردند نصاری
باین قرارداد ثم قال من یعمل لی من العصر الی ان تغیب الشمس علی قیراطین فانتم هم پس گفت کیست که عمل کند
از عصر تا غائب شدن آفتاب بر دو قیراط پس شما اید آن جماعت اید فغضبت الیهود والنصاری فقالوا ما لنا اکثر عملا
واقل عطاء پس خشم کردند یهود و نصاری و گفتند چه حال است ما را که بیشترین مزدوریم از روی عمل و کمتریم از روی
عطاء قال هل نقصتکم من حقکم قالوا لا گفت خدا آیا من کم کرده ام شما را از حق شما که مقرر کرده بودم گفتند نی کم نکرده
قال فذلک فضلی اوتیه من اشاء گفت پس زیادتی فضل و کرم من است میدهم آنرا کسی را که میخواهم ابن ملک گفته تائید
مذهب حنفیه میکند که وقت عصر را بعد از دو مثل سایه میگویند و آنرا اکثر از وقت پیشین میدانند و مولف رح اثبات ما ترجم علیه
مثل صاحب شریعت کرده **باب** الاجارة الی صلوة العصر اجاره کردن تا نماز عصر یعنی بعد از نیم روز تا اجاره گرفتن
نیز رواست **حدثنا** اسمعیل بن ابی اویس قال حدثنی مالک عن عبدالله بن دینار مولی عبدالله بن عمر عن عبدالله
بن عمر بن الخطاب رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما مثلکم ومثل الیهود والنصاری
کرجل استعمل عمالا گفت آنحضرت نیست مثل شما و مثل یهود و نصاری مگر مثل مردی که بعمل برداشت عملداران را فقال
من یعمل لی الی نصف النهار علی قیراط قیراط فعملت الیهود علی قیراط قیراط پس گفت کیست که عمل کند مرا
تا نیم روز بر یک قیراط پس عمل کردند یهود بر یک یک قیراط تکرار قیراط باعتبار افراد است ثم عملت النصاری علی
قیراط قیراط پس عمل کردند نصاری از پیشین تا عصر بر یک قیراط ثم انتم الذین تعملون من صلوة العصر

علیه واله وسلم مقابل الناس و گفت ابو سعید
خدری در حدیثی که در باب الخروج الی المصلی بغیر
منبر ذکر یافت که آنحضرت استاده میشد روبروی
مردم **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا محمد
بن طلحة عن زبید عن الشعبی عن البراء
قال خرج النبی صلی الله علیه واله وسلم
یوم الاضحی الی البقیع بیرون آمد آنحضرت روز عید اضحی
بسوی بقیع که بفتح موحده مقبره مدینه است
که برای مصلای عید نزدیک بوی بوده فصلی
رکعتین پس گزارد دو رکعت نماز عید ثم اقبل
علینا بوجهه پس روی کرد بسوی ما فقال ان اول
نسکنا فی یومنا هذا ان نبدأ بالصلوة ثم
نرجع فننحر فمن فعل ذلک فقد وافق
سنتنا پس کسی که اینچنین کند پس بتحقیق موافقت
کرد سنت ما را ومن ذبح قبل ذلک فانما
هو شیء عجله لاهله لیس من النسک
فی شیء فقام رجل فقال یا رسول الله انی
ذبحت وعندی جذعة خیر من مسنة
فقال اذبحها ولا تفی عن احد بعدک
کفایت نکند و ادا نشود از غیر تو **باب**
العلم الذی بالمصلی ذکر علامتی که بمصلای
عید گزارند از چوب و سنگ و مانند آن تا نشانه شود
بر این مصلی **حدثنا** مسدد قال حدثنا
یحیی قطان عن سفیان ثوری قال حدثنی
عبد الرحمن بن عابس قال
سمعت ابن عباس قیل له اشهدت
العید مع النبی گفت عبدالرحمن شنیدم
ابن عباس را در حالیکه گفته شد مر او را آیا حاضر شده
عید را با پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم
قال نعم گفت ابن عباس آری ولولا مکانی
من الصغر ما شهدته یعنی اگر نبودی قرب و
منزلت با آنحضرت از جهت خردسالی حاضر نمیشدم
و این بنابر آنست که گویند در ترکیب تقدیم و تاخیر
است یعنی من الصغر علت است ما شهدته
را که مقدم آمده و لیکن این توجیه بالعبد لا بالمعنی
موافق نیست ... نمی آید که و توجیه ترجمه باب
خروج الصبیان بر حدیث ظاهر مقتضی
آنست که وجه کان ... حاضر
نشوند چنانچه ابن عباس حاضر شد بعمل شهود
بر حضور ... کودکی بودم صغیر
حاضر نمیشدم آنرا بجهت ... یعنی
نیز تکلف ... است و دور از سیاق ... بعضی
آنست که گفته شود ... بود ... منزلتی
من الصغر حاضر نمیشدم یعنی ... بیک
نبودم در آنوقت که حاضر شوانم شد ...
بودم چنانکه قصه آن روز یاد دارم حتی اتی العلم

الی معارب الشمس پس شما اید که عمل میکنید از نماز عصر تا غروب شدن آفتاب جمع مغارب باعتبار افراد یا باعتبار تعدد زمان است
علی قیراطین قیراطین بدو دو قیراط است فغضبت الیهود والنصاری وقالوا نحن اکثر عملا واقل عطاء قال هل ظلمتکم من حقکم شیئا
قالوا لا قال فذلک فضلی اوتیه من اشاء باب اثم من منع اجر الاجیر گناه کسی که باز دارد
مزد مزدور را حدثنا یوسف بن محمد قال حدثنا یحیی بن سلیم عن اسمعیل بن امیة عن سعید بن ابی سعید عن ابی هریرة
رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال قال الله تعالی ثلثة انا خصمهم یوم القیمة گفت آنحضرت گفت خدای عز و جل
سه کس اند که من دشمن ایشانم روز قیامت رجل اعطی بی ثم غدر مردی که عهد داد بمن یا بنام من پس بشکست نقض عهد کرد ورجل
باع حرا فاکل ثمنه ومردی که فروخت آزادی را وخورد زر قیمت او ورجل استاجر اجیرا ومردی که بمزدوری گرفت مزدوری را
فاستوفی منه ولم یعطه اجره پس تمام گرفت ازوی کار را ونداد مزد او را باب الاجارة من العصر الی اللیل
اجاره کردن از نماز عصر تا شب حدثنا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن برید عن ابی بردة عن ابی موسی عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال مثل المسلمین والیهود والنصاری کمثل رجل استاجر قوما یعملون له عملا فرمود قصه مسلمانان
ویهود ونصاری مانند قصه مردیست که اجیر گرفت قومی را که عمل میکنند برای او عملی یوما الی اللیل علی اجر معلوم هر یکروز
از صبح تا شب بر مزدی معین فعملوا له یوما الی نصف النهار فقالوا لا حاجة لنا الی اجرک الذی شرطت لنا وما عملنا
باطل پس عمل کردند برای آنمرد روزی تا نیم روز پس گفتند ما را حاجتی نیست باجر تو که شرط کرده بودی برای ما و
هرچه عمل کردیم باطل است فقال لهم لا تفعلوا اکملوا بقیة عملکم وخذوا اجرکم کاملا فابوا وترکوا پس گفت آنمرد مر ایشانرا
که ترک مکنید عمل را و تمام کنید بقیه عمل خود را و بگیرید مزد خود را تمام پس ابا کردند از عمل و ترک کردند آنرا گفته اند مراد ازین تشبیه
حال کفر یهود است که بعد از آنکه ایمان بموسی علیه السلام داشتند و مامور شدند بایمان عیسی علیه السلام واستغنا ورزیدند ترک
دادند عمل را و ایمان را و حبط اعمال سابق کردند و کافر رفتند واستاجر آخرین بعدهم فقال لهم اکملوا بقیة یومکم هذا ولکم الذی
شرطت لهم من الاجر و اجیر گرفت دیگران را بعد از آنها و آنقوم نصارا اند پس گفت مر ایشانرا تمام کنید بقیه روز خود شما که
اینست و مر شمار است چیزیکه شرط کرده ام مر آنقوم را از مزد که دو قیراط است و این از باب تفضل بوده است که ثواب عمل دیگران بدهد
فعملوا حتی اذا کان حین صلوة العصر قالوا لک ما عملنا باطل پس عمل کردند تا وقتی که شد هنگام نماز عصر گفتند مر تراست
آنچه عمل کردیم و آن باطل است ولک الاجر الذی جعلت لنا فیه و مر تراست مزدی که گردانیده ما را در عمل فقال لهم اکملوا
بقیة عملکم فانما بقی من النهار شیء یسیر فابوا پس گفت آنمرد تمام کنید عمل خود را و نمانده است از روز مگر چیزی اندک
پس قبول نکردند نصیحت او را و اینها نصارا اند که مرتد شدند و حبط اعمال و ایمان کردند و کافر رفتند فاستاجر قوما ان یعملوا
له بقیة یومهم پس اجیر گرفت قومی را که عمل کنند مر او را بقیه روز خود را فعملوا بقیة یومهم پس عمل کردند بقیه روز خود را حتی غابت الشمس
تا غائب شد آفتاب فاستکملوا اجر الفریقین کلیهما پس تحصیل کردند و تمام گرفتند مزد هر دو فریق یهود و نصارا را و اینهم تفضل الهی است که مر این
مطیعان پاک نهاد را عطا کرده است فذلک مثلهم ومثل ما قبلوا من هذا النور پس این قصه مسلمانان است و مثل
چیزیکه قبول کردند ازین نور کنایت از قرآن داشته که متضمن احکام الهی است و توان که کنایت از ذات شریف او
باشد باب من استاجر اجیرا فترک الاجیر اجره حکم کسی که اجیر گرفت مزدوری را پس گذاشت اجیر مزد خود را
فعمل فیه المستاجر فزاد پس عمل کرد در مزد او مستاجر پس زیاده شد وجه مزد او او من عمل فی مال غیره فاستفضل

مع بلال بسوی خانه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
باب موعظة الامام النساء یوم العید پند دادن امام زنانرا در روز عید
حدثنا اسحق بن ابراهیم بن نصر قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جریج قال اخبرنی عطاء بن ابی رباح عن جابر بن عبد الله قال سمعته یقول قام النبی صلی الله علیه وآله وسلم یوم الفطر
گفت عطا شنیدم جابر را که میگفت استاد آنحضرت روز عید فطر فصلی پس نماز عید گزارد بعد از ان تفصیل کرد آنرا بقول خود فبدأ بالصلوة ثم خطب پس ابتدا کرد بنماز بعد از ان خطبه خواند فلما فرغ نزل پس چون فارغ شد آنحضرت از نماز یا خطبه از صدر بصف پائین نزول فرمود فاتی النساء فذکرهن پس آمد زنانرا پس یاد داد ایشانرا آنچه غافل بودند ایشان از بودن ایشان بیشترین اهل دوزخ و تدارک آن بصدقه وهو یتوکأ علی ید بلال وبلال باسط ثوبه وحال آنکه آنحضرت تکیه میکرد بر دست بلال و بلال فراخ کنان بود جامه خود را یلقی فیه النساء الصدقة بجائیکه می انداختند در جامه زنان صدقه را قلت لعطاء زکوة یوم الفطر ابن جریج گوید گفتم مر عطا را این صدقه که زنان میدادند زکوة واجبه روز فطر بود قال لا ولکن صدقة یتصدقن حینئذ گفت عطا نبود زکوة فطر ولیکن صدقه بود سوای آن که تصدق میکردند حسب الامر در وقت تذکیر بعد از نماز تلقی فتخها ویلقین می انداخت زن چهله های خود را و می انداختند سایر زنان همچنین از زیورها که داشتند و تحقیق لفظ فتخ در اخر حدیث است قلت لعطاء اتری حقا علی الامام ذلک ویذکرهن گفتم مر عطا را آیا میدانی حق لازم بر امام آنرا که تذکیر کنند زنانرا درین روز قال انه لحق علیهم گفت عطا بتحقیق این تذکیر حق لازم است بر ائمه وما لهم لا یفعلونه و چیست ایشانرا که نمیکنند آنرا و چه مانع است ازین امر معروف وظاهر آن وجوب است نزد عطا ولهذا گفته است قاضی عیاض نگفته باین حکم غیر عطا و این در اول اسلام بود خاص بآنحضرت و گفته است ابن بطال که خاص بست

وحکم کسی که عمل کند در مال دیگری و زیادتی آرد در ان حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنی
سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انطلق ثلثة رهط ممن کان
قبلکم گفت ابن عمر شنیدم آنحضرت را میفرمود رفتند سه نفر از مردی که پیش از شما بودند رهط کمتر از ده نفر مردانرا گویند و در قرآن
واقع شده تسعة رهط یعنی نه نفر حتی اووا المبیت الی غار فدخلوه تا آنکه جای گرفتند خوابگاه را بسوی غاری از کوه فانحدرت
صخرة من الجبل فسدت علیهم الغار پس فرود آمد سنگی از کوه و بست بر ایشان راه غار را فقالوا انه لا ینجیکم
من هذه الصخرة الا ان تدعوا الله بصالح اعمالکم پس گفتند بیکدیگر بتحقیق رهائی نمیدهد خدا شما را ازین سنگ مگر آنکه دعا کنید
خدا را بنیک عملهای خود که برای خدا کرده باشید قال رجل منهم اللهم انه کان لی ابوان شیخان کبیران گفت مردی از آنها
خداوندا بتحقیق بود مرا مادر و پدر پیر کلان سال فکنت لا اغبق قبلهما اهلا ولا مالا و بودم من که نمی نوشاندم شب شیر را
پیش از مادر و پدر عیال را و داه و غلام را اغبق بفتح همزه و سکون معجمه و کسر موحده آخر قاف فعل است مشتق از غبوق است بمعنی
نوشیدن شیر و ماننده آن در شب فنأی بی فی طلب شیء یوما پس دوری شد مرا در طلب چیزی یک روز فلم ارح علیهما
حتی ناما پس نیامدم شب بر ایشان تا آنکه خواب کردند فحلبت لهما غبوقهما فوجدتهما نائمین پس دوشیدم برای ایشان
شیر شبانه ایشانرا و یافتم هر دو را بحالیکه خواب کرده اند فکرهت ان اغبق قبلهما اهلا ومالا پس ناخوش داشتم که شیر دهم
پیش از ایشان اهل و عیال و بندگان را فلبثت والقدح علی یدی پس درنگ کردم و حال آنکه قدح در دو دست من بود
انتظر استیقاظهما حتی برق الفجر انتظار داشتم بیداری ایشان را تا آنکه ظاهر شد روشنی صبح فاستیقظا فشربا غبوقهما
پس بیدار شدند و نوشیدند غبوق خود را اللهم ان کنت فعلت ذلک ابتغاء وجهک ففرج عنا ما نحن فیه من هذه الصخرة خداوندا
اگر کرده ام این کار را برای طلب رضای تو که در خدمت مادر و پدر نمودم پس بگشا از ما بستگی که ما در آنیم ازین سنگ فانفرجت
شیئا لا یستطیعون الخروج منها پس کشاده شد اندک چیزی که نمی توانستند بر آمدن از ان فقال النبی صلی الله علیه وسلم
وقال الآخر اللهم کانت لی بنت عم کانت احب الناس الی پس فرمود آنحضرت وگفت دیگری خداوندا بود مرا دختر عم
که بود محبوب ترین مردم نزد من فاردتها علی نفسها فامتنعت منی پس خواستم من او را استیلای بر نفس او کنایت از جماع است
پس سر پیچید ازین و تن در نداد حتی المت بها سنة من السنین تا آنکه گذشت بوی سالی از سالها مراد آفت که یکسالی
قحط شد و وی محتاج گشت فجاءتنی فاعطیتها عشرین ومائة دینار علی ان تخلی بینی وبین نفسها پس آمد مرا و دادم من او را
صد و بیست دینار برین عهد که خلوت کند میان من و میان خود و در کتاب بیوع گذشت که صد دینار دادم گویا صد دینار بالتماس او
داده و بیست دیگر بران افزوده یا آنکه گفته اند که تخصیص در عدد منافات بزیادت ندارد ففعلت حتی اذا قدرت علیها
پس کرد خلوت تا وقتیکه قدرت یافتم بر وی قالت لا احل لک ان تفض الخاتم الا بحقه گفت حلال نمیکنم مر ترا اینکه
بشکنی مهر را مگر بحق خود که نکاح باشد فتحرجت من الوقوع علیها پس احتراز کردم و یکسو شدم از واقع شدن بر وی
فانصرفت عنها وهی احب الناس الی پس باز آمدم از وی و حال آنکه او محبوب ترین مردم بود بسوی من یعنی کمال
میلان طبیعت بوی داشتم وترکت الذهب الذی اعطیتها وگذاشتم زری که داده بودم او را اللهم ان کنت
فعلت ذلک ابتغاء وجهک فافرج عنا ما نحن فیه خداوندا اگر کرده ام من آن کار برای طلب رضای تو پس بگشا
از ما چیزی که ما در آنیم فانفرجت الصخرة غیر انهم لا یستطیعون الخروج منها پس کشاده شد سنگ جز آنکه ایشان نمی توانستند

ابن عباس برای اظهار وثوق علم خود بقصه آورد
خرج النبی صلی الله علیه واله وسلم کانی
انظر الیه حین یجلس بیده ای برآمد آنحضرت
از مقام خطبه خود بعد از فراغ از ان گویا می بینم الحال
بسوی آنحضرت در وقتیکه می نشاند مردم را
بدست خود در جاهای که نشسته بودند ظاهرا
چون انتقال کرد آنحضرت از جای خطبه برای
وعظ زنان مردم خواستند که برخیزند و بروند
یا همراه آنحضرت شوند پس اشارت فرمود که نشسته
باشند بطور خود منتظر مانند فراغ را از انچه
قصد کرده ثم اقبل یشقهم یعنی پیش آمد
آنحضرت بحالیکه می شگافت صفهای مردان را
و از میان صفوف میرسید بصف زنان حتی
جاء النساء ومعه بلال تا آنکه آمد زنان را
بحالیکه با وی بلال است فقال پس خواند این
آیت را برای تذکیر عهد بیعت یا ایها النبی
اذا جاءک المومنات یبایعنک الآیة
پیغمبر ما خدا تعالی ای پیغمبر چون بیایند ترا زنان
مسلمانان بحالیکه بیعت میکنند با تو برین اقرار
که شریک نگردانند بخدا چیزی را و دزدی نکنند
و نه کشند فرزندان خود را و دروغ نه بندند از پیش
خود و بی فرمانی نکنند ترا در احکام دین که نیکوئی
پس قبول کن عقد بیعت ایشان را ثم قال حین
فرغ منها پس تمام نمود و فارغ شد از قرارت
این آیه اانتن علی ذلک آیا شما استید برین
عهد فقالت امراة واحدة منهن لم یجب
غیرها نعم پس گفت یک زنی از ایشان بحالیکه
جواب نداد غیر آن زن یعنی خاموش ماندند دیگران
و وی مبادرت کرد بجواب که آری هستیم برین عهد
لا یدری حسن من هی ابن جریج گوید نمیداند
حسن بن مسلم که کیست این زن جواب گو قال
متصل کن از گو که آری هستیم برین قرار پس
تصدق کنید که پیغمبر ما امر فرمود بلال ثوبه
ثم قال هلم لکم پس فراخ کرد بلال جامه خود
را و بستر گفت بیارید بیارید هلم از اسماء افعال است
لازم بمعنی تعال یعنی بیا و متعدی بمعنی هات
یعنی بیار مرکب است از ها تنبیه ولم
بضم لام و تشدید میم که امر است از لم بمعنی فراهم
آوردن یعنی جمع کن نفس خود را یا این چیز را
بسوی من پس گردانیده شد یک اسم که برابر
است در ان واحد و جمع و مذکر و مونث در
لغت اهل حجاز و اما اهل نجد و غیر ایشان تصریف
میکنند درین احوال میگویند هلم هلما هلموا هلمی
هلممن و در صراح گفته اول افصح است و اینجا چنین
لغت است لکن فداء ابی وامی مر شما را باد
ای زنان فدیه رو ما در من فدا و فدا بکسر فا ممدود

برآمدن از آن قال النبي صلى الله عليه وسلم وقال الثالث فرمود پیغمبر خدا وگفت سیوم منهم اللهم اني استاجرت اجراء فاعطيتهم اجرهم خداوندا من اجیر گرفته بودم مزدوران را پس دادم ایشان را مزدهای ایشان غير رجل واحد ترك الذي له
ذهب فثمرت اجره حتى كثرت منه الاموال پس بسیار کردم اجرهٔ او را بتجارت تا آنکه بسیار شد
فجاءني بعد حين فقال يا عبد الله اد الي اجري پس آمد پس از زمانی و گفت ای بندهٔ خدا ادا کن بمن مزد مرا فقلت
له كل ما ترى من اجرك پس گفتم هر چه می بینی از مزد تست من الابل والبقر والغنم والرقيق از شتر و گاو و بز و بنده در کتاب بیوع
در باب اذا اشترى شيئا لغيره گذشت که خریدم از مزد او گاوی و راعی آن و اینجا زیاده بیان آورده گویا در آنجا اختصار بر بعضی کرده
پس منافات نیست درین دو حدیث فقال يا عبد الله لا تستهزئ بي پس گفت ای بندهٔ خدا تمسخر مکن بمن فقلت اني لا
استهزئ بك فاخذه كله فاستاقه فلم يترك منه شيئا پس گفتم تمسخر نمیکنم بتو راست میگویم که این همه حق تست پس گرفت
همه آنچه در نظر او بود پس راند آنرا و نگذاشت از وی چیزی اللهم ان كنت فعلت ذلك ابتغاء وجهك فافرج عنا ما نحن فيه
ای خدا اگر کرده ام آنرا برای طلب رضای تو پس بگشا از ما چیزی که ما در آنیم فانفرجت الصخرة فخرجوا يمشون پس کشاده شد سنگ همه
پس برآمدند بجائیکه راه میرفتند مطابقت ترجمه بهمین قول این سیوم مرد است چنانکه ظاهر است **باب** من اجر نفسه ليحمل
على ظهره ثم تصدق به كسيكه مزدور کند خود را تا بردارد بر پشت خود باری پس تر تصدق کند در راه خدا اجره که بسر ساند و اجر الحمال
و در بیان مزد حمال **حدثني** سعيد بن يحيى بن سعيد القرشي قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش عن شقيق عن ابي مسعود الانصاري
قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا امرنا بالصدقة گفت ابو مسعود بود رسول خدا رحمت کناد خدا بروی وقتیکه فرمودی
ما را بصدقه دادن انطلق احدنا الى السوق فيحامل رفتی یکی از ما بسوی بازار میکرد حمالی فيصيب المد پس حاصل میکرد یک مد
و صدقه دادی وان لبعضهم لمائة الف و بتحقیق مر بعضی از صحابه را امروز صد هزار است درهم یا دینار قال ما نراه الا نفسه
گفت شقیق گمان نمیبرم مگر آنکه ابن مسعود خود را خواسته که صاحب چندین مال است **باب** اجر السمسرة در حکم مزد دلالی
ولم ير ابن سيرين وعطاء وابراهيم والحسن باجر السمسار باسا و ندیده ابن سیرین و عطاء و ابراهیم نخعی و حسن بصری بمزد دلال
کراهتی وقال ابن عباس لا باس ان يقول بع هذا الثوب فما زاد على كذا وكذا فهو لك و گفته است ابن عباس باکی نیست آنکه
بگوید صاحب متاعی بدلال بفروش این جامه را پس چیزی که زیاده شود برین ثمن معین آن زاید مر تراست کذا و کذا
با این مکرر لفظ کنایت از ثمن معین است وقال ابن سيرين اذا قال بعه بكذا وكذا فما كان من ربح فلك او بيني وبينك
فلا باس و گفت ابن سیرین وقتی که گفت بفروش این جامه را باین قدر پس چیزیکه باشد زیاده برین سود پس مر تراست یا میان من
و میان تست پس باکی نیست وقال النبي صلى الله عليه وسلم المسلمون عند شروطهم و فرمود پیغمبر خدا مسلمانان نزد شرطهای خود
تجاوز نمیکنند از آن **حدثنا** مسدد قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا معمر عن ابن طاؤس عن ابيه عن ابن عباس قال
نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يتلقى الركبان گفت ابن عباس منع کرده رسول خدا آنکه پیشی کرده شوند غله آوران را ولا يبيع
حاضر لباد و نفروشد شهری بادی را قلت يا ابن عباس ما قوله لا يبيع حاضر لباد طاؤس گوید گفتم ای ابن عباس چیست معنی
قول آنحضرت که نفروشد شهری مر صحرائی را قال لا يكون له سمسارا گفت ابن عباس مراد آنست که مر او را دلال نشود حدیث
مطابق ترجمه بهمین جزو است گویا استدلال کرده بمفهوم مخالف که جواز دلالی حاضر مر حاضر را فهم میشود و دلالی بی مزد نخواهد بود
باب هل يؤاجر الرجل نفسه من مشرك في ارض الحرب آیا رواست که اجیر کند مومن مسلمان خود را از مشرکی در دار الحرب

الجزء الثاني للعيني شيخ الاسلام | كتاب العيدين

منتخبات جامعه **باب** اذا لم يكن لها جلباب في العيد حکم برآمدن زن بمصلی وقتیکه نباشد او را چادری و بیان شده است در حدیث که بپوشاند زن دیگر که همراه او ست وی را از چادر خود جلباب بکسر جیم و سکون لام و دو موحده در میان الف چادر یا دامنی یا جامه فراخ که بپوشد پشت و سینه را جمع جلابیب **حدثنا** ابو معمر عبد الله قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا ايوب عن حفصة بنت سيرين قالت كنا نمنع جوارينا ان يخرجن يوم العيد گفت حفصه بودیم ما بجائیکه منع میکردیم دختران نوجوانان خود را که برآیند بمصلی روز عید فجاءت امراة فنزلت قصر بني خلف پس آمد زنی و فرود آمد کوشک بنی خلف را که بصره بود منسوب بخلف بن طلحه بن عبد الله فاتيتها فحدثت ان زوج اختها غزا مع النبي صلى الله عليه واله وسلم ثنتي عشرة غزوة پس آمدم آن زن را پس حکایت کرد که شوهر خواهر او غزا کرد با آنحضرت دوازده غزوه وكانت اختها معه في ست غزوات و بود خواهر آن زن نیز با شوهر در شش غزوه گویند خواهرش ام عطیه بود قالت فكنا نقوم على المرضى ونداوي الكلمى گفت خواهر آن زن پس بودیم ما زنان که تیمارداری میکردیم و مداوا زخمیان فقالت يا رسول الله اعلى احدانا باس اذا لم يكن لها جلباب ان لا تخرج پس گفت آن خواهر ای پیغمبر خدا آیا هست بر یکی از ما گناهی وقتیکه نباشد مر او را چادری اینکه بر نیاید بعیدگاه فقال لتلبسها صاحبتها من جلبابها پس فرمود که بپوشاند او را همراه او از چادر خود یعنی اگر چادر دیگر دارد بعاریت دهد و اگر نه در میان یک چادر که دارد او را نیز بپوشاند هر دو یکجا بسر بری کنند فليشهدن الخير ودعوة المسلمين پس گو حاضر شوند خیر و برکت و دعاء مسلمانان را و درین حدیث دلیل است بر وجوب نماز عید قالت حفصة فلما قدمت ام عطية اتيتها فسالتها اسمعت في كذا وكذا گفت حفصه پس چون آمد ام عطیه آمدم و پرسیدم او را آیا شنیده تو در چنین و چنین کنایت از برآمدن زنان است چنانکه شنیده بود سابق از آن زن حکایت قالت نعم گفت آری شنیده ام با بی آنحضرت ...

یعنی مسلمانی مزدوری کافران کند **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش عن مسلم عن مسروق قال حدثنا خباب قال کنت رجلا قینا گفت خباب بن ارت بودم من مردی آهنگری فعملت للعاص بن وائل پس کار کردم یعنی شمشیری ساختم برای عاص بن وائل پدر عمرو بن عاص مشهور واین قصه در مکه بود پیش از فتح اسلام وخباب همدران وقت مسلمان بود جای ترجمه همین است از انکه آنحضرت بعد از شنیدن این قصه او را تقریر فرمود لیکن احتمال دارد که پیش از امر بقتال وجهاد باشد وپیش از منع تذلل مسلمانان نزد کافران بود واین نیز گویند برای اهل علم بر همین استقرار یافته که جائز است اهل صنائع را چنانکه خیاط وصباغ است که برای ذمی کاری باجرت کنند فاجتمع لی عنده فاتیته اتقاضاه پس جمع شد مرا نزد عاص اجوری پس آمدم او را که طلب میکردم فقال لا والله لا اقضیک حتی تکفر بمحمد پس گفت عاص سوگند بخدا ادا نمیکنم ترا اجورهٔ تو تا آنکه کافر شوی بدین محمد فقلت اما والله حتی تموت ثم تبعث فلا پس گفتم آگاه باش بخدا که تا بمیری وپستر برانگیخته شوی کافر نمیشوم مقصود خباب ازین کلام آنست که هرگز کافر نمیشوم از برای آنکه کفر در روز حشر متصور نیست در بعضی روایات الحرف شرط است فلا جواب آن وبر تقدیری که اما حرف تنبیه باشد خالی از اشکال نیست از آنکه فا در جواب قسم نمی باشد مگر آنکه گویند جواب قسم محذوف است وفلا تفسیر آن میکند قال وانی لمیت ثم مبعوث گفت عاص آیا من نیز بعد از مرگ پستر برانگیخته میشوم انکار بعث قیامت کرده قلت نعم گفتم آری چنین است قال فانه سیکون لی ثم مال وولد فاقضیک گفت آن کافر پس بتحقیق سرانجام است که می باشد مرا آنجا مال وفرزند پس ادا میکنم حق ترا آنجا فانزل الله تعالی افرایت الذی کفر بایاتنا وقال لاوتین مالا وولدا آیا دیدی تو کسی را که منکر شده بآیات ما وگفت البته داده میشوم مال را وفرزند را چون بطریق استهزا وانکار گفته بود در آیت توبیخی بر آن واقع شده **باب** ما یعطی فی الرقیة علی احیاء العرب بفاتحة الکتاب در حکم چیزیکه داده میشود در افسون کردن بر حیی مخصوص از عرب بسورهٔ الحمد بعد در قید احیاء العرب سخن کرده اند که خصوصیتی بآن ندارد افسون کردن بفاتحه بر همه روا است در فتح الباری گفته که قید اتفاقی است ذکر کرده بجهت آنکه در حدیث واقع شده وبااین توجیه بهتر ترک آنست وقال ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم احق ما اخذتم علیه اجرا کتاب الله وگفت ابن عباس از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی سزاوارترین چیزیکه بگیرید بروی اجری از مردم کتاب خدا است میتواند بود که مراد از اجر اجر عند الله بود پس موافق باشد بقول ابی حنیفه رح که گفته تعلیم قرآن عبادت است واجر عبادات از خدا است وقول شعبی نیز موافق بقول امام است چنانکه گفته وقال الشعبی لا یشترط المعلم الا ان یعطی شیئا فلیقبله وگفته است شعبی شرط نکند معلم قرآن اجری بر تعلیم یعنی نباید که شرط کند مگر آنکه داده شود چیزی پس گو قبول کند وقال الحکم لم اسمع احدا کره اجر المعلم وگفته است حکم بن عتبة الکندی الکوفی نشنیده ام هیچ یکی را از فقها که ناخوش دارد مزد معلم قرآن را عجب است ازین مرد با آنکه کوفی است میگوید که نشنیده ام فقیهی را وقول ائمهٔ حنفیه نشنیده اگر از راه مخالفت بااین ائمه میگوید قول شعبی را چه خواهد گفت واعطی الحسن عشرة دراهم وداد حسن بصری ده درهم معلمی ایقول ابن نصر نیست درین که اجرت تعلیم داده وشاید تفضلا داده باشد ولم یر ابن سیرین باجر القسام باسا وندیده است ابن سیرین دراجرت داد مر قسمت کننده را باکی ودرینجا نیز قید کرده اند که بی شرط باشد واگر بشرط باشد مکروه است وکان یقال السحت الرشوة فی الحکم وبود که گفته میشود که سحت که در حدیث وعید بر آن واقع شده یعنی رشوت است که در حکم شرعیه کسی بگیرد وکانوا یعطون علی الخرص وبودند مردم که داده میشدند مزدی بر تخمین واندازه که در اثمار میکردند واین دو حکم که آورده موافق

گفت حفصه پس گفتم ام عطیه را بطریق استبعاد آیا حائضان نیز بر آیند قالت نعم گفت آری الیس الحائض تشهد عرفات وتشهد کذا وتشهد کذا آیا نیست حائض که حاضر میشود عرفات را وحاضر میشود چنین وچنان را یعنی مزدلفه ورمی جمار وغیر آن **باب** اعتزال الحیض المصلی یکسو شدن گرفتن حائضان از جای نماز عید از جهت تنجیس واخلال تسویهٔ صف وقت نماز اگرچه حاضر شوند با جماعت مردم روز **حدثنا** محمد بن المثنی قال حدثنا ابن ابی عدی محمد بن ابراهیم عن ابن عون عبد الله عن محمد بن سیرین قال قالت ام عطیة امرنا ان نخرج بفتح نون گفت ام عطیه مامور شدیم ما زنان که بر آئیم روز عید فنخرج بضم نون الحیض والعواتق وذوات الخدور وبیرون می برآوردیم بر طبق عموم حکم حائضان ونوجوانان وپرده نشینان را وقال ابن عون وگفت ابن عون او العواتق وذوات الخدور با عبارت مذکوری واو عطف است بحرف تردید یعنی شک کرده ابن عون چنانکه شک کرده ایوب در روایت سابق فاما الحیض فیشهدن جماعة المسلمین ودعوتهم ویعتزلن مصلاهم پس حاضر میشدند جماعهٔ مسلمانان ودعای ایشان را وشریک می بودند ودور ان میبودند از جای نماز ایشان ... تنزیه است زیراچه مصلی مسجد نیست ... حرام گفته اند بسبب چون مسجد زیرا که ... قسطلانی گفته صواب

پس مبر است و نه حدیثی بر آن ایراد یا قیمتی یا تقریری است یا مر معلوم دیگر است که حدیثی بر این نهاده **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا ابو عوانة عن ابی بشر عن ابی المتوکل عن ابی سعید قال انطلق نفر من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم فی سفرة سافروها

گفت ابو سعید خدری رفتند جمعی از یاران پیغمبر خدا در سفری که مسافر شده بودند و این در سریه بوده است حتی نزلوا علی حی من احیاء العرب فاستضافوهم فابوا ان یضیفوهم تا آنکه نزول کردند در محله از محله های عرب پس طلب ضیافت کردند از اهل آن و ضیافت نکردند فلدغ سید ذلک الحی پس مار گزیده شد کلان ترین آن محله فسعوا له بکل شیء لا ینفعه شیء پس تکاپو کردند در دفع آن مرد به هر چیزی در حالیکه نفع نمیکرد او را چیزی فقال بعضهم لو اتیتم هؤلاء الرهط الذین نزلوا پس گفتند بعضی از ایشان اگر بیائید این گروهی را که فرود آمده اند لعله ان یکون عند بعضهم شیء شاید که باشد نزد ایشان چیزی از علاج فاتوهم فقالوا یا ایها الرهط ان سیدنا لدغ وسعینا له بکل شیء لا ینفعه پس آمدند ایشان را و گفتند ای جماعت تحقیق بهتر ما گزیده شده است و تکاپو کردیم برای او به هر چیزی که نفع نمیکند فهل عند احد منکم من شیء آیا هست نزد یکی از شما چیزی که نفع کند فقال بعضهم نعم پس گفت بعضی از ایشان آری هست نزد ما چیزی که نفع کند گفته اند که این بعضی همین ابو سعید خدری است چنانکه در روایت مسلم تصریح یافته والله انی لارقی ولکن سوگند به خدا که تحقیق من افسون میخوانم لکن والله لقد استضفناکم فلم تضیفونا لیکن بخدا که طلب مهمانی کردیم شما را پس ضیافت ما نکردید فما انا براق لکم حتی تجعلوا لنا جعلا پس نیستم افسون کننده برای شما تا آنکه قرار کنید برای ما مزدی فصالحوهم علی قطیع من الغنم پس صلح کردند ایشان را بر چندی از غنم قطیع بضم قاف و فتح مهمله آخر عین مهمله بمعنی پاره از غنم اطلاق آن از حد چهل آمده و اینجا سی غنم بوده است چنانکه در روایات صریحا واقع شده فانطلق یتفل علیه ویقرأ علیه الحمد لله رب العالمین پس رفت ابو سعید که تف میکرد بروی و میخواند سورهٔ فاتحه را فکانما نشط من عقال پس چنانستی که برآورده شده و از بند پای فانطلق یمشی وما به قلبة پس رفت راه میرود و نیست به وی چیزی از علت قلبة بفتحات سه بمعنی علت قال فاوفوهم جعلهم الذی صالحوهم علیه گفت راوی پس وفا کردند مزد ایشان که صلح کرده بودند ایشان را بر آن فقال بعضهم اقسموا پس گفتند بعضی از ایشان قسمت کنید فقال الذی رقی لا تفعلوا حتی نأتی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت آنکه افسون کرده قسمت نکنید تا آنکه بیائیم پیغمبر خدا را فنذکر له الذی کان پس ذکر کنیم مر آنحضرت را چیزی که بوده فننظر ما یأمرنا پس ببینیم که چه میفرماید که این وجه حلال است یا نه فقدموا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکروا له پس قدوم آمدند بر پیغمبر خدا و گفتند مر آنحضرت را فقال وما یدریک انها رقیة پس گفت آنحضرت ابو سعید را چه میدانی تو که الحمد سورهٔ افسون است ثم قال قد اصبتم اقسموا واضربوا لی معکم سهما پس فرمود تحقیق بصواب رسیدید قسمت کنید و بکنید برای من با خود حصه فضحک النبی صلی الله علیه وسلم پس خنده کرد پیغمبر خدا یعنی از طیبت این را فرمود از برای تطییب دلهای ایشان تا حلال دانسته بخورند قال ابو عبد الله گفت مولف رح وقال شعبة حدثنا ابو بشر قال سمعت ابا المتوکل بهذا مقصود ازین تعلیق آنست که ابو بشر از ابو المتوکل که روایت کرده بطریق سماع بوده است که در اسناد مذکور بطریق عنعنه آمده

باب ضریبة العبد وتعاهد ضرائب الاماء ضریبة بضاد معجمه و دار غضیله بمعنی مفعول چیزیکه تقرر میکند سید بر بنده خود که هر روز اینقدر از مزدوری خود برساند و ضرائب جمع ضریبة است یعنی بیان خراج مقرر بر غلام و داه خبرگیری این باب بمین ضریبة غلام است اما خبرگیری قیاس بر وی کرده در ترجمه برده آورده است **حدثنا** محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن حمید الطویل عن انس بن مالک قال حجم ابو طیبة النبی صلی الله علیه وسلم گفت انس رگ زد و خون گرفت

ان النبی صلی الله علیه واله وسلم کان ینحر او یذبح بالمصلی بود آنحضرت که نحر میکرد شتر یا ذبح میکرد گاو و یا گوسفند را در عیدگاه مصلی از برای فضل اعلان این سنت تا مردم همه بدانند و تا اقتدا نمایند امام مالک گفته ذبح نکند هیچکس تا آنکه ذبح کند امام و نزد ما جایز نیست مر شهریان را که قربانی کنند پیش از گزاردن امام نماز عید لیکن با جماع دلیر بر آنکه حلال است ذبح مردم را جهت تقدیم ذبح امام اگر چه ذبح نکند امام بعض مذهب گفته مستحب است اعلان یا معیر تا معروف گردد و بدانند حاجی سنت ابن عمر گفتا ابن عمر که چون میخرید قربانی برای میکرد غلام خود را که مر دو شتر ببرد بیارد تا بجای نحر که این عمر است دهد این منحر را است امام دیگر و نیز می آمد ابن عمر تا نحر میکرد یا ذبح کند قربانی را و بود خود بیمار که حاضر نشد عید را

باب کلام الامام والناس فی خطبة العید جواز کلام امام مردم را در خطبه عید در جواب سوال مردم یا بغیر آن واذا سئل الامام عن شیء وهو یخطب و چنانکه پرسیده شود امام از چیزی بحالیکه وی خطبه میخواند گفت شعبی کلام کرد حکم بن عتیبه در عید در حالیکه امام خطبه میخواند پس اگر کلام از امر دین باشد پس جواز نماید بود و لیکن علما مکروه داشته اند کلام مردم را در این حال و روایت کرده شعبه از حکم از عطا و حسن و نخعی **حدثنا** مسدد قال حدثنا ابو الاحوص سلام بن سلیم جعفی کوفی قال حدثنا منصور بن المعتمر عن الشعبی عن البراء بن عازب قال خطبنا رسول الله گفت براء خطبه خواند ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم یوم النحر بعد الصلوة الا الخ

ابو طیبه که نافع نام او ست بپیغمبر خدا حجامت کنانید فرمود برای او نامر له بصاع او صاعین من طعام پس فرمود که بدهند او را یک صاع
یا دو صاع شک راویست از غله وکلم موالیه فخففوا عن غلته او ضریبته شک راویست وگفت خواجهای او را که سبک کرده شود
از غله که میرسانند **باب** خراج الحجام در حکم خراج رگ زدن و اباحت آن **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا وهیب
قال حدثنا ابن طاؤس عن ابیه عن ابن عباس رضی الله عنهما قال احتجم النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابن عباس حجامت کرد پیغمبر خدا
واعطی الحجام اجره وداد حجام را مزد او و در روایت دیگر آمده اگر حرام بودی ندادی بوی چنانکه در حدیث دوم تصریص کرده بآن
و تصریح است بآنکه مباح است گرفتن و خوردن آن جمهور فقها برین اند و امام احمد فرق میکند در عبید و احرار احرار را حرفت حجامت
مکروه پنداشته و روا داشته صرف مزد آن بر نفس خود و اگر غلام بود و آب را صرف کند باکی ندارد **حدثنا** مسدد قال حدثنا
یزید بن زریع قال حدثنا خالد عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما قال احتجم النبی صلی الله علیه وسلم واعطی الحجام اجره
ولو علم کراهیة لم یعطه واگر دانستی کراهیت آنرا ندادی او را **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا مسعر عن عمرو بن عامر قال سمعت انسا
یقول کان النبی صلی الله علیه وسلم یحتجم ولم یکن یظلم احدا اجره میگفت انس بود آنحضرت که خون میگرفت و نبود که کم کند کسی را
مزد او **باب** من کلم موالی العبد ان یخففوا عنه من خراجه کسی که کلام کند موالی بنده را که کم کنند از وی خراج او **حدثنا**
آدم قال حدثنا شعبة عن حمید الطویل عن انس بن مالک قال دعی النبی صلی الله علیه وسلم غلاما حجاما فحجمه فامر له بصاع او
صاعین او مد او مدین گفت انس بن مالک خواند پیغمبر خدا غلامی را پس رگ زد آنحضرت را پس فرمود او را یک صاع
یا دو صاع یا مدی یا دو مد شک راویست و نیز روایات مختلف آمده که صاع غله بود یا تمر فکلم فیه فخفف من ضریبته پس
گفته شد در حق آن غلام بموالی او پس کم کرده شد از خراج او **باب** کسب البغی والاماء در حکم کسب زانیه و داهان
کنیزکان که زنا کنند از وجه مباح اند در آیت و احادیث واقع شده بصیغه جمع است بلفظ مفرد که بغی است یا آنکه حکم او هم از اینجا
معلوم میشود جدا آوردن گویا برای آنست که توهم اختصاص حکم بجمع نشود و کره ابراهیم اجر النائحة والمغنية و مکروه داشته ابراهیم
نخعی مزد نوحه گر و مغنیه را و ذکر آیت حکم تحریم است یا آنکه متعارف در آن وقت این کار را هم داهان میکردند و قول الله تعالی
ولا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء ان اردن تحصنا الی قوله غفور رحیم و در حکم قول خدا و اکراه مکنید داهان خود را بر زنا اگر
خواهند آنها پاکی در ایام جاهلیت در کفو متعارف بود که داهان را بر زنا می آوردند و خراج بر سر آن ها می نهادند چنانکه تمام آیت بیان
دلالت میکند لتبتغوا عرض الحیوة الدنیا یعنی تا طلب کنید مال حیات دنیا را از خراج و اولاد و من یکرههن فان الله
من بعد اکراههن غفور رحیم و کسی که اکراه کند ایشانرا بتحقیق خدا بعد از این اکراه ایشان بخشنده و رحمت کننده است ایشانرا
تفسیر آیت دراز می جارد قیدان اردن تحصنا بر آنها که قائل بمفهوم مخالف اند خالی از اشکال نیست و قال مجاهد فتیاتکم
اماءکم و گفت مجاهد مراد از فتیات داهان اند **حدثنا** قتیبة بن سعید عن مالک عن ابن شهاب عن ابی بکر بن عبد الرحمن
بن الحارث بن هشام عن ابی مسعود الانصاری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن ثمن الکلب بتحقیق پیغمبر خدا
منع کرده است از بهای سگ و مهر البغی و از مزد زنا و حلوان الکاهن و از رشوت کاهن و گرفتن چیزی از وجه کهانت
یعنی از این هر سه چیز را حرام کرده است گرفتن و خوردن آن **حدثنا** مسلم بن ابراهیم قال حدثنا شعبة عن محمد بن جحادة
عن ابی حازم عن ابی هریرة قال نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن کسب الاماء گفت ابو هریره منع کرده است پیغمبر خدا از کسب کردن
داهان یعنی حاصل کردن چیزی از وجه زنا **باب** عسب الفحل در کراهت اجر از جهاندن نر بر ماده عسب بفتح عین و سکون

وعرفت ان الیوم یوم اکل وشرب و نغم که
امروز روز خوردن و نوش است تمام روز پس چرا
زود نباید بعمل آورد فتعجلت واکلت واطعمت
اهلی وجیرانی پس شتابی کردم در قربانی و خوردم
و خورانیدم مردم خانه خود و همسایها را فقال
رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه
واله وسلم در اثنای خطبه در جواب سائل
تلک شاة لحم آن ذبیحه که کردی بز گوشت است
و از قربانی نیست قال فان عندی عناقا
جذعة هی خیر من شاتی لحم گفت
ابو برده نزد من بز غاله که از یکسال کم است
که بهتر است آن بز از دو بز گوشت بسبب
نفاست و فربهی فهل تجزی عنی پس آیا کفایت
میکند از من قال نعم ولن تجزی عن احد
بعدک فرمود آری کفایت میکند ترا و هرگز کفایت
نکند از هیچکس غیر تو **حدثنا** حامد بن عمر
بکراوی از اولاد ابی بکرة قاضی کرمان سنه
وسمی عن حماد بن زید عن ایوب
عن محمد ان انس بن مالک قال ان رسول
الله صلی الله علیه واله وسلم صلی یوم
النحر ثم خطب آنحضرت نماز گزارد در روز نحر
پس خطبه خواند فامر من ذبح قبل الصلوة
ان یعید ذبحه پس امر کرد کسی را که ذبح کرد
پیش از نماز آنکه دیگر ذبح کند بعد نماز و بعضی
روایات بیوم بکسر است بمعنی خروج فقام
رجل من الانصار فقال پس برخاست
مردی از انصار و گفت یا رسول الله جیران
لی ای همسایه خدا همسایها اند مرا اهتمین کراما قال
بهم خصاصة و اما قال بهم فقر یا گفت
که بآنها گرسنگی است یا گفت که بآنها فقر است یعنی
یکی ازین دو کلمه بیان احوال شان نمود وانی
ذبحت قبل الصلوة بتحقیق من ذبح کردم
پیش از نماز وعندی عناق لی احب الی من

سپس پیرود ملکرای کاندادن نرپاده گیرند و فحل نرا از بهر حیوان که با خود آمیزد و گران حدثنا مسدد قال حدثنا عبد الوارث

واسمعيل بن ابراهيم عن علي بن الحكم عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما قال نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن عسب الفحل

منع کرده است پیغمبر خدا جهت کتاده خدا بروی از اجر گرفتن بر دادن نر ماده را که باید گرفت یا نه و وجه منع آنست که این صورت

بیع نیست از آنکه آب نر آن متقوم نیست و نه معلوم هست و نه مقدور بر تسلیم آنست و اجاره بر همین حال است لیکن عاریت دادن نر

یا چیزی گرفتن بطریق هدیه ممنوع نیست باب اذا استاجر ارضا فمات احدهما در حکم آنکه وقتی که اجاره داد یکی زمینی را پس

مرد یکی از آن دو اجاره دهنده یا اجاره گیرنده قال ابن سيرين ليس لاهله ان يخرجوه الى تمام الاجل گفت ابن سیرین نمیرسد

میراثخواران مرده را که برآرند مشتری که باجاره داده شده آنرا از اجاره تا تمام شدن مدت وقال الحسن والحكم واياس بن معاوية

تمضى الاجارة الى اجلها و گفته است حسن بصری و حکم بن عتیبه که یکی از فقهای کوفه است و ایاس بن معاویه گذشته شود

اجاره تا مدت آن که عقد کرده شده است وقال ابن عمر اعطى النبي صلى الله عليه وسلم خيبر بالشطر گفت ابن عمر داد پیغمبر خدا زمین

خیبر بنصف یعنی بر خراج که نیم حاصل مزارع گیرد و نیم آنحضرت داخل بیت المال نماید فكان ذلك على عهد رسول الله صلى

الله عليه وسلم وابي بكر وصدرا من خلافة عمر و بود این اجاره در زمان آنحضرت و زمان خلافت ابی بکر و اوائل خلافت

عمر پیش از آنکه یهود را اجلای وطن کرده بود تا آنکه موت یکی از دو طرف وقوع یافته بود و لم يذكر ان ابا بكر وعمر جددا الاجارة

بعد ما قبض النبي صلى الله عليه وسلم و نگفته اند و است که ابوبکر و عمر تازه اجاره کرده باشند بعد از آنکه قبض کرده شد

روح پیغمبر خدا حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا جويرية بن اسماء عن نافع عن عبد الله قال اعطى رسول الله صلى الله عليه وسلم

خيبر اليهود ان يعملوها ويزرعوها گفت ابن عمر داد پیغمبر خدا زمین خیبر را بیهود بر این عهد که عمل کنند در آن و زراعت نمایند و لهم

شطر ما يخرج منها و مر ایشانرا یهود را نصف آنچه بر آید و حاصل شود از آن زمین وان ابن عمر حدثه و مرویست از نافع

که ابن عمر حدیث کرده او را ان المزارع كانت تكرى على شيء سماه نافع لا احفظه از آنکه زمینها کرایه داده میشد بر چیزی که

میگوید که نام برده است آنرا نافع و یاد ندارم من مقدار آنرا وان رافع بن خديج حدث ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى

عن كراء المزارع و بتحقیق رافع بن خدیج حدیث کرده از ابن عمر که پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی منع کرده است از کرایه زمین

زراعت کرمانی گفته منع از کرایه بمعنی از حاصل زمین مزرعها است نه بنقد وقال عبيد الله عن نافع عن ابن عمر حتى اجلاهم

عمر گفت عبید الله بن عبد الله از نافع از ابن عمر تا آنکه برآورد یهود را عمر از اوطان ایشان

كتاب الحوالات

بسم الله الرحمن الرحيم باب الحوالة حواله در شرع بمعنی اثبات دین است بر دیگری و احتیال قبول کردن آنست

و اثبات کننده را محیل و قبول کننده را محتال گویند علما را اختلاف است که بعد از قبول میرسد محتال را که رجوع کند از حواله

شافعیه گویند اصلا نمیرسد و حنفیه در بعضی صورتها رجوع روا داشته اند و آنچه مولف رح ایراد کرده موافق مذهب حنفیه است

وهل يرجع في الحوالة و آیا رجوع میکند محتال بر محیل یا نه این قول داخل ترجمه است وقال الحسن وقتادة اذا كان يوم

احال عليه مليا جاز گفت حسن بصری و قتاده وقتی که باشد محتال علیه غنی روزیکه حواله کرده است روا است حواله و نمیرسد محتال

که رجوع کند بمحیل و مفهوم مخالف آنست اگر مفلس باشد روز حواله میرسد او را رجوع کردن و این معنی مخالف مذهب شافعی

است و حجت است بر وی از آنکه هیچ حال رجوع روا نمیدارد و بمفهوم کلام تمسک میکند بلی به تقدیدیات را اکثر اصول

و بعضی علما همزه خوانده اند و همزه را بدل کرده اند وقال ابن عباس رضي الله عنهما يتخارج الشريكان واهل الميراث

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب العيدين

ذبح کند بنام خدا اگر صحیح آید ذبح وی و در این احادیث دلیل است مر حنفیه را بر وجوب اضحیه باب

من خالف الطريق اذا رجع يوم العيد کسیکه مخالفت کند راه را که رفته بود بدان راه بمصلی و بر راهی دیگر بیاید وقتی که برگردد از نماز روز عید و جمهور علما بر استحباب این عمل اند امام مالک گفته یا نیم یا ائمه را که میکرد ند آنرا و گفته امام ابو حنیفه مستحب است و اگر نکند گناهی نیست و ترمذی گفته اخذ کرده اند بعضی اهل علم باستحباب مر امام را و باین قایل است شافعی و در ام الصحیح است بعموم استحباب مر امام و ماموم را و اکثر شافعیه بر این اند و لیکن بر وجهی که اگر امام را و تیمم قایل اند مگر شافعی اهل علم و بعضی گفته اند اگر آن معنی و علت که آنحضرت بسبب آن کرد باقیست حکم نیز باقیست والا منتفی میگردد حکم با انتفاء علت و پوشیده نماند که تعیین علت و ما نحن فیه منصوص نیست بلکه علما در معانی بسیار کرده اند احتمالات است که حصر در آن نمیتوان کرد یا احتمال وجود بعض آن معانی در غیر آنحضرت بس معتبر آنست که اینجا نظر بعلت نباید کرد مگر شست مر اقتدا و اتباع سنت باید و بعضی گفته اند اکثر علما که حکم باقیست اگر چه علت آن منتفی گردد چنانکه رمل در طواف و غیره حدثنا

محمد نزد اکثر مراد ابن سلام است چنانچه در بعضی روایات کتاب مصرح آمده قال اخبرنا ابو تميلة بضم فوقيه و سکون تحتیه و فتح میم و در بیان یحیی بن واضح انصاری مروزی عن فليح بن سليمان بتصغير عن سعيد بن الحارث عن جابر بن عبد الله قال كان النبي صلى الله عليه وآله

وسلم اذا كان يوم عيد خالف الطريق بود آنحضرت که چون می بود روز عید مخالفت کردی راه را یعنی بیرون می آمد از راهی و بر میگشت از راهی دیگر و سر در این مخالفت میگویند آن بود که تا اهل هر دو راه بر آنحضرت سلام کنند و بشرف رد سلام آنحضرت بر هر دو طایفه مشرف و فایز گردند یا آنکه برکت وی صلی الله علیه وآله وسلم هر دو راه را شامل شود یا آنکه حاجت اهل حاجات فریقین را از تعلم و استفتاء صدقه روا کند و مسره بمشاهده جمال جهان آرای وی حاصل کند یا آنکه اظهار شعار اسلام و هر دو راه حاصل آید یا آنکه اهل نفاق را مشاهده شوکت اسلام رفعت اعلام دین

فياخذ هذا عينا وهذا دينا وگفته است ابن عباس قسمت میکنند دو شریک پس میگیرد این یکی عین را و آن دیگر دین را یعنی چنانکه
باشد دو شریک را دینی بر انسانی پس نادار کرده شد آن انسان یا مرد یا انکار کرد و سوگند خورد در جائیکه گواه نباشد پس قسمت میکنند
این شریک از آنچه در نصیب دیگری افتاده و همچنین آن دیگری میکند در حالیکه قسمت میان یکدیگر برضا باشد لی قرعه و حصها
برابر باشند و همچنین وارثان بیکدیگر عمل میکنند و مولف درین الحاق کرده است حواله را باین و صورت فان توی لاحدهما لم یرجع
علی صاحبه واگر هلاک شد مر یکی ازین دو شریک آنچه گرفته بود رجوع نمیکند بر صاحب خود در آنچه بدست او باقی ماند از آنکه
هر یک بچیزی راضی شده گرفته اند و در میان اینها شرکتی نمانده گوی بموجب رضا از باب بیع است یعنی باب حدثنا
عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال مطل الغنی ظلم فرمود درنگ غنی در قبول حواله ستم است یعنی کسیکه قادر باشد بر وفای دین و بر وی حواله کنند درنگ
کردن او در قبول حرام است پس هر وقت که التماس کرده شود قبول کند تا برادر مسلمان از مطالبه قرض خواه و بهر حال شرح نموده آید فاذا اتبع
احدکم علی ملی فلیتبع پس وقتیکه تکلیف حواله کرده شود یکی از شما بر غنی پس گو قبول کند **باب** اذا احال علی ملی فلیس له رد
اگر حواله کرد احدی بر غنی لیس نیست مر او را قبول ناکردن **حدثنا** محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن ابن ذکوان
عن الاعرج عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال مطل الغنی ظلم ومن اتبع علی ملی فلیتبع ترجمه معلوم شد **باب** اذا
احال دین المیت علی رجل جاز وقتیکه حواله کند کسی دین میت را بر مردی رواست **حدثنا** المکی بن ابراهیم قال حدثنا یزید بن
ابی عبید عن سلمة بن الاکوع قال کنا جلوسا عند النبی صلی الله علیه وسلم اذ اتی بجنازة گفت سلمه بن الاکوع بودیم ما موجود
نشسته نزد پیغمبر خدا ناگاه آورده شد جنازه فقالوا صل علیها پس گفتند آنحضرت را که بگزار نماز بر وی فقال هل علیه دین
فقالوا لا پس فرمود آیا بر وی دینی هست گفتند نیست قال فهل ترک شیئا قالوا لا فصلی علیه فرمود آیا گذاشته است
چیزی گفتند نی پس گذارد نماز بر وی تا گذاشتن چیزی را در ادای نماز وجهی ظاهر نیست مگر بحسب اتفاق پرسیده باشد از آنکه
معلوم شد آزاد مردی بود که حق برحسب حال نداشت پس حال او را پرسیده مبادرت بنماز او فرمود والله اعلم ثم اتی بجنازة
اخری پس آورده شد جنازه دیگر فقالوا یا رسول الله صل علیها قال هل علیه دین قیل نعم پس گفتند ای رسول خدا
بگزار نماز بر وی فرمود آیا بر وی دین هم هست گفتند آری هست قال فهل ترک شیئا قالوا ثلثة دنانیر فرمود آیا گذاشته
هست چیزی گفتند سه دینار گذاشته فصلی علیها پس گذارد نماز بر وی ظاهر این است همین قدر خواهد بود تعلق بالثالثة
فقالوا صل علیها پس آورده شد جنازه سیوم پس گفتند آنحضرت را بگزار نماز بر وی قال هل ترک شیئا قالوا لا فرمود
آیا گذاشته است چیزی گفتند نی قال فهل علیه دین قالوا ثلثة دنانیر فرمود آیا بر وی قرضی هم هست گفتند سه دینار قال
صلوا علی صاحبکم فرمود بگزارید نماز بر یار خود و قال ابو قتادة صل علیه یا رسول الله وعلی دینه فصلی علیه گفت ابو قتاده بگزار
نماز بر وی یا رسول الله و بر من قرض اوست پس نماز خواند ترجمه همین است و لفظ علی دینه اگرچه لفظ ضمانت است حواله لیکن مثل
آنهست عمل بر خود گرفتن است و معنی حواله همین است **بسم الله الرحمن الرحیم باب** الکفالة فی القرض و
الدیون بالابدان وغیرها در بیان ضمان شدن در قرض و دینها ضمانت یکا حاضر کردن نفس کسی یا ضمانت شدن بغیر نفس یعنی
ضمانت مال قرض معنی آن مشهور است و دین عام تر است از قرض زیرا که دین از وجهی لازم آید چنانکه مهر و جز آن وقال ابو الزناد
عن محمد بن حمزة بن عمرو الاسلمی عن ابیه ان عمر بعثه مصدقا روایت است از پدر محمد بن حمزه که تحقیق عمر بن خطاب

تا الی هریره شد و انتهار روایت ابا تمیلة تا جابر این متابعت نباشد بلکه مخالفت بوده را انتهار و نیز متابعت معنی مساوات است پس چگونه درست باشد قول وی وحدیث جابر اصح که این دلالت دارد بر عدم مساوات و گفته اند در جواب این اشکال که اینجا عبارت چنانکه در بعضی نسخ آمده چنین است تابعه یونس بن محمد وقال محمد بن الصلت عن فلیح الخ پس قول وی قال محمد بن الصلت از روایت فربری ساقط شده چنانکه ساقط آمده و در بعضی روایات تمام این عبارت سوی قول وی تابعه یونس و در بعضی نسخ جمله اخیره ساقط است و دلالت میکند بر آنکه روایت یونس و ابو تمیله و محمد بن الصلت مگر در جواب اصح است والله اعلم **باب** اذا فاته العید یصلی رکعتین چون فوت شود کسی را نماز عید با امام بگزارد دو رکعت همچنان و حکم است یکی مشروعیت تدارک نماز عید وقتیکه فوت شود با جماعت بعذری یا بی عذر چنانکه اند آنرا گویند قضا نیست بر وقت اصلا و باین قایل هست امام مالک و اصحاب وی و مزنی و نزد علمای ما نیز همچنین است با آنکه نماز عید واجب است نزد امام همام گویند نماز عید شرایط دارد که از تنها ادا نمیشود و لیکن اگر فوت شود امام را نیز بعذر بگزارد روز دوم در فطر و بعذر و غیر عذر تا روز سیوم نیز جایز است در اضحی و لیکن بتاخیر بی عذر گنهگار شود و شافعی گوید کسیکه فوت شود او را نماز عید بگزارد تنها چنانکه میگزارد با امام و این خلاف مبنی است بر آنکه منفرد جایز است ادای نماز عید یا نه نزد ما جایز نیست و نزد شافعی جایز است دیگر اینکه ادای رکعتین نزد فوات نماز عید و این قول مالک و شافعی و ابو ثور گفته است که مستحب است الی آخره و اوزاعی گفته بگزارد دو رکعت بقراءت و تکبیر گوید و لازم نبود و بعضی گویند بگزارد چهار رکعت و مرویست از ابن مسعود باسناد صحیح که هر که فوت شود او را نماز عید بگزارد چهار رکعت و همین هست قول ثوری و امام احمد گفته اند که فوت شود میکند اشاهد سعفی که امر کرد مردی را که بگزارد بضعفاء قوم چهار رکعت بی تکبیر و خطبه و نزد امام اعظم ابی حنیفه مخیر است که بگزارد یا نه و بر تقدیر

رضی الله عنه فرستاد عمر او را برای گرفتن صدقات و عامل کرد او را فوقع رجل علی جاریة امرأته پس افتاد مردی بر لونڈی زن خود یعنی
زنا کرد با وی فاخذ حمزة من الرجل کفیلا حتی قدم علی عمر پس گرفت حمزه از مرد ضامن که حاضر کند نزد عمر بن خطاب و کان عمر قد
جلده مائة جلدة فصدقهم وعذره بالجهالة پس تصدیق کرد آن مردمان را مروم را پس باعتراف خود بزنا و عذر گو
آن فعل را بنادانی یعنی نمیدانست که زنا بجاریه زن خود حرام است یا آنکه گفت ندانستم که این جاریه من است یا جاریه زن من است قال
که این حد تازیانه از اجتهاد عمر بود که بر جاهل تازیانه زد و واجب رجم بود و اگر جاهل عذر داست حد مطلقا ساقط است وقال جریر
والاشعث بن قیس لعبد الله بن مسعود فی المرتدین وگفت جریر بن عبد الله بجلی و اشعث بن قیس مر ابن مسعود را در حق مرتدان
استتبهم وکفلهم فتابوا وکفلهم عشائرهم توبه فرمای ایشان را و ضامنان بگیر پس توبه کردند مرتدان و ضامنان گرفت ایشان را قوم و قبیله
ایشان را وقال حماد اذا تکفل بنفس فمات فلا شیء علیه وگفت حماد بن ابی سلیمان نام عالم است کوفی استاد فقیه یا از شیوخ
امام ابی حنیفه است رحمهما الله تعالی و چون ضامن شد کسی بنفس کسی پس مرد آن شخص پس نیست چیزی لازم بر وی و نیز مذهب
امام ابی حنیفه آنست که اگر کفیل بنفس مرد مطالبه بوی نشود و نیز بر وارث وقال الحکم یضمن وگفت حکم بن عتیبه ضامن میشود مال آنکه بر
مکفول عنه است این هر دو قول از مجتهدات است و وجه عدم ضمانت ظاهر است موت در اختیار کسی نباشد تا متهم گردد کسی
وقال اللیث حدثنی جعفر بن ربیعة مولف گوید گفت لیث و در روایت غیر ابی ذر آمده قال ابو عبد الله قال اللیث حدثنی
عبد الرحمن بن هرمز عن ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه ذکر رجلا من بنی اسرائیل بتحقیق آنحضرت
ذکر کرد مردی را از قوم بنی اسرائیل نام یعقوب پیغمبر است علیه السلام و اولاد او را بنی اسرائیل گویند بسیار پیغمبران از نسل وی
و یکی از آنها موسی است علیه السلام سأل بعض بنی اسرائیل ان یسلفه الف دینار سوال کرد بعضی بنی اسرائیل را که قرض دهد
او را هزار دینار فقال ائتنی بالشهداء اشهدهم فقال کفی بالله شهیدا پس گفت این بعض سائل را بیار گواهان تو تا
که گواه بگیرم ایشان را الف گفت سائل بس است خدا در حالیکه گواه است فقال ائتنی بالکفیل قال کفی بالله کفیلا پس گفت بیار ضامن
گفت بس است خدا در حالیکه ضامن است قال صدقت فدفعها الیه الی اجل مسمی گفت راست گفتی پس داد ده هزار دینار بوی
بوعده مدتی معین فخرج فی البحر فقضی حاجته پس بیرون آمد مقروض در دریا پس قضای حاجت خود کرد ثم التمس مرکبا
یقدم علیه للاجل الذی اجله پس طلب کرد کشتی را که قدوم کند بر قرض خواه بمدتی که مقرر کرده بود فلم یجد
مرکبا پس نیافت کشتی را که سوار شده بیاید فاخذ خشبة فنقرها فادخل فیها الف دینار وصحیفة منه الی صاحبه پس گرفت
چوبی را و کاوید آنرا پس در آورد در آن هزار دینار و نامه از خود بسوی صاحب خود ثم زجج موضعها پس برابر کرد جای
کاوش چوب زجج بزای منقوطه و دو جیم بر وزن سلم ثم اتی بها الی البحر پس آورد آن چوب را بسوی دریا فقال اللهم
انک تعلم انی تسلفت فلانا الف دینار پس گفت الهی تو میدانی که من قرض گرفته ام فلان را هزار دینار فسألنی کفیلا
فقلت کفی بالله کفیلا پس خواست از من ضامنی پس گفتم بس است خدا ضامن فرضی بک پس راضی شد بتو
وسألنی شهیدا فقلت کفی بالله شهیدا فرضی بک پس خواست از من گواه پس گفتم بس است خدا گواه پس راضی شد بگواهی تو
وانی جهدت ان اجد مرکبا ابعث الیه الذی له فلم اقدر و بتحقیق میدانی تو که من سعی کردم که بیابم کشتی را که بفرستم بوی آنچه
مر او را بود پس قدرت نیافتم وانی استودعکها و بتحقیق من ودیعت می نهم وی سپارم ترا آن مال او را فرمی بها فی البحر حتی
ولجت فیه پس انداخت آن چوب را در دریا تا آنکه درآمد در دریا ثم انصرف پس بازگشت از دریا وهو فی ذلک

زود باشد با جماعت سه بیت ... قری الذی ...
صفا ... نیز عام باشد در حق ...
پس نماز عید که شعار این روز رمضان است
نیز شعار تمام اهل عید باشد پس چون فوت شود
[illegible]

وامر انس بن مالک مولاه ابن ابی عتبة
بفتح عین و سکون فوقیه ... چنانچه ...
... مسجد ...
... است بالزاویة وامر کرد انس مولای خود
را که عبد الله بن ابی عتبه است ...
مسجد ... در ...
در زمینی است ... انس ...
بعضی روایات ... جمع ...
اهل انس یا ذی جمع اهله وبنیه پس
جمع کرد اهل و فرزندان انس ...
کصلوة اهل المصر وتکبیرهم مثل نماز عید
گزارد انس با مولای او ... اهل شهر ...
ایشان که در نماز ... فوت شده بود
او را نماز عید مصر وقال عکرمة اهل السواد

یجتمعون فی العید یصلون رکعتین
کما یصنع الامام وگفت عکرمه اهل سواد
شهر جمع شوند در روز عید فطر یا اضحی بگزارند دو
رکعت عید را بجماعت انچنانکه میگزارد امام
مصر در شهر و این ظاهر انس و عکرمه باشد
بطریق استحباب ... ثابت شده از علی
رضی الله عنه که روایت کرده آنرا ابو عبیده
باسناد صحیح ... نیز ...
بامع ... وقال عطاء اذا فاته
العید صلی رکعتین وگفت عطاء بن ابی رباح
چون فوت شود کسی را نماز عید بگزارد دو رکعت

حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث
عن عقیل بضم عین عن ابن شهاب عن عروة
عن عائشة ان ابا بکر دخل علیها وعندها
جاریتان فی ایام منی بتحقیق ابوبکر صدیق
درآمد بر عائشه در حالیکه نزد عائشه دو دختر
بودند در ایام منی که روز عید و ایام تشریق اند
تدففان وتضربان سرود میکردند و دف
میزدند ... تضربان ... تاکید تدففان است
و بعضی گویند تضربان بمعنی ترقصان است
رقص میکردند و سرود ... میزدند ...

یلتمس مرکبا یخرج الی بلده وان قرض دار درینوقت میطلبید کشتی را که بر آید بسوی شهر خود فخرج الرجل الذی کان اسلفه ینظر لعل
مرکبا جاء بماله پس بر آمد آن مردی که قرض داده بود او را در حالیکه می بیند شاید کشتی آید بمال وفاذا بالخشبة التی
فیها المال پس ناگاه وی بچوبی رسید که دروی مال اوست فاخذها لاهله حطبا پس گرفت آن چوب را برای مردم خود هیزم
فلما نشرها وجد المال والصحیفة پس هرگاه دو پاره کرد آنرا یافت مال را و نامه را ثم قدم الذی کان اسلفه پس آمد بعد آن وروز
کسی که قرض داده بود او را فاتی بالف دینار پس آورد هزار دینار را فقال والله مازلت جاهدا فی طلب مرکب لاتیک بمالک
فما وجدت مرکبا قبل الذی اتیت فیه وگفت سوگند بخدا دایم بودم سعی کننده در طلب کشتی تا بیارم ترا مال ترا پس نیافتم
کشتی پیش از آنکه آمده ام در آن کشتی قال هل کنت بعثت الی بشیء گفت مرد قرض خواه آیا فرستاده تو بسوی من چیزی قال
اخبرک انی لم اجد مرکبا قبل الذی جئت به گفت خبر میدهم ترا که بتحقیق من نیافته ام کشتی را پیش از آنکه آمدم بآن کشتی چگونه
فرستم ترا قال فان الله قد ادی عنک الذی بعثت فی الخشبة گفت پس بتحقیق خدا ادا کرد از جانب تو آنچه فرستاده بودی در چوب

فانصرف بالالف دینار راشدا پس برگشت بهزار دینار در حالیکه راه راست دریافته است **باب** قول الله والذین
عقدت ایمانکم فاتوهم نصیبهم دربیان حکم مضمون این آیت کریمه که دلالت بر توارث دارد بسبب عهدها و معنی آنکه آنکسانیکه
عقد کرده است سوگندهای شما عهد ها را پس بدهید نصیب آنها را در وقتی که مهاجران بمدینه آمدند آنحضرت برادری کرد میان اینها
والضار و سلمانان بکدیگر عهد میکردند که خون من خون تست و گناه من گناه تست و صلح من صلح تست و من از تو وارث شوم
و تو از من و در منافع و مضار بکدیگر باهم میکردند و ذوی الارحام محروم بودند و این آیت نازل در ین معنی است بعد ازین این حکم
منسوخ شد چنانکه در حدیث مبین میشود **حدثنا** الصلت بن محمد قال حدثنا ابو اسامة عن ادریس عن طلحة بن مصرف
عن سعید بن جبیر عن ابن عباس ولکل جعلنا موالی قال ورثة مرویست از ابن عباس که در تفسیر موالی که درین آیت است گفته
که مراد وارثان اند والذین عقدت ایمانکم کان المهاجرون لما قدموا علی النبی صلی الله علیه وسلم المدینة و گفته است دربیان
معنی این آیت والذین عقدت ایمانکم بودند مهاجران وقتی که آمدند نزد آنحضرت در مدینه یرث المهاجر الانصاری دون ذوی
رحمه وارث بودی مهاجر انصاری را نه ذو رحم که قرابت برادری داشتند للاخوة التی آخی النبی صلی الله علیه وسلم بینهم
وارث می بود از جهت برادری که برادر ساخته بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم میان آنها فلما نزلت ولکل جعلنا موالی نسخت
پس هرگاه نازل شد آیت ولکل جعلنا موالی منسوخ کرده شد آن حکم سابق ثم قال والذین عقدت ایمانکم الا النصر والرفادة
والنصیحة پس گفت ابن عباس مستثنی است ازین حکم منسوخ یاری دادن و مدد کردن و خیر اندیشی نمودن بکدیگر وقد ذهب
المیراث ویوصی له بتحقیق رفت رسم میراث دادن و وصیت کرده میشود مر او را که پیش ازین وراثت می یافت **حدثنا** قتیبة
قال حدثنا اسمعیل بن جعفر عن حمید عن انس قال قدم علینا عبد الرحمن بن عوف گفت انس قدوم آورد بر ما که انصاریم
عبد الرحمن بن عوف فاخی رسول الله صلی الله علیه وسلم بینه وبین سعد بن الربیع پس برادری کرد پیغمبر خدا میان او و
میان سعد بن ربیع که از اغنیای انصار بود و این حدیث بتمام در کتاب بیع گذشته است **حدثنا** محمد بن الصباح قال حدثنا
اسمعیل بن زکریا قال حدثنا عاصم قال قلت لانس بن مالک ابلغک ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا حلف فی الاسلام گفت عاصم
گفتم مر انس بن مالک را آیا رسیده است ترا که بتحقیق پیغمبر خدا فرمود حلف نیست در اسلام چنانکه در ایام جاهلیت بود حلف بکسر مهمله و
سکون لام و فا بمعنی معاهده و تعاهد که مذکور شده و در ایام جاهلیت بسیار بود فقال قد حالف النبی صلی الله علیه وسلم بین

شدند نماز عید در همه این ایام جایز باشد اگر فوت شود
در روز اول تدارک کنند آنرا در روز ثانی
و همچنین در ثالث و برابر باشد درین حکم مردو زن
و حران وقالت عایشة رایت النبی صلی الله
علیه واله وسلم یسترنی وانا انظر الی
الحبشة وهم یلعبون فی المسجد و گفت
عایشه دیدم آنحضرت را که می پوشید مرا حالیکه
من نگاه میکردم بسوی حبشیان و حال آنکه آنها
بازی میکردند بسلاح در مسجد فزجرهم عمر
پس سرزنش کرد آنها را عمر فاروق فقال
النبی صلی الله علیه واله وسلم دعهم امنا
بسکون میم بنی ارفدة گذار ایشان را
آنحضرت بگذار اینها را یعنی که داده ایم آنها را امان
که اینها بنی ارفده اند بفتح همزه که نام جد کلان آنهاست
یا آنکه امنا بنی ارفدة کلام جدا باشد خطاب بحبشه
یعنی بیارید بجائی که مامون اند و ترس بنی ارفده
و توضیح میکند مولف لفظ امنا را بقول خود یعنی من
الامن مراد میدارد آنحضرت ازین کلمه که مراد از امن
است ضد خوف نه امان که کفار را باشد
انیحدیث در باب دوم از عید گذشت **باب**
الصلوة قبل العید وبعدها کراهت نماز
پیش از نماز عید و بعد از آن ترمذی گفته درین باب
حدیث از ابن عمرو عبد الله بن عمرو و ابی سعید نیز آمده
و عمل برین است نزد بعضی اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا
صلی الله علیه واله وسلم و غیر ایشان و طایفه از اهل
علم نماز پیش از نماز عید و بعد از وی جایز دانسته اند و
قول اول صحیح تر است انتهی و قال ابو المعلی
یحیی بن عطاء کوفی و نیست مر او را در بخاری
جز انیحدیث درین موضع سمعت سعیدا عن
ابن عباس کره الصلوة قبل العید گفت
ابو معلی شنیدم سعید بن جبیر را که روایت میکرد از
ابن عباس که مکروه داشته اند نماز پیش از
نماز عید **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا

قريش والانصار في داري پس گفت بتحقيق حلف داد پيغمبر خدا ميان قريش وانصار در سراي من يعني برحق ونصرت ونصيحت واعانت ووصيت ليكن وراثت برطرف شده بود وتعاون وتناصر درين امور باقي بود **باب من تكفل عن ميت دينا**

فليس له ان يرجع كسيكه ضامن شود از جانب مرده ديني را پس روا نيست مراورا كه برگردد از ضمانت وبه قال الحسن وباين معني گفته است حسن بصري وقول جمهور علما همين است **حدثنا** ابو عاصم عن يزيد بن ابي عبيد عن سلمة بن الاكوع ان

النبي صلى الله عليه وسلم اتي بجنازة ليصلي عليها بتحقيق پيغمبر خدا آورده شد جنازه را تا نماز برو فقال هل عليه من دين قالوا لا فرمود آيا بروي ديني هم هست گفتند نی فصلى عليه پس گذارد نماز بروي ثم اتي بجنازة اخرى فقال

هل عليه من دين قالوا نعم پس آورده شد جنازه ديگر فرمود آيا هست بروي ديني گفتند آري هست دين بروي قال فصلوا على صاحبكم فرمود پس بگذاريد نماز بر يار خود وقال ابو قتادة علي دينه يا رسول الله فصلى عليه گفت ابو قتاده برمن است دين

او ومن ادا ميكنم اي رسول خدا پس گذارد آنحضرت بروي نماز را اگر گويي در ترجمه گفت كه روا نيست رجوع واز منقول ابي قتاده چگونه معلوم شد كه نخواهد برگشت جواب گفته اند اگر احتمال رجوع از ابي قتاده بودي آنحضرت نماز نميكرد تا وفاي عهد ميكرد

حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا عمرو سمع محمد بن علي عن جابر بن عبد الله گفت سفيان حديث كرد ما را عمرو بن دينار كه شنيده امام باقر بن امام زين العابدين بن الحسين بن علي بن ابي طالب رضي الله عنهم روايت كرده امام باقر از جابر بن عبد الله قال قال النبي صلى الله عليه وسلم لو قد جاء مال البحرين قد اعطيتك هكذا وهكذا وهكذا

گفت جابر فرمود پيغمبر خدا اگر بتحقيق آمد مال بحرين كه موضعي است از بصره كه دو دريا جمع شده آنجا بتحقيق ميدهم من ترا اينچنين واينچنين واينچنين درباب شهادات واقع شده پس كشاده دست خود را سه بار فلم يجئ مال البحرين حتى قبض النبي صلى الله عليه وسلم

پس نيامد مال بحرين تا آنكه قبض كرده شد روح آنحضرت ورحلت كرد پيغمبر خدا فلما جاء مال البحرين امر ابو بكر پس وقتيكه آمد مال بحرين امر كرد ابو بكر در زمان خلافت خود فنادى من كان له عند النبي صلى الله عليه وسلم عدة او دين فليأتنا پس منادي كرد ابو بكر در مردم

كسي كه بود مراورا نزد پيغمبر خدا وعده يا ديني پس گو بيايد نزد من كه ادا كنم آنرا فاتيته فقلت ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لي كذا وكذا پس آمدم من نزد ابو بكر وگفتم بتحقيق پيغمبر خدا فرمود براي من چنين وچنين اينجا در روايت و بار واقع شده كنايت از آنچه اول مذكور است سه مرة فرموده فحثا لي حثية پس كفي برداشت براي من يك كف دست حثي بجا دمهمله مفتوح وثاء مثلثه ساكن ابن عتيبه گويد بمعني كاسه است وابن فارسي گويد بمعني پري دو كف دست است در قاموس همين معني گفته است وبمعني كاسه تعرض نكرده فعددتها فاذا هي خمسمائة فقال خذ مثليها پس شمردم من آنرا وآن پانصد بود پس گفت ابو بكر بگير دو برابر آن معلوم شده كه اين مال خمس بود وكسي تعرض نكرده كه درهم بود يا دينار مطابقت حديث بترجمه آنست كه ابو بكر صديق بعد از آنحضرت متكفل شد اداي آنچه بر آنحضرت بود از دين بنا نكه گفت هر كرا ديني باشد بيايد وبگيرد وآنچه بجا برموجب وعده وا نيز حكم دين دارد زانكه وعده بر ذمه كريم دين است از آنكه آنحضرت هر گز تخلف در وعده نميكرد وهم ازينجهت ابو بكر را گنجايش رجوع هم نبوده است **باب** جوار ابي بكر الصديق في عهد النبي در بيان امان دادن ابو بكر صديق رضي الله عنه كافري در زمان حيات پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم وعقده وعهد كردن ابي بكر جوار بكسر وضم بمعني امانست بنا بخياز قول خدا است وان احد من المشركين استجارك فاجره اي امنه **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل قال ابن شهاب فاخبرني عروة بن الزبير مرويست از عقيل كه گفت ابن شهاب خبر داد مرا عروه بن زبير ان عائشة رضي الله عنها زوج النبي

بقول در مصلا وغير مصلا زيرا چه آنحضرت نكرد آنرا با وجود حرص وي بر نماز محمد بن مقاتل گفته باك نيست به نماز ضحي پيش از خروج بجبانه ونيست مكروه بجبانه وعامه مشائخ ما بكراهيت اند على الاطلاق اين نفي با خلاف شامل است امام ومأموم را هميشه وشافعي ميگويد امام را نه قوم را كذا في شرح الهداية وروايت كرده شد از ابي سعيد خدري كه آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم پيش از عيد نميگزارد وچون رجوع بمنزل ميكرد ميگزارد دو ركعت رواه ابن ماجة واحمد ونزد حسن بصري وجمعي ديگر از بصريان عكس آنست يعني كراهت تنفل بعد از نماز عيد نه قبل از آن ونزد وكيع وطايفه وديگر اهل مدينه كراهت است مطلقا چه در قبل وچه در بعد نقل كرده اند بعضي مالكيه اجماع بر عدم تنفل امام در مصلي ابن عربي مالكي گفته تنفل در مصلي اگر بعمل آمدي منقول گشتي وكسيكه اجازت داده اشاره دانسته كه آن وقت مطلق نماز است وكسيكه منع كرده ميگويد كه آنحضرت نگزارده ومن اقتدى فقد اهتدى

بسم الله الرحمن الرحيم

ابواب الوتر

ودر بعضي نسخ كتاب الوتر ودر بعضي بسمله ساقط است ووتر بالكسر وفتح نيز آمده بمعني تنها وطاق آيد ودر اصطلاح اهل شرع نماز يست مخصوص كه بشب گزارند ودرين ابواب مباحث آنست از وجوب وعدد ركعات وانفراد نيت در آن ودوگانه پيش از آن اگر دو ركعت باشد واختصاص وي بقرات وقنوت وتوقيت وغير آن **باب** ما جاء في الوتر حديثي كه آمده است در حكم وتر وصفت آن بدانكه وتر واجب است نزد امام ابي حنيفه رحمه الله چنانكه مرويست از مجاهد وسعيد بن مسيب وضحاك وابي عبيدة بن عبد الله بن مسعود وغير ايشان بدليل حديثي كه بتعدد طرق از چند صحابه مرويست در سنن وغير آن كه بتحقيق خدا تعالى زياده كرده است شما را نمازي يعني بر نمازهاي پنجگانه وآن وتر است پس بگزاريد آنرا وقتيكه ميان نماز عشا تا طلوع فجر است ودر بعضي روايات لكم ودر بعضي امدكم يعني مدد كرده است شما را وحكم كرده اند حاكم وغير وي بصحت بعضي طرق اين حديث وبا قطع نظر از آن كثرت طرق موجب ارتفاع شان آن گشته بدرجه حسن احتجاج بلفظ زيادت با صيغه امر كرده حقيقت است در وجوب

صلى الله علیه وسلم قالت لم اعقل ابوی قط الا وهما یدینان الدین گفت عایشه نمی شناسم پدر و مادر خود را هرگز مگر آنکه هر دو برگزیده
بودند دین اسلام را قال ابو عبد الله وقال ابو صالح گفت مولف رح وگفته است ابو صالح حدثنی عبد الله عن یونس عن
الزهری قال اخبرنی عروة بن الزبیر ان عایشة قالت لم اعقل ابوی قط الا وهما یدینان الدین گفت عایشه نمی شناسم مادر و پدر
خود را مگر آنکه هر دو دینداری میکردند بدین اسلام ولم یمر علینا یوم الا یاتینا فیه رسول الله صلى الله علیه وسلم طرفی النهار
بکرة وعشیة نمیگذشت بر ما روزی مگر آنکه می آمد در آن روز رسول خدا هر دو طرف روز صبح و شام فلما ابتلی المسلمون خرج
ابو بکر مهاجرا قبل الحبشة وهرگاه مبتلا شدند مسلمانان بآزار مشرکان و اذن داد آنحضرت یاران را که بحبشه بروند بیرون آمد ابو بکر
در حالیکه هجرت کننده است جانب حبشه حتى اذا بلغ برك الغماد تا وقتی که رسید برک الغماد را برک الغماد بفتح با موحده و نزد بعضی
روات بکسر آن وسکون را پس کاف وغماد بکسر غین معجمه وتخفیف میم نام موضعی است بیمن وبعضی گویند موضعی است پنج شبانه
منزل از مکه لقیه ابن الدغنة وهو سید القارة ملاقات کرد ابو بکر را ابن دغنه و او مهتر قبیله قاره است دغنه بفتح دال مهمله
وکسر غین معجمه بروزن کلمه است ونزد بعضی بروزن مروت است نام او ربیعة بن رفیع است ودغنه نام مادر او است و در اصل [illegible]
ابر بارنده است فقال این ترید یا ابا بکر پس گفت ابن دغنه کجا میخواهی بروی ای ابا بکر فقال ابو بکر اخرجنی قومی وانا
ارید ان اسیح فی الارض فاعبد ربی پس گفت ابو بکر برآوردند مرا قوم من ومن میخواهم که سیاحت کنم در زمین و عبادت کنم پروردگار
خود را ابو بکر تصریح نکرد بمقصد خود با ابن دغنه بملاحظه آنکه چون وی کافر است شاید که از حبشه رفتن [illegible] قال ابن الدغنة ان مثلك
لا یخرج ولا یخرج گفت ابن دغنه بتحقیق مانند تو سزاوار نیست که برآید و برآورده شود فانك تکسب المعدوم بتحقیق تو کسب میکنی
معاونت فقیر را فقیر از جهت تقرر حکم عدم شمرده اند یا میدهی چیزی را که نمی یابند نزد غیر تو و توجیهات دیگر این کلام در اول کتاب
در حدیث خدیجه که در اول آمدن جبرئیل بر آنحضرت گفته است مذکور شده است وتصل الرحم و رعایت میکنی صله رحم را وتحمل الکل
و بر میداری عاجز و درمانده را وتقری الضیف و مهمانی میکنی مهمانان را وتعین على نوایب الحق و مدد میکنی بر حوادث که
واقع میشود در حق وانا لك جار و من برای تو امان دهنده ام جار بمعنی مجیر است فارجع فاعبد ربك ببلادك پس باز گرد و
عبادت کن پروردگار خود را بشهرهای خود فارتحل ابن الدغنة فرجع مع ابی بکر پس کوچ کرد ابن دغنه و برگشت با ابو بکر فطاف
فی اشراف کفار قریش پس گردید میان بزرگان کفار قریش فقال لهم ان ابا بکر لا یخرج مثله ولا یخرج پس گفت مر ایشان
را بتحقیق ابو بکر لایق نیست که برآید و برآورده شود اتخرجون رجلا آیا می برآرید مردی را که یکسب المعدوم ویصل الرحم ویحمل الکل
ویقری الضیف ویعین على نوائب الحق فانفذت قریش جوار ابن الدغنة وآمنوا ابا بکر پس روا داشتند قریش امان ابن دغنه را
و امان دادند ابو بکر را فقالوا لابن الدغنة مر ابا بکر پس گفتند مر ابن دغنه را بفرما ابا بکر را فلیعبد ربه فی داره فلیصل فیها ما
شاء ولا یؤذینا بذلك که عبادت کند پروردگار خود را در خانه خود و نماز گزارد و بخواند هر چه خواهد و آزار نکند ما را بنماز و خواندن
و در بعضی نسخ لا یؤذینا بذلك یعنی آگاه نکند ما را باین حال خود ولا یستعلن به و آشکارا نکند بنماز و قراءت فانا قد خشینا ان یفتن
ابناءنا ونساءنا و ما بتحقیق ترسیده ایم اینکه در فتنه و بلا اندازد پسران ما را و زنان ما را قال ذلك ابن الدغنة لابی بکر
گفت مقاله کفار را ابن دغنه برای ابو بکر فطفق ابو بکر یعبد ربه فی داره ولا یستعلن بالصلاة ولا القراءة فی غیر داره پس ایستاد
ابو بکر بحالیکه عبادت میکند پروردگار خود را در سرای خود و آشکارا نمیکرد بنماز و خواندن قرآن در غیر سرای خود ثم بدا لابی بکر
فابتنى مسجدا بفناء داره پس ظاهر شد مر ابو بکر را این معنی که بنا کرد مسجد بر صحن سرای خود و برون [illegible] وکان یصلی فیه

الجزء الرابع شیخ الاسلام | ابواب الوتر

و شافعیه و عامه مالکیه و حنابله سنت است بدلیل
قول وی تعالى والصلوة الوسطى چه اگر وتر واجب
بودی نماز وسطى متحقق نشدی و آنحضرت
وقتیکه فرستاده معاذ را بسوی یمن فرمود
در جمله احکام که بتحقیق خدا تعالى فرض کرده است
بر شما پنج نماز در هر روز و شب و از حدیث اعرابی
نیز معلوم میشود که هر چه جز نماز پنجگانه است تطوع
است حنفیه گویند نمازهای فرض که مستقل اند
در اوقات منحصر در پنج اند و نماز وتر تابع است
عشا را در وقت و شوافع گویند وجوب آن متاخر بود
از نزول آیه صلوة وسطى و حدیث بعث معاذ
و حدیث اعرابی که در آن حج نیز مذکور نیست
و نقد زادکم در حدیث مشعر است بتاخر وجوب
و قول امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که فرمود الوتر
لیس بحتم کصلوتکم المکتوبة نفی میکند حتم بودن
ختم نماز مکتوب را که منکر آن کافر گردد نه مطلق
حتم را و برین محمول است آنچه مروی است از ابن عمر

ويقرأ القرآن پس بود كه میگذارد نماز در ان مسجد و میخواند قرآن را فيتقصف عليه نساء المشركين و ابناء هم . پس هجوم میکردند بر ابوبکر زنان مشرکان و پسران ایشان يتقصف بعد از تحتيه تا مثناة فوقيه است يعنى پس از وى قاف مفتوح و صاد مهمله مشدده و فا است و در بعضى روايات يتقصف بنون بدل تا است ويعجبون منه وينظرون اليه و خوش میگردند از وى قرآن را و نگاه میکردند بسوی ابوبکر یعنی هجوم باختیار ابوبکر نبوده و با وجود آن عهدی هم نکرده بود و منع کردن آنها منافی و شیاری میدانست وكان ابو بكر رجلا بكاء لا يملك دمعه حين يقرأ القرآن و بود ابوبکر مردی بسیار گریناک مالک نبود نگهداشتن اشک خود را هنگامی که میخواند قرآن را فافزع ذلك اشراف قريش من المشركين پس در ترس آورد هجوم زنان و فرزندان در وقت دعا های ایشان که میل کنند بدین اسلام بزرگان قریش را که از مشرکان بودند فارسلوا الى ابن الدغنة فقدم عليهم پس فرستادند بسوی ابن دغنه کسی را و طلبیدند او را پس قدوم آورد بر ایشان فقالوا له انا كنا اجرنا ابا بكر على ان يعبد ربه في داره وانه جاوز ذلك پس گفتند مر او را بتحقیق ما امان داده بودیم ابوبکر را برینکه عبادت کند پروردگار خود را در خانه خود و بتحقیق وی تجاوز کرده است آنچه را فابتنى مسجدا بفناء داره و اعلن الصلوة والقراءة پس بنا کرده است مسجدی در سرای خود و آشکار کرده است نماز و قرأت را وقد خشينا ان يفتن ابناءنا ونساءنا و بتحقیق ترسیده ایم اینکه بفریبد پسران ما را و زنان ما را فأته فان احب ان يقتصر على ان يعبد ربه في داره فعل پس بیا ابوبکر را پس اگر دوست دارد اینکه اقتصار کند برینکه عبادت کند پروردگار خود را در سرای خود بکند وان ابى الا ان يعلن ذلك فسله ان يرد اليك ذمتك و اگر ابا کند از همه کار مگر اینکه اعلان و اظهار کند آنرا پس بپرس و بگو اینکه رد کند بتو ذمه و امان ترا فانا كرهنا ان نخفرك پس بتحقیق ما ناخوش داشتیم اینکه نقض عهد تو کنیم ولسنا مقرين لابى بكر الاستعلان و نیستیم اقرار کنندگان برای ابوبکر اعلان را قالت عائشة رضي الله عنها فاتى ابن الدغنة ابا بكر گفت عائشه پس آمد ابن دغنه ابوبکر را فقال قد علمت الذي عاقدت لك عليه پس گفت ابن دغنه بتحقیق دانسته تو چیزی که عهد کرده ام برای تو بر قریش فاما ان تقتصر على ذلك واما ان ترد الى ذمتي پس یا اقتصار کن برآن و یا رد کن بر من امان مرا فانى لا احب ان تسمع العرب انى اخفرت فى رجل عقدت له بتحقیق من دوست نمیدارم که بشنوند عرب که من نقض عهد کردم در حق مردیکه عهد و پیمان کرده بودم قال ابو بكر انى ارد اليك جوارك گفت ابوبکر بتحقیق من رد میکنم بسوی تو امان ترا وارضى بجوار الله و راضی هستم بامان خدا ورسول الله صلى الله عليه وسلم يومئذ بمكة و رسول خدا درین روز در مکه بود فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اريت دار هجرتكم پس فرمود رسول خدا بتحقیق نموده شدم من شهر هجرت شما را رايت سبخة ذات نخل بين لابتين دیدم من زمین شوری را که نخل دار است میان دو لابه وهما الحرتان و آن دو لابه آن دو زمین سنگلاخ است فهاجر من هاجر قبل المدينة حين ذكر ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم پس هجرت کرد کسیکه هجرت کرد جانب مدینه هنگامی که ذکر کرد آنرا رسول خدا ورجع الى المدينة بعض من كان هاجر الى ارض الحبشة و باز آمد بسوی مدینه بعضی مردم که هجرت کرده بود بر زمین حبشه وتجهز ابو بكر مهاجرا و سامان کرد ابوبکر در حالیکه اراده هجرت داشت بمدینه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم على رسلك پس فرمود رسول خدا بر حال خود باش و شتاب مکن فانى ارجو ان يؤذن لى پس بتحقیق من امیدوارم که اذن کرده شود مرا در هجرت قال ابو بكر هل ترجوه بابي انت قال نعم گفت ابوبکر آیا تو امید داری هجرت را فدا شوند پدر و مادرم فرمود آری فحبس ابو بكر نفسه على رسول الله صلى الله عليه وسلم لصحبته پس نگهداشت ابوبکر خود را بر رفاقت پیغمبر خدا رحمت کرد که ضرور برود تا همراه شود آنحضرت را وعلف راحلتين كانتا عنده ورق السمر اربعة اشهر پس چرانید و سیر کرد دو شتر را که بودند نزدوی برگ خبط یعنی سمر تا چهار ماه سمر بفتح سین مهمله و ضم میم نوعی از درخت است

وکبار تابعین و فقهاء بعد ایشان که وتر سه رکعت است که سلام نکنند مگر در آخر آن و نزد ائمه ثلثه یک رکعت است بعد دو رکعت که اول بسلام علحده گذارد و اگر تقدیم نکنند شفعه را پیش از وی اختلاف است میان ایشان نزد بعضی مکروه است و نزد بعضی نه و احادیث درین باب مختلف آمده چنانکه معلوم شود

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع وعبد الله بن دينار عن ابن عمر ان رجلا سأل النبي صلى الله عليه وآله وسلم عن صلوة الليل بتحقیق پرسید آنحضرت را از صفت نماز شب فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صلوة الليل مثنى مثنى پس فرمود نماز شب دوگان دوگان است یعنی بسلام پس از هر دوگانه و تکرار مثنی برای تاکید است فاذا خشى احدكم الصبح صلى ركعة واحدة توتر له ما قد صلى پس وقتیکه بترسد یکی از شما طلوع صبح را بگزارد یک رکعت دیگر که وتر گرداند این یک رکعت برای وی نماز یرا که گزارده یعنی نماز شب که همه جفت بود بانضمام این رکعت طاق گردد و برین تقدیر وتر مجموع این نماز باشد لکن وی گفته بگزارد رکعت دیگر یا دو رکعت که پیش از وی است بی فصل بسلام تا سه رکعت گردد و ظاهر او است بقرینه عمل ابن عمر که روایت میکند مولف و قول وی که روایت کرده از مسلم که چون گفته شد ابن عمر را که چیست مثنی مثنی گفت اینکه سلام گوئی در هر دوگانه وعن نافع ان عبد الله بن عمر كان يسلم بين الركعة والركعتين في الوتر و نیز از نافع روایت است که ابن عمر بود که سلام میگفت میان یک رکعت و دو رکعت در وتر یعنی فصل میکرد میان سه رکعت وتر بسلام حتى يأمر ببعض حاجته تا آنکه امر میکرد پس از سلام میان دو رکعت ببعضی حاجت خود اگر داشتی امام محمد در موطا گفته اخذ نمیکنیم ما بفعل ابن عمر و لیکن اخذ میکنیم بقول ابن مسعود و ابن عباس است با آنچه روایت کرده ابراهیم از ابن مسعود که گفت وتر سه گانه است مانند سه گانه مغرب و بروایتی دیگر مانند نماز مغرب و نحو آن دارد از ابن عباس و هم از ابن مسعود آورده که کفایت نکند یک رکعت هرگز و در شرح ابن همام از حاکم نقل کرده که گفته شد مر حسن را که بود ابن عمر که سلام میکرد میان دو رکعت از وتر گفت حسن بود عمر افقه از وی و بود عمر که می ایستاد در ثالثه از وتر بتکبیر یعنی آنکه سلام گوید و تحریمه نبندد و در موطا از وی که گفت دوست ندارم که ترک کنم وتر تثلیث ...

اسماء الرجال

شه عمرو بن خالد بفتح العين ابن فروخ الحرانی الجزری نزیل مصر ١٢ شه ابی الخیر مرثد بن عبد الله الیزنی ١٢ شه یوسف بن الماجشون بکسر الجیم ١٢ شه کاتبت

بسکون المهملة بعدها ... ابن ابی نجیح ... قبیصة بن عقبة ...

وبیعة الرضوان در زیر این درخت بوده است **باب** الذین لفظ باب و ترجمه را ابو ذر و ابو الوقت روایت نکرده اند **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یؤتی بالرجل المتوفی علیه الدین بتحقیق رسول خدا بود که آورده میشد بروی کسی که مرده است حال آنکه بروی دین است فیسأل هل ترک لدینه فضلا پس می پرسید آیا گذاشته است برای وفای دین خود زیاده بر تکفین و تجهیز فان حدث انه ترک لدینه وفاء صلی پس اگر گفته میشد که او گذاشته است برای دین که وفای آن تواند کرد نماز میگذارد بروی والا قال للمسلمین صلوا علی صاحبکم والا گفتی که چیزی نگذاشته است میگفتی مر مسلمانان را که نماز گذارید بر یار خود فلما فتح الله علیه الفتوح قال انا اولی بالمؤمنین من انفسهم پس هرگاه فتح کرد خدا بروی فتحها و خراجها آمد از بلاد فرمود من بهترم مسلمانان از ذاتهای ایشان در وفای دین ایشان فمن توفی من المؤمنین فترک دینا فعلی قضاؤه پس کسی که مرد از مسلمانان و گذاشت دینی پس بر من است ادای دین او ومن ترک مالا فلورثته و کسی که گذاشت مالی را پس برای وارثان اوست یعنی آنها است **بسم الله الرحمن الرحیم کتاب الوکالة** بفتح واو و کسر آنست و آن سپردن کار است بدیگری و نایب خود کردن است **باب** وکالة الشریک الشریک فی القسمة وغیرها در بیان وکیل ساختن شریک شریک خود را در قسمت چیزی و غیر قسمت وقد اشرک النبی صلی الله علیه وسلم علیا فی هدیه ثم امره بقسمتها و بتحقیق شریک گردانید آنحضرت علی بن ابی طالب را رضی الله عنه در هدی خود پس تر فرمود او را بقسمت کردن آن هدی بالای فقرا **حدثنا** قبیصة قال حدثنا سفیان عن ابن ابی نجیح عن مجاهد عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن علی رضی الله عنه قال امرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اتصدق بجلال البدن التی نحرت وبجلودها گفت علی فرمود مرا رسول خدا اینکه تصدق کنم بنقرا جلهای شترانی که ذبح کرده شده و پوستهای آنها **حدثنا** عمرو بن خالد قال حدثنا اللیث عن یزید عن ابی الخیر عن عقبة بن عامر ان النبی صلی الله علیه وسلم اعطاه غنما یقسمها علی صحابته مرویست از عقبه بن عامر که پیغمبر خدا داد او را بزها تا که قسمت کند بر یاران او فبقی عتود پس باز ماند یکی از آنها قسمت کرده باقی ماند بزغاله عتود بفتح عین وضم مثناة فوقیه و واو و دال مهمله بچه بز که یکسال بروی گذشته باشد فذکره للنبی صلی الله علیه وسلم پس ذکر کرد عقبه آنرا به پیغمبر خدا را فقال ضح به انت پس گفت آنرا که بزغاله باقی مانده است فرمود اضحیه کن تو آنرا در تطبیق این حدیث بترجمه گفته اند که معلوم میشود که این غنمها بغنیمت آمده بود آنحضرت و جمیع یاران در آن شریک بودند از جمله یاران عقبه را فرمود که قسمت کند برای اضحیه بر یاران و این عقبه نیز در آن شرکتی داشت **باب** اذا وکل المسلم حربیا فی دار الحرب اوفی دار الاسلام جاز وقتیکه وکیل کند مسلمانی کافری حربی را در دار حرب یا در دار اسلام روا است **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا یوسف بن الماجشون عن صالح بن ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف عن ابیه عن جده عبد الرحمن بن عوف قال کاتبت امیة بن خلف کتابا ان یحفظنی فی صاغیتی گفت عبد الرحمن نوشتم امیه بن خلف را که از مشرکان بود کتابتی که نگهدارد و محافظت کند و مال من که در مکه است صاغیت بصاد مهمله و غین معجمه بمعنی اهل و مال و حواشی است واحفظه فی صاغیته بالمدینة و محافظت کنم من در اموال او که در مدینه است فلما ذکرت الرحمن قال لا اعرف الرحمن پس هرگاه گفتم او را رحمان که جزو نام عبد الرحمن است خوش نیامد او را که نام اسلامی بود گفت نمی شناسم رحمان را که تو بنده او خود را گفته کاتبنی باسمک الذی فی الجاهلیة فکاتبته بنویس مرا نامی که بود در جاهلیت پس نوشتم نام قدیم خود را که عبد عمرو بوده است فلما کان فی یوم بدر خرجت الی جبل لاحرزه حین نام الناس پس هرگاه شد روز غزوه بدر برآمدم بسوی کوهی برای آنکه پاس دارم امیه را و حفظ کنم او را هنگامی که خواب کردند مردم فابصره بلال فخرج حتی وقف علی مجلس من الانصار پس دید امیه را بلال پس برآمد تا آنکه استاد بر مجلسی که انصار نشسته بودند فقال

و سپس با حسن آنها و طول آنها پستر میگذارد چهار رکعت دیگر و سپس با حسن آنها و طول آنها پستر میگذارد و سه رکعت یعنی بیک سلام و نیز در صحیحین در صلوة اللیل از ابن عباس آمده مرفوعا که او وتر بثلث و در سنن اربعه و صحیح ابن حبان و مستدرک چنانچه ابن همام آورده از عائشه روایت است که آنحضرت که میخواند در رکعت اول از وتر فاتحه سبح اسم ربک الاعلی و در ثانیه قل یا ایها الکافرون و در ثالثه قل هو الله احد و معوذتین و ظاهر این روایت وصل ثلثه است پس روایت کراهیت ایتار بثلث از ابن عباس و عائشه چنانچه عسقلانی نقل کرده شاید مخالف آنچه مشهور است از ایشان بنقل ثقات و نیز مندفع میگردد از روایات مذکوره قول محمد بن نصر که نیافتم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم چیزی ثابت صریح که وتر کرده باشد بثلث موصول آری ثابت شده از آنحضرت که وتر کرده است بسه لیکن بیان نکرده است راوی که آن موصول اند یا مفصول چه گذشت رفع ایتار بثلث بیک سلام بچند طرق از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در روایت کرده ابو داود از عبد الله بن قیس که گفت گفتم مر عائشه را بچند رکعت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که وتر میکرد گفت بود که وتر میکرد بچهار و سه و شش و سه و هشت و سه و ده و سه و نبود که وتر میکرد بکمتر از هفت و نه بیشتر از سیزده مراد از وتر اینجا مجموع نماز شب است با وتر مصطلح که جمله طاق است و در بین نفل است با تکه و ترد در بین اختلافات بثلث بوده نه بواحد و ترمذی از علی ابن ابی طالب رضی الله عنه روایت کرده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که وتر میکرد بسه رکعت میخواند در آن نه سوره از مفصل در هر رکعتی سه سوره از آن که آخر آن قل هو الله احد است و گفت

امية بن خلف پس گفت امية بن خلف است كا نجوت ان نجا امية نجات نيابم از عذاب خدا اگر رستگار شد امية بن خلف از دست من فخرج معي فريق من الانصار في آثارنا پس برآمد با بلال گروهي از مردم انصار در پي ما يان كه امية وپسر او بود با من فلما خشيت ان يلحقونا خلفت لهم ابنه ليشغلهم فقتلوه پس هرگاه ترسيدم اينكه لاحق شوند انصار ما را پس باز داشتم براي ايشان پسر امية را تا باز دارد ايشان را پس كشتند پسر او را ثم ابوا حتى يتبعونا پس ترا باگرديدند از توقف تا آنكه پس ما افتادند وكان رجلا ثقيلا و بود امية مردي گران فرسنگ اادركونا قلت له ابرك فبرك پس هرگاه رسيدند با گفتم امية را بنشين پس نشست فالقيت عليه نفسي لامنعه پس انداختم من بروي خود را تا باز دارم او را از كشتن فتخللوه بالسيوف من تحتي حتى قتلوه پس در آوردند او را تيغها از زير من تا آنكه كشتند او را واصاب احدهم رجلي بسيفه ورسانيد يكي از ايشان پاي مرا بشمشير خود وكان عبد الرحمن بن عوف يرينا ذلك الاثر في ظهر قدمه وبود عبد الرحمن بن عوف كه مينمود ما را آن نشان زخم در پشت پاي خود قال ابو عبد الله سمع يوسف صالحا وابراهيم اباه گفت مولف رح شنيده است يوسف صالح را و صالح ابراهيم پدر خود را العيني درين اسناد ذكر بطريق عنعنه آمده است سماعي است اگر گويي امية بن خلف از رؤساي مشركان بود و بجنگ مسلمانان آمده چگونه عبد الرحمن بن عوف حمايت ومحافظت او ميكرد گوييم عبد الرحمن را با وي در ايام سابق صداقت وتعاهد بود لهذا اهل وعيال يكديگر را محافظت ميكردند خواست كه رعايت عهد خود كند اگر گويي اين جماعت كه از ايشان رعايت عهد او نكردند با آنكه عهد وامان هر مسلماني بر همه لازم بود واست عهد يكي عهد همه است گوييم شايد اين عهد بطريق امان دعوا نبوده است ونگفت عبد الرحمن بياران كه من او را امان داده ام وتواند كه امان در صف جنگ معتبر لازم نباشد والله اعلم

باب الوكالة في الصرف والميزان دربيان وكالت در بيع نقد وموزونات وقد وكل عمر وابن عمر في الصرف وتحقيق وكيل كرد عمر بن خطاب وابن عمر در صرف **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن عبد المجيد بن سهيل بن عبد الرحمن بن عوف عن سعيد بن المسيب عن ابي سعيد الخدري وابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم استعمل رجلا على خيبر روايت است از ابو سعيد خدري وابو هريره كه بتحقيق رسول خدا عامل كرد مردي را بر خيبر فجاءهم بتمر جنيب پس آمد نزد عامل ايشان را بخرماي خوش جنيد جنيب بفتح جيم وكسر نون ويا شناه تحتيه وبا موحده بمعني طيب وسره قال اكل تمر خيبر هكذا فرمود آيا همه خرماي خيبر اينچنين است قال انا لنأخذ الصاع بالصاعين والصاعين بالثلاثة گفت آنكه ما ميگيريم يك صاع را ازين جنس بدو صاع ودو صاع را بسه صاع از جنس مخلوط زيرا كه بايد تفاوت دو صاع وسه صاع هم ظاهر از جهت تفاوت خلط خواهد بود فقال لا تفعل بع الجمع بالدراهم ثم ابتع بالدراهم جنيبا پس فرمود مكن اينچنين بفروش جمع وخلط را بدراهم پس بخر بدراهم جنيب را وقال في الميزان مثل ذلك وفرمود در موزونات مانند آن واين فرمودن آنحضرت در معني توكيل است در موزونات وصرف را قياس كرده است بر اين **باب** اذا ابصر الراعي او الوكيل شاة تموت او شيئا يفسد ذبح واصلح ما يخاف الفساد وقتيكه ببيند شبان يا وكيل شاتي را كه مي ميرد يا چيزي را كه تباه ميشود ذبح كند واصلاح نمايد چيزي را كه ميترسد فساد آنرا **حدثني** اسحق بن ابراهيم سمع المعتمر قال انبأنا عبيد الله عن نافع انه سمع ابن كعب بن مالك يحدث عن ابيه روايت است از نافع كه بتحقيق او شنيده است ابن كعب بن مالك را كه حديث ميكرد از پدر خود كعب بن مالك انه كانت لهم غنم ترعى بسلع بتحقيق شان اينست بود كعب بن مالك را غنمي كه ميچريد بكوهي كه در مدينه است سلع بفتح سين مهمله وسكون لام آخر عين مهمله نام كوهي است در مدينه فابصرت جارية لنا بشاة من غنمها موتا پس ديد واهي كه ما را بود ومي چرانيد شاتها را شاتي را از گله خود ميمرانيد درمالكيه نزديك بمردن است فكسرت حجرا فذبحتها به پس شكست سنگي را پس ذبح كرد شاة را بآن فقال لهم لا تأكلوا حتى اسأل النبي صلى الله عليه وسلم پس گفت كعب مردم را مخوريد تا بپرسم

اگرچه در روايت يمني كه از عمر وعايشه چنانكه از سابق واضح كرده نظر است ونيز اختيار در صحت آن مختلف آمده ابن ابي شيبه در مصنف خود آورده كه ايتار كرد سعد بن ابي وقاص بيك ركعت پس انكار كرد بروي ابن مسعود وگفت چيست اين بتيرا كه نمي شناسيم آنرا بر عهد پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم ودر كفايه ونهايه شرح هدايه نحو آن انكار نسبت بعمر كرده ورضي الله عنه نقل كرده كه گفت شفع كن آنرا وگرنه ادب ميكنم ترا انتهى وتوان گفت كه انكار از هر دو واقع شده باشد وتحقيق گذشت از ابن مسعود ودر موطا كفايت نكند يكركعت هرگز ودر مشكوة بروايت بخاري از ابن عباس آورده كه وتر كرد معاويه بعد از عشا بيكركعت وبود نزد وي مولي ابن عباس پس رسانيد اين خبر ايتار معاويه بيك ركعت با بن عباس پس گفت بگذار كه وي صحبت داشته است به پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم ودر روايتي گفت صواب كرد زيرا چه وي فقيه است واين گفت كه شنيدن حاضرين از فعل معاويه انكار واستبعاد آن وجواب دادن ابن عباس بتصويب وي مجملا بفقاهت وصحبت وي دلالتي صريح دارد وبر آنكه وتر بيك ركعت متعارف نبود وفايده اين فهرة انكار وحكم بعدم صحت از بعضي در صورتي باشد كه تنها گذارد بيكركعت بي آنكه تقديم كند

پیغمبر خدا را او ارسل الى النبي صلى الله عليه وسلم من يسأله يا فرستم بسوی پیغمبر خدا کسی را که می پرسد آنحضرت را شک راوی است کعب او و
کعب آن بود که بسنگ تیز ذبح کرده بود وانه سأل النبي صلى الله عليه وسلم عن ذلك او ارسل فامره باكلها و تحقیق کعب
پرسید پیغمبر خدا را یا فرستاد کسی را راوی پرسید پس فرمود بخوردن آن فكان عبيد الله فيعجبني انها امة وانها ذبحت گفت عبيد الله
پس تعجب آورد مرا که او داه بود و تحقیق و ذبح کرد تابعه عبدة عن عبيد الله تابعت کرده است معتمر را عبدة از عبيد الله در ذبح کنیز و
جواز آن بصریح معلوم شد و چون راعی حکم وکیل دارد قیاس کرده است اصلاح وکیل را بر اصلاح راعی **باب** وكالة
الشاهد والغائب جائزة وکیل بودن حاضر و غائب روا است وكتب عبد الله بن عمرو الى قهرمانه وهو غائب و نوشت عبد الله
بن عمرو بسوی نگهبان اموال خود و حال آنکه او غائب بود از وی ان يزكي عن اهله الصغير والكبير اینکه صدقه فطر دهد از جانب اهل و عیال
که خورد و کلان اند قهرمان بفتح قاف و را و میان هر دو را ساکن خازنی که متولی و متصدی ادای کار را باشد در مجمع البحار گفته که این لفظ
لغت فرس است **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا سفيان عن سلمة بن كهيل عن ابي سلمة عن ابي هريرة قال كان لرجل على النبي صلى الله
عليه وسلم سن من الابل فجاءه يتقاضاه گفت ابو هریره بود مردی را بر پیغمبر خدا صلعم و خدا بر وی شتری که سال معین داشت
پس آمد وی بجائیکه طلب میکند آنرا فقال اعطوه فطلبوا سنه فلم يجدوا له الا سنا فوقها پس فرمود بدهید سن او را پس طلب کردند
سن او را و نیافتند مگر سنی بالاتر از آن یعنی موافق سال آن شتری نیافتند مگر جوان تر و بهتر از آن فقال اعطوه پس فرمود بدهید
مخاطب باین کلام رافع است مولی آنحضرت فقال اوفيتني اوفى الله بك پس گفت آن مرد وفا کردی مرا حق من وفا کند
خدا بتو قال النبي صلى الله عليه وسلم ان خياركم احسنكم قضاء فرمود بهترین شما نیکوترین شما است از روی ادای حق **باب**
الوكالة في قضاء الديون در بیان وکالت در ادای دینها **حدثنا** سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن سلمة بن كهيل قال
سمعت ابا سلمة بن عبد الرحمن عن ابي هريرة ان رجلا اتى النبي صلى الله عليه وسلم يتقاضاه مرویست از ابو هریره که مردی آمد پیغمبر خدا را
در حالیکه تقاضا میکند آنحضرت را فاغلظ فهم به اصحابه پس درشتی کرد در طلب پس قصد آزار او کردند یاران آنحضرت فقال النبي
صلى الله عليه وسلم دعوه فان لصاحب الحق مقالا پس فرمود آنحضرت بگذارید او را بتحقیق مر حق دار را گفتاری در درشتی باشد
ظاهر است که این مرد مسلمان نبوده است شیخ ابن حجر گفته که من بر نام او مطلع نشده ام ثم قال اعطوه سنا مثل سنه پس تر فرمود بدهید
او را شتری مانند شتر او قالوا يا رسول الله لا نجد الا امثل من سنه گفتند ای رسول خدا نمی یابیم مگر شتری که بهتر از شتر او ست قال اعطوه فان
من خيركم احسنكم قضاء فرمود بدهید او را اگرچه بهتر باشد بتحقیق بهترین شما نیکوترین شما است از روی ادای دین و این عطا کردن
داخل ربا نخواهد بود از آنکه شرط نبوده است بلکه از کمال خلق حسن تفضل فرمود **باب** اذا وهب شيئا لوكيل او شفيع قوم جاز
وقتیکه بخشید چیزی برای وکیلی یا شفیع قومی روا است لقول النبي صلى الله عليه وسلم لوفد هوازن حين سألوه المغانم فقال النبي صلى الله عليه
وسلم نصيبي لكم از جهت فرموده آنحضرت مر ایلچیان هوازن را هنگامی که سوال کردند آنحضرت را از مغانم پس فرمود حصه من از غنیمت
مر شما راست هوازن قبیله ایست از قیس و وفد جمعی که از گروهی بشهری وارد شوند **حدثنا** سعيد بن عفير قال حدثنا الليث قال
حدثنا عقيل عن ابن شهاب قال وزعم عروة ان مروان بن الحكم والمسور بن مخرمة اخبراه گفت ابن شهاب و گفته است عروه که مروان
بن حکم مشهور و مسور بن مخرمه هر دو خبر داده اند او را و مروان ادراک صحبت آنحضرت نکرده است و مسور بن مخرمه بعد از فتح همراه پدر
خرد سال آمده بود و این واقعه بعد از فتح است یحتمل که دیده و ضبط کرده باشد و مروان از صحابی شنیده خبر داده است ثم کتبه
احقر کاتب حروف عدل بودن مروان که سر فتنه و فساد است باور نمی افتد هر چند که مولف از وی روایت کرده ان رسول الله

رکعت وتر جدا از رکعتین بسلام ولیکن نسائی
بسندی که بشرط شیخین است از ابن عمر
مرفوعا روایت کرده که فرمود آنحضرت نماز مغرب
وتر نماز شما است پس وتر کنند نماز شب را
و طحاوی باسناد خود از عقبه بن مسلم آورده
که وی گفت پرسیدم ابن عمر را از وتر پس گفت
آیا می شناسی وتر نهار را گفتم آری نماز مغرب
است گفت ابن عمر راست گفتی و نیک گفتی
یعنی وتر لیل هم وتر نهار است پس قول
معارض آمد فعل را و شد تعارض اخذ بقول راجح
شده و انچه ظاهر میشود از تفتیش روایات
صلوة الليل که وتر آنحضرت چون نماز شب
مختلف بود گاه پنج رکعت کردی گاه هفت
گاه نه گاه یک رکعت و تشهد میان دوگانها
وتر گاه بودی و گاه نبودی و این همه را اول
بود و پیش از استقرار وتر بعد از آنکه تبیرا ممنوع
شد و در وتر تخفیف آمد استقرار بثلث قرار یافت
بدلیل تعویل اکثر صحابه بر ثلث و حکم بعضی فقها
ایشان بعدم جواز یک رکعت کما قالوا وتلک اخیر از
الی ما مرویست فوقا و موقوفا و بعضی پیش
تنها حاکم و ابن حبان که وتر نکنید بسه رکعت و
تشبیه نکنید بنماز مغرب و در بعضی طرق زیاده
آمده وتر کنید به پنج رکعت یا بهفت و تشبیه
مکنید بمغرب معلوم شد که خلاف اجماع مسلمین است

صلى الله عليه وسلم قام حين جاءه وفد هوازن مسلمين بتحقیق پیغمبر خدا ایستاد یعنی خطبه خواند هنگامیکه آمد وفد هوازن در حالیکه مسلمان شده اند فسألوه ان يرد اليهم اموالهم وسبيهم پس سوال کردند آنحضرت را اینکه باز دهد بایشان مالهای ایشان و بندیان ایشان فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم احب الحديث الي اصدقه پس فرمود مر ایشان را رسول خدا در خطبه دوست ترین سخن نزد من راست ترین آنست فاختاروا احدى الطائفتين اما السبي واما المال پس اختیار کنید یکی از این دو طایفه که بندیان یا مال وقد كنت استأنيت بهم وبتحقیق بودم که انتظار بردم شما را بجهت بندیان استأنیت بسین مهمله و بهمزه ساکن ای انتظرت یقال للرجل المتمکن فی الامر ستان قاله الکرمانی وقد كان رسول الله صلى الله عليه وسلم انتظرهم بضع عشرة ليلة راوی گوید بتحقیق رسول خدا انتظار کرده ایشان را ده و چند شب حين قفل من الطائف هنگامیکه باز گشت آنحضرت از طایف بجعرانه و آنجا قسمت نمود قسمت نکرد بندیان ایشان را فلما تبين لهم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم غير راد اليهم الا احدى الطائفتين پس هرگاه ظاهر مر وفد هوازن را که رسول خدا رد کننده نیست مگر یکی از دو چیز را قالوا فانا نختار سبينا گفتند پس ما اختیار میکنیم بندیان را فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم في المسلمين فاثنى على الله بما هو اهله پس خطبه خواند رسول خدا در میان مسلمانان پس ستایش کرد بر خدا بچیزی که سزاوار آنست ثم قال اما بعد فان اخوانكم هؤلاء قد جاؤنا تائبين پس فرمود اما بعد از ستایش باری تعالی بتحقیق برادران شما وفد هوازن آمدند نزد ما در حالیکه توبه کننده اند از شرک واني قد رأيت ان ارد اليهم سبيهم وبتحقیق من صلاح دیدم که رد کنم بر ایشان بندیان ایشان را ومن احب منكم ان يطيب بذلك فليفعل وکسی که دوست دارد از شما که خوش کند باین بخوشی دل یعنی بی بدل پس بکند ومن احب منكم ان يكون على حظه حتى نعطيه اياه من اول ما يفيء الله علينا فليفعل وکسیکه دوست دارد که باشد از شما بر نصیب خود تا بدهیم او را آن نصیب از اول غنیمتی که میرساند خدا بر ما پس چنان کند فقال الناس قد طيبنا ذلك لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم پس گفتند مردم بتحقیق خوش کردیم دادن بندیان بغیر بدل ثم فرمود رسول خدا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا لا ندري من اذن منكم في ذلك ممن لم يأذن پس فرمود رسول خدا نمیدانیم کسی را که اذن کرده درین باب از کسی که اذن نکرده یعنی نمیدانیم که همه حاضر و غیر حاضر اتفاق کردند برین امر یا نه فارجعوا حتى يرفعوا الينا عرفاؤكم امركم پس رجوع کنید مردم تا آنکه آمده گویند بسوی ما نقیبان شما کار شما را عرفاء جمع عریف است بمعنی آنکه مدار کار بروی باشد و یرفعوا با وجود جمع عرفاء تفصیل اکلونی البراغیث است فكلمهم عرفاؤهم پس گفتند ایشان را کلانان ایشان ثم رجعوا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخبروه انهم قد طيبوا واذنوا پس باز آمدند بسوی پیغمبر خدا پس خبر دادند آنحضرت را که کلانان نیز خوش کردند و اذن دادند که بندیان ایشان را بدهند و بدل نگیرند مطابقت حدیث بترجمه همین است که وفد هوازن را که وکلا بودند از جانب قبیله خود بندیان بخشیدند

باب اذا وكل رجلا ان يعطي شيئا ولم يبين كم يعطي وقتیکه وکیل کند مردی را که بدهد چیزی بکسی و بیان نکرد که چند بدهد فاعطى على ما يتعارفه الناس پس داد آن وکیل بنا بر چیزی که متعارف دارند آنرا مردم **حدثنا** المكي بن ابراهيم قال حدثنا ابن جريج عن عطاء بن ابي رباح وغيره يزيد بعضهم على بعض ولم يبلغه كلهم مرویست از عطاء بن ابی رباح وغیر او بحالیکه زیاده میکند بعضی از ایشان بر بعضی و دیگر رفع نکرده اند همه بآنحضرت رجل واحد منهم عن جابر بن عبد الله مردی ازین راویان روایت کرده است از جابر بن عبد الله قال كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم گفت جابر بودم من با پیغمبر خدا في سفر در یک سفری فكنت على جمل ثفال انما هو في آخر القوم پس بودم من بر شتری کند رو و نبود شتر مگر در آخر مردم فمر بي النبي صلى الله عليه وسلم فقال من هذا قلت جابر بن عبد الله قال ما لك پس فرمود کیست گفتم جابر بن عبد الله است فرمود چه حال است که از همه واپس افتاده

پس خواب کرد آنحضرت تا آنکه نیم شب شد یا نزدیک به نیم شب فاستيقظ يمسح النوم عن وجهه پس بیدار گشت آنحضرت بحالیکه مسح میکرد و دور میکرد اثر خواب را از روی خود ثم قرأ العشر آيات من آل عمران پس خواند ده آیت از آخر سوره آل عمران از ان في خلق السموات تا آخر سوره ثم قام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الى شن معلقة پس برخاست آنحضرت بسوی مشک آب که آویزان بود فتوضأ فاحسن الوضوء پس وضو کرد آنحضرت و نیک کرد وضو را با آداب آن ثم قام يصلي پس استاد آنحضرت که نماز کند فصنعت مثله پس کردم مانند آنچه کرد آنحضرت از خواندن و وضو کردن بجز آن نحوی که دیدم ثم قمت الى جنبه پس استادم به پهلوی آنحضرت یعنی پهلوی چپ چنانکه در روایت دیگر است فوضع يده اليمنى على رأسي واخذ باذني يفتلها پس نهاد دست راست مبارک خود بر سر من و گرفت گوش من بحالیکه پیچ میداد و میگردانید یعنی گوشمال داد تا متنبه شوم و گوش من گرفته گردانید از جانب چپ خود بجانب راست چنانکه از روایات دیگر معلوم میشود ثم صلى ركعتين ثم ركعتين پس گزارد دو رکعت پس از آن دو رکعت دیگر ثم ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين پس سه دوگانه دیگر گزارد و این ده رکعت نفل شد ثم ركعتين ثم اوتر پس دو رکعت دیگر گزارد بتشهد مانند دوگانه های دیگر پس وتر کرد آنرا بضم یک رکعت دیگر با وی یا آنکه ...

قلت انی علی جمل ثقال قال امعك قضيب قلت نعم گفتم من بر شتر گرانی راهم فرمود آیا با تو چوبی هست گفتم آری قال اعطنیه فرمود مرا
بده چوب را فاعطیته فضربه فزجره گفت دادم آن چوب را پس زد آنحضرت او را و زجر کرد او را در رفتن فکان من ذلك المكان فی اول القوم
پس بود از آنجا در اوائل مردم که راه میرفتند قال بعنیه قلت هو لك یا رسول الله فرمود بفروش بمن این شتر را گفتم این شتر ملك تست
ای رسول خدا قال بل بعنیه فرمود بلکه بفروش قال قد اخذته باربعة دنانیر ولك ظهره الی المدینة فرمود تحقیق گرفتم آنرا بچهار دینار
و مر تراست سواری آن تا مدینه آنحضرت تفضل کرده در سواری بطریق خیرات نفرموده است تا موجب فساد بیع باشد فلما دنونا
من المدینة اخذت ارتحل پس وقتیکه نزدیک رسیدیم از مدینه راه خود گرفتم قال این ترید قلت تزوجت امرأة قد خلا منها گفتم تزوج
کرده ام زنی را که بتحقیق گذشته است از وی سال عمر یا گذشته از وی شوهر او و مرده است قال فهلا جاریة تلاعبها و تلاعبك فرمود
چرا نگرفتی دختری بکر که بازی میکردی با او و او بازی میکرد با تو قلت ان ابی قد توفی و ترك بنات گفتم بتحقیق پدر من مرده است
و گذاشته است دختران فاردت ان انکح امرأة قد جربت و خلا منها پس خواستم که نکاح کنم زنی را که بتحقیق تجربه کرده باشد و کلان
سال بود قال فذلك فرمود پس این مبارک است و خوب است فلما قدمنا المدینة قال یا بلال اقضه وزده پس هرگاه آمدیم بمدینه
فرمود ای بلال ادا کن بهای شتر او را و زیاده کن فاعطاه اربعة دنانیر وزاده قیراطا پس داد بلال جابر را چهار دینار و زیاده کرد
یک قیراط جای ترجمه همین است که آنحضرت تعیین نکرده بود که چه قدر زیاده کند و بلال موافق عرف یک قیراط زیاده داد قال جابر
لا تفارقنی زیادة رسول الله صلی الله علیه وسلم فلم یکن القیراط یفارق جراب جابر بن عبد الله و نبود آن قیراط که جدا شود از انبان
جابر را یعنی بتبرک نگهداشتی آنرا که از عنایات آنحضرت بود جراب بکسر جیم است و در بعضی روایات قراب بکسر قاف است بمعنی کیسه شمشیر

باب وكالة المرأة الامام فی النكاح در حکم وکیل ساختن زن امام را در عقد نکاح **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا
مالك عن ابی حازم عن سهل بن سعد قال جاءت امرأة الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالت یا رسول الله انی قد وهبت لك
من نفسی گفت سهل آمد زنی نزد رسول خدا پس گفت ای رسول خدا بتحقیق من دادم برای تو نفس خود را بهر که خواهی مرا نکاح کن
فقال رجل زوجنیها یا رسول الله پس گفت مردی تزویج کن مرا باین زن ای رسول خدا قال قد زوجناکها بما معك من القرآن پس فرمود تزویج کردیم ترا
این زن بچیزی که با تست از قرآن در روایتی دیگر آمده که آنحضرت پرسید ازین مرد که چیزی داری که مهر او دهی گفت غیر ازین ازار
هیچ ندارم و آن زن راضی شد پس فرمود اگر بالفعل چیزی نداری که در مهر او دهی تعلیم کن قرآنی که میدانی و دیگر مباحث این حدیث
بجای آن خواهد آمد **باب** اذا وكل رجل رجلا فترك الوكيل شيئا فاجازه الموكل فهو جائز وقتیکه وکیل کرد مردی مردی دیگر را
پس گذاشت وکیل چیزی را از آنچه در وی وکیل کرده بود پس روا داشت آنرا موکل پس آن جائز است وان اقرضه الی اجل
مسمی جاز و اگر قرض داد از آنچه در وی وکیل شده بود تا مدت معین روا است **حدثنا** عثمان بن الهیثم ابو عمرو قال حدثنا
عوف عن محمد بن سيرين عن ابی هريرة قال وكلنی رسول الله صلی الله علیه وسلم بحفظ زكوة رمضان گفت ابو هریره وکیل کرد
مرا رسول خدا رحمت کناد خدا بروی بنگهداشتن صدقه فطر فاتانی آت فجعل یحثو من الطعام پس آمد مرا آینده پس شروع کرد
که بهر دو دست میگیرد غله را فاخذته وقلت والله لارفعنك الی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گرفتم او را و گفتم سوگند بخدا البته ببرم ترا
نزد پیغمبر خدا قال دعنی فانی محتاج و علی عیال ولی حاجة شدیدة گفت بگذار مرا بتحقیق من محتاجم و بر من عیال است و مرا
سخت حاجت است قال فخلیت عنه فاصبحت فقال النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابو هریره پس بگذاشتم از سر وی پس صبح کردم
فرمود پیغمبر خدا یا ابا هریرة ما فعل اسیرك البارحة ای ابو هریره چه کرد اسیر تو دوش ظاهر آنست که آنحضرت را بکشف معلوم شده باشد

سیزده احتمال دارد که سنت عشا از آنجمله باشد
پیش از خواب که اشارت کرد بدان بقول خود
صلی رکعتین واما قول وی ثم رکعتین یعنی بعد
ازان که برخاست از خواب و کرمانی در توفیق
این روایات گفته احتمال دارد که بعض رواة
ابن عباس ذکر کرده آنقدر که اقتدا کرده بود
دران ابن عباس بآنحضرت و جدا کرده آنرا
از آنچه اقتدا نکرده بود دران و بعضی ذکر کردند
همه را مجملا و نزد نسائی بیان کرده است
یحیی بن جزار از ابن عباس سیزده را بتفصیل
که میگذارد هشت رکعت و وتر میکرد بثلث
و میگذارد دو رکعت پیش از نماز صبح والله اعلم
حدثنا یحیی بن سلیمان قال حدثنی
عبد الله بن وهب قال اخبرنی عمرو بن
الحارث ان عبد الرحمن بن القاسم حدثه
عن ابیه قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضی الله
عنه عن عبد الله بن عمر قال قال النبی
صلی الله علیه وآله وسلم صلوة اللیل
مثنی مثنی گفت ابن عمر فرمود آنحضرت نماز
شب دو دو رکعت است فاذا اردت ان
تنصرف فارکع رکعة توتر لك ما صلیت
پس وقتیکه خواهی که برگردی از نماز بگذار یک رکعت
که وتر کند برای تو نمازی را که گذارده قال القاسم
گفت قاسم بن محمد مذکور که از فقهاء سبعه مدینه است
ورأینا اناسا منذ ادركنا يوترون بثلث
و دیدیم مردمان را از ابتدای آنکه بالغ و عاقل
شدیم که وتر میکردند بسه رکعت وان كلا
لواسع و بتحقیق هر یک از وتر یک رکعت و سه
رکعت را البته گنجایش دارد ارجو ان لا یکون
بشیء منه باس امیدوارم که نباشد بچیزی ازین
[illegible] در شرع **حدثنا** ابو الیمان
قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنی
عروة ان عائشة اخبرته ان رسول الله
بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم کان
یصلی احدی عشرة رکعة کانت تلك
صلوته بود که میگذارد یازده رکعت بود این عدد
نماز آنحضرت یعنی باللیل مراد میدارد عائشه
بودن این قدر نماز شب و این مجموع نماز را نیز وتر
گویند بجهت تضمن آن وتر را لهذا در باب الوتر

قال قلت یا رسول الله شکی حاجة شدیدة وعیالا فرحمته فخلیت سبیله گفت ابوہریرہ گفتم ای رسول خدا شکوه کرد حاجتی شدید
وعیال بسیار پس مہربانی کردم بر وی گذاشتم راه او را قال اما انه قد کذبک وسیعود فرمود آگاه باش که تحقیق او دروغ گفت ترا
وبزودی باز خواہد آمد فعرفت انه سیعود لقول رسول الله صلی الله علیه وسلم انه سیعود پس دانستم که تحقیق او باز می آید
از جہت فرمودن آنحضرت که باز می آید فرصدته فجاء یحثو من الطعام پس نگہبانی کردم او را پس آمد وشروع کرد که میگیرد بدو دست
طعام را فاخذته فقلت لارفعنک الی رسول الله صلی الله علیه وسلم قال دعنی فانی محتاج وعلی عیال لا اعود فرحمته فخلیت سبیله
فاصبحت فقال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا ہریرة ما فعل اسیرک قلت یا رسول الله شکی حاجة شدیدة وعیالا فرحمته
فخلیت سبیله قال اما انه قد کذبک وسیعود فرصدته الثالثة پس نگہبانی کردم او را بار سوم فجعل یحثو من الطعام فاخذته
فقلت لارفعنک الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وہذا آخر ثلث مرات انک تزعم لا تعود ثم تعود واین آخر سه بار است
تحقیق تو میگوئی که باز نمی آیم پس باز می آئی قال دعنی اعلمک کلمات ینفعک الله بها گفت بگذار مرا تعلیم کنم ترا کلماتی که نفع میکند
ترا خدا بآن کلمات قلت ما ہن گفتم چیست آن کلمات قال اذا اویت الی فراشک گفت وقتی که جا گیری بسوی جامه خواب خود
فاقرأ آیة الکرسی الله لا اله الا ہو الحی القیوم حتی تختم الآیة پس بخوان آیة الکرسی که الله لا اله الا ہو الحی القیوم تا تمام کنی
این آیت را فانک لن یزال علیک من الله حافظ پس تحقیق ہمیشه می باشد بر تو از جانب خدا نگہبانی ولا یقربک الشیطان حتی تصبح
ونزدیک نمی آید ترا شیطانی تا آنکه صباح میکنی فخلیت سبیله پس گذاشتم راه او را فاصبحت فقال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما فعل اسیرک البارحة پس صبح کردم وگفت پیغمبر خدا اسیر که دیدی تو دوش فقلت یا رسول الله زعم انه یعلمنی کلمات ینفعنی الله بها
پس گفتم ای رسول خدا گفت بتحقیق وی تعلیم میکند مرا کلماتی که نفع میکند خدا مرا بآن کلمات فخلیت سبیله پس گذاشتم راه او را قال ما
ہی قلت قال لی اذا اویت الی فراشک فاقرأ آیة الکرسی من اولها حتی تختم الآیة الله لا اله الا ہو الحی القیوم وقال لی لن یزال علیک من
الله حافظ ولا یقربک شیطان حتی تصبح وکانوا احرص شیء علی الخیر راوی گوید صحابه حریص تر بودند بر چیزی را که از نیکی است
فقال النبی صلی الله علیه وسلم اما انه قد صدقک وہو کذوب پس فرمود آنحضرت آگاه باش که بتحقیق آنکس راست گفت ترا سخن
او حال آنکه او دروغ گوست تعلم من تخاطب منذ ثلث لیال یا ابا ہریرة قال لا میدانی که را خطاب میکنی مدت سه شب گفت نمیدانم
قال ذاک شیطان فرمود آن شیطان است دلالت حدیث بر قرض دادن بمدت معین ظاہر نیست مگر آنکه گویند تجویز گرفتن
شیطان بزدی بحکم قرض عاید ومہلت دادن او را تا نفع با آنحضرت حکم اجل مسمی است وقیاس کرده است حکم ترجمه را بر مثال
ما نحن فیه خالی از بعد وتکلف نیست **باب** اذا باع الوکیل شیئا فاسدا وقتیکه فروخت وکیل چیزی را بیعی که فاسد است آن بیع
فبیعه مردود پس فروختن او مردود است واعتبار ندارد حدثنا اسحق قال اخبرنا یحیی بن صالح قال حدثنا معاویة ہو
ابن سلام عن یحیی قال سمعت عقبة بن عبد الغافر انه سمع ابا سعید الخدری قال جاء بلال الی النبی صلی الله علیه وسلم بتمر برنی فقال له النبی صلی الله علیه وسلم
من این ہذا گفت ابو سعید خدری آورد بلال خرمای برنی را پس فرمود او را پیغمبر خدا از کجاست این خرما برنی بفتح با موحده
وسکون راء نوعی از خرما خرد وزرد است ونیک ترین خرماست قال بلال کان عندی تمر ردی فبعت منه صاعین بصاع گفت
بلال بود نزد من خرمای غیر جید پس فروختم از ان دو صاع را بیک صاع لیطعم النبی صلی الله علیه وسلم تا بخورد پیغمبر خدا
[illegible] فقال النبی صلی الله علیه وسلم عند ذلک اوه اوه عین الربا عین الربا لا تفعل پس فرمود آنحضرت ہی ہی
ربا است عین ربا است مکن [illegible] نزد شکایت وزجر میگویند لکن خدا [illegible]

الجزء الرابع تشیع الاسلام | ابواب الوتر

نماز خواندن است اینکه واقع شده است عمل بر آن در بعضی بلاد که بعد از وتر دو سجده میکنند بکیفیت معروفه واقع شده است فضل آن در بعضی آثار فقہا چنانچه نماز وارد از اخبار واثار وارد شده است بآن روایت فقیه مختار وعمل نیست بر آن در حرمین شریفین بلکه در سایر دیار عرب وحدیثی که درین باب روایت کرده شده حکم کرده اند بوضع آن وآثار وضع بر آن لایح است ونرفته است ہیچ یکی از ائمه مذاہب اربعه بسنیت باستحباب آن واکثر حنفیه دیار عرب آنرا نمی شناسند وبعضی نقل میکنند کراہت آنرا کذا نقله الاجل فی ترجمة المشکوة ویرکع رکعتین قبل صلوة الفجر ومیگزارد دو رکعت پیش از نماز فجر ثم یضطجع علی شقه الایمن پس میخفت بر پہلوی راست حتی یاتیه المؤذن للصلوة تا آنکه می آمد او را مؤذن از برای اعلام نماز وحضور جماعت

باب ساعات الوتر اوقات نماز وتر اجماع دارند علما بر آنکه ابتدای وقت آن از نصف شب محقق است بعد نماز عشا چنانکه نقل کرده ابن منذر ولیکن اطلاق کرده امام ابو حنیفه که می درآید وقت بدخول وقت عشا اگرچه تجویز نکرده تقدیم او را بر عشا بجہت مراعات ترتیب بعد ودیگر گفته اند که فایده ظاہر شود اثر این خلاف در شخصی که گزارد نماز عشا بغیر طہارت بعد گزارد وتر را بطہارت یا گزارد وتر را ابتدا بظن آنکه عشا گزارده است وفا ہر شده خلاف ظن او پس جایز باشد بقول امام وباطل باشد بقول جمہور وانتہای آن تا آخر شب است وامام محمد در موطا گفته دوست تر است بسوی من اینکه وتر کرده شود پیش از طلوع فجر پس تاخیر نکنند آنرا تا طلوع فجر وکراہت طلوع فجر کنند پیش از وتر گو وتر گزارد وقضا نکنند چنین وہمین است قول ابی حنیفه رحمه الله

قال ابو ہریرة اوصانی النبی صلی الله علیه واله وسلم بالوتر قبل النوم گفت ابو ہریرہ وصیت کرد مرا آنحضرت بگزاردن نماز وتر را پیش از خواب بسبب خوف غلبه خواب بود بر وی

ان فشتري بيع الترببع اخر بها استتريه ليكن وقتي كه خواهي تو كه بخري پس بفروش آن خرما را بدرمي ديگر بستر بخر بهاي آن ظاهر
آنحضرت بلال را فرموده بود كه خرماي برني را بخر درخصوصيت مطابق نمي افتد حديث ترجمه را **باب** الوكالة في الوقف در بيان
وكالت در عمل وقف ونفقته او يعني بيان نفقه وكيل وان يطعم صديقا له ويأكل بالمعروف در بيان آنكه بخورانند اين وكيل دوست
خود را و بخورد موافق عمل چنانكه متعارف مردم است و چنين كارها **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا سفيان عن عمرو قال
في صدقة عمر ليس على الولي جناح حديث كرد ما را سفيان از عمرو بن دينار گفت عمر در صدقه يعني در وقف و بعضي روايات كتاب صدقة عمر باضافه
است يعني در وقف عمر وقايل ابن دينار است ليس على الولي جناح ان يأكل ويوكل صديقا له نيست بر متولي وقف گناهي اينكه
بخورد يا بخوراند دوستي را كه دارد غير متأثل مالا در حاليكه غير جمع كننده است مالي را وكان ابن عمر هو يلي صدقة عمر و بود ابن عمر كه او ولايت
ميكرد يعني متولي ميشد وقف عمر بن خطاب را يهدي للناس من اهل مكة كان ينزل عليهم هديه ميكرد مردم را از اهل مكه كه فرود مي آمد
برايشان **باب** الوكالة في الحدود در جواز وكيل ساختن در اقامت حد **حدثنا** ابو الوليد قال اخبرنا الليث عن ابن شهاب
عن عبيد الله بن عبد الله عن زيد بن خالد وابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال واغد يا انيس على امرأة هذا زيد بن خالد وابو هريره
هردو روايت كرده اند از پيغمبر خدا كه فرموده است وصباح كن اي انيس بر زن فان اعترفت فارجمها پس اگر اعتراف كند بزنا
پس سنگسار كن او را وأغد كه او عطف است بر ما قبل كه اختصار كرده است درين روايت انيس مصغر انس نام چند كس است
از آنجمله ابن ضحاك است كه اين خطاب باوست **حدثنا** ابن سلام قال حدثنا عبد الوهاب الثقفي عن ايوب عن ابن ابي مليكة
عن عقبة بن الحارث قال جيء بالنعيمان او ابن النعيمان شاربا گفت عقبه آورده شد نعيمان يا ابن نعيمان بشك راويست در حالي كه
شراب خورده بود نعيمان مصغر نعمان است فامر رسول الله صلى الله عليه وسلم من كان في البيت پس فرمود رسول خدا كسي را كه در خانه
بود ان يضربوا اينكه بزنند او را قال فكنت انا فيمن ضربه گفت عقبه پس بودم من در جماعه كه زدند فضربناه بالنعال والجريد
پس زديم ما او را بپاي افزار و شاخ خرما **باب** الوكالة في البدن وتعاهدها وكالت كردن در شتر هدي و تيمار داري آن **حدثنا**
اسمعيل بن عبد الله قال حدثني مالك عن عبد الله بن ابي بكر بن حزم عن عمرة بنت عبد الرحمن انها اخبرته ام مالك
رضي الله عنه روايت كرده از عبد الله بن ابي بكر بن حزم از عمره دختر عبد الرحمن كه آن عمره خبر داد عبد الله را قالت عائشة انا فتلت
قلائد هدي رسول الله صلى الله عليه وسلم بيدي گفت عائشه من بافتم قلاده هاي شتر هدي رسول خدا بدست خود ثم قلدها
رسول الله صلى الله عليه وسلم بيديه پس در گردن انداخت قلاده ها را رسول خدا بهردو دست خود ثم بعث بها مع ابي بكر فلم يحرم
على رسول الله صلى الله عليه وسلم شيء احله الله له پس فرستاد آن هدي را با ابي بكر پس حرام نشد بر رسول خدا چيزي كه حلال كرده بود خدا براي وي حتى نحر الهدي
تا آنكه ذبح كرده شد هدي يعني هرچه قبل از بعث هدي حلال بود بر آنحضرت حرام نكرد بود خدا **باب** اذا قال الرجل لوكيله ضعه حيث اراك الله
اذا قال الرجل لوكيله ضعه حيث اراك الله وقال الوكيل قد سمعت ما قلت و بگويد وكيل تحقيق شنيدم
اسمو كه گفت مردي وكيل خود را بنه آن مالي كه در دست وكيل است آنجا كه بنمايد ترا خدا قال الوكيل قد سمعت ما قلت و بگويد وكيل تحقيق شنيدم
وقبول كردم آنچه گفتي تو **حدثنا** يحيى بن يحيى قال قرأت على مالك عن اسحاق بن عبد الله انه سمع انس بن مالك يقول كان
ابو طلحة اكثر انصاري بالمدينة مالا گفت انس بود ابو طلحه بيشترين مردم انصار بمدينه از روي مال وكان احب امواله اليه بيرحاء
و بود دوست ترين مالهاي او باغ بيرحاء و در تصحيح اين لفظ اختلاف است اصح آن فتح با و سكون يا تحتيه و فتح را و قصر حا
مهمله وكانت مستقبلة المسجد و بود پيش روي مسجد وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يدخلها ويشرب من ماء فيها طيب و رسول خدا
مي آمد آنرا و ميخورد آب خوش كه در و بود فلما نزلت لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون قام ابو طلحة الى رسول الله

الجزء الرابع شيخ الاسلام | ابواب الوتر

در قرائت ابيه روايتي الطيل بلفظ مشكل آيا دراز كنم
قال كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم
يصلي من الليل مثنى مثنى گفت ابن عمر بود
آنحضرت كه نماز ميكرد از شب دوگان دوگان
ويوتر بركعة و وتر ميكرد بركعتي يعني از شب
با نماز مذكور و اين دلالت دارد بر آنكه وتر جائز
است از شب هر گاه كه باشد لا على التعيين
ويصلي الركعتين قبل الغداة وكان الاذان
باذنيه ميگذارد دو گانه پيش از نماز فجر جا ليكه
گويا آواز اذان در دو گوش آنحضرت است قسطلاني
گفته مراد باذان اقامت است قال حماد اي
بسرعة گفت حماد و تفسير كرد آواز در دو گوش را
بشتابي زيرا چه شنونده اذان و اقامت بر زود
مير ود بسوي جماعت ولازم شتابي تخفيف است
در قرأت پس حاصل شد جواب از سوال انس
با مزيد توضيح و تفصيل **حدثنا** عمر بن حفص
بن غياث قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش
قال اخبرني مسلم ابو الضحى عن مسروق
عن عائشة قالت كل الليل اوتر رسول
الله گفت عائشه همه اوقات شب وتر كرده است
پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم اول شب
واوسط و آخر آن چنانكه در مسلم است يعني بعد
نماز عشا وانتهى وتره الى السحر و منتهي شده
وتر وي تا وقت سحر يعني گاه وتر درين وقت
نيز گزارده وليكن ازين وقت گاهي تجاوز نكرده
و درين تقديم اختلاف وقت وتر بحسب اتفاق
يا بحسب اختلاف احوال بود چنانكه اول او وسط
در اوايل بود بعد از آن مقرر شد در آخر شب و سيكرد
وقت سحر چنانكه دلالت دارد بر آن روايت ابو
داود و ترمذي حين مات و درين تقدير اين وقت
مستحب باشد و عمل صحابه مختلف آمده جمعي كه
ابو بكر و عثمان و ابو هريره و رافع بن خديج رضي
الله عنهم ايشان وتر ميكردند اول شب و
جمعي ديگر عمر و علي و ابن مسعود و ابو الدرداء و
ابن عباس و ابن عمر رضي الله عنهم ايشان
وتر ميكردند آخر شب و در صحيح مسلم آمده كه

صلی الله علیه وسلم هرگاه نازل شد این آیت که نمی یابید نکوئی آخرت تا بدهید در راه خدا چیزی را که دوست میدارید ایستاد ابو طلحه
نزد رسول خدا فقال یا رسول الله ان الله یقول فی کتابه لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون وان احب اموالی الی بیرحاء پس گفت
ای رسول خدا بتحقیق خدا میفرماید نمی یابید نکوئی آخرت تا آنکه بدهید در راه خدا از آنچه دوست میدارید و بتحقیق دوست ترین اموال
من نزد من این باغ است وانها صدقة لله ارجو برها وذخرها عند الله واین باغ صدقه است برای خدا امید دارم نیکوئی ثواب
آنرا و ذخیره آخرت بودن آن نزد خدا فضعها یا رسول الله حیث شئت پس بنه آنرا هر جا که خواهی ای رسول خدا آنجا
که خواهی فقال بخ ذلک مال رابح قد سمعت ما قلت فیها پس فرمود خوشا این مال سود کننده است بتحقیق
شنیدم چیزی را که گفتی تو در آن بخ کلمه ایست که گفته میشود در مدح و خرسندی بچیزی وانی اری
ان تجعلها فی الاقربین و من می بینم این را که بدهی تو آنرا بخویشان خود قال افعل یا رسول الله گفت میکنم ای
رسول خدا فقسمها ابو طلحة فی اقاربه وبنی عمه پس قسمت کرد آنرا ابو طلحه در خویشان خود و فرزندان عم خود تابعه اسمعیل عن مالک
متابعت کرده است یحیی را اسمعیل از مالک وقال روح عن مالک رایح وگفته است روح از مالک مال رایح یعنی این کلمه را بجای ایحی
تحتیه و جیم از رواح تصحیح کرده و بعضی تحتیه و حاء مهمله از روح و راحت مطابقت حدیث بترجمه ظاهر است آنجا که گفت ابو طلحه
ضعها الخ **باب** وکالة الامین فی الخزانة ونحوها وکیل بودن امانت دار در خزانه که بوی سپرده باشند خزانه بکسر خاء معجمه جائی که
اموال نهند **حدثنا** محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن برید بن عبد الله عن ابی بردة عن ابی موسی عن النبی صلی الله
علیه وسلم قال الخازن الامین الذی ینفق وربما قال الذی یعطی ما امر به کاملا فرمود خزانچی امانت دار که انفاق
میکند و بسا است که گفته آنکه میدهد چیزی که امر کرده شده بآن در حالیکه کامل و تمام است موفرا طیبا نفسه الی الذی امر به در حالیکه
تمام میدهد و خوش است نفس او بسوی کسی که فرموده شده است بآن عطا احد المتصدقین آن خازن یکی از دو صدقه کنندگان است

کتاب الحرث والمزارعة

کتاب در احکام زراعت بسم الله الرحمن الرحیم **باب** فضل الزرع والغرس اذا اکل منه
در بیان فضیلت زراعت کردن و درخت نشاندن وقتیکه خورده شود از آن وقول الله تعالی افرأیتم ما تحرثون أانتم تزرعونه ام
نحن الزارعون فرموده خدا آیا دانستید شما چیزی که می کارید شما آیا شما میرویانید آنرا یا ما رویاننده ایم لو نشاء لجعلناه حطاما اگر
خواهیم هر آینه گردانیم آنرا خشک کاشتن و تخم انداختن را بمردم و رویانیدن را بخود نسبت کرد اگرچه جمیع افعال از الله سبحانه است
از آنکه در تخم انداختن مردم را ظاهر دخلی دارند و در رویانیدن ایشان را اصلا دخلی نیست و این آیت برای تائید فضیلت زرع آورد
از آنکه متضمن منت الهی است بر بندگان پس امری شریف از نعمتهای الهی باشد **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا
ابو عوانة ح وحدثنی عبد الرحمن بن المبارک قال حدثنا ابو عوانة عن قتادة عن انس بن مالک قال قال النبی صلی الله علیه وسلم
ما من مسلم یغرس غرسا او یزرع زرعا فیاکل منه طیر او انسان او بهیمة گفت انس فرمود پیغمبر خدا نیست هیچ مسلمانی که می نشاند درختی
یا زراعت میکند زراعتی را پس میخورد از آن پرنده یا آدمی یا ستوری الا کان له به صدقة مگر آنکه باشد مر او را بدین فعل صدقه
که ثواب می یابد بآن ظاهر است تحدیث و حدیث خازن آنست که بموجب همین فعل زراعت و عطاء صاحب الامر صاحب مال صدقه موجب
ثواب اخروی باشد فافهم وقال لنا مسلم حدثنا ابان قال حدثنا قتادة قال حدثنا انس عن النبی صلی الله علیه وسلم این اسناد برای
آن آورده که معلوم شود که قتاده از انس حدیث کرده است **باب** ما یحذر من عواقب الاشتغال بآلة الزرع او مجاوزة الحد
الذی امر به در بیان چیزی که ترسانیده میشود از عاقبت اشتغال بآلت زراعت یا تجاوز کردن حدی را که امر کرده شده است بآن

آنحضرت مردم خانه را برای نماز وتر و در بین بیان
است بر وجوب وتر و استحباب گزاردن آن
در آخر شب بعد از خواب باعتماد بیدار گردیدن کسی
اگر خود برنخیزد و استحباب ایقاظ اهل بیت برای
نماز **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی
قطان قال حدثنا هشام بن عروة قال
حدثنی ابی عن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله
علیه وآله وسلم یصلی وانا راقدة گفت عائشه
بود آنحضرت که میگزارد نماز شب بحالیکه من خوابیده
میبودم معترضة علی فراشه بپهنائی افتاده بر بستر
وی فاذا اراد ان یوتر ایقظنی فاوترت
پس وقتیکه خواستی آنحضرت که وتر کند بیدار
کردی مرا پس وتر میکردم یعنی اول وضو کرده
و در بین تاکید تاخیر وتر است اگرچه تهجد نکند بشرط
عدم خوف فوت والله اعلم **باب** لیجعل
آخر صلوته وترا گو بگرداند شخصی پسین نماز
خود وتر را او را از همه نمازها آخر گزارد **حدثنا**
مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن
عبید الله قال حدثنی نافع عن عبد الله بن
عمر عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال
اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا فرمود بگردانید
آخر تمام نماز خود بشب وتر را پس کسی را که عادت
تهجد دارد و اعتماد بر بیداری افضل وتر همان وقت
آخر باشد و کسیکه وثوق ندارد با بیدار شدن اگر وتر خواند
اول شب و باز تهجد برخیزد اعادت نکند وتر را
زیرا چه در حدیث ابی داود و ترمذی آمده لا وتران
فی لیلة فرموده و وتر نیست در یک شب و نیز از دو وتر
یکی نفل باشد و نفل از وتر شروع نیامده و ثابت
شده از آنحضرت که گاهی احیانا در اول شب یا
اوسط آن وتر کردی و باز تهجد برخاستی و وتر را
اعادت نکردی و مرویست از صدیق که من خواب
میکنم بر وتر و چون بیدار میشوم میگزارم نماز جفت
تا صبح و نقل آن از ابی هریره نیز آمده و بعضی گویند
نقض کند وتر را که پیش از خواب گزارده و اضافه
کند بآن یک رکعت دیگر پس از آن بگزارد آنچه خواهد
پس وتر کند در آخر نماز خود و بود ابن عمر که میکرد
همچنین و این نقض وتر اول باضافه یک رکعت
بعد از خواب عذریست از لزوم دو وتر که مفهوم
نمیشود معنی آن چگونه شفع گردد این رکعت با
رکعت سابقه که فاصل شد خواب و اعمال دیگر
میان آن و اشکال کرده اند در حدیث باب
بآنچه وارد شده در اکثر احادیث صحیحه که آنحضرت
میگزارد بعد از وتر دو رکعت نشسته سوای سنت فجر
و روایت کرده اند آنرا در صحیحین بمعناها از عائشه
و ترمذی و ابن ماجه و احمد از ام سلمه و ابی امامه و غیره

یاشد وب حدثنا عبد الله بن یوسف قال حدثنا عبد الله بن سالم الحمصی قال حدثنا محمد بن زیاد الالهانی عن ابی امامة
الباهلی قال ورای سکة وشیئا من آلة الحرث گفت محمد بن زیاد و حال آنکه دید ابی امامه آلت آهنی که بدان زمین را کاوند و چیزی
دیگر از آلات زراعت فقال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا یدخل هذا بیت قوم پس گفت شنیدم پیغمبر خدا را که میفرمود
در نمی آید این آلات خانه مردم را الا ادخله الله الذل مگر آنکه در آورد خدا آن خانه را خواری که مطالبه سلطانی در طلب خراج و عشر
و آن عزتی که فارسان و غازیان اهل اسلام دارند نخواهد بود فیها که با ترک از جهاد و طلب علوم که لازم شغل بعه قانیت در زراعت است
نیز از جمله خواریهاست باین معنی است حدیثی و دیگر فرموده حضرت در نواصی اسپ است و خواری در دم گاو و آنچه در حدیث سابق در ترغیب
زراعت واقع شده که آنچه حیوانات از زراعت او میخورند داخل صدقه است منافات باینها ندارد اما که با وجود این خواری که معلوم شد
تواند که ثوابی آخروی هم داشته باشد و شیوان تخصیص کرد آنجا بر زراعتی که خراجی و عشری نباشد چنانکه در حق مسلمانان زمین از بیت المال
مقرر شده باشد **باب** اقتناء الکلب للحرث در جواز نگهداشتن سگ برای پاس زراعت **حدثنا** معاذ بن فضالة قال حدثنا هشام
عن یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من امسك کلبا فانه ینقص کل یوم من عمله قیراط کسیکه نگهدارد
سگی را بتحقیق کم میکند هر روز از عمل نیک خود یک دانگی و سبب این کمی آنست که در خانه کسی که سگ باشد فرشته در وی در نیاید و نیز قالب است
که آزار مردم میکند و در ظروف دهن می اندازد و نجس میکند آنرا و نیز وارد شده که بعضی سگان شیطان می باشند و شافعی سگ را برای
محافظت سرا هم روا نمیدارد و قیاس بر غیر منصوص که واقع شده الا کلب حرث او ماشیة مگر سگ زراعت و مواشی که نگهبانی میکند
وقال ابن سیرین وابو صالح عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم الا کلب غنم او حرث او صید در این روایت زیاده کرده است سگ
شکار را وقال ابو حازم عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم کلب صید او ماشیة ابو حازم باین عبارت نقل کرده است **حدثنا**
عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن یزید بن خصیفة ان السائب بن یزید حدثه انه سمع سفیان بن ابی زهیر رجلا من ازد شنوءة
یعنی سفیان پسر ابی زهیر مردی از قبیله ازد شنوءة است ازد شنوءة بفتح همزه و سکون زا و دال مهمله و شین معجمه مفتوحه و ضم نون و سکون واو و فتح
همزه و تا مثناة مرکب است مثل بعلبک نام بلدیست وکان من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم و بود این سفیان از اصحاب پیغمبر خدا قال
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من اقتنی کلبا لا یغنی عنه زرعا ولا ضرعا گفت سفیان مذکور شنیدم رسول خدا را میفرمود کسی
نگهدارد سگی را که دفع نمیکند از ان سگ زراعت را و نه صاحب پستان شیر را نقص کل یوم من عمله قیراط کم گردد هر روز از اعمال او یک
قیراط قلت انت سمعت هذا من رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ای ورب هذا المسجد سائب گوید گفتم مر سفیان را تو شنیده از رسول خدا
گفت آری سوگند بپروردگار این مسجد **باب** استعمال البقر للحراثة بکار داری بعمل آوردن گاو برای زراعت **حدثنا** محمد بن
بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن سعد بن ابراهیم قال سمعت ابا سلمة عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال بینما رجل راکب علی بقرة التفتت الیه فرمود در حالیکه مردی سوار بود بر گاوی التفات کرد گاو بسوی آن مرد فقالت لم اخلق لهذا خلقت للحراثة
گفت گاو پیدا کرده نشده ام برای سواری مخلوق شده ام برای زراعت قال آمنت به انا وابو بکر و عمر چون مردم تعجب کردند که گاو
سخن میکند فرمود حضرت ایمان آوردم بگویائی گاو من و ابو بکر و عمر واخذ الذئب شاة فتبعها الراعی و گرفت گرگ بزی را پس
بدنبال آن رفت شبان فقال له الذئب من لها یوم السبع یوم لا راعی لها غیری پس گفت مر شبان را گرگ کیست مر شاة را روز
سبع روزی که نیست شبانی مر شاة را غیر از من سبع بضم با بمعنی درنده که یعنی گرگ میزند مراد از روز سبع ایام فتنه است که هیچکس از مردم
نخواهد ماند و گرگ شبانی گله خواهد کرد و بفتح و سکون با نیز خوانده اند و روایت معتبر بضم است و کسی که بسکون خوانده گوانیده است

و بعضی گویند گزاردن دو رکعت از برای بیان
جواز گزاردن نوافل است بعد از وتر چه این
دو رکعت و چه غیر آن از نماز تهجد و وتر قاطع
تنفل نیست پس برین تقدیر حدیث بر باب
محمول بر استحباب بود نه وجوب و بعضی گویند
این دو رکعت ملحق بوتر اند و جاری مجرے
سنت وتر می افتد چنانکه وتر نهار که مغرب
است مشفوع است بدو رکعت سنت و امام
مالک منکر شده بصحت حدیث رکعتین را و امام
احمد شک کرده در آن و گفته من این دو رکعت
نمیگزارم بجهت صحت حدیث اجعلوا و کسی
اگر گزارد آن منع نیز نکنم شاید نزد وی حدیث
رکعتین بصحت نرسیده باشد یا حدیث اجعلوا
مأول بود **باب** الوتر علی الدابة جائز
گزاردن وتر بر دابه در سفر اگر چه افضل آنست
که وتر را فرود آمده گزارد و عمل با یکه بر زمین مبنی کنند
اینها را که گویند شتر باشد یا غیر آن **حدثنا**
اسماعیل قال حدثنا مالك عن ابی بکر بن عمر
بن عبد الرحمن بن عبد الله بن عمر بن الخطاب
عن سعید بن یسار انه قال کنت اسیر مع
عبد الله بن عمر بطریق مکة گفت سعید بن یسار
بودم که راه میرفتم با ابن عمر در راه مکه فقال
سعید اعادت کردایر برای توضیح فلما خشیت
الصبح نزلت فاوترت ...
ترسیدم طلوع صبح را فرود آمدم ادا کردم پس وتر
گزاردم ... ابن عمر را فقال عبد الله بن عمر
این کنت پس گفت ابن عمر کجا بودی تو فقلت
خشیت الصبح فنزلت فاوترت پس گفتم

تا موضعی نزد هشتر روز قیامت و امثعنی مردودست از ذکر روز قیامت گرگ شبانی نمیکند قال آمنت به انا و ابوبکر و عمر فرمود تصدیق کردم من بگفتار گرگ و تصدیق کرد ابوبکر و عمر قال ابو سلمة وما هما یومئذ فی القوم گفت ابو سلمه و نبودند ابوبکر و عمر درین روز در مردم تخصیص ذکر این دو یار گرامی و شریک ساختن آنحضرت ایشان را با خود درین تصدیق اظهار فضل ایشان است از کمال یا بی کرا آشنا داشتند

باب اذا قال اکفنی مؤنة النخل او غیره و تشرکنی فی الثمر گفت صاحب نخل کفایت کن مرا مؤنت درخت خرما از آب دادن و نگهبانی کردن یا غیر آن مانند انگور و تشرکنی فی الثمر و شریک شوی مرا در میوه تشرکنی بضم اول و کسر سوم مضارع از باب اشراک و بفتح اول و سکون ثانی و فتح سوم از باب شرک هر دو روایت است **حدثنا** الحکم بن نافع قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة قال قالت الانصار للنبی صلی الله علیه وسلم اقسم بیننا و بین اخواننا النخیل گفت ابو هریره گفتند انصار مر پیغمبر را قسمت کن میان ما و میان برادران ما مهاجران باغ خرما را قال لا فرمود شریک نمیکنم فقالوا تکفونا المؤنة و نشرککم فی الثمرة پس گفتند انصار مهاجران را پس کفایت کنید ما را مشقت را و شریک میکنیم ما شما را در میوه قالوا سمعنا و اطعنا گفتند مهاجران شنیدیم و قبول نمودیم

باب قطع الشجر و النخل در حکم بریدن درخت و خرما تخصیص بعد از تعمیم است از جهت نفعی که در درخت خرماست و قال انس امر النبی صلی الله علیه وسلم بالنخل فقطع و گفت انس فرمود رسول خدا باغ خرما را پس بریده شد چنانکه در باب صلوة در وقت بنا مسجد گذشت **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا جویریة عن نافع عن عبد الله عن النبی صلی الله علیه وسلم انه حرق نخل بنی النضیر و قطع بتحقیق آنحضرت سوخت نخل بنی النضیر قوم یهود را و برید آنرا و هی البویرة و آن موضع بویره است که در بلده بنی النضیر بود بویره بضم موحده و فتح واو و سکون تحتیه و را و تا و لها یقول حسان و آن میگوید حسان صحابی مشهور شاعر **شعر** هان علی سراة بنی لوی حریق بالبویرة مستطیر سراة جمع سری بمعنی نفیس بنی لوی قریش اند و مراد از سراة بنی لوی آنحضرت اقارب اوست مستطیر بمعنی منتشر است **باب** این باب ترجمه ندارد و مقصود از آوردن لفظ باب محض فصلست از باب سابق **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا یحیی بن سعید عن حنظلة بن قیس الانصاری سمع رافع بن خدیج قال کنا اکثر اهل المدینة مزدرعا گفت رافع بودیم ما بیشترین مردم مدینه از روی زراعت مزدرعا از باب افتعال است از زرع تا را بدال بدل کرده اند کنا نکری الارض بالناحیة منها مسمی لسید الارض بودیم ما که اجاره میکردیم زمین را بیکطرف از مدینه مسمی لسید الارض در حالیکه معین بود مر صاحب زمین را ظاهر مسماة بود چون ناحیه عبارت از بعض است باعتبار آن بتذکیر آورده قال فمما یصاب ذلک و تسلم الارض گفت پس از جمله می بود که میرسید آفتی مر آن بعض را و سلامت میماند زمین یعنی بعضی از آن مما بمعنی ربما نیز گفته اند بقول مشهور که حروف جر بمعنی یکدیگر می آید خصوصا من تبعیضیه که نزدیک است که بمعنی رب برای تقلیل است و مما یصاب الارض و یسلم ذلک و از جمله آنکه میرسید آفتی زمین را یعنی بعض آنرا و سلامت میبود آن بعض دیگر که بوی آفت رسیده بود حاصل آنکه زمینی کرایه میگرفتند تمام هر سال مزروع نمی بود و کرایه تمام زمین مقرر میداشتند فنهینا پس منع کرده شدیم ما از اجاره زمین از آنکه بی حاصل یکی از دو طرف میکشید یا کم حرام صاحب زمین را فاما الذهب و الورق فلم یکن یومئذ و اما طلا و نقره پس نبود در آن وقت یعنی کرایه آن متعارف نمی بود نه آنکه موجود نبود **باب** المزارعة بالشطر و نحوه در بیان زراعت کردن بنصف و مانند آن شطر بفتح شین معجمه و سکون طاء مهمله بمعنی نصف است و گاه بمعنی بعض مطلق می آید و قال قیس بن مسلم عن ابی جعفر قال ما بالمدینة اهل بیت هجرة الا یزرعون گفت ابو جعفر نبود بمدینه از اهل خانه هجرة یعنی مردم مهاجر مگر آنکه زراعت میکردند علی الثلث و الربع بر قرار سیوم حصه و چهارم حصه و زارع علی و سعد بن مالک و عبد الله بن مسعود و عمر بن عبد العزیز و القاسم و عروة و آل ابی بکر و آل عمر و آل علی و ابن سیرین

الجزء الرابع شیخ الاسلام | ابواب الوتر

که میگفت ابن عمر که آنحضرت نیز همچنین میکرد و گفته این اسناد صحیح است و انخلاف حدیث باب است پس تمام نمی شود استدلال بهیچ یک از دو جانب بجهت تعارض و قیاس بر عدم جواز وتر قاعدا بر زمین بی عذر بشرط قدرت علی القیام اقتضا میکند عدم جواز او را بر راحله نیز از جهت گفت امام محمد در موطا بعد روایت حدیث وتر بر راحله از سعید بن یسار آمده است این حدیث و آمده غیر آن نیز پس دوست تر است بسوی ما که بگزارد بر راحله خود تطوع را هر قدر که خواهد و چون بوتر رسد فرود آید و آنرا بر زمین گزارد و آن قول عمر بن خطاب و عبد الله بن عمر و قول ابی حنیفه و عامه فقهای ماست انتهی ولیکن اگر بعذر گزارد بر زمین جایز باشد چنانکه جایز است گزاردن فرایض بعذر مرض و خوف خصم و مطر و نحو آن باتفاق و برین محمول است عمل شریف دیگر نه وتر واجب بود بر آنحضرت والله اعلم **باب** الوتر فی السفر گزاردن وتر در سفر اشارت است بر آنچه منقول است از ضحاک که وتر در سفر نیست **حدثنا** موسی بن اسماعیل قال حدثنا جویریة بن اسماء عن نافع عن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه واله وسلم یصلی فی السفر علی راحلته حیث توجهت به یومی ایماء صلوة اللیل

وزراعت کردند اینهمه صحابه وتابعین در مدینه یعنی برقرار ثلث یا ربع وقال عبد الرحمن بن الاسود كنت اشارك عبد الرحمن بن يزيد في الزرع
وگفت عبد الرحمن بن اسود بودم من که مشارکت میکردم در زراعت عبد الرحمن بن یزید را وعامل عمر الناس على ان جاء عمر بالبذر
من عنده فله الشطر ومعامله کرد عمر بن خطاب رضی الله عنه مردم را برین قرار که اگر آورد عمر که مالک زمین است تخم را پس مراو را
نصف حاصل باشد وان جاؤا بالبذر فلهم كذا واگر بیارند مردم عامل تخم را پس مر ایشان را چنین باشد در صورت حصه لا مبهم آورد
از جهت خلافی که در آن است ودر روایتی که واقع شده که عمر در زمان خلافت یعلی بن امیه را تخم وآلات زراعت داد بر آنکه دو ثلث او را
ویک ثلث عامل را باشد وقال الحسن لا بأس ان تكون الارض لاحدهما فينفقان جميعا وگفت حسن باکی نیست اینکه باشد
زمین ملک یکی از دو وهر دو خرج کنند هر دو فما خرج فهو بينهما پس چیزی که حاصل شود پس آن در میان هر دو باشد یعنی برابر حصه گیرند
ورأى ذلك الزهري ودیده است آنرا زهری وروا داشته است بسبب تراضی طرفین وقال الحسن لا بأس ان يجتنى القطن
على النصف وگفته است حسن بصری باک نیست که چیده شود پنبه برقرار نصف وقال ابراهيم وابن سيرين وعطاء والحكم والزهري
وقتادة لا بأس ان يعطي الثوب بالثلث او الربع ونحوه وگفته اند اینهمه مردم باک نیست که داده شود جامه را بافنده را بقرار
ثلث یا ربع یا مثل این یعنی خمس وسدس وکم وبیش از آن بافنده را باشد وباقی مالک ریسمان را واطلاق ثوب بر ریسمان مجاز است وآنرا مجاز
بمشارفت گویند وقال معمر لا بأس ان تكرى الماشية على الثلث والربع الى اجل مسمى وگفت معمر باکی نیست اینکه کرایه کرده شود
مرکب بر ثلث یا ربع تا مدتی معین یعنی بر اینکه عهد که ثلث یا ربع حاصل که بمؤنت گاو وشتر باشد مر صاحب گاو وشتر را باشد حدثنا
ابراهيم بن المنذر قال حدثنا انس بن عياض عن عبيد الله عن نافع ان عبد الله بن عمر اخبره ان النبي صلى الله عليه وسلم عامل اهل
خيبر بشطر ما يخرج منها من زرع او ثمر بتحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی عمل فرمود یهود اهل خیبر را بر زمین وباغ آن
بنصف چیزی که برآید از زمین از زراعت یا میوه اینحدیث بعین جزو مطابق ترجمه است که گفته المزارعة بالشطر ونحوه وآنچه موقوفات
از صحابه وتابعین نقل کرده از قبیل مزارعت بنصف یا کمتر از آنست پس مؤید ترجمه می تواند شد وكان يعطي ازواجه مائة وسق
ثمانون وسق تمر وعشرون وسق شعير وبود آنحضرت که میداد ازواج مطهره را صد پیمانه هشتاد پیمانه خرما وبیست پیمانه جو از
حاصل خیبر ومعلوم نمیشود که همه را اینقدر میداد یا هر یک را سالیانه یا غیر آن ووسق شصت صاع است ومعنی صاع مکرر گفته شده که چهار
سیر شاه جهانی است وقسم عمر خيبر فخير ازواج النبي صلى الله عليه وسلم وقسمت کرد عمر بن خطاب در زمان خلافت خیبر را پس مخیر کرد
زنان آنحضرت را ان يقطع لهن من الماء والارض او يمضي لهن اینکه وظیفه تعیین کند برای اینها از آب وزمین خیبر که خود
زراعت فرمایند یا مضا کند ومقرر دارد برای ایشان همانچه آنحضرت از وسقها میداد فمنهن من اختار الارض ومنهن من اختار الوسق
پس بعضی از آنها کسی بود که اختیار کرد زمین وبعضی از آنها کسی بود که اختیار کرد وسق را وكانت عائشة ممن اختارت الارض
وبود عائشه رضی الله عنها از آنها که اختیار کرد زمین را **باب** اذا لم يشترط السنين في المزارعة وقتیکه شرط نکند صاحب زمین
برای عامل وتعیین ننماید سالها را در زراعت **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى بن سعيد عن عبيد الله قال حدثنا نافع عن
ابن عمر قال عامل النبي صلى الله عليه وسلم خيبر بشطر ما يخرج منها من ثمر او زرع گفت ابن عمر معامله کرد آنحضرت زمین خیبر را
با اهالی آن بر نصف هر چه برآید از زمین از میوه وزراعت وشرط نکرد مدت را گفته اند در هیچ طریقی از طرق اینحدیث تقیید بمدت وحل
واقع نشده است **باب حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال عمرو قلت لطاوس لو تركت المخابرة
گفت عمرو بن دینار گفتم مر طاوس را اگر بگذاری مخابره را یعنی زراعت را بر نصیب معین مانند ثلث وربع بهتر باشد فانهم يزعمون

اختلاف در قنوت که نزد امام ابو حنیفه دایمی است
در سال تمام وپیش از رکوع است واین مذهب
ابن مسعود است رضی الله عنه وباین قایل است
سفیان ثوری وابن مبارک واسحاق وحکایت
کرده قنوت قبل الركوع را ابن منذر از عمر
وعلی وابی مسعود وابی موسی اشعری وبراء بن
عازب وابن عمر وابن عباس وانس وعمر بن
عبد العزیز وجمعی از تابعین وبقول مشهور از امام احمد
جایز است پیش از رکوع وبعد از آن ونزد مالک
بروایتی که قایل است بقنوت وترنیز همچنین است
ونزد شافعی وبروایتی از مالک واحمد مخصوص است
بنصف اخیر از رمضان وبعد از رکوع است و
حکایت کرده ابن منذر این را نیز بروایتی از خلفا
اربعه که بعد از رکوع است ونیز قنوت مخصوص
است بوتر نزد ابو حنیفه واحمد ونزد مالک مخصوص
است بصبح وظاهر مذهب ونزد شافعی بصبح
ووتر هر دو وحکایت کرده ابن عمر وطاوس آورده که
قنوت در فجر بدعت است ودر موطای امام محمد
که ابن عمر قنوت نمیکرد در صبح ودر موطای امام مالک
آورده که قنوت نمیکرد در هیچ یکی از نماز ظاهرا
مراد نماز های پنجگانه است وگرنه روایت کرده
ابن منذر از وی قنوت وتر وطبرانی در اوسط از وی آورده
که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وتر میکرد بسه
رکعت ومیکرد قنوت پیش از رکوع وابن ماجه
آورده از ابی بن کعب آورده بی تقیید بسه رکعت
واز امام محمد نقل کرده اند که در قنوت دعای معین
نیست ومی گویند که تعیین دعا موجب ذهاب رقت
قلب است ولیکن در محیط وذخیره استثنا کرده
از آن اللهم انا نستعينك واللهم اهدنا که هر دو ماثور
اند در قنوت نزد شافعی واحمد اللهم اهدني است
بحدیث امام حسن رضی الله عنه که گفت تعلیم کرد
مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بروایتی
چند این کلمات که میگویم آنها را در قنوت وتر اللهم
اهدني فيمن هديت الحديث وگفته اند وام احمد
وا... اللهم انا نستعينك را قنوت نشمارند وگویند که
روایت آن در صحیحین وسنن معروفه نیامده وعلما
ما اثبات کرده اند آنرا بطریق صحیح از طبرانی وغیره و
شیخ ابن همام از ابی داود آورده که در اثنای آنکه آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم دعا میکرد بر مضر آمد جبرئیل
وتعلیم کرد قنوت را اللهم انا نستعينك الخ وشیخ
سیوطی که از شافعیه نیز در عمل اليوم والليلة آورده بعد از
رکوع آورده با اختلاف الفاظ الحمد که در روایات
ائمه ونزد مالک نیز همچنین است واو... نیز...
جمع میان هر دو دعا نیست حدثنا مسدد
قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن محمد بن

ان النبي صلی الله علیه وسلم نهی عنه بسبب آنکه بتحقیق مردم میگویند که پیغمبر خدا منع کرده است ازان قال ای عمرو فانی اعطیهم و اغنیهم
گفت طاوس ای عمرو بتحقیق من میدهم ایشانرا و اعانت میکنم وان اعلمهم اخبرنی یعنی ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم لم ینه عنه
و بتحقیق داناترین صحابه خبر داده مرا میخواهد ازین اعلم ابن عباس را که بتحقیق پیغمبر خدا منع نکرده است ازان ولکن قال ان یمنح
احدکم اخاه خیر له من ان یاخذ علیه خرجا معلوما لیکن فرموده اینکه بدهد یکی از شما برادر خود را بهتر است مر او را ازانکه بگیرد برو خرجی
معین اگر گوئی معارض است این حدیث را احادیث نهی گوئیم نهی در آنجاست که شرط فاسد در میان باشد و عدم نهی در آنکه شرط فاسد نباشد
و بعضی گویند که اثبات نهی کرده نهی تنزیهی است و آنکه نفی نهی کرده نهی تحریمی خواسته **باب** المزارعة مع الیهود معامله زراعت کردن
با یهود **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا عبید الله عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اعطی
خیبر الیهود علی ان یعملوها و یزرعوها مر و یست از ابن عمر که رسول خدا داد زمین خیبر یهود را بر اینکه عمل کنند دران و زراعت نمایند آنرا
و لهم شطر ما خرج منها و ایشان راست نصف آنچه بر آید از زمین **باب** ما یکره من الشروط فی المزارعة در بیان مکروه بودن
چیزی که مکروه می باشد از شرطها در مزارعت کردن **حدثنا** صدقة بن الفضل قال اخبرنا ابن عیینة عن یحیی سمع حنظلة الزرقی
عن رافع قال کنا اکثر اهل المدینة حقلا گفت رافع بودیم ما بیشترین مردم از روی زراعت و کان احدنا یکری ارضه و بود یکی
از ما که اجاره میکرد زمین خود را فیقول هذه القطعة لی وهذه لک پس میگفت این قطعه خاص برای منست و این قطعه برای تو
فربما اخرجت ذه ولم تخرج ذه پس اندکی بودی که بیرون آوردی این قطعه و بیرون نیاوردی این فنهاهم النبی صلی الله علیه وسلم
عنه پس منع کرد ایشان را پیغمبر خدا ازین اجاره **باب** اذا زرع بمال قوم بغیر اذنهم و وقتیکه زراعت کرد بمال جمعی بصرف کرد
آنرا بی رخصت آنها و کان فی ذلک صلاح لهم و باشد درین خرج صلاح و سود مر آن قوم را روا است **حدثنا** ابراهیم بن
المنذر قال حدثنا ابو ضمرة قال حدثنا موسی بن عقبة عن نافع عن عبد الله بن عمر عن النبی قال بینما ثلاثة نفر یمشون
در میان آنکه سه نفر میرفتند براهی اخذهم المطر فاووا الی غار فی جبل گرفت ایشانرا باران پس جای گرفتند در غاره کوهی
فانحطت علی فم غارهم صخرة من الجبل پس فرود آمد بر دهن غار آنها سنگی کلان از کوه فانطبقت علیهم پس پوشید بر ایشان
کوه فقال بعضهم لبعض انظروا اعمالا عملتموها صالحة لله پس گفتند بکدیگر نظر کنید عملهای را که کرده اید در حالیکه شایسته برضای خدا
بوده است ادعوا الله بها لعله یفرجها عنکم دعا کنید خدا را بوسیله آن شاید که خدا میکشاید آنرا از شما قال احدهم اللهم انه کان لی
والدان شیخان کبیران گفت یکی از ایشان خداوندا میدانی که شان اینست که بود مرا مادر و پدر پیران کلان سال ولی صبیة صغار
و مرا فرزندان خورد سال بودند صبیه بکسر صاد و سکون موحده جمع صبی است کنت ارعی علیهم بودم من که میچرانیدم غنم از جهت منافع
برایشان و اذا رحت علیهم فحلبت حلبتهم پس وقتی که شب میکردم بر ایشان میدوشیدم غنمها را برای ایشان فبدأت بوالدی
اسقیهما قبل بنی پس ابتدا کردمی بمادر و پدر خود و می نوشاندم آنها را پیش از فرزندان خود و انی استاخرت ذات یوم فلم
آت حتی امسیت و بتحقیق من درنگ کردم روزی و نیامدم تا آنکه شب کردم فوجدتهما ناما پس یافتم مادر و پدر را بحالی که خواب کرده
هر دو فحلبت کما کنت احلب پس دوشیدم چنانکه میدوشیدم هر روز فقمت عند رؤسهما اکره ان اوقظهما و اکره ان اسقی
الصبیة پس استادم نزد سرهای ایشان ناخوش داشتم که بیدار کنم ایشانرا و ناخوش داشتم که بنوشانم خوردان را و نخورانم
ایشانرا و الصبیة یتضاغون عند قدمی حتی طلع الفجر و خوردان گریه میکردند نزد پایهای من تا آنکه طلوع کرد صبح فان کنت تعلم انی
فعلته ابتغاء وجهک فافرج لنا فرجة نری منها السماء پس اگر میدانی که بتحقیق کرده ام من آنرا از جهت طلب رضای تو کشاده کن

الجزء الرابع شیخ الاسلام | ابواب الوتر

انس بن مالک عن القنوت نقت عاصم احول
که از ثقات تابعین است پرسیدم انس را از
شرعیت قنوت فقال قد کان القنوت پس
گفت بتحقیق بود قنوت مشروع که میخواندند قلت
قبل الرکوع او بعده گفتم پیش از رکوع بود یا بعد
آن قال قبله گفت پیش از رکوع قلت فان
فلانا اخبرنی عنک انک قلت بعد الرکوع
گفتم پس بتحقیق فلان کس یعنی محمد بن سیرین بدلیل
روایت سابق خبر داد مرا از تو که گفته که قنوت
بعد از رکوع است فقال کذب پس گفت انس
دروغ گفت آن مخبر که نافهمیده علی الاطلاق خبر داد
انما قنت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
بعد الرکوع شهرا قنوت نخوانده است آنحضرت
بعد از رکوع مگر یکماه اراه کان بعث قوما یقال
لهم القراء گمان میبرم آنحضرت را که فرستاده بود
جمعی را که گفته میشد آنها را قراء یعنی خوانندگان قرآن
که بسیار میکردند تلاوت را زهاء سبعین
رجلا بمقدار هفتاد مرد و در روایات چهل و
سی نیز آمده زهاء بضم زاء معجمه و تخفیف ها بمعنی مقدار
الی قوم من المشرکین دون اولئک
فرستاده بود آنها را بسوی قومی از کافران سوی
دیگر ایشان که قتل کرده بودند یا پیشان و موجب ساقه دعا
آنحضرت گشتند چنانکه در غزوه بیر معونه واقع
شد و کان بینهم و بین رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم عهد و بود میان القوم و میان
آنحضرت عهد و پیمان که بیان استعدلو کرده بودند از آنحضرت
فقنت رسول الله پس قنوت خواند پیغمبر خدا
صلی الله علیه واله وسلم شهرا یدعو علیهم

رعایت باد وید رفرموده پس گشاده برای ما کشادگی که برشیم از آن کشادگی آسمان را ففرج الله فرأوا السماء و قال الآخر اللهم انها کانت
لی بنت عم و گفت دیگری خداوندا بتحقیق بود مرا دختری عم زاده احببتها کاحب ما یحب الرجال النساء دوست داشتم او را مانند
دوست ترین دوست میدارند مردان زنان را فطلبت منها پس خواستم من از وی خواهش طبع را فابت علی حتی اتیتها
بمائة دینار پس ابا کرد بر من تا آنکه بدهم او را صد دینار فبغیت حتی جمعتها پس طلب کردم زر را تا آنکه جمع کردم و دادم او را این حدیث
در ماسبق در باب من استاجر اجیرا فترک الاجیر اجره گذشت باختلاف لفظ و معنی از انجمله این بود که بعد از ابای او قحطی افتاد پس آمد
وی و طلب کرد از من ودادم او را صد و بیست دینار و بعد از التزام از وی بخشیدم آن زر را بوی درین روایت طی کرده است آنرا فلما
وقعت بین رجلیها قالت یا عبد الله اتق الله ولا تفتح الخاتم الا بحقه فقمت پس هرگاه نشستم میان دوپای او گفت ای بنده خدا
پرهیزکن خدا را و مکشا مهر را مگر بحق خدا و فرموده او یا بحق کشاده خاتم که نکاح است پس استادم از پیش پای او فان کنت تعلم انی فعلته
ابتغاء وجهک فافرج لنا فرجة ففرج پس اگر میدانی تو که تحقیق کرده ام من این کار برای طلب رضا تو پس بکشا برای ما
کشادگی پس کشاده شد و قال الثالث اللهم انی استاجرت اجیرا بفرق ارز و گفت سیوم نفر خداوندا بدرستیکه گرفته بودم مزدوری را بیک
فرق برنج فرق نام پیمانه ایست که در وی سه صاع میگنجد فلما قضی عمله قال اعطنی حقی پس هرگاه تمام کرد کار خود را پس گفت بده مرا حق
مرا فعرضت علیه پس گذرانیدم بروی مزد او را فرغب عنه پس باز گشت از مزد گرفتن فلم ازل ازرعه پس همیشه زراعت میکردیم
وجه مزد او را حتی جمعت منه بقرا ورعاتها تا آنکه جمع کردم از آن گاو و چرانندهای آن را فجاءنی فقال اتق الله پس آمد مرا برای
طلب مزد خود و گفت بپرهیز خدا را و بده مزد مرا فقلت اذهب الی ذلک البقر ورعاتها فخذ پس گفتم برو بسوی آن گاو و
چرانندهای آن و بگیر فقال اتق الله ولا تستهزئ بی پس گفت بپرهیز خدا را و استهزا مکن با من فقلت انی لا استهزئ بک فخذ پس گفتم
بتحقیق من استهزا نمیکنم با تو پس بگیر فاخذه پس گرفت آن گاو و چرانندهای آن فان کنت تعلم انی فعلت ذلک ابتغاء وجهک فافرج
ما بقی ففرج الله قال ابو عبد الله و قال ابن عقبة عن نافع فسعیت گفت مولف و گفته است عقبه از نافع فسعیت بجای فبغیت

باب

که بهر دو یکمعنی است **باب** اوقاف اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم در بیان وقفهای صحابه وارض الخراج ومزارعتهم ومعاملتهم
و در حکم زمین خراجی و در بیان معامله صحابه و مزارعت ایشان و قال النبی صلی الله علیه وسلم لعمر تصدق باصله لا یباع و لکن ینفق ثمره
فتصدق به عمر بن الخطاب رضی الله عنه خواست ان تصدق کند مال خود را در عهد آنحضرت و آن نخلها بود عرض کرد یا رسول الله من
مالی حاصل کرده ام میخواهم آنرا در راه خدا صدقه کنم فرمود عمر را صدقه کن با اصل آن که فروخته نشود لیکن نفقه کرده شود میوه آن پس
تصدق کرد عمر آن مال را و این نخستین صدقه است که در اسلام بوقوع آمده **حدثنا** صدقة قال اخبرنا عبد الرحمن عن مالک عن زید
بن اسلم عن ابیه قال قال عمر لولا آخر المسلمین ما فتحت قریة الا قسمتها بین اهلها گفت اسلم گفت عمر اگر نبودی آخر مسلمانان
در نظر فتح کرده نشدی قریه مگر آنکه قسمت کردمی آنرا میان اهل غنیمت لیکن ملاحظه آخر مسلمانان تقاضا میکند که قسمت نکنم تا که وقف کنم آنرا بر مسلمانان
کما قسم النبی صلی الله علیه وسلم خیبر چنانکه قسمت کرد پیغمبر خیبر را و در اراضی مفتوحه عنوة اختلاف نقل میکنند مذهب شافعی اینست که قسمت لازم است
مگر آنکه اهل غنیمت راضی شوند بوقف و از مالک نقل کرده اند که بمجرد فتح وقف میگردد و از امام ابی حنیفه منقول است که امام مخیر است میان قسمت و وقف و درین حدیث
تائید مذهب امام است **باب** من احیا ارضا مواتا کسی که احیا کند و معمور سازد زمینی را که آباد نشده باشد در اسلام آن زمین
ملک وی است ظاهر آنست که بمحض احیا ملک میشود موقوف بر اذن امام نیست و رای ذلک علی فی ارض الخراب فی الکوفة
و دیده است این را و حکم کرده باین علی بن ابی طالب رضی الله عنه در زمین خرابه که در کوفه بود وقال عمر من احیی ارضا میتة فهی له

بعد از قرأة متصل شد در وتر چنانکه محجوج نماید است
حدثنا احمد بن یونس قال حدثنا زائدة
بن قدامة عن التیمی سلیمان بن طرخان
عن ابی مجلز بکسر میم و فتح نیز آمده و سکون جیم و
فتح لام و در آخر زای لاحق بن حمید عن انس بن
مالک قال قنت رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم شهرا یدعو علی رعل وذکوان گفت
انس قنوت خواند آنحضرت یکماه یعنی بعد از رکوع
در نماز صبح یکماه دعای بد میکرد مر قبیله رعل
بکسر را و سکون عین مهمله و قبیله ذکوان بفتح ذال
معجمه و سکون کاف از بنی سلیم **حدثنا** مسدد
قال حدثنا اسماعیل قال اخبرنا خالد الحذاء
عن ابی قلابة عن انس بن مالک قال کان
القنوت فی المغرب والفجر بود قنوت در
زمان شریف در نماز مغرب و نماز فجر و احتجاج
کرده مالک و شافعی بخواندن و حدیث بر
قنوت در فجر گویند قنوت میکرد آنحضرت
در نمازها تا آنکه نازل شد قول وی تعالی لیس
لک من الامر شیء الآیة پس ترک کرد مگر در
صبح چنانکه مرویست از انس که همیشه بود آنحضرت
که قنوت میخواند در نماز فجر تا آنکه مفارقت کرد
دنیا را رواه عبد الرزاق فی مصنفه و علمای ما حمل
کنند این احادیث را بر ابتدا بدلیل روایت انس
انما قنت شهرا ثم ترکه و نیز طبرانی روایت کرده از
حدیث غالب بن فرقد طحان که گفت بودم نزد
انس تا دو ماه پس قنوت نمیخواند در نماز صبح
و همچنین روایت کرد طحاوی و ابو یعلی موصلی و
بزار و طبرانی در کبیر و بیهقی از طریق ابی حمزه از ابراهیم
از علقمه از ابن مسعود که گفت قنوت خواند آنحضرت
یکماه که دعا میکرد بر عصیه و ذکوان و چون غالب
شد بر آنها ترک کرد قنوت را و بود ابن مسعود
که قنوت نمیخواند در نماز فجر و گفت طحاوی
که از راویان قنوت از آنحضرت ابن عمر که خبر داد بعد
از آن بودن آن منسوخ که قنوت نخواند بعد از
آنحضرت انکار میکرد بر کسیکه میخواند
از راویان قنوت عبد الرحمن بن ابی بکر است
که خبر داد در حدیث خود که قنوت آنحضرت دعای
بد بود بر کسیکه دعا کرد بروی خدای عز و جل نسخ
کرد آنرا القرآن خود لیس لک من الامر شیء انتهی لیس
تخصیص نسخ بمغرب وجهی ندارد و در روایت انس
مازال یقنت فی الفجر حتی فارق الدنیا در طریق
آن ابو جعفر رازی است حکم کرده اند بضعف آن
چون امام احمد و یحیی و ابو زرعه و ابن مدینی و غیر ایشان

وگفت عمر بن خطاب رضي الله عنه كسي كه احيا كند زمين مرده را كه اثر عمارت نيافته پس آن زمين مر اوراست ويروى عن عمرو ابن عوف عن النبي صلى الله عليه وسلم وروايت كرده شده است از عمرو ابن عوف از پيغمبر خدا مثل حديث عمر بن خطاب وبعضي نسخ عمرو بن عوف تصحيح كرده اند وقال في غير حق مسلم وزياده كرده بر حديث عمر اين را كه در غير حق مسلماني يعني بايد احيا او زمينرا غير حق مسلمان مالك ميشود وليس لعرق ظالم فيه حق ونيست مر رگ ظالم را در زمين حق مسلمان حق نگهداشت يعني اگر ظالمي در زمين كسي درخت نشاند پس او صاحب زمين او را نميرسد عرق ظالم تركيب اضافي است وتوصيفي نيز خوانده اند ومعني نزديك بهم است ويروى فيه عن جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم وروايت كرده ميشود درين حكم مذكور از جابر از پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروي **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عبيد الله بن ابي جعفر عن محمد بن عبد الرحمن عن عروة عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من اعمر ارضا ليست لاحد فهو احق فرمود كسيكه عمارت كند زميني را كه نيست مر هيچكسي را پس او سزاوار تر است بآن قال عروة قضى به عمر في خلافته گفت عروه حكم كرد باين عمر در ايام خلافت خود

باب **حدثنا** قتيبة قال حدثنا اسمعيل ابن جعفر عن موسى بن عقبة عن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وسلم اري وهو في معرسه بذي الحليفة في بطن الوادي مرويست از ابن عمر كه بتحقيق پيغمبر خدا نموده شد بخواب وحال آنكه آنحضرت در خوابگاه خود بود بذي الحليفة در بطن وادي عقيق تعريس فرود آمدن مسافر است بشب براي خواب فقيل له انك ببطحاء مباركة پس گفته شد مر آنحضرت را كه بتحقيق تو در بطحاء مباركي كنايت از حرم مكه است فقال موسى وقد اناخ بنا سالم پس گفت موسى وبتحقيق نشاند شتر را با ما سالم بن عبد الله بالمناخ الذي كان عبد الله ينيخ به بجائي كه بود عبد الله مي نشاند شتر را آنجا يتحرى معرس رسول الله صلى الله عليه وسلم قصد ميكرد جاي فرود آمدن رسول خدا را وهو اسفل من المسجد الذي ببطن الوادي وآنجا پايان تر از مسجديست كه در بطن وادي در آنوقت بوده بينه وبين الطريق وسط من ذلك ميان آن جاي وميان راه وسط است از آن يعني متوسط است ميان بطن وادي وميان راه **حدثنا** اسحق بن ابراهيم قال اخبرنا شعيب بن اسحاق عن الاوزاعي قال حدثني يحيى عن عكرمة يعني گفت اوزاعي حديث كرد مرا يحيى از عكرمه عن ابن عباس عن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الليلة اتاني آت من ربي وهو بالعقيق فرمود امشب آمد مرا آينده از جانب پروردگار وحال آنكه آنحضرت بوادي عقيق بود ان صل في هذا الوادي المبارك وگفت اين را كه نماز گذار درين وادي مبارك وقال عمرة في حجة وگفت اين عمره است در حج اين هر دو حديث در باب حج گذشته واينجا باين مناسبت آورده كه آن جاي تعريس حق كسي نبوده است هر كه ميخواهد آنجا فرود مي آيد هم ازين جهت اين باب را ترجمه جدا نساخته **باب** اذا قال رب الارض اقرك ما اقرك الله ولم يذكر اجلا معلوما وقتي كه گفت صاحب زمين مزارع را كه نگهدارم ترا خدا ودر كار در مدت معين فهما على تراضيهما پس هر دو صاحب زمين ومزارع بر راضي بودن خود واختيار خود اند **حدثنا** احمد بن المقدام قال حدثنا فضيل بن سليمان قال حدثنا موسى قال اخبرني نافع عن ابن عمر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم **ح** وقال عبد الرزاق اخبرنا ابن جريج قال حدثني موسى بن عقبة عن نافع عن ابن عمر ان عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه اجلى اليهود والنصارى من ارض الحجاز بتحقيق عمر بن خطاب جلاي وطن كنانيد ويرا آورد يهود ونصارا را از زمين حجاز كه مكه ومدينه داخل آنست از آنكه عهدي نداشتند در دوام اقامت درين زمين وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما ظهر على خيبر اراد اخراج اليهود منها وپيغمبر خدا وقتي كه غالب شد بر خيبر وفتح كرد آنرا خواست برآوردن قوم يهود را از زمين خيبر وكانت الارض حين ظهر عليها لله ولرسوله وللمسلمين وبود آن زمين هنگاميكه قدرت يافت بران براي خدا وپيغمبر وي ومسلمانان را يعني داخل غنيمت شد فاراد اخراج اليهود منها پس خواست برآوردن

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الاستسقاء

باعث شده است بر آن پيشتر ذكر كرده ابن جوزي احاديث ديگر مرخطيب را از انس وتضعيف وطعن كرده در اسانيد آن وبر تقدير تسليم تواند كه مراد از قنوت طول قيام وقراءت باشد چه لفظ قنوت مشترك است ميان چند معني وروايت كرده ترمذي ونسائي وابن ماجه از ابي مالك اشجعي از پدر خود كه گفت نماز گزاردم پس آنحضرت وپس خلفاي اربعه پس قنوت نميخواندند اي پسرك من آن محدث است يعني بدعت است ومواظبت بر آن مي نمايند در غير وتر در جماعت وزياده كرده ابن منذر در كتاب القنوت روايت كرده اين حديث را [illegible] گفت ترمذي اين حديث حسن صحيح است [illegible] از علي وترك قنوت حكايت كرده از صحابه ديگر نيز چون ابن عباس وابن زبير وغيرهما وجمعي از فقهاي تابعين چون ابراهيم نخعي وسعيد بن جبير وطاوس وعمرو بن ميمون والاسود وشعبي وزهري پس نزد ايشان قنوت در صبح منسوخ باشد وليكن ثابت شده از ابي هريره كه وي قنوت ميكرد در صبح در حيات

ازانجا فسالت اليهود رسول الله صلى الله عليه وسلم ليقرهم بها پس پرسیدند یهود پیغمبر خدا را مر این را که مقرر دارد ایشان را بآن زمین ان يكفوا عملها ولهم نصف التمر بر اینکه کفایت کنند زراعت آن زمین را ومر ایشان را نصف حاصل باشد فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم نقركم بها على ذلك پس فرمود مر ایشان را آنحضرت که بر قرار میداریم شما را برین عهد که هرچه حاصل شود نصف آن شما را باشد ما شئنا مادامی که خواهیم و همین جزو حدیث مطابق ترجمه است فقروا بها پس قرار ماندند و سکونت کردند بخیبر حتى اجلاهم عمر الى تيماء واريحاء تا وقتیکه برآورد ایشان را عمر بن خطاب بسوی این دو قریه و این اخراج بحکم آنحضرت بود که عهد کرده بود در ایام رحلت بلاد اعلی که بیرون کنم پاک مشرکان را از جزیرهٔ عرب برآورد تیماء بفتح تاء فوقانیه و سکون تحتیه ممدود است قریه ایست بوده است در بحرین و اریحاء بفتح همزه وکسر راء و سکون تحتیه و حاء مهمله ممدود است نام قریه ایست از بلاد شام

باب ما كان اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم يواسي بعضهم بعضا في الزراعة والتمر در بیان چیزیکه صحابه مرافقت و مهربانی میکردند بعضی از ایشان بعضی را در زراعت و در خرما **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا الاوزاعي عن ابي النجاشي مولى رافع بن خديج قال سمعت رافع بن خديج بن رافع عن عمه ظهير بن رافع قال ظهير لقد نهانا رسول الله صلى الله عليه وسلم عن امر كان بنا رافقا گفت ظهیر بتحقیق منع کرد ما را رسول خدا از کاری که بود بما یان ذی رفق قلت ما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم گفتم چیزیکه فرموده است رسول خدا پس آن حق و راست است قال دعاني رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما تصنعون بمحاقلكم گفت خواند مرا رسول خدا گفت چه میکنید شما بزراعتهای خود قلت نؤاجرها على الربيع گفتیم اجاره میکنیم بر نهری که داریم یعنی موافق بر زراعتهای که بر نهر است ربیع بفتح را و کسر موحده بمعنی نهر خورد است جمع آن اربعاء است و در روایتی على الربع و در روایتی على الربيع مصغر ربع است وعلى الاوسق من التمر والشعير و بر چند وسق از خرما و جو قال لا تفعلوا ازرعوها او ازرعوها فرمود مکنید اینچنین زراعت کنید خود یا زراعت کنانید او امسكوها یا نگاه دارید قال رافع قلت سمعا وطاعة گفت رافع گفتم ما بآنحضرت شنیدیم و قبول کردیم **حدثنا** عبيد الله بن موسى قال حدثنا الاوزاعي عن عطاء عن جابر قال كانوا يزرعونها بالثلث والربع والنصف گفت بودند مردم که زراعت میکردند بسیوم حصه و چهارم و بر نصف فقال النبي صلى الله عليه وسلم من كانت له ارض فليزرعها او ليمنحها پس فرمود پیغمبر خدا کسیکه باشد ورا زمینی پس گو زراعت کند یا عطا کند آنرا برای مسلمانی وان لم يفعل فليمسك ارضه اگر نکند چنانکه گفتم پس گو نگاهدارد زمین خود را **وقال** الربيع بن نافع ابو توبة قال حدثنا معاوية عن يحيى عن ابي سلمة عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كانت له ارض فليزرعها او ليمنحها اخاه فان ابى فليمسك ارضه گفت ابو هریره فرمود رسول خدا کسیکه باشد مر او را زمینی پس گو زراعت کند آنرا یا بخشد مر برادر خود را و اگر اباء کند از این پس گو نگهدارد زمین خود را **حدثنا** قبيصة قال حدثنا سفيان عن عمرو قال ذكرته لطاؤس گفت عمرو ذکر کردم همین حدیث که از رافع مذکور شد مر طاؤس را فقال يزرع پس گفت طاؤس زراعت کنانید از غیر که را قال ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم لم ينه عنه گفت ابن عباس بتحقیق پیغمبر خدا نهی نکرده است یعنی نهی تحریمی ولكن قال ان يمنح احدكم اخاه خير له من ان ياخذ شيئا معلوما لیکن فرمود این که بخشد یکی از شما برادر خود را بهتر است مر او را از گرفتن چیزی معلوم **حدثنا** سليمان بن حرب قال حدثنا حماد عن ايوب عن نافع ان ابن عمر كان يكري مزارعه على عهد النبي صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر وعثمان وصدرا من امارة معاوية ایوب از نافع روایت کرده که ابن عمر اجاره میداد مزرعهای خود را در زمان پیغمبر خدا و زمان خلافت ابی بکر و عمر و عثمان و اوائل از امارت معاویه ثم حدث عن رافع بن خديج ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن كراء المزارع بیستر گفته شد بابن عمر حدیثی که از رافع بن خدیج آمده که بتحقیق پیغمبر خدا منع کرده است از اجاره دادن مزارع فذهب ابن عمر الى رافع فذهبت معه

والى الوقت والاصيلي است و در روایت حموی وکشمیهنی ساقط است و در روایت مستملی کتاب ابواب الاستسقاء است بی بسمله و ثابت است بسمله در روایت ابن شبویه استسقاء در لغت آب خواستن و در شرع خواستن باران از خدا بکیفیت مخصوص نزد قحط سال **باب** الاستسقاء وخروج النبي صلى الله عليه واله وسلم في الاستسقاء شرعيت و

پس رفت ابن عمر نزد رافع و رفتم من با وی فسأله فقال نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن كراء المزارع پس پرسید ابن عمر رافع را
پس گفت رافع منع کرده است پیغمبر خدا از اجاره مزارع فقال ابن عمر قد علمت انا كنا نكري مزارعنا على عهد النبي صلى الله عليه
وسلم بما على الاربعاء وبشيء من التبن پس گفت ابن عمر بتحقیق دانسته ام که ما کرایه میدادیم مزرعهای خود را در زمان پیغمبر خدا بچیزی که
بر نهرها مقرر است و بچیزی از کاه یعنی فعل صحابه در زمان آنحضرت این بود که موافق زمین نهرها و بپاره از کاه اجاره میدادند و آنحضرت منع
همین صورت کرده است نه مطلق اجاره را **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني
سالم ان عبد الله بن عمر گفت عقیل خبر داد مرا سالم که بتحقیق ابن عمر قال كنت اعلم في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الارض تكرى
گفت ابن عمر بودم من که میدانستم در زمان حیات آنحضرت این را که زمین کرایه داده میشد ثم خشي عبد الله ان يكون النبي صلى الله عليه وسلم قد احدث
في ذلك شيئا لم يكن يعلمه پس ترسید ابن عمر اینکه می تواند بود که پیغمبر خدا بتحقیق نو پیدا کرده باشد درین حکم چیزی که نباشد ابن عمر
که دانسته باشد آنرا چنانکه رافع بن خدیج روایت کرده فترك كراء الارض پس گذاشت ابن عمر کرایه دادن زمین ظاهر آنست که مطلقا
کرایه دادن ترک کرد حاصل احادیث این باب آنست که رافع بن خدیج نقل نهی کرده از اجارهٔ زمین مطلقا خواه بشرط مقدار زراعت نهرها
یا نه و ابن عباس نهی را بر نهی تنزیهی حمل کرده و ابن عمر نهی از آن حضرت معلوم نکرده و در زمان خلافت خلفای ثلثه بلکه تا اول زمان معاویه
این معامله على الاطلاق میکرد و بعد از شنیدن نهی از رافع عمل کرده آنرا بصورتی که بشرط فاسد باشد یا آنکه شرط زراعت سیح از نهرها
فاسد است و این معنی منافی با غرابت نمی نماید که ابن عمر با این بزرگی شان و وفور علم درین همه زمان اطلاع برین نهی نیافته باشد و نیز
خلفا او را منع نکرده باشند والله اعلم **باب** كراء الارض بالذهب والفضة در حکم اجاره زمین بدینار و درهم وقال ابن عباس
ان امثل ما انتم صانعون وگفت ابن عباس بتحقیق بهترین چیزی که شما کنند و عمل برآید آن تستأجروا الارض البيضاء من السنة
الى السنة اینست که اجاره گیرید زمین سپید را یعنی زمینی که در وی درختی نباشد از سالی تا سالی **حدثنا** عمرو بن خالد قال حدثنا الليث
عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن عن حنظلة بن قيس عن رافع بن خديج قال حدثني عماي انهم كانوا يكرون الارض على عهد النبي
صلى الله عليه وسلم گفت رافع حدیث کرد مرا دو عم من نام یکی از آن دو ظهیر است و نام دیگری معلوم نشده و هر دو صحابی بودند که
اجاره میکردند زمین را در زمان آنحضرت رحمت کنان خدا بروی بما ينبت على الاربعاء او بشيء يستثنيه صاحب الارض بچیزی که میروید بر نهرها
یا بچیزی که استثنا میکرد صاحب زمین از مزروع برای خود فنهانا النبي صلى الله عليه وسلم عن ذلك پس منع کرد ما را پیغمبر خدا ازین اجاره
فقلت لرافع فكيف هي بالدينار والدرهم حنظله گوید گفتم رافع را پس چگونه است اجاره بدینار و درهم فقال رافع ليس بها بأس
بالدينار والدرهم پس گفت رافع نیست آن اجاره باکی که بدینار و درهم باشد قال ابو عبد الله گفت مولف رحمه الله من ههنا قال
الليث اراه از اینجا گفته است لیث گمان میبرم شیخ خود را که ربیعه است یعنی جزم نکرده است لیث روایت ربیعه را وكان الذي نهي
عن ذلك ما لو نظر فيه ذوو الفهم وبود آنچه نهی کرده شده است از آن چیزی که اگر نظر کنند صاحبان فهم و ادراک بالحلال والحرام نیز حرمت
وحرمت آن لم يجيزوه لما فيه من المخاطرة روا نمیدارند از جهت چیزی که در وی است از مخاطره تا روا بودن آن اجاره است بشرط نهرها
که موجب غرور و جهالت است **باب** **حدثنا** محمد بن سنان قال حدثنا فليح قال حدثنا هلال ح وحدثني عبد الله بن
محمد قال حدثنا ابو عامر قال حدثنا فليح عن هلال بن علي عن عطاء بن يسار عن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان
يوما يحدث وعنده رجل من اهل البادية بود آنحضرت روزی حدیث میکرد و حال آنکه نزد او مردی بود از مردم بادیه ان رجلا من اهل
الجنة استأذن ربه في الزرع حدیث آنحضرت این بود که مردی از اهل بهشت طلب اذن کرد پروردگار خود را در زراعت یعنی سوال کرد

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الاستسقا

که پوشیده بود بمصلی هنگام استقبال قبله تا آنکه بگرداند
طرف راست او بر جانب چپ و طرف چپ بر جانب
راست چنانکه در مجلس عنقریب مذکور شود **باب**
دعاء النبي صلى الله عليه وسلم دعا کردن آنحضرت
بر کفار قریش باین دعا اجعلها عليهم سنين كسني يوسف
شیخ ابن حجر از دمیاطی نقل کرده که ابتدای این دعا
عقب انصراف از نماز بود و شکستن شتر را بر پشت
مبارک در نماز چنانکه قصه آن در طهارت گذشت
و بود این بلکه پیش از هجرت بعد از آن بعد نیز در قنوت
صبح دعا کرده بعضا لا نیست از یکبار دعا کرده باشد
چند بار چنانکه در شرح باب اذا استشفع المشركون
بالمسلمين ذکر کرده و چون دعا بقحط سالی در حق
کفار آمده دعا باستسقا برای مومنین مشروع
و مطلوب باشد از اینجاست که این باب در ابواب
استسقا آورده استسقا را عقب قنوت ذکر
کرده **حدثنا** قتيبة قال حدثنا مغيرة
بن شعبة بن عبد الرحمن عن ابي الزناد عن
الاعرج عن ابي هريرة ان النبي صلى الله
عليه وسلم كان اذا رفع رأسه من
الركعة الآخرة يقول بود آنحضرت که چون
[illegible] از رکوع رکعت اخیره و فارغ
[illegible] میگفت نزد ادای دعا برای
[illegible] کافران اللهم انج
[illegible] نجات ده خلاصی ده
[illegible] تحقیه [illegible] وشیبن سلمة بن ابی ربیعه را که
[illegible] ابی جهل بود قدیم الاسلام ابوجهل
او را [illegible] و قید کرده بیس بگریخت و همچنین
الذين [illegible] سلمة بن هشام [illegible]
خلاص ده سلمة بن هشام را که برادر حقیقی ابی جهل
[illegible] قدیم الاسلام از خیار صحابه کافران او را در مکه
[illegible] کرده بودند و عذاب میکردند وی نیز در دست
ایشان [illegible] بعد رسول خدا ملحق شد اللهم انج

که میخواهم زراعت کنم فقال له الست فیما شئت پس گفت پروردگار او را آیا نیستی در هر چه میخواهی از شهیات خود یعنی همه شهیات آماده
داری قال بلی گفت آری هستم ولکن احب ان ازرع لیکن دوست میدارم این را که زراعت کنم قال فبذر فبادر الطرف
نباته واستواؤه واستحصاده پس شتاب کرد به چشم زدن را رویدن و برابر شدن و درو کردن آن یعنی همه در طرفة العین بیکبارگی شد
فکان امثال الجبال پس بود به بلندی آن مانند کوهی فیقول الله دونك یا ابن آدم فانه لا یشبعك شیء پس میگوید خدا بگیر
ای آدمیزاد پس بتحقیق سیر نمیکند ترا چیزی فقال الاعرابی والله لا تجده الا قرشیا او انصاریا پس گفت اعرابی سوگند خدا نمی یابی
اینمرد را مگر قرشی یا انصاری فانهم اصحاب زرع بتحقیق اینها صاحب زراعت اند واما نحن فلسنا باصحاب زرع اما ما بادیه نشین
پس نیستیم اصحاب زراعت فضحك النبی صلی الله علیه وسلم پس خنده کرد پیغمبر خدا از نسبت این عیب حرص وناشکری بمهاجر
وانصار و تبری او از بادیه نشینان ایراد این باب درین ابواب بجهة نسبت زراعت بمسلمانان **باب** ما جاء فی الغرس در بیان کاشتن
چیزی **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا یعقوب بن عبد الرحمن عن ابی حازم عن سهل بن سعد انه قال انا کنا نفرح بیوم الجمعة
گفت سهل بتحقیق شان اینست بودیم ما که خوش میشدیم بروز جمعه کانت لنا عجوز تأخذ من اصول سلق لنا کنا نغرسه فی اربعائنا
بود ما را پیرزالی میگرفت از بیخهای زردک و چغندری که ما را بود میکاشتیم آنرا در نهرهای خود خود حدیث بهمین جزء مطابق ترجمه است
فتجعله فی قدر لها پس میکرد در دیگی که او را بودی فتجعل فیه حبات من شعیر ومی انداخت در وی دانهها از جو لا اعلم الا انه قال
لیس فیه شحم ولا ودك نمیدانم مگر آنکه بتحقیق سهل بن سعد گفته نیست در وی پیهی و نه چربی گوشتی فاذا صلینا الجمعة زرناها
فقربته الینا پس وقتیکه میگذاردیم نماز جمعه دیدن میرفتیم نزد او نزدیک می آورد آن طعام را بنزد ما فکنا نفرح بیوم الجمعة من اجل ذلك
پس بودیم ما که خوش میشدیم روز جمعه از جهت این طعام گویا اظهار فقر و بینوائی خود را میکند وما کنا نتغدی ولا نقیل الا بعد الجمعة
و نبودیم ما که طعام روز خوردیم و نه قیلوله میکردیم مگر بعد از جمعه **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن ابن شهاب
عن الاعرج عن ابی هریرة قال یقولون ان ابا هریرة یکثر الحدیث گفت ابو هریره میگویند مردم که ابو هریره بسیار حدیث نقل میکند
والله الموعد وخداست مرجع یعنی نزد اوست جای وعده نیک و بد و زمان آن وحاصل آنکه خدا روز قیامت محاسبه خواهد کرد
میان من وایشان اگر دروغ میگویم مرا جزای آن خواهد داد واگر نه آنها را که بمن گمان بد دارند ویقولون ما للمهاجرین والانصار
لا یحدثون مثل احادیثه ومیگویند چه حال است مهاجران وانصار را حدیث نمیکنند مانند احادیث ابی هریره وان اخوتی
من المهاجرین کان یشغلهم الصفق بالاسواق وبتحقیق برادران من از مهاجران باز میداشت ایشان را بیع وشرا بازارها وان اخوتی
من الانصار کان یشغلهم عمل اموالهم و برادران من از انصار باز میداشت ایشان را کار مالهای شان که زراعت ونخلستان
بود وکنت امرأ مسکینا الزم رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ملء بطنی و بودم من مرد مسکین که مالی وکاری نداشتم لازم میگرفتم
رسول خدا را بر سیری شکم خود فاحضر حین یغیبون پس حاضر می بودم هنگامی که اینها غایب میشدند واعی حین ینسون ویاد میگرفتم
هنگامیکه اینها فراموش میکردند از جهت شاغل کاروبار وزن وفرزند وقال النبی صلی الله علیه وسلم لن یبسط احد منکم ثوبه حتی اقضی
مقالتی هذه وفرموده روزی پیغمبر خدا فراخ نکند هرگز هیچ یکی از شما جامه خود را تا آنکه تمام کنم من مقاله خود را که اینست ثم یجمعه
الی صدره فینسی من مقالتی شیئا پستر جمع بکند جامه را بسینه خود پس فراموش کند از گفتار من چیزی را فبسطت نمرة لیس علی ثوب غیرها
پس فراخ کردم من چادر را که بود بر من جز آن نمره بفتح نون وکسر میم ورا چادری خطدار حتی قضی النبی صلی الله علیه وسلم مقالته
تا آنکه تمام کرد آنحضرت مقاله خود را ثم جمعتها الی صدری پس گرد آوردم چادر را بسینه خود فوالذی بعثه بالحق ما نسیت من مقالته

ابن عوف ... اربعائنا جمع ربیع ... النهر الصغیر ...
عه ابراهیم بن سعد بسکون العین ابن ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف الزهری ...
والله الموعد بفتح المیم وکسر العین ... ظرف زمان او مکان ...
... قسطلانی

قحط سالها مانند قحط سالهای یوسف علیه السلام
که هفت سال در زمان وی باهل مصر قحط شده بود
و همچنان شد که کافران مکه هفت سال در عذاب
قحط گرفتار ماندند سنین غالب آمده استعمال
آن در قحط سال و نسبت سنین بیوسف ازین
جهة است که واقع شد در تعبیر وی برویا را او
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال غفار غفر
الله لها و تحقیق آنحضرت گفت قبیله غفار
بکسر معجمه و تخفیف فا کرازنی کنانه است بخشد
خدا او را واسلم سالمها الله و قبیله اسلم که از
خزاعه است سلامت کند خدا او را بصلح و ترک
عقوبت و صیغه جناس اشتقاق درین دعای
این دو قبیله مخفی نیست و تخصیص ایشان
بدعا بجهت آنکه غفار قدیم الاسلام اند واسلم مسالم
و مصالحه کرده بود با آنحضرت از جا نکه در او اهل بیتنا
مبین کرده انتهی رحمه الله تعالی قال ابن ابی الزناد
عن ابیه هذا کله فی الصبح اینها همه در نماز صبح
بود **حدثنا** الحمیدی قال حدثنا سفیان
عن الاعمش عن ابی الضحی مسلم بن صبیح
عطار عن مسروق ح وحدثنا عثمان
بن ابی شیبة قال حدثنا جریر عن منصور
عن ابی الضحی عن مسروق قال کنا عند
عبد الله فقال گفت مسروق بودیم ما نزد
عبد الله بن مسعود پس گفت حق ان النبی

بلغاني يوعي هذا پس سوگند کسی که برانگیخته است آن حضرت را بحق و دین راست و درست فراموش نکردم از مقالهٔ آنحضرت که آن مقاله بود
دران وقت تا امروز و گویا که اشارة باشد بمطلق مقالهای است و نصیحت آنحضرت و الله لولا آیتان فی کتاب الله ما حدثتکم شیئا ابدا
سوگند بخدا اگر نبودی دو آیت در کتاب خدا حدیث نکردمی شمارا چیزی هرگز ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی الی الرحیم
و درین آیات وعیدی سخت است مرکسی را که کتمان علم کند از انچه دلالت دارد بر احکام دین و هدایت کند ایشان را براه مستقیم اسلام

بسم الله الرحمن الرحیم کتاب المساقات

را از سقی گرفته اند بمعنی آب دادن و دیگری را آب دادن از نفع جهان
است و حاجت بیان آن بیشتر است

باب ما جاء فی الشرب

و شرب بکسر شین و سکون را بمعنی نصیب و بهره است و بفتح معجمه بمعنی آب دادن
و قوله تعالی و در بیان فرمودهٔ خدا وجعلنا من الماء کل شیء حی افلا یؤمنون و گردانیده ایم از آب هر حیوانی که زنده است آیا ایمان نمی آرند
باین آیات بینات چون حیوان بی آب زندگانی نتواند کرد گویا مخلوق است از آب و بعضی گویند مراد از آب نطفه است بهر حال
این عام تخصیص یافته بخبر اصارهش و گیاهی که در جوب و مانند آن می باشد و قوله افرأیتم الماء الذی تشربون الی قوله فلولا تشکرون
آیا دیدید آن آب را که میخورید باین عذوبت و گوارائی أأنتم انزلتموه من المزن ام نحن المنزلون آیا شما فرود آورده اید آنرا بر ابرها یا فرود آرنده ایم
لو نشاء جعلناه اجاجا فلولا تشکرون اگر خواهیم بگردانیم آنرا تلخ پس چرا شکر نمیکنید در روایت مستملی بعضی الفاظ را تفسیر واقع شده
ثجاجا منصبا یعنی ثجاج بمعنی ریخته شده المزن السحاب و مزن بمعنی ابر است و الاجاج المر اجاج بمعنی تلخ است فراتا عذبا فرات
بمعنی شیرین است درین باب همین آیت آورده و شربی که در ترجمه گرفته بمعنی که تفسیر آن کرده اند چیزی نیاورده است و وجه آن مگر معلوم شد

باب من رأی صدقة الماء وهبته و وصیته جائزة

کسیکه اعتقاد کرده دادن آب را و بخشیدن آن و وصیت بدان کردن جایز
مقسوما کان او غیر مقسوم قابل قسمت باشد یا نه و قال عثمان قال النبی صلی الله علیه وسلم و گفت عثمان فرمود پیغمبر خدا رحمت کنا
خدا بروی من یشتری بئر رومة فیکون دلوه کدلاء المسلمین کیست که بخرد بئر رومه را پس باشد دلو او همچو دلوهای همه مسلمانان
یعنی عام کند انتفاع او را فاشتراها عثمان پس خرید آنرا عثمان رضی الله عنه بسی و پنج هزار درم و وقف کرد بر مسلمانان رومه بضم را و
سکون واو و میم نام صاحب این چاه است و آن رومه غفاری است حدثنا سعید بن ابی مریم قال حدثنا ابو غسان قال حدثنی
ابو حازم عن سهل بن سعد قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم بقدح فشرب منه گفت سهل آورده شد پیغمبر خدا را قدحی از آب
یا شیر پس خورد آنحضرت از ان وعن یمینه غلام اصغر القوم والاشیاخ عن یساره و از جانب دست راست آنحضرت غلامی
خورد سال تر از مردم نشسته بود و پیران از جانب چپ آنحضرت فقال یا غلام أتأذن لی ان اعطیه الاشیاخ پس فرمود ای غلام آیا
اذن میکنی مرا اینکه بدهم این قدح را به پیران قال ما کنت لأوثر بفضلی منک احدا یا رسول الله گفت نیستم من که ایثار کنم پس خوردهٔ تو
کسی را ای رسول خدا فاعطاه ایاه پس داد آنحضرت قدح آن غلام را حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنی
انس بن مالک انها حلبت لرسول الله گفت زهری حدیث کرد مرا انس بن مالک بتحقیق قصه اینست که دوشیده شد برای پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم شاة داجن بزی خانه پرورده داجن بدال مهمله و جیم مکسور آخر نون بمعنی شاتی است که در خانه علف خورد و هو فی دار
انس بن مالک و آنحضرت در سرای انس بن مالک بود وشیب لبنها بماء من البئر التی فی دار انس بن مالک و آمیخته شد شیر آن
بآب چاهیکه در سرای انس بود شیب بکسر شین و سکون تحتیه و بار موحده صیغه مجهول است از شوب بمعنی آمیزش فاعطی رسول الله
صلی الله علیه وسلم القدح فشرب منه پس داده شد قدح شیر پس خورد از ان شیر حتی اذا نزع القدح من فیه تا وقتیکه کشید آنحضرت
قدح را از دهان خود وعلی یساره ابو بکر وعن یمینه اعرابی و حال آنکه از جانب چپ ابو بکر صدیق بود و جانب راست دهقانی

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الاستسقاء

بسکون ثانی لاش مرده غیر مذبوح را گویند و مشام است
از ان ینظر احدهم الی السماء فیری الدخان
من الجوع و نگاه میکرد یکی از ایشان بسوی آسمان
سپدید دود از گرسنگی که بسبب ضعف حاسهٔ تخیل
آنوقت میگردد فاتاه ابو سفیان فقال پس
آمد آنحضرت را ابو سفیان که در آن ایام کافر بود
و گفت یا محمد انک تأمر بطاعة الله و بصلة
الرحم ای محمد بتحقیق تو امر میکنی بطاعت خدا
و بصلهٔ رحم وان قومک قد هلکوا فادع الله
لهم و بتحقیق قوم تو در هلاکت اند از گرسنگی و طاعت
و صله چگونه میتواند کرد پس دعا کن خدا را برای
ایشان که ذی رحم تو اند قال الله تعالی فرمود خدا
بشارت باین دادن فارتقب یوم تأتی
السماء بدخان مبین پس منتظر باش ای
محمد برای این کفار که در تنگ میکنند در ایمان
آوردن روزی را که بیارد آسمان دودی
آشکارا که در گیرد مردم را و اینها عاجز اند الی قوله
یعنی تمام خواند آنحضرت این آیه را تا آخر که ترجمه اش
اینست که بگویند اینها که این عذاب دردناک است
و فریاد بر آرند که پروردگارا بردار از ما این عذاب را
که بتحقیق ما ایمان آرنده ایم و باد او عید ثم پس
بفرماید خدا تعالی چگونه باشد اینها را پند
باینقدر عذاب و چه فائده کند نصیحت در چنین حال
آنکه آمد ایشانرا پیغمبر ظاهر معجزات پس اعراض کردند
و گفتند او را که آموخته شده و مجنون گشته است
پس بفرماید که اگر بردارم عذاب را اندکی از ایشان چه

فقال عمر فخاف ان يعطيه الاعرابي اعطِ ابابكر يا رسول الله عندك پس گفت عمر بن خطاب وحال آنکه ترسيد اينکه مبادا آنحضرت تيسير اعرابي را بدهد ابابکر را اي رسول خدا نزد تست فاعطاه الاعرابي الذي من يمينه پس داد آنحضرت از جهت تاليف قلوب او وتعليم سنت بحاضران اعرابي را کله از جانب يمين بود ثم قال الايمنون فالايمن پس تر فرمود بدهيد يمين نشين را ودگر يمين نشين را آن گويد سنت تقديم ايمن است اگرچه مفضول باشد وآنکه از ابن عباس بصحت پيوسته که بود آنحضرت وقتي که ميخورد آب يا شير فرمودي ابدأ کنيد باکابر در صورتي است که در يمين کسي نباشد وهمه مقابل نشسته باشند ونيز ميتوان گفت که سنت آن بود که چون آنحضرت خود تناول ميکرد بقيه را بکسي که جانب يمين مي بود عنايت ميکرد ونچه در حديث ابن عباس آمده نجا دمان فرموده است که ابتدا باکابر کنند پس تخالف درين دو حديث نخواهد بود **باب** من قال ان صاحب الماء احق بالماء کسي که گفته که بتحقيق صاحب آب سزاوارتر است بآب که در زراعت خود بر درختي براي تا سيراب گردد لقول رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يمنع فضل الماء از جهت فرموده پيغمبر خدا رحمت کناد خدا بروي منع کرده نشود زيادتي آب از حاجت خود براي ديگري وبعد از سيرابي منع نکند زيادتي آب را **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يمنع فضل الماء ليمنع به الكلأ فرمود بايد که منع کرده نشود زيادتي آب که فارغ باشد از حاجت ديگران را تا عاقبت اين منع کرده شود گياه خشک ولام ليمنع براي عاقبت است چنانکه در آيت کريمه فالتقطه آل فرعون ليكون لهم عدوا پس برداشت آل فرعون موسى را براي آنکه باشد مر ايشان را بعاقبت دشمن مراد گياهي که در صحرا باشد ودر زمين مملوک کسي نبود ومعني حديث آنست که اگر يکي در زميني آبي آورد براي زراعت خود بر گرد آب علف زار ودواب است ودواب تا بران آب وارد نشوند بهراگاه خود ميرسند پس منع کرده شده است صاحب آب که منع نکند دواب را از زيادتي آب که از حاجت او فارغ شد از آنکه اگر منع کند آب را از گياه هم منع کرده باشد واين خود روا نيست ونيز سدا دراکه موجب ضرر مردم است واين رفته ائمه حنفيه که منع دواب نبايد کرد وصحيح از مذهب شافعيه هم اينست وبعضي فقها برآنند که اگر مواشي هلاک ميشده باشند نبايد منع کرد **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب عن ابن المسيب وابي سلمة عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تمنعوا فضل الماء لتمنعوا به فضل الكلأ فرمود منع نکنيد زيادتي آب را تا منع کنيد زيادتي گياه را ودر حديث فضل الكلأ واقع شده وجماعت از شراح بنظر در نيايده تواند که اينجا بطريق فضل آب گويند مراد گياهي است که مملوک کسي باشد منع فرمود که مسلمان نبايد که زياده از حاجت خود از مسلمانان دريغ دارد **باب** من حفر بئرا في ملكه لم يضمن کسي که چاهي کند در زمين خود وشخصي در آن افتاد ومرد ضامن خون او نميشود **حدثنا** محمود قال اخبرنا عبيد الله عن اسرائيل عن ابي حصين عن ابي صالح عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المعدن جبار كان زر وجواهر اگر کسي در ملک خود کنده وافتاد در وي شخصي ومرد ضامن نيست صاحب معدن جبار بضم جيم وموحده آخر را يعني هدر است والبئر جبار وهمچنين صاحب چاه ضامن نيست اگر کسي بافتد در وي والعجماء جبار ودابه اگر تلف کند ولگد زند کسي را وهلاک شود بر صاحب آن چيزي نيست بشرطيکه سوار بروي نباشد يا خود رميده باشد وفي الركاز الخمس ودر گنج کسي يابد پنجم حصه آن حق بيت المال است **باب** الخصومة في البئر والقضاء فيها بيان خصومت کردن در چاه وحکم کردن در آن **حدثنا** عبدان عن ابي حمزة عن الاعمش عن شقيق عن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من حلف على يمين يقتطع بها مال امرئ مسلم فرمود کسي که سوگند خورد بحالي که اقدام کرده بر يميني که قطع ميکند بسبب آن مال مسلماني را يعني پاره از آن ميگيرد قيد مسلمان اتفاقي است بحسب مورد هو عليها فاجر لقي الله وهو عليه غضبان آنکس بر ان يمين فاسق است ملاقات ميکند خدا را در قيامت وحال آنکه خدا بر وي خشمناک است فانزل الله تعالى ان الذين يشترون بعهد الله وايمانهم ثمنا قليلا

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الاستسقاء

وعيدهاي کفر درين دارکه بدان خبر داده بود آنحضرت بر خان وبطشه چنانکه معلوم شد واللزام ودر بعض نزام که در آيه کريمه فسوف يكون لزاما موعود بود ومراد از ان البطشة الكبرى محيط است وبطشه پيوسته سختگان بهگيرکر وبعولي عقوبت تکذيب ريا وجود قتل واسير لازم کفار است تا دخول جهنم وايه الروم وگذشت آيه قتال روم که کريمه غلبت الروم في ادنى الارض الخ خبر ميدهد از ان **باب** سؤال الناس الامام الاستسقاء اذا قحطوا سوال کردن مردم امام را براي استسقاء وقتي که باز داشته شوند از باران قحطوا بفتح قاف وکسر چنانکه روايت ابي ذر است وبفتحتين نيز آمده وظاهر اولست چه قحط بمعني بند شدن باران است پس نسبت وي بمردم خوب نباشد مگر بتقدير مضاف **حدثنا** عمرو بن علي قال حدثنا ابو قتيبة قال حدثنا عبد الرحمن بن عبد الله بن دينار عن ابيه قال سمعت ابن عمر يتمثل بشعر ابي طالب گفت عبد الله بن دينار شنيدم ابن عمر را که مثل ميزد بشعر ابي طالب پدر امير المؤمنين علي

پس فرو د فرستاد خدا این آیه را تحقیق آنکسانیکه میخرند و استبدال میکنند بعهدی که بسته اند به پیغمبر خدا در وفا کردن بامانتها و بسوگندها الی اندک را اولئك لا خلاق لهم فی الآخرة ولهم عذاب الیم آنجماعه نیست نصیبی مر آنها را در آخرت و مر ایشان را هست عذاب سخت دردناک فجاء الاشعث فقال ما یحدثکم ابو عبد الرحمن فی انزلت هذه الآیة پس آمد اشعث بن قیس و گفت چیزی که حدیث میکند شما را ابو عبد الرحمن کنیت عبد الله بن مسعود است در حق من نازل شده است این آیت کانت لی بئر فی ارض ابن عم لی بود مر چاهی در زمین پسر عمی که مرا بود و با من خصومت کرد پیش آنحضرت رفتیم فقال لی شهودك قلت ما لی شهود فقال فیمینه پس فرمود بیار گواهان خود را گفتم نیست مرا گواهان پس فرمود بگیر سوگند او را قلت یا رسول الله اذن یحلف گفتم ای رسول خدا درین وقت که طلب یمین کنم سوگند میخورد فذکر النبی صلی الله علیه وسلم هذا الحدیث پس ذکر کرد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی اینحدیث مذکور را فانزل الله تعالی ذلك تصدیقا له پس فرو د فرستاد خدای برتر این آیه را برای تصدیق کردن آنحضرت از حدیث ظاهر است که فرمودن آنحضرت پیش از سوگند ابن عم اشعث بوده و بعد ازین اگر سوگند خورده باشد کذب یکی ازین دو صحابی لازم می آید یا دعوی کذب یا سوگند کاذب و هیچکدام بر اصحاب رسول گمان نمیتوان کرد مگر آنکه گویند اشعث از روی اشتباه ملك دعوی کرده باشد نه از روی جزم و یقین والله اعلم **باب** اثم من منع ابن السبیل من الماء در بیان گناه کسی که منع کند مسافر را از آبی که زیاده باشد از حاجت او **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد الواحد بن زیاد عن الاعمش قال سمعت ابا صالح یقول سمعت ابا هریرة یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا ینظر الله الیهم یوم القیامة فرمود سه قسم مردمانند که نظر رحمت نمیکند خدا بسوی ایشان روز قیامت ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم و ثنا نمیکند و پاک نمیگرداند ایشان را و مر ایشان راست عذاب دردناک رجل کان له فضل ماء بالطریق فمنعه من ابن السبیل مردیکه باشد مر او را زیادتی آب از حاجت او بر راهی پس منع کند و باز دارد آب را از مسافر و رجل بایع اماما لا یبایعه الا للدنیا و مردیست که عقد بیعت کرد امامی را بیعت نمیکند او را مگر برای حصول اسباب دنیا فان اعطاه منها رضی وان لم یعطه منها سخط پس اگر دهد او را از آن دنیا راضی گردد و اگر نه دهد او را ستیزه کند و رجل اقام سلعته بعد العصر فقال والله الذی لا اله غیره لقد اعطیت بها کذا وکذا و مردیست که بر پا کرد در بازار رخت خود را بعد از عصر که آخرهای معامله اهل بازار که فرصت رد و بدل کمتر باشد پس گفت سوگند خدائی که نیست معبودی بحق جز وی تحقیق داده ام من بآن متاع چنین و چنین فصدقه رجل پس تصدیق کند او را مردی و فریب خورد از وی ثم قرأ هذه الآیة ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا پس تر خواند آنحضرت این آیت را که سرزنش سخت کرده در روی بر عهد نادرست و سوگند بدروغ چنانکه معلوم شد **باب** سکر الانهار در حکم سد و ساختن جوبهای آب سکر بفتح سین مهمله و کسر آن و سکون کاف بمعنی بستن نهرهاست **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنی ابن شهاب عن عروة عن عبد الله ابن الزبیر انه حدثه ان رجلا من الانصار خاصم الزبیر عند النبی صلی الله علیه وسلم فی شراج الحرة التی یسقون بها النخل تحقیق عبد الله بن زبیر حدیث کرد عروه را که مردی از انصار نزاع کرد زبیر را نزد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در جوئیکه از حره میگذشت آنکه آب میدادند نوبت بنوبت بآن جوی نخلستان را شراج بکسر شین معجمه و آخر جیم جمع شرج است بفتح معجمه و سکون را مانند بحر و بحار حره موضعی است معروف بمدینه فقال الانصاری سرح الماء یمر پس گفت مرد انصاری بزبیر بگذار آب را بحالی که میگذرد خواست که تعجیل کند در آب دادن بنخیل خود سرح بفتح سین و کسر را مشدده و حاء مهمله امر از سرح است بمعنی گذاشتن فابی علیه پس ابا کرد زبیر بر مرد انصاری از دادن او آب را فاختصما عند النبی صلی الله علیه وسلم پس خصومت کردند هر دو نزد آنحضرت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم للزبیر پس فرمود رسول خدا مر زبیر را اسق یا زبیر ثم ارسل الماء الی جارك آب بده ای زبیر پستر روا کن آب را بسوی همسایه خود فغضب

الجزء الرابع تیسیر الاسلام | کتاب الاستسقا

ارمله بفتح میم درویشان و حاجیان از مرد و زن انتهی و غالب استعمال ارمال و ارامل در زنان است لهذا اگر وصیت کند برای ارامل مخصوص بزنان باشد کذا قالوا و این بیت کنایت است از ذات شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و اشارت است بانچه واقع شده در زمان عبد المطلب که وی استسقا کرده بود برای قریش و آنحضرت با وی بود صغیر چنانکه سهیلی گفته یا اشارت است بانچه ابن عساکر آورده که گفتند قریش هنگام قحط ای ابو طالب خشک شدند جویها و گرسنه گشتند عیال بیا استسقا کنیم پس بیامد ابو طالب بحالیکه با وی کودکی بود یعنی آنحضرت که گویا آفتابیست که از پرده ابر بر آمده جلوه گر شده و گرد آنحضرت کودکان دیگر بودند پس گرفت آنحضرت را ابو طالب و چسپانید لپشت او را بکعبه و وسیله گرفت و نبود در آسمان ابری نیز و نمود ابر از اینجا و ازینجا و سیلان کرد مارا و جاری شدند جویها و سبز گشت صحرا چنانکه قسطلانی نقل کرده و محتمل که ابو طالب مدح کرده باشد آن بمشاهده مبادی استعداد اقبال در آنحضرت از آنچه در وقوع آن مشاهده نکرده و یا آنکه دانسته با آنچه پیش از بعثت باخبار بحیرا راهب وغیره از شان شریف وی و دولت ابی طالب نبوت آنحضرت در باب احادیث آمده اگرچه اسلام وی بثبوت نرسیده و آنرا اشارت باشد بسوال ابی سفیان از آنحضرت

الانصاری فقال ان كان ابن عمتك پس خشم كرد انصاری وگفت بجهت آنكه بتحقيق بود زبير پسر عمه تو تقديم كردی او را برمن ودر روايت
طبری از عبد الرحمن بن اسحق واقع شده كه گفت عدل كن ای رسول خدا اگرچه ابن عمه تست بدانكه در حال اين مرد اختلاف كرده اند بعضی گويند منافق بود
يا يهودی و بعضی رد اين قول كرده اند كه اگر منافق و يهودی می بود او را بانصاری وصف نميكردند انصار از قوم يهود نبودند و اين وصف صفت
مدح است منافق را و يهودی كافر را سلف چگونه باين وصف ياد ميكردند صحيح آنست كه اين مرد مسلمان بود از شدت غضب شيطان او را لغزش داد
همه مسلمانان انصار از اول امر مهذب نبودند و تمام از احكام نفس و طبيعت بر آمده اگر در حال غضب از يكی اينچنين كلمه صادر شود بعيد نخواهد بود
و بعحت پيوسته كه وقتی در قسمت غنائم از قوم انصار با آنحضرت رسانيدند كه ميگويند ما اينهمه شمشير زديم و تائيد دين نموديم آخر آنحضرت جنست
قوم خود بر ما ميكند آنحضرت را اين سخن سخت ناخوش آمد خطبه خواندند كه در ان اظهار رنج از انصار بود چون باينها معلوم شد كه آنحضرت رنجيده است
كلانان انصار آمده عذر خواهيها كردند كه اگر اين قسم كلمه از بعضی جوانان و خورد سالان واقع شده آنحضرت عفو فرمايند و برانگيختند پس بعفو
و صفح مقرون شد و ظاهر است كه اين مرد انصاری هم آخر توبه و استغفار كرده باشد و لهذا حكم ارتداد بر وی نكردند و بقتل نرسانيدند و آنكه نووی
گفته كه چون اوائل اسلام بود و آنحضرت در مقام تاليف قلوب بود و بملاحظه آنكه منافقان نگويند كه باصحاب خود چنين كار كرد اجرای حكم ارتداد نفرمود
خالی از ضعف و سستی نيست وجهی كه اول تحرير رفت بهتر از ين است والله اعلم فتلون وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم پس رنگين شد
روی رسول خدا از غضب ثم قال اسق يا زبير ثم احبس الماء حتى يرجع الى الجدر پس گفت آب بده ای زبير پستر نگاه دار آب را تا آنكه بر گردد
بسوی ديوار باغ جدر بفتح جيم و سكون دال مهمله يعنی بنياد ديوار و آنچه بر گرد زراعت كنند يعنی استيفای تمام حق خود كن فقال الزبير والله
انی لاحسب هذه الاية نزلت فی ذلك پس گفت زبير سوگند بخدا بتحقيق من گمان ميبرم كه اين آيت نازل شده است درين قضيه فلا وربك
لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم پس سوگند پروردگار كه ايمان نمی آرند و قبول نيست ايمان اينها تا آنكه حاكم كنند ترا در چيزی كه اختلاط
و اشتباه شده است ايشان را در ميان خود و قبول حكم تو كنند ويسلموا تسليما و مسلم دارند مسلم داشتنی كلمه لا در فلا زايد است برای تاكيد قسم چنانكه
در لا اقسم قال ابو عبد الله ليس احد يذكر عن عروة عن عبد الله الا الليث فقط گفت ابو عبد الله مولف هيچ نيست احدی كه ذكر ميكند
كه عروه از عبد الله بن زبير روايت كرده مگر ليث و بس چنانكه درين اسناد واقع شده **باب** شرب الاعلى قبل الاسفل در بيان نصيب كسی
كه بالا تر است پيش از آنكه پايان تر است **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر عن الزهری عن عروة قال خاصم الزبير
رجلا من الانصار فقال النبی صلى الله عليه وسلم گفت عروه خصومت كرد زبير مردی را از انصار پس فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
يا زبير اسق ثم ارسل فقال الانصاری انه ابن عمتك ای زبير آب ده پستر بگذار پس گفت انصاری بتحقيق زبير پسر عمه تست كه چنين حكم كردی
فقال اسق يا زبير حتى يبلغ الماء الجدر ثم امسك گفت آب ده ای زبير تا آنكه برسد آب ته ديوار را ثم امسك الماء پستر نگهدار آب و مگذار كه بنخيل
انصاری رسد چون اينمرد اين گفت رنا سزا گفت ابطال حق او فرمود بعضی شراح در تقرير اينمعنی گفته اند كه آنحضرت اول از زبير را
فرمود كه مسامحه كند و ترك نمايد حق خود را بعد از ان فرمود تمام كن حق خود را چنانكه باين معنی اشارت ميكند قول او فاستوعى له حقه
استيفا كرد زبير را حق او وقال الزبير فاحسب هذه الاية نزلت فی ذلك فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم **باب**
شرب الاعلى الى الكعبين در بيان آنكه نصيب اعلى تا كعبين است **حدثنا** محمد بن سلام قال اخبرنا مخلد بن يزيد الحرانی قال
اخبرنا ابن جريج قال حدثنی ابن شهاب عن عروة بن الزبير انه حدثه ان رجلا من الانصار خاصم الزبير فی شراج من الحرة
مردی از انصار خصومت كرد زبير را در سيل آبی كه از حره ميگذرد تا آب دهد باغ خود را فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اسق يا زبير
فامره بالمعروف فرمود آب ده ای زبير پستر بگذار در نخلستان بمعروف و معتاد ميان مردم امر بفتح همزه و كسر ميم و تشديد را امر است

[illegible]

كل ميزاب پس فرود نمی آمد از منبر تا آنكه جوشش ميكرد هر ناودان بلند تا آب جيش جيوش و جيشان جوشيدن ديگ و دريا و پر آب شدن چشمه و كاريز وجز آن و ظاهر است كه اين استسقاء آنحضرت در سوال مردم بود نزد محط **حدثنا** الحسن بن محمد زعفرانی قال حدثنا محمد بن عبد الله الانصاری قال حدثنا و بروايتی حدثنی ابی پدر من عبد الله بن المثنی بن عبد الله بن انس عن ثمامة بضم مثلثه ابن عبد الله بن انس عن انس بن مالك ان عمر بن الخطاب كان اذا قحطوا يستسقی بالعباس بن عبد المطلب بود عمر فاروق كه چون قحط كرده ميشدند مردم استسقاء ميكرد بوسيله عباس عم آنحضرت فقال پس گفتی عمر اللهم انا كنا نتوسل اليك بنبينا صلى الله عليه وآله وسلم فتسقينا خداوندا بوديم ما كه توسل ميكرديم بسوی تو به پيغمبر ما در استسقاء پس آب ميدادی ما را وانا نتوسل اليك بعم نبينا فاسقنا و بتحقيق اكنون وسيله ميكنيم بسوی تو عم پيغمبر خود پس آب ده ما را قال فيسقون گفت انس پس آب داده ميشدند و در بعضی طرق اين حديث نزد اسمعيلی چنانست كه گفت انس بودند كه چون قحط ميرسيد ايشان را در عهد آنحضرت استسقا ميكردند نبی پس استسقا ميكرد برای ايشان و چون امارت عمر شد پس ذكر كرد حديث را تا آخر و درين طريق مناسبت بترجمه ظاهر است و زبير بن بكار در انساب بيان

وبعضهم بعد اللام بسكون معناه مفتوحة ... والكسر في فرع اليونينية قال ابن مالك ... افادة بفتحة في قبلها اللام والكسر ... لما قبله شه ابن جريج عبد الملك بن عبد العزيز المكي ... رجلا من الانصار هو حاطب او حميد او ثابت بن قيس ... شه في شراج من الحرة بكسر الشين المعجمة آخره جيم والحرة بفتح الحاء المهملة وتشديد الراء اي مجاری الماء الذی يسيل منها ... شه فامره بالمعروف من العادة الجارية بينهم في مقدار الشرب ... او امره بالقصد وهو الامر الوسط ... وضبط في جميع الروايات فامره فعل ماض ... قسطلانی

از باب امرای ثم ارسل الی جارك قال الانصاری ان كان ابن عمك گفت انصاری آیا ازین جهت تقدیم او كردی كه ابن عم تست فتلون وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قال اسق ثم احبس حتی یرجع الماء الی الجدر ترجمه معلوم شده است فاستوعی له حقه پس استیفا كرد زبیر را حق او فقال الزبیر والله ان هذه الآیة انزلت فی ذلك فلا وربك لا یؤمنون حتی یحكموك فقال لی ابن شهاب فقدرت الانصار والناس قول النبی صلی الله علیه وسلم اسق ثم احبس حتی یبلغ الجدر پس گفت مرا ابن شهاب این قول راوی ابن شهاب است پس اندازه كردند انصار ومردم فرموده آنحضرت را كه فرمود آب ده پس نگهدار تا برسد بنیاد دیوار را وكان ذلك الی الكعبین وبود این آب هنگام حبس تا شتالنگها

باب فضل سقی الماء در ثواب نوشانیدن آب **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن سمی عن ابی صالح عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بینا رجل یمشی فاشتد علیه العطش فرمود در میان آنكه مردی راه میرفت پس سخت شد بروی تشنگی فنزل بئرا فشرب منها پس فرود آمد چاهی را وخورد از چاه ثم خرج فاذا هو بكلب یلهث پس بر آمد از چاه پس ناگاه وی پیش آمد سگی را كه زبان بیرون میكشد از سختی تشنگی یاكل الثری من العطش میخورد گل را از تشنگی فقال لقد بلغ هذا مثل الذی بلغ بی پس گفت بتحقیق رسیده است این سگ را مانند چیزی كه رسیده بود مرا از سخت تشنگی فنزل البئر فملأ خفه پس فرود آمد چاهی را وپر كرد موزه خود را از آب ثم امسكه بفیه ثم رقی له فسقی الكلب پس نگهداشت موزه را بدهن خود و بر آمد پس خوراند آب سگ را فشكر الله له فغفر له پس ستود او را خدا پس آمرزید گناهان او قالوا یا رسول الله وان لنا فی البهائم اجرا گفتند حاضران ای رسول خدا آیا ما را در احسان چار پایان اجری پیش خدا خواهد بود قال فی كل كبد رطبة اجر فرمود شما را در آسوده ساختن هر جگری كه تراست برطوبت حیات یعنی در همه حیوانها ثوابی است تابعه حماد بن سلمة والربیع بن مسلم عن محمد بن زیاد متابعت این معنی كه دو كس یا زیاده از یك شیخ روایت كرده باشند و هر جا مذكور شد و اینچنین است كه از شیخی كه در اسناد است یكی روایت كند و دیگری میگوید كه متابعت كرده است او را از همان شیخ و درین اسناد محمد بن زیاد مذكور نیست مرجع ضمیر تابعه نیز معلوم نمیشود كه كیست فتدبر

حدثنا ابن ابی مریم قال حدثنا نافع بن عمر عن ابن ابی ملیكة عن اسماء بنت ابی بكر ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی صلوة الكسوف فقال دنت منی النار مرویست از اسماء بنت ابی بكر كه پیغمبر خدا رحمت كناد خدا بروی گذارد نماز كسوف پس فرمود نزدیك شد از من آتش دوزخ حتی قلت ای رب وانا معهم تا آنكه گفتم ای پروردگار عجبست از نزدیكی آتش دوزخ و حال آنكه من با ایشانم فاذا امرأة حسبت انه قال تخدشها هرة پس ناگاه دیدم زنی را گمان میبرم كه فرمود آنحضرت زنی است كه میكند پوست او را گربه قال ما شان هذه فقالوا حبستها حتی ماتت جوعا فرمود چه حال است این زن را كه گربه پوست او میكند گفتند حاضران دوزخ حبس كرده بود این زن گربه را تا آنكه مرد از گرسنگی در بعضی نسخ جای قالوا قال است بصیغه افراد یعنی گفت خدا یا گفت مالك دوزخ پوشیده نماند كه حدیث دلالت میكند بر آنكه آن زن اگر او را گرسنگی نگه نداشتی عذاب كرده نشدی وجوع تلزم تشنگی دارد پس ازینجا ثواب آب دادن مفهوم شد ومطابق گشت حدیث بترجمه **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال عذبت امرأة فی هرة حبستها حتی ماتت جوعا فرمود عذاب كرده شد زنی از جهت گربه كه حبس كرده بود تا آنكه مرد از گرسنگی فدخلت فیها النار پس در آمد از جهت گربه آتش را قال فقال والله اعلم لا انت اطعمتها ولا سقیتها حین حبستها گفت پیغمبر خدا پس گفت خدا یا آن زن وخدا دانا تر است باحوال نه تو طعام دادی آنرا ونه تو آب دادی آنرا هنگامی كه حبس كردی تو آنرا ولا انت ارسلتها فاكلت من خشاش الارض ونه تو گذاشتی آنرا پس خوردی از حشرات زمین خشاش بكسر معجمه وفتح آن وخفت شین معجمه اول بمعنی كرمهای زمین است

باب من رأی ان صاحب الحوض والقربة احق بمائه كسیكه دیده است واعتقاد كرده كه صاحب حوض ومشك

الجزء الرابع شیخ الاسلام | كتاب الاستسقا

در حدیث و مستحب است نزد شافعی در قول جدید تنكیس آن با تحویل یعنی پائین ردا را با علا بردن واعلای آنرا با سفل گذاشتن بجهت تشدید كردن آنحضرت چنانكه در روایت ابی داؤد و حاكم آمده كه خواست آنحضرت كه بگیرد اسفل خمیصه و بگرداند آنرا اعلا پس چون گران آمد انجمال بروی قلب كرد آنرا بر دوش خود واما در حق ماموم پس مستحب است نیز نزد مالك و شافعی واحمد واستثنا كرده ابن ماجشون نساء را و نزد ابی یوسف و محمد تحویل كند امام تنها وقتیكه بگذرد صدر خطبه وی در روایتی بعد از فراغ خطبه نزد استقبال قبله اگر ردا مربع باشد بگرداند اسفل آن اعلا بالعكس واگر مدور بود بگرداند طرف راست بچپ و بالعكس و نزد ابی حنیفه وبعضی مالكیه مستحب نیست چیزی از ان وتحویل كه واقع شده بحسب اتفاق بود یا علامتی میان وی ومیان پروردگار كه سر آن ندانیم نه آنكه تشریع سنت باشد ولهذا در بسیاری از احادیث استسقا تحویل نیامده چنانكه در باب علحده مذكور شود

وصاحب مشک سزاوارتر است بآب و مقدم است در سیر کردن در حوائج خود **حدثنا** قتيبة قال حدثنا عبد العزيز عن ابيه ابي حازم عن سهل بن سعد قال اتي رسول الله صلى الله عليه وسلم بقدح فشرب وعن يمينه غلام وهو احدث القوم والاشياخ عن يساره گفت سهل بن سعد الساعدي الانصاري آورده شد نزد رسول خدا رحمت کناد خدا بروی قدحی از آب پس خورد آنحضرت و جانب دست راست آنحضرت غلامی بود که ابن عباس است وحال آنکه خوردترین مردم بود ابن عباس سه سال پیشتر از هجرت متولد شده و پیران جانب دست چپ بودند از انجمله خالد بن ولید است فقال يا غلام اتاذن لي ان اعطي الاشياخ پس فرمود ای پسرک آیا اذن میدهی اینکه بدهم این آب پیران را فقال ما كنت لاوثر بنصيبي منك احدا يا رسول الله پس گفت ابن عباس نیستم من که ایثار کنم نصیب خود را که از تو یابم هیچ یکی را ازاعطاء ابا کرد پس داد آنحضرت صلعم او را در تطبیق اینحدیث بترجمه گویند استدلال کرده است مولف رح باینکه هرگاه صاحب یمین احق باشد پس صاحب آن بطریق اولی خواهد بود اگرچه درین دو استحقاق فرقی ظاهر است صاحب یمین را اگر منع کنند طلب میرسد بخلاف صاحب ید لیکن استدلال بمجرد استحقاق است با قطع نظر از الزام **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن محمد بن زياد سمعت ابا هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده لاذودن رجالا عن حوضي گفت محمد بن زیاد شنیدم ابا هریره را که نقل میکرد از پیغمبر خدا که فرموده و سوگند کسی که ذات من در دست قدرت اوست هرآئینه میرانم بعضی مردم را از سر حوض خود كما تذاد الغريبة من الابل عن الحوض چنانچه رانده میشود شتران بیگانه از آبخور خود مراد از مردم رانده شده منافقانند بعضی گویند اهل کبایر بعضی گویند اهل بدعت که احداث کرده اند در دین آنچه نبوده بعضی گویند مراد ظلم کار اند مطابقت اینحدیث بترجمه ظاهر است **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن ايوب وكثير بن كثير يزيد احدهما على الاخر درحالیکه زیاده میکند در روایت یکی ازین دو کس که ایوب و کثیر است بر روایت دیگری عن سعيد بن جبير هر دو روایت کرده اند از سعید بن جبير قال قال ابن عباس قال النبي صلى الله عليه وسلم يرحم الله ام اسمعيل گفت سعید گفت ابن عباس که فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا مادر اسمعیل را که هاجره است لو تركت زمزم او قال لو لم تغرف من الماء اگر ترک کردی چاه زمزم را و گرد نمیکرد آنرا وقتی که جبرئیل زد ببال خود و ظاهر کرد آنرا و یا فرمود پیغمبر خدا اگر بر نمیداشتی بدست آب را و در مشک بر نمیداشت شک راویست لكان عينا معينا هرآئنه بودی چشمه جاری اشارتست که بشومی تدبیر ... آن از مردم این چشمه جاری نشد و عام النفع نگشت واقبل جرهم فقالوا اتاذنين ان ننزل عندك و پیش آمد قبیله جرهم پس گفتند آیا اذن میکنی که فرود آئیم نزد تو جرهم بضم جیم و سکون را و ضم ها نام قبیله است از یمن از قحطان بن عامر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح است قالت نعم ولا حق لكم في الماء قالوا نعم گفت هاجره آری فرود آئید و نیست حقی شمارا در آب گفتند آری حق نداریم **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا سفيان عن عمرو عن ابي صالح السمان عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ثلثة لا يكلمهم الله يوم القيمة ولا ينظر اليهم فرموده سه قسم مردم اند که سخن نمیکند ایشان را خدای برتر والتفات نمیکند روز قیامت و نمی بیند بسوی آنها بنظر رحمت رجل حلف على سلعة مردیست که سوگند خورد بر متاعی لقد اعطي بها اكثر مما اعطي وهو كاذب که بتحقیق داده شد در قیمت بیشتر از آنچه داده است و حال آنکه درین سوگند کاذب است ورجل حلف على يمين كاذبة بعد العصر ليقتطع بها مال رجل مسلم دوم مردی که سوگند خورد بر یمین کاذب یعنی بر آنچه سوگند خورده شود چون آخر محلوف عنه کذب خواهد بود بمجاز آنرا یمین کاذب گفته و این سوگند بعد از نماز عصر خورده تا بگیرد بآن مال مسلمانی این سوگند مطلقا حرام است و تخصیص بوقت عصر از جهت شرافت این وقتست که ملائکه شب و روز درین وقت جمع میشوند و تغلیظ درین بیشتر و نیز تواند بود که وجه تخصیص آن باشد که این وقت چون آخر ای بازار است میخواهند که خرید و فروخت تمام شود بسوگند اقدام مینمایند

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الاستسقا

استاده رو بقبله نمود و تحويل کرد ازینجا معلوم شد که تحويل در اثنای خطبه واقع شده نزد اراده دعا كذا ذكره الشيخ ابن حجر و گفته اند که حکمت در تحويل ردا تفاول است برای تحويل حال از امساک بامطار و تنگی بفراخی و وارد شده در حدیث دارقطنی و حاکم از طریق جعفر بن محمد علي از پدرش سلام الله عليهم که تحويل کرد آنحضرت تا متحول شود قحط و بعضی گفته اند این مجرد تفاول نیست چه شرط تفاول آنست که بقصد و اختیار باشد بلکه این امتثال امر الٰهیست که کرده شد آنحضرت را و گفته شد که همچنین کن تا تحويل یابد حال پوشیده نماند که مستعمل می شود تفاول در عمل چیزی که مناسب و مشاکل بحال مطلوب کنند بقصد و اختیار نیز چنانکه میگویند مر کسی را که حال خود زبون نمود ار گردد ع مزن فال بد کاورد حال بد **حدثنا** علي ابن عبد الله قال حدثنا سفيان بن عيينة عن عبد الله بن ابي بكر برادر محمد بن ابي بكر مذكور انه سمع عباد بن تميم يحدث اباه بتحقيق شنید عبد الله بن ابي بكر عباد بن تميم را که روی حدیث میکرد عبد الله مذکور را عن عمه عبد الله بن زيد ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم خرج الى المصلى برآمد آنحضرت بسوی مصلای عید فاستسقى فاستقبل القبلة پس استسقا کرد و استقبال نمود قبله را هنگام استسقا و حول رداءه تحويل کرد ردای مبارک را درین هنگام وصلى ركعتين ... و دو رکعت و ذکر صلوة درین بیاید قال ابو عبد الله گفت مولف كان ابن عيينة يقول هو صاحب الاذان بود سفیان بن عيينة که میگفت که این عبد الله بن زید راوی صاحب اذان است که دیده بود کلمات آنرا در خواب و باعث شرعیت شد که آن عبد الله بن زید بن عبد ربه

ورجل منع فضل ماءٍ مردی که منع کند زیادتی آب خود را از محتاجان فيقول الله اليوم امنعك فضلي كما منعت فضل مالم تعمل
يداك پس میگوید خدا امروز قیامت منع میکنم ترا فضل خود چنانچه منع کردی تو فضل چیزی را که عمل نکرده است دو دست تو قال علی حدثنا سفيان
غير مرة عن عمرو گفت علی بن مدینی حدیث کرده ما را زیاده بر یکبار از عمرو بن دینار وسمع اباصالح يبلغ به النبي صلى الله عليه وسلم
وشنیده است عمرو اباصالح را درحالیکه میرسانید حدیث به پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی **باب** لاحمى الا لله ولرسوله نیست حمی مگر
مر خدا را و رسول خدا را حما بکسر مهمله و فتح میم بی تنوین در لغت بمعنی منع است و در عرف چیزی که نگاه میدارد امام از کاه و جز آن در زمین موات
از برای مواشی معین و منع میکند سائر الناس را از چرانیدن در آن **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن يونس عن ابن شهاب
عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن ابن عباس ان الصعب بن جثامة قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال مرویست از ابن عباس
که صعب بن جثامه گفت که بتحقیق رسول خدا فرمود لاحمى الا لله ولرسوله نیست حمی مگر خدا و رسول خدا را یعنی نمیرسد احدی را که مخصوص کند
برای دواب و مواشی خود و منع کند دیگران را مگر خدا و رسول خدا و کسی که قائم مقام رسول خداست وقتیکه احتیاج افتد مصلحت مسلمانان را
چنانکه خلفا ثلثه کرده اند وقال ابو عبد الله بلغنا ان النبي صلى الله عليه وسلم حمى النقيع وگفت ابو عبد الله مولف رسیده است ما را که
بتحقیق پیغمبر خدا نگهداشته بود نقیع را نقیع بفتح نون و کسر قاف و سکون مثناة تحتیه و عین مهمله موضعی است بر بیست فرسنگ از مدینه و آن در اصل
لغت بمعنی زمینی است که جمع کرده میشود در آن آب و چون تمام آن فرو برود بر زمین گیاه از آنجا میروید وان عمر حمى الشرف والربذة
وبتحقیق عمر بن خطاب رضی الله عنه نگهداشته شرف و ربذه را شرف بمعجمه و را هر دو مفتوح موضعی است و مشهور است بشرف الروحا
یعنی بسین مهمله و کسر را خوانده اند و آن موضعی است نزدیک بمکه ربذه براء مهمله و موحده و معجمه مفتوح قریه ایست بر سه مرحله از مدینه **باب**
شرب الناس والدواب من الانهار در بیان نوشیدن مردم و دواب از جویها **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا
مالك بن انس عن زيد بن اسلم عن ابي صالح السمان عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الخيل لرجل اجر
فرمود اسپ مر یکمرد را موجب ثواب است ولرجل ستر و یکمرد را پرده فقر است و اظهار غنا و تعفف وعلى رجل وزر و بر مردی گناه و وبال است
فاما الذي له اجر فرجل ربطها في سبيل الله و اما کسی که مر او را ثواب است پس مردیست که بسته است آنرا در راه خدا و آماده دارد برای جهاد
فاطال بها في مرج او روضة پس ریسمان کرده مر او را در مرغزاری یا در باغی شک راویست فما اصابت في طيلها ذلك من المرج او
الروضة پس چیزی که رسید در ریسمان آن خیل که بسته است آن از مرغزار یا از روضه مرج بفتح میم و سکون را و آخر جیم است بمعنی سبزه زار
طیل بکسر طاء مهمله و فتح یاء مثناة تحتیه و لام ریسمانی که با آن اسپ ببندند كانت له حسنات باشد مر او را نکوئیها ولو انه انقطع طيلها فا
ستنت شرفا او شرفين و اگر بتحقیق شان اینست که گسیخت ریسمان پای او پس گذشت یک بلندی یا دو بلندی استن الفرس واستن یعنی بسیار تک دو کرد در آمد
وقت كانت آثارها وارواثها حسنات له باشد نشانهای سم آن و سرگینهای آن نیکیها مر او را که فردای قیامت در کفه اعمال او گیرد ولو انها مرت بنهر فشربت منه
ولم يرد ان يسقي كان ذلك حسنات له و اگر گذشت بجوی آبی پس نوشید اسپ از آن آب و نخواست صاحب آن اینکه آب دهد او را باشد
آن گذشتن بر سر نهر و نوشیدن اسپ آب را نیکوئیها او را اگرچه بی قصد واقع شده و جای تائید ترجمه همین است فهي لذلك اجر پس این اسپ مر او را
ثوابی است ورجل ربطها تغنيا وتعففا و مردیست که بسته است اسپ را از روی اظهار غنا و پوشیدن فقر خود که محتاج نیست و از کسی سوال
نمیکند ولم ينس حق الله في رقابها ولا ظهورها و فراموش نکرده حق خدا تعالی که فرض کرده در گردن اسپ از زکوة تجارت و حقی که در پشت اوست
از سوار کردن درماندگان و بار گران بران نهادن دهی لذلك ستر و این اسپ مر او را پرده عفافست ورجل ربطها فخرا ورياء
ونواء لاهل الاسلام و مردیست که بسته است از روی تفاخر و تکبر نمودن بر مردم که از سواران اهل جهادم و در باطن اراده آن نمیکند

بمصلا در استسقا رشره نباشند زیرا که مقصود از خروج
تکثیر مردم است و این حاصل است در مسجد اعظم
و پیش ازین که معهود بود خروج بصحرا بسبب عدم
تعدد جوامع و اکنون در بلاد مساجد بنا یافته که گنجایش

وانست عداوت مر مسلمانان را که وقتی با ایشان کارزار کند تو انگسر نون بمعنی معادات است فهی علی ذلك وزر پس این اسپ بر آن کس گناه است وسئل رسول الله صلے الله علیه وسلم عن الحمر و پرسیده شد رسول خدا رحمت کنا دخدا بروی از خران از صدقه و زکات آنها فقال ما انزل علی فیها شیئ پس فرمود فرستاده نشده است بر من در حق خران چیزی بخصوص الا هذه الآیة الجامعة الفاذة مگر آیت که شامل جمیع احکام راو منفرد است و کم مانند در قلت الفاظ و کثرت معانی و جواب و سوال نیز از وی پیدا است از آنکه تقاضا کرد که اگر در خر است حمار نیت نیک دارد مانند اسپ پس نیکی خواهد دید و اگر چیزی بداو را ماند میگردد فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره پس کسیکه بکند بمقدار ذره نیکوئی می بیند جزا آنرا ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره و کسیکه بکند قدر ذره بدی را می بیند آنرا فردای روز قیامت ذره مور خورد وانچه از روشنی آفتاب از گرد مینماید حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالك عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن عن یزید مولی المنبعث عن زید بن خالد الجهنی قال جاء رجل الی رسول الله صلے الله علیه وسلم فسأله عن اللقطة گفت زید بن خالد آمد مردی نزد رسول خدا پس پرسید آنحضرت را از حکم لقطه بضم لام و سکون قاف و طاء مهمله آنچه در راه گم کرده کسی باشد فقال اعرف عفاصها و وکاءها پس فرمود اظهار کن و بشناس کیسه آنرا و ریسمان سربند آنرا ثم عرفها سنة پس تشناسان مدت یکسال فان جاء صاحبها والا فشانك بها پس اگر آمد صاحب لقطه از وست و اگر نیامد پس کار تست با آن یعنی مالک آن هستی قال فضالة الغنم گفت پس ضاله غنم را حال چیست اگر کسی در جائی یابد قال هی لك او لاخیك او للذئب فرمود آن غنم برای تست اگر بعد از تعریف کسی پیدا نشد یا برای برادر تست یعنی صاحب آن اگر حاضر شد یا بعیب گرگ است اگر کسی پیدا نشد و تو هم نگرفتی قال فضالة الابل گفت پس ضاله شتر را حکم چیست قال مالك ولها ومالها چکار داری تو بشتر یعنی نگیر او را معها سقاءها وحذاءها با آن شتر مشک اوست که شکم اوست یعنی هر جا برای میرسد پر میکند شکم را آب تا چند روز بکار آید و پای دیگر رسد و پای اوست ترد الماء وتاكل الشجر حتی یلقاها ربها وارد میشود آب را و میخورد درخت تا پیش آید او را صاحب و مالک او و خدا بکسر حاء مهمله و ذال معجمه بمعنی خف شتر است و حدیث بهمین جز که در باب شتر مذکور شد مطابق ترجمة باب

باب بیع الحطب والكلاء در بیان فروختن هیزم و گاه حدثنا معلی بن اسد قال حدثنا وهیب عن هشام عن ابیه عن الزبیر بن العوام عن النبی صلے الله علیه وسلم قال لان یاخذ احدكم احبلا فیاخذ حزمة من حطب فرمود هر آینه گرفتن یکی از شما ریسمانها پس میگیرد پشتاره از هیزم فیبیع فیكف الله به وجهه پس بیع نماید پس نگه دارد خدا آب روی او خیر له من ان یسأل الناس اعطی او منع بهتر است مر او را از آنکه سوال کند مردم را داده شود یا منع کرده شود حدثنا یحیی بن بكیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن ابی عبید مولی عبد الرحمن بن عوف انه سمع ابا هریرة رضی الله عنه یقول قال رسول الله صلے الله علیه وسلم لان یحتطب احدكم حزمة علی ظهره خیر من ان یسأل احدا هر آینه چیدن یکی از شما پشتاره هیزم بر پشت خود بهتر است از سوال کردن یکی را فیعطیه او یمنعه پس بدهد او را یا منع کند یعنی با خواری سوال محتمل است که نه دهد حدثنا ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام ان ابن جریج اخبرهم قال اخبرنی ابن شهاب عن علی بن حسین عن ابیه حسین بن علی عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه انه قال اصبت شارفا مع رسول الله صلے الله علیه وسلم فی مغنم یوم بدر بتحقیق گفت علی بن ابی طالب بدست آوردم ناقه جوانی با پیغمبر خدا در غنیمتی روز غزوه بدر قال واعطانی رسول الله صلی الله علیه وسلم شارفا اخری گفت علی و داد مرا رسول خدا ناقه دیگر شارف بشین معجمه بعد از الف را و پس از وی فا است ناقه مسن را گویند جوهری از اصمعی نقل میکند که نر شتر را شارف میگویند و ماده شتر را شارف فانختهما یوما عند باب رجل من الانصار پس نشاندم هر دو شتر را روزی نزد در مردی از انصار وانا ارید ان احمل علیهما اذخرا لابیعه ومعی صائغ من بنی قینقاع و من میخواستم اینکه بردارم بران شتران اذخر را از صحرا تا بفروشم آنرا و با من زرگری بود از بنی قینقاع قینقاع بفتح قاف و کسر نون وضم آن و فتح آن

الجزء الرابع شیخ الاسلام | كتاب الاستسقاء

هلكت المواشی ای رسول خدا ضایع شدند چهار پایها و مشرف شدند بر هلاک که نمی یابند قوت را بسبب امساک وانقطعت السبل و منقطع شدند راهها از آمد و رفت که یافته نمیشود آب و گاه در آن و باقی نمانده زاد سفر در مردم و قوت و ربد احله فادع الله ان یغیثنا پس دعا کن خدا را که فریاد رسی کند و باران دهد ما را اینچنین است روایت ابی ذر بلفظ ان وضم یا از اغاثه بمعنی فریاد رسیدن

نیز آمد و فاستعین به علی ولیمة فاطمة پس یاری جویم بآن بر مهمانی زفاف فاطمه رضی الله عنها وحمزة بن عبد المطلب یشرب فی ذلک البیت معه قینة وحمزه بن عبد المطلب شراب میخورد دران خانه با وی داهی مغنیه بود قالت الا یا حمز للشرف النواء گفت آن داه این ابیات را که این مصراع اول آنست ودران ابیات تحریص کرد حمزه را بر کشتن شتران شرف جمع شارف است ونواء جمع ناویه یعنی فربه فثار الیهما حمزة بالسیف فجب اسنمتهما پس دوید حمزه بسوی آن شتران بشمشیر پس قطع کرد کوهان آنهارا وبقر خواصرهما وپاره کرد پهلوهای آنهارا ثم اخذ من اکبادهما پس گرفت از جگرهای آنها قلت لابن شهاب ومن السنام عقیل گوید گفتم ابن شهاب را کوهان را گرفت گویا تعجب کرد از گرفتن کوهانهای شتران قال قد جب اسنمتهما فذهب بها گفت بتحقیق قطع کرد کوهانهای آنهارا پس برد آنرا قال ابن شهاب قال علی رضی الله عنه فنظرت الی منظر افظعنی گفت ابن شهاب گفت علی بن ابی طالب پس نظر کردم بسوی منظری که در ترس آورد مرا از مستی حمزه که بیخبر افتاده بود فاتیت نبی الله صلی الله علیه وسلم وعنده زید بن حارثة پس آمدم پیغمبر خدا را ونزد او زید بن حارثه نشسته بود فاخبرته الخبر پس خبر دادم او را خبر را فخرج ومعه زید پس برآمد آنحضرت وبا او زید بود فانطلقت معه پس رفتم من با آنحضرت فدخل علی حمزة فتغیظ علیه پس درآمد بحمزه وخشم کرد بر حمزه فرفع حمزة بصره فقال هل انتم الا عبید لآبائی پس برداشت حمزه نگاه خود را وگفت آیا هستید شما یان غیر بندهای پدر من مراد ازین مستی تفاخر کرد که من اقرب هستم بعبد المطلب فرجع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقهقر پس برگشت رسول خدا بجای خود پس پا گام زد حتی خرج عنهم تا آنکه بیرون آمد از ایشان وذلک قبل تحریم الخمر واین واقعه پیش از حرام ساختن شراب بود **باب** القطائع قطائع جمع قطیعت است آنچه امام حاکم مسید هد بمردمان ومخصوص میکرداند بآنها اگر چه بطریق تملیک نیست حاصل آنرا تصرف میشوند **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن یحیی بن سعید قال سمعت انسا قال اراد النبی صلی الله علیه وسلم ان یقطع من البحرین گفت انس خواست پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی اینکه تعیین کند برای انصار از حاصل بحرین یعنی خراج بحرین اند که مراد زمین افتاده است تا احیاء آن کنند وداخل ملک موبد باشد فقالت الانصار حتی تقطع لاخواننا من المهاجرین مثل الذی تقطع لنا پس گفتند انصار تعیین کن وجهی برای ما تا آنکه تعیین کنی برای برادران ما که مهاجرین اند مانند چیزی که تعیین میکنی برای ما قال ستروی بعدی اثرة فرمود سرانجام است که می بینید بعد ازمن اختیار را یعنی خواهید دید استقلال های مردم وتفضیل خود برشما بگرفتن زیادتی عطاها واین از اعلام نبوة است از احوال آینده که ملوک قریش برای خود اختیار کرده اند از اموال زیادة بر انصار فاصبروا حتی تلقونی پس صبر کنید تا آنکه ملاقات کنید مرا اثرة بهمزه وثاء مثلثه وراء مهمله مفتوح است اسم است از اثر یوثر ایثارا وبضم همزه وسکون مثلثه نیز روایت کرده بهر حال **باب** کتابة القطائع در نوشتن قطائع باهل آن تا حجتی باشد ودیگری نزاع نکند وقال اللیث عن یحیی بن سعید عن انس دعا النبی صلی الله علیه وسلم الانصار لیقطع لهم بالبحرین مرویست از انس بن مالک که خواند پیغمبر خدا انصار را تا تعیین کند حقوق بحرین فقالوا یا رسول الله ان فعلت فاکتب لاخواننا من قریش بمثلها پس گفتند ای رسول خدا اگر مینویسی برای ما پس بنویس برای برادران ما که از قریش اند مانند آن فلم یکن ذلک عند النبی صلی الله علیه وسلم پس مستحسن نیفتاد این معنی نزد آنحضرت بعضی گویند معنی آنست که نبود مثل آن نزد پیغمبر خدا از کمی حاصل بحرین بعضی گویند از آن رو که آنحضرت اقطاع مهاجران بر اراضی بنی النضیر تعیین فرموده بود فقال انکم سترون بعدی اثرة فاصبروا حتی تلقونی **باب** حلب الابل علی الماء دوشیدن شیر شتر بر آب یعنی نزد آب **حدثنا** ابراهیم بن المنذر قال حدثنا محمد بن فلیح قال حدثنی ابی عن هلال بن علی عن عبد الرحمن بن ابی عمرة عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من حق الابل ان تحلب علی الماء فرمود از حقهای شتر اینست که دوشیده شود بر آب تا نفعی برسد بفقرا که بر لب آب بحسب عادت جمع می آیند **باب** الرجل یکون له ممر او شرب فی حائط او فی نخل مردی که می باشد

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الاستسقا

قسم خدا است که نمیدیدیم در آسمان ابری ولا قزعة ونه ابر پاره تنک ولا شیئا ونه چیزی از علامات

موردراهی وگذری یا نصیبی درباغ یا درنخل حکم آنست که اورا از درآمدن منع نباید کرد و قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من باع نخلا بعد ان
تؤبّر فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی کسی که فروخت درختی از خرما پس از آنکه تو بیر کرده میشود تو بیر افشاندن خوشه نر از خرماست بر ماده آن
فثمرتها للبائع وللبائع الممر والسقی حتی یرفع پس میوه آن نخل مر بایع راست و میرسد بایع را که درآید و آب دهد تا وقتی که بردارد میوه خود را
وکذلک رب العرية وهمچنین است حکم صاحب نخل که فروخته است میوه را میرسد این خریدار را که درآید در باغ و آب دهد و اصلاح میوه کند

حدثنا عبد اللہ بن یوسف قال اخبرنا اللیث قال حدثنی ابن شهاب عن سالم بن عبد اللہ عن ابیه قال سمعت رسول اللہ صلی
اللہ علیه وسلم یقول من ابتاع نخلا بعد ان تؤبّر فثمرتها للبائع گفت ابن عمر که سالم شنید پیغمبر خدا میفرمود کسیکه خرید نخلی را
پس از آنکه تو بیر کرده شد پس میوه آن نخل مر فروشنده راست الا ان یشترط المبتاع مگر آنکه شرط کند مشتری که میوه آن هم از وی باشد و قبول کند
بائع نیز ومن باع عبدا وله مال فماله للذی باعه الا ان یشترط المبتاع وکسیکه فروخت غلامی را و مر این غلام را مالی است پس مال
این غلام مر کسی راست که فروخته زیرا که غلام را مالی نمی باشد و اینست مذهب امام ابی حنیفه رح و روایت است از امام احمد مذهب امام مالک و قول
قدیم امام شافعی است که اگر تملیک کند سید عبدی را مالی مالک میشود و استدلال کرده اند از قول وله مال که نسبت داده آنحضرت مال را بعبد پوشیده
نماند که این نسبت مجازیست از قبیل ثمره که نسبت کرده مانند ثمره را بنخل پس دلیل نمی تواند شد بر آنکه مال ملک عبد باشد فان العبد وما فی یده ملک
لمولاه مگر آنکه شرط کند مشتری که مال او نیز از وی باشد در نصورت مال از مشتری است و درین مسئله نزد علما تفصیلی است در جواز و عدم جواز این بیع
چنانکه در کتب مبسوط مذکور است وعن مالک عن نافع عن ابن عمر عن عمر فی العبد یعنی مرویست از عمر بعد از قول الا ان یشترط
المبتاع لفظ فی العبد و بعضی گویند معنی آنست که از عمر نیز در باب عبد چنین روایت کرده اند که مال عبد از بائع است **حدثنا** محمد بن
یوسف قال حدثنا سفیان عن یحیی بن سعید عن نافع عن ابن عمر عن زید بن ثابت قال رخص النبی صلی اللہ علیه وسلم ان تباع العرايا
بخرصها تمرا گفت زید بن ثابت رخصت کرد پیغمبر خدا اینکه فروخته شود میوه سر درخت باندازه کردن از روی تمر یعنی صاحب بصیرت اندازه کند
که رطب که بر درخت است وقتی که خشک شود بقدر تمر منقوا هر بود موافق آن فروختن رواست **حدثنا** عبد اللہ بن محمد قال حدثنا
ابن عیینة عن ابن جریج عن عطاء سمع جابر بن عبد اللہ قال نهی النبی صلی اللہ علیه وسلم عن المخابرة والمحاقلة وعن المزابنة
گفت جابر منع کرد آنحضرت ازین امور مخابره بمیم مضموم و خاء معجمه و را عقد مزارعت است باینصورت که تخم از عامل باشد و بر حصه ثلث یا ربع
مقرر سازند محاقله بمهمله و قاف بیع زراعت با گندم صاف مزابنه بزای و موحده و نون بیع انگور سر درخت بکشمش و رطب بتمر وعن بیع الثمر
حتی یبدو صلاحها و از فروختن میوه تا آنکه ظاهر شود صلاح آن و قابل خوردن شود وان لا یباع الا بالدینار والدرهم الا العرايا
و اینکه فروخته نشود میوه مگر بنقد درهم و دینار مگر عرایا که رواست باندازه کردن چنانکه در حدیث سابق معلوم شد **حدثنا** یحیی بن قزعة
قال حدثنا مالک عن داود بن الحصین عن ابی سفیان مولی ابن ابی احمد عن ابی هریرة قال رخص النبی صلی اللہ علیه وسلم فی بیع العرايا
بخرصها من التمر ترجمه معلوم شد فیما دون خمسة اوسق او فی خمسة اوسق شک داود فی ذلک یعنی رخصت در کمتر از پنج
وسق است یا در پنج وسق شک کرده است داود درین روایت در اصل بیع خرمای تر بخشک روا نیست لیکن بضرورت درین قدر
رخصت داده شد و پس احتیاط در آنست که پنج وسق بر اصل حرمت دارند و وسق شصت صاع است و آن شش من است بوزن
شاه جهانی **حدثنا** زکریا بن یحیی قال حدثنا ابو اسامة قال اخبرنی الولید بن کثیر قال اخبرنی بشیر بن یسار مولی بنی حارثة ان
رافع بن خدیج وسهل بن ابی حثمة حدثاه گفت ولید خبر داد مرا بشیر که رافع و سهل هر دو حدیث کرده اند مرا ان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم
نهی عن المزابنة بیع التمر بالتمر منع کرده آنحضرت از بیع مزابنه که بیع خرمای سر درخت است بخشک الا اصحاب العرايا فانه اذن لهم

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الاستسقا

درآمد مردی از آن باب که سابق آمده بود در جمعه
آینده و در روایت مسلم از مالک از شریک
که در باب سوم بیاید ثم جاء فقال لی ذکر رجل با رجاع
ضمیر رجل مذکور و در روایت یحیی بن سعید از انس
که در باب شغل الناس ایدیهم مع الامام بیاید فقال
الرجل معرف و در مسند ابی عوانه از طریق حفص
حتی جاء ذلک الاعرابی صریحست در آنکه مرد
آینده در جمعه دیگر همان سائل جمعه اولی بود و گفتن
انس لا ادری چنانکه در آخر حدیث است شاید
در وقت دیگر بوده که در آنوقت جزم نداشت و رسول
اللہ صلی اللہ علیه وآله وسلم قائم یخطب آمد در حالیکه آنحضرت
استاده خطبه میخواند فاستقبله قائما فقال پیش روی
آنحضرت شد استاده و گفت یا رسول اللہ هلکت

مگر اصحاب عرایا پس بتحقیق رخصت داد در آنها را قال وقال ابن اسحاق حدثنی بشیر مثله گفت مولف رح وگفته است ابن اسحق حدیث کرد مرا
بشیر مانند این حدیث مذکور **کتاب فی الاستقراض** استقراض بمعنی طلب قرض است وقرض گاه اطلاق میکنند آنرا بمعنی اسم شئی که تقرض ا
وگاه بمعنی مصدر تملیک چیزی باراده آنکه رد کرده شود بدل آنرا واداء الدیون ودر بیان ادا کردن آنچه برذمه وارد والحجر والتفلیس حجر بفتح مهمله
وسکون جیم بمعنی منع تصرف در مال است وتفلیس ساختن حاکم کسی را که برذمه او مطالبه است در ابواب این کتاب اینهمه مطالب مذکور خواهد شد

بسم الله الرحمن الرحیم باب من اشتری بالدین ولیس عنده ثمنه کسی که بخرد چیزی بقرض وحال آنکه نیست نزد او بهای آن
اولیس بحضرته یا نیست بحضور او بهای آن **حدثنا** محمد بن سلام قال اخبرنا جریر عن المغیرة عن الشعبی عن جابر بن عبد الله
قال غزوت مع النبی صلی الله علیه وسلم فقال کیف تری بعیرک اتبیعنیه گفت جابر غزا کردم با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پس فرمود
چگونه است شتر تو آیا میفروشی تو بمن آنرا در این حدیث در بعضی از اجزای حدیث اختصاری رفته در باب شری الدواب تمام مذکور شده است
قلت نعم فبعته ایاه گفتم آری میفروشم پس فروختم بآنحضرت آنرا فلما قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة غدوت الیه بالبعیر
فاعطانی ثمنه پس هرگاه قدوم آورد آنحضرت مدینه را روز دیگر رفتم نزد آنحضرت پس داد مرا بهای آن **حدثنا** معلی بن اسد
قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الاعمش قال تذاکرنا عند ابراهیم الرهن فی السلم گفت اعمش مذاکره کردیم نزد ابراهیم نخعی جواز گرو کردن
در سلم مراد سلم اصطلاحی نیست چنانکه ظاهر است بلکه مراد شری بدین است فقال حدثنی الاسود عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم اشتری
طعاما من یهودی الی اجل ورهنه درعا من حدید پس گفت ابراهیم حدیث کرد مرا اسود از عائشه که پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی
خرید غله از یهودی بوعده مدتی وگرو داد او را زرهی از آهن **باب** من اخذ اموال الناس یرید اداءها او اتلافها حکم کسی که گرفت اموال
مردم بقرض بخیال اینکه میخواهد ادای آنرا یا تلف کردن آنرا **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله الاویسی قال حدثنا سلیمان بن بلال عن
ثور بن زید عن ابی الغیث عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من اخذ اموال الناس یرید اداءها ادی الله عنه
فرمود کسی که گرفت اموال مردم بخیالی که میخواهد برد اموال مردم را آسان کند خدا ادای چیزی که بروی ادا کند از فضل خویش بحسن نیت او
ومن اخذ یرید اتلافها اتلفه الله وکسیکه گرفت مال مردم میخواهد تلف آنرا تلف کند خدا وجه معاش او وببرد آن مال را از دست او
چنانکه منتفع نشود از آن **باب** اداء الدین وقول الله تعالی در بیان ادای دین وفرموده خدای برتر ان الله یامرکم ان
تؤدوا الامانات الی اهلها الآیة بتحقیق خدا میفرماید شمارا که ادا کنید امانتها بسوی صاحب امانت **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا
ابو شهاب عن الاعمش عن زید بن وهب عن ابی ذر قال کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم فلما ابصر یعنی احدا گفت ابوذر
بودم من با پیغمبر خدا پس هرگاه دید میخواهد کوه احد را قال ما احب انه یحول لی ذهبا یمکث عندی منه دینار فوق ثلث فرمود
دوست نمیدارم اینکه گردانیده شود مرا کوه احد طلائی که درنگ کند نزد من از وی یک دینار زیاده بر سه شب الا دینارا ارصده
للدین مگر جنس دیناری که نگهدارم آنرا برای ادای دین در این کلام اشارت است که در قرض گرفتن زیادتی نباید کرد مطابقت حدیث بترجمه
بهمین جز راست ثم قال ان الاکثرین هم الاقلون پس تر فرمود آگاه باش که بسیاران آن از روی مال کمتر اند از روی ثواب
الا من قال بالمال هکذا وهکذا مگر کسیکه کند بمال اینچنین واینچنین قول بمعنی فعل است چنانکه گویند قال بیده یعنی اشارت کرد بدست
خود واشار ابو شهاب بین یدیه وعن یمینه وعن شماله واشارت کرد ابو شهاب در بیان هکذا وهکذا یعنی باشد پیش روی
وجانب دست راست وجانب چپ وقلیل ما هم واندک اند آنها که چنین ایثار کنند وقال مکانک وفرمود آنحضرت برجای خود باش
تا بیایم نزد تو وتقدم غیر بعید پیش رفت آنحضرت نه پر دور فسمعت صوتا فاردت ان آتیه وشنیدم آوازی پس خواستم که آیم

ندا وندا باران بر پشتهای ریگ وتلهای زمین
آکام بکسر همزه وفتح ومد وی نیز آمده جمع اکمه بفتحات
توده ریگ وجای بلند از زمین والجبال وبر
کوهها والظراب بکسر معجمه جمع ظرب بر وزن کتف
کوه پهناور که بلند نباشد یا کوهچه خورد والاودیة
ومنابت الشجر وبر رودها وجاهای رستن درختان
پس بیان فرمود آنرا بقول خود قال فانقطعت
گفت انس پس منقطع شد ابر وبارش از مدینه
وخرجنا نمشی فی الشمس وبرآمدیم ما بحالیکه
راه میرفتیم در آفتاب قال شریک فسالت
انسا اهو الرجل الاول قال لا ادری گفت
شریک پس پرسیدم انس را که آیا این مرد داخل
در این جمعه همان مرد اول بود که بار دیگر سائل آمده
گفت نمیدانم وشاید که سبب عدم مبادرت
آنحضرت پیش از سوال باستسقا اختیار مقام صبر
بر بلا ورضا بالقضا وتسلیم است وچون ضعف ابتلا
وناتوانی ملاحظه کرد برای رعایت حال انجماعه واقامت
سنت در زمانه آتیه بزایل آن جزع وفزع وبی صبری بود

نزد آنحضرت ثم ذكرت قوله مكانك حتى اتيك پس ترا ياد كردم فرموده آنحضرت كه برجاى خود باش تا آنكه بيايم ترا فلما جاء قلت
يا رسول الله الذى سمعت او قال الصوت الذى سمعت وهرگاه آمد آنحضرت گفتم اى رسول خدا چه بود آنكه شنيدم يا گفته ابو ذر
آواز كه شنيدم شك راويست قال وهل سمعت قلت نعم فرمود آيا شنيدى تو گفتم آرى شنيدم گويا مجرد آواز مى شنيده واحتمال
دارد كه كلام تمام شنيده باشد با وجود آن از جهت تحقيق وتاكيد استفسار كرده باشد قال اتانى جبرئيل فقال من مات من امتك
لا يشرك بالله شيئا دخل الجنة فرمود آمد مرا جبرئيل پس گفت كسى كه بميرد از امت تو درحاليكه شريك نميكند بخدا چيزيرا لو آيد بهشت را
قلت وان فعل كذا وكذا قال نعم گفتم اگرچه كند چنان وچنان يعنى ارتكاب معصيت كند فرمود آرى رسيد آيد اگرچه گناه گار باشد

حدثنا احمد بن شبيب بن سعيد قال حدثنا ابى عن يونس قال ابن شهاب حدثنى عبيد الله بن عبد الله بن عتبة قال قال
ابو هريرة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كان لى مثل احد ذهبا ما يسرنى ان لا يمر على ثلث وعندى منه شىء
فرمود اگر باشد مرا مانند احد طلائى خوش ميكند مرا اينكه نگذرد بر من سه شبانه روز ونزد من از آن طلا چيزى باشد الا شىء ارصده لدين
مگر چيزيكه نگهدارم آنرا براى اداى دين كه بر من باشد رواه صالح وعقيل عن الزهرى روايت كرده است اين حديث را صالح وعقيل از زهرى

باب استقراض الابل در بيان قرض كردن شتر **حدثنا** ابو الوليد قال حدثنا شعبة قال اخبرنا سلمة بن كهيل قال
سمعت ابا سلمة بمنى يحدث عن ابى هريرة ان رجلا تقاضا رسول الله صلى الله عليه وسلم مرويست از ابى هريره كه مردى تقاضا كرد
حق خود را رسول خدا از شترى كه بقرض داده بود فاغلظ له فهم به اصحابه پس درشتى كرد مر آنحضرت را پس قصد كردند بوى ياران آنحضرت
كه شدت كنند فقال دعوه فان لصاحب الحق مقالا پس فرمود بگذاريد او را پس تحقيق مر صاحب حق را در طلب حق خود گفتاريست
واشتروا له بعيرا فاعطوه اياه وبخريد براى او شترى پس بدهيد او را آن شتر را قالوا لا نجد الا افضل من سنه گفتند نمى يابيم شترى مگر آنكه
بهتر از شتر اوست قال اشتروه فاعطوه اياه فان خيركم احسنكم قضاء فرمود بخريد وبدهيد او را اگرچه بهتر باشد بتحقيق بهترين شما نيكوترين
شماست از روى اداى قرض **باب** حسن التقاضى در بيان استحباب نيكوئى در طلب دين **حدثنا** مسلم قال حدثنا شعبة
عن عبد الملك بن عمير عن ربعى عن حذيفة قال سمعت النبى صلى الله عليه وسلم يقول مات رجل فقيل له ما كنت تقول گفت حذيفه شنيدم
رسول خدا را رحمت كناد خدا بروى ميفرمود مرد مردى پس گفته شد او را چه بود كه ميگفتى وچكار ميكردى در روايت مستملى واقع
شده ما كنت تعمل بجاى ما كنت تقول قال كنت ابايع الناس فاتجوز عن الموسر واخفف عن المعسر گفت بودم من كه مبايعت ميكردم مردم را
پس ميگذشتم از مطالبه از فراخ دست وتنگ نميگرفتم او را وتخفيف ميكردم از تنگدست واستيعاب حق خود نميكردم پس بخشيده شد مر او را
باين حسن سلوك قال ابو مسعود سمعته من النبى صلى الله عليه وسلم گفت ابو مسعود كه عقبه بن عامر انصاريست با سناد سابق شنيدم آنرا
از پيغمبر خدا **باب** من اعطى اكبر من سنه يا داده شود قرض خواه را كلان تر از آنچه بقرض گرفته شود از شتر سال رسيده **حدثنا** مسدد
عن يحيى عن سفيان قال حدثنى سلمة بن كهيل عن ابى سلمة عن ابى هريرة ان رجلا اتى النبى صلى الله عليه وسلم يتقاضاه بعيرا
مرويست از ابى هريره كه مردى آمد نزد پيغمبر خدا درحاليكه مطالبه ميكند او را شترى را كه داده بود بقرض فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اعطوه پس فرمود رسول خدا شترى بخريد وبدهيد او را فقالوا ما نجد الا سنا افضل من سنه پس گفتند خادمان آنحضرت نمى يابيم در بازار هيچ
شترى مگر شترى زياده تر از شتر او فقال الرجل اوفيتنى اوفاك الله پس گفت آن مرد وفا كردى قرض مرا وفا كناد ترا خدا حقوق تو فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اعطوه فان من خيار الناس احسنهم قضاء پس فرمود رسول خدا بدهيد بتر او را بتحقيق از نيكان مردم نيكوترين
ايشان است از روى اداى حق **باب** حسن القضاء بيان استحباب نيكوئى قضاى حق **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا سفيان

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الاستسقاء

قتيبة بن سعيد قال حدثنا اسمعيل بن جعفر
عن شريك عن انس بن مالك ان رجلا
دخل المسجد يوم الجمعة من باب كان
نحو دار القضاء مردى درآمد مسجد را روز جمعه از
دريكه بود جانب دار القضاء واين دار عمر بن
خطاب بود رضى الله عنه كه فروخته شد براى قضاى
دينش كه از بيت المال بر ذمه اش بود وپس وصيت
كرده بود ابن عمر حفصه را كه بفروشد آنرا
در دينش پس فروختند آنرا بدست معاويه پس
گفته ميشد او را دار قضاء ابن عمر وبعد از طول ايام
دار القضا خواندند ورسول الله صلى الله عليه
واله وسلم قائما يخطب فاستقبل رسول الله
پس پيش آمد آنمرد پيغمبر خدا را صلى الله عليه واله
وسلم قائما ثم قال يا رسول الله هلكت الاموال
وانقطعت السبل فادع الله يغيثنا بضم
يا وفتح آن ورفع مثلثه بتقدير يهو در روايت كشميهنى
بجزم مثلثه بنا بر جواب امر فرفع رسول الله صلى
الله عليه وسلم يديه ثم قال اللهم اغثنا اللهم
اغثنا اللهم اغثنا سه بار از اغاثه قال انس
ولا والله ما نرى فى السماء من سحاب و
لا قزعة وما بيننا وبين سلع من بيت و
لا دار قال فطلعت من ورائه سحابة
مثل الترس فلما توسطت السماء انتشرت
ثم امطرت فلا والله ما رأينا الشمس سبتا
ثم دخل رجل من ذلك الباب فى الجمعة
المقبلة ورسول الله صلى الله عليه واله وسلم
قائم يخطب فاستقبله قائما فقال يا رسول
الله هلكت الاموال وانقطعت السبل
فادع الله يمسكها عنا نگهدارد باران را از
ما پس شهر قال فرفع رسول الله صلى الله
عليه واله وسلم يديه ثم قال اللهم حوالينا
ولا علينا اللهم على الآكام والظراب و
بطون الاودية ودرونهاى اوديه ومنابت
الشجر قال فاقلعت پس گشاده ومنقطع شد
سحاب اقلعت از اقلاع بمعنى باز استادن وهرجا

عن سلمة عن ابی سلمة عن ابی هريرة قال كان لرجل علی النبی صلی الله عليه وسلم سن من الابل گفت ابو هريره بود مردی را
بر پيغمبر خدا سنی از شتر فجاءه يتقاضاه فقال اعطوه پس آمد آنحضرت را در حالی که مطالبه ميکرد پس فرمود بدهيد او را فطلبوا سنه فلم
يجدوا له الا سنا فوقها پس جستند شتری مانند آنچه او داده بود پس نيافتند مگر شتری که زياده بر شتر او بود فقال اعطوه پس فرمود بدهيد
او را فقال اوفيتنی اوفی الله بك قال النبی صلی الله عليه وسلم ان خياركم احسنكم قضاء ا پوشيده نماند که مولف رح بسيار است که حديث
را مكرر آورده وجهش آنست که بعضی از احاديث چند حکم فهميده ميشود بهر حکمی را ترجمه باب ساخته آن حديث ايراد نموده است و در اصطلاح اهل حديث
هر جا تغايری در اسناد واقع شده آنرا حديثی ديگر ميگويند شيخ رحمه الله ميفرمود که مولف رح هم از شيوخ خود بتقريب هر عنوانی که
شنيده ذکر کرده است پس احتياج نظر کم بود از اهل دعوت تکرار است پس تکرار نيست **حدثنا** خلاد بن يحيی قال حدثنا مسعر قال حدثنا محارب
بن دثار عن جابر بن عبد الله قال اتيت النبی صلی الله عليه وسلم وهو فی المسجد گفت جابر آمدم نزد آنحضرت و حال آنکه آنحضرت در مسجد بود
قال مسعر اراه قال ضحی گفت مسعر گمان ميبرم محارب را که گفت آمدم وقت چاشت فقال صل ركعتين پس فرمود آنحضرت بگذار
دو رکعت تحيت المسجد يا دو رکعت نماز چاشت وكان لی عليه دين فقضانی وزادنی و بود مرا بر آنحضرت دينی پس ادا کرد و زيادتی داد مرا
١ از روی تفضل **باب** اذا اقضی دون حقه او حلله فهو جائز و قتيکه ادا کرد کمتر از حق صاحب دين يا حلال کرد صاحب دين پس روايت
برين عبارت بعضی از شراح مواخذه کرده اند که صواب آنست که بجای کلمه او واو باشد چنانکه با ندک التفات اين معنی واضح است پوشيده نماند که
در کلام عرب او بمعنی واو بسيار آمده است پس آنرا بر خطا نبايد گرفت و بعضی توجيه کرده اند که مراد آنست که يا حلال کند مستقرض را تمام مال
خود و حاصل کلام آنست که مستقرض کم گيرد يا صاحب مال از همه درگذشت روا است و تحليل کل نيز از سوق کلام فهم ميشود و در روايت نسفی
از مولف و حلله آمده است بواو **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله هو ابن المبارك قال اخبرنا يونس عن الزهری قال حدثنی ابن كعب
بن مالك ان جابر بن عبد الله اخبره ان اباه قتل يوم احد شهيدا وعليه دين جابر بن عبد الله خبر داد ابن كعب را
که نام او عبد الله است يا عبد الرحمن که بتحقيق پدر او عبد الله کشته شد روز غزوه احد در حالی که شهيد بود و بر وی دينی بود فاشتد الغرماء
فی حقوقهم پس درشتی کردند قرض خواهان از جهت حقهای خود فاتيت النبی صلی الله عليه وسلم فسالهم ان يقبلوا تمر حائطی ويحللوا ابی
پس آمدم نزد پيغمبر خدا پس پرسيد آنحضرت آنها را که قبول کنند ميوه باغ آنچه موجود است و حلال کنند پدر مرا باقی قرضهای خود فابوا فلم
يعطهم النبی صلی الله عليه وسلم حائطی پس قبول نکردند پس نداد ايشانرا پيغمبر خدا باغ مرا وقال سنغدو عليك فغدا علينا حين اصبح
و فرمود فردا می آئيم بر تو پس آمد فردا بر ما هنگامی که صبح کرده فطاف بالنخل ودعا فی ثمرها بالبركة پس گرديد آنحضرت نخلها و دعا کرد
در ميوه آن برکت فجددتها فقضيتهم وبقی لنا من ثمرها پس قطع کردم ميوه او و ادا کردم همه قرضهای ايشان و باقی ماند ما را از ميوه آن جددت
بجيم مفتوح و دو دال مهملتين اول مفتوح و ثانی ساکن بمعنی قطعتها اين حديث بجاهای متعدد ايراد يافته بتفاوت الفاظ و معنی و توفيق
٩ دران خالی از خفای نيست چنانکه معلوم شده **باب** اذا قاص او جازفه فی الدين فهو جائز وقتيکه بدل کند يا تخمين دهد قرض خواه را
در دين او پس آن روا است تمر بتمر او غيره خرما بخرما باشد يا غير خرما **حدثنا** ابراهيم بن المنذر قال حدثنا انس عن هشام عن وهب
بن كيسان عن جابر بن عبد الله انه اخبره ان اباه توفی وترك عليه ثلاثين وسقا لرجل من اليهود جابر بن عبد الله خبر داد وهب بن كيسان را
که پدر او وفات يافت و گذاشت بر خود سی وسق دين مردی از يهود فاستنظره جابر فابی ان ينظره پس طلب مهلت کرد آن مرد را
جابر و ابا آورد از اينکه مهلت کند فكلم جابر رسول الله صلی الله عليه وسلم ليشفع له اليه پس گفت جابر آنحضرت را برای آنکه شفاعت کند
١٠ برای او بسوی آن يهودی فجاء رسول الله صلی الله عليه وسلم فكلم اليهودی لياخذ تمر نخله بالذی له فابی پس آمد پيغمبر خدا پس سخن کرد

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الاستسقاء

کثرت باران فما زلنا نمطر بضم نون الی
الجمعة المقبلة پس هميشه بودیم که باران داده
ميشديم تا جمعه آينده قال فقام ذلك الرجل
او غيره گفت انس پس ايستاد درين جمعه آن مرد سابق
يا مردی ديگر ياد ندارد انس درين وقت فقال يا
رسول الله ادع الله ان يصرفه عنا دعا کن
خدا را که باز دارد از ما باران را فقال رسول الله صلی الله
عليه واله وسلم اللهم حوالينا ولا علينا
قال فلقد رايت السحاب يتقطع يمينا
وشمالا گفت انس پس بتحقيق ديدم ابر را که پاره
پاره ميشد راست و چپ مدينه يمطرون ولا يمطر
اهل المدينة باران باريده ميشدند مردم چپ
و راست و باريده نميشدند اهل مدينه **باب**
من اكتفی بصلوة الجمعة فی الاستسقاء کسی
که بسند کند در استسقا بنماز جمعه اشارت است
با آنکه عدم عمل بنماز استسقا در صورت مذکوره بنا بر

يهودي را تا بگيرد ميوه نخل جابر را كه مهيا دارد بهر چه مرور است پس ابا كرد يهودي فدخل رسول الله صلى الله عليه وسلم النخل پس درآمد آنحضرت
باغ جابر را فمشى فيها ثم قال لجابر جُدَّ له پس گشت در آن باغ پس گفت مر جابر را قطع كن ميوها را براى او فاوف له الذي له پس
ادا كن او را آنچه مر او راست فجدّه بعد ما رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم فاوفاه ثلثين وسقا پس قطع كرد جابر او را بعد از آنكه رجوع كرد
آنحضرت از باغ او پس داد او را سى وسق كه تقاضا ميكرد وفضلت له سبعة عشر وسقا و زياده شد براى جابر هفده وسق فجاء جابر رسول
الله صلى الله عليه وسلم ليخبره بالذي كان پس آمد جابر نزد رسول خدا تا خبر دهد او را بچيزى كه بود از بركت و زيادتى بر دين فوجده
يصلي العصر پس يافت جابر آنحضرت را در حاليكه ميگذارد نماز عصر را فلما انصرف اخبره بالفضل پس هرگاه برگشت و تمام كرد نماز را خبر داد
بزيادتى كه واقع شد بر دين در ميوه نخل او فقال اخبر ذاك ابن الخطاب پس فرمود خبر ده آنرا بعمر بن خطاب فذهب جابر الى عمر فاخبره
پس رفت جابر بسوى عمر و خبر داد او را از واقعه خود فقال له عمر لقد علمت حين مشى فيها رسول الله صلى الله عليه وسلم ليباركن فيها
پس گفت او را عمر بتحقيق دانسته بودم هنگاميكه راه رفت در آن باغ رسول خدا البته بركت داده ميشود در آن ثمرها وجه تخصيص بعمر آنست كه وى
داخل بود در شفاعت بيهودي و حاضر بود در آن گفتگو و اهتمام داشت بحال جابر **باب** من استعاذ من الدين كسى كه پناه جسته بخدا از دين

حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري ح وحدثنا اسمعيل قال حدثني اخي عن سليمان عن محمد بن ابي عتيق
عن ابن شهاب عن عروة ان عائشة اخبرته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يدعو في الصلوة بود آنحضرت كه دعا ميكرد در نماز و يقول
اللهم اني اعوذ بك من المأثم والمغرم و ميگفت خداوندا من پناه ميجويم بتو از گناه و دين فقال له قائل ما اكثر ما تستعيذ يا رسول الله من المغرم پس
گفت مر آنحضرت را گوينده كه عائشه است چه بسيار است كه استعاذه ميكنى اى رسول خدا از قرض قال ان الرجل اذا غرم حدث فكذب ووعد فاخلف
فرمود بتحقيق مرد وقتيكه قرض دار شد ميگويد و راه ميدهم و دروغ ميگويد در اين گفتار و وعده ميكند پس خلاف ميكند و چون قرض اين حال
دارد از كمال احتياط از آن پناه ميجست و گرنه حال آنحضرت اعلى و شان او ارفع است كه اين چنين كند و نيز از اين قسم استعاذه كه از آنحضرت
واقع شده براى تعليم سائر امت است و هو الاظهر **باب** الصلوة على من ترك دينا در حكم نماز بر كسى كه گذاشته بر ذمه خود دين را **حدثنا**
ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن عدي بن ثابت عن ابي حازم عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من ترك مالا فلورثته
فرمود كسيكه گذاشته مالى را پس وارثان او راست ومن ترك كلا فالينا و كسيكه مرد و گذاشت دينى و عيالى پس راجع بسوى ماست كه از
عهده او برآئيم كَلّ بفتح كاف و تشديد لام بمعنى ثقل و عيال است و شك نيست كه دين ثقلى است **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا
ابو عامر قال حدثنا فليح عن هلال بن علي عن عبد الرحمن بن ابي عمرة عن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ما من مؤمن
الا وانا اولى به في الدنيا والآخرة بتحقيق پيغمبر خدا فرمود نيست هيچ مسلمانى مگر آنكه من بهترم بوى از وى در دنيا و آخرت اقرؤا ان شئتم
بخوانيد اگر خواهيد قول خدا را النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم پيغمبر خدا بهتر است بمسلمانان از ذاتهاى ايشان از آنكه اينها طبع خود را
بهلاك ميرسانند و آنحضرت ميخواهد ايشان را از رستگارى دنيا و آخرت چنانكه در حديث واقع شده و انا آخذ بحجزكم من النار يعنى شما مى اندازيد خود را
در آتش و من گيرنده ام بند ازار شما را از افتادن بآتش دوزخ و چون آنحضرت بهتر است از ذات ايشان بايد كه اختيار كنند اطاعت و محبت
آنحضرت بر حظوظ نفسانى و شهوات طبيعى خود چنانچه فرموده لا يؤمن احدكم حتى اكون احب اليه من نفسه الحديث يعنى ايمان نمى آرد يكى از شما
تا آنكه باشم من دوست تر بسوى وى از نفس او و با اينهمه اين آيت را آنحضرت از كمال تفضل فرود آورد بآنكه فايما مؤمن مات وترك مالا
پس هر مسلمانى كه مرد و گذاشت مالى را فليرثه عصبته من كانوا پس گو وارث شود او را عصبه او كسانيكه باشند ومن ترك دينا او ضياعا
فليأتني فانا مولاه و كسيكه گذاشت دينى و عيالى محتاج پس گو بيايد نزد من و من مولاى اويم و متكفل احوال او ضياع بفتح ضاد معجمه

وتقطعت السبل وهلكت المواشي فادع الله
ان يمسكها پس تر آمد آنچه گفت ياقيا زند خانه ها
و روده شد نزد راه ها و هلاك گشتند مواشى پس دعا كن
خدا را كه باز دارد اين حادثه را فقام فقال اللهم
على الآكام والظراب والاودية ومنابت الشجر
فانجابت عن المدينة انجياب الثوب
پس كشاد سحاب آسمان از مدينه مانند كشادن جامه
از بدن كه پاره ميگردد از جائى و نمودار ميگردد بدن
از آن **باب** اذا تقطعت السبل من
كثرة المطر مشروعيت دعا وقتيكه منقطع شوند
راه ها از كثرت باران **حدثنا** اسمعيل
قال حدثني مالك عن شريك بن عبد الله بن
ابي نمر عن انس بن مالك قال جاء رجل الى النبي
صلى الله عليه وآله وسلم فقال يا رسول الله هلكت
المواشي وتقطعت السبل فادع الله فدعا رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم فمطروا من جمعة
الى جمعة فجاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم فقال يا رسول الله تهدمت
البيوت وتقطعت السبل وهلكت المواشي
فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
اللهم على رؤس الجبال والآكام وبطون
الاودية ومنابت الشجر فانجابت عن
المدينة انجياب الثوب جامه كهنه **باب** ما
قيل ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم لم يحول
رداءه في الاستسقاء يوم الجمعة آنچه
گفته شده كه آنحضرت نگردانيده رداى خود را در
استسقاء كه روز جمعه كرد چنانچه از سياق حديث
بجميع طرق وى ظاهر است كه اگر تحويل رداء آنروز
شده بودى در طريقى از طرق مروى گشتى بلكه
استسقاى آنحضرت چنانكه علما شمرده اند و اتفاق
آنرا احصا كرده شش يا هفت بار در جاهاى متعدد صحرا
و غير صحرا از مسجد و غير مسجد و بعضى غزوات و جز آن
ثابت شده و تحويل رداء جز يكبار كه آنحضرت بمصلى

مسعدر است بمعنی فاعل چنانکه عدل بمعنی عادل بعضی بکسر خوانده اند جمع ضال چنانکه حیاع جمع جایع خطابی انکار کرده است این روایت را
یا آنرا که جمع ضایع باشد **باب** مطل الغنی ظلم درنگ کردن غنی که قدرت بر ادای دین دارد ستم است **حدثنا** مسدد قال حدثنا
عبد الاعلی عن معمر عن همام بن منبه اخی وهب بن منبه انه سمع ابا هریرة یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مطل الغنی ظلم
درنگ کردن غنی در ادای دین ستم است بر صاحب حق اضافت مطل بسوی غنی توانذ که بسوی مفعول باشد و درنگ کردن حق غنی را اگرچه
محتاج نباشد و اضطراری ندارد ستم است **باب** لصاحب الحق مقال صاحب حق را گفتاریست نرم و درشت پس ملامت کرده نشود اگر
درشتی نماید ویذکر عن النبی صلی الله علیه وسلم لی الواجد یحل عرضه وعقوبته درنگ کردن کسی که دارد چیزی که ادای حق کند حلال میگرداند
آبروی او را و سرزنش او را که گوید صاحب حق درنگ میکند و مدافعه و تعدی مینماید قال سفیان عرضه یقول مطلتنی وعقوبته الحبس گفت
سفیان در حدیث اهلال عرض اینست که گوید درنگ کرد مرا و عقوبت او آنست که حبس باید کرد **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید
عن شعبة عن سلمة عن ابی سلمة عن ابی هریرة اتی النبی صلی الله علیه وسلم رجل یتقاضاه فاغلظ له فهم به اصحابه آمد نزد پیغمبر
مردی که تقاضای دین خود میکرد پس درشتی کرد مر آنحضرت را پس قصد کردند بوی اصحاب که دفع و زجر نمایند فقال دعوه فان لصاحب
الحق مقالا **باب** اذا وجد ماله عند مفلس فی البیع والقرض والودیعة فهو احق به وقتی که یافت کسی مال خود را
بعینه نزد مفلسی که خریده بود و وقت ادای ثمن مفلس ظاهر شد همچنین قرض داده و در ادای آن افلاس ظاهر کرد و همچنین در ادای
ودیعت پس او سزاوارتر است بآن مال از دیگری که بر آن مفلس مطالبه دارد وقال الحسن اذا افلس وتبین لم یجز عتقه گفت
حسن بصری وقتیکه گشت یکی مفلس و ظاهر شد افلاس او بحکم قاضی روا نیست آزاد کردن او بنده را ولا بیعه ولا شراؤه و نه فروختن آن بنده
و نه خریدن آن دیگر برا وقال سعید بن المسیب قضی عثمان بن عفان قال من اقتضی من حقه قبل ان یفلس
فهو له وگفت سعید بن مسیب حکم کرد عثمان بن عفان رضی الله عنه و گفت کسیکه طلب کند و بگیرد از حق خود از کسی پیش از آنکه
حکم بافلاس کرده شود پس آن چیز حق اوست و دیگر قرضداران را نمیرسد که تعرض بوی کنند ومن عرف متاعه بعینه فهو احق به
و کسیکه شناخت متاع خود را بعینه پس او سزاوارتر است بآن متاع این نیز از احکام عثمان است **حدثنا** احمد بن یونس قال
حدثنا زهیر قال حدثنا یحیی بن سعید قال اخبرنی ابو بکر بن محمد بن عمرو بن حزم ان عمر بن عبد العزیز اخبره انه سمع ابا هریرة
یقول قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم عمر بن عبد العزیز خبر داده عمرو بن حزم را که شنیده است ابو هریره را میگفت فرمود رسول خدا
رحمتکنا و خدا بروی او قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یا گفت ابو هریره شنیدم رسول خدا را که میگفت شک
راویست من ادرک ماله بعینه عند رجل او انسان کسیکه یافت مال خود را همان ملل شخص نزد مردی یا انسانی شک راویست
قد افلس فهو احق به من غیره بتحقیق مفلس گشته پس او سزاوارتر است از قرضخواهان دیگر را بایع پس او شریک غرمای دیگر است
چنانکه احادیث دیگر ناطق است بآن و حنفیه بدان تمسک کرده اند **باب** من اخر الغریم الی الغد او نحوه ولم یر ذلک مطلا
کسیکه مهلت دهد قرضخواه را تا فردا یا مانند آن دو روز و سه روز و نمیدانند آنرا مهلت کرده وقال جابر اشتد الغرماء فی حقوقهم فی
دین ابی و گفت جابر سختی کردند قرضخواهان در حقوق خود از جهت قرض پدر من فسألهم النبی صلی الله علیه وسلم ان یقبلوا تمر
حائطی فابوا پس طلب کرد آنحضرت آنها را که قبول کنند میوه باغ مرا که موجود است پس ابا کردند از این قبول فلم یعطهم
النبی صلی الله علیه وسلم الحائط ولم یکسره لهم پس نداد آنحضرت ایشان را باغ و نشکست میوه را از نخل و قسمت نکرد برای ایشان وقال
سأغدو علیکم فغدا علینا حین اصبح و فرمود فردا می آیم بر شما پس آمد فردا بر ما هنگامیکه صبح کرد فدعا فی ثمرها بالبرکة فقضیتهم

نمران بضم میم و فتح فا بعد الف ابو مسعود موصلی که آنرا یاقوتة العلما گویند سنه یکصد و هشتاد و پنج عن
الاوزاعی عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحة برادرزادهٔ انس عن انس بن مالک ان رجلا
شکی الی النبی صلی الله علیه واله وسلم هلاک المال وجهد العیال مردی شکایت کرد به پیغمبر
خدا صلی الله علیه واله وسلم تلف شدن مواشی و رنج کشیدن و استکان عیال فدعا الله یستسقی پس دعا
کرد آنحضرت خدا را بحالی که استسقا میکرد و ذکر
نکرد انه حول رداءه ولا استقبل القبلة و ذکر نکرد انس که تحویل کرد آنحضرت ردا را و نه اینکه
استقبال کرد قبله را **باب** اذا استشفعوا
الی الامام لیستسقی لهم لم یردهم چون شفاعت جویند مردم با امام نزد حاجت تا استسقا کند
برای ایشان رد نکند سوال ایشان را و آنچه سابق گذشت از باب سوال الناس الامام اذا قحطوا
بیان لایق بحال مردم بود و این باب بحال امام است کما لا یخفی **حدثنا** عبد الله بن
یوسف قال اخبرنا مالک عن شریک بن عبد الله بن ابی نمر عن انس بن مالک انه
قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فقال یا رسول الله هلکت المواشی
وتقطعت السبل فادع الله فدعا الله فمطرنا من الجمعة الی الجمعة فجاء رجل الی
النبی صلی الله علیه واله وسلم فقال یا رسول الله تهدمت البیوت وتقطعت
السبل وهلکت المواشی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللهم علی ظهور الجبال
والآکام وبطون الاودیة ومنابت الشجر
فانجابت عن المدینة انجیاب الثوب
باب اذا استشفع المشرکون
بالمسلمین عند القحط و تمنیکه طلب شفاعت کنند

بهبود ماکرد در سیوه باغ بحصول برکت پس ادا کردم همه حقهای ایشان **باب** من باع مال المفلس کسیکه فروخت از حکام مال مفلس او المعدم یا مال فقیر را فقسمه بین الغرماء او اعطاه حتی ینفقه علی نفسه درکلام لف ونشر است قوله فقسمه بین الغرماء یعنی قسمت کرد بر غرما وی متعلق بمفلس است و قوله او اعطاه حتی ینفقه علی نفسه یعنی داد آن فقیر را تا آنکه نفقه میکند او بر خود و متعلقان خود از زن و فرزند و غلام **حدثنا** مسدد قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا حسین المعلم قال حدثنا عطاء بن ابی رباح عن جابر بن عبد الله قال اعتق رجل منا غلاما له عن دبر مرویست از جابر بن عبد الله گفت آزاد کرد مردی از ما انصار یعنی غلامی را از پس مرگ یعنی مدبر ساخت او را پس از آن مفلس و فقیر گشت خواست این غلام مدبر را بفروشد فقال النبی صلی الله علیه وسلم من یشتریه منی پس آنحضرت خود متصدی فروختن وی شد از آنکه وی صلی الله علیه وسلم ولی همه مسلمانان است و تا بر مردم ظاهر شود که فروختن مدبر بعد از احتیاج رواست و فرمود کیست که بخرد این غلام را از من فاشتراه نعیم بن عبد الله پس خرید او را نعیم بن عبد الله فاخذ ثمنه فدفعه الیه پس گرفت آنحضرت ثمن او را و داد آنمرد را که مفلس و فقیر شده بود و در تطبیق حدیث بترجمه گفته اند که انفاق بر نفس و قسمت بر غرما هر دو حق واجب است و وقتیکه جائز شد دادن بفقیر پس بغرما دادن بطریق اولی خواهد بود شارح تراجم میگوید حدیث تائید میکند هر دو حکم را که در ترجمه است آنحضرت بوی داد تا بغرمای خود بدهد اگر داشته باشد و گرنه صرف کند بر نفس خود و اهل خود کند و آنحضرت فروخته ثمن را بوی حواله کرد پس گویا خود قسمت فرمود **باب** اذا اقرضه الی اجل مسمی او اجله فی البیع وقتیکه قرض داد یکی را تا مدت معین یا تاخیر کرد مشتری ثمن را در بیع رواست جمهور شافعیه در قرض تعیین مدت روا نمیدارند و قال ابن عمر فی القرض الی اجل لا بأس به وان اعطی افضل من دراهمه ما لم یشترط و گفت ابن عمر در باب قرض تا مدتی متعین باکی نیست و قال عطاء وعمرو بن دینار هو الی اجله فی القرض و گفت عطاء و عمرو بن دینار مقرض تا مدتی که بگیرد مقرر کرده باشند توقف میکند یعنی اگر پیش از آن طلب کند نمیرسد و اینست مذهب الملك اما علمای ثلثه برخلاف آنند و قال اللیث حدثنی جعفر بن ربیعة عن عبد الرحمن بن هرمز عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه ذکر رجلا من بنی اسرائیل سال بعض بنی اسرائیل ان یسلفه الف دینار بتحقیق آنحضرت ذکر کرد مردی را از بنی اسرائیل که سوال کرد بعضی بنی اسرائیل را که قرض دهد او را هزار دینار فدفعها الیه الی اجل مسمی پس داد او را تا مدتی معین فذکر الحدیث پس ذکر کرد حدیث را بتمام چنانکه در ابواب کفالت بتمام ایراد یافته است گفته اند استدلال مؤلف رح باین فعل بنی اسرائیل مبنی بر آنست که شرائع انبیای سابق آنجا که برخلاف آن وحی نیامده شریعت ماست و این قول مختلف فیها چنانکه در جای خود بیاید انتهی و نیز میتوان گفت که از ینجا معلوم میشود که این بنی اسرائیل آنرا بر وفق شریعت خود کرده باشند یا بمقتضای عرف اهل معامله بود و بهر تقدیر نقل آنحضرت این قصه را برای آنست که هر که توکل بر خدا کند خدا کفایت میکند آنرا **باب** الشفاعة فی وضع الدین در بیان شفاعت در کم کردن دین **حدثنا** موسی قال حدثنا ابو عوانة عن مغیرة عن عامر عن جابر قال اصیب عبد الله وترك عیالا و دینا گفت جابر شهید شد عبد الله و گذاشت فرزندان و دینی فطلبت الی اصحاب الدین ان یضعوا بعضا من الدین پس طلب کردم اهل دین را اینکه کم کنند پاره دین را فابوا فاتیت النبی صلی الله علیه وسلم فاستشفعت به علیهم پس قبول نکردند کمی را پس آمدم نزد آنحضرت و طلب شفاعت کردم با آنحضرت بر قرضخواهان فابوا فقال صنف تمرك كل شئ منه علی حدته پس قبول نکردند شفاعت آنحضرت را پس فرمود صنف صنف ساز یعنی جدا کن خرمای خود را هر چیزی از آن خرما جدا جدا عذق بن زید علی حدته واللین علی حدة والعجوة علی حدة عذق بکسر عین وقیل بفتح آن و سکون ذال معجمه و قاف نوعی از خرما ردیست منسوب بابن زید و لین بکسر لام جمع لینه است بمعنی الوان خرما غیر عجوه بعضی گویند اهل مدینه غیر عجوه و برنی همه را الوان میگویند

فاخذتهم سنة حتی هلکوا فیها واکلوا المیتة والعظام پس در گرفت ایشان را قحط تا آنکه هلاک شدند در آن قحط و خوردند مرده و استخوانها فجاءه ابو سفیان فقال پس آمد آنحضرت را ابو سفیان اموی و گفت یا محمد جئت تامر بصلة الرحم وان قومك قد هلکوا ای محمد آمدی تو که امر میکنی تو به نیکی و احسان به اقارب رحم و بتحقیق قوم تو یعنی قریش که قرابت رحم دارند هلاک شدند از قحط فادع الله عز وجل پس دعا کن خدا را برای ایشان و صله رحم فرما پس اگر کشف کند خدا از ما این بلا را ایمان آریم بتو فقرأ فارتقب یوم تاتی السماء بدخان مبین الی الآیة پس خواند آنحضرت این آیه را تا آخر آن که از حال ایشان خبر میدهد چنانکه گذشت در تفسیر سورهٔ دخان بروایت دیگر بیاید که استسقا کرد آنحضرت برای ایشان پس آب داده شدند ثم عادوا الی کفرهم پس باز گشتند بسوی کفر و تمرد خود که داشتند و غدر کردند فذلك قوله تعالی پس اینست مورد قول وی تعالی یوم نبطش البطشة الکبری یوم بدر یعنی این آیه در وعید این نقض عهد نازل شده که مراد از بطشه یوم بدر در غزوه بدر است که واقع شد در آن ایچه واقع شد در سال دوم از هجرت این لفظ ابن مسعود است و این دلالت دارد بر آنکه آمدن ابی سفیان نزد پیش از هجرت بود زیرا چه منقول

من الغرماء ۱۲ سه فاشتراه نعیم بن عبد الله بضم النون ... للبخاری ... سه اذا اقرضه ... سه جعفر بن ربیعة بن شرحبیل بن ... سه موسی بن اسماعیل التبوذکی ... سه اصیب عبد الله هو ابن عمرو بن حرام یوم احد ای قتل وترك عیالا ... سه علی حدته بکسر ...

وعجوه بفتح مهمله وسکون جیم و واو بهترین اصناف خرمای مدینه است ثم احضرهم حتی آتیك پس حاضر کن هر صنف را از ان تا آنکه بیایم نزد تو فعلت ثم جاء صلی الله علیه وسلم فقعد علیه پس کردم هر صنف را جدا پس آمد آنحضرت و نشست بران وکال لکل رجل حتی استوفى وبقی التمر کما هو ووزن فرمود مر هر یک مرد را تا استیفا کرد و تمام داد هر یک را و باقی ماند خرما چنانچه بود کانه لم یمس گویا که دست نرسیده است آنرا و شاید که در روایت سابق در باب اذا قاص او جازفه فی الدین گذشته که بعد از قبول نا کردن یهودی شفاعت آنحضرت را آنحضرت بباغ جابر در آمد گشت در باغ او و فرمود خرمای باغ را ببرید بعد از مراجعت آنحضرت جابر قطع کرد سی وسق داد و هفده وسق باقی ماند و آمد با آنحضرت خبر داد که استیفای قرض کردم و فاضل آمد بر حقوق آنها و ازین روایت معلوم شد که آنحضرت آمد بران نشست و بحضور خود وزن کرده داد و چنان باقی ماند فعلیک بالتوفیق وغزوت مع النبی صلی الله علیه وسلم علی ناضح لنا و جهاد کردم با آنحضرت در غزوه تبوک و این یحتمل گوید در غزوه ذات الرقاع بود بر شتری آبکش که از ما بود فازحف الجمل فتخلف علی پس در ماندگی کرد ناقه و پس اندازی کرد بر من فوکزه النبی صلی الله علیه وسلم من خلفه قال العینیه ولك ظهره الی المدینة پس بچوب زد آنرا پیغمبر خدا در احادیث سابق گذشته که بعد ازین نوعی چلد شد که از همه مردم پیش سیرفت و هر چند پس میکشیدیم واپس نمی شد از پس آن فرمود بفروش آنرا بمن و مر تراست سواری آن تا مدینه فلما دنونا استاذنت قلت یا رسول الله انی حدیث عهد بعرس پس هرگاه نزدیک آمدیم مدینه را طلب رخصت کردم گفتم یا رسول الله بتحقیق من تازه عهدم بعروسی خواست که یکروز پیشتر بمدینه رود وقال فما تزوجت بکرا ام ثیبا فرمود چه زن گرفته بکر است یا بیوه رسیده قلت ثیبا اصیب عبد الله وترك جواری صغارا فتزوجت ثیبا گفتم شهید شد عبد الله و گذاشته دختران را خورد سال فتزوجت ثیبا تعلمهن وتؤدبهن پس زوجه کردم کلان سال را که تعلیم کند و ادب آموزد دختران را فقال ائت اهلك پس فرمود بیا اهل عیال خود را فقدمت فاخبرت خالی ببیع الجمل فلامنی پس آمدم بخانه و خبر دادم خال خود را بفروختن جمل پس ملامت کرد مرا بجمل که ملامت او از ان باشد که آبکش بود و در کار داشته یا از آنکه چرا هبه نکردی یا از آنکه آن جمل معیوب و سهل را لایق نبود که با آنحضرت فروشی فاخبرته باعیاء الجمل وبالذی کان من النبی صلی الله علیه وسلم ووکزه ایاه پس خبر دادم خال را بعاجز ساختن جمل و راندن آنحضرت فلما قدم النبی صلی الله علیه وسلم غدوت الیه بالجمل پس وقتیکه قدوم آورد آنحضرت بمدینه فردای آن رفتم نزد آنحضرت با جمل فاعطانی ثمن الجمل والجمل وسهمی مع القوم پس داد مرا بهای شتر و هم شتر را و حصه غنیمت مرا که با قوم بود و در بعضی روایات سهمی بصیغه فعل و نون وقایه است و در بعضی بتشدید یا از باب تفعیل

باب ما ینهی عن اضاعة المال

در بیان چیزیکه منع کرده میشود از ضایع ساختن مال بصرف کردن آن نه برای خدا و در طاعت وی تعالی وقول الله تعالی والله لا یحب الفساد وان الله لا یصلح عمل المفسدین و در بیان فرموده خدای برتر و خدا دوست نمیدارد فساد را و بتحقیق خدا اصلاح نمیکند کار مفسدان را و نسفی این آیت را چنین نقل کرده ان الله لا یحب الفساد ولا یحب اهل المفسدین و این را از سهو قلم ناسخ گفته اند قرآن متلو آنچنان است که در اکثر روایات مذکور است و تواند که نقل آیت بطریق اقتباس باشد و قول الله تعالی در روایت نسفی نباشد و اگر باشد باعتبار معنی نسبت داده باشد خطائی بزرگان گرفتن خطا است وقال الله تعالی اصلوتك تامرك ان نترك ما یعبد آباؤنا آیا نماز تو میفرماید ترا اینکه بگذاریم چیزی را که عبادت میکنند پدران ما این مقوله قوم شعیب است او ان نفعل فی اموالنا ما نشاء و بگذاریم کارهای خود را در مالهای خود هر چه خواهیم قوم شعیب از درا هم و دنانیر صحاح پاره را می بریدند و در پیمانه و کیلها کمی میکردند چون شعیب بحکم خدا منع از ان کرد باز نیامدند و برین کار عذاب برایشان نازل شده است وقال لا تؤتوا السفهاء اموالکم و ندهید بیخردان را از اطفال و مجانین و زنان را مالهای خود یعنی حواله نکنید مال خود بنا قصات عقل بلکه نگهدارید در دست خود و انفاق کنید بر ایشان بقدر حوائج ایشان والحجر فی ذلك

بعضی شارحین درین زیادت که شکوی کثرت مطر و قول آنحضرت اللهم حوالینا در قصه قریش نیست بلکه آن در قصه دیگر است که روایت کرده آنرا انس و نسبت کرده اند اسباط بغلط و ادراج حدیثی در حدیثی دیگر و رد کرده آنرا الشیخ ابن حجر که مانع نیست از وقوع این قول دوبار در دو قصه و ثابت کرده قصه سوال ابو سفیان را با قصه حدیث انس در وقوع دعا اللهم حوالینا و هر دو بار حققه فی فتح الباری

باب الدعاء اذا کثر المطر

صفت دعائی که ماثور است وقتیکه بسیار شود باران اینکه بگوید حوالینا ولا علینا و دعا نکند بحبس باران که طلب امساک رحمت محذور و دور از ادب است حدثنا محمد بن ابی بکر ثقفی بصری قال حدثنا معتمر عن عبید الله عن ثابت عن انس بن مالك قال کان النبی صلی الله علیه واله وسلم یخطب یوم الجمعة بود آنحضرت که خطبه میخواند روز جمعه فقام الناس فصاحوا فقالوا پس بر ایستادند مردم و فریاد کردند و گفتند یا رسول الله قحط المطر واحمرت الشجر وهلکت البهائم ای رسول خدا بند کرده شد باران و سرخ شدند

ودربیان منع ازین کار وما ینهی عن الخداع ودربیان چیزیکه منع کرده میشود از خداع مردم **حدثنا** ابونعیم قال حدثنا سفیان عن عبد الله بن دینار سمعت ابن عمر قال قال رجل للنبی صلی الله علیه وسلم انی اخدع فی البیوع گفت ابن عمر گفت مردی آن جلن بن منقذ است مر پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی که من فریب میخورم در معاملات تیر فقال اذا بایعت فقل لا خلابة پس فرمود وقتی که سودا بکنی پس بگو نیست خلابه یعنی لازم نیست مرا خداع تو یا آنکه خریدم بشرطیکه خداع نباشد آنحضرت باین کلمه شرط خیار تلقین فرموده خلابه بکسر خاء معجمه وخفت لام بمعنی خداع است وشرح این حدیث در باب ما یکره من الخداع گذشته فکان الرجل یقوله پس بود آن مرد میگفت تا آنکه معلوم جنس مردمان شد یعنی مردم در بیع شرط خیار میکردند **حدثنا** عثمان قال حدثنا جریر عن منصور عن الشعبی عن وراد مولی المغیرة عن المغیرة بن شعبة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الله حرم علیکم عقوق الامهات ووأد البنات بتحقیق خدا حرام کرده است بر شما آزار مادران وزنده در گور کردن وکشتن دختران عقوق در اصل بمعنی قطع وشق است ومراد اینجا ایذا وعصیان است گویا آزار ونافرمانی کردن قطع حقوق میکند تخصیص مادران بجهت تقدم اوست در نکوئی اگرچه اطاعت پدر مقدم تر است یا از انجهت است که اهل غفلت در ادب و اطاعت مادران اهتمام کمتر دارند وباید دانست که آزار پدر نیز حرام است بلکه آزار همه اهل حقوق مانند استاد ومرشد همین حکم دارد وتخصیص کشتن وزنده دفن کردن دختران هم اینست که عادت کفار این چنین بوده است وگرنه کشتن هر که باشد حرام وممنوع است ومنعا وهات وحرام کرده منع آنچه واجب کرده است خدا از حقوق وگرفتن آنچه مباح نیست از مال مردم وهات فعل است بمعنی بیار وعطف او بر منعا باعتبار حاصل معنی است چنانکه اشاره در ترجمه کردیم وتقدیر قول است یعنی حرام کرده است قول شما که بیار وکره لکم قیل وقال وکثرة السوال واضاعة المال ومکروه داشته مر شما را گفتگوی ناسزا وکلامهای فضول بیفائده وبسیاری سوال در اعمال واموال وضائع کردن مال یعنی صرف کردن در حرام بلکه اسراف اگرچه در مباح وحلال باشد

باب العبد راع فی مال سیده بنده حافظ وامانت دار است در مال مولای خود ولا یعمل الا باذنه ونباید که کار کند مگر باذن ومرضی صاحب خود **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته بتحقیق ابن عمر شنید پیغمبر خدا را میگفت همه شما راعی اید وهمه شما پرسیده میشوید از رعیت خود یعنی همه حافظ وامین وملتزم صلاح والبستگان خودید وپرسیده خواهید شد از قیام بمصالح دین ودنیا وعدل کردن در کار وبار اگر موافق حق بجا آورده آید اجر خواهید یافت وگرنه زجر خواهید دید وتفصیل کرد اصناف راعیان را چنانکه فرمود فالامام راع وهو مسئول عن رعیته کسیکه ریاست عامه دارد راعی است واو پرسیده میشود از رعایا واز تقصیری که در حقوق واصلاح حال ایشان کرده باشد والرجل فی اهله راع وهو مسئول عن رعیته ومرد در اهل وعیال خود ودر مال وغلام خود راعی است پرسیده میشود از عمل که در آنها کرده والمرأة فی بیت زوجها راعیة وهی مسئولة عن رعیتها وزن در خانه شوهر خود راعیه است در حفظ اموال وعرض شوهر وادای حقوق او وحکم رعی داشته پرسیده میشود از ان والخادم فی مال سیده راع وهو مسئول عن رعیته وبنده وخدمتگار در مال صاحب خود در حفظ وصرف در جا راعی است وهر یکی از ایشان پرسیده میشود از ان قال فسمعت هولاء من رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن عمر پس شنیده ام اینهمه را عی ورعیت را از رسول خدا رحمت کناد خدا بروی واحسب النبی صلی الله علیه وسلم قال والرجل راع فی مال ابیه وهو مسئول عن رعیته وگمان میبرم پیغمبر خدا را که فرمود مرد راعی است در مال پدر خود ومسئول از تفقد حال پدر وتربیت اوست فکلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته ظاهرا این کلام ابن عمر است

بسم الله الرحمن الرحیم **کتاب فی الخصومات** دربیان خصومت ونزاعیکه در معاملات واقع میشود

باب ما یذکر فی الاشخاص دربیان چیزیکه وارد شده در بیرون آوردن غریم وجز آن از جای بجای اشخاص بکسر همزه وسکون معجمه وخاء معجمه آخر صاد مهمله است والخصومة بین المسلم والیهود ودربیان خصومت درمیان مسلمان وکافر **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا شعبة

پس پیدا گردید پارهٔ ابر وبارید ونزل عن المنبر فصلی وفرود آمد آنحضرت از منبر پس نماز جمعه کرد فلما انصرف لم تزل تمطر الی الجمعة التی تلیها پس چون برگشت از نماز همیشه مانده باران تا جمعه که پیوسته بجمعه اول بود فلما قام النبی صلی الله علیه واله وسلم یخطب صاحوا الیه وچون ایستاد آنحضرت در جمعه دوم که خطبه میخواند فریاد برآوردند که تهدمت البیوت وانقطعت السبل فادع الله یحبسها عنا افتاده خانه ها ومنقطع شد راه ها پس دعا کن که نگهدارد ابر را از ما قال فتبسم النبی گفت انس پس تبسم کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از مشاهده تلون سرعت ملال ضعف بشری وقدرت الهی در یک وحال وقال اللهم حوالینا ولا علینا وگفت الهم حوالینا ولا علینا فکشطت المدینة ومنکشف شد مدینه فجعلت تمطر حولها پس گشت که می بارید گرد مدینه وما تمطر بالمدینة قطرة ونمی بارید در مدینه یک قطره فنظرت الی المدینة وانها لفی مثل الاکلیل پس نگاه کردم بسوی مدینه وحال آنکه وی در مانند اکلیل بود تشبیه کرد دایرهٔ فرجه سحاب را فوق مدینه باکلیل بکسر همزه وسکون کاف چیزی که گرد باشد از جانب های خود ومشهور شده بمعنی آنچه نهاده میشود بر سر پس احاطه کند آنرا چون تاج

باب الدعاء فی الاستسقاء قائما دعا کردن در وقت استسقاء ایستاده که مستحب است بجهة بودن این حال اقرب بخشوع وتواضع وشعار اعتنا واهتمام وقال لنا ابو نعیم ظاهر این گفتن ابو نعیم بطریق مذاکره است نه تحدیث عن زهیر بتصغیر عن ابی اسحاق خرج عبد الله بن یزید الانصاری الخطمی اوسی جمعی امیر کوفه بود از جانب ابن زبیر وهمه بیش از وفات وی ابو اسحاق سبیعی گوید برآمد عبد الله بن یزید ودر ایام امارت کوفه سند شصت وچهار بسوی صحرا برای استسقا وخرج معه البراء وزید بن ارقم وبرآمدند با وی درمیان قوم این دو صحابی بزرگ براء بن عازب وزید بن ارقم فاستسقی پس استسقاء کرد عبد الله بعد ازان بیان کرده استسقا را ابو اسحاق بقول خود فقام لهم علی رجلیه علی غیر منبر پس ایستاد برای قوم بر دو پای خود بغیر منبر فاستغفر پس استغفار کرد ودر بعضی روایات فاستسقی ثم صلی رکعتین یجهر بالقراءة پس بگزارد دو رکعت بحالیکه جهر کرد بقرائت در آن ولم یؤذن ولم یقم ونه اذان گفت ونه اقامت وخود نه حدیث خطبه وتحویل رداء آورد

قال عبد الملک بن میسرة اخبرنی گفت شعبه عبد الملک بن میسره خبر داده است مرا در بنجا تقدیم اسم راوی بر صیغه واقع شده است قال سمعت النزال بن سبرة قال سمعت عبد الله یقول سمعت رجلا قرء آیة سمعت من رسول الله صلی الله علیه وسلم خلافها گفت نزال شنیدم عبد الله بن مسعود را میگفت شنیدم مردی را که خواند آیتی را از آیات قرآنی که شنیدم از پیغمبر خدا خلاف آن فاخذت بیده فاتیت به رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال کلاکما محسن پس گرفتم دست آن مرد را پس آوردم او را نزد پیغمبر خدا پس فرمود هر دو شما نیک و راست گوئید درین قرارت قال شعبة اظنه قال لا تختلفوا فان من کان قبلکم اختلفوا فهلکوا گفت شعبه گمان دارم عبد الملک را گفت یعنی چنین نقل کرد حدیث را که اختلاف نکنید پس بتحقیق کسانیکه بودند پیش از شما اختلاف کردند در امور دین پس هلاک شدند و در بعضی روایات آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اختلاف نکنید قرآن نازل شده است بر هفت قرارت و همه آنها قرآن منزل است حدثنا یحیی بن قزعة قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن و عبد الرحمن الاعرج عن ابی هریرة قال استب رجلان گفت ابو هریره دشنام دادند یکدیگر دو مرد و جنگ کردند رجل من المسلمین و رجل من الیهود مردی از مسلمانان و مردی از یهود فقال المسلم والذی اصطفی محمدا علی العالمین پس گفت مسلمان سوگند کسیکه برگزید محمد را بر همه عالم و قال الیهودی والذی اصطفی موسی علی العالمین و گفت یهودی کسیکه برگزید موسی را بر همه عالم فرفع المسلم یده عند ذلک فلطم وجه الیهودی پس برداشت مسلمان دست خود را نزد این گفتار یهودی و طپانچه زد بر روی او از آنکه او بطریق عموم گفته و آنحضرت را نیز درین عموم در آمده و آنرا باطل محض پنداشته فذهب الیهودی الی النبی صلی الله علیه وسلم پس رفت یهودی نزد آنحضرت فاخبره بما کان من امره و امر المسلم پس خبر داد آنحضرت را بچیزی که بود از کار او و کار مسلمان فدعا النبی صلی الله علیه وسلم المسلم فسأله عن ذلک فاخبره پس خواند پیغمبر خدا مسلمان را و پرسید از وی پس خبر داد مسلمان آنحضرت را فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تخیرونی علی موسی پس فرمود برگزیده مرا به نیکوئی بر موسی مراد آنست تفضیل نکنید آنچنانکه نقص و اهانت موسی لازم آید یا موجب خصومت و دشمنی شود شمار را یا آنکه آنحضرت این را برای تواضع و تالیف قلوب فرموده یا پیش از آنکه معلوم کند که وی صلی الله علیه وسلم بهترین اولاد آدم است و پیش از ذکر والمنة و فرموده اگر موسی زنده بودی گنجایش نداشت او را مگر آنکه اتباع من کند فان الناس یصعقون یوم القیمة پس بتحقیق همه مردم بیهوش می افتند در قیامت از آوازی که بشنوند از نفخ صور فاصعق معهم فاکون اول من یفیق پس بیهوش میشوم من با مردم پس می باشم درین مردم نخستین کسیکه بهوش می آید فاذا موسی باطش جانب العرش پس ناگاه می بینم که موسی گرفته است طرف عرش را فلا ادری اکان فیمن صعق فافاق قبلی پس نمیدانم آیا بوده است موسی در کسانیکه بیهوش شده اند پس بهوش آمده پیش از من او کان ممن استثنی الله یا بوده است از جمله آنکه جدا و ممتاز ساخته خدا و را از همه مردم در قول او تعالی فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله پوشیده نماند که این افاقت یا عدم صعق اگر موجب فضیلت است پس مقرر است که فضل جزئی منافی فضل کلی نیست یا آنکه تواند که صعق آنحضرت از غم و اندیشه است باشد پس توهم نقصانی در آنحضرت از نوجه همراه نخواهد یافت اگرچه سوق کلام بظاهر در بیان فضیلت موسی است درین صفت والله اعلم حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا وهیب قال حدثنا عمرو بن یحیی عن ابیه عن ابی سعید الخدری قال بینا رسول الله صلی الله علیه وسلم جالس جاء یهودی فقال یا ابا القاسم ضرب وجهی رجل من اصحابک گفت ابو سعید در میان آنکه پیغمبر خدا نشسته بود ناگاه بروی نشسته بود آمد یهودی پس گفت ای ابا القاسم زده است طپانچه بروی مرا مردی از یاران تو فقال من قال رجل من الانصار فرمود که زده است ترا گفت مردی از انصار قال ادعوه فقال اضربته فرمود بطلبید او را پس فرمود آیا زده تو او را مطابقت حدیث بهمین است که فرموده ادعوه دعوی اشخاص نیز همین است قال سمعته بالسوق یحلف والذی اصطفی موسی علی البشر گفت شنیدم او را بازار سوگند میخورد

عبد الله بن زید یکی از اصحاب پیغمبر خدا خبر داد عباد را که بتحقیق آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم خرج بالناس یستسقی لهم بر آمد بمردم بجائیکه استسقا میکرد برای ایشان فقام فدعا الله قائما پس استاد و دعا کرد استاده ثم توجه قبل القبلة وحول رداءه پس سوی کرد جانب قبله و گردانید ردای خود را فاسقوا بضم همزه و قاف پس آب داده شدند مردم و در روایت ابن عساکر فسقوا بضمتین بی همزه بمعنی سابق

باب الجهر بالقراءة فی الاستسقاء

استحباب جهر قرات در نماز استسقا نقل کرده ابن بطال اجماع بر آن یعنی جمهور که قایل اند بنماز حدثنا ابو نعیم قال حدثنا ابن ابی ذئب عن الزهری عن عباد بن تمیم عن عمه قال خرج النبی صلی الله علیه واله وسلم یستسقی فتوجه الی القبلة یدعو گفت عم عباد بر آمد آنحضرت بقصد استسقا پس رو بقبله کرد بجائیکه دعا میکرد و در مصلی وحول رداءه ثم صلی رکعتین یجهر فیهما بالقراءة و گردانید ردای خود را پس گزارد دو رکعت بجائیکه جهر بقرات میکرد و در آن دو رکعت و در روایت حاکم از ابن عباس در مستدرک قرات سبح اسم در اولی و هل اتاک در ثانیه نیز آمده

باب

کیف حول النبی صلی الله علیه واله وسلم ظهره الی الناس چگونه گردانید آنحضرت پشت خود را بسوی مردم از جانب یمین یا از جانب یسار و حدیث ساکت است از بیان آن پس مناسب است که مخیر باشد لیکن مستحسن و از خارج ثابت است که از جانب راست گردیده زیرا چه ثابت شده که آنحضرت خوش می آمد او را تیمن در شان وی همه قاله العسقلانی حدثنا آدم قال حدثنا ابن ابی ذئب عن الزهری عن عباد بن تمیم عن عمه قال رأیت النبی صلی الله علیه واله وسلم یوم خرج یستسقی گفت عم عباد دیدم پیغمبر خدا را روزیکه بر آمد اراده میداشت استسقا را قال گفت راوی فحول الی الناس ظهره واستقبل القبلة یدعو پس گردانید بسوی مردم پشت خود را نزد اراده دعا بعد فراغ از موعظه رو کرد قبله را بجائیکه

سوگند کسیکه برگزید موسی را بر همه مردم قلت ای خبیث علی محمد فاخذتنی غضبة ضربت وجهه گفتم ای یهودی ای ناپاک بر محمد برگزیده است پس مرا غضبی درگرفت زدم بر روی او فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تخیروا بین الانبیاء فرمود آنحضرت تمیز مکنید میان انبیا یعنی شما تعیین منزلت ایشان از پیش خود منمائید لا تفضیل قال الله تعالی تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض فان الناس یصعقون یوم القیمة پس بتحقیق مردم همه بیهوش می افتند در قیامت فاکون اول من تنشق عنه الارض پس می باشم من نخستین کسیکه پاره میشود از روی زمین قبر فاذا انا بموسی آخذ بقائمة من قوائم العرش پس ناگاه می بینم موسی که گرفته است ستونی از ستونهای عرش فلا ادری کان فیمن صعق پس نمیدانم که بود در آنجماعت که بیهوش شدند تا مرا حوسب بصعقة الاولی یا حساب کرده شده است بصعقه نخستین که در دنیا شده بود نزد تجلی طور قال الله تعالی وخر موسی صعقا و هم لذلك داخل است وی در استثنای آیه کریمه فصعق الا من شاء الله

حدثنا موسی قال حدثنا همام عن قتادة عن انس ان یهودیا رض راس جارية بین حجرين مرویست از انس بن مالک که یهودی کوفت سر کنیزکی را میان دو سنگ در زمان آنحضرت در روایتی آمده که این جاریه از انصار بود و رض بفتح را و تشدید ضاد معجمه بمعنی دق است وقیل من فعل هذا بك افلان افلان حتی سمی الیهودی فاومات برأسها و گفته شد بآن جاریه که کرده است این را بتو آیا فلان کس یا فلان کس تا آنکه نام برده شد یهودی پس اشاره کرد جاریه بسر خود فاخذ الیهودی فاعترف پس گرفته شد یهودی پس اعتراف کرد فامر النبی صلی الله علیه وسلم فرض راسه بین حجرين پس حکم کرد آنحضرت بجزا پس کوفته شد سر او میان دو سنگ یعنی عقوبت بمثل کرده شد و در حدیث تنصیصی واقع نشده که آن جاریه بسبب کوفتن مرده است و یهودی را بقصاص کشته اند پس دلیل نمی تواند شد که قصاص بغیر محدد نیز مشروعیت دارد والله اعلم

باب من رد امر السفیه والضعیف العقل در حکم کسیکه رد کند کار بیخرد و سست عقل را و منظور ندارد آنرا و است و ان لم یکن حجر علیه الامام و اگرچه نباشد که حجر و منع امام بر وی واقع شده باشد سفیه ضد رشید است و رشید کسی را گویند که اصلاح کند کار دین و دنیا خود را ضعیف العقل عام تر است از سفیه دین کرد عن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم رد علی المتصدق قبل النهی ثم نهاه و ذکر کرده میشود از جابر بن عبدالله که بتحقیق پیغمبر خدا رد کرد صدقه را بر صدقه کننده که محتاج بود بآن پیش از منع کردن پس منع کرد او را که چنین نکند شافعیه گویند که رد کرده نشود اصلا خواه محتاج بآن باشد یا نه مگر بعد از حجر امام و قاضی و قال مالك اذا كان لرجل علی رجل مال وله عبد لا شیء له غیره و گفت مالک وقتیکه باشد مرکسی را بر مردی مال و مر این مرد را بنده ایست نیست هیچ چیز در ملک او جز این بنده فاعتقه لم یجز عتقه پس آزاد کرد آنرا روا نیست آزادی او و مولف رح درین باب حدیثی موصول باسناد نیاورده و حدیثی که ابوداؤد آورده و تصحیح آن نموده موافق این ترجمه است و آنچنانست که بروایت جابر بن عبدالله گوید که مردی ریزه زر نزد آنحضرت آورده که صدقه است و گفت بخدا که جز این زر چیزی دیگر ندارم آنحضرت رد کرد بروی و اعراض نمود و فرمود یکی از شما می آید و میگوید که جز این مال ندارم و آنرا صدقه میکند بعد از آن سوال میکند برای کفاف خود از مردم صدقه آنست که بر ظهر غنا باشد گو که رواة این حدیث بر شرط او نبوده اند و اگر حدیثی که سابقا گذشت که مردی غلامی را مدبر ساخت و چون محتاج شد آنحضرت او را برای وی فروختند درین باب هم می آورد گنجائش داشت والله اعلم

باب ومن باع علی الضعیف ونحوه کسیکه فروخت مالی را از ضعیف العقل و مانند او که سفیه است ودفع ثمنه الیه و سپرد بهای آنرا بآن ضعیف وامره بالاصلاح والقیام بشانه و امر کرد آن ضعیف را باصلاح و قیام نمودن بشان آن فان افسد بعد منعه پس اگر افساد عقل بعد از آن کرد منع کرد او را از تصرف و قیام نمودن بآن جواب آنست که روایت کان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن اضاعة المال از جهت آنکه پیغمبر خدا منع کرده است از ضائع ساختن مال وقال للذی یخدع فی البیع اذا بایعت فقل لا خلابة و فرمود برای کسیکه فریب داده میشد در بیع وقتیکه بیع کنی تو پس بگو که فریبی نباشد و اختیار رد هست اگر خواهم رد کنم

الجزء الرابع شیخ الاسلام | كتاب الاستسقاء

نیز مشابهت خطبه آن بخطبه عید در عدم اشتراط اولات وار دبر آنکه بعد از نماز باشد و گفته اند که خلاف تقدیم و تاخیر در استحباب است نه در جواز پس عمل تقدیم بیان جواز باشد و لفظ ثم برای تراخی بیان بود چنانکه در ثم حول زیرا که تحویل نیز متراخی از دعا و استقبال نیست چنانکه در ابواب سابق معلوم شد

باب صلوة الاستسقاء رکعتین مشروعیت نماز استسقا که دو رکعت است و اتفاق دارند جمهور فقها بر آن مگر ابحنیفه مرویست از امام ابحنیفه که استسقا دعا و تضرع و استغفار است نه نماز زیرا چه حقیقت استسقا و عمده در آن همین تضرع و استغفار است که فرمود استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا پس استغفار سبب و مدار ارسال باران آمده و در اکثر احادیث استسقا همین دعا و استغفار مرویست و نماز جز در قصه خروج بصحرا که در سنه ششم واقع شده محفوظ و مروی نیست اگر در حدیث انس اکتفا بنماز جمعه گویند در احادیث دیگر که استسقا در غیر روز جمعه بی نماز مرویست چه عنوان گفت روایت کرده احمد و ابن ماجه از کعب بن مره که آمد آنحضرت را مردی و گفت استسقا کن خدا را برای مضر فرمود بتحقیق تو دلیر هستی برای مضر گفت یا رسول الله نصرت خواستی از خدا پس نصرت داد ترا و دعا کردی پس اجابت کرد ترا پس برداشت آنحضرت دستها را و گفت اللهم اسقنا غیثا مغیثا مریعا مریئا طبقا عاجلا غیر رائث نافعا غیر ضار پس اجابت کرده شدند الحدیث و روایت کرده ابوداؤد و ترمذی و نسائی و نحو آن از عمیر مولی ابی اللحم که دید آنحضرت را که استسقا میکرد نزد احجار زیت نزدیک بزوراء ایستاده دعا میکرد دست برداشته محاذی رو الحدیث و طبرانی از ابی امامه که استاد آنحضرت در مسجد وقت چاشت پس گفت سه تکبیر و گفت اللهم اسقنا سه بار اللهم ارزقنا سمنا ولبنا و شحما و لحما و ندیدیم در آسمان ابری پس برخاست باد و غبار پس فراهم آمد ابر پس بخت آسمان الحدیث و ابوعوانه در صحیح خود

ولم يأخذ النبي صلى الله عليه وسلم ماله و نگرفت آنحضرت مال مردی را که فروخت غلام او را از آنکه بیخردی او ظاهر نشده بود و اگر ظاهر شده
نزد آنحضرت باز میداشت او را از گرفتن مال **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد العزيز بن مسلم قال حدثنا عبد الله بن دينار
قال سمعت ابن عمر قال كان رجل يخدع في البيع فقال النبي صلى الله عليه وسلم اذا بايعت فقل لا خلابة فكان يقوله ترجمه
معلوم شده است **حدثنا** عاصم بن علي قال حدثنا ابن ابي ذئب عن محمد بن المنكدر عن جابر ان رجلا اعتق عبدا له ليس له
مال غيره مرویست از جابر که مردی آزاد کرد غلامی را که مر وی را بود و نبود او را مالی جز آن فرده النبي صلى الله عليه وسلم فابتاعه منه نعيم
بن النحام پس رد کرد او را پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی پس خرید از آنحضرت نعیم نحام بفتح نون و تشدید مهمله نحم بمعنی تنحنح است و بعضی
نسبها نعیم نحام است گفته اند صواب اینست که نحام صفت نعیم است نه صفت پدر او و در روایت سابق قید کرده که این غلام را مدبر ساخته بود
گویا حمل کرده است که قید اتفاقی است **باب** كلام الخصوم بعضهم في بعض در بیان گفتن خصمها بعض از ایشان در حق بعضی **حدثنا**

محمد قال حدثنا ابو معاوية عن الاعمش عن شقيق عن عبد الله قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حلف على يمين وهو
فيها فاجر ليقتطع بها مال امرئ مسلم مرویست از عبد الله که گفت پیغمبر خدا رحمت کناد
خدا بر وی کسیکه سوگند خورد بر چیزی بیمین و حال آنکه او در آن یمین دروغ گوست سوگند خورده تا ببرد بآن سوگند مال لقي الله وهو عليه
غضبان پیش آید خدا را و حال آنکه خدا بر وی خشمناک است قال فقال الاشعث في والله كان ذلك گفت عبد الله پس گفت
اشعث بن قیس در حق من سوگند بخدا بود این حدیث كان بيني وبين رجل من اليهود ارض فجحدني بود میان مردی از یهود و میان من
زمینی شترک پس انکار کرد مرا فقدمته الى النبي صلى الله عليه وسلم پس پیش کردم او را بسوی آنحضرت فقال لي رسول الله صلى الله
عليه وسلم الك بينة قلت لا پس فرمود مرا رسول خدا آیا هست ترا گواهان گفتم نی قال فقال لليهودي احلف گفت قیس پس فرمود
آنحضرت مر یهودی را سوگند بخور قال قلت يا رسول الله اذن يحلف ويذهب بمالي گفت قیس گفتم ای رسول خدا حالا سوگند بخورد
و ببرد مال مرا فانزل الله ان الذين يشترون بعهد الله وايمانهم ثمنا قليلا الى آخر الآية پس فرستاد خدای برتر آنکه میخرند بعهد
خدا و سوگندهای خود مالی اندک تا آخر آیت تمامش اینست اولئك لا خلاق لهم في الآخرة ولا يكلمهم الله ولهم عذاب اليم آن جماعه نیست نصیبی مر ایشانرا
و نظر نمی کند خدا آنها را برحمت و مر آنهاراست عذاب دردناک **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا عثمان بن عمر قال حدثنا يونس عن الزهري
عن عبد الله بن كعب بن مالك عن كعب بن مالك انه تقاضى ابن ابي حدرد دينا كان له عليه في المسجد مرویست از عبد الله
بن کعب که بتحقیق شان اینست که تقاضا کرد ابن ابی حدرد را دینی که بود مر وی را بر ابن ابی حدرد در مسجد پیغمبر خدا فارتفعت اصواتهما حتى
سمعها رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو في بيته پس بلند شد آواز هر دو تا آنکه شنید آنرا رسول خدا و حال آنکه آنحضرت در خانه خود بود فخرج
اليهما حتى كشف سجف حجرته پس برآمد از درون خانه تا برداشت پرده حجره خود را سجف بکسر مهمله و سکون جیم و فا پرده دو دریا که طرف پرده
فنادى يا كعب قال لبيك پس ندا کرد آنحضرت ای کعب گفت لبیک یا رسول الله قال ضع من دينك هذا واوما اليه اي الشطر ای
فرمود بگذار از دین خود این را و اشاره کرد بسوی کعب یعنی نصف را قال لقد فعلت يا رسول الله گفت بتحقیق کردم و گذاشتم نصف را
ای رسول خدا قال قم فاقضه فرمود ابن ابی حدرد را برخیز و نصف را ادا کن **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك
عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عبد الرحمن بن عبد القاري عبد بتنوین است و قاری بتشدید صفت اوست منسوب بقاره
که بطنی است از خزیمه انه قال سمعت عمر بن الخطاب بتحقیق عبد الرحمن گفت شنیدم عمر بن خطاب را رضی الله عنه يقول سمعت هشام بن
حكيم يقرأ سورة الفرقان میگفت عمر شنیدم هشام بن حکیم را که میخواند سوره فرقان على غير ما اقرأها بر غیر وجهی که میخوانم من آنرا

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الاستسقاء

بدان باران بسیار خواند استغفروا ربكم ثم توبوا اليه
و اگر نماز در استسقا سنت بودی عدم علم بدان
با عموم بلوی در قرب عهد بزمان نبوت یا ترک
وی آنرا صورت نمیداشت و تصریح کرده اند علما
بانکه مراد امام نفی سنت نماز است بجماعت و
خطبه نه نفی شرعیت و جواز چنانکه از عمل آنحضرت
یکبار ثابت گشته تا آنکه اگر هر کدام تنها تنها نمازی
بکنند و تضرع و استغفار نماید بهتر بود و اگر نماز
گذارند بجماعت نیز جایز بود نه سنت بر تصحیح
شیخ الاسلام ذکره ابن الهمام و نزد صاحبیه ائمه
ثلثه در استسقا نماز است بجماعت و خطبه
و اکنون فتوی نزد حنفیه بمذهب صاحبیه است
حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا سفيان
بن عيينة عن عبد الله بن ابي بكر عن عباد بن تميم
عن عمه ان النبي صلى الله عليه وسلم

اسماء الرجال

وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرأنیها و بود رسول خدا خوانانده بود مرا آن سوره را فکدت ان اعجل علیه نزدیک بودم که شتاب کنم بروی بتخطیه و زجر ثم امهلته حتی انصرف پس مهلت دادم تا آنکه برگشت ثم لبّبته بردائه بفتح لام و با و موحده مشدده و سکون موحده دوم پس ترید ادر گردن او انداخته کشیدم او را بجنبث به رسول الله صلی الله علیه وسلم پس آوردم او را نزد رسول خدا فقلت انی سمعت هذا یقرأ علی غیر ما اقرأتنیها پس گفتم بتحقیق من شنیدم این را که میخواند قرآن بر غیر چیزی که خواناندی تو مرا آن قرأت را فقال لی ارسله ثم قال له اقرأ فقرأ پس فرمود مرا که گذار او را پس فرمود او را بخوان پس خواند او فقال هکذا انزلت پس فرمود همچنین نازل شده است ثم قال لی اقرأ فقرأت فقال هکذا انزلت پستر فرمود مرا بخوان پس خواندم پس فرمود همچنین نازل شده است ان القرآن انزل علی سبعة احرف فاقرءوا منه ما تیسر همچنین قرآن نازل شده است بر هفت قرأت پس بخوانید از قرآن چیزی که میسر شود و آسان باشد بدانکه در لغتهای عرب اختلافی بود و قتیکه قرآن نازل شد بر لغت اهل حجاز خواندن آن بر اهل لغات دیگر دشوار آمد بسبب وحی وسعتی شد که هر کس بلغت خود خواند پس مراد از هفت حرف هفت لغت فصیح عربیست قاضی عیاض میگوید این توسع و تسهیل است بحصر درهمین هفت لغت و باید دانست که این توسع پیش از اجماع صحابه بود و است اما الآن گنجایش ندارد که بر خلاف آنچه اجماع واقع شده و در مصحف امام که مصاحف عثمانیاست ثبت یافته بخوانند بعضی گویند مراد هفت وجه است که قراء سبعه خوانده اند و درین قول هم قائل بحصر نباید شد از آنکه قرأت دیگر مشهور و غیر آن هم هست کرمانی از داودی و غیر او نقل میکنند که این هفت قرأت که امروز مردم میخوانند از یک حرف است از هفت حرف که در حدیث واقع شده انتهی گویا مامیقول مبنی بر آنست که مراد هفت لغت است و اینمه قرأتها لغت اهل حجاز است

باب اخراج اهل المعاصی والخصوم من البیوت بعد المعرفة در بیان بر آوردن گناه کاران و خصومت کنندگان از خانهای ایشان بعد از آنکه معلوم شود احوال آنها و سزاوار ادب باشند وقد اخرج عمر اخت ابی بکر حین ناحت و بتحقیق بیرون آورد عمر بن خطاب خواهر ابو بکر صدیق را هنگامی نوحه کرد وقت وفات برادر و در حدیث آمده چند بروی زد و بعد از شنیدن حال او نوحه گران همه گریختند **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن ابی عدی عن شعبة عن سعد بن ابراهیم عن حمید بن عبد الرحمن عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لقد هممت ان آمر بالصلوة فتقام فرمود بتحقیق قصد کردم اینکه امر کنم نماز پس برپا کرده شود ثم اخالف الی منازل قوم لا یشهدون الصلوة فاحرق علیهم پستر بیایم بمنزلهای مردیکه حاضر نمیشوند نماز را پس بسوزم بر ایشان خانهای آنها خالف الیه بجای معجمه و لام و فا بمعنی اتی الیه یعنی آید بسوی او و جای ترجمه همین جزو آخر است از آنکه این گنهگاران که ترک نماز میکنند چون خانه آنها سوخته شود از خانه خواهند بر آمد در ینحدیث اشارت است بآنکه سیاست و عقوبت بمال نیز رواست و بآنکه عقوبت در آنجا که بتصریح بحدود واقع نشده و ابسته برای امام است

باب دعوی الوصی للمیت در بیان دعوی وصیت میت برای او **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا سفیان عن الزهری عن عروة عن عایشة ان عبد بن زمعة وسعد بن ابی وقاص اختصما الی النبی صلی الله علیه وسلم مرویست از عایشه که عبد بن زمعه برادر سوده ام المؤمنین و سعد بن ابی وقاص خصومت کردند بیکدیگر نزد پیغمبر خدا فی ابن امة زمعة در پسر ولیده زمعه فقال سعد یا رسول الله اوصانی اخی پس گفت سعد ای رسول خدا وصیت کرده است مرا برادر من عتبه بن ابی وقاص اذا قدمت مکة ان انظر ابن امة زمعة وقتیکه در آیم مکه را نظر کنم پسر ولیده زمعه را فاقبضه پس قبض کنم او را فانه ابنی که بتحقیق آن پسر پسر من است در روایتی اذا قدمت بتاء خطاب وانظر واقبض بصیغه امر است و این موافق تر است بقوله فانه ابنی وقال عبد بن زمعة اخی وابن امة ابی ولد علی فراش ابی و گفت عبد بن زمعه این پسر برادر منست و پسر ولیده پدر منست که زاده است

تضعیف منسوب آن بمحمد بن عبد العزیز بن عبد الرحمن ابن عوف که از رجال این حدیث است کلام کرده اند در ان ایمه ثقات و گفته معارض است بآنچه طبرانی از انس آورده که آنحضرت گذارید دو رکعت تکبیر نگفت در آن مگر یک یک تکبیر و اگر فعل آنحضرت بدان ثابت بودی هر آینه مشهور گشتی میان صحابه بجهت توفر دواعی و صدور آن علی رؤس الاشهاد در روز هجوم

باب الاستسقاء فی المصلی استحباب عمل استسقا در مصلی سابق در ترجمه باب اول از ابواب استسقا خروج النبی فی الاستسقاء بود فی الجمله آن بمصلی و درینجا بیان حکم بودن آن بمصلی است در صحرا بجهت اتساع در تشبیه مگر مسجد حرام و بیت المقدس بجهت فضل بقعه آنجا **حدثنا** عبد الله بن محمد مسندی قال حدثنا سفیان بن عیینة عن عبد الله بن ابی بکر سمع عباد بن تمیم عن عمه قال خرج النبی صلی الله علیه واله وسلم الی المصلی یستسقی واستقبل القبلة فصلی رکعتین وقلب رداءه قال سفیان واخبرنی المسعودی عن ابی بکر قال جعل الیمین علی الیسار گفت سفیان باسناد سابق و خبر داد مرا مسعودی از ابی بکر پدر عبد الله مذکور از عباد از عم خود که گفت در تفسیر قلب رداء گردانید جانب راست را بر چپ

باب استقبال القبلة فی الاستسقاء استحباب رو آوردن بقبله در وقت دعای باران **حدثنا** محمد بن سلام قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا یحیی بن سعید قال اخبرنی ابو بکر بن محمد ان عباد بن تمیم اخبره ان عبد الله بن زید الانصاری اخبره ان النبی صلی الله علیه و

بر فراش پدر من زاده ملوکہ او فرای النبی صلی اللہ علیہ وسلم شبهاً بيّنا بعتبة پس دید آنحضرت شباهتی ظاهر بعتبه فقال هو لك

یا عبد بن زمعة الولد للفراش پس فرمود آن پسر ترا است ای عبد بن زمعه فرزند تابع فراش است هر کسی را ست که زاده است در ملک او

واحتجبی منه یا سودة و پرده گیر از وی ای سوده بنت زمعه از ینجا معلوم شد که آنحضرت حکم بظاهر کرد که فرمود ولد فراش راست و بباطن

حکم کرد که به برادری سوده راضی نشد واعتبار قیافت نیز مفهوم شد وآنکه وللعاهر الحجر یعنی صاحب فراش نسبت کردن فرزند را حقیقت است بلکه

از برای زجر و نکبت زانی است **باب** التوثق ممن تخشی معرته در بیان مشروعیت قید کردن از کسیکه ترسیده میشود فساد او و معرة

بمیم و عین مهمله و را مشدده و هر سه مفتوح یعنی کار زشت و بدو عیب و فساد است وقیّد ابن عباس عکرمة علی تعلیم القرآن والسنن

والفرایض و قید کرده است ابن عباس عکرمه را بر تعلیم قرآن و سنتها و فرضها یعنی تا بیاموزد آنرا **حدثنا** قتیبة قال حدثنا اللیث

عن سعید بن ابی سعید انه سمع ابا هریرة یقول بعث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خیلا قبل نجد میگفت ابو هریره فرستاد رسول خدا گروهی

سواران بسوی نجد فجاءت برجل من بنی حنیفة یقال له ثمامة بن اثال سید اهل الیمامة پس آوردند مردی را از قبیله بنی حنیفه

که گفته میشد مر او را ثمامه بن اثال مهتر مردم یمامه ثمامه بضم مثلثه و میم مخفف بعد از الف مفتوح میمی دیگر است اثال بضم همزه و تخفیف مثلثه بعد از الف

لام است یمامه بتخفیف میمین شهری است از یمن بدو مرحله از طائف فربطوه بسارية من سواری المسجد پس بستند او را بستونی از ستونهای

مسجد فخرج الیه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ما عندك یا ثمامة قال عندی یا محمد خیر پس بیرون آمد نزد وی رسول خدا

و گفت چیست نزد تو ای ثمامه گفت نزد من ای محمد نکوئی است گویا اظهار اراده اسلام کرد فذکر الحدیث پس ذکر کرد راوی حدیث را چنانکه

در باب اغتسال وقتی که مسلمان شود گذشته و در کتاب مغازی نیز خواهد آمد ان شاء اللہ العزیز فقال اطلقوا ثمامة پس فرمود رها کنید ثمامه را

واین ثمامه مسلمان شده به نیکو اسلام و بر اسلام ماند با آنکه اهل یمامه در اول خلافت صدیق همه مرتد شده اند **باب** الربط والحبس

فی الحرم در جواز بستن و بند کردن در حرم مکه یا مدینه واشتری نافع بن عبد الحارث دار السجن بمکة من صفوان بن امية و خرید نافع بن

عبد الحارث سرائی برای حبس کردن بمکه از صفوان بن امیه واین نافع بن عبد الحارث خزاعی است از فضلاء صحابه عامل کرده بود او را عمر بن خطاب بر مکه

که سرائی برای زندان بخرد علی ان عمر ان رضی بالبیع فالبیع بیعه بدین شرط که عمر اگر راضی شد باین بیع پس این بیع اوست وان لم یرض عمر فلصفوان

اربع مائة و اگر راضی نشود عمر پس صفوان را چهار صد است در مقابله انتفاعی که تا جواب آمدن عمر کرده باشد در روایت ابی ذر اربعمائة دینار واقع شده

اینچنین گفته اند و ظاهر آنست که این قدر زر کرایه مدتی که جواب آید نخواهد بود بلکه معنی آنست که اگر عمر قبول نکند بهای آن که چهار صد دینار است بر ذمت

نافع که خریده بود و وکیل را میرسد که اگر موکل قبول نکند بیع را با خود بخرد و باین تقریر دفع شد شبهه که برین حدیث کرده اند که این چنین

شرط بیع فاسد میگرداند وسجن ابن الزبیر بمکة و حبس کرده است ابن زبیر گنهگاران را بمکه **حدثنا** عبد اللہ بن یوسف قال حدثنا

اللیث بن سعد قال حدثنی سعید بن ابی سعید سمع ابا هریرة قال بعث النبی صلی اللہ علیہ وسلم خیلا قبل نجد فجاءت

برجل من بنی حنیفة یقال له ثمامة بن اثال فربطوه بسارية من سواری المسجد مناسبت این حدیث بترجمه آنست که مدینه نیز حرم است مانند حرم مکه

و ترجمه نیز بطریق عموم واقع شده **باب** فی الملازمة در بیان چسپیدن متخاصمان بیکدیگر و تنازع نمودن باهم **حدثنا** یحیی بن

بکیر قال حدثنا اللیث عن جعفر قال غیره حدثنی اللیث قال حدثنی جعفر بن ربیعة فرق درین دو طریق آنست که یحیی گفته که لیث

بکلمه عن از جعفر حدیث کرده و غیر بکیر گفته که لیث بطریق تحدیث از جعفر حدیث کرده است پس روایت یحیی موهم تدلیس نباشد عن عبد الرحمن

بن هرمز عن عبد الرحمن بن کعب بن مالك الانصاری عن کعب بن مالك انه کان له علی عبد اللہ بن ابی حدرد الاسلمی دین

فلقیه فلزمه فتکلما حتی ارتفعت اصواتهما مرویست از کعب که بود او را دین بر عبد اللہ بن ابی حدرد پس پیش آمد کعب او را

از کشمش سبقت قلم یا اشتباه است و همانند این شارحان حکم کرده اند **باب** رفع الناس ایدیهم مع الامام فی الاستسقاء استحباب برداشتن مردم دستهای خود را موافقت امام

وقت دعای باران و درین روایت هر کسی که گفته کفایت کنند دعای امام در استسقاء و شاید که بجهت این اهتمام مقدم کرد انرا بر باب تنها و قال

ایوب بن سلیمان بن بلال شیخ مؤلف است قال حدثنی ابو بکر بن ابی اویس عن سلیمان بن بلال قال یحیی بن سعید انصاری

سمعت انس بن مالك قال اتی رجل اعرابی من اهل البدو الی رسول اللہ آمد مردی صحرائی از مردم بیرون بسوی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ واله وسلم یوم الجمعة روز جمعه فقال یا رسول اللہ هلکت الماشیة هلك العیال هلك الناس ای رسول خدا هلاك شد چارپایها هلاك شدند متعلقان هلاك شدند

همه مردم فرفع رسول اللہ صلی اللہ علیہ واله وسلم یدیه یدعو پس برداشت آنحضرت هر دو دست مبارك را که دعا میکرد و رفع الناس ایدیهم مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ واله وسلم یدعون و برداشتند مردم دستهای خود را

بدعا با آنحضرت قال فما خرجنا من المسجد حتی مطرنا گفت انس پس بیرون نیامدیم از مسجد تا آنکه باران داده شدیم فما زلنا نمطر حتی کانت الجمعة الاخری پس از آن روز همیشه باریده میشدیم تا آنکه جمعه دیگر شد فاتی

الرجل الی نبی اللہ پس آمد آن مرد بسوی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ واله وسلم فقال یا رسول اللہ بشق المسافر ومنع الطریق پس گفت آنمرد ای رسول خدا عاجز شد مسافر از سفر و باز داشته شد راه تفسیر کرد مؤلف بشق بفتح موحده و کسر معجمه بالقول خود ای مل از ملل یعنی ستوه آمدن و ملول شدن تفسیر کرده و بعضی رد آنرا بیعنی تعب

پس مانده و پیش نرفت و قال الاویسی عبد العزیز بن عبد اللہ حدثنی محمد بن جعفر عن یحیی بن سعید وشریك قالا سمعنا انسا عن النبی صلی اللہ علیہ واله وسلم رفع یدیه حتی رایت بیاض ابطیه روایت میکند انس

وجهيد او را وسخن کردند باهم تا آنکه بلند شد آوازهای ایشان تا شنیدها النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا کعب واشار بیده کانه یقول النصف پس گذشت بهر دو پیغمبر خدا و فرمود ای کعب و اشارت کرد بدست گویا میفرماید که نصف بگیر فاخذ نصف ما علیه وترک نصفا پس گرفت کعب نیمی از آنچه بروی بود و گذاشت نیمی دیگر از روایت سابق در باب کلام خصما بکدیگر معلوم شد بود که هم از درون حجره پرده برداشته ندا کرد کعب را اینجا گفته مرتبها گویا اینجا سامحه کرده مرور آورده است **باب** التقاضی در بیان طلب کردن حق حدثنا اسحاق قال حدثنا وهب بن جریر قال اخبرنا شعبة عن الاعمش عن ابی الضحی عن مسروق عن خباب قال کنت قینا فی الجاهلیة گفت خباب بودم من آهنگری در ایام جاهلیت وکان لی علی العاص بن وائل دراهم و بود مرا بر ذمه عاص بن وائل پدر عمرو بن عاص مشهور چند درهم فاتیته اتقاضاه پس آمدم بجانب او که طلب میکنم از او دراهم فقال لا اقضیک حتی تکفر بمحمد پس گفت عاص نمیدهم ترا تا آنکه کافر شوی بدین محمد فقلت لا والله لا اکفر بمحمد حتی یمیتک الله ثم یبعثک پس گفتم نی سوگند خدا کافر نمیشوم تا آنکه بمیراند ترا خدا بستر برانگیزد ترا روز قیامت مقصود آنست که هرگز کافر نمیشوم و تعلیقی که کرده بروز قیامت در آن روز کفر معنی ندارد بلکه کافران در آن روز اعتراف بایمان خواهند کرد و بر کفر خویش پشیمان خواهند شد درین ضمن برد عم آن ناپاک اظهار کمال ایمان خود کرده است قال فدعنی حتی اموت ثم ابعث فاوتی مالا وولدا ثم اقضیک گفت پس بگذار مرا تا بمیرم پستر برانگیخته شوم و داده شوم مالی و فرزندی پستر ادا کنم حق ترا این ناپاک بطریق استهزا گفته است فنزلت افرایت الذی کفر بایاتنا وقال لاوتین مالا وولدا پس نازل شد این آیه کریمه یعنی آنکه آیا دیدهٔ تو کسی را که کفر ورزید بآیات ما و گفت هر آئینه داده میشوم مال را و ولد را روز قیامت **کتاب فی اللقطة** در بیان احکامی که متعلق است بلقطه لقطه بضم لام و فتح قاف است بر لغت فصیح و سکون قاف نیز آمده و معنی آن در لغت چیزیکه برداشته شود و در شرع چیزیکه یافته شود از جنس متاع غیر محرز و مالک او معلوم نباشد **بسم الله الرحمن الرحیم باب** اذا اخبره رب اللقطة بالعلامة دفع الیه وقتیکه خبر دهد او را صاحب لقطه نشانهای آن سپرده شود بوی **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة بن الحجاج وحدثنی محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن سلمة بن کهیل قال سمعت سوید بن غفلة قال لقیت ابی بن کعب فقال اخذت صرة فیها مائة دینار گفت ملاقات کردم ابی بن کعب را پس گفت گرفتم همیانی که در وی صد دینار بود فاتیت بها النبی صلی الله علیه وسلم فقال عرفها حولا پس آوردم آنرا نزد پیغمبر خدا پس فرمود تعریف کن یکسال یعنی منادی کن که کسیکه چیزی گم کرده از من بطلبد و باید که منادی در بازارها و مجامع مردم و در بابهای مسجد وقتیکه بیرون آیند از مسجد و منادی در مساجد مکروه است یا حرام اگر آواز بلند باشد و باشارت مکروه نیست قسطلانی گفته که استیعاب تمام سال برای منادی شرط نیست اگر گاه گاه کند کافی است چنانکه در روزی یکبار و در هفته یکبار و در ماهی یکبار بنا بر عرف و عادت وقت جمع شدن مردم و نزدیک فعرفتها فلم اجد من یعرفها پس تعریف کردم آنرا و نیافتم کسی را که بشناسد آنرا ثم اتیته فقال عرفها حولا فعرفتها فلم اجد پستر آمدم نزد آنحضرت بار دوم پس فرمود تعریف کن یکسال دیگر پس تعریف کردم آنرا و نیافتم کسی را ثم اتیته ثلاثا فقال احفظ وعاءها ووکاءها وعددها پستر بار سوم آمدم پس فرمود نگهدار کیسه و شمار و بند آنرا فان جاء صاحبها والا فاستمتع بها پس اگر آمد صاحب آن بده و اگر نیاید بهره گیر از آن فاستمتعت فلقیته بعد بمکة قال لا ادری ثلثة احوال او حولا واحدا پس سوید گوید ملاقات کردم ابی بن کعب را بعد از ان حدیث بمکه گفت نمیدانم که سه سال فرموده بود یا یکسال و مقرر علما یکسال است چنانکه در احادیث دیگر در ابواب لاحق آمده همین یکسال است و در حدیث بطریق شک واقع است و حکم شک سقوط مشکوک است و یکسال متیقن **باب** ضالة الابل حکم گم کرده شتر **حدثنا** عمرو بن عباس قال حدثنا عبد الرحمن بن مهدی قال حدثنا سفیان عن ربیعة قال حدثنی یزید مولی المنبعث

برداشتن بلیغ بالا تر از مقابل سینه وگرنه رفع تا اینجا خود در سایر ادعیه ثابت و متواتر است در صحیحین و غیرهما و در کتاب الدعوات بیاید انشاء الله تعالی فانه کان یرفع حتی یری بیاض ابطیه پس تحقیق بر سید اشتیت در استسقا تا آنکه دیده میشد سفیدی بر بغل آنحضرت مراد حقیقت رویت بیاض است اگر گویند درین حال بر بدن مبارک ردای می بود غیر ساتر آن موضع یا مراد رویت موضع بیاض است اگر پیراهنی بر بدن شریف بود گفته اند که واقعه هر چند صعب تر و مطلب هر چند قوی تر برداشتن دستها بلند تر و هم از انس در مسلم آمده که آنحضرت در استسقا اشارت کرد به پشت هر دو کف دست خود بسوی آسمان بر عکس آنچه متعارف است در سایر ادعیه و گفته اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی از نعما بود مستحب است که گردانیده شود بطن کفها بجانب آسمان و هرگاه برای دفع و منع فتنه و بلاها باشد پشتهای دست بجانب آسمان کنند از برای اطفای نائرهٔ فتنه و بلا و پست کردن قوت حادثه و غلبهٔ آن و طیبی گفته این تیسیر برای تفاول بتقلیب حال چنانکه در تحویل ردا و اشارت است بمطلوب که بطون سحاب بجانب زمین میل گردد و بریزد کذا نقل الشیخ ابن حجر **باب** ما یقال اذا امطرت دعای که گفته شود وقتیکه بارد آسمان مطرت از ثلاثی روایت ابی ذر است و روایت دیگران امطرت بزیادهٔ همزه و هر دو بیک معنی است نزد جمهور و بقولی اول مستعمل در خیر است و ثانی در شر کذا ذکره الشیخ وقال ابن عباس کصیب المطر و گفته است ابن عباس در تفسیر قول وی تعالی او کصیب من السماء که مراد از صیب مطر است و مقصود ازین تعلیق تفسیر لفظ حدیث است کنذکور شود وقال غیره و گفته است غیر ابن عباس که صیب فعیل است از صوب یعنی فرود آمدن از مکان بلند و همچنین مستعمل است صاب واصاب یصوب صاب

عن زيد بن خالد الجهني قال جاء اعرابي الى النبي صلى الله عليه وسلم فسأله عما يلتقطه گفت زيد بن خالد آمد اعرابی نزد پیغمبر خدا
پس پرسید آنحضرت را از چیزی که بر میدارد آنرا از جنس غیر حیوان فقال عرّفها سنة پس فرمود تعریف کن آنرا یکسال ثم اعرف عفاصها
ووكاءها پستر تعریف کن کیسه آنرا وبند آنرا یعنی هم در شهرت یکسال فان جاء احد یخبرك بها والا فاستنفقها پس اگر آمد کسی که خبر دهد ترا و
تعیین کند کیسه وسربند آنرا جزا محذوف است یعنی بده ویرا واگرنه خرج کن آنرا برخود که مباح است بر تو واگر بعد یکسال صاحب مال آمد داکن که
حکم امانت دارد قال یا رسول الله فضالة الغنم قال لك او لاخيك او للذئب گفت اعرابی پس حکم گم شده گوسپند فرمود تراست
یا برادر ترا یعنی دیگری میگیرد یا کسی که گم کرده اگر پیدا شود یا برای گرگ است اگر نگیری آنرا و تعریف یکسال در غنم نیز قید کرده شده است اگرچه
در حدیث تصریح بآن نیافته فقال ضالة الابل پس گفت حکم گم شده شتر چیست فتمعّر وجه النبي صلى الله عليه وسلم پس متغیر شد روی
مبارک پیغمبر خدا فقال ما لك ولها پس فرمود چکار است ترا و مر آنرا معها حذاؤها وسقاؤها ترد الماء وتاكل الشجر با آن شتر پای اوست
که هر جا خواهد میرود و مشک او با اوست مشک او که شکم است دارد میشود و آب را هر جا باشد و میخورد درخت را یعنی آنکه کسی آنرا در آب و خوراک مددی
کند پای و شکم و دهان اگرچه با غنم هم هست لیکن چون ضعیف و ناتوان است و جای آنست که گرگ آنرا بخورد اعتباری ندارد **باب**
ضالة الغنم در حکم التقاط گم شده غنم یا بی در ضالة اسب و گاو و خر نیامده و شافعی و مالک گفته اند اگر یافت یکی شتر و گاو و اسب در صحرا ترک آن
بهتر است از آنکه اینها قوتی دارند که دفع درنده ها توانند کرد یا آنکه در التقاط اخذ مال غیر است بی اذن او و از مالک مرویست که ترک مستحب است
و نزد حنیفه گرفتن اینهمه بهتر است از آنکه در خصوصیت صیانت مال غیر است و گاو و خر بلکه اسب زبون دفع سر درنده ها نمی توانند کرد و ضمان گردد
صحیح خصوص در این زمان پر ریو و رنگ و مکر و خداع قول علما ما است **حدثنا** اسمعيل بن عبد الله قال حدثني سليمان بن بلال عن يحيى
عن يزيد مولى المنبعث انه سمع زيد بن خالد يقول سئل النبي صلى الله عليه وسلم عن اللقطة فزعم انه قال میگفت زید بن خالد پرسیده شد
پیغمبر خدا از لقطه پس گمان کرد زید بن خالد که بتحقیق آنحضرت فرموده اعرف عفاصها ووكاءها ثم عرّفها سنة بشناس کیسه آنرا و بند
آنرا یکسال یقول یزید ان لم تعرف استنفق بها صاحبها وكانت وديعة عنده میگوید یزید مذکور اگر تعریف کرده نشود خرج کند از صاحب
لقطه که برداشته است و هست آن لقطه ودیعت نزد او قال يحيى فهذا الذي لا ادري گفت یحیی که این است از یزید این شرط و جزای آن
که نمی دانم آنرا آیا در حدیث رسول الله صلى الله عليه وسلم هو ام شيء من عنده داخل در حدیث رسول خدا است آن شرط و جزا یا چیزی است
از پیش خود آورده ثم قال كيف ترى في ضالة الغنم پستر گفت سائل چه خبر میدهی در گم شده غنم و التقاط آنرا قال النبي صلى الله عليه وسلم
خذها فانما هي لك او لاخيك او للذئب فرمود بگیر آنرا لیس نیست آن مگر ترا یا برادر ترا یا گرگ را قال يزيد وهي تعرّف ايضا
گفت یزید و ضالة غنم تعریف کرده شود نیز معنی تعریف معلوم شد که همان منادیست لیکن بعد از آنکه کسی پیدا شود قیاس کند رنگ و شکل و
سال یا دیر رسید و نیز قیاس آنست که این حکم در هر چه مانند غنم است خواهد بود و آنچه زودتر ضایع میشود و از انتفاع میرود بقدر حال
آن تعریف باید کرد و پیش از تقسیم تصرف باید نمود و بعد از پیدا شدن صاحب آن او را باید کرد بوی والله اعلم ثم قال كيف ترى في ضالة
الابل قال فقال دعها فان معها سقاءها وحذاءها ترد الماء وتاكل الشجر حتى يجدها ربها **باب** اذا لم يوجد صاحب اللقطة
بعد سنة فهي لمن وجدها وقتیکه یافته نشود صاحب لقطه و مالک آن بعد از تعریف یکسال پس آن لقطه مر کسی را است که یافته است
آنرا **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن عن يزيد مولى المنبعث عن زيد بن خالد قال
جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فسأله عن اللقطة فقال اعرف عفاصها ووكاءها ثم عرّفها سنة فان جاء
صاحبها والا فشأنك بها قال فضالة الغنم قال هي لك او لاخيك او للذئب قال فضالة الابل قال ما لك ولها معها سقاؤها

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الاستسقا

چون بیند باران را که نزول کرده میگفت اللهم صيبا نافعا خدا وندا بفرست باران ریزان سودمند و بروایت سیبا صیبا بموحده مشدده بمعنی ریختن است تابعه القاسم بن يحيى بن عطاء مقدمی هلالی واسطی سنه یکصد و نود و هفت عن عبيد الله متابعت کرده قاسم بن یحیی بن مبارک را در سند این حدیث از عبید الله وعن الاوزاعي وعقيل بصغیر عن نافع ظاهرا روایت اوزاعی و عقیل از نافع بر سبیل متابعت نبوده که تغییر اسلوب کرده مجرد نقل است در عبارت **باب** من تمطر بشديدها في المطر حتى يتحادر على لحيته کسیکه پیش آمد باران را قصد و خواهد که در باران باشد تا آنکه بریزد بر وی و مکروه نباشد بلکه بقصد اتباع و نیت ماثوره مستحب بود و در مسلم آمده که کشاده آنحضرت جامه را از بدن مبارک تا آنکه رسید او را چیزی از باران گفتیم چرا کردی این را فرمود بهت آنکه باران نو رسیده است از نزد پروردگار خود و تازه آمده از عالم قدس که هنوز آلوده نشده باخراب این عالم کثیف **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله بن المبارك قال اخبرنا الاوزاعي قال حدثنا اسحاق بن عبد الله بن ابي طلحة الانصاري قال حدثني انس بن مالك قال اصابت الناس سنة على عهد رسول الله گفت انس رسید مردم را قحط در عهد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فبينا رسول الله صلى الله عليه وسلم يخطب على المنبر يوم الجمعة قام اعرابي فقال پس در اثنای آنکه آنحضرت خطبه میخواند بر منبر روز جمعه استاد بادیه نشینی و گفت يا رسول الله هلك المال وجاع العيال فادع الله لنا ان يسقينا ای رسول خدا هلاک شد مال از مواشی و زراعت و گرسنه شدند عیال پس دعا کن خدا را برای ما که آب دهد ما را قال فرفع رسول الله صلى الله عليه وسلم يديه وما في السماء قزعة گفت انس پس برداشت آنحضرت دو دست خود را بدعا و حال آنکه نبود در آسمان ابر پاره قال فثار السحاب امثال الجبال گفت پس برخاست ابر مانند کوه ها ثم لم ينزل عن منبره حتى رايت المطر يتحادر على لحيته پستر فرود نیامد آنحضرت از منبر تا دیدم باران که میریزد و فرود می افتد بر ریش مبارک وی یعنی متصل فرود آمدن از منبر بر آمدن از مسجد باران

باب اذا وجد خشبة في البحر او سوطا او نحوه وقتيكه يافت كسی چوبی را در دريا ترجمه بكر شده است وختلاف اللاحوي (؟) ... در دريا يا چابكی يا مانند آن كه حكم آن چيست آيا بگيرد يا نه اگر بگيرد مالك آن ميشود يا حكم لقطه دارد وقال الليث حدثني جعفر بن ربيعة عن عبد الرحمان بن هرمز عن ابي هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه ذكر رجلا من بني اسرائيل وساق الحديث بتحقيق آنحضرت ذكر كرد مردی را از بنی اسرائيل و راند حديث را چنانكه بكر رد بباب كفالت بتمام اير او يافته فخرج ينظر لعل مركبا قد جاء بماله پس بر آمد تا نظر نگاه ميكند شايد كشتی آمده باشد بمال او فاذا بالخشبة فاخذها لاهله حطبا پس ناگاه رسيد بچوبی پس گرفت آنرا برای اهل خود هيزمی فلما نشرها وجد المال والصحيفة پس هرگاه پاره كرد آنرا يافت مال خود را و صحيفه كه قرض دار بوی نوشته بود و از ينجا معلوم شد كه چوبی كه از دريا بنظر آيد گرفتن آن مباح است وتتمه ترجمه را كه چابك و مانند آنست گويا بر ين خشبه قياس كرده است وحكم لقطه ندارد كه سالی تعريف بايكرد و در باب هل ياخذ اللقطة ولا يدعها كه درين نزديك مذكور خواهد شد ذكر سوط صريحا واقع است اگر آن حديث را درين باب می آورد بهتر می بود

باب اذا وجد تمرة في الطريق وقتيكه كسی يافت خرمائی در راه آيا بردارد آنرا يا نه حدثنا محمد بن يوسف قال حدثنا سفيان عن منصور عن طلحة بن مصرف عن انس قال مر النبي صلى الله عليه وسلم بتمرة في الطريق گفت انس گذشت پيغمبر خدا بخرمائی كه افتاده بود در راه فقال لولا اني اخاف ان تكون من الصدقة لاكلتها پس فرمود اگر نبودی كه بتحقيق من ميترسم كه باشد از صدقه هر آئينه ميخوردم آنرا و از ين حديث اباحت برداشتن و خوردن آن معلوم شد ليكن بر كسی كه صدقه حرام است تقوی آنست كه نخورد وقال يحيى حدثنا سفيان قال حدثني منصور وقال زائدة عن منصور عن طلحة حدثنا انس ح وحدثنا محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر عن همام بن منبه عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اني لانقلب الى اهلي فاجد التمرة ساقطة على فراشي فرمود بتحقيق من ميگردم بجانب اهل خود پس می يابم خرمائی افتاده بر جامه خواب خود فارفعها لاكلها ثم اخشى ان تكون صدقة فالقيها پس بر ميدارم آنرا برای آنكه بخورم آنرا باز ميترسم كه باشد خرمای صدقه پس می اندازم آنرا

باب كيف تعرف لقطة اهل مكة چگونه تعريف كرده شود لقطه اهل مكه وقال طاؤس عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم لا يلتقط لقطتها الا من عرفها بر ندارد لقطه مكه را مگر كسيكه تعريف كند آنرا و از ينجا معلوم شد كه برداشتن لقطه مكه رواست ليكن از ين روايتها ظاهر ميشود كه تعريف لقطه مكه تا ابد بايد كرد يعنی مباح نيست انفاق كردن آن وقال خالد عن عكرمة عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم لا يلتقط لقطتها الا معرف بر ندارد لقطه اهل مكه مگر معرف وقال احمد بن سعيد حدثنا روح بن عبادة قال حدثنا زكرياء قال حدثنا عمرو بن دينار عن عكرمة عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يعضد عضاها فرمود شكسته نشود درخت حرم مكه عضاه بكسر مهمله و ضاد معجمه ام غيلان و هر درخت خاردار كلان واحد عضة است ولا ينفر صيدها و گريزانده نشود شكار او ولا تحل لقطتها الا لمنشد و حلال نيست برداشتن لقطه آن مگر معرف را دائما ولا يختلى خلاها و بريده نشود گياه سبز آن فقال عباس يا رسول الله الا الاذخر پس گفت عباس بن عبد المطلب مباح كن ای رسول خدا اذخر را كه احتياج با آن داريم فقال صلى الله عليه وسلم الا الاذخر پس فرمود مگر اذخر حدثنا يحيى بن موسى قال حدثنا الوليد بن مسلم قال حدثنا الاوزاعي قال حدثني يحيى بن ابي كثير قال حدثني ابو سلمة بن عبد الرحمن قال حدثني ابو هريرة قال لما فتح الله على رسوله مكة گفت ابو هريره هرگاه فتح كرد خدا بر رسول خود مكه را قام في الناس فحمد الله واثنى عليه خطبه خواند پس ستود خدا را و ثنا كرد بر وی ثم قال ان الله حبس عن مكة الفيل پس فرمود بتحقيق خدا نگهداشت از مكه فيل اصحاب فيل را و نگذاشت كه بر سر كعبه آمده و هدم كنند آنرا وسلط عليها رسوله والمؤمنين و قادر گردانيد بر مكه رسول خود را و مسلمانان را فانها لا تحل لاحد كان قبلي وانها احلت لي ساعة من نهار و بتحقيق مباح نگردانيد مر هيچ يكی را

الجزء الرابع شيخ الاسلام | كتاب الاستسقا

استاده يا رسول الله تهدم البناء وغرق المال فادع الله لنا ای رسول خدا افتاد خانها و غرق شد مالها پس دعا كن خدا را برای ما فرفع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يديه فقال پس برداشت آنحضرت هر دو دست خود را و گفت اللهم حوالينا ولا علينا خداوندا ببار باران گرد ما يعنی باران بر ما قال فما جعل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يشير بيديه الى ناحية من السماء الا تفرجت بفتح فوقيه و تشديد را گفت انس پس نگشت آنحضرت كه اشارت ميكرد بدو دست خود بسوی از آسمان مگر آنكه كشاده ميگشت حتى صارت المدينة في مثل الجوبة تا آنكه گشت مدينه در مانند سپر گوی يعنی در اطراف مدينه ابر بود و باران می باريد الا بر مدينه كه ابر نبود و جوبه بفتح جيم و سكون واو و بموحده گوی گرد فراخ و در قاموس گفته جوب سپر است حتى سال الوادي وادي قناة شهرا تا آنكه روان گشت رود كه نام آن وادی قناة است در مدينه يكماه قال فلم يجي احد من ناحية الا حدث بالجود گفت انس پس نيامد هيچ يكی از جانبی مگر آنكه خبر داد بباران نيكو بسيار جود بفتح جيم و سكون واو باران نيكو بسيار آمدن باران كذا في الصراح

باب اذا هبت الريح وقتيكه بوزد باد يعنی اثر ثابت شده در بود و ذكر آن باب باب لاحقه در ابواب استسقا بجهت مناسبت باد است با باران كه گاهی رحمت است و گاهی عذاب و در غالب مبشر و معقب است باران حدثنا سعيد بن ابي مريم قال اخبرنا محمد بن جعفر قال اخبرني حميد انه سمع انس بن مالك يقول كانت الريح الشديدة اذا هبت عرف ذلك في وجه رسول الله گفت انس بود باد تند وقتيكه می وزيد شناخته ميشد آن از تغير در روی مبارك پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم كه مبادا اسقدمه نزول بلای باشد چنانكه بعضی امم سابقه هلاك شده اند بآن و واقع شده

که پیش از من بوده اند و حلال کرده شد مرا ساعتی از روز فتح وانها لن تحل لاحد من بعدی و بتحقیق حلال کرده نشده است مر هیچ یکی را از پس من قتال کردن باہل که لا ینفر صیدها گریزانده نشود شکار آن ولا یختلی شوکها و بریده نشود خار زمین حرم را ولا تحل ساقطتها الا لمنشد و حلال نیست افتاده آن برداشتن مگر معرف را معنای ترجمه همین است ومن قتل له قتیل فهو بخیر النظرین اما ان یعقل واما ان یقید وکسی که کشته شد مر او را از اہل بکر پس بهترین دو نظر است خواه فدیه داده شود او را یا قصاص بقید از قود است بمعنی قصاص فقال العباس الا الاذخر فانا نجعله لقبورنا وبیوتنا پس گفت عباس استثنا کن ازین حکم اذخر را بتحقیق ما بکار می بریم برای گورهای خود وخانهای خود فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الا الاذخر فقام ابو شاه رجل من اهل الیمن فقال اکتبوا لی یا رسول الله پس ایستاد ابو شاه مردی از اہل یمن و گفت بنویسید این حکم را برای من ای رسول خدا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکتبوا لابی شاه فرمود بنویسید برای ابو شاه قلت للاوزاعی ما قوله اکتبوا لی یا رسول الله ولید بن مسلم گوید گفتم اوزاعی را چه معنی دارد قول او که گفته اکتبوا لی یا رسول الله قال هذه الخطبة التی سمعها من رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت اوزاعی این خطبه را که مشتمل بر بیان احکام حرم بود و شنیده آنرا از رسول خدا رحمت کنا و خدا بروی

باب لا تحلب ماشیة احد بغیر اذنه و دوشیده نشود دابهٔ کسی بی اذن او که موجب خصومت و نزاع گردد در نهایه گوید اطلاق میکنند ماشیه را بر گاو و شتر و بز لیکن اطلاق آن بر بز بیشتر است **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال لا یحلبن احد ماشیة امرئ بغیر اذنه فرمودند و شد البته هیچ یکی ماشیه مردی را ایحب احدکم ان تؤتی مشربته فتکسر خزانته فینتقل طعامه آیا دوست میدارد یکی از شما اینکه آمده شود غرفه او را پس شکسته شود خزانه متاع او پس بجائی برده شود طعام او مشربه بفتح میم و سکون شین معجمه و ضم را و فتح آن و بمعنی دریچه که بلند باشد از زمین خزانه بکسر خاء معجمه و زای و نون جائیکه نهاده شود در وی مالی و گاه بر مال نیز اطلاق کنند فانما تخزن لهم ضروع مواشیهم اطعماتهم پس نگه میدارد مر ایشانرا اگر پستانهای مواشی ایشان م فلا یحلبن احد ماشیة احد الا باذنه پس ندوشد احدی ماشیه یکی را مگر باذن او و ازین تشبیه ظاهر میشود که این دوشیدن حکم دزدی دارد و آنکه کرمانی گفته که میتوان ازین استدلال کرد بر وجوب قطع دست کسیکه بدوشد شیر از ماشیه دیگری محل نظر است از آنکه دزدی که موجب قطع است بشرط احراز است و اینجا حکم احراز دادن خالی از خفائی نیست

باب اذا جاء صاحب اللقطة بعد سنة ردها علیه لانها ودیعة عنده وقتیکه آید صاحب لقطه آنکه گم کرده بود بعد از سالی رد کند یابندهٔ آن بروی از آنکه در دست او ودیعت بوده است لیکن خوردن آن گیرندهٔ آنرا شارع مباح کرده بود **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا اسمعیل بن جعفر عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن عن یزید مولی المنبعث عن زید بن خالد الجهنی ان رجلا سال رسول الله صلی الله علیه وسلم عن اللقطة فقال عرفها سنة مردی پرسید رسول خدا را از لقطه پس فرمود تعریف کن آنرا یکسال ثم اعرف عفاصها ووکاءها ثم استنفق بها فان جاء ربها فادها الیه پس اگر آید صاحب آن مال او را بسوی وی فقال یا رسول الله فضالة الغنم پس گفت ای رسول خدا پس ضالهٔ غنم چه حکم دارد فقال خذها فانما هی لک او لاخیک او للذئب قال یا رسول الله فضالة الابل قال فغضب رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی احمرت وجنتاه او احمر وجهه پس خشم کرد رسول خدا تا آنکه سرخ شد رخسار وی یا روی وی شک از راوی است ثم قال ما لک ولها معها حذاؤها وسقاؤها حتی یلقاها ربها ترجمه مکرر شده است

باب هل یاخذ اللقطة ولا یدعها تضیع آیا بگیرد شخصی لقطه را و نگذارد در حالتی که ضایع میشود آن ترک کردن وی حتی لا یاخذها من لا یستحق برای آنکه نگیرد آنرا کسیکه مستحق آن نمی باشد **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن سلمة بن کهیل قال سمعت سوید بن غفلة قال کنت مع سلمان بن ربیعة وزید بن صوحان فی غزاة گفت سوید بودم من با سلمان و زید بن صوحان در غزوه

از رحم بود بایشان در حدیث آمده که چون می آید تغیر میکند نخست کشف کرده میشد یعنی خوف ظاهر است که باریدن مسبوق بصبای باشد زیرا که صبا می انگیزد و فراهم می آرد ابر را پس معلوم شد که صبا نیز خوف گردی تا شروع مطر **حدثنا** مسلم بن ابراهیم قال حدثنا شعبة عن الحکم عن مجاهد عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه واله وسلم قال نصرت بالصبا فرمود یاری داده شدم من بباد صبا واهلکت عاد بالدبور و هلاک کرده شدند عاد که قوم هود است بباد دبور بفتح دال صبا بادی که بیاید از پشت تو چون روی بقبله آوری قبول بفتح قاف نیز گویند زیرا که مقابل یعنی کعبه است و دبور خلاف آن و بعبارت دیگر چون شخصی رو بمطلع آفتاب بایستد بادی که از مقابل رو آید آنرا قبول و صبا گویند و آنچه از پس پشت آید دبور و آنچه از جانب دست راست آید جنوب بفتح جیم و آنچه از جانب دست چپ رسد شمال بفتح شین معجمه این چهار باد اند که می وزند از چهار جهت هر یکی از جهتی و بادی که از دو جهت وزد آنرا نکبا گویند بفتح نون و سکون کاف و بمد و نصرت آنحضرت بصبا در روز خندق بود که آنرا غزوه احزاب گویند چنانکه در محلش مذکور گردد و در آن اہلاک نبود بلکه بتسلط این باد شدتی بآنها رسید که بران طاقت اقامت و مقاومت نداشتند و برگشته رفتند و فتح و نصرت نصیب اولیاء الله گردید و عاد بدبور مستاصل و ہلاک شدند چنانکه کریمه خصوصا فتری القوم فیها صرعی کانهم اعجاز نخل خاویة فهل تری لهم من باقیة خبر میدهد ازان و لطف مناسبت است که بقبول نصرت اہل قبول گردید و بدبور ہلاک اہل ادبار و هو علی ما یشاء قدیر

باب ما قیل فی الزلازل والآیات آنچه گفته شده در شرع در شان زلزلهای زمین و علامتهای دیگر که علامات قیامت چون وزیدن بادهای تند موجب تخوف است زلازل وآیات دیگر اولی باشند و تخوف اقتضا میکند

در نام سلمان اختلاف کرده اند که تابعی است یا صحابی و می اول کسی است که قاضی کوفه شده است زید بن صوحان عبدی تابعی کبیر مخضرمی است فوجدت سوطا فقال لی القه پس یافتم تازیانه را پس گفتند مرا سلمان و زید بینداز قلت لا ولکنی ان وجدت صاحبه گفتم نمی اندازم و لیکن اگر یافتم صاحب آنرا امید هم بوی والا استمتعت به و اگر نیافتم بهره میگیرم بآن فلما رجعنا حججنا فمررت بالمدینة پس وقتیکه باز گشتیم از غزوه حج کردیم پس گذشتیم من بمدینه مطهره فسألت ابی بن کعب فقال وجدت صرة علی عهد النبی صلی الله علیه وسلم فیها مائة دینار پس پرسیدم ابی بن کعب را پس گفت یافتم همیانی در زمان آنحضرت که در وی صد دینار بود فاتیت بها النبی صلی الله علیه وسلم فقال عرفها حولا پس آمدم با همیان نزد پیغمبر خدا پس فرمود تعریف کن آنرا یکسال فعرفتها حولا پس تعریف کردم یکسال و کسی پیدا نشد ثم اتیته پستر باز آمدم نزد آنحضرت فقال عرفها حولا فعرفتها حولا ثم اتیته فقال عرفها حولا پستر آمدم مرتبه سیوم پس فرمود تعریف کن در نیجا قول فعرفتها حولا مذکور نشده گفته اند مراد آنست که تعریف کردم و درین وقت هم کسی پیدا نشد ثم اتیته الرابعة پستر آمدم مرتبه چهارم بعد از آنکه سه سال تعریف کردم فقال اعرف عدتها و وکائها و وعائها پس فرمود تعریف کن شمار آنرا و بند آنرا و چیزی که در آنست یعنی یکسال دیگر فان جاء صاحبها والا استمتع بها پس اگر آید صاحب همیان بده او را و گرنه بهره گیر بوی و اتفاق کن آنرا پوشیده نماند که همین حدیث ابی بن کعب که در اول باب لقطه گذشت در آنجا واقع شده که آنحضرت او را سیوم بار فرموده است و لازم آمده که سه سال تعریف باید کرد و اینجا بی تردد چهار کرت گفته و لازم آمده که چهار سال تعریف باید کرد و اینچنین فهمیده اند شارحان این کتاب مستطاب کرمانی و غیر او در تطبیق این دو حدیث گفته که تصریح بعدد و تخصیص بآن دلالت بر نفی زاید نمیکند **حدثنا** عبدان قال اخبرنی ابی عن شعبة عن سلمة بهذا حدیث کرده مارا عبدان که نام او عبد الله بن عثمان است گفت عبدان مرا پدر من که عثمان بن جبله است از سلمه بن کهیل و وی از سوید بن غفله از ابی بن کعب باین حدیث و قال فلقیته بعد بمکة و گفت شعبه پس ملاقات کردم سلمه بن کهیل را و بعضی گفته اند ضمیر قال راجع بسوید است یعنی گفت سوید ملاقات کردم ابی بن کعب را فقال لا ادری ثلاثة احوال او حولا واحدا پس گفت سلمه یا ابی بن کعب نمیدانم آیا سه سال فرموده یا یکسال پوشیده نماند که برین روایت که چهار کرت واقع شد لازم آمده که تعریف چهار سال باید کرد این تردید چنانکه ناظران فهمیده اند در چهار سال و یکسال درست نمی آید و میتوان گفت در رفع تخالف احادیث که کرت چهارم که ابی بن کعب آمده در حدیث تصریحی ندارد که بعد از گذشتن سال سیوم تمام آمده تواند که بعد از دو سال در ابتدای سال سیوم مکرر آمده باشد و لهذا بعد از اتیان کرت سیوم واقع نشده که فعرفتها حولا تا لازم آید که آمدن بمرتبه چهارم بعد از سه سال بوده است و تعریف چهار سال باید کرد و بر تقدیر تسلیم که آمدن چهارم بار بعد از گذشت سه سال باشد معنی قول آنحضرت که اعرف عدتها الخ آنست که بعد از تعریف سه سال و انفاق نگهدار شمار دینارها و کیسه و سربند آنرا اگر کسی پیدا شود و نشان دهد و تعیین آن کند بده و گرنه بهره گیر بهره مباح لی دفعة ادا والوجه الاول اقرب الی الصواب والله اعلم

باب من عرف اللقطة ولم یدفعها الی السلطان حکم کسی که تعریف کرد لقطه را و نسپرد بسلطان و اولی الامر **حدثنا** محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن ربیعة عن یزید مولی المنبعث عن زید بن خالد ان اعرابیا سأل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن اللقطة فقال عرفها سنة اعرابی پرسید رسول خدا را از حکم لقطه پس فرمود تعریف کن آنرا یکسال فان جاء احد یخبرک بعفاصها و وکائها والا فاستنفق بها اگر آمد کسی که خبر دهد ترا از کیفیت کیسه او و بند آن و تعیین میکند آنرا پس بده و گرنه خرج کن آنرا و سأله عن ضالة الابل فتمعر وجهه و پرسید آنحضرت را از گم شده شتر پس متغیر شد روی آنحضرت و قال ما لک ولها معها سقاؤها وحذاؤها ترد الماء وتأکل الشجر دعها حتی یجدها ربها و سأله عن ضالة الغنم فقال هی لک

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الاستسقاء

وارد برآنکه رسیده از جنس آیة تخویف بود نماز برای آن مستحب باشد والله اعلم **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن عبد الرحمن بن هرمز عن الاعرج عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه واله وسلم لا تقوم الساعة حتی یقبض العلم فرمود بر پا نشود قیامت تا آنکه گرفته شود علم بمردن علما ویکثر الزلازل و بسیار شوند زلزله های ویتقارب الزمان و نزدیک یکدیگر میشوند اجزاء زمان یعنی برکت از زمان برود و زود بگذرد چنانکه سالی همچو ماهی و ماهی همچو هفته و هفته همچو روزی و روز چون ساعتی و معانی دیگر نیز محتمل است که در محل خود مذکور شود ویظهر الفتن و پیدا میکرد فتنها و جنگها میان مسلمانان ویکثر الهرج و بسیار شود هرج وهو القتل القتل و هرج بمعنی قتل است که بوجود آید بسبب فتنه و اختلاط والقتل تکرار برای تاکید ارادة النفس قتل و حقیقت آنست حتی یکثر فیکم المال تا آنکه بسیار شود در میان شما مال بسبب قلت رجال از کثرت قتل و کوتاهی امال از قرب قیامت فیفیض بنصب عطف است بر یکثر پس لبریز شود و پراگنده گردد میان مردم و فیض در اصل پر شدن آب است تا آنکه روان شود بر جانب وادی **حدثنا** محمد بن المثنی قال حدثنا حسین بن الحسن بن یسار قال حدثنا ابن عون عن عبد الله بن رطبان عن نافع عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال اللهم بارک لنا فی شامنا وفی یمننا گفت آنحضرت خداوندا برکت ده ما را در شام ما و در یمن ما تخصیص باین دو مملکت بجهت آن است که مکه مولد او ست صلی الله علیه واله وسلم و آن در یمن است و مدینه مسکن یعنی و آن از شام است کذا فی ترجمة المشکوة قال قالوا گفت ابن عمر گفتند بعضی صحابه وفی نجدنا یعنی این را هم کن با شام و یمن در دعا برکت قال قال اللهم بارک لنا فی شامنا وفی یمننا گفت ابن عمر نزد آنحضرت انجا و ل گفته بود و قال قالوا وفی نجدنا گفت باز گفتند که نجد را نیز فرما قال هنالک الزلازل والفتن فرمود آنجا یعنی در نجد زلزلها و فتنها است وبها یطلع قرن الشیطان و در آن زمین طلوع میکند قرن شیطان یعنی گروه او و اعوان او

اوﻻ خبلك لعلك بيب **باب** اين باب بي ترجمه است وتعلقي بكتاب لقطه هم ندارد بازغايا مگر گفته شود كه اين شير در راه يافته وگرفت
آنحضرت آنرا اگر نميگرفت ضايع ميشد پس حكم لقطه دارد كه ضايع ميشد باشد وحكمتش آنست كه آنرا بردارند ومتمتع شوند از ان **حدثنا**
اسحق بن ابراهيم قال اخبرنا النضر قال اخبرنا اسرائيل عن ابي اسحق قال اخبرني البراء عن ابي بكر رضي الله عنه ح وحدثنا
عبدالله بن رجاء قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحق عن البراء عن ابي بكر قال انطلقت فاذا انا براعي غنم يسوق غنمه گفت
ابو بكر صديق در وقتي كه همراه آنحضرت هجرت ميكرد رفتم من براهي پس ناگاه رسيدم بشباني كه ميراند بزهاي خود را فقلت ممن انت
پس گفتم شبان را از كيستي تو قال الرجل من قريش سماه فعرفته گفت از مردي از قوم قريش اسم بيان نام برد آن مرد را پس شناختم او را
فقلت فهل في غنمك من لبن فقال نعم پس گفتم آيا هست در گله تو از شير گفت آري هست فقلت هل انت حالب لي قال نعم يعني
گفتم آيا هستي تو دوشنده شير براي من گفت آري هستم استفهام كرده از آنكه تو اذني هست از صاحب غنم براي كسي كه وارد شود بر تو
و تحتمل كه چون ابو بكر شناخت صاحب بز را دانسته باشد رضاي او براي خود از صداقتي كه بوي داشته باشد و با وجود آن از روي
احتياط گفته كه تو اذني هم هست فامرته فاعتقل شاة من غنمه پس فرمودم او را كه بدوشد پس گرفت ونشست در پس بزي از گله خود
اعتقال در آوردن دو پاي است ميان دو ران بزد و دوشيدن آن ثم امرته ان ينفض ضرعها من الغبار را پستر گفتم او را
كه بيفشاند از پستان او گرد را ثم امرته ان ينفض كفيه پستر گفتم او را كه پاك كند از گرد هر دو كف دست خود را قال هكذا ضرب احدي
كفيه بالاخرى گفت ابو بكر بوي كه اينچنين بيفشان پس زد و كف خود بكديگر فحلب كثبة من لبن پس دوشيد مقدار قدحي از شير
يعني اندكي وقد جعلت لرسول الله صلى الله عليه وسلم اداوة على فمها خرقة وتحقيق گردانيده بودم مر پيغمبر خدا را آبريزي كه بر دهان
آن پاره جامه بود فصببت على اللبن حتى برد اسفله پس ريختم آب را بر ظرف شير تا آنكه سرد شد پايان شير يعني ظرف آن فانتهيت الى النبي
صلى الله عليه وسلم پس رسيدم به نزد آنحضرت فقلت اشرب يا رسول الله فشرب حتى رضيت پس گفتم بنوش اي رسول خدا پس نوشيد
آنحضرت تا آنكه راضي شدم مقصود بيان حسن مرافقت است **بسم الله الرحمن الرحيم كتاب في المظالم والغصب**
در بعضي روايتها كتاب الغصب باب المظالم است مظالم جمع مظلمه است بمعني ستمگاري بكسر لام اكثر همين است وبعضي بفتح خوانده اند وبضم نيز روايت
كرده اند وكسر مشهور است قال الكرماني بمعني ستمگاري يعني بيان آنكه تصرف در ملك غير ظلم است وحرمت وبيان عقوبت آن وغصب بمعني كشيده
گرفتن حق ديگري نيز قسمي از ستم است وقول الله تعالى ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون وگمان مكن خدا را غافل از آنچه ميكنند ظالمان
خطاب با آنحضرت است صلى الله عليه وسلم يعني از اينكه مهلت ميرود در عقوبت ستمكاران از راه غفلت نيست انما يؤخرهم ليوم تشخص
فيه الابصار مهلت ميدهد ايشانرا مگر براي روزي كه حيران ميمانند در ان روز نظرهاي چشم نميتوانند زد مهطعين مقنعي رؤسهم در حالي كه
نگاه دوخته اند و سر برداشته رافعي رؤسهم يعني مقنعي بمعني سر بردارنده است المقنع المقمح واحد مقنع بنون وعين ومقمح بميم وحاء مهمله
بيك معني است وآن رفع راس است لا يرتد اليهم طرفهم وافئدتهم هواء نميگردد وباز نمي آيد چشمهاي شان ودلهاي شان در حاليكه خالي است
يعني جوفا تفسير كرده هوا را بجوف بضم جيم وسكون واو بمعني خالي در اصل هوا بمعني خلا است كه در وي جرمي شاغل نباشد يعني قوتي
در دلهاي شان ونه جرأتي احمق را گويند كه دل او هوا است لا عقول لهم نيست عقل مر ايشان را از فرط حيرت ودهشت آن روز وانذر
الناس يوم يأتيهم العذاب وبترسان مردم را روزي كه مي آيد ايشانرا عذاب روز مرگ يا روز قيامت الى قوله ان الله عزيز ذو انتقام
وقال مجاهد مهطعين مديمي النظر وگفته است مجاهد مهطعين بمعني دائم كننده نظر است ويقال مسرعين وگفته مي شود
در تفسير مهطعين مسرعين بمعني شتاب زدگان **باب** قصاص المظالم وبدل جزاء مظالم **حدثنا** اسحق بن ابراهيم قال اخبرنا

اسماعيل قال حدثني مالك عن صالح بن
كيسان عن عبيدالله بن عبدالله بن عتبة بن مسعود عن زيد
بن خالد الجهني انه قال صلى لنا رسول الله
گفت زيد بن خالد گزارد براي ما پيغمبر خدا صلى الله
عليه وآله وسلم صلوة الصبح بالحديبية
نماز صبح را بموضع حديبيه على اثر سماء كانت
من الليل بر پس باراني كه باريده بود از شب
اثر بكسر همزه وفتح نيز وسكون مثلثه وسماء بمعني ابر
وباران نيز آمده فلما انصرف النبي صلى الله عليه
وآله وسلم اقبل على الناس پس چون برگشت
آنحضرت از نماز روي كرد بمردم فقال هل تدرون
ماذا قال ربكم پس گفت آيا ميدانيد شما
كه چه گفت پروردگار شما بشارت بوحي است
كه القا شده در قلب پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم
قالوا الله ورسوله اعلم گفتند صحابه خدا ورسول
وي داناتر است گفت آنحضرت قال اصبح
من عبادي مومن بي وكافر گفت پروردگار
صبح كردند از بندگان من دو قسم يكي ايمان آرنده
بمن وديگري كافر شونده فاما من قال
بيكن يكي گفت مطرنا بفضل الله ورحمته
باران داده شديم بالفضل خدا ورحمت او فذلك
مومن بي وكافر بالكوكب پس آنكس ايمان آرنده
است بمن ومنكر شونده است بتاثير ستاره
واما من قال وليكن كسيكه گفت چنانكه مي گفتند
در جاهليت مطرنا بنوء كذا وكذا باران داده
شديم بطلوع وغروب كوكب چنين وچنان نوء
بفتح نون وسكون واو وبهمزه تحقيق آن در باب
يستقبل الامام الناس اذا سلم گذشت فذلك
كافر بي مومن بالكوكب پس آنكس كفر
ورزنده است بمن وايمان آرنده است بستارگان
مراد يا كفر شرك است بقرينه مقابله وي با ايمان و
روايت احمد بلفظ فيصبحون مشركين يقولون مطرنا
بنوء كذا يا كفر نعمت بقرينه مقابله بشكر ودر روايت
مسلم اصبح من الناس شاكر ومنهم كافر بوده اند عرب
كه گمان ميكردند نزول غيث را بواسطه نوء بسبب
تاثير وي يا بعلامت وسببيت وي پس باطل
كرد شارع قول ايشانرا وگردانيد آنرا كفر پس اگر
اعتقاد بتاثير نوء كنند در آن كفر شرك باشد
واگر اعتقاد كنند كه آن از قبيل تجربه واجراء عادت
است كه حادث ميشود باران وقت نوء بتاثير
الهي شرك نباشد وليكن جايز شد اطلاق كفر
بر آن باراده كفر نعمت زيرا چه واقع نشده در طريقي
از طرق حديث ميان كفر وشكر واسطه كذا ذكره شيخ
ابن حجر بالجمله مذهب اهل حق آنست كه موثر نيست
در وجود بجز خدا وخلق وايجاد از غير وي نيا يد

معاذ بن هشام قال اخبرني ابي عن قتادة عن ابي المتوكل الناجي عن ابي سعيد الخدري عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا خلص المومنون من النار حبسوا بقنطرة بين الجنة والنار فرمود وقتی که رهائی یافتند مسلمانان از آتش بند کرده میشوند بر پلی که میان بهشت و دوزخ است کرمانی گفته این مشعر است که در قیامت دو پل خواهد بود یکی بر پشت دوزخ و دیگر میان بهشت و دوزخ و اگر دلیلی بران باشد که همین یک پل است گوئیم که این پل دیگر تتمهٔ همانست و نیز مشعر است آنچه واقع شده که از راه پل که بر پشت دوزخ است به بهشت میروند با آنکه این پل تا بهشت خواهد بود و مقرر است که بهشت و دوزخ متصل بهم نیستند پس ناچار پل درمیان راه خواهد بود والله اعلم فيتقاصون مظالم كانت بينهم في الدنيا پس قصاص گرفته میشوند مظلمهائی را که بود میان ایشان در دنیا حتى اذا نقوا وهذبوا اذن لهم بدخول الجنة تا وقتیکه پاک کرده شوند و رستگار کرده شوند از گناهان و ادای حقوق کنند اذن کرده شود مر ایشان را به درآمدن بهشت فوالذي نفس محمد بيده پس سوگند کسیکه ذات محمد بدست قدرت اوست لاحدهم بمسكنه في الجنة ادل بمسكنه كان في الدنيا بتحقیق یکی از ایشان بمسکن خود در بهشت رهنما تر است از مسکن خود در دنیا از انکه صبح و شام تعریف و تعیین آن کرده خواهد شد وقال يونس بن محمد حدثنا شيبان عن قتادة قال حدثنا المتوكل یعنی درین روایت قتاده از متوکل بطریق تحدیث آورده

باب قول الله تعالى الا لعنة الله على الظالمين آگاه باش که لعنت خداست بر ستمگاران

حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا همام قال حدثنا قتادة عن صفوان بن محرز المازني قال بينما انا امشي مع ابن عمر آخذ بيده گفت صفوان از میان آنکه من میرفتم با ابن عمر گرفته دست او را اذ عرض له رجل فقال كيف سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم ناگاه پیش آمد او را مردی پس گفت چگونه شنیده پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی يقول في النجوى میفرمود در آنچه واقع میشود میان بنده و میان خدا روز قیامت گفت و گوئی پنهانی فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله يدني المومن فيضع عليه كنفه ويستره پس گفت ابن عمر شنیدم رسول خدا را میفرمود بتحقیق خدا نزدیک می آرد مسلمان را پس می نهد بروی بال خود را پس می پوشد او را کنف بفتح کاف و نون مفتوحه و فا بمعنی بازو و جانب و مراد اینجا حفظ و عون است يقال كنف الرجل اي حفظه فيقول اتعرف ذنب كذا اتعرف ذنب كذا پس میگوید خدا آیا می شناسی گناه چنین آیا می شناسی گناه چنین یعنی گناهانی که کرده باشد و کسی را بران اطلاع نبوده خداوند سبحانه یکیک را بوی میگوید فيقول نعم اي رب پس میگوید بنده آری ای پروردگار حتى اذا قرره بذنوبه تا وقتیکه میگرداند او را مقر بگناهان و بر سر اقرار می آرد و رأى في نفسه انه هلك و دید بنده و دریافت در خود که بتحقیق هلاک شد قال سترتها عليك في الدنيا وانا اغفرها لك اليوم گوید خداوند پوشیدم گناهان ترا بر تو در دنیا و من می آمرزم آنرا برای تو امروز فيعطى كتاب حسناته پس میدهد او را کتاب نکوئیهای او واما الكافرون والمنافقون فيقول على رؤس الاشهاد اما حال کافران و منافقان از ملائکه و جن و انس و رسوا میکنند پیش اینها که میگوید در حضور شاهدان هؤلاء الذين كذبوا على ربهم اینجماعه آنانند که دروغ گفتند بر پروردگار خود الا لعنة الله على الظالمين آگاه باشید که دوری از رحمت خداست بر ظالمان که بر خود ستم کرده اند بقبول ناکردن احکام الهی

باب لا يظلم المسلم المسلم باید که ستم نکند مسلمان مسلمانی را ولا يسلمه و نیندازد او را در هلاک بلکه حمایت او کند از دشمن يسلم بضم یا و ثناة تحتیه و سکون مهمله و کسر لام بمعنی یلقیه الی الهلاک **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب ان سالما اخبره ان عبد الله بن عمر اخبره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال المسلم اخو المسلم فرمود مسلمان برادر مسلمان است لا يظلمه ولا يسلمه ظلم نمیکند او را و نمی اندازد او را در هلاک نهی است بصورت خبر یعنی باید که چنین نکند ومن كان في حاجة اخيه كان الله في حاجته وکسیکه باشد در برآوردن حاجت برادر و اعانت او باشد

خدا و مرویست که رسید مردم را قحط در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه پس گفت مر عباس را چه قدر باقیمانده از نوء ثریا پس گفت عباس میگویند که آن اهل سعر عرض میشوند در افق بعد وقوع آن هفته پس نگذشت آن هفته تا آنکه نزول کرد غیث نقل کرده آنرا شارح ابن عربی بنگر که چه قسم ذکر کرده اند این دو صحابی بزرگ انوا را و استغفار کردند وقت آنرا که جاری شده است عادت الهی که چون تمام میشود آن مدت و حرکت نازل میکند باران را ولیکن مقصود از منع و تغلیظ چنانکه شیخ اجل در جامع البرکات گفته شد فریعت است تا مردم بطریقه اهل تنجیم که بدان حکم کنند بحوادث کائنات موثر نشوند و خود آنها را بیواسطه تقدیر الهی ندانند و اگر نیز مدخلی داشته باشد اسناد بان منافی طریقه ایمان و توحید و خلاف روش سلف صالح است و شکی نیست که در اختلاف فصول و وجود امطار و نضج فواکه و اثمار و امثال آن وجود این اجرام را بجریان عادت دخلی بطریق سببیت هست اما اعتبار آن و اخذ بدان و اختیار ساعات و احکام و اعتقاد سعادت و نحوست دران خلاف طریقه اسلام و توحید است و اگر باعتقاد موثریت باشد کفر والا حرام باکرده و گفته است ابو الشکور در تمهید که علم نجوم مشروع و حق بود در زمان ادریس علیه السلام بعد ازان منسوخ شد در زمان سلیمان علیه السلام بالاجماع و حکایت کرده از شمس الائمه حلوائی که وی سوال کرده شد از منجم و علم نجوم گفت علم نجوم حق است و در زمین منسوخ است عمل بدان باطل و منجم مخطی والله اعلم و چون این باب متضمن آن بود که باران نازل میشود بحکم الهی و تاثیر نیست کواکب را دران پس لازم آمد که علم وقت آن نیز هیچکس را نباشد جز خدا تعقیب کرد آن باب را باین حکم در باب علیحده و گفت

باب لا يدري متى يجئ المطر الا الله در نمی یابد هیچکس که کی بیاید باران جز خدا که خالق و منزل آنست و اگر احدی بدلیل و امارت بوجهی پی برد آن ظن و گمان است علم نیست وقال ابو هريرة عن النبي صلى الله عليه واله وسلم خمس لا يعلمهن الا الله و گفت ابو هریره از آنحضرت پنج چیز اند که نمیداند آنها را کسی جز خدا که نزول باران از جمله آنست

حدثنا محمد بن يوسف فريابي قال حدثنا سفيان ثوري عن عبد الله بن دينار عن ابن عمر قال قال النبي صلى الله عليه واله وسلم

خداوند سختی از روز قیامت او و من فرج عن مسلم كربة وكسی كه دور كند از مسلمانی اندوه را فرج الله عنه كربة من كربات يوم القيمة
دور كند خدا از وی اندوهی از اندوههای روز قیامت كربات بضم كاف وراء است جمع كربت ومن ستر مسلما ستره الله يوم القيمة وكسيكه
بپوشد عیب وگناه مسلمانی را و ظاهر نكند بر مردم بپوشد گناهان او را خدا روز قیامت گفته اند اگر در حال ارتكاب گناه ببیند باید كه منع كند او را
و واجب است انكار كردن بروی بر اتیكه امر معروف دارد و سیاكه مجاهر و بیحیا باشد اگر با زنیا مد اینچنین كسی از گناه و بحاكم گوید و تعزیر رساند
واین داخل غیبت نیست بلكه از قبیل نصیحت است **باب** اعن اخاك ظالما او مظلوما مدد كن برادر خود را كه مسلمانست هر گاه باشد ظالم
باز داشتن او از ظلم واین نصرت دادن است او را بر شیطان و نفس او كه میفرماید بدكاری و یاری دادن مظلوم را آنچنانست كه برسی
حیفی بوستمی نزوه **حدثني** عثمان بن ابی شيبة قال حدثنا هشيم قال اخبرنا عبيد الله بن ابی بكر بن انس وحميد الطويل سمعا انس بن مالك
يقول قال النبی صلی الله عليه وسلم انصر اخاك ظالما او مظلوما یاری ده برادر خود را ظالم باشد یا مظلوم **حدثنا** مسدد قال حدثنا
معتمر عن حميد عن انس قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم انصر اخاك ظالما او مظلوما قال يا رسول الله هذا ننصره مظلوما فكيف
ننصره ظالما گفت انس ای رسول خدا اینست یاری سیدهیم او را در حالیكه مظلوم است پس چگونه یاری دهیم او را در حالی كه ظالم است قال
تاخذ فوق يديه فرمود میگیری دو دست او را یعنی باز میداری او را از ظلم لفظ فوق مقحم است و آوردن آن اشارتست باآنكه دست او را
از بالا بقوت و قدرت بگیر **باب** نصر المظلوم یاری دادن مظلوم را **حدثنا** سعيد بن الربيع قال حدثنا شعبة عن الاشعث بن
سليم قال سمعت معاوية بن سويد قال سمعت البراء بن عازب قال امرنا النبی صلی الله عليه وسلم بسبع ونهانا عن سبع گفت براء بن عازب
امر كرد ما را آنحضرت بهفت چیز و منع كرد از هفت چیز فذكر عيادة المريض واتباع الجنائز پس ذكر كرد پرسش بیمار و آن سنت موكد است
برای هر مسلمانی صدیق باشد یا نه و همراه رفتن بجنازه كه فرض كفایت است وتشميت العاطس وجواب دادن صاحب عطسه وقتیكه حمد گوید
واجب است بالكفایت ورد السلام و باز دادن سلام بر كسی كه سلام گفته باشد واجبست و اگر بر جمعی از اهل مجلس گفته باشد جواب یكی
كفایت دارد ونصر المظلوم و یاری دادن مظلوم را مسلمان باشد یا ذمی واجب بكفایت است و متعین است بر سلطان و نائب او
واجابة الداعي وقبول دعوت كردن اگر داعی مسلمان است و در مجلس مكروهی شرعی نباشد سنت است نزد شافعیه وحنابله دعوت ولیمه
فرض عین است وابرار المقسم وارز سوگند بر آوردن حالف را وقتیكه در مباح سوگند بر كسی دهد سنت است مقسم بضم میم و سكون قاف و
كسر سین سوگند دهنده در روایت ابی ذر قسم است بجای مقسم **حدثنا** محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن بريد عن ابی بردة عن
ابی موسی عن النبی صلی الله عليه وسلم قال المؤمن للمؤمن كالبنيان يشد بعضه بعضا وشبك بين اصابعه فرمود مسلمان مر مسلمان را مانند
بناست كه محكم میكند جزوی از آن جزو دیگر را وتشبیك كرد میان انگشتهای هر دو دست یعنی در آورد انگشت یكدست در انگشت دست دیگر **باب**
الانتصار من الظالم در بیان نصرت یافتن از دست ظالم لقوله تعالی لا يحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم وكان الله سميعا
عليما دوست نمیدارد خدا بلند كردن آواز را بگفتار بد مگر كسی كه ظلم كرده شده بر وی یعنی اگر مظلوم آواز بلند كند مكروه نیست و هست خدا
شنوا و بینا و دانا و مطلع بر احوال ظالم و مظلوم والذين اذا اصابهم البغي هم ينتصرون وفرموده خدا وآنكسانیكه وقتیكه رسید ایشان
را بغی ایشان نصرت می یابند قال ابراهيم كانوا يكرهون ان يستذلوا فاذا قدروا عفوا گفت ابراهیم نخعی بودند صحابه ناخوش داشتند
این را كه خوار كرده شوند و آزرده شوند از آزار كسی با ایشان میرسانید پس وقتیكه قدرت می یافتند بر آزار كننده عفو میكردند او را
وانتقام نمی كشیدند **باب** عفو المظلوم در استحباب عفو كردن مظلوم ظالم را لقوله تعالی ان تبدوا خيرا او تخفوه او تعفوا عن سوء فان
الله كان عفوا قديرا اگر ظاهر كنید نكوئی طاعت را یا پنهان كنید یا عفو كنید از بدی كه بشما كسی كرده پس بتحقیق خدا است

كرید بقطع بحث وادعای آن و نیز تخصیص بعدد بسته نمیكند بر نفی زاید و تتمه كلام در تفسیر لقمان مذكور شود
انشاء الله تعالی لا يعلم احد ما يكون في غد
نمیداند هیچ یكی هر نقد از چیزیكه باشد فردا گفته اند
كه علم ساعت داخل درین فقره است و بعضی
آنست كه مراد از غد درین فقره قیامت دارند تا
بمنطوق كریمه و روایت مسلم از ابن عمر كه در لقمان است
بتصویر و كنایت آن ستعلیم الهی وقت امر موافق باشد
چنانكه باقی فقرات بروفق آنست بازنی تفاوت
نقد و ترتیب بالآیه ولا يعلم احد ما يكون في
الارحام نمیداند هیچ یكی آنچه در رحمها بود كه پسر است
یا دختر شقی است یا سعید مگر فرشته كه مامور است
ولا يعلم نفس ماذا تكسب غدا نمیداند هیچ
نفسی كه چه كسب كند فردا از جنس اعمال و بسا كه قصد
كاری میكند و برخلاف آن بوجود میآید ولا تدري
نفس بای ارض تموت و در نمی یابد هیچ نفس كه بكدام
زمین بمیرد و در كدام وقت و ما يدري احد متى يجيء
المطر و در نمی یابد هیچ یكی كه كی آید باران و در مكاشفه

بسم الله الرحمن الرحيم

چنانچه در روایت كریمه است و در دیگر روایات ساقط است
ابواب الكسوف و در بعضی نسخ كتاب
الكسوف وكسوف در اصل بمعنی تغیر بسیاهی است
مطلقا میگویند كسف وجهه وحاله و بعد از آن غالب
شد استعمال كسوف در آفتاب و ماهتاب یا
مخصوص است بآفتاب و در ماهتاب خسوف
بخا معجمه گویند چنانچه در باب نهم مذكور شود
باب الصلوة في كسوف الشمس مشروعیت
نماز هنگام كسوف آفتاب آن امریست متفق علیه
لیكن اختلاف است در حكم آن نزد جمهور سنت موكده
است بجهت فعل آنحضرت و امر وی و صارف
از وجوب در یافته آنست كه عدد مذكور شده
بروایتی از ابی حنیفه و مالك واجب است و اما صفت
نماز پس نزد ما دو ركعت است بصورت نفل بعد
هر ركعت یك ركوع چنانكه معتاد است بدلیل
حدیثی كه روایت كرد ابو حنیفه از عطاء بن سائب
از پدر وی از ابن عمرو بن العاص كه گفت منكسف
شد آفتاب روز وفات ابراهیم پس گفتند منكسف
شد بجهت موت ابراهیم پس قیام كرد
آنحضرت و دراز كرد قیام را تا آنكه گمان بردند كه
ركوع نخواهد كرد پس تر ركوع كرد و بود در ركوع وی قدر
قیام وی پس تر سجده كرد الحديث و روایت كرده
آنرا ابو داود و نسائی و ترمذی در شمائل نیز از عطاء
مذكور تخریج نموده آنرا حاكم و گفت صحیح است و در آن

بسیار بخشنده توانا بر هرچه خواهد یعنی این صفات از جمله مکارم است که تخلق باخلاق الهی است وجزاء سیئة سیئة مثلها وجزای بدی بدیست مانند آن فمن عفی واصلح فاجره علی الله پس کسیکه در گذرد واز جزای بدی وصلح کند باخصم پس اجر او برخداست انه لا یحب الظالمین بتحقیق خداوند دوست نمیدارد آنانرا که ابتدا ببدی کنند وتجاوز نمایند در انتقام الی قوله هل الی مرد من سبیل

باب الظلم ظلمات یوم القیمة ستمکاری تیرگیهاست روز قیامت یعنی سبب تیرگیهاست **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا عبد العزیز بن الماجشون قال اخبرنا عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الظلم ظلمات یوم القیمة فرمود ظلم تیرگیهاست روز قیامت ظالم راه راست نمیتواند رفت واز ظلمتی که دارد پای او در رکهی ودوزخ می افتد ودر باب آنکه دل شان منور شود باکهی شد واقع شده نورهم یسعی بین ایدیهم الآیه

باب الاتقاء والحذر من دعوة المظلوم در بیان پرهیز کردن وترسیدن از دعای مظلوم **حدثنا** یحیی بن موسی قال حدثنا وکیع قال حدثنا زکریا بن اسحق المکی عن یحیی بن عبد الله بن صیفی عن ابی معبد مولی ابن عباس عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم بعث معاذا الی الیمن فقال اتق دعوة المظلوم مرویست از ابن عباس که تحقیق پیغمبر خدا فرستاد معاذ را بسوی یمن برای اخذ صدقات وتعلیم احکام دین وقاضی کرد او را پس فرمود پرهیز کن دعای ستم رسیده را اگرچه عاصی باشد فانه لیس بینه وبین الله حجاب پس بتحقیق نیست میان او ومیان خدا پرده کنایت از اجابت دعا وعدم رد است چنانکه در ترمذی از حدیث ابی هریره روایت کرده سه کس اند که مردود نیست دعای شان صائم وقتیکه افطار میکند امام عادل ومظلوم رفع میکند دعای او را ومیکشاید درهای آسمان را ومیگوید پروردگار سوگند عزت من که نصرت میدهیم ترا اگرچه بعد از زمانی بود

باب من کانت له مظلمة عند الرجل کسی که باشد مر او را ستمی از اضاعت عرض وجز آن نزد مردی فحللها له پس حلال کرد آن کس مر آنمرد را هل یبین مظلمته آیا بیان میکند مظلمه خود را تا درست شود تحلیل او یا نه **حدثنا** آدم بن ابی ایاس قال حدثنا ابن ابی ذئب قال حدثنا سعید المقبری عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کانت له مظلمة لاخیه من عرضه او شیء فرمود کسیکه باشد او را مظلمه برای برادر خود مسلمان از آبروی او یا چیزی از نقد وجنس کرده فلیتحلله منه الیوم پس گو حلال کناند ازان امروز در دنیا یعنی سوال کند برادر مسلمان را که حلال کند او را وبخشد قبل ان لا یکون دینار ولا درهم پیش از آنکه نباشد دیناری ونه درهمی یعنی روز قیامت درهمی ودیناری نخواهد تا از حق او خلاص شود ان کان له عمل صالح اخذ منه بقدر مظلمته اگر باشد مر این ظالم را عمل نیک گرفته میشود از وی باندازه مظلمه او وان لم تکن له حسنات اخذ من سیئات صاحبه فحمل علیه اگر نباشد او را نیکیهای اعمال گرفته میشود از بدیهای یار وبرادر او پس بار کرده میشود بر ظالم یعنی جزای بدیهای مظلوم بر ظالم را دهند قال ابو عبد الله قال اسمعیل بن ابی اویس انما سمی المقبری لانه کان ینزل ناحیة المقابر گفت مولف رح گفته است اسمعیل بن ابی اویس اینکه نامیده شده است سعید باسم مقبری از آنکه وی نزول میکرد در گوشه مقبرها قال ابو عبد الله وسعید المقبری هو مولی بنی لیث گفت مولف سعید مقبری مولی بنی لیث است وهو سعید بن ابی سعید واسم ابی سعید کیسان

باب اذا حلله من ظلمه فلا رجوع فیه وقتی که حلال کرد ودر گذشت از ظلم خود پس نیست رجوع در آن **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة فی هذه الآیة مرویست از عائشه صدیقه در معنی این آیه کریمه وان امرأة خافت من بعلها نشوزا او اعراضا واگر زنی ترسید از شوهر خود جدائی را از خود واعراض را بجهت ناخوشی وبدخلقی زن ویا کم صحبتی وادای حقوق ننمودن آخر آیت اینست فلا جناح علیهما ان یصلحا بینهما صلحا والصلح خیر پس گناه نیست بر آن هردو اینکه صلح کنند وصلح بهتر است این آیه در مشروعیت خلع واقع شده وخلع آنست که زن از خود چیزی بشوهر داده جدا شود قالت الرجل تکون عنده المرأة

عایشه وابن عباس واسما که مذکور ماند در کتاب ودر روایات ایشان زیاده است پس اخذ بآن اولی باشد از الغای آن و وارد شده زیادت وتان از طرق دیگر نزد مسلم از عائشه وجابر که در هر رکعت سه رکوع است وبوجهی دیگر از ابن عباس که در هر رکعت چهار رکوع است ونزد ابی داود از حدیث ابی بن کعب ونزد بزار از حدیث علی که در هر رکعت پنج رکوع است پس واقع شد اضطراب در روایات زیادت واضطراب موجب ضعف است پس واجب شد ترک روایات بعد وجه حکم بوقوع زیادت از رکوعین در هر رکعت از بعض رواة اولی نیست از حکم بغلط زیادت از مسعود مطلقا شاید که چون رکوع دراز شد از صفا وآواز نمی شنیدند صف نزدیک سر برداشته باشند بتوهم رفع آنحضرت پس ایستاده باشند صف دوم نیز وچون دیده باشند صف اول که آنحضرت هنوز سر بر نداشته واستغفار بسر برده باشند رفع آنحضرت را بعد استغفار رجوع کرده باشند بحالت رکوع که آنحضرت داشت گمان کرده باشند صف دوم که این رکوع بعد رکوع است از آنحضرت پس روایت کردند آنچه که دریافتند وشاید که در صفوف دیگر توهم برداشتن سر از صف دوم غلط زیادت شد که سه وچهار وپنج روایت کردند واینهمه وقتی است که کسوف ورفع در زمان شریف یکبار بوده باشد وپس واگر متعدد باشد توانند که در هر کسوف نحوی دیگر بوده کم وزیاده لیکن چون تاریخ فعل متاخر معلوم نیست ثابت شد تعارض وتردد در کیفیت معینه پس رجوع بمعهود متیقن واجب باشد کذا حققه ابن الهمام **حدثنا** عمرو بن عون قال حدثنا خالد عن یونس عن الحسن بصری عن ابی بکرة قال کنا عند النبی گفت ابوبکره بودیم ما نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فانکسفت الشمس فقام النبی صلی الله علیه وآله وسلم پس سیاه شد وتیره شد آفتاب پس برخاست آنحضرت یجر رداءه حتی دخل المسجد در حالیکه میکشید چادر را از ترس واضطراب تا آنکه درآمد مسجد را فدخلنا فصلی بنا رکعتین پس درآمدیم ما نیز پس گزارد بما دو رکعت ودر روایت نسائی کما تصلون زیاده آمده یعنی چنانکه میگزارید دوگانه را ومعتاد است گزاردن آن حتی انجلت الشمس فقال تا وقتیکه روشن شد آفتاب پس فرمود ان الشمس والقمر لا ینکسفان لموت احد بتحقیق آفتاب ومهتاب منکسف نمیشوند بجهت مردن کسی چنانکه میگفتند که این کسوف بجهت موت ابراهیم بن محمد است علیه وآله الصلوة والسلام واین از بقایای اعتقاد

ليس عن سنكتو منها گفت عایشه مردی که می باشد نزد او زنی خوبیست بسیار صحبت دارنده ازان زن ازجهت کلان سالی یا به خلقی یا مانند
با خود مدارد پس میخواهد که جدا کند او را الرجل مبتداست و این قول خبر آنست فتقول اجعلك من شانی فی حل پس میگوید
زن میگردانم ترا از کار و بار خود در حل یعنی میگردانم ترا از مهر و هر حقی که مرا برتست از جهت زوجیت و جز آن که انشاء دارد فهو ظلم بوده است
در حلیت و اباحت فنزلت هذه الآیة فی ذلك پس نازل شد این آیت درین باب و دلالت حدیث بر ترجمه آنست که خلع عقدی لازم است
رجوع نیست ازان و نیز اگر بطریق صلح و هبه و ابراء و تحلیلی باشد نیز لازم خواهد بود **باب** اذا اذن له او احله ولم یبین کم هو در حکم آنکه
وقتیکه اذن داد یکی مردی دیگر را یا حلال کرد او را و بیان نکرد و تعیین نمود آنچه اذن در وی کرده و حلال نموده **حدثنا** عبد الله بن
یوسف قال اخبرنا مالك عن ابی حازم بن دینار عن سهل بن سعد الساعدی ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی بشراب فشرب منه
آنحضرت آورده شد شرابی که شیر بوده است پس خورد آنرا وعن یمینه غلام وعن یساره الاشیاخ و جانب دست راست آنحضرت صلی الله
بود و آن ابن عباس است و بجانب دست چپ پیران فقال للغلام اتاذن لی ان اعطی هؤلاء پس فرمود مر غلام را آیا اذن میدهی
مرا که بدهم اینمردم را که پیرانند فقال الغلام لا والله یا رسول الله لا اوثر بنصیبی منك احدا گفت غلام نی سوگند خدای ای رسول خدا
ایثار نمیکنم بنصیب و بهره خود که از تو رسیده هیچ کس را قال فتله رسول الله صلی الله علیه وسلم فی یده گفت سهل بن سعد پس داد آن پیغمبر
پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در دست آن غلام تله بفتح تا مثناه فوقیه و تشدید لام بمعنی دفع الیه قسطلانی گفته مناسبت حدیث بترجمه
تا حال برمن ظاهر نشد و بعضی گویند که از مفهوم حدیث پیداست که اگر غلام اذن میداد و حلال میکرد بر دیگران حق خود را روا میشد
و تعیین نبود که چه قدر است **باب** اثم من ظلم شیئا من الارض دربیان گناه کسی که بناحق گرفته چیزی از زمین دیگری **حدثنا**
ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنی طلحة بن عبد الله ان عبد الرحمان بن عمرو بن سهل اخبره ان سعید بن زید
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من ظلم من الارض شیئا طوقه من سبع ارضین میفرمود کسیکه بناحق گرفت چیزی
از زمین اندک یا بسیار طوق کرده شود او را از هفت زمین روز قیامت بعضی گویند مراد آنست او را تکلیف کرده شود که بردارد هفت زمین
بعضی گویند مراد آنست که خسف میکنند او را تا هفت زمین و زمین مغصوبه طوق گردن وی میکنند **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث
قال حدثنا حسین المعلم عن یحیی بن ابی کثیر قال حدثنی محمد بن ابراهیم ان ابا سلمة حدثه انه کانت بینه وبین اناس خصومة بتحقیق ابو سلمه
بن عبد الرحمن بن عوف حدیث کرد محمد بن ابراهیم را که بتحقیق شان اینست که بود میان او و میان مردم خصومتی و نزاعی فذکر لعایشة
فقالت یا ابا سلمة اجتنب الارض پس ذکر کرده شد این خصومت مر عایشه را پس گفت ای ابا سلمه بگذار زمین را و خصومت مکن در آن
فان النبی صلی الله علیه وسلم قال من ظلم قید شبر من الارض طوقه من سبع ارضین قید بکسر قاف و سکون مثناة تحتیه و دال مهمله
بمعنی مقدار است و شبر بکسر معجمه و سکون موحده و راء بمعنی وجب **حدثنا** مسلم بن ابراهیم قال حدثنا عبد الله بن المبارك قال حدثنا
موسی بن عقبة عن سالم عن ابیه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم من اخذ شبرا من الارض بغیر حقه خسف به یوم القیمة الی سبع ارضین
کسیکه گرفت یک وجب از زمین بناحق خود فرو برده میشود او را روز قیامت تا قعر هفت زمین پس میگردد زمین مانند طوق در گردن او
قال ابو عبد الله هذا الحدیث لیس بخراسان فی کتب ابن المبارك گفت مولف رح این حدیث که مذکور شد از ابن مبارک نیست در اهل
خراسان در کتبی که املا کرده است آنرا ابن مبارک انما املی علیهم بالبصرة املا کرده است ابن مبارک بر مردم بصره ولکین نعیم بن
حماد مروزی از راویان ابن مبارک ازو گرفته است اینحدیث را بخراسان و روایت کرده است ازوی این فایده را فربری از ابوجعفر
کاتب مولف رح نقل کرده و در روایت ابی ذر نیز آمده و غیر اینها از رواة مولف نیاورده اند **باب** اذا اذن انسان لآخر شیئا جاز

کمال قدرت و جلال الهی و موجب عبرت اند که گرفتار
شدن نور انیست و ابهت مظلم و مکسوف شد نیز چنین
قادر است و بیتجلی ولعیاذ بالله که نور علم و ایمان
از آدمیان کسف کند و تاریک گرداند فاذا
رایتموها فقوموا وصلوا پس وقتیکه ببینید شما
این دو آیه را پس برخیزید و نماز کنید و مستفاد از
حدیث عدم تعیین وقت است بلکه هر وقت
که کسوف واقع شود نماز کنید ولیکن ظاهر آنست
که اوقات مکروهه نماز ازین عموم مستثنی باشند
...... که نماز مکروه تقرب را نشاید و کسوف ممتد
میباشد زمانیکه وقت کراهت اشتغال بدعا
و تضرع کنند و باقی را مشغول نماز دارند همین
است مذهب امام ابی حنیفه و مشهور از مذهب
الامام احمد بن حنبل **حدثنا** اصبغ بفتح همزه ابن الفرج مصری قال اخبرنی ابن وهب
قال اخبرنی عمرو عن عبد الرحمان بن القاسم
عن ابیه عن ابن عمر انه کان یخبر عن النبی
بود ابن عمر که خبر میداد از پیغمبر خدا صلی الله علیه
واله وسلم ان الشمس والقمر لا یخسفان
لموت احد ولا لحیاته که آفتاب و ماهتاب
منخسف نمی شوند از جهت مردن کسی و نه از جهت
زیستن کسی سابق معلوم شد که اعتقاد اهل جاهلیت
که در خسوف و کسوف بموت عظیم و ضرری عام بود
پس ذکر حیات بروی بجهت استتباع و استطراد
موت باشد ولکنهما آیتان من آیات الله
فاذا رایتموها فصلوا **حدثنا** عبد الله
بن محمد سندی قال حدثنا هاشم بن القاسم
ابو النضر لیثی سنه دویست و هفت قال حدثنا
شیبان ابو معویة نحوی عن زیاد بن علاقة
بکسر زاء عن المغیرة بن شعبة قال کسفت
الشمس کسف بفتح کاف و انکسف یک معنی
علی عهد رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
یوم مات ابراهیم گرفت آفتاب در زمان
آنحضرت روزیکه وفات یافت ابراهیم پسر وی
سال دهم از هجرت در ربیع الاول یا رمضان یا ذیحجه
واکثر بر آنند که در دهم ماه و بقولی چهارم و بقولی چهاردهم
قسطلانی گفته و تصحیح نمیشود این تاریخها بر قول
ذی حجه زیرا چه بود آنحضرت دران هنگام بمکه در
حج و ثابت شده که آنحضرت حاضر شد وفاتش را
و بود در مدینه بخلاف آنکه گفته شده که موت کرد
ابراهیم سنه نه اگر ثابت شود این قول میتوان
صحیح شد این تاریخها و جزم کرده نووی که در سال
حدیبیه بود آنحضرت درانجا تشریف داشت
و جواب داده شد که آنحضرت مراجعت کرده بود
از آنجا در آخر ذی قعده و پس شاید که این واقعه در آخر
شهر بود و هاشمی عابر مناسب بعادت وقوع کسوف

وقتیکه اذن کند ان نی ریچیزی دیگری را روایت **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن جبلة بن سحيم قال كنا بالمدينة في بعض
اهل العراق فاصابتنا سنة گفت جبله بودیم با مدینه در جمعی از اهل عراق پس رسید ما را قحط سالی وكان ابن الزبير يرزقنا التمر و بود ابن زبیر
که طعام میداد ما را خرما فكان ابن عمر يمر بنا پس بود عبد الله ابن عمر میگذشت بر ما فيقول ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى
عن الاقران پس میگفت بتحقیق رسول خدا منع کرده است از آنکه یک تمر و تمر دیگر پیوسته خورد الا ان يستاذن الرجل منكم اخاه مگر آنکه
طلب اذن کند مردی از شما برادر خود را که شریک است در خوردن از قاضی عیاض منقول است که صواب قِران است باسقاط همزه
اینچنین است نزد اهل لغت لیکن روایت اینجا بهمزه است **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا ابو عوانة عن الاعمش عن ابي وائل عن ابي
مسعود ان رجلا من الانصار يقال له ابو شعيب كان له غلام لحام مرویست از ابو مسعود که مردی از انصار که گفته میشد او را ابو شعیب
بود مر وی را غلامی گوشت فروش فقال له ابو شعيب اصنع لي طعام خمسة لعلي ادعو النبي صلى الله عليه وسلم خامس خمسة پس گفت او را
ابو شعیب بساز برای من طعام پنج نفر شاید که دعوت کنم آنحضرت را و حال آنکه پنجم پنج نفر است یعنی چهار کس دیگر با آنحضرت ﷺ وابصر
في وجه النبي صلى الله عليه وسلم الجوع و دیده بود در روی مبارک آنحضرت گرسنگی را فدعاه فتبعهم رجل لم يدع پس دعوت کرد آنحضرت را پس
همراهی کرد جماعه که آنها را خوانده بود مردی که دعوت کرده نشده بود فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان هذا قد اتبعنا اتاذن له فقال نعم
پس فرمود آنحضرت بتحقیق اینمرد همراهی کرده است ما را آیا اذن میکنی او را که باشد گفت آری اذن کردم او را **باب** قول الله تعالى وهو الد الخصام
در بیان فرموده خدای بزرگ و او سخت ترین دشمنان است الد اسم تفضیل است از لد و بمعنی شدت خصومت خصام جمع خصم است چنانکه
جبال جمع جبل است **حدثنا** ابو عاصم عن ابن جريج عن ابي مليكة عن عائشة رضي الله عنها عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان
ابغض الرجال الى الله الالد الخصم فرمود مبغوض ترین مردم نزد خدا سخت ترین اهل خصومت است و مولع و ماهر در آن خصم بفتح
معجمه و کسر صاد مهمله بمعنی مخاصم است این آیه و هو الد الخصام نازل شده است در باب اخنس بن شریق منافق که آمده اظهار اسلام کرده و
در باطن دشمن بود **باب** اثم من خاصم في باطل وهو يعلمه در بیان گناه کسیکه نزاع کند در باطل و حال آنکه میداند که باطل است نزاع او
حدثنا عبد العزيز بن عبد الله قال حدثني ابراهيم بن سعد عن صالح عن ابن شهاب قال اخبرني عروة بن الزبير ان زينب بنت ام سلمة
اخبرته ان امها ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم اخبرتها عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه سمع خصومة بباب حجرته
ام سلمه خبر داده زینب را از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی که بتحقیق آنحضرت شنید نزاعی را بر در حجره خود فخرج اليهم فقال انما انا بشر وانه
ياتيني الخصم پس بیرون آمد بسوی اینمردم که نزاع میکردند بیکدیگر پس فرمود نیستم من مگر بشری و بتحقیق می آید نزد من خصومت کننده فلعل
بعضكم ان يكون ابلغ من بعض پس شاید بعضی شما باشد بلیغ تر از بعضی در اطراف و نزاع فاحسب انه صدق فاقضي له بذلك
پس گمان می برم که بتحقیق وی راست گفته است و حکم میکنم او را بر دعوای او فمن قضيت له بحق مسلم فانما هي قطعة من النار پس کسیکه حکم کنم
مر او را بحق مسلمانی پس نیست آن مگر پاره از آتش دوزخ فليأخذها او ليتركها پس گو بگیرد آن آتش پاره را یا بگذارد **باب**
اذا خاصم فجر در مذمت کسی وقتی که خصومت کند دروغ گوید و دشنام کند **حدثنا** بشر بن خالد قال اخبرنا محمد بن جعفر عن شعبة
عن سليمان عن عبد الله بن مرة عن مسروق عن عبد الله بن عمرو عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اربع من كن فيه كان منافقا فرمود چهار خصلت
کسیکه باشد آن خصلتها در وی باشد منافق او كانت فيه خصلة من اربع كانت فيه خصلة من النفاق حتى يدعها یا باشد در وی
یک خصلت از چهار خصلت باشد در وی خصلتی از نفاق تا آنکه بگذارد آن خصلت را اذا حدث كذب وقتیکه سخن کند دروغ گوید
یعنی عادت او این باشد و اذا وعد اخلف وقتیکه وعده کند بجا نیارد و اذا عاهد غدر و وقتیکه عهد کند عذر کند و بر آن نباشد و اذا

عن ابيه عن عائشة انها قالت خسفت الشمس
على عهد رسول الله گرفت آفتاب در زمان
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فصلى رسول
الله صلى الله عليه و آله وسلم بالناس پس
گزارد آنحضرت نماز خسوف بمردم فقام فاطال
القيام پس قیام کرد در نماز و دراز کرد قیام بالقراءة
مانند سوره بقره ثم ركع فاطال الركوع پس رکوع
کرد و دراز کرد رکوع را به نحو مقدار صد آیه ثم
قام فاطال القيام پس در نماز قیام کرد از رکوع
و دراز کرد قیام را بالقراءت مانند سوره آل عمران
وهو دون القيام الاول یعنی این قیام کمتر از قیام
اول بود ثم ركع فاطال الركوع پس در نماز رکوع کرد
و دراز کرد رکوع را وهو دون الركوع الاول و
این رکوع کمتر از رکوع اول بود ثم سجد فاطال
السجود پس سجده کرد و دراز کرد سجده را یعنی
دو سجده بدستور سایر نمازها و لیکن بدراز
ثم فعل في الركعة الاخرى مثل ما فعل في
الاولى پس نمود در رکعت دیگر از افعال مانند آنچه کرده
بود در رکعت نخستین ثم انصرف وقد تجلت
الشمس پس بر گشت از نماز و حال آنکه بتحقیق
روشن شده بود آفتاب فخطب الناس وحمد
الله واثنى عليه پس خطبه خواند مردم را و سپاس
گفت خدا را و ستایش کرد بر وی ثم قال ان
الشمس والقمر آيتان من آيات الله پس
گفت آنحضرت بتحقیق آفتاب و ماهتاب دو نشان
اند از نشانهای خدا برای ترسانیدن و عبرت
بندگان لا يخسفان لموت احد ولا لحياته
تغییر نه بجهت مردن و زیستن کسی فاذا رأيتم
ذلك فادعوا الله وكبروا پس چون ملاحظه کنید
آنرا پس دعا کنید و روا آرید خدا را و به بزرگی یاد
کنید وصلوا وتصدقوا و نماز کنید و صدقه دهید
ثم قال يا امة محمد والله ما من احد اغير من
الله ان يزني عبده او تزني امته پس
فرمود ای امت محمد بخدا سوگند نیست هیچ
یکی غیرت ناک تر از خدا از اینکه زنا کند غلام او یا
زنا کند داه وی پس نهی کند آنرا اما شد تخویف
بنمودن چنین آیات عظام واله بکمال قدرت
و جلال وی که توانا است بر آنکه سیاه گرداند
دلهای مردم نافرمان و دلهای آنها را و سلب
کند نور ایمان را از ایشان و معنی غیرت کراهیت
شخص است امر اکنون غیر وی را در چیزی که حق
او ست و مراد بغیرت خدا کراهیت منع الفت
امر و نهی وی و اکراهیت اتیان معصیت که حق او
در نفس میل اصلا احرامن مردم پس غیرت و تعالی
در همه معاصی است و ذکر زنا بطریق تمثیل است

خاصم فجر و قتیکه خصومت کند کبسی دشنام کند شرح این حدیث در کتاب الایمان در باب علامات النفاق گذشته محصلش آنست که مراد نفاق
در علت یا عهد بدایت است شاید در مومن پاک این خصلتهای منافقان یافته شود یا آنکه در باب جمعی از اهل نفاق سعود واقع شده آنحضرت
از کمال مروت تعیین نفاق آنها نفرموده و غیر آن یعنی این واقع است در زجر و ترهیب مسلمانان از صفات رذیله اهل کفر و نفاق و ظاهرست که این
صفات اگر رسوخ یابد منافی ایمان خواهد بود **باب** قصاص المظلوم اذا وجد مال ظالمه بدل گرفتن مظلومی که گرفته شده است
مال او وقتیکه یافت مال ظالم خود را وقال ابن سیرین یقاصه و قرأ وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به و گفته است ابن سیرین قصاص
بگیرد و خواند این آیت را واگر عقاب کنید پس عقاب کنید شما بمانند آنچه عقاب کرده شده اید بآن خبر **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب
عن الزهری قال حدثنی عروة ان عائشة رضی الله عنها قالت جاءت هند بنت عتبة بن ربیعة گفت عائشه آمد هند دختر عتبه بن ربیعه
مادر معاویه فقالت یا رسول الله ان ابا سفیان رجل مسیک پس گفت ای رسول خدا بتحقیق ابا سفیان مردی بخیل است مسیک
بکسر میم و تشدید سین مهمله و سکون یاء و کاف انچنین است در روایت محدثان و در کتب لغت بر وزن بخیل است بمعنی سخت ممسک
فهل علی حرج ان اطعم من الذی له عیالنا آیا هست بر من گناهی اینکه طعام دهم از آنچه مرو راست عیال خود را فقال لا حرج
علیک ان تطعمیهم بالمعروف فرمود نیست گناهی بر تو اینکه طعام دهی تو ایشان را بمتعارف وجه دلالت حدیث بر ترجمه آنست که آنحضرت
فرمود هند را که بگیر و مال زوج را موافق حق از ینجا معلوم شد که صاحب حق اگر مال کسی که بتعدی نگهداشته بگیرد رواست **حدثنا**
عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنی یزید ابن ابی حبیب عن ابی الخیر عن عقبة بن عامر قال قلنا للنبی صلی الله علیه
وسلم انک تبعثنا فننزل بقوم لا یقروننا گفت عقبه گفتیم مر پیغمبر خدا را بتحقیق تو میفرستی ما را پس نزول میکنیم بر قومی که مهمانی نمیکنند ما را
فما تری فیه پس چه میفرمائی تو درین معنی فقال لنا ان نزلتم بقوم فامر لکم بما ینبغی للضیف فاقبلوا پس فرمود ما را
اگر نزول کنید بقومی پس امر کرده شده است مر شما را بچیزی که سزاوار است و باید مر مهمان را پس قبول کنید فان
لم یفعلوا فخذوا منهم حق الضیف پس اگر نکنند آنچه فرموده شده پس بگیرید از ایشان حق مهمان گفته اند که این گرفتن نزد اضطرار است
یا آنکه بر اهل جزیه در زمان سابق شرط کرده بودند اگر مسلمانان بر ایشان فرود آیند مهمانی کنند از خطابی منقول است که این
دستور در زمان آنحضرت بود که بیت المال نبود چون اموال در بیت المال جمع آمد رزق و مدد معاش مردم از آنجا مقرر گشت
دیگر در مال مردم حقی نماند **باب** ماجاء فی السقائف چیزی که آمده است در سقیفها و سقیفه بمعنی مکان سایه دار که برای
نشستن همگنان بسازند وجلس النبی صلی الله علیه وسلم واصحابه فی سقیفة بنی ساعدة و نشسته است پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بروی
در سقیفه بنی ساعده که بیعت خلافت با بوبکر صدیق رضی الله عنه در آن شده است **حدثنا** یحیی بن سلیمان قال اخبرنی ابن وهب قال حدثنی مالک ح
واخبرنی یونس عن ابن شهاب یعنی گفت ابن وهب خبر داد مرا یونس نیز و هو یعنی مالک و یونس از ابن شهاب و این تحویل
اسناد است باسنادی دیگر قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة ان ابن عباس اخبره عن عمر قال حین توفی الله نبیه
ابن عباس خبر داد عبید الله را از عمر بن خطاب گفت هنگامیکه وفات کرد خدا پیغمبر خود را ان الانصار اجتمعوا فی سقیفة بنی ساعدة
بتحقیق انصار جمع شدند در سقیفه بنی ساعده که خلیفه کنند یکی را فقلت لابی بکر انطلق بنا پس گفتم مر ابی بکر را راهی شو با ما فجئناهم
فی سقیفة بنی ساعدة پس آمدیم ایشان را در سقیفه بنی ساعده این حدیث بدرازی در حدود مذکور است و اینجا بطریق
اختصار آورده مقصود آنست که صحابه در سقیفه نشسته اند این باب را بکتاب المظالم مناسبتی ظاهر نیست مگر آنکه گویند
که انصار بقصد تعدی داشتند و شیخین آنجا رفته باز داشتند آنها را بعضی از شراح میگویند مراد مولف رح تنبیه است بر آنکه

الشمس علی عهد رسول الله وقتیکه گرفت
آفتاب در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
نودی ان الصلوة جامعة ندا کرده شد این کلمه
باب خطبة الامام فی الکسوف
خطبه خواندن امام در وقت کسوف مستحب داشته
آنرا شافعی و اسحق و اکثر اصحاب حدیث بعد نماز دو
خطبه چنانکه در جمعه وقالت عائشة واسماء خطب
النبی و گفت عائشه و اسماء خواهر وی در حدیث
نماز کسوف خطبه خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و
آله وسلم یعنی بعد از نماز و نزد ابی حنیفه و مالک و احمد
خطبه نیست و در آن نیز آنچه فرمود آنحضرت مردم را
بدعا و تکبیر و نماز و صدقه و نفرمود بخطبه و خواندن آنحضرت
یکبار برای تعلیم حکم کسوف و دفع ظن مردم بود در آنکه
کسوف برای حادثه میشود و منقول نشده خواندن
دو خطبه مانند خطبه جمعه و عید **حدثنا** یحیی بن
بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب
ح تحویل اسناد است وحدثنی احمد بن صالح
ابوجعفر مصری قال حدثنا عنبسة بفتح مهمله و سکون
نون و بموحده و مهمله ابن خالد بن یزید ایلی
یکصد و نود و نهفت قال حدثنا یونس عن ابن
شهاب قال حدثنی عروة عن عائشة زوج
النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال خسفت
الشمس فی حیوة النبی گفت عروه از عائشه گرفت
آفتاب در زمان حیات پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم فخرج الی المسجد پس برآمد آنحضرت بسوی
مسجد جهت مبادرت بنماز فصف الناس
وراءه گفت راوی پس صف بستند مردم عقب
آنحضرت باقتدا فکبر واقترأ رسول الله پس
تکبیر تحریمه گفت و قرآت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم قراءة طویلة قرارت دراز از معتاد
و در استادمها ثم کبر فرکع رکوعا
طویلا پس تکبیر گفت و رکوع کرد رکوعی
دراز ثم قال پس گفت سمع الله لمن حمده چنانکه
معتاد است در قومه بعد از رکوع فقام ولم یسجد
وقرأ قراءة طویلة هی ادنی من القراءة الاولی
پس ایستاده ماند و سجده نکرد و خواند قرارت دراز
بار دیگر کمتر از قرارت اول بود ثم کبر و رکع رکوعا
طویلا هو ادنی من الرکوع الاول پس تکبیر
گفت باز در رکوع کرد رکوعی دراز کمتر از رکوع اول
بود ثم قال پس گفت سمع الله لمن حمده
ربنا ولک الحمد ثم سجد پس سجده کرد ثم
قال فی الرکعة الآخرة مثل ذلک پس بعد از
سجدتین کرد در رکعت دیگر مانند آنچه کرد در رکعت نخستین
فاستکمل اربع رکعات فی اربع سجدات پس

سقیفه ساختن ونشستن دران روایت ونیز روایت بر راهی که از ته آن مردم میگذرند سقیفه سازند و بجوای راه را پوشند
واین حدیث دلیل است بران از انکه اگر روا نبودی آنحضرت تجویز آن نکردی وخود وصحابه کبار دران نشستندی
انتهی استدلال برین حکم موقوف است برآنکه سقیفه بنی ساعده بر سر راه بود وباین معنی باب را مناسبتی بکتاب مظالم نیز
پیدا میشود **باب** لا یمنع جار جاره ان یغرز خشبة فی جداره در بیان آنکه باید منع نکند همسایه همسایه خود را اینکه بخلاند چوبی را
در دیوار او یعنی اینقدر انتفاع از حقوق جوار است ودر بعضی روایات خشبه بصیغه جمع است ومضاف بضمیر **حدثنا** عبد الله
بن مسلمة عن مالك عن ابن شهاب عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یمنع جار جاره ان یغرز خشبة
فی جداره لا یمنع بجزم عین مهمله نهی است ودر بعضی روایات بضم عین است نفی بمعنی نهی ثم یقول ابو هریرة مالی اراکم عنها
معرضین پس میگوید ابو هریره چه حال است که می بینم شما را از ان مقوله پیغمبر خدا اعراض کننده والله لارمین بها بین
اکتافکم سوگند بخدا هر آئینه می اندازم آن مقاله را میان کتفهای شما ورمی بین الاکتاف کنایه است از آنکه شما را زجر میکنم باین مقاله تا خواه
نخواه قبول کنید این حکم را واین معنی نزد حنفیه ومالکیه مستحب است از جهت جمع میان این حدیث وحدیثی که وارد شده است
در خطبهٔ وداع که حلال نیست آدمی را مال برادر او بی رخصت وی روایت کرده است اینرا حاکم باسنادی که بر شرط
مولف است لیکن گفته اند که برخصت همسایه باشد واگر امتناع آرد زجر نمیرسد نزد شافعی در قول جدید مستحب است
ودر قدیم اگر ضرورت باشد واجب است وبعضی ضمیر بها راجع بخشبه داشته اند یعنی اگر قبول نکنید خشبه را بر دوش شما
می نهم تا از ان عاجز آئید وقبول کنید ظاهر آنست که چوب بر دیوار کسی ماندن نیز حکم داشته باشد **باب** صب الخمر
فی الطریق در حکم ریختن شراب در راه **حدثنا** محمد بن عبد الرحیم ابو یحیی قال حدثنا عفان قال حدثنا حماد بن زید قال حدثنا
ثابت عن انس قال کنت ساقی القوم فی منزل ابی طلحة گفت انس بودم ساقی جمعی در منزل ابی طلحه وکان
خمرهم یومئذ الفضیخ وبود شراب ایشان درین روز شرابی که میگیرند از خرمای نارسیده وفضیخ بفتح فاء وکسر ضاد معجمه وبا خاء معجمه
ساکن وخاء معجمه شرابی که از بسر میگیرند ونیز اطلاق میکنند بر شرابی که از بسر ورطب میگیرند بی آنکه آتش بوی رسد فامر رسول
الله صلی الله علیه وسلم منادیا ینادی الا ان الخمر قد حرمت پس فرمود رسول خدا منادی را که ندا میکرد آگاه باشید که شراب
حرام کرده شد قال فجرت فی سکك المدینة گفت انس پس ریخته شد وروان گشت در کوچهای مدینه فقال لی ابو طلحة اخرج
فاهرقها فخرجت فاهرقتها فجرت فی سکك المدینة پس گفت ابو طلحه برون آی وبریز شراب را پس برآمدم وریختم آنرا
پس روان شد در کوچهای مدینه ریختن شراب در کوچه اگرچه سبب آزار مردم بود لیکن برای اظهار قضیه حرمت در راهها ریختند
واین معنی در مصلحت راجح تر بود از تاذی مردم وضرر ایشان در راه رفتن ولغزیدن پای ونا پاک شدن جامه وغیر آن
فقال بعض القوم قد قتل قوم وهی فی بطونهم پس گفتند جمعی بتحقیق کشته شدند قومی درحالیکه شراب در شکمهای ایشان است
یعنی تر سیدند جمعی که در وقت شراب خورده بودند که باین گناه کشته میخواهند شد فانزل الله تعالی لیس علی الذین امنوا وعملوا
الصلحت جناح فیما طعموا پس نازل کرد الله تعالی آیه کریمه که نیست بر کسانیکه ایمان آورده اند وعمل نیک کرده اند گناهی
در چیزی که خورده اند **باب** افنیة الدور والجلوس فیها در بیان سنگین کردن صحنهای سراها ونشستن دران والجلوس
علی الصعدات ونشستن بر سر راهها صعدات بمهملتین مضموتین جمع صعد است مانند طرقات جمع طرق که جمع طریق است
در وزن ومعنی وقالت عائشة فابتنی ابو بکر مسجدا بفناء داره گفت عائشه بنا کرده بود ابو بکر رضی الله عنه مسجدی را در صحن خانه خود

ان عبد الله بن عباس کان یحدث یوم خسفت
الشمس بمثل حدیث عروة عن عائشة زهری
گوید دیود که حدیث میکرد کثیر بن عباس که صحابی
صغیر است که برادر علاتی وی عبد الله بن عباس
حدیث میکرد روزی که گرفت آفتاب بمانند حدیث
عروه از عائشه از چهار رکوع در دوگانه وچهار سجده
فقلت لعروة ان اخاك یوم خسفت الشمس
بالمدینة لم یزد علی رکعتین مثل الصبح زهری
گوید پس گفتم عروه را که بتحقیق برادر تو عبد الله بن
زبیر صحابی روز منخسف شدن آفتاب بمدینه
زیاده نکرد بر دو رکعت نماز مانند نماز صبح در عدد
رکوع وقیام وهیئت نماز قال اجل لانه اخطاء
السنة گفت عروه آری گزاردیم چنانکه گفتی بعلت
آنکه وی خطا کرد سنت نبوی را وسهو کرد آنرا اما آنکه
اکتفا کرد بر اصل سنت که دوگانه نماز بود وفوت کرد
کمال هیئت آنرا واین انکار از عروه بنا بر زعم وی
بود که چیزی از عائشه شنیده وتواند که عبد الله که
صحابی است دیده باشد عمل آنحضرت را بنحوی که
منکشف گشته نزد وی نفی زیاده بلا اشتباه والله
اعلم بحقیقت الحال **باب** هل یقال
کسفت الشمس او خسفت یا گفته شود این لفظ در بیان
حال آفتاب بکاف وخسفت بخاء معجمه بی کاف
اشعار است باختلاف در اطلاق این دو لفظ
ودر میرین بعضی منع کنند کسفت بکاف جدا قیاسا
وبجا آن بخاء معجمه گویند واحادیث صحیحه که وارد اند
بکاف رد میکنند آنرا ومشهور در استعمال فقها
کسوف برای شمس است وخسوف برای قمر
جوهری گفته که این اصح است قاضی عیاض عکس
آن از بعضی نقل کرده وثبوت آن بخاء معجمه در قمر
رد میکند آنرا وصحیح آنست که مستعمل میشود هر دو
لفظ در هر یک از ماه وآفتاب اگرچه مدلول کسوف
در لغت تغیر بسواد است وخسوف بمعنی
خواری ونقصان وقال الله تعالی وخسف القمر
استشهاد است بر استعمال خسف بخاء معجمه در قمر
بر خلاف معجمه که منکر اند آنرا **حدثنا** سعید

يصلی فيه ويقرء القرآن نماز ميکرد و قرآن ميخواند دران فيتقصف عليه نساء المشرکين وابناءهم يعجبون منه پس هجوم ميکردند براو بکر زنان مشرکان و پسران اينها بحاليکه خوش ميکردند قرآن را از ابو بکر تيقصف بروزن تعلم تقديم قاف بر صاد مهمله و آخر فا ست والنبی صلی الله عليه وسلم يومئذ بمکة و پيغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی درين وقت بمکه بود **حدثنا** معاذ بن فضالة قال حدثنا ابو عمر حفص بن ميسرة عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن ابی سعيد الخدری عن النبی صلی الله عليه وسلم قال اياکم والجلوس علی الطرقات فقالوا ما لنا بد فرمود دور داريد خود را از نشستن در راهها پس گفتند صحابه نيست ما را چاره از نشستن در راه انما هو مجالسنا نتحدث فيها نيست آن مگر جاهای نشست ما که سخن ميکنيم دران بکديگر در غير روايت ابی ذر انما هی بضمير تانيث است و تذکير از جهت تانيث سماعی طريق خواهد بود فقال اذا ابيتم الا المجالس فاعطوا الطريق حقها پس گفت آنحضرت پس هرگاهی ابا داريد از نشستن مگر نشستن در راهها پس ادا کنيد حق راه را فقالوا وما حق الطريق پس گفتند چيست حق راه قال غض البصر وکف الاذی فرمود پوشيدن چشم است از ديدن نامحرم و عيوب مردم و باز داشتن آزار است از راه روان ورد السلام ورد کردن سلام هست بر کسيکه سلام کند وامر بالمعروف ونهی عن المنکر وامر معروف است و نهی کردن از چيز ممنوعست در شريعت

باب الآبار علی الطرق اذا لم يتاذ بها چاهها بر سر راه کندن و تنيکه آزرده نشود کسيکه بآن رود است **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن سمی مولی ابی بکر عن ابی صالح السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله عليه وسلم قال بينا رجل يمشی بطريق فاشتد عليه العطش فرمود در حاليکه مردی براه ميرفت پس سخت شد بروی تشنگی فوجد بئرا فنزل فيها فشرب پس يافت چاهی را فرود آمد دران چاه و نوشيد آب ثم خرج فاذا کلب يلهث ياکل الثری من العطش پس تر بر آمد از چاه ناگاه ديد سگی از حرارت تشنگی زبان کشيده ميخورد گل را از تشنگی فقال الرجل لقد بلغ هذا الکلب من العطش مثل الذی کان بلغ منی پس گفت آنمرد بتحقيق رسيده اين سگ را از تشنگی مانند چيزيکه رسيده بود حال از من فنزل البئر فملأ خفه ماء فسقی الکلب پس فرود آمد چاه را و پر کرد موزه خود را از آب و آب داد سگ را فشکر الله له فغفر له پس ثنا گفت خدا او را و بخشيد ميلرزی وامرزيد او را فقالوا يا رسول الله وان لنا فی البهائم لاجرا گفتند حاضران ای رسول خدا بتحقيق ما را در نکوی بهايم ثوابی هست قال فی کل ذات کبد رطبة اجر فرمود در هر جگر دار تر ثوابی هست يعنی در نکوی کردن بهر حيوانی ثوابی هست

باب اماطة الاذی در ثواب دور کردن آزار از راه مردم وقال همام عن ابی هريرة عن النبی صلی الله عليه وسلم يميط الاذی عن الطريق صدقة دور کردن آزار را سنگ و خار و نجاست از ميان راه صدقه ايست که اجری دارد اين ترکيب از قبيل تسمع بالمعيدی خير من ان تراه است و تاويلش آنست که از فعل اسم گرفته مبتدا ساخته اند و خبر خبر آنست و اينجا صدقه خبر واقع شده

باب الغرفة والعلية المشرفة وغير المشرفة فی السطوح وغيرها غرفه بضم غين معجمه و راء و علية بضم عين مهمله وکسر آن و بکسر لام و يای تحتيه مشدده جای بلند از باب عطف تفسير است مرغرفه را مشرفه بضم ميم و سکون معجمه وکسر را خفيفه بعضی گويند مشدده جايی که بر سطح خانه باشد و غير مشرفه جائی که بر غير سطح است مناسبت اين باب بکتاب المظالم از آنست که غرفه گرفتن بر سطح و غير سطح اگر موجب آزار کسی نباشد ظلم و تعدی نيست **حدثنا** عبد الله ابن محمد قال حدثنا ابن عيينة عن الزهری عن عروة عن اسامة بن زيد قال اشرف النبی صلی الله عليه وسلم علی اطم من آطام المدينة گفت اسامه بر آمد پيغمبر خدا بر بلندی از بلنديهای مدينه اطم بضم همزه و طاء مهمله و سکون طاء نيز آمده بمعنی موضع بلند و نيز بمعنی حصن است آطام جمع است بعضی گويند بمعنی حصن سنگين است فقال هل ترون ما اری انی اری مواقع الفتن خلال بيوتکم پس فرمود آيا می بينيد شما چيزيکه من می بينم بتحقيق من می بينم جاهای وقوع فتنها ميان خانهای شما کمواقع القطر مانند جاهای افتادن قطرهای يعنی می بينم که فتنهای بسيار بهم واقع خواهد شد در مدينه **حدثنا** يحيی بن بکير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب

رکوعا طويلا وهی ادنی من الرکعة الاولی پس رکوع ديگر کرد رکوعی دراز و آن کمتر بود از رکوع نخستين ضمير هی راجع برکوع است باعتبار تعبير آن برکعت ثم سجد سجودا طويلا پس سجده کرد سجدهٔ دراز ثم فعل فی الرکعة الآخرة مثل ذلك پس کرد در رکعت ديگر آنچه اول کرد ثم سلم وقد تجلت الشمس پس سلام داد و حال آنکه روشن شده بود آفتاب فخطب الناس فقال فی کسوف الشمس والقمر انهما آيتان من آيات الله پس خطبه خواند مردم را و گفت در شان کسوف آفتاب و ماه که هر دو آيتی اند از آيات قدرت الهی لا يخسفان لموت احد ولا لحياته منخسف نميشوند هر دو برای موت و حيات کسی از ينجا معلوم شد که اطلاق خسوف در آفتاب و ماه هر دو آمده چنانکه کسوف نيز در هر دو مستعمل گشت و اگر گويند اين اطلاق بطريق تغليب است گوئيم تغليب غير ضرورست فاذا رأيتموها فافزعوا الی الصلوة پس چون ببينيد اين هر دو را باينحال پس التجا آريد بسوی نماز

باب قول النبی پيغمبر خدا صلی الله عليه واله وسلم يخوف الله عز وجل عباده بالکسوف ميترساند خدای توانا و بزرگ بندگان خود را بکسوف قاله ابو موسی عن النبی روايت کرد اين قول را ابو موسی اشعری از پيغمبر خدا صلی الله عليه واله **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا حماد بن زيد عن يونس عن الحسن بصری عن ابی بکرة قال قال رسول الله صلی الله عليه واله وسلم ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله لا ينکسفان لموت احد ولا لحياته ولکن يخوف الله بهما عباده وليکن ميترساند خدا باين دو کسوف بنده های خود را بقدرت بر تغير حالت سلب نعمت و حلول ظلمت و نزول بليت تا توبه از گناهان کنند و بطاعت گرايند و رجوع بحق آرند يا بجهت تذکير قيامت که دران خسوف نيز ميشود چنانچه فاذا برق البصر وخسف القمر وجمع الشمس والقمر ازان خبر ميدهد و در روايت ديگر آمده که برخاست آنحضرت ترسان که مبادا قيامت برپا شده و در حديث نسائی وابن ماجه از نعمان بن بشير که تصحيح کرده آنرا ابن خزيمه و حاکم و کسوف را سببی ديگر آمده که فرمود بتحقيق خدا تعالی چون متجلی ميشود چيزی از خلق خود خشوع ميکند آن چيز مر او را يعنی متحمل و مسلوب القوة والجمال والکمال ميگردد و سرش آنست که نور و روشنی از

قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن ابی ثور عن عبد الله بن عباس لم ازل حریصا علی ان اسئل عمر از عبد الله بن عباس
مرویست که همیشه بودم حریص برانکه بپرسم عمر بن خطاب را عن المرأتین من ازواج النبی صلی الله علیه واله وسلم از دو زن از ازواج
پیغمبر خدا اللتین قال الله تعالی لهما ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما آن زنانی که فرموده خدای برتر مر آنها را اگر توبه کنید
و باز گردید بسوی خدا پس بتحقیق میل کرده شد دلهای شما فحججت معه فعدل وعدلت معه پس حج کردم من با وی پس برگشت از راه
و برگشتم من بسوی فتبرز ثم جاء فسکبت علی یدیه من الاداوة پس قضای حاجت کرد پس تر آمد و ریختم آب بر دو دست او از آبریز فتوضأ
پس وضو کرد فقلت یا امیر المؤمنین من المرأتان پس گفتم ای امیر المؤمنین کیستند آن دو زن من ازواج النبی صلی الله علیه وسلم
اللتان قال الله تعالی لهما ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما از ازواج پیغمبر خدا آنکه گفته است خدا مر آنها را این خطاب
فقال واعجبا لك یا ابن عباس عائشة وحفصة پس گفت عمر ای عجب ترا که میپرسی ای ابن عباس آن هر دو عائشة و حفصه است
واعجبا بتنوین است و در آخر الف دارد گویا تعجب میکند از جهل ابن عباس با آنکه مشهور بود بتفسیر قرآن در میان صحابه یا از حرص او بر این
پرسش که آگهی بر آن مدبران خبر حریص علم صاحب کشاف گوید گویا ناخوش داشته عمر این سوال او را ابن مالک گوید کلمه وا در واعجبا
وقتیکه بتنوین باشد اسم فعل است بمعنی اعجب و عجبا بعد از وی برای تاکید است ای اعجب عجبا و اگر بی تنوین باشد اصل او
واعجبی است بدل کرده اند یا را بالف و نون وقایه را حذف کرده اند و این دلیل قول مبرد است که کلمه وا را در غیر ندبه روا داشته
ثم استقبل عمر الحدیث یسوقه پس پیش آمد عمر حدیث را در حالی که میراند و بیان میکرد حدیث را فقال انی کنت وجار لی من الانصار
فی بنی امیة بن زید پس گفت بتحقیق بودم و همسایه که مرا بود از انصار در قبیله بنی امیه بن زید جار مرفوع است معطوف بضمیر
مرفوع که در کلمه کنت است و این مؤید مذهب کوفیاست که بی اعاده ضمیر منفصل عطف بر ضمیر متصل روا دارند و نیز منصوب آمده
عطف بر ضمیری که در انی است وهی من عوالی المدینة و مکانهای آن قبیله در جانب عوالی مدینه است فکنا نتناوب النزول
علی النبی صلی الله علیه وسلم و بودیم ما که بنوبت نزول میکردیم بر پیغمبر خدا فینزل یوما وانزل یوما پس نزول میکرد آن همسایه
روزی نزد آنحضرت و نزول میکردم من روزی دیگر فاذا نزلت جئته من خبر ذلك الیوم من الامر وغیره پس وقتیکه میرفتم
آمدمی او را از برای خبر دادن احوال این روز از امر شرعی و جز آن واذا نزل فعل مثله و وقتیکه میرفت وی کردی مانند آنچه
من میکردم از خبر دادن وکنا معشر قریش نغلب النساء و بودیم ما گروه قریشیان غلبه میکردیم زنان را فلما قدمنا علی
الانصار اذا هم تغلبهم نساءهم و هرگاه قدوم آوردیم بر انصار ناگاه دیدیم که غلبه میکنند ایشانرا زنان ایشان فطفق نساؤنا
یاخذن من ادب نساء الانصار پس گشتند زنان ما که میگیرند از سیرتهای زنان انصار و طریقه ایشان فصخبت
علی امرأتی فراجعتنی پس آواز بلند کردم روزی بر زن خود پس باز گشت مرا به بلند آواز فانکرت ان تراجعنی
فقالت ولم تنکر ان اراجعك پس ناخوش داشتم اینکه مراجعت کند مرا پس گفت چرا ناخوش داری این را
که مراجعت کنم ترا فوالله ان ازواج النبی صلی الله علیه وسلم لیراجعنه سوگند خدا بتحقیق زنان پیغمبر خدا هر آئینه مراجعت میکنند
آنحضرت را وان احداهن لتهجره الیوم حتی اللیل وبتحقیق یکی از زنان آنحضرت هر آئینه ترک میکند آنحضرت را روزی
تا شب فافزعنی پس بترس در آورد مرا کلام او و در روایتی ابی ذر افزعنی ست یعنی آن بازن قلت خابت من فعل
منهن بعظیم گفتم زیان زده باد کسی که کرده است از آنها گناهی عظیم ثم جمعت علی ثیابی فدخلت علی حفصة پس جمع کردم
بر خود جامهای خود را یعنی پوشیدم و در آمدم بر حفصه فقلت ای حفصة اتغاضب احداکن رسول الله صلی الله علیه وسلم

الجزء الرابع شیخ الاسلام | ابواب الکسوف

پس هیبت و سرور الله جدا کند هر چیز را که خواهد از اسباب و مسببات بعضی را از بعضی و چون آن ثابت گشت یعنی پس علما با سبب قوت اعتقاد ایشان در عموم قدرت الهی بر خرق عادت و اینکه خدایتعالی میکند هرچه میخواهد چون واقع شود چیزی غریب پیدا میشود نزد ایشان خوف بسبب قوت آن اعتقاد و آن منع نمیکند از آنکه در آنجا اسبابی باشند که جاری گردد بر آن عادت تا آنکه بخواهد خدایتعالی خرق آن را ولم یذکر عبد الوارث بن سعید وشعبة و خالد بن عبد الله عن یونس یخوف الله بهما عباده و ذکر نکرده اند این چهار کس در روایت خود از یونس این جزء را وتابعه موسی عن مبارك بن فضالة عن الحسن قال اخبرنی ابو بکرة عن النبی صلی الله علیه واله وسلم یخوف الله بهما عباده متابعت کرده است موسی حماد بن زید را در روایت این جزء از حسن بواسطه مبارک و تصریح کرد حسن درین طریق باخبار ابی بکره وتابعه اشعث عن الحسن متابعت کرده اشعث یونس را در عدم روایت آن از حسن چنانکه در طریق عبد الوارث و غیر معلوم شد و صواب تقدیم این متابعت است از متابعت موسی بجهت خلو روایت اشعث ازین قول کما قال شیخ ابن حجر و در بعضی نسخ این متابعت ساقط است

باب التعوذ من عذاب القبر فی الکسوف

پناه جستن بخدا از عذاب قبر هنگام کسوف و مناسبت تعوذ ازین عذاب بکسوف مشابهت ظلمت وقت کسوف است بتاریکی قبر در روز و یاد کرده میشود چیزی بچیزی پس خوف کرده میشود ازین چنانکه خوف کرده میشود از آن قاله ابن المنیر حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن یحیی بن سعید عن عمرة بفتح مهمله و سکون میم بنت عبد الرحمن بن سعد بن زراره انصاریه عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه واله وسلم ان یهودیة جاءت تسألها مرویست از عائشه که بتحقیق زنی یهودیه آمد که سوال کند چیزی از عائشه فقالت لها اعاذك الله من عذاب القبر پس گفت آن زن مر عائشه را پناه دهد ترا خدا از عذاب قبر فسألت عائشة رسول الله پس پرسید عائشه پیغمبر خدا را

اليوم حتى الليل پس گفتم ای حفصه آیا در غضب می آرد یکی از شما رسول خدا را روز تا شب فقالت نعم فقلت خابت
وخسرت پس گفت حفصه آری بغضب می درآرد گفتم نومید و زیانکار باد آن زن افتأمن ان يغضب الله لغضب رسوله
فتهلكين آیا ایمن هست یکی از شما اینکه غضب کند خدا از جهت غضب رسول خود پس هلاک شوی تو گفته اند قیاس افتأمنين و
تهلكي است بحذف نون تقدير كلام چنين كنند وانت تهلكين و بر تقدير قاء من فتهلك تا در هر دو صورت ضمير راجع باحدی باشد لا تستكثري
على رسول الله صلى الله عليه وسلم طلب بسیاری مکن بر رسول خدا ولا تراجعيه في شيء ولا تهجريه مراجعت مکن آنحضرت را
در هیچ حرفی و ترک مکن او را اصلا وسليني ما بدا لك و بپرس مرا هر چیزی که ظاهر شود ترا از حاجتی و کاری ولا يغرنك ان كانت
جارتك هي اوضأ منك واحب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم يريد عائشة رضي الله عنها و مغرور نسازد ترا اینکه هست
همسایه تو که جمیل و لطیف تر از تست و محبوب تر است بسوی رسول خدا میخواهد عائشه را یعنی مغرور نشوی بحال عائشه اگر او
ناز گفتگو می کند و آنحضرت از وی می بردارد تو هم آنچنان کنی شاید ترا آن منزلت نباشد اوضأ بفتح همزه و سکون واو و ضاد
معجمه و همزه است از وضاءت بمعنی حسن و لطف در بعضی روایات اضوء از ضوء بمعنی روشنی است وكنا تحدثنا ان غسان تنعل
النعال لغزونا و بودیم ما که حدیث کرده ما را که بتحقیق قبیله غسان می بندند نعل دواب را برای جنگ ما یعنی در آن وقت این اندیشه
داشتیم تنعل بدو تاء مثناة فوقانیه میان هر دو نون ساکن است در بعضی روایات تنعل است بتاء مضموم و نون ساکن و کسر عین
فنزل صاحبي يوم نوبته پس نزول کرد یار من روز نوبت خود نزد آنحضرت فرجع عشاء فضرب بابي ضربا شديدا پس باز آمد
وقت عشا و زد در مرا زدنی سخت قال اثم هو گفت آیا آنجا هست یعنی در خانه چون در جواب درنگی شد بطریق استفهام گفت
آیا هست یا بدر رفته است از خانه ففزعت پس ترسیدم که چه واقعه داده باشد فخرجت اليه پس بیرون آمدم بسوی وی فقال
حدث امر عظيم و گفت پیدا شده کاری عظیم فقلت ما هو اجاءت غسان قال لا بل اعظم منه واطول پس گفتم چیست آن کار
حادثه آیا قبیله غسان بجنگ آمد گفت نی بلکه عظیم تر از آن و دراز تر از آنست طلق رسول الله صلى الله عليه وسلم نساءه
طلاق داد رسول خدا زنان خود را شاید این را از زبان منافقی شنید یا از آنکه چون آنحضرت برای مصلحتی گوشه گرفت و حادثه
آنچنان بود گمان کرد که طلاق داده قال قد خابت حفصة وخسرت گفت عمر بتحقیق ناکام گشت حفصه و زیان زده شد كنت اظن
ان هذا يوشك ان يكون بودم من گمان میکردم که این امر نزدیک است که شود فجمعت علي ثيابي فصليت صلوة الفجر مع رسول
الله صلى الله عليه وسلم پس پوشیدم جامه را و نماز کردم نماز فجر با رسول خدا فدخل مشربة له فاعتزل فيها پس در آمد آنحضرت در بیره را که
مر ورا بود و گوشه گرفت در آن فدخلت على حفصة فاذا هي تبكي پس در آمدم بر حفصه ناگاه وی میگریست فقلت ما يبكيك
اولم اكن حذرتك گفتم چه میگریاند ترا آیا نبودم که ترسانیده بودم ترا که پیغمبر خدا را در غضب نیار اطلقكن رسول الله صلى
الله عليه وسلم قالت لا ادري آیا طلاق داده شما را رسول خدا گفت نمیدانم هو ذا في المشربة آنحضرت اینکه در بیره است فخرجت
فجئت المنبر پس بیرون آمدم از خانه حفصه و آمدم منبر را فاذا حوله رهط يبكي بعضهم فجلست معهم قليلا پس ناگاه دیدم گرد منبر
جمعی میگریستند بعضی ایشان پس نشستم با ایشان اندکی زمانی ثم غلبني ما اجد فجئت المشربة التي فيه پس غلبه کرد چیزی که می یافتم از
اندوه پس آمدم بیره را که آنحضرت در وی بود فقلت لغلام له اسود استأذن لعمر پس گفتم مر غلامی سیاه را که مر آنحضرت را بود
و نام او رباح است طلب کن اذن در آمدن عمر را فدخل فكلم النبي صلى الله عليه وسلم ثم خرج فقال ذكرتك له فصمت پس در آمد
آن غلام پس کلام کرد آنحضرت را پس بیرون آمد و گفت ذکر کردم ترا مر آنحضرت را پس خاموش ماند فانصرفت فجلست مع الرهط

الجزء الرابع شيخ الاسلام | ابواب الكسوف

ذات غداة مركبا پس سوار شد آنحضرت صبحی
سوار شدنی فخسفت الشمس فرجع ضحى
پس گرفت آفتاب پس برگشت آنحضرت
وقت چاشت فمر رسول الله پس گذشت
پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم بين ظهراني
الحجر پیش حجره های ازواج مطهره حجر بتقدیم مهمله مضموم
بر جیم مفتوح جمع حجره و ظهرانی بفتح معجمه و نون بعد
الف یا تحتیه غالبا مراد معنی وسط باشد یا زاید
در کلام ثم قام يصلي وقام الناس وراءه پس بر
استاد آنحضرت یعنی در مسجد بجائیکه نماز میکرد
و استادند مردم پس پشت وی فقام قياما طويلا
پس قیام کرد قیام دراز ثم ركع ركوعا طويلا پس ترکوع
کرد رکوعی دراز ثم رفع پس برداشت سر از
رکوع فقام قياما طويلا وهو دون القيام
الاول ثم ركع ركوعا طويلا وهو دون
الركوع الاول ثم رفع فسجد ثم قام پس بر
برخاست بعد از سجده بعد معتاد برکعت ثانیه
فقام قياما طويلا پس باز قیام کرد قیام دراز
وهو دون القيام الاول و این قیام ثالث نیز
کمتر از قیام اول بود ثم ركع ركوعا طويلا و
هو دون الركوع الاول پس ترکوع کرد رکوعی
دراز و آن کمتر از رکوع اول بود ثم رفع وقام
قياما طويلا وهو دون القيام الاول پس
برداشت سر از رکوع و استاده ماند استادنی دراز
و آن نیز کم از قیام اول بود ثم ركع ركوعا طويلا
وهو دون الركوع الاول مراد از دون القيام الاول
در قیام ثالث و رابع یا نسبت وی بقیام اول
گیرند از رکعت اولی یا بقیامی که مقدم و متصل
است باین قیام که نسبتش اعتبار کنند چه هر
قیام و رکوع نسبت بما بعد خود اول است و فی نفسه
از سیاق همین است و گرنه در حکم قیام ثانی فی الحال
کلام قاصر باشد ثم رفع فسجد وانصرف
و برگشت از نماز بعد از تشهد فقال ما شاء الله ان
يقول پس گفت آنچه خواسته بود خدا که بگوید
امر به نماز و صدقه و دعا...

الذين عند المنبر پس برگشتم و نشستم با جمعی که نزد منبر بودند ثم غلبني ما اجد فجئت فقلت للغلام فذكر مثله پستر غلبه کرد غم و اندوه پس آمدم و گفتم مر آن غلام را پس ذکر کرد چنانکه مرتبه اول گفته بود فجلست مع الرهط الذين عند المنبر ثم غلبني ما اجد فجئت الغلام فقلت استاذن لعمر فذکر مثله سه بار اینچنین واقع شد فلما وليت منصرفا فاذا الغلام يدعوني پس هرگاه پشت دادم در حالی که برگشته ام ناگاه غلام میطلبید مرا قال اذن لك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم گفت اذن داد ترا رسول خدا که در آئی فدخلت عليه فاذا هو مضطجع على رمال حصير پس در آمدم بر آن حضرت ناگاه دیدم پهلو نهاده است بر بوریا رمال بکسر را و میم و لام چیزیکه از برگ خرما بافند ليس بينه وبينه فراش نیست میان آنحضرت و میان بوریا جامه خوابی قد اثر الرمال بجنبه تحقیق اثر کرده است بوریا به پهلوی آنحضرت متكئ على وسادة من ادم حشوها ليف تکیه کرده است بر بالشی از چرم که درون او پوست خرماست فسلمت عليه ثم قلت وانا قايم پس سلام کردم بر آنحضرت پستر گفتم و حال آنکه من استاده ام اطلقت نساءك فرفع بصره الي فقال لا آیا طلاق دادی زنان خود را پس برداشت نظر خود را بسوی من و گفت نی و طلاق نداده ام ثم قلت وانا قايم استانس پستر گفتم و حال آنکه من استاده ام استانس سکینه وا ز وحشت غضب می برآرم یعنی می بینم آیا عود کرده است از غضب تا آنکه تو را نرم گفت سخنی که خوش آید و تسکین دهد دل او را یا رسول الله لو رايتني ای رسول خدا اگر می بینی مرا و نگاه کنی جانب من حرفی گویم وكنا معشر قريش نغلب النساء و بودیم ما گروه قریش که غلبه میکردیم زنان خود را فلما قدمنا على قوم تغلبهم نساؤهم فذكره و هرگاه قدوم آوردیم بر قومی که غلبه میکنند ایشان را زنان ایشان پس ذکر کرد تمام این قول را چنانکه گذشت فتبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم پس تبسم کرد رسول خدا رحمت کناد خدا بروی ثم قلت لو رايتني ودخلت على حفصة پستر گفتم اگر ببینی مرا بگویم در آمدم بر حفصه فقلت لا يغرنك ان كانت جارتك هي اوضاء منك واحب الى النبي صلى الله عليه وسلم يريد عايشة ترجمه معلوم شد فتبسم اخرى فجلست حين رايته تبسم پس تبسم کرد بار دیگر و نشستم هنگامیکه دیدم آنحضرت را که تبسم کرد ثم رفعت بصري في بيته پستر برداشتم نظر خود را در خانه او فوالله ما رايت فيه شيئا يرد البصر غير اهبة ثلثة پس سوگند بخدا ندیدم در آن خانه چیزیکه برد کند نظر را و از دیدن بازدارد غیر از سه چرم دباغت نارسیده اهبه بفتحات جمع اهاب است بمعنی چرم نادبوغ فقلت ادع الله فليوسع على امتك پس گفتم دعا کن خدا را تا فراخی کند در رزق امت تو یعنی فراخی کند بر تو و بطفیل تو بر امت تو فان فارس والروم وسع عليهم واعطوا الدنيا وهم لا يعبدون الله پس بتحقیق اهل فارس و روم فراخی کرده شده است در اسباب زندگانی و داده شده اند دنیا را و حال آنکه آنها عبادت نمیکنند خدا را و طاعت حق بجا نمی آرند وكان متكئا فقال او في شك انت يا ابن الخطاب و بود آنحضرت تکیه کرده پس فرمود آیا در شک هستی تو یا وعده که خدا ما را بناز و نعیم ابدی اخروی کرده بهتر از نعمتهای دنیویست ای پسر خطاب اولئك قوم عجلت لهم طيباتهم في الحيوة الدنيا آنها قومی هستند که تعجیل کرده شده است برای آنها طیبات و خوشیهای ایشان در حیات دنیای فانی و توانند که مشکوک عمر همین تعجیل نعمت بکفار باشد یعنی کافران که اعداء الله و مردود الهی باشند ایقدر نعمت یابند فقلت يا رسول الله استغفر لي پس گفتم ای رسول خدا طلب مغفرت کن از خدا مرا از جرات این قول نامرضی که در حضرت تو کردم فاعتزل النبي صلى الله عليه وسلم من اجل ذلك الحديث عمر گوید پس گوشه گرفت پیغمبر خدا از جهت آن حدیث که پیدا شد حين افشته حفصة الى عايشة هنگامیکه اظهار کرده بود آنرا حفصه بسوی عایشه و آن حدیث اینست که آنحضرت صلى الله عليه وسلم یکبار خلوت کرده بود با ماریه در نوبت حفصه و آن روز نوبت عایشه بود چون حفصه بر این معنی اطلاع یافت حضرت فرمود او را که پوشیده دار آنرا و حرام کردم آنحضرت ماریه را بر خود حفصه ضبط خود نتوانست کرد و گفت بعایشه و عایشه رنجیده و خشمگین شد آنحضرت که گفته بود

از سجده رکعت اولی در قیام کرد و در رکوع نمود و در رکوع در یک رکعت ثم جلس پستر نشست برای تشهد ثم جلي عن الشمس پستر کشف کرده شد از آفتاب قال گفت عبد الله و قالت عايشة ما سجدت سجودا قط كان اطول منها و گفت عایشه سجده نکرده ام من هرگز سجده که درازتر باشد از سجده که درین نماز کردم

باب صلوة الكسوف جماعة

بنصب و تنوین بنزع خافض یعنی مشروع بودن نماز کسوف بجماعت و جماعت سنت است دران بدستور سایر نمازها و امامت کند دران امام جمعه و عیدین و اگر حاضر نباشد بگذارند هر یک تنها و جدا در منزلها و مسجدهای خود چنانچه در خسوف قمر تنها گذارند حاضر شود امام یا نشود و اگر امام جمعه و عیدین کرده باشد ایشان را بجماعت در کسوف جایز است که بگذارند نماز بجماعت که امامت کند دران امام حی ایشان نقله البرجندی عینی گفته و مرویست از امام ابی حنیفه در غیر روایت اصول که میسر است هر امام مسجد را که نماز گذارد بجماعت در مسجد خود و مقید کرده اند استحبابی باذن امام اعظم وصلى لهم ابن عباس في صفة زمزم و نماز کسوف گزارد مردم را یعنی بجماعت ابن عباس بر چبوتره چاه زمزم صفه بضم صاد مهمله و تشدید فا چنانکه روایت اکثر است بمعنی جائیکه بالای آن سایبان کرده باشند چنانکه موضعیست مشهور در مسجد شریف که اهل صفه منسوب بدانند و نزد چاه زمزم گویند جائی بود که در آنجا ابن عباس نماز میگزارد و در بعضی نسخ بضاد معجمه مفتوحه یا مکسوره آمده بمعنی جانب و اینجا مراد جانب زمزم باشد وجمع علي بن عبد الله بن عباس و جمع میکرد مردم را برای نماز علي بن عبد الله بن عباس معروف بسجاد که جد خلفاء عباسیه بود سجده میکرد هر روز هزار سجده ... است متولد شده شب قتل امیر المومنین علی رضي الله عنه سنه چهل پس نام کرده شد بنام وی و کنیت کرده شد بکنیت وی ابو الحسن و وفات یافت سنه یکصد و هفده یا هژده وصلى ابن عمر و نماز کسوف گزارد ابن عمر بجماعت احتمال دارد که این جمله ... اثر علی مذکور باشد

حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن عبد الله بن عباس قال انخسفت الشمس على عهد رسول الله گرفته شد آفتاب در زمان پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم فصلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقام قياما طويلا نحوا من قراءة سورة البقرة پس گزارد آنحضرت نماز کسوف چنانکه امتداد داشت ... باندازه قدر خواندن سوره بقره ...

کہ گیاہ بر زنان قربان نکند قولی آنست کہ نزول آیت یا ایہا النبی لم تحرم ما احل اللہ لک تبتغی مرضات ازواجک کہ بطریق معاتبہ واقع شد
بہمین تحریم ماریہ بود چنانکہ ازین حدیث معلوم شود قولی دیگر آنکہ آنحضرت در خانہ زینب بنت جحش کہ از ازواج مطہرہ است شہدی خورد
ازواج دیگر اتفاق کردند کہ آنحضرت بہر کہ پیش آید گوید کہ از دہان تو بوی ناخوش می آید اینچنین کردند آنحضرت بواسطہ مکالمہ
جبرئیل چون نہایت تنزہ داشت از مانند سیر و پیاز و شہد خوردن بر خود حرام کرد چنانکہ این اختلاف در کتاب التفسیر در سورہ تحریم
معلوم خواہد شد وکان قد قال ما انا بداخل علیہن شہرا من شدۃ موجدتہ علیہن حین عاتبہ اللہ و بود آنحضرت کہ بتحقیق گفتہ بود من نیستم
در آئندہ برایشان یک ماہی از سختی غضب بر زنان ہنگامیکہ عتاب کرد خدا آنحضرت را موجدہ بفتح میم و سکون واو و کسر جیم و فتح دال
مہملہ مصدر میمی است بمعنی غضب کردن فلما مضت تسع وعشرون پس ہر گاہ گذشت بیست و نہ روز دخل علی عائشۃ فبدأ بہا
در آمد بر عائشہ پس ابتدای نوبت بعائشہ کرد فقالت لہ عائشۃ انک اقسمت ان لا تدخل علینا شہرا پس گفت عائشہ بتحقیق
تو سوگند خوردہ بودی کہ در آئی بر ما یکماہ وانا اصبحنا لتسع وعشرین لیلۃ وبتحقیق صبح کردہ ایم مر وز بیست و نہ شب یعنی از ین ماہ بیست
و نہ روز گذشت اعدہا عدا شمردہ ام آن روز ہا شمردنی اظہار علم یقینی خود کردہ و نیز در ضمن اظہار شدت فراق خود و دشواری
این ایام نمودہ فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم الشہر تسع وعشرون وکان ذلک الشہر تسعا وعشرین پس فرمود آنحضرت ماہ بیست و نہ روز
می باشد و بحسب اتفاق این ماہ بیست و نہ روز بود قالت عائشۃ فانزلت آیۃ التخییر گفت عائشہ پس نازل شد آیت تخییر زنان
کہ اینست یا ایہا النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوۃ الدنیا وزینتہا معنی آنست ای پیغمبر خدا بگو زنان خود را اگر میخواہید حیات دنیا
و آرایش آنرا فتعالین امتعکن واسرحکن سراحا جمیلا پس بیائید کہ متعہ دہم شما را و بگذارم گذاردنی نیک وان کنتن تردن اللہ
ورسولہ والدار الآخرۃ فان اللہ اعد للمحسنات منکن اجرا عظیما و اگر میخواہید شما خدا و رسول خدا را و سرای آخرت را پس بتحقیق
خدا آمادہ کردہ است زنان نیکوکار را ثوابی بسیار فبدأ بی اول امرأۃ پس ابتدا کرد یعنی تخییر کرد بمن نخستین زنان در بعضی
روایات اول مرۃ واقع است ابتدا بتخییر بعائشہ رضی اللہ عنہا از جہت کمال اعتماد بر محبت او خدا و رسول خدا و دار آخرت
را بود و قصد آنحضرت آن تواند بود کہ چون وی اختیار کند چنانچہ ظاہر حال اوست دیگر زنان نیز موافقت او خواہند کرد فقال
انی ذاکر لک امرا ولا علیک ان لا تعجلی حتی تستامری ابویک فرمود من ذکر کنندہ ام برای تو امری و نیست باکی بر تو کہ شتاب نکنی
تا آنکہ طلب امر کنی مادر و پدر خود را بعضی شراح بزیادتی لا قائل شدہ اند و این محتملست کہ لای علیک بالای لا تعجلی باشد
و بر تقدیر علیک بمعنی لازم و واجب خود قالت قد اعلم ان ابوی لم یکونا یامرانی بفراقک گفت عائشہ بتحقیق میدانم کہ مادر
و پدر من نیستند کہ بفرمایند مرا بجدائی تو ثم قال ان اللہ تعالی قال یا ایہا النبی قل لازواجک الی قولہ عظیما پس تر فرمود بتحقیق
خدای برتر گفتہ این آیت را قلت افی ہذا استامر ابوی فانی ارید اللہ ورسولہ والدار الآخرۃ عائشہ گوید گفتم آیا درین کار
طلب امر کنم مادر و پدر خود را بتحقیق من میخواہم خدا و رسول خدا را و دار آخرت را از قول وی رضی اللہ عنہا قد اعلم معلوم میشود
کہ عائشہ پیش از آنکہ آنحضرت ظاہر کنند بر نمیعنی اطلاع یافتہ و از قول انی ہذا استامر ظاہر آنست کہ بعد از فرمودن آنحضرت
و خواندن آیت معلوم کردہ و میتواند کہ اولا مجمل معلوم کردہ باشد و بعد از آنکہ تصریح فرمود عائشہ برای اظہار رغبت اسلامی و محبت
آنحضرت بار تکرار کردہ است ثم خیر نساءہ فقلن مثل ما قالت عائشۃ پس تخییر کرد آنحضرت ہمہ زنان را و گفتند آنہا مانند قول
عائشہ پوشیدہ نماند کہ درین حدیث آنچہ موافق ترجمہ بود ہمین قدر است کہ آنحضرت در مشربہ اختیار عزلت کردہ بودند و موافق
جواب ابن عباس کہ از عمر رضی اللہ عنہ پرسیدہ ہمین قدر است کہ آنہا عائشہ و حفصہ اند لیکن حدیث بتمام ایراد کردہ

روایت مسلم آمدہ دراز کردم دست خود را و خواستم
کہ بگیرم از میوہ آن بیشتر ظاہر شد مرا کہ نگیرم و در روایت
امام احمد آمدہ پس حائل کردہ شد میان من و میان
آن یعنی منفصل کردہ شد و دست نرسید و در معراج
عنقود خوشہ انگور ولو اصبتہ لاکلتم منہ
ما بقیت الدنیا و اگر میرسیدیم آنرا و میگرفتم ہر آئینہ
میخوردید شما از ان خوشہ باقی بودی دنیا چہ خاصیت
میوہ ہای بہشت است کہ بردانہ از ان کم شود بدل
آن دیگر نمودار گردد و گفتہ اند سبب عدم منع
از ان عدم ملایمت آنست بدنیا فانیہ کہ آن چون از
بہشت است فانی نشود یا بجہت آنکہ تا ایمان
بغیب باقی ماند چہ اگر میرسید غیب شہادت میگردید
یا آنکہ بہشت جزای اعمال است و دار الجزا آخرتست
نہ دنیا واللہ اعلم ورأیت النار فلم ار منظرا
کالیوم قط افظع و نمودہ شدم دوزخ را پس
ندیدہ ام ہیچ منظری مانند امروز ہرگز شنیع تر
و رسواتر و ظاہر آنست کہ این رویت بہشت و دوزخ
بچشم بود در خارج کہ دور کردہ شد پردہ ہای مابین
آنحضرت پس دید آنرا بر حقیقت آن و طی کردہ
شد مسافت مابین تا آنکہ ممکن شد او را تناول
از ان چنانچہ نزدیک کردہ شد بیت المقدس را و
نمودہ شد نزد استکشاف از صفت وی از آنحضرت
در قصہ اسرا و مؤید است آنرا حدیث اسما کہ دراو
صفت صلوۃ گذشتہ بلفظ دنت منی الجنۃ
آنکہ ممثل کردہ شد آنحضرت را در دیوار چنانکہ
میگردد صورت در آئینہ پس دید
ہر چہ در آن بود چنانکہ در حدیث انس کہ در توحید باید
لقد عرضت علی الجنۃ والنار فی عرض ہذا الحائط
وانا اصلی و در روایتی لقد مثلت و در روایت
مسلم لقد صورت ولیکن این قصہ دیگر است
کہ در نماز ظہر واقع شدہ و مانع نیست از آنکہ دیدہ باشد
آنحضرت بہشت و دوزخ را دو بار بلکہ چند بار
مختلفہ و بودن انطباع در اجسام صقیلہ شرط عادی است
جایز است کہ منطبع شود در غیر صیقل بطریق خرق
عادت خصوصا آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
و بعضی مراد رویت علمی گیرند و بہتر آنست کہ
امور را بر ظواہر گزارند خصوصا بر مذہب اہل سنت
کہ گویند بہشت و دوزخ ہر دو مخلوق و موجود اند
کذا قالوا ورأیت اکثر اہلہا النساء و دیدم
بیشترین اہل دوزخ زنان را قالوا بم گفتند
بچہ چیز زنان بیشترین اہل دوزخ باشند
قال بکفرہن فرمود بسبب کفر ایشان قیل ایکفرن
باللہ گفتہ شد آیا کفر می ورزند بخدا قال یکفرن
العشیر فرمود کفران نعمت میکنند

ازجهت فوائدی که دران است ومولف اقتدا بعمر کرده نیز بتمام آورده است جزاها الله عنا خیرا حدثنا ابن سلام قال
اخبرنا الفزاری عن حمید الطویل عن انس قال آلی رسول الله صلی الله علیه وسلم من نسائه شهرا گفت انس سوگند خورد رسول خدا رحمت کناد
خدا بروی از زنان خود یکماه وکانت انفكت قدمه وبود که شگافته شده بود پای مبارک او فجلس فی علیة له فجاء عمر فقال
اطلقت نساءك قال لا پس نشست در غرفه که مر او را بود پس آمد عمر وگفت آیا طلاق داده زنان خود را فرمود نی لکنی آلیت منهن شهرا
فمکث تسعا وعشرین ثم نزل فدخل علی عایشة لیکن من سوگند خورده ام پس درنگ کرد بیست ونه روز پس فرود آمد از غرفه
ودر آمد بر عایشه **باب** من عقل بعیره علی البلاط او باب المسجد حکم کسیکه ببسته شتر خود را بر بلاط یا بر در مسجد بلاط بفتح با موحده و
لام وطا مهمله در اصل لغت سنگریزه است که در صحن خانه وجز آن گسترانند ودر حدیث نام جایی است نزدیک مسجد نبوی **حدثنا** مسلم قال حدثنا ابو عقیل
قال حدثنا ابو المتوکل الناجی قال اتیت جابر بن عبد الله قال دخل النبی صلی الله علیه وسلم المسجد فدخلت الیه گفت جابر در آمد پیغمبر خدا
بمسجد ودر آمدم من بسوی آنحضرت فعقلت الجمل فی ناحیة البلاط پس بستم شتر را در گوشه بلاط فقلت هذا جملك فخرج فجعل
یطیف بالجمل پس گفتم با آنحضرت که این شتر تست که خریده پس برون آمد وگشت که نزدیک می آمد بجمل قال الثمن و
الجمل لك فرمود بها وشتر هر دو از تست مضمون این حدیث مکرر گذشته است که آنحضرت در راه غزوه که مراجعت میکرد از جابر
شتری خرید وتا مدینه او را داده بود که سوار رود مطابقت این حدیث بترجمه باول ظاهر وثانی گویا بران قیاس کرده بآنکه این سنگریزها
نزدیک بدر مسجد بوده است **باب** الوقوف والبول عند سباطة قوم در بیان استادن وبول کردن نزد کناسه ومزبله قومی
سباطه بضم سین مهمله وطا مفتوحه جایی پر خس وخاشاک ونجاست **حدثنا** سلیمان بن حرب عن شعبة عن منصور عن
ابی وائل عن حذیفة قال لقد رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم او قال لقد اتی النبی صلی الله علیه وسلم سباطة قوم فبال قائما گفت
بتحقیق دیدم رسول خدا را یا گفت بتحقیق آمد آنحضرت شک راویست سباطه قومی را پس بول کرد استاده از تلوث آنجا که محل
نشستن نبود ونیز آنحضرت دردی در پای مبارک داشت که نتوانست نشست **باب** من اخذ الغصن وما یوذی الناس
فی الطریق فرمی به در بیان آنکسی که گرفت شاخی خار دار وچیزی که آزار میکند مردم را در راه پس انداخت او را بیرون راه **حدثنا** عبد الله
بن یوسف قال اخبرنا مالك عن سمی عن ابی صالح عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بینما رجل یمشی فی طریق وجد
غصن شوك علی الطریق فاخره فرمود دران حال که مردی میرفت براهی یافت شاخ خار دار بر سر راه پس یکسو کرد ویکسو انداخت
آنرا فشکر الله له فغفر له پس قبول کرد خدا عمل او را وثنا کرد بروی پس آمرزید مر او را **باب** اذا اختلفوا فی الطریق المیتاء
وهی الرحبة تکون بین الطریق وقتیکه اختلاف کردند در شارع عام میتا بکسر میم وسکون تحتیه وتا فوقانیه ممدوده وغیر ممدوده
وبوزن مفعال یا مفعل از باب اتیان است وآن فراخی وفضایی که می باشد میان راه ثم یرید اهلها البنیان فترك منها للطریق
سبعة اذرع پس میخواهند اهل آن راه عمارتها پس گذاشته شود از ان تا مر راه آمد ورفت را هفت ذراع **حدثنا** موسی
بن اسمعیل قال حدثنا جریر بن حازم عن الزبیر بن خریت عن عکرمة قال سمعت ابا هریرة قال قضی النبی صلی الله علیه وسلم اذا تشاجروا
فی الطریق المیتاء بسبعة اذرع گفت ابو هریره حکم کرد پیغمبر خدا وقتیکه منازعت کردند از راه شارع عام بهفت ذراع که گذارند
میانه راه را **باب** النهبی بغیر اذن صاحبه غارت کردن بی اذن صاحب مال نهبی بضم نون وسکون ها وبا موحده اسم است
از نهب پوشیده نماند که غارت مال مسلمان مطلقا حرام است ومراد اینجا غارت مالی است که بعضی غزا غنیمت یافته باشند ولی
بهر که هر چه بدست آید بگیرد ونیز فرود آورده اند آنرا در مالی که بجمعی بخشیده شد ندولی قسمت بقدر قوت خود بزور غارت کنند

عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن هشام
بن عروة عن امراته از زوجه هشام که فاطمه بنت
المنذر بن زبیر است عن اسماء بنت ابی بکر
رضی الله عنه انها قالت اتیت عایشة زوج
النبی صلی الله علیه وآله وسلم حین خسفت
الشمس اسما گفت آمدم عایشه جفت آنحضرت
را وقتیکه گرفته شد آفتاب فاذا الناس قیام
یصلون پس ناگاه مردم استاده اند که نماز میکنند
واذا هی قائمة تصلی وناگاه عایشه استاده است
که نماز میکند فقلت ما للناس پس گفتم چیست
مردم را که غیر معتاد نماز میکنند فاشارت بیدها
الی السماء پس اشارت کرد عایشه بدست خود
بسوی آسمان در روایت دیگر از اسما است بجای
بیدها تواند که هر دو بوده وقالت سبحان الله
وگفت تسبیح که در مقام حیرت ودهشت گویند
فقلت آیة اسما گوید پس گفتم اینجا در شرح عمده علامتی
است از علامات کمال قدرت فاشارت پس
اشاره کرد عایشه که دلالت کرد بر نعم یعنی ای نعم یعنی
آری علامتی است عظمی قالت فقمت حتی تجلانی
الغشی گفت اسما پس استادم در جماعت تا آنکه
فرا گرفت مرا بیهوشی فجعلت اصب فوق راسی
الماء پس گشتم که میریزم بر سر خود آب را برای
دفع غشی از اینجا معلوم شد که غشی مستغرق وشدید
نبود وحواس باقی داشت وگرنه لعلاج [illegible]
فلما انصرف رسول الله پس چون برگشت آنحضرت
از نماز حمد الله واثنی علیه سپاس گفت خدا را
وستایش کرد بروی ثم قال ما من شیء کنت لم
اره الا وقد رایته فی مقامی هذا پس فرمود
نیست هیچ چیزی که نبودم من که دیده بودم آنرا مگر
آنکه دیدم در جای خود که ایستاده ام حتی الجنة و

وطبق طعام که پیش چند کس نهاده باشند و یکی آنچه نزدیک جهت اوست بخورد و از پیش دیگری بکشد وقال عبادة بایعنا النبی صلی الله علیه وسلم ان لا ننتهب وگفت عباده بیعت اسلام کردیم آنحضرت را بر این که غارت مال کسی نکنیم وگویا متعارف بود در ایام جاهلیت **حدثنا** آدم بن ابی ایاس قال حدثنا شعبة قال حدثنا عدی بن ثابت قال سمعت عبد الله بن یزید الانصاری وهو جده ابو امه گفت عدی بن ثابت شنیدم عبد الله بن یزید انصاری را و این عبد الله جد عدی بن ثابت است پدر مادر او اختلاف کرده اند در سماع عبد الله بن یزید از حضرت دار قطنی گویا او را دیده او را صحبتی است و حاضر شده است بیعة الرضوان را و او خورد سال بود قال نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن النهبی والمثلة گفت عبد الله بن یزید منع کرده است آنحضرت از غارت مال و مثله کردن مثله بضم میم و سکون ثلثه سختی کردن در عقوبت و بریدن گوش و بینی و دست و پای آدمی و کندن چشم و جز آن

حدثنا سعید بن عفیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یزنی الزانی حین یزنی وهو مومن فرمود زنا نمیکند زانی هنگامیکه زنا میکند و حال آنکه او مسلمانست ولا یشرب الخمر حین یشرب وهو مومن ونمی نوشد شراب هنگامیکه می نوشد و حال آنکه او مسلمانست ولا یسرق حین یسرق وهو مومن و دزدی نمیکند هنگامیکه دزدی میکند و حال آنکه او مسلمان است ولا ینتهب نهبة یرفع الناس الیه فیها ابصارهم حین ینتهبها وهو مومن و غارت نمیکند مالی را در حالیکه بر میدارند مردم صاحب اموال و غیر آن بسوی وی نظرهای خود را هنگامیکه غارت میکند آنکه وی مسلمانست وعن سعید وابی سلمة عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم مثله الا النهبة و مرویست از سعید بن مسیب و ابی سلمه بن عبد الرحمن بن عوف مانند این حدیث مگر نهبه یعنی ذکر نکرده اند این هردو قول اخیر را قال الفربری وجدت بخط ابی جعفر گفت فربری که یکی از رواة این کتاب است یافتم بخط ابی جعفر که از کاتبان مولف است رح قال ابو عبد الله قال ابن عباس تفسیره گفت ابو عبد الله مولف گفته است ابن عباس در تفسیر این حدیث که بظاهر مشعر است بانتفاع ایمان مرتکب کبائر ان ینزع منه نور یرید نور الایمان یعنی مراد اینست که کشیده میشود از وی نوری میخواهد از ین نور ایمان **باب** کسر الصلیب وقتل الخنزیر در بیان شکستن صلیب و کشتن خوک صلیب بت نصاراست مربعی از چوب میسازند باعتقاد آنکه عیسی علیه السلام را باین شکل بر دار کشیده بودند و این ملاعین باین صورت آنرا می پرستند **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا الزهری قال اخبرنی سعید بن المسیب سمع ابا هریرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا تقوم الساعة حتی ینزل فیکم ابن مریم حکما مقسطا فرمود قایم نمیشود ساعت تا آنکه نزول میکند در شما پسر مریم و حالیکه حاکم عادل است فیکسر الصلیب ویقتل الخنزیر ویضع الجزیة پس میشکند صلیب را و میکشد خوک را و دور میکند جزیه را از کافران و قبول نمیکند از جهة کافران مگر ایمان را از آنکه در آن وقت مسلمانان را حاجتی بمال نخواهد بود اگر گوئی باحادیث صحیحه بثبوت پیوسته که عیسی عمل بدین محمدی خواهد کرد و ترک جزیه و اکراه باسلام یا بقتل خلاف شریعت است گوئیم این احکام منتهی است تا نزول عیسی چنانکه اینحدیث نیز اشارتی بان دارد پس ناسخ این احکام آنحضرت باشد و عیسی تابع محض خواهد بود ویفیض المال حتی لا یقبله احد و بسیار میشود مال تا آنکه سست بر خود می اند و قبول نمیکند آنرا هیچکس از غنائی که مردم را در آن وقت خواهد شد **باب** هل تکسر الدنان التی فیها الخمر آیا شکسته شود خمهائی که در آن شراب است دنان بکسر دال مهمله جمع دن است بمعنی خم او تخرق الزقاق آیا پاره کرده شود مشکها که در آن نیز شراب انداخته باشند فان کسر صنما او صلیبا او طنبورا او ما لا ینتفع بخشبه پس اگر شکست کسی بتی یا صلیبی یا طنبوری یا مالی که نفع برده میشود بچوبهای آن پیش از شکستن آن چنانکه مزامیر که از چوب می باشد

او قال الموقن فاما المومن او الموقن یا گفت اسما بدل این لفظ موقن از ایقان بمعنی اعتقاد جازم لا ادری ای ذلک قالت اسماء نمیدانم که کدام ازین لفظ گفته است اسماء فیقول نبیر میگوید مومن یا موقن اینکه محمد رسول الله جاءنا بالبینات والهدی محمد پیغمبر خدا است آمد ما را بدلایل ظاهره که دلالت میکند بر رسالت وی و بهدایت فاجبنا وآمنا واتبعنا پس قبول کردیم رسالت او را و ایمان آوردیم و پیروی کردیم فیقال له نم صالحا پس گفته میشود اینچنین کس را که خواب کن خواب صالح که فسادی و بلا آرامی در آن نباشد یا بحالیکه صالح هستی فقد علمنا ان کنت لموقنا پس بتحقیق دانسته بودیم ترا که بتحقیق هستی تو مسلمان واما المنافق او المرتاب آنکه شک در دل خود داشته باشد مقابل موقن است چنانکه منافق آنکه مضمر میدارد کفر را مقابل مومن نیست لا ادری ای ذلک قالت اسماء فیقول واما المنافق یا میدانم بکدام این دو لفظ تعبیر کرده اسماء پس میگوید در جواب لا ادری سمعت الناس یقولون شیئا فقلته نمیدانم چه اعتقاد کنم و نمی شناسم شنیده بودم مردم را که میگفتند در آن چیزی پس گفته بودم آنرا اعاذنا الله من هذا القول و اجل

باب من احب العتاقة فی کسوف الشمس کسیکه مستحب داشته آزاد کردن بنده را در حال کسوف آفتاب عتاقه بفتح ازادی فی بمعنی اعتاق نیز آمده چنانچه در کتاب العتق مذکور مشهود **حدثنا** ربیع بن یحیی ابو الفضل البصری سنه دو و بست و بست و چهار قال حدثنا زائدة ابن قدامة عن هشام عن فاطمة عن اسماء قالت لقد امر النبی صلی الله علیه وآله وسلم بالعتاقة فی کسوف الشمس گفت اسماء بتحقیق امر کرد آنحضرت بآزاد کردن بنده در وقت کسوف آفتاب و ظاهر آنست که امر برای استحباب است چون امر بصدقه و نحو آن و احتمال

ودرين تعميم است بعد از تخصيص جواب اين شرط آنست كه چيزي بروي لازم نيست واتي شريح في طنبور كسر فلم يقض فيه بشيء وآمده شد قاضي شريح كه در خلافت عمر بن خطاب قاضي كوفه بود يعني آمدند دو كس در طنبوري كه شكسته شده بود دعوي كرد يكي بر ديگري كه شكسته است طنبور او را پس حكم نكرد شريح درين امر بهيچ چيز يعني ندهانيد صاحب طنبور را چيزي **حدثنا** ابو عاصم الضحاك بن مخلد عن يزيد بن ابي عبيد عن سلمة بن الاكوع ان النبي صلى الله عليه وسلم راى نيرانا توقد يوم خيبر بتحقيق ديد آنحضرت آتشها كه بر افروخته شده بود در روز غزوهٔ خيبر فقال على ما توقد هذه النيران پس فرمود بر چه چيز افروخته شده اين آتشها در روايت ابي ذر علام بحذف الف استفهام است قال على الحمر الانسية گفت سلمه بن اكوع گفت راوي بر خران غير وحشي حمر بضم حاء مهمله وميم هر دو مضموم جمع حمار است والانسية بكسر همزه وسكون نون ضد وحشي است از سبب اختلاط آن با انسان انسيه گفته اند قال اكسروها واهرقوها فرمود بشكنيد آنرا و بريزيد آنرا ضمير راجع بقدور يعني ديگها كه در ان حمار افروخته بودند قالوا الا نهريقها ونغسلها قال اغسلوا گفتند بطريق استفهام آيا نريزيم ونشوئيم آنهارا فرمود بشوئيد قال ابو عبد الله كان ابن ابي اويس يقول الحمر الانسية بنصب الالف والنون گفت ابو عبد الله بخاري مولف رح بود ابن ابي اويس ميگفت حمر انسية بفتح همزه و نون هر دو و اين نيز بمعني ضد وحشيه است بدانكه بر مولف انكار كرده اند كه تعبير از همزه بالف كرده است و از فتح بنصب شيخ ابن حجر گفته كه اين جائز است نزد قدما اگر چه در آخر اصطلاح بر خلاف آن قرار يافته عيني اعتراض كرده كه از متقدمين ومتاخرين نحات اين اصطلاح معلوم نشده است كه از همزه بالف واز فتح بنصب كسي تعبير كرده باشد و هر كه دعوي خلاف آن ميكند بروي بيان و نقل است قسطلاني نيز تائيد همين قول عيني ميكند و ميگويد اين ظاهر است بر همه كس انتهى پوشيده نماند كه اول حروف تهجي همزه است كه آنرا الف ميخوانند و بحركات نيز ميخوانند و مشهور آنست كه انواع اعراب را رفع و نصب و جر ميخوانند و القاب بنا را ضم و فتح و كسر و تشريح كرده اند كه بمعني يكديگر مي آيند و قول ابن حاجب كه گفته بالضمة رفعا والفتحة نصبا والكسرة جرا مبني برين مذهب است **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا ابن ابي نجيح عن مجاهد عن ابي معمر عن عبد الله بن مسعود قال دخل النبي صلى الله عليه وسلم مكة گفت ابن مسعود درآمد آنحضرت مكه را روز فتح وحول الكعبة ثلثمائة وستون نصبا وگرد كعبه سي صد و شصت بت بود فجعل يطعنها بعود في يده پس گشت كه ميزد آنهارا بچوبي كه در دست آنحضرت بود وجعل يقول جاء الحق وزهق الباطل الآية و ميگفت آنحضرت آمد دين حق و دور شد و مضمحل گشت كفر باطل **حدثني** ابراهيم بن المنذر قال اخبرنا انس بن عياض عن عبيد الله بن عمر عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه القاسم عن عائشة انها كانت اتخذت على سهوة لها سترا فيه تماثيل مرويست از عايشه كه وي گرفته بود پرده خانه كه مراد ازو پرده كه در وي صورتها بود سهوت بفتح سين وسكون ها صفه كه پيش خانها مي باشد بعضي گويند خانه خوردي كه فرود زمين بود و بعضي بمعني طاقي كه بر وي چيزي نهند فهتكه النبي صلى الله عليه وسلم فاتخذت منه نمرقتين پس پاره كرد آنرا پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وي پس گرفت عائشه از وي تكيه فكانتا في البيت يجلس عليهما پس بودند آن دو بالش در خانه مي نشاند بر آنها نمرقه بضم نون وسكون ميم راي مكسور ومفتوح وساده خورد ظاهر اصور تهارا نيز پاره كرده باشند و در وساده پيدا نباشد وگرنه از حديث سابق معلوم شده كه در وساده صورت بود و آنحضرت نمي آمد تا دور نكردند **باب** من قاتل دون ماله حكم كسيكه قتال كند نزديك مال خود بكسي كه غارت ميكرد باشد **حدثنا** عبد الله بن يزيد قال حدثنا سعيد هو ابن ابي ايوب قال حدثني ابو الاسود عن عكرمة عن عبد الله بن عمرو قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من قتل دون ماله فهو شهيد

الجزء الرابع شيخ الاسلام | ابواب الكسوف

يحيى بن سعيد عن عمرة بفتح مهمله بنت عبد الرحمن بن سعد انصاريه عن عايشة ان يهودية جاءت تسالها بتحقيق زني يهوديه آمد نزد عايشه كه سوال ميكرد عايشه را فقالت اعاذك الله من عذاب القبر پس گفت آن زن پناه دهد ترا خدا از عذاب قبر فسالت عائشة رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ايعذب الناس في قبورهم پس پرسيد عايشه رسول خدا را آيا عذاب كرده ميشوند مردم در قبرهاي خود فقال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم عائذا بالله من ذلك پس تقرير نمود ثابت داشت آنحضرت آنچه پرسيده بود ازان عايشه حاليكه پناه جوينده بود بخدا از عذاب قبر يا انكه فرمود در جواب اين كلام را يعني پناه ميجويم بخدا حسبتني چنانچه عينيؒ گذشت ثم ركب رسول الله پس سوار شد پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم ذات غداة مركبا صبح روزي سوار شد بجهت دفن ابراهيم پسر خود فكسفت الشمس فرجع ضحى پس منكسف شد آفتاب پس برگشت آنحضرت از دفن وقت چاشت فمر رسول الله صلى الله عليه واله وسلم بين ظهراني الحجر پس گذشت آنحضرت پيش حجره هاي ازواج مطهره كه ملصق بمسجد بودند ثم قام فصلى پس ايستاد نزديك جاي نماز خود از مسجد استاده بنماز كسوف و شروع كرد در آن وقام الناس وراءه و استادند مردم پس وي فقام قياما طويلا ثم ركع ركوعا طويلا ثم رفع فقام قياما طويلا وهو دون القيام الاول ثم ركع ركوعا طويلا وهو دون الركوع الاول ثم رفع فسجد سجودا طويلا درين روايت ذكر سجود طويل زيادة است ثم قام قياما طويلا وهو دون القيام الاول ثم ركع ركوعا طويلا وهو دون الركوع الاول ثم قام قياما طويلا وهو دون القيام الاول ثم ركع ركوعا طويلا وهو دون الركوع الاول ثم سجد وهو دون السجود الاول درين روايت رفع بعد از ركوع ثاني در ركعت ثانيه مذكور نيست ونبودن سجود ثاني

قوله بعود في يده [illegible]
قوله تماثيل جمع تمثال [illegible]
قوله يجلس عليهما [illegible]
[illegible] ابو الاسود محمد بن عبد الرحمن [illegible]
[illegible] من قتل دون ماله فهو شهيد [illegible]

[illegible]

گفت عبدالله بن عمر وشنیدم رسول خدا را میفرمود کسی که کشته شد نزد مال خود وی شهید است یعنی ثواب شهدا می یابد وهمچنین کسیکه بر سر اهل خود کشته شود از راه ظلم وی نیز شهید است رواه الترمذی آوردن این باب تا این حدیث درین ابواب مظالم برای آنست تا دلالت کند برآنکه دفع ظالم از خود ومال خود باید کرد هر چند بکشتن کشد **باب** اذا کسر قصعة او شیئا لغیره وقتیکه شکست یکی کاسه یا چیزی دیگر را از غیر اوست جواب محذوف است آیا ضامن مثل یا قیمت میشود یا نه قصعه بفتح قاف وسکون صاد مهمله وعین کاسه چوبین **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن حمید عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم کان عند بعض نسائه مروی است از انس که پیغمبر خدا بود نزد بعضی زنان خود که عایشه است فارسلت احدی امهات المؤمنین مع خادم بقصعة فیها طعام پس فرستاد یکی از مادران مسلمانان با خادمی کاسه را که در وی طعام بود در بعضی روایات وارد شده که حفصه است ودر بعضی دیگر ام سلمه تواند که هر دو فرستاده باشند هر یک از رواة از اطلاع خود خبر داده باشد فضربت بیدها فکسرت القصعة پس زد عایشه بدست خود پس شکست کاسه ودو پاره شد فضمها وجعل فیها الطعام پس پیوست کاسه شکسته را وگردانید در وی آن طعام را وقال کلوا وحبس الرسول والقصعة حتی فرغوا وفرمود آنحضرت یاران را که بخورید او بود نه بخوردند ونگهداشته فرستاده را وکاسه را تا آنکه فارغ شدند از خوردن فدفع القصعة الصحیحة وحبس المکسورة پس داد کاسه درست ونگهداشت کاسه شکسته را وقال ابن ابی مریم وگفت ابن ابی مریم که شیخ مولف است اخبرنا یحیی بن ایوب قال حدثنا حمید قال حدثنا انس عن النبی صلی الله علیه وسلم مقصود از سوق این اسناد آنست که یحیی از حمید وحمید از انس بطریق تحدیث شنیده اند **باب** اذا هدم حایطا فلیبن مثله وقتیکه بر انداخت یکی دیوار دیگری پس گو بنا کند مانند آن **حدثنا** مسلم بن ابراهیم قال حدثنا جریر بن حازم عن محمد بن سیرین عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کان رجل فی بنی اسرائیل یقال له جریج یصلی گفت ابو هریره فرمود رسول خدا بود مردی در قوم بنی اسرائیل گفته میشد او را جریج در روایت کریمه جریج راهب نماز میکرد فجاءته امه فدعته فابی ان یجیبها پس آمد او را مادر او پس خواند او را وی اباکرد که جواب دهد مادر را فقال اجیبها او اصلی پس گفت آمرزد در دل خود جواب دهم مادر را یا نماز کنم ثم اتته پس باز آمد وا ورا در نماز یافت وندا کرد ووی جواب نداد وهمان گفت با خود که اول مرتبه گفته بود طبرانی در اوسط آورده که سه مرتبه آمد وهمان گفت گو کرد فقالت اللهم لا تمته حتی تریه وجوه المومسات پس در مرتبه سیوم دعای بد کرد بر وی وگفت خداوندا نمیران او را تا آنکه بنمائی او را روی زنان زانیه مومسات بضم میم وسین مهمله است جمع مومسه اول مضموم ثانی مکسور بیان واو بمعنی زانیه وکان جریج فی صومعته وبوده است جریج همواره در صومعه خود فقالت امراة لافتنن جریجا پس گفت زنی هر آئینه می فریبم جریج را ودر بلا می اندازم فتعرضت له فکلمته فابی پس پیش آمدن زن جریج را پس سخن کرد او را وخواهش کام خود کرد پس اباکرد جریج فاتت راعیا فامکنته من نفسها پس آمد راعی را وقادر گردانید بر خود فولدت غلاما فقالت هو من جریج پس زائید بچه را پس گفت بچه از جریج است فاتوه وکسروا صومعته وانزلوه وسبوه پس آمدند مردم جریج را وشکستند صومعه او را وفرود آوردند او را ودشنام کردند او را فتوضأ فصلی ثم اتی الغلام فقال من ابوك یا غلام پس وضو کرد جریج ونماز گزارد پس آمد نزد غلام وگفت کیست پدر تو ای غلام قال الراعی گفت پدر من راعی است قالوا نبنی صومعتك من ذهب گفتند جماعه که شکسته بودند صومعه او را بنا کنیم صومعه ترا از طلا قال لا الا من طین گفت بنا کنید مگر از گل آنچنانکه بود استدلال باین قصه برثبوت حکم شرعی خالی از چیزی نیست ومثل این از مولف مکرر گذشته است **بسم الله الرحمن الرحیم کتاب الشرکة** شرکت بفتح شین معجمه وکسر را ونیز بکسر معجمه وسکون را آمده در لغت بمعنی آمیزش است ودر شرع ثبوت حق در چیزی دو را یا زیاده بر وجه شیوع

الجزء الرابع شیخ الاسلام	ابواب الکسوف

کرار سجود واول زیاده است ثم انصرف فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما شاء الله ان یقول ثم امرهم ان یتعوذوا من عذاب القبر ترجمه در باب التعوذ گذشت بیش از چهار باب **باب** لا ینکسف الشمس لموت احد ولا لحیوته گرفته نمیشود آفتاب بجهت موت وحیات کسی ودرین رد است بر منجمان که نسبت کنند حوادث ارضی را بتاثیر کواکب وگویند چون کسوف شمس وقمر در طالع مولود شود فیه بدن وی مضرت رساند واگر در درجه طالع شود آن شخص بمیرد تا آنکه جمعی از کفره می پرستند این دو کوکب را وشرع مانع آمده از اعتقاد وتوجه باین اقوال که موثر نیست در عالم جز خدا وممکن صالح تاثیر نبود وکسوف وخسوف دو آیه عظیم اند از آیات قدرت الهی که دلالت اند بر کمال قدرت تاثیر وتغیر خلایق که تخویف میکند بدان بندگان خود را تا عبرت گیرند ومتنبه شوند واین منع بر قیاس منع نسبت نزول باران است بانواء چنانچه در استسقا گذشت وآنکه باعتقاد وباعتقاد این اقوال بعضی مردم را از راه دین وسست میگرداند اعتقاد وتعیین نسبت حوادث را بخالق کائنات واختیار در تصریف آیات بلند وحده اگرچه مذهب اهل حق بودن آثار علویه اسباب عادی است مر آثار سفلیه را ولیکن نسبت خصوص چیزی بخصوص امری بقطع ویقین در وقتی معین خبر علام الغیوب را نشنود الا من ارتضی من رسول چنانکه

باب الشركة فى الطعام والنهد والعروض در بيان شركت در طعام و در زاد و نهد و اجناس غير نقود و نهد بكسر نون و بروايت ابى ذر بفتح است و ابهر و روايت ساكن است در آخر وآن مخلوط و آن برآوردن مسافر است زاد خود را بر قدر همراهان و خلط كردن نزد مرافقت در سفر وكيف قسمة ما يكال و يوزن مجازفة او قبضة قبضة و چگونه است قسمت كردن چيزيكه پيمانه كرده ميشود و وزن كرده ميشود بتخمين و گزاف باشد يا مشت مشت باشد لما لم ير المسلمون

فى النهد باسا ان ياكل هذا بعضا و هذا بعضا از جهت چيزيكه نديده اند مسلمانان در زاد سفر باكى اينكه ميخورد يكس پاره و ديگر پاره ديگر را بطريق مجازفه كلمه لما بكسر لام وتخفيف ميم است و بعضى روايت لما بفتح لام و تشديد ميم خوانده اند وكذلك

مجازفة الذهب والفضة و تخمين روا ست مجازفه طلا بنقره و نقره بطلا اما مجازفه طلا بطلا و نقره بنقره روا نداشته اند

باجماع علماء والقران فى التمر و رواست دو تا يكباره خوردن تمر درميان شركا و قتيكه اذن شركا معلوم شود حدثنا عبد الله

بن يوسف قال اخبرنا مالك عن وهب بن كيسان عن جابر بن عبد الله انه قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم بعثا

قبل الساحل گفت جابر فرستاد آنحضرت لشكرى جانب شاطى بحر و اين در سنه هشتم از هجرت بود فامر عليهم ابا عبيدة بن الجراح

پس امير كرد بر ايشان ابا عبيدة بن الجراح وهم ثلاث مائة و انا فيهم و اين لشكريان سيصد نفر بودند و من درميان ايشان بودم فخرجنا

حتى اذا كنا ببعض الطريق فنى الزاد پس برآمديم ما تا وقتى كه بوديم به پاره از راه تمام شد توشها فامر ابو عبيدة بازواد ذلك الجيش

فجمع ذلك كله پس فرمود ابو عبيدة بجمع كردن بقيه زاد لشكر پس جمع كرد آنرا همه آن فكان مزودى تمر پس بود همه و انبان خرما

فكان يقوتنا كل يوم قليلا قليلا پس قوت ميداد ما را هر روزى اندك اندك حتى فنى فلم يكن يصيبنا الا تمرة تمرة

تا آنكه تمام شد و نبود كه ميرسيد ما را مگر يگان يگان خرما فقلت و ما تغنى تمرة پس گفتم بابى عبيده بى نياز ميكند يك خرما از قوت

فقال لقد وجدنا فقدها حين فنيت پس گفت بتحقيق يافتيم ما بودن آنرا اثرى عظيم هنگامى كه نماند اصلا قال ثم انتهينا

الى البحر گفت جابر پس رسيديم بدريا فاذا حوت مثل الظرب پس ناگاه ديديم ماهى مانند كوه پاره ظرب بفتح ظاء معجمه و كسر راء

و با موحده بروزن كتف كوهى خورد و اكل منه ذلك الجيش ثمانى عشرة ليلة و خوردند از آن ماهى آن لشكر هژده شب ثم امر ابو

عبيدة بضلعين من اضلاعه فنصبا پس فرمود ابو عبيده بدو طرف از اطراف او پس استاده كرده شد ثم امر براحلة فرحلت

پس امر كرد بكجاوه پس كوچ كرد ثم مرت تحتهما پس گذشت لشكر زير دو ضلع آن و نرسيد آن هر دو ضلع را

با آنكه سواران نيز درين لشكر خواهند بود و مطابقت اين حديث بد و حكم ترجمه است كه شركت در طعام و زاد است و ميتوان

گفت كه مجازفت هم بوده است حدثنا بشر بن مرحوم قال حدثنا حاتم بن اسمعيل عن يزيد بن ابى عبيد عن سلمة بن الاكوع

قال خفت ازواد القوم و املقوا مرويست از سلمة بن الاكوع گفت سبك شد توشهاى مردم و محتاج شدند و اين در

غزوه هوازن بوده است املق بمعنى افتقر است فاتوا النبى صلى الله عليه وسلم فى نحر ابلهم فاذن لهم پس آمدند مردم نزد آنحضرت

در كشتن شتران خود پس اذن داد ايشانرا فلقيهم عمر فاخبروه پس ملاقات كرد ايشانرا عمر بن خطاب پس خبر دادند او را

فقال ما بقاؤكم بعد ابلكم پس گفت عمر نيست پايندگى شما پس از تلف كردن شتران فدخل على النبى صلى الله عليه وسلم

فقال يا رسول الله ما بقاؤهم بعد ابلهم پس درآمد عمر بر پيغمبر خدا و گفت يا رسول الله نيست بقاى اين مردم بعد از كشتن شتران ايشان فقال

رسول الله صلى الله عليه وسلم ناد فى الناس ياتون بفضل ازوادهم پس فرمودند آنحضرت ندا كن مردم را بيايند بزيادتى توشهاى خود

يعنى آنچه مانده است همه را بيارند فبسط لذلك نطع و جعلوه على النطع پس گسترده شد براى آن سفره و نهادند آنرا بر روى

الجزء الرابع تيسير الاسلام | ابواب الكسوف

بن عروة علقمة است زهرى عن عروة عن

عائشة رضى الله عنها قالت خسفت الشمس

على عهد النبى منكسف شد آفتاب در زمان پيغمبر

خدا صلى الله عليه وآله وسلم فقام النبى صلى

الله عليه وآله وسلم فصلى پس ايستاد آنحضرت بنماز

فاطال القراءة پس دراز كرد قراءت را ثم ركع

فاطال الركوع پس تر ركوع كرد و دراز كرد آنرا

ثم رفع راسه يعنى برداشت سر از ركوع

فاطال القراءة و هى دون قراءته الاولى

پس دراز كرد قراءت را و آن كمتر از قراءت اولى بود

ثم ركع فاطال الركوع دون ركوعه الاول

ثم رفع راسه فسجد سجدتين ثم قام فصنع

فى الركعة الثانية مثل ذلك پس كرد در

ركعت دوم مانند آنچه كرده بود در ركعت اولى

ثم قام پس تر بعد از نماز استاد براى بيان احكام فقال

ان الشمس والقمر لا يخسفان لموت

احد ولا لحياته ولكنهما آيتان من آيات

الله يريهما عباده يعنى خداى تعالى اين دو

آيت نشانهاى خود را تا عبرت گيرند فاذا رأيتم

ذلك فافزعوا الى الصلوة پس وقتيكه ببينيد

شما خسوف شانرا پس التجا آريد بسوى نماز و نحو

آن از صدقه و دعا و عتاق و جز آن باب

الذكر فى الكسوف استحباب ذكر خدا در كسوف

رواه ابن عباس روايت كرده امر مذكور را ابن

عباس از آنحضرت چنانكه در باب صلوة الكسوف

گذشت حدثنا محمد بن العلاء

قال حدثنا ابو اسامة حماد بن زيد عن

بريد بن عبد الله بضم موحده و فتح راء نبيره

ابى برده عن ابى بردة عن ابى

موسى اشعرى قال كسفت الشمس فقام

النبى صلى الله عليه وآله وسلم فزعا يخشى

نطع بکسر نون و فتح طاء مهمله است و بفتح نون و سکون طا نیز آمده در صراح گوید که در وی چهار لغت است فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فدعا و برک علیه پس استاد رسول خدا پس دعای برکت کرد بران درین نسخه که کمال اعتماد بر صحت آنست بجای علیه علیهم واقع شده و در شروح علیها است و بعض نسخ با ختلاف روایت هم نگروه اند ثم دعاهم باوعیتهم فاحتثی الناس حتی فرغوا پس تر خواند آنحضرت مردم را بظرفهای شان پس بر گرفتند مردم بدو کف تا آنکه فارغ شدند از قوت خود ها ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اشهد ان لا اله الا الله وانی رسول الله پستر بمشاهده این معجزه کرامت منوال گفت رسول خدا رحمت کنا و خدا بر او گواهی میدهم که نیست الهی مستحق عبادت مگر الله و بتحقیق من رسول خدایم که بر دست من این معجزه ظاهر کرد **حدثنا** محمد بن یوسف قال حدثنا الاوزاعی قال حدثنا ابو النجاشی قال سمعت رافع بن خدیج قال کنا نصلی مع النبی صلی الله علیه وسلم العصر فننحر جزورا فتقسم عشر قسم گفت رافع بن خدیج بودیم ما که میگزاردیم با پیغمبر خدا نماز عصر پس ذبح میکردیم شتری و قسمت میکردیم ده جزو فناکل لحما نضیجا قبل ان تغرب الشمس پس میخوردیم گوشتی گداخته پیش از انکه غروب میکرد آفتاب نضیج بفتح نون و کسر ضاد معجمه و سکون یا آخر جیم است بمعنی بریان و گداخته اینحدیث در باب تعجیل صلوة عصر گذشته و سخن دران کرده شده است مطابقت اینحدیث اینجا بعین قدرت که شرکت در طعام بوده و خوردن هر یک بغیر مجازفت بوده است **حدثنا** محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن برید عن ابی بردة عن ابی موسی قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الاشعریین اذا ارملوا فی الغزو او قل طعام عیالهم بالمدینة گفت ابو موسی اشعری فرمود پیغمبر خدا بتحقیق اشعریان وقتیکه فانی شد توشهای اینها در جنگگاه یا کم شد طعام عیال ایشان بمدینه ارملوا بفتح همزه و سکون را و فتح میم بمعنی تمام شدن زاد است و اصل از رمل است بمعنی ریگ گویا بخاک برابر شد ند از کمی زاد جمعوا ما کان عندهم فی ثوب واحد ثم اقتسموه بینهم جمع میکنند چیزیکه باقی بوده است نزد ایشان در یک جامه پستر قسمت میکنند میان خود فی اناء واحد بالسویة در یک ظرفی بسویت و برابری فهم منی وانا منهم پس اینها از منند و من از ایشانم یعنی درین صفت اتصالی دارند با آنکه میکنند کار من در بین مواسات و این منقبت عظمی است برای اشعریان

باب

ما کان من خلیطین فانهما یتراجعان بینهما بالسویة فی الصدقة چیزیکه باشد از دو شریک پس بتحقیق هر دو مراجعت میکنند میان خود ها برابر در صدقه تخصیص بصدقه باعتبار مورد حدیث در آنست **حدثنا** محمد بن عبد الله بن المثنی قال حدثنی ابی قال حدثنی ثمامة بن عبد الله بن انس ان انسا حدثه ان ابا بکر کتب له فریضة الصدقة التی فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم بتحقیق انس حدیث کرد عبد الله بن انس را که بتحقیق ابو بکر صدیق نوشت او را فرض صدقه آنکه فرض و تقدیر کرده است رسول خدا قال وما کان من خلیطین فانهما یتراجعان بینهما بالسویة فرمود چیزی که باشد از دو شریک بتحقیق رجوع میکنند بیکدیگر به برابری یعنی یکی از دو شریک اگر تصرف در مال شرکت خواه صدقه باشد و یا جز آن و مورد حدیث صدقه است زیاده بر تصرف دیگری کرده باشد در وقت قسمت مال و منافع موافق مال هر یک قسمت گیرد

باب

قسمة الغنم قسمت کردن بزها **حدثنا** علی بن الحکم الانصاری قال حدثنا ابو عوانة عن سعید بن مسروق عن عبایة بن رفاعة بن رافع بن خدیج عن جده قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم بذی الحلیفة گفت جد رافع که نامش نیز رافع بن خدیج است بودیم ما همراه آنحضرت بذی الحلیفة که نزدیک تهامه است نه ذو الحلیفه که میقات اهل مدینه است و این بسال هشتم بود از هجرت در قضیه حنین فاصاب الناس جوع پس رسید مردم را گرسنگی فاصابوا ابلا وغنما پس رسیدند شتران را و گوسفندان را بغنیمت قال وکان النبی صلی الله علیه وسلم فی اخریات القوم و بود آنحضرت در آخر های مردم یعنی از پس همه مردم می آمد از جهت شفقت و مهربانی تا درمانده را بردارد فعجلوا وذبحوا ونصبوا القدور پس شتاب کردند جمعی و ذبح کردند و دیگها

الجزء الرابع شیخ الاسلام | ابواب الكسوف

ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فوت شده و عدم اطلاع آنحضرت از اشراط و علامات تا این وقت بعید است جدا فاتی المسجد فصلی باطول قیام و رکوع و سجود پس آمد آنحضرت مسجد را و نماز گزارد بدرازترین قیام و رکوع و سجود ما رایته قط یفعله چنین اطول که دیده ام آنحضرت را هرگز که میکرد آنرا و در بعضی روایات رایته بغیر کلمه نافیه واقع شده گویند مقدر است درانجا این کلمه چنانچه در قول وی تعالی تفتؤا تذکر یعنی لا تفتؤ ما ی لا تزال تذکر و یا آنکه لفظ اطول متضمن است معنی نفی را زیرا چه لازمش عدم مساوات است یعنی نماز گزارد بنحویکه مساوی نبود کامی قیام را که دیده بودم که میکرد پس صحیح باشد بودن قط درینجا بفتح قاف و تشدید طا بمعنی ابدا نفی چیزی نا شده یا آنکه بمعنی ابدا باشد مجازا یعنی افعال کرد از انچه دیده بودم آنحضرت را که میکرد هر واحد از قیام و رکوع و سجود را بهیئت اکمل قد بتخفیف طا بمعنی حسب باشد یعنی دیدم دران روز این

وقال هذه الآیات التی یرسل الله عز وجل لا تکون لموت احد ولا لحیاته و فرمود این آیتها که میفرستد خدا تعالی نمیباشد از جهت موت هیچ یکی و نه از جهت حیات وی ولکن یخوف الله بها عباده ولیکن می ترساند خدا باین آیات بندگان خود را چنانچه فرموده و ما نرسل بالآیات الا تخویفا فاذا رایتم شیئا من ذلک فافزعوا الی

برپا کردند فامر النبی صلی اللہ علیہ وسلم بالقدور فاکفئت پس فرمود آنحضرت به برانداختن دیگہا پس
انداختہ شد از جہت تصرف اینہا پیش از قسمت و در ریختن دیگہا اتلاف شوربائی بود کہ بواسطہ
زجر بر مردم کرد ثم قسم فعدل عشرۃ من الغنم ببعیر پستر قسمت کرد پس برابر کرد دہ بز را بیک شتر فند منہا
بعیر فطلبوہ فاعیاہم پس گریخت از ان شتران شتری پس طلب کردند آنرا و عاجز کرد ایشان را
ند بفتح نون و تشدید دال مہملہ بمعنی ہرب اعیا بفتح ہمزہ و سکون عین مہملہ ہست بمعنے اعجز وکان فی القوم
خیل یسیرۃ و بود در مردم اسپان کمتری یعنی سواری از پی آن شتر نرفت کہ بگیرد فاھوی رجل منہم بسہم
فحبسہ اللہ پس قصد کرد مردی از ایشان بہ تیرے و زد آن شتر را پس نگہداشت او را خدا آن تیر
ثم قال ان لہذہ البہائم اوابد کاوابد الوحش پستر فرمود بتحقیق مر این بہیمہ شتران را گریزندہا اند مانند
گریزندگان حیوانات وحش صحرائی فما غلبکم منہا فاصنعوا بہ ہکذا پس چیزی کہ غلبہ کند شما را از ان شتران
پس بکنید بآن اینچنین کہ کردید باین شتر فقال جدی انا نرجو او نخاف العدو غدا رافع بن خدیج میگوید
پس گفت جد من بآنحضرت بتحقیق ما امیدوار ایم و منتظر یا می ترسیم شک راویست دشمن را فردا ولیست
معنا مدی افنذبح بالقصب و نیست با ما دشنہا آیا ذبح کنیم بہ نی پارہا یعنی با ما دشنہا نیست و اگر بشمشیر ذبح
کنیم کند میشود و برد شمن کارگر نخواہد شد مدی جمع مدیہ است بضم میم و کسر دال بمعنی شفرہ فقال ما انہر
الدم فذکر اسم اللہ علیہ فکلوہ فرمود چیزی کہ بریزد خون و ذکر کردہ شدہ است نام خدا بروی در وقت
ذبح پس بخورید او را لیس السن و الظفر در حالیکہ نیست چیزی کہ خون ریزد دندان و ناخنان وسأحدثکم عن ذلک
و نزدیک است کہ بگویم شما را از علت آن اما السن فعظم اما دندان پس آن استخوان است غالب آنکہ نمی برد
حلقوم را تا خون تمام بیاید و اما الظفر فمدی الحبشۃ و اما ناخنان پس دشنہای حبشیان است یعنی طریقہ
ناپسندیدہ آنہاست و روا نیست تشبہ بایشان و تلبس بشعار آنہا و نیز بناخن تمام بریدہ نمیشود خطابی گوید
کہ ظاہر ازین کلام آنست کہ بدشنہ حبشیان ذبح روا نباشد باآنکہ خلاف نیست درآنکہ مسلمانی اگر بکارد کافری
ذبح کند رواست پس مقصود ہمانست کہ گفتہ شد باب القران فی التمر بین الشرکاء حتی یستاذن اصحابہ
در بیان ترک قران در خرمائی کہ میان شریکان باشد تا آنکہ طلب کند اذن یاران شریک را حدثنا خلاد
بن یحیی قال حدثنا سفیان قال حدثنا جبلۃ بن سحیم قال سمعت ابن عمر یقول نہی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان یقرن الرجل
بین التمرتین جمیعا حتی یستاذن اصحابہ میگوید ابن عمر منع کردہ است پیغمبر خدا یکجا کردن مرد میان دو خرما یکبارگی تا آنکہ
طلب اذن کند اصحاب را حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبۃ عن جبلۃ قال کنا بالمدینۃ فاصابتنا سنۃ گفت جبلہ
بودیم ما بمدینہ پس دریافت ما را قحط سالے فکان ابن الزبیر یرزقنا التمر پس بود ابن زبیر کہ
میخورانید ما را خرما وکان ابن عمر یمر بنا فیقول لا تقرنوا فان النبی صلی اللہ علیہ وسلم نہی عن القران و بود ابن عمر
کہ میگذشت بما و میگفت قران نکنید بتحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی منع کردہ است از قران الا ان
یستاذن الرجل منکم اخاہ مگر آنکہ طلب اذن کند مردے از شما برادر خود را کہ شریک است

تم الجزء التاسع ویتلوہ العاشر

الجزء الرابع شیخ الاسلام | ابواب الکسوف

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فقال الناس انکسفت الشمس
لموت ابراہیم فقال رسول اللہ پس گفتند مردم
گرفتہ شد آفتاب از جہت مردن ابراہیم پس فرمود
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان الشمس
والقمر آیتان من آیات اللہ لا ینکسفان لموت
احد ولا لحیوتہ فاذا رأیتموہا فادعوا اللہ
وصلوا حتی ینجلی پس چون بہ بینید شما این آیات
را پس دعا کنید خدا را و نماز گزارید تا آنکہ روشن شود
و دور گردد عارض باب قول الامام
فی خطبۃ الکسوف اما بعد گفتن امام در خطبہ
کسوف کلمہ اما بعد را وقال ابو اسامۃ حماد بن اسامہ
یعنے کہ بیک واسطہ شیخ مولف است چنانکہ او اسناد
اینحدیث کہ در کتاب الجمعہ در باب من قال فی الخطبۃ
بعد الثناء اما بعد گذشت واضح کرد حدثنا
ہشام قال اخبرتنی فاطمۃ بنت المنذر عن
اسماء قالت فانصرف رسول اللہ گفت
اسماء در حدیث مذکور گفت پس برگشت پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از نماز
وقد تجلت الشمس حالیکہ
روشن شدہ بود آفتاب
فخطب فحمد اللہ بما ہو
اہلہ پس خطبہ خواند و ستود خدا را بآنچہ سزاوار اوست
ثم قال اما بعد پستر گفت نزد بیان احکام
کلمہ اما بعد را باب الصلوۃ فی کسوف
القمر پستر رخصت نماز در گرفتن ماہ حدثنا

تم الجزء التاسع

باب تقويم الاشياء

بين الشركاء بقيمة عدل قسمت کردن چیزها میان شریکان بقیمت برابر یکم و زیاده **حدثنا** عمران بن میسرة قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا ایوب عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اعتق شقصا له من عبد او شركا او قال نصيبا فرمود کسیکه آزاد کرد نصیبی و شرکتی که مر او را بود از بنده شقص بکسر شین معجمه و سکون قاف و صاد مهمله بمعنی نصیب و شرک بکسر معجمه و سکون را نیز خوانند جمع این هر سه کلمه از باب تفنن و شک راوی است وكان له مال يبلغ ثمنه بقيمة العدل فهو عتيق و باشد مر آزاد کننده را مالی که برسد بهای آن بنده را بقیمت درست پس آن بنده آزاد است بتمام از جانب او والا فقد عتق منه ما عتق و اگر مالی نباشد او را پس بتحقیق آزاد شد از جانب وی آنچه آزاد کرده است باقی را نه سعایت خواهد کرد قال لا ادری قوله عتق منه ما عتق قول من نافع او فی الحديث عن النبی صلی الله علیه وسلم گفت ایوب نمیدانم که قول او عتق منه ما عتق قول نافع است از خود گفته یا جزو حدیث است که روایت کرده است خلاف کرده اند درین شک از ایوب است و مالک از نافع بی تردد نقل کرده آنرا و از بعض حدیث گردانیده است **حدثنا** بشر بن محمد قال اخبرنا عبد الله بن المبارك قال اخبرنا سعید بن ابی عروبة عن قتادة عن النضر بن انس عن بشير بن نهيك عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من اعتق شقيصا من مملوكه فعليه خلاصه فی ماله فرمود کسیکه آزاد کرد نصیبی از بنده خود پس بر وی است آزاد کردن آن از قیمت در مال خود فان لم يكن له مال قوم المملوك قيمة عدل پس اگر نباشد مر او را مالی قیمت کرده شود آن مملوک قیمتی که نه کم باشد و نه زیاده ثم استسعی غير مشقوق عليه پس طلب سعایت کرده شود یعنی گفته شود آن بنده و تحصیل مالی کند بقدر نصیب شریک دیگر تا بتمام آزاد شود در حالیکه آن بنده غیر دشواری داشته باشد یعنی زیاده بر حصه از وی نطلبند یا آنکه درین وقت که کسب کرده مالی بهم رساند تکلیف خدمت بر وی نیست این حدیث موافق مذهب حنفیه است شافعیه که قائل بسعایت نیستند میگویند که طلب سعایت قول قتاده است در غیر حدیث قتاده مذکور نیست در باب شرکت در رقیق که از نزدیکی مذکور میشود حماد اهل حدیث است که نافع از ابن عمر نقل کرده و در آنجا قتاده مذکور نیست

باب هل يقرع فی القسمة والاستهام فيه

در بیان آنکه آیا روا است که قرعه انداخته شود در قسمت و در گرفتن نصیب که در مال مقسوم است **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا زكريا قال سمعت عامرا يقول سمعت النعمان بن بشير عن النبی صلی الله علیه وسلم قال مثل القائم علی حدود الله والواقع فيها فرمود مثل کسیکه قائم است بحدود خدا و نمیگذارد که مردم دران بیفتند یعنی امر معروف و نهی منکر میکند و کسیکه واقع است دران یعنی ترک امر معروف میکند و ارتکاب منکرات میکند كمثل قوم استهموا علی سفينة مانند قومی است که گرفته اند سهمی و قرعه زدهاند بر جایی از جاهای کشتی فاصاب بعضهم اعلاها و بعضهم اسفلها پس رسید بعضی از قوم را اعلای کشتی و بالاهای آن و رسیده است بعضی را پایین آن فكان الذين فی اسفلها اذا استقوا من الماء مروا علی من فوقهم پس کسیکه در پایان کشتی است وقتیکه طلب کرد نماز بالا نشینان چیزی از آب گذشتند بر قومی که بالای ایشان اند پس آزار یافتند این قوم بالا نشینان از گذشتن ایشان و طلب کردن آب بجهت کمی آب و عدم کفایت با ایشان یا از آن رو که اهل کشتی آب از طرف بالای کشتی میکشیدند و بالا نشینان ازین راه پامال می شدند و آزار میکشیدند فقالوا لو انا خرقنا فی نصيبنا خرقا ولم نؤذ من فوقنا پس گفتند پایان نشینان اگر پاره کنیم در حصه خود که از کشتی داریم پاره کردنی تا غرق شویم و ایذا نکنیم کسی را که بالای ما است هر آئینه بهتر باشد چون از جهت دوری از آب تشنه میشدند و طلب آب کردند آزار کشیدند بالانشینان از مرور و طلب آب از ایشان از راه حمالت

الجزء الرابع شیخ الاسلام | ابواب الكسوف

الشمس علی عهد النبی صلی الله علیه وآله وسلم فخرج يجر رداءه حتی انتهی الی المسجد منخسف شد آفتاب در زمان آنحضرت پس برآمد بسوی مسجد حالیکه میکشید چادر خود را از غایت شتابی تا آنکه رسید بمسجد و ثاب الناس اليه و جمع شدند مردم بسوی آنحضرت ثوب بشتافته تمام آمدن فصلی بهم ركعتين پس گزارد بمردم دو رکعت فانجلت الشمس پس روشن شد آفتاب فقال ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله وانهما لا ينخسفان لموت احد فاذا كان ذلك و در روایت ابن حبان فاذا رايتم شيئا من ذلك و جهت تجویز در حدیث ابن عمر فاذا انكسف احدهما فصلوا وادعوا حتی ينكشف ما بكم پس چون باشد خسوف یکی از شمس و قمر پس نماز گزارید و دعا تا آنکه بکشاید دور شود عارضی که بشما رسیده است از خسوف یکی ازین دو و تصریح کرده ابن حبان در روایت ... در کسوف شمس و قمر دو رکعت باشد نماز و منقول نشده گزاردن نماز در خسوف قمر بجماعت قاله صاحب الهدی و ذکر کرده قسطلانی از صاحب عمده که خسوف قمر واقع شده در سنه چهارم در جمادی الآخره و مشهور نشده که آنحضرت جمع کرده بجهت آن مردم را برای نماز و لیکن حکایت کرده ابن حبان در سیره خود که منخسف شد قمر در سنه پنجم پس گزارد آنحضرت باصحاب خود نماز خسوف و بود این اول نماز کسوف در اسلام و چون ثابت نشد این خبر نزد امام ابی حنیفه و امام مالک حکم نکردند بجماعت در آن زیرا چه در نقل عدم جماعت است یا بعد در آن بشب و خوف فتنه در آن و قایل شده امام شافعی بجماعت قیاسا بر کسوف آفتاب وذلك ان ابنا للنبی صلی الله علیه وآله وسلم يقال له ابراهيم مات

این الفتنه اند توانند که بوحی متی باشد یعنی کاش چنین کنیم تا بهراهان را ایذا نرسد فان یترکوهم وما ارادوا هلکوا جمیعا پس اگر گذارند اهل اسفل را با چیزی که خواستند از ایذه کردن کشتی هلاک شوند همه وان اخذوا علی ایدیهم نجوا ونجوا جمیعا و اگر گیرند بر دستهای ایشان و مانع آیند از اراده خرق رستگار شوند منع کنندگان و رستگار شوند همه مردم که در کشتی اند و همچنین است حال آمر معروف و ناهی منکر و کسیکه مرتکب آنست اگر مانع نشوند او را هلاک گردند تارک امر معروف و نهی منکر بر گناه ترک و مرتکب از ارتکاب معاصی و اگر باز دارند او را نجات یابد و رستگار شوند همه از هلاکت مطابقت حدیث بترجمه ظاهر است **باب** شركة اليتيم واهل الميراث در بیان شرکت یتیم با اهل میراث **حدثنا** الاویسی قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن صالح عن ابن شهاب قال اخبرنی عروة بن الزبیر انه سال عائشة **ح** وقال اللیث حدثنی یونس عن ابن شهاب اخبرنی عروة بن الزبیر انه سال عائشة عن قول الله عز وجل وان خفتم ان لا تقسطوا فی الیتامی الی قوله وربٰع بتحقیق عروه پرسید عایشه را از تفسیر قول خدای که قوی و بزرگ است و اگر بترسید شما اینکه عدالت نکنید در یتامی تا قول خدا ربٰع است تتمه اینست فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلاث وربٰع یعنی پس نکاح کنید چیزی که خوش آید مر شما را از زنان دوگان دوگان سگان سگان چار چار قالت یا ابن اختی هی الیتیمة فی حجر ولیها گفت عایشه ای خواهرزاده من مراد دختری یتیم است که در کنار ولی او است چنانکه ابن عم او باشد تشارکه فی ماله فیعجبه مالها وجمالها یتیمی که شریک است آن ولی را در مال او که از یک مورث شرکت دارد پس خوش می آرد او را مال آن دختر و حسن و خوبی او فیرید ولیها ان یتزوجها بغیر ان یقسط فی صداقها فیعطیها مثل ما یعطیها غیره پس میخواهد ولی او اینکه زوجه گیرد او را بی آنکه عدالت کند در مهر او پس بدهد او را مانند چیزی که میدهد غیر او در مهر او فنهوا ان ینکحوهن الا ان یقسطوا لهن پس منع کرده شدند این را که نکاح کنند این قسم زنان را مگر آنکه عدالت کنند مر آنها را ویبلغوا بهن اعلی سنتهن من الصداق و برسانند اینها را تمام ترین مقرر ایشان از مهر وامروا ان ینکحوا ما طاب لهم من النساء سواهن وامر کرده شدند اینکه نکاح کنند چیزی را که خوش می آید مر ایشان را از زنان ورای آن دختران که در کنار ایشان باشند قال عروة قالت عائشة رضی الله عنها ان الناس استفتوا رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد هذه الایة گفت عروه گفته است عایشه مردم طلب فتوی کردند رسول خدا را بعد از نزول این آیت مذکوره فانزل الله ویستفتونك فی النساء الی قوله وترغبون ان تنکحوهن پس فرستاد خدا این آیت و طلب فتوی میکنند ترا در باب زنان تا قول خدا وترغبوا ان تنکحوهن والذی ذکر الله انه یتلی علیکم فی الکتاب الایة الاولی التی قال الله فیها و آنچه یاد کرده است خدا که خوانده شود بر شما در کتاب آیت نخستین است آنکه گفته در ان آیت وان خفتم ان لا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء ترجمه بوضوح پیوسته قالت عائشة وقول الله تعالی فی الایة الاخری وترغبون ان تنکحوهن گفت عایشه و فرموده خدا در آیت دیگر و رغبت میکنید در اینکه نکاح کنید یتیمان را هی رغبة احدکم عن یتیمته التی تکون فی حجره حین تکون قلیلة المال والجمال آن قسم میل ناکردن یکی از شما است یتیمه را که می باشد در کنار او و هنگامیکه می باشد اندک مال و کم جمال فنهوا ان ینکحوا ما رغبوا فی مالها وجمالها من یتامی النساء الا بالقسط پس منع کرده شدند این را که نکاح کنند چیزی را که میل دارند در مال و جمال او از یتیمان زنان مگر بعدالت من اجل رغبتهم عنهن یعنی در آیت دیگر که امر واقع شده بنکاح یتیمان از جهت اعراض کردن ایشان است از یتیمان کم مال و جمال باید دانست که رغبت اگر مستعمل بکلمه فی است بمعنی میل است و اگر بکلمه عن است بمعنی اعراض است **باب** الشركة فی الارضین وغیرها در بیان شرکت در زمینها و غیر زمینها **حد**

الجزء الرابع شيخ الاسلام | ابواب الكسوف

مع الرجال گذشت مناسب آنست و در اکثر نسخ در روایت این باب اصلا نیست و در روایت مستملی این ترجمه بجای ترجمه آینده است شیخ ابن حجر گفته و این خطا از مستملی است زیرا چه تعلق نیست حدیث عایشه را بدان **باب** الرکعة الاولی فی الکسوف اطول من الثانیة رکعت نخستین در کسوف درازتر است از رکعت دومی مراد از رکعت بار رکوع است چنانکه در حدیث باب بمعنی متعارف و برین تقدیر استفاده ترجمه از حدیث بطریق استنباط خواهد بود که چون رکوعات رکعت نخستین و اجزای آن اطول باشند از اجزای رکعت دومی ظاهر است که اولی از ثانیه درازتر باشد **حدثنا** محمود بن غیلان قال حدثنا ابو احمد محمد بن عبد الله الزبیری اسدی کوفی یعنی گفته از اولاد زبیر بن عوام است سنه یکصد و شصت و سه قال حدثنا سفیان ثوری عن یحیی بن سعید انصاری عن عمرة بفتح مهمله عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه واله وسلم صلی بهم فی کسوف الشمس اربع رکعات

اسماء الرجال

عبد الله بن محمد قال حدثنا هشام قال اخبرنا معمر عن الزهري عن ابي سلمة عن جابر بن عبد الله قال انما جعل النبي صلى الله عليه وسلم الشفعة في كل مالم يقسم گفت جابر گردانیده است پیغمبر خدا حق شفعه را مگر در زمینی که قسمت کرده نشده است میان شرکا فاذا وقعت الحدود وصرفت الطرق فلا شفعة پس وقتیکه واقع شد حدها یعنی جدا کرده شد حق هر یکی و گردانیده شد راهها جدا پس نیست شفعه دران زمین قسطلانی صرفت را بتشدید تصحیح کرده است واشارت باختلاف روایت هم میکند و اصل آنست که شفعه همین شفعهٔ شریک است در زمین مشترک وشفعه جار و منافع نمی باشد اینحدیث در باب شفعه گذشته است یا برخی از مباحث متعلق بآن که حاضر وقت بود **باب** اذا اقتسم الشركاء الدور وغيرها فليس لهم رجوع ولا شفعة وقتیکه قسمت کردند شرکا بیکدیگر سراها و جز آن از باغ و زمین پس نیست رجوع ازان مرایشان را ازانکه قسمت عقدی لازم است از کتب فقهیه معلوم شده اگر بغیبت شریکی واقع شده خیار رویت دارد و نه شفعه است **حدثنا** مسدد قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا معمر عن الزهري عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن جابر بن عبد الله قال قضى النبي صلى الله عليه وسلم بالشفعة في كل مالم يقسم گفت جابر حکم کرده است پیغمبر خدا بشفعه در هر زمینی که قسمت کرده نشده است فاذا وقعت الحدود وصرفت الطرق فلا شفعة ترجمه معلوم شده از اینحدیث عدم رجوع معلوم نشد و امثال آن از مولف رح بسیار واقع شده که در ترجمه چیزی حکم آورده و حدیثی که دران باب می آرد مؤید بعضی از انست و وجه آن مکرر گفته شده که چون تراجم ابواب نیز احادیث است آنرا ایراد کرده و حدیثی که بشرط خود نیافته که بطریق اسناد برای تائید آن آرد بعضی شراح گفته اند که عدم رجوع هم از عدم شفعه معلوم میشود ازانکه اگر رجوع بودی شفعه هم بودی وحاصلش آنکه تلازم در وجود مستلزم تلازم در عدم است وفيه ما لا يخفى على الاذكياء **باب** الاشتراك في الذهب والفضة در جواز شرکت در طلا و نقره گفته اند که این جواز بشرطی است که خلط کنند چنانکه تمیز نباشند و دراهم از یکی و دنانیر از دیگری نبود و از یکی درست و سره و از دیگری شکسته و ناسره نباشد وما يكون فيه الصرف و جواز شرکت در چیزی که می باشد دروی صرف یعنی تبدیل یکی به دیگری و آن دراهم و دنانیر است مطلقا **حدثنا** عمرو بن علي قال حدثنا ابو عاصم عن عثمان يعني ابن الاسود قال اخبرني سليمان بن ابي مسلم قال سالت ابا المنهال عن الصرف يدا بيد گفت سلیمان پرسیدم ابا المنهال را از بیع نقد بنقد دست بدست فقال اشتريت انا وشريك لي شيئا يدا بيد ونسيئة پس گفت ابو المنهال خریدیم من و شریکی که مرا بود در نقود چیزی را دست بدست و بطریق نسیه و درنگ فجاءنا البراء بن عازب فسالناه فقال فعلت انا وشريكي زيد بن ارقم وسالنا النبي صلى الله عليه وسلم عن ذلك پس آمد نزد ما براء بن عازب پس پرسیدیم او را گفت کردم من و شریک من که زید بن ارقم بود اینچنین و پرسیدیم پیغمبر خدا را ازین کار فقال ما كان يدا بيد فخذوه وما كان نسيئة فردوه پس فرمود چیزیکه باشد در بیع نقود دست بدست پس بگیرید و چیزیکه بدرنگ بود پس رد کنید آنرا **باب** مشاركة الذمي والمشركين في المزارعة در جواز شرکت ذمی و مشرکان با مسلمانان در زراعت در عطف مشرکین بر ذمی تعمیم است بعد از تخصیص ازانکه ذمی نیز مشرک است قسطلانی گوید مراد از مشرکان مستامنانند پس مراد ذمی و غیر ذمی خواهد بود پوشیده نماند که در حدیث مذکور درین باب شرکت ذمی و مسلمانان است پس مراد از ترجمه همان باشد که حدیث بران دلالت دارد **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا جويرية بن اسماء عن نافع عن عبد الله قال اعطى رسول الله صلى الله عليه وسلم خيبر اليهود ان يعملوها ويزرعوها ولهم شطر ما يخرج منها گفت عبد الله بن عمر داد پیغمبر خدا خیبر را بیهود برای عمل کردن و زراعت نمودن آنرا و مرایشان را نصف آنچه برآید از زمین و باغ

الجزء الرابع تيسير الاسلام | ابواب الكسوف

رکعت اولی بود برابراند و حدیث باب جهر از اوست و منشاء این نزاع اختلاف فهم معنی لفظ دون القيام الاول است که مراد اول رکعت اولی است یا قیامی که قبل ازین قیام منسوب است چنانکه در باب التعوذ من عذاب القبر والكسوف گذشت **باب** الجهر بالقراءة في الكسوف بلند کردن آواز بقرات در نماز کسوف شمس باشد یا قمر **حدثنا** محمد بن مهران بکسر میم ابو جعفر جمال رازی سنه دو و بیست و سی و سه قال حدثنا الوليد بن مسلم قرشی اموی دمشقی سنه یکصد و نود و چهار قال اخبرنا ابن نمر بفتح نون وکسر میم عبد الرحمن دمشقی توثیق کرده آنرا جمعی از نقاد و تضعیف کرده ابن معین بجهت آنکه روایت ندارد از وی غیر ولید ولهذا تقویت کرده مصنف بمتابعت اوزاعی سمع ابن شهاب عن عروة عن عائشة رضي الله عنها قالت جهر النبي صلى الله عليه واله وسلم في صلوة الكسوف بقراءته گفت عائشه جهر کرد آنحضرت در نماز خسوف بقرات خود فاذا فرغ من قراءته كبر فركع پس چون فارغ شد از قرات تکبیر گفت و رکوع کرد واذا رفع من الركعة قال وچون بر داشت سر از رکوع گفت سمع الله لمن حمده ربنا ولك الحمد ثم يعاود القراءة في صلوة الكسوف باز رجوع میکرد بقرات و باز میخواند در نماز کسوف یعنی بعد از رکوع اول اربع ركعات في ركعتين واربع سجدات کرد چهار رکوع در دو رکعت و چهار سجده و بآنحدیث تمسک کرده است امام ابو یوسف و محمد و امام احمد و اسحاق بجهر بقرات در نماز کسوف مطلقا و روایت کرده آنرا واقدی از مالک و حکایت کرده ترمذی از مالک و شافعی هردو امام و رافعی از صیدلانی که مانند آن از امام ابی حنیفه نیز روایت و مشهور از قول این ائمه ثلثه و عامه شافعیه و مالکیه و جمهور فقها آنست که اسرار کنند بقرات در کسوف آفتاب و جهر کنند در خسوف ماه موافق ضابطه سایر

حاشیه

باب قسمة الغنم والعدل فيها در بيان قسمت كردن بزها را و عدل دران كه كم و زياده واقع نشود **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا الليث عن يزيد بن ابي حبيب عن ابي الخير عن عقبة بن عامر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعطاه غنما يقسمها على اصحابه ضحايا مرويست از عقبه كه رسول خدا رحمت كناد خدا بروى داد اورا گله غنم كه قسمت كند آنرا باصحاب قربانى روز عيد فبقي عتود فذكره لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ضح به انت پس باقى ماند بزغاله پس فرمود قربانى كن تو آن را عتود بفتح عين مهمله و ضم تا شاة فو قواست

باب الشركة فى الطعام وغيره در بيان شركت در غله و جز آن ويذكر ان رجلا ساوم شيئا و ذكر كرده ميشود كه مردى بيع كرد چيزى را فغمزه آخر فراى عمر ان له شركة پس اشارت كرد آنرا ديگرى و خريد پس ديد عمر بن خطاب و حكم كرد كه مر اين ديگر را شركتى است دران بيع هر چند گفت گوى زبانى نكرده است مساومت مجاوره كه ميان بايع و مشترى بر خريد متاعى مى باشد غمز بفتح غين معجمه و سكون ميم و زاى بمعنى اشارت بچشم يا بابرو و يا بدست

حدثنا اصبغ بن الفرج قال اخبرنى عبد الله بن وهب قال اخبرنى سعيد عن زهرة بن معبد عن جده عبد الله بن هشام كان قد ادرك النبى صلى الله عليه وسلم روايت كرده است زهرة بن معبد از جد خود كه عبد الله بن هشام است و تحقيق در يافته است عبد الله بن هشام پيغمبر خدا را وذهبت به امه زينب بنت حميد الى رسول الله صلى الله عليه وسلم و برده است اورا در سال فتح مكه مادر او زينب دختر حميد نزد رسول خدا فقالت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم بايعه پس گفت زينب اى رسول خدا بيعت اسلام كن او را فقال هو صغير فمسح راسه ودعا له پس فرمود او خورد سال است پس مسح كرد سر او را و دعا كرد او را ببركت وعن زهرة بن معبد انه كان يخرج به جده عبد الله بن هشام الى السوق مرويست از زهرة بن معبد باسناد سابق كه بتحقيق بيرون ميبرد او را جد او عبد الله بن هشام بسوى بازار فيشترى الطعام فيتلقاه ابن عمر وابن الزبير فيقولان له اشركنا پس ميخريد عبد الله غله را و ملاقات ميكردند او را عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبير پس ميگفتند اين هر دو مر عبد الله را شريك ساز ما را درين غله كه خريده فان النبى صلى الله عليه وسلم قد دعا لك بالبركة فيشركهم پس بتحقيق پيغمبر خدا دعا كرده است مر ترا ببركت پس شريك ميكرد ايشان را فربما اصاب الراحلة كما هى فيبعث بها الى المنزل و بسا بود كه در مى يافت مركب را تمام پس ميبرد آنرا بمنزل خود يعنى گاه چنان بودى كه سود ميكرد تمام بار مركب و بمنزل ميبرد و بعضى شراح گفته اند مراد از راحله مجموع بار و بار بردار است يعنى گاه چنان سود ميكرد كه مجموع مركب و بار را در سود خريده بمنزل ميبرد و معنى اول موافق تر بسوق است

وقال ابو عبد الله اذا قال الرجل للرجل اشركنى فسكت فيكون شريكه بالنصف گفت مولف رحمه الله وقتى كه گفت مردى مردى ديگر را شريك گردان مرا پس خاموش ماند مى باشد اين گوينده شريك او بنصف متاع

باب الشركة فى الرقيق در بيان شركت در بنده غلام باشد يا داه **حدثنا** مسدد قال حدثنا جويرية بن اسماء عن نافع عن ابن عمر عن النبى صلى الله عليه وسلم قال من اعتق شركا له فى مملوك وجب عليه ان يعتق كله فرمود كسيكه آزاد كند حصه كه او راست در بنده لازم است بروى اينكه آزاد كند همه او را ان كان له مال قدر ثمنه يقام قيمة عدل اگر باشد او را مالى مقدار بهاى او كه قيمت كرده ميشود قيمت برابر ويعطى شركاؤه حصتهم ويخلى سبيل المعتق و داده ميشود شركاى او حصه ايشان را و گذاشته ميشود راه آزاد كرده شده يعنى آزاد ميگردد هر جا كه برود **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا جرير بن حازم عن قتادة عن النضر بن انس عن بشير بن نهيك عن ابى هريرة عن النبى صلى الله عليه وسلم قال من اعتق شقصا فى عبد اعتق كله ان كان له مال فرمود كسيكه آزاد كرد حصه كه در بنده دارد آزاد كرده شود همه آن اگر باشد او را مالى والا يستسعى غير مشقوق عليه وگرنه سعايت ميكند آن بنده در حالى كه بروى

الجزء الرابع شيخ الاسلام | ابواب الكسوف

يقول ابن عباس كه گفت قرارت كرد آنحضرت مانند مقدار از سوره البقره چه اگر جهر كردى محتاج نميشد ابن عباس بتخمين قرارت ابن همام گفته حق آنست كه اين تقدير ابن عباس سوره بقره مستلزم نيست عدم سماع او را زيرا چه انسان گاه فراموش ميكند مقروء و مسموع معين را و ياد دارد و مقدار آنرا پس ميگويد خواند فلان سوره پس اولى حمل حديث ابن عباس بر اخفا بجهت حديث سابق است كه گفت استاذم بيهلوى آنحضرت الحديث و چون حاصل شد تعارض در احاديث جهر و اخفا واجب شد ترجيح بانكه اصل در صلوة نهار اخفا است انتهى و عمل كنند حديث باب را بر كسوف قمر و ليكن روايت كرده اين حديث را ابو داود و غير او از وليد بلفظ كسفت الشمس و نيز نزد تعارض مثبت مقدم است و نيز بزيادت اولى و همچنين ثابت است جهر بقرارت در كسوف شمس از على بن ابى طالب رضى الله عنه موقوفا ثابت كرده آنرا ابن خزيمه و طحاوى نقله العينى محمد بن جرير طبرى جهر و اخفا هر دو برابر اند و قال

الا وزاعى عطف است حدثنا ابن نمر داخل تحت مقوله وليد و غيره سمعت الزهرى عن عروة

مشقت انداخته نشود و در نیحدیث صریح است که استعداد اثمل حدیث است و فرمودهٔ آنحضرت نه قول قتاده چنانکه شافعیه گویند

باب الاشتراك في الهدي والبدن هدی بفتح ها و سکون دال آنچه برده میشود بحرم از چارپایه و بدن بضم موحده و ضم دال و سکون آنست بمعنی شتر هدی است و تخصیص بعد از تعمیم است و اذا اشرك الرجل رجلا في هديه بعد ما اهدى و وقتیکه شریک گرداند مردی مردی را در هدی خود بعد از آنکه هدی کرده روا است و باکی ندارد **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زيد قال اخبرنا عبد الملك بن جريج عن عطاء عن جابر وعن طاؤس عن ابن عباس یعنی ابن جریج روایت کرده از عطا و وی از جابر بن عبد الله و هم از طاوس و وی از ابن عباس قالا لما قدم النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه گفتند جابر و ابن عباس هرگاه قدوم آورد آنحضرت و اصحاب او صبح رابعة من ذي الحجة يهلون بالحج لا يخلطهم شيء در صباح چهارم از ذی الحجه در حالیکه لبیک میگفتند باحرام حج آمیزش نداشت ایشان را چیزی از عمره یعنی محض احرام حج داشتند فلما قدمنا امرنا فجعلناها عمرة وان نحل الى نسائنا پس هرگاه قدوم آوردیم مکه فرمود ما را پس گردانیدیم حجه را عمره و فرمود که برآئیم از احرام و قربان کنیم زنان خود را ففشت في ذلك القالة پس فاش شد درین قربان گفتار مردم و استبعاد کردند که در حج برسیم بزنان از آنکه در اذهان مکروه بود یعنی قالة بوزن حالت مصدر است بمعنی قول و در روایت کشمیهنی مقالة است بزیادت میم قال عطاء قال جابر فيروح احدنا الى منى وذكره يقطر منيا فقال جابر بكفه گفت عطا گفته است جابر پس میرفت یکی از ما بسوی منا و ذکر او میچکید از وی منی و اشارت کرد جابر باین چکیدن بکف دست از باب مبالغه است در بیان قرب عهد بجماع فبلغ ذلك النبي صلى الله عليه وسلم فقام خطيبا پس رسید آن گفت وگو پیغمبر خدا را پس استاد در آن حال که خطبه میخواند فقال بلغني ان اقواما يقولون كذا وكذا پس فرمود رسیده است مرا که بتحقیق مردم میگویند چنان و چنان والله لانا ابر واتقى لله عز وجل منهم هر آئنه من نیکتر و پرهیزگارترم مر خدا را ازین مردم ولو اني استقبلت من امري ما استدبرت ما اهديت و اگر من میدانستم در اول حال چیزی را که دانستم بعد از آن در آخر کار که عمره در اشهر حج روا است سوق هدی نمیکردم و حکم الهی آنست که هر که سوق هدی کند از احرام نه برآید ولولا ان معي الهدي لاحللت و اگر نبودی که بتحقیق با من هدی است البته از احرام می برآمدم فقام سراقة بن مالك بن جعشم فقال هي لنا او للابد پس استاد سراقه بن مالک بن جعشم و گفت این حال برای همین وقت است با من یا مر ابد راست قال لا بل للابد فرمود نیست همین وقت را بلکه برای ابد است قال وجاء علي بن ابي طالب فقال احدهما يقول لبيك بما اهل به رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم گفت ابن جریج و آمد علی بن ابی طالب رضی الله عنه از یمن پس گفت یکی ازین دو کس که جابر و ابن عباس اند مراد جابر است میگفت علی بن ابی طالب یا ابن عباس یعنی احرام بستم بچیزی که احرام بسته است پیغمبر خدا وقال الآخر لبيك بحجة رسول الله صلى الله عليه وسلم و گفت دیگر که ابن عباس است باین عبارت کرمانی گفته که مراد از احد هما یکی از دو راویست که عطا و طاوس اند یعنی عطا از جابر بعبارت اولی نقل کرد و طاوس بعبارت ثانیه فامره النبي صلى الله عليه وسلم ان يقيم على احرامه واشركه في الهدي پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کند خدا بر وی علی را آنکه قیام نماید بر احرام خود و شریک گردانید علی را در هدی خود **باب** من عدل عشرة من الغنم بجزور في القسم کسیکه برابر کند ده راس از غنم در قسمت بیک شتر و این بحسب اتفاق در آن وقت یک شتر بقیمت ده بز بوده است **حدثنا** محمد قال اخبرنا وكيع عن سفيان عن ابيه عن عباية بن رفاعة عن جده رافع بن خديج قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم بذي الحليفة من تهامة فاصبنا غنما او ابلا فعجلوا القوم فاغلوا بها القدور گفت رافع بن خدیج بودیم با آنحضرت

تمره قال واخبرني عبد الرحمن بن نمر سمع ابن شهاب عن عروة عن عائشة مثله نیز ولید گوید و خبر داد مرا ابن نمر باسناد سابق از عائشه مانند حدیث اول باین زیادت که قال الزهري فقلت ما صنع اخوك في ذلك عبد الله بن الزبير گفت ابن شهاب زهری پس گفتم عروه را چه کرد برادر تو که ابن زبیر است در عمل این نماز که ما صلى الا ركعتين مثل الصبح اذ صلى بالمدينة ... تکرار رکوع ... قال اجل انه اخطأ السنة گفت عروه آری که وی خطا کرده است ... واکتفا کرد باصل سنت گزاردن رکعتین چنانکه در خطبة الامام في الكسوف گذشت تابعه سليمان بن كثير وسفيان بن حسين عن الزهري في الجهر متابعت کرد ابن نمر را این دو کس در روایت وی از زهری در ذکر جهر بقراءت درین نماز و این دو کس اگرچه ضعیف اند لیکن متابعت را شایند و معتضد اند بمتابعت جمعی دیگر در ذکر جهر از زهری اشار اليه العسقلاني

بسم الله الرحمن الرحيم

ابواب سجود القرآن بابهای که در ذکر سجدهای قرآن اند سجود در لغت سر بر زمین نهادن و فروتنی کردن والاسم السجدة بالكسر وسورة السجدة بالفتح كذا في الصراح اینچنین است روایت مستملی و در روایت ابی ذر بسمله نیست و مرغیر مستملی ...

باب ما جاء في سجود القرآن وسنتها آنچه که وارد شده در شان سجده قرآن ...

بذي الحليفة كه از تهامه است ذو الحليفة مدينه پس رسيديم و يافتيم گله غنم يا شتران را از غنيمت پس شتاب كردند مردم پس جوشانيدند بآن ديگها سابقا گذشت كه از گرسنگي بسيار در مردم پيدا يافته بود بنا بر آن شتران ذبح كردند پيش از آنكه قسمت سيان كيد يكم كنند فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فأمر بها فأكفئت پس آمد آنحضرت كه عقب لشكر مانده بود پس فرمود بر انداخته و ريخته شد ديگها ثم عدل عشرة من الغنم بجزور پس قسمت كرده برابر كرد ده غنم را بيك شتر ثم ان بعيرا ند وليس في القوم الا خيل يسيرة پس تير گريخت شتري و حال آنكه نبود در مردم مگر اسپ اندكي يعني سواري از پي آن نرفت كه باز آرد فرمى رجل بسهم پس تير زد مردي و نگهداشت او را بيك تير فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لهذه البهائم اوابد كاوابد الوحش پس فرمود رسول خدا تحقيق اين دواب را گريزپايها اند مانند گريزپاي وحشي فما غلبكم منها فاصنعوا بها هكذا پس چيزيكه غلبه كند و از دست رود از شما پس بكنيد بآن اينچنين كه كرديم قال قال جدي يا رسول الله انا نرجو او نخاف ان نلقى العدو غدا گفت عباية بن رفاعة گفت جد من كه رافع است اي رسول خدا ما اميدواريم يا ميترسيم اين را كه پيش آئيم دشمن را فردا وليس معنا مدى افنذبح بالقصب و نيست با ما دشنهائي آيا ذبح كنيم بني يا ني هاي تيز فقال اعجل پس فرمود زود باش او ارن يعني اعجل مي گويد يا ارن شك راويست و در ارن چند روايت است يكي ارن بوزن اقم بمعني زود هلاك كن بهر چه خون ريزد دوم ارني بروزن اعرف بهمزه مفتوحه و سكون را و نون مكسوره و ياء تحتيه كه باشباع كسره نون حاصل شده بمعني اعجل يعني زود باش در صورت غير مدي كه بحتف نفس و سيوم به وزن ارم و سم بمعني ان يعني نظر كن بآن و ملاحظه كن كه تا ريخته خون بمير ما انهر الدم و ذكر اسم الله فكلوا چيزيكه بريزد خون و ذكر كرده شده است نام خدا در وقت ذبح پس بخوريد ليس السن والظفر يعني نباشد دندان و ناخنان وسأحدثكم عن ذلك و سرانجام است كه حديث ميكنم شما را از علت اين منع ذبح بدندان و ناخنان اما السن فعظم اما دندان پس آن استخوان است و استخوانرا جن التماس كرده بود كه آلوده بنجاست نكنند و آنحضرت ملتمس ايشان را قبول نموده است و ظاهر مراد دندان بعضي حيوانست والظفر فمدى الحبشة و ناخن دشنهاي حبشه است كه بدان ذبح ميكنند و شمات شبه بآنها نكنيد

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب الرهن في الحضر

گرو كردن در غير سفر و قوله تعالى فرهن مقبوضة و در بيان فرموده خدا كه دلالت دارد كه در رهن قبض بايد

حدثنا مسلم بن ابراهيم قال حدثنا هشام قال حدثنا قتادة عن انس قال ولقد رهن النبي صلى الله عليه وسلم درعه بشعير گفت و بتحقيق گرو كرد پيغمبر خدا زره خود را بدل جو و مشيت الى النبي صلى الله عليه وسلم بخبز شعير و اهالة سنخة و رفتم نزد پيغمبر خدا با ناني جوين و چربي بدبوي ولقد سمعته يقول ما اصبح لآل محمد الا صاع ولا امسى و بتحقيق شنيدم كه ميگفت صباح نكرد مر توابع محمد را مگر يك صاع جو و نه شب كرده وانهم لتسعة ابيات و بتحقيق توابع نه خانه بود

باب من رهن درعه كسيكه گرو كرد زره خود را **حدثنا** مسدد قال حدثنا عبد الواحد بن زياد قال حدثنا الاعمش قال تذاكرنا عند ابراهيم الرهن والقبيل في السلف گفت اعمش مذاكره كرديم نزد ابراهيم نخعي جواز رهن و كفيل را در بيع و شرا قبيل بقاف مفتوحه و كسر موحده كفيل است در معني و در وزن يعني ضامن شخص يا بمال فقال ابراهيم حدثنا الاسود عن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم اشترى من يهودي طعاما الى اجل ورهنه درعه خريد آنحضرت از يهودي غله را بوعده مدتي و گرو كرد زره خود را در احاديث صحيحه واقع شده كه بوعده يكسال بود و آنحضرت خود فك رهن كرده است و در بعضي روايات بعد از رحلت آنحضرت ابوبكر صديق فك رهن كرده علما اختلاف كرده اند كه وعده مدت رخصت است يا عزيمت آنانكه بعزيمت قائل شده اند تمسك كرده اند باين آيت كريمه يا ايها الذين آمنوا اذا تداينتم بدين

الجزء الرابع شيخ الاسلام | ابواب سجود القرآن

شافعي و اصح نزد وي و احمد و در ظاهر روايت مالك و قول قديم شافعي ثانيه حج با سجوده انفصل كه جمهور و انشقاق و اقرا باشد سجده نيست و ليكن در محل نزد حنفيه آخر آيت سجده يعلنون است و نزد شافعيه و مالكيه والعرش العظيم و در ص حسن مآب است و بروايتي از مالك حسن مآب و در حم السجدة لا يسأمون و نزد مالكيه تعبدون پس اگر سجده كند پيش از تمام آيت اگرچه حرفي باقيمانده صحيح نباشد زيرا چه وقت آن نمي آيد مگر نزد تمام آن نقله العسقلاني **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن ابي اسحاق قال سمعت الاسود عن عبد الله قال گفت ابو اسحاق سبيعي شنيدم اسود بن يزيد نخعي را كه روايت ميكرد از ابن مسعود كه گفت قرأ النبي صلى الله عليه وسلم النجم بمكة فسجد فيها خواند آنحضرت سوره والنجم را بمكه پس سجده كرد در آن يعني در آخر سوره و سجد من معه و سجده كرد كسيكه با آنحضرت بود و اين اول سورتيست كه خواند آنرا و از بلند بر مشركين غير شيخ اخذ كفا من حصى او تراب فرفعه الى جبهته فقال يكفيني هذا جز آنكه پيرمرد از قريش گرفت از سنگريزه يا از خاك پس داشت آنرا بسوي پيشاني خود و گفت بس است مرا همين قدر سجده و تكبير كرد فلقد رأيته بعد قتل كافرا كه با او بودند سجده كردند فرا گفت ابن مسعود كه گويد پس ديدم آن مرد را كه كشته شد بعد ازين در حالت كفر كه داشت مولف در تفسير سوره والنجم تصريح كرده آن مرد اميه بن خلف بود كشته شد در بدر و بعضي گفته اند عتبه بن ربيعه و بعضي وليد بن مغيره و بعضي سعيد بن العاص و بقولي ابو لهب و بروايتي مطلب بن ابي وداعه و اصح اول است

باب سجدة تنزيل السجدة شرعيت سجده درين سوره و آن ظاهر ميشود ازين نام و اتفاق دارند علما بر سجده در آن مقتضي است

[illegible]

الی اجل مسمی فاکتبوه ولا یخفی ما فی ہذا التمسک چون در حدیث ذکر قرض نیست واقع نشده موافق رح ہمین رہن را عنوان کرده ارادہ نموده است **باب** رهن السلاح در جواز گرو کردن سلاح جنگ **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال عمرو سمعت جابر بن عبد الله یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لکعب بن الاشرف فانه قد اذی الله ورسوله فرمود رسول خدا کیست که بکشد مر کعب بن اشرف یہودی را بتحقیق او آزرده است خدا و رسول خدا را این کافر بذات خلیله بود کمال عداوت برسول خدا داشته ہجو میکرد و آزار میداد فقال محمد بن مسلمة انا پس گفت محمد بن مسلمه انصاری من متصدی کشتن او میشوم فاتاه فقال اردنا ان تسلفنا وسقا او وسقین پس آمد محمد بن مسلمه کعب را با جمعی و گفت میخواهیم که بفروشی برای ما یک وسق یا دو وسق شک راوی است و وسق بفتح واو شصت صاع است قال ارهنونی نساءکم گفت آیا گرو میکنید زنان خود را قالوا کیف نرهنک نساءنا وانت اجمل العرب گفتند چگونه رهن کنیم زنان خود را و حال آنکه تو نیکوترین عرب هستی یعنی میترسیم که زنان تو فریفته شوند یا از تو ایمن نیست این کار روا داری قال فارهنونی ابناءکم فقالوا کیف نرهنک ابناءنا فیسب احدهم فیقال رهن بوسق او وسقین هذا عار علینا گفت آن یہودی پس گرو کنید مرا پسران خود را گفتند چگونه رهن کنیم پسران خود را پس دشنام داده شوند یکی از ایشان و گفته شود گرو کرده شد بیک وسق یا به دو وسق و این عاری است بر ما ولکنا نرهنک اللامة ولیکن گرو میکنیم ترا لامه قال سفیان یعنی السلاح گفت سفیان مراد از لامه سلاح است لامه بہمزه و گاه حذف میکنند تا او عده ان یاتیه پس وعده کرد محمد بن مسلمه که می آید نزد کعب فقتلوه ثم اتوا النبی صلی الله علیه وسلم فاخبروه پس کشتند او را پس آمدند نزد پیغمبر خدا و خبر دادند آنحضرت را بقتل وی و فرصت یافت آنحضرت بقتل او و دعا کرد ایشان را این حدیث را در کتاب مغازی زیاده برین آورده و گفته که محمد بن مسلمه وقت شب رفت ابو نائله که برادر رضاعی کعب بود و دو مرد دیگر با خود برد و با ایشان مقرر کرد که وی بر خود طیب بسیار می مالد وقتیکه من موی سر او را محکم بگیرم شما نزدیک آمده بشمشیر او را بزنید کعب آنها را درون حصن خواند و چادری بر خود گرفته و طیب مالیده بیرون آمد زن او گفت درین وقت کجا میروی گفت محمد بن مسلمه و برادر من ابو نائله آمده اند چون نزدیک رسید آنها گفتند که با هیچ نفاست طیبی ندیده ایم هر یک رفته بوی میکرد محمد بن مسلمه گفت مرا اذن میکنی که موی سر ترا بوی کنم گفت بوی کن نزدیک وی رفته موی سر او را محکم گرفته و آنها آمده سر او را از تن جدا کردند و این کعب در ذمه عهد بود با قوم خود در محاربات همراهی میکرد و اگر عهد داشتی با ایذای آنحضرت نقض کرده است و درین وقت محمد بن مسلمه نیز عهد بوی نکرده با وی سخن بیع و شرا کرده بود و نقل یکی نزد امیر المومنین علی بن ابی طالب گفت که کعب بغدر کشته شده بود امیر المومنین او را فرمود که گردن زنند موافقت حدیث بباب ہمین قدر است که گفت محمد بن مسلمه که سلاح خود را رهن میکنیم اگرچه بوقوع نیامده گفته اند و ہمین وجه منافات ندارد با بعضی حدیث دیگر که منع کرده اند که اسلحه بکفار نباید فروخت و رهن نباید کرد پوشیده نماند که اکثر شراح تفسیر کرده اند سلاح را بدرع و رهن آنحضرت نزد یہودی درع خود را منافی آن است فتدبر **باب** الرهن مرکوب ومحلوب چیزیکه رهن کرده شده روا است سواری کردن و دوشیدن آن وقال المغیرة عن ابراهیم ترکب الضالة بقدر علفها وتحلب بقدر علفها و گفت مغیره از ابراهیم نخعی سواری کرده شود دابه را که گم کرده کسی باشد بمقدار خوراک او و دوشیده شود شیر بقدر خوراک آن والرهن مثله و حکم رهن مانند آنست که سواری کردن و دوشیدن آن روا است بمقدار علف آن **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا زکریا عن عامر عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم

حکم ثابت باصالت وقد رایت النبی صلی الله علیه وسلم یسجد فیها بتحقیق دیدم آنحضرت را که سجده میکرد درین آیت بموافقت داؤد علیه السلام و شکر بعمل توبه وی چنانکه در روایت نسائی آمده که فرمود سجده کرد داؤد توبه و سجده میکنیم ما بشکر گذاری آن و باین روایت استدلال کرده شافعی برآنکه سجده کرده نشود دیران در نماز زیرا چه این سجده از عزایم نیست بلکه سجده شکر است و آن مشروع نیست میانه نماز ونیز حدیث ابی سعید نزد ابی داؤد و ابن خزیمه و حاکم که آنحضرت خواند بر منبر سوره صاد و چون تا بسجده رسید فرود آمد و سجده کرد و سجده کردند مردم با وی پس روز دیگر پس مستعد شدند مردم بسجده فرمود نیست آن مگر توبه نبی ولیکن دیدم شما را که مستعد شدید پس سجده کرد و سجده کردند مردم با وی پس ظاهر است که سجود دران موکد نیست چنانکه در غیر آن و نزد حنفیه از عزایم است بعمل آنحضرت و اصحاب چون عثمان و ابن عمر و ابن عباس و کبار تابعین رضی الله عنهم چون حسن و نعمان بن بشیر و مسروق و ضحاک و ابو عبد الرحمن سلمی زیرا ثبوت ترک احیانا دلیل آن در اصل بسبب شکر قبول توبه و مغفرت داؤد و عد منزلت قرب و حسن مآب منافی نیست بودن آن از عزیمت در حق ما بمتابعت آنحضرت و اقتدا بانبیا که مامور است آنحضرت بدان و در حقیقت ہمه عبادات از فرایض و واجبات بجهت شکر نعمت و امتثال امر و اتباع پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم و قول ابن عباس که این سجده از عزایم نیست بالکلیه باشد که وجوب وی از آن قبیل نیست که ابتدا بطریق تعبید بان امر کرده شده باشد بلکه واجب شده بسبب مذکور و امام احمد از ابو بکر بن عبد الله مزنی آورده که گفت در خواب دیدم که سوره صاد می نویسم و چون بآیت سجده رسیدم دوات و قلم و هر چه حاضر بود ہمه را دیدم که بسجده افتادند پس این قصه را بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردم بعد از آن سجده میکرد آنحضرت درین سوره پس معلوم شد که امر بمواظبت بران بسجده سائر سجدات شد و استقرار یافت بران اگرچه در اوائل نه از عزایم بود و ظاهر شد که این حدیث ابن عباس بعد التسلیم دلالت آن بر عدم وجوب سبق از این قصه کذا ذکره الشیخ ابن الهمام **باب** سجدة النجم شرعیت سجده سوره نجم **قال** ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده سجود درین سوره ابن عباس از آنحضرت

انه كان يقول الرهن يركب بنفقته آنحضرت میفرمود که رهن سواری کرده میشود بسبب خرجی که بروی کرده شود
ويشرب لبن الدر اذا كان مرهونا ونوشیده میشود شیر شیردار وقتیکه باشد در رهن و این نیز بشرط نفقه آن خواهد بود
دّر بفتح دال مهمله و تشدید راء در اصل بمعنی شیر است و بنا بر اضافت لبن بآن از قبیل اضافت شی الی نفسه است لیکن
روا نبود کرمانی گوید توجیه کرده است او یعنی وغیر او که در مصدر است بمعنی فاعل یعنی ذات الضرع بمعنی شیردار **حدثنا**
محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا زكرياء عن الشعبي عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
الظهر يركب بنفقته اذا كان مرهونا مرکب سواری کرده شود بسبب نفقه آن وقتیکه مرهون باشد یعنی مباح است
مرتهن را که سواری کند بران ولبن الدر يشرب اذا كان مرهونا و شیر شیردار مباح است خوردن آن بجهت نفقه آن وقتی که
در گرو باشد وعلى الذي يركب ويشرب النفقة و بر کسی که سواری میکند و میخورد شیر نفقه لازم است **باب**
الرهن عند اليهود وغيرهم **حدثنا** قتيبة قال حدثنا جرير عن الاعمش عن ابراهيم عن الاسود عن عائشة رضي الله عنها
قالت اشترى رسول الله صلى الله عليه وسلم من يهودي طعاما ورهنه درعه گفت عائشه خرید رسول خدا رحمت کناد خدا بروی
از یهودی غله و گرو داد او را زره خود **باب** اذا اختلف الراهن والمرتهن ونحوه فالبينة على المدعي واليمين
على المدعى عليه وقتیکه اختلاف کردند گرو دارنده و گرو گیرنده و مانند این اختلاف که در متابعین باشد پس طلب گواه بر
مدعی و سوگند بر آنکه دعوی میکند مدعی بروی و انکار مینماید دعوی او را **حدثنا** خلاد بن يحيى قال حدثنا نافع بن
عمر عن ابن ابي مليكة قال كتبت الى ابن عباس گفت ابن ابی ملیکه که قاضی بود از جانب ابن زبیر نوشتم بسوی ابن
عباس و پرسیدم او را در قضیه دو زن که بیکدیگر نزاع داشتند فكتب الي ان النبي صلى الله عليه وسلم قضى ان اليمين
على من انكر پس نوشت ابن عباس بمن که بتحقیق پیغمبر خدا حکم کرده است که سوگند بر مدعا علیه و بر کسی است
که انکار کرده است **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا جرير عن منصور عن ابي وائل قال قال عبد الله من حلف
على يمين يستحق بها مالا وهو فيها فاجر لقي الله وهو عليه غضبان گفت عبد الله بن مسعود کسی که سوگند خورد سوگندی
که مستحق گشت بآن سوگند مالی را و حال آنکه او در ان سوگند فاسق است پیش آید خدا را در حالیکه خدا بر وی خشمناک است
ثم انزل الله تصديق ذلك ان الذين يشترون بعهد الله وايمانهم ثمنا قليلا فقرأ الى عذاب اليم پستر فرستاد خدا
تصدیق این مضمون را این آیه کریمه آنانکه میخرند بعهد خدا و سوگندهای خود بهای اندک پس خواند این آیت را تا آخر
که اینست که مر آنها را عذابی دردناک است ثم ان الاشعث بن قيس خرج الينا فقال ما يحدثكم ابو عبد الرحمن پستر
اشعث بیرون آمد بسوی ما پس گفت چه حدیث کرده است بشما ابو عبد الرحمن که عبد الله بن مسعود است قال فحدثناه گفت
ابو وائل پس گفتم اشعث را آنچه ابن مسعود گفته بود فقال صدق گفت پس گفت اشعث راست گفته است
ابن مسعود لفي انزلت كانت بيني وبين رجل خصومة في بئر بتحقیق در حق من نازل شده است این آیت بود میان من
و میان مردی نزاعی در چاهی فاختصمنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم پس خصومت بردیم بسوی رسول خدا فقال
رسول الله صلى الله عليه وسلم شاهداك او يمينه گواهان تو باشند که ثابت شود حق تو یا سوگند او که بروی رسد قلت
انه اذن يحلف ولا يبالي گفتم درین وقت که سوگند میخورد و باک نمیکند در سوگند خوردن فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من حلف على يمين يستحق بها مالا وهو فيها فاجر لقي الله وهو عليه غضبان فانزل الله تصديق ذلك ثم

و دیگر مشرکان که سجده کردند بشرف اسلام رسیدند
باب سجود المسلمين مع المشركين
والمشرك نجس ليس له وضوء سجده کردن
مسلمانان با مشرکان و حال آنکه مشرک ناپاک
است نیست مر او را وضو شرعا اگرچه وضو کند
زیرا که اهل عبادت نیست مقصود تاکید مشروعیت
سجود است که مشرک نیز مقرر داشته شد سجود
با عدم اهلیت وی پس اهل لایق تر است که سجده
کنند بهر حال و محتمل که اشارت باشد بجواز سجود
بی طهارت نزد خوف فوات و مذهب جمهور اشتراط
طهارت است نجس مروی بفتحتین است و
جائز است بکسر جیم نیز قاله ابن التین وكان
ابن عمر يسجد على غير وضوء و بود ابن عمر که
سجده تلاوت میکرد بر غیر حال وضو گفته اند که موافقت
نکرده او را درین حکم هیچ یکی مگر شعبی و روایت
کرده بیهقی باسناد صحیح از ابن عمر که سجده نکند
مرد مگر بحالیکه وی طاهر است و گفته اند در وجه
جمع و توفیق میان این دو روایت که مراد از
قول وی طاهر طهارت کبری است یعنی پاکی

[illegible]

اقتراء هذه الآیة إنّ الذین یشترون بعهد الله وأیمانهم ثمناً قلیلاً الی قوله ولهم عذاب الیم ترجمه معلوم شد

کتاب العتق بسم الله الرحمن الرحیم باب ماجاء فی العتق وفضله

در بیان چیزی که آمده است در آزاد کردن و ثواب آن وقوله تعالی فک رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیما ذا مقربة و در بیان مضمون این آیت کریمه که در باب جمعی که انفاق برای خدا میکنند حاصل آنست که آنها در آمده اند عقبه را یعنی جای دشوار و پر رنج که رها کردن بنده است از قید بندگی یا طعام دادن در روز گرسنگی یتیمی را که قرابتی دارد حدثنا احمد بن یونس قال حدثنا عاصم بن محمد قال حدثنا واقد بن محمد قال حدثنا سعید بن مرجانة صاحب علی بن الحسین مرجانه بفتح میم و سکون راء و جیم بعد از الف نون است نام مادر سعید است و سعید از مشاهیر تابعین است صحبت داشته امام زین العابدین و شنیده ابا هریره را و روایت کرده است از وی امام زین العابدین در سنه نود و نه بمدینه وفات کرده عمرش هفتاد و هفت رسیده بود درین صحیح همین یک حدیث از وی نقل کرده قال قال لی ابو هریرة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایّما رجل اعتق امرأ مسلما فرمود رسول خدا هر کدام مردی که آزاد کرد مردی مسلمان را استنقذ الله بکل عضو منه عضوا منه من النار خلاص کند خدا بهر عضوی از آن آزاد عضوی را آزاد کننده از آتش دوزخ قال سعید بن مرجانة فانطلقت به الی علی بن الحسین گفت سعید بن مرجانه پس بردم این حدیث را بسوی علی بن الحسین امام زین العابدین بن حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم فعمد علی بن الحسین الی عبد له پس قصد کرد امام زین العابدین بسوی بنده که وی را بود قد اعطاه به عبد الله بن جعفر عشرة آلاف درهم او الف دینار فاعتقه بتحقیق داده بود او را بسبب آن بنده یعنی بدل آن بنده عبد الله بن جعفر بن علی بن ابی طالب که عمزاده امام است ده هزار درهم یا صد هزار دینار پس آزاد کرد او را و گفت برو تو آزادی برای خدا باب ای الرقاب افضل کدام بنده بهتر است برای آزادی و ثواب بیشتر دارد حدثنا عبید الله بن موسی عن هشام بن عروة عن ابیه عن ابی مراوح عن ابی ذر قال سألت النبی صلی الله علیه وسلم ای العمل افضل قال ایمان بالله وجهاد فی سبیله گفت ابو ذر پرسیدم پیغمبر خدا را کدام عمل بیشتر ثواب دارد فرمود ایمان بخدا و جهاد بکافران در راه خدا جهت اعلای دین اسلام قلت فای الرقاب افضل قال اغلاها ثمنا وانفسها عند اهلها گفتم کدامین بندها بهتر است برای آزاد کردن فرمود گران ترین بندها از روی بها و نفیس ترین آن نزد صاحب آن اغلاها بغین معجمه است و در بعضی روایات بمهمله و معنی هر دو نزدیک بهم است قلت فان لم افعل قال تعین صانعا او تصنع لاخرق گفتم اگر نتوانم آزاد کرد و قدرت نیابم بران فرمود یاری میکنی کارگری را یا کار میکنی از کار در مانده را اخرق بهمزه و خای معجمه و راء و قاف بوزن احمر کسی که خوب کار نتواند کرد و راه نیابد بآن صانع در اکثر اصول معتمده بصاد مهمله و نون از صنعت شیخ ابن حجر بضاد معجمه و همزه ضبط کرده است و معنی گفته اعانت میکنی ضایعی را از فقر و عیال و درمانده از قیام بران و همچنین در روایت مسلم آمده نووی گوید روایت بالمعجمه از طریق هشام است دار قطنی از معمر گوید زهری میگوید هشام تصحیف کرده است که بضاد معجمه روایت کرده قلت فان لم افعل قال تدع الناس من الشر ابو ذر گوید گفتم پس اگر نتوانم این کار کرد فرمود بگذار مردم را از شر و بدی مکن با کسی فانها صدقة تصدق بها علی نفسک بتحقیق بدی نا کردن بکسی صدقه ایست که صدقه میکنی بآن بر خود و از وبال آن باز میمانی باب ما یستحب من العتاقة فی الکسوف والآیات در بیان آنکه مستحب است از آزاد کردن بندها در وقت کسوف آفتاب یا آیتها و علامتهای دیگر

بسوره نجم و سجده کردند با وی مسلمانان و کافران و پریان و آدمیان مراد همین جمیع انس اند که در مجلس حاضر بودند بطریق تکریر و تاکید یا هر که بر روی زمین از آدمیان و پریان بود علم آن از جانب آنحضرت ثابت شده باشد بقرینه آنکه وقوع این قصه بمکه بود بدلیل زیادت طبرانی در روایت در اوسط لفظ بمکه را و ابن عباس در آن زمان صغیر بود حاضر نشده قصه را سوا الا ابراهیم بن طهمان بفتح مهمله و سکون ها عن ایوب و گفته اند سجده آنحضرت بجهت امتثال امر آیه بود به سجود و شکرگذاری نعمای عظیمه وحی که مسعود در اول سوره و سجده مسلمانان بجهت متابعت آنحضرت مد امتثال امر و اتیان شکر و سجده مشرکان بجهت سماع اسمای آلهه شان بود از لات و عزی و منات یا از جهت ظهور سطوت و سلطان عزت و جبروت و سطوع انوار عظمت و کبریائی توحید الهی بود شان چنانکه تاب و طاقت اختیار باطل و اتیان جحود و انکار و استکبار محو و مضمحل گشت مگر از کسی که اشقی و اطغی بود که کفی از خاک گرفته بر جبهه زشت خود زد چنانکه گذشت و آنچه بعضی زنادقه گویند که آنحضرت چون ذکر اسمای این آلهه باطله کرد بر زبان آنحضرت رفت تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی یا شیطان بآواز بلند مشابه صوت شریف آنرا از پیش خود خواند شیرکان

[illegible]

از قبیل عطف عام بر خاص است حدثنا موسی بن مسعود قال حدثنا زائدة بن قدامة عن هشام بن عروة عن فاطمة بنت المنذر عن اسماء بنت ابی بکر قالت امر النبی صلی الله علیه وسلم بالعتاقة فی کسوف الشمس گفت اسماء فرمود پیغمبر خدا آزاد کردن بنده در زمان کسوف آفتاب تابعه علی عن الدراوردی عن هشام متابعت کرده است موسی بن مسعود را علی بن المدینی که وی نیز از شیوخ مولف است یعنی علی ابن مدینی نیز بواسطه دراوردی از هشام روایت کرده حدثنا محمد بن ابی بکر قال حدثنا عثام قال حدثنا هشام عن فاطمة بنت المنذر عن اسماء بنت ابی بکر قالت کنا نؤمر عند الکسوف بالعتاقة گفت اسما بودیم ما مامور از آنحضرت نزد کسوف آفتاب بآزاد کردن در نسخه قسطلانی گویا جای کسوف خسوف واقع شده حمل کرده بر خسوف پوشیده نماند که خسوف و کسوف هر دو یک معنی نیز آمده چنانکه در کتاب الصلواة سبق ذکر یافته و اینجا این هر دو حدیث در واقع یکی است که هشام از فاطمه و وی از اسما نقل کرده چون در اول تخصیص بآفتاب واقع شده اینجا نیز همین خصوصیت خواهد بود و نیز معلوم شده که خسوف کمتر کسی نقل کرده و وقوع آن در زمان آنحضرت اگر واقع شده نماز در وی جائی کمتر منقول است **باب** اذا اعتق عبدا بین اثنین وقتیکه آزاد کند کسی غلامی را که میان دو کس است او امة بین الشرکاء یا داهی را که میان چند کس است در عبد میان دو کس گفته و در داه بصیغه جمع مما فعلت بر لفظ حدیث کرده و گرنه حکم در هر دو یکسانست حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن عمرو عن سالم عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من اعتق عبدا بین اثنین فان کان موسرا قوم علیه ثم یعتق گفت کسی که آزاد کند بنده را که مشترک است میان چند کس پس اگر باشد مالدار قیمت کرده شود بر وی پس آزاد میگردد یعنی اجرا از آنکه بها یعنی آنرا بقدر حصه شریک بدهد حکم کرده میشود بآزادگی همه او حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اعتق شرکا له فی عبد بتحقیق رسول خدا فرمود کسیکه آزاد کند حصه که او راست در بنده فکان له مال یبلغ ثمن العبد قوم العبد علیه قیمة عدل پس باشد او را مالی که میرسد بهای آن بنده را آن بنده قیمت کرده شود بر وی قیمتی برابر بی کمی و زیادتی فاعطی شرکاؤه حصصهم پس داده شوند شریکان او حصهای آنها را وعتق علیه العبد و آزاد گردد بر وی آن بنده و در نصورت می باشد تمام ولا او را والا فقد عتق منه ما عتق و اگر حقوق آنها داده نشود آزاد گردد از وی چیزیکه آزاد کرده ظاهر حدیث آنست که سعایت نباشد چنانکه شافعیه گویند ولیکن از احادیث بمفهوم صریح معلوم شده چنانچه می آید که شخص همین بایست باید که اگر آزاد کننده حصه خود مالی ندارد بنده ما حصل کرده بدهد گویا مقصود از نحدیث آنست که کسی که بعضی از عبد مشترک آزاد کرده همان قدر است عتق از وی که آزاد کرده یعنی تمام از وی آزاد نشده تا ولا همه او را باشد حدثنا عبید بن اسمعیل عن ابی اسامة عن عبید الله عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اعتق شرکا له فی مملوک فعلیه عتقه کله کسیکه آزاد کرده نصیبی که او راست و اینچه ملک اوست از غلام و داوه پس لازم است بر وی آزاد کردن وی را همه او را ان کان له مال یبلغ ثمنه اگر باشد مر او را مالی که میرسد بهای او را یعنی در نصورت باید که از اول او را تمام آزاد کند فان لم یکن له مال یقوم علیه قیمة عدل علی المعتق پس اگر نباشد او را مالی قیمت کرده میشود قیمت عدل بر آزاد کننده یعنی معتق اگر مالی ندارد قیمت کنند بر وی که چندی از و تا حصه معتق معلوم شود و باقی را سعایت کند فاعتق منه ما اعتق پس حکم باعتاق کرده شود از آن بنده چیزیکه اعتاق کرده است و بقدر حصه خود در ولا شریک خواهد بود و تمام از وی نمی باشد حدثنا مسدد قال حدثنا بشر بن المفضل عن عبید الله اختصره گفت مسدد حدیث کرد مرا بشر از عبید الله بحالی که مختصر کرده بود

الجزء الرابع شیخ الاسلام | ابواب سجود القرآن

و فتح مهمله و سکون تحتیه و لطاء مهمله یزید بن عبد الله بن قسیط سند یکصد و بست و دو عن عطاء بن یسار انه اخبره انه سال زید بن ثابت عطا خبر داد ابن قسیط را که وی پرسید زید بن ثابت انصاری را فزعم انه قراء علی النبی صلی الله علیه واله وسلم والنجم فلم یسجد فیها پس گفت زید که بتحقیق و بخواند بر آنحضرت سورهٔ نجم را پس سجده نکرد آنحضرت در آن و تمسک کرده باینحدیث کسی که انکار سجده کرده در ان و حمل کرده امر بسجده را در آخر سوره بر سجدهٔ صلوتیه و این ضعیف است زیرا چه ثابت شده سجده در این نزد تلاوت از فعل آنحضرت در اخبار نیز چنانچه روایت کرده بزار و دار قطنی باسناد صحیح و ابن مردویه باسناد حسن از ابی هریره و اسلام وی به مدینه است پیش از وفات به سه سال و سعایت کرده طبرانی باسناد صحیح از فعل عمرو ابن عمر رضی الله عنهما و حدیث باب محمول است بر تاخیر بسببی از اسباب حدثنا آدم بن ابی ایاس قال حدثنا ابن ابی ذیب قال حدثنا یزید بن عبد الله بن قسیط عن عطاء بن یسار عن زید بن ثابت قال قرأت علی النبی صلی الله علیه واله وسلم والنجم فلم یسجد **باب** سجدة اذا السماء انشقت این باب با بیات سجدهٔ النجم که گذشت رواست بر جمعی که گویند در مفصل سجده نیست حدثنا مسلم بن ابراهیم و معاذ بن فضاله بفتح فا قال حدثنا هشام دستوائی عن یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف قال رایت ابا هریرة قرأ اذا السماء انشقت فسجد بها گفت ابو سلمه دیدم ابو هریره را که خواند سورهٔ انشقت پس سجده کرد در آن نزد آیه سجده فقلت یا ابا هریرة الم اراک تسجد پس گفتم ای ابو هریره ایا ندیدم ترا که سجده میکنی استفهام برای تحقیق

ح وحدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن نافع عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من اعتق نصیبا له فی مملوک او شرکا له فی عبد شک راوی است فکان له من المال ما یبلغ قیمته بقیمة العدل فهو عتیق قال نافع والا فقد عتق منه ما عتق گفت نافع اگر مال باین قدر نباشد پس بتحقیق آزاد کرده شده است از آن بنده چیزیکه آزاد کرده است قال ایوب لا ادری اشیء قاله نافع او شیء فی الحدیث یعنی گفت ایوب نمیدانم که قول والا فقد عتق منه ما عتق آیا چیزی است که گفته است آن را نافع از خود یا چیزیست در حدیث که آنرا روایت کرده **حدثنا** احمد بن المقدام قال حدثنا فضیل بن سلیمان قال حدثنا موسی بن عقبة قال اخبرنی نافع عن ابن عمر انه کان یفتی فی العبد او الامة یکون بین الشرکاء فیعتق احدهم نصیبه منه روایت کرده است نافع از ابن عمر که بتحقیق ابن عمر فتوی میداد در غلام یا در کنیزی که می باشد میان شریکان پس آزاد میکند یکی از شرکا حصه خود را از آن غلام یا کنیز یقول قد وجب علیه عتقه کله میگفت بتحقیق واجب میشود بروی آزاد کردن بنده همه او را اذا کان للذی اعتق من المال ما یبلغ وقتیکه باشد مر کسی را که آزاد کرده است از مال چیزی که برسد یعنی قیمت او را یقوم من ماله قیمة العدل قیمت کرده میشود یعنی داده میشود از مال او قیمت عدل و یدفع الی الشرکاء انصباؤهم ویخلی سبیل المعتق و داده شود بشرکا نصیبهای آنها و خالی کرده شود راه بنده آزاد کرده شده هر جا خواهد برود یخبر ذلک ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم ورواه اللیث وابن ابی ذئب وابن اسحق وجویریة ویحیی بن سعید واسمعیل بن امیة عن نافع عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم مختصرا روایت کرده است آنرا اینجماعه از نافع از ابن عمر از رسول خدا بحالیکه مختصر است **باب** اذا اعتق نصیبا له فی عبد و لیس له مال استسعی العبد وقتیکه آزاد کرد یکی نصیبی را که در بنده دارد و نیست مر او را مالی سعایت کرده شود بنده غیر مشقوق علیه علی نحو الکتابة در حالیکه رنج داده نمیشود بروی برابر مانند کتابت مکاتب است که او را بوی سپردازند و تکلیف خدمت نمیکنند تا وجه کتابت را بهم رسانده بدهد و آزاد گردد **حدثنا** احمد بن ابی رجاء قال حدثنا یحیی بن آدم قال حدثنا جریر بن حازم قال سمعت قتادة قال حدثنی النضر بن انس بن مالک عن بشیر بن نهیک عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم من اعتق شقیصا من عبد ح کسیکه آزاد کرد نصیبی از بنده شقیص مانند نصیب است وزنا و معنی وحدثنا مسدد قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا سعید عن قتادة عن النضر بن انس عن بشیر بن نهیک عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من اعتق نصیبا او شقیصا فی مملوکه فخلاصه علیه فی ماله ان کان له مال والا قوم علیه فاستسعی به غیر مشقوق علیه ترجمه مکرر معلوم شده و در حدیث ابوهریره تصریح است که استسعاء را آنحضرت فرموده تا این رفته اند حنفیه و جمعی کثیر و تصحیح کرده اند شیخین بطریق رفع و ترجیح کرده این را ابن دقیق العید و قیاس نیز معاضد آنست که حریت و عبدیت در یک شخص جمع نشود و شافعیه تعلقه بسیار برای تائید مذهب خود کرده اند چنانکه قسطلانی نقلی ازان آورده و تابعه حجاج بن حجاج وابان وموسی بن خلف عن قتادة اختصره شعبة متابعت کرده است سعید را این سه راوی از قتاده مختصر آورده است آنرا شعبه **باب** الخطاء والنسیان فی العتاقة والطلاق ونحوه در بیان حکم خطا و فراموشی در آزاد کردن و طلاق دادن زن یعنی خطا و نسیان آنست که چیزی از کسی واقع شود که بقصد او نه درآمده باشد ولا عتاقة الا لوجه الله و آزادگی نیست مگر برای خدا و رضای او و ثواب او وقال النبی صلی الله علیه وسلم لکل امرئ ما نوی ولا نیة للناسی والمخطئ و فرموده است پیغمبر خدا مر هر مردی را حاصل چیزی است که نیت آن کرده و نیت نمی باشد مر فراموشکار و خطا کننده را مولف رح استدلال کرده بر آنکه طلاق و عتاق بی نیت واقع نشود حنفیه بر آنند که طلاق و عتاق از ناسی و خاطی واقع میشود چنانکه اطلاق لفظ اعتق بلفظ اطلق

گفت ابوهریره اگر نمیدیدم آنحضرت را که سجده کرد درین سوره سجده نمیکردم **باب** من سجد لسجود القاری کسیکه سجده کند بشنیدن آیت سجده بتبعیت سجده کردن خواننده آن آیت و درین اشارت است بآنکه چون قاری سجده نکند سامع نیز نکند کذا قیل و درین اشارت است و وجوب سجده باقرا است آیه است یا باستماع آن نه سجود قاری

ثم ثواب موقوفست برآنکه اگر قصد کند برای خدا شافعیه گویند اگر در حرف و حکایت سبقت کند زبان یعنی میخواست که کلمه دیگر گوید واز زبان او طلاق یا عتاق برآید آزاد و واقع نشود لیکن دعوی سبقت زبان بی قرینه معتبر نیست **حدثنا** الحميدي

قال حدثنا سفيان قال حدثنا مسعر عن قتادة عن زرارة بن اوفى عن ابي هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله تجاوز لي عن امتي

فرمود پیغمبر خدا بتحقیق خدا درگذشته است از جهت من از امت من ما وسوست به صدورها ما لم تعمل او تكلم چیزی که خلجان میکند بآن سینهای است مادامی که عمل نمیکند و یا تکلم نمی کند ظاهر حدیث تعلقی بترجمه ندارد از آنکه در وسوسه قصدی و اراده هست و وسوسه بسهو وخطا نمی باشد و با این همه مولف رح قیاس کرده است حکم سهو ونسیان را بر وسوسه **حدثنا**

محمد بن كثير عن سفيان قال حدثني يحيى بن سعيد عن محمد بن ابراهيم التيمي عن علقمة بن وقاص الليثي قال سمعت عمر بن الخطاب عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الاعمال بالنية فرموده است کار وابسته به نیت است ولامرئ ما نوى و مر آدمی را چیزی است که نیت کرده است فمن كانت هجرته الى الله ورسوله فهجرته الى الله ورسوله پس کسیکه هست هجرت او بسوی خدا و رسول خدا پس هجرت او بسوی خدا و رسول او ست ومن كانت هجرته الى دنيا يصيبها او امرأة يتزوجها فهجرته الى ما هاجر اليه و کسی که هجرت او بسوی دنیا که برسد آنرا یا بسوی زنی که زوجه گیرد او را پس هجرت او بسوی چیزیست که قصد کرده بسوی او موافقت حدیث بترجمه از آنست که مدار کار بر نیت است **باب** اذا قال رجل لعبده هو لله ونوى العتق وقتی که گفت مردی مر بنده خود را که او برای خداست و نیت کرد از گفتار آزادی را روا است والاشهاد في العتق و بابی است که ذکر کرده شده است در وی گواه گرفتن در عتق **حدثنا** محمد بن عبد الله بن نمير عن محمد بن بشر عن اسمعيل عن ابي هريرة

انه لما اقبل يريد الاسلام ومعه غلامه مرویست از ابو هریره که بتحقیق وی وقتی که پیش آمد بجائی که میخواهد اسلام را و با وی غلام او بود ضل كل واحد منهما عن صاحبه گم شد هر یکی از ان دو از همراه خود فاقبل بعد ذلك پس پیش آمد غلام پس از گم شدن وابو هريرة جالس مع النبي صلى الله عليه وسلم و ابو هریره نشسته بود با پیغمبر خدا فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا ابا هريرة هذا غلامك قد اتاك پس فرمود پیغمبر خدا ای ابو هریره این غلام تو بتحقیق آمد نزد تو فقال اما اني اشهدك انه حر پس گفت ابو هریره آگاه باش که من گواه میگیرم ترا که بتحقیق این غلام آزاد است قال فهو حين يقول گفت راوی پس آمدن این غلام یا عتق او در وقتی بود که رسیده بود بمدینه میگفت يا ليلة من طولها وعنائها على انها من دارة الكفر نجت ای شبی که آزرده ام از درازی و رنج آن میخواهم آنرا یا خشنودم از ان بر اینکه از دار کفر رهائی داده و دارة بمعنی دار واخص از ان گویند که این شعر از ابو هریره است و ظاهر از حدیث لاحق همین است یا از غلام او و بعضی گفته اند که این از مرثد غنوی است که ابو هریره در اظهار رنج و تعبی که در سفر کشیده و شکر رسیدن بدار اسلام خوانده است **حدثنا**

عبيد الله بن سعيد قال حدثنا ابو اسامة قال حدثنا اسمعيل عن قيس عن ابي هريرة قال لما قدمت على النبي صلى الله عليه وسلم قلت في الطريق گفت ابو هریره وقتی که قدوم آوردم بر پیغمبر خدا گفتم در راه يا ليلة من طولها وعنائها على انها من دارة الكفر نجت قال وابق مني غلام لي في الطريق گفت ابو هریره و گریخت از من غلامی که مرا بود در راه قال فلما قدمت على النبي صلى الله عليه وسلم فبايعته گفت ابو هریره پس وقتیکه قدوم آوردم نزد پیغمبر خدا پس بیعت کردم او را و اسلام آوردم فبينا انا عنده اذ طلع علينا الغلام فقال لي رسول الله يا ابا هريرة هذا غلامك پس در ان میان که نزد آنحضرت بودم ناگاه ظاهر شد بر ما غلام پس فرمود مرا رسول خدا ای ابا هریره این غلام تست فقلت هو حر لوجه الله فاعتقته پس گفتم او برای خداست پس آزاد کردم بهمین لفظ لوجه الله

الجزء الرابع شيخ الاسلام | ابواب سجود القرآن

مر تمیم ابن حذلم را در حالیکه تمیم خورد سال بود و خواند بر ابن مسعود آیت سجده را فقال اسجد فانك امامنا فيها پس گفت او را ابن مسعود سجده کن که بتحقیق تو پیشوای مائی درین سجده یعنی از جانب تو خواندن تو لازم آمده بر ما پس باید که اول تو سجده کنی و به تبعیت تو ما کنیم تا آنکه گفته اند سنت آنست که پیشی کند تالی و صف بندند قوم خلف وی و در خلاصه گفته مستحب است که بر داشته نشود سر پیش از تالی بنا آنکه در سجده کردن و ناکردن پیشوائی که اگر نکنی ما نیز نکنیم پس استدلال بر اشاره مذکوره از ترجمه درست نباشد و آنچه مرویست که خورد سالی خواند نزد آنحضرت سجده را پس انتظار کرد آن غلام سجده آنحضرت را و چون سجده نکرد پرسید یا رسول الله نیست درین آیه سجده فرمود آری هست ولیکن تو بوده امام دران اگر سجده میکردی سجده میکردیم دلالت ندارد مگر بر عدم سجود دران وقت تا قدح موضوع تلاوت که امامت تالی و تبعیت سامع است لازم نیاید و تواند که بعد ازین کرده باشد بدلیل حدیث دیگر که دلالت دارد بر وجوب بر سامع على الاطلاق **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى قطان قال حدثنا عبيد الله بن عمر بن حفص عمري قال حدثني نافع عن ابن عمر قال كان النبي صلى الله عليه واله وسلم يقرأ علينا السورة التي فيها السجدة بود آنحضرت که میخواند بر ما سورتی که در آن سجده است فيسجد ونسجد پس سجده میکرد آنحضرت و سجده میکردیم ما با سجده وی حتى ما يجد احدنا موضع جبهته تا آنکه نمی یافت یکی از ما جای نهادن پیشانی خود

قال ابو عبدالله لم يقل ابو كريب عن ابي أسامة حر گفت مولف رح نگفته است ابو كريب كه شيخ اوست از ابو اسامه لفظ حر بلكه همين قدر گفته لوجه الله و باين روايت حديث مطابق تر است بترجمه **حدثنا** شهاب بن عباد قال حدثنا ابراهيم بن حميد بن عبد الرحمن الرؤاسي عن اسمعيل عن قيس قال لما اقبل ابو هريرة ومعه غلامه وهو يطلب الاسلام گفت قيس وقتي كه آمد ابو هريره و با وي غلام او بود و ابو هريره طلب ميكرد اسلام را و اراده مسلمان شدن داشت فضل احدهما صاحبه پس گم شد يكي از ان هردو از همراه خود و اين روايت بحذف من است و در روايتي ديگر اضل است بهمزه تعديه پس حذف ندارد لهذا باين لفظ حديث كرده است شهاب بن عباد وقال اما اني اشهدك انه لله و گفت آگاه باش بتحقيق من گواه ميگيرم ترا كه اين غلام براي خداست يعني آزاد است

باب ام الولد در بيان حكم ام ولد يعني باندي كه از وي فرزندي بوجود آمده باشد آزاد است يا نه وقال ابو هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم من اشراط الساعة ان تلد الامة ربها از علامتهاي قيامت است اينكه مي زايد داه سيد خود را چون فرزند سيد قائم مقام اوست او را سيد داو گفته اند و اين حديث در اول كتاب در باب ايمان گذشته است و شرح آنكه اين يعني از علامتهاي قيامت است بوضوح پيوسته **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال حدثني عروة بن الزبير ان عائشة قالت كان عتبة بن ابي وقاص عهد الى اخيه سعد بن ابي وقاص گفت عائشه بود عتبه پسر وقاص عهد كرده بود به برادر خود سعد بن وقاص ان يقبض اليه ابن وليدة زمعة اينكه بگيرد بخود پسر داه زمعه را قال عتبة انه ابني گفته است عتبه بسعد كه آن پسر اي عبد الرحمن پسر منست فلما قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم زمن الفتح اخذ سعد ابن وليدة زمعة پس وقتيكه قدوم آورد رسول خدا در زمان فتح مكه گرفت سعد پسر داه زمعه را فاقبل به الى رسول الله صلى الله عليه وسلم پس پيش آمد باين پسر بسوي رسول خدا واقبل معه بعبد بن زمعة و آمد سعد با آن پسر عبد بن زمعه را فقال سعد يا رسول الله هذا ابن اخي عهد الي انه ابنه پس گفت سعد اي رسول خدا اين برادر زاده منست كه تعيين نموده بود كه بتحقيق او پسر وست فقال عبد بن زمعة يا رسول الله هذا اخي ابن زمعة ولد على فراشه پس گفت عبد بن زمعه اين برادر منست پسر زمعه كه زاده شده است بر فراش او يعني از داه مملوكه اوست فنظر رسول الله صلى الله عليه وسلم الى ابن وليدة زمعة پس ديد آنحضرت بسوي پسر داه زمعه فاذا هو اشبه الناس بعتبة پس ناگاه وي مشابه ترين مردم بود بعتبه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هو لك يا عبد بن زمعة من اجل انه ولد على فراش ابيه پس فرمود آنحضرت اين پسر مر ترا مير سد اي عبد بن زمعه از آنرو كه زاده شده است بر فراش پدر تو و درين كلام التفات از خطاب بغيبت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم احتجبي منه يا سودة بنت زمعة لما راى من شبهه بعتبة فرمود در پرده باش اي سوده دختر زمعه از جهت مشابهت او بعتبه وكانت سودة زوج النبي صلى الله عليه وآله وسلم و بود سوده زن آنحضرت و از امهات المومنين و اين واقعه بعد از نزول آيت حجاب است و اين امر باحتجاب سوده از وي از راه تورع و احتياط بوده است در تحديث اشكال كرده اند كه مخالف است اصلي را كه باجماع ثابت شده كه دعوي از جانب ديگري بي وكيل مسموع نيست و بر وكالت سعد از برادر او شهادتي به ثبوت نه پيوسته و نيز بر دعوي عبد بن زمعه كه برادر من و داه زاده پدر منست و اقرار پدر او كه زاده منست هم بثبوت نرسيده چگونه اين دعوي مسموع باشد جواب داده اند كه تواند فهم مراتب بوقوع آمده باشد و در ان وقت باستيفاي شرائط مذكور شده و راويان اين قصه استيعاب نكرده اند انتهي پوشيده نماند كه دعوي سعد كه گفته برادر زاده منست دعوي عصوبت خود است نه دعوي به ملك برادر تا احتياج به ثبوت وكالت باشد و ديگر سعد انكاري نداشت در انكه داه زاده زمعه است چنانكه از معهدي كه عتبه بوي كرده كه قبض كند اين وليده

فنزدحم پس هجوم ميكرديم باهم يكبارگي در سجده سر فتحتى لم يجد احدنا لجبهته موضعا يسجد عليه تا آنكه نمي يافت يكي از ما براي پيشاني خود جايي كه سجده كند بر آن و حكمش بعد از دو باب مذكور شود

باب من راى ان الله عز وجل لم يوجب السجود كسيكه دانسته كه بتحقيق خداي بزرگ واجب نكرده است سجده تلاوت را بايد دانست كه مذهب شافعي و احمد و اسحاق و اوزاعي و داود و يكي از دو قول مالك آنست كه سجده تلاوت سنت است واجب نيست بدليل حديث اين باب كه گفت عمر رضي الله عنه اين قول را به محضر صحابه بي انكار احدي پس اجماع سكوتي شد يا يعني و بحديث زيد بن ثابت كه گذشت گويند اگر واجب بودي ادا نميشد بركوع و يا يا كسي را كه سوار باشد و جايز نشدي تداخل در ان و باطل گشتي نماز بترك آن چون سجده جلسه و بعضي فرق كنند ميان سامع و مستمع بر سامع وان كسي است كه بي قصد شنيده واجب نگويند بدليل حديث عمران و سلمان و عثمان رضي الله عنهم كه مذكور شود و شافعي در بويطي گفته موكد ميگيرم سجده بر سامع چنانچه موكد ميگويم بر مستمع و نزد ائمه حنفيه واجب است عموما بر هر كه خوانده و شنيده بقصد باشد يا بي قصد بدليل آيات و احاديث كه در ذم ترك آن واقع شده و تاكيد و مبالغه كه در اداي آن ورود يافته و آيات بعضي از ان وارد اند بلفظ امر كه حقيقت است در وجوب چون آخر نجم و اقرا و حمل كردن آن بر سجده نماز خلاف اتفاق است و بعضي مميز نماز استنكاف كفره از سجود نزد امر مداي و احتراز از تشبه شان نيز واجب و بعضي حكايت فعل انبيا و ملايكه و بيان شان بندگان است سجود و آن نيز دلالت بر وجوب دارند در ظاهر و ليكن چون اين دلالت ظني است ثابت وجوب شد نه فرضيت و سنت استه است بترك آن تباه نگردد و چون مقصود اظهار خضوع و مخالفت كفره است و آن حاصل ميشود بيكبار در يك مجلس تداخل جايز باشد و لهذا جايز باشد اداي آن بركوع در صورتيكه نزديك باشد ركوع بتلاوت سجده و معتبر گشته سجود بر ركوع در قول و بتعالي و محترز الكيفا بخلاف سجده صلوتيه كه هر يك فرض علحده است و جواز اداي آن بايما سوار الكاف و نيست بر سجود ... كه وجوب آن بر راحله نيز چنان ناقص ... ادا

زمعه را یعنی ظاهر است و چون در حضانت زمعه کلان شده اقرار او نیز لازم می آید پس دعوی او نیز راجع بعصوبت آ
فافهم در تطبیق این حدیث بترجمه باب بسیار سخن کرده اند و بجائی نرسیده آنچه اینجا بوضوح پیوسته آنکه داده ام ولد می باشد
و این معنی ظاهر است حاجتی باثبات ندارد و مقصود بیان حکم این داده است که بعد از مردن سید آزاد میگردد و یا در حدیث
تعرضی باین واقع نشده آری گوید در بعضی نسخ واقع شده که حاصلش اینست که آنحضرت هم ام ولد زمعه را داده خواند
و این قول دلالت وارد که آزاد شود است بعد از موت سید و اینست مراد مولف از ترجمه که آزاد نمیشود ام ولد
بعد از موت سید و جواب داده اند که عتق ام ولد بموت سید باحادیث دیگر ثابت شده است انتهی تو قید نماند
که مولف رح بسیار احکامی که واقع شده است باحادیث دیگران برخلاف آن اثبات میکند باحادیثی که نزد وی بصحت
پیوسته و بر شرطا و واقع شده پروای مذاهب دیگر و روایات آنها ندارد قسطلانی از ابن منیر نقل کرده که مولف استدلال
کرده است باین قول که الولد للفراش بر بقاء ام ولد فراش است مانند حره از آنکه برابر کرده شده بزن حره و داخل
کرده شده است درین لفظ عام که فراش است بهر دو را فافهم **باب** بیع المدبر در بیان جواز بیع مدبر مدبر بوزن معظم
بنده را گویند که وی را گفته باشد سید که آزاد است پس از مردن من **حدثنا** آدم بن ابی ایاس قال حدثنا شعبة قال
حدثنا عمرو بن دینار قال سمعت جابر بن عبد الله قال اعتق رجل منا عبدا له عن دبر گفت جابر آزاد کرد مردی از ما انصار بنده را
که مدبر او بود از پس مرگ خود فدعا النبي صلى الله عليه وسلم به فباعه پس طلب کرد آن بنده را پیغمبر خدا و فروخت آنرا بهر آ
سید او که مفلس شده بود بهشتصد درهم و این حدیث سبق ذکر یافته است در باب البیع در جواز فروختن مدبر علما را اختلاف
نزد امام شافعی و مشهور از مذهب امام احمد رواست و نزد امام ابی حنیفه منع است مطلقا و نووی حکایت کرده است
از جمهور علما و سلف از اهل حجاز و اهل شام و کوفه بنا بر احادیث دیگر که صریح است در منع و تاویل کرده اند این حدیث را
که آنحضرت رقبه او را نفروخته بلکه خدمت او را فروخته و مذهب مالک اینست که بیع متعق اگر دینی مستغرق باشد رواست
آزاد نفروشند در حیات و بعد از ممات و قال جابر مات الغلام عام اول گفت جابر مرد غلام مذکور در سال اول **باب**
بیع الولاء وهبته در بیان منع فروختن ولا و هبه کردن آن و ولا وراثتی است که آزاد کننده را میرسد بعد از مردن غلام
آزاد بر تقدیری که وارثی دیگر نداشته باشد **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا شعبة قال اخبرنی عبد الله بن دینار قال سمعت
ابن عمر يقول نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن بيع الولاء وعن هبته گفت ابن دینار شنیدم ابن عمر را میگفت منع کرده است
آنحضرت از فروختن ولا و بخشیدن آن بدیگری **حدثنا** عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا جریر عن منصور عن ابراهیم عن الاسود
عن عائشة قالت اشتريت بريرة فاشترط اهلها ولاءها گفت عائشه خریدم بریره را که آزاد کنیز او را پس شرط کردند اهل او
که فروختند ولا برای ما باشد فذكرت ذلك للنبي صلى الله عليه وسلم فقال اعتقيها فان الولاء لمن اعطى الورق پس ذکر کردم
شرط کردن آنها را برای آنحضرت فرمود آزاد کن او را بتحقیق ولا مر کسی راست که داده است درهم ورق بوزن کتف و
جبل بمعنی درهم است فاعتقتها فدعاها النبي صلى الله عليه وسلم فخيرها من زوجها پس آزاد کردم او را پس خواند او را پیغمبر خدا
پس خیار داد او را از شوهر او که مغیث نام داشت و بر قول اصح غلام بود زن را بعد از آزادی خیار می باشد اگر
خواهد جدا کند خود را فقالت لو اعطاني كذا وكذا ما ثبت عنده فاختارت نفسها پس گفت بریره اگر بدهد مرا چنین
و چنین مال نمی باشم نزد او پس اختیار کرد بریره جدائی را از مغیث از این حدیث احکام و فوائد بسیار و استنباط کرده اند

و نیز قصه مشترک میان بسیاری از آثار تعبیر بصیغه علی است
که حقیقتش ایجاب و الزام است اگرچه مخصوص
بعضی باشد والله اعلم و قیل لعمران بکسر مهمله
بن حصین بلفظ تصغیر الرجل يسمع السجدة
ولم يجلس لها و گفته شد مر عمران را که مردی
می شنید آیت سجده بجائی که نشسته است برای
آن یعنی چیست حکم مردی که بی قصد شنود
قال ارأيت لو قعد لها گفت عمران خبر ده
مرا که اگر نشیند برای سجده یعنی اگر بقصد شنود
حکمش چه باشد اشارت به برابری هر دو حال
هست در عدم وجوب چنانکه گفت سوال کانه
لا یوجب علیه گویا که عمران مذهب میکند
بر سامع بقصد باشد یا بی قصد و مقابل آن
روایت کرده ابن ابی شیبه از ابن عمر که گفت
سجده بر کسی است که شنید آنرا و کلمه علی
برای ایجاب است مطلق از قید قصد و قال
سلمان ما لهذا غدونا و گفت سلمان
فارسی برای این شنیدن بر آمده بودیم تا سجده
کنیم و این پاره از اثر است که روایت کرده
آنرا ابن ابی شیبه و عبد الرزاق که گذشت
سلمان بر قومی نشستگان پس خواندند آیت سجده
را و سجده کردند پس گفته شد مر او را یعنی پرسیدند
چرا سجده نکردی گفت لیس لهذا غدونا
یعنی سجده نکردیم با جهت آنکه باین قصد نیامده
بودیم و این احتمال دارد که این بیان عدم
رستعد او بوضو باشد شاید که بعد از این سجده
کرده باشد و قال عثمان انما السجدة على
من استمعها و گفت عثمان بن عفان رضی
الله عنه نیست سجده مگر بر کسی که گوش کرد آنرا
و بقصد شنید این نیز پاره از اثر است که مرویست
بتحقیق عثمان گذشت بقصه خوانی پس خواند
آیت سجده را تا سجده کند با وی عثمان پس
گفت عثمان این کلام و گذشت و سجده نکرد
اینچنین روایت کرده عبد الرزاق از طریق معمر
از زهری و بروایت ابن وهب از زهری
انما السجدة على من سمعها است بی زیاده همزه
و تا و قال الزهري لا يسجد الا ان يكون
طاهرا گفت زهری سجده مکن مگر آنکه باشی تو
پاک از حدث چنانکه مذهب جمهور است سوی
ابن عمر فاذا سجدت وانت في حضر فاستقبل
القبلة پس چون سجده کنی بجائیکه تو در حضر
باشی پس رو کن قبله را هنگام سجده و ان
كنت راكبا فلا عليك حيث كان وجهك
و اگر باشی تو سوار یعنی در سفر بقرینه مقابله حضر

نووی در شرح صحیح مسلم این فائده ذکر کرده است و در تطبیق حدیث و دلالت بر ترجمه گفته اند که حصر کرده شده است ولا در آزاد کنند پس نباشد مر غیر او را حقی در ان بوجهی نه بیع و نه هبه ولا یخفی ما فیه **باب** اذا اسر اخو الرجل او عمه هل یفادی اذا کان مشرکا وقتیکه اسیر کرده شود برادر مرد یا عم او آیا سید بها اسیر مالی را و برآرد خود را از بند و اسیری وقتیکه باشد آن برادر یا عم کافر یا آزاد میگردد از جهت تملیک برادر و برادر زاده مر آنها را و مقصود مولف آنست که آزاد نمیگردد وقال انس قال العباس للنبی صلی الله علیه وسلم فاديت نفسی و فاديت عقيلا و گفت انس گفت عباس مر آنحضرت را که بدل دادم مالی از نفس خود و عقیل برادر زاده خود گویا مقصود ازین اظهار آن بود که آنحضرت در گذرد از بدل او چون بامر الهی حق مسلمانان بوی متعلق بود آنحضرت در نگذشت وکان علی له نصیب تلك الغنيمة التی اصاب من اخيه عقيل وعمه عباس و بود مر علی را رضی الله عنه حصه از ان غنیمت که رسید او را از برادر او که عقیل بن ابی طالب است و عم او که عباس است عقیل برادر علی بست سال کلان تر از وی بود در غزوه بدر وی و عباس با کافران آمده بودند و اسیر گشتند گفته اند که اگرچه بظاهر مسلمان نبوده اند اما بطریق اکراه همراه شده بودند شافعیه گویند این حدیث حجت است بر حنفیه که گویند من ملك ذا رحم محرم عتق علیه تقریرش آنست که عقیل و عباس از ذوی الارحام علی بلکه از آنحضرت نیز بودند و آزاد نشدند و فدیه داده خود را خلاص کردند جوابش آنست که کافر وقتی که اسیر شود و بغنیمت در آید بنده و مملوک نمیگردد امام اختیار دارد که او را بکشد یا بنده سازد یا فدا گیرد پس مملوک شدن وقتی خواهد بود که امام اختیار بندگی او کند و اینجا اختیار فدا فرمود پس از مجرد غنیمت بی آنکه مملوک شود عتق لازم نمی آید تا این حدیث منافی قول امام ما باشد رحمة الله علیه رحمة واسعة **حدثنا** اسمعيل بن عبد الله قال حدثنا اسمعيل بن ابراهيم بن عقبة عن موسى بن عقبة عن ابن شهاب قال حدثني انس بن مالك ان رجالا من الانصار استاذنوا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم گفت ابن شهاب حدیث کرد مرا انس بن مالک که بتحقیق مردی چند از قوم انصار طلب اذن کردند پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی فقالوا ائذن فلنترك لابن اختنا عباس فداءه پس گفتند بآنحضرت اذن کن پس بگذاریم مر خواهرزاده خود را که عباس است بدل او را فقال لا تدعون منه درهما پس فرمود نگذارید از وی یکدرهم را عباس را خواهرزاده بنسبت پدر عبد المطلب گفته اند از انکه مادر او از بنی النجار قوم انصار بود که هاشم آنرا بتزوج گرفته و از وی عبد المطلب متولد شده بود **باب** عتق المشرك در حکم آزاد کردن کافر بنده را **حدثني** عبيد بن اسمعيل قال حدثنا ابو اسامة عن هشام قال اخبرني ابي ان حكيم بن حزام اعتق في الجاهلية مائة رقبة گفت هشام خبر داده مرا پدر من عروه بن زبیر که حکیم بن حزام که برادرزاده ام المومنین خدیجه است صد و بست سال عمر یافته شصت سال در اسلام بوده اسلام آورده در روز فتح مکه آزاد کرده بود در ایام جاهلیت پیش از اسلام خود صد بنده را وحمل على مائة بعير و سوار کرده بر صد شتر و داده آنرا بمردم فلما اسلم حمل على مائة بعير واعتق مائة رقبة پس وقتی که مسلمان شد سوار کرد بر صد شتر و آزاد کرد صد بنده دیگر مرویست که حج کرد بعد از اسلام و با وی صد شتر بود که در گردن جل ها جل داشتند و قف کرد آنرا با صد بنده که در گردن آنها طوق نقره بود قال فسالت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم گفت حکیم بن حزام پس پرسیدم رسول خدا را فقلت يا رسول الله ارايت اشياء كنت اصنعها في الجاهلية پس گفتم ای رسول خدا خبر ده چیزها را که میکردم آنرا در ایام جاهلیت كنت اتحنث بها يعني اتبرر بها بودم من که عبادت میکردم بآن کارها یعنی تقرب میجستم بآن خدا را اتبرر بفتح همزه و تاء مثناة فوقانیه و باء موحده و دو راء اول بتشدید است از بر است بمعنی طلب میکردم

الجزء الرابع تیسیر القاری | ابواب سجود القرآن

قصه خوان که در اثنا اخبار و مواعظ آیات سجده نیز میخوانند و سجده میکنند بجهت عدم قصد تلاوت از قاص بعدم سماع از سامع یا عدم سماع **حدثنا** ابراهيم بن موسى قال اخبرنا هشام بن يوسف عن ابن جريج اخبرهم قال اخبرني ابو بكر بن ابي مليكة تابعی عبد الله بن عبيد الله بن ابی ملیکه بضم میم و فتح لام و سکون تحتیه کنیت است زهیر بن عبد الله است عن عثمان بن عبد الرحمن بن عثمان التيمي عن ربيعة بن عبد الله بن الهدير بضم ها و فتح دال مهمله و سکون تحتیه تابعی است که ولادتش در زمان پیغمبر خدا است صلی الله علیه وآله وسلم قال ابو بكر وكان ربيعة من خيار الناس گفت ابو بکر بن ابی ملیکه و بود ربیعه از بهترین مردم عما حضر ربيعة متعلق است باخبرنی و قول وی عثمان متعلق است بمحذوف یعنی راوی من عمر بن الخطاب یعنی خبر داد ابو بکر مذکور بحالیکه راوی است از عثمان مذکور و وی از ربیعه از انچه حاضر شده بود ربیعه از مجلس عمر رضی الله عنه قراه يوم الجمعة على المنبر سورة النحل خواند عمر روز جمعه بر منبر سوره نحل را حتی اذا جاء السجدة نزل فسجد وسجد الناس تا آنکه چون رسید آیه سجده فرود آمد از منبر پس سجده کرد

آن بر وی سابق بود و تقرب بخدا را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اسلمت علی ما سلف لك من خیر گفت حکیم
پس فرمود رسول خدا اسلام آوردی بر حالیکه پیش بوده است ترا از نیکوئی معنی آن نیست که تقرب تو در آن وقت باعث خیر و ثواب
بوده لیکن مراد آنست اسلام تو برکت آن فعلهای نیکو تو بود یعنی در طبع تو نیکوئی سرشته بود نسکه بدان هدایت یافتی **باب**
من ملك من العرب رقيقا کسیکه مالک گشت از جماعهٔ عرب بنده را عرب قوم مشهور را نیز اولاد اسمعیل علیه السلام از اینها
کسانیکه ساکن امصار اند آنها را عرب میگویند و آنکه ساکن بادیه اند اعراب میگویند بعضی گویند عرب عام است شامل است
اعراب را فوهب وباع وجامع وفدى پس بخشید آنرا و فروخت و جماع کرد با وی و بدل گرفت یعنی اینهمه تصرف
دران رواست و مجرد ری ندارد از آنکه از عرب است وسبى الذرية وکسی که بند گرفت ذریت را ذریه نسل جن و انس را گویند
از ذرا بمعنی خلق لیکن در استعمال عرب همزه را حذف کرده اند و مراد اینجا از ذریت اولاد صغار است وقول الله تعالى
و باب در بیان قول خدای بر ضرب الله مثلا عبدا مملوكا لا يقدر على شئ زده است خدای مثلی را بنده که در ملک
کسی است یعنی مراد ازین عبد بنده خدا نیست که قدرت ندارد بر هیچ چیز از آنکه غلام را ملکی نمی باشد ومن رزقناه منا رزقا
حسنا و آزادی که روزی داده ایم او را از پیش خود روزی نیک فهو ينفق منه سرا وجهرا پس وی میدهد از آن
روزی پنهان و آشکارا هل يستوون الحمد لله بل اكثرهم لا يعلمون آیا این هردو قسم برابر اند سپاس و منت است خدا را
بر فعلهای او گویا بعد از جواب آنکه هردو جنس برابر نیستند فرمود الحمد لله که می دانید بلکه اکثر ایشان نمیدانند از ابن عباس
منقول است که این مثل کافر و مومن است بنده عاجز مثل کافر است و آزادی که او را خدا دان مال داده مثل مومن
حاصل آنکه برابر نا بودن کافر و مسلمان همچنین بر ظاهر است چنانکه بندهٔ عاجز و مالک قادر بر انفاق در آیراد این آیت
کریمه درین ترجمه اشعار است بآنکه عبد مملوک عام است هم از عرب می باشد و از عجم چنانکه درین آیت عام است
والله اعلم **حدثنا** ابن ابی مریم قال اخبرنا اللیث قال حدثنی عقیل عن ابن شهاب قال ذكر عروة ان مروان بن الحكم
والمسور بن مخرمة اخبراه مرویست از ابن شهاب که ذکر کرد عروه تحقیق مروان بن حکم و مسور بن مخرمه خبر داده اند او را
ان النبي صلى الله عليه وسلم قام حين جاءه وفد هوازن تحقیق پیغمبر خدا استاد هنگامی که مسلمان شده آمدند نزد
آنحضرت ایلچیان قوم هوازن فسألوه ان يرد اليهم اموالهم وسبيهم پس سوال کردند آنحضرت را که باز دهد مالهای و بندیان
ایشان را فقال ان معي من ترون پس فرمود تحقیق با من جماعه هستند که می بینید در حق آنها متعلق شده است بآن
واحب الحديث الى اصدقه وموتر من سخن نزد من راستترین آنست گویا اشاره ایست بآنکه فرمود که حق دیگران بآن
متعلق است فاختاروا احدى الطائفتين اما المال واما السبي پس اختیار کنید یکی ازین دو جنس یا مال یا بند
وقد كنت استانيت بهم وتحقیق من تاخیر کرده ام قسمت سبی را با ایشان برای آنکه حاضر شوید شما استانیت بمعنی مهلت
از باب استفعال است از انی نبون وكان النبي صلى الله عليه وسلم انتظرهم بضع عشرة ليلة حين قفل من الطائف
و بود آنحضرت که انتظار ایشان کشیده و آن ده شب هنگامی که باز گشت از طایف بجعرانه و قسمت فرمود غنائم را
آنجا فلما تبين لهم ان النبي صلى الله عليه وسلم غير راد اليهم الا احدى الطائفتين پس هرگاه ظاهر شد مر آنها را که پیغمبر خدا
رد کننده است بایشان مگر یکی ازین دو جنس طائفه از چیزی یعنی از آنست قالوا فانا نختار سبينا گفتند پس تحقیق ما
اختیار میکنیم بندیان خود را فقام النبي صلى الله عليه وسلم في الناس فاثنى على الله بما هو اهله پس بخطبه استاد پیغمبر خدا و مردم

احادیث و آثار متعارض آمده اند احتیاط در قول بوجوب
باشد و شبهه در دلیل منافات لوجوب ندارد
كذا قاله الشيخ الاجل في شرح سفر السعادة نزاد
نافع عن ابن عمر ان الله لم يفرض علينا
السجود الا ان نشاء ابن جریج گوید زیاده کرده
نافع در روایت خود از ابن عمر که گفت تحقیق خدا
فرض نکرده است بر ما سجده را یعنی علی الفور
مگر آنکه ما خواهیم و اختیار وقت بمن است تا که
گنجایش اختیار است و قول بعضی علما که نفی
فرضیت مستلزم نفی وجوب نباشد مبنی بر اصطلاح
جدید است که درینجا مناسب نیست بقول
وی الا ان نشاء **باب** من قراء
السجدة في الصلوة فسجد بها کسیکه
خواند آیت سجده را در نماز پس سجده کرد بدان
یعنی در نماز اشارت است بر قول کسی که مکروه
داشته خواندن آیت سجده را در نماز فرض چنانکه
از امام مالک منقول است **حدثنا** مسدد
قال حدثنا معتمر بن سلیمان تیمی قال
حدثنا ابی قال حدثنی بکر بفتح موحده ابن
عبدالله مزنی عن ابی رافع قال صليت مع ابي هريرة العتمة فقراء
اذا السماء انشقت گفت ابو رافع گزاردم با ابوهریره نماز عشا را پس
خواند سوره انشقت فسجد پس سجده کرد در آن فقلت
ما هذه السجدة پس گفتم چیست این سجده
که در نماز گزاردی قال سجدت بها خلف
ابا القاسم گفت ابوهریره سجده کردم بآن
سجده پس ابوالقاسم محمد صلى الله عليه واله
وسلم فلا ازال اسجد فيها حتى القاه
پس همیشه سجده میکنم در نماز از آن بازکه دیده ام
تا آنکه ملاقات کنم آنحضرت را مردن در عالم ارواح
باب من لم يجد موضعا للسجود
مع الامام من الزحام کسیکه نیافت جای
برای سجده کردن با امام از هجوم مردم بدرستیکه
تواند جا آرد اگرچه بر پشت دیگری باشد
حدثنا صدقة بن الفضل قال اخبرنا
یحیی بن سعید عن عبید الله عن نافع عن
ابن عمر قال كان النبي صلى الله عليه وعلى
اله وسلم يقرا السورة التي فيها السجدة
فيسجد ونسجد معه بود آنحضرت که میخواند
سوره را که در وی آیت سجده است پس سجده میکرد
و سجده میکردیم با وی حتى ما يجد احدنا
مکانا لموضع جبهته تا آنکه می یافت یکی از

پس ستایش کرد بر خدا صفاتی را که او سزاوار آنست ثم قال اما بعد فان اخوانكم قد جاؤنا تائبين پس فرمود پس از حمد خدا تحقیق برادران شما آمدند نزد ما در حالی که توبه کننده اند از کفر و معصیت وانی رأيت ان ارد اليهم سبيهم و من مصلحت دیده ام این که باز دهم ایشان را بندیان ایشان فمن احب منكم ان يطيب ذلك فليفعل پس کسیکه دوست دارد از شما اینکه خوش کند رد بندیان هوازن پس گو بکند آنرا ومن احب ان يكون على حظه حتى نعطيه اياه من اول ما يفيء الله علينا فليفعل و کسیکه دوست دارد بودن بر نصیب خود تا آنکه بدهیم او را عوض او را اول چیزی که غنیمت دهد خدا بر ما پس بکند آنرا یعنی رجوع کند بسوی ما که بدهیم از اموال و خراج و جز آن فقال الناس طيبنا لك پس گفتند مردم دادیم ما آنرا برای رسول خدا قال انا لا ندري من اذن منكم ممن لم يأذن فرمود ما نمیدانیم کسی را که اذن کرد از شما از کسی که اذن نکرده است یعنی باین قبول حاضران غمامیدانیم قبول همه شما فارجعوا حتى يرفع الينا عرفاؤكم امركم پس رجوع کنید بمردم خود تا برسانند نزد ما کلانان شما امر شما را فرجع الناس فكلمهم عرفاؤهم پس رجوع کردند بعرفای خود پس کلام کرد ایشان را عرفای ایشان درین امر و قبول آن ثم رجعوا الى النبي صلى الله عليه وسلم فاخبروه انهم طيبوا واذنوا پس رجوع کردند بسوی پیغمبر خدا و خبر دادند آنحضرت را که بتحقیق ایشان خوش کردند و اذن دادند که بندیان را بهوازن بدهند فهذا الذي بلغنا عن سبي هوازن ابن شهاب گوید اینست آنچه رسیده است ما را از حال بندیان هوازن وقال انس قال عباس للنبي صلى الله عليه وسلم فاديت نفسي و فاديت عقيلا و گفت انس گفت عباس مر آنحضرت را فدا داده خود را و عقیل را و این در غزوۀ بدر بوده است مقصود از ایراد این قول آنست که از اسیر فدیه گرفته اند و این حدیث دلالت کرد بر همه ترجمه غیر از بیع حدثنا علي بن الحسن قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا ابن عون قال كتبت الى نافع گفت ابن عون نوشتم بسوی نافع مولی ابن عمر پرسیدم از غارت کردن پیش از قتال فكتب الي ان النبي صلى الله عليه وسلم اغار على بني المصطلق وهم غارون وانعامهم تسقى على الماء پس نوشت بسوی من که بتحقیق پیغمبر خدا غارت کرد بر بنی المصطلق که قبیله از خزاعه است و حال آنکه آنها غافل بودند و دواب آنها آب داده میشدند بر آبی فقتل مقاتلتهم وسبى ذراريهم پس کشت قتال کنندگان ایشان را و بند کرد مردم ایشان را واصاب يومئذ جويرية ورسید درین روز جاریه را بعضی گویند که در سهم ثابت بن قیس رسیده او مکاتب ساخت آنرا و آنحضرت وجه کتابت او را داده تزویج کرد حدثني به عبد الله بن عمر وكان في ذلك الجيش نافع گوید حدیث کرده است مرا باین واقعه ابن عمر و بود وی دران لشکر حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن عن محمد بن يحيى بن حبان عن ابن محيريز رأيت ابا سعيد فسألته مرویست از ابن محیریز که دیدم ابا سعید پس پرسیدم از حکم عزل یعنی کشیدن ذکر از فرج زن تا آب در وی نریزد و ماده حمل نگردد فقال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة بني المصطلق فاصبنا سبيا من سبي العرب پس گفت برآمدیم ما با پیغمبر خدا در غزوۀ بنی مصطلق پس دریافتیم بندی از بندی مردم عرب فاشتهينا النساء فاشتدت علينا العزبة واحببنا العزل پس خواهش کردیم زنان را و دشوار شد بر ما بی زنی بودن پس دوست داشتیم عزل را فسألنا رسول الله صلى الله عليه وسلم پس پرسیدیم آنحضرت را از عزل کردن که روا می دارد فقال ما عليكم ان لا تفعلوا پس فرمود نیست بر شما باکی اینکه نکنید عزل را که لازم اداست ما من نسمة كائنة الى يوم القيامة الا وهي كائنة نیست هیچ مخلوقی که شونده است تا روز قیامت مگر که شونده است یعنی تدبیر شما در نا شدن فائده ندارد و تطبیق حدیث بترجمه در بنده گرفتن و وطی کردن است بندیان

الجزء الرابع شيخ الاسلام | ابواب تقصير الصلوة

و در روایت ابی الوقت ابواب تقصیر الصلوة قصر و اقصار و تقصیر هر سه بمعنی کوتاه کردن و فعل از اول بر وزن نصر است و اما بر وزن کرم پس از قصر بمعنی کوتاه شدن است و مراد تخفیف نماز چهار گانه است بدوگانه در سفر

باب ما جاء في التقصير

حدیثی که آمده است در ذکر قصر نماز در سفر وكم يقيم حتى يقصر و چند روز بماند در سفر در جائی تا قصر کنند در آن ایام و زیاده از آن اگر ماند قصر جائز نباشد و خلاف نیست هیچ یکی را از ائمه و علما در جواز قصر مسافر را ولیکن نزد جمهور جائز است در هر سفر مباح بطاعت باشد یا تجارت بجهت تخفیف بر مسافر زیرا چه علت رخصت میشود اورا التعب سفر و بعضی خوف در سفر شرط کنند و بعضی بودن آن سفر حج یا عمره یا جهاد و بعضی بودن آن سفر طاعت و نزد امام ابو حنیفه جائز است در هر سفر طاعت باشد یا معصیت بدلیلی که در باب تقصير اذا خرج من موضعه مذکور شود و در شرح مسند ابن اثیر گفته بود قصر نماز در سنه چهارم از هجرت حدثنا موسى بن اسماعيل قال حدثنا ابو عوانة

عرب را **حدثنا** زهير بن حرب قال حدثنا جرير عن عمارة بن القعقاع عن ابی زرعة عن ابی هريرة قال لا ازال احب بنی تميم ح
گفت ابوهريره هميشه بودم کردوست ميداشتم قبيلهٔ بنی تميم را حدثنی ابن سلام قال اخبرنا جرير بن عبد الحميد عن المغيرة عن
الحارث عن ابی زرعة عن ابی هريرة وعن عمارة عن ابی زرعة عن ابی هريرة يعنی روايت کرد مغيره از حارث واز عماره واين
هردو از ابی زرعه از ابی هريره قال ما زلت احب بنی تميم منذ ثلاث سمعت من رسول الله صلی الله عليه وسلم يقول فيهم
گفت وا نماد وست ميدارم بنی تميم را از زمان سه چيز که شنيدم از پيغمبر خدا ميفرمود در حق ايشان سمعته يقول هم اشد
امتی علی الدجال شنيدم آنحضرت را ميفرمود اينها دشوار ترين امت منند بر دجال يعنی از رسوخ مسلمانی که دارند تسلط
بر آنها آسان نخواهد شد واو جاءت صدقاتهم فقال رسول الله صلی الله عليه وسلم هذه صدقات قومنا وآمد مال زکوة آنها
پس فرمود آنحضرت اين صدقات قوم ماست اينها را داخل قوم خود ساخت از جهت اجتماع نسب ايشان بنسب
آنحضرت در الياس بن مضر وكانت سبية منهم عند عائشة وبود بندی از ايشان نزد عائشه فقال اعتقيها فانها من ولد اسمعيل
پس فرمود عائشه را آزاد کن اورا بتحقيق او از اولاد اسمعيل است واز اينجا معلوم شد که عرب بنده ميشود ليکن تبرا ست
آزاد کردن آن پوشيده نماند که احاديث مذکوره تصريح ندارد که فروختن سبی عرب روا باشد ليکن مولف رح گويا استدلال
کرده بر آن ازين وجه که هرگاه اينهمه احکام رقيت بر آنها جائز باشد فروختن نيز روا خواهد بود **باب** فضل من ادب
جاريته وعلمها ثواب کسی که ادب کند واوخود را وتعليم کند او را احکام دين **حدثنا** اسحاق بن ابراهيم سمع محمد بن فضيل عن
مطرف عن الشعبی عن ابی بردة عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم من کانت له جارية فعالها واحسن اليها
مرويست از ابی موسی اشعری گفت فرمود رسول خدا کسيکه باشد او را داهی پس انفاق کند بروی ونيکوئی کند بوی
عال يعنی انفق است ميگويند عال الرجل عياله وليهم اذا قام بما يحتاجون اليه در روايت ابی ذر بجای فعالها فعلمها ست
واين مناسب تر است بترجمه ثم اعتقها وتزوجها کان له اجران پس آزاد کند او را وزن گيرد باشد مر او را دو ثواب
يک اجر نکاح وتعليم واجری ديگر بر اعتاق کرمانی از مهلب نقل کرده که حق سبحانه تعالی دو چند کرد اجرا ونکاح وتعليم گردانيد
آنرا مانند اعتاق **باب** قول النبی صلی الله عليه وسلم العبيد اخوانکم فاطعموهم مما تاکلون درفرمودهٔ پيغمبر خدا که بندگان
برادران شما اند پس طعام دهيد آنها را از آنچه ميخوريد شما وقول الله تعالی واعبدوا الله ولا تشرکوا به شيئا عبادت کنيد
خدا را وانباز نگردانيد بخدا چيزی را وبالوالدين احسانا وبذی القربی واليتامی والمساکين ونکوئی کنيد با در و پدر وباهل قرابت
وخويشان ويتيمان ومسکينان والجار ذی القربی والجار الجنب والصاحب بالجنب وابن السبيل وما ملکت ايمانکم ذی القربی القريب
يعنی ذی القربی بمعنی خويش است در نسب والجنب الغريب يعنی جنب بمعنی غريب است والجار الجنب يعنی الصاحب فی السفر
کسيکه همراه است در سفر وابن السبيل بمعنی رهگذر است وما ملکت بمعنی بنده مملوک **حدثنا** آدم بن ابی اياس قال حدثنا
شعبة قال حدثنا واصل الاحدب قال سمعت المعرور بن سويد قال رايت ابا ذر الغفاری وعليه حلة وعلی غلامه حلة گفت واصل
شنيدم معرور بن سويد را که گفت ديدم ابوذر غفاری را که بر وی حله است وبر غلام او حله است يعنی هر دو کس
يک نهج برابر جامه داشتند حله دو جامه ردا وازار را گويند فسالناه عن ذلک پس پرسيديم ابا ذر را ازين
فقال انی ساببت رجلا فشکانی الی النبی صلی الله عليه وسلم پس گفت من سب کردم ودشنام دادم مردی را بعضی گويند
بلال بود مولی ابی بکر پس شکوه کرد مرا نزد آنحضرت فقال لی النبی پس فرمود مرا پيغمبر خدا صلی الله عليه وسلم اعيرته بامه

کسيکه نوزده گفته بر دو روز دخول وخروج را شمرده وکسيکه هفده گفته هر دو را حذف کرده وراوی هژده يکی را شمرده واما روايت پانزده اگرچه حکم کرده است نووی بضعف وی از جهت ابن اسحق وليکن منفرد نيست باين روايت ابن اسحاق بلکه روايت کرده نسائی از طريق عراک بن مالک نيز همچنان واين اسناد جيد است وشايد که راوی گمان کرده که اصل روايت هفده است پس حذف کرد آن دو روز را وموید است اين روايت را آنچه طحاوی از ابن عباس وابن عمر آورده که گفته اند اين هر دو چون قدوم کنی شهری را وحال آنکه مسافری ودر دل تو اقامت پانزده شب است پس تمام گزار نماز در آنجا واگر نميدانی که کی کوچ کنی از آنجا پس قصر نماز کن ونحو آن امام محمد در کتاب الآثار آورده از ابن عمر فقط وابن ابی شيبه نيز از ابن عمر آورده که چون عزم ميکرد بر اقامت پانزده اتمام ميکرد وازينجا اخذ کرده علما که گويند که اگر بی نيت مدت تها بايستد جای قصر کند چنانچه هم از ابن عمر بطريق متعدده آمده که وی ميرا از همچنان شش ماه بايستاد که گر امروز فردا بر آيد دو رکعت ميگزارد وثابت شده که صحابه نيز با وی بودند وانس نيز با عبد الملک بن مروان در شام دو ماه بايستاد ودو رکعت ميگزارد وعبد الرحمن بن سمره در بعض شهرهای فارس دو سال ماند ونماز قصر ميکرد ونه زياده بر دو رکعت ومذهب شافعی آنست که اگر نيت اقامت چهار روز يا بيشتر کند مقيم گردد وچهار رکعت گزارد واگر بی نيت بقصد برآمدن امروز فردا زياده از هژده روز بايستد تمام کند نماز را از حديث عمران وتقدير بچهار از عثمان رضی الله عنه روايت کنند وما ترجيح کرديم تقدير به پانزده روز را بالقياس بر مدت طهر که نيز پانزده است بجامع آنکه چنانکه طهر موجب است عبادتی را که ساقط بود از حيض اقامت پانزده نيز موجب است ساقط از سفر را ونيز اقامت آنحضرت بمکه زياده از چهار روز در حجة الوداع با وجود قصر مستلزم نفی اين تقدير است چنانکه در حديث آينده ظاهر گردد **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا يحيی بن ابی اسحق الحضرمی قال سمعت انسا يقول خرجنا مع النبی صلی الله عليه وآله وسلم من المدينة الی مکة ميگفت انس بيرون آمديم با آنحضرت از مدينه بمکه بقصد حج يعنی حجة الوداع فکان يصلی رکعتين رکعتين حتی رجعنا الی المدينة پس بود که ميگزارد دو دو رکعت سوای مغرب تا آنکه باز گشتيم بطرف مدينه اقمتم

آیا نسبت بعار کرده باد را او تم قال ان اخوانکم خولکم جعلهم الله تحت ایدیکم پس فرمود برادران شما اند غلامان شما گردانیده است آنهارا خدا زیردست شما فمن کان اخوه تحت یده فلیطعمه مما یاکل پس کسی که باشد برادر او زیردست او یعنی مملوک او پس نخورد طعام دهد او را از آنچه میخورد ولیلبسه مما یلبس و بپوشاند او را از آنچه می پوشد و این امر بطریق ندب است و مراد مواسات است نه برابری در هر چیز نووی گوید واجب است بر سید نفقه بنده و کسوت او بچیزی که متعارف اهل شهر باشد برای بنده لا تکلفوهم ما یغلبهم تکلیف نکنید از عمل ایشان را چیزی که غالب آید ایشان را و نتوانند تحمل آن کردن فان کلفتموهم ما یغلبهم فاعینوهم پس اگر تکلیف کنید ایشان را چیزی که غالب آید بر ایشان پس مدد کنید در برداشت آن یعنی لایق نیست چنین تکلیف کردن و اگر ناچار تکلیف کنید شریک شوید در برداشت آن این حدیث در کتاب الایمان در باب معاصی امر جاهلیت گذشته است

باب العبد اذا احسن عبادة ربه ونصح سیده

در بیان ثواب بنده وقتی که نیک کند عبادت پروردگار خود و خیرخواهی کند سید خود را **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال العبد اذا نصح سیده واحسن عبادة ربه کان له اجره مرتین فرمود هر بنده وقتیکه خیرخواهی کند مولای خود را در خدمت او را بامانت و دیانت بجا آورد و نیکو کرد عبادت پروردگار خود را باشد مر او را ثواب دو بار یعنی یکبار ثواب بر خدمت سید که بوجه احسن ادا کرده و دیگر بر عبادت خدا یعنی گمان نبرند که او را بر خدمت سید که مملوک است اجری نزد خدا نباشد یا آنکه او را بر عبادتی که برای خدا باوجود شغل بخدمت مولی میکند دو اجر باشد **حدثنا** محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان عن صالح عن الشعبی عن ابی بردة عن ابی موسی الاشعری قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ایما رجل کانت له جاریة ادبها فاحسن تعلیمها واعتقها وتزوجها فله اجران گفت ابو موسی اشعری فرمود پیغمبر خدا هر مردی که باشد مر او را داهی که تعلیم آداب کند پس نیک کند تعلیم او را و آزاد کند او را و زن گیرد پس مر آن مرد را دو ثواب است اگر گویی هر کردو عمل نیک کند او را دو اجر است خصوصیت باکنیزد و ماه چیست و هر کرا تعلیم کند اجری بروی خواهد بود و هر کرا آزاد کند غلام باشد یا داه مثاب میگردد گوئیم مراد آنست که کنیزک را بر تعلیم داه که غیر متعارف است و غرابتی دارد دو اجر است همچنین بر اعتاق و تزویج آن و تضعیف یک عمل بدو مثل امری مقرر بکمال خود است و این حدیث سبق ذکر یا قیه والشرح والبسط بیشتر ازین گذشته است والله اعلم **حدثنا** بشر بن محمد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا یونس عن الزهری قال سمعت سعید بن المسیب یقول قال ابو هریرة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم للعبد المملوك الصالح اجران فرمود مر بنده مملوک صالح را که معصیت حق نمیکند دو اجر است والذی نفسی بیده لولا الجهاد فی سبیل الله والحج وبر امی و سوگند کسی که نفس من در دست قدرت اوست اگر نبودی جهاد در راه خدا و حج و نیکوئی با در من لاحببت ان اموت وانا مملوك هر آئنه دوست دارم اینکه بمیرم و حال آنکه من در ملک کسی باشم یعنی آنکه آرزوی این معنی نمیکنم و دوست نمیدارم ازین است که بنده مملوک دیگری را جهاد و حج میسر نیست بی اذن سید و انفاق بر مادر نیز دست نمید هد او را از آنکه هر چه حاصل میکند از مولا است این قول اگر از کلام آنحضرت باشد چنانکه بعضی گفته اند برای تعلیم امت است و بر تقدیر حین حیات مادر و بعضی انبیا مبتلا شده اند بمملوکیت لعل علمه اما صحیح آنست که این قول ابو هریره است ابن حزم گرده اند اکثری از علمای حدیث نام مادر ابو هریره امیمه است بصیغه تصغیر و آن صحابیه است ذکر کرده اسلام او را در صحیح مسلم **حدثنا** اسحق بن نصر قال حدثنا ابو اسامة عن الاعمش قال حدثنا ابو صالح عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم نعم ما لاحدهم یحسن عبادة ربه وینصح لسیده نیکوترین چیزی مر بنده را است که نیک میکند عبادت پروردگار خود را و خیرخواهی میکند مولای خود را

قول امام شافعی که گوید غایت اقامت چهار روز است و قول امام احمد گوید اقامت بگزاردن بست و یک نماز است

باب الصلوة بمنی

حکم نماز بموضع منا یعنی روز ترویه و در ایام رمی بدان که اتفاق دارند علما بر آنکه کسیکه قدوم کرده است از اطراف بمکه یعنی برای حج قصد کند نماز را بمکه و منا و عرفه و مزدلفه زیرا چه وی در سفر است بی قصد اقامت و اما اهل مکه پس اختلاف کرده اند در حکم نماز ایشان بمنا و مشاهد دیگر که قصر کنند یا اتمام مذهب مالکیه قصر است چنانکه اهل منا قصر کنند بمکه و عرفات گویند که آن سنت است درین مواضع و اگر جایز نمی بود اهل مکه را قصر در منی هر آئنه پیغمبر سود آنحضرت ایشان را که اتمام کنید و نیست میان منا و مکه مسافت قصر پس معلوم شد که آن قصر برای نسک بود و تعقب کرده آنرا طحاوی که اگر چنین بودی هر آئنه اهل منا و اهل مکه اتمام میکردند در حج و قایل نیست بدان احدی و تواند که ترک اعلام آنحضرت اهل مکه را باتمام در منا جهت اکتفا بر اعلام سابق بود هنگام فتح که در حدیث عمران بن حصین در ترمذی آمده که نماز گزارد آنحضرت بمکه دو رکعت و میفرمود ای اهل مکه اتمام کنید شما که ما قوم مسافرانیم و نزد اکثر اهل علم که ائمه ثلثه از ایشانند قصر نکنند اهل مکه در منی بجهت انتفاء مسافت قصر و اختلاف در مسافت قصر علی قریب مبین گردد **حدثنا** مسدد قال حدثنی یحیی قطان عن عبید الله بتصغیر عمر قال اخبرنی نافع عن عبد الله بن عمر قال صلیت مع النبی صلی الله علیه وعلی آله وسلم بمنی رکعتین وابی بکر وعمر گفت ابن عمر گزاردم با آنحضرت وابی بکر و عمر در منا دو رکعت قصر

اسماء الرجال

باب کراهیة التطاول علی الرقیق بیان مکروه بودن ترافع یعنی بسیار کلان گرفتن خود را بر بنده خود ایچنین گفته اند بیان این ترجمه تواند که مراد از تطاول درازدستی بر تکلیفات خدمات شاقه باشد چنانکه از عهدهٔ عبادت حق باسانی نتواند که برآید و تائید احادیث باب ترجمه را بر یمعنی ظاهر است وقوله عبدی امتی و مکروه بودن گفتار سید که بنده من و داه من از قبیل کراهت تنزیهی است و جائز است که بگوید کذا قالوا و تواند که عطف قوله عبدی بر کراهت باشد یعنی بیان جواز این گفتار چنانکه آیات و احادیث بر یمعنی دال است وقول الله وفرموده خدا والصالحین من عبادکم و اِمائکم و نسبت داده عبد را بموُمنان مخاطب درین آیت مذکوره که در سورهٔ نور واقع شده وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم و امائکم معنی آنست که نکاح کنید زنان بی شوهر که از شما اند و نکوکاران از بندهای خود و داهان خود و در سورهٔ نحل فرموده عبدا مملوکا یعنی بنده که در ملک است و در سورهٔ یوسف فرموده والفیا سیدها لدی الباب و یافتند زلیخا و یوسف سید و مالک او را نزد در عزیز را سید و مالک گفته و نیز فرموده من فتیاتکم المؤمنات از داهان شما که مسلمانان اند وقال النبی صلی الله علیه وسلم قوموا الی سیدکم و فرموده پیغمبر خدا بایستید بسوی سید خود برای سعد بن معاذ نسبت بقوم او فرموده است و فرموده واذکرنی عند ربک عند سیدک یعنی درین آیت رب بمعنی سید است مقصود مولف از ایراد این دو قول آنست که هرگاه سید نسبت بغیر بنده مملوک آمده نسبت بمملوک بطریق اولی خواهد بود **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن عبید الله قال حدثنی نافع عن عبد الله عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا نصح العبد سیده فرمود وقتیکه خیرخواهی کرد بنده سید خود را واحسن عبادة ربه کان له اجره مرتین و نیکو کرد عبادت پروردگار خود را باشد مر او را ثواب دو باره در موافقت حدیث بترجمه که کراهیت تطاول که بمعنی ترفع واستعلاست گفته اند که هرگاه بنده هم خدمت سید میکند و عبادت خدا بوجه احسن ادا مینماید بروی ترفع کردن مکروه خواهد بود و مناسبت بمعنی که ما در شرح ترجمه بیان کردیم باین وجه خواهد بود که آنحضرت باین قول اشارت کرد و ترغیب فرمود که بنده را باید گذاشت که عبادت حق بوجه احسن کند و در اوقات مستحبه و جماعات ادا نماید پس تکالیف شاقه نباید کرد که از عهده این دو خدمت باسانی برآید **حدثنا** محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن برید عن ابی بردة عن ابی موسی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال المملوک الذی یحسن عبادة ربه فرمود مر بنده را که نیک میکند عبادت پروردگار خود را ویؤدی الی سیده الذی له علیه من الحق والنصیحة والطاعة اجران و ادا میکند بسوی مولای خود چیزی که مر او راست بروی از حق یعنی اجری که بروی قرار داده و خیرخواهی و در اصلاح کارهای مولا کرده و خدمت او بجا آورده دو اجر است مناسبت اینحدیث بترجمه مانند تقریر است که مذکور شد **حدثنا** محمد قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام بن منبه انه سمع ابا هریرة یحدث عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال لا یقل احدکم اطعم ربک یعنی تنبکر اسق ربک بتحقیق فرمود نگوید کسی از شما بغلام دیگری طعام بده رب خود را وضو کنان رب خود را و آب بده رب خود را یعنی اگرچه رب بمعنی صاحب و مربی است و بحسب لغت عرب اطلاق رواست لیکن چون بنده مامور است بتوحید و ترک شرک مکروه است این اطلاق از ایهامی که بحسب ظاهر و تبادر ذهن دارد اگر گوئی این اطلاق اگر مکروه است چگونه در قرآن و احادیث وارد شده مثل واذکرنی عند ربک وارجع الی ربک و رب الارباب الی غیر ذلک گوئیم مراد نهی تنزیه و ادب است و آنجا که واقع شده برای بیان جواز است یا گوئیم نهی از عادت کردن است و بسیار گفتن چنانکه اشارت میکند باین معنی مواد مذکوره در حدیث که کثیر الوقوع است بحسب عادت یا آنکه کراهت از اراده قصد تعظیم است باین اسم شریف یعنی اختیار این اسم بلفظ سید و مولا برای تعظیم باشد آنچه مذکور شد نسبت با جنبی غلام

الجزء الرابع شیخ الاسلام | ابواب التقصیر

چهار رکعت خطبه خواند و اعتذار کرد که درین سال اعراب بسیار آمدند ترسیدم که قصر را در جمیع اوقات سنت گیرند یا بجهت انچه احمد روایت کرده که چون عثمان رضی الله عنه گزارد بمنا چهار رکعت و انکار کردند مردم بروی گفت ایها الناس من تاهل کردم بمکه از آن باز که قدوم آوردم و شنیده ام رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که می فرمود هرکه تاهل کند در شهری باید که بگذارد نماز مقیمانه و این هر دو روایت مختلف مبنی بر آنند که اتمام عثمان جز در منا نبوده بجهت مصلحتی که دیده در انوقت یا بجهت اقامت تاهل نه آنکه دایم بود بعد از گذشتن اول امارت ولهذا تغلیط نکردند صحابه بروی و موید است این را روایت مسلم از ابن عمر که گفت صحبت داشتم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و زیاده نکرد بر دو رکعت حتی قبضه الله و صحبت داشتم با ابی بکر رضی الله عنه و زیاده نکرد بر دو رکعت حتی قبضه الله و صحبت داشتم با عمر رضی الله عنه و زیاده نکرد بر دو رکعت حتی قبضه الله و صحبت داشتم با عثمان رضی الله عنه و زیاده نکرد بر دو رکعت حتی قبضه الله و در حدیث ثالث نیز مذکور اتمام عثمان بمنا است و بعضی گویند مذهب عثمان آن بود که قصر مخصوص است بکسی که شاخص و سایر باشد در طریق اما آنکه در اثنای سفر اقامت کند بمکانی و چند روز در آنجا بایستد اگرچه نیت اقامت نکند حکم مقیم دارد و اتمام کند و تمامه اعلم **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا شعبة قال انبانا ابو اسحق قال سمعت حارثة بن وهب خزاعی صحابی برادر مادری ابن عمر قال صلی بنا النبی صلی الله علیه وآله وسلم امن ما کان بمنی رکعتین گفت حارثه گزارد با ما آنحضرت بجائی که ایمن تر احوال بودن شریف

وغلام دیگر نیست اگر برای خود نسبت بخود گوید بلکه مظهر بجای مضمر بهتر ازین خواهد بود و لیقل سیدی و مولای و گو بگوید غلام برای مولای خود ای سیدمن ای مولای من اگرچه سید نیز بعضے روایات از اسماء الٰہی است و اطلاق مولا نیز نسبت بحق آمده لیکن عدم شہرت باین معنی فارق است درین ابہام و لیقل فتای و فتاتی و غلامی و گو بگوید مولا مر غلام را فتای من و غلام من و وداه را فتات من که اطلاق این اسم بر بنده و آزاد آمده است و مبری است از ابہام تطاول و تعاظم در قول **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا جریر بن حازم عن نافع عن ابن عمر قال قال النبی صلی الله علیه وسلم من اعتق نصیبا له من العبد وکان له من المال ما یبلغ قیمته گفت ابن عمر فرمود پیغمبر خدا کسی که آزاد کند حصهٔ خود را که در بنده مشترک داشته باشد مر او را از مال چیزی که میرسد قیمت او را ظاهر آنست که مراد قیمت سوای نصیب او باشد قوّم علیه قیمة عدل و اعتق من ماله قیمت کرده شود بر آنکس قیمتی که دران جور و ستم نبود و آزاد کرده شود تمام او از مال او یعنی حصه شریک را بدهد تا تمام آزاد شود والا فقد اعتق منه ما عتق و اگر نباشد مالی او را پس تحقیق آزاد کرده شود از جانب او چیزی را که آزاد کرده و بنده برای آزادی خود سعایت کند چنانکه در احادیث دیگر تصریح بآن واقع شده است دلالت حدیث بر ترجمه که عدم تطاول است آنکه اگر بتقدیر مال آزاد نکند متطاول و متعدی خواهد بود از رنجی که او را در سعایت میرساند و تکلیف آن میکند **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن عبید الله قال حدثنی نافع عن عبد الله ان النبی صلی الله علیه وسلم قال کلکم راع و مسئول عن رعیته فرمود همه شما حاکمید و پرسیده خواهید شد از رعیت خود فالامیر الذی علی الناس راع علیهم و هو مسئول عنهم پس امیر و صاحب حکمی که بر مردم است راعی است و او مسئول است فردا از رعیت که بموجب حکم الٰہی با ایشان سلوک کرده و اصلاح احوال آنها نموده است یا نه والرجل راع علی اهل بیته و هو مسئول عنهم و مرد حاکم است بر مردم خانه خود از اهل و اولاد و غلام است و مناسبت حدیث بترجمه همین جزء است و او مسئول است از تدبیر و رعایت احوال آنها والمرأة راعیة علی بیت بعلها و ولده و هی مسئولة عنهم و زن صاحب حکم است بر خانه شوهر خود و فرزند او و او مسئول است فردا از حسن تدبیر و قیام بمصالح آنها والعبد راع علی مال سیده و هو مسئول عنه و بنده راعی و نگهبان است بر مال مولای خود و او پرسیده خواهد شد از آن الا فکلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته آگاه باشید همه شما راعی اید و همه شما مسئول اید از رعیت خود برای تاکید اعاده کرده شده است و حاصل کلام آنست که اینهمه را عیان نگهبانانند مانند مالک و امینانند باید که عدل کنند در سلوک و موافق حق و حکم الٰہی مواسات نمایند **حدثنا** مالک بن اسمعیل قال حدثنا سفیان عن الزهری قال حدثنی عبید الله قال سمعت ابا هریرة و زید بن خالد عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا زنت الامة فاجلدوها فرمود وقتیکه زنا کند داهی پس دره زنید او را ثم اذا زنت فاجلدوها ثم اذا زنت فاجلدوها فی الثالثة او الرابعة فبیعوها ولو بضفیر در مرتبه سیوم یا چهارم از جهة شک راویست پس بفروشید او را اگرچه بریسمان موئی باشد مطابقت حدیث بترجمه از آنجهت است که داهی چون زنا کند جلد کنید بحکم شرع و زیاده بران تطاول و آزار نرسانید و اگر باز زنا دهد او را بفروشید و از خود دور کنید

باب اذا اتاه خادمه بطعامه

در حکم آنکه وقتی که بیارد خادم طعام مولا را و مراد از خادم عام است آزاد باشد یا نه داه یا غلام یعنی باید او را شریک کند دران طعام **حدثنا** حجاج بن منهال قال حدثنا شعبة قال اخبرنی محمد بن زیاد قال سمعت ابا هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا اتی احدکم خادمه بطعامه فرمود وقتیکه بیارد یکی از شما خادم او طعام او فان لم یجلسه معه فلیناوله لقمة او لقمتین پس اگر نه نشاند او را با خود پس گو بدهد او را یک لقمه او لقمتین

صلی الله علیه وآله وسلم ازان پس فرمود این قصر صدقه است که تصدق کرده است خدا تعالی بر شما پس قبول کنید صدقه او را یعنی احسان کرده است باسقاط رکعتین علی الاطلاق پس مقید نمانید آنرا بخوف و رد مکنید صدقه را اما تمام چهار **حدثنا** قتیبة قال حدثنا عبد الواحد بن زیاد عن الاعمش قال حدثنا ابراهیم نخعی قال سمعت عبد الرحمن بن یزید یقول صلی بنا عثمان بن عفان بمنی اربع رکعات میگفت عبد الرحمن نخعی گزارد بما عثمان رضی الله عنه بمنا چهار رکعت در هنگام اقامت وی در آنجا برای رمی فقیل فی ذلک لعبد الله بن مسعود پس گفته شد درین مذکور مر ابن مسعود را که چگونه است فاسترجع پس گفت انا لله وانا الیه راجعون بجهت مصیبت تفوت قصر مشروع و تغیر این سنت واجبه ثم قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بمنی رکعتین پس گفت ابن مسعود گزاردم با آنحضرت در منا دو رکعت وصلیت مع ابی بکر الصدیق بمنی رکعتین و گزاردم با ابی بکر صدیق بمنا دو رکعت وصلیت مع عمر بن الخطاب بمنی رکعتین و گزاردم با عمر بن خطاب بمنا دو رکعت فلیت حظی من اربع رکعات رکعتان متقبلتان پس کاش نصیب من از چهار رکعت دو رکعت مقبوله باشند یعنی چهار رکعت تکلف است غیر معمول و مشروع و مقبول در سفر همین دو رکعت است پس کاش از چهار دو رکعت بعمل آریم یا کاش این چهار رکعت مقبول شوند چنانچه مقبول اند دو رکعت ولو دابن مسعود که قصر را فرض میدانست چنانچه در توضیح و جز آن از داؤدی نقل کرده و چون گزارد ابن مسعود چهار رکعت عقب عثمان و گفته شد او را اعتراض کردی بر عثمان و خود گزاردی چهار رکعت را گفت که مخالفت با امام عصر شر است روایت کرده آنرا ابو داؤد و ازانچه گفته آمد ظاهر شد که استدلال بعضے شافعیه باین تمنی ابن مسعود بر آنکه وے

باب اكاه نيز بمعني القمه است واين شك راويست فانه ولي علاجه پس تحقيق متهداست علاج او را يعني تدبير حال او را

العبد راع في مال سيده ونسب النبي صلى الله عليه وسلم المال الى السيد ونسبت كرده است آنحضرت مال را بمولاى بنده در حديث ابن عمر آمده من باع عبدا وله مال فماله للسيد كسي كه بفروشد بنده را ومر او را مالى است پس مال او مر سيد او راست اشارت كرده است باين قول بآنكه مالى كه بنده دارد در آنهم راعي است بايد كه در آنهم تصرف نكند ونگهبانى آن نمايد چنانكه مال خانه سيد را ميكند **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كلكم راع ومسئول عن رعيته فالامام راع ومسئول عن رعيته والرجل في اهله راع وهو مسئول عن رعيته والمرأة في بيت زوجها راعية وهي مسئولة عن رعيتها والخادم في مال سيده راع وهو مسئول عن رعيته ترجمه معلوم شده است قال فسمعت هؤلاء عن النبي صلى الله عليه وسلم واحسب ان النبي صلى الله عليه وسلم گفت ابن عمر پس شنيدم اينها را از آنحضرت وگمان ميكنم كه پيغمبر خدا قال والرجل في مال ابيه راع ومسئول عن رعيته فرموده ومرد در مال پدر خود نگهبانست و پرسيده ميشود از تصرف وران وكلكم راع وكلكم مسئول عن رعيته

باب اذا ضرب العبد فليجتنب الوجه وقتيكه بزند يكى بنده را پس بايد كه اجتناب كند روى او را يعني بروى او نزند كرمانى گويد مهلب گفته است كه اين حديث تتمه دارد و آن اينست ان الله خلق آدم على صورته بتحقيق خدا پيدا كرده است آدم را بر صورت اين مضروب پس از براى اكرام آدم وادای حق پدرى او نبايد زد بر روى كسى كه بصورت او باشد اگر گوئى تمام وى بصورت آدم است بايد كه او را اصلا نزنند گويم مراد آنست اگر يكى را براى ادب وتعزير او بايد زد بر روئى كه شريف ترين اعضاست واثر ضرب بران نمايان خواهد بود نبايد زد ولهذا در تعزير گفته اند كه دره بر پشت زنند **حدثنا** محمد بن عبيد الله قال حدثنا ابن وهب قال حدثني مالك بن انس قال واخبرني ابن فلان عن سعيد المقبري عن ابيه عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم ح وحدثني عبد الله بن محمد قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا قاتل احدكم فليجتنب الوجه فرمود وقتيكه قتال كند يكى از شما بكافر پس گو اجتناب كند روى را يعني بر روى او نزند دلالت حديث بر ترجمه ازانست كه هرگاه بر روى كافر كه مقاتله ميكنند نبايد زد بر روى غير او وزدن بنده باشد يا آزاد بطريق اولى خواهد بود قال ابو اسحاق قال ابن حرب الذي قال ابن فلان هو قول ابن وهب وهو ابن سمعان گفت ابو اسحق گفت ابن حرب آنكه گفته است ابن فلان آن قول ابن وهب است وآن ابن فلان ابن سمعان است كلاباذى گفته كه او عبد الله بن زياد ابن سمعانست فقيه مدينه بود وابن وهب از ضعفى كه درو بود تصريح بنام او نكرده است قسطلانى گويد وى مشهور است بضعف ومتروك الحديث است تكذيب كرده او را مالك واحمد وغير او پوشيده نماند كه ابن سمعان هرگاه اينحال داشته باشد روايت مولف رح با اينهمه نقادى وفايقى كه در شرائط اسناد دارد وهمين حديث از طريق مالك وجز آن بوى بطريق صحت رسيده وايراد آن نموده اسناد ديگر ابن سمعان دران باشد چه لايق است كه آنرا بيارد ونيز سخنى دران ميرود كه با وجود شهرت حال او چگونه ابن وهب از وى حديث شنيده وروايت كرده گمان آنكه شايد حال ابن سمعان بمولف نرسيده باشد بغايت بعيد است رفع اين اشتباه درينوقت دست نميدهد وهو الملهم للصواب **باب** اثم من قذف مملوكه دربيان گناه كسى كه دشنام كند بنده خود را درين باب حديثى نياورده واز اينجا معلوم ميشود كه مولف وضع ابواب وتراجم اولا ثبت كرده بعد ازان از مرويات خود كه نزد او بوده است هر جا كه مناسب ترجمه يافته ايراد احاديث نموده است ونزد بعضى را وباين كتاب اين باب بار ترجمه ساقط است

النبي صلى الله عليه واله وسلم واصحابه صبيحة رابعة يلبون بالحج گفت ابن عباس قدوم كرد آنحضرت واصحاب كرام وى بمكه صبح روز چهارم ذى حجه بحاليكه تلبيه ميگفتند باحرام حج فامرهم ان يجعلوها عمرة پس فرمود اصحاب را كه بگردانيد حجه را بعمره يعني فسخ كنند احرام حج را وحلال شوند پس احرام عمره بندند ونزد جمهور جايز نباشد فسخ حج بعمره وحديث را از خصايص صحابه گويند كه حج كرده بودند با آنحضرت چنانچه در تحليل معين گردد وابن عبد البر گفته نميدانم از صحابه كسي را كه رخصت داده باشد بدان مگر ابن عباس ومتابعت كرده او را احمد وابو داود الا من كان معه هدى مگر كسى كه باشد با وى هدى وسوق كرده باشد آنرا چه جايز نيست او را تحلل تا آنكه برسد هدى بمحل خود راه مى بفتح ها وسكون دال آنچه فرستاده ميشود بسوى حرم از چارپايها بجهت تقرب بسوى خدا تابعه عطاء عن جابر متابعت كرده است ابو العاليه را در روايت اين حديث عطاء بن ابي رباح وليكن از جابر كرده **باب** في كم يقصر الصلوة در چه قدر سفر قصر كرده شود نماز مقصود بيان مدت ومسافت است كه چون قصد كند مسافر وصول بدان جايز باشد مراو را ... كم ازان جايز نباشد واختلاف كرده اند دران بمانند نسبت قول وسمى النبي صلى الله عليه واله وسلم السفر يوما وليلة ونام نهاده است آنحضرت سفر را يكشبانه روز يعني برين قدر مدت نيز سفر اطلاق كرده چنانچه در حديث ابي هريرة درين باب وكان ابن عمر وابن عباس يقصران بضم صاد مهمله ويفطران في اربعة برد وبود ابن عمر وابن عباس كه قصر ميكردند نماز را وافطار ميكردند در مسافت چهار بريد برد بضم موحده وراء مهمله جمع بريد وتفسير كرد مولف بقول خود وهي ستة عشر فرسخا وچهار برد شانزده فرسخ است وفرسخ فارسي معرب است بمعنى سه ميل پس چهار برد چهل وهشت ميل باشد وميل زمين منتهاى مد بصر را گويند زيراكه بصر ميل ميكند بر روى زمين تا آنكه فانى ميشود ادراك وى بآن يعني حزم كرده است جوهرى وبقول بعضى حد ميل آنست كه نظر كنند بشخص در ارض مستويه ودر نيابند كه مرد است يا زن ورونده است يا آينده ونووى گفته است ميل شش هزار ذراع است

گویند در کتاب الحدود و قذف العبد سوق حدیث نموده من قذف مملوکه وهو بری مما قال جُلد یوم القیامة کسیکه دشنام کند
بندهٔ خود را و وی بیزار است از آنچه گفته حد زده میشود در قیامت **بسم الله الرحمن الرحیم فی المکاتب** در روایت غیر
ابی ذر بجای فی المکاتب کتاب المکاتب است و تسمیه در همه روایتها ثابت است و مکاتب بضم میم و فتح تاء فوقانیه
و باء موحده است و آن در عرف شرع بنده را گویند که مولای او وی را آزاد کرده باشد بر بدل مالی که کسب کرده برساند
و اگر یک درم از بدل باقیست و نتوانست رسانید بنده است آزاد نمیگردد **باب** المکاتب و نجومه فی کل سنة نجم در بیان
حکم مکاتب و اوقات ادای مقداری که بر وی تعیین یافته در هر سالی وقتی از اوقات روا است و اطلاق نجم بر وقت از آنجا
آمده که عرب اثبات میکردند اوقات معاملات خود را بالطلوع کوکبی میگفتند وقتیکه فلان کوکب طلوع میکند ادای حق
میکنم وقوله والذین یبتغون الکتاب مما ملکت ایمانکم و در بیان قول خدا و آنکسانیکه میخواهند مکاتبت را از کسی که مالک
است آنرا از زر داده و غلام دستهای شما یان فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا پس مکاتبت کنید بندها را اگر بینید در آنها نیکی
امانت و قدرت بر ادای مال بکسب و تجارت واتوهم من مال الله الذی اتاکم امر است موالی را که بدهید بندها را
از مال خدا آنچه داده اند بشما یعنی بذل کنید برایشان چیزی از آن مال تا کم کنید از مقرر قال روح عن ابن جریج قلت لعطاء
اواجب علیّ گفت روح از ابن جریج که گفت وی گفتم عطا را آیا واجب است بر من اذا علمت له مالا ان اکاتبه
وقتی که دانستم مر وی را مالی اینکه مکاتب کنم او را قال ما اراه الا واجبا گفت عطا نمی بینم آنرا مگر واجب وقال عمرو بن دینار
قلت لعطاء اتأثره عن احد قال لا گفت عمرو بن دینار گفتم مر عطا را آیا روایت میکنی این وجوب را از کسی گفت نی ثم اخبرنی
ان موسی بن انس اخبره پس خبر داد عطا مرا که موسی پسر انس بن مالک خبر داده او را ان سیرین سأل انسا المکاتبة وکان کثیر المال
فابی بتحقیق سیرین پدر محمد بن سیرین مشهور بنده آزاد کرده بود خریده بود او را انس بن مالک در زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه
سوال کرد انس را که مکاتب سازد او را و وی صاحب فراوان مال بود پس ابا کرد انس که مکاتب سازد او را فانطلق
الی عمر فقال کاتبه فابی پس رفت سیرین نزد عمر پس گفت عمر مکاتب ساز او را پس ابا کرد انس از قول عمر فضربه بالدرة
پس زد عمر انس را بدره و یتلو عمر فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا در حالیکه میخواند انس را عمر این آیه که در وی امر بمکاتبت
است و اجتهاد عمر آن بود که این امر برای وجوبست و گویا انس در برای استحباب پنداشته بود و چون عمر در شوکت خلیفه بود
عمل بر اجتهاد خود کرده است وقال اللیث حدثنی یونس عن ابن شهاب قال عروة قالت عائشة و گفت لیث حدیث کرد
مرا یونس از ابن شهاب که گفت عروه که گفت عائشه ان بریرة دخلت علیها تستعینها فی کتابتها بتحقیق بریره در آمد بر عائشه
بحالیکه مدد میخواهد از عائشه در کتابت خود که موالی او مکاتب کرده بود او را وعلیها خمسة اواق نجمت علیها فی خمس سنین و
بر آن بریره پنج اوقیه بود هر اوقیه چهل درم است که تعیین کرده شده بود در پنج سال وقالت لها عائشة ونفست فیها و گفت
مر او را عائشه بحالیکه رغبت کرده در آزادی بریره ارأیت ان عددت لهم عدة واحدة ایبیعک اهلک آیا میدانی تو اگر
شمار کنم برای آنها یکبارگی آیا میفروشند ترا صاحبان تو فاعتقک فیکون ولاؤک لی پس آزاد کنم ترا و باشد ولای تو مرا
فذهبت بریرة الی اهلها فعرضت ذلک علیهم پس رفت بریره نزد موالی خود و عرض کرد بر ایشان آن گفته عائشه را فقالوا
لا الا ان یکون لنا الولاء پس گفتند نمیفروشیم مگر آنکه باشد ولا مارا قالت عائشة فدخلت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکرت
ذلک له گفت عائشه پس در آمدم بر رسول خدا و ذکر کردم گفته آن مردم را برای آنحضرت فقال لها رسول الله صلی الله علیه وسلم

که موم او ست جوهری گفته که محرم بالفتح بمعنی حرام است و مراد آنکه جایز نباشد عقد نکاح با وی بقرابت نسبی یا
رضاعی و حرمت در زوج محرم است بدان در حکم جواز مسافرت با وی و جواب ابو اسامه در بعض روایت
نیست و در مسند اسحاق در آخر حدیث زیاده است فاقر به اسامة وقال نعم یعنی اقرار کرده
اسامه باین تحدیث و گفت آری در اکثر روایات
در حد قصر از ابن عمر رضی الله عنهما مختلف آمده در
بعضی آمده مسافتی که قصر میکرد نماز در آن مقدار
نود و شش میل است و این بنا بر غلبه اولیت
که احصا نکرده اقوال سفرهای ابن عمر را مگر احوال
چند سفر پس گمان کرده مسافت یکی را باد سفر
مسافت قصر ابن عمر در بعضی هشتاد و دو میل
بی تفاوت و در بعضی سه میل و در بعضی هژده میل
و در بعضی مسیرت یکروز تمام و این حکایت احوال اند
که متعارض نیستند بجهت اختلاف وقایع و دلالت
ندارند بر اقل مدت قصر نزد ابن عمر ولیکن نفی میکند
روایت اولی را که بغداد کی است و در بعضی آمده
که میگفت مسافرت میکنم ساعتی از روز پس قصر
میکنم و در بعضی که میگفت اگر برایم یک میل قصر
کنم نماز را و این دو روایت که منافی روایات اند در
سوکی ظاهر است بنا بر اطلاق با ذاضربتم فی الارض آ
چنانکه ظاهریه گویند و مخالف است روایت
چهار برید را از وی و از ابن عباس رضی الله عنه
بروایتی قصر کرده میشود در یک روز و بروایتی
در روز و شب و لیکن مراد از روز مطلق غالبا
روز با شب است و این نیز مخالف نمی شود
روایت چهار برید را اگر آنکه گفته شود با مسافت
این قدر مسافت در یک شبانه روز و لیکن بودن
آن مخالف بمقدار متعارف مسافت پوشیده نیست و با
عدم نص قطعی از کتاب و سنت در تحدید تعیین
مدت و مسافت قصر افعال و اقوال صحابه چون
مختلف اند فقها را نیز اختلاف شده امام شافعی
تقدیر کرده در قولی بیوم ولیله و در قولی دیگر بیومین
چنانکه در هدایه و شرح اوست و در حادی که
در مذهب ایشان است شانزده فرسخ
تعیین کرده و همین است قول مالک و احمد و

اشتريها فاعتقيها فانما الولاء لمن اعتق پس فرمود عایشه را رسول خدا بخر او را پس آزاد کن نیست ولا مگر کسی را که آزاد کرده است
ثم قام رسول الله صلی الله علیه وسلم پس خطبه خواند پیغمبر خدا فقال ما بال رجال يشترطون شروطا ليست في كتاب الله پس فرمود
چه حال مردم است که شرط میکنند شرطهائی که نیست در کتاب خدا من اشترط شرطا ليس في كتاب الله فهو باطل کسیکه شرط کند
شرطی را که نیست در کتاب خدا پس آن باطل است شرط الله احق واوثق شرط خدا سزاوارتر است بقبول و محکم تر است مطلب
باین راو ندارد و مراد همین شرط است که الولاء لمن اعتق موافقت این حدیث بترجمه که در وی حکم مکاتب بیان کرده یکی باینست
که بیع مکاتب رواست ظاهر حدیث آنست که روا بودن بیع مکاتب بشرط اعتاق باشد علی دوم تکرار رواست که مکاتب استعانت
نماید در وجه کتابت از دیگری **باب** ما يجوز من شروط المكاتب ومن اشترط شرطا ليس في كتاب الله در بیان چیزیکه روا است
از شرطهای مکاتب و حکم کسیکه شرط کند شرطی را که نیست در کتاب خدا **حدثنا** قتيبة قال حدثنا الليث عن ابن شهاب عن
عروة ان عائشة اخبرته ان بريرة جاءت تستعينها في كتابتها مروی است از عروه که بتحقیق عایشه خبر داد او را که بریره آمد حالیکه
اعانت میخواهد در وجه کتابت خود ولم تكن قضت من كتابتها شيئا و نبود که ادا کرده باشد از وجه کتابت خود چیزی قالت لها
عائشة ارجعي الى اهلك فان احبوا ان اقضي عنك كتابتك ويكون ولاؤك لي فعلت گفت عایشه باز رو نزد والیان خود
اگر دوست دارند این را که ادا کنم از تو وجه کتابت ترا و باشد ولای تو مرا پس بکنم آنرا فذكرت ذلك بريرة لاهلها فابوا وقالوا
ان شاءت ان تحتسب عليك فلتفعل پس ذکر کرد این امر را بریره مر والیان خود را پس ابا کردند و گفتند اگر میخواهد عایشه منت شد
بر تو و حاصل کند ثواب نزد خدا پس گو بکند ويكون لنا ولاؤك و می باشد ما را ولای تو فذكرت ذلك لرسول الله صلی الله
علیه وسلم پس ذکر کرد این را عایشه مر رسول خدا را فقال لها رسول الله صلی الله علیه وسلم ابتاعي فاعتقي فانما الولاء لمن اعتق پس
فرمود او را رسول خدا بخر و آزاد کن پس نیست ولا مگر کسی را که آزاد کرده است قالت ثم قام رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت عایشه پس استاد آنحضرت بخطبه فقال ما بال اناس يشترطون شروطا ليست في كتاب الله پس گفت چه حالست مردمان را که شرط
میکنند شرطهای که نیست در کتاب خدا من اشترط شرطا ليس في كتاب الله فليس له وان اشترط مائة مرة کسی که شرط کند شرطی که نیست
در شرع پس نمیرسد مر او را اگرچه شرط کند صد بار و مبالغه نماید در آن شرط الله احق واوثق **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال
اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر قال ارادت عائشة ام المؤمنين رضي الله عنها ان تشتري جارية لتعتقها گفت
ابن عمر خواست عایشه مادر مسلمانان اینکه بخرد دایه تا آزاد کند او را فقال اهلها على ان ولاءها لنا پس گفتند موالی آن داه
بشرطی میفروشیم که ولای او مارا باشد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا يمنعك ذلك فانما الولاء لمن اعتق **باب**
استعانة المكاتب وسؤاله الناس در بیان یاری جستن مکاتب در وجه کتابت و سوال کردن او و درین باب مر دم را **حدثنا**
عبيد بن اسمعيل قال حدثنا ابو اسامة عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة قالت جاءت بريرة فقالت اني كاتبت
اهلي گفت عایشه آمد بریره پس گفت بتحقیق من مکاتبت کردم موالی خود را على تسع اواق في كل عام اوقية
فاعينيني بر نه اوقیه در هر سال یک اوقیه پس اعانت کن مرا فقالت عائشة ان احب اهلك پس گفت عایشه اگر
دوست دارد اهل تو ان اعدها لهم عدة واحدة واعتقك فعلت اینکه بشمارم وجه کتابت ترا برای ایشان بیک بار و آزاد کنم
ترا بکنم این کار ويكون ولاؤك لي پس باشد ولای تو مرا فذهبت الى اهلها فابوا ذلك عليها پس رفت جانب اهل خود پس ابا کردند
انشان برایشان فقالت اني قد عرضت ذلك عليهم فابوا الا ان يكون لهم الولاء پس گفت بریره بتحقیق من عرض کردم آنرا

الجزء الرابع شیخ الاسلام | ابواب تقصیر الصلوة

ده فرسخ و هو الصحيح و بعضی اعتبار فراسخ کرده تقدیر
نموده اند به بیست و یک فرسخ و بعضی بهژده فرسخ
و بعضی به پانزده و اولی تقدیر بهژده است که وسط
است قال المرغینانی و هر که تقدیر بمراحل کرد ما متفق
نموده که این قول محمد است و نزد امام ابی یوسف
دو روز و اکثر سه روز معتبر است که حکم کل دارد
و تقدیر به سه روز مذهب عثمان و ابن مسعود و سوید
بن غفله و حذیفه و ابو قلابه و سعید بن جبیر و شعبی
و نخعی و ثوری و شریک بن عبد الله و ابن سیرین
و غیر ایشان است نقله العینی و حنفیه استدلال کرده اند
آنرا از حدیث مرفوع ابن عمر که برفا بر آن بود
سه روز سفر نکند مگر با ذی محرم و ثالث سفر است که کمتر
از آن مشقت باشد که حکمت شریعت متعلق آمده اگرچه
در دلالت این حدیث قطعا بر نفی بودن سفر اقل از سه
روز نظر است خصوصا چونکه در روایتی دیگر مسیره
یوم نیز واقع شده و نیز استدلال کرده اند بحدیث
یمسح المقیم یوما ولیلة و المسافر ثلثة ایام ولیالیها
زیرا که لام برای استغراق یعنی هر مسافر مسح کند سه
روز و شب و اگر حد سفر کمتر از آن اعتبار کنند
هر آینه مساوی بود که ممکن نباشد او را مسح سه
روز و تقدیر شده در حدیث که اگر مستوعب گردد
سفر او سه روز خلاف ظاهر است و چنین بودن
ثلثة ایام ظرف مسافر به مسح که ذکر کرده اند فلیفهم و
آنچه در مسلم و ابو داود از حدیث انس آمده که بود
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون بیرون می آمد
مسیرة ثلثة میل یا سه فرسخ قصر میکرد نماز را و این
اصح حدیثی است که وارد شده درین باب کذا قالوا
محمول است بر آنکه مراد مسافتی است که ابتداء
قصر از آنجا است نه غایت سفر و این بنابر
عادت خواهد بود و گرنه صحیح نگشت که ابتداء
قصر بعد مسافتی نیست بلکه بمجاوزت عمران است
بالجمله اختلاف عظیم و احادیث درین باب بسیار است

برایشان پس قبول نکردند مگر آنکه باشد مر ایشان را ولا فسمع بذلك رسول الله صلی الله علیه وسلم فسألنی فاخبرته پس شنید
آنرا رسول خدا رحمت کناد خدا بروی و برسید مرا پس خبر دادم آنحضرت را ازین مقاله فقال خذیها فاعتقیها واشترطی
لهم الولاء فان الولاء لمن اعتق پس فرمود بگیر او را وآزاد کن و شرط کن مر ایشان را ولا را پس بتحقیق ولا مر کسی راست که آزاد
کرده است قالت عایشة رضی الله عنها فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الناس گفت عایشه پس ایستاد رسول خدا برای
خطبه مردم فحمد الله واثنی علیه پس ستایش کرد خدا را وثنا گفت بر خدا ثم قال اما بعد فما بال رجال منکم یشترطون شروطا
لیست فی کتاب الله پس گفت اما بعد حمد وثنا پس چه حالست مردم را که شرط میکنند شرطهای که نیست در کتاب خدا فایما شرط کان
لیس فی کتاب الله فهو باطل پس هر شرطی که باشد چنانکه نیست در کتاب خدا پس آن باطل است وان کان مائة شرط
واگرچه باشد صد شرط فقضاء الله احق پس حکم خدا راست تر است وشرط الله اوثق وشرط خدا محکمتر است ما بال رجال منکم
یقول احدهم اعتق یا فلان ولی الولاء چه حال مردم شما است که میگوید یکی از شما آزاد کن ای فلان وباشد مرا ولا انما
الولاء لمن اعتق نیست ولا مگر کسی را که آزاد کرده است **باب** بیع المکاتب اذا رضی در بیان جواز فروختن مکاتب
وقتیکه راضی شود وقالت عایشة هو عبد ما بقی علیه شیء وگفت عایشه مکاتب بنده است مادامی که باقیست بروی چیزی
از وجه کتابت وقال زید بن ثابت ما بقی علیه درهم وگفت زید بن ثابت انصاری مادامی که باقیست بروی یکدرهم وقال
ابن عمر هو عبد ان عاش وان مات وان جنی ما بقی علیه شیء وگفت ابن عمر مکاتب حکم بنده دارد اگر زنده است واگر مرده
است واگر جنایت کرده است بر کسی مادامی که بروی چیزی از وجه کتابت مانده است مختار مولف رح آنست که بیع مکاتب
رواست اگرچه عاجز نشود از ادای وجه کتابت وهمین است مذهب امام احمد وامام ابوحنیفه وشافعی در قول اصح واکثر مالکیه
منع کرده اند بیع مکاتب را وجواب ازین قوالی که مذکور شده آنست که پیش از ادای تمام وجه کتابت حکم بآزادی وی
نمیکنند اگرچه پیش از ان بمیرد یا عاجز گردد حکم بنده دارد وجواب از قصهٔ بریره گفته اند که وی استطاعت وجه کتابت در خود
ندیده استعانت بعایشه آورده بود واز سوق احادیث ظاهر میشود که بریره خود باعث بر مکاتبت بوده است وچیزی
از وجه ادا هم نکرده بود وچون موالی او نیز قبول خریدن عایشه او را کردند آنها نیز راضی بفسخ شدند و فسخ مکاتبت بعد از تراضی طرفین
نزد حنفیه رواست گفته اند هرگاه وبجای یکدرهم منفسخ گردد بتراضی طرفین اولی خواهد بود کذا فی الهدایة پس راضی شدن او
به بیع حکم ترک کتابت دارد از جانب او والله اعلم **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن یحیی بن
سعید عن عمرة بنت عبد الرحمن ان بریرة جاءت تستعین عائشة ام المؤمنین بریره آمد در حالی که استعانت میکند
عایشه را که مادر مسلمانان است فقالت لها ان احب اهلک ان اصب لهم ثمنک صبة واحدة پس گفت عایشه مر بریره را
اگر دوست دارند موالی تو این را که بریزم برای ایشان بهای ترا ریختنی یکباره فاعتقک فعلت فذکرت بریرة ذلک
لاهلها فقالوا لا الا ان یکون ولاءک لنا پس ذکر کرد بریره این معنی را برای مردم خود پس گفتند قبول نداریم فروختن مگر آنکه
باشد ولای تو مارا قال مالک قال یحیی فزعمت عمرة ان عائشة ذکرت ذلک لرسول الله گفت مالک گفت یحیی پس گفته است
عمره که بتحقیق عایشه ذکر کرده آنرا برای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فقال اشتریها واعتقیها فانما الولاء لمن اعتق
باب اذا قال المکاتب اشترنی واعتقنی فاشتراه لذلک وقتی که گفت مکاتبی بخر مرا وآزاد کن مرا پس خرید او را
برای آزاد کردن **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا عبد الواحد بن ایمن قال حدثنی ابی ایمن قال دخلت علی عائشة فقلت کنت غلاما

الجزء الرابع شیخ الاسلام | ابواب تقصیر الصلوة

احمد بن محمد مروزی که یکی از شیوخ مولف است
عن ابن المبارک عن عبید الله عن نافع عن ابن عمر عن
النبی صلی الله علیه وآله وسلم ودر روایت
اینحدیث مرفوعا باسناد سابق ونیکن از طریق
عبد الله بن مبارک **حدثنا** آدم قال
حدثنا ابن ابی ذیب قال حدثنا سعید
المقبری عن ابیه عن ابی هریرة قال قال
النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا یحل
لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر ان
تسافر مسیرة یوم ولیلة لیس معها
حرمة حلال نیست مر هیچ زنی را که ایمان
می آرد بخدا و روز قیامت آنکه مسافت
کند راه یک شبانه روز بحالیکه نیست با وی
محرمی ومخالف می نماید بظاهر مفهوم اینحدیث
بمفهوم حدیث سابق چه مفهوم از اول
جواز سفر بی محرم در ما دون ثلاث است
ومفهوم ازینحدیث عدم جواز در آن مگر آنکه
کم از مسیرة یک روز باشد وعلما دی که متفق
اند اثاری که در آن مدت ثلاث است ومفهوم
آن در عدم تجویز ثلاث ومختلف اند در ما دون
ثلاث پس هر واحد ازین آثار مختلفه که متاخر
باشد ناسخ متقدم را پس اگر حدیث ثلاث مقدم
باشد منسوخ بود سفر را که کمتر از ثلاث
بی محرم بسترا اند بعد ازان نهی از سفر ما دون
ثلاث بی محرم پس حرام کرد چیزی را که حرام کرده بود
حدیث اول باز بیادت حرمت مسیرة ما بین یوم
وثلاث واین واجب میکند استعمال ثلاث را
بر آنچه موجب بود آنرا اثر مذکور در نهی وسفر

لعتبة بن ابي لهب ومات گفت ابو ايمن درآمدم بر عايشه پس گفتم بودم من غلام عتبه بن ابي لهب و مرده است او وورثني بنوه
وانهم باعوني من عبد الله بن ابي عمرو المخزومي و وارث گشتند مرا پسران او و آنها فروختند مرا بعبد الله بن ابي عمرو مخزومي
فاعتقني ابن ابي عمرو واشترط بنو عتبة الولاء پس آزاد کرد ابن ابي عمرو مرا و شرط کردند پسران عتبه ولا را براي خود فقالت
دخلت على بريرة وهي مكاتبة پس گفت عايشه درآمد برمن بريره و حال آنکه وي مکاتب بود فقالت اشتريني فاعتقيني
قالت نعم پس گفت بريره بخر مرا پس آزاد کن مرا گفت عايشه آري چنين کنم و درين کلام التفات است قالت لا يبيعوني حتى
يشترطوا ولائي گفت بريره نميفروشند مرا تا آنکه شرط ميکنند بر توکه ولا ايشانرا باشد قالت لا حاجة لي بذلك
پس گفت عايشه حاجتي نيست مرا باين خريدن فسمع بذلك النبي صلى الله عليه وسلم او بلغه هذا پس شنيد آن پيغمبر خدا يا رسيد
او را اين معني شک راويست فذكر لعايشة پس ذکر کرد آنحضرت آنرا براي عايشه که اين معني واقع است فذكرت عايشة ما قالت لها
پس ذکر کرد عايشه چيزي را که گفت بريره مر او را فقال اشتريها فاعتقيها پس فرمود آنحضرت بخر او را پس آزاد کن او را ودعيهم
يشترطون ما شاؤا و بگذار ايشانرا بحالي که شرط ميکنند هرچه خواهند فاشترتها عايشة فاعتقتها پس خريد او را عايشه پس آزاد کرد
بريره را واشترط اهلها الولاء و شرط کردند اهل بريره ولا را يعني براي خود فقال النبي صلى الله عليه وسلم الولاء لمن اعتق پس
فرمود پيغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وي ولا مر کسي راست که آزاد کرده وان اشترطوا ما شرطوا اگرچه شرط کنند صد شرط

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب الهبة

هبه در لغت دادن چيزيست ديگري را از آنچه نفعي دارد از مال و جز آن و در شرع گويند
تمليک بي عوض است در حين حيات و فرق در ميان هبه و هديه آنست که هبه تمام با يجاب و قبول و قبض مي باشد و در هديه
شرط نيست کفايت دارد در وي فرستادن و گرفتن و صدقه آنست که محض براي ثواب اخروي باشد صدقه و هديه را هبه
ميتوان گفت و هبه را صدقه و هديه نگويند و با اينهمه مولف رح معني اعم از هديه و هبه اراده کرده است چنانچه از احاديث که
درين کتاب آورده ظاهر است

باب الهبة وفضلها والتحريض عليها

در بيان هبه و ثواب آن و در غلانيدن بر آن **حدثنا**
عاصم بن علي قال حدثنا ابن ابي ذيب عن المقبري عن ابيه عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يا نساء المسلمات لا تحقرن
جارة لجارتها فرمود اي زنان مسلمانان حقارت نکند همسايه مر همسايه خود را ولو فرسن شاة و اگرچه باشد استخواني کم گوشت
يعني اگر همسايه اندک چيزي فرستد تقليل و تحقير آن نبايد کرد يا آنکه اگر موجود همين قدر باشد اندک و سهل دانسته از همسايه
باز نبايد داشت فرسن بکسر فا و سکون را و کسر سين مهمله و نون استخوان کم گوشت و در اصل فرسن مر شتر راست چنانکه
سم براي اسپ و نسبت بشاة مجاز است **حدثنا** عبد العزيز بن عبد الله الاويسي قال حدثني ابن ابي حازم عن ابيه عن يزيد بن
رومان عن عروة عن عايشة انها قالت لعروة يا ابن اختي ان كنا لننظر الى الهلال ثم الهلال ثلثة اهلة في شهرين
گفت عايشه اي خواهرزاده من بتحقيق بوديم ما که هر آينه ميديديم بجانب هلال پس هلال ديگر سه هلال را در دو ماه يعني دو ماه
کامل گذشتي و سه هلال دران نمودار ميشد وما اوقدت في ابيات رسول الله صلى الله عليه وسلم نار و افروخته نمي شد
در خانها ي رسول خدا آتشي يعني چيزي هم نميرسيد که آنرا بپزند فقلت يا خالة ما كان يعيشكم پس گفتم اي خاله چه چيز بود
که زندگاني ميکرد شما را قالت الاسودان التمر والماء گفت همين دو اسود که خرما و آبست يعني بهمين بسر ميبرديم غالبا خرماي
مدينه سياه است و آب را بطريق تغليب سياه گفته چنانکه شمس و قمر را قمرين گويند الا انه قد كان لرسول الله صلى الله عليه وسلم
جيران من الانصار مگر آنکه بتحقيق بود مر رسول خدا را همسايها از انصار كانت لهم منايح بود مر آنها را بزهاي شيردار

از عايشه رضي الله عنها که وي سفر ميکرد بغير محرم
گويم که وي ام المؤمنين بود مردم همه محرم وي بوده
اند پس قياس زنان ديگر بر وي درست
نباشد والله اعلم تابعه متابعت کرده ابن
ابي ذيب را يحيى بن ابي كثير و سهل بن ابي
صالح و مالك عن المقبري سعيد عن
ابي هريرة و در روايت ايشان واسطه عن
ابيه که در روايت اصل بود مذکور نيست و
شايد که سعيد شنيده است اين حديث را
از ابي هريره بواسطه پدر و بلا واسطه پس روايت
کرد گاهي چنين و گاهي چنان و اين متابعت
در متن است نه در اسناد

باب يقصر اذا خرج من موضعه قصر کند
مسافر در نماز وقتيکه بيرون آيد از جاي اقامت
خود بقصد سفر دراز و خرج علي بن ابي
طالب فقصر وهو يرى البيوت و برآمد
علي رضي الله عنه از کوفه بسوي شام پس قصر
کرد نماز را بجائيکه وي ميديد خانهاي کوفه را
يعني عمارات شهر اقامت گذاشته هنوز
بدور نشده بود که قصر کرد هنگام رفتن فلما
رجع قيل له هذه الكوفة و چون برگشت
از سفر و رسيد بهمين موضع گفته شد او را
اينک کوفه که مي نمايد آيا تمام کنيم نماز را يا قصر
قال لا حتى ندخلها گفت تمام نميکنيم
تا آنکه در آئيم کوفه را ابن منذر گفته اجماع دارند
اهل علم برين که قاصد سفر چون برآيد از جميع
خانهاي قريه که مي برآيد از آن قصر کند
و اختلاف کرده اند در ما قبل خروج نزد
جمهور لا بد است از مفارقت جميع بيوت
و نزد بعضي کوفيان چون قصد سفر کنند
بگذارد دو رکعت اگرچه هنوز در منزل خود
باشد و بقول بعضي چون سوار شد قصر کند
اگر خواهد و گفت ابن منذر نميدانم پيغمبر خدا را

وكانوا يمنحون رسول الله صلى الله عليه وسلم من ألبانهم فيسقينا وبودند انصار كه ميدادند رسول خدا را از شير آنها پس منايح منائح ما را منايح جمع منيحه است مانند عطيه بر وزن و معنى و در اصل ناقه يا شاة كه عطا كنى ديگرى را تا بدوشد شير آن را و باز دهد آن را بتو

باب القليل من الهبة در بيان اندكى از هبه كردن و قبول نمودن آن **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا ابن ابى عدى عن شعبة عن سليمان عن ابى حازم عن ابى هريرة عن النبى صلى الله عليه وسلم قال لو دعيت الى ذراع او كراع لاجبت فرمود اگر خوانده شوم من براى پاچه بز هر آئينه اجابت كنم ولو اهدى الى ذراع او كراع لقبلت و اگر هديه كرده شود بسوى من بازوى بز يا پاچه هر آئينه قبول كنم آن را

باب من استوهب من اصحابه شيئا در جواز سوال كسى كه هبه خواهد از ياران خود چيزى را وقال ابو سعيد قال النبى صلى الله عليه وسلم اضربوا لى معكم سهما گفت ابو سعيد فرمود پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وى بياران تعيين كنيد مرا با خود حصه **حدثنا** ابن ابى مريم قال حدثنا ابو غسان قال حدثنى ابو حازم عن سهل ان النبى صلى الله عليه وسلم ارسل الى امرأة من المهاجرين فرستاد آنحضرت كسى را بسوى زنى از مهاجران قسطلانى گويد اين وهم است از غسان صواب آنست كه آن زن از انصار بود آرى احتمال دارد كه در اصل از انصار باشد و مهاجرى او در ابتحاج آورده هجرت كرده باشد انتهى و تواند كه معنى چنين باشد كه فرستاد آنحضرت بسوى زنى شخصى را از مهاجران كرمانى گويد نام آن زن مينا بود در فتح البارى گويد وهم كرده است كرمانى مينا بقولى نام آن غلام نجار است وكان لها غلام نجار و بود مر آن زن را غلامى درودگر فقال مرى عبدك فليعمل لنا اعواد المنبر پس فرمود بگو غلام خود را كه بسازد براى ما چوبهاى منبر سابقا بر روايتى در باب صلوة جمعه گذشت كه آن زن خود التماس نموده كه غلامى نجار دارم ميخواهم براى آنحضرت منبرى بتراشد فامرت عبدها فذهب فقطع من الطرفاء فصنع له منبرا پس امر كرد آن زن غلام خود را پس رفت آن غلام و بريد از درخت گز چوب و ساخت براى آنحضرت منبرى فلما قضاه ارسلت الى النبى صلى الله عليه وسلم انه قد قضاه و هرگاه تمام كرد آن را فرستاد آن زن كسى نزد آنحضرت كه وى تمام كرده آن را قال ارسلى به الى فرمود بفرست آن را نزد من فجاؤا به فاحتمله النبى صلى الله عليه وسلم فوضعه حيث ترون پس آوردند آن را و برداشت آنحضرت آن را و نهاد آنجا كه مى بينيد **حدثنا** عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنى محمد بن جعفر عن ابى حازم عن عبد الله بن ابى قتادة السلمى عن ابيه قال كنت يوما جالسا مع رجال من اصحاب النبى صلى الله عليه وسلم گفت ابو قتاده سلمى بودم من روزى نشسته بجمعى از ياران پيغمبر خدا فى منزل فى طريق مكة در منزلى در راه مكه ورسول الله صلى الله عليه وسلم نازل امامنا و رسول خدا فرود آمده بود پيش ما والقوم محرمون وانا غير محرم و مردم احرام حج بسته بودند و من احرام نداشتم فابصروا حمارا وحشيا پس ديدند مردم خر وحشى را وانا مشغول اخصف نعلى فلم يؤذنونى و من مشغول بودم ميدوختم پاى افزار خود را پس آگاه نكردند مرا واحبوا لو انى ابصرته و دوست داشتند كاشكى من ديدمى آن را والتفت فابصرته فقمت الى الفرس فاسرجته والتفات كردم پس ديدم من حمار را پس استادم نزد اسپ و زين بستم آن را ثم ركبت ونسيت السوط والرمح پس سوار شدم و فراموش كردم چابك و نيزه را فقلت لهم ناولونى السوط والرمح پس گفتم بدهيد مرا چابك و نيزه را فقالوا لا والله لا نعينك عليه بشئ پس گفتند نى سوگند بخدا كه مدد نميكنم ترا بر شكار بهيچ چيز كه صاحب احرام ممنوع است از آن فغضبت فنزلت فاخذتهما پس خشم كردم بر آنها و فرود آمدم از اسپ و گرفتم چابك و نيزه را ثم ركبت فشددت على الحمار فعقرته پس سوار شدم و سخت تندى كردم بر حمار پس زخم زدم ثم جئت به وقد مات فوقعوا فيه ياكلونه پس آوردم آن را و بتحقيق مرده بود يعنى ذبح كرده شد پس افتادند در وى در حاليكه ميخوردند آن را ثم انهم شكوا فى اكلهم اياه وهم حرم پس ايشان جامه تردد كردند در خوردن خود آن را

حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا سفيان بن عيينة عن الزهرى عن عروة عن عائشة قالت الصلوة اول ما فرضت ركعتان نماز نخستين زمانى كه فرض كرده شد دو ركعت بود مگر نماز مغرب كه از اول سه ركعت است فاقرت صلوة السفر پس مقرر و مسلم داشته شد نماز سفر بر مقدار اول واتمت صلوة الحضر و تمام كرده و افزوده شد نماز حضر بدو ركعت ديگر در نمازهاى كه افزودند چون ظهر و عصر و عشا و در اضافت صلوة بسوى سفر و حضر اشارت است بتعلق حكم قصر و اتمام بوجود تحقق سفر و حضر و تحقق سفر بمجاوزت عمران بلده است و تحقق حضر بانقطاع سفر و اين حديث صريح است در آنكه فرض مسافر دو ركعت است در نمازهاى ثلثه چنانچه فرض مقيم چهار است كه صحيح نيست زيادت بر آن قال الزهرى فقلت لعروة گفت زهرى پس گفتم عروه را فما بال عائشة تتم پس چيست حال عائشه كه تمام ميكرد و ميگزارد چهار ركعت در سفر بر خلاف اين روايت قال تاولت ما تاول عثمان گفت عروه تاويل كرد عائشه آنچه تاويل كرد عثمان كه نيز اتمام ميكرد چنانكه گذشت و بيهقى از طريق عروه روايت كرده كه عائشه در سفر چهار ركعت ميگزارد پس گفتم چرا دو ركعت نميگزارى گفت يا ابن اختى شاق نمى شود بر من چهار ركعت و اين دلالت دارد بر آنكه مذهب وى قصر نيست بتقدير مشقت اتمام بتقدير راحت و علما را در اين باب اختلاف است نزد امام ابو حنيفه اين قصر واجب است عموما در هر سفر و فرض وقت بر مسافر دو ركعت است و تسميه آن برخصت بمجاز است نزد ايشان تا آنكه اگر چهار ركعت گذارد جايز نيست مگر آنكه قعده اولى بجا آورده باشد كه آن در حقيقت قعده آخر است اگر چند بترك سلام آثم گردد بدليل شهرت قصر و تاويل و اعتذار از كسى كه اتمام كرد و مسلم روايت كرد از عمر رضى الله عنه كه گفت فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم اين يعنى قصر صلوة در سفر صدقه است

وحال آنکه ایشان احرام داشتند که محرم را خوردن شکار روا است یا نه فرخشنا وخبأت العضد معی پس راه رفتیم و پنهان کردیم بازوی آن را با خود تا دریافتیم رسول الله صلی الله علیه وسلم پس دریافتیم رسول خدا را فسألناه عن ذلك فقال معکم منه شیء فقلت نعم پس پرسیدیم آنحضرت را از جواز خوردن محرم شکاری را که غیر محرم کرده باشد پس فرمود آیا با شما هست از آن شکار چیزی گفتم آری هست عندنا ولنا العضد فأکلها حتی نفدها وهو محرم پس دادم آنحضرت را آن بازو پس خورد آنرا تا آنکه تمام کرد آنرا وحال آنکه آنحضرت محرم بود نفدها بتشدید فاء و دال مهمله یعنی فنا با و در روایت ابی ذر نفدها بکسر فاء است مطابقت حدیث بترجمه بمعنی آنکه آنحضرت طلب کرده خورد و اگر طلب کردن یاران را نیز ملاحظه کنند تمام ایش دارد و حدثنی به زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن ابی قتادة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم گفت محمد بن جعفر راوی حدیث است از ابی حازم حدیث کرد با من حدیث زید بن اسلم از عطاء بن یسار از ابی قتاده از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی مستملی و حموی که از راویان کتاب اند قول او عن النبی صلی الله علیه وسلم روایت نکرده اند وهو الاوفق

باب من استسقی در حکم کسیکه طلب آب کرد از کسی با شیر وغیر آن چون طیب نفس برد روا است **و قال سهل قال لی النبی صلی الله علیه وسلم اسقنی** و گفت سهل بن سعد انصاری فرمود مرا پیغمبر خدا آب نوشان مرا ای سهل **حدثنا** خالد بن مخلد قال حدثنا سلیمان بن بلال قال حدثنی ابو طوالة عبد الله بن عبد الرحمن قال سمعت انسا یقول اتانا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی دارنا هذه گفت عبد الله بن عبد الرحمان شنیدم انس بن مالک را میگفت آمد نزد ما رسول خدا در سرای ما که اینست فاستسقی فحلبنا شاة لنا پس طلب کرد شیر پس دوشیدیم از برای آنحضرت بزی که ما را بود ثم شبته من ماء بئرنا هذه پستر آمیختیم از آب چاه خود که اینست شبته بکسر معجمه وضم آن آمده بمعنی خلط فاعطیته وابو بکر عن یساره وعمر تجاهه واعرابی عن یمینه پس دادم آنحضرت را وحال آنکه ابو بکر از جانب دست چپ آنحضرت بود و عمر مقابل وی و صحرانشینی از جانب دست راست فلما فرغ قال عمر هذا ابو بکر پس وقتیکه فارغ شد آنحضرت گفت عمر این ابو بکر است یعنی بده او را فاعطی الاعرابی فضله پس داد آنحضرت اعرابی را پس خورده خود ثم قال الایمنون الایمنون الا فیمنوا پستر فرمود راست نشینان راست نشینان آگاه باشید پس راست نشینی کنید یعنی حق راست نشین است پس اختیار کنید آنرا قال انس فهی سنة فهی سنة گفت انس پس این سنت است سه بار گفت

باب قبول هدیة الصید در جواز قبول کردن هدیه شکار وقبل النبی صلی الله علیه وسلم من ابی قتادة عضد الصید و قبول کرده است پیغمبر خدا از ابی قتاده بازوی شکار را چنانکه در حدیث سابق گذشت **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن هشام بن زید عن انس بن مالک قال انفجنا ارنبا بمر الظهران گفت انس برانگیختیم خرگوشی را بموضع مر الظهران انفجنا بفتح همزه و سکون نون و فتح فاء و سکون جیم از انفاج است بمعنی اثارت مر الظهران بفتح میم و تشدید راء و ظاء معجمه بصورت تثنیه ظهر نام موضعی است نزدیک بمکه فسعی القوم فلغبوا پس دویدند مردم و عاجز آمدند و درماندند لغبوا بفتح غین معجمه است و کسر آن غیر فصیح است بلکه منکر نزد ایشان فادرکتها فاخذتها فاتیت بها ابا طلحة پس دریافتم من آنرا و گرفتم پس آوردم آنرا برای ابو طلحه که شوهر مادر انس است فذبحها وبعث الی رسول الله صلی الله علیه وسلم بورکها او فخذیها پس ذبح کرد آنرا ابو طلحه و فرستاد بسوی رسول خدا سرین آنرا یا هر دو ران آنرا شک کرده است راوی قال فخذیها لا شك فیه گفت شعبه هر دو ران آن است نیست شک در ران یعنی او را شک کرده بود در ورک و فخذین بعد از آن جزم کرد بفخذین فقبله قلت واکل منه قال واکل منه پس قبول کرد آنحضرت آنرا گفتم و خورد از وی گفت خورد از آن ثم قال بعد قبله پستر گفت انس بعد از آنکه گفته بود خورد قبول کرد آنرا پس شک کرده است در خوردن و جزم کرده در قبول آن **باب قبول الهبة**

و همچنین ابن حبان در صحیح خود و مسلم از ابن عباس که گفت فرض کرد خدا تعالی نماز را بر زبان پیغمبر شما صلی الله علیه وآله وسلم در حضر چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و روایت کرده طبرانی باین لفظ که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت در سفر چنانکه فرض کرد در حضر چهار و روایت عایشه که در صحیحین و غیر هما بطرق متعدده آمده مقوی آنست و ابن حزم چنانچه صاحب آورده روایت کرده صحیحا از ابن عباس که گفت کسیکه نماز گزارد در سفر چهار رکعت همچو کسی است که گزارد در حضر دو رکعت و گفته همین است قول عمر و علی و ابن مسعود و جابر و ابن عباس و ابن عمر و ثوری و مروی است از ابن عمر که پرسیده شد از نماز در سفر گفت دو رکعت است کسیکه مخالفت کند این سنت را کافر شود و مذهب امام مالک نیز چنانکه از رساله ابن ابی زید که در مذهب ایشان است مفهوم گردد همین است که گفت فعلیه ان یقصر الصلوة و از شروح معلوم شود که مذهب ایشان موافق مذهب امام شافعی و امام احمد است که مصلی مخیر است میان قصر و اتمام و ایشان هر چند قصر را احب دارند لیکن اصل فرض اتمام است بدلیل ظاهر قول وی تعالی فلیس علیکم جناح ان تقصروا چه نفی جناح ظاهر در معنی تخفیف و رخصت است نه ایجاب و لزوم و همچنین لفظ قصر ظاهر در تنقیص از اصل زاید است و قیاس کنند نماز را بر روزه چنانکه روزه در سفر با وجود رخصت فرض است و گزاردن آن جایز حکم نماز هم چنین باشد و اتمام عثمان و عایشه را نیز متمسک گیرند و روایتی از عایشه نقل کنند که گفت بود آنحضرت که قصر میکرد در سفر و اتمام و افطار میکرد و صیام و نیز حدیثی را که از وی مشهور و مذکور است جواب دهند که عمل راوی بر خلاف روایت خود مسقط حجیت است علمای ما گویند که مراد از لا جناح مجرد تخفیف و رخصت صرف نیست که مستعمل میشود در مکروه تنزیه و ترک اولی نیز که آن بالاتفاق متحقق نیست زیرا چه قصر اولی و احب است نزد دیگران نیز بلکه نفی جناح است با وجوب چنانکه در قول وی تعالی لا جناح علیه ان یطوف بهما برهم شب

در بیان قبول کردن هبه از کسی و عدم قبول آن شیخ ابن حجر گوید همچنین است در روایت ابی ذر و نزد دیگران ساقط است باب با ترجمه و صواب همین است پوشیده نماند که بر تقدیر سقوط این ترجمه حدیث مذکور در باب قبول هدیة الصید خواهد بود و بظاهر در حدیثین تعارض است و وجه توفیق مذکور خواهد شد **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالک عن ابن شهاب عن عبید الله بن

عبد الله بن عتبة بن مسعود عن عبد الله بن عباس عن الصعب بن جثامة انه اهدی لرسول الله صلی الله علیه وسلم حمارا وحشیا وهو بالابواء او بودان تحقیق صعب هدیه آورد مر رسول خدا را خری وحشی و حال آنکه آنحضرت بموضع ابوا بود یا بموضع ودان ابوا بفتح همزه و سکون موحده و ودان بفتح واو و تشدید دال مهمله و نون نام دو منزل است میان مکه و مدینه نزدیک بجحفه فرد علیه پس رد کرد آنحضرت و قبول ننمود آنرا فلما رای ما فی وجهه قال اما انا لم نرده علیک الا انا حرم پس هرگاه دید در روی او تغیر فرمود آگاه باش تحقیق ما رد نکرده ایم آنرا بر تو مگر آنکه ما محرمیم تطبیق این حدیث بترجمه قبول هدیه صید چنانکه در باب سابق است و بقبول هبه چنانکه در باب لاحق گرفته ظاهر المفهوم مخالف باشد یعنی آنحضرت عذر نا گرفتن هدیه صعب احرام را کرد از ینجا فهم میشود که اگر احرام نبودی قبول میکردند اگر گویی در وقتی که قتاده آورده بود هم احرام داشتند پس چرا قبول هدیه شکار کردند گوییم فرق است درین دو هدیه قتاده احرام نداشت وی مالک آن شده ذبح کرده و تصرف نموده پاره از گوشت که مالک آن بود آورده آنحضرت قبول فرمود و صعب صید را زنده فرستاد گویا آنحضرت گمان کرد که ایشان بخاطر آنحضرت شکار کرده است از جهت قبول نفرمود و نیز محرم مالک صید زنده نمیشود و محتمل که انرا بصحیح اسرداده باشد والله اعلم **باب** قبول الهدیة در جواب قبول کردن هدیه هر چه باشد شیخ ابن حجر گوید کذا ثبت لابی ذر و این تکرار بی فائده است پوشیده نماند که درین ترجمه تعمیم بعد از تخصیص است آنجا قبول هدیه صید بود و اینجا عام تر است پس بیفائده آنرا نتوان گفت **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال حدثنا عبدة قال حدثنا هشام عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها ان الناس کانوا یتحرون بهدایاهم یوم عائشة تحقیق مردم تعیین میکردند بهدیها خود روز نوبت عائشه را یبتغون او یبتغون بذلک می جستند یا طلب میکردند باین تحری شک راویست درین دو لفظ مرضات رسول الله صلی الله علیه وسلم رضای آنحضرت را که مراعات عائشه داشت گویا مقرر بود که هدیه بخانه هرکه در نوبت او میرسید یا و میدادند یا همینکه با وی تصرف میکردند و یا شریک می ساختند **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة

قال حدثنا جعفر بن ایاس قال سمعت سعید بن جبیر عن ابن عباس قال اهدت ام حفید خالة ابن عباس الی النبی صلی الله علیه وسلم اقطا وسمنا واضبا گفت ابن عباس هدیه فرستاده ام حفید بضم حا مهمله صیغه تصغیر است حفید خاله ابن عباس خواهر میمونه ام المؤمنین نام او هزیله است تصغیر هزله بالزای بسوی پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بر وی پنیر و روغن و سوسمار اضب بفتح همزه و ضاد معجمه و بای موحده مشدده جمع ضب بفتح ضاد معجمه دابه است که آب نمیخورد و از هفتصد سال زیاده زندگانی دارد گویند در هر چهل روز قطره بول میکند فاکل النبی صلی الله علیه وسلم من الاقط والسمن وترک الاضب تقذرا پس خورد آنحضرت از اقط و روغن و گذاشت اضب را از گندگی بوی و کراهت آن فرموده حاضر می باشند مرا ملائکه و سخن میکنند با من و بوی ضب مکروه و گنده است قال ابن عباس فاکل علی مائدة رسول الله صلی الله علیه وسلم ولو کان حراما ما اکل علی مائدة رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن عباس پس خورده شد بر خوان آنحضرت ضب و اگر حرام بودی خورده نمیشد بر مائده آنحضرت و نیز ترک آنحضرت از جهت کراهت بوی آن بود نه از راه حرمت آن پس خوردن آن مباح باشد و تحقیق این مطلب در کتاب الاطعمه خواهد آمد انشاء الله تعالی بیاید گفت حدیث بترجمه ظاهر است آنحضرت هدیه ام حفید قبول نموده خورد **حدثنا** ابراهیم بن المنذر قال

مشهوره قصر را انکار بر عامل اتمام و در روایت رفع عائشه اتمام را از آنحضرت تکلم کرده اند محدثین بضعف آن بجهت مغیره بن زیاد که از رجال اوست و عمل عائشه تاویل بر خلاف روایت وی نباشد زیرا که وی صورت تاویل را بزعم خود مستثنی دانسته با آنکه استدلال بر مذهب مقتصر بر حدیث عائشه نیست روایات دیگر متظاهر درین معنی والله اعلم **باب** یصلی المغرب ثلاثا فی السفر بگزارد مکلف نماز مغرب را سه رکعت در سفر و قصر نکند در آن زیرا که وی از اول فرضیت همچنان وتر نهار مشروع است و زیادتی طاری نیست در آن و نقل کرده ابن منذر اجماع درینباب **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی سالم عن عبد الله بن عمر قال رایت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم اذا اعجله السیر فی السفر یؤخر المغرب گفت ابن عمر دیدم آنحضرت را که چون شتاب میکرد او را سیر در سفر تاخیر میکرد نماز مغرب را حتی یجمع بینها وبین العشاء تا آنکه جمع میکرد میان مغرب و میان عشا یعنی میگزارد مغرب را در آخر وقت و عشا را در اول وقت عقب مغرب و برین محمول است هرجا که در احادیث جمع واقع شده سوای جمع مزدلفه و عرفه چنانکه در باب الجمع معلوم شود قال سالم وکان عبد الله بن عمر یفعله اذا اعجله السیر گفت سالم و بود پیروی ابن عمر که میکرد این جمع تاخیر را وقتیکه در شتابی می انداخت او را سیر در سفر وزاد اللیث تعلیق است قال حدثنی یونس عن ابن شهاب قال سالم کان ابن عمر یجمع بین المغرب والعشاء بالمزدلفة و زیاده کرده است لیث بن سعد در حدیث مذکور از ابن شهاب زهری بروایت یونس که گفت سالم بود ابن عمر که جمع میکرد میان نماز مغرب و عشا بمزدلفه که موضعیست از مقامات مناسک حج و درین مقام جمع تاخیر در وقت عشا است روز عرفه بالاتفاق قال سالم واخر ابن عمر المغرب وکان استصرخ علی امراته صفیة بنت ابی عبید و تاخیر کرد ابن عمر مغرب را در راه مکه بشتابی و رسید در حالیکه بلند کرده شد آواز بر زن وی صفیه دختر ابی عبید ثقفی که از صالحات عابدات بود استصرخ بضم فوقیه در آخر

حدثنا معن قال حدثني ابراهيم بن طهمان عن محمد بن زياد عن ابي هريرة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتي بطعام سأل
عنه أهدية ام صدقة گفت ابوهريره بود عادت شریف آنحضرت وقتی که آورده شدی نزد وی طعامی میپرسید از آرنده که هدیه است
یا صدقه فان قيل صدقة قال لاصحابه كلوا ولم يأكل پس اگر گفته شدی که صدقه است فرمودی مر اصحاب را بخورید و خود نمیخورد از آنکه صدقه
بر آنحضرت حرام بود وان قيل هدية ضرب بيده فاكل معهم واگر گفته شدی که هدیه است دستی بشتاب میزد پس خوردی با یاران
حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن قتادة عن انس بن مالك قال اتي النبي صلى الله عليه وسلم بلحم
گفت انس آورده شد پیغمبر خدا را گوشتی فقيل تصدق به على بريرة پس گفته شد که صدقه کرده شده است باین گوشت بر
بریره فقال هو لها صدقة ولنا هدية پس فرمود آن گوشت مر بریره را صدقه است چون وی مالک آن شد و بما آورد هدیه است
برای ما حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن عبد الرحمن بن القاسم قال سمعته منه عن القاسم گفت شعبه شنیدم
حدیثی که مذکور میشود از عبد الرحمن بن قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق که نقل میکرد از پدر خود قاسم عن عائشة انها ارادت ان
تشتري بريرة خواست عائشه اینکه بخرد بریره را وانهم اشترطوا ولاءها و بتحقیق مالکان شرط کردند ولا را برای خود فذكر للنبي صلى
الله عليه وسلم فقال النبي صلى الله عليه وسلم اشتريها واعتقيها فانما الولاء لمن اعتق ترجمه مکرر شده است واهدي لها لحم فقيل
للنبي صلى الله عليه وسلم هذا تصدق على بريرة فقال النبي صلى الله عليه وسلم هو لها صدقة ولنا هدية وخيرت و مخیر کرده شد در نگهداشت
نکاح سابق که شوهر او بود و در فسخ نکاح قال عبد الرحمن زوجها حر او عبد گفت عبد الرحمن و شوهر او آزاد بود یا بنده
قال شعبة ثم سالت عبد الرحمن عن زوجها قال لا ادري حر ام عبد گفت شعبه پس باز پرسیدم عبد الرحمن را از حال شوهر او گفت نمیدانم آزاد بود یا بنده
حدثنا محمد بن مقاتل ابو الحسن قال اخبرنا خالد بن عبد الله عن خالد الحذاء عن حفصة بنت سيرين عن ام عطية قالت دخل النبي
صلى الله عليه وسلم على عائشة گفت ام عطیه در آمد رسول خدا بر عائشه در خانه او فقال اعندكم شيء قالت لا الا شيء بعثت به
ام عطية پس فرمود آیا نزد شما چیزی از طعام هست گفت عائشه نیست مگر چیزی که فرستاده است آنرا ام عطیه من الشاة التي بعثت
اليها من الصدقة از شاتی که فرستاده شده است بسوی ام عطیه از صدقه قال انها قد بلغت محلها فرمود تحقیق
آن شاة البته رسید بجای حلیت او یعنی حلال گشت از جهت انتقال آن از صدقه بهدیه باب من اهدى الى صاحبه وتحرى بعض نسائه
دون بعض در جواز فعل کسی که هدیه کرد بسوی یار خود و قصد کرد نوبت بعضی از زنان او را و رای بعضی دیگر یعنی قصد کرد که هدیه
در وقت بودن آن یار نزد بعضی از زنان مخصوص باشد حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد عن هشام بن
عروة عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها قالت كان الناس يتحرون بهداياهم يومي گفت عائشه مردم قصد میکردند بفرستادن هدایای خود
روز نوبت مرا وقالت ام سلمة ان صواحبي اجتمعن فذكرت له فاعرض عنها گفت ام سلمه تحقیق همراهان من جمع شدند و گفت ام سلمه
مر آنحضرت را پس اعراض کرد آن حضرت از آن و التفاتی بگفته آنها نکرد حدثنا اسمعيل قال حدثني اخي عن سليمان عن هشام
بن عروة عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها ان نساء رسول الله صلى الله عليه وسلم كن حزبين بتحقیق زنان رسول خدا بودند دو گروه
فحزب فيه عائشة وحفصة وصفية وسودة پس گروهی در آن این چهار تن بودند و سر آنها عائشه بود والحزب الآخر ام سلمة وسائر
نساء رسول الله صلى الله عليه وسلم و گروهی دیگر ام سلمه و باقی زنان بودند که زینب و میمونه و ام حبیبه و جویریه است وكان المسلمون
قد علموا حب رسول الله صلى الله عليه وسلم عائشة و بودند مسلمانان بتحقیق دانسته بودند محبت پیغمبر خدا عائشه را که در چه مرتبه بود
فاذا كانت عند احدهم هدية يريد ان يهديها الى رسول الله صلى الله عليه وسلم پس وقتی که بودی نزد یکی از این مسلمانان

الجزء الرابع شیخ الاسلام | ابواب تقصير الصلوة

هكذا رأيت رسول الله يصنع گفت همچنین
دیده ام پیغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم يصلي
اذا اعجله السير نماز میکرد وقتیکه شتاب
میشد او را سیر وقال عبد الله رأيت النبي
صلى الله عليه وآله وسلم اذا اعجله السير
يؤخر المغرب و گفت ابن عمر دیدم آنحضرت را
وقتیکه شتاب شدی او را سیر در تاخیر میگزارد
مغرب را العتمة بفتح عین و سکون تا و میم ...
... معنی تاریکی اول شب چنانکه روایت
... است و در اکثر روایات بفتح ...
... است از اقامت فيصليها ثلاثا ثم
يسلم پس میگزارد مغرب را سه رکعت و کم نمیکرد
از آن با وجود شتابی سیر در سفر پس سلام میداد
ثم قلما يلبث حتى يقيم العشاء پس ...
بود مدت درنگ وی بعد از آن تا آنکه اقامت کرده
عشاء فيصليها ركعتين ثم يسلم پس
میگذارد عشا را دو رکعت پس سلام میداد این
عبادت مشهور است تا آنکه میگذارد مغرب را
در آخر وقت وی و انتظار میکرد و بعد از آن
تحقق وقت عشا را تا آنکه متحقق شدی پس
گزاردی عشا را ولا يسبح بعد العشاء حتى
يقوم من جوف الليل و نفل نمیگزارد بعد
از عشا تا آنکه قیام می نمود از میان شب و درین
حدیث تاکید قیام شب است که ترک نمیکرد
آنرا آنحضرت با وجود تاکید قصر در سفر تا به حضر
چه رسد باب صلوة التطوع على
الدابة حيث ما توجهت جواز گزاردن
نماز نفل بر دابه هر سو که برود دابه جانب قبله باشد

هدیه که میخواست هدیه کند برسول خدا اخرها حتی اذا کان رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بیت عایشة درنگ میکرد آنرا و فرستادن تا وقتیکه می بود رسول خدا در خانه عایشه بعث صاحب الهدیة بها الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بیت عایشة فرستادی صاحب هدیه آنرا بسوی رسول خدا در خانه عایشه فکلم حزب ام سلمة فقلن لها کلمی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس سخن کردند زنان گروه ام سلمه پس گفتند ام سلمه را بگوید آنحضرت را یکلم الناس فیقول من اراد ان یهدی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم هدیة که بفرماید مردم را و بگوید کسیکه خواهد اینکه هدیه کند بآنحضرت هدیه فلیهدها الیه حیث کان من نسائه پس گو هدیه کند آنرا بآنحضرت آنجا که باشد از زنان خود و تخصیص نکند بخانه عایشه فکلمته ام سلمة بما قلن فلم یقل لها شیئا پس گفت ام سلمه آنحضرت را چیزی که گفته بودند زنان پس نگفت مر ام سلمه را چیزی از جواب فسألنها فقالت ما قال لی شیئا پس پرسیدند زنان ام سلمه را پس گفت نفرمود مرا جوابی فقلن لها کلمیه قالت فکلمته حین دار الیها ایضا پس گفتند مر ام سلمه را باز گوی گفت باز گفتم هنگامی که بخانه او آمد بار دیگر فلم یقل لها شیئا فسألنها فقالت ما قال لی شیئا پس نگفت جوابی مر او را پس پرسیدند گفت نگفت مرا چیزی فقلن لها کلمیه حتی یکلمک پس گفتند باز گوی تا بگوید ترا فدار الیها فکلمته فقال لها لا تؤذینی فی عایشة پس آمد آنحضرت بخانه او پس گفت آنچه زنان میگفتند آنحضرت فرمود مرنجان مرا در حق عایشه فان الوحی لم یأتنی وانا فی ثوب امرأة الا عایشة تحقیق وحی نمی آید مرا بحالیکه من در جامه خواب زنی هستم مگر در جامه خواب عایشه قالت فقالت اتوب الی الله من اذاک یا رسول الله گفت عایشه پس گفت ام سلمه توبه میکنم و باز میگردم بسوی غفران خدا از ایذا می تو ای رسول خدا ثم انهن دعون فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم پس آن زنان خواندند فاطمه را رضی الله عنها دختر پیغمبر خدا فارسلن الی رسول الله صلی الله علیه وسلم تقول ان نساءک ینشدنک العدل فی بنت ابی بکر پس فرستادند فاطمه را بسوی رسول خدا در حالیکه بگوید بآنحضرت بتحقیق زنان تو میخواهند از تو عدل را یا برابری را و در بعضی نسخ ینشدنک الله است یعنی میخواهند بخدا عدل را در حق دختر ابی بکر فکلمته فقال یا بنیة الا تحبین ما احب قالت بلی پس گفت فاطمه آنحضرت را فرمود ای دخترک آیا دوست نمیداری چیزی را که دوست میدارم من گفت فاطمه آری در روایت مسلم آمده فاحبی هذه پس دوست دار این را یعنی عایشه را فرجعت الیهن فاخبرتهن پس باز آمد فاطمه بسوی آن زنان و خبر داد ایشان را آنچه معلوم کرده بود فقلن ارجعی الیه فابت ان ترجع پس گفتند باز رو بسوی آنحضرت پس فاطمه ابا کرد این را که باز رود فارسلن زینب بنت جحش فاتته فاغلظت پس فرستادند زینب دختر جحش را که در ذکر کرده بود و معلوم شده است که وی درشت خوی بود پس آمد زینب و درشتی کرد آنحضرت را قالت ان نساءک ینشدنک الله العدل گفت بتحقیق زنان تو میطلبند ترا بخدا برابری را فی بنت ابن ابی قحافة در دختر پسر ابی قحافه گفت در عایشه و نه دختر ابو بکر از راه تخفیف وی قحافه بضم قاف و حاء مهمله و الف و فاء نام پدر ابو بکر صدیق است از آبای صحابه کرام مخصوص است بتوفیق اسلام در ایام خلافت ابو بکر زنده بود و رحلت کرده بعد از فوت ابی بکر رضی الله عنهما فرفعت صوتها پس بلند کرد زینب آواز را در سخن حتی تناولت عایشة وهی قاعدة فسبتها تا آنکه تعرض کرد بر عایشه و حال آنکه او نشسته بود و دشنام کرد زینب عایشه را حتی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لینظر الی عایشة هل تکلم تا آنکه آنحضرت هر آئینه می دید جانب عایشه آیا سخن میکند در برابر او قال فتکلمت عایشة ترد علی زینب حتی اسکتتها گفت راوی پس تکلم کرد عایشه در حالیکه رد میکند بر زینب مطاعنی را که وی میکرد تا آنکه خاموش کرد وی را قالت فنظر النبی صلی الله علیه وسلم الی عایشة وقال انها بنت ابی بکر گفت عایشه پس نظر کرد پیغمبر خدا بجانب عایشه و گفت بدرستیکه او دختر ابو بکر است

کنند بعد یتی که امام احمد در مسند و ابو داود در سنن روایت کرده که آنحضرت در حالت تکبیر افتتاح روی مبارک را بسوی قبله کردی

حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا عبد الاعلی قال حدثنا معمر عن الزهری عن عبد الله بن عامر بن ربیعة عامر بن ربیعه بفتح را مهمله و نون و زا و یا ... در صغر سن دیده بود آنحضرت را و پدر او عامر از صحابه است که حلیف آل عمر بن خطاب بود رضی الله عنه از صحابه بدرین حاضر شده بمدینه و بعد قتل عثمان رضی الله عنه قال رأیت النبی صلی الله علیه واله وسلم یصلی علی راحلته حیث توجهت به گفت عامر دیدم آنحضرت را که نماز میگزارد در پشت سواری خود هر سو که روی میکرد آن راحله با آنحضرت یعنی نماز نفل چنانچه در روایت عقیل از ابن شهاب که بعد از یکباب بیاید مصرح است و همچنین روایت یونس بروی که در مسلم است بلفظ یصلی السبحة

حدثنا ابو نعیم قال حدثنا شیبان عن یحیی بن ابی کثیر عن محمد بن عبد الرحمن ان جابر بن عبد الله اخبره ان النبی صلی الله علیه واله وسلم کان یصلی التطوع وهو راکب فی غیر القبلة بتحقیق جابر خبر داد محمد بن عبد الرحمن را که آنحضرت بود که میگزارد نماز نفل را بحالیکه سواره بود بر غیر جهت قبله و این حکایت غزوه ذات انمار است که اراضی آنجا از مدینه جانب مشرق بوده و قبله جانب یسار

حدثنا عبد الاعلی بن حماد قرشی بصری قال حدثنا وهیب بتصغیر قال حدثنا موسی بن عقبة عن نافع قال کان ابن عمر یصلی علی راحلته بود ابن عمر که نماز میگزارد بر راحله خود یعنی نماز نفل در سفر ویوتر علیها و وتر میگزارد بر راحله و این محمول است نزد حنفیه بر پیش از علم ابن عمر بتأکید امر وتر زیرا چه وتر در ابتدا همچو سایر تطوعات بود و بعد از آن عظیم شد شان وی و واجب گردید چنانکه در محلش معلوم شود و روایت کرده طحاوی و احمد بطرق متعدده که همه آن صحیح است از ابن عمر که وی نماز میگزارد بر راحله خود و چون خواستی که وتر کند فرود می آمد بر زمین و وتر میکرد و وتر را می مکروه طحاوی از طریق نافع از ابن عمر که میگفت پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم همچنین میکرد چنانچه بر خلاف روایت کتاب است که گفت ویخبر ان النبی صلی الله علیه واله وسلم کان یفعله و خبر میداد ابن عمر که آنحضرت بود که میگزارد نفل و وتر را

حدثنا معن قال حدثنی ابراهیم بن طهمان عن محمد بن زیاد عن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتی بطعام سال عنه اهدیة ام صدقة گفت ابوهریره بود عادت شریف آنحضرت وقتی که آورده شدی نزد وی طعامی میپرسیدی از آرنده که هدیه است یا صدقه فان قیل صدقة قال لاصحابه کلوا ولم یاکل پس اگر گفته شدی که صدقه است فرمودی مر اصحاب را بخورید و خود نمیخورد از آنکه صدقه بر آنحضرت حرام بود وان قیل هدیة ضرب بیده فاکل معهم و اگر گفته شدی که هدیه است دستی بشتاب میزد پس خوردی بایاران

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن قتادة عن انس بن مالک قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم بلحم گفت انس آورده شد پیغمبر خدا را گوشتی فقیل تصدق به علی بریرة پس گفته شد که صدقه کرده شده است باین گوشت بر بریره فقال هو لها صدقة ولنا هدیة پس فرمود آن گوشت مر بریره را صدقه است چون وی مالک آن شد و بما آورد هدیه است برای ما

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن عبد الرحمن بن القاسم قال سمعته منه عن القاسم گفت شعبه شنیدم حدیثی که مذکور میشود از عبد الرحمن بن قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق که نقل میکرد از پدر خود قاسم عن عائشة انها ارادت ان تشتری بریرة خواست عائشه اینکه بخرد بریره را وانهم اشترطوا ولاءها و بتحقیق مالکان شرط کردند ولا را برای خود فذکر للنبی صلی الله علیه وسلم فقال النبی صلی الله علیه وسلم اشتریها فاعتقیها فانما الولاء لمن اعتق ترجمه مکرر شده است واهدی لها لحم فقیل للنبی صلی الله علیه وسلم هذا تصدق علی بریرة فقال النبی صلی الله علیه وسلم هو لها صدقة ولنا هدیة وخیرت و مخیر کرده شد در نگهداشت نکاح سابق که شوهر او بود و در فسخ نکاح قال عبد الرحمن زوجها حر او عبد گفت عبد الرحمن و شوهر او آزاد بود یا بنده قال شعبة ثم سالت عبد الرحمن عن زوجها قال لا ادری احر ام عبد گفت شعبه پس از آن پرسیدم عبد الرحمن را از حال شوهر او گفت نمیدانم آزاد بود یا بنده

حدثنا محمد بن مقاتل ابو الحسن قال اخبرنا خالد بن عبد الله عن خالد الحذاء عن حفصة بنت سیرین عن ام عطیة قالت دخل النبی صلی الله علیه وسلم علی عائشة گفت ام عطیه در آمد رسول خدا بر عائشه در خانه او فقال اعندکم شیء قالت لا الا شیء بعثت به ام عطیة پس فرمود آیا نزد شما چیزی از طعام هست گفت عائشه نیست مگر چیزی که فرستاده است آنرا ام عطیه من الشاة التی بعثت الیها من الصدقة از شاتی که فرستاده شده است بسوی ام عطیه از صدقه قال انها قد بلغت محلها فرمود بتحقیق آن شاة البته رسید بجای حلیت او یعنی حلال گشت از جهت انتقال آن از صدقه بهدیه

باب من اهدی الی صاحبه وتحری بعض نسائه دون بعض

در جواز فعل کسی که هدیه کرد بسوی یار خود و قصد کرد نوبت بعضی از زنان او را و رای بعضی دیگر یعنی قصد کرد که هدیه در وقت بودن آن یار نزد بعضی از زنان مخصوص باشد

حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها قالت کان الناس یتحرون بهدایاهم یومی گفت عائشه مردم قصد میکردند بفرستادن هدایای خود روز نوبت من وقالت ام سلمة ان صواحبی اجتمعن فذکرت له فاعرض عنها گفت ام سلمه بتحقیق همراهان من جمع شدند و گفت ام سلمه مر آنحضرت را پس اعراض کرد آن حضرت از آن و التفاتی بگفته او نکرد

حدثنا اسمعیل قال حدثنی اخی عن سلیمان عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها ان نساء رسول الله صلی الله علیه وسلم کن حزبین بتحقیق زنان رسول خدا بودند دو گروه فحزب فیه عائشة وحفصة وصفیة وسودة پس گروهی در آن این چهار تن بودند و سر آنها عائشه بود والحزب الآخر ام سلمة وسائر نساء رسول الله صلی الله علیه وسلم و گروهی دیگر ام سلمه و باقی زنان بودند که زینب و میمونه و ام حبیبه و جویریه است وکان المسلمون قد علموا حب رسول الله صلی الله علیه وسلم عائشة و بودند مسلمانان بتحقیق دانسته بودند محبت پیغمبر خدا عائشه را که در چه مرتبه بود فاذا کانت عند احدهم هدیة یرید ان یهدیها الی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس وقتی که بودی نزد یکی ازین مسلمانان

الجزء الرابع شیخ الاسلام | ابواب تقصیر الصلوة

هکذا رایت رسول الله یصنع گفت همچنین دیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یصلی اذا اعجله السیر نماز میکرد وقتیکه شتاب میشد او را سیر وقال عبد الله رایت النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا اعجله السیر یؤخر المغرب و گفت ابن عمر دیدم آنحضرت را وقتیکه شتاب شدی او را سیر در تاخیر میگذارد مغرب را فیقیم بفتح تحتیه و سکون مهمله و کسر فوقیه از تفعیل معنی تا آنکه بگذارد اول شب چنانکه روایت مستملی و کشمیهنی است و در اکثر روایات بضم تحتیه و بجای آن است از اقامت فیصلیها ثلاثا ثم یسلم پس میگذارد مغرب را سه رکعت و کم نمیکرد از آن باوجود شتابی سیر در سفر پس سلام میداد ثم قلما یلبث حتی یقیم العشاء پس کم بود درنگ وی بعد از آن تا آنکه اقامت کرده عشا را فیصلیها رکعتین ثم یسلم پس میگذارد عشا را دو رکعت پس سلام میداد و این هیئت مشعر است با آنکه میگذارد مغرب را در آخر وقت وی و انتظار میکرد و بعد از آن تحقق وقت عشا را تا آنکه متحقق شدی پس گزاردی عشا را ولا یسبح بعد العشاء حتی یقوم من جوف اللیل و نفل نمیگزارد بعد از عشا تا آنکه قیام می نمود از میانه شب و درین حدیث تاکید قیام شب است که ترک نمیکرد آنرا آنحضرت باوجود تاکد قصر در سفر تا به حضر چه رسد

باب صلوة التطوع علی الدابة حیث ما توجهت

جواز گزاردن نماز نفل بر دابه بهر سو که روا دارد جانب قبله باشد

هدیه کی بخواست هدیه کند برسول خدا اخرها حتی اذا کان رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بیت عائشة درنگ میکرد آنرا و فرستادن
تا وقتیکه می بود رسول خدا در خانه عایشه بعث صاحب الهدیة بها الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بیت عائشة فرستادی صاحب
هدیه آنرا بسوی رسول خدا در خانه عایشه فکلم حزب ام سلمة فقلن لها کلمی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس سخن کردند زنان گروه
ام سلمه پس گفتند ام سلمه را بگوید آنحضرت را یکلم الناس فیقول من اراد ان یهدی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم هدیة که بفرماید
مردم را و بگوید کسیکه خواهد اینکه هدیه کند با نحضرت هدیه فلیهدها الیه حیث کان من نسائه پس گو هدیه کند آنرا با نحضرت
آنجا که باشد از زنان خود و تخصیص نکند بخانه عایشه فکلمته ام سلمة بما قلن فلم یقل لها شیئا پس گفت ام سلمه آنحضرت را
چیزی که گفته بودند زنان پس نگفت مر ام سلمه را چیزی از جواب فسألنها فقالت ما قال لی شیئا پس پرسیدند زنان
ام سلمه را پس گفت نفرمود مرا جوابی فقلن لها کلمیه قالت فکلمته حین دار الیها ایضا پس گفتند مر ام سلمه را باز گوی گفت
باز گفتم هنگامی که بخانه او آمد بار دیگر فلم یقل لها شیئا فسألنها فقالت ما قال لی شیئا پس نگفت جوابی مر او را پس پرسیدند گفت
نگفت مرا چیزی فقلن لها کلمیه حتی یکلمک پس گفتند باز گوی تا بگوید ترا فدار الیها فکلمته فقال لها لا تؤذینی فی عائشة پس آمد آنحضرت
بخانه او پس گفت آنچه زنان میگفتند آنحضرت فرمود مرنجان مرا در حق عایشه فان الوحی لم یاتنی وانا فی ثوب امرأة الا عائشة
بتحقیق وحی نمی آید مرا بحالیکه من در جامه خواب زنی هستم مگر در جامه خواب عایشه قالت فقالت اتوب الی الله من اذاك
یا رسول الله گفت عایشه پس گفت ام سلمه توبه میکنم و باز میگردم بسوی غفران خدا از ایذای تو ای رسول خدا ثم انهن
دعون فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم پس آن زنان خواندند فاطمه را رضی الله عنها دختر پیغمبر خدا فارسلن الی رسول الله
صلی الله علیه وسلم تقول ان نساءك ینشدنك العدل فی بنت ابی بکر پس فرستادند فاطمه را بسوی رسول خدا در حالی که
بگوید با نحضرت بتحقیق زنان تو میخواهند از تو عدل را برابری را در بعضی نسخ ینشدنك الله است یعنی میخواهند بخدا
عدل را در حق دختر ابی بکر فکلمته فقال یا بنیة الا تحبین ما احب قالت بلی پس گفت فاطمه آنحضرت را فرمود ای دخترک آیا دوست
نمیداری چیزی را که دوست میدارم من گفت فاطمه آری در روایت مسلم آمده فاحبی هذه پس دوست دار این را یعنی
عایشه را فرجعت الیهن فاخبرتهن پس باز آمد فاطمه بسوی آن زنان و خبر داد ایشان را آنچه معلوم کرده بود فقلن
ارجعی الیه فابت ان ترجع پس گفتند باز رو بسوی آنحضرت پس فاطمه ابا کرد این را که باز رود فارسلن زینب بنت جحش
فاتته فاغلظت پس فرستادند زینب دختر جحش را که در آن گروه بود و معلوم شده است که وی درشت خوی بود پس آمد
زینب و درشتی کرد آنحضرت را قالت ان نساءك ینشدنك الله العدل گفت بتحقیق زنان تو میطلبند ترا بخدا برابری را فی بنت
ابن ابی قحافة در دختر پسر ابی قحافه گفت در عایشه و نه دختر ابو بکر از راه تخفیف و وی قحافه بضم قاف و حاء مهمله و الف و فاء
نام پدر ابو بکر صدیق است از آبای صحابه کرام مخصوص است بتوفیق اسلام در ایام خلافت ابو بکر زنده بود و رحلت
کرده بعد از فوت ابی بکر رضی الله عنهما فرفعت صوتها پس بلند کرد زینب آواز را در سب حتی تناولت عائشة وهی قاعدة
فسبتها تا آنکه تعرض کرد بر عایشه و حال آنکه او نشسته بود و دشنام کرد زینب عایشه را حتی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
لینظر الی عائشة هل تکلم تا آنکه آنحضرت هر آئینه می دید جانب عایشه آیا سخن میکند در برابر او قال فتکلمت عائشة ترد علی
زینب حتی اسکتتها گفت راوی پس تکلم کرد عایشه در حالیکه رد میکند بر زینب مطاعنی را که وی میکرد تا آنکه خاموش
کرد وی را قالت فنظر النبی صلی الله علیه وسلم الی عائشة وقال انها بنت ابی بکر گفت عایشه پس نظر کرد پیغمبر خدا و گفت بتحقیق او

کنند بدینی که امام احمد در مسند و ابو داود در
سنن روایت کرده که آنحضرت در حالت تکبیر
افتتاح روی مبارک را بسوی قبله کردی
حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا
عبد الاعلی قال حدثنا معمر عن الزهری
عن عبد الله بن عامر بن ربیعة بفتح عین
مهمله و نون و ... در صغر سن دیده بود آنحضرت
... خلیفه ثانی عمر بن
خطاب رضی الله عنه ...
... و بعد قتل عثمان رضی الله عنه
قال رایت النبی صلی الله علیه واله وسلم
یصلی علی راحلته حیث توجهت به گفت
عامر دیدم آنحضرت را که نماز میگزارد در پشت سواری
خود هر سو که رو میکرد و اینه راحله با نحضرت یعنی نماز
نفل چنانچه در روایت عقیل از ابن شهاب که بعد
از یکباب بیاید مصرح است و همچنین روایت
یونس از زهری که در مسلم است بلفظ یصلی السبحة
حدثنا ابو نعیم بتصغیر قال حدثنا شیبان
عن یحیی بن ابی کثیر عن محمد بن عبد الرحمن
ان جابر بن عبد الله اخبره ان النبی صلی الله علیه
واله وسلم کان یصلی التطوع وهو راکب فی
غیر القبلة بتحقیق جابر خبر داد محمد بن عبد الرحمن
را که آنحضرت بود که میگزارد نماز نفل را حالیکه
سواره بودی بر غیر جهت قبله و این حکایت غزوه
ذات انمار است که اراضی آنها از مدینه جانب
مشرق بوده و قبله جانب یسار حدثنا
عبد الاعلی بن حماد قرشی ... قال حدثنا
وهیب بتصغیر قال حدثنا موسی بن عقبة
عن نافع قال کان ابن عمر یصلی علی راحلته
بود ابن عمر که نماز میگزارد بر راحله خود یعنی ...
در سفر و یوتر علیها و وتر میگزارد بر راحله او
محمول است نزد حنفیه بر پیش از علم ابن عمر بتاکد
امر وتر زیرا چه وتر در ابتدا همچو سایر تطوعات
بود بعد از آن عظیم شد شان وی و واجب گردید
چنانکه در محلش معلوم شود در ... طحاوی
و احمد بطرق متعدده که همه آن صحیح است از ابن
عمر که وی نماز میگزارد بر راحله خود و چون خواستی
که وتر کند فرود می آمد بر زمین و وتر میکرد
و در ... طحاوی از طریق نافع از ابن
عمر که میگفت پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم
همچنین میکرد چنانچه بر خلاف روایت روایت
کتاب است که گفت و یخبر ان النبی صلی
الله علیه واله وسلم کان یفعله و خبر میداد
ابن عمر که آنحضرت بود که میگزارد نفل و وتر را

اي من احب من يطيب نفسه بدفع السبي الى هوازن ١٢ ان يطيب فذلك بضم اليا وفتح الطاء وتشديد اليا · وفي نسخة بفتح اليا وسكون الطاء ١٢ من اول ما يفئ الله علينا اي يرجع الينا ١٢ قسطلاني · من الفئ · بن ثابت بفتح المثلثة · لم اجد بهما

بجانب عايشه وفرمود بتحقيق وى دختر ابي بكر است يعنى وى شريف و دانا است مانند پدر خود وفنا ساهت بمناقب ومثالب قوم مانند پدر خود از آنكه فرزند خلاصه پدر خود است توصيف كرد عايشه را اولا بسكوت او وثانيا بغلبه در بحث پوشيده نماند كه آنحضرت درين مطالبه زنان تغافل زد از آنكه تخصيص بعايشه فعل آنحضرت نبود بمردم نيز نفرمود كه تحرى بنوبت عايشه نكنيد از آن رو كه آنها باعث محتبى كه با آنحضرت داشتند اين كار ميكردند و محبت آنحضرت مسلمانان را از اعلا تقربات بود نخواست كه آنها را ازين فعل باز دارد و نيز درين صورت خواهشى باستهداى مردم متوهم ميشد و در محبت قلبي كه بعايشه داشت چنانكه بفاطمه اشارتي بآن كرد تكليفي بر خلاف آن نميرفت و درين گفتگو تنقيص بامهات المؤمنين نيز نبايد تصور كرد كه منشار آن غيرت طبيعي كه لازمه ضرا است بوده و تهذيب اخلاق و محاسن اختياريه است نه در امور طبعيه والله اعلم بدانكه اين حديث كه درين باب ايراد يافته بزيادتي و نقصان آمده تا آنكه بعضي اين را سه حديث گفته اند چنانكه اشارت كرده يعني مولف رح قال ابو عبد الله الكلام

الاخير قصة فاطمة يذكر عن هشام بن عروة عن رجل عن الزهري عن محمد بن عبد الرحمان گفت مولف ابو عبد الله كلام آخر كه قصه فاطمه است ذكر كرده ميشود از هشام بن عروه از مردى از زهري و زهري از محمد بن عبد الرحمن مذكور در اسناد وقال ابو مروان عن هشام عن عروة وگفته است ابو مروان يحيى بن ذكريا از هشام از عروه كان الناس يتحرون بهداياهم يوم عايشة وعن هشام عن رجل من قريش و رجل من الموالي عن الزهري عن محمد بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام قالت عايشة كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم فاستاذنت گفت عايشه بودم من نزد پيغمبر خدا پس طلب اذن در آمدن كرد فاطمه **باب** ما لا يرد من الهدية آنچه رد كرده نميشود از هديها **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا عزرة بن ثابت الانصاري قال حدثني ثمامة بن عبد الله بن انس قال دخلت عليه فناولني طيبا گفت عزره در آمدم بر ثمامه پس داد مرا خوشبوئى قال كان انس لا يرد الطيب گفت ثمامه بود انس رد نميكرد هديه طيب را قال وزعم انس ان النبي صلى الله عليه وسلم كان لا يرد الطيب گفت ثمامه وگفته است انس كه بتحقيق پيغمبر خدا رد نميكرد طيب را **باب** من يرى ان الهبة الغايبة جايزة حكم كسيكه اعتقاد ميكند كه هبه غائب را روا است **حدثنا** سعيد بن ابي مريم قال حدثنا الليث قال حدثني عقيل عن ابن شهاب قال ذكر عروة ان المسور بن مخرمة ومروان اخبراه گفت ابن شهاب ذكر كرده است عروه كه مسور بن مخرمه و مروان بن حكم هر دو خبر داده اند او را ان النبي صلى الله عليه وسلم حين جاءه وفد هوازن بتحقيق آنحضرت هنگاميكه آمدند آنحضرت را ايلچيان قوم هوازن قام في الناس فاثنى على الله بما هو اهله ايستاد بخطبه در ميان مردم پس ستايش كرد خدا را بصفاتي كه سزاوار آنست ثم قال اما بعد فان اخوانكم جاؤنا تائبين پس فرمود بعد از حمد خدا بتحقيق برادران مسلمانان شما آمدند در حاليكه تائب اند از كفر واني رايت ان ارد اليهم سبيهم ومن صلاح ديده ام كه باز دهم بايشان بنديان ايشان را فمن احب منكم ان يطيب ذلك فليفعل وكسيكه دوست دارد از شما آنكه خوش ميكند اين صلاح را پس گو بكند و باز دهد ومن احب ان يكون على حظه حتى نعطيه اياه من اول ما يفيء الله علينا وكسيكه دوست دارد اين را كه باشد بر نصيب خود و نگذرد از آن تا آنكه بدهيم او را از نخستين غنيمتي كه بدهد خدا بر ما جواب بر قياس سابق محذوف است يعني پس آنچنان كند فقال الناس طيبنا ذلك لك پس گفتند مردم خوش كرديم آنرا براى تو اي رسول خدا يعني از نصيب خود گذشتيم و بنديان آنها را حواله كن بايشان **باب** المكافات في الهبة بدل دادن در هبه در روايت كشميهني في الهدية است و صريح لفظ حديث مويد آنست و مكافات در هديه مستحب است و نزد مالكيه واجب

براى ركوع و سجود سر را پست ميكرد و ذكر عبد الله ان النبي صلى الله عليه واله وسلم كان يفعله و ذكر كرد ابن عمر كه آنحضرت بود كه ميكرد اينها در نماز بر دابه **باب** ينزل للمكتوبة فرود آيد مسافر از دابه براى اداى نماز فرض و جائز نيست گزاردن آن بر دابه مگر بضرورت چنانكه در باديه باشد كه غالب در آن خوف هلاك بود بر نفس يا مال از دزد يا درنده يا دور افتادن از قافله يا گم كردن راه يا دابه سركش باشد كه ميسر نگردد بروى سوارى بعد از فرود آمدن يا مصلي پير و ضعيف بود كه سوار نتواند شد و كسي را نيابد كه بر دابه و سوار كند يا گل ولاى چنان باشد كه نماز بر آن ممكن نبود و بعذر سطرين جايز باشد و ضرورات مستثنى اند از قواعد شرع كذا في شروح الهداية و شمني گفته كه نماز جنازه و منذور و سجده تلاوت كه بر زمين خوانده نيز جايز نيست بر دابه **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب عن عبد الله بن عامر بن ربيعة ان عامر بن ربيعة اخبره قال رايت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم وهو على الراحلة يسبح يومى براسه گفت عامر ديدم آنحضرت را حالى آنكه بر راحله بود كه ميگزارد نماز نفل ليكه اشارت ميكرد بسر خود به پست كردن آن براى ركوع و سجود و تسبيح در اصل تنزيه و بمعنى گفتن سبحان است و اطلاق كرده ميشود بمعنى نماز نفل نيز قبل اي وجه توجه بسوى هر جهتي كه روي آورد برفتن آن ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنع ذلك في الصلوة المكتوبة و نبود آنحضرت كه ميكرد چنين در نماز فرض يعني نماز فرض بر دابه نميكرد و كه متضمن مسامحه درين اعمال است وقال الليث تعليق حدثني يونس عن ابن شهاب قال قال سالم كان عبد الله بن عمر يصلي على دابته من الليل وهو مسافر بود ابن عمر كه نماز ميگزارد بر دابه خود از نماز شب حاليكه مسافر بودى ما يبالي حيث كان وجهه باكي نميداشت

حدثنا مسدد قال حدثنا عيسى بن يونس عن هشام عن ابيه عن عايشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبل الهدية و
يثيب عليها گفت عايشه بود رسول خدا که قبول ميکرد هديه را و مکافات ميکرد و جزا ميداد بر آن و مطابقت حديث بترجمه نزد
کی دران هبه است از ان وجاست که هديه و هبه يکيعني است چنانکه در صدر کتاب مذکور شد لم يذکر وکيع ومحاضر عن هشام عن
ابيه عن عايشة ذکر نکرده اند وکيع ومحاضر از هشام الخ مقصود مولف رح ازين کلام آنست که عيسى بن يونس منفرد
بوصل اين حديث از هشام بود وکيع ومحاضر وصل نکرده اند ونزد جمهور اين حديث مرسل است **باب** الهبة للولد در حکم هبه
کردن مر فرزندان را واذا اعطى بعض ولده شيئا لم يجز حتى يعدل بينهم ويعطي الآخرين مثله ووقتيکه بدهد بعض فرزندان را چيزي
روا نيست تا آنکه برابري کند ميان ايشان و بدهد ديگران را مانند آنچه داده است يکي را و در خلاصه فقه گفته ولو اعطى بعض ولده
شيئا دون البعض لزيادة رشد لا باس فان كانا سواء لا ينبغي ان يفضل ولو كان ولده فاسقا لا يعطي الا اكثر من قوته و اين حديث
هم محمول برين خواهد بود که تا روا نيست تخصيص يکي از اولاد بر تقدير برابري همه در صلاح و برابري در استحقاق و محتمل که حکم
حديث منسوخ شده باشد والله اعلم ولا يشهد عليه عطف است بر لم يجز و ضمير در عليه گفته اند راجع است بسوي بعد
اگر راجع بعطا که در ضمن اعطى است دارند بحسب معنى موجه تر است و معنى آنست که بيد اگر تفضيل کند بعض اولاد را بر بعضي
روا نيست و گنجايش ندارد که گواهي دهند برين کار بيد را اگر فرزندان ديگر خصومت کنند وقال النبي صلى الله عليه وسلم اعدلوا بين
اولادكم في العطية و فرمود پيغمبر خدا برابري کنيد در ميان فرزندان خود در عطا وهل للوالد ان يرجع في عطيته و در حکم آنکه مر پدر
مر پدر را که رجوع کند در بخشش خود بفرزند وما ياكل من مال ولده بالمعروف ولا يتعدى و در حکم چيزي که ميخورد پدر از مال پسر خود
بمتعارف روزگار و تجاوز نمايند از متعارف واشترى النبي صلى الله عليه وسلم من عمر بعيرا و خريد پيغمبر خدا از عمر بن خطاب
شتري را ثم اعطاه لابن عمر وقال اصنع به ما شئت بعد داد آن شتر را براي ابن عمر و فرمود بکن هرچه خواهي و درين فعل آنحضرت
تاکيد برابري است در هبه باولاد از انکه ابن عمر محتاج شتري بود آنحضرت عمر را نفرمود که هبه کند و رانشي نبودي برابري
در اولاد عمر پس خريد آنحضرت از عمر و داد مر ابن عمر را **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن حميد بن عبد الرحمن
ومحمد بن النعمان بن بشير انهما حدثاه عن النعمان بن بشير بتحقيق حميد بن عبد الرحمن بن عوف و محمد بن النعمان
بن بشير هر دو حديث کرده اند ابن شهاب را از نعمان بن بشير ان اباه اتى به الى رسول الله صلى الله عليه وسلم بتحقيق پدر نعمان که
بشير است آورده نعمان را نزد آنحضرت فقال اني نحلت ابني هذا غلاما پس گفت بشير من بخشيده ام اين پسر را غلامي
فقال اكل ولدك نحلت مثله قال لا قال فارجعه پس فرمود آيا همه فرزندان خود را بخشيده گفت نه فرمود باز گردان آنرا
باب الاشهاد في الهبة در بيان گواه گرفتن در هبه **حدثنا** حامد بن عمر قال حدثنا ابو عوانة عن حصين عن عامر قال سمعت
النعمان بن بشير وهو على المنبر گفت عامر شنيدم نعمان بن بشير را در حاليکه او بر منبر بود يگويد قال اعطاني ابي عطية گفت
داد مرا پدر من بشير عطيه غلامي چنانکه در روايت سابق بوضوح پيوست فقالت عمرة بنت رواحة لا ارضى حتى تشهد رسول الله
صلى الله عليه وسلم پس گفت عمره مادر نعمان بشير را راضي نميشوم من باين عطا تا آنکه گواه گيري رسول خدا را فاتى رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال اني اعطيت ابني من عمرة بنت رواحة عطية پس آمد بشير نزد رسول خدا و گفت بتحقيق من داده ام
پسر خود را که از عمره دختر رواحه است عطيه فامرتني ان اشهدك يا رسول الله پس امر کرده است مرا عمره اينکه گواه گيرم ترا
اي رسول خدا قال اعطيت سائر ولدك مثل هذا قال لا فرمود آيا داده ديگر فرزندان خود را مانند اين گفت نی قال فاتقوا الله

الجزء السادس شيخ الاسلام | كتاب الجنائز

پارہ پنجم شیخ الاسلام مفقود ہو گیا
ہوگا تکملہ کرکی طبع کیا جائیگا لہذا
یہاں سے پارہ ششم طبع کرنا شروع کیا

باب ما قيل في اولاد المشركين

آنچه گفته شده در حق اولاد نابالغ کافران که در بهشت اند
یا دوزخ علما را درین مسئله از قدیم اختلافست
بعضی گویند بمشیت الهی اند که موافق علم خود
باستعداد هر یک از ایشان بر او بدن بهشت
یا دوزخ فرماید و این منقول از شافعی و مالکیه است
و نزد بسیاری تابع پدران خود باشند در دوزخ
چنانکه اولاد مسلمین تابع پدران خود در بهشت اند
و نزد بعضی در برزخ میان بهشت و دوزخ و
بقولی خاک شوند و بقولی امتحان کرده شوند
بعود از کردن آتش برای ایشان و خواندن بسوی
آن پس کسیکه در آید از ایشان بردی
و سلام گردد و کسیکه ابا کند از در آمدن آن معذب
کرده شود و بقول بعضی خادمان اهل جنت باشند
و نزد جمهور در بهشت چون سایر موحدین نووی
گفته همین است مذهب صحیح مختار محققین و منقول
از امام اعظم ابو حنیفه توقف است درین مسئله
بجهت تعارض ادله در هر دو جانب
حدثنا حبان بن موسى مروزي
بکسر حاء مهمله وتشدید موحده قال اخبرنا عبد الله
بن مبارک قال اخبرنا شعبة عن ابي بشر

واعدلوا بين اولادكم فرمود بترسيد خدا را و عدالت كنيد ميان فرزندان خود قال فرجع فرد عطيته گفت نعمان پس رجوع كرد بشير بخانه و باز گرفت عطيه خود را

باب هبة الرجل لامرأته والمرأة لزوجها در بيان حكم بخشيدن مرد زن خود را وزن شوهر خود را قال ابراهيم جائزة وگفته است ابراهيم نخعى رواست وقال عمر بن عبد العزيز لا يرجعان وگفته است عمر بن عبد العزيز رجوع نميكنند يعنى مرد رجوع نكند در هبه كرده مر زن خود را وزن در هبه كه كرده مر شوهر را واستاذن النبى صلى الله عليه وسلم نساءه فى ان يمرض فى بيت عايشة رضى الله عنها وطلب اذن كرد پيغمبر خدا از زنان خود در آنكه بيمار داشته شود در خانه عايشه وجه تائيد اين حديث ترجمه را آنست كه امهات المومنين بخشيدند مر آنحضرت را حقوق نوبت خود و نبود مر ايشان را درين باب رجوعى در آنچه واقع شده وقال النبى صلى الله عليه وسلم العائد فى هبته كالكلب يعود فى قيئه وفرمود پيغمبر خدا عود كننده در هبه خود مانند سگ است كه عود ميكند در قى خود و باز ميخورد آنرا وقال الزهرى فيمن قال لامرئته هبى لى بعض صداقك او كله وگفت زهرى در حق كسيكه گفت مر زن خود را ببخش مرا پاره مهر خود يا تمام را پس بخشيد وى ثم لم يمكث الا يسيرا حتى طلقها فرجعت فيه قال يرد اليها ان كان خلبها پس درنگ نكرد مگر اندك زمانى تا آنكه طلاق داد آن زن را پس رجوع كرد آن زن در عطاى خود گفت زهرى حكم آنست كه رد كند مرد مهر او را بآن زن اگر خداع كرده او را خلب بفتح خاء معجمه و فتح لام و باء موحده بمعنى خداع و فريب است وان كانت اعطته عن طيب نفس ليس فى شىء من امره خديعة جاز واگر بخشيده است شوهر را از خوشى ذات در حالى كه نيست از كار آن مرد فريبى رواست و واجب نيست رد كردن مرد مهر او را يعنى اگر درين صورت رجوع كند بر مرد واجب نيست رد كردن اگر مرد بذوق بدهد باكى نيست قال الله تعالى فان طبن لكم عن شىء منه نفسا فكلوه هنيئا مريئا فرمود خداى برتر اگر بخشند زنان مر شما را چيزى از مهر از روى نفس يعنى خوش كند نفس ايشان پس بخوريد آنرا بحالى كه حلال و گوارا است **حدثنا** ابراهيم بن موسى قال اخبرنا هشام عن معمر عن الزهرى قال اخبرنى عبيد الله بن عبد الله گفت زهرى خبر داد مرا عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود قالت عايشة لما ثقل النبى صلى الله عليه وسلم فاشتد وجعه گفت عايشه وقتى كه گران شد پيغمبر خدا يعنى بيمار شد پس سخت شد درد بيمارى او واستاذن ازواجه ان يمرض فى بيتى طلب اذن كرد از زنان خود را كه بيمار داشته شود در خانه من فاذن له پس اذن دادند همه زنان مر آنحضرت را فخرج بين رجلين تخط رجلاه الارض پس برآمد براى نماز ميان دو مرد بحالى كه خط ميكرد دو پاى او زمين را وكان بين العباس وبين رجل آخر و بود ميان عباس و مردى ديگر قال عبيد الله فذكرت لابن عباس ما قالت عايشة گفت عبيد الله ذكر كردم مر ابن عباس را چيزى كه گفته بود عايشه فقال وهل تدرى من الرجل الذى لم تسم عايشة قلت لا قال هو على بن ابى طالب پس گفت ابن عباس و آيا ميدانى كه كيست مردى كه نام نبرده است عايشه گفتم نى گفت آن مرد على بن ابى طالب است اين حديث در كتاب طهارت در آن گذشته و در باب مرض آنحضرت نيز مذكور خواهد شد با مباحث و زيادتى كه در آنست **حدثنا** مسلم بن ابراهيم قال حدثنا وهيب قال حدثنا ابن طاؤس عن ابيه عن ابن عباس قال قال النبى صلى الله عليه وسلم العائد فى هبته كالكلب يقىء ثم يعود فى قيئه گفت ابن عباس فرمود پيغمبر خدا باز گردنده در هبه كه كرده است مانند سگى است كه قى ميكند پستر باز ميخورد قى خود را

باب هبة المرأة لغير زوجها وعتقها اذا كان لها زوج بخشيدن زن غير شوهر خود را از مال شوهر و آزاد كردن وى بنده را فهو جائز اذا لم تكن سفيهة وقتيكه باشد مر او را شوهرى پس آن رواست وقتيكه نباشد بيخرد نا راست دين و دنيا فاذا كانت سفيهة لم يجز وقتيكه باشد سفيه روا نيست قال الله تعالى ولا تؤتوا السفهاء اموالكم فرمود خدا ندهيد بيخردان اموال خود

الجزء السادس شيخ الاسلام | كتاب الجنائز

علم حق بخلاف واقع متعلق نشود و فرض نمك ... تعلق علم قديم غير متغير فائده مندارد و اگر فرض كرده شود تعلق علم باستعداد عمل نيك يا بد در اصل خلقت نيز فائده نكند كه آن داعى بدر آوردن صاحب استعداد ... وزن نباشد جمع بضرورت دين معلوم شده كه حقتعالى بر گناه ناكرده كسى را تعذيب و اگر چه آنكس استعداد آن داشته باشد ... خدا بحال عمل كنا نيست ... مباز گشت ايشان ... بهشت و دوزخ ... موقوف و تفويض بعلم و مشيت الهى ... گفته اند كه آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم ... حقيقت حال نخواهد اين سوال پس توقف كرد در باب ... انست وليكن اذن در كشف و اظهار آن ... مصلحت كه در آن بوده ... باشد از علم بعدم عمل سيئه كه مقتضى تعذيب باشد پس مرجح باشد قول بدخول بهشت **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهرى قال اخبرنى عطاء بن يزيد الليثى انه سمع ابا هريرة يقول سئل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن ذرارى المشركين ذرارى جمع ذرية است و آن نسل جن و انس را گويند صغار باشند يا كبار مراد اينجا صغار اند فقال الله اعلم بما كانوا عاملين ... اطفال جن بر قياس اطفال انس ... اطفال شياطين نيست ... اطفال را ميگويند ... شياطين ... عاقل بالغ ... **حدثنا** آدم قال حدثنا ابن ابى ذئب عن الزهرى عن ابى سلمة بن عبد الرحمن عن ابى هريرة قال قال النبى صلى الله عليه وآله وسلم كل مولود يولد على الفطرة ...

تا تفسیر صرف نکنند **حدثنا** ابو عاصم عن ابن جریج عن ابن ابی ملیکة عن عباد بن عبد الله عن اسماء قالت قلت یا رسول الله ما لی مال الا ما ادخل علی الزبیر فاتصدق **ق** گفت اسما بنت ابی بکر گفتم ای رسول خدا نیست مرا مالی مگر آنکه در آورد برمن زبیر شوهر من آیا صدقه کنم از آن قال تصدقی ولا توعی فیوعی علیک فرمود صدقه کن و نگاه مدار در ظرف یعنی بخل مکن پس نگاه داشته شود بر تو یعنی معامله کند خدا با تو مانند معامله تو و اسما صاحبه دین و دنیا بود پس دلیل مدعی ترجمه **حدثنا** عبید الله بن سعید قال حدثنا عبد الله بن نمیر قال حدثنا هشام بن عروة عن فاطمة عن اسماء گفت هشام بن عروه از فاطمه که دختر پسر زبیر بن عوام است از اسما جده خود ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انفقی ولا تحصی فیحصی الله علیک فرمود انفاق کن و شمار و نگاه مدار تا بشمار در بر تو خدا و نگهدار داز تو نعمتهای خود را ولا توعی فیوعی الله علیک و نگاه مدار از راه بخل پس نگهدارد خدا بر تو **حدثنا** یحیی بن بکیر عن اللیث عن یزید عن بکیر عن کریب مولی ابن عباس ان میمونة بنت الحارث اخبرته انها اعتقت ولیدة بتحقیق میمونه که از امهات المومنین است خبر داد کریب را که وی بتحقیق آزاد کرد دختری را ولم تستاذن النبی صلی الله علیه وسلم و طلب اذن نکرد در عتق آنحضرت را فلما کان یومها الذی یدور علیها فیه قالت اشعرت یا رسول الله انی اعتقت ولیدتی پس وقتیکه بود در روز نوبت او که می آمد بر میمونه در آن روز گفت دانستی ای رسول خدا که من آزاد کردم وا خود را قال او فعلت قالت نعم فرمود آیا کردی آزاد گفت میمونه گفتم آری کردم قال اما انک لو اعطیتها اخوالک کان اعظم لاجرک فرمود آگاه باش بتحقیق اگر میدادی آن واه را بخالهای خود را بودی عظیم تر برای ثواب تو از آزادی از جهت احتیاج اینها و رعایت صله رحم و حدیث دلالت دارد که هبه ذوی الارحام بهتر است از عتق ابن بطال گوید که این معنی مطلقا نیست بلکه مختلف میگردد باختلاف احوال منقول است از عینی که در روایت اصیلی بجای اخوال اخوات واقع شده و قاضی عیاض گفته این روایت صحیح تر است وقال بکر بن مضر عن عمرو عن بکیر عن کریب ان میمونة اعتقته و گفت بکر بن مضر از عمرو بن حارث از بکیر مذکور از کریب مولای ابن عباس که میمونه آزاد کرد کریب را در فتح الباری گوید که این غلط محض است و دلالت حدیث بر ترجمه از نیوجه است که آنحضرت بتجویز عتق او کرده و ارشاد کرد میمونه را که رشیده بود بچیزی که بهتر از آن بود پس معلوم شد که هبه زن رشیده صالحه مر غیر زوج را رواست **حدثنا** حبان بن موسی قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا یونس عن الزهری عن عروة عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اراد سفرا اقرع بین نسائه گفت عایشه بود رسول خدا وقتی که خواستی سفری قرعه انداختی میان زنان خود فایتهن خرج سهمها خرج بها معه پس هر کدام ایشان که بر آمدی سهم او بنام او بر آمدی آنحضرت با آن زن بجائی که در صحبت آنحضرت بودی وکان یقسم لکل امرأة منهن یومها ولیلتها و بود آنحضرت که قسمت میکرد مر هر زن را روز آن و شب آن یعنی یک شبانه روز در زمانه هر یک از زنان میبود غیر ان سودة بنت زمعة وهبت یومها ولیلتها لعائشة زوج النبی صلی الله علیه وآله وسلم جز آنکه سوده دختر زمعه که از زنان آنحضرت بود بخشیده بود روز و شب خود را بر عایشه زوجه پیغمبر خدا تبتغی بذلک رضا رسول الله صلی الله علیه وسلم طلب میکرد باین هبه رضا مندی رسول خدا را رحمت کناد خدا بر وی **باب** من یبدأ بالهدیة در بیان آنکه بکه آغاز کرده شود بهدیه و هبه وقال بکر عن عمرو عن بکیر عن کریب مولی ابن عباس ان میمونة زوج النبی صلی الله علیه وسلم و گفت بکر از عمرو وی از بکیر وی از کریب مولای ابن عباس که بتحقیق میمونه جفت پیغمبر خدا اعتقت ولیدة لها آزاد کرد واهی را که مر او را بود فقال لها رسول الله صلی الله علیه وسلم لو وصلت بعض اخوالک کان اعظم لاجرک پس فرمود مر او را رسول خدا

بهم عل بعد از آنکه سنح طبیعت قلب فطرت و مقتضی وی و قبول حق بود اگر عروض عارض نشدی کمثل البهیمة تنتج البهیمة مانند چهار پایه که تا یا بنده می شود بهیمه الاعضا و تام الخلقه و نتیجه وی ستمی میشود هل ترى فیها جدعاء آیا می بینید بهیمه زائیده بهیمه یعنی با گوش یا دست بریده را و اگر آفتی از خارج بحال وی متعرض نشود همچنان ماند که زائیده شده لیکن گاه تغیر میدهد آنرا ببریدن گوش و جزآن و حدیث اشعار است بچون اطفال مشرکین در بهشت اگر پیش از آنکه تغیر یابند بمقتضا فطرت اسلام مرداحا نمی احکام کفر بر ایشان بحسب تبعیت پدران اینها است نه آنکه در حقیقت کافر باشند و حق تعالی تعذیب نکند احدی را بی کفر و معصیت و روایت کرد ابن عبد البر از طریق ابی معاذ از عایشه رضی الله تعالی عنها که گفت سوال کرد خدیجه آنحضرت را از اولاد مشرکین پس فرمود با پدران خود باشند پس سوال کرد او را بعد از استحکام اسلام پس نازل شد ولا تزر وازرة وزر اخری پس فرمود ایشان بر فطرت اند یا فرمود در جنت اند گفته ابو معاذ که وی سلیمان بن ارقم است ضعیف است و اگر صحیح بودی این حدیث هر آینه قاطع بودی نزاع را و رافع شدی بسیاری از اشکال را **باب** بی ترجمه چنانچه در روایات اکثر است سوای ابی ذر و آن بمنزله فصل از باب سابق است و وجه تعلق حدیث باقبل ظاهر میشود از آنچه در تعبیر کتاب التعبیر در قول وی در حدیث والصبیان حوله اولاد الناس زیاده آورده که قال بعض المسلمین واولاد المشرکین قال واولاد المشرکین قال واولاد المشرکین

اگر بپردازد و وصل بکردی بعضی خالهای خود را وصله رحم مینمودی بودی بزرگتر مر ثواب ترا **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا
محمد بن جعفر قال حدثنا شعبة عن ابی عمران الجونی عن طلحة بن عبد الله رجل من بنی تیم بن مرة یعنی طلحه بن عبد الله مردی است از
بنی تیم بن مره عن عائشة رضی الله عنها قالت قلت یا رسول الله ان لی جارین فالی ایهما اهدی گفت عائشه گفتم ای رسول خدا
مرا دو همسایه است بسوی کدام یکی از این دو هدیه فرستم قال الی اقربهما منك بابا فرمود بسوی نزدیکترین هر دو از تو از راه در

باب من لم یقبل الهدیة لعلة در بیان جواز فعل کسیکه قبول نکرد هدیه را از جهت مانعی قال عمر بن عبد العزیز کانت الهدیة
فی زمن رسول الله صلی الله علیه وسلم هدیة والیوم رشوة گفت عمر بن عبد العزیز بود هدیه در زمان رسول خدا هدیه که از راه محبت
بیکدیگر میدادند و امروز که اغراض دنیوی غالب آمده حکم رشوت دارد رشوة بضم را و کسر آن و سکون معجمه هر دو لغت
فصیح است و بفتح را نیز آمده آنچه بکسی دهند بغرضی بی عوض و عیب کرده میشود بران **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب
عن الزهری قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة ان عبد الله بن عباس اخبره انه سمع الصعب بن جثامة اللیثی وکان من اصحاب
النبی صلی الله علیه وسلم گفت زهری خبر داد مرا عبید الله که ابن عباس خبر داده او را که شنیده است وی صعب را و بود وی
از یاران پیغمبر خدا یخبر انه اهدی لرسول الله صلی الله علیه وسلم حمار وحش وهو بالابواء او بودان وهو محرم فرده در حالیکه خبر میداد که
تحقیق وی یعنی صعب هدیه فرستاد برای رسول خدا خری وحشی که شکار کرده بود و آنحضرت بمنزل ابوا بود یا بمنزل
ودان شک راوی است و حال آنکه آنحضرت احرام داشت پس رد کرد آنحضرت حمار را فقال صعب فلما عرف فی وجهی رده
هدیتی گفت صعب پس وقتیکه دریافت آنحضرت در روی من شکستگی رد کردن آنحضرت هدیه مرا قال لیس بنا رد علیك ولکنا حرم
فرمود نیست ما را ردی بتو از راه بیعنایتی ولیکن ما احرام داریم و محرم را روا نیست که صید را مالک شود این حدیث سبق
ذکر یافته است **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا سفیان عن الزهری عن عروة بن الزبیر عن ابی حمید الساعدی قال استعمل
النبی صلی الله علیه وسلم رجلا من الازد یقال له ابن الاتبیة علی الصدقة گفت ابو حمید ساعدی عامل گردانید پیغمبر خدا
مردی را که از ولایت ازد بود بر صدقات گفته میشد مر او را ابن اتبیه بضم همزه و سکون مثناة و کسر موحده و یای تحتیه مشدده
و بعضی نسخ لتبیه است بضم لام و سکون تاء فوقانیه یا فتح آن و کسر موحده است و تشدید تحتانیه و کرمانی تصحیح این نسخه
کرده است میگوید نسبت است بسوی بنی لتب که قبیله مشهور است فلما قدم قال هذا لکم وهذا اهدی لی پس وقتیکه قدوم
آورد آنحضرت گفت این مال برای شماست و این هدیه کرده شده است برای من قال فهلا جلس فی بیت ابیه او بیت امه فینظر ایهدی
الیه ام لا فرمود چرا ننشست در خانه پدر یا مادر پس میدید که هدیه آورده میشود بسوی او یا نه والذی نفسی بیده لا یاخذ احد منه
شیئا الا جاء به یوم القیمة یحمله علی رقبته و سوگند کسیکه ذات من در دست قدرت اوست نگیرد هیچ یکی از مال صدقه
بناحق مگر آنکه آرند او را روز قیامت در حالی که بر میدارد آنرا بر گردن خود ان کان بعیرا له رغاء او بقرة لها خوار او شاة تیعر اگر باشد
شتری بر میدارد در حالیکه مر او را آواز است یا گاوی که مر او را آواز است یا شاتی که مر او را فریاد است رغا بضم را و
غین معجمه آواز شتر و خوار بضم معجمه آواز گاو و نعار بضم نون و مهمله آواز بز را گویند ثم رفع یدیه حتی رأینا عفرة ابطیه
پس بر داشت آنحضرت دست خود را تا آنکه دیدیم سفیدی بغل آنحضرت را عفره بضم مهمله و سکون فا و را مفتوحه
و در آخر تاء مثناة است بمعنی بیاض که بسرخی آمیخته باشد اللهم هل بلغت اللهم هل بلغت ثلثا خدایا آیا رسانیدم خدایا آیا رسانیدم سه بار
گفت **باب** اذا وهب هبة او وعد عدة ثم مات قبل ان تصل الیه در حکم آنکه وقتی که هبه کرد یکی یا وعده کرد بهبه و عده

در تعبیر آن آنچه خواسته بود خدا فسالنا یوما
پرسید ما را روزی موافق عادت شریف خود فقال
هل رأی احد منکم رؤیا پس فرمود آیا دیده است
یکی از شما خوابی را قلنا لا گفتیم نه دیده است
قال لکنی رأیت اللیلة رجلین اتیانی
فاخذا بیدی فرمود لیکن من دیده ام امشب
دو مرد را که آمدند مرا پس گرفتند هر دو دست
مرا فاخرجانی الی الارض المقدسة پس بیرون آوردند
مرا بسوی زمین پاک که زمین شام است و ظاهر
از روایت مسلم ارض مقدسه تنکیر عام است
فاذا رجل جالس ورجل قائم بیده
پس ناگاه مردی در آنجا نشسته است و مردی دیگر
ایستاده که بدست او چیزیست پس نقل کرد
تفسیر این مبهم را مولف قال بعض اصحابنا
عن موسی گفت بعضی یاران ما از موسی مذکور
کلوب من حدید یدخله فی شدقه حتی یبلغ
قفاه بدست او کلوب است از آهن که می درآرد
آنرا آن مرد قائم در کله آن مرد نشسته تا آنکه میرسد آن
کلوب پس سر او کلوب بفتح کاف و تشدید لام
مضمومه آهنی است سر کج کشیده میشود بوی
چیزی ثم یفعل بشدقه الآخر مثل ذلك بیستر
میکند بکله دیگر وی مانند آنچه کرده است بکله نخست
ویلتئم شدقه هذا و بهم می آید و به میگردد این
کله او نزد تمام عمل بدانجانب فیعود فیصنع مثله
پس باز میگردد آن مرد و میکند مانند آن کار یعنی باز
کله ها را می شگافد و چون باز بهم می آیند باز می شگافد
همچنین هر بار میکند قلت ما هذا آنحضرت میفرماید
گفتم و پرسیدم آن دو مرد را که با من بودند چیست
این عمل قالا انطلق گفتند برو و راهی شو از اینجا
که عجائب دیگر دیدنی است فانطلقنا پس راهی
شدیم من و آن هر دو مرد حتی اتینا علی رجل
مضطجع علی قفاه ورجل قائم علی راسه
بفهر تا آنکه آمدیم بر مردی که افتاده است بر قفای
خود و مردی دیگر که ایستاده است بر سرش با سنگی بدست فهر بکسر فا
و سکون ها سنگ پری دست و در صراح گفته
یک کف سنگ او بصخرة یا سنگ کلان است فیشدخ
به راسه پس میشکند بان سنگ سر آن مرد افتاده
را شدخ با معجمه اول و آخر و اهمال در میان شکستن
چیزی کاواک فاذا ضربه تدهده الحجر

پسر مرد پيش از آنكه برسد هبه بسوى موهوب له وقال عبيدة السلماني ان مات وكانت فصلت الهدية والمهدى له حي فهي لورثته گفت عبيده اگر مرد هديه كننده وجدا كرده بود هديه را از مال خود يعني قبض كرده آنرا كسيكه هديه كرده است ويرا و وي زنده است وقتي كه قبض كرده پسر مرده پس آن هديه براى وارثان كسى است كه هديه كرده است اورا فصلت الصيغه مجهول ومعروف هر دو خوانده اند مشتق از فصل است ومراد از آن قبض است وان لم تكن فصلت فهي لورثة الذي اهدى واگر قبض نكرده است پس هديه مر وارثان كسى راست كه هديه كرده است وقال الحسن ايهما مات قبل فهي لورثة المهدى له وگفت حسن بصري هر كدام يكي ازين دو كه مرد پيشتر پس آن هديه مر وارثان كسى راست كه هديه كرده است براى او اذا قبضها الرسول وقتيكه در قبض آورد رسول او حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا ابن المنكدر قال سمعت جابرا قال قال لي النبي صلى الله عليه وسلم لو جاء مال البحرين اعطيتك هكذا ثلاثا گفت ابن منكدر شنيدم جابر را گفت فرمود مرا پيغمبر خدا اگر آمد مال بحرين بدهم من ترا اينچنين سه كف دست فلم يقدم حتى توفي النبي صلى الله عليه وسلم پس نيامد مال بحرين تا آنكه وفات كرد پيغمبر خدا فامر ابو بكر مناديا فنادى من كان له عند النبي صلى الله عليه وسلم عدة او دين فليأتنا پس امر كرد ابو بكر منادى را پس ندا كرد كسيكه باشد او را نزد پيغمبر خدا وعده يا ديني گو بيايد نزد ما تا وفا كنيم آنرا فاتيته فقلت ان النبي صلى الله عليه وسلم وعدني فحثى لي ثلاثا پس آمدم نزد ابو بكر وگفتم بتحقيق پيغمبر خدا وعده كرده است مرا پس داد مرا سه كف دست در باب كفالت گذشته كه هر كف دست پانصد بود از دراهم يا دينار پوشيده نماند تعليقاتي كه پيش از حديث جابر آورد تائيد كرد جزء اول ترجمه را واين حديث جابر را براى جزء ثاني ايراد نموده ومطابقت بهر دو جزء ترجمه تمام شد

باب كيف يقبض العبد والمتاع در بيان آنكه چگونه قبض كرده ميشود بنده ومتاعي را كه بخشيده باشند آنرا وقال ابن عمر كنت على بكر صعب فاشتراه النبي صلى الله عليه وسلم وگفت ابن عمر بودم من سوار بر شتري تند سخت مهار كه از پدر من بود پس خريد آنرا آنحضرت از عمر وقال هو لك يا عبد الله وفرمود آن شتر مر تراست اى عبد الله يعني آن شتر را از عمر خريده بمن بخشيد واين حديث دلالت كرد بر آنكه در قبض هبه همانكه در دست ابن عمر بود كفايت دارد حاجت بقبضي ديگر از مشتري وتجديد قبض موهوب له نيست حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا الليث عن ابن ابي مليكة عن المسور بن مخرمة انه قال قسم رسول الله صلى الله عليه وسلم اقبية ولم يعط مخرمة منها شيئا مرويست از مسور بن مخرمه كه بتحقيق وى گفته قسمت كرد رسول خدا قباها ونداد مخرمه را از آن قباها چيزي فقال مخرمة يا بني انطلق بنا الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم پس گفت مرا مخرمه اى پسرك ببر ما را بسوى رسول خدا فانطلقت معه پس رفتم با مخرمه فقال ادخل فادعه لي پس گفت در آنجا نه پس بخوان آنحضرت را براى من قال فدعوته له گفت مسور پس خواستم وطلب كردم قبائي در روايتي ديگر كه خواهد آمد انشاء الله تعالى زياده كرد پس داد آنحضرت قبائي گفت اى پسرك اين قبا بهتر نيست باز خواستم قبائي براى او فخرج اليه وعليه قباء منها پس بيرون آمد آنحضرت بسوى مخرمه وحال آنكه بر دوش آنحضرت قبائي بود از آن قباها فقال خبأنا هذا لك فرمود پنهان داشتم اين قبا را براى تو قال فنظر اليه گفت مسور پس ديد مخرمه بسوى آن وگرفت فقال رضي مخرمة پس فرمود آنحضرت آيا راضي شد مخرمه

باب اذا وهب هبة فقبضها الآخر ولم يقل قبلت وقتي كه هبه كرد پس قبض كرد آنرا ديگري كه موهوب له است ونگفت كه قبول كردم آيا اين هبه تمام ميشود يا نه حدثنا محمد بن محبوب قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا معمر عن الزهري عن حميد بن عبد الرحمن عن ابي هريرة قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال هلكت گفت ابو هريره آمد مردى

سوراخ مانند تنور استعمال او در تطبيع صغير بود واما ثقب حايط ومانند آن بنون عظيم مى باشد برين تقدير در يجا نون بقرينه تشبيه بتنور مناسب تر مى نمايد يعني پس رفتيم بجانب سوراخي كه مانند تنور است اعلاه ضيق واسفله واسع بالاى آن سوراخ تنگ است و پايان آن فراخ يتوقد تحته نارا مى افروزد زير آن سوراخ آتش بمردى كه در آن افتاده اند فاذا اقترب بهمزه وفا در ميان دو فوقيه چنانچه در نسخه مصحح است دور نيست كه افتعال از قرى باشد اگرچه اقترا مشهور در معني معروف است اما تقرى الارض بالعيون از همين ماده بمعني روان شدن زمين بچشمها آمده برين قياس اينجا اگر مراد جوش شدن آتش دارند ميتواند شد وابن تين ضبط كرده آنرا بالقاف بي همزه ودر اول بمعني ارتقا از فترا اللحم يعني بلند شد بوى بريانى آن وگفته اما فترت لقائد السلم اورا وجهى نيست چه بعد ازين از خمدت مذكور شود ومعني فترت وخمدت يكي است ارتفعوا حتى كاد ان يخرجوا منها يعني وقتيكه بلند ميشد وجوش ميزد آتش بلند ميشدند مردم كه در وى افتاده اند تا آنكه نزديك بود كه بيرون افتند ازان غار واذا خمدت رجعوا فيها وچون فرو مي نشيند شعله آتش رجوع ميكنند فيها رجال ونساء عراة ودر آن مردان وزنان برهنه اند فقلت ما هذا قالا انطلق فانطلقنا حتى اتينا على نهر من دم فيه رجل قائم تا آنكه آمديم بر جوى از خون كه در آن مرديست ايستاده على وسط النهر منصوب است از كلام سابق با جهت عاطف ودر حاشيه الوقت وعلى وسط النهر جار است مطلق بيان قال يزيد ووهب بن جرير عن جرير بن حازم على شط النهر رجل يعني موسى بن اسماعيل لفظ وسط از جرير روايت كرده ويزيد بن هارون ووهب لفظ شط را بالفتح شين معجمه وتشديد طاء يعني بر ميانه نهر يا بر كرانه نهر مردى ديگر است بين يديه حجارة پيش وى سنگها است فاقبل الرجل الذي في النهر پس پيش آمد مردى كه اندرون نهر بود فاذا اراد ان يخرج رمى الرجل بحجر في فيه پس چون ميخواهد كه بيرون آيد

نزد رسول خدا پس گفت هلاک شدم فقال ما ذاک قال وقعت باهلی فی رمضان پس فرمود چیست سبب آن هلاک گفت
جماع کردم بزن خود در روزه رمضان قال تجد رقبة قال لا فرمود آیا می توانی یافت بنده که کفارت دهی گفت نه قال فهل
تستطیع ان تصوم شهرین متتابعین قال لا فرمود آیا میتوانی تو که روزه داری دو ماه پیهم متصل گفت نه قال فتستطیع
ان تطعم ستین مسکینا قال لا فرمود استطاعت داری که طعام دهی شصت مسکین را گفت نه قال فجاء رجل من الانصار بعرق
والعرق المکتل فیه تمر گفت ابوهریره پس آورد مردی از انصار عرق را که در وی خرما بود و عرق بفتحتین یعنی مکتل
بکسر میم و سکون کاف و فتح مثناة فوقانیه یعنی زنبیل و در روایت امام احمد است که پانزده صاع خرما بود فقال اذهب بهذا
فتصدق به پس فرمود آنحضرت بروی این زنبیل را و تصدق کن بآن برفقرا قال علی احوج منا یا رسول الله پس گفت آمرد
آیا تصدق کنم بر کسی که محتاج تر است از ما والذی بعثک بالحق ما بین لابتیها اهل بیت احوج منا و سوگند بکسیکه فرستاده است
ترا بحق و راستی نیست در میان دو حره مدینه یعنی دو طرف آن مردم خانه محتاج تر از ما ثم قال اذهب فاطعمه اهلک پس
فرمود برو و بخوران عیال خود را مطابقت حدیث بهمین جزء اخیر است که آنحضرت هبه کرد بعیال مخرمه که غائب بود و وی
قبض کرد از جانب آن بی آنکه وی قبلت گوید حلال شد او را خوردن و این حدیث در باب کفارت روزه هم گذشته بعضی
مباحث ضروری که درست باب اذا وهب دینا علی رجل در حکم آنکه وقتی که بخشید دینی را که بر ذمه مردیست مر او را
قال شعبة عن الحکم هو جائز ووهب الحسن بن علی لرجل دینه گفت شعبه از حکم آن جائز است و بخشید حسن ابن علی رضی الله عنهما مردی را دین خود که
بر ذمه آن مرد بود وقال النبی صلی الله علیه وسلم من کان علیه حق فلیعطه او لیتحلله منه فرمود پیغمبر خدا کسی را باشد بر گردن او
حقی پس گو بدهد او را و اگر نتواند داد گو حلال گرداند آنرا از وی یعنی بخشایاند وقال جابر قتل ابی وعلیه دین فسال النبی صلی الله
علیه وسلم غرماءه ان یقبلوا ثمر حائطی ویحللوا ابی و گفت جابر بن عبد الله کشته شد پدر من و حال آنکه بر وی
قرض بود پس پرسید آنحضرت قرض خواهان او را اینکه قبول کنند میوه باغ من و ببخشند باقی قرض پدر مرا حدثنا
عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا یونس ح وقال اللیث حدثنی یونس عن ابن شهاب قال حدثنی ابن کعب بن مالک ان جابر بن
عبد الله اخبره ان اباه قتل یوم احد شهیدا گفت ابن شهاب حدیث کرد مرا ابن کعب که جابر بن عبد الله خبر داده
او را که پدر او کشته شد روز غزوه احد حالی که شهید است و بر وی قرضها بود فاشتد الغرماء فی حقوقهم پس شدت کردند
قرض خواهان در مطالبه حقهای خود فاتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فکلمته پس آمدم نزد آنحضرت پس گفتم آنحضرت
را از شدت طلب آنها فسالهم ان یقبلوا ثمر حائطی ویحللوا ابی پس گفت آنحضرت آنها را که قبول کنند میوه باغ مرا و
ابراء ذمه پدر من کنند فابوا فلم یعطهم رسول الله صلی الله علیه وسلم حائطی ولم یکسره لهم پس قبول نکردند فرمود آنحضرت را پس
نداد آنحضرت ایشان را باغ مرا و نشکست میوه را برای ایشان ولکن قال ساغدوا علیک ولیکن فرمود سر انجام است
که فردا می آیم بر تو فغدا علینا حین اصبح فطاف فی النخل پس فردا آمد بر ما هنگامی که صباح کرد پس گردید در نخلستان باغ
ودعا فی ثمرها بالبرکة پس دعا کرد در میوه باغ ببرکت فجددتها فقضیتهم حقوقهم وبقی لنا من ثمرها بقیة پس شکستم نخلها را
وادا کردم ایشان را حقهای شان و باقی ماند ما را از میوه آن چیزی باقی ثم جئت رسول الله صلی الله علیه وسلم فاخبرته
بذلک پس آمدم رسول خدا را پس خبر دادم آنحضرت را بآن فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعمر وهو جالس اسمع یا عمر
پس فرمود رسول خدا عمر بن خطاب را و حال آنکه او نشسته بود بشنو ای عمر فقال عمر الا یکون قد علمنا انک رسول الله والله

ید یه نارا یوقدها و تا گاه آنجا مردی دیگر است
نزدیک درخت پیش وی آتشی است که می افروزد
آنرا فصعدا بی الشجرة پس بردند مرا بالای
درخت وادخلانی دارا لم ار قط احسن
منها پس آوردند مرا در سرایی که ندیدم هرگز بهتر
از آن فیها رجال شیوخ و شباب ونساء
وصبیان در آن سرا مردمان پیران و جوانان
اند و خوردان شاب بفتح شین معجمه و
خفت جمع شاب بشدت ثم اخرجانی
منها فصعدا بی الشجرة پس بیرون آوردند
از آن سرا پس بردند مرا دیگر بالای درخت
فادخلانی دارا هی احسن وافضل پس
در آوردند مرا در سرایی که آن خوبتر و فاضلتر از
سرای اول است فیها شیوخ وشباب
در آن سرا پیران اند و جوانان اند و نیز زنان
و خوردان نیستند و وجه آن معلوم گردد قلت
طوفتمانی اللیلة فاخبرانی عما رایت
گفتم گردانیدید مرا امشب
پس خبر دهید مرا آنچه دیدم قالا نعم گفتند
آری خبر دهیم اما الذی رایته یشق شدقه
فکذاب یحدث بالکذبة اما آنکه دیدی او را
که پاره کرده می شود کله او پس دروغگویست که
خبر میدهد بدروغ فتحمل عنه حتی تبلغ الآفاق
پس یاد گرفته و نقل کرده میشود از وی آن دروغ
تا آنکه میرسد در اطراف عالم فیصنع به الی یوم

انك لرسول الله پس گفت عمر انا شد این برکت بتحقیق دانستیم ما که بتحقیق تو رسول خدائی وسوگند بخدا بتحقیق تو رسول خدائی
الا بفتح همزه وتشدید لام است اصل آن ان مخففه است که ضم شده است با آن لا نفی در روایت ابی ذر به تخفیف لام است وهمزه
را همزه استفهام داشته معنی آیا نشد این برکت وحال آنکه ما دانسته ایم که تو رسول خدائی وصاحب اعجازی **باب**
هبة الواحد للجماعة در حکم هبه یکی بچند کس یکی چیزی را وقالت اسماء للقاسم بن محمد وابن ابی عتیق ورثت اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنه
مر قاسم بن محمد بن ابی بکر را وابن ابی عتیق را که وی محمد بن عبد الرحمن بن ابی بکر است ورثت عن اختی عائشة مالا بالغابة وانشد
از خواهر خود که عائشه صدیقه است مالی را بموضع غابه بفتح غین معجمه وموحده نام موضعی است بحوالی نزدیک مدینه وقد اعطانی معاویة
به مائة الف فهو لكما وبتحقيق داده است مرا معاويه بآن پانصد هزار پس آن همه برای شما وملک شماست واین حدیث دلیل است
بر جواز این قسم هبه مشاع واینست مذهب امام محمد وامام ابی یوسف وامام ابوحنیفه گوید هبه مشاع موجب ملک نمیشود ودر صورتی
که یکی بچند کس چیزی بی تقسیم هبه کند ملک آن چند کس بمجرد هبه نمیشود ودر متمسک امام ابوحنیفه رح این حدیث صحیح است که لا یجوز
الهبة الا مقبوضة ودر صورت مشاع قبض متحقق نیست وآنچه در این حدیث واقع شده نصیص ندارد در آنکه بی تقسیم اسماء دو تن
دیگر تصرف مالکانه کردند **حدثنا** یحیی بن قزعة قال حدثنا مالک عن ابی حازم عن سهل بن سعد ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی بشراب
فشرب بتحقیق پیغمبر خدا آورده شد بآبی یا شیری پس نوشید از آن وعن یمینه غلام وعن یساره الاشیاخ وبجانب دست راست وی
غلامی خورد سال بود وآن ابن عباس است وجانب دست چپ پیران بودند از آنجمله ابو بکر صدیق است فقال
للغلام ان اذنت لی اعطیت هؤلاء پس فرمود مر غلام را اگر اذن کنی مرا دهم اینجماعه را فقال ما کنت لاوثر بنصیبی منک یا
رسول الله احدا پس گفت ابن عباس نیستم من که ایثار کنم نصیب خود را که از تو یافته ام ای رسول خدا هیچکس را فتله فی یده پس داد
آنحضرت آن را در دست او تل بفتح تا وتشدید لام بمعنی دفع است دلالت حدیث بر ترجمه اولا آنچه توان گفت ولسندیده
است آنست که آنحضرت فرموده غلام را اگر اذن کنی واز حق خود بگذری بدهم اینجماعه پیران را از اینجا معلوم شد که دادن
یکی که آنحضرت باشد چیزی را بجماعه روا بوده است ابن بطال در تطبیق حدیث گوید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده
با ابن عباس که نصیب خود را که در این کاسه بوده است به پیران هبه کند ونصیب او مشاع غیر متمیز بوده پس دلالت کرد
بر هبه مشاع انتهی در فتح الباری تصویب اینوجه کرده است کرمانی گوید مقصود از این دو باب رد بر حنفیه است که هبه
مشاع را روا نمیدارند پوشیده نماند که قول او که نصیب ابن عباس مشاع غیر متمیز بود با آنکه در بیان تطبیق حدیث
بر ترجمه دلالت نیست چنانکه بادنی فهم ظاهر میشود مستلزم آنست که در کاسه نصیب همه حاضران یمین ویسار باشد
وآنچه معلوم شده همین است که آنحضرت بقیه که مانده بود با ابن عباس داد که آن را تمام خورده وثابت نشده که بقدر نصیب
خود خورد بعد از آن بدیگران داد وهمه خوردند پس در وی دلالتی بر هبه مشاع نیست ونوعی که ما در تطبیق اشارتی
کردیم بحدیث لا یجوز الهبة الا مقبوضة وقتی معارض میشد که از آنحضرت عطا بهمه واقع میشد شاید که یکی از اینجماعه میلدهم
چنانکه در احادیث مثل آن واقع شده که ابو بکر دست چپ بود وعمر بن خطاب التماس کرد که بوی بدهند قسطلانی آورده
که اسماعیلی گفته است در این حدیث هبه نیست نه یکی را ونه جماعه را آبی یا شیری بود که برای آنحضرت آوردند پاره از آن
خورده وپاره دیگر با ابن عباس داد بطریق رفق واباحت چنانکه مهمانی را طعامی از آنچه کسی میخورده باشد لقمه دهند وآنکه
آنحضرت اذن طلبید نه از آنجهت بود که توی هبه کرده وحق او متعین شده بود با آنکه کاسه آب در وقت استیذان

گرمی آن می سوختند والذی رایته فی النهر وآنکه
دیدی او را در رود جوی خون آکلوا الربوا ربا
خواران اند که گویا خون مردم خورده اند والشیخ الذی
فی اصل الشجرة ابراهیم وپیری که در بیخ درخت
است ابراهیم پیغمبر است علیه السلام والصبیان
حوله فاولاد الناس وکودکان که گرد اویند اولاد
مردم اند از مشرکین وموحدین والذی یوقد النار
مالک خازن النار وانکه می فروزد آتش را مالک
نگهبان دوزخ است والدار الاولی التی دخلت
دار عامة المؤمنین وسرای پیشین که در آمدی
تو جای عوام مسلمانان است یعنی بهشتی که سایر
مومنین در آنجا باشند واما هذه الدار فدار
الشهداء واما این سرای دوم که احسن وافضل
از اول بود پس جای شهیدان است وشاید که
ابراهیم علیه السلام در اصل شجره بجهت آنکه وی
اصل است در ملت ودیگر موحدان ومسلمانان
تابع اند مر او را وباتباع ملت وی صعود می کنند
شجر اسلام را کذا قال العینی یا بسبب کفالت
اولاد ناس باشد وگرنه منزلت وی در بهشت
برتر است از منازل شهدا بیشک چنانکه آدم علیه
السلام در سماء دنیا است تا می بیند نسیمهای
اولاد خود را از اهل خیر واهل شر پس میخندد ومیگرید
یا آنکه منزلت او در علیین است پس چون روز
قیامت شود هر یک از ایشان در منزل خود جای
گیرند کذا ذکره القسطلانی والکفاه در شهدا ذکر
شیوخ وشباب بجهت آنست که غالب در شهدا
مردان اند نه زنان وکودکان وانا جبرئیل یکی
از آن دو مرد که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
را همراه بودند واین عجائب نمودند گفت من
جبرئیل ام وهذا میکائیل واین دومی میکائیل است
فارفع راسک پس بردار سر خود را فرفعت
راسی پس برداشتم سر خود را فاذا فوقی
مثل السحاب پس ناگاه بالای سر من مانند ابر
است قالا ذلک منزلک گفتند آن دو
مرد این منزل تست قلت دعانی ادخل
منزلی گفتم بگذارید مرا تا در آیم منزل خود را قالا
انه بقی لک عمر لم تستکمله فلو استکملت
اتیت گفتند باقی مانده است مر ترا مدتی از عمر تو
که استیفا ننموده آن را پس اگر تمام سپری می نمودی
منزل خود را آنجا ظاهر شود که عرض مقعد
بهشت بر ارواح لازم نیست که بطریق دخول
در آن منزل باشد ولیکن سایر انبیا را دخول در
منازل روز قیامت میسر گردد وسید الانبیا را
بعد از موت هو والله اعلم **باب الموت**

در دست آنحضرت بود و با حتی هم درمیان نیامده استیذان برای رعایت سنت بود و اولویت بوده است **باب** الهبة المقبوضة وغير المقبوضة درمیان حکم هبه چیزیکه قبض آن کرده شده و قبض کرده نشده است والمقسومة وغير المقسومة و حکم هبه که قسمت کرده شده است و قسمت کرده نشده است مقصود بیان هبه غیر مقسوم است وقد وهب النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه لهوازن ما غنموا منهم وهو غير مقسوم وبتحقیق بخشید پیغمبر خدا واصحاب او قوم هوازن را چیزیرا که غنیمت یافته بودند از آنها و حال آنکه آن غنیمت قسمت کرده نشده بود پوشیده نماند که اینصورت از قبیل هبه مشاع که حنفیه دران اختلاف کرده اند نیست از آنکه جمیع صحابه از همه نصیبهای خود پیش از آنکه قبض کنند یکبار درگذشتند و اینصورت اسقاط حقوق است نه هبه و بر تقدیر قبض حقوق هوازن درمیان یکدیگر متعین بود پس مشاع نباشد تا بعد از ین هبه مانع تملک گردد **حدثنا** ثابت قال حدثنا مسعر عن محارب عن جابر قال اتيت النبي صلى الله عليه وسلم في المسجد فقضاني وزادني گفت جابر آمدم نزد آنحضرت در مسجد و ادا کرد حق مرا و زیاده کرد **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن محارب قال سمعت جابر بن عبد الله قال بعت من النبي صلى الله عليه وسلم بعيرا في سفر گفت محارب شنیدم جابر بن عبد الله را که گفت فروختم با آنحضرت شتری را در سفری و از احادیث دیگر معلوم شده که آنحضرت جابر را تجویز فرموده بود که هم بران سوار شود در بین سفر فلما اتينا المدينة قال ائت المسجد فصل ركعتين پس هرگاه آمدیم بمدینه فرمود بیا بمسجد پس بگذار دو رکعت چنانکه سنت قدوم است فوزن قال شعبة اراه فوزن لي پس وزن کرد ثمن آنرا گفت شعبه گمان دارم که محارب فوزن لي گفته است بزیادة کلمه لي فارجح پس زیاده کرد ثمن را در احادیث دیگر گذشته که بلال را فرمود که او قیه زر بدهد فما زال معي منها شيء پس دائم بود با من ازان زر چیزی گویا برای تبرک نگهداشته بود حتى اصابها اهل الشام يوم الحرة تا آنکه یافتند آنرا اهل شام روزی که آتش افتاد در مدینه در واقعه که یزید بن معاویه علیه ما یستحقه لشکری بر مدینه فرستاد در سنه شصت و سه مطابقت حدیث با ترجمه ظاهر نیست مگر بروایتی دیگر که گذشته که شتر را نیز بوی بخشیده و اینجا هبه پیش از قبض بوده است **حدثنا** قتيبة عن مالك عن ابي حازم عن سهل بن سعد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اتي بشراب وعن يمينه غلام وعن يساره اشياخ فقال للغلام اتاذن لي ان اعطي هؤلاء پس فرمود مر غلام را اذن میدهی که بدهم اینجماعه دست چپ را فقال الغلام لا والله لا اوثر بنصيبي منك احدا فتله في يده شرح اینحدیث معلوم شده است **حدثنا** عبد الله بن عثمان بن جبلة قال اخبرني ابي عن شعبة عن سلمة قال سمعت ابا سلمة عن ابي هريرة گفت سلمه بن کهیل شنیدم ابا سلمه بن عبد الرحمن بن عوف را که روایت کرد از ابی هریره قال كان لرجل على رسول الله صلى الله عليه وسلم دين گفت ابو هریره بود مر مردیرا از اعراب بر رسول خدا قرضی از روایت دیگر معلوم شده که آمد و در مطالبه درشتی کرد فهم به اصحابه پس قصد کردند یاران بوی یعنی خواستند زجر کنند او را فقال دعوه فان لصاحب الحق مقالا پس فرمود بگذارید او را و چیزی نگوئید بتحقیق مر صاحب حق را سخن در مطالبه می باشد وقال اشتروا له سنا فاعطوها اياه و فرمود بخرید برای او شتری چنانکه او داده بود پس بدهید آن شتر را او را فقالوا انا لا نجد سنا الا سنا هي افضل من سنه پس گفتند ما یان نمی یابیم شتری را مگر آنکه شتری است که بهتر است از شتر او وقال فاشتروها فاعطوها اياه فرمود پس بخرید آن شتر بهتر را و بدهید آن شتر او را فان من خيركم احسنكم قضاء پس بتحقیق از نیکان شما یا نیک شما کسیست که او نیکوترین شماست از روی قضای دین نکرانی گوید که وجه مناسبت اینحدیث آنست که زیاده بر حق دادن هبه بود پوشیده نماند که ترجمه در هبه مطلق نیست بلکه در حکم هبه مقبوض و غیر مقبوض است و همین قدر مناسبت کفایت میکند

توفي رسول الله وگفت ابو بکر صدیق رضی الله عنه مر عایشه رضی الله عنها را در کدام روز وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قالت يوم الاثنين گفت عایشه رضی الله عنها روز دوشنبه است قال فاي يوم هذا گفت ابوبکر رضی الله عنه و کدام روز است امروز قالت يوم الاثنين گفت عایشه رضی الله عنها روز دوشنبه است قال ارجو فيما بيني وبين الليل گفت امید دارم وفات خود را در ساعتی که میان من یعنی میان این ساعت من از ین روز و میان اجزای شب است رغبت کرد در موافقت وفات خود بروز وفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از غایت موافقت و اتباع و تبرک صحبت بدان فنظر الى ثوب عليه كان يمرض فيه پس نگاه کرد بسوی جامه که بر خود داشته بود که بیمارداری کرده میشد دران جامه به ردع من زعفران دران جامه آلودگی بود از زعفران فقال اغسلوا ثوبي هذا وزيدوا عليه ثوبين پس گفت بشوئید این جامه مرا و بیفزائید بر آن دو جامه دیگر فكفنوني فيها پس کفن کنید مرا دران سه جامه چنانکه آنحضرت کردید و درین دلیل است بر آنکه معنی ليس فيها قميص ولا عمامة نفی این دو جنس است در کفن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اصلا نه آنکه قمیص و عمامه سوای آن سه جامه بود قلت ان هذا خلق عایشه رضی الله عنها گوید گفتم بتحقیق این جامه کهنه است قال ان الحي احق بالجديد من الميت گفت بتحقیق زنده لایق تر است بجامه نو از میت انما هو للمهلة نیست آن کفن مگر برای ریم و زرداب قاضی عیاض گفته مهله روایت کرده شده بضم میم و فتح و کسر آن و ابن حبیب گفته بالکسر بمعنی آب رقیق از ریش و بالفتح بمعنی دیر کردن و بالضم دردی زیت و مراد اینجا اول است در روایت کرده ابو داود از حدیث علی رضی الله عنه مرفوعا لا تغالوا في الكفن فانه يسلب سريعا معارض نمیشود این با حدیث جابر در امر تحسین کفن چنانچه مسلم روایت کرده که آن محمول بر تحسین صفت است چون بیاض مثلا و مغالات در ثمن باشد کذا فی

پس میتوان گفت که آنحضرت آن شتر که زیادتی داشت قبض ناکرده بخشید و ابو رافع مولای آنحضرت که بوی فرموده بود
که مشتری بخرد وکیل بالبیع بود نه وکیل قبض تا قبض او را اگر واقع شده باشد قبض آنحضرت گویند **باب** اذا وهب جماعة
لقوم او وهب رجل جماعة جاز وقتیکه بخشید جمعی مر قومی را یا بخشید یکمردی جمعی را روا است **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا
اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن عروة ان مروان بن الحکم والمسور بن مخرمة اخبراه مرویست از عروه که مروان بن حکم
و مسور بن مخرمه هر دو خبر داده اندا و را ان النبی صلی الله علیه وسلم قال حین جاءه وفد هوازن مسلمین بتحقیق پیغمبر خدا فرمود
هنگامی که آمدند نزد آنحضرت ایلچیان قوم هوازن درحالیکه مسلمان شده‌اند فسألوه ان یرد الیهم اموالهم وسبیهم پس پرسیدند آنحضرت
را یعنی طلب کردند و خواستند اینکه باز دهد بسوی ایشان مالهای آنها را و بندیان آنها را فقال لهم معی من ترون پس فرمود با من
کسانی اند که می بینید یعنی لشکر با من شرکت دارند در غنیمت واحب الحدیث الی اصدقه و دوستترین گفتار نزد من راست‌ترینها
آنست یعنی راستی آنست که اینهمه غنیمت حق من نیست فاختاروا احدی الطائفتین اما السبی واما المال پس اختیار کنید یکی
ازین دو چیز بندیان را یا مال را وقد کنت استانیت بهم و بتحقیق بودم منتظر شما وکان النبی صلی الله علیه وسلم انتظرهم بضع عشرة
لیلة حین قفل من الطائف و بود آنحضرت که انتظار داشت آمدن ایشان را ده و چند شب هنگامی که بازگشت از طایف
فلما تبین لهم ان النبی صلی الله علیه وسلم غیر راد الیهم الا احدی الطائفتین پس وقتیکه ظاهر شد مر آنها را که بتحقیق آنحضرت باز
دهنده است بایشان مگر یکی از دو طایفه قالوا فانا نختار سبینا گفتند پس با اختیار میکنیم بندیان خود را فقام فی المسلمین
فاثنی علی الله بما هو اهله پس خطبه استاد در مسلمانان پس ستود بر خدا بچیزی که سزاوار آنست ثم قال اما بعد فان اخوانکم هؤلاء
جاؤنا تائبین پس فرمود اما بعد حمد خدا پس بتحقیق آمدند برادران شما که اهل هوازن اند درحالیکه توبه کرده اند از شرک
وانی رأیت ان ارد الیهم سبیهم فمن احب منکم ان یطیب ذلک فلیفعل و من صلاح دیده ام که باز دهم بایشان بندیان
ایشان را پس کسیکه دوست دارد از شما اینکه خوش میدارد این پسند مرا پس خوش کند ومن احب منکم ان یکون علی حظه حتی نعطیه
ایاه من اول ما یفیء الله علینا فلیفعل و کسیکه دوست دارد از شما این را که باشد بر نصیب خود تا آنکه بدهیم او را نصیب او را
از نخستین غنیمتی که غنیمت دهد خدا بر ما پس بگو بکند آنچنان فقال الناس طیبنا یا رسول الله لهم پس گفتند مردم حاضران
خوش کردیم ای رسول خدا برای ایشان که بدهید فقال لهم انا لا ندری من اذن منکم فیه ممن لم یاذن پس فرمود مر حاضران را
ما نمیدانیم کسی را که اذن کرده در دادن از کسی که اذن نکرده یعنی نمیدانیم که همه اذن کرده اند یا نه فارجعوا حتی یرفع الینا عرفاؤکم
امرکم پس بروید تا رفع کنند و بگویند بما بزرگان شما که گفته ایشان در حق همه سند است فرجع الناس فکلمهم عرفاؤهم
پس رفتند مردم و گفتند ایشان را بزرگان ایشان که همه راضی اند ثم رجعوا الی النبی صلی الله علیه وسلم فاخبروه انهم طیبوا
واذنوا پس آمدند نزد آنحضرت و خبر دادند که بتحقیق بزرگان خوش کردند و گفتند بطیب خاطر فهذا الذی بلغنا من سبی
هوازن پس این است که رسیده است ما را از قصه بندیان هوازن قال ابو عبد الله قوله فهذا الذی بلغنا من قول الزهری
گفت مولف رح قول حدیث فهذا الذی بلغنا از گفتار زهری است **باب** من اهدی له هدیة وعنده جلساؤه فهو احق
کسی که هدیه آورده شد مر او را هدیه و نزد او همنشینان او بود پس همانکس سزاوارتر است بمقصود مولف رح آنست
بکسیکه هدیه کرده اند حق اوست و بس لیکن لفظ احق ناظر باولویت است ویذکر عن ابن عباس ان جلساءه شرکاء
ولم یصح و ذکر کرده میشود از ابن عباس که بتحقیق همنشینان او شریکان او یند و بصحت نرسیده است این روایت

کرده آنرا بیهقی و ابن ابی الدنیا و اخراج نمود ابو نعیم در حلیه از جابر مرفوعا بلفظ اجیر من عذاب القبر و جاء یوم القیامة وعلیه طابع الشهداء و حمید در ترغیب از ایاس بن بکیر مرفوعا بلفظ من مات یوم الجمعة کتب له اجر شهید ووقی فتنة القبر و از عطاء مرسلا مرفوعا بلفظ ما من مسلم او مسلمة یموت لیلة الجمعة او یوم الجمعة الا وقی عذاب القبر و فتنة القبر ولقی الله ولا حساب علیه وجاء یوم القیمة ومعه شهود یشهدون له او طابع یا گفتی در روض الریاحین گفته رسیده است مرا که موتی معذب نمیشوند شب جمعه بجهة تشریف اینوقت و احتمال دارد اختصاص آن بعصاة مسلمین نه کفار و تعمیم کرده نسفی در بحر الکلام که گفته کافر رفع کرده میشود از وی عذاب روز جمعه و شب آن و تمام شهر رمضان و اما مسلمان عاصی پس وی معذب میشود در قبر خود لکن منقطع میشود از وی عذاب روز جمعه و شب آن که پستر عود نمیکند بوی تا روز قیامت و اگر بمیرد در روز جمعه یا شب جمعه میباشد مر او را عذاب یکساعت و ضغطه قبر همچنان پس منقطع میشود از وی عذاب و عود نمیکند بسوی او تا روز قیامت انتهی و این دلالت میکند بر آن که عصاة مسلمانان عذاب کرده نمیشوند سوای یک جمعه یا کمتر از آن و چون بجمعه رسند منقطع گردد و باز نشود و آن محتاج بدلیل است کذا ذکره السیوطی فی شرح الصدور و در تعیین محتاج است بدلیل آنچه حکیم ترمذی گفته کسیکه بمیرد روز جمعه پس بتحقیق منکشف میشود دیده از آنچه مر وی راست نزد خدا زیرا چه روز جمعه تافته نمیشود جهنم و بند کرده میشود درهای آن و عمل نمیکند در آن بعد قوت و شوکت آتش انقدر که عمل میکند در سایر ایام پس چون بنقض کند خدا روح بنده را از بندگان خود و موافق افتد قبض او روز جمعه باشد دلیل سعادت و حسن مآل او و قبض نمیکند درین روز بزرگ مگر کسی را که مقدر کرده است او را سعادت نزد خود و لیذا نگاه میدارد او را از فتنه قبر زیرا چه سبب آن تمیز منافق از مومن است انتهی سیوطی گفته و چون کسی را که بمیرد درین روز اجر شهید است لابد بر قاعده شهدا بالغه در عدم سوال وارد شده و لعضی گفته بعد بعد بخول جنت هر کسی را که بمیرد نزد انقضاء رمضان و در بعضی نزد انقضاء عرفه و نزد بعضی انقضاء صدقه و در بعضی نزد ختم بر قول لا اله الا الله و نزد ختم صوم یوم ابتغاء وجه الله را ابو نعیم اد

از ابن عباس **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا شعبة عن سلمة بن کهیل عن ابی سلمة عن ابی هریرة
عن النبی صلی الله علیه وسلم انه اخذ سنا مرویست از پیغمبر خدا که بتحقیق آنحضرت گرفت شتری بقرض از مردی فجاءه صاحبه یتقاضاه
پس آمد آنحضرت را صاحب شتر در حالیکه طلب میکند آنحضرت را شتر خود فقالوا له فقال ان لصاحب الحق مقالا پس گفتند
او را که شدت نکند در تقاضا پس فرمود صاحب حق را گفتاری می باشد ثم قضاه افضل من سنه پس ادا کرد او را
بهتر از شتر او وقال افضلکم احسنکم قضاء و فرمود بهترین شما نیکوترین شما است اندر وی ادای قرض شارح تراجم گوید
وجه مناسبت حدیث بترجمه آنست که زیادتی که آنحضرت بوی دادند مخصوص بهان مرد بود حاضران دران شریک
نشدند و این قول مبنی بر آنست که زیادتی در ثمن حکم آن حکم هبه است از ثمن نیست یا شائبه هبه دارد و مولف را در حدیث
استنباطات بسیار دارد **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا ابن عیینة عن عمرو بن دینار عن ابن عمر انه کان مع النبی صلی الله علیه وسلم فی سفر
مرویست از ابن عمر که بتحقیق بود وی با پیغمبر خدا در سفری وکان علی بکر صعب لعمر وسوار بود بر شتر بچه سخت مهار که ملک
عمر بن خطاب بود فکان یتقدم النبی صلی الله علیه وآله وسلم و بود که پیشی میکرد پیغمبر خدا را فیقول ابوه یا عبد الله لا یتقدم
النبی صلی الله علیه وسلم احد پس میگفت پدر او ای عبد الله پیشی نمیکند پیغمبر خدا را هیچکس فقال له النبی صلی الله علیه وسلم بعنیه
پس فرمود عمر را پیغمبر خدا بفروش بمن آنرا فقال عمر هو لك پس گفت عمر آن شتر ملک تست فاشتراه ثم قال هو لك یا عبد الله
فاصنع به ما شئت پس خرید آنحضرت پس فرمود شتر مر تراست ای عبد الله هرچه خواهی کن یعنی بفروش یا نگهدار دلالت
حدیث بر ترجمه ظاهر است درین شتر که بعضو جمعی با ابن عمر داد کسی شریک نشد **باب** اذا وهب بعیرا لرجل وهو راکبه
فهو جائز و قتیکه ببخشد شتر مر مردی را و حال آنکه وی سوار است بر وی رواست یعنی حاجت بقبض جدید ندارد [1]
وقال الحمیدی حدثنا سفیان قال حدثنا عمرو بن دینار عن ابن عمر قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی سفر فکنت علی بکر صعب
فقال النبی صلی الله علیه وسلم لعمر بعنیه فباعه فقال النبی صلی الله علیه وسلم هو لك یا عبد الله **باب** هدیة ما یکره لبسها [2]
در قبول هدیه که مکروه است پوشیدن و استعمال آن **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر قال رأی عمر
بن الخطاب حلة سیراء گفت ابن عمر دید عمر بن خطاب چادری که در میان خطهای حریر داشت سیرا بکسر سین مهمله و فتح یای تحتیه
و مد را با لمد منقول است از اصمعی که سیرا نوعی از جامه است که در وی خطهای حریر است و از قاضی عیاض
منقول است که اصح آنست که از حریر محض است و حله سیرا با ضافت و توصیف هر دو خوانده عند باب المسجد که معروض
آنرا نزد در مسجد نبوی فقال یا رسول الله لو اشتریتها فلبستها یوم الجمعة وللوفد پس گفت عمر ای رسول خدا اگر بخری آنرا پس بپوشی
آنرا روز جمعه و برای وفد یعنی وقتی که ایلچیان از جائی برسد بهتر است قال انما یلبسها من لا خلاق له فی الآخرة فرمود
نمی پوشد آنرا مگر کسی که بهره نیست مر ورا در آخرت از نعمتهای بهشت و حلها سی آن ثم جاءت حلل پس آمد حلهای حریری
فاعطی رسول الله صلی الله علیه وسلم منها حلة لعمر پس داد آنحضرت از ان حلها یک حله برای عمر فقال اکسوتنیها وقد قلت فی
حلة عطارد ما قلت پس گفت عمر آیا دادی و پوشاندی مرا این حله را و بتحقیق گفتی در حله عطارد آنچه گفتی عطارد
نام مردیست تمیمی که میفروخت حلها را فقال انی لم اکسکها لتلبسها پس فرمود من نداده ام ترا برای آنکه بپوشی آنرا فکساها
عمر اخا له بمکة مشرکا پس داد عمر آنرا برادری رضاعی یا برادری که در او بود بمکه در حالیکه مشرک بود بعد از ان مسلمان
شده است **حدثنا** محمد بن جعفر ابو جعفر قال حدثنا ابن فضیل عن ابیه عن نافع عن ابن عمر قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم بیت فاطمة

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الجنائز

صلی الله علیه وآله وسلم ان امی افتلتت
بلفظ مجهول نفسها بتحقیق مادر من فوت شد
نفس او بیکبارگی یکدفعه ناگهان شدن کاری و
افتلات بمعنی ربودن نیز آمده واظنها
لو تکلمت تصدقت و گمان می برم او را
که اگر سخن میکرد و فرصت کلام می یافت وصیت
میکرد بدادن صدقه فهل لها اجر ان تصدقت
عنها پس آیا باشد مر او را اجری اگر تصدق کنم
از جانب وی قال نعم فرمود آری باشد
مر او را اجری اگر تصدق کنی تو از جانب وی
و در حدیث دلیل است بر آنکه ثواب صدقه میرسد

فلم يدخل عليها گفت ابن عمر آمد پیغمبر خدا بخانه فاطمه پس نه درآمد بر فاطمه ونه دید او را وجاء علي فذكرت له ذلك وآمد علي بخانه پس گفت فاطمه مر وی را که آنحضرت آمد ونیامد پیش مرا پس گفت فذكره للنبي صلى الله عليه وسلم پس گفت علي این را برای پیغمبر خدا قال اني رأيت على بابها سترا موشيا فرمود بتحقیق من دیدم بر در فاطمه پرده مخطط برنگهای مختلف فقال ما لي وللدنيا پس فرمود چیست مرا ودنیا را فأتاها علي فذكر ذلك لها پس آمد نزد فاطمه علي وگفت مقوله آنحضرت مر او را فقالت ليأمرني فيه بما شاء پس گفت فاطمه گو بفرماید مرا درین پرده چیزی که میخواهد قال ترسل به الى فلان أهل بيت بهم حاجة گفت علي انحضرت آنرا بسوی فلان اهل بیت که بایشان حاجتی وازیشان محتاج اند آنرا فروخته بحاجت خود صرف کنند مکروه داشتن آنحضرت استعمال حریر را برای فاطمه باآنکه پوشیدن حریر برای زنان حلال است ازانکه راضی نشد وی بدرا رضي الله عنها بطیبات حیات دنیا تا ازآنها نباشد که خداوند سبحانه فردا آنها میفرماید که اذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا بردید شما طیبات خود را درحیات دنیا وانکه گفته اند کراهت ازجهت تصویر ونشوش بود یا ازجهت اسراف وجهی دارد لیکن موافق آنچه درحدیث واقع شد ما لي وللدنيا یعنی اول انسب است حدثنا حجاج بن منهال قال حدثنا شعبة قال اخبرني عبد الملك بن ميسرة قال سمعت زيد بن وهب عن علي قال أهدى الى النبي صلى الله عليه وسلم حلة سيراء فلبستها فرأيت الغضب في وجهه مرویست از علي ابن ابي طالب رضي الله عنه گفت هدیه کرده شد بسوی من پیغمبر خدا جامه حریری پس پوشیدم آنرا پس دیدم خشمی درروی آنحضرت وکراهتی ازین پوشیدن فشققتها بين نسائي پس پاره پاره کردم درمیان زنان خود مرا وزنان حاضر درخانه اند نه زوجات ازانکه امیر المومنین علي تا فاطمه رضي الله عنها زنده بود زنی دیگر نخواست دربعضی روایات بين الفواطم واقع شده ومراد فاطمه بنت النبي صلى الله عليه وسلم وفاطمه بنت اسد مادر علي وسوم فاطمه بنت حمزه بن عبد المطلب است وظاهر این واقعه پیش ازان بود ودرحدیث سابق گذشت یا آنکه فاطمه رضي الله عنها گرفته بدیگری داده باشد والله اعلم

باب قبول الهدية من المشركين

درجواز قبول کردن هدیه از کافران وقال ابو هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم هاجر ابراهيم بسارة وگفت ابو هریره هجرت کرد ابراهیم علیه السلام بازن خود ساره که جمیل ترین زنان بود فدخل قرية فيها ملك او جبار پس درآمد قریه را که دروی بادشاهی بود یا جباری شک راویست فقال اعطوها آجر پس گفت آن ملک بدهید ساره را داهی که نام او آجر است دراصل نام هاجر است بدل کرده اند ها را بهمزه ودربعضی روایات هاجر است واین حدیث سبق ذکر یافته ودرقصه های انبیا بتفصیل می آید واهديت للنبي صلى الله عليه وسلم شاة فيها سم وهدیه کرده شد مر آنحضرت را شاتی که دروی زهر بود وآنحضرت قبول کرده آنرا وقال ابو حميد اهدى ملك ايلة للنبي صلى الله عليه وسلم بغلة بيضاء وگفت ابو حمید هدیه فرستاد بادشاه ایله مر آنحضرت را استری سفید ایله بفتح همزه وسکون تحتیه وفتح لام وآخر تاء فوقانیه شهریست بر ساحل بحر درمیان حجاز وشام فكساه بردا وكتب له ببحرهم پس عطا کرد او را چادری ونوشته داد مر او را حکومت بحر او را یعنی شهر واراضی آن ودرین حدیث تجویز حکومت دادن کافر را ومکافات هدیه او معلوم شد حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا يونس بن محمد قال حدثنا شيبان عن قتادة قال حدثني انس قال أهدي للنبي صلى الله عليه واله وسلم جبة سندس گفت انس هدیه فرستاده شد مر آنحضرت را جبه سندس جبه جامه دوخته سندس بضم سین مهمله وسکون نون وضم دال وآخر سین دیبای باریک وكان ينهى عن الحرير وبود آنحضرت که منع میکرد از استعمال جامه حریر یعنی باوجود آن قبول هدیه کرد فعجب الناس منها پس شگفت کردند مردم ازنیکوئی آن فقال والذي نفس محمد بيده پس فرمود

باب ما جاء في قبر النبي

صلى الله عليه وسلم دانچه آمده در صفت قبر پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم وقبر ابي بكر وقبر عمر رضي الله تعالى عنهما بعد ازان تفسیر کرد لفظ اقبر را که مناسب لفظ قبر بود وگفت وقول الله عز وجل فاقبره درآیه ثم اماته فاقبره جاریست برمحاوره اقبرت الرجل بلفظ ماضی متکلم ازباب افعال اقبره مضارع متکلم میگوئی این گفتار را اذا جعلت له قبرا وقتیکه بگردانی برای آن مرد قبری ومهیا سازی مدفن را برای وی وقبرته ازثلاثی مجرد یعنی دفن کردم او را واین فعل آنرا نسبت داده شد بخلاف اقبار زیرا که مهیا ساخته خدا تعالی زمین را برای این کار چنانکه فرمود الم نجعل الارض كفاتا احياء وامواتا زمین را جمعگاه مردم درحالیکه زنده اند ومرده اند پس تفسیر میکند مولف این را كفاتا يكونون فيها احياء جمع کرده باشند درآنجا درین حیات ويدفنون فيها امواتا ودفن کرده شوند درآنجا هنگام ممات كفات بکسر کاف یعنی جایی که فراهم آورده وجمع کرده شود درآنجا چیزی

حدثنا اسمعيل قال حدثني سليمان عن بلال عن هشام ح وحدثني محمد بن حرب ابو عبد الله بفتح نون وشین معجمه سنه دویست وپنجاه وپنج قال حدثنا ابو مروان يحيى بن ذكريا غساني سنه صد وهفتاد وهشت عن هشام عن عروة عن عائشة قالت ان كان رسول الله بتحقیق بود پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم ليتعذر في مرضه اين انا اليوم برای نقل بسوی خانه عایشه درایام بیماری خود واین به تقدیر یست که روایت بعین وذال معجمه باشد واگر بقاف ودال مهمله خوانند چنانکه روایة قابسی است پس معنی چنین باشد که می پرسید قدر ایامی را که باقی مانده تا نوبت عایشه رضي الله عنها این انا اليوم کجا باشم من امروز ونوبت کیست که اقول الشارحون اين انا غدا کجا باشم من فردا استبطاء

... دست لمناديل سعد بن معاذ في الجنة احسن من هذا تحقیق منديلهای سعد بن معاذ در بهشت نیکوتر ازین است مناديل جمع ... بکسر میم یعنی پارچهٔ که دست برای پاک کردن و ... و تخصیص بمندیل ... آنست که این ... از پارچهای پاس می باشد و همی برای تخصیص سعد کسی گفته تواند که مصلحت ... فضیلت سعد ... و قال سعيد عن قتادة عن انس وحدیث کرده است سعید از قتاده وی از انس ان اكيدر دومة اهدى الى النبي صلى الله عليه واله وسلم تحقیق اکیدر والی دومه هدیه فرستاده بود این جبه سوی پیغمبر خدا و دومه بضم دال مهمله و سکون واو و میم نام موضعی است که آنرا دومة الجندل نیز گویند گویا در آن دیار شکستان بسیار بود و اکیدر بضم همزه و فتح کاف و سکون تحتیه و فتح دال مهمله فراء نام والی دومه است **حدثنا** عبد الله بن

عبد الوهاب قال حدثنا خالد بن الحارث قال حدثنا شعبة عن هشام بن زيد عن انس بن مالك ان يهودية اتت النبي صلى الله عليه وسلم بشاة مسمومة فاكل منها زنی یهودی آورد آنحضرت را در خیبر شاتی که در شانه آن زهر کرده بود پس خورد آنحضرت لقمه از ان و ... آنحضرت بشر بن برا نیز خورد و آنحضرت فرمود نخورید آنرا که زهر دار است در معجزات آورده اند که ... شانه تکلم ... که مخورید که من زهر دارم فجيء بها فقيل الا نقتلها فقال لا پس آوردند آن زن را و اقرار کرد پس گفته شد نمیکشی این را فرمود نه از انکه آنحضرت انتقام برای خود نمیکشید مرویست که چون بشر مرد بقصاص آن زن را کشتند گویا این روایت نزد حنفیه بصحت نپیوسته که گویند در نصورت از راه قصاص کشتن نمی آید قال فمازلت اعرفها في لهوات رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت انس دائم می یافتم آن لقمه را در گلوی آنحضرت یعنی اثر آن سرایت میکرد و بیمار میساخت آنحضرت را لهوات جمع لهات است یعنی حنک ... **حدثنا** ابو النعمان قال

حدثنا المعتمر بن سليمان عن ابيه عن ابي عثمان عن عبد الرحمن بن ابي بكر قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم ثلثين ومائة گفت عبد الرحمن بن ابی بکر بودیم ما با آنحضرت یکصد و سی نفر فقال النبي صلى الله عليه وسلم هل مع احد منكم طعام پس فرمود پیغمبر خدا آیا هست با یکی از شما غله فاذا مع رجل صاع من طعام او نحوه پس ناگاه با مردی صاعی از غله بود یا نزدیک بصاع فعجن پس خمیر کرده شد ثم جاء رجل مشرك مشعان طويل بغنم يسوقها پس آمد مردی کافر پریشان موی دراز قد بگله بزی که سیر اند ازرا مشعان بضم میم و سکون شین معجمه و پس از وی عین مهمله است و آخر نون مشدد یعنی اشعث پریشان موی فقال النبي صلى الله عليه وسلم بيعا ام عطية او قال ام هبة پس فرمود پیغمبر خدا میفروشی فروختنی یا میدهی دادنی یا فرمود پیغمبر خدا هبه میکنی هبه کردنی شک راویست مطابقت حدیث بهمین جز است قال لا بل بيع گفت آن مرد هبه نیست بلکه بیع است فاشترى منه شاة فصنعت پس خرید از ان مرد یک بزی را پس ذبح کرده شد وامر النبي صلى الله عليه وسلم بسواد البطن ان يشوى و فرمود پیغمبر خدا بجگر یا هرچه در شکم است اینکه بریان کرده شود وايم الله ما في الثلثين والمائة وسوگند خدا نبود در صد و سی مرد الا قد حز النبي صلى الله عليه وسلم له حزة من سواد بطنها مگر آنکه پاره برید پیغمبر خدا مر ورا از سواد بطن آن حزه بضم مهمله و تشدید زای مفتوحه یعنی قطعه است ان كان شاهدا اعطاها اياه وان كان غائبا خبا له اگر بود حاضر داد آن قطعه مر ورا و اگر غائب بود نگهداشت مر ورا فجعل منها قصعتين پس گردانید از ان شاة یعنی از گوشت آن دو کاسه فاكلوا اجمعون وشبعنا پس خوردند همه آنها یکجا و سیر شدیم ما فضلت القصعتان فحملناه على البعير پس باقی ماند در هر دو کاسه پس برداشتیم آنرا بر شتر او كما قال شک راویست

الجزء السادس تیسیر شیخ الاسلام | کتاب الجنائز

و دفنا ... حدثنا موسى بن اسماعيل قال حدثنا ابو عوانة عن هلال هو الوزان عن عروة عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم في مرضه الذي لم يقم منه فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در مرضی که برنخاست از ان مرض لعن الله اليهود والنصارى اتخذوا قبور انبيائهم مساجد لعنت کند خدا یهود و نصاری را که گرفته اند قبرهای پیغمبران خود را مسجدها چنانکه ... مساجد گفت لولا ذلك ابرز قبره بضم همزه ... رضی الله عنها گوید اگر نمی بود خوف اتخاذ مسجد قبر را ظاهر و مکشوف گذاشته میشد قبر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم غير انه خشي بلفظ معلوم ... آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ترسید ... حدیث ... خشی بلفظ مجهول شک راویست یعنی ترسیده شد ان يتخذ مسجدا

که این عبارت بود یا آنچه که گفته مشتان طوبی جدا فوق السطوح مولف شمایل الترمذی کرده ... در این حدیث سه معجزه بیان یافته اول آنکه جگر بریان آنچه در شکم است بیکصد و سی کس رسید دوم آنکه زرده کاسه ها نیمه مردم با جمع خوردند سیوم آنکه اینهمه یک بره سیر شدند و باقی ماند چیزی ازان باب الهدیة للمشرکین در جواز هدیه دادن بکافران

وقول الله تعالى لا ينهاكم الله عن الذين لم يقاتلوكم في الدين منع نمیکند شما را خدا از آنانیکه قتال نکرده اند شما را در امر دین و لم يخرجوكم من دياركم و نه آواره کرده اند شما را از دیار شما ان تبروهم و تقسطوا اليهم اینکه نیکی کنید ایشان را و برسانید بسوی ایشان عدالت را یعنی بعدالت سلوک کنید ان الله يحب المقسطين خدا دوست میدارد عدل کنندگان را حدثنا خالد بن مخلد قال حدثنا سليمان بن بلال قال حدثني عبد الله بن دينار عن ابن عمر قال رأى عمر حلة على رجل تباع مرویست از ابن عمر که گفت دید عمر بن خطاب جامه حریری بر مردی که فروخته میشود آن جامه فقال للنبي صلى الله عليه وسلم ابتع هذه الحلة تلبسها يوم الجمعة واذا جاءك الوفد پس گفت عمر مر آنحضرت را بخر این جامه که بپوشی آنرا در جمعه و وقتیکه آیند نزد تو ایلچیان فقال انما يلبس هذه من لا خلاق له في الآخرة پس گفت نمی پوشد این را مگر کسیکه نیست نصیبی مر او را در آخرت فاتي رسول الله صلى الله عليه وسلم منها بحلل پس آورده شد رسول خدا از آن و ستم ... منها فارسل الى عمر منها بحلة پس فرستاد آنحضرت بسوی عمر از آن حله ها فقال عمر كيف البسها وقد قلت فيها ما قلت پس گفت عمر چگونه بپوشم آنرا و تحقیق گفته تو در حق آن آنچه را که گفتی فقال اني لم اكسكها لتلبسها پس فرمود ای عمر ندادم ترا برای اینکه بپوشی آنرا تبيعها او تكسوها میفروشی آنرا یا میپوشانی آنرا فارسل بها عمر الى اخ له من اهل مكة قبل ان يسلم پس فرستاد آنرا عمر به برادری که مر او را بود از اهل مکه پیش از آنکه اسلام آرد حدثنا عبيد بن اسمعيل قال حدثنا ابو اسامة عن هشام عن ابيه عن اسماء بنت ابي بكر قالت قدمت على امي وهي مشركة في عهد رسول الله گفت اسما قدوم آورد بر من مادر من و حال آنکه وی کافر بود و ابو بکر آنرا پیش از اسلام طلاق داده بود آمد در زمان آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم فاستفتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم پس استفتا کردم رسول خدا را یعنی پرسیدم آنحضرت را که رواست رعایت حال و امداد او قلت وهي راغبة افاصل امي قال نعم صلي امك گفتم و آن مادر اعراض کننده است از اسلام آیا صله رحم کنم مادر خود را فرمود آری بکن رعایت مادر خود را باب لا يحل لاحد ان يرجع في هبته وصدقته روا نیست مر هیچکس را اینکه رجوع کند در هبه خود و صدقه که کرده حدثنا مسلم بن ابراهيم قال حدثنا هشام وشعبة قالا حدثنا قتادة عن سعيد بن المسيب عن ابن عباس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم العائد في هبته كالعائد في قيئه رجوع کننده در هبه خود مانند رجوع کننده است در خوردن قی خود حدثنا عبد الرحمن بن المبارك قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا ايوب عن عكرمة عن ابن عباس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ليس لنا مثل السوء الذي يعود في هبته كالكلب يرجع في قيئه گفت ابن عباس فرمود پیغمبر نیست مر ما را و در روایت دیگر ما را یعنی نیست از ما مانند مردی بدی که عود میکند در هبه خود چون سگی که رجوع میکند در قی خود شافعیه و مالکیه ازین حدیث تحریم رجوع فهمیده اند و حنفیه بر کراهت حمل میکنند از آنکه این فعل مکروه طبعی است صریح در حرمت نیست و نیز در حدیث صحیح آمده که الواهب احق بهبته ما لم يثب منها یعنی هبه کننده سزاوار تر است بهبه خود مادامی که ثابت نشده است از وی تصرفاتی که مانع رجوع است در بعضی نسخ یثب است و معنی آنست مادامی که نرسد از وی بدل یعنی هبه بعوض نبا شد و در هبه بعوض مذهب حنفیه همانست که رجوع روا نیست حدثنا يحيى بن قزعة قال حدثنا مالك عن زيد بن اسلم عن ابيه قال سمعت عمر بن الخطاب يقول حملت على فرس في سبيل الله فاضاعه الذي كان عنده

ولیکن روایت از ایشان ندارد انه حدثه انه رأى قبر النبي صلى الله عليه وآله وسلم مسنما حدیث کرد سفیان ابو بکر را که وی دید قبر پیغمبر خدا را صلوات الله وسلامه علیه مانند کوهان شتر و در مصنف ابن ابی شیبه قبر ابی بکر و عمر رضی الله عنهما زیاده آمده و همچنان در مستخرج ابو نعیم و روایت کرده ابو داود باسناد صحیح از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضی الله تعالی عنهم که گفت در آمدم بر عایشه رضی الله تعالی عنها پس گفتم ای مادر من بکشا برای من از قبر آنحضرت و صاحبیه پس کشف کرد برای من و پرده برداشت از همه سه قبر نه بلند و نه متصل بزمین که چیده شده اند به سنگریزه های سرخ و ذکر کرده امام محمد در آثار که روایت کرده ابو حنیفه از حماد از ابراهیم که وی گفت خبر داد مرا کسیکه دید قبر آنحضرت و قبر ابو بکر و عمر را مسنم بر آمده از زمین که بر آن سنگریزه ها سفید است و این مخالف میشود روایت ابو داود را در رنگ سنگریزه ها شاید که آن بسبب اختلاف وقت رویت و حال رای باشد و لیکن در شکل قبور شریفه مشهور در روایات تسنیم است و لهذا مستحب نزد ائمه ثلاثه و مزنی و بسیاری از شافعیه تسنیم قبور است و نزد شافعی تسطیح افضل است از تسنیم زیرا که آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم مسطح گردانید قبر پسر خود ابراهیم را و این بر تقدیر صحت مخالف است غالب عمل را در قبور شعبی گفته دیدم قبور شهدا احد را مسنم و همچنان کرده شد بقبر ابن عمر و ابن عباس ...

گفت زید بن اسلم شنیدم عمر بن خطاب را رضی الله عنه میگفت سوار کردم بر اسپی در راه خدا یکی را یعنی بخشیدم او را پس ضایع کرد
آن شخص اسپ را که نزد وی بود میخواست لاغر شد فاردت ان اشتریه منه فظننت انه بایعه برخص پس خواستم اینکه
بخرم من آنرا از وی وگمان کردم که بتحقیق آن شخص فروشنده آنست بارزانی فسالت عن ذلك النبی صلی الله علیه وآله وسلم
پس پرسیدم از جواز خریدن بخشیده خود بارزان خریدن پیغمبر خدا را فقال لا تشتره وان اعطاکه بدرهم واحد پس فرمود
مخر آنرا اگرچه بدهد ترا بیک درهم فان العاید فی صدقته کالکلب یعود فی قیئه بتحقیق رجوع کننده در صدقه خود مانند سگی است که
باز میخورد قی خود را از آنکه هرچیزی کم میشود از اصل بهای او گویا در آن رجوع میکند هم ازینجا گفته اند اگر زیاده بر بهای اصل
بخرد باکی ندارد و این نهی تنزیهی است که اهل تقوی را از آن پرهیز باید کرد **باب** این باب ترجمه ندارد و این منافی
آن قول است که اکثری در تطبیق تراجم گفته اند که مولف رح اولا تراجم ابواب نوشته بعد از آن احادیث که داشته در آن نظر کرده
بهر حدیث که مناسب یافته در آن باب ایراد نموده **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال حدثنا هشام بن یوسف ان ابن جریج
اخبرهم قال اخبرنی عبد الله بن عبید الله بن ابی ملیکة ان بنی صهیب مولی بنی جدعان ادعوا بیتین وحجرة گفت ابن جریج
خبر داد مرا عبد الله بتحقیق فرزندان صهیب که موالی بنی جدعان اند دعوی کردند دو خانه و صحن را و صهیب از گرامی صحابه
و از سابقان اهل اسلام است در راه خدا آزار ها کشید جدعان بضم جیم و سکون مهمله و عین مهمله و نون است ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اعطی ذلك صهیبا که بتحقیق رسول خدا داده است آن دو خانه و صحن صهیب پدر ما را فقال مروان من یشهد
لکما علی ذلك پس گفت مروان کیست که گواهی میدهد برای شما برین دعوی درینجا خطاب به دو کس کرده و در سابق
و لاحق بصیغه جمع آورده و ظاهر آنست که مدعی دو و بدل همین دو کس بودند دعوی در حقیقت از همه فرزندان است قالوا ابن عمر
گفتند گواه ما ابن عمر است فدعاه فشهد لاعطی رسول الله صلی الله علیه وسلم صهیبا بیتین وحجرة پس خواند مروان ابن عمر را
و گواهی داد که بتحقیق داده است رسول خدا صهیب را دو خانه و حجره فقضی مروان بشهادته لهم پس حکم کرد مروان
بگواهی ابن عمر ایشان را تردد که در حدیث کرده اند آنست که حکم بگواهی یک کس چگونه روا بوده بعضی شارحان
گویند که بیک شاهد و یمین مدعیان حکم کرده لیکن ذکر یمین در حدیث نکرده است و میتوان گفت که شاهد دیگر نیز
خواهد بود چون ابن عمر بزرگ بود تنها ذکر او کرده اند و ظاهر آنست که این خانها داخل بیت المال شده باشد و در دست
مدعا علیه همین مروان خواهد بود پس اگر مدعا علیه گواه هم تفویض به مدعی کند میتواند بود یا آنکه در آن زمانه ضبط احکام
نیز برهم خورده بود امرای وقت هر تصرفی که میخواستند میکردند خصوصا مروان و امثال او **باب** ما قیل فی العمری والرقبی
در بیان چیزی که وارد شده در حکم عمری و رقبی بر وزن دنیا و عقبی است صورت عمری آنست که گوید کسی بصاحب خود
اعمرتك داری یعنی گردانیدم برای تو این سرای خود را مدت عمر تو و اگر بعد از ین قول مخاطب او قبض کند ملک وی شود
هم ازین جهت آنحضرت این را هبه نام کرده یعنی تصرف او در مدت عمر او را مباح است و صورت رقبی آنست که گوید
ارقبتك داری و قبیله بهر دار خود را بدیگری و گوید اگر من مردم پیش از تو پس این دار از تست و اگر تو مردی پیش
از من این دار از منست و این نیز حکم هبه دارد و این شرط لغو است و امام ابو حنیفه و مالک انکار کرده اند صورت رقبی
را و گویند اعتباری ندارد و مولف حدیثی هم درین باب نیاورده واعمرته الدار فهی عمری جعلتها له یعنی اعمرته الدار که آنرا
عمری گویند یعنی آنست که گردانیدم مر او را مالک او کردم استعمرکم فیها جعلکم عمارا گردانید شما را عمارت کننده یعنی

عایشه که محتوی بود بر آن قبور هنگام امارت
ولید بن عبد الملك بن مروان و بودند مردم
که نماز میکردند بسوی قبر شریف پس امر کرد
عمر بن عبد العزیز بنا در دیوار قبر تا نماز نگذارد
بسوی آن احدی احد دا فی بنائه شروع
کردند مردم در بنا دیوار قبر و عینی نقل کرده
که گفت عمرو بن دینار و عبید الله بن ابی زید
نبود بر خانه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
دیواری و اول کسیکه بنا کرد بر آن دیوار را عمر
بن خطاب است و عبید الله گوید بود دیوار
وی کوتاه پس از آن بنا کرد آنرا عبد الله بن
زبیر و زیاده کرد در آن و در دره تیمه بن نجار
است که افتاد دیوار حجره از مستقل بموضع
جنایز در زمان عمر بن عبد العزیز پس ظاهر شدند
قبور پس امر کرد عمر بستر آن موضع و امر کرد ابن
وردان را تا واکند بنا را و در بعضی روایات
آمده که نوشته بود ولید بعمر بن عبد العزیز که
خریده بود حجره های مطهره را اینکه منهدم کن
آنرا و وسیع کن تا آن مسجد را پس نشست عمر
در گوشه مسجد امر کرد بهدم آن پس ندیدم او را
گریان بیشتر از ین روز پس بنا کرد عمر آنرا
چنانکه خواست الحدیث فبدت لهم قدم
پس ظاهر شد بانیان را نزد حفر اساس قدمی با ساق
و زانو چنانکه صحیح است و در روایتی دیگر ففزعوا وظنوا
انها قدم النبی پس ترسیدند و گمان بردند که
آن قدم پیغمبر خدا است صلی الله علیه وآله
وسلم فما وجد واحدا یعلم ذلك پس
نیافتند هیچ یکی را که تحقیق دانسته و شناخته باشد آنرا
حتی قال لهم عروة لا والله ما هی قدم النبی
تا آنکه گفت ایشان را عروه سوگند بخدا نیست آن
قدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ما
هی الا قدم عمر نیست آن مگر قدم عمر رضی الله عنه

اذن کرد که در وی عمارت کنیم **حدثنا** ابونعیم قال حدثنا شیبان عن یحیی عن ابی سلمة عن جابر قال قضی النبی صلی الله علیه
وسلم بالعمری انها لمن وهبت له گفت حکم کرد پیغمبر خدا بعمری که بتحقیق آن ثابت عمری مر کسی راست که بخشیده شده مر او را
حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا همام قال حدثنا قتادة قال حدثنی النضر بن انس عن بشیر بن نهیک عن ابی هریرة عن النبی صلی الله
علیه وسلم قال العمری جائزة فرمود صورت هبه عمری روا و صحیح است وقال عطاء حدثنی جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم مثله
وگفت عطا حدیث کرد مرا جابر از پیغمبر خدا مانند حدیث مذکور **باب** من استعار من الناس الفرس در حکم کسی که عاریت کرد از مردم
اسپ را در روایت ابی ذر و الدابة و زیاده کرده کشمیهنی و غیرها **حدثنا** ادم قال حدثنا شعبة عن قتادة قال سمعت انسا
یقول کان فزع بالمدینة فاستعار رسول الله صلی الله علیه وسلم فرسا من ابی طلحة گفت قتاده شنیدم انس بن مالک را میگفت بود
یکوقتی غوغائی بمدینه پس استعاره کرد رسول خدا اسپی را از ابو طلحه یقال له المندوب گفته میشد مر آن اسپ را مندوب
این اسپ را از جهت ندب یعنی اثر جراحتی که در پای او بود مندوب میخواندند فرکب فلما رجع قال ما راینا من شیء پس سوار شد
و هرگاه باز گشت فرمود ندیدیم چیزی وان وجدناه لبحرا و بتحقیق یافتیم این اسپ را دریائی یعنی رام او همچو راه آب دریا
بود تند و هموار و در روایت اسمعیلی از حماد آورده که شبی بیرون شهر مدینه غوغائی شد آنحضرت اسپ ابو طلحه که سست
و کودن بود بی زین و لجام گرفته سوار شد و مردم دیگر آنحضرت را بعد از مراجعت دریافتند در بیان ان وجدناه اختلاف
کرده اند نزد بصریان ان مخففه از مثقله است و لام فارق است میان نافیه و مخففه و معنی آنست که یافتیم و کوفیان گویند
ان نافیه است و لام بمعنی الا است و معنی آنکه نیافتیم او را مگر بحر و اینچنین گفته اند در آیت کریمه ان هذان لساحران
باب الاستعارة للعروس عند البناء در بیان عاریت گرفتن جامه مر زن نو کتخدا را نزد زفاف **حدثنا** ابونعیم قال حدثنا
عبد الواحد بن ایمن قال حدثنی ابی قال دخلت علی عائشة وعلیها درع قطر گفت ایمن در آمدم بر عائشه و حال آنکه بر وی
پیراهن قطر بود قطر بکسر قاف و سکون طاء مهمله آخر را نوعی از برد یمنی است غلیظ که در وی خشونتی می باشد
و در روایت ابی ذر قطن با نون در آخر بهمان معنی است ثمن خمسة دراهم بهای آن پنج درهم بود و ثمن برفع مضاف خمسة
و بعضی ثمن را بصیغه مجهول از باب تفعیل تصحیح کرده و خمسة را بنصب بنزع خافض خوانده اند فقالت ارفع بصرک الی
جاریتی انظر الیها فانها تزهی ان تلبسه فی البیت پس گفت بردار نظر خود را بسوی داد من به بین بسوی او پس بتحقیق او تکبر
میکند اینکه بپوشد این درع را درون خانه تزهی بضم تا و فتح ها صیغه مجهول است بمعنی تکبر است گویند زهی الرجل اذا
تکبر و اعجب بنفسه و این فعل از الجمله است که جز بصیغه مجهول آنرا نخوانند و معنی او معروف است وقد کان لی
منهن درع علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم و بتحقیق بود مرا از یشان درعی در عهد رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی
فما کانت امرأة تقین بالمدینة الا ارسلت الی تستعیره پس نبود هیچ زنی که زینت کرده میشد بمدینه مگر آنکه فرستادی بسوی
من کسی را بحالی که استعاره میکرد آنرا تقین بضم تا و فتح قاف و تشدید یاء مثناة بمعنی تزین است عائشه صدیقه
شکایت کرده از حال مردم که بعد از آنحضرت فضول و اسراف در میان ایشان آمده **باب** فضل المنیحة در بیان ثواب
منیحه منیحه بفتح میم و کسر نون و سکون تحتیه و فتح حاء مهمله ناقه یا بزی که برای خوردن شیر آن بکسی بدهند و وی باز دهد
آنرا **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال نعم
المنیحة اللقحة الصفی منحة فرمود نیکو منیحه است لقحه از روی عطا لقحه بکسر لام و فتح تا قه که نزدیک بود بزادن

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الجنائز

وحال آنکه بود در حجرهٔ وی جای یک قبر لا از کی
به بضم همزه و فتح کاف نشده و ابدا استودنم

صفی کریمه کثیرة اللبن است منحه بکسر میم بمعنی عطا است والشاة الصفی ویزی که بسیار شیر دارا است تغدو باناء وتروح باناء
صباح میکند کنبرف شیر وشب میکند بظرف شیر یعنی دوشیده میشود از وی صباح وشب **حدثنا** عبد الله بن
یوسف و اسمعیل عن مالک قال نعم الصدقة الحی این نیز رد وازمالک بجای نعم المنیحة نعم الصدقة نقل کرده اند **حدثنا** عبد الله بن
یوسف قال اخبرنا ابن وهب قال حدثنی یونس عن ابن شهاب عن انس بن مالک قال لما قدم المهاجرون المدینة من مكة وليس بايديهم
شیء گفت انس هرگاه قدوم آوردند مهاجران بمدینه از مکه وحال آنکه نیست بدست ایشان چیزی از مال وكانت
الانصار اهل الارض والعقار وبودند مردم انصار خداوندان زمین واملاک فقاسمهم الانصار پس قسمت کردند ایشان را
انصار یا عهد کردند ایشان را انصار على ان يعطوهم ثمار اموالهم كل عام بر آنکه بدهند ایشان را حاصل اموال خود هر سال
ويكفوهم العمل والمؤنة وكفايت کنند ایشان را عمل و رنج عمل کردن وكانت امه ام انس ام سليم وبود مادر انس ام سليم ام انس
مبتدا ام او است وام سليم بدل از ام انس اینچنین تقسیم کرده است کرمانی وبهتر آنست که گوئی ام سليم خبر كانت وقوله
او كانت ام عبد الله صفت ام سليم است كانت ام عبد الله بن ابي طلحة بود ام سليم مادر عبد الله بن ابي طلحة يعني
این ام سليم مادر این کس است انس وسليم وعبد الله فكانت اعطت ام انس رسول الله صلی الله علیه وسلم عذاقا
وداده بود مادر انس رسول خدا را چند نخل عذاق بکسر مهمله وذال معجمه جمع عذق است مانند کلب وکلاب فاعطاهن النبي
صلی الله علیه وسلم ام ايمن مولاته ام اسامة بن زيد پس داده آن نخلها را آنحضرت ام ایمن را داه او مادر اسامه بن زید
قال ابن شهاب فاخبرني انس بن مالك ان النبي صلی الله علیه واله وسلم گفت ابن شهاب خبر داد مرا انس بن مالک
که بتحقیق پیغمبر خدا لما فرغ من قتل اهل خيبر فانصرف الى المدينة هرگاه فارغ شد از کشتن وغارت کردن مردم خیبر باز آمد
بسوی مدینه رد المهاجرون الى الانصار منائحهم التي كانوا منحوهم من ثمارهم باز دادند مهاجران بسوی انصار عطاهای
ایشان را که داده بودند از میوهای خود فرد النبي صلی الله علیه وسلم الى امه عذاقها پس داد پیغمبر خدا بمادر انس نخلهای
او واعطى رسول الله صلی الله علیه وسلم ام ايمن مكانهن من حائطه پس داد آنحضرت ام ایمن را بجای آن نخلها از باغ
خود که بقسمت آنحضرت رسیده بود وقال احمد بن شبيب اخبرنا ابي عن يونس بهذا وگفت احمد بن شبیب خبر داد ما را پدر من
از یونس باین حدیث وقال مكانهن من خالصه يعني بجای حائطه خالصه گفته بمعنی ملک خاص خود **حدثنا** مسدد قال
حدثنا عيسى بن يونس قال حدثنا الاوزاعي عن حسان بن عطية عن ابي كبشة السلولي قال سمعت عبد الله بن عمرو يقول قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم روایت از ابی کبشه که گفت شنیدم عبد الله بن عمرو ابن عاص را میگفت فرمود رسول خدا
اربعون خصلة اعلاهن منيحة العنز چهل خصلتی که برترین آن عطیه ماده بز است ما من عامل يعمل بخصلة منها رجاء ثوابها وتصديق
موعودها نیست هیچ یکی از عاملان که عمل کند یک خصلت از آن چهل خصلت با امید ثواب آن وتصدیق کردن وراست شمردن
وعده آن الا ادخله الله بها الجنة مگر آنکه در آرد او را خدا بسبب آن بهشت را قال حسان فعددنا ما دون منيحة العنز گفت حسان
پس شمردیم ما صد قاتی را که کمتر از عطیه بز باشد من رد السلام وتشميت العاطس از رد کردن سلام وجواب دادن عطسه کننده
بیرحمک الله واماطة الاذى عن الطريق ونحوه ودور کردن آزار مردم از راه ومانند آن که در حدیث واقع شده فما استطعنا
ان نبلغ خمس عشرة خصلة پس نتوانستیم ما اینکه برسیم در شمار یا در عمل کردن پانزده خصلت را که کمتر از منیحه
شاة باشد ابن بطال گوید سبب نگذاشتن آنحضرت مگر بجهت مصلحتی که نافع تر از ذکر خواهد بود آن مصلحت والله اعلم

ام المومنين عائشة گفت عمرو بن میمون دیدم
عمر را رضی الله عنه که گفت به پسر خود بعد از آنکه
زخمی شده بود آن زخمی که موجب فوت او شد اے
عبد الله برو بسوی مادر مومنان عائشه فقل
يقرأ عمر بن الخطاب عليك السلام پس
بگو میخواند عمر بر تو سلام را ثم سلها ان ادفن
مع صاحبي پس تر سوال کن او را واجازت
خواه آنکه دفن کرده شوم با هر دو صاحب خود
قالت كنت اريده لنفسي گفت عائشه رضی
الله عنها بودم من که میخواستم دفن آن مکان را
برای خود فلاوثرنه اليوم على نفسي پس
هر آئینه اختیار میکنم وترجیح میدهم عمر را بر ذات
خود در این امر واین کلام دلالت دارد بر آنکه
گنجایش نبود در آنجا مگر یک قبر را که عائشه دفن
خود در آن آرزو داشت وگفته اند که این نافی
از اختلاف ظن وتغیر اجتهاد است یا اختلاف
اوقات ودر کتاب اینجا توجیه پوشیده نیست
وبهتر آن می نماید که گفته شود آرزو داشت
عائشه پیش از دفن عمر دفن خود در آنجا وچون
خواهش کرد عمر برای خود اذن داد عائشه او را
ونقل میکرد از دفن خود متصل عمر که اجنبی بود
ودور کرد این خاطر را از دل ووصیت کرد
بدفن خود با سائر امهات المومنين اگر چه
میدانست وقت استیذان عمر که اینجا موضع
دو قبر است واین از حیا وعصمت او است
والله اعلم فلما اقبل قال له ما لديك پس
چون رو آورد ابن عمر از نزد عائشه رضی الله عنها
گفت عمر مر او را چیست جواب نزد تو قال
اذنت لك گفت ابن عمر دستوری داد تو را
عائشه یا امیر المومنين قال ما كان شيء اهم

این میتواند بود که رانگیخت حضرت مردم را که تلاش نمود در رایشگان آن نیز از جمله خیرات خواهد بود و باین معنی اشارت میکند قول حسان
و نیز میتواند که آنحضرت خود بیان نکرد تا مبادا مردمان آنرا سهل شمارند و در ورطه ابتلای انکار و سهل انگاشتن آنها را بیفتند
و تواند که آن فضایل اتباع سنن زائده مثل عیادت مریض و جز آن باشد والله اعلم **حدثنا** محمد بن یوسف قال حدثنا
الاوزاعی قال حدثنا عطاء عن جابر قال کانت لرجال منا فضول ارضین گفت جابر بود مر مردم ما را که انصار اند زیادتی زمینها
افتاده که عمل زراعت در آن نداشتند فقالوا نؤاجرها بالثلث والربع والنصف پس گفتند مهاجران را که اجاره میدهیم آنرا
بسیوم و چهارم و نصف حصه فقال النبی صلی الله علیه وسلم من کانت له ارض فلیزرعها او لیمنحها اخاه پس فرمود آنحضرت
کسیکه باشد مر ورا زمینی پس گو زراعت کند آنرا یا ببخشد آنرا برادر خود را فان ابی فلیمسك ارضه پس اگر ابا کند از عطا گو نگاهدارد
زمین خود را یعنی ازان رو فرموده باشد که شاید آفتی رسد و حاصل بقدر اجاره و مؤنت عمل نباشد پس موجب
نزاع و خلاف در یکدیگر شود یا از راه حث بر عطاء مسلمانان و رسیدن ثواب باشد والله اعلم **حدثنا** محمد بن یوسف
قال حدثنا الاوزاعی قال حدثنی الزهری قال حدثنا عطاء بن یزید قال حدثنی ابو سعید قال جاء اعرابی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
فسأله عن الهجرة گفت ابو سعید خدری آمد اعرابی نزد رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی پس پرسید او را از هجرت یعنی از نگیداشتن جای خود
برآمده و اقامت کند بمدینه مطهره فقال ویحك ان الهجرة شأنها شدید پس فرمود وای بر تو بتحقیق هجرت و ترک وطن کاری
دشوار است و این مرد از اهل مکه نبود که هجرت بر آنها واجب بود پیش از فتح مکه فهل لك من ابل قال نعم آیا هست ترا شتر
گفت آری قال فتعطی صدقتها قال نعم فرمود پس میدهی زکات آنرا گفت آری میدهیم قال فهل تمنح منها قال نعم فرمود
آیا عطا میکنی از وی شیری گفت آری قال فتحلبها یوم وردها قال نعم فرمود پس میدوشی آنرا روز آب دادن که روز اجتماع
مردم است گفت آری قال فاعمل من وراء البحار فرمود هرگاه توفیق اینهمه اعمال خیر داری کار کن از ورای شهرها حاجت نیست
که هجرت کنی فان الله لن یترك من عملك شیئا پس بتحقیق خدا کم نمیکند از عمل تو چیزی را این حدیث در باب زکات بیان
گذشته **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا ایوب عن عمرو بن دینار عن طاوس قال حدثنی اعلمهم بذلك
یعنی ابن عباس گفت طاوس حدیث کرد مارا داناترین مردم باین حدیث میخواهد ابن عباس را ان النبی صلی الله علیه وسلم
خرج الی ارض تهتز زرعا بتحقیق پیغمبر خدا گذشت نزد زمینی که میجنبید از روی زراعت فقال لمن هذه فقالوا اکتراها فلان پس
فرمود مر کراست این زراعت گفتند حاضران اجاره گرفته است آنرا فلانی فقال اما انه لو منحها ایاه کان خیرا له من ان یأخذ علیها اجرا
معلوما پس آگاه باش بتحقیق صاحب زمین اگر بخشیدی او را بهتر بودی مر او را از آنکه میگیرد بر آن زمین کرایه معین

باب اذا قال اخدمتك هذه الجاریة وقتی که گفت خادم گردانیدم ترا این داه را علی ما یتعارف الناس بر عرف مردم
در صدور این قول از ایشان یا بر عرف مردم که این قول موجب هبه است یا عاریت فهو جائز پس این قول و حواله
کردن حکم آن بر عرف رواست وقال بعض الناس هذه عاریة و گفته اند بعضی مردم که این عاریت است هبه نیست و این
قول سزاوارتر است بقبول از آنکه درین صورت اباحت خدمات است بحواله عینی و همین است مذهب حنفیه وان قال کسوتك
هذا الثوب فهو هبة این هم داخل ترجمه است یعنی اگر گوید ملکی بلفظ کسوتك هذا الثوب بمعنی هبه است یعنی بخشیدم ترا
این جامه قال الله تعالی او کسوتهم که در باب کفارت واقع شده باتفاق بمعنی تملیک است که آنکه گوید داخل قول
بعض مردم است و مقصود مولف آنست که این قائل تحکم کرده است که درین قول بمعنی تملیک گفته و در آنجا

انی لا اعلم احدا احق بهذا الامر من هؤلاء
النفر نمیدانم هیچ یکی را سزاوارتر باین امر خلافت
ازین چند نفر الذین توفی رسول الله که پیغمبر
وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
وهو عنهم راض و حال آنکه آنحضرت صلی
الله علیه وسلم از ایشان راضی بود فمن
استخلفوا بعدی فهو الخلیفة پس کسی را
که خلیفه گردانند ایشان بعد از من پس او هست
خلیفه برحق فاسمعوا له واطیعوا پس گوش
نهید مر او را و بکار آرید فرمان او را فسمی پس نام
برد عمر در بیان انجماعه این شش تن را عثمان
وعلیا وطلحة والزبیر وعبد الرحمن بن عوف
وسعد بن ابی وقاص وولج علیه شاب
من الانصار فقال و در آمد بر عمر جوانی از انصار
پس گفت ابشر شاد باش یا امیر المؤمنین
ببشری الله مژده از جانب خدا عز وجل
کان لك من القدم فی الاسلام ما قد
علمت هست مر ترا از استواری پا در اسلام
آنقدر که بتحقیق میدانی تو ثم استخلفت فعدلت
پس خلیفه گردانیده شدی تو پس عدل کردی
در خلافت خود ثم الشهادة بعد هذا کله
پس حاصل شد مر ترا شهادت بعد ازین همه
حسنات بر دست غلام مغیره چنانکه
در مناقب مذکور شود فقال لیتنی یا ابن اخی
وذلك کفاف لا علی ولا لی پس گفت عمر کاش
من ای برادرزاده من بجا آلی باشم که آن هر سه گفتی
بحساب برابر باشد نه موجب عقاب باشد و نه
باعث ثواب همه این کفاف بالفتح اندازه و روز
گذار که نیاز قوت فاضل باشد اوصی
الخلیفة من بعدی بالمهاجرین الاولین
خیرا وصیت میکنم خلیفه را که از پس من باشد
بهجرت کنندگان نخستین نیکی را وصیت نیکو
و مهاجرین اولین آن کسانند که هجرت کرده اند
پیش از بیعت الرضوان یا آنانکه نماز گذارده اند
بسوی هر دو قبله یا آنانکه حاضر شده اند بدر را
ان یعرف لهم حقهم اینکه بشناسد مر ایشان را
حق ایشان که در اسلام دارند وان یحفظ لهم
حرمتهم و اینکه نگهدارد مر ایشان حرمت
ایشان واوصیه بالانصار خیرا وصیت

[illegible]

یعنی عاریت میگوید تو شیده نماند که هر که ادنی مسکهٔ از فهمیدگی آیات و حدیث دارد فرق میکند درین دو عبارت و بالله التوفیق **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال هاجر ابراهیم بسارة فاعطوها آجر فرمود هجرت کرد و برآمد از وطن ابراهیم علیه السلام با زوجهٔ خود ساره پس دادند ساره آجر نام داهی فرجعت فقالت أشعرت ان الله کبت الکافر پس باز آمد ساره از پیش آن ظالم کافر و رابرز ربرده بود پس گفت آیا میدانی تو ای ابراهیم که بتحقیق خدا صرف قدرت کافر کرد و خوار کرد اورا و اخدم ولیدة و بخدمت داد داهی را کبت بقدیم موحده بمعنی بیهوش کرد وقال ابن سیرین عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم فاخدمها هاجر یعنی بجای ولیده هاجر نقل کرده است

باب اذا حمل رجلا علی فرس فهو کالعمری والصدقة وقتی که سوار کرد کسی مردی را در راه خدا پس آن اسب حکم عمری و صدقه دارد که رجوع دروی روا نیست وقال بعض الناس له ان یرجع فیها و گفته اند بعضی مردم میرسد مر او را اینکه رجوع کند دران از آنکه حکم هبه دارد نزد قائل و در هبه با جنبی رجوع رواست

حاشیه متعلقه صفحه ۴۳۱ و ۴۳۲

هذه تتمة رسالة منیفة ما وعدتها فی صفحة ۳۵ فی الجزء السادس لهذا الکتاب فی تحقیق قول صاحب البخاری رح بقوله وقال بعض الناس وهی هذه

[illegible]

حاشیه متعلقه صفحه ۴۳۲ عـه والثالثة تفسیر قول الرجل حملتک علی هذا الفرس هل هو عاریة او هبة

[illegible]

یا لا رمش ایشان از العبد و او بمعنی خلف و قدام بر دو آمده مراد قتال بما سوای الایشان است نه با ایشان وان لا یکلفوا فوق طاقتهم و اینکه تکلیف کرده نشوند بالای طاقت ایشان **باب** ما ینهی من سب الاموات ذکر نهی از دشنام مردگان مسلمانان **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة عن الاعمش عن مجاهد عن عائشة قالت قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا تسبوا الاموات دشنام مکنید و بد مگوئید مرده ها را فانهم قد افضوا الی ما قدموا زیرا که ایشان بتحقیق رسیدند بسوی آنچه پیشتر فرستادند از نیک و بد و سزای آن یافتند الکنون ذکر بدی چه فائده و شاید که بخشوده شود و اندر اصدا داین سب موجب خلاف مرضی حقتعالی باشد و موجب عتاب گردد و ظاهر آنست که این در حق غیر کفار و فساق باشد که تحذیر از طریق شان و انتعاظ دیگران وجهی صحیح است ذکر مساوی را و در حقیقت ذکر مساوی ایشان که لایق اند در آن سب نباشد و برین محمول است شنیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مکرر مردم ثنا کرده را که گفت برایشان بی آنکه منع نمایند

ابن بطال گفته سب اموات جاری مجری غیبت است پس اگر اغلب احوال آدمی خیر است و ناگاه از وی چیزی ناشایسته نیز وقوع می آید غیبت او ممنوع است و اگر فاسق معلن باشد

[illegible]

حدثنا الحمیدی قال اخبرنا سفیان قال سمعت مالکا یسئل زید بن اسلم فقال سمعت ابی یقول گفت سفیان شنیدم مالک را می پرسید زید بن اسلم را پس گفت زید شنیدم پدر خود را که اسلم است میگفت قال عمر حملت علی فرس فی سبیل الله گفت عمر بن خطاب سوار کردم یکی را در راه خدا فابتاعه پس دیدم آن اسپ را که فروخته میشود فسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم پس پرسیدم رسول خدا را که بخرم آنرا فقال لا تشتره ولا تعد فی صدقتک پس مخر آنرا و عود مکن در صدقه خود این حدیث سبق ذکر یافته است

همدرین کتاب ۱۲ بسم الله الرحمن الرحیم کتاب الشهادات جمع شهادت است بمعنی خبر دادن از راه یقین و قطع و اخبار و روایت اعام تر است ازان باب ماجاء فی البینة علی المدعی در بیان چیزی که وارد شده است در وجوب شاهدان بر مدعی لقوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه الی قوله واتقوا الله ویعلمکم الله والله بکل شیء علیم واین ثابت است ازجهت فرمودهٔ خدا ای کسانیکه ایمان آورده اید وقتی که معامله کنید بیکدیگر بقرضی تا مدت معین بماه و سال پس بنویسید آنرا تا قول خدا والله بکل شیء علیم و در اثنای آیت مذکوره فرموده

واستشهدوا شهیدین من رجالکم و گواه گیرید بر حق خود دو گواه از مردان خود یعنی مسلمانان بالغ آزاد فان لم یکونا رجلین فرجل وامرأتان پس اگر نباشند دو مرد پس یکمرد و دو زن و این در غیر حدود و قصاص است چنانکه دلائل دیگر بران وارد است در روایت غیرابی ذر تمام آیتها تا آخر مذکور است وقول الله تعالی یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله ای کسانیکه ایمان آورده اید باشید در ادای شهادت همواره بعدل و ساعی در اقامت حق در حالیکه گواهان اید برای خدا الی قوله بما تعملون خبیرا درین تتمه زجری و تهدیدی بر گواهان فرموده تا در ادای شهادت تقصیری ننمایند و وجه دلالت این دو آیت کریمه بر ترجمه آنست که آیتها دلالت کرد بر کتابت و گرفتن شهود برای ضبط حق و اثبات آن و محتاج بآن کسی خواهد بود که دعوی حق دارد و آن نیست مگر مدعی مولف رح سوق حدیثی درین باب نکرد و اکتفا نمود بآیات گویا حدیث البینة علی المدعی والیمین علی من انکر که دلیلی مشهور برین مدعاست بوی نرسیده باب

اذا عدل رجل رجلا فقال لا نعلم الا خیرا وقتی که تزکیه و تعدیل کرد مردی گواهی را پس گفت نمیدانیم او را مگر نیک او قال ما علمت الا خیرا یا گفت باین عبارت که نمیدانم من مگر نیک یعنی باین عبارت تزکیه تمام میشود حدثنا حجاج بن منهال قال حدثنا عبد الله بن عمر النمیری قال حدثنا یونس ح وقال اللیث حدثنی یونس عن ابن شهاب قال اخبرنی عروة بن الزبیر و ابن المسیب و علقمة بن وقاص و عبید الله بن عبد الله عن حدیث عایشة گفت ابن شهاب خبر داده اند مرا این چهار کس از احوال عایشة و بعض حدیثهم یصدق بعضا حین قال لها اهل الافک ما قالوا و بعض حدیث این چهار کس تصدیق میکند بعضی دیگر را یعنی حدیث هر یک از ینها دلالت میکند بر بقیه حدیث از جهت حسن سیاق و جودت حفظ هنگامی که گفتند بدگویان مر عایشه رضی الله عنها آنچه گفتند فدعا رسول الله صلی الله علیه وسلم علیا و اسامة حین استلبث الوحی یستامرهما فی فراق اهله پس خواند رسول خدا علی را و اسامه را هنگامی که درنگ کرد آمدن وحی در حالی که میطلبید آنحضرت گفتار ایشان را در جدائی اهل خود که چه میگویند فاما اسامة فقال اهلک ولا نعلم الا خیرا اما اسامه پس گفت اهل تست و این شرافتی عظیم است یعنی کسی که اهل تو باشد چه گنجایش دارد که از وی خطائی چنین واقع شود و نمیدانیم ما مگر نیکی از وی و وجه مناسبت حدیث بهمین جز است که در تزکیه این کلام گفته پوشیده نماند که سخن در تعدیل شهود است و در حدیث نه اینچنین است فافهم وقالت بریرة ان رایت علیها امرا اغمصه اکثر من انها جاریة حدیثة السن و گفت بریره ندیدم ام بروی کار

باب ذکر شرار الموتی یاد کردن بدترین مردگان یعنی بدی نجو یکه لایق اند مر ایرا دان باب بعد از سابق اشارت است بآنکه سب سینی ممنوع سب غیر اشرار است کذا قیل حدثنا عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنی عمرو بن مرة بفتح میم و تشدید را عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال قال ابو لهب گفت ابو لهب عبد العزی بن عبد المطلب که عم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود و مشرک مرد علیه لعنة الله بر ابو لهب لعنت خدا باد یاد کرد ابن عباس آن شقی را بلعنت و این جمله معترضه است میان قال و قول وی للنبی یعنی گفت مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم وقتی که نازل شد آیه کریمه وانذر عشیرتک الاقربین و برآمد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر کوه صفا بدعوت قبائل قریش و اقربای خود و گرد آمدند ابو لهب و قریش و انذار نمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تبا لک سائر الیوم زیان و هلاک باد ترا تمام روز تب و تباب خسران و هلاک و سایر در اصل بمعنی بقیه است و بمعنی جمیع نیز آمده الهذا جمعتنا آیا از برای همین سخن جمع کردی ما بطون قریش را فنزلت پس فرود آمد این سوره تبت یدا ابی لهب هلاک باد دو دست ابو لهب و تب و هلاک باد خود وی یا هلاک شد بالفعل و واقع شد این دعا و بمعرض قبول رسید و ذکر دو دست بجهت آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم انذار کرد ابو لهب سنگی گرفت تا بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیندازد و تواند که مقصود باشد مراد دنیا و آخرت بود

کتاب الزکوة

کہ عیب کنم و بد انم آن امر از زیادہ بر نیکہ جاریہ خورد سال است تنام عن عجین اھلھا فتاتی الداجن فتاکلہ خواب میکند و غافل میشود از خمیر خانہ خود پس می آید بز و میخورد آنرا اغمص بغین معجمہ و میم و صاد مہملہ ست بمعنی عیب داجن بجیم بز می خانگی کہ بعبر امیرود فقال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم من یعذرنی فی رجل بلغنی اذاہ فی اھل بیتی پس فرمود رسول خدا کیست کہ معذور دارد مرا در مردی کہ رسیدہ است مرا ایذای او کہ در اہل بیت من کردہ یعنی مددکند مرا در وقتی کہ بسزا رسانم از ین بدگوئی او مروی است کہ این عمدہ بہتان گویان عبد اللہ بن ابی بن سلول بود کہ سر منافقان و رئیس ایشان بود فواللہ ما علمت من اھلی الا خیرا پس بخدا کہ ندانستہ ام من از اہل خود مگر نیکی را و لقد ذکروا رجلا ما علمت علیہ الا خیرا و تحقیق ذکر کردہ اند مردی را کہ ندانستہ ام بروی مگر نیکی را و ایشمہ گفتگو پیش از نزول وحی و آیات قرآنی بود کہ بر طہارت ذیل عایشہ صدیقہ و تکذیب معاندان بدگوی نازل شدہ است و این حدیث بتفصیل تر درین نزدیکی مذکور شود

باب شہادۃ المختبی در حکم شہادت کسی کہ پنہان است و حاضر نیست در وقت تحمل شہادت مختبی بخا معجمہ و با موحدہ است از اختبا بمعنی اختفا است واجازہ عمرو بن حریث و روا داشتہ است عمرو بن حریث کہ از صحابہ است اینچنیں شہادت را قال وکذلک یفعل بالکاذب الفاجر گفت عمرو بن حریث و ہمچنین کردہ شود بدروغ گوی فاسق یعنی مدیونی کہ در خلوت بقرض خواہ گوید من اقرار میکنم برای تو تنہا و اقرار میکنم نزد گواہان و کسیکہ برین حال مطلع شود میسد کہ ثابت کردہ شود بروی بگواہی گواہان و باین رفتہ اند علمای ثلثہ غیر امام ابی حنیفہ وقال الشعبی وابن سیرین وعطاء وقتادۃ السمع شہادۃ و گفتہ است شعبی و ابن سیرین و عطا و قتادہ کہ شنیدن شہادت یعنی کسیکہ اقرار کسی شنیدہ باشد میرسد او را کہ شہادت دہد حنفیہ قائل اند باین لیکن در بعضی امور کہ حضور در ان کمتر باشد مانند موت و ولادت لیکن بشرطیکہ بلفظ سماع نگوید وکان الحسن یقول لم یشھدونی علی شیء و بود حسن بصری کہ میگفت مرکسی را کہ شنید چیزی از قومی مرقاضی را باید کہ گوید شہادت ندادہ اند مرا و لکن سمعت کذا و کذا و لیکن گوید کہ شنیدم چیزی چنین و چنین و بعضی معنی کلام حسن بصری را چنین تقریر کردہ اند کہ کسیکہ شنید چیزی را از مردی و نمی بیند او را گواہی ندہد بروی یعنی بر اقرار وی چنانکہ در زنان پردہ نشین است

حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزھری قال سالم سمعت عبد اللہ بن عمر یقول انطلق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وابی بن کعب الانصاری یؤمان النخل التی فیھا ابن صیاد میگفت ابن عمر رفت رسول خدا و ابی بن کعب بحالی کہ قصد میکنند باغی را کہ در وی ابن صیاد است و ابن صیاد شخصے پیدا شدہ بود کہ خبر و قائع غیبی و مضمر قلبی میداد و در ہم بہم میگفت و مردم را ہمہ وہال بروی میگذرند حتی اذا دخل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طفق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یتقی بجذوع النخل تا وقتی کہ در آمد رسول خدا آن نخیل را ایستاد آنحضرت بحالی کہ پناہ میجست بشاخہای نخل و پردہ میگرفت آنرا وھو یختل ان یسمع من ابن صیاد شیئا قبل ان یراہ و حال آنکہ آنحضرت میخواست اینکہ بشنود از ابن صیاد چیزی را از گفتار او در خلوت پیش از انکہ ببیند او را تا معلوم کند حال او را کہ کاہن است یا ساحر وابن صیاد مضطجع علی فراشہ فی قطیفۃ لہ فیھا رمزۃ او زمرۃ و حال آنکہ ابن صیاد خوابیدہ بود بر جامہ خواب خود در قطیفہ کہ او را بود در ان قطیفہ آوازی پنہانی بود زمزمہ بدو را میان ہر دو میم ساکن و میم دیگر مفتوح لب جنبانیدن برای سخن زمزمہ بدو زای و دو میم شک راویست و بمعنی نزدیک ہم اند فرأت ام ابن صیاد النبی صلی اللہ علیہ وسلم وھو یتقی بجذوع النخل پس دید مادر ابن صیاد آنحضرت را و حال آنکہ آنحضرت

و آن یکی از ارکان اسلام است کہ منکر آن کافر گردد و اختلاف نیست مگر در بعضی فروع آن و فرضیت زکوۃ نزد اکثر علما بعد ہجرت شدہ در سنہ ثانیہ و بقولی در سنہ تاسعہ و بقولی پیش از ہجرت و راجح و صحیح اول است چہ در سنہ تاسعہ بعث عمال بود برای اخذ صدقات کذا فی الفتح وقول اللہ تعالی بجر و رفع ہر دو خواندہ اند یعنی بیان قول وی تعالی یا آنچہ دلالت دارد بر وجوب قول وی تعالی واقیموا الصلوۃ و بر پا دارید نماز را واٰتوا الزکوۃ و ادا کنید زکوۃ را قرین آوردہ امر زکوۃ را با امر نماز و لہذا گفت ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ ہر آئینہ قتال میکنم با کسیکہ فرق کند میان نماز و زکوۃ وقال ابن عباس حدثنی ابو سفیان بن حرب فذکر حدیث النبی پس ذکر کرد ابو سفیان احوال شریف پیغمبر خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بہرقل حکایت کردہ بود فقال و گفت ابو سفیان در جملہ آن حدیث یامرنا بالصلوۃ والزکوۃ والصلۃ والعفاف امر میکرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما را بنماز و زکوۃ و صلہ ارحام و باز ماندن از حرام

حدثنا ابو عاصم الضحاک بن مخلد بفتح میم و لام و سکون خا ر معجمہ در میان عن زکریا بن اسحاق عن یحیی بن عبد اللہ بن صیفی نسبت بصیف کہ بمعنی تابستان است عن ابی معبد بفتح میم موحدہ و سکون عین در میان عن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعث معاذا الی الیمن فقال فرستاد آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم معاذ را بسوی یمن برای امارت و قضا پس فرمود ادعھم الی شہادۃ ان لا الہ الا اللہ وانی رسول اللہ دعوت کن و بخوان مردم آن دیار را بسوی گواہی بکلمہ توحید

پناه میبرید بشما خدای خود را فقالت لابن صیاد ای صاف هذا محمد پس گفت مادر ابن صیاد او را ای صاف این محمد است صاف نام ابن صیاد بود فتناهی ابن صیاد پس باز ماند ابن صیاد از زمزمه که داشته باز آمد بهوش و آگاه شد از مشغلی که داشت قال النبي صلی الله علیه وسلم لو ترکته بیّن فرمود آنحضرت اگر بگذاشتی مادر ابن صیاد او را بیان کردی حال او را ظاهر شدی حال او که از کدام است مناسبت حدیث بترجمه آنست که دلالت کرد این قول بر اعتماد کردن بر سماع کلام اگرچه سامع پنهان باشد از متکلم در وقتی که شناسد آواز او را و این حدیث در کتاب جنائز در باب اذا اسلم فمات هل يصلى عليه گذشته است **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا سفيان عن الزهري عن عروة عن عايشة قالت جاءت امرأة رفاعة القرظي الى النبي صلى الله عليه وسلم گفت عایشه آمد زن رفاعه قرظی بسوی پیغمبر خدا فقالت كنت عند رفاعة فطلقني فابتّ طلاقي پس گفت بودم من نزد رفاعه پس طلاق داد مرا پس قطعی کرد طلاق مرا یعنی سه طلاق داد مرا فتزوجت عبد الرحمن بن الزبير انما معه مثل هدبة الثوب پس شوهر کردم عبد الرحمن بن زبیر را تحقیق با وی مانند طرف جامه است کنایت کرده است از عنین بودن او و هدبه بضم ها و سکون دال و فتح موحده طرف جامه و ریزان آن تشبیه کرده است بآن در استرخای آلت و عدم قیام آن فقال اتريدين ان ترجعي الى رفاعة پس فرمود آیا میخواهی که باز روی بسوی رفاعه لا حتى تذوقي عسيلته ويذوق عسيلتك نیست روا رجوع تا آنکه بچشی شهدک او را و بچشد وی شهدک ترا کنایت از جماع است وابو بكر جالس عنده وابو بکر صدیق نشسته بود نزد آنحضرت وخالد بن سعيد بن العاص بالباب ينتظر ان يؤذن له وخالد بن سعید برادر عمرو بن عاص بر در انتظار میبرد که اذن کرده شود او را فقال يا ابا بكر الا تسمع الى هذه ما تجهر به عند النبي صلى الله عليه وسلم پس گفت خالد ای ابو بکر آیا نمی شنوی این زن را گوش نمی نهی بسوی او چه میگوید باواز بلند نزد پیغمبر خدا جای تائید ترجمه همین قول خالد است که انکار کرد بر زن به تکلم او با آنکه در پرده بود از وی و بیرون نشسته بود پس اعتماد کرد خالد بر شنیدن آواز او

باب اذا شهد شاهد او شهود بشيء فقال آخرون ما علمنا ذلك وقتی که گواهی دهد یک گواه یا گواهان متعدد بچیزی پس گویند دیگران نمیدانیم ما آنرا يحكم بقول من شهد حکم کرده شود بقول کسی که گواهی داده قال الحميدي هذا كما اخبر بلال ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى في الكعبة گفت حمیدی که این حکم مانند چیزیست که خبر داد بلال که بتحقیق پیغمبر خدا نماز گذارد در کعبه وقال الفضل لم يصل فاخذ الناس بشهادة بلال و گفت فضل بن عباس نماز نگذارد آنحضرت درون کعبه پس گرفتند مردم بشهادت بلال و معنی قول فضل آنست که من نمیدانم که آنحضرت نماز گذارده پس مطابق است بترجمه باب و مخالفتی زیاده برین نیست که خبر بلال را حکم شهادت داد با آنکه فرقست میان خبر و شهادت كذلك ان شهد شاهدان ان لفلان على فلان الف درهم وشهد آخران بالف وخمسمائة يقضى بالزيادة و همچنین است اگر گواهی دهند دو گواه که بتحقیق مر فلان را بر فلان هزار درهم است و گواهی دهند دو گواه دیگر بهزار و پانصد حکم کرده شود بزیادتی یعنی بهزار و پانصد از آنکه آنچه لازم می آید درین اختلاف نادانستن دو گواه اول است پانصد دیگر را و چون دو گواه دیگر از علم خود گواهی بهزار و پانصد دادند تمام است این گواهی و نادانستن دیگران ضرر ندارد اما در صورتی که یک گواه بهزار گواهی دهد و دیگری بهزار و پانصد معتبر همان هزار است

حدثنا حبان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا عمر بن سعيد بن ابي الحسين قال اخبرني عبد الله بن ابي مليكة عن عقبة بن الحارث انه تزوج ابنة لابي اهاب بن عزيز فاتته امرأة روایت است از عقبه که زوجه گرفت دختری را که مر ابی اهاب را بود پس آمد او را زنی فقالت قد ارضعت عقبة والتي تزوج پس گفت آن زن بتحقیق شیر داده ام من عقبه را و زنی را که زوجه

بسوی ممتاجان بیشان **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن محمد بن عثمان بن عبد الله بن موهب بفتح میم و ها در میان واو ساکن و در آخر موحده عن موسى بن طلحة بن عبيد الله قرشي عن ابي ايوب خالد بن يزيد انصاري ان رجلا قال للنبي تحقیق مردی گفت پیغمبر خدا را صلى الله عليه واله وسلم اخبرني بعمل يدخلني الجنة آگاه کن مرا بعمل که در آرد مرا بهشت قال الناس ما له گفتند مردم چه حال است مر این مرد را بسلسله تکرار این کلمه باعتبار تعدد اقوال مردم است وقال النبي و فرمود پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم ارب ما له حاجت عمده و بزرگ است این مرد را که فهمانیده بهتر ازین باشد که در آرد در بهشت پس از آن بیان فرمود تعبد الله ولا تشرك به شيئا پرستش کنی خدا را بحالیکه شریک نگردانی با خدا چیزی را وتقيم الصلوة و برپا داری نماز

گرفته است او را فقال المعلم انك ارضعتنی لا اخبرتنی پس گفت عقبه نمی دانم که بتحقیق تو شیر داده مرا و نه خبر کرده مرا پیش ازین فارسل الی آل ابی اهاب فسالهم پس فرستاد عقبه کسی را بسوی مردم ابی اهاب پس پرسید ایشان را از شیر دادن آن زن این دختر را فقالوا ما علمنا ارضعت صاحبتنا پس گفتند نمیدانیم که شیر داده است آن زن این همراه ما را فرکب الی النبی صلی الله علیه وسلم بالمدینة پس سوار شد عقبه نزد پیغمبر خدا آمد بمدینه فساله پس پرسید از حکم این واقعه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم کیف وقد قیل پس فرمود آنحضرت زوجیت چگونه روا باشد و بتحقیق گفته شد که همشیره است ففارقها ونکحت زوجا غیره پس جدا کرد آن زن را و نکاح کرد آن زن را شوهری غیر او و این حدیث سبق ذکر یافته در باب رحلت در طلب علم موافقت حدیث بترجمه ازان وجه است که آنحضرت با وجود عدم علم عقبه خبر آن زن را ترجیح داد و در حکم شهادت داشت از برای تقوی و تورع اگرچه بنصاب شهادت نبود و حکم کرد بمفارقت و دور نیست که بمقتضای این حدیث و حدیث بلال مراد از شاهد در ترجمه عام تر گیریم که شامل مخبر هم باشد **باب** الشهداء العدول در بیان شاهدان عادل مراد از شاهد عادل آنست که مسلمان عاقل بالغ آزاد مینا غیر فاسق باشد وقول الله تعالی واشهدوا ذوی عدل منکم و در بیان قول خدا و گواه گیرید صاحبان عدل را که از شما باشند و ازینجا فهم میشود که عدالت شرط شهادت است وممن ترضون من الشهداء و از کسانیکه راضی هستید از گواهان و این رضا موافق شرع معتبر است **حدثنا** الحکم بن نافع قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنی حمید بن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الله بن عتبة قال سمعت عمر بن الخطاب عبد الله بن عتبه گفت شنیدم عمر بن خطاب را رضی الله عنه یقول ان اناسا کانوا یاخذون بالوحی فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم میگفت بتحقیق مردم بودند که میگرفتند احکام را بوحی در زمان حیات رسول خدا یعنی بسا بود که وحی کشف میکرد احوال نهانی مردم را قبول و عدم قبول آنحضرت معتبر بود وان الوحی قد انقطع و بتحقیق وحی نمانده است وانما ناخذکم الان بما ظهر لنا من اعمالکم و میگیریم شما را اکنون مگر بچیزی که ظاهر است ما را از کارهای شما و حال شما فمن اظهر لنا خیرا امناه وقربناه پس کسی که اظهار کند برای ما نیکوئی خود را یعنی بظاهر نیک باشد امین میگردانیم او را یا امین میکنیم او را از بدی سازن و مقرب میگردانیم او را یعنی تکریم او میکنیم امنا بفتح همزه و کسر میم و تشدید نون است در سراج گفته آمنته علی کذا اعتماد کردم او را برین کار ولیس الینا من سریرته شیء و نیست نزد ما از احوال نهان وی چیزی که حکم کنیم بران الله یحاسبه فی سریرته خدا حساب میکند در حق باطن ومن اظهر لنا سوءا لم نامنه ولم نصدقه و کسیکه ظاهر سازد برای ما بدی در اعمال خود امین نمیکنیم او را و راست گو نمیداریم وان قال ان سریرته حسنة و اگرچه گوید باطن او نیک است حاصل آنکه احکام بر ظاهر است پس کسیکه ظاهر او آراسته بشرع نیست امین و راستگو نیست و شهادت او معتبر نخواهد بود باین تقریر موافقت حدیث بترجمه بوضوح پیوست **باب** تعدیل کم یجوز در بیان آنکه تعدیل و تزکیه شهود را چند کس باید تا مقبول الشهادة گردد نزد امام ابی حنیفه کفایت دارد تعدیل یک کس دیگران گویند کمتر از دو کس روا نیست **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن ثابت عن انس قال مر علی النبی صلی الله علیه وسلم بجنازة گفت انس گذرانده شد بر پیغمبر خدا جنازه فاثنوا علیها خیرا فقال وجبت پس ستودند بر وی نکوئی را فرمود واجب شد او را بهشت ثم مر باخری فاثنوا علیها شرا او قال غیر ذلک پستر گذرانده شد جنازه دیگر پس ستودند بر وی بدی را یا گفت غیر این کلام مذکور را و می شک کرده است فقال وجبت پس فرمود واجب شد او را آتش دوزخ

اینکه باشد لفظ محمد در نام ابن عثمان درین اسناد ناصحیح انما هو عمرو نیست نام ابن عثمان مگر عمرو و جزم کرده است بدان مولف تاریخ و مصنفین مسلم و دارقطنی و دیگران نووی گفته اتفاق دارند بر بودن آن وهم از شعبه وصواب عمرو است **حدثنا** محمد بن عبد الرحیم قال حدثنا عفان بن مسلم بتشدید فا قال حدثنا وهیب عن یحیی بن سعید بن حیان بفتح مهمله و تشدید تحتیه عن ابی زرعة عن ابی هریرة ان اعرابیا اتی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال بتحقیق بادیه نشینی آمد آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم و گفت دلنی علی عمل اذا عملته دخلت الجنة راه نما و مطلع ساز مرا بر کاری که چون بکنم آن را داخل گردم بهشت را قال تعبد الله لا تشرک به شیئا عبادت کنی خدا را بحالیکه شریک نگردانی بوی چیزی را در نسخه صحیح درین حدیث بیان الشرک و او نیست وتقیم الصلوة المکتوبة و بر پا داری نماز را که نوشته و حکم کرده شده است وتودی الزکوة المفروضة و بدهی زکوة را که فرض کرده شده چون صدقه نفل نیز اطلاق کرده میشود بر وی زکوة مقید کرد بمفروضه و مکتوبه و مفروضه اگرچه بیک معنی است مختلف آورد از جهت کراهت تکرار لفظ وتصوم رمضان و روزه داری ماه رمضان را قال گفت آنحضرت والذی نفسی بیده لا ازید علی هذا سوگند

فقيل يا رسول الله قلت لهذا وجبت ولهذا وجبت پس گفته شد ای رسول خدا گفتی مر این را واجب شد بهشت و مر این را واجب شد دوزخ آیا بوحی معلوم کردی قال شهادة القوم فرمود گواهی دادن مردم مسلمان موجب این علم شد المؤمنون شهداء الله فی الارض مسلمانان گواهان خدا اند در زمین **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا داؤد بن ابی الفرات قال حدثنا عبد الله بن بریدة عن ابی الاسود قال اتیت المدینة وقد وقع بها مرض گفت ابو الاسود آمدم بمدینه و حال آنکه تحقیق واقع بود بمدینه بیماری یعنی وهم یموتون موتا ذریعا و مردم می مردند بمردن سریع فجلست الی عمر رضی الله عنه فمرت جنازة فاثنی خیرا پس نشستم نزد عمر و گذشت جنازه پس ستوده شد بنیکی را فقال عمر وجبت پس گفت عمر واجب شد ثم مر باخری فاثنی خیرا فقال وجبت ثم مر بالثالثة فاثنی شرا فقال وجبت پس گذرانده شد جنازه سیوم پس وصف کرده شد بدی پس گفت عمر واجب شد فقلت ما وجبت یا امیر المؤمنین پس گفتم چه چیز واجب شد این جنازه‌ها را ای امیر المؤمنین قال قلت کما قال النبی صلی الله علیه وسلم گفت عمر گفتم چنانچه گفته بود پیغمبر خدا ایما مسلم شهد له اربعة بخیر ادخله الله الجنة هر مسلمان که گواهی دهند مر او را چهار کس بنیکی در آرد او را خدا بهشت فقلنا وثلثة گفتیم و سه کس گواهی دهند هم همین حکم دارد گفت و سه کس هم قلت واثنان قال واثنان گفتیم و دو کس هم گفت دو کس هم ثم لم نسأله عن الواحد پس تر نپرسیدیم عمر را از یکی **باب** الشهادة علی الانساب والرضاع المستفیض والموت القدیم در بیان شهادت بر ثبوت نسبها و شیرخوارگی مشهور و موت که گذشته است بروی زمانی دراز وقال النبی صلی الله علیه وسلم ارضعتنی وابا سلمة ثویبة و فرمود آنحضرت شیر داده است مرا و ابا سلمه را زوج ام سلمه ام المؤمنین ثویبه بثاء مثلثه و فتح واو و سکون یاء و بوحده مفتوحه نام داه ابو لهب است والتثبت فیه و بیان ثابت بودن در امر رضاع و این معنی داخل است در ترجمه **حدثنا** ادم قال حدثنا شعبة قال اخبرنا الحکم عن عراک بن مالک عن عروة بن الزبیر عن عایشة قالت استاذن علی افلح فلم اذن له گفت عایشه رضی الله عنها طلب اذن کرد افلح بر من یعنی خواست که در آید بخانه من پس اذن ندادم او را فقال اتحتجبین منی وانا عمک پس گفت افلح آیا حجاب میکنی از من و حال آنکه من عم توام فقلت وکیف ذلک پس گفتم چگونه است عم بودن تو مرا فقال ارضعتک امرأة اخی بلبن اخی پس گفت شیر داده است ترا زن برادر من بشیر برادر من فقالت سألت عن ذلک رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال صدق افلح ایذنی له گفت عایشه پرسیدم از این قول رسول خدا را پس فرمود راست گفته است افلح اذن بده تو او را **حدثنا** مسلم بن ابراهیم قال حدثنا همام قال حدثنا قتادة عن جابر بن زید عن ابن عباس قال قال النبی صلی الله علیه وسلم فی ابنة حمزة لا تحل لی گفت ابن عباس فرمود پیغمبر خدا در حق دختر حمزه عم آنحضرت حلال نیست مرا نکاح او یحرم من الرضاعة ما یحرم من النسب حرام می باشد از جهت شیرخوارگی آنکه حرام می باشد از جهت نسب هی ابنة اخی من الرضاعة آن دختر برادر منست از جهت شیرخوارگی که از یک مرضعه آنحضرت و حمزه بن عبد المطلب شیر خورده بودند **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن عمرة بنت عبد الرحمن ان عایشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم اخبرتها ان النبی صلی الله علیه واله وسلم کان عندها مرویست از عمره دختر عبد الرحمن بن سعید بن زراره که بتحقیق عایشه زوج آنحضرت خبر داده او را که آنحضرت نشسته بود نزد او وانها سمعت صوت رجل یستاذن فی بیت حفصة و بتحقیق عایشه شنید آواز مردی را که اذن می‌طلبید در خانه حفصه قالت عایشة فقلت یا رسول الله هذا رجل یستاذن فی بیتک گفت عایشه گفتم ای رسول خدا این مردیست که طلب اذن میکند در خانه تو قالت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اراه فلانا لعم حفصة من الرضاعة گفت عایشه پس فرمود آنحضرت گمان میبرم او را فلان اشارت کرد عم حفصه را از جهت رضاع فقالت عایشة لو کان فلان حیا لعمها من الرضاعة

دلالت دارد بر جواز ترک تطوعات لیکن کسیکه مداومت کند بر ترک سنن چنانکه مواظبت میکردند بر فرایض و فرق نمیکردند میان آنها در فضیلت دانستن ثواب هر دو و محتاج نشدند فقها بتفرقه مگر بجهت وجوب اعاده بترک آن و وجوب عقاب بر ترک و نفی آن و شاید که اصحاب این قصه نو عهد بودند باسلام پس کفایت کرد آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم از ایشان بفعل آنچه واجب شده بر ایشان در آنحال تا گرانی نکند بر ایشان و ملال نیارد تا آنکه چون منشرح گردد دلها برای توغل در عبادت و حرص بر تحصیل ثواب مندوبات آسان گردد بر ایشان و برخی از کلام درین حدیث در شرح حدیث طلحه در کتاب الایمان گذشت و همچنین شرح حدیث ابن عباس که بعد ازین مذکور گردد **حدثنا** مسدد عن یحیی قطان عن ابی حیان یحیی بن سعید مذکور قال اخبرنی ابو زرعة عن النبی صلی الله علیه واله وسلم بهذا ایچنین است روایت ابی ذر و غیر آن از روایات معتمده باسقاط ابی هریره از اسناد بطریق ارسال زیرا چه ابو زرعه تابعیست نه صحابی و در بعضی نسخ عن ابی هریرة نیز مذکور است بعد ابو زرعه شیخ ابن حجر ابن را خطا گفته بجهت آنکه روایة یحیی قطان نزد حفاظ مرسل است **حدثنا** حجاج بن

دخل علیّ پس گفت عایشه اگر بودی فلان زنده اشارت کرد عایشه بسوی عم خود که از رضاع بود درآمدی برمن فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم ان الرضاعة تحرم ما یحرم من الولادة فرمود آنحضرت آری درآمدی بر تو بتحقیق شیرخوارگی حرام میکند آنرا که حرام میشود از جهت ولادت ونسب **حدثنا** محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان عن اشعث بن ابی الشعثاء عن ابیه عن مسروق ان عایشة قالت دخل علی النبی صلی الله علیه وسلم وعندی رجل گفت عایشه درآمد برمن پیغمبر خدا وحال آنکه نزد من مردی بود فقال یا عایشة من هذا پس گفت ای عایشه کیست این قلت اخی من الرضاعة گفتم برادر منست از رضاع قال یا عایشة انظرن من اخوانکن فرمود ای عایشه ببینید کیستند برادران شما یعنی معلوم کنید از راه شیرخوارگی کیست برادر فانما الرضاعة من المجاعة بتحقیق رضاع نمی باشد مگر از گرسنگی یعنی رضاعتی که بآن حرمت ثابت میشود آنست که از درد گرسنگی باشد یعنی طفل که شیر گرسنگی او را دور کند اما کلان سال که بطعام گرسنگی او دور شود داخل در حکم نیست تابعه ابن مهدی عن سفیان متابعت کرده محمد بن کثیر را ابن مهدی از سفیان **باب** شهادة القاذف والسارق والزانی

در حکم شهادت دشنام دهنده مرزن عفیفه را وگواهی دزد وزنا کننده آیا بعد از توبه مسموع است یا نه وقول الله عز وجل ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا و در بیان فرموده خدای قوی وبزرگ وقبول نکنید مر ایشان را گواهی همیشه واولئک هم الفاسقون الا الذین تابوا وایشان اند فاسقان مگر آن کسانیکه توبه کرده اند این آیت در شان اهل قذف نزول یافته اوّل سورت والذین یرمون المحصنات وآنکسانیکه دشنام میدهند زنان پاک را از تهمت زنا ثم لم یاتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة پستر نیاورند چهار گواه بر قول خود پس بزنید ایشانرا هشتاد چابک ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا الآیه ودر جای دیگر واقع شده ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المومنات لعنوا فی الدنیا والآخرة وعیدی باین غلظت در باب گناه دیگر کمتر بنظر درآمده اگر توبه عقوبت وزر آن زایل شود فرقی نخواهد بود میان قذف ودیگر گناهی که بسبب آن رد شهادت میکنند این آیت اگرچه در باب قاذفان عایشه واقع شده اما عبرت عموم لفظ راست نه خصوص واقعه وصیغه جمع محصنات نیز مشعر بعموم است مذهب حنفیه اینست که شهادت قاذف مقبول نیست اگرچه بعد از حد زدن توبه هم کند میگویند که عدم قبول شهادت تتمه حداست پس آن حد تمام نمیشود وتوبه رفع حد نمیکند ولهذا تاکید کرد بقوله ابدا که تصریح معنی خود تاکید میکند عدم قبول شهادت را تا ابد وپیش از اقامت حد خود باتفاق شهادت مقبول نیست شافعیه گویند بعد از توبه گواهی قاذف معتبر است از جهت استثنائی که در آخر آیت واقع شده واستثنا میکند تائب را از حکم سابق جواب داده اند که این استثنا از قول واولئک هم الفاسقون است وتقریر این جواب آنست که لا تقبلوا جمله مستانفه است معطوف بر ماقبل خود که انشائیه است نمیتواند بود واستثنائی که بعد از آنست متعلق بهمان باشد وبس واگر استثنا از عدم قبول کنند وا حکم آن برآرند وماند سائر معاصی باشد مقرر است که گناه بعد از توبه مرتفع میگردد ودر اینجا ابدا گفتن مستدرک خواهد بود ونیز گفته اند که اینجا استثنا منقطع است بمعنی لکن پس تغیر نمیکند حکم سابق را از وجوب حد تمام ومعنی آنست که اینها گنهکار اند لیکن خدا می بخشد اینها را در آخرت بعد از آنکه توبه کرده باشند وجلد عمر ابا بکرة وشبل بن معبد ونافعا بقذف المغیرة وحد زد عمر این سه کس را بسبب دشنامی که بمغیره داده بودند ثم استتابهم وقال من تاب قبلت شهادته پستر توبه داد ایشانرا وگفت کسی که توبه کند مقبول است شهادت او واجازه عبد الله بن عتبة

الیک الا فی شهر الحرام ونمیتوانیم ما که خالص بی مزاحمت رسیم بسوی تو مگر در ماه حرام از شهور اربعه معلومه که عرب محاربه را در ان ماهها حرام میدانستند فمرنا بشیء ناخذه عنک وندعو الیه من وراءنا پس امر کن ما را بچیزی که فرا گیریم ما از تو وبخوانیم بسوی آن کسانی را که در پس ما اند از قوم خود قال آمرکم باربع وانهاکم عن اربع فرمود امر میکنم شما را بچهار چیز ونهی میکنم شما را از چهار چیز الایمان بالله یکی از ان ایمان آوردن بخدا که یکتاست وشریک ندارد وچنانچه تفسیر کرد آنرا بعضت وشهادة ان لا اله الا الله وگواهی دادن باین کلمه طیبه وعقد بیده هکذا وبست بدست خود همچنین یعنی یک انگشت را بست چنانکه در شمار احاد بهمای واحد بندند واقام الصلوة بجر عطف است بر ایمان یعنی ودیگر برپا داشتن نماز وایتاء الزکوة ودیگر دادن زکوة وان تؤدوا خمس ما غنمتم ودیگر اینکه ادا کنید بجزء خمس غنیمت را از انچه از دست کفار بدست آرید وانهاکم عن الدباء ومنع میکنم شما را از استعمال آوند کدو والحنتم واز استعمال آوند سبز والنقیر وآوندی که از بیخ درخت بکاوند وبسازند والمزفت وآوندیکه مطلا بزفت سازند تا آب ندر آید بالجمله این چهار ظروف متعارف بود وبنبیذ انداختن در ان بلاد عرب وقال سلیمان بن حرب وابو النعمان محمد بن فضل سدوسی عن حماد مذکور الایمان بالله بجر شهادة ان لا اله الا الله ای ذکروا وعطف نابر عطف بایمان **حدثنا** ابو الیمان الحکم بن نافع قال

وعمر بن عبد العزیز وسعید بن جبیر وطاؤس ومجاهد والشعبی وعکرمة والزهری ومحارب بن دثار وشریح ومعاویة بن قرة
وروا داشته است قبول شهادت قاذف را بعد از توبه این ده کس که تابعی وتبع تابعی اند شیخ ابن حجر گوید تمام این
سه کس محارب وشریح ومعاویه تصریح باین قول دارند وقال ابو الزناد الامر عندنا بالمدینة اذا رجع القاذف عن قوله فاستغفر ربه
قبلت شهادته وگفت ابو الزناد حکم نزد ما بمدینه این بود که وقتی که رجوع کند قاذف از قول خود پس توبه کند
وطلب آمرزش کند پروردگار خود را قبول کرده شود گواهی او وقال الشعبی وقتادة اذا اکذب نفسه جلد قبلت شهادته
وگفت شعبی وقتاده وقتیکه تکذیب کند نفس خود را یعنی گوید من بدروغ تهمت کرده بودم جلد کرده شود وقبول کرده شود شهادته
وقال الثوری اذا جلد العبد ثم اعتق جازت شهادته وگفت ثوری وقتیکه جلد کرده شود بنده پس آزاد کرده شود روا است
شهادت او وان استقضی المحدود فقضایاه جائزة واگر قاضی کرده شود محدود در قذف پس حکمهای او روا است وقال بعض الناس
لا یجوز شهادة القاذف وان تاب وگفته اند بعضی مردم روا نیست شهادت قاذف اگرچه توبه کرده باشد مراد مولف از بعض مردم امام همام
ابو حنیفه است رح پوشیده نماند که ائمه حنفیه استدلال بآیات قرآنی کرده اند وحدیث علی الخصوص که غیر مرفوع باشد معارض قرآن
وناسخ آن نیست امام ما ترک قیاس میکند اگر قولی از صحابی یافته شود اما ترک استدلال بآیت وتمسک بآن نمیکند وامام
شافعی ترک قیاس هم نمیکند ومیگوید هم رجال ونحن رجال چه جای اقوال تابعین وتبع تابعین که باتفاق حجت نیست بر مجتهدان
سیما بر مثل چنین مجتهدی که در قوت اجتهاد ووفور علم وتقدم زمانه قصب سبق از میان ربوده باشد وچندین مجتهدان دیگر
در حکم با وی موافقت کرده باشد رتبهٔ علو اجتهادات واستنباطات امام کسیکه بتفصیل وتحقیق بران واقف است باین استنباطات
که مولف درین کتاب کرده اگر ببیند بر حقیقت احوال مطلع میشود ثم قال لا یجوز نکاح بغیر شاهدین فان تزوج بشهادة محدودین جاز پس گفته است
بعضی مردم یعنی امام ابا حنیفه روا نیست عقد نکاح بی حضور دو کس پس اگر عقد نکاح کرد بحضور دو کس که محدود در قذف باشند روا است
مولف این دو نقل دیگر هم برای تضعیف مذهب وتوهم تناقض در قول امام آورده اما باید دانست که مقصود امام آنست که چون
حضور دو کس شرط انعقاد نکاح است ومحدود در قذف ولایت تزویج دارد برای جواز انعقاد نکاح تحمل شهادت محدود نیز روا
میدارد اما ادای شهادت درینجا نیز روا نمیدارد وان تزوج بشهادة عبدین لم یجز واگر عقد نکاح کند بشهادت وحضور دو بنده روا نیست
ومبنای این تجویز همانست که عبد ولایت تزویج ندارد پس تحمل شهادت او نیز نشاید واجاز شهادة العبد والمحدود والامة لرؤیة
هلال رمضان وروا داشته است شهادت بنده ومحدود وامه را برای دیدن هلال رمضان مذهب حنفیه آنست که در رؤیت هلال شهادت
یک کس مرد باشد یا زن آزاد باشد یا بنده مقبول است از آنکه امر دینی است از قبیل روایت حدیث هم ازینجاست که این اخبار
بلفظ شهادت مخصوص نیست وموجب آن بر گواه وغیر گواه لازم میگردد پس محل تهمت نباشد در هدایه گفته که بمفهوم از جواب متن آنست
که محدود در قذف نیز داخل باشد ومروی از امام ابی حنیفه آنست که اخبار محدود در قذف در رؤیت هلال هم مقبول نیست از برای آنکه
این خبر از وجهی شهادت است که عمل بموجب آن بعد از قضای قاضی است وکیف تعرف توبته وچگونه شناخته شود توبه محدود ونفی النبی صلی الله علیه وسلم الزانی سنة
تمه ترجمه بالبت وبسیار است که در ترجمه چند کلم می آرد اگرچه در میانه فاصله بود ودور افتاده باشد وقد نفی النبی صلی الله علیه وسلم الزانی سنة
وتحقیق اخراج کرده از شهر خود چند از زانی را یکسال گویا ازینجا معلوم کرده که مدت توبه او یکسال باید ونهی النبی صلی الله علیه وسلم عن
کلام کعب بن مالک وصاحبیه حتی مضی خمسون لیلة ومنع کرد پیغمبر خدا از سخن کردن با کعب بن مالک ودو یار او که مرارة بن الربیع
وهلال بن امیه اند که تخلف کرده بودند ایشان از غزوهٔ تبوک وتعلق این قصه باین باب که مقبول بودن شهادت قاذف وزانی

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الزکوة

قسیم بوده پس اراده معنی کفران نعمت اعم واشمل بود وبالجمله قصد کرد ابو بکر صدیق رضی الله عنه قتال را با مانعان زکوة فقال عمر پس گفت عمر فاروق مر ابی بکر را رضی الله عنهما کیف تقاتل الناس وقد قال رسول الله چگونه کشتن میکنی مردم را وحال آنکه بتحقیق فرموده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا امر کرده شده ام من بکشتن وقتال کنم مردم را تا آنکه بگویند ایشان لا اله الا الله ...تمام کلمه طیبه است که متضمن اقرار ... کلمه توحید بر سبیل التقدیر مراد از ناس مشرکان باشند چه غیر ایشان از سایر موحدان کفایت نمیکند در عصمت شان گفتن این کلمه فمن قالها فقد عصم منی ماله ونفسه پس کسیکه بگوید این کلمه را پس بتحقیق نگاه داشت از من مال خود را ونفس خود را الا بحقه مگر بحق اسلام چون دیت وقصاص وجز آن وحسابه علی الله وحساب باطن او بر خدا است که در آخرت بر وفق عمل خود بوفاق یا نفاق جزا خواهد داد فقال ابو بکر والله لاقاتلن من فرق بین الصلوة والزکوة پس گفت ابو بکر سوگند خدا است هر آئینه قتال میکنم کسی که فرق کند میان نماز وزکوة بوجوب واداء اول وانکار وامتناع از ثانی فان الزکوة حق المال زیرا که زکوة حق واجب مال است چنانکه نماز حق واجب بدن وموجب هر دو اسلام است پس هر دو حق اسلام باشند والله لو منعونی عناقا سوگند خدا اگر باز دارند از من وندهند مرا بزغاله را عناق بفتح عین بچه ماده از گوسفند واین بر سبیل فرض وتقدیر است برای مبالغه وگرنه حول شرط است در وجوب زکوة ونزد ابو یوسف وشافعی حول مادران حول زائید است کانوا یؤدونها الی رسول الله بودند که ادا میکردند آنرا بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم لقاتلتهم علی منعها هر آئینه قتال کنم ایشان را بنابر منع عناق که نیز از حق اسلام است چون منع نماز ودر کتاب الایمان از ابن عمر گذشت امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ... ویقیموا الصلوة

حاشیہ متعلقہ صفحہ ٤٣٩

هذه تتمة رسالة منيفة ماوعدتها في صفحة ٥٣ في الجزء السادس لهذا المجلد في حل قوله وقال بعض الناس

[illegible]

وبين الله تعالى وعن هشام ... رضي الله تعالى عنه مثله وبذلك يأخذ علماؤنا رحمهم الله وهو قول ابن عباس رضي الله عنهما فانه كان يقول توبته فيما بينه وبين الله تعالى فاما نحن فلا نقبل شهادته قال وتاويل قول عمر رضي الله عنه لابي بكرة تقبل شهادتك في الديانات الا ترى الى ما روى

[illegible]

التناقض فيما ذهب اليه ابو حنيفة ... ولكن ... لان حالة التحمل لا يشترط العدالة كما ذكر عن بعض الصحابة انه تحمل في حال كفره ثم ادى بعد اسلامه وذلك لان الغرض شهود النكاح وذلك حاصل بالعدل وغيره وعند التحمل واما عند الاداء فلا يقبل الا العدل انتهى وقال في رد المحتار اعلم ان النكاح

[illegible]

[illegible]

اسماء الرجال

[illegible]

وما بقی است گفته اند که آنحضرت در توبه اینها بهمین اخراج اکتفا فرموده و منقول نیست که گواهی از ایشان منع کرده پوشیده نماند که ایشان
استدلال بدین راه بغیر نص قطعی کتاب است که در باب محدود واقع شده چه اعتبار دارد حدثنا اسمعیل قال حدثنی ابن وهب عن یونس ح
وقال اللیث حدثنی یونس عن ابن شهاب قال اخبرنی عروة بن الزبیر ان امرأة سرقت فی غزوة الفتح فاتی بها رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت ابن شهاب خبر داد مرا عروه بن زبیر که بتحقیق زنی دزدی کرد در غزوه فتح مکه پس آورده شد و از نزد پیغمبر ثم امر بها فقطعت یدها
پس امر فرمود او را و بریده شد دست او بعد از ثبوت دزدی که موجب دست بریدن است قالت عائشة فحسنت توبتها وتزوجت
گفت عایشه پس نیک شد توبه او و تزویج کرد آن زن وکانت تأتی بعد ذلک و بود آن زن که می آمد نزد من بعد از آن فارفع
حاجتها الی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس رفع میکردم حاجت او را بسوی پیغمبر خدا حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث
عن عقیل عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله عن زید بن خالد عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه امر فیمن زنی ولم یحصن بجلد مائة
وتغریب عام روایت کرده است زید بن خالد از رسول خدا که بتحقیق آنحضرت فرموده در حق کسیکه زنا کرده و محصن نبوده بزدن
صد چابک و اخراج یکسال از زمین و بدین دو حدیث استدلال کرده مؤلف رح بر ترجمه که قبول شهادت قاذف و زانی و دزد است
و بر معرفت توبه اینها و صاحب این استدلال طعن میکنند بر امام که استدلال کرده با آیه کریمه ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا که نص
قطعی است بر عدم قبول شهادت ابدی و معارض آورده آنرا این احادیث که بتمام تکلف آنرا موافق مطلب توان
ساخت **باب** لا یشهد علی شهادة جور اذا اشهد شهادت ندهد مرد بر شهادت ظلم و خلاف امر شرعی وقتیکه گواه گرفته شود
حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا ابو حیان التیمی عن الشعبی عن النعمان بن بشیر قال سألت امی ابی بعض الموهبة لی من ماله
گفت خواست مادر من پدر مرا که بشیر است پاره بخشش مرا از مال خود و این موهبت داد یا غلام بود چنانکه در بعض
روایات تصریح یافته و امتناع آورد از آن ثم بدا له فوهبها لی پس ظاهر شد او را نکوئی آن پس بخشید آنرا بمن فقالت لا ا
حتی تشهد النبی صلی الله علیه وسلم پس گفت مادر من راضی نیستم تا آنکه گواه گیری پیغمبر خدا را فاخذ بیدی وانا غلام پس
گرفت پدر من دست مرا و حال آنکه من خورد سال بودم فاتی بی النبی صلی الله علیه وسلم پس آورد مرا نزد آنحضرت فقال
ان امه بنت رواحة سألتنی بعض الموهبة لهذا پس گفت بتحقیق مادر این دختر رواحه سوال کرد مرا بخشیدن برای این پسر
قال الک ولد سواه قال نعم فرمود آیا ترا فرزندی ورای اوست گفت آری هست قال فاراه قال لا تشهدنی علی جور گفت نعمان پس گمان
میبرم که آنحضرت را که فرمود گواه مگیر مرا بر ستم یعنی این بر خلاف خواست حق است که واقع شده و من بر خلاف حق چگونه گواه باشم
وقال ابو حریز عن الشعبی لا اشهد علی جور گفت ابو حریز از شعبی بلفظ لا اشهد علی جور بجای لا تشهدنی علی جور **حدثنا** آدم
قال حدثنا شعبة قال حدثنا ابو جمرة قال سمعت زهدم بن مضرب قال سمعت عمران بن حصین قال قال النبی صلی الله علیه وسلم خیرکم قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم
گفت عمران فرمود پیغمبر خدا بهترین مسلمانان اهل زمان من اند بعد از آنکه متصل می آیند ایشان را بعد از آنکه متصل می آیند
ایشان را قرن اول صحابه اند و ثانی تابعی و ثالث تبع تابعین قال عمران لا ادری اذکر النبی صلی الله علیه وسلم بعد قرنه قرنین او ثلثة
گفت عمران نمیدانم آیا ذکر کرده است پیغمبر خدا بعد از قرن خود دو قرن را که تابعی و تبع تابعی اند یا سه قرن را که
اتباع تبع نیز داخل اند و باتفاق امام اعظم ابو حنیفه و اصحاب او داخل اند در قرن ثالث که تبع تابعین اند بوده اند و
[illegible] قال النبی صلی الله علیه وسلم ان بعدکم قوما یخونون ولا یؤتمنون فرمود پیغمبر خدا بعد از شما قومی اند که خیانت
می کنند و امانت سپرده نمیشوند ویشهدون ولا یستشهدون و گواهی میدهند و گواه گرفته نمیشوند یعنی تحمل شهادت نکرده

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الزکوة

اگر صبر نماید گناه گردد هلاک ولیکن درود و اینست نووی
و طبرانی و ابن شاهین و حاکم دیدا اکلیل از عبد الرحمن
مغربی صحابی آمده که فرستاد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بسوی مردی از اشجع تا بگیرند
گرفته شود از وی صدقه او پس ابا کرد که بدهد
پس باز فرستاد بسوی وی بار دیگر پس ابا
آورد پس باز فرستاد بار سیوم و فرمود اگر ابا
آرد پس بزن گردن او را از اینجا معلوم شود
که منع زکوة و اصرار بر آن قتل نیز مشروع است
قال عمر فوالله ما هو الا ان قد شرح الله
صدر ابی بکر پس گفت عمر سوگند خدا است
نبود این علم قتال مگر آنکه تحقیق کشاده خدا سینه
ابو بکر برا [illegible] فعرفت انه الحق پس
شناختم من [illegible] نیز که همین قتال حق است
و در روایات آمده که صحابه دیگر حتی علی مرتضی
رضی الله عنه منع کردند ابو بکر را رضی الله عنه و گفتند
اول عهد خلافت است و منافقان جمع غفیر
[illegible] فتوری در کارخانه اسلام [illegible]
باید توقف و تاخیر لایق می نماید ابو بکر گفت اگر
تمام مردم یکجانب شوند و من تنها باشم قتال میکنم
و این دلالت دارد بر کمال شجاعت ابو بکر رضی الله
عنه کذا فی ترجمة المشکوة **باب البیع**

[illegible]

بى آنكه كسى گواه گيرد يا آنكه گواهى سيد هند بى طلب آن مراد آنست كه گواهى ميدهند يعنى كه نميدانند وحاضر نيستند نزد معى مى آيند كه گواه ايم وبراى تو گواهى مى دهيم بى آنكه مى دانسته باشند وينذرون ولا يوفون ونذر ميكنند ووفاى آن نميكنند ويظهر فيهم السمن وظاهر ميشود در ايشان فربهى يعنى بسيار ميشود در ايشان حرص دنيا وتمتع بلذتهاى آن واختيار شهوات نفس وترك كه موجب فربهى است حدثنا محمد بن كثير قال حدثنا سفيان عن منصور عن ابراهيم عن عبيدة عن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وسلم قال خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم فرمود بهترين مردم اهل زمان منند يعنى آنانكه متصل آيند اهل زمان مرا پس آنانكه از پى ايشان آيند ثم يجئ اقوام تسبق شهادة احدهم يمينه ويمينه شهادته پس مى آيند جماعتى كه پيشى ميكنند گواهى يكى از ايشان سوگند ايشان را وسوگند ايشان شهادت ايشان را مراد آنست كه اين جماعة حريص باشند بر گواهى وفريفته شوند پس گاه سوگند خورند پيش از شهادت وگاه بعد از شهادت تو انكه مراد سرعت در شهادت وسوگند باشد وشروع در آن بفعل چنانكه نفهمد كه ابتدا از شهادت بايد كرد وحجت گرفته اند مالكيه اين حديث را بر رد شهادت كسى كه سوگند خورد بآن وجمهور علما برآنند كه مردود نيست شهادت خصوص متاخرين كه از ملاحظه فساد زمانه تزكيه وتعديل شهود بهمين تخفيف كرده اند قال ابراهيم كانوا يضربوننا على الشهادة والعهد گفت ابراهيم بودند سلف كه ميزدند ما را بر شهادت وسوگند يعنى منع ميكردند بر جمع هر دو وبعضى گويند مراد از عهد آنست كه گويد اشهد الله يا گويد على عهد الله پوشيده نماند كه خيريت اين سه قرن باعتبار اكثر افراد است وگرنه در باره متاخرين وخيريت آنها چندان احاديث صحيحه واقع شده است وآنحضرت اظهار اشتياق آنها نموده گويا بهترين است بعينها بوده اند افراد اين امت بعد ازين قرون ثلثه چندان صاحب كمالات علمى وعملى واهل تقوى وعارفان بالله بوده اند كه در آن ازمنه تعيين نبوده باشند ارى مجموع من حيث المجموع بحكم حديث خير القرون بهتر باشند وفضل صحابه كه بشرف صحبت آنحضرت ايشان را ميسر بوده است باقى است قول جمهور علما همانست كه آنها افضل اند از ما بعد خود وبعضى برآنند كه اين فضيلت مخصوص بكبار صحابه است كه بدوام صحبت كسب كمالات ظاهر وباطن بر وجه اتم حاصل كرده بودند والله اعلم

باب ما قيل في شهادة الزور

در بيان چيزى كه گفته شده در گواهى بدروغ دادن از وعيد وتغليظ لقوله تعالى والذين لا يشهدون الزور از جهت فرموده خدا وآنكسانيكه گواهى نميدهند بدروغ را تا آنكه حاضر نميشوند مجالس كذب وفسق را مولف رح اين آية را اصل كرده كه در باب شهادت زور واقع شده بعضى شراح گفته اند كه هيچكس از مفسران باين نرفته والله اعلم

وكتمان الشهادة ودر بيان گناه پوشيدن گواهى لقوله ولا تكتموا الشهادة ومن يكتمها فانه آثم قلبه والله بما تعملون عليم وپوشيدن گواهى گناه است از جهت فرموده خدا وپوشيده شهادت را وكسيكه ميپوشد آنرا پس بتحقيق دل او گناهگار است وخدا بهر چه ميكنيد آگاه است تلووا السنتكم بالشهادة در سوره ق واقع شده وان تلووا يعنى السنتكم بالشهادة اگر بپيچيد زبانهاى خود را يعنى اعراض كنيد از اداى شهادت پس خدا جزا ميدهد شما را بر آن حدثنا عبد الله بن منير سمع وهب بن جرير وعبد الملك بن ابراهيم قالا حدثنا شعبة عن عبيد الله بن ابى بكر بن انس عن انس قال سئل النبي صلى الله عليه وآله وسلم عن الكبائر مرويست از انس بن مالك كه گفت پرسيده شد پيغمبر خدا از گناهان كبيره فقال الاشراك بالله پس فرمود انباز ساختن است بخدا وعقوق الوالدين ورنجانيدن مادر وپدر راست وقتل النفس وكشتن آدمى است بى حكم شرع وشهادة الزور وگواهى دادن بدروغ مقصود حصر كبائر درين چهار كبيره نيست بلكه بيان اغلظ كبائر است وشرك غليظ ترين همه است تا بعد ...

قال حدثنا ابى قال حدثنا اسمعيل بن ابى خالد الاحمسى بجلى كوفى تابعى سنه يكصد وچهل وپنج باشش عن قيس ابو عبد الله عوف بن ابى حازم الاحمسى بجلى تابعى سنه هشتاد وچهار بقدوم آورده بودند مدينه را بعد از قبض قال قال جرير بن عبد الله بجلى احمسى بايعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم على اقام الصلوة وايتاء الزكوة والنصح لكل مسلم بيعت كردم آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم را بر اقامت نماز واداء زكوة وخيرخواهى مر هر مسلمان را وشرح معنى حديث در آخر كتاب الايمان گذشت

باب اثم مانع الزكوة

بيان گناه نادهنده زكوة وقول الله وبيان مقتضى قول خدا تعالى والذين يكنزون الذهب والفضة ولا ينفقونها وكسانيكه جمع ميكنند زر وسيم را وخرج نميكنند آنرا در راه خدا پس بشارت ده ايشانرا بعذاب دردناك كه واقع شود روزيكه افروخته شوند اين كنوز وتابيده شوند بآتش دوزخ پس داغ كرده شود بدان روها وپهلوها وپشتهاى ايشان وگفته شود اينست آنچه جمع كرده بوديد شما وباين اشارت كرده مولف بقول جل وعلا تا آخر قول تعالى كه اينست آنچه جمع كرده بوديد فذوقوا ما كنتم تكنزون پس بچشيد وبال آنچه بوديد شما كه جمع ميكرديد واين وعيد در هر مالى است كه ادا كرده نشده زكوة او چنانكه در حديث ابن عمر رضى الله عنه آمده هر ماليكه ادا كرده شده زكوة او كنز نيست اگرچه مدفون در زمين باشد وهر ماليكه ادا كرده نشده زكوة او پس آن كنز است كه داغ كرده ميشود بآن صاحب آن اگرچه بروى زمين است قرطبى گفته كنز در اصل بمعنى ضم وجمع است ومختص نيست بذهب وفضه حدثنا ابو اليمان الحكم بن نافع قال اخبرنا شعيب قال حدثنا ابو الزناد ان عبد الرحمن بن هرمز الاعرج حدثه انه سمع ابا هريرة

عن شعبة متابعت كرده است وهب را اين چهار كس از شعبه يعني متابعت كرده است وهب را
وعبد الملك را اين چهار كس **حدثنا** مسدد قال حدثنا بشر بن المفضل قال حدثنا الجريري عن عبد الرحمن بن ابي بكرة عن ابيه
قال قال النبي صلى الله عليه وسلم الا انبئكم باكبر الكبائر ثلثا فرمود پيغمبر خدا آيا آگاه نكنم شما را به بزرگترين گناهان كبيره سه بار فرمود وقالوا
بلى يا رسول الله گفتند آري اي رسول خدا بيان فرماي قال الاشراك بالله وعقوق الوالدين فرمود شرك آوردن بخدا
ورنجانيدن مادر و پدر است وجلس وكان متكئا فقال الا وقول الزور ونشست بعد از آنكه تكيه كرده بود واين نشستن براي
اهتمام بشان قول مذكور است آگاه باشيد وسخن دروغ است مراد شهادة دروغ است چنانكه در روايت ديگر
براي تفسير وبيان آن واقع شده وشهادة الزور فما زال يكررها حتى قلنا ليته سكت پس پيوسته تكرار ميكرد تا آنكه گفتيم يا
كاشكي آنحضرت خاموش شود از جهت شفقت بر آنحضرت را بمشاهده تعب كه درين قول ظاهر شد وقال اسمعيل بن ابراهيم
حدثنا الجريري قال حدثنا عبد الرحمن مقصود ازين قول آنست كه اسمعيل بن ابراهيم كه يكي از شيوخ مولف است
بي واسطه از جريري نقل كرد تا آخر اسناد مذكور **باب** شهادة الاعمى وامره در بيان گواهي كور و كار و بار او ونكاحه

وانكاحه ودر بيان حكم نكاح كردن او خود را ونكاح كرده دادن ديگري را ومبايعته وحكم بيع وشراي او وقبوله في التأذين وغيره
وقبول قول او در اذان وجز آن از اقامت وامامت وما يعرف بالاصوات وقبول او در چيزي كه شناخته ميشود بآواز
واجاز شهادته قاسم والحسن وابن سيرين والزهري وعطاء وروا داشته است شهادة كور را قاسم بن محمد بن ابي بكر الصديق
كه يكي از فقهاي سبعه است وحسن بصري وابن سيرين وزهري وعطا اينست مذهب مالكيه وجمهور علما رد او داشته اند
از جهت دشوار بودن معرفت امور بر كوران وآواز اگرچه وابسته بگوش است ليكن در آن اشتباهي و مشابهتي
باقيست وبا اينهمه در چهار جا كه ايشان را ادراك ميكنند نزد احتياج روا داشته اند چنانچه در كتب فقهيه مسطور است وقال
الشعبي يجوز شهادته اذا كان عاقلا وگفته است شعبي روا است گواهي كوري كه باشد دانا وزيرك وقال الحكم رب شيء يجوز
فيه وگفته است حكم بن عيينه بسا چيزي است كه روا است در آن گواهي كور وقال الزهري ارأيت ابن عباس لو شهد على شهادة
اكنت ترده وگفت زهري آيا مي بيني ابن عباس را كه كور شده بود اگر گواهي دهد برامري آيا هستي تو كه رد كني
او را وكان ابن عباس يبعث رجلا اذا غابت الشمس افطر وبود ابن عباس ميفرستاد مردي را كه تفحص غروب آفتاب
كند وقتي كه غائب شدي آفتاب وخبر دادي او را افطار روزه ميكرد ازينجا معلوم شد كه اعتماد بر آواز نموده
جزم كردي بر قول او در حكم شرعي ويسأل عن الفجر فاذا قيل طلع صلى ركعتين وميپرسيد ابن عباس از وقت نماز فجر
پس وقتيكه گفته ميشد طلوع كرده است صبح گزاردي دو ركعت نماز صبح وقال سليمان بن يسار استأذنت على عائشة فعرفت صوتي
وگفت سليمان بن يسار طلب اذن كردم بر در آمدن بر عائشه پس شناخت آواز مرا فقالت سليمان ادخل فانك مملوك
ما بقي عليك شيء پس گفت اي سليمان در آي بتحقيق تو بنده اي مادامي كه باقي است بر تو چيزي از وجه كتابت
اين سليمان مكاتب ام المؤمنين ميمونه بود ازين حديث معلوم شد كه مذهب عائشه آن بود كه حجاب از بنده از هر كه باشد ضرورت نيست
كذا قال القسطلاني واجاز سمرة بن جندب شهادة امرأة متنقبة وروا داشته است سمره بن جندب گواهي زن پرده دار را متنقبة بتقديم تاء
فوقيه بر نون هر دو مفتوح وقاف مكسور مشدد ودر بعضي روايات بتقديم نون ساكن از انتقاب است وهر دو بيك معني است
در ترجمه ظاهر حكم اعمى بود وپس ايراد اين قول براي تائيد آنست كه اعتماد بر آواز كردن در شرح اللمعات پس ميتوان قبول كرد

الجزء السادس منح الاسلام | كتاب الزكوة

وحق نداده باشد در آن حق آنرا انتظار
يا اقلاد بهايم سير ميكنند ودر السماء خود
ونيز حق فقرا ونيز ميدهند بشاخهاي خود
قال ومن حقها ان تحلب على الماء فرمود
واز جمله حقوق اين مواشي مذكوره كه نظر بمكارم
اخلاق حكم واجب دارد اگرچه جز زكوة واجب
نيست آنست كه دوشيده شوند بر آب
روزيكه ميروند بر آب براي آب خوردن تا داده
شود از آن مر تشنه لبان شير را كه نمي يابند آنرا
ومحتاجان فيضياب شوند وجمعي از تابعين
اين را نيز حق واجب دانند وحمل كنند اكثر علماء
آنرا بر مذهب ومواسات قال ولا ياتي
احدكم يوم القيامة بشاة يحملها على
رقبته لها يعار فرمود ونيايد يكي از شما
روز قيامت بگوسفندي كه بردارد آنرا بر
گردن خود بحاليكه مر آن گوسفند را آوازيست
لا ياتي خبر است بمعني نهي ومراد نهي از سبب
اين اتيان است كه منع زكوة باشد يعني بايد
كه باز نماند كسي از اداء زكوة گوسفند اين پس
بيايد روز قيامت باين حال يعار بضم تحتيه وتخفيف
مهمله بانگ بز ودر روايه يعار بكسر تحتيه بمعني
مثلثه ويعجر هر دو است بمعني بانگ گوسفند
فيقول پس بگويد آنكس يا محمد فرياد رسي
جو مرا من فاقول لا املك لك شيئا
پس بگويم در جواب مالك نيستم ونميتوانم براي
تو چيزي از تخفيف قد بلغت بتحقيق رسانيدم
بتو حكم الهي بتو وخبر دار كرده بودم پس عمل
نكردي بدان تا معذب نميشدي ولا ياتي
بعير يحمله على رقبته له رغاء ونيايد يكي

گواهی اعمی که بآواز تشخیص نموده باشد واگر این حکم زن پرده پوشیده را اتمل ورد وما یعرف بالاصوات دارم ودر نخواهد بود پس اینقول
تائید اینمعنی مطلق میکند **حدثنا** محمد بن عبید بن میمون قال اخبرنا عیسی بن یونس عن هشام عن ابیه عن عائشة قالت سمع النبی صلی الله
علیه وسلم رجلا یقرأ فی المسجد گفت عائشه شنید پیغمبر خدا مردیرا که میخواند در مسجد قرآن وآن عبد الله بن زید انصاری است فقال رحمه الله
لقد اذکرنی کذا وکذا آیة سقطتهن من سورة کذا وکذا پس فرمود رحمت کناد او را خدا تحقیق یاد داد مرا چند آیت که انداخته بودم یعنی
فراموش کرده بودم در نوقت از سوره چنین وزاد عباد بن عبد الله عن عائشة وزیاده کرده است درین روایت عباد بن عبد الله بن زبیر
بن عوام که تابعی است از عائشه تهجد النبی صلی الله علیه وسلم فی بیتی فسمع صوت عباد یصلی فی المسجد نماز شب کرد پیغمبر خدا در خانه من پس شنید
آواز عباد بن بشر را که از انصار است درحالیکه نماز میگذارد در مسجد فقال یا عائشة اصوت عباد هذا قلت نعم پس فرمود ای عائشه آیا آواز
عباد است این آواز گفتم آری آواز اوست قال اللهم ارحم عبادا فرمود بار خدایا رحمت کن عباد را تائید ترجمه بمعنی که مگر گذشت که آنحضرت
اعتماد کرد بر آواز مردی بی آنکه تشخیص ذات او نماید و تو پوشیده نماند که دلالت این حدیث بر اعتماد در شهادت که اثبات حقوق وابطال آن است
محل توقف است **حدثنا** مالک بن اسمعیل قال حدثنا عبد العزیز بن ابی سلمة قال حدثنا ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر قال قال النبی
صلی الله علیه وسلم ان بلالا یؤذن بلیل گفت ابن عمر فرمود پیغمبر خدا تحقیق بلال اذان میگوید بشب فکلوا واشربوا حتی
یؤذن قال حتی تسمعوا اذان ابن ام مکتوم پس بخورید و بنوشید تا آنکه اذان گوید یا آنکه گفت تا آنکه بشنوید اذان ابن ام مکتوم را
شک راوی است وکان ابن ام مکتوم رجلا اعمی لا یؤذن حتی یقول له الناس اصبحت وبود ابن ام مکتوم مردی کور واذان نمیگفت تا آنکه
میگفتند او را مردم صباح کردی **حدثنا** زیاد بن یحیی قال حدثنا حاتم بن وردان قال حدثنا ایوب عن عبد الله بن ابی ملیکة عن المسور بن
مخرمة قال قدمت علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم اقبیة گفت مسور آمد بر پیغمبر خدا قباها فقال لی ابی مخرمة انطلق بنا الیه گفت مرا پدرم
مخرمه ببر مرا نزد آنحضرت عسی ان یعطینا منها شیئا نزدیک است آنکه بدهد مرا از آن قباها چیزی فقام ابی علی الباب فتکلم فعرف النبی صلی الله علیه
وسلم صوته پس استاد پدر من بر در وسخن کرد پس شناخت پیغمبر خدا آواز او را وهمین جزو است موضع تائید ترجمه بمعنی که گذشت
فخرج النبی صلی الله علیه وسلم ومعه قباء پس بیرون آمد پیغمبر خدا وحال آنکه با آنحضرت قبائی است وهو یریه محاسنه وحال آنکه مینماید آنحضرت
خوبیهای آن قبا را وهو یقول خبأت هذا لک خبأت هذا لک وآنحضرت میفرماید پنهان کرده بودم این قبا را برای تو پنهان کرده بودم
این قبا را برای تو یعنی مکرر بر زبان مبارک فرمود **باب** شهادة النساء وقوله تعالی فان لم یکونا رجلین فرجل وامرأتان در بیان حکم
شهادت زنان وبیان فرموده حق سبحانه پس اگر نباشند گواهان دو مرد پس گو گواهی دهند یک مرد ودو زن واین نصاب شهادت غیر
حدود است **حدثنا** ابن ابی مریم قال اخبرنا محمد بن جعفر قال اخبرنی زید عن عیاض بن عبد الله عن ابی سعید الخدری عن النبی
صلی الله علیه وسلم الیس شهادة المرأة مثل نصف شهادة الرجل روایت کرده است ابو سعید خدری از پیغمبر خدا آیا نیست شهادت زن مثل نصف
شهادت مرد قلن بلی قال فذلک من نقصان عقلها گفتند زنان آری چنین است فرمود پس این از سبب کمی عقل زنان است
مناسبت حدیث بترجمه همین است **باب** شهادة الاماء والعبید گواهی دادن وبندها قال انس شهادة العبد جائزة اذا کان عدلا
گفته است انس بن مالک گواهی بنده روا است اگر باشد عادل صدق در سخن وکار واجازه شریح وزرارة بن اوفی وروا داشته
آنرا قاضی شریح وزراره که قاضی امیر بود وابی حنیفه نیز روایت کرده اند وقال ابن سیرین شهادته جائزة الا العبد لسیده
وگفته است ابن سیرین گواهی بنده روا است مگر گواهی بنده برای مولای خود واجازه الحسن وابراهیم فی الشیء التافه وروا داشته است
گواهی بنده مولا را در چیزی سهل قلیل تا فرنشات فوقیه کم قیمت قلیل است وقال شریح کلکم عبید واماء وگفت قاضی شریح همه

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الزکوة

او را مالی بسیار ادا نکند زکوة آن مثل له ماله
یوم القیامة شجاعا مصور گردانیده شود
برای او مال او روز قیامت بصورت مار شجاع
بضم شین معجمه مار نر یا ماریکه بایستد بر دم خود
وبدود با سوار وحمله کند بر آن وبسا که برسد
تا بروی سوار اقرع ماریکه مو ندارد بر سر واین
نشان بسیاری زهر ودرازی عمر اوست له
زبیبتان بزاء معجمه مفتوحه ودو باء موحده میان
آنها تحتیه وبعد یعنی مر آن مار را دو نقطه سیاه است
بالای دو چشم او یا گرد دهن او یا دو دندان از دهن
برآمده یا دو کف در دو کنج او وآن اوحش از
اقسام مار است یطوقه یوم القیمة طوق
کرده میشود آن مار در گردن آنکس روز قیامت
ثم یاخذ بلهزمتیه پس میگیرد آن مار
بهر دو لهزمه وی یعنی بشدقیه یعنی هر دو
کله آنکس را لهزمتین بکسر لام وزای در میان ها
ساکن وفتح میم دو استخوان زیر نرمه گوش
شدقیه بکسر شین معجمه یعنی دو کنج دهن ثم
یقول انا مالک انا کنزک پس میگوید آن
مار من مال توام که حرص میکردی در آن من آن
گنج توام که زکوة نمیدادی از آن ثم تلا پس
خواند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این آیت را
ولا یحسبن الذین یبخلون الآیة تا آخر آیت
گمان نکنند آنهائیکه بخل میکنند بما آتیهم الله من فضله هو خیرا لهم
بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به
یوم القیمة ونمیدانند کسانیکه بخل میکنند
بانچه داده است ایشانرا خدا تعالی از فضل
خود حق بخل را بهتر برای خود بلکه آن شر است
برای ایشان سرانجام است که طوق کرده
شوند چیزیرا که بخل کرده اند بآن روز قیامت
باب ما ادی زکوته فلیس بکنز
مالیکه ادا کرده شده زکوة او پس نیست کنز که
بران وعید است لقول النبی بدلیل قول
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم لیس
فیما دون خمس اواق صدقة نیست
در پایان از پنج اوقیه صدقه فانکه بعد ثبات
معلوم شود یعنی در اینقدر اگر صدقه به مستحق
داده نشد وآن مال کنز نباشد مگر بعد بلوغ
بحد نصاب ومال مزکی نیز در حکم آنست نیز که
واجب نیست بعد ادا زکوة در آن صدقه دیگر

قبول کرد گواہی عبدی را و گفتند کہ این عبد است ہمہ شما فرزندان بندہ او دام بیند گویا گفتہ ہمہ بندہ ہای خدا اید تفاوت نیست در میانہ و سیاد

میان شما یاران **حدثنا** ابو عاصم عن ابن جریج عن ابن ابی ملیکة عن عقبة بن الحارث **ح** وحدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا

یحیی بن سعید عن ابن جریج قال سمعت ابن ابی ملیکة قال حدثنی عقبة بن الحارث او سمعته منه گفت ابن ابی ملیکہ حدیث کرد مرا عقبہ بن حارث

یا گفت شنیدم من این را از عقبہ انہ تزوج ام یحیی بنت ابی اهاب قال فجاءت امة سوداء تحقیق عقبہ زن گرفت ام یحیی دختر

ابی اہاب را گفت عقبہ پس آمد ای سیاہ فقالت قد ارضعتکما پس گفت بتحقیق شیر دادہ ام من ہر دو شما را فذكرت ذلك للنبی صلی الله علیه

وآله وسلم پس ذکر کردم این گفتہ داہ را برای پیغمبر خدا فاعرض عنی پس رو گردانید آنحضرت از من و توجہ نکرد و قال فتنحیت فذکرت ذلك له

گفت عقبہ پس یکسو شدم و گفتم آنرا با آنحضرت و گفتم کہ وی یعنی آن زن ہرگز بمن نگفتہ قال کیف وقد زعمت ان قد ارضعتکما فنهاه عنها

انکار میکنی و بتحقیق گفت آن داہ کہ شیر دادہ ام شما را فنهاه عنها پس باز داشت عقبہ را از آن زن و این حدیث دلالت کرد کہ گواہی داہ را

آنحضرت قبول کردہ و علما کہ روا نداشتہ اند این گواہی را میگویند کہ درین باب از راہ احتیاط آنحضرت او را بفسخ این نکاح امر کردہ است

باب شهادة المرضعة در حکم گواہی زن شیر دہ **حدثنا** ابو عاصم عن عمر بن سعید عن ابن ابی ملیکة عن عقبة بن الحارث

قال تزوجت امرأة فجاءت امرأة فقالت انی قد ارضعتکما گفت عقبہ زن کردم زنی را پس آمد زنی و گفت بتحقیق من شیر دادہ ام

ہر دو شما را فاتیت النبی صلی الله علیه وسلم فقال وکیف وقد قیل و سوء واسیاہی و بتحقیق گفتہ شد دعها عنك او نحوه حدیث الافك گذاردا

ودور کن از خود یا مانند این کلام فرمود **باب** تعدیل النساء بعضهن بعضا تعدیل و تزکیہ زنان بعضی از ایشان بعضی را **حدثنا** ابو الربیع

سلیمان بن داود افهمنی بعضه احمد موافق میگوید حدیث کردہ مرا ابو الربیع و فہمانید است مرا بعضی حدیث را و مقاصد الفاظ را احمد بن عبد

بن یونس یربوعی مشہور شیخ الاسلام روایت او در باب وضو گذشتہ است بعضی گویند مراد امام احمد بن حنبل است قال حدثنا فلیح بن سلیمان

عن ابن شهاب الزهری عن عروة بن الزبیر وسعید بن المسیب وعلقمة بن وقاص اللیثی وعبید الله بن عبد الله بن عتبة عن عائشة

زہری از این چہار نفر روایت کردہ و اینہا ہمہ از عائشہ زوج النبی صلی الله علیه وسلم حین قال لها اهل الافك ما قالوا فبرأها الله

منه ہنگامی کہ گفتند دروغ گویان چیزی را کہ گفتند پس بری و پاک کرد او را خدا از آن دروغ افك بکسر ہمزہ و سکون فا و کاف بمعنی کذب

و افترا است و ابلغ از افترا قال الزهری وکلهم حدثنی طائفة من حدیثها گفت زہری ہمہ ایشان حدیث کردند مرا بعضی از این حدیث عائشہ

وبعضهم اوعی من بعض واثبت له اقتصاصا و بعضی از ایشان نگہدارندہ تر بودند حدیث را از بعضی دیگر و درست تر بودند مر آن حدیث را

از روی تتبع اقتصاص بصاد مہملہ است بمعنی تتبع و تفحص وقد وعیت عن کل واحد منهم الحدیث الذی حدثنی عن عائشة و بتحقیق یاد گرفتم

از ہر یکی از ایشان حدیثی را کہ گفتہ اند مرا از عائشہ حاصل آنست کہ تمام حدیث از ہمہ آنہاست نہ تمام آن از ہر یک وبعض حدیثهم یصدق بعضا

و بعض حدیث ایشان تصدیق میکند بعضی دیگر را یعنی ہر یک حدیث دیگری را نیز قبول داشتہ اند و راست می پنداشتہ اند زعموا ان عائشة قالت

کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان یخرج سفرا گفتہ اند ہمہ راویان مذکور کہ بتحقیق عائشہ گفتہ بود عادت رسول خدا وقتی کہ خواستی

کہ بیرون آید سفری را اقرع بین ازواجه فایتهن خرج سهمها خرج بها معه قرعہ می انداخت میان زنان خود از برای تطییب دلہای ایشان و رعایت

مروت آنہا پس ہر کدام زنی کہ بر آمدی سہم او بیرون آوردی او را با خود فاقرع بیننا فی غزاة غزاها فخرج سهمی پس قرعہ انداخت میان

زنان در غزوہ کہ کردہ آنرا و مرویست کہ این غزوہ غزوہ بنی المصطلق است پس بر آمد سہم من فخرجت معه بعد ما انزل الحجاب پس بر آمدم

با آنحضرت بعد از آنکہ نازل کردہ شدہ بود آیت حجاب امہات المومنین را محرم فانا احمل فی هودج وانزل فیه پس من برداشتہ میشدم

در ہودج و نزول میکردم در آن ہودج محملی کہ آنرا از جامہ پردہ گیرند بر پشت شتر و زنان بر آن سوار شوند فسرنا حتی اذا فرغ رسول الله

الجزء العاشر شرح الاسلام | كتاب الزكوة

والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله کہ وارد

وارد در وعید اکتناز و عدم انفاق اگر چہ زکوۃ دادہ

باشد قال ابن عمر من کنزها فلم یؤد زکوتها

فویل له گفت ابن عمر کسیکہ جمع کند این اموال

را و ادا نکند زکوۃ آنرا پس وای مر او را ست

وانما کان هذا قبل ان تنزل الزکوة و بودہ است

این وعید اکتناز مگر پیش از آنکہ نازل شود زکوۃ

فلما نزلت پس وقتی کہ نازل شد زکوۃ جعلها

الله طهرا للاموال گردانید خدا تعالی آنرا

سبب پاکی مر اموال را کہ باقیماندہ بعد ادای زکوۃ

یعنی وعید اکتناز مال فاضل از حاجت انسان است

بر آن قیاد اول اسلام بود پس منسوخ کردہ شد آن

بفرض زکوۃ وقتیکہ فتح کرد خدا تعالی فتوح را

و تقدیر کردہ شدند نصابہا مر زکوۃ و در حدیث

طلحہ در کتاب الایمان گذشت کہ ذکر کرد آنحضرت

صلی الله علیه وآله وسلم در جواب سوال اعرابی از

اسلام زکوۃ را پس گفت اعرابی آیا ہست بر من

غیر آن صدقہ فرمود نی مگر آنکہ تطوع کنی بر ما و ...

علیه وآله وسلم من غزوته تلك سیر کردیم ما تا وقتیکه فارغ شد رسول خدا از غزوه خود که آن بود وقفل ودنونا من المدینة آذن لیلة بالرحیل
ورجوع کرد آنحضرت ونزدیک رسیدیم بمدینه اذن کرد شبی بکوچ کردن فقمت حین آذنوا بالرحیل پس برخاستم من هنگامی که اذن دادند
بکوچ فمشیت حتی جاوزت الجیش پس رفتم برای قضای حاجت تنها تا آنکه درگذشتم لشکر را فلما قضیت شأنی اقبلت الی الرحل
وهرگاه قضا کردم کار خود را که توجه بآن کرده بودم آمدم نزد هودج خود فلمست صدری فاذا عقد لی من جزع اظفار قد انقطع پس دست
رسانیدم سینه خود را پس دیدم ناگهان عقد من که از مهرهای اظفار بود گسسته است. جزع بفتح جیم وسکون زای وعین مهمله مهرهایست سیاه و
سفید که آن بچشم را تشبیه میدهند واظفار بفتح همزه وسکون معجمه ودر آخر راء شهریست در یمن که این مهرها از آنجا می آرند ودر روایت ابی ذر
ظفار بی همزه است بر وزن قطام وثمار مبنی بر کسره است فرجعت فالتمست عقدی پس باز گشتم وجستم عقد خود را فحبسنی ابتغاؤه پس نگهداشت
مرا جستن من آنرا اندک زمانی فاقبل الذین یرحلون لی فاحتملوا هودجی پس آمدند کسانیکه میبردند مرا پس برداشتند هودج مرا فرحلوه
علی بعیری الذی کنت ارکب پس بردند هودج را بر شتر من که بودم من که سواری میکردم بر وی وهم یحسبون انی فیه وحال آنکه آنها گمان
میکردند که بتحقیق من در آن هودجم وکان النساء اذ ذاك خفافا لم یثقلن ولم یغشاهن اللحم وبودند زنان در نوقت سبک که گران نبودند
ونمی پوشید ایشان را گوشت وانما یاکلن العلقة من الطعام ونمیخوردند مگر اندکی از طعام علقه بضم عین مهمله وسکون لام وقاف بر وزن لقمه
بمعنی اندک است فلم یستنکر القوم حین رفعوا ثقل الهودج پس انکار نکردند مردم هنگامی که برداشتند گرانی هودج را که من در آن نیستم
یعنی فرق نکردند بوجود وعدم گرانی فاحتملوه پس برداشتند آنرا وکنت جاریة حدیثة السن وبودم من دختری نوسال فبعثوا الجمل وساروا
پس برداشتند شتر را وراه رفتند فوجدت عقدی بعد ما استمر الجیش پس یافتم عقد خود را بعد از آنکه گذشتند مردم فجئت منزلهم ولیس فیه احد
پس آمدم بجای نزول مردم بحالیکه نیست در آن هیچکس فتممت منزلی الذی کنت به پس قصد کردم جای نزول خود را آنکه بودم من بآنجا
فظننت انهم سیفقدونی فیرجعون الی پس گمان بردم من که نمی یابند مرا پس باز میگردند بسوی من فبینا انا جالسة غلبتنی عینای فنمت
پس میانه آنکه من نشسته ام غلبه کرد مرا دو چشم من پس خواب کردم من وکان صفوان بن المعطل السلمی ثم الذکوانی من وراء الجیش وبود
صفوان بن معطل که از فضلای صحابه است از وراء لشکر وازعقب لشکر می آمد فاصبح عند منزلی فرأی سواد انسان نائم پس صبح کرد نزد منزل
من پس دید سیاهی آدمی خوابیده فاتانی وکان یرانی قبل الحجاب پس آمد نزد من وبود وی که میدید مرا پیش از نزول آیت حجاب
فاستیقظت باسترجاعه پس بیدار شدم من از گفتن وی انا لله وانا الیه راجعون که نزد وقوع حادثه میگویند حتی اناخ راحلته
ووطئ یدها تا آنکه نشاند شتر خود را پس بست هر دو دست شتر را تا من خود بآسانی سوار شوم واحتیاج بمدد کسی نباشد فرکبتها پس
سوار شدم شتر را فانطلق یقود بی الراحلة حتی اتینا الجیش بعد ما نزلوا معرسین فی نحر الظهیرة پس راه گرفت بمهار کشید شتر را تا آنکه
آمدیم لشکر را بعد از آنکه فرود آمده بودند در میانه روز نحر بفتح نون وسکون مهمله در اصل بمعنی بالای سینه است ومراد آنست که آفتاب
بنهایت بلندی رسیده بود فهلك من هلك پس هلاک شد کسی که هلاک شد به بدگمانی وافترا بر من وکان الذی تولی الافك عبد الله بن ابی
ابن سلول وبود کسیکه متعهد کرد افترا را عبد الله بن ابی که سر منافقان بود وابن سلول صفت عبد الله است وسلول نام مادر آن ملعون
فقدمنا المدینة فاشتکیت بها شهرا پس آمدیم بمدینه وبیمار شدم من بمدینه یکماه والناس یفیضون من قول اصحاب الافك ومردم گفتگو
میکردند از قول اهل افترا ویریبنی فی وجعی ودر شک می انداخت مرا در وقت دردناکی من انی لا اری من النبی صلی الله علیه وآله وسلم اللطف
الذی کنت اری منه حین امرض انکه بتحقیق من نمیدیدم از پیغمبر خدا لطفی که میدیدم از آنحضرت هنگامی که بیمار شدم ومیدانستم که سبب
آن چیست انما یدخل فیسلم ثم یقول کیف تیکم نیست جز این نیست که میدرآمد پس سلام میکرد بر اهل خانه بعد میگفت چه حال دارد خبر شما

کتاب الزکوة

ونیست در کمتر از پنج نفر شتر صدقه وذود بذال معجمه
از دو تا سه یا از سه تا ده را گویند ولیس فیما دون
خمسة اوسق صدقة ونیست در پایان
از پنج وسق صدقه اوسق بفتح همزه وضم سین
جمع وسق بفتح واو وسین مهمله وآن شصت صاع
است وصاع چهار مد ومد رطل وثلث رطل درکلام
در حدیث بعد از بیست وچند باب باید حدثنا
علی بن ابی هاشم وابو هاشم عبید الله لیثی بغدادی
معروف بطیراخ بکسر مهمله وسکون موحده ودر آخر
خاء معجمه انه سمع هشیما بضم ابن خبر ایضا
بتصغیر ابن قاسم بن دینار قال اخبرنا حصین
بتصغیر ابو الهذیل عن زید بن وهب ابن عبد الرحمن
سلمی همدانی جهنی کوفی تابعی کبیراست قال
مررت بالربذة فاذا انا بابی ذر رضی الله عنه فقلت
ربذه بفتح راء مهمله وسکون موحده وذال معجمه

لا اشعر بشيء من ذلك حتى نقهت فخرجت انا وام مسطح نيز التئم بچيزی ازان که ميگفتند مردم تا آنکه برآمدم از بيماری پس
بيرون آمدم من و مادر مسطح قبل المناصع متبرزنا طرف جايی که جايی براز ما بود مناصع بصاد مهمله بر وزن مقابر جايها که برای قضای
حاجت ميگيرند متبرز برای شده و زای نيز يعنی مناصع است لا نخرج الا ليلا الى ليل نمی برآمديم مگر شبی تا شبی ديگر يعنی شبها ميبرآمديم برای
قضای حاجت قبل ان نتخذ الكنف قريبا من بيوتنا پيش ازانکه گرفته شود خلاها نزديک خانهای ما و امرنا امر العرب الاول فی البرية او
فی التنزه وحال ما حال عربان بيشين بود در صحراها يا در پاکی براز شک راوی است اول بضم همزه و فتح واو مخففه است صفت عرب و اول
بفتح همزه و تشديد واو نيز روايت کرده اند بدين تقدير صفت امر است فاقبلت انا وام مسطح بنت ابی رهم نمشی پس روی کردم من و ام
مسطح که دختر ابی رهم است بحالی که راه ميرويم رهم بضم راء و سکون ها است فعثرت فی مرطها فقالت تعس مسطح پس لغزيد ام مسطح در چادر خود
پس گفت هلاک باد مسطح گويا از پا افتاد ام مسطح از غم و غصه بود که از جانب مسطح رسيده و ناتوان شده بود فقلت لها بئس ما قلت اتسبين رجلا شهد بدرا پس گفتم ام مسطح را
آيا دشنام ميکنی مردی را که حاضر شده است غزوه بدر را و در حق اهل بدر واقع شده که هر گناهی که کنند آنها عفو است فقالت يا
هنتاه الم تسمعی ما قالوا پس گفت ام مسطح ای فلانه آيا نشنيدهٔ تو چيزی که گفته اند در حق تو و مسطح نيز ازين مردم بود هنتاه بفتح ها
و سکون نون و فتح آن و بمثناه فوقانيه و آن برای ندای بعيد است فاخبرتنی بقول اهل الافک فازددت مرضا على مرضی پس خبر داد مرا
بگفتار مردم افک پس زياده شد بيماری من بر بيماری فلما رجعت الى بيتی دخل على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم پس وقتی که
باز آمدم از صحرا بخانهٔ خود درآمد بر من رسول خدا صلعم فقال كيف تيكم پس سلام داد آنحضرت و گفت چگونه است آن شما اشارت بمن که
فقلت ائذن لی الى ابوی پس گفتم اذن ده مرا که آيم برمادر و پدر خود قالت وانا حينئذ اريد ان استيقن الخبر من قبلهما گفت
عايشه و حال آنکه در نوقت ميخواهم اينکه راست کنم اين خبر از پيش ايشان فاذن لی رسول الله صلى الله عليه وسلم فاتيت ابوی پس اذن داد
مرا رسول خدا پس آمدم نزد مادر و پدر خود فقلت لامی ما يتحدث الناس به پس گفتم مادر خود را چيزی که ميگفتند مردم فقالت يا بنية هونی
على نفسك الشأن پس گفت مادر ای دخترک آسان گير بر خود اين کار را فوالله لقلما كانت امرأة قط وضيئة عند رجل يحبها ولها
سوگند خدا کم است بودن زنی هرگز بحسن و جمال نزد مردی که دوست ميدارد او را و حال آنکه او را انبازها اند الا اكثرن عليها مگر آنکه بسيار زدند
بر وی بگفتار عيب و نقصان را فقلت سبحان الله لقد يتحدث الناس بهذا پس گفتم پاکست خدا بتحقيق گفتند مردم اين را تسبيح کرد خدا را
از تعجب اين گفتار مردم که در حق معصوم اين افترا کردند چنانکه قرآن نيز بآن ناطق است سبحانك هذا بهتان عظيم قالت فبت تلك الليلة
حتى اصبحت لا يرقأ لی دمع ولا اكتحل بنوم پس بودم آن شب تا آنکه صباح کردم بحالی که نمی استاد مرا اشک من و سرمه نکردم
بخواب يعنی اندکی خواب نکردم بقدری که سرمه در چشم می باشد ثم اصبحت فدعا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم علی ابن ابی طالب واسامة
بن زيد حين استلبث الوحی پس صباح کردم و خواند آنحضرت علی بن ابی طالب و اسامة بن زيد را هنگامی که درنگ کرد وحی يعنی دير
ايام وحی نيامد و ظاهر آنست که مطلقا وحی نيامد يا درين معامله افک وحی نيامد يستشيرهما فی فراق اهله درحاليکه طلب مشورت ميکند
ازين هر دو در جدائی اهل خود تفرمود آنحضرت در جدائی عايشه از سبب کراهت يعنی و دشواری که از فراق او داشت فاما اسامة فاشار
عليه بالذی يعلم فی نفسه من الود لهم اما اسامة بن زيد پس اشارت کرد بر آنحضرت بچيزی که ميدانست در دل آنحضرت از دوستی که آنحضرت
داشت برای امت کنايت از ازواج مطهره است مراد ازين قول آن نيست که اشارتی نکرد و حواله بدل آنحضرت نمود بلکه تبرئه و
تنزيه عايشه کرد چنانکه اين کلام الحق از آن خبر ميدهد فقال اسامة اهلك يا رسول الله ولا نعلم والله الا خيرا پس گفت اسامه پس نيست
ای رسول خدا اهل شما که از وی ناسزا واقع شود و نميدانيم ما همه سوگند بخدا در حق او مگر نيکوئی واما علی فقال يا رسول الله لم يضيق الله

الجزء السادس شيخ الاسلام | كتاب التفسير

يكنزون الذهب والفضة ولا ينفقونها
فی سبيل الله پس اختلاف کردم من و معاويه درين
آيه که در شان کدام کس نازل شده قال معاوية
نزلت فی اهل الكتاب گفت معاويه نازل شده
اين آيه در حق اهل کتاب بقرينه سياق آيه که بيان
حال احبار و رهبان است فقلت نزلت فينا
وفيهم پس گفتم من نازل شده در حق ما و ايشان
هر دو فرقه هر که اکتناز کند فاضل از حاجت بجهت
عموم لفظ فكان بينی وبينه فی ذلك پس شکوه
سماع نزاع ميان معاويه در ين باب و گفته اند که بود
ابوذر که ميگفت شب نکنند نزديکی از شما دينار و نه
درهم مگر آنکه خرج کند آنرا در راه خدا يا نگهدارد آنرا
برای قرضخواهی و بود کثير الاعتراض بر معاويه ستايش
ميکرد با وی و بود که خوف نميکرد در راه خدا ملامت
هيچ لايمی را و بود لشکر معاويه که ميل ميکرد بسوی
ابی ذر فكتب الى عثمان يشكونی پس نامه نوشت
معاويه بجانب عثمان بحاليکه شکوه ميکرد مرا
و فتنه که خوف ميکرد و فتنه خلاف را ميان مسلمانان
گفته اند که نوشت بعثمان اگر هست ترا حاجتی
بملک شام پس بفرست کسی را بسوی ابی ذر
فكتب الى عثمان ان اقدم المدينة پس
نوشت بسوی من عثمان که قدوم کن و بيا مدينه را
فقدمتها پس آمدم مدينه را فكثر علی الناس
حتى كانهم لم يروني قبل ذلك پس انبوه
کردند بر من مردم تا آنکه گويا ايشان نديده اند
مرا پيش ازين بحاليکه سوال ميکردند از سبب آمدن
وی از شام فذكرت ذلك لعثمان پس ذکر
کردم کثرت مردم و تعجب ايشان مر عثمان را پس

عليك والنساء سواها كثير واما علي پس گفت اي رسول خدا تنگ نگرفته است خدا بر تو وحال آنکه زنان وراي عايشه بسيار اند در رعايت
واقدي آمده طلاق ده او را وزن ديگر بگير گفتن علي ابن ابي طالب چون ديد که آنحضرت قلقي واندوهي سخت ازين واقعه دارد وآنحضرت
بغايت غيرت ناک بود گمان کرد که آرام آنحضرت هم درين صورت است بذل نصيحت وخيرخواهي آنحضرت درين يافت حاشا که غيري ازراه عداوت
بعايشه گفته باشد وي رضي الله عنه بجزم نگفت بلکه از خود دو آنکه در روايت واقدي آمده که طلاق کن انسب موجب جدائي تمام تواند
يعني طلاق باشد سبب آرام ميشود نه از راه تحقيق پس در سبب خيرخواهي کرد وايمعني واضح است از قول وي رضي الله عنه وسل الجارية
تصدقك وپرس دادو را که هميشه با وست راست ميگويد تو را فدعا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بريرة پس خواند رسول خدا بريرة را
فقال يا بريرة هل رايت فيها شيئا يريبك پس فرمود اي بريره آيا ديده در عايشه چيزي را که در شک اندازد ترا در عصمت وي فقالت
بريرة لا والذي بعثك بالحق پس گفت بريره نه بخدائي که ترا بحق فرستاده است نديدم در وي چيزي سوگند کسي که فرستاده است ترا بحق ان رايت منها امرا اغمصه عليها
قط اكثر من انها جارية حديثة السن نديدم نام از وي امري که عيب کنم او را با آن امر هرگز زياده ازينکه دختريست خورد سال
خمس بخير بمي وسهو مهلات تنام عن العجين فتاتي الداجن فتاكله خواب ميکند وغافل ميشود از خمير پس مي آيد بز خانگي وميخورد
آزاد آن بر بال مهر ونيم خوب است يعني شبه اشکال کرده اند درين کار مجادله بريره خواست اعتاق آنکه بريره داه عايشه نبود
اندر آن ... رده است و دفع اين اشکال آنست که بريره اگرچه ... انبوده وليکن معلوم شده که بعد آزادي در خدمت
عايشه ... خدمت ميکرد و بسيار و بيرا د بانسبا ظاهر است يا از آنکه وقتي داه بوده است فقام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
من يومه ... خطبه خواند آنحضرت آن روز فاستعذر من عبد الله بن ابي بن سلول پس در خطبه طلب کرد کسي را که نصرت دهد او را
از افتراي آنکه درين ... واقع شده بود فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من يعذرني من رجل بلغني اذاه في اهلي پس فرمود در
اثناي خطبه کيست آنکه ... مرا از مردي که رسيده است مرا ايذاي او در حق اهليه من يا آنکه معذور دارد
... را در ... بدکاري او ... فوالله ما علمت على اهلي الا خيرا پس بخدا سوگند ندانسته ام بر اهل خود مگر نکوئي را
وقد ذکروا رجلا ما علمت عليه الا خيرا وما کان يدخل على اهلي الا معي وذکر کردند مردي را که ندانسته ام بروي مگر نيکي ونبود که درآيد بر اهل من
پيش از نزول آيت حجاب مگر با من فقام سعد بن معاذ فقال يا رسول الله انا والله اعذرك منه پس استاد سعد بن معاذ که مهتر قوم اوس است
وگفت اي رسول خدا من بخدا عذر ميدهم ترا از وي بعضي شراح گفته اند که ذکر سعد وهم است ابن اسحق گويد که صاحب اين گفتار از اول
تا آخر اسيد بن حضير است نه سعد ان کان من الاوس ضربنا عنقه اگر باشد از قبيله اوس گردن او زنيم وان کان من اخواننا من الخزرج امرتنا
ففعلنا فيه امرك واگر باشد از برادران ما از قبيله خزرج فرمودي تو ما را پس ميکنيم ما در حق او امر ترا فقام سعد بن عبادة وهو سيد الخزرج
وکان قبل ذلك رجلا صالحا پس استاد سعد بن عبادة وحال آنکه بهترين قبيله خزرج است وبود پيش از آن گفتگو باتفاق مرد
نيک کردار ولکن احتملته الحمية وبرداشت او را برين قول عصبيت وحمايت قوم خود چون درميان اين دو قوم اوس وخزرج
پيش از اسلام عداوتها ومجادلها بود وبعد از آن حميت وعصبيت داشتند ابن عبادة دانست که تهديد محض براي همين است
که او را از ما دانسته است فقال کذبت لعمر الله پس گفت سعد بن معاذ را دروغ گفتي بقاي خدا والله لا تقتله ولا تقدر على ذلك
بخدا سوگند نمي تواني کشت وقدرت نداري بران فقام اسيد بن حضير فقال کذبت لعمر الله والله لنقتلنه پس استاد اسيد بن حضير
که ابن عم سعد بن معاذ است وگفت سعد بن عبادة را دروغ گفتي بقاي خدا که وي را بتوانيم کشت سوگند بخدا که البته ميکشيم او را
فانك منافق تجادل عن المنافقين تحقيق تو منافق ظاهر شدي که جدل ميکني از جانب منافقان فثار الحيان الاوس والخزرج

گوش ميکردم قول او را وبجامي آوردم امر او را و
خروج نميکردم چه جاي عثمان وليکن در روايتي
آمده که گفت ابوذر والله که ترک نميکنم چيزي را
که ميگفتم واين از اختلاف اجتهاد بود که امر کرد عثمان
او را برجوع از مذهب يا آنکه مخالف بود جمهور صحابه
را که حمل ميکنند وعيد را بر مانعان زکوة حدثنا
عياش بتشديد تحتيه وشين معجمه ابن الوليد قال
قال عبد الاعلى قال حدثنا الجريري بضم جيم
وفتح راي اولى سعيد بن اياس عن ابي العلاء
بفتح مهمله ومد عن الاحنف بن قيس قال
جلست ح وحدثني اسحاق بن منصور
قال اخبرنا عبد الصمد بن عبد الوارث قال حدثنا ابي قال حدثني الجريري قال حدثنا ابو العلاء
يزيد بن الشخير بکسر شين وخاء مشدده مرد ومعجمه
ان الاحنف بن قيس حدثهم قال جلست
الى ملاء من قريش گفت احنف نشستم نزد
جمعي از قريش فجاء رجل خشن الشعر والثياب
والهيئة پس آمد مردي درشت مو ودرشت جامه
وشکل حتى قام عليهم فسلم تا آنکه ايستاد
برين جماعه پس سلام کرد ثم قال پس گفت
بشر الكانزين برضف يحمى عليهم في نار
جهنم خبر ده جمع کنندگان مال را بسنگها که گرم
کرده ميشود بر ايشان در آتش دوزخ رضف
بفتح را مهمله وسکون ضاد معجمه در آخر فا سنگها
تفسيده رضفه واحد وداغ کردن بسنگ ودر
روايت غير ابي ذر واصيلي يحمى عليها است با فراد
ضمير که راجع است برضف ثم يوضع على
حلمة ثدي احدهم حتى يخرج من نغض
كتفه پس نهاده ميشود آن سنگ تفسيده
بر تکمه پستان يکي از شما تا آنکه بر مي آيد از طرف
شانه وي نغض بضم نون وفتح آن وسکون غين
وضاد معجمه استخوان تنک که بر طرف شانه
است يا بر اعلاي آن ويوضع على نغض كتفه
حتى يخرج من حلمة ثديه ونهاده ميشود
آن سنگ گرم بر طرف شانه وي تا آنکه بر مي آيد
از سر پستان وي يتزلزل بسبب اضطراب ميکند
آن سنگ وميگردد از طرفي بطرفي ثم ولى
فجلس الى سارية پس رو گردانيد وبرگشت
ازانجا پس نشست نزد يک ستوني وتبعته و
جلست اليه وپيروي کردم او را ونشستم نزد
وي وانا لا ادري من هو وحاليکه من نميدانم

حتى همّوا پس برخاستند دو قبیله که اوس و خزرج اند تا آنکه قصد کردند که یکدیگر را بکشند و رسول الله صلی الله علیه وسلم علی المنبر فلم یزل یخفضهم حتی سکتوا
وسکت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پیغمبر خدا در نوقت بر منبر بود پس فرود آمد پس کشید ایشان را تا آنکه خاموش
شدند و سکوت کرد رسول خدا از آنچه فرموده بود و درگذشت عجب است از سعد بن عباده که از اجله اصحابست تعصب همگنان می‌کشید
آنحضرت را پاس نداشت گویا گفته باشد که اگر از قبیله ما خواهد بود ما خود بسزا میرسانیم و آنهم بوقوع نیامده والله اعلم بالصواب
و بگیست یومی لا یرقأ لی دمع ولا اکتحل بنوم و گریستم آن روز خود بجائی که نمی ایستاد و کم نمیشد مرا اشک و سرمه نکشیدم بخوابی یعنی تا بر آنکه
ساکن و قاف مهموز است بمعنی تسکین فاصبح عندی ابوای وقد بکیت لیلتی ویومی پس صبح کردند نزد من مادر و پدر من در حالیکه تحقیق
من گریسته ام شب و روز حتی اظن ان البکاء فالق کبدی تا آنکه گمان میکنم که تحقیق گریه بر آرنده جگر من است قالت فبینما هما
جالسان عندی وانا ابکی اذ استاذنت امراة من الانصار گفت در میان آنکه هر دو مادر و پدر من نشسته اند و من گریه میکنم ناگاه طلب
اذن کرد از من زنی از انصار فاذنت لها فجلست تبکی معی پس اذن دادم مر او را پس نشست بحالی که گریه میکند با من فبینا نحن کذالک
پس در میان آنکه ما یان بهمین حال نشسته ایم اذ دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم فجلس ولم یجلس عندی من یوم قیل لی ما قیل قبلها ناگاه
در آمد رسول خدا پس نشست و نشسته بود نزد من از روزی که گفته شده مرا آنچه گفته شده پیشتر از این مجلس وقد مکث شهرا لا یوحی
الیه فی شانی شیء و تحقیق درنگ کرده یکماه که وحی کرده نشد بسوی آنحضرت در شان من چیزی این عبارت ناظر است در آنکه درنگی وحی بعد از
حال عایشه بود نه مطلق وحی قالت فتشهد رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قال گفت عایشه پس یاد کرد وحدانیت خدا را رسول خدا پس گفت در
روایتی آمده فحمد الله واثنی علیه پس ستایش کرد خدا را و ثنا گفت بروی یا عایشة فانه بلغنی عنک کذا وکذا فان کنت بریئة فسیبرئک الله
ای عایشه تحقیق رسیده است مرا از تو چنین و چنین پس اگر هستی تو بیزار پاک از آنچه میگویند پس پاک میگرداند ترا خدا بوحی منزل
وان کنت الممت بذنب فاستغفری الله وتوبی الیه و اگر هستی تو که رسیده گناهی پس استغفار کن خدا را و بازگرد بسوی وی تعالی
فان العبد اذا اعترف بذنبه ثم تاب تاب الله علیه پس تحقیق بنده وقتی که اعتراف کرد گناه خود را پس توبه کرد قبول میکند خدا توبه
او را فلما قضی رسول الله صلی الله علیه وسلم مقالته قلص دمعی حتی ما احس منه قطرة پس هرگاه تمام کرد آنحضرت کلام خود را خشک شد
اشک من تا آنکه نیافتم از آن قطره فقلت لابی اجب عنی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس گفتم مر پدر خود را جواب ده از جانب من
رسول خدا را قال والله ما ادری ما اقول لرسول الله صلی الله علیه وسلم گفت پدر من بخدا نمیدانم چه گویم رسول خدا را فقلت لامی اجیبی
عنی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فیما قال پس گفتم مادر خود را جواب ده از جانب من رسول خدا را در آنچه فرموده است قالت والله
لا ادری ما اقول لرسول الله صلی الله علیه وسلم گفت بخدا نمیدانم که چه گویم رسول خدا را قالت وانا جاریة حدیثة السن لا اقرأ
کثیرا من القرآن گفت عایشه و من دختری خورد سال بودم نخوانده ام بسیاری از قرآن و چندان علم حاصل نکرده که از عهده جواب
برآیم فقلت والله انی لقد علمت انکم سمعتم ما یتحدث به الناس پس گفتم بخدا من دانستم که تحقیق شما شنیدید چیزی را که گفتند از بهر من
ووقر فی انفسکم وصدقتم به جای گرفته است در نفسهای شما و تصدیق کرده اید آن را ولئن قلت لکم انی بریئة والله یعلم انی لبریئة
لا تصدقونی بذالک و تحقیق اگر گویم من شما را که تحقیق من برائت دارم و خدا میداند که من برائت دارم تصدیق نمیکنید شما مرا در این گفته
آن قول ولئن اعترفت لکم بامر والله یعلم انی بریئة لتصدقنی و اگر اعتراف کنم مر شما را بامری و خدا میداند که من بیزارم از آن امر
البته راست گو میدانید مرا والله ما اجد لی ولکم مثلا الا ابا یوسف بخدا که نمی یابم برای خود و شما مثلی مطابق مگر پدر یوسف را از شدت
اندوه نام یعقوب را فراموش کرده اذ قال فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون وقتی که گفت پدر یوسف بعد از شنیدن دروغ

صلی الله علیه وآله وسلم یا ابا ذر و تقی فیل
است اتبصر احد ای ابوذر آیا می بینی کوه احد
را قال فنظرت الی الشمس ما بقی من
النهار گفت نگاه کردم بجانب آفتاب آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم میخواهد کوه احد و چیزی از پیش کردم بجانب
آفتاب که چقدر باقی مانده از روز و انا اری
ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
یرسلنی فی حاجة له و حال آنکه من گمان بردم
که تحقیق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میفرستد
مرا در کاری که مرا اوراست بجا بنی قلت نعم
ابوذر گوید گفتم آری می بینم احد را چه میفرمائی قال
فرمود ما احب ان لی مثل احد ذهبا انفقه
کله الا ثلثة دنانیر دوست ندارم اینکه
باشد برای من مانند کوه احد طلائی که خرج کنم
آنهمه را مگر سه دینار را یعنی دوست ندارم اینکه
سه دینار را باقی گذارم اگرچه ماسوای آن را بر تحریت
انفاق کرده باشم وان هؤلاء لا یعقلون کلام
ابوذر است تکرار آورد برای تاکید در ربط با بعد
گفت انما یجمعون الدنیا جز این نیست که
جمع میکنند دنیا یعنی جمع دنیا سید انسد
نمی‌فهمند آنچه ضرور است لا والله لا اسئلهم
دنیا سوگند بخدا نمیخواهم از ایشان دنیا را و طمع
ندارم در آن تا از اهل غرض مانند ولا استفتیهم
عن دین و نمی پرسم ایشان را فتوی الخ
زیرا چه کفایت میکند آنچه شنیده ام از آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم حتی القی الله تا آنکه ملاقات
کنم خدا تعالی را وصل کرده اند حدیث الملحد زیرا
بر او لویت چنانکه حمل میکند آیة را بر ابطال زکوة
زیرا چه جمع مال اگرچه مباح است ولیکن جامع
سوال کرده میشود از وی روز قیامت و در سوال
خطر است پس ترک اسلم باشد مگر کسی را که
واثق باشد بجمع آن از حلال و بذل آن در مصرف
و مامون باشد از خطر محاسبه بدلیل حدود و ترغیب
در تحصیل آن چنانچه در باب ملحق با حدیث در
شان کسی است که امید داشته میشود فضل او را
و طلب کرده می شود عطای او را چون سلطان
که سزاوار نیست که ذخیره کند مال را از محتاجان
رعیت و بر این اند جمهور صحابه و من بعد
ایشان و گفت ابن عمر باک ندارم اگر باشد
برای من مانند کوه احد طلا که دانسته باشم عدد
او را تا زکوة دهم و پاک کنم او را و عمل کنم در آن
بطاعت خدا و در سند طریق لعلی بن شداد
بن اوس ابو ذر آمد گفت ابوذر ذکر...

برادران پس کار من صبری نیکوست وخدا یاری جسته شده است بر چیزی که میگوئید بر اهل بصیرت متانت جواب عایشه صدیقه پوشیده نخواهد بود ولا آنکه شما افترای منافقان را باور کرده اید وبا وجود اطلاع بر احوال من تو تزکیه زن وهمرا از بدگمانی نه برآمده اید و نیز اشارت کرده باینکه هر گاه پسران پیغمبر یعقوب نسبت دروغ گوئید از منافقان چه غرابت دارد وانکه بی مدد الهی ازین ابتلا نمی برآییم وانچه عین از کمال معرفت وشهود است رضی الله عنها که مدد ماسوا را از نظر انداخته وچه اینا شد که وی دختر ابی بکر صدیق وانیس وهمدم شب رفیق آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم ثم تحولت علی فراشی بستر گشتم بر جای خواب خود وروی از مردم گردانیدم وانا ارجوان یبرئنی الله عز وجل وحال آنکه من امید داشتم این را که پاک کند خدا می تو تویی بزرگ ازین افترا ولکن والله ما ظننت ان ینزل فی شأنی وحیا ولیکن بخدا گمان نداشتم اینکه بفرستد خدا در شان من وحی را ولانا احقر فی نفسی من ان یتکلم بالقرآن فی امری وهر آئینه من کمتری بوده ام در نفس خود از آنکه سخن میکند خدا در کار من بوحی متلو ولکنی کنت ارجوان یری رسول الله صلی الله علیه وسلم فی النوم رؤیا یبرئنی الله ولیکن من امیدوار بودم دیدن رسول خدا را در حالت نوم خوابی را که تبریه من کند خدا فوالله مارام من مجلسه ولا خرج احد من اهل البیت حتی انزل علیه الوحی پس بخدا که جدا نشد آنحضرت از مجلس خود وبرون نیامد احدی از اهل خانه تا آنکه فرستاد خدا بر آنحضرت وحی فاخذه ما کان یاخذه من البرحاء پس گرفت آنحضرت را چیزی که بود میگرفت از عرق بر جا البتم وهده و فتح را وحاء بالمد یعنی عرق است حتی انه لیتحدر منه مثل الجمان من العرق فی یوم شات تا آنکه فرو میریخت از آنحضرت مانند دانه های نقره ومروارید از عرق در روز زمستان جمانه دانه که از نقره مانند مروارید سازند جمع آن جمان است فلما سری عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وهو یضحک پس هر گاه برطرف شد آن شدت از رسول خدا وحال آنکه آنحضرت خنده میکند فکان اول کلمة تکلم بها ان قال لی یا عائشة احمدی الله فقد برأک الله پس بود نخستین کلمه که تکلم کرد رسول خدا بآن اینکه فرمود مرا ای عائشه حمد گوی خدا را که تحقیق برأت تو کرد خدا فقالت لی امی قومی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت مرا مادر من برخیز بجانب رسول خدا که بطفیل وی حق جل شانه برأت تو کرد فقلت لا والله لا اقوم الیه ولا احمد الا الله عز وجل پس گفتم نی بخدا نمیروم بسوی آنحضرت وشکر نمیگویم مگر خدا را یعنی عرفا گفته اند که درین وقت حال عائشه سکر بود که مستغرق شهود الهی گشته وماسوا از نظر او برخاسته دوا سطه وسکر آن که از لوازم مقام صحو وجمع است از وی پوشیده شد ومن گویم که مقام او تهذیب وجمع مقام صحو وجمع بود لیکن ناز محبوبی او را برین داشت ومحبوبان را با محبان برخلاف آنچه دلها برآنست ادا ها می باشد که محبان را دلربا تر وخوش آینده تر مینماید فانزل الله ان الذین جاؤا بالافک عصبة منکم الآیات پس فرستاد خدا این آیات را که در سورهٔ نور است اول اینست بتحقیق آنکسانیکه آورده اند این افترای عظیم را جمعی اند از شما عصبه از ده تا چهل کس را گویند عبد الله بن ابی وزید بن رفاعه وحسان بن ثابت ومسطح وحمنه بنت جحش وجز ایشان بوده اند آیات مذکوره دال است بر تبریه ساحت عفت عائشه وثنا بر جمعی که گمان خیر کرده بودند ووعید بر آنانکه تکلم بافک کرده در یکی ازین آیات واقع شده سبحانک هذا بهتان عظیم ودر دیگر ان الذین یرمون المحصنات بتحقیق آنکسانیکه دشنام میدهند زنان عفیفه را الغافلات المؤمنات زنانی که غافل اند از آنچه دشنام داده اند وایمان دارند بخدا ورسول لعنوا فی الدنیا والآخرة لعنت کرده شده اند در دنیا بدور انداختن از ستایش مردم اهل ایمان وعدم قبول شهادت آنها ابدا ودر آخرت ولهم عذاب عظیم ومر ایشان راست عذاب عظیم بجهت عظم گناه ایشان بعضی گفته اند که این حکم بر قاذف است مادامی که توبه نکرده وبعضی گویند مخصوص بازواج مطهره است ابن عباس گوید توبه نیست مراین قاذف را واگر بجوئی وعیدهای قرآنی را نمی یابی غلیظ تر از آنچه نازل شده در افک عائشه هکذا فی البیضاوی فلما انزل الله عز وجل هذا فی براءتی قال ابو بکر الصدیق وکان ینفق علی مسطح بن اثاثة لقرابته منه پس هر گاه فرستاد خدا این آیات را در برأت من وهد حرف زنده وجند بحال تبعه

وا ز دست وهم دین خود را وگفت مال حلال احتمال اسراف را یعنی نمی باید مردان اسراف کرد وباید آنرا باحتیاط وصرف نمود که مال حلال کم می باشد تحمل اسراف ندارد

باب انفاق المال فی حقه

استحباب خرج کردن مال در جائیکه سزاوار است یعنی در مصرفی که نیست در آن مواخذه در دنیا وآخرت کذا قاله العینی حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا یحیی قطان عن اسمعیل قال حدثنی قیس عن ابن مسعود قال سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول لا حسد الا فی اثنتین نیست حسد سزاوار مگر در دو خصلت مراد بحسد رشک است یعنی آرزوی نعمتی که دیگری دارد بی تمنی زوال نعمت از آن دیگر که آن جایز نیست مگر ز مفسدان وظالمان وتخصیص باین دو خصلت بجهت کمال اعتنا واهتمام ایشا نیست ومگر نه اقتدا ودر هر صفت محمود جایز است ودر بعضی نسخ فی اثنین بدون فوقیه است یعنی در حق دو کس رجل اتاه الله مالا فسلطه علی هلکته فی الحق یکی خصلت مردیست که داد او را خدا تعالی مال پس بگماشت او را در هلاک کردن آن مال در آنچه سزاوار است از حوائج ضروریه معتاد ونفقه عیال وصله ارحام وحوائج مساکین وایتام وجز آن وهلک طریق اسراف خلاف شرعی ورجل اتاه الله حکمة فهو یقضی بها ویعلمها دیگر خصلت مردیست که داد او را خدا تعالی علم وحکمت ودین را پس وی حکم میکند بدان وعمل میکند بر وفق آن وتعلیم میکند افراد ودر مناسبت میان این دو خصلت گفته اند که چنانچه علم کم نمی شود بتعلیم وزیاده میشود مال نیز کم نمیشود بانفاق بلکه زیاده میشود بدلیل آید یربی الصدقات وعدا اقامی میکند اموال یعنی صدقه دهد همیشه نمو کم نمیگردد ومال صدقه

باب الریاء فی الصدقة منع بودن

ریا در دادن صدقه ویا مستحق لزومیت است یعنی نیکی کرد نیکی کردن تا مردم به بینند وحق در نظر ایشان حاصل آید مستحق بیعمل ثواب عمل است وثواب منتفی به خلوص نیت

گفت ابوبکر صدیق و بود که انفاق میکرد بر مسطح بجهت خویشی او از ابوبکر و تنگدستی او و بود و کمال افلاس داشت والله لا انفق علی مسطح
شیئا ابدا بعدما قال لعایشة بخدا که انفاق نمیکنم بر مسطح هیچ چیز هرگز بعد از آنکه گفته مر عایشه را آنچه گفته فانزل الله عز وجل ولا یأتل اولوا
الفضل منکم والسعة پس فرستاد خدا و سوگند نخورند اهل دین و اهل وسعت و مال ان یؤتوا الی قوله غفور رحیم تمام آیه اینست اولی القربی والمساکین
والمهاجرین فی سبیل الله ولیعفوا ولیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم والله غفور رحیم فقال ابوبکر بلی والله انی لاحب ان یغفر الله لی
پس گفت ابوبکر آری بخدا من دوست دارم اینکه مغفرت کند خدا مرا فرجع الی مسطح الذی کان یجری علیه پس باز داد ابوبکر بسوی
مسطح آنچه بود که اجرا میکرد بر وی از نفقه وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسأل زینب بنت جحش عن امری و بود آنحضرت که پرسید
زینب را از کار من فقال یا زینب ما علمت ما رأیت پس فرمود ای زینب چه دانسته بر عایشه چه دیده از وی فقالت یا رسول الله احمی
سمعی وبصری والله ما علمت علیها الا خیرا پس گفت زینب ای رسول خدا نگاه میدارم گوش خود را از آنکه گویم شنیده ام و حال آنکه
نشنیده ام و نگاه میدارم چشم خود را از آنکه گویم دیده ام و حال آنکه ندیده ام بخدا که نمیدانم بر وی مگر نیکی را قالت وهی التی کانت تسامینی
فعصمها الله بالورع گفت زینب و حال آنکه بود وی که همسری میکرد مرا در حسن و جمال و قرب آنحضرت و مفاخرت مینمود و بر غم من
میرفت پس نگه داشت او را خدا بجا نگاه داشت دین او که دشمنی کند بگفتار اهل افک مطابقت حدیث بترجمه همین است که زینب و بریره
تزکیه و تعدیل عایشه کرده اند **حدثنا** ابو الربیع قال حدثنا فلیح عن هشام بن عروة عن ابیه عن عایشة وعبد الله بن الزبیر مثله عروه از
عایشه و عبد الله بن زبیر مانند حدیث مذکور روایت کرده است قال وحدثنا فلیح عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن ویحیی بن سعید عن القاسم
بن محمد بن ابی بکر مثله گفت ابو الربیع حدیث کرد فلیح بروایت مذکور از قاسم بن محمد مانند آن **باب** اذا زکی رجل رجلا کفاه
وقتیکه تزکیه کند یکی دیگری را بس است و حاجتی نیست که دیگری با وی باشد اینست مذهب ابی حنیفه و شافعیه و مالکیه شرط میکنند که
دو کس باید وقال ابو جمیلة وجدت منبوذا وگفت ابو جمیله یافتم من لسیری افتاده در راه جمیله بفتح جیم و کسر میم مشهور و بضم جیم و سکون نون و میم
موحده آخر ذال معجمه بمعنی لقیط فلما رآنی عمر قال عسی الغویر ابؤسا پس هرگاه دید مرا عمر بن خطاب گفت نزدیک است که می باشد غویر
ابؤس غویر تصغیر غار است وابؤس بفتح همزه و سکون موحده جمع بؤس است بمعنی شر و این مثل است که میگویند آنرا نزد تهمت که
ظاهر آن سلامت است و آخر رنج و محنت می آرد و اصل این مثل آنست که جمعی بغاری درآمدند که گوشه پنهان شده شب بگذرانند صباح
آن دزدان آمده آنها را کشتند و مراد عمر از این مثل آنست که شاید تو زنا کرده باشی و او را دعوی میکنی که لقیط است چنانکه گفته کانه یحیی
چنانستی که عمر تهمت میکند مرا بزنا قال عریفی انه رجل صالح گفت صاحب قبیله من بتحقیق او مردی صالح است عریف بفتح عین مهمله و کسر
راء بروزن فعیل آنکس است که او متعهد بکارهای قبیله می باشد و با میران احوال آنها میرساند قال کذلک اذهب وعلینا نفقته گفت عمر
اینچنین است باور کردم گفتمت ترا که صالح است برو و بر ماست نفقه او و از بیت المال داده میشد یقول بترجمه ظاهر است **حدثنا**
محمد بن سلام قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا خالد الحذاء عن عبد الرحمن بن ابی بکرة عن ابیه قال اثنی رجل علی رجل عند النبی
صلی الله علیه وآله وسلم گفت ابوبکره ستایش کرد مردی از مردی نزد پیغمبر خدا فقال ویلک قطعت عنق صاحبک قطعت عنق صاحبک مرارا
پس فرمود هلاک باد ترا بریدی گردن یار خود را بریدی گردن یار خود را فرمود مکرر یعنی هلاک کردی او را یعنی که از این ستایش خود بکرد
ثم قال من کان منکم مادحا اخاه لا محالة فلیقل احسب فلانا والله حسیبه ولا
ازکی علی الله احدا پس فرمود کسیکه باشد از شما ستایش گوی برادر خود را البته باید که بگوید گمان میکنم فلان را نیکو و خدا کافی است و قطع نمیکنم بر حکم خدا کسی را
ان کان یعلم ذلک منه بگوید گمان میکنم چنین و چنین اگر میداند آنرا از وی وجه مناسبت حدیث بترجمه آنست که آنحضرت تجویز نمود

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الزکوة

ومن وادی از شان کفار است که راه راست نمیباید و مسلمانان باید از این محترز باشند قال گفت
ابن عباس در تفسیر لفظ صلدا یعنی لیس علیه شئ نیست بر آن چیزی از خاک و
قال عکرمة مولی ابن عباس در تفسیر لفظ وابل یعنی مطر شدید باران سخت و تفسیر الطل
ولفظ طل که در آیه مابعد است در شان کسانیکه انفاق میکنند برای رضای الهی تفسیر کرده است
عکرمه آنرا به الندی یعنی باران ضعیف و طل بمعنی شبنم نیز آمده **باب** لا یقبل الله
صدقة من غلول قبول نمیکند خدا تعالی صدقه را از مال خیانت و دزدی غلول بضم معجمه
در اصل بمعنی خیانت در غنیمت است و بمعنی مطلق خیانت نیز آمده ولا یقبل الا من کسب
طیب وقبول نمیکند خدا تعالی صدقه را مگر از کسب پاک چنانکه در باب آینده بیاید لقوله
تعالی قول معروف ومغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی والله غنی حلیم
یعنی نیکو و ملایم گفتن و درگذشتن از تعجیل سخن سائل بهتر است از صدقه که در پی آن رنجی و آزار
آید و خدا تعالی بی نیاز است از صدقه و بردبار است تعجیل نمیکند بعقوبت حافظ عسقلانی
گفته که آنچه ظاهر میشود آنست که مولف قصد کرده که متصدق علیه چون بداند که مال متصدق
از غلول و غصب و نحو آنست رنجیده میشود و راضی نگردد چنانچه نگرد ابوبکر صدیق شیر را
وقتیکه دانست که آن از وجه غیر طیب است پس
صادق آید بچنین متصدق که وی موذی است
بمتصدق علیه فتعرف الخ کرده دار الکوفیتوان گفت در وجه استدلال که مفهوم
از آیه آنست صدقه که متعقب باذی باشد لایق نبود زیرا چه خدای بی نیاز است از نفس صدقه
نیز رسد او را جز تقوی چنانکه فرمود لن ینال الله لحومها ولا دماؤها ولکن یناله التقوی منکم
وتصدق از خیانت و غصب نیست حرام و معصیت باشد ابن لا نم نبود **باب**
الصدقة من کسب طیب صدقه از کسب حلال
باشد یعنی مقبول خدا این قسم بود و مراد از کسب عام
از آنست که تعاطی و داد و ستد بدست آید

کہ اگر بی مبالغہ و اطراء در مدح کسی خود چیزی بگوید و تزکیہ حال کسی کند مقبول است **باب** ما یکره من الاطناب فی المدح ولیقل ما یعلم
دربیان آنچہ مکروہ است از فزونی کلام در مدح کسی بایکہ بگوید آنچہ بداند **حدثنا** محمد بن الصباح قال حدثنا اسمعیل بن زکریا قال
حدثنا برید بن عبد اللہ عن ابی بردة عن ابی موسی قال سمع النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رجلا یثنی علی رجل ویطریہ فی المدح گفت ابو موسی
شنید پیغمبر خدا مردی را کہ ستایش میکند مردی را و اطراء و مبالغہ میکند در مدح فقال اهلکتم او قطعتم ظهر الرجل پس فرمود هلاک کردید شما
یا برید پشت مرد را شک راوی است پشت مرد را بسبب عجب او و آوردن این باب در کتاب الشهادات آنست کہ منع فرمود کہ بسیار ستودگی بر روی
کسی نکنند پس ایمعنی تزکیہ شهود را نیز شامل است **باب** بلوغ الصبیان وشهادتهم دربیان حد بلوغ خوردان وحکم شهادت ایشان
وقول اللہ عز وجل واذا بلغ الاطفال منکم الحلم فلیستاذنوا الآیہ و دربیان قول خدای تعالی کہ بزرگ وقتی کہ برسند خوردان از شما بحد بلوغ را
پس گو طلب اذن کنند در اوقات خلوت و عورات ثلثہ وقال مغیرة احتلمت وانا ابن ثنتی عشرة سنة گفت مغیره بالغ شدم و حال آنکہ
من بودم از دوازده سالہ بودم وبلوغ النساء فی الحیض و دربیان رسیدن زنان در حیض کہ حد بلوغ اناث است لقولہ تعالی واللائی یئسن من
المحیض من نسائکم الی قولہ ان یضعن حملهن از این آیت معلوم میشود کہ بلوغ زنان بحیض می باشد وقال الحسن بن صالح ادرکت جارة
لنا جدة بنت احدی وعشرین سنة وگفت حسن بن صالح دریافتم زن همسایہ را بحالی کہ او مادر بود و میت و بکیاله ایشچنین کہ نہ سالہ حیض کرد
و زائید دختری را در ده سالگی و این دختر نیز نہ سالہ حیض کرده و در دہم سال فرزندی زائید و اگر در نہ سال حائض شود و مدت حمل شش ماه است
میتواند کہ نوزده سالہ مادر مادر باشد **حدثنا** عبید اللہ بن سعید قال حدثنا ابو اسامة قال حدثنی عبید اللہ قال حدثنی نافع قال حدثنی ابن
عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عرضہ یوم احد وهو ابن اربع عشرة سنة فلم یجزنی بتحقیق پیغمبر خدا پیش آمد او را روز غزوه احد کہ در شوال
سنہ ثلث بود و حال آنکہ چهارده سالہ بودم پس اجازت نداد مرا از داخل اهل قتال باشم و تعیین نکرد مرا روزی مانند اهل قتال ثم عرضنی
یوم الخندق وانا ابن خمس عشرة سنة فاجازنی پس پیش آمد مرا روز غزوه خندق و من پانزده سالہ بودم پس اجازت داد و کرد داخل غازیان
باشم قال نافع فقدمت علی عمر بن عبد العزیز وهو خلیفة گفت نافع پس آمدم نزد عمر بن عبد العزیز و حال آنکہ وی خلیفہ بود فحدثتہ
هذا الحدیث پس گفتم او را این حدیث ثم فقال ان هذا لحد بین الصغیر والکبیر پس گفت این سن پانزده حد است میان خورد
و کلان یعنی پانزده سال کہ رسید بکودکی برآمد وکتب الی عمالہ ان یفرضوا لمن بلغ خمس عشرة و نوشت عمر بن عبد العزیز بسوی
عاملان خود کہ تعیین کنند سهمی مر کسی را کہ رسید پانزده سال را **حدثنا** علی بن عبد اللہ قال حدثنا سفیان قال حدثنی صفوان بن سلیم
عن عطاء بن یسار عن ابی سعید الخدری یبلغ بہ النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرویست از ابی سعید خدری بحالیکہ میرسانید حدیث را
به پیغمبر خدا قال غسل یوم الجمعة واجب علی کل محتلم فرمود غسل روز جمعہ واجب است بر هر کہ احتلام کرده مطابقت این دو حدیث به ترجمہ
از آن وجہ است کہ باحتلام آدمی بالغ میشود و احکام شرعیہ بروی لازم میگردد و داخل مردان و مجاهدان میشود و شهادت وی قبول
آن نیز از جملہ احکام شرعیہ است **باب** سؤال الحاکم المدعی هل لک بینة قبل الیمین در پرسیدن حاکم مر مدعی را آیا هست ترا
گواه پیش از آنکہ سوگند دهد مدعی علیہ منکر را **حدثنا** محمد قال حدثنا ابو معاویة عن الاعمش عن شقیق عن عبد اللہ قال قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من حلف علی یمین وهو فیها فاجر گفت عبد اللہ بن مسعود فرمود رسول خدا کسیکہ قصد کند بر سوگند
و حال آنکہ او در وی دروغ گو است لیقتطع بها مال امرئ مسلم تا بگیرد آن سوگند مال مردی مسلمان لقی اللہ وهو علیہ غضبان
ملاقات میکند خدا را و حال آنکہ خدا بر وی خشمناک است قال فقال الاشعث بن قیس فی واللہ کان ذلک گفت ابن مسعود پس
گفت اشعث بن قیس در حق من بخدا بود و است این فرموده آنحضرت کان بینی وبین رجل من الیهود ارض بود میان من و

وميان مردی از یهود زمینی شترک فخصمنی فقدمته الی النبی صلی الله علیه وسلم پس انکار آورد مرا پس آوردم او را نزد پیغمبر خدا فقال لی
النبی صلی الله علیه وسلم الک بینة قال فقلت لا پس فرمود مرا پیغمبر خدا آیا هست مر ترا گواهی گفت اشعث پس گفتم نیست گواه قال فقال
للیهودی احلف گفت اشعث پس فرمود یهودی را که سوگند خور قال قلت یا رسول الله اذا یحلف ویذهب بمالی گفت اشعث گفتم ای رسول خدا
در نوقت که فرمودی سوگند بخورد و ببرد مال مرا قال فانزل الله عز وجل ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا الی اخر
الآیة گفت پس فرستاد خدا بتحقیق آنانکه میخرند بعهد خدا و سوگندهای خود مالی را که اندکست ذمیت حق تعالی غضب الٰهی گرفتار میشوند باب
الیمین علی المدعی علیه فی الاموال والحدود دربیان آنکه یمین بر مدعا علیه است در معامله مالی وحد و وقال النبی صلی الله علیه وسلم شاهداک
او یمینه و فرمود پیغمبر خدا مر مدعی را مطلوب گواهان تو اند یا سوگند مدعا علیه وقال قتیبة حدثنا سفیان عن ابن شبرمة قال کلمنی ابو الزناد فی
شهادة الشاهد ویمین المدعی گفت ابن شبرمه سخن کرد مرا ابو الزناد عبد الله بن ذکوان قاضی مدینه در جواز حکم بشهادت یک شاهد
و سوگند مدعی بجای شاهد دیگر مذهب ابو الزناد این بود که حکم میکرد بیک شاهد و یمین چنانکه روایت کرده اند که آنحضرت حکم کرد بشاهد و یمین
آورده است این را مسلم از حدیث ابن عباس و اصحاب سنن از حدیث ابو هریره و مذهب ابن شبرمه بخلاف آنست و همین است
مذهب حنفیه و میتوان گفت که معنی این حدیث آنست که آنحضرت بهر دو جنس حجت که شهادت و یمین است حکم کرده است شهادت از مدعی
و یمین از مدعا علیه و باین معنی حدیث از مخالفت نص بر می آید و مذهب از خلاف حدیث والله اعلم فقلت قال الله عز وجل گفت ابن شبرمه
گفتم ابو الزناد را فرموده است خدای قوی و بزرگ واستشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یکونا رجلین فرجل وامرأتان ممن ترضون من الشهداء
گواه گیرید دو کس را از مردان خود پس اگر نباشند دو مرد پس مردی و دو زن از آنانکه راضی باشید از گواهان ان تضل احدٰهما فتذکر احدٰهما الاخرٰی
از آن جهت که فراموش کند یکی از آن هر دو پس یاد دهد شهادت را آنها دیگری را قلت اذا کان یکتفی بشهادة شاهد ویمین
المدعی پس گفتم وقتی که اکتفا کرده میشود بگواهی یک کس و سوگند مدعی فما یحتاج ان تذکر احدٰهما الاخرٰی پس حاجت نیست
یاد دادن یکی دیگری را ما کان یصنع بذکر هذه الاخرٰی چه میکند یاد دادن این دیگری چه فائده دارد این تذکیر در نص قرآن واقع است
و میتوان گفت که لازم نمی آید از بیان نوعی از بینه حکم در کتاب الله نا بودن نوع دیگر از بینه که بسنت صحیح ثابت شده باشد و بسیاری
از احکام شرعی است که تعرض بآن در کتاب الله نیست و از احادیث بثبوت پیوسته
پس نتوان گفت که حکم بیک شاهد و یمین مخالف ظاهر کتاب الله است فافهم حدثنا ابو نعیم قال
حدثنا نافع بن عمر عن ابن ابی ملیکة قال کتب ابن عباس الی ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قضی بالیمین علی المدعی علیه گفت ابو ملیکه
که نوشت بسوی من ابن عباس که بتحقیق رسول خدا حکم کرد بسوگند مدعا علیه یعنی حکم کرد که مدعا علیه سوگند خورد نه مدعی و همین معنی حدیث
موافق است ترجمه باب را باب حدثنا عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا جریر عن منصور عن ابی وائل قال قال عبد الله من حلف
علی یمین یستحق بها مالا لقی الله وهو علیه غضبان گفت ابو وائل گفت عبد الله بن مسعود کسیکه اقدام کند بر سوگند دروغ که مستحق
میگردد بآن مالی را ملاقات کند خدا را در حال آنکه خدا بر وی خشمناک است شیخنا الاجل الاکرم در شرح مشکوة گفته که مراد از یمین ما علیه
الیمین است یعنی مال مثلا و بنا بر این بر مجاز است و تقریر کج در بیان معنی کرده و شده از عالم تجرید است ثم انزل الله تعالی تصدیق
ذلک پس فرستاد خدای برای التصدیق قول آنحضرت ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا الی قوله عذاب الیم معنی مکرر شده است
ثم ان الاشعث بن قیس خرج الینا فقال ما یحدثکم ابو عبد الرحمن پس بتحقیق اشعث بن قیس آمد بسوی ما و گفت چه میگوید شما را ابو عبد الرحمن یعنی
ابن مسعود فحدثناه بما قال فقال صدق لفی نزلت پس گفتیم ما حدیث او را چیزی که گفته بود ابن مسعود گفت راست گفته است هر آینه

بر ایشان و نه غمگین شوند و ثبوت اجر و عدم خوف
و حزن دلیل قبول اعمال است از زکوة و خیرات
و اگر زکوة از حرام نیز مقبول باشد لازم آید خلاف
مقتضی لا یحب کل کفار اثیم و باید دانست که
آیه کریمه انفقوا من طیبات ما کسبتم ومما اخرجنا
لکم من الارض ولا تیمموا الخبیث منه تنفقون دستم
با غذیه اول دلیل است بر مدعا ولیکن چون کلام
درینجا در ذکر قبول و عدم قبول بود آیتی آورد که
مسوق باشد درین معنی اگرچه خالی از خفا نبود
حدثنا عبد الله بن منیر بضم میم و کسر
نون سمع ابا النضر بفتح و سکون ضاد معجمه
سالم بن ابی امیة قال حدثنا عبد الرحمن هو
ابن عبد الله بن دینار عن ابیه ابی صالح
ذکوان عن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم من تصدق
بعدل تمرة من کسب طیب کسیکه تصدق
کند بمقدار خرمای از کسب حلال عدل بفتح بمعنی
مثل است و بکسر بمعنی بار کذا قال الجمهور و فراء
گفته بفتح عدیل شیء از غیر جنس و بکسر از جنس و بعضی
گفته بفتح مثل در قیمت و بکسر در نظر و منکر شده بصریان
این تفرقه را کسائی گوید هر دو بیک معنی است
چون لفظ مثل ولا یقبل الله الا الطیب و نمی پذیرد

در حق من نازل شده است آيت كان بيني وبين رجل خصومة في شيء فاختصمنا الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم بود ميان من وميان مردي از يهود خصومتي ونزاعي در چيزي پس خصومت كرديم نزد پيغمبر خدا فقال شاهداك او يمينه پس فرمود مرا دو گواه تو يا سوگند او در كار است فقلت انه اذا يحلف ولا يبالي پس گفتم مر آنحضرت را در آنوقت سوگند ميخورد و باك نميدارد از سوگند فقال النبي صلى الله عليه وسلم من حلف على يمين يستحق بها مالا وهو فيها فاجر و آنكس در آن يمين دروغگو است لقي الله عز وجل وهو عليه غضبان فانزل الله تصديق ذلك ثم اقترأ هذه الآية پيشتر خواند اين آيت را

باب اذا ادعى او قذف وقتيكه دعوى كرد مردي يا دشنام داد زن خود را بزنا فله ان يلتمس البينة پس مر آن مرد را ميرسد كه طلب كند مدعي را يا آن زن قاذف را گواه وينطلق لطلب البينة و آنكه برود براي طلب گواهان و گفته اند كه مهلت دهد طلب بينه را تا سه روز اختلاف كرده كه مهلت دادن واجب است يا مستحب محتمل كه اين مهلت مخصوص در بينه قذف باشد **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا ابن ابي عدي عن هشام عن عكرمة عن ابن عباس ان هلال بن امية قذف امرأته عند النبي صلى الله عليه وسلم بشريك بن سحماء مرويست از ابن عباس كه هلال بن اميه نسبت بزنا كرد زن خود را بشريك بن سحماء بفتح سين مهمله وسكون حاء بر نام مادر اوست فقال النبي صلى الله عليه وسلم البينة او حد في ظهرك پس فرمود پيغمبر خدا بينه بايد آورد يا قبول حد كردن بر پشت خود وقال يا رسول الله اذا راى احدنا على امرأته رجلا ينطلق يلتمس البينة گفت اي رسول خدا وقتيكه ببيند كسي از ما بر زن خود مردي را مي رود كه طلب كند بينه فجعل يقول البينة والا حد في ظهرك پس گشت كه ميفرمود آنحضرت بينه است يا حد بر پشت تو فذكر حديث اللعان پس ذكر كرد ابن عباس حديث لعان را كه در قرآن واقع است در سوره نور و در كتاب تفسير بتفصيل مذكور خواهد شد ان شاء الله تعالى

باب اليمين بعد العصر در حكم سوگندي كه بعد از نماز عصر خورند **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا جرير بن عبد الحميد عن الاعمش عن ابي صالح عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة لا يكلمهم الله عز وجل ولا ينظر اليهم ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم گفت ابو هريره فرمود رسول خدا رحمت كناد خدا بروي سه جنس مردم اند كه كلام نميكند ايشان را خداي قوي و بزرگ بعفو و مغفرت و نظر نميكند بسوي ايشان برحمت و پاك نميكند ايشان را از معاصي و مر ايشان راست عذاب دردناك روز قيامت رجل على فضل ماء بطريق يمنع منه ابن السبيل مردي كه بر زيادتي آبي است از حوائج خود در راهي منع ميكند از آن آب مسافران را ورجل بايع رجلا لا يبايعه الا للدنيا ديگر مرديست بيعت كرده امامي را و عهد بسته بوي بيعت نميكند مگر براي دنيا فان اعطاه ما يريد وفى له پس اگر داد او را چيزي كه ميخواهد از اسباب دنيا وفاي عهد ميكند مر او را والا لم يف له و اگر نداد وفا نميكند مر او را يعني تقرير بيعت براي دنياست ورجل ساوم رجلا بسلعة بعد العصر فحلف بالله لقد اعطي به كذا وكذا فاخذها و ديگر مرديست خريداري كرد متاعي را بعد از نماز عصر پس سوگند خورد بخدا سوگند دروغ براي ترويج آن متاع كه بتحقيق سپرده شده ام باين متاع چنين و چنين پس گرفت ديگري بهائي كه او گفته بود باعتماد بر سوگند او و تخصيص بوقت عصر آنست كه اين وقت متبرك است و ملائكه ليل و نهار در اين وقت جمع ميشوند و اعمال را ميبرند بآسمان و نيز اين وقت تنگي دارد مشتري را از جهت تحقيق و تبديل نيست پس زود تر فريب ميخورد

باب يحلف المدعى عليه حيثما وجبت عليه اليمين سوگند ميخورد مدعا عليه هر جا كه واجب شده است بر وي يمين ولا يصرف من موضع الى غيره و گردانيده نشود از جائي كه واجب شده بجاي ديگر و يمين است مذهب حنفيه و تغليظ كرده نميشود نزد ايشان بجائي چنانكه مسجد و منبر است و بزمان چنانكه روز جمعه است قضى مروان باليمين على زيد بن ثابت على المنبر حكم كرد مروان در آن وقت كه والي مدينه بود از جانب معاويه بسوگند بر زيد بن ثابت كه از اعلام صحابه است بر منبر يعني گفت بر منبر آمده سوگند خورد فقال احلف له مكاني پس گفت سوگند ميخورم بجاي خود فجعل زيد يحلف وابى ان يحلف على المنبر پس گفت زيد كه سوگند ميخورم و ابا كرد سوگند خوردن را بر منبر فجعل مروان يتعجب منه پس گشت مروان كه

او بين بترتيب تقسيم و نمايان گشتن نمو و تفاوت او در ميخال تابعه متابعت كرده عبد الرحمن را سليمان بن بلال در رواية اين حديث عن ابن دينار وقال ورقاء عن ابن ثمران بن كليب الشكري عن ابن دينار عن سعيد بن يسار عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم كه در روايت ورقاء شيخ ابن دينار سعيد بن يسار است بدل ابي صالح كه در رواية عبد الرحمن و سليمان بوده ورواه مسلم بن ابي مريم وزيد بن اسلم وسهيل عن ابي صالح عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم پس روايت حديث هم از ابي صالح آمده و هم از سعيد بن يسار و غالب اول است

باب الصدقة قبل الرد مبادرت اداي صدقه پيش از آنكه قبول نكنند آنرا كسي بسبب عدم بقاء احتياج چنانكه در آخر زمان واقع شود و مقصود تحريض بر مسارعت بتصدق است و تحذير از مهال در آن تا مباد در صورت ديرتر وقتي برسد كه نيابد در آن محتاجي را كه قبول كند صدقه او را پس محروم ماند از اجر آن **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا معبد بن خالد جهني كوفي قاضي ثقات وتشديد معبد مهمله ميم معبد و بفتح ده قال سمعت حارثة بن وهب خزاعي برادر مادري عبد الله بن عمر بن خطاب رضي الله عنهم قال سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول گفت حارثه شنيدم آنحضرت را صلى الله عليه وآله وسلم كه ميفرمود تصدقوا فانه يأتي عليكم زمان يمشي الرجل بصدقته فلا يجد من يقبلها

ثم میکرد از زید کرگفت او را روا نداشت وقال النبی صلی الله علیه وسلم شاهداک او یمینه ولم یخص مکانا دون مکان و فرمود پیغمبر خدا مر اشعث را گواهان تو در کار است یا یمین او و تعیین نکرد جائی برای یمین **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد الواحد عن الاعمش عن ابی وائل عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من حلف علی یمین لیقتطع بها مالا لقی الله وهو علیه غضبان فرمود کسیکه قسم کند بر یمین تا ببرد بآن مالی را ملاقات میکند خدا را در حالی که خدا بر وی خشمناک است مطابقت حدیث بترجمه آنست که مطلق فرموده و تقیید کرده بمکانی و زمانی و اثبات حکم باینچنین استنباطی بنهایت ضعیف است **باب** اذا تسارع قوم فی الیمین وقتیکه شتاب کنند مردم بسوگند یعنی وقتی که یمین واجب شود بر جماعتی و مبادرت کنند که ابتدا کدام یک کند **حدثنا** اسحق بن نصر قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم عرض علی قوم الیمین فاسرعوا مرویست از ابو هریره که پیغمبر خدا القا کرد بر جمعی یمین را پس شتاب کرد هر یکی از آنها در یمین فامر ان یسهم بینهم فی الیمین ایهم یحلف پس امر کرد این را که قرعه زنند میان ایشان در یمین که کدام ایشان سوگند خورد و در تصویر صورت این مسئله در کلام شارحان اختلافی واقع است طیبی از خطابی نقل کرده صورت مسئله اینست که دو کس وقتی که دعوی کنند متاعی را که در دست سیوم است و نیست هیچ یکی را گواهی یا هر یکی را گواهی است پس حکم درین صورت آنست که قرعه زنند میان هر دو مدعی و قرعه بنام هر که برآید سوگند داده شود و حکم کرده شود برای او آن متاع باین حکم کرده است علی بن ابی طالب رضی الله عنه مذهب شافعی آنست که در دست سیوم گذارند و مذهب ابی حنیفه آنکه میان هر دو قسمت کرده شود و تمسک امام حدیث تمیم بن طرفه است که گفت دو مرد خصومت کردند در شتری و گواه گذرانیدند هر دو حکم کرد آنحضرت بنصف برای هر کدام و میگویند که حدیث قرعه در ابتدای اسلام بود و بعد از ان منسوخ شده است کذا فی الهدایه در حاشیه نقل کرده که قرعه در ایام اباحت قمار بوده است بعد منسوخ شد بحرمت قمار و این مذهب موافق حق و قیاس است زیرا که هر دو گواه دارند و استحقاق بینه آورده اند و جمع میان هر دو شهادت ممکن است که یکی اعتماد بر سبب کرده باشد و دیگری بر ید پس لاجرم عمل کردن بهر دو و تنصیف عمل بهر دو شود کرمانی از خطابی آورده که اینحکم در جائی که اسباب استحقاق برابر باشد چنانکه متاعی در دست هر دو می باشد و هر یک دعوی تمام میکند و میخواهد که سوگند خورده تمام آنرا بگیرد پس درین صورت قرعه زنند بنام هر یک که برآید سوگند خورده تمام آنرا بگیرد **باب** قول الله عز وجل ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا در بیان فرموده خدا آنانکه میخرند و معاوضه میکنند بعهدی که بخدا دارند و سوگندهای دروغ بهای اندک از اسباب دنیا تتمه اینست که نصیبی نیست ایشان را در آخرت از رحمت خدا و مر ایشان راست عذاب دردناک **حدثنا** اسحق قال اخبرنا یزید بن هارون قال اخبرنا العوام قال حدثنی ابراهیم ابو اسمعیل السکسکی سمع عبد الله بن ابی اوفی یقول اقام رجل سلعته فحلف بالله لقد اعطی بها ما لم یعط بها شنید ابراهیم مذکور عبد الله بن ابی اوفی را میگفت برپا کرد مردی متاع خود را یعنی رواج داد آنرا پس سوگند بدروغ خورد که بتحقیق داده شده است بآن متاع چیزی را که داده نشده است بآن در واقع فنزلت ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا وقال ابن ابی اوفی الناجش آکل ربا خائن وگفت ابن ابی اوفی دروغ گوی در قیمت مانند ربا خوار است و خیانت کننده در حق مردم ناجش بنون و جیم مکسور و شین معجمه کسی را گویند که در بهای متاعی زیاده کند با آنکه خود رغبت خریدن ندارد و محض برای فریب مردم میگوید **حدثنا** بشر بن خالد قال اخبرنا محمد بن جعفر عن شعبة عن سلیمان عن ابی وائل عن عبد الله عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال من حلف علی یمین کاذبا لیقتطع بها مال رجل فرمود کسیکه اقدام کند بر سوگند یا سوگند خورد بر مالی در حالی که کاذب است تا ببرد مال مردی را او قال مال اخیه یا گفت آنحضرت مال برادر خود را که مسلمان است شک راویست لقی الله وهو علیه غضبان ملاقات میکند خدا را و حال آنکه خدا بر وی

الجزء السادس شیخ الاسلام کتاب الزکوة

فیض مد اصل بسیار ریختن آب چنانکه روان گردد در وادی حتی یهم رب المال من یقبل صدقته یهم بضم یا و کسر ها از اهمام بمعنی در قلق انداختن و اندوهگین کردن و رب بنصب است یعنی تا آنکه در قلق اندازد صاحب مال را کسیکه قبول کند صدقه او را یعنی جست و جو چنین کس را زیرا که نایاب باشند فقرا در ان زمان و بفتح یا و ضم ها نیز روایت است از هم که بمعنی اهتمام آمده چنانکه معلوم شد و نیز بمعنی قصد بدین تقدیر رب مرفوع است یعنی تا آنکه قصد کند صاحب مال و طلب نماید کسی را که بپذیرد صدقه او را پس نیابد و حتی یعرضه و تا آنکه ظاهر کند مال بر شخصی تا بستاند فیقول الذی یعرضه علیه لا ارب لی فیه پس بگوید کسیکه عرض میکند مال را بر وی نیست حاجت مرا درین مال بسبب انتشار مال و فیضان آن زانچه بر می آرد زمین از اثقال خود و این بعد نزول عیسی علیه السلام باشد چنانچه در محلش مذکور شود ولفظ فیه در بعضی نسخ نیست **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا ابو عاصم النبیل قال اخبرنا سعدان بن بشر بکسر موحده قال حدثنا ابو مجاهد سعد طائی قال حدثنا محل بضم میم و کسر حاء مهمله و تشدید لام بن خلیفة الطائی قال سمعت عدی بن حاتم طائی یقول کنت عند رسول الله میگفت عدی بودم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فجاءه رجلان پس آمدند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را دو مرد احدهما یشکو العیلة یکی از ان دو مرد شکوه میکرد فقر را والآخر یشکو قطع السبیل و آن دیگر شکوه میکرد زدن راه را از دزدان و قطاع الطریق فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم اما قطع السبیل فانه لا یاتی علیک الا قلیل اما زدن راه که از ان شکوه داری پس

خشمناک است فانزل الله عزوجل تصدیق ذلک فی القرآن ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا الی فلهم عذاب الیم
پس فرستاد خدا تصدیق قول آنحضرت در قرآن مجید آیه مذکوره را فلقینی الاشعث فقال ما حدثکم عبدالله الیوم پس ملاقات کرد
مرا اشعث وگفت چه گفت شما را عبدالله بن مسعود امروز قلت کذا وکذا فقال فیّ انزلت گفتم چنین چنین گفت در حق من
نازل کرده شده است این آیت **باب** کیف یستحلف در بیان آنکه چگونه سوگند داده شود یعنی بچگونه سوگند دهد حاکم کسی را که
لازم آمده باشد بروی سوگند وقول الله عزوجل ثم جاؤک یحلفون بالله ان اردنا الا احسانا وتوفیقا و در بیان فرموده خدا
بعد از آمده اند نزد تو بحالیکه سوگند میخورند بخدا ومیگویند نخواسته ایم مگر نکوئی وتوفیق کار خود ویحلفون بالله لکم وسوگند میخورند بخدا
که بتحقیق ایشان از شما اند در باب منافقان است یحلفون بالله لکم لیرضوکم والله ورسوله احق ان یرضوه فیقسمان بالله لشهادتنا
احق من شهادتهما مقصود از ایراد این آیات آنست که سوگند همین سوگند بخدا می باشد بقال بالله وتالله ووالله گفته میشود وزین
همین بالله وتالله ووالله وتغلیظ دیگر نیست وقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ورجل حلف بالله کاذبا بعد العصر وفرموده پیغمبر خدا ومردی که سوگند خورد
بخدا در حالیکه کاذب است بعد از نماز عصر یعنی در حدیث نیز همین سوگند بخدا واقع شده است ولا یحلف بغیر الله سوگند داده نشود
بغیر خدا این کلام از مولف رح برای تاکید وتکمیل ترجمه واقع شده است جزو حدیث نیست **حدثنا** اسمعیل بن عبدالله قال
حدثنی مالک عن عمه ابی سهیل بن مالک عن ابیه انه سمع طلحة بن عبیدالله یقول جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فاذا هو
یسأله عن الاسلام بتحقیق مالک شنید طلحه بن عبیدالله را که میگفت آمد مردی نزد رسول خدا پس ناگاه می پرسید آنحضرت را از احکام اسلام
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم خمس صلوات فی الیوم واللیلة پس فرمود آنحضرت پنج نماز فرض است در روز وشب فقال هل علی غیرها
پس گفت آیا است بر من جز این پنج نماز قال لا الا ان تطوع فرمود نیست نمازی دیگر مگر آنکه نافله گذاری فقال رسول الله صلی الله علیه
وسلم وصیام شهر رمضان پس فرمود پیغمبر خدا وروزهای ماه رمضان است فقال هل علی غیره قال لا الا ان تطوع پس گفت آیا
بر من جز این روزه است فرمود نه مگر آنکه روزه نفل داری قال وذکر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الزکوة گفت طلحه وذکر کرد برای
او رسول خدا زکوة را قال هل علی غیرها قال لا الا ان تطوع قال فادبر الرجل وهو یقول والله لا ازید علی هذا ولا انقص پس برگشت دا
وبرگشت آن مرد وحال آنکه میگوید بخدا که زیاده نمیکنم برین وکم نمیکنم مطابقت حدیث بعنوان قول است که سوگند بخدا یاد کرد
واقتصار کرد در سوگند بهمین شرح این حدیث مکرر گذشته است فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم افلح ان صدق پس
فرمود رسول خدا رستگار شد این مرد اگر راست گفته که از فرموده ام زیاده وکم نمیکند **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا جویریة قال
ذکر نافع عن عبدالله ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال من کان حالفا فلیحلف بالله او لیصمت مرویست از ابن عمر که پیغمبر خدا فرمود کسیکه سوگند
خورد پس گو سوگند خورد بخدا یا خاموش باشد یعنی قسم بغیر خدا نخورد **باب** من اقام البینة بعد الیمین هر کسیکه اقامت
کند گواهان را بعد از سوگند دادن مدعا علیه را وقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لعل بعضکم الحن بحجته من بعض وفرموده پیغمبر خدا شاید
بعضی از شما شناساتر وتوانا تر باشد بحجت خویش از بعضی دیگر الحن بحاء مهمله بمعنی اعرف واصح واقدر است منقول است
از خطابی که لحن بفتح حاء مهمله بمعنی فطنت است وبسکون بمعنی میل کردن از اعراب این حدیث را برای تائید ترجمه
آورده یعنی اگر یکی از انها بعد از احضار بینه سوگند دهد وترک خصومت نماید دیگری تواند که استیفاء حق خود کند باحضار بینه
باآنکه مدعا علیه را سوگند هم داده باشد وتواند که این حدیث را داخل ترجمه دارند وحدیثی که درین باب ایراد یافته بی تکلف
مطابق همین معنی است وتبیاراست که مولف رح در عنوان باب بچه حکم ترجمه میکند وحدیث مطابق بعضی از آن می باشد

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الزکوة

بعد قیام قیامت برانگیخته خواهد ایستاد یکی از شما
پیش خدا تعالی بجائیکه نیست میان وی ومیان
خدا پرده ولا ترجمان فیترجم له واسطه کلام
که تعبیر کند کلام الهی را برای شخص ثم لیقولن
له پس برانگیخته پیغمبر خدا مر این بنده را الم اوتک
مالا آیا ندادم بود ترا مالی فلیقولن بلی
پس برانگیخته میگوید بنده آری داده بودی ثم
لیقولن الم ارسل الیک رسولا پس میفرماید
آیا فرستاده بودم بسوی تو پیغمبری که برساند
بتو در جمله احکام صرف مال را بمصرف فلیقولن
بلی پس میگوید آری بر من پیغمبر رسانید آنچه فرمود
فینظر عن یمینه فلا یری الا النار پس نگاه
میکند جانب راست خود پس نمی بیند مگر آتش
دوزخ را ثم ینظر عن شماله فلا یری الا النار
پس نگاه میکند بجانب چپ خود پس نمی بیند مگر

وقال طاؤس وابراهيم وشريح البينة العادلة احق من اليمين الفاجرة وگفته است طاؤس وابراهیم نخعی و قاضی شریح گواهان عادل
سزاوار ترند بقبول از سوگند دروغ یعنی در صورتیکه جمع شوند یمین و گواهان عادل حکم کرده شود بموجب گواهان که اظهار کرده اند فسق گوید
را اگر گوئی سوگند چنانکه در مدعی باشد بینه نیز غیر عادل می تواند بود مطلقا چرا ترجیح بینه بر یمین باید داد گوئیم قبول گواهان بعد از
تعدیل خواهد بود و بر تقدیری که احتمال صدق و کذب در هر دو جانب باشد و کذب دو کس برای دیگری که حظ نفسی برای خود ندارند
دورتر است از کذب یک کس برای منفعت خود **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن زينب
عن ام سلمة ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال انكم تختصمون الی روایت از ام سلمه که بتحقیق رسول خدا فرمود بتحقیق شما خصومت
میکنید نزد من فلعل بعضکم الحن بحجته من بعض و شاید که بعضی از شما زیرک تر باشد بحجت خود از بعضی دیگر و قدرت مقدمات
بر الزام خصم بیشتر داشته باشد و دیگر عاجز باشد فمن قضيت له بحق اخيه شيئا بقوله پس کسیکه حکم کنم مر او را بموجب ظاهر بسبب فصاحت
او بحق برادر او چیزی را فانما اقطع له قطعة من النار فلا ياخذها پس نیست این حکم مگر آنکه قطع میکنم او را پاره از آتش دوزخ پس باید
زنهار که دیده و دانسته نگیرد از آن التطبيق الحديث بترجمه خالی از تکلف نیست کرمانی گوید دلالت حدیث بر ترجمه از اینجاست که در خصومت
که بعضی الحن باشد از دیگری هر دو را حجت باید و اینمعنی متصور نیست مگر آنکه حجت مدعا علیه که یمین است قایم شده باشد و بعد
ازان مدعی بینه گذراند قسطلانی از نووی نقل میکند که جای استنباط ترجمه که اقامت بینه بعد از یمین است آنست که آنحضرت یمین
کاذب را قاطع حق نگردانیده بلکه منع فرموده از گرفتن مال باو پس وقتیکه صاحب حق بینه گذراند آن یمین بحال خود است
و ما در بیان ترجمه وجهی که در ان آورده بیان کرده ایم که از انجا توفیقی دیگر حاصل شده بدانکه میان علما اختلافست در آنکه
قاضی بموجب گواهان دروغ حکمی کرده باشد که بحسب واقع خلاف آنست آیا نافذست بحسب ظاهر و باطن یا بحسب ظاهر است
و بس قولی از امام ابی حنیفه آنست که نافذست بحسب ظاهر و باطن در عقود چنانکه بیع و شرا و نکاح و طلاق است نه در اموال
دیگران گویند که بحسب باطن روا نیست یعنی در صورتیکه گواه دروغ گذرانند بر قتل یکی ولی مقتول را با وجود علم بکذب
گواهان روا نیست قتل کردن و همچنین اگر دعوی نکاح زنی کرد و گواهان زور بران گذرانده حلال نیست او را جماع کردن
باآن زن و اینحدیث موید این معنی است پوشیده نماند که هرگاه باینحکم قتل روا نبود و جماع آن زن حرام باشد و همچنین
مالی که بمدعی از زور بدهند خوردن آن حرام بود نفاذ بحسب ظاهر را اصلی نخواهد بود و باین معنی درین حدیث شبهه قوی راه دارد که از آنحضرت
که مورد وحی بود ساعة فساعة و آنحضرت عصمت الهی دیگر داشت که در عین نماز جبری که در نعل افتاده و جبرئیل آمده خبردار کرد هیچگونه روا بود و نیز او را باشد
که حکمی کند که موجب قتل نفس بغیر حق و اکل مال حرام و جماع بزن غیر منکوحه باشد با آنکه اتفاق دارند علمای اصول بر آنکه تقریر آنحضرت
بر خطا در احکام دین روا نیست و حمل کردن این خطا بر خطاء اجتهاد معنی ندارد اولا آنکه آنحضرت اجتهادی نداشت و لیکن وجائیکه بصورت
اجتهاد حکم فرموده گفته اند در حقیقت اجتهاد نبوده است و بر تقدیر تسلیم هرگاه تقریر آنحضرت بر خطاء اجتهاد که مستند آن فهم عالی و درک
شافی خواهد بود روا نبود بر حکمی که از قول اهل زور قرار گرفته باشد بطریق اولی آنحضرت محظور بود که هیچگونه تنبیه واقع نشود و نیز از این حدیث
تجویز شهادت زور که اشد کبائر است بر صحابه لازم می آید و اینها ملاحظه آن نداشتند که بقول کاذب اینها آنحضرت حکمی کنند که در
واقع آنحضرت شناعت دارد و دفع این غلطان بجز این نمی نماید که گویند این حکم نافذ نشود ظاهرا و باطنا و حکم قاضی
یکی از اسباب ملک است بحکم شرع شریف و قوله فاذا قضیت الخ باین معنی است که مدعی را نباید که چنین کار کند و حمل کنند
وعید مذکور را بر تشدید و نهی را بر نهی تنزیه والله اعلم بالصواب **باب** من امر بانجاز الوعد در حکم کسیکه بفرماید

که غیر در صدقه را از وی و یری الرجل الواحد
یتبعه اربعون امراة یلذن به من قلة
الرجال وکثرة النساء و دیده شود یکمرد
که تابع میشوند او را چهل زن که پناه میگیرند بوی
از سبب قلت مردان و بسیاری زنان بباعث
کثرت حروب و قتال که در آخر زمان واقع شود

باب اتقوا النار ولو بشق تمرة
پرهیزید آتش دوزخ را ونگهدارید آنرا از خود
اگرچه بتصدق نیم خرما باشد والقليل من
الصدقة و بتصدق اندکی از صدقه عطف
کرد بران برای بیان مراد از شق تمره بعد
ازان آورد آیه را برای تائید عموم صدقه مر
قلیل را که فرمود خدا تعالی ومثل الذين
ينفقون اموالهم ابتغاء مرضات
الله وحال کسانیکه انفاق میکنند مالهای
خود را اندک و بسیار برای طلب خوشنودی خدا
و ثابت داشتن یقین بیافتن ثواب از دیار
خود مانند حال بستانیست بجای بلند از آفت
سیل و کثرت گرد و غبار که رسید آنرا باران
بزرگ قطره پس آورد میوه دو چند و اگر نرسید
آنرا باران بزرگ پس طل که باران ضعیف است
نیز کفایت است و خدا تعالی بآنچه عمل میکنید
داناست و این معنی تمام آیه است ظاهر
بستان بلند مثل است برای یقین و اخلاص
منفقان که مشتمل بر اشجار اعمال است و انفاق
مال کثیر مشابه رسیدن باران بزرگ است
و انفاق قلیل بمنزله طل و این توجیه وجیه است
برای مناسبت آیه با حدیث ترجمه باب
الی قوله فيها من كل الثمرات اشارت بقطعه
اولی از آیه ثالث است که فرمود آیا دوست میدارد
یکی از شما اینکه باشد مر او را بوستانی از درختهای
خرما و انگور که جاری بود زیر آن جویها و مر او را
دران باغ از هر قسم میوه است و این باغ
تمثیل است مر انفاق را که ثمرات بسیار دارد
اگر محفوظ باشد از صدمه آتش ریا و ایذا اقتصار
کرد مولف بر ذکر قطعه اولی و ذکر نکرد تمام آنرا
که مشتمل بر تمثیل ریاست که غیر مقصود است
درینباب **حدثنا** ابو قدامة بضم قاف
عبيد الله بن سعيد بن يحيى اليشكري سند وليست
وچهل و یک قال حدثني ابو النعمان هو
الحكم بن عبد الله البصري قال حدثنا شعبة
عن سليمان عن ابي وائل عن ابي مسعود
عقبة بن عمرو بن ثعلبة انصاری او را بدری گویند
و جمهور بر آنند که نسبت او ببدر جهت سکونت او ست

کرفرزندی که زاید آنرا وقف خدمت بیت المقدس نماید بعد از زادن و از خانه برآورد و بجانب بیت المقدس سپرد هر کدام خواست که تربیت او کند پس قرعه انداختند بنام هر که برآید کفالت وی کند و طریق قرعه اینها آن بود که قلمها که بوی توریت می نوشتند در آب روان انداختند قلم هر که بالا برآمدی قرعه بنام او بودی پس بصورت قلم زکریا علیه السلام بالا آمد و وی متکفل تربیت مریم علیها السلام گشت چنانکه از ابن عباس تفسیر آن نقل میکنند وقال ابن عباس اقترعوا فجرت اقلامهم مع الجرية وگفت ابن عباس قرعه انداختند پس روان رفت قلمهای ایشان در روانی آب جریه کثیر یعنی روانی آب بجانب پایان وعال قلم زکریا الجرية فكفلها زكريا و بالا بر آمد قلم زکریا پس کفالت کرد مریم را زکریا وقوله فساهم اقرع فكان من المدحضين يعني من المسهومين و فرموده خدا در قصه یونس پس سهام بکار برد یعنی قرعه زدند پس بود ذکر او از جمله اهل سهام ساهم و مدحضین را با قرعه و مسهومین ابن عباس تفسیر کرده است ومولف قصه مریم و یونس را بر ترجمه دلیل آورد و این مبنی بر آنست که شرع انبیای سابق شریعت ما باشد و بر خلاف آن چیزی وارد نشده باشد وقال ابو هريرة عرض النبي صلى الله عليه وآله وسلم على قوم اليمين وگفت ابو هریره عرض کرد پیغمبر خدا بر قومی که تنازع داشتند یمین را فاسرعوا پس شتاب کردند یعنی هر یک خواست که سوگند خورد فامر ان يسهم بينهم ايهم يحلف پس فرمود اینکه قرعه انداخته شود در میان ایشان که کدام یکی از آنها سوگند خورد یعنی گویند قرعه انداختن در اوائل اسلام بود و بعد از آن منسوخ شده است و مولف حدیث ناسخ نرسیده حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال حدثنا خارجة بن زيد الانصاري ان ام العلاء امرأة من نساءهم گفت زهری حدیث کرد ما را خارجه بن زید انصاری که ام علاء زنی از زنان انصار قد بايعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم اخبرته که بتحقیق بیعت کرده بود پیغمبر خدا را خبر داده است او را ان عثمان بن مظعون طار له سهمه في السكنى حين اقترعت الانصار سكنى المهاجرين بتحقیق عثمان بن مظعون بالا آمد سهم او در سکنی هنگامی که قرعه انداختند انصار سکنی مهاجران را که یکی از ایشان در خانه که سکونت کند قالت ام العلاء فسكن عندنا عثمان بن مظعون گفت ام علاء پس سکونت کرد بنزد ما عثمان بن مظعون فاشتكى فمرضناه پس بیمار شد و تیمارداری کردیم او را حتى اذا توفي وجعلناه في ثيابه دخل علينا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تا وقتی که وفات یافت و گردانیدیم او را در جامهای کفن در آمد بر ما پیغمبر خدا فقلت رحمة الله عليك ابا السائب پس گفتم رحمت خدا باد بر تو ای ابا سائب کنیت عثمان بن مظعون است فشهادتي عليك لقد اكرمك الله پس شهادت من برای تو این است که بتحقیق گرامی کرد ترا خدا و بزرگ داشت ترا فقال لي النبي صلى الله عليه وآله وسلم وما يدريك ان الله اكرمه پس فرمود مرا پیغمبر خدا چه میدانی تو که اکرام کرد او را خدا فقلت لا ادري بابي انت وامي يا رسول الله پس گفتم نمیدانم من بدل پدر من و مادر من تو ای رسول خدا فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اما عثمان فقد جاءه والله اليقين اما عثمان پس بتحقیق آمد او را بخدا موت و گذشت ازین عالم بر حالی که باشد ولی کار بحال الخیر ومن بر آینه امید دارم برای او نیکی را واللہ ما ادری وانا رسول الله ما يفعل به بخدا که نمیدانم من و حال آنکه من رسول خدایم که چه کرده میشود بوی یعنی ضمیر به راجع برسول الله داشته اند یعنی نمیدانم که بمن چه معامله خواهد رفت چنانکه در سوره احقاف واقع شده وما ادری ما یفعل بی ولا بکم و این معنی از خوف لاابالیت و ترس خدا وندیست و گرنه یعنی با معصومیت و مغفرت که در ارسال آنحضرت وارد شده گنجایش ندارد و میتوان گفت که این حرف بجهة تعلیم و ارشاد امت باشد تا غره نباشند بحسن اعمال و درستی ایمان خود قالت فوالله لا ازكي احدا بعده ابدا گفت ام علاء بخدا که تزکیه نمیکنم هیچکس را بعد از آن همیشه واحزنني ذلك و اندوه آورد مرا فرموده آنحضرت که معلوم نیست حال رستگاری عثمان قالت فنمت فاريت لعثمان عينا تجري گفت پس خواب کردم و نموده شدم برای عثمان چشمه جاری فجئت الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاخبرته پس آمدم نزد رسول خدا

الجزء السادس شيخ الاسلام | كتاب الزكوة

الصحيح الشحيح بیان کثرت ثواب صدقه کسیکه تندرست و بخیل است زیرا چه تندرست ماده طول آمال در نظر باشد که غالبا مانع از انفاق گردد و بخیل خود مجبول است بر امساک پس تصدق با وجود بیماری از نفس مجاهده با دست بخلاف بیمار و شحیح به تثلیث شین بمعنی ضم است بمعنی بخیل با حرص لقول الله تعالى يا ايها الذين آمنوا انفقوا مما رزقناكم من قبل ان ياتي يوم لا بيع فيه ولا خلة ای مسلمانان تصدق کنید از آنچه روزی داده ایم شمارا پیش از آنکه بیاید روزیکه نباشد بیع در آن روز کسی خود را از عذاب باز خرد و نه دوستی بود تا کسی کسی را حمایت کند و نه شفاعت تا احدی بکار آید و آن روز قیامت کبری است و قیامت صغری مرگ هر کس موت آنکس است پس آیه تحریض است بر تصدق پیش از رسیدن هنگام موت و مرض از مبادی موت است پس اشارت بهنگام صحت باشد الی تا آخر آیه که الظالمون است یعنی کافران ظالمان که بانکار امور آخرت ظلم میکنند بر نفس خود بگرفتن اصنام شفعاء و باز مانند از آنچه بکار آید وانفقوا مما رزقناكم من قبل ان ياتي احدكم الموت و تصدق کنید از آنچه روزی داده ایم شما را پیش از آنکه بیاید یکی از شما را اسباب و مبادی مرگ الی آخرها تا آخر سوره که مضمونش اینست پس بگوید ای پروردگار برا چه شود که تاخیر کنی مرگ مرا تا زمانی نزدیک پس تصدق کنم و باشم از نیکوکاران و تاخیر نکند خدا مرگ هیچ نفسی را وقتیکه در رسد وقت مقدر مرگ وی و خدا آگاه است بآنچه میکنید شما حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا عمارة بضم عين مهمله بن القعقاع بدو قاف و سکون عين مهمله اولی قال حدثنا ابو زرعة قال حدثنا ابو هريرة قال جاء رجل الى النبي آمد مردی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله ای صدقه اعظم اجرا کدام صدقه بزرگتر است از روی اجر

پس نبود ادم آنحضرت را از خواب خود فقال ذاك عمله پس فرمود آن چشمه جاری عمل اوست که میرود تا مرد و در روایت دیگر
آمده که هر که می میرد عمل او تمام میشود مگر کسیکه در راه خدا بر سرحد ها دمیرد تحقیق عمل او تا روز قیامت زیاده میگردد **حدثنا** محمد بن
مقاتل قال اخبرنا عبدالله قال اخبرنا یونس عن الزهری قال اخبرنی عروة عن عائشة قالت كان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم اذا اراد سفرا
اقرع بين نسائه فايتهن خرج سهمها خرج بها معه گفت عایشه بود رسول خدا وقتیکه خواستی سفری قرعه می انداخت میان زنان خود پس
هرکدام ازینها که نام او بر آمدی بیرون بردی آنرا با خود وكان يقسم لكل امرأة منهن يومها وليلتها و بود آنحضرت که قسمت میکرد مر هر زنی را از ینها
روز او و شب او یعنی جدا میکرد و متعین میساخت نوبت او را اگر روز و یک شب غیر ان سودة بنت زمعة وهبت يومها وليلتها لعائشة زوج
النبی صلی الله علیه واله وسلم جز آنکه سوده که از امهات المومنین است بخشیده بود نوبت روز و شب خود را برای عایشه جفت پیغمبر خدا این نسبت
که اینهم قول عایشه است بطریق التفات بصیغه غائب آورده تبتغي بذلك رضا رسول الله صلی الله علیه واله وسلم میجست باین هبه رضای
پیغمبر خدا پوشیده نماند که قسمت میان زنان از آنحضرت بطریق تفضل بود نه لازم چنانکه میان سائر الناس است **حدثنا** اسمعیل قال
حدثنی مالك عن سمي مولى ابی بكر بن عبدالرحمن بن الحارث بن هشام عن ابی صالح عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال
لو يعلم الناس ما في النداء والصف الاول ثم لم يجدوا الا ان يستهموا عليه لاستهموا فرمود اگر بدانستندی مردم ثوابی که در اذان
گفتن است و بودن در صف اول از نماز پس نیافتندی آنرا مگر آنکه قرعه می انداختند بران هر آئینه قرعه می انداختند از حدیث مشروعیت
قرعه لازم می آید تواند مراد آن باشد که بطریق ارتکاب امری که نبایستی کرد رفع نزاع میکردند وبا وجود آنکه بغیر مودة آنحضرت
مطلع شدند که ثوابی عظیم دارد کسی قرعه نمیدا احتت اگر قرعه مشروع بودی چرا ... ولو يعلمون ما في التهجير لاستبقوا اليه
واگر بدانستندی ثوابی را که در بیگاه آمدن است برای نماز هر آئینه سبقت میکردند بر یکدیگر بسوی نماز ولو يعلمون ما في العتمة والصبح
لاتوهما ولو حبوا واگر دانستندی ثوابی که در جماعت نماز عشا و نماز فجر است هر آئینه آمدندی آن هر دو نماز را اگرچه که قوت پای
نداشتندی بزانو و دو دست **حدثنا** عمر بن حفص بن غياث قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنی الشعبي انه سمع النعمان بن
بشير يقول قال النبي صلی الله علیه واله وسلم مثل المدهن في حدود الله والواقع فيها میگفت نعمان فرمود پیغمبر خدا مانند کسی که مداهنت
تارك الامر فيست از محذورات وممنوعات خدا وکسیکه افتاده است در محذورات و معاصی مثل قوم استهموا سفينة مانند قومی اند که حصه کرده گرفته اند کشتی را
محل ترجمه در حدیث همین قول استهموا است که باعتقاد مولف بمعنی اقترعوا است وبا وجود مشروعیت آن در شرع محل
توقف است فصار بعضهم في اسفلها وصار بعضهم في اعلاها پس گشت بعضی از آن قوم در پایان کشتی وگشتند بعضی بموجب قسمت در بالای آن
فكان الذين في اسفلها يمرون بالماء على الذين في اعلاها پس بود آن کسانیکه در اسفل کشتی اند و میگذرند بسبب طلب آب بر کسانیکه در بالای کشتی اند فتاذوا به پس آزار یافتند
بالا نشینان بمرور اینجماعه وطلب کردن آب را از جهت کشی آب وبستند بودن مر ایشانرا زیرا آنکه اهل کشتی از طرف بالا می کشیدند و بالا نشینان از ینجهت کمال
میشدند فاخذ فأسا فجعل ينقر اسفل السفينة پس بگرفت یکی از ایشان تبری را پس گشت که سوراخ کند پایان کشتی را بخیالت اینکه ایذای کسی
بهمنشینان داد یعنی کاش غرق شویم و ایذا نکنیم دیگران را فاتوه فقالوا ما لك پس آمدند بالا نشینان آن مرد را پس گفتند چه شده است
شما را قال تأذيتم بي ولا بد لي من الماء پس گفت چه میکنی تو گفت ایذا یافتید شما بمن و مرا چاره نیست از آب فان اخذوا على يديه انجوه
ونجوا انفسهم پس اگر گرفتند دست او را نجات دادند او را از غرق و نجات دادند خود را وان تركوه اهلكوه واهلكوا انفسهم واگر گذاشتند او را
وباز نیاوردند از شگافتن کشتی هلاک کردند او را و هلاک کردند خود را و همچنین است حال کسیکه امر معروف میکند وباز میدارد از منکر و کسیکه
مرتکب منکر است اگر مانع نشوند هلاک کردند خود و مرتکب هر دو واگر باز دارند نجات یابند هر دو **بسم الله الرحمن الرحیم کتاب الصلح**

الجزء السادس من شیخ الاسلام | کتاب المذکورة

وقد كان لفلان وحال آنکه مال گشت مستحق
مرکسی دیگر را که وارث است اگر خواهد اجازت
دهد و اگر خواهد ابطال نماید **باب**
اینچنین است در اکثر روایات کتاب بی ترجمه
بمنزله فصل از باب سابق ودر روایه ابی ذر ...
است **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال
حدثنا ابو عوانة وضاح اليشكري عن فراس بكسر
فا وتخفیف را وسین مهمله در آخر ابن يحيی خارفی
بخاء معجمه وراء وفا عن الشعبي عن مسروق
عن عائشة ان بعض ازواج النبي صلى الله عليه وسلم
بعضی زنان پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم
قلن للنبي صلی الله علیه واله وسلم گفتند
آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم را ایّنا اسرع
بك لحوقا کدام یکی از ما شتابنده تر است از روی
پیوستن بتو یعنی کدام یکی از ما بعد از وفات تو
پیشتر بمیرد قال اطولكن يدا فرمود اسرع
لحوقا دراز ترین شما است از روی دست فاخذوا
قصبة يذرعونها پس گرفتند نی پاره را بچیکه
گز میکردند دستها هر یکی را تا بدانند که کدام
دست دراز دارد و در بعضی نسخ فاخذن قصبة
يذرعنها بنون ضمیر جمع زنان چنانکه قیاس است
فكانت سودة اطولهن يدا پس بود سوده

باب ما جاء فی الاصلاح بین الناس وقول الله عز وجل لا خیر فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقة تعالی آخر الآیة در بیان قطع نزاع میان اهل جدل و خصومت در بیان چیزی که آمده است در اصلاح میان مردم و قول خدا این آیت را نیز داخل ترجمه ساخته است که دلالت دارد بر اصلاح درمیان متنازعان و معنی آیت اینست که نیست نکوئی در بسیاری از گفتارهای ایشان مگر گفتار کسی که امر کند بصدقه یا امر معروف یا اصلاح میان مردم و خروج الامام الی المواضع لیصلح بین اصحابه و در بیان برآمدن امام بجایها برای آنکه صلح دهد یاران خود را، باصحابه متعلق بخروج است یعنی برآمد با یاران تا صلح دهد **حدثنا** سعید بن ابی مریم قال حدثنا ابو غسان قال حدثنی ابو حازم عن سهل بن سعد ان اناسا من بنی عمرو بن عوف کان بینهم شیء مرویست از سهل بن سعد که بتحقیق مردمی از قوم بنی عمرو بن عوف بود میان ایشان نزاعی و خصومتی فخرج الیهم النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی اناس من اصحابه یصلح بینهم پس بیرون آمد پیغمبر خدا در مردمی چند از یاران خود تا صلح دهد میان ایشان فحضرت الصلوة ولم یات النبی صلی الله علیه وآله وسلم پس آمد وقت نماز و نیامد آنحضرت از آنجا که رفته بود فاذن بلال بالصلوة ولم یات النبی صلی الله علیه وآله وسلم پس اذان گفت بلال نماز را و نیامد آنحضرت فجاء بلال الی ابی بکر فقال ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم حبس وقد حضرت الصلوة پس آمد بلال نزد ابوبکر صدیق و گفت بتحقیق پیغمبر باز مانده بجا بسبب اصلاح آن مردم و حاضر شده نماز فهل لک ان تؤم الناس فقال نعم ان شئت آیا هست مر ترا قصد اینکه امامت کنی مردم را گفت ابوبکر آری میکنیم اگر خواهی تو فاقام الصلوة پس اقامت گفت بلال نماز را فتقدم ابوبکر پس پیش رفت ابوبکر بامامت ثم جاء النبی صلی الله علیه وآله وسلم یمشی فی الصفوف حتی قام فی الصف الاول پس تر آمد پیغمبر خدا در حالیکه میرفت در صفها تا آنکه استاد در صف اول و مشی در صفوف اگر تخطی رقاب نباشد رواست کسی را که امام و مقتدا باشد فاخذ الناس فی التصفیح حتی اکثروا پس گرفتند مردم در دستک زدن تا آنکه بسیار زدند دستکها تصفیح بصاد مهمله و فاء و حاء مهمله بمعنی التصفیق است یعنی دست بدست زدن چنانکه آواز برآید وکان ابوبکر لا یکاد یلتفت فی الصلوة و ابوبکر نزدیک نبود که چپ و راست نگرد در نماز از کمال حضوری که او را در نماز می بود فالتفت فاذا هو بالنبی صلی الله علیه وآله وسلم وراءه پس التفات کرد پس ناگاه دید پیغمبر خدا است پس پشت او فاشار الیه بیده فامره ان یصلی کما هو پس اشارت کرد آنحضرت بسوی ابوبکر بدست خود و فرمود باشارت اینکه بگذارد نماز چنانکه هست یعنی امام باشد فرفع ابوبکر یده فحمد الله پس برداشت ابوبکر دست خود را بدعا و ستایش کرد یعنی شکر کرد خدا را بر امر آنحضرت او را بامامت مسلمانان و امامت آنحضرت که پایه والا تر از صلاحیت امامت دین می باشد ثم رجع القهقری وراءه پس برگشت پس باعقب خود تا روی از قبله برنگردد اگر گوئی ابوبکر چرا خلاف امر آنحضرت کرد گوئیم بقرائن دانسته باشد که امر برای وجوب نبوده بلکه برای اباحت و تشریف او بود و مقتضای ادب همان بود که بجا آورد حتی دخل فی الصف تا آنکه درآمد ابوبکر در صف مقتدیان فتقدم النبی صلی الله علیه وآله وسلم فصلی بالناس پس پیش رفت پیغمبر خدا و نماز گذارد مردم را فلما فرغ اقبل علی الناس پس هرگاه فارغ شد از نماز روی کرد بر مردم فقال یا ایها الناس ما لکم اذا نابکم شیء فی صلوتکم اخذتم بالتصفیح پس فرمود ای مردم چه حالست شما را وقتی که رسید شما را چیزی در نماز گرفتید بدستک زدن انما التصفیح للنساء دستک زدن مشروع نیست مگر برای زنان از انکه آواز ایشان نیز حکم عورت دارد من نابه شیء فی صلوته فلیقل سبحان الله کسیکه رسید او را واقعه در نماز که امام را آگاه باید کرد پس گو بگوید سبحان الله فانه لا یسمعه احد الا التفت الیه بتحقیق نمیشنود این قول را احدی مگر آنکه متوجه میشود بسوی آن و تنبه میگردد یا ابابکر ما منعک حین اشرت الیک لم تصل بالناس ای ابوبکر چه چیز منع کرد ترا یعنی باعث شد ترا وقتیکه اشارت کردم بسوی تو که امامت کنی مردم را فقال ما کان ینبغی لابن ابی قحافة ان یصلی بین یدی النبی صلی الله علیه وآله وسلم پس گفت نبود سزاوار مر پسر ابو قحافه را اینکه نماز کند در پیش پیغمبر خدا و این حدیث در باب من دخل لیؤم الناس بتفصیل تر ازین گذشته است **حدثنا** مسدد قال حدثنا معتمر قال سمعت ابی ان انسا قال قیل للنبی صلی الله علیه وآله وسلم گفت معتمر بن سلیمان شنیدم پدر خود را که سلیمان است

و نه چنانست زیرا که ثابت شده بخلاف تقدم وفات زینب در سال بیست یا بیست و یک در زمان عمر رضی الله عنه و تاخر وفات سوده در زمان معاویه در سنه اربع و خمسین و در روایة مسلم از طریق عایشه بنت طلحه از عایشه رضی الله عنها مصرح است بآنکه بود اطول ما یدا زینب زیرا که وی عمل میکرد و تصدق می نمود و روایة میکرد حاکم در مناقب از مستدرک که گفت عایشه چون جمع میشدیم در خانه یکی از ما بعد وفات آنحضرت دراز میکردیم دستهای خود را در دیوار بجائیکه بحث میکردیم در طول پس همیشه میکردیم این را تا آنکه وفات یافت زینب بنت جحش و بود زنی کوتاه و نبود درازترین ما پس دانستیم اینوقت که اراده کرد آنحضرت بطول ید صدقه را و بود که تصدق میکرد در راه خدا گفت حاکم بر شرط مسلم است پس شاید که درین صحیح ساقط شده لفظ زینب بعد کانت از بعضی نساخ یا از مصنف کما قیل و لیکن واقع شده تصریح بسوده از مولف در تاریخ صغیر وی باین اسناد پس ظاهر آنست که ذکر سوده وهم است از بعضی روات نووی گفته این وهم باطل است بالاجماع و تحقیق کرده حافظ ابن حجر که این وهم از ابی عوانه است والله اعلم

باب صدقة العلانية

ذکر صدقه که آشکارا دهند و جواز آن و قوله و ذکر قول وی تعالی الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة الآیة

میگفت که بتحقیق انس گفت که گفته شد به پیغمبر خدا لو اتیت عبد الله بن ابی اگر بیائی عبد الله بن ابی منافق را که رئیس ایشان است میگذرد و همراهی کنی بهتر باشد و امید است که هدایت یابد فانطلق الیه النبی صلی الله علیه وآله وسلم ورکب حمارا پس راهی شد بجانب آن منافق پیغمبر خدا و سوار شد حمار را فانطلق المسلمون یمشون معه پس راهی شدند مسلمانان بحالی که پیاده میرفتند با آنحضرت وهی ارض سبخة و آن زمینی که در آن راه میرفتند زمین شور بود و سبخه بفتح مهمله و کسر موحده و خای معجمه یعنی ذات سبخة و سبخه بمعنی شوره است فلما اتاه النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال الیک عنی پس هرگاه رسید او را پیغمبر خدا گفت آن سگ یکسو شو از من الیک اسم فعل است بمعنی تنح والله لقد اذانی نتن حمارک بخدا آزار کرد مرا گندگی بوی حمار تو فقال رجل من الانصار منهم پس گفت مردی از انصار از قوم آنها والله لحمار رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اطیب ریحا منک بخدا سوگند خر پیغمبر خدا خوشبوتر است از تو فغضب لعبد الله رجل من قومه پس غضب کرد از جانب عبد الله منافق مردی از قوم او فشتمه پس دشنام یکدیگر کردند فغضب لکل واحد منهما اصحابه پس غضب کرد از جانب هر واحد ازین هر دو یاران او فکان بینهما ضرب بالجرید والایدی والنعال پس بود میان هر دو طایفه زدن بشاخ خرما و دستها و نعلها فبلغنا انها انزلت وان طایفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما الشرح پس رسیده است ما را که بتحقیق قصه اینست که نازل شده این آیه و اگر دو طایفه از مسلمانان بیکدیگر جنگ کنند پس اصلاح کنید میان هر دو طایفه ظاهر این حدیث آنست که این آیت همدرین وقت نازل شده و آنکه از جانب آن منافق بجنگ پیش آمدند مسلمانان بودند حمیت قوم بر آنها از حمیت دین غالب بود و این مثل آنست که در حدیث افک گذشت و از تفسیر ابن عباس نقل کرده اند اعانت کردند ابن ابی را مردم از قوم او و حال آنکه مسلمان بوده اند ابن بطال اشکال کرده نزول این آیت را درین قصه میگوید که این قصه در اوائل اسلام بود که قوم او مسلمان نشده بودند و سوره حجرات که این آیه در آنست بسیار در آخر نزول کرده و جواب داده اند که قول انس رض تعیین نیست که درین قصه نزول کرده است و من گویم که نزول سوره حجرات اگر در آخر باشد لازم نیست که همه آیتهای آن در وقت آخرها باشد چنانکه مقرر است

1) **باب** لیس الکاذب الذی یصلح بین الناس نیست دروغگو کسیکه اصلاح کند میان مردم و بپوشد بهتان و فساد طرفین را کاذب نیست **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن صالح عن ابن شهاب ان حمید بن عبد الرحمن اخبره ان امه ام کلثوم بنت عقبة اخبرته مرویست از ابن شهاب که بتحقیق حمید بن عبد الرحمن بن عوف خبر داده او را که مادر حمید ام کلثوم خبر داده است او را انها سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول لیس الکذاب الذی یصلح بین الناس بتحقیق ام کلثوم شنیده است رسول خدا را که میفرمود نیست دروغ گو آنکه اصلاح میکند میان مردم فینمی خیرا او یقول خیرا پس ظاهر میکند نیکی را از طرفین یا میگوید نیکی را از شک راوی است ینمی بفتح اول و سکون نون و کسر میم است میگویند نمیت الحدیث وقتیکه برسانید آنرا بوجه اصلاح و خواست نیکوئی گفته اند که مراد نفی اصل کذب نیست بلکه مراد نفی گناه کذب است و مبنای این سخن بر آنست که دروغ گفتن در بعضی اوقات که دفع فساد کند وا داشته اند از قبیل اختیار شر قلیل برای خیر کثیر است در روایت مسلم آمده که رخصت نکرده اند کذب را مگر در سه جا در حرب و در اصلاح بین الناس و در سخن زن خود را دوست نداشته باشد بگوید من ترا دوست میدارم پس تجویز آمده در سه جا و قیاس کرده اند بعضی مردم در امثال آن که دفع ضرری میکرده باشد چنانکه شخصی مال خود را بکسی سپرده باشد ظالمی برای غارت مال یا قتل او آید درین وقت گوید این کس پیش من نیست یا او را پنهان کرده ام روا است

2) **باب** قول الامام لاصحابه اذهبوا بنا نصلح گفتن امام به یاران خود بروید با ما اصلاح کنیم میان مردم **حدثنا** محمد بن عبد الله قال حدثنا عبد العزیز بن عبد الله الاویسی واسحق بن محمد الفروی قالا حدثنا محمد بن جعفر عن ابی حازم عن سهل بن سعد ان اهل قباء اقتتلوا حتی تراموا بالحجارة مرویست از سهل بن سعد که ساکنان قبا جنگ کردند بیکدیگر تا آنکه انداختند سنگها بر یکدیگر فاخبر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بذلک فقال اذهبوا بنا نصلح بینهم پس خبر داده شد رسول خدا از آن جنگ مردم قبا فرمود بروید ما را که اصلاح دهیم میان آنها

3) **باب** قول الله عز وجل ان یصالحا بینهما صلحا والصلح خیر فرموده خدای قوی بزرگ اصلاح کنند میان خود ها و صلح بهتر است یصالحا در اصل یتصالحا است تا را بصاد بدل کرده

ایشانرا خدا در سایه خود روزیکه نیست سایه مگر سایه او مردیست که تصدق کرد بصدقه پس پنهان کرد آنرا تا آنکه نمیداند دست چپ او چیزی را که انفاق کرد دست راست او و باید دانست که صدقه مستعمل نمیشود مگر در چیزی که بفقرا دهند و آنچه با غنیا دهند آنرا هدیه و هبه خوانند قوله و ذکر قول وتعالی ان تبدوا الصدقات فنعما هی اگر آشکارا دهید صدقات را پس نیکو چیزیست آنکه آن نیز متضمن حکمت ترغیب دیگرانست و ان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم و اگر پنهان دارید صدقات را و بدهید آنرا بفقرا پوشیده پس آن اخفا بهتر است مر شما را از اعلان که از آفت ریا و سمعه و عدو و از ایذا و مذلت درویش محفوظ است جمهور گویند که این آیه در صدقه تطوع است و نقلکرده طبری و غیر وی اجماع بر آنکه اعلان در صدقه فرض افضلست از اخفا و صدقه تطوع بر عکس آنست و ابو اسحاق زجاج نقلکرده که اخفا زکوة در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم افضل بود و اما بعد از ان پس بد گمانی کرده میشود

اسماء الرجال

ادغام کرده اند و بعضی قرأتها یصلحا واقع است واین آیه در سورهٔ نساء در بارهٔ زن ومرد واقع شده است ماحصل
آنست اگر نفرت کنند بکدیگر مصالحه باید کرد واگر مرد نفرت کند وزن چیزی از مهر خود کم کند یا در قسم و نفقه
وهمچنین اگر زن نفرت کند ومرد چیزی بر نفقهٔ او بیفزاید یا بخششی دیگر کند وبکدیگر راضی شوند رواست **حدثنا**
قتیبة بن سعید قال حدثنا سفیان عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة وان امرأة خافت من بعلها نشوزا او اعراضا قالت واگر زنی
ترسید از شوهر خود بجدائی را و ترفع و تکبر کرد از صحبت وی یا کم نشستن و کمتر سخن کردن با او قالت هو الرجل یری من امرأته
ما لا یعجبه کبرا او غیره فیرید فراقها گفت عائشه این شوهر آن مرد است که می بیند از زن خود چیزی که خوشش نمی آید او را
از روی کبر یا غیر کبر بسبب خلق وعرف پس میخواهد جدائی آن فتقول امسکنی واقسم لی ما شئت پس بگوید زن نگهدار مرا
با خود و قسمت ده مرا از نفقه وجز آن هرچه خواهی قالت فلا بأس اذا تراضیا گفت عائشه پس باکی ندارد وقتی که راضی شوند
بکدیگر بر قسمت **باب** اذا اصطلحوا علی صلح جور فهو مردود وقتی که صلح کردند متنازعان بر صلح ستم وناحق پس آن صلح
مردود و باطل است یعنی لازم نمیشود و اگر کسی بر گرداند از ان صلح رواست صلح جور با رضا قسمت ورد واست که توصیف
خواند **حدثنا** آدم قال حدثنا ابن ابی ذئب قال حدثنا الزهری عن عبید الله بن عبد الله عن ابی هریرة وزید بن خالد الجهنی قالا جاء
اعرابی فقال یا رسول الله اقض بیننا بکتاب الله گفت ابو هریره وزید بن خالد آمد اعرابی وگفت ای رسول خدا حکم کن
میان ما بقرآن یا بحکم خدا ومعنی ثانی بهتر است از انکه حکمی که آنحضرت درین ماده فرموده اند یعنی واخراج ورجم در قرآن
تصریح واقع نشده است لیکن مفهوم میشود از انکه خدا در قرآن فرموده وما آتاکم الرسول فخذوه وهمچنین من اطاع الرسول
فقد اطاع الله از کرمانی مفهوم میشود که آیهٔ رجم در کتاب الله بوده ومنسوخ شده است لفظا وحکم آن باقیست فقام خصمه
فقال صدق اقض بیننا بکتاب الله پس استاد خصم اعرابی وگفت راست گفته است حکم کن میان ما بفرمودهٔ خدا فقال الاعرابی
ان ابنی کان عسیفا علی هذا فزنی بامرأته پس گفت بتحقیق پسر من مزدور بود بر ین مرد پس زنا کرد بزن او فقالوا لی علی ابنک الرجم
پس گفتند مردم لازم بر پسر تو رجم است سنگسار باید کرد او را ففدیت ابنی منه بمائة من الغنم ووليدة پس بدل کردم پسر
خود از ین مرد بصد بز و کنیزک ثم سألت اهل العلم فقالوا انما علی ابنک جلد مائة وتغریب عام پس پرسیدم اهل علم را از ین مسئله
گفتند نیست واجب بر پسر تو مگر صد تازیانه و بر آوردن یکسال از شهر فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لاقضین بینکما بکتاب الله
پس فرمود پیغمبر خدا هر آئینه حکم میکنم میان شما بحکم خدا اما الولیدة والغنم فرد علیک واباده وغنم پس واجب دانست برتو
مطابقت حدیث بترجمه بهمین جز است وعلی ابنک جلد مائة وتغریب عام واما انت یا انیس لرجل اما تو ای انیس فرموده مردی را
انیس تصغیر انس است واین نه انس بن مالک خادم آنحضرت است بلکه انس بن مرثد بن ابی مرثد است حافظ گفته
است بفتح نون وکسر را فاغد علی امرأة هذا فارجمها ان اعترفت پس فردا برو بر زن این مرد پس رجم کن او را اگر اعتراف کند
فغدا علیها انیس فرجمها پس فردا رفت بر وی انیس ودر رجم کرد آن زن را بعد از اعتراف او واین انیس حاکم بود از جانب آنحضرت
بجهت اعتراف او حکم برجم کرده است پس درین واقعه احتیاج بگواهان زنا وگواه بر اعتراف نبوده است **حدثنا**
یعقوب قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن ابیه عن القاسم بن محمد عن عائشة قالت قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد
گفت عائشه فرمود پیغمبر خدا کسی که پیدا کند در شرع ما که اینست چیزی که نیست از شرع پس آن چیز مردود است
و باطل رواه عبد الله بن جعفر المخرمی وعبد الواحد بن ابی عون عن سعد بن ابراهیم مخرمی نسبت بجد عبد الله است که مسور

کتاب الزکوة

حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا
شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج
عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم قال قال رجل
لاتصدقن بصدقة فرمود آنحضرت گفت مردی
از بنی اسرائیل هر آئینه تصدق کنم بصدقه
...

بن مخرمہ است بفتح میم وسکون خاء معجمہ و فتح را وہیم مطابقت حدیث بترجمہ ظاہر است ازانکہ صلح ستم درین شرع روانیست

باب کیف یکتب ھذا ما صالح فلان بن فلان و فلان بن فلان وان لم ینسبہ الی قبیلتہ او نسبہ چگونہ نوشتہ شود

این امر یست کہ صلح کردہ فلان پسر فلان و فلان پسر فلان یعنی ہمین قدر کافیست اگرچہ نسبت کردہ نشود ہر یک از صلح کنندہ بقبیلہ او ویا النسب یا بجد او گفتہ اند اگر مشہور نباشند پس است ہمان قدر وگرنہ نسبت بقبیلہ و اجداد باید کرد

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبۃ عن ابی اسحاق قال سمعت البراء بن عازب قال گفت ابو اسحق شنیدم براء بن عازب را کہ گفت لما صالح رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اھل الحدیبیۃ وقتی کہ صلح کرد رسول خدا مردم حدیبیہ را کہ کفار قریش بودند حدیبیہ بضم حاء مہملہ و فتح دال خفیف یاء ثانیہ است کتب علی بن ابی طالب بینھم کتابا نوشت امیر المومنین علی بن ابی طالب کتاب صلح را فکتب محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فقال المشرکون لا تکتب محمد رسول اللہ پس نوشت علی بن ابی طالب نام آنحضرت باین عنوان محمد رسول اللہ مشرکان گفتند منویس چنین لو کنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لم نقاتلک اگر میبودی تو رسول خدا قتال نمیکردیم ترا فقال لعلی امحہ پس فرمود مر علی را محو کن آنرا قال علی ما انا بالذی امحاہ گفت علی نیستم من آنکہ محو کند آنرا علی رضی اللہ عنہ ادب ورزیدہ و ملاحظہ کرد صفت اوکہ رسول خداست محو کند و بقرینہ دانست کہ امر آنحضرت ایجابی نیست فمحاہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیدہ پس دور کرد آن نوشتہ را رسول خدا بدست خود وصالحھم علی ان یدخل ھو واصحابہ ثلاثۃ ایام و صلح کرد با ایشان برین عہد کہ در آیند آنحضرت و یاران او سال آئندہ سہ روز در مکہ ولا یدخلوھا الا بجلبان السلاح و در نیایند مگر بجلبان سلاح فسألوہ ما جلبان السلاح قال القراب بما فیہ پس پرسیدند آنحضرت را جلبان سلاح چیست فرمود قراب بچیزی کہ اندرو ست از اسلحہ جلبان بضم جیم ولام ہر دو و تشدید با موحدہ و در بعضی نسخ بکسر جیم ولام خطابی گوید احتمال دارد کہ بضم جیم وسکون لام و تخفیف موحدہ باشد و ہمچنین روایت کردہ اند قراب بکسر قاف و را خریطہ از ادیم سازند و در وی شمشیر و کمان و چابک و جز آن انداختہ بر محل آویزند

حدثنا عبید اللہ بن موسی قال حدثنا اسرائیل عن ابی اسحق عن البراء قال اعتمر النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی ذی القعدۃ فابی اھل مکۃ ان یدعوہ یدخل مکۃ گفت براء قصد عمرہ کرد آنحضرت در ماہ ذی القعدہ پس ابا کردند کافران مکہ اینکہ بگذارند آنحضرت را کہ در آید بمکہ حتی قاضاھم علی ان یقیم بھا ثلثۃ ایام تا آنکہ درست کرد امر را و امضای آن نمود ایشان را بر نیابہ اقامت آنجا سہ روز فلما کتبوا الکتاب کتبوا ھذا ما قاضی علیہ محمد رسول اللہ پس وقتیکہ نوشتند وثیقہ صلح نوشتند کہ این امر یست کہ صلح کردہ و امضا نمودہ محمد رسول خدا فقالوا لا نقربھا پس گفتند مشرکان ما اقرار نمیکنیم برسالت تو لو نعلم انک رسول اللہ ما منعناک و اگر میدانیم کہ بتحقیق تو رسول خدائی منع نمیکنیم ترا از در آمدن ولکن انت محمد بن عبد اللہ و لیکن تو محمد بن عبد اللہ ہستی نزد ما همین را نویسد قال انا رسول اللہ و انا محمد بن عبد اللہ فرمود من رسول خدایم و من محمد بن عبد اللہ ام ثم قال لعلی امح رسول اللہ قال لا واللہ لا امحوک ابدا پس فرمود مر علی را محو کن لفظ رسول اللہ را گفت علی نی بخدا کہ محو نمیکنم ترا یعنی این صفت رسالت ترا ہرگز فاخذ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الکتاب پس گرفت رسول خدا آن نوشتہ را فکتب ھذا ما قاضی علیہ محمد بن عبد اللہ پس نوشت آنحضرت این چیزیست کہ صلح کردہ بروی محمد بن عبد اللہ نسبت کتابت بآنحضرت بطریق مجاز بنابر امر بکتابت است بعضی گویند آنحضرت خود نوشت باعجاز و خرق عادت و نیز گویند کہ امی آنستکہ

تصدق کردہ شد امشب بر زناکاری فی لفظ اللیلۃ در روایت مسلم در ہر سہ جا است فقال اللھم لک الحمد علی زانیۃ پس گفت شکر ست وقوع تصدق بر زانیہ بطریق مذکور لا تصدقن بصدقۃ فخرج بصدقتہ فوضعھا فی ید غنی این بار نہاد صدقہ را در دست توانگری فاصبحوا یتحدثون تصدق علی غنی تصدق کردہ شد بر توانگری فقال اللھم لک الحمد علی سارق وعلی زانیۃ وعلی غنی شکر ست بر تصدق دزد و بر زانیہ و بر توانگر کہ در ہر بار بیجا واقع شد فاتی پس آمدہ شد آن مرد یعنی نمودہ شد او را در خواب فقیل لہ پس گفتہ شد مر او را اما صدقتک علی سارق اما صدقہ تو بر دزد پس مقبولست و مصلحت فلعلہ ان یستعف عن سرقتہ زیرا چہ شاید کہ آن دزد پارسائی ورزد و باز آید از دزدی خود در آن روز کہ قوتی بوی رسید حاجتست واما الزانیۃ فلعلھا ان یستعف عن زناھا واما زانیہ کہ تصدق کردی بر آن پس شاید کہ وی باز ماند روزی از زنا واما الغنی فلعلہ یعتبر فینفق مما اعطاہ اللہ واما توانگر پس شاید کہ وی عبرت گیرد و قیاس کند پس انفاق کند از مالی کہ دادہ است او را خدا اینقدر ظاہر است در آنکہ نیت متصدق اگر صالح است قبول کردہ شود صدقہ او اگرچہ در واقع بی موقع افتد

باب اذا تصدق علی ابنہ وھو لا یشعر چون انفاق کند کسی بر پسر خود حال آنکہ خبر ندارد کہ وی پسر او ست جائز باشد اگرچہ تصدق بر اولاد خود دیدہ و دانستہ جائز شود و بعد از اطلاع اعادہ واجب نگردد

حدثنا ... بن یوسف قال اخبرنا اسرائیل ... ابی اسحاق سبیعی قال حدثنا ابو جویریۃ بضم جیم حطان بکسر حاء مہملہ و تشدید طاء مہملہ در آخر نون ابن جفاف بضم جیم و تخفیف فا اولی جرمی بفتح جیم و سکون راء ...

نیکو کتابت نکند نه آنکه اصلا نویسد و در روایات دیگر آمده که آنحضرت تعلیم کرده که دور المیم و طول الالف
آنحضرت علم کتابت داشت ولیکن استعمال نکرده بود ولا یدخل مکة سلاحا الا فی قراب در نیارد در مکه سلاح را مگر در قراب
وان لا یخرج من اهلها باحد ان اراد ان یتبعه واینکه نه برآید از اهل مکه بهیچ کس اگر خواهد کسیکه همراهی کند آنحضرت را
وان لا یمنع احدا من اصحابه اراد ان یقیم بها واینکه منع نکند هیچ یکی را از یاران خود که خواهد اقامت بمکه آن حضرت چون بعلم
الهی معلوم کرده بود که این مشرکان برین صلح نخواهند ماند و آخر مخذول و منکوب میشوند از ین شرطها
باکی نداشت فلما دخلها ومضی الاجل پس وقتی که در آمد بسال آینده و مکه را و نزدیک رسید مدت اقامت اتوا علیا
فقالوا قل لصاحبك اخرج عنا فقد مضی الاجل آمدند علی ابن طالب را پس گفتند بگو مر یار خود را برآید از نزد ما بتحقیق
گذشت مدت میعاد فخرج النبی صلی الله علیه وآله وسلم فتبعتهم ابنة حمزة پس برآمد آنحضرت با یاران پس همراهی کرد ایشان
را دختر حمزه که نام او عمارة یا امامه است ظاهرا دختران و اطفال داخل عهدنامه نبودند یا عم یا عم میگفت آنحضرت را
ای عم ای عم معلوم شده است که آنحضرت برادر رضاعی حمزه نیز بود بنا بر آن دختر حمزه آنحضرت را عم گفته
فتناولها علی فاخذ بیدها وقال لفاطمة پس گرفت او را علی بن ابی طالب پس گرفت دست او را و گفت مر فاطمه زهرا
را رضی الله عنها دونك ابنة عمك احملیها بگیر دختر عم خود را بردار او را در هودج خود فاختصم فیها علی وزید وجعفر پس
خصومت کردند بعد از آنکه بمدینه آمدند در نگهداشتن آن دختر علی ابن ابی طالب و زید بن حارثه و جعفر برادر علی فقال علی انا احق
بها وهی ابنة عمی پس گفت علی من سزاوارترم باو و حال آنکه او دختر عم من است وقال جعفر ابنة عمی وخالتها تحتی
و گفت جعفر وی دختر عم منست و خاله او اسما بنت عمیس زوجه منست وقال زید ابنة اخی و گفت زید وی
برادر زاده منست از آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم برادری داده بود میان او و میان حمزه فقضی بها
النبی صلی الله علیه وآله وسلم لخالتها وقال الخالة بمنزلة ام پس حکم کرد بآن دختر و داد پیغمبر خدا برای خاله او که زوجه جعفر
بود و فرمود خاله بجای مادر است در حضانت یعنی هیچکس از ین سه کس نداد و حواله کرد او را بخاله او وقال لعلی
انت منی وانا منك و گفت مر علی را تو از منی و من از توام یعنی باین گرامی تشریف تسلی علی نمود وقال لجعفر اشبهت
خلقی وخلقی و گفت مر جعفر را مشابهت داری تو بصورت من و بسیرت من وقال لزید انت اخونا وموالنا و فرمود
مر زید را تو برادر مائی و دوست مائی هر یک را بعنایت خاص شادمان کرد تا از نایافتن دختر حمزه ناخوش نشوند

باب الصلح مع المشرکین

در بیان صلح کردن با مشرکان فیه عن ابی سفیان درین معنی روایت است از ابو سفیان
اشارت است بحدیثی که هرقل با ابو سفیان کرده و مکرر ایراد یافته وقال عوف بن مالك عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم ثم
تکون هدنة بینکم وبین بنی الاصفر و گفت عوف بن مالک از پیغمبر خدا پس تر می باشد صلح میان شما
و میان رومیان و اینخبر را آنحضرت از زمان آینده داده است هدنة بضم ها و سکون دال بمعنی صلح است
بنی الاصفر رومیان را گویند از آنرو که در وقتی از اوقات حبشه بر اینها غالب آمده تصرف در زنان اینها کرده بودند
واز آنجا اولاد زرد رنگ برآمدند باختلاط سیاهی حبشه و سفیدی رومیان و گویند اصفر مردی بود از رومیان
که الآن همه را نسبت بوی میکنند وفیه عن سهل بن حنیف واسماء والمسور و در باب صلح مشرکان روایتی است از سهل بن
حنیف و اسماء بنت ابی بکر و مسور بن مخرمه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی و این حدیث

یتصدق بها و بود پدر من یزید که برآورد دینارها
که تصدق کند بدان فوضعها عند رجل فی
المسجد پس نهاده بود آنرا نزد مردی در مسجد
و اذن داده بود او را بتصدق آن بر هر که محتاج
باشد فجئت فاخذتها پس آمدم پس گرفتم
آنرا از آن مرد بتصدق دادن وی بموجب اذن
مطلق فاتیته بها پس آوردم پدر خود را برای
صدقه فقال پس گفت پدر والله ما ایاك
اردت پس سوگند خدا نه ترا خواسته بودم
باین صدقه بلکه خواسته بودم عموم فقرا را فخاصمته الی رسول الله پس
سوال و جواب کردم با او نزد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم فقال پس فرمود آنحضرت
لك ما نویت مر تراست آنچه نیت کردی تو
یا یزید از تصدق بر محتاج و اجر آن که پسر تو
نیز محتاجست ولك ما اخذت و مر تراست
حلال آنچه گرفتی یا معن زیرا چه گرفتی بنا بر احتیاج
و دادن وکیل صاحب مال ترا باختیار خود
بر طبق اذن عام و عموم این لفظ دلیل است
بر مدعای عام این باب بلکه بر مدعای باب سابق
نیز بقیاس

باب الصدقة بالیمین

ذکر دادن صدقه بدست راست واشعار استحباب
آن حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی
قطان عن عبید الله بتصغیر ابن عمر عمری

بعد از هفت باب در کتاب الشرکة مذکور خواهد شد وقال موسى بن مسعود حدثنا سفيان بن سعيد عن ابی اسحاق عن البراء بن عازب
قال صالح النبي صلى الله عليه وآله وسلم المشركين يوم الحديبية على ثلثة اشياء گفت براء بن عازب صلح کرد پیغمبر خدا
مشرکان را روز حدیبیه بر سه چیز على ان من اتاه من المشركين رده اليهم برینکه کسی که آید نزد آنحضرت از مشرکان در حالیکه مسلمان
شده باز دهد آنرا بسوی مشرکان ومن اتاهم من المسلمين لم يردوه وکسی که بیاید ایشان را از مسلمانان باز ندهند اورا
وعلى ان يدخلها من قابل ويقيم بها ثلثة ايام وبرینکه در آید آنحضرت بمکه در سال آینده واقامت کند سه روز ولا يدخلها
الا بجلبان السلاح السيف والقوس ونحوه ودر نیاید مکه را مگر بخریطه سلاح که شمشیر وکمان ومانند آنست فجاء ابو جندل
يحجل في قيوده پس آمد ابو جندل که راه می پیماید بر سرین خود در زنجیرها ابو جندل بفتح جیم وسکون نون وفتح دال نام
او عاص بن سهل است مسلمان شده بود در مکه وپدر او ویرا زنجیر کرده نگاه داشتی در حدیبیه خود را باینحال رسانید
يحجل بر وزن ينصر است بمعنی رفتن بر سرین فرده اليهم پس باز داد اورا آنحضرت بآنها قال ابو عبد الله لم يذكر مؤمل عن سفيان ابا
جندل وقال الا بجلب السلاح گفت مولف ذکر نکرده است مؤمل در روایت خود از سفیان ابا جندل را وگفت الا بجلب
الا بجلب السلاح بجای الا بجلبان السلاح الخ **حدثنا** محمد بن رافع قال حدثنا سريج ابن النعمان قال حدثنا فليح عن نافع عن
ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خرج معتمرا مرویست از ابن عمر که رسول خدا بیرون آمد از مدینه در حالی که نیت عمره
کرده بود فحال كفار قريش بينه وبين البيت پس حائل شدند کافران قریش میان آنحضرت ومیان بیت الله ونگذاشتند
که طواف کند وعمره بجا آرد فنحر هديه وحلق رأسه بالحديبية پس نحر کرد شتری که برای هدی آورده بود وتراشید سر خود را
وقاضاهم على ان يعتمر العام المقبل وصلح کرد ایشان را برینکه عمره کند سال آینده ولا يحمل سلاحا عليهم الا سيوفا وبر ندارد سلاحی
بر ایشان مگر شمشیرها ولا يقيم بها الا ما احبوا واقامت نکند بمکه مگر مدتی که خواهند آنها فاعتمر من العام المقبل فدخلها كما كان
صالحهم پس عمره کرد سال آینده ودر آمد مکه را چنانکه صلح کرده بود ایشان را فلما اقام بها ثلثا امروه ان يخرج فخرج پس هرگاه
اقامت کرد بمکه سه روز گفتند که بر آید پس بر آمد آنحضرت باصحابه **حدثنا** مسدد قال حدثنا بشر قال حدثنا يحيى عن بشير
بن يسار عن سهل بن ابي حثمة قال انطلق عبد الله بن سهل ومحيصة بن مسعود بن زيد الى خيبر وهي يومئذ صلح مرویست از سهل بن ابی حثمه
گفت رفت عبد الله بن سهل ومحیصه بن مسعود بن زید بسوی خیبر واهل خیبر درین روز صلح داشتند با مسلمانان **باب**
الصلح في الدية در بیان صلح کردن در دیت بدل قصاص **حدثنا** محمد بن عبد الله الانصاري قال حدثني حميد ان انسا
حدثهم ان الربيع وهي ابنة النضر كسرت ثنية جارية انس بن مالک حدیث کرد حاضران را که ربیع وآن دختر نضر است شکست
دو دندان پیش جاریه فطلبوا الارش وطلبوا العفو پس طلبیدند قوم جاریه بدل را وطلبیدند قوم ربیع عفو را فابوا
پس ابا کردند قوم جاریه عفو را فاتوا النبي صلى الله عليه وآله وسلم فامر بالقصاص پس آمدند هردو قوم نزد پیغمبر خدا پس
فرمود بقصاص فقال انس بن النضر اتكسر ثنية الربيع يا رسول الله پس گفت انس پسر نضر برادر ربیع آیا می شکنی دندان
ربیع را ای رسول خدا یعنی این حکم قطعی است لا والذي بعثك بالحق لا تكسر ثنيتها نیست چنین وسوگند کسی که فرستاده است ترا بحق
وراستی شکسته نمیشود دندان او فقال يا انس كتاب الله القصاص فرمود ای انس حکم خدا قصاص است فرضي القوم وعفوا پس
راضی شدند قوم جاریه وعفو کردند فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان من عباد الله من لو اقسم على الله لابره پس فرمود
پیغمبر خدا بتحقیق از بندهای خدا کسی است اگر سوگند خورد اعتماد بر خدا وکرم او کرده هر آینه راست گو میسازد او را اجابت میکند

وطلق است بدان هر که مسلط باشد در چیزی از امور
مسلمین از سائر ولاة وحكام وشاب نشاء
في عبادة الله دیگر جوانی که پیدا شده در بندگی
خدا ونشو ونما یافته دران با وجود غلبه شهوت
وکثرت دواعی آن درین هنگام ورجل قلبه
معلق في المسجد ودیگر مردی که دل او آویخته
است در مسجد با نتظار حضور جماعت اگرچه
از نماز فارغ شده آمده ورجلان تحابا في
الله ودیگر دو مرد که دوستی پیدا کرده اند بهر رنگ
در دین خدا بی غرض دنیاوی اجتمعا عليه
وتفرقا عليه جمع شوند بر محبت في الله وجدا
شوند بران یعنی محبت در هر حال دارند ورجل
دعته امرأة ذات منصب وجمال فقال
اني اخاف الله ودیگر مردی که خواست او را زنی

ومیگردانند و را از جمله مخلصان و مقربان زاد الفزاری عن حمید عن انس فرضی القوم وقبلوا الا رش زیاده کرده است
برین روایت فزاری از حمید طویل از انس بن مالک پس راضی شدند قوم او و قبول کردند بدل را از مال و همین زیادتی مؤید
ترجمه است **باب** قول النبی صلی الله علیه وآله وسلم للحسن بن علی در فرموده پیغمبر خدا امام حسن بن علی را ابنی هذا سید و
لعل الله ان یصلح به بین فئتین پسر من این یعنی حسن بن علی سید است و مقتدا و شاید که خدا اصلاح کند بسوی
میان دو لشکر یعنی دو فئه عظیمتین هم هست و آنحضرت باین قول خبر داده است از صلحی که امام حسن با معاویه کرد و تفویض
نمود امر خلافت را بمعاویه چنانکه در کتب سیر بتفصیل مذکور است و فی قوله تعالی فاصلحوا بینهما و در بیان فرموده خدا پس
صلح کنید میان متنازعان و اشارت است درین آیت که صلح مستحب است **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا سفیان عن ابی
موسی قال سمعت الحسن گفت ابو موسی شنیدم حسن بصری را یقول استقبل والله الحسن بن علی معاویة بکتائب امثال
الجبال میگوید پیش آمد بخدا سوگند حسن بن علی معاویه را با لشکرها مانند کوهها فقال عمرو بن العاص انی لاری کتائب
لا تولی حتی تقتل اقرانها پس گفت عمرو بن عاص بتحقیق می بینم لشکرهای که پشت داده نمیشوند تا آنکه بکشند اقران خود را
فقال له معاویة وکان والله خیر الرجلین پس گفت مر او را معاویه و بود معاویه بخدا بهترین این دو مرد که عمرو بن عاص
و معاویه اند و این قول حسن بصری است بطریق جمله معترضه در میان آورده مقصود آنست که معاویه بهتر از عمرو بود از آنکه
باعث بود معاویه را بر جنگ و معاویه باعث صلح ای عمرو ان قتل هؤلاء هؤلاء وهؤلاء هؤلاء من لی بامور الناس ای عمرو اگر بکشند
اینجماعه لشکر مرا و لشکر من آنجماعه را من لی بامور الناس کیست مرا که متکفل شود بکارهای مردم من لی بنسائهم من لی
بضیعتهم کیست که متعهد شود بعیال اینها و اموال اینها یعنی ترک مقاتله باید کرد و صلح باید نمود فبعث الیه رجلین من
قریش من بنی عبد شمس پس فرستاد معاویه بسوی حسن دو مرد را از قریش از اولاد عبد شمس که از
اقربای او بودند عبد الرحمن بن سمرة وعبد الله بن عامر بن کریز یکی عبد الرحمن بن سمره و عبد الله بن عامر بن کریز است کریز بضم کاف و فتح را و سکون یا و تحتیه آخر زا است
فقال اذهبا الی هذا الرجل پس گفت معاویه بروید نزد این مرد که حسن بن علی است فاعرضا علیه وقولا له واطلبا الیه پس عرض کنید بر حسن صلح را و
بگوئید مر او را و طلب کنید نزد وی کرامی گوید معنی آنست که بسپارید مطلوب خود را بوی پس طلب شما منتهی باشد
یعنی هر چه گوید از مطالب خود قبول کنید و متعهد شوید فاتیاه فدخلا علیه فتکلما وقالا له وطلبا الیه پس آمدند هر دو
نزد او پس کلام کردند و گفتند با وی و طلب کردند نزد وی فقال لهما الحسن بن علی انا بنو عبد المطلب پس گفت مر آن هر دو را
وکسیکه بما آمده بود بتحقیق ما اولاد عبد المطلبیم که بشرافت و کرامت به همگنان سلوک کرده ایم قد اصبنا من هذا المال
بتحقیق رسیده و دریافته ایم ازین مالها بسبب خلافت چیزی که گذشته است ما را عادت در انفاق و بخشش بر اهل
و عیال و متعلقان و محتاجان اگر کسی شویم از خلافت قطع عادت و ترک شیمه مرضیه خود کرده باشیم وان هذه
الامة قد عاثت فی دمائها و بتحقیق این مردم که با ما همراه اند فراخ دست اند در قتل و افساد در خونریزی خود و نمی آرامند
نمیشوند مگر بما اسا عاثت بعین مهمله و ثاء مثلثه و تناة فوقیه یعنی بشتاب در قتل و افساد است قالا فانه یعرض علیک
کذا وکذا ویطلب الیک ویسألک گفتند هر دو معاویه عرض میکند بر تو چنین و چنین از مواجب و اموال و ثیاب
و می سپارد مراد خود را بسوی تو و سوال میکند ترا صلح را قال فمن لی بهذا قالا نحن لک به گفت حسن کیست که متعهد
شود مرا باین عهد گفتند که ما متعهد و ضامنیم برای تو بآنچه مقرر میکند معاویه فما سألهما شیئا الا قالا نحن لک به

از درد و خوف الهی و رجال دیگر نیز در احادیث دیگر باین مراتب مذکور گشته اند و عدد نفی نیست در نفی ما عدای آن **حدثنا** علی بن الجعد قال اخبرنا شعبة قال اخبرنی معبد بفتح میم و موحده بن خالد قال سمعت حارثة بن وهب الخزاعی یقول سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول تصدقوا تصدق کنید و غنیمت دانید وجود آن را فسیأتی علیکم زمان یمشی الرجل بصدقته پس نزدیکست که بیاید بر شما زمانی که ببرد مرد صدقه خود را تا بکسی بدهد فیقول الرجل لو جئت بها بالامس لقبلتها پس میگوید آنمرد که می آرند نزد وی صدقه را اگر می آوردی تو این صدقه را دیروز یعنی پیش ازین هر آئینه قبول میکردم آنرا فاما الیوم فلا حاجة لی فیها اما امروز پس نیست حاجت مرا در آن چون شیخ مولف ذکر کرد این حدیث را بوی در تقریب ذکر صدقه همین آورد آنرا درین باب و وجه مناسبت ذکر آن درینمقام که در آن مجلس اتفاق شد لازم نیست که بر ما منکشف باشد چنانکه در مقدمه بیان یافت **باب** من امر خادمه بالصدقة ولم یناول بنفسه جواز عمل کسیکه بفرماید خدمتگار خود را بدادن صدقه و ندهد آنرا بدست خود ذکر آن بعد از باب سابق اشعار است بآنکه لازم نمی آید از بودن صدقه بیمین منع از اعطاء آن از دست غیر اگرچه مباشرت بدست و یمین خود اولی است وقال وگفت ابو موسی الاشعری عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم هو احد المتصدقین خادم یعنی تحویلدار که تصدق کند از مال مالک بنحویکه موافق مرضی مالک باشد یکی از دو متصدق است دویمی مالک است که از مال وی میدهد و این تعلیق بعد از شش باب موصولا بیاید **حدثنا** عثمان بن ابی شیبة ابو الحسن کوفی برادر ابو بکر بن ابی شیبه قال حدثنا جریر بن عبد الحمید عن منصور بن قاسم عن شقیق عن ابی سلمه عن مسروق عن عائشة قالت قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا انفقت

پس طلب کرد و گفتند از نزد وی مگر آنکه قبول کرد ند و گفتند که ما التماس آنیم فصالحه پس صلح کرد حسن بن علی معاویه را و تفویض خلافت کرد لیکن با بی معهود منقوضست از ابن اثیر در کامل که امام حسن پیش از آنکه این فرستاد با کله معاویه بسند مکتوبی بمعاویه مشتمل بر تفویض امر بوی بشرطی چند فرستاده بود و معاویه مصحوب این فرستاده صحیفه که بپایان آن مهر کرده بود ارسال داشته و نوشته که بر پایان این صحیفه مختوم هر طلبی که خواهی بنویسید که مقبول و مبذول خواهد شد حسن بن علی که احق الناس باین امر بود محض و باعث بر تسلیم ملک گردید نه قلت اسباب و ذلت انصار بلکه تشریعیی که موافق مصلحت است و مصلحت دین بود قرار داد و از جمله شرایط آن بود کرانچه در بیت المال کوفه است و آن پنج هزار هزار بود بسپارند بان امام و خراج فارس مخصوص بمتعلقان باشد و هم از کامل ابن اثیر نقل کرده که چون امر خلافت بمعاویه تفویض یافت مبلغ سی صد هزار و هزار جامه و سی بنده و صد شتر با بنده فرستاد پس از ین امام بمدینه مراجعت فرمود و اینهمه مذکور در روایت قسطلانی است والله اعلم قال الحسن ولقد سمعت ابا بکرة یقول رایت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم علی المنبر گفت حسن بصری و بتحقیق شنیدم ابا بکره را میگفت دیدم پیغمبر خدا را بر منبر والحسن بن علی الی جنبه وهو یقبل علی الناس مرة وعلیه اخری و حسن بن علی بجانب پهلوی آنحضرت بود و آنحضرت روی میکرد بسوی مردم یکباری و بر حسن بار دیگر ویقول ان ابنی هذا سید و میفرمود تحقیق این پسر من سید است ولعل الله ان یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین و شاید که خدا اصلاح دهد بوی میان دو گروه بزرگ از مسلمانان خبر داده است آنحضرت از راه کشف باین مصالحه که واقع شد میان مسلمانان قال ابو عبدالله قال لی علی بن عبد الله گفت مولف رح گفته است مرا علی بن عبد الله مدینی انما ثبت عندنا سماع الحسن من ابی بکرة بهذا الحدیث ثابت نشده است نزد ما سماع حسن بصری از ابی بکره مگر ازین حدیث

باب

هل یشیر الامام بالصلح آیا و است که اشارت میکند امام بصلح درمیان اهل خصومت حدثنا اسمعیل بن ابی اویس قال حدثنی اخی عن سلیمان عن یحیی بن سعید عن ابی الرجال محمد بن عبد الرحمن ان امه عمرة بنت عبد الرحمن مرویست از ابی الرجال که محمد بن عبد الرحمن است که مادر او عمره دختر عبد الرحمن بن سعد بن زرارهٔ انصاری است قالت سمعت عائشة تقول سمع رسول الله صلی الله علیه واله وسلم گفت عمره شنیدم عائشه را که میگفت شنید رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی صوت خصوم بالباب عالیة اصواتهما آواز اهل خصومت بر در خود در حالی که بلند کننده اند آوازهای خود را واذا احدهما یستوضع الاخر ویسترفقه فی شیء ناگاه یکی از آن مرد و طلب میکند که وضع کند یعنی بگذارد چیزی از دین خود و طلب رفق و مهربانی میکند او را در مهلت و حسن تقاضا وهو یقول والله لا افعل و آن دیگر میگوید بخدا که رفق و مهربانی و وضع نمیکنم فخرج علیهما رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فقال این المتالی علی الله لا یفعل المعروف پس بر آمد رسول خدا برین هر دو اهل خصومت و فرمود کجاست سوگند خورنده بر خدا که نمیکند کاری که مشروع و مستحب است متالی بضم میم و فتح تاء مثناة و همزه و تشدید لام مکسور کسیکه مبالغه کند در سوگند مشتق است از ایلاء بمعنی سوگند فقال انا یا رسول الله فله ای ذلک احب پس گفت حالف منم ای رسول خدا پس مر خصم راست هر کدام که دوست دارد از وضع و رفق مطابقت حدیث با آنست که آنحضرت از روی عتاب فرمود لا یفعل المعروف پس اشارت کرد بصلح حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن جعفر بن ربیعة عن الاعرج قال حدثنی عبد الله بن کعب بن مالک عن کعب بن مالک انه کان له علی عبد الله بن ابی حدرد الاسلمی مال مرویست از کعب بن مالک که بتحقیق شان اینست

باب

لا صدقة الا عن ظهر غنی لفظ حدیثی است که روایت کرده آنرا احمد و مؤلف در وصایا تعلیقا یعنی نیست صدقه محبوب و مطلوب مگر آنچه ناشی از غنا باشد یعنی از مال فاضل از حاجت نفس و عیال ومن تصدق وهو محتاج او اهله محتاج او علیه دین و کسیکه تصدق کند بحالیکه وی حاجتمند است یا اهل او محتاج است یا بر ذمه او دین وام است فالدین احق ان یقضی من الصدقة والعتق والهبة پس دین اولی در معنی و سست از واجب حق نفس و عیال سزاوار تر است ادا از صدقه و دادن بمحتاج و آزاد کردن بنده و بخشیدن بغیر محتاج وهو رد علیه و آن صدقه و آنچه در معنی او است از تبرع و عتق و جز آن باز گشت است برو و نا مقبول زیرا که ادای واجب مقدم است بر تطوع لیس له ان یتلف اموال الناس او را که تلف کند اموال مردم را که بر ذمه او و گشته و نداده استعار است بآنکه تبرع از مال پیش از ادای دین در حکم اتلاف است مر اموال مردم را وقال النبی و فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم من اخذ اموال الناس یرید اتلافها اتلفه الله کسیکه بگیرد اموال مردم بحالیکه میخواهد ضایع و هلاک کردن آنرا هلاک میکند او را خدای تعالی الا ان یکون معروفا بالصبر کلام مصنف است که تخصیص میدهد بدان عموم لا صدقة الا عن ظهر غنی را بجمع کردن میان روایات زیرا که وارد شده بهترین صدقه آنست که مرد قلیل المال بمشقت کشد و بدهد خود بدهد و هیچ منافی نبود مذکور را پس میگوید صدقه بی غنا محبوب نبود مگر آنکه باشد صدقه دهنده مشهور بصبر و ثبات بر فاقه و احتیاج فیؤثر علی نفسه ولو کان به خصاصة پس ایثار را اختیار کند معروف بصبر بر حاجت خود اگر چه بوی فقر و حاجت باشد و تواند که مستثنا راجع بمن تصدق وهو محتاج الی آخره باشد یعنی ازینهمه اشخاص احق اند بصرف مال بر آنها مگر آنکه باشد محتاج یا اهل او یا صاحب دین معروف بصبر و ظاهر اولست بقرینه کفعل ابی بکر حین تصدق بماله یعنی جایز است ایثار معروف بصبر چون عمل ابی بکر صدیق رضی الله عنه وقتیکه تصدق کرد

اسماء الرجال

اسحاق بن منصور

که بود مر او را بر ذمه عبد الله بن ابی حدرد الاسلمی مالی فلقیه فلزمه حتی ارتفعت اصواتهما پس پیش آمد کعب بن مالک عبد الله
را در مسجد پیغمبر خدا و محکم گرفت در طلب تقاضای دین خود تا آنکه بلند شد آوازهای هردو فمر بهما النبی صلی الله علیه وآله وسلم
پس گذشت نزد هردو رسول خدا فقال یا کعب فاشار بیده کانه یقول النصف پس فرمود ای کعب و اشارة کرد
بدست چنانستی که میفرماید نصف مال خود بگیر فاخذ نصف ما علیه وترک نصفا پس گرفت کعب نصف چیزی که بر عبد الله بن
ابی حدرد بود و گذاشت نصف دیگر را **باب** فضل الاصلاح بین الناس والعدل بینهم در بیان فضیلت اصلاح میان مردم
و عدالت کردن میان ایشان از قبیل عطف عام بر خاص است عدل شامل است اصلاح ذات البین وغیر آنرا

حدثنا اسحق بن منصور قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کل سلامی
من الناس علیه صدقة گفت ابو هریره فرمود رسول خدا هر بندی از استخوان مردم بر وی صدقه و شکری لازم است اگر
استخوانها منفصل نداشتی آدمی قادر بر حرکات و قبض و بسط نبودی پس بر همه آن شکری واجب سلامی بضم سین و تخفیف
لام بمعنی مفاصل استخوان که سیصد و شصت است وجه تخصیص سلامی آنست که متضمن دقائق صنعت الهی است چنانکه
عقول دران متحیر است و افهام در درک آن سرگردان و نیز میتوان گفت که اشارتست درین تخصیص که هرگاه بر سلامی
که قلیل ترین اجزای آدمی است شکر واجب است غیر آن از جوارح عظام که کارهای شگرف ازان میسر است زیاده بران
واجب و لازم خواهد بود کل یوم تطلع فیه الشمس یعدل بین الناس صدقة در هر روزی که طلوع میکند در وی آفتاب عدالت
میکند مکلف در میان مردم صدقه ایست که ادای شکر الهی تعالی را متضمن است و حدیث بهمین جزء که مشعر است بفضیلت عدالت
مطابق ترجمه است **باب** اذا اشار الامام بالصلح فابی حکم علیه بالحکم البین وقتی که اشارت کند امام بصلح میان اهل
خصومت پس ابا آورد از صلح و راضی نشد بآن حکم کند بر وی حکمی که ظاهر است چنانکه اورا مجال گفت گو نماند **حدثنا**
ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی عروة بن الزبیر ان الزبیر کان یحدث انه خاصم رجلا من الانصار قد شهد بدرا مرویست
از عروه که زبیر حدیث میکرد که وی خصومت کرد مردی را از انصار که حاضر شده است غزوه بدر را الی رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم فی شراج من الحرة کانا یسقیان به کلاهما خصومت کردند نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در جوی آبی که از حره مدینه بود و آب میدادند
بآن جوی هردو سبزه زار خود را و گویا نزاع داشتند در تقدیم و تاخیر شراج بمعجمه مکسوره و را و جیم است کلاهما بفتح کاف
و لام و همزه بمعنی گیاه است فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم للزبیر اسق یا زبیر ثم ارسل الی جارك پس فرمود رسول خدا
مر زبیر را آب ده ای زبیر زراعت خود را پس بگذار آنرا بطرف همسایه خود فغضب الانصاری فقال یا رسول الله ان کان
ابن عمتك پس خشم کرد انصاری و گفت ای رسول خدا تقدیم کردی زبیر را ازانجهت که پسر عمه تست وی پسر صفیه
بنت عبد المطلب است لام را از انکان حذف کرده اند و ان مخففه ازان مفتوحه شده است و در بعضی روایات
آنکان آمده است بهمزه استفهام فتلون وجه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس رنگین شد از خشم روی رسول خدا
از نافهمیدگی و سوء ادب که از انصاری دید ثم قال اسق ثم احبس حتی یبلغ الجدر باز فرمود آب ده باغ خود را پس نگهدار
تا آنکه برسد دیوار را جدر بفتح جیم و سکون دال و را بمعنی جدار است بعضی گویند مراد اینجا بیخ حائط است یا بیخ
درختان است فاستوعی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حینئذ حقه للزبیر پس استیفا کرد و تمام داد رسول خدا
حق آب یا حق زبیر مر زبیر را وکان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قبل ذلك اشار علی الزبیر برای سعة له وللانصاری وبود رسول خدا

بروی و ثلث طبری گفته صواب باعتبار جواز
قول اول است و مختار برای استحباب قول اخیر
تا جمع شود میان قصه ابی بکر و حدیث کعب
فکذلك آثر الانصار المهاجرین و همچنان
که ابو بکر صدیق کرد ایثار کردند انصار مهاجران را
وقتیکه قدوم آوردند مدینه را تمهیدیست بمنازل
و اموال و جز آن ونهی النبی صلی الله علیه
وآله وسلم عن اضاعة المال ومنع کرده است
آنحضرت از ضایع کردن مال فلیس له ان
یضیع اموال الناس بعلة الصدقة پس
نمیرسد متصدق را اینکه ضایع گرداند اموال
مردم را بسبب تصدق بخوبیکه معلوم شد
فقال کعب بن مالك و گفت کعب که حاضر
شده عقبه ثانیه را و یکی از شعرای آنحضرت است
و یکی ازان سه کسانیکه تخلف کردند از غزوه تبوك
و باز توبه کردند و نازل شد آیه در قبول توبه ایشان
چنانچه در تفسیر سوره توبه مذکور شود ان شاء الله
ان من توبتی ان انخلع من مالی صدقة الی
الله والی رسوله بتحقیق از تتمه توبه من آنست
که بیرون آیم و جدا شوم از مال خود بجهت صدقه
یا بجائیکه بگردانم آنرا صدقه بسوی خدا و رسول
وی قال امسك علیك بعض مالك فهو
خیر لك فرمود نگهدار بر خود بعضی از مال خود را که
آن بهتر است برای تو که آنقدر شعبت صبر و
قوت توکل نداری که ابو بکر صدیق داشت یعنی
قدری برای خود باقی دار تا پریشان خاطر نشوی
نزد احتیاج قلت فانی امسك سهمی الذی
بخیبر کعب گوید گفتم پس تحقیق من نگاه میدارم
حصه خود را که بخیبر است **حدثنا** عبدان
قال اخبرنا عبد الله بن مبارک عن یونس
عن الزهری قال اخبرنی سعید بن المسیب
انه سمع ابا هریرة عن النبی صلی الله علیه و
آله وسلم قال خیر الصدقة ما کان عن ظهر
غنی بهترین صدقه آنست که باشد ناشی از غنا
و مصاحب بعدم احتیاج در حوائج نفس و عیال
نه آنکه صدقه دهد و خود محتاج و فقیر ماند وابدأ
بمن تعول و آغاز کن در تصدق بانفاق بکسیکه
بار برداری وی میکنی یعنی عیال مقدم اند در
انفاق و بعد از قضای حوائج ایشان از آنچه
فاضل ماند باجنبی تصدق کن و بودن بهترین
صدقه جهد المقل چنانچه در حدیث ابی داؤد آمده

پیش از نیحکم اشارت کرده بود بر زبیر برای خود از روی مسامحه مر ورا و مر انصاری را یعنی فرمود بر زبیر که مسامحه کند با همسایهٔ خود فلما احفظ الانصاری رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم استوعی للزبیر حقه پس هرگاه در غضب آورد انصاری رسول خدا را مستحق زیاده برین توبیخ بود استیفا کرد مر زبیر را حق او فی صریح الحکم در صریح حکم که از روی حق کرد حفظ و لفظ و معنی مطابق اغضب است قال عروة قال الزبیر والله ما احسب هذه الآیة نزلت الا فی ذلک گفت زبیر بخدا که گمان ندارم این آیت را که نزول یافته مگر درینحال فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم الآیة حاصل آیت آنست که مسلمان نمیشوند مگر وقتی که راضی شوند بحکم رسول خدا

باب الصلح بین الغرماء واصحاب المیراث والمجازفة فی ذلک

در بیان صلح میان قرض خواهان و اہل میراث و تخمین و اندازه در آن در وقت معاوضه وقال ابن عباس لا باس ان یتخارج الشریکان فیاخذ هذا دینا وهذا عینا و گفت ابن عباس باک نیست اینکه بر آیند دو شریک هریک از ملک خود پس میگیرد این یکی دینی را که بر ذمهٔ کسی است و این دیگر عینی که موجود است تخارج تفاعل است از خروج فان توی لاحدهما لم یرجع علی صاحبه پس اگر هلاک شود مر یکی ازین دو را آنچه گرفته بود رجوع نمیکند بر صاحب و شریک خود توی مثل سمع و ضرب هر دو خوانده اند در نهایه گفته معنی حدیث آنست که در میان ورثه یا شرکا اگر نزاعی شود در مالی که قسمت نیافته است و آن در دست بعضی ورثه یا شرکا باشد باک نیست که آنرا پیش از قبض یکی بفروشد و دیگری عینی را که حصهٔ اوست و موجود است بگیرد

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا عبید الله عن وهب بن کیسان عن جابر بن عبد الله قال توفی ابی وعلیه دین فعرضت علی غرمائه ان یاخذوا التمر بما علیه مرویست از جابر بن عبد الله انصاری که گفت وفات یافت پدر من و بر وی دینی بود پس عرض کردم بر قرضخواهان وی اینکه بگیرند خرما را بدل قرضی که بر ذمهٔ اوست فابوا ولم یروا ان فیه وفاء پس ابا کردند از گرفتن خرما و ندیدند که در آن وفای قرض آنهاست فاتیت النبی صلی الله علیه وآله وسلم فذکرت له ذلک پس آمدم نزد پیغمبر خدا و ذکر کردم مر آنحضرت را آن ماجرا فقال اذا جددته فوضعته فی المربد آذنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس وقتی که می بری آنرا از درخت و می نهی در جای انبار خبر میکنی رسول خدا را وضع مظهر بجای ضمیر متکلم است نکته درین تعبیر برسول خدا تقویهٔ داعی خیر و حصول برکات است فجاء ومعه ابوبکر وعمر فجلس علیه ودعا بالبرکة پس آمد آنحضرت و با وی ابوبکر و عمر بودند پس نشست بروی و دعا کرد ببرکت ثم قال ادع غرماءک فاوفهم پستر فرمود بخوان قرض خواهان خود را پس ادا نمی قرض ایشان بکن فما ترکت احدا له علی ابی دین الا قضیته پس نگذاشتم هیچکس را که مر او را بر پدر من دینی بود مگر آنکه ادا کردم وفضل ثلاثة عشر وسقا سبعة عجوة وستة لون و زیاده ماند از ادای قرض سیزده پیمانه هفت از عجوه و شش از قسم لون عجوه بفتح مهمله و سکون جیم بهترین خرمای مدینه است و لون بمعنی اخلاط نوعی از نخل است وقیل بمعنی دقل است که زبون ترین خرماست وستة عجوة وسبعة لون شک راویست فوافیت مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم المغرب پس ادا کردم با رسول خدا نماز مغرب را فذکرت له ذلک فضحک فقال ائت ابابکر وعمر فاخبرهما پس ذکر کردم اینحال را با آنحضرت پس خنده کرد و خوش گردید از فراغ ذمهٔ من و قبول دعای خود و فرمود بیار ابابکر و عمر را و خبر ده ازین ماجرا فقالا لقد علمنا اذ صنع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما صنع ان سیکون ذلک پس گفتند ابوبکر و عمر بتحقیق دانسته بودیم وقتی که کرد رسول خدا چیزی را که کرد از دعا که البته خواهد شد برکت وقال هشام عن وهب عن جابر صلوة العصر و گفت هشام از وهب از جابر نماز عصر بجای مغرب ولم یذکر ابابکر ولا ضحک

شصت سال بود صاحب ثروت و غنا سرای بشصت هزار درهم فروخت و همه را تصدق کرد مرد سنه پنجاه و چهار و هفت عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال الید العلیا خیر من ید السفلی دست بالا که عطا دهد بهتر است از دست پائین که سوال کند ولستانند ابن مجن تعول و خیر الصدقة عن ظهر غنی ومن یستعفف یعفه الله و کسیکه بخواهد پارسائی را از سوال و جز آن عفیف میگرداند او را خدا و بهمان توفیق میدهد عفت بکسر مهمله و تشدید فا باز ماندن از حرام و سوال از مردم ومن یستغن یغنه الله و کسیکه طلب کند بی نیازی و عدم احتیاج را بی نیاز میگرداند او را خدا التحریض است بر استعفاف و استغناء وعن وهیب معطوف است بر قال حدثنا وهیب قال حدثنا هشام عن ابیه عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم بهذا یعنی هشام حدیث کرد وهیب را با غدیث یکبار از پدرش از حکیم و یکبار از پدرش از ابی هریره تا آنکه حدیث کرد از هر دو ... پس جدا ذکر کرد آنرا وهیب

حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن نافع عن ابن عمر قال سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم ... وحدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال وهو علی المنبر فرمود و حال آنکه آنحضرت بر منبر بود وذکر الصدقة والتعفف والمسألة و ذکر کرده بود حکم صدقه و پارسائی و سوال والید العلیا خیر من الید السفلی مقولهٔ قال است باز تفسیر کرد علیا و سفلی را آنحضرت یا ابن عمر چنانکه شیخ ابن حجر نقل کرده فالید العلیا هی المنفقة بنون و فا و قاف از انفاق بمعنی خرج کردن و دادن والسفلی هی السائلة و دست پائین دستی است که سوال کننده است و در روایتی مر ابو داود را بجای منفقه متعففه است بتا و عین و فا از تعفف واثبتی المنسب است السیاق حیث وسلارا در تفسیر ید علیا و سفلی اقوال دیگر نیز هست

وذکر کرده است ہشام ابو بکر را بلکه اختصار کرده است بر عمرو نه لفظ ضحک وورده وقال وترک ابی علیہ ثلثین وسقادینا و گفته است ہشام مر به این عبارت آنرا ترک کرده پدر من بر خودی وستی رادین وقال ابن اسحاق عن وهب عن جابر صلوٰۃ الظہر گفته است ابن اسحق از وہب از جابر نماز ظہر را

باب

الصلح بالدین والعین صلح دادن بدین که بر ذمه کسی باشد و عین **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا عثمان بن عمر قال اخبرنا یونس **ح** وقال اللیث حدثنی یونس عن ابن شهاب قال اخبرنی عبد الله بن کعب ان کعب بن مالک اخبره گفت ابن شهاب خبر داده مرا عبد الله بن کعب که پدر او کعب بن مالک خبر داده عبد الله را خود را انه تقاضی ابن ابی حدرد دینا کان له علیه فی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی المسجد تحقیق کعب بن مالک تقاضی کرد بن ابی حدرد را دینی که بود مر کعب را بر ابن ابی حدرد در زمان پیغمبر خدا در مسجد آنحضرت فارتفعت اصواتهما حتی سمعها رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وهو فی بیته پس بلند شد آواز هر دو تا آنکه شنید آنرا پیغمبر خدا و حال آنکه در خانه خود بود فخرج رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الیهما پس بیرون آمد رسول خدا بسوی آن هر دو حتی کشف سجف حجرته تا آنکه دور کرد پرده حجره خود را یعنی نزدیک بدر خانه خود آمد فنادی کعب بن مالک فقال یا کعب فقال لبیک یا رسول الله پس خواند کعب بن مالک را و فرمود ای کعب پس گفت کعب استاده ام در خدمت تو ای رسول خدا و درین کلام التفات است از آنکه راوی حدیث همین کعب است فاشار بیده ان ضع الشطر پس اشارت کرد آنحضرت بدست خود اینکه بگذار نصف دین خود را فقال کعب قد فعلت یا رسول الله پس گفت کعب تحقیق کردم فرموده ترا ای رسول خدا فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قم فاقضه پس فرمود رسول خدا ابن ابی حدرد را برخیز و ادا کن نصف او را نجد بیشتر که درین بیست گویا قیاس کرده است مولف عین را بدین و دو ترجمه بر دو اراده کرده

بسم الله الرحمن الرحیم کتاب الشروط

باب

ما یجوز من الشروط فی الاسلام والاحکام والمبایعة در بیان شرطها که در معاملات دینی و دنیوی واقع میشود در بیان چیزی که رواست از شرطها در بیعت مسلمانی چنانکه عدم تکلیف در آنکه ترک وطن کند نه آنکه ترک زکات و مانند آن کند و احکام دین چنانکه نکاح و امثال آنست عطف خاص بر عام است و در بیع و شرا و عقدهای دیگر از اجاره و جز آن **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی عروة بن الزبیر انه سمع مروان والمسور بن مخرمة یخبران عن اصحاب رسول الله صلی گفت ابن شهاب خبر داد مرا عروه بن زبیر که تحقیق وی شنیده است مروان بن حکم و مسور بن مخرمه را که خبر میدادند این هر دو از اصحاب رسول خدا نه ازو که این روایت از مجهول است پس بگوئیم صحیح باشد از آنکه صحابه همه عدل اند در روایت نادانستن نام ایشان قدحی در صحت حدیث نمیکند قال لما کاتب سهیل بن عمرو یومئذ گفت هر یکی از مروان و مسور هرگاه کتابت کرد سهیل بن عمرو که در آن وقت جانب کفار قریش بود درین روز یعنی در روز صلح حدیبیه کان فیما اشترط سهیل بن عمرو علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه لا یاتیک منا احد بود در آنچه شرط کرده بود سهیل بر رغم پیغمبر خدا اینکه نیاید از ما بسوی تو کسی وان کان علی دینک الا رددته الینا وخلیت بیننا وبینه و اگر چه بر دین تو باشد مگر آنکه باز فرستی او را بسوی ما و بگذاری میان ما و میان وی یعنی تعرضی با وی نکنی به جهة خواهیم او را بکنیم فکره المومنون ذلک وامتعضوا منه پس ناخوش داشتند مسلمانان آنرا و دشوار گشت برایشان و شکسته شد بر ایشان این شرط امتعضوا بعین مهمله وضاد معجمه یقال امتعض منه ای شق وغضب وابی سهیل الا ذلک فکاتبه النبی صلی الله علیه وآله وسلم علی ذلک و ابا کرد سهیل از نوشتن مگر این شرط را پس نوشت آنرا یا مکرر کرد به نوشتن آن پیغمبر خدا بر آن شرط از جهت علمی که آنحضرت داشت که این مصالحه زود از جانب کفار نقض خواهد یافت و فتح مکه که موعود است نزدیک است که حاصل شود فرد یومئذ ابا جندل الی ابیه سهیل بن عمرو پس رد کرد در روز صلح حدیبیه ابا جندل را که پسر سهیل بن عمرو بود و نزد پدرش و که سهیل بن عمرو مذکور است ولم یاته احد من الرجال الا رده فی تلک المدة وان کان مسلما ونیامد پیش

و چون اتفاق در راه خدا این حال دارد سنت در آن اتفاق باللحق ابتلائی اولی و لازم بود و در منسوب آن اعمال و حسابان سنت الهی است و را هر چه انعام کرده آنرا اسراری و اگر به نظر تامل در نگرد و در ذکر مستقیم مگیرند و قبول کنند و راست که سبب اجر عظیم گشته والله المعطی

باب

من احب تعجیل الصدقة من یومها بحث کسیکه دوست دارد شتاب دادن صدقه را و عدم تاخیر آنرا از روز وجود آن فرض باشد یا نفل **حدثنا** ابو عاصم عن عمر بن سعید بن ابی حسین عن ابن ابی ملیکة ان عقبة بن الحارث حدثه قال صلی النبی صلی الله علیه وآله وسلم العصر گزارد آنحضرت نماز عصر را فاسرع لیس شتابی

براقامت نماز و دادن زکوة چنانکه در احادیث دیگر از جریر بتصریح یافته و خیر اندیشی مر هر مسلمان را **حدثنا** مسدد قال حدثنا

يحيى عن اسمعيل قال حدثني قيس بن ابي حازم عن جرير بن عبد الله قال بايعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على اقام الصلوة وايتاء الزكوة

گفت جریر بن عبد الله بیعت کردم رسول خدا را بر شرط بر پا داشتن نماز و دادن زکوة والنصح لكل مسلم و خیر اندیشی کردن مر هر مسلمان را

باب اذا باع نخلا قد ابرت وقتی که فروخت یکی درخت خرما را که کسی را ده شده است ولم يشترط الثمر و شرط نکرده است میوه

که از آن مشتری باشد در این صورت حکم آنست که میوه از بایع می باشد **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن

عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال مرویست از ابن عمر که بتحقیق رسول خدا فرمود من باع نخلا قد ابرت فثمرها

للبايع کسیکه فروخت درخت خرما را که تابیر کرده شده است پس میوه آن درخت مر بایع راست الا ان يشترط المبتاع مگر آنکه

شرط کند مشتری که خریده است بشرط میوه و صورت تابیر آنچنانست که در وقت گل کردن درخت خوشه از درختی که آنرا نر میدانند بر نخلی دیگر که ماده است می افشانند

و از وی بار بسیار گردد نخل ماده **باب** الشروط في البيوع در بیان شرطهای که در بیع میکنند از روائی و ناروائی آن

حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا الليث عن ابن شهاب عن عروة ان عائشة رضي الله عنها اخبرته مرویست از عروه بن زبیر

که بتحقیق عایشه خبر داده او را ان بريرة جاءت عائشة تستعينها في كتابتها ولم تكن قضت من كتابتها شيئا بتحقیق بریره آمد نزد عایشه

بحالی که طلب مدد میکند از عایشه در وجه کتابت خود و ادا نکرده بود از وجه کتابت خود چیزی را قالت لها عائشة ارجعي الى اهلك

گفت مر او را عایشه باز رو نزد اهل خود که ترا مکاتب ساخته اند فان احبوا ان اقضي عنك كتابتك پس اگر دوست دارند که

ادا کنم از جانب تو وجه کتابت یعنی بخرم ترا بقدر وجه کتابت و يكون ولاءك لي فعلت و باشد ولای تو مرا بکنم این را که میگوی

فذكرت ذلك بريرة الى اهلها پس گفت آنرا بریره نزد اهل خود فابوا وقالوا ان شاءت ان تحتسب عليك فلتفعل ويكون لنا ولاءك

پس ابا کردند از قبول قول عایشه و گفتند اگر خواهد این را که ادا کند وجه کتابت حسبة مر برای ثواب آخرت پس گو بکند و باشد ولای تو

برای ما فذكرت ذلك لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم پس ذکر کرد عایشه آن ماجرا را نزد رسول خدا فقال لها ابتاعي فاعتقي فانما

الولاء لمن اعتق پس فرمود آنحضرت عایشه را بخر بریره را و آزاد کن نیست ولا مگر کسی را که آزاد کرده است **باب**

اذا اشترط البائع ظهر الدابة الى مكان مسمى جاز وقتی که شرط کند فروشنده دابه سواری خود را تا مکانی معلوم روا هست علمای

حنفیه شرطی را که در وی نفع یکی از متعاقدین باشد موجب بطلان بیع گفته اند و بر خصوص این معنی احادیث ایراد کرده اند

و حدیثی که مؤلف رح درین باب آورده در وی روایتهای مختلف است که آنحضرت بعد از خریدن شتر جابر از روی احسان

و انعام او را سوار کرده یا جابر شرط کرده در بیع و درین روایت چون شتر را ذکر کرده بر مدینه توانند که از راه منع بیع باشد بلکه

آن ثمن را از راه تفضل بوی مرحمت فرموده بهر تقدیر این حدیث حجت نمیشود بر جواز این شرط **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا

زكرياء قال سمعت عامرا يقول حدثني جابر گفت زکریا شنیدم عامر شعبی را میگفت حدیث کرد مرا جابر انه كان يسير على جمل له

قد اعيا بتحقیق جابر سیر میکرد در غزوه تبوک یا در غزوه ذات الرقاع بر شتری که مر او را بود و در رنج و تعب انداخته بود جابر سستی

و کند روی فمر النبي صلى الله عليه وآله وسلم فضربه فدعا له پس گذشت آنحضرت بر وی پس زد شتر را بچوبی که طلبیده بود اگر سوار شود

و در روایت مسلم و امام احمد واقع شده که جابر عرض کرد که این شتر عاجز کرده مرا آنحضرت فرمود بنشان او را و چوبی طلبیده

و آن چوب زد و فرمود سوار شو فسار بسير ليس يسير مثله پس راه رفت رفتنی که نمیرفت مانند آن در روایتی آمده که جابر

گفت که چنان تند میرفت که مهار او را باز میکشیدم تا سخن آنحضرت بشنوم ثم قال بعنيه باوقية قلت لا پس فرمود بفروش

وقال يحيى عثمان نیز از عبده روایت کرده ولیکن بلفظ عن و گفته بجای لفظ حدیث لا تحصي فيحصي الله

و شمار مکن که چند درهم و چقدر درهم فيحصي الله عليك پس احصار کند خدا تعالی بر تو یعنی بر تو

و بر تو یعنی قطع کند زیاده برکت را و سبب مزید نمانند **باب** الصدقة فيما

استطاع تو احسن صدقه مستحق است در قدر که می تواند اگر چه اندک باشد **حدثنا** ابو

عاصم عن ابن جريج ح وحدثني محمد

بن عبد الرحيم عن حجاج بن محمد

اعور عن ابن جريج قال اخبرني ابن

ابي مليكة عن عباد بفتح مهمله و تشديد

موحده ابن عبد الله بن الزبير اخبره

عن اسماء بنت ابي بكر انها جاءت

النبي صلى الله عليه وآله وسلم بتحقیق

اسماء آمد نزد رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم

فقال لا توعي فيوعي الله عليك یعنی نگه مدار

نگاه مدار مال را پس نگاه دارد آنرا خدا بر تو

الیعاء یعنی حفظ متاع است در وعا یعنی ظرف

و مراد این امساک و ترک انفاق است ارضخي

ما استطعت بده القليل تواني بر وفق

مرضی شوهر اگر مالکیه باشد ترضخی بضاد

و خاء معجمه و معجمه عطار قلیل **باب**

[illegible]

بمن آنرا بیک اوقیه گفتم نمیفروشم ولی باز همین هم و در بعضی روایات لکتاب و قیه بحذف همزه است هر دو یک معنی است گویند
در آنوقت یک اوقیه چهل درهم بود و درین زمان ده درهم و پنج [illegible] درهم است ثم قال بعنیه [illegible] بیشتر فرمود بفروش
بیک اوقیه پس فروختم آنرا فاستثنیت حملانه الی اهلی پس استثنا کردم یعنی شرط کردم سواری آنرا تا مردم خود و [illegible]
حملان بضم حاء مهمله بمعنی حمل است فلما قدمنا اتیته بالجمل و نقدنی ثمنه پس چون آمدیم بمدینه آوردم جمل را پس داده مرا
بهای آن ثم انصرفت فارسل علی اثری پس برگشتم از نزد آنحضرت پس فرستاد کسی را بر پی من فقال ما کنت لآخذ جملك
فخذ جملك ذلك فهو مالك پس فرمود نیستم اینکه بگیرم شتر ترا پس بگیر شتر خود را و آن نیز بهای اول و مال تست وقال شعبة
عن مغيرة عن عامر عن جابر افقرني رسول الله صلى الله عليه وسلم ظهره الى المدينة گفت شعبه از مغیره از عامر از جابر سواری داد
مرا رسول خدا تا مدینه افقرنی بتقدیم فا بر قاف و در بعضی ثانی است میگویند افقرت [illegible] فقار ربالیرکبها
یعنی برهنه کردم استخوان پشت او را تا سوار شود [illegible] اشتراط جابر معلوم شد وقال اسحق عن جرير عن مغيرة فبعته على
ان لی فقار ظهره حتی ابلغ المدينة وگفت اسحق بن راهویه بروایت مذکور پس فروختم آنرا برین شرط که مرا سواری آن
باشد تا برسم مدینه را درین روایت شرط از جانب بایع معلوم شد وقال عطاء وغيره ولك ظهره الى المدينة وگفت عطا بن ابی رباح
وغیر او که آنحضرت از خود فرمود و مر تراست سواری آن تا مدینه وقال محمد بن المنكدر عن جابر شرط ظهره الى المدينة وگفت محمد
بن منکدر از جابر شرط کرد جابر سواری را تا مدینه وقال زيد بن اسلم عن جابر ولك ظهره حتى ترجع وگفت زید بن اسلم از جابر
که فرمود آنحضرت مر تراست سواری آن تا باز روی بمدینه وقال ابو الزبير عن جابر افقرناك ظهره الى المدينة وگفت ابو زبیر
از جابر فرمود سواری دادیم ما ترا تا مدینه وقال الاعمش عن سالم عن جابر تبلغ عليه الى اهلك وگفت اعمش از سالم از جابر
برسانی خود را بران شتر تا اهل خود درین سه روایت تجویز از جانب آنحضرت است تبلغ بتاء فوقیه و بای موحده هر دو مفتوح
و تشدید لام و سکون غین معجمه است بصیغه امر از باب تفعل وقال عبيد الله وابن اسحق عن وهب عن جابر اشتراه النبي صلى الله عليه
وسلم باوقية خرید آنحضرت شتر را باوقیه تابعه زيد بن اسلم عن جابر متابعت کرده است زید بن اسلم وهب را از جابر
وقال ابن جريج عن عطاء وغيره عن جابر اخذته باربعة دنانير گفته است ابن جریج بروایت مذکور فرمود آنحضرت گرفتم آنرا
بچهار دینار وهذا يكون اوقية على حساب الدينار بعشرة دراهم و این چهار دینار می باشد یک اوقیه بر حسابی که دینار ده درهم باشد
ولم يبين الثمن مغيرة عن الشعبي عن جابر وابن المنكدر وابو الزبير عن جابر و بیان نکرده است ثمن را مغیره و ابن منکدر و ابو زبیر
از جابر وقال الاعمش عن سالم عن جابر اوقية ذهب وگفت اعمش بروایت خود که اوقیه طلا بود نه نقره وقال ابو اسحق عن سالم عن جابر
بمائتي درهم وگفت ابو اسحق بروایت سالم از جابر بدویست درهم وقال داود بن قيس عن عبيد الله بن مقسم عن جابر اشتراه بطريق
تبوك احسبه قال باربع اواق گفت داود بن قیس خرید آن حضرت آنرا براه غزوه تبوک گمان دارم جابر را که گفت بچهار
اوقیه وقال ابو نضرة عن جابر اشتراه بعشرين دينارا وگفت ابو نضره خرید آنرا به بیست دینار وقول الشعبي بوقية اكثر وقول شعبی که گفته
بیک اوقیه اکثر است از روی روایت این قول هم از مولف است چنانکه قول او وقال ابو عبد الله الاشتراط اكثر واصح عندي
گفت ابو عبد الله شرط کردن جابر درین بیع اکثر و صحیح تر است نزد من از روایتهای دیگر که نسبت تجویز با آنحضرت کرده اند اگر [illegible]
این قضیه بیع جابر یکبار است و این همه راویان عدل و صادق القول پس با این همه اختلاف که در روایتی یک اوقیه
و در روایتی دیگر چهار دینار و در روایتی بیست دینار و جایی چهل درهم و جای دیگر دویست درهم در واقع

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الزکوة

بیان میتوانی کرد یا به سوال حدیث فتنه دلیر بوده
که بیشتر می پرسیدی از آنحضرت از شر و فتنه
فکیف قال پس بگو که چگونه فرموده قال
گفت حذیفه قلت گفتم در روایت حدیث
فتنة الرجل فی اهله وولده وجاره
فتنه مرد و امتحان وی در مردم خانه و فرزندان
و همسایه اوست یعنی در مراعات حقوق
ایشان که چگونه بر وفق شرع یا ارتکاب منهیات
ادا می نماید چه درین حقوق بسا که تقصیر میکنند
تكفرها الصلوة والصدقة والمعروف
پوشیده می شود و سبب آمرزش میگردد آن فتنه و تقصیر
را نماز و صدقه و هر عمل که معروف و ممدوح شرع
است قال سليمان گفت اعمش قد كان
يقول گاهی بود که میگفت ابو وائل درین
روایة الصلوة والصدقة والامر بالمعروف
والنهي عن المنكر یعنی میگفت بجای معروف
امر معروف و نهی منکر را قال ليس هذه اريد
گفت عمر رضی الله عنه نیست این فتنه اهل و
عیال مراد من از آنچه میپرسم ولکن اريد

[illegible]

ثمن یکی ازین مذکور خواهد بود پس وجه جمع چیست گوییم اولاً بدانکه اوقیه چنانکه از طلا می باشد از نقره هم می باشد و اوقیه طلا برابر دو بیست درهم است و هر یک از دینار بیست درهم است اما اوقیه نقره آن چهل درهم است و آن چهار دینار است بدانکه چهار اوقیه نقره در بعضی عرف و اصطلاح یک اوقیه طلا باشد و در روایت مسلم بجای چهار اوقیه پنج اوقیه است و ثانیاً بدانکه واقع آنست که هر یکی ازین راویان از جابر یک اوقیه شنیده و بعضی فهمیده اند که مراد اوقیه طلا است پس هر یکی از ایشان بطریق نقل بالمعنی روایت کرده است که گفت بیست دینار و دو بیست درهم و چهار یا پنج اوقیه نقره همان یک اوقیه طلا است و بعضی اوقیه نقره فهمیده پس هر یکی از ایشان از نقل بالمعنی همین درهم و چهار دینار گفته است که مساوی یک اوقیه نقره است پس در حقیقت اختلاف راجع در فهم کیفیت اوقیه شد و پس واقع قسم اختلاف در فهم معنی و مراد از کلام سید انام صلی الله علیه وسلم صحابه را نیز واقع شده است چنانکه بر متتبعان احادیث ظاهر و هویدا خواهد بود و ظاهر آنست که این اختلاف منافی صدق و عدالت نیست والله اعلم بالصواب **باب** الشروط فی المعاملة

در بیان جواز شرط کردن در سائر معاملات **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة قال قالت الانصار للنبی صلی الله علیه وآله وسلم اقسم بیننا وبین اخواننا النخیل قال لا گفت ابو هریره در وقتی که مهاجران اهل و اموال خود را بمکه گذاشته آمدند گفتند انصار با نحضرت قسمت کن میان ما و میان برادران ما باغهارا فرمود نی آنحضرت راضی نشد که مهاجران که افضل است بودند و اموال خود را در راه خدا ترک دادند ممنون عطایای انصار باشند فقالوا تکفوننا المؤنة ونشرککم فی الثمرة پس گفتند انصار مهاجران را کفایت کنید رنج عمل را و شریک میکنیم شمارا در میوه فقالوا سمعنا واطعنا پس گفتند مهاجران شنیدیم و قبول کردیم این شرط **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا جویریة بن اسماء عن نافع عن عبد الله قال اعطی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خیبر الیهود ان یعملوها ویزرعوها گفت عبد الله بن عمر داد رسول خدا اراضی خیبر را برای یهود که ساکنان آنجا بودند بشرط اینکه عمل کنند در باغها با آب دادن در نخلستان و اصلاح نمودن مجاری آن و جز آن و زراعت کنند در زمینها ولهم شطر ما یخرج منها و برای ایشان است نصف چیزی که برآید و حاصل شود از آن **باب** الشروط فی المهر عند عقدة النکاح در بیان شرطها در مهر در وقت بستن نکاح عقده بضم عین و سکون قاف است وقال عمر ان مقاطع الحقوق عند الشروط ولك ما شرطت وگفت عمر بتحقیق قطع کردن حقها نزد وفای شرطهاست و مر تراست چیزی که شرط کرده یعنی مطالبه حق لازم است بروفق شرطی که بتکید ذکر کرده با وقال المسور سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم ذکر صهرا له وگفت مسور بن مخرمه شنیدم پیغمبر خدا را که یاد کرد دامادی که مر ورا پیش از بعثت بود و آن ابو العاص است که زینب را بوی تزویج کرده بود فاثنی علیه فی مصاهرته پس ستایش کرد بر وی نکوئی را که در معامله دامادی کرده بود فاحسن قال حدثنی فصدقنی ووعدنی فوفی لی پس نیک ثابت کرد او را آنحضرت و فرمود گفت مرا پس راست گفت مرا و وعده کرد پس وفا نمود وعده کرد برای من اشارة است بآنکه چون ابو العاص در غزوهٔ بدر اسیر شد آنحضرت او را گذاشت بشرط آنکه زینب را بمدینه فرستد وی بموجب وعده کار کرد و زینب را پیش آنحضرت فرستاد درین دو حدیث ذکر شرط در وقت نکاح صریح معلوم نشد گویا عموم قول عمر رضی الله عنه محمول است بر شروط مهر و نیز قول آنحضرت حدثنی فصدقنی هم اشارتست بشرطی که در وقت نکاح کرده باشد و این حدیث در باب النکاح نیز خواهد آمد **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنی یزید بن ابی حبیب عن ابی الخیر عن عقبة بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم احق الشروط ان توفوا به ما استحللتم به الفروج فرمود رسول خدا سزاوار ترین شرطهای که وفا کنید بآن چیزیست که حلال کنید بآن فرجها را یعنی شرطهای نکاح بجا آرید از مهر و جز آن مراد شرطهاست که منافی عقد نکاح نباشد **باب** الشروط فی المزارعة در بیان شرطهای که در

بعد از آن قال گفت حذیفه قلت لا بل یکسر گفتم نه بلکه شکسته شود قال فانه اذا کسر لم یغلق ابدا گفت عمر پس بتحقیق آن در چون شکسته شود بسته نشود همیشه قال قلت اجل گفت حذیفه گفتم آری فهبنا ان نسأله من الباب ابو وائل گوید این هیبت داشتیم و بزرگ پنداشتیم حذیفه را از آنکه بپرسیم او را که کیست آن در فقلنا لمسروق سله پس گفتیم مسروق را که بسبب کثرت علم و علو منزلت وی دلیر بود بسؤال که بپرس حذیفه را از باب قال فسأله گفت ابو وائل پس پرسید مسروق او را فقال پس گفت حذیفه عمر مراد جناب عمر است قال گفت ابو وائل فقلنا فعلم عمر من تعنی پس گفتیم مر حذیفه را آیا دانسته بود عمر کسی را که مراد میداری از باب قال نعم گفت حذیفه آری میدانست عمر کما ان دون غد لیلة چنانکه میداند نزدیک و این طرف فردا یعنی پیش از فردا شب است وذلک انی حدثته حدیثا لیس بالاغالیط و چنین دانستن عمر بجهت آنست که من حدیثی کرده ام عمر را حدیثی که نیست آن از غلطها که در غلط افتند مردم در فهم مراد بدان لغزش نمایند بلکه متبین است و مراد بدان یافته است الاغالیط جمع اغلوطة است **باب** من تصدق فی الشرک ثم اسلم حکم عمل کسیکه صدقه دهد در حالیکه مشرک است پس مسلمان گردد آیا معتبر باشد تصدق حال شرک یا نه بعد اختلافست و در آن صحیح آنست که بعد

زراعت کنند حدثنا مالك بن اسمعيل قال حدثنا ابن عيينة قال حدثنا يحيى بن سعيد قال سمعت حنظلة الزرقي قال سمعت رافع بن خديج يقول كنا اكثر الانصار حقلا گفت حنظله بوديم ما بيشترين مردم انصار از روی زراعت حقل بفتح حاء مهمله وسكون قاف بمعنى زراعت است فكنا نكري الارض فربما اخرجت هذه ولم تخرج ذه وبوديم ما كه اجاره ميداديم قطعهای زمين را و بسا بود كه برون آوردی اين قطعه و برون نمی آورد اين ديگر يعنی اجاره ميداديم جمله بر زمين و ميگفتيم كه اين قطعه از منست هرچه بر آيد از وی مرا باشد و قطعه ديگر حاصل او مر تراست و گاه يك قطعه زراعت می آورد و قطعه ديگر خالی می ماند از زراعت پس متضرر ميشد يكی و تمام حاصل می برد ديگری فنهينا عن ذلك ولم ننه عن الورق پس منع كرده شديم ازين صورت اجاره كه محل مخاطره بود و منع كرده نشديم از كرايه بنقد درهم و دينار

باب ما لا يجوز من الشروط في النكاح در بيان چيزی كه روا نيست از شرطها در عقد نكاح

حدثنا مسدد قال حدثنا يزيد بن زريع قال حدثنا معمر عن الزهري عن سعيد عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لا يبيع حاضر لباد فرمود نفروشد شهری برای دهقانی مراد آنست كه بايد نگويد شهری او را كه بگذار متاع خود را نزد من كه بتدريج ببهای گران تر ميفروشم بلكه بگذارد او را تا بنرخ روز بفروشد ولا تناجشوا و زيادتی نكنيد در قيمت متاع بی رغبت دران ولا يزيدن على بيع اخيه و زيادتی نكند يكی بر بيع برادر خود يعنی سو قتيكه ببهای يكديگر راضی شده باشند زياده كرده نگيرد ولا يخطبن على خطبته و خواستگاری نكند بر خواستگاری برادر خود ولا تسال المراة طلاق اختها لتستكفئ اناءها و نخواهد زن طلاق خواهر خود را تا برگرداند و بريزد ظرف او را معنی آنست كه زنی بمردی گويد بشرطی مرا نكاح كن كه خواهر حقيقی يا رضاعی يا اسلامی او را كه در حباله نكاح تست طلاق دهی تا حقوق همه عايد بمن شود

باب الشروط التي لا تحل في الحدود در بيان شرطهای كه روا نيست در اقامت حدود شرعيه

حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا ليث عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ابي هريرة وزيد بن خالد الجهني انهما قالا ان رجلا من الاعراب اتى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بتحقيق ابو هريره و زيد بن خالد جهنی گفتند كه مردی از صحرا نشينان آمد نزد رسول خدا فقال يا رسول الله انشدك الله الا قضيت لي بكتاب الله پس گفت ای رسول خدا ميدهم ترا سوگند بخدا يا آنكه ياد ميدهم ترا خدا را كاری نكنی مگر آنكه حكم كنی برای من بفرموده خدا يا بآنچه قرآن ناطق است و آن اينست كه الشيخ والشيخة اذا زنيا فارجموهما البتة بعضی گويند اين كلام در قرآن بود و بعد ازان منسوخ شد و حكم آن باقی است و اين سوگند دادن هرچند خالی از سوء ادب نيست چون بتعارف عرب معتاد بوده اعراب را معذور بايد داشت فقال الخصم الآخر وهو افقه منه پس گفت خصم ديگر كه بوی خصومت داشت و حال آنكه وی عالم تر بود از وی نعم فاقض بيننا بكتاب الله آری قبول دارم حكم كن ميان ما بموجب كتاب خدا واذن لي فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قل اعرابی گفت اذن ده مرا كه واقعه را بگويم فرمود رسول خدا بگو قال ان ابني كان عسيفا على هذا فزنى بامراته گفت بتحقيق پسر من بود اجير بر اين كس پس زنا كرد بزن او شارحان اختلاف كرده اند در قائل اين كلام كرمانی جزم كرده كه قائل اعرابی است چنانكه همدرين حديث در كتاب صلح بتصريح يافته قال الاعرابي ان ابني بعد ازانكه گفته جاء اعرابي كلام حافظ ابن حجر ناظر درانست كه قول خصم ديگر است و در حديث سابق قول او وقال الاعرابي ان ابني شاذ است محفوظ در سائر طرق اينچنين است كه در ينجا آورده و از كلام عينی نيز پيداست كه قول خصم اعرابی است ميگويد قول او فاذن لي از جمله فقه اوست كه ادب ورزيده و مانند اعرابی غوغا نكرده و با آنحضرت سوگند نداده و بعد از طلب اذن در عرض حقيقت حال وا نموده واني اخبرت ان على ابني الرجم فافتديت منه بمائة شاة و وليدة و بتحقيق خبر داده شدم من كه بر پسر من لازم رجم است پس بدل دادم

ازو دادن چيزی بمسكين يا آزاد كردن بنده و پيوند كردن رحم فهل فيها من اجر پس آيا هست دران چيزها كه كرديم دران زمان ثوابی فقال النبي پس فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم اسلمت على ما اسلفت من خير اسلام آوردی وافزود كردی چنين عمل خير را كه سبب تقوی اعمال وعامم حقوق است مر آنچه پيش گذشته از عمل نيك پس اعمال سابقه نيز بطفيل آن صحيح و مقبول گرديد

بصد بز و یک داه و برصلح آورده عمل بر نمودیم فسالت اهل العلم پس پرسیدم اهل علم را که آگاه بودند از حکم این واقعه فاخبرونی انما
علی ابنی مائة جلدة و تغریب عام و ان علی امراة هذا الرجم پس خبر دادند که تحقیق بر پسر تو لازم صد دره است و جلای وطن تا
یکسال از آنکه تزوج نکرده است پس محصن نیست و بر زن این مرد رجم است از آنکه محصنه است فقال رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم والذی نفسی بیده پس فرمود رسول خدا سوگند آنکه ذات من در دست قدرت اوست لاقضین بینکما بکتاب الله تعالی
هر آئینه حکم میکنم میان شما بموجب کتاب خدا الولیدة والغنم رد علیک داه و بز که به بدل داده رد آن بر تو لازم است و علی ابنک
جلد مائة و تغریب عام ولازم بر پسر تو زدن صد دره است و بر آوردن یکسال اغد یا انیس الی امراة هذا فان اعترفت فارجمها
فردا برو ای انیس که ابن ضحاک اسلمی است و آنحضرت او را نائب خود کرده نزد زن این مرد اعرابی فرستاد پس اگر
اقرار کند بزنا سنگسار کن او را فغدا علیها فاعترفت گفت راوی این حدیث پس رفت روز دیگر نزد انیس پس اعتراف کرد
زن بجرم خود فامر بها رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرجمت پس امر کرد بآن رسول خدا پس سنگسار کرده شد ظاهر آنست
که این امری دیگر است بعد از خبر دادن انیس و محتمل که همان امر سابق باشد **باب** ما یجوز من شروط المکاتب درمیان چیزی که روا است
از شرطهای مکاتب اذا رضی بالبیع علی ان یعتق وقتی که راضی شود به بیع بر شرط آنکه آزاد کرده شود **حدثنا** خلاد بن
یحیی قال حدثنا عبد الواحد بن ایمن المکی عن ابیه قال دخلت علی عایشة قالت دخلت علی بریرة وهی مکاتبة گفت ایمن مکی درآمدم بر عایشه
گفت درآمد بر من بریره در حال آنکه وی مکاتب بود فقالت یا ام المومنین اشترینی پس گفت بریره ای مادر مسلمانان بخر مرا فان
اهلی یبیعونی پس بخر مرا از آنکه اهل من میفروشند مرا فاعتقینی قالت نعم پس از خریدن آزاد کن مرا گفت عایشه آری میخرم و
آزاد میکنم قالت ان اهلی لا یبیعونی حتی یشترطوا ولائی گفت بریره مردم من نمیفروشند مرا تا آنکه شرط میکنند ولای مرا که برای ایشان
باشد قالت لا حاجة لی فیک گفت عایشه حاجتی نیست مرا در تو فسمع ذلک النبی صلی الله علیه وسلم او بلغه پس شنید آنرا پیغمبر خدا
یا رسید او را آن سخن را اولیت فقال ما شان بریرة فقال اشتریها فاعتقیها فلیشترطوا ما شاؤا پس فرمود چیست حال بریره یعنی من
ذکر کردم حال او را پس فرمود بخر او را و آزاد کن وی را پس شرط کنند آن مردم هرچه خواهند قال فاشتریتها فاعتقتها واشترط اهلها ولاءها
گفت راوی گفت عایشه پس خریدم او را و آزاد کردم و شرط کردند مردم او ولای او را در روایت نیز وارد قالت فاشتریتها
فقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم الولاء لمن اعتق وان اشترطوا مائة شرط پس فرمود پیغمبر خدا ولا مر کسی راست که آزاد کرده است
اگرچه شرط کنند فروشندها صد شرط را یعنی اگرچه همه مقبول و روا باشد اما این شرط قبولی ندارد **باب** الشروط فی الطلاق
بیان شرطهای که در طلاق راه دارد وقال ابن المسیب والحسن وعطاء ان بدأ بالطلاق او اخر فهو احق بشرطه و گفتند این جماعه اگر
ابتدا کند بطلاق و گوید انت طالق ان دخلت الدار یا تاخیر کند و گوید ان دخلت الدار فانت طالق پس آنکس سزاوارتر است
برعایت شرط خود یعنی تاخیر و ابتدا تفاوتی ندارد در وقوع طلاق بعد از یافتن شرط **حدثنا** محمد بن عرعرة قال حدثنا شعبة عن
عدی بن ثابت عن ابی حازم عن ابی هریرة قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عن التلقی گفت ابوهریره نهی کرده است رسول خدا
از پیش آمدن جمعی را که متاعی می آرند که بشهر بفروشند یعنی منع فرموده که پیشتر رفته بخرند و نگذارند که ببازار شهر برسند و نرخ متعین
شود وان یبتاع المهاجر للاعرابی و آنکه بخرد مقیم برای دهقانی بادیه نشین وان یشترط المراة طلاق اختها و آنکه شرط کند
زن در عقد نکاح طلاق خواهر خود را وان یستام الرجل علی سوم اخیه و آنکه بیع کند مرد بر بیع برادر خود ونهی عن النجش وعن التصریة
و منع کرد از آنکه زیاده کند بر نرخ بی آنکه رغبتی بگرفتن آن دارد و منع کرد از تصریه یعنی از آنکه شیر گذاشته شود در

الجزء السادس شیخ الاسلام | کتاب الزکوة

نیز ظاهر شود فائده کتابت همچنانکه اهل کتاب
اگر میرسند بایمان بر پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم نفع نکند ایشانرا هیچ چیز از عمل صالح
که کرده باشند واگر ایمان آرند داده شود
اجر دو باره چنانچه ناطق است بدان تنزیل
وحدیث صحیح یؤتون اجرهم مرتین و چون
سوال کرد عایشه آنحضرت را از آنچه میکرد آنرا
ابن جدعان از خیرات آیا نفع میکند آنرا فرمود
وی نگفت روزی رب اغفر لی خطیئتی
یوم الدین پس دلالت کرد که اگر بگوید آنرا
بعد از اسلام نفع کند آنچه عمل کرده است
در کفر و بعضی عمل خیر را در کفر بی طریان
اسلام نیز سبب تخفیف در عذاب گویند
بقیاس حال ابوطالب و ابولهب و بعضی
فائده آن مخصوص بدنیا دارند چنانچه در
صحیح مسلم آمده از انس مرفوعاً که کافر

آزاد بردم بفروشند و بها آرد تا مردم بہ بینند کہ بسیار شیردار است و فریب خورند تابعہ معاذ و عبد الصمد عن شعبۃ متابعت کردہ محمد بن عرعرہ را معاذ و عبد الصمد از شعبہ وقال غندر و عبد الرحمن نهی یعنی بلفظ مجہول روایت کردہ اند وقال آدم نہینا گفت آدم باین لفظ کہ نہی کردہ شدیم وقال النضر و حجاج بن منہال نهی بلفظ معلوم واختار فاعل ولد علم | بانجام رسید جزو دہم

تقریظ دلپذیر مرغوب علمای باتوقیر بخامۂ کلک جواہر سلک برگزیدۂ ازلی مولوی سید محمد عابد علی حفظہ اللہ عن شر الغبی والغوی ساکن قصبہ مصطفی آباد عرف نکمنڈی ضلع لکھنو

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ المنعم المنان والصلوۃ والسلام علی رسولہ حبیب الرحمن وآلہ واصحابہ القامع بنیان الشرک والطغیان صلوۃ دائمۃ مادام القمران وتعاقب الملوان اما بعد این کتابیست فیض انتساب صراط مستقیم شیخ و شاب کہ ہر سطرش گم گشتگان بادیۂ ضلالت را خضری است رہنما و لفظ لفظش کور چشمان ظلمت کدۂ جہالت را چراغی است پرضیا ہمانا مجموعۂ شروح جامعیت برگزیدہ و دفتر مکاتیب نافعی است پسندیدہ یعنی مجموعۂ احادیث سلطان المشرقین حامل المتن جامع الشرحین زینت بخش متن متین کتاب مستطاب مخزن لآلی عجاب فذلیعہ رستگاری انام زندہ ابر باری یعنی تیسیر القاری شرح فارسی صحیح بخاری از تالیفات عالم اوثق فاضل برحق مولانا نور الحق محدث دہلوی پور سعید حضرت مولانا شاہ عبد الحق محدث شیخ عبد الحق محشی بعد ثبت اسمار رجال بافتخار کمال شرحی دیگر واضح و مبین تر ازان از مولانا شیخ الاسلام نبیرۂ شاہ موصوف الصدر والا مقام کہ محض بتائید غیبی و تفضلات لاریبی از فضل خالق کونین رب المشرقین والمغربین حامی شریعت اسلام قامع بنیان کفر و ظلام فاضل اجل محدث اکمل ہادی سبیل ہدایت رہرو صراط شریعت جناب یمین الدولہ وزیر الملک نواب محمد علی خان بہادر صولت جنگ والی ریاست محمد آباد عرف ٹونک دام اقبالہ و ضاعف اجلالہ بنظر وصول سعادت دارین و حصول افتخار کونین عنان توجہ منعطف فرمودہ لوای فتح و نصرت در ظلمت آباد ہند افراختند و سراسر ہمت حق پرست خود را بحصول ترقی اسلام برگماشتند حتی کہ این پردہ گیان عشرت کدۂ معنی را بدار العلم ظاہری آوردہ خاطر عاطر خود مائل تصرف حصن حصین صحاح ستہ کردند و بشدو مد کمال قابض و متصرف بران شدہ در اجتماع متعلقات آنہا مشغول گشتند تا آنکہ بعنایت الٰہی در اندک زمانی ہمہ شروح عربی و فارسی آنہا مجتمع نمودہ در پی اشاعت کمر ہمت بر میان جان بستند و خزانۂ عامرہ بہ فراہم آوردن این لآلی ناباب بید سلیغ رنجیند و بعد از اجتماع این گنجینۂ فیض آگین و دفتر رنگین بنظر طبع این کتاب مستطاب و شیوع احادیث جناب رسالتمآب حکم محکم بہ فرزند دلبند جگر پیوند سخاوت شعار سعادت آثار نیر سپہر ہدایت اختر برج سعادت عالیجاہ رفیع الشان عالم بے بدل فاضل اکمل مولوی قاری حافظ صاحبزادہ محمد عبید الوہاب خان صاحب بہادر دام اقبالہ نافذ گردید کہ محض بہ فیض رسانی عالم کوشیدہ بطیب خاطر در طبع این کتاب فیض آیات مصروف شوند و بانجام رسانی این کار لایقہ حسنات دارین بعد ازاں صاحبزادۂ والا قدر بطریق شایستہ و آئین پسندیدہ باتباع حکم پدری و حصول حسنات ابدی کوشیدند و باہتمام این کار بزرگ دامن سترگ دوال ہمت بر میان جان بستند تا آنکہ حسب الحکم صاحبزادۂ والا قدر این گنجینۂ گوہر بترتیب و تصحیح جناب فضیلت مآب کمالات اکتساب عالم علوم خفی و جلی ابی و استاذی و مولای مولانا و سیدنا مولوی سید محمد معشوق علی عم فیضہ بسعی بلیغ در مطبع علوی محمد علی بخش خان مغفور اولا جلد اول پنج پارہ منطبع گشتہ مطبوع طبایع خاص و عام شدہ حالا الحمد للہ ازان باز این جلد دوم از پارۂ ششم تا دہم بعرق ریزی و تصحیح و تنقیح جناب موصوف الصدر نیز مرتب و مزین گشتہ در ماہ ذیحجہ سنہ یکہزار و دو صد و نود و نہ ہجری در مطبع علوی محمد علی بخش خان مرحوم لکھنوی حلیۂ طبع پوشیدہ آرایشگاہ شہود گردید حالا کار طبع جلد سوم آغاز گشت فقط

ایضاً تقریظ نظم از نتائج طبع وقاد و فکر نقاد برگزیدۂ ازلی مولوی محمد عابد علی سلمہ اللہ العلی

بسم اللہ الرحمن الرحیم | ہست کلید در گنج حکیم

حبذا مژدۂ بہار آمد	گل ببستان زافتخار آمد	چمن دہر گشت تازہ و تر	تاج عشرت نہاد لالہ بسر	نرگس چشم [illegible] دیدہ نما	برخ گلرخان نمودہ باز
بلبلان را ز غم خلاصی شد	شادمانی و کامیابی شد	بیش خیزی چو کرد عہد بہار	پی سپر شد خزان بحال زار	بوالہی شد نسیم فصل [illegible]	نیستی در خزان نمود نگاہ
از میوہای گلہای چمن	سبز و شاداب گشت چرخ چمن	نہ غم آمد سموم خزان	نہ خیالی ز انقلاب جہان	می عشرت بہ بزم می بازند	خندہ بر دور چرخ می سازند
نوجوانان بوستان ز طرب	نغمہ ہمہ میسرند بلب	ای خدا واند ذو الجلال کرم	بطفیل رسول شاہ امم	از خزان وار بان [illegible] را	تا بحشر کن این زمانی را

صورتِ غم ز چشم اهل جهان
حمد شد افزون ز حدِ امکان است
توسنِ خامه را سبحان کن
بلبلِ بوستان جود و سخا
ذات پاکش نهال باغ کرم
روی او روشن از مهِ تابان
هر دو پایش ستون فیض و کرم
عالم با عمل فقیه نبیل
شاهد اجاد و اتما به برش
باغ عالم بر آب و تاب از و
همتش وقف نشوِ علم حدیث
این زمان شد بفضل رب مجید
گر علم گردد این چنین بر چرم
رو نمودند جملگی یکبار
هم از علم محکم ذیجاه
حامل المتن جامع الشرحین
بار اول بجد و جهد مزید
دست بر دست ارمغان گردید
سد الحمد گشت جلوه فگن
بخطِ صاف کاغذ مرغوب
از سوادش سواد شب دلگیر
بهر تاریخ او کمر بستم

صورتِ ماو لا بود پنهان
وصفش عاری ز عقل انسان است
زین پس پیش نه تکمیل کن
گلبنِ گلفشان فیض و عطا
لطف سازد به یکسان هر را
جسم پاکست پیکرِ احسان
عتبه اش قبلهٔ عراق و عجم
مصدر لطف کردگار جلیل
پیکر جود و فضل پیش درش
تازه تر طبع شیخ و شاب از و
دولتش تد رصاحب تحدیث
در دلش این خیال نیک پدید
ظلمت کفر را زند بر هم
مثل پیک صبا بهر امصار
کار طبعش درست شد دلخواه
گشت مقبول خاطر داریس
منطبع جلد اولش گردید
مثل یوسف عزیز بان گردید
گل امیدان خندیو زمن
جلوه افروز شد بخوش اسلوب
بر بیاضش نثار مهر منیر
اندکی در تفکرش رفتم

بعد محشر ارم بود ماوا
اتباع حدیث ختم رسل
در ثنای محامد نواب
آفتاب سپهر عز و کمال
آرزومند گر به پیش آید
هر دو چشمش چو چشمهای کرم
بسکه شد فیض او محیط جهان
پیشدست رسول و شرع رسول
چشم عالم نظیر او کم دید
بعد بانگ صلوة وقت سحر
هر زمان هیز ند نوع دگر
یعنی شرح صحیح اسمعیل
کار دین را شود فرخ حصول
گرچه عنقا صفت ز چشم جهان
طبع والای او چو شد مائل
صرف طبعش اگرچه شد گنجی
در جهان ساخت گرم بازاری
بهر تاریخ او بخوش سلوبی
یعنی اینک بفضل رب مجید
خط او به ز خط محبوبان
از مسلسل سطور او حیران
هم در آندم سروش مژده گدار

بطفیل رسول صل علی
ختم شد بر توش خندهٔ گل
ساز کولان چو برق
گوهر درج حشمت و اقبال
فوراً از لطف مدعا یابد
بارش فیض میکند پیهم
کم شد از نخل و فقر نام و نشان
رهنمای جهان براه وصول
قامتش یافت کسوت تجوید
نام او رونق زبان بشر
جابک او وجب بقلب بشر
طبع گردد اگر بصد تعجیل
مشکلات جهان شوند طول
بود این نسخهٔ شریف نهان
طبع شرح صحیح شد کامل
لیکن آمد نه بر دلش رنجی
با هزاران شعار دلداری
خامه ام زد رقم همه مرغوب
با طریق حمید و طرز سعید
کاغذ او عذار حور جنان
سلک پروین بگنبد گردان
گفت در گوش عابد بیمار

باش ای عابد خجسته رقم
بعد ازین آنچه گفتنی است بگو
آنکه مانند پرتو خورشید
لطف او بر سر جهان جاوید
راحت از ذات وی بخلق رسید
دست او دست حاتم طائی
ابر لطفش مدام می بارد
عارفِ حق شناس و حق آگاه
نام نامی او محمد علی است
ذات پاکش درین زمان به تمام
روز و شب فکر رونق اسلام
رونق افزا شود از و اسلام
حکم نافذ بجا دمان گردید
لیکن از زرفشانی بجهد
با طریق نفیس و طرز غریب
عالمان را وظیفه ها افزود
شور برخاست از جهان طرف
یافت چون جلد اولش انجام
جلد ثانیش هم بختم رسید
حرف حرفش شبیه نافهٔ چین
چون مرتب شده بطرز غریب
کن رقم از سر آله قدیر

تا کمی میز نی خلاف قدم
سوی دیگر سبیل خویش بگو
فیض بخش است بر سیاه و سپید
سایه افگن چو پرتو خورشید
قفل امید را از وست کلید
قرار او به زر قرار امی
گشت زار جهان بر او نازد
عالم با عمل خجسته نگاه
واقف و ماهر خفی و جلی است
هادی خاص جادهٔ اسلام
جا گزین دلش چو طمع طعام
در چنین عصر پر فتن بتمام
بهر تالایش این کتاب فرید
شاهد مدعا ببر آمد
طبع گردید این کتاب عجیب
بهر صحت هزار جهد نمود
عالمی تاخت دل نهاده بکف
بهر ثانیش گشت جهد تمام
حلیهٔ طبع قامتش پوشید
هر ورق رو نمای خلد برین
جلد ثانی این کتاب عجیب
بی بها جلد ثانی تیسیر

[illegible] هجری

تمت

اشتهار

پارهٔ پنجم از شرح شیخ الاسلام که بر حاشیه است مفقود با وجود کثرت تلاش تا حال جائی سراغش نرسید بوجه عدم دستیابی آن پارهٔ ششم از صفحه ۱۵۱ جلد ثانی شروع طبع گردیده — لهذا بخدمت شریف محدثان زمان و عالمان عالی مکان و جامع کتب خانهای دین متین التماس است که نزد هر صاحبانیکه پارهٔ پنجم آن شرح یا تمام کتاب آن موجود باشد یا سراغش جائی دیگر یافته شود براه عنایت عاریت خواه بقیمت در مطبع علوی آگاه فرموده عنایت فرمایند واز اعانت حدیث ذخیره اندوز جمعیت شوند مطبع والیان مطبع علوی ازین منت زیاد و ان و شکرگذار احسان نمایند انشاء الله تعالی بے تامل در صورت قیمت نقد فوراً و در صورت عاریت کتاب باحتیاط تمام بعد نقل ارسال خدمت خواهد گردید بهیچ نقصان یا خرابی واقع نخواهد شد و آن پارهٔ پنجم فوراً طبع کرده لاحق کتاب هذا خواهد گردید که رفع نقصان از آن بوقوع خواهد آمد فقط مرقوم ۱۲ دسمبر [illegible] عیسوی

المشتهر

عاصی محمد معشوق علی عفی عنه کارپرداز مطبع علوی

لکهنو واقع کٹهره محمد علیخان